



زندگی نامه امام روح الله موسوی خمینی  
هدایت الله بهبودی



زندگی نامه  
امام روح الله  
موسوی خمینی

هدایت الله بهبودی

امام

خمینی (ره)

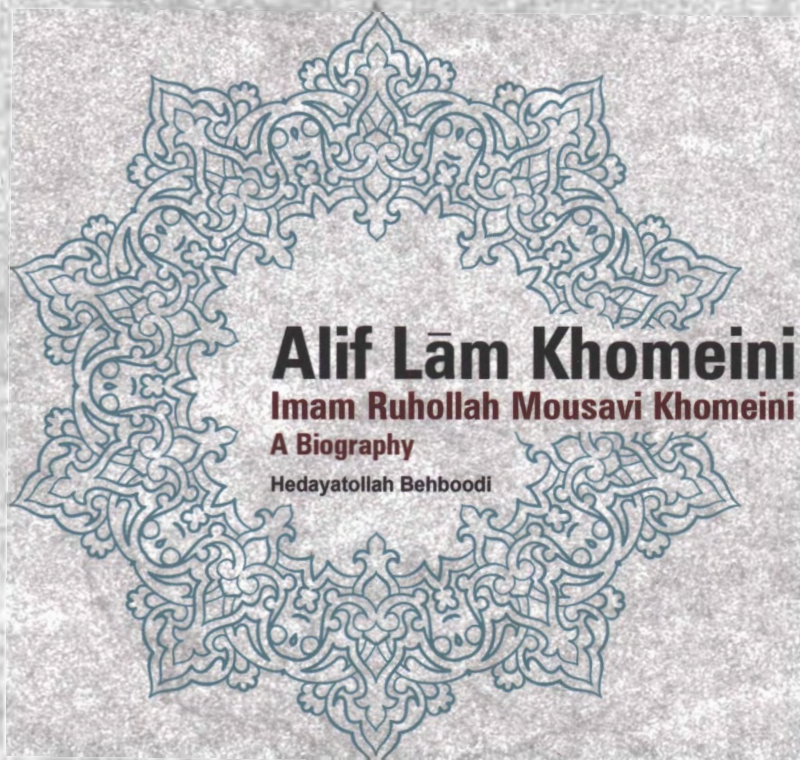
۴

۱

۱۵

ای سیاهی

موسسه مطالعات



# **Alif Lām Khomeini**

**Imam Ruhollah Mousavi Khomeini**

**A Biography**

Hedayatollah Behboodi



**POLITICAL STUDIES &  
RESEARCH INSTITUTE (PSRI)**

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# الف لام حنین

زندگی نامه امام روح الله موسوی خمینی (۱۲۸۱ش-۱۳۵۷ش)

هدایت الله بهودی



مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

زمستان ۱۳۹۶

بهبودی، هدایت‌الله، ۱۳۳۹.

Behboodi, Hedayatollah

الف لام خمینی / هدایت‌الله بهبودی.

تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۹۶.  
ص ۱۱۵۷

۶۰۰۰۰۰ ریال : 978-600-5786-41-5-5 : شابک

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
واژه‌نامه. کتابنامه.

خمینی، روح‌الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۳۸-۱۳۸۱-- سرگذشت‌نامه  
Khomeyni, Ruhollah, Leader and Founder of IRI--Biography

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۹۵۵/۰۸۴۲۰۹۲

۱۳۹۶ الف ۷ ب ۹/۱۵۷۶/DSR

۵۱۲۰۰۱۵

کتابخانه ملی ایران



### مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

آدرس تهران، خیابان شریعتی، خیابان شهید دستگردی، نیش شهید گوی آبادی، پ ۷۵

تلفن: ۲۶۷۰۵۰۷۵ و ۲۶۷۰۵۰۸۵

الله‌لام‌خمینی

هدایت‌الله بهبودی

زمستان ۱۳۹۶

شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۸۶-۴۱-۵-۵

قیمت: ۶۰۰۰۰ تومان

کلیه حقوق ناشر و مؤلف محفوظ است

info@ir-psri.com

www.psri.ir

## فهرست مطالب

۱ ..... اشاره

۳ ..... یادداشت نویسنده

۷ ..... خاندان

نیای پدری؛ سیداحمد موسوی ۷ / پدر؛ سیدمصطفی موسوی ۱۲ / نیای مادری؛ میرزا  
احمد مجتهد ۲۷ / مادر؛ هاجرآغاخانم احمدی ۲۸

۲۹ ..... تولد، کودکی، تحصیلات آغازین

آغوش‌های مهربان ۲۹ / تحصیلات ابتدایی ۳۴ / مرگ عزیزان ۳۷ / جهشی فوق‌العاده ۳۸  
در پی استاد ۳۹

۴۱ ..... دو زایش تاریخی

از جیب ملت ایران ۴۱ / اعتلای سیاسی حوزه علمیه قم ۴۲ / قهرمان کرباس‌پوش ۴۵  
آخرین میخ بر تابوت مشروطه ۴۸ / نام خانوادگی ۵۰ / حجره‌تکانی ۵۲ / ادامه تحصیل ۵۳

۵۵ ..... زیر سقف سرکوب

دومین تجمع سیاسی در قم ۵۵ / عارف کامل ۵۸ / حاشیه‌ها ۶۱ / کتک شاه مر بافقی را ۶۲  
اتحاد لباس ۶۴ / تبریز تاب لبریز ۶۶ / واکنش مردم به اتحاد لباس ۶۷ / ازدواج ۶۸ / دیدار  
با آقای کاشانی ۷۴ / بی‌گناه بمان ۷۴ / بازگشت به قم ۷۵ / نخستین فرزند ۷۶ / دخل و

خرج ناهمخوان ۷۷ / دومین کتاب ۷۸ / سفر حج ۷۹ / سیل قم ۸۱ / شاگرد شوهر ۸۲  
 سفر به خمین ۸۳ / عشق بی پایان ۸۴ / در تنگنای تمدن ۸۵ / اصلاحات خونین ۸۹  
 در جهان وحدت ۹۳ / پایان دو تعلیقه ۹۴ / درگذشت آیت الله حائری ۹۵ / گزارش شاگرد ۹۶  
 درگذشت علی ۹۷ / تدریس اخلاق؛ آشکار ۹۸ / بیماری سخت مصطفی ۱۰۱ / تدریس  
 عرفان؛ پنهان ۱۰۲ / کتابی دیگر برای خصوص ۱۰۶ / سخت گیری های آقای خمینی ۱۰۶

## بر سقف سرکوب ..... ۱۰۹

شهادتی از یک سقوط ۱۰۹ / ادامه تدریس اخلاق و حکمت ۱۱۳ / پنجمین خانه  
 اجاره ای ۱۱۶ / با قطار به سمت مشهد ۱۱۷ / ورود به جهان کثرت ۱۱۸ / اسرار هزار  
 ساله ۱۲۰ / کشف اسرار ۱۲۳ / قیام برای خدا ۱۲۹ / آخرین کتاب اخلاقی ۱۳۳ / بیماری  
 کودکان ۱۳۴ / هجرت آیت الله بروجردی به قم ۱۳۵ / آغاز تدریس خارج اصول فقه ۱۳۷  
 آخرین خانه های اجاره ای ۱۳۹ / پایان اجاره نشینی ۱۴۰ / ظهور فداییان اسلام ۱۴۴  
 انتقال مرجعیت به ایران ۱۴۵ / در غم لطیفه ۱۴۷ / حمایت از آیت الله بروجردی ۱۴۸  
 واکنش هایی برای تقسیم فلسطین ۱۵۰ / مجلس مؤسسان ۱۵۲ / آغاز تألیفات اصولی ۱۵۴  
 اصلاحات در حوزه ۱۵۵ / در غم استاد ۱۵۷ / مناسبات آقای خمینی و آیت الله بروجردی ۱۵۸  
 ملاقات آقای خمینی با شاه ۱۶۰ / آقای خمینی و فداییان اسلام ۱۶۱ / تابستانی پر کتاب ۱۶۴  
 آقایان کاشانی و خمینی ۱۶۶ / نامه ای دیگر به آقای فلسفی ۱۶۸ / نخستین مصاحبه  
 مطبوعاتی ۱۷۱ / سفر به اصفهان ۱۷۴ / دومین دوره تدریس خارج اصول ۱۷۴ / ادامه  
 تدریس خارج فقه ۱۷۷ / دیگر تألیفات اصولی ۱۷۸ / ازدواج پسر ۱۷۸ / ادامه تألیفات  
 فقهی ۱۷۹ / مسافرت به کرج ۱۸۱ / در نبود آیت الله بروجردی ۱۸۲ / جابه جایی دولت ۱۸۴  
 کوشش شاگردان برای مرجعیت استاد ۱۸۶ / دیدار با امینی ۱۹۰ / آخرین مسافرت  
 تابستانی ۱۹۴ / زخم برادر ۱۹۶

## پا در میدان مبارزه ..... ۱۹۸

در تدارک دولتی دیگر ۱۹۸ / تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی ۲۰۰ / پاسخ شاه ۲۰۴  
 چاپ و پخش نامه ها ۲۰۶ / در انتظار پاسخ علم ۲۰۸ / دومین نامه به شاه و نخست وزیر ۲۱۱  
 آغاز عقب نشینی دولت ۲۱۴ / ادامه اعتراض ها ۲۱۹ / عقب نشینی دوم ۲۲۱ / آخرین

عقب‌نشینی ۲۲۴ / پایانی برای آغاز ۲۲۷ / در دیدار با مقامات امنیتی قم ۲۲۹ / نیاز حکومت به انتخابات ۲۳۱ / اصرار به حفظ آرامش ۲۳۸ / شاه در قم ۲۴۲ / پس از همه‌پرسی ۲۴۴ / تصویب‌نامه‌ای برای زنان ۲۴۶ / در سالگرد درگذشت آیت‌الله بروجردی ۲۵۰ / عید عزادار ۲۵۱ / آخرین روز سال ۲۵۵ / تخریب خمینی ۲۵۸

### ۲۶۱ ..... میدان خونین مبارزه

نظامیان صلوات‌کش ۲۶۱ / رفتن نظامیان، آمدن شایعه ۲۶۸ / شاه‌دوستی یعنی غارتگری ۲۶۹ / تلگرام آیت‌الله حکیم ۲۷۳ / تعقیب قضایی آیت‌الله خمینی ۲۷۵ / کوره داغ توهین ۲۷۹ / آغاز درس‌ها، شروع نمازها ۲۸۰ / به سربازی بردن طلبه‌ها ۲۸۲ / چهلم مدرسه فیضیه ۲۸۵ / گویش اسناد ۲۸۶ / راستی در مبارزه ۲۹۱ / بازسازی مدرسه فیضیه ۲۹۲ / جلسه درس پایانی ۲۹۴ / پاسخ‌های سیاسی ۲۹۷ / آماده‌باش دولتی ۲۹۸ / آماده‌باش مبارزاتی ۳۰۰ / فرهنگ‌ستیزی ۳۰۱ / روزهای آغازین محرم ۳۰۳ / زوج سیاسی ۳۰۵ / تاسوعا ۳۰۹ / عاشورا ۳۱۰

### ۳۱۶ ..... زندان

بازداشت ۳۱۶ / قیام قم ۳۱۹ / قیام تهران ۳۲۲ / واکنش دولت ۳۲۵ / پرونده تُتک ۳۲۹ / در نبود خبر ۳۳۲ / بوم‌رنگ شعار ۳۳۳ / حمایت اعلامیه‌ای ۳۳۴ / مهاجرت ۳۳۷ / از بی‌سیم به عشرت‌آباد ۳۳۹ / از عشرت‌آباد به داودیه ۳۴۳ / از داودیه به قیطریه ۳۴۸ / پایان مهاجرت ۳۵۱ / مهاجران و انتخابات ۳۵۴ / مجازات دادگاهی ۳۵۶ / روزهای آیت‌الله خمینی ۳۵۷ / از قیطریه به قیطریه ۳۶۳ / شاید اتهامی دیگر ۳۶۶ / یک سناتور در قیطریه ۳۶۸ / سرمای بی‌پیر ۳۶۹ / یک بازپرس در قیطریه ۳۷۱ / بارش کارت تبریک ۳۷۲ / مدیریت وجوهات شرعی ۳۷۵ / انتقاد از اقتصاد ۳۷۶ / جابه‌جایی دولت ۳۷۸ / در آستانه نوروز ۳۷۹

### ۳۸۱ ..... راه بی‌بازگشت

از قیطریه به قم ۳۸۱ / استقبال شبانه‌روزی ۳۸۳ / جشن‌های سراسری ۳۸۵ / به دنبال تکذیب ۳۹۳ / پایان جشن‌ها در قم ۳۹۶ / آغاز تدریس ۳۹۸ / پافشاری بر یکدلی ۴۰۰ / مدیریت بیرونی ۴۰۲ / نوارهای رونده ۴۰۳ / مأمور ژش ۴۰۵ / مناسبت‌های مزاحم ۴۰۹



از ترس محرم ۴۱۲ / سالگرد پانزدهم خرداد ۴۱۷ / دارالتبلیغ ۴۲۰ / دوازدهم محرم،  
 خانه آیت‌الله خمینی ۴۲۳ / هجمه‌هایی از درون و برون ۴۲۵ / طرح قانون خانواده ۴۲۸  
 اعلامیه‌ای علیه یک حکم ۴۳۱ / دامنه گسترده یک سخنرانی ۴۳۳ / تابستانی بی سفر ۴۳۵  
 آغاز سال تحصیلی ۴۳۵ / کوشش‌های تبلیغی ۴۴۱ / قطع کردن شهریه ۴۴۲ / جمعه‌های  
 بازاری ۴۴۴ / نگرانی‌های فاطمیه ۴۴۵ / نامه‌ای به اهالی کرمان ۴۴۶

### داد استقلال و ستد ... ۴۴۸

درخواست مصونیت ۴۴۸ / نخستین واکنش‌ها ۴۵۲ / بن‌بستی برای کافران ۴۵۳ / آخرین  
 سخنرانی ۴۵۵ / یک نکته از این معنی ۴۵۸ / اما بعد... ۴۵۹

### تبعید ۴۶۰

ترس ۴۶۰ / خبرهای داخلی ۴۶۳ / جابه‌جایی در آنکارا ۴۶۵ / واکنش‌های داخلی ۴۶۷  
 راه بسته ارتباط ۴۷۰ / باز شدن راه پرداخت شهریه ۴۷۱ / نگارش کتابی تازه ۴۷۲  
 محاصره کامل ۴۷۳ / روحانیه‌البقاء ۴۷۴ / دیدار در استانبول ۴۷۶ / از قزل‌قلعه تا استانبول ۴۷۷  
 در تکاپوی خمینی ۴۷۹ / انتقام ۴۸۲ / نامه‌های بی مقصد ۴۸۳ / گیرنده: هویدا ۴۸۳ / در پی  
 راه بازگشت ۴۸۴ / نبود خبر، فراوانی شایعه ۴۸۷ / محرم بی خمینی ۴۸۸ / پیک دوم ۴۹۱  
 سفر خانوادگی ۴۹۳ / تبعید بی بازگشت ۴۹۴ / تلاش برای رهایی تبعیدیان ۴۹۵ / پیک  
 سوم ۴۹۶ / آماده‌باش ساواک ۴۹۸

### تبعیدگاه دوم ۵۰۱

از استانبول به کاظمین ۵۰۱ / از کاظمین به سامرا ۵۰۳ / از کاظمین به کربلا ۵۰۵  
 رخدادهای مرتبط ایران ۵۰۷ / از کربلا به نجف ۵۱۱ / دیدار با آیت‌الله حکیم ۵۱۵  
 توصیه به حوزه علمیه قم ۵۱۸ / آغاز تدریس ۵۱۹ / کاروان نجف ۵۲۲ / صدور وجوهات  
 شرعی ۵۲۵ / نامه‌های مبدل ۵۲۸ / رساله؛ تهدید امنیتی ۵۳۰ / دیدار با نمایندگان نهضت  
 آزادی ۵۳۱ / سفر زیارتی به کربلا ۵۳۳ / بازگشت فرزندان ۵۳۳ / خطر عید نوروز ۵۳۴  
 مصطفی در حج ۵۳۶ / احمد در نجف ۵۳۷ / فرصتی برای ساواک ۵۳۸ / ادامه پرداخت  
 شهریه ۵۳۹ / شهادت علمی ۵۴۱ / اربعین در کربلا ۵۴۳ / گرمای نجف ۵۴۴ / دیدار

با نماینده کنفدراسیون ۵۴۶ / مکاتبه به جای مکالمه ۵۴۸ / فواید نفوذی‌های تازه ۵۴۹  
 بازگشت دختران ۵۵۰ / ابتکار در کارت تبریک ۵۵۱ / نخستین ره‌آورد سازمان زنان ایران ۵۵۲  
 گسیل نماینده‌ای به نجف ۵۵۳

### ۵۵۷ ..... دیده‌بانی در تبعید

ادامه نهی از منکر ۵۵۷ / دومین سفر احمد به عراق ۵۶۰ / اولین سفر همسر به ایران ۵۶۱  
 اعلامیه‌ای برای جنگ شش روزه ۵۶۳ / یورش به مدارس قم ۵۶۵ / خانه‌ای رو به صلوات ۵۶۷  
 تجدید حیات یک نامه ۵۶۹ / مصادره کتاب‌ها و اسناد آیت‌الله خمینی ۵۷۱ / توزیع زغال ۵۷۵  
 بازگشت همسر ۵۷۶ / اسناد خانه خمینی ۵۷۷ / سکنه ناقص در پرداخت شهریه ۵۷۸  
 حواشی خبرهای موهوم ۵۷۹ / انتشار تحریرالوسیله ۵۸۰ / در نیمه‌باز خانه آقای خمینی ۵۸۲  
 موسی صدر در نجف ۵۸۵ / استفتائی برای فلسطین ۵۸۶ / تحریرالوسیله در ایران ۵۸۸

### ۵۹۱ ..... به افق امید

کانون وفاداری ۵۹۱ / دومین سخنرانی ۵۹۳ / سرنوشت کتاب‌های آقای خمینی ۵۹۴  
 رساله‌های سیال ۵۹۵ / پرس‌وجواز جایگاه مراجع نجف ۵۹۵ / حج و فتاوی ضداسرائیلی ۵۹۷  
 دیدار در کربلا ۵۹۸ / خواستگاری در نجف ۵۹۸ / کمانه کشمکش‌های مرزی ۵۹۹  
 دستگیری مصطفی خمینی ۶۰۳ / دلجویی مزورانه ۶۰۴ / رادیو نهضت روحانیت ایران ۶۰۵  
 عتبات‌گردی بختیار ۶۰۶ / بازگشت به ایران؛ شاید ۶۰۸ / آتش در جان مسجدالاقصی ۶۱۰  
 دیدار دوم با نمایندگان کنفدراسیون ۶۱۲ / عقد در قم ۶۱۳ / فرصتی برای افتراق ۶۱۵  
 دیدار بختیار و آقای خمینی ۶۱۵ / آغاز مکاتبه با دانشجویان مسلمان ۶۱۷

### ۶۱۹ ..... در کمین زمان

حکومت اسلامی ۶۱۹ / پی‌آمدهای یک طرح ۶۲۳ / خاموشی یک مخالف بی‌برو برگرد ۶۲۵  
 در نبود آیت‌الله حکیم ۶۲۸ / بزرگداشت سعیدی در نجف ۶۳۱ / بی‌احتیاطی یک شاگرد ۶۳۴  
 خبری خوش از قم ۶۳۶ / بار دیگر، شهریه آیت‌الله خمینی ۶۳۷ / تشرهای پدران ۶۴۱  
 نماینده سازمان مجاهدین خلق در نجف ۶۴۲ / رویارویی تازه با رساله آیت‌الله ۶۴۳  
 پیامی برای حاجیان ۶۴۵ / شایعه قتل آیت‌الله خمینی ۶۴۷ / جشن دارا و سوگ نادر ۶۵۲

تلافی برسر مردم ۶۶۱ / سپاه دین ۶۶۳ / نامه به حسن البکر ۶۶۶ / ریزش ساختمان دروغ ۶۷۲  
 بنی صدر در نجف ۶۷۹ / نماینده سازمان مجاهدین خلق در نجف ۶۸۰ / طرحی برای  
 شورش! ۶۸۲ / روزهای پرکار کمیته عملیات روانی ۶۸۳ / خاموش هوشمند ۶۸۴  
 سومین نوه پسری ۶۸۶ / پیامی به دانشجویان مسلمان آمریکا و کانادا ۶۸۸ / فلسطین و ماه  
 رمضان ۶۹۰ / شکست سکوت ۶۹۱ / چشم امید به جوانان روحانی و دانشگاهی ۶۹۴  
 سفر سوم سیداحمد به نجف ۶۹۶ / تارومار نوکران خمینی ۶۹۷ / نظم پایدار ۶۹۹  
 هواداری از جنگ رمضان ۷۰۱ / هجوم به منافع اسرائیل و آمریکا ۷۰۴ / حج بی پول ۷۰۷  
 پایگاه لبنان ۷۰۹ / شایعه‌ای دیگر علیه آیت‌الله ۷۱۰ / پیامدهای یک درگیری مرزی دیگر ۷۱۱  
 ازدواج نوه دختری ۷۱۳ / بیم تبلیغ ۷۱۴ / در میان منگنه ایران و عراق ۷۱۶ / تلاش برای  
 لغو یک حکم ۷۱۸ / توافق الجزایر ۷۱۹ / خیز توهم‌زای رستاخیز ۷۲۰ / سطور نانوشته  
 قرارداد الجزایر ۷۲۴ / کارکرد اعلامیه آیت‌الله ۷۲۷ / پی‌آمد پاره شدن یک عکس ۷۲۹  
 پاتک ناشیانه ساواک ۷۳۲ / تسلیت و تبریک ۷۳۳ / دیدار با استاندار کربلا ۷۳۴ / در پاسخ به  
 دانشجویان اروپا و آمریکا ۷۳۶ / نجف در سراسیمه رکود ۷۳۷ / جای خالی یک اعلامیه ۷۴۰  
 چشم به راه مادر ۷۴۱ / نهضت خانه‌سازی ۷۴۴ / هدفی‌های هدف‌کش ۷۴۶ / پذیرش  
 رأی اکثریت ۷۴۹ / در سوگ برادر ۷۵۰ / نبش تهمت ۷۵۱ / توافق بی‌روح الجزایر ۷۵۴  
 افزایش شهریه آیت‌الله در قم ۷۵۷ / در اندیشه لبنان ۷۵۸ / دست و پا زدن زمستانی ساواک ۷۶۰  
 سفرهای محرم و محرمانه به نجف ۷۶۳ / در نبود دکتر علی شریعتی ۷۶۶ / در انتظار تغییر ۷۶۸  
 تغییرات دیر هنگام، تغییرات به هنگام ۷۷۲

## آغاز پایان ..... ۷۷۷

داغ جانکاه مصطفی ۷۷۷ / برافراشتن افتاده نامی ۷۷۹ / گلابه از روشنفکران و روحانیان ۷۸۲  
 سه پاسخ آگاهی‌بخش ۷۸۳ / تلافی امنیتی ۷۸۷ / تجدید وصیت ۷۸۹ / پیامدهای چهلم ۷۹۰  
 واکنش نهایی ۷۹۲ / قیاس متون آشکار و پنهان ۷۹۴ / آغاز فریاد ایران ۷۹۶ / ناصالحان  
 مسلح ۷۹۸ / پیوند ۱۵ خرداد با ۱۹ دی ۸۰۰ / ادامه مکاتبه با دانشجویان ۸۰۳ / شور  
 هواداری ۸۰۵ / چهل روز پس از ۱۹ دی ۸۰۶ / سال نو، ایران نو ۸۱۱ / مرهمی بر زخم  
 لبنان ۸۱۳ / دومین چهلم خونین ۸۱۴ / گفت‌وگو با لوموند ۸۱۵ / پیام چهلم دوم ۸۲۰  
 تبعید برادر وکیل ۸۲۲ / تلگرام مع‌الاسف ۸۲۴ / نگران برادر ۸۲۷ / برای پانزدهم خرداد ۸۲۷

اربعین چهارم ۸۳۰ / ریسه‌کشی‌های دولتی ۸۳۲ / سیاست سازش ۸۳۵ / برای ماه رمضان ۸۳۶  
 نخستین حکومت نظامی ۸۳۹ / آتش در خرمن رمضان ۸۴۳ / توضیح آشتی ملی ۸۴۵  
 تلفن آقای خمینی ۸۴۶ / پیامی برای عید فطر ۸۴۸ / ماه خون ۸۵۰ / دومین گفت‌وگوی  
 رسانه‌ای ۸۵۳ / نه حزب؛ نه جنگ مسلحانه ۸۵۶ / زلزله‌ای دیگر ۸۵۷ / خانه‌نشینی آیت‌الله ۸۵۸  
 ضربه از راه دور ۸۶۲

## هجرت ..... ۸۶۴

بر سر دوراهی ۸۶۴ / به سوی کویت ۸۷۰ / به سوی بغداد ۸۷۳ / به سوی پاریس ۸۷۵  
 به سوی نوفل‌لوشاتو ۸۷۸ / بازگشت به پاریس ۸۸۰ / مسافران پاریس ۸۸۱ / سخنرانی  
 دوم ۸۸۳ / پیام دوم ۸۸۵ / بی‌خبری ساواک از پاریس ۸۸۶ / خط روشن سیاسی ۸۸۷  
 نظام سیاسی آینده ایران ۸۸۹ / گردهم‌آیی ایرانیان در پاریس ۸۹۰ / و اما در نجف... ۸۹۲  
 اعتصابی به وسعت ایران ۸۹۴ / پیامی برای حج ۸۹۶ / توجه به نهضت انبیا ۸۹۸  
 تشکیلات طلبگی ۹۰۰ / در برابر کارتر ۹۰۱ / در کنار بازرگان ۹۰۳ / تک‌موعظه خداوند ۹۰۵  
 مهلت بی مهلت ۹۰۷ / آغاز گفت‌وگوهای رسانه‌ای ۹۱۱ / در برابر کمونیسم ۹۱۴  
 اندر مراتب نماز ۹۱۶ / دیکتاتوری اسلامی! ۹۱۷ / شاه بی‌شاه ۹۱۹ / گردهم‌آیی در  
 موتوالیته ۹۲۰ / اختلاف یعنی خودکشی ۹۲۲ / دست خدا ۹۲۳ / واژه‌های واژگون ۹۲۴  
 نخست‌وزیری جبرائیل امین ۹۲۷ / بار دیگر امینی ۹۲۸ / دومین دیدار با سنجابی ۹۳۰  
 پی‌جویی از شورای انقلاب ۹۳۲ / چهار قلّه ایمانی ۹۳۳ / توی دهن شوروی... ۹۳۴  
 دولت نظامی ۹۳۴ / واکنش مکتوب ۹۳۶ / غفلت‌های تاریخی ۹۳۷ / آزادی اجباری ۹۳۸  
 آینده قراردادهای ایران ۹۴۰ / همیاری با خانواده‌های آسیب‌دیده ۹۴۰ / دستگیری شرکای  
 کوچک ۹۴۲ / پاسخ به شایعات ۹۴۳ / شکاف منطقی! ۹۴۵ / دیدار عیدانه ۹۴۶ / ناتوانی  
 در تأسیس حکومت ۹۴۷ / اندر مزایای جمهوریت ۹۴۸ / صدوقی در پاریس ۹۵۰  
 برابری شاه و نفت ۹۵۱ / پیراسته در پاریس ۹۵۴ / هشدار نفتی ۹۵۶ / زیر پوست  
 نوفل‌لوشاتو ۹۵۸ / تکان عیدانه ۹۶۱ / ارتباط با همه مردم ۹۶۳ / به پیشباز محرم ۹۶۴  
 حق‌الناس ۹۶۵ / ایران و ثبات منطقه ۹۶۷ / حقوق بشر دوسر ۹۶۹ / ترجمه فداکاری‌ها ۹۷۰  
 آینده ارتش ۹۷۱ / بام‌های مؤذن ۹۷۳ / تزریق اطلاعات دروغ ۹۷۴ / ترس مکرر ۹۷۶  
 دیدار با مقام فرانسوی ۹۷۷ / همراه با فطرت مردم ۹۸۰ / شب تاسوعا ۹۸۲ / ظهر تاسوعا ۹۸۴

روز عاشورا ۹۸۵ / بازیابی خونین مشروعیات ۹۸۷ / پرداخت هزینه‌های استقلال ۹۸۸  
 سنجش منطق کارتر با معاویه ۹۸۹ / طرح اخراج امام از فرانسه ۹۹۱ / کلیدواژه قانون  
 اساسی ۹۹۳ / تصاویر همه‌پرسی در پاریس ۹۹۵ / در تدارک دولت غیرنظامی ۹۹۷  
 تبریک به نوفل‌لوشاتو ۹۹۸ / گفت‌وگو با هیکل ۹۹۹ / داد از دودستگی ۱۰۰۱ / پیامی  
 برای سه مناسبت ۱۰۰۲ / گفت‌وگو با کاتم ۱۰۰۳ / تصمیم‌گیری برای نفت ۱۰۰۷  
 نرمش نمایندگان دولت فرانسه ۱۰۰۹ / حکومت صالحان در گرو آزادی انتخاب ۱۰۱۰  
 تلاش برای کاشت گندم ۱۰۱۲ / برای استقلال، برای آزادی ۱۰۱۲ / در پس و پیش  
 پرده رویدادها ۱۰۱۴ / پیامی از کارتر ۱۰۱۷ / جوانه قانون اساسی ۱۰۲۲ / زیر  
 بارش پرسش‌ها ۱۰۲۳ / رونمایی از شورای انقلاب ۱۰۲۵ / واکنش دوران‌نشانه ۱۰۲۷  
 بررسی احتمالات ۱۰۳۰ / برای سوین همه‌پرسی ۱۰۳۲ / بازگشت لبخند گم شده ۱۰۳۴  
 تبریک رسمی ۱۰۳۸ / احکام حکومتی ۱۰۳۹ / تحرک چماق‌داران ۱۰۴۱ / ما و گاندی ۱۰۴۲  
 تهرانی در پاریس ۱۰۴۳

## بازگشت ..... ۱۰۴۵

به زودی در ایران ۱۰۴۵ / پیامدهای خبر بازگشت ۱۰۴۷ / سفری برای استعفا ۱۰۵۰  
 کمیته استقبال ۱۰۵۱ / دیدار با رمزی کلارک ۱۰۵۲ / خرید زمان ۱۰۵۳ / بدرود... ۱۰۵۵  
 بسته شدن فرودگاه‌ها ۱۰۵۷ / تهران خونین ۱۰۵۸ / سفر بی سفر ۱۰۵۹ / آخرین تماس آمریکا  
 با پاریس ۱۰۶۱ / آخرین سخنرانی ۱۰۶۲ / تهران خونین‌تر ۱۰۶۴ / در تدارک بازگشت ۱۰۶۶  
 سپاس از فرانسه ۱۰۶۷ / در فرودگاه مهرآباد ۱۰۶۹ / تا بهشت زهرا ۱۰۷۱ / تا مدرسه رفاه ۱۰۷۴  
 در مدرسه علوی ۱۰۷۵ / من آمده‌ام تا... ۱۰۷۸ / حکم نخست‌وزیری بازرگان ۱۰۸۱  
 مخالفت یا قیام ۱۰۸۲ / رفیق ایرانیان ۱۰۸۴ / شیعه برادر سنی ۱۰۸۷ / گسست از طاغوت ۱۰۸۸  
 مستند به ملت ۱۰۹۰ / در شاه‌عبدالعظیم ۱۰۹۲ / کارکرد «هیچی» ۱۰۹۲ / مرد مسالمت و  
 قانون ۱۰۹۴ / صبح پیروزی ۱۰۹۷

## فهرست اعلام ..... ۱۱۰۱

## اشاره

وقتی شرح اسم منتشر شد، هیچ‌یک از ناشر و نویسنده گمان نمی‌برد که آن اثر با چنان استقبال و توجه بی‌نظیر در داخل و خارج روبرو گردد. شرح زندگانی رهبر معظم انقلاب اسلامی، با عنوان زیبا و گویای شرح اسم، اینک در محافل علمی و سیاسی، روایت مسلط و منبع و مرجع معتبر شناخته می‌شود.

آن استقبال داخلی و توجه خارجی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی را بر آن داشت تا هدفی فرازین را که در برنامه خود داشت، و آن بازشناساندن و تحلیل ابعاد پیچیده و متضاد شخصیت امام خمینی (ره) و گذری و نظری بر نهضت الهی او بود، زودتر پی گیرد. این وظیفه مهم بر دوش آقای هدایت‌الله بهبودی گذاشته شد که کارش در شرح اسم بسیار ستودنی از آب درآمد و مایهٔ روسفیدی نویسنده و ناشر شد.

نویسنده الف لام خمینی، آهنگ آن داشته است که کارش واقعاً «الف لام» خمینی باشد. اما این معروف‌ترین معرفهٔ تاریخ معاصر را چگونه می‌توان «تعریف» کرد؟

چهره‌های بزرگ و بزرگوار تاریخ بر دو گونه هستند: آنان که میهمان تاریخ هستند؛ و آنان که تاریخ را میهمان خود می‌کنند. آن که به میهمانی تاریخ آمده است، مثل همهٔ میهمان‌ها، جایگاه «خود» را جستجو می‌کند و به نگاه و رفتار و کردار و قضاوت و توجه میزبان (در اینجا تاریخ) می‌اندیشد و مشغول است؛ و کارش در این «به خوداندیشی» و توجه به «خود»، گاه تا مرز بی‌اعتنایی‌های خسران‌بار به منافع و مصالح «قوم» پیش می‌رود. اما آن‌که تاریخ را میهمان خود می‌کند، به تنها چیزی که نمی‌اندیشد، «خود» و «قضاوت تاریخ» درباره خود است. آن، گلیم خویش برون می‌برد ز موج؛ وین، جهد می‌کند که رهاند غریق را.

انبیا و اولیا همان بزرگانی هستند که تاریخ میهمان آنها است. آن‌ها قبل از شکستن بت‌ها و درهم شکستن قدرت طاغوت‌ها، بت «خود» را شکسته‌اند؛ و از همین رو است که به «قضاوت تاریخ» درباره خود کاری ندارند؛ رسالتی بر دوش خویش احساس می‌کنند و به انجام رساندن آن را وظیفه و «تکلیف» خویش می‌دانند. خمینی از این قبیله بود.

تصور دورانی که امام خمینی قیام کرد و نبض سیاست ایران (و بلکه جهان) را در دست گرفت، برای نسل امروز دشوار است. آن روز، پدیدهٔ فضای مجازی و شبکه‌های ماهواره‌ای

وجود نداشت که در کمتر از چشم به هم زدنی عکس و خبر و تحلیل و تفسیر و نظر و عقیده از این سوی دنیا به آن سو، و از هر کس به هر کس برسد. به جز این، فضای حوزه‌های علمیه در آن روزگار، گاه خواندن و داشتن روزنامه‌های معمولی و کتاب‌های خارج از چارچوب نیازهای حوزوی را بر نمی‌تافت.

رهبران سیاسی در کارشان، از چرخه تعریف‌شده اخبار و اطلاعات، تحلیل و راهبردپردازی، پیش‌بینی و آینده‌نگری و نظریه‌پردازی در درون احزاب و یا در نهادهای دولتی بهره می‌برند. اما در زندگی سیاسی امام خمینی (ره) نه حزب و گروه و سازمان سیاسی‌ای وجود دارد، و نه حلقه مشاوران و ساز و کار و سامانه متعارف پشتیبانی خبری و اطلاعاتی.

در چنین اوضاع و احوالی و با چنان شرایطی، خمینی مناسبات سیاسی داخلی و معادلات پیچیده منطقه‌ای را به خوبی می‌شناسد و تحلیل می‌کند و با شناخت دقیق شرایط و آگاهی از ظرفیت‌های جامعه، به پا می‌خیزد؛ و حاکمیتی را که پشتیبانی تمام قدرت‌های روزگار را در پشت سر خویش دارد، ناگه گیر و مستأصل، و حامیان خارجی اش را با همه توان و امکانات و سازمان‌های اطلاعاتی عریض و طویلشان، تسلیم اراده و خرد و هوش و تدبیر خویش می‌سازد. آن کار عظیم چگونه بدون تمهیدات مادی لازم به آسانی به فرجام رسید؟ پدیده خمینی، تمثیل «واتقوا الله و یعلمکم الله» و «و یجعل لکم نوراً تمشون به» بود. او با «تبر ابراهیم» و «عصای موسی» و «نفس قدسی عیسی» بت‌های طاغوتی را شکست؛ و سحر سحره فرعون را باطل کرد؛ و در کالبدهای افسرده روحی تازه دمید.

در لابلای سطور این کتاب، که بی‌اغراق هر جمله‌ای از آن متکی به سندی معتبر است، می‌توان سیری در زمانه و زندگی فرزانه بی‌همتایی کرد که «اسفار اربعه» را پیمود؛ در کارگاه درون و ضمیر صافی باطن خویش، دانایی را به دارایی و قوه را به فعل تبدیل کرد؛ عصمت و قیام لله را، که در این آخرالزمان افسانه و اسطوره شده است، باورپذیر نمود و عینیت بخشید؛ و از خلق، به وسیله حق به سوی حق سفر کرد.

این کتاب برای عارفان، درس توحید؛ و برای عابدان، درس عبودیت و اخلاق و خودسازی؛ و برای مصلحان و مبارزان، علم مبارزه و سیاست همراه با دیانت است.

## یادداشت نویسنده

۱- در هفده هجده سالگی نام او به گوشم خورد؛ در همان خیزشهای هر از گاه برخی شهرها، که یکی در چهل کشته‌های دیگری، به هواداری برمی‌خاست و به خون می‌نشست. در دنیای آزادی بسر می‌بردیم که برای من و هم‌سانانم ساخته شده بود. چشیدن هر طعمی، لمس هر پدیده‌ای، دیدن هر شکلی، شنیدن هر صوتی و بوییدن هر رایحه‌ای از بدیهیات بود. این آزادراه به روی همه ما باز بود؛ و من در شمار دوندگان، برای پیشی گرفتن از دیگران، گام‌های بلندی می‌زدم. وقتی صدایش را شنیدم، نه از سر کنجکاوی، از طنین صداقت و سراسستی همراهش، ایستادم. بسیاری ایستادند. برگشتیم و گوش سپردیم. صدا، صدای بازگشت بود: برگردید؛ نه به پس، بلکه به پیش خود. می‌گفت که آبادی و آزادی نزد خودتان است، نه در پایان آن آزادراه بی‌پایان. من نیز پس از درنگی بازگشتم، اما نه تمام‌رخ. پس، اندیشه‌ی اکنون من پرداخته همان بازگشت نیم‌رخ دیروز است. پشیمان نیستم و همچنان خویشتن را وام‌دار آن صاحب صدا می‌دانم؛ بیشتر؛ او را قهرمان زندگی خود می‌دانم.

این گفته‌ها بی‌تردید برای کسی که با تاریخ سر و کار دارد و حرکت بین دو خط بی‌طرفی را مبتدای پژوهش‌های تاریخی می‌داند، زیان‌بار است، تا چه رسد به این که در کاوش زندگی شخصی برآید که قهرمان اوست! اما نیک می‌دانم که تظاهر به بی‌طرفی به اندازه طرفداری بدون تظاهر از آسیب‌های برملا شده تاریخ‌نگاری است و شناسایی‌اش برای آنانی که با این حرفه مانوس‌اند دشوار نیست. محدوده کار من در این کتاب، اسناد و مدارک بوده‌اند، نه علاقه‌مندی



و هواخواهی.

۲- در نوشتن کتاب با دو دشواری روبرو بودم؛ اول کمبود منابع از پیشینه صاحب ترجمه تا سال ۱۳۴۱ش، و دوم فراوانی منابع از این سال تا ۱۳۵۷ش. در بخش اول، زبان اسناد چندان گویا نیست، چرا که شخصیت ما، تمام وقت در کار پیمایش علوم فقهی، عرفانی و فلسفی است؛ یا درس می‌خواند، یا درس می‌داد، یا آموخته‌هایش را به قالب کتاب درمی‌آورد، و یا سر در مطالعات علمی خود داشت. بیش از چهل دهه از زندگی او بدین روال گذشت، و آیت‌الله به اندازه چهل سطر در این باره سخن نگفته است. در این جا یادمانده‌های هم‌ردیفان، کم، و شاگردان، زیاد است. اما بیشتر آنها با شیفتگی به استاد، بیان شده که کار پژوهشگر را در سنجش و گزینش روایات دشوار می‌کند. با شروع نهضت در سال ۱۳۴۱ و نمایان شدن روی دیگر آرای او، کارگاه‌های خبر و گزارش آغاز به کار کردند و تا شانزده سال بعد، بی‌وقفه به تولید سند پرداختند. فراوانی مدارک به اندازه کمبود آن، پژوهشگر را به سختی می‌اندازد، چرا که راستی آزمایی و سندشناسی، از گذرگاه‌های باریک و دشوار در تبعات تاریخی است.

۳- یک گروه، به سرپرستی آقای یحیی آریابخشایش، حدود یک سال از منابع منتشر شده برگه‌نویسی کردند. پرونده امام خمینی در بایگانی دفتر ادبیات انقلاب اسلامی حوزه هنری، که در چندین جعبه نگهداری می‌شود، ضمیمه این برگه‌ها شد. پرونده کامل روح‌الله خمینی در ۴۲ جلد به شماره ۶۷۹۰۸، تشکیل شده در سازمان اطلاعات و امنیت کشور/ ساواک با مساعی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی در اختیارم قرار گرفت. گفتنی است بیشتر سندهای یادشده پیش از این در ۲۲ جلد کتاب با عنوان *امام خمینی در آئینه اسناد* منتشر شده بود. همچنین اسناد مرتب‌تبی که در شهربانی کل کشور نگهداری می‌شد در ۵ جلد با نام *امام در آئینه اسناد*، به دست چاپ سپرده شده بود، با وجود این ضروری دانستم اصل پرونده در تدوین کتاب حاضر مشارکت جوید. و نیز اسناد موجود در بایگانی مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری/ نخست‌وزیری سابق، بیشتر مربوط به دوره نخست‌وزیری اسدالله علم، با موافقت دکتر عبدالله گیویان، سرپرست مرکز یادشده، به دستم رسید. همه اینها، در کنار مجموعه *صحیفه امام*، بنیان پژوهشی کتاب را تشکیل داد و پس از چهار سال کار همواره، پایان یافت.

۴- این اثر بازتابنده همه جهات و اضلاع نهضت اسلامی ایران نیست و با این رویکرد فراهم نشده است، چرا که هدف نویسنده پی‌جویی زندگی امام خمینی بوده، اما به فراخور حوادث رفته بر او، یا رخدادهایی که همو پدیدآورنده‌اش بوده، از زمینه‌ها و اتفاقات مربوطه

یاد شده است.

۵- با وجود یکسان نبودن داده‌ها در دوره‌های گوناگون، در نگهداری توازن بین زندگی و زمانه شخصیت کتاب کوشیدم، اما این برابری در برخی مقاطع، همچون دوره حضور امام خمینی در پاریس، سبک و سنگین شده است. نزدیک به نیمی از مطالب شش جلد اول صحیفه امام، مربوط به این دوره بسیار کوتاه، اما مهم، است.

۶- نام کتاب *الف لام خمینی*، گرتنه‌برداری از فواتح برخی سُوَر قرآنی است که بر رمزهای نهفته در آیات دلالت دارد؛ و در این جا بیانگر رموز ذاتی یک رهبر دینی و سیاسی است. از دیگر سو، یکی از ویژگی‌های الف و لام، تعریف است؛ معرفی‌کننده و شناساننده؛ و در این جا مُعَرَّف خمینی. با وجود این بر این باورم که کتاب حاضر برداشت نویسنده از جهان کثرت صاحب ترجمه است، و نه بیش از آن.

۷- نقد و معرفی منابع در پیش‌گفتار کتابهایی که قواره تاریخی دارند، لازم دانسته شده است. از این کار منصرف شدم. اول این‌که وفور منابع منتشر شده، بررسی تک تک آنها را در این یادداشت کوتاه ناممکن می‌کند. دوم این‌که برشماری کاستی‌ها در آثار انتشار یافته از زندگی امام خمینی و تأکید بر نبود آن نواقص در کتاب حاضر، امتیازآور نیست. پیش از این در جایی نوشته بودم: هر نسلی باید دست به نگارش پیشینه خود ببرد؛ هم به دلیل پرسش‌های نو و هم به جهت رو شدن اسناد تازه. با این حال این نسل همچون نیاکان تاریخ‌نگار خود نخواهد توانست نقطه پایان بر تحقیقات خود بگذارد، اما این توفیق را خواهد یافت که در کشف تاریخی دوران معاصر خود شرکت کند و پژوهش‌های خود را با براهین جدید و از منظری به پهنای منابع نویافته به نسل آتی بسپارد.

۸- هر چند نام نویسنده در پیشخوان کتاب نشسته است، اما در پس آن، دهها نام کوشنده و یاریگر پنهان مانده، که برخی را آشکار می‌کنم:

الف- حجت‌الاسلام احمد خزایی، ریاست مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی؛ شاید طبیعی بود که در پی نگارش شرح اسم نوشتن این زندگی‌نامه به من پیشنهاد گردد، اما فراهم کردن افزارهای سخت و نرم، نمایاندن وسعت حوصله، و بیش از آنها توصیه به حقیقت‌جویی نه شخصیت‌پویی، خاطر نویسنده را در دوره تألیف و تدوین کتاب آسوده نگاه داشت.

ب- براتعلی طبرزدی، معاون پژوهشی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی؛ نقش او در

این اثر به دایرةالمعارف سخنگو می‌ماند که به پرسش‌های گاه و بی‌گاه من پاسخ می‌داد. همو پس از بازخوانی نسخه نهایی با یادآوری برخی غلطها و غفلتها به آراستگی بیشتر کتاب کمک کرد.

پ- علی اکبر رنجبر کرمانی، ویراستار؛ او دانش نگارشی و تاریخی خویش را، با نظر داشت سلیقه نویسنده، به میدان ویراستاری کتاب آورد و به قوام آن یاری رساند.

ت- علی شمس، کارشناس جهان عرب و مترجم؛ محمد کریمی، زبان‌دان و مترجم انگلیسی؛ رئوف گوهریان، کتابدار؛ و سیدمسعود روشن‌بخش، نشریه‌دار کتابخانه تاریخ معاصر ایران و انقلاب اسلامی، بارها نیازهای ترجمه‌ای و اطلاعات درخواستی مرا برآورده کردند.

ث- سیما موسی‌پور، همسر؛ این پژوهش و ام‌دار شکیبایی و سازگاری او با حواشی چهارساله نگارش کتاب است، که سرآمد آنها برقراری آرامش و طمأنینه کاری بوده است.

ج- حشمت‌الله نوروزی، خوشنویس؛ نستعلیق شکسته عنوان کتاب هنر دست اوست. و محمدمهدی صنعتی، گرافیسیت؛ او با گزینش خط، حروف و کلمات، و کنار هم نشانیدن آنها از میان ده مشق پیشنهادی، جلد کتاب را طراحی کرد.

و از ابویزید رُضی عنه پرسیدند که: «امیر که باشد؟»  
گفت: «آن که ورا اختیار نمانده باشد و اختیار حق  
وی را اختیار گشته باشد.»

کشف المحجوب

## خاندان

### نیای پدری؛ سیداحمد موسوی

سیداحمد موسوی / سیداحمد هندی، فرزند سید بزرگ / دین‌علی شاه، پدر بزرگ روح‌الله مصطفوی / خمینی است. سال تولد سیداحمد دانسته نیست.<sup>۱</sup> بنا بر اسنادی که از دادوستد ملکی او در کمره به جا مانده، هجرت او از شرق (کشمیر یا لکنهو) به غرب (بین‌النهرین و سپس ایران) پیش از ۱۲۵۰ق و میان دهه پراشتهاب تاریخ ایران (۱۲۴۰ تا ۱۲۵۰ق) رخ داده است. در جست‌وجوی علت هجرت سیداحمد به ایران می‌توان به تنها شجره‌نامه منتشر شده از این خاندان اشاره کرد. در آنجا آمده است که یک بازرگان ایرانی، که برای تجارت به هند رفته بود، سیداحمد موسوی را برای دامادی خود می‌پسندد و با خود به ایران می‌آورد. سیداحمد پس از اقامت کوتاهی، به کشمیر بازمی‌گردد و سپس برای همیشه به ایران می‌آید.<sup>۲</sup> و نیز می‌توان گفته سیدمرتضی پسندیده، برادر امام خمینی، را بازگفت. او می‌گوید که پیش از ۱۲۵۰ق سیداحمد، کشمیر را به قصد عتبات عالیات ترک می‌کند. در آنجا با گروهی از ایرانیان آشنا می‌شود که یکی از آنان یوسف‌خان، پسر محمدحسین بیگ کمره‌ای، بود. یوسف‌خان از اهالی روستای

۱. محمدجواد مرادی‌نیا در کتاب *خاندان امام خمینی*، تولد سیداحمد موسوی را حدود ۱۲۱۰ق تخمین زده است.  
۲. *خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها*، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۴ش، ص ۲۶۲.

فرهنگ، از توابع خمین، سیداحمد را برای اقامت در خمین تشویق می‌کند و همراه خود به ایران می‌آورد.<sup>۱</sup>

برآیند این دو گفته را می‌توان نمایانگر یک رخداد، و نه دو قول متفاوت از یک رویداد دانست. آشنایی سیداحمد با یک بازرگان ایرانی در هند، با توجه به کنش‌های اقتصادی او پس از استقرار در کمره، نشان از تمکن و تمول این سید موسوی دارد. منش، چهره، خلق و خوی نیکوی یک جوان می‌تواند بخشی از تمایلات یک تاجر را برای انتخاب داماد برانگیزاند؛ بخش دیگر به توانایی‌های مالی آن جوان بازمی‌گردد. لابد سیداحمد در هر دو بخش چشمگیر بوده است. و می‌دانیم برای مسافرت از هند به ایران در آن زمان مسیری جز آبراه بندر بمبئی تا بندر بصره، و از آنجا خاک‌راه بصره به بغداد و سپس ورود به مرزهای غربی ایران نبوده است. طبیعی است سیداحمد موسوی که پشت در پشت با اندیشه امامیه زیسته و بالیده، توفقی در نجف و کربلا و کاظمین و سامرا کند و مراقد امامان شیعه علیهم‌السلام را زیارت نماید. بنا بر قول اول، اگر او پس از ورود به ایران و درنگ کوتاه به هند بازگشته باشد، محتمل است برای ساماندهی امور مالی و خانوادگی، و در نهایت انتقال سرمایه‌اش به ایران بوده باشد. حال، کیفیت و سرنوشت جدایی او از بازرگان ایرانی و پیوندش با خانواده یوسف‌خان فرقه‌ای می‌تواند دنباله عادی سرگذشت او باشد.

عامل دیگر، به موقعیت سیاسی هند مربوط می‌شود. در این زمان خاندان حکمران بابری/گورکانیان/ تیموریان هند واپسین نفس‌های خود را می‌کشید. کمپانی هند شرقی تقریباً بر شبه قاره هند تسلط یافته، و اکبرشاه دوم (۱۸۰۶ تا ۱۸۳۷م) که هیچ شباهتی حتی به سایه اکبرشاه اول (۱۵۵۶ تا ۱۶۰۵م) نداشت، دست‌نشانده گردانندگان کمپانی یادشده بود.

اوضاع در آوَدَه،<sup>۲</sup> (به احتمال زیاد) خاستگاه سیداحمد، بر همین منوال بود. حکمرانان شیعه این منطقه از زمان آصف‌الدوله، چهارمین نایب‌الحکومه، رو به انحطاط سیاسی گذاشته بودند، تا جایی که منابع از نصیرالدین حیدر، هشتمین حاکم آوَدَه، با عنوان پادشاهی که بدتر

۱. مرادی‌نیا، محمدجواد، *خاطرات آیت‌الله پسندیده*، تهران، سوره مهر، چ سوم، ۱۳۸۱ش، ص ۱۲.

۲. آوَدَه یا آوَد (Awadh)، سرزمینی در شمال شبه قاره هند و پایگاه تشیع در هندوستان است. در سال ۱۱۸۸ق تشیع مذهب رسمی این منطقه اعلام شد. این منطقه خاستگاه و محل زندگی علما و شخصیت‌های برجسته اسلامی و شیعی بوده است. نام آوَد برگرفته از نام شهر باستانی «آیودها» است که پایتخت سرزمینی به همین نام، در شبه قاره هند بود. اوده زادگاه «راما» اسطوره دینی هندو است.

از همه پیشینیان خود بود یاد کرده‌اند.<sup>۱</sup> نصیرالدین حیدر، که سیداحمد در زمان او به ایران هجرت کرد، گوش به فرمان کامل کمپانی هند شرقی بود. مدت‌ها بود که این کمپانی وزیران و فرماندهان آوده را به حاکم تحمیل می‌کرد. پادشاهان از خود قدرتی نداشتند و حضورشان در منطقه جنبه تشریفاتی داشت.<sup>۲</sup> آنان مجبور به بستن معاهده با کمپانی هند شرقی و پرداخت مالیات بودند. امور اقتصادی آوده در دست انگلیس قرار داشت. در چنین شرایطی است که نوه سیداحمد، سیدمرتضی پسندیده، می‌نویسد: «شاید به مناسبت فرار از مالایطاق و قدرت دولت انگلستان، ترک موطن را ترجیح داده باشند».<sup>۳</sup> موضوع مهاجرت سیداحمد هر چه بوده باشد، یک چیز مسلم است که عوامل گریزاننده او از هند بسیار بیشتر از عوامل پذیرنده او در ایران بوده است. باید دانست دوره‌ای که گمان می‌رود سیداحمد موسوی وارد ایران شده، زمان آرام و کم‌حادثه‌ای نبوده، ایران دومین جنگ‌های خود را با روسیه تزاری از سر می‌گذراند و یا با پیامدهای آن دست و پنجه نرم می‌کرد.

در اینجا یاد دو نکته لازم می‌نماید. اول اینکه هر چند واژه «هندی» در پس نام سیداحمد در همه سندهای به جا مانده از او به چشم می‌خورد، اما پسوند «موسوی» که در همه مهرها و امضاهای نوادگان او به چشم می‌خورد، حکایت از آن دارد که سیداحمد بر نسب موسوی خود تأکید داشته و آن را در اخلاف خود به ودیعه گذاشته است.<sup>۴</sup> دوم اینکه سیداحمد احتمالاً فارس‌زبان و یا آشنا به زبان فارسی بوده است. او و پدرانش در دوره نفوذ فرهنگ و زبان ایرانی در شبه قاره هند نشو و نما کرده بودند. دست‌خط‌های به جا مانده از او در پشت جلد کتاب *جنات‌الخلود* مؤید همین موضوع تواند بود. علاوه بر این، کتاب *جنات‌الخلود* به زبان فارسی است؛<sup>۵</sup> و شاید جزو اشیایی باشد که او از هند با خود به ایران آورده بود.

زندگی شخصی و اجتماعی سیداحمد در خمین خیلی زود رونق گرفت؛ و پذیرفتنی است

۱. هالیستر، جان نورمن، تشیع در هند، ترجمه آذرمدخت مشایخ فریدنی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳ش، صص ۱۷۲ تا ۱۸۶.

۲. عباس رضوی، سیدمنظر، «تاریخ سیاسی در هند (۱۱۳۲ تا ۱۲۷۴ق)»، [www.Sokhanetarikh.com](http://www.Sokhanetarikh.com).

۳. *خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها*، ص ۴۲.

۴. مرادی‌نیا، جواد، *خاندان امام خمینی به روایت اسناد*، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۹۳ش، صص ۲۲ تا ۵۳.

۵. همه یا عمده شیعیان آوده و کشمیر نسب به امام موسی کاظم (ع) می‌رسانند.

۶. *جنات‌الخلود* نوشته میرمحمدرضا امامی خاتون‌آبادی از آثار عهد صفوی است. این کتاب در باب شرح اسماء‌الحسنی، شناخت پیامبران، زندگی چهارده معصوم، پیشینه سلاطین و برخی اطلاعات متفرقه است که نگارش آن در ۱۱۲۸ق انجام یافته است.

که سید با همین شتاب در شمار محترمان و معتمدان کمره درآمده باشد. در ۱۲۵۱ ق وقتی که رقم مستمری وکیل الرعایای کمره، محمدخان کمره‌ای، اعلام گردید، ده تومان از سی تومان وجه نقد آن، به فرمان سیداحمد کارسازی گردیده بود.<sup>۱</sup> وی در دهه نخست (احتمالاً) اقامتش در کمره، دو همسر اختیار کرد: شیرین خانم، دختر عابد گلپایگانی؛ و بی‌بی جان خانم، دختر کربلایی سبزعلی خمینی. در ۱۲۵۴ ق صلح‌نامه‌ای در باب مهریه همسران خود تنظیم کرد که در آن ظاهراً پول نقد مهریه به گندم تبدیل شد.<sup>۲</sup>

سیدمرتضی / سیدآقا، فرزند یکی از این دو بانو، تنها عمو و عموی ناتنی روح‌الله مصطفوی / خمینی بود.

سیداحمد به سال ۱۲۵۷ ق با سکینه خانم، دختر محمدحسین بیگ، ازدواج کرد. عقدنامه به جای مانده از این ازدواج نشان می‌دهد که مهریه همسر سوم او بیست تومان از سکه‌های تازه ضرب شده محمدشاهی<sup>۳</sup>؛ پانزده مثقال طلای سرخ، معادل بیست تومان؛ یک دست رختخواب قلمکار، معادل پنج تومان؛ پنج من ظروف مورد نیاز خانه، معادل پنج تومان؛ یک تخته فرش، معادل پنج تومان؛ یک دانگ از خانه تازه خریداری شده محله رازی؛ و بالاخره «حصه‌ای» از باغ مجاور این خانه<sup>۴</sup> بود. این مهریه‌ای نسبتاً سنگین بود؛ جمع ارزش این مهریه یکصد تومان بود که تقریباً با بهای عمارت اربابی که سیداحمد دو سال پیش از این (۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۵۵) از محسن خان خمینی، یکی از خوانین سرشناس کمره، خریده بود، برابر است. این خانه چهار هزار متری در پررفت‌وآمدترین منطقه خمین، و در مسیر کاروان‌رو و کنار راه اصلی این منطقه واقع شده بود.<sup>۵</sup>

۶۵ سال بعد، روح‌الله در یکی از اتاق‌های همین خانه به دنیا آمد.

سیداحمد به گسترش مایملک خود، به ویژه خرید املاک زراعی و زمین‌های آباد در اطراف خمین (قلعه شاهین، واسوران، فرفهان، نازی) و کاروانسرا پرداخت. عواید حاصل از این املاک وضعیت زندگی او را بهتر کرد. به طوری که گفته شده، آشپزخانه مخصوصی

۱. خاندان امام خمینی به روایت اسناد، ص ۲۲.

۲. همان، ص ۲۴.

۳. این زمان مصادف با هفتمین سال روی کار آمدن محمدشاه قاجار است.

۴. خاندان امام خمینی به روایت اسناد، ص ۲۷.

۵. مرادی‌نیا، جواد، خاندان امام خمینی، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۹۳ش، ص ۲۱. برخی از مفاد مهریه، ۱۹ سال بعد، در ۱۲۷۶ ق، با مصالحه، تبدیل به املاک زراعی در روستاهای فرفهان و شاهین شد.

برای پخت غذا داشته، برنج ممتاز مصرف می‌کرده، خادم و خادمه و حتی به روایتی کنیز هم داشته است.<sup>۱</sup>

سیداحمد دست‌کم چهل و پنج سال در خمین زیست. او و سکینه خانم، همسر سومش، صاحب چهار فرزند، سه دختر و یک پسر، شدند: سلطان خانم، آغابانو خانم، صاحب خانم و آقامصطفی.

سلطان خانم، نخستین دختر سیداحمد، با کریم خان، فرزند علی خان سرتیپ، یکی از خوانین مقتدر کمره، ازدواج کرد. آغابانو خانم با شکرالله خان قلعه‌ای، فرزند حاجی باباخان، از خوانین و معاریف خمین پیوند همسری بست. این دو سال‌ها بعد از هم جدا شدند و آغابانو به عقد ملا محمد جواد مجتهد، از علمای مشهور و بانفوذ کمره، درآمد. صاحب خانم، کوچکترین دختر سیداحمد، با شکرالله خان از خوانین و رؤسای طایفه بربرود و جاپلق ازدواج کرد. گویا شکرالله خان در همراهی با برادرش، کریم خان، علیه قوای دولتی کشته شد. صاحب خانم به خمین بازگشت و چندی بعد به عقد شوهر خواهرش، ملا محمد جواد مجتهد، درآمد. آغابانو، همسر ملا محمد جواد و خواهر بزرگتر صاحب خانم، پیش از این در گذشته بود.<sup>۲</sup>

آقامصطفی، پدر روح‌الله، کوچکترین فرزند سیداحمد بود.

سیداحمد چهار پنج سال پیش از مرگ، املاک و اموالش را میان فرزندان خود تقسیم کرد و در اواخر ۱۲۸۵ق یا اوایل ۱۲۸۶ق در خمین وفات یافت.<sup>۳</sup> او بخش کوچکی از اموالش را برای هزینه‌های پس از مرگ، به ویژه انتقال پیکرش به کربلا، کنار گذاشته بود. خرید نماز و روزه، ردّ مظالم و انتقال جنازه به کربلا، یکصد و چهل تومان شد. سیداحمد را در جوار بارگاه امام حسین علیه‌السلام به خاک سپردند.

آنچه از ویژگی‌های شخصی سیداحمد موسوی بیان شده، این گفته سیدمرتضی پسندیده است: «از قراری که در طفولیت شنیدم، بسیار جدی و شدیدالعمل در امر به معروف و نهی از منکر بوده و از خلاف شرع‌ها و این نوع امور متأثر می‌شده و با شمشیر در مقام جلوگیری برمی‌آمده است. شنیدم حاکم خمین نسبت به جوانی قصد عمل نامشروع داشته است. به محض شکایت به ایشان و اطلاع یافتن، با شمشیر به دارالحکومه رفته و پسر را نجات داده و

۱. همان، صص ۲۲ و ۲۳.

۲. همان، صص ۲۵ تا ۴۵.

۳. همان، صص ۲۳ و ۲۴.



حاکم را مؤاخذه کرده است؛ در حالی که در آن ایام حکام تام‌الاختیار و تمام امور دیوانی به عهده حاکم بوده است.<sup>۱</sup>

### پدر؛ سیدمصطفی موسوی

مصطفی، کوچکترین فرزند سیداحمد، در ۲۹ رجب ۱۲۷۸/۱۱ بهمن ۱۲۴۰ یا به هستی گذاشت. هفت هشت ساله بود که پدر دیده از جهان فروبست. درس آموزی را در مکتب‌خانه‌ای در خمین آغاز کرد. سپس شاگرد آقا میرزا احمد خوانساری، پسر آخوند حاج ملاحسین خوانساری، شد. آنچه از میرزا احمد خوانساری فراگرفت لابد بخشی از مقدمات علوم رایج طلبگی بود. موقعیت مالی خانواده این اجازه را به سیدمصطفی می‌داد که بدون دغدغه راهی حوزه علمیه اصفهان شود و ادامه تحصیل دهد. از شمار سال‌های توقف او در اصفهان و اینکه تا چه سطحی از معارف دینی را آموخت خبری داده نشده، اما آیت‌الله محمدتقی نجفی اصفهانی و آیت‌الله محمدحسین فشارکی او را می‌شناختند؛<sup>۲</sup> که با توجه به فاصله سنی ۱۵ سال (آقانجفی) و ۱۲ سال (ملاحسین) با سیدمصطفی، احتمالاً حق استادی نیز بر او داشته‌اند. در ۱۲۹۵ق که سیدمصطفی ۱۷ ساله بوده، در مدرسه‌ای از مدارس علوم دینی اصفهان اقامت داشته است.<sup>۳</sup>

سیدمرتضی پسندیده، پسرش، می‌نویسد که پس از ۱۳۰۰ق پدرمان ازدواج کرد؛<sup>۴</sup> شاید در بیست و سه بیست و چهار سالگی. همسر او دختر نخستین استادش در خمین، میرزا احمد خوانساری، بود. هاجر آغاخانم خیلی زود همراه شوهرش راهی نجف شد. فرزند نخست این زوج، مولود آغاخانم، در ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۰۵ به دنیا آمد. در طول اقامت تحصیلی سیدمصطفی در نجف، که می‌توان آن را بالای پنج سال دانست، بر شمار اعضای خانواده او افزوده نشد.

وقتی سیدمصطفی موسوی به موطن خود بازگشت به درجه اجتهاد رسیده بود. از روی اسناد املاکی که سیدمصطفی در ۱۳۱۱ق خرید، روشن می‌شود که وی در این زمان یا

۱. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، ص ۴۵.

۲. همان، ص ۹۵.

۳. خاندان امام خمینی به روایت اسناد، ص ۷۹.

۴. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، ص ۷۱.

سالی پیش از آن به ایران بازگشته است.<sup>۱</sup> این جوان ۳۳ ساله از مراجع نجف اجازه اجتهاد داشت و گفته شده از وجوهات شرعی استفاده نمی‌کرد؛<sup>۲</sup> نیازی هم نداشت. زندگی او از راه کشاورزی اداره می‌شد. املاک او در روستاهای زورقان، واسوران، طنجران، خمین و کرمو، و نیز کاروانسرای که پدرش، سیداحمد، خریده و به او بخشیده بود،<sup>۳</sup> درآمد او را سالیانه تا یک هزار تومان می‌رساند. خانه او با بیرونی‌های فراوان، محل آمد و شد برخی علما و مسافرانی بود که برای زیارت عتبات عالیات از خمین می‌گذشتند. در باغچه منضم به خانه او انواع درخت میوه به بار می‌نشست. صیفی‌کاری هم می‌شد.<sup>۴</sup> سیدمصطفی نسبتاً متمول و دست به جیب بود. بیش از یک دهه هم در حوزه‌های علمیه دینی تحصیل کرده بود. همین دو ویژگی او را ملجأ محرومان و مظلومان کرده بود؛ در نتیجه، مناسبات او با حکام و خوانین محلی شکل دیگری یافت و سرنوشت او زود به پایان رسید.

یکی دو سال پس از بازگشت از نجف، دومین دختر سیدمصطفی و هاجرآغاخانم به دنیا آمد. فاطمه‌خانم در شوال ۱۳۱۲ متولد شد. سومین فرزند آنان، آقامرتضی، در شوال ۱۳۱۳، درست یک ماه پیش از ترور ناصرالدین‌شاه در شاه‌عبدالعظیم علیه‌السلام، پا به هستی گذاشت. خمین که در همسایگی بربرود و جاپلق واقع شده است، همواره مورد تهدید یاغیان و راهزنان و سارقان آن مناطق بود. طبعاً دولت مرکزی مقتدر و نایب‌الحکومه‌های قدرتمند آنها تا حدی از دست‌اندازی و تجاوز طوایفی که با دزدی امرار معاش می‌کردند، جلوگیری می‌کردند. اما در مواقعی خاص، تحرکات یاغیان فزونی می‌گرفت. مرگ ناصرالدین‌شاه یکی از این مواقع بود. با انتشار این خبر دور تازه‌ای از غارتگری و چپاول آغاز شد؛ و خمین نیز از این گرفتاری در امان نماند. در آن زمان خرید و فروش، حمل و نقل، و مالکیت اسلحه منعی نداشت. زندگی در همسایگی ناامنی ایجاب می‌کرد خوانین، اعیان، رجال و حتی برخی از علما، سوار و تفنگچی داشته باشند. برخی از مردم بی‌پناه نیز از آنجا که نزدیکی به علما و یا خدمت به ایشان را، چه با اسلحه و چه بدون آن، چه رایگان و چه با گرفتن مزد، مایه مباحثات و یا برخورداری از حاشیه امن می‌دانستند در اطراف چنین شخصیت‌هایی گرد می‌آمدند.

۱. خاندان امام خمینی به روایت اسناد، ص ۸۱

۲. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، ص ۷۵.

۳. همان، صص ۷۴ و ۷۵؛ خاندان امام خمینی به روایت اسناد، ص ۶۶.

۴. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، صص ۷۴ و ۷۵.

آقاسیدمصطفای مجتهد نیز دارای تفنگداران و سواران وابسته به خود بود.

موقعیت اجتماعی و اقتصادی سیدمصطفی در خمین رو به پیشرفت بود. استناد به نام او در کنار دیگر علمای محلی، می‌توانست وثاقت شهادت‌ها، صلح‌نامه‌ها و استعلام‌ها و اسناد را تأیید کند.<sup>۱</sup> برای نمونه می‌توان از رخداد مهم سال ۱۳۱۳ق خمین یاد کرد که از آقامصطفی به عنوان یکی از گواهان معتبر منطقه استعلام شد. در این زمان بهرام‌خان، یکی از خوانین درجه دو منطقه، از ورود نایب‌الحکومه، حاجی عباس‌خان، جلوگیری کرد. این ممانعت منجر به درگیری و کشته شدن یکی از نظامیان شد. هر چند بهرام‌خان شکست خورد و فرار کرد، اما شاکی شد که اموال خانه‌اش غارت شده است. در رسیدگی به این شکایت از «علمای اعلام و سادات ذوی‌العزه» خمین استعلام شد. یکی از گواهان آقامصطفی بود. وی شهادت داد که عمده اموال خانه، به دست خود بهرام‌خان برده شده، و آنچه باقی مانده چیز قابلی نبوده [که ارزش غارت داشته باشد]. آقامصطفی از اقدام بهرام‌خان با عنوان «شرارت و هرزگی» یاد کرد که نشان از مواضع او نسبت به این خان خمین داشت.<sup>۲</sup>

کینه این شهادت تا هفت سال بعد هم از دل بهرام‌خان و اطرافیان او شسته نشد.

برای تأکید بر اعتبار اجتماعی آقاسیدمصطفی لازم است از تولیت او بر موقوفه‌ای در خمین یاد شود. «سه سهم از آب و ملک قصبه خمین و سه دانگ از قریه لیلیان وقف بر نجف اشرف»<sup>۳</sup> و مدیریت رساندن عواید آن به حوزه علمیه نجف با آقاسیدمصطفی بود. از آغاز این تولیت و افرادی که آن را بر عهده وی گذاشته بودند، اطلاعی در دست نیست. اما پس از درگذشت آقامصطفی، روحانیانی چون آیات‌الله سیدحسین قمی، سیدعبدالله بهبهانی، شیخ‌فضل‌الله نوری و سیدعلی‌اکبر تفرشی، تولیت موقوفه را به آقایان سیدمحمد کمره‌ای (شوهر خواهرزاده آقاسیدمصطفی) و آخوند ملامحمدجواد مجتهد (شوهر خواهر آقامصطفی) منتقل کردند که نشان از اهمیت موقوفه، و نیز موقعیت خاناندانی و خانوادگی آقاسیدمصطفی دارد.<sup>۴</sup>

اعتبار اجتماعی سیدمصطفی موجب گردید که واکنش‌های او نسبت به تعدیات حاکم منطقه، حشمت‌الدوله، بی‌پاسخ نماند. گفتنی است شاهزاده عبدالله‌میرزا حشمت‌الدوله چندین

۱. خاندان امام خمینی به روایت اسناد، صص ۸۴، ۸۶ و ۸۹.

۲. همان، ص ۸۶.

۳. همان، ص ۱۴۰.

۴. همان، صص ۱۴۰ و ۱۴۱.

نوبت به حکمرانی لرستان و بروجرد، و لرستان و بروجرد و کمره منصوب شد. علت انتصاب‌های پیاپی او به حکومت این نواحی، که عمدتاً بین سال‌های ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰ ق بود، تجربیات نظامی گری‌اش بود. او سال‌ها کنار عموی خود، حمزه‌میرزا حشمت‌الدوله امیرجنگ، به ایالات گوناگون ایران سفر کرده، حاکم یا نایب‌الحکومه شهرهای خرد و کلان بوده، در سرکوب شورش‌های محلی مشارکت جسته بود. هرگاه گروهی در لرستان علیه دولت مرکزی تمرد می‌کرد، حشمت‌الدوله را برای سرکوب اعزام می‌کردند؛ که مقدمه آن، واسپاری حکومت نواحی یاد شده به وی بود. برخی منابع از بدرفتاریهای او در ۱۳۰۵ ق در گلپایگان و کمره یاد کرده‌اند.<sup>۱</sup> حشمت‌الدوله در ۱۳۱۰ ق به عنوان حاکم لرستان و بروجرد و بختیاری تعیین شد. پیش از این او فرمانده نظامیان عربستان و لرستان بود و ریاست افواج کمره، بزچلو و دره‌جزین را عهده‌دار بود. به نظر می‌رسد خرید املاک و نفوذ قدرت او در کمره از همین زمان آغاز شده است.<sup>۲</sup> بیشتر منابع، او را حاکمی متجاوز، ظالم و بی‌رحم توصیف کرده‌اند.<sup>۳</sup> این اوصاف حشمت‌الدوله در زمان حکمرانی‌اش در استرآباد بیشتر از کمره نقل شده است.

حشمت‌الدوله بار دیگر در ۱۳۱۴ ق به حکمرانی لرستان و بروجرد و کمره رسید. در این زمان پسرش، ابراهیم‌میرزا اعتضادالسلطان، را نایب‌الحکومه کمره کرد. وی تا سال ۱۳۱۷ ق دو بار به تهران فراخوانده شد و باز به منطقه تحت نفوذ خود بازگشت.

زمانی که آقاسیدمصطفی از نجف به ایران بازگشت، حشمت‌الدوله حاکم منطقه بود. چندی نگذشت که آقامصطفی طعم حکومت حشمت‌الدوله را چشید. یکی از شیوه‌های او برای جلوگیری از اعتراضات، سانسور مکاتبات بود. حشمت‌الدوله هر جا به حکومت می‌رسید، مسئول پست منطقه را وامی‌داشت مراسلات آن ناحیه را واریسی کرده، اگر شکایتی به حکومت مرکزی شده بود، به آگاهی او برساند. آقاسیدمصطفی توان روبرو شدن با چنین حاکمی را نداشت. از این رو شرح تظلمات مردم را به مرکز منعکس کرد. اما نامه، پس از بررسی مفادش، توقیف شد و موضوع به اطلاع حشمت‌الدوله رسید. حاکم، سیدمصطفی را دستگیر و زندانی

۱. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۰ ش، ج دوم، ص ۵۷۱.

۲. اعتمادالسلطنه، محمدباقر، «نواب مستطاب اشرف والا حشمت‌الدوله امیرتومان»، شرافت، شم ۳۴ (صفرالمظفر ۱۳۱۷)، صص ۱۴۶ تا ۱۴۸.

۳. سپهر، عبدالحسین، یادداشت‌های ملک‌المورخین، تهران، زرین، ۱۳۳۸ ش، ص ۵۲؛ روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۸۳۱.

کرد. عالم زندانی خمین با وساطت یکی از سادات معتبر منطقه آزاد شد.<sup>۱</sup> حشمت‌الدوله معتقد بود آقاسیدمصطفای مجتهد «مثل اسب‌های عربی است. بدون محابا و با سرعت می‌رود و بالاخره سرش به دیوار خواهد خورد».<sup>۲</sup>

چهارمین فرزند آقامصطفی و هاجرآغاخانم در رمضان ۱۳۱۵ق به دنیا آمد. نام او را نورالدین گذاشتند. او دومین پسر این خانواده بود.

مناسبات و ارتباطات آقامصطفی محدود به خمین و کمره و شهرهای اطراف نبود، بلکه او با پایتخت نیز در ارتباط بود و بارها به آنجا رفت و آمد کرد. سیدمرتضی پسندیده می‌گوید که پدرش «با صدراعظم و اتابک و خود شاه هم شاید تماس داشته‌اند و برای حل و فصل امور و جلوگیری از تجاوزات، این ملاقات‌ها ضروری و لازم بوده است».<sup>۳</sup> آمد و شد او به تهران به فزونی پیوندهای زناشویی او نیز انجامید. وی در ۱۳۱۷ق با گوهرملک تاج‌خانم، دختر یکی از شاهزادگان تهران‌نشین، نوزدمیرزا، ازدواج کرد.<sup>۴</sup> شاهزاده خانم در تهران ماند و به خمین نیامد، مگر در ۱۳۲۱ق و در پی کشته شدن همسرش. این وصلت، خبر از کثرت حضور آقامصطفی در پایتخت می‌دهد. اختیار همسر دیگر، آن هم از تهران، نشان از تمایل آقامصطفی به گسترش ارتباط و توسعه نفوذ نیز دارد. وی همسر دائمی دیگری هم غیر از هاجرآغاخانم و گوهرملک تاج‌خانم داشت که از نام و موقعیت او یاد نشده است.

پنجمین فرزند آقامصطفی و هاجرآغاخانم در ۱۳۱۸ق پا به جهان هستی گذاشت. آقازاده‌خانم، سومین دختر آنان بود. سال ۱۳۲۰ق دو حادثه شیرین و تلخ، به فاصله چهار ماه و اندی خاندان سیدمصطفی موسوی را شادکام و خیلی زود سوگوار کرد. رخداد شیرین، تولد روح‌الله، سومین پسر و ششمین فرزند آقامصطفی و هاجرآغاخانم، و رویداد تلخ آن سال کشته شدن رئیس خانواده، روحانی ۴۲ ساله کمره، آقاسیدمصطفای مجتهد بود.

علت کشته شدن آقامصطفی چه بود؟ بررسی گفته‌ها و نوشته‌های بازمانده از آن حادثه نشان می‌دهد که علت سوءقصد به جان آقامصطفی نه ریشه در اختلافات ملکی و مالی داشته، و نه ناشی از رقابت‌های گروهی یا طایفه‌ای بوده. آنچه مسلم می‌نماید، آقامصطفی در کشاکش

۱. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، ص ۸۰.

۲. همان، ص ۸۲.

۳. همان، ص ۸۱.

۴. خاندان امام خمینی به روایت اسناد، صص ۹۸ تا ۱۰۳.

امور سیاسی حاکم بر کمره فردی معتزل و دورمانده از حوادث نبود؛ اما حضور او در این میدان نه چندان پاک، با ملاحظاتی همراه بود. او از یک سو نمی‌توانست برای پی‌جویی منویات خود با خوانین درجه یک و دو منطقه پیوند سیاسی ببندد و هر از گاه در جبهه یکی از آنان قرار گیرد. از سوی دیگر کنش‌های او که می‌باید با حق‌خواهی همراه بوده باشد، گاه با بدآمد یک خان و گاه با خوش‌آمد خانی دیگر روبرو می‌شد.

بی‌آنکه بخواهیم با تأسیس دو جبهه حق و باطل و قرار دادن آقامصطفی در یک سو، و بدخواهان او در طرف دیگر، داوری کنیم، با گرد کردن اقوال گوناگون می‌توان به این نتیجه رسید که آقامصطفی قربانی دادخواهی خود و نامردی و کینه‌توزی برخی از همشهریانش شده است. همچنان که گفته شد، گواهی آقاسیدمصطفی علیه اقدام ناهنجار بهرام‌خان و ادعاهای بعدی او (ممانعت از ورود نایب‌الحکومه جدید و سپردن جای خود به حاجی‌عباس‌خان و ادعای غارت خانه‌اش) منجر به دستگیری و زندانی بهرام‌خان شد. اخبار ناآرامی‌های این خان خمین حتی به گوش ظل‌السلطان، حاکم مقتدر اصفهان، نیز رسیده، از حشمت‌الدوله خواسته بود از دستگیری او غفلت نوزد. به هر حال بهرام‌خان در دهه ۱۳۱۰ق تا ۱۳۲۰ق ظاهراً چندین بار بازداشت و در نهایت در ربیع‌الثانی ۱۳۲۰ در زندان کشته شد یا درگذشت.<sup>۱</sup> بازماندگان و اطرافیان بهرام‌خان، عامل اصلی حذف او را آقاسیدمصطفی دانستند.<sup>۲</sup> البته حشمت‌الدوله نیز در تحریک خویشان بهرام‌خان برای مقصر نشان دادن آقامصطفی نقش داشت.<sup>۳</sup> اگر این مقدمات مقرون به حقیقت باشد، می‌توان نتیجه گرفت که حشمت‌الدوله، ضمن حذف بهرام‌خان، موفق شد مزاحم دیگرش، آقامصطفی، را به دست برادران بهرام‌خان نابود کند.

آقاسیدمصطفی‌ای مجتهد پس از مرگ بهرام‌خان تلاش کرد از خانواده او دلجویی کرده، حتی علیه حشمت‌الدوله با آنان متحد شود؛<sup>۴</sup> اما آنها نپذیرفتند و در کمین رسیدن زمانی که بتوانند مجتهد خمین را سربه‌نیست کنند، نشستند. این زمان، هشت ماه پس از مرگ بهرام‌خان رسید؛ زمانی که آقامصطفی قصد کرد به دیدن عضدالسلطان/شاهزاده عضد، حاکم عراق (اراک) به سلطان‌آباد برود.

۱. خاندان امام خمینی، صص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۲. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، صص ۷۸ و ۷۹.

۳. خاندان امام خمینی، ص ۱۰۲.

۴. همان، ص ۱۰۱.

سیدمرتضی پسندیده می‌گوید که پدرش برای رساندن اخبار و اوضاع و احوال نابسامان خمین و روستاهای اطراف به گوش حاکم عازم سلطان‌آباد شد.<sup>۱</sup> جعفرقلی خان و رضاقلی سلطان، برادران بهرام‌خان، زمان را برای کشتن آقامصطفی و فرونشاندن کینه خود مناسب یافتند. از این رو پیشنهاد کردند آنان را نیز همراه خود به سلطان‌آباد ببرد تا شاید شغل بهتری (احتمالاً در امور نظامی یا انتظامی) به ایشان واگذار گردد. یکی از اعضاء خانواده بهرام‌خان، که از سوء قصد این دو برادر به جان آقامصطفی باخبر بود، موضوع را به آگاهی وی رساند. «ایشان جواب می‌دهند نمی‌توانند همچو غلطی بکنند و با غروری که داشتند به مسافرت عراق می‌روند.»<sup>۲</sup> درخواست رضاقلی سلطان و جعفرقلی میرزا، نشان می‌دهد که آقامصطفی با شاهزاده عضد، پسر مظفرالدین‌شاه، آشنا بوده و یا پیش از این نیز به دیدار او رفته بود.

آقامصطفی ۱۱ ذی‌قعدة ۱۳۲۰/ ۲۰ بهمن ۱۲۸۱ خمین را به قصد سلطان‌آباد ترک کرد. او تنها نبود. گروهی از تفنگداران، و نیز خواهرزاده‌اش، امام‌قلی خان صارم‌لشکر (بیگلریگی)، او را همراهی می‌کردند. این راه به طور معمول دو روزه بيموده می‌شد. آنان شب را در روستای پردار و درخت ورچه گذراندند. فردای آن، ۱۲ ذی‌قعدة، زمانی که کاروان پیچ و خم باقی‌مانده راه را پشت سر گذاشت و به آخرین سرازیری جاده رسید، سروکله دو نقابدار پیدا شد. اطرافیان آقامصطفی شاید به دلیل بی‌توجهی، شاید به این گمان که دیگر خطری جان او را تهدید نمی‌کند و... فاصله گرفته، یا به کار خود مشغول بودند. رضاقلی سلطان و جعفرقلی خان زمانی از کمین خود خارج شدند که دو نگهبان بیشتر کنار آقامصطفی نبود. آن دو نقاب از چهره برداشتند و آقامصطفی با تعجب گفت که شما قرار نبود بیاید! جملاتی کوتاه ردوبدل شد و رضاقلی سلطان با چابکی دو نگهبان را خلع سلاح کرد و جعفرقلی خان سمت آقامصطفی نشانه گرفت و از فاصله‌ای نزدیک به قلب او شلیک کرد. آقا سیدمصطفای مجتهد پیش از آنکه از اسب به زمین افتد، این جمله را بر زبان آورد: «بی‌غیرتی کردید.» صدای شلیک گلوله، تفنگداران عقب افتاده را به محل حادثه رساند. قاتلان گم و گور شده بودند. گلوله از قرآن درون جیب بالاپوش گذشته، بر قلب آقامصطفی نشست. همراهان، که خود را باخته بودند، بی‌آنکه به تعقیب قاتلان بروند، پیکر بی‌جان آقامصطفی را بر اسب گذاشته، راهی سلطان‌آباد

۱. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، ص ۸۱

۲. همان‌جا.

شدند. خبر حادثه زودتر رسیده بود. گروهی از مردم به استقبال جنازه آمدند.<sup>۱</sup> معتمدالسادات، عالم شهیر منطقه، بانی کفن و دفن و مراسم گردید.<sup>۲</sup> پیکر آقامصطفی در قبرستان اراک، سرقبر آقامحسن عراقی به امانت دفن شد.<sup>۳</sup>

آن روز سلطان آباد تعطیل شد و مردم در مراسم تشییع حاضر شدند. خبر که به خمین رسید، اهالی بهت‌زده و خشمگین شدند. دسته‌های عزاداری شکل گرفت و گروه گروه برای ابراز همدردی به خانه آقامصطفی آمدند. مردم خشمگین به سوی خانه قاتل رفته، آن را آتش زدند. سیدمرتضی پسندیده، پسر هفت ساله مجتهد خمین، ناباورانه ماجراهای پیش‌رو را می‌نگریست: «از بالای برج [خانه] دیدم که آتش از منزل قاتل زبانه می‌کشید. خانه را سوزاندند و اموال و املاک وی را نیز که در قلعه خمین بود، مصادره و تصرف کردند.»<sup>۴</sup> هاجر آغاخانم، همسر آقامصطفی، و دختر بزرگش این صحنه‌ها را تماشا می‌کردند، اما داغی که بر دل آنان گذاشته شده بود، با این اقدامات التیام‌پذیر نمی‌نمود.

خمین تا روزهای بعد تحت تأثیر کشته شدن مجتهد ۴۲ ساله شهرش بسر برد. خبر به گلپایگان و اصفهان و تهران هم که رسید بزرگداشت و ختم گرفتند. کمتر از یک ماه بعد، خبر این حادثه در روزنامه ایران نیز درج گردید. اخبار شهرها از طریق منشیان هر ولایت تنظیم و به تهران ارسال می‌گردید که ذیل اخبار ولایات در این جریده مهم و نیمه‌رسمی چاپ می‌شد: «آقاسیدمصطفی کمره‌ای به عراق می‌رفته. در بین راه دو سه نفر به او ملحق شده، چند تیر گلوله به سید زده، او را از پا درآورده‌اند. جنازه مقتول را به شهر آورده و قاتلین فرار کرده‌اند. نواب مستطاب والا مأمور به دستگیری مرتکبین فرستاده، یکی از آنها را گرفتار نموده و سوار از عقب سایرین رفته است.»<sup>۵</sup>

از این خبر روشن می‌شود که مقامات محلی خیلی زود اقدام به دستگیری قاتلان کرده‌اند. بنا به نوشته سیدمرتضی پسندیده فراریان به جاپلق و بربرود رفته، به خان بزرگ آنجا پناه می‌برند، اما با استقبال خان روبرو نمی‌شوند. از آنجا به خوانسار رو می‌کنند و به میرزا محمد مهدی خوانساری، روحانی پرنفوذ منطقه ثلاث (گلپایگان، خمین، خوانسار)، ملتجی

۱. همان، ص ۸۲.

۲. خاندان امام خمینی، ص ۱۰۵.

۳. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، ص ۸۲.

۴. خاطرات آیت‌الله پسندیده، ص ۲۵.

۵. روزنامه ایران، ش ۱۰۳۲ (نوزدهم ذی‌الحجه ۱۳۲۰)، ص ۳.



می‌شوند. او هم روی خوش نشان نمی‌دهد. تا این که بالاچار به قلعه یوجان در نزدیکی خمین که محل علاقه‌جات خودشان بوده می‌آیند.<sup>۱</sup>

این احتمال وجود دارد که پناه‌جویی قاتلان از رجال نه فقط به سبب شهرت یا قدرت منطقه‌ای آنها، بلکه به دلیل رقابت پیدا و پنهان ایشان با آقامصطفی نیز بوده باشد. طبیعی است که در چنین وضعیتی قاتلان ابتدا به جبهه رقیب مقتول التجا می‌جویند. اما عدم پذیرش رضاقلی سلطان و جعفرقلی خان نشان می‌دهد که آقاسیدمصطفی نفوذ اجتماعی گسترده‌ای در منطقه داشته که نابودی او انگیزه‌ای برای حمایت از قاتلان ایجاد نکرده است.

خبر اختفای کشندگان آقاسیدمصطفی در قلعه یوجان نمی‌توانست پنهان بماند؛ چرا که خویشان و نزدیکان هاجر آغاخانم، بیوه آقامصطفی، ساکن امامزاده یوجان و روستاهای اطراف بودند. نصرت‌الله خان سردار حشمت، پسر حشمت‌الدوله، که مأمور دستگیری جعفرقلی خان و رضاقلی سلطان بود، باخبر شد که این دو در قلعه یوجان سنگر گرفته‌اند. خیلی زود روشن گردید که نه فشنگ زیادی برای مقاومت دارند و نه قصد کشتن افرادی دیگر. سردار حشمت با کمک شمس‌العلماء، ساکن امامزاده یوجان و از اقوام هاجر آغاخانم، تلاش کرد از طریق نقبی که بین امامزاده و قلعه بود، یا باید تعبیه می‌شد، وارد قلعه شود. اما با شلیک آخرین گلوله جعفرقلی خان، افراد سردار حشمت با نردبان خود را به بام قلعه رسانده، مرتکبان را دستگیر کردند. گویا رضاقلی سلطان، پیش از بازداشت، به علت بیماری‌ای که از آن رنج می‌برد، مرده بود. جعفرقلی خان تحت‌الحفظ به تهران منتقل شد.<sup>۲</sup>

فقدان آقاسیدمصطفی، خیلی زود صاحب‌خانم، کوچکترین خواهرش، را به خانه برادر کشاند. صاحب‌خانم نه از شوهر اولش، شکرالله خان، از خوانین و رؤسای جاپلق و بربرود، فرزندی داشت، و نه از شوی دومش، ملامحمدجواد مجتهد. او خانه شوهر را ترک کرد و به بیوه و یتیمان مصطفی پیوست و تا شانزده سال بعد راهبر و سرپرست آنان ماند. صاحب‌خانم

۱. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، صص ۸۴ و ۸۵.

۲. همان، ص ۸۵. درباره پناهنده شدن قاتلان آقاسیدمصطفی به ناظم‌الرعايا در روستای طیب‌آباد و مردن رضاقلی سلطان قول دیگری هم ثبت شده است. (ر.ک: خاندان امام خمینی، ص ۱۱۰). مجدالاسلام کرمانی در مقاله‌ای که پس از قصاص قاتل آقاسیدمصطفی مجتهد در جریده ادب به چاپ رساند نوشت که دستگیری قاتلان پس از روی کار آمدن عین‌الدوله به عنوان صدراعظم مظفرالدین‌شاه (۱۳۲۱ق) آغاز شد. او نصرت‌الله خان، پسر حشمت‌الدوله، را مأمور دستگیری قاتلان کرد. «معزیه‌الیه بعد از سه روز جنگ در قلعه یوجان که از قراء کمره است، قاتل ظالم را دستگیر و مغلولاً وارد طهران نموده و در مجلس دولتی محبوس» کرد. (ادب، شه ۱۴۶ (۱۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۳)، ص ۴، ۶.

آمد تا به کودکان صغیر برادر برسد و مقدمات تعقیب و مجازات قاتل آقاسیدمصطفی را فراهم کند. گفتنی است وی زندگی مناسبی در خانه شوهرش داشت. ملا محمدجواد مجتهد، متمول، دارای خدم و حشم، امام جماعت مسجد جامع، و فردی محافظه کار بود. با این که خویش و دوست نزدیک آقامصطفی به شمار می رفت، اما اقدام جانانه‌ای پس از کشته شدن برادرزنش نشان نداد و چه بسا دچار ترس هم شده بود.<sup>۱</sup>

شخصیت صاحب خانم از رنگ دیگری بود. وی زنی شجاع، پر از جربره‌های مدیریتی، پی گیر، و در عین حال سرشار از مهر مادری بود که پیش از این نتوانسته بود آن را به پای فرزندی بریزد. گفتنی است صاحب، نامی نامتعارف در خمین محسوب می شد و شاید کمتر کسی در تاریخ این شهر بدین اسم نام گذاری شده باشد. صاحب را معاشر و هم صحبت، همراه و همسفر، خداوند چیزی و وزیر و خواجه معنا کرده اند. اما این نام در شبه قاره هند از اسماء خداوند شمرده می شود، و احتمالاً سیداحمد موسوی، پدر صاحب خانم، به این معنا توجه داشته است.<sup>۲</sup>

پنج شش ماه پس از کشته شدن آقامصطفی، تابستان ۱۳۲۱ق، بازماندگان او برای دیدار شاهزاده عضد، حاکم منطقه، به سلطان آباد رفتند. این اقدام شاید برای پی گیری مجازات قاتل انجام شده باشد؛ و نیز احتمالاً مشورت با پسر شاه برای چگونگی پی گیری این موضوع در تهران. بیشتر مسافران سلطان آباد، بانوان بازمانده آقاسیدمصطفی بودند. هاجر آغاخانم، همسرش؛ صاحب خانم، خواهرش؛ گوهرملک تاج خانم، همسرش؛ مولود آغاخانم، دخترش؛ و سیدمرتضی، پسرش.

به نظر می رسد شاهزاده گوهرملک تاج خانم، همسر تهران نشین آقامصطفی، برای شرکت در سوگ شوهرش و برخی امور دیگر خود را از تهران به خمین رسانده باشد. سندی در دست است که می گوید گوهرملک تاج خانم، در جمادی الثانی ۱۳۲۱، یعنی حوالی سفر یادشده، مهریه خود را از وارثان آقاسیدمصطفی دریافت کرده است.<sup>۳</sup>

مدت پیوند زناشویی این بانو با آقامصطفی حدود ۳۸ ماه بود. زمان دقیق آن روشن نیست، اما محتمل است به فاصله کوتاهی پس از ضبط املاک قاتلان

۱. همان، صص ۵۴ و ۵۵.

۲. خاندان امام خمینی، ص ۴۱.

۳. خاندان امام خمینی به روایت اسناد، ص ۱۲۶.

به دست دولت، بازماندگان آقاسیدمصطفی تقاضا کردند املاک مصادره شده به ورثه قاتلان بازپس داده شود.<sup>۱</sup> در میان این مستغلات، علاقه جات بیوه بهرام خان نیز وجود داشت<sup>۲</sup> که لابد از آن هم رفع مصادره شد.

اواخر زمستان یا اوایل بهار ۱۳۲۲ق و تقریباً یک سال و نیم پس از سفر به سلطان آباد، نزدیکان آقاسیدمصطفی، خمین را به قصد تهران ترک کردند. کاروان پیشین این بار با افزوده شدن سیدنورالدین، پسر هفت ساله آقامصطفی؛ حاج شیخ فضل الله رجایی، عموی هاجر آغاخانم؛ و عباسعلی ابرقویی، یکی از خادمان، راهی تهران شد. این سفر نمی توانست بدون هماهنگی با نزدیکان و بستگان این خانواده در تهران انجام شده باشد. حتی انتخاب زمان مسافرت نیز هوشمندانه بود. بازماندگان آقاسیدمصطفی مجتهد زمانی را برای خونخواهی رئیس خانواده شان برگزیدند که ماه محرم از راه رسیده باشد. بنا به رسم آن روزگار، حکم اعدام، در ماه محرم و صفر اجرا نمی شد، اما فرصتی که این دو ماه برای زمینه سازی موضوع در افکار عمومی و ترغیب دولتمردان فراهم می کرد، بی نظیر بود.

از قرائن چنین به نظر می رسد که حکم قصاص قاتل صادر شده بود، اما در اجرای آن وقت کشی می شد. و نیز می توان گمان برد که علت اصلی مسافرت خانواده آقاسیدمصطفی به تهران جدیت در پی گیری همین موضوع بوده است؛ یعنی اجرای حکم، نه صدور آن.

کاروان ده روز یا بیشتر در راه بود. می دانستند که زمان اقامت شان در تهران کوتاه نخواهد بود. لوازم اولیه زندگی را آورده بودند. آنان به خانه ای اجاره شده به وسیله سیدمحمد کمره ای در منطقه عباس آباد بازار تهران، جایی که خود سید خانه داشت، وارد شدند. سیدمحمد کمره ای، دختر سلطان خانم، مریم، (خواهر بزرگ آقامصطفی) را در عقد نکاح خود داشت. کمره ای از رجال شناخته شده تهران، و در میان روحانیان طراز اول پایتخت، صاحب نفوذ بود. سیدمرتضی پسندیده درباره نقش او و دیگر روحانیان تهران در بزرگداشت آقاسیدمصطفی و تعیین تکلیف قاتل او نوشته است: «مرحوم آقا میرزا سید محمد کمره ای و مرحوم نجم الواعظین نهایت کوشش را انجام دادند. و مرحوم امام جمعه تهران، حاج میرزا ابوالقاسم، و دو برادر ایشان، مرحوم حاج سیدمحمد، و مرحوم ظهیرالاسلام، و علمای دیگر کاملاً کمک کردند و در

۱. خاطرات آیت الله پسندیده - گفته ها و نوشته ها، ص ۸۵

۲. خاندان امام خمینی به روایت اسناد، ص ۱۳۴. همسر بهرام خان مدعی بود پس از قتل آقاسیدمصطفی، خانه او را غارت کرده، دست کم یک هزار و صد تومان از او به یغما برده اند. (همان جا)

ایام محرم و صفر [۱۳۲۳] در مورد شهادت مرحوم آقامصطفی سخنرانی کردند.<sup>۱</sup> با این حال همه امور بر وفق مراد نبود. افراد ذی نفوذ در حاکمیت از جعفرقلی خان قاتل حمایت کرده، می خواستند حکم قصاص او اجرا نشود. سرآمد ایشان امیربهادر، وزیر دربار و دولتمرد مورد وثوق مظفرالدین شاه، بود. وی اهل تبریز، و سالها پیشکار مظفرالدین میرزای ولیعهد، هنگام اقامت او در آذربایجان بود. امیربهادر به داشتن اعتقادات مذهبی و پایبندی به سنت‌های تشیع شهرت داشت. بنا به گفته پسندیده، در نظر داشت در محرم ۱۳۲۳ دسته‌های عزاداری تبریزیان مقیم تهران را به زندان برده، با دست‌آویز قرار دادن ماه محرم، زمینه آزادی قاتل را فراهم نماید که با تغییر جای زندانی اقدام او عقیم ماند.<sup>۲</sup>

همه چیز حکایت از به درازا کشیدن موضوع داشت. سیدمرتضی و سیدنورالدین، کودکان کاروان خمین را به مکتب‌خانه‌ای که در بازار عباس‌آباد و نزدیک محل اقامت‌شان بود سپردند تا درس بخوانند و مشق خط ببینند. میرزا یحیی خان، پسر عمه آن دو کودک، معلم خط مکتب‌خانه و از بستگان نزدیک سیدمحمد کمره‌ای بود.

مهم‌ترین کنش خانواده آقامصطفی در تهران، تحصن در باغ عین‌الدوله، صدراعظم وقت مظفرالدین شاه، بود. آن روز مسافران خمین، همگی راهی مبارک‌آباد، منطقه‌ای در بیرون شهر شدند.<sup>۳</sup> رفتند تا به رسم آن دوره، تظلم خود را با بست‌نشینی علنی نمایند. شاید اگر کوشش‌های ایشان در رایزنی‌هایی که پیش از این کرده بودند، بی‌پاسخ نمی‌ماند، اقدام به تحصن نمی‌کردند. عین‌الدوله هنگام خروج از باغ با متحصنین روبرو شد. وقتی چشمش به چهار بانوی حاضر افتاد، ایستاد و به کسانی که پشت سرش بودند، گفت عقب بروند. زن‌ها نشستند. به سیدمرتضی گفته شده بود که او باید صحبت کند. جملائی را که باید می‌گفت حفظ کرده بود. روشن نیست سیدمرتضای هشت ساله در برابر صدراعظم و چهره‌ای که نیمی از آن با سیبل‌های سفید پوشیده شده بود، چه حالی داشت! او در حالی که نمی‌توانست از گریه خود جلوگیری کند، گفت: «اگر شما عادل هستید، [برای قصاص] ما خودمان ظالم هستیم. قاتل را به ما تحویل دهید، خودمان می‌کشیم.» همو می‌نویسد: «عین‌الدوله متأثر شد و گفت قاتل را

۱. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، ص ۸۷

۲. همان‌جا.

۳. مبارک‌آباد در شمال مجیدیه فعلی تهران است. مجیدیه نیز مسمی به اسم عین‌الدوله شاهزاده عبدالمجید میرزا است. این باغ بعدها به مالکیت بصیرالدوله هروی و اخلاف او درآمد، اما اینک از آن شهرداری تهران است که پس از بازسازی، در ۱۳۸۶ش بازگشایی و به بهره‌مندی همگانی رسید.

امر کرده‌اند که بکشند و چون شاه قاتل پدرش را نیز در محرم و صفر نکشت، در ماه محرم و صفر به قتل نفس اقدام نخواهد کرد و بعد از صفر کشته خواهد شد.<sup>۱</sup>

عین‌الدوله دانست که متحصنان قانع نشده‌اند. انگار این جمله یا شبیه آن را پیش از این بارها شنیده بودند. از این رو افزود: «اگر حرف مرا باور می‌کردید با پادردی که آزارم می‌دهد این قدر مرا معطل نمی‌کردید.» و سپس رو به یکی از افرادی که آنان را عقب رانده بود کرد: «آقای ظهیرالاسلام را بگویید بیایند. و در این باغ، یکی از ساختمان‌ها را برای اقامت متحصنین تخصیص دهید که بمانند تا قاتل کشته شود.»<sup>۲</sup>

مسافران خمین با حضور ظهیرالاسلام و وساطت او، به گفته عین‌الدوله اعتماد کرده، باغ او را ترک کردند.

این مهم‌ترین دیدار بازماندگان آقامصطفی با رجال مملکت در ماه‌های محرم و صفر بود. اما آنان ملاقات‌های دیگری هم داشتند. پیش از این، آنان در خانه میرزا ابوالقاسم خویی، امام جمعه، حاضر شده، پی‌گیر خواست‌شان شده بودند. پس از دیدار عین‌الدوله، فرصتی هم دست داد تا با وزیر مالیه، مشیرالسلطنه، گفت‌وگو کنند. وی در غیاب مظفرالدین‌شاه، امور داخلی مملکت را به عهده داشت. برخورد مشیرالدوله با مسافران خمین بسیار محترمانه بود. او سیدمرتضی را روی زانوی خود نشاند، نوازش کرد و به حاضران گفت که قاتل آقاسیدمصطفی قصاص خواهد شد.<sup>۳</sup>

اواخر ماه صفر بود که روزنامه ایران سلطانی خبر داد مظفرالدین‌شاه به سومین سفر اروپایی خود خواهد رفت، چرا که در سفرهای پیشین «آب‌های معدنی بلاد فرنگستان... زیاده به مزاج مبارک ملوکانه نافع و سازگار افتاد، چنانکه هیچ‌وقت به قدر اوقات و ایام توقف در آنجا مزاج مبارک قرین سلامت و اعتدال نبوده» است.<sup>۴</sup> محمدعلی میرزا، ولیعهد، به عنوان جانشین شاه در سفر چند ماهه، از تبریز به تهران آمد و در کاخ گلستان مستقر شد.

دستور به اجرای حکم اعدام جعفرقلی‌خان، قاتل آقاسیدمصطفی مجتهد، را باید یکی از نخستین تصمیم‌های حکومتی محمدعلی میرزا در زمان جانشینی پدرش دانست. اظهاراتی که

۱. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، صص ۸۷ و ۸۸

۲. همان، ص ۸۸

۳. همان‌جا.

۴. روزنامه ایران سلطانی، شم ۴ (۲۶ صفرالمظفر ۱۳۲۳)، ص ۱.

پس از اجرای این حکم در مطبوعه ادب و منابع دیگر چاپ شد، نشان می‌دهد که تیر این اعدام، چند منظور اجتماعی سیاسی را هدف قرار داده بود.

چهارم ربیع‌الاول ۱۳۲۳ بود که کاروان خمین به کاخ گلستان احضار شد. سیدمرتضی پسندیده یادمانده‌های خود را از آن لحظه‌ها چنین نوشته است: «از پله‌های اوایل باغ، دست چپ بالا رفتیم. از چند اتاق گذشتیم. در اتاق‌ها، منشی‌ها و مأمورین مشغول کار بودند. در اتاق آخر بودیم که شخصی آمد و گفت والاحضرت محمدعلی میرزا، آقامرتضی و آقانورالدین [نورالله] را فقط [می‌خواهد] ببیند. این دو نفر بیایند. ما دو نفر که من تقریباً ده سال و اخوی هشت سال داشتیم با عبا و عمامه و قبا و شاید لباده به همراه فرستادگان رفتیم.<sup>۱</sup> از حوض مربع مستطیل و حوض بزرگ و مستطیل شکل دیگری گذشتیم. در یک نقطه که محصور از اشجار بود، محمدعلی میرزا ایستاده بود. نزدیک شدیم. نه او حرفی با ما زد و نه ما صحبتی کردیم. فقط نگاهی کرد به ما و یک نفر آمد و گفت برگردید. ما برگشتیم... نسبت به ما دو نفر بسیار احترام و تجلیل کردند.»<sup>۲</sup>

غیر از بازماندگان آقاسیدمصطفی، قاتل رانیز زنجیر به گردن در محوطه کاخ گلستان حاضر کرده بودند. جعفرقلی خان می‌دانست که آخرین ساعات عمرش را می‌گذراند. جملاتی بر زبان می‌راند که حکایت از انکار قتل بود؛ دیگری را آمر این حادثه معرفی می‌کرد. آخرین دستورها داده شد. جعفرقلی خان را به سوی میدان توپخانه بردند. به پسران آقاسیدمصطفی اجازه ندادند در محل اعدام حاضر شوند؛ راهی عباس‌آباد در بازار تهران شدند، اما بانوان کاروان خمین به محل اعدام رفتند.

همچنان که گفته شد محمدعلی میرزا با به اجرا گذاشتن حکم اعدام قاتل آقاسیدمصطفی اهداف دیگری هم مدنظر داشت. اول اینکه او ضروری می‌دید در دوره نبود شاه، قاطعیت خود را در حکمرانی نشان دهد. دوم این که محمد مهدی شریف‌کاشانی، در پی اجرای حکم اعدام نوشت: «اسباب خوف عمومی» شد. نیاز حاکم به پیدا شدن «خوف عمومی»، از این چشم‌انداز که آن روزها با برآمدن نخستین نغمه‌های مشروطه همراه بوده، قابل تحلیل است. سوم این که

۱. آقامرتضی و آقانورالله/ نورالدین در ۱۳۲۱ق که به ترتیب هشت و شش ساله بودند با تمهیداتی که حشمت‌الدوله، حاکم وقت کمره، فراهم کرد، لباس روحانی پوشیده بودند. (ر.ک: خاطرات آیت‌الله پسندیده، ص ۱۰۳)

۲. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، ص ۸۹

همین نویسنده می‌افزاید: «به خصوص نان و گوشت خیلی سخت بود، فراوان شد»<sup>۱</sup> که نشان از کارکرد اجتماعی حکم یاد شده دارد. ولیعهد در همین دوره موفق شده بود هیجاناتی را که در بازار تهران در پی بدکرداری مأموران گمرک با بازرگانان پیش آمده، منجر به تعطیلی تیمچه‌ها و کاروانسراها و تحصن بازاریان در شاه‌عبدالعظیم شده بود، فرونشاند.<sup>۲</sup>

مجدالاسلام کرمانی، از نویسندگان وقت جراید، که نگاهی معتدل به تحولات اجتماعی داشت، مقاله بلندی با عنوان «روح تدین و جوهر تمدن» در تقدیر از اقدام محمدعلی میرزا ولیعهد نوشت. وی با ذکر این مقدمه که تأسیس دین، جعل قانون و تشکیل حکومت به ملاحظه حفظ پنج حیثیت بشر (حفظ نفوس، حفظ عقول، حفظ انساب، حفظ اعراض و حفظ اموال) است، افزود: «هر سلطنتی در هر مملکت که در اجرای این قانون (قصاص) مسامحه نماید، ملکش خراب و سلطنتش تباه خواهد شد؛ و بزرگ‌ترین ظلم‌ها ترک مجازات است.» وی از آقاسیدمصطفی چنین یاد کرد: «سیدجلیل، عالم فاضل بزرگوار، مرحوم سیدمصطفی مجتهد کمره‌ای». مجدالاسلام کرمانی درباره تأثیر اعدام جعفرقلی خان نوشت: «هر قضیه که رخ دهد جمعی را شادکام و برخی را غمگین و تلخ‌کام می‌نماید، ولی از این قضیه تمام مردم خرم و شاد [هستند]...» وی این اقدام را پاسخگویی به یکی از اصلاحات مورد نیاز مردم دانست و آرزو کرد عامه، اصلاح تمام امور خود را شاهد باشند. «امروزه هیچ انجمن و مجلسی در طهران منعقد نمی‌شود مگر آن که تمام صحبت اهالی آن تحسین و آفرین» این کار ولیعهد است.<sup>۳</sup>

اگر آشنایی مجدالاسلام کرمانی با آقاسیدمصطفی احتمالی بعید باشد، به احتمال نزدیک اطلاعات این مقاله به وسیله سیدمحمد کمره‌ای به نویسنده داده شده است.

خانواده آقاسیدمصطفی، در کدامین ماه به خمین بازگشتند؟ روشن نیست، اما در همین سال (۱۳۲۳ق) تهران را ترک کرده، به موطن خود رفتند.

سال ۱۳۲۳ق کشاورزی صفحات کمره، از جمله خمین، با آفت ملخ روبرو شد. محصولات کشاورزی نقصان جدی دید، به طوری که مقامات محلی مجبور به وارد کردن غلات از دیگر

۱. شریف‌کاشانی، محمد مهدی، *واقعات اتفاقیه در روزگار*، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، نشر

تاریخ ایران، ۱۳۶۲ش، ص ۲۰۲.

۲. کسروی، احمد، *تاریخ مشروطه ایران*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹ش، ج پانزدهم، صص ۵۱ و ۵۲.

۳. *روزنامه ادب*، ش ۱۴۶ (۱۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۳)، س ۴، ص ۶. پسندیده می‌نویسد: «میرغضب سر قاتل [جعفرقلی خان] را به بازار تهران برد و مردم به او دستمزد دادند که حکایت از رضایت عمومی از این اقدام دارد. (خطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، ص ۹۷)

نقاط شدند تا سروسامانی به آذوقه، به ویژه نان، قوت غالب مردم، بدهند.<sup>۱</sup>  
 کدامین سال جنازه آقاسیدمصطفی به نجف برده شد؟ روشن نیست، اما از تعبیر «مدتی بعد»<sup>۲</sup>  
 در گفته پسندیده استنباط می‌شود که فاصله کوتاهی بین دفن امانی آقامصطفی در آرامستان  
 سلطان‌آباد و انتقال پیکر او به نجف بوده است. وی حرفی از همراهی خانواده یا کسان و  
 اطرافیان خود در جابه‌جایی جنازه نمی‌زند. به نظر می‌رسد این کار به وسیله جنازه‌کش‌ها، که  
 پیشه‌ای مرسوم در آن زمان بوده، انجام شده است.

### نیای مادری؛ میرزا احمد مجتهد

میرزا احمد مجتهد، مشهور به حاج‌آقا آخوند، فرزند ملاحسین خوانساری بود. تاریخ تولد  
 او در منابع منتشر شده ثبت نشده، اما حدود آن، نیمه قرن سیزدهم هجری است. پدرش،  
 ملاحسین خوانساری، اوایل قرن سیزدهم به دعوت اهالی خمین از خوانسار به این قصبه  
 مهاجرت کرده، و ضمن امامت جماعت در مسجد جامع، راهنمای امور شرعی مردم شده بود.  
 پس از درگذشت ملاحسین، پسرش، میرزا احمد، که راه پدر پیشه کرده، به آن مسلک درآمده  
 بود، امام جماعت مسجد جامع خمین شد. وی سطوحی از علوم دینی را نیز تدریس می‌کرد.  
 یکی از شاگردان او آقاسیدمصطفی موسوی بود.

اقوال ذکر شده درباره میرزا احمد مجتهد بیش از آن که ابعاد زندگی او را روشن کند، بر  
 اوصاف او تکیه دارد: اهل علم و تقوی، زاهد، در صف روحانیان بزرگ خمین، خوش‌نام،  
 گوشه‌گیر و درون‌گرا، به دور از مشارکت در دعاوی شرعی و اجتماعی، بی‌ارتباط با حاکم و  
 صاحبان قدرت.

میرزا احمد چهار برادر داشت که دو تن از آنان در شمار معاریف خمین بودند: آخوند  
 ملامحمدجواد مجتهد و شیخ‌فضل‌الله رجایی. وی چهار پسر و سه دختر داشت. فرزندان پسر  
 او میرزا مهدی، میرزا عبدالحسین، میرزا زین‌العابدین و آقاحبیب‌الله (دایی‌های روح‌الله) همگی  
 درس خوانده و بیشترشان در عداد عالمان روحانی و محل رجوع مردم بودند. فرزندان دختر او  
 هاجرآغاخانم، خدیجه‌سلطان خانم و ریاب‌سلطان خانم (مادر و خاله‌های روح‌الله) هر سه به  
 عقد سه تن از رجال منطقه که پایگاه اجتماعی شناخته‌شده‌ای داشتند، درآمدند.

۱. روزنامه ایران، شمه ۱۰ (۱۳۲۴ق)، ص ۴.

۲. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، ص ۸۲.



میرزا احمد مجتهد (احتمالاً) در ۱۳۱۳ ق درگذشت.<sup>۱</sup>

### مادر؛ هاجر آغاخانم احمدی

هاجر آغاخانم دختر بزرگ میرزا احمد مجتهد بود. تولد او در خمین بود و بین سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۲۸۸ ق تخمین زده شده است. هاجر آغاخانم در نخستین سال‌های ۱۳۰۰ ق با آقاسیدمصطفی موسوی ازدواج کرد. آقامصطفی شاگرد میرزا احمد مجتهد بود. پیوند آن دو بی‌شک حاصل شناختی بود که میرزا احمد از شاگردش در طول درس‌آموزی به دست آورده بود. هر شش فرزند آقامصطفی از بطن هاجر آغاخانم به دنیا آمدند. دو هووی دیگر او، از آقامصطفی فرزندی نیاوردند.

احتمالاً نخستین سال‌های زندگی مشترک آنان در اصفهان، سال‌هایی که آقامصطفی برای ادامه تحصیل راهی حوزه علمیه آن شهر شده بود، سپری گردید. سپس برای پنج سال (حدوداً) به شهر نجف رفتند؛ جایی که شوهرش به تکمیل تحصیلات دینی خود پرداخت.

زندگی مشترک این دو هجده نوزده سال بیشتر نبود. پس از کشته شدن آقامصطفی در ذی‌قعدة ۱۳۲۰، هاجر آغاخانم تا شانزده سال بعد، زندگی خود را وقف پرورش و تحصیل فرزندان خود و مدیریت ماترک شوهرش کرد. شریک مدبر او در این کارها صاحب‌خانم، خواهر آقاسیدمصطفی، بود. هاجر آغاخانم، با این که هنگام از دست دادن شوهرش به آستانه میان‌سالی هم نرسیده بود، از ازدواج دوباره خودداری کرد. وی در ۱۳۳۶ ق دارفانی را وداع گفت. پیکرش به قم برده و در کنار امامزاده علی‌الحارث/ قبرستان خاک‌فرج به خاک سپرده شد؛ جایی که صاحب‌خانم پیش از این دفن شده بود.

۱. همان، صص ۵۷ تا ۶۰؛ خاندان امام خمینی، صص ۶۱ تا ۷۴.

## تولد، کودکی، تحصیلات آغازین

### آغوش‌های مهربان

آیت‌الله‌العظمی سیدروح‌الله مصطفوی/ امام خمینی در اول طلوع آفتاب روز دوشنبه ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۰/ ۳۰ شهریور ۱۲۸۱/ ۲۲ سپتامبر ۱۹۰۲ در خانه پدری، واقع در محله رازی خمین/ لب رودخانه، چشم به جهان گشود.<sup>۱</sup>

به رسم جاری خانواده، دایه‌ای برای این نوزاد برگزیدند. او، زن میرزا آقا، یکی از تفنگداران آقاسیدمصطفی، بود.<sup>۲</sup> دایه، خاور نام داشت. اهالی خانه او را ننه‌خاور صدا می‌زدند. خانه‌اش

---

۱. آنچه درباره تاریخ تولد امام خمینی شهرت دارد، بیستم جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ است. این تاریخ را برادر ایشان، آیت‌الله پسندیده، نقل کرده و چون با تولد حضرت زهرا سلام‌الله علیها مصادف است، تقدس و مقبولیت یافته، در بیشتر منابع یاد شده است. آنچه در پشت جلد کتاب *جنات‌الخلود*، کتاب بازمانده از سیداحمد موسوی، جد امام خمینی، که مطابق مرسوم آن زمان تاریخ‌های تولد و مرگ برخی از اعضاء این خاندان در صفحات آغازین یا آخرین آن نوشته شده، این جمله است: «به تاریخ، تولد این حقیر روح‌الله ابن‌المصطفی الموسوی اول طلوع آفتاب روز هجدهم شهر جمادی‌الثانی سنه ۱۳۲۰». این دست‌خط نپخته آقا روح‌الله است که احتمالاً در نوجوانی نوشته است. (خاندان امام خمینی به روایت اسناد، ص ۱۸) و نیز در سال ۱۳۶۴ش زمانی که زندگی‌نامه فشرده‌ای از ایشان به وسیله فرزندش، سیداحمد خمینی، نوشته شد و به دست خود امام خمینی تصحیح گردید، کنار تاریخ تولد چنین نوشت: «۱۸ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۰ - ۳۰ شهریور ۱۲۸۱ صحیح است.» (مختاری، رضا، «زندگی‌نامه خودگفته حضرت امام خمینی»، کتاب شیعه، ش ۴ (پاییز و زمستان ۱۳۹۰)، ص ۲۵۴)

۲. دو روایت دیگر درباره دایه امام خمینی، غیر از آنچه که آیت‌الله پسندیده گفته، هست؛ یکی را دختر دایه نقل کرده که آقاسیدمصطفی، پدر روح‌الله، در همان نخستین روزهای تولد، این دایه را انتخاب کرد تا پسر نورسیده‌اش را

نزدیک خانه آقاسیدمصطفی بود. او را زنی باشهامت، رشید و لایق توصیف کرده‌اند.<sup>۱</sup> هنگام سوءقصده به جان آقاسیدمصطفی، چهار ماه و بیست و دو روز از تولد آخرین یادگارش می‌گذشت. شاید درد یتیمی، با حضور سه آغوش مهربان، زخمی بر جان آقاروحی زده باشد. آغوش مغذی ننه خاور، چشمه تازه‌جوش مهر صاحب‌خانم، و بالاتر، بر دل آرام و مترنم هاجر، نخستین سال‌های زندگی آقاروحی را از عشق و عاطفه سرشار کرد. بعدها، زمانی که از مادرش یاد کرد، چنین گفت: «خاطره لالایی گفتن او با [آن] گیسوان بافته در دو طرف گونه‌اش [هنوز] در ذهنم نقش بسته است.»<sup>۲</sup>

و نیز درباره صاحب‌خانم به یاد آورد: «عمه‌ام زن شجاع و مدیری بود. پس از شهادت پدرم خانه خود را رها کرد و به خانه ما آمد و مدیریت خانه، امور تحصیلی، املاک و برداشت محصولات، همه را بر عهده گرفت. سپس برای قصاص قاتل پدرم با مادر و برادرم و چند نفر دیگر به تهران عزیمت کرد.»<sup>۳</sup> و در تأثیر این دو بانو بر خود گفت: «از مادرم درس دین‌داری و از عمه‌ام درس روابط اجتماعی را کسب کردم.»<sup>۴</sup>

در هر دو مسافرتی که خانواده او به سلطان‌آباد و سپس تهران کردند، وی به همراه دو خواهرش، فاطمه‌خانم و آقازاده‌خانم، در خمین ماند. وقتی خانواده از سفر تهران بازگشت، آقاروحی تازه زبان باز کرده بود.

---

شیر دهد و از او التزام گرفت تا زمانی که به فرزندش شیر می‌دهد، فقط غذایی که در خانه پدر نوزاد تهیه می‌شود، بخورد. (رجبی، محمدحسن، زندگی‌نامه سیاسی امام خمینی، ج ۱، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ج دوم (ویرایش چهارم)، ۱۳۷۸ش، ص ۹۸) و دیگری را آیت‌الله مسعودی خمینی: «زنان متعددی می‌آیند و مورد پذیرش قرار نمی‌گیرند تا اینکه زنی را درمی‌یابند که پستانش شیر داشت و یک طفل هم در اختیارش بود. قرار بر این می‌شود که اگر این دو طفل بر سر شیر با یکدیگر نزاع نکنند، کار دایگی آقاروح‌الله به این زن سپرده شود. دایه مزبور یعنی همان مادر رضاعی حضرت امام، ابراز می‌کند که من یک پستان را به آن طفل اختصاص می‌دهم و پستان دیگر را هم به این طفل! عمه امام از دایه قول می‌گیرد که موقع شیر دادن ایشان حتماً تمیز و باوضو باشد و آداب را رعایت کند. دایه کارش را شروع می‌کند. بعدها نقل می‌کرد که به محض اینکه روح‌الله پستانم را گرفت، هر دو پستانم پر از شیر شد و آن طفل دیگر هم سهم‌اش بیشتر شد. دایه مزبور تا سن کهولت در دنیا زندگی کرد و حتی در هنگام بازگشت امام از نجف، در قید حیات بود و حضرت امام به دیدنش رفتند.» (خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، به کوشش جواد امامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱ش، ص ۱۴۰)

۱. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، ص ۲۱۶؛ پسندیده، سیدمرتضی، «تاریخچه خاندان حضرت امام»، پاسدار اسلام، ش ۸۶ (بهمن ۱۳۶۷)، ص ۸۶.

۲. طباطبایی، فاطمه، اقلیم خاطرات، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۱۳۹۰ش، ص ۲۶۲.

۳. همان، صص ۲۶۲ و ۲۶۳.

۴. «چه کسانی در تربیت حضرت امام (ره) نقش داشتند؟»، خبرگزاری فارس، ۱۳۹۲/۲/۱۰.

از زمانی که راه افتاد و به عالم کودکی پا گذاشت، پر جنب و جوش، پر جست و خیز، و در میان هم‌بازی‌ها سرآمد بود. او نسبت به دو برادر بزرگترش، درشت استخوان و رشیدتر می‌نمود.<sup>۱</sup> پرش را، به عنوان ورزش، یا بازی‌های محلی، یا علاقه ذاتی، دوست داشت. در پرش طول و ارتفاع تمرین می‌کرد. در نبود اسباب و ابزار اولیه این ورزش، دو دست و یک پایش شکست؛ و نیز بیش از ده جای سر و چند نقطه از پیشانی‌اش.<sup>۲</sup> سیداحمد خمینی، پسرش، سال‌ها بعد، در پاسخ به این پرسش که پدرش کدام ورزش را بیشتر دوست دارد، چنین گفت: «ژیمناستیک بیشتر از سایر ورزش‌ها جلب نظر ایشان را می‌نمود».<sup>۳</sup>

نوروزی، هم‌مکتبی و هم‌بازی روح‌الله، از نزدیک شاهد شکستن پای دوستش بود. شاید هفت هشت ساله بودند که روح‌الله از او می‌خواهد دور خمین بدوند. می‌دوند و به خانه روح‌الله می‌رسند. [بی‌آنکه احساس خستگی کند] چوبی برداشت، به شکل میل بارفیکس درآورد و شروع کرد به بالا و پایین پریدن. در حین یکی از پرش‌ها نتوانست خود را جمع و جور کند، افتاد و پایش شکست. با این که پای روح‌الله را بستند، اما با همان وضعیت نیز دوست داشت بازی‌های روزانه خود را ادامه دهد.<sup>۴</sup>

رئیس مکتب‌خانه‌ای که روح‌الله تحصیلاتش را در آن آغاز کرد، از شاگردانش می‌خواست که با یکدیگر دست و پنجه نرم کنند. روح‌الله توانسته بود پشت گنده‌ترین شاگرد مکتب‌خانه را به زمین بزند. او دربارۀ باختی که در کشتی به یکی از پهلوان‌ها داده بود، به نوه‌اش گفت: «خمین که بودیم روز سیزده بدر از شهر خارج می‌شدیم و به بالای کوهی که نزدیک خمین بود، می‌رفتیم. بالای کوه جایی بود که بازی می‌کردیم. یک بار یلی به خمین آمده بود و من در بالای آن کوه با او کشتی گرفتم و مغلوب او شدم».<sup>۵</sup>

روح‌الله به کوه‌پیمایی هم می‌رفت. در جنوب خمین کوه مخروطی شکل نه چندان بلندی است به نام بوجه، با پوشش گیاهی متنوع و زیبا. میرزا حسن خان مستوفی، هم‌سن، هم‌بازی و پسرخاله‌اش، گفته است بارها با هم و از مسیرهای گوناگون به کوه بوجه صعود کردیم. میرزا

۱. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، صص ۲۱۵ و ۲۱۶.

۲. رحیمی، کاظم، یادباد آن روزگاران - خاطراتی از یادگار امام، تهران، عروج، ۱۳۸۰ش، ص ۷۰.

۳. همان‌جا.

۴. خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، ص ۲۱۱.

۵. مرادی‌نیا، جواد، سطر اول (خاندان، رجال و حوادث بیست سال نخست زندگی امام خمینی)، تهران، مؤسسه چاپ

و نشر عروج، ۱۳۸۵ش، صص ۳۲ تا ۳۴.

حسن‌خان به یاد می‌آورد یک بار روح‌الله را، که از مسیری سخت صعود کرده و زیر پایش خالی شده بود، نجات داده است.<sup>۱</sup>

کودکی آقاروحی، هر چند در خانه‌ای سپری می‌گشت که امنیت روانی‌اش با حضور دو بانوی فداکار تأمین می‌شد، اما آن بیرون، بیرون از خانه و خمین، کشور با حوادث دهشتناکی روبرو بود. قرارداد تقسیم ایران به سه منطقه شمال، تحت سیطره روسیه تزاری؛ جنوب، تحت تسلط انگلیس؛ و میانه، منطقه بی‌طرف، در زمانی که حدود یک سال از عمر مشروطه می‌گذشت، بین روسیه و انگلیس بسته شده بود. این دو قدرت مسلط بر سیاست‌های جاری ایران، در ۳۱ اوت ۲۱/۱۹۰۷ رجب ۱۳۲۵ این قرارداد را در سن‌پترزبورگ و بدون حضور و خبر ایران امضا کرده، و قشون‌های خود را به مناطق نفوذ مورد توافق کشیده بودند. ره‌آورد این تقسیم ستمکارانه چیزی جز ناامنی و گسترش تعدیات مستقیم و غیرمستقیم نبود. تجاوزات قشون بیگانه از یک سو و سر بر آوردن عناصر خودسر محلی از طرف دیگر امنیت اجتماعی، غذایی و روانی مردم را در بسیاری از نواحی تحت اشغال سلب کرد. افزون بر این، تنش‌های سیاسی و پیاپی دوره محمدعلی‌شاه، آرامشی در چهره کشور به جا نگذاشت. از ترور میرزا علی‌اصغرخان اتابک/امین‌السلطان، رئیس‌الوزراء، و ورود قشون عثمانی به صفحه آذربایجان (اواخر تابستان ۱۳۲۵ق)، تا به توپ بسته شدن مجلس شورای ملی (۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶)، و هیجان‌هایی که در ایالات آذربایجان، گیلان و اصفهان برای بازپس‌گیری مشروطه رخ داد و به تصرف پایتخت انجامید (۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷)، به علاوه ناامنی‌های ریز و درشت محلی، از اوج‌گیری راهزنی و تجاوز برخی از طوایف ترکمن به کاروان‌ها گرفته تا اقدامات جنایتکارانه نایب‌حسین کاشی و اطرافیان‌ش، همگی نشان از بحرانی فراگیر داشت. امواج این رویدادهای تلخ به منطقه کمره هم می‌رسید و به اشکال گوناگون چون دست‌اندازی هر از گاه لُر‌ها به روستاها و غارت اموال بی‌پناهان، اختلافات داخلی حاکمان و خان‌های محلی، نارضایتی عمومی از اجحافات مأموران حاکم در منطقه و ... خودنمایی می‌کرد.<sup>۲</sup>

روح‌الله سال‌ها بعد در این باره حرف زد و گفت که یاغیان و دزدان حتی درصدد تصرف

۱. همان‌جا.

۲. انعکاس برخی از این خبرهای محلی را می‌توان در روزنامه/ایران‌نو دید: س ۱، ش ۸۶ (۲۷ ذی‌قعدة ۱۳۲۷)، ص ۳؛ س ۱، ش ۱۵۷ (۴ ربیع‌الاول ۱۳۲۸)، ص ۳؛ س ۲، ش ۲۸ (۲۰ ذی‌قعدة ۱۳۲۸)، ص ۳.

خمین بودند که مردم جلوگیری کردند. «اینها هر روز سر گردنه‌ها بودند و دزدی می‌کردند.»<sup>۱</sup> وی از کشمکش‌های محلی افراد ذی‌نفوذ نیز چنین یاد کرد: «یادم است... بچه بودم که حکومت [حاکم] خمین یک نفر از خان‌ها را گرفته بود. بعد از دو سه شب، سه چهار شب، ریختند خان‌ها و حکومت را گرفتند، و حبسی خودشان را بیرون آوردند و حکومت را به اسیری بردند و احدی از مردم هیچ [نگفتند]... خوشحال هم بودند... شاید بعضی‌شان منزل حکومت هم آمدند، تمه را غارت کردند. من شاهد قضیه بودم... پشت یک دری ایستاده بودم و نگاه می‌کردم... حکومت هم مرد قلدری بود... ده تیری [هم] داشت... حمله [هم] می‌کرد و یک نفر هم ظاهراً از آنها کشته بود، لکن بعد اسیر شد.»<sup>۲</sup> روح‌الله یک بار دیگر از نزدیک شاهد رفتار حاکم وقت خمین بود؛ رفتاری که به ناامنی‌های اجتماعی دامن می‌زد و مردم را بیش از پیش ناامید و بی‌پناه می‌کرد: «حاکمی که برای گلپایگان آمده بود و خمین هم آن وقت جزء گلپایگان بود، این [حاکم] در حضور تجاری که آمده بودند... ملاقاتش، آن بزرگ‌تر فرد تاجر را گفت ببرند ببینند به چوب. من شاهد بودم... [هر چند] بچه بودم... [دیدم] که یک نفر مرد متدین محترمی که در بازار رئیس تجار بود، این شخص [حاکم] فاسد این طور با او عمل کرد که در حضور جمع پایش را بستند به فلک و چوب زدند... وقتی که یک [فرد] محترمی می‌رفت، یک عالمی مثلاً می‌رفت ملاقات می‌کرد با آنها [= حاکم] در حضور آن عالم یک بیچاره دیگری را می‌آوردند به چوب می‌بستند برای این که بفهمانند تو باید اطاعت بکنی.»<sup>۳</sup>

احساس ناامنی در خمین، به تهدیدی مستمر تبدیل شده بود. از این رو تأثیر خود را در همه شئون زندگی، از سازه ساختمان‌ها گرفته تا روش‌های معیشتی به جا گذاشته بود. خانه جدی روح‌الله برج و بارو داشت. به هنگام خطر، تفنگداران در آن نگهداری می‌دادند. آقاروحی کار با تفنگ را از همان سنین کودکی فراگرفت: «در بچگی کار با تفنگ را آموزش دیدم. زمانی که اشرار به خمین تاخت و تاز می‌کردند به برج خانه‌مان می‌رفتم و در آنجا در کنار دیده‌بان‌ها با تفنگی که از قدم بلندتر بود می‌ایستادم.» این یاد به زمانی بازمی‌گردد که رجبعلی لُر، یاغی منطقه مرکزی ایران، در اطراف خمین سنگر داشت و برادران روح‌الله برای تحصیل در اصفهان بودند.<sup>۴</sup>

۱. صحیفه امام (مجموعه آثار امام خمینی)، ج ۱۰، تهران، ۱۳۷۸ش، ج اول، ص ۳۴۹.

۲. همان، ج ۱۳، ص ۳۸۰.

۳. همان، ج ۱۳، ص ۴۸۴.

۴. اقلیم خاطرات، ص ۲۶۳.

این خانه برج و بارودار، اندرونی و بیرونی بسیار وسیعی داشت؛ به طوری که اندرونی آن را به حکومت خمین اجاره داده بودند،<sup>۱</sup> و خانواده آقاسیدمصطفی در بخش دیگر زندگی می‌کرد. دیده‌های آقاروح‌الله از کنش‌های حاکمان و درگیری‌های خوانین محلی با آنان چه بسا در این دوره بوده باشد. این اقدام در زمانی انجام شد که این خانواده نیاز مالی نداشت. ماترک آقاصمصطفی به اندازه‌ای وسیع بود که به وسیله کارگزاران این خانواده اداره می‌شد. درآمد ماهیانه [سالیانه به احتمال زیاد درست است] صاحب‌خانم هم یکصد تا یکصدویست تومان بود.<sup>۲</sup> چنین استنباط می‌شود که این اقدام، و به تعبیر درست، درایت صاحب‌خانم و هاجر آغاخانم، چیزی جز تأمین امنیت خانواده نبود. جاگیر کردن حکومت خمین یا بخشی از آن، یعنی کشیدن دندان طمع یاغیان از دست‌اندازی به این خانه.

### تحصیلات ابتدایی

آقاروحی تحصیلات خود را در شش سالگی، با آموزش قرآن و در مکتب‌خانه ملا ابوالقاسم آغاز کرد. رسم آموزشی این مکتب‌خانه روخوانی و یادگیری نیم‌جزء قرآن در هر روز بود. تحصیلات ابتدایی بعدی او بیشتر نزد خویشان عالم انجام گرفت. در هفت سالگی برای یادگیری زبان و ادبیات عرب، شاگرد شیخ‌جعفر<sup>۳</sup>، پسرعموی مادرش، شد. در همین سال (۱۳۲۷ق) برادران آقاروحی، سیدمرتضی و سیدنورالدین،<sup>۴</sup> برای ادامه تحصیل راهی اصفهان شدند. محل درس‌آموزی آنان مدارس علمیه ملاعبدالله و جدّه بزرگ بود. آموزگار بعدی آقاروحی در زبان و ادبیات عرب میرزا محمود افتخارالعلماء بود. گویا همزمان یا با فاصله‌ای اندک وارد مدرسه نو تأسیس احمدیه در خمین نیز شد و دروس جدیدی را که در این مدرسه آموزش داده می‌شد، یاد گرفت.<sup>۵</sup> دیگر دروس ابتدایی علوم قدیمه را نزد حاج‌میرزا

۱. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، صص ۵۶ و ۱۰۱.

۲. همان، ص ۵۶.

۳. آیت‌الله پسندیده در یادکرد از عموهای مادرش نام آخوند ملامحمدجواد، آقاجفی ملایری، حاج‌شیخ‌فضل‌الله رجایی و یک عموی دیگر که او را ندیده، می‌برد و می‌گوید که آقاشیخ‌جعفر پسر همان عموی ندیده مادری است. (خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، ص ۵۸)

۴. آقاسیدمصطفی نام پسر دوم خود را «نورالله» ثبت کرده، ولی خانواده او را نورالدین می‌خواندند و در سجل نیز نام دوم ثبت گردید. (خاندان امام خمینی به روایت اسناد، ص ۲۰)

۵. اقلیم خاطرات، ص ۲۵۸. این مدرسه به مناسبت جلوس احمدشاه به تخت سلطنت احمدیه نام گرفته بود. مدرسی با این اسم یا مظفریه و یا ناصری در داخل یا خارج از کشور فعال بودند.

محمد مهدی، دایی اش، خواند. <sup>۱</sup> بخشی از منطق را از حاج میرزا رضا نجفی، شوهر خواهرش، آموخت. <sup>۲</sup> وی در حوزه علمیه اصفهان درس می خواند و درس می داد. <sup>۳</sup> تحصیلات پیوسته و ناپیوسته آقاروحی ادامه داشت تا این که برادرانش پس از هفت سال اقامت تحصیلی در اصفهان به خمین بازگشتند. اینک نوبت سیدمرتضی بود که آموخته هایش را در اختیار برادر کوچک خود بگذارد. آقاروحی بخش دیگری از منطق، اندکی از مطول و سیوطی را از او آموخت. اما هنر ماندگاری که سیدمرتضی به برادرش یاد داد، خط خوش بود. خودش گفته است: «من تا اندازه ای خط نستعلیق را خوب می نوشتم. [با مشق ها و آموزش هایی که دادم] طوری شده بود که خطشان به خط من خیلی شبیه شده بود؛ و به اندازه ای شبیه بود که یک بار من نصف کاغذ را نوشتم و نصف دیگرش را ایشان نوشتند و هیچ کس نمی توانست بین این دو خط فرق بگذارد.»<sup>۴</sup>

تصاویر ذهنی آقاروحی از برادرش در آن دوران چنین بود: «او از کودکی باوقار و مؤدب بود و حتی در خانه نیز همواره با لباس رسمی (عبا و قبا) روی پتو می نشست و به پشتی تکیه می زد.»<sup>۵</sup> بازگشت برادران روح الله از اصفهان به خمین بی ارتباط با آغاز جنگ بین الملل (۴ جمادی الاول ۱۳۳۲) نبود. می توان گفت کشیده شدن مسایل سیاسی به سطح اجتماع و نقش آفرینی روحانیان طراز اول حوزه علمیه اصفهان در این امر، هوش تحصیلی را از سر آقاسیدمرتضی پراند. او تلاش می کرد در گیرودار تشکیل دولت ملی با گروهی که از اصفهان عازم کرمانشاه بودند، همراه شود؛ که نشد.<sup>۶</sup> سیدنورالدین هم از ابتدای ورود به اصفهان علاقه تمام عیاری به تحصیل علوم حوزوی بروز ندهاده بود. نگرانی های مادر و عمه خانم نیز، افزون بر این امور، موجب شد پس از بازگشت، تا مدت ها اجازه خروج از خمین برای ادامه تحصیل به فرزندان داده نشود. سیدمرتضی در واگویی خاطرات تحصیلی خود در اصفهان این را هم گفت که

۱. حاج میرزا محمد مهدی خمینی فرزند بزرگ میرزا احمد مجتهد (پدر بزرگ امام خمینی) و برادر هاجر آغاخانم بود. وی در نجف تحصیل کرده بود. در خمین نماز جماعت اقامه می کرد و در میان مردم مقبولیت بسیار داشت. (خاطرات آیت الله پسندیده، ص ۵۷)

۲. حاج میرزا رضا نجفی، پسر آخوند ملا محمد جواد (همسر مولوده آغاخانم، دختر اول آقاسیدمصطفی و خواهر بزرگ امام خمینی) بود.

۳. خاطرات آیت الله پسندیده - گفته ها و نوشته ها، ص ۱۰۶؛ خاندان امام خمینی، ص ۱۲۵.

۴. خاطرات آیت الله پسندیده - گفته ها و نوشته ها، صص ۲۱۶ و ۲۱۷.

۵. اقلیم خاطرات، ص ۲۵۸.

۶. خاطرات آیت الله پسندیده، ص ۱۱۱.



حاج شیخ محمدتقی نجفی، عالم بزرگ اصفهان، وقتی شنید فرزندان آقاسیدمصطفی برای درس آموزی به اصفهان آمده‌اند، به دیدن آن دو رفت. نگاه آقانجفی اصفهانی که به سیدمرتضی افتاد، گفت: «پسر مرحوم آقامصطفی... (چون شکل پدرم بودم، شناختند).»<sup>۱</sup>

تحصیلات آقاروح الله در خمین، هم در دروس ابتدایی و مقدمات متوقف شد و هم بسیار به درازا کشید. یازده دوازده سال زمان برای رسیدن به اوایل مطول، تعبیری جز درجا زدن ندارد؛ و این در حالی بود که اطرافیانش او را تیزهوش و خوش قریحه یافته بودند. سیدمرتضی پسندیده تلویحاً به این موضوع اشاره کرده و می‌گوید که «بیست سال اول عمرشان را در تحصیل ادبیات گذراندند و مدت زیادی به ادبیات پرداختند.»<sup>۲</sup> اما از علت آن سخنی به میان نمی‌آورد. اگر بخشی از این علت در روحیات نوجوانی او نهفته بوده باشد، بخشی دیگر به مسائل پیرامونی او بازمی‌گردد. کشور در اشغال قشون بیگانگان بود. نظامیان روسیه تزاری حتی در ناحیه‌ای چون خمین خودنمایی می‌کردند. یاغیان غارتگر محلی در نبود دولت قدرتمند مرکزی جولان می‌دادند. طبیعی است که روح الله به جای یاد کردن از درس و مشق بگوید: «[از] برج خانه‌مان... گاه سربازان روسی را که در خمین رفت و آمد می‌کردند، می‌دیدم.»<sup>۳</sup> و یا بگوید: «... شاید اوایل بلوغم بود... دور این سنگرهایی که بسته بودند در محل ما و اینها می‌خواستند هجوم کنند و غارت کنند، آنجا می‌رفتیم، سنگرها را سرکشی می‌کردیم.»<sup>۴</sup> و یا بیفزاید: «... سنگربندی می‌کردیم. من هم تفنگ داشتم... بچه شانزده هفده ساله... ما سنگر می‌رفتیم و با این اشراری که بودند و حمله می‌کردند [مقابله می‌کردیم]... هرج و مرج بود... نایب حسین [کاشی] و پسرش... حدود ما هم حمله می‌کردند. زلفی‌ها هم حمله می‌کردند. در یک دفعه هم آمدند یک محله‌ای از خمین را گرفتند و مردم با آنها معارضه کردند و تفنگ دست گرفتند و ما هم جزء آنها بودیم.»<sup>۵</sup>

گفته شده روح الله یکی از مدافعان خمین بود و اشعاری حماسی نیز علیه دولت‌های انگلیس و روسیه سروده بود.<sup>۶</sup>

۱. همان، ص ۱۰۸. این موضوع حکایت از آشنایی علمی و مرادوه آقانجفی و آقاسیدمصطفی با یکدیگر دارد.

۲. همان، ص ۲۱۸.

۳. اقلیم خاطرات، ص ۲۶۳.

۴. صحیفه امام، ج ۱۱، صص ۱۲ و ۱۳.

۵. همان، ص ۲۵۹.

۶. اقلیم خاطرات، ص ۲۶۳.

## مرگ عزیزان

دو حادثه پیاپی خانوادگی، واپسین سال‌های اقامت روح‌الله را در خمین با اندوه همراه ساخت. در همین اوان ناامنی (۱۳۳۶ق) صاحب‌خانم، عمه مقتدر و مدیر این خانواده، چشم از جهان فرو بست. شاید شصت سال سن داشت. او شانزده سال آخر آن را وقف بازماندگان برادرش کرد. آخرین آنات بانوی کم‌نظیر خمین<sup>۱</sup> از زبان مرتضی پسندیده چنین است: «جلو برج مقابل باغ نشسته بودیم. یک نفر آمد که عمه صاحب می‌گوید بیا؛ من [دارم] می‌میرم؛ باید دست تو در وقت مرگ در دست من باشد. من رفتم دستم را گرفتند و بلافاصله به رحمت حق پیوستند.»<sup>۲</sup>

حدود شش ماه از این فقدان غم‌انگیز نمی‌گذشت که هاجر آغاخانم، مادر و آخرین تکیه‌گاه خانواده دارفانی را وداع گفت. شاید پنجاه سال سن داشت. او که در جوانی شوهر مجتهد و نامورش را از دست داده بود، سرمایه وجودش را به پای فرزندانش ریخت؛ و هر چند خواستگاری از گلپایگان داشت، به ازدواجی دوباره راضی نگشت.<sup>۳</sup>

در ۱۳۳۶ق خانواده آقاسیدمصطفی دو بار بخشی از وجود خود را تشییع کرد. بانو هاجر، نیز در آرامستان خاک فرج قم دفن شد.

این احتمال وجود دارد که علت مرگ هر دو بانو بیماری وبا بوده باشد؛ هر چند پسندیده، شاهد نزدیک آن زمان، می‌گوید که عمه و مادر ما پیش از مرگ نشانی از این بیماری نداشته‌اند. قحطی و وبا دو ارمغان اجتماعی! جنگ بین‌الملل برای ایرانیان بود. آورده این بلایای انسان‌کش، نابودی حدود نیمی از جمعیت کشور بین سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۷ق بود.<sup>۴</sup> ناظران محلی به یاد می‌آورند که بیماری مسری تلفات زیادی از اهالی خمین گرفت. مرگ و میر به اندازه‌ای بود که مرده‌ها را گروهی و با لباس در دخمه‌های کنار امامزاده ابوطالب دفن می‌کردند.<sup>۵</sup> گفته شده بیماری خیمه زده بر خمین، مشمشه، مرض سرایت شونده از حیوان به انسان، بود. خانواده روح‌الله، بسان دیگر اهالی، امکان مقابله با این بیماری را نداشتند؛ اما توانستند محل

۱. برای آگاهی از اقتدار صاحب‌خانم در امور خانوادگی و اجتماعی، ر.ک: *خاندان امام خمینی*، صص ۴۱ تا ۴۸.

۲. *خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها*، ص ۵۶.

۳. همان، ص ۵۵.

۴. برای آگاهی از جزئیات این بلای بزرگ، ر.ک: مجد، محمدقلی، قحطی بزرگ، ترجمه: محمد کریمی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۶ش.

۵. *سطر اول*، ص ۱۰۱.

زندگی را ترک کرده، به ناحیه‌ای بلند در شمال خمین کوچ کنند. مرتضی پسندیده بیماری یاد شده را وبا یا شبه‌وبا یاد کرده، می‌نویسد: «من و سایرین... فرار [کرده] و به بیشه‌علی نزدیک قورچی‌باشی، قصبه مسکونی خاله‌مان، مرحوم خدیجه خانم، [رفته] اقامت گزیدیم.» ردی از این بیماری به جان روح‌الله و حسن، پسرخاله، افتاده بود. در بیشه‌علی بود که خبر درگذشت آخوند ملامحمد جواد، شوهر عمه، را به ایشان دادند. ظاهراً نوجوانان بیمار، بهتر شده بودند. «همگی برای شرکت در مراسم و تسلیت به بازماندگان به خمین برگشتیم.» وی ادامه می‌دهد که صاحب‌خانم، عمه، و هاجر آغاخانم، مادر، نشانی از بیماری نداشتند، اما طولی نکشید که یکی در پی دیگری از دنیا رفتند.<sup>۱</sup>

شواهدی در دست است که آقا روح‌الله پیش از آغاز رسمی و همواره تحصیل در سلطان‌آباد و سپس قم، برای کسب علوم دینی راهی حوزه علمیه اصفهان می‌شود. از مدت حضور او در حوزه اصفهان اطلاعی در دست نیست.<sup>۲</sup>

### جهشی فوق‌العاده

زمانی که آقا روح‌الله تصمیم به ادامه تحصیل گرفت، تصمیمی که صفحه تازه‌ای در زندگی‌اش گشود، سال ۱۳۳۹ ق بود. مرتضی که همواره امور جاری برادر کوچکترش را رصد می‌کرد، حال و هوای روح‌الله را برای کسب علم دیگرگون یافت و از آن به «جهش فوق‌العاده» یاد کرد.<sup>۳</sup> روح‌الله ۱۹ ساله، که پشت لبش با موهای بور و تُنک سبز شده بود،<sup>۴</sup> راهی سلطان‌آباد شد؛ جایی که فقیه شهیر زمان، آیت‌الله حاج‌شیخ عبدالکریم حائری یزدی در آنجا رحل تدریس افکنده بود. هفت سال از استقرار «حاج‌شیخ» در سلطان‌آباد می‌گذشت و آوازه علمی او طلاب بسیاری را به این شهر کشانده بود. آقا روح‌الله می‌دانست که برای زانوی شاگردی زدن در برابر استاد

۱. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، صص ۶۹ و ۷۰.

۲. سرکار خانم دکتر زهرا مصطفوی، دختر امام خمینی، در گفت‌وگویی با مجله همشهری، به این موضوع اشاره کرده است. («نشستی با خانم زهرا مصطفوی»، همشهری، شمه ۴ (۱۳ خرداد ۱۳۷۲)، ص ۴). و نیز مهندس مصطفی هاشمی‌طبا در گفت‌وگو با واحد تاریخ شفاهی دفتر ادبیات انقلاب اسلامی می‌گوید که پدرش در حوزه علمیه اصفهان با امام خمینی هم حجره بوده است. (مؤلف)

۳. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، ص ۲۱۸. از قول آیت‌الله پسندیده سال عزیمت امام خمینی از خمین به اراک ۱۳۳۶ ق یاد شده که اشتباه ثبت شده است. ایشان در بیان آن دچار لغزش نشده، بلکه مصحح متن کم‌دقتی کرده است. (پسندیده، «تاریخچه خاندان حضرت...»، ص ۸۶، خاطرات آیت‌الله پسندیده، ص ۲۱۷)

۴. صدرا اراکی، محمدتقی، مجدد دین در قرن چهاردهم (نسخه خطی)، ج ۱، ص ۱۴۲.

باید پیش درس‌های ناتمام و ناخوانده خود را بیاموزد و سطوح میانی فقه و اصول را پشت سر بگذارد. او در مدرسه علمیه سپهدار مستقر شد؛ در حجره‌ای که به تازگی دیوارش سفید شده بود. روح‌الله و صدرالدین، پسر عمه‌اش / فرزند ملا محمد جواد، که با هم از خمین به سلطان‌آباد آمده بودند، هم حجره شدند.<sup>۱</sup> این مدرسه را میرزا یوسف‌خان گرجی / سپهدار، از خویشان فتحعلی‌شاه قاجار، همزمان با بنای شهر، ساخته بود و سلطان‌آباد را در انتساب به سلطان وقت، فتحعلی‌شاه، نام‌گذاری کرده بود. آقاروح‌الله از مدرسان خود در این مدرسه چنین یاد کرده است: «نزد شیخ محمدعلی بروجردی، مطول؛ نزد آقا شیخ محمد گلپایگانی، منطقی؛ و نزد مرحوم آقاباس اراکی، شرح لمعه را خواندم.»<sup>۲</sup>

در سلطان‌آباد بود که خبر کودتای اسفند ۱۲۹۹ را شنید و گوش خود را برای نوشتن پیامدهای آن تیز کرد. روح‌الله تا سه چهار ماه پس از آمدنش به مدرسه سپهدار شهریه‌بگیر آیت‌الله حائری یزدی بود، تا این که شنید هر کس مستحق نیست نگیرد. رئیس حوزه گفته بود شرط دریافت شهریه استحقاق مالی طلبه است. زان پس نگرفت.<sup>۳</sup>

### در پی استاد

آیت‌الله حائری یک بار در ۱۳۳۷ق، زمانی که سلطان‌آباد را به قصد مشهد مقدس ترک کرده بود، حوزه درس فرتوت قم را از نزدیک دیده، و گویا افسوس خورده بود. بار دیگر به دعوت تنی چند از علمای قم و برای زیارت مرقد حضرت معصومه علیهاالسلام به این شهر رفت. در این سفر بود که با پافشاری روحانیان قم برای مهاجرت به حوزه علمیه قم روبرو شد. درخواست خیر او از قرآن با منظور و مطلوب علمای قم موافق درآمد. گفتنی است در این زمان، قم، از حوزه تعلیم و تعلم، بسان آنچه که در اصفهان، مشهد، تهران و سپس سلطان‌آباد وجود داشت، برخوردار نبود. حضور عالمانی چون شیخ ابوالقاسم کبیرقمی، شیخ مهدی فیلسوف، میرزا محمد اریاب، شیخ محمدرضا شریعتمدار ساوجی و میرزا جواد آقا

۱. همان، ص ۲۴۵.

۲. اقلیم خاطرات، ص ۲۵۹. در مورد آیت‌الله حاج شیخ عباس ادریس‌آبادی / اراکی، مدرس مدرسه آقاصیاءالدین سلطان‌آباد گفته شده کسی از فضلی این شهر نیست که در محضر او زانوی درس و ارادت به زمین زنده باشد. (استادی، رضا، نوزده ستاره و یک ماه، قم، قدس، ۱۳۸۳ش، ص ۵۲۳)

۳. مجدد دین در قرن چهاردهم (نسخه خطی)، ص ۲۴۵.

ملکی تبریزی، بسنده تجدید حیات حوزه علمیه قم نبود. هم‌اینان به این باور رسیده بودند که با توجه به مقتضیات محلی، رونق چنین پایگاهی منوط به مهاجرت عالمی بزرگ و صاحب نفوذ به این شهر است. حتی کوشش‌های میرزا محمد فیض قمی در بازگرداندن کاربری دو مدرسه دارالشفاء و فیضیه و ایجاد رونقی نسبی به این حوزه، آنان را از این باور دور نکرده بود.<sup>۱</sup> حاج‌شیخ در رجب ۱۳۴۰/ اسفند ۱۳۰۰ و فروردین ۱۳۰۱ سلطان‌آباد را ترک و برای همیشه به قم مهاجرت کرد. این اقدام منجر به بنیان حوزه علمیه قم در تاریخ معاصر شد. آیت‌الله مؤسس/ حاج‌شیخ تصمیم خود را به اطلاع شاگردانش رساند. بسیاری از شاگردان و خواهندگان او در پی استاد راهی قم شدند. روح‌الله یکی از آنان بود؛ و سیداحمد خوانساری، سیدمحمدرضا گلپایگانی و محمدعلی اراکی در زمره دیگر ملازمان و همراهان.

روح‌الله از سلطان‌آباد به خمین بازگشت. شاید برای این که عید ۱۳۰۱ را کنار خانواده‌اش باشد و آنان را از تصمیم تازه‌اش، رفتن به حوزه علمیه قم و اقامت در آن شهر، باخبر کند. به قم رفت و در مدرسه دارالشفاء، مدرسه‌ای که شانه به شانه مدرسه فیضیه داشت، حجره گرفت؛ و با همان آهنگ پیشین، تحصیلات خود را ادامه داد. باقی‌مانده مطول را، که بخش اول آن را در خمین و قسمی را در سلطان‌آباد خوانده بود، نزد آقامیرزا محمدعلی ادیب تهرانی به پایان برد. این مدرس، تسلط چشمگیری بر ادبیات عرب داشت، از این رو لقب ادیب گرفته بود.<sup>۲</sup> دیگر استاد روح‌الله، حاج‌سیدمحمدتقی خوانساری بود؛ عالمی که پس از سپری کردن مراحل عالی تحصیلی در نجف، هنگام پورش انگلیس به بین‌النهرین در جنگ بین‌الملل، به جنگ نظامیان آن امپراتوری رفته، پس از درگیری به اسارت درآمده و حدود چهار سال در سنگاپور زندانی شده بود. خوانساری همراه حاج‌شیخ از سلطان‌آباد به قم آمده بود. روح‌الله اندکی از سطوح دوره عالی فقه و اصول را نزد او خواند و بیشترش را از آقا میرزا سید علی یثربی کاشانی آموخت.<sup>۳</sup> یثربی کاشانی حدوداً یک سال پس از استقرار حاج‌شیخ در قم و به دعوت او به این شهر آمد و تا ۱۳۴۷ق که به کاشان بازگشت، شش سال، هم درس داد و هم درس گرفت.

۱. رضوی، عباس و دیگران، حوزه علمیه (تاریخ، ساختار، کاربرد)، تهران، نشر کتاب مرجع، ۱۳۹۰ش، ص ۳۸. میرزا محمد فیض قمی در ۱۳۳۳ق از سامرا به قم بازگشت و توانست با بازسازی مدارس دارالشفاء و فیضیه که حجره‌هایش تبدیل به انبار، مغازه و... شده بود، آنها را در اختیار طلاب قرار دهد، اما با این حال حوزه قم با آنچه که در سده‌های سوم و چهارم، یا دوره صفوی و اوایل قاجار به یاد گذاشته بود، فاصله زیادی داشت.

۲. نوزده ستاره و یک ماه، ص ۵۲۴.

۳. مختاری، «زندگی‌نامه خودگفته حضرت امام خمینی»، ص ۲۵۳.

## دو زایش تاریخی

### از جیب ملت ایران

در این دوره چهار پنج ساله / نخستین سال‌های قرن چهاردهم شمسی (۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ ش) نطفه دو پدیده، یکی با سیره و سرشتی علمی و دیگری با ماهیتی سیاسی، در ایران بسته شد: حوزه علمیه قم و حاکمیت جدید سیاسی. چه کسی می‌توانست گمان برد که این دو زایش، چهار دهه بعد، متبلور در دو بلوغ نامتجانس، رو در روی هم قرار خواهند گرفت و در تقابلی پانزده ساله، یکی بر دیگری پیروز خواهد آمد؟

با پایان جنگ بین‌الملل، غرب آسیا/ خاورمیانه به وسیله دولت‌های جبهه پیروز، به ویژه انگلیس، بازتعریف شد. در این اقلیم سیاسی، امپراتوری عثمانی مثل قطعه شیشه بزرگی که از بالا به زمین افتاده باشد، تکه تکه شده، بیشتر پاره‌های آن تحت قیمومت انگلیس و کمتر آن تحت سرپرستی فرانسه قرار گرفته بود. اتحاد اسلام رفته‌رفته جای خود را به اتحاد عرب، اتحاد ترک و اتحاد کرد می‌داد. تعریف جدید سیاسی برای ایران هم خیلی زود روشن شد: قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ / ۱۲ ذی‌قعدة ۱۳۳۷.

انگلیس پیروز برای نگهداشت منافع خود در ایران و نیز جلوگیری از نفوذ روسیه/ اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، رقیب دیرین خود به جنوب، که این بار به ایدئولوژی بُرای کمونیسم نیز مجهز شده بود، قرارداد یاد شده را تدارک دید. این عهدنامه، ایران را با کمی تفاوت با قطعات نوپدید از امپراتوری عثمانی، زیر سلطه نظامی و اقتصادی انگلیس نگاه

می‌داشت. سابقه تاریک انگلیس در ایران، به علاوه آشکار شدن مفاد قرارداد، نیروهای ملی ایران را علیه آن برآشفته. مخالفت‌ها دوام قرارداد را به کمتر از یک سال رساند. انگلیس همزمان با ظهور نشانه‌های شکست، نسخه‌ای دیگر، این بار با لعاب ایرانی، پیچید. کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹/۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ و رونمایی از رضاخان، مواد جایگزین قرارداد ۱۹۱۹م بودند. وزیرمختار انگلیس در تهران، از آن زمان تا آبان ۱۳۰۴، که رضاخان دو پله یکی از نردبان قدرت بالا رفت و رضاشاه شد، همواره از به اجرا درآمدن نسخه بدل قرارداد ۱۹۱۹، آن هم با هزینه‌ای که نه از جیب دولت متبوع خود، بلکه از کیسه مردم ایران پرداخت می‌شد، ابراز خشنودی می‌کرد.

### اعتلای سیاسی حوزه علمیه قم

روح‌الله در نخستین سال‌های اقامت خود در حوزه علمیه قم چگونه به این رخدادها می‌نگریست؟ پاسخ به این پرسش به استناد آنچه که او بیش از نیم قرن بعد، در اوج پختگی سیاسی، زمانی که یادمانده‌های تلخ خود را از آن دوران نقل می‌کرد، روشن است. اما نگاه روح‌الله جوان در این اوان باید در پس مواضع استادان، مراجع، و رجال مورد علاقه‌اش چون آیت‌الله سیدحسین مدرس نهفته باشد. او چند رخداد سیاسی مهم را، که دامنه‌اش به شهر قم کشیده شد و از قضا به قوام سیاسی حوزه نوپای آن انجامید، مشاهده کرد و با سفر به پایتخت به پی‌جویی آنها پرداخت.

پیش از این، زمانی که روح‌الله، خمین را برای ادامه تحصیل ترک نکرده بود، می‌باید از طریق مکاتبات و مراسلاتی که سیدمحمد کمره‌ای با سیدمرتضی، برادر بزرگش، داشت از اخبار و رویدادهای تهران آگاه بوده باشد. کمره‌ای، شوهر دخترعمه روح‌الله، را باید از رجال دوره مشروطه دانست. او نه تنها شاهد، بلکه از عوامل مؤثر در جریان‌های سیاسی بود. کمره‌ای هم زندانی وثوق‌الدوله، به علت مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹م، و هم زندانی رضاخان، به جهت مشارکت در اعتراض‌های مردمی علیه او بود.<sup>۱</sup> کمره‌ای فقط در فاصله زمانی ۲۷ جمادی‌الاول ۱۳۳۵ تا ۱۷ جمادی‌الاول ۱۳۳۷ نوزده فقره نامه از تهران به خمین برای سیدمرتضی پسندیده فرستاده بود که برخی از آنها همراه روزنامه‌های منتشر شده در تهران بود. همچنین «کمره‌ای

۱. برای آگاهی از فعالیت‌ها و کنش‌های سیاسی سیدمحمد کمره‌ای، ر.ک: روزنامه خاطرات سیدمحمد کمره‌ای، به کوشش محمدجواد مرادی‌نیا، ج ۱ و ۲، تهران، اساطیر، ۱۳۸۴ش.

به دلیل حضور اقوامش در کمره و نیز علاقجات ملکی در آن ولایت، هر از چندی بدان خطه مسافرت کرده ... و حضوراً با خویشان و آشنایانش دیدار می‌کرد... در این دیدارها اخبار مهم نیز مبادله می‌شد.<sup>۱</sup>

اما آنچه که به حوزه علمیه نوپای قم سیرتی سیاسی بخشید، حضور مراجع حوزه علمیه نجف در این شهر کوچک بود. پس از آن که حکومت بین‌النهرین آیت‌الله شیخ مهدی خالصی را در دوم تیر ۱۳۰۲ به علت مخالفت با انتخابات مجلس دستگیر و تبعید کرد،<sup>۲</sup> آیات‌الله سیدابوالحسن اصفهانی و میرزا محمدحسین نایینی در اعتراض به این اقدام، پنج روز بعد، نجف را ترک کرده، راهی ایران شدند. هفت تن از علمای بزرگ عتبات عالیات و بیست و پنج نفر از فضلاء نجف و کربلا در این هجرت سیاسی شرکت کردند. برخی از همراهان مراجع عظام، اصفهانی و نایینی، عبارت بودند از آیت‌الله‌زاده مهدی خراسانی و آیت‌الله‌زاده احمد خراسانی (پسران آخوند ملامحمدکاظم خراسانی)، میرزا علی شهرستانی، سیدعبدالحسین طباطبایی، آقاسیدحسن طباطبایی، آقامیرزا عبدالحسین آیت‌الله‌زاده شیرازی و آقاشیخ‌جواد صاحب‌جوهر.

زمانی که هیأت مهاجر وارد قصرشیرین شد، موضوع با تلگرام به اطلاع آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری در قم رسید. این رخداد خیلی زود در صدر اخبار سیاسی مملکت قرار گرفت و واکنش‌های فراوانی در پی داشت. احمدشاه، عضدالسلطان، عمویش، را به کرمانشاه فرستاد تا از این هیأت استقبال رسمی کرده باشد. اما هواخواهی مردم شهرهای پیش روی مهاجران بسیار باشکوه بود. در همدان فشرده‌گی جمعیت به اندازه‌ای شد که آیت‌الله شهرستانی دچار کسالت گردید و حتی پس از ورود به قم از ناراحتی او کاسته نشد و در نهایت مجبور شد به شهرری آمده، در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام ساکن شود. گروه مهاجر در ۲۵ مرداد وارد قم شد. از این زمان تا نهم فروردین ۱۳۰۳، که مراجع شیعه، ایران را به قصد بین‌النهرین ترک کردند، شهر قم مرکز رایزنی‌های سیاسی بود. بیشتر رفت‌وآمدهای مهم به قم در باقی‌مانده فصل تابستان و همه پاییز متوجه بازگرداندن علما به عتبات عالیات بود. هم نمایندگان ملک‌فیصل، پادشاه بین‌النهرین، و هم نمایندگان دولت ایران، کوشش‌هایی در رفع

۱. خاندان امام خمینی، صص ۳۱ و ۳۲.

۲. برای آگاهی از علت و ماهیت این مخالفت، ر.ک: الرهیمی، عبدالرحیم، تاریخ حرکت اسلامی در عراق، ترجمه محمدنبی ابراهیمی، تهران، حوزه هنری، ۱۳۷۵ش.



موانع بازگشت روحانیان مهاجر کردند. محمدحسن میرزا ولیعهد در یازدهم شهریور برای دیدار مراجع به قم رفت. حاج آقا نورالله اصفهانی هم برای ملاقات علمای مهاجر و هم برای رایزنی در امور جاری مملکت راهی قم شد و مدتی را کنار هم قطاران خود گذراند. آیت الله شیخ مهدی خالصی که به حجاز تبعید شده بود، اجازه یافت راه ایران پیش گیرد. او از طریق خلیج فارس خود را به بوشهر رساند و از آنجا راهی شیراز، و سپس اصفهان و قم شد. خالصی در ۳۱ مهر وارد این شهر گردید.<sup>۱</sup> احمدشاه، که با تهدیدهای پیدا و پنهان رضاخان مجبور به ترک ایران شده بود، پیش از سفر به اروپا خود را به قم رساند. او در هشتم آبان با علمای مهاجر ملاقات کرد. در این بین باید از سخنرانی‌های شیخ محمد مهدی خالصی زاده، پسر آیت الله شیخ مهدی خالصی، علیه سیاست‌های انگلیس یاد کرد. وی با حضور در قم خطابه‌هایی از این دست خواند که در روزنامه‌های تهران منعکس شد.

قم در این اوان نه تنها تبدیل به کانون توجهات، بلکه محلی برای حل و فصل دعاوی بزرگ سیاسی شد. ماه‌ها بود که رضاخان سوار بر ارابه قشون نو تأسیس خود مقدمات الغای سلطنت قاجار را فراهم کرده بود. وی با کمک فرماندهان لشکرها، که تقریباً بر تمام ایران سیطره داشتند، تبلیغات گسترده‌ای علیه احمدشاه، خاندان قاجار و در نهایت تبدیل رژیم سیاسی ایران از سلطنت به جمهوری راه انداخته بود. طبعاً سرفصل نشست‌ها و رایزنی‌های علمای بزرگ حوزه علمیه قم و مراجع مهاجر نجف، چیزی جز موضوع اخیر نبود. در تهران، رهبر نامور حرکت علیه جمهوری خواهی کسی جز آیت الله سیدحسن مدرس نبود. مخالفت مراجع و دیگر روحانیان قم با جمهوری خواهی نباید بی‌تأثیر از دیدگاه‌های آیت الله مدرس بوده باشد.<sup>۲</sup> مخالفت‌ها، به ویژه تظاهرات هر روزه مردم تهران، گردونه جمهوری خواهی را از کار انداخت و زمانی که رضاخان یقین کرد در فروپاشی خاندان قاجار شکست خورده، تصمیم گرفت راهی قم شود. او بی‌میل نبود که نخستین روز از سال ۱۳۰۳ ش/ عید نوروز را، که با نیمه شعبان و تولد امام دوازدهم علیه‌السلام هم‌زمان بود، روز پیروزی جمهوری بر سلطنت بخواند. رضاخان در ششم فروردین ۱۳۰۳ در قم حاضر شد. ظاهر این سفر می‌گفت که وی می‌خواست در دیدار با مراجع نجف رفع موانع بازگشت آنان به بین‌النهرین را اطلاع

۱. اقامت آیت الله شیخ مهدی خالصی در قم کوتاه بود. او تصمیم گرفته بود به مشهد رفته، آنجا ساکن گردد.

۲. بهبودی، هدایت‌الله، روزشمار تاریخ معاصر ایران - ۱۳۰۲ خورشیدی، ج ۳، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۸ ش، صص ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۱۳، ۲۳۶، ۲۷۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۹۰، ۴۰۶، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۲۰ و ۶۲۰.

دهد، اما بخش مهمی از گفت‌وگوها راجع به انصراف او از جمهوری خواهی بود. متأسفانه محتوای پنهان گفت‌وگوها بسیار بیشتر از آن چیزی است که در منابع موجود (روزنامه‌ها، گزارش سفراترخانه‌ها و...) منعکس شده، اما آنچه روشن است رضاخان در دیدار و گفت‌وگو با آیات‌الله اصفهانی، نایینی و حائری یزدی پذیرفت که دست از تغییر رژیم سیاسی ایران بردارد و در برابر، امتیازی گرفت که به نظر می‌رسد تأیید مشروعیت او برای ادامه حکومت بوده باشد. حتی گفته شده رضاخان از آیت‌الله نایینی خواست آیت‌الله مدرس را به قم فرابخواند و از او خواسته شود از شدت مخالفتش با دولت بکاهد. مدرس هفتم فروردین به قم رفت و روز بعد به تهران بازگشت.<sup>۱</sup>

### قهرمان کرباس پوش

مشاهده لایه‌های آشکار و چه بسا شنیدن بخش‌هایی از نواحی پنهان این رخدادها امری طبیعی در حوزه علمیه قم بود. روح‌الله، هم می‌دید و هم می‌شنید. در این زمان، سیدمرتضی، برادرش، در تهران و یکی از شاگردان درس خارج آیت‌الله مدرس بود. هشت ماهی که سیدمرتضی در مدرسه سپهسالار درس می‌گرفت و به خانه استادش رفت و آمد داشت، با تلاش‌های رضاخان برای تغییر سلطنت و برقراری جمهوری مصادف بود. مرتضی در تظاهرات ضد جمهوری شرکت می‌جست و گاه در پیشاپیش جمعیت تا مجلس شورای ملی راه‌پیمایی می‌کرد.<sup>۲</sup> روح‌الله که گاه به تهران می‌آمد، به خانه اجاره‌ای برادرش در باب‌همایون می‌رفت و خبرهای روز را از او می‌شنید. همسفر او، سیدصادق لواسانی بود. دوستی روح‌الله و سیدصادق باید از سلطان‌آباد شروع شده باشد. هر دو در آن‌جا علوم دینی تحصیل می‌کردند. با هم به قم آمده، در مدرسه دارالشفاء هم‌حجره شده بودند. این دو سفرهای فراوانی با هم رفتند.<sup>۳</sup> یک بار در ۱۳۴۱ق/۱۳۰۲-۱۳۰۱ش به تهران آمدند. از جزئیات این سفر همین اندازه دانسته است که با هم به عکاسی ماشاءالله‌خان در شمس‌العماره رفته، عکسی به یادگار گرفتند.<sup>۴</sup> دیدن کتاب‌های

۱. همان، ج ۴، صص ۹ و ۱۰.

۲. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، صص ۱۵۲ تا ۱۵۶.

۳. آیت‌الله سیدمحمدصادق لواسانی به روایت اسناد، به کوشش محمدباقر نوزدی گرمه‌خانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۰ش، صص ۲۶ و ۲۷.

۴. نوربخش، سیدحسن، یادواره نهضت اسلامی تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ - چهره انقلاب در اصفهان، ج ۱، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹ش، ص ۶.

کتابفروشی گنج دانش در خیابان ناصریه برای طلبه علاقه‌مندی چون آقا روح‌الله نباید خالی از لطف بوده باشد. از المنجد و تفسیر قرآن شیخ محمد عبده و شرح ابن ابی‌الحدید بر نهج البلاغه گرفته تا مقامات بدیع‌الزمان همدانی در این جا به فروش می‌رسید.<sup>۱</sup>

یکی از علل سفرهای روح‌الله به تهران، دیدن آیت‌الله سیدحسن مدرس بود. از او بسیار شنیده بود. سخنان او را دنبال می‌کرد و تا جایی که می‌توانست پی‌جوی کارهای او در تهران بود. شنیده بود زمانی که به عنوان یکی از روحانیان طراز اول از طرف علمای بزرگ و مراجع به دومین دوره مجلس شورای ملی معرفی شده بود، سوار بر یک گاری، با باروبنه‌ای اندک به تهران آمده بود. آنجا اسب‌گاری را فروخته<sup>۲</sup> [و دستمزد سورچی را داده بود]. شنیده بود وقتی عبدالحسین میرزا فرمانفرما [آن رجل پرطمطراق و صاحب نفوذ وقت] برای دیدار و گفت‌وگو به خانه مدرس رفته بود، مدرس که در حال آماده کردن قلیان بود، کوزه قلیان را به دست فرمانفرما داده، گفته بود آبش کند تا او آتش را مهیا نماید.<sup>۳</sup> روح‌الله بارها به خانه مدرس رفت. دید که فرشی در حیاط خانه‌اش پهن کرده، روی آن می‌نشیند و هرگاه بخواهد قلیان بکشد، خودش آن را راست و ریست می‌کند.<sup>۴</sup> خانه‌اش را بزرگ، اما بسیار محقر یافت. دید که لباسش پارچه کرباس ایرانی است و از این که شاعری، تنبان کرباس او را به سخره گرفته، بسیار رنجید. و یک بار نظر مدرس را در خانه‌اش نسبت به رضاخان شنید: «من بودم آنجا که یک کسی یک چیزی [عریضه‌ای] نوشته بود... برای عدلیه. [از مدرس خواست] بدهید ببرند پیش حضرت اشرف [رضاخان]... که ببینند. [مدرس] گفت: رضاخان که... نمی‌داند اصلش عدلیه را با «الف» می‌نویسند یا با «ع»... من بدهم این را او ببیند؟...»<sup>۵</sup>

چه بسا بارها برای دیدنش به مجلس شورای ملی رفت و در جایگاه تماشاچیان به انتظار آمدن او نشست. «من آن وقت مجلس رفتم برای تماشا... جوان بودم رفتم. مجلس آن وقت تا مدرس نبود، مثل این که چیزی در آن نیست، مثل این که محتوی ندارد. مدرس با آن عبای نازک و با آن ... قبا کرباس وقتی وارد می‌شد، مجلس می‌شد یک مجلس... همه از او حساب می‌بردند... کانه مجلس منتظر بود که مدرس بیاید. با این که با او بد بودند، ولی مجلس کانه احساس نقص

۱. روزنامه ایران، س ۹، ش ۱۹۲۶، ص ۳.

۲. صحیفه امام، ج ۱۳، صص ۴۱۷ و ۴۱۸.

۳. همان، ص ۴۸۵.

۴. همان، صص ۴۸۴ و ۴۸۵.

۵. همان، ج ۱۶، ص ۴۵۲.

می‌کرد وقتی مدرس نبود. وقتی مدرس می‌آمد مثل این که یک چیز تازه‌ای واقع شده.<sup>۱</sup> بار دیگر برای دیدنش در حلقه درس او حاضر شد. «من درس ایشان یک روز رفتم. می‌آمد در مدرسه سه‌سالار... درس می‌گفت... مثل این که هیچ کاری ندارد؛ فقط طلبه‌ای است [که] دارد درس می‌دهد. این طور قدرت روحی داشت. در صورتی که آن وقت در کوران آن مسایل سیاسی بود که باید حالا بروند مجلس و آن بساط را درست کند. از آنجا، پیش ما، رفت مجلس...»<sup>۲</sup>

و یک بار به خواست برادرش، سیدمرتضی، به دیدار مدرس رفت. «اخوی ما نوشته بود به من یک نفری است این‌جا، رئیس غلّه است. آن وقت یک رئیس غلّه زمان رضاشاه بود. به من نوشت که بروید به آقای مدرس بگویید که این مرد آدم فاسدی است. دو تا سگ دارد؛ [اسم] یکی‌اش را ... سید گذاشته. یکی‌اش را شیخ. شما بروید [بخواهید] که این را از این‌جا بیرونش کنند. من رفتم به ایشان گفتم. [مدرس] گفت [رئیس غله را] بکشیدش! گفتم: آخر چه طور بکشیم؟ گفت: من می‌نویسم بکشیدش. [سپس با طعنه ادامه داد:] ... چه طور شد که وقتی قافله‌ها از گلپایگان می‌آیند عبور کنند و بروند کمره... می‌فرستید لخت‌شان می‌کنند، حالا نمی‌توانید بکشید یک [همچو] کسی را؟»<sup>۳</sup>

رفت و آمدهای روح‌الله به تهران، به ویژه در شش ماهه دوم ۱۳۰۲ش شاید بدون دردرس بوده باشد، اما آن چه مسلم است مأموران نظمیه این آمد و شدها را می‌پایند؛ به ویژه افرادی را که با آیت‌الله مدرس و دیگر مخالفان رضاخان سر و کار داشتند؛ و نیز کسانی که در تهران با سران بختیاری مرکز نشین تماس می‌گرفتند از تفتیش نظمیه در امان نبودند. یک بار برادرش، نورالدین، پس از ورود به تهران به جرم ملاقات با پسر امیرمفخم به کمیسری [کلانتری] دلالت شد و پس از استنطاق از او خواستند بدون اجازه از تهران خارج نشود.<sup>۴</sup>

مستقل بودن، مستقل ماندن، تن به وابستگی این و آن فرد و سیاست ندادن، مطلع بودن، برخورداری از منطق قوی، نماینده حقیقی مردم، مورد اعتماد و اطمینان توده بودن، داشتن شجاعت، حتی در برابر اولتیماتوم دولت زورمندی چون روسیه، و بالاخره کسی که تمام قد و تا پایان عمر در برابر دیکتاتوری رضاخان و رضاشاه ایستاد، از ویژگی‌های فراموش نشدنی

۱. همان، ج ۸، ص ۶۷؛ همان، ج ۱۶، ص ۴۵۲.

۲. همان، ج ۱۶، ص ۴۵۲.

۳. همان، ج ۸، صص ۱۳۸ و ۱۳۹.

۴. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و شنیده‌ها، صص ۱۲۶ و ۱۲۷.

آیت‌الله مدرس در ذهن و ضمیر روح‌الله بود.<sup>۱</sup>

شصت سال بعد، وقتی به رفتار و افکار آیت‌الله سیدحسین مدرس اندیشید، شبیهی در ذهنش برای او نیافت.<sup>۲</sup>

### آخرین میخ بر تابوت مشروطه

آقا روح‌الله زمستان ۱۳۰۳ش در بین‌النهرین بود. بنا بر آنچه که مرتضی پسندیده می‌نویسد، خانوادگی به عتبات عالیات رفته بودند. ظاهر این سفر را نباید یکسره خوش‌آیند و خوش‌خاطر دانست، چرا که مولوده‌آغاخانم، خواهر بزرگ خانواده، بیمار شد و پس از انتقال به بغداد، روزهایی را در بیمارستان آن شهر بستری گردید. او تا حدی معالجه شد و توانست با همراهان خود، که مرتضی و روح‌الله نیز در شمار آنان بودند، به ایران بازگردد. اما چندی بعد بیماری‌اش بالا گرفت و ۲۹ بهمن ۱۳۰۳ در ۳۹ سالگی در اصفهان درگذشت. مولوده‌آغاخانم در خاک فرج قم، کنار عمه و مادر روح‌الله به خاک سپرده شد.<sup>۳</sup>

هر چند شروع سال ۱۳۰۴ش برای این خانواده نباید با شادکامی‌های معمول همراه بوده باشد، اما آنچه در تهران می‌گذشت، کام وطن‌خواهان را نه تنها برای همه سال، بلکه تا چند دهه بعد تلخ کرد. مشروطیت که نفسش با نخست‌وزیری رضاخان (۳ آبان ۱۳۰۲) به شماره افتاده و با دخالت‌های گسترده وزارت جنگ در انتخابات پنجمین دوره تقنینیه رو به احتضار گذارده بود، در ۱۳۰۴ش در تابوت دیکتاتوری جان داد. آیت‌الله مدرس همه مساعی خود را برای روشن نگاه داشتن چراغی که در ۱۳۲۴ق/ ۱۲۸۵ش روشن شده بود و اینک کورسوی آن در پنجمین دوره مجلس شورای ملی دیده می‌شد، به کار بست؛ اما توان سیاسی او چه در مجلس و چه در میان روحانیان، با دو سال پیش بسیار متفاوت بود. تدارک سیاسی رضاخان هم با تجربه‌ای که از شکست جمهوری‌خواهی اندوخته بود، با آنچه که در نیمه دوم سال ۱۳۰۲ش گذشت، قابل قیاس نبود. او و برنامه‌ریزان هوادارش این بار نه تغییر رژیم سیاسی، بلکه حفظ سلطنت را با رسیدن به تاج و تخت کاخ گلستان نشانه گرفته بودند. آنان هر سه مرحله طراحی شده را با موفقیت پشت سر گذاشتند.

۱. صحیفه امام، ج ۱، صص ۳۹۰ و ۴۲۲؛ همان، ج ۳، صص ۲۴۴ و ۳۸۸؛ همان، ج ۴، صص ۳۶۹؛ همان، ج ۵، صص ۱۰.

۲. همان، ج ۱۶، صص ۱۷۹.

۳. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، صص ۷۴.

مرحله اول ایجاد زمینه‌ای برای عدم بازگشت احمدشاه بود. شاه آزادمنش اما ترسان ایران در اروپا بسر می‌برد. حوادثی که در اول مهرماه ۱۳۰۴ به سبب کمبود گندم در تهران رخ داد، این زمینه را فراهم کرد. کمبود ارزاق در سراسر کشور از اواسط خردادماه خودنمایی کرده بود. تهران در ترسالی، دو سوم غلات خود را تولید می‌کرد، اما در خشکسالی ۱۳۰۴ زمین‌های زراعی اطراف تهران کمتر از یک سوم دیگر سال‌ها محصول داد.<sup>۱</sup> تمهیدات دولت، همچون حمل ارزاق از دیگر نقاط، از جمله خمین به تهران، از نگرانی‌های پایتخت‌نشینان نکاست. همه‌چیز برای اعتراض عمومی آماده بود. رضاخان فرصت را برای آغاز تظاهراتی که منجر به اعتراض علیه احمدشاه شود مغتنم یافت. نظمی در شکل دهی به تظاهرات نقش آفرید، اما خیلی زود شعارها تغییر واژه داد و علیه رضاخان سر داده شد. برای چندمین بار بود که در دو سال اخیر عدم مشروعیت رئیس دولت از سوی مردم آشکار می‌گردید، اما آنچه برای رضاخان اهمیت داشت شعار تهرانی‌ها علیه او نبود، بلکه واژه‌ای بود که از این رخداد بر جان احمدشاه انداخت و او را برای همیشه از بازگشت به ایران بازداشت.

مرحله دوم ایجاد قوه محرکه برای اسقاط خاندان قاجار بود. نقشه راه این بود که با استفاده از نقش مؤثر ایالت آذربایجان در نهضت مشروطه و نگاه احترام‌آمیز مردم به این خطه آزادی‌خواه، ستادی به نام «کمیسیون مختلط نهضت ملی آذربایجان» تشکیل گردد. این کمیسیون با ظاهری مردمی اما تحت نظارت و حمایت فرمانده لشکر شمال غرب، سرتیپ محمدحسین آیرم، که به تازگی از فرماندهی تیپ مستقل شمال به آذربایجان منتقل شده بود، آغاز به کار کرد. کار اصلی کمیسیون تولید انبوه متون تلگرافی بود که مضمون همه آنها علیه پادشاهان قاجار، به ویژه احمدشاه، نوشته می‌شد. این تلگرام‌ها بیش از همه جا به مجلس شورای ملی، ایالات، روزنامه‌ها و حتی دولت (!) ارسال می‌گردید؛ و این خواست مؤکد را که باید به عمر خاندان حکومتگر قاجار پایان بخشید، تکرار می‌کرد. کمیسیون یادشده حتی تهدید کرد که ایالت آذربایجان را تجزیه کرده، مسلحانه به پایتخت لشکر خواهد کشید! مشابه کمیسیون مختلط نهضت ملی آذربایجان در ایالات دیگر نیز تأسیس شدند و در حجمی کمتر بخشی از اقدامات یاد شده را شبیه‌سازی کردند. رضاخان با تمسک به این تلگرام‌های خودساخته و نیز تهدید و تطمیع نمایندگان مجلس شورای ملی، آنان را وادار کرد در نهم آبان ۱۳۰۴ با تصویب ماده واحده‌ای انقراض سلطنت قاجار را اعلام کنند و او را به ریاست

۱. روزشمار تاریخ معاصر ایران، ج ۵، ص ۳۲۳.

حکومت موقتی مملکت تعیین نمایند. مخالفت‌های مستقیم آیت‌الله مدرس و مخالفت‌های غیرمستقیم چند نماینده، چون مؤتمن‌الملک/ حسین پیرنیا با این مصوبه، راه به جایی نبرد. این ماده واحده تعیین تکلیف نهایی را که با تغییر مواد قانون اساسی انجام می‌گرفت به عهده مجلس مؤسسان گذاشت.<sup>۱</sup>

مرحله سوم، تشکیل مجلس مؤسسان بود. ارکان حرب کل قشون، نام همه ۲۷۲ نماینده مجلس مؤسسان را که باید از نواحی گوناگون مملکت انتخاب شوند تعیین و به فرماندهان لشکرهای جنوب، غرب، شرق، شمال غرب و رئیس تیپ مستقل شمال ابلاغ کرد. فرماندهان یادشده طبق دستور، با برپایی انتخابات فرمایشی همان نام‌های از پیش برده را از صندوق‌ها استخراج کرده، نمایندگان منتصب را راهی تهران کردند. فرمانده لشکر غرب، حیدرقلی حشمتی و بهاء‌الدین محلاتی را به عنوان نماینده مجلس مؤسسان از خمین به تهران فرستاد.<sup>۲</sup> اعضای مجلس مؤسسان پس از پنج روز اجتماع در تکیه دولت، در ۲۲ آذر، سلطنت را به رضاخان و اخلاف او سپردند و آخرین میخ را بر تابوت مشروطه کوبیدند.

چگونگی آن روشن نیست، اما آقاروح‌الله از پشت‌هم‌اندازی سیاسی رضاخان و عوامل نظامی او آگاه بود. او ۵۳ سال بعد بارها از تأسیس مجلس مؤسسان یاد کرد و آن را نماد غیرقانونی بودن سلطنت پهلوی دانست.

## نام خانوادگی

پیش‌نیاز اجرای قانون نظام اجباری، اجرای قانون سبج احوال بود؛ چرا که از طریق آن، افراد مشمول، شناسایی می‌شدند. قانون اجباری بیش از یک سال در مجلس شورای ملی معطل ماند. مخالفت‌هایی که با آن می‌شد، اجازه طرح نمی‌داد. مخالفان تصویب این طرح را موجب افزایش قدرت رضاخان و قشون او می‌دانستند؛ قشونی که وظیفه‌اش نه دفع تهاجم بیگانه، بلکه سرکوب معترضان داخلی، و بازوی اجرایی رئیس دولت برای پیشبرد اهداف غیرملی بود. آیت‌الله سیدحسن مدرس با اصل این قانون مخالفتی نداشت؛ اجرای درست آن را نگرهبانی از

۱. همان، ص ۳۹۷.

۲. همان، ص ۴۷۳. برای آگاهی از جزئیات این انتخابات، رک: همان، صص ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۳۳ و... اسناد به جای مانده از وزارت جنگ، فرمایشی بودن انتخابات مجلس مؤسسان را آشکار می‌کنند. دامنه این اسناد تا صفحات بعد و تا ۱۵ آذرماه کشیده می‌شود که در منبع یادشده با جزئیات آمده است.

مملکت و کیان اسلام می‌دانست و به این لایحه نیز رأی مثبت داد. هر دو قانون، سجل احوال در ۱۴ خرداد و نظام اجباری در ۱۶ خرداد ۱۳۰۴، از تصویب مجلس شورای ملی گذشت. «اداره کل احصاییه و سجل احوال مملکتی» در وزارت داخله تأسیس شد و برای اجرای این قانون نمایندگان خود را در ایالات و ولایات فعال کرد. منابع وقت می‌نویسند که لطف‌علی خان بختیاری، مأمور اداره سجل احوال، پس از صدور برگه‌های هویت در محلات، عازم خمین شد.<sup>۱</sup> پسندیده نام دیگری را به عنوان مأمور این اداره یاد می‌کند: حسین‌علی بنی‌آدم. به گفته او آحاد خمین نه تنها از این اقدام استقبال نکردند، بلکه با تعطیل عمومی بدان اعتراض نمودند. «تظاهرات و شکایات شروع شد که دولت و آمار چه حق دارد اسم زن و خواهر و مادر ما را بنویسد، ولی من با این تعطیل موافق نبودم؛ و بعد هم همه نام خانوادگی را با نهایت ناراحتی و کراهت قبول کردند.»<sup>۲</sup>

ماده چهارم قانون سجل احوال می‌گفت اشخاصی که از نسل واحد هستند می‌توانند برای خود اسم خانوادگی واحد انتخاب کنند، اما گویا مأمور یادشده پیشنهاد نام خانوادگی «مصطفوی» را، در نسبت با نام پدر خانواده (سیدمصطفی)، برای هر سه برادر، سیدمرتضی، سیدنورالدین و سیدروح‌الله، نمی‌پذیرد و آنان را مجبور به پذیرش اسامی دیگر می‌کند. پسندیده می‌گوید: «گفتند که نام خانوادگی در ایران نباید تکرار شود، در صورتی که عدم تکرار برای هر شهر بود. من برای مراعات، نام خانوادگی خود و اخوی کوچکم [سیدنورالدین] را هندی گرفتم ولی نام فامیلی اخوی کوچکتر [سیدروح‌الله] ... را مصطفوی گرفتم<sup>۳</sup> ... [با شروع جنگ جهانی دوم] فامیل هندی شبیه وابستگی به انگلیسی‌ها را پیش می‌آورد، گفتند که این فامیلی را عوض کنید. من هم با این کار موافقت کردم. ما فامیل احمدی (فامیل دایی‌مان) را پیشنهاد کردیم، گفتند نمی‌شود. ضمناً عربی هم نباید باشد. من پنج یا شش اسم فارسی نوشتم و به تهران فرستادم. در تهران از بین آنها نام پسندیده را انتخاب کردند. بنابراین نام فامیل من شد پسندیده، ولی نام برادر دیگرمان همان هندی ماند،<sup>۴</sup> و او از دستور دولت تبعیت نکرد.<sup>۵</sup> سجل

۱. روزنامه ایران، ۹، ش ۱۹۲۶، ص ۳.

۲. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، ص ۱۸۲.

۳. همان، ص ۱۸۱.

۴. خاطرات آیت‌الله پسندیده، ص ۶۱.

۵. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، ص ۱۸۱.



سیدروح‌الله مصطفوی در ۲۰ بهمن ۱۳۰۴ از حوزه ۲ خمین صادر شد.<sup>۱</sup> روح‌الله این نام خانوادگی را در شناسنامه نگاه داشت و از آن در امضا یا معرفی خود استفاده نکرد. او بسان پدر و پدربزرگش خود را «موسوی» خواند: روح‌الله موسوی؛ و با افزودن نام شهرش، بدان شهرت یافت: روح‌الله الموسوی الخمینی.

### حجره تکانی

یکی از کارهایی که در مورد سال‌های ابتدایی ورود آقاروح‌الله به حوزه علمیه قم نقل شده، اقدام او در بیرون راندن افراد ناباب از حجره‌های مدارس علمیه است. اشاره شد که پیش از ورود حاج‌شیخ عبدالکریم حائری یزدی به قم، دوره‌ای که بی‌رونقی علمی بر حوزه علمیه قم حاکم بود، حجره‌های مدارس فیضیه و دارالشفای تبدیل به انبار دکان‌های اطراف حرم حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها و یا مسکن افراد معتاد و ناشناس بود. با افزایش محصلان علوم دینی و استقرارشان در این مدارس، برخی حجره‌ها در اختیار آنان قرار گرفت، اما ساکنین بعضی اتاق‌ها مقاومت کرده، از تخلیه آن خودداری نمودند. آن زمان مدارس یاد شده ساماندهی و مدیریت درستی نداشت. گویا این موضوع خاطر آیت‌الله مؤسس را مکدر کرده بود.<sup>۲</sup> گفته شده، وقتی این خبر به گوش آقاروح‌الله می‌رسد، خود را به حیاط مدرسه می‌رساند. چند نفر از طلبه‌ها را صدا می‌زند؛ عیایش را کنار می‌گذارد؛ به حجره‌های اشغال شده می‌رود؛ با عتاب از اشغالگران می‌خواهد اتاق‌ها را خالی کنند؛ خود نیز اسباب آنها را بیرون می‌ریزد؛ حجره‌ها را تحویل طلبه‌ها می‌دهد.<sup>۳</sup> گویا یک سیلی هم به گوش گنده‌ترین آنها می‌زند. گفته شده یکی از پادوهای متولی‌باشی، که هم معمم بود و هم قوی‌هیکل، با این اقدام مخالفت می‌کند. مخالفت او با جسارتی به آیت‌الله حائری یزدی همراه می‌شود. آقاروح‌الله یک سیلی روانه گوش این پادو می‌کند و به‌وسیله دیگر طلبه‌هایی که به کمک او آمده بودند، از دست

۱. «درخواست امام برای صدور شناسنامه جدیدشان پس از پیروزی انقلاب اسلامی»، پرتال پژوهشی و اطلاع‌رسانی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

۲. *خاطرات ۱۵ خرداد* (دفتر ششم)، به کوشش: علی باقری، تهران، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی حوزه هنری، ۱۳۷۶ش، ص ۱۰۰.

۳. ابادری، عبدالرحیم، *پرتو آفتاب - خاطرات حضرت آیت‌الله حاج‌شیخ‌علی عراقچی*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۹ش، ص ۱۸۵.

آن غول معمم نجات می‌یابد.<sup>۱</sup>

## ادامه تحصیل

با پایان یافتن سطوح، آقاروح‌الله به حلقه درس خارج آیت‌الله عبدالکریم حائری یزدی راه یافت. برخی آن را سال ۱۳۴۴ق/۱۳۰۴-۱۳۰۳ش و برخی ۱۳۴۵ق/۱۳۰۵-۱۳۰۴ش یاد کرده‌اند. همچنان که گفته آمد، روح‌الله آخرین درس‌های دوره سطح را نزد سیدعلی یثربی کاشانی خواند و همراه او در درس خارج حاج شیخ حاضر شد. نبوغ پنهان روح‌الله در فراگیری علوم که با حضور در حوزه علمیه سلطان‌آباد برملا گردیده بود، و کششی که به فلسفه و عرفان پیدا کرد، او را به درس‌آموزی همزمان در چند رشته واداشت. حضور سرآمدان این رشته‌ها در قم می‌توانست عطش علمی او را سیراب کند.

همزمان با شروع درس خارج، و به احتمال زیاد زودتر، رو به آموزش ریاضیات (هیئت و حساب) آورد. استاد این رشته او علی‌اکبر حکمی یزدی/حکیم یزدی بود. وی پیش از تجدید حوزه علمیه قم به این شهر آمده بود. سال درگذشت این فیلسوف را ۱۳۴۴ق/۱۳۰۴-۱۳۰۳ش نوشته‌اند.<sup>۲</sup> می‌توان حدس زد که دوره تحصیلی آقاروح‌الله نزد حکیم یزدی حدود یک سال بوده است.

همزمان با شروع درس خارج، و یا با اندکی فاصله، به تحصیل فلسفه پرداخت و آن را از سید ابوالحسن رفیعی قزوینی درس گرفت. او نیز مانند بسیاری دیگر از علما برای درک محضر علمی حائری یزدی از خاستگاه خود به قم آمده، از ابتدای تأسیس دوباره حوزه علمیه در آن شهر بود. توقف رفیعی قزوینی در قم تا ۱۳۴۹ق/۱۳۰۹ش به درازا کشید. وی در این دوره هشت نه ساله در کنار اسفار و شرح منظومه، دروس مکاسب، رسائل و کفایه را نیز تدریس کرد. آقاروح‌الله پیش از رجوع به رفیعی قزوینی، فلسفه را از ملاعلی همدانی خواسته بود. آخوند ملاعلی معصومی همدانی پیش از آمدن به قم پنج سال در حوزه حکمت تهران،

۱. شبیری زنجانی، سیدموسی، *جرعه‌ای از دریا*، ج ۲، قم، مؤسسه کتابشناسی شیعه، ۱۳۹۰ش، ص ۶۷۶.

۲. «بیان وصف تو گفتن نه حد امکان است»، *کیهان فرهنگی*، شه ۳ (خرداد ۱۳۶۸)، صص ۲ و ۳.

۳. *نوزده ستاره و یک ماه*، ص ۴۷۹، برخی منابع که با شتاب نگاشته شده‌اند، این سال‌ها را مقطع رسیدن امام خمینی به درجه اجتهاد دانسته، دلیلی بر آن اقامه نکرده‌اند. (اکبری، محمد، *سیمای امام خمینی*، پیام عترت، ۱۳۸۷ش، ص ۱۳؛ احمدی، حسین، *تاکتیک‌های مبارزاتی امام خمینی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۱ش، ص ۲۴).

۴. *نوزده ستاره و یک ماه*، ص ۵۲۶.

نزد شیخ عبدالنبی نوری و ملامحمد هیدجی به آموزش فلسفه پرداخته بود. ملاعلی همدانی او را به استاد معقول، رفیعی قزوینی، ارجاع داده بود. آقاروح الله شرح منظومه ملاهادی سبزواری را دو سال نزد رفیعی قزوینی خواند.<sup>۱</sup> بعد از آن به آموزش اسفار اربعه ملاصدرای آورد، اما خیلی زود دانست که می‌تواند اسفار را خود بخواند و به مطالبش دست یابد؛ نیازی به استاد ندارد. آن را با مباحثه آموخت.<sup>۲</sup> طرف مباحثه او، میرزا خلیل کمره‌ای بود.<sup>۳</sup> آقاروح الله از علم ریاضی رفیعی قزوینی نیز بهره برد.<sup>۴</sup>

به نظر می‌رسد از همان اوان بازسازی علمی حوزه علمیه قم، بیشتر علمای آنجا، علمی غیر از ادبیات عرب، فقه و اصول را محرم نمی‌شمردند. این دیدگاه نامحرمانه را در یادی که آقاروح الله از آن زمان، در سینه نگاه داشته می‌توان دریافت. او بعدها درباره استاد خود، حکیم یزدی، گفت: «آقا علی اکبر یزدی که یکی از فلاسفه بزرگ و مردی عالم و صادق و پرهیزکار بود، وقتی فوت کرد شخصی برای تعریف او در منبر گفت خودم دیدم که او قرآن می‌خواند! [این را آقای شاه‌آبادی می‌گفت. این گونه در معرض تهمت و افترا قرار گرفته بود.]<sup>۵</sup> وضع حوزه‌ها این گونه بود. علوم ریاضی یا سایر علوم یا نبود یا کم بود.»<sup>۶</sup>

میرزا عبدالله مجتهدی، دوست و هم‌دوره آقاروح الله، بعدها گفت که درس گیرترین شاگردان حاج شیخ، آقاروح الله، سیدکاظم شریعتمداری، میرزا خلیل کمره‌ای و میرزا باقر کمره‌ای بودند.<sup>۷</sup>

- 
۱. این گفته حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی است. وی در گفت‌وگوی دیگری با نشریه حضور این زمان را چهار سال می‌گوید. (امام، حوزه و سیاست، حضور، شمه ۱ (خرداد ۱۳۷۰)، ص ۷)
  ۲. «گوشه‌هایی از ویژگی‌های شخصیت امام، پاسدار اسلام، شمه ۶ (خرداد ۱۳۶۱)، صص ۳۰ و ۳۱.
  ۳. «امام حوزه و سیاست»، حضور، شمه ۱ (خرداد ۱۳۷۰)، ص ۷.
  ۴. مختاری، «زندگی‌نامه خودگفته حضرت امام خمینی»، ص ۲۵۳.
  ۵. اقلیم خاطرات، ص ۲۵۹. برای آگاهی از زندگی این فیلسوف، ر.ک: محقق داماد، سیدمصطفی، «نخبگان علم و عمل ایران: میرزا علی اکبر مدرس حکمی یزدی»، نامه فرهنگستان، شمه ۳، صص ۱۰۳ تا ۱۴۴.
  ۶. صحیفه امام، ج ۱۸، صص ۷۱ و ۷۲.
  ۷. جرع‌های از دریا، ج ۱، ص ۵۴۵.

## زیر سقف سرکوب

### دومین تجمع سیاسی در قم

اگر مهاجرت مراجع و روحانیان معترض حوزه علمیه نجف در ۱۳۰۲ش به حوزه علمیه قم موجب اعتلای سیاسی این نهاد مذهبی نو تأسیس شد، مهاجرت علمای اصفهان در نیمه دوم ۱۳۰۶ش به این شهر، قم را به عنوان مرکز مخالفان اصلی و اصولی رضا شاه شناساند و اهمیت آن را دوچندان کرد.

اجرای قانون نظام اجباری از ۲۱ مهر ۱۳۰۵ شروع شد و زمانی که به اصفهان رسید دست‌آویزی برای بروز اعتراض‌ها و مخالفت‌های فروخته گردید. گفتنی است که مخالفت با قانون نظام اجباری، نه با اصل آن، بلکه با شیوه اجرای آن بود. گروه‌هایی از مردم اصفهان، به ویژه زنان، پس از انتشار اسامی مشمولان نظام اجباری دست به اعتراض و راه‌پیمایی زدند. دامنه اعتراض‌ها گسترش یافت و به تعطیلی بازار و اجتماع در مساجد شهر کشید. روشن است که این واکنش‌های عمومی نمی‌توانست دفعاً علیه اجرای سربازگیری بوده باشد، بلکه نارضایتی‌های انباشته شده با این نیشتر سر باز کرد و رؤسای روحانی اصفهان، و سرآمد ایشان حاج آقا نورالله نجفی اصفهانی، آن را رهبری کردند.

مخالفت با شیوه اجرای قانون نظام اجباری محدود به اصفهان نبود. بلکه شهرهایی چون شیراز، دهکرد، سلطان‌آباد، کاشان، همدان، رشت و تبریز از خود واکنش نشان دادند.<sup>۱</sup>

۱. برای آگاهی از اعتراض‌ها و تظاهراتی که همزمان با آغاز اجرای نظام اجباری در شهرهای گوناگون رخ داد، رک:

حاج آقانورالله قطعاً از اعتراض‌های دیگر شهرها باخبر بود. از این رو برای گستردن دامنه مخالفت‌ها دو گام دیگر برداشت؛ اول گسیل نمایندگانی به شهرهای مختلف، و دوم مهاجرت به قم. این دو کار همزمان انجام گرفت و این روحانی هفتادساله به همراه گروهی از علمای برجسته اصفهان و چندصد طلبه در ۲۰ شهریور ۱۳۰۶ به سوی قم حرکت کرد.

حاج آقانورالله از پیک‌های خود خواسته بود علمای دیگر بلاد را در مهاجرت به قم ترغیب کنند. گروهی از روحانیان شیراز، همدان و خراسان راهی قم شدند. از خمین حاج میرزا محمد مهدی احمدی، دایی آقاروح‌الله، به قم آمد. آیت‌الله سیدحسین مدرس زعیم روحانیان معترض تهران، ارتباطی همواره با قم یافت. روحانیان تبریز نتوانستند به هنگام خود را به قم برسانند.<sup>۱</sup> امور سیاسی کشور برای دومین بار در عمر پنج ساله حوزه علمیه قم، در این شهر متمرکز شد. این مهم هرگز از نظر رضاشاه دور نماند.

آقاروح‌الله این بار هم شاهد رخدادهای قم بود و در آن مشارکت می‌جست. «من از اول دولت رضاشاه تا حالا یادم است و وارد جریان بودم و مطلع بودم... یک وقت هم علمای اصفهان بودند که در قم جمع شدند که ما همه‌اش را حاضر بودیم».<sup>۲</sup>

اقدام نخست مهاجران تأسیس «هیأت علمیه مهاجرین قم» بود. این هیأت زمانی که خواست‌های شش‌گانه خود را به دربار اطلاع داد، روشن شد که مخالفت با شیوه اجرای نظام اجباری یکی از عوامل اعتراض‌ها بوده و موجب مهاجرت و گردهم‌آیی «نزدیک به سیصد نفر از زعما و پیشوایان روحانی ایالات و ولایات ایران» در قم شده است.<sup>۳</sup> «۱- جلوگیری یا اصلاح و تعدیل نظام وظیفه؛<sup>۴</sup> ۲- اعزام پنج نفر از علما مطابق قانون اساسی به نام طراز اول به مجلس شورای ملی؛<sup>۵</sup> ۳- جلوگیری کامل از ارتکاب منهیات شرعیه؛<sup>۶</sup> ۴- ابقا و تثبیت محاضر شرع؛<sup>۷</sup> ۵- تعیین یک نفر به سمت ناظر شرعیات در وزارت فرهنگ؛<sup>۸</sup> ۶- جلوگیری از نشر اوراق مضر و خطرناک که به عناوین مختلف انتشار می‌یافت، و تعطیل مدارس بیگانگان»<sup>۹</sup>

آریابخشایش، یحیی، «نظام اجباری»، فصل‌نامه مطالعات تاریخی، ش ۲۵ (تابستان ۱۳۸۸)، س ۶، صص ۴۵ تا ۸۵.  
 ۱. رسا، سیداسدالله، قیام آیت‌الله حاج آقانورالله نجفی اصفهانی، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۴ش، صص ۸۳ و ۸۴، نجفی، موسی، اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ج دوم، ۱۳۷۸ش، صص ۲۳۹ تا ۲۴۱.

۲. صحیفه امام، ج ۷، ص ۴۵.

۳. قیام آیت‌الله حاج آقانورالله...، ص ۸۳.

۴. در پی اعتراض‌های انجام شده، ترکیب «نظام وظیفه» جایگزین «نظام اجباری» شد.

۵. قیام آیت‌الله حاج آقانورالله...، ص ۸۵.

اقدام دوم فرستادن تلگرام به سران روحانی ایالات و ولایات از سوی هیأت علمیه مهاجرین قم و آگاه کردن ایشان از آغاز حرکت، و نیز برگزاری نشست‌هایی برای پی‌گیری امور، پاسخ به تلگرام‌های دولت، فرستادن نماینده به تهران برای مذاکره با مقامات و... بود.

ماهیت خواست‌های شش‌گانه نمایانگر نارضایتی روحانیان از سلطنت رضاشاه و تقاضا برای اصلاح برخی امور بود. در طول چهار سال رئیس‌الوزرای و یک سال و نیم سلطنت رضاشاه، این قضایا بارها مطرح شده، و حاکم وقت در چگونگی مواجهه با آنها و به در کردن آن از سر خود آموخته شده بود. آیت‌الله مدرس، که حمایت تمام‌قد خود را از اقدامات روحانیان مهاجر اعلام کرده بود، می‌دانست که این بار نیز توفیقی پاینده به دست نخواهد آمد. از این رو در نامه کوتاهی که به قم فرستاد، عقیده‌اش را چنین ابراز کرد: «تا آنچه عقیده است اظهار نشود، کار اصلاح نمی‌شود.»<sup>۱</sup> یعنی تا نفی حاکمیت در دستور قرار نگیرد، این خواست‌ها به ثمر نخواهد نشست. و چه بسا می‌دانست در زمانه‌ای که افق دید سیاسی هم‌قطارانش تا چه اندازه ناهم‌سان، و امکانات و اسباب در دست تا چه مقدار ناکافی است، این باور باری به دنبال خواهد داشت. یکی از مهاجران گفته بود: «سر کوجه ما در همدان یک نفر گرامفون می‌زند و من آمدم که از این خلاف شرع‌ها جلوگیری کنم!!»<sup>۲</sup>

رضاشاه و همراهان هوشمند او با ظاهری همراهانه به رویارویی مهاجران رفتند. مهدیقلی خان هدایت، رئیس‌الوزراء، و عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار، به قم آمدند و پس از دیدار با حاج‌آقانوورالله و دیگران، موافقت‌نامه‌ای تنظیم کرده، همه تقاضاهای یادشده را پذیرفتند. سه ماه از آغاز مهاجرت می‌گذشت. این پذیرش صوری، در کنار ناشکیبایی عده‌ای از مهاجران، انسجام هیأت علمیه مهاجرین قم را سست کرد. آنان نتوانستند هم‌پای ابرام حاج‌آقانوورالله برای تحقق درخواست‌های‌شان پافشاری کنند؛ و دست آخر در گذشت مرموز آیت‌الله در چهارم دی ۱۳۰۶ به این حرکت ۱۰۵ روزه پایان بخشید. آقاروح‌الله بعدها گفت: «علمای اصفهان هم که آمدند این‌جا، شکستند آن اعتصاب‌شان را، با فشار، با حيله.»<sup>۳</sup>

یکی از روحانیان مهاجر اصفهانی، محمدرضا نجفی اصفهانی مسجدهاشی، بود. او شش ماه در قم توقف کرد. پیش از این سال ۱۳۴۴ق/۱۳۰۵-۱۳۰۴ش را نیز در قم سر کرده بود.

۱. همان‌جا.

۲. همان، ص ۱۴۵.

۳. صحیفه امام، ج ۸، ص ۲۹۴.

در این دوره هجده ماهه برخی از فضلا و مدرسین حوزه علمیه قم از دانش او بهره‌مند شدند. او را فیلسوف، متکلم، فقیه، اصولی و شاعر خوانده‌اند که در همه این رشته‌ها صاحب مقام بود. آقاروح‌الله و تعدادی دیگر نقد فلسفه داروین را نزد او آموختند.<sup>۱</sup> و نیز گفته شده که او عروض و قوافی را هم از این دانشمند مهاجر اصفهانی فراگرفت.<sup>۲</sup> تبحر شیخ‌محمد رضا نجفی اصفهانی مسجدشاهی در شعر به گونه‌ای بود که وقتی شعری به زبان عربی می‌سرود، ادبای عرب نمی‌توانستند تمییز دهند که شاعر آن ایرانی است.<sup>۳</sup> گفته شده آقاروح‌الله از این استاد، اجازه روایت داشت.<sup>۴</sup>

## عارف کامل

آن شب به خانه یکی از علمای قم دعوت شد تا او را ببیند. شنیده بود که آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی از تهران به قم آمده است.<sup>۵</sup> و چه بسا می‌دانست که این فقیه عارف، پس از یازده ماه تحصن در اعتراض به سیاست‌های رضاخان، از زاویه مقدسه شاه‌عبدالعظیم علیه‌السلام راه به قم گشوده است. خود را به خانه آیت‌الله رساند.<sup>۶</sup> درباره مسائل گوناگون گفت‌وگو شد. جلسه رفته‌رفته تُنک شد و محفل جنبه خصوصی گرفت. آیت‌الله شاه‌آبادی درباره شأن نزول آیه اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ سخن گفت و آن را تفسیر کرد. «در اولین جلسه‌ای که به حضورش شرفیاب شدم و از چگونگی وحی الهی در خصوص این آیه پرسیدم، فرمود: هاء در انا انزلناه اشاره به

۱. نوزده ستاره و یک ماه، ص ۵۲۹. آیت‌الله سیدموسی شبیری زنجانی گفته است آقایان خمینی و میرزا خلیل کمره‌ای

نقد فلسفه داروین را از آیت‌الله میرزا عبدالله مجتهدی فراگرفتند. (جرعه‌ای از دریا)، ج ۳، ص ۴۲۷

۲. «بیان وصف تو گفتن نه حد امکان است»، کیهان فرهنگی، ش ۶۳ (خرداد ۱۳۶۸)، ص ۶، صص ۲ و ۳.

۳. جرعه‌ای از دریا، ص ۵۲۱. آیت‌الله جعفر سبحانی گفته است؛ نسخه‌ای از علم عروض و قوافی به خط امام خمینی که نزد حاج شیخ‌محمد رضا نجفی اصفهانی مسجدشاهی آموخته بود، نزد من است. (جامعیت علمی و عملی امام خمینی)، کیهان اندیشه، ش ۲۹ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۹)، ص ۴

۴. خادمیان، محمد رضا، صفایی‌نامه- احوال و آثار آیت‌الله مصطفی صفایی خوانساری و پدر بزرگوارش، قم، مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه، ۱۳۹۳ش، ص ۲۷۲.

۵. اقلیم خاطرات، ص ۲۵۹.

۶. درباره چگونگی آشنایی امام خمینی با آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی چندین نقل، که همگی استخوان‌بندی یکسان، اما جزئیات متفاوت دارند، نقل شده است. (جعفری ندوشن، علی‌اکبر، آن سوی آفتاب- نگاهی به زندگانی حضرت امام خمینی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳ش، صص ۴۲ تا ۴۴)؛ «سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی»، خراسان، ش ۱۰۵۸۲ (۱۴ بهمن ۱۳۶۴)، صص ۶ و ۷. در اینجا به گفته دو تن از نزدیکان امام، پسر و عروس ایشان، استناد شده است.

حقیقت غیبی نازل شده در بنیه محمدیه دارد که همان حقیقت لیلۃ القدر است... من بسیار لذت بردم و احساس کردم ایشان مطلب زیادی برای گفتن دارند. هنگام ترک جلسه در کوچه و خیابان دنبال ایشان راه افتادم و از چگونگی وحی به پیامبر پرسیدم. هنگامی که خواستم از ایشان جدا شوم خواهش کردم برای من درس خصوصی بگذارند. ایشان نپذیرفت و من اصرار کردم، تا سرانجام راضی شدند.<sup>۲</sup> آقای شاه‌آبادی گمان برده بود این طلبه سمج خواهان آموزش فلسفه است. «گفتم فلسفه خوانده‌ام و برای فلسفه نزد شما نیامده‌ام. می‌خواهم عرفان بخوانم؛ شرح فصوص [الحکم]. ایشان بار دیگر ابا کردند، ولی از بس اصرار کردم قبول کردند.»<sup>۳</sup>

بی‌آنکه خلدش‌های به درس خارج و ادامه تلمذش نزد حاج‌شیخ وارد شود، آقا روح‌الله آموزش فصوص الحکم را آغاز کرد.<sup>۴</sup> و این سال ۱۳۰۵ ش یا ۱۳۰۶ ش بود. روال درس‌آموزی و چندی بعد درس‌دهی فقه و اصول او تا ۵۶ سال بعد (۱۳۵۷ ش-۱۳۰۱ ش) هرگز مخدوش نشد، اما عهد او با «پیر می‌فروش» کجا و «قیل و قال مدرسه» کجا! خود سروده است:

«عهدی که بسته بودم با پیر می‌فروش

در سال قبل تازه نمودم دوباره دوش

از قیل و قال مدرسه‌ام حاصلی نشد

جز حرف دلخراش پس از آن همه خروش

دستی به دامن بت مه طلعتی ز نم

اکنون که حاصلم نشد از شیخ خرقره‌پوش»<sup>۵</sup>

۱. خمینی، روح‌الله، مصباح‌الهدایه الی الخلافة والولایة، مترجم: حسین مستوفی، تهران، عروج، چ دوم، ۱۳۸۹ ش، صص ۶۰ و ۶۱.

۲. اقلیم خاطرات، صص ۲۵۹ و ۲۶۰.

۳. «گوشه‌هایی از ویژگی‌های شخصیت امام»، ص ۳۱.

۴. آیت‌الله جعفر سبحانی می‌گوید: «یک وقت من از ایشان سؤال کردم که میل شما به عرفان و اسفار باعث ترک بحث فقه و اصول در شما نشد؟ گفتند: نه. من هیچ وقت درس فقه و اصول را ترک نکردم.» (بیان وصف تو گفتن نه حد امکان است، صص ۲ و ۳)

۵. بیشتر منابع ورود آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی را به قم ۱۳۴۷/ق/۱۳۰۷ ش نوشته‌اند، اما پسر ایشان، حجت‌الاسلام نورالله شاه‌آبادی، آن را ۱۳۰۵ ش می‌داند. (شاه‌آبادی، نورالله، «شیخ بزرگوار آیت‌الله میرزا محمدعلی شاه‌آبادی»، تاریخ و فرهنگ معاصر، شم ۵ (پاییز ۱۳۷۱)، ص ۲، صص ۱۸۰ تا ۱۹۳). قول اخیر به نظر درست می‌آید، چرا که امام خمینی پیش از آن که نگارش شرح دعاء السحر را در ۱۳۴۷/ق/۱۳۰۷ ش به پایان برد شاگردی آیت‌الله شاه‌آبادی را آغاز کرده بود و در خلال کتاب بارها به نظرات استاد که حاصل پرسش‌های حضوری بوده، اشارت رفته است. پایان نگارش کتاب نمی‌تواند با شروع تلمذ ایشان در یک زمان باشد.

۶. خمینی، روح‌الله، شرح دعاء سحر، ترجمه: سیداحمد فهری، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳ ش، ص ۵.



جذبۀ روح‌الله به چشیدن شهد توحید از چه زمانی آغاز شد؟ کسی نمی‌داند، اما می‌دانیم که نشانه‌های این کشش از ابتدای ورود او به حوزه علمیه قم وجود داشته است. او پیش از آن که موفق شود نظر فیلسوف فطرت/ آیت‌الله شاه‌آبادی را جلب کرده، دل به دریای دانش او بزند، در وادی عرفان نظری گام زده بود. «پیش از آن اندکی عرفان هم خوانده بودم.»<sup>۱</sup> و نیز در اوایل حضورش در قم به توصیه محمدعلی اراکی، چند بار پای سخنان فقیه عارف، میرزا جوادآقا ملکی تبریزی، نشسته بود. شاید اگر عمر این رجل صمدانی در ۱۱ ذی‌حجه ۱۳۴۳/۱۲ تیر ۱۳۰۴ به پایان نمی‌رسید، روح‌الله بعدها از این که در برابر او زانوی شاگردی به زمین نزده، افسوس نمی‌خورد.<sup>۲</sup> و نیز شواهدی در دست است که روح‌الله از بدو طلبگی در قم، اوقاتی را با دوستان موافق به سرایش و خوانش شعر عرفانی می‌گذراند.<sup>۳</sup> آقاروح‌الله پیش از سال ۱۳۰۸ش هشتاد غزل سروده بود.<sup>۴</sup> اما آنچه که می‌تواند مساحت آگاهی او را از عرفان، آن هم پنج شش سال پس از حضور در حوزه علمیه قم، آشکار سازد، نخستین کتاب او، شرح دعاء‌السحر، است. این کتاب در ۱۳۴۷ق/۱۳۰۷ش نوشته شد؛ یا نگارش آن به پایان رسید. بررسی ابتدایی این کتاب نه چندان حجیم (تقریباً یکصدوپنجاه صفحه چاپ شده) نشان می‌دهد که مؤلف ضمن تسلط بر قرآن کریم و کتب روایی (به ۷۴ آیه و ۷۸ روایت استناد شده) با دیوان اشعار عارفانی چون مولوی و حافظ و اشعار شعرای عرب‌سرایی چون ابونواس و ابوعتاهیه ممارست داشته است. در این کتاب به آثار حکیمان و عارفانی چون قبسات میرداماد، تأویلات القرآن کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی، اسرارالصلوة میرزا جوادآقا ملکی تبریزی، برخی آثار ابن عربی، الهیة و الاسلام هبة‌الدین شهرستانی، شرح فصوص

۱. اقلیم خاطرات، ص ۲۶۰.

۲. برخی امام خمینی را در شمار شاگردان میرزا جوادآقا ملکی تبریزی دانسته‌اند. (استادی، رضا، «مشایخ امام»، کیهان فرهنگی، شم ۶۳ (خرداد ۱۳۶۸)، ص ۸). اول این که امام در این مورد اشاره‌ای نداشته، در زندگی‌نامه خود گفته، بدان تصریح نکرده است. دوم این که آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای این موضوع را از ایشان پرسیده و پاسخ منفی شنیده است. «من از ایشان پرسیدم که شما درس مرحوم حاج میرزا جوادآقا را درک کردید یا نه؟ ایشان گفتند که نه. افسوس افسوس که نشد... دو جلسه رفتم نپسندیدم. [امام] می‌گفتند که آن وقت‌ها ذهن ما پر بود از آن حرف‌ها؛ یعنی همان حرف‌های عرفان نظری.» («بیانات در دیدار اعضای مجمع عالی حکمت اسلامی»، Khamenci.ir)

۳. خاندان امام خمینی به روایت اسناد، ص ۱۴۹.

۴. تقفی، علی، بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر (زندگی‌نامه خانم خدیجه تقفی همسر امام خمینی براساس دست‌نوشته‌ها و خاطرات)، تهران، مؤسسه فرهنگی هنری عروج، ۱۳۹۳ش، ص ۱۴۷. بانو قدس ایران (خدیجه تقفی) همسر امام، می‌گوید: «آنایی ایشان را که از مدرسه دارالشفا آوردند، کتاب‌هایشان همه بود به جز کتاب شعرشان. هر چه گشتند و گشتیم پیدا نشد که نشد.» (همان‌جا)

الحکم داود قیصری، شرح مفتاح غیب‌الجمع والوجود صدرالدین محمد قونوی، اسفار اربعه صدر المتألهین، شرح الاسماء الحسنی ملاهادی سبزواری، حواشی بر شرح قیصری محمدرضا قمشهای، آثار ملامحسن فیض کاشانی، و حتی به تناسب، به ارواء الظماء کرنلیوس وان دیک، ارجاع داده شده است.<sup>۱</sup>

آقاروح‌الله تنها شاگرد آیت‌الله شاه‌آبادی نبود. گاهی یکی دو نفر به آن جمع افزوده می‌شدند. اما بیشتر اوقات، تنها شنوای دانش نهفته در فصوص‌الحکم بود. «گاهی که زیاد می‌شدیم، سه نفر، ولی اکثر اوقات من تنها بودم.» یکی از هم‌دوره‌ای‌های او گفته است: «وقتی که ما به درس اسفار مرحوم شاه‌آبادی می‌رفتیم [آقا روح‌الله] را می‌دیدیم که از اتاق عقبی می‌آید بیرون.»<sup>۲</sup> خیلی زود دانست که شرح و بسط کتاب با آنچه که در شرح قیصری آمده یکسان نیست. «از آقای شاه‌آبادی سؤال کردم مطالبی که شما می‌گویید در کتاب نیست. از کجا می‌آورید؟ ... گفتند گفته می‌شود؛ یعنی از خودم می‌گویم... آقای شاه‌آبادی شرح فصوصی که می‌گفتند فرق می‌کرد با شرح فصوص قیصری. ایشان از خودش خیلی مطالب داشت. کاملاً وارد بودند؛ چه در فلسفه و چه در عرفان.»<sup>۳</sup>

آقاروح‌الله به این کتاب بسنده نکرد و نظر آیت‌الله شاه‌آبادی را به تدریس کتاب دیگری جلب نمود. بی‌تردید آنچه موجب پذیرش استاد در تدریس درس تازه گردید، استعداد شاگردش بود. درس تازه مفاتیح‌الغیب ملاصدرا بود که در روزهای تعطیل، پنج‌شنبه‌ها و جمعه‌ها، آغاز شد. این نیز کفاف خواستش را نداد. کتاب دیگر، منازل‌السائرين خواجه عبدالله انصاری بود. این بده بستان علمی تا شش سال بعد ادامه یافت. آقاروح‌الله بعدها در یادکرد از استاد خود گفت: «ایشان حق بزرگی بر گردن من دارند.»<sup>۴</sup> تعبیر او از آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی چنین بود: «شیخنا العارف الكامل الشاه‌آبادی.»<sup>۵</sup>

## حاشیه‌ها

شرح دعاء‌السحر اگر نخستین اثر آقاروح‌الله در شکل و شمایل یک کتاب باشد، شرح

۱. خمینی، روح‌الله، شرح دعاء سحر، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۶ش، صص ۱۸۳ تا ۱۹۸.

۲. «با یاران و شاگردان امام»، حوزه، ش ۳۲ (خرداد و تیر ۱۳۶۸)، صص ۶۴ تا ۶۷.

۳. «گوشه‌هایی از ویژگی‌های شخصیت امام»، ص ۳۱.

۴. همان‌جا.

۵. شرح دعاء‌السحر، ص ۱۰.

حدیث رأس‌الجالوت<sup>۱</sup> نخستین تألیف اوست. «گمان می‌کنم اولین کتاب و یا بهتر است بگویم اولین چیزی که نوشتم حاشیه بر رأس‌الجالوت بود.»<sup>۲</sup> زمان پایان نگارش التعلیقہ علی الفوائد الرضویه یا شرح حدیث رأس‌الجالوت ۲۷ مرداد ۱۳۰۸ و امضایش بر این پایان، سیدروح‌الله خمینی است. دومین حاشیه‌نگاری آقا روح‌الله، بر کتاب مفاتیح‌الغیب همزمان با شروع درس آموزی آن نزد آیت‌الله شاه‌آبادی بود. «ایام تعطیل و روزهای پنج‌شنبه و جمعه نزد ایشان مفاتیح‌الغیب را خواندم و در همان موقع که شرح فصوص [الحکم] و مفاتیح‌الغیب را می‌خواندم بر مفاتیح‌الغیب حاشیه زدم.»<sup>۳</sup>

و اینها پیش از ازدواج آقا روح‌الله در ۱۳۰۸ش بود.

### کتک شاه مر بافقی را

شب عید نوروز ۱۳۰۷، عصمت‌الملوک دولتشاهی، همسر چهارم و ۲۳ ساله رضاشاه، همراه گروهی که اشرف و شمس، دختران شاه از همسر دومش، تاج‌الملوک، نیز بین آنان بودند، به زیارت حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها رفتند. آنان از تهران به قم آمده بودند که طبق سنت ایرانیانی که هنگام تحویل سال کنار مزار بزرگان دین حاضر می‌شوند، رفتار کرده باشند. پس از پایان زیارت، خانواده شاه به بالای غرفه‌های رواق که بین حرم و ایوان قرار داشت رفتند و منتظر پایان سال ۱۳۰۶ش شدند. زنان با چادرهای مشکی به زیارت رفته بودند و حالا می‌خواستند آن را با چادر سفید جابه‌جا کنند. کردند، اما دولتشاهی فرز نبود. «من دقت و سرعت لازم را در این کار به کار نبردم؛ در نتیجه مدتی بدون چادر، یعنی بی‌حجاب شدم. مشاهده این وضعیت از سوی آقایی که مشغول موعظه بود، به شدت مورد اعتراض قرار گرفت.»<sup>۴</sup> واعظ مراسم فردی به نام سیدناظم تهرانی بود. او لابه‌لای اعتراض خود ناسزایی

۱. حدیث رأس‌الجالوت، روایت مناظره امام رضا علیه‌السلام با رئیس روحانی یهود (رأس‌الجالوت) آن زمان است. علمایی چند، بر این حدیث شرح نوشته‌اند.

۲. «گوشه‌هایی از ویژگی‌های شخصیت امام»، ص ۳۱.

۳. همان‌جا. ریحان یزدی که زندگی‌نامه امام خمینی را به طور فشرده در آن زمان یادداشت و سپس منتشر کرد، درباره تعلیقات و حواشی ایشان چنین نوشت: «دیگر، تعلیقاتی است بر رساله قاضی سعید قمی که از عرفای امامیه به شمار می‌رود و این در شرح حدیث رأس‌الجالوت است؛ با دو شرح دیگر که از خود ایشان است و تاریخ انجام آن ۱۳۴۸[ق] می‌باشد. دیگر، حواشی به شرح فصوص الحکم قیصری است که ناتمام است.» (ریحان یزدی، علی‌رضا، آیینہ دانشوران، قم، انتشارات کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۳۷۲ش، ج سوم، صص ۱۸۵ تا ۱۸۷).

۴. «مصاحبه منتشر نشده با عصمت‌الملوک دولتشاهی درباره کشف حجاب»، [www.jamejamoline.ir](http://www.jamejamoline.ir).

هم به زنان دربار حواله کرد.<sup>۱</sup> «در آن زمان اگر زنی با چادر سفید به حرم می‌آمد از منکرات محسوب می‌شد.»<sup>۲</sup> صدای اعتراض به گوش آیت‌الله شیخ محمدتقی بافقی رسید. او که در امر به معروف و نهی از منکر بسیار پافشار بود، خود را به محل یاد شده رساند و از بالانشینان خواست آنجا را ترک کنند. اندرونی شاه محل را ترک کرده، با کمک مأموران محلی به خانه تولیت حرم حضرت معصومه علیهاالسلام رفتند. ماجرا می‌توانست زودتر از این یا همین جا ختم شود، اما «مأموران... گزارش تند و تیزی از این واقعه به تهران مخابره کردند.»<sup>۳</sup> متن تلگرام هر چه بود، رضاشاه را به شدت عصبی کرد. او خیلی زود، همراه یک فوج زرهی راهی قم شد. شاید دوم فروردین ۱۳۰۷ بود که نظامیان، حرم را محاصره کردند. رضاخان وارد صحن گردید و دستور داد بافقی را یافته، نزدش آورند. آوردند و به پشت روی زمین خواباندند. رضاشاه با چوب یا عصایی که در دست داشت، این مجتهد ۵۶ ساله را به باد کتک گرفت. «در نتیجه این پیش‌آمد شهر به هم خورد و چند روزی در قم حکومت نظامی برقرار شد.»<sup>۴</sup> سیدناظم تهرانی صحنه را خالی کرده، به سوی بین‌النهرین گریخته بود. اینک بافقی در حال کشیدن جور ناسزای او و عمل به تکلیف خود بود. رضاشاه برای جلوگیری از گسترش اعتراضات در دیگر شهرها روز سوم فروردین از طریق دفتر مخصوص شاهنشاهی بخش‌نامه‌ای به رؤسای لشکرهای جنوب، شمال غرب، شرق و فرمانده تیپ شمال، و والیان خراسان، آذربایجان، فارس و حاکم کرمانشاه فرستاد و خواست «چنانچه از طرف علما و عاظم و اشخاص دیگر در اطراف قضایای اخیر قم یا به عناوین دیگر علناً اظهارات بی‌رویه بشود، و یا اقداماتی مورث فساد باشد از آنها ظاهر گردد، قویاً جلوگیری کرده، شخص مرتکب را فوراً تعقیب نمایید.»<sup>۵</sup> وی چند روز بعد، در هشتم فروردین، در تلگرام دیگری به فرماندهان لشکرها و فرمانده تیپ شمال با یادآوری حادثه حرم حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها در شب عید، وعاظ، ذاکرین و آخوندها را افراد «پست و بی‌وجدان و طبقه مفسد مملکت» خواند و گفت که اگر پیش از این در برابر آنها مسامحه نمی‌کردید اینک کار به اینجا نمی‌کشید. در این نوشته آمده است که «ممکن بود

۱. کرباسچی، غلامرضا، تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (تاریخ حوزه علمیه قم)، ج ۱، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی،

چ اول، ص ۴۳.

۲. همان، ص ۴۷.

۳. «مصاحبه منتشر نشده با عصمت‌الملوک دولتشاهی...».

۴. همان‌جا.

۵. «سندهای بدون شرح»، فصل‌نامه مطالعات تاریخی، ش ۲۸ (بهار ۱۳۸۹)، ص ۷، ص ۲۲۸.

اشخاص آن حوزه همه اعدام شوند و خود آن محوطه [= حرم حضرت معصومه] نیز... محو و معدوم گردد» اما به اقتضات سیاسی خودداری شد. با وجود این اگر غفلتی در اجرای تنبیه روحانیان ضد دولتی شود «شخصاً مسئول و مورد مجازات و سیاست سخت خواهید بود.»<sup>۱</sup>

باقی به تهران منتقل و زندانی گردید. گفته می‌شود در این اوان آیت‌الله حاج‌شیخ عبدالکریم حائری یزدی در قم نبود؛ و چه بسا جای خالی او اجازه بیشتری به یکه‌تازی رضاشاه داده باشد.<sup>۲</sup> چندی بعد باقی با وساطت حاج‌شیخ از زندان رها شد و اجازه یافت در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام اقامت گزیند.

آقاسیدروح‌الله از جزئیات این رخداد باخبر بود و گفته‌اند گاه‌گاه از آن یاد می‌کرد. زمانی که می‌خواست نمونه‌ای از مردی مجاهد و مؤمن راستین بیاورد می‌گفت: «هر کس بخواهد در این عصر مؤمنی را زیارت کند و دیدار نماید؛ کسی که شیاطین تسلیم او و به دست او ایمان می‌آورند، به شهری مسافرت کند و بعد از زیارت حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام، مجاهد باقی را ببیند.»<sup>۳</sup>

## اتحاد لباس

رضاشاه و اطرافیان نظرساز او نتوانستند یا نخواستند الگویی برای پیشرفت ایران طراحی یا اخذ کنند که با فرهنگ و هویت ملی و دینی جامعه در تعارض نباشد. آن ناتوانی به این تشخیص انجامید که برای رسیدن به مرزهای تجدد باید از روی نعش سنت‌ها گذشت. این تشخیص که نشانی از حکمت حکمرانی نداشت، در نخستین گام به تصویب «قانون متحدالشکل نمودن البسه» در دهم دی‌ماه ۱۳۰۷ انجامید. بررسی استدلال‌های نمایندگان موافق با این قانون در مجلس هفتم، نشان می‌دهد که آنان اتحاد شکل را مقدمه‌ای برای اتحاد فکر تلقی می‌کردند. مقامات حکومتی در اعلان‌ها و بیانه‌های خود خطاب به مردم تأکید می‌نمودند که لباس متحدالشکل «تولید حس یک‌جهتی و اتحاد قلبی بین عموم افراد مملکت است تا در سایه این حس، اتحاد منظورات ملی و ترقیات مملکتی سهل‌تر و وسیع‌تر انجام‌پذیر گردد.»<sup>۴</sup> اما نظرسازان

۱. همان، ص ۲۳۰.

۲. مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۴ش، صص ۲۶۵ و ۲۶۶.

۳. شریف رازی، محمد، گنجینه دانشمندان، ج ۸، قم، بی‌تا، ص ۱۸.

۴. واقعه کشف حجاب - اسناد منتشر نشده از واقعه کشف حجاب در عصر رضاخان، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی و مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۱ش، ص ۵۶.

حکومتی باور دیگری داشتند. آنان وجود تمدن جدید را پشت نبود سنت‌ها می‌دیدند؛ رسیدن به تجدد را عبور از آداب بومی می‌دانستند؛ و به این که این دو/ سنت و تجدد، تحت شرایطی می‌تواند زیر یک سقف، زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشند، باور نداشتند. از دیگر سو، نه تنها حاکمیت جدید نشانه‌ها و کنش‌هایی که نشان‌دهنده همراهی او با نهاد دین/ دین دیده‌بان باشد، بروز نداده بود، بلکه کردارهای پرشماری از رویارویی خود با این نهاد به جا گذاشته بود. اگر غیر از این بود، می‌شد پذیرفت که دریافت و پذیرش شرایط همراهی تمدن جدید و سنت، با تعاملات و همفکری‌ها، هر چند در بلندمدت، دست‌یاب می‌نمود.

«قانون متحدالشکل نمودن البسه» شامل مردان و از همه طبقات بود. تنها گروه کنار گذاشته شده، روحانیان بودند؛ به شرطها و شروطها. مراجع تقلید (چون آیات‌الله اصفهانی، نایینی و حائری)؛ روحانیانی که دارای اجازه اجتهاد باشند؛ پیش‌نمازهای دارای محراب؛ روحانیان ساکن در روستاها اگر از پس امتحان برآیند؛ محدثانی که از دو مجتهد اجازه روایت داشته باشند؛ مدرسان فقه و اصول و حکمت الهی؛ طلاب مشغول به تحصیل فقه و اصول اگر از پس آزمون برآیند؛ مفتیان اهل سنت و جماعت که از طرف دو مفتی مسلم اجازه فتوی داشته باشند؛ روحانیان ایرانی غیر مسلمان.<sup>۱</sup>

نام لباس جدید اجباری، شامل کت و پیراهن نیم تنه، شلوار و کلاه، «پهلوی» بود.<sup>۲</sup> گفتنی است پیش از تصویب این قانون، دولت رضاشاه در تابستان ۱۳۰۶ش با فرستادن بخش‌نامه‌ای به دوایر خود در همه ایالات و ولایات، دستور داده بود کارکنان دولت از پوشیدن لباس‌های معمول منع گردند و از پوشش پهلوی استفاده کنند. طرح تغییر لباس از حقوق‌بگیران، که بیش از هر قشر دیگری تحت اراده و اداره دولت هستند، آغاز گردید؛ اما روند اجرای آن به آسانی انجام نگرفت، چرا که ملزومات و مقدمات آن در همه جا آماده نبود. برای نمونه حاکم ساوه در پاسخ به بخش‌نامه دولت گفت که این شهر فاقد امکانات اولیه برای دوختن کلاه و کت و شلوار است.<sup>۳</sup>

می‌توان گمان برد که چنین کاستی‌هایی محدود به شهر ساوه نبود و دیگر شهرها برای کنار آمدن با این بخش‌نامه دچار موانع گوناگون بودند. به هر حال اجبار کارکنان دولت به

۱. همان، صص ۴۸ تا ۵۳.

۲. همان، صص ۴۹ و ۵۰.

۳. همان، ص ۳۴.

پوشیدن لباس یکسان، پیش‌زمینه یا آزمونی برای تصویب قانون متحدالشکل نمودن البسه بود؛ و در این بین زدایش عبا و قبا و عمامه از اهداف اصلی این قانون به شمار می‌رفت. رضاشاه آشکارا به این موضوع اشاره کرد. وی در شهریور ۱۳۰۷ در دیدار با گروهی از نمایندگان راه یافته به مجلس هفتم تأکید کرد «به استثنای کسانی که به درجه اجتهاد رسیده و کسانی که روحانی حقیقی هستند، سایر اشخاص که بدون جهت عمامه سر گذاشته‌اند، بهتر است عمامه‌های خود را تبدیل به کلاه نموده تا افراد مملکت متحدالشکل شوند.»<sup>۱</sup> اما آنچه در عمل رخ نمود، خلع لباس «سایر اشخاص» نبود؛ بلکه بسیاری از روحانیان با هر درجه از علمیت، حتی برخوردار از اجازه اجتهاد، مجبور به کنار گذاشتن لباس خود شدند.

### تبریز تاب لبریز

آنچه در پاییز ۱۳۰۷ در تبریز رخ داد، یکسره مربوط به اجرای اجباری پوشش یکسان نبود. مجموعه‌ای از رویدادها موجب شد که بازار تبریز ۲۱ مهرماه تعطیل شود. اول، درج مطلبی موهن در جریده ناهید نسبت به اماکن مقدسه و زائران آن بود. دوم، روزنامه فریاد آذربایجان نگاشته‌ای درباره حجاب منتشر کرد که ظاهراً علیه باورهای عمومی بود. سوم، نگرانی بازرگانان از شیوه سربازگیری بود. چهارم دلواپسی آحاد مردم از اجبار به تغییر لباس بود.<sup>۲</sup> علی منصور، والی تبریز، معتقد بود که «پول از تجار است و تحریک از ملاحا.»<sup>۳</sup> مجلس جشنی که امیرلشکر خدایارخان خدایاری، رئیس کل اداره نظام و وظیفه، برای اجرای قانون سربازگیری گرفت، بر هیجان و اعتراضات مردم افزود. وی از تهران عازم تبریز شده بود تا این قانون را در آذربایجان به اجرا گذارد.<sup>۴</sup> تمهیدات امیرلشکر حسین خزاعی، فرمانده لشکر شمال غرب؛ و علی منصور، والی آذربایجان، نه از مخالفت‌های مردمی کاست و نه به گشایش بازار تبریز انجامید. آنان تنها راه چاره را دستگیری و تبعید سرآمدان روحانیان تبریز، آیات‌الله سیدابوالحسن انگجی و میرزا صادق آقا مجتهد دیدند؛ و با تأیید مرکز چنین شد. این دو را روانه سندانج کردند.<sup>۵</sup> دیگر دستگیرشدگان، آقایان سیدهاشم خوبی و حاجی میرزا عبدالعلی آقا، برادر میرزا صادق آقا مجتهد،

۱. روزنامه اطلاعات، شم ۵۷۶ (۱۹ شهریور ۱۳۰۷)، ص ۱.

۲. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، س ۱۳۰۷، پ ۲-۳۱-۴، صص ۴۵، ۱۰۸ تا ۱۱۱، ۱۱۸ و ۱۲۰.

۳. همان، ص ۱۱۱.

۴. همان، ص ۱۱۶.

۵. همان، ص ۹۶.

بودند. این دو نیز تبعید شدند.<sup>۱</sup> شصت تن از بازرگانان و مغازه‌داران و مردم عادی نیز روانه زندان گردیدند.<sup>۲</sup> مردم تبریز در ۲۴ مهرماه در پشت‌بام‌ها با خواندن اذان و فریاد «الله اکبر» به این تصمیمات اعتراض کردند.<sup>۳</sup>

اخبار تبریز همان روزها به قم رسید. اخبار تکمیلی را میرزا صادق‌آقا پس از رهایی از تبعید و اقامت در قم به گوش رؤسای روحانی حوزه علمیه رساند. آقاسیدروح‌الله بعدها در این باره گفت: «یک نهضت هم از آذربایجان شد. مرحوم آمیرزا صادق‌آقا، مرحوم انگجی، آنها نهضت کردند. آنها را گرفتند بردند... ما شاهد تبعید [آنها] بودیم. و همین جا [در قم] هم خدمت ایشان رسیده‌ایم. بعد از این که از تبعید برگشتند و مرحوم آقامیرزا صادق‌آقا این‌جا ماندند تا آخر عمر. ما هم خدمت‌شان می‌رسیدیم.»<sup>۴</sup>

### واکنش مردم به اتحاد لباس

همه چیز حکایت از آماده نبودن اقشار گوناگون برای پذیرش قانون متحدالشکل نمودن البسه داشت. کردها، لرها، بلوچ‌ها و عرب‌ها زیر حکم نرفتند. علیه طایفه منگور/ کردهای ساکن آذربایجان اقدام نظامی شد.<sup>۵</sup> اهالی بنادر جنوب دست از «عبا و شال و قبای راسته و کلاه‌های قدیمی» نکشیدند.<sup>۶</sup> مقرر شد طوایفی از بلوچ‌ها سرکوب شوند تا تن به پوشیدن لباس اجباری دهند.<sup>۷</sup> برخی روحانیان خیلی زود برای خود مسجد و محراب تدارک دیدند.<sup>۸</sup> در برخی شهرها مانند همدان، با شتاب، اجازه اجتهاد یا روایت برای روحانیان گرفته شد.<sup>۹</sup> پنهان و آشکار، مقاومتی در قشرهای گوناگون شکل گرفت. چند صد طلبه ساکن قم نگران آزمونی بودند که قرار بود دولت در فروردین ۱۳۰۸ از آنان بگیرد.

مأموران حکومتی برای شکستن این مقاومت به جان شهرها و روستاها افتادند و سراغ

۱. همان، ص ۱۶.

۲. همان، صص ۱۴ و ۱۵.

۳. همان، ص ۱۰۶.

۴. صحیفه امام، ج ۳، ص ۲۴۴؛ همان، ج ۱۰، ص ۳۱.

۵. واقعه کشف حجاب...، ص ۵۴.

۶. همان، ص ۷۶.

۷. همان، ص ۷۸.

۸. همان، ص ۶۰.

۹. همان، ص ۷۰.



تک تک معممین را گرفتند. از آن جمله بود سیدنورالدین، برادر آقاسیدروح‌الله. ظاهراً مقاومتی نشان نداد و لباس روحانیت را به لباس پهلوی تبدیل کرد. سیدمرتضی، برادر بزرگتر، اجازه اجتهاد داشت. اجازه او را آیات‌الله حاج‌شیخ‌عبدالکریم حائری و آقاضیاء‌الدین نجفی صادر کرده بودند. او را موقتاً رها کردند.<sup>۱</sup>

در این زمان آقاسیدروح‌الله در شمار مدرسین حوزه علمیه قم بود و مدتی بود که فلسفه صدرایی تدریس می‌کرد.<sup>۲</sup> به هنگام عصر در مکانی که پیش‌تر مردم به آنجا «حوض قهوه» می‌گفتند درس می‌داد. اینجا قهوه‌خانه‌ای در مدرسه دارالشفاء بود.<sup>۳</sup> همچون مسافرخانه، کاروانسرا، مغازه‌ها و انبارهایی که در مدرسه فیضیه و دارالشفاء بود و همگی رفته‌رفته پس از استقرار آیت‌الله مؤسس برجیده شد و به کاربری حقیقی خود بازگشت، حوض قهوه هم شد مَدْرَس حکیم ۲۸ ساله حوزه علمیه قم. مقام علمی او موجب شد که مأموران دولتی کاری با لباس او نداشته باشند، اما در توصیه به همدردیفان ملبس خود می‌خواست که دست از برنامه‌های روزانه خود بردارند. «من به یکی از ائمه جماعت گفتم اگر شما را نظمی بردند و عمامه را برداشتند و موقع مسجد بود، با همان لباس مبدل بروید مسجد. آنها غایت آمال‌شان این است که مسجدی‌ها دست از کار خود بردارند و متدینین میدان را برای جولان آنها خالی کنند.»<sup>۴</sup>

## ازدواج

این نخستین بار نبود که پاسخ منفی می‌شنید. گویا زمانی اندک پس از ورود به قم، آقاروح‌الله تصمیم به تشکیل خانواده گرفته بود. دختر چند خانواده به او معرفی شده بود؛ یا نپسندیده بود، یا او را نپسندیده بودند.<sup>۵</sup>

در ۱۳۰۵ش از بتول، دختر سیدمحمد کمره‌ای، خواستگاری کرده بود. بتول دو سال از

۱. خاطرات آیت‌الله نپسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، صص ۱۷۲ و ۱۷۳.

۲. درباره تدریس فلسفه صدرایی به وسیله امام گفته شده که «پیش از حدود سال ۱۳۰۸ش به تدریس کتب صدرالمتألهین اشتغال داشته‌اند و [در سال‌های بعد] یک دوره اسفار به غیر از مباحث جواهر و اعراض و بخش‌هایی از آن را به صورت مکرر و بیش از سه دوره شرح منظومه تدریس فرموده‌اند.» (خمینی، روح‌الله، تقریرات فلسفه، ج ۱، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲ش، ص ۱۲).

۳. تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (تاریخ حوزه علمیه قم)، ج ۱، ص ۲۹؛ خسروی، احمدعلی، بررسی استراتژی امام خمینی در رهبری انقلاب اسلامی، تهران، منبع، ۱۳۷۹ش، ص ۱۵۱؛ خاطرات ۱۵ خرداد (دفتر ششم)، ص ۸۱.

۴. صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۰.

۵. آیت‌الله سیدمحمدصادق لوازسانی به روایت اسناد، ص ۲۸.

او کوچکتر بود؛ در تهران زندگی می‌کرد؛ تحصیل کرده مدرسه فرانسوی‌ها و آشنا به آن زبان بود؛ و در آموزشگاه «مریض‌خانه نسوان» و درمان بیماری‌های زنان دوره دیده بود. پاسخ بتول کمره‌ای «نه» بود. او نمی‌خواست با یک «آخوند» ازدواج کند. گمان می‌برد فاصله‌ای پرنشدنی میان دیدگاه‌های او و خواستگارش هست.<sup>۱</sup>

آقاروح‌الله، که نمی‌خواست از شهرش، خمین، زن بگیرد،<sup>۲</sup> این بار به پیشنهاد دوستش، سیدمحمدصادق لواسانی، آماده خواستگاری از دختر شیخ‌محمد ثقفی شد.<sup>۳</sup> ثقفی از علمای تهران، فردی متمول، فاضل و خوش‌پوش بود که در ۱۳۰۳ ش برای تکمیل علوم دینی نزد حاج‌شیخ‌عبدالکریم حائری یزدی راهی قم شده بود. با این که هفت سالی از آقاروح‌الله بزرگتر بود، اما رفاقتی با او و سیدمحمدصادق لواسانی پیدا کرده بود و این دوستی به شناخت و پسند روح‌الله انجامید: طلبه‌ای دین‌مدار، نجیب، باسواد و زرنگ.<sup>۴</sup> وقتی سیدمحمدصادق لواسانی از ویژگی‌های دختر ثقفی، که از مادرش شنیده بود، گفت، انگار قلب آقاروح‌الله کوبیده شد؛<sup>۵</sup> ندیده عاشق شد!

خدیجه/ قدسی دوازده سال از آقاروح‌الله کوچکتر بود. با این که پدرش خانه‌ای بزرگ، با اندرونی و بیرونی، در کوچه آقاسیداسماعیل، در بازار قم، اجاره کرده، اسباب آسایش خانواده را فراهم نموده بود، قدسی نزد خانم مخصوص/ خانم مامانی، مادر بزرگش، در تهران مانده، به قم نیامده بود. او از شش ماهگی همدم مهربانی خانم مخصوص شده بود. «من از طفولیت پیش مادر بزرگم، دختر میرزا هدایت‌الله و زن خازن‌الممالک که نامش خانم مخصوص بود، بزرگ شدم. او ثروتی سرشار [داشت] و دارای املاک فراوان و زندگانی قابل توجهی بود. زندگانی پرزرق و برق، و بریز و بپاش و ولخرجی‌های عجیب و غریب... داشت. کلفت‌های متعدد، نوکرهای فراوان و رعایای بی‌شماری که دست بسته در خدمت خانم مخصوص

۱. *خاندان امام خمینی*، صص ۳۲ و ۳۳. بتول با مرد دیگری ازدواج کرد که چندی بعد مرتد شد و اختلاف مذهبی و سیاسی بسیاری با شوهرش پیدا کرد تا آنجا که مجبور شد از او جدا شود. او از طرفداران جدی دکتر مصدق و شوهرش از مخالفان بود. بتول تا آخر عمر، حدود نود سال، بی‌فرزند و مجرد زندگی کرد. (همان‌جا)

۲. «پای صحبت‌ها و خاطرات یار آفتاب»، فصل‌نامه *ندا*، شمه ۱۲ (پاییز ۱۳۷۲)، ص ۱۰.

۳. همسر سیداحمد لواسانی، برادر بزرگ سیدصادق لواسانی، با همسر شیخ‌محمد ثقفی، خازن‌الملوک/ خازن جون، در قم رفت‌وآمد داشت؛ و همو قدسی را در سفرهایی که به قم داشت دیده بود.

۴. «پای صحبت‌ها و خاطرات یار آفتاب»، ص ۱۰.

۵. همان‌جا.

بودند.<sup>۱</sup> قدسی در تهران ماند و در مدارس جدید درس خواند. غیر از آموزش دروس تازه، معلم سرخانه هم داشت و زبان فرانسه می‌خواند. معلمه او یک زن زبان‌دان کلیمی بود که ماهی دو تومان حقوق می‌گرفت. دیگر آموزگار سرخانه، خیاطی مشهور بود که تعلیمات او موجب شد قدسی در دوازده سالگی دوزنده‌ای قابل شود. قدسی در این اوان سه چهار بار برای دیدن خانواده به قم رفت. شهر در چشمان جوان و نوپسند او، بی‌رخ و نما بود؛ پر از کوچه‌های باریک، پر از قبرستان. تصدیق کلاس ششم را تازه گرفته بود که همراه خانم مخصوص به قم رفت. پدرش اصرار کرد چند ماهی بماند؛ هر چند ناراحت، اما ماند. پدر تمایلی به تحصیل دختر در دبیرستان نداشت؛ دبیرستانی که آموزگارش مرد باشد. قدسی به تهران بازگشت و در دبیرستان بدریه تا کلاس هشتم درس خواند.

وقتی خبر خواستگاری طلبه‌ای از اهالی خمین را شنید، گفت: نه. «من در کتاب جغرافیا هم نام خمین را ندیده بودم، حق هم داشتم که نبینم، برای این که نام قصبچه خمین را آن زمان در کتاب جغرافیا نمی‌آوردند.»<sup>۲</sup> اما خواستگار، آقاروح‌الله، پا پس نکشید و در پاسخ به واکنش قلبش تا ده ماه بعد با وساطت سیداحمد لواسانی، برادر بزرگ سیدمحمدصادق، خواست خود را تکرار کرد. لواسانی مثل پاندول میان تهران و قم می‌رفت و می‌آمد. پدر به پیوند دختر با آقاروح‌الله راضی بود، اما رضایت دخترش را هم لازم می‌دانست. بار پنجم خواستگاری بود که به سیداحمد لواسانی گفت: «من نمی‌توانم دخترم را بدهم. اختیارش دست خودش و مادر بزرگش است؛ و ما برای مادر بزرگش احترام زیادی قائلیم.»<sup>۳</sup>

قدسی خواستگار دیگری هم داشت. شریک املاک مادر بزرگش، همان خواستگار دیگر بود؛ و خانم مخصوص این دومی را برای ازدواج با نوه‌اش ترجیح می‌داد. مادر قدسی هم رضایتی به خواستگار قم نشان نمی‌داد. جواب «نه» همچنان ادامه داشت تا آن خواب‌ها به سراغ قدسی آمد. خواب‌هایی دید که مقاومت او را سست کرد؛ تا این که آن رویای آخر، در شبی که شاید شب تولد حضرت مهدی علیه‌السلام / ۱۵ شعبان بود، دست‌آویزی برای تکرار پاسخ‌های منفی به جا نگذاشت.

خانه‌ای دید با حیاط کوچک و اتاق‌هایی چند، چیده شده دور آن، و سه مرد نشسته در

۱. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۱۳.

۲. همان، ص ۲۷.

۳. «پای صحبت‌ها و خاطرات یار آفتاب»، صص ۱۰ تا ۱۲؛ بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۱.

یکی از اتاق‌ها. این سوی حیاط، خودش و پیرزنی ریزنقش در اتاقی دیگر بودند. هیچ‌یک را نشناخت؛ نه آن مردها را و نه این پیرزن را. از در شیشه‌دار اتاق، آن طرف را نگاه کرد. از پیرزن پرسید: «اینها چه کسانی هستند؟ ... گفت: آن روبرویی که عمامه مشکی دارد پیامبر است. آن مرد هم که مولوی سبز دارد و یک کلاه قرمز که شال‌بند به آن بسته... امیرالمؤمنین است. این طرف هم جوانی بود که عمامه مشکی داشت و پیرزن گفت که این امام حسن است... گفتم: ای وای! این پیامبر است؟ این امیرالمؤمنین است؟ ... شروع کردم به خوشحالی... پیرزن گفت: تو که از اینها بدت می‌آید! گفتم: نه ... من بدم نمی‌آید... من اینها را دوست دارم... پیرزن [بار دیگر] گفت: تو که از اینها بدت می‌آید! از خواب پریدم. ناراحت شدم که چرا زود از خواب بیدار شدم.»<sup>۱</sup>

صبح سر سفره ناشتایی خوابش را برای خانم مامانی بازگفت. [خانم مخصوص یکه خورد. لحظاتی اندیشید و] گفت: «مادر معلوم می‌شود که این سید حقیقی است و پیامبر و ائمه از تو رنجشی پیدا کرده‌اند... این [ازدواج] تقدیر توست.»<sup>۲</sup>

سفره هنوز باز بود که پدر هم رسید. بی‌آنکه از گفت‌وگوی نوه و مادر بزرگ باخبر باشد گفت که لواسانی باز هم به تهران آمده، جواب می‌خواهد. وقتی جواب منفی دادم، گفت که لابد دختر خانم در رفاه بزرگ شده و نمی‌تواند با زندگی یک طلبه بسازد! پدر گفت که من این آقا روح‌الله را می‌شناسم؛ بهش اعتقاد دارم؛ مرد خوب و باسواد و متدینی است. دیانتش نمی‌گذارد به قدسی جانم بد بگذرد. آخرین جمله پدر این بود: «اگر [با روح‌الله] ازدواج نکنی، من دیگر کاری به ازدواجت ندارم.»<sup>۳</sup> تهدید هم کرد: «اگر جواب رد بدهی دیگر دختر من نیستی. من تو را از اولادی خود خارج می‌کنم.» قدسی یکه خورد و از شرمی که داشت و احترامی که به پدر می‌گذاشت، هیچ نگفت.<sup>۴</sup> «من هم چیزی نگفتم، چون ابهت خوابی که دیده بودم مرا گرفته بود. سکوت کردم... [نخستین بار بود که پاسخ منفی نمی‌دادم.] خانم بزرگ رفت به عنوان تشریفات برای ایشان گز آورد. [پدرم] از گز خوردند و گفتند: پس من به عنوان رضایت قدسی این گز را می‌خورم.»<sup>۵</sup>

۱. «پای صحبت‌ها و خاطرات یار آفتاب»، صص ۱۰ تا ۱۲.

۲. همان‌جا.

۳. همان، ص ۱۲.

۴. بانوی انقلاب خدیجه‌ای دیگر، صص ۴۳ و ۴۴.

۵. «پای صحبت‌ها و خاطرات یار آفتاب»، ص ۱۲.

شیخ محمد ثقفی پیش از آنکه به انتظار ده ماهه خواستگار و پیک خسته او پایان دهد، تردیدهای اندرونی را به آگاهی سیداحمد لواسانی رساند: خانم‌ها می‌خواهند بدانند وضع مالی آقاروح‌الله چگونه است؟ به هر حال دختر ما که نزد مادربزرگ متمکن خود بالیده، باید با شهریه‌ای که داماد از حاج‌شیخ می‌گیرد سر کند؟ از خودش سرمایه‌ای دارد یا نه؟ اصلاً نکند پیش از این در خمین زن گرفته باشد؟ چه می‌دانیم، شاید هم زن صیغه‌ای داشته باشد؟ بچه چطور؟ بچه‌دار که نشده؟

سیداحمد لواسانی این تردیدها را حق دانست و به ثقفی گفت اگر قبولم داری، تحقیق می‌کنم، جواب می‌دهم. جست‌وجوهای لواسانی همگی حکایت از پاکی، تمکن و آقامنشی روح‌الله داشت. آمد و گفت که اینان خاندان ریشه‌داری در خمین هستند. خانه‌ای بزرگ، اعیانی و آبرومند در خمین دارند. درآمد فعلی روح‌الله از ماترک پدری به ماهی سی تومان می‌رسد.<sup>۱</sup> [نگران ماهی ۱۵ ریال شهریه حاج‌شیخ نباشید.]<sup>۲</sup>

یک هفته بعد آقاروح‌الله خود را به تهران رساند. همراهان او، بردارانش، سیدمرتضی و سیدنورالدین، و سیداحمد لواسانی بودند. بی‌خبر آمده بودند. زمستان ۱۳۰۸ ش و اول ماه مبارک رمضان/ ۱۲ بهمن بود. قدسی طبق معمول خانه مادربزرگش بود. پیغام فرستادند که به خانه پدر بیاید. وقتی رسید، شمس آفاق، خواهر کوچکترش دوید و خبر داد که داماد آمده... داماد آمده! خود را بسان مرغی دید در قفس که راه فرار ندارد. «در یک لحظه خودم را به خدا سپردم و فهمیدم که باید تسلیم تقدیر الهی شد... تا ببینم با من چگونه رفتار خواهد کرد.» خانم‌ها زمینه را برای دیدن داماد آماده کردند و قدسی از اتاقی دیگر روح‌الله را برانداز کرد. زیر کرسی نشسته بود. «آقا [روح‌الله] کمی زردچهره بود. موی کم [و] زرد [رنگی] داشت. لاغراندام [بود]. سیدی بود ساده و بی‌آلایش، دارای عمامه و نعلینی کهنه و لباسی از کرباس، قیافه‌ای معمولی... تو گویی میهمان ما برای مجلس درس مهیا بود نه برای مجلس خواستگاری... اول بار او را این‌گونه دیدم... تنها چیزی که به راحتی می‌شد در سیمای داماد یافت اتکا به نفس بود و بس. پنداری همه چیز را به هیچ می‌انگاشت... سن [و] سالی] نداشتم که بتوانم تشخیص

۱. همان، صص ۱۲ و ۱۳.

۲. شهریه‌ای که آیت‌الله حاج‌شیخ عبدالکریم حائری یزدی برای طلاب تعیین کرده بود، ده ریال برای مجردها و پانزده ریال برای متأهلین بود. (آیت‌الله سیدمحمدصادق لواسانی به روایت اسناد، ص ۲۶)

بدهم... بدم نیامد... اما سبب انتخاب من امر دیگری بود.<sup>۱</sup>

پدر آمد و از خانم مخصوص نظر نهایی قدسی را پرسید. وقتی شنید دخترش ساکت است، حمل بر رضایت و این بار سجده شکر کرد. خواستگار و همراهان تهران را ترک نکردند و در خانه آقای ثقفی ماندند. [لابد قصد ده روزه هم کرده بودند.] در پی کاشانه‌ای بودند که اجاره کرده، عروس را به خانه بخت ببرند. قرار بر این شده بود که در تهران عروسی کنند، سپس به قم بروند. آن خانه خیلی زود پیدا شد؛ در نزدیکی پامانار، در کوچه میرزا محمود وزیر؛ با سه اتاق. وقتی قدسی آن را دید متعجب و حیران ماند. اینجا همان خانه‌ای بود که در خواب دیده بود. اتاق‌ها همان اتاق‌ها، حیاط همان حیاط، حتی پرده‌ها هم همان پرده‌های خواب دیده بود. آقاسیدمرتضی، برادر روح‌الله، وکیل داماد شد، و سیداحمد لواسانی، وکیل عروس.<sup>۲</sup> رفتند به حرم شاه‌عبدالعظیم علیه‌السلام و صیغه عقد را آنجا خواندند. مبلغ مهریه هزار تومان بود. یکی از اعضاء این هیأت مذکر<sup>۳</sup> از بازار زاویه مقدسه دو قواره پارچه، یکی مخمل و دیگری حریر، یک انگشتر و یک جفت گوشواره طلا با یاقوت قرمز و وسایلی دیگر به عنوان خرید عقد تهیه کرد. قدسی از اجناس خریده شده بدش نیامد، اما پارچه مخمل را برازنده رولحافی دید تا دوخت لباس. داد، کشیدند روی لحاف.<sup>۴</sup> وسایل زندگی، از فرش و لحاف کرسی تا اسباب آشپزخانه به این خانه رؤیایی (!) منتقل گردید و در دو اتاقی که برای اندرونی کنار گذاشته شده بود، چیده شد. اتاق سوم، بیرونی بود که اسباب آن را از خانه پدر قدسی تأمین کردند.<sup>۵</sup> قدسی

۱. اقلیم خاطرات، ص ۳۳۹؛ «پای صحبت‌ها و خاطرات یار آفتاب»، ص ۱۲؛ بانوی انقلاب-خدیجه‌ای دیگر، صص ۲۸، ۵۲ و ۵۳.

۲. امام خمینی به واسطه زحماتی که آیت‌الله سیداحمد لواسانی در پیوند زناشویی او کشیده بود و نیز شناختی که از این رجل علمی داشت تکریم او را در آشکار و نهان به جا می‌آورد. یک شاهد عینی می‌گوید: «یک روز در سال ۴۲، آقاسیداحمد [لواسانی] به منزل امام آمدند. امام از جایی که همیشه می‌نشستند، برخاستند و نزد آقا سیداحمد آمدند و دو زانو نشستند و آنقدر به همین حال ادامه دادند تا مرحوم لواسانی آماده رفتن شدند. بعد حضرت امام مجدداً به جای همیشگی خود بازگشتند. بعد ابراز کردند که آقاسیداحمد لواسانی از رجال برجسته علمی به شمار می‌روند.» (خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، ص ۱۵۱)

۳. از خانواده داماد زنی در مراسم خواستگاری نهایی و عقد و عروسی حاضر نبود. «مادر داماد در گذشته بود و خواهر داماد و همسر آقای پسندیده هم تازه زایمان کرده بودند و امکان مسافرت از خمین به تهران برای‌شان وجود نداشت.»

(اقلیم خاطرات، ص ۳۳۹)

۴. اقلیم خاطرات، ص ۳۳۹.

۵. جهیزیه بانو قدس ایران عبارت بود از: چهار دست پستی ترمه؛ دو دست رختخواب؛ کرسی و لحاف کرسی ترمه؛ مقداری ظروف قدیمی عتیقه؛ چراغ‌های قدیمی؛ دو تخته قالبچه؛ یک تخته فرش دوازده متری؛ دو یا سه دست چینی؛ یک دست نقره شامل قاشق و چنگال، کارد و چنگال، شیرینی خوری، آجیل خوری، شربت خوری، چای خوری

لباس سفید خوش دوختی که دختر عمه‌اش بریده و دوخته و با گل تزیین کرده بود، پوشید. عروسی، روز تولد امام حسن علیه‌السلام / ۱۵ ماه مبارک رمضان / ۲۶ بهمن بود.<sup>۱</sup> قدسی با شصت هفتاد همراه و چند خودرو به خانه اجاره‌ای داماد رفت و پدرش دست او را در دست روح‌الله گذاشت. «آن شب بود که من برای اولین بار او را روبرو دیدم و او مرا»<sup>۲</sup>

## دیدار با آقای کاشانی

خانه‌های شیخ محمدتقی و آقاسیدابوالقاسم مجتهد کاشانی در یک کوچه بود. آن دو با هم آشنا، بلکه دوست بودند. رفت‌وآمد داشتند. در یکی از همین روزهای اقامت آقا روح‌الله در تهران، کاشانی سری به خانه دوستش زد. آقا روح‌الله و کاشانی آنجا یکدیگر را دیدند و حتماً حرف‌هایی ردوبدل کردند. آقا روح‌الله چه گفت و کاشانی چه شنید؟ روشن نیست، اما کاشانی، این روحانی سیاست‌پیشه تهران، نتیجه ملاقاتش را اینچنین به ثقفی بازگفت: «این اعجوبه را از کجا پیدا کردی؟»<sup>۳</sup>

## بی‌گناه بمان

آقاسیدروح‌الله از همان روزهای نخست زندگی مشترک نشان داد که در جزئیات کارهای همسرش دخالت نمی‌کند؛ حتی به زبان هم آورد و گفت که دخالتی در کارهای فردی، سلیقه، رفت‌وآمد تو نخواهم کرد؛ هر نوع لباسی که دوست داری بخر، بپوش؛ هر طور که می‌خواهی رفت‌وآمد کن؛ اما آنچه از تو می‌خواهم فقط یک چیز است: واجبات دینی‌ات را انجام بده و سمت محرمات نرو؛ گناه نکن؛ بی‌گناه بمان. بانو قدس ایران ثقفی بعدها گفت که [آقا/ امام خمینی] این را اوایل زندگی، همان هفته اول یا ماه اول گوشزد کرد، و ادامه داد: «به مستحبات خیلی کار نداشتند؛ به کارهای من کاری نداشتند؛ هر طور که دوست داشتم زندگی می‌کردم؛ به رفت‌وآمد با دوستانم کاری نداشتند؛ چه وقت بروم، چه وقت برگردم. [اینها یک طرف] به

و قندان؛ دو سماور زغالی برنجی بزرگ و متوسط؛ پرده اطلس راه راه قرمز؛ چهار صندوق مخمل و چرمی؛ اسباب مخصوص حمام؛ بقیچه‌های ترمه و حوله. وسایل نقره به خواست امام مورد استفاده قرار نگرفت و بعدها با ظروف دیگری تعویض و به جهیزیه دختران این زوج ملحق گردید. (اقلیم خاطرات، ص ۳۴۰)

۱. «پای صحبت‌ها و خاطرات یار آفتاب»، ص ۱۳.

۲. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۵۶.

۳. «پای صحبت‌ها و خاطرات یار آفتاب»، ص ۱۵.

من خیلی احترام می گذاشتند و خیلی اهمیت می دادند.»<sup>۱</sup>

بانو قدس ایران به یاد نیاورد، حتی برای یک بار، کلمه‌ای زشت از شوهرش شنیده باشد. تا سر سفره حاضر نمی شد، مرد خانه دست به غذا نمی برد. راضی نبود و اجازه نمی داد کارهای خانه بر دوش زنش سنگینی کند. بهترین جای اتاق، محل نشستن زنش بود. «ولی این که بگویم زندگی مرا به رفاه اداره می کردند، نه. طلبه بودند و نمی خواستند دست پیش این و آن دراز کنند... دلشان می خواست با همان بودجه کمی که داشتند زندگی کنند.»<sup>۲</sup> آقاروح الله به قول‌هایی که به پدرزنش داده بود عمل کرد و نگذاشت، حتی برای یک روز، همسرش بدون خادمه باشد. «در بعضی از مخارج خانه سخت گیری می کرد و مقید بود که همچون دیگر طلبه‌ها زندگی کند، اما هیچ گاه برای استخدام کارگر مخالفتی نکرد و ... نگذاشت که من یک روز هم بدون کارگر بگذرانم. قول دیگر آقاروح الله بردن همسرش به تهران در تابستان‌ها بود. «آقا مدت شش سال یا بیشتر به خواسته پدر و مادرم تابستان من و بچه‌ها را به خانه آقا جانم در تهران می آورد و خود به قم بازمی گشت و به تألیف کتاب‌هایش مشغول می شد. هر چند وقت یک بار برای دیدن ما می آمد.»<sup>۳</sup>

## بازگشت به قم

اوایل فروردین ۱۳۰۹ بود. درس‌های حوزه علمیه قم رفته رفته آغاز می شد. حواس روح الله در قم بود. ساز رفتن سر داد، اما آوایی از قدسی نشنید. حواس او در تهران بود. به آهنی می ماند که باید از مغناطیس تهران جدا شود و به شهری بی جاذبه برود، اما «من پذیرفته بودم که با آقا زندگی کنم... حتماً سعادت من و خیر دنیا و آخرتم در این بود.» چهاردهم فروردین داریایی عروس و داماد را پشت «ماشین باری سیمی» جا دادند. کامیونی بود که پشت آن را با سیم دیوارکشی کرده بودند تا مسافران را نگه دارد. دو ردیف سکوی باریک در دو طرف برای نشستن داشت. مسافران روی اسباب چیده شده در میان کامیون ولو می شدند. «من برای اولین بار بود که با چنین ماشینی مسافرت این چنین می کردم. قبلاً با سواری می رفتم.»<sup>۴</sup> او پیش از

۱. همان، صص ۱۴ و ۱۵.

۲. همان، ص ۱۴.

۳. اقلیم خاطرات، صص ۳۵۱، ۳۵۲ و ۳۵۴.

۴. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، صص ۳۲ و ۶۱.



این، بارها به مسافرت رفته بود. پدر بزرگش / پدر مادری، خازن الممالک، مرد ثروتمندی بود. املاک بسیاری در بارفروش / بابل داشت. یکی از خودروهای سواری تازه وارد شده به تهران از آن پدر بزرگ بود. قدسی یک بار با این خودرو و چند بار با وسایط نقلیه دیگر به بارفروش رفته بود.<sup>۱</sup> مسافرت را دوست داشت، آن قدر که می‌خواست سفری به ماه برود، ولی حالا در حال گریه بود. «تا حسن آباد گریستم... نمی‌دانم این همه اشک را از کجا داشتم.» سه ساعت بعد وقتی به حسن آباد رسیدند آقا روح‌الله گفت که بس است؛ تحمل داشته باش. ساکت شد و بقیه پنج ساعت را با بغض گذراند.<sup>۲</sup>

آن دو به خانه سیداحمد لواسانی رفتند. یک هفته‌ای آنجا بودند تا خانه‌ای در خیابان ارم اجاره کردند؛ خانه‌ای با چهار اتاق و حیاطی نسبتاً بزرگ، با درخت‌های میوه. قدسی خانه را باصفا و دل‌باز یافت. درخت‌ها را شمرد. چهارده گونه درخت میوه بود. به باغی کوچک آمده بود. احساس خوبی پیدا کرد. خیلی زود با خانم صاحب‌خانه آشنا و دوست شد. ساعات خوشی را پیش او می‌گذراند. در نخستین نامه‌اش به مادر نوشت؛ گرچه گرفتار غربت شده‌ام، اما در خانه‌ای باصفا بسر می‌برم و دوستی صمیمی دارم.<sup>۳</sup>

این خانه را سیداحمد زنجانی، از دوستان آقاسیدروح‌الله، پیدا کرده بود. سه سال از رفاقت این دو بیشتر نمی‌گذشت. سیداحمد حسینی زنجانی در ۱۳۴۶/ق/۱۳۰۶ش از زنجان به قم آمده بود. با اینکه دوازده سال از رفیق خمینی‌اش بزرگتر بود، اما رشته الفت میان آن دو بسیار تنیده بود.

### نخستین فرزند

چند ماهی از استقرار در این خانه نمی‌گذشت که همسر آقاسیدروح‌الله جان دوم خود را بیافت و خیلی زود خوابی دید که دانست فرزندشان پسر است. همان پیرزن را دید. این بار طعنه‌ای به قدسی نزد و گفت که به دیدن حضرت زهرا علیهاالسلام می‌رود. راه افتاد و همراه پیرزن به باغی پر از درخت‌های تبریزی رسید. آنجا بانویی دید با صورتی کشیده و سبزه، پوشیده در لباس اطلسی آبی با گل‌های مخملی بزرگ. سلام دادند و نشستند. بانو برخاست

۱. اقلیم خاطرات، ص ۳۳۴.

۲. بانوی انقلاب-خدیجه‌ای دیگر، ص ۶۲.

۳. اقلیم خاطرات، صص ۳۴۰ و ۳۴۱.

و رفت. صدای گریه کودکی که در گهواره‌ای پارچه‌ای آرمیده بود بلند شد. قدسی به سوی کودک رفت، با احترام بلندش کرد و به آغوش گرفت. گمان برد حسین علیه‌السلام است. هشت ماهه می‌نمود. بانو با کاسه‌ای بلور که گویا شربت‌ی برای پذیرایی آورده باشد، برگشت. آن را به دست قدسی داد و کودک را گرفت.<sup>۱</sup>

شش ماه از آمدن‌شان به قم می‌گذشت. آقاسیدروح‌الله گفت که باید خانه را عوض کنند. «به جهاتی که نمی‌دانم؛ صاحب‌خانه نمی‌خواست یا کرایه‌اش سنگین بود، بیرون آمدیم»<sup>۲</sup> دومین خانه اجاره‌ای در محله الوندیه بود و نخستین فرزندشان در ۲۲ آذر ۱۳۰۹ در همین خانه پایه جهان گذاشت. پسر بود. قدسی خوابش را برای هر کس که تعریف کرده بود، شنیده بود نوزادش پسر خواهد بود. گفته بودند: نامش را حسین بگذارید، اما او نام مصطفی را برای پسرش برگزید. نظر شوهرش را نیز به این اسم ترغیب کرد. گفت که هم‌نام پدر بزرگش می‌شود. مصطفی را به نیت لقب انتخاب کردند، نامش را محمد گذاشتند و کنیه‌اش را ابوالحسن.<sup>۳</sup>

## دخل و خرج ناهمخوان

دخل و خرج زندگی آقاروح‌الله و قدسی همخوان نبود. عواید علاقه‌جات ملکی آقاروح‌الله در خمین مرتب نمی‌رسید. شش ماه باید صبر می‌کردند تا گندم‌فروش برود و سهم او را بفرستند. خرج‌ها روزانه و ماهانه بود؛ اما درآمد، هر شش ماه یک بار. آقاروح‌الله شهریه نمی‌گرفت، چرا که نمی‌خواست زیر بار مراجع باشد. مناعت طبع او هم این اجازه را نمی‌داد. قدسی حساب کرده بود اگر ماهی پنجاه تومان داشت، خرج خود، شوهر و پسرش، یک خادمه، کرایه خانه و سایر برچ‌ها را تسویه می‌کرد و زندگی را پیش می‌برد، اما فقط نیمی از پنجاه تومان دست‌یاب بود.

از این رو همیشه به بقال و قصاب و نانوا و عطار و... بدهکار بودند. نسیه خرید می‌کردند. «در یک زمانی پولی شیر برای فرزندمان نداشتیم... یک چارک شیر پنج شاهی [یک چهارم یک ریال] بود، ولی متأسفانه پنج شاهی در بساط نبود... فرزندمان گرسنگی می‌کشید و ما پنج شاهی نداشتیم، ولی با تمام این احوال آقا زیر بار [گرفتن] شهریه نمی‌رفت»

۱. یادها و یادمان‌ها از آیت‌الله سیدمصطفی خمینی، تهران، عروج، ۱۳۷۶ش، صص ۲۸ و ۲۹.

۲. همان، ص ۲۹.

۳. همان‌جا.

«چوب خط» شان پر می‌شد؛ چوب خط تازه می‌گرفتند؛ قرض روی قرض می‌آمد؛ و چشم به خمین داشتند که کی و چی خواهد رسید! اگر از مراجع وقت شهریه می‌گرفت ده تومان به درآمد ماهیانه‌شان افزوده می‌شد. او به فضل و علم شهره بود. مراجع آماده بودند پولی غیر از شهریه هم به آقاروح‌الله بدهند. «مگر حوزه علمیه چند تا حاج آقاروح‌الله داشت؟ ولی او زیر بار این حرفها نرفت، چرا که اگر می‌رفت حوزه صاحب حاج آقاروح‌الله نمی‌شد. او تلخی‌ها را به ما چشاند تا شیرینی آزادگی را بچشیم؛ و من صبر را پیشه خود ساختم تا او حاج آقاروح‌الله بماند.»<sup>۱</sup>

## دومین کتاب

مصطفی سه ماهه بود. کم و بیش یک سال از پیوند زناشویی‌شان می‌گذشت که آقاسیدروح‌الله دومین تألیف عرفانی خود را به پایان برد: *مصباح‌الهدایه الی‌الخلافة والولایه*. به درستی روشن نیست نویسنده چه زمانی را صرف نوشتن آن کرده، اما می‌توان احتمال داد که در کمتر از یک سال آن را به انجام رسانده، و در ۲۴ اسفند ۱۳۰۹ نقطه پایان را بر واپسین جمله آن گذاشته است. این اثر همچون تألیف اول او عرشی، و با اسلوب و ادبیات عرفا و حکمای اسلامی، و نیز همانند کتاب نخست به زبان عربی نگاشته شد. نویسنده در ابتدای کتاب، خود را چنین معرفی می‌کند: «[من] سیدروح‌الله، فرزند عالم کشته شده، سیدمصطفی موسوی خمینی، ساکن قم شریف [هستم]...»<sup>۲</sup> و سپس می‌نویسد که «من ... علاقه‌مندم طلایه‌ای از حقیقت خلافت محمدی و قطره‌ای از دریای حقیقت ولایت علوی... و نیز چگونگی سریان خلافت و ولایت در عوالم غیب و شهود و جریان نفوذ آن دو در مراتب نزول و صعود را آشکار کنم.»<sup>۳</sup> وی تأکید می‌کند که این مهم را به اجمال و با رمز و اشاره برگزار خواهد کرد.

با مرور اولیه کتاب روشن می‌شود که نویسنده چون راهنمایی زبردست، گویی که از راهی طی شده بازگشته باشد، دست خوانندگان مستعد را گرفته، قدم به قدم در راهی که انتهای جز حقیقت ندارد، راهنمایی می‌کند.

گفتنی است باور و علاقه آقای خمینی به «مباحث عالیه نبوت و ولایت» از نخستین

۱. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، صص ۶۵ تا ۶۸.

۲. خمینی، روح‌الله، *مصباح‌الهدایه الی‌الخلافة والولایه*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲ش، ص ۴ [دوم].

۳. همان‌جا.

سال‌های ورودش به قم بروز کرد. دوستان هم‌محفل او چون محمد صدوقی و سیدرضا بهاء‌الدینی بر این ویژگی او تأکید کرده‌اند. اینان شب‌های ماه مبارک دور هم نشسته، قرآن می‌خواندند و سپس به بازخوانی کلام حضرات معصومین علیهم‌السلام از کتاب *عقبات الانوار فی مناقب الائمة الاطهار* اثر میرحامدحسین می‌پرداختند. اینان گفته‌اند که آقاروح‌الله علاقه وافری به این کتاب نشان می‌داد؛ آن قدر که با همه نداری، موفق شد یک جلد از آن را تصحیح کند و به چاپ برساند.<sup>۱</sup>

### سفر حج

در دومین خانه کرایه‌ای نیز دوام نیاوردند و در سال ۱۳۱۰ به خانه‌ای در کوچه ارک اسباب کشیدند. این سومی از کف کوچه کمی بالاتر بود. سه اتاق در یک طرف داشت و همگی ردیف و مشرف به حیاط بودند. اجاره خانه کم نبود؛ ماهی شش تومان. «آقا تمایل به ماندن در [این] خانه نداشت.»<sup>۲</sup> سه ماه ماندند و بعد خانه‌ای دیگر در همان محل یافتند. اجاره بهای این چهارمی ماهانه پنج تومان بود. این‌جا هم تاب نیاوردند. پنجمین محل سکونت در تکیه ملامحمود چهارمردان، خانه‌ای دویست متری و صاحبش از دوستان لواسانی‌ها/ سیداحمد و سیدمحمدصادق بود. کرایه‌اش مناسب می‌نمود؛ ماهی سه تومان. آقا از قدسی خواسته بود برود خانه را ببیند. خانم گفته بود اگر شما می‌پسندید حرفی ندارم. آقاروح‌الله پسند نکرده بود، اما ظاهراً چاره‌ای نداشت. اولویت در پرداخت کرایه کمتر بود. ولی ای کاش رفته بود و دیده بود! دو اتاق تنگ و تاریک، با زیرزمینی تنگ‌تر و تاریک‌تر. بخشی از وسایل خانه را در دو اتاق جا داد و بیشتر آن را به زیرزمین خفه خانه سپرد.<sup>۳</sup>

۱. روزنامه اطلاعات، شم ۲۱۰۰۶ (۱۶ اسفند ۱۳۷۵)، ص ۷؛ پیام انقلاب، شم ۵۲ (۱ اسفند ۱۳۶۰)، ص ۳۴. «از کارهای مهمی که ایشان پس از فوت مرحوم حاج‌شیخ عبدالکریم حائری انجام داد، تصحیح و چاپ و انتشار *عقبات* بود. ابتدا جلدی را که مربوط به غدیر است چاپ و منتشر کردند.» (با یاران و شاگردان امام، حوزه، شم ۳۲ (خرداد و تیر ۱۳۶۸)، صص ۵۰ تا ۵۵)

۲. اقلیم خاطرات، ص ۳۴۸.

۳. بانوی انقلاب-خدیجه‌ای دیگر، صص ۸۳ و ۸۴ سرکار خانم فریده مصطفوی، دختر دوم امام خمینی در بیان مناقب مادرش، مرحومه خانم خدیجه تقی، اشاراتی هم به خانه‌های اجاره‌ای والدین خود دارد که با آنچه خود مرحوم واگفته تفاوت‌هایی دارد. (بانوی انقلاب-خانم خدیجه تقی همسر گرامی امام خمینی در آیین خاطرات، به کوشش علی داستانی بیرکی و علی تقی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۴ش، صص ۱۱۲ تا ۱۱۶). در این‌جا مبنای یادکرد از این موضوع خاطرات بانو خدیجه تقی بوده است.

مدت کوتاهی از جاگیر شدنشان در محله تکیه ملامحمود می‌گذشت که آقاروح‌الله به همسرش گفت در دوره کودکی از ارثیه پدری مستطیع شده، اما اگر به حج می‌رفته از او رفع تکلیف نمی‌کرده، چرا که به سن تکلیف نرسیده بود. گفت که [بعد از رسیدن به سن بلوغ] بزرگان‌ش نگذاشتند به سفری شش ماهه با اسب و قاطر بروند؛ نگرانش بودند. گفت که در دوازده سال تحصیل در قم نیز این فرصت را پیدا نکرده است. گفت که اکنون مستطیع نیست، اما تکلیف آن دوره بر عهده‌اش مانده. اینها را گفت و از آقاسیدمرتضی، برادر بزرگش، که امور ملکی خمین را اداره می‌کرد، پانصد تومان پول خواست. و نیز خواست که ماهیانه بیست تومان به همسرش در قم بفرستد، تا زمان برگشت از حج. «روزی که بنا بود حرکت کند، درد زایمان پیدا کردم. از او خواستم مسافرتش را عقب بیندازد تا فارغ شوم، چرا که تنها بودم و مادرم خود هفت ماهه حامله بود و نمی‌توانست به کمکم بیاید.» خازن‌الملوک/مادر، «ننه خانم» خادمه را به قم فرستاده بود. قدسی تنها نبود. آقا روح‌الله ماند تا قدسی نوزاد دوم‌شان را به دنیا بیاورد. سه روز پس از تولد علی، با بقچه‌ای که یک پیراهن و شلوار را در خود جای داده بود، راهی خوزستان شد. اواسط زمستان ۱۳۱۲ بود. از آنجا به عراق رفت و از راه سوریه خود را به بیروت رساند. نخستین بار بود که در سه سال گذشته از همدم و همسر خود جدا می‌افتاد. دلتنگ و آزرده بود. احساس کرد چه یاد خوش نقشی از آن بانو در قلبش حک شده است. دیده دل غمین بود، اما دیده سر، بهار شهر ساحلی بیروت، آرمیده بر بالین مدیترانه را سیر می‌کرد و لذت می‌برد. تاب نیاورد. عکسی انداخت، قلم و کاغذی یافت و نامه‌ای نوشت: «تصدقت شوم! الهی قربانت بروم! در این مدت که مبتلای به جدایی از آن نور چشم عزیز و قوت قلبم گردیدم متذکر شما هستم و صورت زیبایی در آینه قلبم منقوش است. عزیزم! امیدوارم خداوند شما را به سلامت و خوش در پناه خودش حفظ کند... در شهر زیبای بیروت هستم. حقیقتاً جای شما خالی است. فقط برای تماشای شهر و دریا خیلی منظره خوش دارد. صد حیف که محبوب عزیزم همراه نیست که این منظره عالی به دل بجسبد!»<sup>۲</sup>

آقاسیدروح‌الله دو شب منتظر کشتی بود. کمی دیر رسیده بود. نگران بود نکند به شروع مناسک حج نرسد. عکس و نامه را به پست داد و خود سوار بر کشتی بعدی راهی سرزمین وحی شد. از همان ابتدا متوجه نگرانی مسافران شد. وقتی از علت آن پرسید، شنید که از

۱. همان، صص ۸۹ و ۹۰.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲.

سختی اعمال حج مضطرب‌اند. «من وظیفه خود دانستم که هر مقدار می‌توانم اینها را از اضطراب بیرون آورم و مسائل را بگویم.» حاضران را گرد آورد. می‌خواست تا جایی که امکان دارد آنان را آرام و مطمئن کند. گفت: «حج اضطراب ندارد؛ ناراحتی ندارد. حج حرکت و سکون است. این حرکت و سکون باید برای خدا باشد؛ [باید] اخلاص در آن باشد.» آقا سید روح‌الله تا چند روز بعد سخنران این کشتی بود. می‌دانست تا آرامش به دل‌های مسافران راه نیابد آماده شنیدن مسائل فقهی حج نخواهند شد. «از روز ششم شروع کردم به گفتن مسائل. وقتی [هفده روز بعد] به آن طرف آب رسیدیم متوجه شدم مردم آرامش دارند و مسأله می‌پرسند. من کتاب الحج و مسائل الشیعه را با خود برداشته بودم و از این کتاب، مناسک را برای مردم می‌گفتم و خود نیز به آن عمل می‌کردم.»<sup>۱</sup>

### سیل قم

بارش تند باران از ۳۱ اردی‌بهشت ۱۳۱۳ نواحی مرکزی و غرب ایران را دربرگرفت.<sup>۲</sup> دوم خرداد سرریز آب نواحی گلپایگان، خمین، محلات، نراق و دلجان به مسیل قم رسید و طغیان کرد. آب رودخانه بالا آمد و بسیاری از نواحی شهر، از جنوب تا دروازه قلعه و از شرق تا دروازه کاشان را پوشاند. کاروانسراها، گاراژها، دکان‌ها و خانه‌های این بخش‌ها زیر آب رفت. مردم، وحشت‌زده، خانه‌ها را ترک کردند.<sup>۳</sup> یک روز بعد، توفان، تهران را نیز درنوردید و تعدادی از درخت‌های کهنسال امیریه و باب‌همایون، و شیروانی برخی اماکن را از جا کند.<sup>۴</sup> کرمانشاه هم با سیل مهیبی روبرو گردید و چندین خانه را از بنیان ویران کرد. گفته شد افرادی نیز جان باختند.<sup>۵</sup> اما آنچه در قم رخ داد آوارگی حدود ۱۲ هزار نفر از مردم به سبب تخریب حدود ۲ هزار خانه بود. سیل، چهره یک سوم شهر را تغییر داد. حرم حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها، مساجد و کاروانسراهای سالم، مأمن مردم آواره شده بود.

آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی از همان ساعات اولیه فرونشست سیل دست به



۱. «حج امام خمینی رحمت‌الله‌علیه»، [hajeman.blogfa.com](http://hajeman.blogfa.com).

۲. روزنامه اطلاعات، ش ۲۱۹۴ (۲ خرداد ۱۳۱۳)، ص ۳.

۳. همان، ش ۲۱۹۶ (۵ خرداد ۱۳۱۳)، ص ۳.

۴. همان، ص ۱.

۵. همان، ص ۳.

کار شد و با تشکیل «کمیسیون اعانه» به سیل زده‌گان کمک می‌رساند.<sup>۱</sup> جراید نوشتند که رئیس حوزه علمیه قم با ارسال تلگرامی به رضاشاه خواستار رسیدگی فوری به آسیب‌دیدگان شد و شاه همان روز با ارسال ۱۰ هزار تومان به درخواست حاج‌شیخ پاسخ مثبت داد.<sup>۲</sup> آیت‌الله حائری یزدی عضو جمعیت شیر و خورشید قم بود. از طریق این جمعیت نیز دریافت کمک‌های مالی و جنسی آغاز گردید.<sup>۳</sup> تمامی کمک‌های مردمی و دولتی به شخص حاج‌شیخ فرستاده شد و تحت مدیریت او هزینه گردید.

حاج‌آقا روح‌الله همان روز، دوم خرداد، یا فردایش، وارد قم شد. در اراک، خبر سیل قم را شنیده بود. نگران، خود را به آستانه شهر رسانده بود. اما خودرو حامل او از امامزاده شاه جمال نتوانست جلوتر بیاید. یک فرسنگ تا قم مانده بود. از آنچه می‌دید متعجب بود. بسیار نگران خانواده‌اش شد. وقتی به خانه رسید، خیس آب و اندود گل بود: پابرهنه، گوشه‌های قبا را در جیب فرو برده، شلوار را بالا زده، عمامه را به گردن پیچیده... قدس ایران کنار دو پسرش، مصطفی و علی، خبرهای مخرب شهر را دیده و شنیده بود. «در خانه نشسته بودم. سایه مردی را دیدم که وارد حیاط شد. از جا پریدم [و] پرسیدم: کیه؟ گفت: منم روح‌الله. و با نگرانی پرسید: شما از خطر سیل نترسیدید؟ گفتم: نه. و با اشتیاق به پیشواز حاجی رفتم.»<sup>۴</sup> داخل نشد. همان‌جا لباس‌های خیس و گل‌آلود تنش را درآورد. همسر، لباسی را که پدر و مادرش به رسم هدیه برای دامادشان خریده بودند آورد و گفت که غیر از این لباسی نداری. حاج‌آقا روح‌الله گفت: «تا تو را دارم همه چیز دارم.» پوشید و وارد اتاق شد. [مصطفی را به آغوش گرفت. زبان کودکانه گشود. هنوز به حرف نیامده بود. بر سر بالین علی رفت و نگاهی به چهره چهار ماهه او انداخت...]

یکصدو سه روز از وداع زن و شوهر می‌گذشت.

### شاگرد شوهر

در همین اوان بانو قدس ایران آموزش سیوطی را نزد حاج‌آقا روح‌الله آغاز کرد. بیش از

- 
۱. همان، شمه ۲۱۹۹ (۸ خرداد ۱۳۱۳)، ص ۱.
  ۲. همان‌جا؛ همان، شمه ۲۲۰۳، (۱۴ خرداد ۱۳۱۳)، ص ۱.
  ۳. همان، شمه ۲۱۹۸ (۷ خرداد ۱۳۱۳)، ص ۱.
  ۴. اقلیم خاطرات، ص ۳۴۹؛ بانوی انقلاب سنجیده‌ای دیگر، صص ۹۷ و ۹۸.
  ۵. یادها و یادمان‌ها...، ص ۲۹.

چهار سال از درس آموزی او نزد شوهرش می‌گذشت. ابتدا هیأت خواند. آموزش ریاضیات یک سال به درازا کشید. پس از آن درس‌گیری جامع‌المقدمات شروع شد. همه عناوین این مجموعه، از امله تا صمدیه، شامل پانزده کتاب را آموخت. «دو بچه داشتم که سیوطی را شروع کردم.»<sup>۱</sup>

پیشنهاد ادامه تحصیل را آقاسیدروح‌الله به او داده بود. با علاقه پذیرفته، اما چون طعم کلاس، همدرسی و هم‌شاگردی را چشیده بود، می‌دانست که با حضور در فضای مدرسه پیشرفت بیشتری می‌کرد. «اگر چهار نفر دیگر اهل درس بودند و با من مباحثه می‌کردند، خیلی فرق داشت. آدم در کلاس می‌بیند که این دوستش درس می‌خواند و آن یکی هم درس می‌خواند و تشویق به تحصیل می‌شود... در میان دوستانم خیلی به تحصیل علاقه‌مند بودم.»<sup>۲</sup>

### سفر به خمین

در همین سال بانو قدس ایران همراه شوی خود به خمین رفت؛ شاید برای شرکت در مراسم ازدواج برادر شوهرش. در میان راه به سلطان‌آباد عراق رسیدند. حاج‌آقاروح‌الله از همسرش خواست لحظاتی در محل ایستگاه خودروها منتظرش باشد. «آقا در اراک دوست پزشکی داشت که می‌خواست وی را ببیند.» در این فاصله دست مصطفای چهار ساله را گرفت و به بازاری که روبروی گاراژ بود رفت.<sup>۳</sup> مغازه‌ها را از زیر چشم گذراند تا به محوطه‌ای در انتهای بازار رسید. آنجا درختانی بزرگ و زیبا سر به آسمان می‌ساییدند. بالذت تماشا کرد و بازگشت. «آقا هم رسید و با هم به خانه دوست‌شان رفتیم.» ناهار خوردند و استراحت کردند. بعدازظهر به سوی خمین راه گشودند. خاستگاه شوهرش را کم و بیش به روستایی شبیه دانست که پیرامونی سرسبز و آباد دارد. در خانه آقاسیدمرتضی ساکن شدند. در همان روزهای نخست دانست که چه ارتباط صمیمانه‌ای بین حاج‌آقاروح‌الله و دو برادرش جاری است؛ به ویژه به برادر بزرگتر احترام چشمگیری می‌گذاشت. دانست که ماترک پدری شوهرش چگونه به دست صاحب‌خانم، عمه مدیر خانواده، مراقبت، اداره و به یادگار

۱. «پای صحبت‌ها و خاطرات یار آفتاب»، ص ۱۴.

۲. همان، صص ۱۴ و ۱۵.

۳. مرحومه سرکار خانم خدیجه ثقفی در یادکرد از این سفر، نامی از پسر تازه به دنیا آمده‌اش، علی، نمی‌کند. در حالی که او حدود سه سال در این دنیا زیست.



گذاشته شده است. دانست که ساختمان بزرگ این خانه در اندر دشت با سه اتاق بزرگش از آن آقاسیدمرتضی، ساختمانی دیگر با امکاناتی کامل متعلق به شوهرش، و زمین اطراف خانه مربوط به آقاسیدنورالدین است. «به دلیل اینکه او متمول بود و می‌توانست به سلیقه خود آنجا را بسازد.»<sup>۱</sup> اینها را دانست، اما آنچه بر او نگذشت، لحظات خوشی بود که گمان کرده بود بر او خواهد گذشت. تعصب حاج آقاروح‌الله به قدس ایران بی‌پایان بود. نباید به حریمی که پیرامون همسرش کشیده بود، آسیب برسد. «هر شب روی نقشه جغرافیا بهشت و جهنم را ترسیم می‌کرد و راه خروج و ورود و سنگرهای پدافندی آن را دقیقاً نشان می‌داد... در آنجا... مرد و زن فامیل با هم بودند. بقیه اگر با نامحرم حرف می‌زدند اشکال نداشت، ولی اگر من حرف می‌زدم ناراحت می‌شد.»<sup>۲</sup>

همسر اول آقاسیدنورالدین، سیاره خانم، چند سال پیش در گذشته بود. دومین ازدواج او همان روزها سرگرفت. همسر دوم، خانم محترم مستوفی بود. بعد از چهل روز هر دو خسته و مانده خمین را به قصد قم ترک کردند.

### عشق بی پایان

در کنار این تعصب، قدس ایران یادآور عشق بی‌پایان شوهرش نیز هست. «آقا از سه جهت مراعاتم می‌نمود: یکی حفظ سلامت، دوم احترام بسیار، و سوم اظهار علاقه وافر. او شدیداً مرا دوست داشت.»<sup>۳</sup>

قامتات نازم که از سرو سهی دلکش تر است

نوک مژگانت همی خون ریزتر از خنجر است...

ناز پروردی که در بازار حسن و دلبری

قیمت یک طاق ابرویش [ابرویت] زیوسف برتر است.<sup>۴</sup>

این دو بیت بازمانده غزلی است که حاج آقاروح‌الله کنار دریاچه ارومیه برای همسرش

سرود.

۱. اقلیم خاطرات، ص ۳۵۶.

۲. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۱۵۷.

۳. همان، ص ۸۸.

۴. همان، ص ۱۵۰.

«آقا برای من سه الی چهار شعر گفته است که اول هر بیت [به ترتیب] با [حروف] اسم من شروع شده که مجموعاً «قدس ایران» می‌شود. مثلاً این شعر:

قد دلجویت اندر گلشن حُسن

یکی سروی است کاندر کاشمر نیست

در آیین من، آب زندگانی

از آن شیرین دهن پاکیزه‌تر نیست

سری کان گوی چو گانت نباشد

به چو گانش زخم آن را که سر نیست

اگر تخم محبت جز تو کارد

زیبخش برکنم کان باثمر نیست

یکایک جمله اعضای تو نیکوست

به نیکویی تو کس در بشر نیست

«ر» و «الف» را یادم رفته است.

نهال عشقت اندر قلب هندی

به غیر از آه و حسرت بارور نیست

به آقا گفتم حسرت ندارد. گفت: «چیز دیگری نتوانستم جور کنم.»<sup>۱</sup>

### در تنگنای تمدن

اداره معارف قم در ۱۳۱۳ موظف شد نام مدرسان حوزه علمیه این شهر را تهیه کرده، به وزارت معارف اطلاع دهد. فهرستی ۲۲ نفره، به ضمیمه شمار طلاب، نام مدارس دایر و تعداد مدرسان هر مدرسه آماده شد. «آقای حاج آقا روح‌الله خمینی» در ردیف شانزدهم صورت اسامی مدرسان نوشته شده بود.<sup>۲</sup> مدارس فعال عبارت بودند از فیضیه با ۲۰۰ طلبه

۱. همان، صص ۱۵۰ و ۱۵۱.

۲. خاندان امام خمینی به روایت اسناد، ص ۱۵۳. این فهرست شامل نام‌های ذیل بود: ۱- آقا شیخ محمد علی قمی، ۲- آقامیرزا محمد قمی مجتهد، ۳- آقا سید محمد تقی مجتهد خوانساری، ۴- آقا سید محمد کوه‌کمره‌ای تبریزی، ۵- حاج سید محمد باقر قزوینی، ۶- حاج سید احمد خوانساری، ۷- حاج میرزا عبدالله طهرانی، ۸- آقامیرزا محمد همدانی، ۹- حاج میرزا عبدالحسین صاحب‌الداری، ۱۰- آقا شیخ عباسعلی شاهرودی، ۱۱- آقامیرزا خلیل‌الله کمره‌ای، ۱۲- آقامیرزا سید علی اکبر برقی، ۱۳- حاج میرزا محمد علی ادیب طهرانی، ۱۴- آقا سید محمد رضا گلپایگانی، ۱۵- حاج میرزا ابوالفضل قمی زاهد،

و ۱۳ مدرس، دارالشفاء با ۴۰ طلبه و دو مدرس، مهدی‌قلی‌خان با ۲۰ طلبه و یک مدرس، حاج‌ملا محمدصادق با ۴۵ طلبه و دو مدرس، حاج‌سیدصادق با ۱۴ طلبه و یک مدرس، رضویه با ۵۵ طلبه و دو مدرس، ناصری (جهانگیرخان) با ۱۶ طلبه و یک مدرس. طلبه‌هایی که در خانه‌ها ساکن بودند ۳۱۰ نفر و در جمع ۷۰۰ دانشجوی علوم دینی در قم مشغول تحصیل بودند.<sup>۱</sup>

اجبار طلاب به دادن امتحان از نخستین ماه‌های سال ۱۳۰۸ شروع شده بود. بنا به گفته شاه‌دان، وزارت معارف در آزمون‌گیری رفتاری غیرمتعارف داشت. پرسش‌هایی از طلاب می‌شد که از علوم معمول حوزه‌ای نبود؛ از تاریخ، جغرافیا، ریاضی و زبان انگلیسی سؤالاتی طرح می‌شد. حاج‌آقا روح‌الله در این زمان یکی از ممتحنین حوزه علمیه قم بود. مأموری که از تهران برای ابلاغ مواد امتحانی به قم آمده بود درصدد ملاقات با اعضای هیأت ممتحنه بود. گویا آقای خمینی علاقه‌ای به حضور در این جلسه نداشت و به دیگری که قرار بود در آن شرکت کنند گفت: «شما آقایان در آن جلسه حاضر نشوید [و اگر می‌خواهید حاضر شوید بگویید] ما در اینجا قال‌الصادق [ع] می‌خوانیم ... شما راجع به قال‌الصادق [ع] هر سؤالی دارید پرسید تا ما جواب دهیم... ما مخالف زبان خارجه نیستیم، منتها مدرس بیاورید اینجا تا آن را به طلبه‌ها یاد بدهد.»<sup>۲</sup> دیگر آن که بابت هر برگه امتحان پنج تومان از طلبه‌ها می‌خواستند؛ و این در حالی بود که شهریه آنان برای گذراندن یک ماه سه تومان بود. سخت‌گیری‌ها عمده بود. آیت‌الله حاج‌شیخ عبدالکریم حائری اعتراض کرد. ایشان به دولت گفت که مواد امتحانی و پرسش‌ها را او باید تعیین کند نه وزارت معارف. گفت که مگر او برای سربازخانه‌ها فرمانده می‌گمارد که دولت هم برای طلبه‌ها مواد امتحانی و سؤال استخراج نماید؟ [هر کاری صلاحیت و تخصص خود را دارد.] هر چند در پی تلاش‌های حاج‌شیخ دروس امتحانی محدود به علوم رایج حوزوی گردید، اما سخت‌گیری‌ها در پوشیدن لباس روحانیت همچنان ادامه داشت. موفقیت دانشجویان علوم دینی در امتحانات، آنان را مجاز به بر کردن لباس و نرفتن به سربازی می‌کرد.<sup>۳</sup> موقعیت اجتماعی طلاب در سال ۱۳۱۴ بسیار سخت‌تر از پیش شد. رضاشاه پس از سفر

۱۶- حاج‌آقا روح‌الله خمینی، ۱۷- آقامیرزا مصطفی صادقی مجتهد قمی، ۱۸- آقاسیدشهاب‌الدین نجفی مرعشی حسینی،

۱۹- حاج‌شیخ مهدی مازندرانی، ۲۰- آقاشیخ محمدحسین قمی، ۲۱- آقاشیخ حسن قمی، ۲۲- آقاشیخ محمدعلی عراقی.

۱. همان، ص ۱۵۴.

۲. خاطرات ۱۵ خرداد، تبریز (دفتر دوم)، صص ۱۱۳ و ۱۱۴.

۳. تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (تاریخ حوزه علمیه قم)، ج ۱، صص ۴۸ و ۴۹.

۳۶ روزه‌اش به ترکیه<sup>۱</sup> با دو تصمیم وارد ایران گردید: پی‌گیری مجدانه تغییر لباس مردان، و برداشتن چادر و کشف حجاب زنان. وی یقین پیدا کرده بود که رسیدن به دنیای متمدن منوط به اجرای این دو تصمیم است! البته کشف حجاب و تا حدی تغییر لباس، به ویژه به سر گذاشتن کلاه پهلوی، حداقل یک دهه پیشینه داشت. همواره گروهی از مقاله‌نویسان و شاعران در مذمت حجاب و ضرورت اجتناب زنان از پوشش‌های سنتی می‌نوشتند و می‌سرودند. زنان گروه اندکی از کارگزاران در محافل غیررسمی بدون حجاب رایج همراه شوهران‌شان شرکت می‌جستند. از سوی دیگر حاکمیت نیز در حمایت از زنان بی‌چادر و پیچه برای حضور در خیابان‌ها و مجالس دستورات عمل‌هایی صادر کرده بود؛ اما این روند، توان تبدیل پوشش‌های سنتی زنان و حتی مردان به البسه پیشنهادی حکومت را نداشت.

با آغاز سال ۱۳۱۴، زور و اجبار، و تهدید و تعقیب پشتوانه اجرای تصمیمات یادشده گردید. دستور کشف حجاب و تغییر لباس، به اسم جشن در همه شهرهای کوچک و بزرگ، حتی در مقیاس قصبه‌ای چون خمین داده شد. این مراسم در اماکن آموزشی، کلوپ‌ها، تالارها یا خانه افراد سرشناس برگزار می‌شد. مسئولان حکومتی و مأموران انتظامی عهده‌دار برپایی این جشن‌ها بودند. در خمین، حاج‌میرزا محمد مهدی احمدی و آقاسیدمرتضی [پسندیده] را خلع لباس کرده، به زور به مراسم جشن کشف حجاب بردند. «آمدند عمامه و عبای ایشان [حاج‌میرزا محمد مهدی احمدی] را کردند و یک پالتو به دوش ایشان انداختند... اخوی کوچک من [سید نورالدین] ... فرستاد از منزل‌شان یک دست لباس کت و شلوار و شنل مشکی و کلاه لگنی (تمام لبه) آوردند و من از لباس ... ارتجاعی بیرون آمده و به تمدن و آزادی راه پیدا کردم!»<sup>[۱]</sup> یکی از نوجوانان اهل خمین که آقاسیدمرتضی را با لباس مبدل دیده بود، وی را چنین توصیف کرد: «در حالی که داشتم از پله‌های بازار بالا می‌رفتم، مردی را دیدم با قد بلند که کت و شلوار سفید و جالبی به تن کرده بود و کلاه دوره‌داری هم به دست گرفته بود. چند نفر هم همراه او بودند و به سمت مسجد حرکت می‌کردند. من که تحت تأثیر وقار و اندام خوب مرد سفیدپوش قرار گرفته بودم، از پدرم سؤال کردم که ایشان کیست؟ ... وقتی به منزل برگشتم پدرم برایم توضیح داد که [او] پسر مرحوم آقامصطفی است و چون از طرف دولت... به روحانیت فشار آورده‌اند که عمامه و لباس آخوندی را از تن درآورند، ایشان هم به اجبار

۱. وی ۱۲ خرداد تهران را به قصد آنکارا ترک کرد و ۱۷ تیر از ترکیه وارد مرز ماکو شد.

کت و شلوار به تن کرده است.<sup>۱</sup> جشن کشف حجاب و تغییر لباس در عمارت سالارمحتشم برپا شده بود. این دو مجتهد نامور خمین را به آن مراسم بردند. «تجار را هم وادار کرده بودند به تغییر لباس... در آن زمان تجار هم مانند علما و روحانیون قبا می پوشیدند و جمعی از تجار عمامه هم بر سر می گذاشتند. زنها هم ناچار شده بودند که بدون چادر شرکت کنند؛ گرچه لباس پوشیده‌ای بر تن داشتند و مقنعه هم پوشیده بودند.»<sup>۲</sup> هر چند حاج میرزا محمد مهدی با فاصله‌ای اندک و آقاسید مرتضی چندی بعد عبا و قبا و عمامه را باز پوشیدند، اما مأموران دولتی توانستند با خلع لباس موقت این دو مجتهد از مردم منطقه زهر چشم بگیرند و قاطعیت حکومت را در اجرای تغییر لباس مردان و کشف حجاب زنان به نمایش بگذارند.

با این قیاس، حال و روز هفتصد طلبه علوم دینی ساکن در حوزه علمیه قم قابل تصور است. یکی از شاهدان آن دوره گفته است که طلاب تحت فشار و آزار مأموران حکومتی قرار گرفتند. «عمامه‌ها را از سرشان برمی داشتند، به این بهانه که آنان را متحدالشکل سازند. هر روز صبح یکی از پاسبانان به مدرسه می آمد و طلبه‌ها را به شهربانی می برد و از آنان التزام می گرفت که متحدالشکل شوند. طبعاً یکی دو نفر از طلبه‌ها التزام می دادند و آزاد می گشتند، اما برای فرار از دست مأموران، از قم بیرون می رفتند. روزها در بیابان‌ها و باغ‌های اطراف شهر زندگی می کردند و شب هنگام به مدرسه بازمی گشتند. من نیز صبح زود بیرون می رفتم و مایحتاج روزانه را می خریدم و به مدرسه می آمدم و تا نزدیک غروب بیرون نمی آمدم، مبادا که گرفتار شوم.»<sup>۳</sup>

در یکی از همین روزها وقتی حاج آقا روح‌الله خمینی برای ادامه تدریس در مدرسه خود حاضر شد، فقط یک طلبه را برای درس آموزی حاضر دید. «[روحانیانی که دستگیر می کردند می بردند به نظمی و نمی گفتند] برو لباسات را عوض کن؛ همان جا عبا و قبا را وسطاش را پاره می کردند، می ریختند دور که این کت و شلوار مثلاً بشود... به حوزه‌ها به قدری فشار آوردند: اینها که در درسی که مثلاً یک عده‌ای بودند که خود من درس می گفتم آن وقت برای یک عده‌ای، مثلاً چندین نفری؛ یک روز که من رفتم [برای تدریس] یک نفر [آمده] بود. گفتند که اینها همه بین الطلوعین از حجره‌هایشان فرار کردند به سوی باغ‌ها؛ و آخر سر از باغ‌ها دوباره با یک لباسی،

۱. خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، ص ۱۱۵.

۲. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، صص ۱۷۳ تا ۱۷۵.

۳. تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (تاریخ حوزه علمیه قم)، ج ۱، صص ۵۷ و ۵۸.

با یک طوری که معلوم نشوند، می‌آیند توی حجره‌های شان. می‌ریختند در مدارس و طلبه‌ها را، اهل علم را از مدارس می‌گرفتند و می‌بردند که عمامه باید نداشته باشید؛ باید نظام وظیفه بروید. هزار جور بساط درست می‌کردند.»<sup>۱</sup>

### اصلاحات خونین

در کنار اجرای طرح تحمیلی پوشش مردان و زنان، تصمیماتی نیز در چگونگی سوگواری‌های ماه محرم گرفته شد که مهم‌ترین آن جلوگیری از دسته‌روی عزاداران بود. نیمه فروردین ۱۳۱۴ با آغاز ماه محرم همراه گردید. گفته شده پیش از رسیدن دهم محرم، برخی روحانیان با فرستادن تلگرام‌هایی به شاه خواستار رفع محدودیت‌های اعمال شده در عزاداری شدند، اما این درخواست منجر به دستگیری و حبس آنان تا فردای دهم محرم گردید. بیشترین مخالفت با منع عزاداری‌های خیابانی در بابل صورت گرفت. زلزله در هشتم محرم بابل را لرزاند. مردم وادار شدند خانه‌ها را ترک کنند، و همین عامل موجب نادیده گرفتن حکم دولت و راهاندازی دسته‌های عزاداری شد. نظمیۀ رودرروی عزاداران ایستاد و دو کشته داد.

ناظران خارجی نوشتند که در تهران عزاداری‌های روز عاشورا به تجمع عزاداران در مساجد و خانه‌ها محدود شد و حتی سوگواران مراقب بودند که شیوه عزاداری‌شان از حد سینه‌زنی فراتر نرود.<sup>۲</sup> موضوع به همین‌جا محدود نگردید و رفته‌رفته مجالس عزاداری رنگ و بوی زیرزمینی گرفت. حاج آقا روح‌الله که خود ناظر این ماجرا بود، بعدها گفت: «... رضاشاه ... تمام مجالس دینی را تعطیل کرد. یک وقتی می‌دیدید که یک مجلس خطابه، یک مجلس موعظه می‌خواست در سرتاسر ایران به پا بشود، برای‌شان امکان نداشت و هیچ ممکن نبود در علن یک همچو کاری بکنند. نصف شب، قبل از صبح، گاهی به [طور] قاچاقی یک همچو کاری می‌شد. آن وقت هم مأمورین، همان وقت هم مراقب بودند و گاهی می‌ریختند و می‌بردند.»<sup>۳</sup>

آنچه در مسجد گوهرشاد مشهد مقدس، مکان گردهم‌آیی‌های مردم شهر در مناسبت‌های گوناگون، اتفاق افتاد، نشان داد که غیر از زور و اجبار، تهدید و تعقیب، کشتار و خون‌ریزی

۱. صحیفه امام، ج ۸، ص ۲۹۲؛ همان، ج ۴، ص ۴۸.

۲. مجد، محمدقلی، رضاشاه و بریتانیا - بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا، ترجمه: مصطفی امیری، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۹ش، صص ۱۷۵ و ۱۷۶.

۳. صحیفه امام، ج ۴، ص ۴۷.

نیز در انتظار مخالفان اصلاحات (!) رضاشاه است. نماینده سیاسی دولت آمریکا در تهران باور داشت که «هیچ‌یک از اصلاحات دوران رضاشاه به اندازه کشف حجاب با احساس اضطراب و بلاتکلیفی و یا انزجار علنی از رژیم کنونی در میان مردم همراه نبوده است... بسیاری از آنهایی که شاید در رواج کلاه فرنگی برای مردان محاسنی هم متصور بودند، در پیشنهاد تغییر پوشش زنان فقط شرّ می‌دیدند و بس.»<sup>۱</sup>

حاج آقا حسین قمی یکی از مخالفان پیشتاز تغییر لباس و کشف حجاب بود. وی در هر اقدامی که منجر به گسترش فرهنگ غرب و تحدید مظاهر اسلامی می‌شد موضعی مشابه داشت. شناخت آیت‌الله قمی و رضاشاه از یکدیگر باید به سال ۱۳۰۲ بازگردد؛ یعنی به زمانی که هیأت تبشیری آمریکایی‌ها در صدد خرید زمین در مشهد بود. این هیأت که رونمای فعالیت‌هایش، خیریه، و زیربنای آن تبلیغ مسیحیت بود، در سال ۱۳۰۱ در تدارک خرید زمین و ساخت بیمارستان، مدرسه، کلیسا و خانه‌های سازمانی برآمد. این اقدام از همان ابتدا با مخالفت رؤسای روحانی مشهد روبرو شد.<sup>۲</sup> آنان آقای قمی را نماینده خود جهت پی‌گیری این امر برگزیدند. حدود نه سال از اقامت وی در مشهد می‌گذشت. مکاتباتی چند، اما بی‌فایده، با دولت انجام گردید. در نهایت آیت‌الله قمی در هشتم اردی‌بهشت ۱۳۰۲ نامه‌ای خطاب به رضاخان، وزیر جنگ/ وزیر قدرتمند دولت فرستاد و خواست از اقدامات هیأت تبشیری آمریکا در مشهد جلوگیری شود. رضاخان هم در پاسخ گفت که اگر اعتراضی دارید به دولت بدهید نه وزارت جنگ.<sup>۳</sup> اعتراض آقای قمی به فعالیت‌های به ظاهر فرهنگی، اما در باطن سیاسی روس‌ها برای توسعه مرام بلشویکی در مشهد از دیگر خبرهایی است که اسناد گزارش می‌دهند.<sup>۴</sup>

شناخت حاج آقا حسین قمی از رضاخان در ۱۳۰۳ به جایی رسید که وقتی ایران را در زمستان آن سال به قصد عتبات عالیات ترک کرده، به آنجا رسید، علیه رضاخان، که اینک ریاست دولت را به عهده داشت، سخن راند و او را متهم به تضعیف اسلام کرد.<sup>۵</sup> اینک بیش از ده سال از آن موضع‌گیری می‌گذشت و مشهد در التهاب اعمال قانون تغییر

۱. رضاشاه و بریتانیا...، صص ۱۷۸ و ۱۷۹.

۲. روزشمار تاریخ معاصر ایران، ج ۲، صص ۷۰۸، ۷۲۴ و ۷۳۷.

۳. همان، ج ۳، ص ۶۹.

۴. همان، ص ۴۴۰.

۵. همان، ج ۴، ص ۵۲۶.

البسه و به ویژه طرح کشف حجاب بسر می‌برد. نشست چند باره روحانیان معترض شهر به این نتیجه رسید که حاج آقا حسین قمی برای بازداشتن رضاشاه از اجرای تصمیمات اخیرش راهی تهران شود. وی به تهران آمد و در شهری ساکن شد. خبر ورودش به جنوب تهران گروه‌های گوناگون را به آنجا کشاند تا جایی که نگرانی حاکمیت را برانگیخت. «خبر ورود او خیلی زود به گوش مسلمانان متدین رسید و در ۴ ژوئیه/ ۱۲ تیر بیشتر بازاری‌ها حجره‌هایشان را بستند و صدها نفر به سوی مسجد [حرم شاه‌عبدالعظیم علیه‌السلام] روانه شدند تا نظرش را درباره اصلاحات اخیر جويا شوند. بلافاصله عده‌ای مأمور یونیفورم‌پوش و لباس شخصی به مسجد اعزام و بدین وسیله مانع از تماس مردم با ملا شدند... روز ۶ ژوئیه/ ۱۴ تیر یک بار دیگر بازار تعطیل شد، ولی مأموران پلیس بازاری‌ها را تهدید کردند که اگر حجره‌هایشان را باز نکنند مقامات دولت همه اجناس‌شان را به حراج می‌گذارند و آنها هم اجباراً حجره‌هایشان را باز کردند.»<sup>۱</sup>

در این روزها حاج آقا روح‌الله خمینی تهران بود. شاید با خانواده برای دیدار خویشان همسرش آمده بود؛ و نیز چه بسا برای ملاقات استادش، آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی که اخیراً پس از هفت سال اقامت و تدریس در قم به تهران بازگشته بود و در پایتخت بسر می‌برد. پیش از حصر حاج آقا حسین قمی، به دیدارش رفت. «یک وقت مرحوم آقای قمی خودش تنها پا شد راه افتاد آمد؛ که من تهران بودم. ایشان به حضرت عبدالعظیم آمدند و ما رفتیم خدمتشان؛ و ایشان قیام کردند... مردم با او همراهی درست نکردند... در همان‌جا حبس‌اش کردند.»<sup>۲</sup>

رضاشاه تن به درخواست آیت‌الله قمی نداد و با او دیدار نکرد. مشهد در انتظار نتیجه سفر آقای قمی به تهران بود.

گروه‌هایی از مردم در مسجد گوهرشاد گرد آمدند و ضمن شنیدن سخن معترضان و اعطان و خطیبان نسبت به موقعیت آیت‌الله محصور در شهری ابراز نگرانی کردند. سخنرانی‌های محمدتقی بهلول علیه سیاست‌های رضاشاه مردم را بیش از پیش علیه شاه تهییج کرد. وی روز جمعه، ۲۰ تیرماه دستگیر و زندانی شد، اما به دست مردم آزاد گردید. تهاجم مأموران مسلح به مردم در این روز چندین کشته و مجروح به جا گذاشت. دو روز بعد، در ۲۲ تیرماه، حدود ده هزار تن در مسجد گوهرشاد اجتماع کردند. دستور متفرق کردن مردم حتی به قیمت

۱. رضاشاه و بریتانیا...، ص ۱۷۹.

۲. صحیفه امام، ج ۴، ص ۲۱۷.



ویران شدن حرم امام رضا علیه السلام، از تهران رسید، اما نیروهای نظامی مشهد با سرپیچی از فرمان افسران، تن به اجرای این دستور ندادند. یکی از نظامیان متمرّد خودکشی کرد و تعدادی دیگر بازداشت شدند. به زودی پانصد مأمور مسلح از شهر مجاور به مشهد رسید و هم‌اینان آتش مسلسل‌ها و تفنگ‌ها را به روی مردم گشودند. سرکنسول افغانستان که پی‌گیر کشته شدن حداقل هشت زائر افغانی در مسجد گوهرشاد بود، شمار جان‌باختگان را حدود پانصد نفر یاد کرد؛ و هشتصد مجروح و دو هزار زندانی و ناپدید را نیز به آن افزود. یک مبلغ آمریکایی ساکن مشهد گفت که چهارصد تا پانصد نفر کشته و مجروح؛ پانصد تا ششصد نفر هم دستگیر شده‌اند. نظمیه مشهد آماری متفاوت ارائه کرد و تعداد کشته‌شدگان را بیست و پنج تن و مجروحان را شصت نفر اعلام نمود. کنسولگری انگلیس در مشهد محرمانه گفت که مقامات نظامی یکصد و بیست و هشت کشته را در گورهای جمعی دفن کرده‌اند. این منبع تعداد زخمی‌ها را حدود سیصد نفر و دستگیرشدگان را بیش از هشتصد نفر یاد کرد.<sup>۱</sup>

آیت‌الله قمی، مغموم و افسرده از فاجعه گوهرشاد اجازه بازگشت به مشهد نیافت. وقتی پیشنهاد عزیمت به بین‌النهرین را داد، با استقبال حکومت روبرو شد؛ هر چه دورتر بهتر! در همین روزها، روزهایی که حاج آقا روح‌الله در تهران بسر می‌برد و هنوز کشتار مردم در مسجد گوهرشاد رخ نداده بود، در انتهای نگاهشته‌ای فشرده، که توصیه‌نامه‌ای عرفانی به یکی از شاگردان مستعد خود، میرزا جواد همدانی، بود، دیدگاه خویش را درباره تمدن و تجدیدی که حاکمان مملکت در حال پیاده کردن آن بودند تشریح کرد. نکته مهم در این فراز اشارتی است که نویسنده به کج‌فهمی دست‌اندرکاران از تمدن می‌کند، تا جایی که تمدن حقیقی را از آنان گریزان توصیف می‌نماید؛ اگر به شرق روند، تمدن به غرب می‌گریزد و اگر به غرب روی آورند، تمدن به شرق فرار خواهد کرد. «پرهیز و برحذر باش ای برادر روحانی و دوست عقلانی از این اشباح مدعی تمدن و تجدد که آنان ستوری رمیده و گرگ‌هایی درنده و شیطانی انسان‌نما هستند که از حیوان گمراه‌تر و از شیطان پست‌ترند. و قسم به جان حقیقت که میان آنان و تمدن آنچنان فاصله دوری است که اگر به شرق روند تمدن به غرب گریزد و چون به غرب روی آورند تمدن به شرق برود؛ و همانند تو که از شیر می‌گریزی، تمدن از ایشان در فرار است که ضرر ایشان بر بنی آدم از آدمخوارگان بیش است.»<sup>۲</sup>

۱. رضاشاه و بریتانیا...، صص ۱۸۴ تا ۱۸۸.

۲. صحیفه امام، ج ۱، صص ۱۱ و ۱۲.

## در جهان وحدت

شاید بتوان از زمان نگارش این وصیت عرفانی در چهاردهمین سال از قرن چهاردهم شمسی، به این گمان رسید که نویسنده همچنان در حال تجربه جهان وحدانی بوده است. آسمان اندیشه حاج آقا روح‌الله از همان زمان که با سحابی حکمت و عرفان پوشیده شد، همواره در حال اوج دادن عقل و دل به سوی خورشید توحید بود. او با ریاضت عقلی و روحی به انقطاع از پدیده‌ها و آفریده‌ها رسید؛ و این بریدگی، البته نه در ظاهر، که در باطن او شکل گرفت. وی هرگز از فرازهای عقلی و روحی خود، از بی‌وزنی در ذات احدیت، از انحصار نگاهش به آیات و اسماء ربوبی، خروج از تاریک‌خانه هیولانی، و بالاخره هجرت به سوی الله، کلمه‌ای به میان نیاورد و خبری از سیر خود نداد، بلکه همه آنها را سرّ دانست. او نه تنها بر نماند داشت سلوک خود پای فشرد، بلکه به مستعدان و مشتاقان این عرصه توصیه کرد از عرضه این معارف بر نااهلان خودداری کنند؛ همانان که دچار کدورت عقل و ذوق هستند.<sup>۱</sup> تنها یک بار و تنها یک جا از حضور همواره‌اش در عالم وحدت نوشت؛ آن هم نه به تصریح، بلکه به تلمیح.<sup>۲</sup>

این دوره از کی آغاز گشت؟ چندان روشن نیست. اما شتاب او به دانستن بیشتر و کنش‌های درونی‌اش در رسیدن به آگاهی و شکافتن پرده‌های شهود هنگام درس‌آموزی نزد آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی، این گمان را تقویت می‌کند که آقا روح‌الله از ۱۳۰۵ از محارم جهان وحدت بوده است. و آن تلمیح، به بقای او در این عالم، تا ۱۳۶۳ق/۱۳۲۳ش صراحت دارد. «ما احکام فطرت را در بعضی از رساله‌ها و کتاب‌ها به طور تفصیل نگاشته‌ایم، مخصوصاً در رساله‌ای که از پیش در شرح حدیث جنود عقل و جهل [به سال ۱۳۶۱ق] نوشته‌ایم، ولی در خلال شرح خامه از نوشته بازماند و قلم آنجا رسید سر بشکست و تاکنون توفیق الهی شاملم نشده تا آن شرح را تمام کنم و خدای تعالی گرفتارم فرمود که به احکام کثرت دچار گشتم.»<sup>۳</sup> اینها، جملات پایانی

۱. همان، صص ۱۱ و ۱۹.

۲. آیت‌الله محمدعلی گرامی، ضمن یادکردهای خود از امام خمینی جمله‌ای به نقل از کتاب طلب و اراده، نوشته امام خمینی می‌آورد که به این موضوع صراحت دارد: «ولقد کتبت فی هذا الموضوع فی سالف الزمان اذ کنت فی عالم الوحده و بعد فلما ابتلانی الله بالکثرة و لله الحمد، عاقبتی عوائق... من زمانی که در عالم وحدت بودم درباره این موضوع [= فطرت] مطالبی نگاشته بودم. بعدها، وقتی خداوند مرا به کثرت مبتلا کرد و موانعی پیش آمد...» (خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، تدوین‌گر: محمدرضا احمدی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۶)

۳. خمینی، روح‌الله، طلب و اراده، مترجم و شارح: سیداحمد فهری، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ دوم، ۱۳۹۱، ص ۱۴۹.

او بر کتاب طلب و اراده است.

## پایان دو تعلیقه

حاج آقاروح الله در ۱۳۱۵ش نگارش دو تعلیقه را به پایان برد. نخست، حاشیه‌هایی بود که از ابتدای آموزش شرح فصوص الحکم نزد آیت الله شاه‌آبادی، بر کتاب نگاشت. نسخه‌ای که او در دست داشت، چاپ سنگی بود. این درس‌آموزی که از ۱۳۰۵ یا ۱۳۰۶ش شروع شده بود، دست کم تا ۱۳۱۰ش ادامه داشت؛ چرا که او در این سال (۱۳۱۰ش) آموزش مصباح‌الانس بین‌المعقول و المشهود را پیش استاد عرفانش آغاز کرد. حاشیه‌نگاری‌های یادشده بر شرح فصوص الحکم ۲۲۸ مورد است. بلندترین تعلیقه ۲۸۵ کلمه و کوتاهترین آن، ده واژه دارد. این تعلیقات شامل توضیحات، ترجیحات و انتقادات است؛ و نکته مهم در انتقادهای نویسنده حاشیه‌هایی است که «بی‌پرده و با درافکندن چالش‌هایی به نقد شارح و بعضاً ماتن می‌پردازد و گاهی نقدها تا سرحد تحلیل‌ها و تفسیرهای [آیت‌الله] شاه‌آبادی نیز گسترش می‌یابد... شمار این تعلیقات بالغ بر هشتاد... است.»<sup>۱</sup> همچنان که گفته آمد، بده بستان علمی استاد و شاگرد از کتاب مصباح‌الانس از ۱۳۱۰ش آغاز گشت و تا ۱۳۱۴ش، سال بازگشت آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی به تهران، ادامه یافت. او تقریباً یک سوم از مصباح‌الانس را با استادش خواند و ظاهراً مابقی را خود مطالعه کرد و حاشیه نوشت.<sup>۲</sup> حاج آقاروح الله در ۲۲ شهریور ۱۳۱۵ در زادگاهش، خمین، حاشیه بر مصباح‌الانس را به پایان برد و به تکمیل و تدوین تعلیقه شرح فصوص الحکم نیز پرداخت.

گرمای تاب‌فرسای قم، تابستان هر سال او را به شهری می‌کشاند؛ و بیشتر به خمین. در این سال ۱۳۱۵، نخستین دخترش پا به جهان گذاشت. نامش را صدیقه گذاشتند. قدسی مایل بود نام دختر اول‌شان فریده باشد. یکی از موارد اختلاف این زن و شوهر همین نامگذاری‌ها بود. قدسی در انتخاب نام مصطفی پیروز، در گزینش نام علی عقب نشسته بود. او نام مرتضی را پیشنهاد داده بود. دست آخر نامش را علی و لقبش را مرتضی گذاشتند. حالا

۱. ملکی، محمد، «امام خمینی و تعلیقه بر مقدمه فصوص الحکم»، کتاب‌های اسلامی، ش ۱۵ (زمستان ۱۳۸۲)، صص ۷۱ و ۷۲.

۲. «الی هیئنا قرأت الکتاب عند شیخنا العارف الکامل الشاه‌آبادی روحی فداء و قد اتفق انتقاله الی طهران فصرت محروماً من فیضیه دام ظلّه.» (خمینی، روح‌الله، تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و تعلیقات علی مصباح‌الانس، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲ش، ص ۴۴ [دوم])

می‌خواست دختر نوزادشان را فریده صدا کند. این بار نیز عقب نشست. «اما من هنوز مایل به فریده بودم. یک روز در حیاط بودیم به آقا گفتم ننوی فریده را تکان بده. آقا گفتند ما فریده نداریم. گفتم بسیار خوب [ننوی] صدیقه را تکان بده. آقا گفت حتماً. و بعد ننوی صدیقه را تکان داد.»<sup>۱</sup>

## درگذشت آیت‌الله حائری

آیت‌الله حاج‌شیخ‌عبدالکریم حائری یزدی ساعت ۲۳:۳۰ نهم بهمن ۱۳۱۵ چشم از جهان فرو بست. پانزده سال از زمانی که او به حوزه علمیه کم‌رمق قم آمد و با بنیانی نو جان تازه‌ای به آن بخشید می‌گذشت. مغناطیس فقاقت او عالمان بسیاری را به این شهر کشید و خیلی زود قم را به مرکز تعاطی آراء فقهی تبدیل کرد. حکمای نامور نیز برای بهره‌مندی از دانش آیت‌الله، چند سالی به قم آمده، ضمن شرکت در درس خارج او، به تدریس فلسفه همت گماشتند و حوزه علمیه قم را شریک گسترش معارف حکمی تهران کردند. مزایای سیاسی حضور حاج‌شیخ در قم کمتر از فواید علمی آن نبود. وجود او ادامه هر رخداد سیاسی مذهبی را به قم می‌کشید؛ چه این حادثه یک سرش در عتبات عالیات باشد، چه در تهران، اصفهان، تبریز و مشهد. هر چند دوری از سیاست را یکی از ویژگی‌های آیت‌الله بر شمرده‌اند، اما در پشت این واقعیت، باید به این حقیقت اشاره کرد که او نهال علوم دینی را آشکارا در حوزه علمیه قم غرس کرد و پنهانی با قنات سیاست آبیاری نمود.

فردای فرمان یافتن حاج‌شیخ، جراید پایتخت خبر را درج کردند و نوشتند که ساعت ۱۲ ظهر مراسم تشییع با حضور چند هزار نفر در قم انجام شد.<sup>۲</sup> دولت رضاشاه در یازدهم بهمن مجلس ترحیمی در مسجدشاه برپا کرد که رئیس‌الوزرا، برخی از اعضای کابینه، روحانیان و اصناف در آن شرکت جستند.<sup>۳</sup> این مراسم، محدود به تهران و قم نبود. مردم شهرهای دیگر نیز در سوگ رئیس روحانی کشور شرکت کردند، اما عوامل دولتی تضيیقاتی برای جلسه‌های ختم آیت‌الله در قم به اجرا گذاشتند. شاهدان نزدیک گفته‌اند: «در تمام شهرستان‌ها دو روز مجلس ترحیم گرفتند، ولی در قم مراسم تشییع جنازه و کفن و دفن بیشتر از نصف روز طول نکشید.

۱. بانوی انقلاب-خدیجه‌ای دیگر، ص ۱۶۲.

۲. روزنامه اطلاعات، ش ۳۰۳۷ (دهم بهمن ۱۳۱۵)، ص ۴.

۳. همان، ش ۳۰۳۸، (یازدهم بهمن ۱۳۱۵)، ص ۱.

همان شب هم فاتحه گرفتند و از فردای آن روز مجلس فاتحه قدغن شد. در تهران نیز از طرف دولت مجلس ترحیمی در مسجدشاه برگزار شد، ولی امام جمعه تهران که قصد داشت فاتحه‌ای بگیرد، پهلوی به او اجازه نداد. «منع برپایی مراسم ختم در مساجد قم، شاگردان و دوستان حاج شیخ را در خانه‌اش گرد آورد. «آنجا را دیگر نتوانست جلوگیری کند.»<sup>۱</sup>

ارادت علمی و قلبی حاج آقا روح‌الله به استادش، حاج شیخ، بارها در جملات کوتاه و موجز او رخ نمود. وی همواره از آقای حائری به «شیخنا»/ شیخ ما یاد می‌کرد. این ترکیب در واژگان اهل علم و دل، ضمن اشارت به شاگردی و مریدی، حکایت از والایی مقام و علو جاه استاد و مراد دارد؛ مخصوصاً اگر دانسته شود که این شاگرد تا چه اندازه در کاربرد القاب ممسک و محتاط بوده است. وقتی مقدمه کتاب *دعاء ثلاثه* را به نویسنده‌اش، حاج آقا روح‌الله خمینی، نشان دادند، آن را خواند. نویسنده مقدمه یادی از استاد مؤلف، مرحوم آیت‌الله حائری، کرده بود. «من برای مرحوم حائری از پیشوند حضرت آیت‌الله استفاده کرده بودم. امام وقتی به این جمله رسیدند ناراحت شدند و فرمودند: باید می‌نوشتی آیت‌الله العظمی. ایشان بطنی بودند در علم!»<sup>۲</sup>

گفتنی است پس از درگذشت حاج شیخ، حاج آقا روح‌الله، در درسی که بخواهد مطلبی به داشته‌های علمی‌اش بیفزاید، شرکت نکرد؛ اما برای مرور فقه و اصول، با عالمانی چون سیدصدرالدین صدر و سیداحمد زنجانی بحث و تبادل نظر داشت.<sup>۳</sup>

## گزارش شاگرد

«سید قدبلند خوش سیما»، «سی و شش ساله»، «محترم و معظم در چشم طلاب»، «چشمانی نافذ»، «پوشش مرتب»، «ریش کوتاه»، «مدرس فلسفه»، استاد «فاضل و بنام حوزه قم»، «باوقار و جاذبه شخصی»، «خونسرد و مسلط در مباحثات فقهی»، «مسلط بر نفس»، «تفوق در فضل و تقید به ظاهر و اصول اخلاقی»... اینها اوصافی بود که جوان هجده ساله خویی، که بعدها خود از اساطین فرهنگ ایران شد، در نخستین نگاه به حاج آقا روح‌الله خمینی در مدرسه فیضیه، و نخستین پرسش‌هایش درباره او، دید و شنید. «او در آن وقت، یعنی در سال ۱۳۱۶ [ش]... عصرها در حدود دو ساعت به غروب مانده به مدرسه فیضیه می‌آمد و

۱. تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (تاریخ حوزه علمیه قم)، ج ۱، صص ۸۷ تا ۹۰.

۲. خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، ص ۱۴۴.

۳. «با یاران و شاگردان امام»، حوزه، ش ۳۲ (خرداد و تیر ۱۳۶۸)، صص ۱۱۴ تا ۱۲۶.

در ضلع جنوبی مدرسه در جلو یکی از حجرات می‌نشست و با فضلائی درجه اول حوزه مانند مرحوم سیدمحمد یزدی معروف به داماد و مرحوم شیخ‌حسن نویسی و مرحوم فاضل لنکرانی به بحث و جدل در مسائل فقهی و اصولی می‌پرداخت و گاهی، یعنی خیلی به ندرت تند می‌شد و صدای خود را بلند می‌کرد، چنانکه فضای مدرسه از صدای او پر می‌شد... [اما] او غالباً در مباحثات خونسرد و مسلط بود و حریف را با براهین و ادله منطقی به سکوت یا اعتراف وادار می‌کرد... و من آرزو می‌کردم که اطلاعات و تحصیلات من روزی مرا موفق به حضور در درس او بکند.<sup>۱</sup>

درباره شخصیت و شخص آقای خمینی اطلاعاتی به این ریزی و دقیقی، در جایی نیامده است؛ و همین، گزارش کوتاه این طلبه ساکن مدرسه ناصری / جهانگیرخان را سخت ارزشمند کرده است. او در سال ۱۳۱۸ ش به آرزوی خود رسید و در درس شرح منظومه حاج آقا روح‌الله حاضر گردید.

### درگذشت علی

علی که به دنیا آمد، آقا روح‌الله به سفر حج رفت. وقتی برگشت، نوزاد خود را دیگرگون یافت. علی در سه ماهگی دچار عارضه‌ای نادر شد. یک روز صبح وقتی بیدار شد، قدسی یک چشم او را پیچ‌خورده یافت. علی چشم‌های درشت و مشکی رنگی داشت. از آن روز علی نبالید؛ نه می‌نشست، نه حرفی می‌زد، نه کسی را می‌شناخت، نه توان جویدن غذا داشت. چشمهایش بی‌اختیار باز و بسته می‌شدند. خواب نداشت. «شب‌ها تا صبح با او بیدار بودم و گریه می‌کردم... به خیلی از بیمارستان‌های تهران مراجعه کردم؛ جز حرف‌های یأس‌آمیز چیزی نمی‌شنیدم.» یک بار دکتر آشکارا به قدسی گفت که پسر مردنی است. «او را به سینه چسباندم و تا منزل بلند بلند گریه می‌کردم و از عدم احساس دکتر شدیداً رنجیدم.»<sup>۲</sup> اما حقیقت این بود که اگر علی بهبود نمی‌یافت، آسیب‌های زیادی در کمین او بود. می‌گفتند این بیماری کودک را پیش از هفت سالگی از پا درمی‌آورد. بیماری، علی را در سه سالگی، در سال ۱۳۱۶، از پا درآورد.

۱. شط شیرین پرشوکت - منتخبی از آثار استاد عباس زریاب خمویی، به اهتمام: میلاد عظیمی، تهران، مروارید، ۱۳۸۷ ش، صص ۶۰ و ۶۱.

۲. بانوی انقلاب خدیجه‌ای دیگر، صص ۶۴۰ و ۶۴۱.

## تدریس اخلاق؛ آشکار

آنچه از نوشته‌های یک طلبه ورودی ۱۳۱۷، به حوزه علمیه قم برمی‌آید این است که حاج آقا روح‌الله خمینی عصرهای پنج‌شنبه و جمعه در مدرسه فیضیه اخلاق درس می‌داد.<sup>۱</sup> و نیز گفته شده وی «چند سال در سال‌های میانی بین رحلت آیت‌الله‌العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (۱۳۱۵ش) تا هجرت آیت‌الله‌العظمی حاج سیدحسین طباطبایی بروجردی (۱۳۲۳ش) به قم، در مدرسه حاج ملاصادق و سپس فیضیه برای طلاب و گروهی از غیر طلبه‌ها درس اخلاق می‌فرمودند.»<sup>۲</sup>

طلبه یادشده می‌نویسد که عنوان درس اخلاق حاج آقا روح‌الله خمینی در آن زمان درباره آیه هجده از سوره حشر بود: یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ / ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا کنید و هر کسی باید بنگرد چه چیزی برای فردا (ی خویش) فرستاده؛ و از خدا پروا کنید که خدا از آنچه می‌کنید آگاه است. وی جزئیات بیشتری از کم و کیف این جلسه‌ها نوشته، اما یادآور شده که آقای خمینی در پایان هر درس این جمله از دعای شعبانیه را هر بار بازمی‌گفت: الهی هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ

۱. گنجینه دانشمندان، ج ۸، صص ۱۸ تا ۲۱.

۲. خمینی، روح‌الله، شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ پنجاه و هفتم، ۱۳۹۲ش، ص هفت. صاحب اعیان‌الشیعه می‌نویسد که استقبال از درس اخلاق آقای خمینی او را به تشکیل دو جلسه درس در هفته، روزهای پنج‌شنبه و جمعه واداشت. از همه طبقات در این جلسه‌ها حاضر می‌شدند. «پهلوی برای او پیغام فرستاد که این جلسه‌ها را فوری تعطیل کند. اما او یک کلام جواب داد که من ملزم به برپایی این جلسات هستم، به هر نحوی که باشد، تا شهربانی بیاید و مانع برپایی آن گردد. بعد از آن که حکومت مقدار صلابت وی و میزان علاقه مردم به او را دید، از دخالت مستقیم خودداری کرد، ولی ظلم و ستم آنها به طور غیرمستقیم زیاد شد؛ پس ناچار گردید که جلسه را از مدرسه فیضیه به مدرسه حاج‌ملاصادق، با وضع محدودتری منتقل کند و بعد از سقوط پهلوی بار دیگر این جلسه‌ها به مدرسه فیضیه انتقال یافت.» (حسن‌الامین، مستدرکات اعیان‌الشیعه، بیروت، دارالتعارف، چ سوم، صص ۸۱ تا ۸۳). آیت‌الله جعفر سبحانی گفته است: «پس از درگذشت آیت‌الله حائری ایشان در مدرسه فیضیه درس اخلاقی شروع کرد که با استقبال طلاب و فضلا و شخصیت‌های فهمیده روبرو شد. درس او در عین این که بعد اخلاقی و عرفانی داشت، دور از بعد سیاسی نیز نبود. به همین جهت شهربانی قم درس را تعطیل کرد و ایشان حوزه درس را به مدرسه حاج‌ملاصادق منتقل نمود.» («با یاران و شاگردان امام»، حوزه، شمه ۳۲ (خرداد و تیر ۱۳۶۸)، صص ۱۱۴ تا ۱۲۶) آیت‌الله محمدعلی گرامی نیز می‌گوید: [امام گفت] من برای دو نفر از آقازاده‌های تهرانی... مصباح‌الشریعه می‌گفتم. مردم عوامی که می‌آمدند زیر کتابخانه فیضیه نماز بخوانند، می‌دیدند که صحبت‌هایی می‌شود و کم‌کم نشستند و این طوری شد که درس ادامه پیدا کرد [و سپس] اشاره‌ای کردند که آن درس اخلاق منجر به حرف‌هایی شد... البته علت تعطیلی درس، رژیم نبود، چون با جلوگیری رژیم درس ایشان از فیضیه به مدرسه [حاج ملا] صادق منتقل شد. شاید کمتر کسی اطلاع داشته باشد که در زمان حاج‌شیخ، امام پس از اذان صبح در منزلش برای عده‌ای درس اخلاق می‌گفت.» (خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، صص ۱۹۴ و ۱۹۵)

إِلَيْكَ وَ أَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجْبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مَعْلَقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ<sup>۱</sup> / معبودا! مرا به کمال گسستن [از خلق] و پیوستن به خودت رسان و دیده قلبمان را با فروغی که بدان تو را مشاهده کند روشن فرما تا دیده دل ما حجاب‌های نورانی را بردرد و به کان عظمت و جلال رسد و جان‌های ما به مقام والای قدس تو پیوندد.

آقای خمینی از دعاهای مشهور، بیش از همه، از دعای شعبانیه گفته است. او معتقد بود این تنها دعایی است که همه ائمه علیهم‌السلام می‌خواندند؛ و آن را شایسته شرح و تفسیر به وسیله عارفان دلسوخته، و نه عارفان لفظی، می‌دانست.<sup>۲</sup> او معتقد بود دعای شعبانیه وسیله عروج انسان است؛ «برای این که می‌بیند خودش هیچ نیست و هر چه هست نقص است و هر چه هست از اوست؛ هر چه کمال است از اوست؛ خودش چیزی ندارد؛ هیچ‌یک چیزی ندارند؛ انبیاء هم هیچی نداشتند. همه هیچ‌اند؛ و اوست فقط. همه هم دنبال او هستند. آنها که می‌فهمند، آنها که وارسته می‌شوند و می‌روند سراغ همان معنا... کمال انقطاع همین است.»<sup>۳</sup> در جایی دیگر گفت: «کمال انقطاع، خروج از منزل خود و خودی و هر چه و هر کس، و پیوستن به او است، و گسستن از غیر؛ و هبه‌ای الهی است به اولیای خُلص، پس از «صعق» حاصل از جلال که دنباله گوشه چشم نشان دادن اوست، «ولاحظه»... و «ابصار قلوب» تا به «ضیاء نظره» او نور نیابد، حجب نور خرق نشود و تا این حجب باقی است، راهی به معدن عظمت نیست و ارواح، تعلق به «عز قدس» را درنیابند...

صوفی! ز ره عشق صفا باید کرد عهدی که نموده‌ای وفا باید کرد

تا خویشتی به وصل جانان نرسی خود را به ره دوست فنا باید کرد.<sup>۴</sup>

روایتی یگانه و مهم از حاج‌شیخ محمدتقی صدرای اراکی، هم‌دوره حاج‌آقا روح‌الله، درباره تدریس اخلاق او در عصرهای روز جمعه، یک ساعت به غروب، در دست است. «برای جلوگیری از انحراف مردم، در عصرهای جمعه به جای مرحوم حاج‌میرزا جوادآقا تبریزی که در مدرس زیر کتابخانه درس اخلاق می‌گفتند، یک درس اخلاق شروع کردند و کسبه

۱. گنجینه دانشمندان، ج ۸، صص ۱۸ تا ۲۱.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲.

۳. همان، ج ۱۹، ص ۲۵۳.

۴. همان، ج ۱۸، ص ۴۴۳.



و تجار و اهالی از افاضل و اوالی عصرهای جمعه به مدرسه فیضیه هجوم آور می‌شدند تا از درس اخلاق ایشان بهره‌مند گردند. ولی بین درس اخلاق مرحوم حاج میرزا جواد آقا و درس اخلاق ایشان از زمین تا آسمان فرق داشت؛ شاید جهت عمده آن ساده‌گویی ایشان و بیان ساده‌اش بود. در وقتی که آن مرحوم درس می‌گفت دورتادور مدرّس، گاهی هم مدرّس پر می‌شد، ولی برای درس ایشان این قدر جمعیت جمع می‌شد که فضای مدرسه، شاید تا لب حوض و بالاخره تا آن اندازه که صدا شنیده می‌شد و در آن جا هم که صدا شنیده نمی‌شد مردم می‌ایستادند و اثرات خوبی در میان مردم داشت.»<sup>۱</sup>

مفاد درس اخلاق حاج آقا روح‌الله در این دوره، باید محتوای همان کتاب شرح اربعین حدیث بوده باشد. وی یادداشت‌های این کتاب را در طول ماه‌های گذشته جمع‌آوری کرده بود. چرک‌نویس‌های او بیشتر روی کاغذهای باطله، سفیدی برگ‌های دورریز، پشت نامه‌ها و... بود. خود در علت نگارش کتاب می‌نویسد: «مدتی بود با خود حدیث می‌کردم که چهل حدیث از احادیث اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام که در کتب معتبره اصحاب و علما رضوان‌الله علیهم ثبت است، جمع‌آوری کرده، و هر یک را به مناسبت شرحی کند که با حال عامه مناسبتی داشته باشد؛ و از این جهت آن را به زبان فارسی نگاشته که فارسی‌زبانان نیز از آن بهره بگیرند؛ شاید ان‌شاءالله مشمول حدیث شریف ختمی مرتبت صلی‌الله علیه و آله شوم که فرموده است: من حَفِظَ عَلٰی اُمَّتِ اَرْبَعِیْنَ حَدِیْثًا یَنْتَفِعُوْنَ بِهَا بَعَثَهُ اللهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ فُقِیْهًا عَالِمًا. تا بحمدالله و حسن توفیقه موفق به شروع آن شدم و از خدای تعالی توفیق اتمام می‌طلبم. انه ولی التوفیق...»<sup>۲</sup>

زمان شروع نگارش یا جمع‌آوری اطلاعات آن روشن نیست، اما وی در ۵ اسفند ۱۳۱۷ آن را به پایان رساند. این کتاب که نخستین تألیف او به زبان فارسی است، سرشار از آموزه‌های اخلاقی و عرفانی است. «سی و سه حدیث از احادیث این دفتر مربوط به اخلاقیات و مهلکات و منجیات، و هفت حدیث آخر در باب اعتقادات و معارف است.»<sup>۳</sup>

آقای خمینی در ابتدای این کتاب از چهار تن از علمایی که به او اجازه روایت داده بودند، یاد کرده است. نخستین آنان شیخ محمد رضا نجفی اصفهانی مسجدشاهی است. وی هنگام مهاجرت علمای معترض اصفهان به قم، در ۱۳۰۶ ش، همراه ایشان بود، و در دوره کوتاه

۱. مجلد دین در قرن چهاردهم (نسخه خطی)، صص ۲۴۵ و ۲۴۷.

۲. خمینی، روح‌الله، چهل حدیث، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چ دوم، ۱۳۳۸ ش، ص ۱.

۳. همان، ص ۳.

اقامت خود در حوزه علمیه این شهر به تدریس پرداخت که آقاروح الله یکی از بهره‌مندان بود. اجازه روایت نیز باید در همین سال، ششمین سال حضور آقاروح الله در قم، داده شده باشد. دوم، حاج شیخ عباس قمی، صاحب *مفاتیح الجنان* بود. وی از ۱۳۳۴ق ساکن مشهد مقدس بود، اما به دعوت آیت الله حائری یزدی و در پی تأسیس حوزه علمیه قم، به این شهر دعوت شد تا تدریس نماید. آقای خمینی با شیخ عباس قمی آشنا و گاه معاشر بود. سوم، سید محسن امین عاملی صاحب *اعیان الشیعه*، بود. وی یک بار، در ۱۳۱۲ش به ایران آمد. چهارم، سید ابوالقاسم دهکردی اصفهانی بود. این روحانی نامور نیز در شمار روحانیان معترض اصفهانی به سال ۱۳۰۶ش به قم آمد و به نظر می‌رسد اجازه روایت او به آقاروح الله در همین زمان بوده باشد.<sup>۱</sup>

### بیماری سخت مصطفی

شاید در نبود تغذیه مناسب، غذایی که با مزاج کودک خانه سازگار باشد، مصطفی بیمار شد. نداشتن پول درمان، مادر را به سوی درمانی ارزان، که معمولاً در نسخه‌های از پیش نوشته شده حکیم محلی جای گرفته بود، کشاند؛ هر نسخه، ده شاهی. درمان، نوشاندن جوشانده بود. قدس ایران عصاره تلخ را به کام شیرین کودکش می‌ریخت و می‌گریست. در همین روزها وقتی با گریه در حال شستن لباس‌های مصطفی بود، حاج آقاروح الله به خانه رسید. «وقتی چشمش به من افتاد، دلش سوخت و بلافاصله رفت و دکتر مدرسی، پزشک نسبتاً معروف قم، را برای معالجه فرزندم آورد. با مداوای او مصطفی بعد از دو ماه بهبود یافت.» پولی در میان نبود. قدس ایران در برابر این درمان، یک جفت شمعدانی عتیقه که از جهیزیه مادر بزرگش / خانم مخصوص به او رسیده بود، به دکتر هدیه داد. مصطفی خوب شد، اما به قدری جسم او نحیف گشته بود که توان برداشتن یک سینی کوچک با دو استکان را نداشت.

دکتر مدرسی آن دو شمعدان ارزشمند را به حرم حضرت معصومه علیها السلام هدیه داد. دومین دختر این خانواده در ۱۳۱۷ متولد شد. در زمانی که مصطفی هشت ساله، و صدیقه دو ساله آغوش پیچ بانو قدس ایران بود، فریده به دنیا آمد. قدس ایران می‌دانست این بار باید پیش دستی کند و نام مورد علاقه‌اش را روی نوزاد دخترش بگذارد. «برای این که آقا مخالفت نکند، گفتم اگر [نامش] را فریده نگذاری، آنقدر دختر می‌زایم تا اسم دختر تمام شود. خندید

۱. قیام آیت الله حاج آقا نورالله... ص ۸۳

و گفت، نه، باشد؛ فریده.<sup>۱</sup> مادر خانواده تا این زمان توانسته بود درس آموزی از شوهرش را ادامه دهد. بیش از هشت سال از زمانی که آموزش هیأت و جامع‌المقدمات را آغاز کرده بود می‌گذشت. در پی آنها سیوطی خواند. آن زمان دو فرزند داشت. فراگیری سیوطی که به پایان رسید، فریده هم پا به جهان گذاشت. «وقتی به دنیا آمد من دیگر وقت مطالعه و درس خواندن نداشتم، ولی شرح لمعه را شروع کردند. مقداری شرح لمعه خواندم که دیدم عاجزم و هیچ نمی‌توانم بخوانم.»<sup>۲</sup>

### تدریس عرفان؛ پنهان

درس اخلاق حاج آقا روح‌الله خمینی اگر آشکارا برگزار می‌شد، درس شرح فصوص الحکم قیصری او پنهانی تشکیل می‌گردید. حوزه علمیه قم در آن زمان «اساساً نظر خیلی مساعدی با عرفان و فلسفه قدیم نداشت. گاهی اوقات حتی فلسفه را مخفیانه درس می‌دادند و درس عرفان را اساساً به طور آشکار درس نمی‌دادند... البته درس شرح منظومه و درس اسفار را آشکارا می‌دادند، ولی با وجود این به همین درس هم عده زیادی با نظر خوب نگاه نمی‌کردند.»<sup>۳</sup> نگاه واپس مانده حوزه علمیه قم، از همان زمان که از فلسفه‌گویی و شعرسرایی آقا روح‌الله آگاه شد، با او مخالفت کرده بود. وقتی خبر سرایش این بیت از آقای خمینی را، «سِزْد زدانه انگور سبچه‌ای سازم/ برای رفتن میخانه استخاره کنم»، به آیت‌الله حائری یزدی دادند، گفتند که دیگر بی‌دینی‌ای نمانده آقا روح‌الله نکرده است! فلسفه که می‌گوید! اهل عرفان هم که هست؛ این هم از شعرش! می‌خواهد از دانه انگور تسبیح بسازد و برای رفتن به میخانه استخاره کند! چرا او را از حوزه بیرون نمی‌کنید؟ «حاج شیخ گفته بود: در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست. من تعجب می‌کنم که چرا ایشان به فکر استخاره افتاده است.»<sup>۴</sup>

با وجود این آقای خمینی در ۱۳۱۸ تدریس شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری را آغاز کرد. این چندمین دوره درس‌دهی شرح منظومه او بود؟ روشن نیست. اما می‌دانیم که او درس «اخلاق و معقول» را از ۱۳۱۴ یا پیش از آن آغاز کرده بود. نامه او به میرزا جواد حجت‌همدانی

۱. بانوی انقلاب-خدیجه‌ای دیگر، ص ۱۶۳.

۲. «پای صحبت‌ها و خاطرات یار آفتاب»، ص ۱۴.

۳. گفت‌وگو با دکتر عباس زریاب خویی (تاریخ، نظریه تاریخ، تاریخ‌نگاری)، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، تهران، نشر و پژوهش فرزندان روز، ۱۳۸۱ش، ص ۱۲.

۴. بانوی انقلاب-خدیجه‌ای دیگر، صص ۱۴۷ و ۱۴۸.

در این سال، نشان از این دارد. «سابق که درس اخلاق و معقول می‌دادم در بین شاگردان دو برادر از اهالی همدان بودند که بسیار مستعد و هوشمند و از ذکاوت سطح بالایی برخوردار بودند و مطالب عقلانی به خصوص حکمت متعالیه ملاصدرا را بسیار خوب می‌فهمیدند. پس از مدتی تحصیل در معقول یک روز یکی از این دو برادر نزد من آمد و گفت: آقا در درس فقه و اصول معمول است، طلابی که چندین سال درس فقه می‌خوانند استاد به آنها اجازه اجتهاد می‌دهد گرچه به سن اجتهاد نرسیده باشند؛ آیا در درس معقول و حکمت متعالیه چنین رسمی وجود ندارد؟ در پاسخ گفتم: نه تا به حال در حوزه‌ها مرسوم نبوده در علم حکمت و یا فلسفه به کسی اجازه‌ای بدهند. اما چون شما دوست داشته و اصرار دارید من برای شما یک چیزی می‌نویسم. بعد شب نشستیم با اینکه خالی‌الذهن بودم؛ بسیاری مطالب موعظه‌آمیز و نصایح اخلاقی و عرفانی در آن اجازه‌نامه نوشتم و یک اجازه‌ای دادم که اینها در علم معقول خوب هستند و به مرتبه قابل توجهی رسیده‌اند و آن را امضا کرده‌ام»<sup>۱</sup>

محل تدریس حاج آقا روح‌الله در این زمان، مدرسه دارالشفاء بود. «درس را به جای آن که از آغاز کتاب شروع کند، از طبیعیات شروع کرد و استدلال او برای این کار روش معلم اول یا ارسطو بود که الهیات را پس از طبیعیات قرار داده بود و به همین جهت الهیات را مابعدالطبیعه نامیده بود.»<sup>۲</sup> شاگردی که به آرزوی حضور در درس حاج آقا روح‌الله رسیده بود، می‌نویسد: «روش تدریس او برخلاف استادان دیگر بود؛ یعنی هرگز مطالب را با جملات و عبارات کتاب تطبیق نمی‌کرد، بلکه پس از آن که یکی دو جمله از متن کتاب می‌خواند، شروع می‌کرد به تقریر درس از خارج با بیانی که پر از شور و هیجان بود؛ و این هیجان گاهی چنان قوت می‌گرفت که صدایش را بلند می‌کرد و جلسه درس به جلسه خطابه و تذکیر بدل می‌شد.»<sup>۳</sup> همو درباره ویژگی کیفی این درس می‌افزاید: «او می‌خواست در ضمن تشریح مطالب فلسفی به مسائل اخلاقی و اجتماعی دینی بپردازد و این دو مقصود را چنان استادانه با هم می‌آمیخت که انسان نمی‌توانست موضوع درسی را از بحث دینی اخلاقی او جدا بداند و این امر تأثیر شدیدی در مغز و روح متعلمان به جای می‌گذاشت و شخص هنگام خروج از جلسه درس حالتی روحی و عرفانی و سرشار از اندیشه عمیق دینی در خود احساس می‌کرد که شاید تا

۱. امام به روایت دانشوران، تهران، عروج، ۱۳۹۳ش، ص ۳۳.

۲. شط شیرین پرشوکت، صص ۶۱ و ۶۲.

۳. همان، ص ۶۲.

یکی دو ساعت دوام داشت.»<sup>۱</sup>

در این گزارش، درباره دیدگاه‌های آقای خمینی در تطبیق علوم جدید با مباحث هیولی / صورت، و در چگونگی پذیرش آن آمده است: «در هنگام تدریس مباحث هیولی و صورت که نظر ارسطویی درباره ماده و جسم است، خشم او را از اعتقاد به اتم و اجزای لایتجزی که اساس فیزیک جدید است می‌دیدم. او بی‌آنکه منکر اساس تجربی و علمی نظریه اتم باشد، اعتقاد به هیولی و صورت را برای نظام فلسفی خود لازم می‌دانست و آن را اساس حقیقت معنوی این جهان می‌دانست. چون جهان ماده را حقیر می‌شمرد و نامتناهی بودن آن را منکر بود و در بحث از تناهی سخت بر عقیده بی‌پایان بودن عالم مادی می‌تاخت و این تنها از روی براهین ریاضی که قدما برای تناهی ابعادی آوردند نبود.»<sup>۲</sup>

نویسنده گزارش، باور حاج‌آقا روح‌الله را به علم هیئت چنین وصف می‌کند: «او به هیئت بطلمیوسی و نظریه افلاک از این جهت معتقد بود که بر طبق این هیئت انسان مرکز خلقت است، اما در برابر کشفیات جدید علم نجوم و زیر و زبر شدن اساس هیئت قدیم، مسأله افلاک را به نحو دیگری توجیه می‌کرد و آن را در ارتباط با نظرات جدید چنان تأویل و تفسیر می‌کرد که با نظرات فلسفی عرفانی قدما منطبق کند. در این تفسیر فلسفی عرفانی، زمین مرکز معنوی عالم آفرینش و انسان اساس خلقت و در مرکز خلقت قرار دارد و با باطل شدن مرکزیت مادی زمین، اشرف مخلوقات بودن انسان و خلیفه الله بودن او و اولیای حقیقی خداوند از میان نمی‌رود. عقیده او در این باره مضمون این دو بیت حاجی ملاهادی سبزواری متخلص به «اسرار» است:

اختران پرتو مشکات دل انور ما

دل ما مظهر کل، کل همگی مظهر ما

نه همین اهل زمین را همه باب اللہیم

نُه فلک در دَوْرانند به گرد سِرِ ما.»<sup>۳</sup>

آقای خمینی از نگاه برخی از هم‌ردیفان خود، و باورشان راجع به تدریس و عرفان و فلسفه آگاه بود. می‌دانست که او را شماتت می‌کنند، اما او نیز «از روحانیونی که منکر فلسفه و حکمت

۱. همان‌جا.

۲. همان، ص ۶۳.

۳. همان‌جا.

اسلامی بودند و تدریس فلسفه و عرفان را یا حرام می‌شمردند و یا مکروه می‌داشتند متفرد بود و آنها را قشری و متعصب و جاهل می‌خواند. خود او بارها مورد اعتراض و انکار این قبیل روحانیون قرار گرفته بود، اما چون در فقه و اصول بسیار متبحر بود و مجالس بحث و مناظره او، با فقها و اصولیون بود، کسی جرأت نداشت که او را مستقیماً مورد حمله و اعتراض قرار دهد و یا درس‌های فلسفی و عرفانی او را تحریم کند.<sup>۱</sup>

او، حتی با گذشت نیم قرن، سختی‌های برآمده از واپس‌گرایی فکری در نزد برخی از روحانیان ساکن در حوزه علمیه قم را فراموش نکرد. «[آنها] همه چیز را حرام می‌دانستند و هیچ‌کس قدرت این را نداشت که در مقابل آنها قد علم کند. خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است هرگز از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده است.»<sup>۲</sup> و یک بار نمونه‌ای از تلخی‌های خود را چنین بازگفت: «در مدرسه فیضیه فرزند خردسالم، مرحوم مصطفی، از کوزه‌ای آب نوشید. کوزه را آب کشیدند، چرا که من فلسفه می‌گفتم.»<sup>۳</sup>

آقای خمینی این مخالفت‌ها را نه مخالفت با خود، بلکه مخالفت با فهم جامع از دین می‌دانست. او دانسته بود که این فهم محدود و منجمد، به تعطیلی بخش مهمی از دین، یعنی امور اجتماعی و سیاسی خواهد انجامید. فلسفه و عرفانی که او وجدان کرده، تدریس می‌کرد، با عزلت‌نشینی‌های صوفیانه، مردم‌گریزی‌های زاهدانه و خرقه‌پوشی‌های عارفانه ناسازگار بود. نگاه او به چگونگی آفرینش و سازه معنوی آن ایجاب می‌کرد که سیاست را خارج از ذات دین نداند. همین تلقی را نیز نسبت به فقه داشت. «وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و فقاقت در منطق ناآگاهان غرق شدن در احکام فردی و عبادی شد و قهراً فقیه هم مجاز نبود که از این دایره و حصار بیرون رود و در سیاست [و] حکومت دخالت نماید، حماقت روحانی در معاشرت با مردم فضیلت شد. به زعم بعضی افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سراپای وجودش بیبارد، و الاً عالم سیاست و روحانی کاردان و زیرک کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه داشت. و این از مسائل رایج حوزه‌ها بود که هر کس کج راه می‌رفت متدین‌تر بود. یاد گرفتن زبان خارجی کفر، فلسفه و عرفان گناه و شرک به شمار می‌رفت.»<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۶۴.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۷۸.

۳. همان، ص ۲۷۹. برای آگاهی از تفصیل این موضوع ر.ک: بانوی انقلاب-خدیجه‌ای دیگر، صص ۱۸۸ تا ۱۹۰.

۴. همان، صص ۲۷۸ و ۲۸۸.

او نگران بود حاکمیت نگاهی که دین را در فردیت انسان پی جویی می کرد و نه در جمعیت او، کارکرد حوزه های علمیه را بسان کلیساهای قرون وسطی و روحانیت شیعه را نمادی از کشیش های آن دوره ارتجاعی نشان دهد.<sup>۱</sup>

### کتابی دیگر برای خصوص

آقای خمینی پس از فراغت از نگارش شرح اربعین حدیث، نوشتن سرالصلوة را آغاز کرد و آن را در ۱۹ خرداد ۱۳۱۸ شامل یک مقدمه، دو مقاله و یک خاتمه به پایان رساند. این نیز همچون شرح اربعین حدیث به زبان فارسی تألیف گردید، اما جنبه عمومی نداشت و صرفاً برای نفوس سالکان قابل بهره برداری بود. شاگرد مبرز او در دهه سی شمسی معتقد است سرالصلوة در دوره «فروغ نشئه غیب» استاد و در عداد دیگر نوشته های پیشین او (شرح دعای سحر، مصباح الهدایة الی الخلافة والولاية، تعلیقه بر شرح فصوص الحکم قیصری و مصباح الانس) است.<sup>۲</sup>

تصمیم او برای نگارش کتابی با همین موضوع برای عموم سه سال بعد به بار نشست. تصمیم دیگرش که احتمال می رود از زمستان گذشته یا پیش از آن گرفته باشد، ترک سیگار بود. «در جوانی سیگار می کشیدم. تا این که یک شب سرد زمستان که پشت کرسی مشغول مطالعه بودم، به مطلب مهمی رسیدم و فکرم به شدت درگیر فهم آن شد. در همین حال برای آوردن سیگار از اتاق بیرون رفتم. پس از بازگشت همین که نگاهم به کتاب افتاد که آن را بر زمین گذاشته و دنبال سیگار رفته بودم، احساس شرمندگی کردم و با خود عهد کردم که دیگر سیگار نکشم. آن را خاموش کردم و دیگر سیگار نکشیدم.»<sup>۳</sup>

### سخت گیری های آقای خمینی

چندی بود که از گشایش راه آهن سراسری شمال جنوب ایران در شهریور ۱۳۱۷ می گذشت.

۱. همان، ص ۲۷۹.

۲. آیت الله عبدالله جوادی آملی می نویسد: «اگر دهه پربرکت ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۸ ش را درخشش نشأه شهادت ایشان بدانیم... دهه مبارک ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۸ ق حتماً فروغ نشأه غیب قدسی ایشان به نفوس سالکان مسلک صفا رسیده است.» (خمینی، روح الله، سرالصلوة (معراج السالکین و صلوة العارفين)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ شانزدهم، ص بیست و هشت).

۳. اقلیم خاطرات، ص ۲۵۸.

اینک شماری از مسافران، فاصله بین تهران و قم را با قطار می‌رفتند و می‌آمدند. تأسیس ایستگاه قطار قم خبر کوچکی برای این شهر نبود. دیدنش برای ساکنین قم جذابیت داشت. بانو قدس ایران هم بسیار دوست داشت آن‌جا را ببیند. یک بار تمایل خود را با شوهرش در میان گذاشت، اما با مخالفت او روبرو شد. لابد دیده یا شنیده بود که محیط مطمئنی برای زنان نیست. قدس ایران می‌دانست که حاج‌آقا روح‌الله ویژگی‌های خاص خودش را دارد. روزی مادرش پارچه پرده‌ای به او هدیه داد. برید و دوخت و آماده نصب کرد. خوش سلیقه بود و دوست داشت آن را با میل‌پرده بیاویزد، نه این که مثل بیشتر خانه‌ها با میخ روی دیوار نگهش دارد. «آقا مخالفت کرد و من ناراحت شدم.» اما روزی که نجمه، خواهر قدسی، از تهران به قم آمده بود و می‌خواست با قطار به تهران بازگردد قدس ایران با دست‌آویز بدرقه او به دیدن راه‌آهن رفت. «وقتی بازگشتم، آقا پرسید: کجا بودید؟ گفتم: برای بدرقه نجمه‌جان به ایستگاه راه‌آهن رفته بودم. اوقاتش تلخ شد. سرش را پایین انداخت و گفت: من برای آقای ثقفی [پدرزن] این مطلب را خواهم نوشت.» قدس ایران پیش‌دستی کرد و با فرستادن نامه‌ای به پدرش ماجرا را به آگاهی او رساند، اما دو روز بعد تب کرد و به بستر بیماری افتاد. «آقا در کنار رختخواب من نشست و گفت: هنگامی که شما بیمار شدید من از نوشتن نامه به پدرتان منصرف شدم.» قدس ایران پشیمان از نامه‌ای که نوشته، دست‌خطی از پدر دریافت کرد که در آن توصیه شده بود بیشتر مراقب رفت‌وآمدهایش باشد.

آقای خمینی پیش از آن که «بخواهد» برخی از خواست‌های همسرش را برآورده کند، «نمی‌توانست» آنها را محقق کند. و این نه سلیقه شخصی، بلکه آدابی بود که می‌باید خانواده‌اش در حق جایگاه علمی و اجتماعی او که در «حوزه علمیه قم» تکوین یافته بود، رعایت می‌کردند. «آقا نمی‌توانست تمام خواسته‌های مرا تحقق بخشد، اما همیشه رعایت حال مرا می‌کرد. او سخت‌گیری‌های خاصی داشت، ولی از آنجا که مرا دوست داشت و بسیار به من احترام می‌گذاشت، این سختی‌های زندگی برایم قابل تحمل بود.»<sup>۱</sup>

یکی از حساسیت‌های آقا روح‌الله خرید کردن همسرش بود. از او خواسته بود اگر از خانه بیرون می‌رود خرید نکند؛ هر چه می‌خواهد دستور دهد دیگران تهیه کنند. «نمی‌خواست من در مغازه با فروشنده روبرو و هم‌سخن شوم.»<sup>۲</sup> حساسیت آقای خمینی روی این موضوع زیاد

۱. همان، ص ۳۵۹.

۲. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۴۷۳.



بود، اما همیشگی نبود؛ بعد از دو دهه از بین رفت. «آنچه نیاز داشتم یا کارگرمان می‌خرید و یا به دوستانم می‌گفتم؛ و به ندرت به همراه کسی برای خرید از خانه بیرون می‌رفتم.»<sup>۱</sup> روزی قدسی با مصطفای دوساله‌اش برای کاری از خانه بیرون رفته، در بازگشت، بستنی‌فروش دوره‌گرد ایستاده سر خیابان، مصطفی را از خود بی‌خود کرد. پسر کشتیار مادر شد تا برایش بستنی بخرد. قدسی می‌دانست که آقاروح‌الله از این دادوستد ناراضی است. خواست به خانه بروند و دیگری را برای خرید بستنی بفرستند، اما اصرار مصطفی نگذاشت. نگاهی به سر و ته کوچه انداخت. کسی نبود. یک شاهی داد، یک بستنی گرفت. در همین آن آقاروح‌الله از خانه بیرون آمد، صحنه (!) را دید و خیلی زود به خانه برگشت. مادر و پسر هم به خانه رفتند. «آقا با عصبانیت آمد و گفت شما چرا چنین کاری کردید؟ بهتر است اثاث خود را جمع کنید و به منزل پدرتان بروید. این را گفت و به اتاق خود رفت. چند دقیقه بعد آمد و گفت چه می‌کنید؟» آقاروح‌اللهی که لحظه‌ای تاب دوری قدسی را نداشت، چنین از کوره در رفته بود! قدسی هم با آرامش گفت که من تنها نیامده‌ام که تنها بازگردم؛ به پدرم اطلاع دهید بیاید مرا ببرد. آقاروح‌الله با شنیدن این پاسخ بیرون رفت. لابد آب سرد آرامش را روی عصبانیت خود ریخت و لحظاتی بعد برگشت، کنار قدسی نشست و گفت: «ببخشید؛ خیلی تندی کردم.»<sup>۲</sup>

سومین دختر پیاپی بانو قدس ایران، زهرا، در ۱۳۱۹ به دنیا آمد. او پنجمین مولود، و در فقد علی، که در کودکی درگذشت، چهارمین فرزند این خانواده بود. نام او را آقای خمینی انتخاب کرد. قدس ایران مخالفت نکرد. او دوست داشت نام این دخترشان فهیمه باشد، و «فهیمه» صدایش کرد، و پدر هم «فهیم».<sup>۳</sup>

در این زمان، مصطفای ده ساله هم پس از رفتن به مکتبی نزدیکی خانه‌اش، اینک دو سالی بود که در دبستان موحدی درس می‌خواند.<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۹۹.

۲. همان، ص ۴۷۳.

۳. بانوی انقلاب-خدیجه‌ای دیگر، ص ۱۶۳.

۴. یادها و یادمانها...، صص ۲۹ و ۳۰.

## بر سقف سرکوب

### شهادتی از یک سقوط

سال ۱۳۲۰ش در تاریخ اخیر ایران، سال دگرگونی‌های بزرگ، همراه با خشنودی‌ها و اندوه‌های سیاسی اجتماعی بود. تأسیس سلسله پهلوی که خود برهان شکست نهضت مشروطه بود، اینک همراه با آغاز دومین جنگ جهانی، نتایج حکومت شانزده ساله پشت سر را نشان می‌داد.

رضاشاه موقعیت سیاسی خود را متزلزل می‌دید. نه به حامیان خارجی‌اش اطمینان داشت و نه به مردمی که بیش از پانزده سال به دست قشون او سرکوب شده بودند. او در واپسین سال حیات سیاسی‌اش به این درک اولیه از شیوه حکمرانی رسید که نمی‌توان با زور، و تنها با زور، پادشاهی کرد. دستور آزادی ۹۲ زندانی سیاسی و سپس بیان این نکته در دیدار با گروهی از نمایندگان مجلس که دولت مردم را محرم راز خود ندانسته و از این بابت متهم است، اقدامی دیر هنگام بود. نماینده سیاسی آمریکا درباره چرخش رضاشاه و «اظهارات انقلابی» او در سعدآباد نوشت: «وقتی این دیکتاتور خودکامه که قدرت را با سرکوب همه دشمنان و حذف کلیه آزادی‌های فردی در دست گرفته، ناگهان اعلام کردند که اوضاع کنونی تقصیر دولت است، و یا این آدم مستبد که مردم بی‌صدا و مطبوعات کنترل شده مملکتش تا به حال ناچار به چاپلوسی و تملق تمام عیار بوده‌اند، ناگهان اعلام کند که از تملق‌ها خسته شده است، و از مجلس و مطبوعات بخواهد تا مردم را برای شنیدن حقیقت آماده کنند، لابد تحولات سیاسی

عمیقی رخ داده است.»<sup>۱</sup>

این تحول هر چه بوده باشد در افق سقوط سیاسی رضاشاه نمایان شده بود و او توانسته بود آن را ببیند.

کمبود شدید گندم که از پاییز ۱۳۱۹ تأثیرات اجتماعی خود را گذاشته بود، با واردات گندم از هندوستان از یک بحران جدی جلوگیری کرد، اما از کیفیت نان کاسته شده بود و بیشتر مردم نان جو می خوردند. واردات گندم بیش از هر جای دیگری در تهران تأثیر مثبت گذاشت. پایتخت باید آرامش خود را حفظ می کرد. در شهرها وضع دیگرگون بود. آقای خمینی می گوید: «این جنگ با این که به ما هیچ ارتباط نداشت [و] ما داخل جنگ نبودیم... در عین حال به واسطه همین جنگ، ایران قحطی شد؛ در ایران نان پیدا نمی شد. یک چیزی بود سیاه، مثل این عباى من سیاه بود، یک چیز... قلمبه‌ای بود. می دادند مردم. یک دانه نان سنگکی شما در تهران پیدا نمی کردید. در قم که ما بودیم، تمام دکان‌ها بسته شده بود و هیچ پیدا نمی شد.»<sup>۲</sup> دو علت اصلی کمبود گندم به صادرات آن به آلمان پیش از شروع جنگ و افت برداشت محصول در سال زراعی ۱۳۱۹ نسبت داده شد. ناظران خارجی صدور گندم به شوروی را هم تأیید کردند؛ در حالی کشور در مرز قحطی بسر می برد. گوشت نیز کمیاب بود. گفته شد دولت برای صادرات چهارصد هزار رأس گوسفند، دویست هزار رأس گاو و دویست هزار خوک با شوروی قرارداد بسته است. یک ناظر بلژیکی گزارش داد که در این زمان اقتصاد منحصراً در دست دولت، و بخش خصوصی تقریباً فلج شده بود. تورم بسیار بالا و دستمزدها برای تأمین حداقل معاش ناکافی بود. اینک اسکناس‌های رضاشاهی با افت ارزش، از قدرت خرید مردم کاسته بود. این اسکناس‌ها یک هفتم قدرت خرید قران‌های نقره‌ای احمدشاه را داشتند. گزارشی دیگر حکایت می کند که بیشتر کارگران «رژیم گرسنگی دارند که شامل چای، نان سیاه، پنیر و پیاز، گاهی اوقات مقداری سبزی و انگور و به ندرت برنج و گوشت ارزان قیمت است. حتی پولی برای خرید لباس کافی یا داشتن رؤیای تجملاتی چون تحصیل فرزندان نمی ماند. گاه همسر یا همسران یک کارگر به همراه بچه‌ها کار می کنند تا خانواده درآمد بیشتری داشته باشد... هزینه زندگی در ایران به قدری بالا رفته است که حالا یک تومان همان قدرت خریدی را دارد که یک ریال در بیست سال پیش داشت. دستمزدها فقط پنج تا هفت برابر شده است. نتیجه افزایش

۱. رضاشاه و بریتانیا، صص ۴۵۵ و ۴۵۶.

۲. صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۱۲۷.

هزینه‌های زندگی و کاهش دستمزدها چیزی نبوده جز گسترش فساد مالی.<sup>۱</sup> در چنین موقعیتی شایعه انتقال ثروت رضاشاه به آمریکا و از آنجا به سوئیس، نشانه بی‌اعتمادی محض مردم به شخص اول تواند بود. این ناظران، ماه‌ها پیش از اشغال ایران به دست نیروهای متفقین، سقوط رضاشاه را قطعی می‌دانستند و اعتقاد داشتند «مردم از ترفندهای تجاوزکارانه شاه در تصاحب بخش عظیمی از سرزمین و ثروت کشور شدیداً منزجرند.»<sup>۲</sup> طبیعی است در چنین شرایطی تأسیس راه‌آهن، جاده‌سازی، بنای ساختمان‌های بزرگ دولتی، خیابان‌کشی‌های شهری، تأسیس دانشگاه، بالا رفتن دودکش‌های چند کارخانه و... نمودی در چشم مردم نمی‌یابد؛ بلکه بر عکس، وقتی خبر خروج رضاشاه از ایران داده شد «مردم شکر می‌کردند که [اشغالگران] آمدند اینجا و رضاخان رفت. این یک واقعیت بود که ما شاهد بودیم این معنا را که شکر می‌کردند که خدا به آنها یک متی گذاشته است که اجنبی‌ها، آنی که اجنبی بودند؛ از روسیه بود، از آمریکا بود، از انگلستان بود، اینها آمدند و پهلوی رفت.»<sup>۳</sup>

در نخستین ساعت‌های سوم شهریور ۱۳۲۰ نیروهای نظامی انگلیس و شوروی اقدام به اشغال ایران کردند. قشون مملکتی، و به تعبیر بعدی، ارتش نوین ایران، که از زمان تأسیس هر سال حدود نیمی از بودجه کشور را به خود اختصاص می‌داد، کوچکترین مقاومتی از خود نشان نداد. «فقط در گیلان لشکر یازدهم مدت کوتاهی در مقابل روس‌ها مقاومت کرد. بعدها معلوم شد که در همان روز اول تهاجم روس‌ها به ایران، لشکر آذربایجان، یعنی همان لشکری که آنقدر شجاعانه عشایر تیره‌بخت را در سال‌های ۱۹۲۴-۱۹۲۳ [۱۳۰۲-۱۳۰۳]ش [سرکوب کرده و اشیاء قیمتی و اموالشان را به غارت برده بود (و همین امر منجر به مشاجره لفظی میلیسپو [مدیرکل مالیه ایران] و رضاخان درباره سرنوشت طلاها و نقره‌های غارت شده به دست ارتش شد)، همان لشکری که کردهای فراری جابه‌جا شده را در سال ۱۹۳۱ [۱۳۱۰] قتل‌عام کرد، یکباره آب شد و به زمین فرورفت و گذاشت روس‌ها تبریز و شهرهای دیگر را ظرف مدت کمتر از یک روز اشغال کنند. فرمانده لشکر آذربایجان (سرلشکر) ایرج مطبوعی و استاندار آن، هر دو، در همان روز اول تهاجم فرار را برقرار ترجیح داده و با کامیون‌های ارتش اسباب و اثاثیه‌شان، از جمله بوقلمون‌های تیمسار فرمانده لشکر را به جای امنی رساندند. در خراسان

۱. رضاشاه و بریتانیا، ص ۴۷۰.

۲. همان، صص ۴۷۰ و ۴۷۱.

۳. صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۸۰.

نیز همان ارتشی که زائران و تظاهرکنندگان بی سلاح و بی دفاع را در ژوئیه ۱۹۳۵ [تیر ۱۳۱۴] با مسلسل، آن هم در حرم امام رضا علیه السلام در مشهد قتل عام کرده بود، بدون شلیک یک گلوله تسلیم روس‌ها شد. فرمانده، لشکر خراسان، ژنرال محمد محتشمی، لباس شخصی پوشیده و فرار را برقرار ترجیح داده بود.<sup>۱</sup>

حاج آقا روح‌الله خمینی که از نزدیک ارتش فروپاشیده رضاشاه را دیده و درباره آن شنیده بود، بعدها گفت: «به مجرد اینکه در سرحد، سرحداتی دور، اینها وارد شدند، وضع ارتش ایران به هم خورد. در سرحدات، ادعا اول شده بود که سه ساعت مقاومت کردند و بعد که رضاشاه پرسیده بود، از قراری که نقل کرده‌اند، چرا این قدر کم مقاومت کردید، گفته بودند این که گفتند سه ساعت، یک دروغ بوده، ما همچو که آمدند فرار کردیم. و آن وقت معروف شد که آن یکی که دو نمی‌شود، اعلامیه ارتش ایران است<sup>۲</sup> در این هجوم، که یک اعلامیه داد، دوم نداشت. این سرحدات بود.» وی مشاهدات خود را نیز بازگفت: «من آن روز تهران بودم و در یک میدانی که نزدیک به این خط آهن، ایستگاه خط آهن بود، آنجا بودم و دیدم که سربازها در تهران از سربازخانه‌ها بیرون آمده‌اند و دارند فرار می‌کنند... یکی دو نفرشان را من دیدم که دنبال یک سری شتری که یک باری به بارش بود، می‌گردیدند که چیزی ازش بیفتد بخورند. تمام، تقریباً تمام فرماندهان ارتش چمدان‌ها را بستند و فرار کردند.<sup>۳</sup> ... تمام قدرتش این بود که به ما و به مردم و به ملت و به خصوص روحانیت فشار می‌آورد و زورگویی می‌کرد، و در مقابل آنها [= اشغالگران] این قدر مقاومت کردند...<sup>۴</sup> اینها به عکس آن که در قرآن است، «اشدء» بودند بر خود مردم. خداوند می‌فرماید که مؤمنین اشدء‌اند بر کفار، اینها اشدء بودند بر خودی‌ها... بر مسلمین.»<sup>۵</sup>

رضاشاه رفت؛ بُرده شد؛ و خاطری آلوده از شانزده سال حکومت پشت سر خود به جا گذاشت. «خود انگلیس‌ها بعد از این که رفت، در رادیو دهلی گفتند که، من خودم شنیدم،

۱. رضاشاه و بریتانیا، ص ۴۷۴.

۲. اشاره به اعلامیه شماره یک ارتش ایران است که ضمن خبر حمله متفقین گزارشی از «مقاومت» در برابر مهاجمان داد؛ و مطابق مرسوم ستاد ارتش باید در اعلامیه‌های متوالی تحولات جبهه‌ها را به اطلاع مردم می‌رساند. اما کار «مقاومت» در برابر مهاجمان به آنجا نکشید که ستاد ارتش اعلامیه شماره دو را صادر کند.

۳. صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۱۴۵.

۴. همان‌جا.

۵. همان، ج ۱۲، ص ۴۰۱.

ما رضاشاه را آوردیم ولیکن خیانت کرد، بردیم‌اش.<sup>۱</sup> آقای خمینی یکی از شاهدان نزدیک آن دوران، کسی که از ابتدای قرن چهاردهم شمسی، از بیست سالگی، با استقرار در قم و رفت‌وآمد به تهران در کوران حوادث سیاسی قرار داشت، از یاد‌های تلخ خود چنین می‌گوید: «من از اول کودتای رضاخان شاهد مسائل بودم... من رنج‌هایی که به این ملت از دست ناپاک این مرد وارد شد و اهانت‌هایی که به مقدسات ملت و اسلام وارد شد و ظلم‌هایی که به خصوص به بانوان محترمه ما وارد شد، همه را شاهد بودم، می‌دیدم. شاهد بودم که با روحانیون چه کردند... من شاهد گرفتاری‌هایی که برای قشر روحانی در طول مدت حکومت رضاخان بود، گرفتاری‌هایی که حاصل شد، من خود شاهد بودم و شریک بودم در آن گرفتاری‌ها.»<sup>۲</sup>

### ادامه تدریس اخلاق و حکمت

آقای خمینی نخستین سال‌های دهه بیست شمسی را با تدریس و تألیف گذراند. وی دو رشته‌ای را که در دهه گذشته آموزش داده بود، ادامه داد: اخلاق و حکمت. یکی از شاگردان او که در ۱۳۲۰ برای ادامه تحصیل وارد حوزه علمیه قم شده بود، گفته است که آیت‌الله خمینی عصرهای پنج‌شنبه و جمعه، در مدرس زیر کتابخانه مدرسه فیضیه اخلاق درس می‌داد.<sup>۳</sup> شاگرد دیگرش، مدرس حکمت او را تکیه ازک، روبروی کوچه محمدعلی سقا، یاد کرده است.<sup>۴</sup> علاقه‌مندان درس اخلاق او، چون گذشته، فقط طلبه‌های علوم دینی نبودند. «بازاری‌ها هم می‌آمدند. یک عده از بازاری‌های بنام که شخصیت بودند، اینها مقید بودند که بیایند. بسیاری از وعاظ و منبری‌های قم هم می‌آمدند.»<sup>۵</sup>

برخلاف درس اخلاق، شاگردان حکمت او کم‌شمار بودند؛ شاید حدود بیست نفر. حاج آقا روح‌الله واپسین دوره تدریس منظومه را آغاز کرده بود. شیوه ادامه درس او در نزد برخی از شاگردان بسیار خوب جلوه کرد، به طوری که این دوره را بهترین تدریس منظومه او

۱. همان، ج ۳، ص ۵۰۷.

۲. همان، ج ۷، ص ۴۵۰.

۳. صحیفه دل (خاطرات مکتوب از شاگردان خمینی)، ج ۲، به کوشش: حمید بصیرت‌منش و احمد میریان، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹ش، صص ۴۵ تا ۵۰؛ بادامچیان، اسدالله، خاطرات منتظری و نقد آن، تهران، اندیشه ناب، ۱۳۸۶ش، ص ۸۷.

۴. خاطرات آیت‌الله سیدحسین موسوی کرمانی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۴ش، ص ۱۶۸.

۵. خاطرات منتظری و نقد آن، ص ۸۷.

دانستند، چرا که مطالب *اسفار* را نیز همراه آن بیان می‌کرد.<sup>۱</sup> با وجود این آقای خمینی جلسه جداگانه‌ای هم برای تدریس *اسفار* داشت که «هفت هشت نفر از بزرگان، از جمله آقای حاج شیخ عبدالجواد (جبل عاملی خمینی شهری) و آقای حاج آقارضا صدر و آقای حاج آقا عزالدین زنجانی... و چند نفر دیگر در آن شرکت می‌کردند.»<sup>۲</sup>

یکی از شاگردان این دوره درس حکمت حاج آقا روح‌الله گفته است که شرکت در این درس برای همه آزاد نبود. آقای خمینی خود شاگردانش را برمی‌گزید. شمار شاگردان او شاید به سی نفر رسیده باشد. مدرس استاد یا مسجد سلماسی بود و یا خانه‌اش. این حلقه، یک تندنویس هم داشت که گفته‌های حاج آقا روح‌الله را می‌نوشت.<sup>۳</sup>

از ویژگی‌های درس اخلاق حاج آقا روح‌الله در این دوره چنین یاد شده است: «در درس اخلاق ایشان عرفان هم زیاد بود. چیزهایی از کلمات خواجه عبدالله انصاری می‌گفتند. بیان ایشان بسیار پرجاذبه و خوب بود. از توبه و انابه و معاد مطالبی را می‌فرمود تا جایی که بسیاری از افراد گریه می‌کردند.»<sup>۴</sup> و نیز در خصوصیات تدریس حکمت او گفته‌اند که مطالب را همه‌فهم بیان می‌کرد. از به کار بردن اصطلاحات گیج‌کننده، دوری می‌جست. مطالب را دسته‌بندی شده ارائه می‌داد. و نیز ابتدا مفاد درسی را خارج از کتاب به طور کامل تشریح می‌کرد و بعد به خواندن عبارات کتاب می‌پرداخت. بیشتر وقت به توضیحات خارج از متن می‌گذشت. اگر شاگردی نمی‌فهمید، مربوط به استعداد پایین‌اش بود.<sup>۵</sup> آقای خمینی به این روش تدریس پای‌بند بود و در پاسخ به شاگردانی که خواستار تطبیق بیشتر مفاد کتاب با گفته‌هایش بودند، می‌گفت: «من قبل از شروع درس به شاگردانم نگاه می‌کنم. می‌فهمم چه کسی درس مرا می‌فهمد و چه کسی نمی‌فهمد. من این جوری درس می‌دهم. افرادی که متوجه درس نمی‌شوند... نیایند.»<sup>۶</sup> در این باره نقل دیگری از او در دست است. «وقتی من در صحن حضرت [معصومه] حکمت درس می‌گفتم، حجره‌ای انتخاب کرده بودم که حدود هفده نفر

۱. همان، ص ۸۸.

۲. همان، ص ۸۹.

۳. آیت‌الله عبدالغنی اردبیلی مباحث فلسفی امام خمینی را در این دوره یادداشت کرد و بعدها در اوایل دهه سی به نظر ایشان رساند. (بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۱۸۸؛ صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۳)

۴. خاطرات منتظری و نقد آن، ص ۸۷؛ خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، ص ۱۷۹.

۵. خاطرات منتظری و نقد آن، صص ۸۸ و ۸۹.

۶. خاطرات آیت‌الله سیدحسین موسوی کرمانی، ص ۱۶۸.

جا داشت. عمداً چنان جایی را انتخاب کرده بودم که بیشتر نیابند. به آنها که می‌آمدند و افراد خاص و شناخته‌شده‌ای بودند هم می‌گفتم درس مرا بنویسید و بیاورید. اگر دیدم فهمیده‌اید، اجازه می‌دهم بیایید، وگرنه شما نباید فلسفه بخوانید. چون مطالب را درک نمی‌کنید و باعث زحمت خواهید شد؛ هم زحمت خودتان و هم زحمت من. چون خواهید گفت ما پیش فلانی فلسفه خوانده‌ایم.» او تدریس گسترده حکمت و فلسفه را، هم به این دلیل و هم به جهت ظرفیت تنگ حوزه علمیه قم به مصلحت نمی‌دانست؛ هر چند باور داشت که درک درست فلسفه، هم به فهم بهتر علوم کمک می‌کند و هم مجهز شدن به اندیشه‌ای است که می‌تواند با تفکرات دیگر رویارویی کند.<sup>۱</sup>

منصب ممتحنی وی در این دوره نیز پابرجا، و یکی از آزمون‌گیرانِ طلابِ آیت‌الله سیدصدرالدین صدر بود.<sup>۲</sup>

بخشی از مشغله علمی آقای خمینی در ۱۳۲۰ به نگارش کتاب *آداب الصلوة* گذشت. پیش از این گفته شد که وی پس از تألیف *سرالصلوة* در ۱۳۱۸، تصمیم گرفت این موضوع را با نگرش و نگارشی دیگر در اختیار همگان قرار دهد. در پیش‌گفتار کتاب نوشت: «ایامی چند پیش از این رساله‌ای [= *سرالصلوة*] فراهم آوردم که به قدر میسور از اسرار صلاة در آن گنجاندم و چون آن را با حال عامه تناسبی نیست، در نظر گرفتم که شطری از آداب قلبیه این معراج روحانی را در سلک تحریر درآورم، شاید برادران ایمانی را از آن تذکری، و قلب قاسی خود را تأثیری حاصل آید... و مرتب نمودم آن را بر یک مقدمه و چند مقاله و یک خاتمه.»<sup>۳</sup> تألیف کتاب در حجمی نسبتاً قطور، به زبان فارسی، در ۳۰ فروردین ۱۳۲۱ به پایان رسید.<sup>۴</sup>

آقای خمینی در این زمان چندان آسوده‌خاطر نمی‌نمود. اوضاع سیاسی اجتماعی ایران دیگرگون بود. خشکی به زمین و زمان سرایت کرده بود. خاک نیمه‌خشک ایران در اشغال نیروهای متفقین بود. قحطی، گرانی، تورم، ناامنی، بی‌کاری و بیماری، ره‌آورد آنی حضور بیگانگان، خیلی زود خرسندی حذف دیکتاتور ایران را زدود و مردم چیزی بیشتر از درآمدن از چاه و افتادن به چاهی دیگر دریافتند. اما همزمان، اندیشه‌ها و دارندگان‌شان پس از شانزده

۱. رجایی، غلامعلی، *برداشت‌هایی از سیره امام خمینی*، ج ۵، تهران، عروج، ۱۳۹۲، صص ۳۲ و ۳۳.

۲. *خاطرات منتظری و نقد آن*، ص ۹۵.

۳. خمینی، روح‌الله، *آداب الصلوة (آداب نماز)*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲، ص ۲.

۴. همان، ص ۶۸.



سال سرکوب، رها شده، با انتشار روزنامه‌ها و چاپ کتاب‌ها و تأسیس احزاب مجال خودنمایی یافتند. هر چند روزنامه‌ها نوشتند که دیگر آزادی خواهی گناه نیست، اما آزادی توهین به باورهای عمومی، به ویژه تشیع، روحانیت رهیده از بند اختناق را با چالش تازه‌ای روبرو کرد. چه بسا نآسودگی آقای خمینی در این اوان ناشی از این اوضاع، به ویژه وضعیت اخیر، بوده باشد. وی در واپسین سطور کتاب *آداب الصلوة* نوشت: «مناسب بود که ما این رساله را متمیم کنیم به ذکر موانع معنویه صلات از قبیل ریا و عجب و امثال آن، لکن به واسطه آن که در کتاب *اربعین [حدیث]* در شرح بعض احادیث در این موضوعات شرحی مذکور داشتیم، و اینک به واسطه کثرت اشتغال و تشتت فکریه معذور از این خدمت می‌باشم»<sup>۱</sup>

### پنجمین خانه اجاره‌ای

در سال ۱۳۲۱ آقای خمینی، خانه‌ای در گذر جداً اجاره کرد؛ و خانواده او از خانه محلهٔ تکیه ملامحمود، رخت به این خانه کشید. این پنجمین منزل کرایه‌ای بود. خاطرات تلخ هشت سال اقامت در خانه چهارم هرگز از یاد قدس ایران پاک نشد. گویا خانه از آن قصابی بود که گوسفندان را آن جاسر می‌برد. قدس ایران خانه را به آغلی تشبیه کرد که هشت سال از بهترین سال‌های جوانی‌اش در آن جاسری شد.<sup>۲</sup> منزل گذر جداً از آن بانویی از خاندان «اربابی‌ها» بود. دو اتاق بزرگ، دو اتاق کوچک و یک زیرزمین، نفس زندگی قدس ایران را باز کرد.

حاج آقاروح‌الله با دوستانش قرار گذاشته بود تابستان را به تبریز بروند. «آقا گفت می‌خواهم با چند نفر از دوستانم به تبریز بروم. تو می‌روی خمین؟ من پذیرفتم.» قدسی با یکی از خویشاوندان راهی خمین شد. سفر دوم به خمین بسیار خوش گذشت. میهمان برادر آقا، آقاسیدنورالدین بود. تلافی سفر اول درآمد. در غیاب خط‌کش آقای خمینی، با دو جاری خود هر روز به یکی از روستاهای اطراف، باغها و مناطق دیدنی می‌رفت. «به هیچ وجه گناه نمی‌کردیم، ولی شمشیر علی را هم بالاسر نداشتیم... برادرهای آقا آن تعصب‌ها را نه راجع به ما، که در مورد زن‌های‌شان هم نداشتند. با خوشحالی چادر رنگی سر می‌کردیم. سال ۱۳۲۱ بود و چادر تازه آزاد شده بود.»<sup>۳</sup>

۱. همان‌جا.

۲. بانوی انقلاب-خدیجه‌ای دیگر، صص ۸۴ و ۱۲۴.

۳. همان، صص ۱۵۸، ۱۶۳ و ۱۶۴.

حاج آقاروح‌الله در بازگشت از سفر تبریز به خمین آمد. او پیش از این در ۱۳۱۶ نیز به آذربایجان سفر کرده بود. در آن زمان با همراهان خود (میرزا ابوالفضل نجم‌آبادی، سیدصادق لوسانی، میرزا ابوالقاسم مجتهدی) سری به کتابخانه تربیت زده، از منابع آن دیدن کرده بودند. آنان یادداشتی نیز در دفتر یادبود کتابخانه نوشته، امضا کرده بودند.

نیمی از تابستان سپری شده بود. از خمین راهی تهران شدند و بنا بر معمول به خانه پدرزن، میرزا محمد ثقفی، رفتند. بانو قدس ایران وقتی آن‌جا پیش نهاد سفر به مشهد را از شوهرش شنید، با خوشحالی پذیرفت. عاشق سفر و گلگشت بود؛ زنده‌اش می‌کرد، خستگی را از وجودش می‌زدود و اعصاب تحلیل‌رفته‌اش را بازسازی می‌نمود. شوهرش در سفر خوش‌اخلاق‌تر از حضر بود. شمار نوه‌های پدر قدسی به اندازه‌ای رسیده بود که نتوان اقامتی بلندمدت، چون سال‌های گذشته، در خانه آقای ثقفی داشت. با همین ملاحظه، آقای خمینی از شرکت مسافربری جهانگرد بلیت خرید و با خانواده راهی مشهد مقدس شد. آن‌جا، در ابتدای خیابان تهران، خانه‌ای کوچک، به کوچکی یک اتاق و یک زیرزمین اجاره کرد.

آن تابستان، هر چند بی‌سوغات، خوش گذشت. از مشهد یک‌راست روانه قم شدند.<sup>۱</sup>

### با قطار به سمت مشهد

تابستان سال بعد/۱۳۲۲ش نیز راهی تهران شدند. نوه‌های آقای ثقفی (مصطفای ۱۳ ساله، صدیقه هفت ساله، فریده پنج ساله، زهرا/ فهیمه سه ساله و لطیفه نوزاد) همراه پدر و مادرشان به خانه پدربزرگ آمدند. لطیفه، پنجمین دختر بانو قدس ایران، تازه پا به جهان گذاشته بود. چهارمین دختر خانواده، سعیده، در هفت ماهگی در گذشته بود. سعیده پارسال/۱۳۲۱ش به دنیا آمده بود. سینه پهلو کرد. درمان پزشکی محلی افاده نکرده بود. بیماری‌اش سه روز بیشتر به درازا نکشیده بود. فریده چهار ساله که با فریاد مادرش از خواب پریده بود، سال‌ها بعد آخرین شب زندگی خواهر نوزادش را چنین باز گفته است: «با جیغ مادرم همه از خواب بیدار شدیم. من که کودکی چهار پنج ساله بودم به طرف مادرم دویدم. دیدم سعیده بی‌حرکت افتاده و در این هنگام آقا که مشغول نماز شب بود با صدای خانم باعجله آمده بود که ببیند چه اتفاقی افتاده. او که از این حادثه به شدت ناراحت بود، در آن هنگامه تلخ فقط می‌توانست مادرم را دل‌داری دهد.»<sup>۲</sup>

۱. همان، صص ۱۶۶ و ۱۶۷.

۲. همان، ص ۶۵۲.

در یکی از روزها مصطفی، که دنیای کودکی‌اش برای بزرگترها بسیار پرجنب‌وجوش، کم‌تاب و گاه آزاردهنده بود، با توپ، شیشه اتاق آقای ثقفی را خرد کرد و پایین آورد. صبر پدر بزرگ تمام شد. برآشفتم؛ و با تشر او را آرام کرد. چند روز بعد آقای خمینی به همسرش پیشنهاد کرد به مشهد بروند و باقی تابستان را آنجا بگذرانند. «بسیار خوشحال شدم و در حالی که از پیشنهاد آقا تعجب هم کرده بودم، پذیرفتم.»<sup>۱</sup> حاج آقا روح‌الله از مادرزنش خواست آنان را در این سفر همراهی کند. بلیت قطار خرید و راهی مشهد شدند. آنجا خانه کوچکی اجاره کرد و دو ماه تابستان را در مشهد سپری کردند. «آقا درباره این تصمیم حرفی به من نزد، اما گمان می‌کنم از این که پدرم مصطفی را توبیخ کرد، رنجید و یا آن که متوجه شد که بچه با شیطنت‌هایش آرامش را از پدرم سلب می‌کند، از این رو تصمیم گرفت به مشهد برویم.»<sup>۲</sup>

آقای خمینی این روال را در تابستان‌های دیگر پی گرفت و خانواده را به شهرهای دیگر برد. خودش هم پیش همسر و فرزندان‌ش می‌ماند و به تألیف، اقامه نماز جماعت و تدریس می‌پرداخت. «دو سال به محلات، دو بار به مشهد، دو بار به امامزاده قاسم در تهران، یک سال به اصفهان و یک سال هم به همدان رفتیم.»<sup>۳</sup>

## ورود به جهان کثرت

تحولات سیاسی اجتماعی ایران به نحوی مؤثر رقم می‌خورد. این دگرگونی‌ها قطعاً در ضمیر و اندیشه آقای خمینی تأثیر می‌گذاشت؛ بدان اندازه که او را از جهان مألوف و مانوس پیشین به جهانی دیگر می‌راند. او در بیست و پنج سال گذشته همواره در دریای وحدت غواصی کرده، در کار پیمایش مراتب وجود بود. آثاری که او در این دوره نگاشت، پهنه دانش او را در عرصه عرفان نظری به خوبی آشکار می‌کند. این گستره، بی‌شک با ژرفایی همراه بود که پرتوی از آن را در کنش‌های فردی و اجتماعی‌اش سراغ توان گرفت. اینک رخدادهای پیرامون، او را به دنیای دیگر / جهان کثرت فرامی‌خواند. می‌توان با قطعیت گفت که او تمایلی به دوری از جهان باطن نداشت، اما جدایی از آن را «ابتلا»یی از ناحیه حضرت باری می‌دانست. «گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را.» از این رو سپاسگزار خدای خویش بود.

۱. اقلیم خاطرات، صص ۳۵۴ و ۳۵۵.

۲. همان، ص ۳۵۵.

۳. همان‌جا.

موقعیت نه چندان استوار حوزه علمیه قم از یک سو، و نشر افکار ضد دینی از دیگر سو، آن هم در دوره‌ای که ایران در اشغال نیروهای متفقین بسر می‌برد، او را به واکنش‌های برون‌ی واداشت.

با وجود سختی‌ها و فشارهایی که در دوره رضاشاه به حوزه‌های علمیه وارد شد و موجب تغییر و تبدیل شماری از آنها گردید، حدود هشتصد طلبه در حوزه علمیه قم سقوط دیکتاتور را با چشم خود مشاهده کردند. اینان از سوی آیات سیدمحمدتقی خوانساری، سیدمحمدحجت کوه کمرهای و سیدصدرالدین صدر اداره می‌شدند. پس از درگذشت آیت‌الله حائری یزدی و در نبود مدیری که شانه به شانه مؤسس حوزه علمیه قم برساند، مراجع یادشده بر امور حوزه نظارت می‌کردند. طلبه‌ها از هر یک از مراجع سه گانه ۱۵ ریال شهریه می‌گرفتند و طبعاً «هر یک از سه بزرگوار مریدهای خاصی داشتند. خودشان با هم گرم بودند، جنگ و دعوا نداشتند، اما مریدها همان وقت‌ها... اشعاری به نفع یا علیه هم ساخته بودند و این اشعار در دهان طلبه‌ها بود.»<sup>۱</sup> سران حوزه باور داشتند که وضع موجود باید تغییر کند و زمینه‌ای فراهم شود که به دوام و قوام این مرکز علمی بینجامد. اکنون پس از ۲۲ سال از هجرت آیت‌الله حائری یزدی به قم، بار دیگر نیازی مبرم به حضور شخصیتی هم‌اندازه او احساس می‌شد.

با شکستن سد دیکتاتوری رضاشاه، سیل افکار و اندیشه‌هایی که در طول دو دهه پشت آن انباشت شده بود، سوی جامعه روان شد. ادبیات سیاسی جدید، نه با یک چهره، بلکه با انواع خود، در جراید خودنمایی کرد. احزاب و گروه‌های بسیاری اعلان وجود کردند. طبعاً مذهب و رهبران آن که در زمان رضا شاه به شدت سرکوب شده بودند، صحنه را برای حضور دوباره خود آماده دیدند. از دیگر سو کمونیست‌ها که آنها نیز طعم اختناق رضاشاهی را - هر چند در سطحی غیرقابل مقایسه با مذهب‌یون- چشیده بودند، فضای کشور را برای فعالیت گسترده مهیا یافتند. هر دو جریان در میان اشغالگران (انگلیس و شوروی) طرفدار داشت. با این تفاوت که حزب توده نماینده تمام قدا اتحاد جماهیر شوروی در ایران بود، اما در نگاه نیروهای اصیل مذهبی، با اتکا به حافظه تاریخی خود، این دو قدرت بسان تیغه‌های یک قیچی بودند.

در کنار تفکر (بهتر است گفته شود شور) کمونیسم، احمد کسروی با توهم برانگیخته شدن، مردم را به دین خود/ پاک دینی می‌خواند و هر آنچه را که خلاف «خرد» می‌نامید تخطئه و رد می‌کرد؛ از اصول رقم خورده در قرآن، همچون معجزه، گرفته تا باورهای نهفته

۱. خاطرات منتظری و نقد آن، ص ۹۵.

در آیین تشیع، و حتی اشعار شاعران و عارفانی چون حافظ و مولوی، هر چند با کتاب‌سوزی، دیکتاتورمنشی، دشمن‌تراشی، حزب‌گرایی و پرچم‌سازی و دیگر رفتارها، به فاشیست‌ها و نازی‌های اروپا شباهت یافت، اما مدعی ساخت جهانی نو و خالی از بی‌خردی برای مردم بود! اگر رونمایی دگرباره فرقه بهایی را نیز به عوامل بالا بیفزاییم، موقعیت پیش روی حوزه علمیه و سران روحانی آن روشن‌تر می‌شود. اینک آنان باید به رویارویی همزمان در چند جبهه فکری می‌پرداختند.

اما آنچه تاب حاج آقا روح‌الله خمینی را سر آورد، انتشار جزوه‌ای چهل صفحه‌ای به نام اسرار هزار ساله نوشته علی اکبر حکمی زاده بود. اگر شرح دعای سحر در ۱۳۰۷ نمادی برای آغاز حضور او در عالم وحدت باشد، کشف اسرار / پاسخ به اسرار هزار ساله در ۱۳۲۳ جلوه‌ای برای شروع حضور او در جهان کثرت است.

### اسرار هزار ساله

نویسنده اسرار هزار ساله، علی اکبر حکمی زاده، فرزند حاج شیخ مهدی پایین شهری بود. پدر، از روحانیان باسواد و خوشنام و معنون قم بود. آیت‌الله حائری یزدی هنگام هجرت از سلطان‌آباد به قم، به خانه او در مدرسه رضویه وارد شد. گفته شده علی اکبر نیز سخنرانی زبردست بود و در مجالس ماه محرم پدرش، سخنان تأثیرگذاری ایراد می‌کرد.<sup>۱</sup> در زمانی که روشن نیست، و به علتی که به همان اندازه نامعلوم است، وی تحت تأثیر افکار سیداحمد کسروی قرار گرفت. این گرایش باید در دوره رضاشاه و از طریق جریده پیمان صورت گرفته باشد. گفته شده «حکمی‌زاده در تهران با کسروی رفاقت پیدا کرد و حتی زمانی که هنوز در قم و در مدرسه رضویه بود، چند بار کسروی را به حجره خودش... آورد.»<sup>۲</sup> دوهفته‌نامه پیمان با مدیریت «کسروی تبریزی» از آذرماه ۱۳۱۲ در تهران منتشر می‌گردید. نگاه کسروی به موضوعاتی چون حجاب زنان، مبارزه با سنت‌های دینی، پالایش زبان فارسی از واژه‌های دیگر، بی‌زاری از القاب و کنیه‌ها و... با آنچه که دستگاه فرهنگی رضاشاه پی گرفته بود، همسو بود. از این رو انتشار پیمان از تعرض شهربانی و اداره نگارش همواره دور ماند. و در واقع با سرکوب

۱. استادی، رضا، یادنامه آیت‌الله العظمی اراکی، مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان (نسخه دیجیتال)، ص ۱۰۸.  
 ۲. جعفریان، رسول، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی سیاسی ایران - از روی کارآمدن محمدرضاشاه تا پیروزی انقلاب (۱۳۵۷-۱۳۲۰)، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چ چهارم، ۱۳۸۲ ش، ص ۳۵۲.

مخالفتان کسروی، یعنی روحانیت شیعه، از تفکر او حمایت نیز شد. در فضای پدید آمده پس از شهریور ۱۳۲۰ حکمی زاده آراء دگردیس خود را در اوایل پاییز ۱۳۲۲ منتشر کرد. اسرار هزار ساله در چاپخانه پیمان و به ضمیمه شماره دوازدهم جریده پرچم، که آن نیز با مدیریت کسروی منتشر می‌گردید، چاپ و توزیع شد. کسروی به این موضوع اشاره کرده است: «چون آقای حکمی زاده به پیمان و راه آن نزدیک بوده‌اند و این کتاب‌شان از آن راه دور نیست، با پرچم به چاپ رسیده.»<sup>۱</sup>

اسرار هزار ساله با این جمله شروع می‌شود: «دعوت از پیشوایان دین کنونی ایران و سخنرانان و نویسندگان و جمعیت‌های طرفدار آن.» نویسنده پیش از طرح موضوعات و پرسش‌های خود، در دومین بند آغازین نوشته خود چنین قضاوت می‌کند: «چیزی را که "شما" دین نام نهاده‌اید ۹۵ درصدش گمراهی است.» و بی‌آنکه به روشنی مرجع ضمیر "شما" را مشخص کند، خواننده را متوجه می‌کند که مخاطب اصلی او روحانیت شیعه است. وی ادامه می‌دهد: «باید دانست که آن سد استواری که در جلو افکار توده گذاشته شده بود و "شما" هم در پناه آن بودید شکسته شد و اکنون جز دلیل و منطق چیزی نمی‌تواند جلو آن را بگیرد. اگر دارید که چه بهتر و گرنه دیگر با سکوت یا تکفیر و یا فاسدالعقیده خواندن و استکان آب کشیدن نمی‌توان جلو سیل احساسات مردم ایستاد. اکنون جواب یا استعفا.»<sup>۲</sup>

بررسی اولیه این جزوه، لحن احساسی و شعارزده آن را آشکار می‌کند. حکمی زاده به شدت متأثر از ادبیات سیاسی نازل آن دوره بود. این ویژگی به اندازه‌ای برجسته است که می‌توان گفت وی خلاف ادعای نخست خود، نه خواستار گشودن یک جبهه علمی، بلکه درصدد تحریک افکار عمومی بود. او در ابتدای نوشته‌اش به طرح شش پرسش درباره رضاشاه و زمانه او می‌پردازد؛ و بی‌آنکه پاسخی به آنها دهد، این تلقی را در خواننده ایجاد می‌کند که دوره زمامداری آن پادشاه، نعمتی بود که از دست ایرانیان گرفته شد! «آیا ایرانیان در زمان رضاشاه آسوده‌تر بودند یا پیش از او؟ ۲- آیا ادارات و نظام ایران را رضاشاه خراب کرد یا از پیش خراب بوده؟ ۳- آیا دخالت رضاشاه در کار انتخابات به جا بوده یا بی‌جا؟ ۴- آیا باعث این ضعف تقوا و ایمان کنونی، رضاشاه بوده یا علت دیگر داشته؟ ۵- اگر رضاشاه در برابر متفقین ایستادگی و جنگ می‌کرد بهتر بود یا ترک مقاومت؟ ۶- رضاشاه با همه نیکی‌ها و

۱. حکمی زاده، علی‌اکبر، اسرار هزار ساله، بی‌جا، ۱۳۲۲ش، (ضمیمه پرچم)، ص ۳۸.

۲. همان، ص یک.

بدی‌هایی که داشت روی هم رفته چگونه پادشاهی بود؟<sup>۱</sup>

حکمی‌زاده در ادامه، اشکالات خود را به مذهب شیعه و روحانیان بیان کرده، آنها را در شش گفتار دسته‌بندی می‌کند: خدا، امامت، روحانی، حکومت، قانون، حدیث. وی می‌نویسد: «بیش از هزار سال است که پیشوایان و زمامداران ما دین را بازیچه یا وسیله پیش بردن غرض‌های سیاسی و شخصی خود گردانیده‌اند. از این رو دینی که امروز به دست ما رسیده یک آش شله‌قلمکاری از آب درآمده که هر چیزش از یکجاست و از دین چیزی که دارد همان اسم است.»<sup>۲</sup>

او در پایان نوشته خود سیزده پرسش را درباره نیازخواهی از پیامبر اسلام و امامان، استخاره، اصل امامت، پاداش‌هایی که در احادیث برای سوگواری امام سوم شیعیان یاد شده، وابستگی روحانی به توده به جهت تأمین معاش، حرام بودن مالیات، وضع قانون توسط بشر، بسنده نکردن قوانین اسلام برای همه دوره‌ها، تعارض روایات و دانش تجربی، و بی‌علاقگی مردم به دین بیان می‌کند و در جایی مدعی می‌شود که پیش از انتشار اسرار هزار ساله، خلاصه مطالب آن را در قالب سؤالی برای برخی افراد فرستاده، اما پاسخی نگرفته است.

انتشار جزوه اسرار هزار ساله که همراه با طرح شبهات کلامی و فقهی در میان عامه بود، عده‌ای را وادار به پاسخگویی کرد. شاید نخستین تشکیلاتی که به آن واکنش نشان داد «انجمن تبلیغات اسلامی» بود. این انجمن که به ریاست عطاءالله شهاب‌پور اداره می‌شد، در نامه‌ای به علی‌اکبر حکمی‌زاده، از او دعوت کرد به محل انجمن آمده، از طریق مباحثه شنوای پاسخ سؤالات خود شود. گویا این نشست‌ها بیش از دو ماه به طول انجامید، اما از مطالب و نتیجه آن مباحثات خبری در دست نیست.<sup>۳</sup> شیخ محمد خالصی‌زاده نیز با تدوین مقالاتی با عنوان «رساله جوابیه» به مدعیات حکمی‌زاده پاسخ داد. این مقالات از ۲۶ فروردین ۱۳۲۳ در نشریه آیین اسلام درج گردید. پاسخ‌های کامل خالصی‌زاده یک سال بعد (۱۳۲۴ش) در کتابی با عنوان کشف‌الاستار به چاپ رسید. اما پاسخ حاج آقا روح‌الله خمینی به‌هنگام، تفصیلی و مبتنی بر روش‌های استدلالی، و البته توأم با تخطئه‌نویسنده و همفکران او، بود.

۱. همان، ص دو.

۲. همان، ص ۱.

۳. آیین اسلام، س ۱، شم ۵ (۲۶ فروردین ۱۳۲۳)، ص ۷؛ گوهریان، رثوف، چگونگی شکل‌گیری و عملکرد انجمن تبلیغات اسلامی، (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهر، ص ۱۱۵.

## کشف اسرار

به نظر می‌رسد نگارش کشف اسرار اواخر پاییز یا اوایل زمستان ۱۳۲۲ش شروع شده باشد. «درس می‌دادم. وقتی کتاب اسرار هزار ساله را دیدم تصمیم گرفتم بر آن رد بنویسم و جواب بدهم. درس را یکی دو ماه تعطیل کردم و این کتاب را نوشتم.»<sup>۱</sup>

از قول آقای خمینی گفته شده که کتاب را «یک قلم» و بی‌چرک‌نویس نگاشت.<sup>۲</sup> و خود نیز در پیش‌گفتار کشف اسرار آورده است: «ما ... بنا نداشتیم هیچ‌گاه پیرامون این مسائل بگردیم. چون حق‌کشی‌های فراوانی در این کتاب و کتابچه‌ها دیدیم، بناچار راه خطاها و بی‌دادگری‌های آنها را مختصری روشن کردیم تا خوانندگان سرچشمه فساد و بدبختی کشور و ملت را ببینند از کجاست.» کسروی، حکمی‌زاده و همفکران ایشان، بدبختی کشور و ملت را در باورهای دینی جست‌وجو می‌کردند. وی می‌افزاید کتاب اسرار هزار ساله که علیه روحانیت ایران نوشته شده، استقلال کشور را نشانه رفته است. این تأکید نشان می‌دهد که نویسنده کشف اسرار روحانیت شیعه را تکیه‌گاه اصلی کشور در حفظ استقلال، و تزلزل آن را مقدمه‌ای برای وابستگی، بلکه نابودی ایران می‌دانست.<sup>۳</sup>

نکته دیگری که آقای خمینی در ابتدای کتاب به آن اشاره کرده، عدم درک زمان توسط صاحب جزوه اسرار هزار ساله و همفکران اوست. «در این روزها که آتش فتنه جهان را فروگرفته و دود تاریک آن به چشم تمام جهانیان رفته... و از روی ضرورت و ناچاری کشورهای اسلامی نیز با سختی و بدبختی‌هایی مواجه شدند... خوب بود افراد این کشور نیز به فکر سعادت برادران خود باشند و یک دل و یک آواز در چاره‌جویی این سیاه‌روزی‌ها بکوشند یا دست کم از فتنه‌گری‌ها و فسادانگیزی‌ها در این موقع باریک خودداری کنند.»<sup>۴</sup>

نویسنده کشف اسرار در مقدمه دوم خود از خوانندگان می‌خواهد که نه بر اساس نوشته‌های رنگ و لعابدار، «گفتارهای شیرین بامزه» و «عبارت‌های لطیف و مثال‌های شیرین»، بلکه «با حس کنجکاو» و «با دیده انصاف حق‌جو» مطالب را خوانده، بپذیرند. و در انتها منصفانه، و بلکه مشفقانه می‌نویسد: «چون از گفتار این نویسندگان معلوم می‌شود که خدا و قرآن را قبول

۱. خمینی، سیداحمد، «سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی»، خراسان، شه ۱۰۵۸۲ (۱۴ بهمن ۱۳۶۴)، صص ۶ و ۷.

۲. «بیان وصف تو گفتن نه حد امکان است»، صص ۲ و ۳.

۳. خمینی، روح‌الله، کشف اسرار، بی‌جا، بی‌تا، صص ۲ و ۳.

۴. همان، ص ۱.



دارند و از حکم خرد نیز سرپیچ نیستند... ما نیز با آنها از روی حکم خرد و آیات قرآن وارد بحث می‌شویم.<sup>۱</sup>

آقای خمینی در ابتدای ردیه خود به ریشه‌یابی اندیشه نهفته در اسرار هزار ساله می‌پردازد و آن را متأثر از عقاید وهابیان که پیشینه‌اش نه در دوره معاصر، بلکه از ابتدای ظهور اسلام پدیدار بوده، می‌داند. و از آنجا که از بستگی نویسنده اسرار هزار ساله به سیاست‌های فرهنگی رضاشاه آگاه است، به مقابله شاه با دین و نهاد روحانیت اشاره کرده، آیت‌الله سیدحسین مدرس را نماد روحانیت شیعه معرفی می‌کند: «او (رضاشاه) با مرحوم مدرس روزگار می‌گذراند و تماس خصوصی داشت و فهمید که با هیچ چیز نمی‌توان او را قانع کرد؛ نه با تطمیع و نه با تهدید و نه با قوه منطقی. از او حال علمای دیگر را سنجید و تکلیف خود را برای اجرا کردن نقشه‌های ارباب‌های خود فهمید.»<sup>۲</sup> وی در جای دیگری از کتاب، غیر از منابع وهابیان، عقاید بهابیان و ادبیات روزنامه ملانصرالدین، چاپ آذربایجان شوروی، را در نگاه حکمی‌زاده مؤثر دانسته، می‌نویسد که «در آن روزنامه بدگویی و بی‌آبرویی را با شیوه خوشمزه دلربایی نوشته، از شما آن مژه را هم ندارد.»<sup>۳</sup> همچنین تلویحاً اسرار هزار ساله را با عقاید شریعت سنگلجی و احمد کسروی همسو شمرده، آنان را به باد انتقاد می‌گیرد.

مبنای نگارش کشف اسرار پاسخ به پرسش‌های سیزده‌گانه حکمی‌زاده در انتهای اسرار هزار ساله است. آقای خمینی این پرسش‌ها را گفته‌های نیم‌خورده وهابیان توصیف می‌کند. پاسخ‌های او تفصیلی و تشریحی، با ذکر مقدمات و افزودن پرسش‌های تازه به سؤالات اسرار هزار ساله است. برای نمونه زمانی که نویسنده در مقام پاسخگویی به این سؤال برمی‌آید: «آیا حاجت خواستن از پیغمبر و امام و شفا خواستن از تربت و سجده کردن بر آن و ساختن این گنبد و بارگاه‌ها شرک است یا نه؟ اگر هست بگویید و اگر نیست خواهشمند است اول معنای شرک را بیان کنید تا ببینیم آن شرکی که این همه اسلام و قرآن با آن جنگیده با این کارها چه فرق دارد؟» ابتدا شقوق شرک را بیان می‌کند و با اضافه کردن پرسش‌های تکمیلی، اقدام به طرح مقدمات می‌کند. او شرک را نزد فرقه‌هایی چون کیومرثیه، زروانیه، زردشتیه، مانویه، مزدکیه، اصحاب هیاکل و... شرح و سپس شرک جاری در میان اعراب را توضیح می‌دهد.

۱. همان، صص ۴ و ۵.

۲. همان، ص ۱۲.

۳. همان، ص ۷۷.

همچنین شرکی که مسیحیان دچار آن شدند بررسی می‌نماید. سپس بخشی از آیات قرآن را که در ردّ این تفکرات و اعتقادات آمده ذکر می‌کند و روشن می‌نماید که هر آیه چه نوع شرکی را در برابر توحید می‌داند.<sup>۱</sup> آقای خمینی در ادامه به تفاوت عبادت و تواضع، و یکسان نبودن پرستش و فروتنی می‌پردازد و با امثله فراوان از آیه‌های قرآن مشخص می‌کند که کدامین عمل عبادت غیر خدا، و کدامین رفتار فروتنی و تواضع است. پس از این مقدمه نسبتاً طولانی، پاسخ نویسنده آغاز می‌شود. او برای رد این اشکال که تقاضای حاجت از ارواح اولیای دین شرک است، آراء فلاسفه پیش از اسلام را یک به یک مبنی بر بقاء روح یاد کرده، سپس نظر فیلسوفان دوره اسلامی را در اثبات همین عقیده ذکر می‌کند. حتی دیدگاه دکارت را در این باب یادآور می‌گردد. آنگاه آیات قرآن را که بر وجود روح پس از مرگ تأکید کرده‌اند برمی‌شمارد. نویسنده کشف اسرار در ادامه پاسخ خود به موضوع سجده بر تربت کربلا و شرک بودن آن از منظر اسرار هزار ساله می‌پردازد و با این استدلال که سجده بر هر چیز برای پیروی از فرمان خداوند دو جهان شرک نیست، بلکه اطاعت و توحید است، می‌افزاید: «اگر کسی سجده بر تربت یا خاک دیگر و یا هر چه بکند، به عنوان این که آن یا صاحب آن خداست، و پرستش و عبادت قبر یا صاحب قبر کند، مشرک و کافر است، ولی اگر به خاک قبر یا غیر قبر سجده برای خدا کند و امر خدا را اطاعت کند، شرک که نیست هیچ، عین توحید و خداپرستی است.»<sup>۲</sup> و با همین استدلال ساخت گنبد و بارگاه را بر مقابر بزرگان دین شرک و بت‌پرستی ندانسته، می‌نویسد: «اگر ساختن گنبد و بارگاه برای بت‌پرستی و امام‌پرستی و پیغمبرپرستی باشد، همان‌طور که بت‌پرست‌ها می‌کردند، شک نیست که شرک است و کسانی که در آنجا برای پرستش و عبادت پیغمبر یا امام یا امام‌زاده می‌روند مشرک و کافرند، ولی اگر برای احترام آنها باشد، یا برای استراحت اشخاصی که آنجا می‌آیند، باشد یا برای عبادت خدا در آنجا باشد، شرک نیست هیچ، عین خداپرستی و فرمان‌برداری از خداست.»<sup>۳</sup>

وی در کنار پاسخ‌های تاریخی و کلامی، گاه صاحب اسرار هزار ساله و همفکران او را به چالش می‌کشد و می‌پرسد که چرا معترضان به سجده بر تربت و ساخت گنبد و... به مفاسد رو به رشدی که جامعه را فراگرفته اعتراض نمی‌کنند؟ چرا با معاملات ربوی بانک‌ها و شرکت‌ها

۱. همان، صص ۲۳ تا ۲۸.

۲. همان، ص ۷۱.

۳. همان، ص ۷۶.

و معاصی آشکاری که در تهران، مرکز کشور شیعه ایران، روی می‌دهد، مخالفت نمی‌کنند؟ و می‌نویسد: «حق داریم شما را از [سرباس] مختاری‌ها و [پزشک] احمدی‌ها [= دو نماد نفرت عامه از حکومت رضاشاه] و دیگر بازیگران عصر طلایی<sup>۱</sup> زیان‌کارتر به توده معرفی کنیم، زیرا که آنان در پنهانی خون چند نفری را مکیده و در زندگی تاریک محبس، زندگانی معدودی را خاتمه دادند و شما یاوه‌گویان با زندگانی معنوی و حیات و سعادت اجتماعی یک گروه صدها هزار میلیونی بازی می‌کنید و شالوده بدبختی یک ملت آبرومند را می‌ریزید.»<sup>۲</sup>

نویسنده کشف اسرار بیشترین پاسخ خود را معطوف به امامت و اشکالاتی که اسرار هزار ساله درباره آن مطرح کرده، صرف می‌کند. شاید علت این اقدام ناشناخته ماندن اصل امامت نزد مسلمانان غیر شیعه باشد؛ و این که اختلافات و گروه‌گرایی‌های بعدی جهان اسلام ناشی از مغفول ماندن این اصل بود. آقای خمینی با استناد به قرآن و منابع اصلی اهل سنت و شیعه ثابت می‌کند که موضوع امامت نه برساخته صفویان، بلکه حقیقتی بر تارک تاریخ اسلام بوده است. اسرار هزار ساله در صدد القاء این شبهه است که عقاید شیعی عمدتاً با روی کار آمدن سلسله صفوی پدید آمد و پر و بال گرفت.

مهم‌ترین بخش از کتاب کشف اسرار که بعدها بیشتر جلوه کرد و مورد توجه قرار گرفت، پاسخ آقای خمینی به سؤال پنجم حکمی‌زاده بود: «این که می‌گویند مجتهد در زمان غیبت، نایب امام است راست است یا نه؟ اگر راست است حدودش چیست؟ آیا حکومت و ولایت نیز در آن هست؟» نویسنده پاسخ به این سؤال را با مثالی از چگونگی روی کار آمدن رضاشاه می‌دهد؛ که چگونه یک دزد متجاوز، به مقام اعلیٰ حضرت اقدس همایونی رسید.<sup>۳</sup> او دیدگاه سیاسی تاریخی خود را از برآمدن رضاخان و تصرف سلطنت قاجار این طور بیان می‌کند: «شما همگی به قرارداد و ثوق‌الدوله نفرین کردید و لعنت فرستادید؛ حق هم داشتید بکنید؛ لکن پس از چند روز همان نقشه را با وضع بدتری که همه می‌دانید به گردن شما بار کردند و شما آن را از ترقیات دوره پهلوی و پیشرفت‌های کشور تشخیص دادید.»<sup>۴</sup> آقای خمینی در ذکر نمونه دیگری،

۱. شاید اشاره امام خمینی به کتاب بازیگران عصر طلایی ابراهیم خواجه‌نوری باشد که آن را پس از شهریور ۱۳۲۰ منتشر کرد و زندگی‌نامه افرادی که مصدر سمت‌های مهمی در دوران رضاشاه بودند معرفی نمود؛ افرادی چون عبدالحسین تیمورتاش، علی‌اکبر داور، محمدحسین آبرم، عبدالله امیرطهماسبی، علی دشتی و ...

۲. کشف اسرار، ص ۹۲.

۳. همان، صص ۲۲۷ و ۲۲۸.

۴. همان، ص ۲۸۴. برای آگاهی از عمق این تحلیل گذرای امام خمینی خوب است به گزارش‌های سر پرسی لورن،

از مجالس شورای ملی دوره رضاشاه یاد کرده، چگونگی روی کار آوردن نمایندگان را از طریق تقلب، اعمال نفوذ رؤسای لشکر، تهدید و تطمیع و... یادآور می‌گردد و می‌نویسد که پایه قوانین بشری برای حکومت سست و برخلاف خرد است.<sup>۱</sup> توضیح او چنین ادامه می‌یابد که حکومت و قانون‌گذاری از احکام روشن عقل است و تبعیت از حاکم زمانی روا و بجاست که آن حاکم مالک همه چیز مردم باشد و هر تصرفی در آنها بکند تصرف در مال خود باشد. «چنین شخصی که تصرف و ولایتش در تمام بشر به حکم خرد نافذ و درست است، خدای عالم است.»<sup>۲</sup> او پیامبر و امامان را حاکمان زمان خود دانسته، حکومت زمان حال را حق مجتهد و فقیه می‌داند.<sup>۳</sup> نویسنده، چگونگی حکمرانی فقیه را در قالب تشکیل مجلسی از فقهای عادل که حاکم عادل را برمی‌گزینند، یا نظارت مجتهدان و فقیهان بر این مجلس که قانون اساسی مشروطه نیز بر آن تأکید دارد، از راه‌های اعمال حاکمیت خدا معرفی می‌کند.<sup>۴</sup> وی ابزار حکمرانی را برای یک مجتهد و فقیه، همان قوای سه‌گانه مقننه، قضائیه و اجراییه دانسته، بار دیگر با یادکرد از آیت‌الله مدرس می‌نویسد: «شما می‌دانید و ما هم می‌دانیم مدرس یک ملای دین‌دار بود. چندین دوره زمامداری مجلس را داشت و از هر کس برای او استفاده [از موقعیت شغلی] مهیتر بود. بعد از مردن چه چیز به جای گذاشت، جز شرافت و بزرگی؟ ما می‌گوییم مدرس‌ها باید بر رأس هیأت تقنینیه و قوای مجریه و قضایی واقع شود تا کشور از این حال فلاکت بیرون بیاید.»<sup>۵</sup> آقای خمینی توان یک روحانی را در رسیدگی به حال مردم، حتی اگر قدرت سیاسی نداشته باشد، با یادآوری سیل قم چنین بیان می‌کند: «در سال [۱۳۱۳ق] که شهر قم را سیل خراب کرد و هزاران اشخاص بینوا بی‌سر و سامان شدند، چه اشخاص، با همت مردانه و حس دین‌داری، از جا برخاستند و برای آنها ساختمان کردند و آنها را از بی‌خانمانی نجات دادند؟ جز به همت بزرگ شیخ بزرگوار مرحوم حاج شیخ عبدالکریم و همراهی گروهی دین‌دار این کار انجام گرفت؟ آری

وزیرمختار انگلیس در تهران، مربوط به سال‌های برآمدن رضاشاه (۱۳۰۵ش-۱۳۰۲ش) توجه شود. او صراحتاً به وزارت امور خارجه انگلیس می‌نویسد که ایجاد دولت مرکزی به دست رضاخان و عملکرد پیرامونی او چیزی جز اجرای قرارداد ۱۹۱۹م، آن هم نه با پول انگلیس، بلکه از کیسه ایران، نیست.

۱. همان، صص ۲۲۸ و ۲۲۹.

۲. همان، صص ۲۲۹ و ۲۳۰.

۳. همان، صص ۲۳۳ و ۲۳۴.

۴. همان، ص ۲۳۴.

۵. همان، ص ۲۹۶.

آن روز هم دو نفر کلاه‌بردار برای اعلان در روزنامه از جیب دیگران یک چیزی دادند.<sup>۱</sup> وی توجه مخالفان حکومت مجتهد و فقیه را به چگونگی تعیین نمایندگان مجلس مؤسسان در ۱۳۰۴ ش جلب کرده،<sup>۲</sup> می‌نویسد: «چه شد که مجلس مؤسسان که با زور سرنیزه تشکیل شد و همه دیدید، اکنون هم حکمش [در ابقای سلطنت پهلوی] نافذ و درست است، ولی اگر این مجلس از این اشخاص [مجتهدان و فقها] مطلع صحیح‌العمل تشکیل شود و بر طبق قانون‌های خدایی باشد عیب پیدا می‌کند؟»<sup>۳</sup>

نویسنده کشف اسرار تحمل نظام سلطنتی را، در شرایط فعلی، تا پدید آمدن نظام سیاسی بهتر، به ناچار، می‌پذیرد [و عدم مخالفت آیات سیدابوالحسن اصفهانی، محمدحسین نایینی و عبدالکریم حائری یزدی را] چنین تحلیل می‌کند: «مجتهدین هیچ وقت با نظام مملکت و با استقلال ممالک اسلامی مخالفت نکرده و نمی‌کنند، زیرا این نظام پوسیده [سلطنتی] را باز بهتر می‌دانند از نبودنش... آنها همین بیهوده را هم تا نظام بهتری نشود تأسیس کرد، محترم می‌شمارند و لغو نمی‌کنند.»<sup>۴</sup>

نویسنده در ادامه پاسخ به پرسش پنجم حکمی زاده به تفصیل دلایل حاکمیت فقیه در زمان غیبت امام زمان علیه‌السلام را در احادیث وارده جست‌وجو کرده، برمی‌شمارد.

کشف اسرار، همان‌گونه که اشاره شد با تخطئه و انتقادهای شدید نویسنده از اسرار هزار ساله نیز همراه است. سال‌ها بعد، احمد خمینی، پسرش، از او پرسید: «در این کتاب عصبانی هستید؟» و او گفت: «در آن موقع نبودى که چه توهین‌هایی به اسلام می‌شد.»<sup>۵</sup>

کشف اسرار، نخستین کتاب حاج آقا روح‌الله خمینی بود که تا آن زمان (۱۳۲۳ ش) به چاپ می‌رسید. کتاب‌های پیشین او تا دهه‌های بعد چاپ نشد. خود، تمایلی به این کار نداشت. فاصله پایان نگارش کتاب و تحویل آن به چاپخانه دانسته نیست، اما قطعاً پیش از تحویل سال و در زمستان ۱۳۲۲ ش به دست حروف‌چینان رسید و کتاب در ۴۲۸ صفحه، حاوی فهرست مطالب، منابع، متن کتاب و غلطنامه در ۲۰ فروردین ۱۳۲۳ منتشر گردید.

۱. همان، ص ۳۵۰.

۲. برای آگاهی از جزئیات انتخابات مجلس مؤسسان، ر.ک: بهبودی، هدایت‌الله، روزنامه تاریخ معاصر ایران، ج ۵، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۳ ش.

۳. کشف اسرار، ص ۲۳۵.

۴. همان، ص ۲۳۵.

۵. «سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی»، صص ۶ و ۷.

درباره تأثیر کشف اسرار بر جامعه آن روز بررسی‌های کافی در دست نیست. اما پس از انتشار، از قول آقای خمینی، واکنش علی‌اکبر حکمی‌زاده، صاحب جزوه اسرار هزار ساله، چنین بیان شده است: «بعد از انتشار کتاب، حکمی‌زاده برای من پیغام فرستاد و گفت جواب‌هایی که شما نوشته‌اید بسیار متین است؛ و بعد گفت که من غرضی نداشتم از انتشار کتاب، جز این که این سؤال‌ها برای مردم مطرح بود و من می‌خواستم کسی مثل شما جواب بدهد.»<sup>۱</sup>

اوایل زمستان ۱۳۲۲، همان زمانی که آقای خمینی در حال نوشتن کشف اسرار بود، کتاب شیعیگری احمد کسروی منتشر شد. بخشی از مطالب شیعیگری نمونه جهش یافته اسرار هزار ساله بود. چه بسا کسروی می‌خواست به موجی که حکمی‌زاده ساخته بود، دامن بزند. اما خیلی زود صدای اعتراض‌ها و مخالفت‌ها علیه شیعیگری بلند شد و توزیع آن را با موانع جدی روبرو کرد. با وجود حملاتی که به کسروی شد، عقب نشست، و بار دیگر همان محتوا را با عنوان بخوانند و داوری کنند منتشر کرد. اهانت‌های آشکار او به مذهب شیعه، شاکیان فراوانی یافت و رفته‌رفته او را در انتظار رفتن به دادگاه گذاشت.

گفتنی است آشنایی حاج‌آقا روح‌الله با افکار کسروی به پیش از سال‌های ۱۳۲۰ می‌رسد. وی و دوستانش همراهش پیش از این سال و پس از آن در نشست‌های مشترک خود روی نقاط ضعف کسروی بحث و بررسی می‌کردند. شیخ مرتضی حائری و شیخ مهدی حائری در این جلسه‌ها حاضر بودند.<sup>۲</sup>

## قیام برای خدا

آقای خمینی پس از انتشار کتاب شیعیگری در نخستین مجالی که برای نوشتن پیدا کرد به کسروی تاخت و او را فرد بی‌سروپایی معرفی کرد که در مرکز تشیع به شیعه و امام صادق علیه‌السلام توهین می‌کند. این موقعیت، چه زمانی فراهم شد؟

سیدعلی محمد وزیری یزدی، از علماء صفحات یزد، سخنوری زبردست بود. او به یاری دیگر روحانیان شهر توانست مدارس علمیه یزد را پس از شهریور ۱۳۲۰ بازگشایی کند؛ و اینک فرصتی تازه دست داده بود تا پس از سال‌ها سکوت برای تبلیغ به شهرهای گوناگون سفر نماید. وی دفتری داشت که آن را مجمع‌الجواهر می‌نامید و در سفرها همراه خود می‌برد. آقای

۱. «بیان وصف تو گفتن نه حد امکان است»، صص ۲ و ۳.

۲. امام به روایت دانشوران، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۵ش، صص ۹۲ تا ۱۰۰.

وزیری به دیدار علما می‌رفت و از آنان می‌خواست در دفترش نوشته‌هایی به یادگار بگذارند. او در پانزدهم اردی‌بهشت ۱۳۲۳ در قم به ملاقات حاج آقا روح‌الله خمینی رفت و همین تقاضا را از او کرد. آقای خمینی وقتی متوجه شد که امکان دیده شدن نوشته‌اش توسط علمای دیگر فراهم شده، از این رو مخاطب اصلی خود را روحانیت شیعه قرار داد و یادداشتی مفصل، نسبت به دیگر یادگارنوشته‌ها، نگاشت. در این مجموعه، بزرگانی چون آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی و برخی علمایی که آقای وزیری از آنها کسب اجازه در امور حسیه کرده بود، مانند آیات‌الله حاج‌شیخ عبدالکریم حائری یزدی، سیدمحمود شاهرودی، سیدمحمدتقی خوانساری، حاج‌آقا حسین بروجرودی ... دست‌خط داشتند.

آقای خمینی در دو بند اول یادداشت خود اشاره‌ای بسیار کوتاه به مطالب تفصیلی خود در کتاب‌های عرفانی‌اش، با تأکید بر جنبه‌های اجتماعی کرد. او نوشته را با آیه‌ای از قرآن کریم آغاز کرد که مردم دعوت به قیام شده‌اند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الله تعالى: قل انما اعظکم بواحدہ ان تقوموا لله مثنی و فرادی.

خدای تعالی در این کلام شریف، از سر منزل تاریک طبیعت تا منتهای سیر انسانیت را بیان کرده و بهترین موعظه‌هایی است که خدای عالم از میانه تمام مواعظ انتخاب فرموده و این یک کلمه را پیشنهاد بشر فرموده. این یک کلمه تنها راه اصلاح دو جهان است. قیام برای خداست که ابراهیم خلیل الرحمن را به منزل خلت رسانده و از جلوه‌های گوناگون عالم طبیعت رهانده.

خلیل آسا در علم‌الیقین زن ندای "لا أَحَبُّ الْآفَلِینَ" زن

قیام‌الله است که موسی کلیم را با یک عصا بر فرعونیان چیره کرد و تمام تخت و تاج آنها را به باد فنا داد و نیز او را به میقات محبوب رساند و به مقام صَعَق و صَحُو کشاند. قیام برای خداست که خاتم‌النبین (ص) را یک تنه بر تمام عادات و عقاید جاهلیت غلبه داد و بت‌ها را از خانه خدا برانداخت و به جای آن توحید و تقوا را گذاشت: و نیز آن ذات مقدس را به مقام «قاب قوسین أو ادنی» رساند.

وی در بخش دوم یادداشت خود با اشاره به برخی از کاستی‌های جامعه، همه آنها را نتیجه قیام برای منافع فردی و گروهی دانست و افزود:

خودخواهی و ترک قیام برای خدا ما را به این روزگار سیاه رسانده و همه جهانیان

را بر ما چیره کرده و کشورهای اسلامی را زیر نفوذ دیگران درآورده. قیام برای منافع شخصی است که روح وحدت و برادری را در ملت اسلامی خفه کرده. قیام برای نفس است که بیش از ده میلیون جمعیت شیعه را به طوری از هم متفرق و جدا کرده که طعمهٔ مثنی شهوت پرست پشت‌میزنشین شدند. قیام برای شخص است که یک نفر مازندرانی بیسواد [= رضاشاه] را بر یک گروه چندین میلیونی چیره می‌کند که حرث و نسل آنها را دستخوش شهوات خود کند. قیام برای نفع شخصی است که الآن هم چند نفر کودک خیابانگرد را در تمام کشور بر اموال و نفوس و اعراض مسلمانان حکومت داده. قیام برای نفس اماره است که مدارس علم و دانش را تسلیم مثنی کودک ساده کرده و مراکز علم قرآن را مرکز فحشا کرده. قیام برای خود است که موقوفات مدارس و محافل دینی را به رایگان تسلیم مثنی هرزه‌گرد بی‌شرف کرده و نفس از هیچ‌کس در نمی‌آید. قیام برای نفس است که چادر عفت را از سر زن‌های عفیف مسلمان برداشت و الآن هم این امر خلاف دین و قانون در مملکت جاری است و کسی بر علیه آن سخن نمی‌گوید. قیام برای نفع‌های شخصی است که روزنامه‌ها که کالای پخش فساد اخلاق است، امروز هم همان نقشه‌ها را که از مغز خشک رضاخان بی‌شرف تراوش کرده تعقیب می‌کنند و در میان توده پخش می‌کنند. قیام برای خود است که مجال به بعضی از این وکلای قاچاق داده که در پارلمان بر علیه دین و روحانیت هر چه می‌خواهند بگویند و کسی نفس نکشد.

در بخش بعدی، روحانیان و همه حق‌جویان و وطن‌خواهان را مورد خطاب قرار داد و آنان را دعوت کرد تا سعادت دو جهان را در اقدام به اجرای آیه یادشده ببینند و نیز هشدار داد که اگر "قیام اصلاحی" خود را آغاز نکنند، باید منتظر چیرگی «هرزه‌گردان شهوت‌ران» در جامعه باشند:

هان ای روحانیون اسلامی! ای علماء ربانی! ای دانشمندان دیندار! ای گویندگان آیین دوست! ای دینداران خداخواه! ای خداخواهان حق‌پرست! ای حق‌پرستان شرافتمند! ای شرافتمندان وطنخواه! ای وطنخواهان باناموس! موعظت خدای جهان را بخوانید و یگانه راه اصلاحی را که پیشنهاد فرموده پذیرید و ترک نفع‌های شخصی کرده تا به همه سعادت‌های دو جهان نائل شوید و با زندگانی شرافتمندانه دو عالم دست در آغوش شوید. «إِنَّ اللَّهَ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفْحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا» امروز روزی است که



نسیم روحانی الهی وزیدن گرفته و برای قیام اصلاحی بهترین روز است. اگر مجال را از دست بدهید و قیام برای خدا نکنید و مراسم دینی را عودت ندهید، فرداست که مشتی هرزه گرد شهوتران بر شما چیره شوند و تمام آیین و شرف شما را دستخوش اغراض باطله خود کنند. امروز شماها در پیشگاه خدای عالم چه عذری دارید؟ همه دیدید کتاب‌های یک نفر تبریزی بی‌سروپا را که تمام آیین شماها را دستخوش ناسزا کرد و در مرکز تشیع به امام صادق و امام غایب روحی له الفداء آن همه جسارت‌ها کرد و هیچ کلمه از شماها صادر نشد. امروز چه عذری در محکمه خدا دارید؟ این چه ضعف و بیچارگی است که شماها را فرا گرفته؟ ای آقای محترم که این صفحات را جمع‌آوری نمودید و به نظر علماء بلاد و گویندگان رساندید، خوب است یک کتابی فراهم آورید که جمع تفرقه آنان را کند و همه آنان را در مقاصد اسلامی همراه کرده، از همه امضا می‌گرفتید که اگر در یک گوشه مملکت به دین جسارتی می‌شد همه یک دل و یک جهت از تمام کشور قیام می‌کردند. خوب است دینداری را دست کم از بهایان یاد بگیرید که اگر یک نفر آنها در یک دیه زندگی کند، از مراکز حساس آنها با او رابطه دارند و اگر جزئی تعدی به او شود، برای او قیام کنند. شماها که به حق مشروع خود قیام نکردید، خیره‌سران بیدین از جای برخاستند و در هر گوشه زمزمه بیدینی را آغاز کردند، به همین زودی بر شما تفرقه‌زده‌ها چنان چیره شوند که از زمان رضاخان روزگارتان سخت‌تر شود. «و من یخرج من بیته مهاجراً الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله».

### سید روح‌الله خمینی<sup>۱</sup>

۱. صحیفه امام، ج ۱، صص ۲۱ تا ۲۳. سال‌ها بعد، شاگرد مبرز او، آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای درباره دیدگاه محوری «قیام لله» استاد خود گفت: «این آیه، مد نظر امام فقید عزیزمان در طول زندگیش بود: «قل انما اعظکم بواجده ان تقوموا لله». سال‌ها پیش، نوشته ایشان در دفتر یادبود مرحوم وزیرری را در یزد زیارت کردم. آن مرحوم، من را به منزلش برد و با تفصیلاتی، این نوشته را که در صندوقچه‌ای گذاشته بود و تقریباً در گوشه‌ای از خانه‌اش مخفی کرده بود، آورد و باز کرد و نوشته امام را که در سال‌های دهه بیست نوشته بودند «قیام لله»، به من نشان داد. اصلاً محور حرف در نوشته ایشان، قیام لله بود. آن ذهن جوال وسیع و دید حکیمانه ایشان، این قیام لله را در آن دوران - که تازه از اختناق رضاخانی بیرون آمده بودند - بر کارهایی که به نظر شریفشان می‌شد انجام بدهند و باید افراد انجام می‌دادند و احساس مسؤلیت می‌کردند، منطبق ساخت.

یکی دو صفحه نوشته بودند. آن نوشته، حاکی از یک حرکت ارتجالی نبود و معلوم می‌شود در ذهن شریف ایشان و در تمام مراحل زندگی، «ان تقوموا لله مثنی و فرادی» سابقه داشته است. بحمدالله دیگر برای همه ما و ملت ایران، در کلیات زندگی امامان چیز پوشیده‌ای باقی نماند. همه دیدند که حرکت و گفتن و سکوتش برای خداست و هر

## آخرین کتاب اخلاقی

آقای خمینی تابستان ۱۳۲۳ همراه خانواده‌اش به محلات رفت. رفتند که از گرمای قم دور باشند. دوستی او با سیدجلال شهیدی محلاتی، از علمای بنام محلات، او را به آن شهر کشاند. شهریور آن سال با ماه رمضان مصادف بود. گفته شده حاج آقا روح‌الله در این ماه مبارک، هر روز سر ساعت پنج بعد از ظهر به مسجد جامع شهر می‌آمد و برای گروه‌هایی از مردم که برای شنیدن سخنان او گرد می‌آمدند، سخن‌رانی می‌کرد. آنچه می‌گفت اخلاق بود. افرادی که با علاقه بیانات او را پی می‌گرفتند بعدها گفتند که فشرده کتاب شرح اربعین حدیث را برای حاضران بازمی‌گفت.<sup>۱</sup> روزی که برای سخنرانی وارد مسجد جامع شد، نگاهش به تشکی که برای او انداخته بودند، افتاد. آن را کنار زد و روی همان زیلویی که مردم نشسته بودند، نشست. او در مسجد کوچکی، نزدیک خانه‌ای که در اختیار داشت، نماز جماعت اقامه می‌کرد. درخواست‌های زیادی برای امامت نماز در مسجد جامع محلات به وی شد، اما رد کرد و گفت که آنجا پیش‌نماز دارد و نماز جماعت برقرار است.<sup>۲</sup> اما عمده مشغله او در این سفر تابستانی ادامه نگارش کتاب شرح حدیث جنود عقل و جهل بود.

آغاز نگارش این کتاب باید در بجنبه جنگ جهانی دوم و اشغال ایران بوده باشد؛ چرا که نویسنده در خلال نوشته‌های خود این جنگ را «ناشی از نایره غضب یک جانور آدم‌خوار می‌داند که همه عالم را در آتش شعله‌ور کرده است»<sup>۳</sup>

کتاب در دوم رمضان ۱۳۶۳/۳۱ مرداد ۱۳۲۳ با این جمله به پایان رسانده شد: «ما این جزو از شرح حدیث را خاتمه می‌دهیم و تتمه آن را با خواست خدا در مجلد دیگر قرار می‌دهیم... به اتمام رسید این جلد... در قصبه محلات در ایامی که به واسطه گرمای هوا از قم به آنجا

کاری که انجام می‌داد، با قصد قیام‌الله بود. تنها همین یک چیز هم بود که موجب شد به دست آن بزرگوار - که قطعاً مرتبه تالی پیامبران و ائمه (علیهم‌السلام) بود - یک معجزه اتفاق بیفتد. این چیزی که اتفاق افتاده و تحوّل عظیم جهانی که به دنبال انقلاب اسلامی پدید آمده، واقعاً یک معجزه است. این معجزه، به دست امام (ره) اتفاق افتاد و امام هم با تکیه به «ان تقوموا لله» توانست این کار را بکند. (خامنه‌ای، سیدعلی، مدح خورشید: گزیده‌ای از خاطرات حضرت آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای، تهران، انقلاب اسلامی، ۱۳۹۱ش، صص ۶۴ و ۶۵)

۱. یاران امام به روایت اسناد ساواک، (قامت استوار، شهید حجت‌الاسلام فضل‌الله مهدی‌زاده محلاتی)، کتاب بیست و هفتم، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۱ش، صص نه و ده.

۲. «سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام»، پاسدار اسلام، ش ۸ (مرداد ۱۳۶۱)، ص ۵۴.

۳. خمینی، روح‌الله، شرح حدیث جنود عقل و جهل، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ پانزدهم، ۱۳۹۲ش، صص هشت.

### مسافرت کرده بودم»<sup>۱</sup>

نویسنده شرح جنود عقل و جهل هدف از تألیف کتاب را نه طرح مباحث نظری اخلاق، بلکه ترغیب خواننده به عمل دانسته، می‌نویسد: «ریشه‌های اخلاق را فهماندن و راه علاج نشان دادن، یک نفر را به مقصد نزدیک نکند و یک قلب ظلمانی را نور ندهد و یک خُلق فاسد را اصلاح ننماید... [بی‌فایده است. کتاب اخلاق باید] معالج باشد... دوی درد باشد نه نسخه دوانما.» وی با نام بردن از کتاب‌هایی چون طهارة الاعراق ابن مسکویه، اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی، و احیاء العلوم غزالی، آنها را «تاریخ الاخلاق» می‌نامد که مشتمل بر امثال و حکایاتی است که انسان را به مقصد اصلی نمی‌رساند. «نویسنده را عقیده آن است که مهم در علم اخلاق و شرح احادیث مربوطه به آن یا تفسیر آیات شریفه راجعه به آن، آن است که نویسنده آن با اِشَار و تَنْذیر و موعظت و نصیحت و تذکر دادن و یادآوری کردن، هر یک از مقاصد خود را در نفوس جایگزین کند و به عبارت دیگر کتاب اخلاق موعظه کتبی باشد و خود معالجه کند دردها و عیب‌ها را، نه آن که راه علاج نشان دهد.»<sup>۲</sup>

شرح جنود عقل و جهل به زبان فارسی است و نویسنده در ابتدای کتاب اشاره می‌کند که آن را برای بهره‌مندی عموم نوشته است.<sup>۳</sup>

همچنان که پیش از این گفته شد تمایل آقای خمینی به ادامه نگارش این کتاب هرگز محقق نشد و او بعدها با حسرتی که نشان از جدا افتادنش از «احکام وحدت» داشت، از این موضوع یاد کرد: «و قد فصلنا احکام الفطرة فی بعض الرسائل والکتب سیما ما کتبتنا سابقاً فی شرح حدیث جنود العقل والجهل ولقد جفّ قلمی فی خلال شرحه و لم یשמئنی الی الآن التوفیق منه تعالی لاتمامه و ابتلاتی الله تعالی و له الحمد و الشکر بالدخول فی احکام الکثرة والیه المشتکی و علیه المعول.»<sup>۴</sup>

### بیماری کودکان

در همین سال/۱۳۲۳ بود که مصطفی، صدیقه و فریده تب مالاریا گرفتند. ماهی یک بار

۱. همان، ص ۴۴۸.

۲. همان، صص ۱۱ تا ۱۳.

۳. همان، ص ۸.

۴. خمینی، روح‌الله، الطلب والاراده (ضمیمه جلد دوم منهاج الوصول الی علم الاصول)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲ش، ص ۵۷ [دوم].

به شدت تب و لرز می‌کردند و تا یک هفته در بستر بیماری می‌افتادند. حکیم مقیم قم از پس درمان برنیامد. بانو قدس ایران چاره را در رفتن به تهران دید. بعد از تب و لرز، نوبت غش بود؛ و فریده گاه غش می‌کرد. «آوردمشان تهران. مادرم آنها را پیش دکتر مخصوص خودش برد. بعد از معالجات بسیار» که با تزریق آمپول گنه‌گنه همراه بود، پزشک معالج «گفت پوست بید را بجوشانید، حب [قرص] درست کنید و تا یک سال به آنها بدهید.» خیلی زود به خواست مادر، یک بار پوست بید حاضر کردند. آن را با شکر قوام آورد. «تا تهران بودیم روزی چهار دانه به مصطفی و سه دانه به دخترها می‌دادیم و بقیه را آوردم قم تا به کلی خوب شدند.»<sup>۱</sup>

### هجرت آیت‌الله بروجردی به قم

بیشتر افرادی که درباره آمدن آقای بروجردی به قم سخنی گفته‌اند، اقدامات مؤثر حاج آقا روح‌الله خمینی را نیز در این مورد یاد کرده‌اند. بررسی این گفته‌ها، و نیز آنچه که از قول او نقل شده، نشان می‌دهد که آقای خمینی از دو جهت اصلی حضور آیت‌الله بروجردی را در حوزه علمیه قم ضروری می‌دانست. اول این که این مرجع از حیثی اجتماعی برخوردار بود. از قول آقای خمینی گفته شده: «در سفری که به نجف اشرف مشرف شدم، در جلسه‌ای که حضرات آقایان علما شرکت داشتند پیشنهاد دادم که برای زعامت حوزه‌های علمیه و مرجعیت شیعه پس از (مرحوم) آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی، آیت‌الله بروجردی را به نجف دعوت کنید تا درس و بحث را شروع کنند. این پیشنهاد را به دو جهت ارائه می‌کنم؛ ۱- این که حضرت ایشان اثباتاً اعلم هستند، ۲- مردی است اجتماعی و برای مرجعیت و حفظ کیان حوزه‌های علمیه شایسته‌ترین فردی است که می‌توان روی او حساب کرد... یکی از آقایان ... گفت ... حاج آقا روح‌الله حوزه نجف را نمی‌شناسد... در این حوزه فحولی از علما هستند. گفتم شما متوجه حرف من نشدید. من گفتم فردی است اجتماعی. اجتماعی بودن غیر از اعلمیت است.»<sup>۲</sup> دوم این که آیت‌الله بروجردی یکی از برجسته‌ترین دانشمندان دینی عصر خود بود. از قول

۱. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، صص ۱۵۵ و ۱۵۶.

۲. گوینده، تاریخ این سفر را قید نکرده، اما برخی منابع آن را میان سال‌های ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۰ ش نوشته‌اند. (حسینی، حسن، رهبری و انقلاب، تهران، پژوهشکده امام خمینی، ۱۳۸۱ ش، ص ۱۶۷). آیت‌الله جعفر سبحانی این سفر را در ۱۳۲۳ ش ذکر کرده است. (چشم و چراغ مرجعیت: مصاحبه‌های ویژه مجله حوزه با شاگردان آیت‌الله بروجردی، به

اهتمام: مجتبی احمدی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۸ ش، ص ۲۱۵)

۳. مصاحبه با آیت‌الله یوسف صانعی، «حوزه»، س ۷، ش ۴۰ (مهر و آبان ۱۳۶۹)، ص ۴۳.

حاج شیخ مرتضی حائری یزدی، که آن زمان در حوزه علمیه نجف بود، گفته شده، نامه‌ای از آقای خمینی دریافت می‌کند که در آن نوشته شده بود: «حاج آقا حسین بروجردی به قم آمده است. مجلس درس و محفل ایشان، مجالس و محافل عالمان و بزرگان صدر اسلام، از قبیل شیخ مفید و شیخ طوسی را زنده می‌کند. هر چه سریع‌تر به قم بیایید.»<sup>۱</sup>

سوم این که حضور عالم بزرگی چون آیت‌الله بروجردی در قم می‌توانست به تشتت و چنددستگی جاری در حوزه علمیه این شهر پایان دهد. دیدگاه حاج آقا روح‌الله نمی‌باید از آنچه که علمای تهران در نامه‌ای به آیت‌الله بروجردی نوشتند دور بوده باشد؛ این که مراجع سه‌گانه [قم، آیات سیدصدرالدین صدر، سیدمحمدتقی خوانساری و حجت کوه‌کمره‌ای] «ملوک الطوائفی شده‌اند و ملوک الطوائفی اسباب تفرقه است. مقارن به واحد نیست. این حوزه باید قیامش به واحد باشد... و شما خوب است بیایید این کار را بکنید.»<sup>۲</sup>

چهارم این که تمرکز مرجعیت در قم برای آقای خمینی یک باور بود. او در دهه گذشته از نزدیک کنش‌های مراجع نجف و ایران را دیده، می‌دانست آنچه در قم می‌تواند رخ دهد قابل قیاس با نجف نخواهد بود، چرا که روحانیان ایران بی‌واسطه به رخدادهای جاری می‌نگریستند و درک و تبعاً واکنش بهتری داشتند.

پنجم اینکه مرجعیت واحد و همه‌گیر می‌توانست بنیه مالی حوزه علمیه قم، بلکه دیگر شهرها را تحکیم کرده، به تداوم استقلال آنها و معیشت حداقلی طلبه‌ها یاری رساند. به نظر می‌رسد از میان این عوامل آنچه بیش و پیش از همه برای آقای خمینی اهمیت داشت، همان ویژگی‌های اجتماعی آیت‌الله بروجردی بود؛ کسی که احتمالاً می‌توانست زمینه‌های «قیام‌الله» را در بین روحانیون فراهم نماید. سابقه آقای بروجردی برای رؤسای روحانی ایران روشن بود. وی هنگام بازگشت از عتبات به ایران در ۱۳۰۶ش، در مرز دستگیر شده بود، به تهران منتقل گردیده و سه ماه در بازداشت بسر برده بود. در آن اوان حکومت رضاشاه درگیر عواقب قیام روحانیان اصفهان علیه چگونگی اجرای قانون نظام اجباری و در بیم اقدام مراجع نجف بود. عوامل حکومتی ایران در بین‌النهرین دانستند که حاج آقا حسین بروجردی که اینک پس از سفر حج در نجف بسر می‌برد، در پی نشست‌هایی با مراجع، حامل پیام و به اجرا گذاردن تصمیمات گرفته شده پس از ورود به ایران است. آیت‌الله بروجردی بعدها درباره این موضوع

۱. چشم و چراغ مرجعیت...، صص ۱۹۱ و ۱۹۲.

۲. یاد، س ۱، ش ۴ (پاییز ۱۳۶۵ش)، ص ۲۸.

گفت: «در نجف که بودم علمای بزرگ نجف با من گفت و گو کردند و بنابراین شد که من به ایران بیایم و از اینجا به مبارزه با پهلوی برخیزم و آن آقایان هم از عراق همکاری کنند تا بشود اقدامی کرد و جلو آن فسادها را گرفت... اما متأسفانه جریان به اطلاع حکومت ایران رسید و به مجرد ورودم در مرز مرا گرفتند و ماهها تحت نظر بودم.»<sup>۱</sup>

برخی، از اقدامات آقای خمینی را برای جلب رضایت آیت‌الله بروجردی چنین گفته‌اند: او طلبه‌ها را تشویق می‌کرد به بروجرد رفته از آن مرجع بخواهند به قم بیاید.<sup>۲</sup> گاهی پنجاه شصت نامه برای روحانیان سراسر کشور دست‌نویس می‌کرد و از آنان می‌خواست ضرورت حضور آقای بروجردی را در قم به وی یادآور شوند.<sup>۳</sup>

آیت‌الله بروجردی بیمار شد و کارش به عمل جراحی کشید. او را از بروجرد به تهران انتقال دادند و در سیزدهم آذر ۱۳۲۳ در بیمارستان فیروزآبادی شهری بستری کردند. اتفاق بود یا دوران‌اندیشی؟ محمدرضا پهلوی، شاه جوان، آن روز برای بازدید از بیمارستان ظاهر شد. به همه بخش‌ها سرکشی کرد و دست آخر به اتافی که آقای بروجردی بستری شده بود، راهنمایی شد. روزنامه‌ها نوشتند که دقایقی با آن مرجع گفت‌وگو کرد.<sup>۴</sup> گویا شاه از تمایلات مذهبی خود سخن گفته، اظهار کرد که امام زمان را به خواب دیده است.<sup>۵</sup>

آیت‌الله بروجردی پس از عمل جراحی و گذراندن دوره نقاهت راهی قم شد. او تصمیم‌اش را برای ماندن در شهر قم و سرپرستی حوزه علمیه گرفته بود. از میانه راه، از علی‌آباد، استقبال شروع شد، منزل به منزل ادامه یافت و در نزدیکی قم به اوج رسید. این استقبال را در پیشینه شهر قم کم‌نظیر خوانده‌اند.<sup>۶</sup> روز ورود وی به قم نهم دی ۱۳۲۳ بود.

## آغاز تدریس خارج اصول فقه

با شروع جلسه‌های درسی آیت‌الله بروجردی، استادان و مدرسان بزرگ حوزه برای حمایت

۱. آریابخشایش، یحیی و مسلم تهوری، «آیت‌الله بروجردی در تهران»، فصل‌نامه مطالعات تاریخی، ش ۳۱ (زمستان ۱۳۸۹)، ص ۱۶۵.

۲. خاطرات ۱۵ خرداد (دفتر نهم)، ص ۱۴۸.

۳. دلیل آفتاب (خاطرات یادگار امام)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۵ش، ص ۶۰.

۴. روزنامه اطلاعات، ش ۵۶۳۲ (۱۵ آذر ۱۳۳۳)، ص ۱.

۵. خاطرات آیت‌الله خلخاللی، تهران، سایه، ۱۳۷۹ش، ص ۴۱.

۶. دوانی، علی، زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع آیت‌الله بروجردی، ج سوم، بی‌جا، نشر مطهر، ۱۳۷۲ش، صص ۱۷ و ۱۸.

و تکریم وی در این جلسه‌ها شرکت کردند.<sup>۱</sup> و آقای خمینی یکی از آنان بود. «آقای بروجردی به قم آمدند. برای ترویج ایشان به درس ایشان رفتم و استفاده هم نمودم.»<sup>۲</sup> پس از چند ماه آیت‌الله بروجردی از آنها خواست اگر درس‌شان را تعطیل کرده‌اند، از سر گیرند. همین شد؛ تدریس خود را شروع کردند، اما آقای خمینی شرکت در حلقه درس آیت‌الله بروجردی را حتی پس از شروع تدریس خارج اصول فقه خود، ترک نکرد.<sup>۳</sup>

تدریس فقه و اصول حاج‌آقا روح‌الله از زمانی شروع شد که اصرار مرتضی مطهری و حسینعلی منتظری را برای ارائه یک درس اصول بی‌پاسخ نگذاشت. این دو پیش از این در درس اخلاق و حکمت آقای خمینی شرکت کرده، شیفته شخصیت و دانش او شده بودند. «پس از آمدن ایشان [= آقای بروجردی] به تقاضای آقایان مثل ... آقای مطهری به تدریس خارج فقه [و اصول] مشغول شدم و از علوم عقلیه بازماندم.»<sup>۴</sup>

منبع درسی، جلد دوم کفایة‌الاصول بود. «ایشان در ابتدا فکر می‌کردند که ما می‌خواهیم سطح کفایه را بخوانیم. مقداری از عبارات کفایه را خواندند و گذشتند. ما بنا کردیم به اشکال کردن. ایشان گفتند به این شکل مطلب پیش نمی‌رود. ما گفتیم پیش نرود. گفتند مگر سطح کفایه را نمی‌خواهید بخوانید؟ گفتیم نه، سطح آن لازم نیست بالاخره به این شکل ایشان خارج کفایه را شروع کردند.»<sup>۵</sup>

این درس تا هفت سال بعد، یعنی اوایل دهه سی ادامه یافت. شمار شاگردان او در این دوره افزایش یافت اما هرگز دورقمی نشد. افرادی چون اسدالله نوراللهی، علی اصغر شاهرودی، سیدمحمد حسینی بهشتی، عبدالحمید شریانی تبریزی، جعفر سبحانی و علی کاشانی رفته‌رفته به آن دو نفر افزوده شدند. از همان ابتدا شهرت یافت که درس آقای خمینی سیاسی است؛ و عده‌ای، شاگردان انگشت‌شمار او را تخطئه کردند. برخی هم می‌گفتند حاج‌آقا روح‌الله استاد فلسفه است؛ او را به فقه و اصول چه کار! بعضی از روحانیان حوزه علمیه نجف نیز که شنیده بودند وی نظرات آیت‌الله محمدحسین نایینی را رد کرده یا ایرادی به آن وارد کرده است،

۱. خاطرات آیت‌الله صابری همدانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳ش، صص ۸۷ و ۸۸.

۲. مختاری، «زندگی‌نامه خودگفته...»، ص ۲۵۳.

۳. خاطرات آیت‌الله سیدحسین موسوی کرمانی، ص ۴۹.

۴. مختاری، «زندگی‌نامه خودگفته...»، ص ۲۵۳.

۵. خاطرات منتظری و نقد آن، صص ۲۰۹ و ۲۱۰.

عصبانی بودند.<sup>۱</sup>

در اواخر همین دوره، غیر از اصول، تدریس خارج فقه را نیز آغاز کرد و به همان شاگردان و یا با ترکیبی تازه‌تر، درس داد. از آن جمله بود کتاب *الزکاة*.<sup>۲</sup> همچنان که گفته شد آقای خمینی از ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۰ ش همزمان با تدریس دوره اول خارج اصول فقه خود در درس اصول آیت‌الله بروجردی نیز شرکت کرد و آن را نوشت.<sup>۳</sup>

### آخرین خانه‌های اجاره‌ای

صاحب خانه‌ای که در گذر جدّاً اجاره کرده بودند، در گذشت. پسرش گفت که خانه را خالی کنید؛ خالی کردند و به خانه‌ای در محله ارک رفتند. این ششمین مسکن اجاره‌ای بود. خانه، بزرگ بود. اتاق‌ها دور تا دور چیده شده بودند. حیات و ممات سعیده نوزاد در این خانه رخ داد. در این خانه بود که فریده آموزش‌های خود را نزد خانم معلم محله آغاز کرد. و چون جایی برای برپایی مراسم مذهبی پیدا شده بود، مراسم روزهای فاطمیه در همین خانه برپا گردید. حیاط را فرش می‌کردند و چند منبری و روضه‌خوان برای جمعیتی که خانه را پر می‌کرد، سخن می‌راندند و مرثیه می‌خواندند. و در همین خانه بود که دو بار دزد آمد و اموالی از جهیزیه قدس ایران را برد. وی دزد را شناخت، اما حاج آقا روح‌الله از او خواست آبروی دزد را که زن سرایدار بود، نبرد. گفت آدم‌های خوبی هستند و این کار را از سر نادانی و نداری کرده‌اند. خوب است بیشتر مواظب باشیم و از او بگذریم. «آن قدر پدرمان اصرار کرد که خانم از آنها اظهار رضایت نمود. اما باز آقا می‌گفت باید قلباً از آنها راضی باشی. رضایت لفظی کافی نیست.»<sup>۴</sup>

پس از آن‌جا به خانه‌ای که به «پارک» مشهور بود اسباب‌کشی کردند. اینجا پارک نایب/ارک نایب، خانه کامران میرزا نایب‌السلطنه، پسر سوم ناصرالدین شاه، بود و اکنون مالک دیگری پیدا کرده بود. مساحت پنج هزار متری خانه، اتاق‌های پرشمار و بعضاً غیرقابل استفاده، هفت مستراح در آن طرف حیاط، با درختان کهنسال، انتخاب عجیبی بود. هر چند شش ماه بیشتر در

۱. همان، ص ۲۱۰.

۲. همان، ص ۲۱۱.

۳. خمینی، روح‌الله، *لمحات الاصول*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲ ش، ص لا. مجموعه تقریرات امام خمینی از شش سال حضور در درس آیت‌الله بروجردی با عنوان *لمحات الاصول* چاپ شد.۴. *بانوی انقلاب - خدیجه‌های دیگر*، صص ۱۲۴ و ۱۲۵.



پارک نماندند، اما از قول داماد آقای خمینی نقل شده که آمدن به این خانه به درخواست بزرگان حوزه علمیه قم/ آیات ثلاث بود، چرا که آنان می‌خواستند این ملک را خریده، تبدیل به مدرسه کنند، اما پول کافی نداشتند؛ دولت هم برای خرید آن پیش آمده بود. آیات از رشادت و سرنترس آقای خمینی حسن استفاده را کرده، احتمال می‌دادند تا جور شدن پول، عوامل حکومتی جرأت جابه‌جا کردن کسی که کتاب کشف اسرارش به تازگی چاپ شده نخواهند داشت.<sup>۱</sup>

احمد در پارک به دنیا آمد. قدس ایران هنگام تولد دومین پسرش بسیار ضعیف شده بود؛ جویری که هنگام زایمان بی‌هوش شد. صدیقه، دوان، به سراغ پدر رفت و گفت که مادر مرد! «نیمه شب، و آقا مشغول نماز شب بود. از دردی که در ناحیه گردنم احساس کردم به هوش آمدم. آقا را دیدم که رگهای گردنم را ماساژ می‌دهد. چشم‌ام باز شد و باز بی‌هوش شدم.» وقتی دوباره چشمانش را باز کرد شنید که شوهرش می‌پرسد: چه کنم؟ چند روز بود غذای درست نخورده بود. زرده تخم‌مرغ خواست. فردای آن روز آقای خمینی با فرستادن تلگرامی به تهران از مادرزنش خواست به قم بیاید. آمد. بیست روز بعد قدس ایران توانست روی پای خود بایستد.<sup>۲</sup>

### پایان اجاره‌نشینی

آخرین خانه اجاره‌ای آقای خمینی، از قضا، اولین خانه ملکی او در قم شد. این خانه دو ساله که در زمینی پانصدمتری بنا شده بود، در محله یخچال قاضی بود. سال ۱۳۲۳ آن را اجاره کردند. یخچال قاضی محله مرغوبی نبود. در حاشیه شهر قرار داشت. از یک طرف به باغات پیرامونی شهر می‌رسید و از طرف دیگر به یخچال‌هایی که زمستان‌ها برای یخ‌سازی به کار گرفته می‌شد؛<sup>۳</sup> تابستان‌ها محل زباله بود.<sup>۴</sup> چند ماهی که گذشت، صاحب‌خانه نیاز مالی پیدا کرد و از مستأجرش خواست خانه را تخلیه کند. این را هم گفت که من فروشنده‌ام؛ اگر

۱. همان، صص ۱۲۸ و ۱۲۹.

۲. همان، صص ۱۳۰ و ۱۳۱.

۳. این یخچال‌ها گودال و آب‌انبارهای عمیقی بود که در پای آن دیوار بلندی می‌ساختند و زمستان‌ها آب در آن گودال‌ها انبار می‌کردند و در طول شب آب یخ می‌زد و در طول روز هم دیوار بلند سایه می‌انداخت و نمی‌گذاشت آفتاب بی‌رمق زمستان یخ‌ها را آب کند. هر روز روی یخ‌های قبلی آب جاری می‌کردند و بدین ترتیب در طول زمستان قطر یخ به چند متر می‌رسید. در طول تابستان این یخ‌ها را با کلنگ تکه تکه می‌کردند و می‌فروختند.

۴. بانوی انقلاب-خدیجه‌ای دیگر، صص ۱۳۳ و ۱۳۴.

خریدار هستید به شما می‌دهم؛ بخشی از بهای خانه را بدهید، معامله می‌کنیم. پیش پرداخت می‌خواست.

آن روز وقتی آقای خمینی به همسرش خبر داد که باید خانه را تخلیه کنیم، بانو قدس ایران وارفت؛ چقدر اسباب‌کشی؟ «نگاهم به شیشه‌های ترشی و آلبیمو و آبغوره کنار حیاط افتاد که برای جابه‌جایی آنها چقدر به زحمت خواهم افتاد. بی‌اختیار همان‌جا نشستم و از ته دل آهی کشیدم، اما از آنجا که بردبار بودم، در آن لحظه حرفی نزدم.» شوهر چنین واکنشی را از زن ندیده بود. بسیار غمگین شد و خانه را به قصد درس و بحث ترک کرد. پیش از ظهر موضوع را با سیداحمد زنجانی، دوست صمیمی‌اش، در میان گذاشت. اما دارایی آقای زنجانی، کفاف پیش‌پرداخت را نمی‌کرد. ظهر که به خانه بازآمد، همسرش خونسرد و آرام پرسید که چرا باید خانه را تحویل دهیم؟ نمی‌شود فکری کنی که مجبور به این کار نشویم؟ شوهر گفت که صاحب‌خانه پول می‌خواهد؛ چاره را در فروش خانه می‌بیند؛ من پولی برای پرداخت قسط اول آن ندارم؛ و موضوع گفت‌وگو و درخواستش را با آقای زنجانی بازگفت. «نمی‌توانی از خمین تهیه کنی؟» گفت که نمی‌دانم. بعدازظهر نیز افسرده حال خانه را ترک کرد.

عصر هنگام پس از پایان درس به صحن مرقد حضرت معصومه علیهاالسلام رفت و در گوشه‌ای نشست. «آقاسیدروح‌الله خمینی شما هستید؟» متوجه دو مردی شد که کنارش ایستاده بودند. «گفتم: بله. گفتند: ما از اصفهان آمده‌ایم و می‌خواهیم به زیارت عتبات مشرف شویم. مقداری پول داریم و می‌خواهیم آن را نزد شما امانت بگذاریم.» نشستند و گفتند که اگر جور شد از آنجا به سفر حج خواهیم رفت؛ شاید این سفر نزدیک به یک سال بکشد؛ اگر هم به حج نرفتیم، شش ماه بعد بازمی‌گردیم. «چرا مرا انتخاب کرده‌اید؟ گفتند: از هر کس پرسیدیم پول را نزد چه کسی امانت بگذاریم، شما را معرفی کردند.» نپذیرفت. اصرار کردند. پاسخی نداد. پافشاری آن دو مرد ادامه یافت. ناگاه چهره وارفته بانو قدس ایران در برابرش نشست. اندیشید و از خود پرسید ممکن است با این پول بتوانم خانه‌ای بخرم؟ «آیا مجاز هستم در پول تصرف کنم؟ یعنی آن را خرج کنم و هنگام بازگشت شما همان مقدار را به شما برگردانم؟» مردان اصفهانی این پرسش را مقدمه پذیرش امانت خود توسط آقای خمینی دانستند و گفتند که اختیار آن با شماست.

پول را گرفت و شمرد. تعجب کرد، اما دوباره شمرد. درست به مقدار پولی بود که صاحب‌خانه برای فروش ملک پیشنهاد داده بود، نه یک ریال کم و نه یک ریال زیاد. لابد

دست خطی هم رد و بدل شد. اصفهانی‌ها خداحافظی کردند و رفتند. حاج آقا روح‌الله برخاست و سراغ صاحب‌خانه رفت. گفت که خریدارم. پیش پرداخت درخواستی را داد؛ و لابد کاغذی هم بده‌بستان شد. وقتی به خانه بازگشت به همسرش گفت: «ما در این خانه می‌مانیم.» بانو قدس ایران، شاد از این شنیده، و آسوده از نهمین اسباب‌کشی، از دیدن دوباره شیشه‌های چیده شده در کنار حیاط وحشت نکرد.<sup>۱</sup>

ذهن حاج آقا روح‌الله راهی جز رفتن به سوی املاک خمین نداشت. درآمد او و خانواده‌اش از همین ماترک تأمین می‌شد. هر از گاهی برادر بزرگش، آقای پسندیده، حساب کتاب می‌کرد و سهم او را به قم می‌فرستاد.<sup>۲</sup> غیر از پول، آذوقه هم از خمین می‌رسید. این کار به وسیله هانی انجام می‌شد. پدر هانی آشپزخانه پدری حاج آقا روح‌الله را اداره می‌کرد. پسر هم بعدها به خدمت همین خاندان درآمد.<sup>۳</sup>

فردای آن روز، نامه‌ای نوشت و آن را به دست مسافری که از مشهد مقدس بازمی‌گشت و راهی خمین بود، برای برادرش فرستاد. نوشت که [فلان] ملک او را بفروشد و پولش را بفرستد. اصفهانی‌ها، دست کم تا سه ماه آینده بازمی‌گشتند؛ و چه بسا این زمان برای تبدیل آن ملک به پول کافی بود. نامه رسانده شد. «آقای پسندیده که تا آن لحظه چنین درخواستی را از من نشنیده بود، فهمید که در وضع دشواری قرار گرفته‌ام.» مشتری در همان نزدیکی بود. همدم خانم، همسر آقای پسندیده، گفت که خریدارم. هر چه پول دم دست بود آماده گردید. یکی از اهالی خمین که می‌خواست شهر را به قصد زیارت امام رضا علیه‌السلام ترک کند، برای خداحافظی نزد آقای پسندیده، عالم و روحانی سرشناس خمین، آمد. پول آماده به دست زایر سپرده شد تا در قم تحویل آقای خمینی شود. این پیغام هم به آن امانت افزوده شد که «بگو همسر من خریدار ملک شماست. این مقدار موجود بود و در فرصتی دیگر باقی را خواهم فرستاد.»

پیک رسید و پول را به دست آقای خمینی رساند. شمرد. بار دیگر حیرت کرد، اما دوباره نشمرد. پول، درست به مقدار وجهی بود که آن دو اصفهانی نزدش به امانت سپرده بودند. آن را زیر تشک گذاشت.

۱. اقلیم خاطرات، صص ۲۵۳ تا ۲۵۶.

۲. خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، ص ۳۴.

۳. «هانی از امام می‌گوید»، روزنامه همشهری، ش ۱۲۷ (۱۳ خرداد ۱۳۷۲)، ص ۱۰.

ماه به سر نرسیده، سر و کله امانت گزاران پیدا شد. گفتند نشد که برویم؛ مقدمات سفر جور نشد؛ قسمت نبود. آمده ایم امانت مان را پس بگیریم. آقای خمینی دست کرد زیر تشک و همان پول را تحویل شان داد. گرفتند و تشکر کردند و رفتند. آنان راهی اصفهان شدند و حاج آقا روح الله راهی این فکر که این چه معادله ای بود؟ «مبهوت در فکر فرو رفتم که اگر این پول از خمین به دست من نرسیده بود، نزد آنها شرمنده می شدم. و همین طور اگر امانت آنها نبود من تصمیم به خرید خانه نمی گرفتم و خانه را تخلیه می کردم.»<sup>۱</sup>

با استقرار در خانه یخچال قاضی و پایان جابه جایی های هر از گاه، آقای خمینی مدیریت هزینه خانواده را به عهده همسرش سپرد: ماهی یکصد و پنجاه تومان / روزی پنج تومان. این پول با توجه به تورم ناشی از عواقب اشغال ایران توسط نیروهای متفقین، فقط صرف تهیه غذای روزانه برای ده نفر (خود، فرزندان، کارگر و میهمان) می شد و چیزی برای هزینه های دیگر باقی نمی ماند. البته آقای خمینی برنج، روغن، قند، شکر و چای را خود تهیه می کرد و ربطی به آن یکصد و پنجاه تومان نداشت. اما قدس ایران آن را کم می دانست، چرا که این مبلغ «نمی توانست هزینه های جانبی و پول توجیبی ما را تأمین کند.»<sup>۲</sup>

«درخواست» و به زبان راندن آن همیشه برای قدس ایران سخت بود. تا مجبور نمی شد و نیاز به لبش نمی رسید، آن را با شوهر مطرح نمی کرد. از جمله دغدغه های او کفش و لباس فرزندان بود. پوشاک مندرس باید عوض می شد. «وقتی به آقا می گفتم بچه ها لباس ندارند، واقعاً نداشتند... یک ماه فکر می کردم [که بگویم یا نه و بعد] سعی می کردم به آرامی بگویم بچه ها لباس ندارند؛ و او به آرامی جواب می داد: پول ندارم.» اینجا بود که قدس ایران به سراغ قبای پوده شوهرش یا پیراهن کهنه خودش می رفت؛ و یا لباس کهنه بچه های بزرگتر را می گرفت، و با هنر خیاطی می برید و می دوخت و تن پوشی برای فرزندان فراهم می کرد.

قدس ایران دیده بود که شوهرش در جوانی هم زیر بار شهریه مراجع نرفته بود، تا چه رسد به این زمان که آقای خمینی از روحانیان طراز اول حوزه علمیه بود و همچنان «باید زندگی شرافتمندانه با قناعت را بر کل این و آن شدن و لباس و غذای خوب داشتن ترجیح

۱. اقلیم خاطرات، صص ۲۵۳ تا ۲۵۶. امام خمینی سالها بعد وقتی این ماجرای شگفت انگیز را تعریف می کرد، آن را لطف الهی دانست. (همان، ص ۲۵۳)

۲. بانوی انقلاب - خدیجه ای دیگر، صص ۱۲۱ و ۱۲۲.

داد و بحمدالله ترجیح دادیم»<sup>۱</sup>

## ظهور فداییان اسلام

ایران در ۱۳۲۴ چهارمین سال اشغال خود را به دست نیروهای متفقین می‌گذراند. حکومت مرکزی به ریاست پادشاه جوان، که چهار سال از به تخت نشاندن او می‌گذشت، اداره می‌شد. رفت‌وآمد شتابان دولت‌ها، آینه‌ای برای نمایاندن تزلزل حکمرانی است. از شهریور ۱۳۲۰ تا اردیبهشت ۱۳۲۴ شش دولت آمدند و شدند و اینک هفتمین آنها بر سر کار بود. در همین سال / ۱۳۲۴ روی کار آمدن چهار دولت در کارنامه سیاسی ایران ثبت شده است. بی‌ثباتی سیاسی چهره‌ای نمایان داشت و ناپایداری خود را به همه عرصه‌ها می‌کشاند. همچنان که گفته شد تاخت و تاز احمد کسروی به باورهای شیعی، این هرج و مرج را به لایه‌های اعتقادی نیز منتقل کرده بود. در کنار واکنش‌هایی که به این پدیده دردرساز نشان داده شد، یکی هم از ناحیه جوان بیست ساله تهرانی بود که برای آموزش دروس دینی در حوزه علمیه نجف بسر می‌برد. سیدمجتبی نواب صفوی از دیدن برخی منشورات کسروی که به نجف رسیده بود، برآشفته و موضوع را با طلاب و علمای اطراف خود در میان گذاشت. او با سفارش و هزینه تنی چند از عالمان حوزه علمیه نجف راهی ایران شد تا به رویارویی کسروی برود. آمد و در تهران با تنی چند از همفکران خود در تأسیس «جمعیت مبارزه با بی‌دینی» مشارکت کرد. نواب، کسروی را به مباحثه خواند و در نشست‌های رو در رویی که با او داشت نتوانست این خودبرانگیخته ۵۵ ساله را قانع کند. نواب خیلی زود سلاح را جایگزین سخن کرد و در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۴ در چهارراه حشمت‌الدوله، نزدیک خانه کسروی، به سوی او نشانه رفت. اسلحه کهنه بود یا فشنگ، یا نواب به شدت عصبانی، که دو تیر بیشتر شلیک نشد. ضارب دستگیر و مضروب راهی بیمارستان شد. درمان کسروی و آزادی نواب چندان به درازا نکشید.

نواب پس از این حادثه «فداییان اسلام» را با صدور اعلانی که از «دین و انتقام»، «دادگاه خونین» و «قصاص» می‌گفت، بنیان گذاشت. دومین اقدام علیه کسروی در زمانی صورت گرفت که شکایت‌های پیاپی مردمی او را به دادگاه کشانده بود. آنان خواستار محاکمه و مجازات شخصی شده بودند که به اعتقاداتشان توهین کرده بود. کسروی از بیم جانش در

۱. همان، صص ۱۱۱ و ۱۱۲.

جلسه‌های دادگاه حاضر نمی‌شد. اما با گرفتن تأمین از شهربانی در ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ راهی کاخ دادگستری شد. یاران نواب صفوی با آگاهی از موضوع، نقشه کشتن او را به اجرا گذاشتند و توانستند در اتاق بازرسی با گلوله و دشنه او را از پای درآورند.<sup>۱</sup> از این زمان تا ده سال بعد فداییان اسلام یکی از جریان‌های تأثیرگذار در کشور، از جمله در حوزه علمیه قم، گردید.

### انتقال مرجعیت به ایران

آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی، مرجع تقلید ۸۸ ساله شیعیان در ۱۳ آبان ۱۳۲۵ در کاظمین درگذشت. رادیو ایران ساعت ۲۰:۳۰ همان روز برنامه عادی خود را قطع و بیانیه رسمی دولت عراق را در این باره قرائت کرد. فردای آن روز و روزهای بعد، آنچه در تهران و در مقیاسی کوچک‌تر در دیگر شهرهای بزرگ ایران رخ داد، شباهتی با آنچه که ده سال پیش، پس از وفات حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی دیده شد، نداشت. بازار و بسیاری از اماکن کسب تعطیل و سیاه‌پوش شدند. مساجد سیاه بستند. مجالس ترحیم بسیاری برپا گردید. دسته‌های عزادار در خیابان‌ها به راه افتادند. تمامی ادارات و سازمان‌ها دو روز تعطیل شدند. برنامه پخش موسیقی از رادیو قطع گردید.<sup>۲</sup> سینماها و تماشاخانه‌ها برنامه‌های عادی خود را مدتی اجرا نکردند. نمایندگان از طرف محمدرضا شاه پهلوی، دولت، علما، اصناف و جراید راهی عراق شدند تا در مراسم خاکسپاری آیت‌الله اصفهانی شرکت جویند. اخبار همه اینها در قالب گزارش و اطلاعیه و حتی سفرنامه در جراید منعکس گردید. پادشاه هم در مراسم ختم مسجدشاه/سلطانی شرکت کرد.

مهمترین موضوعی که پس از درگذشت آیت‌الله اصفهانی بر سر زبان‌ها افتاد و حتی برخی روزنامه‌ها آن را درج کردند، فرد جایگزین مرجع تقلید شیعیان بود. از دو چهره شاخص نام برده شد؛ حاج سیدحسین طباطبایی قمی، مقیم کربلا، و حاج سیدحسین طباطبایی بروجردی، مقیم قم.<sup>۳</sup> قطعاً این موضوع در محافل روحانیت، به ویژه حوزه علمیه قم، موضوع روز بوده است.

۱. نواب صفوی، سیدمجتبی، *فداییان اسلام (تاریخ، عملکرد، اندیشه)*، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۵ش، صص ۳۶ تا ۵۲.

۲. در آن زمان از حکومت رضاشاه (۱۳۱۵ش، سال درگذشت آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی) رادیو تأسیس نشده بود.

۳. روزنامه اطلاعات، شم ۶۱۹۶ (۱۵ آبان ۱۳۲۵)، صص ۱ و ۴؛ همان، شم ۶۱۹۷ (۱۸ آبان ۱۳۲۵)، صص ۱، ۴ و ۸.

در این شهر، طلبه‌ها، در شکل هیأتی عزادار به سمت خانه آیت‌الله بروجردی راه‌پیمایی کردند. این اقدام هم تسلیت‌گویی بود و هم حمایت از جانشینی وی در مقام مرجعیت شیعه. آقای خمینی، که از جوانی آیت‌الله فقید را در قم و چه بسا در سفر بعدی‌اش به نجف دیده بود، سوگوار، به منزل آیت‌الله بروجردی رفت. یکی از شاهدان، که همراه طلاب راهی محل سکونت آقای بروجردی شده بود، می‌گوید که وقتی وارد منزل ایشان شدیم، حاج‌آقا روح‌الله را دیدم که از اندرونی بیرون آمد و چون کسی که بهترین عزیزش را از دست داده باشد، گریه می‌کرد.<sup>۱</sup>

آقای خمینی، که یکی از پیشگامان دعوت آیت‌الله بروجردی به قم بود، اینک یکی از مروجان مرجعیت او نیز به شمار می‌رفت. بیشتر رؤسای روحانی قم در مرجعیت آقای بروجردی هم‌رأی بودند، و عده کمی به حاج‌آقا حسین قمی نظر داشتند. آقای خمینی آشکارا مرجعیت آیت‌الله بروجردی را تبلیغ می‌کرد و مردم را به ایشان ارجاع می‌داد، و حتی گفته شده، برای این کار به شهرهای دیگر مسافرت می‌کرد. از او پرسیدند که چرا مردم را به آیت‌الله قمی ارجاع نمی‌دهید؟ و شنیدند که «آیت‌الله حاج‌آقا حسین قمی در ایران نیستند... باید آقای بروجردی را تقویت کرد تا حوزه قم و علمای ایران قوت پیدا کنند».<sup>۲</sup>

درگذشت آیت‌الله اصفهانی دو دستاورد سیاسی پنهان، یکی برای فداییان اسلام، و دیگری برای جامعه روحانیت تهران داشت. برخی از علمای نجف از نمایندگان اعزامی محمدرضا شاه پهلوی (ادیب‌السلطنه سمیعی و آیت‌الله‌زاده شیرازی) و نمایندگان دولت احمد قوام (داور پیرنیا، محمد عبدالله گرجی، احمد بهار، مرتضی امیرحمزه، سیدعلی بهبهانی، سیدجعفر بهبهانی و عبداللطیف عماد) آزادی قاتلان احمد کسروی (سیدحسین امامی و سیدعلی محمد امامی) را تقاضا کردند. این درخواست مؤثر افتاد و چند روز پس از بازگشت هیأت به ایران برادران امامی آزاد شدند.<sup>۳</sup> همچنین آیت‌الله بهبهانی در مراسم ختم آیت‌الله اصفهانی در مسجدشاه از قوام خواست که آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی که به دهستان بهجت‌آباد، نزدیک قزوین، تبعید

همان، شم. ۶۱۹۸ (۱۹ آبان ۱۳۲۵)، ص ۱.

۱. شمار طلاب حوزه علمیه قم در این زمان حدود دو هزار تن برآورد شد. (روزنامه اطلاعات، شم. ۶۱۹۷ (۱۸ آبان ۱۳۲۵)، ص ۸)

۲. چشم و چراغ مرجعیت...، ص ۱۶۶.

۳. همان، ص ۹۱.

۴. فداییان اسلام...، صص ۵۵ و ۵۶.

شده بود، آزاد گردد.

با این تقاضا، موافقت نسبی شد. آقای کاشانی اجازه یافت راهی قزوین شود. در آنجا تحت نظر، اما از امکانات و آزادی بیشتری برخوردار بود.<sup>۱</sup> نمی‌توان اجابت‌های یادشده را یکسره به حساب احترام حکومت به جامعه روحانیت گذاشت. مشغله اصلی حاکمیت وقت در آن زمان اعزام ارتش به آذربایجان و تخلیه آن صفحات از فرقه دمکرات و برگزاری انتخابات نمایندگان مجلس پانزدهم بود. استخوانی که اتحاد جماهیر شوروی پس از تخلیه نیروهای نظامی متفقین در گلوی ایران گذاشته بود، اینک با زمینه‌های فراهم شده توسط آمریکا، در حال بیرون افتادن بود. دستاورد سوم، کاملاً آشکار بود. هیجان و غلیان احساسات مذهبی مردم آذربایجان در پی درگذشت آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی در جمع کردن بساط «دمکرات فرقه‌سی» سخت مؤثر افتاد. انتخابات مجلس نیز در میان نگرانی از نبود آزادی و اعمال نفوذ دولت، به فترت افتاده، دچار کشاکش‌های سیاسی شده بود.

نود و چهار روز پس از وفات آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی، خبر درگذشت آیت‌الله حاج‌سیدحسین طباطبایی قمی رسید. وی که برای درمان بیماری خود از کاظمین به بغداد رفته، در بیمارستان مجیدیه بستری شده بود، در ۱۷ بهمن ۱۳۲۵ در هشتاد و چهار سالگی دارفانی را وداع گفت.<sup>۲</sup>

اینک اندک دوگانگی پدیدآمده میان مرجعیت دو عالم (بروجردی و قمی) در سه ماه گذشته، از میان رفت و آیت‌الله بروجردی مرجع علی‌الاطلاق جهان تشیع شناخته شد. این موضوع نتیجه مهم دیگری نیز در پی داشت که در میان‌مدت در سرنوشت کشور ایران مؤثر افتاد، و آن، انتقال و تمرکز مرجعیت در حوزه علمیه قم بود.

### در غم لطیفه

آن روز میهمانی ناخوانده به خانه بانو قدس ایران آمد. خدمتکار خانه در تدارک پذیرایی، مشغول شستن کاهو در حوض وسط حیاط شد. برگ کاهوها را از هم جدا می‌کرد تا گل‌های چسبیده به ته آن راحت‌تر پاک شود. روی آب با برگ‌های کاهو پوشیده شد. در نبود خدمتکار،

۱. برای آگاهی از علت دستگیری و تبعید آیت‌الله کاشانی، ر.ک: کاشانی، سیدمحمود، آیت‌الله کاشانی به روایت اسناد و خاطرات، ج ۲، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶ش.

۲. روزنامه اطلاعات، شمه ۶۲۷۴ (۲۴ بهمن ۱۳۲۵)، ص ۱.



لطیفه سه ساله، آخرین دختر بانو قدس ایران، در حال بازی به حیاط آمد و بر سر حوض رسید. برگ‌های شناور روی آب نظرش را جلب کرد. پیش از آمدن او، خدمتکار مقداری از کاهو را شسته به اتاق میهمان برده بود. لطیفه در حالی که می‌کوشید یکی از برگ‌ها را بگیرد، درون حوض افتاد. خدمتکار از خانم سراغ کودک را گرفت. همگی به جست‌وجوی لطیفه برآمدند هر چه صدایش کردند، پاسخی نگرفتند. خانه را زیر و رو کردند. اثری از لطیفه نیافتند. وقتی به حیاط آمدند، پیکر کوچک و بی‌جان لطیفه، روی آب، کنار برگ‌های کاهو، شناور بود.<sup>۱</sup> غم درگذشت لطیفه از یک سو، ضعف و بیماری قدس ایران از سوی دیگر، شیری برای خوردن احمد نوزاد نگذاشت. خواهرها در کوچه و محله سراغ زنان شیرده می‌رفتند و کمی شیر برای برادرشان می‌آوردند. در پی دایه‌ای بودند که احمد را تغذیه کند، پیدا شد. در نزدیکی قم زندگی می‌کرد. با این شرط که به قم نیاید و احمد را با خود ببرد، آماده شد به احمد شیر دهد. برد، اما احمد بیمار شد. هر چند دایه به قم آمد و احمد را شیر داد، اما گویا غیر از نوزاد خود و پسر قدس ایران، به سومی هم شیر می‌داد! سهمی که به احمد می‌رسید ناچیز بود. «مجبور بودم احمد را با حریره و نشاسته سیر کنم.» اوضاع بر این منوال ناهموار گذشت تا احمد رفته‌رفته توانست غذا بخورد و از شیر گرفته شود.<sup>۲</sup>

### حمایت از آیت‌الله بروجردی

حضور علمی آیت‌الله بروجردی نمی‌توانست بسنده قوام حوزه علمیه قم باشد. این حضور می‌بایست با انتقال وجوهات، به ویژه از سوی بازرگانان، تجار، کسبه کوچک و بزرگ و بالاخره همه افرادی که مقید به پرداخت دیون شرعی خود بودند، همراه می‌گردید. آقای بروجردی به این موضوع اذعان داشت و چه بسا یکی از علل تصمیم‌گیری او برای هجرت به قم و اداره حوزه علمیه آن، قول‌هایی بود که بازاریان تهران، هنگام عیادت او در بیمارستان فیروزآبادی داده بودند.<sup>۳</sup> اینک نه تنها طلاب حوزه علمیه قم، بلکه حوزه‌های نجف، سامرا، اصفهان و مشهد نیز چشم به نان و شهریه این مرجع داشتند.

پس از درگذشت حاج‌شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم، تصدی این

۱. اقلیم خاطرات، ص ۱۶۱. این حادثه باید در ۱۳۲۵ یا ۱۳۲۶ ش رخ داده باشد.

۲. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، صص ۱۳۲ و ۱۳۳.

۳. چشم و چراغ مرجعیت...، ص ۵۷.

حوزه به عهده آیات محمدتقی خوانساری، سیدصدرالدین صدر و حجت کوه کمره‌ای افتاده بود. اینان در ابتدا شهریه طلاب را یک کاسه می‌پرداختند، اما رفته‌رفته شهریه‌هایشان را جدا کردند. چندی بعد آیت‌الله خوانساری از پذیرش وجوهات و پرداخت ماهیانه طلبه‌ها کنار کشیده بود. آیت‌الله صدر هم نتوانست پرداختی همواره داشته باشد. آنچه به دست طلاب می‌رسید از ناحیه آیت‌الله حجت بود.<sup>۱</sup>

چند ماه اول استقرار آقای بروجردی در قم، خبری از پرداخت شهریه نبود؛ پولی به دست او نمی‌رسید. همین موضوع وی را در ماندن یا رفتن از قم مردد کرد. وقتی خبر به آقای خمینی رسید به یکی از دوستانش گفت: «شنیده‌ام آیت‌الله بروجردی تصمیم دارند از قم بروند. شما این موضوع را تحقیق کنید. اگر ایشان قم را ترک کنند، برگرداندن ایشان مشکل است.»<sup>۲</sup> تحقیق نشان داد عده‌ای که در تهران قول کمک به سامان‌دهی حوزه علمیه قم داده بودند، به گفته خود پای‌بند نبودند. حاج آقا روح‌الله هم به آیت‌الله پیام داد که «آقایان اهل علمی که از شما دعوت کرده‌اند، نظرشان استفاده مالی از شما نبوده است، بلکه دعوت ایشان به خاطر استفاده علمی بوده است، لذا اگر تا ده سال دیگر هم در قم شهریه ندهید، نقصی بر شما نیست و چنین انتظاری هم از شما نمی‌رود.»<sup>۳</sup> اما مراجعات و انتظارات ادامه داشت و آقای بروجردی نمی‌توانست همه آنها را نادیده بگیرد. هر چند مشکل نرسیدن وجوهات تا حدودی رفع شد، اما شواهد نشان می‌دهد که حداقل تا پنج سال نخست حضور آقای بروجردی در قم پرداخت شهریه طلبه‌ها به سختی انجام می‌شد. گویا وجوهات اولیه از بروجرد و ملایر رسید<sup>۴</sup> و مدیر حوزه علمیه به طور خصوصی و بعضاً با واسطه، طلبه‌ها را یاری کرد.

آقای خمینی که ادامه این وضعیت را به زیان حوزه می‌دید، با ارسال نامه‌ای به محمدتقی فلسفی، واعظ نامور تهران، موضوع را با او در میان گذاشت. در این زمان آقای فلسفی جایگاهی اجتماعی داشت. او در بیستم دی‌ماه ۱۳۲۶ در حضور ۱۵ هزار تن از مردم تهران در مسجدشاه علیه تأسیس دولت اسرائیل سخنرانی کرده بود. حاج آقا روح‌الله به آقای فلسفی یادآور شد که «تبلیغات دینی» در این زمان در اختیار نا اهلان است؛ امید ما به «تعلیمات دینی» در حوزه‌های

۱. همان، ص ۱۱۶.

۲. همان، ص ۵۷.

۳. همان‌جا.

۴. همان‌جا.

قم، نجف، اصفهان، مشهد و... به سرپرستی «آیت‌الله‌العظمی آقای بروجردی» است؛ با این حال «این طور که بنده می‌بینم خطر انحلال به آنها متوجه شده است»، چرا که بیشتر نمایندگان آقای بروجردی در شهرهای مختلف «بی‌اثر» هستند؛ بسیاری از علمای این شهرها از رسیدن وجوهات به آقای بروجردی جلوگیری می‌کنند؛ افراد مغرض در تهران و برخی شهرهای دیگر علیه ایشان تبلیغات می‌کنند؛ خودشان هم حاضر نیستند نیاز حوزه‌ها را چون آیات اصفهانی و قمی به بازرگانان و تجار بگویند و از آنان کمک گیرند؛ مخارج مرحوم آیت‌الله اصفهانی به گردن ایشان افتاده و همان توقعات پابرجاست؛ تعداد افراد دلسوز به حال آقای بروجردی و حوزه‌های علمیه بسیار کم است؛ و بالاخره این که وجوهات به ایشان نمی‌رسد و حیف و میل می‌شود. آقای خمینی اضافه کرد که آیت‌الله بروجردی هم اینک مقروض است؛ «چه برای نان [طلاب] نجف و سامره و چه برای شهریه قم و اصفهان و گاهی مشهد و جاهای دیگر.» و سپس از آقای فلسفی خواست به خطابه و منبر اکتفا نکند، «مجمعی خصوصی» از بازرگانان خیرخواه تشکیل دهد تا در کمترین زمان بدهی آیت‌الله پرداخت شود و تمهیدی اندیشه شود که هر ماه به میزانی مقدور به حوزه علمیه قم کمک گردد.<sup>۱</sup>

### واکنش‌هایی برای تقسیم فلسطین

مجمع عمومی سازمان ملل متحد با صدور قطعنامه ۱۸۱ در هفتم آذر ۱۳۲۶ سرزمین فلسطین را به دو بخش یهودی و عربی تقسیم کرد. این مصوبه که خیلی زود به تقسیم فلسطین شهرت یافت ۵۵ درصد اراضی این کشور را به یهودیان و بقیه را در اختیار مسلمانان قرار داد. ۳۳ کشور به این قطعنامه رأی مثبت و سیزده کشور، که ایران نیز در شمار آنها بود، رأی مخالف دادند.

پس از پایان جنگ جهانی اول نیروهای انگلیس فلسطین را ترک نکردند؛ ماندند تا مقدمه تأسیس یک دولت یهودی را فراهم کنند. ساز و کار این موضوع پس از جنگ جهانی دوم در مجمع عمومی سازمان ملل متحد ریخته شد تا لعاب قانونی و بین‌المللی به خود بگیرد. فلسطینی‌ها که حق تاریخی و ملی خود را آشکارا پایمال شده می‌دیدند، اعتراض و مخالفت خود را نشان دادند. خیلی زود درگیری میان مسلمانان و یهودیان آغاز شد. هر روز عده‌ای از طرفین کشته می‌شدند. کشورهای عربی، به ویژه مصر و سوریه و واکنش‌های نسبتاً تندی از خود

۱. صحیفه امام، ج ۱، صص ۲۴ و ۲۵.

بروز دادند و حتی تقسیم فلسطین را از دست رفتن بخشی از خاک خود دانستند. این حادثه نزد حکومت ایران امری غیرمرتبط تلقی شد. گویی تقسیم فلسطین قضیه‌ای عربی یهودی است و ربطی به ایران، که نه عرب است و نه یهود، ندارد. البته کشورهای عربی نیز پیش از آن که موضوع فلسطین را مسأله جهان اسلام بدانند، آن را یک مشکل عربی معرفی کردند و تعصبات خود را از این منظر به نمایش گذاشتند. نزدیک به سه دهه از پایان عمر «اتحاد اسلامی» می‌گذشت و اینک «اتحاد عربی»، برآمده از ناسیونالیسم تزریق شده به کشورهای نوپدید غرب آسیا، در حال خودنمایی بود.

بیش از چهل روز از ماجرای تقسیم فلسطین می‌گذشت که اعلام شد آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی برای حمایت از مسلمانان پاکستان و فلسطین، از مردم تهران دعوت کرده در مسجدشاه گردهم آیند. در آن زمان مسلمانان پاکستان که به تازگی از هند جدا شده بودند، تحت تعرض هندوها آزار دیده، کشته می‌شدند. آیت‌الله کاشانی که با پیشینه استعماری انگلیس آشنا بود، در اطلاعیه‌ای قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل متحد را «ظلم فاحش» خواند و پیش‌بینی کرد تشکیل دولت یهودی «در آینده کانون مفسد بزرگ برای مسلمین خاورمیانه بلکه تمام دنیا خواهد بود». جراید خبر از اجتماعی ۱۵ هزار نفری در مسجدشاه دادند. سخنران اصلی این مراسم آقای فلسفی بود. او گفت که دردی که امروز بر فلسطین وارد شده، دردی است بر پیکر جهان اسلام. وی خبر داد که آیت‌الله کاشانی دو حساب برای کمک به مسلمانان پاکستان و فلسطین در بانک ملی گشوده و چشم انتظار یاری مردم است.<sup>۱</sup>

موضوع فلسطین حداقل تا پنج ماه بعد واکنش آشکاری در سطح جامعه ایران پیدا نکرد، اما درگیری‌های مسلمانان آن سرزمین با یهودیان همچنان ادامه داشت. انگلیس پیش از این خبر خروج خود را از فلسطین داده بود؛ و در ۲۴ اردی‌بهشت ۱۳۲۷ به قیومت ۲۵ ساله خود پایان داد. با اعلان این خبر، دولت مستقل یهودی به نام اسرائیل اعلام موجودیت کرد. کشورهای عربی پیرامون فلسطین که نقشه تقسیم آن سرزمین را پیاده شده دیدند، ارتش‌های خود را برای نبرد با دولت جعلی اسرائیل به صحنه کشاندند. جنگ آغاز شد. آیت‌الله کاشانی از مردم تهران دعوت کرد روز ۳۱ اردی‌بهشت برای ابراز هم‌دردی با مسلمین فلسطینی و اظهار تنفر از عملیات خصمانه یهود در مسجدشاه گردهم آیند.<sup>۲</sup> اجتماع مردم در مسجدشاه پرشکوه

۱. روزنامه اطلاعات، ش ۶۵۳۹ (۲۱ دی ۱۳۲۶)، ص ۶.

۲. همان، ش ۶۶۴۳ (۲۹ اردی‌بهشت ۱۳۲۷)، ص ۸.

بود. خطابه‌ای را که آیت‌الله کاشانی نگاشته بود، خواندند و سپس قطعنامه‌ای در شش ماده در حمایت از مسلمانان فلسطین قرائت شد. پس از پایان مراسم جمعیت با سردادن شعار از خیابان ناصر خسرو و میدان سپه خود را به میدان بهارستان و مدرسه سپهسالار رساندند. در آنجا نیز سخنان مهیجی در باب فلسطین ایراد گردید.<sup>۱</sup> گفته شده حاج آقا روح‌الله خمینی در همین زمان نامه‌ای به پاپ نوشت و از طریق نماینده سیاسی واتیکان در تهران برای او فرستاد. «قضیه از این قرار بود که مجلسی در تهران برگزار شد و [آقای خمینی] نیز در آن مجلس شرکت کردند. قرار بر این شد که از طرف روحانیت ایران نامه‌ای برای پاپ نوشته شود. چندین نامه نوشته شد اما تنها نامه [ایشان] را انتخاب کردند و همان را برای پاپ فرستادند.» امضاء نامه، روحانیت تهران بود.<sup>۲</sup>

اعلامیه آیت‌الله بروجردی علیه تقسیم فلسطین در خرداد ۱۳۲۷ منتشر گردید.<sup>۳</sup>

### مجلس مؤسسان

محمد رضا شاه پهلوی در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ هنگام شرکت در مراسم سالروز تأسیس دانشگاه تهران، از شلیک گلوله‌هایی که او را نشانه رفته بود، جان سالم به در برد. او را به بیمارستان ارتش در یوسف‌آباد بالا رساندند. مختصر زخم چهره‌اش درمان و مرخص شد. حادثه، به اندازه‌ای بزرگ بود که حکومت نظامی در تهران برقرار شود و «در شهر هر آنچه هست گیرند.» ناصر فخرآرایی، ضارب شاه، عضو حزب توده معرفی شد.<sup>۴</sup> همین کافی بود که سران این حزب بجز شماری که توانستند فرار کرده، از مرزهای کشور بگذرند، بازداشت شوند. حزب توده غیرقانونی و منحل اعلام شد. آیت‌الله کاشانی و دامادش، گروهی از جوانان پر جنب و جوش، نزدیکان فخرآرایی و هر فردی که از نظر حکومت منشأ ناآرامی‌های چند سال گذشته شناخته شده بود، دستگیر و روانه زندان شد. نواب صفوی تحت تعقیب قرار گرفت، فراری شد و پنهانی بسر می‌برد.

بیست روز پس از این رخداد، شاه در دیدار با گروهی از نمایندگان مجلس شورای ملی از

۱. همان، شمه ۶۶۴۴ (۱ خرداد ۱۳۲۷)، ص ۸؛ همان، شمه ۶۶۴۵ (۳ خرداد ۱۳۲۷)، ص ۵.

۲. روزشمار ۱۵ خرداد، ج ۲، به کوشش: احد گودرزینی، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۷، صص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۳. چشم و چراغ مرجعیت...، ص ۲۸۰.

۴. برای آگاهی از جزئیات این حادثه و ماهیت سیاسی ناصر فخرآرایی، رک: پنج گلوله برای شاه - گفت و شنود محمود تربتی سنجابی با عبدالله ارگانی، تهران، انتشارات خجسته، ۱۳۸۱ ش.

تصمیم خود برای تأسیس مجلس مؤسسان گفت. وی علت این موضوع را اصلاح برخی از مواد قانون اساسی دانست که باید به مقتضای زمان تغییر کند.<sup>۱</sup> در تفسیرهایی که از این تصمیم صورت گرفت، مشروطه ایران ناقص معرفی شد؛ این که چرا در پناه آزادی‌های سیاسی، به جان شاه سوء قصد می‌شود. تلویحاً سخن از تحدیدهای سیاسی اجتماعی به میان آمد، اما آنچه رسماً بیان گردید این بود که در اصل ۴۸ قانون اساسی (انحلال و تجدید انتخابات مجلس) باید تجدیدنظر شود؛ اصل جدیدی به منظور تعیین طرحی برای تجدیدنظر در اصول قانون اساسی تنظیم و تصویب گردد؛ در اصل ۴۴ (نظامنامه مجلس سنا) نیز باید بازنگری شود.<sup>۲</sup>

به دنبال اعلان این خبر و موضوعات پیرامون آن، مطالبی که عمدتاً از بی‌اعتمادی به حکومت ناشی می‌شد در میان جامعه روحانیت مطرح شد که مهم‌ترین آن احتمال تغییر در اصل مربوط به مذهب رسمی کشور بود. همچنین شایع کردند که آیت‌الله بروجردی با تشکیل مجلس مؤسسان مخالفتی ندارد. حاج آقا روح‌الله خمینی و آقای محمدرضا گلپایگانی با واسطه موضوع را با رئیس روحانی حوزه علمیه قم در میان گذاشتند. قرار شد نامه‌ای نوشته، آیت‌الله بروجردی پاسخ دهد. «... چون منتشر است که راجع به تشکیل مجلس مؤسسان بین حضرت مستطاب عالی و بعض اولیای امور مذاکراتی شده و بالتیجه با تشکیل مجلس مؤسسان موافقت فرموده‌اید، نظر به این که تشکیل مجلس مؤسسان مؤثر در مقدرات آینده کشور و مصالح دینی و ملی اجتماعی است، به علاوه حدود اختیارات نمایندگان و نتایجی که ممکن است این اقدام داشته باشد معلوم نیست، مستدعی است حقیقت انتشار را برای روشن شدن تکلیف شرعی اعلام فرمایید.»<sup>۳</sup> این نامه را آقایان روح‌الله خمینی، روح‌الله کمال‌وندی، مرتضی حائری، سیدمحمد یزدی / محقق داماد و محمدرضا موسوی گلپایگانی امضاء کرده بودند. آیت‌الله بروجردی موافقت خود را با تأسیس مجلس مؤسسان تکذیب کرد و این توضیح را افزود که نمایندگان شاه نزد او آمده و تأکید کرده‌اند که در «مواد مربوطه دیانتی تصرفی نخواهد شد، بلکه در تحکیم و تشدید آن اهتمام خواهد شد.»<sup>۴</sup>

محمد ساعد، نخست‌وزیر، در یازدهم اردیبهشت ۱۳۲۸ مجبور به ادای این توضیح شد

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۶۸۷۱ (۷ اسفند ۱۳۲۷)، ص ۱.

۲. همان، شمه ۶۸۷۴ (۱۰ اسفند ۱۳۲۷)، صص ۱ و ۸.

۳. صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۶.

۴. همان‌جا.

که موادی از قانون اساسی و یا متمم آن، که مربوط به مذهب رسمی ایران و رژیم مشروطیت و سلطنت است، هیچ‌گاه تغییری نخواهد کرد.<sup>۱</sup> مجلس مؤسسان دوم با تغییر اصل ۴۸ قانون اساسی، قدرت انحلال مجلس شورای ملی و سنا را به شاه داد. همچنین متممی برای تأسیس مجلس مؤسسان جهت اصلاح یا تغییر موادی از قانون اساسی تصویب کرد و این توضیح را نیز افزود که تغییرات مواد قانون اساسی به هیچ وجه شامل «دین مقدس اسلام و مذهب رسمی کشور که طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه می‌باشد و احکام آن و یا مربوط به سلطنت مشروطه ایران است نمی‌گردد»<sup>۲</sup>

### آغاز تألیفات اصولی

حدود پنج سال از تدریس خارج فقه و اصول حاج آقا روح‌الله می‌گذشت. مکان تدریس او در خانه، یکی از حجره‌های مدرسه فیضیه، و سپس مسجد محمدیه بود. مطالعات پربارانه آقای خمینی اینک روی این رشته متمرکز بود و طبعاً نتایج آن همچون عرصه آموزش در کتابت نیز خود را نشان می‌داد. شاگردان او گفته‌اند که آن زمان استادشان تألیفات خود را با نی می‌نوشت. «قلم‌دانی داشت و ... همه کتاب‌ها را با قلم نی نوشته‌اند»<sup>۳</sup> وقتی به مطالعه می‌نشست، فارغ از زندگی داخلی، غرق در مطالب کتاب می‌شد و اجازه نمی‌داد تمرکز او به هم ریزد. در این زمان کسی سراغ او را نمی‌گرفت. میز کوچکی که پشت آن می‌نشست چیزی شبیه جعبه چوبی میوه بود. کتابخانه نداشت، اما اطرافش نیم‌دایره‌ای از کتاب‌های مرجع بود. معمولاً قلم اول و آخرش یکی بود و کمتر از چرک‌نویس استفاده می‌کرد.<sup>۴</sup> مجموعه یادداشت‌های خود را در تابستان و در سفرهای دو سه ماهه‌اش، دور از قم، جمع‌بندی کرده، تبدیل به کتاب می‌کرد. بیشتر کتاب‌های قطور او در فصل تابستان زاده شدند.

عمده مشغله علمی او در این پنج سال تدریس کفایة‌الاصول آخوند ملا محمد کاظم خراسانی بود. ضمن مطالعات، حواشی بسیاری هم بر آن نگاشت. در واپسین روزهای سال ۱۳۲۷ به این نتیجه رسید که حواشی خود را در مبحث «قاعده نفی الضرر و الضرار» در قالب

۱. روزنامه اطلاعات، ش. ۶۹۲۲ (۱۲ اردیبهشت ۱۳۲۸)، ص ۱.

۲. همان، ش. ۶۹۲۷ (۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸)، ص ۱.

۳. «بیان وصف تو گفتن نه حد امکان است»، ص ۷۰.

۴. خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، صص ۱۶۷ و ۱۶۸.

رساله‌ای بنویسد؛ و نوشت. این خلاف سلیقه آخوند خراسانی و استادش شیخ انصاری بود. آن دو این موضوع را در پایان مباحث اصول آورده بودند، اما «من دوست داشتم این بحث را در یک کتابچه مستقل، جدا از حاشیه‌هایم بر کتاب کفایه، به واسطه طولانی شدن حاشیه‌نویسی‌هایم، جداگانه ارائه کنم.»<sup>۱</sup>

یازدهم اسفند ۱۳۲۷ نگارش آن را به پایان رساند. این نخستین تألیف او در جهان کثرت بود. نام رساله را *بدايع الدرر في قاعدة نفی الضرر* گذاشت. اما تألیف مهم او در وادی اصول *انوار الهدایه فی التعلیقه علی الکفایه* بود.

آقای خمینی تابستان ۱۳۲۸ را در درکه تهران گذراند. به احتمال زیاد با خانواده به این ناحیه بیلاقی از پایتخت آمده بود. رفاقتش با مهدی حائری او را به درکه کشانده بود. شیخ مهدی حائری از دوستان قدیمی او بود و در درکه خانه داشت. آقای خمینی، یادداشت‌ها و حاشیه‌هایش بر *کفایة الاصول* را نیز با خود آورده بود. او تدوین کتاب را پیش از تابستان و چه بسا از سال پیش آغاز کرده، جلد اول آن را به پایان برده بود، و اینک درصدد بود نگارش جلد دوم را شروع کند. یازدهم رمضان ۱۳۳۸ / هفدهم تیر ۱۳۲۸ تألیف این جلد را تمام کرد و آراء اصولی خود را، در مباحث عقلی موجود در کتاب *کفایه*، آشکار کرد. این اثر قطور<sup>۲</sup> همچون *بدايع الدرر* به زبان عربی نگاشته شد.

بخش قابل توجهی از این تابستان باید صرف نگارش تعلیقات بر کتاب *وسيلة النجاة*، اثر آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی، شده باشد. آقای خمینی تعلیقات خود را بر این کتاب پس از وفات آیت‌الله در ۱۳۲۵ آغاز کرده بود.

## اصلاحات در حوزه

این جمله‌ها را از آیت‌الله بروجرودی نقل کرده‌اند: «حوزه علمیه قم شهری است که دروازه ندارد. حوزه به روی اشخاص مختلف باز است. افراد صالح و ناصالح از هم ممتاز نمی‌شوند. ای کاش نظمی بود و برنامه‌ای.»<sup>۳</sup> و گویا همین مضامین را بارها تکرار کرده، به

۱. خمینی، روح‌الله، *انوار الهدایه فی التعلیقه (المجلد الثانی)* و *بدايع الدرر في قاعدة نفی الضرر*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲ش، ص ۵۱۹.

۲. دو مجلد *انوار الهدایه* پس از چاپ نزدیک به ۸۰۰ صفحه رسید.

۳. چشم و چراغ مرجعیت...، ص ۶۱.



انضباط رساندن حوزه، آرزوی آیت‌الله شده بود. این آرزو نه تنها در وجود آقای بروجردی، که پیش از او در ضمیر علمایی که از ابتدای تأسیس حوزه علمیه قم از نبود سازوکارهای تعریف شده علمی و اداری در حوزه آگاه بودند، پدید آمده بود.<sup>۱</sup> حاصل جمع این خواست‌ها موجب شد گروهی از روحانیان طراز اول قم گرد هم آیند و راه‌کارهایی که منجر به اصلاح امور درسی و اداری حوزه می‌گردد، تدوین کرده، به تأیید آقای بروجردی برسانند. این گروه «هیأت حاکمه» خوانده شد. نشست‌های هیأت حاکمه هر شب در مدرسه ملاصدوق برگزار می‌شد. آنان تصمیم گرفتند سه گروه کاری در موضوعات: رسیدگی به امور طلاب و مدارس، «امتحان خارج تازه‌واردین» و «امتحان تازه‌واردین غیرخارجی» تشکیل دهند. همچنین مقرر شد گروه‌ها تا رسیدن به نتیجه نهایی هر هفته دور هم بنشینند و وظایف یادشده را به نتیجه عملی برسانند. این تصمیم در هفتم مهر ۱۳۲۸ به آگاهی آیت‌الله بروجردی رسید. حاج آقا روح‌الله خمینی در شمار پانزده روحانی‌ای بود که این نامه را امضاء کرده، خود به همراه آقایان مرتضی حائری و سیدمحمد یزدی / محقق داماد، اعضای گروه «امتحان خارج تازه‌واردین» را تشکیل می‌دادند.<sup>۲</sup>

کار شروع شد. آنچه زودتر از همه به نتیجه رسید چگونگی آزمون‌گیری و تحصیل در سطوح مختلف درسی بود. منابع و مواد امتحان، تعیین سطوح (سه سطح)، زمان تحصیل در هر سطح، درس‌های اصلی و جنبی، همگی تعیین شد.<sup>۳</sup> اما آنچه که به عنوان طرح اصلاح حوزه علمیه قم به آیت‌الله بروجردی داده شد، حاوی نکات دیگری هم بود. از جمله این که شهریه طلاب چگونه پرداخت شود، اخذ وجوهات شرعیه چه روش و سازمانی داشته باشد، ارتباط دستگاه مرجعیت با دیگران چگونه باشد،<sup>۴</sup> و شاید چند نکته دیگر. آقای بروجردی وقتی پیشنهادهای اخیر را دید، تعجب کرد؛ چرا که «دیدم در این طرح تمام اختیارات از من سلب شده است... گفتم آقایان را دعوت کنید تا ببینم مقصودشان از این مواد که مرا به کلی مسلوب‌الاختیار کرده است چیست؟» تهیه‌کنندگان طرح اصلاح حوزه، آمدند. آیت‌الله بروجردی از حاضران پرسید که آیا همه صاحبان امضا طرح را خوانده‌اند؟ برخی گفتند که

۱. همان، صص ۲۶۵ و ۲۶۶

۲. صحیفه امام، ج ۱، صص ۲۷ و ۲۸.

۳. چشم و چراغ مرجعیت...، ص ۶۲.

۴. همان‌جا.

به واسطه اطمینان و اعتماد به صاحبان طرح آن را تأیید کرده‌اند. آقای بروجردی رو کرد به آقای حائری یزدی و گفت: «مقصودتان از این ماده که نوشته‌اید مضاف و جوه باید با مشورت هیأت باشد چیست؟» یکی از حاضران در به اجرا درآمدن همه مواد اصلاح‌نامه اصرار نمود و آیت‌الله بروجردی نیز با ناراحتی جلسه را ترک کرد. یکی از شاهدان این ماجرا گفته است که گویا حاج آقا روح‌الله خمینی نیز در تدوین مواد اخیر مشارکت داشت؛ اینان بنا بر سلب اختیار آقای بروجردی نداشتند، بلکه می‌خواستند با شناسایی صاحبان حق از ناحق، جریان وجوهات را به سوی افراد ذی‌حق هدایت کنند. مسائلی چون بی‌سامانی اداری نیز چشمگیر بود؛ آنچه که در «بیرونی آیت‌الله بروجردی» می‌گذشت، و ناشی از نبود افراد شایسته با جایگاه مرجعیت در بیت آقای بروجردی بود. «متأسفانه وضع بیرونی روبراه نبود. هنگامی که خود ایشان [آیت‌الله بروجردی] در بیرونی تشریف داشتند، آقایان بودند که به ارباب رجوع جوابگو باشند و به کارها رسیدگی کنند، اما وقتی که نبودند، کسی به کسی نبود. علمای بلاد و دیگران مراجعه می‌کردند، ساعت‌ها معطل می‌شدند، اما کسی نبود که به کار آنان رسیدگی کند... شکایت از این وضع زیاد بود. یکی از مواد طرح اصلاحی حوزه که آن هیأت تهیه کرده بود، سامان دادن به بیت بود که انجام نشد.»<sup>۱</sup>

بدین ترتیب اجرای اصلاحات در حوزه علمیه قم محدود به برخی مسائل آموزشی گردید و افرادی چون حاج آقا روح‌الله خمینی و حاج شیخ مرتضی حائری یزدی نتوانستند آن را به مرزهای بیت آیت‌الله بروجردی برسانند. این موضوع بر ارتباط و مناسبات ایشان با شخص اول قم تأثیر گذاشت؛ رفت‌وآمدها کم شد، مشورت‌ها کاهش یافت.

### در غم استاد

آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی سوم آذر ۱۳۲۸ چشم از جهان فرو بست. گفته‌ای که حکایت از واکنش حاج آقا روح‌الله در پی رحلت آقای شاه‌آبادی باشد در دست نیست، اما می‌توان تأثیر او را به اندازه تأثیری که استادش در حیات معنوی او داشته، تصور کرد. توصیفات کم‌نظیر آقای خمینی از آیت‌الله شاه‌آبادی را باید در نقش بی‌بدیل استاد در ساخت جهان درون شاگرد

۱. چشم و چراغ مرجعیت...، ص ۶۵. آیت‌الله سیدموسی شبیری زنجان‌ی هم در مورد اصلاحات حوزه توضیحاتی داده و به برخی از ناکارآمدی‌های اطرافیان آیت‌الله بروجردی اشاره کرده است. ر.ک: جرع‌ای از دریا، ج ۱، صص ۵۸۸ تا ۵۹۰.

جست‌وجو کرد. «شیخنا العارف الکامل الشاه‌آبادی ادام الله ظلّه الظلیل»، «شیخنا الاستاذ العارف ادام الله ظلّه العالی»، «شیخنا العارف الکامل الشاه‌آبادی روحی فداه»<sup>۱</sup> این تعابیر در توصیف و تعریف فرد دیگری تکرار نشده است. آقای شاه‌آبادی دانسته بود به چه شاگردی آموزش می‌دهد. گفته بود: «آقاروح‌الله خمینی شاگرد تسلیمی است؛ اگر پنج دقیقه درس بگویم به قلت درس اعتراض نمی‌کند و اگر دو ساعت تدریس کنم، از طول آن اظهار ملامت نمی‌کند»<sup>۲</sup> در مهر آقاروح‌الله به استادش باید به این جمله او بسنده کرد که «بنده به قدری ایشان را دوست داشتم که حتی دیوار منزل ایشان را هم می‌بوسیدم»<sup>۳</sup>

### مناسبات آقای خمینی و آیت‌الله بروجردی

یکی از موضوعات مورد توجه در تاریخ حوزه علمیه قم، ارتباط حاج آقاروح‌الله با آیت‌الله بروجردی در دهه‌های بیست و سی شمسی است. پیش از این گفته شد که آقای خمینی تأثیر بسزایی در هجرت آیت‌الله بروجردی به قم داشت؛ و نیز از تلاش چشمگیر او برای ماندگاری مرجع تقلید شیعیان در حوزه علمیه قم یاد شد. با وجود این، سردی روابط میان این دو پس از شکست طرح اصلاح حوزه علمیه قم انکارنشده است. این سردی هرگز به جدایی و انفکاک نینجامید؛ اگرچه روابط دیگر به دمای اولیه نیز بازنگشت. آقای خمینی در طول هفده سال مقارنت خویش با آیت‌الله بروجردی همواره احترام رئیس روحانی قم را نگه داشت، و این در حالی بود که موضع «النصحیة لائمة المسلمین»<sup>۴</sup> را ترک نکرد. او «می‌خواست که ایشان از قدرت خود در جهت سامان دادن به حوزه‌ها و اصلاح امور مسلمین و مبارزه با بدعت و فساد و ظلم‌های پهلوی بیشتر بهره‌بردار»<sup>۵</sup> او «به برخی از کسانی که اطراف آیت‌الله بروجردی بودند انتقاد داشت»<sup>۶</sup> با این حال از هر آنچه که موجب تضعیف زعامت آقای بروجردی می‌گردید جلوگیری می‌کرد؛ اگرچه از گفته‌ای فراتر نرود. یک بار خطاب

۱. خمینی، روح‌الله، تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و تعلیقات علی مصباح الانس، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲ش، صص ۸۳ و ۹۱ و ۴۴ [دوم].

۲. سبحانی، جعفر، «جامعیت علمی و عملی امام خمینی»، کیهان فرهنگی، شم ۲۹ (فروردین - اردی‌بهشت ۱۳۶۹)، صص ۳ تا ۱۴.

۳. خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، ص ۱۴۶.

۴. «بیان وصف تو گفتن نه حد امکان است»، ص ۶۹.

۵. چشم و چراغ مرجعیت...، صص ۹۱ و ۹۲.

به دامادش / شهاب‌الدین اشراقی، که زبان به انتقاد از آقای بروجردی گشوده بود گفت: «من به کسی اجازه نمی‌دهم به زعیم مسلمین اهانت کند؛ هر کس و در هر مقامی که باشد.»<sup>۱</sup> پاسخ آشکار حاج آقا روح‌الله به کسانی که از علت رفت‌وآمد کمتر وی به خانه آقای بروجردی می‌پرسیدند این بود که «آنچه من می‌خواستم این بود که حوزه صورت وحدانی پیدا کند و شد. با آمدن آقای بروجردی آن تشبعتی که سابق بر این وجود داشت، برطرف شد. حالا هر کمکی که برای حوزه یا شخص آقای بروجردی لازم باشد با خوشحالی انجام می‌دهم. ولی من نسبت به درس‌هایم وظایفی دارم و برای آنها ارزش بیشتری قایل هستم تا نشستن در بیرونی منزل آقای بروجردی. وقت من ارزش دارد و نمی‌توانم آن را صرف انتظار کشیدن برای اتفاق افتادن قضیه‌ای کنم. نیامدن به این دلیل است.»<sup>۲</sup>

این احترام یک طرفه نبود. آیت‌الله بروجردی حتماً از جایگاه علمی، اخلاقی و سیاسی آقای خمینی باخبر بود که او را بارها به عنوان نماینده خود به مأموریت‌های مهم فرستاد. یک بار با اختیار تام برای دو ماه به مشهد رفت؛ با همین اختیار عازم نهاوند شد.<sup>۳</sup> در سفری با خود آیت‌الله به مشهد، مسئول مراجعات مالی بود.<sup>۴</sup> احترام مرجع تقلید شیعیان به آقای خمینی را با این مثال روشن کرده‌اند: آیت‌الله بروجردی درصدد به خدمت گرفتن یک منشی محرر بود. فرد معمم خوش‌خطی را به او معرفی کردند. روزی که این فرد برای معارفه به خانه آقای بروجردی آمد، حاج آقا روح‌الله نیز آنجا بود. او رفت و بالاتر از جایی که آقای خمینی نشسته بود، جای گرفت. آیت‌الله بروجردی هم به معرفان این منشی گفت که او را نمی‌خواهم. گفت: «کسی که بالادست حاج آقا روح‌الله بنشیند، به درد من نمی‌خورد.»<sup>۵</sup>

اما مهم‌ترین مأموریتی که آقای خمینی به نمایندگی از طرف مرجع شیعیان جهان انجام داد، رفتن به کاخ شاه و دیدار با محمدرضا شاه پهلوی بود.

۱. همان، ص ۱۸۷.

۲. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۸۵.

۳. آیت‌الله شیخ‌علی‌اکبر نهاوندی این «اواخر کاری انجام داد که اگر چه جنبه غیرشرعی نداشت و قابل حمل بر صحت بود، ولی از نظر مردم پسندیده نبود. وی از وجوه با اجازه آقای بروجردی کارخانه‌ای خرید و برای نهاوند وقف کرد. جزئیات ماجرا در خاطرم نیست، ولی همین کار سبب شد که برخی از مخالفین علیه وی جوسازی کنند. لذا آقای خمینی از طرف آقای بروجردی برای اصلاح امور رفته بود.» (جرعه‌ای از دریا، ج ۱، ص ۵۶۲)

۴. چشم و چراغ مرجعیت...، ص ۶۱.

۵. همان، ص ۱۸۶.

## ملاقات آقای خمینی با شاه

مبلغان فرقه بهائیت در ابرقو با مقاومت‌هایی از طرف مردم و روحانی آن محل در برابر حضور و تبلیغ خود روبرو شدند. در این میان بیوه‌زنی پنجاه ساله به نام صغرا در ناحیه رباط ابرقو، شاید بیش از دیگران در برابر مبلغان بهایی ایستاده بود. مبلغ اعزامی محفل بهائیت وجود این زن را مانع اصلی تبلیغ خود دانست و دستور قتل او را به یک بهایی متعصب ساکن رباط که سابقه خشونت، دزدی و حتی قتل داشت، داد. در شب سیزدهم دی‌ماه ۱۳۲۸ این فرد با معاونت پسر، دو برادر و دو تن دیگر وارد خانه صغرا شده، با بیل و تبر سه دختر هشت، یازده و چهارده ساله، دو پسر شش و پانزده ساله و مادر خانواده را با ضرباتی که بیشتر به سر آنها کوبیدند، کشتند. شبیه این اقدام، در میامی شاهرود و وادقان کاشان نیز رخ داده بود.

در پی آشکار شدن جنایت، به علت نفوذ بهائیان در دستگاه ژاندارمری ابرقو، تعلل چشمگیری در تشکیل پرونده و دستگیری افراد مرتبط صورت گرفت. با وجود این پس از پی گیری دیوانعالی کشور و سپردن پرونده به قاضیان دادگاه جنایی تهران، کاستی‌هایی که پیش از این در گردآوری مستندات وجود داشت، با مساعی یک بازپرس درستکار جبران گردید.<sup>۱</sup> بسیار محتمل است این اقدام دستگاه قضا پس از باخبر شدن آیت‌الله بروجردی از اهمال در رسیدگی به پرونده بوده باشد. اهمیت حادثه به اندازه‌ای بود که نماینده‌ای از طرف آیت‌الله بروجردی به دیدار شاه برود. این مأموریت به حاج آقاروح‌الله خمینی، که شهرت داشت «وزیر امور خارجه» آقای بروجردی است، سپرده شد.<sup>۲</sup>

دفتر آیت‌الله بروجردی هماهنگی لازم را با دربار شاه به عمل آورد و اطلاع داد که حاج آقاروح‌الله خمینی برای ابلاغ پیام آیت‌الله به دربار خواهد آمد؛ و نیز از مصباح‌التولیه خواسته شد که خودرواش را برای بردن و آوردن آقای خمینی در اختیار بگذارد. گذاشت. به کاخ مرمر که رسیدند، پیام داد «بگویند روح‌الله از طرف آیت‌الله‌العظمی بروجردی آمده است». گویا خودرو یادشده شأنیت ورود به محوطه کاخ را نداشته، مانع شدند. آقای خمینی گفت که اگر با همین خودرو راه نمی‌دهید برمی‌گردم. راضی شدند. نماینده مرجع تقلید شیعیان جهان وارد اتاق انتظار شد، اما منتظر نماند و یک راست به اتاق دیدارها رفت. یک صندلی در آنجا

۱. برای آگاهی از جزئیات این حادثه، رک: خراسانی، حسین، فجایع بهائیت یا واقعه قتل ابرقو، بی‌جا، بی‌تا. این کتاب تقریباً سه سال پس از حادثه یادشده، بر اساس پرونده این جنایت در دادگاه جنایی تهران، نگاشته شد.

۲. خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی، به کوشش حبیب لاجوردی، تهران، نشر کتاب نادر، ۱۳۸۱ش، ص ۵۶.

دید، روی آن نشست. محمدرضا پهلوی که وارد شد، با تعجب، تنها صندلی اتاق را پر دید. خیلی زود صندلی دیگری آوردند.<sup>۱</sup> چنین برمی آمد که واردین اجباراً سرپا ایستاده، عرض حال و کار می کردند. شاه نشست. آقای خمینی احترام لازم را گذاشت و لابد پس از گفت و گوهای مقدماتی و ارائه شرحی از حوادث تلخ ابرقو خطاب به محمدرضا پهلوی اظهار داشت: «[پدر شما] این گروه ضاله را داد به طویله بستند... الآن هم مردم ایران همان جریان را از شما انتظار دارند.» شاه آهی کشید و گفت که شما الآن را با آن وقت مقایسه نکنید. آن وقت همه وزراء و همه رجال مملکت از پدرم حرف شنوی داشتند. جرأت نمی کردند تخطی کنند. الآن حتی وزیر دربار من هم از من حرف شنوی ندارد. من چطور می توانم این کار را بکنم؟<sup>۲</sup> آقای خمینی حرف های شاه را شنید و تأکید آیت الله بروجردی در جدیت رسیدگی به پرونده جنایت ابرقو را به اطلاع محمدرضا پهلوی رساند.

گویا حاج آقا روح الله به استکان چای که آورده بودند، لب نزد.<sup>۳</sup>

### آقای خمینی و فداییان اسلام

آوازه و اقدامات فداییان اسلام به اندازه ای بالا گرفته بود که هواداران بسیاری در حوزه علمیه قم بیاباد. هواداران بیشتر، طلبه های جوان، و کمتر، مدرسان و آیات حوزه بودند. ویژگی های فداییان اسلام برای طلاب، جذاب می نمود. هدف آنان برپایی حکومت اسلامی بود. برای رسیدن به این مقصد کتابچه ای داشتند که در آن تکلیف همه، از مرجع تقلید تا وزارت خانه های گوناگون، روشن شده بود. فداییان مواضع خود را با سخنان آتشین و عمل به آن نشان می دادند و اینها، دانشجویان جوان و پراحساس حوزه های علمیه را جذب می کرد. در ۱۳۲۹ نفوذ فداییان اسلام در حوزه علمیه قم به جایی رسید که مدیریت آن تقریباً از دست بزرگان روحانی خارج گشت. سخنرانی های پرشور سیاسی، گردهم آیی های هر روزه طلبه ها، حضور پررنگ مأموران حکومتی و تعقیب و گریزهای مأموران و سران فداییان اسلام در قم،<sup>۴</sup> روال کار و آرامش و آموزش را در حوزه علمیه به هم زد. تذکر بزرگان حوزه برای تعدیل

۱. خاطرات آیت الله مسعودی خمینی، صص ۲۲۸ و ۲۲۹.

۲. خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی، ص ۵۷.

۳. خاطرات آیت الله مسعودی خمینی، ص ۲۲۹.

۴. عبدالحسین هژیر، وزیر دربار، در این زمان توسط فداییان اسلام کشته شده بود و مأموران در تعقیب آنها بودند.

رفتار و گفتار این گروه تأثیری نداشت. آیت‌الله بروجردی از این وضعیت رنجیده خاطر بود. شکایت از کارهای نامتعارف فداییان اسلام بر این نارضایتی می‌افزود. «مثلاً فداییان برای کسی نوشته بودند که شما باید فلان مقدار پول بدهید و به قیام کمک کنید، و الاً سر و کارت با اینها (منظور خنجر یا اسلحه‌ای بود که شکلش را کشیده بودند) خواهد بود. افراد می‌ترسیدند و به آیت‌الله بروجردی شکایت می‌بردند.»<sup>۱</sup>

برآیند واکنش‌های آیت‌الله بروجردی به پدیده فداییان اسلام حاکی از آن است که مرجع تقلید شیعیان جهان بی‌آنکه هدف‌های این گروه را تخطئه کند و ناصواب بداند، راه رسیدن به آمال ایشان را نادرست می‌دانست و می‌گفت: «آخر دعوت به اسلام و مبارزه برای اسلام که بدین صورت نیست. با تهدید و غضب اموال مردم که نمی‌شود مبارزه کرد.»<sup>۲</sup> با وجود این آقای بروجردی در آزادی برخی از سران زندانی فداییان اسلام دخالت می‌کرد، به طلبه‌های فدایی شهریه می‌داد و به خانواده‌هایشان کمک مالی می‌نمود،<sup>۳</sup> اما از دیگر سو روش آنان را در امور سیاسی نمی‌پسندید و می‌گفت: «اینان طلاب و سادات جوانی هستند، ناراحت و عصبانی. باید موعظه بشوند. من از آنان می‌خواهم که این کارها را دنبال نکنند. ما تحولات زیادی در عمرمان دیده‌ایم؛ جریان مشروطیت و... دیدیم که کارها چگونه شروع و به کجا ختم شد.»<sup>۴</sup>

آقای خمینی در طول حیات سیاسی ده ساله فداییان اسلام، موضعی که نشان از موافقت یا مخالفت محض با این گروه باشد، از خود بروز نداد. اول این که وی در آن زمان بنا نداشت مواضع سیاسی اجتماعی خود را مطرح کند. دوم این که این مواضع هر چه بوده باشد، باید در پس آراء زعیم شیعیان جهان، آیت‌الله بروجردی، می‌ماند و از آن پیشی نمی‌گرفت. سوم این که او (به احتمال زیاد) اعتراض، مخالفت و مبارزه با دستگاه حاکمه را، آن هم در زمانی که استخوان‌های حوزه علمیه قم سفت نشده بود و منجر به تضعیف آن می‌گردید، نمی‌پسندید. چهارم این که وی به مبارزه گرم، از سوی گروهی مسلح، که هر از گاه یکی از دست‌اندرکاران حکومت را حذف می‌کرد، اعتقاد نداشت، و آن را شیوه‌ای درست و کارآمد برای تغییر و

۱. چشم و چراغ مرجعیت...، ص ۵۴.

۲. همان‌جا.

۳. همان، صص ۱۱۹ و ۱۲۰.

۴. همان، صص ۲۶۸ و ۲۶۹.

تبدیل حکومت، آنچه که فداییان اسلام نشانه‌گذاری کرده بودند، نمی‌دانست. حاج‌آقاروح‌الله در محافل خصوصی، و به احتمال زیاد در زمانی که سازوکار حوزه علمیه قم به وسیله طرفداران فداییان اسلام مخدوش نشده بود، گفته بود: «اینان بدون هیچ آلت و اسلحه‌ای، فقط با سخنرانی، با دستگاه درافتاده‌اند و دستگاه را به وحشت انداخته‌اند؛ [پس] می‌شود کار کرد.»<sup>۱</sup> اما بعد، زمانی که فداییان اسلام تقریباً حوزه علمیه قم را قبضه کردند، درس‌ها و بحث‌ها به هم ریختند، و به آقای بروجردی اهانت شد، حاج‌آقاروح‌الله گفت که آخر این چه برنامه‌ای است که اینها دارند؛ چهار تا بچه حوزه را به هم ریخته‌اند، به همه اهانت می‌کنند؛ باید شهربانی دخالت کند؛ کنترل کند؛ آخر این تندی‌ها یعنی چه؟<sup>۲</sup> چند سال بعد وقتی سران فداییان اسلام دستگیر شدند و دوستان ایشان دانستند که آیت‌الله بروجردی اقدام مؤثری برای آزادی آنان نمی‌کند، نزد آقای خمینی رفتند و پرسیدند که چرا آقای بروجردی کاری نمی‌کند؟ حاج‌آقاروح‌الله «از این جمله خوش‌شان نیامد. فرمودند: شما چه کار به کار مراجع دارید؟ آنها به تشخیص خود عمل می‌کنند. اگر خودتان می‌توانید بروید کاری کنید... اگر می‌خواهید که من مطلبی را به ایشان برسانم، بگویید... ایشان مسئول اجتهادشان هستند. من یک بار در این زمینه با ایشان صحبت کرده‌ام. باز هم اگر ایشان را دیدم مجدداً تذکر می‌دهم.»<sup>۳</sup> شاید این دیدار به درخواست همسرش انجام شده بود. بانو قدس ایران با مادر برادران واحدی دوست بود. «آقا رفتند پیش آقای بروجردی که آقای بروجردی در این کار دخالت کنند، ولی آقای بروجردی گفتند که من در کار آنها دخالت نمی‌کنم.»<sup>۴</sup>

کوشش آقای خمینی برای آزادی فداییان ادامه یافت. «ایشان سه نامه نوشتند؛ یکی به آقای بهبهانی، یکی به مرحوم صدرالاشراف و یکی هم به حاج‌آقارضا رفیع.»<sup>۵</sup> با وجود این سالها بعد آقای خمینی به فردی که در عظمت کارهای فداییان اسلام می‌نوشت، توصیه کرد از آدم‌کشی‌های آنان تمجید نکند.<sup>۶</sup>

تلاش‌های خرد و کلان، آهنگ حکومت را در اعدام ناگهانی سران فداییان اسلام تغییر نداد.

۱. همان، ص ۲۷۱.

۲. خاطرات منتظری و نقد آن، ص ۱۵۵.

۳. خاطرات ۱۵ خرداد- تیریز، دفتر اول، ص ۳۹.

۴. «پای صحبت‌ها و خاطرات یار آفتاب»، ص ۱۵.

۵. «بیان وصف تو گفتن نه حد امکان است»، ص ۶۹.

۶. صحیفه امام، ج ۳، ص ۴۵.



## تابستانی پر کتاب

سال ۱۳۳۰ با دگرگونی‌های بزرگ سیاسی آغاز شد. این تحولات به دنبال کشته شدن حاجعلی رزم‌آرا، نخست‌وزیر، در شانزدهم اسفند به دست فداییان اسلام و ملی شدن صنعت نفت در بیست و نهم همان ماه رخ داد. در میانه اردی‌بهشت ۱۳۳۰ دکتر محمد مصدق، در پی صدارت سی و چند روزه حسین علا، بر مصدر نخست‌وزیری نشست. پیش از آن، میان آیت‌الله کاشانی و فداییان اسلام بر سر شیوه و ادامه همکاری‌های سیاسی شکاف افتاده بود. روند دستگیری سران فداییان اسلام که از اسفندماه سال گذشته با برقراری حکومت نظامی آغاز شده بود، همچنان ادامه داشت و سیزدهم خرداد، نواب صفوی، در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق، در نزدیکی میدان ژاله تهران دستگیر شد. ناظران و دست‌اندرکاران داخلی، همانان که چشم امید به دگرگونی‌های اخیر دوخته بودند، خرسند از ملی شدن ثروت نفت، تردیدی در یاری دولت تازه نداشتند. از آن جمله بودند خویشان دور و نزدیک آقای خمینی. دو پسرخاله او، میرزا حسن خان مستوفی و نصرت‌الله خان امینی، از رجال نامی خمین، همکاران دولت دکتر محمد مصدق بودند. ناصرالدین، پسر سیدمرتضی پسندیده، برادر بزرگ آقای خمینی، نیز کمک‌حال دولت بود.<sup>۱</sup> خود آقاسیدمرتضی از طرفداران پروپاقرص دکتر مصدق به شمار می‌رفت. وی رئیس دولت جدید را فردی آزاده می‌دانست و همراهی با او را توصیه می‌کرد. «دکتر مصدق هم برای شخصیت سیاسی آقای پسندیده احترام قائل بود... نامه‌هایی [وجود دارد] که مصدق خطاب به ایشان نوشته و در آن از آقای پسندیده نظر خواسته بود.»<sup>۲</sup>

حاج‌آقاروح‌الله نظر دیگری داشت. تابستان سال ۱۳۳۰ برای بار دوم همراه خانواده به محلات رفت. خانه‌ای کرایه کرد که آب قناتی از آن بیرون می‌آمد. بعد از ظهرها کنار صدای خوش آب می‌نشست، مطالعه می‌کرد و بیشتر می‌نوشت. این بار هنگام خواندن و نوشتن تنها نبود. اهالی محل به آب قناتی که از این خانه سر بر می‌آورد نیاز داشتند. خواستند آنها را به کاریز دیگری دلالت کنند، اما آقای خمینی مخالفت کرد و گفت که مانع مردم نشوند. رفت‌وآمدها برای بردن آب ادامه یافت.

روزی دو تن از ناموران سیاسی وقت برای ملاقات حاج‌آقاروح‌الله به محلات آمدند. آن دو از حامیان جبهه ملی و دکتر مصدق بودند. نشستند و از جریان‌های سیاسی روز گفتند، اما

۱. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته و نوشته‌ها، صص ۶۰ و ۱۲۳.

۲. خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، صص ۱۳۳ و ۱۳۴.

وقتی از دیدگاه آقای خمینی آگاه شدند، با شگفتی اظهار داشتند که بعید می‌دانستیم شما نظر موافقی نسبت به این جریان نداشته باشید.<sup>۱</sup>

در این زمان دوره اول تدریس خارج اصول فقه آقای خمینی، پس از هفت سال، به پایان رسیده بود. اکنون وقت به بار نشستن دستاوردهای مکتوبش بود. پیش از این از نگارش دو کتاب در علم اصول فارغ شده بود. سومین آنها را در ۲۷ بهمن ۱۳۲۹ به پایان رسانده بود. نیاز به پاک‌نویس داشت. چرک‌نویس آن در میان دیگر نوشته‌ها و اسباب نگارش‌اش (قلم، دوات، ليقه و مرکب) جای داشت. پاک‌نویس آن را در محلات به پایان برد و آن رساله را *التعادل والترجيح* نامید.

دومین کتابی که تدوینش را در این زمان به انجام رساند، *الاستصحاب* بود و در ۲۳ خرداد ۱۳۳۰ از نگارش آن فارغ شد.

رساله دیگری که در محلات نوشت *الاجتهاد والتقليد* بود. او در ابتدا با این توضیح که آیین اسلام تمام نیازهای بشر، از امور سیاسی و اجتماعی تا مسائل فردی زندگی را دربر می‌گیرد، اجتهاد و تقلید را در شش موضوع جاری دانست که از جمله آنهاست «و من تكون له الولاية و الزعامة في الامور السياسية الشرعية». نکته حائز اهمیت، اشاره وی به موضوع ولایت فقیه در امور سیاسی است. نویسنده در برشماری جایگاه‌های یک فقیه در مقام فتوا، قضاوت و... می‌نویسد که برخی مجتهدین به درجه‌ای می‌رسند که می‌توانند ولایت و ریاست حکومت را به دست گیرند.<sup>۲</sup> این رساله در طول ماه مبارک رمضان آن سال نگاشته شد و روز عید فطر / ۱۴ تیر ۱۳۳۰ به پایان رسید. هر سه کتاب به زبان عربی نوشته شدند.

اما مشغله اصلی آقای خمینی در این تابستان ادامه نگارش تعلیقات بر *وسيلة النجاة* آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی بود.

آخرین روزهای سفر به محلات بود که آقای خمینی و همسرش به دعوت یکی از روحانیان، چند روزی به روستای عباس‌آباد رفتند. قدس ایران که احتمالاً از طبیعت بهاری منطقه به وجد آمده بود، در دل آرزو کرده بود، چه می‌شد با خودرویی زیبا و سر باز به مسافرت می‌رفت؟ هنگام بازگشت از روستا، کنار جاده ایستادند تا وسیله‌ای برای رسیدن به محلات پیدا

۱. «سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی»، پاسدار اسلام، شمه ۸ (مرداد ۱۳۶۱)، ص ۵۴.

۲. خمینی، روح‌الله، *التعادل و الترجیح و الاجتهاد و التقليد*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲ش، ص ۵ دوم.

کنند. آقای خمینی هم برای رفتن به قم شتاب داشت. گویی زمانی به شروع درس‌ها نمانده بود. کامیونی از دور نمایان شد. شب بود و برای این که زمان از دست نرود، سوار شدند؛ نه کنار راننده، بلکه پشت آن. آن پشت، هم رو باز بود و هم در حال حمل گوسفند. قدس ایران نگاهی به آسمان پرستاره انداخت و در دل گفت: چه زود آرزویم را برآورده کردی؟! در میانه راه کامیون ایستاد. راننده به دو مسافر خود گفت که باید مسیر دیگری برود. پیاده شدند و چشم به راه دوختند تا وسیله دیگری از راه برسد. وسیله بعدی الاغ بود. سوار شدند. برای رسیدن به محلات باید از رودخانه‌ای می‌گذشتند. گذشتند، اما پای چهارپای قدس ایران لیز خورد و او را به آب انداخت. شوهر خیلی زود همسرش را گرفت و از آب کند. چادر قدس ایران خیس شده بود. حاج آقا روح‌الله عبايش را به او داد. کمکش کرد دوباره سوار الاغ شود. آرنج همسر زخم برداشته بود، اما دم نزد، چون می‌دید که شوهر از این پیشامد بسیار غمگین است و این خبر غم او را دوچندان خواهد کرد. اذان صبح به محلات رسیدند.<sup>۱</sup>

### آقایان کاشانی و خمینی

آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی پس از آمدن به ایران در اواخر ۱۲۹۹، خیلی زود در شمار روحانیان نامی تهران درآمده بود. شاید نام و نفوذش با چاپ تأییدیه‌ای که آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی برای او نوشته بود گسترش یافته باشد. چهره سیاسی آقای کاشانی در تهران با اعلام نامزدی‌اش برای ورود به پنجمین دوره مجلس شورای ملی بیشتر نمایان شده بود. او به هنگام مهاجرت اعتراض‌آمیز روحانیان عتبات عالیات در ۱۳۰۲ به ایران، پی‌گیر مسائل آنان بود. فعالیت‌های ضدانگلیسی وی همچون بین‌النهرین در تهران هم ادامه یافته بود. آقای کاشانی از رهبران تظاهرات مردم پایتخت علیه انگلیس در اعتراض به برخورد آن دولت با روحانیان نجف و کربلا بود. تلاش‌های او برای حفظ و گسترش اتحاد اسلام پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی، در ایران چشمگیر بود.<sup>۲</sup> مشارکت‌های مقطعی او با رضا شاه پهلوی، همچون عضویت علی‌البدل در انجمن نظار مرکزی برای انتخابات مجلس مؤسسان،<sup>۳</sup> مانع از مخالفت‌های بعدی‌اش با سیاست‌های ضددینی رضا شاه نشد.

۱. بانوی انقلاب - سجدیجه‌ای دیگر، صص ۱۵۸ تا ۱۶۰.

۲. روزشمار تاریخ معاصر ایران، ج ۳، صص ۱۱۰، ۲۱۱، ۲۲۲، ۳۷۴، ۳۹۹ و ۶۱۸.

۳. همان، ج ۵، ص ۴۱۱.

آقای خمینی از نزدیک آیت‌الله کاشانی را می‌شناخت. نخستین دیدار آن دو به سال ۱۳۰۸ بازمی‌گشت؛ زمانی که آقا روح‌الله برای خواستگاری دختر آقای ثقفی به تهران و محله پامنار آمده بود. خانه آقای کاشانی هم در این محل بود. این احتمال که آشنایی‌شان پیش از این بوده باشد وجود دارد. هم‌محل بودن پدرزن حاج آقا روح‌الله و آیت‌الله کاشانی، زمینه دیدار و گفت‌وگوهای بعدی را فراهم کرد. از این رو جنبه‌های دینی و سیاسی هر یک برای طرف دیگر روشن بود. آقای خمینی می‌دانست که هنگام اجرای قانون تبدیل لباس و کشف حجاب، به آقای کاشانی پیشنهاد شده بود در فلان مجلس مختلط شرکت کند؛ و شنیده بود که آیت‌الله کاشانی پاسخ داده بود: «فلان خورده‌اند» که از من چنین درخواستی کرده‌اند. وقتی گفته بودند مسئولان بالا چنین تقاضایی دارند، باز پاسخ داده بود: «همان بالایی‌ها را می‌گویم.»<sup>۱</sup>

آقای خمینی از دوستش، روح‌الله کمال‌وند خرم‌آبادی شنیده بود که آیت‌الله کاشانی هنگام حبس، در پاسخ به رئیس نظامیان خرم‌آباد که گفته بود: «چرا خودتان را... به زحمت انداختید؟ آخر شما چرا در سیاست دخالت می‌کنید؟ سیاست شأن شما نیست. چرا دخالت می‌کنید؟» جواب داده بود: «خیلی خری... اگر من دخالت در سیاست نکنم، کی دخالت بکنند؟»<sup>۲</sup>

اینک آیت‌الله کاشانی میان گود سیاست بود. در تجدید انتخابات مجلس شانزدهم از طرف مردم تهران نماینده مجلس شورای ملی شده بود. با همکاری و همیاری او نهضت ملی شدن نفت به بار نشسته بود. مساعی او در تشکیل دولت دکتر محمد مصدق مؤثر افتاده بود. آقای خمینی ناظر همه این حوادث بود، اما باورش در دگرگونی‌های سیاسی، با مبانی آیت‌الله کاشانی، یکسان نبود. او مبنای جنبش‌های سیاسی را نه در منافع اقتصادی، بلکه در منافع الهی می‌دید. باور او این بود که اگر جنبه‌های الهی در یک نهضت سیاسی در اولویت قرار گیرد، منافع دیگر از جمله امور اقتصادی ذیل آن قابل تحصیل است. او میان جنبش برای منفعت با جنبش برای خدا تفاوت می‌گذاشت. آقای خمینی نهضت ملی شدن نفت را یک جنبش سیاسی اقتصادی می‌دید؛ حرکتی که خالی از جنبه‌های مذهبی است. از این رو تمایلی به پذیرش تمام رخ آن نداشت. توقع او از آیت‌الله کاشانی، روحانی مجاهدی که وارد این نهضت شده بود، دمیدن روح مذهبی به آن بود. در واقع او می‌خواست آقای کاشانی سیاست خود را ذیل مبانی دینی به کار گیرد، نه تحت چیز دیگر. منتظر دیدن چنین کنشی بود. انتظار او بی‌فایده

۱. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۳۲۰.

۲. همان، صص ۴۳۰ و ۴۳۱.

بود. در دیدارهایی که با آیت‌الله کاشانی داشت موضوع را به او یادآور شد. حتی در نامه‌هایی که به او فرستاد بر این قضیه تأکید کرد. تأکید کرد «که باید جنبه‌های دینی را توجه کنید. نتوانستند یا نخواستند، ایشان به جای تقویت جنبه‌های دینی و به جای آن که جهات دینی را به جهات سیاسی غلبه بدهند، خودشان سیاسی شدند؛ رئیس مجلس شدند که اشتباه بود. من گفتم که باید برای دین کار کنند نه آن که سیاسی بشوند.»<sup>۱</sup> زمانی نگذشت که آقای خمینی شاهد منکوب شدن شخصیت آیت‌الله کاشانی شد. «[چنان علیه او] جوسازی کردند که یک سگی را عینک به آن زدند و آن طور که من شنیدم... از طرف مجلس آوردند این طرف به اسم آیت‌الله.» و یا «من خودم در یک مجلسی بودم که ... آقای کاشانی وارد شد در آن مجلس. مجلس روضه بود. هیچ کس پا نشد. من پا شدم و یکی از علمای تهران... و من جا دادم به ایشان. جا هم [نمی‌دادند.] این جور درست کرده بودند برای آقای کاشانی که دیگر از منزلش نمی‌توانست بیرون بیاید.»<sup>۲</sup>

ارتباط آقایان خمینی و کاشانی نه مستمر، بلکه هر از گاه بود.

### نامه‌ای دیگر به آقای فلسفی

آقای محمدتقی فلسفی رمضان هر سال به سخنرانی در مسجدشاه تهران می‌پرداخت. این سخنرانی‌ها از ۱۳۲۷ از طریق رادیو پخش می‌شد و مورد توجه مردم قرار می‌گرفت. اهمیت توجه به آن با دگرگونی‌های سیاسی ناشی از ملی شدن صنعت نفت دوچندان شد. فعالان سیاسی توقع داشتند آقای فلسفی رهبران نهضت و جنبش پیش رو را مورد توجه قرار داده، از آنها حمایت کند. اما او در طول این سال‌ها نامی از آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق نمی‌برد و در نفی یا اثبات آنان و نهضت یادشده سخن نمی‌راند. یک بار به آقای کاشانی گفت که «عمق مسأله نفت را نمی‌فهمم و نمی‌دانم عاقبت این کار چه خواهد شد و آیا انگلیس‌ها می‌گذارند شما به مقصدتان برسید یا نه؟ ... نمی‌توانم در موضوع نفت به نفع شما و مصدق فریاد بزنم... نه نفی می‌کنم و نه اثبات.»<sup>۳</sup> این موضع‌گیری پس از روی کار آمدن دولت دکتر محمد مصدق هم ادامه یافت و طرفداران او را نسبت به آقای فلسفی بیش از پیش بدبین کرد.

سخنرانی‌های آقای فلسفی در رمضان ۱۳۳۱ش با اخلال روبرو گشت. او نتوانست چون

۱. همان، ج ۵، صص ۲۶۷ و ۲۶۸.

۲. همان، ج ۱۸، ص ۲۴۸.

۳. خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶ش، ص ۱۳۸.

پنج سال گذشته از منبر مسجدشاه و عظ کند. این موضوع با واکنش‌های منفی روحانیان مواجه شد. آقای سیدمحمد بهبهانی با ابراز تأسف، جلوگیری از سخنرانی آقای فلسفی را دسیسه خارجیان دانست. آقایان سیدحسین بروجردی، سیدابوالقاسم خوبی، سیدمحمدتقی خوانساری، محمدحسین کاشف‌الغطا و روح‌الله کمال‌وند ابراز تأسف و نگرانی کردند. روحانیان و وعظ تهران تعطیل عمدی محفل مسجدشاه را وهن مسجد و منبر دانستند.<sup>۱</sup>

آقای خمینی در ادامه سفرهای تابستانی خود، آن سال به همدان رفته بود. غیر از خانواده، شهاب‌الدین اشراقی نیز همراه بود. او، نخستین داماد خانواده، در ۱۳۳۰ با صدیقه، دختر بزرگ حاج آقا روح‌الله، پیوند زناشویی بسته بود. گویا آنان به خانه‌ای که آقای سیدنصرالله بنی‌صدر در اختیارشان گذاشت وارد شدند.<sup>۲</sup> در این سفرها مطالعه و نوشتن مشغله اصلی آقای خمینی بود. به اندازه‌ای سرگرم آنها می‌شد که رغبتی به گردش‌های معمول نشان نمی‌داد، اما خانواده او آزاد بودند، به ویژه مصطفی، که الزامی به کاستن از جنب‌وجوش‌های خود نداشت و گویی تا همه همدان را زیر پا نمی‌گذاشت، آرام نمی‌گرفت.<sup>۳</sup>

پانزدهم خرداد بود که از وقایع مسجدشاه تهران آگاه شد. همان روز در نامه‌ای به آقای فلسفی تأسف و تحیر خود را ابراز کرد و نوشت که با این پیش‌آمدها نمی‌توان به اصلاح کشور امید بست. آقای خمینی توصیه کرد به سادگی عقب‌نشین و مراقب باشد تا عوامل این رخداد را به هم‌ردیفان و هم‌لباسان ما منتسب نکنند، چرا که سنگ را با سنگ می‌شکنند. «دور افتادن از مراکز خبر و سفر به همدان و قلت معاشرت موجب شد که از قضایایی که در مرکز اتفاق افتاده درست مطلع نشوم. اخیراً که اطلاع حاصل شد خیلی موجب تأسف گردید. انسان متحیر است که با این وضعیت چه کند؛ و با این ترتیب چه امیدی می‌توان از اصلاح کشور داشت و به چه اشخاصی می‌توان اطمینان پیدا کرد. در هر صورت جنابعالی نباید به این چیزها سنگر را خالی کنید. مفسدین همیشه می‌خواهند امثال جنابعالی را از میدان بیرون کنند تا هر تاخت و تازی بخواهند بکنند و انتقادی در کار نباشد. آن روز که رضاخان تعرض به عمامه‌ها می‌کرد من به یکی از ائمه جماعت گفتم اگر شما را نظمی بردند و عمامه را برداشتند و موقع مسجد بود با همان لباس مبدل بروید مسجد. آنها غایت آمالشان این است که مسجدی‌ها دست از کار خود بردارند و

۱. همان، صص ۱۵۳ تا ۱۵۶.

۲. خاطرات آیت‌الله سیدحسین موسوی کرمانی، ص ۱۶۰.

۳. پرتو آفتاب - خاطرات آیت‌الله حاج‌شیخ‌علی عراقچی، صص ۱۹۳ و ۱۹۴.

متدینین میدان را برای جولان آنها خالی کنند. در هر صورت این پیش آمدها در زندگانی اشخاص مؤثر است و ناطقی مثل جنابعالی نباید توقع داشته باشد که تا آخر از تعرض اشرار مصون باشد. لکن این نکته را نباید از نظر دور داشت که انتساب این اعمال به هم‌نوع خودمان خالی از اعمال غرض نیست و می‌خواهند به اصطلاح سنگ را با سنگ بشکنند. باید متوجه باشید که از اختلاف بین خود ماها دیگران نتیجه نگیرند.<sup>۱</sup>

این حوادث و رخدادهای شبیه آن به دست و فکر هر کس که بوده باشد، توانست به همراهی نیروهای مذهبی با دولت دکتر مصدق لطمه بزند و در واقع آن دولت را در بزنگاهها از حمایت اکثریت جامعه بیندازد.

حاج آقاروح‌الله بازنویسی رساله طلب و اراده را در ۲۹ خرداد ۱۳۳۱ به انجام رساند. درباره این رساله گفته شده که موضوع «طلب و اراده در اصل از مباحث فلسفه است که به علم اصول نیز وارد شده است، ولی با توجه به ارتباطی که به مسائلی چون جبر و تفویض، و سعادت و شقاوت دارد، اهمیت سیاسی و اجتماعی پیدا می‌کند و ارتباط کامل با فلسفه سیاسی دارد.»<sup>۲</sup> می‌توان حدس زد که نگارش کتاب *منهاج الوصول الی علم الاصول* یکی از عمده‌ترین کارهای او در همدان بوده باشد. او نوشتن این کتاب مهم و حجیم را از سال گذشته / ۱۳۳۰ش آغاز کرده بود و همچنان ادامه می‌داد. طلب و اراده، چون دیگر کتاب‌های اصولی آقای خمینی به زبان عربی نگاشته شد.

سفر همدان، پایان شیرینی برای آقای خمینی نداشت. در تابستان آن سال آیت‌الله سیدمحمدتقی خوانساری هم به همدان آمد. استقبال مردم همدان از این مرجع تقلید چشمگیر بود. او به خانه بزرگ یکی از معتمدان شهر وارد شد و از آنجا که علاقه‌مند به دید و بازدید بود از مناطق دیدنی همدان از جمله گنج‌نامه و دیگر نقاط بازدید کرد. آیت‌الله خوانساری پرجنب‌وجوش بود، و این با بیماری فشارخون او هم‌ساز نبود. پزشک، سفر به همدان را توصیه نکرده بود. گفته بود چون منطقه کوهستانی است برای فشارخون مناسب نیست. به هر دلیل، از جمله فرار از تابستان قم، آمده بود از بیلاق همدان بهره‌مند شود. به درخواست مردم امامت نماز جماعت را در مسجد جامع شهر آغاز کرد. در یکی از روزهای نخست شهریورماه، ظهر هنگام، وقتی برای اقامه نماز به مسجد می‌رفت، دچار حمله قلبی شد و روز

۱. صحیفه امام، ج ۱، صص ۲۹ و ۳۰.

۲. «طلب و اراده در اندیشه سیاسی امام خمینی»، [www.jamran.ir](http://www.jamran.ir)

جمعه هفتم شهریور به دیار جاودان راه گشود. آقای خمینی استاد خود را از دست داد. چندی بعد وقتی یکی از روحانیان همدان از او پرسید در شهر ما خوش گذشت؟ پاسخ داد: «بله، خوب بود، ولی آخر تلافی ... [آن] درآمد.»<sup>۱</sup>

این تلافی سال بعد در شکل دیگری خود را نمایان کرد.

از همدان که باز گشتند آقای خمینی به همسرش گفت که می‌تواند ماهیانه پولی برای او و فرزندانش در اختیار بگذارد؛ پولی که پیش از این نبود؛ پولی که قدس ایران بتواند برای خودش و پنج فرزندش خرج کند؛ پول لباس؛ پول توجیبی. زن خانه گفت: ماهی پنجاه تومان. شوهر گفت: سی و پنج تومان. «عارم شد چانه بز نم.» همان‌طور که شوهر عارش می‌آمد به دیگران روبیندازد. «او که در این موارد از من به مراتب جلوتر و حساس‌تر بود چطور می‌توانست از اغیار و یا دوستانش درخواست کمک کند؛ درخواست ذلت‌بار، آن هم برای زندگی بهتر... فقط گاهی با خودم می‌گفتم که اگر از کم و کیف مسائل مالی‌اش خبر می‌شدم، شاید بهتر می‌توانستم کمکش کنم.»<sup>۲</sup>

### نخستین مصاحبه مطبوعاتی

کنگره جهانی صلح با حضور نمایندگان ۸۵ کشور در پاییز ۱۳۳۱ در وین برگزار گردید. این کنگره ماهیتی ضدامپریالیستی داشت و با استقبال احزاب و گروه‌های چپ‌گرا روبه‌رو شده بود. حتی نماد کنگره را پابلو پیکاسو، نقاش نامور، که آن زمان به عضویت حزب کمونیست درآمد بود، طراحی کرده بود. از ایران نیز گروهی برای شرکت در اجلاس یادشده، بیست و سوم آذر، راهی اتریش شدند. حسن صدر، شریعت‌زاده، رحیم نامور، محسنی عراقی، دکتر عقیلی و دو روحانی (محمدباقر کمره‌ای و سیدعلی اکبر برقی) و گویا دو زن، هیأت‌اعزای ایران را تشکیل می‌داد. گروه ایرانی، حامل دو نامه آیت‌الله کاشانی به ژولیو کوری، رئیس کنگره، و پیام به شرکت‌کنندگان در کنگره بود که محسنی عراقی آن را برای حاضران خواند.<sup>۳</sup> هیأت یادشده هشتم دی به تهران بازگشت و مورد استقبال گروه‌های چپ، به ویژه حزب توده، قرار گرفت. در خیابان استانبول، افرادی به هیأت ایرانی و مشایعت‌کنندگان آن حمله کرده،

۱. پرتو آفتاب-خاطرات...، صص ۱۹۵ تا ۱۹۷.

۲. بانوی انقلاب-خدیجه‌ای دیگر، صص ۱۲۰ و ۱۲۱.

۳. روزنامه اطلاعات، شمه ۷۹۷۴ (۲۳ آذر ۱۳۳۱)، ص ۸؛ همان، شمه ۷۹۸۲ (۲ دی ۱۳۳۱)، ص ۳.



شیشه خودروهای آنان را شکستند.

سیدعلی اکبر برقی، جمعه، دوازدهم دی وارد قم شد. عده‌ای از اهالی شهر که گفته می‌شد از طرفداران حزب توده بودند، به استقبال او رفتند. مستقبلین که قصد ورود به صحن حرم حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها داشتند توسط گروه دیگری منع شدند. در این زمان «چند نفری شعار علیه اسلام، قرآن و آیت‌الله بروجردی دادند.»<sup>۱</sup> زد و خورد دو گروه از اینجا آغاز شد و با سنگ و چوب به یکدیگر حمله‌ور شدند. در این درگیری‌ها دهکده مطبوعاتی حسن بابایی، روزنامه‌فروش وابسته به دسته‌های چپ، آسیب دید؛ شیشه خودرو برقی شکست؛ و شماری مجروح شدند. روز بعد/شنبه، راه‌پیمایی علیه برقی شکل گرفت و کتابفروشی پسرش ویران شد. تظاهرات روز یکشنبه بیشتر در برابر شهربانی و فرمانداری قم بود. گویا قصد حمله به این ادارات داشتند که مأموران مسلح وارد شده، با تیراندازی یک نفر را کشته، نه تن را مجروح کردند. گلوی سیدعبدالکریم یزدی، طلبه علوم دینی نیز با گلوله دریده شد و حالش وخیم اعلام گردید.<sup>۲</sup>

دولت، دکتر ملک اسماعیلی، معاون وزارت دادگستری، و سرتیپ مدبر را راهی قم کرد تا به رخدادهای اخیر شهر رسیدگی کنند؛ و نیز هیأتی از دو وزارت‌خانه دادگستری و کشور و نماینده شهربانی را نیز به قم فرستاد تا سبب‌سازان حوادث را شناسایی کنند. دکتر مصدق در نامه‌ای اقدامات دولت را به اطلاع آیت‌الله بروجردی رساند.<sup>۳</sup> آیت‌الله بروجردی نیز از آقای خمینی خواست که گزارشی از وضعیت مجروحان و کشته‌شدگان حوادث اخیر به او بدهد. حاج‌آقاروح‌الله، دوشنبه، پانزدهم دی به بیمارستان فاطمی رفت و پرونده افراد بستری را از مسئول آنجا خواست. «موقعی که صورت مجروحین و مضروبین را آوردند، دیدم واضح نیست؛ بدین معنی که ذکر نشده است در اثر چه چیز مضروب و مجروح شده‌اند. لذا از این جریان عصبانی شده و اعتراض نمودم و پس از عیادت از بیماران به نزد آیت‌الله بروجردی رفته و جریان را به عرض معظم‌له رساندم.»<sup>۴</sup>

آقای بروجردی پس از شنیدن این گزارش گفت که خودم فردا به بیمارستان فاطمی رفته،

۱. یاران امام به روایت اسناد ساواک (قامت استوار)، کتاب بیست و هفتم، ج ۱، ص پانزده.

۲. روزنامه اطلاعات، شمه ۷۹۹۳ (۵ دی ۱۳۳۱)، ص ۸؛ همان، شمه ۷۹۹۴ (۱۶ دی ۱۳۳۱)، ص ۴.

۳. همان، شمه ۷۹۹۴ (۱۶ دی ۱۳۳۱)، ص ۸.

۴. صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۲.

پی جوی ماجرا می شوم، اما بیماری این اجازه را نداد. بار دیگر آقای خمینی، و این بار به همراه هیأت اعزامی از تهران، راهی بیمارستان شد. «من به اتفاق تیمسار مدبر، آقای ملک اسماعیلی و آقای دکتر مدرسی به بیمارستان رفته و به وسیله آقای دکتر مدرسی، معاینه تجدید شد و معلوم شد که چند نفر پا و دستشان هدف گلوله و چند نفر دیگر هم مقداری فلز به بدنشان فرورفته که معلوم نشد چه بوده است، ولی به طوری که سر تیب مدبر می گفت این تیکه‌های فلز مربوط به گاز اشک‌آور بوده است.»<sup>۱</sup>

شهر قم سه روز را در اعتراض و تعطیلی گذراند تا این که آیت‌الله بروجردی در شانزدهم دی از مردم خواست که بازار و مغازه‌ها را بازکنند.<sup>۲</sup>

همان روزها، امیر بهرامی، خبرنگار نشریه ترقی برای تهیه گزارش از حوادث قم از آیت‌الله بروجردی درخواست گفت‌وگو کرد. آقای بروجردی گفت که حالم مساعد نیست؛ «اگر نظریه مرا می‌خواهند نزد آقای حاج‌سیدروح‌الله خمینی، نماینده رسمی من در این مورد برونند.» بعد از ظهر آن روز بهرامی سراغ خانه آقای خمینی را گرفت و تقاضای خود را مطرح کرد. حاج‌آقا روح‌الله پذیرفت که نظر آیت‌الله بروجردی و فشرده‌ای از دیده‌ها و شنیده‌های خود در بیمارستان فاطمی را بازگوید.

یکی از موضوعات آن روزها شرکت زنان در انتخابات بود که به وسیله کانون‌های اجتماعی زنان پی‌گیری می‌شد. این قضیه واکنش‌هایی را در محافل جامعه روحانیت به دنبال داشت. در تظاهرات چند روزه شهر قم، غیر از مخالفت با برقی و طرفداران او، علیه شرکت زنان در انتخابات نیز شعارهایی داده می‌شد. نخستین جمله‌ای که آقای خمینی به خبرنگار جریده ترقی گفت این بود که «نظریه آیت‌الله العظمی [بروجردی] این بوده که باید برقی از قم که شهر مذهبی است خارج و بانوان هم در انتخابات شرکت نمایند.» وی سپس به دیدارش از بیمارستان فاطمی اشاره کرد و نتیجه بازدید خود را در چند جمله به اطلاع بهرامی رساند. در پایان این دیدار کوتاه نماینده ترقی خواست از آقای خمینی عکس بگیرد که با مخالفت او ممکن نشد.<sup>۳</sup>

۱. همان‌جا.

۲. روزنامه اطلاعات، ش ۷۹۹۴ (۱۶ دی ۱۳۳۱)، صص ۱ و ۴. نام فرد کشته شده، سیدمحمد، شغل دستفروش بود، و نام نه طلبه مجروح که حال چند تن از آنان وخیم بود عبارت بود از: سیدفرج‌الله پسر سیدمحمدعلی، سیدنورالدین پسر جواد، سیدحمزه فرزند سیدابراهیم، سیدجعفر فرزند سیداحمد، سیدکریم فرزند سیدهادی، سیدموسی پسر سیدرضا، عزیزالله پسر باباخان، سیدسراج پسر سیدمطلب، مختار پسر جعفر. (همان، ش ۷۹۹۳، ص ۸)

۳. صحیفه امام، ج ۱، صص ۳۱ و ۳۲.

سیدعلی اکبر برقی با اصرار مردم قم و تصمیم «شورای امنیت» شهر به شیراز تبعید شد.<sup>۱</sup>

### سفر به اصفهان

حاج آقا روح‌الله، بخشی از تابستان ۱۳۳۲ را با خانواده در اصفهان گذراند. چندی از اقامت‌شان در این شهر زیبا نمی‌گذشت که بیماری نادری گریبانگیر آقای خمینی شد. ناشناخته بودن بیماری، بانو قدس ایران را به شدت نگران کرد و خواب از چشمان او ربود. او می‌دید که انگشت پای راست شوهرش کرخت می‌شود و این بی‌حسی کش پیدا می‌کند و بالا می‌آید؛ می‌آید و به چشم که می‌رسد با خود سردرد شدید و تهوع می‌آورد. پزشکی را برای درمان معرفی کردند. بیست روز به معالجه گذشت. نتیجه نداد. در همین روزها دختر و دامادش به اصفهان آمدند. شهاب‌الدین اشراقی و صدیقه آمدند تا همچون سال گذشته که به همدان رفته بودند، روزهایی را کنار بزرگترها بگذرانند. وقتی اشراقی از وضعیت بیماری و درمان آقای خمینی آگاه شد، همراه پدرزنش به تهران آمدند. گفته شده خبر بیماری حاج آقا روح‌الله به گوش آیت‌الله بروجردی رسیده بود و همو دستور داده بود گروهی از پزشکان تهران در تشخیص و درمان بیماری بکوشند. آقانورالدین هندی، برادر آقای خمینی، پی‌گیر ماجرا بود. درمان شروع شد. پزشک یا پزشکان حاذق بودند. بیماری رو به بهبود گذاشت. اشراقی به اصفهان بازگشت و همسر و خانواده پدرزنش را به تهران آورد.<sup>۲</sup>

وقتی راهی قم شدند، آقای خمینی سلامت خود را به دست آورده بود.

### دومین دوره تدریس خارج اصول

دومین دوره تدریس خارج اصول فقه آقای خمینی از اوایل دهه سی آغاز شد. این بار جلد اول کفایة‌الاصول را متن درسی قرار داد. در دوره اول که هفت سال به درازا کشیده بود، جلد دوم این کتاب را مبنای درس و بحث قرار داده بود.<sup>۳</sup> استقبال شاگردان در این دوره افزایش یافت؛ به طوری که مسجد محمدیه توان جا دادن به خواهندگان درس آقای خمینی را نداشت.

۱. روزنامه اطلاعات، ش. ۷۹۹۴ (۱۶ دی ۱۳۳۱)، صص ۱ و ۴. برای آگاهی از گزارش مجله ترقی و جزئیات بیشتر حوادث رک: «چرا اهالی قم شورش کردند»، یاد، س ۱، ش ۱ (زمستان ۱۳۶۴)، صص ۱۲۷ تا ۱۳۵.

۲. بانوی انقلاب-خدیجه‌ای دیگر، صص ۱۶۸ و ۱۶۹.

۳. خاطرات منتظری و نقد آن، ص ۲۱۰. شاید علت انتخاب مجلد دوم در دوره اول تدریس خارج اصول فقه، تدریس جلد اول آن توسط آیت‌الله بروجردی بوده باشد؛ این که شاگردان بتوانند هر دو بخش را بخوانند.

جلسه‌ها را به مسجد سلماسی منتقل کردند. روایات شاگردان او، نشان از نظم بی نظیر استاد و علمیت او هنگام تدریس و مسائل پیرامونی آن دارد. رفت‌وآمد به جلسه درس زمان ثابت و غیرقابل تغییری داشت، به طوری که برخی ساعت‌های خود را با آمد و شد او تنظیم می‌کردند. درس، تعطیل بردار نبود و تدریس او در غیر تعطیلات معمول ترک نمی‌شد. یکی از شاگردانش یادآوری کرده، در چهار سال و نیمی که در درس خارج اصول فقه حاج آقا روح‌الله شرکت کردم، تنها دو روز تعطیل غیر معمول داشته است.<sup>۱</sup> بدون مطالعه به جلسه درس نمی‌آمد. همه آنچه را که باید به حاضران بگوید، پیش مطالعه می‌کرد.<sup>۲</sup> شیوه آموزشی او بر اتلاف کمتر زمان و انتقال بیشتر اطلاعات مفید استوار بود. او اقوال علمای سلف را در یک موضوع بررسی و رأی خود را در آن باب بازمی‌گفت؛ البته پس از ذکر مقدماتی، ابتدا عقیده خود را می‌گفت و سپس اقوال دیگر را با ادله نقد و رد می‌کرد. «با این روش در بخشی که یک طلبه [طبق روال معمول] باید یک ماه معطل شود، یک هفته وقتش گرفته می‌شود. [بدین ترتیب] درس اصول [او]... معمولاً شش الی هفت سال بیشتر طول نمی‌کشید.»<sup>۳</sup>

صدایش هنگام بیان مطالب اوج می‌گرفت. بدون بلندگو برای چندصد شاگرد سخن می‌راند. از ابتدای تدریس چنین بود. «از خیابان ارم قم عبور می‌کردم. وقتی از کنار مسجد محمدیه رد شدم، صدای غرابی به گوش من رسید... کنار ایستادم تا درس استاد تمام شد. بعد، از یکی از شاگردان پرسیدم که ایشان کیست؟ گفت: حاج آقا روح‌الله خمینی.»<sup>۴</sup> در مباحثه‌های دوران جوانی، آنجا که تعارض آرا بالا می‌گرفت، صدای آقا روح‌الله هم بلند می‌شد. آنان که مباحثات او را با سید محمد یزدی / محقق داماد و شیخ مرتضی حائری در مدرسه دارالشفا به یاد دارند، از صدای بلند او نیز یاد کرده‌اند. «به قیافه [متین] ایشان نمی‌آمد که این طور اهل داد و فریاد باشند.»<sup>۵</sup>

بیشتر شاگردانش، طلبه‌هایی بودند که عطش علمی داشتند. کتابخانه مدرسه فیضیه معمولاً با این طلاب پر می‌شد. آنان یا در حال پیش مطالعه بودند و یا به تکمیل مباحث آموخته می‌پرداختند. جلسه‌های درس حاج آقا روح‌الله از همان ابتدا پر از شاگرد می‌شد و کمتر طلبه‌ای

۱. آئینه مهر (خاطرات آیت‌الله غیوری)، به کوشش محمدرضا سرابندی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۵۶.

۲. خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، ص ۱۶۹.

۳. خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، ص ۱۷۵.

۴. خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، ص ۳۳.

۵. امام به روایت دانشوران، صص ۹۲ تا ۱۰۰.

پس از شروع درس خود را به جلسه می‌رساند. از سکوت جلسات درسی استقبال نمی‌کرد. می‌خواست شاگردان را به اظهار نظر وادارد. یک بار از قول استادش حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی گفت که شاگرد باید اهل نق زدن [درسی] باشد؛ نوشتن درس خارج خوب است، اما هر جا اشکالی به نظرش رسید باید بپرسد. با وجود این در خلال درس، زمانی که شور تدریس می‌گرفت و صدایش بالا می‌رفت، در صورت طرح اشکال ناوارد، واکنش نشان می‌داد و روی نظر خود پای می‌فشرد. یک بار مشت‌اش را هنگام ارائه پاسخ، محکم به زمین کوبید. مشت جایی فرود آمد که عینک‌اش آنجا بود. عینک شکست و آقای خمینی گفت: «عجب! دیگر چشم ما هم از بین رفت!» گویا این واکنش در برابر اشکالات پیاپی شیخ جعفر سبحانی بروز کرد؛ همو که دو بار در یک موضوع به سخنان استاد ایراد گرفت و هر دو بار پاسخ یکسان شنید و در مرتبه سوم آقای خمینی گفت: «آقای میرزا مطالعه کن!» سبحانی گفت: «مطالعه کرده‌ام که [اشکال می‌گیرم.]» استاد گفت: «پس دیگر متأسفم.» هر چند شاگردان خندیدند ولی آقای خمینی پس از جلسه از سبحانی پوزش خواست.<sup>۱</sup>

از ویژگی‌های مهم آقای خمینی در امور علمی غلبه اندیشه بر تتبع بود. «یعنی فکر و اندیشیدن ایشان بیش از تتبع در کتب بود. مثلاً وقتی درس مکاسب می‌گفتند، من یک مقدار کتاب بردم... و عرض کردم که اینها را ملاحظه بفرمایید. [و شنیدم که] همه را ببرید. من باید خودم فکر کنم. کسی که این همه را نگاه کند برای فکرش مجال نمی‌ماند.» دو کتاب را برگزید و بقیه را پس داد. دیگر آن که در طرح موضوعات قاطعیت داشت، و هیچ مسأله‌ای را بینایی رها نمی‌کرد. «مسأله را قاطعانه مطرح می‌کرد. نظرات دیگران را می‌گفتند، نظر خودشان را هم می‌گفتند و بعد دنبال استدلال می‌گشتند. یعنی مسائل را مردد مطرح نمی‌کردند.»<sup>۲</sup>

طرفداران درس و شخصیت آقای خمینی فزونی گرفت. آن هفت هشت خارج خوان دهه بیست، اینک به هفتصد هشتصد نفر می‌رسید. پس از پایان درس به زیارت حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها می‌رفت. زمان زیارت ده دقیقه بود؛ نه کمتر، نه بیشتر.<sup>۳</sup> نماز ظهر و عصر را به امامت آیت‌الله سیداحمد زنجانی می‌خواند؛ سپس راهی خانه می‌شد. بین راه اجازه نمی‌داد کسی پشت سر او حرکت کند و ابراز ارادت نماید. می‌ایستاد؛ فرد یا افراد پشت سر را با

۱. خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، صص ۱۷۲، ۱۷۴ و ۱۷۵.

۲. «بیان وصف تو گفتن نه حد امکان است»، ص ۷۰.

۳. آیین مهر (خاطرات آیت‌الله غیوری)، ص ۵۷.

«بفرمایید» جلو می‌انداخت؛ یعنی بروید سراغ کارتان! تنها می‌رفت و می‌آمد.

### ادامه تدریس خارج فقه

آقای خمینی تدریس خارج فقه را باید از اواخر دهه بیست آغاز کرده باشد. شاید نخستین موضوعی که تدریس کرد بحث حقوقی «خيارات» بوده باشد. یکی از شاگردان او گفته است که این درس در صحن بزرگ حرم حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها کنار مقبره اتابک شروع شد. استقبال زیاد بود، اما مباحث سنگین، علمی و تحلیلی آن تاب شاگردان کم حوصله را سر آورد و رفته‌رفته از شمارشان کاسته شد و درس هم به مرور تعطیل گردید.<sup>۱</sup> همچنان که پیش از این گفته شد، «زکاة» از دیگر موضوعات فقهی بود که اواخر دهه بیست یا اوایل دهه سی تدریس آن را آغاز کرده بود حسینعلی منتظری، مرتضی مطهری، موسی صدر و احمدی میانجی از شاگردان این حلقه درسی بودند. محل آموزش در خانه‌اش بود؛ همان اتاقی که پیش از این در آن فلسفه می‌گفت. این درس هم دو ماه بیشتر طول نکشید.<sup>۲</sup> اما تدریس «طهارت» به درازا کشید و پس از دوره اول، دوره دوم آن نیز برگزار گردید. آقای خمینی یاددهی آن را از ۱۳۳۰، تقریباً همزمان با تدریس دومین دوره خارج اصول فقه شروع کرد.<sup>۳</sup>

اما کتابی که نگارش آن در ۱۳۳۱ انجام گرفت، تعلیقات وی بر *وسيلة النجاة* آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی بود. همچنان که پیش از این اشاره شد، آقای خمینی تعلیقات خود را بر این کتاب پس از درگذشت آیت‌الله در ۱۳۲۵ش آغاز کرده بود. هر چند تمرکز آموزشی و تألیفی او در این سال‌ها روی اصول فقه بود، اما در تابستان‌ها و در مجال‌های دیگر نگارش تعلیقه بر *وسيلة النجاة* را پی گرفت و پس از شش سال آن را به پایان رساند. برخلاف بیشتر کتاب‌ها، نقطه پایان این اثر نه در تابستان، بلکه در بیستم دی ۱۳۳۱ گذاشته شد.<sup>۴</sup> *وسيلة النجاة* مع *تعالیق الامام الخمينی* نخستین کتاب فقهی فتوایی حاج آقا روح‌الله است.

۱. خاطرات آیت‌الله صابری همدانی، ص ۵۰.

۲. خاطرات منتظری و نقد آن، ص ۲۱۱.

۳. خمینی، روح‌الله، کتاب الطهارة، ج ۱، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲ش، ص ۵.

۴. همو، *وسيلة النجاة مع تعالیق الامام الخمينی*، ج ۱، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲ش، ص و؛

همان، ج ۲، ص ۵۵۱.

## دیگر تألیفات اصولی

چنانکه رفت آقای خمینی از ابتدای تدریس آیت‌الله بروجردی، در حلقه درسی او حاضر شد و آن طور که خود گفته از آن استفاده کرد. از همان ابتدا درس‌ها را یادداشت، و در تدریس هم‌زمان خارج اصول فقه خود اقوال استاد را مطرح و نقد و بررسی می‌کرد. حاج آقا روح‌الله به یکی از شاگردانش گفت: «برای این که حضورم در درس آقای بروجردی بیهوده نباشد، آن را یادداشت می‌کردم. [با این حال] نوشتن درس او توانایی می‌خواست.»<sup>۱</sup> کتاب *لمحات الاصول* از این طریق پدید آمد. گفتنی است وی نگارش درس‌های آیت‌الله بروجردی را تا «قاعده لاضرر و لاضرار» ادامه داد و از آن به بعد آراء اصولی خود را در قالب رساله‌ها و کتاب‌ها تألیف کرد. دیگر اثر اصولی آقای خمینی *منهاج الوصول الی علم الاصول* بود. نوشتن این کتاب حدود سه سال به درازا کشید و در پنجم تیر ۱۳۳۳ به پایان رسید. این کتاب در دو جلد تدوین گردید. کتاب دیگر حاج آقا روح‌الله، که باید آن را نخستین کوشش کتبی او در نگارش علم اصول دانست، *الفوائد* است.<sup>۲</sup> زمانی که او دوره عالی فقه را نزد آیت‌الله حاج‌شیخ عبدالکریم حائری یزدی فرامی‌گرفت، دیدگاه‌های تازه استاد را، فراتر از آنچه در کتاب *درر الاصول* آقای حائری آمده بود، یادداشت می‌کرد.

## ازدواج پسر

پس از صدیقه، مصطفی ازدواج کرد. پنج سالی می‌شد که سیدمصطفی لباس روحانیت به بر کرده بود. وقتی پدرش پیشنهاد کرده بود که به این سلک درآید، رضایت کاملی نشان نداده بود. اما پدر زمینه را طوری چیده بود که او را به وادی طلبگی بکشاند. او اینک برخلاف دوران مدرسه که به جای درس خواندن از مناره حرم حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها بالا می‌رفت، خوب درس می‌خواند و طلبه فاضلی شده بود.

پیش از هر خبر رسمی‌ای این شایعه به گوش رسید که قرار است وصلتی بین خانواده خمینی و حائری شود. خود مصطفی هم شنیده بود و می‌گفت: «وقتی آقای [آقاشیخ مرتضی] حائری از صحن حرم بیرون می‌آید، رفقا می‌گویند که پدرزنت آمد.» حاج آقا روح‌الله موضوع را با همسرش در میان گذاشت و پرسید که دختر آقای حائری را دیده‌است؟ و ادامه داد: «چطور

۱. همو، *لمحات الاصول*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲ش، ص ل.

۲. همان، ص ل.ج. این کتاب هنوز به چاپ نرسیده است.

است این دروغ را راست کنیم؟» بانو قدس ایران هم گفت که هر طور صلاح می‌دانید. پیغام و پیغام و بعد، دیدارها شروع شد. چیزی نگذشت که پاسخ مثبت از خانواده حائری رسید. روز میلاد حضرت رسول، صلوات‌الله‌علیه/ ۱۵ آذر ۱۳۳۲ سیدمصطفی خمینی و معصومه حائری نامزد شدند. قرار عقد را گذاشتند برای ماه رجب؛ همان ماهی که مصطفی، بیست و سه سال پیش، در بیست و یکمین روز آن به دنیا آمده بود.<sup>۱</sup>

یک سال بعد/ ۱۳۳۳ فریده، دختر دوم خانواده، ازدواج کرد. شوی او محمدحسن اعرابی پسر آیت‌الله حاج‌شیخ‌محمدجواد مجتهد قمی بود. اعرابی در کسوت روحانیت نبود.

### ادامه تألیفات فقهی

آقای خمینی پس از آسودگی از نگارش تعلیقات بر وسیلة‌النجاة آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی، حاشیه‌نگاری بر عروة‌الوثقی آیت‌الله سیدمحمدکاظم یزدی را آغاز کرد. اگر رساله تقیه<sup>۲</sup> را که در اردی‌بهشت ۱۳۳۳ تألیف کرد نادیده بگیریم، تعلیقات بر عروة‌الوثقی دومین اثر مهم نویسنده در علم فقه است. نگارش آن در طول سه سال (۱۳۳۴-۱۳۳۱) و در دو جلد به انجام رسید. این نیز همچون تعلیقه بر وسیلة‌النجاة به زبان عربی نوشته شد و در سی‌ام آذر ۱۳۳۴ پایان گرفت. آقای خمینی در این اثر آراء خود را در ابواب گوناگون فقه بیان کرده است. وی همزمان با آغاز تدریس دومین دوره خارج اصول فقه/ ۱۳۳۰، تدریس مبحث طهارت را نیز شروع کرده بود، اما تدوین آن را در ۱۳۳۳ آغاز کرد. آقای خمینی نگارش جلد اول کتاب طهارت را با موضوع «دماء‌الثلاثة» در پنجم آبان ۱۳۳۵ به پایان رساند. مفاد جلد دوم نیز آماده بود که با موضوع «تیمم» در ۲۲ اسفند ۱۳۳۵ تدوین گردید. مبحث «نجاسات» که شامل مجلدات سوم و چهارم از کتاب طهارت می‌شد در خرداد و تیر ۱۳۳۷ نوشته شد. شیوه نویسنده در این مجلدات بر استدلال و اجتهاد استوار است.

همچون رساله تقیه<sup>۳</sup> که در خلال تألیفات عمده‌اش به نگارش درآمد، رساله «فروع‌العلم الاجمالی» نیز هنگام تدریس آن در ۳۶-۱۳۳۵، و در کنار تألیف کتاب طهارت، به رشته تحریر

۱. یادها و یادمانها...، صص ۳۰ و ۳۱؛ صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۴.

۲. خمینی، روح‌الله، الرسائل‌الفقهیه و الاصولیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲ش، ص و.

۳. تقیه، رساله‌ای فقهی اجتهادی به زبان عربی است که نویسنده در آن فلسفه و جوب تقیه را بررسی کرده، ثابت می‌کند که این موضوع برای حفظ دین است، نه محو دین.



درآمد. این رساله ظاهراً پیش‌نویس بود و حاج‌آقا روح‌الله فرصت بازنگری و بازنویسی آن را پیدا نکرد. موضوع این رساله بررسی شک‌هایی است که نمازگزار بدان دچار می‌شود. انتهای دو دوره تدریس طهارت، با پایان تدریس دومین دوره خارج اصول فقه همزمان شد؛ یعنی سال تحصیلی ۳۷-۱۳۳۶. شمار شاگردان آقای خمینی در این زمان افزایش یافته بود. از حدود ۱۳۰۰ طلبه‌ای که در درس‌های خارج شرکت می‌کردند، تقریباً یک هزار تن در درس آیت‌الله بروجردی حاضر می‌شدند و افزون بر پانصد نفر در جلسه‌های درسی حاج‌آقا روح‌الله شرکت می‌جستند. حلقه آموزشی او پس از آقای بروجردی در بین سیزده مدرس درس خارج، پرشمارترین بود.<sup>۱</sup>

آقای خمینی سومین دوره تدریس خارج اصول را در ۱۳۳۷ آغاز کرد و همزمان حلقه درسی فقهی دیگری در باب مکاسب محرمه تشکیل داد. او سنت نگارش موضوعاتی را که آموزش می‌داد در اینجا نیز حفظ کرد و به تدوین مباحث کسب‌های حرام پرداخت. هر چند تدریس این مبحث یک سال بیشتر به درازا نکشید، اما نگارش ابواب آن در دو مجلد، هفتم آبان ۱۳۳۹ انجام یافت. آقای خمینی در این کتاب، آراء فقهی خود را در موضوعات موسیقی، غنا، نقاشی و مجسمه‌سازی ارائه کرد.

پیش از آن که به بلندترین نگاهشته آیت‌الله خمینی در یک موضوع فقهی / بیع اشاره شود، گفتنی است پنج رساله از او به جا مانده که بنا به گفته برخی شاگردانش نخستین نوشته‌های دوره جوانی استاد و چه بسا اولین نگاهشته‌های فقهی و اصولی او بوده باشد. عنوان کلی این رساله *فوائد الخمس* و نام هر یک از مقالات، قاعده من ملک شیناً ملک الاقراریه؛ فی تداخل الاسباب؛ فی نقد قیاس الاوامر التشریعیة بالعلل التکوینیة؛ و فی موضوع علم الاصول است.<sup>۱</sup>

آیت‌الله خمینی تدریس بیع را در کنار ادامه تدریس خارج اصول فقه از هشتم آبان ۱۳۳۹ آغاز کرد.<sup>۲</sup> این بحث پردامنه با تحولات سیاسی اوایل دهه چهل شمسی گره خورد و کوران آن حوادث، این درس را به طور موقت تعطیل کرد و تدریس و نگارش آن را به دوره‌ای دیگر واسپرد.

۱. در این زمان بیش از پنج هزار طلبه علوم دینی در رده‌های گوناگون مقدمات، سطح و خارج در حوزه علمیه قم تحصیل می‌کردند. رک: *مطالعات سیاسی*، کتاب دوم، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چ دوم، ۱۳۸۴ش، صص ۳۹۴ تا ۴۰۰.

۲. *الرسالات الفقیة و الاصولیة*، ص ز.

۳. خمینی، روح‌الله، کتاب *البیع*، ج ۱، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲ش، ص ی.

## مسافرت به کرج

در تابستان ۱۳۳۹ آیت‌الله خمینی بیمار بود. شاید در قم تشخیص دادند که مبتلا به تب مالت است. روال دور شدن از قم در فصل گرما در این سال نیز ادامه یافت و این بار او و خانواده‌اش راهی کرج شدند. رفتند تا در منطقه حصار این شهر، تابستان را پشت سر بگذارند و درمان حاج آقا را پی‌گیری کنند. آنان در طبقه دوم خانه‌ای دوخوابه، از آن یکی از معتمدان شهر، ساکن شدند.<sup>۱</sup> غیر از همسر، احمد پانزده ساله، پسرش، صدیقه و فریده و زهرا/ فهیمه، دخترانش، نیز همراه او بودند. مصطفی هم به آنها سر می‌زد. صدیقه باردار و وضعیت حمل او زیر نظر پزشک بود. تحرک زیاد برایش خوب نبود. درمان آقای خمینی، هم در کرج، و هم با مسافرت هر از گاه با خودروهایی عمومی به تهران آغاز شد.

باغ شیخ حسین لنکرانی در همین منطقه از کرج بود. آشنایی حاج آقا روح‌الله با شیخ از اواسط دهه بیست شروع شده بود. گویا نخستین دیدار آنان در خانه آیت‌الله محمد ثقفی بوده است. شیخ حسین لنکرانی با پدرزن آقای خمینی رفت‌وآمد داشت. در سفر به کرج، اوقات زیادی را در باغ شیخ گذراند. افرادی که از کرج یا تهران به دیدن حاج آقا روح‌الله می‌آمدند، در این باغ با او ملاقات می‌کردند. در همین بوستان بود که با شیخ مسابقه تیراندازی داد و دست‌کم یک بار برنده شد.

پیاده‌روی یکی از برنامه‌های روزانه او بود. مسیر رودخانه کنار خانه را می‌گرفت و از چند باغ و باغ راه می‌گذشت و به خانه بازمی‌گشت. در کنار درمان، مطالعه و تألیف، وفق همه تابستان‌ها مشغله اصلی آیت‌الله خمینی بود. به احتمال زیاد بخش‌هایی از کتاب *المکاسب المحرمه* در حصار کرج نوشته شد.

بنابر آنچه که از قول شیخ حسین لنکرانی گفته شده، آیت‌الله خمینی، در اواسط اقامت خود در کرج، پس از شنیدن خبر شناسایی اسرائیل از طرف ایران، واکنش نشان داد. شاه در مصاحبه مطبوعاتی ماهانه خود در اول مرداد ۱۳۳۹ در برابر این پرسش که خبرهایی از شناسایی اسرائیل توسط ایران در جراید منتشر شده، آن را رد نکرد و گفت که این شناسایی پیش از این، در زمان دولت مصدق، صورت گرفته و امر تازه‌ای نیست.<sup>۲</sup> واکنش آقای خمینی این بود که «شخصی را نزد آیت‌الله برو جردی بفرستد و از او... کمک بخواهد. برای این منظور... آیت‌الله میرزا عبدالله

۱. این خانه از آن حاج محمدعلی ملک‌خانی بود.

۲. روزنامه اطلاعات، ش ۱۰۲۶۴ (۲ مرداد ۱۳۳۹)، ص ۱۹.

مجتهدی تبریزی را نزد آقای بروجردی به قم فرستاد. موقعی که آیت‌الله مجتهدی برگشت اظهار داشت که آقای بروجردی از شناسایی یهود خیلی ناراحت و داغ‌تر از ما بود، ولی عصر همان روز کسی از تهران آمد و با او ملاقات کرد. پس از این ملاقات آقای بروجردی سرد شد و گفت من دخالت نمی‌کنم. آیت‌الله خمینی هم خیلی ناراحت و چند روزی مریض شد به طوری که دکترها گفتند شوک سختی به او وارد شده است.<sup>۱</sup>

### در نبود آیت‌الله بروجردی

آیت‌الله بروجردی در نهم فروردین ۱۳۴۰ دچار دومین سکته قلبی شد. پنج روز پیش، نخستین عارضه قلبی آیت‌الله را از پا درآورده بود. مرگ بیش از هر زمان دیگر خودنمایی می‌کرد و مرجع تقلید شیعیان جهان آن را بسیار نزدیک می‌دید. «چون مرگ من نزدیک است، سردفتر را بیاورید تا وصیت کنم»<sup>۲</sup> وصیت کرد و اندکی پس از ساعت هفت صبح دهم فروردین، حالش دگرگون گشت و پس از کشیدن نفس عمیقی به دیار باقی رفت.<sup>۳</sup> پیکر آیت‌الله همان روز پس از تشییع جنازه بی‌نظیری، بنابر وصیت خود، بین حرم حضرت معصومه علیهاالسلام و مسجد اعظم به خاک سپرده شد.

پرسش نخست شیعیان در چنین مواقعی آگاهی از مرجع تقلید بعدی است. چه کسی جایگزین آیت‌الله بروجردی خواهد شد؟ محمدرضا شاه پهلوی خیلی زود درصدد پاسخ به این پرسش برآمد. «جناب مستطاب حجت‌الاسلام آیت‌الله سیدمحسن طباطبایی حکیم دامت برکاته. نجف. خبر درگذشت حضرت آیت‌الله العظمی حاجی آقا حسین طباطبایی بروجردی موجب کمال تأسف و تأثر گردید...»<sup>۴</sup> وی همان روز این پیام را برای آقای حکیم فرستاد و در اقدامی شتابان، در کاری که ربط مستقیمی به او نداشت دخالت کرد؛ یعنی شناسایی مرجع بعدی و انتقال مرجعیت شیعه از ایران به عراق. گفتنی است که شاه نیازمند این جابه‌جایی بود. از نظر او توسعه

۱. ابوالحسنی (منذر)، علی، «روابط و مناسبات آیت‌الله حاج‌شیخ حسین لنگرانی و امام خمینی ۱۳۳۸-۱۳۲۴ش»، فصل‌نامه تاریخ معاصر ایران، ش ۲۱ و ۲۲ (بهار و تابستان ۱۳۸۱)، ص ۴۹؛ آفتاب حصار، حضور امام خمینی در کرج سال‌های ۳۹ و ۴۱، مصاحبه تدوین و پژوهش: سعیده محرمی و سمیر کتف، تهران، سوره مهر، ۱۳۹۲ش، صفحات متعدد.

۲. روزشمار ۱۵ خرداد- ۱۳۴۰/۱/۱ تا ۱۳۴۰/۳/۳۱، ج ۱، به کوشش: احد گودرزبانی، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۴ش، صص ۲۹ و ۵۰.

۳. همان، ص ۵۴.

۴. همان، ص ۵۷.

ایران در گرو اقداماتی بود که با نبود نهاد مرجعیت در ایران امکان‌پذیر می‌نمود. برخی جراید نیز در توجه به فرد جایگزین آیت‌الله بروجردی مطالبی منتشر کردند. روزنامه کیهان نوشت که چهارده نفر از علمای بزرگ حوزه‌های علمیه قم و نجف برای مرجعیت مطرح هستند. این جریده نام آیت‌الله خمینی را در صدر فهرست خود یاد، و سپس زندگی‌نامه فشرده‌ای از وی منتشر کرد.<sup>۱</sup> همین نشریه در دو شماره بعد گفت‌وگوهایی با آقایان خمینی، سیدمحمدرضا گلپایگانی و سیدکاظم شریعتمداری منتشر کرد که فشرده‌ترین آنها از آن آیت‌الله خمینی بود. این دومین باری بود که او با مطبوعات سخن می‌گفت: «اکنون اعضای حوزه سرگرم عزاداری هستند، لکن پس از تخفیف مجالس سوگواری، مدرسین کار [تدریس] خود را آغاز خواهند کرد. حوزه علمیه قم را خدا حفظ می‌کند. قبل از مرحوم آیت‌الله [بروجردی] به دست دیگران محفوظ شد و بعد از ایشان هم امر با خداست. ان‌شاءالله خداوند آن را حفظ خواهد کرد.»<sup>۲</sup>

آیت‌الله خمینی نه در این گفتار و نه در دیگر کردارها، نشانی که حکایت از رغبت او به جایگزینی آیت‌الله بروجردی باشد به جا نگذاشت. او در تشییع جنازه آیت‌الله نبود؛ در مهر و موم کتابخانه و صندوق شخصی آقای بروجردی حاضر نشد؛ در مراسم قرائت وصیت‌نامه و رسیدگی به اوراق و اسناد مرتبط با حوزه علمیه قم شرکت نکرد؛ در پرداخت شهریه یا نان طلبه‌ها اعلام آمادگی ننمود؛ نه تنها قدمی برای چاپ و توزیع رساله عملیه برنداشت، بلکه نظر مساعدی نیز برای طبع آن به‌وسیله شاگردان و طرفداران خود ابراز نکرد؛ نه نماینده‌ای به شهرها فرستاد، و نه زمینه‌ای برای مرجعیت خود در سخنرانی‌ها و منابر چید. اما در برابر هجوم تقاضاها برای گرفتن اجازه‌نامه در امور حسبیه مقاومت نکرد. او یک هفته پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی نخستین اجازه‌نامه خود را صادر کرد. شمار اجازه‌نامه‌های ثبت شده تا پایان سال ۱۳۴۰ به حدود سی رسید. سال ۱۳۴۱ یازده اجازه‌نامه داد و این روند در سال‌های بعد کم و بیش ادامه یافت. هر چند بنیان صدور اجازه‌نامه‌ها بر اجرای امور فقهی استوار است، اما از دنباله‌های سیاسی اجتماعی آن نمی‌توان گذشت. این اقدام در نسبت با شخصیت آیت‌الله خمینی، که دیدگاه‌های سیاسی خود را در کشف اسرار آشکار کرده بود و اینک در نزد بسیاری، شخص اول حوزه علمیه قم بود، بی‌شبهت به یک سازماندهی جدید نبود؛ سازمانی به گسترده‌گی کشور، با افرادی که در هر زمان می‌توانستند بازگوینده دیدگاه‌های رئیس روحانی

۱. روزنامه کیهان، ش. ۵۳۲۰ (۱۲ فروردین ۱۳۴۰)، ص ۱۵.

۲. همان، ش. ۵۳۲۲ (۱۵ فروردین ۱۳۴۰)، ص ۲.

خود باشند. بله، آیت‌الله خمینی در این زمان گامی در نزدیک کردن خود به مرجعیت برنداشت، اما معنی نیز در گسترش اقدامات آتی خود در امور سیاسی ایجاد نکرد.

## جابه‌جایی دولت

چند روزی از درگذشت آیت‌الله بروجردی نگذشته بود که محمدرضا پهلوی ۴۲ دهکده از املاک سلطنتی را در گنبدکاووس، گرگان، شاهی (قائم‌شهر) و شهبسوار (تنکابن) بین روستاییان آن نواحی تقسیم کرد. در کنار این خبر گفته شد که وزارت کشاورزی اجرای قانون اصلاحات ارضی را در آذربایجان، کردستان و کرمانشاه آغاز خواهد کرد.<sup>۱</sup>

همزمان روزنامه‌ها با درج مقالاتی به دگرگونی‌های بزرگی که در آینده نزدیک رخ خواهد داد اشاره کردند. روزنامه آتش این تحولات را «انقلاب سفید» نامید.<sup>۲</sup> اجرای قانون اصلاحات ارضی پیشانی اقداماتی بود که محمدرضا پهلوی، چه به خواست خود و چه به تشخیص کارشناسان آمریکایی، باید بدان دست می‌یازید. آیت‌الله بروجردی موافقتی با اجرای این طرح نشان نداده بود. وقتی شاه خطاب به مرجع تقلید شیعیان نوشته بود که «در ممالک اسلامی اصلاحاتی شده است و ما هم ناچاریم اصلاحات ارضی را به اجرا درآوریم [و] برای مراعات عده‌ای گردن کلفت و ثروتمند نمی‌توانیم از اصلاحات ارضی دست برداریم»، آیت‌الله پس از مشورت با بزرگان حوزه، از جمله حاج آقا روح‌الله خمینی، پاسخ داده بود: «در آن ممالک اسلامی که اصلاحات ارضی انجام شده، اول رژیم جمهوری اعلام شده است و سپس اصلاحات ارضی به اجرا درآمده است.»<sup>۳</sup>

اینک در نبود آیت‌الله بروجردی، مقتضی موجود و مانع مفقود بود. ایران، عضو مهم و چه بسا اصلی سازمان پیمان مرکزی/ سنتو بود؛ سازمانی که مأموریت اول و آخرش جلوگیری از سرازیر شدن کمونیسم از مرزهای جنوبی اتحاد جماهیر شوروی بود. در این زمان روزنه ایران در کمربند سنتو، گشاد و نامطمئن می‌نمود. توصیفات و تحلیل‌های به جا مانده از ناظران خارجی و داخلی بر این موضوع تأکید دارد. یک استاد دانشگاه پرینستون آمریکا نتیجه تحقیقات خود را درباره ایران چنین به کاخ سفید گزارش داد: «رژیم ایران به نظر بسیاری از مردم و نیز

۱. روزشمار ۱۵ خرداد، ج ۱، صص ۹۵ و ۹۶.

۲. همان، صص ۱۰۴ و ۱۲۰.

۳. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، صص ۸۵ و ۸۶.

به تعبیر آنهایی که زبان خارجی می‌دانند، رژیم می‌فاسد، مرتجع و آلت دست امپریالیسم غرب، به خصوص انگلیس و آمریکا. در حقیقت مردم ایران اعتقاد دارند که کمک‌های نظامی و اقتصادی ایالات متحده آمریکا حایلی است برای حفظ رژیم و گواه بارزی است بر تأیید دولت آمریکا از نظام موجود.<sup>۱</sup> وی اضافه کرد هر چند ایرانیان به دلایل تاریخی و عقیدتی مخالف شوروی هستند، اما بسیاری به این نتیجه رسیده‌اند که فقط کمونیسم می‌تواند وضع موجود را تغییر دهد.<sup>۱</sup> یک اقتصاددان داخلی نیز شرایط آن دوره را ناشی از «عملکرد خیلی خیلی بد دو دولت قبلی» دانست که با «بی‌شعوری» کشور را اداره کرده، آن را دچار بحران اقتصادی کرده بودند.<sup>۲</sup> منابع آمریکایی در ایران با کنجکاوی جویای مرجع تقلید بعدی بودند. چه کسی ظهور خواهد کرد؟ وجوهات به کدام سو روانه خواهد شد؟ آیا چوب این روحانی عالی‌مقام لای چرخ اصلاحات آمریکا در ایران خواهد رفت یا نه؟!<sup>۳</sup>

شواهد زیادی خبر از آمدن دولت جدید می‌داد؛ دولتی که با اصلاحات، از بلعیده شدن ایران توسط کمونیسم جلوگیری کند. سلیقه شاه و کندی، رئیس‌جمهور دمکرات آمریکا، در مورد رئیس دولت جدید ایران هم‌سان نبود، اما ایران نیازمند به وام‌های آمریکا، چاره‌ای جز پذیرش سلیقه آمریکا نداشت. به سفیر آمریکا در تهران گفته شد که «حاضریم ۳۵ میلیون دلار در اختیار دولت ایران قرار دهیم به شرط آن که ایرانیان هر کاری را که ما در جهت اصلاح و پیشرفت لازم می‌دانیم به اجرا درآورند و این شامل نظریات و پیشنهادات ما در مورد انتخاب نخست‌وزیری که بتواند از عهده اجرای اصلاحات پیشنهاد شده برآید نیز خواهد بود.»<sup>۴</sup>

در همین برهه برخی نشریات گفت‌وگوهایی با دکتر علی امینی کرده، او را گره‌گشای کلاف سردرگم کشور معرفی کردند؛ کسی که می‌تواند راه اصلاحات را بگشاید.<sup>۵</sup> شاه و امینی در نهم اردیبهشت ۱۳۴۰ ش دیدار کردند و منابع مطلع خبر دادند که امینی دیدگاه‌های

۱. روزشمار ۱۵ خرداد، ج ۱، ص ۷۲.

۲. اقتصاد و امنیت (مجموعه تاریخ شفاهی و تصویری ایران معاصر، خاطرات دکتر علی‌نقی عالیخانی)، ج ۴، به کوشش: حسین دهباشی، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، ۱۳۹۳ش، ص ۱۰۶.

۳. امام خمینی به روایت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، به کوشش: عبدالرزاق اهوازی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ چهارم، ۱۳۹۲ش، ص ۲۷.

۴. بیل، جیمز، شیر و عقاب - روابط بدفرجام ایران و آمریکا، ترجمه: فروزنده برلیان (جهانشاهی)، تهران، نشر فاخته، ج اول، ۱۳۷۱ش، ص ۲۰۱.

۵. روزشمار ۱۵ خرداد، ج ۱، ص ۱۸۶.

خود درباره دگرگونی‌های پیش رو را به آگاهی شاه رسانده است.<sup>۱</sup> دست‌آویز استعفای دولت با اعتصاب معلمان تهران و کشته شدن یک آموزگار در میدان بهارستان فراهم گردید و چهاردهم اردیبهشت جعفر شریف‌امامی، نخست‌وزیر، استعفا داد و یک روز بعد علی‌امینی مأمور تشکیل دولت جدید شد. با استقرار دولت امینی، آمریکا پرداخت وام‌های خود را به ایران آغاز و حتی برخی وام‌های تعلیق شده را آزاد کرد.<sup>۲</sup>

### کوشش شاگردان برای مرجعیت استاد

همچنانکه گفته شد آیت‌الله خمینی از هر آنچه که او را در معرض مرجعیت قرار می‌داد، دوری می‌جست. وی جمله‌ای از آیت‌الله بروجردی به یاد داشت که بدان سخت پای‌بند بود. زمانی چند از استقرار آقای بروجردی در قم نمی‌گذشت که قصد سفر به مشهد مقدس کرد. حاج آقا روح‌الله از او خواست به این سفر زیارتی نرود، چرا که اینک مسأله مرجعیت مطرح است و چه بسا در چنین موقعیتی ترک حوزه علمیه قم مصلحت نباشد. آیت‌الله بروجردی گفته بود که من قدمی در این راه برنخواهم داشت. این مسأله‌ای است که خدا اگر بخواهد به دوش من بیندازد، می‌اندازد، و اگر نخواهد که هیچ. من هرگز یک قدم هم [برای مرجعیت] بر نمی‌دارم.<sup>۳</sup> حالا شاگردان آیت‌الله خمینی در حال سنگین کردن دوش استاد خود بودند. آنان نمی‌توانستند به راحتی از کنار این قضیه بگذرند؛ چرا که طعم درس، اخلاق و رفتار او را، دست کم در دهه سی شمسی، چشیده بودند و یقین داشتند که او چه در عرصه دانش و معارف دینی و چه در امور اجتماعی و سیاست پیش‌تر از دیگران است. آنان نمی‌توانستند بپذیرند که استادشان از جایگاهی که برازنده احراز آن است، دور بیفتد. این در حالی است که آقای خمینی در نخستین جلسه درسی خود پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی به جای تدریس، شاگردان را موعظه کرده بود و بیشتر از آفت پراکندگی و دسته‌بندی در حوزه‌های علمیه گفته بود و در انتها یادآور شده بود که راضی نیستم کسی برای مرجعیت من کاری کند.<sup>۴</sup> علت حاضر نشدن آقای خمینی در تشییع پیکر آیت‌الله بروجردی جز این نبود که «آنجا

۱. همان، ص ۱۹۱.

۲. همان، صص ۲۴۹، ۲۶۹، ۲۹۱، ۳۱۵، ۳۲۱ و ۳۴۴.

۳. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ج ۱، تدوین‌گر: محمدرضا احمدی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۱۳۷۷ش، ص ۱۲۱.

۴. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، صص ۳۳۵ و ۳۳۶.

مسائلی مطرح [می‌شد] و من برای آن که از آن مسائل [= مرجعیت] دور بمانم و کنار باشم از تشییع جنازه صرف‌نظر کردم.<sup>۱</sup> او در برابر اصرار شاگردانش گفته بود: «من راضی نیستم کسانی که به من علاقه‌مند هستند علاقه‌شان از قلب تجاوز کند و آن را ابراز نمایند. هر کسی که به من علاقه دارد بگذارد در همان محدوده قلب بماند. کسی برای ریاست من حتی یک قدم هم برندارد.»<sup>۲</sup> اما وقتی به او گفتند که با نرفتن به تشییع جنازه و مراسم ختم شایعاتی حاکی از اختلاف با آیت‌الله بروجردی پراکنده شده، پذیرفت که مجلس بزرگداشتی برگزار کند. «اگر واقعاً از سکوت بنده برداشت مخالفت می‌شود از طرف من هم یک مجلس ترحیم بگذارید.»<sup>۳</sup> اما شرط گذاشت که سخنران مجلس اسمی از او نبرد، از توصیفات معمول حذر کند و نگوید که بانی مراسم کیست.<sup>۴</sup>

۲۳ فروردین ۱۳۴۰ مصادف با شهادت امام جعفر صادق علیه‌السلام، سیزده روز گذشته از رحلت آیت‌الله بروجردی، مجلس ختمی در مسجد اعظم حرم حضرت معصومه علیها‌السلام برپا گردید. سخنران، محمدتقی فلسفی بود. او در ابتدای سخن گفت که حاج‌آقا روح‌الله به بنده فرمودند از بردن نام‌شان خودداری کنم؛ ایشان وظیفه‌ای دارند و بنده هم وظیفه‌ای. و بعد به تفصیل از خاندان، زندگی، استادان و منش علمی و اخلاقی او برای حاضران گفت. در پایان مراسم وقتی به آیت‌الله خمینی گفتند آقای فلسفی برای هر منبر هزار تومان می‌گیرد، گفت: «زیاد است. پانصد تومان بیشتر ندهید.» بار دیگر گفتند که پانصد تومان آن را ما طلبه‌ها می‌دهیم، و شنیدند که «پانصد تومان بیشتر ندهید.» شاگردان کار خود را کردند و هزینه را سرپر پرداختند.

هم‌اینان بودند که بر انتشار رساله عملیه آیت‌الله خمینی پافشاری کردند. موضوع را به استاد گفتند. نپذیرفت. زاویه درخواست‌شان را تغییر دادند و گفتند ما مقلدین شما هستیم؛ و غیر از ما کم نیستند افرادی که می‌خواهند فتاوی شما را بدانند و از آن تقلید کنند. نپذیرفت و از بی‌اعتباری دنیا به آنها گفت، و این که روشن نیست این کارها چه اثر مثبتی داشته باشد.<sup>۵</sup> شاید

۱. سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی به روایت جمعی از فضلا، به کوشش مجتبی وجدانی، تهران، پیام آزادی،

۱۳۶۲ش، ج ۳، صص ۱۸ و ۱۹.

۲. همان‌جا.

۳. خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، ص ۲۲۶.

۴. خاطرات آیت‌الله طاهری نجرم‌آبادی، ج ۱، ص ۱۱۷.

۵. همان، ص ۱۱۹.



حدود یکصد تن از شاگردان در این باب با او سخن گفتند و در واقع «برای ایشان وظیفه شرعی درست کردیم تا اجازه بدهند رساله‌شان چاپ شود؛ و با این اصرار بود که اجازه چاپ رساله را... گرفتیم.»<sup>۱</sup> گروهی از علاقه‌مندان دست به کار شدند و شروع به ترجمه بخش‌هایی از دو حاشیه آقای خمینی بر *عروة الوثقی و وسیلة النجاة* کردند.<sup>۲</sup> نتیجه کار با عنوان *نجاة العباد* در دو جلد توسط چاپخانه دارالعلم قم در ۱۳۴۰ منتشر گردید.<sup>۳</sup>

شاگردان آیت‌الله خمینی دست‌بردار نبودند. نه تنها با عقب‌نشستن استاد خود از مرزهای مرجعیت پا پس نکشیدند، بلکه بر ابرام خود در رساندن وی به آن حدود افزودند. پس از نشر رساله عملیه، پرداخت شهریه از دیگر نمادهای قرار گرفتن یک فقیه در مقام مرجعیت است. آنان، هر چند سخت و تاب‌فرسا، این زمینه را آماده کردند. سیدعلی غیوری که پیش از این با اشاره آقای خمینی در شهری مستقر شده بود، و گاه وجوهاتی به دستش می‌رسید، به درخواست هم‌ردیفان دیگرش نزد حاج‌آقا روح‌الله رفت. زمستان بود، و او زیر کرسی، رودرروی آیت‌الله خمینی، موضوع پرداخت شهریه به طلبه‌ها را پیش کشید. «خوب است شما شهریه‌ای به طلاب بدهید.» آقای خمینی نگاه غضب‌آلودی به غیوری انداخت و گفت: «چه لزومی دارد من شهریه بدهم؟» پاسخ‌های غیوری تأثیری در قانع کردن استاد نداشت. بار دوم ابراهیم امینی را فرستادند. آقای امینی پس از دیدارش گفت که شاید کمی راضی شده باشد، ولی اصرار ما باید ادامه یابد. بار سوم حسینعلی منتظری رفت. او ناامید بازگشت، اما به غیوری توصیه کرد بار دیگر نزد حاج‌آقا برود، چرا که ما وجوهاتی نداریم که به ایشان بدهیم، اما دست تو خالی نیست. «بار دوم که... رفتم دیدم یک مقداری ... راضی شده‌اند، ولی باز هم آن طور که باید و شاید رضایت ندارند.» آقای غیوری در آن دیدار متوجه شد که آیت‌الله خمینی مقداری پول به شهاب‌الدین اشراقی، دامادش، داده که به دست آیت‌الله سیدابوالقاسم خوئی به طلبه‌های حوزه علمیه نجف رسانده شود؛ و تأکید کرده بود که آقای خوئی متوجه نشود من دادم. پس آقای خمینی وجوهات می‌گرفت اما در داخل توزیع نمی‌کرد. ول کن نبود. بار سوم که به ملاقات رفت و حاج‌آقا از پذیرش پرداخت شهریه سر باز زد، گریه سر

۱. اکبری، محمدرضا، سیمای امام خمینی، تهران، پیام عترت، ۱۳۷۸ش، ص ۱۴.

۲. خاطرات آیت‌الله خلخالی، ص ۵۸.

۳. خمینی، روح‌الله، رساله نجاة العباد و حاشیه بر رساله ارث ملاهاشم خراسانی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲ش، ص هجده.

داد. نتوانست خود را جمع کند. با گریه گفت که ما وظیفه داریم به تثبیت مرجعیت شما کمک کنیم و یکی از اسباب آن شهریه دادن است. آیت‌الله خمینی راضی شد، اما پولی در میان نبود. وقتی آقای غیوری پرسید چقدر از بابت وجوهات دارید؟ شنید که «دو هزار تومان». شهریه‌ای که لازم بود آقای خمینی بپردازد شصت هزار تومان بود و این مبلغ باید سی برابر افزایش می‌یافت. غیوری گفت که بقیه‌اش را جور می‌کنم؛ نیمی از آن را از وجوهات می‌پردازم و بقیه را قرض می‌کنم. آیت‌الله خمینی گفت که من قرض نمی‌پذیرم؛ نمی‌توانم آن را ادا کنم. «گفتم قرض را خودم از وجوهات ادا می‌کنم... بالاخره با هزار الحاح و اصرار... قبولاندم که دوازده هزار تومان را ایشان بدهد و آن چهل و هشت هزار تومان را ما تهیه کنیم». هر چند آقای غیوری حواله به ناکجا داد اما تهیه شد و شهریه آقای خمینی پس از نخستین پرداخت روی تعطیلی ندید.<sup>۱</sup>

سیدعلی خامنه‌ای از دریافت نخستین شهریه آیت‌الله خمینی چنین یاد کرده است: «یادم نیست... [چه قدر بود]. [چهل تومان یا شصت تومان... ما آن قدری که از این ... پولی [که] گیرمان آمده و در آن وضع فقیرانه خوشحال شدیم، ده برابرش از این خوشحال شدیم که حاج آقا پول می‌دهد و این حاکی از این بود که حاج آقا دارد می‌رود طرف مرجعیت و مردم به او مراجعه دارند.»<sup>۲</sup>

گفتنی است فقط شاگردان و دوستان آیت‌الله خمینی نبودند که به مرجعیت او باور داشتند؛ رجل سیاسی مبرز و مجاهدی چون آیت‌الله کاشانی نیز همین اعتقاد را داشت. او در بزرگداشت آیت‌الله بروجردی مجلس ختمی در مسجد پامنار تهران، نزدیک خانه‌اش، برپا کرد. شخصیت و شهرت او موجب می‌شد که بسیاری از رجال و سرشناسان پایتخت در مجلس او حاضر شوند. در پایان همین مراسم گروهی از مردم، مسجد را ترک نکرده، اطراف آقای کاشانی گرد آمدند. او بالای مسجد، نزدیک محراب نشسته و مردم، نشسته و ایستاده، دور او را گرفته بودند. گفت‌وگوها و پرسش‌ها پیرامون مرجع تقلید بعدی بود. این پرسش را مراجعان فردی نیز در خانه او طرح کرده بودند. حتی گفته بودند که خود شما در چنین مقامی هستید؛ و آیت‌الله کاشانی پاسخ داده بود که نه، مرا سیاستمال کرده‌اند. «مردم خیال می‌کنند سیاست امری شیطانی است، و چون من در سیاست دخالت کردم مردم عوام زیر

۱. آئینه مهر (خاطرات آیت‌الله غیوری)، صص ۶۰ تا ۶۳.

۲. بهبودی، هدایت‌الله، شرح اسم، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۱ش، ص ۹۲.

بار مرجعیت من نمی‌روند.»<sup>۱</sup> او همان پاسخ سر راست را که در خانه‌اش داده بود، اینجا، در مسجد هم بازگفت: «فعالاً در زمان ما [مرجع] حاج آقا روح‌الله خمینی است. ایشان از همه جهت شایسته هستند.»<sup>۲</sup>

## دیدار با امینی

علی امینی هشت ماه اول صدارت خود را با اقداماتی که نشان از مبارزه با مفاسد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی داشت آغاز کرد. وی با انحلال مجلس بیستم توانست تا حدودی به نارضایتی‌های برآمده از شیوه انتخابات این دوره از مجلس شورای ملی پاسخ دهد. دولت امینی همچنین در صدد تدوین آیین‌نامه جدیدی برای تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی برآمد تا نشان دهد با اجرای این ماده تعطیل شده از قانون اساسی خواهان توزیع قدرت در جامعه است. دریافت وام‌های دولت آمریکا راه تنفس اقتصادی مملکت را تا حدودی باز کرد. امینی با دستگیری برخی از چهره‌های اقتصادی دولت‌های پیشین سعی در تسکین آلام اجتماعی نمود. دولتمردان او از شمار فراوان مراکز عرضه مشروبات الکلی انتقاد کردند و برای مدت کوتاهی از ورود هنرپیشگان خارجی، که با دستمزد زیاد در اماکن عیش و نوش حاضران را سرگرم می‌کردند، جلوگیری نمودند. امینی در این مدت اقدامی در جهت اجرای قانون اصلاحات ارضی نکرد؛ حتی بسیار کم از آن سخن گفت. اما زمانی که تصمیم به اجرا گرفته شد به شهر قم رفت و با علمای رده اول حوزه علمیه دیدار کرد. او ابتدا با سرپرستان حوزه، آقایان گلپایگانی، شریعتمداری و مرعشی نجفی دیدار و گفت‌وگو کرد و سپس به ملاقات آیت‌الله خمینی رفت. آن روز اول دی‌ماه ۱۳۴۰ بود.

حدود ظهر امینی و گروه همراه به محله یخچال قاضی قم، خانه آیت‌الله خمینی، رفتند. یکی از حاضران با اصرار از آقای خمینی خواست که احترامات لازم را نسبت به نخست‌وزیر به جا آورد؛ به پیشواز او برود، و یا نه، وقتی وارد اتاق می‌شود بایستد و... «ایشان گوش ندادند و اعتنا نکردند. امینی هم [دم] در اتاق... عمداً مقداری با بند کفش‌اش ور رفت تا... آقا بلند شوند [و پیش بیایند، اما خبری نشد]. ... وقتی به داخل اتاق آمدند و نشستند، آقا بلند شدند و فوراً هم نشستند.» یکی از شاگردان آیت‌الله خمینی پیشنهاد خرید شیرینی کرده بود، اما صاحب‌خانه

۱. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، ص ۱۷۸.

۲. همان، دفتر نهم، صص ۱۴ و ۱۵.

فقط با دور گرداندن یک ظرف گز موافقت نشان داده بود.<sup>۱</sup>

آقای خمینی چنین آغاز کرد: «حضرت علی علیه السلام می فرماید: کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت [همه شما وظیفه سرپرستی دارید و همه شما مسئول هستید.] هر انسانی مسئولیتی دارد و انسان‌ها مسئول آفریده شده‌اند. این مسئولیت با توجه به شرایط زمانی و مکانی و نسبت به افراد فرق می‌کند. مثلاً مسئولیت فرد عادی، با یک فرد عالم، مسئولیت یک فرد بازاری با یک فرد نخست‌وزیر مساوی نیست. هر کس که مقام بالاتری دارد مسئولیت بیشتری دارد. حالا که شما نخست‌وزیر هستید، مسئولیت شما با یک فرد عادی مساوی نیست. این کشور، نخست‌وزیران فراوانی به خود دیده است. بعضی از این نخست‌وزیرها خدمت کردند به مردم و در بین مردم الآن هم حرمتی دارند، یک منزلتی دارند. بعضی‌ها هم خیانت کردند. شما سعی کنید از آن نخست‌وزیرهای «ملعون» نباشید؛ از نخست‌وزیرهای «مرحوم» باشید.»<sup>۲</sup>

آیت‌الله خمینی با اشاره به این که خواسته‌هایش از دولت را پیش از این در زمان زعامت آیت‌الله بروجردی به ایشان گفته بود تا به گوش دولت برساند، افزود: «من راجع به دولت و راجع به مسائل حوزه چند مطلبی داشتم، خواسته‌هایی داشتم و نظریاتی داشتم. در زمان حیات آیت‌الله بروجردی رضوان‌الله تعالی علیه پیشنهاداتم را به ایشان منتقل کردم و نوشتم که ایشان به دولت برسانند. نمی‌دانم ایشان به دولت نرسانند یا ایشان به دولت رسانیدند اما دولت عمل نکرد. من از تقوای آیت‌الله بروجردی بعید می‌دانم که یک مسائلی را که در رابطه با سرنوشت مسلمین بود نرسانده باشند. تحقیقاً ایشان رسانیده‌اند، دولت بوده که به این درخواست‌ها عمل نکرده. حالا شما به عنوان مسئول دولت آمده‌اید از حوزه و از روحانیت نظر می‌خواهید راجع به اوضاع کشور. من چند مسأله می‌گویم و جداً می‌خواهم که به آنها عمل شود.»

وی بر چهار موضوع تأکید کرد، اما پیش از طرح آنها نظر نخست‌وزیر را به حوزه علمیه قم و دانشجویان علوم دینی جلب نمود و گفت: «اولین مسأله اینکه این حوزه که شما آمده‌اید، طلاب و علما اینجا زندگی می‌کنند، با حداقل [لوازم] زندگی، آنها برای دین مردم و تربیت مردم فعالیت می‌کنند تا کشور را از نظر معنوی، از نظر اخلاقی تربیت کنند. اینها در واقع خدمتگزاران بی‌مزد و موجب کشور هستند. هیچ توقع و انتظاری هم از دولت ندارند. تنها خواست آنها این است که مورد اذیت واقع نشوند.»

۱. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، ص ۲۲۶.

۲. صحیفه امام، بخش ضمیمه، صص ۴۷۴ و ۴۷۵.

آیت‌الله خمینی در ادامه، موقعیت دانشگاه‌های کشور را به عنوان اولین موضوع مطرح کرد و از ارتباطی که مراکز آموزش عالی با بی‌دینی پیدا کرده‌اند، ابراز تعجب نمود. «من نمی‌دانم چه ارتباطی بین بی‌دینی و خلاف اخلاق با دانشگاه‌ها وجود دارد؟ چه ارتباطی بین این دو مسأله هست؟ آنها که دانشگاه می‌روند و از دانشگاه‌ها فارغ‌التحصیل می‌شوند واقعاً از نظر اخلاقی و دینی بسیار ضعیف هستند. واقعاً ضد اخلاق و ضد دین مطرح می‌شوند. چه ارتباطی بین این مسأله هست، من هنوز بی‌نبردم. ببینید این وضعیت از اساتید اینها هست؟ از محیط دانشگاه است؟ از وضعیت دولت است؟ بالاخره از هر منشأ هست جلوگیری کنید. دانشگاه شوخی نیست. اگر کتابهایشان بدآموزی دارد، اگر معلمین آنها بدآموزی دارند، اگر محیط دانشگاه این طوری است، باید به این جوانها رسید. اینها سازندگان آینده کشور ما هستند.»

امینی یک لحظه وارد سخنان آقای خمینی شد و گفت: «تقصیرش با شماست. مسئولیت به عهده روحانیت است.» و از صاحب سخن شنید که «مگر روحانیت می‌خواهد افراد بی‌دین بار بیابند؟ مخالف مسائل اخلاقی بار بیابند؟ ضد اخلاق بار بیابند؟»

امینی منظور خود را چنین توضیح داد: «نه. منظور من این نیست. منظور من این است که در پدید آمدن این مسأله روحانیت مسئولیت دارد. وقتی این روش جدید آموزشی وارد کشور ما شد، آن موقع در کشور ما جز روحانیون، افراد باسوادی وجود نداشتند. رشته تعلیم و تربیت، بسته به روحانیت بود. بعد از تأسیس دانشگاه و بعد از روی کار آمدن نظام تحصیلی جدید، روحانیون به جای اینکه بیابند همکاری کنند و سرنخ را به دست بگیرند، رفتند در حوزه‌ها و مساجد گوشه‌نشین شدند و افراد غیرشایسته جایگاه اینها را گرفتند. من اعتراف می‌کنم که در بین استادان دانشگاه از هر صنفی وجود دارد، حتی از گروه‌ها و اقلیت‌ها و غیر اقلیت‌ها. این هم مسئولیتش به عهده آقایان روحانی است.»

آیت‌الله خمینی از امینی پرسید: «آقا می‌دانید آن موقع حکومت دست کی بود؟» امینی گفت: «مشخص است. تأسیس دانشگاه برمی‌گردد به سال ۱۳۱۳ [ش]. حاکم مشخص بود؛ معین بود.» آیت‌الله خمینی که متوجه شد نخست‌وزیر جسارت بردن نام حاکم آن زمان را ندارد گفت: «شما نمی‌توانید بگویید، ولی من می‌توانم بگویم. آن موقع حکومت دست رضاخان بود. و می‌دانید که رضاخان دست‌نشانده انگلستان بود. اجنبی‌ها رضاخان را روی کار آورده بودند. شما آقای امینی! می‌فرمایید آقایان علما می‌آمدند با فردی که دست‌نشانده اجنبی بود همکاری می‌کردند و دست به دست او می‌دادند؟ نه! علما هرگز این کار را نمی‌کردند و نمی‌کنند.»

آنها در انتظار این بودند که یا توان و امکاناتی به دست آورند تا خودشان حکومت را اداره کنند یا اگر چنین توانی نداشتند در انتظار بنشینند؛ در خانه‌شان، در مساجد، در حوزه‌ها و در جاهایی که تماسی با حکومت نداشته باشد. بنابراین از روی حساب نمی‌توانستند با حکومت دست‌نشانده اجنبی همکاری کنند.»

برای نخستین بار بود که آیت‌الله خمینی رودرروی یک مقام عالی حکومت سخن از برپایی حکومت به دست فقها می‌راند. امینی پس از آگاهی از موضع سیاسی آقای خمینی گفت که «دولت در خدمت علماست. ما وظیفه داریم که آقایان هر چه فرمودند اجرا کنیم. حالا، از جمعی از استادان درخواست شده که در کتاب‌های درسی تجدیدنظر کنند. در جمع استادان، بعضی از چهره‌های روحانی هم هستند. اینها مأمور شده‌اند که در اصلاح کتاب‌های درسی گام بردارند. به نظر حضرت عالی هم خواهد رسید.»

آیت‌الله خمینی خانواده و اهمیت آن را در جامعه به عنوان دومین موضوع مورد نظر خود مطرح کرد و ضمن انتقاد از آنچه که درباره آزاد شدن رأی برای زنان گفته می‌شود، با توجه به اشاعه بی‌بندوباری در سطح اجتماع گفت: «خانواده، مبنای جامعه ماست. اگر خانواده‌ها از نظر اخلاقی متزلزل شوند، تمام جامعه ما متزلزل خواهد شد. در رابطه با مسائل خانواده، دو مسأله مطرح است: یکی مسأله بی‌بندوباری‌ها و بعد این ادعای تساوی حقوق [زن و مرد] و پاره‌ای از مسائلی که امروز مطرح است. اینها چه می‌گویند؟ اینها چه ادعایی دارند؟ مگر ایرادی به اسلام دارند؟ اگر چنین است ما تکلیفمان را روشن کنیم و تکلیف آنها را هم روشن کنیم. اگر ضعف‌هایی هست؛ یا خلاف عدالت‌هایی از نظر اجرایی در کار هست شما حلش کنید تا کار به این وضعیت نکشد.»

یکی از همراهان نخست‌وزیر، شریف‌العلمای خراسانی بود که ضمن معاونت/ مشاورت مذهبی علی امینی، ریاست کانون سردفتران ازدواج و طلاق را نیز بر عهده داشت. آیت‌الله خمینی چه بسا به واسطه حضور او به سومین موضوع خود، یعنی ازدواج و طلاق پرداخت. «رسیدگی به ازدواج و طلاق در محضرها هم لازم است. من به مسئولین امور اطلاع داده‌ام که مسأله طلاق خیلی مهم است. شرایطی که در ازدواج هست، خیلی سهل است، اما در رابطه با طلاق خیلی سخت گرفته شده. در مسأله طلاق، باید دو نفر شاهد عادل حضور داشته باشد؛ بعد نصیحتی صورت بگیرد. حتی الامکان سعی شود کانون گرم خانواده متلاشی نشود. ولی این آقایان و محضرهای برای اینکه به حق ثبت خودشان برسند، تا یک زنی مراجعه می‌کند و از شوهرش

شکایت می‌کند فوری کاری می‌کنند که طلاق صورت بگیرد، بی‌آنکه این صیغه طلاق را پیش دو نفر عادل بخوانند. در نتیجه، آن خانم هم خیال می‌کند طلاق گرفته، می‌رود. در حالی که طلاق نگرفته، در واقع امر می‌رود و ازدواج می‌کند و این پایه یک امر نامشروع قرار می‌گیرد و به این ترتیب جامعه از نشر مسائل [خلاف] عفت، به این روز می‌افتد که می‌بینید.»

آیت‌الله خمینی در انتها دولت را در رسیدگی به امور مردم بی‌بضاعت، آنانی که تاب گذران زمستان را ندارند ترغیب کرد و خطاب به نخست‌وزیر ابراز داشت: «به وضع مردم برسید. خانواده‌های گرفتار زیاد هستند. باید با آنها کنار بیایید. به اینها کمک کنید، نه این که همیشه به فکر خودتان باشید.»

در پایان دیدار، آقای خمینی از نخست‌وزیر خواست ناهار را میهمان او باشد. «به نان و پنیر طلبگی قناعت کنید» امینی وعده ناهار را به جای دیگری داده بود. «نه، ما در سالاریه مهمان هستیم. اگر حضرت‌تعالی هم افتخار دهید، اتومبیل می‌فرستم، ناهار تشریف بیاورید.» آیت‌الله خمینی هم پاسخ داد: «نه، معذور هستم.»<sup>۱</sup>

خبر دیدار علی امینی با رؤسای روحانی حوزه علمیه قم در جراید کثیرالانتشار وقت چاپ شد، اما از محتوای ملاقات‌ها مطلبی نوشته نشد.<sup>۲</sup> بی‌شک یکی از مقاصد نخست‌وزیر از سفر به قم آگاهی از دیدگاه علمای یادشده درباره اجرای قانون اصلاحات ارضی بود. در این مورد جز جمله‌ای که امینی در یادکرد از ملاقاتش با آیت‌الله خمینی به زبان آورد، مطلب دیگری در دست نیست. «آنچه به یاد دارم در آن دیدار [آیت‌الله خمینی] اشاره یا مخالفتی با اصلاحات ارضی نکرد.»<sup>۳</sup>

کمتر از دو ماه پس از این دیدارها، دولت امینی در ۲۲ اسفند ۱۳۴۰ نخستین مرحله از قانون اصلاحات ارضی را به اجرا گذاشت.

## آخرین مسافرت تابستانی

تابستان ۱۳۴۱ آیت‌الله خمینی و همسرش به امام‌زاده قاسم تهران آمدند. پیش از این نیز

۱. صحیفه امام، ضمیمه، صص ۴۷۴ تا ۴۷۸. غیر از این روایت که توسط آقای عبدالرحیم عقیقی بخشایشی نوشته شده بود، نشریه دنیا نیز روایت دیگری را تقریباً دو ماه پس از ملاقات یادشده در اوایل اسفندماه درج کرد. کلیات هر دو متن یکسان، اما در جزئیات تفاوت‌هایی وجود دارد. رک: دنیا، شم ۸۶۳ (۵ اسفند ۱۳۴۰)، صص ۱ و ۲.

۲. روزنامه اطلاعات، شم ۱۰۶۸۷، صص ۱ و ۲.

۳. خاطرات علی امینی، به کوشش یعقوب توکلی، تهران، سوره مهر، چ دوم، ۱۳۹۰ش، ص ۱۸۲.

تابستان یا تابستان‌هایی را در این منطقه ییلاقی تهران گذرانده بودند. بسان سفرهای پیشین، توسط دوستانش، خانه‌ای دربست کرایه کرده بود. بانو قدس ایران می‌گوید: «این اواخر اجاره منزل‌مان را دوستان می‌دادند و یا خود صاحب منزل پول نمی‌گرفت. آخر او دیگر مدرسی بزرگ شده بود.»<sup>۱</sup>

گویا کتاب *دماء‌الثلاثه*، جلد اول از مبحث *طهارت*، با پی‌گیری‌های علی‌اکبر مسعودی خمینی در همین تابستان در قم چاپ شد. مسعودی خمینی پولی برای طبع کتاب نداشت. پنج هزار تومان از آقای پسندیده وام گرفت. البته به آقای خمینی رو انداخته بود و پاسخ منفی گرفته بود. «بعد از چاپ کتاب، خدمت امام که در امامزاده قاسم اقامت داشتند، رفتم و نسخه‌ای از کتاب را به ایشان نشان دادم. خیال می‌کردم با دیدن کتاب، هزینه چاپ را به ما خواهند پرداخت. امام وقتی از ماجرا مطلع شدند و دانستند که بابت بازپرداخت آن تحت فشار هستیم، با بیانی صریح فرمودند: بی‌خود کردی این کار را کردی! می‌خواستی قرض نکنی! ماجرا را به اطلاع آقای پسندیده رساندم و ایشان هم ابراز کرد که تلاشم را برای بازپرداخت وام بکنم. بناچار قالی‌ای را که در منزل داشتم، فروختم و به قرض دادم.»<sup>۲</sup>

اواخر تیرماه بود که دامادش، شهاب‌الدین اشراقی، شتابان از قم به امامزاده قاسم آمد و خبر درگذشت آیت‌الله شیرازی را آورد. آیت‌الله سیدعبداله‌ادی شیرازی در ۲۲ تیرماه در نجف در گذشته بود و در ایران و عراق مجالس بزرگداشت برگزار می‌شد. آمده بود تا آیت‌الله خمینی را به برپایی مراسم ختمی ترغیب کند. ترجمه برگزاری چنین مراسمی برای آقای خمینی چیزی جز نمایاندن خود در منصب مرجعیت نبود؛ کاری که او برای آیت‌الله بروجردی هم نکرده بود. «بعد از ظهر بود ... آقا خوابیده بود. وقتی بیدار و متوجه شد که او برای این کار راهی این دیار شده، از جایش تکان نخورد. حتی در رختخواب نشست. فقط گفت: من اهل این حرف‌ها نیستم، چرا ولم نمی‌کنید. بارها به همه‌تان گفته‌ام که دست از سر من بردارید و در فکر مرجعیت من نباشید.»<sup>۳</sup>

اشراقی پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی تلاش‌هایی برای طرح مرجعیت پدرزنش، همچون بسیاری از شاگردان آیت‌الله خمینی انجام داده بود که همچنان ادامه داشت.

۱. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۱۷۱.

۲. خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، صص ۱۶۵ و ۱۶۶.

۳. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، صص ۱۷۳ و ۱۷۴.



در شامگاه دهم شهریور همین تابستان زلزله‌ای مهیب چند استان (تهران، همدان، آذربایجان، گیلان و مازندران) را لرزاند. کانون این زمین لرزه، بویین‌زهر، در نزدیکی قزوین، بود. این فاجعه طبیعی ۲۱ هزار خانه را تخریب کرد و ۱۲ هزار و ۲۲۵ کشته به جا گذاشت.<sup>۱</sup> هر چند تهران هم لرزید و مردم پایتخت تا صبح در خیابان‌ها بسر بردند، اما خبر زیر و رو شدن منطقه بویین‌زهر را خیلی زود پخش شد و به امام‌زاده قاسم هم رسید. فردای آن روز آیت‌الله خمینی در مسجد محله مردم را به کمک‌رسانی دعوت کرد. غلامرضا تختی هم آنجا بود. گویا پیش از آن که از طریق مطبوعات مردم را به کمک آسیب‌دیدگان تشویق کند، در پی درخواست آیت‌الله خمینی به جمع‌آوری کمک‌های نقدی و جنسی اهالی امام‌زاده قاسم اقدام کرد. کالاهای غیرنقدی در میدان محله روی هم چیده شد. در میان آنها چادرشبی که چند دست لحاف و تشک را در خود جای داده بود، دیده می‌شد. چادرشب از آن خانواده آیت‌الله خمینی بود.<sup>۲</sup>

## زخم برادر

شاید در همین زمان بود که برادر کوچکترش را با دشنه زخم زدند. سیدنورالدین هندی پیش از خلع لباس روحانیان در دوره رضاشاه، مدتی ریاست دادگستری خمین را بر عهده داشت. روابط آقاسیدنورالدین با سران بختیاری، همواره موجب تعقیب و مراقبت مأموران نظمی از او بود. با اجرای قانون خلع‌لباس، نورالدین عبا و قبا و عمامه را کنار گذاشت، کت و شلوار پوشید و کراوات بست. وی به شغل وکالت دادگستری پرداخت و در همین کار باقی ماند.<sup>۳</sup>

آن روز در خانه‌اش زخمی شد. ضارب فردی بود که آقای هندی در محکمه‌ای وکالت طرف مقابل او را داشت. چاقو را به پهلو زد و ریه‌اش را شکافت. او را به تهران بردند. برادر بزرگتر، آقاسیدمرتضی پسندیده، همراهش بود. برادر کوچکتر، حاج آقاروح‌الله «آن وقت چون تابستان بود از قم به شمیران رفته بودند. به ایشان اطلاع دادیم و با هم به عیادت رفتیم.» آقای هندی، هم پس از جراحی، و هم پس از عمل جراحی، تأکید کرد که از ضارب گذشته است، و اگر از دنیا رفت، دیه نگیرند. شهربانی خمین گفته بود: «گذشت شما در تعقیب و مجازات و

۱. «زلزله‌های تاریخی دشت قزوین»، پایگاه خبری تحلیلی بویین‌زهر، [www.boin.ir](http://www.boin.ir).

۲. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۱۷۵.

۳. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، صص ۱۲۳ تا ۱۳۱؛ خاندان امام خمینی، صص ۱۳۰ تا ۱۳۲.

زندانی اثری ندارد و باید محاکمه و مجازات شود. اختلال نظم عمومی است و تعقیب خواهد شد.» آقای خمینی هم در بیمارستان گفت: «مسأله دیه و تقاص با وارث است و گذشت شما اثری ندارد.»<sup>۱</sup>

سیدنورالدین هندی ظاهراً معالجه شد، ولی عوارض آن زخم همواره با او بود.

---

۱. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، ص ۱۳۲.

## پا در میدان مبارزه

### در تدارک دولتی دیگر

پس از روی کار آمدن کندی، رئیس‌جمهور دمکرات آمریکا، همه آن الزاماتی که ایران به عنوان متحد جهان سرمایه‌داری موظف به رعایت آنها بود، توسط واسطه‌های رسمی به محمدرضا پهلوی منتقل می‌گردید. اینک با شروع اصلاحات ارضی و پیش رو بودن دگرگونی‌های دیگری که باید ذیل عنوان اصلاحات ادامه می‌یافت، دیدار شاه و کندی لازم می‌نمود. شاه می‌خواست ابزار کارش را برای تأمین نظر آمریکا خود انتخاب کند؛ و این، تقاضای بزرگی نبود.

محمدرضا پهلوی در ۲۱ فروردین ۱۳۴۱ و در بیست و یکمین سال سلطنت خود، برای سومین بار راهی آمریکا شد. او در فرودگاه مهرآباد از حسن ارسنجان، وزیر کشاورزی، که در حال تبدیل شدن به نماد اصلاحات ارضی در ایران بود، تقدیر کرد.<sup>۱</sup> این اقدام نمی‌توانست خالی از پیام مورد نظر شاه به آمریکا باشد [من کارم را شروع کردم، شما چه کار می‌خواهید بکنید؟] رسانه‌های ایالات متحده آمریکا، برای سفر شاه، سنگ تمام گذاشتند و او را به جهت آغاز اصلاحات ارضی ستودند. نخستین دیدار بین سران دو کشور، سرشار از تمجید و تعریف از یکدیگر بود. شاه رو به کندی گفت که «طنین کلمه آمریکا در گوش‌ها، طنین آزادی و جوانمردی است.» کندی هم خطاب به شاه گفت که اگر رهبری تو نبود خاورمیانه

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۰۷۷۱ (۲۱ فروردین ۱۳۴۱)، صص ۱ و ۱۷.

[به دره کمونیس] سقوط کرده بود.<sup>۱</sup> نتیجه سفر پادشاه ایران در مطبوعات آمریکا یک پیروزی بی‌قید و شرط نامیده شد؛ و این که شاه مطمئن گردید آمریکا پشتیبانی سیاسی و نظامی خود را از ایران ادامه خواهد داد و به اصلاحات پیش‌رو کمک خواهد کرد. آمریکا هم اطمینان یافت که شاه ایران نه تنها یک متحد استوار، بلکه یک رهبر سیاسی صادق و صمیمی، و مصمم به اجرای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی است.<sup>۲</sup>

سفر شاه و همسرش به آمریکا نزدیک بیست روز به درازا کشید. او، پس از مذاکرات رسمی با رئیس‌جمهور آمریکا، برنامه‌های گوناگونی پیش رو داشت که از دیدن باغ‌وحش نیویورک گرفته تا مراکز نظامی و هوا فضا، از سخنرانی برای دانشجویان ایرانی تا بازدید از هالیوود و گفت‌وگو با بازیگران سینما را شامل می‌شد. شاه و همسرش از آمریکا به اروپا رفتند. انگلیس، هلند و سپس سوئیس مقاصد بعدی بودند.

آگاهی از توافقات ایران و آمریکا، غیر از آنچه که آشکارا در سخنرانی‌های رؤسای دو کشور و جراید آمد، نیازمند گذشت زمان بود. گمانه‌زنی‌های داخلی حاکی از ترمیم دولت پس از بازگشت شاه به ایران بود.<sup>۳</sup> اما برخی منابع خارجی، از جمله رادیو صدای آزادی، دو روز پس از آمدن شاه، به شنوندگانش گفت که دست‌آورد شاه از سفر به آمریکا چیزی جز برکناری علی‌امینی، نخست‌وزیر، نبود. «شاه در سفر خود به آمریکا با مقامات آمریکایی به این توافق رسید و آنها را راضی کرد که از حمایت‌شان از امینی دست بردارند تا او مجال بیابد امینی را از نخست‌وزیری عزل کند.»<sup>۴</sup> سی و هفت روز پس از بازگشت شاه/۲۶ تیر ۱۳۴۱ دولت دکتر علی‌امینی استعفا داد. امینی در علت استعفایش گفت که چون نتوانستم بودجه متعادل آماده کنم، کنار کشیدم.<sup>۵</sup> ترجمه این جمله آن بود که آمریکا کمک لازم را برای بقای دولت او نکرده است. هر چند مسئولان آمریکا به این گفته امینی پاسخ داده، گفتند که در زمان نخست‌وزیری او ۶۷ میلیون و ۳۰۰ هزار دلار کمک بلاعوض به ایران کرده‌اند،<sup>۶</sup> اما امینی دانست که دوستان آمریکایی‌اش سلیقه شاه را برای ادامه اصلاحات پذیرفته‌اند؛ و او باید برود. اما نکته مهمتری

۱. همان، شم ۱۰۷۷۳ (۲۳ فروردین ۱۳۴۱)، ص ۱.

۲. همان، شم ۱۰۷۷۵ (۲۶ فروردین ۱۳۴۱)، ص ۱۷.

۳. روزشمار ۱۵ خرداد - بهار ۱۳۴۱، ج ۱، به کوشش: محمد قبادی، تهران، سوره مهر، ۱۳۹۳ش، ص ۸۷.

۴. همان، ص ۲۱۱.

۵. روزنامه اطلاعات، شم ۱۰۸۵۱ (۲۷ تیر ۱۳۴۱)، ص ۱۷.

۶. همان، شم ۱۰۸۵۲ (۲۸ تیر ۱۳۴۱)، ص ۱۷.

در میان بود: توان برخورد با مخالفان برنامه‌های پیش‌رو. این احتمال که شاه آمریکا را قانع کرد، امینی توان روبرو شدن با مخالفت‌های احتمالی و سرکوب آنها را ندارد، بسیار زیاد است. ناظران داخلی و خارجی بر این موضوع اذعان دارند.

جانشین دکتر علی امینی، امیراسدالله علم بود. او در ۲۷ تیر ۱۳۴۱ مأمور تشکیل دولت جدید شد. گزینش علم نه فقط از این رو که رفیق شفیق شاه و طرف اعتماد و اطمینان او بود صورت گرفت، بلکه غیر از این، شاه او را اهل اقدام، و در این موقف، آماده سرکوب مخالفان می‌دانست، چرا که «از یک طرف خودش هیچ‌وقت حاضر به پذیرش مسئولیت نبود و از طرف دیگر از قدیم علم را امتحان کرده بود و می‌دانست آدمی است که در برابر مسائل سخت قدرت ایستادگی دارد.»<sup>۱</sup> از طرف دیگر «تصمیم‌گیرندگان آمریکایی به این نتیجه رسیدند که ناآرامی‌های فزاینده در ایران شاید نیاز به واکنش سرکوب‌کننده و ظالمانه‌تری داشته باشد که علم می‌تواند بهتر از امینی آن را درک نموده به اجرا درآورد. در این برهه از زمان دولت کندی به روش دوم سیاست خارجی که در مورد کشورهای جهان سوم در نظر گرفته بود، روی آورد: نخست اصلاحات، و اگر نشد، استفاده از تمام ابزارهای سرکوبی.»<sup>۲</sup>

نگاه به اعضاء هیأت دولت جدید که حدود نیمی از آنها در مقام پیشین خود ماندگار شدند، نشان می‌دهد که هدف از این جابه‌جایی، بیش از آن که متوجه ناکارآمدی وزراء باشد، متوجه ناتوانی نخست‌وزیر پیشین در برخورد با رخداد‌های احتمالی پیش رو بوده است.

### تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی

اگر تقسیم اراضی مالکین بزرگ را سرآمد اصلاحات اقتصادی شاه تلقی کنیم، تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی را باید پیشانی اصلاحات سیاسی اجتماعی او دانست. به زعم طراحان اصلاحات، برداشتن یک گام اقتصادی به تنهایی نمی‌توانست ایران را از خطر ابتلا به کمونیسم دور نگه دارد؛ توأمان باید قدم‌های دیگری برای دخالت مردم در امور اجرایی مملکت برداشته می‌شد؛ اقدامی که از آن به استقرار دموکراسی یاد گردید. محمدرضا پهلوی در چهارم مرداد ۱۳۴۱ به مناسبت عید مشروطیت گفت که وجود مجلسین شورای ملی و سنا به پایداری دموکراسی در کشور کمک نمی‌کند؛ باید با تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی به

۱. اقتصاد و امنیت... ص ۲۱۹.

۲. شیر و عقاب... ص ۲۰۱.

استقرار دموکراسی رفت و این از وظایف فوری دولت است. وی بی‌آنکه به لوازم اولیه استقرار دموکراسی در یک کشور (رژیم سیاسی مرتبط) اشاره کند، تلویحاً گفت که نظام سلطنتی نافعی دموکراسی نیست و وجود یک پادشاه در رأس هرم قدرت با شرایط روحی و احساسی ایرانیان سازگارتر است.<sup>۱</sup> علم نیز در تبعیت از دیدگاه شاه، تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی، این اصل اجرا نشده قانون اساسی مشروطیت را، ایجاد «دموکراسی حقیقی» می‌دانست.<sup>۲</sup>

یک سال و نیم از انحلال بیستمین دوره مجلس شورای ملی می‌گذشت. در نبود قوه مقننه، دولت لوایح خود را در قالب «تصویب‌نامه» طرح کرده، به اجرا می‌گذاشت؛ و با این شیوه در عمل قانون‌گذاری می‌کرد. مقامات ذی‌ربط می‌دانستند که این کار با قانون اساسی نمی‌خواند. رئیس وقت دیوان عالی کشور، موضوع را خصوصی به نخست‌وزیر گوشزد کرده بود. گفته بود: «موظب باشید... اگر این تصویب‌نامه‌ها را پهلوی من بیاورید من اینها را قبول نمی‌کنم، چون این با قانون اساسی نمی‌خواند... تصویب‌نامه‌ها جوری نباشد که کسی شکایت کند و کارش برود به دیوان عالی کشور...» به علم گفته بود تا زمانی که این شیوه بر ملا نشود من هم چشم‌پوشی می‌کنم، ولی اگر کار به دیوان عالی کشور بکشد، این نوع قانون‌گذاری در دولت محکوم می‌شود.<sup>۳</sup>

دولت علم با دانستن این موضوع، تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی را پس از نشستی چهارساعته در شامگاه ۱۴ مهر ۱۳۴۱ تصویب کرد.<sup>۴</sup> متمم قانون اساسی مشروطه در چهار اصل نود تا نود و سه به کلیات این موضوع پرداخته، جزئیات آن در دولت دکتر علی امینی تدوین شده بود. به درستی روشن نیست آنچه دولت علم در ۹۲ ماده و ۷ تبصره تصویب کرد، تفاوتی با طرح اولیه آن داشت یا نه! دو روز بعد/ ۱۶ مهر ۱۳۴۱ برخی روزنامه‌ها متن کامل «قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی» را چاپ کردند.<sup>۵</sup> در ماده سوم این قانون بی‌آنکه اشاره مستقیمی به زنان شود، اجازه انتخاب کردن و انتخاب شدن به این گروه از جامعه داده شده بود. همین ماده، قیدی بر مسلمان بودن انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان نیاورده بود.

۱. روزنامه اطلاعات، شم ۱۰۸۶۴ (۱۴ مرداد ۱۳۴۱)، ص ۱۷.

۲. همان، شم ۱۰۹۸۳ (۱۹ شهریور ۱۳۴۱)، ص ۱۷.

۳. اقتصاد و امنیت...، صص ۱۵۷ و ۱۵۸.

۴. روزشمار ۱۵ خرداد- پاییز ۱۳۴۱، ج ۳، به کوشش: واحد تدوین تاریخ انقلاب اسلامی، تهران، سوره مهر، ۱۳۹۳ش،

ص ۸۵

۵. روزنامه اطلاعات، شم ۱۰۹۱۷ (۱۶ مهر ۱۳۴۱)، صص ۱۷ و ۱۸؛ همان، شم ۱۰۹۱۸ (۱۷ مهر ۱۳۴۱)، صص ۵ و ۶.

و نیز متناسب با آن، در ماده چهل و یک، مراسم سوگند انتخاب‌شدگان نه با قرآن کریم بلکه با «کتاب آسمانی» صورت می‌گرفت.<sup>۱</sup>

آیت‌الله خمینی همان شب، پس از آگاهی از موضوعات یادشده، بسیار گرفته و ناراحت شد. دامادش حال او را دگرگون یافت. وقتی علت را پرسید، شنید که امشب باید با آقایان ملاقات کنم؛ موضوع مهمی پیش آمده است. دیروقت بود. از اشراقی خواست به خانه آقایان گلپایگانی، مرعشی نجفی و شریعتمداری رفته، آنان را برای نشستی به خانه مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی دعوت کند.<sup>۲</sup> می‌توان گمان برد که آیت‌الله خمینی در این جلسه با ذکر نکات یادشده، پیامدهایی که در ورای آنها نهفته و پنهان بود، برای حضاران بازگفت و خواستار واکنش حوزه علمیه قم گردید. او بر این موضوع که حکومت در نبود آیت‌الله بروجردی نباید احساس آسودگی کند، تأکید کرد،<sup>۳</sup> و گفت که ما نباید اجازه دهیم دولت با وضع قوانینی که در عرض شرع مقدس و قانون اساسی مشروطه است، کشور را از آغوش اسلام بگیرد.

روشن نیست آیت‌الله خمینی در این نشست برای قانع کردن سرپرستان حوزه علمیه قم دچار زحمت شده یا نه، اما همگی پذیرفتند که با فرستادن تلگرام‌هایی به شاه مخالفت خود را نه با تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی، بلکه با نادیده گرفتن اصولی که حیثیت مذهبی مملکت را مخدوش می‌کند، اعلام کنند. از آنجا که گستره این انجمن‌ها شامل مراکز استان‌ها و شهرستان‌ها می‌شد، تصمیم گرفته شد با فرستادن پیک و پیام، روحانیان نقاط دیگر از مفاد غیرقانونی انجمن‌های ایالتی و ولایتی، و اقدامات حوزه علمیه قم مطلع شوند. همچنین مقرر شد برای حفظ هم‌صدایی و پی‌گیری‌های بعدی، هفته‌ای یک بار جلسه یادشده برپا گردد.<sup>۴</sup>

آیت‌الله خمینی متن کوتاهی که با رعایت آداب مربوطه همراه بود، نوشت و روز بعد/ ۱۷ مهر ۱۳۴۱ توسط صادق خلخالی<sup>۵</sup> به تهران فرستاد:

۱. همان، شمه ۱۰۹۱۷ (۱۶ مهر ۱۳۴۱)، ص ۱۸.  
 ۲. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر هشتم، ص ۱۰۵.  
 ۳. خاطرات آیت‌الله خلخالی، ص ۶۲.  
 ۴. روحانی (زیارتی)، سیدحمید، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، تهران، انتشارات راه امام، ج یازدهم، ۱۳۶۰، ص ۱۵۰.  
 ۵. خاطرات آیت‌الله خلخالی، ص ۶۳.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور مبارک اعلیٰ حضرت همایونی

پس از اهدای تحیت و دعا. به طوری که در روزنامه‌ها منتشر است، دولت در انجمن‌های ایالتی و ولایتی، اسلام را در رأی‌دهندگان و منتخبین شرط نکرده، و به زنها حق رأی داده است. و این امر موجب نگرانی علمای اعلام و سایر طبقات مسلمین است. بر خاطر همایونی مکشوف است که صلاح مملکت در حفظ احکام دین مبین اسلام و آرامش قلوب ملت است. مستدعی است امر فرمایید مطالبی را که مخالف دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت است از برنامه‌های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجب دعاگویی ملت مسلمان شود.

الداعی: روح‌الله الموسوی<sup>۱</sup>

شاه، تهران نبود. تلگرام آیت‌الله خمینی در حالی به دربار فرستاده شد که محمدرضا پهلوی لوله‌کشی آب شهری اردبیل را افتتاح می‌کرد.<sup>۲</sup> او چندی بود که در آذربایجان و گیلان بسر می‌برد. آقای شریعتمداری نیز در همین روز تلگرامی با مضمون مشابه، اما با اشاره به مغایرت برخی مواد انجمن‌های ایالتی و ولایتی با قانون اساسی، برای شاه فرستاد.<sup>۳</sup>

آیت‌الله خمینی همان شب یا فردایش شروع به نوشتن نامه برای روحانیان شهرهای گوناگون کرد. او پیامدهای تصمیم حکومت را از تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی برای مخاطبان شرح داد. نزدیکان آقای خمینی می‌دیدند که بخش زیادی از شب را بیدار مانده، در کار نوشتن نامه است.<sup>۴</sup> از او شنیدند که «من گاهی اوقات، شبانه‌روز، دو ساعت [بیشتر] ... نمی‌خوابیدم.»<sup>۵</sup> و نیز گفته شده که در شب اول نامه‌نگاری حدود یکصدوپنجاه مراسم برای روحانیان نقاط مختلف ایران آماده کرد.<sup>۶</sup>

آیت‌الله خمینی از فردای آن روز شماری از شاگردان شهرستانی‌اش را فراخوند و نامه‌ها را به آنها داد. برای نمونه فردی که باید ده نامه را به خراسان می‌برد، ساعت ده شب به خانه‌اش

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۷۸.

۲. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۰۹۱۸ (۱۷ مهر ۱۳۴۱)، ص ۱.

۳. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شمه ۱۳۳۶۳/س ت، مورخ ۴۱/۸/۷.

۴. شرح اسم، ص ۱۰۱.

۵. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۱۵۲.

۶. همان‌جا.



رفت. دم در به او گفت: «بعد از اذان صبح برو؛ طوری که کسی از رفتن تو آگاه نشود. وقتی وارد ... مشهد شدی ابتدا به حرم علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف شو. سلام مرا برسان و از قول من این جمله را به آن حضرت بگو [که] آقا امر عظیمی را شروع کرده‌ایم. اگر مصلحت اسلام است شما عنایت کنید و ما را تأیید نمایید؛ و اگر مصلحت اسلام نیست ما را از ادامه این کار بازدارید. می‌روی به منازل بزرگان و این نامه‌ها را به آنها می‌دهی.»<sup>۱</sup> وی از روحانیان مؤثر شهرهای بزرگ خواسته بود دست به سازماندهی زده، شبهای یکشنبه گردهم بنشینند و مهم‌ترین مسائل مملکت را تجزیه و تحلیل کنند، چرا که کشور در وضعیتی حساس و بحرانی قرار دارد.<sup>۲</sup>

پس از تعیین نمایندگانی در امور «حسیه و شرعیه»، این دومین کوشش عملی آیت‌الله خمینی برای ایجاد تشکیلات سیاسی اجتماعی میان روحانیان بود. زمینه‌های مبارزه و رویارویی احتمالی با حکومت عملاً در حال آماده‌سازی بود.

### پاسخ شاه

شش روز پس از فرستاده شدن تلگرام‌های بزرگان حوزه علمیه قم به شاه، در ۲۳ مهر ۱۳۴۱ پاسخ آنان داده شد. محمدرضا پهلوی که در کاخ سعدآباد بسر می‌برد، با عنوان «حجت‌الاسلام دامت افاضاته» گیرندگان پاسخ خود را خطاب قرار داد و ضمن تشکر از این که دعایش می‌کنند نوشت: «پارهای قوانین که از طرف دولت صادر می‌شود چیز تازه‌ای نیست.» او تأکید کرد که بیش از هر کس دیگری در حفظ شعائر دینی می‌کوشد؛ و سپس افزود: «این تلگراف برای دولت ارسال می‌شود.» شاه توجه رؤسای روحانی قم را به «وضعیت زمانه و تاریخ و همچنین به وضع سایر ممالک اسلامی دنیا جلب کرد» و برای آنان در «ترویج مقررات اسلامی و هدایت افکار عوام» طلب توفیق نمود.<sup>۳</sup>

موضع قدرت و تخفیف مخاطب، احاله موضوع به دولت، توصیه به هم‌سازی علما با زمانه، و این که کار اصلی روحانیان هدایت عوام است و نه بیشتر، همگی نشان از تغییر

۱. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر هشتم، صص ۱۳۴ و ۱۳۵. از جمله مخاطبان نامه‌ها، آقایان: سیدمحمدهادی میلانی، سیدحسن قمی، میرزا احمد کفایی، شیخ‌مجتبی قزوینی، سیدحسن تهامی، حسین آیتی، محمد کفعمی بودند. امام خمینی از همین طریق پیام شفاهی خود را به بازاریان مشهد هم داد.

۲. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر نهم، صص ۱۷.

۳. حسینیان، روح‌الله، سه سال ستیز مرجعیت شیعه (۴۳-۱۳۴۱)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۰ش، صص ۱۴۳.

رفتار شاه در دوره جدید/ دوره فقدان آیت‌الله بروجردی داشت. آیت‌الله خمینی به خوبی این مسأله را درک می‌کرد و نمی‌خواست جای خالی مرجع علی‌الاطلاق شیعیان تبدیل به محل امن حکومت برای تصمیم‌گیری‌های غیرقانونی گردد. از نظر او هیأت حاکمه باید می‌دانست که حوزه‌های علمیه وظیفه نظارتی خود را، نه تنها در رسیدگی به آداب مذهبی توده‌ها، بلکه در همه امور جامعه، بیش از پیش حفظ کرده است. پاسخ شاه و اقدامات بعدی در نشست‌هایی که رؤسای روحانی حوزه علمیه قم داشتند بررسی گردید و این بار تصمیم گرفته شد اصلاح برخی از مواد لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی از اسدالله علم، نخست‌وزیر، درخواست شود؛ چرا که شاه پی‌گیری این موضوع را به دولت واگذار کرده بود. آیت‌الله خمینی پنج روز پس از پاسخ شاه، نامه‌ای به علم نوشت و با اشاره به اقدامات غیرقانونی دولت در نبود مجلسین شورای ملی و سنا، ورود زنها را به دو مجلس یادشده، انجمن‌های ایالتی و ولایتی و انجمن‌های شهرداری «مخالف قوانین محکمه، قانون اساسی و قوانین موضوعه مجلس شورا»ی ملی دانست و یادآور شد که این مسأله «مخالف نص اصل دوم از متمم قانون اساسی است»<sup>۱</sup> و نیز قانون مجلس شورا، مصوب و موشح ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ قمری حق انتخاب شدن و انتخاب کردن را در انجمن‌های ایالتی و ولایتی و شهرداری از زنها سلب کرده است. وی لغو شرط «اسلام» و تبدیل قسم به قرآن مجید را به «کتاب آسمانی» دو تخلف دیگر از قانون یادشده دانست. آیت‌الله خمینی با درخواست از نخست‌وزیر جهت اصلاح این مواد، به او پیشنهاد کرد «اگر ابهامی در نظر جنابعالی است مشرف به آستانه قم شوید تا هرگونه ابهامی حضوراً رفع شود و مطالبی که به صلاح مملکت است و نوشتنی نیست تذکر داده شود»<sup>۲</sup>.

آقایان سیدکاظم شریعتمداری، سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی، سیدمحمدرضا گلپایگانی،

۱. این ماده می‌گفت: «باید در هیچ عصری از اعصار، مواد قانونیه آن [= مجلس شورای ملی] مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالانام صلی‌الله علیه و آله و سلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامی بر عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجودهم بوده و هست. لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیأتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند [به عضویت مجلس درآمده] ... تا موادی که در مجلسین عنوان می‌شود به دقت مذاکره و غوررسی نموده، هر یک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند.»

۲. صحیفه امام، ج ۱، صص ۸۰ و ۸۱ این تلگرام را فضل‌الله محلاتی به تهران فرستاد. (باران امام به روایت اسناد ساواک قامت استوار)، کتاب بیست و هفتم، ج ۱، ص شانزده)

مرتضی حائری، سیداحمد زنجانی، هاشم آملی و سیدمحمد محقق داماد نیز خطاب به نخست‌وزیر نامه‌هایی فرستادند.<sup>۱</sup>

### چاپ و پخش نامه‌ها

آیت‌الله خمینی در همان نخستین نشست با سرپرستان حوزه علمیه قم در شانزدهم مهر، خواستار اقدامی کم‌سابقه شد؛ چاپ و توزیع تلگرام‌ها و نامه‌هایی که به سران مملکت فرستاده می‌شود. این کار، اعتراض به موادی از آیین‌نامه تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی را از مساحتی کوچک و چه بسا پنهان، به صحنه بزرگ و آشکار جامعه می‌کشاند که نتیجه اولیه‌اش آگاهانند مردم و سپس برخورداری از پشتیبانی آنان بود. آیت‌الله خمینی می‌دانست که یکی از شرایط موفقیت در روبرو شدن با حکومت، حضور مردم، چه زن و چه مرد، است، وگرنه اصرار به چاپ و پخش نامه‌های نگاشته شده به شاه و نخست‌وزیر ضرورتی نمی‌یافت. او در میان طلاب فاضل حوزه علمیه قم کم‌هواخواه و مرید نداشت. همانها بودند که پیام‌هایش را به شهرهای گوناگون ایران رساندند، با سخنرانی‌های خود مردم را از اخباری که در رسانه‌ها درج نمی‌شد آگاه کردند، و تلگرام‌ها، نامه‌ها، اعلانات و اعلامیه‌های استاد و مراد خویش را چاپ و توزیع کردند.

در ابتدا عمده مراسلات یادشده در تهران، و رفته‌رفته با ادامه رودرروی حکومت با حوزه علمیه قم، در این شهر چاپ می‌شد. گفته شده از تلگرام آیت‌الله خمینی [به علم] دویست هزار نسخه در تهران تکثیر شد. «به همه چاپخانه‌ها دستور داده بودند که از چاپ اعلامیه‌ها خودداری نمایند، اما ما در بازار، مسجد جامع تهران، چاپخانه‌ای پیدا کرده بودیم که صاحب آن یک نفر یهودی بود. البته او پول زیادی می‌گرفت، ولی اعلامیه‌ها را حتی اگر علیه یهودی‌ها نیز بود فوراً چاپ می‌کرد. [نوکر پول بود]. اکثر اعلامیه‌های [آیت‌الله خمینی] توسط او چاپ می‌شد.» انتقال این شمار برگه از بازار، کار ساده‌ای نبود. گاه داخل تابوت، در شکل تشییع جنازه، گاه درون کالاهای بسته‌بندی شده جاساز می‌شد و بیرون بازار، در تهران و شهرستان‌ها پخش می‌گردید.<sup>۲</sup> یکی دیگر از شاگردان آیت‌الله خمینی گفته است: «نوعاً اعلامیه‌ها را از ایشان می‌گرفتم و به تهران می‌آوردم. در تهران یک [سازمان] مخفی داشتیم که در رأس‌اش

۱. دوانی، علی، نهضت روحانیون ایران، ج ۳ و ۴، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۴ش، صص ۵۲ تا ۵۸.

۲. خاطرات آیت‌الله خلیلی، ص ۶۸.

مرحوم حاج حسین آقا مصدقی در بازار بود. ایشان کاغذفروش بود و با چاپخانه‌ها ارتباط داشتند. من اعلامیه‌ها را می‌آوردم... و آقای مصدقی هم می‌برد برای چاپ. بعضی اوقات شب تا صبح در چاپخانه بودیم.<sup>۱</sup>

با رسیدن این اوراق به دست مردم صفحات تازه‌ای در ذهن آنها گشوده شد. حتی طلبه‌های حوزه علمیه قم، که از نزدیک‌ترین نقطه، ماجراهای پیش آمده را می‌دیدند، با خواندن این نامه‌ها، نکته‌های تازه‌ای دریافتند. آنان در پشت این واژه‌ها، فجر تازه‌ای می‌دیدند که از پس چهل سال سکوت و سکون، در حال طلوع بود.

آگاهی شهرهای بزرگ از آنچه که در تهران و قم می‌گذشت زمان زیادی نبرد، اما پس از حدود یک ماه از تلگرام علما به شاه، نامه‌پراکنی، رفت‌وآمد پیک‌ها و پراکندن اوراق طبع شده کار خود را کرد و حتی در برخی روستاها موجب واکنش مردم گردید. یکی از منابع سازمان اطلاعات و امنیت کشور در پی گشت‌وگذار میدانی خود نوشت که «در تعقیب این نشریات [= نامه‌های چاپ شده علما به شاه و نخست‌وزیر] از طرف طبقه روحانی و علما [قضیه] به شهرستان‌ها نیز سرایت کرده و ... در قم، مشهد، تبریز، اصفهان عده‌ای از طلاب در مساجد بر علیه اقدامات دولت مردم را تحریک و تشویق می‌نمایند.» با این که موضوع اصلی در این زمان اصلاح برخی از مواد انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود، اما در ادامه گزارش همین منبع آمده است: «پس از وصول این نشریات و دستورات مراجع تقلید به دهات شهرستان‌ها کشاورزانی که اسناد مالکیت اخذ نموده بودند، از قبیل رشت، بابل، ساری، قزوین به ادارات کشاورزی رفته و اسناد مالکیت خود را ارائه و گفته‌اند که ما مسلمان هستیم و به استناد این دستور مراجع تقلید ما نمی‌توانیم بدون رضایت مالک در این محل نماز و استراحت نماییم؛ و روی این اصل تا رضایت آنها فراهم نشود نمی‌توانیم خود را مالک این اراضی [بدانیم].»<sup>۲</sup>

چاپ نامه‌ها و اعلامیه‌ها پول می‌خواست و طلبه‌هایی که آستین‌شان برای این کار بالا بود، آهی در بساط نداشتند. رؤسای روحانی قم هزینه را از محل وجوهاتی که می‌گرفتند می‌پرداختند. یکی از فعالان این عرصه، هزار و پانصد تومانی را که باید به چاپخانه می‌داد از سه تن از آقایان گرفت؛ از هر یک پانصد تومان.<sup>۳</sup>

۱. یاران امام به روایت اسناد ساواک (قامت استوار)، کتاب بیست و هفتم، ج ۱، ص شانزده.

۲. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شم ۵-۳۱۱/۱۰۱۳/۲، مورخ ۱۹/۸/۴۱.

۳. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۳۳.

## در انتظار پاسخ علم

روحانیان گمان می کردند اگر شاه پس از شش روز پاسخ تلگرام‌های آنان را داد، نخست‌وزیر او، زودتر یا در مدتی مشابه جوابشان را خواهد داد. اما علم، خواسته، وارد کشاکش آشکار با روحانیان معترض شد. بی‌اعتنایی او بر دامنه اعتراضات افزود. روحانیان تهران در اعلانی به مردم ایران یادآور شدند که دولت نمی‌تواند در نبود مجلس و نمایندگان واقعی مردم قانون‌گذاری کرده، اصول مسلمة مذهبی و قوانین موضوعه را تغییر دهد. روحانیان دیگر شهرها نیز چون شیراز، یزد، همدان، تبریز، بابل، زنجان، خرم‌آباد، رشت، اردبیل، اهواز و آبادان در اطلاعیه‌هایی با مواد غیرقانونی انجمن‌های ایالتی و ولایتی مخالفت کردند.<sup>۱</sup>

ششم آبان ۱۳۴۱ گروهی از بازاریان تهران راهی قم شدند تا همراهی خود را با اعتراضات رخ داده اعلام کنند. آنان آماده بودند با گرفتن اجازه از روحانیان، اعتصاب کنند و مغازه‌شان را ببندند. دیدار نخست بازاریان با آیت‌الله خمینی بود. صدای مخالفت‌ها به اندازه‌ای بلند شده بود که آقای خمینی به میهمانان خود بگوید: «خواسته اکثریت مردم شرط است. اکثریت مردم این مملکت از این امر بیزارند.» با این حال گفت: «شما فعلاً تعطیل عمومی نکنید. خدا نیامورد آن روز را که تعطیل عمومی بشود. و باز هم دعا می‌کنم که از این عمل به طور آرام جلوگیری شود.» وی در این دیدار تأکید کرد که تا آخرین نفس پای لغو مواد یاد شده می‌ایستد و «دولت باید بنویسد در روزنامه‌های رسمی که این عمل نقض شد و علناً به مردم اعلام کند.» آیت‌الله خمینی بار دیگر حاضران را به آرامش دعوت کرد.<sup>۲</sup>

دیدار بعدی بازاریان با آقایان شریعتمداری و مرعشی نجفی بود.<sup>۳</sup>

بزرگان حوزه علمیه قم این روزها نشست هر روزه داشتند. فردای دیدار بازاریان تهران، یکی از حاضران پیشنهاد تعطیل عمومی کرد که مورد موافقت قرار نگرفت. مشخصاً آیت‌الله گلپایگانی گفت: «اگر بگوییم ببندند، صبح می‌بندند و عصر باز می‌کنند. بهتر است بگوییم می‌بندند، ولی ما نمی‌گذاریم»<sup>۴</sup>

تصمیم جمع بود یا اقدام فردی؟ آیت‌الله خمینی در هشتم آبان ۱۳۴۱ نامه‌ای به آقای

۱. روزشمار ۱۵ خرداد- پاییز ۱۳۴۱، ج ۳، صص ۱۴۴، ۱۴۵ و ۱۵۵.

۲. صحیفه امام، ج ۱، صص ۸۲ و ۸۳؛ اسناد ساواک، گزارش شهربانی قم، سند ش ۵/۱۷۲۸، مورخ ۴۱/۸/۶.

۳. اسناد ساواک، گزارش شهربانی قم، سند ش ۵/۱۷۲۷، مورخ ۴۱/۸/۶.

۴. همان، [گزارش شهربانی قم]، بی‌شمه، مورخ ۴۱/۸/۷؛ همان، سند ش ۵/۱۷۶۵، مورخ ۴۱/۸/۱۰.

محمدتقی فلسفی فرستاد و از او خواست که به همراه دیگر وعاظ پایتخت «دین خود را به احسن وجه ادا فرمایند.»<sup>۱</sup> شاید آن چه که در مخالفت با موادی از انجمن‌های ایالتی و ولایتی در تهران می‌گذشت نه تنها در قیاس با قم، که از برخی شهرهای دیگر، کم‌جان‌تر نشان می‌داد. این نامه در آستانه ایام فاطمیه دوم/دهم تا دوازدهم آبان نوشته شد؛ روزهایی که مجالس سخنرانی در هر گوشه شهر برپا بود. در انتظار رسیدن خبر تحرکی از تهران، اطلاعیه آیت‌الله سیداحمد خوانساری به مناسبت ایام فاطمیه منتشر شد که در آن بی‌اشاره به رخدادهای بیست روز گذشته، از «مجلس ذکری» که قرار است در مسجد سیدعزیزالله برقرار شود خبر داده، از مردم خواسته شده بود برای «استماع موضوع مهم مذهبی که لازم است به اطلاع رسد» به مسجد بیایند. آیت‌الله خمینی پس از دیدن اطلاعیه، آن را بسیار بی‌رمق و بی‌تناسب با حوادث روز یافت و نتوانست ناراحتی خود را پنهان نکند. از این رو نامه‌ای دیگر به آقای فلسفی فرستاد و در آن نوشت که برپایی مجلس روضه برای موضوعی که اساس «روحانیت، دیانت و ملیت» را به خطر انداخته، آن هم در مسجدی که «حکم یک صندوقخانه را دارد»، بسیار موهن است، چرا که «دولت از دیانت نمی‌ترسد تا از بازاری متدین و دعای اینها یا نفرین آنها وحشت کند. دولت از مردم فعال و جوان و احزاب و دانشگاه ملاحظه می‌کند.» او نوشت شایسته این بود که با صدها هزار اعلامیه به مردم تهران و شهرهای اطراف خبر می‌دادند که گردهم‌آیی بزرگی در بیابان‌های اطراف تهران برپا خواهد شد؛ خود تهران جای چنین اجتماعی ندارد. با این که آیت‌الله خمینی در این زمان خواستار آرامش بود، اما راهبرد موردنظر خود را در پایان دادن به غائله انجمن‌های ایالتی و ولایتی چنین بیان کرد: «در این صورت از دو حال خارج نیست؛ یا آن که با سرنیزه جلوگیری می‌کنند و آن خیلی بعید است. آن وقت تکلیف یک سره می‌شود و ما غالب می‌شویم و سقوط دولت حتمی است؛ و یا نمی‌کنند، تمام ناراضی‌ها به شما ملحق می‌شوند و غوغا می‌کنند و عظمت مطلب، آنها را از پا درمی‌آورد؛ و طرفین مطلب به نفع مسلمین است.» وی با ابراز تأسف برای از دست دادن چنین موقعیتی، از آقای فلسفی خواست در سخنانش به مردم بگوید که اگر بخواهیم می‌توانیم با تشکیل اجتماعات بزرگ در خارج از تهران با مردم سخن بگوییم، اما اکنون چنین قصدی نداریم. در پایان نامه، ضمن تشجیع مخاطب به موضوع مهمی اشاره شد: «قضیه از آشتی و صلح گذشته و پای نابودی احکام اسلام و فتح در کار است؛

### و هیئات منا الذله. نترسید.»<sup>۱</sup>

روشن نیست آقای فلسفی پس از خواندن نامه‌ای که بوی جنگ می‌داد چه حالی پیدا کرد؟! با وجود لحن آتشین نامه، آیت‌الله خمینی همچنان معتقد به حفظ آرامش و دوری از تشنج بود، اما در برابر رخوت برخی از هم‌ردیفانش بی‌تاب می‌شد و برمی‌آشفت. چهار روز بعد/ صبح چهاردهم آبان، گروهی از بازاریان، حدود دویست نفر، به سرپرستی همانان که هشت روز پیش به خانه آیت‌الله خمینی رفته بودند، به قم آمده، این بار بی‌هماهنگی، خود را به مسجد اعظم، مدرس آقای خمینی، رساندند. درس عملاً تعطیل شد. روشن بود که بازاریان، نه برای اجازه اعتصاب، بلکه برای اعتراض به بی‌پاسخ ماندن تلگرام‌ها و نامه‌های علما به نخست‌وزیر خود را به این حلقه درسی رسانده‌اند. «درس و نماز جماعت دیگر مفهومی ندارد. درس را تعطیل کنید.» فقط این دو جمله فشرده، از سخنان معترضان بازاریان ثبت شده است. «خدا نیاورد آن روزی را که ما درس را تعطیل کنیم و دستور تعطیل عمومی بدهیم. ان‌شاءالله موضوع درست شده و امیدواریم که به همین زودی‌ها... منتفی» شود. آیت‌الله خمینی همان موضع و کلمات پیش گفته را تکرار کرد، اما این را نیز افزود که «اگر درست نشد ما تنها نیستیم، بلکه کلیه ملت ایران و عشایر و حتی سایر ملت‌های کشورهای اسلامی که سنی هستند، چون پیرو قرآن می‌باشند، پشتیبان ما هستند.» گویی لازم بود آب بیشتری بر آتش اعتراض بازاریان ریخته شود: «ولی باز هم امیدواریم که دولت به اشتباه خودش پی ببرد و به همین زودی‌ها جواب مساعد به ما بدهد و تصور نکند که با فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی می‌شود دین را لطمه‌ای زد. هزارها آیت‌الله بروجردی متکی به دین اسلام بوده‌اند و دین به آیت‌الله تکیه ندارد.» آقای خمینی که می‌دانست مأموران پنهان دستگاه‌های انتظامی و امنیتی در جلسه هستند، سخنان خود را این طور پایان داد: «کسانی که پای منبر هستند این مطالب را به دولت برسانند؛ و شما مردم هم فعلاً آرامش را حفظ کنید و به سر کار خود بروید. ان‌شاءالله خواسته‌های شما عملی خواهد شد.»<sup>۲</sup>

تاب شاگردان آیت‌الله خمینی با بی‌اعتنایی علم به درخواست علما به سر آمده بود. در همین روزها «یک شب پس از نماز جماعت پیرامون ایشان نشسته بودیم. [گفتم:] آقا! نخست‌وزیر کار را به تأخیر می‌اندازد. ایشان فرمودند: ... صبر می‌کنیم. سپس عرض کردم: ... شنیده‌ایم

۱. همان، صص ۸۵ و ۸۶.

۲. اسناد ساواک، گزارش شهربانی قم، بی‌شمه، مورخ ۴/۸/۱۴؛ همان، سند شمه ۵/۱۸۱۶، مورخ ۴/۸/۱۴؛ صحیفه امام،

عواملی در کار است که شما را ... سست کنند. این تعبیر ایشان را بسیار ناراحت کرد. ناگهان با ... تندی فرمودند: «من سست شوم؟ امکان ندارد. والله علم را از مملکت بیرون می‌کنم!»<sup>۱</sup>

### دومین نامه به شاه و نخست‌وزیر

رؤسای روحانی حوزه علمیه قم در ادامه برگزاری جلسات خود تصمیم گرفتند دومین نامه را خطاب به شاه و نخست‌وزیر بنویسند و ضمن اعتراض به سکوت لجبازانه دولت، بر خواست‌های برآورده نشده خود تأکید کنند. آیت‌الله خمینی در پانزدهم آبان با نگارش متنی، که در آن هوشمندانه بی‌احترامی شاه در پاسخ به تلگرام نخست را از چشم دور نداشته بود و در عین حال با وقار و محترمانه پاسخ گفته بود،<sup>۲</sup> تلویحاً مواضع پادشاه و نخست‌وزیرش را از یکدیگر جدا دانسته، نوشت که متأسفانه «به آقای اسدالله علم در این بدعتی که می‌خواهد در اسلام بگذارد تبه دادم و مفاشدش را گوشزد کردم [اما] ایشان نه به امر خداوند قاهر گردن نهادند و نه به قانون اساسی و قانون مجلس اعتنا نمودند، و نه امر ملوکانه را اطاعت کردند و نه به نصیحت علمای اسلام توجه نمودند و نه به خواست ملت مسلمان، که طومارها و تلگرافات و مکاتیب بسیار آنها از اقطار کشور نزد اینجانب و علمای اعلام قم و تهران موجود است، وقعی گذاشتند و نه به اجتماعات انبوه قم و تهران و سایر شهرستان‌ها و ارشاد مفید خطبای اسلام احترامی قائل شدند.» وی با اشاره به اختناق حاکم بر مطبوعات در انعکاس مخالفت‌های گسترده با موادی از انجمن‌های ایالتی و ولایتی افزود که «آقای علم تخلف خود را از قانون اسلام و قانون اساسی اعلام و بر ملا نموده، ... گمان کرده با تبدیل کردن قسم (به) قرآن مجید به کتاب آسمانی ممکن است قرآن کریم را از رسمیت انداخت و اوستا و انجیل و بعضی کتب ضاله را قرین آن یا به جای آن قرار داد.» آیت‌الله خمینی با آگاهی از سخنرانی رادیویی نخست‌وزیر در روز گذشته / ۱۴ آبان، نام یا سمت اسدالله علم را ذکر نکرد و از او با تعبیر تحقیرآمیز «این شخص» یاد کرد و گفت: «این شخص تخلف از قانون اساسی را به بهانه الزامات بین‌المللی شعار خود دانسته؛ با آن که الزامات بین‌المللی مربوط به مذهب و قانون اساسی نیست.» علم در نطق

۱. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۱۵۱.

۲. محمدرضا پهلوی در پاسخ به تلگرام‌های نخست‌علمای قم در نامه‌ای که شبیه ابلاغیه می‌نمود، با عنوان کلی حجت‌الاسلام مراجع را خطاب قرار داد، اما امام خمینی در ابتدای تلگرام دوم این تخفیف و بی‌ادبی را این‌طور پاسخ گفت: «از این که تلگراف اینجانب را برای دولت ارسال داشتند و توفیق اینجانب را در ترویج مقررات اسلامی و هدایت عوام خواستار شدند موجب تشکر گردید.» (صحیفه امام، ج ۱، ص ۸۸)



خود گفته بود: «لازمه شرکت در جامعه بشری و برخورداری از مواهب آن، تطبیق دادن زندگی خودمان با این جامعه است.» علم با پیش کشیدن «تطبیق مطلق» و نه «تطبیق موردی» افزوده بود که جنبش اجتماعی ایران/اصلاحات ارضی، انجمن‌های ایالتی و ولایتی و ... یعنی این که چرخ زمانه به عقب برنمی‌گردد و اگر ما این دگرگونی‌ها را پدید نیاوریم، مقتضیات زمان آن را تحمیل خواهد کرد.<sup>۱</sup> در تلگرام آقای خمینی به شاه آمده بود که «تثبث به الزامات بین‌المللی برای سرکوبی قرآن کریم و اسلام و قانون اساسی و ملت، جرم بزرگ و ذنب لایغفر است.» در این نامه از شاه خواسته شد که علم را ملزم به تبعیت از قانون اسلام و قانون اساسی نماید «وگرنه ناگزیرم در نامه سرگشاده به اعلی حضرت مطالب دیگری را تذکر دهم.»<sup>۲</sup>

آیت‌الله خمینی در همین روز/ ۱۵ آبان تلگرامی برای نخست‌وزیر مخابره کرد و در آن علم را متهم کرد که با وجود تذکر علمای قم و نجف<sup>۳</sup> «در مقابل قرآن کریم و قانون اساسی و احساسات عمومی» ایستاده است. او با «کهنه‌پرست» خواندن علم، در واقع به آنچه که نخست‌وزیر به مخالفان اصلاحات نسبت می‌داد، پاسخ داد: «اگر گمان کردید می‌شود با زور، چند روزه قرآن کریم را در عرض اوستای زرتشت، انجیل و بعضی کتب ضاله [بهایت] قرار داد، و به خیال از رسمیت انداختن قرآن کریم، تنها کتاب بزرگ آسمانی چند صد میلیون مسلم جهان، افتاده‌اید و کهنه‌پرستی را می‌خواهید تجدید کنید، بسیار در اشتباه هستید. اگر گمان کردید با تصویب‌نامه غلط و مخالف قانون اساسی می‌شود بایدهای قانون اساسی را که ضامن ملیت و استقلال مملکت است، سست کرد و راه را برای دشمنان خائن به اسلام و ایران باز کرد، بسیار در خطا هستید.»

نویسنده نامه در پایان بار دیگر نخست‌وزیر را نصیحت کرده، از او خواست بنده خدا و مجری قانون اساسی باشد.<sup>۴</sup>

نکته جالب در این دو تلگرام، تأکید نکردن بر آزادی انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان، و متقابلاً هشدار رسمیت انداختن کتاب آسمانی مسلمانان، قرآن مجید، است. آیت‌الله

۱. روزنامه اطلاعات، شنبه ۱۰۹۴۱ (۱۴ آبان ۱۳۴۱)، ص ۱۷.

۲. صحیفه امام، ج ۱، صص ۸۸ و ۸۹.

۳. آیت‌الله سیدمحسن حکیم در دوازدهم آبان در نامه‌ای به آیت‌الله سیدمحمد بهبهانی خواسته بود به حاکمان ایران گوشزد کند که از تصویب این‌گونه «قوانین کافره که برخلاف قوانین مقدسه اسلام و مذهب حق جعفری است جلوگیری نمایند. (روزشمار ۱۵ خرداد- پاییز ۱۳۴۱، ج ۳، ص ۱۸۵).

۴. صحیفه امام، ج ۱، ص ۹۰.

سیدمحمد رضا گلپایگانی نیز که فردای آن/ شانزدهم آبان دو تلگرام برای شاه و نخست‌وزیر مخابره کرد، همین موضع را با ادبیاتی دیگر بیان نمود.<sup>۱</sup> روز بعد/ هفدهم آبان، تلگرام‌های آقایان مرعشی نجفی و شریعتمداری نیز با چنین مضمونی تنظیم گردید.<sup>۲</sup> این استنباط ممکن است درست باشد که رؤسای روحانی حوزه علمیه قم در تجزیه و تحلیل‌های مشترک خود به این نتیجه رسیده باشند که یکی از هدف‌های هیأت حاکمه، چه بسا رو در رو قرار دادن نیمی از جمعیت ایران/ بانوان با روحانیت است. از این‌رو تصمیم گرفته شد مغایرت انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان در انجمن‌های ایالتی و ولایتی، با اشاره به مفاد قانون اساسی بیان شود و از دادن مستمسک تبلیغی به دست حاکمان خودداری گردد. از سوی دیگر علما دانستند که تزلزل جایگاه قرآن کریم/ آنچه که در قانون اساسی آمده، جایگزین کردن کتاب آسمانی به جای آن در مراسم تحلیف و نیز حذف شرط مسلمان بودن در انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان، به مراتب از آنچه که در زبان دولت از مشارکت زنان در امور اجتماعی رانده می‌شد، خطرناک‌تر است؛<sup>۳</sup> چرا که با اجرای موارد اخیر موجودیت مذهب رسمی کشور، که با استقلال و ملیت آن آمیخته بود، آسیب می‌دید و در مقابل، فرقی چون بهائیت، امکان رسمیت می‌یافتند. دست کم می‌دانیم که آیت‌الله خمینی از پر و بالی که حکومت در امور اقتصادی و سیاسی به بهائیان می‌داد آگاه بود. او چهار دهه شاهد حوادث تلخی بود که در یک سرش بهائیان قرار داشتند. در دهه سی به عنوان نماینده آیت‌الله بروجردی به ملاقات شاه رفته، تذکرات مرجع تقلید شیعیان را در مورد بهائیت به شخص اول مملکت گوشزد کرده بود. چندی پیش شنیده بود که بهائیان دخترک مسلمانی را ربوده، به پاکستان برده‌اند؛ قرار است یک بهایی ثروتمند با او ازدواج کند. علما و اهالی شیعه کراچی خبر را به ایران رسانده، گفته بودند که با اعتصابات عمومی دادگاه را مجبور به جلوگیری از ازدواج کرده‌اند. آیت‌الله خمینی نامه‌ای به وزارت امور خارجه نوشته، ضمن توضیح ماجرا گفته بود که بهایی‌ها برای حل قضیه به سفارت ایران مراجعه کرده‌اند. «لازم است فوراً دستور دهید

۱. حضرت آیت‌الله‌العظمی حاج سیدمحمد رضا گلپایگانی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۵ش، صص ۱۲، ۱۳، ۲۲ و ۲۳.

۲. روزشمار ۱۵ خرداد- پاییز ۱۳۴۱، ج ۳، ص ۲۰۹.

۳. در قوانین جاری وقت، مسلمان بودن یکی از شرایط اصلی برای احراز مسئولیت‌های مهم بود. اصل پنجاه و هشتم متمم قانون اساسی مشروطه می‌گفت: «هیچ‌کس نمی‌تواند به مقام وزارت برسد مگر آن که مسلمان و ایرانی‌الاصل و تبعه ایران باشد.»

سفارت از ازدواج غیرمشروع شدیداً جلوگیری کند و دختر را از آنها بگیرد و به ایران مسترد و به اولیایش تحویل دهند.<sup>۱</sup> او گذشته این فرقه را می‌شناخت و می‌دانست که همواره در فضای حمایتی دولت‌های روس و انگلیس زندگی کرده و در دوره اخیر بستگی‌هایی با اسرائیل پیدا کرده است. او به عدول برخی کلیمیان و زرتشتیان از مذهب خودشان و پیوستن به بهائیت مشکوک بود. می‌دانست که بهائیان نفوذ چشمگیری در دربار یافته‌اند و اینک دولت در حال کشیدن راهی قانونی برای حضور رسمی آنان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی بود. یکی از شاهدان حوادث آن دوره می‌گوید: «رژیم پهلوی عمداً این موضوع را برای جلب حمایت زنان... و برانگیختن احساسات آنها علیه روحانیت در لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی گنجانده بود، اما روحانیت... متوجه این حيله و فریب [شد. آیت‌الله خمینی] در یکی از پیام‌هایش فرمود در کشوری که مردانش واقعاً حق انتخاب ندارند جایی برای حضور و انتخاب زنان وجود ندارد... این مسأله از اهمیت چندانی برای علما و مراجع ما برخوردار نبود، و آنچه... مهم می‌نمود مسأله حذف شرط اسلام برای انتخاب‌شوندگان و تغییر سوگند... به یکی از کتب آسمانی بود... [در این صورت] علاوه بر یهودیان و مسیحیان، بهایی‌ها هم ادعا می‌کردند که ما نیز دارای دین و مذهب الهی هستیم و... افکار و عقایدشان را به طور رسمی و قانونی ترویج و تبلیغ می‌کردند... در ترکیه... شاهد بودم که اینها با مقدار قابل توجهی پول، حکم رسمیت بهائیت را به عنوان یکی از مذاهب اسلامی از دادگاه ترکیه گرفتند.»<sup>۲</sup>

### آغاز عقب‌نشینی دولت

علم، نخست‌وزیر، در بیستم آبان در حضور خبرنگاران داخلی و خارجی خبر داد که مقدمات انتخابات مجلس شورای ملی با فرمان شاه در اسفندماه ۱۳۴۱ فراهم خواهد شد؛ و در پاسخ به این سؤال که انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی کی آغاز می‌شود؟ گفت که فعلاً انتخابات مجلس جلو افتاده است.<sup>۳</sup> او سه روز پیش / هفدهم آبان تلفنی با آیت‌الله مرعشی نجفی حرف زده بود. آقای مرعشی نجفی این روزها از بیماری قلبی رنج می‌برد و بستری بود. علم

۱. صحیفه امام، بخش ضمیمه، ص ۴۷۹؛ الفت‌پور، محمد، حاشیه‌های مهم‌تر از متن، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸ش، ص ۱۱۶.

۲. خاطرات آیت‌الله صابری همدانی، ص ۱۴۳.

۳. روزنامه اطلاعات، ش ۱۰۹۴۶ (۲۰ آبان ۱۳۴۱)، ص ۱۷.

ضمن احوالپرسی گفته بود که به زودی پاسخ تلگرام‌های علما را خواهد داد.<sup>۱</sup> اما پیشی گرفتن انتخابات مجلس شورای ملی از انجمن‌های ایالتی و ولایتی پاسخی نبود که معترضان منتظرش بودند. آیت‌الله خمینی در همین روز/ بیستم آبان در دیدار با گروه‌هایی از مردم خطاب به خفیه‌نویسان حاضر در مجلس گفت: «به مقامات دولتی اطلاع دهند که پیش از این با احساسات مردم بازی نکنند. علمای اسلام دست بردار نیستند. اگر آنها خیال می‌کنند که با امروز و فردا کردن می‌توانند موضوع را مسکوت بگذارند، اشتباه است.» او توان روحانیت و گستره اعتراضات را چنین توضیح داد: «این قضیه منحصر به علمای ایران نیست؛ علمای عراق، علمای مصر، علمای یمن و علمای سایر نقاط اسلامی هم در این موضوع با ما هستند. اگر روزی بنا شود که با کمک شما بخواهیم عملاً به دولت نشان بدهیم، جمعیت این قدر نخواهد بود. آن روز جمعیتی جمع شود که اینجا جا نگیرند و باید در بیرون قم اجتماع کنند.» وی بار دیگر حاضران را به آرامش و شکیبایی دعوت کرد.<sup>۲</sup>

علم در بیست و دوم آبان، پس از سی و سه روز، به اعتراض‌های پشت هم علما و طبقات دیگر، پاسخ داد و نظر دولت را راجع به انجمن‌های ایالتی و ولایتی تشریح کرد. علم نوشت که شرط اسلامیت برای انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان تغییر نکرده است؛ منظور از کتاب آسمانی در مراسم تحلیف، همان سوگند به قرآن کریم است؛ نمایندگان اقلیت‌های مذهبی در مجلس شورای ملی به کتاب مقدس خود سوگند یاد می‌کردند [که این سنت ادامه خواهد داشت]؛ شرکت بانوان در انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی مشابه مقررات انتخابات انجمن‌های شهر است که هفت سال پیش بدون اعتراض از تصویب مجلسین گذشته است؛ از نظر دولت مقررات مربوط به انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی از موضوعات عرفی است؛ دولت نظر علما را راجع به شرکت بانوان در انتخابات، پس از تشکیل مجلسین شورای ملی و سنا به مجالس یادشده تسلیم خواهد کرد تا نمایندگان در این مورد تصمیم بگیرند.<sup>۳</sup> مخاطب علم در پاسخگویی، آیات‌الله گلپایگانی، مرعشی نجفی و شریعتمداری بودند. او آیت‌الله خمینی را نادیده گرفت؛ و این در حالی بود که صدای اعتراض او بلندتر، نامش

۱. آیت‌الله العظمی سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۸ش، ص ۱۹.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۹۱.

۳. دوانی، علی، نهضت روحانیون ایران، ج ۳، بی‌جا، بنیاد فرهنگی امام رضا(ع)، بی‌تا، صص ۱۰۵ تا ۱۰۷.

در گزارش‌های شهربانی و ساواک پررنگتر، و هیجان طرفدارانش بیشتر بود. علم با این کار دست به نوعی مرزبندی زد؛ این که چه علمایی می‌توانند مخاطب حکومت قرار گیرند؛ این که واهمه‌ای از درشت‌گویی‌های سیاسی آقای خمینی ندارد؛ این که ترجیح می‌دهد با او طرف نشود؛ با این امید که بتواند شکافی نیز میان سران روحانی حوزه علمیه قم انداخته باشد.

علم، که ارتباطی جداگانه با آیت‌الله مرعشی نجفی برقرار کرده بود، این بار متن پاسخ خود را ابتدا به آقای مرعشی، و با فاصله‌ای، به آقایان گلپایگانی و شریعتمداری فرستاد. هدف او در حال تحقق بود، چرا که «آقای آیت‌الله [مرعشی] نجفی که قبل از سایرین تلگراف اول دولت را دریافت کرده بودند، آن را چاپ کرده و تلگرافاتی هم برای شهرستان‌ها حاضر کردند که خاتمه موضوع را اعلام دارند.<sup>۱</sup>» گروه‌هایی از مردم که کشاکش سیاسی پیش آمده را به سود روحانیت پایان یافته تلقی کردند، دست به چراغانی و افراشتن پرچم زدند. شماری از اینان که برای گفتن تبریک روانه خانه آیت‌الله خمینی شدند، او را برآشفته و خشمگین یافتند. او نه تنها موضوع را خاتمه یافته ندانست، بلکه پاسخ نخست‌وزیر را، هر چه بوده باشد، فریب دولت برای عبور از این مهم توصیف کرد،<sup>۲</sup> چرا که از نظر آقای خمینی اصلاح یا لغو تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی فقط با اعلان رسمی دولت در جراید ممکن می‌گردید. همان لحظه کاغذی جست و با قلم نی، دو سه جمله‌ای خطاب به بازاریان و کسبه قم نوشت؛ نوشت که هنوز چیزی حل نشده است.<sup>۳</sup> نامه که به بازار رسید، هیجان برخاسته، فروکش کرد. وی نامه‌ای هم خطاب به آیت‌الله مرعشی نجفی نگاشت و انتشار تلگرام علم را، که نشان از پایان یافتن موضوع بود، صلاح ندانست. همسرش به یاد می‌آورد: «آقا در اتاق راه می‌رفت و عصبانی بود. برای این که در اعلامیه آقای [مرعشی] نجفی یک پیروزی بزرگ برای روحانیون ترسیم شده بود و آقا آن را قبول نداشت و قبول هم نکرد... چرا که آن تصویب‌نامه است و سر جایش محفوظ مانده و این فقط تکذیب قولی است.»<sup>۴</sup>

در نامه آقای خمینی آمده بود: «... از قرار مسموع تلگراف نخست‌وزیر را می‌خواهید طبع و منتشر نمایید. بنده صریحاً عرض می‌کنم این انتشار برخلاف صلاح اسلام و حوزه علمیه و خلاف

۱. مدرسه فیضیه به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۰ش، صص ۱۷۴ و ۱۷۵.

۲. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، صص ۱۷۴ و ۱۷۵.

۳. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ج ۱، صص ۱۴۳ و ۱۴۴.

۴. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۰۲.

صلاح خود جنابعالی است. من میل ندارم آقایان هتک شوند. من میل ندارم حوزه علمیه قم این قدر سبک و بی‌ارزش در بین دولت و ملت قلمداد شود. با هر وسیله‌ای هست از طبع و انتشار این امر جلوگیری کنید تا خود دولت انتشار دهد. الآن تلفن کنید مطبعه طبع نکند و یا منتشر نکنند. می‌ترسم فساد می‌شود»<sup>۱</sup>

نشست رؤسای روحانی حوزه علمیه قم پس از پاسخ نخست‌وزیر، خالی از اختلاف آرا و تشنج نبود.<sup>۲</sup> مواضع آیت‌الله خمینی چندان با ظرفیت سیاسی آقایان دیگر همخوانی نداشت، با این حال می‌توان احتمال داد که استدلال‌های آقای خمینی، جمع را قانع کرد که توجه بیشتری به «پیچش مو»ی پاسخ علم کنند. از این رو تصمیم گرفته شد جواب نخست‌وزیر توسط گیرندگان نامه/آیات گلپایگانی، مرعشی نجفی و شریعتمداری داده شود و در آن تأکید گردد که پاسخ نخست‌وزیر مبهم و تأمین‌کننده نظر علما نیست.

این چنین شد و در روزهای ۲۶ و ۲۷ آبان نامه‌های آقایان گلپایگانی، مرعشی نجفی و شریعتمداری به نخست‌وزیر فرستاده شد.<sup>۳</sup> آیت‌الله خمینی نیز تصمیم گرفت دیدگاه‌های خود را راجع به نظر دولت با روش دیگری اعلام کند؛ حال که حکومت تمایلی به مخاطب قرار دادن او ندارد، او نیز به مخاطب قرار دادن حکومت علاقه‌ای ندارد. بنا شد از او سؤال کنند و پاسخ بگیرند؛ سؤال از اصناف و بازرگانان قم، و پاسخ از آقای خمینی. پرسش‌ها اینها بود: ۱. آیا مصاحبه‌ای را که آقای نخست‌وزیر در تاریخ ۴/۱/۸۲۱، با مطبوعات نموده نظر حضرتعالی را تأمین نموده یا خیر؟ ۲. آیا تلگرافی را که آقای نخست‌وزیر در این موضوع برای حضرات آیات‌الله نموده قانع‌کننده هست یا خیر؟

آیت‌الله خمینی سؤال نخست را کوتاه پاسخ داد، و نوشت که این مصاحبه ارزش قانونی ندارد و نظر من را تأمین نکرده است، چرا که آنچه در مصاحبه ابراز می‌گردد تأثیری در مصوبه هیأت دولت ندارد «و آن تصویب‌نامه بر فرض قانونی بودنش به قوت خود باقی است».<sup>۴</sup> اما جواب پرسش دوم، مشروح و در شش بند نوشته شد. اول این که گفته نخست‌وزیر مبنی بر این همانی سوگند به کتاب آسمانی و قرآن کریم، تفسیر آقای علم است و رافع آنچه که در

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ص ۱۷۴.

۳. نهضت روحانیون ایران، ج ۳، صص ۲۵۰ و ۲۵۴.

۴. این مصاحبه در بیستم آبان انجام شد.

۵. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۰۸.

مواد انجمن‌های ایالتی و ولایتی آمده نمی‌شود. «تصویب [سوگند به] کتاب آسمانی به اطلاق خود، که شامل سایر کتب منحرفه و ضاله است، در نظر آنها به قوت خود باقی است.» دوم این که ادعای سوگند اقلیت‌های مذهبی در مراسم تحلیف مجلس شورای ملی به کتاب‌های منسوب به خودشان، اشتباه است. «صورت قسم‌نامه... شاهد است که تمام و کلا به یک نحو قسم یاد می‌کردند.» سوم این که گفته است شرط اسلامیت در انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان پابرجاست و تغییر نکرده، همچون ادعای بالا تفسیر خود نخست‌وزیر است و ارزشی ندارد، «زیرا چیزی که در هیأت وزیران تصویب شد به الفای آقای نخست‌وزیر لغو نمی‌شود و به قوت خود باقی است.» چهارم این که گفته است شرکت بانوان در انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی مشابه انتخابات انجمن‌های شهر است و این مسأله پیش از این از تصویب مجلس گذشته است، باید گفت که انجمن‌های ایالتی و ولایتی مواد مستقلی در قانون اساسی دارد و در آنجا امکانی برای شرکت بانوان در انتخابات دیده نشده است. و نیز گفته می‌شود قانون شهرداری‌ها وارد کمیسیون مجلس شورای ملی شده، اما از تصویب مجلس نگذشته است؛ و بالاخره اگر هم از تصویب گذشته باشد، چون مخالف قانون اساسی است، اعتباری ندارد. پنجم این که نخست‌وزیر انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی را از موضوعات عرفیه دانسته است. «تمام موضوعات عرفیه در شرع، حکم دارد. و این آقایان از قوانین اسلام اطلاع ندارند و از حقوق اسلامی بی‌خبرند. حکم این موضوع عرفی را از علمای اسلام باید پرسید.» ششم این که گفته است این موضوع به مجلس شورای ملی ارجاع داده خواهد شد تا درباره آن اظهار نظر کند. «باید به آقای نخست‌وزیر بگویم [که بنا به اصل دوم متمم قانون اساسی] هیچ مجلسی و هیچ مقامی نمی‌تواند برخلاف شرع اسلام و مذهب جعفری تصویبی کند یا قانونی بگذارند.»

آیت‌الله خمینی در میان پاسخ‌های خود بار دیگر «کیان مملکت» را در خطر دانست و آنچه را پیش از این سرریسته بیان کرده بود، با صراحت نوشت: «استقلال مملکت و اقتصاد آن در معرض قبضه صهیونیست‌هاست که در ایران به حزب بهایی ظاهر شدند؛ مدتی نخواهد گذشت که با این سکوت مرگبار مسلمین، تمام اقتصاد این مملکت را با تأیید عمال خود قبضه می‌کنند و ملت مسلمان را از هستی در تمام شئون ساقط می‌کنند.» وی افزود: «این تصویب‌نامه که شاید به دست جاسوسان یهود و صهیونیست‌ها تهیه شده، برای نابودی استقلال و به هم زدن اقتصاد مملکت» است.<sup>۱</sup>

۱. همان، ج ۱، صص ۱۰۸ تا ۱۱۱. در این منبع، تاریخ تنظیم پرسش و پاسخ، آذرماه ۱۳۴۱ و پس از نهم این ماه آمده

## ادامه اعتراض‌ها

تعطل عمدی دولت در پاسخگویی به نامه‌های علما چیزی جز تظاهر به اقتدار در تصمیمات گرفته شده نبود. اما همین ظاهرسازی عامدانه، با گذشت زمان هزینه‌ها و فشارهای بیشتری به حکومت تحمیل کرد. اینک نه فقط از قم و تهران، بلکه از شهرهای کوچک نیز نامه‌ها و تلگرام‌هایی در اعتراض به شیوه تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی به شاه و نخست‌وزیر فرستاده می‌شد. به همان اندازه‌ای که جغرافیای اعتراض گسترده‌تر می‌شد، بر شمار گروه‌های معترض نیز افزوده می‌گشت. اینک نه فقط روحانیان و بازاریان، بلکه دانشجویان و برخی احزاب نیز به صف مخالفان پیوسته بودند.

اعتراض‌ها ادامه داشت. در دوم آذر ۱۳۴۱ شماری از بازاریان تهران برای چندمین بار راهی قم شدند تا با علما دیدار و گفت‌وگو کنند. آنان در این سفر دو پرچم نیز همراه داشتند که روی آنها نوشته بود: مرگ بر دشمنان پست قوانین آسمانی اسلام؛ اسلام عزیز با قدرت خارق‌العاده پیش می‌رود. اهالی بازار که بی‌اطلاع از مواضع آقایان در پذیرش یا عدم پذیرش پاسخ نخست‌وزیر نبودند، در ملاقات با آیت‌الله خمینی شنیدند که در چنین موقعیتی چاره‌ای جز گردهم‌آیی و ادامه اعتراض‌ها وجود ندارد؛ و این که گنجاندن مواد ضدشرعی در طرح تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی کار «حزب علم» است. آقای خمینی گفت که «آقای علم بدانند که مردم مسلمان از پای نمی‌نشینند تا وقتی که این لایحه لغو گردد. و امروز هم اگر ساکت بنشینند، مجلس [شورای ملی] هم باز شود، ساکت نخواهند نشست و قوانین قرآن را زیر پا نخواهند گذاشت.» و سپس به اختناق حاکم بر مطبوعات اشاره کرد [که یک سطر خبر از مخالفت‌ها و اعتراض‌های همه‌گیر مردمی درج نکرده‌اند]. «مطبوعات ما را به کلی سانسور نموده‌اند. چطور می‌گویند آزادی هست؟ این چه آزادی است که علمای شیراز را به طوری محاصره کرده‌اند که رفت‌وآمد با آنها را ممنوع کرده‌اند؟ و حتی من احوالپرسی کرده‌ام از آقای شیخ بهاء‌الدین [محلّاتی] شیرازی، به او نرسیده است.»<sup>۱</sup> وی در ادامه با اشاره به سیل تلگرام‌ها و

که حاکی از وقوع آن پس از روز یادشده یا روزهای بعدی است. اما این اقدام امام خمینی در همان روزهای ارسال نامه‌های سوم آیات ثلاث/ ۲۶ و ۲۷ آبان بوده، چرا که شهربانی قم در ۲۹ آبان که لایحه چند روز پس از چاپ و توزیع پرسش و پاسخ بوده، متوجه انتشار آن می‌گردد. (اسناد ساواک، گزارش شهربانی قم، شمه ۵/۲۰۰۴، مورخ ۴۱/۸/۲۹).

۱. پس از کشته شدن مأمور اصلاحات ارضی فیروزآباد در ۲۲ آبان ۱۳۴۱، در شهر شیراز حکومت نظامی برقرار شد. رک: روزشمار ۱۵ خرداد- پاییز ۱۳۴۱، ج ۳، صص ۲۳۱ و ۲۳۷.



طومارهای مردم در مخالفت با گنجاندن امور ضدشرعی در انجمن‌های ایالتی و ولایتی گفت که دولت‌های خارجی، حتی آمریکا، در جریان این اعتراض‌ها هستند «و ما هم به گوش دنیا می‌رسانیم که ما حرف حق می‌زنیم و چیز غیرقانونی نمی‌خواهیم». آیت‌الله خمینی [چه بسا در تشریح «حزب علم»] گفت: «ما می‌دانیم که یک مشت کلیمی که خود را به صورت بهایی درآورده‌اند... می‌خواهند قرآن ما را [هم شأن دیگر..] کتب قرار دهند... دولت... خوب است وظیفه خود را بفهمد [و] این قانون را نگذارد تصویب شود که ما زیر نظر و دست یک مشت کلیمی فلسطینی و آمریکایی پایمال شویم. ما تا آخرین قطره خونی که داریم در راه دین مبین خدا و قرآن مجید خدا پایدار هستیم.» او تأکید کرد که تا امروز به طور مسالمت‌آمیز با دولت برخورد کرده‌ایم و آنچه ما می‌خواهیم این است که «همین طور که در روزنامه‌ها نوشته‌اند، دو مرتبه لغو آن را بنویسند و اعلام کنند... و اگر گوش به حرف ما ندهند، خدا نیاید آن روزی را که ما حکم صادر کنیم و به مردم بگویم که خود می‌دانید. آن وقت در این مملکت چه شود، خدا عالم است.» یکی از بازاریان حاضر پس از پایان سخنان آیت‌الله خمینی نوشته‌ای خواند که می‌گفت ما با تأسی از حسین بن علی، حریت و آزادی را از دست نمی‌دهیم و آماده‌ایم خون خود را بدهیم و توهین‌کنندگان به اسلام را از کاخ به طویله بفرستیم.<sup>۱</sup>

آیت‌الله خمینی در این روز/دوم آذر ملاقات‌کنندگان دیگری هم داشت. بعد از ظهر گروه‌هایی از طبقات گوناگون تهرانی (کارگران، دانشجویان، بازاریان، روحانیان و دیگر صنوف) برای ابراز وفاداری و پشتیبانی به ملاقات علما، از جمله آقای خمینی، آمدند. وی با اشاره به پاسخ‌های عوام‌فریبانه دولت و بی‌اعتنایی به خواست مردم و روحانیت گفت: «همان طور که مبارزه روحانیون بزرگ تهران و نجف‌اشرف و سامره موجب گردید تا مسأله تحریم تنباکو در زمان ناصرالدین شاه عملی گردد و معاهده دولت ایران با رژی لغو شود و بر اثر اقدامات آنها بود که مشروطیت ایران به دست آمد، در این مبارزه اخیر هم [که] روحانیون داخل و خارج ایران در پیش گرفته‌اند و با اکثریت مردم مسلمان که وفاداری خود را به مراجع تقلید اظهار داشته‌اند، ان‌شاءالله پیروز خواهیم شد.» نکته دیگری که آیت‌الله خمینی در این دیدار بر آن تأکید کرد این بود که اگر دولت بخواهد تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را برای تبدیل کردن به قانون، به مجالسی که در آینده گشایش خواهند یافت، ارائه کند، «حق داریم از نفوذ قانونی خود که همان

۱. اسناد ساواک، گزارش شهربانی قم، بی‌شمه، مورخ ۴۱/۹/۲؛ همان، شمه ۵/۲۰۲۳، مورخ ۴۱/۹/۲؛ صحیفه امام، ج

پنج نفر علماء طراز اول برای [تصویب نهایی قوانین است، استفاده کنیم.] تالوایح و قوانین دولت به تصویب علما نرسد... رسمیت نخواهد داشت.<sup>۱</sup>

### عقب‌نشینی دوم

علم در پنجم آذر ۱۳۴۱ با فرستادن تلگرامی برای آقایان شریعتمداری، مرعشی نجفی و گلپایگانی خبر داد که «موضوع انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی در جلسه هیأت دولت مطرح گردید. اطلاعاً به استحضار عالی می‌رساند که بدون تجدیدنظر تصویب‌نامه مورخ ۱۳۴۱/۷/۱۴ موضوع انجمن‌های ایالتی و ولایتی قابل اجرا نخواهد بود.»<sup>۲</sup> فردای آن روز برخی جراید به نقل از یک مقام دولتی خبر کوتاهی چاپ کردند که می‌گفت «طبق تصویب هیأت وزیران مقرر شد که تصویب‌نامه مربوط به انجمن‌های ایالتی و ولایتی که محتاج اصلاحاتی بود، مورد تجدیدنظر واقع شود. به این صورت، قبل از تجدیدنظر تصویب‌نامه مزبور، قابل اجرا نخواهد بود.»<sup>۳</sup>

آیا علمای قم پس از دومین پاسخ نخست‌وزیر نشستی برای بررسی، موافقت یا مخالفت با آن داشتند؟ روشن نیست؛ اما روشن است که مردم، رضایت یا سکوت برخی از ایشان را پیروزی تلقی کرده، بار دیگر اقدام به چراغانی و جشن کردند. گروهی که با مزاج سیاسی آیت‌الله خمینی آشنا بودند، برای دریافت دیدگاه او راهی خانه‌اش شدند. شاید این یادمانده مربوط به آن بعدازظهر باشد. «عصری دیدیم مردم چراغانی‌ها را جمع‌آوری می‌کنند. قضیه چیست؟ گفتند: حاج آقا روح‌الله می‌فرمایند که این اقدام رژیم هنوز کامل نیست. مجدداً شب برای نماز به منزل ایشان رفتیم. پس از نماز فرمودند: در قانون اساسی و در مشروطیت ایران، مطبوعات رکن چهارم است؛ به منزلهٔ سند کارهایی است که در مملکت انجام می‌شود. همان طور که هر کسی خانه، باغ و ماشینی دارد، سند هم دارد؛ به همین دلیل، می‌تواند بگوید من مالک آن چیز هستم. ملت هم زمانی می‌تواند به چیزی استناد کند که سندش دستش باشد. اگر اینها، آن روز، آن چیزی را که تصویب کردند، و در روزنامه‌ها و جراید چاپ کردند، امروز آن

۱. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شمه د-۳۱۱/۱۰۹۴/۲، مورخ ۴۱/۹/۳؛ آیت‌الله العظمی سیدشهاب‌الدین

مرعشی نجفی... ج ۱، صص ۲۳ و ۲۴. متن سخنان یادشده امام خمینی در صحیفه امام نیامده است.

۲. روزشمار ۱۵ خرداد- پاییز ۱۳۴۱، ج ۳، ص ۲۹۴.

۳. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۰۹۶۰ (۶ آذر ۱۳۴۱)، ص ۲۰.

را کنار گذاشته‌اند، باید در جراید چاپ کنند. چرا که ممکن است یک سال بعد، وقتی که آنها از آسیاب افتاد، بخواهند دوباره عمل کنند. اگر مدرکی در دست مردم باشد، دیگر نمی‌توانند از نظرشان بازگردند.»<sup>۱</sup>

این روزها نبض مخالفت‌ها در تهران تندتر می‌زد. چهار تن از روحانیان طراز اول پایتخت / آیات‌الله سیداحمد خوانساری، سیدمحمد بهبهانی، محمدرضا تنکابنی و محمدتقی آملی در اطلاعیه‌ای از مردم دعوت کرده بودند صبح روز پنج‌شنبه، هشتم آذرماه، در مجلس دعایی که از نُه صبح در مسجد سیدعزیزالله بازار برپا می‌شود شرکت کنند. پشت بند این اعلان، جامعه روحانیت تهران نیز با یکصدوچهارده امضاء همین درخواست را از مردم کرد.<sup>۲</sup> هیچ ابهامی در چرایی برگزاری این مجلس برای دولت نبود. می‌دانست که ندادن جواب سر راست در تصحیح یا لغو تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و اعلام نکردن آن در جراید، باعث این گردهم‌آیی اعتراض‌آمیز است. سخنرانی‌های آقای محمدتقی فلسفی در روزهای منتهی به هشتم آذر به اندازه‌ای مردم تهران را هیجان‌زده کرده بود که دولت نتواند بی‌اعتنا از کنار اجتماع پیش رو بگذرد. خبر تعطیلی بازار تهران از صبح پنج‌شنبه، هم‌زمان با شروع مراسم، نیز دولت را بیش از پیش به نشان دادن واکنشی زود واداشت. این واکنش در واپسین دقایق شب چهارشنبه / هفتم آذر رخ داد. تلفنی و حضوری سراغ چهار تن از علمای تهران / آقایان خوانساری، بهبهانی، تنکابنی و آملی را گرفتند و گفتند که دولت تصمیم گرفت تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را اجرا نکند.<sup>۳</sup> دولت از یادشدگان خواست مراسم فردا در مسجد سیدعزیزالله را لغو کنند. پذیرفتند. گفت باید امضا بدهید که مجلس فردا برگزار نمی‌شود. دادند.<sup>۴</sup>

«مأموران او آخر شب ابتدا رفتند از آقایان بهبهانی و خوانساری و آملی امضاء گرفتند. موقعی که به منزل پدرم [= تنکابنی] آمدند، تقریباً ساعت یک بعد از نصف شب بود. پدرم خواب بود. آنها در زدند و آمدند و داخل شدند. پدرم را بلند کردند و گفتند آقا با این که شما نمی‌بینید در اینجا امضا بکنید. ایشان هم به هوای دست خودش امضایی کرد و «الاحقری» نوشت و یک چیز دیگر.»<sup>۵</sup>

۱. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، ص ۲۹۶.

۲. سه سال ستیز مرجعیت شیعه (۱۳۴۱-۴۳)، ص ۱۷۲.

۳. روزشمار ۱۵ خرداد- پاییز ۱۳۴۱، ج ۳، ص ۳۰۳.

۴. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ج دوم، ۱۳۷۴ش، ص ۵۲.

۵. خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، ص ۲۴۴.

دولت شبانه اطلاعیه‌ای تهیه کرد و خبر لغو مراسم را در نخستین ساعات صبح هشتم آذر در بازار و اطراف بازار به در و دیوار چسباند. «ما که تا ساعت ۱۱ شب مشغول بلندگو کشیدن و برنامه‌ریزی بودیم، صبح روز پنج‌شنبه وقتی ساعت ۷ صبح به بازار آمدیم، دیدیم کاغذهایی که اندازه آن ۶۰×۵۰ بود روی در مغازه‌ها و مسجد چسبانده بودند.»<sup>۱</sup> مردم که از عملیات شبانه دولت در لغو مراسم آگاه نبودند، رفته‌رفته در مسجد سیدعزیزالله اجتماع کردند. چندین بار با بلندگوهای سوار شده از حاضران خواسته شد بازگردند؛ اجرای تصویب نامه لغو شده است، اما مردم به درستی موضوع شک داشتند و نمی‌رفتند. از آقای فلسفی خواسته شد به مسجد آمده، تردید مردم را برطرف کند. آمد. «در آغاز سخن از مردم تشکر کردم و به جمعیت حاضر گفتم: درود به شما؛ درود به احساسات شما؛ درود به عواطف شما و درود به ثبات و استقامت شما. همین استقامت موجب شد که دیشب دولت به آقایان مراجع قم و تهران خبر لغو تصویب‌نامه را اطلاع دهد... در پایان صحبت‌هایم از مردم خواستم مسجد را ترک کنند.»<sup>۲</sup> آیت‌الله سیدمحمد بهبهانی خبر لغو تصویب‌نامه را شب پنج‌شنبه به آگاهی آیات قم رساند. پیش از ظهر پنج‌شنبه هم نخست‌وزیر آن را به علماء قم تلگراف کرد.<sup>۳</sup> آیت‌الله خمینی توانست فقط نظر آقای شریعتمداری را با خود همراه کند؛ این که هر چند مفاد اطلاعیه دولت قانع‌کننده است، اما تا زمانی که در مطبوعات به چاپ نرسد، نباید کار را تمام شده دانست.<sup>۴</sup> استدلال‌های او نتوانسته بود نظر آقایان گلپایگانی و مرعشی نجفی را به این موضوع جلب کند. آقای گلپایگانی با انتشار متنی اعلام کرد که «دولت... به پیروی از منویات ملوکانه، با احترام از تذکرات علماء اعلام و افکار عمومی، حسن نیت خود را اظهار و رفع نگرانی مسلمین را نموده‌اند.»<sup>۵</sup> گویا آقای مرعشی نجفی نیز با همین مضمون اطلاعیه‌ای منتشر کرد.<sup>۶</sup> بار دیگر برخی مغازه‌داران پرچم نصب کرده، چراغانی کردند. اما در همان زمان این سخن نیز به گوش می‌رسید که آقای خمینی هنوز قانع نشده است. مأموران شهربانی قم دیدند که برخی طلاب

۱. خاطرات حاج‌احمد قدیریان، به کوشش: سیدحسین نبوی و محمدرضا سرابندی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳ش، ص ۶۹.

۲. خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، ص ۲۴۵.

۳. نهضت روحانیون ایران، ج ۳، ص ۱۵۷.

۴. همان‌جا.

۵. روزشمار ۱۵ خرداد- پاییز ۱۳۴۱، ج ۳، ص ۳۱۱.

۶. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ص ۱۸۹.

«طرفدار خمینی اعلامیه‌های آیات فوق‌الذکر را از دیوارها کنده و پاره می‌نمودند.»<sup>۱</sup> آقای خمینی لحظات سختی را تجربه می‌کرد. از یک سو نمی‌خواست آسیبی به یکپارچگی سران روحانی قم برسد، از سوی دیگر می‌خواست پایداری مرجعیت دینی را در برابر رفتارها و تصمیمات غیردینی حکومت، با تمام توان به نمایش بگذارد. اگر این پایداری، آن هم در گام نخست، با تزلزل همراه می‌شد، در رویارویی‌های بعدی به شکست می‌انجامید.

### آخرین عقب‌نشینی

گویا منابع دولتی در پیغام پسغام‌های اخیر خود به روحانیان گفته بودند که خبر لغو تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی روز پنج‌شنبه/ هشتم آذر ۱۳۴۱ رسماً اعلام می‌شود، اما نه از رادیو صدایی شنیده شد و نه در جراید خبری به چشم خورد. واکنش برخی از علمای قم که حکایت از پایان ماجرا می‌کرد، در خاموش کردن اعتراضات همگان مؤثر نبود. روز جمعه/ نهم آذر، بار دیگر گروه‌هایی از طبقات مختلف مردم، به ویژه بازاریان، راهی قم شدند تا شنوای سخنان آیت‌الله خمینی باشند. این گروه پس از اجتماع در مسجد اعظم و همراه کردن حدود سیصد طلبه علوم دینی، با به دست داشتن پرچم‌هایی، از طریق خیابان‌های موزه و ارم راهی خانه آقای خمینی شدند. شعاری که مأموران شهربانی از زبان اینان گزارش کردند این جمله بود: مخالفین قرآن محکوم به فنا هستند. دانشجویانی که همراه جمعیت آمده بودند، با دیدن چهره میزبان گریستند؛ گویی شوق دیدارشان سرآمده بود؛ و شنیدند: «چرا گریه می‌کنید؟ دشمنان تان باید گریه کنند. بنشینید.»<sup>۲</sup> در ابتدا سرپرست دیدارکنندگان گفت که دولت قول داده بود خبر لغو لایحه را در رادیو و روزنامه‌ها بدهد، اما نداد و نسبت به آقایان علما بدقولی کرد. ما آمده‌ایم کسب تکلیف کنیم. آقای خمینی نیز گفت که با توجه اعلام لغو تصویب‌نامه توسط دولت و گرفتن امضاء از علمای تهران برای لغو مراسم مسجد سیدعزیزالله «مشکوک شده‌ایم که اینها شاید از طرف دولت‌های آمریکا یا انگلستان و یا روسیه تهدید یا تطمیع شده‌اند.» او خطاب به دولت افزود [اگر نمی‌توانید جوابی به آنها بدهید] «به ما بگویید تا ما به آنها جواب بدهیم. ما غیر از حرف حساب و قانون چیز دیگری نمی‌گوییم. ما می‌گوییم همین لغو لایحه را در جراید و رادیو اعلام کرده و خیال یک مشت مسلمان را راحت کنید.»

۱. استاد ساواک، [گزارش شهربانی قم]، سند شمه ۵/۲۰۸۵، مورخ ۴۱/۹/۹.

۲. خاطرات حاج‌احمد قدیریان، ص ۷۶.

آیت‌الله خمینی سپس با آگاهی به این که گفته‌هایش به وسیله مأموران مخفی حاضر در جلسه به مقامات بالای مملکت می‌رسد، ادامه داد: «من به اعلی حضرت همایونی پیام می‌دهم که به دولت دستور بدهد که لغو لایحه را در جراید و رادیو اعلام کنند. چنانچه اعلام نکنند موقعیت خوب نیست، و اگر مردم این دفعه عصبانی بشوند ما جلو آنها را نمی‌توانیم بگیریم، و بلکه سرنیزه‌ها هم جلو آنها را نمی‌توانند بگیرند؛ و اگر درست نشود من خودم به تنهایی راه می‌افتم، و هر چه پیش آمد بیاید. به علم بگوئید این قدر لجاجت نکند و با خودپسندی و از روی هوا و هوس با سرنوشت یک مشت مردم مسلمان بازی نکند.»<sup>۱</sup>

تهرانی‌هایی که برای کسب تکلیف به قم آمده بودند، با این آهنگ که تا درج خبر لغو انجمن‌های ایالتی و ولایتی در مطبوعات، اعتراض‌ها ادامه خواهد داشت، به پایتخت بازگشتند، آنان پیام‌هایی نیز از سرپرستان حوزه علمیه قم و آیت‌الله خمینی گرفته بودند که بر همین موضوع تأکید می‌کرد. این پیام‌ها همان روز به دست آقای فلسفی رسید. او در مسجد ارک سخنرانی داشت.<sup>۲</sup> پیام‌ها را یک به یک برای حاضران خواند، تا این که نوبت پیام آیت‌الله خمینی رسید. آن شب سیدعلی خامنه‌ای در مسجد ارک بود. دید که با برده شدن اسم آقای خمینی «مردم کاملاً هوشیارانه بنا کردند گوش دادن.» در ابتدای این پیام آمده بود که «دولت به قول و قراری که با علما گذاشته بود که [لغو] تصویب را در رادیو و جراید اعلام [کند] عمل نکرد.» در میانه‌های پیام از مردمی خبر داده شده بود که آماده‌اند در راه حفظ قرآن کشته شوند. «عده‌ای به من اظهار کردند ما حاضریم تا کشته شویم. من گفتم اگر دیدیم قرآن‌مان در خطر است خودمان جلو می‌رویم، نمی‌گذاریم مردم جلو بروند. بگذارید تا کشته شویم بعد قرآن‌مان از بین برود.» در اواخر پیام نیز پیش‌بینی‌هایی مطرح شده بود: «اگر یک روز ملت با حالت عصبانی از خانه خارج شود مطلب صورت دیگری پیدا خواهد کرد. آن روز است که سرباز به نفع اسلام سرنیزه بیندازد و ژاندارم تفنگ را. آن روز است که دیگر نه کاخی برای علم باقی خواهد ماند و [نه] کاخی مرتفع‌تر از آن.»<sup>۳</sup>

پیام شور عجیبی در مسجد افکند. سیدعلی خامنه‌ای می‌گوید: «ایشان در آخر نامه [به عربی

۱. اسناد ساواک، [گزارش شهربانی قم]، بی‌شمه، مورخ ۴۱/۹/۹؛ همان، شمه ۵/۲۰۸۵، مورخ ۴۱/۹/۹؛ صحیفه امام، ج ۱، صص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۲. نهضت روحانیون ایران، ج ۳، ص ۱۵۸.

۳. صحیفه امام، ج ۱، صص ۱۰۳ تا ۱۰۷.

دعاهایی نوشته بودند که با سوره فیل به پایان می‌رسید. در ابتدای نامه هم این سوره را مطلع قرار داده بودند. [مردم به قدری به هیجان آمده بودند از این نامه که وقتی آقای فلسفی می‌گفت به اصحاب الفیل، [واژه] فیل را همه مردم با هم می‌گفتند. الم يجعل کیدهم فی تضلیل، مردم با همدیگر می‌گفتند: تضلیل... یک حرکت، سرود همگانی در مسجد ارک این نامه به خود گرفت و غوغایی بود...<sup>۱</sup>

خواستی که آیت‌الله خمینی از ابتدا بر آن پافشاری کرده بود، برآورده شد. شنبه/ دهم آذر ۱۳۴۱ روزنامه‌ها در صفحه نخست خود از قول نخست‌وزیر نوشتند که تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی اجرا نمی‌شود.<sup>۲</sup> عَلم در توضیح علت لغو تصویب‌نامه به «اعتراض آقایان و علماء اعلام» اشاره کرد و گفت که می‌خواستیم با اجرای سیاست عدم تمرکز، اختیارات بیشتری به استانها بدهیم و با تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی مردم در آبادی شهرهایشان سهیم شوند. آیت‌الله خمینی در پیام اخیرش به این موضوع هم اشاره کرده بود: «استان‌های این کشور را که باید مسلمانان حفظ و اداره نمایند، این‌ها می‌خواستند با تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و الغای شرط اسلام از رأی‌دهنده و انتخاب شونده... به دست غیرمسلمانان مانند یهودیان بهایی [شده] بسپارند... آن روز است که خطرهای بزرگی متوجه می‌شود؛ نه تنها اسلام و قرآن حفظ نخواهد شد، بلکه تمام حیثیات شما خواهد رفت؛ اقتصادیات، بازار، ذخایر مملکت، همه و همه خواهد رفت.»<sup>۳</sup>

پیش از واکاوی واکنش آیت‌الله خمینی به آخرین عقب‌نشینی دولت، خوب است به چند نتیجه برآمده از این نهضت اشاره شود:

۱. نهضتی که از شانزدهم مهرماه ۱۳۴۱ با اعتراضیه‌های مکتوب علمای قم به محمدرضا پهلوی آغاز شد، خیلی زود جبهه‌ای مردمی یافت. این جبهه از شروع حرکت تا اوایل آذرماه آن سال، هم در کمیت/ گرویدن طبقات گوناگون به نهضت، و هم در کیفیت/ پافشاری در رسیدن به نتیجه، رشد کرد. می‌دانیم که این بالندگی بدون حضور سیاسی آیت‌الله خمینی پدید نمی‌آمد. او آغازگر، گستراننده، و پایان‌ده این نهضت بود؛ و اگر مردم از نقشه راه او پیروی نمی‌کردند، این حرکت ۵۵ روزه به پیروزی نمی‌رسید.

۱. شرح اسم، ص ۱۰۵.

۲. روزنامه اطلاعات، شه ۱۰۹۶۳ (۱۰ آذر ۱۳۴۱)، صص ۱ و ۱۷.

۳. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۰۴.

۲. این نهضت نام آیت‌الله خمینی را از حوزه کوچک درس بیرون برد و در میان مردم، کوچه‌ها و طبقات گوناگون پراکند. آوازه کسی که مراسم دوری از هر نام و ننگی بود، اینک بر سر زبان‌ها افتاده بود. دیدگاه‌های کسی که چهل سال سر در کتاب داشت، اینک هواخواه پیدا کرده بود. مدرس شاگردپرور، اما گوشه‌نشین، که هر هواداری را از خود رانده بود، اینک از شهرهای دور و نزدیک، هواداران به هوای دیدارش راهی قم شده بودند.

۳. آیت‌الله خمینی، آشنا به ظرایف حقوقی و به پیچ و خم مصوبات و چگونگی تصویب و الغای آنها، اعلام کرده بود از آن‌جا که این مصوبه در هیأت دولت تصویب شده است، لغو آن نیز باید توسط هیأت دولت اعلام شود؛ سخنان نخست‌وزیر پایان‌بخش موضوع نیست. او اصرار داشت لغو مصوبه رسماً در رسانه‌ها اعلام گردد و تلگرام علم به علما ارزش حقوقی ندارد.

۴. دولت بی‌میل نبود در اعتراضاتی که روحانیون حوزه علمیه قم به راه انداختند و به سراسر کشور سرایت دادند، مخالفت با اصلاحات ارضی نیز گنجانده شود. این قانون در حال اجرا بود و می‌توانست روستاییان ذی‌نفع را علیه مخالفان به واکنش وادارد. راهبرد روحانیان دست‌اندرکار، به ویژه آیت‌الله خمینی، ایستادن در برابر اصلاحات ارضی نبود.<sup>۱</sup>

## پایانی برای آغاز

آیت‌الله خمینی فردای لغو تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در پیامی به مردم از آنان تشکر کرد و گفت که این «قیام عمومی دینی شما موجب عبرت برای اجانب گردید». اما نکته‌ای هم به آن افزود: «لازم است متذکر شوم که مسلمین باید بیش از پیش بیدار و هوشیار بوده، مراقب اوضاع خود و مصالح اسلام باشند و صفوف خود را فشرده‌تر کنند که اگر خدای نخواست دست‌های ناپاکی به سوی مقدسات آنها دراز شود قطع کنند».<sup>۲</sup> این پیام چاپ و در میان مردم توزیع شد. او در دیدارهای بعدی‌اش تذکری هم به روحانیان داد و گفت که لازم نیست مرتب این پیروزی را به رخ بکشید و بالای منابر من من کنید؛ «خواست خدا بود که پیروز شدیم».<sup>۳</sup> در دیدارهای خصوصی‌تر گفت که «اول کار است. اینها برنامه‌هایی دارند. این یک

۱. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، صص ۱۶۸ تا ۱۷۲.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۱۲.

۳. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۲۵۶.



محکمی بود که انجام دادند.» توصیه کرد که جوانان را آگاه کرده، آماده نگه دارید تا در اقدامات بعدی از همراهی آنان برخوردار شویم. صاحب این خاطره گفته است که یک جعبه شیرینی هم برای تبریک این پیروزی با خود از تهران آورده بودیم. «گفت: این چیست؟ ... گفتیم: حاج آقا... شیرینی است... خندید و گفت که شما خیلی خوش باور هستید!... گفتیم: ... به هر اسمی که می خواهید... بپذیرید. هیچی نگفت و ما از در [خانه] بیرون آمدیم.»<sup>۱</sup>

آیت الله خمینی در روز صدور پیام تشکر از مردم / یازدهم آذرماه ۱۳۴۱ بر سر جلسه درس حاضر شد و کار تدریس خود را پی گرفت. اما پیش از شروع مباحث علمی، سخنانی درباره آنچه که در پنجاه شصت روز پشت سر، گذاشته بود برای شاگردانش ایراد کرد که مبتنی بر یافته‌هایش از تاریخ اسلام و تاریخ معاصر بود. او با آوردن نمونه‌هایی از دوران همکاری حضرت علی علیه السلام با خلفا و سپس قیام در برابر معاویه، ایستادگی میرزای بزرگ / میرزا محمدحسن شیرازی مقابل امتیازی که دولت وقت به یک شرکت خارجی داده بود، اقدامات میرزای کوچک / میرزا محمدتقی شیرازی در حفظ استقلال عراق، گفت که «همیشه علما و زعمای اسلام، ملت را نصیحت به حفظ آرامش می کردند... [اما] روزی که ببینند اسلام در معرض خطر است... اگر با نشر مطالب شد، با گفت و گو شد، با فرستادن اشخاص شد، فبها، و اگر نشد ناچار هستند قیام و اقدام کنند.» و از خودش نیز مثال زد و با اشاره به خبری که پیش از برپایی مراسم دعا در مسجد سیدعزیزالله تهران به او رسیده بود، خبری که می گفت دولت می خواهد مقاومت کند و [علیه مردم و علما وارد عمل شود] گفت که «من تصمیم آخر را ضمن ابتهال به خداوند متعال گرفتم و به هیچ کس هم نگفتم. ولكن خداوند بر دولت و شاه و ملت منت گذاشت. اگر خدای نکرده جسارتی به علمای تهران شده بود، من یک تصمیم خطرناکی گرفته بودم.» و از این که چنین قضیه همه گیری بدون درگیری و ریخته شدن یک قطره خون به پایان رسید ابراز خشنودی کرد و افزود که این نبود مگر به پشتوانه روحانیت و راه مسالمت آمیزی که در پیش گرفته بود؛ و از این که دولت ارزش این نیروی بزرگ را که پشتیبان استقلال مملکت است نمی داند، ابراز تأسف کرد. «مذهب علما، استقلال است.» آیت الله خمینی از قدرت روحانیون هم گفت؛ قدرت کسانی که قلبشان به عالم غیب گره خورده و در بند آمال دنیا نیستند؛ قدرتی که شکست در آن راه ندارد، چرا که «تو متصل به خداوندی [و] خدا شکست نمی خورد.» سپس توصیه کرد که حق نیست به دولت ناسزا گفته شود. «شما بزرگتر از این هستید که حرفی که

مناسب شما نیست بزنید. از امروز مشغول کار خودمان هستیم... باز اگر دیدیم شیطان از خارج متوجه مملکت ما شد، ما همین هستیم و دولت همان و ملت همان.»<sup>۱</sup>

### در دیدار با مقامات امنیتی قم

شناخت از آیت‌الله خمینی در عرصه اجتماع و سیاست، در زمانی کمتر از دو ماه، زیر و رو شده بود؛ چه در میان مردم، به واسطه آشکار شدن روح مبارزاتی‌اش، و چه در بین حاکمان، به دلیل چگونگی پنجه‌اندازی‌های سیاسی‌اش. اگر در تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی، مواد متعارض با اصول مذهبی گنجانده نمی‌شد، این شناخت در چنین زمان کوتاهی به دست نمی‌آمد. حوادث اجتماعی دیگری که پیش از این قضیه دامن‌گیر مملکت گردیده بود، هرگز نتوانسته بود نام او را از پَسَله خود خواسته گمنامی بیرون بکشد. زمین‌لرزه مهیب بویین‌زهرادر شهریور ۱۳۴۱، موجب یاری خواستن از همه نهادها و سازمان‌های دولتی و مردمی، از جمله حوزه علمیه قم شده بود. این نهاد علمی مردمی با پول (کمک نود هزار تومانی آقای سیدکاظم شریعتمداری)، فتوا (اجازه کمک به زلزله‌زدگان از سهم امام زمان علیه‌السلام توسط آقای سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی) و دیگر اقدامات (گشایش حساب در بانکها برای دریافت کمک‌های مردم توسط آقای سیدمحمدرضا گلپایگانی) به یاری آسیب‌دیدگان شتافته بود. اما آنچه از آقای خمینی سر زده بود، فقط اهداء چند دست لحاف و تشک بود. او نه موونه‌ای برای مشارکت در چنین رخدادهایی داشت و نه تمنایی برای رسیدن به جایگاهی که فراهم‌کننده چنین نقشی برایش باشد. اینک که بدون اسباب و لوازم مرسوم، گفتار و کردار آیت‌الله خمینی صحنه‌ریایی می‌کرد، گروهی از هر صنف و پیشه‌ای، تعصب دین‌داری او را با تعصب نامداری اشتباه گرفتند. گفتند که او از فرصت طرح انجمن‌های ایالتی و ولایتی نردبانی برای بالا رفتن خود ساخت. این برداشت را نباید برای آنان که از دیدگاه‌های آقای خمینی بی‌خبر بوده، یا توان درک جهانی که او در آن بسر می‌برد نداشتند، غیرطبیعی دانست. اینان نه از گذشته دنیاگریز او، که بر بنیاد فنا در ذات احدیت بنا شده بود، آگاه بودند و نه از باور استوارش به «قیام‌لله». و حتماً جملات پنهان مانده او را در کتابخانه وزیری یزد نخوانده بودند که اصلاح دو جهان/ دنیا و آخرت جز با «قیام برای خدا» ممکن نخواهد شد، و افساد دو جهان جز با «قیام برای نفس» صورت نمی‌پذیرد. برای این گروه، گام نهادن او در راه اصلاح دو جهان، پی‌جویی نام و ننگ

۱. صحیفه امام، ج ۱، صص ۱۱۳ تا ۱۲۱.

ترجمه می‌شد. هر چه بود، دیگر نمی‌شد آیت‌الله خمینی را ندید! و حالا، رئیس ساواک قم، حسن بدیعی، و رئیس شهربانی شهر، سیدحسین پرتو، آمده بودند تا دیدگاه‌های او را، نه از روی اطلاعیه‌های زیرزمینی، بلکه از زبان خودش بشنوند.

آن روز، بیستم آذر ۱۳۴۱ بود. این دو مقام امنیتی و انتظامی قم که به دستور بالاسران در خانه آقای خمینی حاضر شده بودند، شنیدند که «دولت و ملت بایستی یکی باشند تا اگر رفتاری و پیش‌آمدهایی که برای دولت و مملکت پیش می‌آید، مردم از دولت پشتیبانی نمایند... اگر جدا شدند، ملت از رفتاری دولت خشنود می‌شود و مردم از مالیات و کار می‌دزدند، ولی هر گاه یکی باشند، مردم گلیم زیر پای خود را در موقع لزوم می‌فروشند و به دولت می‌دهند تا رفع نیاز دولت بشود.» او با اشاره به اظهارات اخیر نخست‌وزیر مبنی بر این که عده‌ای مانع اصلاحات هستند گفت که اگر منظور علم، روحانیان هستند، بدانند که ما پشتیبان اصلاحات هستیم. «هر آینه دولت کارخانه بسازد و فرهنگ را تقویت نماید و زراعت را با اصول جدید ترویج دهد، و یا در پیشرفت صنعت و طب و بهداشت اقدام نماید، ما از دولت پشتیبانی می‌کنیم و کمک هم می‌نماییم. کدام آخوندی مخالف این‌گونه امور اصلاحی است؟»

آقای خمینی نظر دو مقام امنیتی حاضر را به موضوعی که پیش از این یادآوری کرده، و آن را خطری برای کیان مملکت و استقلال آن دانسته بود، جلب کرد و گفت که سازمان بهائیت ایران و مراکز تبلیغی اقتصادی وابسته به آن، کانون‌های جاسوسی هستند. و برای نمونه، تلویزیون و کارخانه پرسی کولا را نام برد که به دست یک بهایی / حبیب ثابت بنیانگذاری شده‌اند. او تأکید کرد که این فرد با تأسیس بنگاه‌های بازرگانی بزرگ، نبض اقتصاد را در دست گرفته است. روشن نیست واکنش رؤسای ساواک و شهربانی قم، که یکی از کارهای ذاتی‌شان کشف عوامل بیگانه و جاسوس‌هاست، از شنیدن این جملات چه بوده است!

آیت‌الله خمینی در ادامه با اشاره به در پیش بودن سالگرد ۱۷ دی، روز کشف حجاب، و نیز رسیدن خبرهایی که می‌گوید قرار است شماری از زنان نسبت به لغو تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی تظاهرات کنند و «تلویزیون متعلق به یک دسته اقلیت منفور [بهایی]» آن را نشان دهد، گفت: «از همین حالا عده‌ای از اهالی تهران و شهرستان‌ها به ما مراجعه نموده‌اند که اگر چنین عملی صورت گیرد، ما هم در همان روز عکس‌العمل نشان خواهیم داد و مجلس یادبودی برای کشته‌شدگان مسجد گوهرشاد می‌گیریم.» گفتنی است تشکل‌های زنانه‌ای که در این زمان فعال بودند، همگی آبشخور دولتی داشتند. سازمان زنان طرفدار حقوق بشر، سازمان

زنان زرتشتی، شورای زنان ایران، انجمن معاونت زنان، اتحادیه زنان حقوق‌دان ایران، جمعیت راه نو، انجمن بانوان فرهنگی، انجمن دوشیزگان و بانوان و ... زیر عنوانی به نام «شورای عالی جمعیت‌های زنان» جمع شده بودند و اشرف پهلوی رئیس آن بود. این گروه‌ها روز هفدهم دی هر سال گردهم‌آیی‌هایی داشتند که به واسطه حضور فرح دیبا، همسر شاه؛ اشرف پهلوی؛ و زنان دولتمردان و دولتمندان، تبدیل به مجلس نمایش پالتو پوست، کیف و کفش و چهره‌آرایی می‌شد؛ مضاف بر این که با اجرای برنامه‌هایی چون اپرا و نمایش‌های غیربومی، نشانی از زن اصیل ایرانی در آن به چشم نمی‌آمد. اینان بر سر قبر رضاشاه نیز حاضر شده، جهت اقداماتی که برای کشف حجاب کرده بود، ادای احترام می‌کردند. آیت‌الله خمینی به مقامات حاضر در خانه‌اش گفت که «مراسم روز ۱۷ دی را بیش از آنچه که هست جلوه ندهند و مردمی که اعصاب‌شان [از به درازا کشیدن لغو تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و تظاهرات احتمالی زنان در این روز] تحریک شده، به وسیله تلویزیون بهایی‌ها تهییج نمایند»<sup>۱</sup>

روزنامه‌ها روز ۲۶ آذر ۱۳۴۱ نوشتند که بنا بر تصمیم شورای عالی جمعیت‌های زنان، در اعتراض به لغو تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی از برپایی جشن این روز [= احتمالاً تظاهرات] خودداری خواهد کرد.<sup>۲</sup>

## نیاز حکومت به انتخابات

اجرای طرح اصلاحات ارضی که حدود یک سال از آغازش می‌گذشت، جدا از این که با چه محتوایی در حال انجام بود، زمینه تبلیغاتی زیادی برای شاه فراهم کرده بود. ستایش عمده آمریکا از او در سفری که بهار ۱۳۴۱ به آن کشور کرد، مربوط به اصلاحات ارضی بود. اما این کافی نبود. باید اقدامات دیگری که حکایت از گریز بیشتر از خطر کمونیسم داشت انجام می‌گرفت. تکلیف طبقه دهقان تا حدودی روشن شده بود. اینک نوبت کارگران بود؛ دومین طبقه مورد نظر کمونیسم. در این‌جا دولت با تصویب‌نامه‌ای کارگران را در سود کارخانه‌ها

۱. همان، صص ۱۲۲ تا ۱۲۴.

۲. روزنامه اطلاعات، شم ۱۰۹۷۶ (۲۶ آذر ۱۳۴۱)، ص ۷. در این خبر آمده بود که این تصمیم در نشست روز ۱۹ آذر گرفته شده است. این احتمال هست که تاریخ این تصمیم را به روزی پیش از روز ۲۰ آذر عقب رانده باشند، تا نشان دهند گرفتن این تصمیم در اثر مذاکره امام خمینی با مقامات امنیتی قم نبوده است. البته در این روز گروهی از زنان در اعتراض به لغو تصویب‌نامه با لباس سیاه بر سر قبر رضاشاه حاضر شدند و در دو سخنرانی ایراد شده نسبت به این موضوع شدیداً اعتراض کردند. (همان، شم ۱۰۹۹۳ (۱۷ دی ۱۳۴۱)، ص ۱۳)

سهیم کرد و آنان را در منافع حاصل از تولید بیشتر شریک نمود.<sup>۱</sup> هر چند سازوکار این طرح چندان مشخص نبود و ابهاماتی در اجرای آن وجود داشت، اما صدایش می‌توانست در جمعیت خاطر طراحان اصلاحات مفید واقع شود. سپاه دانش نیز در شرف تأسیس بود تا به جنگ بی‌سوادی در روستاها برود. گفتنی است اینها نیز کافی نبود. نیاز مبرم حکومت به برگزاری یک انتخابات جدید، غیر از انتخابات مجلس شورای ملی، بود؛ تحرکی که نشان‌دهنده مشارکت بدیع و نوظهور مردم باشد؛ نمایانگر چهره مردمی اصلاحات در دست اقدام. این نیاز می‌توانست در تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی برآورده شود، اما با شکست آن، اقدام دیگری باید جایگزین آن می‌شد. شاه در پی به دست آوردن سندی بود که پایش را مردم مهر کرده باشند؛ هر چند این سند چندان هم اصالت نداشته باشد.

کنگره تعاون روستایی یا کنگره دهقانان ایران روز سه‌شنبه ۱۸ دی ۱۳۴۱ در تهران گشایش یافت. دو هزار و ۹۰۰ روستایی برای شرکت در این گردهم‌آیی از نقاط گوناگون به تهران آورده شده بودند. محمدرضا پهلوی در دومین روز برگزاری کنگره حاضر شد و به حاضران گفت که می‌خواهد اصول ششگانه‌ای را که زمینه‌ساز سعادت ملت ایران است، از طریق مراجعه به آراء عمومی به تصویب برساند: ۱. الغاء رژیم ارباب و رعیتی با تصویب اصلاحات ارضی؛ ۲. تصویب لایحه قانونی ملی کردن جنگل‌ها در سراسر کشور؛ ۳. تصویب لایحه قانونی فروش سهام کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی؛ ۴. تصویب لایحه قانونی سهیم کردن کارگران در منافع کارگاه‌های تولیدی و صنعتی؛ ۵. لایحه اصلاحی قانون انتخابات؛ ۶. لایحه ایجاد سپاه دانش به منظور تسهیل اجرای قانون تعلیمات عمومی و اجباری. او در خلال سخنان خود به دو اصل ۲۷ قانون اساسی و ۲۶ متمم قانون اساسی اشاره کرد و گفت که این مواد اجازه چنین کاری را به او می‌دهد.<sup>۲</sup> شاه چندان بی‌راه نمی‌گفت، اما برداشت او از این دو اصل ناقص و یک طرفه بود. در اصل ۲۷ قانون اساسی حق انشاء قانون به پادشاه داده شده بود، اما استقرار آن اولاً موقوف به عدم مخالفت با موازین شرعی و ثانیاً منوط به تصویب مجلسین بود. اصل ۲۶ متمم قانون اساسی نیز قوای مملکت را ناشی از ملت معرفی کرده بود، اما طریقه اعمال آن را به تشخیص قانون دانسته بود. نکته‌ای که شاه در سخنان خود به زبان راند، آن بود که اقدام پیش رو یک نبرد میان قوای یزدانی با نیروهای اهریمنی است، و

۱. همان، ش ۱۰۹۸۱ (۲ دی ۱۳۴۱)، صص ۱ و ۱۶.

۲. همان، ش ۱۰۹۹۵ (۱۹ دی ۱۳۴۱)، صص ۱۳، ۱۴ و ۱۶.

«پرچم این مبارزه را خود بر دوش گرفته‌ام»<sup>۱</sup>

کنگره با مدیریت حسن ارسنجانی، وزیر کشاورزی، چند روزی ادامه یافت. در خلال برنامه‌هایی که بیشتر سخنرانی بود و از رهایی دهقانان گفته می‌شد، ارسنجانی خبر داد که روز تولد حضرت حجت علیه‌السلام / ۲۲ دی ۱۳۴۱ به قم خواهیم رفت. او گفت که به زیارت حضرت معصومه علیها السلام می‌رویم، در مراسم ختم رئیس اداره کشاورزی کرمانشاه شرکت می‌کنیم و برای توفیق بیشتر روستاییان نماز جماعت می‌خوانیم.<sup>۲</sup> گویا مقدماتی فراهم شده بود که زارعین و کشاورزان هنگام ورود وزیر به قم استقبالش کنند و در مراسمی که پیش‌بینی شده بود سخنرانی نماید. آیت‌الله گلپایگانی نسبت به حضور ارسنجانی در قم واکنش نشان داد و به اعتراض، در خانه‌اش را بست؛ یعنی دیدار عیدانه ندارم.<sup>۳</sup> آیت‌الله مرعشی نجفی به دلیل بیماری قلبی در بیمارستان فیروزآبادی تهران بستری بود. آیت‌الله خمینی رفتار دیگری نشان داد. او از هر اقدام حکومت‌خواسته‌ای که مردم را در برابر روحانیت قرار می‌داد دوری می‌جست؛ و این اعتقاد را نه با مبارزه منفی، بلکه با شیوه‌های دیگری به انجام می‌رساند. آن روز، در خانه آقای خمینی به روی کسانی که می‌خواستند عید را تبریک بگویند باز بود. او می‌دانست که گروه‌هایی از دانشجویان دانشگاه‌های تهران برای به هم زدن سخنرانی ارسنجانی خود را به قم رسانده‌اند.<sup>۴</sup> پیکی به گوش دانشجویان رساند که آیت‌الله خمینی دیدار عیدانه دارد. آنان بلافاصله راهی خانه آقای خمینی شدند. «مقداری شعار دادند و در مورد مسائل مختلف سخنرانی شد و ظهر هم غذای مختصری میان آنان تقسیم گردید... فردای آن روز خدمت ایشان مشرف شدم تا علت این تصمیم را جويا شوم... فرمودند: ... ممکن بود آنها [= اطرافیان ارسنجانی] حرف‌هایی بزنند و اینها هم شعارهایی بدهند و در نتیجه منجر به درگیری و زد و خورد شود... و این کار مصلحت نبود.»<sup>۵</sup>

جراید، بیست و سوم دی‌ماه اعلام کردند که ششم بهمن، یعنی کمتر از دو هفته دیگر، همه‌پرسی از اصول شش‌گانه انجام خواهد گرفت. فاصله بین اعلام و اقدام بسیار کم، و از نیازی حکایت می‌کرد که هیأت حاکمه در پی برآورده کردن آن بود. پرسش این است که آیا

۱. همان، ص ۱۶.

۲. همان، ش ۱۰۹۹۶ (۲۰ دی ۱۳۴۱)، ص ۱۳.

۳. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ج ۱، ص ۱۵۱.

۴. ظاهراً حسن ارسنجانی موقعیت را برای آمدن به قم مناسب ندید، اما گروهی از حاضران در کنگره را به قم آوردند.

۵. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر هشتم، ص ۱۴۵.

اصول یادشده بدون همه‌پرسی به اجرا در نمی‌آمد؟ پاسخ کاملاً روشن است. هر چند بیشتر این تصمیمات در قالب تصویب‌نامه و در غیاب مجلس گرفته شده بود و از لحاظ قانونی خدشه‌پذیر بود، اما دولتمردان مانعی برای پیاده کردن طرح‌ها نداشتند؛ همچنان که در مورد اصلاحات ارضی کردند. پس مراجعه به آراء عمومی چه ضرورتی داشت؟ تنها جوابی که می‌توان داد پر کردن یک جای خالی، اما بسیار بزرگ، به نام دموکراسی بود. نیاز آنی شاه، پادشاهی که در شهریور ۱۳۲۰ به خواست متفقین بر تخت نشسته بود و در مرداد ۱۳۳۲ با کودتای همانها به تخت بازگشته بود، برپایی یک همه‌پرسی بود؛ حرکتی که بتواند پوشاننده حفره فرمانروایی غیرمردمی‌اش باشد؛ بتواند توقعات بلوک غرب را برای ادامه حمایت‌های سیاسی و اقتصادی از ایران تأمین کند؛ بتواند تیزی دندان طمع بلوک شرق را کند نماید.

روحانیان پیشرو، و در این جا آیت‌الله خمینی، مخالفت مستقیمی با اجرای طرح‌های یادشده نداشت. اولویت او، حفظ دیانت و استقلال مملکت به وسیله شاه بود؛ دو مقوله‌ای که در نظر آقای خمینی در هم تنیده بودند و فاصله‌ای میان‌شان وجود نداشت. او نگاهی از این سد را وظیفه اصلی حاکم می‌دانست و نظارت بر آن را وظیفه حتمی خود. از این رو در برابر هر آنچه که ممکن بود ترکی در آن اندازد، ایستادگی می‌کرد. و اینک محمدرضا پهلوی با شکستن قانون، که نتیجه‌ای جز دیکتاتوری نداشت، و حرکت در عرض قانون اساسی، که پیامدش ولنگاری سیاسی بود، در حال سوراخ کردن این سد بود. عقیده آیت‌الله خمینی این بود: «ما با دیکتاتوری شاه مخالفیم، و شاه نباید [با برگزاری رفراندوم برخلاف قانون اساسی عمل کند]. این حق شاه نیست؛ و این تجاوز به قانون اساسی است.» او با دیدگاه روحانیانی که علیه اصلاحات ارضی موضع می‌گرفتند، موافق نبود.<sup>۱</sup> در دیدار با حسن پاکروان، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور/ساواک، موضوع اصلاحات ارضی را پیش کشید. پاکروان، به احتمال زیاد، پیش از اعلام قطعی زمان همه‌پرسی به قم آمده، خبر طرح شش ماده‌ای را برای علمای نامی حوزه علمیه آورده بود. اما رئیس نهاد امنیتی کشور پیش از آن که بخواهد خبری بدهد، لابد درصدد آگاهی از دیدگاه‌ها، گردآوری اطلاعات کلی و ارائه تحلیل تازه از کسانی بود که اگر صاحب قدرت نیستند، در شمار دارندگان اقتدار جامعه هستند. جملات بازمانده آقای خمینی از آن دیدار، بعدها چنین گفته شد: «اگر شما می‌خواهید اصلاح بکنید جامعه را، تولید جامعه بالا برود، درآمد مردم بالا برود، [با] این کاری که شما می‌خواهید بکنید نتیجه‌اش این است که دو سال دیگر ما

۱. یاران امام به روایت اسناد ساواک (قامت استوار)، کتاب بیست و هفتم، ج ۱، ص هفده.

دست‌گذاری به سوی آمریکا دراز کنیم. اگر مأموریت این شکلی است، خوب این را بگویید. اگر که نه، واقعاً دلتان می‌خواهد خدمتی کرده باشید به طبقه زحمتکش و دهقان، من به عنوان حاکم شرع، اکثر این مالکین دهات را مالک نمی‌دانم: اموالشان را مصادره می‌کنیم و می‌دهیم دست‌خود رعیت، بدون اینکه از آنها پولی گرفته باشیم. چون اینها دیونشان را پرداخت نکرده‌اند و من هم به عنوان حاکم شرع، به عنوان اینکه اینها دین به امام دارند، اموالشان را مصادره می‌کنیم می‌دهیم دست‌رعیتش... تا الآن سودش را او می‌خورده، برمی‌داشته می‌رفته خارج از کشور تفریحش را می‌کرده، اما حالا خود رعیت می‌آید استفاده‌اش را می‌کند. اگر این را قبول ندارید، الحمدلله از جهت زمین غنی هستید. کشور ایران مثل اروپا نیست که خاک نداشته باشد: موات دارید. شما آب و بذر و گاو، یعنی همین تراکتور را بدهید به خود رعیت و اقساط ۱۵ ساله از او بگیرید و زمین‌های موات هم در اختیارش بگذارید و تقسیم‌بندی بکنید، به هر خانواده که بنا بر نسبت عائله‌ای که دارد یک مقدار از این زمین‌ها را در اختیارش بگذارید. این رعیتی که امروز هست خودش به صورت یک مالک درمی‌آید. مالک امروز، به این فکر می‌افتد یا باید زندگی رعیتش را تأمین بکند، مطابق اینهایی که آمده‌اند زمین گرفته‌اند، یا اینکه اگر نخواهد بکند و نمی‌تواند دست از ملکش که بردارد، مجبور [است] که بردارد مکانیزه‌اش بکند. وقتی مکانیزه‌اش کرد، پس رقابت می‌افتد بین مالک قدیم و مالک جدید که همان رعیت دیروز بود.<sup>۱</sup>

با قطعی شدن تصویب اصول ششگانه از طریق مراجعه به آراء عمومی، آیت‌الله خمینی در نشست با سرپرستان حوزه علمیه قم، زیر و بم اقدام قانون‌شکنانه شاه را برای حاضران بازگفت. گفت که مسأله اخیر غیر از قضیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی است. گفت که حکومت می‌خواهد در این اقدام ما را در برابر مردم قرار دهد. «معتقد بود باید با تأمل قدم برداشت و باید برای استقامت در برابر پیامدهای آن آماده بود.»<sup>۲</sup> با این که نقلی از پیشنهادهای آقای خمینی در دست نیست، اما می‌توان گمان برد که گفته‌های او نتوانست هم‌پاوری لازم را پدید آورد. به همین دلیل تصمیم گرفته شد از دربار خواسته شود نماینده‌ای از طرف شاه به قم بیاید.

در تهران نیز برخی روحانیان در مخالفت با همه‌پرسی ششم بهمین با امیراسدالله علم دیدار کردند. به نظر می‌رسد نخست‌وزیر قاطعیت دولت را در اجرای تصمیمات گرفته شده به رخ روحانیان کشیده باشد. نتیجه این نشست به قم منتقل گردید. جلسه‌ای در خانه آقای

۱. ناگفته‌ها، ص ۱۵۳.

۲. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ج ۱، ص ۱۵۱.



شریعتمداری تشکیل و ماحصل آن چنین بیان شد: «ما در اصل مطلب حرفی نداریم، ولیکن راه قانونی را عرضه کنید تا مطالعه شود.»<sup>۱</sup> آیت‌الله خمینی در راه بازگشت به خانه به معتمد خود، کسی که باید این پیام را به تهران می‌رساند، گفت: «من امیدی به این آقایان ندارم... من این دفعه با شاه طرفم. می‌دانم اگر اقدام کنم مرا تنها می‌گذارند و عقب می‌کشند.»<sup>۲</sup>

سلیمان بهبودی پیشکار دیروز رضاشاه و نماینده امروز محمدرضاشاه به قم آمد. او مایل بود دیدارش با آیت‌الله خمینی خصوصی باشد. پذیرفته نشد. وارد اتاق که شد، آقا زیر کرسی نشسته بود. همان‌جا نیم‌خیز شد و احترامی گذاشت. بهبودی سلام شاه را رساند و اندکی درباره نظام ارباب و رعیتی گفت و از قول شاه ابراز داشت کاری که می‌خواهیم بکنیم قانونی است؛ املاک را به زور نمی‌گیریم؛ می‌خریم. آیت‌الله گفت که خرید ملک دیگران به زور جایز نیست، اما دعوی ما درباره این چیزها نیست. «بلکه دو مطلب را باید بگویم. یکی این که شاه قرار بود دیگر ارتجاع سیاه نگوید، ولی دوباره این حرف را گفته است. دوم این که علم صحبت کرده و گفته است در این [کار] دولت جلودار نیست، بلکه شخص اعلیٰ حضرت جلودار است. به نظر من علم به شاه خیانت کرد. بهتر بود در این قضیه هم علم جلو می‌آمد تا اگر ضربه‌ای وارد شد، شاه ضربه نخورد.»<sup>۳</sup> در ادامه گفت‌وگو، آقای خمینی اشکالات و زیان‌هایی را که با برپایی همه‌پرسی به دین، استقلال کشور و رژیم سلطنتی وارد می‌شود بازگفت، اما دانست که این حرف‌ها تأثیری در تصمیم‌گیری هیأت حاکمه نخواهد گذاشت. از این رو پس از رفتن بهبودی، دست به قلم شد و بیانیه‌ای را که در واقع پاسخ به پرسشی درباره تصویب ملی بود، نگاشت و آن را به شماری از شاگردانش سپرد و گفت که راهی زادگاه‌تان شوید و آن را توزیع کنید.<sup>۴</sup> از روی همان دست‌نوشته استنساخ شد. به دو روحانی‌ای که راهی استان‌های گیلان و مازندران بودند، گفت: «طوری عمل کنید که دستگیر نشوید. خودتان را لو ندهید. اعلامیه‌ها را میان یک جاکفشی بگذارید و [آرامش خودتان را حفظ کنید].»<sup>۵</sup>

در ابتدای این اعلامیه آمده بود: «هر چند میل نداشتم مطلب به اظهار نظر برسد، لهذا مصالح و مفاسد را به وسیله آقای بهبودی به اعلیٰ حضرت تذکر دادم و انجام وظیفه نمودم، و مقبول

۱. یاران امام به روایت اسناد ساواک (قامت استوار)، کتاب بیست و هفتم، ج ۱، ص هفده.

۲. همان‌جا.

۳. خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، صص ۲۲۶ و ۲۲۷.

۴. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش ۳۱۲/۴۱۴۶، مورخ ۴۱/۱۱/۳.

۵. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۳۷۲.

واقع نشد. اینک باید به تکلیف شرعی عمل کنم.» آیت‌الله خمینی در ادامه، نظر خود را راجع به تصویب ملی چنین بیان کرد: «این رفراندم که به لحاظ رفع برخی اشکالات به اسم تصویب ملی خوانده شده، رأی جامعه روحانیت اسلام و اکثر قاطع ملت است، در صورتی که تهدید و تطمیع در کار نباشد و ملت بفهمد که چه می‌کند.» و سپس اشکالات آن را برشمرد: «۱. در قوانین ایران رفراندم پیش‌بینی نشده و تاکنون سابقه نداشته، جز یک مرتبه، آن هم از طرف مقاماتی غیرقانونی اعلام شد و به جرم شرکت در آن [رفراندم] جمعی گرفتار شدند و از بعضی حقوق اجتماعی محروم گردیدند. معلوم نیست چرا آن وقت این عمل غیرقانونی بود و امروز قانونی است؟! ۲. معلوم نیست چه مقامی صلاحیت دارد رفراندم نماید؛ و این امری است که باید قانون معین کند. ۳. در ممالکی که رفراندم قانونی است باید به قدری به ملت مهلت داده شود که یک یک مواد آن مورد نظر و بحث قرار گیرد و در جراید و وسایل تبلیغاتی آرای موافق و مخالف منعکس شود و به مردم برسد؛ نه آن که به طور مبهم، با چند روز فاصله، بدون اطلاع ملت اجرا شود. ۴. رأی‌دهندگان باید معلومات‌شان به اندازه‌ای باشد که بفهمند به چه رأی می‌دهند. بنابراین اکثریت قاطع [= اشاره به سطح بالای بی‌سوادی] حق رأی دادن در این مورد را ندارند؛ و فقط بعضی اهالی شهرستان‌ها که قوه تشخیص دارند صلاحیت رأی دادن در مواد ششگانه را دارند که آنان هم بی‌چون و چرا مخالف هستند. ۵. باید رأی دادن در محیط آزاد باشد و بدون هیچ‌گونه فشار و زور و تهدید و تطمیع انجام شود؛ و در ایران این امر عملی نیست و اکثریت مردم را سازمان‌های دولتی در تمام نقاط و اطراف کشور ارباب کرده و در فشار و مضیقه قرار داده و می‌دهند.»<sup>۲</sup>

اول این که آیت‌الله خمینی مخالفتی با اجرای مواد شش‌گانه، در صورتی که به دور از دخالت بیگانگان طراحی شده باشد، نداشت. دوم این که همه پرسى را با توجه به شیوه برگزاری/زمان اندک، تبلیغات هدایت شده و مجریانی که صلاحیت‌شان احراز نشده، اجباری می‌دانست. سوم این که اجرای مواد شش‌گانه را منوط به همه‌پرسی نمی‌دانست و اصرار حکومت در مراجعه به آراء عمومی را در واقع ایجاد معبری برای فرار از «تخلقات قانونی» توصیف می‌نمود. چهارم این که احتمال می‌داد این حرکت همانند تشکیل انجمن‌های ایالتی و

۱. منظور امام خمینی رفراندم دکتر محمد مصدق برای انحلال هفدهمین مجلس شورای ملی بود که با مخالفت محمدرضا پهلوی روبرو گردید.

۲. صحیفه امام، ج ۱، صص ۱۳۵ و ۱۳۶.

ولایتی مقدمه‌ای برای از بین بردن مواد مربوط به مذهب در قانون اساسی باشد.<sup>۱</sup>

### اصرار به حفظ آرامش

با وجود علنی شدن مواضع دربار و دولت در برگزاری حتمی همه‌پرسی، سفارش مؤکد آیت‌الله خمینی به مردم، حفظ نظم و از کف ندادن آرامش بود. این را دست‌کم دو بار پیش از همه‌پرسی به دیدارکنندگان سفارش کرد. در دیداری خواستند که اجازه آتش زدن خیمه‌های رأی‌گیری را در روز ششم بهمن بدهد، اما گفت که چنین کاری نکنید؛ چند چادر که آتش بگیرد خواهند گفت مالکان و اربابان، عوامل خود، روحانیان، را تحریک کرده‌اند؛ کسی که حرف حساب دارد دست به چنین کارهایی نمی‌زند. سپس تأکید کرد که ما مخالف اصلاحات ارضی نیستیم، اما آن را فریب می‌دانیم، ما مخالف سهیم شدن کارگران در سود کارخانه‌ها نیستیم، اما آن را فریب می‌دانیم؛ ما مخالف صاحب رأی شدن زنان در انتخابات نیستیم، اما آن را فریب می‌دانیم. و پرسید که این اصلاحات را چه کسی انجام می‌دهد؟ «کسی که ریشه تمام مفاسد در کشور به او منتهی می‌شود. او اصلاحات کند؟ چرا احزاب سیاسی ما این قدر سطحی و ظاهربین هستند؟ چرا احزاب فریب می‌خورند [و می‌گویند]: اصلاحات آری، دیکتاتوری خیر. این اصلاحات عین دیکتاتوری و برای تقویت دیکتاتوری است.»<sup>۲</sup>

وقتی صبح روز دوم بهمن ۱۳۴۱، گروهی از بازاریان قم برای آگاهی از نظراتش درباره تصویب‌نامه به دیدارش رفتند، این چنین سخنان خود را پایان داد: «شما وظیفه‌ای که دارید بایستی کاملاً نظم و آرامش را حفظ کنید تا خون از دماغ یک نفر نیاید و جریان تمام شود.» آقای خمینی احتمال می‌داد دولت همچنان که برای اجرای اصلاحات ارضی در منطقه فارس «مرده مصنوعی» درست کرده بود، برای برپایی همه‌پرسی دست به اقدام مشابهی بزند. «مثل جریان شیراز که یک نفر را (ملک عابدی) کشتند نشود و مرده مصنوعی را به گردن شماها نگذارند. گویا فکرشان این طور است که در قم یا طهران آن چنان عملی تکرار شود و شما باید خیلی حواس‌تان جمع باشد.»<sup>۳</sup>

۱. همان، صص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۲. خاطرات حبیب‌الله عسگرآلادی، تدوین: سیدمحمد کیمیافر، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۹ش، ص ۵۹. اشاره امام خمینی در اینجا به اعلامیه نهضت آزادی است که با عنوان «اصلاحات آری، دیکتاتوری خیر» منتشر شده بود.

۳. اسناد ساواک، [گزارش شهرستانی قم]، سند شمه ۵/۲۵۴۴، مورخ ۱۳۴۱/۱۱/۲. بعدازظهر روز دوشنبه ۲۱ آبان ۱۳۴۱ در

حدس او درست بود. بنای حکومت بر جلوگیری از ادامه مخالفت‌ها و در صورت لزوم، درگیری و روبرو شدن با پیامدهای بعدی آن بود. پیش از ظهر روز دوم بهمن ۱۳۴۱ اجتماعی در خانه آیت‌الله بهبهانی در تهران شکل گرفت و با تظاهرات به سوی بازار حرکت کرد. بر سر راه، آیت‌الله خوانساری نیز با ایشان همراه شد. شعار مردم «مرگ بر استبداد» و «رفراندوم غیرقانونی است» بود و رفته‌رفته تبدیل به «نصر من الله و فتح قریب» و «انا فتحنا لک فتحاً مبیناً» شد. جمعیت راه تظاهرات را به خانه آقای بهبهانی ختم کرد. در آنجا محمدتقی فلسفی در سخنانی ضمن محکوم کردن همه‌پرسی از حاضران خواست برای ادامه اعتراضات، بعدازظهر در مسجد سیدعزیزالله بازار گردهم آیند. تظاهرات بعدازظهر با دخالت مأموران حکومتی همراه شد. تا توانستند مردم حاضر، به ویژه طلاب را کتک زدند.<sup>۱</sup> آقای خوانساری در این یورش آزار دید و عبا و عمامه و نعلین خود را از دست داد. فردای آن روز شماری از روحانیان تهران دستگیر و زندانی شدند.<sup>۲</sup> البته دولت برای نشان دادن خود در مقابله با اعتراض‌ها فقط به نیروهای انتظامی اکتفا نکرد، بلکه پانزده هزار روستایی، بنابر ادعای حسن ارسنجانی، وزیر کشاورزی، از اطراف تهران به پایتخت آورده شدند و علیه آنچه که «مخالفان اصلاحی ارضی» خوانده شد، تظاهرات کردند.<sup>۳</sup> دولتمردان و دستگاه تبلیغاتی حکومت از تظاهرات مخالفان در تهران استفاده خود را بردند و گفتند که اینان خواهان بازگرداندن مالکان بزرگ هستند.<sup>۴</sup> هشدار آیت‌الله خمینی به طرح نکردن قضیه اصلاحات ارضی چندان کارگر نیفتاده بود. آقایان بهبهانی و خوانساری در دیدارهای شان با مقامات دولتی و یا در اطلاعیه‌ها و گردهم‌آیی‌ها

تنگاب فیروزآباد فارس مهندس مسعود (شاهپور) ملک عابدی، رئیس سازمان اصلاحات ارضی فیروزآباد به دست مردان مسلحی به قتل رسید. این قتل که مرتکبان و محرکان اصلی آن هرگز معلوم نشدند، مستمسکی به دست حکومت پهلوی داد تا دست به سرکوب گسترده عشایر فارس بزند. علم، نخست‌وزیر، پیش از این حادثه گفته بود که هر مخالفتی را در راه اجرای اصلاحات ارضی سرکوب خواهد کرد. این احتمال نیز وجود دارد که اجرای این قانون در منطقه فارس، که شاید به سادگی دیگر مناطق نبود، نیاز به چنین زمینه‌ای داشت، چرا که حکومت، بلافاصله، گویی منتظر چنین حادثه‌ای باشد، ضمن اعلان عزا و تعطیلی عمومی با تغییر فوری استاندار فارس در استان حکومت نظامی اعلام کرد. وزارت دربار هم در اعلامیه‌ای خبر داد که شاه کفالت فرزند ۹ ساله ملک عابدی را به عهده گرفته است.

۱. یاران امام به روایت اسناد ساواک - زبان گویای اسلام، حجت‌الاسلام محمدتقی فلسفی، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸ش، صص ۱۸۰ تا ۱۸۲.
۲. یاران امام به روایت اسناد ساواک (قامت استوار)، کتاب بیست و هفتم، ج ۱، ص هجده: انقلاب اسلامی به روایت خاطره (از دوران زعامت آیت‌الله بروجردی تا قیام ۱۵ خرداد)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲ش، ص ۷۲.
۳. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۱۰۰۶ (۳ بهمن ۱۳۴۱)، ص ۱.
۴. همان، ص ۱۶.

به مخالفت‌شان با اصلاحات ارضی اشاره می‌کردند و ناخواسته راه تهمت زدن دولت را، که مالکان و روحانیان همدست هستند، باز می‌گذاشتند.

با رسیدن خبر رخدادهای تهران به قم، آیت‌الله خمینی تاب توهینی که به علما و طلبه‌ها و مردم شده بود نیاورد و با نوشتن پیامی به مردم گفت که بی‌احترامی، دستگیری و محصور کردن برخی از علمای تهران و حمله به بازار و تخریب اماکن کسب و غارت آنها کاری قرون وسطایی است. «با ما معامله بردگان قرون وسطی می‌کنند. به خدای متعال [قسم] من این زندگی را نمی‌خواهم.» و آن گاه با یاد جمله‌ای از امام حسین علیه‌السلام / اِنِّی لَا اَرِی الْمَوْتَ اِلَّا السَّعَادَةَ و لا الحِیَاةَ مَعَ الظَّالِمِیْنَ اِلَّا بَرَمًا، نوشت: «ای کاش مأمورین بیایند و مرا بگیرند تا تکلیفی نداشته باشم. فقط جرم علمای اسلام و سایر مسلمین آن است که دفاع از قرآن و ناموس اسلام و استقلال مملکت می‌نمایند و با استعمار مخالفت دارند.»<sup>۱</sup>

حادثه مشابه تهران در قم نیز رخ داد. اهالی شهر می‌دانستند که شاه قرار است، فردا/ چهارم بهمن ۱۳۴۱ به قم بیاید. مطبوعات نوشته بودند که او برای دادن اسناد مالکیت چند صد دهقان، به قم خواهد آمد.<sup>۲</sup> شهر تزیین شده بود. گروه‌هایی از مردم در اعتراض به این سفر و نیز محکوم کردن همه‌پرسی ششم بهمن تظاهرات کردند. گفته شده آن روز صبح، تظاهرات از بازار حسین‌آباد و مسجد آیت‌الله گلپایگانی آغاز گردید.<sup>۳</sup> شعار اصلی مردم، «ما تابع قرآنیم، رفراندم نمی‌خواهیم» بود. بنا بر نسخه‌ای که در تهران اجرا شده بود، درگیری نیروهای مسلح با مردم قطعی بود؛ به ویژه آن که امنیت شهر برای ورود شخص اول باید تأمین می‌گشت. گویا گروهی از طرفداران حکومت نیز در این زمان تظاهرات کرده، کار به رویارویی طرفین می‌کشید.<sup>۴</sup> و نیز گفته شد، هنگامی که مردم برخی خوازه‌ها را پایین کشیدند، قوای حکومتی نیز وارد عمل شد.<sup>۵</sup> با تیراندازی هوایی، ضرب و شتم، دستگیری، تخریب برخی اماکن، از جمله حجره‌هایی از مدرسه فیضیه، و در نهایت با دادن ریخت نظامی به شهر ماجرای آن روز پایان داده شد. کسانی که آن شب قم را به یاد دارند، گفته‌اند که شب خطرناکی بود. نیروهای نظامی خیابان‌های اصلی قم را قرق کردند.

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۴۱.

۲. روزنامه اطلاعات، ش. ۱۱۰۰۶ (۳ بهمن ۱۳۴۱)، ص ۱۶.

۳. خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، ص ۲۲۸.

۴. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ص ۲۴۸.

۵. انقلاب اسلامی به روایت خاطره، ص ۷۳.

به هر حرکت مشکوکی تیراندازی می‌شد.<sup>۱</sup>

دستگاه تبلیغاتی حکومت حوادث شهر قم را چنین جمع‌بندی کرد: «کشاورزان قم با طلاب زد و خورد کردند و از طرف روحانیون از دولت تقاضا شد نظم را برقرار کنند و دولت فوری اقدام کرد.»<sup>۲</sup>

آقای خمینی ظهر همان روز پیام دیگری برای آگاهی مردم، با ذکر آیه استرجاع/ انا لله و انا الیه راجعون نوشت و خلاصه‌ای از رفتار مأموران را یادآور شد و گفت: «این است معنای طرفداری دولت از دیانت؛ و این است معنای آزادی رأی و رأی‌دهندگان.» سپس با دعوت از افکار عمومی برای داوری، از خدا خواست «اسلام و استقلال مملکت را» حفظ کند.<sup>۳</sup> در پی حوادث قم رؤسای روحانی در خانه آیت‌الله داماد گردهم نشستند. لابد در این جلسه بود که تصمیم گرفته شد اهالی قم فردا از خانه‌ها خارج نشوند؛ کسی به استقبال شاه نرود؛ طلبه‌ای آن دور و بر پیدایش نشود. حتی از فرماندار قم خواستند به جلسه آنها بیاید. آمد. «آقایان مراجع احتمالاتی می‌دادند. احتمال اینکه به هنگام حضور شاه در قم، کسی از خودشان را مأمور حمله دروغین به شاه کرده و بعد همین را بهانه کنند و بریزند صدمه‌ای به طلبه‌ها، مدارس و مراجع وارد کنند و یا اینکه کسی را وادار کنند مثلاً تیری رها کند و بعد بگویند می‌خواستند شاه را بکشند و با این بهانه، بگیر و ببندها و زندان‌ها را شروع کنند. این بود که مراجع، فرماندار قم را به جلسه خودشان احضار کرده و نسبت به حملات اخیر به طلبه‌ها و مغازه‌های مردم، اعتراضات سخت و تندی به او کرده، همینطور نسبت به هرگونه حادثه احتمالی که فردا به هنگام حضور شاه در قم ممکن است اتفاق بیفتد، هشدار دادند و از خودشان سلب مسئولیت کردند.»<sup>۴</sup>

در این دیدار آیت‌الله خمینی گفت که رفتار غیرانسانی مأموران دولتی جای تفاهم و مرادوه نگذاشته است. ظاهراً فرماندار قم از آقایان خواسته بود که در هنگام حضور شاه در قم با او ملاقاتی کنند، اما آقای خمینی صراحتاً گفت که «هیچ راهی جهت ملاقات با شاه وجود ندارد مگر آن که شاه برای جبران اهانت و تجاوزی که به حریم مقدس روحانیت شده، آقای علم را به

۱. خاطرات آیت‌الله سیدهاشم رسولی محلاتی، تدوین: احمد رشیدی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳ش، ص ۵۲.

۲. روزنامه اطلاعات، ش ۱۱۰۰۷ (۴ بهمن ۱۳۴۱)، ص ۱.

۳. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۴۲.

۴. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ج ۱، ص ۱۵۶؛ ناگفته‌ها، ص ۱۵۷.

عنوان مجرم اصلی از مقام نخست‌وزیری عزل نماید و به این بگير و ببندها و اعمال پلیسی پایان بخشید تا راه برای ملاقات و مذاکره با او هموار گردد.<sup>۱</sup>

گفته شده مراجع تصمیم گرفتند به رسم گذشته، شهر قم را ترک کنند. گاهی که شاه در دوره پیشین به قم می‌آمد، آیت‌الله بروجردی برای دوری از دیدار او شهر را ترک می‌کرد. احتمالاً به اصرار آقای خمینی از این تصمیم منصرف شدند، اما «شنیده شد که برخی آقایان مراجع از منزل‌شان خارج شده و در مکان‌های مختلف مخفی» شدند. آقای خمینی نیز خانواده‌اش را به خانه یکی از خویشان فرستاد؛ حتی خادمان را، اما خود در خانه ماند.<sup>۲</sup>

### شاه در قم

صبح چهارم بهمن ۱۳۴۱ محمدرضا پهلوی وارد قم شد. مأموران، عده‌ای را که از قم و تهران و اطراف جمع‌آوری کرده بودند، به عنوان مردم، به استقبال او فرستادند.<sup>۳</sup> او ابتدا به زیارت حرم حضرت معصومه علیهاالسلام رفت و سپس در جایگاهی که در آستانه حرم درست کرده بودند قرار گرفت. نخست، حسن ارسنجانی، وزیر کشاورزی، سخن راند. محتوای گفته‌های کم‌مایه او نشان داد که از پیش موضع خصمانه‌ای علیه روحانیان مستقل گرفته شده است. محور جملات او روی جمود فکری روحانیان بود و در مقام مثال از معاویه و شمر، که در برابر حضرت علی و امام حسین علیهماالسلام ایستادند، به عنوان صاحبان جمود فکری یاد کرد و سپس مدعی شد که حاکمان فعلی ایران درون را می‌نگرند و حال را، و روحانیان برون را می‌نگرند و قال را.

پس از ارسنجانی، شاه در میان صفی از فرماندهان نظامی سخنرانی‌اش را با بیان خاطراتی از دوران کودکی که حکایت از دیانت او داشت آغاز کرد. گفت که از همان ابتدا با شعائر مذهبی زندگی می‌کرده؛ بیماری حصبه‌اش با عنایت حضرت علی علیه‌السلام درمان شد؛ حضرت مهدی علیه‌السلام را در خیابان دید؛ در راه امام‌زاده داود، حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به گاه سقوط از اسب، او را میان زمین و هوا گرفت. شاه گفت که هیچ‌کس چون او به خداوند

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۴۳.

۲. خاطرات آیت‌الله سیدهاشم رسولی محلاتی، صص ۵۲ و ۵۳.

۳. معمولاً روزنامه‌ها در چاپ عکس‌های مربوط شاه، آنجا که مردم نیز حضور داشتند، تصویری که جمعیت نیز حاضر بود انتخاب می‌کردند. در تصاویر چاپ شده از قم، دست‌کم در روزنامه اطلاعات، خبری از مردم نبود.

نزدیک نیست. قطعات بعدی سخنان او توهین به علما و مخالفانش بود که بسیار تند و زنده ادا شد. «یک عده نفهم و قشری که مغز آنها تکان نخورده، همیشه سنگ در راه ما می انداختند... ارتجاع سیاه اصلاً نمی فهمد و از هزار سال پیش تاکنون فکرش تکان نخورده... فکر می کنند زندگی عبارت از این است که چیزی یا مالی به ظلم و یا بی کاری و یا بطلالت به دست آورند... مفت خوری دیگر از بین رفته است... ارتجاع سیاه کسانی نفهم [اند] که درک ندارند و بد نیت هستند و ما دل مان به حال آنها می سوزد... [ارتجاع سیاه] با پیشه‌وری ائتلاف کردند... و با او شراب خوردند و به این مملکت خیانت کردند... کسانی که تمام زندگی کثیف سیاسی سیاه سابقشان با مدارک و دلایل کافی دال بر اجنبی پرستی است، امروز این آقایان ادعای وطن پرستی دارند... ارتجاع سیاه ایده‌آلش حکومت مصر است... اینها صد برابر خائن تر از حزب توده هستند.»<sup>۱</sup> این جملات نه تنها برازنده شخص اول کشور نبود، بلکه انگار از زبان رقیب شکست خورده‌ای که در پی یافتن فرصتی برای بیرون ریختن کینه‌ای کهنه بود، ادا شد. شاه پیش از این در کنگره تعاون روستایی از ترکیب «ارتجاع سیاه» برای اشاره به جامعه روحانیت استفاده کرده بود. آیت‌الله خمینی نیز در دیدار با سلیمان بهبودی، نماینده شاه، به او گفته بود که «ارتجاع سیاه در واقع ایشان هستند.» در آن دیدار آقای خمینی با لحن تندی خطاب به بهبودی و در واقع به گوش شاه رسانده بود: «علمای اسلام وضع زندگی شان همین گونه است که می بینید. آیا درباریان این گونه زندگی می کنند؟ شما شهریه‌ای را که یک طلبه به مدت یک سال دریافت می کند حساب کنید. آیا با زندگی وابستگان به دربار قابل مقایسه است؟ آیا علما و مراجع اسلام مرتجع هستند؟ باید این ارتجاع سیاهی را که مورد نظر ایشان است بشناسیم. ارتجاع سیاه در واقع ایشان است.»<sup>۲</sup>

این جملات به گوش شاه رسیده بود؛ به او گفته بودند که هیچ‌یک از علمای قم به استقبال او نخواهد رفت؛ و سرپرستان حوزه علاقه‌ای به دیدنش ندارند. شاه خاطره تلخی هم از گذشته داشت. آخرین باری که راه او به قم افتاده بود، در زمان زعامت آیت‌الله بروجردی بود. «آقای بروجردی قبل از ورود محمدرضا پهلوی به قم به عنوان اعتراض به عملکرد و برنامه‌های وی و برای این که با وی دیدار نکند به یکی از روستاهای اطراف رفت. این قضیه بازتاب زیادی در تهران و شهرهای دیگر داشت و ضربه بزرگی بر حیثیت

۱. روزنامه اطلاعات، ش. ۱۱۰۰۷، (۴ بهمن ۱۳۴۱)، ص ۱۳.

۲. خاطرات آیت‌الله محمد یزدی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰ش، ص ۳۱۷.



دستگاه و شخص شاه به شمار می‌آمد و عقده‌ای سنگین روی دل محمدرضاشاه<sup>۱</sup> گذاشته بود که در این سفر آن را گشود.

آیت‌الله خمینی پیش‌بینی کرده بود که حکومت در مسأله اخیر بسان تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی عقب‌نشینی نخواهد کرد، چرا که در موضوع پیشین، طرف ما دولت بود، نه شاه. دولت اگر سقوط هم می‌کرد، اساس حکومت بر باد نمی‌رفت، اما در اینجا طرف ما شاه است؛ شاهی که در مرز مرگ و زندگی قرار دارد و عقب‌نشینی او یعنی سقوط. «او مأمور است که این برنامه را به هر قیمتی است به مرحله اجرا بگذارد و نه تنها عقب‌نشینی نمی‌کند... بلکه با تمام قدرت و با کمال درندگی با هرگونه مخالفتی مقابله خواهد کرد.»<sup>۲</sup>

### پس از همه‌پرسی

آنچه از دست علما برمی‌آمد، البته با تحرکی که آیت‌الله خمینی به آنان می‌داد، انجام شده بود. ایشان پس از دیدار با نماینده شاه و شنیدن حرف آخر، با انتشار اطلاعیه‌هایی رأی‌دهی به اصول‌ششگانه را تحریم کرده بودند. اما دولت هم برنامه‌های خودش را در تهییج مردم برای شرکت در همه‌پرسی به اجرا گذاشته بود. قطعاً زور اعلامیه‌هایی که پنهانی چاپ و توزیع می‌شد نمی‌توانست به هیجانی که دستگاه تبلیغاتی دولت از روزها پیش آغاز کرده بود و در ششم بهمن ۱۳۴۱ به اوج خود رسیده بود، برسد. آخرین برگگی که دولت صبح روز رأی‌دهی رو کرد، اجازه رأی به زنان بود. هر چند گفته شد آرای زنان در نتیجه کلی همه‌پرسی دخالت داده نخواهد شد، اما توانست گروه‌هایی از زنان را به پای صندوق‌های رأی بکشاند و چهره برخی شهرها، به ویژه تهران را تغییر دهد.

در هشتم بهمن جراید نوشتند که پنج میلیون نفر به اصول ششگانه رأی موافق دادند. در همین روز شاه در تمجید از مردم پیامی داد و تلویحاً گفت که در انتخابات آتی زنان نیز همچون مردان در رأی‌دهی مشارکت خواهند کرد.<sup>۳</sup> همین موضوع زمینه را برای جنب‌وجوش کانون‌ها و انجمن‌های زنان، که همگی بخشی از بدنه حکومت بودند، فراهم کرد. همه چیز برای شاه به خوبی گذشت. توصیفات که خبرگزاری‌ها و روزنامه‌های غربی

۱. خاطرات آیت‌الله صابری همدانی، ص ۱۵۳.

۲. صحیفه امام، ج ۱، صص ۱۳۳ و ۱۳۴.

۳. روزنامه اطلاعات، شم ۱۱۰۱۰ (۸ بهمن ۱۳۴۱)، ص ۱۶.

از پادشاه ایران کردند با پیام کندی، رئیس‌جمهور آمریکا، کامل شد.<sup>۱</sup> فردای روز انتخابات/ هفتم بهمن ۱۳۴۱، آغاز ماه مبارک رمضان بود. به پیشنهاد آیت‌الله خمینی، و در اعتراض به همه‌پرسی غیرقانونی، نمازهای جماعات و سخنرانی‌های مساجد تعطیل گردید. این اقدام به «اعتصاب نماز جماعت» شهرت یافت، اما چند روزی بیشتر دوام نیافت. بنابر یک گفته، آیت‌الله خوانساری این اعتصاب را شکست و نماز جماعت را در مسجد سیدعزیزالله تهران اقامه کرد. آقای خمینی با این کار موافق نبود، اما برای حفظ هماهنگی و دوری از چنددستگی به پایان اعتصاب رضایت داد.<sup>۲</sup> گفته دیگری حکایت می‌کند که «بسته شدن در مساجد، به ویژه در ماه مبارک رمضان، تریبون‌های بی‌شماری را در سراسر کشور از دست روحانیت خارج ساخت، و این به نفع رژیم بود.» با آیت‌الله خمینی مذاکره شد و او از تصمیم پیشین خود بازگشت.<sup>۳</sup>

غیر از اعتصاب نماز جماعت که در هفته اول ماه مبارک رخ داد، بقیه روزهای این ماه در سکونی شبیه انتظار گذشت.

هفتم اسفند ۱۳۴۱/ عید فطر گروهی از طلبه‌های قم و زائران حضرت معصومه علیهماالسلام، بنا بر رسم جاری، برای گفتن تبریک عید راهی خانه علما شدند. این گروه که عمدتاً از تهران به قم آمده بودند ابتدا به خانه آیت‌الله شریعتمداری رفتند و سپس راهی خانه آیت‌الله خمینی شدند. در میان راه، برای «اولین پرچمدار و مجاهد اسلام و پیشوای عالیقدر مسلمانان» صلوات فرستادند. می‌دانستند که از صاحب این خانه سخنان سیاسی خواهند شنید. خانه لبالب از گوش‌های شنوا شد. پیش از اظهارات آیت‌الله خمینی، شعری که مضامین انقلابی داشت، خوانده شد و سپس آیت‌الله، که روی زمین نشسته بود، به نامه‌نگاری‌ها و اطلاعیه‌هایی که درباره تحریم همه‌پرسی ششم بهمن نوشته بود اشاره کرد و گفت که دولت توانست با ایجاد وحشت، ضرب و شتم و صحنه‌سازی اقدام به گرفتن رأی کند، و در حقیقت «صندوق‌ها را از آراء پر کردند [و] روی دکتر اقبال<sup>۴</sup> را سفید کردند.»

۱. همان، شمه ۱۱۰۱۴ (۱۳ بهمن ۱۳۴۱)، ص ۱۳.

۲. خاطرات منتظری و نقد آن، ص ۲۴۳؛ نهضت روحانیون ایران، ج ۳، صص ۲۳۲ و ۲۳۳.

۳. خاطرات آیت‌الله صابری همدانی، ص ۱۵۶.

۴. در زمان نخست‌وزیری دکتر منوچهر اقبال، در انتخابات بیستمین دوره مجلس شورای ملی ۱۳۳۹ش چنان تخلفات آشکاری انجام گرفت که چاره‌ای جز ابطال انتخابات نبود. انتخابات باطل شد و زمستان همان سال تجدید گردید، اما همچنان فضای تردید در درستی آن رفع نشد تا این که در زمان نخست‌وزیری علی امینی این مجلس مشکوک

او گفت که حکومت گمان می‌کند ما شکست خورده‌ایم. «در صورتی که این هم خود یکی از دلایل نفهمی آنهاست». آقای خمینی وابستگی تأسف بار ایران را به بیگانگان یادآور شد و افزود: «کلید ضعف و زبونی خودشان را از ترس نیروی ملت دو دستی تسلیم اربابان خارجی نمودند. با نهایت تأسف می‌بینم کشور ۲۵۰۰ ساله [ایران]<sup>۱</sup> در حالی که تمام مستعمرات و شبه‌جزایر دوردست استقلال یافته‌اند، ایران احتیاج به سرپرست و دایه دارد.» وی تصور نادرست حکومت را از پایان مقاومت یادآور شد که «اینها تصور می‌کنند با این سرنیزه‌های پوسیده می‌توانند حکومت متزلزل خود را ترمیم و به آن ادامه دهند. ما به مبارزات خود برای از بین بردن این گونه فجایع ادامه می‌دهیم.» و سپس پیش‌بینی خود را از نتیجه اجرای اصول شش‌گانه چنین بیان کرد: «سیل بیکاران، خشک [سال]ی، محصولات کشاورزی، از سال آینده نشان می‌دهد که چه بلایی به سر مردم آمده و به آن گرفتار می‌شوند و بایستی جهت تأمین آذوقه، گندم و جو توسل به کشورهای خارجی بنمایند و از خارج به ایران وارد کنند. و آن هم وضع کارگران کارخانجات است. نمی‌دانم کدام یک از محصولات آقایان را بگویم. مملکت را به گند زده‌اند. شما مردم هوشیار باشید و به مبارزات خود ادامه دهید.»<sup>۲</sup>

از جمله کسانی که بعد از ظهر هفتم اسفند به قم آمد، غلامرضا تختی بود. کسانی که از خانه آقای خمینی می‌آمدند، او را در جریان سخنانی که شنیده بودند گذاشتند. از او خواستند به دیدار آقایان شریعتمداری و خمینی بروند؛ او هم پذیرفت.<sup>۳</sup>

## تصویب‌نامه‌ای برای زنان

بنابر وعده‌ای که شاه برای شرکت زنان در انتخابات مجلس شورای ملی و مجلس سنا داده بود، تشکل‌های زنان تحت حمایت حکومت از وزیر کشور خواستند که در تهیه قانون جدید، زنان همچون مردان بتوانند انتخاب شوند و انتخاب کنند.<sup>۴</sup> فردای عید فطر/ هشتم اسفند ۱۳۴۱ نیز منحل شد.

۱. محمدرضا پهلوی در خلال سخنرانی‌های خود به عمر کهن ایران همواره اشاره می‌کرد و در این‌جا امام خمینی با تعریض به این تکیه کلام شاه می‌گوید که پس چرا چنین کشوری باید زیر سلطه خارجی‌ها باشد!

۲. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۳۳۳/۳۵۲۳۶، مورخ ۴۱/۱۲/۱۳. گفتنی است آنچه از این سخنرانی در مجموعه صحیفه امام، آمده، احتمالاً به نقل از منبع بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی است که ناقص و کوتاه‌تر از منبع ساواک است.

۳. همان‌جا.

۴. روزنامه اطلاعات، ش‌م ۱۱۰۱۸، (۱۷ بهمن ۱۳۴۱)، صص ۱ و ۱۳.

شاه ضمن شرکت در کنفرانس اقتصادی در موضوعات گوناگون، از رد کردن نظام جمهوریت تا نجات آذربایجان به دست خودش، از دست و پاگیر بودن مجلس شورای ملی تا زیر و رو شدن به وسیله انقلاب سفید یا انقلاب از بالا، سخن گفت و در بخشی از گفته‌هایش به ضرورت حضور زنان در یک اجتماع مترقی اشاره کرد و اظهار داشت که زنان در انتخابات آینده شرکت خواهند کرد.<sup>۱</sup> پس از سخنان او روزنامه‌ها با ایجاد امواج تبلیغاتی نوشتند که «آخرین زنجیر اسارت زنان پاره شد».<sup>۲</sup>

جامعه روحانیت که نمی‌توانست نسبت به این اظهارات بی تفاوت باشد، چند روزی صبر کرد تا توجیحات حقوقی دولت، برای این اقدام روشن گردد. هیأت دولت در یازدهم اسفند بر اساس گزارشی از وزارت کشور در تصویب‌نامه‌ای دو ماده‌ای، ضمن دستکاری قانون اساسی، شرکت زنان را در انتخابات مجلسین شورای ملی و سنا قانونی اعلام کرد. این تصویب‌نامه، جدا از ذات غیرقانونی‌اش، به دلیل شتابزدگی در تنظیم، دارای تناقضات روشنی بود. در گزارش وزارت کشور با توسل به مقدمه قانون اساسی که همه آحاد مملکت را در تصویب و نظارت امور عمومی محق دانسته بود، و نیز اصل دوم همین قانون که نماینده مجلس شورای ملی، نماینده قاطبه اهالی معرفی شده بود و نه نماینده یک طبقه خاص، شرکت زنان در انتخابات، قانونی جلوه داده شد. هیأت دولت هم بر بنیاد این گزارش نادرست، تصویب‌نامه‌ای را در دو ماده رسمیت داد. در ماده اول شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان را از بند اول ماده دهم و بند دوم ماده سیزدهم قانون اساسی حذف کرد. در ماده دوم، وزارت کشور مکلف شد پس از گشایش مجلسین، اقدام به گرفتن مجوز قانونی برای این تصویب‌نامه کند.<sup>۳</sup>

چند روز بعد نه تن از علمای برجسته حوزه علمیه قم، آقایان: سیدمرتضی لنگرودی، سیداحمد زنجانی، سیدمحمدحسین طباطبایی، محمد موسوی یزدی / داماد، سیدمحمدرضا گلپایگانی، سیدکاظم شریعتمداری، روح‌الله موسوی خمینی، هاشم آملی و مرتضی حائری، با انتشار اطلاعیه‌ای مفاد حقوقی تصویب‌نامه دولت را رد کرده، آن را غیرقانونی دانستند. گفته شده این اطلاعیه به دست آیت‌الله خمینی نوشته شد.<sup>۴</sup> استدلال‌های نهفته در این اعلامیه را

۱. همان، شم ۱۱۰۳۳ (۸ اسفند ۱۳۴۱)، صص ۱، ۴، ۱۳ و ۱۴.

۲. همان، شم ۱۱۰۳۴ (۹ اسفند ۱۳۴۱)، ص ۱.

۳. همان، شم ۱۱۰۳۶ (۱۲ اسفند ۱۳۴۱)، ص ۱۳.

۴. خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، ص ۲۲۸. حجت‌الاسلام صادق خلخالی گفته است که بیشتر آقایان از این که نشست در خانه آنان برپا شود طفره رفتند. امام به من گفت که بروم و همه آنها را به خانه ایشان دعوت کنم. این

چنین می‌توان برشمرد: اول این که اگر ادعای وزارت کشور در مغایرت نداشتن شرکت زنان در انتخابات با قانون اساسی درست باشد، چرا هیأت دولت در این باره تصویب‌نامه صادر کرد؟ دوم این که اگر شرکت زنان، در قانون اساسی منع نشده، چرا باید این تصویب‌نامه از مجلسین مجوز بگیرد؟ سوم این که وزارت کشور در استناد خود به محق بودن آحاد مردم در نظارت بر امور عمومی، به مقدمه قانون اساسی متوسل شده، در حالی که این مقدمه غیر از خود قانون اساسی است و در واقع سخنان شاه وقت هنگام گشایش مجلس است و رسمیت قانونی ندارد. چهارم این که منظور از «قاپبه اهالی مملکت» در اصل دوم قانون اساسی آن است که وکیل یک شهر، نماینده همه مردم ایران/ قاپبه اهالی مملکت، و نه حوزه انتخابیه خود است. پنجم این که تفسیر قانون اساسی، حق مجلس شورای ملی، و نه هیأت دولت است. ششم این که اگر مشارکت زنان در انتخابات امری روشن در قانون اساسی است، پس همه دوره‌های پیشین مجلس شورای ملی، خلاف قانون اساسی تشکیل شده، و همه قوانین مصوبه از جمله تشکیل دو مجلس مؤسسان، روی کار آمدن همه دولت‌ها و تمامی عقود و معاهدات غیر قانونی است. نویسنده در ادامه، و در پاسخ به اظهارات چند باره شاه که گفته بود قانون اساسی زنان را برابر محجورین و محکومین دانسته، حق رأی را از ایشان گرفته، نوشت: «آقایان نمی‌دانند که اسلام مراعات بانوان را در تمام جهت بیش از هر کس نموده و احترام به حیثیت اجتماعی و اخلاقی آنها موجب شده که از این نحو اختلاط مخالف با عفت و تقوای زن جلوگیری کند، نه آن که خدای نخواستہ آنان را مانند محجورین و محکومین قرار داده. مگر فقط علامت عدم محجوریت آن است که در این مجلس‌ها وارد شوند؟ اگر چنین است باید اول نظام بری و بحری و صاحب‌منصبان و اجزای امنیه و نظمی و شاهزادگان بلافصل و اشخاصی که کمتر از بیست سال دارند [= گروه‌هایی که بر طبق قانون از ورود به مجلس منع شده‌اند] از محجورین و محکومین باشند.»

در پایان این اطلاعیه آمد که تصویب‌نامه اخیر دولت راجع به شرکت نسوان در انتخابات از نظر شرع بی‌اعتبار و از نظر قانون اساسی لغو است. از نکات مهم اطلاعیه، هشدار امضاءکنندگان به سقوط پایه‌های اقتصادی کشور در نتیجه افول کشاورزی و واردات محصولات زراعی بود.<sup>۱</sup> این هشدار نه فقط در این اطلاعیه، بلکه در برخی از اعلان‌های دیگر که آگاهان وقت صادر

۱. اعلامیه توسط خلخالی به تهران برده و چاپ شد. (خطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۱۹۹)

۱. صحیفه امام، ج ۱، صص ۱۴۵ تا ۱۵۰.

می‌کردند یاد می‌شد. برای نمونه پس از همه‌پرسی ششم بهمن اعلامیه‌ای به امضاء «شورای مسلمانان متحد» منتشر شد که در بندی از آن آمده بود: «برنامه دولت خیانت‌کار برای این عمل [= کشاورزی] بسیار نادرست است و زراعت مختصر فعلی را نیز مضمحل می‌سازد و مردم ایران در آینده با کمبود خواروبار مواجه خواهند شد و ناچار برای محصولات کشاورزی بیگانگان که هر ساله به دریا ریخته می‌شود بازار خوبی به وجود می‌آید و در مقابل غارت ذخایر ایران، گندم و جو تحویل خواهند داد.»<sup>۱</sup>

علت مخالفت علما، و در اینجا آیت‌الله خمینی، با شرکت بانوان در انتخابات/ مشارکت در امور اجتماعی چه بود؟ این پرسش بسان هر پدیده تاریخی دیگر، نه از منظر امروز، بلکه باید از نگاه جاری همان زمان پاسخ داده شود. دیدیم که رهبر نهضتی که به حضور اجتماعی زنان اعتراض می‌کرد، در جریان انقلاب اسلامی و پس از آن خود از مدافعان مشارکت اجتماعی بانوان شد. در این جا به چند نکته کلی و موردی اشاره می‌شود:

۱. آیت‌الله خمینی اعتقادی به قانونی بودن حکومت شاه نداشت. او از نزدیک چگونگی برآمدن سلطنت پهلوی، به ویژه فریبکاری بزرگ رضاخان و فرماندهان لشکرهای او در تأسیس مجلس مؤسسان/ ۱۳۰۴ش و تغییر موادی از قانون اساسی را دیده بود. از این رو تمام نهادهای وابسته به حکومت را غیرقانونی می‌دانست و برای مصوبات دولت مشروعیتی قائل نبود.

۲. اصلاحات حکومت محمدرضا پهلوی، از جمله دادن حق رأی به بانوان، نه در زمین هویت ملی، بلکه در زمینی که کاشت و برداشت آن در اختیار دیگران بود، انجام می‌شد. او سکان اصلاحات را نه در دست شاه، بلکه در طرح‌های آمریکا می‌دید. شاه در بلندگویی فریاد اصلاحات می‌زد که ساخت داخل نبود.

۳. از منظر آیت‌الله خمینی، مرزی میان کیان اسلامی با کیان ملی/ استقلال مملکت وجود نداشت. از این رو با هر اقدامی که یکی از این دو را به خطر می‌انداخت مخالف بود. او در لایه زیرین اصلاحات شاه، وابستگی اقتصادی و فرهنگی می‌دید؛ و باور داشت که عابران اصلی جاده اصلاحات، آمریکا و اسرائیل هستند، نه ملت ایران.

۴. از دید آقای خمینی، مردان ایرانی چه مزیت‌های اجتماعی داشتند که زنان از رسیدن به آن عقب مانده بودند؟ مردان از چه آزادی‌های مشروعی برخوردار بودند که بانوان باید به آن می‌رسیدند؟ او مردان را پایمال استبداد داخلی و استعمار خارجی می‌دانست و اینک زنان نیز

۱. نهضت روحانیت ایران، ج ۳، صص ۲۴۲ و ۲۴۳.

در آستانه مشارکت با مردان قرار گرفته بودند.

۵. در آن زمان فضای فرهنگی جامعه زیر ابرهای کدر فرهنگ آمریکایی قرار داشت. آنچه از زن در این محیط به نمایش گذاشته می‌شد، بیش از همه، تن‌نمایی، افسونگری و اغوا کردن مردان بود. مصداق آشکار این جریان روی پرده فیلم‌های سینمایی، عمدتاً ساخت شرکت‌های آمریکایی، و تبلیغات آنها در جراید که معمولاً با بوسه‌های آتشین زن و مرد و پیکرهای نیمه‌عریان زنان آگهی می‌شد، بود. این فضا چه اطمینانی به رهبران فکری جامعه در تجویز مشارکت اجتماعی زنان می‌داد؟ آنان می‌دیدند که تعریف حکومت از زن اجتماعی، با آنچه که در آیین اسلام وجود دارد، ناسازگار است و محیطی که برای ورود زنان مهیا شده، پاکیزه نیست.

۶. خواست زنانی که در نهادهای وابسته به حکومت سازماندهی شده بودند، فقط گرفتن حق رأی در انتخابات نبود، آنان خواستار تساوی حقوق زن و مرد بودند؛ یعنی یکسان شدن با مردان در همه شئون از جمله سهم ارث، حق طلاق و... این تقاضا که از ناحیه زن قدرتمند دربار، اشرف پهلوی، پی‌گیری می‌شد، در واقع تهاجم به ساختار نظام حقوقی کشور بود که بنیان آن تا حدود زیادی بر فقه اسلامی گذاشته شده بود.

### در سالگرد درگذشت آیت‌الله بروجردی

در هجدهم اسفند ۱۳۴۱، مصادف با دومین سالگرد قمری درگذشت آیت‌الله بروجردی، مراسمی در مسجد اعظم قم برگزار شد که سخنران دعوت شده دکتر محمد صادقی، روحانی استاد دانشکده الهیات دانشگاه تهران، بود. او تصمیم گرفته بود سخنان خود را در پاسخ به توهیناتی که محمدرضا پهلوی در چهارم بهمن علیه روحانیان کرده بود، ایراد کند. دکتر صادقی در این باره حرفی به دعوت‌کنندگان خود نزنده بود، اما موضوع را به آیت‌الله خمینی گفت. «من تصمیم دارم به تمام حرف‌هایی که شاه در صحن... حضرت معصومه علیهاالسلام علیه علما و حوزه ... گفته است... جواب دهم و خود را برای همه چیز آماده کرده‌ام. حتی اگر شما هم نپذیرید، من این کار را خواهم کرد.»<sup>۱</sup> گویا سرپرستان حوزه علمیه قم و علمای نامی نیز در مجلس حاضر بودند. چندی بود که آیت‌الله خمینی به این محافل می‌رفت؛ طلبه‌ها هم هنگام آمد و شد او صلوات می‌فرستادند. «مدتی بود به خاطر مبارزه با حکومت و اهمیت

۱. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، ص ۱۸۰.

دادن به ... [آیت‌الله خمینی] این مسائل در حوزه به وجود آمده بود.<sup>۱</sup> یکی از حاضران در جلسه نوشته است: «در پی فزون از چهل روز سکوت و اختناق، ناگهان فریادهایی در شبستان مسجد اعظم طنین افکند که شاید برای اکثر حاضران جاذبه‌ای نیرومند داشت.»<sup>۲</sup> دیگری نیز گفته است: «سخنرانی بسیار تندی بود که در آن به رژیم شاه و اسرائیل ... و ایادی آنها حملات تندی» شد.<sup>۳</sup>

دکتر صادقی بنای سخنان خود را بر تقابل حضرت علی علیه‌السلام با معاویه گذاشت و رویارویی آقای خمینی و شاه را با «این همان است» شرح داد. خود می‌گوید که با این زمینه‌چینی «تمام حرف‌هایی را که شاه زده بود، کلمه به کلمه جواب دادم.»<sup>۴</sup> با تعبیری که دکتر صادقی علیه شخص اول به کار برده بود، دستگیری‌اش حتمی به نظر می‌رسید. پس از پایان مراسم، اکبر هاشمی رفسنجانی در راهروی مسجد اعظم به آیت‌الله خمینی گفت که صادقی را بازداشت خواهند کرد؛ چه باید کرد؟ و شنید که «بگویید به خانه من بیاید.» آقای خمینی به سمت تاکسی‌ای که منتظرش بود، رفت و ایستاد. به دکتر صادقی خبر دادند که حاج‌آقا منتظر شما هستند. «گفتم: به ایشان عرض کنید به چشم؛ من در منزل خدمت ایشان خواهم رسید.» نرفت. قاصد دوباره آمد و گفت که هوا پس است؛ دستگیر خواهی شد؛ آقا منتظر شما است. رفت. «رفتم خدمت [آقا]. جلو دالان مسجد اعظم در خیابان، کنار تاکسی ایستاده بودند.» سه شب در آن خانه پنهان شد؛ تا این که با گذاشتن عمامه سیاه آقای خمینی، به چشم زدن عینک دیگری و افتادن در کوچه پشتی خانه، از قم بیرون رفت و یکسره راهی مکه شد.<sup>۵</sup>

## عید عزادار

نشست‌های هر از گاه رؤسای روحانی حوزه علمیه قم همچنان ادامه داشت. آیت‌الله خمینی شاید در آخرین گردهم‌آبی سال ۱۳۴۱ بود که پیشنهاد تازه‌ای مطرح کرد. گفت در اعتراض به تصویب‌نامه‌های غیرقانونی دولت و خطرانی که احکام اسلام را تهدید می‌کند،

۱. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ج ۱، ص ۱۶۴.

۲. جام شکسته (خاطرات حجت‌الاسلام عبدالمجید معادینخواه)، ج ۱، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴ش، ص ۲۴۱.

۳. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ج ۱، ص ۱۶۲.

۴. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، ص ۱۸۰.

۵. همان، ص ۱۸۱.



جشن عید نوروز پیش رو، تبدیل به سوگ شود. از گفت‌وگوها و استدلال‌های مطرح شده در رد یا پذیرش این پیشنهاد روایتی به جا نمانده، اما روشن است که بیشترشان نپذیرفتند. آقای خمینی از مدتی پیش به این باور رسیده بود که در میان سران روحانی حوزه علمیه قم، تنها است و شریک راه ندارد. خود نوشته است: «تصمیمی که ما برای نوروز امسال گرفتیم به نظرم مؤثر و خوب است، لکن با اختلاف سلیقه باز برخورد کرده. انصافاً ما برای کوییده شدن خوب هستیم»<sup>۱</sup>

همسرش، بانو قدس ایران، نزدیکترین شریک زندگی‌اش، از ماجرا باخبر بود. می‌شنید که همسران دیگر آقایان از مشی شوهرش انتقاد می‌کنند؛ و می‌دانست که این انتقاد، نه دیدگاه مستقل آنان، بلکه تابعی از نظر شوهران‌شان است. «زنان آقایانی که با من رفت‌وآمد داشتند، تقریباً همگی از روش آقا انتقاد می‌کردند. خانواده یکی از مراجع دائماً می‌گفت [که] جواب این خون‌ها را چه کسی می‌دهد؟... آنها از مواضع شوهران‌شان به عنوان حقایق علی‌الاطلاق طرفداری می‌کردند. زنان روحانیون آن زمان اکثراً بی‌سواد بودند یا سواد مختصری داشتند. اصولاً نمی‌دانستند استعمار و استثمار چه معنایی دارد تا چه رسد به این که بتوانند تحلیل کنند. پس اگر شوهران‌شان موافق قیام آقا بودند، آنها هم موافق بودند، و اگر مخالف بودند، مخالف»<sup>۲</sup> قدس ایران اینها را می‌شنید، و از آن طرف واکنش شوهرش را نیز می‌دید. «در آن زمان آقا ناله‌ها می‌کرد. شبها بلند بلند می‌گریست و می‌گفت این آقایان قدرت‌شان را نمی‌شناسند و دارند با دستگاه کنار می‌آیند»<sup>۳</sup>

برخی از این ناهمراهی‌ها ناشی از خصلت‌های فردی بود؛ تاب آهنگ روزگار را، که حاج آقا روح‌الله را بر کرسی توجه مردم می‌نشاند، نداشتند. بعضی نیز ریشه در اختلاف سلیقه، دیدگاه دیگرگون و نداشتن جسارت مبارزه داشت. آقای خمینی برای نگهداشت حرمت بزرگان حوزه و تلاش جهت بازگرداندن هماهنگی و اتحاد، همچنان آراء و تصمیمات خود را با آقایان در میان می‌گذاشت؛ هر چند می‌دانست که از حمایت آنان برخوردار نخواهد شد. این جمله از منبع دستگاه امنیتی، فاصله‌ای را که میان آیت‌الله خمینی با دیگران افتاده بود، به خوبی نشان می‌دهد: «در محافل روحانی گفته می‌شود که آیت‌الله خمینی اظهار داشته مبارزه

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲. بانوی انقلاب - سنجیده‌های دیگر، ص ۱۹۴.

۳. همان، ص ۱۹۷.

علیه مقامات عالیه را ادامه خواهم داد و در این راه از زندان و تبعید نمی‌ترسم.»<sup>۱</sup> نمی‌ترسید؛ و در آستانه این نتیجه‌گیری هم بود که، نه دولت شاه، بلکه خود پادشاه در حال آلوده کردن سرچشمه قانون است. البته می‌دانیم که او به این دریافت، نه آن روز، بلکه از دهه‌های پیش رسیده بود، اما مقتضیات حضور در جهان کثرت باید بنا بر آموزه‌های تاریخی‌اش طی می‌شد. او اینک در حال عبور از مرز نصیحت و ورود به سرزمین عمل بود. این را در اطلاعیه عمومی‌ای که در ۲۲ اسفند ۱۳۴۱ برای مردم نوشت، می‌توان دید. ادبیات او در نگارش متن تا حدودی تغییر کرد و این بار در کنار «دولت» از ترکیب «دستگاه جابره» هم استفاده کرد. «دستگاه جابره با تصویب‌نامه‌های خلاف شرع و قانون اساسی می‌خواهد زنده‌های عقیف را ننگین و ملت ایران را سرافکننده کند.» سپس به هدف بیگانگان و عاملیت هیأت حاکمه اشاره کرد و نوشت: «ما باید به نفع یهود، آمریکا و فلسطین [= اسرائیل] هتک شویم، به زندان برویم، معدوم گردیم، فدای اغراض شوم اجانب شویم... این سد باید به دست دولت‌های مستبد شکسته شود. موجودیت دستگاه رهین شکستن این سد است.» آیت‌الله خمینی آشکارا به حاکمان وقت هشدار داد که راه پیش‌روی‌شان به نتیجه‌ای غیر از آنچه که می‌گویند خواهد رسید: «من به دستگاه جابره اعلام خطر می‌کنم. من به خدای تعالی از انقلاب سیاه و انقلاب از پایین نگران هستم. دستگاه‌ها با سوءتدبیر و با سوءنیت گویی مقدمات آن را فراهم می‌کنند.» او راه بازگشت را برای هیأت حاکمه باز گذاشت و پیشنهاد کرد: «من چاره در این می‌بینم که این دولت مستبد به جرم تخلف از احکام اسلام و تجاوز به قانون اساسی کنار برود و دولتی که پای‌بند به احکام اسلام و غم‌خوار ملت ایران باشد، بیاید.» در این اطلاعیه آورده بود که «من این عید را برای جامعه مسلمین عزا اعلام می‌کنم تا مسلمین را از خطرهایی که برای قرآن و مملکت قرآن در پیش است، آگاه کنم.»<sup>۲</sup>

مدتی بود که اعلامیه‌های سرپرستان حوزه علمیه قم، و با مراقبتی بیشتر، مطالبی که از ناحیه آیت‌الله خمینی برای مردم نوشته می‌شد، جمع‌آوری شده، رد و بدل‌کنندگان آن بازداشت می‌شدند. با وجود این، اطلاعیه اخیر خیلی زود چاپ و ظرف چند روز، غیر از قم، دست کم در شهرهایی چون تهران، کاشان و اصفهان، و مراکزی چون دانشگاه تهران توزیع گردید. آقای خمینی برای رساندن تصمیم اخیرش به دیگران، نامه‌ای نیز خطاب به روحانیان

۱. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۳۳۳/۳۶۳۸۳، مورخ ۴۱/۱۲/۲۰.

۲. صحیفه امام، ج ۱، صص ۱۵۳ و ۱۵۴.

سراسر کشور نوشت و گفت: «اینجانب عید نوروز را به عنوان عزا و تسلیت به امام عصر عجل الله تعالی فرجه جلوس می‌کنم و به مردم اعلام خطر می‌نمایم و مقتضی است حضرات آقایان نیز همین رویه را اتخاذ فرمایند.»<sup>۱</sup> همچنین در نامه‌ای به واعظ متنفذ پایتخت/محمدتقی فلسفی از او خواست که آقایان صاحب‌نام و مؤثر شهر را وادار به همراهی و انتشار اعلامیه در این موضوع کند.<sup>۲</sup>

مساعی آیت‌الله خمینی بیرون از قم مؤثرتر واقع شد. در قم فقط آقای شریعتمداری در پیامی عید پیش رو را مجال تسلیت و نه جشن اعلام کرد، اما در تهران غیر از پیام انفرادی آیت‌الله سیدمحمد بهبهانی، بقیه علما اطلاعیه‌ای مشترک نوشتند که جامعه روحانیت تهران در این عید عزادار است؛ اما روحانیان تهران به این تأکید آقای خمینی توجه نکردند که این عزاداری نسبتی با تصادف دوم فروردین با شهادت امام جعفر صادق علیه‌السلام ندارد. او خواسته بود «اسم وفات حضرت صادق سلام‌الله علیه برده نشود و با صراحت نوشته شود برای صدماتی که در این سال به اسلام وارد شده است.»<sup>۳</sup> و گفته بود که «این عید را عزای ملی اعلام می‌کنیم نه به خاطر این که مصادف است با شهادت حضرت صادق سلام‌الله علیه؛ آن حضرت مقامش عالی و بلند است؛ ولادت و شهادتش موجب تحکیم و پیشرفت اسلام است؛ به قول سید بن طاووس علیه‌الرحمه برای شهادت امام صادق [و امثال او] باید جشن گرفت.»<sup>۴</sup> اطلاعیه‌های روحانیان تهران با اشاره به شهادت امام ششم تنظیم گردید؛<sup>۵</sup> اما آنچه در پیام آیت‌الله سیدهادی میلانی آمد، وفق توصیه‌ای بود که آیت‌الله خمینی کرده بود.<sup>۶</sup> هر چه بود، واکنش مردم در شهرهای مختلف چهره عید آن سال را متفاوت نمود. برای نمونه «در خرم‌آباد که آن وقتها شاید خیلی بیشتر از جاهای دیگر به عید نوروز اهمیت می‌دادند، این اعلامیه تأثیر زیادی گذاشت... شنیدم که قنادی‌های خرم‌آباد نسبت به کسادبازارشان اظهار ناراحتی کرده بودند. از چهره شهر کاملاً هویدا بود که امسال عید نیست و سال عزاست.»<sup>۷</sup>

۱. همان، ص ۱۵۶.

۲. همان، ص ۱۵۵.

۳. همان‌جا.

۴. همان، ص ۱۵۷.

۵. نهضت روحانیون ایران، ج ۳، صص ۲۵۱ و ۲۵۲.

۶. همان، صص ۲۵۰ و ۲۵۱.

۷. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ج ۱، ص ۱۶۳.

## آخرین روز سال

چند روزی از توهین و تهدید محمدرضا پهلوی به مخالفانش می‌گذشت. او در سفر به دزفول، پس از افتتاح سد دز، در پایگاه وحدتی، پس از دادن اسناد مالکیت شماری از کشاورزان خوزستانی، سخنرانی کرد و برای کوبیدن مخالفان خود، واژه‌ها و تعبیر بسیار زشتی به کار گرفت. او تهدید هم کرد: «این عناصر دزد و قاتل و راهزن با همفکران ارتجاعی خودشان اگر از خواب غفلت بیدار نشوند چنان مثل صاعقه مشت عدالت در هر لباسی که باشند بر سر آنها کوفته خواهد شد که شاید به آن زندگی ننگین و کثافت‌شان خاتمه داده شود.»<sup>۱</sup> آن روزها مقاومت عشایر فارس در هم کوبیده می‌شد. شاید بخشی از توهین‌های او متوجه سران عشایر بوده باشد، اما از هر فرصتی برای همراه نشان دادن مالکان بزرگ و روحانیت بهره‌جسته، آنان را در مخالفت با اصلاحات ارضی همسو معرفی می‌کرد که در جمله‌های اخیر او نیز همین به چشم می‌خورد. سخنان او روی امواج کلمات روزنامه‌ها و صدای رادیو در داخل و خارج منتشر می‌شد. اما اظهارات آیت‌الله خمینی در رد این مدعیات، اگر به سینه اعلامیه‌ها نمی‌نشست، از چهار دیواری اتاق خانه‌اش در خیابان یخچال قاضی قم بیرون نمی‌رفت.

اواخر سال ۱۳۴۱ چند تن از خوانین فارس در پیامی به علمای قم گفتند اگر با چند شرط آنها موافقت شود، می‌توانند در کمترین زمان شیراز را تصرف کنند. «من راجع به این موضوع با... [حاج آقا روح‌الله] صحبت کردم... فرمودند: به هیچ‌وجه این کار صلاح نیست. قیام عشایر باعث بی‌نظمی و هرج و مرج می‌شود و موجب می‌شود که عباى من و شما را هم بگیرند؛ مسائل قاطی می‌شود. گفتیم: پس با چه چیزی می‌خواهید کار کنید؟... فرمودند: ... من با همین اعلامیه‌ها کارها را درست می‌کنم؛ با همین قم و تهران کارها را درست می‌کنم... به آن طلبه که با خوانین ارتباط دارد بگویند پیش من نیاید، چون ما را متهم به ارتباط با خوانین می‌کنند، در حالی که ما با آنها ارتباط نداریم و مستقل هستیم.»<sup>۲</sup>

در آخرین روز سال ۱۳۴۱ آیت‌الله خمینی گفت که بعد از ظهر جلسه درسش در مسجد اعظم برقرار است. جلسه‌های درس او در دو نوبت صبح و بعد از ظهر در مسجد اعظم برگزار می‌شد. صبح خارج فقه درس می‌داد و بعد از ظهر خارج اصول فقه. «همه استادان حوزه، درس بعد از ظهر خود را در واپسین روز سال تعطیل می‌کردند... او پس از تدریس فقه، تصمیم خود

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۱۰۴۷ (۲۵ اسفند ۱۳۴۱)، ص ۱۳.

۲. خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، ص ۲۳۱.

را در دایر بودن تدریس بعد از ظهر اعلام کرد [و] مخاطبان آشنا مفهوم درست آن را دریافتند و به سرعت این خبر در حوزه پخش شد که عصر چهارشنبه [۲۹ اسفند] در مسجد اعظم خبر مهمی است.<sup>۱</sup> مأموران انتظامی نوشتند که حدود چهار هزار طلبه در مدرّس او گرد آمدند.<sup>۲</sup> آقای خمینی در آغاز سخن، علت اعلام عزای عمومی را توهین‌ها و لطمه‌هایی دانست که در سال ۱۳۴۱ به اسلام و روحانیت وارد شد و گفت: «اگر مسلمانان بدانند که چه توطئه و نقشه‌هایی علیه عزت اسلام، سعادت ملت‌های مسلمان و استقلال ممالک اسلامی در دست اقدام است دیگر هیچ وقت عید نمی‌گیرند، بلکه قیام می‌کنند.» او دفاع از اسلام را وظیفه همگان، و کسانی را که قیام نمی‌کنند در شمار مردگان دانست. آیت‌الله خمینی با یادآوری خدمات روحانیت در دفاع از استقلال کشورهای اسلامی، این آیه را خواند: إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ [به یقین کسانی که گفتند پروردگار ما خداوند یگانه است، سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که نترسید و غمگین نباشید و بشارت باد بر شما آن بهشتی که به شما وعده داده شده است].<sup>۳</sup> او که سه بار آیه را در بخش‌های نخستین، میانی و آخرین سخنانش تکرار کرد، پرسید: چرا باید بترسیم؟ چرا باید اندوهگین باشیم؟ روحانیت نباید از چیزی بترسد. آنان تا آخرین قطره خون را در راه «اعلای کلمة الله» فدا می‌کنند. و سپس در تعریض به دیدگاه برخی از مقامات روحانی که می‌گفتند روش سیاسی آقای خمینی موجب آسیب رساندن به حوزه علمیه قم می‌شود، گفت: «اگر بناست خدای نخواستہ اسلام نباشد، احکام قرآن نباشد، مذهب جعفری در کشور از رسمیت بیفتد، روحانیت اصلاً نمی‌خواهیم باشد؛ حوزه علمیه نمی‌خواهیم وجود داشته باشد... اگر بنا باشد دستگاه جبار، دین مقدس اسلام را از رسمیت بیندازد، احکام اسلام را از بین ببرد و قرآن را مهجور و منکوب کند، وجود حوزه‌های علمیه چه ثمری دارد؟ ... حوزه‌های علمیه باید زنده باشد و در برابر دشمنان اسلام چون کوه محکم بایستد و بخروشد.» وی سکوت حوزه‌های علمیه را در شرایطی که علما را بازداشت و زندانی می‌کنند، به مدرسه علمیه یورش می‌آورند و به روحانیان توهین می‌نمایند، آن هم «به جرم این که می‌گویند ربنا الله، مربی ما آمریکا نیست، مربی ما انگلیس نیست، مربی ما اسرائیل نیست، مربی ما خداست»، جایز ندانست. آقای خمینی

۱. جام شکسته، ج ۱، ص ۲۴۹.

۲. اسناد ساواک، شهربانی قم، سند شمه ۵۳/۱۹۸، مورخ ۴۱/۱۲/۲۹.

۳. قرآن کریم، سوره فصلت، آیه ۳۰.

علت مخالفت هایش با عملکرد هیأت حاکمه را در شش ماهه اخیر چنین بیان کرد: هیچ کس نمی‌تواند «احکام خدا را تغییر دهد. احکام الهی حق انبیاء است که آن را از جانب خداوند متعال برای سعادت بشر آورده‌اند و علمای اعلام وظیفه دارند آن را حفظ کنند و آن را برای ملت بیان کنند. ما قانون الهی داریم و نیازمند قانون ظلمه و دولت‌های دست‌نشانده نیستیم.» و او می‌دید که حاکمان در حال کنار گذاشتن قانون خدا، از رسمیت انداختن دین اسلام و هموار کردن زمینه‌ها برای حضور فرقه بهائیت هستند؛ و نیز می‌دانست که دولت، این اقدامات را نه به عنوان واضع، بلکه به عنوان مجری تصمیماتی که بیرون از ایران گرفته شده بود، انجام می‌دهد.

آیت‌الله خمینی بی‌آن که بلندگویی پیش رو داشته باشد، سخنانش را ادامه می‌داد. صدای او اینک به مرز فریاد رسیده بود. «ای مسلمانان عالم بدانید در جریان تصویب نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی علت مخالفت علمای اسلام، قضیه شرکت زنان در انتخابات نبود، این قضیه ناچیزتر از آن بود که آن قیام عمومی را به همراه داشته باشد؛ مسأله این بود که علما و روحانیون دیدند که دستگاه جبار می‌خواهد با کید شیطانی اسلام را قلب کند و اوضاع را به عقب برگرداند.» انتقاد حقیقی او نه به اجازه مشارکت زنان در انتخابات، بلکه همچنان که پیش از این اشاره شد، به شعار تساوی حقوق زن و مرد بود که در پس این موضوع پی‌گیری می‌شد. آقای خمینی می‌گفت که هر یک از مردان و زنان احکام متناسب و مرتبط خود را در قرآن کریم دارند و نادیده گرفتن آن یعنی مهجور کردن قرآن و بازگشت به عقب و برای چندمین بار در شش ماه گذشته خطاب به حاکمان گفت: «اگر این فشارها از ناحیه انگلیس یا آمریکا است، به ما بگویید تا ما خودمان با آنها برخورد کنیم. اگر الزامات بین‌المللی است، باز هم بگویید تا فکر دیگری بکنیم.» سپس با انتقاد از نخست‌وزیر ادامه داد: «چرا نمی‌رود به دنبال کارش تا یک نفر فهمیده و باسواد که غمخوار این ملت باشد بر سر کار آید؟» آیت‌الله خمینی مسئولیت خود را این بار آشکارا بیان کرد: «دستگاه جبار بداند... من در کمین آنها ایستاده‌ام. من تا آخرین لحظه‌های زندگی‌ام از نوامیس اسلام و مسلمین دفاع می‌کنم. من به حکم اسلام... در برابر خیانت به اسلام، دست روی دست نمی‌گذارم که دستگاه جبار استقلال این ملت را بر باد دهد.» و انگار که در حال پیش‌بینی آینده است، خطاب به شاگردان وفادارش گفت که حقایق را به مردم بگویید تا بدانند چه نقشه‌ای علیه اسلام و استقلال مملکت کشیده‌اند؛ در برابر زور تسلیم نشوید؛ خود را آماده دستگیری، زندان، شکنجه و کشته شدن کنید؛ کمربندها را ببندید؛ خود را آماده تبعید، سربازی رفتن و ناسزا شنیدن کنید. او در پایان سخنانش با اشاره به جانبازی‌ها و فداکاری‌های

فرزندان حضرت فاطمه سلام الله علیها در همه زمانها، گفت که این نوادگان هنوز زنده‌اند. «اینها نمی‌نشینند تا دولت‌ها هر خیانتی که خواستند بکنند و احکام قرآن را پایمال کنند. تا اولاد فاطمه زنده‌اند، اجازه نمی‌دهند... مقدرات مسلمین را به دست یهود و اسرائیل بسپارند.»<sup>۱</sup> او در واقع از آمادگی خودش می‌گفت؛ از خودی که تبارش به دختر پیامبر اسلام، و از خودی که پیشینه‌اش به فاطمیان می‌رسید. «ما شب نزد [حاج آقا روح الله] بودیم که فرمود [در سخنان بعد از ظهر] من اشاره داشتم به خلفای فاطمیین و می‌خواستم بگویم که شما بنی فاطمه هستید و آنها هم خلفای [بنی عباس]. خلافت متعلق به شماست. بلند شوید خلافت را پس بگیرید.»<sup>۲</sup> آقای خمینی در این سخنرانی اشاره‌ای هم به شناسنامه‌اش کرد و گفت که شصت و سه سال دارد؛ سن پیامبر اکرم هنگام وفات همین بود؛ شهادت حضرت امیر نیز در همین سن رخ داد. «ما از پیروان [آنها] هستیم... کسانی که پیروان آن بزرگواران باشند هرگز نمی‌ترسند.»<sup>۳</sup>

### تخریب خمینی

حکومت، مقابل اصلی خود را شناخته بود. وقتی که آیت الله کمالوند به درخواست علمای تهران، در نیمه دوم اسفندماه، به دیدار محمدرضا پهلوی رفته بود، شاه از او پرسیده بود: «این سید می‌خواهد چه کار کند و حرفش چیست؟»<sup>۴</sup> و اینک که رویارویی در حال نشان دادن همه اضلاع خود بود، تخریب شخصیت آقای خمینی در دستور کار حکومت قرار گرفته بود. چند سند به جا مانده از ساواک در این باره نشان می‌دهد که در نخستین روزهای سال ۱۳۴۲ پتک دستگاه امنیتی شاه برای خُرد کردن شخصیت آقای خمینی بالا رفت، اما شواهد می‌گوید که این پتک در آخرین روزهای اسفند ۱۳۴۱ بر سندان شخصیت او فرود آمد. آنچه ساواک در بادی امر تهیه کرد اطلاعیه‌هایی علیه آیت الله خمینی بود که امضای پای آنها «سازمان زنان ایران» و «جبهه ملی» بود. اینها را مأموران شهربانی قم روی دیوارهایی که در گذرگاه مردم بود نصب کردند، اما در خیابان‌ها و کوچه‌های منتهی به خانه آیت الله بیشتر چسبانده شد. یکی از شاگردانش گفته است: «در این دو اعلامیه، بی‌شرمانه‌ترین و زشت‌ترین هتاک‌ها و ناسزاها به روحانیت و مراجع،

۱. صحیفه امام، ج ۱، صص ۱۵۷ تا ۱۶۵.

۲. خاطرات آیت الله محمدعلی گرامی، ص ۲۳۱.

۳. صحیفه امام، ج ۱، صص ۱۶۴ و ۱۶۵.

۴. خاطرات آیت الله طاهری حرم بادی، ج ۱، ص ۱۶۲.

به خصوص [حاج آقاروح‌الله] گفته شده بود و در و دیوار شهر قم را مملو از این اعلامیه‌ها نموده بودند. وقتی وارد منزل [او] شدم، ساعت هفت و نیم صبح بود. عده‌ای از طلاب با رنگ‌های پریده و قیافه‌های عبوس و ناراحت، جهت اطلاع دادن از این اعلامیه‌ها به منزل [آقا] آمده بودند؛ ولی هنگامی که وارد اتاق [او] شدم، دیدم مشغول مطالعه است و برای درسی که ساعت هشت شروع می‌شد، آماده می‌شود، ولی هیچ آثار ناراحتی در او نیافتم و اصلاً گویا چنین اتفاقی نیفتاده است و من در آن حال تعجب کردم که این مرد چگونه حال و حوصله مطالعه دارد.<sup>۱</sup>

وقتی آیت‌الله خمینی اعتراض و نگرانی شاگردانش را دامنه‌دار یافت، در آخرین سخنرانی سال به این موضوع اشاره کرد و گفت که مگر من از حضرت علی علیه‌السلام بالاتر هستم؛ کسی که چند سال از طرف معاویه هتک شد، اما صبر کرد؟! «به من فحش می‌دهند، شما چرا غصه می‌خورید؟ شما چرا نگران می‌شوید؟» و بعد خواست که این اعلامیه‌ها را برندارند. گفت که بگذارید بر دیوارها باشد تا مردم ماهیت دستگاه جبار را بهتر بشناسند.<sup>۲</sup>

بخش اعلامیه علیه آیت‌الله خمینی بخشی از این ماجرا بود. تولید اتهامات دروغ، بخش دوم عملیات دستگاه امنیتی بود، که طی دستور اداره کل سوم به ساواک قم، به اجرا درآمد. در این دستور آمده بود که «یک سلسله اقدامات و عملیات اساسی بدون تظاهر به عمل آید که طرفداران نامبرده فوق از اطراف او پراکنده شوند. برای این منظور باید قبلاً طرحی تهیه و عملیات طبق طرح و به طور دقیق تا حصول نتیجه اجرا گردد.»<sup>۳</sup>

خبری از جزئیات این طرح در دست نیست، اما می‌دانیم که ساواک از طریق عوامل خود، که در میان آنها روحانی‌نمایان نیز بودند، این دروغ را در حوزه علمیه قم پراکنده کردند که شاه برای تأمین منافع ایران در حال بده‌بستان با دو قدرت آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی است و چون دولت انگلیس از این سیاست ناراحت است، از یک طرف آیت‌الله خمینی را تقویت می‌کند و از طرف دیگر عشایر جنوب را؛ و چنین نتیجه گرفت که «چون افکار عمومی نسبت به سیاست انگلستان بدبین است، شایعه ارتباط آیت‌الله خمینی با عمال سیاست بریتانیا لطمه بزرگی به موقعیت وی وارد ساخته است.»<sup>۴</sup>

۱. همان، صص ۱۶۴ و ۱۶۵.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۶۳.

۳. اسناد ساواک، نامه اداره کل سوم به ریاست ساواک، سند شم ۳۳۱/۳۱۸۳، مورخ ۴۲/۱/۲۲.

۴. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند شم ۳۱۲/۱۲۸، مورخ ۴۲/۱/۲۰.



اقدام ساواک در اتهام‌زنی به چهره برتر دیانت و سیاست حوزه علمیه قم، شروع یک بازی دو سر باخت بود. اول این که نسبت مستقیم دولت انگلیس با رخدادهایی چون روی کار آمدن رضاخان و تبدیل او به رضاشاه، به تخت نشستن محمدرضا پهلوی در ۱۳۲۰، اجرای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و بازگرداندن محمدرضا شاه به قدرت، و برآمدن خاندان‌های حکومتگری چون علم، نخست‌وزیر وقت، از بدیهیات تاریخ معاصر ایران بود. دوم این که هیچ قرینه‌ای از لطمه دیدن موقعیت آیت‌الله خمینی، آن هم در زمانی که سرآمد دیانت و سیاست حوزه علمیه قم شناخته می‌شد، در دست نیست. سوم این که پیشینه چهل و سه ساله او در این حوزه به اندازه‌ای زلال بود که چنین تهمت‌هایی در اذهان و باورها هرگز ته‌نشین نشد. چهارم این که اگر این دروغ‌ها می‌توانست ترکی بر سندان شخصیت آیت‌الله خمینی وارد نماید، حکومت نیازی در تهاجم به مدرسه فیضیه احساس نمی‌کرد. آن تهاجم از ضعف نشأت می‌گرفت، نه از اقتدار.

## میدان خونین مبارزه

### نظامیان صلوات کش

اعلام عزای عمومی در عید نوروز برای سران حکومت ایران گران آمد. لازم دیدند ضربشست نشان دهند. دستگاه‌های امنیتی و نظامی دست به کار شدند و با ارائه طرحی مشترک تصمیم به فرستادن نیروی نظامی به قم گرفتند. اول فروردین یک گردان از تهران راهی قم شد. طبق برنامه پیش پای آنها گاو کشتند؛ به سرشان گل ریختند؛ حدود یک کیلومتر در خیابان‌های اصلی شهر راه‌پیمایی کردند؛ نمایش قدرت دادند؛ در صحن حضرت معصومه علیهاالسلام به سلامتی شاه هورا کشیدند؛ زیارت‌نامه خواندند؛ و همان‌جا مراسم صبحگاه اجرا کردند.<sup>۱</sup> غیر از نظامیان، گروه‌های دیگری نیز به اسم دهقان با خودروهای بزرگ به قم آورده شدند. محل استقرار اینان دبیرستان حکیم نظامی بود.

در نخستین روز سال ۱۳۴۲ صدای قرآن از بیشتر مکانها بلند بود، اما از ساختمان‌های فرمانداری و شهرداری قم صدای ساز شنیده می‌شد.<sup>۲</sup> وظیفه‌ای که برای گروه‌های یادشده تعیین شده بود، شرکت در مجالس عزاداری روز دوم فروردین / ۲۵شوال، شهادت امام جعفر صادق علیه‌السلام، به هم ریختن آن، درگیری و... بود. به آنها گفته شده بود با سر دادن صلوات

۱. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد (فیضیه)، ج ۲، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸ش،

ص ۱۷.

۲. همان‌جا.

مانع از سخنرانی‌هایی شوند که علیه مقامات حکومتی صورت می‌گیرد.<sup>۱</sup> از آن سو، گروه‌هایی از مردم، به ویژه روحانیان محصل با به تن کردن لباس سیاه به پیشواز عید آمده بودند. «ظاهراً از روز عید یا روز قبل از عید... پیراهن‌ها و لباس‌های مشکی را تن‌شان [کردند]... آنچنان وسعت [گرفت]... که هر روحانی و هر طلبه‌ای را نگاه [می‌کردی] لباس مشکی تنش [بود]...»<sup>۲</sup> مردم، بنا بر رسمی دیرین، هنگام نو شدن سال، در مراقد مشهور گردهم می‌آیند. طلبه‌ها این زمان را غنیمت دانسته، برگه‌هایی را چاپ و آماده کرده بودند. در بیشتر این اعلامیه‌ها گفته شده بود که چرا امسال عید نداریم. با به صدا درآمدن زنگ تحویل سال در [حدود] ساعت ۱۱:۵۰، از آسمان حرم حضرت معصومه علیهاالسلام اعلامیه می‌بارید.

آیت‌الله خمینی بعد از ظهر اول فروردین، نخستین جلسه سوگواری به مناسبت تألمات و مصائب رفته بر جامعه اسلامی در سال گذشته را در خانه‌اش برگزار کرد. به منابع امنیتی خبر رسیده بود که آقای خمینی در این مراسم سخنرانی خواهد کرد،<sup>۳</sup> اما او از آقای محمد آل‌طه خواست برای حاضران سخن براند. گویا موضوع و جهت سخنان را نیز یادآور شده بود. آل‌طه نیز ضمن انتقاد از پخش موسیقی از بلندگوی ساختمان‌های دولتی قم، دستگاه حکمرانی معاویه و یزید را با حاکمان ایران مقایسه کرد و به حاضران وانمود که تفاوتی میان آنها نیست. در پایان مراسم، اعلامیه‌هایی میان مردم شرکت‌کننده در جلسه پخش شد.<sup>۴</sup>

جلسه بعدی صبح روز دوم فروردین بود. آن روزها خانواده آیت‌الله خمینی در قم نبود. او تنها بسر می‌برد. افراد خانواده به همراه پسر بزرگش، مصطفی، برای زیارت امامان شیعه به عراق رفته بودند، اما احمد شانزده ساله، کنار پدرش در قم بود. آن روز افرادی که خانه آیت‌الله خمینی، کوچه و آن حوالی را پر کرده بودند، همه از مردم عادی و طلبه‌ها نبودند، بلکه صدها تن از آنان، همان صبح، از دبیرستان حکیم نظامی بیرون آمده بودند. چهره اینان با دیگران یکسان نبود. آرایش موی یکدستی داشتند. کلاه‌های نظامی روی پیشانی و دور سرشان خط انداخته بود. همه می‌دیدند که رنگ و رخ مجلس غیر عادی است؛ صلوات‌های بی‌جا فرستاده می‌شود! چند نفری که دور و بر صاحب مجلس نشسته بودند، موضوع را یادآور شدند.

۱. مدرسه فیضیه به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۰ش، ص ۴۲.

۲. شرح اسم، ص ۱۱۰.

۳. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۲، ص ۱۷.

۴. همان، ج ۱، صص ۴۰۶ تا ۴۰۸.

خودش هم می‌دید که آمده‌اند مراسم را به هم زنند. آقای خمینی برخاست و به خانه روبرویی رفت. این خانه در اجاره مصطفی، پسرش، بود.<sup>۱</sup> آنجا، صادق خلخالی را خواند و حرف‌هایی به او زد تا به حاضران بگوید. گفت: «اعلام کنید اگر چنانچه اینجا کسی صلوات بی‌جا بفرستد یا کاری بکند که بخواهد مجلس را به هم بزند، من راه می‌افتم می‌آیم در صحن حرف‌هایم را می‌زنم. خیال نکنید که من از این چیزها وحشت دارم. من به جای این که اینجا حرف بزنم بلند می‌شوم می‌آیم در صحن حضرت معصومه و در جامعه حرف‌هایم را می‌زنم. مواظب باشید، دست از پا خطا نکنید و کسی صلوات بی‌جا نفرستد.»<sup>۲</sup> بیک بی‌باک آقای خمینی پس از گفتن این پیام، جملاتی را نیز خود به آن افزود و فریاد زد: «هر حرام‌زاده، هر بی‌دین خائن که آمده این مجلس را به هم بزند بداند که اگر یک بار دیگر در اینجا گربه برقصاند، حضرت آیت‌الله به طرف صحن مطهر حرکت خواهند کرد و این جمعیت نیز به دنبال ایشان راه می‌افتند و در آنجا به دنیا اعلام می‌کنند که در این مملکت به روحانیت اسلام چه می‌گذرد.»<sup>۳</sup>

یکی از حاضران نزدیک آیت‌الله خمینی گفته است که پس از این تشر، فردی خوش تیپ با لباس غیرنظامی که احتمالاً افسر گروه اعزامی از تهران بود، نزد آقا آمد، خم شد و «گفت: من از طرف اعلی حضرت مأمورم به شما اخطار کنم که اگر امروز کوچکترین حرکتی بکنید به نیروهای مان دستور می‌دهیم همه را تنبیه کنند... [آقا] هم یک مرتبه فرمودند: ما هم به برادران مان دستور می‌دهیم تأدیباتان کنند.» پس از این پاسخ آن مأمور عقب عقب رفت، زمین خورد و از خانه بیرون شد.<sup>۴</sup>

هیاهوی مجلس خوابید و لحظاتی بعد آنانی که چهره‌ای متفاوت داشتند، بلند شده، مجلس را ترک کردند. سرکرده آنان نمی‌توانست درجا تصمیم بگیرد؛ بماند و به هیاهوی خود ادامه دهند؟ اگر آیت‌الله خمینی تهدیدش را عملی کند، چه؟ باید کسب تکلیف می‌کرد. پس از پایان مراسم، آقای خمینی گفت که وقتی دیدم وضع غیرعادی است «به ذهنم خطور کرد که من این پیغام را بدهم. اینها اگر نقشه‌ای داشته باشند، بعد از این پیام مجبورند با مرکز تماس بگیرند

۱. خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، ص ۲۵۷؛ «سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام»، پاسدار اسلام، شماره ۸ (مرداد ۱۳۷۱)، ص ۴۸.

۲. خاطرات آیت‌الله خلخالی، ص ۷۴.

۳. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ص ۳۳۶.

۴. دیدار در نوفل‌لوشاتو (خاطرات سیاسی اجتماعی ابوالفضل توکلی‌بینا)، به کوشش: فرامرز شعاع حسینی، تهران، عروج، ۱۳۸۹ش، ص ۹۰.

که آیا با چنین وضعی نقشه‌مان را عملی کنیم یا خیر؟ و اینها تا بروند تماس بگیرند، ما کارمان را کرده‌ایم.»<sup>۱</sup>

آن مراسم با سخنرانی‌های آقایان محمد آل‌طه و علی‌اصغر مروارید،<sup>۲</sup> و بدون درگیری و آشوب به پایان رسید. مأموریت بعدی نظامیان صلوات‌کش، بعدازظهر آن روز در مدرسه فیضیه بود. بانی مراسم مدرسه فیضیه آیت‌الله گلپایگانی، و مناسبت آن، شهادت امام جعفر صادق علیه‌السلام بود. گفته شده برپایی این مراسم از سوی آقای گلپایگانی، پیوندی با گذشته نداشت. وی در سال‌های پیشین چنین یادبودی را در خانه‌اش برگزار می‌کرد؛ و روشن نیست تصمیم تازه از چه رو و با دخالت چه کسانی گرفته شده بود!<sup>۳</sup>

آیت‌الله خمینی می‌دانست که گروه اعزامی تهران بدون آفریدن رخدادی قم را ترک نخواهد کرد؛ در خانه‌اش موفق به آشوب نشده بودند؛ و لابد شنید که در مراسم خانه آقای شریعتمداری هم حادثه‌ای پدید نیامده است؛ پس می‌ماند مدرسه فیضیه. «ساعت سه بعدازظهر بود که مجدداً خدمت ایشان رسیدیم؛ ... پای منبر نشسته بودند و دانشجویی اشعاری را به مناسبت روز شهادت امام صادق (ع) می‌خواند. بنده و دو سه نفر از برادران که وارد شدیم، ... اشاره فرمودند: بیایید اینجا ... [و] آهسته فرمودند: نقشه‌ها در مدرسه فیضیه است. آنجا آقای گلپایگانی برنامه گذاشته‌اند. نقشه‌ها را می‌خواهند آنجا پیاده کنند. شما از اینجا یک سر به آنجا بروید، برادران‌تان را هر کجا هستند جمع کنید و در آنجا باشید. آنها قصد دارند که به طلاب و علما و مدرسه حمله کنند. شما سعی کنید جمعیت را به بیرون بکشید و نگذارید که جمعیت در آنجا آسیب ببیند. جمعیت را به خیابان حرکت دهید که اینها هر شیطنتی دارند در منظر و مرئای همه زوار بکنند.» و بعد سفارش کرد که تمام حوادث را بنویسید؛ یادداشت بردارید؛ کارتان که تمام شد، در قم نمایش دهید؛ ممکن است شناخته و دستگیر شوید.<sup>۴</sup>

همه کسانی که یادمانده‌های خود را از حادثه مدرسه فیضیه بازگفته‌اند، به فراوانی چهره‌هایی که نسبتی با چنین مجالسی نداشتند، اشاره کرده‌اند. هم‌اینان با هیاهو و سر دادن صلوات‌هایی میان سخنرانی محمد آل‌طه و سپس مرتضی انصاری مراسم را به هم زدند. به سمت بلندگو

۱. «سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام»، پاسدار اسلام، شماره ۸ (مرداد ۱۳۷۱)، ص ۴۹.

۲. جام شکسته، ج ۱، ص ۲۵۶.

۳. خاطرات منتظری و نقد آن، ص ۲۵۸.

۴. خاطرات حبیب‌الله عسکراولادی، صص ۱۰۱ و ۱۰۲.

رفتند تا صدای شان را بلندتر کنند. یکی سیم بلندگو را از پریز کشیده بود؛ با این حال برای سلامتی رضا شاه و پسر و نوه اش شعار دادند. زدو خورد آغاز شد. شلاق های دستی را بیرون کشیدند و آنان که نداشتند با کندن شاخه هایی از درختان حیاط مدرسه به جان مردم افتادند. جاوید شاه می گفتند و می زدند. گروهی از در اصلی مدرسه پا به فرار گذاشتند. هر کس بیرون می رفت چوب می خورد و می شنید که بگو جاوید شاه. چوب به دست ها آن بیرون بودند. اندکی هم نه به قصد فرار، از همین در بیرون شدند. آنان شنیده بودند که آشوبگران راهی خانه آقای خمینی خواهند شد. رفتند تا نهبان او و خانه اش باشند.<sup>۱</sup> آنها که ماندند، مقاومت کردند؛ هم می خوردند و هم می زدند. اینان خود را به طبقه دوم مدرسه رساندند؛ هم پناه گرفتند و هم با آجرهایی که از دیوارهای مشبک بالکن مدرسه می کنند، نظامیان را نشانه رفتند. طولی نکشید که مهاجمان عقب نشستند.<sup>۲</sup> مدرسه نفسی تازه نکرده بود که نیروهای شهربانی از راه های بیرونی بر بام فیضیه ظاهر شدند و با شلیک گلوله اعلان وجود کردند. در یورش تازه، نوبت به حجره ها و طلبه های پناه گرفته در آنها رسید. در و پنجره اتاق ها را شکستند. «طلبه ها را از حجره ها بیرون می کشیدند و دست به دست رد می کردند. اولی می زد، دومی می زد، سومی می زد و چهارمی با لگد از پله ها پایین می انداخت.»<sup>۳</sup> برخی محصلان از دیوار پشت مدرسه پایین پریدند و دست و پای شان شکست.<sup>۴</sup> آیت الله گلپایگانی، بانی مجلس، که در شروع درگیری کنار منبر نشسته بود، اینک به یاری طلاب و برخی خویشان در یکی از حجره ها پناه گرفته بود. اطرافیان نگذاشتند تعرضی به وی شود. زمانی که یکی از مهاجمان چوب به دست قصد حمله به این اتاق را داشت، با چوب «به سینه آقای علوی، داماد بزرگ آیت الله گلپایگانی، زد و ایشان را به شدت مجروح ساخت.»<sup>۵</sup>

نیروهای شهربانی، نظامی و چوب به دستانی که نقش دهقانان را بازی می کردند، مدرسه فیضیه را فتح کردند! گفته شده فاتحان آنچه از حجره ها بیرون ریخته بودند، آتش زدند؛ و آنچه به جا ماند، لباس های پاره، پارچه های سفید و سیاه خونینی که پیش از این عمامه بودند، کفش های نیم دار رها شده در هر سو، خون های بر زمین ریخته ای که در حال خشک شدن

۱. ناگفته ها، صص ۱۵۸ و ۱۵۹.

۲. جام شکسته، ج ۱، صص ۲۶۱ و ۲۶۲.

۳. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۳۷۴.

۴. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، ص ۳۴۱.

۵. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر هشتم، ص ۱۵۰.

بود، وحشتی که در سراسر شهر پراکنده شده بود، و زخمی‌هایی که روشن نبود در بیمارستان‌ها پذیرش شوند و بیشتر پناه برده به خانه‌های مردم، بود.

کسانی که خود را به خانه آقای خمینی رساندند، چاره را در بستن در دیدند. سیدمحمدصادق لواسانی، دوست دیرین او، این پیشنهاد را داد. «تا گفت در را ببندید، آقا هم عصبانی شد، از جا بلند شد [و] گفت که الآن می‌روم حرم، حرف‌هایی که نزد می‌گویم. اینها با من کار دارند، نه با دیگری.»<sup>۱</sup> شاهد دیگری گفته است وقتی آقا متوجه شد که در را بسته‌اند «یک مرتبه از جا بلند شده، فرمودند: «طلاب و فرزندان مرا در مدرسه کتک می‌زنند و مدرسه را ویران می‌کنند و در منزل من بسته شود؟ ... بگذارید هر کس می‌خواهد بیاید.»<sup>۲</sup> و آمدند. بیشتر، زخمی‌ها بودند. یکی از بدحالان سیدیونس رودباری بود. «از آن بالا ولش کرده بودند پایین. آقا... شروع کرد خودش از او پذیرایی کردن.»<sup>۳</sup> شمار مجروحان پناهنده افزایش یافت. وقتی آقا پرسید چرا اینان را به بیمارستان نمی‌رسانید، گفتند که نمی‌پذیرند. گفت که به رئیس اداره بهداری قم بگویید فکری کند. «با دکتر واعظی تماس گرفتند. [او هم] گفت همه را بیاورید بیمارستان. مجروحین را به بیمارستان منتقل کردند.»<sup>۴</sup>

آیت‌الله در آن شب هراسناک، که حتی نزدیکانش از ترسی سخن گفته‌اند که بر وجودشان خیمه زده بود،<sup>۵</sup> به چهره‌ها و دل‌های نگران آن خانه آرامش داد و گفت: «ناراحت و نگران نشوید. مضطرب نگردید. ترس و هراس را از خود دور کنید. شما پیرو پیشوایانی هستید که در برابر مصایب و فجایع صبر و استقامت کردند.» گفت که آنچه امروز بر شما گذشت در برابر حوادثی چون روز دهم محرم و شب یازدهم آن ماه، کوچک است. «عیب است برای کسانی که ادعای پیروی از حضرت امیر علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام را دارند، در برابر این نوع اعمال... خود را بیازند.»<sup>۶</sup> و حرف آخر را با اطمینان گفت: «اینها گور خود را کنند.»<sup>۷</sup>

آن شب آقای خمینی از همه آنان که برای نگهداری به خانه‌اش آمده بودند، خواست خانه را

۱. ناگفته‌ها، ص ۱۶۰.

۲. «سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام»، پاسدار اسلام، شماره ۸ (مرداد ۱۳۷۱)، ص ۴۹.

۳. ناگفته‌ها، ص ۱۶۱. سیدیونس در روزهای بعد به زادگاهش، آغوزین رودبار، برده شد، اما دوام نیاورد و بر اثر زخم‌هایی که به او زده بودند به شهادت رسید. (سه سال ستیز مرجعیت شیعه (۱۳۴۱-۴۳)، ص ۲۷۶)

۴. سه سال ستیز مرجعیت شیعه (۱۳۴۱-۴۳)، ص ۲۷۹.

۵. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۵۳.

۶. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۶۶.

۷. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۵۳.

ترک کنند. برخی رفتند، اما گروه اندکی برخلاف میل صاحب‌خانه ماندند و تا صبح در اطراف خانه کشیک دادند.<sup>۱</sup>

صبح روز سوم فروردین در خانه علمای قم بسته بود. ترس در همه‌جا پراکنده شده بود. روحیه‌ها در هم شکسته بود. نظامیان هنوز در شهر بودند. کتک‌هایی که دیروز در مدرسه فیضیه و اطراف آن به طلبه‌ها و غیرطلبه زده بودند، این بار در خیابان‌های قم زدند. هر عمامه بسری که می‌دیدند، می‌گرفتند و می‌زدند. برخی را هم بعد از ضرب و شتم دستگیر می‌کردند. تنها در باز آن روز صبح، در خانه آیت‌الله خمینی بود که جمعیت انبوهی را در خود جا داده بود.<sup>۲</sup> او برای حاضران سخن گفت؛ آنان را آرام کرد؛ ترس را از دل‌های‌شان شست؛ و افسوس خورد که صدای این حادثه تلخ به جهان نمی‌رسد.<sup>۳</sup> «دلگرمی دادند و از این جهت که این حادثه هویت حقیقی رژیم را به مردم نشان داد، اظهار خوشحالی می‌کردند و مردم را به مقاومت و استقامت توصیه می‌فرمودند.»<sup>۴</sup> این گفته نیز متناسب به وی است که «مردم لازم است از مدرسه فیضیه دیدن نمایند و جنایت غیرانسانی دستگاه حاکمه را از نزدیک ببینند و نیز به بیمارستان‌ها سرکشی کنند و از روحانیان مجروح و مصدوم عیادت به عمل آورند تا دریابند که دستگاه حاکمه با روحانیت چه کرده است.»<sup>۵</sup> مهدی عراقی بیش از دیگران سخنان آقای خمینی را به یاد می‌آورد. بنابر یادکرد او محتوای این بیانات که بیش از یک ساعت به طول کشید، همان کلمه‌ها و جملات پرحرارتی بود که چند روز بعد روی صفحه کاغذ نشست و به «شاه‌دوستی یعنی غارتگری» شهرت یافت. «یک مقداری از دیکتاتوری‌ها و جنایت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس [گفت] که با مسلمان‌ها و سادات علوی چه کردند و اینها [= دستگاه سلطنتی شاه] ثابت کردند که شاه‌دوستی یعنی غارتگری، شاه‌دوستی یعنی چپاولگری... شاه‌دوستی یعنی جنایت، قتل و... من به شما قول می‌دهم که پیروزی با ما است، چون ما حق هستیم و اینها باطل‌اند و شکست قطعی از آنهاست... و دمی به همه دمیده شد... یک روحیه خاصی، به خصوص طلبه‌ها، پیدا کردند.»<sup>۶</sup>

۱. خاطرات حبیب‌الله عسکراولادی، ص ۱۰۶؛ دیدار در نوفل‌لوشاتو، ص ۹۲.

۲. ناگفته‌ها، ص ۱۶۱؛ خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر چهارم، ص ۳۶۲.

۳. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر چهارم، ص ۳۶۲.

۴. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۲۵۰.

۵. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۶۷.

۶. ناگفته‌ها، ص ۱۶۳.



## رفتن نظامیان، آمدن شایعه

در مدرسه فیضیه را نبستند و گروه‌هایی از مردم، به ویژه زائرانی که از دیگر شهرها به قم می‌آمدند و از آن وحشت ریخته شده بر سر شهر دور مانده بودند، توانستند صحنه متروکه آن جنگ را ببینند.<sup>۱</sup>

البته مأموران تلاش کردند با جمع کردن لباس‌ها، کتاب‌ها و اسباب حجره‌ها و شستن خون‌های ریخته شده، صحنه را دست‌کاری کنند، اما طلبه‌ها تا جایی که امکان داشت آن را به شکل اول بازگرداندند.<sup>۲</sup> مأموران پیش از ترک قم موظف شدند مجروحان حادثه مدرسه فیضیه را از بیمارستان‌ها بیرون کنند. خانه‌های مردم خیلی زود جای تخت بیمارستان‌ها را گرفت<sup>۳</sup> و طولی نکشید که چند خودرو حامل پزشک و دارو از تهران سر رسید. بیشتر زخمی‌ها در کوچه یخچال قاضی بستری بودند. پزشک‌ها را بر سر بالین زخمی‌ها بردند و کار درمان خانگی آغاز شد.<sup>۴</sup>

شب پنجم فروردین شایعه‌ای با شتاب در شهر پیچید: شاه فرار کرده است. می‌گفتند شاه تهران را به قصد شیراز ترک کرده، مقصد بعدی او روشن نیست. همه درباره شاخ و برگ‌های این شایعه می‌گفتند و می‌شنیدند. آنان که از تهران می‌آمدند، اوضاع پایتخت را عادی توصیف نمی‌کردند. در قم نیز نیروهای انتظامی و نظامی از سطح شهر جمع شدند. کسی در خیابان‌ها پاس نمی‌داد. برق بخشی از قم رفت. برخی به یکدیگر تبریک می‌گفتند.<sup>۵</sup> شاهدان آن روزها می‌گویند که از این شایعه بوی توطئه می‌آمد. می‌خواستند آیت‌الله خمینی را بدین وسیله تحریک کنند به حرم حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها رفته، سخنرانی کند، و با همین دست‌آویز دستگیرش نمایند.<sup>۶</sup> «من و آقای [ابراهیم] امینی با تشرف ایشان به حرم مخالفت کردیم و گفتیم در این شرایط و شلوغی صحن و حرم، تشرف شما صلاح نیست. ایشان اول قبول نمی‌کردند، ولی بالاخره با اصرار ما منصرف شدند. آقای امینی می‌گفت من به قدری ناراحت [و نگران] بودم که تصمیم داشتم اگر ایشان منصرف نشوند، قبای ایشان را بگیرم و بکشم، ولو موجب

۱. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۲۵۱.

۲. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، صص ۳۶۷ و ۳۶۸.

۳. همان، صص ۳۶۶ و ۳۶۷.

۴. خاطرات آیت‌الله خلخالی، صص ۸۲ و ۸۳.

۵. «سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام»، پاسدار اسلام، شماره ۸ (مرداد ۱۳۷۱)، ص ۵۰.

۶. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۲۵۱.

پرت شدن ایشان باشد.<sup>۱</sup> شایعه دیگر، کشتن آقای خمینی به دست نیروهای زبده و اعزامی از تهران بود. دوستداران آیت‌الله پس از شنیدن این شایعه خود را به خانه او رساندند، اما دیدند که اعتنایی به این حرفها ندارد. اندک افراد حاضر در خانه آن شب خواب به چشم‌شان نیامد، اما گفته‌اند که آقا سر بر متکا گذاشت و چون دیگر شب‌ها به خواب رفت.<sup>۲</sup>

مأموران فرستاده شده از تهران، پیش از ترک قم، در دو گردهم‌آیی تشریفاتی و از پیش برنامه‌ریزی شده شرکت کرده بودند. آنان در روزهای سوم و چهارم فروردین در میدان آستانه اجتماع کرده، با اضافه شدن تعدادی از کارکنان و کارگران ادارات محلی شعارهایی در حمایت از محمدرضا پهلوی داده بودند.<sup>۳</sup>

در همین روزها خبر خودداری تاکسی‌های قم از سوار کردن روحانیان به آیت‌الله خمینی رسید. خبر دادند که رئیس شهربانی چنین دستوری به راننده‌های تاکسی داده و تهدید کرده اگر آخوندی را سوار کنند، عواقب آن را باید بپذیرند. بلافاصله به رئیس شهربانی قم خبر دادند که آیت‌الله خمینی شما را خواسته است. سرهنگ حسین پرتو به هر دلیلی به دیدار او رفت و شنید که گویا دستور داده‌اید تاکسی‌ها روحانی‌ها را سوار نکنند؛ درست است؟ اگر خبر صحت دارد الان تلفنی از تهران می‌خواهم که صد سواری بفرستند به قم و طلبه‌ها را رایگان جابه‌جا کنند. سرهنگ پرتو دست و پایش را گم کرد و موضوع را انکار. آقای خمینی گفت که اگر تا ظهر امروز گزارش بدهند که تاکسی‌های قم روحانی‌ها را سوار نمی‌کنند، من تصمیم خود را عملی می‌کنم. ساعتی بعد دستور داده شده به تاکسی‌ها لغو شد.<sup>۴</sup>

### شاه‌دوستی یعنی غارتگری

با پراکنده شدن خبر آنچه که بر مدرسه فیضیه، طلبه‌های ساکن در آن و مردم شرکت‌کننده در مراسم دوم فروردین رفته بود، پیام‌های هم‌دردی و تسلیت از داخل و خارج به قم، به ویژه برای آیت‌الله خمینی، فرستاده شد. او نیز هر چند کوتاه به آنها پاسخ می‌داد. تا این که در سیزدهم فروردین، یازده روز پس از تهاجم به مدرسه فیضیه، در پاسخ به تسلیت علمای

۱. خاطرات منتظری و نقد آن، ص ۲۵۹.

۲. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۲۵۲.

۳. منصور، جواد، تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۱، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۱ش، ص ۵۷۷.

۴. ناگفته‌ها، ص ۱۶۴.

تهران، ضمن ارائه گزارشی کوتاه از آنچه در این روزها بر سر روحانیان آمده، به استیضاح دولت اسدالله علم پرداخت. تأمل آقای خمینی برای نوشتن این نامه، که در واقع اطلاعیه‌ای پر از تعابیر گدازنده علیه دستگاه حکومتی بود، چه بسا انتظار بی‌فایده‌اش برای مشارکت دیگر علما در انتشار اطلاعیه‌ای مشترک بوده باشد.

او یکی از معتمدانش را نزد آقایان گلپایگانی و شریعتمداری فرستاد و از ایشان دعوت کرد اعلامیه‌ای با سه امضا در محکوم کردن اقدام دستگاه حکومتی نوشته، چاپ و توزیع شود. «من ابتدا به منزل آیت‌الله گلپایگانی رفتم... بسیار ناراحت و حتی مریض شده بود... دستور داده بود هیچ‌کس را به حضور ایشان نیاورند. سپس راهی منزل شریعتمداری شدم... پیشنهاد [آقا] را به ایشان گفتم... رد کرد و گفت این موضوع به صلاح نیست.»<sup>۱</sup> شاید سرآمدن تعطیلی‌های سال نو، علت دیگری برای تعویق انتشار این نامه باشد. هر چه بود، این نگاه‌شسته باید توسط سیدعلی‌اصغر خویی، از علمای ساکن تهران، به دیگر روحانیان شهیر پایتخت رسانده می‌شد. شروع نامه چنین بود: «بسم‌الله الرحمن الرحیم. انا لله و انا الیه راجعون. به وسیله حضرت حجت‌الاسلام آقای حاج‌سیداصغر خویی - دامت افاضاته. خدمت‌ذی‌شرافت حضرات علمای اعلام و حجج اسلام تهران - دامت برکاتهم.»<sup>۲</sup> انتخاب این روحانی کهنسال نمی‌توانست بی‌دلیل باشد. آیا عدم رضایت آیت‌الله خمینی از کنش‌های سیاسی علمای نامی تهران او را به چنین واکنشی واداشته بود؟

نویسنده می‌دانست که نامه او پیش از آن که دست مخاطبان مرقوم/ واقعی برسد، به دست مخاطبان معمول/ حقیقی خواهد رسید؛ از این رو همچون مخبری که در حال نوشتن گزارشی برای اطلاع عموم است، آغاز کرد: «حمله کماندوها و مأمورین انتظامی دولت با لباس مبدل و به معیت و پشتیبانی پاسبان‌ها به مرکز روحانیت، خاطرات مغول را تجدید کرد؛ با این تفاوت که آنها به مملکت اجنبی حمله کردند، و اینها به ملت مسلمان خود و روحانیون و طلاب بی‌پناه. در روز وفات امام صادق علیه‌السلام با شعار جاوید شاه به مرکز امام صادق و به اولاد جسمانی و روحانی آن بزرگوار حمله ناگهانی کردند و در ظرف یکی دو ساعت، تمام مدرسه فیضیه، دانشگاه امام زمان صلوات‌الله علیه را با وضع فجیعی در محضر قریب بیست هزار مسلمان، غارت نمودند و دریهای تمام حجرات و شیشه‌ها را شکستند. طلاب از ترس جان، خود را از پشت‌بام‌ها به زمین

۱. خاطرات آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی، تدوین: حمید کرمی‌پور، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲ش، ص ۱۱۰.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۷۷.

افکنند. دست‌ها و سرها شکسته شد. عمامه طلاب و سادات ذریه پیغمبر را جمع نموده، آتش زدند؛ بچه‌های شانزده، هفده ساله را از پشت‌بام پرت کردند؛ کتاب‌ها و قرآن‌ها را، چنانکه گفته شده، پاره کردند.<sup>۱</sup> وی پس از یاد آنچه گذشت، به شرح آنچه می‌گذرد پرداخت و افزود: «اکنون روحانیون و طلاب در این شهر مذهبی تأمین جانی ندارند. اطراف منازل علما و مراجع محصور کارآگاه و گاهی کماندو و مأمورین شهربانی است. مأمورین تهدید می‌کنند که سایر مدارس را نیز به صورت فیضیه درمی‌آوریم. طلاب محترم از ترس مأمورین لباس‌های روحانیت را تبدیل نموده‌اند. دستور داده‌اند که طلاب را به اتوبوس و تاکسی سوار نکنند. در مجامع عمومی مأمورین به روحانیون، عموماً، و به بعضی افراد، به اسم، ناسزا می‌گویند و فحش‌های بسیار رکیک می‌دهند. شب‌ها پاسبان‌ها ورقه‌های فجع با امضای مجهول پخش می‌کنند.»<sup>۱</sup>

آیت‌الله خمینی پس از آن که نامه را به چند تن از شاگردانش سپرد تا مخابره، چاپ و توزیع کنند، برای کسانی که در خانه‌اش بودند، خواند. حتی پیش از قرائت آن به طنز گفت که اگر می‌ترسید، بروید بیرون.<sup>۲</sup> او می‌دانست که شنیدن این جملات برای برخی از حاضران چه اندازه وحشت‌زا است: «اینان با شعار شاه‌دوستی به مقدسات مذهبی اهانت می‌کنند. شاه‌دوستی یعنی غارتگری، هتک اسلام، تجاوز به حقوق مسلمین و تجاوز به مراکز علم و دانش؟ شاه‌دوستی یعنی ضربه زدن به پیکر قرآن و اسلام، سوزاندن نشانه‌های اسلام و محو آثار اسلامیت؟ شاه‌دوستی یعنی کوبیدن روحانیت و اضمحلال آثار رسالت؟»<sup>۳</sup>

آقای خمینی، در بند بعدی نامه خود، تقیه را، در چنین موقعیتی که اصول اسلام به مخاطره افتاده، حرام دانست و بدین‌سان دیدگاه فقهی خود را برای ادامه مبارزه با کج‌تابی‌های سیاسی دولت به آگاهی همه روحانیان رساند. «حضرات آقایان توجه دارند اصول اسلام در معرض خطر است. قرآن و مذهب در مخاطره است. با این احتمال، تقیه حرام است و اظهار حقایق واجب، ولو بَلَّغَ ما بَلَّغَ.»<sup>۴</sup>

شگرد منحصر به فرد آیت‌الله خمینی در امر سیاست که سال‌ها بعد همچنان خودنمایی کرد،

۱. همان، صص ۱۷۷ و ۱۷۸.

۲. خاطرات آیت‌الله خلیلی، ص ۸۸.

۳. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۷۸. در منابعی که از این نامه امام خمینی یاد کرده، آن را درج کرده‌اند، تعبیر یادشده به صورت جملات خبری آمده نه سؤالی. مطابق یادکرد آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای و از قول سیدمصطفی خمینی، این جملات سؤالی بوده است. (شرح اسم، ص ۱۲۱)

۴. همان‌جا.

دوری از انفعال و نشان دادن دست بالاتر بود. آنچه در فراز بعدی این نامه نوشته شد، حکایت از همین شگرد داشت؛ استیضاح دولت اسدالله علم. «اکنون که مرجع صلاحیت‌داری برای شکایت در ایران نیست و اداره این مملکت به طور جنون‌آمیز در جریان است، من، به نام ملت، از آقای علم، شاغل نخست‌وزیری، استیضاح می‌کنم: با چه مجوز قانونی در دو ماه قبل حمله به بازار تهران گردید و علمای اعلام و سایر مسلمین را مصدوم و مضروب نمودید؟ با چه مجوز علما و سایر طبقات را به حبس کشیدید که جمع کثیری در حبس بسر می‌برند؟ با چه مجوزی بودجه مملکت را خرج رفرا ندیم معلوم‌الحال گردید؟ در صورتی که رفرا ندیم از [آن] شخص شاه بود و بحمدالله ایشان از غنی‌ترین افراد بشر هستند. با چه مجوز مأمورین دولت را که از بودجه ملت حقوق می‌گیرند برای رفرا ندیم شخصی التزاماً به خدمت واداشدید؟ با چه مجوزی در دو ماه قبل بازار قم را غارت گردید و به مدرسه فیضیه تجاوز نمودید و طلاب را کتک زده و آنها را به حبس کشیدید؟ با چه مجوز در روز وفات امام صادق سلام‌الله علیه کماندوها و مأمورین انتظامی را با لباس مبدل و حال غیرعادی به مدرسه فیضیه فرستاده و این همه فجایع را انجام دادید؟»<sup>۱</sup>

آخرین بخش‌نامه نیز خطاب به قدرت حاکمه بود؛ این که من از پای نخواهم نشست و با تمام توانم که همین قلم و کاغذ است به بیان احکام خدا خواهم پرداخت؛ حتی اگر سرنیزه‌های شما قلب مرا نشانه رفته باشد. «من اکنون قلب خود را برای سرنیزه‌های مأمورین شما حاضر کردم، ولی برای قبول زورگویی‌ها و خضوع در مقابل جباری‌های شما حاضر نخواهم کرد. من به خواست خدا احکام خدا را در هر موقع مناسبی بیان خواهم کرد؛ و تا قلم در دست دارم کارهای مخالف مصالح مملکت را برملا می‌کنم،» چرا که اقتصاد، زراعت، صنعت، فرهنگ و دیانت کشور در سراسیمگی سقوط قرار گرفته است.<sup>۲</sup>

وقتی خواندن اعلامیه تمام شد رنگ از رخسار شنوندگان پریده بود.<sup>۳</sup> آیت‌الله خمینی نامه را به تهران فرستاده بود. فضل‌الله محلاتی را خبر کرد و گفت که برود تهران، آن را تحویل بگیرد و چاپ کند. گفتم: «مضمون اعلامیه چیست؟ فرمودند: به شاه برمی‌گردد. پرسیدم: اسمش را در اعلامیه آورده‌اید؟ ایشان فرمودند: بله ... گفتم: آقا خطرناک است! همان‌طور که چهارزانو نشسته بودند، فرمودند: قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا... هر چه خدا بخواهد همان خواهد شد.

۱. همان‌جا.

۲. همان، ص ۱۷۹.

۳. خاطرات آیت‌الله خلخالی، ص ۹۰.

شما بروید کارتان را بکنید.<sup>۱</sup>

و گویا او می‌دانست که برای او دستگیری را نوشته‌اند! خط قرمزهای حکومت شاه برای آقای خمینی ناشناخته نبود و می‌دانست که بارها آن را زیر گرفته است. از این رو هر آن احتمال بازداشت خود را می‌داد و در غیاب خانواده‌اش، موضوع را با پسرش، احمد، در میان می‌گذاشت. احمد را دل‌داری می‌داد و از او می‌خواست ترس به خود راه ندهد و به کسی التجاء نبرد. بارها به پسرش گفت: «احمد! امشب مرا دستگیر می‌کنند. نترسی. اگر آمدند مرا گرفتند، تو کاری نداشته باش؛ به کسی متوسل نشو؛ از این و آن نخواه که برای رهایی من کاری کنند. حتی برای مخارج زندگی پولی از هیچ آقای قبول نکن!» فردای این توصیه‌ها، سر صبحانه، احمد می‌گفت که شما را که نگرفتند؛ خبری نشد! و پدر می‌گفت: امشب.<sup>۲</sup>

## تلگرام آیت‌الله حکیم

پیامدهای تهاجم به مدرسه فیضیه ادامه داشت. نمازهای جماعت علمای قم از فردای دوم فروردین تعطیل شد. علمای تهران نیز این تعطیلی را از ششم فروردین شروع کردند.<sup>۳</sup> اعتصاب بازار در اعتراض به حادثه یادشده از دهم فروردین آغاز شد. نیروهای انتظامی و امنیتی تهران تلاش چشمگیری برای جلوگیری از تعطیلی بازار به خرج دادند، اما نتوانستند از بسته شدن دکان‌ها جلوگیری کنند.<sup>۴</sup> از هشدار ژاندارمری وقت روشن است که اعتصاب بازاریان محدود به شهرهای بزرگ نبود و خبر این موضوع به شهرهای کوچک و روستاها نیز رسیده بود.<sup>۵</sup> محدوده اعتصاب به اندازه‌ای گسترده بود که آیت‌الله خمینی را وادار به تشکر از بازاریان کند. اما او ترجیح داد دایره مخاطبان خود را با حداکثر شعاع ترسیم نماید: «شما ملت بزرگ ایران با تعطیل کارهای خود و تحمل ضرر و زحمت، به پشتیبانی از روحانیت و اسلام، ثابت کردید که به احکام خدای تعالی و به مقام مقدس روحانیت وفادار هستید و از کسانی که برخلاف قوانین اسلام می‌خواهند قدم‌هایی بردارند، تا سرحد امکان اظهار تنفر می‌کنید.» او بار دیگر به دلایل

۱. یاران امام به روایت اسناد ساواک (قامت استوار)، کتاب بیست و هفتم، ج ۱، ص نوزده.

۲. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۰۴.

۳. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۲، صص ۲۹ و ۳۱.

۴. همان، صص ۶۷ و ۷۶.

۵. اسناد ساواک، نامه ژاندارمری کل کشور - دایره اطلاعات و ضداطلاعات به رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور،

سند شمه ۲/۱۸۸ الف، مورخ ۴۲/۱/۱۱.

تعارض جامعه روحانیان با حکومت پرداخت و نوشت که «روحانیون نظری جز اصلاح حال ملت و بقای استقلال مملکت ندارند؛ و حفظ قوانین اسلام و قانون اساسی، به آن جهت که ضامن حفظ مذهب جعفری و قوانین اسلام است، سرلوحه مرام آنهاست؛ و هر کس قصد تجاوز به حریم اسلام و قوانین مقدسه آن داشته باشد، در هر لباس و مقام که باشد، روحانیت به پشتیبانی از شما برادران ایمانی و ملت بزرگ اسلام در نصیحت یا مقابله با او کوشش خواهد کرد.» نویسنده از فرصت این سپاسگزاری استفاده کرد و با توجه به چاپ و توزیع گسترده آن، از موقعیت فعلی خود و سایر مراجع یاد کرد: «ما اکنون در محاصره همه‌جانبه بسر می‌بریم. بسیاری از تلگرافات ما به مقصد نمی‌رسد. تلگرافاتی که به ما شده است غالباً نمی‌رسد. مطبوعات کشور آزادانه یا به اجبار به هتک و اهانت ما قلم‌فرسایی می‌کنند. گویندگان با اشاعه اکاذیب به هتک و تضعیف روحانیت، یگانه پشتوانه مملکت، کوشا هستند و از هیچ تهمت و افتزایی خودداری نمی‌کنند.»<sup>۱</sup>

از جمله تلگرام‌های گیر کرده در دام سانسور دولت، پیام تسلیت آیت‌الله سیدمحسن حکیم بود. در ادامه ارسال پیام‌های تسلیت به آیت‌الله خمینی و علمای قم، تهران و دیگر شهرها، آقای حکیم از عراق، با مخاطب قرار دادن ۳۲ تن از علمای قم، تهران، مشهد، شیراز، بروجرد، همدان، رشت، خرم‌آباد، تبریز و کرمانشاه، در تلگرام کوتاهی از آنان خواست همگی به عتبات عالیات مهاجرت کنند و در آنجا تصمیم نهایی خود را درباره دولت ایران اعلان کنند.<sup>۲</sup> پیام آیت‌الله حکیم بیش از ابلاغ تسلیت بود. او از روحانیان نامور ایران خواست دست به مهاجرتی سیاسی زنند. هجرت‌های سیاسی پیش از این در میان علمای شیعه رخ داده بود و دست کم دو کشور عراق و ایران بارها شاهد چنین آمد و شده‌های گروهی یا فردی بودند.

تلگرام آیت‌الله حکیم در همان تاریخ ارسال / ۱۴ فروردین به دست گیرندگان نرسید و در بخش سانسور حکومت گرفتار شد. گفته شده دستگاه حاکمه در رساندن این پیام مردد و نگران عواقب آن بود؛ تا این که مقرر شد تلگرام را رسانده، با این تهدید همراهش کنند: «اگر بخواهید به دنبال این تلگرام راه افتاده... سر و صدا و الم شنگه راه بیندازید... به خانه‌های شما می‌ریزیم و مأموریت داریم جلو زن و بچه‌هاتان هر توهینی ... بکنیم، حتی اگر شد آب دهان بر صورت‌تان بیندازیم.»<sup>۳</sup> و نیز گفته شده که رؤسای شهربانی و ساواک قم مأمور رساندن این

۱. صحیفه امام، ج ۱، صص ۱۸۰ و ۱۸۱.

۲. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۸۴.

۳. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۲۵۳.

پیام بودند. آیت‌الله خمینی آنان را نپذیرفت، اما تهدیدهای دیکته شده از مرکز را تحویل آقای شریعتمداری دادند و از او خواستند به دیگران منتقل کند.<sup>۱</sup> حکومت شاه از خالی شدن ایران از روحانیان سیاسی استقبال می‌کرد، اما نمی‌خواست این مهاجرت با پی‌آمدهای اجتماعی همراه باشد.

روشن بود که پیشنهاد آقای حکیم با موافقت بیشتر رؤسای روحانی روبرو نشود. آنان می‌دانستند که نگهداشت آیین تشیع به رونق علمی حوزه‌های علوم دینی در ایران بستگی دارد و این نقش هم‌اکنون توسط حوزه علمیه قم و حوزه‌های برخی شهرهای دیگر ایفا می‌شود. نادیده گرفتن دست‌آوردهای حاج‌شیخ عبدالکریم حائری یزدی و حاج‌آقا حسین بروجردی، در تأسیس و گسترش این حوزه، آن هم در زمانی که اقتدارش روی پرده کشور ایران به نمایش درآمده، دور از اندیشه‌ورزی بود. چنین بود که به این دعوت، محترمانه پاسخ نه داده شد. در میان اندک جواب‌های منتشر شده به آیت‌الله حکیم، نامه آقای خمینی، جان‌دارترین بود. او نوشت که این هجرت، ایران، مرکز بزرگ تشیع، را به پرتگاه هلاکت خواهد کشاند و موجب دگرگونی‌هایی می‌شود که از آن بیم داریم. «ما عجالاً در این آتش سوزان بسر برده و با خطرهای جانی صبر نموده، از حقوق اسلام و مسلمین و از حریم قرآن و استقلال مملکت اسلام دفاع می‌کنیم و تا سرحد امکان مراکز روحانیت را حفظ نموده، امر به آرامش و سکوت می‌نماییم؛ مگر آن که دستگاه جبار راهی را بخواهد طی کند که ما را ناگزیر به مطالبی کند که به خدای تبارک و تعالی از آن پناه می‌بریم.» وی آرزو کرد علما و مراجع، با اتحاد، بتوانند از استقلال کشور دفاع کرده، از آلوده شدن آن به دست بیگانگان جلوگیری کنند. آیت‌الله خمینی در پایان نامه خود به آقای حکیم تأکید کرد که «ما تکلیف الهی خود را ان‌شاءالله ادا خواهیم کرد و به احدی الحسنین [= پیروزی یا شهادت] نایل خواهیم شد»، چرا که «انی لا اری الموت الاسعاده والاحیوة مع الظالمین الا برما.» و افزود هر چند هیأت حاکمه در کار خاموش کردن نور حق است، اما «والله متم نوره ولو كره الكافرون.»<sup>۲</sup>

### تعقیب قضایی آیت‌الله خمینی

در نخستین روزهای سال ۱۳۴۲ گزارش‌هایی به ساواک رسید که خبر می‌داد دست‌کم در

۱. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ص ۳۹۹.

۲. صحیفه امام، ج ۱، صص ۱۸۲ و ۱۸۳.



جایی مثل آذربایجان قضیه به سربازی بردن دختران که در برخی اعلامیه‌های آیت‌الله خمینی آمده بود، حال و هوای روستاییان را نسبت به اصلاحات ارضی تغییر داده، به طوری که «دهقانان حاضرند و تصمیم دارند زمین‌های خود را به مالکین پس داده تا دختران آنان را به نظام اجباری روانه ننمایند.»<sup>۱</sup> دهقانان می‌گفتند نمی‌دانستیم حکومت در ادامه اصلاحات خود به سراغ دختران ما هم خواهد آمد؛ حال که چنین است، ما هیچ کدام را نمی‌خواهیم. آقای خمینی پیش از این در اسفندماه ۱۳۴۱ در اطلاعیه‌ها و سخنرانی‌های خود به این مسئله اشاره کرده، ابراز نگرانی نموده بود. «دستگاه جابره در نظر دارد تساوی حقوق زن و مرد را تصویب و اجرا کند، یعنی احکام ضروریه اسلام و قرآن کریم را زیر پا بگذارد، یعنی دخترهای هجده ساله را به نظام اجباری ببرد و به سربازخانه‌ها بکشد، یعنی با زور سرنیزه دخترهای جوان عقیف مسلمان را به مراکز فحشا ببرد.»<sup>۲</sup> وی در سخنرانی ۲۹ اسفند ۱۳۴۱ این موضوع را بار دیگر تکرار کرده بود.<sup>۳</sup> شاه که نمی‌توانست بیننده رشته‌شدن بافته‌های اصلاحاتی‌اش، به ویژه نزد روستاییان، باشد، به سربازی بردن دختران را شایعه دانست. او در مسافرتی به مشهد، هنگام افتتاح آرامگاه نادرشاه، با حمله به ناشران این موضوع آن را دروغ خواند و از مأموران قضایی و انتظامی خواست شایعه‌سازان را مجازات کنند.<sup>۴</sup>

مقامات انتظامی و دولتی در واکنش به خواست شخص اول، برنامه‌ای برای طرح دعوا علیه آیت‌الله خمینی ریختند. قرار شد وزارت دادگستری پرونده‌ای را با تکیه بر مفاد اعلامیه ۲۲ اسفند ۱۳۴۱ آقای خمینی، که در آن با اشاره به تصویب‌نامه‌های غیرقانونی دولت، زیر پا گذاشتن احکام ضروریه اسلام و به سربازخانه کشاندن دختران جوان، عید را عزا اعلام کرده بود،<sup>۵</sup> تهیه کند و به جرم نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی، اقدام به بازداشت او کند.

پرونده تشکیل شد و رئیس کارگزینی دادگستری آن را با خود به قم آورد. پرونده باید کامل می‌شد یا نیازمند استعلامی از خود متهم بود تا احضاریه صادر شود. بازپرس شعبه اول دادسرای قم از شهربانی خواست نامه‌ای را به دست آقای خمینی برساند و پاسخ‌اش را بگیرد. مأمور شهربانی قم در چهارم فروردین نامه را تحویل پیشکار آیت‌الله خمینی داد. چند روز

۱. اسناد ساواک، اطلاعیه، سند ش‌م ۱۷۲، مورخ ۴۲/۱/۱۰.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۵۳.

۳. همان، ص ۱۶۱.

۴. روزنامه اطلاعات، ش‌م ۱۱۰۵۷ (۱۲ فروردین ۱۳۴۲)، ص ۱۳.

۵. صحیفه امام، ج ۱، صص ۱۵۳ و ۱۵۴.

گذشت اما از پاسخ خبری نشد. بار دیگر به اصرار بازپرس یاد شده نامه دیگری به در خانه او بردند. چند روزی بود که خانواده آیت‌الله از سفر زیارتی عتبات بازگشته بودند. خبرهای رسیده از قم به کربلا خانواده را وادار کرد زودتر و با شتاب به ایران بازگردند.

این بار سیدمصطفی، پسرش، گفت که آقا نامه را تحویل نمی‌گیرد. رئیس شهربانی قم از این که دادگستری وظایف جاری خود را به گردن شهربانی انداخته یا جرأت تحقیق و صدور احضاریه را ندارد، شاکی بود.<sup>۱</sup> در برخی از اسناد نیز آمده، که آقای خمینی این پاسخ را هم به شهربانی رسانده که «من به [دادگاه] نمی‌آیم، اما می‌توانید مرا جلب کنید.»<sup>۲</sup> قرار بود با هماهنگی شهربانی، پس از دستگیری آیت‌الله خمینی، پرونده را به دادسرای نظامی بفرستند، آنجا محاکمه شود. رئیس دادگستری قم، مهدی هادوی، نه تنها در به جریان انداختن پرونده همکاری نکرد، بلکه در برابر آن ایستاد. او به بازپرس پرونده گفت: «فعلاً پرونده را امروز نگهدار، و فردا به شهربانی برگردان تا آنها تحقیقات‌شان را کامل کنند و دوباره پرونده را بفرستند، مدتی وقت خواهد برد و معلوم نیست در این مدت چه پیش آید. می‌بینید که این پرونده تابع حق نیست؛ تابع سیاست است و سیاست هم هر لحظه دستخوش تغییر است. به هر حال چیزی را که آنها می‌خواهند برخلاف حق و قانون و صلاح مسلمانان است، و شایسته ما نیست که خودمان را آلوده کنیم. من هم می‌روم تهران شاید بتوانم آنجا کار را پی‌گیری کنم.»<sup>۳</sup> شاید تلاش‌های او، چه در قم و چه در گفت‌وگو با وزیر دادگستری در تهران، آن‌چنان تأثیری در تصمیمات گرفته شده نداشت، اما به گفته خودش، این پرونده تابع سیاست بود؛ همان‌طور که از مرکز دستور تشکیل و تعقیب آن داده شده بود، از همان‌جا نیز دستور منع تعقیب صادر گردید.

جراید به سربازی رفتن دختران اشاره کرده بودند و آیت‌الله خمینی اطلاعات خود را از همین مطالب درج شده به دست آورده بود. خودش گفت که «دخترها را به سپاه دانش دعوت یا تشویق می‌کنند و خودشان تصریح می‌کنند که باید قبلاً به سربازی بروند و چون مواجه با نفرت عمومی می‌شوند به انکار برمی‌خیزند. در مطبوعات تصریح می‌شود که تصویب‌نامه سربازی

۱. امام در آیینة اسناد- سیر مبارزات امام خمینی(س) به روایت اسناد شهربانی، ج ۱، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۳ش، صص ۵۸، ۶۱ و ۶۷ تا ۶۹.

۲. اسناد ساواک، نامه ستاد بزرگ ارتشتاران به سازمان اطلاعات و امنیت کشور، سند شم ۴۴۷۲/۲۵، مورخ ۴/۲/۲۹.

۳. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، ص ۳۲۱.

دخترها در دست تنظیم است، با این وصف آن را انکار می‌کنند و به تشبثات مضحک دست می‌زنند.<sup>۱</sup> آقای خمینی روزنامه‌ها و جراید مطرح آن زمان را می‌خواند. «آن موقع که خبر تشکیل پرونده را به آقای خمینی دادم، ایشان خیلی تعجب کردند. مجله خواندنیها را از روی تاقچه برداشتند و این خبر [به سربازی بردن دختران] را که در آن مجله چاپ شده بود به من نشان دادند و گفتند: این خبر را مجله‌ای که به شهادت محتویاتش از حامیان دستگاه می‌باشد، منتشر کرده است.»<sup>۲</sup>

به گفته مهدی هادوی «پس از چندی اینها متوجه شدند که مصلحت‌شان نبود که از دادگستری چنین چیزی بخواهند. پرونده بدون هیچ اقدامی از شهربانی برمی‌گردد به دادسرا، بعد وزیر تلفن می‌کند به دادستان و می‌گوید که این پرونده را مسکوت بگذارید.»<sup>۳</sup>

آیت‌الله خمینی از این پرونده‌سازی آگاه بود. در عین این که اعتنایی به موضوع نداشت و خود را آماده هر رخدادی کرده بود، اما با هوشیاری مراقب بود دست‌آویزی به حکومت ندهد. از او دعوت کردند ضمن شرکت در مجلس عقد فرزند یکی از علمای قم، خطبه پیوند دختر و پسر را بخواند، اما نپذیرفت و گفت که دولت دنبال بهانه‌ای است مرا به دادگستری و محاکمه و زندان بکشد. «آن زمان عقد در جایی غیر از محاضر ازدواج ممنوع بود و اگر کسی شکایت می‌کرد... موضوع را تعقیب می‌کردند.»<sup>۴</sup> یکی از اجزاء دادگستری قم وقتی خبر منع تعقیب پرونده را شنید خود را به خانه آقای خمینی رساند و به او گفت: «امروز خبر خوشی دارم. ایشان نشسته بود. دراز کشیدند و عبا را کشیدند روی‌شان و فرمودند: بگو. من جریان را گفتم. ایشان بلند شدند، نشستند و خیلی محکم گفتند: خبر خوش‌تان همین بود؟ من گمان کردم می‌خواهی بگویی این مردک رفت.»<sup>۵</sup>

گفتنی است خبر پرونده‌سازی برای آیت‌الله خمینی، به دیگر شهرها هم رسید. شاید واکنش روحانیان شیراز آشکارتر از دیگر طبقات بوده باشد. در اعلامیه‌ای با امضای ۲۲ تن از مشهورترین علمای فارس، گفته شد که اهانت به آقای خمینی، اهانت به همه ما است و هشدار دادند «اگر... کوچکترین جسارت نسبت به ساحت مقدس ایشان گردد، با عکس‌العمل

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۹۹.

۲. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، ص ۳۲۵. ر.ک: خواندنیها، س ۲۳، شم ۵۱ (۲۵ اسفند ۱۳۴۱)، ص ۵.

۳. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، ص ۳۲۴.

۴. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ص ۱۹۸.

۵. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، ص ۳۲۵.

شدید ما روبرو خواهید شد و پنهان نیست که قیام روحانیون با تأیید قاطبه ملت مسلمان همراه است.<sup>۱</sup>

### کوره داغ توهین

«کسانی که در سن شصت هفتاد سالگی دختران معصوم و چهارده پانزده ساله دهقانان و کارگران را به صورت کنیز به حباله نکاح خود درمی آوردند یا صیغه می کردند، شهرت دادند که دولت می خواهد دختران شانزده هفده ساله را به نظام وظیفه ببرد و خود را در نظر خاص و عام دروغگوی بزرگ معرفی کردند.»<sup>۲</sup>

این جملات را جهانگیر تفضلی، وزیر مشاور و سرپرست اداره انتشارات و رادیو، در مصاحبه مطبوعاتی و در پاسخ به این پرسش که شایع است پخش اذان از رادیو قطع شده است، گفت. او این شایعه را رد کرد و اظهار داشت که پخش اذان از رادیو در زمان مدیریت او آغاز شده و شایعه سازان همان کسانی هستند که به سربازی بردن دختران را مطرح کرده اند. تفضلی از فرصت بهره برد و در کوره تهمت های رایج به جامعه روحانیان دمید. گویا در همان زمان مطالبی نیز علیه آیت الله خمینی از رادیو پخش گردید. راه توهین به روحانیان و هتک حرمت ایشان را، محمدرضا پهلوی در چهارم بهمن ۱۳۴۱ باز کرده بود و اینک یکی از اعضای دولت در حال پیمودن آن بود. اینها موجب واکنش افرادی شد که با نوشتن نامه هایی به تفضلی، از او خواستند از ادامه این توهین ها جلوگیری کند.<sup>۳</sup> در یکی از این نامه ها نوشته شده: «اگر به افکار عمومی ملت توجه ندارید و خواسته های [آنها] را بی ارزش تلقی می نمایید و فکر می کنید همیشه مملکت با همین بی سر و سامانی اداره خواهد شد و یک عمر شما و دستوردهندگان به شما در مقام خود ثابت و ملتی را زیر هر سلطه قدرت خیالی و توخالی خود به وسیله دروغ پردازی ها و اهانت ها و ناسزاگویی ها ننگه خواهید داشت، بدانید سخت در اشتباهاید و جامعه ای که با هتک به مقدسات و رهبران عالی قدرشان به خصوص حضرت آیت [الله] العظمی آقای خمینی به وسیله دستگاه تبلیغاتی مملکت خاطرشان آزرده و قلوبشان داغدار می شود، هرگز نخواهند گذاشت که شما و همکاران تان از چنگال انتقام جویانه مردم فرار

۱. اسناد ساواک، پرونده ساواک روح الله خمینی، بی شم، بی تا.

۲. روزنامه اطلاعات، شم ۱۱۰۶۲ (۱۹ فروردین ۱۳۴۲)، ص ۱۶.

۳. اسناد ساواک، پرونده ساواک روح الله خمینی. یازده نامه از این نوع در پرونده یاد شده وجود دارد.

و از کیف‌ر عملیات خود مصون بمانید»<sup>۱</sup>

حمله به روحانیان، چه در سخنرانی‌ها و چه از طریق رادیو تلویزیون و مطبوعات، دستوری بود که خیلی زود از آن صرف‌نظر شد. حکومت احساس کرد با افزودن به شکاف موجود میان هیأت حاکمه و جامعه روحانیان، توان تأمین منافع خود را ندارد. این موضوع در تحلیل مسئولان امنیتی دیده می‌شود. نگاه آنان به روحانیت، ابزاری بود و تضعیف آن را موجب تقویت کمونیسم ارزیابی می‌کردند. «به نظر می‌رسد که با اتخاذ سیاست ملایم جدید از طرف دولت فکر سازش و اصلاح به تدریج در بین روحانیون نفوذ خواهد یافت و می‌توان هیجان موجود را ... کم کم خاموش کرد. همان‌طور که تصمیم گرفته شده کلیه تبلیغات ضد روحانیون چه به وسیله رادیو و تلویزیون و چه به وسیله مطبوعات و سخنرانی‌ها ساکت شده و ترتیبی داده شود که از این طریق مستمسکی به دست روحانیون نیاید... بسیار بجا است که در صورت موافقت، هرگاه مقامات عالی‌ه کشور نطق‌هایی ایراد می‌فرمایند، ضمناً مقام روحانیت را نیز مورد تکریم و احترام قرار دهند تا خاطرات گذشته روحانیون و مردم متعصب مذهبی به تدریج فراموش شود... تضعیف روحانیون در ایران و یا در هر نقطه‌ای از جهان به نفع کمونیست‌ها می‌باشد. آنها می‌دانند که یکی از مهم‌ترین سدهای پیشرفت مرام کمونیستی وجود عقاید مذهبی و طبقه روحانیون است... بی‌جهت نیست که در دو ماه گذشته رادیو پیک ایران نیز گفتارهایی بر ضد روحانیون پخش می‌نماید...»<sup>۲</sup>

ادبیات محمدرضا پهلوی، که علیه روحانیان همواره با تأکید بر اتحاد ارتجاع سیاه و سرخ/روحانیت و کمونیسم همراه بود، دست‌کم از منظر تحلیل‌گران دستگاه امنیتی خودش، مردود، بلکه بی‌پایه می‌نمود.

## آغاز درس‌ها، شروع نمازها

درس‌ها و نمازهای جماعت تعطیل شده در قم از بیستم فروردین از سر گرفته شد. در روزهای اعتراض، که شهر قم زیر سلطه نظامیان و بگیر و ببند نیروهای انتظامی بود، مسجد اعظم، خالی از حلقه‌های درس بسر برد. مهم‌ترین مدرسان حوزه علمیه قم در اینجا تدریس

۱. همان، پیوست نامه وزیر مشاور و سرپرست انتشارات و رادیو به سازمان اطلاعات و امنیت کشور، سند ش‌م ۱۴۵/م

د، مورخ ۴۲/۱/۲۷.

۲. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۲، صص ۱۳۷، ۱۳۸ و ۱۴۰.

می کردند. سیدمحمدحسن بروجردی، فرزند آیت الله بروجردی، یا از بیم تکرار رخدادی مشابه آنچه در مدرسه فیضیه پیش آمد، یا به تهدید مأموران حکومتی گفت که «خوب است آقایان تعهدی بدهند که در مسجد [اعظم] صحبتی علیه رژیم به میان نیاورند، زیرا ترس از آن است که مسجد را نیز چون مدرسه فیضیه ویران کنند و در آن کشتار راه بیندازند.»<sup>۱</sup>

خواسته را به گوش آیت الله خمینی رساندند. او نیز از ادامه تدریس، برخلاف دیگر آقایان، در مسجد اعظم خودداری کرد و مدرس خود را به صحن کوچک حرم حضرت معصومه علیها السلام برد. شاگردان آقای خمینی، اینک زیر آفتاب بهاری نه چندان گرم، شنوای درس خارج فقه استاد شدند. اینجا سقف نداشت. اینجا محل آمد و شد زائران بود. نه تنها چشم تازه واردان به این تجمع علمی غیر معمول جلب می شد، بلکه خیلی زود این جابه جایی پرسش هایی پدید آورد که نتیجه ای جز بدبینی به بازماندگان آیت الله بروجردی نداشت. خبر به تهران هم رسید و همه گروه هایی که نسبت به وقایع شش ماه گذشته ذهنیتی داشتند، علیه دستگاه آقای بروجردی تهییج شدند. به اینجا که رسید، پیک پیر و پیشکار پیشین آیت الله بروجردی، حاج احمد، نزد آقای خمینی رفت و از او خواست برای حفظ حیثیت آن مرحوم، محل تدریس خود را به مسجد اعظم بازگرداند. گفته شده سیدمحمدحسن بروجردی هم در راه خانه آقای خمینی دیده شد و گویا از آنچه پیش آمده، پوزش خواست.<sup>۲</sup>

آیت الله خمینی محل درس خود را به مسجد اعظم بازگرداند. مبحث درسی او پیش از تعطیلی، بیع بود، که از دو سال و نیم گذشته بحث های آن را سرانداخته بود، اما حوادث یک ماه اخیر او را از مطالعات برنامه ریزی شده اش دور کرده بود. و نیز حدود یک ماه تا تعطیلی مرسوم حوزه علمیه قم / آمدن ماه محرم باقی بود. از این رو آن بحث دامنه دار را رها کرد «او به بحث درباره یکی از مسائل نماز مسافر در باب مسأله کثیرالسفر پرداختند.»<sup>۳</sup> احتمال دیگر، برای پی نگرفتن مبحث گذشته بیماری او بود. در همین روزها تب مالت آیت الله بار دیگر خودنمایی کرد و او از دکتر مهدوی که سال ها پیش او را مداوا کرده بود، خواست به معاینه او بیاید. دکتر مهدوی، اینک سرگرد و پزشک هنگ ژاندارمری قم بود. از طرف دیگر حاج آقاروح الله دیروز کجا، مرجع عالیقدر تشیع حضرت آیت الله العظمی آقای حاج آقاروح الله

۱. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۲۵۴.

۲. همان، ص ۲۵۵؛ جام شکسته، ج ۱، صص ۲۹۳ و ۲۹۴.

۳. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۲۵۴.

خمینی متع الله المسلمین بطول بقائه امروز کجا! این بود که جسارت حضور بر بالین بیماراش را نیافت و یک راست به ساختمان ساواک قم رفت و سراغ رئیس را گرفت. گفت که تب مالت آقای خمینی عود کرده؛ از من خواسته به خانه اش بروم. قبلاً او را درمان کرده‌ام. چه می‌گویید؟ رئیس ساواک قم گفت که برو، اما طوری وانمود کن که درمان او نیازمند استراحت طولانی، دوری از تحرک، دیدار نکردن با افراد و گروه‌ها، آرامش، خودداری از سخنرانی و ... است. در واقع دستور داده شد هر آنچه که برای دستگاه امنیتی در دسترس است در نسخه دکتر مهدوی گنجانده شود.<sup>۱</sup> لابد همه این سفارش‌ها به گوش آقای خمینی رسید و او نیز حتماً از گوش دیگر به در کرد.

### به سربازی بردن طلبه‌ها

در این روزها هیأت حاکمه برای مصالحه با روحانیان ابراز تمایل کرد و با وساطت پسرعموی آیت‌الله روح‌الله کمال‌وند موضوع را به آگاهی او رساند. آقای کمال‌وند پیش از این، در زمان آیت‌الله بروجردی، چنین نقشی به عهده گرفته بود. او که در خرم‌آباد بسر می‌برد، تمایل هیأت حاکمه را غیرمستقیم به گوش آیت‌الله خمینی رساند و نظرش را جویا شد؛ اگر موافق هستید، به قم آمده، راهی تهران شوم. آقای خمینی گفت: «مسئله‌ای نیست. ایشان بیایند؛ منتها طوری نباشد که رژیم تصور کند ما خواهان صلح هستیم.» آقای کمال‌وند پس از این موافقت مشروط به تهران رفت و با حسن پاکروان ملاقات و گفت‌وگو کرد. گویا پاکروان گفت که آماده شنیدن خواست‌های آقایان هستیم. نتیجه این دیدار به اطلاع آقایان خمینی، شریعتمداری و گلپایگانی رسید و اینان نشست‌هایی برای گرد کردن دیدگاه‌های خود و ارائه آن به مقامات حکومتی برگزار کردند، اما ناگاه دستگیری طلبه‌ها برای اعزام به سربازی آغاز شد.<sup>۲</sup>

دستگیری و اعزام طلبه‌های علوم دینی به پادگان‌ها از روز ۲۴ فروردین، فردای پاسخ آیت‌الله خمینی به تلگرام آقای حکیم، در قم و سپس شهرهایی چون ارومیه و مشهد آغاز شد. در آن روز مأموران شهربانی هر طلبه‌ای که در خیابان می‌دیدند، دستگیر کرده، در بازداشت نگه می‌داشتند. گروهی از این زندانیان را به تهران فرستادند و تحویل سازمان نظام وظیفه دادند. گروهی دیگر همچنان در بازداشت بسر بردند. شماری نیز پس از اعزام به تهران، رها شده،

۱. اسناد ساواک، تلگرافات وارده، سند ش‌م ۱۴۳۷، مورخ ۴۲/۲/۳.

۲. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، صص ۲۵۵ تا ۲۵۸.

بازگشتند. اقدام بی‌برنامه‌ای شروع شده بود. وحشت میان محصلان علوم دینی جا باز کرد. مأموران بدون توجه به برخورداری طلبه‌ها از برگ معافیت تحصیلی که از اداره فرهنگ صادر شده بود، آنها را دستگیر می‌کردند. دارندگان این برگه تا زمان اشتغال به تحصیل از رفتن به سربازی معاف بودند. برخی دستگیرشدگان متأهل، و از متولدین ۱۳۱۳ شمسی یا پیش از آن بودند و طبق قانون متکفل شناخته می‌شدند. طلبه‌هایی که از موج دستگیری کنار مانده بودند، پنهان شده، یا از شهر خارج گشتند و یا لباس خود را تبدیل کردند.<sup>۱</sup> تا سه هفته طلبه‌ای در خیابان‌های قم دیده نشد.<sup>۲</sup>

برخورد آیت‌الله خمینی با این حادثه، همچون دیگر حوادث پیشگامانه بود. او نه تنها اعتراض زودهنگامی به این پدیده نشان نداد، بلکه از آن استقبال کرد. «پیش آیت‌الله خمینی نشسته بودیم. گفتم طلبه‌ها را به سربازی می‌برند. ایشان گفتند: اتفاقاً بد چیزی نیست؛ برای این که این آخوند جماعت تا می‌بیند یک کسی یک اسلحه به دوش‌اش است وحشت می‌کند. اینها بروند آنجا با سلاح و با این جور چیزها سر و کار داشته باشند، شجاع و ورزیده می‌شوند. آدم باید تیراندازی بلد باشد... اگر... پیش‌آمد باید جنگ بلد باشد.»<sup>۳</sup> آنچه دستگاه اطلاعاتی از واکنش‌های آقای خمینی جمع‌آوری کرد، فراتر از این گفته‌ها بود. «از طرف آیت‌الله خمینی به کلیه طلاب که برای خدمت سربازی به سربازخانه‌ها اعزام شده‌اند، من غیرمستقیم پیغام داده شده که ما از مدت‌ها قبل مترصد چنین کاری بودیم تا در کادر ارتش نفوذ و بتوانیم نیات خود را عملی سازیم و این کار برای ما مقدور نبود. حال که دستگاه اقدامی به اعزام طلاب علوم دینی به سربازخانه‌ها نموده‌اند به این وسیله دست پیدا کردن به داخل ارتش فراهم گردیده. از این رو برای تبلیغات اسلامی و عکس‌العمل کار دولت نسبت به روحانیون در ارتش اقدام نمایند. ضمناً به طلاب سرباز اطلاع داده شده، مخارج هر یک ماهیانه یک هزار ریال برآورد شده و همه ماهه مرتب این وجه جهت آنان فرستاده می‌شود. از طرفی مخارج زن و فرزندان به طور مرتب تأمین و آنان تحت مراقبت خواهند بود.»<sup>۴</sup>

چند روزی از سربازگیری نگذشته بود که تحلیل‌گر ساواک این تصمیم را نوعی لجاجت‌بازی

۱. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۲، صص ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۷ و ۱۲۸.

۲. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۲۵۸.

۳. خاطرات منتظری و نقد آن، ص ۲۶۲.

۴. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، شم‌د-الف/۳۲۶، ۳۱۱، مورخ ۴۲/۱/۲۸.



و اقدامی غیرمنطقی توصیف کرد و در گزارش خود نوشت که «طبقه روحانیون و معتقدین به آنان این عمل را یک نوع کینه‌توزی دور از عدالت نسبت به روحانیون تلقی نموده‌اند. طبقه روشنفکر نیز چنین اعمالی را که به لجاجت بیشتر شبیه است دور از شأن دولت می‌دانند و بالاخره مخالفین دولت هم همچنان از این‌گونه تصمیمات غیرمنطقی سوءاستفاده نموده و سعی دارند این عمل را مؤید مخالفت مقامات عالیه و دولت با جامعه روحانیت و روحانیون جلوه دهند.»<sup>۱</sup>

پس از حضور محصلان علوم دینی در پادگان‌ها، فضای حاکم بر این مراکز نظامی تا حدودی تغییر کرد. روش‌های گفتاری و رفتاری فرماندهان نسبت به سربازان و زیردستان با توصیه‌های تازه‌ای روبرو شد؛ فحاشی نکنید؛ زور نگویید. رفتارهای جاف‌تاده، اما غلط سربازان در امور بهداشتی و... رو به درستی گذاشت. به دزدی‌های رایج در پادگان‌ها اعتراض شد. مباحث سیاسی و سر بسته میان نظامیان رواج یافت. پای اعلامیه‌های ممنوعه به داخل پادگان‌ها باز شد. و زمان چندانی نگذشت که پیکان پرتاب شده به سوی روحانیان، به طرف هیأت حاکمه بازگشت. اینجا بود که حسن پاکروان، رئیس ساواک، دستور داد دو سه هفته از بازداشت طلبه‌ها خودداری گردد. «اگر روحانیان ساکت شدند، به کلی از سربازگیری در بین طلاب صرف‌نظر خواهد شد و الاً دومرتبه شروع می‌شود.»<sup>۲</sup> سکوت روحانیان رفته‌رفته به واسطه نزدیکی به ماه محرم در حال شکستن بود، اما برنامه چیده شده برای به سربازی بردن طلبه‌ها هم دیگر قابل اجرا نبود.

علت این اقدام حکومت را پاسخ آیت‌الله خمینی به تلگرام آقای حکیم دانسته‌اند. این را به گوش آیت‌الله کمالوند رساندند. «آقای کمالوند به من گفت که ... بروید به [حاج آقا روح‌الله] ... بگویید که یک چنین حرفی زده‌اند. من عصری ... به منزل [آقا] ... رفتم. در یکی از اتاق‌ها مردم نشسته بودند و [حاج آقا] ... نیز در صدر مجلس نشسته بود. رفتم پهلوی ایشان و مطلب آقای کمال‌وند را... آهسته به ایشان گفتم. [حاج آقا روح‌الله] ... با صدای بلند گفت: شاه غلط کرد.»<sup>۳</sup> با وجود فشار اخیر، مقامات حکومتی همچنان در انتظار شنیدن خواست‌های رؤسای روحانی قم بودند. این که نشست آقایان به نتیجه‌ای یک دست رسیده باشد، بعید است؛ چرا

۱. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲. همان‌جا.

۳. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ج ۱، ص ۱۹۲.

که در پایان، این آیت‌الله خمینی بود که با طرح پیش شرط‌هایی، مصالحه احتمالی را مشروط به تحقق آن کرد: «۱. دولت علم باید عوض شود؛ ۲. از حادثه فیضیه رسماً در رسانه‌های گروهی عذرخواهی شود؛ ۳. تمام مأمورین و مسئولین [دست‌اندرکار این حادثه] باید عوض شوند؛ ۴. کسانی که حادثه فیضیه را به وجود آوردند باید مجازات شوند.»<sup>۱</sup>

آیت‌الله کمال‌وند این پیش شرط‌ها را، که تا ده ماده، و شاید بیشتر، ادامه یافته بود، به اطلاع حاکمان وقت رساند. او می‌دانست که «هیچ انعطافی در وجود این سید نیست» و شرایط یادشده هرگز مورد پذیرش حکومت قرار نخواهد گرفت.<sup>۲</sup> آیت‌الله خمینی هم این را می‌دانست. از این رو با گذاشتن شرایط غیرقابل تحقق، تفهیم کرد که بر مواضع پیشین خود ایستاده است: «مادامی که این دولت علم مصدر کار است، داخل هیچ قسم مذاکره صلح و مصالحه‌ای نخواهیم شد، زیرا این دولت به ترتیبی با اهل علم معامله کرده است که تماس سران حوزه علمیه ... انتحار روحانیت است.»<sup>۳</sup>

### چهل‌م مدرسه فیضیه

آیت‌الله خمینی که برای بزرگداشت و یادکرد از رخداد تلخ مدرسه فیضیه در روزهای سوم و هفتم آن اجازه برپایی مراسم نداده بود، این بار با برپایی چهل‌م آن موافقت کرد؛ و نیز گفت که مراقبت کنید اتفاقی نیفتد.<sup>۴</sup> خود نیز اطلاعیه‌ای نوشت که خیلی زود به وسیله شاگردان و طرفدارانش چاپ و پخش شد. دوازدهم اردی‌بهشت، چهل‌مین روز تهاجم به مدرسه فیضیه بود. او در آغاز این نوشتار خبر داد که دیروز پدر قدخمیده سیدیونس رودباری، شهید فیضیه، با من دیدار کرد. «آثار عظمت مصیبت، چهره‌اش را درهم شکسته بود.»<sup>۵</sup> و باز خبر داد که در روزهای گذشته نتوانستیم آماری از کشته‌شدگان و زخمی‌ها به دست آوریم. «نمی‌دانیم چند نفر در زیر خاک و چند نفر در سیاه‌چال‌های زندان و چند نفر در پنهانی بسر می‌برند. چنانکه بعد از سال‌های دراز، عدد مقتولین مسجد گوهرشاد را که با کامیون‌ها حمل کردند، نمی‌دانیم.» و سپس نوشت که از هر کسی می‌پرسیم این کار به فرمان کدام یک از مقامات حکومتی انجام

۱. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۲۶۱.

۲. همان‌جا.

۳. صحیفه امام، ج ۱، صص ۱۹۲ و ۱۹۳.

۴. خاطرات حبیب‌الله عسگراولادی، ص ۱۱۰.

۵. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۹۶.

شد، همگی می‌گویند به دستور اعلیٰ حضرت بود. «از نخست‌وزیر تا رئیس شهربانی و فرماندار قم همه می‌گویند فرمان مبارک است... مأمورین، تمام قانون‌شکنی‌ها را به شاه نسبت می‌دهند. اگر اینها صحیح است باید فاتحه اسلام و ایران و قوانین را خواند، و اگر صحیح نیست... پس چرا ایشان از خود دفاع نمی‌کنند تا تکلیف مردم با دولت روشن شود و عمال مجرم را بشناسند و در موقع مناسب به سزای اعمال خود برسانند؟» آیت‌الله خمینی در ادامه پرسید که علت این بی‌فرهنگی‌ها و جنایات چیست؟ «برای نفت قم است؟ و حوزه علمیه باید فدای نفت شود؟ یا برای اسرائیل است؟ و ما را مزاحم پیمان با اسرائیل در مقابل دول اسلامی می‌دانند؟» و سپس گمان هیأت حاکمه را از این که بتواند هدف نهضت نوظهور ایران را سرکوب کند رد کرد و نوشت که مقصد ما برقراری عدالت اجتماعی است و این هدف بزرگ آیین اسلام است. در این اطلاعیه برای نخستین‌بار از ارتش ایران یاد شد که این طبقه نجیب برای رسیدن به هدف یادشده همراه نهضت است. «من می‌دانم درجه‌داران باوجدان راضی به این جنایات و وحشی‌گری‌ها نیستند. من از فشارهایی که بر آنها وارد می‌شود مطلع و متأسفم. من به آنها برای نجات اسلام و ایران دست برادری می‌دهم. من می‌دانم قلب آنها از تسلیم در مقابل اسرائیل مضطرب است و راضی نمی‌شوند ایران در زیر چکمه یهود پایمال شود.» آقای خمینی همچنین خطاب به سران کشورهای اسلامی اعلام کرد که ملت ایران را برادر خود بدانید؛ بدانید که این ملت از پیمان‌های بسته شده با اسرائیل متنفر است. آخرین جمله او، سراسر است‌ترین سخن سیاسی اش تا آن روز بود. او فرمانروایان ایران را عامل اسرائیل دانست. «اینجانب این مطلب را به صراحت گفتم. بگذار عمال اسرائیل به زندگی من خاتمه دهند.»<sup>۱</sup>

مراسم چهلم فیضیه در تهران در مساجد گذرباشی، امین‌الدوله، حمام گلشن، حاج‌ابوالفتح، ارک و مرقد شاه عبدالعظیم علیه‌السلام با دخالت پلیس برگزار نشد، یا نیمه تمام ماند و یا به فرار سخنران آن انجامید.<sup>۲</sup>

### گوش اسناد

همچنانکه پیش از این گفته شد، نهضتی که آیت‌الله خمینی از مهرماه ۱۳۴۱ راهبری کرد، برگیرنده چنان ویژگی‌هایی بود که او را از عالمی کناره‌جو و گریزان از نام و جایگاه مرجعیت،

۱. همان، صص ۱۹۶ تا ۱۹۸.

۲. خاطرات حبیب‌الله عسگرآبادی، صص ۱۱۰ تا ۱۱۲؛ سه سال ستیز مرجعیت شیعه (۱۳۴۱-۴۳)، صص ۲۹۹.

به مرجعی نوپدید، پرهوادار و سرآمد درآورد. وی که از برداشتن گامی در رسیدن به این مسند پرهیز می‌کرد، اینک سرنوشت و ناموس آفرینش به سوی او گام برمی‌داشت.

اعتراضات آقای خمینی ادبیات تازه‌ای در فرهنگ مخالف‌خوانان مذهبی پدید آورد که نه تنها طبقه دین‌باوران سنتی جامعه را به خود جلب می‌کرد، بلکه گروه‌هایی چون دانشجویان، روشنفکران و حتی نظامیان را متوجه خود می‌نمود. با این که تنهٔ سبتر نهضت او در جهان‌بینی توحیدی‌اش ریشه داشت، اما در جهان کثرت، پاسداشت آزادی، قانون اساسی، استقلال سیاسی و تمامیت ارضی کشور شاخ و برگ آن بود. بی‌جهت نیست که مقامات حکومتی توان هضم مواضع او را نداشتند؛ و اگر داشتند، انکار آن را به مصلحت می‌دانستند و می‌گفتند این دیدگاه‌ها فراتر از درک معمول یک «آخوند» است. «آیت‌الله خمینی در جواب کسانی که از طرف دولت به قم رفته‌اند اظهار داشته، اگر ما قانون اصلاحات ارضی و آزادی زنان را قبول داشته باشیم، باز هم می‌خواهیم که قانون اساسی کشور دقیقاً اجرا شود. آزادی قلم و بیان و آزادی اجتماعات تأمین و اجرا گردیده و انتخابات آزاد، برکنار از هرگونه اعمال نفوذ صاحبان قدرت اجرا گردد.»<sup>۱</sup> در این مورد، نظر آقای [احمد] آرامش این است که این حرف‌ها را آخوندها بلد نیستند و این‌گونه مطالب را عوامل دکتر امینی که از زمان نخست‌وزیری ایشان با روحانیون ارتباط دارند به آنها یاد می‌دهند[!]<sup>۲</sup> آقای خمینی همین مضامین را در دیدار با دانشجویان دانشکده حقوق دانشگاه تهران تکرار کرده بود: «حوزه علمیه هرگز مخالف اصلاحات ارضی نبوده... ما می‌دانیم این موضوع برای سرگرمی کشاورزان فراهم شده است. موضوع حق شرکت دادن زنان در انتخابات مانعی ندارد، ولی حق انتخاب شدن آنها، فحشا به بار می‌آورد [با این حال] موضوع حق رأی دادن زنان و غیره در درجه آخر اهمیت قرار دارد. ما می‌خواهیم مشروطیت را حفظ کنیم. اکنون که در ایران حق آزادی از ما سلب شده، به فکر زنها افتاده‌اند؟ در حال حاضر آزادی قلم، بیان و افکار و حتی حق حیات از مردم سلب گردیده است.»<sup>۳</sup> و نیز در مورد تمامیت ارضی و استقلال سیاسی در دیدار با افصح‌المتکلمین گفته بود: «ما موقعی که یقین پیدا کردیم که محافل لامذهب بهایی‌های یهودی‌الاصل ایران و آمریکا اراده دارند درخواست تساوی حقوق زن و مرد را آلت

۱. همان‌جا.

۲. اسناد ساواک، اطلاعیه، سند شصت و پنج، مورخ ۴۲/۱/۲۸.

۳. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۹۱. دیدار امام خمینی با دانشجویان دانشکده حقوق دانشگاه تهران که از متن اسناد به جا مانده ساواک نقل شده در ششم اردی‌بهشت بوده که در منبع یادشده به اشتباه دهم این ماه آمده است. دهم اردی‌بهشت روز تنظیم سند است.

تجاوز به حریم مذهب رسمی این مملکت قرار دهند و دین اسلام را که موجب بقای استقلال ظاهری این ملک و ملت است، تضعیف کنند، دوستانه نامه‌هایی از برای این دولت نوشتم که مواظب باشند. دولت‌های همسایه همواره روابطشان نسبت به شما این طور روشن نمی‌ماند؛ و دو دفعه امکان دارد درصدد دست‌درازی به این ملک برآیند. در صورتی که ایمان و اعتقاد مردم به قرآن و قانون اساسی سالم مانده باشد، در برابر اجانب به مراتب بیشتر از ارتش شما ایستادگی می‌کنند؛ و دین ما و دولت شما محافظت می‌شود.<sup>۱</sup>

حکومت تمایلی به ظهور و بروز این ادبیات نداشت؛ از این رو نه تنها از انعکاس آن جلوگیری می‌شد، بلکه می‌کوشیدند آن را زیر خرواری از تعبیری چون ارتجاع سیاه، آخوندهای نفهم، کهنه‌پرست، مفت‌خور و دیگر توصیفات سخیف و موهن دفن کنند.

نکته دیگری که در دو ماهه نخست سال ۱۳۴۲ در خلال اخبار و گزارش‌های مأموران سازمان اطلاعات و امنیت کشور به چشم می‌خورد، مرجعیت آیت‌الله خمینی است. گفتنی است تأیید وثاقت این اخبار در جزئیات امر نیازمند قرائن بیشتری است، اما، کلیات آن از مسلمات و بدیهیات این زمان بوده است. برای نمونه، تلاش شاگردان و هواداران آقای خمینی برای تثبیت جایگاه مرجعیت وی، اقدامی روشن و غیرپنهانی بود که در بسیاری از یادکردها آمده است. اما گزارشی می‌گوید: «اعلامیه‌ای از طرف پیش‌نمازهای تهران برای مرجعیت خمینی در شرف صدور است و این اعلامیه به امضاء تمام پیش‌نمازهای تهران خواهد بود. عده‌ای از طلاب دینی قم به شهرستان‌ها رفته‌اند و از پیش‌نمازها مشغول گرفتن امضا برای خمینی می‌باشند. بعضی از پیش‌نمازهای تهران از امضا کردن خودداری نموده‌اند.»<sup>۲</sup> این موضوع در بازار تهران به نقل از مأمور دستگاه اطلاعاتی چنین گزارش شده است: «به طوری که از محافل روحانی تهران کسب خبر گردیده، با وجود عدم توافقی که هنوز در حوزه علمیه قم در مورد مسأله جانشینی آیت‌الله بروجردی وجود دارد، در محافل روحانی تهران این مسأله تقریباً به صورت قاطعی به نفع آیت‌الله خمینی حل گردیده و پایان پذیرفته است که بازاریان را وادار نمایند که عموماً عکس آیت‌الله خمینی را که قبلاً توسط ایادی خود محافل روحانی چاپ گردیده و پخش شده است به عنوان اعلام تبعیت و وفاداری خویش نسبت به موقعیت آیت‌الله

۱. همان، ص ۱۹۳. این مطلب نیز از گزارش علی نخعی (افصح المتکلمین) موجود در پرونده ساواک امام خمینی استخراج شده، اما هنگام استنساخ از دستخط نخعی اشتباهات اندکی رخ داده است.  
۲. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش ۳۴۵/۲۰۳۱۱، مورخ ۴۲/۱/۲۹.

مذکور در دکاکین خود نصب نمایند.<sup>۱</sup> اخباری از این دست در میان علمای بزرگ تهران هم مطرح بود که خبر آن چنین تنظیم گردید: «امروز صبح عده‌ای از علما با حضور نماینده آیت‌الله حکیم و نماینده حوزه علمیه مشهد در منزل آیت‌الله بهبهانی اجتماع و پس از مذاکرات مفصل طی نامه‌ای به آیت‌الله خمینی، نامبرده را به عنوان رهبر شیعیان منصوب نموده‌اند. مطلعین اظهار می‌نمایند علت چنین تصمیم غیرمترقبه علما از این جهت است که پس از انتصاب او و نظر مخالف وی با دستگاه، صدور جهاد بر علیه دولت کنونی می‌باشد که کلیه مراجع تقلید با صدور این فرمان هدف مشترک را تعقیب می‌نمایند.»<sup>۲</sup>

اطلاعات رسیده از بیرون مرزها، به ویژه عراق، در جهت همین خبرها بود: «اقدامات مخالفت‌آمیز چند ماه اخیر آیت‌الله خمینی و پیش‌قدمی مشارالیه [در مخالفت] با عملیات اصلاحی اعلی‌حضرت همایونی و دولت، موجب تمرکز قدرت روحانی در اطراف وی گردیده و به خاطر همین مرکزیت، هم‌اکنون حوزه‌های علمیه مذهبی خارج از ایران نیز نامبرده را مشخص‌ترین رکن جامعه روحانیت ایران می‌شناسند.»<sup>۳</sup> و یا «کلیه علمای اعلام شیعه جهان به نفع آقای خمینی از رهبری شیعیان کناره‌گیری و نامبرده را یگانه مرجع تقلید شیعیان دنیا معرفی نموده‌اند.»<sup>۴</sup>

موضوع دیگری که در سندهای یادشده دیده می‌شود، پرداخت شهریه از طرف آیت‌الله خمینی است. مأموران متوجه شده بودند که آقای خمینی از اواخر سال ۱۳۴۱ به محصلان علوم دینی ماهیانه می‌دهد و آن را اقدامی بی‌سابقه توصیف کرده بودند.<sup>۵</sup> در اوایل سال ۱۳۴۲ چنین گزارش شد: «از دو روز قبل از طرف آیت‌الله خمینی و روحانیون وجوهاتی پرداخت می‌شود و حتی به کلیه طلاب سهم نان و پول داده شده است و اظهار می‌دارند این وجوه را بازرگانان در اختیار او قرار داده‌اند. همچنین علمای قم بالاتفاق مشارالیه را به ریاست خود تعیین نموده و نامه‌هایی نیز از تهران برای ایشان به همین مضمون نوشته شده است. توضیح آن که تاکنون سابقه نداشته که از طرف آیت‌الله خمینی وجوهی در اختیار روحانیون

۱. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند شم ۳۱۲/۵۳۶، مورخ ۴۲/۲/۱۹.

۲. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند شم ۱۰/دالف/۳۱۱، مورخ ۴۲/۱/۱۰.

۳. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سندشم ۳۳۳/۵۴۵۸، مورخ ۴۲/۲/۷.

۴. همان، نامه رئیس سازمان اطلاعات و امنیت استان پنجم به رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، سند شم

۱۶/۱۱۸۵/ج، مورخ ۴۲/۲/۷.

۵. همان، اطلاعیه، سند شم ۶۰۶۱، مورخ ۴۱/۱۲/۲۷.

و طلاب گذارده شود.»<sup>۱</sup>

تغییر جهت وجوهات شرعی از مسیرهای گذشته به سمت آقای خمینی از دیگر مواردی است که سندها به آن اشاره دارند: «در بازار تهران هیچ‌یک از تجار سهم امام را به آیت‌الله خوانساری نمی‌پردازند و به علت سکوت نامبرده در مقابل دولت، افکار عمومی از او حمایت نمی‌کند. اکنون کلیه بازرگانان سهم امام خود را برای آیت‌الله خمینی می‌فرستند و مخصوصاً برای تقویت روحیه او دو برابر سهم حقیقی امام را به قم ارسال می‌دارند. شه میرزا دی بازرگان می‌گفت [آنچه] که اکنون به نام سهم امام به آیت‌الله خمینی پرداخت می‌گردد به مراتب بیش از مبلغی است که به آیت‌الله بروجردی پرداخت می‌گردیده است.»<sup>۲</sup> این موضوع از قول پسر آقای خوانساری چنین نقل شد: «آقای سیدجعفر خوانساری فرزند آقای خوانساری اظهار می‌داشت تا قبل از وقایع اخیر ماهانه ۱۲۰ هزار تومان از طرف آقای خوانساری، چهل هزار تومان توسط آقای نجفی مرعشی [= مرعشی نجفی]، و چهل هزار تومان توسط آقایان شریعتمداری و گلبایگانی بین طلاب قم تقسیم می‌شد، ولی در ماه اخیر از طرف آقای خمینی نیز مبلغ بیست و پنج هزار تومان بین طلاب تقسیم شده است و این اولین باری است که آقای خمینی به طلاب پول داده است.»<sup>۳</sup>

چه بسا این گزارش از آن دو دقیق‌تر باشد: «به طوری که آیت‌الله بهبهانی اظهار داشته و از منابع دیگر نیز مورد تأیید قرار گرفته در سنوات گذشته بازاری‌ها و مقدسین که وجوهات شرعی پرداخت می‌کنند ماهیانه بین دو بیست الی سیصد هزار تومان به آیت‌الله خوانساری می‌پرداخته‌اند و مشارالیه این وجوه را بین روحانیون قم، نجف و تهران تقسیم می‌کرده است، ولی پرداخت این وجوه شرعی از ماه گذشته به آیت‌الله خوانساری به میزان قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته و در مقابل، مقدسین و بازاری‌ها حق امام را برای آیت‌الله خمینی حواله نموده‌اند. به طوری که آیت‌الله خمینی در ماه گذشته چهارصد هزار تومان پرداخت داشته ولی در ماه‌های قبل حتی سی هزار تومان نیز پرداخت نداشته است و در مقابل آیت‌الله خوانساری در حدود یکصد هزار تومان پرداخت نموده است.»<sup>۴</sup>

۱. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۳۱۲/۶۴، مورخ ۴۲/۱/۱۲.

۲. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۳۱۲/۶۰۹، مورخ ۴۲/۲/۲۵.

۳. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۲۰۶۷/س ت، مورخ ۴۲/۲/۲۵.

۴. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۳۱۲/۴۷۶، مورخ ۴۲/۲/۱۵.

از نکات جالب، حضور طبقه‌ای جدید در خانه آیت‌الله خمینی، غیر از بازاریان و نمایندگان خود او در دیگر شهرها، برای پرداخت وجوهات شرعی است: «طبق اطلاع واصله در مراسم بازدید طبقات مردم در منزل آیت‌الله خمینی در قم، سه نفر سرهنگ ارتشی با اونیفورم نظامی نیز مشاهده شده که به ملاقات آیت‌الله خمینی آمده و جمعاً مبلغ ۸۰۰ هزار ریال به عنوان سهم امام تحویل مشارالیه نموده‌اند.»<sup>۱</sup>

اینها بخشی از اخبار طبقه‌بندی و جمع‌آوری شده مأموران سازمان اطلاعات و امنیت کشور از موقعیت جدید آیت‌الله خمینی در اوایل سال ۱۳۴۲ است. طبیعی است آنچه که در واقعیت رخ می‌داد، خیلی بیش از آن بود که خبرش به مأموران می‌رسید.

### راستی در مبارزه

از حوادث کم گفته این دوره، دیدار آیت‌الله خمینی با کسی است که ادعا می‌شد نماینده جمال عبدالناصر، رئیس‌جمهور وقت مصر، است. دور نیست که یکی از دام‌های پهن شده ساواک برای آقای خمینی، چسباندن تهمت ارتباط با دولت‌های بیگانه بوده باشد. این ترفند رایج حکومت‌های نگران و کم‌توان است که معمولاً کاستی‌ها و مشکلات خویش را پیش از آن که در درون خود بیابند، در بیرون از مرزها جست‌وجو می‌کنند. روابط ایران و مصر از سال ۱۳۳۹ در پی قطع رابطه سیاسی، بسیار تیره شده بود. ناصر، محمدرضا پهلوی را هم‌پیمان اسرائیل و خائن به آرمان کشورهای عربی در مبارزه با اسرائیل معرفی می‌کرد. مواضع این افسر ناسیونالیست، او را در جبهه اتحاد جماهیر شوروی قرار داده بود؛ جایی که ایران، هم‌پیمان آمریکا، در برابر آن قرار داشت. در آن زمان، مصر، نه یک کشور بیگانه، که یک دشمن سیاسی آشکار برای حکومت شاه بود و ارتباط با آن می‌توانست اتهامی قابل محاکمه، و دست‌کم تهمتی آبروریز باشد.

بنابر نقلی واحد، فردی که خود را دیپلمات اهل مصر، مأمور در لبنان، معرفی کرده بود، به توسط یکی از روحانیان به دیدار آیت‌الله خمینی آمد و از طرف ناصر گفت که مبارزات شما علیه اسرائیل موجب سپاس و ارج‌گذاری است؛ و افزود که من مأموریت دارم پیام کمک و مساعدت کشور مصر را برای تأمین هر نوع نیازی، از پول و اسلحه و... به اطلاع شما برسانم. آیت‌الله خمینی در پاسخ گفت: «مبارزات ما مربوط به امور داخلی کشور ما است و در ادامه و

۱. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۴۶۴۴/س ت، مورخ ۴۲/۳/۱۱.



انجام آن... نیازی به مساعدت، دخالت و یاری دیگران [نداریم]. شما نیز متقابلاً سلام مرا به آقای رئیس جمال عبدالناصر ابلاغ نمایید و به ایشان از طرف من بگویید که شما اگر احساس وظیفه می‌کنید ما را در مبارزه علیه اسرائیل در ایران یاری دهید، خوب است که سخنان، اعلامیه‌ها و نظریات ما را از طریق دستگاه‌های تبلیغاتی که در اختیار دارید منعکس سازید و به دنیا برسانید. و ما جز این انتظاری از شما نداریم.<sup>۱</sup>

دو سه ماه بعد، زمانی که آیت‌الله خمینی به زندان افتاد، بنا بر قرائنی، دانست که فرد یادشده، نه نماینده دولت مصر، که نماینده دستگاه امنیتی ایران و مأمور پهن کردن دامی سیاسی برای چسباندن تهمت ارتباط با دولتی بیگانه بوده است.

### بازسازی مدرسه فیضیه

مدرسه فیضیه خیلی زود تبدیل به نمایشگاهی مستند برای بازنمایی بلای دوم فروردین شد. هر چند مأموران حکومتی تلاش کردند آرایش آن را تغییر دهند، اما هر بار محصلان علوم دینی صحنه نخست را بازسازی می‌کردند. آنچه به بقایای این بلای غیرطبیعی اضافه شد، شعارهایی بود که علیه دستگاه پادشاهی محمدرضا پهلوی نوشته شد. این دیوارنوشته‌ها تا آغاز ماه محرم/چهارم خرداد دست کم چهار بار پاک یا پوشانده شد، اما دوباره رخ می‌نمود.<sup>۲</sup> این نمایشگاه تا دو ماه بعد، گذشته از روزهایی که مأموران از ورود افراد به مدرسه جلوگیری می‌کردند، مکانی برای بازدید و دیدار از نتایج کینه و خشم حکومت نسبت به منتقدان خود بود. گزارشی که می‌خوانید در اوایل خرداد تحویل ساواک شد: «هنوز صحنه‌سازی مدرسه فیضیه قم از لحاظ پراکندگی اثاثیه و کتب و البسه خونین طلاب و شکستگی در و پنجره برقرار است و ایادی مرموزی، مسافرینی را که به قم ایاب و ذهاب می‌نمایند به مدرسه فیضیه برده، تحت عنوان فجایع دولت این صحنه را با آب و تاب تمام نشان می‌دهند. به علاوه شعارهای زنده‌ای بر در و دیوار مدرسه بر ضد مقامات عالی‌نوشته شده است.»<sup>۳</sup>

بازسازی فیضیه از موضوعاتی بود که چند روز پس از تهاجم مأموران حکومتی به این مدرسه مطرح شد. آیت‌الله خمینی تمایلی به تغییر چهره تخریب‌شده مدرسه نداشت. در نبود

۱. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، صص ۴۲۴ و ۴۲۵.

۲. مدرسه فیضیه به روایت اسناد ساواک، ص ۵۳.

۳. همان، ص ۵۸.

رسانه‌ای برای بازگویی از آن رخداد تلخ، نگهداشت وضع موجود می‌توانست تا اندازه‌ای در وانمایی آنچه گذشت، مؤثر باشد. او گفته بود: «مردم لازم است از مدرسه فیضیه دیدن نمایند و جنایات غیرانسانی دستگاه حاکمه را از نزدیک ببینند.»<sup>۱</sup>

تعمیر و ترمیم مدرسه فیضیه در میان مقامات حکومتی نیز مطرح شد؛ حتی به این تصمیم رسیدند که هزینه آن را از اعتبار موقوفه‌ها بپردازند. اما در پیش بودن ماه محرم آنان را از این اقدام بازداشت. «بیم آن می‌رفت که مجدداً از اقدام دولت برای تعمیر مدرسه فیضیه سوءاستفاده تبلیغاتی شود.»<sup>۲</sup> طبیعی است تفری که از هیأت حاکمه پس از تهاجم به مدرسه فیضیه نزد روحانیان پدید آمد، چنین اقدامی را چه پیش از ماه محرم و چه پس از آن منتفی می‌نمود، اما با گذشت ماهی، وقتی پیشنهاد بازسازی مدرسه را با گشایش حساب در بانکی به آیت‌الله خمینی دادند، پرسید که گمان می‌کنید بانک‌ها چنین کاری را انجام دهند؟ [خوب] اگر ما در بانکی حساب باز کنیم و مردم استقبال کنند چه خاصیتی دارد؟ گفته شد این خود یک همه‌پرسی است؛ مردمی که به بانکها می‌آیند و برای پول دادن صف می‌کشند، در واقع به مواضع مراجع رأی می‌دهند. پرسید که می‌گویید این کار در روزهای تاسوعا و عاشورا هم ممکن است؟ چه تعداد جمعیت در این دو روز در شهری مثل تهران به بانکها می‌آیند؟ شنید که حدود سی هزار نفر؛ و گفت که اگر این شمار از مردم بیایند برای کمک به بازسازی فیضیه، گشایش این حساب کار بسیار خوبی است. با وجود این بروید تهران، با ده نفر که حتماً از دوستانان هم نباشند، مشورت کنید؛ مخصوصاً با آقای عبدالله توسلی، خیر مدرسه و مسجدساز؛ نتیجه را بیاورید تا تصمیم گرفته شود. رفتند و آمدند. نتیجه چنین بود:

می‌گویند: برای مرجع تقلید زبینه نیست حسابی در بانک باز کند؛ به جایگاه مرجعیت آسیب می‌زند.

گفت: من لباسی برای مرجعیت ندوخته‌ام؛ در انتظار مرجعیت نیستم. من به دنبال انجام وظیفه‌ام هستم. هر آنچه وظیفه‌ام باشد انجام می‌دهم.

می‌گویند: ممکن است مردم بترسند، نیایند و مراجعان کم شود و حیثیت کار زیر سؤال برود.

گفت: می‌گویید سی هزار نفر مشارکت می‌کنند. این عدد کمی نیست.

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۶۷.

۲. مدرسه فیضیه به روایت اسناد ساواک، ص ۸۹.

می‌گویند: ممکن است پول خوبی جمع شود، ولی دولت آن حساب را مسدود یا مصادره کند.

گفت: خدا کند چنین کاری انجام دهد. اینان که پشت چهره مسجدسازی و چاپ قرآن و زیارت امام هشتم قرار گرفته‌اند، مردم می‌فهمند که حاضر نیستند از این پول هم بگذرند. می‌گویند: امکان دارد دست‌اندرکاران این اقدام را شناسایی و دستگیر کنند. گفت: نمی‌شود که در آب رفت و خیس نشد.

آنها که آمده بودند از قول عبدالله توسلی گفتند: ایشان خواهش کرد سه چهار ماه مهلت دهید آنها از آسیاب بیفتند؛ چند نفر از بازرگانان و خیرین خودشان مدرسه را می‌سازند. گفت: به ایشان سلام برسانید و بگویید من نه مدرسه سازم، نه مسجد ساز. اگر این مدرسه را چند خیر پولدار بسازند، خراب کردنش برای حکومت کار آسانی است. من می‌خواهم پول هر آجر آن را یک نفر بدهد و هر بیل گل آن را یک نفر بلند کند.

آقای خمینی موافقت خود را با گشایش حساب اعلام کرد. بانک صادرات و معادن برای این کار نشان شده بود. «رفتم شعبه اصلی بانک صادرات در قم، و با رئیس آن مسأله را مطرح کردم. ایشان گفتند: افتخار می‌کنم که بتوانم کمکی کنم، و اگر اجازه بدهید همین حالا دفتر افتتاح حساب را می‌بریم خدمت [آقا]. به اتفاق ایشان با دفتر و وسایل حرکت کردیم و رفتیم... و اولین حساب را در بانک صادرات قم باز کردیم.»<sup>۱</sup>

### جلسه درس پایانی

آخرین جلسه درسی آیت‌الله خمینی پیش از آمدن ماه محرم، صبح روز ۲۵ اردی‌بهشت/ ۲۱ ذی‌حجه در مسجد اعظم برگزار شد. او در این نوبت آخر نه به مبحث فقهی نماز مسافر، بلکه به مباحث سیاسی ماه‌های اخیر پرداخت؛ و در همان ابتدا به مقایسه عملکرد حاکمان فعلی ایران با مغولان مهاجم پرداخت و گفت کاری که آن مهاجمان بی‌دین، دیروز، با ایران کردند، [در مقیاسی کوچک] حاکمان مدعی دین، امروز، با مدرسه فیضیه کردند. آقای خمینی برچیدن حوزه علمیه قم را خواست رضاشاه در اوایل قرن چهاردهم، و سپس پسرش، محمدرضاشاه، در اوایل دهه بیست شمسی دانست، آن هم نه با تصمیم خودشان، بلکه «نقشه خارج این بوده است که قم نباشد تا ما هر کاری می‌خواهیم انجام بدهیم و یک نفس کش در

۱. خاطرات حبیب‌الله عسگرآولادی، صص ۱۲۷ تا ۱۲۹.

مقابل ما صحبت نکند، حرف نزنند، بحث نکنند، ایراد نکنند، اعتراض نکنند.» او با اشاره به دوره ریاست آیت‌الله بروجردی بر این حوزه و جهان تشیع، ادامه داد که پس از درگذشت وی، در پوشش احترام به حوزه علمیه نجف و یا مشهد، قم را کوبیدند؛ نه «از باب این که به نجف علاقه داشتند، از باب این که قم را نمی‌خواستند. قم موی دماغ بود؛ نزدیک بود به اینها؛ مفساد را زود درک می‌کرد... منتها نمی‌توانستند به صراحت لهجه بگویند قم، نه، می‌گفتند نجف آره، مشهد آره.» آیت‌الله خمینی سرکوب اخیر حوزه علمیه قم را مربوط به زمانی دانست که نخست‌وزیری کم‌سواد، و بی‌اطلاع از تأثیر روحانیت در حفظ استقلال مملکت را روی کار آوردند؛ و سپس فشرده‌ای از رخداد‌های دوره نخست‌وزیری اسدالله علم را، از طرح انجمن‌های ایالتی و ولایتی تا ریختن خون دانشجویان علوم دینی در مدرسه فیضیه، بیان کرد و گفت که روزهای بدی بر ما گذشت، چرا که هیأت حاکمه مفتضح شد، در حالی که ما نمی‌خواستیم چنین تصویری از کشور ما در خارج ترسیم شود. «ما می‌خواهیم که مملکت ما از ابتدا تا انتهایش مایه افتخار... باشد. بگویند... ما امیرکبیر داریم... مشاور سلاطین سابق، علما بودند؛ علی بن یقظین بوده است؛ گاهی ائمه اطهار علیهم السلام [مشاور خلفا] بوده‌اند.» و پرسید: اکنون چه کسانی مشاورت می‌دهند؟ اسرائیل؟ بهاییان؟ او گفت که بهاییان نماینده اسرائیل در ایران هستند؛ و با استناد به مطلب چاپ شده در جریده دنیا<sup>۱</sup> درباره خدماتی که دولت به دو هزار بهایی برای سفر به لندن و شرکت در یک اجلاس فرقه‌ای داد، آن را با وضعیت حجاج مقایسه کرد که برای سفر به حج بیچارگی می‌کشند، دچار زحمت هستند، رشوه می‌دهند که دست آخر شماری از آنها را بپذیرند یا نه!

برخی از شاگردان حاضر در جلسه که سال‌ها بعد با جملاتی کوتاه از آن یاد کردند، نوشته‌اند که استادشان در بخش‌هایی از سخنان خود، بسیار ناراحت بود و گاه بر دسته منبری که نشسته بود می‌کوبید. «وای بر این مملکت! وای بر این هیأت حاکمه! وای بر این دنیا! وای بر ما! وای بر علمای ساکت! وای بر این نجف ساکت، این قم ساکت، این تهران ساکت، این مشهد ساکت! این سکوت مرگبار اسباب این می‌شود که زیر چکمه اسرائیل و به دست همین بهاییان، این مملکت ما، این نوامیس ما، پایمال شود.»

آیت‌الله خمینی در یادکرد حوادث اخیر، از نماینده شاه که برای تهدید علمای قم آمده بود گفت. مأمور شاه آمده بود بگوید که اگر پاسخ تلگرام آیت‌الله حکیم را درباره مهاجرت

۱. برای آگاهی از متن کامل خبر، ر.ک: هفته‌نامه دنیا، شم ۷۴۱ (۷ اردی‌بهشت ۱۳۴۲).

روحانیان به نجف بدهید «می فرستیم منزل‌های تان را خراب می‌کنیم، خودتان را می‌کشیم، نوامیس تان را هتک می‌کنیم.» و افسوس خورد که او راه نداده و نماینده شاه تهدیدها را به خانه دیگر علما برد و تحویل داد. «ای کاش راه داده بودم تا آن روز دهن‌شان را خرد کرده بودم... این وضع ما است با این اعلی‌حضرت.» آقای خمینی گفت که من با نصیحت شروع کردم. شاه را نصیحت کردم.

پیش از همه‌پرسی ششم بهمن ۱۳۴۱ به توسط سلیمان بهبودی و حسن پاکروان پیام فرستادم. گفتم دست از این رفتارندوم بکش و قانون را دست‌کاری نکن. گفتم «اگر امروز ارسنجانی چهار تا رعیت را بیاورد برقصاند و بگوید زنده باد، فردا چهار تا رعیت می‌آیند و می‌گویند مرده باد... گوش نکرد... ما نمی‌خواستیم این طور مفتضح بشوی. ما نمی‌خواستیم ملت از تو رویگردان بشوند. ما می‌خواستیم شما [=شاه] آدم باشی که وقتی... بگویی: ای ملت، تمام ملت لیبیک بگویند.» او در بخشی از سخنان خود، روزهای رفته را روزهای خوب هم توصیف کرد، از این جهت که «روحانیت ارزش خودش را به دنیا اعلام کرد. فهماند آن که ... ایستادگی می‌کند در مقابل ظلم و جور، ظالم و جائز، باز حوزه‌های علمیه است... روحانیت موجودیت خودش را به همه عالم اعلام کرد.»

سخنان آیت‌الله خمینی حدود ۴۵ دقیقه به درازا کشید. سرش درد گرفته بود. در میانه سخن گفته بود که می‌خواهم به مدرسه فیضیه بروم؛ آنجا را پس از حادثه دوم فروردین ندیده‌ام؛ بروم فاتحه‌ای برای کشته‌شدگان بخوانم. شاگردان گریه کرده بودند. در پایان نیز گفت که به سمت مدرسه می‌روم.<sup>۱</sup> «همه با هم به دنبال ایشان از داخل مسجد اعظم بیرون آمدیم و وارد صحن حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها شدیم و از آنجا به فیضیه رفتیم. [آقا] زمانی که وارد شدند، سمت چپ، در چند حجره که همه خراب شده و درها و پنجره‌هایش شکسته بود، نشستند و فرمودند کسی روضه بخواند. [حسین کبیر] یکی از طلاب برخاست و شروع به روضه‌خوانی کرد. [کشتگان عشق بی‌غسل و کفن خوابیده‌اند... حاج آقا] مدتی گریه کردند، به طوری که مرتب شانه‌های‌شان تکان می‌خورد.»<sup>۲</sup>

۱. صحیفه امام، ج ۱، صص ۲۰۶ تا ۲۱۶. گفتنی است تاریخ این سخنرانی در منبع صحیفه امام ۱۲ اردیبهشت آمده که اشتباه است. آخرین جلسه درس امام خمینی پیش از ماه محرم ۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۲ و سخنان یادشده نیز در

همین جلسه و تاریخ ایراد گردید.

۲. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۲۶۴؛ جام شکسته، ج ۱، ص ۳۱۱.

## پاسخ‌های سیاسی

پس از حادثه مدرسه فیضیه، تلگرام‌های تسلیت بسیاری از طرف گروه‌های گوناگون اجتماعی به آیت‌الله خمینی رسید. او به همه یا بیشتر آنها پاسخ داد؛ و برخی از آن پاسخ‌ها به شکل اعلامیه چاپ و پخش شد. او در این جواب‌ها، موضوعاتی را که ممکن بود به گوش روحانیان مقیم شهرستان‌ها نرسیده باشد، یادآور می‌گردید و آنان را از تصمیم خود در ادامه راهی که در پیش گرفته، آگاه می‌کرد. از نکاتی که در این نامه‌ها تکرار می‌نمود، هشدار درباره نفوذ فرقه بهائیت به بخش‌های تصمیم‌گیر کشور و خطرهای ناشی از پیوند دولت پادشاهی ایران با اسرائیل بود. او در پاسخ به تسلیت علمای یزد نوشت: «آقایان باید توجه فرمایید که بسیاری از پست‌های حساس، به دست این فرقه است که حقیقتاً عمال اسرائیل هستند. خطر اسرائیل برای اسلام و ایران بسیار نزدیک است. پیمان با اسرائیل در مقابل دول اسلامی یا بسته شده یا می‌شود.»<sup>۱</sup>

این جملات در زمانی نوشته می‌شد که مقامات عالی‌رتبه دولت اسرائیل در ایران بسر می‌بردند. یکی از آنان ژنرال مئیر عمیت، رئیس اداره اطلاعات ارتش اسرائیل، بود که به دعوت ستاد ارتش به ایران آمده، قرار بود با محمدرضا پهلوی دیدار و مذاکره کند. آن دیگری اسالون، رئیس یکی از ادارات نخست‌وزیری، یکی دیگر حییم یاعاری، رئیس یکی از ادارات وزارت امور خارجه، و بالاخره عزرا دانین، مشاور وزیر امور خارجه، بودند. از دولتمردان اقتصادی اسرائیل داوید کوشا، مدیرکل برنامه‌های اقتصادی، صوی دینشتین، معاون مدیرکل وزارت دارایی، و اسرائیل کوسلوف، مشاور وزارت دارایی، در ایران بسر می‌بردند. آبراهام کارمل، رئیس شورای اداری شرکت هواپیمایی ال‌عال، نیز این گروه را همراهی می‌کرد. روشن است که این گروه، نه برای ایرانگردی، بلکه برای بستن پیمان‌های سیاسی اقتصادی به ایران آمده بودند. ترکیب این هیأت نیز نشانگر آغوش باز حکومت ایران برای برقراری پیوندهای جدید با اسرائیل بود. در همین زمان بود که جهانگیر تفضلی، وزیر مشاور و سرپرست انتشارات و رادیو، به اسرائیل رفت و با بن‌گورین، نخست‌وزیر؛ موشه‌دایان، وزیر کشاورزی؛ ساسون، وزیر پست و تلگراف؛ کولک، مدیرکل نخست‌وزیری و مسئول امور توریستی و برخی دیگر از مسئولان اسرائیلی دیدار و گفت‌وگو کرد. تفضلی در این سفر کاری، از نشان دادن احساسات

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۸۶.

دوستانه خود، و در واقع دولت متبوعش، به اسرائیل دریغ نکرد.<sup>۱</sup> آقای خمینی در پاسخ‌های خود می‌نوشت که قرار دادن قرآن، کنار دیگر کتاب‌های به ظاهر مذهبی و دست‌نوشته، اصرار بر تساوی حقوق زن و مرد در همه امور، قانون‌گذاری‌های پیاپی در غیاب دو مجلس شورای ملی و سنا در قالب تصویب‌نامه و... نتیجه نفوذ فرقه بهائیت در اندام‌های تصمیم‌ساز مملکت است.<sup>۲</sup> طرفه آنکه خود بهائیان به این موضوع اعتراف داشته، بدان می‌بالیدند. این گزارش کوتاه را ساواک شیراز به تهران فرستاد: «اخیراً جمعیت بهائیان جلساتی تشکیل، اقدامات شش ماده [انقلاب سفید] از جمله آزادی زنان را روی اقدامات خود دانسته ... ساواک با عناصر مؤثر بهائیان مذاکره، که از تشکیل جلسات و این‌گونه تبلیغات خودداری نمایند.»<sup>۳</sup>

آیت‌الله خمینی تأکید می‌کرد که در این شرایط، سکوت، ره‌آوردی جز ننگ ندارد. «کراراً اعلام خطر کردم و می‌کنم... سکوت در مقابل دستگاه فاسد جبار برای ملت اسلام ننگ است. با منطق قوی اسلامی مفسد را بیان کنید، قانون‌شکن‌ها را بر ملا کنید، اعتراض کنید، اعلامیه منتشر کنید. صدای خود را به ملل اسلامی برسانید.»<sup>۴</sup> حتی به یکی از علمای گیلان یادآور شد «اگر در شمال نشریه‌هایی به عنوان پشتیبانی از مقاصد اسلامی منتشر شود ظاهراً مؤثر است.»<sup>۵</sup> و در مورد تصمیم پایانی خود، به آیت‌الله سیدابوالقاسم خوئی چنین نوشت: «با تمام مشکلات و تهدیدات و تضییقات و اهانت‌ها، عازم هستم به خواست خداوند متعال از پانزدهمین تا حصول مقصد نهایی، و جلوگیری از تجاوز به حدود شرع مطاع، یا تحصیل عذر در درگاه قادر متعال و رجاء واثق دارم که توفیق حاصل خواهد شد.»<sup>۶</sup>

## آماده‌باش دولتی

برای مقامات حکومتی کاملاً روشن بود با روشی که آیت‌الله خمینی در پیش گرفته، ماه

۱. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۲، صص ۲۳۰ تا ۲۳۲.  
 ۲. برای آگاهی از تعلقات بهائیان به اسرائیل و استقبال اسرائیل از این فرقه، رک: رابین، اسماعیل، انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ریانی، بی‌جا، بی‌تا، صص ۱۶۷ تا ۱۷۴.  
 ۳. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۲، ص ۲۶۴.  
 ۴. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۰۰.  
 ۵. همان، ص ۲۰۲.  
 ۶. همان، ص ۲۱۹.

محرم پیش‌رو آستان حوادث ریز و درشت خواهد شد. اسدالله علم، نخست‌وزیر، ده روز مانده به پایان ذی‌حجه، به این موضوع اشاره‌ای غیرمستقیم داشت. وی در لفافه به روحانیان منتقد حمله کرد و گفت اگر مانعی بر سر راه «اصلاحات» ایجاد کنند، «اقدامات دولت خیلی شدید و بی‌رحمانه خواهد بود.»<sup>۱</sup>

سفرهای تبلیغی روحانیان از ۲۶ اردی‌بهشت، فردای تعطیلی درس‌های خارج، به ویژه جلسه درس آیت‌الله خمینی، به شهرهای کوچک و بزرگ شروع شد. در چنته مبلغان آن سال ناگفته‌هایی بود که می‌بایست به گوش مردم برسانند. آنان مأموریت داشتند رنج‌ها و مصائب چند ماه اخیر را، به ویژه آنچه بر سر حوزه علمیه قم رفت، در کنار سوگواری‌های سستی مربوط به این ماه، بازگویند. آیت‌الله خمینی به نمایندگان خود که عمدتاً شاگردانش بودند، گفت که سخنرانی‌های دهه اول محرم باید برنامه‌ریزی شده باشد. او، چه در نامه‌هایی که به دست پیک‌هایش برای علمای شهرستان‌ها فرستاد، و چه در توصیه‌هایی که به شاگردان مبلغش کرد، گفت که تا روز هفتم محرم سخنان مرسوم در منبرها ایراد شود، اما از «روز هفتم منبرها... ماجرای فیضیه را بیان کنند و از روز نهم دسته‌جات سینه‌زنی این کار را بکنند و در نوحه‌خوانی‌هایشان... مطرح کنند تا همه مردم ایران بفهمند که در حادثه فیضیه چه چیزی اتفاق افتاد.»<sup>۲</sup>

دستگاه امنیتی چاره را در این دید که روحانیان مشهور و صاحبان مجالس روضه‌خوانی را در همه شهرهای بزرگ فراخواند و به آنها بگوید که از بیان هر چیزی علیه حکومت حذر کنند. به پلیس دستور داده شد همه جاهایی را که مجالس سوگواری برپا می‌کنند زیر نظر بگیرد. مأموران مخفی ساواک نیز موظف شدند در این محافل حاضر شده، آخرین خبرها را به مراکز ذی‌ربط خود برسانند. همچنین قرار شد کمیسیونی از نمایندگان ساواک، شهربانی، ارتش و ژاندارمری در شهرهای بزرگ تشکیل شود و برای گرفتن تصمیم‌های آنی در مورد حوادث ناگهانی آماده باشد.<sup>۳</sup> از سوی دیگر به تمام شعب ساواک دستور داده شد از «روحانیان همکار» خود بخواهند ضمن تجلیل از مذهب شیعه، شاه را حامی این مذهب معرفی کنند. بگویند که او املاک سلطنتی را تقسیم کرده، یا وقف نموده است. بگویند که این

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۱۰۹۱ (۲۴ اردی‌بهشت ۱۳۴۲)، ص ۱۳.

۲. شرح اسم، صص ۱۲۲ و ۱۲۳.

۳. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۲، صص ۲۳۳ و ۲۳۴.



کار او تأثیر چشمگیری در بهبود کشاورزی داشته است. بگویند که تساوی حقوق زن و مرد از دستورهای الهی است و این مسأله مقدمه تغییر در قوانین ارث و طلاق نیست.<sup>۱</sup> در نهایت سرلشکر حسن پاکروان، رئیس ساواک، از همه عوامل خود خواست که هر صاحب سخنی که اقدام به تحریک مردم کرد، بازداشت شود؛ از پخش اعلامیه و عکس آیت‌الله خمینی هم جلوگیری گردد.<sup>۲</sup>

این روزها، عکس آیت‌الله خمینی، البته نه به اندازه خود او، یکی از مسائل سازمان اطلاعات و امنیت کشور بود؛ این سازمان می‌دید که این تصاویر تبدیل به نماد علاقه‌مندی عموم به او شده است. هواداران او، به ویژه آنان که دست‌شان به جیب‌شان می‌رسید، دهها هزار از این تصاویر را چاپ و پخش کردند. فقط در یک مورد، هشتاد هزار قطعه از تصویری که آقای خمینی را در حال مطالعه نشان می‌داد در یکی از چاپخانه‌های بازار تهران طبع شد. زبان این عکس، که رهبر نهضت را بدون عینک مطالعه نشان می‌دهد، می‌گوید صاحب تصویر با رضایت، تصمیم قبلی، و صرفاً برای عکاسی، خود را آماده کرده بود. شهرهایی چون تهران و قم به کنار، پراکندگی عکس‌ها به اندازه‌ای بود که ساواک خوزستان از مرکز پرسید که در برابر نصب این عکس‌ها در مغازه‌ها چه باید کرد؟ جرم است یا خیر؟ فراوانی تصاویر آقای خمینی در دکان‌های همدان به جایی رسید که ساواک آن شهر، بی‌پرسش، شروع به جمع‌آوری آنها کرد و برخی از صاحبان مغازه‌ها را وادار به صدور اطلاعیه علیه روحانیان نمود.<sup>۳</sup> روشن است که نصب آشکار عکس‌های آیت‌الله خمینی در کوچه و خیابان، ضربی کوچک از حضور آنها روی دیوار یا تاقچه اتاق خانه‌ها بوده است.

### آماده‌باش مبارزاتی

چند روز پیش از رسیدن ماه محرم، آیت‌الله خمینی در پیامی از همه روحانیانی که در ماه روبرو با مردم سخن خواهند گفت، و نیز به همه صاحبان مجالس سوگواری که میزبان عزاداران امام سوم شیعیان بودند، خواست زیر بار التزام شهربانی نروند؛ تعهد ندهند. او نوشت که التزام‌گیری برای نگفتن از بدیهای هیأت حاکمه ارزش قانونی ندارد و کسانی که

۱. همان، صص ۲۳۶ و ۲۳۷.

۲. همان، ص ۲۲۶.

۳. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۲، صص ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۴۳.

اقدام به اخذ تعهد کنند، مجرم و قابل تعقیب هستند. وی با اشاره به این که حکومت مدعی است از طرف شش میلیون نفر پشتیبانی می‌شود، گفت [چرا] اینک به دست و پا افتاده و در همه شهرهای کوچک و بزرگ با ترساندن و تهدید مردم، سایه خفقان را سنگین‌تر می‌کند. و سپس پاسخی تلویحی به اتهام محمدرضا پهلوی، تشویش اذهان عمومی، که از پیش از این به او زده بود، داد و نوشت: «عجیب است که دستگاه بی‌پروا ادعا دارد که قاطبه ملت با او است... اگر این ادعا صحیح است ملت را چند روز [= دهه اول محرم] به حال خود واگذارند تا از پشتیبانی مردم متمتع شده، موافقت شش میلیونی به همه ملل جهان ظاهر [شود] و الا اشاعه اکاذیب برای تشویش افکار عامه، خلاف مصالح اسلام و مملکت، جرم و قابل تعقیب است.» او به مخاطبان پیام خود یادآوری کرد که از «توهم چند روز حبس و زجر نترسند» و از فداکاری حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام در زنده کردن شریعت بیاموزند. آنگاه خطر کمین کرده امروز را کمتر از خطر بنی‌امیه دیروز ندانست و نوشت که حکومت با همه وجود در کار همراهی با اسرائیل و عوامل داخلی آنها، بهاییان است؛ و گفت که حکومت برای اینان در ارتش، فرهنگ، تبلیغات و وزارت‌خانه‌ها جا باز کرده و شغل‌های حساس به آنها داده است. «خطر اسرائیل و عمال آنها را به مردم تذکر دهید.» از رنج‌ها و زخم‌هایی که به حوزه علمیه قم وارد کرده‌اند بگویند. سکوت نکنید. «سکوت در این ایام تأیید دستگاه جبار و کمک به دشمنان اسلام است... اگر به واسطه سکوت شماها به اسلام لطمه‌ای وارد آید، نزد خدای تعالی و ملت مسلمان مسئول هستید.» او در پایان بار دیگر توصیه کرد از تهدیدهای شهربانی نترسند؛ آنها را مجبور کرده‌اند شما را بترسانند، و گرنه خودشان هم از حاکمان بیزارند.<sup>۱</sup>

### فرهنگ‌ستیزی

دعوت از ستارگان سینما و خوانندگان اروپایی و آمریکایی، از اقدامات جلافتاده این دوره بود. اینان معمولاً توسط صاحبان کاباره‌ها و برای جلب مشتری بیشتر به ایران آورده می‌شدند. نمی‌توان پذیرفت که سکنداران رسمی حوزه فرهنگ، از تقابل ماهوی حضور چنین چهره‌هایی با آداب و رسوم و اعتقادات و فرهنگ جاری در ایران بی‌خبر بودند. قطعاً خبر داشتند؛ آنچه نداشتند، باور به همان فرهنگ و اعتقاداتی بود که ریشه‌ای ۱۴۰۰ ساله در عمق وجود و هویت تاریخی مردم ایران داشت. دعوت‌شدگان می‌آمدند و با اجرای

۱. صحیفه امام، ج ۱، صص ۲۲۹ و ۲۳۰.

برنامه‌های ویژه خود، با جیب‌های پر بازمی‌گشتند. رفت‌وآمد این سرگرم‌کنندگان حرفه‌ای به جایی رسید که در موقعیت وخیم اقتصادی اوایل دهه چهل، صدای برخی از دولتمردان نیز درآمد. آنان نه به تأثیرات مخرب، بلکه به ارزی که توسط اینان از کشور خارج می‌شد معترض بودند. با وجود این روال حضور ستاره‌های سینما، خوانندگان و چهره‌هایی از این دست در ایران ادامه یافت.

در آستانه ماه محرم ۱۳۴۲/۱۳۸۳ ش جینالولو بریجیدیا، بازیگر مشهور سینمای ایتالیا، نه به دعوت مراکز عیش و نوش و باده‌گساری، بلکه به تقاضای اشرف پهلوی، خواهر شاه به ایران آمد. میزبان او در تهران حبیب ثابت بود.<sup>۱</sup> خبر ورودش با عکس و تفصیلات در صفحات اول روزنامه‌ها چاپ شد. جراید هنگام حضور بریجیدیا در فرودگاه مهرآباد/ ۳۰ اردی‌بهشت ۱۳۴۲ نوشتند که بین طرفداران او و بریژیت باردو (ب ب) ستاره سینمای فرانسه زد و خورد شده است.<sup>۲</sup> همه برنامه‌های جینا با پوشش خبری کامل و با آب و تاب فراوان پوشش داده شد. او به باشگاه شعبان جعفری رفت و با میل و کباده عکس گرفت. فردای آن، در یک گفت‌وگوی مطبوعاتی شرکت کرد و به پرسش‌های خبرنگاران پاسخ داد. جینا در شب‌نشینی باشگاه افسران حاضر گردید و آنجا با فرح، همسر شاه، دیدار کرد. به اصفهان رفت تا از میراث فرهنگی ایران دیدن کند.<sup>۳</sup> خبرگزاری فرانسه هم نوشت که محمدرضا پهلوی به افتخار این ستاره سینما مجلس رقص بزرگی برپا خواهد کرد.<sup>۴</sup> سفر اخیر که از هر جهت، دعوت‌کننده، دعوت‌شونده، میزبان، زمان سفر، پوشش رسانه‌ای و...، با موارد مشابهش فرق می‌کرد، تأثیرات منفی چشمگیری به جا گذاشت؛ تا جایی که سازمان اطلاعات و امنیت کشور را ناچار کرد در گزارشی به تقیح این مسأله پردازد. در بخشی از این گزارش با تأکید بر این واقعیت که اصرار بر آزادی زنان و دادن حق رأی به بانوان به جای اینکه منجر به حضور اجتماعی این طبقه در جامعه گردد، باعث خودنمایی، بی‌بندوباری و رواج فساد شده، آمده است که فواید آزادی زن در پشت تجمل‌گرایی، خودنمایی و آرایش‌های زننده پنهان مانده است و اگر خود زنان با این معضل مبارزه نکنند نمی‌توان تبلیغات مخالفین را خنثی کرد. «ولی عملاً مردم مشاهده

۱. روزنامه اطلاعات، ش ۱۱۰۳۹ (۲۱ اسفند ۱۳۴۱)، ص ۲۰.

۲. همان، ش ۱۱۰۹۶ (۳۰ اردی‌بهشت ۱۳۴۲)، ص ۱۴.

۳. همان، ش ۱۱۰۹۷ (۳۱ اردی‌بهشت ۱۳۴۲)، صص ۱۳، ۱ و ۱۴.

۴. قیام ۱۵ خرداد به روایت استاد، ج ۲، ص ۳۰۲.

می‌کنند که جمعیت زنان پس از اعلام آزادی، اعمال سبکی انجام می‌دهند. مثلاً در چند روزه اخیر... ستاره معروف ایتالیا، جینالولو بریجیدا را به ایران دعوت کرده و با تشریفات و احترام بسیار مورد پذیرایی قرار داده و حتی مقام او را به جایی می‌رساند که به حضور علیاحضرت ملکه ایران بار یابد. صرف نظر از مناظر زننده و خلاف اخلاقی که در حین استقبال و پذیرایی ستاره مزبور از مردم مشهود گردید، از نظر نفس عمل جراید و طبقات مختلف مردم نسبت به دعوت مزبور تفسیراتی [می‌شود] ... مردم روشنفکر از خود سؤال می‌کنند دعوت یک ستاره سینما با موقعیت فعلی کشور چه سود سیاسی و اجتماعی و مادی برای کشور خواهد داشت؟ روحانیون با صورت حق به جانب این عمل را دلیل زنده عدم توجه دربار شاهنشاهی به مبانی مذهب تلقی نموده و دستاویز تازه‌ای برای تبلیغ منفی پیدا می‌کنند. و در پایان چنین نتیجه‌گیری کرد: «دعوت یک مطرب [از منظر افکار عمومی] به وسیله جامعه زنان [منتسب به دولت] و این همه تجلیل درباره او در افکار عمومی سوءتأثیر کامل داشته و به نفع مخالفین تمام خواهد شد. هم‌اکنون عوامل مخالف در این مورد مشغول پخش شایعات زننده‌ای علیه مقامات عالی کشور می‌باشند.»<sup>۱</sup>

## روزهای آغازین محرم

شنبه چهارم خرداد، اول محرم بود. مجالس سوگواری این ماه از جمعه شب در خانه آیت‌الله خمینی شروع شده بود. این مراسم از هفت صبح آغاز می‌شد و اتاق‌ها، حیاط و کوچه منتهی به خانه لبریز از جمعیت می‌گشت. همان روز/جمعه، حدود یکصد نفر از همشهری‌های آقا از خمین به قم آمده، به دیدارش رفته بودند. گفته بودند اهالی شهر پشتیبان تو هستند.<sup>۲</sup> آقای خمینی بنا بر رسم سال‌های گذشته، هر شب از ماه محرم را به یکی از مکان‌های سوگواری، تکیه‌ای، خانه‌ای، مسجدی، می‌رفت و در کنار مردم آن محله عزاداری می‌کرد.<sup>۳</sup> آن سال استقبال مردم از او، چهره شبهای ماه محرم را در قم زیر و رو کرد. برایش چراغ زنبوری روشن می‌کردند، بر سر راهش قربانی می‌کشتند، دوروبرش را می‌گرفتند، بوسه‌بارانش می‌کردند؛<sup>۴</sup> و او

۱. همان، صص ۳۰۲ و ۳۰۳.

۲. همان، صص ۲۷۹ و ۲۸۰.

۳. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، ص ۱۰۰.

۴. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، صص ۴۴۶، ۴۴۷.

برخلاف آنچه که در عمق وجودش سیلان داشت، در حال تن دادن به مقتضیات جهان کثرت بود. «کسی که در گذشته از این قبیل کارها و تجلیل‌ها بی‌زار بود، [حالا] دیگر حرفی نمی‌زد.»<sup>۱</sup> آمد و شده‌های سیاسی به خانه‌اش ادامه داشت. می‌آمدند برای مشورت و گفت‌وگو درباره برنامه‌هایی که برای روزهای تاسوعا و عاشورا چیده بودند؛ و دادن گزارش از مأموریتی که داشتند. روی برنامه‌هایی که در تهران قرار بود اجرا شود حساب می‌کرد و حساسیت بیشتری به آن نشان می‌داد. وقتی شماری از اعضای جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی به خانه‌اش آمدند و از تصمیماتی گفتند که برای روز عاشورای تهران داشتند، پرسید که می‌توانید آبرومندانه اجرا کنید؟ آنها می‌خواستند از مسجد حاج‌ابوالفتح در میدان شاه تا دانشگاه تهران دست‌روزی کنند، پارچه نوشته دست بگیرند، شعارهای سیاسی سر دهند. آقای خمینی از ریزه‌کاری‌ها پرسید و آنان نیز جزئیات طرح‌شان را گفتند و او در پایان بار دیگر قول گرفت که با آبرومندی کار را به انجام برسانند.<sup>۲</sup>

همان‌طور که از شاگردانش خواسته بود، سخنرانی‌ها از هشتم محرم رنگ و بوی سیاسی گرفت. خود نیز در مراسم خانه‌اش چنین کرد. «صبح روز هشتم محرم بود که من به قم رفتم... صبحانه را [با آقا خوردم] و بعد گزارش تهران را ... دادم... در خانه‌شان روضه داشتند... فرمودند شما امروز به منبر برو و شروع کن... من [در آن سخنرانی] خیلی شدید حمله رژیم به مدرسه فیضیه و تجاوزات‌شان را برشمردم. جمعیت هم خیلی زیاد بود. [این سخنرانی] در آنجا صدا کرد.»<sup>۳</sup> در بقیه شهرها نیز چنین کردند. در کاشان «غروب روز هشتم محرم در جلسه‌ای منبر داشتم... آن روز با صراحت تمام صحبت کردم و... دولت را با گفتاری تند مخاطب قرار دادم.»<sup>۴</sup> در تبریز «بنا بود از هشتم محرم... فجایعی را که در فیضیه انجام شده بود به مردم بگوییم... فکر کردم بهترین وسیله استفاده از شعر است... فردای آن روز وقتی شعرها را بالای منبر خواندم، بی‌آنکه بدانم چه می‌کنم، گوشه عمامه‌ام را گرفتم و پرت کردم وسط مجلس... ناگهان خود من از صدای گریه مردم و انفجار احساسات آنها ترسیدم.»<sup>۵</sup> در بیرجند، شب هشتم محرم «بهترین موقعیت بود برای [گفتن از فیضیه. چیزی نگذشت که] ... آنقدر گریه کردند مردم... که من

۱. خاطرات ۱۵ خرداد - قم، دفتر اول، ص ۶۵.

۲. دیدار در نوفل‌لوشاتو، صص ۶۶ و ۶۷.

۳. یاران امام به روایت اسناد ساواک (قامت استوار)، کتاب بیست و هفتم، ج ۱، ص بیست.

۴. خاطرات ۱۵ خرداد - قم، دفتر اول، به کوشش: علی باقری، ویراست دوم، سوره مهر، ۱۳۸۸ش، ص ۵۴۹.

۵. خاطرات ۱۵ خرداد - تبریز، به کوشش: علی باقری، ویراست دوم، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۸ش، ص ۲۴۹.

کمتر پای منبر خودم... سراغ دارم... آنچه را دیده و شنیده بودم، همه را بیان کردم... غوغایی شد.<sup>۱</sup> و شهرهای دیگر.

در این روزها/ هفتم هشتم محرم طرح یاری جستن از مردم برای بازسازی مدرسه فیضیه نیز به اجرا گذاشته شد. خبر این اقدام، دست کم در شهرهای قم و تهران زبان به زبان بین مردم چرخید. می‌گفتند به بانک صادرات بروید و هر اندازه که می‌توانید، اتفاقاً هر چه کمتر بهتر، به حساب شماره ۱۰ پول بریزید؛ تا می‌توانید با خودتان آدم ببرید؛ مهم رقم پول واریزی نیست، مهم شمار افرادی است که به بانک می‌روند. برخی سخنران‌های این ماه به مردم گفتند لازم نیست بیش از ده تومان به آن حساب واریز کنید؛ اگر کسانی می‌خواهند پول بیشتری به حساب بریزند آن را میان افرادی که ندارند تقسیم کنند.<sup>۲</sup> البته اعلامیه‌ای هم برای آگاهی مردم چاپ و در بیشتر مساجد تهران نصب شد.<sup>۳</sup>

آیت‌الله خمینی در همین روزها نامه‌ای به آقامحمدتقی فلسفی نوشت و در انتهای آن از قضیه کمک به مدرسه فیضیه یاد کرد. «برای تجدید ساختمان مدرسه فیضیه که قبلاً با جنابعالی نیز صحبتی شده بود، حسابی در بانک صادرات شعبه قم باز شده است و بناست که از روز تاسوعا و عاشورا نیز بانک سپرده را قبول کند. اگر صلاح دیدید تذکری به مسلمین بدهید.»<sup>۴</sup> گزارش دقیقی از این حرکت سیاسی در دست نیست؛ در کدام شهرها؟ چه تعداد از شعبه‌ها؟ چه میزان پول؟ اما «هر کس می‌خواست به رژیم دهن کجی بکند به این حساب پول می‌گذاشت. حتی در تهران [دیده شد که] زن‌های بی‌حجاب هم داخل صف بودند و پول به حساب بازسازی مدرسه فیضیه می‌گذاشتند. این خودش یک وسیله همبستگی ملی بود.»<sup>۵</sup>

## زوج سیاسی

هشت ماه از شروع نهضت می‌گذشت. بررسی کنش‌های سران روحانی در این دوره می‌گوید که آیت‌الله خمینی توفیق تمامی در همراه کردن این گروه با دیدگاه‌های خود نداشته است. او از همان گام نخست به همبستگی سرآمدان جامعه روحانیت در ایران، بلکه در جهان

۱. شرح اسم، صص ۱۳۱ و ۱۳۲.

۲. جام شکسته، ج ۱، ص ۳۲۰.

۳. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شه ۳۷۹ س ت/۳، مورخ ۴۲/۳/۱۲.

۴. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۴۲.

۵. خاطرات منتظری و نقد آن، ص ۲۶۴.

تشیع، می‌اندیشید. آقای خمینی تلاش فراوانی در این راه کرد. اما با وجود دوری از تک‌روی، حفظ اتحاد را به هر بهایی بر نمی‌تافت. اصرار او به برپایی نشست‌های مشترک و گرفتن تصمیمات یکسان، ابرام او به صدور اطلاعیه‌ها و اعلامیه‌هایی با امضای مشترک، تلاش او برای روشن کردن موقعیت مملکت و نزدیک کردن نگاه‌های سیاسی آنان به هم، دست کم در شش ماهه دوم سال ۱۳۴۱ هرگز متوقف نشد. اما با گذشت زمان دریافت که آمال اتحاد او، چه بسا دست‌نیافتنی باشد. به تنهایی خود، در راه پیش‌رو اندیشید، اما از آن نهراسید. لحن نگاه‌های او از ابتدای سال ۱۳۴۲ تغییر کرد و بیشتر از ضمیر اول شخص مفرد بهره گرفت. «من اکنون قلب خود را برای سرنیزه‌های مأمورین شما حاضر کرده‌ام... من مصمم هستم که از پا نشینم تا دستگاه فاسد را به جای خود بنشانم...»<sup>۱</sup> اخباری که از اقدامات و تصمیمات خود می‌داد با همین ضمیر بیان می‌گردید. «تصمیم دارم مکاتیبی برای اهل منبر و وعاظ خوزستان و شیراز و لرستان و تبریز و یزد بنویسم و متکلمینی هم بفرستم، ماه محرم، مردم را مستبصر و روشن کنند.»<sup>۲</sup> و بارها از آهنگ خود و تلویحاً تنهائیش نوشت. «اینجانب عازم هستم تا آنجا که ممکن است اقدام کنم و از هر چه پیشامد کند هراسی نکنم... اینجانب با تمام مشکلات و تهدیدات و تضییقات و اهانتها عازم هستم به خواست خداوند متعال از پا نشینم تا حصول مقصد نهایی.»<sup>۳</sup> آنچه از قول او در اسناد آمده، حکایت از همین دارد. «مقابل شخص شاه من هستم. اگر ایشان تصمیم دارند به دین اسلام لطمه وارد سازند، اول باید مرا از بین ببرند، نه این که افراد نظامی را در لباس دهقانان و کارگران به قم آورده و مانند بربرهای وحشی، روحانیون را مجروح سازند.»<sup>۴</sup>

او از اینکه روحانیان طراز یک ایران از خود در بسیج توده‌ها بهره نمی‌گرفتند، ناراحت بود. البته به همان اندازه که از رکود آنان درد می‌کشید، آنها نیز خروش آقای خمینی را بر نمی‌تافتند. این فاصله از کجا ناشی می‌شد؟ گستره نگاه به دیروز، امروز و فردا، و قدرت دیده‌بانی زمان / شناخت ناموس زمان، همان مساحتی بود که میان بینش آیت‌الله خمینی و دیگران فاصله انداخته بود. هر چند ناهمراهی علمای بزرگ با آیت‌الله خمینی از یک رنگ نبود؛ کم داشت، پر داشت؛ اما توجه به مکاتبه‌اش با آیت‌الله خوانساری، که می‌توان آن را واپسین

۱. صحیفه امام، ج ۱، صص ۱۷۹ و ۱۸۷.

۲. همان، ص ۱۹۴.

۳. همان، صص ۲۰۲ و ۲۱۹.

۴. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند ششم ۵۷۱/س ت، مورخ ۴۲/۱/۱۱.

تلاش برای همگرایی علمای بزرگ، پیش از بازداشت آقای خمینی یاد کرد، حکایت مستندی از تفاوت‌های بالاگفته تواند بود.

آیت‌الله خمینی در هفتم خرداد دو پیام شفاهی و کتبی به آقای سیداحمد خوانساری فرستاد. چه کسی این پیام را برد؟ مأمور ویژه ساواک. دستگاه امنیتی در این زمان موفق شده بود مأمور مخفی خود را، رخ به رخ او بنشانند. مأمور ویژه پیام شفاهی را چنین نوشت: «به آقای خوانساری بگویید من می‌خواهم اعلامیه بنویسم. شما هم بایستی در این اعلامیه شریک باشید، یعنی باید آن را امضا کنید، زیرا اگر شما در این اعلامیه شرکت نکنید مردم و به خصوص دولت تصور می‌کند علما همه با هم مخالف هستند و از این موضوع برای پیشرفت مقاصد خود استفاده خواهند کرد. پس باید فکر اساسی بکنیم و همه با هم دست اتفاق بدهیم تا حساب این لامذهب‌ها را برسیم. در غیر این صورت دین و ایمان ما در خطر است و راهی را که شاه و دولت در پیش دارند لطمه بزرگ و جبران‌ناپذیری را به دین اسلام خواهند زد. بنابراین باید با اتحاد و اتفاق جلوی این خطر بزرگ را گرفته و علیه آنها قیام کنید. ضمناً اگر هیچ‌یک از علما در این امر شرکت نمی‌کنند به من بگویید تا من بدانم در مورد مقابله با آنها چه بایستی بکنم.»

در حاشیه برخی سندها، نام این مأمور ویژه جعفر سلطانی نوشته شده است. سلطانی در ادامه، «مضمون نامه خمینی» را آورده است: «حضرت آیت‌الله خوانساری! شما که در مرکز هستید خانه‌نشین شده‌اید. اصلاً نه حرفی، نه اعلامیه‌ای، هیچ کار نمی‌کنید. شما که در تهران هستید مردم را دعوت به قرآن، یعنی وحدت و یگانگی نمی‌کنید؟ فایده‌اش چیست؟ شما باید مردم را دعوت به قیام کنید. شما باید مردم را به اتحاد دعوت کنید تا موقعی که می‌خواهیم دستور قیام بدهیم آنها آماده باشند تا ریشه شاه و دولت را از میان برداریم. چرا علمای تهران در مقابل این گرگ‌های درنده سکوت اختیار کرده‌اند؟ چرا در مقابل این لامذهب‌ها که می‌خواهند دین ما را از دستمان بگیرند سکوت کرده‌اید؟ چرا در مقابل شاه مملکت که می‌خواهد روحانیت را از میان بردارد قیام نمی‌کنید؟ چرا در مقابل حکام سکوت می‌کنید؟ شما شنیده‌اید که حضرت علی خانه‌نشین شده بود، اما دستور این بوده که ۲۵ سال خانه‌نشین بشود و بالاخره پس از این مدت پدر مخالفین را درآورده است؛ یعنی مردم دیدند حق با حضرت علی است، آن وقت در مقابل بی‌دین‌ها قیام کرده‌اند. حال ما چند سال صبر کرده‌ایم؟ در زمان پدرش هر کاری کرد هیچ کس حرفی نزد. گفته‌اند ببینم آخر الامر چه می‌شود تا آنطور مرد. حالا پسرش دارد لطمه به دین می‌زند. باید هر طوری است حساب او را تصفیه کنیم. از امروز به بعد سکوت فایده ندارد.



امروز دیگر روز سکوت نیست. امروز روزی است که باید در مقابل لامذهب‌ها قیام کرد. اگر دلتان می‌خواهد مملکت اسلامی ما دین و آیین ما از بین برود به من بگویید.»

آنچه مسلم است در روزهای بعد، آیت‌الله خمینی، اعلامیه‌ای که بخواهد آن را به امضاء آقای خوانساری برساند، نوشت و یا به جهت بازداشت و زندانی شدن، نتوانست آن را بنگارد، اما مفاد پاسخی که سلطانی گرفت و آن را به آقای خمینی رساند، نشان از همان فاصله‌ای است که رهبر نهضت را در میان هم‌قطاران خود دست‌تنها می‌گذاشت. «من وقت نامه نوشتن ندارم، ولی از قول من به خمینی بگویید ما در مقابل این وحشی‌ها چه بگوییم؟ اگر به امضاء من کارها درست می‌شود، بسیار خوب! شما اعلامیه را بنویسید تا من امضا کنم؛ صد تا امضا کنم. منظور ما این است که بایستی با ملایمت و خواهش پیش برویم. به خمینی بگویید تاکنون این همه اعلامیه داده‌اید چکار کرده‌اید؟ جز اینکه مردم به جان آمده‌اند؟ وحشت‌زده شده‌اند؟ نه روز برای شان روز است، نه شب برای شان شب؛ فایده دیگری هم داشته است؟ پس بایستی یک فکر اساسی کرد، و الاً من هر طوری بگویید حرفی ندارم. و آنگاه نامه‌ای به مضمون زیر جهت خمینی نوشته است: حضرت آیت‌الله خمینی! نامه شما اصل، بنده هم به سهم خودم از فرمایشات شما اطاعت خواهم کرد. هر طوری که شما صلاح دانستید من حرفی ندارم، ولی موقع نوشتن اعلامیه مواظب باشید زنده نباشد که دولت بدتر بکند. با زبان ملایمت اعلامیه بنویسید. قدری نصیحت کنید که این عمل شما خلاف قرآن است. صلاح مملکت در این است که این قانون جدید را اجرا نکنید که مردم همگی ناراحت هستند. صلاح شاه در این است که این قانون‌هایی را که مخالف قرآن است عملی نکند. شاه بایستی علما را داشته باشد. مملکت بدون روحانیت نمی‌شود. اگر روحانیت نباشد کمونیست در مملکت ما که شیعه اثنی عشری است زیاد می‌شود. پس شاه و دولت تا می‌توانند بایستی نظم را رعایت کنند، نگذارند مملکت ما به دست بیگانگان بیفتد که بر ما حکومت کنند. این روحانیون بوده و هستند که در مقابل کمونیست‌ها سینه سپر می‌کردند و می‌کنند.»<sup>۱</sup>

سفارش‌های آیت‌الله خوانساری همگی پس از طرح تصویب نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی به کار گرفته شده بود: زبان ملایم، نصیحت و تذکرات فراوان؛ اما هیأت حاکمه در

۱. همان، نامه رئیس ساواک قم به رئیس ساواک تهران، سند شمه ۵۲۴، مورخ ۴۲/۳/۹. این گزارش با شمه ۵۳۲۲/س ت، مورخ ۴۲/۳/۱۸ از طرف رئیس ساواک تهران به رئیس ساواک کشور ارائه گردید؛ (صحیفه امام، ج ۱، صص ۲۳۸ و ۲۳۹).

پاسخ به همه اینها، حادثه دوم فروردین ۱۳۴۲ را در مدرسه فیضیه رقم زد. آنچه آقای خمینی از بالا می‌دید، دیگران از پایین به آن نگاه می‌کردند. او در میان هم‌ردیفان خود طاق شده بود. اما سنت گام زدن در راه خدا و جد و جهد و جهاد در زنده نگاه‌داشتن قوانین آسمانی، زوج سیاسی تازه‌ای برای او آفریده بود: مردم.

## تاسوعا

تصمیم آیت‌الله خمینی برای حضور در روز عاشورا در مدرسه فیضیه قطعی بود، اما برای سخنرانی نه.<sup>۱</sup> مأمور ویژه ساواک همان روز خیردار شد که آقای خمینی عصر عاشورا برای اهالی شهر، دانشجویان علوم دینی و زائران سخن خواهد گفت.<sup>۲</sup> به هر حال تصمیم جدید چنان تأثیری در حوادث آینده گذاشت که جا دارد آن را مبدأ روند جدیدی در تاریخ بدانیم. روز تاسوعا در قم، جز دسته‌روی گروه‌های عزادار، سوگواری‌های معمول در اینجا و آنجا، خبرهای دیگری هم بود. اول اینکه بانک صادرات و معادن پذیرای همه کسانی بود که می‌خواستند پولی برای بازسازی مدرسه فیضیه به حساب شماره ۱۰ بریزند.<sup>۳</sup> دوم اینکه سروکله یک گردان [یا گروهان] نیروی نظامی در قم پیدا شد: آمده بود تا در صورت نیاز حکومت، علیه مخالفان وارد عمل شود.<sup>۴</sup> سوم اینکه علی‌اصغر مروارید، سحرگاه تاسوعا در خانه آقای خمینی سخنان تندی علیه هیأت حاکمه ایراد کرد.<sup>۵</sup> چهارم این که حدود یکصد تن از اهالی جمکران، مسلح به سلاح سرد، به قم آمدند؛ آمدند تا از آیت‌الله خمینی محافظت کنند.<sup>۶</sup> پنجم اینکه آقای خمینی در آخرین ساعات شب/شب عاشورا، تک و تنها، در خیابان باریک بهار، نزدیک پل آهنچی دیده شد.<sup>۷</sup> آیا از خانه آیت‌الله مرعشی که همان نزدیکی‌ها بود می‌آمد؟ کسی نمی‌داند. ساعاتی پیش از آن، او در حسینیه چهل اختران بود. استقبال اهالی آن محل به اندازه‌ای بود که نتوانسته بود وارد خانه حاج علی چهل اخترانی شود. در حسینیه روی سکویی نشسته

۱. یاران امام به روایت اسناد ساواک (قامت استوار)، کتاب بیست و هفتم، ج ۱، ص بیست.

۲. اسناد ساواک، تلگرافات و آرده، سند شمه ۳۰۰۶، مورخ ۴۲/۳/۱۱.

۳. همان، سند شمه ۱۹۰، مورخ ۴۲/۳/۱۲.

۴. همان، سند شمه ۱۸۸، مورخ ۴۲/۳/۱۲.

۵. همان، سند شمه ۱۹۰، مورخ ۴۲/۳/۱۲.

۶. در وادی عشق (خطرات سیدتقی موسوی درجه‌ای)، به کوشش: عبدالرحیم اباذری، تهران، عروج، ۱۳۸۹ ش. ص ۹۵.

۷. خطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، ص ۲۰۳.

بود و با عزاداری مردم همراهی کرده بود و در پایان با زحمت از میان مردم گذشته، داخل خودرو شده بود.<sup>۱</sup>

## عاشورا

مراسمی که از ده روز پیش در خانه آقای خمینی شروع شده بود، صبح عاشورا/ ۱۳ خرداد نیز ادامه یافت. طبق گزارش ساواک قم، «بیش از هزارها نفر» در خانه و اطراف آن شنوای سخنان طباطبایی، اهوای [= شیرازی] و سیدجواد الیاسی بودند.<sup>۲</sup> اسامی برخی از این گوینده‌ها، که همگی علیه حکومت شاه سخن راندند، مستعار بود.

آن بیرون، در آن تعطیلی عمومی، شعبه اصلی بانک صادرات و معادن قم باز بود. کسانی که می‌خواستند به بازسازی مدرسه فیضیه کمک کنند، به این شعبه آمدند. در تهران هم شعبه‌های لاله‌زارنو، بازار و دروازه دولا ب پذیرای اهالی پایتخت بودند. در برابر برخی شعب صف بسته شده بود.<sup>۳</sup>

بعد از ظهر، همه کسانی که آماده رفتن به مدرسه فیضیه بودند، می‌دانستند که امکان تکرار حادثه دوم فروردین وجود دارد. «شایعه حمله به فیضیه همه‌جا را پر کرده بود.»<sup>۴</sup> دستگاه امنیتی غیر از پخش این شایعه، گویا آیت‌الله خمینی را هم تهدید کرده بود؛ و او هم پاسخ آن تهدید را با همان وزن پس داده بود.<sup>۵</sup> یک راننده تاکسی، که مسافران خود را به خیابان یخچال قاضی می‌برد، توصیه کرد: «می‌شود از آقا خواهش کنید که امروز به فیضیه نیایند... ماشین‌های ارتشی مجهز به داخل شهر آمده‌اند... و تمام مردم می‌دانند که اینها بنای کشت و کشتار دارند. با آمدن آقا به فیضیه، امروز عده زیادی کشته خواهند شد.»<sup>۶</sup> صدای زنگ تلفن خانه آیت‌الله نیز پیایی بلند می‌شد. می‌خواستند صاحبخانه را از رفتن به مدرسه فیضیه بازدارند. و او در برابر همه این توصیه‌ها و خواستها گفت: «اینها همه ارباب و تهدید است و هیچ حادثه‌ای پیش نخواهد آمد. من به فیضیه می‌روم و شما اطمینان داشته باشید که حادثه‌ای

۱. همان‌جا.

۲. اسناد ساواک، پیوست‌نامه رئیس ساواک قم به رئیس ساواک تهران، سند ش ۵۲۳، مورخ ۱۴/۳/۴۲.

۳. خاطرات حبیب‌الله عسگرولادی، ص ۱۳۱.

۴. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۲۷۳.

۵. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر هشتم، ص ۱۰۷.

۶. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۲۷۰.

رخ نخواهد داد.»<sup>۱</sup> آنان که در آن لحظه‌ها با آیت‌الله خمینی دیدار یا گفت‌وگو کرده‌اند، از آرامش شگفت‌انگیز او گفته‌اند.

پیش‌بینی‌های حفاظتی انجام شده بود. گویا سیدمحمد جعفری ورامینی، پیشکار آقای خمینی، نقش مهمی در این کار داشت. او ضمن هماهنگ کردن جمکرانی‌ها و قمی‌ها، چگونگی شناسایی نفوذی‌ها از افراد خودی را، با گل‌اندود کردن نیروهای مَحْرَم، سامان داده بود.<sup>۲</sup> بیشتر افرادی که به سوی مدرسه فیضیه می‌رفتند، چیزی پنهان داشتند؛ یکی چوب برداشته بود، یکی قداره‌ای زنگ‌زده، دیگری یخ‌شکن، آن یکی چاقوی قلم‌تراش. بزن‌بهادران، چه آنها که از تهران آمده بودند و چه آنها که ساکن قم و جمکران بودند، چاقو و دشنه‌های کاری و قتال با خود آورده بودند. پیش‌بینی دیگر مربوط به صدا بود. با شروع نهضت به کارگیری بلندگو رسم شده بود. در سخنرانی‌های دو ماه اخیر نیز، به ویژه برای سخنان آقای خمینی، ضبط‌صوت می‌آوردند. دهها ضبط‌صوت فقط از تهران به قم آورده شده بود.<sup>۳</sup> قطع برق مدرسه فیضیه، نه تنها محتمل، که حتمی بود. حاج‌علی قمی، راننده، با سری کردن تعدادی باتری، ولتاژ لازم را برای بلندگوی بی‌برق سخنرانی کنار گذاشته بود.<sup>۴</sup>

ساعت ۳ بعدازظهر یک گردان از نیروهای نظامی حاضر در شهر، اطراف صحن حضرت معصومه علیهاالسلام مانور دادند.<sup>۵</sup> شاید ۵-۴ بعدازظهر بود که سیدصدف مَحْرَم، آماده، برابر خانه آیت‌الله خمینی حاضر شدند تا او را به مدرسه فیضیه برسانند.<sup>۶</sup> از پیش یک تاکسی به کوچه یخچال‌قاصی آورده شده بود. آقای خمینی سوار شد و در میان جمعیت، آرام، به سمت چهارراه بیمارستان حرکت کرد. فشرده‌گی مردم در آن چهارراه به اندازه‌ای شد که تاکسی را از پیشروی باز داشت. یک خودرو کروک، شاید از آن حاج‌حسین کشور، را آوردند. مسافر فیضیه خودرواش را عوض کرد. فولکس‌واگن قورباغه‌ای رویاز، راهش را از میان دسته‌های عزادار و محافظان چندصد نفری، آهسته آهسته باز کرد تا به مدرسه رسید.<sup>۷</sup> شعارهای به یاد مانده از آن

۱. همان‌جا.

۲. جام شکسته، ج ۱، ص ۳۲۸.

۳. خاطرات حبیب‌الله عسکراولادی، ص ۱۲۴.

۴. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، ص ۲۷۴.

۵. اسناد ساواک، تلگرام ساواک قم به ساواک تهران، سند شمه ۱۹۴، مورخ ۴۲/۳/۱۳.

۶. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، ص ۱۲۶.

۷. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ج ۱، ص ۲۱۶؛ جام شکسته، ج ۱، ص ۳۲۹.

روز، چنین نقل شده است: زعیم رشید/مرجع تقلید/آیت‌العظمی/روح‌الله/موسوی‌الخمنی/اهلاً و سهلاً/اندر عزای/طلاب فیضیه/مقتولین کین/از جور مشرکین/اهلاً و سهلاً.<sup>۱</sup>

پیش از شروع سخنرانی‌ها، از بلندگوها اعلام شد هر کس صلوات یا شعار بی‌هنگام دهد، محترمانه از مدرسه بیرون برده شود.<sup>۲</sup> سخنرانی‌ها از ساعت ۵ بعدازظهر شروع شد. ابتدا سیدغلامحسین شیرازی، یکی از سخنرانان مراسم صبح امروز خانه آقای خمینی، برای حاضران حرف زد. نام او البته مستعار بود. پس از او، علی‌اصغر مروارید سخن راند. این دو پس از مشورت آیت‌الله خمینی با فضل‌الله محلاتی، از تهران به قم آمده بودند.<sup>۳</sup> آقای خمینی نزدیک ساعت شش از در صحن عتیق وارد مدرسه فیضیه شد. مروارید انتهای سخن را جمع کرد. آیت‌الله خمینی در حالی که به نشان عزا، پیچ آخر عمامه/تحت‌الحنک را دور گردن انداخته و گلی هم به پیشانی مالیده بود، روی همان سکویی که محل کتابفروشی آقااسدالله بود شروع به سخنرانی کرد.<sup>۴</sup> در همان آغاز کلام برق قطع شد، اما بلافاصله باتریهای جاسازشده زیر منبر جایگزین آن شد. همه چیز به خوبی پیش می‌رفت، جز ضبط صوت‌هایی که بدون جریان برق، از حرکت ایستاده بودند.

آغاز سخن آیت‌الله خمینی یک پرسش بود؛ اگر بنی‌امیه با شخص امام حسین علیه‌السلام سر جنگ داشت، چرا با خانواده او وحشیانه رفتار کرد؟ چرا نسبت به خردسالان و کهنسالان، کودکان و زنان بی‌پناه جنایت ورزید؟ و پاسخ داد که آنها با اصل و اساس مخالف بودند؛ بنی‌هاشم [=نگهبانان شریعت اسلام] را نمی‌خواستند. آیت‌الله، با اشاره به شهادت طلبه نوجوان، سیدیونس رودباری، در مدرسه فیضیه گفت که این نگاه در حکومت ایران هم هست؛ اینها هم با اساس [=راهبران دین خدا] مخالف هستند و این مخالفت را به نمایندگی از اسرائیل انجام می‌دهند. این حکومت هر مانعی که بر سر راه منافع اسرائیل در ایران باشد برمی‌دارد، حال می‌خواهد این سد، قرآن باشد یا طلبه‌ای در مدرسه فیضیه. آقای خمینی با انتقاد از همه‌پرسی غیرقانونی ششم بهمن ۱۳۴۱ و نمایش‌هایی که در اطراف این کار داده شد، گفت که افرادی را در خیابان‌های قم گرداندند و گفتند که دوران مفت‌خوری تمام شد.

۱. جام شکسته، ج ۱، ص ۳۲۹.

۲. اسناد ساواک، تلگرام ساواک قم به ساواک تهران، سند ش ۱۹۵، مورخ ۴۲/۳/۱۳.

۳. یاران امام به روایت اسناد ساواک (قامت استوار)، کتاب بیست و هفتم، ج ۱، ص بیست.

۴. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر اول، ص ۴۶.

«آقایان! ... این وضع مدرسه فیضیه... این حجرات را ملاحظه کنید! این اشخاصی که لباب عمرشان را در این حجرات می‌گذرانند [و] ... بیش از سی چهل الی صد تومان در ماه ندارند، اینها مفت‌خورند؟ [پس] آن اشخاصی که هزار میلیون‌شان ... یک قلم است، هزار میلیون‌شان در جاهای دیگر [چه؟] ما مفت‌خوریم؟ مایی که مرحوم آقای حاج‌شیخ عبدالکریم‌مان وقتی که فوت می‌شود، آقازاده‌های آن مرحوم همان شب... شام نداشتند [بخورند؟] ما مفت‌خوریم؟»  
گریه آنان که گوش، بلکه دل به سخنان آیت‌الله خمینی سپرده بودند، بلند شد. در میان گریه شدید، نمونه‌ای هم از رئیس بعدی حوزه علمیه قم آورد. «مرحوم آقای بروجردی‌مان وقتی که از دنیا می‌رود ششصد هزار تومان قرض می‌گذارد. ایشان مفت‌خورند؟ اما آنهایی که بانک‌های دنیا را پر کرده‌اند، کاخ‌های عظیم را روی هم ساخته‌اند و بازها می‌کنند این ملت را... مفت‌خور نیستند؟» آقای خمینی نمونه‌ای از معیشت آن روز رجال حقیقی دین را نیارورد. نگفت که آیت‌الله مرعشی نجفی از فرط تنگ‌دستی و قرض‌هایی که باید ادا می‌کرد خانه‌اش را به فروش گذاشته است. نگفت که خواست قروض او را از وجوهاتی که این روزها بیشتر به دستش می‌رسید بپردازد، اما آقای مرعشی نپذیرفت.<sup>۱</sup> نگفت که مخارج خانه خودش، با آن همه رفت‌وآمد روزی ۱۵ تومان است.<sup>۲</sup>

باتری‌ها خوب کار می‌کردند و جملات آقای خمینی را تا آن طرف حرم و خیابان‌های اطراف می‌بردند. اینک این جمله‌ها با حرارتی بیشتر شخص شاه را مخاطب قرار داده بود: «آقا! من به شما نصیحت می‌کنم. ای آقای شاه! ای جناب شاه! من به تو نصیحت می‌کنم. دست بردار از این کارها. آقا اغفال دارند می‌کنند تو را. من میل ندارم که یک روز اگر بخواهند تو بروی، همه شکر کنند.» و سپس چگونگی رفتن رضاشاه، پدر محمدرضا پهلوی، را مثال زد؛ با این که کشور زیر سیطره اشغالگران شوروی، انگلیس و آمریکا بود و اموال و نوامیس مردم در معرض خطر قرار داشت، مردم از خروج رضاشاه شاد بودند. «من میل ندارم تو این طور بشوی. نکن! این قدر با ملت بازی نکن! این قدر با روحانیت مخالفت نکن.» آقای خمینی در ادامه به

۱. آیت‌الله العظمی سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۷۱.

۲. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۰۴. بانو قدس ایران می‌گوید: «من ابتدا زیر بار این مبلغ نمی‌رفتم ولی او با ملایمت و دوستی و مهربانی و حرف‌هایی از قبیل این که تو همین را قبول کن، پول فقرا است، هر چه کمتر بخوریم غنی‌تریم، تو با این پول برسان، چرا که اگر قبول نکنی من که نمی‌توانم برسانم و تو می‌دانی من که بیش از این نمی‌توانم بدهم. من هم قبول می‌کردم. من می‌دانستم که اگر او کم خرج می‌کند و به ما فشار می‌آورد برای خداست چرا که او دیگر حسابی پول داشت، شهره می‌داد.» (همان، صص ۲۰۴ و ۲۰۵)

بددهنی‌های شاه علیه روحانیان اشاره کرد و گفت که آیا روحانیون اسلام نجس هستند؟ اگر مثل برخی حیوانات نجس هستند، پس چرا مردم دست‌شان را می‌بوسند؟ «اگر دیکته می‌دهند دست‌ات و می‌گویند بخوان، در اطرافش فکر کن! چرا بی‌خود، بدون فکر، این حرف‌ها را می‌زنی؟... آیا ما حیوان نجس هستیم؟» بار دیگر مدرسه فیضیه گریست.

ارتجاع سیاه توهین دیگری بود که شاه علیه روحانیت زیاد به کار می‌برد. او آخرین بار در پنجم خرداد، زمانی که برای دادن اسناد مالکیت زمین به شماری از دهقانان کرمان به آن شهر رفته بود، روحانیت را ارتجاع سیاه خوانده بود؛ کسانی که با اصلاحات ارضی مخالف هستند و خواستار باقی ماندن مردم در جهل و نادانی‌اند.<sup>۱</sup> آیت‌الله خمینی این اتهام را نیز به خود شاه بازگرداند و تلویحاً گفت که نسبت سیاهی، شایسته انقلابی است که سفید نامگذاری شده است. «کدام انقلاب سفید را کردی آقا؟ چرا این قدر مردم را اغفال می‌کنید؟ چرا نشر اکاذیب می‌کنید؟» و آرزو کرد که مقصود از این توهین‌ها و اتهامات، علمای اسلام نباشند، «والّا تکلیف ما مشکل می‌شود؛ تکلیف تو مشکل می‌شود؛ نمی‌توانی زندگی کنی؛ ملت نمی‌گذارد زندگی کنی. نکن این کار را؛ نصیحت مرا بشنو.» رفته‌رفته سرش درد گرفت. آنان که نزدیک بلندگو نشسته بودند، می‌دیدند که حرف‌ها نه از زبان، بلکه از عمق وجودش می‌تراود؛ ناراحتی او نه در چهره، بلکه در سويدای قلبش نهفته است. «امروز به من اطلاع دادند که بعضی از اهل منبر را برده‌اند در سازمان امنیت و گفته‌اند شما سه چیز را کار نداشته باشید، دیگر هر چه می‌خواهید بگویید. یکی شاه را کار نداشته باشید؛ یکی اسرائیل را کار نداشته باشید؛ یکی هم نگوید دین در خطر است.» و بعد چنین پاسخ داد: «خوب اگر این سه تا امر را ما کنار بگذاریم، دیگر چه بگوییم؟ ما هر چه گرفتاری داریم از این سه تاست.» و در بخشی دیگر چنین گفت: «[می‌گویند] از اسرائیل حرف نزنید؛ از شاه حرف نزنید. این دوتا تناسب‌شان چیست؟ مگر شاه اسرائیلی است؟» و خطاب به شاه ابراز داشت: «والله اسرائیل به درد تو نمی‌خورد؛ قرآن به درد تو می‌خورد.» با این که ظاهر بیانات آقای خمینی تند و گزنده می‌نمود، اما از ابتدا تا انتهای آن توأم با نصیحت و دلسوزی بود. «همه چیز را گردن تو دارند می‌گذارند. بیچاره! نمی‌دانی آن روزی که یک صدایی در آمد، یک نفر از اینهایی که با تو رفیق هستند، رفاقت ندارند؟ اینها همه رفیق دلارند؛ اینها دین ندارند؛ اینها وفا ندارند.» و در انتها خواست: «یک جوری این مطالب را برسانید به این آقا [=شاه]؛ شاید بیدار شود؛ شاید روشن شود یک قدری. اطرافش را گرفته‌اند،

شاید نگذارند این حرف‌ها به او برسد.<sup>۱</sup>

با این که سخنرانی آیت‌الله خمینی حدود ۲۵ دقیقه به درازا کشید، اما به شدت خسته شد، با وجود این از همه آنان که صدایش را می‌شنیدند، خواست با آرامش و بدون تظاهرات پراکنده شوند.<sup>۲</sup> خودش از همان در که آمده بود از مدرسه خارج شد و به خانه‌اش برگشت. در پایان مراسم، هر کس حال و هوایی پیدا کرد. برخی گفتند خدا به خیر کند؛<sup>۳</sup> یکی گفت آقا امروز تند رفت؛ تندتر از اندازه؛<sup>۴</sup> برخی گمان می‌کردند پس از این خطبه آتشین، سقوط حکومت شاه حتمی است؛<sup>۵</sup> بعضی از ترس می‌لرزیدند؛<sup>۶</sup> بعضی توان نگهداشت احساسات خود را نداشتند؛<sup>۷</sup> و برخی چنان تشجیع شده بودند که با همه نوجوانی آماده هر فداکاری بودند. اما یک حس همگانی هم وجود داشت؛ آقای خمینی را دستگیر خواهند کرد. این حس در ضمیر آقای خمینی هم بود. وقتی به خانه بازگشت، پس از نماز مغرب، یکی از همراهانش را صدا کرد و گفت: «پیش من مقداری نماز قضا هست. نگران آن هستم. چه کار کنیم؟» چند اسم پیشنهاد داده شد، یکی را پذیرفت.<sup>۸</sup> حواسش به موج‌هایی که این سخنرانی باید بلند کند بود. از گروهی که با بیش از سی ضبطصوت در مدرسه فیضیه حاضر شده بودند پرسید که ضبط کردید؟ «همگی خجالت کشیدیم و ... عرض کردیم: خیر، و فرمودند: مگر قرار نبود ضبط کنید؟ عرض کردیم: برق رفت ... فرمودند: برق که بود.» رفت برق و آمد باتری‌ها را باز گفتند. دقایقی بعد سروکله حاج‌علی قمی، راننده، پیدا شد. گفت که یکی از مسافرانم نوار ضبط شده آقا را دارد؛ به شرطی می‌دهد که خودش آن را به دست آقا بسپارد. مسافران حاج‌علی، نوار را دست‌آویز دیدار آیت‌الله کرده بودند. وقتی خبر را به آقای خمینی دادند، گفت: «اینجا کی به روی مردم بسته بوده که حالا شما به این شرط می‌خواهید اینها را بیاورید؟»<sup>۹</sup>

با این ماجرا، صدای آن روز ماندگار شد.

۱. صحیفه امام، ج ۱، صص ۲۴۳ تا ۲۴۸.

۲. اسناد ساواک، تلگرام ساواک قم به ساواک تهران، سند شمه ۱۹۷، مورخ ۴۲/۳/۱۳.

۳. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، ص ۲۷۶.

۴. خاطرات حبیب‌الله عسگراولادی، ص ۱۲۵.

۵. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، ص ۲۷۶.

۶. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۵۵.

۷. خاطرات حبیب‌الله عسگراولادی، ص ۱۲۵.

۸. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۵۶.

۹. خاطرات حبیب‌الله عسگراولادی، ص ۱۲۵.





## زنداد

### بازداشت

شب دوازدهم محرم / چهاردهم خرداد، آیت‌الله خمینی در ادامه شرکت در مراسم سوگواری محله‌های قم به مسجد کوچه حکیم، در محله‌ای قدیمی و متراکم، و خاستگاه عیارانی چون حاج حسین کشور و حاج حسین معمار، رفت. آن شب اهالی محل برای ورود آقای خمینی صف کشیدند، کوچه ساختند، گوسفند کشتند و اسپند دود کردند.<sup>۱</sup> پیش از آن که شنوای سخنان علی حجتی کرمانی شود او را خواست. «به خدمت‌شان رفتم و کنارشان نشستم. فرمودند برادران لطفی از جوانمردهای مسلمان هستند. خیلی کار کرده‌اند... صحبت که می‌کنید... از طرف من نیز از زحمات‌شان تقدیر کنید.» تقدیر کرد و از مبارزات حضرت ابراهیم علیه‌السلام و تطبیق آن با حرکت اخیر روحانیت به راهبری آیت‌الله خمینی گفت. «روی این نکته خیلی تکیه کردم که بعد از سال‌ها مبارزه... نقش تازه‌ای به روحانیت داده شد و این نقطه عطفی در تاریخ اسلام است.»<sup>۲</sup> آقا، در برگشت، به خانه پسرش، مصطفی، رفت. از ابتدای ماه محرم بر سر حیاط خانه آقای خمینی چادر کشیده بودند و محل برپایی سخنرانی‌های مرسوم این ماه بود. او و همسرش خانه را ترک کرده، به خانه روبرویی، که پسرش کرایه‌نشین آن بود، رفته بودند. خانه، از آن فضل‌الله محلاتی بود که اینک در تهران بسر می‌برد و در این شب‌ها

۱. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، ص ۲۷۶؛ خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر هشتم، ص ۱۰۷.

۲. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر اول، ص ۴۷.

برای فرار از دست مأموران حکومتی آرام و فرار نداشت.

شبی که انتظارش را می‌کشید، رسید. نیروهای ویژه چترباز<sup>۱</sup> تمام محله را قرق کردند. شماری از آنان با مباشرت مأموران ساواک قم، با این گمان که آیت‌الله خمینی در خانه خودش است، پس از ورود به کوچه یخچال قاضی، از دیوار خانه بالا رفته، خود را به حیاط رساندند. کسی جز دو سه خدمه آنجا نبود؛ از سر و صدا و همهمه جاری در کوچه بیدار شده بودند. دانسته بودند که برای دستگیری آقا آمده‌اند. مشهدی‌علی چوب به دست خود را در گوشه آشپزخانه پنهان کرد، اما خیلی زود با نور چراغ قوه لو رفت و سرش با دسته همان چراغ قوه شکست. مشهدی‌حسین هم از ترس روی زیلوی پهن شده در حیاط دراز کشید، غلت زد و در لوله آن پنهان ماند. او را نیافتند. آن روبه‌رو، آقای خمینی بیدار بود؛ مثل هر شب؛ برای خواندن نماز شب. صدای هیاهو را شنید. بر بالین همسرش نشست و آهسته صدا زد: «خانم!» ساعت ۲:۳۰ بامداد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود. «گفتم: بله. گفت: آمده‌اند مرا بگیرند. ناراحت نشو؛ هیچ صدایی درنیاید. بقیه را بیدار کن و به آنها سفارش کن که آرام آرام باشند. چنان با آرامی حرف می‌زد که آرامش را در من تلقین کرد.»<sup>۲</sup> اینها را گفت و برخاست. رفت که لباس بپوشد. اما بانو قدس ایران بی‌اضطراب نبود. همه را بیدار کرد. احمد به تهران رفته بود؛ شاید برای دیدن بازی تیم محبوبش، شاهین، با دوسلدورف آلمان.<sup>۳</sup> ناگهان صدای کوبیده شدن لگدی به در ورودی خانه بلند شد. هیاهو بالا گرفت. بار دیگر خانواده را به خاموشی خواند. «به هیچ‌وجه اجازه نمی‌دادم از دستوراتم سرپیچی شود، چون آقا گفته بود آرام باشید.» تا اینکه فریاد آقای خمینی سکوت اهل خانه را شکست: «چه خبر است؟ چرا این قدر سر و صدا می‌کنید؟ همسایه‌ها خوانند؛ مزاحم همسایه‌ها نشوید!» در ورودی با آخرین لگد شکست و نیروهای ویژه وارد خانه شدند. فرمانده‌شان پرسید: خمینی کجاست؟ «دست روی سینه‌اش [گذاشت] و با پوزخند گفت: اینجا است... من خمینی هستم. من روح‌الله خمینی هستم. به کسی کار نداشته باشید.» بانو قدس ایران از پشت یک درخت کاج در حال شنیدن پاسخ‌های شوهرش بود. فرمانده پرسید: خودت هستی؟ «او گفت: بله، خودم هستم. این وقت شب چه کار دارید؟ دو سه

۱. بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، گفت‌وگو با یکی از نیروهای دستگیرکننده امام خمینی.

۲. بانوی انقلاب-خدیجه‌ای دیگر، صص ۲۱۱ تا ۲۱۵.

۳. تیم آلمانی دوسلدورف برای سه بازی دوستانه به دعوت باشگاه تاج به ایران آمده بود که در چهاردهم خرداد با تیم شاهین در ورزشگاه امجدیه مسابقه داد و پیروز شد. تیم شاهین قهرمان فصل باشگاه‌های فوتبال شده بود.

نفر با دست‌پاچگی گفتند که بفرمایید برویم.» مصطفی بسیار ناراحت بود. اصرار کرد او را هم همراه پدرش ببرند «در این موقع آقا به او تشر زد: برگرد! به کی اصرار می‌کنی؟... به [مصطفی] گفتم ملاحظه بچه‌ها را بکن، که او هم ساکت شد.»<sup>۱</sup>

یک فولکس‌واگن قورباغه‌ای را به داخل کوچه آورده بودند. این خودرو از آن یکی از مأموران ساواک بود. آقای خمینی را به داخل آن دلالت کردند. نشست. این بار مشایعت‌کنندگان نه مردم قم و جمکران، بلکه نیروهای ویژه بودند. خودرو را روشن نکردند، یا روشن نشد. شاید ده نفر داخل و بیرون آن نشسته یا آویزان بودند. تا سر کوچه و تا نزدیک بیمارستان فاطمی هل دادند. نیروهای مستقر در آن محوطه بسیار زیاد بود. «وقتی به آنجا رسیدیم و ماشین مرا خواستند عوض کنند و از فولکس‌واگن به ماشین بنزی منتقل نمایند، من سطح خیابان را از مأموران انباشته دیدم. رو کردم به پهلویی‌ام که سرهنگی بود، گفتم: این همه آدم آمده برای گرفتن یک نفر! و او گفت: بفرمایید.»<sup>۲</sup> سوار شد. حرکت کردند. راننده، سروان حسین عصار بود. وقتی چند دنده چاق کرد و به جاده اصلی افتاد، در دل گوسفندی برای حضرت ابوالفضل علیه‌السلام نذر کرد که بتواند آقای خمینی را به تهران برساند.<sup>۳</sup> دو نفر چپ و راست او نشسته بودند. «یک نفر یک طرف من نشسته بود که از اول تا آخر سرش را گذاشته بود کنار دست من و به بازویم تکیه داده بود و گریه می‌کرد. یکی دیگر هم طرف دیگر من نشسته بود و مرتب شانام را می‌بوسید.»<sup>۴</sup>

مصطفی چند قدمی دنبال خودرو دویده بود و بی‌نتیجه برگشته بود. خانواده در بهت سنگینی فرورفته، هر یک در گوشه‌ای کز کرده بودند. «گفتم برخیزید وقت نماز است. و در آن صبح که برخلاف صبح‌های دیگر همه با هم بیدار شده بودیم، نماز باحالی خوانده شد.»<sup>۵</sup> فریاد «خفه شدم» مشهدی حسین بلند شده بود. مصطفی او را در میان زیلوی لوله شده پیدا کرد.<sup>۶</sup> خودرو بنز در ابتدای جاده تهران بود. همسایه‌ها همه ماجرا را دیده بودند. خبر دستگیری آقا دهان به دهان در حال پخش شدن بود. تلفن‌های شهری و بین شهری را قطع کرده بودند.

۱. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، صص ۲۱۱ تا ۲۱۵.

۲. همان‌جا، صص ۲۱۲.

۳. خاطرات منتظری و نقد آن، صص ۲۷۸ و ۲۷۹.

۴. هاشمی، محمدجواد، امام خمینی و همگرایی جهان اسلام، زاهدان، ۱۳۸۲ش، صص ۱۱۳.

۵. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، صص ۲۱۵.

۶. مشهدعلی چند روز در بازداشتگاه بسر برد.

آن که خبر را به تهران رساند احمد قصاب قمی بود. با موتور از راه ساوه خود را به تهران رساند. راه قم به تهران را بسته بودند.<sup>۱</sup> آنان که جرأت بیرون آمدن از خانه را داشتند، راهی حرم حضرت معصومه علیهاالسلام شدند. هوا در حال روشن شدن بود. آقای خمینی نماز صبح را نخوانده بود. وضو نداشت یا مخدوش شده بود. «گفتم می‌خواهم نماز بخوانم. حاضر نشدند. گفتم چند دقیقه صبر کنید نماز را با هم بخوانیم و بعد حرکت کنیم. اجازه ندادند. [اصرار کردم. نگه داشتند] و من خم شدم و دستها را روی خاک زدم و تیمم کردم و به اجبار نماز را در ماشین خواندم»: بی‌رکوع، بی‌سجود، بی‌قیام، بی‌قعود. خودرو راه افتاده بود. دقایقی بعد «وقتی چشمم به منابع نفت قم افتاد گفتم تمام و یا بسیاری از بدبختی‌های این مملکت ناشی از نفت است.»<sup>۲</sup>

و بیشتر از این جمله برای همراهانش گفت. «آنها به قدری تحت تأثیر قرار گرفتند که یکی از آنان گفت: آقا ما باید شما را برگردانیم. ما خودمان را مقصر می‌دانیم، ولی برگشتن همان و تیرباران ما... همان. [این را گفت] و بعد گریست.»<sup>۳</sup> اوایل طلوع آفتاب خودرو حامل آقای خمینی وارد باشگاه افسران در شمال میدان توپ‌خانه تهران شد؛ همان جایی که ۱۷-۱۶ روز پیش، دربار شاه به افتخار بریجیدیا ضیافت شام برپا کرده بود. صبحانه‌ای جلو آیت‌الله خمینی گذاشتند.

## قیام قم

مردم از محله‌های مختلف قم به سمت حرم روانه شدند. ساعت ۵:۴۵ شمارگردآمدگان در صحن حضرت معصومه علیهاالسلام به اندازه‌ای بود که ساواک قم خبر آن اجتماع را به تهران گزارش کند. و نیز دقایقی پس از دستگیری آقای خمینی رئیس ساواک قم به تهران گفته بود احتمال درگیری در ساعات آینده حتمی است. گفته بود یک گروهان سرباز گارد مستقر در قم فعلاً دستوری برای مقابله با مردم ندارد و استعداد نیروهای شهربانی هم برای جلوگیری از حوادث پیش‌رو بسیار کم است.<sup>۴</sup>

زنان جنوب شهر قم در دسته‌های بزرگ، فریاد زنان، چادرها به گردن بسته، قندشکن و

۱. اسناد ساواک، نامه ساواک به فرمانداری نظامی تهران و حومه، سند ش‌م ۳۳۳/۲۱۲۸، مورخ ۴۲/۶/۳.

۲. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۱۵. این جمله منسوب به امام خمینی است: «دل‌چسب‌ترین نمازی که در عمرم خوانده‌ام همان دو رکعت نماز پشت به قبله در ماشین مأمورین امنیتی بود.» (همان‌جا، ص ۲۱۶)

۳. همان‌جا، ص ۲۱۶.

۴. اسناد ساواک، تلگرام ساواک قم به تهران، سند ش‌م ۱۹۹ و ۲۰۱، مورخ ۴۲/۳/۱۵.

سیخ کباب و چاقو به دست، با عکس‌هایی از آقای خمینی خود را به حرم رساندند.<sup>۱</sup> این صحنه، پیشینه‌ای در سابقه سیاسی شهر قم نداشت. مصطفی با گروهی از مردم، وارد صحن شده، مقابل ایوان آئینه روی پله دوم یک منبر نشسته و از حوادثی که ساعاتی پیش در خانه‌اش رخ داده بود، می‌گفت. آنان که در صحن بودند، گریه می‌کردند.<sup>۲</sup> آیت‌الله مرعشی نجفی هم، پس از شنیدن خبر بازداشت آقای خمینی، پابره‌نه خود را به حرم رسانده بود.<sup>۳</sup> شعاری که بیشتر شنیده می‌شد «یا مرگ یا خمینی» بود. مصطفی بلندگو را به سیدحسن طاهری خرم‌آبادی، که سراسیمه و آشفته حال به آنجا رسیده بود، داد و آهسته به او گفت که با شاه کاری نداشته باش. «این جمله او خیلی در من اثر گذاشت و مرا کنترل کرد... در آن لحظات خیلی عصبانی و احساساتی بودم و تصمیم داشتم که در صحبت‌هایم به مردم بگویم که چرا نشسته‌اند؛» چرا به مراکز دولتی حمله نمی‌کنید؟<sup>۴</sup> پیش از او حاج وکیل تلاش کرده بود مردم را آرام کرده، آنان را تا حدی برای شنیدن سخنان دیگران مجاب کند. شهاب‌الدین اشراقی هم در آن تلاطم مهارنشدنی گفت که دیشب ساعت ۱۲ خبر دستگیری آیت‌الله به‌وسیله گروهی که از تهران به قم آمده بودند داده شد. آنها مخفیانه آمدند و گفتند که دستگیری آقا حتمی است. اشراقی گفت که آقا تشکر کردند و آنها رفتند، اما تغییری در برنامه‌های شبانه ایشان ندیدم. وقتی از او خواستیم محل اقامت‌شان را تغییر دهند، نپذیرفت و گفت که من یقین دارم بازداشت خواهیم شد؛ اگر زنده ماندم به این راه ادامه می‌دهم و اگر به شهادت رسیدم تکلیف بر عهده خود مردم است. جمعیت بار دیگر تحت تأثیر این حرف‌ها گریست.<sup>۵</sup> سیدمحمد جعفری ورامینی هم دقایقی پشت بلندگو ایستاد و از قول آقای خمینی گفت که اگر مرا گرفتند به مراجع بگو در روز قیامت از کسی که برای آزادی من وساطت کند و این وساطت موجب ذلت اسلام باشد، نمی‌گذرم.<sup>۶</sup> سرپرستان و بزرگان حوزه، در غیاب آقای مرعشی نجفی، در خانه آیت‌الله سیداحمد زنجانی گردهم آمده، در حال مشورت و گفت‌وگو بودند؛ آقایان شریعتمداری، گلپایگانی،

۱. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ص ۴۷۶.

۲. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ج ۱، ص ۲۲۵.

۳. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر هشتم، ص ۱۰۹.

۴. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ج ۱، ص ۲۲۵.

۵. انقلاب اسلامی به روایت خاطره (از دوران زعامت آیت‌الله بروجردی تا قیام ۱۵ خرداد)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲ش، صص ۱۴۵ و ۱۴۶.

۶. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، ص ۲۷۷؛ جام شکسته، ج ۱، ص ۳۵۳.

مرتضی حائری، علامه طباطبایی، مشکینی، سیدحسن بروجردی/ فرزند آیت‌الله بروجردی و میرزا ابوالفضل زاهدی. پیشنهادهای ارائه شده، بیشتر از سوی آقای شریعتمداری و کمتر از طرف آقای گلپایگانی رد می‌شد. صدای تیراندازی از بیرون بلند شد. خانه آقای زنجانی فاصله کوتاهی تا حرم داشت.<sup>۱</sup> درگیری‌ها شروع شده بود. گویا نخستین گلوله‌ها را پاسبان‌های کلانتری ۳ به سوی مردم شلیک کردند. گارد هم وارد صحنه گردید. دستور تیراندازی از تهران رسیده بود.<sup>۲</sup> طلبه‌های جوان و پرشور، گاه وارد خانه آقای زنجانی می‌شدند و با توپ پر اعتراض می‌کردند که چرا نمی‌توانید تصمیم بگیرید؟ آقای خمینی را گرفته‌اند [و آن بیرون مردم را می‌کشند] و شما با خیال راحت اینجا نشسته‌اید؟ «آقای گلپایگانی که به شدت ناراحت شده بود، گفت: تو فکر می‌کنی من اینجا خیالم راحت است؟ من دلم خون است. داریم فکر می‌کنیم که چه کنیم تا بدتر نشود.» تصمیم گرفته شده در پایان نشست این بود: برویم حرم! در حرم، سخنان طاهری خرم‌آبادی رو به پایان بود. از طرف بزرگان حوزه به مردم گفته شد به خانه‌های‌تان بازگردید و همه مغازه‌ها به جز داروخانه‌ها و نانوائی‌ها ببندند.<sup>۳</sup> و نیز قرار شد بعدازظهر بار دیگر مردم به صحن بازگردند.

تیراندازی چه ساعتی تمام شد؟ روشن نیست، اما بیست و چهار تن از کسانی که فریاد زده بودند «یا مرگ یا خمینی» کشته شدند. سی و شش نفر نیز زخمی بودند. این نخستین شمارش و آمار از نتیجه تیراندازی مأموران مسلح به سوی مردم قم بود.<sup>۴</sup> بیشتر معترضان در چهارراه شاه به شهادت رسیدند.<sup>۵</sup> شمار زنان کشته شده چشمگیر بود.

بعدازظهر همه راه‌های منتهی به حرم حضرت معصومه علیهاالسلام را بستند. پیش از آن به نیروی هوایی دستور داده شده بود چهار فروند جنگنده در آسمان شهر قم مانور دهند.<sup>۶</sup> آمدند و تا جایی که جا داشت باران وحشت را بر سر مردم ریختند. آن پایین، در خانه‌ای که خانواده آقای خمینی پذیرای زنان دلداری‌دهنده و سرکوفت‌زننده بود، گویی این وحشت بیشتر می‌بارید. «منزل ما در موقع عبور [جنگنده‌ها] پر از شیون می‌شد. هوایماها تو گویی

۱. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر نهم، صص ۱۸۵ تا ۱۸۷.

۲. مدرسه فیضیه به روایت اسناد ساواک، ص ۷۲.

۳. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر نهم، صص ۱۸۵ تا ۱۸۷.

۴. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۲، صص ۴۴۰ و ۴۴۳.

۵. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ص ۴۸۰.

۶. مدرسه فیضیه به روایت اسناد ساواک، ص ۷۵.

وقتی به منزل ما که می‌رسیدند خود را پایین‌تر می‌کشیدند. با سرعت عجیبی روی شهر مانور می‌دادند. بیشتر زنان در منزل‌مان بی‌حال می‌شدند و من و دخترانم به آنها شربت می‌دادیم. آنها آمده بودند به دلداری ما و ما بودیم که به آنها دلداری می‌دادیم.<sup>۱</sup> این زنان، آنان که متعلقه آقایان حوزه بودند، فقط دلداری نمی‌دادند، سرکوفت هم می‌زدند؛ شایعه هم می‌پراکنده؛ زخم زبان هم می‌زدند. می‌گفتند دیوانه‌های سنگی در چاه انداخته که هزار عاقل نمی‌توانند به درش آورند؛ می‌گفتند قرار است آقای خمینی را اعدام کنند؛ می‌گفتند جواب این خون‌ها را چه کسی باید بدهد. «سکوت را بر هر چیزی ترجیح می‌دادم، چرا که عقل دستورم می‌داد که در مقابل تمام ضدونقیض‌ها ساکت بمانم. گاهی طاقتم طاق می‌گشت و جملات زهرآگین بعضی از حاضران روحم را می‌فشرد، می‌گفتم: آقا به مسائل اسلامی واردتر از ما هستند و یا ایشان این‌گونه تکلیف‌شان را تشخیص داده‌اند. بیشتر از این نمی‌گفتم... و افسوس [می‌خوردم، چرا] که می‌دانم آقا [ی خمینی] راضی نیست که نام یکایک [شوهران این زنان] را با تاریخ ناسازگاری‌های‌شان ذکر کنم، و الاً ثابت می‌کردم که آقا یک تنه در رأس هر می بود که بدنه آن را طلاب جوان و بعضی از مدرسین و مردم تشکیل می‌دادند.»<sup>۲</sup>

نزدیک غروب این شایعه هم به در خانه آقای خمینی رسید که می‌خواهند زنان آقا را هم به اسارت ببرند. بانو قدس ایران باور نکرد اما در برابر اصرار پسرش / مصطفی و دامادش / شهاب‌الدین اشراقی مجبور به ترک خانه شد. رفتند به محله سیدان، خانه مادری اشراقی. شایعه، دروغ بود.<sup>۳</sup>

## قیام تهران

عزاداری‌های پایتخت در عاشورا/ ۱۳ خرداد شباهتی با آنچه در سالهای گذشته روی داده بود، نداشت. اول این که نوحه‌های تازه‌ای سر داده شد:

گفت عزیز فاطمه - نیست زمرگم واهمه - تا به تنم روان بود - زیر ستم نمی‌روم.

ننگ حیات و ذلتش - عزت مرگ و لذتش - من ز یزید بی‌پدر - ظلم و ستم نمی‌کشم.

خمینی بت شکن - ملت طرفدار تو.

۱. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، صص ۲۴۰ و ۲۴۱.

۲. همان، صص ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۸ و ۲۳۹.

۳. همان، صص ۲۳۹ و ۲۴۰.

خمینی خمینی - بمیرد بمیرد - دشمن قهار تو.

ملت طرفدار توست خمینی - خدا نگهدار توست خمینی و...

دوم این که عکس‌های فراوانی از آقای خمینی روی علم‌ها، پرچم‌ها و تابلوهای دستی، نصب شده، حمل می‌گردید. سوم اینکه پارچه‌نوشته‌هایی در دست عزاداران دیده شد که شعارهای تازه‌ای روی آن نوشته شده بود: جهان به نور آیت‌الله خمینی روشن شده است / زندگی عقیده و مبارزه است / زیر بار ننگ نروید / از مرگ و شهید شدن نمی‌هراسیم / خواسته‌های مراجع تقلید خواسته‌های مردم است. چهارم این که شمار شرکت‌کنندگان در این عزاداری‌ها، و در واقع تظاهرات، نسبتی با سال‌های گذشته نداشت و با افزایش چشمگیری روبرو شده بود. پنجم اینکه راه‌پیمایی برنامه‌ریزی شده‌ای برای این روز تدارک دیده شده بود که به عزاداری جنبه‌ای کاملاً سیاسی می‌داد. مبدأ مسجد حاج‌ابوالفتح در میدان شاه، و مقصد، بازار بزرگ تهران بود. مسیر راه‌پیمایان از سرچشمه، میدان بهارستان، میدان فردوسی، دانشگاه تهران و کاخ مرمر می‌گذشت. در تعدادی از این نقاط سخنرانی‌های تندی علیه حکومت وقت ایراد گردید.<sup>۱</sup> فردای عاشورا / ۱۴ خرداد، تظاهراتی که بار دیگر به دانشگاه تهران رسید و به مسجدشاه ختم گردید، در حجمی کمتر، اما با همان ویژگیها، برگزار گردید.<sup>۲</sup> واقعیت این است که حکومت با این دو روز، نسبت به آنچه که در پانزدهم خرداد نشان داد، مدارا کرد، اما آن روز با ستاندن جان‌های بسیار تلافی آن را درآورد.

کسانی که عزاداری و راه‌پیمایی روزهای سیزدهم و چهاردهم خرداد را در تهران برنامه‌ریزی کرده بودند، قرار گذاشته بودند که تظاهرات بعدی در روز اربعین باشد. اما پخش خبر دستگیری آیت‌الله خمینی در صبح چهارشنبه / پانزدهم خرداد حال و هوای تهران را دگرگون کرد. گویا این خبر ساعت هفت صبح از رادیو هم اعلان شد.<sup>۳</sup> همه حوادث، خودجوش شکل گرفت. هیأت‌هایی که صبح دوازدهم محرم / پانزدهم خرداد مراسمی داشتند، در پی شنیدن خبر، بهت‌زده و خشمگین به سمت بازار و خیابان‌های منتهی به آن حرکت کردند. همه یا بسیاری از مغازه‌های بازار و خیابان‌های اطراف آن بسته شد. شعار «یا مرگ یا خمینی» بلند شد. حمله

۱. سه سال ستیز مرجعیت شیعه (۱۳۴۱-۴۳)، صص ۳۲۷ تا ۳۲۹؛ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۲، صص ۳۸۹ تا ۳۹۱، ۳۹۳ و ۳۹۴.

۲. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۲، صص ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۶ تا ۴۰۸.

۳. خاطرات حبیب‌الله عسگرآولادی، ص ۱۳۲.



به برخی اماکن دولتی چون رادیو، خودروهای نظامی، نیروهای شهربانی و برخی کلاتری‌ها آغاز گردید. راه‌پیمایان خشم‌آلود به هر آنچه که نشانی از حکومت داشت یورش بردند. مقابله مأموران مسلح، مرکز تهران را به منطقه‌ای جنگ‌زده تبدیل کرد. کمتر اسلحه‌ای شلیک عمودی می‌کرد. شلیک‌های افقی پیکر دویست و چهل تن را گلوله‌باران کرد. بعد از ظهر حدود هفتاد پیکر گلوله خورده، شهید<sup>۱</sup> و حدود یکصد و هفتاد نفر در بیمارستان‌ها بودند. نگاهی گذرا به نام کوچک برخی از گلوله‌خوردگان، حضور زنان را تعجب‌آور نشان می‌دهد.<sup>۲</sup> ربابه‌الحسین در بی‌سیم نجف‌آباد تهران کشته شد؛ زهرا طاهر رفتار در نزدیکی پمپ بنزین ژاله، و صدیقه غزین در گلوبندک تیر خوردند و به شهادت رسیدند؛ فاطمه جدالی سلطانی در برابر اداره حاصلخیزی، حکیمه ابوالحسنی در خیابان مولوی و سارا سیاح در خیابان شاهپور به شهادت رسیدند؛ کبری محمدنظامی پس از کتک خوردن سقط جنین کرد؛ مولود زلفی بلگیجانی در خیابان ژاله تیر خورد و از دنیا رفت؛ بتول بیگدلی بعد از ظهر ۱۵ خرداد در خیابان مولوی کشته شد؛ ملیحه فرشچی در خیابان شهباز، شریفه آرمیده در خیابان شیروخورشید و سکینه بدیری در پامنار شهید شدند؛ بتول افخمی در نزدیکی اداره راهنمایی و کبری بهرامی در خیابان ری کشته شدند؛ ملوک شمشیرزن در خیابان شوش، و صدیقه دهقانی و فخری میرزا حسن در بازار آهنگرها به شهادت رسیدند؛ رحیمه مجاهد در خیابان سیروس، فاطمه کاهه در یکی از میادین، فاطمه جهانگیری در بازار و سکینه برومندپاک در حوالی خیابان سیروس کشته شدند.<sup>۳</sup> در میان اظهارات مقامات دولتی درباره واقعه ۱۵ خرداد، همواره تأکید می‌شد که مسببان حادثه، مخالف آزادی زنان هستند!<sup>۴</sup>

شب‌هنگام، پس از سرکوب مردم، علم، نخست‌وزیر، به سران نیروهای نظامی و انتظامی،

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۱۱۰۸ (۱۶ خرداد ۱۳۴۲)، ص ۱۴. این آمار را پزشکی قانونی در شانزدهم خرداد اعلام کرد، اما نخستین آمار ساواک تعداد شهدای ۱۵ خرداد تهران را حدود هفتاد نفر یاد کرده است. در روزهای بعد شماری از مجروحان بدحال نیز به شهادت رسیدند. برای نمونه در روزهای جمعه و شنبه ۱۷ و ۱۸ خرداد چهار تن از زخمی‌ها از دنیا رفتند. (روزنامه اطلاعات، شمه ۱۱۱۰۹ (۱۸ خرداد ۱۳۴۲)، ص ۱۴). روزنامه اطلاعات در اول تیرماه به نقل از پزشک قانونی کشته‌شدگان روز ۱۵ و ۱۶ خرداد تهران را ۹۴ تن اعلام کرد. (همان، شمه ۱۱۱۲۱ (۱ تیر ۱۳۴۲)، ص ۱۳)

۲. برای آگاهی از جزئیات حوادث پانزدهم خرداد تهران، رک: آریابخشایش، یحیی، «۱۵ خرداد تهران بر اساس گزارش‌های ساواک»، فصل‌نامه مطالعات تاریخی، س ۲، شمه ۷ (بهار ۱۳۸۴)، صص ۳۹ تا ۱۲۵.

۳. آریابخشایش، «۱۵ خرداد تهران بر اساس گزارش‌های ساواک»، صص ۱۰۵ تا ۱۱۰.

۴. برای نمونه رک: روزنامه اطلاعات، شمه ۱۱۱۰۷ (۱۵ خرداد ۱۳۴۲)، ص ۱۶؛ همان، شمه ۱۱۱۰۹ (۱۸ خرداد ۱۳۴۲)، ص ۱۵؛ همان، شمه ۱۱۱۰ (۱۹ خرداد ۱۳۴۲)، صص ۱ و ۴.

اویسی و نصیری گفت که اگر کاری ندارید، فعلاً مزاحم من نشوید؛ می‌خواهم شامپاین بنوشم و با خیال راحت بخوابم. البته پیش از آن نزد شاه رفت و شام را با هم خوردند. شاه پرسید که شنیده‌ام فردا هم تظاهرات خواهد بود، چه کار خواهی کرد؟ علم گفت که من تخم اعلی‌حضرت را وزن می‌کنم؛ اگر سنگین بود، پدرشان را درمی‌آورم که هفت جدشان را یاد کنند، اما اگر دیدم وزنی ندارد، سوار هواپیما می‌شوم و فرار می‌کنم. [هر دو خندیدند.] جمله آخر علم این بود که تا وقتی پشتیبان من هستیید دلیلی ندارد نتوانم جلو اینها را بگیرم.<sup>۱</sup>

## واکنش دولت

عصر سه‌شنبه/ چهاردهم خرداد، گزارش مستقیم مسابقه فوتبال که از رادیو پخش می‌شد، دوبار بریده، و اطلاعیه شهربانی کل کشور خوانده شده بود. مضمون اطلاعیه این بود که عزاداری‌های دیروز و امروز کاملاً جنبه سیاسی پیدا کرده، اگر فردا ادامه پیدا کند، به شدت سرکوب خواهد شد.<sup>۲</sup> در همین روز سرلشکر حسن پاکروان به همه شعب ساواک دستور داده بود با همکاری ارتش و نیروی انتظامی، آن گروه از روحانیانی که «پیروان خمینی» بوده، جزو «محرکین درجه یک» محسوب می‌شوند، دستگیر گردند.<sup>۳</sup> همچنانکه گفته شد، برنامه‌ای برای راه‌پیمایی یا تظاهرات در پانزدهم خرداد، ریخته نشده بود. پس تهدید شهربانی چیزی جز پیش‌دستی برای جلوگیری از عواقب اجرای تصمیمی که دولت گرفته بود، یعنی بازداشت آیت‌الله خمینی، نبود. این تهدید عملی شد و خروش خودجوش توده‌ها، پس از شنیدن خبر دستگیری آقای خمینی، در شهرهای تهران، قم، ورامین و شیراز، با کشتار سرکوب گردید. دستگیری حدود چهارصد نفر،<sup>۴</sup> و برقراری حکومت نظامی در تهران و شیراز، دیگر اقدامات عملی حکومت بود.

عملیات مسلحانه علیه مردم بدون سرپوش تبلیغاتی توجیه‌پذیر نمی‌نمود. از این رو عملیات تبلیغی از همان روز پانزدهم خرداد با مصاحبه مطبوعاتی حسن پاکروان، معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، شروع شد. او ضمن اعلام خبر

۱. اقتصاد و امنیت...، صص ۲۲۴ و ۲۲۵.

۲. روزنامه اطلاعات، ش. ۱۱۱۰۷ (۱۵ خرداد ۱۳۴۲)، ص ۱.

۳. منصوری، جواد، تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۲، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷ش، ضمیمه،

سند ش. ۴/۲.

۴. روزنامه اطلاعات، ش. ۱۱۱۱۴ (۲۳ خرداد ۱۳۴۲)، ص ۱۳.

بازداشت آقایان خمینی و سیدحسن قمی، رهبر نهضت را مقام پرست و همدست دشمنان داخلی و خارجی معرفی کرد: «آقای خمینی [با این تصور] که ... بتواند با بهره‌برداری از عوامل مرتجع و خائن ... بزرگ شود و در عالم تشیع به مقام برسد، علمدار یک نقشه خائنه شد. ابتدا به طور مذبحانه سعی کرد جلو اصلاحات را بگیرد، اما وقتی که دید تمام ملت در این راه از شاهنشاه پشتیبانی می‌نمایند، فهمید که تنها راه موفقیت این است که با دشمنان داخلی و خارجی ایران زد و بند نماید و چنانچه حرف‌هایی را که اخیراً می‌زند مشاهده نمایید خواهید دید که از کجا آب می‌خورد و همدستی او با دشمنان ایران محرز می‌شود.» پاکروان به این تهمت‌ها، رسیدن پول به دست مخالفان از خارج کشور را نیز افزود.<sup>۱</sup> این تهمت در گفتار اسدالله علم، نخست‌وزیر، و محمدرضا پهلوی، پادشاه، نیز تکرار شد. علم در هفدهم خرداد هنگام دیدار با دانشجویان ایرانی مشغول به تحصیل در خارج از کشور گفت که مخالفان پول گرفته‌اند.<sup>۲</sup> شاه که برای دادن اسناد مالکیت به دهقانان و افتتاح سد شهناز به همدان رفته بود، گفت که یک شیعه [= آیت‌الله خمینی] از یک غیرشیعه [= جمال عبدالناصر] پول گرفته است. او نکته دیگری هم به این تهمت افزود؛ زخمی‌های پانزدهم خرداد اعتراف کرده‌اند ۲۵ ریال پول گرفته بودند تا در خیابان‌ها بدونند و فریاد بزنند زنده باد [خمینی].<sup>۳</sup> نکته گفتنی در برابر این افتراها، چگونگی آماده‌سازی همدان برای سفر شاه است. استقبال مردم همدان از مواضع آیت‌الله خمینی که در نصب عکس او در اماکن عمومی جلوه‌گر شده بود، دستگاه امنیتی همدان را به وحشت انداخت. پادشاه به زودی راهی این شهر می‌شد و وضع موجود قابل تحمل نبود. ساواک همدان پنج اقدام برای آماده کردن شهر انجام داد: اول جمع‌آوری عکس‌ها و ممنوعیت استفاده از آن؛ دوم واداشتن برخی صنوف به انتشار اطلاعیه علیه مواضع روحانیان مخالف؛<sup>۴</sup> سوم اجبار صاحبان مغازه‌ها به نصب عکس شاه؛<sup>۵</sup> چهارم انتشار دو مقاله در نشریات محلی، با مضمون عمال عبدالناصر در میان علمای شیعه؛<sup>۶</sup> پنجم تشکیل کمیسیونی با شرکت رؤسای دوائر انتظامی، کشاورزی و فرهنگی برای

۱. همان، شم ۱۱۱۰۷ (۱۵ خرداد ۱۳۴۲)، ص ۱۶.

۲. همان، شم ۱۱۱۰۹ (۱۸ خرداد ۱۳۴۲)، ص ۱۵.

۳. همان، شم ۱۱۱۱۰ (۱۹ خرداد ۱۳۴۲)، صص ۱ و ۴.

۴. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۲، ص ۲۴۳.

۵. همان، ص ۲۸۶.

۶. همان، ص ۴۰۹.

شناسایی و معرفی مخالفان.<sup>۱</sup>

هر چند سنجش رفتارهای کوششی برای استقبال از شاه با رفتارهای جوششی / گذشتن از جان در اعتراض به دستگیری رهبر نهضت، در گزاره بالا کاملاً برجسته است، اما چاپ مقالات یادشده، آن هم پیش از ۱۵ خرداد، در جراید نهیب غرب و مبارز همدان، نشان از طراحی یک ارتباط ساختگی داشت که در همان ابتدا شکست خورده بود،<sup>۲</sup> اما جذابیت ایجاد چنین ارتباطی بین روحانیت مخالف با جمال عبدالناصر، هیأت حاکمه را واداشت با هر گفته چسبناکی به برقراری چنین نسبت موهومی بپردازد.

علم در نوزدهم خرداد در یک نطق رادیویی با تأکید بر این نکته که جاسوس‌ها از بیرون مرزها به دست مخالفان پول می‌رسانند، گفت که سران معترضان با «اشرار فارس» مرتبط بوده‌اند.<sup>۳</sup> فردای آن روز عکس‌های بزرگی از پیکر به دار کشیده عبدالله ضرغام‌پور با عنوان «یاغی فارس» در صفحات اول روزنامه‌ها چاپ شد<sup>۴</sup> که تلویحاً می‌گفت دشمنان داخلی هم‌دست روحانیان چه کسانی هستند و عاقبت‌شان چیست! وی چند روز بعد / ۲۳ خرداد در یک نشست مطبوعاتی با خبرنگاران خارجی حوادث پانزدهم خرداد را یک «بلوای احمقانه» نامید و برای چندمین بار آمدن پول از خارج و توزیع آن میان مخالفان را پیش کشید. او وعده داد که به زودی دشمنان خارجی هم‌دست روحانیان معرفی خواهند شد.<sup>۵</sup> تا این که حسن پاکروان در بیست‌وپنجم خرداد در بیانیه بلندی «اسناد توطئه پانزدهم خرداد» را فاش کرد. پس از مقدمه‌ای تکراری و درج این نکته که هنوز تحقیقات ادامه دارد، آورده بود که محمد توفیق القیسی، اهل لبنان با ارزشهایی معادل یک میلیون تومان، یازدهم خرداد در فرودگاه مهرآباد دستگیر شده و در بازجویی اعتراف کرده که این پول را برای مخالفان حکومت شاه آورده است. از کجا؟ پاکروان اسمی از جمال عبدالناصر نبرد ولی با تبلیغاتی که پیش از این در مورد ارتباط روحانیان ناراضی با دولت مصر شده بود، نظر خواننده بیانیه به سمت موردنظر طراحان این نقشه جلب می‌گردید. در اطلاعیه پاکروان با ذکر جزئیاتی چون چگونگی گرفتن اعتراف، و نام بردن از افراد دست‌اندرکار توزیع این پول‌ها، تلاش شده بود

۱. همان، ص ۳۱۱.

۲. در صفحات پیشین زیر عنوان «راستی در مبارزه» به این مسأله اشاره شده بود.

۳. روزنامه اطلاعات، شم ۱۱۱۱۰ (۱۹ خرداد ۱۳۴۲)، ص ۱۳.

۴. همان، شم ۱۱۱۱۱ (۲۰ خرداد ۱۳۴۲)، ص ۱.

۵. همان، شم ۱۱۱۱۴ (۲۳ خرداد ۱۳۴۲)، ص ۱۳.

اصل موضوع باورپذیر جلوه داده شود.<sup>۱</sup> نکته جالب آن که همه این اقدامات از بالاسر اداره هشتم ساواک/ اداره ضدجاسوسی که مسئولیت مستقیم تعقیب، کشف و رسیدگی به این نوع حوادث را داشت، انجام شده بود. سرتیپ منوچهر هاشمی، رئیس اداره هشتم ساواک پس از آگاهی از این پرونده، پی‌گیر موضوع شد و خیلی زود دانست که با آزار و تهدید [و شاید شکنجه] فرد دستگیر شده او را وادار به اعتراف دروغ کرده‌اند و پول منتقل شده به ایران برای داد و ستد با نقره‌چی، یکی از بازرگانان مشهور جواهر در تهران است، که پیش از این بارها با لبنان بده‌بستان داشته است. هاشمی زیر بار این پرونده ساختگی نرفت و در دیدار با حسین فردوست/ قائم‌مقام ریاست ساواک، گفت که از امضاء پرونده برای ارسال به دادرسی ارتش خودداری می‌کند.<sup>۲</sup> کار که به اینجا رسید طراحان نقشه، با توجه به اینکه آن را در معرض افکار عمومی قرار داده، بنا بر تکذیب نداشتند، از خیر و شر افزودن این اتهام به پرونده آیت‌الله خمینی گذشتند.

در اینجا باید به تیر حکومتی دیگری که به سنگ آیت‌الله خمینی خورد، اشاره کرد. قرار هیأت حاکمه برای دستگیری آقای خمینی، روز شنبه/ هجدهم خرداد بود. اگر سخنرانی عصر عاشورا هم ایراد نمی‌گردید، بازداشت رهبر نهضت در روز تعیین شده قطعی بود. حتی برای پیش‌گیری از پیامدهایی چون همصدایی دو شهر قم و مشهد، مقرر بود آقای سیدحسین قمی نیز همان روز در مشهد بازداشت گردد، اما تاریخ این تصمیم پس از سخنرانی سیزدهم خرداد/ دهم محرم آقای خمینی جلو کشیده شد.<sup>۳</sup>

نقشه‌کشان طرح ورود پول خارجی، طرح دیگری هم داشتند تا آیت‌الله خمینی را غیر از پذیرش پول دولت مصر، هم‌دست تیمور بختیار، نخستین رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، و در این زمان، از مغضوبان شماره یک حکومت شاه که در خارج از کشور بسر می‌برد، بنمایانند. سیزدهم خرداد [شاید دوازدهم خرداد درست باشد] سیداحمد طباطبایی قمی به دیدار آیت‌الله خمینی رفته بود و ضمن بدگویی از حاکمان وقت از او خواسته بود از سخنرانی روز عاشورا در مدرسه فیضیه صرف‌نظر کند و آن را تا روز اربعین عقب اندازد؛ این را هم

۱. همان، شم ۱۱۱۱۵ (۲۵ خرداد ۱۳۴۲)، ص ۱۳.

۲. هاشمی، منوچهر، داوری - سخنی در کارنامه ساواک، لندن، انتشارات ارس، ۱۳۷۳، صص ۳۸ تا ۳۷.

۳. متن کامل مذاکرات هیأت دولت طاغوت در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ - اسناد فاش‌نشده‌ای از قیام خونین ۱۵ خرداد، تهران، دفتر هیأت دولت و روابط عمومی نخست‌وزیری، ص ۲۲.

اضافه کرده بود که دوستان و هواداران تیمور بختیار آمادگی خود را برای همراهی با روحانیت اعلام کرده‌اند. حالات و پاسخ آقای خمینی از زبان مأمور ویژه ساواک چنین است: «موقعی که اسم بختیار به میان می‌آید خمینی عصبانی شده با صدای بلند می‌گوید از خانه من بیرون برو. تو می‌خواهی جامعه روحانیت با این دولت و با این سلطنت بجنگد که بختیار رسوا و معلوم‌الحال که نیمی از فساد امروز کشور زیر سر او بوده، به جای دولت بنشیند و یا رئیس‌جمهور شود. ما صحیح است با این دولت مخالفیم ولی مبارزه را برای افرادی نظیر بختیار نمی‌کنیم که اصلاً پای‌بند به هیچ دین و مسلکی نیست. ناراحتی و عصبانیت خمینی به درجه‌ای بوده که چند نفر از حاضرین از طباطبائی درخواست می‌کنند بهتر است از آنجا خارج شود.»<sup>۱</sup>

### پرونده تئک

آیت‌الله خمینی، ناهار را هم در باشگاه افسران خورد و غروب به زندان پادگان بی‌سیم برده شد. اتهام او «اقدام بر ضد امنیت داخلی مملکت» بود. اتهام همه دستگیرشدگان این بود. پاکروان همان روز/ پانزدهم خرداد در نامه‌ای از رئیس اداره دادرسی ارتش خواست قرار بازداشت زندانی صادر شود.<sup>۲</sup> این قرار «به علت بیم تبانی و اهمیت بزه» همان روز صادر شد و چون تا ۲۴ ساعت قابل اعتراض بود به نظر آیت‌الله خمینی رسید. او هم زیر آن نوشت: «به این قرار اعتراض دارم. روح‌الله الموسوی الخمینی - ۴۲/۳/۱۵»

ساواک فردا، پرونده‌ای با ۵۶ برگ به دادستانی ارتش فرستاد<sup>۳</sup> تا مسئولین ذی‌ربط محکمه مدارکی دال بر صحت اتهام یادشده داشته باشند. اوراق این پرونده شامل نامه‌ها، اطلاعیه‌ها، اعلامیه‌ها، سخنرانی‌های آقای خمینی، از ۱۵ اسفند ۱۳۴۱ تا ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ و گزارش‌هایی بود که شهربانی یا ساواک از او تهیه کرده بودند. این پرونده با توجه به شکست نقشه مرتبط کردن آیت‌الله با دولت مصر، مدرک قابل اعتنایی برای محکمه نظامی نداشت. اول اینکه او در صورت تشکیل محکمه برای مفاد نامه‌ها، اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های خود هم استدلال داشت و هم سند. طرفه آنکه مقامات حکومتی در چند ماه گذشته برای یک بار هم که شده به مدعیات او که در همه مکتوبات و سخنانش ابراز می‌شد پاسخی نداده بودند؛ ارتباط سیاسی اقتصادی با

۱. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شمه ۳۱۲/۹۲۹۵، مورخ ۴۲/۴/۲۰.

۲. همان، نامه رئیس ساواک به رئیس اداره دادرسی ارتش، سند شمه ۳۱۳/۱۰۴۵۶، مورخ ۴۲/۳/۱۵.

۳. همان، شمه ۳۱۳/۱۰۷۱۰، مورخ ۴۲/۳/۱۶.

اسرائیل و نفوذ فرقه بهائیت در اندام‌های تصمیم‌ساز کشور. دوم این که گزارش‌های شهربانی و ساواک، معمولاً بر بنیان مسموعات و گاه اطلاعات دست‌چندم تنظیم شده بود. از این رو ساواک در پی کشف مدارک دندان‌گیر دیگر بود. از آن جمله بود به دست آوردن دفتر حساب سال ۱۳۴۲ آقای خمینی؛ دریافت‌ها، پرداخت‌ها؛ چه پول‌هایی، از کجا و کمی به او رسیده است؟ این، پیشنهاد نعمت‌الله نصیری، فرمانده کل شهربانی و حاکم نظامی تهران، بود. به ساواک و شهربانی قم دستور داده شد با بهره‌گیری از تمایل سیدمحمدجعفری ورامینی، پیشکار آیت‌الله خمینی، به دیدار با آقا و رساندن داروهایش، زمینه دست یافتن به آن دفتر را فراهم کنند. «این دفتر که عایدات و خرج‌هایی را که کرده‌اند نشان می‌دهد، مورد لزوم قطعی بوده و بایستی به هر ترتیبی که شده این شخص و این دفتر در حداقل مدت فرستاده شوند.»<sup>۱</sup>

در همین روز/ هفدهم خرداد دادرسی ارتش قرار بازداشت موقت آیت‌الله خمینی را از سوی بازپرس لشکر یک گارد صادر کرد و مورد تأیید دادگاه همان لشکر قرار گرفت. آقای خمینی در زندان پادگان بی‌سیم تنها نبود. آقای سیدحسن قمی را نیز پس از دستگیری در مشهد به این محبس آورده بودند؛ اما بیشتر روحانیان بازداشت شده در زندان موقت شهربانی و برخی در زندان پادگان عشرت‌آباد بسر می‌بردند.<sup>۲</sup> جا در زندان موقت شهربانی به اندازه‌ای تنگ شده بود که «به پشت نمی‌توانستیم بخوابیم. مجبور بودیم به پهلو بخوابیم»<sup>۳</sup>

جای سخنرانی کامل آیت‌الله خمینی در عاشورا نیز در پرونده خالی بود. فشرده‌ای از آن سخنان به وسیله مأمور مخفی حاضر در مدرسه فیضیه نوشته شده بود، اما ساواک در پی متن کامل بود؛<sup>۴</sup> می‌دانست که ضبط شده، اما نمی‌دانست چگونه آن را به چنگ آورد.

از جمله جاهای خالی در پرونده، شناخت اولیه متهم بود. بخش ۳۱۲ ساواک/ «بخش احزاب، دستجات سیاسی و مذهبی افراطی» موظف شد گزارش کوتاهی از آیت‌الله خمینی تهیه کند. توجه به متن کامل این معرفی‌نامه حائز اهمیت است: «حاج آقا روح‌الله خمینی در خمین متولد شده، برای تحصیل به قم آمده، چند سال در قم تحصیل کرده، سپس به اصفهان رفته و

۱. همان، نامه رئیس شهربانی تهران به رئیس شهربانی قم، ش. ۵/۲۳۸۸۳/۲۶۵۷، مورخ ۴۲/۳/۱۷. ورامینی هجدهم خرداد در تلگرامی به پاکروان علاقه‌مندی خود را برای دیدار و احیاناً پرستاری امام خمینی اعلام کرد، اما روشن

نیست این سفر انجام شد یا نه؟ اگر شد، دفتر حساب مورد نظر به تهران برده شد یا نه؟

۲. آریابخشایش، «۱۵ خرداد تهران بر اساس گزارش‌های ساواک»، صص ۱۱۳ و ۱۱۴.

۳. خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، ص ۲۶۸.

۴. اسناد ساواک، نامه مدیرکل اداره سوم به ریاست ساواک، سند ش. ۳۱۳/۱۱۱۸۱، مورخ ۴۲/۳/۲۳.

چند سال هم در آنجا تحصیل کرده، مجدداً به قم آمده و در محضر آقای حاج شیخ عبدالکریم یزدی به تحصیل اشتغال داشته، مدتی هم تحصیل حکمت نموده، مجتهد مسلم است. در علوم معقول و منقول بسیار وارد و متخصص است. ابتدا در قم تدریس علوم معقول می‌کرده و بعد روحانیون وقت او را به علت اینکه فقط تدریس معقول داشته و منقول تدریس نمی‌کرد، هو کردند، ولی حاج شیخ عبدالکریم از او حمایت کرد و او را مأمور تدریس فقه و اصول نمود و تدریس حکمت او را به آیت‌الله قاضی [= علامه سید محمدحسین طباطبائی] تفویض کرد. پس از فوت حاج آقا شیخ عبدالکریم مورد احترام مرحوم بروجردی بوده و در زمان مرحوم بروجردی از مدرسین درجه اول حوزه علمیه قم بوده است. شخصی است خیلی متین و کم‌حرف. ۶۳ سال دارد. پدر او از مالکین در خمین بوده و خیلی عصبانی و شجاع بوده است و با منازعه و اختلافی که با حاکم وقت داشته به دست حاکم وقت کشته می‌شود. خودش هم مثل پدرش خیلی بی‌باک و شجاع است. به علوم جدید و سیاست روز هم آشنایی زیاد دارد. در سال‌های ۲۳ و ۲۴ کتابی علیه اعلیحضرت فقید نوشته است. همیشه اهل مبارزه و سیاست بوده. پنج سال قبل رساله نوشته و در مقام مرجع تقلید قرار گرفته و پیروانی هم داشته است. داماد آقای حاج میرزا محمد ثقفی نوری از روحانیون تهران، ساکن پامنار، کوچه صدراعظم نوری است و سه فرزند دارد.<sup>۱</sup>

هر چند این گزارش کوتاه اشتباهاتی در جزئیات داشت (رفتن به اصفهان برای ادامه تحصیل پس از استقرار در حوزه علمیه قم، نوشتن رساله عملیه در ۱۳۳۷ش، پدر سه فرزند) اما نشان می‌داد کسی که در آینده نزدیک باید محاکمه شود، یک فیلسوف و فقیه، و یک مرجع تقلید شناخته شده است.

پرونده تُنک آیت‌الله خمینی پاکروان را وادار کرد از شهربانی بخواهد هر مدرک و سندی که علیه او دارد، تحویل اداره دادرسی ارتش دهد.<sup>۲</sup> شهربانی وارد عمل شد و ظرف پنج شش روز دو پرونده، یکی ۱۷ برگی، مربوط به اعلام جرمی که دادگستری برای بازداشت آیت‌الله خمینی در اردی‌بهشت ماه ترتیب داده بود، و دیگری ۸۳ برگی، شامل مکاتبات و اطلاعیه‌های او، برای ساواک فرستاد.<sup>۳</sup>

۱. همان، گزارش تک برگی بخش ۳۱۲، مورخ ۴۲/۳/۲۹.

۲. همان، نامه رئیس ساواک به رئیس شهربانی، سند شمه ۳۱۳/۱۱۱۸۰، مورخ ۴۲/۳/۲۳.

۳. همان، نامه رئیس شهربانی کل کشور به رئیس اداره دادرسی ارتش، سند شمه ۵/۲۷۳۹۰، مورخ ۴۲/۳/۲۸.



## در نبود خبر

از فردای دستگیری آیت‌الله خمینی، پی‌گیران حوادث سیاسی داخلی گوش به اخبار مرتبط با این موضوع داشتند. هواخواهان آقای خمینی نگران سرنوشت وی، و دیگران پی‌جوی تصمیمات حکومت درباره زندانی دُستاق پادگان قصر بودند. از آنجا که در نبود خبر درست، شایعه نخستین جایگزین طبیعی است، بازار حرف‌های بی‌ربط و کم‌ربط داغ شد و در سومین دهه از ماه خرداد به اوج خود رسید. برخی از شایعات جمع‌آوری شده از سطح جامعه چنین بود:

- انقلابیون برای آزادی آقای خمینی وقت داده‌اند؛ اگر آزاد نشد، مؤسسات و خانه بهایان، سینماها و مشروب‌فروشی‌ها به آتش کشیده می‌شود.<sup>۱</sup>
- نخست‌وزیر در زندان به ملاقات آقای خمینی رفته و گفته که شاه به دیدار او خواهد آمد. آیت‌الله اعتنایی از خود نشان نداده است.<sup>۲</sup>
- آیت‌الله حکیم در تلگرامی به شاه خواستار آزادی آقای خمینی در ۴۸ ساعت آینده شده، وگرنه اعلان جهاد خواهد کرد.<sup>۳</sup>
- شاه در تلگرامی به آقای حکیم او را مرجع تقلید خطاب کرده، اما آقای حکیم پاسخ داده که من از آیت‌الله خمینی تقلید می‌کنم.<sup>۴</sup>
- در کمیسیونی متشکل از شاه، نعمت‌الله نصیری و حسن پاکروان مقرر شده آیت‌الله خمینی به خارج از کشور تبعید شود. پاکروان پیشنهاد تبعید را داده، وگرنه نظر اول بر اعدام آقای خمینی بوده است.<sup>۵</sup>
- آیت‌الله خمینی آزاد شده، به قم بازگشته است.<sup>۶</sup>
- آیت‌الله خمینی در زندان شکنجه می‌شود، اما اخیراً دست از آزار ایشان کشیده‌اند.<sup>۷</sup>
- دولت قصد آزاد کردن آقای خمینی را داشته، اما او حاضر نشده از زندان خارج شود، چرا

۱. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۵۳۹/ت س، مورخ ۴۲/۳/۱۹.

۲. همان، سند ش‌م ۴۹۴/ت س، مورخ ۴۲/۳/۲۰.

۳. همان، سند ش‌م ۶۰۳۴/ت س، مورخ ۴۲/۳/۲۰.

۴. همان، سند ش‌م ۳۱۲/۹۴۱، مورخ ۴۲/۳/۲۲.

۵. همان، سند ش‌م ۶۰۸۴/ت س، مورخ ۴۲/۳/۲۶.

۶. همان، سند ش‌م ۶۰۷۹/ت س، مورخ ۴۲/۳/۲۵.

۷. همان، اطلاعیه، سند ش‌م ۱۷۰۳، مورخ ۴۲/۳/۲۵.

که می‌گوید تا به من و مردم ایران ثابت نکنند که چگونه از جمال عبدالناصر پول گرفته‌ام، زندان را ترک نخواهم کرد.<sup>۱</sup>

- قرار بوده آیت‌الله را از زندان آزاد کنند، اما او شرط گذاشته در صورتی از زندان خارج می‌شوم که بتوانم از رادیو صحبت کرده، مطالبی را درباره حوادث اخیر برای مردم بگویم.<sup>۲</sup> این شایعات گروه‌های وفادار به آیت‌الله خمینی را از نگرانی به در نمی‌کرد. آنان بی‌صبرانه چشم به راه خبری بودند که از سلامتی او بگوید. تماس‌های مکرر روحانیان مطرح تهران با مقامات حکومتی نتیجه بخشید و شاید در دهمین روز بازداشت بود که آیت‌الله سیداحمد خوانساری در زندان پادگان قصر به ملاقات آیت‌الله خمینی رفت.<sup>۳</sup> «پیش از آمدن آقای خوانساری از بازداشتگاه، کوچه‌های نزدیک منزل ایشان لبریز از جمعیتی بود که مشتاقانه در انتظار دریافت خبر سلامتی بودند.»<sup>۴</sup>

### بوم‌رنگ شعار

در این روزها شعارهایی علیه آیت‌الله خمینی روی دیوار خیابان‌های تهران دیده شد. مدت‌ها بود که دیوارنویشته، آن هم با مضمون سیاسی، دست کم پس از کودتای ۱۳۳۲ دیده نشده بود. این شعارهای تند از کجا پیدا شد؟ با خط درشت نوشته بودند: مرگ بر خمینی، خمینی خائن به ملت و ... این شعارها روی دیوار خیابان‌هایی چون پهلوی، سعدی، شمیران، قل‌هک و حشمتیه دیده شد. مردم خیلی زود واکنش نشان دادند. در برخی منطقه‌ها «خمینی» را پاک کردند؛ در برخی دیگر، خمینی را برداشته، شاه را بر جای آن گذاشتند. واقعیت آن است که زمینه چنین کاری، از جمله پذیرش عمومی، فراهم نبود. از این رو دستگاه امنیتی گزارشی تهیه کرده، خواستار توقف این اقدام شد. در این گزارش آمده بود که عوامل حکومت نظامی تهران دست به این کار زده‌اند، و لازم است هر چه زودتر آن را متوقف کنند، چرا که مردم می‌گویند این شعارها را نمی‌شود در روز روشن و در برابر دیدگان همگان نوشت و ساعات منع رفت‌وآمد زمان مناسب چنین اقدامی است و در آن ساعات کسی جز عوامل حکومت نظامی

۱. همان، سند شصت و هشتاد و یک / ت س، مورخ ۴۲/۳/۳۰.

۲. همان، اطلاعیه، بی‌شمه، مورخ ۴۲/۳/۳۰.

۳. همان، سند شصت و سه / ۳۱۲/۹۵۳، مورخ ۴۲/۳/۲۳.

۴. خاطرات آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی، صص ۱۱۲ و ۱۱۳.

در خیابان‌ها نیست.<sup>۱</sup> همچنین گفته شد رنگ این نوشته‌ها شبیه همان رنگی است که مأموران کلاتری‌های تهران هنگام بستن مغازه‌ها روی کرکره آن علامت‌گذاری می‌کنند. ساواک این اقدام را همچون تظاهرات شعبان جعفری و عوامل او، کاملاً منفی توصیف کرد و از فرمانداری نظامی خواست از ادامه آن صرف‌نظر کند؛<sup>۲</sup> چرا که این بوم‌رنگ به طرف‌مقامات عالی‌رتبه کشور بازخواهد گشت، و توصیه کرد اعلامیه‌ای از طرف حکومت نظامی در این مورد تهیه و به گوش مردم رسانده شود؛ حتی متن آن را نیز پیشنهاد کرد: «اخیراً بعضی از عوامل شعارهایی علیه آقای خمینی به دیوار خیابان‌ها نوشته‌اند. چون نوشتن هر نوع شعار به دیوارهای شهر برخلاف قانون و از نظر اخلاقی نیز عمل زشت و ناجوانمردانه‌ای محسوب می‌شود، علی‌هذا از مردم شرافتمند تهران انتظار دارد که به محض مشاهده اشخاصی که مبادرت به نوشتن این‌گونه شعارها می‌کنند، اعم از این که مفاد شعارها موافق یا مخالف سیاست دولت باشد، مراتب را به نزدیکترین پلیس اطلاع دهند تا مرتکب مورد تعقیب قانونی قرار گیرد.»<sup>۳</sup>

چنین اطلاعیه‌ای تنظیم نشد، اما ظاهراً از ادامه این شیوه تبلیغاتی جلوگیری گردید.

### حمایت اعلامیه‌ای

نخستین حمایت مکتوب، چند ساعتی پس از دستگیری آیت‌الله خمینی از طرف آیت‌الله مرعشی نجفی انجام شد. این اطلاعیه کوتاه پس از بازگشت آقای مرعشی از صحن حضرت معصومه علیها‌السلام نوشته شد. او در آنجا، در همان صبح پانزدهم خرداد به گردآمدگان در حرم گفته بود: «اگر یک مو از سر عزیزمان [خمینی] کم شود، دست به اقدامات دامنه‌داری» خواهیم زد. همین جمله را در اطلاعیه‌اش گنجانده و از مردم خواست که مبادا از حرارت و هیجان‌شان کاسته شود. آقای مرعشی نجفی نویسنده، آیت‌الله خمینی را از مراجع وقت، از آیات عظام و از مجاهدین بزرگ اسلامی خواند.<sup>۴</sup> چه بسا اقدام زود هنگام آقای مرعشی، صدور اعلامیه‌های مراجع دیگر را آسانتر کرده باشد. آقایان خوانساری، گلپایگانی و شریعتمداری یک روز بعد در حمایت از آیت‌الله خمینی و محکوم کردن بازداشت او و تقبیح کشتار مردم

۱. اسناد ساواک، نامه به مقامات ساواک به ترتیب سلسله مراتب، بی‌شمه، مورخ ۴۲/۳/۲۵؛ همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند شمه ۲۷۵، مورخ ۴۲/۳/۲۵.

۲. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند شمه ۳۱۲/۹۶۱، مورخ ۴۳/۳/۲۵.

۳. همان، نامه به مقامات ساواک به ترتیب سلسله مراتب، بی‌شمه، مورخ ۴۲/۳/۲۵.

۴. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۱۱۹.

معترض، اعلامیه منتشر کردند، اما همچون آقای مرعشی بر مرجعیت آیت‌الله خمینی تأکید نکردند.<sup>۱</sup> دو روز بعد، آقایان خوبی و حکیم، اعلامیه دادند و ضمن حمله به حکومت شاه به عنوان عامل حوادث اخیر، اسم آقای خمینی را در اعلامیه‌های خود نبردند.<sup>۲</sup>

تأکید بر مرجعیت آیت‌الله خمینی زمانی بر زبان‌ها و اعلامیه‌ها جاری شد که وفاداران او بیمناک از خطری که جان مرادشان را تهدید می‌کرد، شروع به پرسش این مسأله از مراجع وقت کردند. «برای اینکه اینها نتوانند [آقا] را محاکمه کنند، با قوانین آن موقع چهار نفر از علما اجتهاد ایشان را گواهی کردند؛ با این که اجتهاد ایشان مسلم بود. به نظر بنده ایشان از همه اعلم بودند. در عین حال برای این که مدرکی هم باشد، چهار نفر نوشتند. در آن زمان من مخفی بودم. رفتم با آقای میلانی صحبت کردم. آقایان میلانی، نجفی، محمدتقی آملی و شریعتمداری [امضاء کردند].»<sup>۳</sup> «اما هر چه فشار آوردیم، آقای گلپایگانی و خوانساری امضا نکردند.»<sup>۴</sup> گروهی نیز با تنظیم نامه‌هایی از روحانیان طراز اول درباره مقام علمی آقای خمینی پرسیدند و پاسخ‌دهندگان بر مرجعیت او مهر تأیید زدند؛ مه‌ری که پیش از این مردم پای نام خمینی زده بودند. حزب نهضت آزادی نیز به این مهم توجه نشان داد و در نوزدهم خرداد در اطلاعیه‌ای، آقای خمینی را «نایب عظمای امام» و «مرجع تقلید» خواند. این اقدام پس از آغاز مهاجرت رؤسای روحانی شهرهای گوناگون به تهران با جدیت بیشتری پی‌گیری شد.

دادگاه نظامی در حال تکمیل پرونده آیت‌الله خمینی بود. ده صبح ۲۵ خرداد ۱۳۴۲ نمایندگان ساواک و لشکر یک گارد، خود را به پادگان بی‌سیم رساندند تا سؤالاتی از زندانی بکنند، «لیکن مشارالیه از دادن جواب خودداری فرمودند.»<sup>۵</sup> این دومین باری بود که «زندانی» بازجویان را دست خالی برمی‌گرداند. بار اول در برگه بازجویی فقط یک جمله نوشت: «چون استقلال قضایی در ایران نیست و قضات در تحت فشار هستند، نمی‌توانم به بازپرسی جواب دهم.» بار دوم «اظهارات مذکور را مجدداً تأیید و اضافه می‌کند: استنباط نموده‌ام که شما من را محکوم می‌کنید، لذا چه لزومی دارد که به سؤالات جواب دهم؛ و چنانچه دادگاهی

۱. همان، صص ۱۲۰ تا ۱۲۳؛ همان، ج ۵، صص ۶۸ تا ۷۱.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۲۵؛ اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، مقدمه: سیدحمید روحانی، ص ۱۱۹.

۳. یاران امام به روایت اسناد ساواک (قامت استوار)، کتاب بیست و هفتم، ج ۱، ص بیست و یک.

۴. خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، ص ۲۶۲.

۵. اسناد ساواک، پرونده امام خمینی، صورت‌جلسه ۴۲/۳/۲۵، بی‌شمه.

تشکیل گردد، اگر از قضات دادگستری در دادگاه متشکله حضور نداشته باشند، این جانب در آنجا نیز از جواب خودداری خواهم نمود.<sup>۱</sup>

نقل دیگری از آیت‌الله خمینی در دست است که چنین بازگفته شده است: «من در آنجا بازجویی پس نمی‌دادم. به آنها می‌گفتم: من شما را قبول ندارم؛ تشکیلات شما را تشکیلات حق و قانون نمی‌دانم؛ شما هر کاری می‌خواهید بکنید. فوقش می‌خواهید اعدام کنید، اعدام کنید؛ من یک کلمه هم جواب نمی‌دهم. می‌گفتند: نخیر باید جواب بدهید. گفتم: خیر من جواب نمی‌دهم، برای اینکه قانون و عدالتی در کار نیست. گفتند چرا قانون در کار نیست؟ گفتم: آیا وزارت دادگستری این وظیفه را نداشت که در حادثه مدرسه فیضیه لاقبل بیاید یک پرونده درست بکند؛ بگوید یک عده آمدند اینجا طلبه‌ها را زدند و آن فجایع را به بار آوردند، چطور شما از کنار این قضیه گذشتید؟ پس معلوم می‌شود این همه تشکیلات دادگستری شما همه‌اش تشریفات است؛ هیچ عدالت و قانون در آن نیست. چرا شما جریان مدرسه فیضیه را تعقیب نکردید؛ ولو به قول شما کشاورزان بودند! بالاخره یک مسأله‌ای در این کشور اتفاق افتاده است؛ تا جواب مرا ندهید من به شما جواب نمی‌دهم. باز هم اصرار کرد، من با تشر گفتم: پاشو برو! او هم برخاست و رفت.»<sup>۲</sup>

موج اطلاعاتیه‌ها و نامه‌ها و تلگرام‌ها از شهرهای ریز و درشت ایران، نجف و کربلا و حتی از قاهره و لبنان در حمایت از آیت‌الله خمینی برخاسته بود. روزی نبود که دسته‌ای از این حمایت‌های مکتوب به دربار، این مرجع تقلید، آن روحانی مشهور، دولت و مقامات حکومتی نرسد. در کنار این، آنچه موجب ناتوانی حکومت در محاکمه یا به اجرا گزاردن تصمیم دیگری درباره آیت‌الله خمینی شد، مهاجرت مراجع و علما بود.

در یکی از روزهای حبس به خانواده آقای خمینی خبر دادند که برایش لباس بیاورید. بانو قدس ایران دو پیراهن و دو زیرشلواری نیم‌دار را تا کرد و درون بقچه گذاشت. پیش از آن که لبه‌های بقچه را تا کند، با نگاه به آن لباس‌های پوده بغض کرد؛ سرش را روی آنها گذاشت و گریست. وقتی سر بلند کرد با همان بغض و چشم‌های اشک‌آلود گفت که چه می‌گویند اینها؟! آقا دارد برای دنیا این کارها را می‌کند؟<sup>۳</sup>

۱. همان، خلاصه پرونده روح‌الله الموسوی الخمینی، بی‌شمه، بی‌تا، ص ۶.

۲. خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، ص ۲۸۰.

۳. بانوی انقلاب در آئینه خاطرات، صص ۱۲۸ و ۱۲۹.

## مهاجرت

مهاجرت روحانیان به تهران دست‌کم ریشه در سه زمینه داشت. اول، وظیفه‌مندی و تعلق خاطر به نهضتی که آیت‌الله خمینی راهبرش بود. رجلی چون آیت‌الله سیدمحمدهادی میلانی از این گروه بود. او پیش از همه، خودجوش، فردای روز دستگیری آقای خمینی راهی تهران شد تا از نزدیک پشتیبانی و هم‌آهنگی خود را نشان دهد و بگوید «آنچه شما گفته‌اید، گفته همه روحانیین، بلکه گفته اولیاء خدا و ائمه اطهار علیهم‌السلام است [اما] هوایما را از بین راه برگردانیدند.»<sup>۱</sup> دوم، برنامه‌ریزی و پدید آوردن حرکتی شبیه آنچه در دوران مشروطیت یا پس از آن، چندین نوبت توسط رجال یا روحانیان وقت در اعتراض به سیاست دولت‌های داخلی یا خارجی انجام شده بود. این برنامه توسط روحانیان پیشرو، همانها که چرخ سیاسی حوزه علمیه قم را می‌چرخاندند، ریخته شد. «دو روز بعد از این که امام را گرفتند، عده‌ای که در قم دست‌اندرکار مسائل بودیم، فکر کردیم باید برای استخلاص [ایشان] کاری انجام شود، زیرا بسیاری مطمئن بودند که [او] را به شهادت می‌رسانند. آنچه به فکرمان رسید این بود که تعدادی از علمای بزرگ شهرستان‌های مختلف [= صاحبان رساله] به تهران دعوت شوند تا جلو خطراتی که جان [آقا] را تهدید می‌کرد گرفته شود. جامعه مدرسین در این کار نقش اصلی را داشت.»<sup>۲</sup> سوم، رودربایستی یا عقب‌نماندن از دیگر همدریفان روحانی.

بنا بر روایتی قرار بود آقایان گلپایگانی، مرعشی نجفی و شریعتمداری، هر سه، هم‌زمان راهی تهران شوند، اما به علتی که روشن نیست، آقای شریعتمداری تک‌روی کرده، پیش از دیگران، در ۲۵ خرداد، به پایتخت آمد و در باغ‌ملک شهری ساکن شد.<sup>۳</sup> آقای مرعشی نجفی پس از به هم خوردن قرار، چون تردیدی در هجرت نداشت به سوی تهران حرکت کرد/ ۲۷ خرداد. اما آقای گلپایگانی منصرف شد و در قم ماند. خبر حضور روحانیان نامی در تهران، به این موضوع که آیات مقیم نجف به زودی وارد ایران شده و با آقایان مهاجر در آزادی دستگیرشدگان به ویژه آیت‌الله خمینی هم‌صدا خواهند شد، قوت داد.<sup>۴</sup> اما با گذشت زمان روشن شد که شایعه است. حضور آیت‌الله میلانی در تهران/ ۹ تیر وزنه علمای مهاجر

۱. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۱۱۳.

۲. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۶۳.

۳. آیت‌الله العظمی سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۹۶.

۴. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۲، ص ۳۰۲.

را سنگین‌تر کرد. نشست‌ها و رایزنی‌ها از همان روزهای آغازین شروع شده بود. علما از این زاویه که چه پاسخی باید به تلگرام‌ها و درخواست‌های فراوان مردم برای آزادی آقای خمینی بدهند، از آیت‌الله خوانساری خواستند با مقامات دولتی دیدار کرده، موضوع را در میان بگذارند.<sup>۱</sup> همچنانکه گفته شد تهدید جان آیت‌الله خمینی نگرانی اول روحانیان مبارز،<sup>۲</sup> و ویژه شاگردان و هواداران او بود. این گمان/ اعدام آقای خمینی از زمانی آورده شد که خبرگزاری یونایتدپرس آمریکا از قول علم، نخست‌وزیر، اعلام کرد که دادگاه نظامی برای افراد شناخته شده می‌تواند معنی مجازات مرگ داشته باشد.<sup>۳</sup> پس، عمده‌ترین تلاش، جلوگیری از این اقدام محتمل بود. اول این که مهاجران با نوشتن نامه‌هایی خطاب به مقامات کشور از آیت‌الله خمینی به عنوان مرجع تقلید یاد کرده، آزادی او را درخواست کردند. دوم اینکه روحانیان شهرهای مختلف در تلگرام‌هایی که به شاه می‌فرستادند، ضمن تکرار درخواست رهایی آقای خمینی، او را مرجع عالی‌قدر شیعه می‌نامیدند. سوم این که گروه‌های اجتماعی با نگارش نامه‌هایی به علمای صاحب رساله، درباره مقام علمی آیت‌الله خمینی پرسیدند، و پاسخ‌دهندگان بر مرجعیت او تأکید کردند. «البته [آقا] مرجع تقلید بودند، اما رژیم ایشان را به این عنوان نمی‌شناخت و لازم بود که این مسأله رسماً اعلام شود.»<sup>۴</sup> غیر از اطلاعیه‌ای که با چهار امضا در تأیید مرجعیت آیت‌الله خمینی تهیه گردید، اقدام دیگری با مساعی حسینعلی منتظری و ابراهیم امینی شکل گرفت که خالی از دردسر نبود؛ دردسر نوشتن و قبولاندن متن اطلاعیه به آقایان، دردسر گرفتن امضاء از ایشان، دردسر لو رفتن و دستگیری از سوی ساواک و... این اعلامیه که به مناسبت چهلم واقعه پانزدهم خرداد تهیه شده بود و از آقای خمینی به عنوان مرجع عالی‌قدر شیعیان یاد کرده بود، با ۳۳ امضا منتشر شد.<sup>۵</sup>

کشاندن مرجعیت آقای خمینی به رخ هیأت حاکمه، برخلاف آنچه که گفته شده، برای او مصونیت قانونی نمی‌آورد. به این موضوع نه در قانون اساسی و نه در دیگر قوانین اشاره‌ای نرفته بود. اما در عرف، محاکمه یک مرجع تقلید و سپس اعدام او در مملکت شیعه پیشینه‌ای نداشت. هر چند استناد موثقی در تصمیم شاه به اعدام آیت‌الله خمینی وجود ندارد، اما

۱. همان، صص ۳۰۰ و ۳۰۱.

۲. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۱۱۰۹ (۱۸ خرداد ۱۳۴۲)، صص ۱ و ۱۳.

۳. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۶۴.

۴. تحریر تاریخ شفاهی انقلاب، به کوشش: ع. باقی، تهران، نشر تفکر، ۱۳۷۳، صص ۱۶۷ و ۱۶۸؛ خاطرات ۱۵ خرداد،

دفتر ششم، صص ۶۴ و ۶۵.

اقدامات یادشده را باید در تزلزل چنان آهنگ احتمالی مؤثر دانست. وقتی سلیمان بهبودی، نماینده دربار شاهنشاهی، در چهارم تیرماه ۱۳۴۲ به دیدار آیات مرعشی نجفی، بهبهانی و خوانساری رفت و از طرف شاه گفت: «به آقایان اعلام می‌دارم که کمافی‌السابق رأی ملوکانه بر ترویج دین اسلام و ترضیه خاطر آقایان علما است؛ بنابراین آخرین تصمیم و پیشنهاد آقایان چیست؟»<sup>۱</sup> یعنی نه تنها اعدامی برای مرجع تقلید به زندان شده پیش‌بینی نشده، بلکه محاکمه او نیز منتفی است. پیشنهاد آقایان نیز حکایت از این موضوع دارد. آنان به جای تقاضای حفظ جان آقای خمینی، گفتند به هر عنوانی که می‌خواهید دولت علم را برکنار کنید و دستور دهید همه دستگیرشدگان آزاد شوند. علما این پیشنهادها را به علاوه موقوف داشتن اعزام طلاب به سربازی، به عنوان پیش‌شرط شروع مذاکره با حکومت اعلام کردند.<sup>۲</sup> البته تبعید آقای خمینی برای چند روزی در دستور قرار گرفت که از آن هم خیلی زود منصرف شدند.

### از بی‌سیم به عشرت‌آباد

گفته شده آیت‌الله خمینی چهارم تیرماه از زندان پادگان بی‌سیم/قصر به زندانی در پادگان عشرت‌آباد برده شد.<sup>۳</sup> گویا پیش از جابه‌جایی، سیدنورالدین هندی، برادرش، موفق شده بود در پادگان قصر با او دیدار کند.<sup>۴</sup> مرتضی‌پسندیده، برادر بزرگتر، در مکان جدید به ملاقات رفت. او توانسته بود با وساطت برادرزاده سپهبد [ارتشبد بعدی] نعمت‌الله نصیری، رئیس شهربانی کل کشور، به دیدار برادر برود. آن دو در حضور رئیس پادگان و دو سرباز گفت‌وگو کردند. به آقای پسندیده گفته بودند که وارد امور سیاسی نشود، اما او با زبان اشاره ماجرای مهاجرت علما، تعطیلی بازار و درس‌های حوزه علمیه قم را گفت.<sup>۵</sup>

آقای خمینی را نه در سلول مخصوص زندانیان، بلکه در اتاق بزرگی در حیاط پادگان عشرت‌آباد زندانی کرده بودند. جلوی اتاق را هم با پرده حصیری پوشانده بودند. آقای

۱. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۲، ص ۳۴۵.

۲. همان‌جا.

۳. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ص ۵۶۳. آیت‌الله پسندیده زمان حبس امام خمینی در پادگان قصر را نوزده روز یاد می‌کند که بر مبنای گفته ایشان، امام در دوم تیرماه جابه‌جا شده است. (خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، ص ۲۲۷)

۴. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، ص ۲۲۸.

۵. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، ص ۲۲۹.



قمی در یک اتاق و آقای خمینی در اتاقی دیگر بود. نگرهبانی هم در آن جا پاس می داد. «حاج آقا حسن کمی شلوغ می کرد، مأموران را صدا می زد و اوقات تلخی می کرد. اما امام خیلی خیلی آرام بود. یادم هست آن موقع ایشان آن قدر اقتدار داشت که وقتی کاری داشت کسی را صدا نمی زد، فقط قاشق اش را به کاسه اش می زد (مثل زنگ) و آن گاه مأمورین می دویدند و می آمدند. همه مأموران احترامش را نگه می داشتند.»<sup>۱</sup>

در جای جدید احوال آقای خمینی بد شد؛ نتوانست غذای پادگان را بخورد. اجازه دادند از خانه برایش غذا بیاورند. چند روزی بود که همسرش، بانو قدس ایران، از قم به تهران آمده بود. شاید سید صادق لوازانی این نامه را به بانو قدس ایران نشان داده بود: «من بحمدالله سالم هستم. جنابعالی منزلی برای اهل بیت در شمیران بگیرید و آنها را اگر میل دارند ببرید شمیران. ضمناً کتاب مستدرک الوسائل جلد ثالث، کتاب تاریخ مشروطیت سیداحمد کسروی را برای من تهیه کنید و بفرستید.»<sup>۲</sup> البته ساواک متوجه شد که در کوچه قنات دربند، خانه یکی از بازاریان تهران برای خانواده آیت الله خمینی کرایه شده است.<sup>۳</sup> اما دانسته نیست که بانو قدس ایران و همراهان او در این خانه مستقر شدند یا نه، چرا که اینک در خانه مادری مشغول پخت و پز بود. مشهدی علی دست پخت او را هر روز به پادگان عشرت آباد می رساند. بار سنگین سه هفته نگرانی، روح و روان خانم را کوبیده بود. با اصرار اطرافیان رضایت داد سفری به مشهد مقدس برود. «دلم نمی آمد این کار را رها کنم و به مشهد بروم ولی بالاخره با اصرار دوستان راضی شدم. مادرم [تهیه] غذا [برای آقا] را به عهده گرفت و من و دخترم فریده و احمد به مشهد رفتیم. از حضرت رضا خواستم هر روزی که وارد تهران می شوم هفته بعد همان روز آقا آزاد شود. یک هفته مشهد ماندیم.»<sup>۴</sup>

در این روزها شمار رؤسای روحانی شهرها که به تهران آمده بودند به اندازه ای رسیده بود که غیر از ریز جلسه هایی که معمولاً مربوط به دیدار از یکدیگر هنگام ورود به تهران داشتند، چندنشست کلان هم برای تصمیم گیری برگزار کنند. گفتنی است به جز خرده خاطرات برخی مهاجران و اندکی از اسناد دستگاه امنیتی، گزارش جانبداری از سیر حوادث و اخبار مربوط به

۱. مرادی نیا، جواد، «روزهای حبس امام خمینی در زندان عشرت آباد به روایت عزت الله سبحانی»، [www.jamaran.ir](http://www.jamaran.ir).

۲. آیت الله سید محمد صادق لوازانی به روایت اسناد، صص ۳۹ و ۴۰.

۳. اسناد ساواک، سند شمه ۷۰۹/س ت، مورخ ۴۲/۴/۲۰.

۴. بانوی انقلاب - خدیجه ای دیگر، ص ۲۴۲.

مهاجرت علما به تهران، در دست نیست. در دوازدهم تیر بسیاری از آقایان در مسجد حاج افضلی در حسین آباد شهری گردآمدند. در این جلسه پیشنهاد آیت‌الله خوانساری مبنی بر شروع مذاکره با دولت رد و قرار شد برای تصمیم‌گیری با شتاب مناسب، شورایی چهارنفره به نام شورای مرکزی روحانیون تشکیل گردد.<sup>۱</sup> این که آیا شورای یادشده تأسیس شد و توانست کاری از پیش برد، از نکات مبهم و تاریک مهاجرت است. و نیز روشن است که نامه‌ای خطاب به شاه با چند امضا فرستاده شد و درخواست‌هایی، از جمله برکناری دولت علم و آزادی زندانیان سیاسی، ارائه گردید که با پاسخ تند محمدرضا پهلوی روبرو شد. او گفت برخی آزاد و بعضی محاکمه خواهند شد تا بدانید همه حوادثی که رخ داده به دستور من بوده است. این پیام به وسیله پاکروان به آقای شریعتمداری داده شد؛ و از آنجا که روحانیان مهاجر انتظار داشتند پاسخ به گروه امضاکننده داده شود نه یک نفر، همین خود موجب پیدایش مسائل تازه‌ای گردید.<sup>۲</sup> این که پاسخ شاه چه واکنش‌هایی در پی داشت و چه تصمیماتی را موجب شد، از بخش‌های مبهم و تاریک مهاجرت است. و نیز روشن است که هیأت حاکمه از رسیدن چهلمین روز کشتار ۱۵ خرداد و اربعین حسینی دل‌آسوده نبود. اطلاعیه‌ای با امضاء «شورای مسلمانان متحد» منتشر شده، ۲۳ تیر را به مناسبت چهلم شهدای ۱۵ خرداد تعطیل عمومی اعلام کرده بود. آن روز بازار تهران بست،<sup>۳</sup> و حادثه دیگری رخ نداد. اینکه وجود چه زمینه‌هایی موجب گردید آیت‌الله میلانی با پاکروان دیدار کند از نقاط مبهم و تاریک مهاجرت است، اما روشن است که رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، احتمالاً ۲۸ تیرماه، به این درخواست پاسخ مثبت داد. آمد و با تندی گفت که «چرا به تهران آمده‌اید؟ چرا برنمی‌گردید؟ بروید... اینجا حکومت نظامی است و اجتماعات... ممنوع است... اگر برنگشتید، حکومت نظامی به تکلیفش عمل خواهد کرد.» او اضافه کرد که آقایان خمینی، محلاتی و قمی تبعید خواهند شد و بقیه دستگیرشدگان آزاد می‌شوند. آقای میلانی هم به پاکروان حمله کرد و گفت که شما هرگز نخواهید توانست آیت‌الله خمینی را تبعید کنید؛ از محالات است.<sup>۴</sup> موضوع تبعید آقای خمینی چرا مطرح شد؟ و چرا محاکمه‌ای که شاه و علم از آن دم زده بودند، آغاز نشد

۱. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۲، صص ۴۰۰ و ۴۰۱.

۲. همان، صص ۴۲۵ و ۴۲۷.

۳. همان، صص ۴۸۰، ۴۸۲ و ۴۸۳.

۴. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، ص ۲۳۰.

و پرسش‌هایی از این دست در بخش تاریک تاریخ مهاجرت قرار دارند، اما روشن است که پاکروان، حتماً به دستور شاه، مقدمات تبعید آیت‌الله خمینی را فراهم کرد. محل تبعید شهر سنندج بود. حتی دستور داده شد خانه‌ای برای او و عائله‌اش تهیه کنند، اما اینکه چرا چند روز بعد، یعنی خیلی زود، از این تصمیم منصرف شدند و در یازدهم مرداد دستور تبدیل حبس به حصر آقای خمینی را دادند، از نکات مبهم و تاریک این دوره است. و باز روشن است که پس از ناموفق ماندن شعارنویسی علیه آیت‌الله خمینی روی دیوارهای شهر تهران، عوامل حکومتی اقدام به تهیه دو اطلاعیه برای مخدوش کردن شخصیت آقای خمینی کردند. این دو اطلاعیه برخلاف اعلانات و اعلامیه‌هایی که توسط مبارزان، در خفا چاپ و منتشر می‌شد، در صفحات متعدد، صحافی شده و منگنه خورده و با صفحه‌آرایی مناسب منتشر شدند. عنوان یکی از اطلاعیه‌ها «نظر مصلحین حوزه علمیه قم درباره حوادث اخیر» بود. دستگاه امنیتی با امضاء جعلی «مصلحین حوزه علمیه قم» پیش از این نیز علیه آیت‌الله خمینی مطالبی منتشر کرده بود. در نوشته اخیر نکته تازه‌ای وجود نداشت و علت رخدادهای اخیر، تکرار همان اتهام چرخیده در زبان مقامات، یعنی نفوذ مالکان زمین از دست داده به جامعه روحانیت و استفاده ابزاری از آنان، بیان شد. این متن هشت صفحه‌ای بی‌آن که نامی از آقای خمینی ببرد، او و هوادارانش را مسئول همه کشتارها، آتش‌سوزیها و دیگر آسیب‌های وارد شده به اماکن عمومی شهر دانست. عنوان اطلاعیه بعدی «آقای آیت‌الله نوظهور خلق الساعه را بشناسید» بود که عنوان «جمعی از طلاب حوزه علمیه قم» را پای آن نشانده بودند. در مقدمه این نوشته، آیت‌الله خمینی فردی وابسته به خارج که بلواهای اخیر را برای رضایت دشمنان شیعه و کسب مقام انجام داده، معرفی شد و در چهار بخش به گذشته او پرداخت. وی در بخش «روحی اخلاقی» به جنون غرور و خودخواهی و مقام‌پرستی متهم گردید. در بخش «تحصیلات» آمده بود که آنچه خوانده، حکمت یونان بوده که علمی مذموم نزد علمای شیعه است، و گفته شده بود که آقای خمینی ممارستی با علم فقه نداشته که بتواند به رتبه اجتهاد برسد، و هر آنچه تدریس کرده، مبتنی بر حکمت و فلسفه بوده که دلیلی بر اجتهاد نیست. در بخش «اعتقادات مذهبی» آمده بود که آبخشور افکار او حکمت یونان؛ و معتقد به وحدت وجود است؛ یعنی یک حیوان نجس را عین ذات خدا می‌پندارد و صاحبان این عقیده از نظر اسلام مرتد هستند. و بالاخره در بخش «اعمال و رفتار شخصی» آیت‌الله خمینی را در جوانی عضو حزب «لشوش» خواند که به جای درس خواندن شعر می‌سرود، و اضافه کرد او مطرود آیت‌الله بروجردی هم بود، چرا که

می‌خواست در مدیریت و سرپرستی وقت حوزه علمیه قم دخالت‌های بی‌جا کند! به نظر می‌رسد دستگاه امنیتی دست‌کم در تدوین اطلاعیه دوم از غرض‌ورزی‌های یک آخوند مخالف آیت‌الله خمینی بهره برده است. این اوراق غیر از تهران در شهرهایی چون قم و قزوین نیز توزیع شد. از تأثیرات یا واکنش‌هایی که این نوشته‌ها در میان مردم پدید آورد، گزارشی در دست نیست، اما به نظر می‌رسد شناساندن اعلامیه‌ای کسی که مردم او را در میدان عمل شناخته بودند، کاری شبیه کوبیدن آب در هاون بود؛ مضاف بر اینکه تحمل کنش‌های مردم، پس از شنیدن خبر آزادی آقای خمینی از زندان، برای تهیه‌کنندگان این دو اطلاعیه نباید آسان بوده باشد.

### از عشرت‌آباد به داودیه

در دوره میانی حبس عشرت‌آباد، مصطفی پسرش، با نامه‌ای که به مقامات حکومت نظامی نوشت سه بسته کتاب و دست‌نوشته نیز همراه کرد تا به دست پدرش برسد، چرا که «والد محترم حضرت آقای خمینی دام‌ظله فعلاً فارغ‌البال می‌باشند. لازم دانستم مقداری از تصنیفات مطبوعه ایشان را توسط پست ارسال داشته تا آن‌چنان که نظریات جدیدی نسبت به آنها دارند در چاپهای بعدی مراعات گردد. لذا چنان‌چه ممکن و میسر است این کتب را به ایشان مسترد فرمایید و در صورت عدم امکان به آدرس ذیل ابلاغ خواهید فرمود.» شهربانی هر سه بسته را به ساواک سپرد تا تعیین تکلیف کند. بسته‌ها را تحویل دادند.

به احتمال زیاد در روزهای پایانی بازداشت، آیت‌الله خمینی را به اتاقی بردند که گرمایی غیرعادی داشت. آن‌طور که خودش توصیف کرده، این گرما فراتر از دمای مردادماه آن سال بود. «در جایی قرارم دادند که تمام پوست بدنم از گرما ریخت. [کف زمین] مثل آتش بود. داغ بود؛ می‌سوزاند.»<sup>۱</sup> در کنار آزار جسمی، روح او را نیز زیر شکنجه گرفتند. شب‌هنگام زندانی دیگری را به اتاق کناری او آوردند و با آسیب‌های جسمی، فریادش را ساعت‌ها بلند کردند. «آن شب تا صبح نخواستیم و همه شب ناراحت بودم.»<sup>۲</sup> اینک که نه محاکمه‌ای در کار بود و نه تبعیدی، انگار چاشنی دیگری باید به روزهای زندان آقای خمینی اضافه می‌شد تا دست خالی بیرون نرود.

۱. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۴۳.

۲. خاطرات آیت‌الله سیدهاشم رسولی محلاتی، ص ۵۸.

صبح یازدهم مرداد، پاکروان، رئیس ساواک، در نامه کوتاهی به اداره دادرسی ارتش نوشت که چون از روح‌الله موسوی خمینی «بیم تبانی مرتفع گردیده... دستور فرمایید نسبت به تبدیل قرار وی اقدام» گردد.<sup>۱</sup> بلافاصله بازپرس لشکر یک گارد، از فرمانده تیپ یک پیاده پهلوی خواست آقای خمینی را آزاد کند.<sup>۲</sup> مقدمات اداری آماده شده بود. همان صبح پاکروان به پادگان عشرت و به دیدن آیت‌الله خمینی آمد؛ آمد تا خبر انتقال او و آقایان محلاتی و قمی را از زندان به خانه‌ای در شهر بدهد. نشست و در مناسبت با خبر آزادی، جملاتی هم در لزوم پرهیز از ورود به سیاست گفت. گفت که سیاست چیزی جز دروغ، خدعه، فریب، نیرنگ و خلاصه پدرسوختگی نیست؛ شما این سیاست را برای ما بگذارید و بروید؛ دخالتی در آن نکنید. آقای خمینی موقعیت را مناسب پاسخگویی دقیق ندید؛ وارد گفت‌وگو نشد؛ و نگفت که این تعریف‌تان از سیاست نادرست است؛ و «اسلام تمامش سیاست است.» فقط به گفتن این جمله اکتفا کرد که «ما از اول [هم] وارد این سیاست که شما می‌گویید نبوده‌ایم.»<sup>۳</sup>

ساعت ۱۴:۳۰ روز جمعه، یازدهم مردادماه، آقایان خمینی، محلاتی و قمی را به خانه شماره هشت، کوچه دفتری، در خیابان شمیران/ شریعتی فعلی، ایستگاه مینا، آوردند.<sup>۴</sup> یک هفته از بازگشت همسر آیت‌الله خمینی از مشهد مقدس می‌گذشت.

مرتضی پسندیده، برادر آقای خمینی، از ماجرا خبر داشت. از این رو پیش از رهایی برادرش از زندان، پیامی کتبی توسط آشنایی شاغل در پادگان عشرت‌آباد، برایش فرستاده بود. نوشته بود که «شما را بناست امروز آزاد کنند و پاکروان برای آزادی شما به آنجا می‌آید و قصد دارد شما را به منزل آقای نجاتی ببرد. نجاتی آدم خوشنامی نیست. شما صلاح نیست آنجا بروید... موافقت نکنید.» همان پیک پاسخی آورد که «ما راهی نداریم جز این که قبول کنیم و به منزل نجاتی برویم. [چند شبی] آنجا هستیم و بعداً باید منزل بگیریم و فعلاً رفتن به آنجا اشکالی ندارد.»<sup>۵</sup> خیلی‌ها خبر داشتند. اطراف این خانه، که متعلق به آقای سیدعباس نجاتی/ پسر آیت‌الله سیدحسین قمی و برادر آقای سیدحسن قمی، بود، لبریز از آدم بود. خفیه‌نویسان حاضر در خانه نوشته‌اند که در همان بعدازظهر بیش از سه هزار نفر برای دیدار و دست‌بوسی آقایان به

۱. اسناد ساواک، نامه رئیس ساواک به ریاست اداره دادرسی ارتش، سند ش ۳۱۳/۱۷۷۲، مورخ ۴۲/۵/۱۱.

۲. همان، نامه بازپرس ۱ لشکر ۱ گارد به فرماندهی تیپ ۱ پیاده پهلوی، ش ۲/۴۱۱۱، مورخ ۴۲/۵/۱۱.

۳. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۶۹.

۴. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش ۹۱۱/س ت، مورخ ۴۲/۵/۱۲.

۵. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، صص ۲۳۰ و ۲۳۱.

این خانه کوچک وارد و خارج شده‌اند؛<sup>۱</sup> آن هم در روزی که توفانی سهمگین و بی‌سابقه تهران را درنوردید.<sup>۲</sup> لابد هزاران نفر هم موفق نشدند وارد شوند. اوضاع محله داودیه دیگرگون شده بود و امکان خارج شدن منطقه از تسلط نیروهای مستقر وجود داشت. بنا شد فقط «کسانی که مثلاً شخصیتی هستند... اینها بروند [تو]، اما از رفت‌وآمد بقیه مردم جلوگیری [کردند]... پاسبانها مردم را متفرق می‌کردند.»<sup>۳</sup> علمای مهاجر چون مرعشی نجفی، میلانی، شریعتمداری، عیسی جزایری، انگجی؛ علمای مقیم تهران چون خوانساری، آملی، تنکابنی، بهبهانی؛ علمای آزادشده‌ای چون فلسفی و منتظری؛ محارمی چون سیدمصطفی، پسرش، محمدتقی اشراقی، دامادش، و مرتضی پسندیده، برادرش؛ و فراریانی چون اکبر هاشمی رفسنجانی و فضل‌الله محلاتی؛ روحانیان دیگر و بسیاری از دوستداران کوچه و بازاری، روز اول به دیدن آقای خمینی و دو عالم دیگر آمدند. شاید بانو قدس ایران هم در این روز به دیدار شوهرش شتافته باشد. «روزی که به دیدن آقا در داودیه... رفتیم، آقا خیلی سیاه شده بود، گردنش پوست پوست است. گفتم: این چیست؟ این غیرطبیعی است! آقا یقه‌اش را پس زد و انگشت روی پوست بدنش مالید و پوست بدنش از بالا لوله شد و هر جا را که انگشت می‌گذاشت، پوست لوله می‌گشت. دیدم تمام پوست سینه کنده شد. وحشت کردم! گفتم: نکنید، می‌ترسم، سینه‌تان زخم شود. یقه پیراهنش را بست.»<sup>۴</sup>

خانه شلوغ بود. شاید چهل نفر آنجا بودند. تعدادی از اینان مأموران ساواک و لباس شخصی‌های شهربانی بودند که یا مراقب گفت‌وگوها و رفت‌وآمدها و ثبت و ضبط آنها بودند و یا کارهای آنجا را رتق و فتق می‌کردند. سروان حسین عصار یکی از آنها بود. روشن نبود، نذری که ۵۸ روز پیش بین راه قم تهران برای حضرت ابوالفضل از دل گذرانده بود، ادا کرده بود یا نه. آن بیرون غیر از پاسبان‌ها و نیروی گارد، پلیس اسب‌سوار هم بود. غذا از بیرون می‌آمد.

صبح فردا/۱۲ مرداد، یک ساعت، دیدار بود؛ بین هفت تا هشت صبح؛ از آن زمان به بعد از ورود همان شخصیت‌ها هم جلوگیری شد. آن بیرون بیش از هزار نفر منتظر تو رفتن بودند.

۱. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شمه ۹۱۱/س ت، مورخ ۴۲/۵/۱۲.

۲. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۱۱۵۶ (۱۲ مرداد ۱۳۴۲)، ص ۱.

۳. خاطرات منتظری و نقد آن، ص ۲۷۸.

۴. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۴۳.

آیت‌اله خمینی که چنین دید برآشفته و بر سر مأموران تشر زد و تهدیدشان کرد. گفت که مگر من زندانی شما هستم که این جور رفتار می‌کنید؟ گفت که نکنند این زمینه‌ها را برای کشتار دوباره مردم چیده‌اید؟<sup>۱</sup> آقای خمینی از عصر دیروز ناراحت بود. او از رخداد‌های تلخ روزهای پانزدهم و شانزدهم بی‌خبر مانده بود. «به من این صحبتها نشده بود. تا از حبس آمدم بیرون. عصر همان روز، دفعه اول، جریان را مطلع شدم.»<sup>۲</sup> دیدارکنندگان اگر تک جمله‌ای هم از آن روزها به زبان آورده باشند، اینک یک کتاب گویا و سوگنامه‌ای حجیم داشت که برای ویران کردن او بسنده بود. «خدا می‌داند که مرا اوضاع ۱۵ خرداد کوبید.»<sup>۳</sup> با همین روحیه آسیب‌دیده بود که وقتی سروان عصار، مسئول نیروهای امنیتی مستقر در خانه را، دید، سرش فریاد کشید که «این ساواکی‌ها اینجا چه می‌خواهند؛ پدر اینها را درمی‌آورم. بلند می‌شوم می‌روم مسجد [شاه] و مردم را به ... قیام دعوت می‌کنم. بروید گم شوید.» سروان، رنگ پریده، عقب عقب رفت و خود را به نصیری، رئیس شهربانی رساند و تهدید آیت‌الله خمینی را بازگفت. بعد از آن بود که نیروهای اسب‌سوار خانه را محاصره کردند و رفت‌وآمدها ممنوع شد.<sup>۴</sup>

منتظر بود زودتر جابه‌جا شود. خودش دوست داشت به امام‌زاده قاسم، همان‌جایی که سالهای اخیر، چند تابستان را آن‌جا گذرانده بود، برود. موافقت نکردند. منطقه از گُل را پیشنهاد دادند. این بار او موافقت نکرد. از آن محل خوب نشنیده بود. درخواست کرد اجازه دهند اطرافیان‌ش پی جوی خانه باشند. موافقت کردند. آن روز صدای تلفن خانه همواره بلند بود. «تلفن‌های بی‌شماری به او می‌شد و اکثراً پیشنهاد می‌نمودند که منزل یا باغ خود را برای سکونت قبول نماید. همه را رد می‌نمود و اظهار می‌کرد در صورتی که مال‌الاجاره آن را قبول کنید، به علاوه مورد موافقت دستگاه باشد، حرفی ندارم.»<sup>۵</sup>

آیا خبر درج مطالبی در روزنامه‌ها که حکایت از تفاهم بین این سه زندانی آزاد شده و حکومت می‌کرد، به گوش آیت‌الله خمینی رسید؟ به احتمال زیاد رسید. مطلب چه بود؟ شنبه دوازدهم مرداد، این اطلاعیه در جراید چاپ شد: «طبق اطلاع رسمی که از سازمان اطلاعات و امنیت کشور واصل گردیده است، چون بین مقامات انتظامی و حضرات آقایان خمینی، قمی و

۱. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش ۹۱۱/س ت، مورخ ۴۲/۵/۱۲.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۷۲.

۳. همان، ص ۲۸۵.

۴. خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶ش، صص ۵۵ و ۵۶.

۵. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش ۹۳۰/س ت، مورخ ۴۲/۵/۱۴.

محلاتی تفاهمی حاصل شده که در امور سیاسی مداخله نخواهند کرد و از این تفاهم اطمینان کامل حاصل گردیده است که آقایان برخلاف مصالح و انتظامات کشور عملی انجام نخواهند داد. علی‌هذا آقایان به منازل خصوصی منتقل شدند.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد پاسخی که او از داوودیه به نامه آقای سیدصادق روحانی داد، فقط به این دلیل بود؛ و گرنه در آن گیرودار جابه‌جایی و با آن خُلق تنگ ناشی از رسیدن اخبار پانزدهم خرداد، این جوابیه می‌توانست در زمان دیگری هم داده شود.<sup>۲</sup> «... گرچه ما آزاد نیستیم و دولت به مناسباتی که خودشان می‌دانند این صحنه را ساخت که ما را آزاد قلمداد کند و سر و صدا راه بیندازد، و الآن ما در اختیار آنها هستیم و ابدأ از خودمان اختیاری نداریم و حق ملاقات با کسی نداریم و کسی نمی‌تواند بی‌اجازه، ما را ملاقات کند؛ و امروز منتقل می‌شویم به خارج از شهر.<sup>۳</sup> و این تبعید است تا آمد غیر معلوم. از این جهت ما از همه تکالیف خارج هستیم... در هر صورت اگر صلاح می‌دانید به نحوی این محدودیت را به مسلمین برسانید...»<sup>۴</sup>

آنچه در اطلاعیه دولت از تفاهم میان حکومت و علمای آزاد شده آمد، و فردایش / ۱۳ مرداد در سرمقاله روزنامه *اطلاعات* با تفصیل به آن پرداخته شد، به دلیل در دست نبودن گفت‌وگوهای پاکروان با آقایان در واپسین روز حبس، قابل بررسی و بازنمایی نیست؛ نه می‌توان آن را یکسره دروغ خواند و نه می‌شود آن را بسان مدعیات آن سرمقاله تأیید کرد. «پس بر علما و فقهای بزرگ، خاصه حضرات آیات‌الله خمینی و قمی و محلاتی است حال که خوشبختانه تفاهمی برقرار شده است، این اصل [جدایی دین از سیاست] را برای بزرگداشت مقام روحانیت و تجلیل و عظمت اسلام اقبال و ترویج کنند.»<sup>۵</sup> دست کم مشی و مرام آیت‌الله خمینی می‌گوید بعید است او قولی که حکایت از دخالت نکردن در امور سیاسی باشد داده

۱. روزنامه *اطلاعات*، شمه ۱۱۱۵۶ (۱۲ مرداد ۱۳۴۲)، ص ۱.

۲. در *صحیفه امام تاریخ و مکان نامه*، یازدهم مرداد و پادگان عشرت‌آباد یاد شده است، اما توجه به مضامین متن نشان می‌دهد که امام خمینی آن را در یکی از روزهای دوازدهم تا چهاردهم مرداد و در هنگام اقامت در محله داوودیه نوشته است. تعبیری چون صحنه‌سازی دولت برای آزاد قلمداد کردن و سر و صدا راه انداختن و حق ملاقات نداشتن و جابه‌جایی به مکان جدید در اسرع وقت و... همگی گواه این ادعا تواند بود. مضاف بر این که در سندی از اسناد ساواک از قول امام آورده است: «در روزهای اول استخلاص از زندان نامه‌ای وسیله آقای روحانی به دستم رسید که جواب آن را دادم.» (اسناد ساواک، نامه اداره بررسی‌ها به مقامات ساواک به ترتیب سلسله مراتب، بی‌شمه، مورخ ۱۳۴۲/۵/۲۶).

۳. محدوده شمیرانات خارج از شهر محسوب می‌شد.

۴. *صحیفه امام*، ج ۱، ص ۲۵۰.

۵. روزنامه *اطلاعات*، شمه ۱۱۱۵۷ (۱۳ مرداد ۱۳۴۲)، ص ۲.



باشد، مگر آن که در بند بودن یا به تبعید فرستاده شدنش را موجب دوری تکلیف‌های سیاسی خوانده باشد؛ موضوعی که پیش از این بارها به آن اشاره کرده بود: «اگر می‌خواهند راحت باشند، بیایند مرا که مزاحم هستم از این کشور تبعید کنند.»<sup>۱</sup> با وجود این، متن گفت‌وگوی کوتاهی بین او و آیت‌الله بهبهانی در دست است که بر روش یادشده تأکید می‌کند. مأمور ویژه ساواک، در نخستین روز انتقال آقایان به داودیه، هنگام ملاقات و احوالپرسی آقای بهبهانی از آیت‌الله خمینی، شنید که «خیلی خوب و موفق هستم. پرسید: این‌جا خواهید ماند؟ خمینی گفت: تا فردا غروب این‌جا هستم و بعد منزلی در شمیران تهیه کرده‌اند که چند روز آن‌جا خواهم رفت و سپس به قم می‌روم، ولی کارهایی است که باید انجام شود و من ایستادگی می‌کنم که تمام محبوسین آزاد شوند و همچنین باید جلوی انتخابات مفتضح [مجلس شورای ملی] را گرفت.»<sup>۲</sup>

آن بیرون هم کمتر کسی مندرجات روزنامه‌ها را درباره تفاهم باور کرد. اطلاعیه کوچکی همان روزها در سطح شهر تهران پخش شد که دستگاه امنیتی نتوانست تهیه‌کننده آن را پیدا کند. «مسلمین جهان! حکومت دیکتاتوری ایران حضرت آیت‌الله‌العظمی آقای خمینی مرجع تقلید شیعیان را از زندان عشرت‌آباد به خانه سازمان امنیت در داودیه منتقل و زندانی نموده و با اطلاعیه مسخره و فریبکارانه می‌خواهد افکار عمومی جهان را منحرف سازد.»<sup>۳</sup> و مهمتر از این، اطلاعیه‌ای بود که آیت‌الله مرعشی نجفی نوشت و با بررسی همه جملات آن اعلان کوتاه مطبوعاتی، به تفاهم ادعا شده تاخت و گفت که «این محال است... محال است... محال، زیرا دستور کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة ملاک زندگی مردم مسلمان باید باشد و البته یک روح شیطانی در این اطلاعیه پا در هوا و سبک خواسته است که علما را با این طرز بیان بی‌ارزش و زبون و سازشکار به جامعه معرفی کند. حاشا و کلا.»<sup>۴</sup>

### از داودیه به قیطریه

فردای ورود آقایان به داودیه، هیجان‌هایی که نشان از جشن و شادمانی گروه‌هایی از مردم

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۶۲.

۲. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۳۱۲/۱۵۴۳، مورخ ۴۲/۵/۱۲.

۳. همان، پیوست گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۱۰۷۸۷/س ت، مورخ ۴۲/۵/۲۰.

۴. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۱۴۲.

داشت در سطح برخی شهرها رخ نمود. عکس‌های پنهان شده آیت‌الله خمینی روی دیوارها نشست؛ پرچم‌ها از سر در بعضی مغازه‌ها و خانه‌ها آویزان شد؛ چراغانی کم نبود؛ شربت و شیرینی هم بود. گزارش‌هایی نیز از دستگاه امنیتی هست که می‌گوید در تهران «بازارها و کسبه جنوب شهر قصد دارند که تا پنج روز چراغانی دکاکین را دایر نگاه داشته و ضمناً مجدداً عکس‌های رنگی خمینی را تهیه و جلو مغازه‌های خود نصب نمایند.»<sup>۱</sup> بازاری‌ها از دوازدهم مرداد با نصب چراغ و افراشتن پرچم، شادی خود را از رهایی آیت‌الله خمینی از زندان نشان داده بودند.<sup>۲</sup> «به دنبال آزادی آیت‌الله خمینی، صبح روز شنبه ۱۲/۵/۴۲ کلیه بازار پرچم سه رنگ در جلو مغازه‌های خود نصب و چراغانی نموده بودند و اغلب مغازه‌دارها شربت و شیرینی به مردم می‌دادند.»<sup>۳</sup> از اصفهان هم خبر دادند که «تا امروز در منطقه استان اصفهان اجازه داده نشده حتی یک قطعه عکس خمینی را کسی بفروشد یا درب دکان و مغازه خود نصب کند. اکنون با سرعت عکس‌های خمینی را به درب دکان و مغازه‌ها نصب می‌کنند و کتاب‌فروشی‌ها تعداد زیاد آن را برای فروش آماده کرده‌اند.»<sup>۴</sup> و یا از خرم‌آباد گزارشی رسید که مجتهدان منطقه دستور برپایی جشن و چراغانی داده‌اند.<sup>۵</sup> در خمین مغازه‌ها چراغانی کردند و از اهالی دعوت شد که در مسجد جامع گردآمده، در جشن آزادی آیت‌الله خمینی شرکت کنند. «عکس‌های آقای خمینی در تمام دهات و مغازه‌های خمین نصب شده است.»<sup>۶</sup> در مدرسه التفتایه قزوین جشن باشکوهی به همین مناسبت برگزار شد. «صحن مدرسه و پشت‌بامها پر شد و تمام در و دیوارها با عکس [آقا] پوشیده شده بود... که ناگهان افراد پلیس و شهربانی با کمک نیروهای ژاندارمری وارد مدرسه شدند... طلاب مدرسه با هوشیاری چراغها را خاموش کردند و عکس بزرگ آئینه‌کاری شده [آقا] را پنهان کردند.»<sup>۷</sup>

با این‌که مردم در نگهداشت چراغانیها، مناسبت آن را به پیش و پس این روزها، یعنی سالگرد مشروطیت/ چهارم مردادماه، و میلاد پیامبر اکرم علیه‌السلام/ ۱۶ مرداد ربط می‌دادند، اما

۱. اسناد ساواک، سند ش‌م ۳۱۲/۱۵۷۲، مورخ ۴۲/۵/۱۳.

۲. همان، سند ش‌م ۳۱۲/۱۵۴۷، مورخ ۴۲/۵/۱۲.

۳. همان، سند ش‌م ۱۷۴۵-۳۱۱/۲۵، مورخ ۴۲/۵/۱۳.

۴. همان، تلگرافات وارده، سند ش‌م ۵۲۵۸، مورخ ۴۲/۵/۱۲.

۵. همان، سند ش‌م ۵۲۶۸، مورخ ۴۲/۵/۱۳.

۶. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۱۱۰۴۷/س ت، مورخ ۴۲/۵/۲۱.

۷. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر نهم، ص ۱۹۲.

دستور برخورد و جمع‌آوری داده شده بود.

روز سیزدهم مرداد آیت‌الله بهاء‌الدین محلاتی را «به باغ آقای جم واقع در خیابان دولت قلهک بردند»<sup>۱</sup> تکلیف جای آقای سیدحسن قمی نیز با وجود برادرش، سیدعباس نجاتی که با دستگاه امنیتی مرتبط بود، مشکل نمی‌نمود. خانه‌ای در زرگنده برای او در نظر گرفته شد. مانده بود پیدا شدن جا برای آیت‌الله خمینی. هواداران دست به کار بودند. خانه‌هایی پیشنهاد شد، اما ساواک آنها را تأیید نکرد، تا این که با مساعی سیدنورالدین طاهری شیرازی، خانه پیش‌کش شده حاج‌غلامحسین روغنی اصفهانی، از بازرگانان نامی اصفهان، در قطریه، مورد پذیرش مأموران قرار گرفت.<sup>۲</sup>

دوشنبه، ساعت ۲۲:۳۰/چهاردهم مرداد، آقای خمینی به همراه مصطفی، پسرش؛ سیدصادق لواسانی، دوستش؛ و آقایان اشراقی، محمود بروجردی و محمدحسن اعرابی، دامادهایش، به خانه یادشده رفت. خبر پیدا شدن اینجا از بعدازظهر آن روز پخش شده بود. گروهی که حدود سیصد نفر گزارش شده در برابر خانه ایستاده، منتظر رسیدن و دیدن آیت‌الله خمینی بودند. اینان مشتاقانی بودند که دو سه روز گذشته نتوانسته بودند او را ملاقات کنند. دستور داده شد جمعیت را پراکنده کنند؛ که کردند.<sup>۳</sup>

در خانه قطریه نیز رفت‌وآمدها محدود به نزدیکان آقای خمینی بود؛ کسانی که همان روز اول نامشان را به فرمانداری نظامی داده، مجوز ورود و خروج گرفته بودند. تلفن‌خانه شنود می‌شد. اهل تازه‌خانه می‌دانستند؛ با احتیاط مکالمه می‌کردند؛ با کنایه و اشاره. یکی دو روز بعد بانو قدس ایران هم به این جا آمد، اما ماندن در آن جا مناسب نمی‌نمود. خانه‌ای در آن نزدیکی اجاره کردند؛ صد متر آن طرفتر «در این منزل با کمی اثاثیه که از قم آورده بودم و کمی هم از آقای روغنی و مقداری هم از دوستان و آشنایان تهران گرفته بودیم زندگی را شروع کردیم»<sup>۴</sup>

محدودیت در آمد و شد علما، آقای خمینی را بسیار ناراحت کرده بود،<sup>۵</sup> اما چاره‌ای جز پذیرش آن نداشت. مصطفی، پسرش، مسئولیت امور آن جا را به عهده داشت. او برای

۱. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شمه ۹۳۰/س ت، مورخ ۴۲/۵/۱۴.

۲. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر هشتم، ص ۱۱۶.

۳. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شمه ۱۱۰۲۱/س ت، مورخ ۴۲/۵/۱۵.

۴. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۴۵.

۵. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شمه ۹۴۴/س ت، مورخ ۴۲/۵/۱۹.

گفت‌وگو و ملاقات‌هایی که امکان آن در این خانه نبود، بیرون می‌رفت، و ساواک از این جهت که نمی‌تواند همه‌جا در تعقیب‌اش باشد و سر از کارش درآورد ناخشنود بود. مصطفی همدهم مرداد به مشهد مقدس رفت. در سفر اخیر با مادرش، برای آزادی پدرش نذر کرده بودند. رفت و نذرش را ادا کرد و دو روز بعد برگشت.

در همان ده روز اول استقرار، افرادی از طرف مقامات حکومتی به دیدار آیت‌الله خمینی آمدند. سیدجلال‌الدین تهرانی یکی از آنها بود. شاید این ملاقات که سیدعباس نجاتی هم حضور داشت،<sup>۱</sup> روز نوزدهم مرداد بوده باشد؛ چرا که مصطفی به مشهد رفته و از صادق خلخالی خواسته بود، پدرش را تنها نگذارد. خلخالی گفته است: «شب خدمت [آقا] رفتیم... گاهی اوقات یکی از رگهای پشت [او] درد می‌گرفت. از قضا در آن شب نیز درد گرفته بود. اواخر شب... از من خواست که پشت ایشان را بمالم تا آرام شود... می‌گفت [که] مدت دو ماهی که در زندان بودم... درد نگرفته بود... مالیدم و درد ایشان آرام گرفت. بعد... به نماز شب ایستاد.» صبح آن شب تهرانی و نجاتی با مجوز فرماندار نظامی تهران به ملاقات آیت‌الله خمینی آمدند. حاضران را که دیدند، گفتند که بنا بود دیدار خصوصی باشد؛ و آقا گفت که من مطلب خصوصی ندارم. «من و حاج حسن صانعی در اتاق بزرگ ... بودیم... گفتند: اعلی حضرت خدمت شریف سلام رساندند و فرمودند... فرمایشی باشد... بفرمایند... [آقا] فرمود: ... از شاه گله دارم [و از او] بدم می‌آید... [چرا که] طلاب علوم دینی را به جرم دفاع از حق در مدرسه فیضیه کشتند و از طبقات بالا به پایین انداختند [و گفتند کار]... دهقان‌های ساده [بود]»<sup>۲</sup> نقل دیگری از این دیدار در دست نیست.

## پایان مهاجرت

پس از دیدار پاکروان با گروهی از علمای مهاجر در ۲۸ تیرماه و ابلاغ تصمیمات هیأت حاکمه؛ یکی تبعید آقایان خمینی، محلاتی و قمی، و دیگری آزادی گروهی از روحانیان زندانی، اخطار شده بود که مهاجران هر چه زودتر به شهرهای خود بازگردند. در همان جلسه آیت‌الله میلانی پاسخ‌های لازم را داده بود، اما نیروهای حکومتی نیز دستورهای داده شده، را به اجرا گذاشته بودند. ابتدا تشر زده، عده‌ای از مهاجران که تاب کج‌تابی‌های رایج حکومتیان

۱. در منابع ساواک نام رفیعی به جای نجاتی آمده است.

۲. خاطرات آیت‌الله خلخالی، ص ۱۲۵.

را نداشتند،<sup>۱</sup> تن به جابه‌جایی داده بودند. گروهی که سماجت کردند، با زور به شهرهایشان فرستاده شدند. «یک روز ناگهان مأمورین... که تعدادشان بسیار زیاد بود... ریختند و اکثر اُعلمای روحانیون را به زور و تهدید و خشونت سوار ماشین‌های متعدد که همان‌جا آماده کرده بودند [نمودند] و به شهرهایشان فرستادند.»<sup>۲</sup> پیش از این شماری از روحانیان بازداشت شده را با این شرط که دست از هواداری و همکاری آیت‌الله خمینی بردارند، آزاد کرده بودند.<sup>۳</sup> بنا بر گزارش‌های موجود در اسناد ساواک تا دهم مردادماه بیشتر مهاجران بازگردانده شده بودند. اخطار بازگشت به آیات میلانی، مرعشی نجفی و شریعتمداری داده نشد؛ چرا که گمان می‌رفت با خالی کردن اطراف اینان، کارآیی و نفوذ، بلکه اعتبار ایشان به سرازیری افتاده، خود به خود و با دست خالی پایتخت را ترک خواهند کرد.

سنجش کارکرد مهاجران در تهران و تأثیری که بر تصمیمات هیأت حاکمه گذاشت، کمی دشوار است، چرا که بیشتر آگاهی‌ها معطوف به اظهار نظرها و گفته‌های علمای مهاجر در قالب اعلامیه‌هایی است که بر جای مانده، و اطلاعاتی از جزئیات تصمیم‌گیری‌های مقامات حکومتی و طبعاً تأثیرپذیری آنان از مواضع مهاجران در دست نیست. اما می‌توان گفت که اجتماع علمای بزرگ شهرها در تهران و حمایتی که از آیت‌الله خمینی و دیگر روحانیان زندانی کردند، چه بسا موضع نخست حکومت در تبعید آقای خمینی و خانواده‌اش را دوبار تغییر داد؛<sup>۴</sup> اول تبدیل قضیه تبعید از یک کشور خارجی (اردن، ترکیه یا پاکستان) به یک شهر ایرانی غیر شیعه/سنندج، و دوم تغییر تبعید به حصر خانگی در تهران.

با وجود این، مواضع علمای مهاجر همواره بر مداری یکسان نگردید. برای نمونه آنان در مرحله نخست مهاجرت، دو شرط اصلی برای شروع مذاکره با حکومت مطرح کرده، از آن عدول نمی‌کردند؛ یکی آزادی زندانیان سیاسی و دیگری تغییر دولت. این موضع سخت، رفته‌رفته به جایی رسید که مهاجران دو نماینده برای دیدار شاه تعیین کردند، اما هیأت حاکمه وقتی به این اقدام نگذاشت و بنا را بر ندیدن علما و نشنیدن حرفشان گذاشت. نمونه دوم، تلاش برخی از علما چون آیت‌الله سیدمحمد بهبهانی برای تشکیل اجلاسی از همه مهاجران/

۱. خاطرات ۱۵ خرداد، تبریز، دفتر اول، ص ۵۲.

۲. همان، دفتر دوم، ص ۱۰۵.

۳. اسناد ساواک، اطلاعیه، سند شمه ۲۴۵۴، مورخ ۴۲/۵/۳.

۴. همان، سند شمه ۹۹۳۱/س ت، مورخ ۴۲/۵/۵.

چیزی شبیه کنگره، به بار نشست. او می‌خواست در یک اجتماع بزرگ با ارائه قطعنامه‌ای و با تأیید همه روحانیان حاضر در تهران درباره رخدادهای اخیر و نیز انتخابات مجلس شورای ملی و سنا موضع‌گیری کند.<sup>۱</sup> تفرق آراء و تفاوت نظرها اجازه همبستگی نمی‌داد. پس از دو سه اعلامیه مؤثر و پرامضاء، به ویژه در مورد مرجعیت آیت‌الله خمینی، که با مساعی شاگردان و دوستداران فداکار او به دست آمد، شمار اطلاعیه‌های تک امضاء بیشتر شد. هر چند به مواضع مستحکم این منشورات که از ناحیه آقایان میلانی و مرعشی نجفی صادر می‌گردید، خدشه‌ای وارد نمی‌شود، اما روشن بود که ایستادگی‌های تک نفره تا چه اندازه کم‌تأثیر و گذرا است. با گذر زمان مراجع مانده در تهران «احساس بی‌فایده بودن» کردند. شروع سال تحصیلی در حوزه‌های علمیه، خود موضوعی دیگر بود.<sup>۲</sup> با این حال آقایان یادشده، نه به میل خود، بلکه با اجبار و گاه رفتار توهین‌آمیز مأموران به شهرهای خود بازگردانده شدند. پسر آیت‌الله مرعشی نجفی گفته است: «با پدرم صبحانه می‌خوردیم که ... در زندان... هفت هشت کماندو با اسلحه و تفنگ‌های بزرگ، دست روی ماشه، وارد منزل شدند. گفتند: آقای نجفی چه کسی است؟ ما گفتیم: ایشان هستند. گفتند: بفرمایید برویم. گفتم: کجا؟ پاسخ دادند که باید به قم برویم... ماشین را جلو منزل آورده بودند. به آنان گفتم پدر من مریض است و باید دارو بخورد و من باید مراقب ایشان باشم... اجازه دادند من هم با همان ماشین همراه پدر باشم.»<sup>۳</sup> این حادثه پانزدهم مهر رخ داد. آقای شریعتمداری را نیز در همین روز جاکن کرده، به قم فرستادند. ماند، آیت‌الله میلانی که او را سه روز بعد، در ۱۸ مهر به مشهد فرستادند.

اگر مهاجرت را یکی از عوامل تأثیرگذار در تصمیمات هیأت حاکمه نسبت به روحانیان بازداشت شده بدانیم، انتخابات پیش روی دو مجلس شورای ملی و سنا را باید عامل دیگر دانست. برپایی این انتخابات یکی از اقدامات نوشته شده در برنامه کاری نخست‌وزیر، اسدالله علم، بود. او موظف بود غیر از سرکوب مخالفت‌ها با آنچه که اصلاحات نام گرفته بود، به تعطیلی مجلسین نیز پایان داده، انتخابات بیست‌ویکمین دوره مجلس شورای ملی و سومین دوره مجلس سنا را برگزار کند. البته او در امور دیگری چون استحکام روابط سیاسی اقتصادی با اسرائیل نیز موفق بود.

۱. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۴، ص ۶۳.

۲. خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، ص ۲۶۳.

۳. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، صص ۲۳۷ و ۲۳۸.

برگزاری انتخابات، میانه‌ای با هیجان‌های عمومی، تنش‌های سیاسی و اعتصاب و اعتراض صنفی ندارد؛ و لازم بود این موانع اگر مرتفع نمی‌شود، به اندازه‌ای کاهش یابد که خللی در سیر انتخابات ایجاد نکند. زمره تفاهم و مصالحه روحانیان با حکومت، که همزمان با انتقال آقایان خمینی، محلاتی و قمی از زندان به خانه‌هایی در شهر، سر داده شد، از این جهت بود. آزادی بسیاری از روحانیان دستگیر شده پس از ۱۵ خرداد، و یا بازگرداندن بیشتر مهاجران به شهرهای خود، نمی‌تواند بی‌ارتباط با هموار شدن زمینه انتخابات بوده باشد. در این بین، در تعلیق نگه داشتن آیت‌الله خمینی، این که نه بتوان او را زندانی خواند، و نه گذاشت تحرکات معمول سیاسی را داشته باشد، اقدامی زیرکانه بود.

### مهاجران و انتخابات

خبرهای برگزاری انتخابات مجلس شورای ملی و مجلس سنا، همزمان با فراهم شدن مقدمات آن از تیرماه در جراید کشور چاپ شده، اعلام گردیده بود که از دهم مرداد کارتهای انتخابات توزیع خواهد شد.<sup>۱</sup> دولت که اواخر تابستان را برای رأی‌گیری نشانه گرفته بود، در مردادماه اعلام کرد که ۲۶ شهریور روز رفتن مردم به پای صندوق‌های رأی است. با رسمیت یافتن این زمان واکنش‌های موافقان و مخالفان نیز آغاز شد. روزنامه‌ها هر آنچه از موافقان سر می‌زد منعکس می‌کردند. مخالفان نیز در نبود نشریه، بلندگو و اجتماعی برای ابراز دیدگاه‌های خود، با نوشتن اعلامیه‌هایی که پنهانی چاپ و توزیع می‌شد، مواضع خود را به آگاهی مردم می‌رساندند. روزی نبود که روزنامه‌ها خبری از اجتماعات، پیاده‌روی و اظهارنظر درباره حضور زنان در انتخابات درج نکنند. گویی شرکت زنان در انتخابات مجلس بیست و یکم تنها برگ تبلیغاتی دولت بود.

بخشی از مردم، شرکت در انتخابات پیش رو را منوط به رأی علما کرده، نظر آنان را پرس‌وجو می‌کردند. پرسش‌های زیادی در این مورد از علمای مهاجر می‌شد. زنگ تلفن خانه‌ای که آیت‌الله خمینی در آن اقامت داشت، گاه برای طرح همین پرسش به صدا درمی‌آمد. یکی از موضوعاتی که روحانیان مهاجر با اتفاق نظر به پیشواز آن رفتند، انتخابات بود.

۱. انتخابات در آن زمان با توزیع کارت الکتروال یا برگه انتخابات در یک روز معین به واجدان شرکت در انتخابات آغاز می‌شد. دارندگان این کارت یا برگه چندین روز فرصت داشتند نام نمایندگان مورد نظر خود را روی آن نوشته و در روز رأی‌گیری، آن را در صندوق بیندازند.

۳۱ مرداد، آن گروه از علما که هنوز تهران را ترک نکرده و در برابر این خواست حکومت مقاومت نشان داده بودند، در اطلاعیه‌ای، برگزاری انتخابات را به دلیل دست‌کاری دولت در قانون اساسی، وضع قوانین جدید از طریق تصویب‌نامه‌های دولتی، نبود نظارت مردم بر جریان انتخابات در آیین‌نامه جدید، تداوم محیط خفقان، و نبود آزادی‌های معمول برای منتقدان، بلکه بازداشت و زندانی کردن آنها، فاقد ارزش قانونی دانستند. «با این وضع حاضر، هم‌اکنون نتیجه انتخابات معلوم است... و شرکت مسلمانان و متدینین در انتخاباتی که با اعمال نفوذ توأم و در محیط وحشت و خفقان انجام می‌شود، جز تضییع وقت ثمری نخواهد داشت، بلکه... [موجب تقویت دستگاه دیکتاتور] و... مسلماً مخالف دستورات شریعت اسلام است.» در پایان این اطلاعیه به آگاهی مردم رسانده شده بود که «این قطعنامه از طرف علمای بزرگ ایران که به منظور حمایت از ملت مسلمان ایران به تهران حرکت کرده‌اند... صادر گردیده، در حالی که بسیاری از آقایان علما در اثر فشار و تهدیدات جابرانه دولت مستبد، قبل از امضاء مجبور به ترک تهران شده‌اند.»<sup>۱</sup>

آقایان میلانی، مرعشی نجفی و شریعتمداری نیز در پاسخ به پرسش گروه‌های مختلف اجتماعی، شرکت در انتخابات را جایز ندانستند. همه سؤاها بر این موضوع تکیه داشت که شرط اصلی برپایی انتخابات، وجود آزادی است؛ و اینک در نبود چنین فضایی، تکلیف ما نسبت به شرکت در انتخابات چیست؟<sup>۲</sup>

برای دریافت موضع آیت‌الله خمینی نسبت به انتخابات پیش رو، منبعی جز اسناد ساواک نیست. وی این زمان تحت نظر نیروهای انتظامی و امنیتی بسر می‌برد و مأموران مخفی رفتار و گفتار او را، تا جایی که موفق به دیدن و شنیدن می‌شدند، به مقامات بالاتر منعکس می‌کردند. پیش از این گفته شد که مأموران، هنگام گفت‌وگوی حضوری آیات خمینی و بهبهانی، شنیدند که آقای خمینی صحبت از جلوگیری از «انتخابات مفتضح» کرده بود. اما همین سندها موضع دیگری نیز از او نقل کرده‌اند. «با توجه به این که وجود هر مجلسی با نمایندگان غیر صالح بهتر از نبودش می‌باشد، هر کس به هر نحوی مانع از انجام انتخابات و تشکیل مجلس شود، مسلماً

۱. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۴، صص ۷۲ تا ۷۴.

۲. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۵، ص ۷۹؛ آیت‌الله العظمی سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۱۷۲؛ آیت‌الله سیدمحمدحسین میلانی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۰ش، ص ۳۰۱.



برخلاف مصلحت ملت رفتار نموده است.<sup>۱</sup> اگر این نقل درست منعکس شده باشد، آقای خمینی بین بد و بدتر، بد را انتخاب کرده بود.<sup>۲</sup>

## مجازات دادگاهی

آیا حکومت می‌توانست بدون محکمه و تنبیه از کنار رخداد ۱۵ خرداد بگذرد؟ او این تنبیه را پیش از این با کشتن صدها تن از اهالی تهران، قم، ورامین و شیراز انجام داده بود، اما این تأدیب خونین بدون ساخت یک دادگاه، و معرفی و مجازات عاملان حادثه، پایان نمی‌پذیرفت. روزنامه‌ها در ۱۵ تیر نام مسببان اصلی حوادث ۱۵ و ۱۶ خرداد تهران را چاپ کردند و نوشتند که این افراد ده تومان یا کمتر به مردم، آنان را به شورش واداشته‌اند! در این اتهام، دیگر سخنی از منشأ خارجی پول به میان نیامد، بلکه گفته شد طیب حاج رضایی با گرفتن یک میلیون ریال از حاج اسماعیل رضایی و پخش آن بین مردم باعث آن هیجانها بوده است.<sup>۳</sup> محکمه نظامی، یکشنبه ۱۳ مرداد در پادگان عشرت‌آباد برای محاکمه طیب، حاج اسماعیل و ۱۵ تن دیگر تشکیل شد. همان ابتدا گفته شد که جلسه‌های دادگاه علنی است، اما آنچه در جراید آمد، فشرده‌ای از آن جلسات بود. کیفرخواست در چهارمین جلسه خوانده شد و دادستان برای همه متهمان تقاضای اعدام کرد. دادگاه نظامی در ۲۲ مرداد رأی خود را داد و طیب حاج رضایی، حاج اسماعیل رضایی، غلامرضا قاننی، امیر کریم‌خوانی و فضل‌الله ایزدی سلحشور را به اعدام محکوم کرد. چهار نفر (عبدالله صادقی تهرانی، حسین شمشادی، سیدعلی بوریاباف و محمدباقر باقریان) حبس ابد گرفتند، و حکم شش تن (محمود ذوقی، عباس شیرزاد، حسین شیرزاد، اسماعیل خلیج، محمدرضا تقی‌زاده و سیدمجتبی تالاری) ۱۵ سال زندان بود.<sup>۴</sup>

شاید نخستین واکنش را آیت‌الله سیدابوالقاسم خویی نشان داده باشد. پنج روز بعد / ۳۱ مرداد، در نامه‌ای به شاه، ضمن اعلام رسیدن بشارت آزادی آقایان خمینی، محلاتی و قمی، از

۱. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شمه ۱۲۲۴۲ اس ت، مورخ ۴۲/۷۲.

۲. آن بد چه بود؟ حکومت با تشکیل کنگره آزادمردان و آزادزنان، اقدام به انتخاب نامزدها کرد؛ و نام همه آنها، البته با تغییرات کمی، از صندوق‌ها بیرون آمد. (الموتی، مصطفی، ایران در عصر پهلوی... ج ۱۱، لندن، پکا، ۱۳۷۱ش،

ص ۴۸۵)

۳. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۱۱۳۳ (۱۵ تیر ۱۳۴۲)، ص ۱۳.

۴. همان، شمه ۱۱۱۶۸ (۲۷ مرداد ۱۳۴۲)، صص ۱ و ۱۵.

پادشاه ایران خواست «از اعدام و حبس شاق مؤمنین» منصرف شود.<sup>۱</sup>  
 متهمین به رأی صادر شده اعتراض کردند. دادگاه تجدیدنظر آغاز به کار کرد.

## روزهای آیت‌الله خمینی

باید گفت که بیشتر اوقات آقای خمینی در این روزها به مطالعه می‌گذشت. چند ماهی بود که سیر مطالعاتی‌اش برای تدریس خارج فقه و اصول قطع شده بود، و اینک با اندک کتاب‌های فقهی و تاریخی که در دسترس داشت، ساعت‌های گرفتاری‌اش را می‌گذراند. رفت‌وآمد به این خانه، برای همه، مگر آن چند نفری که در همان روزهای نخست جابه‌جایی/ از داودیه به قیطریه، نام‌شان به فرمانداری نظامی داده شده بود، ممنوع بود. راه ارتباطی آیت‌الله خمینی با بیرون همان تلفن بود که آن هم شنود می‌شد. از این که کسانی از راه دور یا نزدیک برای دیدار به این جا می‌آمدند و به در بسته می‌خوردند، بسیار ناراحت بود.

سخنانی که از او در این دوره یاد شده، زیاد نیست. مأمور ویژه ساواک هر از گاهی چیزی می‌شنید و به بالادستان خود گزارش می‌داد. آقای خمینی هم می‌دانست که همین جملات ثبت و منتقل می‌شود. شاید بی‌میل نبود این حرف‌ها حتی به گوش خود شاه هم بخورد. از این رو سخنان خود را این طور بسته‌بندی می‌کرد که آن چه موجب نارضایتی مردم و تهدید مملکت می‌شود، انتساب رفتارهای غیرقانونی دولت و مقامات مسئول به شاه است. نخستین نمونه‌ای که آورد، همه‌پرسی غیرقانونی ششم بهمن ۱۳۴۱ بود. «آقای نخست‌وزیر در یکی از جلساتی که با حضور عده‌ای از روحانیون، در گذشته، منزل آقای آیت‌الله بهبهانی تشکیل شده بود، با توجه به اینکه مسئول تام و تمام امورات کشور است، اظهار داشته موضوع رفتارندم ابدأً مربوط به دولت نیست و نظر شخصی اعلیٰ حضرت ... است که بایستی صورت گیرد.» نمونه بعدی از کارهای غیرقانونی حکومت را مربوط به چگونگی آزادی خودش از پادگان عشرت‌آباد دانست. «من به جهاتی دستگیر شدم و به زندان افتادم و پیش خود فکر می‌کردم که مسلماً این دستگیری طبق قانون و مقررات صورت گرفته است؛ و مخصوصاً روزی که عده‌ای از افسران دادرسی ارتش در زندان قرار می‌دادند به من ارائه نمودند مبنی بر این که شما علیه استقلال و امنیت کشور مرتکب جرم شده‌اید با این که مطمئن بودم کسی نمی‌تواند مرا تحت محاکمه قرار دهد مگر با شرایط خاص، ولی از این که دیدم درباره

۱. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۱۷۸.

من رعایت قانون شده و می‌خواهند مرا از طریق قانون تحت تعقیب قرار دهند ناراحت نشدم و ذیل آن به چنین قراری متعرض [= معترض] شدم، ولی بعداً که به من عنوان شد شما مورد لطف و محبت شاهنشاه قرار گرفته‌اید و از این تاریخ آزاد هستید، پیش خود گفتم پس مراحل اولیه، قانونی نبوده که حالیه بنا به تمایلات اعلیحضرت ... به این صورت درآمده است که این خود نقصی است در یک کشور مشروطه... به عقیده من گذشته از این که نفعی عاید شاهنشاه که مقام عالی کشور را دارا هستند نمی‌شود، بر عکس، تمام موجبات ناراحتی و گرفتاری‌های مردم هم عملاً متوجه شخص ایشان می‌شود.<sup>۱</sup>

آنچه در روح این سخنان دیده می‌شود، امر به معروف و نهی از منکر است که با ادبیات او در سخنرانی‌های پس از حادثه فیضیه متفاوت است. اما واقعیت این است که روح آن بیانات نیز بر بنیاد امر به معروف و نهی از منکر قرار داشت؛ اما در بسته‌بندی متفاوت. می‌توان گفت که تا این زمان باورداشت او، یعنی قیام لله، از دایره آگاهانیدن توده‌ها بیرون نرفته، به مرز شوراندن و به پا خاستن همگان نرسیده بود. همان‌گونه که در پایان خطبه آتشین عصر عاشورا/۱۲ خرداد بر زبان راند، دعوت مردم به آرامش بود.

یکی دیگر از سخنان آیت‌الله خمینی در این روزها عدم صلاحیت دولت علم و ضرورت برکناری آن بود که با این لحن گفته شد: «من هیچ‌گاه برای حفظ مقام خود نظری نداشته، فقط آنچه گفته و می‌گویم صرفاً برای تأمین سعادت و آسایش مردم بود... من میل ندارم دولتی سر کار باشد که مردم خیال کنند عمل آن دولت متجاوز به حقوق آنها است و یا با زور می‌خواهد حکومت کند.»<sup>۲</sup>

محرومیت‌های دیداری آیت‌الله خمینی تا حدی با جنب و جوش سیدمصطفی، پسرش، جبران می‌شد. همچنان که پیش از این گفته شد، سیدمصطفی امور داخلی خانه‌ای را که آقای خمینی در آن اقامت اجباری داشت، مدیریت می‌کرد. این مدیریت خیلی زود از چار دیواری محل اقامت اجباری فراتر رفت و حتی به پرداخت شهریه محصلان علوم دینی هم رسید. وجوهات از حصار خانه عبور می‌کرد و به وسیله مصطفی به قم رسانده می‌شد تا پرداخت شود.<sup>۳</sup> وقتی وزن فعالیت‌های بیرونی مصطفی از تلاش‌های اندرونی او پیشی گرفت، نعمت‌الله

۱. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش ۹۴۴ س ت، مورخ ۴۲/۵/۱۹.

۲. همان، سند ش ۱ سیار، مورخ ۴۲/۵/۱۶.

۳. همان، نامه رئیس ساواک تهران به ریاست ساواک، سند ش ۱۱۳۵۱ س ت، مورخ ۴۲/۶/۱۷.

نصیری، رئیس شهربانی کل کشور، او را خواست و گفت که رفت و آمدها و تماس‌های تو با آدمهای مشکوک را به حساب پدرت می‌گذارم. مصطفی گفت که همه این آمد و شدها برای رهایی پدرم از وضع کنونی است؛ تلاش برای آزادی و بازگشت به قم. نصیری هم بنا را به درشت‌گویی گذاشت و گفت: «از قول من به پدرت بگو که قم را از لحاظ محل اقامت از گوشات بیرون کن [و] محل دیگری را برای زندگی در نظر بگیر تا ترتیب کار داده شود... چنانچه در رفتار خودت توجه نکنی، حسابات را با پدرت جدا خواهم کرد.» مصطفی شرح این دیدار را جز فکر نکردن، به بازگشت به قم، برای آقای خمینی تعریف کرد. «صلاح نیست این مطلب را اکنون به پدرم بگویم چون ممکن است عصبانی و ناراحت شود. خرد خرد به او خواهم گفت.»<sup>۱</sup>

اما آنچه از قول شاه به آیت‌الله خمینی گفته شده بود، اقامت زمانی نه چندان بلند/ دو ماه در تهران و سپس رفتن به قم بود. موعد این زمان در حال رسیدن بود و او پی‌گیر این موضوع. به رئیس ساواک شمیران گفت: «چنانچه این دستور به موقع اجرا گذاشته نمی‌شود، من تکلیفی دارم که نسبت به جا و مأوای خود تصمیم بگیرم؛ در یک خانه راحت‌تری با خانواده‌ام بسر برم.» آقای خمینی افزود که اگر این دستور شاه اجرا نشود نتیجه خوبی نخواهد داشت، چون موضوع بین مردم منتشر می‌شود و باعث تزلزل باور آنان نسبت به شاه خواهد شد. او می‌خواست بگذارند به قم بازگردد، و اگر نمی‌گذارند، اجازه دهند به خانه‌ای در آن نزدیکی که همسرش، قدس ایران، در آن اقامت داشت، برود. با این حال این را هم به رئیس ساواک شمیران گفت: «من به مملکت‌ام علاقه‌مندم و آنچه تا به حال گفته‌ام خارج از وظیفه‌ای که داشتم نبوده و حالیه هم به همان عقیده خود باقی هستم؛ و اگر روی این اصول از این بدتر هم با من بشود، شکایتی ندارم. من چه خارج باشم و چه در زندان، تکالیف مذهبی دارم که انجام می‌دهم؛ منتها [بدانید] روزی خواهد رسید که چرایی به میان آید. [از شما سؤال خواهد شد.] در این صورت لازم است که از هم‌اکنون مسئولین امر در فکر جواب آن سؤال باشند.»<sup>۲</sup>

روشن نیست مخاطب او متوجه این جمله شد یا نه! و افزود: «من از نظر قضایی به وضعی که برای من به وجود آمده اعتراض دارم... روزی آمدند در زندان و قرار بازداشت مرا ابلاغ کردند. زیر آن اظهار اعتراض نمودم. روز دیگر مراجعه کردند و خواستند از من بازجویی کنند،

۱. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌۱۲۰۳ اس ت، مورخ ۴۲/۷/۱۷.

۲. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌۱۳۸۷ اس ت، مورخ ۴۲/۷/۱۱.

جواب ندادم. سرانجام با قرار تأمین به من ابلاغ شد آزادی به شرط آن که از حوزه قضایی خارج نشوید. زیر آن نوشتم اگر هم شامل حوزه قضایی مورد نظر قرار است، قبول دارم، چون به غیر از قم جایی نخواهم رفت... الساعه برخلاف آن قرار و قوانین با من رفتار می‌شود.» آیت‌الله خمینی با توضیح کوتاه دیگری چنین نتیجه گرفت: «تاکنون مطلبی در این باره نگفته یا شکایتی نکرده و بعداً هم نخواهم کرد؛ اگر ده سال هم بکشد، ولی این نتیجه را می‌گیرم [که] در مملکتی که با من چنین رفتاری می‌شود، با مردم عادی‌اش چه خواهند کرد. ناراحتی من فقط از این لحاظ است و بس.» و در آخر، تلویحاً به شیوه درست حکمرانی اشاره کرد و گفت: «امور مملکت بایستی وسیله همه طبقات به گردش درآید، ولی می‌بینیم که برخلاف قانون مانع فعالیت بعضی از طبقات فعاله می‌شوند؛ نتیجتاً مملکت وضع عادی نخواهد داشت.»<sup>۱</sup>

آیت‌الله خمینی مایل بود حرف‌های او از طریق پاکروان به گوش شاه برسد. «من هیچ نوع مطلب و درخواستی برای خودم ندارم. فقط مطالبی است برای مصلحت کشور که مایل بودم به عرض اعلیٰ حضرت... برسد و چون برای انجام این کار می‌خواهم واسطه کمتر باشد، مطالب را به خود تیمسار پاکروان اگر تشریف بیاورند خواهم گفت.»<sup>۲</sup> آقای خمینی شاید در چند دیدار گذشته خود با پاکروان، او را مخاطبی مقبول از طرف هیأت حاکمه یافته بود، که می‌تواند ارزش و اندازه سخن او را دریابد و عیناً انتقال دهد. در خاطرات همسر پاکروان، نکات قابل توجهی از دیدارهای این دو یاد شده است. فاطمه پاکروان وقتی ویژگی‌های آیت‌الله خمینی را از شوهرش پرسید، شنید که «خیلی خوب بود؛ عالی بود؛ بسیار صمیمی بود. آیت‌الله خمینی با همان لحن آهنگینش بر سر میز ناهار می‌گفت: تیمسار! منتظر روزهایی هستم که ناهار خودمان را بخورم... او خیلی خوش‌قیافه بود و من مطمئنم به آن پیری که می‌گویند نیست... حضورش بر همه جا سایه می‌افکند. قدرت سحرآمیزی داشت. روح بزرگی داشت.» فاطمه پاکروان پرسید که درباره چه چیزهایی گفت‌وگو کردید؟ «خوب، راجع به مذهب، فلسفه و تاریخ.» و پرسید که چه چیزی تو را بیشتر تحت‌تأثیر قرار داد؟ «بلندپروازی‌اش. گفتم: بلندپروازی؟ منظورت چیست؟ چه نوع بلندپروازی؟ سیاسی یا مذهبی؟ گفت: درست نمی‌دانم. او آدم عجیبی بود.»<sup>۳</sup> گفت‌وگوی یکی از این دیدارهای رخ داده در قیطره، به نقل

۱. همان‌جا.

۲. همان، سند ششم ۱۴۱۴ س ت، مورخ ۱۶/۲/۴۲.

۳. خاطرات فاطمه پاکروان، ترجمه: اسماعیل سلامی، تهران، انتشارات مهراندیش، ج اول، ۱۳۷۸ش، ص ۲۷. گفته

از آیت‌الله خمینی، چنین بیان شده است: «یک روز پاکروان آمد پیش من و گفت: آقا شما یک آقای، یک مرجع تقلیدی، یک بزرگواری، یک روحانی هستی، سیاست و اینها را بگذارید مال ماها، سیاست یعنی پدرسوختگی، دروغ، تزویر و... شأن شما نیست که خودتان را به سیاست آلوده کنید! آقای خمینی که موقع را برخلاف بار پیش در زندان مناسب دیده بود، با شرح بیشتری پاسخ داد. من به او گفتم: اگر سیاست به این معناست که تو می‌گویی البته ما اهل آن نیستیم، آن مال خودتان باشد، اما اگر سیاست معنایش اداره امور اجتماعی و رسیدگی به کارهای مردم است، این اصلاً جزو برنامه اسلام است و جزو قانون مشروطه است. مواظب باش این حرف را جایی نگویی؛ اگر به کسی بگویی در سیاست دخالت نکند این جرم است، زیرا برخلاف حکومت مشروطه است؛ الآن یک دستگاه عادل می‌تواند تو را محکوم کند، برای اینکه معنای مشروطه این است که تمام مردم در سیاست کشور دخالت کنند، نماینده معلوم کنند که برود مسائل سیاسی اجتماعی مردم را بررسی کند؛ اینکه تو داری می‌گویی خلاف مشروطه است و کسی را که خلاف مشروطه قدم بردارد باید محاکمه کرد.»<sup>۱</sup>

در یکی از همین روزها/ شانزدهم مهر که انتظار داشت پاکروان را ببیند، یکی از مقامات ساواک، به نام نشاط، به دیدنش آمد و پس از رساندن پیام‌های رئیس‌اش، افزود که او نتوانست به دیدارتان بیاید، اما به من دستور داد، شنوای مطالب شما باشم. آیت‌الله خمینی می‌خواست حرف‌هایش به گوش شاه برسد. افسوس که متن کامل این سخنان در دست نیست. نشاط فشرده‌ای از آن را تبدیل به گزارشی کوتاه کرد و به مقامات بالاتر داد. در این

---

تازه منتشر شده‌ای که نقیض اظهارات پاکروان است، می‌گوید که امام خمینی دو بار به خانه پاکروان رفت. علی‌نقی عالیخانی، وزیر وقت اقتصاد، به نقل از همسر پاکروان گفته است که خمینی دو بار به خانه ما آمد. «شام را هم آنجا با هم خورده بودند. یعنی نشسته بودند صحبت کرده بودند و شام خورده بودند... خانمش می‌گفت [که] بعد از جلسه دومی که خمینی رفت از پاکروان پرسیدم که تو با این آیت‌الله چه صحبتی کردی؟ او جواب داده بود من درباره تاریخ و فلسفه صحبت کردم که او نمی‌دانست، او هم درباره اسلام صحبت کرد که من نمی‌دانستم. بنابراین هیچ نوع دیالوگی نتوانستیم با هم برقرار کنیم.» (اقتصاد و امنیت...، صص ۱۳۶ و ۱۳۷) تزلزل نقل عالیخانی از همان جمله حضور امام در خانه پاکروان شروع می‌شود. اندک آشنایی با سلوک سیاسی امام می‌گوید که چنین رفتاری/ رفتن به خانه پاکروان از امام غیرممکن است. او یک یا دو بار در دهه سی به عنوان نماینده آیت‌الله بروجردی با شاه ملاقات کرد، اما پس از آن، مقامات دولتی اعم از علی‌امینی، نخست‌وزیر، نمایندگان شاه/ سلیمان بهودی، حسن پاکروان و... به دیدن او می‌آمدند و پیام شاه را می‌رساندند. نقل قول عالیخانی از همسر پاکروان، آن هم با وجود انتشار خاطرات فاطمه پاکروان، بسیار عجیب است.

۱. خاطرات منتظری و نقد آن، ص ۲۸۰. این روایت به طور فشرده، در یادگان عشرت‌آباد و پیش از انتقال ایشان به خانه‌ای در تهران هم نقل شده بود. (صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۶۹)

گزارش آمده است که آقای خمینی [لابد به تفصیل] درباره اتحاد و اتفاق همه گروه‌های اجتماعی و چگونگی دستیابی به یک «کشور مستقل» بحث کرد. در میان سخنان، کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس را برداشت و صفحه‌ای که نامه ناپلئون به فتحعلی‌شاه قاجار را درج کرده بود، گشود و متن آن را خواند: «من میل دارم خود به من بگویی که چه کرده‌ای؟ برای تأمین عظمت و بقای سلطنت خود چه در نظر داری؟ ایران دیار شریفی است که خداوند عطایای خود را در حق آن دریغ نکرده است. ساکنین آن مردمانی هوشیار و بی‌باک‌اند و شایسته آن‌اند که حکومت خوب داشته باشند.»<sup>۱</sup> آقای خمینی بحث خود را درباره اتحاد همه طبقات مملکت ادامه داد و به این نتیجه رسید که استقلال حقیقی ایران بدون روحانیان دست‌یاب نخواهد شد و افزود که روحانیت خواستار تزلزل در شئون مملکت نیست «و آرزومندند کشور شیعه ایران همواره در نهایت نظم و آرامش و استقلال سیاسی و دینی خود را حفظ نموده و در ردیف دول معظمه دنیا به سوی ترقی و تعالی پیش برود...» آن‌چه تاکنون هم گفته شده و می‌شود به غیر از این نبوده است. آیت‌الله خمینی در ادامه سخنان خود به فرقه بهائیت پرداخت و از نفوذ این گروه در اندام‌های تصمیم‌گیر مملکت ابراز نگرانی کرد و به سفر دسته‌جمعی صدها تن از آنان به لندن گفت: «می‌دانید مقاصد تجمع اخیر این فرقه در لندن چه بود؟ اینها به موجب اسناد و مدارک پوچی که گرد آورده‌اند، می‌گویند همزمان با سنوات حال در محل «ط» نفوذ و فعالیت پیروان بها به حدی می‌رسد که بالطبع حکومت آن‌جا را اشغال و به دست خواهند گرفت.» و سپس پرسید که منظور از «ط» کجاست؟ آیا نمی‌توان آن را به «طهران» اطلاق کرد؟ «ببینید این گروه گمراه چه مقاصد شومی را در سر می‌پروراندند. با این توضیح و توصیف باز می‌گویید علما دین و مذهب ساکت بنشینند؟ ... وظیفه حکم می‌کند که در مواقع لزوم و خطر حقایقی را بیان کنیم. قدر مسلم مصلحت شاه و مملکت این است توجه خاصی مبذول دارند، نه این که تزییقاتی به وجود آورند که در نتیجه، آنها [= بهائیان] را آزاد و اینها [= روحانیان] در قید قرار گیرند.»

آخرین جمله‌ای که نشاط از قول آقای خمینی نقل کرد این بود: «ایمان مردم و علما به شاه، شاه را تقویت می‌کند... سرّ موفقیت و بازگشت شاه در سال ۱۳۳۲ به کشور همین علاقه و ایمان...

۱. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند ششم ۱۴۱۴ س ت، مورخ ۴۲/۷/۱۶.

۲. محمود، محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، ج ۱، تهران، اقبال، چ چهارم، ۱۳۵۳ش، صص ۶۳ و ۶۴.

علماء و مردم به شاه بوده است. بنابراین علما همواره سنگر مطمئنی برای سلطنت بوده و هستند.<sup>۱</sup> روشن نیست که آیا آیت‌الله خمینی هنوز امیدی به تغییر محمدرضا پهلوی داشت یا نه؛ اما روشن است که او در حال ادای تکلیف امر به معروف و نهی از منکر، حتی در زندان خانگی بود. مجلسین شورای ملی و سنا با تعیین نمایندگان دولت‌خواسته در چهاردهم مهر با سخنان شاه گشایش یافتند. دو سال و سه ماه و بیست‌و‌پنج روز از تعطیلی مجلس شورای ملی می‌گذشت. حضور شش زن در این دوره تقنینیه از نکات جدید بود. اعتراض روحانیان به شیوه غیرقانونی انتخابات، شامل گشایش مجلسین نیز شد. آنان برای نشان دادن این اعتراض، اصناف را دعوت به اعتصاب و تعطیلی اماکن کسب در روز شنبه، سیزدهم مهر کردند. آیت‌الله مرعشی نجفی در اطلاعیه‌ای ضمن اعتراض به ادامه گرفتاری «مرجع عالی‌قدر حضرت آیت‌الله آقای خمینی» و تزییقاتی که نسبت به آیت‌الله میلانی در تهران به عمل آمده، انتخابات اخیر را با واژه «رسوا» توصیف کرد و از صنوف مختلف دعوت کرد اماکن کسب خود را در روز گشایش مجلس ببندند. جامعه اصناف و بازرگانان تهران نیز در اطلاعیه کوتاهی از این موضع حمایت کرد.<sup>۲</sup> موضع آقای خمینی در این باره روشن نیست. برخی از گزارش‌های ساواک نشان از تأیید این اقدام از سوی آیت‌الله خمینی دارد،<sup>۳</sup> اما برخی دیگر خلاف آن را می‌گویند.<sup>۴</sup>

### از قیطره به قیطره

روزهای آیت‌الله خمینی با گرفتاری و چه بسا دلتنگی سپری می‌شد؛ گرفتاری در خانه‌ای بی‌آمدوشد، به علاوه سنگینی خلف وعده مقامات حکومتی در دادن اجازه بازگشت به قم، و دلتنگی برای همسرش که در آن نزدیکی بسر می‌برد؛ خیلی نزدیک، اما خیلی دور. هیأت حاکمه به این نتیجه رسید، اینک که قرار نیست اجازه بازگشت آیت‌الله خمینی به قم داده شود، بگذارند به خانه‌ای که بانو قدس ایران اقامت دارد، تغییر مکان دهد. مولوی، رئیس ساواک تهران، هفتم آبان به دیدن آقای خمینی آمد. حرف‌هایی از طرف رئیس‌اش، پاکروان، آورده بود. آنها را گفت. «ضمناً به وی اجازه داده شد می‌تواند به منزلی که خانواده‌اش در حال حاضر در

۱. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شمه ۱۴۱۴ س ت، مورخ ۴۲/۷/۱۶.

۲. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، صص ۶۰۸ و ۶۰۹.

۳. ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۴، ص ۱۳۸.

۴. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شمه ۱۷۷۴۷ س ت، مورخ ۴۲/۸/۱۲.



آن سکونت دارند تغییر مکان داده، ولی تا دستور ثانوی نبایستی تغییری در وضع خود از لحاظ ملاقات با اشخاص و ارتباط با خارج بدهد.<sup>۱</sup>

فردای آن روز به اقامتگاه همسرش رفت؛ خانه‌ای که در آستانه زمستان، چیزی جز سرما در آن نبود. در این جا نیز سخت‌گیری‌ها ادامه داشت. مأموران سخت‌گیر، بیش از پنجاه نفر، در خانه‌ای، همان نزدیک، همه چیز را تحت نظر داشتند. «هر کس که می‌خواست بیاید یا برود، شدیداً کنترل می‌شد. حتی اکثر اوقات وقتی که من می‌خواستم به منزل مادرم یا دوستان و قوم و خویشان بروم، یک مأمور مراقب بود. همیشه داخل زنبیل خرید روزانه‌مان را هم بازرسی می‌کردند.»<sup>۲</sup>

اوضاع وقتی بدتر می‌شد که خبری تلخ بر تلخی‌های جاری بار می‌شد. در این جا بود که خیر درگذشت آیت‌الله سیدمحمد بهبهانی را شنید یا در روزنامه خواند. بسیار غمگین شد. آقای بهبهانی بیستم آبان در سن ۹۲ سالگی به دیار باقی رفت. آقای خمینی اجازه بیرون رفتن نداشت، تا چه رسد که بخواهد در مراسم او شرکت کند. از پسرش، مصطفی، خواست در تشییع جنازه و بزرگداشت حاضر شود. مصطفی به نیابت از پدر، تابوت آیت‌الله بهبهانی را مشایعت کرد. دیده شدن مصطفی در آن مراسم و در میان مردم، یاد آیت‌الله خمینی را زنده کرد. «مردم جنازه را رها کرده و او را احاطه کردند و شعار «خمینی خمینی خدا نگهدار تو- بمیرد بمیرد دشمن خونخوار تو» شروع شد. در این تشییع جنازه مردم به قدری ابراز احساسات نسبت به آقا داشتند که بعضی از دوستان وحشت کردند که نکند نقشه‌ای است و بخواهند مصطفی را از میان بردارند. او را به یک دکان صابون‌فروشی بردند و در دکان را قفل کردند تا جمعیت متفرق شد.»<sup>۳</sup>

در همین خانه بود که برخی از اعضای خانواده طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل رضایی به دیدن آیت‌الله خمینی آمدند. دادگاه تجدیدنظر حکم اعدام این دو را تأیید کرده بود؛ مشخص نبود حکم اعدام چه روزی اجرا می‌شود، اما بسیار نزدیک بود. آن‌چه بارها گفته شده، این است که آن دو حاضر نشدند شهادت دروغ علیه آقای خمینی بدهند؛ شهادت نادرست

۱. همان، اطلاعیه، سند ش‌م ۱۷۴۷ س ت، مورخ ۴۲/۸/۱۲.

۲. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۴۶.

۳. همان، ص ۲۵۱.

۴. روزنامه اطلاعات، ش‌م ۱۱۲۱۷ (۲۲ مهر ۱۳۴۲)، ص ۱.

بدهند و از زیر تیغ بیرون آیند. یکی از وکلای مدافع دادگاه نظامی بعدها درباره طیب گفت: «این مرد تا پای جانش ایستاد و نخواست غیر واقع سخن بگوید... به طیب و دوستانش فشار آورده بودند که در محکمه بگویند، علما و مخصوصاً خمینی ما را وادار به چنین اعمالی نموده‌اند، تا در جلسات علنی به استناد این اظهارات از تفصیلات شما کاسته و به مجازات خیلی خفیفی محکوم شوید، و الاً مرگ در انتظار شما است، ولی این مرد و سایرین که واقعاً جوانمرد بودند، نخواستند زیر بار حرف غیر واقع بروند... مجازات معموله بر علیه دو نفر معدومین را فقط می‌بایستی اسمش را سیاست گذارد نه قضاوت...»<sup>۱</sup>

گویا طیب پیامی هم از زندان برای آیت‌الله خمینی فرستاده بود. از او خواسته بود: به مردم بگو که من خیانت نکردم؛ توسلی کن که آمرزیده از دنیا بروم؛ دستم در قیامت خالی است، فکری بکن. همین روایت، پاسخ‌های آقای خمینی را چنین نقل می‌کند: نگران مردم نباش. آنها می‌دانند کی خیانت کرده، کی خدمت؛ عاقبت به خیری در گرو آن چیزی است که در صفحه آخر عمرت نوشتی؛ مالک قیامت، مالک دل تو هم هست.<sup>۲</sup>

چند تن آمدند و گفتند که از خمین آمده‌ایم؛ قوم و خویش آقا هستیم. اجازه ملاقات دادند. رفتند تو و گفتند که ما خانواده طیب و حاج اسماعیل هستیم. گفتند که زمان اعدام بسیار نزدیک است. «یک بچه کوچک حاج اسماعیل داشت و یک بچه کوچک هم طیب. آقا این دو تا بچه را بلند می‌کند روی دو تا پاهایش می‌نشانند و یک دستی روی سر و گوش اینها می‌کشد و دعاشان می‌کند. بعد می‌گوید که من تا حالا از اینها هیچ چیزی نخواستهم، اما برای دفاع از جان این دو نفر می‌فرستم عقبشان بیایند. می‌خواهم از آنها که اینها را نکشند.»

آیت‌الله خمینی یکی از مراقبان مسئول خانه را به سراغ پاکروان فرستاد. این‌جا بود که دانستند دیدارکنندگان، نه خویشان آقای خمینی، که اهل و عیال طیب و حاج اسماعیل هستند. پاکروان شاید به همین دلیل نیامد. بی‌گیری‌های آیت‌الله نتیجه‌ای نداد.<sup>۳</sup> کسانی که آن شب را به یاد می‌آورند، آقای خمینی را «بی‌اندازه ناراحت» توصیف کرده‌اند.<sup>۴</sup>

محمدباقر باقریان، معروف ممدعروس، گفته است که طیب دقایقی پیش از اعدام و هنگام

۱. تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۱، ص ۳۴۱.

۲. خاطرات حبیب‌الله عسگرآلودی، صص ۱۳۸ و ۱۳۹.

۳. ناگفته‌ها، ص ۱۹۱.

۴. خاطرات آیت‌الله خلخالی، ص ۱۲۳.

گذر از کنار سلول او می‌گوید: محمدآقا! اگر یک روز خمینی را دیدی سلام مرا بهش برسان و بگو خیلی‌ها شما را دیدند و خریدند، ما شما را ندیده خریدیم.<sup>۱</sup>

سحرگاه روز شنبه/ یازدهم آبان طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل رضایی در پادگان حشمتیه تیرباران شدند. پاکروان صبح همان روز، پس از اجرای حکم، به دیدار آیت‌الله خمینی آمد و با برخورد بسیار تند آقا روبرو شد.<sup>۲</sup>

### شاید اتهامی دیگر

دادگاه نظامی در آبان یا آذر ۱۳۴۲ برای برادران آیت‌الله خمینی احضاریه فرستاد و آنان را نه به عنوان متهم، بلکه مطلع، خواست. قضیه چه بود؟ موضوع به دیدار سیداحمد طباطبایی قمی با تیمور بختیار در خارج از کشور مربوط بود. بختیار در این زمان دوره تبعید خودخواسته را می‌گذراند. طباطبایی یک دوره نماینده قم در مجلس شورای ملی بود و آقایان پسندیده و هندی با او مرتبط بودند و در این زمان وکیل تیمور بختیار در ایران بود و املاک او را سرپرستی می‌کرد. طباطبایی پس از بازگشت از سوئیس دستگیر شد؛ و اینک دستگاه‌های امنیتی و نظامی می‌خواستند بدانند این رشته پیوند به آقای خمینی هم می‌رسد؟ اگر می‌رسد، به ارتباط او با تیمور بختیار می‌انجامد؟ پسندیده و هندی راهی پادگان عشرت‌آباد تهران شدند. آن‌جا بود که دانستند «به مقامات رسمی گزارش شده بود که من و آقای حاج‌سیدنورالدین و حضرت [آقای] خمینی، آقای آقااحمد طباطبایی را... برای ملاقات سپهبد بختیار... فرستاده‌ایم که او را علیه شاه تحریک کنیم.» بازپرسی از آقای پسندیده سه چهار ساعت به درازا کشید. او جزئیات ارتباطش را با سیداحمد طباطبایی بازگفت. گفت که با عموها و جد بختیار، امیرمفخم، مرتبط بوده، اما با خود بختیار، هرگز؛ گفت که آقای هندی با بسیاری از بختیاری‌ها ارتباط داشته، اما تیمورشان را فقط یک بار دیده و روابطی با او نداشته است؛ گفت که آیت‌الله خمینی نظر خوبی به طباطبایی ندارد و او را جاسوس می‌داند. این بازپرسی، جلسه دومی هم داشت. آقای پسندیده در دومین جلسه دانست که گزارش بازپرسی را به آگاهی محمدرضا پهلوی می‌رسانند. شاه انگار برای شنیدن خبر کشف اتهامی تازه، اتهامی که تاکنون نتوانسته بودند به آیت‌الله خمینی بزنند، بی‌تاب

۱. کوچه نقاشها - خاطرات سیدابوالفضل کاظمی، گفت‌وگو و تدوین: راحله صبوری، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۹ش، ج اول، ص ۵۲.

۲. ناگفته‌ها، ص ۱۹۱.

بود. مقامات دادگاه می‌خواستند از آقای خمینی هم بازپرسی کنند؛ نتیجه گرفتند که نمی‌توانند،<sup>۱</sup> اما ناامید نشدند.

آیت‌الله پسندیده، جمعه روزی /پانزدهم آذر به قیصریه رفت و موضوع را با برادرش در میان گذاشت. آقای خمینی گفت: «عجیب است! از طرفی به من وعده استخلاص و آزادی می‌دهند، و از طرف دیگر برادرم را در این باره به دادرسی احضار می‌کنید.» و در مورد طباطبایی هم چنین اظهار داشت: «من طباطبایی را از خیلی قبل‌ها شناخته بودم. او مشاور سازمان امنیت است. یادم هست اغلب او را در جلسات مباحثه در بین جمعیت می‌دیدم و به او اعتنایی نمی‌کردم. حتی در یکی از جلسات، به محض ورودم او را دیدم، ناراحت شده و بدون تأمل کتابی برداشته از آن محل خارج و به خانه مصطفی ... رفتم که پسرم در مقابل این عمل گفت خوب بود چند کلمه‌ای با او صحبت می‌نمودید. گفتم لازم نکرده است. البته این مطالب را هم در ملاقات اخیر به آقای تیمسار پاکروان گفتم.»<sup>۲</sup>

پیش از این اشاره شد که فرد یا افرادی، مستقیم یا غیرمستقیم، کوشیده بودند آیت‌الله خمینی را از سخنرانی عصر عاشورا/ ۱۲ خرداد ۱۳۴۲ منصرف کنند. فردی که مستقیم این درخواست را کرده بود، سیداحمد طباطبایی قمی بود. او همان‌جا پیشنهاد همکاری با تیمور بختیار و پشتیبانی طرفداران او را نیز به اطلاع آقای خمینی رسانده بود. تکرار واکنش او در اینجا بجا است. «موقعی که اسم بختیار به میان می‌آید، خمینی عصبانی شده، با صدای بلند می‌گوید: از خانه من بیرون برو! تو می‌خواهی جامعه روحانیت با این دولت و با این سلطنت بجنگد که بختیار رسوا و معلوم‌الحال که نیمی از فساد امروز کشور زیر سر او بوده، به جای دولت بنشیند و یا رئیس‌جمهور شود. صحیح است که [ما] با این دولت مخالفیم، ولی مبارزه را برای افرادی نظیر بختیار نمی‌کنیم که اصلاً پای‌بند دین و مسلکی نیست و ناراحتی و عصبانیت خمینی به درجه‌ای بوده که چند نفر از حاضرین از طباطبایی درخواست می‌کنند بهتر است از آن‌جا خارج شود.»<sup>۳</sup>

۱. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، صص ۲۳۴ تا ۲۳۸. آیت‌الله پسندیده می‌گوید که سیداحمد طباطبایی قمی برای ملاقات تیمور بختیار به لبنان رفته بود، اما به نظر می‌رسد اشتباه است. بختیار در این زمان در ژنو سوئیس اقامت داشت.

۲. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شصت و یکم ۱۸۶۵ س ت، مورخ ۴۲/۹/۱۶.

۳. سپهبد تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک - اولین رئیس ساواک، ج ۱، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۹۶.

## یک سناتور در قیطره

عمادالدین سزاوار، سناتور مجلس سنا، پنجشنبه روزی/ ۲۸ آذر به دیدن آیت‌الله خمینی آمد. به احتمال زیاد محمدرضا پهلوی او را فرستاده بود. یک ساعت ونیم آنجا بود. چه گفت و چه شنید؟ روشن نیست. چه پیامی داشت؟ زبان اسناد خاموش است. این گمان می‌رود که سزاوار آمده بود نبض سیاسی آقای خمینی را بگیرد؛ در چه موضعی است؟ نظرش درباره اساس سلطنت چیست؟ اگر آزاد شود، همان مواضع پیشین را خواهد گرفت؟ سردتر شده یا نه؟ سزاوار، آخوندزاده/ پسر شیخ محمدحسن حجت‌الاسلام قمی، قاضی، وکیل دادگستری، نماینده ادوار دوازده، سیزده و پانزده مجلس شورای ملی، و نماینده دوره‌های دوم و سوم مجلس سنا بود. گزینه نامناسبی نبود. این گمان از آنجا پیش می‌آید که دوازده روز پیش از این ملاقات، وزیر دربار به دیدن آیت‌الله سیداحمد خوانساری رفته بود. آقای خوانساری به وزیر دربار گفته بود که سه خواست او را به شاه برساند، که نخستین آن آزادی آیت‌الله خمینی و دیگر بازداشت‌شدگان یا خانه‌نشینان اجباری بود.<sup>۱</sup>

سزاوار در ابتدای دیدار از شاه تمجید کرد؛ او را پادشاهی فهمیده، فعال و خوش‌نیت خواند؛ فرمانروایی که باید دوستش داشت و از تقویت او دریغ نکرد. شاید سناتور از فرستاده شدن لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی به مجلس شورای ملی هم گفته باشد. این لایحه در هفدهم آذر با تغییراتی که در آن داده شده بود، برای تصویب به مجلس شورای ملی داده شده بود. آقای خمینی یک روز بعد فشرده‌ای از این دیدار را به سیدنورالدین بازگفت. سیدنورالدین هندی آن روز به دیدن برادر آمده بود. به آن فرستاده گفتم: «اگر روزی قرار تغییر رژیم در کشور باشد چون آن را به ضرر جامعه می‌دانم صددرصد با آن مخالفت می‌کنم. من اگر روزی صحبتی کرده‌ام، روی اصول امور شرعیه بوده، و الاً هیچ موقعی مدعی نبوده و نیستم. مثلاً موقعی که می‌دیدم در بعضی لوایح اسم قرآن را به جای خود صریحاً ذکر نمی‌کنند و در اثر همین بی‌توجهی چه بسا ممکن است که موضوع با تورات و انجیل و غیره مشتبه شود، صدای من درمی‌آمد، ولی در حال حاضر که در لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی رعایت اصول و تأمین نظر شرع شده و در واقع با این عمل دو اختلاف ما حل گردیده، من دیگر چه حرفی دارم بزنم. و اضافه کردم اگر باز اختلافی در میان باشد صرفاً در همین زمینه‌هاست.»<sup>۲</sup>

۱. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شمه ۲۱۳۱۶، مورخ ۴۲/۹/۲۵.

۲. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند شمه ۱۹۳۵ س ت، مورخ ۴۲/۹/۳۰.

## سرماى بى پير

چهارم دى برف زيادى در تهران و شهرهاى ديگر باريد، اما اين آغاز رخ نمايى زمستان نبود. زمستان ۱۳۴۲ در پاييز رونمايى شده بود. اواسط آذر بارشهاى سنگين برف و باران آغاز گشته، بسيارى از روستاهاى نيمه شمالى ايران به محاصره برف درآمده بود. بارش باران نيز در نواحى جنوبى سيل به راه انداخته بود. در نخستين روزهاى زمستان، وقتى آدم برفى چاقى با دو متر درازا در حوالى پارک شهر ساخته شد،<sup>۱</sup> روشن است که برف و سرما با ساکنان قيطريه تهران چه کرده است. خانه مسكونى آيت الله خمينى «نه شوقاژ و نه بخارى داشت... براى آقا يک کرسى گذاشتيم و با يک بخارى دستى عمارت را گرم مى کرديم... مرتب برف مى آمد... زمستانى به آن سردى [ديده] نشد. اتاق هاماى با روزنامه هاى که به شيشه هاى آن مى چسبانديم گرم مى کرديم، زيرا پرده نداشت.»<sup>۲</sup>

روزي نبود که خبرى از حکومت سرما بر مملکت در روزنامه ها چاپ نشود. دهها نفر در جاده هاى بسته کشته شدند. هزاران رأس دام تلف شدند. سرما، زندگى عاى مردم را غير عاى کرده بود. در آذربايجان اوضاع ديگرگون بود. بارش هاى سنگين همه راه هاى ارتباطى استان را با بيرون قطع کرد.<sup>۳</sup> راه آهن تهران تبريز تا روزها رفت و آمدى نداشت. ماه رمضان/ ۲۷ دى - اول ماه مبارک در حال رسيدن بود. مردم نادار آذربايجان نياز به يارى داشتند. اواسط آذرماه روحانيان مردم خواه تبريز، آقاى سيد محمدعلى قاضى طباطبايى، سيداحمد خسروشاهى، محمدحسين انزابى، حسن ناصرزاده و سيدمهدى امينى محرر (دروازه اى) دستگير شده، امکان بهره مندى از نفوذ آنان در امور خيريه وجود نداشت. «من نزد آقاى لوانسانى رفتم تا راهى براى کمک رساندن به مردم نيازمند آذربايجان پيدا کنم. از ايشان خواستم تا از [آقا] تقاضاى کمک کنند. ايشان گفتند: «شما نامه اى ... بنويسيد تا من به خدمت ايشان ببرم!» من هم نامه اى از جانب مردم آذربايجان ... نوشتم و آقاى لوانسانى نامه را نزد [آقا] بردند [و ايشان] پاسخ دادند:» «حال مستمندان در اين سرماى سخت موجب نگرانى شديد اين جانب است، مع الاسف مستقيماً نمى توانم به آنها کمک مؤثرى بنمايم. البته وظيفه مسلمين ثروتمند و آقاىان تجار و اصناف محترم

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۱۲۷۷ (۴ دى ۱۳۴۲)، ص ۱.

۲. بانوى انقلاب - خديجه اى ديگر، ص ۲۴۵.

۳. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۱۲۹۷ (۲۹ دى ۱۳۴۲)، ص ۱.

۴. خاطرات ۱۵ خرداد، تبريز، دفتر اول، ص ۴۹.

است که با کمک‌های دسته‌جمعی نگذارند برادران ایمانی به سختی بگذرانند... و در صورتی که از وجوه خیریه و زکوات رفع احتیاج مستمندان نمی‌شوند، مجازند برای تهیه زغال و سایر ضروریات آنها از سهم مبارک امام علیه‌السلام صرف نمایند.<sup>۱</sup>

«من به تبریز رفتم و نامه... را هم با خود بردم. آن‌جا عده‌ای از علمای را در منزل آیت‌الله مجتهدی جمع کردیم و هیأتی تشکیل شد تا به مردم کمک شود. به هر تقدیر آن سال کمک‌های بسیاری جمع شد و ماجرا به خیر گذشت.»<sup>۲</sup>

موضوع، محدود به آذربایجان نشد. سرما تا استخوان منطقه کویری شهر قم نیز نفوذ کرده بود. گروهی از بازاریان قم که می‌خواستند به داد همشهریان خود برسند به آیت‌الله خمینی نامه نوشتند و پرسیدند که می‌توانیم از سهم امام به سرمازادگان قم کمک کنیم؟ او نیز اجازه داد نصف آن سهم را به مصرف فقیران شهر برسانید.<sup>۳</sup> بازاریان تهران هم درخواست همانندی از آقای خمینی کردند و همان پاسخ را دریافتند.<sup>۴</sup> لابد سختی‌های مردم قم در اثر سرما، به اندازه‌ای شد که آیت‌الله خمینی را وادار کرد نامه‌ای به پسرش، مصطفی، بنویسد و او را با شصت هزار تومان به قم بفرستد. «شما از قول من پس از اظهار تشکر از اشخاصی که کمک کردند، به اهالی محترم و ثروتمند معزز تذکر دهید که خدای تعالی این روزها را برای امتحان پیش می‌آورد. خوب است که از امتحان الهی سرفراز بیرون بیایید... اگر خدای نخواستہ کسی در این سرما تلف شود همه مسئول هستیم.»<sup>۵</sup>

ساواک نگران پول‌های جمع‌آوری شده بود؛ نکند «به مصرف نیت سوء و اقدامات مضربه» برسد.<sup>۶</sup> اما «با آن وجه زغال فراوانی خریده شد... زغال‌های توزیع شده بسیار برای مردم [قم] کارساز بود، چون سوز و سرما بیداد می‌کرد.»<sup>۷</sup>

در این روزها، شاه در تدارک سفر به اتریش بود. او با همسرش به اتریش می‌رفتند تا المپیک زمستانی اینسبروک را تماشا کنند<sup>۸</sup> و از آنجا برای استراحت به سوئیس بروند.

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۵۶.

۲. خاطرات ۱۵ خرداد، تبریز، (دفتر اول)، ص ۴۹.

۳. اسناد ساواک، نامه رئیس ساواک قم به رئیس ساواک تهران، سند شمه ۲۲۲۷/ق م، مورخ ۴۲/۱۰/۲۳.

۴. همان، اطلاعیه، سند شمه ۶۲۷۹، مورخ ۴۲/۱۰/۱۹.

۵. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۶۰.

۶. اسناد ساواک، نامه مدیرکل اداره سوم ساواک به رئیس ساواک تهران، سند شمه ۳۲۱/۴۰۰۰۰، مورخ ۴۲/۱۱/۱۲.

۷. خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، ص ۲۷۶.

۸. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۱۲۷۴ (۱ دی ۱۳۴۲)، صص ۱ و ۱۳.

## یک بازپرس در قیطره

همچنانکه گفته شد بازپرس برادران آیت‌الله خمینی، با این که می‌دانست با عنوان بازپرسی نمی‌تواند به ملاقات آقای خمینی رفته، او را وادار به پاسخگویی سؤال‌های خود کند، با دست‌آویز دیدار موافقت او را جلب کرد. وقتی خبر را به آیت‌الله داده بودند، گفته بود: «چنانچه موضوع امور بازپرسی و سؤالات قضایی است، من جوابی نخواهم داد، ولی اگر دیدن این جانب است. تشریف بیاورند.» سرهنگ اختراعی از بازپرسی شعبه ۱۰ دادرسی ارتش، پنج‌شنبه روزی/ پنجم دی‌ماه به همراه سرهنگ دولو به قیطره رفت. آن دو با آقای خمینی نماز خواندند، ناهار خوردند و به گفت‌وگو نشستند. سرهنگ اختراعی در میان نشست، گریزی هم به سیداحمد طباطبایی قمی زد و پرسید: «شما وسیله آقای طباطبایی قول داده بودید که در مدرسه فیضیه سخنرانی سیاسی نکنید و حتی جمعی هم برای این منظور در آنجا به وجود نیاید.» آقا هم جواب داد: «من به هیچ‌وجه نه آقای طباطبایی را ملاقات کرده‌ام و نه در این مورد قول و قراری گذارده‌ام، و اگر ایشان با بستگان این جانب در این باره صحبتی نموده باشد مربوط به من نبوده و مسئولش نخواهم بود... این شخص یک روز در مجلسی که من هم در آنجا بودم حضور داشت و چون می‌دانستم مشاور حقوقی سازمان [امنیت] است به او چندان توجهی نکردم، که این موضوع حتی مورد اعتراض فرزندم [مصطفی] قرار گرفت و گفت: آقا! خوب بود با وی چند کلمه‌ای صحبت می‌کردید. گفتم کاری با او ندارم.»

در این‌جا آیت‌الله خمینی گریزی به دیدارش با یک عرب زد؛ همو که گفته بود از طرف جمال عبدالناصر آمده است. می‌خواست بگوید، بلکه به مخاطبان خود بفهماند که دنبال پیدا کردن عامل خارجی در رخدادهای یک سال گذشته نباشید. «عربی، ظاهراً فرستاده از طرف عبدالناصر نزد من آمد و مطالبی گفت که من در جواب گفتم: موضوع اختلاف در بین نیست و چنانچه اختلافی هم باشد جنبه خصوصی و داخلی دارد که ما خودمان قادر به رفع آن هستیم و احتیاجی به دخالت بیگانگان نداریم.»<sup>۱</sup>

آن روز سرهنگ‌های اداره دادرسی ارتش با دستانی که پر نبود، قیطره را ترک کردند. پاکروان هم چند روز پیش از آن، با وضعیتی یکسان از خانه ایستگاه قنات بیرون آمده بود. پاکروان به آقای خمینی گفته بود که شاه نسبت به روحانیت نظر مساعد دارد، گذشته‌ها را فراموش کرده، قصد تلافی ندارد و می‌خواهد شما هم گذشته‌ها را فراموش کنید، به قم برود و

۱. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شم ۱۹۹۴ س ت، مورخ ۴۲/۱۰/۷.



به تدریس و امور روحانیت مشغول باشید [نه بیشتر]. آیت‌الله خمینی هم پاسخ داده بود که «من یک روحانی هستم و به سیاست [مدنظر شما] کاری ندارم. فقط اگر اموری که با مذهب مخالفت داشته باشد و از حکومت سر بزند ناچار هستم طبق وظیفه مذهبی خودم آن را بگویم و مردم را روشن کنم.»<sup>۱</sup> پاکروان گفته بود هر کاری دارید بگویید انجام شود. آیت‌الله درخواستی که به خودش بازگردد بر زبان نیاورده بود، فقط گفته بود که زندانی‌ها را آزاد کنید. پاکروان پاسخ داده بود که کسی در بازداشت نیست، اما آقای خمینی گفته بود که یکی از دوستان ما، آقای توکلی، در زندان است؛ بگویید او را آزاد کنند.

این درخواست به گوش آشنایان و هم‌ردیفان توکلی رسید، اما خبری از رهایی او نگرفتند. گفته شد: «صرف نظر از این که خواهش آیت‌الله خمینی درباره آزادی توکلی عملی نشده، اخیراً برای توکلی پرونده بزرگی از طریق مقامات انتظامی تشکیل گردیده و او را یکی از سردرسته‌های روز پانزدهم خرداد معرفی نموده و پرونده متشکله را تحویل محاکم نظامی داده‌اند.»<sup>۲</sup> سنگین‌تر کردن پرونده توکلی به جای آزادی وی، شاید طبیعی هم بود. پاسخی که آقای خمینی به پاکروان داد (من نمی‌توانم در برابر اموری که مخالف مذهب باشد ساکت بنشینم) جوابی نبود که بخواهد خاطر شاه را آسوده کند؛ و نکرد. خاطر نآسوده به آزادی زندانی سیاسی رضایت نمی‌دهد.

## بارش کارت تبریک

غیر از برف، کارت تبریک هم در ایستگاه قنات خیابان دولت در قلعهک تهران، می‌بارید. این برگه‌ها به مناسبت پانزدهم شعبان و تولد امام زمان علیه‌السلام برای آیت‌الله خمینی فرستاده می‌شد. آنها که مراقب ورود و خروج هر شخص و شیئی به این خانه بودند، شمار کارت‌ها را افزون بر هزار قطعه نوشتند. دستور این بود که هر پاکت سربسته‌ای را به اداره کل پنجم ساواک بفرستند؛ آن‌جا باز شود. بیش از هزار کارت تبریک روی دست ساواک شمیران مانده بود. «موضوع از لحاظ رقم مورد ملاحظه است. مستدعی است نظریه عالی را در این باره امر به ابلاغ فرمایید.»<sup>۳</sup> پاسخ این استعمال در دست نیست.

۱. همان، سند شمه ۳۰-۸۴۸/ن، مورخ ۴۲/۱۰/۸.

۲. همان‌جا.

۳. همان، نامه رئیس ساواک شمیران به رئیس ساواک تهران، سند شمه ۲۰۶۳/س ت، مورخ ۴۲/۱۰/۱۷.

روی بیشتر کارت تبریک‌هایی که از قم رسیده بود، این جمله دیده می‌شد: به امید آن روز که در محضر شریف مرجع تقلید زندانی شیعیان حضرت آیت‌الله العظمی خمینی، مجلس جشن برگزار شود.<sup>۱</sup>

محبوبیت آیت‌الله، حتی در روزهای قیدوبند، رو به فزونی بود. مصطفی، پسرش، که نیمه شعبان را در قم بود، خبر آورد که مجالس بسیار زیادی به این مناسبت برپا شده بود و «مردم قم، مخصوصاً طبقه علما و طلاب، که شنیده بودند ممکن است آقا آزاد شود، با بی‌صبری چشم به راه ایشان بوده و هستند.»<sup>۲</sup> عکس‌های قاب شده او، نه در همه‌جا، اما در بازار تهران، هم به نمایش درآمده بود، و هم به فروش می‌رسید.<sup>۳</sup> در شهری چون کرمان «خودکارها و عکس‌های کوچک آیت‌الله خمینی با مدال‌های طلّقی که روی آن عکس مزبور نصب گردیده، در ویتترین جلو مغازه به فروش می‌رسید.»<sup>۴</sup> عکس او را روی بشقاب‌های چینی چاپ کردند. کدام بازرگان این بشقاب‌ها را به سازنده ژاپنی سفارش داده بود؟ روشن نشد.<sup>۵</sup> در کرمانشاه، عکس کوچک او را، به اندازه تمبر، با مهر لاستیکی روی کاغذ چاپ کرده به در و دیوارهای شهر چسباندند.<sup>۶</sup> زیر آن طرح نوشته شده بود: هموطن! اگر از نظر هیأت حاکمه کشور ایران، کشور اسلامی است، چرا مرجع عالی‌قدر تشیع زندانی است؟ در اصفهان پسر پانزده‌ساله‌ای را دستگیر و تحویل ساواک دادند. او رساله عملیه، خلاصه زبده‌الاحکام آیت‌الله خمینی، را می‌فروخت. دو‌یست نسخه از این کتاب را ضبط کردند.<sup>۷</sup>

این روزها وجوهات شرعی‌ای که به او می‌رسید دیگر محدود به ایران نبود. «اخیراً از کشور پاکستان قریب ۳ میلیون تومان به عنوان آیت‌الله خمینی و به نام وجوه شرعی از طرف مسلمین پاکستان به ایران رسیده است... حقوق طلاب قم مدتی است توسط آیت‌الله خمینی پرداخت می‌گردد و مشارالیه اخیراً حقوق طلاب را دو برابر نموده است.»<sup>۸</sup>

۱. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۲۰۷۳/س ت، مورخ ۴۲/۱۰/۱۸.

۲. همان، سند ش‌م ۲۰۵۶ س ت، مورخ ۴۲/۱۰/۱۶.

۳. همان، سند ش‌م ۲۲۶۳۲/س ت، مورخ ۴۲/۱۰/۱۲.

۴. همان، نامه شهرتانی کرمان به رئیس ساواک کرمان، سند ش‌م ۵/۸۶۱۶، مورخ ۴۲/۱۰/۲۶.

۵. همان، تلگرافات وارده، نامه رئیس ساواک شیراز به رئیس ساواک تهران، سند ش‌م ۸۷۱۸، مورخ ۴۲/۸/۲۷؛ همان،

سند ش‌م ۸۶۲۱، مورخ ۴۲/۸/۲۱.

۶. همان، اطلاعیه، بی‌شمه، مورخ ۴۲/۱۱/۸.

۷. همان، سند ش‌م ۶۶۳۵، مورخ ۴۲/۱۱/۲۹.

۸. همان گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۳۰۰-۹۸۴/ن، مورخ ۴۲/۱۰/۲۱.

این خبرها از سطح اجتماع جمع‌آوری می‌شد و در پرونده آقای خمینی در سازمان اطلاعات و امنیت کشور جا می‌گرفت. با وجود این، ساواک هنوز یک زندگی‌نامه، حتی فشرده، از آقای خمینی نداشت. از هیچ‌کدام از روحانیان نداشت. سازمانی که مأموریت اصلی‌اش در داخل، شناسایی کمونیست‌ها، نفوذ و متلاشی کردن آنها بود، اینک با پدیده پیش‌بینی‌نشده‌ای روبرو بود: روحانیت. باید آن را می‌شناخت. این بود که اداره کل سوم ساواک با طراحی برگه‌هایی به نام «برگ تعرفه و بیوگرافی» شروع به گردآوری اطلاعات از روحانیان کرد؛ و مشخصاً به شعب خود در قم و شمیران دستور داد برگه مربوط به آیت‌الله خمینی را پر کنند. پر کردند و به سیزده سؤال پاسخ دادند.

سؤال نخست، مشخصات شناسنامه‌ای بود. سؤال دوم، میزان نفوذ در کشور یا شهر یا محل خود و تعداد تقریبی طرفداران [او چیست؟] «امروز نفوذ او به اندازه‌ای شده که تمام مخالفین به او متوجه هستند؛ و هیچ روحانی قمی حق اعتراض به او را ندارد، و اگر کوچکترین اعتراضی بکند، مردم از او روی‌گردان می‌شوند. فعلاً از لحاظ روحانیت و سیاست در ایران، اول شخص است.»

سؤال سوم، مسجدی که در آن نماز می‌خواند؟ «در منزل خودش نماز می‌گذارد.» پرسش چهارم «قدرت بیان» او؟ «خیلی زیاد.» پرسش پنجم مرجع تقلید است یا از مرجع دیگری تقلید می‌کند؟ «مرجع تقلید است.» سؤال ششم «درجات علمی و محل تحصیلات و تألیفات؟» «تحصیل او در ایران و گلپایگان و اصفهان بوده و مجتهد مسلم و مرجع تقلید است و در حکمت استاد؛ تألیفات هم رساله و فتوایه و یک کتاب هم در سیاست نوشته و جامع علوم معقول و منقول است.» اگر به جای گلپایگان، قم را می‌نوشت و اطلاعی از تألیفات چاپ نشده او در دست بود، این پاسخ درست‌تر و با چند خط بیشتر داده می‌شد. سؤال هفتم، «روحیه و افکار و تمایلات و بستگی به دسته‌جات مختلف سیاسی و غیرسیاسی» [چگونه است؟] «مردی است خیلی مؤدب؛ روحیه مشروطه‌خواهی دارد و به دسته‌جات سیاسی ارتباط ندارد.» پرسش هشتم درباره «نقاط ضعف و صفات برجسته» آقای خمینی بود: «کمی تندمزاج؛ صفات برجسته [اش] شجاعت، متانت و هوش [است.]» [سؤال نهم «وضع زندگی و نحوه امرار معاش [او چگونه است؟]» به هیچ‌وجه به عنوان وجوه شرعی [برای گذران زندگی] از کسی پول قبول نمی‌کند و زندگی او خیلی ساده برگزار می‌شود و در زندگی خیلی قانع است.» پرسش دهم درباره «میزان اعتقاد مردم به زهد و تقوای نامبرده» بود. «قبل از

مبارزه اخیر یکی از چند مرجع تقلید بوده، ولی فعلاً در اثر اقدامات مخالف دولت تمام مردم، یعنی اکثریت قریب به اتفاق به او توجه دارند و او را مرد اول روحانیت می‌دانند.» جوابی به سؤال یازدهم «میزان احترام او نسبت به قوانین و مقررات» داده نشده بود. در پرسش دوازدهم خواسته شده بود «مخالفین او با ذکر مشخصات و علل مخالفت» ذکر شوند. «تقریباً به صورت ظاهر مخالف ندارد، ولی باطناً روحانیون، بخصوص سایر مراجع تقلید با او از لحاظ پیشرفتی که کرده، مخالف هستند، ولی از ترس مردم جرأت ابراز مخالفت ندارند.» واپسین پرسش درباره «سایر اطلاعات متفرقه» از آیت‌الله خمینی بود. «مردی است با سواد اجتماعی [و] بی‌تکبر. کم حرف می‌زند، ولی خوب حرف می‌زند. و در سال ۱۳۲۴ [= ۱۳۲۳ش] کتابی علیه سیاست رضاشاه فقید و اقدامات او علیه مذهب نوشته است.»

خاطر شاه همچنان نآسوده بود.

### مدیریت وجوهات شرعی

سیر صدور اجازه در امور حسبیه و شرعیه توسط آیت‌الله خمینی که از ابتدای ۱۳۴۰ش آغاز شده بود، با همان شمار و شتاب ادامه نیافت و با شروع نهضت فروکش کرد. البته تعدادی اجازه‌نامه در دی‌ماه ۱۳۴۱، و پس از آن تا زمان بازداشت/ خرداد ۱۳۴۲ هر از گاه صادر گردید. آقای خمینی در دوره زندان خانگی فقط دو اجازه‌نامه داد؛ هم درخواست این مجوزها از او زیاد شده بود، و هم بیشتر وجوهات شرعی به سمت او تغییر جهت داده بود. تهران، در این بین نقش بیشتری در گردآوری این پول‌ها داشت. آقای خمینی دوست دیرین‌اش، سیدمحمدصادق لواسانی، را به نمایندگی خود در تهران برگزید تا خمس و زکات‌های پایتخت به دست او جمع‌آوری و مدیریت شود. نام لواسانی در شمار آن گروه اندک از افرادی بود که اجازه رفت‌وآمد به خانه آیت‌الله خمینی را داشتند.

روزهای قیصریه برای آیت‌الله خمینی بیشتر با مطالعه در متون فقهی و تاریخی می‌گذشت. هر چند زندان خانگی بحال و هوای معمول آقای خمینی و خانواده‌اش را سردتر از سرد کرده بود، اما این سرما، زمانی که اوقات او تلخ بود، بیشتر خودنمایی می‌کرد؛ همچون روزی که علی‌اکبر مسعودی خمینی، از غفلت مأموران دم در سود جسته، خود را به داخل کشانده بود. «خودم را به اتاقی که [آقا] در آنجا نشسته بود، رساندم. [ایشان] و آقا سیدمحمدصادق لواسانی نشسته بودند و امام داشتند مطلبی را که به درس فقه و اصول ایشان مربوط می‌شد، تحریر

می کردند. آقای لواسانی آهسته به من گفت: مسعودی! آقا امروز اوقاتش خیلی تلخ است. چکار کنیم که لبخندی به گوشه لب ایشان بنشانیم؟ گفتم: چه عرض کنم؟ آقا سید محمد صادق رو کرد به [ایشان] و گفت: آقا!... سرش را بلند کرد. آقای لواسانی ادامه داد: آخر این کتاب‌های چاپی به این خوبی را برای چه خطی‌اش می‌کنید؟... لبخندی زدند و نوشته‌شان را در گوشه‌ای گذاشتند و گفتند: بسیار خوب. برای امروز کافی است! بعد یکی دو ساعت در خدمت ایشان بودیم و صحبت‌های مختلفی به میان آمد.<sup>۱</sup>

آیت‌الله خمینی از آقای مسعودی خمینی خواست بار دیگر که می‌آید «فلان جلد و سائل الشیعه» را هم برایش بیاورد. فردای آن روز کتاب را آورد. مأموران غافل نبودند و اجازه ورود ندادند. آقای مسعودی با چانه‌زنی و لحن خوش اجازه گرفت و تو رفت. موقعیت پیش آمده را غنیمت شمرد و رفت و آمدش را قطع نکرد. «من هر بار که آن ایام نزد [ایشان] می‌رفتم، آقای لواسانی را در جوار [او] می‌دیدم. آقای لواسانی با [آقا] رفاقت چهل پنجاه ساله داشت و به اسرار زندگی [ایشان] واقف بود.»<sup>۲</sup> آقای مسعودی خمینی پیام‌های آیت‌الله پسندیده را از قم می‌آورد و پیام‌های برادر را به قم می‌برد. آقای پسندیده و جوهات شرعی رسیده به برادرش را در قم مدیریت می‌کرد.

### انتقاد از اقتصاد

ماه رمضان از نیمه گذشته بود. آنان که حواس‌شان به زندانی ایستگاه قنات خیابان دولت بود، حدس می‌زدند، یعنی آرزومند بودند که عید فطر آزادش می‌کنند. اینک که حرف از مصالحه با جامعه روحانیت است، چه مناسبتی بهتر از این؟ می‌گفتند تا آن روز شاه از سفر اتریش و سوئیس بازمی‌گردد و دستور آزادی آقای خمینی را می‌دهد. شایعه بود. شایعه زیاد بود. مثل اینها که «تیمسار صنیعی کفیل وزارت جنگ که شهرت دارد پیرو مسلک بهایی می‌باشد، تغییر خواهد کرد و اقداماتی جهت جلب نظر مقامات روحانی صورت خواهد گرفت و افراد شناخته شده بهایی که در رأس مقامات حساس قرار دارند تغییر خواهند یافت.»<sup>۳</sup> شایعه دیگری که بر سر زبان‌ها افتاد، باخت کلان شاه پای میز قمار در اروپا بود.

۱. خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، ص ۲۷۵.

۲. همان، ص ۲۷۶.

۳. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شم ۳۰۰-۱۲۶۰، مورخ ۴۲/۱۱/۲۳.

عید فطر آمد. شاه نیامد. محمدرضا پهلوی و همسرش سفر اروپایی خود را با رفتن به ایتالیا درازتر کردند. روزنامه‌ها نوشتند که در این سفر، آبهای معدنی اروپا در بهبود وضع مزاجی شاه اثرات رضایت‌بخشی داشته است؛<sup>۱</sup> یعنی این سفر ۳۹ روزه، درمانی بود نه تفریحی!

فردای ورود شاه/ ۱۲ اسفند بیستمین اجلاسیه اکافه (کمیسیون اقتصادی آسیا و خاور دور وابسته به سازمان ملل متحد) در تهران گشایش یافت.<sup>۲</sup> حدود پانصد نفر از ۲۸ کشور عضو در هتل هیلتون گردهم آمدند. اجلاس با سخنان محمدرضا پهلوی آغاز به کار کرد و تا ۱۶ روز بعد ادامه یافت. جمشید آموزگار، یکی از سخنرانان دومین روز، بود. ریاست این دوره اکافه به طور سنتی به کشور میزبان رسیده بود و علی‌نقی عالیخانی، وزیر اقتصاد، ریاست آن را به عهده داشت و جمشید آموزگار نایب رئیس بود. آموزگار آینده اقتصاد ایران را به اجرای مواد شش‌گانه‌ای که شاه در سال گذشته مطرح کرد/ انقلاب سفید مرتبط دانست و تغییرات پدید آمده در افق اقتصاد ایران را در سال‌های اخیر محسوس خواند.<sup>۳</sup>

در همان روزها پاکروان به ملاقات آیت‌الله خمینی آمد. ردی از این دیدار در میان سندها نیست. شاید مأمور ویژه‌ای که این رخدادهای مستقیم و غیرمستقیم گزارش می‌کرد، غایب بود، یا غیث کرده بودند. گفت‌وگوهای مطرح شده نمی‌توانست به دور از تغییر دولت و نزدیک بودن آزادی آقای خمینی باشد. آنچه از آن دیدار به جا مانده جملاتی کوتاه به نقل از آیت‌الله در نقد سخنان جمشید آموزگار است. او هم سخنرانی نمایندگان کشورهای دیگر را خوانده بود و هم سخنان نایب رئیس اجلاس را، و به این که طرف ایرانی همه اقتصاد کشور را به اصول ششگانه انقلاب سفید گره زده، اعتراض داشت. «این نمایندگان اقتصادی دنیا که در این جا جمع شده‌اند، همه از وضع نابه‌سامان اقتصاد کشورهایشان صحبت کردند، در حالی که نماینده ایران... گفته که به سلامتی اعلی حضرت تمام مسائل و مشکلات اقتصادی ما حل شده... چه چیزش حل شده؟ کجای اقتصاد این مملکت سالم است؟ کدام اقتصاد سالم را ما داریم؟ چه چیزی را خودمان داریم که بشود اسمش را اقتصاد گذاشت؟»<sup>۴</sup>

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۱۳۲۵ (۵ اسفند ۱۳۴۲)، ص ۱.

۲. همان، شمه ۱۱۳۲۴ (۴ اسفند ۱۳۴۲)، صص ۱ و ۱۳.

۳. همان، شمه ۱۱۳۳۴ (۱۵ اسفند ۱۳۴۲)، صص ۱ و ۱۷.

۴. «سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام»، پاسدار اسلام، شماره ۲۴ (آذر ۱۳۶۲)، ص ۵۶.

## جابه‌جایی دولت

دولت اسدالله علم در ۱۷ اسفند ۱۳۴۲ پس از حدود بیست ماه اداره امور اجرایی کشور، استعفا داد. متن استعفانامه علم همان بیلان کارهایش در زمان یادشده بود که در بالای همه، تصویب و اجرای اصول ششگانه انقلاب سفید، به ویژه اصلاحات ارضی، رسمیت بخشیدن به حضور زنان در امور سیاسی اجتماعی و برگزاری انتخابات مجلس شورای ملی و سنا بود. البته او به سرکوب مخالفان با عنوان «حفظ نظم عمومی» نیز اشاره کرد.<sup>۱</sup> علم، پیش‌تر، شاید از اواخر تابستان می‌دانست که اهرم اجرایی کشور را باید تحویل دهد. نه تنها علم، که دست‌اندرکاران زیرین او نیز می‌دانستند که حسنعلی منصور، رئیس کانون مرفقی و حزب نوپدید ایران‌نویین، نخست‌وزیر بعدی است. فردای استعفای دولت، منصور با همه هیأت وزیران و مشاوران از پیش تعیین شده مشغول کار شد. او از ماه‌ها پیش اعضای دولت خود را زیر نظر محمدرضا پهلوی برگزیده بود؛ حتی بیشتر نمایندگان موردنظرش را هنگام تشکیل «کنگره نهضت آزادزان و آزادمردان»، گزینش، و در انتخابات، به مجلس شورای ملی فرستاده بود. فراکسیون اکثریت به نام «نهضت ششم بهمن» دست او بود. مسافت تأسیس حزب ایران‌نویین / ۲۴ آبان ۱۳۴۲ تا به دست‌گیری قدرت اجرایی / ۱۷ اسفند ۱۳۴۲ (کمتر از چهار ماه) بسیار کوتاه بود. برای توجیه این اعجاب سیاسی می‌توان به دو نکته توجه داد. اول این که حزب ایران‌نویین بر شالوده کانون مرفقی که از بهار ۱۳۴۰ش فعالیت‌های به ظاهر غیرسیاسی خود را آغاز کرده بود، استوار بود. کانون مرفقی را حلقه واسط جابه‌جایی دولتمردان سستی به کارگزاران متجدد دانسته‌اند؛ حلقه‌ای که توانست به هواداران سیاست آمریکا در ایران میدان گسترده‌تری بدهد. میدان‌دار، حسنعلی منصور بود؛ که در بین اعضای کابینه‌اش به آمریکاپرستی شهرت داشت. وزیر اقتصاد او گفته است: «من حاضر به همکاری سیاسی با او نبودم. سطحی بودنش، کم‌سوادیش، صریح نبودنش در کارها را زیاد نمی‌پسندیدم. بعد هم چیزی که برایم خیلی ناگوار بود، اهمیتی بود که به خصوص به آمریکایی‌ها می‌داد. همه‌جا یادآور می‌شد که با فلان مقام سفارت آمریکا ناهار خورده یا شام خورده یا او را دیده... من در صحبت‌هایش می‌دیدم چقدر برایش مهم است که کسی جلو رویش راجع به آمریکایی‌ها بد نگوید... خانه خودش را هم اجاره داده بود به نماینده نظامی آمریکاییها، نماینده سی آی ای. یعنی رابطه‌اش با آمریکایی‌ها خیلی خوب

۱. روزنامه اطلاعات، شم ۱۱۳۳۶ (۱۸ اسفند ۱۳۴۲)، ص ۱۶.

بود.<sup>۱</sup> و دوم این که، منصور و تشکیلات او نه تنها مورد تأیید محمدرضا پهلوی، بلکه از حمایت کامل او برخوردار بودند. خود شاه چند جلسه برنامه‌ریزی در دولت آینده را ریاست کرد. او وزاری از هیأت دولت منصور را که عضو مؤسس حزب ایران‌نویین نبودند، مجبور به عضویت در آن حزب کرد و از هر کار دیگری که نشان‌دهنده روی کار آمدن دولت حزبی و دمکراتیک[!] به آمریکا باشد، دریغ نورزید.<sup>۲</sup> این حمایت همه‌جانبه تا جایی بود که شاه، آزادی آیت‌الله خمینی را تا روی کار آمدن دولت جدید به تعویق انداخت. عقب‌انداخت تا دولت نوپای منصور از مزایای آزادی روحانی اول کشور و پژوهاکی که در جامعه می‌افکند، بهره‌مند شود، نه دولت رو به پایان علم.

### در آستانه نوروز

چشم‌به‌راهان آیت‌الله خمینی، ناامید از آزادی او در عید فطر / ۲۶ بهمن، اینک دل به فرارسیدن عید نوروز بسته بودند. ماه اسفند، ماه فراوانی کارت تبریک‌هایی بود که امیدوارانه از آزادی آقای خمینی می‌گفت. این صدا در بخش پنهان جامعه، شنیده می‌شد. گزارش‌های ساواک از شهرهای گوناگون نشان می‌دهد که استقبال مردم از چاپ و توزیع و فرستادن این کارت‌ها چشمگیر بوده است. «طلیعه سال نو را به امید موفقیت بزرگ مرجع تقلید جهان شیعه، حضرت آیت‌الله‌العظمی آقای خمینی مدظله و فتح و پیروزی مسلمانان به عموم هم‌وطنان عزیز مخصوصاً جنابعالی تبریک عرض می‌کند.» شمار زیادی از این کارت‌ها چاپ شده و آماده توزیع بود.<sup>۳</sup> «بود آن روز ما عید مطلق / که در جنبش درآید پرچم حق.» بخش دیگری از کارت‌ها این بیت و عکسی از آیت‌الله خمینی داشتند.<sup>۴</sup> برخی از این کارت‌های تبریک پیش از رسیدن به نشانی خود در سانسور پست‌خانه گیر می‌کردند، اما برخی دیگر به صاحب نشانی می‌رسیدند. مأموران ساواک دستور داشتند در مبدأ چاپخانه‌ها از توزیع این مراسلات جلوگیری کنند؛ که کردند.<sup>۵</sup> البته می‌توان گمان برد که توان ساواک در سانسور و ممانعت از پخش این

۱. اقتصاد و امنیت... صص ۳۶۹ و ۳۷۱.

۲. همان‌جا.

۳. اسناد ساواک، تلگرافات وارده، نامه ساواک اصفهان به ساواک تهران، سند ش‌م ۱۰۸۴، مورخ ۴۲/۱۲/۱۴.

۴. همان، نامه رئیس ساواک استان دوم به مدیرکل اداره سوم، سند ش‌م ۲۰۷۴۶۳، مورخ ۴۲/۱۲/۲۶.

۵. همان، نامه ساواک جنوب شرق تهران به رئیس ساواک تهران، سند ش‌م ۳۱۳۵/س ت/۳، مورخ ۴۲/۱۲/۱۳؛ همان،

نامه رئیس ساواک آذربایجان شرقی به اداره کل سوم، سند ش‌م ۳۱۶۳۹۱، مورخ ۴۲/۱۲/۲۸.



برگه‌ها، کمتر از توان تولید و توزیع آنها بوده است.

آن‌چه در ماه‌های زمستان ۱۳۴۲ در فضای پنهان سیاسی پراکنده شده بود، ضرورت مصالحه هیأت حاکمه با جامعه روحانیت بود. شاه با نگر داشت دست بالا، چنین تمایلی داشت؛ این که روحانیان احترام‌شان محفوظ، بروند به کارهای آخوندی خود مشغول شوند و کاری به کار سیاست‌های جاری کشور نداشته باشند. حسنعلی منصور نیز با همین آهنگ پا به میدان امور اجرایی گذاشت. او پیش از رسیدن به کرسی نخست‌وزیری، پیامی به سران روحانیان داد که من سعی خواهم کرد روابط دولت و روحانیت را اصلاح کنم.<sup>۱</sup> عناصر مربوط به دربار هم پی‌گیر این موضوع بودند؛ کاری بکنند که بشود اسم مصالحه و رفع سوءتفاهم بر آن گذاشت. سلیمان بهبودی با اذعان به این که با تشکیل دولت جدید، آیت‌الله خمینی آزاد می‌شود، اصرار داشت پیش از این رخداد به دیدار آیت‌الله خوانساری رفته، اخبار و حواشی آن را به رسانه‌ها بکشاند. آقای خوانساری که تقاضاهای مکررش برای آزادی آقای خمینی و دیگر روحانیون در بند روی زمین مانده بود، تمایلی به این دیدار نداشت، اما بهبودی می‌گفت: «چه عیب دارد؟ مثلاً پس از ملاقات، اعلامیه و عکس‌های مفصلی منتشر شود و بگویند سوءتفاهمات بین روحانیت و دربار شاهنشاهی مرتفع و قرار شد، مثلاً در مورد طلاب چنین و چنان شود و یا در مورد تبلیغات مذهبی چه و چه؟»<sup>۲</sup> ایجاد فضای صلح و آرامش، مصالحه و تعامل، در حالی سر و سامان می‌یافت که هیأت حاکمه به این تحلیل رسیده بود: زندان و حبس خانگی، محبوبیت عمومی آیت‌الله خمینی را تصاعدی بالا برده است.<sup>۳</sup> چنین فضا و چنان محبوبیتی موجب شد که یک ناشر زرنگ، به خود اجازه دهد تحت عنوان «بشارت» آگهی چاپ چهارم «رساله توضیح المسائل حضرت آیت‌الله العظمی آیت‌الله خمینی مدظله العالی، مرجع عالی‌قدر شیعیان جهان و مناسک دستور حج معظم‌له» را در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان چاپ کند.<sup>۴</sup> ساواک هر دو روزنامه را تویخ کرد.

۱. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۷۲۴۵، مورخ ۴۲/۱۲/۱۷.

۲. همان، سند ش‌م ۳۷۲۵۲/س ت، مورخ ۴۲/۱۲/۱۷.

۳. همان‌جا.

۴. روزنامه اطلاعات، ش‌م ۱۱۳۲۶ (ششم اسفند ۱۳۴۲)، ص ۲.

## راه بی‌بازگشت

### از قیطره به قم

جابه‌جایی دولت، مجال تازه‌ای پدید آورد تا روحانیان با فرستادن تلگرام‌هایی به نخست‌وزیر جدید، خواستار آزادی آیت‌الله خمینی و دیگر روحانیان زندانی شوند. آنان نوشتند که قانون‌شکنی‌ها و آدم‌کشی‌ها و زندان‌کردن‌ها به گردن دولت افتاده است و خوب است دولت آمده پا جای پای دولتمردان گذشته نگذارد و با آزادی زندانیان و لغو مصوبات غیرقانونی، گذشته را جبران کند.<sup>۱</sup> این درخواست‌ها در فضای مورد نیاز هیأت حاکمه/ مصالحه می‌توانست مورد توجه قرار گیرد. مناسبت‌هایی هم پیش رو بود. نزدیک‌ترین آنها حج بود. آوازه نهضت ضداسرائیلی ایران، بیرون جهان تشیع نیز شنیده می‌شد. مسلمانان می‌دانستند که رهبر این نهضت در زندان بسر می‌برد؛ می‌دانستند که حکومت ایران با اسرائیل هم‌پیمان شده است. کوس پیوند ایران و اسرائیل در جهان عرب زده شده بود. اینک ۱۸۵۰۰ حاجی ایرانی در آستانه سفر حج قرار داشتند. بسیاری از آنها از رخدادهای تلخ سال ۱۳۴۲ باخبر بودند؛ و هم عکس‌های آقای خمینی را با دو زیرنویس عربی و انگلیسی همراه داشتند. لازم بود تلخی نگاه هزاران حاجی ایرانی گرفته شود و سفره بدنامی‌های سیاسی حکومت ایران در موقف حج باز نشود. دوم، پیش‌رو بودن ماه محرم بود. این ماه می‌توانست در غیاب آیت‌الله خمینی آبستن حوادث تازه‌ای باشد. سوم، سفر شاه به آمریکا

۱. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۳، صص ۱۰۹ و ۱۱۰؛ اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، مقدمه: سیدحمید روحانی، ص ۱۹۳.

بود. او باید التهاب جامعه ایران را به نقطه غیر خبرساز می‌رساند تا مسافرتش بدون حاشیه آغاز و انجام یابد؛ آن هم در زمانی که چند ماهی بیشتر از ترور کندی و روی کار آمدن جانسون نمی‌گذشت.

هیأت حاکمه تصمیم به آزادی آیت‌الله خمینی گرفته بود. تجربه پارسا<sup>۱</sup> می‌گفت که این کار باید پس از سالگرد تهاجم به مدرسه فیضیه و عید نوروز انجام شود. پس از سیزدهم فروردین، رفت‌وآمد مقامات دولتی و امنیتی به قیطره بالا گرفت. جواد صدر، وزیر کشور دولت جدید، به دیدن آقای خمینی آمد و گفت که آن دولت هر چه بود و هر چه کرد، رفت؛ متأسفیم از هر آنچه که بود و هر آنچه کرد، اما وزرای این دولت دین دارند و بعضاً روحانی‌زاده و... آقای خمینی در پاسخ گفت: «آقا، نه ما دشمنی با آن دولت داشتیم و نه عقد اخوتی با شما خوانده‌ایم؛ ما به اعمالتان نگاه می‌کنیم؛ ما این‌جا مراقبیم؛ اگر اعمال شما تکرار اعمال آنهاست، همان‌طور که با او مخالف بودیم... شما هم آن‌جور خواهید شد. ما همان‌ایم و مخالفت می‌کنیم. و اگر چنانچه رویه را تغییر بدهید، ما همه مسلم هستیم؛ برادر هستیم. رویه را تغییر بدهید، خاضع شوید نسبت به احکام شرع. تصویب‌نامه‌های باطل را، آنهایی که مخالف احکام شرع است، لغو بکنید... ما علاوه بر این که مخالفت نمی‌کنیم، پشتیبانی هم ازتان می‌کنیم.»<sup>۱</sup>

پانزدهم فروردین نیز رؤسای ساواک، حسن پاکروان، ناصر مقدم، علی‌اکبر مولوی؛ و رئیس شهربانی، نعمت‌الله نصیری، آمدند.<sup>۲</sup> حرف همه آنان پیرامون سازش و مصالحه بود. پاسخ آیت‌الله چه بود؟ «روزی که به من تکلیف شد که به قم مراجعت نمایم، دولت پیشنهاد سازش نمود. گفتم: اگر می‌خواهید من با دولت سازش داشته باشم بایستی خط‌مشی سیاست دولت عوض و کلیه قوانین ضداسلامی لغو و شناسایی کشور اسرائیل که با همه کشورهای اسلامی دشمنی دارد پس گرفته شود؛ مستشاران اسرائیل از ایران طرد شوند؛ ایران مانند سایر کشورهای اسلامی با اسرائیل قطع رابطه کند و پولی که از مردم به عنوان مالیات اخذ، صرف خرید اسلحه که با همان اسلحه خود ملت را می‌کشند نشود.»<sup>۳</sup>

روشن بود که این شرایط قابل پذیرش حکومت نبود، اما آنان چاره‌ای جز آزاد کردن آیت‌الله خمینی نداشتند. سیدضیاء‌الدین طباطبایی گفته بود گرفتن او اشتباه اول بود، آزادیش

۱. صحیفه امام، ج ۱، صص ۲۹۸ و ۲۹۹.

۲. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۴۶.

۳. اسناد ساواک، تلگرافات وارده، از ساواک مشهد به ساواک تهران، سند ش ۳۳۳، مورخ ۴۳/۱/۳۱.

اشتباه دوم.<sup>۱</sup>

۲۴۵ روز از زندان خانگی او می‌گذشت. وقتی تمایل سران دستگاه امنیتی را برای همراهی خود دید، گفت: «اگر بنا باشد با شما بروم قم... این جا بمانم بهتر است. آزادی‌ای که مأموران شما در کنارم باشند بر زندان این جا ترجیح نمی‌دهم.»

سال‌ها بعد بانو قدس ایران آن لحظات را چنین نوشت: «آقا فهمیده بود که اینها می‌خواهند در کنار [ش] وارد قم شوند و به مردم بفهمانند که اختلاف‌ها تمام شده است و ما باهم رفیق هستیم!» وقتی پافشاری آقای خمینی را برای همراهی نکردن خود دیدند، پذیرفتند. البته دست از محکم‌کاری نکشید و خطاب به اندرونی گفت که آن سماور را بدهید ببرم که در قم بی‌چای نمانم؛ آن زیلو را هم بیاورید. کنارش را با زیرانداز و لوازم خانه پر کرد. صندوق عقب آن خودرو «آخرین سیستم» خالی بود، اما او نمی‌خواست کسی از دولتی‌ها پهلویش بنشیند. راه افتاد، و خودرو دیگر به سرپرستی مولوی، رئیس ساواک تهران، به دنبالش. «مرا از کوچه پس کوچه‌ها می‌بردند. اول خیال کردم که به عنوان آزادی می‌خواهند سر به نیستم کنند، ولی بعداً که در جاده شاه‌عبدالعظیم افتادم، فهمیدم برای این که مردم مرا نبینند از بیرون شهر عبور داده‌اند.»<sup>۲</sup>

## استقبال شبانه‌روزی

آیت‌الله خمینی ساعت ۲۲:۳۰ پانزدهم فروردین به قم رسید. زودتر هم می‌شد رسید. «بی‌خود مدتی کنار جاده ایستادند و با ماشین ور رفتند. معلوم بود که بهانه است.»<sup>۳</sup> شهر باید از جمعیت خالی می‌شد تا استقبال خودجوش پیش‌بینی‌نشده‌ای رخ ندهد، اما خبر بازگشت مانند توپ ترکید و در شهر پیچید. نیم ساعت بعد، خیابان یخچال قاضی شاهد رفت‌وآمد آدم‌هایی بود که می‌خواستند همان شب او را ببینند؛ از بزرگان حوزه علمیه گرفته تا طلبه‌ها و مردم کوچه و بازار. فرزندان، دختر و پسر، که همگی قم بودند، نخستین پیش‌بازکنندگان بودند. دیدارهای

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۷۵.

۲. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، صص ۲۴۷ و ۲۴۸. روایتی که بگوید امام خمینی در طول روزهای زندان خانگی، اجازه خروج از خانه را داشته یا نه، در دست نیست؛ فقط در یک مورد صحبت از حضور او بر سر قبر حاج‌آخوند رستم‌آبادی، از علمای عصر مشروطه، مدفون در میدان اختیاریه تهران، شده است. «حاج‌آقا روح‌الله خمینی هنگام ورود به آنجا کفش‌هایش را در ابتدای پله‌ها درآورد و پابرهنه داخل بقعه شد و زیارت نمود. دستمال‌شان را درآوردند و روی سنگ قبر حاج‌آخوند را تمیز کردند.» (شیخ‌المعاونین ما که جاست (خاطرات محمد عرب)، به کوشش: حسین روحانی صدر، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۰ش، ص ۹۲).

۳. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۲۹۰.

آن شب تا ساعت ۲۴ ادامه یافت. صبح روز شانزدهم، آنها که شمرند، نوشتند تا ساعت ۸:۱۵ حدود چهار هزار نفر به ملاقات آقای خمینی رفتند. دیدار با این شمار از مردم نمی‌توانست دوام یابد. خسته شد. ساعت ۱۰:۱۵ از بلندگو گفته شد که از آمدن به خانه آیت‌الله خمینی خودداری کنید؛ آقا نیازمند استراحت است.<sup>۱</sup>

بانو قدس ایران تهران بود. فردای بازگشت شوهر، آن‌چه از اسباب خانه به امانت گرفته بود، به صاحبانش پس داد، سپاسگزاری کرد و راهی قم شد.<sup>۲</sup>

طلبه‌ها می‌خواستند خبر آمدن آقای خمینی را به همه ایران برسانند. چه راه دیگری جز رفتن به ایستگاه اتوبوس‌های بین شهری و بنگاه‌های باربری داشتند؟ «بعضی از طلاب به گاراژها مراجعه نموده و تقاضا کرده‌اند به شهرستان‌ها اطلاع داده شود آقای خمینی، به قم آمده.»<sup>۳</sup> این خبرها را مولوی، رئیس ساواک تهران، که اینک در قم مستقر شده بود، به نخست‌وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور رساند. مولوی غیر از همراهی آیت‌الله خمینی، مأموریت بزرگتری هم داشت؛ مسئولیت امنیت شهر قم را با در اختیار داشتن ارتش، شهربانی و ژاندارمری به او سپرده بودند. او با قم بیگانه نبود و پیش از دوم فروردین ۱۳۴۲ و روزهای پسین نشان داده بود که توان سرکوب هیجانانگیز اجتماعی را دارد. پیش از ورود مولوی، هر سه یگان ارتش، شهربانی و ژاندارمری با نیروهای اعزامی تقویت شده بودند. آنها می‌دانستند که آیت‌الله خمینی پا در راه بی‌بازگشتی گذاشته است؛ پس برای هر رخدادی آماده‌باش بودند.<sup>۴</sup>

بازدیدها از آیت‌الله خمینی تمامی نداشت؛ هر چند جمعیت هزارگان روز نخست، روزهای بعد به صدگان رسید، اما ادامه یافت. خبر به دیگر شهرها هم رسیده بود. گروه‌هایی که چند صد نفری به قم می‌آمدند، آسان‌تر شناسایی می‌شدند. از این رو در گزارش‌های ساعت به ساعت و روز به روز مولوی، و پس از او بدیعی، ورود اهالی تهران، کاشان، خمین، گرمسار، کرمانشاه، دلیجان، اصفهان و شهرهای اطراف، مشهد، شاهی [قائم‌شهر]، ورامین و روستاهای اطراف و شیراز به قم در همان چند روز نخست پس از بازگشت آقای خمینی ثبت شده است.<sup>۵</sup> گفتنی است، همه مشتاقان دیدار او به سلامت بازمی‌گشتند. عباس واعظ

۱. اسناد ساواک، تلگرام بی‌سیم، سند شم ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، مورخ ۴۳/۱/۱۶.

۲. بانوی انقلاب - خدیجهای دیگر، ص ۲۵۱.

۳. اسناد ساواک، تلگرام بی‌سیم، سند شم ۱۰۶، مورخ ۴۳/۱/۱۶.

۴. همان، سند شم ۱۰۳، مورخ ۴۳/۱/۱۶.

۵. همان، سند شم ۱۰۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۸، ۱۴۹ و ۱۵۹، مورخ ۱۶ تا ۴۳/۱/۲۸.

طبسی و بیش از بیست طلبه مشهدی که به ملاقات آیت‌الله خمینی آمده بودند، در بازگشت دستگیر شدند. خبر به میزبان رسید. آقای خمینی توسط دامادش، پی‌گیر ماجرا شد. اشراقی با بدیعی، رئیس ساواک قم، تماس گرفت و از قول آیت‌الله پرسید که چرا طبسی و همراهان او را بازداشت کرده‌اید؟ او در خانه من سخنی خلاف پسند شما نگفته است؛ اصلاً سخنرانی نکرده است. بدیعی گفت که دستگیری واعظ طبسی و دیگران مربوط به دیدارشان با آیت‌الله نبوده، ساواک مشهد در تعقیب او بوده است. اشراقی از قول پدرزنش گفت که بازداشت او را به حساب خمینی خواهند گذاشت؛ از پاکروان بخواهید او را آزاد کند. ماجرا را بار دیگر صادق خلخالی پی‌گرفت.<sup>۱</sup>

آمد و شد به قم، به ویژه از تهران، بهای بلیت اتوبوس‌ها را بالا برد. «از روزی که آقای خمینی آزاد گردیده‌اند عده زیادی از مردم تهران و شهرستان‌ها برای زیارت وی به شهرستان قم مسافرت کرده‌اند و کثرت مسافرین به قدری بوده که بلیط اتوبوس تا ۳۰۰ ریال به فروش رفته است و شرکت واحد بناچار چند دستگاه اتوبوس در خط قم به کار انداخته است، ولی با وجود این، گاراژهای مسافربری برای روز پنج‌شنبه بلیط پیش‌فروش کرده‌اند؛ و روزهای چهارشنبه و پنج‌شنبه و جمعه شلوغ‌تر از روزهای معمولی از قم خواهد بود.»<sup>۲</sup> کسانی که روز هفدهم فروردین از تهران به قم آمدند، چهار ساعت در جاده بودند. «سیل جمعیت از تهران به طرف قم برای دیدن ایشان روان بود؛ به طوری که ما از قم تا تهران را چهار ساعته پیمودیم.»<sup>۳</sup>

### جشن‌های سراسری

آگاهی ما از جشن‌هایی که به مناسبت آزادی آیت‌الله خمینی و بازگشت او به قم برپا شد، غیر از شهر قم، محدود به گزارش‌های ساواک است. با این که پاکروان از مسئولان زیردست خود در شهرستان‌ها خواست برخورد مستقیمی با این مراسم نکنند،<sup>۴</sup> اما در برخی شهرها، حتی تهران، شادی مردم با مزاحمت دستگاه امنیتی روبرو شد. در پایتخت جلو برنامه‌ای که قرار بود در مدرسه عبدالله‌خان بازار اجرا شود، گرفتند.<sup>۵</sup> پرچم سبز بزرگی که در سرای مشیرخلوت

۱. همان، سند ش‌م ۱۶۲ و ۱۶۳، مورخ ۴۳/۱/۲۹.

۲. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۳۶ س ت، مورخ ۴۳/۱/۱۸.

۳. همان، سند ش‌م ۲۰/۷۹۷/الف، مورخ ۴۳/۱/۱۸.

۴. همان، سند ش‌م ۱۳۰/۱۵۲، مورخ ۴۳/۱/۲۰.

۵. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۲۰/۹۰۸/الف، مورخ ۴۳/۱/۲۰؛ همان، سند ش‌م ۲۰/۱۲۲۰/الف، مورخ ۴۳/۱/۲۴.

بازار تهران افراشته بودند، پایین کشیدند. جمله‌ای که روی آن نوشته شده بود، خوش آیند مأموران نبود: دوستی با ستمکاران عذاب‌آور است.<sup>۱</sup> اما ظاهراً به چراغانی حدفاصل بازار حضرتی تا میدان سیداسماعیل واکنش شتابانی نشان ندادند. روی هر چراغ پایه‌بلندی، عکسی از آقای خمینی دیده می‌شد.<sup>۲</sup>

بازاریان قزوین بر سر در مغازه‌های شان پرچم آویزان کردند، اما خیلی زود شنیدند که جمع کنید.<sup>۳</sup> همین تذکر را به بازاریان آبادان دادند.<sup>۴</sup> در جایی مثل زاهدان عکس‌های آیت‌الله خمینی را پخش کردند،<sup>۵</sup> و یکی از محصلان علوم دینی با چاپ و توزیع اطلاعیه‌ای آزادی او را تبریک گفت.<sup>۶</sup> در بازار کرمان شور و شوق آشکاری در گرفت، تا اندازه‌ای که از آن به تظاهرات یاد کردند. چراغانی کردند؛ پرچم بالا بردند، اعلامیه چاپ کردند، در مسجد پای کتنگ و جامع مراسم برگزار کردند و آزادی آیت‌الله خمینی را گرمی داشتند.<sup>۷</sup> در مسجد آیت‌الله بروجردی کرمانشاه جشن گرفتند، اما از انتشار اعلامیه آقای عبدالجلیل جلیلی، روحانی شهر، جلوگیری کردند.<sup>۸</sup> گویا در بیشتر شهرهای استان فارس نشانه‌هایی از بزرگداشت آقای خمینی دیده شد،<sup>۹</sup> اما در شیراز دو مجلس به همت آقایان سیدعبدالحسین دستغیب و سیدمجدالدین مصباحی در مسجد جمعه عتیق، و آقای حسام‌الدین فال اسیری در مسجد آقاباباخان برپا شد که در تجلیل از آیت‌الله خمینی بود.<sup>۱۰</sup> بازار اصفهان، هم چراغانی کرد؛ هم پرچم برافراشت و هم عکس‌های آیت‌الله را به در و دیوار نشانند. گروه‌هایی از مردم شهر نیز راهی قم شدند تا در جشن روز بیستم فروردین شرکت کنند.<sup>۱۱</sup> طلاب مدرسه دامغانی همدان، در مسجد میرزا داود برنامه‌هایی تدارک دیدند که با چند سخنرانی همراه بود.<sup>۱۲</sup> ساواک همدان از برگزاری جشنی در تویسرکان

۱. همان، سند ش‌م ۸۷/س ت/۳، مورخ ۴۳/۱/۲۲.

۲. همان، نامه ستاد بزرگ ارتش‌تاران [به ساواک]، سند ش‌م ۲۵/۱۶۷۹، مورخ ۴۳/۱/۲۷.

۳. همان، نامه ساواک قزوین به ساواک تهران، سند ش‌م ۲۳۴/ق ز، مورخ ۴۳/۱/۱۷.

۴. همان، تلگرافات وارده، سند ش‌م ۱۱، مورخ ۴۳/۱/۲۰.

۵. همان، سند ش‌م ۱۰۴، مورخ ۴۳/۱/۲۲.

۶. همان، نامه ساواک بلوچستان و سیستان به اداره کل سوم، سند ش‌م ۱۱۳/۱۰۱۳، مورخ ۴۳/۱/۲۵.

۷. همان، تلگرافات وارده، سند ش‌م ۲۸۵، مورخ ۴۳/۱/۱۹؛ همان، سند ش‌م ۲۸۸، مورخ ۴۳/۱/۲۱.

۸. همان، اطلاعیه، سند ش‌م ۲۸۰، مورخ ۴۳/۱/۱۹.

۹. همان، نامه ساواک شیراز به اداره کل سوم، سند ش‌م ۷/۱۹۰۸، مورخ ۴۳/۱/۳۰.

۱۰. همان، تلگرافات وارده، سند ش‌م ۱۴۸، مورخ ۴۳/۱/۲۲.

۱۱. همان، سند ش‌م ۱۵۶، مورخ ۴۳/۱/۲۲.

۱۲. همان، سند ش‌م ۶۱۴، مورخ ۴۳/۱/۲۰.

هم خبر داد. در خرم‌آباد گروه‌هایی از مردم در مسجد سلطانی گردهم آمدند، اما از توزیع شیرینی و ابراز خشنودی آنان جلوگیری شد.<sup>۱</sup> در کاشان مردم به خانه روحانیان شهر رفتند، پذیرایی شدند و خرسندی خود را از بازگشت آیت‌الله خمینی به قم به اشتراک گذاشتند. پیش از این بازار کاشان با آذین‌بندی مغازه‌ها ابراز شادمانی کرده بود.<sup>۲</sup> در شاهی / قائم‌شهر حدود پانصد نفر از اهالی به مسجد حجتیه شهر آمدند و در مراسمی که به مناسبت بازگشت آیت‌الله خمینی به قم برپا شده بود شرکت کردند.<sup>۳</sup> و نیز گروه‌هایی از مردم بابل در مسجد چهارسوق گردهم آمدند و در جشنی که برای آزادی آقای خمینی و عید غدیر برگزار شده بود، حضور یافتند.<sup>۴</sup> اما آنچه در قم رخ داد نمونه دیگری نداشت. جشن قم در مدرسه فیضیه برگزار شد. برنامه‌ریزی‌های آن در مدرسه خان انجام شده بود. افرادی چون حسینعلی منتظری و عبدالرحیم ربانی شیرازی تصمیم‌گیران آن بودند و کسانی چون مهدی عراقی و مهدی بهادری آن را تدارک کردند.<sup>۵</sup> محصلان علوم دینی و دست‌اندرکاران دیگر نیز به اندازه‌ای که امکانات در اختیارشان قرار گرفت، در تزیین مدرسه و اطلاع‌رسانی کم نگذاشتند. مهدی عراقی نقش همدردیفان خود را در این جشن پررنگ یاد کرده است. ریشه‌کشی‌ها و آن دسته گل بزرگی که حدود سه متر بلندی داشت و از تهران به قم آورده شده بود، کار آنها بود.<sup>۶</sup>

روز موعود، پنج‌شنبه، بیستم فروردین بود. گردانندگان، اطلاعیه‌ای چاپ کرده، توانستند به شهرهای اطراف بفرستند. این بیت بر بالای آن اعلان درج شده بود: یوسف زندانی دور از نظر / رسته ز زندان و شده جلوه‌گر. پیش‌بینی می‌شد از اهالی تهران و اصفهان، بیش از دیگر شهرها به قم بیایند.<sup>۷</sup> اما همه‌چیز به خوبی پیش نرفت. بعد از ظهر پنج‌شنبه، پیش از آغاز جشن، در حالی که جمعیت انبوهی در خانه آقای خمینی گرد آمده بود، روزنامه اطلاعات روز هجدهم فروردین به دستش رسید. در این چند روزی که به قم بازگشته بود، نتوانسته بود همچون روزهای سکونت اجباری در تهران روزنامه‌ها را ببیند. آن‌جا روزنامه‌ها مرتب می‌رسید

۱. همان، نامه ساواک لرستان به اداره کل سوم، سند ش‌م ۱۵/۲۲۵ ه، مورخ ۴۳/۱/۲۳.

۲. همان، نامه شهرستانی کاشان به شهرستانی تهران، سند ش‌م ۵/۴۱، مورخ ۴۳/۱/۱۷؛ همان، سند ش‌م ۵/۳۶، مورخ ۴۳/۱/۱۶.

۳. همان، تلگرافات وارده، نامه ساواک سازی به ساواک تهران، سند ش‌م ۱۶۲، مورخ ۴۳/۲/۴.

۴. همان، سند ش‌م ۱۷۵، مورخ ۴۳/۲/۱۱.

۵. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، صص ۲۹۰ و ۲۹۱؛ خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، ص ۲۷۰.

۶. ناگفته‌ها، ص ۱۹۸.

۷. اسناد ساواک، تلگرام بی‌سیم، سند ش‌م ۱۲۴، مورخ ۴۳/۱/۱۹؛ همان، ش‌م ۱۲۷، مورخ ۴۳/۱/۲۰.



و با دقت مطالعه می‌کرد. نگاهی به عنوان مقاله انداخت: اتحاد مقدس به خاطر هدف مقدس. خواند، تا به این بند رسید: «و چه قدر جای خوشبختی است که جامعه روحانیت نیز اکنون با همه مردم همگام در اجرای برنامه‌های انقلاب شاه و مردم شده است، زیرا این انقلاب بر اساس عالی‌ترین هدف‌های پیشوایان صدر اسلام بنا نهاده شده است.»<sup>۱</sup> برآشقت و با صدای بلند گفت: «کجا روحانیون با لویح شش‌گانه موافقت کرده‌اند؟ این چه مزخرفاتی است که مسعودی می‌نویسد؟» صدایش به اندازه‌ای بلند بود که سکوت بر آن جمعیت انبوه سایه انداخت. همان‌جا سخنرانان مراسم را صدا کرد و به علی‌اصغر مروارید و ابوالقاسم خزعلی گفت که باید امشب این مطلب را تکذیب کنید.<sup>۲</sup>

ساعت شروع مراسم هشت شب بود. بعد از ظهر هوا ابری شد و باران بهاری همه‌جا را شست. لابد طلبه‌ها در پهن کردن و جمع‌آوری فرش‌هایی که در صحن مدرسه انداخته بودند، دچار دردسر شدند. باران ساعت ۱۸:۳۰ برید. یک ساعت بعد، افزون بر چهارهزار نفر در مدرسه فیضیه و برابر صحن حضرت معصومه علیهاالسلام حاضر بودند.<sup>۳</sup> کسانی که درون مدرسه رفتند، پارچه‌نوشته‌هایی در اطراف حیاط دیدند که روی‌شان نوشته شده بود: دست عمال خارجی و اسرائیل از کشور ما کوتاه؛ جامعه روحانیت برای نیل به هدف خود علیه هرگونه ظلم و استبداد بر علیه استعمارگران اسرائیل نهضت مبارزان خود [را] ادامه می‌دهد؛ خون پاک شهدای مدرسه فیضیه و ۱۵ خرداد هنوز می‌جوشد؛ مقدم بزرگ پرچمدار عالم تشیع آقای خمینی را گرامی می‌داریم. غیر از پارچه‌نوشته‌ها، سه سبد بزرگ گل نیز خودنمایی می‌کرد.<sup>۴</sup>

آیت‌الله خمینی ساعت هشت شب در میان شور و هیجان مردم به مدرسه آمد. سه بلندگو، صداسانی مراسم را به عهده داشتند. ابتدا شعاری در بزرگداشت او خوانده شد؛ و شعارهایی نیز در وصف او سر دادند. سپس علی‌اصغر مروارید پشت بلندگوها روی منبر نشست و از دستگیری و زندان و حبس خانگی آقای خمینی گفت. او افزود که کاری به رفت و آمد دولت‌ها نداریم؛ آن‌چه برای ما اهمیت دارد تطبیق عملکرد دولتمردان با قوانین اسلامی و قانون اساسی

۱. روزنامه اطلاعات، شنبه ۱۱۳۵ (۱۸ فروردین ۱۳۴۳)، ص ۲.

۲. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی. سند شنبه ۱۳۵۱/۲۰/الف، مورخ ۴۳/۱/۲۴.

۳. همان، تلگرام بی‌سیم، سند شنبه ۱۳۱، مورخ ۴۳/۱/۲۰.

۴. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند شنبه ۱۰۴۰/۲۰/الف، مورخ ۴۲/۱/۲۳.

است. او از دولت حسنعلی منصور خواست که روابط سیاسی اقتصادی ایران را با اسرائیل قطع کند. مروارید که بعد از ظهر روزنامه *اطلاعات* را به دست آیت‌الله رسانده بود، گفت که مقاله «اتحاد مقدس به خاطر هدف مقدس» اهانت به جامعه روحانیت است و «اگر [مسعودی] رسماً در روزنامه ... اعتراف به غلط کردن و نفهمی خویش نکند، مواجه با عکس‌العمل شدید از طرف مردم و جامعه روحانیت خواهد شد.» او سخنان خود را با محکوم کردن نبود آزادی‌های فردی و اجتماعی به پایان برد.<sup>۱</sup> سخنران بعدی، در واقع قطعنامه خوان مراسم، علی حجتی کرمانی، پشت بلندگوها ایستاد. آن‌چه او در ده ماده خواند، متنی بود که توسط تصمیم‌گیران برنامه تدوین شده بود. امضاء آن «حوزه علمیه قم» بود و بدون اطلاع آیت‌الله خمینی هم تهیه و هم خوانده شد:

- ۱- ایجاد نظم صحیح و برنامه‌های اساسی همه‌جانبه در داخله مراکز علمی به ویژه حوزه علمیه قم
- ۲- اجراء قوانین اسلامی به صورت کامل خود و احیاء سنت‌های متروک شده دینی
- ۳- اجراء قانون اساسی به معنای واقعی خود به ویژه اصل دوم متمم آن
- ۴- الغاء تصویب‌نامه‌ها و لوایح ضد دینی و انحلال مجلسین غیرقانونی
- ۵- قطع ایادی استعمار و عمال صهیونیسم از مملکت
- ۶- جلوگیری از ظلم و فساد، تعمیم عدالت اجتماعی، تأمین آزادی‌های فردی و اجتماعی و نیازمندی‌های عمومی و ایجاد یک ایران آباد، آزاد؛ مستقل در زیر پرچم پرافتخار مذهب جعفری
- ۷- بهبودی وضع اقتصادی و تشویق صنایع ملی و اصلاح وضع کارگران و تهیه کار برای فارغ‌التحصیلان و بیکاران
- ۸- جلوگیری از تولید و استعمال مواد مخدره و الکلی و کنترل دستگاه‌های تبلیغاتی از قبیل رادیو تلویزیون؛ جراید و جلوگیری از اشاعه فحشاء و منکرات از قبیل برنامه‌های ضد اخلاقی سینماها و تآثرها و غیره
- ۹- آزادی جمیع زندانیان بی‌گناه به ویژه حضرت حجت‌الاسلام آقای طالقانی، اساتید محترم دانشگاه و بازگشت تبعیدشدگان و آوارگان به بلاد خود
- ۱۰- رسیدگی به وضع معیشت بازماندگان شهدای پانزدهم خرداد

در خلال مراسم، اطلاعیه‌هایی نیز توزیع شد؛ از جمله اطلاعیه‌ای به امضاء سازمان دانشجویان جبهه ملی، که خیلی زود گردانندگان جشن اعلام کردند که این اوراق ربطی به ما ندارد.<sup>۱</sup> سخنران آخر، ابوالقاسم خزعلی بود. گویا او بیشتر در تمجید آیت‌الله سخن گفت.<sup>۲</sup> «آن شب، آقای خزعلی بهترین سخنرانیش را کرد؛ یک سخنرانی ابتکاری. به یاد دارم، ایشان حروف الفبا را به عنوان سخنرانی طلیعه منبر قرار داد و گاهی در میان صحبت‌هایش از استعاره و الفاظی عجیب و غریب استفاده می‌کرد. هر کس در آن جا بود محو سخنان ایشان می‌شد. ایشان بسیار جالب آمدن [آقا] را از تهران به قم تعریف کرد.»<sup>۳</sup>

مراسم تمام شد و مردم تا ساعت ۲۳:۳۰ پراکنده شدند. جشن، فردا جمعه/ ۲۱ فروردین نیز ادامه یافت. ۹ صبح روز جمعه کسی جز علی حجتی کرمانی در مدرسه فیضیه سخن نراند. او گفت که هدف روحانیان کهنه و ارتجاعی نیست؛ هدف، تأمین امنیت و آسودگی مردم است؛ هدف، تأمین استقلال و خارج شدن از زیر سلطه استعمارگران است. او در انتهای سخنانش بار دیگر آن قطعه‌نامه ده ماده‌ای را خواند.<sup>۴</sup>

مفاد قطعه‌نامه سران مأموران امنیتی حاضر در قم را بد آمد و از همان پنج‌شنبه شب قصد بازداشت سخنران مراسم را کردند، تا چه رسد به این که صبح جمعه نیز با آب و تاب آن مواد را برای حاضران خواند و تأکید کرد: «همگی قلم و کاغذ به دست بگیرید، یادداشت کنید و هر کدام به شهرستان‌ها می‌روید به هر طریق که می‌دانید آن را تکثیر و به سمع مردم برسانید.»<sup>۵</sup> دانشجویان و بازاریانی که از تهران به قم آمده بودند، پس از پایان مراسم مدرسه فیضیه به همراه گروهی از بازاریان قم و اهالی شهر به سوی خانه آیت‌الله خمینی راه‌پیمایی کردند. آنان تابلو نوشته‌هایی در دست داشتند: مبارزات توده‌های مردم علیه استعمارگران اسرائیل ادامه دارد؛ خونهای شهدای ۱۵ خرداد طرد عناصر استبداد و قطع‌ایدی خارجی از کشور است؛ به پیروی از مرام عقیدتی به رهبری مراجع تقلید به مبارزه خود ادامه می‌دهیم. شعارهایی هم دادند که با درود و صلوات همراه بود: درود فراوان به شهدای به خون خفته مدرسه فیضیه و ۱۵ خرداد/ فریاد درود جمعیت؛ برای برافراشتن پرچم اسلام بر فراز کاخ ظلم و ستم و بی‌دادگری

۱. همان، تلگرام بی‌سیم، سند ششم ۱۳۳، مورخ ۴۳/۱/۲۰.

۲. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ششم ۲۰/۱۰۴۰/الف، مورخ ۴۳/۱/۲۳.

۳. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۲۹۲.

۴. اسناد ساواک، نامه مولوی به رئیس ساواک، سند ششم ۲۰/۱۴۱۸/الف، مورخ ۴۳/۱/۲۶.

۵. همان‌جا.

صلوات/ فریاد صلوات جمعیت.<sup>۱</sup>

این تجمعات و راه‌پیمایی‌ها در حالی انجام می‌گرفت که از ساعت شش صبح گروه‌هایی در خانه آقای خمینی گرد آمده، منتظر شنیدن سخنان او بودند. از آن جمله بودند دانشجویانی از دانشگاه تهران که آمده بودند درباره زندانی بودن آقایان سید محمود طالقانی و مهدی بازرگان و دیگر اعضای نهضت آزادی با او حرف بزنند.<sup>۲</sup> دادگاه نظامی در شانزدهم دی ماه ۱۳۴۲ طالقانی و بازرگان را به ده سال زندان، یدالله سبحانی و عباس شیبانی و احمدعلی بابایی را به شش سال حبس، و عزت‌الله سبحانی و ابوالفضل حکیمی و محمد مهدی جعفری را به چهار سال زندان محکوم کرده بود.<sup>۳</sup> گزارشی می‌گوید که آیت‌الله خمینی به دانشجویان گفت: «درست است که دین و سیاست با هم توأم است و من در سیاست هم دخالت می‌نمایم، ولی این قبیل امور بسیار کوچک است و من دخالت نمی‌نمایم.»<sup>۴</sup> این نقل می‌تواند درست باشد؛ چرا که شبیه آن را به طلبه‌هایی که آمده بودند از او بخواهند وساطت علی حجتی کرمانی را بکنند، گفت: «طلبه‌ها گفته‌اند مأمورین هنوز در تعقیب آقای حجتی هستند که ایشان را بگیرند. خمینی خیلی توپ و تشر زد. [گفت:] بگذارید بگیرند. وقتی که من حاضرم بالای دار بروم، [وقتی که] حاضرم قطعه قطعه شوم، طلبه‌ها چه می‌گویند؛ بگیرند، مظلومیت طلبه‌ها ثابت می‌شود. به حجتی بگویید برود خودش را در شهربانی و یا سازمان امنیت معرفی کند. با دست آنها نمی‌خواهد تعقیب شود. برای ما کوچک است/ [افت دارد].»<sup>۵</sup>

آیت‌الله خمینی به دانشجویان گفت: «از زندانی بودن آقای طالقانی و مهندس [بازرگان] افسرده نباشید؛ تا این چیزها نباشد کارها درست نمی‌شود. تا زندان رفتن‌ها نباشد پیروزی به دست نمی‌آید. هدف، بزرگتر از آزاد شدن عده‌ای است. هدف را باید در نظر داشت. هدف، اسلام است؛ هدف، استقلال است؛ طرد عمال اسرائیل است؛ اتحاد با کشورهای اسلامی است.»

او از دانشجویان خواست فضای دانشگاه را با معارف و شعائر اسلامی بیامیزند؛ از آنان خواست به گوش همه برسانند که جامعه روحانیت با انقلاب سفید موافق نیست. او با ابراز تأسف از این که روزنامه اطلاعات مورخ هجدهم فروردین دیر به دستش رسید گفت: «کدام

۱. همان، سند ششم ۲۰/۱۰۴۲/الف، مورخ ۴۳/۱/۲۴.

۲. همان، سند ششم ۲۰/۱۰۴۱/الف، مورخ ۴۳/۱/۲۳.

۳. روزنامه اطلاعات، ششم ۱۱۲۸۷ (۱۷ دی ۱۳۴۲)، ص ۱۶.

۴. اسناد ساواک، نامه رئیس انتظامات دانشگاه تهران به رئیس ساواک، سند ششم ۱۲۵۵، مورخ ۴۳/۱/۲۴.

۵. همان، اطلاعیه، بی‌شمه، مورخ ۴۳/۱/۲۳.

انقلاب؟ کدام ملت؟ [آیا] این انقلاب مربوط به روحانیت و مردم است؟ ... اگر روزنامه اطلاعات جبران نکند با عکس‌العمل شدید ما مواجه خواهد شد.» یکی از حاضران پیشنهاد کرد این روزنامه تحریم شود. آقا گفت: «نه. حالا موقع اش نیست. هر چیزی جایی دارد.» و بعد با این جمله دیدگاه نهایی خود را اظهار کرد: «خمینی را اگر دار بزنند، تفاهم نخواهد کرد. با سرنیزه نمی‌شود اصلاحات کرد... خاضع به احکام اسلام شوید، ما شما را پشتیبانی می‌کنیم.» آیت‌الله خمینی در ادامه سخنان خود با تأکید بر این که تمام آیین اسلام سیاست است و سیاست مدُن از اسلام سرچشمه می‌گیرد گفت: «من از آن آخوندها نیستم که در این جا بنشینم و تسبیح دست بگیرم. من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خودم سلطانی باشم. پایگاه استقلال اسلامی این جاست. باید این مملکت را از این گرفتاریها نجات داد.» او در ادامه معیشت مردم را مورد توجه قرار داد: افرادی که در سرمای زمستان سال گذشته جان باختند، و یا ساکنان روستایی در جنوب ایران که در نبود بهداشت نابینا شدند، و یا شهروندان و روستاییانی که آب آشامیدنی سالم ندارند، و مردمی که از نیازمندی‌های اولیه یک زندگی عادی محروم هستند. «آقایان در کاخ‌های خود نشسته‌اند می‌گویند ملت مرفقی. ملت مرفقی از گرسنگی می‌میرد؟ ... مگر با رفتن چند زن به مجلس مملکت مرفقی می‌شود؟» آیت‌الله خمینی در پایان سخنان خود، اشاره‌ای هم به تعبیر محمدرضا پهلوی از رخداد ۱۵ خرداد کرد. شاه اول مهر ۱۳۴۲ در حال بازدید از بویین‌زهرا و بازسازی‌های آن ناحیه در پی زلزله، سخنرانی کرده و در میانه آن به ۱۵ خرداد اشاره کرده بود. او آن حادثه را «نگ مملکت» دانسته و ادعا کرده بود پاسخ آن در ۲۶ شهریور [۱۳۴۲] پای صندوق‌های رأی داده شده است.<sup>۱</sup> «ولی من صحبت او را تکمیل می‌کنم؛ پانزده خرداد ننگ ملت بود، زیرا از پول همین ملت اسلحه تهیه شده و با این اسلحه مردم را کشتند.»<sup>۲</sup>

ساعتی بعد/ ۹ صبح دیدار دوم انجام شد. گروهی از محصلان علوم دینی شیراز که پیروز/ ۱۹ فروردین از طرف آیت‌الله بهاء‌الدین محلاتی راهی قم شده بودند،<sup>۳</sup> اینک روپروی آیت‌الله خمینی نشسته، خود را معرفی کردند. او به میهمانان خود گفت که سلام مرا به آقای محلاتی

۱. صحیفه امام، ج ۱، صص ۲۶۷ تا ۲۷۲.

۲. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۱۱۹۹ (۱ مهر ۱۳۴۲)، ص ۱۳.

۳. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۷۲.

۴. اسناد ساواک، تلگرام بی‌سیم، سند شمه ۱۴۱، مورخ ۴۳/۱/۱۹.

برسانید و از طرف من دست ایشان را ببوسید و بگویید که اقدامات شما و زندان رفتن تان فراموش شدنی نیست؛ بگویید که دولت با کشتن و گرفتن و زندان کردن نمی‌تواند پیش ببرد؛ بگویید که نقشه‌شان عوض شده، می‌خواهند میان علما و مردم اختلاف بیندازند. «اینها می‌خواهند بگویند علما با انقلاب شاه موافقاند تا مردم را برگردانند و سرمایه علما را که مردم هستند از دست‌شان بگیرند.» او در این مورد بیشتر سخن گفت: «علاقه مردم به ما برای این است... اشتباه می‌کنند آنهایی که می‌خواهند بین علما و مردم و دین جدایی بیندازند... خمینی هم اگر برای خدا کار نکند مردم از بین‌اش می‌برند، نابودش می‌کنند... مردم دین می‌خواهند. علما و روحانیت خدمتگزار دین هستند، لذا آنها را دوست می‌دارند و الا اگر فهمیدند که برای دنیاست و برای حب ریاست است و امثال آن، هیچ اعتنایی به آنها نمی‌کنند. من نمی‌توانم پول را بگیرم و به طلاب بدهم، ولی مردم گرسنه و بیچاره بمانند و دین از بین برود. اما اگر چنین کنم باید نابودم کنند، بیرونم کنند. مردم کاملاً حواس‌شان جمع است.»<sup>۱</sup>

آیت‌الله خمینی در سومین دیدار آن روز با بازاریان و دانشجویان تهرانی که با راه‌پیمایی از حرم حضرت معصومه علیها‌السلام تا خانه او آمده بودند، سخنرانی نکرد. او به سخنان دانشجویی که به نمایندگی از حاضران حرف می‌زد، گوش داد و از عبدالرضا حجازی خواست که از طرف او از میهمانان تشکر کند. او نیز چنین کرد و دقایقی برای آنان صحبت کرد.<sup>۲</sup>

### به دنبال تکذیب

آیت‌الله خمینی همچنان در پی واداشتن روزنامه‌اطلاعات به تکذیب مطلبی بود که درباره تفاهم و وحدت روحانیت با دولت چاپ کرده بود، اما ابزار کافی نداشت. «ما که وسیله انتشاراتی نداریم. همه چیز را از ما گرفته‌اند. تلویزیون و رادیو را از ما گرفته‌اند. تلویزیون که در دست آن نانجیب [= حبیب ثابت] است. رادیو هم که در دست خودشان است. مطبوعات ما کثیف است. آنها مطلبی را می‌نویسند یا می‌گویند، فوراً به تمام نقاط دوردست می‌رسانند؛ آن وقت مردم بی‌اطلاع فکر می‌کنند که روحانیون هم با آنها هستند.»<sup>۳</sup> چاره کار نامه‌نگاری بود؛ وسیله‌ای که پیش از این دست کم دو بار به گاه تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی

۱. صحیفه امام، ج ۱، صص ۲۷۳ تا ۲۷۵.

۲. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۲۰/۱۰۴۲/الف، مورخ ۴۳/۱/۲۴.

۳. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۶۹.

در سال ۱۳۴۱ و نزدیکی ماه محرم در سال ۱۳۴۲ش به کار گرفته بود. حضرات آقایان سیدمحمدهادی میلانی، مشهد؛ سیدحسین خادمی، اصفهان؛ علی معصومی همدانی / آخوند و حسین همدانی، همدان؛ احمد اهری، تبریز؛ محمدتقی آملی، تهران، «سرمقاله اطلاعات سه‌شنبه ۱۸ فروردین منتشر در تهران تکذیب است. امر بفرمایید اکیداً تکذیب کنند.»<sup>۱</sup> از هر فرصتی که به دست‌اش می‌افتاد، برای وادار کردن مقامات دولتی به رد مطلب یادشده سود می‌جست. ساواک می‌خواست بداند آن قطعنامه ده ماده‌ای با نظر آقای خمینی نوشته شده یا نه. به گوش‌اش که رسید، گفت «مادامی که روزنامه اطلاعات به نحو مقتضی جبران مقاله گذشته را نماید از دادن جواب مثبت یا منفی خودداری خواهد کرد.»<sup>۲</sup> مجال پسین، فرستادن پیام به وزیر کشور بود. پیام این بار با چاشنی تهدید هم همراه بود. او به محمدعلی قراگزلو، نماینده قم در مجلس شورای ملی، گفت به جواد صدر بگویند اگر تا فردا / ۲۵ فروردین روزنامه اطلاعات مطالب سرمقاله خود را تکذیب نکند، در سخنرانی روز چهارشنبه / ۲۶ فروردین خودم آن را رد می‌کنم.<sup>۳</sup> برای محکم‌کاری همین پیام را به توسط فضل‌الله محلاتی نیز به وزیر کشور رساند.<sup>۴</sup> جواد صدر، وزیر کشور، در یک ماهه اخیر دو یا سه بار با آیت‌الله خمینی ملاقات کرده بود. آخرین آن روز هفدهم فروردین، دو روز پس از بازگشت آقای خمینی به قم، بود. او ساعت هفت بعدازظهر به قم آمده، پس از دیدار با آقایان خمینی، گلپایگانی و شریعتمداری، ساعت ۲۳:۳۰ به تهران بازگشته بود.<sup>۵</sup> صدر چه پیامی با خود آورده بود؟ روشن نیست. شاید آمده بود «مراحم و عطف‌ت خاص شاهنشاه را به مقامات روحانی ابلاغ» کند.<sup>۶</sup> اما روایتی کوتاه در دست است که آقای خمینی به سخنان حسنعلی منصور، نخست‌وزیر، اعتراض کرده، و از صدر پرسیده که رئیس دولت هل من مبارز می‌طلبد؟ شاید اشاره به سخنان منصور، هنگام بدرقه نخستین کاروان حاجیان در فرودگاه مهرآباد، داشت. منصور ضمن بیان علاقه‌مندی شاه و دولت به شعائر مذهبی، گفته بود: «اگر کسانی به عناوین مختلف و در هر مقام و در هر لباس کوچک‌ترین وقفه‌ای در اجرای برنامه‌های مترقی به

۱. همان، صص ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱ و ۲۸۲.

۲. اسناد ساواک، تلگرام بی‌سیم، سند ش‌م ۱۴۱، مورخ ۴۳/۱/۲۱.

۳. همان، سند ش‌م ۱۵۵، مورخ ۴۳/۱/۲۵.

۴. خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، ص ۵۹.

۵. اسناد ساواک، سند ش‌م ۱۱۱، مورخ ۴۳/۱/۱۸.

۶. روزنامه اطلاعات، ش‌م ۱۱۳۵۳ (۱۶ فروردین ۱۳۴۳)، ص ۱۳.

وجود آورند با عکس‌العمل دولت روبرو خواهند شد.» منظور نخست‌وزیر از واژه «مترقی» اصول ششگانه انقلاب سفید بود. او افزوده بود که «پیش‌آمد ناگواری در سال گذشته به وقوع پیوست که دولت وظیفه خود را در حفظ امنیت انجام داد ولی امروز هیچ‌گونه آثاری موجود نیست که نیازی به اتخاذ تدابیر و روش‌های خاصی باشد.»<sup>۱</sup> ظاهراً آیت‌الله خمینی ابراز این جمله‌ها را در اندازه نخست‌وزیر جدید ندیده بود. «اگر نمی‌تواند صحبت کند مطلب را قبلاً تهیه نموده، بنویسد و آن وقت بخواند.» و اضافه کرده بود: «بدانند خمینی همان خمینی است که بوده و مردم هم همان مردم‌اند که هزاران قربانی داده‌اند.» گویا آخرین سخن آیت‌الله به جواد صدر درباره حضور بهاییان در دولت جدید بود. «شنیده‌ام سه نفر بهایی در این کابینه شرکت دارند.»<sup>۲</sup> با این توصیف می‌توان گمان برد که وزیر کشور پس از دریافت پیام آقای خمینی، چه درکی از تکذیب سرمقاله روزنامه اطلاعات توسط آیت‌الله پیدا کرد. درک درستی پیدا کرد. جواد صدر دانست که اگر واکنشی نشان داده نشود، سخنان آقای خمینی در ۲۶ فروردین رنگ و لعاب دیگری به خود خواهد گرفت. خیلی زود موضوع را با منصور در میان گذاشت و فردای آن روز/ ۲۵ فروردین فرستاده نخست‌وزیر خودش را به قم رساند. آمد و گفت که «عفو از شماس است. اشتباه شده است. خطا شده است. یک اشتباهی شده... مبدا یک وقتی تشنجی بشود. مبدا یک وقتی جور دیگر پیش بیاید... ما تابعیم.»<sup>۳</sup> موضوع پیش از این به عباس مسعودی، مدیرمسئول روزنامه اطلاعات هم رسیده بود؛ یعنی آیت‌الله خمینی به او پیام داده بود که سرمقاله‌اش را تکذیب کند. گفته بود به مسعودی بگویید که «من از آدمهایی نیستم که اگر یک حکمی کردم بنشینم چرت بزنم که این حکم خودش [پیش] برود؛ من راه می‌افتم دنبالش.»<sup>۴</sup> مسعودی به دست و پا افتاده و با ابراز عجز گفته بود که مجبورم کردند؛ با

۱. همان‌جا.

۲. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش ۱۳۶۰/الف، مورخ ۴۳/۱/۲۴؛ خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، ص ۲۷۰. اسدالله صنیعی، وزیر جنگ؛ او درست در میانه فریادهای امام خمینی از نفوذ بهاییان در امور اقتصادی و سیاسی ایران، به عنوان کفیل وزیر جنگ به دولت اسدالله علم راه یافت و در دولت بعدی به عنوان وزیر جنگ منصوب شد. طبیعی است که تصدی وزارت جنگ جز با نظر مستقیم محمدرضا پهلوی ممکن نمی‌گردید. منصور روحانی، وزیر آب و برق؛ و امیرعباس هویدا، وزیر دارایی، بهایی یا مشهور به بهائیت بودند.

۳. صحیفه امام، ج ۱، صص ۲۹۴ و ۲۹۵. حجت‌الاسلام سعید اشراقی گفته است که نماینده دولت همان سرهنگ مولوی، رئیس ساواک تهران بود که این روزها در قم بسر می‌برد. (رک: اطلاعات هفتگی، ش ۲۴۴۲ (۲۲) تیر ۱۳۶۸، ص ۱۰).

۴. همان، ج ۱، صص ۲۹۲ و ۲۹۳.



زبان بی‌زبانی گفته بود که از بالا دستور داده‌اند؛ حتی دست‌خط مقامات را که به مقاله سنجاق شده، نشان داده بود، و دست آخر گفته بود [به حضرت آیت‌الله] بگویند مرا ببخشید؛ من نمی‌توانم با ملت مواجه شوم؛ من نمی‌توانم با روحانیت مواجه شوم؛ سوژه‌ای درست می‌کنم که تکذیب شود.<sup>۱</sup> رسماً تکذیب نکردند، اما آیت‌الله خمینی صدای «غلط کردم» آنان را شنید.

### پایان جشن‌ها در قم

علی‌حجتی کرمانی همچنان فراری بود، تا این که آیت‌الله خمینی از مقامات امنیتی قم خواست از بازداشت او صرف‌نظر کنند. «دستگیری حجتی فعلاً به مصلحت دولت و روحانیت نیست.»<sup>۲</sup> ساواک دستگیری او را به زمان دیگری موکول کرد. این ماجرا تنها موردی بود که در مراسم جشن‌های شکل گرفته در شهر قم با واکنش دستگاه امنیتی روبرو گشت.

پس از شرکت در جشن مدرسه فیضیه، آیت‌الله خمینی همراه آیت‌الله مرعشی نجفی به مراسمی که در مسجدی نزدیک چهارراه شاه برگزار شده بود، رفتند. او خود را موظف می‌دانست در این بزرگداشت‌ها شرکت کند. این ضرورت حضور در جهان کثرت بود. در آن‌جا علی‌اصغر مروارید سخنرانی کرد و از ویژگی‌های استعمار نو گفت.<sup>۳</sup>

گفتنی است با فروکش کردن هیجانانگیزی از بازگشت آقای خمینی به قم، سرهنگ علی‌اکبر مولوی، رئیس ساواک تهران، در واپسین ساعات روز ۲۱ فروردین قم را به مقصد تهران ترک کرد. او که مسئولیت امنیت شهر را در شش روز گذشته به عهده گرفته بود، دانست که سرهنگ بدیعی، رئیس ساواک قم، می‌تواند نقش او را ادامه دهد. همچنین مقرر شد گروهان تقویتی ژاندارمری، واحد کماندوی تقویتی شهربانی و گروهان تقویتی ارتش به یگان‌های خود بازگردند. در این روزها «کمیسیون اطلاعاتی» با شرکت سران نظامی، انتظامی و امنیتی قم، به سرپرستی سرهنگ مولوی بر رخدادهای ریز و درشت شهر نظارت کرده، همه را به نخست‌وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور گزارش کرده بودند.

آخرین مراسمی که آقای خمینی در آن شرکت کرد، جشن مسجد رضوی در محله باجک بود. به مناسبت آزادی او حدود هفتصد نفر در آنجا گردهم آمده بودند. علی‌اصغر مروارید اینجا

۱. همان، صص ۲۹۱ و ۲۹۲.

۲. اسناد ساواک، نامه رئیس ساواک قم به رئیس ساواک تهران، سند ش‌م ۱۶۶/ق م، مورخ ۴۳/۱/۲۶.

۳. همان، تلگرام بی‌سیم، سند ش‌م ۱۳۹ و ۱۴۰، مورخ ۴۳/۱/۲۱.

هم سخنران بود. او در پایان مجلس گفت: «تقاضا می‌کنم به آقایانی که می‌خواهند بعداً جشن بگیرند بگویند تا همین قدر آقا متشکر است و دیگر جشن نگیرند. آقا باید به کارهای دیگر رسیدگی کنند.»<sup>۱</sup> آیت‌الله مرعشی نجفی نیز در این مراسم حاضر بود.

هر چند آقای خمینی در مراسمی که مردم قم برپا داشتند شرکت نمود و خود را شریک شادی آنها کرد، اما از درون به غایت غمین بود. او نمی‌توانست خود را سهم اندوه بازماندگان کشته‌ها و زخمی‌های ۱۵ خرداد نداند. چنانکه گفته شد، اطلاعاتی از رخدادهای خونین پانزدهم و شانزدهم خرداد ۱۳۴۲ نداشت؛ و این خبر را، زمانی که از زندان پادگان عشرت‌آباد آزاد شد، شنید. شوکه شد؛ چنان که می‌توان گفت هرگز آن را فراموش نکرد و تا بیست و پنج سال بعد با این جریحه قلبی بسر برد. این زخم یادآور، همواره پیوند میان او و مردم را تلاوت می‌کرد؛ پیوندی دوسویه و پر نشان. محبتی که از ناحیه او به سمت توده‌ها جریان یافته بود، جانانه و حقیقی بود. مردم‌باوری او از ژرفای وجودش می‌جوشید. خود را در برابر آنان فروتن و افتاده می‌دید. با درد مردم می‌گریست و با شادی آنها خوش بود. هر چند مرامی درون ریز و درون‌گرا داشت، اما بودند کسانی که برون‌ریزی او را در مردم‌خواهی به چشم دیدند. گروهی در داودیه به دیدنش آمده بودند. راه‌شان نداده بودند وارد خانه شوند. از همان خیابان، عشق خود را فریاد کرده بودند. به ایوان خانه آمده، دستی تکان داده بود؛ تاب نیاورده، ناگهان نشست، با شدت گریسته بود. «آقای لواسانی گفتند: چرا گریه می‌کنید؟ چرا این قدر ناراحت هستید؟» گفته بود: «من ناراحتم که بچه‌های من سالم‌اند، خودم هم سالم هستم، ولی جوانان مردم شهید شدند. این برای من تحمل‌اش خیلی مشکل است.»<sup>۲</sup>

دیدار با بازماندگان رخدادهای پانزدهم خرداد در قم آسان نبود. دیدن کودکان پدر از دست داده، مادرهای داغدار و زخمی‌های رهیده از مرگ، تاب و توانش را می‌بلعید؛ احساس عجز می‌کرد. همین حس را آشکارا بازگفت: «من تاکنون احساس عجز در صحبت‌ها نکرده‌ام [اما] امروز خودم را عاجز می‌دانم. عاجز می‌دانم از اظهار تألمات روحیه‌ای که دارم... خدا می‌داند که مرا اوضاع ۱۵ خرداد کوبید.»<sup>۳</sup> مأمور نفوذی ساواک از گریه‌های امام خمینی در قم یاد کرده است؛ زمانی که «نامه‌های زیادی به ایشان دادند [و] نوشتند شوهرهای ما مرده‌اند، جوانان ما کشته شدند. آقای

۱. همان، سند ششم ۱۴۴، ۱۴۶ و ۱۴۷، مورخ ۴۳/۱/۲۲.

۲. خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، صص ۵۶ و ۵۷.

۳. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۸۵.

خمینی تکلیف ما چیست؟ سرپرست نداریم.»<sup>۱</sup> او به اندک کارگزاران داوطلب خانه‌اش دستور داد فهرستی از کشته‌شدگان روزهای پانزدهم و شانزدهم خرداد ۱۳۴۲ تهیه کرده، به سرپرستان هر خانواده، به نسبت شمار آنها، از یک تا سه هزار تومان، کمک کند.<sup>۲</sup>

## آغاز تدریس

۲۶ فروردین ۱۳۴۳ روز شروع تدریس آیت‌الله خمینی پس از حدود یازده ماه وقفه بود. درس‌های مراجع قم پیش از این شروع شده بود. آقایان گلیایگانی از هفدهم و شریعتمداری از هجدهم فروردین محافل درسی خود را برپا کرده بودند. بنابر سنت، در آغاز و انجام هر دوره تحصیلی، شاگردان نه به سخنان علمی، بلکه به دیدگاه‌های روز استاد خود گوش می‌سپارند. و اینک آقای خمینی پس از عبور از توفانی سیاسی در هجده ماه گذشته، برای شاگردان خود در مسجد اعظم سخن می‌گفت. او سخنان خود را با آیه استرجاع و یادکرد از شهدای پانزدهم خرداد آغاز کرد که با گریه شدید حاضران همراه شد. بخشی از سخنرانی بلند او به تکذیب سرمقاله روزنامه اطلاعات و حواشی آن گذشت، اما جابه‌جا از اتهام تکراری محمدرضا پهلوی به روحانیان، یعنی کهنه‌پرستی و ارتجاع، گفت و با استدلال آن را صفتی از اوصاف حکومت دانست. آخرین باری که شاه این اتهام را تکرار کرده بود در پیام نوروزی‌اش بود: «در دو سال گذشته... هر نوع مظاهر عقب‌ماندگی و بی‌عدالتی و فئودالیسم و ارتجاع و استثمار از بیخ و بن کنده شد و اجتماع نوینی بر پایه مترقی‌ترین اصول دنیای امروز بنیانگذاری شد.»<sup>۳</sup> این تهمت، وقتی با دم زدن از تمدن و پیشرفت همراه می‌شد، آقای خمینی را برافروخته می‌کرد، چرا که از بن جان آیین هدیه شده از جانب آفریدگار دادگر را پیشرو و متعالی می‌دانست؛ پس مبلغان حقیقی آن، از پیامبر اسلام و امامان معصوم علیهم‌السلام گرفته تا دانشمندان علوم دینی، راهبران انسانیت انسان بودند، و این یعنی پیشگامی و جلوداری، نه کهنه‌پرستی و عقب‌ماندگی. او تبلیغات سخیف حاکمان را، این که «آخوندها می‌خواهند با الاغ... از این طرف به آن طرف بروند... می‌گویند برق نمی‌خواهیم... قطار نمی‌خواهیم... می‌خواهند

۱. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۵، ص ۱۰۶.

۲. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شم ۲۰/۲۳۶۴الف، مورخ ۴۳/۲/۹؛ همان، اطلاعاتیه، بی‌شم، مورخ ۴۳/۱/۲۲.

۳. روزنامه اطلاعات، شم ۱۱۳۴۷ (۸ فروردین ۱۳۴۳)، ص ۱۱.

به قرون وسطی برگردند، به سخره گرفت و گفت که «آخوندها با این سیاه‌روزی‌هایی که نصیب مملکت است مخالف‌اند... با این زدن‌ها، کشتن‌ها، قلدربها، دیکتاتوربها، استبدادها مخالف‌اند... اسلام انسان را آزاد خلق کرده... مسلط بر خودش و بر مالش و بر جانش و بر نوامیس‌اش خلق فرموده... ما می‌گوییم غلام حلقه به گوش دیگران نباشید... عزیز باشید، آقا باشید، بزرگ باشید، استقلال را حفظ کنید... دست‌تان را برای چهار دلار دراز نکنید... اگر این [حرف‌ها] ارتجاع است، ما مرتجعیم، و اگر آن تمدن است، شما تمدن‌اید.» آیت‌الله خمینی در ادامه به هیأت حاکمه گفت که به قانون عمل کنید؛ ما می‌گوییم به قوانین دین عمل کنید، اگر آن را ارتجاعی می‌دانید، به قانون اساسی کشور عمل کنید؛ و برسید که آیا اصرار ما در عمل کردن به قانون اساسی ارتجاع است؟ آیا زیر پا گذاشتن قانون اساسی مشروطه ترقی، پیشرفت و تمدن است؟ «ما حرف‌مان این است که آقا به قانون اساسی عمل کنید. مطبوعات آزادند؛ قلم آزاد است. بگذارید [بر طبق قانون اساسی] بنویسند مطالب را. اگر دین دارید به دین عمل کنید، اگر چنانچه دین را ارتجاع می‌دانید به قانون اساسی عمل کنید.»

آقای خمینی به سرمای زمستان گذشته اشاره کرد که چطور جان بینوایان را در شهرهای سردخیز گرفت و دولتی که دم از ترقی می‌زند نتوانست به دادشان برسد؛ کسانی که هم گرسنگی و سرما خوردند و هم توسری؛ و این در حالی بود که گفته شده برای گل‌آرایی یک میهمانی شاهانه از هلند با هواپیما گل وارد کرده‌اند.

او بارها در میانه حرف‌هایش از حکومت خواست نماینده‌اش را برای گفت‌وگو و مناظره به قم بفرستد؛ بیاید بر مبنای منطق بگوییم، بگویید. بشنویم، بشنوید تا تفاهم کنیم. بگوییم که ما با کجای تمدن مخالف هستیم؛ بگوییم که ما با فساد مخالفیم؛ بگوییم که ما با پیمان با اسرائیل مخالفیم؛ بگوییم که تمام مسلمانان در برابر اسرائیل ایستاده‌اند و ایران و ترکیه در کنار اسرائیل؛ بگوییم که مبادا برادران سنی، ما شیعیان را یهودی دوست توصیف کنند. «آقا بیاید بنشینید بینیم کجای این [خواست‌ها] ارتجاع است.»

بخش دیگری از گفته‌های آیت‌الله خمینی درباره تأسیس دانشگاه اسلامی به دست دولت بود. او این اقدام را خنده‌دار دانست، چرا که حوزه علمیه‌ای که ریالی بار مالی برای دولت ندارد مورد تهاجم قرار گرفته، تخریب می‌شود، اما چند میلیون سرمایه برای ساخت دانشگاه اسلامی کنار گذاشته می‌شود. او این کار را به قرآن سر کردن لشکر معاویه در برابر حضرت علی علیه‌السلام تشبیه کرد و گفت که با اسلام ساختگی نمی‌توانید اسلام حقیقی را بگویید.

«مگر می‌شود با دانشگاه اسلامی، اسلام را شکست داد! مگر ما می‌گذاریم شما دانشگاه اسلامی درست کنید! ... مگر خمینی بمیرد... مراجع اسلام هم خدای نخواستہ از بین بروند... لکن ملت اسلام هست؛ ملت اسلام باز زنده است؛ الآن زندگی را از سر گرفته است.»

آخرین بخش از سخنرانی بلند آیت‌الله خمینی سپاسگزاری از همه گروه‌های اجتماعی، از جمله مراجع تقلید و علمایی بود که در حمایت از او به تهران مهاجرت کردند. او این حمایت‌ها و مهاجرت‌ها را نشانی از زنده بودن ملت دانست و گفت که ما حاضریم برای آزادی این ملت زجر بکشیم، زندان برویم و مورد اهانت قرار بگیریم. بندهای آخر گفته‌هایش در ضرورت هم‌گرایی مراجع تقلید و علما، و نگرانی از آن بود. او به طلبه‌های جوان و تازه پا گذاشته به حوزه علمیه قم توصیه کرد کلمه‌ای علیه مراجع بر زبان نرانند؛ حتی گفت اگر «کسی به من اهانت کرد، سبلی به صورت من زد... والله تعالی راضی نیستم در مقابل او کسی بایستد [از من] دفاع کند... ما خودمان را باید فنا کنیم برای اسلام... من ... دست تمام مراجع را می‌بوسم... دست همه علمای اسلام را من می‌بوسم... مبدا یک وقت خدای نخواستہ، یک اهانتی به یک مسلمی، یک اهانتی به یک مرجعی، یک اهانتی به یک مؤمنی بشود که خدای تبارک و تعالی راضی نیست.»<sup>۱</sup>

سه روز بعد/ ۲۹ فروردین تدریس‌های او در مسجد اعظم آغاز شد.<sup>۲</sup> او می‌دانست که نمی‌تواند پی‌گیر مبحث بیع شود. نزدیک به یک سال از آن می‌گذشت. رشته مطالعات و پژوهش‌ها بریده شده بود. ماه محرم نیز نزدیک بود و بیشتر از یک ماه به پایان سال تحصیلی نمانده بود. «پیشنهاد کردم تا بحث مسائل مستحدثه [=نوپدید] را شروع کنند؛ مسائلی که تاکنون بحث نشده، یا اگر شده خیلی کم بوده است. ایشان هم پذیرفتند.»<sup>۳</sup> نخستین بحث، بیمه بود. در میانه درس یکی از طلبه‌ها شروع به دادن شعار کرد که استاد از او خواست ساکت شود.<sup>۴</sup>

## پافشاری بر یکدلی

آیت‌الله خمینی پس از بازگشت به قم و پیدا کردن نخستین مجال، به دیدار مراجع و بزرگان

۱. صحیفه امام، ج ۱، صص ۲۸۵ تا ۳۰۸.

۲. اسناد ساواک، تلگرام بی‌سیم، سند شمه ۱۶۴، مورخ ۴۳/۱/۲۹.

۳. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر اول، ص ۲۹۳.

۴. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شمه ۲۰/۱۸۰۷/الف، مورخ ۴۳/۱/۳۱.

شهر رفت و با همه آنان که به ملاقاتش آمده و نیامده بودند، دیدار کرد. بنای او برپایی هم‌آهنگی و هم‌آوایی میان مراجع قم و ترمیم درزهای پیدا شده بود. او در سخنرانی‌اش به این موضوع اشاره کرده بود و حتی از آیت‌الله گلپایگانی که در قم مانده و به تهران هجرت نکرده بود، تشکر کرده بود.<sup>۱</sup> «همه یک هستیم. گمان نکند که کسی ... بشود با بخش یک چیزهای مسموم بتواند که بین علمای اسلام جدایی بیندازد. هیچ امکان ندارد این مطلب. ما همه با هم هستیم.»<sup>۲</sup>

او چه در گفتار و چه در رفتار نشان داد که ایستادن زیر بارش اقبال عمومی، تغییری در مشی و مرام او نداده است؛ نشان داد که اعتقاد و احترام او به بزرگان حوزه علمیه قم، همان باور و تعظیم گذشته، بلکه، بیشتر از پیش است.

بیست‌و‌چهارم فروردین به دیدار پسر آیت‌الله بروجردی رفت. احتمالاً با این پیشنهاد او روبرو شد که امامت جماعت مسجد اعظم را در نمازهای مغرب و عشا بپذیرد. پاسخ روشنی در رد یا پذیرش آن نداد. پیش از این نیز آیت‌الله مرعشی نجفی پیشنهادی صحن و مسجد بالاسر را که خود در آنجا اقامه نماز می‌کرد، پیشنهاد کرده بود که آقای خمینی نپذیرفته بود.<sup>۳</sup> روشن بود که نمی‌خواهد در موقعیت تازه، دارنده جایگاهی تازه باشد. بنا بر روایتی هفتاد درصد حاجیان ایرانی، وجوهات شرعی خود را به آیت‌الله خمینی و نمایندگان او پرداخت کرده بودند.<sup>۴</sup> یکی از آن ۱۸۵۰۰ نفر ایرانی به سفر حج رفته، جلال آل‌احمد بود. همو از مکه نامه‌ای به آیت‌الله نوشت و از آزادی او ابراز شادی کرد و افزود که پس از کتاب غریزگی در حال نوشتن «نقش روشنفکران میان روحانیت و سلطنت» است؛ و اضافه کرد «هم‌چنانکه آن بار در خدمت‌تان به عرض رساندم، فقیر گوش به زنگ هر امر و فرمانی هستم.»<sup>۵</sup>

دست آیت‌الله برای کمک به بازماندگان حادثه پانزدهم نسبتاً باز بود. گویا تصمیم گرفت شهریه محصلان متأهل حوزه علمیه را به یکصد تومان و محصلان مجرد را به پنجاه تومان برساند، اما پس از درخواست آقای شریعتمداری، دست نگه داشت. «آقای شریعتمداری با ایشان مذاکره کرده که سایر آقایان چون نمی‌توانند حقوق را اضافه کنند، شما هم خودداری

۱. صحیفه امام، ج ۱، صص ۳۰۵ و ۳۰۶.

۲. همان، ص ۳۰۶.

۳. اسناد ساواک، اطلاعاتیه، سند ش ۳۱۲، مورخ ۴۳/۱/۲۲.

۴. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش ۳۲۶/۴۷، مورخ ۴۳/۱/۲۵.

۵. روزنامه کیهان، ویژه یکصدمین سال میلاد امام خمینی (مهر ۱۳۷۸)، ص ۴.

نمایید.»<sup>۱</sup> درخواست بجایی نبود، اما برای حفظ وحدت، موضوع را مسکوت گذاشت. گام مشترکی هم برای انسجام محصلان علوم دینی، به ویژه طلاب شهرستانی برداشته شد. آقایان خمینی، مرعشی نجفی و شریعتمداری در نشستی به این تصمیم رسیدند که برای طلبه‌های شهرستانی ساکن قم سرپرست تعیین کنند. این سرپرستان مسئولیت یافتند به امور جاری طلاب شهرستانی رسیدگی کرده، از رجوع آنان به دستگاه‌های دولتی جلوگیری کنند؛ حتی به اعزام مبلغان برای تبلیغ در ماه‌های محرم و صفر نظارت کنند.<sup>۲</sup>

### مدیریت بیرونی

اینک دو پرچم مرجعیت و مبارزه بر بام خانه آیت‌الله خمینی در اهتزاز بود. رفت و آمدها به خانه‌اش از سراسر ایران ادامه داشت. کمتر روزی پیدا می‌شد که اتاق‌های خانه‌اش، که اکنون به بیرونی تبدیل شده بود، چند بار پر و خالی نشود. دیدارهای گروهی و فردی باید سامان می‌یافت؛ مدیریت وجوهات شرعی آدم می‌خواست؛ فردی باید به نامه‌ها و استفتائات پاسخ می‌داد؛ کارهایی که پیش از این یک تنه به انجام می‌رساند، دیگر ممکن نبود. کارها باید تقسیم می‌شد؛ که شد و سه نفر عهده‌دار امور شدند. «به خاطر این که بنده [= سیدهاشم رسولی محلاتی] انشاء و خط خوبی داشتم و این مورد پسند [آقا] بود، نوشتن جواب نامه‌ها، استفتائات و صدور قبوض، همگی به عهده من گذاشته شد. بخش مربوط به دخل و خرج، حسابداری و تدارکات را آقای سیدمحمد و رامینی عهده‌دار گردید؛ و بالاخره مدیریت بخش پذیرایی از مهمانها و برنامه‌های دید و بازدید [حاج آقا] را نیز آقای شیخ حسن صانعی پذیرفت. بدین ترتیب کل کار بیت ... بین ما سه نفر تقسیم شد و یک اتاق کاری هم در گوشه‌ای از خانه ... به ما دادند.»<sup>۳</sup> نفر چهارمی هم بود که به او لقب مشاور مطبوعاتی داده بودند. محمدعلی گرامی مسئول خواندن مطبوعات و ارائه گزارشی از آنها در ابتدای هر شب بود.<sup>۴</sup>

خانه آقای خمینی دیگر جای زن و بچه نبود؛ پیش از بازداشت هم به دلیل آمد و شدهای همواره، امکان گذران خانواده را از دست داده بود. همگی به خانه استیجاری روبرو، خانه‌ای

۱. اسناد ساواک، تلگرام بی‌سیم، سند ش‌م ۱۶۷، مورخ ۴۳/۱/۳۰.

۲. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۷۲۰/۲۱۳۴ الف، مورخ ۴۳/۲/۵.

۳. خاطرات آیت‌الله سیدهاشم رسولی محلاتی، ص ۶۳.

۴. خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، ص ۲۷۲.

که مصطفی، پسرش، از فضل‌الله محلاتی کرایه کرده بود، رفته بودند. در نبود آقای خمینی و خانواده‌اش، محلاتی خانه‌اش را پس گرفته بود، یا پس داده بودند. خانه همسایه‌شان را در همان کوچه یخچال قاضی اجاره کردند و آنجا شد اندرونی بانو قدس ایران.<sup>۱</sup> نصرت خانم، صاحب‌خانه، برای یک سال خانه‌اش را ماهیانه چهارصد تومان، به آیت‌الله خمینی کرایه داد.<sup>۲</sup> گروهی با جمع‌آوری پول درصدد برآمدند برای او خانه‌ای بخرند که پاسخگوی موقعیت جدید او باشد. نپذیرفت.<sup>۳</sup>

### نوارهای رونده

سخنرانی ۲۶ فروردین آیت‌الله خمینی چه به شکل نوار و چه به صورت متن چاپ شده در هیأت یک جزوه در داخل و خارج از کشور پخش شد. با این که مأموران امنیتی چهارچشمی مراقب رفت‌وآمدها، سخنان و فعالیت افراد مربوط با خانه آقای خمینی بودند، اما ندانستند چگونه این نوارها و متن سخنرانی با شتاب در بیشتر شهرهای کشور و برخی ممالک همسایه پخش شده و می‌شود؛ طول کشید تا بدانند. حتی از قول مصطفی، پسر آیت‌الله، شنیدند که جزوه ۳۰ صفحه‌ای تهیه شده از سخنرانی مسجد اعظم خیلی زود توزیع شد و یک برگ آن هم باقی نمانده است.<sup>۴</sup> ساواک که ناخواسته در برابر کار انجام شده قرار گرفته بود، به همه شعب خود اعلام کرد که نوارها و جزوه‌ها، هر جا شنیده یا خوانده شده‌اند، جمع‌آوری کرده و افراد مرتبط با آن را شناسایی و معرفی کنید.<sup>۵</sup> حتی دستور داد نام طلبه‌هایی که متن سخنرانی را پیاده و پاکت‌نویس کرده‌اند، پیدا کنید.<sup>۶</sup> مأموران دست به کار شدند و دست‌کم در شهرهای تهران، اصفهان، شهرضا، نجف‌آباد، کرمان، مشهد، همدان، نهاوند، شیراز، کرمانشاه و رودسر توانستند تعدادی از نوارها و جزوه‌ها را یافته، همراه صاحبان‌شان، جمع‌آوری کنند. نوارها غیر از دست به دست شدن بین افراد و شنیده شدن در خانه‌ها، که خبری از فراوانی آن نیست، در مساجد، محافل مذهبی و برخی میهمانی‌ها گوش داده می‌شد. تحمل مورد اخیر برای دستگاه

۱. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۵۱.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۲۵.

۳. اسناد ساواک، اطلاعیه، سند شم ۴۰۱، مورخ ۴۳/۱/۲۹.

۴. همان، نامه رئیس ساواک شمیران به رئیس ساواک تهران، سند شم ۴۰۸۳/۲۰/۴۳، مورخ ۴۳/۲/۲۶.

۵. همان، نامه مدیرکل اداره سوم به رئیس ساواک تهران [و دیگر شعب]، سند شم ۳۲۱/۵۲۹، مورخ ۴۳/۲/۹.

۶. همان، سند شم ۵۷۹/ق م، مورخ ۴۳/۳/۷.



امنیتی آسان نبود. گفتنی است که گوش کردن به این نوار صوتی خالی از خطر دستگیری و بازجویی نبود. مشخصاً کسانی را که در مسجد همت شمیران دور هم نشسته و به آن گوش کرده بودند، احضار و بازجویی کردند. البته گاه، کار به خانه‌گردی هم می‌کشید و هر جا که نشانی از آن صدا می‌یافتند، وارد شده، نوار و دستگاه پخش صدا و صاحب آن را یک‌جا تحویل ساواک می‌دادند.<sup>۱</sup>

پای این نوارها به بیرون از کشور هم رسید. چندی بعد ساواک دانست که سیدجواد الیاسی و سیدعباس هاشمیان نوارها را از طریق آبادان و خرمشهر، با موتور لنج، به عراق و کویت فرستاده‌اند.<sup>۲</sup> شاید در نتیجه همین اقدام بود که مأموران ایران در عراق خبر دادند که صدای آیت‌الله خمینی در یکی دو مسجد شهر نجف بلند بوده است.<sup>۳</sup> متن سخنان، کی و کجا و به‌وسیله چه کسی، به زبان عربی ترجمه شد و در مکه و مدینه میان حجاج پخش گردید، روشن نیست.<sup>۴</sup> وقتی بخش ترجمه وزارت امور خارجه متن ترجمه شده را بار دیگر به زبان فارسی برگرداند، روشن شد که مقدمه نسبتاً مفصلی نیز بر متن سخنرانی نگاشته شده است. جمله‌های آغازین مقدمه چنین بود: موقعی که آیت‌الله خمینی پس از ۱۰ ماه از بازداشت مراجعت نمود، همه خرسند شدند؛ و چون این شخص که حافظ شرع و دشمن عالم یهود و استعمار می‌باشد از بازداشتگاه خود بازگشت مردم احساس پیروزی و موفقیت کرده و با شغف و سرور خاص به دارالعلم آمده، دستهایش را می‌بوسیدند؛ دست‌هایی که هیکل استبداد را تهدید و چشم استبداد را کور کرده و موجودیت عمال استعمار را از بین برده و مانند تیری به دل عالم یهود و اسرائیل فرو رفت. خبر دیگر این بود که نوار یادشده، میان جعبه‌های گز و دیگر شیرینی‌های محلی ایران با پست به آلمان غربی و آمریکا فرستاده شده است.<sup>۵</sup>

از وقایع اتفاقیه پیرامون این نوارها این بود که جمله‌ای را به ابتدای سخنان اضافه کردند: «هم اکنون از بیانات حضرت آیت‌الله‌العظمی حاج آقا روح‌الله خمینی مرجع تقلید شیعیان جهان در روز چهارشنبه صبح ۲۶ فروردین ماه ۱۳۴۳ برابر با دوم ذی‌حجه ۱۳۸۳ در مسجد اعظم قم

۱. همان، اطلاعیه، سند ش‌م ۵۲۰، مورخ ۴۳/۲/۷.

۲. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۴۲۸۹/۲۰/الف، مورخ ۴۳/۲/۲۸.

۳. همان، گزارش اطلاعات خارجی، سند ش‌م ۲۳۱/۱۲۲۰۳، مورخ ۴۳/۲/۱۷.

۴. همان، تلگرافات وارده، نامه رئیس ساواک کرمانشاه به رئیس ساواک تهران، سند ش‌م ۴۲۰، مورخ ۴۳/۲/۹.

۵. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۳۵۰۳/۲۰/الف، مورخ ۴۳/۲/۱۹.

مستفیض می‌شوید.»<sup>۱</sup> کسی که دفترچه چاپ شده از سخنان آقای خمینی را ندانسته به دست فردی که خبرنگار ساواک بود می‌داد، گفت که ما برای پنهان‌کاری، به اعلامیه‌هایی که از شهر قم می‌رسد، سوهان قم؛ به اعلاناتی که از مشهد می‌رسد، خربزه مشهدی؛ آنهایی که از تبریز می‌آید، خیارشور تبریزی؛ و اطلاعیه‌هایی که از تهران به دستمان می‌رسد، بستنی اکبرمشدی می‌گوییم.<sup>۲</sup> طلبه‌ای که در یکی از روستاهای رودسر، نوار را در مسجد محل به صدا درآورده بود، به دلیل کیفیت بد و صدای نامطلوب آن، خود جمله‌های آیت‌الله را شرح و بسط می‌داد. او خود هنگام سخنرانی در مسجد اعظم حاضر بود. ساواک منطقه وقتی متوجه این قضیه شد که طلبه، روستا را به مقصد تهران ترک کرده بود.<sup>۳</sup>

### مأمور ژش

ارتباط دولت با آیت‌الله خمینی توسط افرادی که می‌توانستند به دیدار او آمده، گفت‌وگو کنند، قطع نگردید. یکی از آنان «مأمور ژش» بود. آقای خمینی او را می‌شناخت، اما نمی‌دانیم که از نسبت او با دستگاه امنیتی باخبر بود یا نه! به نظر می‌رسد سخنرانی ۲۶ فروردین، که خیلی زود از طریق نوارها و دفترچه‌های چاپ شده در داخل و خارج از کشور، پخش شد، بار دیگر حرارت مبارزه را بالا برد. هر چند لحن و گویش این سخنان با آنچه که در عصر عاشورای سال گذشته ایراد گردید، متفاوت بود، اما آن حرارت نباید به مرز سوزاندن می‌رسید؛ مضاف بر آن، برخی گروه‌های سیاسی که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به خوابی زمستانی رفته بودند، اینک با چشمانی خواب‌آلود خود را به نهضت روحانیان نزدیک می‌کردند.

مأمور ژش در سی‌ام فروردین به قم آمد و بعد از ظهر همان روز به دیدار آیت‌الله خمینی رفت. محتوای گفت‌وگو شنید نشان می‌دهد که تیغ قطعنامه ده ماده‌ای خوانده شده در ۲۶ فروردین همچنان در گلوئی هیأت حاکمه مانده است. تصور بر آن بود که این قطعنامه با دلالت همان گروه‌های سیاسی خمیازه‌کش / جبهه ملی، حزب زحمتکشان، به حوزه علمیه تلقین شده است. او از همین زاویه سر حرف را باز کرد و از سابقه نفاق‌انگیز حزب زحمتکشان در دهه‌های گذشته گفت و شنید که «من خودم از این‌گونه جریانات تنفر دارم، ولی چه کنم که

۱. همان، سند ش‌م ۷۲۰/۲۴۲۸ الف، مورخ ۴۳/۲/۹.

۲. همان، سند ش‌م ۷۲۰/۳۸۰۶ الف، مورخ ۴۳/۲/۲۲.

۳. همان، نامه رئیس ساواک استان یکم به رئیس ساواک کشور، سند ش‌م ۷۵۳-۵۱، مورخ ۴۳/۲/۱۵.

در خانه من باز است و همه مسلمین برای امور دینی مراجعه می‌نمایند و یحتمل که اشخاصی هم در بین آنها باشد.» و این را هم افزود که من اطلاعی از آن قطعنامه نداشتم؛ فردای آن روز خواننده آن را خواستم و به او تذکر دادم. مأمور ژش گفت که حضرت‌تعالی باید به اشخاصی که در جلسات سخنرانی می‌کنند اعتماد داشته باشید که نظیر این گونه رفتار از آنها سر نزد. آقای خمینی از شهاب‌الدین اشراقی، دامادش، خواست که در مراسم پیش رو سخنرانان دعوت شده، بر منبر شوند، و در صورت غیبت، روحانی دیگری جایگزین نشود.<sup>۱</sup> در این ملاقات، آیت‌الله ضمن اشاره به دیدارهای وزیر کشور با او، رونوشت نامه‌ای را که از یک افسر رکن چهار نیروی زمینی ارتش دریافت کرده بود به مأمور ژش داد و از او خواست که آن را به دست جواد صدر برساند. افسر یادشده در این نامه خطاب به نخست‌وزیر نوشته بود که وزیر جنگ، سپهبد صنیعی، و وزیر آب و برق، مهندس روحانی، بهایی هستند.<sup>۲</sup>

نمی‌دانیم ضداطلاعات ارتش با سرهنگ لطیف بیگلری، افسر رکن چهار، نویسنده نامه، چه کرد؛ اما می‌دانیم که مأمور ژش اول اردی‌بهشت به دیدار جواد صدر، وزیر کشور، رفت و نامه ارسالی آقای خمینی را تحویل داد. صدر، یکه خورد؛ ظاهراً توقع نداشت دیدارهای پیشین او با آیت‌الله، آن هم برای این واسطه، برملا شود. گله کرد و گفت که بهایی بودن این دو وزیر درست نیست، اگر هم درست باشد، تاکنون تظاهری به بهایی بودن نکرده‌اند و همه جا خود را مسلمان معرفی می‌کنند.<sup>۳</sup>

پاسخ وزیر کشور، دو روز بعد/ سوم اردی‌بهشت به قم رسید. آن روز عید قربان بود. مشتاقان دیدن آیت‌الله، درون و بیرون خانه را پر کرده بودند. مأمور ژش ابتدا با دامادهای آقای خمینی گفت‌وگو کرد. گویا در سفر پیشین قسم‌شان داده بود که از «صحبت‌های آلوده به غرض بعضی اشخاص» جلوگیری کنند. اشراقی هم گفت که «من منتهای جدیت را نمودم و نگذاشتم کوچکترین بحثی به میان آید.» فراوانی جمعیت موجب شد که زودتر از ساعت یازده شب آقای خمینی را نبیند. پیام وزیر کشور را رساند و از مطالبی که برخی روزنامه‌های عربی درباره تجزیه ایران نوشته بودند، گفت. «دشمنان ایران در جراید، نغمه‌هایی آغاز نموده‌اند و نظر تجزیه ایران را دارند.» و بعد افزود که در چنین موقعیتی دامن زدن بر اختلافات درست

۱. همان، نامه مدیرکل اداره سوم به رئیس ساواک، سند شم ۲۰/۲۴۶۲/الف، مورخ ۴۳/۲/۹.

۲. همان، نامه ساواک شمیران [به ساواک تهران]، سند شم ۹۰ س ت، مورخ ۴۳/۲/۱.

۳. همان، نامه مدیرکل اداره سوم به رئیس ساواک، سند شم ۲۰/۲۴۶۱/الف، مورخ ۴۳/۲/۹.

نیست. گفتنی است از ابتدای سال ۱۳۴۳ روزنامه‌های مصر، کویت و لبنان مطالبی علیه تمامیت ارضی کشور درج می‌کردند و از طمع ایران برای بلعیدن حاشیه جنوبی خلیج فارس می‌نوشتند. ابتدا از تصرف نظامی جزیره ابوموسی گفتند که از سوی مقامات دولتی تکذیب، و در عین حال بر حق حاکمیت ایران بر جزایر تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی تأکید گردید. روزنامه الطلیعه مصر از توسعه‌طلبی ایران در منطقه «خلیج» مطالبی درج کرد و برای نمونه خبر داد که از یکصد هزار نفر ساکن دُبی، شصت هزار نفر ایرانی هستند. آنان از این منطقه به دیگر نقاط خلیج فارس پراکنده می‌شوند و [فرهنگ ایرانی را گسترش می‌دهند]. روزنامه صوت الخلیج هم به خوانندگان خبر داد که ثروت «خلیج» دهان ایرانیان را آب انداخته و بحرین لقمه اول است. جراید عربی پا را از این هم فراتر گذاشته، خوزستان را عربستان نامیدند و نوشتند که باید در نجات آن از یوغ ایران کوشید.<sup>۱</sup> روزنامه‌های مصر هم مدعی شدند «خوزستان میهن عربی غصب شده است که ایران با آتش و آهن بر آن حکومت می‌کند و بیهوده سعی می‌کند ملیت عربی آن را محو و نابود سازد».<sup>۲</sup>

بیشترین صدا در این موضوع از رادیو صوت‌العرب که از مبدأ قاهره پخش می‌شد، به گوش می‌رسید. مداخله اعراب در تمامیت ارضی ایران که با اشاره دولت جمال عبدالناصر انجام می‌شد، به جایی رسید که «شورای انقلاب عربستان» را متشکل از ده تن از اعضاء «حرکت تحریر» و با پرچمی مستقل، برای آزادی خوزستان معرفی کردند.<sup>۳</sup>

آیت‌الله خمینی این اخبار را دنبال می‌کرد. موضع او در برابر این مقوله نادانسته نبود. باور او پیش از این مدعیات واهی نیز آشکار بود. پافشاری آیت‌الله بر استقلال مملکت و تمامیت ارضی یکی از اجزاء جدانشدنی سخنرانی‌هایش بود. همه درد و فریاد او ناشی از مخدوش شدن استقلال ایران به عنوان کشوری اسلامی بود. او بارها گفته بود که تغییر و تبدیلات سیاسی اجتماعی / اصلاحات را نه با خواست دولت‌های بیگانه، بلکه در تطبیق با قوانین خدا گفته و قانون اساسی انجام دهید. او بارها گفته بود که مقدرات سیاسی فرهنگی کشور، نه در هم‌پیمانی با آمریکا، بلکه در تکیه بر مردم تعیین می‌گردد. او باز شدن پای اسرائیل به ایران و برآمدن بهاییان در امور اجرایی و اقتصادی کشور را نتیجه وادادگی در استقلال سیاسی می‌دانست.

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۱۳۶۵ (۳۰ فروردین ۱۳۴۳)، ص ۲؛ همان، شمه ۱۱۳۶۶ (۳ فروردین ۱۳۴۳)، صص ۱ و ۱۳.

۲. همان، شمه ۱۱۳۶۷ (۱ اردیبهشت ۱۳۴۳)، ص ۲.

۳. همان، شمه ۱۱۳۶۹ (۵ اردیبهشت ۱۳۴۳)، ص ۲؛ همان، شمه ۱۱۳۷۱ (۷ اردیبهشت ۱۳۴۳)، ص ۱۳.

او بارها گفته بود که روحانیت دیرک استقلال ایران است و منها کردن آن از سیاست، یعنی خوابیدن خیمه استقلال. اینها، اعتقادات او بود که در دایره پسند هیأت حاکمه نمی‌گنجید. آقای خمینی به مأمور ژش گفت: «ما علما همیشه برای حفظ استقلال و تمامیت این مملکت متفق و پیش‌قدم بوده و خواهیم بود. منتهی بعضی از مسئولین امور دانسته و یا ندانسته ایجاد اختلاف می‌نمایند؛ کما این که دولت فعلی در آغاز به کار خود بیاناتی نمود و متأسفانه بعد از چند روز متدرجاً ناسخ آن مشاهده گردید و معلوم نیست از این اظهارات ضدونقیض چه منظوری دارند.»<sup>۱</sup> اشاره آیت‌الله به اظهارات دوستانه دولت در بدو به دست گرفتن قدرت، و رفته‌رفته دستگیری و بازداشت شماری از روحانیان منتقد بود. «مثلاً در چند روز گذشته چند نفر از وعاظ را بدون جهت گرفتند.»<sup>۲</sup>

شمار دستگیرشدگان در حال افزایش بود. غیر از عباس واعظ طبسی، که پیش از این به بازداشت او و پی‌گیری‌های آقای خمینی برای آزادی‌اش اشاره شده بود، علی حجتی کرمانی، علی‌اصغر مروارید، محمد صادقی‌خواه، سیدعبدالرضا حجازی، سیدعبدالحسین دستغیب، سیدحسین آیت‌اللهی به علت انتقاد از عملکرد دولت گذشته در حوادث پانزدهم خرداد و اظهاراتی که از نظر دستگاه امنیتی «تحریک‌آمیز» تلقی می‌شد، بازداشت شدند.<sup>۳</sup> سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی نیز که به تازگی از زندان آزاد شده بود، ساعاتی پس از ورود به تبریز، بی‌آن‌که انتقاد تحریک‌آمیزی [!] به زبان آورد، بار دیگر دستگیر و راهی زندان قزل‌قلعه شد. مصطفی بارفروش، کارمند اداره فرهنگ نجف‌آباد، در مراسم جشنی که به مناسبت آزادی آیت‌الله خمینی در خانه‌اش برپا کرده بود و نوار سخنرانی ۲۶ فروردین او را نیز به گوش میهمانانش رسانده بود، بازداشت گردید. افرادی که به جرم داشتن این نوار صوتی دستگیر شدند، کم نبودند.

مأمور ژش پس از بازگشت به تهران و تنظیم گزارش خود، به بالادستی‌ها پیشنهاد کرد روحانیان تازه دستگیر شده را آزاد کنند و با اعزام فرد محترم و معتمدی نزد آیت‌الله خمینی، موقعیت فعلی کشور را با توجه به مندرجات مطبوعات جهان عرب، شرح دهند تا او به وعاظ بگوید «از ادای هرگونه مطالبی که ایجاد تشنج و اختلاف و غیره بنماید خودداری کنند، مسلم

۱. اسناد ساواک، پیوست نامه مدیرکل اداره سوم به رئیس ساواک، سند ش‌م ۲۸۴۷/۲۰/الف، مورخ ۴۳/۱/۱۳.

۲. همان‌جا.

۳. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۵، صص ۲۱۴ و ۲۱۵.

است که وعاظ در مقابل آیت‌الله مجبور به اطاعت خواهند شد.»<sup>۱</sup>  
 مأمور ژش همان حاج غلامحسین روغنی اصفهانی بود؛ کسی که خانه‌اش در ایستگاه قنات  
 قیطره، برای گذران حبس خانگی، در اختیار آیت‌الله خمینی قرار گرفته بود.

### مناسبت‌های مزاحم

سران نیروهای امنیتی و انتظامی، چه در قم و چه در تهران، رخدادهای روزانه مرتبط  
 با آیت‌الله خمینی را در قالب خبرها و گزارش‌های تهیه شده پی‌گیری می‌کردند. آنچه آنها  
 را آماده‌باش نگه می‌داشت، مناسبت‌های پیش رو بود، روزهایی که از نظر آنها چیزی جز  
 مزاحمت نداشت؛ عید قربان، عید غدیر، ماه محرم، سالگرد کشتار پانزدهم خرداد. این پرسش  
 بی‌پاسخ هم بسیار آزاردهنده بود: خمینی در این مواقع مذهبی چه کنش‌هایی خواهد داشت؟  
 غیر از این روزهای درشت، دستگاه امنیتی مناسبت‌های دیگر را هم زیر نظر داشت؛ شهادت  
 امام جواد علیه‌السلام / ۲۴ فروردین - ۲۹ ذی‌قعدة، شهادت امام محمدباقر علیه‌السلام / ۳۱  
 فروردین - ۷ ذی‌حجه، و شهادت حضرت مسلم / اول اردی‌بهشت - ۸ ذی‌حجه، در خانه  
 آیت‌الله خمینی چه گذشت؟ سخنران‌ها چه گفتند؟<sup>۲</sup> خبر عمده‌ای که از عید قربان به دست  
 ساواک رسید این بود که «طرفداران خمینی در نظر دارند، روز عید قربان میتینگ عظیمی در  
 قم بر پا نموده، در آن علیه دولت، همچنین معاهدات ایران و اسرائیل تظاهرات دامنه‌داری  
 انجام دهند.»<sup>۳</sup> خبر دیگر این بود که آقای خمینی در آن روز سخنرانی کرده، خواستار لغو  
 چند ماده از لوایح شش‌گانه انقلاب سفید خواهد شد.<sup>۴</sup> در ضمن گفته شد که همزمان با  
 تظاهرات بزرگ یادشده، حجاج نیز در مکه گردهم‌آیی اعتراض‌آمیزی علیه حکومت ایران  
 شکل خواهند داد. همین خبر، هر چند بی‌پایه، باعث شد که «کمیسیون اطلاعاتی» قم تشکیل  
 جلسه داده، به این نتیجه برسد که اگر قرار بر برخورد است، نیاز به اعزام یک گردان سرباز  
 و یکصد نفر کماندو مجهز به گاز اشک‌آور است؛ و اگر بنا بر شناسایی افراد مؤثر است،  
 این کار با حضور انبوه جمعیت رسیده از شهرهای دیگر سخت خواهد بود؛ با وجود این

۱. اسناد ساواک، پیوست نامه مدیرکل اداره سوم به رئیس ساواک، سند ش‌م ۲۰/۲۸۴۷/الف، مورخ ۴۳/۲/۱۳.

۲. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۲۰/۱۳۶۲/الف، مورخ ۴۳/۱/۲۵؛ همان، سند ش‌م ۲۰/۲۱۴۰/الف، مورخ  
 ۴۳.۲.۵؛ همان، سند ش‌م ۲۰/۲۱۴۱/الف، مورخ ۴۳/۲/۵.

۳. همان، تلگرافات وارده، نامه ساواک اصفهان به ساواک تهران، سند ش‌م ۱۷۵، مورخ ۴۳/۱/۳۰.

۴. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۲۰/۱۲۸۹/الف، مورخ ۴۳/۱/۲۶.

نیروهای شهربانی و هنگ ژاندارمری برای هر حادثه‌ای در روز عید قربان / سوم اردی‌بهشت در آماده‌باش بسر خواهند برد.<sup>۱</sup>

مقامات امنیتی قم، یک روز پیش از عید قربان، به این نتیجه رسیدند که جنب‌وجوش چشم‌پرکنی که نشان از تظاهرات فردا باشد، نیست.<sup>۲</sup> گفتنی است که خبر تظاهرات را ساواک اصفهان داده بود: «حدود چهارصد نفر از اهالی اصفهان به اتفاق پانزده طلبه به قم وارد [شدند] و ساعت ۷:۳۰ [روز عید] در صحن اجتماع نمودند. [آنها] دارای دو پرچم [= پارچه نوشته] بودند که روی آنها نوشته شده بود "جاء الحق و زهق الباطل - اهالی اصفهان" [و] "ضمن اظهار تبریک، پشتیبانی خود را از مراجع تقلید خصوصاً زعیم عالی قدر آیت‌الله خمینی اعلام می‌دارد تا پیروزی نهایی را به دست آورد." سپس بدون دادن شعار و یا تظاهر به صورت صف مرتب و دسته‌جمعی به منزل آیت‌الله خمینی رفتند.»<sup>۳</sup>

غیر از اصفهانی‌ها، حدود ۶۰ نفر از اهالی همدان نیز در همین روز، بی‌راه‌پیمایی و شعاری به دیدن آیت‌الله خمینی رفتند.<sup>۴</sup>

در عید غدیر نیز رخدادی که مزاحمتی برای حکومت فراهم کند، پیش نیامد. یک روز مانده به عید / ۱۰ اردی‌بهشت، گروهی از اهالی شاهی [= قائم‌شهر] به دیدن آیت‌الله خمینی آمدند.<sup>۵</sup> اهالی شاهی پیش از این هم، ماه گذشته / ۲۸ فروردین به ملاقات او آمده بودند. در آن دیدار گفته بودند که اندک بهاییان شاهی دست‌بازی در امور تبلیغی خود دارند؛ از دیگر سو مزاحم تبلیغ و گسترش دین اسلام هستند. آقای خمینی هم گفته بود که فعلاً کاری به کار آنها نداشته باشید؛ هر چه توان دارید بگذارید برای جلب جوانان به مسجد، و اسلام را به آنها بشناسانید. «کم کم حساب بهاییها را هم در این مملکت خواهیم رسید. [ما] تمام کارهایی که خلاف قرآن است در این مملکت جعفری ... برطرف خواهیم نمود.» و بعد درباره

۱. همان، نامه رئیس ساواک قم به رئیس ساواک تهران، سند ش‌م ۲۳۵/ق م، مورخ ۴۳/۲/۱. سرهنگ بدیعی، رئیس ساواک قم در دیدار با حسین فردوست گفت که اگر خمینی با من همراه باشد، برقراری امنیت شهر قم کار آسانی خواهد بود؛ و افزوده بود که امثال ما را راه نمی‌دهد، مگر این که مریدش شویم؛ و اگر از این بابت مطمئن شود آن وقت ممکن است مرا ببذیرد، که در چنین حالتی من دیگر رئیس ساواک قم نخواهم بود. (فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۶۹ش، صص ۵۱۸ و ۵۱۹)

۲. همان، تلگرام رئیس ساواک قم به رئیس ساواک تهران، سند ش‌م ۱۷۹، مورخ ۴۳/۲/۲.

۳. همان، سند ش‌م ۱۸۳، مورخ ۴۳/۲/۳.

۴. همان، سند ش‌م ۱۸۶، مورخ ۴۳/۲/۳.

۵. همان، سند ش‌م ۲۰۷، مورخ ۴۳/۲/۱۰.

چگونگی تبلیغ گفته بود که در بیان واقعیت به مردم ترسی به دل راه ندهید. «خدا شاهد است من خمینی از هیچ چیز واهمه ندارم. حرفهای خودم را می‌گویم... در این مدت مبارزه خود که هنوز هم ادامه دارد، هیچ تغییر نکردم.»<sup>۱</sup>

روز عید غدیر یک گروه چهل نفره از اهواز به دیدار مراجع، از جمله آیت‌الله خمینی آمدند. بازدیدهای آن روز تمامی نداشت.<sup>۲</sup> «اتاق‌ها و صحن حیاط منزل آقای خمینی مملو از جمعیت بود و عده زیادی نیز در کوچه ایستاده بودند و شعارهای مذهبی در مورد سلامتی آقای خمینی، مراجع تقلید، پیروزی علما... داده می‌شد و مردم برای دست‌بوسی آقا هجوم می‌آوردند... هر دو ساعت یک بار آقای خمینی جهت استراحت به منزل دیگر خود رفته پس از نیم ساعت بازمی‌گشت.» مصطفی، پسرش، سکه یک ریالی بین میهمانان پخش کرد «که مردم جهت دریافت آن به سر و روی یکدیگر می‌ریختند.»<sup>۳</sup>

به همین مناسبت جشنی هم در کتابخانه مدرسه حج‌تیه برپا شد که دو هزار تن از طلبه‌ها در آن شرکت کردند. آیت‌الله خمینی نیز ساعت هشت شب در این مراسم حاضر شد؛ بیست دقیقه‌ای نشست و از آن‌جا برای حضور در مراسم دیگری به مسجد تازه‌سازی در کوی باغ شاهزاده، نزدیک راه‌آهن، رفت.<sup>۴</sup>

یکی از افرادی که عید غدیر به دیدار آیت‌الله خمینی رفته، با او گفت‌وگو کرده بود، ملاقات خود را، خواسته یا نخواست، برای گزارشگر ساواک چنین روایت کرد: «یکی از علل موفقیت آیت‌الله خمینی در جلب نظر مردم به سوی خود این است که او در گفتار خود پیوسته از مقامات دیگر روحانی کشور به نیکی یاد می‌کند و از آنها تجلیل فوق‌العاده‌ای به عمل می‌آورد و همین امر که در مجامع مذهبی بی‌سابقه است موجب شده طرفداران عموم روحانیون با او نظر موافق پیدا کنند و از او حمایت نمایند. آیت‌الله خمینی گفته است راهی که من انتخاب کرده‌ام راهی است که مردم خواهان آن می‌باشند و اگر من هم مثل دولتی‌ها حرف بزدم مردم مرا هم طرد خواهند نمود. آیت‌الله خمینی علاوه کرده من با هیچ‌یک از کشورهای مسلمان رابطه‌ای ندارم و هرگز حاضر نیستم کشور شیعه ایران در صف دیگر کشورهای پیرو مذهب تسنن

۱. صحیفه امام، ج ۱، صص ۳۱۰ و ۳۱۱.

۲. اسناد ساواک، تلگرام ساواک قم به ساواک تهران، سند شم ۲۱۳ و ۲۱۶، مورخ ۴۳/۲/۱۱.

۳. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند شم ۲۰/۲۵۷۵/الف، مورخ ۴۳/۲/۱۳.

۴. همان، بی‌سیم تلگراف ساواک قم به ساواک تهران، سند شم ۲۱۱، مورخ ۴۳/۲/۱۱.



قرار گیرد. ولی موقعی که اختلافاتی بین همان کشورهای اسلامی و حکومت یهود به وجود می‌آید چاره‌ای جز جانبداری از حکومت‌های اسلامی ندارم و اگر دولت ایران رابطه خود را با کشور اسرائیل قطع کند آن وقت روحانیت ایران یکصدا بر ضد تحریکات کشورهای اسلامی علیه حکومت شیعه ایران قیام خواهد نمود.<sup>۱</sup> آیت‌الله خمینی همچنین اضافه نموده اکنون که پیشرفت آثار تمدن غرب و همچنین نفوذ تبلیغات کمونیستی بسیاری از مردم ایران و جوانان ما را به سوی فساد کشانیده برای جلوگیری از این خطر بزرگ چاره‌ای جز تقویت امور معنوی در مردم نیست و کسانی که به نام تجدد، روحانیت را ضعیف می‌کنند به توسعه فساد دامن می‌زنند. آیت‌الله خمینی در پایان همچنین اظهار داشته ما با اسرائیل و بهایی‌ها نظر مخالف داریم و تا روزی که دستگاه‌های قدرت دست از حمایت این دو طبقه برندارند ما به مخالفت با آنها ادامه می‌دهیم... در روز عید غدیر آن قدر مردم برای تبریک، اسکناس به دست آیت‌الله خمینی مالیده‌اند که پوست دست او مجروح شده است.<sup>۲</sup>

### از ترس محرم

«به ماه محرم نزدیک می‌شویم. ممکن است... به تحریکات خطرناک دست بزنند... با تمام وسایل، به موقع، از هر خبری مطلع شوید... هر طرح تخریبی را در نطفه خفه نمایید...»<sup>۳</sup> این هشدار بود که پاکروان، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، به همه دوایر مرتبط با امنیت داخلی ابلاغ کرد. به دنبال آن، اداره کل سوم نیز از همه شعب ساواک خواست مراقب روحانیانی که از حوزه علمیه قم به شهرهای دیگر می‌روند باشند.<sup>۴</sup>

همچنین کارشناسان ساواک پیشنهاد کردند در کنار مراقبت کامل از سخنرانان و گرفتن تعهد از ایشان، تمام مجالس عزاداری، نوحه‌خوانها و دسته‌های عزاداری زیر نظر باشند و از شدت عمل در قبال مخالفین و تظاهر به قدرت خودداری نشود. با هر دست‌آویزی پیش از رسیدن ماه محرم، آقای خمینی را از قم خارج کرده، «با این ترتیب در ایام عزاداری، شهرستان قم از صورت مرکزیت و کانون مخالفت خارج» می‌شود.<sup>۵</sup>

۱. منظور امام خمینی تحریکات دولت مصر در این زمان علیه ایران است.

۲. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شم ۳۲۶/۱۹۳، مورخ ۴۳/۲/۱۷.

۳. قیام پانزده خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۵، ص ۱۸۹.

۴. همان، صص ۱۹۹ و ۲۲۱.

۵. همان، صص ۲۷۲، ۲۷۵ و ۲۷۶.

اما تصمیم نهایی در نشست مشترک شهربانی و ساواک گرفته شد: همه محافل سوگواری با گرفتن مجوز قبلی از شهربانی محل برپا شود؛ گردانندگان این مجالس باید نام سخنرانان و مداحان را به آگاهی شهربانی برسانند؛ ساواک باید به روحانیان محل خود تذکر دهد که خارج از موضوع عزاداری حرف نزنند، وگرنه تحت تعقیب قرار خواهند گرفت؛ صدای بلندگوها نباید از چهاردیواری مجلس عزاداری بیرون برود؛ دسته‌روپها فقط در روزهای تاسوعا و عاشورا، آن هم با گرفتن اجازه از شهربانی محل ممکن خواهد بود؛ از حرکت دسته‌هایی که در پانزدهم خرداد سال گذشته منشأ حادثه‌ای بودند، جلوگیری شود.<sup>۱</sup> این تمهیدات، برای جلوگیری از رخدادهای ناشی از اقدامات احتمالی آیت‌الله خمینی در ماه محرم بسنده نبود. کار دیگری باید انجام می‌شد. سفر افرادی به ظاهر موجه به قم و ملاقات و گفت‌وگو با آقای خمینی، می‌توانست آگاهی‌های دست اولی به دستگاه اطلاعاتی رسانده، آمادگی نیروهای امنیتی، انتظامی و نظامی را بیشتر کند. یکی از آنان شیخ‌علی نخعی مشهور به افصح‌المتکلمین، روحانی همکار ساواک، بود.

افصح‌المتکلمین اواسط اردی‌بهشت راهی قم شد. مأموریت داشت از اقداماتی که آیت‌الله خمینی در ماه محرم صورت خواهد داد، باخبر شود. اما در دیدارش با آقای خمینی از همه چیز حرف زد جز همین مورد. نخعی با طرح نظرات خود درباره دسته‌بندی‌های سیاسی جهان به کمونیسم، فئودالیسم و سرمایه‌داری، و در دیدگاه او به کمونیسم، ارتجاع و معتدل، گفت که شاه با اجرای اصول شش‌گانه انقلاب سفید، کشور را از بلوک ارتجاع به بلوک اعتدال کشاند و مخالفت شما با این اقدام موجب زده شدن انگ ارتجاع به جامعه روحانیت گردید. آقای خمینی هم گفت اگر فرض کنیم تحلیل شما از اقدام شاه درست باشد، او جز ظاهرسازی کار دیگری نکرده است؛ شاید با این فرض توانسته باشد جهان مورد نظر شما/معتدل را بفریبد، اما خدا را که نمی‌تواند فریب دهد. «شما که مبلغ دین هستید و در روی منبرها از سیره حضرت حسین (ع) دم می‌زنید چرا راه را این قدر اشتباه می‌روید. دین اسلام مبتنی بر امر به معروف و نهی از منکر است که بر همه مسلمین واجب عینی می‌باشد و دخول ما هم در این مبارزه برای اجرای همین احکام مقدسه می‌باشد که باید ادامه دهیم.»<sup>۲</sup>

گزارش‌هایی که پیش از این به ساواک رسیده بود، می‌توانست مراتب نگرانی دستگاه امنیتی

۱. همان، صص ۲۸۶ تا ۲۸۹.

۲. همان، صص ۳۶۰ تا ۳۶۳.

را فراهم کرده باشد. می‌دانستند که آیت‌الله خمینی، روحانیان و محصلان مبارز را از طریق شورای تازه تأسیس در حوزه علمیه قم به شهرستانها خواهد فرستاد؛ حتی در صورت امکان روستاها را نیز از قلم نخواهد انداخت.<sup>۱</sup> هدف او تمرکز هر چه بیشتر اهالی روستاها و شهرها در مساجد بود. «به مؤمنین و مسلمانان تذکر دهید در مساجد جهت انجام فرائض دینی و شعائر مذهبی اجتماعات‌شان را زیادت‌ر و منظم‌تر کنند. چون فعلاً بهترین وسیله مبارزه همین اجتماعات منظمی است که بشود به وسیله آنها در اعلاّی کلمه طیبه اسلام کوشش نمود.»<sup>۲</sup>

آقای خمینی حتی به روحانیان حوزه علمیه خرم‌آباد گفت که برای بیان حقایق به مردم بکوشید و در ماه محرم علیه لوایح شش‌گانه سخن برانید.<sup>۳</sup> آیت‌الله خمینی به واعظی که از او پرسید: تکلیف ما در ماه محرم چیست؟ پارسال که موفق به عزاداری نشدیم؛ بهتر نیست امسال روشی برگزینید که مردم عزاداری کنند؟ چنین گفت: «در مبارزه این حرف‌ها معنی ندارد. باید آقایان در ماه محرم به نفع دین و علما تبلیغ نمایند.»<sup>۴</sup> آن واعظ همکار ساواک بود. اما به نظر می‌رسد یکی دو روز مانده به ۲۳ اردی‌بهشت/اول ماه محرم، آیت‌الله به این نتیجه رسید که محافل و مجالس ماه‌های محرم و صفر باید دور از تشنج و هیجان برگزار شود. البته او پیش از این نیز تمایلی به حضور قهرآمیز مردم از طریق راه‌پیمایی، تظاهرات و یا حمله به اماکن دولتی نداشت. آخرین جمله او در سخنرانی عصر عاشورای سال گذشته توصیه به حفظ آرامش بود. او تجربه تلخ روزهای پانزدهم و شانزدهم خرداد ۱۳۴۲ را داشت و امسال با دلایلی افزون بر گذشته، نمی‌خواست حادثه مشابهی، حتی در ابعاد کوچکتر رخ دهد. او احتمال داد اگر روحانیان در محرم پیش رو، همچون پارسال، علیه دولت و شاه بگویند، با دست‌آویز نشانیدن روحانیت ایران کنار دولت‌های عربی روبرو شوند؛ همانها که استقلال و تمامیت ارضی کشور را، دست کم در مطبوعات خود، نشانه رفته بودند. برخی چنین تحلیل کردند که هرچند آقای خمینی خطر جمال عبدالناصر را بیشتر از یهودیان و بهاییانی که دست به دست هم داده و در حال قبضه کردن قدرت در ایران هستند، نمی‌داند، اما احتمال می‌دهد عوامل دولتی با تشنج‌آفرینی و ایجاد آشوب‌های ساختگی، زمینه را برای سرکوب علما در

۱. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شمه ۲۹۲ ق م، مورخ ۴۳/۲/۶.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۱۳.

۳. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، [ساواک لرستان به تهران]. سند شمه ۳۹۹، مورخ ۴۳/۲/۱۲.

۴. همان، سند شمه ۲۰/۳۲۵۴/الف، مورخ ۴۳/۲/۱۵.

دومین سال پیایی فراهم کنند.<sup>۱</sup> از این رو ترجیح داد «علما و روحانیون در مواقع وعظ و خطابه ترتیبی اتخاذ کنند که مجالس آنها با آرامی و سنگینی برگزار شود تا نقاط ضعفی به دست حادثه‌طلبان داده نشود.»<sup>۲</sup> و نیز گفته شد که آیت‌الله از روحانیان فعال در ماه محرم خواست «در کشمکش و اختلاف بین ایران و مصر روش سکوت پیش گیرند و اصولاً در این مورد حرفی نزنند.»<sup>۳</sup>

آقای خمینی این مسائل را با آیت‌الله سیدمحمدهادی میلانی هم مطرح کرد و نگرانی‌های خود را بازگفت. نوشت که «خوف آن است که دست‌های خبیث ناپاکی بخواهند به تمامیت ارضی مملکت خدای نخواستہ لطمه‌ای وارد کنند.» او حکومت را غافل از این مهم خواند، چرا که در چنین موقعیتی که مملکت نیازمند آرامش داخلی است، اقدام به دستگیری روحانیان کرده، موجبات ناراحتی مردم را فراهم می‌کند. آقای خمینی در نامه‌ای که به آقای میلانی نوشت، افزود که به دولت پیام داده‌ام فردی مورد اطمینان طرفین را برای تبادل نظر بفرستد، نفرستاده است. «دولت اختیاری ندارد که طرف مذاکره بتواند بشود. این مملکت را که مورد علاقه همه روحانیون است و استقلال و تمامیت ارضی آن مورد علاقه آنها است، دست‌های مرموزی دارد به پرتگاه می‌کشاند.» او از آیت‌الله میلانی خواست «با توجه و تعمقی که به اطراف مسائل دارید لازم است در این موضوعات فکری فرمایید یا به وسیله‌ای اولیای امور را متذکر فرمایید. دست زدن به کارهای تحریک‌آمیز در این موقعیت و موقع خطرناک است؛ گرچه تذکر به دولت‌ها در این وضع بی‌نتیجه است.»<sup>۴</sup>

نام دومین فردی که از طرف ساواک برای خبرگیری به قم آمد روشن نیست. ساواک او را «قطب» نامیده است. اول محرم، به خانه آقای خمینی وارد شد. شماری از روحانیان آبادان هم آن‌جا بودند. روحانی مأمور ساواک شنید که آبادانی‌ها از آیت‌الله درباره درخواست زندگی‌نامه‌شان توسط ساواک می‌پرسند. «چه کار کنیم؟ خمینی پاسخ داده است تا موقعی که اجبار پیدا نکنید امضاء نکنید و چیزی ننویسید.» قطب فشرده گفت و گوی خود را با آقای خمینی چنین برای دستگاه امنیتی نقل کرد:

۱. همان، سند ششم ۳۲۶/۲۴۵، مورخ ۴۳/۲/۲۱.

۲. همان، سند ششم ۳۲۶/۲۴۱، مورخ ۴۳/۲/۲۱.

۳. همان، سند ششم ۳۲۶/۲۴۵، مورخ ۴۳/۲/۲۱.

۴. صحیفه امام، ج ۱، صص ۳۲۶ و ۳۲۷. گفتنی است تاریخ این نامه در منبع یادشده ۲۵ اردی‌بهشت آمده که اشتباه است. بنابر اسناد موجود نامه در ۱۵ اردی‌بهشت نوشته شده است.

س- اگر در اصفهان از ما بیوگرافی خواستند چه کنیم؟

ج- تا اجبار نباشید ننویسید.

س- در حال حاضر تکلیف ما اهل منبر چیست؟ سکوت کنیم یا کما فی السابق ادامه

دهیم؟

ج- فعلاً شماها ساکت باشید.

س- شما خیال سخنرانی در ایام عاشورا دارید؟

ج- فعلاً تأمل دارم.

س- تأمل برای چیست؟

ج- ممکن است در امر کار خوزستان بدنامی آن متوجه روحانیون گردد.

س- اگر شما احیاناً منبر رفتید ما ساکت باشیم یا دنبال کنیم؟

ج- اگر من منبر رفتم و سخنی گفتم شماها هم مشغول شوید.<sup>۱</sup>

خیلی، چشم به راه رسیدن شانزدهم اردیبهشت بودند؛ روز پایانی درس آیت‌الله خمینی و روز به سر رسیدن انتظار برای شنیدن سخنان او. آغاز و پایان درس مراجع معمولاً با سخنانی در باب اخلاق، و در این زمان، مسائل اجتماعی سیاسی همراه بود. آن روز آقا به مدرّس رفت. دیروز و پریروزش هم نرفته بود. گفته شد کسالت دارد. بنابر گزارش‌های موجود تب رفت و برگشتی او از ابتدای اردیبهشت بازآمده بود؛ و این که در نیمه اول این ماه کمتر به تدریس پرداخت و بیشتر بر سر بالین بیماران و مجالس ختم آشنایان حاضر شد. او دو دوست دیرین خود را نیز در این ماه از دست داد: آقایان سیداحمد لواسانی و حاج‌آقاروح‌الله کمال‌وند. با وجود این ده روز مانده به ماه محرم، شهریه طلاب را به دست‌شان رساند تا در سفرهای تبلیغی یا بازگشت به زادگاه خود دست خالی نباشند. شهریه‌ای که او می‌داد اینک با دویست ریال افزایش، به پانصد ریال رسیده بود.<sup>۲</sup>

توصیه‌های آیت‌الله خمینی در دهه اول محرم به روحانیان ادامه یافت. بنا بر گزارش‌های رسیده به ساواک، او «به طرفداران و دوستان خود پیغام فرستاده که دولت قصد دارد قضیه خوزستان و مصر را به روحانیون مربوط سازد و با صحنه‌سازی‌ها روحانیون را در این کار داخل دانسته و موجبات تضییقات بیشتری فراهم نماید. لذا لازم است در ایام سوگواری با

۱. اسناد ساواک، تلگرافات وارده، از ساواک اصفهان به ساواک تهران، سند شمه ۳۴۷، مورخ ۴۳/۲/۲۴.

۲. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند شمه ۲۰/۳۰۸۵/الف، مورخ ۴۳/۲/۱۵.

کمال خونسردی و متانت رفتار شود.<sup>۱</sup> و نیز به مردم هشدار داد در روزهای تاسوعا و عاشورا که قم از عزاداران و زایران انبوه می‌شود، «احتمال می‌رود که عناصری تحریکاتی بنمایند. آلت دست مغرضین نشوید و رعایت نظم را نمایید.»<sup>۲</sup>

### سالگرد پانزدهم خرداد

نخستین سالروز پانزدهم خرداد نزدیک بود. آیت‌الله خمینی تصمیم گرفته بود بیانیه‌ای به امضاء مراجع قم و مشهد برساند تا ضمن اعلام موضع درباره آن کشتار ناگوار، بر وحدت رؤسای روحانی ایران نیز تأکید شود. اما می‌دانست که برخی از بزرگان حوزه علمیه قم او را همراهی نخواهند کرد. پیش از این پاسخ محترمانه‌ای از آیت‌الله گلپایگانی گرفته بود: «آن راهی که شما می‌روید، یا من موافق هستم و یا مخالف. حال اگر موافق باشم مثل آن عمل خواهم کرد و اگر مخالف باشم، سکوت اختیار می‌کنم، لکن سکوت من مخالفت با شما نخواهد بود.»<sup>۳</sup> ماهها بود که آقای گلپایگانی در سکوت بسر می‌برد. قراین می‌گوید که آیت‌الله خمینی امیدی به ورود آقای گلپایگانی نداشت. شبی از شبها/ ۲۳ اردی‌بهشت<sup>۴</sup> به خانه آقای شریعتمداری رفت. اول ماه محرم بود. بیانیه‌ای را که به مناسبت سالگرد ۱۵ خرداد نوشته بود، برایش خواند. ظاهراً میزبان موافقتی یا مخالفتی از خود نشان نداد. در همان روزها آقای خمینی متن بیانیه خود را به آگاهی آقایان میلانی و قمی در مشهد رساند. چگونه؟ به کوشش مهدی عراقی و دوستانش.<sup>۵</sup> می‌دانیم که دستگاه اطلاعاتی از این موضوع باخبر بود. پاکروان، رئیس ساواک، به رئیس شعبه مشهد اطلاع داد که «میلانی و قمی قول داده‌اند اعلامیه را امضاء کنند.» و بعد تهدید کرد که «برای ایشان این کار عاقبت خوبی نخواهد داشت با [ید] سعی شود که چنانچه خبر بالا صحیح باشد آقایان را از تأیید اعلامیه منصرف کنید.»<sup>۶</sup>

در قم آیت‌الله مرعشی نجفی که از ابتدای دستگیری امام خمینی در خرداد ۱۳۴۲ پا به پای مواضع او پیش آمده بود، امضایش را پای بیانیه گذاشت. ماند، آقای شریعتمداری. آقا «مرا

۱. همان، سند شصت و پنجم، ۲۰/۵۰۲۵، الف، مورخ ۴۳/۳/۶.

۲. همان، اطلاعیه، شصت و هفتم، ۸۴۲، مورخ ۴۳/۲/۳۰.

۳. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر هشتم، ص ۱۴۷.

۴. اسناد ساواک، [تلگرام ساواک قم به ساواک تهران]، سند شصت و هفتم، مورخ ۴۳/۲/۲۴.

۵. ناگفته‌ها، صص ۲۰۱ و ۲۰۲.

۶. اسناد ساواک، [نامه رئیس ساواک به ساواک مشهد]، سند شصت و هفتم، ۱۳۰/۳۳۱، مورخ ۴۳/۲/۲۶.

احضار کردند و گفتند بروم و به آقای شریعتمداری بگویم که ایشان هم اعلامیه را امضا کنند و اگر امضا نکردند، از ایشان بخواهم که دست کم خودشان اعلامیه مستقلی در این زمینه صادر کنند. استدلال [حاج آقا] این بود که اگر ایشان اعلامیه صادر نکنند، میان مردم متهم می‌شوند و این به صلاح کل روحانیت نیست. من پیام را به آقای شریعتمداری دادم و گفتم: پیام حاج آقا این است که حضرت عالی هم بهتر است اعلامیه بدهید. پاسخ آقای شریعتمداری این بود: اگر من لازم ندانم که اعلامیه بدهم، چه کار باید بکنم؟<sup>۱</sup>

سی‌ام اردی‌بهشت بود که اطلاعیه‌ای در مساجد تهران پخش شد. آغاز متن آن چنین بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. انا لله و انا اليه راجعون. و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون. یک سال از فاجعه خونین ۱۲ محرم ۸۳ (۱۵ خرداد ۱۳۴۲) گذشت. یک سال از مرگ فجیع عزیزان ملت سپری شد. یک سال از بی‌خانمان شدن و بی‌سرپرست شدن تیمان بی‌پدر و زنهای بی‌شوهر و مادران داغ‌دیده گذشت. واقعه ۱۵ خرداد ننگ بزرگی برای هیأت حاکمه به بار آورد. این واقعه فراموش شدنی نیست. تاریخ آن را ضبط کرد. آیا ملت مسلمان چه جرمی مرتکب شده بود؟ زنها و اطفال صغیر چه گناهی کرده بودند؟ چرا آنها را به مسلسل بستند؟ علمای اسلام و خطبای مذهبی چه جرمی داشتند؟ گناه آنها دفاع از حق بود؛ دفاع از قرآن کریم بود. به جرم نصایح مشفقانه و صلاح‌اندیشی اهانت شدند، به حبس کشیده شدند، محصور گردیدند، مبتلا به مصائب شدند.»<sup>۲</sup>

وقتی نسخه‌ای از این اطلاعیه، که چهار امضاء روح‌الله‌الخمینی، محمدهادی‌الحسینی‌المیلانی، شهاب‌الدین‌النجفی‌المرعشی، حسن‌الطباطبایی‌القمی را در ذیل خود داشت به دست ساواک رسید، باورش مشکل بود. اداره کل سوم فوراً از ساواک مشهد خواست «تعیین نمایید که آقای قمی و میلانی واقعاً مفاد اعلامیه مذکور را امضا نموده‌اند یا اسامی آنها جعل شده است؟» اگر جعل است، تکذیبیه آن را گرفته بفرستید.<sup>۳</sup> پاسخ آمد که جعل نیست؛ امضاء کرده‌اند.<sup>۴</sup> کار از کار گذشته بود. اینک باید در پی «شناسایی عاملین چاپ و توزیع اعلامیه مورد بحث [بود.]» به پلیس تهران اعلام گردیده است که به وسیله مأمورین مربوطه از الصاق اعلامیه

۱. خاطرات ۱۵ خرداد، تبریز، دفتر اول، ص ۳۷.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۳۵.

۳. اسناد ساواک، تلگرافات وارده، سند شم ۳۲۱/۱۰۶۳۷، مورخ ۴۳/۲/۳۰.

۴. همان، سند شم ۱۰۷، مورخ ۴۳/۲/۳۱.

در اماکن عمومی و مساجد جلوگیری نمایند.»

شیرازه این اعلامیه چهار امضایی که نگاشته آیت‌الله خمینی بود همانا پاسداری از استقلال مملکت بود. او دفاع از استقلال را وظیفه علمای اسلام دانست، وظیفه‌ای که شامل «احکام مسلمة اسلام»، تنفر از ظلم و ستم، برائت از اسرائیل، بی‌زاری از اعدام‌های بی‌جهت، تبعیدهای دسته‌جمعی، محاکمات غیرقانونی و محکومیت‌های بی‌مجاز می‌شود. آیت‌الله پرسید: آیا این وظایف ارتجاعی است؟ آیا تبلیغ برای دین اسلام و بیان قانون‌شکنی‌های حکومت ارتجاع سیاه است؟ و افزود: «ما برای دفاع از اسلام و ممالک اسلامی و استقلال ممالک اسلامی در هر حال مهیا هستیم. برنامه ما، برنامه اسلام است، وحدت کلمه مسلمین است، اتحاد ممالک اسلامی است، برادری با جمیع فرق مسلمین است در تمام نقاط عالم، هم‌پیمانی با دول اسلامی است در سراسر جهان، [ایستادن] مقابل صهیونیست، مقابل اسرائیل، مقابل دول استعمارطلب، مقابل کسانی که ذخایر این ملت فقیر را به رایگان می‌برند و ملت بدبخت در آتش فقر و بی‌کاری و بی‌نوایی می‌سوزد. در حضور چهره‌های رنگ پریده از گرسنگی و بی‌نوایی، دائماً دولت‌ها دم از ترقی و پیشرفت‌های اقتصادی می‌زنند.» آقای خمینی ضمن بیان دیدگاه‌های خود درباره سیاست خارجی، مدعیات برخی از دولت‌های عربی را نسبت به تمامیت ارضی ایران «مطالب خودساخته یک بی‌سروپا» دانست که دولت با سیاست غلط و ضعیف خود آن را به سطح جامعه کشانده است.

در این اطلاعیه، سالگرد پانزدهم خرداد/ ۱۲ محرم عزای عمومی اعلام شد، چرا که «ملت اسلام این مصیبت را فراموش نمی‌کند.» نویسنده تأکید کرد که نصیحت هیأت حاکمه امری لازم است؛ هر اندازه خیر و صلاح حکومت را گوشزد کرده‌ایم، به همان اندازه به گوش نگرفته‌اند. «ما از جانب خدای تعالی مأمور حفظ ممالک اسلامی و استقلال آنها هستیم و ترک نصیحت و سکوت را در مقابل خطرهایی که پیش‌بینی می‌شود برای اسلام و استقلال مملکت جرم می‌دانیم... وظیفه ما ارشاد ملت است؛ ارشاد دولتهاست؛ ارشاد جمیع دستگاههاست.»<sup>۱</sup>

پذیرش تهیه این بیانیه، آن هم با امضاء چهار تن از علمای قم و مشهد، و چاپ و توزیع آن، برای ساواک آسان نبود. همه این رخدادها دور از چشم مأموران مخفی آن سازمان به انجام رسیده بود و اینک دست و پا می‌زد تا بتواند از چاپ و توزیع دوباره آن پیش‌گیری کند. دستور



اول آن بود که هرچه زودتر عاملین چاپ و پخش بیانیه شناخته شده، شدیداً تنبیه شوند.<sup>۱</sup> دستور بعدی یافتن چاپخانه‌ای بود که اطلاعیه را طبع کرده است. مأموران ساواک قم همه چاپخانه‌های شهر قم را از عصر بیست و نهم اردی‌بهشت تا صبح سی‌ام آن ماه زیر و رو کردند، اما موفق به یافتن یک برگ هم نشدند. فردا شب، شب عاشورا/ ۳۱ اردی‌بهشت این بیانیه از پشت‌بام مسجد اعظم باریدن گرفت، «ولی چون راه پشت‌بام را نمی‌دانستند... موزع شناخته نگردید و متواری» شد.<sup>۲</sup>

## دارالتبلیغ

آقای شریعتمداری، عصر جمعه، یازدهم اردی‌بهشت/ عید غدیر، بر سر زمینی واقع در خیابان صفاییه قم حاضر شد و کلنگ ساخت مؤسسه‌ای را که به دارالتبلیغ شهرت یافت، زمین زد. او در مراسمی که به همین مناسبت اجرا شد، گفت که مذاهب دیگر، حتی فرقه‌های باطل برای تبلیغات خود تشکیلات دارند، اما مذهب شیعه در این مورد دچار نقص است و ما این مدرسه را برای تربیت مبلغ در رشته‌های گوناگون، حتی برای خارج از کشور، تأسیس خواهیم کرد. در این گفته‌ها شنیده شد که هزینه ساخت و ساز مدرسه از ارثیه یک خیرِ تهرانی تأمین می‌شود؛ ماترک او حدود ۱۲ میلیون تومان است.<sup>۳</sup> او چند روز بعد در آخرین جلسه تدریس خود، پیش از تعطیلی دروس حوزه علمیه قم، گفت که قصد دارد مدرسه‌ای دیگر هم در تهران بسازد. اقدام دیگر آقای شریعتمداری درخواست کمک مالی از همه مردم برای بالا بردن این ساختمان‌ها بود. حسابی به شماره ۳۳ در بانک صادرات قم گشوده شد تا پول‌های رسیده در آن‌جا جمع شود.<sup>۴</sup>

از قرائن چنین برمی‌آید که تصمیم آقای شریعتمداری برای ساخت مدارس جدید بدون آگاهی یا مشورت دیگر رؤسای روحانی قم گرفته شد؛ اما، نه به این دلیل، اقدام عمرانی

۱. اسناد ساواک، سند ش‌م ۱۰۷۲۷/۱۰۳۲۱، مورخ ۴۳/۳/۴.

۲. همان، سند ش‌م ۶۵۰/ق م، مورخ ۴۳/۳/۱۶.

۳. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۲۵۷۵/۲۰/الف، مورخ ۴۳/۲/۱۳. سیدرضا اخوی، زمینی را در میدان فوزیه تهران برای تأسیس مسجد، دارالمبلغین و کتابخانه، با نظارت و تولید آقای سیدکاظم شریعتمداری وقف کرده بود. بخشی از هزینه ساخت دارالتبلیغ قم از این وقف تأمین گردید. (روزنامه اطلاعات، ش‌م ۱۱۴۴۵ (۴ مرداد ۱۳۴۳)، ص ۱۳.

۴. همان، نامه شهربانی آذربایجان به استاندار، سند ش‌م ۵/۱۵۴۷۸، مورخ ۴۳/۵/۲۹.

آموزشی او نتوانست نظر روحانیانی را که در صف مبارزه با رفتارهای غیرقانونی هیأت حاکمه ایستاده بودند، جلب کند. خوش‌بینانه‌ترین دیدگاه آن بود که این کار به ظاهر درست در زمانی نادرست آغاز شده است. «وقتی که ما داریم با نظام شاه و دولت مبارزه می‌کنیم، مطرح کردن این معنا که ما می‌خواهیم مبلغ تربیت بکنیم سبب می‌شود که افکار یک عده در این مسیر قرار بگیرد و از اصل مبارزه غفلت بکنند.»<sup>۱</sup> همه خوش‌بین نبودند. «بعضی از خبرها و ارتباطها درباره آقای شریعتمداری و نزدیکان ایشان با دستگاه مطرح بود. حکومت نیز به دنبال این بود که شریعتمداری را به شکلی تقویت کند و هم این که وی را کاملاً به طرف خودشان جذب کنند.»<sup>۲</sup> بودند بزرگانی از جامعه روحانیت، و از جمله آقای شریعتمداری، که جایگاه جدید آیت‌الله خمینی را برنمی‌تافتند. نکته غم‌انگیز، آن که، برخی از اینان رویکرد جامعه به آقای خمینی را تهدیدی برای موقعیت مذهبی خود تلقی می‌کردند و از این که مردم در پذیرش نظرات، پرداخت وجوهات و فراوانی مراجعات، راهی قم شده، به سمت خیابان یخچال قاضی می‌روند، ناخشنود بودند.

دستگاه امنیتی از این موضوع باخبر بود. مخبر آن سازمان و روحانیان مرتبط با ساواک این اخبار را داده بودند. اکنون این نظریه نزد برنامه‌ریزان آن دستگاه بسیار جذاب می‌نمود که «آیت‌الله شریعتمداری... شخص ناصالحی نیست. او را می‌توان محرمانه برای مبارزه با خمینی تقویت کرد. و باید آخوند را به جان آخوند انداخت.» آیت‌الله خمینی از این قضیه آگاه بود و رو در رو از آقای شریعتمداری شنیده بود که اعتقادی به حمله به اسرائیل، اتحاد مسلمانان و ابراز دوستی با دیگر ممالک اسلامی و حکومت مردم‌سالاری ندارد. او همه این امور را سیاسی و غیرمرتبط با مذهب می‌انگاشت. آقای شریعتمداری به آیت‌الله خمینی گفته بود که اعلانات و سخنرانی‌های شما چیزی جز تضعیف دین نیست. «ایران در خاورمیانه وزنه‌ای است و مخالفت با دولت در حقیقت مخالفت با شاه مملکت است. هر اعلامیه‌ای که شما بدهید، لطمه می‌خورد و دین هم ضعیف می‌شود و سبب آن شما هستید.»<sup>۳</sup>

با وجود این، آقای خمینی آنچه در اختیار داشت، با گفتار، نوشتار و رفتار در رفع اختلاف به کار گرفت. او پس از آزادی از زندان خانگی، بارها این جمله را تکرار کرده بود:

۱. خاطرات منظری و نقد آن، ص ۲۳۶.

۲. خاطرات ۱۵ خرداد، قم، دفتر اول، ص ۵۷۸.

۳. اسناد ساواک، سند شمه ۷۲۵/ق م، مورخ ۴۳/۳/۲۰.

«فعلاً تنها هدف من ایجاد اتحاد بین تمام طبقات روحانیون است تا بتوانیم تصمیم جدی‌تری بگیریم.»<sup>۱</sup> خطاب به گروهی از مردم و روحانیان شیرازی که به دیدارش آمده بودند، گفته بود: «ما اختلاف نداریم و نباید داشته باشیم. کوچک و بزرگ نداریم؛ بالا و پایین نداریم؛ مقدم و مؤخر نداریم؛ همه در یک صف هستیم. ما همه برای اسلام و برای خدا قیام می‌کنیم و باید برای خدا باشد، نه برای دنیا.»<sup>۲</sup>

وجود این اختلافات، همراه با شایعاتی که حکایت از بی‌اعتنایی حاج آقا روح‌الله خمینی به آقای شریعتمداری داشت، به گوش آیت‌الله میلانی رسید. آیت‌الله خمینی در مکاتبه‌ای به اطلاع آقای میلانی رساند که «خیلی تعجب است که اصحاب یا دوستان ایشان این نحو شایعات کذب را [= وقت ندادن به آقای شریعتمداری و نپذیرفتن او] رواج می‌دهند برای مقاصد باطلی، و دین خود را برای دنیای دیگران از دست می‌دهند. مردم شاهد رفتار بنده با ایشان و سایر آقایان هستند. شب نوزدهم ذی‌الحجه به عنوان دیدن عید خدمت ایشان، و صبح نوزدهم خدمت آقای نجفی و آقای گلپایگانی رسیدم. یکی از اصحاب ایشان که اخیراً کویت رفته است دروغهایی گفته است برای اهانت بنده. در تهران بعضی دوستان ایشان گفته‌اند چراغانی مدرسه فیضیه به وسیله ... سازمانی [ها] شده است. اینها مصیبت‌هایی است که اسلام و مسلمین به آن مبتلا هستند. در تبریز شایعات دروغی دادند. آقایان گمان می‌کنند اگر خمینی از بین برود برای آنها خوب است. خداوند هر چه صلاح حال مسلمین است پیش آورد، ولو به فتنای خمینی. من می‌ترسم وضع این آقایان در جامعه به سستی گراید و من راضی نیستم.»<sup>۳</sup>

آقای خمینی با منش نادیده انگاشتن خود، که از ملکات وجودی او بود، بر ظرف اختلافات سرپوش می‌گذاشت، اما آقایانی که آیت‌الله خمینی را بر نمی‌تافتند، از برداشتن آن سرپوش ابا نمی‌کردند. او هرگز نظر خود را نسبت به ساخت دارالتبلیغ بر ملا نکرد. شاید دارالتبلیغ قم پرهیبی از دانشگاه اسلامی مشهد بود. حملاتی که آقای خمینی به تأسیس آن دانشگاه داشت، عامل اصلی کنار کشیدن دولت از ساخت آن شده بود. «مگر اینها می‌توانند که اسلام و مسلمین و علمای اسلام را تحت وزارت فرهنگ قرار دهند؟ غلط می‌کند آن

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۸۴.

۲. همان، ص ۲۷۴.

۳. همان، صص ۳۳۳ و ۳۳۴.

وزارت فرهنگی که دخالت در امر دینان و اسلام می‌کند... مگر خمینی بمیرد.<sup>۱</sup> اما این‌جا به اندازه همان سایه هم آشکارا سخنی نگفت. وقتی از او درباره دارالتبلیغ استفتا کردند، پاسخ داد: «حقیر دخالتی ندارم.» اما تحلیل خود را به شاگردان و همدیفانی که خواهان دانستن دیدگاه او بودند، ارائه کرد. سیدعلی خامنه‌ای به خواست آیت‌الله قمی از مشهد به قم آمد تا نظر آقای خمینی را پرسیده به آگاهی آقای قمی برساند. استادش «هشت دلیل در نفی دارالتبلیغ شمرد و نتیجه گرفت که تأسیس این مرکز هم خطاست و هم خطرناک. [برخی از آنها عبارت بودند از:] اول این که دارالتبلیغ منجر به تجزیه حوزه علمیه قم خواهد شد... دوم این که دودستگی ایجاد خواهد کرد... سوم این که اساس این کار مایه اختلاف است. چهارم این که دستگاه حکومتی می‌تواند بر دارالتبلیغ سوار شود و سرمایه‌گذاری نماید... پنجم این که... ما نمی‌توانیم امروز در چنین شرایطی این پول‌ها را خرج کنیم.»<sup>۲</sup>

به هر حال قضیه دارالتبلیغ، در زنده نگاه داشتن اختلافات در حوزه علمیه قم نقش داشت. هرچند این اختلاف میان رؤسای روحانی پنهان ماند، اما در بین طرفداران هر یک هویدا بود و همین مراتب رضایت دستگاه امنیتی را فراهم می‌کرد.

### دوازدهم محرم، خانه آیت‌الله خمینی

سخت‌گیری‌های عوامل امنیتی و انتظامی از یک سو، و مهم‌تر از آن، صلاح‌دید آیت‌الله خمینی در ندادن حربه به دست حکومت از سوی دیگر، محرم ۱۳۸۴/ق ۱۳۴۳ش را با آنچه که در سال پیشین رخ داد، متفاوت نمود. فقط تهران، آن هم روز عاشورا/ جمعه اول خرداد، شاهد راه‌پیمایی گروه‌هایی از مردم بود. مردم، آن روز از مسجدشاه بازار حرکت کردند و از خیابان سیروس به سرچشمه رسیدند. شعار سیاسی ندادند، اما پارچه‌نوشته‌هایی در دست داشتند: دست عمال اسرائیل از کشور ما کوتاه! راه‌پیمایان بالاتر آمدند و به مسجد سپهسالار رسیدند. آن‌جا بود که با حمله پلیس روبرو شده، پراکنده گشتند. شماری زن و کودک زیر دست و پا ماند. گروهی مضروب و تعدادی بازداشت شدند. اعلامیه‌هایی که مردم با خود داشتند، همان‌جا پخش کردند.<sup>۳</sup> اگر راه‌پیمایی مسیر دیگری داشت، شاید مأموران حکومتی

۱. همان، ص ۳۰۳.

۲. شرح اسم، صص ۲۱۰ و ۲۱۱.

۳. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش ۴۲۱۲/۲۰الف، مورخ ۴۳/۳/۴۳.

مردم را کتک نمی‌زدند. آن روز دربار شاهنشاهی در حال برگزاری مراسم سوگواری در مسجد سپهسالار بود و امکان گذر بی‌دردسر مخالفان دربار از این گذرگاه وجود نداشت.<sup>۱</sup> اما نکته جالب، بیانیه چهار امضایی آقایان خمینی، مرعشی نجفی، میلانی و قمی در زیر فرشهای پهن شده در حیاط مسجد بود. کی و چه کسی این اعلان تک‌برگی را آن‌جا پخش کرده بود، روشن نیست. اما حاضران، آنها را برداشته، در هنگام برگزاری مراسم می‌خواندند.<sup>۲</sup>

در قم، پایان دست‌رویه‌های روز عاشورا، به صحن حضرت معصومه علیهاالسلام رسید. خبری که نشان از تنش یا هیجانات سیاسی بوده باشد، در اسناد دستگاه‌های امنیتی و انتظامی دیده نمی‌شود؛ هر چند با آماده‌باش نیروهای مسلح، پیش‌بینی مقابله با تظاهرات احتمالی روز عاشورا در شهر قم شده بود.<sup>۳</sup>

با آغاز ماه محرم، سخنرانیها و روضه‌خوانیهای مرسوم در خانه آقای خمینی نیز شروع شده بود. هر روز گروه‌های چند صد نفری، اندرون و بیرون خانه را پر می‌کردند. هر چند اندک، شعارهایی هم در این مراسم به گوش می‌رسید: آیت‌الله خمینی رهبر دین مبین! آیت‌الله خمینی ای زعیم ما و دین! اما روز دوازدهم محرم / سوم خرداد، نخستین سالگرد قمری پانزدهم خرداد، حال و هوای خانه آقای خمینی متفاوت بود. آن روز حدود سه هزار نفر در خانه و کوچه‌های اطراف حاضر بودند. جلسه با خواندن آیه‌هایی از قرآن کریم شروع شد. رضوی نامی که گمان می‌برد مجلس امروز باید خالی از گفتارهای سیاسی باشد، از پشت بلندگو گفت که کسی حق شعار دادن ندارد. آیت‌الله خمینی با شنیدن این جمله بسیار ناراحت شد و از پسرش، مصطفی، خواست که گوینده را به بیرون مجلس هدایت کند و گفت: «چرا مردم حق شعار دادن ندارند. اینها... جوانان مردم را کشته‌اند. آن وقت مردم شعار ندهند؟» پس از این بود که محمود مهدوی شیرازی از مردم خواست «نثار روح شهدای راه فضیلت و عقل و حق و حقیقت ۱۵ خرداد صلوات بفرستید.» او خطاب به آقای خمینی افزود: «شما آن روز نبودید که این فاجعه جانگداز را مشاهده کنید. سال گذشته، همین روز، ... مدت نیم ساعت

۱. در این سند آمده است که مراسم عزاداری مسجد سپهسالار از طرف دربار شاهنشاهی برپا شده بود. اما مراسم دربار به مدت سه روز در کاخ گلستان برگزار گردید که شاه هم در روز عاشورا آنجا حاضر شد. (روزنامه اطلاعات، شمه ۱۱۳۹۲ (۲ خرداد ۱۳۴۳)، ص ۱)

۲. اسناد ساواک، نامه رئیس ساواک کرج به رئیس ساواک تهران، سند شمه ۲۶۷/س ت، مورخ ۴۳/۳/۴۳.

۳. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند شمه ۲۰/۵۲۲۱/الف، مورخ ۴۳/۳/۹.

۴. همان، سند شمه ۲۰/۴۲۸۶/الف، مورخ ۴۳/۲/۲۸.

آن ناپاکان با مسلسل جوانان ما را مانند برگ خزان به زمین ریختند. مگر اینها چه کرده بودند؟ اینها می‌گفتند که ما آقای خود را می‌خواهیم؛ ما زیر بار استعمارگران [و] اسرائیل نمی‌رویم. آن وقت می‌گفتیم، حالا هم می‌گوییم.» سخنران اصلی مراسم مرتضی برقی بود. او پس از ذکر مقدماتی درباره انسانهای هدف‌دار و بی‌هدف، شهدای پانزدهم خرداد را انسانهای هدف‌مند و سرفراز خواند که یاد و نام‌شان از لوح حق پاک نمی‌شود. برقی سخنان خود را با نفرین به کسانی دست به کشتار مردم زده، خانواده‌هایی را داغدار کردند، به پایان برد.<sup>۱</sup>

آیت‌الله مرعشی نجفی نیز در خانه خود و کوچه منتهی به آن، میزبان حدود یک هزار نفر از اهالی قم و زیرانی بود که یاد شهدای پانزدهم خرداد را گرامی داشته بودند.<sup>۲</sup>

غیر از دو مجلس یادشده، روز بعد/چهارم خرداد، بزرگداشت ابراهیم کرمانی، اهل جمکران و از شهدای پانزدهم خرداد، در «تکیه جمکران» برگزار گردید. قرار بود آیت‌الله خمینی در این مراسم شرکت کند، اما نتوانست و به جای خود، مصطفی، پسرش، را فرستاد. او همراه سیدمحمد ورامینی به جمکران رفتند. حدود سیصد تن از اهالی و بازماندگان شهدا در مجلس حاضر بودند. حسن یزدی، سخنران مراسم بود. او با تکریم از مقام شهید و گرامی داشت ابراهیم کرمانی، گفت که صاحب این عزا شخص آیت‌الله خمینی است. گزارشگر ساواک درباره این مجلس نوشت که یزدی سه بار خمینی را «زعیم بزرگ و آیت‌الله بر حق» خطاب کرد.<sup>۳</sup>

## هجمه‌هایی از درون و برون

جایگاه جدید آیت‌الله خمینی برای هیأت حاکمه کوران‌ساز بود. اما مواجی که می‌آفرید، هر از گاه، با دست خودیها و ناخودیها، خواسته و ناخواسته، بازگردانده می‌شد و او ناچار با اندک اسباب در اختیار، بر مدیریت آن می‌کوشید. یکی از آخوندهای همکار ساواک، که پیش از این در اعتراضی محترمانه به آقای خمینی گفته بود که مخالفتهای شما با حکومت، عزاداریهای مرسوم ماه محرم را به تظاهرات سیاسی تبدیل کرد [و وعاظ را از درآمدهای این ماه دور نگه داشت]، نامه غیر محترمانه‌ای نوشت و موضوع پیش گفته را این بار با تهاجم یادآور شد: «شما با رویه‌ای که در پیش گرفته‌اید، به غیر از لطمه زدن به دین و مسلمانان معتقد به مذهب، نتیجه‌ای

۱. همان، نامه ساواک تهران به مدیریت کل اداره سوم و ریاست ساواک، سند شم ۴۹۴۹/۲۰/الف، مورخ ۴۳/۳/۵.

۲. همان، تلگرام ساواک قم به ساواک تهران، سند شم ۵۰۸، مورخ ۴۲/۳/۳.

۳. همان، نامه هنگ ژاندارمری قم به ریاست ساواک قم، سند شم ۵۱۰۸/۲ه، مورخ ۴۳/۳/۵.

در بر نداشته و باشد روزی که ثمره تلخ آن را بچشی.» آیت‌الله حدس زد که این واعظ به جهت از کف دادن درآمدهای منبر است که جیب می‌دزد. از این رو مبلغی را توسط پسرش، مصطفی، به تهران فرستاد تا به دست این شیخ به ظاهر معترض برساند. وقتی مصطفی پاکت ارسالی را تحویل داد، شیخ آن را گشود، شمرد و گفت: همین؟ «چطور برای امثال فلسفی پنج هزار تومان می‌فرستید و برای من هزار تومان؟»<sup>۱</sup> نیمی را درست می‌گفت. آقای خمینی برای فلسفی هم پول فرستاده بود، اما نه پنج هزار تومان. در سندی آمده است که سه هزار تومان برای فلسفی فرستاده شد تا بین روحانیان واعظی که توسط شهربانی از سخنرانی در روزهای ماه محرم منع شده بودند، تقسیم شود.<sup>۲</sup> شیخ از توضیحات مصطفی قانع نشد و بنا را بر بددهانی گذاشت: «پدر تو به روحانیت خیانت نموده و می‌نماید. عمل پدر تو ما را به روزگاری خواهد انداخت که هم خودش را به لجن می‌کشد و هم ما را از بین می‌برد.» نیمی را درست می‌گفت. روزگار، ریشه‌آخوندهای پیوند خورده به تنه دربار را خشکاند. شیخ پول را نگرفت و با دروغگو خواندن آقای خمینی، مصطفی را تلخ‌کام و آزرده کرد.<sup>۳</sup> چند روز بعد گزارش کار شیخ تحویل ساواک شد.<sup>۴</sup>

آیت‌الله خمینی از پیوند این هم‌لباس با دستگاه امنیتی آگاه نبود. پس می‌توان پرسید که چنین پیش‌آمدهایی او را به چه نتایجی می‌رساند؟ او بیش از هر فرد دیگری اجتماع روحانیت را می‌شناخت؛ به ظرفیت و توان نهفته در آن آشنا بود؛ کاستی‌ها و واپس‌گرایی‌های دنیاخواهانه بعضی از روحانیان را می‌دانست؛ اما این دانستن‌ها وقتی در ورطه عمل خودنمایی می‌کرد، چهره دیگری می‌نمایاند؛ جبهه دیگری می‌گشود. از او نقل شده که «مردم مبالغی اضافه بر وجوهات شرعی می‌فرستند و از لحاظ مالی طلاب کسری ندارند. نگرانی من از این است که یک عده مردمی که با چند روز ناراحتی روبرو شدند (منظورشان طلاب [و وعاظ] بود) زود متفرق شدند. نباید به این افراد سست نهاد تکیه کرد و از آنها کمک بخواهیم. و این امتحانی برای من بود که خداوند خواست به من بفهماند که به قول و گفته مردم نباید دل بست و اعتماد نمود.»<sup>۵</sup>

رخداد ناخوشایند دیگری که او را به وادی داوری کشاند، وضعیت پیش آمده برای حوزه

۱. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۴۳۶ س ت، مورخ ۴۳/۳/۱۲.

۲. همان، سند ش‌م ۶۸۰۲/۲۰/الف، مورخ ۴۳/۳/۲۹.

۳. همان، سند ش‌م ۴۳۶ س ت، مورخ ۴۳/۳/۱۲.

۴. همان، [نامه ساواک شمیران به ساواک تهران]، سند ش‌م ۴۷۰ س ت، مورخ ۴۳/۳/۱۶.

۵. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۵۲۲۱/۲۰/الف، مورخ ۴۳/۳/۹.

علمیه خرم‌آباد، پس از درگذشت آیت‌الله روح‌الله کمال‌وند، بود. روحانیان آن حوزه برای تعیین سرپرست جدید، دو دسته شدند. «اطرافیان و بستگان آقای کمال‌وند... تلاش می‌کردند که حوزه را در اختیار شخص خاصی قرار دهند و دسته دیگری هم تلاش می‌کردند که حوزه به شخص دیگری واگذار شود. به همین جهت اختلاف‌هایی در خرم‌آباد بین دو دسته ایجاد شده بود.»<sup>۱</sup>

دستگاه امنیتی هم ناپیدا برای نیفتادن سکان حوزه خرم‌آباد به دست طرفداران آیت‌الله خمینی حاضر بود. رئیس ساواک لرستان می‌گفت: «تاکنون عناصر مختلفی سعی نموده‌اند روی حوزه علمیه خرم‌آباد نفوذی برقرار نموده... [اما] با روش و تدبیر خاص، حوزه مذکور از کلیه فعالیت‌های سیاسی دور نگه داشته شده است.»<sup>۲</sup> این چندگانگی تا چهل‌م درگذشت آقای کمال‌وند کش پیدا کرد تا با درایت آیت‌الله خمینی فیصله یافت.<sup>۳</sup>

موضوع دیگری که هر از گاه آقای خمینی را نگران می‌کرد، مواضع ناهماهنگ بزرگان حوزه‌های علمیه نجف و قم و مواضع ناموزون آنان با یکدیگر بود. با وجود موضع‌گیری‌های نسبتاً مشترک مراجع نجف در برخی بزنگاه‌های سیاسی ایران، همچون بازداشت آیت‌الله خمینی، خبرهای رسیده می‌گفت که آقایان آن حوزه در همه موارد با یکدیگر انطباق نظر ندارند. این دو دستگی گاه در اعلام روز عید فطر خود را نشان می‌داد و گاه در سوگیری نسبت به رویارویی‌های حوزه علمیه قم با هیأت حاکمه ایران. چه بسا درباره همین مسائل بود که آیت‌الله خمینی سه نامه برای آقایان حکیم، خویی و شاهرودی فرستاد؛ و تنها از آقای خویی پاسخ گرفت. محتوای این مکاتبات روشن نیست. فقط از قول فضل‌الله محلاتی گفته شده که آقای خمینی در نامه‌اش به آیت‌الله حکیم نوشته که دولت ایران می‌خواهد فرقه بهائیت را به رسمیت بشناسد؛ با دولت اسرائیل طرح دوستی ریخته؛ اگر بناست نسبت به این مسائل سکوت کنید، من اتمام حجت می‌کنم.<sup>۴</sup> از آقای خمینی هم نقل شده که «امروز روزی نیست که در خانه نشست و دعا خواند. روز مبارزه است؛ روزی است که دشمن به دین حمله می‌کند و ما باید در مقابل بایستیم؛ و من تا آخرین قطره خونم می‌ایستم... خطر به قدری زیاد

۱. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۲۹۷.

۲. اسناد ساواک، نامه ساواک لرستان به ریاست ساواک، سند ش ۱۵/۹۷۴۹، مورخ ۴۳/۳/۱۸.

۳. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۲۹۸.

۴. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش ۲۰/۹۱۲۱/الف، مورخ ۴۳/۴/۳۰.



است که هر کس درک کند نمی‌تواند راحت بنشیند و علت این که بعضی ساکت بوده، مطلب را نفهمیدند؛ چنانکه آقای حکیم را نگذاشتند مطلب را درک کند و ساکت بوده.<sup>۱</sup>

البته تلاشهایی برای ایجاد هماهنگی یا ابلاغ دیدگاهها بین طرفین صورت می‌گرفت. از آن جمله بود، حضور «سیدجواد» نامی، خواهرزاده آقای حکیم، در ایران. او ابتدا به مشهد رفت و پس از ملاقات و گفت‌وگو با مراجع آن شهر به قم آمد و با آقایان خمینی، گلپایگانی، مرعشی نجفی و شریعتمداری دیدار کرد.<sup>۲</sup> و یا اعزام «عامر» نامی از طرف مراجع قم به نجف برای مذاکره با آیت‌الله حکیم، که در این مورد اسناد حرفی برای گفتن ندارند. همین اندازه می‌دانیم که آقایان قم از این که نتیجه ملاقات عامر با آقای حکیم به آگاهی‌شان نرسیده، رنجیده‌خاطر بودند. کدورت دیگر آقای خمینی از تلگرام آیت‌الله خویی به منصور بود.<sup>۳</sup> به احتمال زیاد این همان مراسله‌ای است که آقای خویی در ۱۸ اسفند ۱۳۴۲ به نخست‌وزیر فرستاد؛ و ضمن درخواست آزادی آیات خمینی و قمی از زندان خانگی، تمام اقدامات غیرقانونی و خونین حکومت را متوجه دولت قبلی دانست و به منصور توصیه کرد، آن اشتباهات را تکرار نکند.<sup>۴</sup> آیت‌الله خمینی بارها عدم رضایت خود را از وساطت/رو انداختن هر فردی، به ویژه مراجع، برای آزادیش ابراز کرده بود. او قصد کرده بود نماینده‌ای برای نزدیکی دیدگاه‌ها و رفع کدورتها به نجف بفرستد.

## طرح قانون خانواده

مجله اطلاعات بانوان با چاپ مطالبی درباره «طرح قانون خانواده» به قلم مهرانگیز منوچهریان، حوزه علمیه قم، به ویژه آیت‌الله خمینی را در آستانه چالش جدیدی با دولت قرار داد. منوچهریان یکی از دو زن راه یافته به مجلس سنا در سال گذشته ۱۳۴۲ بود. فعالیت‌های او با هدف تساوی حقوق زن و مرد در همه عرصه‌ها، نام منوچهریان را به شهرت رسانده بود. او نویسنده کتاب‌ها و آثاری چون انتقاد: قوانین اساسی و مدنی و کیفری ایران از نظر حقوق زن و طرح قانون خانواده بر مبنای اصل تساوی حقوق زن و مرد بود. مفاد این کتابها وفق قوانین

۱. همان، سند شم ۲۰/۷۶۷۰ الف، مورخ ۴۳/۴/۱۴.

۲. همان، اطلاعاتیه، سند شم ۱۱۳۴، مورخ ۴۳/۴/۱.

۳. همان، نامه مدیرکل اداره دوم ساواک به مدیرکل اداره سوم ساواک، سند شم ۲۳۱/۱۲۳۸۳، مورخ ۴۳/۳/۱۶.

۴. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۱۹۳.

مدنی جاری در جهان غرب و خلاف فقه اسلامی جاری در قانون مدنی ایران تدوین شده بود. گفته شده کتاب *انتقاد...*، به سختی چاپ شد. ناشران به دلیل محتوای ضددینی آن حاضر به درج نام‌شان در شناسنامه کتاب نبودند. آیت‌الله خمینی کتاب *انتقاد...* را دیده بود و از مفاد آن مطلع بود. او در نامه‌ای به محمدتقی فلسفی درباره درخواست مردم سیرجان برای عزیمت فلسفی و سخنرانی برای مردم شهر نوشت که بروید و از اهالی بخواید که فشرده‌تر و انبوه‌تر در برابر «استعمار و دستگاه جبار» صف‌آرایی کنند. خود نیز بدون واهمه خطر نفوذ اسرائیل و عمال آن را گوشزد کنید. «و در عین کمال آرامش و بهانه ندادن به دست دستگاه جبار حقوق حقه خود را که عمل به احکام اسلام و آزادی خطبای محترم و نویسندگان معظم است مطالبه نمایید... و دولت را از این که اجازه داده است اوراق ضاله از قبیل کتاب *انتقاد* و طرح قانون خانواده منتشر شود، استیضاح کنید.»<sup>۱</sup>

مراجع قم برای مشورت و هماهنگی در نحوه برخورد با «طرح قانون خانواده» که حدود یکصد حکم از احکام قطعی اسلام و قانون مدنی را نقض کرده بود،<sup>۲</sup> در خانه آقای خمینی گردهم آمدند. این نشست به احتمال زیاد شب یکشنبه برپا شد. آیت‌الله خمینی برای ایجاد اتحاد و هماهنگی میان مراجع قم و زنده نگه داشتن شورای عالی مراجع از سران روحانی قم خواسته بود که در جلسه‌های شب‌های یکشنبه شرکت کنند. او در این باره گفته بود: «باید امروز متحد بود؛ و من تصمیمی گرفته‌ام و آن این است که تمام علمای ایران در شب یکشنبه جلسه داشته باشند و دور هم جمع شوند. من این کار را در قم کرده‌ام و تشکیل جلسه داده‌ام که تمام علمای ایران در این شب جلسه داشته باشند؛ و به کربلا و نجف هم نوشته‌ام تا وقتی که تمام ایران و خارج در یک شب علما آن اجتماعی داشتند، اولاً خیلی زود تصمیم می‌گیرند و ثانیاً قدرت واحدی به وجود می‌آورند و دستگاه متوجه خواهد بود که همه به یکدیگر همبستگی دارند.»<sup>۳</sup> به نظر می‌رسد آیت‌الله خمینی انتشار اطلاعیه‌ای با پنج امضاء آقایان حاضر در جلسه (گلپایگانی، شریعتمداری، مرعشی نجفی، حائری یزدی، خمینی) را درباره «طرح قانون خانواده» پیشنهاد کرد. اما آقای گلپایگانی نپذیرفت و گفت که خودم موضوع را به طور

۱. صحیفه امام، ج ۱، صص ۳۵۳ و ۳۵۴.

۲. اسناد نهضت اسلامی ایران - بعثت، به کوشش: سیدهای خسروشاهی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۹ ش، ص ۱۹۹.

۳. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شصت و هفتاد و دو، الف، مورخ ۴۳/۴/۱۴.

خصوصی با دولت مطرح می‌کنم. آقای شریعتمداری هم گفت که کاری که با مذاکره نتیجه دهد بهتر از انتشار اعلامیه است. آقای مرعشی نجفی نیز با گفته‌های بالا موافقت نشان داد. نتیجه نشست آن شد که آقای گلپایگانی پیشنهاد خود را عملی کند، اگر موفقیتی به دنبال نداشت، برای تصمیم بعدی بار دیگر دور هم گرد آیند.<sup>۱</sup>

مدتی گذشت. خبری نرسید. در این بین سیدمهدی پیراسته، سفیر تازه منصوب ایران در عراق، از آیت‌الله خمینی تقاضای دیدار کرد. بنابر آنچه که نشریه بعثت نوشت، پیراسته ادعا کرده بود که با اختیارات کافی به این ملاقات خواهد آمد. آقای خمینی هم پیام داد که «اگر اختیارات شامل مسائلی از قبیل منحل کردن مجلسین فرمایشی و غیرقانونی و قطع روابط با دولت غاصب اسرائیل و اعطای آزادی کامل بیان و قلم ... باشد، به ملاقات بیایید، و الا بدون جهت اتلاف وقت نکنند.» گویا پیراسته جمعه، بیست و دوم خرداد، سرزده و بی‌اجازه وارد خانه آیت‌الله خمینی شد و گفت که چون عازم مأموریت جدید در عراق هستم، بدون اطلاع و برای خداحافظی آمده‌ام.<sup>۲</sup> آقا او را رد نکرد. طبیعی است که حضور پیراسته در قم به خواست دولت و در جهت آرام نگه داشتن فضای سیاسی کشور بود. با وجود این سخنان آقای خمینی علیه نبود آزادی بیان و قلم، دستگیری معترضان و تبعید ناراضیان و مقایسه شیوه حکمرانی رضاشاه با پادشاه فعلی بود. «در زمان شاه سابق وضع طوری بود که هر مأموری در هر گوشه‌ای از ایران، هر کاری می‌کرد به اسم شاه تمام می‌کرد. گرچه شاه اصلاً اطلاع نداشت. امروز نیز چنین وضعی پیش آورده‌اند. اگر مدرسه فیضیه را خراب می‌کنند، شاه کرده، اگر علما را به زندان می‌برند می‌گویند شاه دستور داده، اگر مردم مسلمان را به گلوله می‌بندند می‌گویند شاه امر فرموده. این وضع هم برای شاه و هم برای ما و هم برای مملکت خطرناک است.» آقای خمینی از پیراسته خواست این موضوع را به هیأت حاکمه تذکر دهد و بگوید که حرفهایی چون ارتباط خمینی با جمال عبدالناصر «شعر» است و خریداری ندارد. «ما جز مصلحت ملت و مملکت و اجرای قوانین اسلام منظوری نداریم... منظور ما ... رفاه حال مسلمین است.»<sup>۳</sup> او در ابتدای این ملاقات مطالب چاپ شده در مجله اطلاعات بانوان را پیش کشید و گفت که ما در برابر این اظهارات ساکت نخواهیم نشست. «با این که مفاسد و خلاف کاری‌های گذشته

۱. همان، نامه ساواک تهران به اداره کل سوم و ریاست ساواک، سند شم ۲۰/۸۰۱۵، ۲۰/۱۶، مورخ ۴۳/۴/۱۶.

۲. اسناد نهضت اسلامی ایران - بعثت، ص ۲۰۳.

۳. همان، صص ۲۰۳ و ۲۰۴.

هنوز جبران نشده، باز زمزمه جنایت دیگری از قبیل تغییر قانون ارث و طلاق ساز شده است.<sup>۱</sup> پیراسته قولهایی داد و رفت. آقای خمینی هفت هشت روز صبر کرد. نه به اقدام آقای گلپایگانی پاسخی داده شده بود و نه از قول‌های پیراسته خبری رسید. احتمالاً تشکیل دوباره «شورای عالی مراجع قم» را هم بی‌فایده دید. تصمیم گرفت ده صبح پنجم تیرماه علیه مطالب درج شده در اطلاعات بانوان سخنرانی کند. به اندک کارگزاران خود نیز گفت که مقدمات حضور مردم را در این جلسه فراهم کنند.<sup>۲</sup> عصر دوم تیر، قم را به قصد روستای کوهستانی و پر درخت و شنوه ترک کرد.<sup>۳</sup> رفت تا دو روزی از گرمای تاب‌فرسای تابستان قم دور باشد. همان‌جا بود که شنید که وزیر دادگستری اظهارات مهرانگیز منوچهریان را رد کرده و از قول دولت گفته که هیچ لایحه و پیشنهادی که مغایر با دین مبین اسلام باشد، پذیرفته نخواهد شد. وزیر درباره «طرح قانون خانواده» هم گفت که آن را خوانده است؛ نظرات شخصی نویسنده می‌باشد؛ در وزارت دادگستری مطالعه‌ای برای تغییر مواد قانون مدنی نشده است.<sup>۴</sup> آن چه از آیت‌الله خمینی در این مورد نقل شده، چنین است: «من با آقای پیراسته صحبت کرده بودم و منتظر جواب بودم و در تمام این مدت خیلی ناراحت بودم، به طوری که قصد داشتم اگر از طرف دولت عکس‌العمل مثبتی نشان داده نشد روز جمعه بیایم سخنرانی کنم و یا اعلامیه بدهم که هم خوشبختانه مصاحبه وزیر دادگستری که بسیار قطعی بود مرا از ناراحتی و اقدام دیگری بی‌نیاز کرد.»<sup>۵</sup>

## اعلامیه‌ای علیه یک حکم

دادگاه تجدیدنظر اداره دادرسی ارتش، پانزدهم تیرماه ۱۳۴۳ حکم قطعی آقایان سیدمحمود طالقانی، مهدی بازرگان و دیگر زندانیان نهضت آزادی ایران را صادر کرد. آن دو به ده سال حبس مجرد؛ عباس شیبانی، احمدعلی بابایی به شش سال حبس مجرد؛ یدالله سبحانی، عزت‌الله

۱. همان، ص ۲۰۳.

۲. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شم ۳۲۱/۱۵۱۰۹، مورخ ۴۳/۴/۹.

۳. همان، [تلگرام ساواک قم به ساواک تهران]، سند شم ۳۸۳، مورخ ۴۳/۴/۳. ماه گذشته/ خرداد امام خمینی در سفری دو روزه به روستای بیلاقی سناوند رفته بود. گفته شد این سفر به دعوت پسران حاج‌حسین سوهان فروش بود. (همان، اطلاعات، سند شم ۹۷۵، مورخ ۴۳/۳/۱۲؛ همان، سند شم ۹۸۷، مورخ ۴۳/۳/۱۳)

۴. روزنامه اطلاعات، شم ۱۱۴۱۹ (۲ تیر ۱۳۴۳)، ص ۱.

۵. اسناد ساواک، [نامه ساواک قم به ساواک تهران]، سند شم ۸۷۵/ق م، مورخ ۴۳/۴/۷.

سحابی، مهدی جعفری، ابوالفضل حکیمی به چهار سال زندان؛ و پرویز عدالت‌منش به یک سال حبس تأدیبی محکوم شدند.<sup>۱</sup> با درج این خبر در جراید، آیت‌الله خمینی تصمیم به انتشار اعلامیه‌ای مشترک در محکومیت این حکم گرفت. کار آسانی نبود. مراجع قم تمایلی به گذاشتن نام خود در پای اعلامیه‌ای که غیر از این موضوع به موارد دیگری از امور سیاسی اجتماعی کشور اشاره کند، نداشتند. آقای خمینی تصمیم خود را با آقای شریعتمداری در میان گذاشت. نپذیرفت و گفت که من در تلگرام جداگانه‌ای به آیت‌الله طالقانی از محکومیت او ابراز تأسف خواهی کرد.<sup>۲</sup> پیشنهاد دیگر آقای خمینی این بود که من تلگرام شما را امضاء می‌کنم. نپذیرفت و گفت که می‌خواهم به تنهایی تلگرام بفرستم.<sup>۳</sup> آقای خمینی بناچار تصمیم خود را در هجدهم تیر عملی کرد. «من خوف داشتم که اگر در موضوع بیدادگری نسبت به حجت‌الاسلام آقای طالقانی و جناب آقای مهندس بازرگان و سایر دوستان کلمه‌ای بنویسم، موجب تشدید امر آنها شود و ده سال زندان به پانزده سال تبدیل گردد. اینک که حکم جائزانه دادگاه تجدیدنظر صادر شد، ناچارم از اظهار تأسف از اوضاع ایران عموماً و از اوضاع دادگاه خصوصاً»<sup>۴</sup>

بخش بعدی این اطلاعیه اظهار تأسف از تسلط عوامل اسرائیل [=بهاییان] بر بسیاری از امور حساس کشور، به ویژه اقتصاد، بود. گفتنی است در این زمان جمله‌ای در جامعه روحانیت رد و بدل می‌شد که منشأ آن، دستگاه امنیتی و روحانیان همکار ساواک دانسته شد: الکفر مله واحده. این گفته منسوب به پیامبر اسلام صلی‌الله علیه و آله و سلم در جهت کُند کردن لبه تیز حملات آیت‌الله خمینی به اسرائیل مطرح گردید. منظور این بود که همکاری یا دشمنی با جهان کفر، گزینشی نیست؛ اسرائیل بخشی از جهان کفر است، نه همه آن. آقای خمینی در اطلاعیه تک‌امضائی خود به این شبهه پاسخ داد: «من از کلمه الکفر مله واحده که از سازمان‌ها به دست و دهانها افتاده متأسفم. این کلام برخلاف نص کلام‌الله و برای پشتیبانی از اسرائیل و عمال اسرائیل است؛ مقدمه شناسایی اسرائیل است؛ برای پشتیبانی از عمال اسرائیل و فرقه ضاله منحرفه [=بهاییت] است»<sup>۵</sup> آقای خمینی با انتقاد از مقالات و کتاب‌هایی که در رد احکام ضروری

۱. روزنامه اطلاعات، ششم ۱۱۴۳۰ (۱۶ تیر ۱۳۴۳)، ص ۱۶.

۲. اسناد ساواک، تلگرام رئیس ساواک قم به رئیس ساواک تهران، سند ششم ۴۲۷، مورخ ۴۳/۴/۱۸.

۳. همان، نامه رئیس ساواک قم به رئیس ساواک تهران، سند ششم ۹۵۴ ق م، مورخ ۴۳/۴/۱۹.

۴. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۶۱. گفتنی است صحیفه امام تاریخ صدور این اعلامیه را هجدهم فروردین ذکر کرده که اشتباه است.

۵. همان، ص ۲۶۲.

اسلام و نص قرآن کریم منتشر می‌شود، از رفتار مأموران انتظامی با مجالس عزای امام حسین علیه‌السلام در ماه محرم، و سرکوب دسته‌های سوگواری در تهران، که پارچه‌نوشته‌هایی علیه اسرائیل با خود داشتند، ابراز تأسف کرد و نوشت: «من به جمیع دول اسلام و مسلمین جهان در هر جا هستند، اعلام می‌کنم که ملت عزیز شیعه از اسرائیل و عمال اسرائیل متفردند و از دولتهایی که با اسرائیل سازش می‌کنند متفرد و منزجرند. این ملت ایران نیست که با اسرائیل منفور در حال سازش است؛ ملت ایران از این گناه بزرگ بری است.»<sup>۱</sup>

اعلامیه آیت‌الله خمینی همچون دیگر منشورات سیاسی او پنهان و دور از چشم عوامل امنیتی چاپ و منتشر شد. گونه‌گونی حروف چینی این اعلامیه تک‌برگی نشان می‌دهد که نه در یک جا، بلکه در دو یا سه چاپخانه، طبع شد. این اعلامیه پس از چسبیده شدن روی دیوار شهر، پراکنده شدن در محافل عمومی و فرستاده شدن به وسیله پست به در خانه‌ها کشف شد و ساواک در هر کجا که یافت، آن را برداشت، کند و از ارسال پستی آن جلوگیری کرد. با این حال در همان هفته اول مردم شهرهای کاشان، قم، تهران، اصفهان، شیراز و اهواز آن را خواندند. این پی‌نوشت قائم‌مقام ساواک بسیار گویاست که این اعلامیه «در اکثر شهرها... پخش شده و حتی یک نفر، ولو به عنوان توزیع‌کننده شناخته نشد. واقعاً این اشخاص به عنوان استاد عملیات پنهانی باید شناخته شوند.»<sup>۲</sup>

### دامنه گسترده یک سخنرانی

پنجم مرداد/ ۱۷ ربیع‌الاول، زادروز پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌و‌سلم، روزی بود که دستگاه امنیتی دلواپس رسیدنش بود. احتمال می‌داد آیت‌الله خمینی در آن روز سخنرانی کند. ساواک تجربه بسیار تلخی از سخنرانی او و تبدیل آن به نوارهای صوتی و اطلاعیه‌های چاپ شده داشت. دامنه سخنان ۱۶ فروردین او در سال جاری هنوز جمع نشده بود. خبرهای رسیده می‌گفت که مقامات عضو اتحادیه کشورهای عرب که اینک برای بررسی مسائل فلسطین در قاهره گرد هم آمده‌اند؛ درباره مفاد سخنان آیت‌الله خمینی و اعزام غیرعلنی کارشناسان اسرائیلی به ایران برای اجرای طرح‌های کشاورزی و عمرانی، حرف می‌زنند. خبرهای رسیده می‌گفت که شهروندان عرب با دیدن هر ایرانی از آنها اعلامیه‌های چاپی یا نوارهای صوتی آقای خمینی

۱. همان‌جا.

۲. اسناد ساواک، تلگرافات وارده، نامه ساواک اصفهان به ساواک تهران، سند شم ۷۲۷، مورخ ۴۳/۵/۳.

را می‌خواهند.<sup>۱</sup> تخاصمات اخیر کشورهای عربی با اسرائیل، اعراب مسلمان منطقه را به صدایی که از ایران برآمده بود، علاقه‌مند می‌کرد. البته دستگاه دیپلماسی حکومت ایران به اندازه نفوذ خود در کشورهای منطقه توانست از پراکنده شدن متن سخنان آیت‌الله جلوگیری کند. یک متن عربی تهیه شده از سخنرانی یادشده در نجف پخش شد. سرکنسولگری ایران در کربلا نزد استاندار رفت و از او خواست مانع پراکنده شدن بیش از پیش آن شود. استاندار هم گفت که از نشر این جزوه ۴۸ صفحه‌ای آگاه بوده، دستور جمع‌آوری آن را داده است.<sup>۲</sup>

این اخبار به همراه گزارش‌های دیگر، که حکایت از دست به دست شدن اعلامیه‌ها و نوارهای سخنرانی آیت‌الله در شهرهای کوچک و بزرگ ایران می‌کرد، ساواک تهران را واداشت که درباره مراسم احتمالی هفدهم ربیع‌الاول در خانه آقای خمینی پرس و جو کند. سرهنگ مولوی از همدریف خود در قم پرسید که تحقیق کنید «آیا خمینی [آن روز] صحبت خواهد کرد یا خیر؟ [اگر سخنرانی کند] گنجایش محل [=خانه‌اش] چه قدر است؟ ساعت سخنرانی و مدت آن چند ساعت خواهد بود؟»<sup>۳</sup> این پرسش‌ها در پی هشدار بود که قم به تهران داده بود. «چون احتمال سخنرانی هم می‌رود لذا در صورت اعزام افراد برای تنظیم جلسه اقدام فرمایید.»<sup>۴</sup> منظور از تنظیم جلسه، اعزام افرادی از تهران برای برهم زدن نظم جلسه بود. گروهی آموزش‌دیده، که گفته می‌شد از کارکنان شرکت واحد اتوبوسرانی تهران هستند، می‌آمدند و طبق دستور، از روند طبیعی مراسم یا سخنرانی جلوگیری می‌کردند.<sup>۵</sup> روز بعد به تهران اطلاع داده شد که گنجایش خانه آیت‌الله بیش از دو هزار نفر نیست، با این وصف «آقای خمینی... تصمیمی درباره ایراد سخنرانی در روز عید مولود اتخاذ ننموده، گفت‌وگویی هم در مجامع روحانی قم مشهود نیست.»<sup>۶</sup>

از جزئیات مراسم برپا شده در خانه آیت‌الله خمینی خبری در دست نیست، اما در گزارشی کوتاه به تهران نوشته شد که در مجالس مراجع قم، گفته‌ای خلاف مصالح حکومتی ایراد نگردید.

۱. همان، گزارش اطلاعات خارجی، سند ش‌م ۱۲۰۹۱۳/ه، مورخ ۴۳/۵/۲۰.

۲. همان، نامه اداره اول سیاسی وزارت امور خارجه به ساواک، سند ش‌م ۶۲۲۲، مورخ ۴۳/۶/۲۴.

۳. همان، نامه ساواک تهران به ساواک قم، سند ش‌م ۲۰/۹۴۱۵/الف، مورخ ۴۳/۵/۳.

۴. همان، تلگرام ساواک قم به ساواک تهران، سند ش‌م ۶۰، مورخ ۴۳/۵/۳.

۵. همان، سند ش‌م ۲۰/۱۳۴۵۶/الف، مورخ ۴۳/۶/۲۵.

۶. همان، سند ش‌م ۶۱، مورخ ۴۳/۵/۴.

## تابستانی بی‌سفر

دومین سال پیاپی بود که آیت‌الله خمینی از سفرهای تابستانی بازمی‌ماند. سال گذشته/۱۳۴۲، فصل گرما را در زندان گذرانده بود؛ و امسال، گویی که آماده‌باش است، در حال خریدن گرمای تابستان قم به جان بود. ماند و به دیده‌بانی خود ادامه داد. حتی دعوت آقایان میلانی و قمی را به مشهد نپذیرفت. آن دو در نامه‌ای که به وسیله سیدجواد علم‌الهدی به قم رسید، از آیت‌الله خمینی تقاضا کردند باقی‌مانده تابستان را در مشهد بگذرانند. محتوای نامه مکتوم ماند، چرا که دستیابی به نامه یعنی دستگیری سیدجواد؛ و با این کار «مأمور ما شناخته خواهد شد و فوق‌العاده به ضرر ساواک است» زیرا تعیین و استخدام مأموری که «صددرصد مورد اعتماد قمی و میلانی باشد، بسیار مشکل است.»<sup>۱</sup> به هر حال پس از رسیدن نامه به دست آقای خمینی، او در پاسخی، ضمن تشکر، نوشت که «در حال حاضر برایم مقدور نیست به مسافرت مشهد بیایم زیرا به صلاح نیست که حتی از خانه خارج شوم.»<sup>۲</sup>

## آغاز سال تحصیلی

سال تحصیلی حوزه علمیه قم در سال ۱۳۴۳ از نیمه دوم شهریورماه آغاز گشت. آیت‌الله خمینی نخستین جلسه درسی خود را هجدهم این ماه تعیین کرد. آنک همه می‌دانستند که آقای خمینی در این جلسه دیدگاه‌های سیاسی اجتماعی اسلام را بر بنیان امر به معروف و نهی از منکر بازخواهد گفت. دستگاه امنیتی هم می‌دانست. دو سه روز مانده به هجدهم شهریور، ساواک تهران پیش‌بینی‌های مورد نظر خود را کرد.<sup>۳</sup> آیا این پیش‌بینی‌ها مربوط به اعزام نیروهای نظامی و انتظامی به قم بود؟ برخی منابع از حضور آنان در اطراف مسجد اعظم، مدرسه فیضیه، میدان آستانه و دیگر مراکز شهر خبر داده‌اند.<sup>۴</sup> آیا این پیش‌بینی مربوط به فرستادن گروهی آموزش‌دیده برای «تنظیم جلسه»<sup>۵</sup> بود؟ روشن نیست. در طول سخنان آن روز رخدادی که نشان از به هم زدن مجلس باشد دیده نشد؛ هر چند گزارشی در اسناد ساواک است که می‌گوید: «دستگاه، عده‌ای از شرکت‌واحدیها را آماده کرد تا به مسجد [اعظم]

۱. همان، تلگرام رمز ساواک مشهد به ساواک تهران، سند ش‌م ۲۰۰، مورخ ۴۳/۵/۱۱.

۲. همان، گزارش اطلاعات داخلی، [نامه ساواک مشهد به ساواک تهران]، بی‌شمه، مورخ ۴۳/۵/۱۷.

۳. همان، سند ش‌م ۱۲۸۹۰/۲۰/الف، مورخ ۴۳/۶/۱۶.

۴. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ص ۶۹۷.



بروند و در حین سخنرانی زدوخورد نمایند. در نتیجه رئیس شهربانی قم با آقای خمینی تماس می‌گیرد که صلاح نیست شما این کار را بکنید، چون خون عده‌ای خواهد ریخت» اما آیت‌الله کار خودش را می‌کند.<sup>۱</sup> هیأت حاکمه نه تنها از روز سخنرانی، بلکه از احتمال طرح مباحثی جدید باخبر بود. بنابر قرائن، یکی دو روز مانده به هجدهم شهریور، فردی از طرف دولت به دیدار آیت‌الله خمینی آمد و از او خواهش کرد موضوع حذف مذهب در آگهی‌های استخدام ارتش را پیش نکشد. آقای خمینی دانسته بود که این اقدام ارتش یعنی باز کردن راه برای ورود بهائیان به نیروهای مسلح.<sup>۲</sup> واسطه دولتی گفت که مسأله را درست کرده‌اند، تصحیح شده، از رادیو هم اعلام کرده‌اند. آیت‌الله باور نکرد. دیرباور بود، اما تصمیم گرفت از باز کردن کامل موضوع در روز سخنرانی خودداری کند؛ بگذارد برای موقع دیگری.<sup>۳</sup>

شماری نیز از تهران برای شنیدن سخنان آقای خمینی و احتمالاً ضبط و انتشار آن، خود را به قم رساندند.<sup>۴</sup> آن روز صبح حدود سه هزار نفر در مسجد اعظم حضور یافتند.<sup>۵</sup> ساواک قم نیز برای ترمیم ضعف‌های گذشته، این بار مأمور خود را با یک دستگاه ضبط صوت فیلیپس به مسجد اعظم فرستاد تا سخنان آیت‌الله را روی نوار دوبله این دستگاه ضبط کند.<sup>۶</sup>

ساعت ۸:۱۰ بود که صدای آقای خمینی از بلندگوهای نصب شده پخش شد: «خداوند! زبان ما را از بیهوده گفتن و گزاف و لغو و دروغ حفظ بفرما!» حالش چندان مساعد نبود. دردی در سینه داشت. گفت که همه مطالب مورد نظرش را نمی‌تواند بیان کند، اما به مهم‌ترین آنها که اوضاع اسفبار دولت‌های اسلامی است، اشاره می‌کند. به سراغ تاریخ رفت و به نتایج جنگ جهانی اول در غرب آسیا پرداخت، که چگونه دولت بزرگ عثمانی را پاره پاره کردند، به ممالک کوچک تقسیم کردند و اتکای به اسلام، مبدل به اتکا به عرب و ترک و فارس و کرد شد؛ نژاد جایگزین اسلام گردید. او این حادثه را مقدمه‌ای برای بلعیدن این منطقه به دست جبهه پیروز جنگ / غرب دانست، که بعدها با اختلاف‌افکنی میان شیعیان و سنی‌ها، میان کشورهای اسلامی، و حتی بین مسلمانان با غیرمسلمانان، راه سیطره بر شرق را هموار کردند.

۱. اسناد ساواک، سند ش‌م ۱۳۴۵۶/۲۰الف، مورخ ۴۳/۷/۲۵.

۲. اسناد نهضت اسلامی ایران - بعثت، صص ۲۲۵ و ۲۲۶.

۳. صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۸۸.

۴. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۳۲۶/۱۶۷۶، مورخ ۴۳/۷/۱۸.

۵. همان، تلگرام ساواک قم به ساواک تهران، سند ش‌م ۴۹۶، مورخ ۴۳/۷/۱۸.

۶. همان، نامه رئیس ساواک قم به رئیس ساواک تهران، سند ش‌م ۱۴۴۱/ق م، مورخ ۴۳/۷/۱۸.

«اختلافاتی که در عراق، در ایران، در سایر ممالک اسلامی ایجاد می‌کنند، باید سران دول اسلامی توجه داشته باشند به این معنا که این اختلافات، اختلافاتی است که هستی آنها را به باد می‌دهد. باید با عقل، با تدبیر، توجه داشته باشند به این معنا که به اسم مذهب، به اسم اسلام، می‌خواهند اسلام را از بین ببرند. دستهای ناپاکی که بین شیعه و سنی در این ممالک اختلاف می‌اندازند، اینها نه شیعه هستند و نه سنی هستند. اینها دستهای ایادی استعمار هستند که می‌خواهند ممالک اسلامی را از دست آنها بگیرند.»<sup>۱</sup>

او خبرهایی از آغاز تشنج میان شیعیان و سنی‌ها در ایران و عراق داشت. بارها به روحانیان ایرانی گفته بود که موجبات نزدیکی خود را با روحانیان سنی فراهم کنند و از توهین به مقدسات اهل تسنن خودداری نمایند.<sup>۲</sup> از درگیری‌های خونین مسلمانان و هندوها مطلع بود. می‌دانست که در عید قربان گاوهای مورد تقدیس هندوها را ارزان به مسلمانان می‌فروشد و پس از قربانی کردن، هندوها را خبر می‌کنند که مسلمانان گاوهای مقدس‌تان را کشتند. او از شکافهایی که میان کشورهای مسلمان عرب و غیرعرب ایجاد شده بود آگاه بود. اتحاد ایران، ترکیه و پاکستان را عرض اندامی در برابر اتحاد کشورهای عربی می‌دید.<sup>۳</sup> تفرق جهان اسلام را در برابر دولت کوچکی چون اسرائیل بر نمی‌تافت. و علت همه اینها را نتیجه کنار گذاشتن اسلام از سوی سران دست‌نشانده دولت‌های اسلامی می‌دانست.

آیت‌الله خمینی، دیگر گرفتاری مسلمانان را معرفی اسلام به عنوان پدیده‌ای کهنه، عقب‌مانده و ارتجاعی توسط نظام تبلیغاتی استعمار دانست و برای نمونه از ایران گفت: «در این مملکت تلویزیون دست یک اسرائیلی است. او هر چه می‌خواهد بگوید، رادیو هم تبلیغاتش [و] برنامه‌اش را خودشان درست می‌کنند... یک دستگاه فرستنده به ما بدهید تا ما پشت آن دستگاه... مبلغین مان بروند اسلام را معرفی کنند به دنیا. صدای ما که به دنیا نمی‌رسد. صدای ما از این مسجد که بیرون نمی‌رود. این حرفهایی که همه‌اش منطق است، قاچاق [شده] است! ... اجازه بدهید مسلمین خودشان یک دستگاه فرستنده درست کنند. من ضامن می‌شوم که برخلاف صلاح شما، خیلی، نباشد... [اما] نمی‌گذارند. نخواهند گذاشت. اینجا باید بدتر از یهودی [= بهایی] تلویزیون داشته

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۸۴.

۲. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش ۳۲۱/۲۴۱۲۷، مورخ ۴۳/۷/۲۵.

۳. سران ایران، پاکستان و ترکیه در استانبول نشستند و به تفاهماتی که بیشتر اقتصادی و فرهنگی خوانده شد، رسیدند. ر.ک: روزنامه اطلاعات، ش ۱۱۴۴۳ (۱ مرداد ۱۳۴۳)، ص ۱۹. این نشست به پیمان استانبول شهرت یافت.

باشد و هر طور دلش می‌خواهد تبلیغات بکند، لکن تبلیغات ما آزاد نیست. [چرا؟ چون] این مرتجعین نباید حرف بزنند!

آقای خمینی آرزوی خود را برای برپایی وحدت اسلامی میان کشورهای مسلمان و حتی میان اقوام شرقی چنین بیان کرد: «آن مقدار که من می‌توانم به عنوان این گه یک نفر معمم هستم و طلبه هستم... به دول اسلامی اعلام کنم... [این است] که یک وحدت اسلامی واقعی پیدا کنند. گذشت کنند از بعض شهوات خودشان و با هم دست برادری بدهند. تفوق از هم نکنند. باید برادر شوند همه مجتمعاً در مقابل غرب. غر بزرده نباشند. در مقابل غرب بایستند دول شرق. حتی بوداییها بایستند در مقابل غرب؛ غرب را عقبش بزنند.»

او توانست درد سینه را نادیده گرفته، به برخی از مسائل داخلی نیز اشاره کند؛ از آن جمله بود هرم و ازگون قدرت. گفت در کشورهایی که قاعده هرم قدرت سر جای خود است، روی کار آمدن دولت‌ها ناشی از وجود احزاب است؛ اما در ایران پس از روی کار آمدن دولت، حزب تشکیل می‌شود. اشاره آیت‌الله به حزب ایران‌نویین بود. افزود که اصل تحزب در ایران موضوعی بی‌معنا است. دولت متکی به حزب از طریق راهیابی نمایندگان آن حزب به مجلس، کسب اکثریت و تعیین نخست‌وزیر تشکیل می‌شود. اما در اینجا دولت‌ها به امر [پادشاه] روی کار می‌آیند و به دستور او می‌روند و برای ظاهرسازی حزب درست می‌کنند و می‌گویند دولت ما حزبی است. «این را برای کمی می‌گویی؟ من آخوند می‌فهمم. دول عالم نمی‌فهمند اینها را؟! ... دست بردارید آقا از این عقب‌افتادگی! مجد خودتان را حفظ کنید!»

آیت‌الله خمینی با اشاره به ریخت و پاشهای حزب ایران‌نویین در شهرها و روستاها برای عضوگیری و... از این که فقرا در زمستان سال جاری به تنگدستی بیشتر و گرسنگی مبتلا شوند، ابراز نگرانی کرد. «آیا دولتها در فکر هستند که حالا که زراعت اینها را زمین زدند، لااقل از همان بازار سیاهی که درست شده، از آنجا بگیرند بیاورند این جا، سیر کنند این بیچاره‌ها را؟!» وی سپس به روابط ایران و اسرائیل پرداخت و گفت که این مناسبات در حال گسترش است، حتی سفیر اسرائیل در تهران [در حال معرفی خود و هیأت دیپلماسی اش است]<sup>۱</sup> اما یکی از سران هیأت حاکمه در دیدارش به من تأکید کرد که روابط با اسرائیل برای همیشه منتفی است. «من نمی‌دانم چه قدرتی دارند اینها به خلاف واقع گفتن. همچو قدرت دارند که من متوجه

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۸۶.

۲. همان، صص ۳۸۶ و ۳۸۷؛ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۶، ص ۳۴۲.

را اغفال می‌کنند. گفت [موضوع] اسرائیل تمام شد... از ایلام به من نوشته‌اند که مزارع خوب اینجا را داده‌اند اسرائیل چغندر بکارند. تابلویی زدند به کنار جاده که مزرعه نمونه ایران و اسرائیل.»

آقای خمینی بار دیگر از نفوذ بهاییان در مراکز حساس کشور، به عنوان عمال اسرائیل سخن گفت و هشدار داد که این نفوذی‌ها برای تاج و تخت ایران برنامه دارند. اینها همان کسانی هستند که ناصرالدین‌شاه را در نیاوران ترور کردند تا حکومت را قبضه کنند؛ هنوز هم سودای حکومت بر ایران را در سر دارند. «اینها در کتاب‌هایشان نوشته‌اند [که] ... حکومت مال ما است. باید... یک حکومت جدیدی به وجود بیاوریم؛ حکومت عدل. همین‌ها... از دربار گرفته تا آن آخر مملکت... موجودند.» وی هشدارش را به سران حکومت چنین به پایان برد: «والله من خیر شما را می‌خواهم. من می‌ترسم یکروزی چشم‌های‌تان را باز کنید، هستی شما را از بین ببرند اینها. من از این می‌ترسم. بگذارید ما آنها را از بین ببریم. من یک روز از بین می‌برم. من نمی‌خواهم تشنج شود. شما که میل دارید آرامش باشد، خودتان از بین بپرید. اگر نبرید، یک روزی می‌بینید که ... یک ورق دیگری پیش می‌آید... آن وقت نه من می‌توانم جلوی‌اش را بگیرم، نه شما.»

جمله آخر آیت‌الله خمینی در این بخش، که با تأسف ابراز کرد، این بود: «این اوضاعی است که ما مواجه با آن هستیم و می‌بینید و می‌بینیم. و نمی‌دانم که چه بکنیم. نمی‌دانم که راه اصلاح چه است!» و خود پاسخ داد که راه اصلاح کشور از اصلاح فرهنگ شروع می‌شود؛ همان فرهنگی که اکنون نمی‌گذارد جوانها مستقل بار آیند. دست استعمار آنان را طوری تربیت می‌کند که با اسلام بیگانه و با غرب آشنا شوند. و پیشنهاد داد: «فرهنگ مستقل درست کنید یا بدهید ما درست کنیم. شما می‌ترسید از آمریکا. می‌ترسید از دیگران. بدهید ما درست می‌کنیم.» و مشخصاً گفت که وزیر فرهنگ باید از ما باشد. «همه وزراء از آمریکا؟ خوب یکی‌اش هم از ما.»

دیگر موضوع مورد اشاره آیت‌الله خمینی، تعطیلی اجباری اماکن کسب در روز جمعه بود. «کمیته مأمور تهیه طرح هفته اصناف» اخیراً به اصناف اعلام کرده بود که جمعه‌ها را تعطیل کنند، وگرنه جریمه می‌شوند. گفته شد که این کار برای آسایش کسبه و خانواده‌هایشان است.<sup>۱</sup> آقای خمینی تأکید کرد که با زور نمی‌توان کشور را اداره کرد. «والله با زور نمی‌شود.» و افزود که به مغازه‌دارها می‌گویند روز جمعه را ببندید، اما در مراکز فساد را باز نگه می‌دارند. این یکی

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۱۴۴۵ (۴ مرداد ۱۳۴۳)، ص ۱۳؛ همان شمه ۱۱۴۶۱ (۲۴ مرداد ۱۳۴۳)، ص ۱.

از اصلاحات دولت است! غیر از سخنرانی در مسجد اعظم، در دیدار گروهی از کسبه بازار و خیابان‌های تهران هم گفت که در شرع اسلام هیچ اجباری برای تعطیل کسب افراد در روز جمعه نیست.<sup>۲</sup> دستورالعمل شهرداری تهران، چندان دوام نیاورد و تعطیلی روز جمعه برای اصناف داوطلبانه شد.

آخرین نکته سخنرانی آیت‌الله خمینی، توصیه به روحانیان حاضر در مسجد برای تأسیس مجامع دینی بود؛ این که نگذارند جوانها از دست بروند. او گفت که در دعوت مردم به سوی دین بکوشید؛ مصالح و مفاسد روز را به آنها بگویید. «موظفیم ما به این معنا. باید این کار بشود [وگرنه] ... از دست می‌برند جوانهای شما را.»<sup>۳</sup>

پس از پایان سخنرانی، ساواک نوار صدای آیت‌الله را به تهران فرستاد.<sup>۴</sup> نوار برای بررسی و اقدامات بعدی پیاده شد. در این طرف، دستداران آقای خمینی نیز دست به کار بودند. خیلی زود، اما پنهانی، سخنان پیاده شده روی کاغذ، حروف‌چینی، و در دفترچه‌ای ۳۲ صفحه‌ای چاپ و منتشر شد. چاپ دیگری هم در ۲۸ صفحه آماده گردید که به فروش می‌رسید. قیمت آن ۵ ریال بود. هم نوار و هم متن چاپ شده به مشهد رسید و آنجا هم تکثیر شد.

هفته‌ای از سخنرانی آیت‌الله نگذشته بود که ساواک متوجه نقل مضامین آن توسط روحانیان در مجالس و محافل مذهبی شد. لابد این سخنان چنان شیوعی پیدا کرده بود که ساواک تهران پیشنهاد دستگیری و شدت عمل با آن گروه از روحانیانی که به سخنان آقای خمینی استناد می‌کردند، داد.<sup>۵</sup> سرهنگ علی اکبر مولوی، رئیس ساواک تهران، فردی بسیار سخت‌گیر و معتقد به ضرب و شتم مخالفان بود و پیشگامی خود را در این مورد، دوم فروردین‌ماه ۱۳۴۲ در مدرسه فیضیه نشان داده بود. کتکی که او به علی حجتی کرمانی در تهران زد، گواه رفتارش با روحانیان مخالف تواند بود. اداره کل سوم ساواک در پاسخ به پیشنهاد مولوی نوشت که دستگیری روحانیان باید با مدارک مکفی و محکمه‌پسند همراه باشد.<sup>۶</sup> مولوی که ول کن نبود به اداره سوم نوشت که مخالفت روحانیان، به ویژه در سخنرانی‌ها، آشکار و مستقیم نیست.

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۹۳.

۲. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شم ۳۲۶/۱۷۸۳، مورخ ۴۳/۶/۳۰.

۳. صحیفه امام، ج ۱، صص ۳۷۳ تا ۳۹۵.

۴. اسناد ساواک، نامه رئیس ساواک قم به رئیس ساواک تهران، سند شم ۱۴۴۰/ق م، مورخ ۴۳/۶/۱۸.

۵. همان، سند شم ۱۳۶۸۷/۲۰/الف، مورخ ۴۳/۶/۲۳.

۶. همان، نامه اداره کل سوم به ریاست ساواک تهران، سند شم ۳۲۱/۲۴۳۸۰، مورخ ۴۳/۷/۱۲.

آنها در لفافه با آوردن نمونه‌هایی چون فرعون، ذهن شنوندگان خود را به زمان حال دلالت می‌کنند و به این ترتیب به شخص اول مملکت اهانت می‌نمایند؛ اگر ملاک دستگیری‌ها مدارک دادگاه پسند باشد لطمه‌های جبران‌ناپذیری پدید خواهد آمد. «باید قبل از وقوع هر حادثه‌ای با شدیدترین وضع با آنان مبارزه کرد.»<sup>۱</sup>

### کوشش‌های تبلیغی

آیت‌الله خمینی با جدیت نشست‌های هفتگی / شورای عالی مراجع قم را برپا می‌کرد. البته استقبال آقایان برای حضور در این جلسه‌ها پررنگ نبود. گاه سه نفر، گاه دو نفر، هر بار در خانه یکی از آنان می‌نشستند و از مسائل مربوط به حوزه‌های علمیه و جامعه می‌گفتند و می‌شنیدند. ساواک که نفوذ نسبتاً زیادی در دستگاه آقای شریعتمداری داشت، اطلاع یافت که «خمینی به طور کلی علاقه‌مند است هر هفته یک جلسه از روحانیون طراز اول تشکیل شود و همه هفته غروب روزهای شنبه این جلسه را دایر می‌کند... در جلسات اخیر مطالب سیاسی مطرح نبوده... و گویا دستور داده است در شهرستان‌ها هم روحانیون هر هفته جلسه تشکیل دهند.»<sup>۲</sup>

گزارش‌های به جا مانده نشان می‌دهد که آیت‌الله گلپایگانی تمایلی به مشارکت در این نشست‌ها نداشت. آقای شریعتمداری هم هر از گاه عذری می‌آورد و نمی‌آمد.<sup>۳</sup> او این روزها پی‌گیر ساخت و ساز دارالتبلیغ اسلامی بود؛ حتی مهمان‌خانه ارم قم را نیز خرید تا ضمیمه دارالتبلیغ کند. بهای این ساختمان نهصد هزار تومان برآورد شد که ۴۵۰ هزار تومان آن نقد و باقی‌مانده با استمهال چهار ماهه پرداخت می‌شد.<sup>۴</sup>

همچنانکه گفته شد آیت‌الله خمینی در تلاش و کوشش برای برقراری صمیمیت و اتحاد حقیقی بین روحانیان بود. خودش این کار را با نشست‌های هفتگی در قم و با جلب مشارکت هر چند ناقص همدیفانش آغاز کرد و پی‌گرفت و از علمای شهرهای دیگر نیز خواست که چنین جلسه‌هایی را دو چنین زمانی برگزار کنند.

۱. همان، نامه ساواک تهران به اداره کل سوم، بی‌شمه، بی‌تا.

۲. همان، نامه ساواک قم به ساواک تهران، سند شمه ۱۵۳۲/ق م، مورخ ۴۳/۷/۲۹.

۳. همان، سند شمه ۱۳۳۹/ق م، مورخ ۴۳/۷/۵.

۴. همان، گزارش اطلاعات داخلی، بی‌شمه، مورخ ۴۳/۷/۲۴.

دانسته نیست تأکید برای همگرایی روحانیان شهرهای ایران تا چه اندازه مورد پذیرش قرار گرفت و یا امکان برپایی آن فراهم گردید؛ اما از شهری چون جهرم خبر رسید که علمای آن ناحیه هر هفته، شب یکشنبه، گردهم می‌آیند و درباره موضوعات روز ایران و جهان گفت‌وگو می‌کنند.<sup>۱</sup> آنچه آیت‌الله خمینی بدان می‌اندیشید و آرزومند پیدایش آن بود، ایجاد اتحاد بین روحانیان بود؛ و نیز برپایی محافل پرشمار تبلیغی توسط آنان در شهرها و روستاها. چه بسا یکی از اهداف نشست‌های هفتگی روحانیون تحقق این موضوع بود، چرا که او از همه علمای شهرها، کسانی که پذیرای توصیه‌های او بودند، خواست «که نگذارند مبلغین و وعاظ در شهر بی‌کار بمانند. لازم است هر چه زودتر به قصابات و دهات برای ارشاد مردم بروند. رویه تبلیغ آنها هم همانطوری باشد که مردم دهات کاملاً از هر حیث به وضعیت احکام دین روشن شوند و تحت تبلیغات فرستاده‌ها و جوانان [سپاهیان دانش] قرار نگیرند.»<sup>۲</sup> او مشخصاً روز جمعه را برای حضور اهالی در مساجد و محافل مذهبی، در قبال تمهید حکومت برای کشاندن مردم به مراکز تفریحی مورد نظر خود، تعیین کرد و از علمای شهرها خواست که از برپایی مراسم تبلیغی در این روز غفلت نکنند.

در تهران چهار نشست دایر و استقبال خوبی از آنها شد. در گزارشی که چند تن از روحانیان به آقای خمینی دادند، گفتند که پای جوانان تحصیل کرده دانشگاهی به این جلسه‌ها باز شده است. حدود هزار نفر از آنان در این مراسم تبلیغی شرکت می‌کنند. آیت‌الله بخشی از وجوهات رسیده را صرف برقراری و گسترش این جلسات می‌کرد.<sup>۳</sup>

### قطع کردن شهریه

برخی از گفته‌ها و اقدامات آیت‌الله خمینی نشانگر اعتقاد او به ضرورت اعمال اصلاحات جلدی در حوزه علمیه قم بود. او به این مسأله به عنوان کار ذاتی خود و دیگر مراجع قم می‌نگریست. از جمله اصلاحات مورد نظر، رفع هرگونه دودستگی و چنددستگی، جلوگیری از هرج و مرج و بی‌نظمی، و در نهایت اصلاح عمومی در تشکیلات و سازمان حوزه بود. اما این ضرورت در محاق واکنش‌های هر از گاه او و جامعه روحانیت، در قبال برخی رفتارهای

۱. همان، سند ششم ۷/۷۰۱۳ ه، مورخ ۴۳/۶/۳۱.

۲. همان، سند ششم ۷/۷۱۸۶ ه، مورخ ۴۳/۷/۱.

۳. همان [نامه ساواک قم به ساواک تهران]، سنه ششم ۱۵۸۴ ق م، مورخ ۴۳/۷/۵.

هیأت حاکمه، می‌ماند و به ورطه عمل نمی‌رسید. «اگر دولتها مجال فکر به ما بدهند؛ اگر گرفتاریهایی که از ناحیه هیأت حاکمه پیش می‌آید... مجال تصفیه و اصلاح داخلی به ما بدهد [می‌توانیم] مسیر خود که مسیر تصفیه حوزه‌ها و اصلاح همه‌جانبه است [پیش بگیریم]. با احساس خطر برای اسلام و قرآن کریم، برای ملت و ملیت، مجال تفکر در امور دیگر باقی نمانده.»

از جمله اصلاحاتی که آقای خمینی به آن دست یازید، قطع شهریه چند صد تن از محصلان و طلبه‌های منتسب به حوزه علمیه قم بود. خبرهای رسیده به ساواک حکایت می‌کرد که آقای خمینی با شروع سال تحصیلی ۱۳۴۳ شهریه چند صد نفر از محصلان نیم‌بند علوم دینی را قطع کرده است. اینان، طلبه رسمی نبودند؛ محصلانی بودند که شغل داشتند؛ آموزگار شده بودند؛ به دانشگاه راه یافته، مدارج علمی آنجا را می‌گذرانند. شهریه این گروه که از زمان آیت‌الله بروجردی برقرار بود، اینک به گردن مراجع قم افتاده بود. آقای خمینی چنین تشخیص داد که شهریه آنان را قطع کند. شمار این محصلان بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر برآورد گردید. بیشتر اینان ساکن قم نبودند و در جلسه‌های درس حاضر نمی‌شدند.<sup>۱</sup>

آیت‌الله در تصمیمی که گرفته بود، شک نداشت؛ حتی از آقایان گلپایگانی و شریعتمداری هم خواست که از پرداخت شهریه این قبیل محصلان خودداری کنند. ظاهراً نپذیرفتند. این اقدام صدای محصلان یادشده را درآورد و برخی در اعتراض به بند آمدن شهریه‌شان به دیدار آقایان گلپایگانی و شریعتمداری رفتند و نارضایتی خود را با بستن اتهاماتی ناشنیده و ناگفته به آیت‌الله خمینی و بستگان نزدیک او ابراز کردند. ساواک قم با قرار گرفتن در این جریان، خرسند از موقعیت پیش آمده، به تهران پیشنهاد کرد «در صورتی که طرحی در نظر گرفته شود که با تشویق طلاب مدرسه سپهسالار و طلابی که در دانشگاه ثبت‌نام کرده‌اند و خمینی حقوق آنها را قطع کرده است، جمعیتی تشکیل شود که هدف و فعالیت آنها حمله به خمینی، چه به صورت اعلامیه و چه به صورت سخنرانی یا گفت‌وگوهای دوستانه چند نفری باشد، چون مخالفین از طلاب و روحانیون هستند، مبارزه آنها اثر مفیدتری خواهد داشت، که حداقل آن، دودستگی در بین‌طلاب است.»<sup>۲</sup>

ساواک قم پیشنهاد خود را به کار بست و با تشکیل گروه‌های کوچک سه چهار نفری،

۱. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند شم ۲۰/۱۲۹۱۰/الف، مورخ ۴۳/۷/۱؛ همان، [نامه ساواک قم به ساواک تهران]، سند شم ۱۶۱۲/ق م، مورخ ۴۳/۷/۵.

۲. همان، [نامه ساواک قم به ساواک تهران]، سند شم ۱۶۱۲/ق م، مورخ ۴۳/۷/۵.



از طلبه و غیرطلبه، و حضور در اماکنی چون صحن حضرت معصومه علیهاالسلام، ضمن اعتراض به قطع شهریه، اتهاماتی را به آیت‌الله خمینی، پسر بزرگش، و یکی از دامادهاش اشاعه داد.<sup>۱</sup> ساواک نتوانست از این فرصت پیش آمده، بهره کافی بگیرد. دیری نپایید که با دستگیری و تبعید آیت‌الله خمینی، راه بدنام کردن «سوژه» و دودستگی بیشتر روحانیان بسته شد.

## جمعه‌های بازاری

مدتی بود که آیت‌الله خمینی با بازاریان تهران و دیگر شهرها در روز جمعه دیدار می‌کرد. از قرائن برمی‌آید که خودش این بنا را گذاشته بود و از بازاریان خواستار ملاقات، خواسته بود که روز آخر هفته به قم بیایند. او می‌خواست رشته‌های پیوند خود را با طبقات گوناگون، به ویژه ارباب اقتصاد، به رخ هیأت حاکمه بکشد.

این روال، در آخرین جمعه‌های منتهی به تبعید آیت‌الله، برقرار بود. بازاریان، چه آنان که وجوهاتی برای پرداخت بر عهده داشتند، و چه کسانی که طرفدار سلوک سیاسی آقای خمینی بودند، آخر هفته راهی قم شده، خود را به خیابان یخچال قاضی می‌رساندند. در همین دیدارها، وضعیت سیاسی اقتصادی کشور مورد بررسی قرار می‌گرفت. آیت‌الله در پاسخ به بازاریانی که نظام اقتصادی موجود را ناکارآمد توصیف می‌کردند، گفت: «به سرعت نمی‌شود جلو رفت. بایستی تمام مردم را آماده نمود که گوش شنوا داشته باشند و اگر یک موقع دستوری داده شد، همه با هم متحد باشند».<sup>۲</sup>

شمار بازاریانی که در جمعه دهم مهرماه ۱۳۴۳ به قم آمده بودند، به اندازه‌ای زیاد بود که حساسیت ساواک را برانگیخت. آن روز هشتاد نفر با خودروهای کوچک و بزرگ به دیدار آقای خمینی آمدند. گویا مسئولان بازاری هیأت مسلم بن عقیل نیز با این گروه بودند.<sup>۳</sup> شماره شهربانی همه خودروها برای بررسی و پی‌گیری به ساواک تهران فرستاده شد.<sup>۴</sup>

این حساسیت نسبت به بازاریان اصفهان نیز بالا زد و دستگاه امنیتی درصدد شناسایی آنها برآمد.<sup>۵</sup>

۱. همان، پیوست نامه ساواک قم به ساواک تهران، سند ش‌م ۱۶۱۲ ق م، ۴۳/۷/۱۶.

۲. همان، [نامه ساواک قم به ساواک تهران]، سند ش‌م ۱۶۵۷ ق م، مورخ ۴۳/۷/۱۱.

۳. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۱۶۰۸۶/۲۰/الف، مورخ ۴۳/۷/۲۲.

۴. همان، [نامه ساواک قم به ساواک تهران]، سند ش‌م ۱۶۵۶ ق م، مورخ ۴۳/۷/۱۱.

۵. همان، سند ش‌م ۱۶۲۷ ق م، مورخ ۴۳/۷/۷؛ همان، نامه مدیرکل اداره سوم ساواک، به رئیس ساواک استان مرکز، سند

دستگاه امنیتی و یا آن دسته از روحانیانی که تاب تابش موقعیت درخشان آیت‌الله خمینی را نداشتند، بر بنیاد خمیره ورنیامده خود به این ماجرا می‌نگریستند: خمینی از هر تلاشی برای بزرگ کردن خود فروگذار نیست. اما آشنایی ابتدایی با سلوک آیت‌الله، می‌گوید که برگرفتن چنین روش‌هایی، ناشی از هوشمندی سیاسی، و نه هوای نفس، بود. اگر هوای نفس و عظمت‌طلبی، انگیزه خمینی بود، او جلوی ساخت مسجدی به نام خودش رانمی‌گرفت. برخی از اطرافیان آقا، قبض‌هایی برای جمع‌آوری کمک مالی، جهت ساخت مسجدی به نام خمینی، چاپ کردند. «آقای خمینی از این موضوع اطلاع نداشته [اما پس از دانستن] خیلی ناراحت شده است و دستور داده قبوض جمع‌آوری شود. اگر خسارتی دارد خواهند پرداخت.»<sup>۱</sup>

### نگرانی‌های فاطمیه

آیت‌الله خمینی روزهای فاطمیه پارسال ۱۳۴۲ را در زندان خانگی گذرانده بود. اما امسال، چون رسم دیرین، جلسه‌های روضه‌خوانی و سخنرانی در خانه‌اش برگزار می‌شد. پیش از فاطمیه دوم، فریده خانم، دختر دوم آیت‌الله، برای زادن جان دوم خود در بیمارستان نکویی قم بستری گردید. همه چیز به خوبی پیش نرفت، تا جایی که حرف از انداختن بچه پیش کشیده شد. محمدحسن اعرابی، دامادش، نگران از دست دادن همسر بود. آیت‌الله سراغ دکتر اشتری، رئیس بیمارستان نکویی، را گرفت. نبود. تلفنی از دکتر قره‌گزلو، نماینده قم در مجلس، خواست که اشتری را پیدا کرده، به قم بفرستد. قره‌گزلو پس از خیردار شدن از جزئیات، همراه اشتری و دکتر امیر موحدی به قم آمد. همگی به بیمارستان رفته، بر سربالین بیمار حاضر شدند. پس از معاینات به دیدار آقای خمینی رفته، گفتند که زائو باید به تهران منتقل شده، زیر عمل جراحی قرار گیرد. آیت‌الله اتاقی در بیمارستان مهر تهران گرفت و هشتم مهر دخترش را با آمبولانس به تهران فرستاد.<sup>۲</sup> روزهای نگرانی و خبرگیری و گوش به زنگ‌های تلفنی بود؛ روزهای فاطمیه هم بود؛ و خبری که در راه بود. «روضه شروع شده بود. [آقا] هنوز تشریف نیاورده بودند. چند دقیقه بعد، ایشان آمدند، نشستند و مشغول استماع روضه شدند. بعد از اتمام روضه، به یکی

شم ۴۳۷/۱۹، مورخ ۳۲۱/۲۴۴۹۶.

۱. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند شم ۱۵۶۶/ق م، مورخ ۴۳/۷/۲.

۲. همان، [نامه ساواک قم به ساواک تهران]. سند شم ۱۶۴۸/ق م، مورخ ۴۳/۷/۹؛ همان، گزارش اطلاعات داخلی،

سندشم ۲۰/۱۴۹۰۳، مورخ ۴۳/۷/۱۳.

از آقایان فرمودند: بپرسید ببینید حال ایشان چطور است؟ ... بدون این که آرامش‌اش به هم بخورد، مجلس روضه را به اتمام رساندند و از مهمانان‌شان پذیرایی کردند. خوشبختانه بعد از اتمام روضه خبر دادند که خطر برطرف شده است... فرمودند: این بهبود نتیجه جلسه فاطمه زهرا علیها السلام است.<sup>۱</sup> فریده خانم زنده ماند، اما کودک شش ماهه، دنیا را ندید.

## نامه‌ای به اهالی کرمان

زندگی سیاسی آیت‌الله خمینی ادامه داشت؛ ایستاده بر دکل بلند دیده‌بانی جامعه، چشم به دگرگونیها داشت و اگر تحرکی در مخدوش کردن حیثیت مذهب و استقلال مملکت می‌دید، با همان اندک ابزار در دست / اطلاعاتیه و سخنرانی و اکنش نشان می‌داد. زندگی علمی او نیز رفته‌رفته به حال معمول درآمده بود. بعید است تدریس مسائل مستحدثه (امور نوپدید) تا پاییز ادامه یافته باشد. تدریس‌های سحرگاهی فقه او در مسجد اعظم آغاز شده بود. در کنار آن به درخواست گروهی از شاگردان، پذیرفت که دوره جدید تدریس اصول را نیز شروع کند. محل آن، مدرّس پیشین استاد، مسجد سلماسی، بود. اما خیلی زود شمار شاگردان از گنجایش مسجد پیشی گرفت و این تدریس عصرگاهی به مسجد اعظم منتقل شد.<sup>۲</sup>

آیا او فشرده خبری را که جراید از مذاکرات یکصد و چهارمین جلسه مجلس شورای ملی به چاپ رساندند، خواند؟ احتمالاً خواند. بیست و یکم مهر نوشتند که لایحه اجازه استفاده مستشاران نظامی آمریکا در ایران از مصونیت‌ها و معافیت‌های مذکور در قرارداد وین مورد بررسی نمایندگان قرار گرفت. موافقان و مخالفان صحبت کردند. مخالفان معتقد بودند که این لایحه مغایر استقلال قضایی کشور است، اما نخست‌وزیر این نقد را وارد ندانست و آن را یک امتیاز عادی دانست که در دیگر کشورها نیز داده می‌شود.<sup>۳</sup> آقا احتمالاً همه اینها را خواند. اما باید منتظر رسیدن خبرهای تکمیلی می‌شد؛ از جزئیات لایحه تصویب شده آگاه می‌گردید. آقای خمینی در کمین این رخداد نشست. با وجود این، از واکنش به دیگر خبرهایی که نشان از تحرک عمومی داشت خودداری نکرد. از آن جمله بود اعتراض اهالی کرمان به حادثه قتل یک قصاب.

۱. خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، ص ۱۴۹.

۲. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شمه ۲۰/۱۶۳۰۱ الف. مورخ ۴۳/۷/۲۵.

۳. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۱۵۱۲ (۲۱ مهر ۱۳۴۳)، ص ۱۳؛ همان، شمه ۱۱۵۱۳ (۲۲ مهر ۱۳۴۳)، ص ۱۶.

ماجرای آن‌جا شروع شده بود که این شهروند کرمانی به دست یکی از مأموران ساواک آن شهر کشته شده بود. درگیری آن دو گویا شخصی بود. مردم از این حادثه برآشفتمند. چون دانستند دستگاه قضایی جدید لازم را برای محاکمه قاتل ندارد. تشییع جنازه مقتول با مشارکت اهالی کرمان دیدنی انجام گرفت. مجالس ختمی که برپا شد پرشمار بود و گویندگان مذهبی از این فرصت برای بازگویی بیدادگری‌های هیأت حاکمه بهره جستند. تلاش‌های محمدجواد حجتی کرمانی چشمگیر بود. او در بزرگداشت هفتمین روز کشته شدن قصاب کرمانی، به ساواک، شهربانی و دادگستری شهر تاخت و در اعتراض به اهمال آن نهادها، کرمان را به قصد قم ترک کرد و ماجرا را برای آیت‌الله خمینی بازگفت.<sup>۱</sup>

آقای خمینی در نامه‌ای به اهالی کرمان، ضمن ابراز تأسف از هجرت حجتی کرمانی، رفتارهای غیرقانونی دستگاه‌های قضایی و امنیتی را محکوم کرد و نوشت که از آقای حجتی کرمانی خواستم به کرمان بازگردد، و «از اهالی محترم تقاضا می‌کنم از زحمات ایشان تقدیر نمایند و با حفظ آرامش اجازه ندهند برخلاف شرع و قانون، مأمورین رفتار ناشایسته خود را تعقیب نمایند.» آیت‌الله در این مجال از کرمانی‌ها خواست که اجتماعات خود را، به ویژه در روزهای جمعه، فشرده‌تر کنند و به مراسم و محافل و شعائر مذهبی اهمیت بیشتری دهند.<sup>۲</sup>

دیگر واکنش آقای خمینی، مربوط به تحدید آیت‌الله قمی در مشهد مقدس بود. خبرهای رسیده می‌گفت که آقای قمی در خانه خود حبس شده است. علت این اقدام دستگاه امنیتی لابد به تحرکات موجود در خانه او و اقدامات ناپسندی [!] که از این ناحیه صورت می‌گرفت، باز می‌گشت. بیست و چهارم مهر، متن کوتاهی با امضاء «خمینی» به آیت‌الله میلانی مخابره شد. این تلگرام در تور سانسور ساواک افتاد، اما جلوی رفتن آن را نگرفت. «... از پیش آمد مشهد مقدس بسیار متأسفم. گویا مأمورین بی‌جهت می‌خواهند باز فتنه ایجاد کنند. حصر آیت‌الله قمی جز ایجاد ناراحتی در محافل روحانیت و بین طبقات مردم برای هیأت حاکمه نتیجه ندارد. منتظرم از وضع مشهد و سلامت معظم‌له مستحضرم فرمایید.»<sup>۳</sup>

۱. اسناد نهضت اسلامی ایران - بعثت، ص ۲۳۵؛ بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، صص ۶۹۸ تا ۷۰۰.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۰۳.

۳. همان، ص ۴۰۵.

## داد استقلال و ستد ...

### درخواست مصونیت

شاید آخرین روزهای مهرماه بود که صورت مشروح مذاکرات مجلس که توسط اداره تندنویسی و مطبوعات مجلس شورای ملی تهیه شده بود و دربردارنده سخنان موافق و مخالف لایحه مصونیت مستشاران نظامی آمریکا بود، به دست آیت‌الله خمینی رسید.<sup>۱</sup> «مدارک لازم را برداشتیم و رفتیم قم... ایشان خیلی عصبانی بود. وقتی ما رفتیم خدمت‌شان فرمود: این از آن اموری است که ما باید دنبال کنیم و عزت اسلام را زنده کنیم. این قصه، رأی [دادن] زنها نیست که به ما وصله ارتجاعی بچسبانند. این قصه تقسیم اراضی نیست که به ما بگویند طرفدار مالکین هستید. این مسأله‌ای است که تمام آزادی‌خواهان دنیا این مسأله را قبول دارند که ما برای آزادی می‌جنگیم. ما هدف‌مان ارتجاعی نیست؛ ما هدف‌مان این است که از یوغ استعمار آمریکا و اسرائیل بیرون بیایم. ما می‌خواهیم یک ملت مستقل باشیم.»<sup>۲</sup> آقا دفترچه ۶۴ برگی مشروح مذاکرات مجلس را خواند و از جزئیات اسفناک آن لایحه آگاه شد. پیش از این اکبر هاشمی رفسنجانی نیز خبر را از رادیو فارسی انگلیس / بی‌بی‌سی شنیده به او گفته بود. «خبر کاپیتولاسیون و وام ۲۰۰ میلیون دلاری را من از رادیو بی‌بی‌سی شنیدم و رفتم و به امام گفتم. [قبل از من] کسی به امام نگفته بود... امام گفتند که پس لازم است که شما یک رادیو داشته باشید و برای من خبرها را [بیاورید]. این

۱. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ص ۷۰۸.

۲. خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، ص ۶۴.

طور چیزها تأخیرش برای ما خوب نیست. ۲۰۰ تومان به من دادند و گفتند یک رادیو بخرید.<sup>۱</sup> این رخداد به اندازه‌ای بر خمینی گران آمده بود که بر تأثرات قلبی‌اش افزوده، روانش را زیر فشار برده بود، تا جایی که خواب و آسودگی را از چشمان و روحش ربوده بود. آرزو کرده بود مرگ او را دریابد و از این درد رها گردد.<sup>۲</sup> ظاهر لایحه، ماده واحده‌ای بود که می‌گفت به دولت اجازه داده می‌شود که رئیس و اعضای هیأت‌های مستشاری نظامی ایالات متحده را در ایران، که به موجب موافقت‌نامه‌های مربوطه در استخدام دولت شاهنشاهی هستند، از مصونیت و معافیت‌هایی که شامل کارمندان اداری و فنی قرارداد وین که در ۲۹ فروردین ۱۳۴۳ به امضاء رسیده، برخوردار نمایند.<sup>۳</sup>

گفتنی است مستشاران آمریکایی از ۱۳۲۲، زمانی که مملکت در اشغال متفقین بود، حضور همواره خود را در ایران آغاز کرده، در بخشهای اداری، فنی و نظامی مشغول کار شده بودند. در دی ماه ۱۳۴۰ دولت آمریکا ضمن موافقت با تمدید خدمت هیأت‌های مستشاری نظامی، شرطی گذاشته، گفته بود که نظامیان‌ش باید همچون کارمندان اداری و فنی از مصونیت و امتیازات قید شده در قرارداد وین برخوردار شوند. از آن زمان، مذاکرات و مکاتبات مربوط به این شرط بین وزارت امور خارجه ایران و سفارت آمریکا شروع شده، به آنجا انجامیده بود که درخواست دولت آمریکا پس از گشایش مجلسین سنا و شورای ملی، و در پی تصویب قرارداد وین، می‌تواند جنبه قانونی یابد.<sup>۴</sup>

حواله این شرایط به چند سال بعد، خوش آیند آمریکا نبود. هیأت حاکمه ایران نیز برای خوش آمد متحد خود، در سکوت کامل خبری، درخواست یادشده را به اجرا گذاشته بود. به استناد آنچه که حسنعلی منصور، نخست‌وزیر، در صحن مجلس، هنگام دفاع از لایحه، گفت، دولت اسدالله علم در قالب تصویب نامه‌ای در غیاب مجلسین، [پنهانی] مصونیت مستشاران نظامی آمریکا را پذیرفته و ابلاغ کرده بود. منصور صراحتاً گفت که ادامه کمکهای آمریکا به ایران منوط به تصویب این لایحه در مجلس است.<sup>۵</sup> این که چرا آمریکا اصرار داشت شرط به اجراء آمده‌اش به تصویب مجلس رسیده، علنی شود، لباس قانون بپوشد، بیش از هر چیز به

۱. بانوی انقلاب در آیین خاطرات، ص ۸؛ امام خمینی به روایت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، صص ۵ و ۶.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۱۵.

۳. کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای ملی، مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره بیست‌ویکم، جلسه ۱۰۴.

۴. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۶، ص ۱۵۴.

۵. کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره بیست‌ویکم، جلسه ۱۰۴.

حضور بلندمدت و همه‌جانبه‌اش در آینده ایران مربوط می‌شد.

وزارت امور خارجه در ۲۵ دی ۱۳۴۲ لایحه را به مجلس سنا داد. سنا، سر بسته و بدون بررسی‌هایی که ضروری و لازمه چنین لایحه‌هایی است، آن را در ۳ مرداد ۱۳۴۳ تصویب کرد و به مجلس شورای ملی فرستاد.

پیش از فرستاده شدن لایحه به مجلس شورا، محمدرضا پهلوی به آمریکا رفت. به نظر می‌رسد بیشتر گفت‌وگوهایش با مقامات آن کشور پیرامون مسائل نظامی، همچون پیمان‌های منطقه‌ای، خرید سلاح و... بود. یکی از توافقاتی که شد، پرداخت ۲۰۰ میلیون دلار وام به ایران بود؛<sup>۱</sup> و به احتمال بسیار زیاد از شاه ایران خواسته شد که پیش از عملیاتی شدن پرداخت وام، مصونیت مستشاران نظامی آمریکا در ایران قانونی گردد.

مجلس شورای ملی پس از تعطیلات تابستانی، لایحه مصونیت مستشاران نظامی آمریکا را با یک فوریت در دستور کار قرار داد، و بی‌آن‌که ابعاد حقوقی و نظامی آن در کمیسیون‌های دادگستری و نظام مورد توجه قرار گیرد، لایحه از طریق کمیسیون امور خارجه به صحن مجلس آمد. بیست‌ویکم مهر ۱۳۴۳، ابتدا لایحه «قرارداد وین درباره روابط سیاسی» مطرح و به تصویب رسید،<sup>۲</sup> و سپس لایحه برخورداری نظامیان شاغل آمریکایی در ایران از مصونیت و امتیازهای کارمندان اداری و فنی مطرح گردید. مغایرت این طرح با استقلال کشور به اندازه‌ای روشن بود که برخی از نمایندگان در لفافه گفتند که چنین لوایحی فقط در ممالک مستعمره به تصویب می‌رسد. این را رحیم زهتاب‌فرد، نماینده تبریز، گفت و افزود صدقه‌ای که آمریکا از بابت چنین طرحی می‌دهد، ارزش تصویب آن را ندارد.

مدافعان اصلی لایحه، حسنعلی منصور و احمد میرفندرسکی، معاون پارلمانی وزارت امور خارجه، بودند. روشن نیست دفاع بی‌مایه و توأم با لاپوشانی و دروغ‌گویی‌های هر از گاه این دو، تا چه حد در تغییر نظر موافقان و مخالفان مؤثر بوده است؛ اما آنچه روشن می‌نمود، تبعیت سه چهارم نمایندگان از دولت بود. یکی از اعضای سفارت آمریکا، به همین جهت، از تصویب لایحه مطمئن بود. «دولت که کنترل مؤثری بر سه چهارم نمایندگان مجلس دارد به خوبی از اهمیتی که ما در مورد این موضوع قائلیم آگاه می‌باشد و آماده است به محض از سرگیری کار

۱. روزنامه اطلاعات، شمس ۱۱۵۲۲ (۳ آبان ۱۳۴۳)، ص ۱۳.

۲. این قرارداد در ۲۹ فروردین ۱۳۴۰ به امضای بسیاری از کشورها از جمله نماینده ایران رسیده بود که درباره روابط، امتیازات و مصونیت‌های نمایندگان سیاسی کشورها بود.

مجلس شورای ملی، اعمال فشار نماید.<sup>۱</sup>

گفتنی است، شرح مصونیت‌ها، امتیازها و معافیت‌های موردنظر آمریکا از ماده ۲۹ تا ۳۷ قرارداد وین را دربر می‌گرفت. میرفندرسکی در توجیه بی‌اهمیت بودن لایحه فقط روی مواد ۲۹ تا ۳۵ تأکید می‌کرد. اما زمانی که هلاکو رامبد، نماینده تالش، پیشنهادی مبنی بر حذف دو ماده ۳۶ و ۳۷ داد، منصور از او خواست که از پیشنهاد خود منصرف شود؛ و او نیز چنین کرد.<sup>۲</sup> دو ماده یادشده تأکید داشتند که مصونیت‌های یادشده، شامل حال همه اهل خانه مستشاران [و چه بسا حیوانات خانگی هم!] می‌شود.

از ۱۸۸ نماینده مجلس شورای ملی، ۱۳۶ نفر حاضر بودند. شتابی آشکار برای تصویب لایحه در کار بود. حاضران بدون صرف ناهار تا ساعت پنج بعدازظهر در صحن بودند. برخی نمایندگان که می‌دانستند رأی‌دهی علنی عواقبی به همراه خواهد داشت، خواستار رأی‌گیری مخفی شدند. موافقت شد. علاوه بر غائبان با اجازه و بی‌اجازه و بیمار، بیست‌وپنج نماینده نیز هنگام رأی‌گیری صحن مجلس را ترک کردند. از ۱۳۶ نماینده باقی‌مانده، ۷۴ تن رأی موافق و ۶۱ نفر رأی مخالف دادند.<sup>۳</sup> لایحه، با اکثریت ضعیف تصویب شد. اگر ۲۵ نماینده‌ای که مجلس را ترک کردند، و بدین طریق نشان دادند که مخالفند، به ۶۱ نفری که صریحاً رأی مخالف دادند بيفراییم، به رقم ۸۶ می‌رسیم که بر رقم ۷۴ موافق فزونی دارد. این نشان می‌دهد که ماجرا به اندازه‌ای رسوا بود که نمایندگان برکشیده دستگاه هم می‌کوشیدند از ننگ آن دوری جویند.

پیش‌بینی همراهی سه چهارم نمایندگان درست از آب درنیامد. نگرانی دولت ایران و سفارت آمریکا از این بابت افزایش یافت. منصور، بیست نماینده عضو حزب ایران‌نوین را که وفق نظر او عمل نکرده بودند از حزب اخراج کرد.<sup>۴</sup> سفارت آمریکا تصویب لایحه را به فرار از سخت‌ترین تنگناهایی که قابل باور نبود تشبیه نمود.<sup>۵</sup> این دلواپسی‌ها پیش از آن که متوجه عملکرد نمایندگان مجلس شورای ملی باشد، به احساسات جریحه‌دارشده عمومی بازمی‌گشت. یک آمریکایی در این باره چنین نوشت: «این اخبار [مصونیت مستشاران نظامی

۱. اسناد لانه جاسوسی، کتاب هفتم، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۶ش، ص ۶۰۵.

۲. کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره بیست‌ویکم، جلسه ۱۰۴.

۳. همان‌جا.

۴. اسداللهی، مسعود، احیای کاپیتولاسیون و پیامدهای آن، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳ش، ص ۸۲.

۵. همان، ص ۸۳.



آمریکا و همراهانشان] با واکنش عمومی غضبناک و تلخی مواجه گردید... عمق و وسعت خشم شدید مردم برای هر فردی که چند هفته بعد از این واقعه از این کشور دیدن می‌کرد بسیار ناراحت‌کننده بود.<sup>۱</sup>

واکنش جوشان و خروشان آیت‌الله خمینی به این مصوبه و رفتار دفعی هیأت حاکمه نسبت به او، عامل اصلی پیدایش این خشم بود.

### نخستین واکنش‌ها

آقای خمینی که پیش از این، استقلال اقتصادی و فرهنگی کشور را بریاد رفته دیده بود، این بار ناظر فروش استقلال سیاسی و قضایی ایران به آمریکا بود. این نگاه ایرانی، مورد تأیید ناظران آمریکایی هم بود. آنان اعتراف کردند که تصویب لایحه یادشده، امتیازی بی‌سابقه برای آمریکا بود؛ امتیازی که مسئولان وقت ایران را از هرگونه اعمال قانون بر نظامیان آمریکا در خاک ایران ناتوان می‌ساخت.<sup>۲</sup>

آیت‌الله تصمیم خود را گرفته بود. ابتدا شروع به نامه‌نگاری کرد و خطاب به علمای شهرهای گوناگون از خیانت رفته بر استقلال مملکت نوشت؛ و از برنامه‌های بعدی خود خبر داد و از رؤسای روحانی شهرها خواست که به موج اعتراضات پیش رو بپیوندند.<sup>۳</sup> اقدام بعدی او طرح موضوع در نشست‌های هفتگی مراجع و بزرگان حوزه علمیه قم بود.

شب یکشنبه، دوم آبان‌ماه، آقایان خمینی، مرعشی نجفی، حائری یزدی و آملی به خانه سیدمحمدحسین طباطبایی رفته، گفت‌وگو کردند. در نبود مأمور یا منبع نفوذی، جزئیات جلسه به بحث و بررسی مصوبه اخیر مجلس شورای ملی گذشته؛ و آیت‌الله خمینی ضمن دعوت از حاضران به ابراز مخالفت یا ترغیب مراجع دیگر به مشارکت در این امر، حاضران را از تصمیم‌های خود آگاه کرده است.<sup>۴</sup> شاید این جمله به‌جامانده از او مربوط به این جلسه بوده باشد: قانون مصونیت نظامیان آمریکا در ایران «خواب مرا ربوده و تأسفم از این است که وقتی

۱. همان، ص ۸۷.

۲. همان، ص ۸۶.

۳. اسناد ساواک، اطلاعیه، سند شمه ۲۶۱۷، مورخ ۴۳/۸/۱۲.

۴. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند شمه ۲۰/۱۶۶۹۱/الف، مورخ ۴۳/۸/۳.

در جلسه‌ای [این] مسأله را مطرح می‌کنم، مثل این که با گچ دیوار حرف می‌زنم.<sup>۱</sup> اقدام سوم، نگاهستن اعلامیه‌ای علیه مصونیت مستشاران نظامی آمریکا بود.

### بن بست برای کافران

در اتاق را باز کرد. وارد شد. دید که عینک به چشم، قلم به دست و کاغذ به زانو، نشسته، در حال نوشتن است. قدس ایران می‌دانست که شوهرش در چه کاری است. آقا از زیر عینک نگاهی به همسرش انداخت. لحظاتی نگاه‌شان به هم گره خورد. «مشغول [نوشتن] اعلامیه هستی؟ همان‌طور که ... به من نگاه می‌کرد، با خنده گفت: چیزی نیست؛ ترس. گفتم: من نمی‌ترسم... عقیده‌ام این است که شما باید به صورتی حرکت کنی که به این زودیها دستگیر نشوی. او گفت: ترس. گفتم: آقایان که از دستگیری شما خوشحال می‌شوند! مردم و طلاب بی‌سرپرست می‌مانند. شما کاری می‌کنید که دستگیری شما و عده‌ای از دوستان از لوازم لاینفک آن است. برای بار سوم فقط گفت: ترس.» قدس ایران ناراحت شد و از اتاق بیرون رفت.<sup>۲</sup>

آقای خمینی اعلامیه‌اش را خطاب به مردم و با یازده پرسش هشداردهنده آغاز کرده بود: از جمله «آیا ملت ایران می‌داند در این روزها در مجلس چه گذشت؟ ... می‌داند مجلس، به پیشنهاد دولت، سند بردگی ملت ایران را امضا کرد؛ اقرار به مستعمره بودن ایران نمود؟ ... قلم سیاه کشید بر جمیع مفاخر اسلامی و ملی ما؟...» و در توضیح مصوبه مجلس شورای ملی چنین توضیح داد: «اگر یک مستشار آمریکایی یا یک خادم مستشار آمریکایی به یکی از مراجع تقلید ایران، به یکی از افراد محترم ملت، به یکی از صاحب‌منصبان عالی‌رتبه ایران هر جسارتی بکند، هر خیانتی بنماید، پلیس حق بازداشت او را ندارد، محاکم ایران حق رسیدگی ندارند، ولی اگر به یک سگ آنها تعرضی بشود، پلیس باید دخالت کند، دادگاه باید رسیدگی نماید.» او نوشت در زمانی که ملت‌های تحت سلطه یکی پس از دیگری خود را از زیر فشار استعمارگران بیرون می‌کشند، دولت ایران با ادعای ۲۵۰۰ سال سابقه تمدنی و هم‌ردیف دانستن خود با کشورهای پیشرفته، ملت ایران را عقب‌افتاده و پست معرفی کرد؛ و مجلسی که به این لایحه شرم‌آور رأی داد، نه برآمده از رأی مردم، بلکه زیر سایه سرنیزه دولت تشکیل گردیده است. «اکنون من اعلام می‌کنم

۱. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۳۶۱.

۲. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، صص ۲۵۲ و ۲۵۳.

که این رأی ننگین مجلسین، مخالف اسلام و قرآن است، و قانونیت ندارد؛ مخالف رأی ملت مسلمان است.» او علت این عقیده خود را در ابتدای اعلامیه نوشته بود: لَنْ يَجْعَلَ اللهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا/ خداوند هرگز راهی برای تسلط کافران بر مؤمنان قرار نداده است.<sup>۱</sup> این آیه پایه‌گذار «قاعده نفی سبیل»<sup>۲</sup> است که اصل حاکم بر مناسبات و روابط یک کشور اسلامی را با دولت‌های بیگانه، به ویژه جهان سلطه‌طلب، تبیین می‌کند. بر اساس این قاعده، پیمان‌هایی که راه تسلط سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حتی معنوی بیگانگان را بر مسلمانان هموار می‌کند، باطل است. بر مبنای همین اصل بود که نویسنده اعلامیه افزود: «اگر اجنبی‌ها بخواهند از این رأی کثیف سوءاستفاده کنند، تکلیف ملت تعیین خواهد شد.»

آقای خمینی در ادامه نوشته خود دولت آمریکا را عامل پایمال شدن مفاخر اسلامی و ملی ایران معرفی کرد و از همه طبقات، از جمله ارتشیان، روحانیان، استادان دانشگاه و دانشجویان خواست که سکوت نکنند و این سند استعمار را پاره کنند. «بر جمیع طبقات ملت است که از مناقشات جزئی موسمی خود صرف‌نظر کرده و در راه هدف مقدس استقلال و بیرون رفتن از قید اسارت کوشش کنند.»<sup>۳</sup>

آیت‌الله در بخش پایانی اعلامیه خود از این که اقتصاد ایران در دست آمریکا و اسرائیل است ابراز نگرانی کرد و نوشت که اصلاحات انجام شده در دو سال گذشته، نتیجه‌ای جز تهیه بازار برای اجناس آمریکایی و اسرائیلی نداشته است.<sup>۴</sup> و در ادامه نگرانی خود را تکرار کرد و نوشت که هیأت حاکمه به جای رسیدگی به اقتصاد، ورشکستگی‌ها و گرسنگی فقرا در فکر فرستادن زنان آموزگار به دبیرستانهای پسرانه و مردان آموزگار به دبیرستانهای دخترانه است. «من از فکر زمستان امسال رنج می‌برم. من شدت گرسنگی و خدای نخواستہ هلاکت بسیاری از فقرا و مستمندان را پیش‌بینی می‌کنم. لازم است خود ملت به فکر فقرا باشند. لازم است از حالا برای زمستان آنها تهیه‌ای شود که فجایع سال سابق تکرار نشود.»<sup>۵</sup>

۱. قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۱۴۱.

۲. سبیل به معنای راه، اما در اصطلاح به مفهوم قانون و شریعت است؛ و قاعده نفی سبیل یعنی خداوند در قوانین و شریعت اسلامی، راه نفوذ کفار بر مسلمین را بسته است.

۳. صحیفه امام، ج ۱، صص ۴۰۹ تا ۴۱۴.

۴. در دومین سال اجرای اصلاحات ارضی، ایران قرارداد خرید ۱۴۰ هزار تن گندم از آمریکا و ۶۰ هزار تن گندم از شوروی را منعقد کرد. (روزنامه اطلاعات، شم ۱۱۵۰۱ (۸ مهر ۱۳۴۳)، ص ۱۶؛ همان شم ۱۱۵۲۲ (۳ آبان ۱۳۴۳)، ص ۱.

۵. صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۱۴.

متن اعلامیه را به پایان رساند و امضاء «روح‌الله الموسوی الخمینی» را پای آن گذاشت. روشن بود که نتوانسته است نظر هم‌ردیف دیگری را برای مشارکت در این کار جلب کند. تنها بود. آن را به دست محرمانی که در چاپ پنهانی اطلاعیه‌ها و سخنرانی‌های او حرفه‌ای شده بودند، سپرد. به نظر می‌رسد آقای خمینی می‌خواست پخش این اعلامیه با سخنرانی‌اش هم‌زمان شود.<sup>۱</sup>

سوم آبان بود که این خبر را در صفحه اول مطبوعات خوانند: به موجب لایحه‌ای که امروز از طرف دولت با قید فوریت تقدیم مجلس شد و به تصویب رسید، برای تقویت نیروی دفاعی، ۲۰۰ میلیون دلار اعتبار از بانکهای آمریکا دریافت می‌شود.<sup>۲</sup>

### آخرین سخنرانی

ساواک قم اول آبان متوجه شد که آیت‌الله خمینی چهارم این ماه / ۲۰ جمادی‌الثانی، سالروز تولد حضرت فاطمه علیها‌السلام، در خانه‌اش سخنرانی خواهد کرد. و نیز دانست که دیگر مراجع، دست کم آقایان مرعشی نجفی و شریعتمداری، با او همراه خواهند شد و در آن روز برای آنان که به عید دیدنی خواهند آمد، علیه قانون مصونیت مستشاران نظامی آمریکا خواهند گفت.<sup>۳</sup> مسئولان دولتی پس از آگاهی از این موضوع، همچون بار گذشته، فردی را به دیدار آقای خمینی فرستادند تا او را از تصمیم خود بازگردانند. آنک پذیرفته بود که برخی مطالب را به رشته سخن برنکشد؛ و نکشید،<sup>۴</sup> اما اینک حاضر به ملاقات آن فرد نشد. گفته شده که مصطفی، پسرش، با نماینده دولت دیدار کرد و از او شنید که «آمریکا... در موقعیتی است که هرگونه حمله به آن به مراتب خطرناکتر از حمله به شخص اول مملکت است... اگر این روزها بنا دارند نطقی ایراد کنند باید ... به دولت آمریکا برخوردی نداشته باشد... با عکس‌العمل تند و شدید آنان مواجه خواهد شد.»<sup>۵</sup>

این گفته باید درست نقل شده باشد، چرا که آیت‌الله نه تنها راه مامشات را با نپذیرفتن نماینده یادشده بست، بلکه خلاف خواست دولت، نوک تیز کلمات خود را به سوی دولت

۱. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۲۰/۱۶۶۹۱، الف، مورخ ۴۳/۸/۴۳.

۲. روزنامه اطلاعات، ش‌م ۱۱۵۲۲ (۳ آبان ۱۳۴۳)، صص ۱ و ۱۳.

۳. اسناد ساواک، اطلاعیه، سند ش‌م ۲۵۳۵، مورخ ۴۳/۸/۵.

۴. صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۸۸.

۵. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ص ۷۱۱.

آمریکا نشانه رفت، و به همان تناسب نیز به او پاسخ داده شد.

دانسته نیست دستوری برای آماده‌باش نیروهای انتظامی و نظامی، و یا اعزام یگان‌هایی از تهران به قم داده شده باشد. اگر چنین تمهیدی نبوده، یکی از علل آن را باید در لحن نسبتاً ملایم آیت‌الله در آخرین سخنرانی‌اش در ۱۸ شهریور، و توصیه همواره او به حفظ آرامش دانست. آن روز، از نخستین ساعات صبح، بلندگوها، ضبط صوت‌ها و حدود شش هزار نفر آماده پخش، ثبت و شنیدن سخنان آقای خمینی بودند. ساعت ده صبح بود که صدای گریستن حاضران، به آسمان رفت. نخستین جمله‌ها، نشان از اندوه سنگین بر جاننش بود. اشک شنوندگان، روز میلاد دختر پیامبر را به روزهای سوگواری شبیه کرد. «ایران دیگر عید ندارد... عزا کردند و چراغانی کردند... دسته‌جمعی رقصیدند. عظمت ارتش ایران را پایکوب کردند.»<sup>۱</sup> سخنان آقای خمینی در بخش مصونیت نظامیان آمریکا در ایران همان بود که در اعلامیه‌اش نگاشته بود؛ با این تفاوت که واژه‌های شفاهی او پرحرارت و نافذ ادا می‌شد. آن‌چه افزود، وام ۲۰۰ میلیون دلاری آمریکا به ایران بود که پرداخت آن در گرو به تصویب رساندن این لایحه در مجلسین سنا و شورای ملی بود. «ملت ایران را از سگهای آمریکا پست‌تر کردند. اگر چنانچه کسی سگ آمریکایی را زیر بگیرد، بازخواست از او می‌کنند، لکن اگر شاه ایران یک سگ آمریکایی را زیر بگیرد، بازخواست می‌کنند؛ و اگر چنانچه یک آشپز آمریکایی شاه ایران را زیر بگیرد، مرجع ایران را زیر بگیرد، بزرگتر مقام را زیر بگیرد، هیچ‌کس حق تعرض ندارد. چرا؟ برای این که می‌خواستند وام بگیرند از آمریکا. آمریکا گفت این کار باید بشود... یک وام دویست میلیون دلاری تقاضا کردند... در عرض پنج سال به دولت ایران بدهند و در عرض ده سال سیصد میلیون بگیرند... [دولت] ایران، خودش را فروخت برای این دلارها. [دولت] ایران، استقلال ما را فروخت... ملت مسلم ایران را پست‌تر از وحشی‌ها در دنیا معرفی کرد.»

آیت‌الله خطاب به اقشار مختلف مردم و حوزه‌های علمیه ایران و عراق اعلام خطر کرد و از علمای بزرگ، ملت‌های مسلمان و سران کشورهای اسلامی خواست که به داد اسلام برسند، و خطاب به محمدرضا پهلوی گفت: «ای شاه ایران به داد خودت برس.» و نگاهش را به کشورهای بد پیشینه در تاریخ ایران چنین بیان کرد: «ما زیر چکمه آمریکا برویم، چون ملت ضعیفی هستیم؟ چون دلار نداریم؟ آمریکا از انگلیس بدتر. انگلیس از آمریکا بدتر. شوروی از

۱. اشاره امام خمینی به چراغانی، پایکوبی و جشن در این سخنرانی، چهارم آبان، روز تولد محمدرضا پهلوی بود که با چراغانی معابر و میادین و اماکن عمومی و دیگر برنامه‌ها برگزار شد.

هر دو بدتر. همه از هم بدتر. همه از هم پلیدتر.» و سپس افزود: «نباید گفت اینها را؟ آن آقایانی که می‌گویند باید خفه شد، این‌جا هم باید خفه شد؟ ... ما را بفروشد و خفه بشویم؟ قرآن ما را بفروشد و خفه بشویم؟ والله گناهکار است کسی که داد نزند. والله مرتکب کبیره است کسی که فریاد نکند.» و برخلاف خواست هیأت حاکمه افزود: «تمام گرفتاری ما از این آمریکاست. تمام گرفتاری ما از این اسرائیل است. اسرائیل هم از آمریکاست. این و کلا هم از آمریکا هستند. این وزراء هم از آمریکا هستند. همه تعیین آنهاست. اگر نیستند چرا نمی‌ایستند در مقابل [این لایحه] داد بزنند؟» و سپس از آیت‌الله سیدحسن مدرس، نماینده مجلس شورای ملی، گفت: از او که چگونه یک تنه در مجلس برابر التیماتوم دولت روسیه ایستاد و موفق شد آن لایحه اسارت‌بار را رد کند. «مجلس به خاطر مخالفت او جرأت پیدا کرد و رد کرد و هیچ غلطی هم نکرد. روحانی این است. یک روحانی [حقیقی] توی مجلس بود، نگذاشت آن قلدر... روسیه پیشنهاد التیماتومش را» به تصویب برساند.<sup>۱</sup>

نکته دیگری که در میان سخنان او به گوش رسید، به خبری بازمی‌گشت که سیدمحمدحسینی بهشتی اخیراً به او رسانده بود.<sup>۲</sup> آقای بهشتی از کتاب تاریخ یکی از مقاطع تحصیلی گفته بود؛ و شاید کتاب را نیز به او نشان داده بود؛ این که «در یکی از کتابهای تاریخی که امسال به طبع رسیده و به بچه‌های ما تعلیم می‌شود... بعد از این که یک مسائل دروغی را نوشته است، آخرش نوشته است که معلوم شد که قطع نفوذ روحانیت... در رفاه حال این ملت مفید است.» و سپس چنین پاسخ داد: «همین طور است! اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارد این ملت اسیر انگلیس یک‌وقت باشد؛ اسیر آمریکا یک وقت باشد. اگر نفوذ روحانین باشد نمی‌گذارد که اسرائیل قبضه کند اقتصاد ایران را... اگر نفوذ روحانین باشد نمی‌گذارد که اینها سرخود یک همچو قرضه بزرگی را به گردن ملت بگذارند... اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارند یک دست‌نشانده آمریکایی این غلطها را بکنند.»

آیت‌الله خمینی از این ماجرا و درد سینه‌ای که ره‌ایش نکرده بود، با ابراز ناتوانی از بیان همه مطالب، به شنوندگان گفت که «موظفید ملت را آگاه کنید. علما موظفند ملت را آگاه کنند. ملت موظف است که در این امر صد[یش] در بیاید. با آرامش به عرض برساند. به مجلس

۱. در این‌جا اشاره امام خمینی به کتاب *اختناق در ایران* نوشته مورگان شوستر است. تصویری که شوستر از آیت‌الله سیدحسن مدرس در صحن مجلس شورای ملی ارائه کرده بود، در سخنرانی امام بازگفته شد.

۲. *خطرات ۱۵ خرداد*، دفتر ششم، ص ۳۰۱.

اعتراض کند. به دولت اعتراض کند که چرا یک همچو کاری کردید؟ چرا ما را فروختید؟ مگر ما بنده شما هستیم؟<sup>۱</sup>

### یک نکته از این معنی

آقای خمینی در واپسین بخش از سخنرانی اش، تصویب لایحه مصونیت مستشاران نظامی آمریکا در ایران، توسط نمایندگان دو مجلس سنا و شورای ملی را «خیانت» دانست. پیش از این هم گفته بود که وکلای مجلس شورای ملی و سناتورهای مجلس سنا در زمانی که مراجع تقلید انتخابات را تحریم کرده بودند، برگزیده شدند؛ پس قانونی نیستند.<sup>۱</sup> نکته سومی که به اینها افزود، غیرقانونی بودن همه قوانین گذشته از مجلس، من جمله لایحه اخیر، در غیاب مجتهدان ناظر بود؛ کسانی که طبق نص قانون اساسی باید بر مصوبات نظارت می کردند. اما جمله ای بی سابقه نیز بر زبان آورد که پیش از این، از مهر ۱۳۴۱/شروع نهضت، تا آن روز، نه در اطلاعیه هایش نوشته بود و نه در سخنرانی ها گفته بود: «وکلای مجلس سنا خیانت کردند... وکلای مجلس شورا، آنهایی که رأی دادند، خیانت کردند به این مملکت. اینها وکیل نیستند... اگر هم بودند، من عزلشان کردم. از وکالت معزولند.»<sup>۲</sup>

آیت الله بر چه مبنایی آن دسته از نمایندگان را که به مصونیت مستشاران نظامی آمریکا رأی مثبت داده بودند، از سمت خود برکنار کرد؟ او که می دانست این گفته اش در صحنه عمل تحقق نخواهد یافت! پس بیان این موضوع از چه موضعی ناشی می شد؟ به نظر می رسد موضعی که منجر به بیان جمله های یادشده گردید، ناشی از باور او به ولایت فقیه باشد؛ یعنی اختیاری که یک عالم فقیه شیعه از مقام احدیت درمی یابد. در نگاه جامع اش به فقه، که در وجود او با عناصر عرفانی و فلسفی در آمیخته، هم آهنگ شده بود، این اختیار بسیار گسترده، حتی دربرگیرنده حکومت نیز می شد. او در عمل و واقعیت حاکم وقت نبود، اما در نظر و حقیقت در موضع حاکم قرار داشت؛ و از همین جایگاه نظری نمایندگان مجلس را عزل کرد. شاید برکناری نمایندگان آری گفته به مصونیت نظامیان آمریکا در ایران، نخستین نمود از اعمال ولایت او در این نهضت بوده باشد.

۱. صحیفه امام، ج ۱، صص ۴۱۵ تا ۴۲۳.

۲. همان، ص ۴۱۹.

۳. همان، ص ۴۲۳.

## اما بعد...

سخنرانی که به پایان رسید به داخل یکی از اتاق‌ها آمد. بسیار خسته نشان می‌داد. شور دمنده در جمله‌ها و کلمه‌ها، که ناشی از تألمات نشسته بر جان او بود، توانش را ربوده بود. با این حال به چند نفری که نزد او بودند گفت: «راحت شدم. تکلیفم را انجام دادم. حالا هر چه می‌خواهد پیش آید، بیاید.»<sup>۱</sup>

مأمور ساواک در خانه آیت‌الله خمینی با یک دستگاه ضبط صوت گروندیک TK4 سخنرانی را روی حلقه نوار ضبط کرد و همان روز توسط ساواک قم به تهران فرستاده شد.<sup>۲</sup> ساواک تهران متن گفته‌های آقای خمینی را که چهل دقیقه از نوار را پر کرده بود، پیاده کرد و به دست مقامات حکومتی رساند. آن روز آقایان شریعتمداری و مرعشی نجفی نیز علیه به رسمیت شناختن مصونیت نظامیان آمریکا در ایران سخن گفتند. و همه اینها در ساعاتی صورت می‌گرفت که حسنعلی منصور، نخست‌وزیر، در تهران در حال دریافت نشان درجه یک تاج از دست محمدرضا پهلوی بود.<sup>۳</sup>

اعلامیه نفی سبیل آیت‌الله در دو قطع، یکی به شکل دفترچه هشت صفحه‌ای در قطع کوچک و دیگری در چهار برگ بزرگ چاپ شده بود.<sup>۴</sup> بنابر آنچه که ساواک قم خبر داد، این اعلامیه در روز سخنرانی / چهارم آبان دیده شد،<sup>۵</sup> اما چند روز بعد در چنان سطح گسترده‌ای در پایتخت پخش گردید که گزارشگران ساواک نوشتند در بیشتر خانه‌های تهران ریخته شده، و به شهرهای بسیاری نیز فرستاده شده است.<sup>۶</sup> هیأت‌های مؤتلفه اسلامی در چاپ و پخش این اعلامیه بسیار کوشیده بودند.<sup>۷</sup> آقای خمینی به آنچه که پیش‌بینی کرده بود، رسید؛ و از پنجم آبان، به آنچه که از سخنرانان مذهبی خواسته بود: «پس از سخنرانی آیت‌الله خمینی و شریعتمداری در قم، تعدادی از روحانیان مخالف روی منبر شروع به سخنرانی علیه دولت و لایحه اخیر مصونیت مستشاران آمریکایی نموده و مشغول تحریک افکار عمومی می‌باشند.»<sup>۸</sup>

۱. خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، ص ۶۴.

۲. اسناد ساواک، نامه رئیس ساواک قم به رئیس ساواک تهران، سند شم ۱۸۵۰/ق م، مورخ ۴/۳/۴۳.

۳. روزنامه اطلاعات، شم ۱۱۵۲۳ (۴ آبان ۱۳۴۳)، ص ۲۰.

۴. اسناد ساواک، اطلاعیه، سند شم ۲۶۱۲، مورخ ۱۱/۳/۴۳.

۵. همان، [نامه ساواک قم به ساواک تهران]، سند شم ۱۹۵۲/ق م، مورخ ۱۳/۳/۴۳.

۶. همان، اطلاعیه، سند شم ۲۵۹۹، مورخ ۱۰/۳/۴۳.

۷. دیدار در نوفل‌لوشاتو، صص ۱۲۴ تا ۱۲۸.

۸. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک استان مرکز، سند شم ۳۲۱۱/۶۷۱۶، مورخ ۶/۳/۴۳.



## تبعید

### ترس

نمی‌توان گفت آیت‌الله خمینی پس از دو اقدام اخیر خود علیه مصونیت نظامیان آمریکا در ایران چشم به راه واکنش حکومت نبود، اما مسیر آمده را پیش گرفت؛ تدریس‌های روزانه‌اش را ادامه داد؛ دیدارهای مهم را از قلم نینداخت؛ به افرادی که صلاح می‌دانست، اجازه اخذ وجوهات شرعی داد؛ در غیاب آقایان گلپایگانی و شریعتمداری در نشست شب یکشنبه نهم آبان/شورای عالی مراجع قم شرکت کرد؛ و...

در آن سو، هیأت حاکمه، تبعید خمینی را که در خرداد ۱۳۴۲ اجرا نکرده بود، این بار با نظر مثبت بررسی می‌کرد. از جزئیات و روند این تصمیم‌گیری خبری در دست نیست. آیا غیر از تبعید به مجازات دیگری اندیشیدند؟ آیا بسان پارسال، تبعید به یکی از شهرهای خودی/سندج مطرح شد؟ در نفی بلد به خارج از کشور، کدام کشورها نامزد بودند؟ چرا ترکیه انتخاب شد؟ آیا توافقات اخیر ایران، پاکستان و ترکیه که در استانبول صورت گرفته بود، در گزینش آن کشور مؤثر بود؟ اینکه ترکیه فوراً برای آیت‌الله صادر کرد نشان می‌دهد که در پذیرش پیشنهاد ایران، تردیدی به خود راه نداده است.<sup>۱</sup> به هر حال در فاصله ده روزه چهارم تا سیزدهم آبان همه مقدمات تبعید آماده گردید؛ از جمله طراحی حمله شبانه به خانه آیت‌الله خمینی در

۱. صحیفه امام، ج ۱، صص ۴۲۵ و ۴۲۶.

۲. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شمه ۳۲۱/۲۶۹۰۵، مورخ ۴۳/۸/۱۷.

قم، دستگیری و انتقال او به فرودگاه تهران.

نیروهای ویژه چترباز، همچون پارسال، از تهران به قم فرستاده شدند. می‌توان گفت بیشتر آنچه که در بازداشت سال گذشته رخ داده بود، آن شب نیز تکرار شد.

آقا، شب سیزدهم آبان را کنار همسر و برخی فرزنداناش گذراند. خربزه خوردند. این میوه درشت و شیرین و آبدار را بسیار دوست داشت. قدس ایران گفت که نخور؛ سینه‌ات درد می‌کند؛ فردا نمی‌توانی درس بدهی. گفت که فردا درس نخواهم داد.<sup>۱</sup> نیمه‌شب برای نماز شب بیدار شد. شاید هم آن شب نخوایید. «آقا از ابتدا بیدار بود و مشغول نماز شب.»<sup>۲</sup>

نخستین رفت‌وآمدها و هیاهوها را که شنید، شروع کرد به جمع و جور کردن وسایل شخصی؛ چیزهایی که پس از دستگیری به آنها احتیاج پیدا می‌کرد. «مثل مهر، دستمال، شانه.»<sup>۳</sup> یادش رفت حوله بردارد. «من در اتاقی خوابیده بودم که یک طرفش دیوار کوچه بود. از صدای پای جمعیت و هیاهو از خواب پریدم. از اتاق بیرون آمده وارد ایوان جلوی اتاق شدم. با منظره عجیبی مواجه گشتم. کماندوهای شاه پشت سر هم روی دیوار منزل مان می‌آمدند...؛ با این که دیوار بلند بود و نردبانی در کار نبود. صدای تنفس آنها که حاکی از اضطراب‌شان بود، فضا را پر کرده بود.»<sup>۴</sup> در خانه را به شدت می‌کوبیدند. یکی از نیروهایی که خود را به این طرف دیوار رسانده بود، با لگد در میان اندرونی و بیرونی را شکست. این‌جا بود که صدای آقای خمینی بلند شد و به مرز فریاد رسید: «ساکت! در حیات مردم را نشکنید! خودم می‌آیم. چرا وحشی‌گری می‌کنید؟» صدایش به اندازه‌ای بلند و پر جاذبه بود که همه آن هیاهوها یکباره خوابید. انگار مهاجمان درجا خشک شده باشند؛ سکوت همه‌جا را گرفت.

«آقا به آرامی آمدند طرف من. گفتم: دیدی گفتم می‌گیرندت. باز گفت: نترس. دست کرد در جیب‌اش و مهرش را، یعنی مهری که روی آن «روح‌الله الموسوی» حک شده است، بیرون آورد و گفت: این پیش شما باشد تا خبری از من برسد. به هیچ‌کس ندهید. به خدا سپردمت. من هم گفتم: خداحافظ. خدا نگهدارت. و رفت.»<sup>۵</sup>

۱. بانوی انقلاب خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۶۰.

۲. همان، ص ۲۶۱.

۳. همان‌جا.

۴. همان‌جا.

۵. همان‌جا.

برای این عملیات که ۱۵ دقیقه بیشتر نکشید، روزها برنامه‌ریزی شده بود. از هشتم آبان، خانه آیت‌الله، شبانه‌روز زیر نظر مأموران بود. نیروهای عمل‌کننده تا ساعت سه صبح سیزدهم آبان نمی‌دانستند که چرا به قم آورده شده‌اند.<sup>۱</sup>

بسان خرداد پارسال، او را سوار فولکس کردند. شاید همان خودرو کارمند ساواک قم بود که پارسال خسارت دیده بود و تقاضای جبران کرده بود. آن را تا سر کوچه هل دادند. هر کس از همسایه‌ها از پنجره سرک می‌کشید، با تهدید مأموران مسلح روبرو می‌شد. این بار احمد بود که پشت سر خودرو می‌دوید. پابره‌نه و سراسیمه خودش را به کوچه رسانده بود. پشت فولکس چند مأمور در حال حرکت بودند. چند سنگ به طرف‌شان انداخت. برگشتند و چند فحش بد دادند. احمد که نتوانسته بود پدر را ببیند، به خانه بازگشت. مشهدی علی، خادم خانه را پی برادرش، مصطفی، فرستاد. سراغ مادر را گرفت. «من زیر پتوی خود دراز کشیده بودم... رفتم زیر پتو تا تأثر خودم را به احمد منتقل نکرده باشم.»<sup>۲</sup>

آخر کوچه، و پس از رسیدن به بیمارستان فاطمی، خودرو را عوض کردند. وقتی پیاده شد، بار دیگر تشر زد که «خجالت نمی‌کشید؟ چرا این قدر وحشی‌گری می‌کنید؟ چرا مزاحم مردم می‌شوید؟ چرا در خانه مردم را شکستید؟»<sup>۳</sup> دیدند که کسی به رسم پوزش خم شد، دست آیت‌الله را ببوسد.<sup>۴</sup>

خودرو دوم حرکت کرد. راننده و مأموری در جلو، آیت‌الله میان دو نفر در عقب به سوی تهران رفتند. آن که کنار راننده نشسته بود، با تهران در تماس بود؛ گزارش می‌داد و دستور می‌گرفت. «یکی از آن دو نفری که پهلوی من نشسته بود تا فرودگاه گریه می‌کرد و من او را دل‌داری می‌دادم. او متأثر بود که چرا وارد شغلی شده است که باید با مردی مثل من این‌گونه رفتار کند.»<sup>۵</sup>

نماز صبح را باید وسط راه خوانده و حدود هفت صبح در فرودگاه بوده باشد. سرهنگ مولوی، رئیس ساواک تهران، منتظر بود. وقتی آقای خمینی رسید، خود را به او رساند و

۱. سه سال ستیز مرجعیت شیعه (۴۳-۱۳۴۱)، ص ۵۱۲.

۲. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۶۲.

۳. خانه در اجاره امام خمینی بود و از این که برای بازداشت او به اموال دیگران خسارت زده و یا موجب ناراحتی همسایگان شده‌اند، معترض بود.

۴. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۶۳.

۵. همان‌جا.

گفت که به ترکیه خواهید رفت. توجهی نکرد و با بی‌اعتنایی گفت: «بهرتر»<sup>۱</sup> مولوی گفت اگر بخواهید خانواده‌تان را به ترکیه می‌فرستیم. پاسخش منفی بود.<sup>۲</sup> هواپیمای هرکولس ارتش آماده پرواز بود. بیش از یک سال بود که ایران این هواپیماهای نظامی ترابری را از آمریکا خریده بود. ساعت هشت سوار این هواپیماهای بی‌صندلی شدند. سرهنگ حسین افضلی، از طرف سازمان اطلاعات و امنیت کشور، مأمور مستقیم و همراه آیت‌الله خمینی بود. چه جملاتی در آسمان بین این دو رد و بدل شد؟ حتماً اندک بوده، اما همان را نیز کسی نمی‌داند، اما تک‌جمله‌ای از آقای خمینی خطاب به افضلی در میان سندها به جای مانده است: «من برای دفاع از وطن تبعید شدم.»<sup>۳</sup> چای نوشید و به پیشنهاد افضلی به کابین خلبان رفتند. تا فرودگاه ترکیه در کابین بودند. پرسش‌هایی از دستگاه‌ها و کارکرد هواپیما کرد. خلبان پاسخ داد.<sup>۴</sup>

هواپیما ساعت ۱۱:۳۰ در فرودگاه آنکارا به زمین نشست. مأموران سازمان امنیت ترکیه، ماخ، منتظر بودند. آیت‌الله را تحویل گرفته، سوار بر خودرو، به سوی هتل بلوار پالاس رفتند. ۳۵ کیلومتر پیمودند. اتفاقی در طبقه چهارم برای استراحت مرجع تبعیدشده ایران آماده شده بود. هوای آنکارا بهتر از قم بود.

## خبرهای داخلی

نیروهای فرستاده‌شده از تهران به همراه مأموران شهربانی قم در همه نقاط حساس قم مستقر شده، از هر تجمعی جلوگیری کردند. خانه مراجع و دیگر رؤسای روحانی تحت مراقبت شدید قرار گرفت و رفت‌وآمد هر فردی که احتمال داده می‌شد منشأ اعتراض باشد موقوف و ممنوع شد. نیروهای مسلح برابر درهای اصلی حرم حضرت معصومه علیهاالسلام گمارده شدند و مدرسه فیضیه که دیوار به دیوار حرم است، تحت‌نظر گرفته شد.<sup>۵</sup> با وجود این تدابیر، مصطفی، پسر آیت‌الله تبعیدی، آرام نداشت. علت تعطیلی بازار قم در سیزدهم آبان را زیر سر او دانستند؛ و این‌که با گروه‌هایی به خانه مراجع می‌رود و چاره‌جویی می‌کند.

۱. همان، صص ۲۶۳ و ۲۶۴.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۲۸.

۳. اسناد ساواک، نامه ساواک استان مرکز به ریاست ساواک و مدیرکل اداره سوم، سند شمه ۱۸۷۸۴/۲۰/الف، مورخ ۴۳/۸/۳۰.

۴. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ص ۷۴۲.

۵. سه سال ستیز مرجعیت شیعه (۴۳-۱۳۴۱)، ص ۵۱۲.

ساواک تصمیم گرفت مصطفی را دستگیر کند.<sup>۱</sup> با وجود محاصره بودن خانه آیت‌الله مرعشی نجفی، از بی‌راهه و پوشیده از مأموران، خود را بدانجا رساند.<sup>۲</sup> موضوع لو رفت و دستور داده شد همان‌جا دستگیر شود. مأموران مسلح از پشت‌بام و دیوار وارد خانه شده، با فریاد پرسیدند: پسر خمینی کجاست؟ آیت‌الله مرعشی نجفی پیش آمد و گفت که او میهمان من است. مرا بگیرید، اما با او کاری نداشته باشید. پیرمرد روحانی را هل دادند؛ روی کتابها افتاد. برخاست. بار دیگر حرفهایش را تکرار کرد. این بار با لگد آقای مرعشی نجفی را پس راندند؛ روی پله‌ها افتاد. مصطفی را گرفته، از خانه خارج شدند.<sup>۳</sup> بازداشتی یک راست به تهران برده شد و تا ۵۶ روز بعد در زندان قزل‌قلعه حبس گردید. طلبه‌های حوزه علمیه قم چند جا، از جمله مدرسه خان، قصد اجتماع و تظاهرات کردند، اما خیلی زود توسط مأموران پراکنده شدند.<sup>۴</sup>

پاکروان، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، با ابلاغ خیر تبعید آیت‌الله خمینی، از بخش امنیت داخلی خواست «برای جلوگیری از عکس‌العمل‌های احتمالی، هوشیاری و مراقبت تمام مبذول داشته باشید و از هر تحریکی و تشنجی شدیداً و بلادرنگ جلوگیری نمایید.»<sup>۵</sup> نیروهای امنیتی و انتظامی در شهرهای بزرگ به حال آماده‌باش درآمدند. آنها موظف بودند از تعطیلی بازار و گردهم‌آیی افراد جلوگیری کنند و هر کسی را که به اعتراض تبعید آیت‌الله خمینی دامن بزند، دستگیر کنند. مسجدها، خانه‌های روحانیان سرشناس و محافل مذهبی زیر نظر قرار گرفتند.

بعد از ظهر، با انتشار روزنامه‌ها، اطلاعیه ساواک در صفحه اول آنها درج گردید: «طبق اطلاع موثق و شواهد و دلایل کافی، چون رویه آقای خمینی و تحریکات مشارالیه بر علیه منافع ملت و امنیت و استقلال تمامیت ارضی کشور تشخیص داده شده، لذا در تاریخ ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۴۳ از ایران تبعید گردید.»<sup>۶</sup> همین اطلاعیه از رادیو هم خوانده شد.<sup>۷</sup> «منافع ملت و

۱. اسناد ساواک، تلگرام بی‌سیم، سند ششم ۵۳۷، مورخ ۱۳/۸/۴۳.

۲. خاطرات سیدعلی‌اکبر محتشمی‌پور، تهران، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، حوزه هنری، ۱۳۷۶ ش، ص ۳۹۳.

۳. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، صص ۲۴۰ و ۲۴۱.

۴. اسناد ساواک، تلگرام بی‌سیم، سند ششم ۵۴۶، مورخ ۱۳/۸/۴۳.

۵. همان، سند ششم ۳۲۱/۲۶۸۵۳، مورخ ۱۳/۸/۴۳.

۶. روزنامه اطلاعات، ششم ۱۱۵۳۱ (۱۳ آبان ۴۳)، ص ۱.

۷. سه سال سنتیز مرجعیت شیعه (۴۳-۱۳۴۱)، ص ۵۱۴.

امنیت و استقلال و تمامیت ارضی کشور» [!]. دو روز بعد در سفارت آمریکا در تهران، چنین توضیح داده شد: «سرانجام ما توانستیم از شر آن پیرمرد شیطان‌صفتی که چوب لای چرخ ما می‌گذاشت راحت شویم.»<sup>۱</sup>

### جابه‌جایی در آنکارا

آن روز/ ۱۳ آبان، آیت‌الله دو تلگرام به قم فرستاد. بی‌خبر از اینکه مصطفی را گرفته و به زندانی در تهران انداخته‌اند، هر دو را خطاب به پسرش نوشت. در تلگرام اول خبر ورودش به آنکارا را داد؛ و این‌که «حالم خوب و راحت هستم.»<sup>۲</sup> آدر تلگرام دوم، اهل خانه را به صبر و دوری از گریه، و شکیبایی خواند. از مصطفی خواست با مادر و خواهرانش «مطلقاً حسن رفتار» کند، چرا که آنها در این شرایط «محتاج حسن سلوک» هستند. و نوشت که قرار است بیایند و برخی لوازم مورد نیازم را بگیرند، بفرستند. «آن‌چه یادم است می‌نویسم و اگر چیزی را فراموش کردم، شما بفرستید: کتاب مفاتیح، صحیفه سجاده، مکاسب و حواشی. لباسی از عبا و پیراهن و غیره. مهر و جانماز، انگشترها این‌جاست. حوله هم بفرستید.» و در آخر سفارش کرد شهریه طلبه‌ها را از فلان آقا بگیرد و پردازد.<sup>۳</sup>

فردای ورود به آنکارا، هتل بلوار پلاس، محل استقرار آیت‌الله خمینی، از نظر مأموران امنیتی ترکیه، امن تشخیص داده نشد. قرار شد جابه‌جا شود. محل جدید، طبقه هشتم ساختمانی در بلوار آتاتورک بود. ساعت دو بعد از ظهر روز پنج‌شنبه ۱۴ آبان به آن‌جا رفتند. نسبت به جای پیشین حفاظت بیشتری داشت. شاید از آن سازمان امنیت ترکیه، ماخ، بود. افضل‌ی خبر داد که آیت‌الله از جای تازه راضی است. آقای خمینی جز خواندن قرآن، ادای نماز، خوردن غذا، استراحت و یادداشت واژه‌های ترکی و یادگیری آنها کار دیگری نمی‌توانست انجام دهد. لایب حوصله‌اش سر رفت که شنبه ۱۶ آبان از افضل‌ی خواست که او را به خیابان‌های آنکارا برده، شهر را نشان دهد. افضل‌ی باقلوای ترک خرید، اما آقای خمینی مزه‌اش را نپسندید.<sup>۴</sup> آن روز چهل دقیقه خیابان‌گردی کردند.

۱. اسناد لانه جاسوسی، کتاب هفتم، ص ۷۱۴.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۲۷.

۳. همان، ص ۴۲۸.

۴. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، ص ۲۴۱.

حواس مأموران مراقبت را جمع کرده بودند که از نزدیک شدن روزنامه‌نگاران به آیت‌الله جلوگیری کنند؛ از این رو تنهائش نمی‌گذاشتند. بار دوم که می‌خواست شهرگردی کند، گفتند با عبا و عمامه نمی‌شود؛ قانون ترکیه با این لباس‌ها مخالف است. «ابتدا ناراضی بود، ولی پس از مدتی صحبت با وی آماده گردید. آنگاه خیاط لباس اونیفورم روحانیان ترکیه را از بدن نامبرده اندازه گرفت.» در گردش دوم شلوار به پا و پالتو به تن، بی‌کلاه، رفت تا قبر آتاتورک را از نزدیک ببیند. نیم‌ساعت هم در بلوار آتاتورک پیاده‌روی کرد و بخشی از شهر قدیمی آنکارا را دید.<sup>۱</sup>

به احتمال زیاد یکی از توافقات ساواک و ماخ پنهان نگاه داشتن حضور آیت‌الله خمینی در ترکیه بود. آنکارای پایتخت برای چنین مسأله‌ای آمادگی نداشت. رسانه‌های ترکیه کنجکاو شده بودند. روزنامه ینی‌گازت فردای روز تبعید، ۱۴ آبان، خبر را چاپ کرده بود. جراید در پی پیش و پس ماجرا بودند. مأموران امنیتی ترکیه شهر آنکارا را برای ادامه اقامت آیت‌الله مناسب ندانستند. تبعیدگاه بعدی، بورسا بود؛ شهری سرسبز، کنار دریای مرمره، در ۳۲۰ کیلومتری غرب پایتخت.

ساعت ۶ صبح بیست‌ویکم آبان بود که عزم بورسا کردند. در آن‌جا، در خانه‌ای که دستگاه امنیتی ترکیه از پیش آماده کرده بود، مستقر شدند؛ و از او شنیدند که «خداوند عنایت فرمودند که دور از وطن به استراحت مشغول باشم.»<sup>۲</sup>

پنج شش سال بعد، زیر کرسی، کنار همسر و عروس‌اش، در شبی از شب‌های زمستان نجف، گفت: «در بورسا خانه‌ای گرفتند و اتاقی را در اختیار من قرار دادند. در آنجا مأموری به نام حسن‌بیگ، برایم گذاشتند. همه اوقات من در آنجا سپری می‌شد. حتی در همان اتاق قدم می‌زدم، اجازه خروج از خانه را نداشتم و تنها حسن‌بیگ، همدم و هم‌صحبت من بود. آدم شوخ‌طبعی بود و تلاش می‌کرد در آنجا به من بد نگذرد. گاهی از شهرهای ترکیه برایم تعریف می‌کرد. از آداب و رسوم آن‌ها می‌گفت. گاهی هم لطفیه می‌گفت تا مرا بخنداند. حتی زحمت آشپزی را هم پذیرفته بود.»<sup>۳</sup>

۱. اسناد ساواک، نامه ساواک استان مرکز به رئیس ساواک و اداره کل سوم، سند ششم ۱۸۷۸۴/۲۰/الف، مورخ ۴۳/۸/۳۰؛

همان، تلگرافات وارده از آنکارا به تهران، سند ششم ۹۰۰، مورخ ۶۴/۱۱/۷ [۴۳/۸/۱۶].

۲. همان، نامه ساواک استان مرکز به رئیس ساواک و اداره کل سوم، سند ششم ۱۸۷۸۴/۲۰/الف، مورخ ۴۳/۸/۳۰.

۳. اقلیم خاطرات، ص ۲۴۳.

## واکنش‌های داخلی

پس از این که انتشار اعلامیه «نفی سبیل» و سخنرانی چهارم آبان‌ماه، هیأت حاکمه را وادار به تبعید آیت‌الله خمینی کرد، تکلیف افکار عمومی با تأییراتی که از آن اعلامیه و سخنرانی گرفته بود، باید روشن می‌شد؛ چه با توجیه و چه با سرکوب. آنچه در بخش توجیه انجام گردید، یکی سخنرانی بلند حسنعلی منصور در مجلس سنا بود. روزنامه‌ها دستور داشتند متن کامل گفته‌های نخست‌وزیر و سناتورهای که در این باره حرف زدند چاپ کنند. کار اصلی منصور این بود که صورت مسأله را ساده و ساده‌تر کند و نشان دهد که نه تنها مصونیت به مستشاران نظامی آمریکا امری معمول، بلکه برای تقویت سازمان دفاعی ایران اقدامی لازم بوده است. او مخالفان را ستون پنجم دشمن معرفی کرد. محمد سعیدی، سناتور، در این جلسه برای نخستین‌بار - دست کم در ادبیات رایج مطبوعات - واژه کاپیتولاسیون را بر زبان آورد، و در این باره که مصونیت داده شده به نظامیان آمریکا ربطی به کاپیتولاسیون ندارد، توجیهاتی کرد و مخالفان را مفسده‌جو دانست. سناتور دیگر، صدیق اعلم، در تمجید از آمریکا گفت و تأکید کرد که ایران جز خوبی از آمریکا ندیده است.<sup>۱</sup> این گفته‌ها تا چه حد در جامعه باسواد و روزنامه‌خوان ایران مؤثر افتاد، روشن نیست، اما توانست مراتب رضایت سفارت آمریکا را فراهم کند.<sup>۲</sup>

اگر بتوان توضیحات و توجیهات ارائه شده در مجلس سنا را تأسّف‌بار خواند، برخورد حسنعلی منصور با مقام سفارت آمریکا را در دوازدهم آبان، باید خفت‌بار دانست. سفارت آمریکا در تهران به چند مورد از سخنان منصور در مجلس سنا معترض بود. نخست‌وزیر برای جلوگیری از آشکار شدن خشم بیشتر مردم گفته بود که این مصونیت شامل حال اعضاء خانواده مستشاران نمی‌شود. مقام سفارت به دیدار او رفت و منصور را وادار کرد که حرفش را پس گیرد. او نیز چنین کرد و قول داد جبران کند؛ حتی جملاتی را که باید در ابلاغیه جبران خود بیاورد، از دست طرف آمریکایی گرفت.<sup>۳</sup>

دیگری، چاپ شماری مقاله در جراید دست دوم و سوم علیه آیت‌الله خمینی بود تا شاید نشانی از مخالفت گروه‌های روشنفکر جامعه با او باشد. نشریه‌هایی چون پست تهران،

۱. روزنامه اطلاعات، شم ۱۱۵۲۷ (۹ آبان ۱۳۴۳)، ص ۱۳؛ همان، شم ۱۱۵۲۸ (۱۰ آبان ۴۳)، ص ۸؛ همان، شم ۱۱۵۲۹ (۱۱ آبان ۴۳)، ص ۸

۲. اسناد لانه جاسوسی، کتاب هفتم، ص ۷۰۶.

۳. اسناد ساواک، تلگرافات وارده [تلگرام ساواک کرمان به ساواک تهران]، سند شم ۴۴۴۴۸/الف، مورخ ۲۶/۸/۴۳.



کوشش، مرد مبارز و رستاخیز عدل، بیشتر به سمت توهین و تکرار اتهامات گذشته هیأت حاکمه رفتند. این مطالب، پیش از آن که بتواند به افکار عمومی جهت دهد، موجب افزایش تنفر مردم از این جراید و تبعاً آمران چاپ آنها گردید. گویا روزنامه محلی فاتح کرمان، که با جراید یادشده هم‌آوایی کرده بود، در چاپخانه‌اش به آتش کشیده شد.<sup>۱</sup>

در بخش سرکوب، همچنان که پیش از این آمد، نیروهای امنیتی و انتظامی در آماده‌باش بودند و همه تمهیدات برای آشکار نشدن اعتراضات در بازارها، خیابان‌ها، مساجد و محافل مذهبی، و خانه روحانیان سرشناس به کار گرفته شده بود. آنان با تجربه‌ای که از رخداد خرداد ۱۳۴۲ داشتند، علاج واقعه را پیش از وقوع انجام دادند. یکی از اقدامات ساواک تهدید روحانیان تأثیرگذار در شهرها بود. می‌دانستند که اگر این گروه کم‌شمار از ابراز مخالفت دور نگاه داشته شوند، پیشران هر شهر در اعتراض به تبعید آیت‌الله خمینی، خاموش خواهد شد. دست کم می‌دانیم که از تهران به ساواک شیراز دستور داده شد به آیت‌الله بهاء‌الدین محلاتی گفته شود «اگر آلت دست ستون پنجم [!] واقع شود، [به او] رحم نخواهند کرد.»<sup>۲</sup> می‌توان حدس زد که این برخورد با رؤسای روحانی شهرهای دیگر نیز شده باشد. اما در برشماری اقداماتی که در بین گروه‌های گوناگون مردم، در پی پخش خبر بازداشت و تبعید آقای خمینی رخ نمود، از همه مهم‌تر می‌توان به تعطیلی نمازهای جماعات، توقف فعالیت‌های علمی حوزه‌های علمیه، اعتصاب اصناف، صدور اطلاعیه‌هایی از ناحیه مراجع تقلید، چاپ و پخش اعلامیه‌هایی در محکومیت اقدام حکومت اشاره کرد. این واکنش‌ها خودجوش بود. در نبود آیت‌الله خمینی نه جسارتی و نه انگیزه‌ای برای تشویق مردم به مبارزه مثبت و منفی بود، و نه تمرکزی برای ابلاغ چنین خواست‌هایی. تعطیلی نمازهای جماعت بنا به سلیقه و تشخیص روحانیان هر شهر رخ داد. چنانچه در برخی شهرها، اعتراضی در این قالب پدید نیامد. توقف درسها در برخی از حوزه‌های علمیه نیز روالی معین نداشت. مغازه‌دارهای پیوسته به اعتصاب، با تهدید، ضرب و شتم و حتی غارت کالاهای شان روبرو شدند؛ بسیاری جا زند و دست از تعطیلی کشیدند؛ شماری که پافشاری کردند، در مکان‌های کسب‌شان با تیغه آجر پوشانده شد.

همه اینها که جمع زده شوند، با ضلعی از اضلاع حوادثی که پس از بازداشت آیت‌الله

۱. اسنادلانه جاسوسی، کتاب هفتم، صص ۷۰۶ تا ۷۱۲.

۲. اسناد ساواک، تلگرافات وارده [نامه ساواک شیراز به ساواک تهران]، سند شم ۵۴۱، مورخ ۴۳/۸/۱۷.

در پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ رخ داد، برابری نمی‌کند. این تفاوت در واکنش جامعه را چگونه می‌توان پاسخ داد؟

پیش از این به آمادگی نیروهای سرکوبگر حکومت برای جلوگیری از بروز هر اعتراضی، با تکیه بر تجربه حوادث خرداد ۱۳۴۲، اشاره شد. این را باید یکی از عوامل فرعی دانست. از دیگر علل فرعی، نبود انسجام و باور یکپارچه میان مراجع و بزرگان جامعه روحانیت بود. آنان که توافقی با سلوک سیاسی آقای خمینی داشتند، دچار بهت و سرگردانی بودند؛ و آنان که به روش او در رویارویی با رفتارهای غیرقانونی حکومت تمایلی نشان نمی‌دادند، به آسودگی رسیده بودند. در پی تبعید آیت‌الله خمینی، حتی یک اطلاعیه مشترک با محتوایی جاندار و تأثیرگذار نوشته نشد و به دست مردم نرسید.

در نخستین هفته تبعید، روحانیان بنام تهران فقط برای ابراز همدردی با آیت‌الله خمینی، چهار بار جلسه گرفتند، اما نتوانستند آن را به بار بنشانند. «اکثر روحانیون پایتخت سکوت را بر هرگونه اقدامی ترجیح داده‌اند.»<sup>۱</sup> گفتنی است برخی مراجع، به واسطه مراجعه و پی‌گیری‌های مکرر محصلان علوم دینی، مجبور به نوشتن مطلبی در این باره شدند.<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد این تفاوت واکنش را باید در تفاوت زمینه‌های پیدا و پنهان منجر به دو بازداشت دانست. آیت‌الله خمینی پس از تهاجم حکومت به مدرسه فیضیه، مسیر پیش‌رو را تا رسیدن به ماه محرم، نشانه‌گذاری کرده، تقریباً بیشتر شهرهای بزرگ را از اقدامات غیرقانونی دولت، از جمله جنایاتی که در دوم فروردین ۱۳۴۲ در قم مرتکب شده بود، آگاه نموده بود. مردم به تناسب اطلاعاتی که دریافت کرده بودند و زمینه‌ای که چیده شده بود، آماده واکنش بودند. با ورود به ماه محرم، شور مذهبی، قرین دیگری هم پیدا کرد: شور سیاسی؛ و در شهرهایی چون تهران، قم، شیراز، تبریز و مشهد در هم آمیخت و قابلیت اشتعال یافت. بازداشت آیت‌الله خمینی در خرداد ۱۳۴۲، چیزی جز روشن کردن کبریت نبود. روشن کردند و در پس انفجارش، حوادث تلخ روزهای پانزدهم و شانزدهم خرداد رخ داد.

در آبان ۱۳۴۳، هرچند محبوبیت و جایگاه مذهبی و سیاسی او بالاتر از پیش بود، اما آن زمینه پیدا، در این زمان، پنهان بود و امکان شعله‌ور کردن مخالفت‌ها را نداشت. درست یا نادرست، حس دیگری در جان گروهی از وفاداران به رهبری نهضت پدید آمد؛ حس اعتراض،

۱. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۳۲۶۳۰۵۹، مورخ ۴۳/۸/۲۰.

۲. همان، نامه رئیس ساواک قم به رئیس ساواک تهران، سند ش‌م ۲۰۴۹/۲۰/ق، مورخ ۴۳/۸/۲۸.

تبدیل به حس انتقام شد.

## راه بسته ارتباط

دانسته نیست پیام‌هایی که آیت‌الله خمینی از آنکارا به پسرش، مصطفی، نوشت و به دست نماینده سازمان اطلاعات و امنیت کشور داد، به مقصد رسید یا نه! اما پیام‌هایی که از ایران به ترکیه فرستاده می‌شد، از اداره مخابرات آن طرف‌تر نمی‌رفت. از مخابره تلگرام‌های آقایان مرعشی نجفی، شریعتمداری، گلپایگانی و سیدمحمد وحیدی که اواخر آبان به سفارت ایران در آنکارا فرستاده شد، جلوگیری گردید.<sup>۱</sup> نامه آیت‌الله سیدمحمدهادی میلانی به مرجع تبعیدشده ایران نیز نتوانست راهی به بیرون از مرزهای ایران بیاید و تأثیر مثبت آن متوجه اندک مبارزان شهر مشهد شد.<sup>۲</sup> اما هواداران آقای خمینی راه دیگری در پیش گرفتند؛ و آن نامه‌نگاری به سفارت ترکیه در تهران بود. در این نامه‌ها از تبعید آیت‌الله خمینی اظهار تنفر شده بود.<sup>۳</sup> یکی از نامه‌ها که با امضای «ملت ایران» خطاب به سفیرکبیر ترکیه در تهران فرستاده شد، می‌گفت: «ملت ایران از دولت و ملت هم‌کیش و هم‌مذهب خود، ترکیه، انتظار و توقع دارد که از پیشوای مذهبی ما آیت‌الله خمینی که به جرم مبارزه با نفوذ بیگانگان و استبداد به کشور شما تبعید شده با کمال احترام پذیرایی و نگهداری کنید، زیرا وی نه تنها پیشوای مسلمین ایران می‌باشد، بلکه از جهت این که شما هم مسلمان می‌باشید؛ لذا احترام مقام روحانیت او بر شما هم فرض است.» آیت‌الله سیدابوالحسن رفیعی قزوینی با ارسال نامه‌ای به سفارت ترکیه، آقای خمینی را میهمان عالی‌قدر دانست و آرزو کرد، دولت ترکیه مقدم او را محترم شمارد.<sup>۴</sup>

آن‌چه از دست روحانیان تهران در برقراری یک راه ارتباطی با آیت‌الله خمینی برآمد، کارآتر بود. آقایان میرزا احمد آشتیانی، سیداحمد خوانساری، محمدتقی آملی و محمدرضا تنکابنی با وزیر دربار، قدس نخعی، نشستند و نظر او را به اعزام نماینده‌ای به ترکیه جهت ملاقات با آقای خمینی جلب کردند. نماینده ایشان، سیدمرتضی پسندیده، بود.<sup>۵</sup>

۱. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند شم ۳۲۶/۴۰۳۲، مورخ ۴۳/۸/۲۸.

۲. شرح اسم، ص ۲۱۴.

۳. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، ۳۲۶/۴۰۳۷، مورخ ۴۳/۸/۲۸.

۴. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۲، ص ۱۲۳. برای آگاهی از اطلاعاتی‌هایی که در پی تبعید امام خمینی از ناحیه روحانیان و حوزه‌های علمیه منتشر گردید؛ رک: همان.

۵. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، ۷۲۰/۱۸۳۷، مورخ ۴۳/۸/۲۸؛ اسناد انقلاب اسلامی، ج ۲، صص ۱۲۴ و ۱۲۵.

سیدفضل الله خوانساری، داماد آیت الله سیداحمد خوانساری، گزینه دیگری بود که قرار شد در این سفر همراه آقای پسندیده باشد. همه منتظر خبر ساواک بودند تا موافقت و زمان حرکت را اعلام کند.<sup>۱</sup> احتمال دارد اقدام روحانیان تهران، در اثر آگاهی از بی صبری و نگرانی های فزاینده بانو قدس ایران بوده باشد.

### باز شدن راه پرداخت شهریه

تبعید آیت الله و دستگیری مصطفی، روال معمول سازمان مرجعیت آقای خمینی را به هم زد؛ و از آن جمله بود پرداخت شهریه به محصلان علوم دینی. آیت الله بی خبر از بازداشت پسرش، در نامه ای که هنگام ورود به آنکارا نوشته بود، از او خواسته بود که شهریه طلاب را از وجوهی که نزد فلان کس است بگیرد و بپردازد.<sup>۲</sup> همین موضوع را بار دیگر، زمانی که راهی بورس بود، ضمن وصیت هایی به پسرش تکرار کرد.<sup>۳</sup> اما خبرهای قم می گفت که اوضاع طلبه هایی که از آقای خمینی شهریه می گرفتند خوب نیست. برخی به زادگاه خود برگشته اند و بعضی به واسطه بی پولی سرگردان هستند. حتی گفته شد دولت اجازه برداشت اندک موجودی آیت الله را از بانک ملی نمی دهد. در گزارش ساواک، این جمله هم آمده است: «عده ای از تجار مقیم تهران و قم قسم یاد کرده اند که شهریه طلاب قم را بپردازند و قرار شد وجوهات جمع شده به وسیله آقایان شریعتمداری و گلپایگانی بین طلاب تقسیم گردد.»<sup>۴</sup> گزارش های بعدی نشان می دهد که بازاریان به قسمی که یاد کرده بودند، وفادار ماندند. «اخیراً شهریه طلاب قم که به علت تبعید خمینی از طرف وی پرداخت نشده بود با کمک عده ای از اشخاص متمکن تهران و قم به نام خمینی به طلاب مزبور پرداخت گردید.»<sup>۵</sup> سازمان به هم ریخته پرداخت شهریه نیز به زودی ترمیم شد. سه ماه بعد از تبعید، سازمان کوچک شهریه دهی آیت الله در قم سامان یافت و آقایان شهاب الدین اشراقی، سیدمحمد جعفری ورامینی، غلامعلی اصفهانی و حسن صانعی از پس این کار برآمدند.<sup>۶</sup>

۱. همان، گزارش اطلاعات داخلی، ۲۰/۱۸۴۹۷/الف، مورخ ۴۳/۸/۲۸.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۲۸.

۳. همان، ص ۴۳۱.

۴. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش ۲۰/۱۹۲۴۹/الف، مورخ ۴۳/۹/۴.

۵. همان، سند ش ۲۰/۲۰۶۶۳/الف، مورخ ۴۳/۹/۲۳.

۶. همان، نامه رئیس ساواک قم به رئیس ساواک تهران، سند ش ۲۷۹۲ق م، مورخ ۴۳/۱۱/۲۸.

## نگارش کتابی تازه

آیت‌الله خمینی می‌دانست که هر جا باشد، چه آنکارا، چه بورسا، کاری جز خواندن و نوشتن ندارد. ابزارش باید فراهم می‌شد. در سومین نامه‌ای که به ایران نوشت، خواست: «کتاب‌های درسی فقه مرا، یعنی مکاسب و حواشی را به وسیله سفارت ایران بفرستید.»<sup>۱</sup> گز و پسته و خشکباری از این دست هم طلب کرد.<sup>۱</sup> وقتی به بورسا رسید در پنجمین مراسله‌اش بار دیگر نوشت که با موافقت سازمان اطلاعات و امنیت کشور «کتاب مکاسب و حواشی آن را با وسیله و حاشیه و رسائل را بفرستید.» و از آن‌جا که هوا رو به سردی می‌رفت «اگر عبای زمستانی را هم بفرستید با چند پیراهن و شلوار بد نیست.»<sup>۲</sup> شاه‌بیت پنج دست‌خطی که آیت‌الله در آبان‌ماه از ترکیه به ایران فرستاد، مراقبت، مهربانی، رسیدگی و خوش‌رفتاری با بانو قدس ایران، همسرش، بود. او با تأکید به مصطفی می‌نوشت که «مادر خیلی احتیاج به خدمت دارد. از هر حیث مادی و معنوی رضایت او را به دست آورید. نگذارید نگرانی پیدا کند. راحتی او را فراهم کنید.» انگار که از یک امانت گرانسنگ یاد می‌کند!

با رسیدن کتابها و مطالعات اولیه آنها، چنین نوشت: «فقد علقتُ من سالف الزمان تعلیقة علی کتاب وسیلة النجاة.../ در زمانهای پیشین، تعلیقه‌ای بر کتاب وسیلة النجاة نوشتم که تصنیف [آیت‌الله سیدابوالحسن] اصفهانی، آن حجت فقیه، است... و هنگامی که اواخر ماه جمادی‌الثانی سال ۱۳۸۴ از شهر قم به سبب آن حوادث حزن‌آور که برای اسلام و مسلمین رخ داد، و شاید که تاریخ آنها را ثبت و ضبط کند، به بورسا از شهرهای ترکیه تبعید شدم، و آن‌جا بی‌هیچ فعالیتی زیر نظر و مراقبت بودم، و چون فارغ‌البال بودم درصدد برآمدم که آن تعلیقه را در متن بگنجانم تا دست‌یاب باشد و نیز اگر خدایم توفیق دهد مسائلی بدان بیفزایم که مورد استفاده زیاد هستند. از خدای بزرگ امید توفیق دارم و از خوانندگان دعای خیر خواهانم که این بلاها از سرزمین مسلمانان به ویژه پایتخت شیعه [ایران] رفع شود و دست بیگانگان از آن‌جا قطع گردد و این فقیر نیز عاقبتی نیکو یابد.»<sup>۳</sup>

چرا آیت‌الله خمینی تألیفات نیمه تمام خود را به پایان نبرد و نگارش، یا بهتر گفته شود، به تکمیل تعلیقه خود بر وسیلة النجاة پرداخت؟ دست کم می‌دانیم که تألیف کتاب بیع او به دنبال دستگیری و زندان سال ۱۳۴۲ نیمه‌کاره مانده بود. به نظر می‌رسد او در دو سال گذشته، دو سال

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۲۹.

۲. همان، ص ۴۳۲.

۳. خمینی، روح‌الله، تحریر الوسیله، ج ۱، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲ش، ص ط.

پرزده‌هاى سياسى، به اين نتيجه رسيده بود كه جاى احكام فقهى اجتماعى، احكام مسائل نوپديد و پاسخ به پرسش‌هاى مبنائى، از جمله امر به معروف و نهى از منكر، كه از ديده‌گاه او گستره‌اى سياسى هم داشت، خالى است. او منتظر فرصتى بود تا قوانين فردى و اجتماعى را بر اساس فقه شيعه بنويسد و برخى اصول سياسى را به روشنى ترسيم نمايد.<sup>۱</sup> سکونت اجبارى در بورس، جايى كه كسى حق ديدار او را نداشت، اين مجال را فراهم كرد.

### محاصره كامل

وضعيت آقاى خمينى در بورس، سخت‌تر از موقعيت او، هنگام خانه‌نشيني اجبارى در تهران بود. در آن‌جا افرادى از خویشان و نزديكان، حتى دوستان و شاگردانش اجازه ديدار، گفت‌وگو، هر چند محدود، رفت‌وآمد داشتند. اما در اين‌جا نشاني خانه او جزو اطلاعات محرمانه بود و مأموران امنيتى تركيه از درز آن جلوگيرى مى‌كردند.

آگاهى ما از مناسبات دستگاه‌هاى اطلاعاتى ايران و تركيه، ساواک و ماخ،<sup>۲</sup> كم است. اما مى‌توان گفت كه ايجاد كمربند امنيتى تركيه، ايران، پاكستان، كه در برابر اتحاد جماهير شوروى بسته شد، نمى‌تواند به دور از توافقات و همكارى‌هاى امنيتى بوده باشد. گزينه تبعيد آيت‌الله خمينى، بار نخست، پس از دستگيرى در خرداد ۱۳۴۲ مطرح گرديد. سنجيدن به عنوان شهر داخلى، و پاكستان به عنوان کشور خارجى، از جمله نقاط تعيين شده براى تبعيد بودند. انتخاب فورى تركيه به عنوان تبعيدگاه خارجى و فراهم شدن شتابان زمينه‌هاى لازم براى پذيرش آقاى خمينى، از روابط نزديك سازمان‌هاى امنيتى دو کشور حكايت دارد. شواهد زيادى در دست است كه مى‌گويد دولت ايران، بر دور ماندن آيت‌الله از هر ملاقات و تماس و ارتباط تأكيد داشت و مأموران ماخ نيز اين خواسته را با جديت برآوردند. اندك ديدارهايش با فرستادگان مراجع تقليد ايران در شهر ديگرى انجام شد. تلاش دوستان و طرفدارانش براى يافتن او به جايى نرسيد. رسيدن هر نامه و مرسوله‌اى بدون اجازه ساواک ممكن نبود. اگر كوشش بى‌نتيجه سيدمحمدصادق لواسلى براى ديدار آقاى خمينى،<sup>۳</sup> چنين توجيه شود كه ملاقات دو دوست

۱. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر اول، ص ۳۶؛ خاطرات آيت‌الله طاهرى خرم‌آبادى، ج ۲، ص ۱۹.

۲. «ماخ» يا رياست خدمات امنيت ملّى در ۱۹۲۶م آغاز به كار كرد. اين سازمان اطلاعاتى با تغييراتى در سال ۱۹۶۵/به «ميت» يا تشكيلات استخبارات ملّى نام گرفت كه تاکنون با اين عنوان شناخته مى‌شود.

۳. آيت‌الله سيدمحمدصادق لواسلى به روايت اسناد، به كوشش محمدباقر نوذرى گرمه‌خانى، تهران، مركز اسناد انقلاب اسلامى، ۱۳۹۰ش، ص ۵۷.

قدیمی، و نماینده آقا در اخذ وجوهات شرعیه، از نظر دولت تبعیدکننده جنبه ضدامینیتی داشت، جلوگیری از تلاش دانشجویان ایرانی مقیم ترکیه برای یافتن محل سکونت آیت‌الله را باید به حساب همان اصرار ساواک برای در گوشه نگاه داشتن او دانست. دانشجویان تمام مساجدی را که احتمال می‌دادند آقای خمینی از آنجا دیدن کرده یا نمازی خوانده باشد، گشتند، اما ردی از او نیافتند.<sup>۱</sup>

### روحانیه‌البقاء

وفاداران و باورمندان آیت‌الله خمینی، مبهوت و مغموم از دور افتادن او، نگذاشتند یاد و نام خمینی با جسم او تبعید گردد. محصلان علوم دینی، خیلی زود از ظرفیت‌های مذهبی و مناسبتی سود جستند و هر مجالی را برای بردن نام آیت‌الله از دست ندادند. محفل ثناخوانی برپا کردند. هر شب، پس از نماز مغرب، دعای توسل خواندند. آنان در مسجد بالاسر حرم حضرت معصومه علیهاالسلام می‌نشستند و لابه‌لای دعا، هم سلامتی و رهایی استاد و ملجأشان را مسئلت می‌کردند و هم هیأت حاکمه را با تیر نفرین خود نشانه می‌رفتند. این جلسه‌های آشکار با تاراندن، دستگیری گروهی از دعاخوان‌ها، و تیغه‌کشی درهای مسجد بالاسر، به زیرزمین‌ها رفت و پنهانی ادامه یافت.<sup>۲</sup>

شرکت در مجالس ختم، به ویژه آنهایی که از طرف مراجع برگزار می‌شد، فرصتی بود برای شنیدن تک‌صدایی که فریاد می‌زد: «برای سلامتی آیت‌الله‌العظمی خمینی صلوات»، «برای بازگشت مرجع دور از وطن صلوات». این صلوات‌ها در مراسم ختمی که آقای شریعتمداری در مسجد اعظم، به مناسبت درگذشت یکی از علما، برگزار کرده بود، به درگیری انجامید. نقار بین این دو گروه با اصرار آقای شریعتمداری به تأسیس دارالتبلیغ اسلامی بالا گرفته، در نبود آقای خمینی عمیق‌تر شده بود. دارالتبلیغ برای علما و طرفداران مرجع تبعید شده، چیزی جز پشت کردن به مبارزه، با این دستاویز که حوزه علمیه قم وظیفه‌ای جز حفظ و گسترش فضای درس و بحث و تحقیق ندارد، نبود. با گذشت زمان، کار بی‌دردسر تحصیل، هواخواه بیشتری نسبت به کار دردسرساز تحصیل و مبارزه، پیدا کرد.<sup>۳</sup>

۱. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات خارجی، سند ششم ۳۱۵/۵۳۴، مورخ ۴۳/۹/۷؛ همان، سند ششم ۳۱۵/۶۰۴، مورخ ۴۳/۹/۱۹.

۲. در سایه آفتاب، صص ۲۹ تا ۳۱؛ اسناد انقلاب اسلامی، ج ۳، ص ۱۶۲.

۳. در وادی عشق...، صص ۱۲۷ و ۱۲۸.

صدای فرستادن سلام و صلوات برای آقای خمینی بار دیگر در مراسمی که آقای گلپایگانی در بزرگداشت یکی از روحانیون در گذشته برگزار کرده بود شنیده شد. این جا، به جای چماق و پنجه بوکس، خود مأموران دستگاه امنیتی و انتظامی، با لباس شخصی، حاضر بودند. صلوات کشها دستگیر شدند.<sup>۱</sup>

بیست و نهم آذر، نیمه شعبان، فرصت دیگری بود که بتوان به جای خالی آیت‌الله خمینی اشاره و اعتراض کرد. گروهی از روحانیان تهران نماینده‌ای به قم فرستادند و گفتند که می‌شود در شب‌های پانزدهم و شانزدهم شعبان ضمن برپایی جشن تولد امام عصر علیه‌السلام «به منبر رفته و از اعمال دولت در مورد تبعید آقای خمینی... تنقید نماید... آقای گلپایگانی هم قول مساعد داد.»<sup>۲</sup> اما وقتی پیام‌رسان، خبر را کف دست ساواک می‌گذارد، روشن است که نیروهای امنیتی خیلی زود همه هماهنگی‌ها و برنامه‌ها را به هم بزنند. سینه‌ای نبود که سپر تهدیدهای هیأت حاکمه شود. طلاب علوم دینی حوزه علمیه قم کوشیدند با پخش اطلاعیه‌ای از برگزاری جشنی در صحن حرم حضرت معصومه علیها‌السلام خبر دهند. ساواک با کمک پلیس از شروع آن جشن جلوگیری کرد،<sup>۳</sup> چرا که می‌دانست اگر این اجتماع پراکنده نشود، صدای صلوات‌ها و نام خمینی این بار زیر گنبد حرم طنین‌انداز خواهد شد، اما یادمانده‌ای می‌گوید در آن مراسم تا توانستند در پشتیبانی از آیت‌الله خمینی شعار دادند.<sup>۴</sup>

در نبود آیت‌الله، دولت نیز جسارت یافت که بار دیگر موضوع دانشگاه اسلامی را پیش بکشد و از طرحی بگوید که آموزش علوم دینی را از قالب ملی به ظرف دولتی منتقل می‌کرد.<sup>۵</sup> زبانی به اعتراض گشوده نشد و مقامی از مقامات روحانی از هیأت حاکمه نپرسید که چه حقی در تأسیس وزارت اوقاف و علوم اسلامی و بردن محصلان علوم دینی زیر برنامه‌های درسی دولتی دارد؟ طلاب حوزه علمیه قم پس از باخبر شدن از این موضوع به خانه‌های آقایان گلپایگانی، مرعشی نجفی و شریعتمداری سرازیر شدند و گفتند که چه کسی پاسخگوی این تشبثات دولتی است؟ پرسیدند چرا خبری از آقای خمینی نمی‌گیرید؟ گویا مراجع ثلاث، همه

۱. حضرت آیت‌الله‌العظمی حاج سیدمحمد رضا گلپایگانی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شمه ۲۰/۲۰۹۹۶ الف، مورخ ۴۳/۹/۲۸.

۳. همان، تلگرام رئیس ساواک قم به رئیس ساواک تهران، سند شمه ۶۰۰، مورخ ۴۳/۹/۳۰.

۴. در وادی عشق .... ص ۱۴۶.

۵. آیت‌الله‌العظمی سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۱۱۵.



یا برخی، گفتند که رسیدگی می‌کنیم؛ به درس و بحث‌تان برسید!

## دیدار در استانبول

در روزی که عکس آقای خمینی را، بدل از خودش، روی منبری در صحن حرم حضرت معصومه علیهاالسلام، در جشن تولد امام عصر علیه‌السلام گذاشته بودند، نمایندگان روحانیان تهران آماده حرکت به سوی استانبول ترکیه بودند. آن دو، سیدمرتضی پسندیده و سیدفضل‌الله خوانساری بودند. موافقت شاه گرفته شده، زمان حرکت مشخص شده بود. شب نیمه‌شعبان بود. پسندیده خود را به تهران رسانده بود. مراسم تودیع در مسجدی که فضل‌الله خوانساری امام جماعتش بود، همراه جشن، انجام گردید. سرهنگ افضلی که از ترکیه به ایران بازگشته بود، در این مراسم حاضر بود. خود را به آقای پسندیده رساند و سفارش کرد برای آقا باقلوا هم ببرد. خرید، اما قسمت نشد. گفته شده وقتی خبر سفر پسندیده را به محمدرضا پهلوی می‌دهند، مخالفت می‌کند. شاید مشارکت پسندیده در مراسمی که همان شب در مسجد صاحب‌الزمان تهران، نزدیک کارخانه پرسی کولا، برگزار شد، باعث چنان مخالفتی شده باشد. در آن مجلس علی‌اصغر مروارید و فضل‌الله محلاتی تا توانستند علیه هیأت حاکمه و محکوم نمودن تبعید آیت‌الله خمینی سخن گفتند. هر دو پس از پایان مراسم دستگیر و راهی زندان شدند.<sup>۱</sup>

هیچ‌کس به اندازه بانو قدس ایران در عطش رسیدن خبری از ترکیه نبود. صبرش تمام شده بود. نه از شوهر تبعیدی‌اش خبر داشت، نه از پسر زندانی‌اش. به اشراقی، دامادش، گفته بود کاری کند، خبری بگیرد. «از من دو نفر را برده‌اند؛ یکی شوهرم و دومی پسر.» موضوع را به ساواک گفته بودند و بالاخره «دستگاه موافقت کرد که آقاسیدفضل‌الله خوانساری، داماد آیت‌الله خوانساری را بفرستد. ما میل داشتیم آقای پسندیده، برادرشان، برود، ولی نشد.»<sup>۲</sup>

خوانساری ۲۹ آذر راهی ترکیه شد و همان روز به استانبول رسید و در پارک هتل آن شهر مستقر شد. در ۲۸ آذر، آقای خمینی، همراه مأمور امنیتی ترکیه از بورسا به استانبول آمده بود. «از روز دوشنبه تا امروز که پنج‌شنبه [۳ دی ۴۳] است، غالباً با هم بودیم. حال روحی و مزاجی معظم‌له بحمدالله خوب است و رفتار دولت ترکیه با ایشان بسیار شرافتمندانه است.

۱. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شه ۴۰۴۰۴/۲۰/۲۰الف، مورخ ۴۳/۹/۱۹.

۲. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، صص ۲۴۱ و ۲۴۲.

۳. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، صص ۲۶۶ و ۲۶۷.

مأمورین دولت ایران هم با ایشان خوش رفتارند. امروز [= پنج‌شنبه] بعد از ظهر معظم‌له به محل خود، بورسا، مراجعت نمودند و این‌جانب هم ان‌شاءالله روز شنبه/ ۲۱ شعبان از راه بیروت با هواپیمای پان‌آمریکن به تهران مراجعت می‌کنم.»

در آن چهار روزی که آیت‌الله در استانبول بود، مکان‌های تاریخی و مساجد معروف شهر را دید. نامه‌ای هم خطاب به شیخ‌نصرالله خلخالی نوشت و به دست خوانساری داد که برایش بفرستد.<sup>۱</sup> آن‌چه خوانساری برای آقای خمینی آورده بود، کتاب، لباس، تسبیح و ساعت بود. گویا عینک مطالعه، توسط مأموران نگهبان، پیش از این در اختیارش گذاشته شده بود.<sup>۲</sup> چند روز بعد، بسته‌ای از طرف سیدمحمدصادق لواسانی، به دستش رسید. کتاب پنج جلدی تاریخ تمدن اسلامی به زبان عربی، مفاتیح‌الجنان و چند دست لباس در آن جای داشت. کتاب‌ها را برداشت، لباس‌ها را پس داد.<sup>۳</sup> پیش از این تلاش لواسانی برای دیدار آقای خمینی بی‌نتیجه مانده بود. او تا نزدیکی بورسا آمده بود، اما اجازه نزدیک شدن بیشتر به او داده نشده بود.<sup>۴</sup>

### از قزل‌قلعه تا استانبول

تلاش خانواده برای ملاقات مصطفی در قزل‌قلعه بی‌فایده مانده بود. فقط یک بار آقانورالدین هندی، عمویش، توانسته بود با او دیدار کند. گاهی ساواک خبری از مصطفی به خانواده‌اش رسانده بود.<sup>۵</sup> اگر برای بازداشت مصطفی نتوان دلیل محکمه‌پسندی ارائه کرد، اما می‌توان گفت رهایی او، نتیجه رایزنی‌های روحانیان تهران با وزیر دربار بود. هشتم دی‌ماه ۱۳۴۳ از زندان آزاد شد. در همان روزها سرهنگ مولوی، رئیس ساواک تهران، به او پیشنهاد کرده بود؛ می‌توانی به ترکیه، نزد پدرت بروی. مصطفی بدون بررسی جوانب پیشنهاد، آن را پذیرفته بود؛ حتی تعهدنامه‌ای هم از او گرفته بودند؛ آنهم با این انشاء که «تعهد می‌نماید که دیگر هیچ‌گونه اقداماتی که در جهت مصالح عمومی باشد مرتکب نشوم.»<sup>۶</sup> در واقع تعهدی برای تلاش‌هایی

۱. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۲، ص ۱۳۰. روشن نیست این نامه اجازه ساواک را برای رفتن به عراق گرفت یا نه.

۲. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۲۰/۲۱۴۱۷/الف، مورخ ۴۳/۱۰/۹؛ خاطرات آیت‌الله خلخالی، ص ۱۳۷.

۳. همان، پیوست نامه مدیرکل اداره دوم ساواک به مدیرکل اداره سوم ساواک، سند ش‌م ۲۳۲/۱۵۸۳۸، مورخ ۴۳/۱۰/۱۹.

۴. آیت‌الله سیدمحمدصادق لواسانی به روایت اسناد، صص ۴۲ و ۴۳.

۵. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۶۶.

۶. امید اسلام - شهید آیت‌الله حاج‌سیدمصطفی خمینی به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی

وزارت اطلاعات، ۱۳۸۸ش، ص ۱۰۹.

که از منظر ساواک «خلاف مصالح عمومی» بود، نداده بود. فردای آزادی به قم رفت و موضوع را با مادرش در میان گذاشت. «من به او گفتم این یک کلاه است که سرمان می‌گذارند. این معنایش تبعید تو به دست خودت است. از این گذشته، تو در ایران منشأ اثری؛ تلاش کن پدرت آزاد گردد، نه تو تبعید شوی.»<sup>۱</sup> مشورت با دوستان مَحْرَم نیز همین را می‌گفت. به مولوی پیام داد که از سفر به ترکیه منصرف شده است.

حضور مصطفی در قم هوای نیمه‌سنگین سکوت و سکون را کنار زد. جنب‌وجوشی راه افتاد. انگار در نبود خمینی، سایه‌اش هم می‌توانست هوای مبارزه را سبک کند. «در همان چند روزی که مصطفی قم بود، معلوم بود که ماندنی نیست، چرا که هجوم جمعیت و رفت‌وآمد، با رفت‌وآمدهای قبلی خیلی فرق کرده بود.»<sup>۲</sup> استنکاف مصطفی از یک سو و گردش دیگرگون اوضاع قم از سوی دیگر برای حکومت بدآیند بود. سرهنگ مولوی در تماسی تلفنی، خشم خود را از تصمیم مصطفی، آن هم با کلمه‌های زشت و رکیک از پشت گوشی نشان داد و همان روز نماینده‌اش را به قم فرستاد تا با زبان خوش (!) مصطفی را به تهران کشانده، به ترکیه بفرستد. بی‌فایده بود.

پیش از ظهر یکشنبه سیزدهم دی، مأموران ساواک قم مصطفی را بازداشت کرده، راهی تهران کردند.<sup>۳</sup> او را به ساواک تهران برده، سپس به باشگاه افسران انتقال دادند. «چه جایی که فقط فکر می‌کنم یک بار دیگر نصیب من نباشد. این محل پذیرایی میهمانان سازمان است و من هم که میهمان بودم!!» به آنجا رفتم.

شب را آنجا بود. به او اجازه دادند کتاب و لوازمی تهیه کند. با دوستان و آشنایان و خویشان تماس گرفت. «مقدار زیادی اثاثیه و بار برای من جمع شد.» صبح به فرودگاه برده شد. گذرنامه و ویزای ترکیه را که چند روز بود آماده شده بود به دستش دادند. سوار بر هواپیمایی شد که ساعت ۵:۳۰ تهران را به مقصد استانبول ترک می‌کرد.<sup>۴</sup> تا بورسای دست به دست مأموران امنیتی ایران و ترکیه شد.

وقتی وارد بورسای شد، پدرش را در اتافی دید که حتی پرده‌هایش کشیده شده بود. «روزی

۱. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۶۴.

۲. همان، ص ۲۶۵.

۳. همان، صص ۲۶۴ و ۲۶۵؛ بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ص ۷۹۲.

۴. امید اسلام - شهید آیت‌الله حاج‌سیدمصطفی خمینی...، صص ۱۲۱ و ۱۲۲.

در همان اتاق نشسته بودم که ناگهان در باز شد و مصطفی داخل شد. ابتدا خوشحال شدم، اما ناگهان فکر کردم نکنند او درخواست دیدار مرا کرده و برای این امر به افراد دولتی رجوع کرده است. از او پرسیدم: آیا خود آمدی یا ترا فرستادند؟ گفت: مرا هم تبعید کردند... به محض ورود پرده‌ها را کنار کشید و پنجره‌ها را باز کرد و چشم‌انداز زیبای بیرون شهر را دیدم.<sup>۱</sup> بانو قدس ایران در این باره یادکردی دارد: «پدرش به او می‌خندد و می‌گوید: «من دو ماه است که در این اتاق هستم و حاضر نشدم پرده‌ها را کنار بزنم، چرا که نمی‌خواستم آنها احساس کنند که من از این وضع خسته شده‌ام.»<sup>۲</sup>

آن بیرون، توی حیاط، درخت انجیری بود که میوه‌های درشت و شیرینی داشت.

### در تکاپوی خمینی

پس از پخش خبر تبعید آیت‌الله خمینی به ترکیه، دانشجویان ایرانی مشغول به تحصیل در اروپا، به ویژه گروهی که در ترکیه بودند، تلاش فراوانی برای یافتن او و گرفتن خبرهای تازه کردند. غیر از این، سازمان‌های دانشجویی در کاری هماهنگ، با نامه‌پراکنی، دیدارها و مصاحبه‌های مطبوعاتی کوشیدند تبعید رئیس روحانی ایران را به گوش مجامع جهانی، آزادی‌خواهان و نهادهای سیاسی مردمی رسانده، آن را محکوم نمایند.

دانشجویان ایرانی مقیم ترکیه شهر به شهر و مسجد به مسجد به دنبال آیت‌الله بودند. تصمیم بعدی آنان تماس با وکلای مجلس ترکیه بود. آنان احتمال می‌دادند شماری از نمایندگان وابسته به حزب عدالت به این موضوع علاقه نشان داده، از دولت خود بپرسند،<sup>۳</sup> چرا رهبر آزادی‌خواه کشور همسایه را به عنوان یک تبعیدی پذیرفته است؟ همزمان کنفدراسیون دانشجویان ایرانی از همه سازمان‌های دانشجویی خواست با فرستادن تلگرام و نامه به سازمان ملل متحد و مقامات دولتی ترکیه، ضمن اعتراض به تبعید آیت‌الله خمینی، امنیت جانی او را بخواهند؛ و نیز به سفارت‌خانه‌ها و کنسولگری‌های ترکیه در سراسر اروپا مراجعه کرده، از مسئولان آنها بخواهند که مانع ملاقات دانشجویان با آقای خمینی نشوند؛ و اگر دولت ترکیه موافقتی با این

۱. اقلیم خاطرات، صص ۲۴۳ و ۲۴۴.

۲. بانوی انقلاب - خدیجه‌های دیگر، ص ۲۷۲.

۳. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات خارجی، سند ش ۳۱۵/۶۷۲، مورخ ۴۳/۱۰/۷؛ همان، سند ش ۳۱۵/۶۸۳، مورخ

۴۳/۱۰/۱۲؛ همان، سند ش ۳۱۵/۷۹۵، مورخ ۴۳/۱۰/۲۹.

خواست نشان ندهد، منتظر اقدامات شدید بعدی باشد.<sup>۱</sup>

پذیرفتنی است که واکنش سازمان جهانی مدافعان حقوق بشر نسبت به تبعید آیت‌الله خمینی، یکی از پیامدهای تلاش دانشجویان ایرانی در اروپا و آمریکا بوده است. نشریه سازمان دانشجویان ایرانی در نیوانگلند در شماره اول فوریه ۱۲/۱۹۶۵ بهمن ۱۳۴۳ نوشت که سازمان جهانی مدافعان حقوق بشر در نامه‌ای به دبیرکل سازمان ملل به تبعید غیرقانونی آیت‌الله توسط حکومت ایران اعتراض کرده و با استناد به قانون اساسی ایران و بیانیه جهانی حقوق بشر، از دبیرکل خواسته است که دولتین ایران و ترکیه را بازخواست کند.

از دیگر فعالیت‌هایی که سازمان اطلاعات و امنیت کشور از آنها آگاهی یافت، نامه‌نگاری انجمن دانشجویان ایرانی اتریش با مجلس ترکیه بود. در این نامه تبعید و رفتار غیرانسانی حکومت ایران با آقای خمینی محکوم شده بود.<sup>۲</sup> همچنین دانشجویان ایرانی دانشگاه هیدلبرگ خطاب به نمایندگان مجلس ترکیه نوشتند که این بار موضوع یک دانشجوی گمنام، که رژیم ایران برایش ناراحتی ایجاد کرده، در بین نیست؛ بلکه مسأله مربوط به شخصی است که در تمام ایران مورد احترام بوده، رئیس دینی ما است.<sup>۳</sup> دانشجویان ایرانی مقیم آلمان در اقدامی یکسان به سازمان ملل اطلاع دادند که رهبر مذهبی ایران به جرم حق‌خواهی از کشور تبعید شده؛ همین قضیه را در نشستی مطبوعاتی به گوش رسانه‌ها رساندند.<sup>۴</sup> در آمریکا هم نماینده ساواک متوجه شد که سازمان کل دانشجویان ایرانی در آمریکا با نوشتن نامه‌ای به او تانت (U Thant)، دبیرکل سازمان ملل متحد، حکومت پادشاهی ایران را از بابت تبعید آیت‌الله خمینی محکوم کرده است.<sup>۵</sup> او تانت از میان نامه‌هایی که از طرف تشکل‌های دانشجویی دریافت کرد به نامه‌ای که اتحادیه بین‌المللی دانشجویان IUS، هنگام برپایی هشتمین کنگره‌اش به او فرستاده بود، واکنش نشان داد. این اتحادیه، که از ۱۲ تشکل دانشجویی ایجاد شده بود، توجه دبیرکل سازمان ملل متحد را به تبعید آیت‌الله خمینی جلب کرده، نوشته بود: «رهبر مذهبی مسلمانان ایران که به دستور مستقیم شاه ایران [تبعید شده] به خاطر مخالفت با قانون جدید که به دولت اجازه داده است ۲۰۰ میلیون دلار از آمریکا برای تسلیحات وام بگیرد و همچنین اعطاء مصونیت

۱. همان، سند ششم ۳۱۵/۷۲۶، مورخ ۴۲/۱۰/۱۶.

۲. همان، پیوست نامه مدیرکل اداره دوم ساواک به مدیرکل اداره سوم ساواک، سند ششم ۲۳۲/۱۵۸۹۲، مورخ ۴۳/۱۰/۲۹.

۳. همان‌جا.

۴. همان، گزارش اطلاعات خارجی، سند ششم ۳۱۵/۷۸۵، مورخ ۴۳/۱۰/۲۹.

۵. همان، سند ششم ۳۱۵/۷۱۷، مورخ ۴۳/۱۰/۱۵.

مستشاران نظامی آمریکا، بوده است. تبعید حضرت آیت‌الله از ایران نشان بارزی از بی‌شرمی و عدم اعتنا به آزادی عقیده و افکار حقوق بشر است.<sup>۱</sup> در ادامه نظر او تانت به مصائب اقتصادی و سیاسی حاکم بر ایران جلب گردیده، تقاضا شده بود «هر اقدام لازم برای بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران به شرط گرفتن تضمین کافی جهت سلامت او به عمل آید.»

دبیرکل سازمان ملل رونوشت نامه را به نماینده دولت ایران در سازمان ملل داد و گفت: «اهم مطالب این نامه در فهرست نامه‌های محرمانه کمیسیون حقوق بشر منعکس خواهد شد.» موضوع از طریق وزارت امور خارجه به اطلاع ساواک رسید. وزارت امور خارجه ایران این را هم افزود که نمی‌تواند به این اقدام دبیرکل سازمان ملل متحد پاسخ دهد؛ تهیه جواب به عهده خود ساواک باشد. دستگاه امنیتی هم به این نتیجه رسید که با تشکیل کمیسیونی از افراد کارشناس، جوابی تهیه کرده، به وزارت امور خارجه بدهد تا تحویل سازمان ملل گردد.<sup>۱</sup> این کمیسیون تشکیل شد. از هر دهان نظری برآمد و نتیجه‌ای گرفته نشد. کارشناسان قضایی حاضر در جلسه گفتند که چون تبعید، بدون رعایت اصول قضایی بوده، [غیرقانونی است] نباید جواب سازمان ملل را داد. [در دسر می‌شود.] دیگری گفت اگر پاسخ دادن روال شود، هر مخالف حکومتی از این به بعد متوسل به سازمان ملل خواهد شد. کارشناس دیگر اظهار داشت که عواقب بی‌جواب گذاشتن نامه سازمان ملل را باید مدنظر قرار داد. آن یکی از مرام کمونیستی IUS گفت و تبعید آقای خمینی را به قضایای دانشجویی بی‌ربط دانست. بخش امنیت داخلی و ریاست ساواک موافق نوشتن پاسخ بودند. مناسب دانسته شد تشخیص قضیه به عهده وزارت امور خارجه باشد.<sup>۲</sup> نماینده دولت ایران در سازمان ملل معتقد بود ضرورتی به ارائه پاسخ نیست، مگر این که موضوع تبعید در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد مطرح گردد. ساواک و وزارت امور خارجه، توپ پاسخگویی به سازمان ملل را به زمین یکدیگر می‌فرستادند.

دیگر رخدادی که با کوشش دانشجویان ایرانی انجام گرفت، فرستاده شدن کارت‌های تبریک به مناسبت تولد حضرت مسیح علیه‌السلام از کشورهایی چون کانادا، دانمارک، انگلیس، فرانسه، ایتالیا و آمریکا برای آیت‌الله خمینی، اما به نشانی وزارت دادگستری ایران، رئیس پلیس تهران و اداره زندان شهربانی بود. گروهی از طرفداران آزادی که در اروپا و آمریکا شبکه کاری داشتند، با تهیه و ارسال این کارت‌ها از آزادی‌خواهانی که مورد ستم حکومت خود قرار

۱. همان، نامه وزارت امور خارجه به سازمان اطلاعات و امنیت کشور، سند شم ۱۱۵۷۰، مورخ ۴۳/۱۱/۶ و ضمانم.

۲. همان، نامه رئیس ساواک به وزارت امور خارجه، سند شم ۳۲۱/۹۶۰۲، مورخ ۴۴/۲/۲.

گرفته‌اند، حمایت می‌کردند. متن یکسان این برگه‌ها چنین بود: این کارت‌ها برای مردان و زنانی فرستاده می‌شود که در کشورهای مختلف جهان در زندان بسر می‌برند تا بدانند آنهایی که آزاد هستند و می‌توانند آزادانه صحبت کنند به یاد کسانی که در زندان بسر می‌برند، می‌باشند.<sup>۱</sup>

## انتقام

وفاداران به آیت‌الله خمینی، با آغاز ماه مبارک/۱۵ دی ۱۳۴۳، تعطیلی درس حوزه‌های علمیه و شروع سفرهای تبلیغی روحانیان، به یادکردهای خود از مرجع تبعیدی افزودند. در حوزه علمیه قم گفته شد که روحانیان مبلغ «در هر سخنرانی خویش از آیت‌الله خمینی یاد کرده و نام ایشان را ببرند... در شبهای قدر برای سلامتی [او] دعا کرده و با صراحت به مردم بگویند که مرجع تقلیدشان تبعید شده است.»<sup>۲</sup>

از میان مراجع، آقایان میلانی و مرعشی نجفی، به این موضوع اهمیت دادند و به پرسش گروهی از مدرسان نامی حوزه علمیه قم پاسخ گفتند. آیت‌الله میلانی نوشت که در ماه مبارک رمضان، با مراقبت و حفظ آرامش، با منطق و استدلال، «انواع تعدیات و ظلم و ستم و اختناق شدید و تجاوزاتی که به حریم دین و مملکت مذهبی وارد شده، و پایمال شدن حقوق ملت و گرفتاری‌های اقتصادی... و زندانی شدن علما و خطبا و دانشمندان تذکر دهید... و از درگاه حضرت احدیت... صریحاً بازگشت آقای آیت‌الله خمینی را مسئلت نمایید.»<sup>۳</sup> آیت‌الله مرعشی نجفی نیز، که انگار در تدوین متن با آقای میلانی هماهنگ شده بود، پاسخ مشابهی داد.<sup>۴</sup> تکلیف مبلغان روشن شده بود. اینها را گفتند و بهای آن را با دستگیری و زندان پرداختند. عامل دیگری که به بازداشت‌های ماه مبارک دامن زد، تبدیل حس اعتراض به انتقام، پس از نفی بلد آقای خمینی بود. آنچه هیأت‌های مؤتلفه اسلامی را وادار به کشتن حسنعلی منصور کرد، زایش همین حس بود. منصور در نخستین روز بهمن ماه، برابر در بزرگ مجلس شورای ملی، پس از پیاده شدن از خودرو، با دو تیری که به شکم و گردنش خورد، نه به عنوان نخست‌وزیر، بلکه به نشانه نماد هیأت حاکمه در فروش ویژه استقلال مملکت و هویت ملی ایرانیان به ایالات

۱. همان، گزارش اطلاعات داخلی، پیوست سند شه ۳۲۶۷۰۶۴، مورخ ۴۳/۱۰/۱۷.

۲. در وادی عشق...، ص ۱۴۷.

۳. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، صص ۲۲۴ و ۲۲۵.

۴. آیت‌الله‌العظمی سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۴۳۳.

متحده آمریکا، نقش بر زمین شد. محمدرضا پهلوی هم برای نمایاندن تسلیم‌ناپذیری خود در برابر مخالفان و ادامه سیاست‌های در پیش گرفته، امیرعباس هویدا را، بی آن‌که بداند ویژگی‌های لازم برای احراز کرسی نخست‌وزیری را دارد یا نه به ریاست دولت برگزید. «شاه می‌بایست کسی را می‌آورد که از وزیران دیگر به منصور نزدیکتر بود و همه او را با منصور... هم‌تا و یکسان می‌دانستند.»<sup>۱</sup> هویدا و منصور از قدیم با هم دوست نزدیک و هر دو داماد جمال امامی خوئی و باجناب یکدیگر بودند.

در دو ماه منتهی به پایان سال ۱۳۴۳، یعنی از کشته شدن منصور تا پایان اسفندماه، حدود پنجاه تن از روحانیان مخالف دستگیر و زندانی شدند.<sup>۲</sup>

### نامه‌های بی‌مقصد

پس از آمدن مصطفی بود که آقا دانست پنج نامه‌ای که در آبان‌ماه به خانواده‌اش فرستاده بود، نرسیده است. نخستین نامه‌های دریافتی هم چه بسا توسط فضل‌الله خوانساری به او رسانده شده بود. نخستین خبرها از آیت‌الله هم پس از بازگشت خوانساری به ایران از ترکیه خارج شد. چند روز پس از پیوستن پسرش، نامه‌ای به همسرش نوشت و خبر رسیدن مصطفی را داد. نوشت که حالشان خوب است، نگران نباشند؛ هوای بورسای ملایم و خوب است؛ سلام به برادران و خواهرم برسانید؛ و آن‌قدر دل‌تنگ خانواده‌اش بود که از بانو قدس ایران خواست «هر چه زودتر از حالات خودتان، هر یک به خط خود، جداگانه مرا مطلع کنید.»<sup>۳</sup> این نامه به دست همسرش رسید. گویی راهی برای رفت و آمد نامه‌ها باز شده بود. همسر و فرزندان، پاسخ این نامه را با اشتیاق دادند.<sup>۴</sup>

### گیرنده: هویدا

پس از نشستن هویدا بر صندلی نخست‌وزیری، روحانیت مجالی تازه برای گفتن از آیت‌الله خمینی یافت. نامه‌نگاری‌ها خطاب به هویدا شروع شد. نوشتند که در چند سال اخیر دولت‌ها

۱. اقتصاد و امنیت...، ص ۳۸۷.

۲. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۴، صص ۱۳۱ تا ۱۳۴.

۳. صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۳۵.

۴. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۷۰. گفته یا سندی که حکایت از رسیدن این پاسخ‌ها به بورسای باشد، در دست نیست.



با جعل قوانین غیرشرعی و اقدامات غیرقانونی، قانون اساسی مملکت را زیر پا گذاشتند، نصیحت‌های مشفقانه علما را نشنیدند، اعتراض‌های مصلحانه را سرکوب کردند، تظاهرات خیابانی را به خون نشانند، مرجع تقلید شیعیان را به جرم دفاع از استقلال کشور تبعید کردند، بر نارضایتی و بدبینی مردم نسبت به حکومت ایران افزودند، و زندان‌ها را از منتقدان و معترضان روحانی، دانشگاهی و بازاری پر کردند. نویسندگان نامه‌ها از رئیس جدید دولت خواستند به قانون اساسی مشروطه پایبند باشد؛ قوانین مجعولی که در قالب تصویب‌نامه‌های غیرقانونی مصوب شده، لغو کند؛ زندانیان سیاسی را از زندان آزاد نماید؛ به تبعید آیت‌الله خمینی پایان دهد؛ او را به مملکت بازگرداند؛ و به آرمان‌های اسلام که ملاک محبوبیت زمامداران کشور است، احترام بگذارد. نامه‌های یادشده بیشتر از طرف روحانیان شناخته شده شهرهای گوناگون، که در حوزه علمیه قم به تحصیلات عالی یا تدریس اشتغال داشتند، نوشته شد.<sup>۱</sup>

با این که برخی از این نامه‌ها به شکل اعلامیه چاپ و میان مردم توزیع گردید، هویدا واکنش آشکاری به آنها نشان نداد؛ حتی تلگرام آیت‌الله خویی را نیز بی‌پاسخ گذاشت. آقای خویی به نخست‌وزیر تازه نوشت: «انتظار می‌رود با برطرف ساختن نفوذ صهیونیست و الغاء قوانین مخالف شریعت اسلام و ارجاع آیت‌الله خمینی، عالم روحانیت و قلوب مسلمانان جهان را مسرور سازید.»<sup>۲</sup> با وجود این نمی‌توان تأثیرات پنهان این نامه‌نگاری‌ها را، هر چند که اندک بوده باشد، نادیده گرفت. یکی از دغدغه‌های کاری ساواک در سال نو، مسأله چاپ و پخش این نامه‌ها بود. دستگاه امنیتی از همه شعب خود خواست توزیع‌کنندگان را شناسایی و اوراق را جمع کنند.<sup>۳</sup>

## در پی راه بازگشت

با این که پدر از تنهایی به در شده بود، اما آن که حوصله‌اش زودتر سر می‌رفت، پسر بود. وسعت تحمل آن دو یکسان نبود؛ و افزون بر آن، پدر در کار خواندن و نوشتن بود، چه بسا تعلیقات جدید بر *وسيلة النجاة* را به نیمه رسانده بود. «با رفتن مصطفی به ترکیه آقا از تنهایی بیرون می‌آید، ولی بالاخره هر دو تنه‌ایند. مصطفی [بعدها] می‌گفت: گاهی نزدیک غروب

۱. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۳، صص ۱۳۱ تا ۱۵۶.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۲۸.

۳. اسناد ساواک، سند ش‌م ۳۱۶/۱۴۶۲۵، مورخ ۴۴/۳/۱۶.

خیلی دلم می‌گرفت، ولی هر طور بود، سرم را به چیزی گرم می‌کردم، مانند آشپزی در منزل.<sup>۱</sup> موقعیت روحی خانواده آیت‌الله خمینی در قم، به سبب نگرانی و بی‌خبری، خوب نبود. همسر مصطفی، معصومه حائری، که هنگام دستگیری شوهرش، باردار بود، بر اثر اضطراب آن حادثه، سقط جنین کرده بود؛ و مصطفی در این گمان بود که فرزند سوم‌اش به زودی متولد خواهد شد.<sup>۲</sup> بی‌خبری، به ویژه از مصطفی، به جایی رسید که روحانیان پی‌گیر حوزه علمیه قم در تماس با آیات تهران، خواستند محل او را از دولت پی‌جویی کنند؛ چرا که «این فکر ... قوت گرفته که امکان دارد او را از بین برده باشند».<sup>۳</sup>

طبیعی است که این موضوع، بیش و بیشتر بر دوش خانواده آقای خمینی سنگینی می‌کرد؛ و با همین نسبت روی دوش پدر و پسر تبعید شده.

اواخر اسفند بود. به این نتیجه رسیدند، راهی برای بازگشت مصطفی به ایران بیابند. بیست‌ونهم این ماه، مصطفی متنی خطاب به سرهنگ علی چترن، مأمور امنیتی ترکیه در بوسرا، نوشت تا آن را از طریق ایستگاه ساواک در آنکارا، به دست آن سازمان در تهران برسانند. «متمنی است... اقدام فرمایید که بنده بتوانم به ایران مراجعت کنم، چه آن که از اوضاع خانوادگی هیچ اطلاعی در دست نیست؛ و بدین جهت هم آقای والد ناراحت هستند. البته از بذل لطف دریغ نخواهید فرمود. ناراحتی من برای بچه‌هایم، موجب ناراحتی ایشان می‌باشد. البته هر چه زودتر اقدام خواهید فرمود».<sup>۴</sup>

در همین روزها، و چه بسا به مناسبت عید نوروز ۱۳۴۴ مقدمات سفر تبعیدیان به ازمیر به وسیله مأموران ذی‌ربط ترکیه مهیا گردید. خرجش به عهده ساواک بود. سفر به ازمیر زیبا، آرمیده بر کرانه دریای اژه، هرگز از یاد آیت‌الله پاک نشد. او در لذت بردن از طبیعت مدیترانه سابقه‌دار بود، اما «روزی که به ازمیر رسیدیم، در نقطه‌ای تعداد زیادی قبر را به صورت دسته‌جمعی دیدیم. پرسیدم: این چیست؟ رئیس امنیت ترکیه گفت: وقتی آتاتورک بر ضد دین قیام کرد، علما علیه او به مبارزه برخاستند و آتاتورک همه آنها را کشت و عده‌ای از آنها در این نقطه دفن شده‌اند... با خودم گفتم که علمای اهل سنت ترکیه علیه آتاتورک تا پای جان قیام کردند و

۱. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۷۳.

۲. امید اسلام - شهید آیت‌الله مصطفی خمینی...، ص ۱۳۲.

۳. همان، ص ۱۳۰.

۴. همان، ص ۱۳۸.

همه کشته شدند، ولی در قضایای اخیر ایران هیچ عالمی کشته نشد»<sup>۱</sup>

نامه مصطفی به دست ساواک رسیده بود. پس از بازگشت از ازبکستان بود که شرایط سازمان اطلاعات و امنیت کشور برای بازگشت به ایران، به آگاهی او رسید: به هیچ وجه گرد کارهای سیاسی نگردد؛ در جایی غیر از قم، مثلاً خمین، ساکن شود. پذیرفت، اما رئیس تازه ساواک نپذیرفت. پس از کشته شدن حسنعلی منصور، نعمت‌الله نصیری جای حسن پاکروان را گرفته بود. در دل این جابه‌جایی، نارضایتی شاه از ساواک آشکار شده بود. نصیری در کشتار روزهای پانزدهم و شانزدهم خرداد ۱۳۴۲، زمانی که ریاست شهربانی کشور را بر عهده داشت، شیوه کاری خود را نشان داده بود. نپذیرفت و تأکید کرد باید تعهدنامه را نوشته، شرایط را قید نماید؛ در ضمن تا ماه محرم تمام نشده، نمی‌تواند بازگردد.<sup>۲</sup> مصطفی که در قیچاج‌نویسی تعهدنامه بی تجربه نبود، نوشت: «۱- به هیچ وسیله دخالت در سیاست نکردن و کاری بر ضد حکومت انجام ندادن؛ ۲- به هیچ وجه تماس با اشخاص مخالف حکومت نگرفتن و ارتباط با آنان نداشتن؛ ۳- امتناع می‌نماید از قبول تماس با اشخاص و جماعتی که بر ضد حکومت باشند، اگر چه آنان تقاضا کنند.»<sup>۳</sup> به نظر می‌رسد کارشناسان ساواک، رأی نصیری را، با وجود پذیرش درست شرایط از طرف مصطفی، برگرداندند. آنها گفتند «چون سیدمصطفی خمینی از طرف پدرش وکیل در توکیل می‌باشد که در اموال منقول و غیرمنقول وی به هر نحو که صلاح بدانند<sup>۴</sup> دخل و تصرف کند، چنانچه به کشور مراجعت نماید، سیل وجوه شرعی که تاکنون به علت عدم حضور آیت‌الله خمینی و سیدمصطفی در ایران راکد بود،<sup>۵</sup> مجدداً به حساب خمینی سرازیر خواهد شد و معلوم است که این وجوه وسیله سیدمصطفی به چه مصارفی خواهد رسید. مضافاً بر این که تعهدنامه ... نیز هیچ‌گونه ضمانت اجرایی نخواهد داشت.»<sup>۶</sup> کارشناسان ساواک، مصطفی را شناخته بودند.

۱. بانوی انقلاب- خدیجهای دیگر، صص ۲۷۳ و ۲۷۴.

۲. امید اسلام- آیت‌الله سیدمصطفی خمینی...، صص ۱۴۲ و ۱۴۵. ماه محرم آن سال، یازدهم خرداد ۱۳۴۴ به پایان می‌رسید.

۳. همان، ص ۱۵۲.

۴. متن وصیت‌نامه امام خمینی به پسرش که از آنکارا فرستاده بود، دست ساواک بود. او مصطفی را در کلیه امور وکیل

قرار داده بود. (صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۳۱)

۵. راکد نبود. در این جا کارشناس ساواک بزرگ‌نمایی کرده تا نظر خود را بقبولاند، با وجود این می‌توان پذیرفت که حضور

مصطفی در ایران جریان پرداخت وجوهات شرعی را با کمک‌های مالی سیاسی مبارزان همراه می‌کرد و بر حجم آن می‌افزود.

۶. امید اسلام- آیت‌الله سیدمصطفی خمینی...، ص ۱۴۹.

## نبود خبر، فراوانی شایعه

نامه‌ها به سختی می‌رفت و می‌آمد. نزدیک به ۷۵ روز از آخرین نامه‌ای که آیت‌الله برای همسرش فرستاده بود، می‌گذشت. شاید این راه ناهموار، پس از این گزارش ماخ به ساواک باز شده باشد: در حال حاضر آقای خمینی تنها شکایت‌اش این است که از خانواده خود در ایران نامه دریافت نمی‌کند و این وضع موجب نگرانی زیادی برای او شده است.<sup>۱</sup> و چه بسا تلاش‌های آیت‌الله خوانساری موجب گردید که در نخستین روزهای سال ۱۳۴۴، نامه مرتضی پسندیده، برادرش، را دریافت کند. آقای پسندیده در این نامه تقاضای عکس کرده بود؛ سندی که بتواند تسکین دل‌های ناآرام دورافتادگان باشد. «راجع به عکس به جناب آقای علی‌بیک تذکر می‌دهم. شاید ایشان بتوانند تهیه کنند.»<sup>۲</sup> در کنار پاسخ به نامه برادر، یادداشتی هم برای همسرش نوشت. «کاغذ جوف را در صورت امکان به قم برسانید و اگر جوابی دادند در صورت امکان ایصال فرمایید.» در آنجا نوشت که «فقط از این که از شماها بی‌اطلاع قدری نگران هستم.» و بار دیگر از بانو قدس ایران خواست «اگر جواب نوشتید، تمام بچه‌ها به خط خودشان یکی دو کلمه بنویسند.»<sup>۳</sup>

بی‌خبری از آیت‌الله تبعیدی در ایران، به آسانی شایعات را دامن می‌زد. گفته می‌شد دولت ترکیه از نگهداری او ناتوان است؛ او را به ایران بازگردانده‌اند؛ و در تهران تحت نظر است. گاه صحبت از سر به نیست شدنش می‌شد. اواخر اسفند شایعه تغییر مکان او بسیار قوت گرفت؛ تا جایی که گروهی از علمای مطرح قم در نامه‌ای به نخست‌وزیر نوشتند که «شایعات حاکی از تغییر مکان اقامت ایشان، جامعه روحانیون و عموم مسلمین [را] ناراحت و نگران [کرده است]. [مقتضی است فوراً از وضع حال و محل اقامت ایشان این‌جانبان را مستحضر دارید].»<sup>۴</sup> این خبرها، هر چند توخالی، خانواده آقای خمینی را می‌آزرد. دور نیست که نامه آقای پسندیده به هویدا، ناشی از همین آزرده‌گی‌ها بوده باشد. «انتشارات اخیر موجب نگرانی شدید است. انتظار دارد به هر مقام و مرجعی که صالح باشد دستور فرمائید احقر را برای ملاقات معظم‌له راهنمایی نمایند.»<sup>۵</sup>

۱. همان، ص ۱۴۶.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۳۶.

۳. همان، ص ۴۳۷.

۴. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۳، صص ۱۶۴ و ۱۶۵.

۵. همان، ج ۲، ص ۱۳۳.

شروع طومارنویسی‌هایی که در این زمان آغاز شد، نباید بی‌ارتباط با این موضوع بوده باشد. در این درازنامه‌های پرامضاء، به نام ملت مسلمان ایران از تبعید آیت‌الله خمینی ابراز نگرانی شده، بازگشت او را خواسته بودند.<sup>۱</sup> بنا بود این طومارها به سفارت‌خانه‌های کشورهای عربی مقیم تهران یا دفتر سازمان ملل متحد تحویل داده شود.<sup>۲</sup>

دستگاه امنیتی، دست کم برای پیش‌گیری از گسترش شایعات به این نتیجه رسید که «ضمن تماس با خانواده آیت‌الله خمینی همه ماهه نامه‌هایی از آنها اخذ... تا پس از بررسی... به نامبرده در ترکیه تسلیم شود.»<sup>۳</sup> بدین ترتیب نامه چهارم فروردین نوشته شده در بورس‌ا تحویل خانواده در قم شد و فرزندان (صدیقه، فریده، فهیمه/ زهرا، احمد)، عروس (معصومه) و نوه‌اش (حسین) در جواب‌نویسی سلام کردند، دست او را از راه دور بوسیدند، قربان صدقه‌اش رفتند و دیدارش را آرزو کردند.<sup>۴</sup> همسرش در قم نبود. محمد تقفی، پدر بانو قدس ایران، سفر را تنها راه گریز دختر از غم‌های انباشته شده بر جان او دانسته، زمینه سفر حج را آماده کرده بود.<sup>۵</sup> بانو قدس ایران در راه بازگشت از مکه و مدینه به عراق رفت. در آن‌جا همه مراقداً شیعه را زیارت کرد؛ نامه‌هایی هم به قم فرستاد؛ برخی خطاب به فرزندان، و برخی خطاب به شوهرش. احمد یکی از نامه‌های مادر را در میان مراسلات خانواده گذاشت تا از طریق ساواک به ترکیه برود. در آن نامه خانم تقفی نوشته بود: «الساعة که به حضورتان عریضه می‌نگارم، دو روز است از مکه مراجعت و در کاظمین نایب‌الزبارة می‌باشم و عصری عازم نجف هستم.»<sup>۶</sup> او ۲۹ اردی‌بهشت از مرزهای غربی کشور وارد ایران شد.

### محرم بی‌خمینی

در نبود آیت‌الله خمینی، یاد و نام او از سکه نیفتاد. عکس‌های او در قالب‌های گوناگون دست به دست و خرید و فروش می‌شد و یا به شکل کارت‌های تبریک به این شهر و آن

۱. اسناد ساواک، [نامه اداره کل سوم ساواک به رؤسای ساواک شهرها]، سند شم ۳۲۱/۲۱۹۷، مورخ ۴۴/۱/۱۶.

۲. همان، نامه رئیس اداره هشتم ساواک به مدیرکل اداره سوم ساواک، سند شم ۸۴۱/۲۰۰۴۶، مورخ ۴۴/۱/۳۰.

۳. همان، نامه مدیرکل اداره سوم به رئیس ساواک استان مرکز، سند شم ۳۲۱/۹۵۱۵، مورخ ۴۴/۱/۲۹.

۴. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، صص ۲۶۸ تا ۲۷۰.

۵. بانوی انقلاب در آیین خاطرات، صص ۹۳ و ۹۴.

۶. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، صص ۲۶۹.

شهر فرستاده می‌شد.<sup>۱</sup> نوارهای سخنرانی او از سنندج تا بوشهر گوش داده می‌شد.<sup>۲</sup> روی اسکناس‌های پنجاه و صدریالی آزادی او را آرزو می‌کردند. «آزادی خمینی عزیز درخواست ملت غیور ایران است.»<sup>۳</sup> برایش شعر می‌سرودند: «... تا ابد باقی است نام نیک آن مرد مجاهد / زنده علم است و ایمان آیت‌الله خمینی / گرچه پنهان است، فیض اش می‌رسد بر خلق عالم / همچنان خورشید تابان آیت‌الله خمینی / مهر او اندر قلوب و جای او در جمله دلها / گرچه شد چون گنج پنهان آیت‌الله خمینی...»<sup>۴</sup>

در بیرون از مرزها، دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا در خانه دانشجوی، سخنرانی ۲۶ فروردین ۱۳۴۳ او را چاپ کردند و با قیمت پنجاه سنت به فروش رساندند.<sup>۵</sup> نماینده دانشگاه الازهر در لندن، برای رهایی آیت‌الله از تبعید، می‌کوشید و<sup>۶</sup> ...

اینک در آستانه ماه محرم، سخنرانان مذهبی، آنان که تعلق خاطری به نهضت سه سال اخیر داشتند، خود را موظف می‌دانستند نام خمینی را در مراسم پیش رو بر زبان آرند و آزادی او را به عنوان یک خواست ملی بخواهند. این چنین شد. ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور، پس از خواندن گزارش‌های مربوطه گفت که بردن نام خمینی، «مهمل‌گویی» است؛ مأموران باید این روحانیان را شناسایی کنند.<sup>۷</sup> شناسایی شده بودند. پیش از این بیشتر روحانیان مبارز، بازداشت شده، در زندان بسر می‌بردند. اما تا کجا می‌شد به جرم بردن نام خمینی بر دهانها کوفت، یا صاحبان آن را به پشت میله‌های زندان کشاند؟

مراجع قم در آستانه ماه محرم و تعطیلی درس‌ها توصیه‌ای که نشان از ادامه کوشش‌های سیاسی مبلغان مذهبی باشد، نکردند. آیت‌الله مرعشی نجفی فقط دعا کرد آیت‌الله خمینی به وطن بازگردد.<sup>۸</sup> آیت‌الله گلپایگانی نیز گفت که تا چند روز دیگر خبر خوشی [به دوستان اران

۱. اسناد ساواک، نامه ساواک استان مرکز به ریاست ساواک و اداره کل سوم، سند شصت و سه/۲۰/الف، مورخ ۴۴/۱/۸؛ همان، تلگرافات صادره، نامه ساواک استان مرکز به ساواک خوزستان، سند شصت و سه/۳۲۱/۳۷۴، مورخ ۴۴/۱/۵.
۲. همان، نامه ساواک سنندج به اداره کل سوم، سند شصت و شش/۱۲/۱۵۶، مورخ ۴۴/۱/۱۲؛ همان، نامه ساواک بوشهر به اداره کل سوم، سند شصت و نه/۹۱۲/۱۶، مورخ ۴۴/۲/۲۵.
۳. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند شصت و شش/۱۰۱۶/۱۳، مورخ ۴۴/۱/۸.
۴. همان، نامه ساواک کرمانشاه به اداره کل سوم، پیوست سند شصت و پنج/۵/۱۹۲۲، مورخ ۴۴/۳/۱۳.
۵. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند شصت و سه/۳۰۳/۱۴۵، مورخ ۴۴/۲/۹.
۶. همان، گزارش اطلاعات خارجی، سند شصت و سه/۳۱۵/۱۳۴، مورخ ۴۴/۲/۱۲.
۷. همان، نامه ساواک کرمانشاه به ساواک مرکز، سند شصت و پنج/۵۵/۴۱۳، مورخ ۴۴/۲/۲۹.
۸. آیت‌الله‌العظمی سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۴۷۳.

آقای خمینی [خواهد داد.<sup>۱</sup> آیت‌الله میلانی نیز پیکتی از مشهد به قم فرستاد و به مراجع ثلاث مقیم قم توصیه کرد روز دوازدهم محرم/ دومین سالگرد پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ اقدامی که نشانگر نفی حاکمیت فعلی باشد انجام نگیرد.<sup>۲</sup> شاید این مواضع، طبیعی می‌نمود، چرا که فضای سیاسی جامعه تحت تأثیر سوء قصد به جان محمدرضا پهلوی/ ۲۲ فروردین ۱۳۴۴ و صدور حکم اعدام برای اعضای هیأت‌های مؤتلفه اسلامی، کسانی که حسنعلی منصور را کشتند، قرار داشت. جامعه روحانیت می‌کوشید در فضایی غیر متلاطم حکومت را راضی به بخشش عاملان قتل منصور کند. ماه محرم آن سال در چنین جوی آغاز شد و انجام یافت.

دهه اول این ماه، مراسم سخنرانی و عزاداری، در خیابان یخچال قاضی قم، خانه آیت‌الله خمینی، برقرار بود. محرم بی‌خمینی در حال گذر بود که پاسخ نامه‌های ارسالی خانواده رسید. پدر و پسر تبعیدی جواب همه مکتوبات را داده بودند. ساواک شش نامه رسیده از بورسا را تحویل محمود بروجردی، داماد آیت‌الله، داد و رسید گرفت. آمدن نامه‌ها خون تازه‌ای در رگ خانواده دواند. «جواب نامه‌ها را خیلی مختصر دادند... ولی همین نامه‌ها به منزله روحی بود که در کالبد ما دمیده باشند.»<sup>۳</sup>

آقای خمینی به نورالدین هندی، برادرش، نوشته بود که «نگران نباشید. حال من این جا شاید از ایران هم بهتر باشد.» به مرتضی پسندیده: «نگران نباشید. آنچه خداوند تعالی مقدر فرموده عین صلاح است.» به سیدمحمدصادق لواسانی: «کتاب‌های ارسالی واصل و موجب تشکر گردید... خدمت همه احبه و دوستان سلام برسانید.» و به همسرش: «در صورت امکان زودتر از سلامت خودتان مطلع‌ام فرمایید و هر یک جداگانه کلمه‌ای بنویسید... از سلامت اقوام قم و تهران و خمین مستحضرم فرمایید... در صورت موافقت عبا و قبای نازک برای من بفرستید و یک دوره از کتاب‌های اصولی را که تقریر خودم است، هم جزء اول و هم جزء ثانی و ثالث بفرستید و اگر استصحاب خودم طبع شده است یک جلد بفرستید و اگر موافقت نشد اشکالی ندارد.»<sup>۴</sup>

۱. آیت‌الله‌العظمی حاج‌سیدمحمد رضا گلپایگانی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲. همان، ص ۱۸۲.

۳. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۷۱.

۴. صحیفه امام، ج ۱، صص ۴۳۸ تا ۴۴۲.

## پیک دوم

رایزنی‌های مراجع با دولت برای اعزام گروه دوم به ترکیه برای دیدار با آیت‌الله خمینی و رفع نگرانی‌های پیش آمده، همچنان ادامه داشت. این بار آیت‌الله گلپایگانی پا پیش گذاشت و از محمدرضا پهلوی خواست که به تنی چند از خویشان آیت‌الله اجازه سفر به ترکیه و ملاقات با او داده شود. پذیرفتند، اما نه برای خویشاوندان. آقای گلپایگانی نیز پسرش، سیدمهدی، و محمدعلی صفائی گلپایگانی را معرفی کرد. ساواک با دستگاه امنیتی ترکیه تماس گرفت. ترک‌ها گفتند بورس شهر کوچکی است و ورود نمایندگان اعزامی جلب توجه می‌کند؛ ملاقات در استانبول انجام شود بهتر است. «ضمناً پوشیدن لباس روحانیت در ترکیه معمول نیست. طبعاً صرف نظر از جلب انظار، برخلاف قوانین موجود ترکیه می‌باشد.» بر آنها افزودند که آیت‌الله خمینی هم در اینجا لباس روحانی به تن نمی‌کند، پس با لباس عادی بیایند و در استانبول دیدار کنند؛ آیت‌الله را به موقع از بورس با استانبول می‌آوریم.<sup>۱</sup>

گویا آیت‌الله گلپایگانی از اقداماتی که مصطفی برای بازگشت به ایران کرده بود، آگاه بود. از ساواک خواسته شد اگر چنین درخواستی شده، خوب است که مصطفی همراه نمایندگان آن سازمان به ایران بازگردد.<sup>۲</sup> ساواک با این که ماه محرم به پایان رسیده بود اما ظاهراً در این مورد به نتیجه نهایی نرسیده بود؛ و این درخواست را مسکوت گذاشت. تاریخ سفر به اطلاع بانو قدس ایران رسید. «هر کدام یک نامه چند خطی نوشتیم که فقط احوالپرسی بود. با یک قوطی سوهان به ترکیه فرستادیم.»<sup>۳</sup>

دو فرستاده آیت‌الله گلپایگانی بیست و دوم خرداد با هواپیمای شرکت K.L.M تهران را به قصد استانبول ترک کردند. این سفر شش روزه بود.<sup>۴</sup> از جزئیات دیدارها و گفت‌وگوها یادکردی در دست نیست؛ مگر آن سخنی که مسافران پس از بازگشت به ساواک گفتند. آنان فردای بازگشت به ایران به یکی از ساختمان‌های ساواک دلالت شدند؛ و در مصاحبه‌ای خصوصی، از دیدارشان با آیت‌الله خمینی گفتند. سیدمهدی گلپایگانی گفت که آیت‌الله از ملاقات ما بسیار خوشحال شد. گمان نمی‌کرد که از ایران افرادی به دیدن او آمده باشند.

۱. اسناد ساواک، نامه مدیرکل اداره دوم به رئیس ساواک مرکز، سند شم ۲۳۲/۴۱۳۵۵، مورخ ۴۴/۳/۱۹.

۲. امید اسلام - شهید آیت‌الله مصطفی خمینی...، ص ۱۵۵.

۳. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۷۱.

۴. اسناد ساواک، پیوست نامه ساواک استان مرکز به ریاست ساواک و اداره کل سوم، سند شم ۷۲۰/۸۴۵۶، مورخ



حدس‌اش این بود که یکی از مقامات دولتی برای ملاقات و مذاکره با او راهی ترکیه شده است. مصطفی هم همراه آقای خمینی از بورسا به استانبول آورده شده بود. آیت‌الله پس از پرس و جو از خانواده‌اش، از حال و روز آقایان اهل علم و موقعیت حوزه علمیه قم و اوضاع درسی محصلان علوم دینی پرسیده بود. او از اوضاع فرهنگی ترکیه، به ویژه رعایت نشدن اصول مذهبی، ابراز نگرانی می‌کرد و گفته بود که بیم دارم ایران نیز وضعیت مشابهی پیدا کند. و نیز در مورد معیشت مردم و موقعیت اقتصادی ایران حرف زده بود و وضعیت ایران را در مقایسه با برخی کشورهای منطقه بهتر می‌دانست. او گفته بود رادیویی دارم و اخبار ایران را دنبال می‌کنم. از مسافرتی که به از میر کرده بود، ابراز خشنودی کرده بود؛ و از این که دولت هزینه‌های تبعید او و پسرش را می‌دهد، امتنان داشت و در کل «علاقه خود را نسبت به حکومت و رژیم سلطنت و شخص اعلی حضرت همایونی اظهار داشت». روشن نیست چه میزان از این جمله اخیر سهم آیت‌الله، چه اندازه سهم نمایندگان آقای گلپایگانی و چه مقدار سهم مصاحبه‌کننده، تدوین‌گر و فشرده‌نویس ساواک است. سیدمهدی گلپایگانی در دیگر بازگفت‌های خود، چنین جمله‌ای را مطرح نکرد. دست کم می‌دانیم که یک بار در سفر به اصفهان، وقتی حرف از مسافرت به ترکیه به میان آمد گفت که مأموران امنیتی ایران و ترکیه چنان از آقای خمینی مراقبت می‌کردند که حتی به تنهایی نمی‌توانست غذا بخورد. «هنگام خواب به ما اجازه ندادند نزد او بمانیم.»<sup>۱</sup> آخرین گفته‌ای که نماینده ساواک از مسافران ترکیه شنید این بود که نظر آقای خمینی را نسبت به بازگشت به ایران پرسیدیم. «مشاریه اظهار نموده برای حل این موضوع آیت‌الله سیدمحمدرضا گلپایگانی هر تصمیمی که اتخاذ نماید موافق خواهم بود.»<sup>۲</sup>

اگر حسن هژبری، نماینده اعزامی ساواک به ترکیه و مراقب شبانه‌روز تبعیدیان در این مدت، فرد غایب دیدارهای یادشده باشد، می‌توان گمان برد که نمایندگان آیت‌الله گلپایگانی از قتل حسنعلی منصور، دستگیری اعضای هیأت‌های مؤتلفه، صدور حکم اعدام مُقَدِّمین، حادثه ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ و تیراندازی رضا شمس‌آبادی، سرباز گارد جاویدان به محمدرضا پهلوی، روحانیان زندانی، رخدادهای خرد و کلان قم در شش ماهه گذشته و... حرف‌هایی زده، و حرف‌هایی شنیده باشند.<sup>۳</sup>

۱. همان، تلگرافات وارده، تلگرام ساواک اصفهان به ساواک مرکز، سند شم ۵۳۰، مورخ ۴۴/۴/۳۰.

۲. همان، پیوست نامه ساواک استان مرکز به ریاست ساواک و اداره کل سوم، سند شم ۲۰/۸۴۵۶/الف، مورخ ۴۴/۴/۵.

۳. حسن هژبری در ۲۶ خرداد برای ده روز به تهران آمد. اگر یکی از دیدارها در نبود او انجام شده باشد، چه بسا از

آنچه از این مسافرت به خانواده آقای خمینی رسید، خبر سلامتی پدر و پسر بود؛ و آنچه به گوش هواداران نهضت روحانیت خورد، توانست شایعات پراکنده و نگران‌کننده درباره رهبر نهضت را جمع کند. این اخبار، بیشتر در روز اربعین / ۳۰ خرداد، و از زبان سخنرانان مذهبی به مردم داده شد.

## سفر خانوادگی

خویشان و دستداران آیت‌الله خمینی، کمترین کاری که در غیبت اجباری او می‌توانستند انجام دهند، به جا آوردن احترام و تأمین آرامش روحی خانواده‌اش، به ویژه بانو قدس ایران، بود. زمینه سفر حج که شاید مرهمی بر آلام او بود، به همین منظور آماده شده بود؛ و اینک مقدمات یک سفر خانوادگی به مشهد فراهم بود. بیست‌وششم تیرماه ۱۳۴۴ بود که از تهران خبر رسید که بیاید؛ وسایل اولیه را هم با خود بیاورید.<sup>۱</sup> خانم ثقفی با بیشتر اهل خانواده، فرزندان و نوه‌ها، راهی تهران شده، با قطار به مشهد مقدس رفتند. ششم مرداد به آنجا رسیدند و در خانه‌ای که برای دو هفته کرایه شده بود، ساکن گردیدند. ساواک با شنوهای خود از جزئیات این مسافرت آگاه بود؛ ابتدا و انتهای آن را می‌دانست؛ اما آنها بی‌سر و صدا آمدند؛ بی‌بدرقه و بی‌استقبال؛ تا جایی که می‌توان گفت خبری از این سفر به محافل مذهبی و مدارس علمیه و علمای شهر نرسید؛ که اگر می‌رسید، خبرش دست کم در مراسم دعای توسل آن روزهای مشهد پراکنده می‌شد. گروهی از محصلان علوم دینی و وفاداران به آیت‌الله هر روزه در مسجد گوهرشاد و رواق دارالسعادة دعای توسل می‌خواندند، نام خمینی را می‌بردند، و هزینه آن را هم با بازداشت می‌پرداختند.

در آن روزها پای و با هم به مشهد باز شده بود. دولت در حال واکسینه کردن مردم بود. و با خود شایعاتی هم آورده بود. در شهر پیچیده بود که «چون آیت‌الله خمینی را کشته‌اند برای این که مردم فرصت اعتراض و شلوغ کردن را نداشته باشند، وجود و با را در خراسان و بعضی نقاط دیگر اعلام کرده‌اند.»<sup>۲</sup> آخرین روزهای اقامت خانواده آیت‌الله در مشهد بود که

موارد یاد شده سخنی به میان آمده باشد. (اسناد ساواک، نامه اداره کل یکم ساواک به اداره کل ششم ساواک، سند شم ۱۲۱/۴۸۹، مورخ ۴۴/۴/۵).

۱. اسناد ساواک، تلگرام ساواک قم به ساواک تهران، سند شم ۲۱۲، مورخ ۴۴/۴/۲۷.

۲. همان. گزارش اطلاعات داخلی، از ساواک مشهد به رئیس ساواک و اداره کل سوم، سند شم ۹۹/۸۱۸۶، مورخ ۴۴/۷/۱۶.

برای تزریق واکسن به سراغشان آمدند؛ در خیابان علیا، کوچه حوض مندلی خان، کاشی ۱۷۳. مردان همراه خانواده، همچون محمود بروجردی، در آن چند روز تحت نظر و مراقبت ساواک مشهود بودند.<sup>۱</sup> وقتی بازگشتند، ساواک دو نامه از آیت‌الله خمینی و مصطفی را که به تازگی از ترکیه رسیده بود، تحویل‌شان داد.

### تبعید بی بازگشت

پی‌گیری‌های نه چندان مؤثر مصطفی برای بازگشت به ایران ادامه داشت. او هنگام دیدار با فرستادگان آیت‌الله گلپایگانی، با ناراحتی و در حضور مأموران امنیتی ترکیه، گفته بود که چرا مرا بی‌جهت در ترکیه نگه داشته‌اند و نمی‌گذارند به ایران برگردم؛ نامه‌ای به مقامات ایرانی نوشته و متعهد شده‌ام که هیچ‌گونه دخالتی در کارها نداشته باشم؛ چرا جوابی نداده‌اند؟<sup>۲</sup> مصطفی تعهدنامه دومی هم نوشت و این بار سر راست شرایط درخواستی ساواک را یاد کرد: «... متعهد می‌شوم که اولاً در هیچ کار سیاسی دخالت نکنم؛ ثانیاً در هیچ دسته‌بندی سیاسی شرکت نکنم؛ ثالثاً با هیچ فرد یا دسته یا حزبی که قصد و مرام و فعالیت‌شان مخالف حکومت و منافع کشور است رفت‌وآمد و گفت‌وگو نکنم و تماس نگیریم؛ رابعاً تعهد می‌کنم که پس از برگشتن به ایران در هر نقطه‌ای که دولت صلاح بداند زندگی کنم و بدون اجازه محل زندگی خود را تغییر ندهم»<sup>۳</sup>

هر چند نعمت‌الله نصیری، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، با بازگشت مشروط او موافقت کرده بود، اما روشن بود که پشیمان است، یا شاه از او خواسته بود که سخت بگیرد؛ این دست آن دست می‌کرد و شرایط تازه می‌گذاشت: «می‌تواند بیاید، مشروط به آن که در دهات خود در نزدیکی خمین زندگی نماید و باید دو نفر ژاندارم و دو نفر مأمور آگاهی از شهربانی مراقب بوده که با یک نفر غیر از اهل منزل خود و بستگان درجه یک تماس نگیرد و اگر هر کس از اطراف منزل رد شد به وسیله تیراندازی باید معدوم شود. در غیر این صورت نمی‌تواند بیاید»<sup>۴</sup> و این یعنی نیاید؛ و نیامد. این احتمال هم هست که مقامات ایران به جابه‌جایی محل

۱. همان، نامه ساواک خراسان به ریاست ساواک و اداره کل سوم، سند ش‌م ۹۸/۸۰۹۸، مورخ ۴۴/۵/۳۱.

۲. همان، پیوست نامه ساواک استان مرکز به رئیس ساواک و اداره کل سوم، سند ش‌م ۷۲۰/۸۴۵۶، مورخ ۴۴/۴/۵.

۳. امید اسلام - شهید آیت‌الله سیدمصطفی خمینی...، ص ۱۵۷.

۴. همان، ص ۱۶۰.

تبعید می‌اندیشیدند و نمی‌خواستند در این موقعیت تازه، تغییری در وضع آنان ایجاد نمایند. مصطفی نیامد و دیگر روی وطن را ندید.

### تلاش برای رهایی تبعیدیان

کوشش‌ها برای آزادی آیت‌الله خمینی ادامه داشت. می‌توان گفت که این تلاش‌ها، چه در شکل ابراز آرزو از طرف گروه‌هایی از مردم، و چه در تماس مراجع و روحانیان با مقامات دولتی، در نه ماهه اخیر، همواره جاری بود. موافقت حکومت با فرستادن دو پیک از طرف آقایان خوانساری و گلپایگانی، باز شدن راه نامه‌نگاری تبعیدیان با خانواده، موافقت با اعزام پیک سوم به ترکیه، و بالاخره وادار شدن حکومت به تغییر مکان تبعید، به عبارت دیگر، خروج آیت‌الله خمینی از محدودیت شدید و ورود به محدودیت خفیف را باید از نتایج تلاش‌های یادشده دانست. یکی از آخرین اقدامات، نامه‌نگاری آیت‌الله مرعشی نجفی به هویدا بود. او از نخست‌وزیر خواست که زمینه آزادی آیت‌الله را فراهم کند؛ اگر نمی‌کند، مصطفی، پسرش، را رها کند و اجازه رفت‌وآمد بین ایران و ترکیه به او داده شود؛ اگر نمی‌دهد، با اعزام دو نماینده روحانیان به ترکیه موافقت کند، تا آقای خمینی را در بورس‌ها و نه در استانبول، ملاقات کنند.<sup>۱</sup> البته مراجع قم با مراجعه هر از گاه محصلان علوم دینی روبرو بودند. این گروه‌ها با حضور در خانه آقایان می‌خواستند که برای رهایی آیت‌الله خمینی کاری کنند، و می‌گفتند: «اگر شما در مورد استخلاص ایشان اقدامی بکنید... تا آخرین نفس همراه» شما هستیم.<sup>۲</sup> مراجع به این‌گونه پیشنهادها، که با حرارت اظهار می‌شد و آمادگی پیشنهاددهندگان را برای پرداخت هزینه‌های بعدی همراه داشت، روی خوش نشان نمی‌دادند و می‌گفتند ما روش خودمان را پی می‌گیریم، نه رفتار درخواستی شما را. سیداحمد کلانتر که پیشگام بردن محصلان علوم دینی به خانه مراجع بود، دستگیر و به زندان قزل‌قلعه سپرده شد.<sup>۳</sup>

در برابر درخواست‌های مسالمت‌آمیز مراجع از هیأت حاکمه، اقدامات دیگری که رنگ و بوی اعتراض شدید به ادامه تبعید آیت‌الله داشت، در حال تدارک بود. ساواک باخبر شد.

۱. اسناد ساواک، نامه ساواک استان مرکز به رئیس ساواک و اداره کل سوم، سند ش‌۲۰/۱۵۰۶۶الف، مورخ ۴۴/۷/۱۷.

۲. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌۲۰/۱۴۲۷۲الف، مورخ ۴۴/۷/۱۵.

۳. همان، سند ش‌۳۱۶۲۸۳۶۴، مورخ ۴۴/۷/۱۸.

نامه‌ای که از قم به مشهد می‌رفت، به تور نمایندگان دستگاه امنیتی، مستقر در اداره پست، افتاد. در این نامه از روحانیت مشهد خواسته شده بود که پنهانی، مقدمات یک اعتصاب عمومی برای اعتراض به تبعید آقای خمینی را بچینند. هدف، تعطیلی حوزه‌های علمیه، بازار و مغازه‌های شهر بود. این نامه، ساواک را به دست و پا انداخت تا علاج واقعه را پیش از وقوع بکند. شروع کرد به یافتن فرستنده و گیرنده نامه، و پیدا کردن هر سر نخ‌ی که ممکن بود به اعتصاب برسد.<sup>۱</sup>

آیت‌الله خوانساری نیز در تهران پی‌گیر آزادی آیت‌الله خمینی بود. ظاهراً روحانیان پایتخت، با توجه به در پیش بودن بیست‌وپنجمین سال سلطنت محمدرضا پهلوی که احتمالاً با عفو و تخفیف در حکم زندانیان همراه می‌شد، از آقای خوانساری خواستند اقدامی در جهت رهایی تبعیدیان بکند. او نیز فضل‌الله خوانساری، دامادش، را به دیدار جعفر شریف‌امامی، رئیس مجلس سنا، فرستاد.<sup>۲</sup> شریف‌امامی چهار روز پس از این ملاقات، پاسخ شاه را به آیت‌الله خوانساری رساند: «خمینی را یا به عراق می‌فرستم یا به ایران خواهم خواست.» این خبر خیلی زود در جامعه روحانیت ایران پخش شد.<sup>۳</sup>

در همین روزها بود که حکومت با درخواست آقای شریعتمداری برای اعزام گروه دیگری به ترکیه موافقت کرد.

## پیک سوم

سومین پیک‌ی که از ایران به ملاقات آیت‌الله خمینی رفت، نمایندگان آقای شریعتمداری، عبدالجلیل جلیلی و مصطفی جلیلی بودند. آنان، دوشنبه، بیست‌ودوم شهریور ۱۳۴۴ با هواپیما از تهران به استانبول رفتند و در یکی از اتاق‌های هتل شرایتون آن شهر مستقر شدند. به نظر می‌رسد نتیجه این دیدار برای هیأت حاکمه از دو ملاقات پیک‌های پیشین مهمتر بود. مقامات ایران در پایان دادن به اقامت اجباری آیت‌الله در ترکیه یکدل شده بودند، اما در این که او را به ایران بازگردانند یا تبعیدگاهش را به عراق منتقل کنند، دو دل بودند. پی‌آمد گفت‌وگوهای پیک سوم می‌توانست تردید حکومت را برطرف کند. جلیلی‌ها پنج روز در

۱. همان، نامه اداره کل سوم ساواک به رئیس ساواک مرکز، سند شم ۳۱۶/۲۸۳۸۴، مورخ ۴۴/۷/۱۸.

۲. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند شم ۲۰/۱۴۶۷۹/الف، مورخ ۴۴/۷/۱۷.

۳. همان، سند شم ۲۰/۱۴۷۱۴/الف، مورخ ۴۴/۷/۲۱.

هتل شرایتون استانبول ماندند و از این مدت، سه روزش را در گفت‌وگو با آیت‌الله خمینی گذراندند.<sup>۱</sup>

آن‌چه از این دیدارها در دسترس است، دو گزارش بسیار کوتاه، یکی اظهارات مأمور همراه نمایندگان آقای شریعتمداری و دیگری گفته‌های عبدالجلیل جلیلی است. در گزارش نخست به ناراحتی آیت‌الله از سکوت مراجع پی برده می‌شود. «خمینی... در مورد وضع ایران و روحانیت اظهار داشته است: آقایان، به خصوص شریعتمداری بی‌جا سکوت کرده‌اند. علما باید به وظیفه خود عمل نمایند؛ تا هر کجا که کار ادامه یابد.» به او گفته شد که «وضع مملکت عوض شده و مردم اعلیٰ حضرت را پرستش می‌نمایند و زمینه برای هیچ نوع فعالیتی مساعد نیست و ادامه فعالیت به مصلحت نمی‌باشد.» آقای خمینی هم گفت بر فرض که گفته شما صحیح باشد، علت آن «تبلیغات یک طرفه می‌باشد؛ و [چون] در مقابل، کسی وجود ندارد، مردم این رویه را پیش گرفته‌اند.» وقتی نظر او را درباره بازگشت به ایران، استقرار در شهری و دخالت نکردن در امور سیاسی پرسیدند، گفت که «بی‌میل نیستم که به ایران برگردم و [گیرم که] سکوت اختیار نمایم و در حضرت عبدالعظیم سکنی گزینم، لیکن آیت‌الله شریعتمداری کاری بکند که روحانیت شکست نخورد و عزت اسلام هم در نظر گرفته شود.» گفت‌وگوها به تغییر مکان تبعید که رسید، از او پرسیدند، چه نظری درباره استقرار در نجف دارید؟ گفت که باور نمی‌کنم به من آزادی عمل بدهند.<sup>۲</sup>

عبدالجلیل جلیلی پس از بازگشت به ایران، چند روزی در تهران ماند و به احتمال زیاد نتایج دیدارهایش را به مقامات ساواک منتقل کرد و سپس به زادگاهش، کرمانشاه، برگشت. آن‌چه او در اول مهر ۱۳۴۴ در مدرسه آقای بروجردی کرمانشاه خطاب به حاضران گفت، دومین گزارش به جامانده از این سفر است. «به ایشان اظهار نمودم وضع حوزه علمیه قم در اثر فقدان شما خیلی خراب است؛ اجازه بفرمایید که علما از دولت بخواهند که شما را آزاد کنند. ایشان گفتند من هیچ‌وقت حاضر نیستم تسلیم دولت و رفتار زشت آنها شوم. ضمناً ایشان اظهار نمودند، در صورتی که با بازگشت من موافقت گردد، شهرری نیز خوب است. به ایشان اظهار نمودم اگر دولت حاضر نشد شما را به ایران برگرداند، آیا مایل هستید به عراق بروید؟

۱. خاطرات آیت‌الله صابری همدانی، ص ۲۱۸؛ اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش. ۵۵/۳۱۸۴، مورخ

۴۴/۷/۴

۲. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، بی‌شمه، مورخ ۴۴/۷/۷.

جواب دادند: بله.»<sup>۱</sup>

پس از انتقال دیدگاه‌های آیت‌الله خمینی به ایران، تردید هیأت حاکمه در بازگرداندن او به کشور برطرف گردید؛ او نباید به ایران بازگردد. آنان نمی‌دانستند قاعده نفی سبیل که بنیان اعتقادات سیاسی او را شکل داده، چیست. اما می‌دانستند که با توصیه و خواهش و تمنا و تهدید نمی‌توانند او را در برابر آنچه خلاف اصول اسلام و استقلال مملکت تشخیص می‌دهد، ساکت نگه دارند. خمینی باید به جایی دیگر می‌رفت؛ به نجف؛ جایی که از نظر مقامات سیاسی و امنیتی به او آزادی عمل بیشتری می‌داد، اما سایش‌های اعتقادی‌اش با دیگر بزرگان فقه و اصول مقیم نجف، او را به محدودیت و حاشیه می‌کشاند. در واقع آنان انزوای بورسا را با ازدحام نجف طاق زدند. با این کار حکومت شاه هم خود را از زیر بارش ناخوش آیند توصیه‌ها و درخواست‌های همواره بزرگان روحانی ایران برای آزادی آقای خمینی کنار نگاه می‌داشت، و هم اول معارض خود را به جایی می‌فرستاد که اول شخص نباشد.

آیا انتخابات اخیر ترکیه و پیروزی حزب عدالت به رهبری سلیمان دمیرال که ۲۴۰ کرسی از ۴۵۰ کرسی مجلس را به دست آورد، در تغییر دیدگاه آن کشور در نگاه‌داری از مرجع تبعیدی ایران مؤثر بوده است؟

«روزی مأموران امنیتی ترکیه به اتفاق علی‌بیک، رئیس امنیت شهر بورسا آمدند و [گفتند]: دوست دارید به نجف بروید؟ یک وجه این بود که از این ستون به آن ستون فرجی است. از طرف دیگر قبول حکم تبعید با اظهار خودم، ولو در نجف باشد، درست نیست. از آنها خواستم تا مدتی در این زمینه فکر کنم که فردا آمدند و گفتند: تصمیم گرفته شده است؛ شما به نجف می‌روید. با خود گفتم: الخیر فی ما وقع.»<sup>۲</sup>

## آماده‌باش ساواک

با قطعی شدن انتقال آیت‌الله خمینی به نجف، اداره کل سوم ساواک موضوع را به شعب این سازمان خبر داد و از آنها خواست «کلیه فعالیت‌هایی که از ناحیه طرفداران و ایادی وابسته به وی در زمینه مخبره تلگراف، اعزام پیک، برقراری ارتباط و غیره به عمل می‌آید، تحت نظر گرفته و چگونگی اقدامات آن ساواک را ضمن ختنی نمودن این قبیل فعالیت‌ها و مشخصات

۱. همان، سند ششم ۵۵/۳۱۸۴، مورخ ۴/۷/۴۴.

۲. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۷۵.

افراد مورد نظر، گزارش نمایند.»<sup>۱</sup> اداره کل سوم همچنین پیشنهاد کرد با توجه به این که بخش امنیت داخلی امکان نظارت مستقیم بر فعالیت‌های خمینی را ندارد، طرحی تهیه شود تا بر مبنای آن همه رفتارها و تماس‌های او و اطرافیانش از طریق ادارات ذی‌ربط به آگاهی بخش امنیت داخلی برسد. و نیز توصیه کرد برای سهولت این کار جاسوس‌هایی از تهران یا قم استخدام شده، پس از آموزش‌های لازم روانه عراق شوند؛ برای شروع می‌توان یکی از روحانیان مورد اعتماد آیت‌الله را نشان کرد «و پس از اطمینان کامل از میزان صمیمیت وی... موجبات عزیمت وی به عراق فراهم گردد.»

اداره کل سوم برای اعمال و اجرای طرح‌های فریب، توطئه‌چینی، ایجاد نفاق و شکاف، بستن راه‌های ارتباطی ایرانیان با آیت‌الله، نظارت و مراقبت بر امور مالی او و رفت‌وآمد وجوهات، و... نیازمند اطلاعات بود؛ اطلاعاتی از قبیل «تعیین موقعیت وی در قبال آیت‌الله حکیم و سایر مراجع شیعه مقیم عراق و روابط فی‌مابین آیات؛ عکس‌العمل آیت‌الله حکیم و عوامل وابسته به وی و همچنین سایر مراجع شیعه در مورد عزیمت آیت‌الله خمینی به عراق؛ تعیین و اعلام نحوه فعالیت مخالفین با ورود خمینی به عراق؛ عکس‌العمل ایرانیان مقیم عراق به طور کلی در این مورد؛ در صورتی که خمینی و عوامل وابسته به وی قصد داشته باشند علیه مقامات مسئول ایران اقداماتی انجام دهند آیا مورد تأیید چه اشخاصی قرار خواهند گرفت؟ همچنین کدامیک از مراجع، اقدامات نامبرده را تأیید خواهد کرد و با چه مخالفت‌هایی مواجه خواهد شد؟ تعیین موقعیت وی از نظر مالی (وجوهی که به عنوان وی از نقاط مختلف حواله می‌شود) در چه حدود است و به چه نحو به مصرف می‌رسد؟ تعیین نحوه ارتباط و عوامل ارتباطی یادشده با ایران، ضمن اعلام مشخصات کامل رابطین و تاریخ و وسیله عزیمت آنان؛ اطرافیانی فعلی وی چه کسانی هستند و چه عواملی از او حمایت می‌نمایند؟ آیا نامبرده قصد دارد اقداماتی علیه وضع موجود ایران بنماید؟ در صورت مثبت، این اقدامات به چه نحو انجام می‌گیرد؟ و مورد تأیید چه جناح‌هایی قرار خواهد گرفت؟ عکس‌العمل دولت عراق و عوامل عراق در قبال مسافرت نامبرده به آن کشور [چیست؟]...»<sup>۲</sup>

یکی از موضوع‌های بسیار مهم برای دستگاه امنیتی ایران، پول‌هایی بود که زین پس از ایران به مرجع تقلید تبعیدی فرستاده می‌شد. از این رو به همه شعب ساواک دستور داده شد،

۱. اسناد ساواک، تلگرافات صادره، تلگرام اداره کل سوم به کلیه ساواک‌ها، سند ش‌م ۳۱۶۳۵۱۹۳، مورخ ۴۴/۷/۱۸.

۲. همان، نامه اداره کل سوم به اداره دوم، سند ش‌م ۳۱۶۳۵۲۴۰، مورخ ۴۴/۷/۲۱.



نمایندگان آقای خمینی و افرادی که به هر نحوی در جمع‌آوری و فرستادن وجوه شرعی فعال هستند، شناسایی شده، غیر محسوس از ادامه فعالیت آنان جلوگیری گردد. همچنین مقرر شد از طریق بانک ملی نام کسانی که به کشور عراق حواله می‌فرستند، گرفته شود و در هویت افرادی که به عراق مسافرت می‌کنند دقت بیشتری صورت گیرد.<sup>۱</sup>

ساواک در حال تجهیز اطلاعاتی خود برای رویارویی با موقعیت جدید آیت‌الله خمینی بود.

---

۱. همان، گزارش اداره کل سوم، بی‌شمه، مورخ ۴۴/۷/۲۶.

## تبعیدگاه دوم

### از استانبول به کاظمین

مأموران امنیتی ترکیه، سی‌ام شهریور ۱۳۴۴ به تبعیدیان خبر دادند که کشور متبوع‌تان با انتقال شما به عراق موافقت کرده است. مصطفی این خبر را به پدر داد و آن‌طور که در پیام ماخ به ساواک منعکس شده بود از شنیدن آن خوشحال شدند.<sup>۱</sup> «دولت ایران می‌خواست که ما در ترکیه در فشارها و تنگنا باشیم و به ما سخت بگذرد، ولی اتفاقاً خیلی هم خوش گذشت.» این جمله‌ای است که آیت‌الله خمینی پس از رسیدن به عراق در نامه‌ای به احمد صابری همدانی، امام جماعت مسجد ایرانیان استانبول نوشت.<sup>۲</sup> اگر بخشی از محتوای این جمله را به حساب سرخم نکردن او برابر هر ناملایمتی که در راه برگزیده‌اش پیش می‌آمد بگذاریم، بخش دیگر را باید باور او دانست. بورسای شهری خرم، سرسبز و خوش آب و هوا بود و از این جهت نسبتی با قم نداشت. او [احتمالاً] هر روز پیاده‌روی می‌کرد و بیرون از خانه، نمازش را در یاشیل مسجد می‌خواند.<sup>۳</sup> صاحب‌خانه‌اش گفته است که هرگز از کم‌وکیف غذا شکایت نکرد؛ هنگام هواخوری همواره می‌کوشید مزاحمتی برای مردم پیش نیاورد؛ با

۱. امید اسلام - شهید آیت‌الله حاج‌سیدمصطفی خمینی...، ص ۱۶۳.

۲. خاطرات آیت‌الله صابری همدانی، ص ۲۱۹.

۳. یاشیل مسجد یا مسجد سبز در بورسای به دست معماری تبریزی ساخته شده بود. (خاطرات آیت‌الله صابری همدانی،

بچه‌ها مهربان بود؛ او را بابا صدا می‌کردند؛ به خواندن نماز و قرآن توجه ویژه‌ای داشت؛ و همه این کارها در ساعت مقرر انجام می‌شد.<sup>۱</sup> بیشتر وقتش را به خواندن و نوشتن می‌گذراند. حاشیه‌نگاری‌های تازه او بر کتاب *وسيلة النجاة* تمام شده، یا رو به پایان بود. ره‌آورد تبعیدگاه بورسای برای او و هواخواهان فکری‌اش کتابی شد که به توصیه آیت‌الله میرزا حسن موسوی بجنوردی *تحریر الوسيلة* نام گرفت.<sup>۲</sup>

برای رفتن از بورسای نیازی به آمادگی نداشتند. هر لحظه می‌شد چند تکه لباس و تعدادی کتاب را جمع کرد و زیر بغل گذاشت. درست یازده ماه از روزی که قم را به اجبار ترک کرده بود، می‌گذشت. پیش از ظهر سه‌شنبه، سیزدهم مهرماه ۱۳۴۴، آیت‌الله خمینی و مصطفی، با هوایمایی که استانبول را به مقصد بغداد ترک می‌کرد، به عراق رفتند.<sup>۳</sup> دوازدهم مهر گذرانامه آقای خمینی در سرکنسولگری ایران در استانبول برای یک سال تمدید شده بود. گمان می‌کردند در فرودگاه بغداد، مأمورانی به سراغشان آمده، آنان را جابه‌جا خواهند کرد. هر چه چشم گرداندند؛ کسی را ندیدند. نشستند و منتظر ماندند. تالار انتظار فرودگاه، خالی شد. «مصطفی به این طرف و آن طرفش نگاه کرد و با حالت شغفی گفت: دیگر آزادیم! به او گفتم: آره آزادیم!»<sup>۴</sup>

از محوطه فرودگاه خارج شده، وارد خیابان شدند. فردی که چند سال پیش آیت‌الله را در ایران دیده و حالا شناخته بود، متعجب، خودرو را جلو پای‌شان نگه داشت؛ سوارشان کرد و یک راست به کاظمین برد.<sup>۵</sup> آنان در مهمان‌خانه عبدالامیر جمالی مستقر شده،<sup>۶</sup> خبر ورودشان را به تعدادی از بزرگان و آشنایان، از جمله آیت‌الله خویی و شیخ نصرالله خلخالی دادند. خبر در حوزه علمیه نجف، به ویژه در میان محصلان ایرانی، پیچید. «ساعت یازده [شب] بود و ما در مدرسه آیت‌الله بروجرودی نجف بودیم که یکنفر سراسیمه آمد و گفت [حاج آقا روح‌الله] به عراق آمد... باور نکردیم... جایی برای جست‌وجو نداشتیم... طاقت نیاوردیم و یک مینی‌بوس تهیه کردیم و از نجف به سوی کاظمین راه افتادیم. به کاظمین که رسیدیم ساعت از دوازده

۱. خاطرات آیت‌الله صابری همدانی، صص ۲۱۹ و ۲۲۰.

۲. اقلیم خاطرات، ص ۲۹۱.

۳. امید اسلام - شهید آیت‌الله حاج سیدمصطفی خمینی...، ص ۱۶۵.

۴. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۷۵.

۵. سیمای امام خمینی، صص ۱۷ و ۱۸.

۶. اسناد ساواک، نامه ساواک استان مرکز به رئیس ساواک و اداره کل سوم، سند شه ۱۷۶۱۲/۲۰/الف، موزخ ۴۴/۷/۲۱.

شب گذشته بود... پرسیان پرسان... آن وقت شب منزل ایشان را پیدا کردیم. [آقا] در حال استراحت بود، ولی حاج آقا مصطفی بیدار بود. نشستیم... و مقداری از اوضاع و احوال [حاج آقا] را در دوران تبعید در ترکیه... شنیدیم. بالاخره [گفتیم] که می‌خواهیم [حاج آقا] را ببینیم... آقا مصطفی [هم] گفت: در که نمی‌رود... فردا می‌بینید!

فردا/۱۴ مهر هر که توانست خود را به بغداد رساند؛ از فرزندان آیات خویی، حکیم، سیدعبداله‌ادی شیرازی تا کنسول دولت شاهنشاهی ایران در بغداد. صبح و بعدازظهر به دیدار گذشت. آیت‌الله ساعت هفت عصر به زیارت مرقد دو امام علیهماالسلام رفت. کنسول در فرصتی، نصرالله خلخالی را به حجره کلیددار حرم کشاند و از برنامه‌های آقا پرسید. می‌دانست که خلخالی مورد اعتماد آیت‌الله است و در این چند روز نقش مدیر برنامه‌های او را خواهد داشت. و شنید که امشب عبدالرزاق محی‌الدین، وزیر مشاور در امور وحدت دولت عراق، برای گفتن خیرمقدم به دیدار حاج آقا می‌آید؛ فردا به سامرا خواهند رفت؛ از آن‌جا به کربلا؛ و در آخر برای استقرار به نجف.<sup>۱</sup> آن شب «عبدالرزاق محی‌الدین... که اهل تشیع است، از خمینی خواست که اجازه دهد خبر ورودش در رادیو اعلام و از طرف مقامات دولتی عراق نیز استقبالی از وی به عمل آید، لکن... درخواست او را قبول نمود و چنین اظهار داشت که اختلاف او با دولت ایران یک امر داخلی است و مربوط به سایر دول نمی‌باشد.»<sup>۲</sup>

### از کاظمین به سامرا

از آیت‌الله خمینی نقل کرده‌اند: «من اگر به نجف بروم، دیگر نمی‌توانم به سامرا [برای] زیارت قبر حضرت امام حسن عسکری و حضرت امام هادی علیهماالسلام بروم. بهتر این است که از همین جا به سامرا... برویم و بعد برگردیم.»<sup>۳</sup> بانو قدس ایران گفته است: «این تنها سفری بود که آقا در مدت [سیزده] سالی که عراق بودند به سامرا داشتند... نمی‌خواست از بغداد گذر کند که بعد اهل شایعه این‌گونه بسازند که او با مقامات عراقی در بغداد ملاقات کرده است، و یا حساب خرج و مخارج را می‌کردند که از وجوهات شرعی صرف نکنند.»<sup>۴</sup>

۱. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین عمید زنجانی، صص ۷۳ تا ۷۵.

۲. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات خارجی، سند ش‌م ۲۳۱/۳۲۶۵۶، مورخ ۴۴/۷/۱۷.

۳. خسروشاهی، سیدهادی، امام خمینی و جمال عبدالناصر، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۰ش، ص ۲۳.

۴. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، ص ۱۰۴.

۵. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۷۷.

عباسعلی عمید زنجانی و دو سه دوستدار دیگر زودتر از دیگران خود را به سامرا رسانده، به مدرسه میرزای شیرازی رفتند. طلبه‌های آن مدرسه بیشتر افغانی و پاکستانی بودند. آنان را با به استقبال ندیدند. به سراغ مدیر مدرسه، ذوالریاستین، رفتند. «به چه دلیلی بود، من نمی‌دانم که چرا این سید سنگ تمام گذاشت و شیوخ [سنی] سامرا را برای استقبال ... دعوت کرد.»<sup>۱</sup> عصر چهارشنبه آقای خمینی و همراهان (سیدنصرالله خلخالی، محمد صادقی تهرانی و مصطفی خمینی) به سامرا رسیدند.<sup>۲</sup> بین راه کمردرد آیت‌الله بازگشت و از پسرش خواست که آن ناحیه را بمالد. مصطفی هم کم نگذاشت. صادقی تهرانی پرسید که دردتان از این تبعد است؟ و آقا گفت که از خیلی چیزها.<sup>۳</sup>

هنگام ورود، استقبال شایانی از آقا شد. گروه‌هایی از مردم سنی مذهب آن شهر به دیدن آیت‌الله آمدند. در مدرسه شیرازی از او و همراهانش پذیرایی شد و شیخ سعید البدری به نمایندگی از بزرگان و مردم سامرا خطاب به آیت‌الله سخنانی ایراد کرد که در روزنامه *والفجر الجدید* نیز چاپ شد: «به نام شهر عسکرین طاهرین که امام مجاهد، به شجره مبارکه آنان منسوب می‌باشند، مقدم مجاهد عظیم و پیشوای ارجمند، آیت‌الله خمینی را گرامی داشته و مدرسه شیرازی که امروز از ایشان تجلیل می‌کند، [در واقع] این تجلیل از علم و حکمت و فلسفه و جهاد ایشان است. ایشان در علم و جهاد همکار [میرزای] شیرازی می‌باشند. تاریخ معاصر، جهاد خمینی و مبارزات ایشان را در راه حفظ دین اسلام و آیین محمد و قرآن و اتباع محمد با حروف نورانی ثبت می‌کند. اگر قرن نوزدهم شاهد مبارزات مصلح بزرگ اسلام سیدجمال‌الدین افغانی بود، قرن بیستم نیز شاهد جهاد امام خمینی در مشرق اسلام و مساعی او در راه مبانی عالیه اسلام می‌باشد. اگر چه خمینی در سال‌های اخیر در غربت بسر بردند، ولی تمام کشورهای اسلامی، شهر و دیار اوست و هر جا که رود معزز و محترم می‌باشد.»<sup>۴</sup>

دیگر سخنران این مراسم محمد صادقی تهرانی بود؛ همو که پس از سفر شاه به قم/بهمن ۱۳۴۱ش و توهین به روحانیان، علیه او در مسجد اعظم سخن گفت و از بیم گرفتاری پا به فرار گذاشت و ابتدا به مکه و سپس به نجف رفت. «من به زبان عربی سخنرانی کردم. مردم

۱. روایتی از انقلاب اسلامی ایران: خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین عمید زنجانی، به کوشش: محمدعلی حاجی‌بیگی

کندری، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹ش، صص ۷۷ و ۷۸.

۲. روحانی صدر، حسین، «شاگردی در محضر استاد و شاگرد»، حضور، شم ۷۷ (تابستان ۱۳۹۰)، ص ۱۲۶.

۳. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات خارجی، سند شم ۲۳۱/۳۲۵۷۴، مورخ ۴۴/۷/۱۸.

۴. روزنامه *والفجر الجدید*، شم ۱۱۲۲ (۲۰ مهر ۱۳۴۴).

مطلع شدند که حضرت [آقا] یک عالم عادی نیست، بلکه ایشان یک روحانی انقلابی است.<sup>۱</sup> آقای خمینی، پس از زیارت، شب را در سامرا ماند و صبح به کاظمین بازگشت.

### از کاظمین به کربلا

جمعه، شانزدهم مهر، آیت‌الله، و همراهان او، که اینک به کاروان تبدیل شده بودند، به سوی کربلا حرکت کردند.<sup>۲</sup> در بین راه، سیدمحمد شیرازی، روحانیان مدرسه هندیه و نزدیک به پانصد نفر از محصلان علوم دینی، تا قصبه مسیب، جایی که فرزندان مسلم بن عقیل دفن شده‌اند،<sup>۳</sup> به استقبال آیت‌الله آمده بودند. آقا نیم ساعتی در حسینیه مسیب استراحت کرد و سپس به همراه مستقبلیین راه را به سوی کربلا ادامه داد.

در کربلا یکی از بازرگانان کویتی دوستدار آیت‌الله، خانه‌اش را آماده ورود او کرده بود. آن‌جا مستقر شد.<sup>۴</sup> غروب برای زیارت و خواندن نماز به حرم امام حسین علیه‌السلام رفت. پارچه نوشته‌ای به در قبله صحن نصب شده بود: ترفرف رایةالاسلام بید آیت‌الله خمینی / پرچم اسلام به دست آیت‌الله خمینی در اهتزاز است.<sup>۵</sup> سیدمحمد شیرازی، پیشنهاد حرم، با اصرار، امامت را به او سپرد. «جمعیت زیادی که من در آن چند سالی که آن‌جا بودم هرگز ندیدم، به [آقا] اقتدا کردند و نماز خواندند.»<sup>۶</sup> همین یک بار، امامت را پذیرفت و دیگر برای اقامه نماز جماعت به حرم نرفت.

آن روز چند گوسفند در جاهای گوناگون به مناسبت ورود آیت‌الله به کربلا قربانی شد و حدود پانصد نفر در محل استقرار او اطعام شدند.<sup>۷</sup> هزینه این‌ها را ایرانیان هوادار آقای خمینی پرداختند.

فردای رسیدن به کربلا، هفدهم مهر، سیدهاشم رسولی محلاتی و عبدالعلی قرهی خود را به کربلا رساندند. آنها بی‌تذکره، پنهانی، با کمک شیخ‌شیر خاقانی، از خوزستان به بصره رفته،

۱. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، ص ۱۸۳.

۲. اسناد ساواک، سند ش‌م ۲۳۱/۳۲۶۳۷، مورخ ۴۴/۷/۲۰.

۳. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، ص ۱۰۴.

۴. خاطرات آیت‌الله سیدهاشم رسولی محلاتی، صص ۸۵ و ۸۶.

۵. اسناد ساواک، نامه سرکنسول کربلا به سفارت ایران در بغداد، سند ش‌م ۱۸۸، مورخ ۴۴/۷/۲۶.

۶. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، ص ۱۰۴.

۷. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات خارجی، سند ش‌م ۲۳۱/۳۲۶۳۷، مورخ ۴۴/۷/۲۰؛ همان، نامه سرکنسول کربلا به اداره

اول سیاسی وزارت امور خارجه، سند ش‌م ۱۸۰، مورخ ۴۴/۷/۱۸.

با ددرسهای فراوان خود را به کربلا رسانده بودند. آیت‌الله از دیدن آن دو شاد و چه بسا تعجب کرد. برای چه آمده بودند؟ شهاب‌الدین اشراقی، که اینک دفتر رو به تعطیلی آیت‌الله خمینی را در قم اداره می‌کرد، خیلی زود دانسته بود که پدرزنش به عراق رسیده است. او فردای ورود تبعیدی‌ها به عراق، مه‌ری که آقای خمینی به دست همسرش سپرده بود، و کسی از آن خبر نداشت، به همراه برخی نامه‌ها و اسناد ضروری را به عبدالعلی قرهی می‌سپارد تا از طریق خوزستان، پنهانی به عراق برده، به دست آیت‌الله برساند. گفته شده این اقدام پس از رسیدن نامه‌ای از آقای خمینی به دست خانواده انجام گرفت. «در آن نامه، آقای اشراقی را وکیل خود کرده بودند و در نامه‌شان به من، از مه‌ری سخن رفته بود که ثانیه‌های آخر دستگیری‌شان [در ۱۳ آبان ۱۳۴۳] به من سپرده بودند.»<sup>۱</sup> این نامه چگونه، توسط چه کسی، و با این شتاب به ایران رسید؟ روشن نیست.

اشراقی از سپردن این مسئولیت به قرهی که نه به زبان عربی می‌توانست حرف بزند، نه گذرنامه داشت و نه تا آن روز به عراق رفته بود، به هراس می‌افتد. از این رو از رسولی محلاتی می‌خواهد که خودش را در خوزستان به او برساند، امانتی‌ها را تحویل بگیرد، و با مسئولیت او راه را ادامه دهند. تذکره رسولی توسط ساواک باطل شده بود، اما می‌توانست به زبان عربی حرف بزند و برگه شناسایی‌ای داشت که به شاغلین تحصیل در کربلا و نجف می‌دادند. با همه گرفتاری‌های بین راه رسیده بودند. آقا «در بیرونی بودند و از دیدن ما خیلی خوشحال شدند. چون مدتی بود که از قم خبری نداشتند، ما را به اتاق خصوصی خود دعوت کردند. ما هم رفتیم و نشستیم و اخبار و تحولات قم را تا جایی که حافظه‌مان یاری می‌کرد، برای‌شان تشریح کردیم. سپس مهر را تقدیم‌شان کردیم؛ چیزی که احساس کردیم ایشان به آن نیاز شدیدی دارند تا قبوض و نامه‌های‌شان را مهر کنند. چند نامه هم بود که آقای اشراقی در آنها وضعیت بیت قم و شهریه‌ها و مسائل خانوادگی را تشریح کرده بود. این نامه‌ها را هم ... تقدیم کردیم و سپس از اتاق بیرون آمدیم.»<sup>۲</sup>

فرد دیگری که خود را به کربلا رساند، سید محمود، فرزند آیت‌الله مرعشی نجفی، بود. او به دستور پدر، به عراق آمده بود. «ایشان فرمودند: برو عراق [و نامه‌ام را به دست حاج آقا روح‌الله برسان]. گفتیم: چه طوری؟ گفتند: از مرز مجاز که اجازه نمی‌دهند، از طریق غیر مجاز برو. همان

۱. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، صص ۲۷۸ و ۲۷۹.

۲. خاطرات آیت‌الله سیدهاشم رسولی محلاتی، صص ۷۸ تا ۸۶.

لحظه به طرف خرمشهر حرکت کردم.» شیخ سلیمان خاقانی، عالم شهیر شهر، او را به دست آدم‌بره‌های مطمئن سپرد و راهی عراق کرد. نخستین پرسشی که آقای خمینی از سید محمود پرسید، گذرنامه بود. «گذرنامه داشتید [که] آمدید؟» می‌خواست بدانند دردسرهایی که رسولی محلاتی و قرهی به جان خریده بودند، از سر او هم گذشته است؟ از این که قاچاقی آمده و مشکلی برایش پیش نیامده بود، خوشحال شد. «نامه پدرم را به ایشان دادم. مشغول خواندن شدند [و سپس] فرمودند: تا روزی که این جا هستید، پیش ما باشید.»<sup>۱</sup>

آقای خمینی شش روز در کربلا ماند و در این روزها بر آرامش کسانی که از راه‌های دور و نزدیک خود را به او رسانده بودند تأکید کرد. گفته شده محمد صادقی تهرانی در این جا قصد داشت تظاهراتی به طرفداری از آیت‌الله و علیه حکومت پادشاهی ایران راه اندازد که با مخالفت آقای خمینی روبرو شد. «از بلندگو اعلام گردید علیه دولت و مملکت شعاری داده نشود.» حتی گفت عکس‌های او را که در این چند روز در خیابان‌ها و معابر عمومی نصب شده، بردارند.<sup>۲</sup> و «حتی درباره برخی مسائل دینی که احتمال می‌رفت دست‌آویزی برای تبلیغات مخالف باشد و از وی سؤال می‌گردید، سکوت می‌نمود.»<sup>۳</sup>

## رخدادهای مرتبط ایران

در ده روز نخست ورود آیت‌الله خمینی به عراق، رویدادهایی مرتبط با این قضیه در ایران رخ داد که از میان آنها به واکنش‌های سازمان اطلاعات و امنیت کشور اشاره شد. از دیگر حوادث گفتنی می‌توان چهار موضوع را یاد کرد. اول: رقابتی آشکار و پنهان، از ناحیه برخی مراجع، یا اطرافیان آنها، پدید آمد که نشان از تمایل‌شان به انتصاب رخداد اخیر / انتقال آقای خمینی از ترکیه به عراق، به خود بود. در این بین آقای شریعتمداری، فردای جابه‌جایی آقای خمینی و پسرش از بورسا به بغداد، با تنظیم تلگرامی که گیرنده‌های فراوانی در کشور داشت، اعلام کرد که «پس از اقدامات فراوان، به قرار اطلاعات واصله، موافقت کرده‌اند حضرت آیت‌الله خمینی همین ایام نجف اشرف مشرف شوند. امیدوارم به لطف خداوند

۱. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، ص ۲۴۲. حجت‌الاسلام سید محمود مرعشی نجفی تا سوم آبان ماه ۱۳۴۴ نزد امام خمینی ماند؛ با ایشان و حاج آقا مصطفی بسر می‌برد و در دیدارها و بازدیدها شرکت می‌کرد. (صحیفه امام، ج ۲، ص

۲؛ خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر پنجم، صص ۲۴۲ و ۲۴۳)

۲. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات خارجی، سند شصت و سه/۲۳۱، مورخ ۴۴/۷/۲۰.

۳. همان، سند شصت و نه/۲۳۱، مورخ ۴۴/۷/۲۵.



وسایل مراجعت ایشان به قم فراهم گردد.<sup>۱</sup> این کار، اطرافیان آیت‌الله خوانساری را خوش نیامد. از طرف فضل‌الله خوانساری، داماد آیت‌الله خوانساری گفته شد که رفتن آقای خمینی «از ترکیه به عراق نتیجه مرحمتی است که اعلیٰ حضرت به آقای خوانساری دارند، ولی دارو دسته شریعتمداری این کار را نتیجه عمل خود می‌دانند.»<sup>۲</sup> از قول سیدجعفر، پسر آیت‌الله خوانساری، نیز شنیده شد که پدرم برای بیرون آمدن آیت‌الله خمینی از انزوای ترکیه زحمات بسیاری کشید. مدت‌ها بود که از شاه می‌خواست اجازه بازگشت آیت‌الله را به ایران بدهد و یا با اقامت او در عراق موافقت نماید.<sup>۳</sup>

روشن است که نه یک عامل، بلکه عواملی چند، که بخشی از آنها داخلی و قسمی خارجی بود، در تصمیم هیأت حاکمه ایران مؤثر بوده است؛ که درخواست‌های همواره علمای کشور را باید در شمار یکی از عوامل مهم داخلی دانست. اما اگر بتوان مصادره این جابه‌جایی را توسط بزرگی از بزرگان روحانی ایران ثابت کرد، علت آن را باید در جایگاه والا و محبوبیت گسترده آیت‌الله خمینی جست‌وجو کرد؛ که اکنون تبدیل به شاخصی در توجه عمومی به مرجعیت دینی شده بود و هر اقدامی به نفع او، می‌توانست در جلب نظر عامه مؤثر افتد.

دوم: پس از رفتن آیت‌الله خمینی به عراق، تب رفتن به آن کشور، برای ملاقات رهبر نهضت یا مجاورت علمی او، به ویژه میان محصلان علوم دینی بالا گرفت؛ تا جایی که تبدیل به موجی آشکار شد و واکنش دستگاه امنیتی را برانگیخت. ساواک می‌دانست که این افراد بیشتر از طریق خوزستان و با یاری روحانیان صاحب‌نفوذ آن منطقه از کشور خارج خواهند شد. از این رو ابتدا به ساواک خوزستان و سپس به ساواک‌های لرستان، کرمانشاه، ارومیه و کردستان دستور داده شد به اسامی این طلاب دست یافته، گزارش دهند و زمینه‌های آماده در آن مناطق را برای رفت‌وآمدهای پنهانی و قاچاق برچینند.<sup>۴</sup> آن روزها ضریح مرقد حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، که در ایران ساخته شده و در حال انتقال به عراق بود، دستاویزی برای دیگر دوستداران آقای خمینی فراهم کرد تا به عنوان مشایعت ضریح، از ایران خارج شده به عراق بروند. این ضریح به سفارش آیت‌الله حکیم در اصفهان ساخته شده بود.<sup>۵</sup> ساواک

۱. همان، تلگرافات وارده، نامه ساواک کرمان به ساواک مرکز، سند ش‌م ۸/۱۶۸۸ هـ. مورخ ۴۴/۷/۱۷.

۲. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۲۰/۱۸۵۱۱/الف، مورخ ۴۴/۷/۱۷.

۳. همان، سند ش‌م ۹/۸۴۹۱ هـ، مورخ ۴۴/۷/۲۵.

۴. همان، نامه ساواک استان مرکز به رئیس ساواک و اداره کل سوم، سند ش‌م ۲۰/۱۷۲۸۸/الف، مورخ ۴۴/۷/۲۵.

۵. روزنامه اطلاعات، ش‌م ۱۱۸۳۲ (۲۳ آبان ۱۳۴۴)، ص ۱.

نگران بود که دستداران آقای خمینی برای گرفتن رهنمودهای مبارزاتی و یا دادن وجوهات راهی کشور همسایه هستند. نام‌نویسی‌ها شروع شده بود. ساواک قم مطلع گردید که دست‌کم پنجاه نفر از قم به سرپرستی عبدالحسین سوهانی / حاج ماشاءالله در حال تهیه گذرنامه‌اند. بنا شد نام این کسان و دیگر افرادی که خواستار بدرقه ضریح هستند، به شهربانی داده شود تا گذرنامه‌های‌شان صادر نشود.<sup>۱</sup>

سوم: با پخش خبر جابه‌جایی آقای خمینی، ارسال تلگرام‌هایی که حاوی خرسندی فرستنده‌ها از به در شدن مرجع تقلید شیعیان از گوشه بورسا به گشودگی جوار مراقد امامان شیعه علیهم‌السلام و ناراحتی آنها از دور ماندن او از وطن بود، آغاز گردید. طیف فرستندگان این نامه‌های کوتاه، از مراجع تقلید تا شاطرعلی ایرانپور، ناوای سنگکی رفیق آقای خمینی، گستره داشت. تلگرام‌های پرامضاء هم کم نبود. گفتنی است همه این مراسلات، غیر از تعدادی اندک که از زیر دست مأموران امنیتی رد شد، در تور سانسور ساواک می‌افتاد.<sup>۲</sup> برخی پس از پالایش و حذف «مطالب خلاف مصالح مملکت» مخابره، و برخی دیگر برای همیشه ضبط شد. البته ساواک در این جریان از بهره‌برداری اطلاعاتی خود غافل نماند. «تلگرافاتی که اشخاص و طلاب به تلگراف‌خانه برای خمینی تسلیم می‌نمایند، این ساواک را در شناسایی طلاب ناراحت و مخالف کمک می‌نماید که به موقع درباره تنبیه آنها به صورت غیرمحسوس اقدام خواهد شد.»<sup>۳</sup>

به اندک تلگرام‌هایی که به دست آقا رسید، پاسخ داده شد. پاسخ‌ها هم پس از رسیدن به ایران صادره شد. به هر حال حجم این نگاشته‌ها به اندازه‌ای بود که کارشناس ساواک پیشنهاد کرد «چون ممکن است کنترل و جمع‌آوری کلیه تلگرافات وارده و صادره به عنوان خمینی و هواداران مشارالیه، آنان را متوجه سانسور نامه‌ها نماید، در صورت تصویب اجازه فرمایند بعضاً یک یا دو فقره از تلگرافات و نامه‌های بی‌ارزشی که از طرف اشخاص ناشناس و غیرمعروف به وی مخابره شده، ارسال گردد و نسبت به نامه‌ها نیز به همین نحو اقدام شود؛ و اگر در بدو انتقال نامبرده چند فقره تلگراف نیز مخابره شده باشد، برای رفع سوءظن خمینی

۱. اسناد ساواک، نامه ساواک قم به ساواک مرکز، سند ش ۱۲۷۷/ق م، مورخ ۴۴/۷/۲۶؛ همان، سند ش ۱۴۳۰/ق م، مورخ ۴۴/۷/۲۹.

۲. همان، سند ش ۳۰۳/۳۵۵، مورخ ۴۴/۷/۲۲.

۳. همان، تلگرام ساواک مشهد به اداره کل سوم، سند ش ۴۴۳، مورخ ۴۴/۷/۲۴.

و طرفداران او مناسب بوده است.<sup>۱</sup> با وجود این صاحبان تلگرام‌ها متوجه شدند که ساواک راه را بند آورده است. آیت‌الله خمینی در پاسخ‌هایی که از عراق می‌فرستاد، به این موضوع بارها اشاره کرد. در بیشتر جوابها نوشت: «چون احتمال داده می‌شد که جواب تلگرافی را نرسانند، مبادرت به جواب کتبی شد.»<sup>۲</sup> و با توضیح بیشتری به آقای فلسفی نوشت: «قبلاً نیز تلگرافی به همین مضمون واصل که جواب مخبره شد. محتمل است نرسانده باشند، زیرا از قرار اطلاع تلگرافات این جانب را نرسانده‌اند. چنانچه غالب تلگرافاتی که از ایران شده است، به این جانب نرسانده‌اند.»<sup>۳</sup> اما در پاسخی که به مهدی حائری یزدی نوشت، به این موضوع اشاره نکرد؛ چرا که نامه حائری یزدی از کانادا آمده بود. «من در دانشگاه تورنتو تز دکترایم را می‌نوشتم... مسأله‌ای بود... مربوط به عرفان... می‌خواستم مطلب را از کتاب‌های ابن‌العربی، از فتوحات مکیه... در آن ترم وارد کنم. یک تکه‌ای بود، هر چه خواندم، نفهمیدم چه می‌گوید... فکر کردم کس دیگر، نه در ایران، نه در هیچ‌کجا، جز آقای خمینی به نظرم نیامد بتواند این جمله را حل کند. یک کاغذی نوشتم و همین قسمت از فتوحات مکیه را که مورد نظر بود... برای آقای خمینی به نجف فرستادم و از ایشان خواهش کردم که این مسأله را برای من حل کنند. جواب آن، یک جواب خیلی دوستانه‌ای بود. گفته بودند... خیلی خوشوقتم که شیخ کبیر، یعنی محی‌الدین عربی، تو را بعد از سال‌های سال به یاد من انداخته.»<sup>۴</sup>

چهارم: با طولانی شدن دوری آیت‌الله از ایران، آثار او، از عکس گرفته تا کتاب‌های چاپ‌شده‌اش، عزیزتر شدند. در این روزها عکس‌های او در حال بالا پایین شدن بودند. دوستدارانش آن را بالا برده، به سینه دیوارهای مغازه‌ها و مدارس علمیه و ... نصب می‌کردند و مأموران ساواک، هر جا که خیردار می‌شدند، پایین می‌کشیدند. رساله عملیه‌اش، *زبدة الاحکام*، بیشتر در خفا و کمتر در علن خرید و فروش می‌شد و مأموران هر جا رساله را می‌یافتند، از دست مردم درمی‌آوردند.<sup>۵</sup>

کشف‌الاسرارش بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته و خوانده می‌شد؛ و اگر مأموران از وجود آن در کتابخانه‌ای آگاه می‌شدند، از دسترس خواهند گانش بیرون می‌آوردند. و اینک در

۱. همان، سند شم ۳۰۳/۳۹۳، مورخ ۴۴/۷/۲۹.

۲. صحیفه امام، ج ۲، صص ۴ تا ۱۲.

۳. همان، ص ۳.

۴. خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی...، صص ۹۹ و ۱۰۰.

۵. اسناد ساواک، نامه ساواک استان مرکز به رئیس ساواک و اداره کل سوم، سند شم ۱۷۰۱۷/۲۰/الف، مورخ ۴۴/۷/۱۵.

آستانه زادروز تولد حضرت فاطمه علیهاالسلام، ۲۰ جمادی الثانی / ۲۴ مهر، محصلان علوم دینی قم به مناسبت تقارن تولد آیت‌الله خمینی با تولد دخت پیامبر اسلام صلی‌الله علیه و آله و سلم در تدارک بریایی جشن بودند. نشد. به چاپ اطلاعیه بسنده کردند؛ که خیلی زود به دست مأموران ساواک جمع‌آوری گردید. «تعدادی اعلامیه تحت عنوان دو میلاد بزرگ ولادت حضرت فاطمه و تولد آقای خمینی که در وسط آن عکس خمینی گراور شده بود، با امضاء حوزه علمیه قم به درب بعضی از مساجد و مدارس طلاب الصاق شده که وسیله مأمورین جمع‌آوری گردید.» شناسایی تهیه‌کنندگان این اطلاعیه آغاز شد تا مجازاتی مناسب برای‌شان تعیین شود.<sup>۱</sup> بازاریان تهران هم با چاپ اعلانی با عنوان «فرخنده میلاد مسعود» تولد «حبیبه الهی... شهیدخت احمدی... یگانه بانوی نمونه اسلام» را به مسلمانان و «فرزند عزیزش [خمینی]» تبریک گفتند. این اعلان هم دوام چندانی روی شیشه مغازه‌ها نیاورد.<sup>۲</sup> حوزه علمیه قم سروده‌ای را نیز با عنوان «دو میلاد بزرگ مبارک باد» چاپ و منتشر کرد. ساواک نسخه‌ای از آن را در آبادان یافت.

«با هم مصادف است دو میلاد باشکوه

زین اتفاق، غرق نشاط است روزگار

میلاد عصمت حق و میلاد روح حق

یعنی خمینی آیت محبوب کردگار

از این خجسته مادر و فرزند راد او

دنیا و دین و داد بود غرق افتخار

باشد چومادر، این پسر آزاده و دلیر

با دستگاه ظلم و ستم نیست سازگار

جاوید باد نام خمینی به لوح دهر

همواره باد جلوه این مهر، برقرار».<sup>۳</sup>

## از کربلا به نجف -

مسافران سرگردان فرودگاه بغداد، اکنون/ بیست‌وسوم مهر، در حالی که حدود چهل خودرو

۱. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند شم ۱۹۶۸۴/۲۰/الف، مورخ ۴۴/۷/۲۸.

۲. همان، سند شم ۹۷۱/س ر ی، مورخ ۴۴/۷/۲۵.

۳. همان، نامه [و پیوست] ساواک خوزستان به رئیس ساواک و اداره کل سوم، سند شم ۶۷۱۵۶۶۶/۴۴، مورخ ۴۴/۸/۲۶.

و صدها نفر آنان را مشایعت می‌کردند، به سوی نجف حرکت کردند.<sup>۱</sup> شهر آماده استقبال شده بود.<sup>۲</sup> گروه‌های زیادی از طلاب علوم دینی ایرانی در مدرسه آیت‌الله بروجردی گردآمده با دهها خودرو و اتوبوس خود را به راه کربلا به نجف رسانده بودند. «به قرار اطلاع آقای سیدعبدالله شیرازی چند اتومبیل از طلاب علوم دینی و آقای شیخ‌علی گاشف‌الغطاء نیز چند اتومبیل از طلاب افغانی به خرج خود برای استقبال فرستاده بودند... اتومبیل‌های مستقبلین در نیمه راه [خان‌الحمد] به اتومبیل حامل آقای خمینی رسیده و به اتومبیل‌هایی که از کربلا آمده بودند گرویده و مقارن ساعت چهار بعدازظهر آقای خمینی درب صحن مطهر حضرت امیر علیه‌السلام پیاده» شد.<sup>۳</sup>

روزنامه العدل چاپ نجف نوشت که تاکنون این شهر استقبالی با این شکوه به خود ندیده بود.<sup>۴</sup> می‌توان گمان برد که هیأت حاکمه ایران اینک در افسوس تصمیم ناپخته خود، یعنی رها کردن تبعیدیان هنگام ورود به عراق، بسر می‌برد؛ چراکه استقبال و شور و هیجان ورود خمینی به کهن‌ترین مرکز آموزش علوم شیعه، وارد یازدهمین روز خود شده بود. اگر آنها با چند مأمور، آیت‌الله و پسرش را در فرودگاه تحویل گرفته، به نجف می‌بردند، این چنین نام و عیار سیاسی و علمی و اجتماعی او آشکار نمی‌شد.

در آستانه شهر، گروهی دیگر از محصلان علوم دینی و علمای نامی شهر به استقبال آمدند. پارچه‌نوشته‌هایی در خیابان نصب شده بود: مردم مسلمان نجف مسرت خود را از ورود امام خمینی مظهر فداکاری و جهاد ابراز می‌دارند؛ شهر نجف به قهرمان مجاهد اسلام امام خمینی خیرمقدم می‌گوید. روی چند خودرو نیز این جملات را می‌شد خواند: مرگ در راه اسلام بهتر از زیستن در کنار ستمگران است؛ ای مردم قرآن را دریابید که حکم خداست.<sup>۵</sup>

آقای خمینی یک‌راست به حرم حضرت علی علیه‌السلام رفت و پس از زیارت، به خانه‌ای وارد شد که در خیابان الرسول، نزدیک‌تر به کتابخانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام و نزدیک به حرم، اجاره شده بود. خانه در بخش قدیمی شهر بود. در این منطقه بیشتر خانه‌ها کوچک، و در دو یا سه طبقه ساخته شده بود و هر طبقه معمولاً دو اتاق در دل خود داشت.

۱. همان، گزارش اطلاعات خارجی، سند ش‌م ۲۳۱/۳۲۶۷۹، مورخ ۴۴/۷/۲۵.

۲. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۲۰/۱۹۴۹۶/الف، مورخ ۴۴/۸/۳.

۳. همان، نامه سرکنسول کربلا به سفارت ایران در بغداد، سند ش‌م ۱۸۸، مورخ ۴۴/۸/۲۶.

۴. همان، نامه سفارت ایران در بغداد به وزارت امور خارجه، سند ش‌م ۱۱۰۳، مورخ ۱۳۴۴/۸/۱۵.

۵. همان، گزارش اطلاعات خارجی، سند ش‌م ۲۳۱/۳۲۷۰۹، مورخ ۴۴/۷/۲۷.

این خانه دری چوبی و کوبه‌ای آهنی داشت. این در به دالانی کوتاه باز می‌شد که در انتها به حیاطی چهارگوش می‌رسید. سمت چپ دالان یک اتاق کوچک بود. سمت راست دالان پله‌های بالارو به طبقه دوم ختم می‌شد. در زیر زمین نیز از همین دالان باز می‌شد. دست‌شویی درون یکی از اضلاع حیاط تعبیه شده بود. اتاقی کوچک هم کنار آنها بود. از شانه این اتاق پله‌های دیگری که به طبقه دوم می‌رسید بالا رفته بود. زیر این پله‌ها فضایی تنگ و کوچک قرار داشت که نامش آشپزخانه بود.<sup>۱</sup> این آشپزخانه آب نداشت؛ پس چاه فاضلاب هم نداشت. چراغ خوراک‌پزی آن که با نفت کار می‌کرد، نیم متر از فضای آشپزخانه را گرفته بود. آشپزخانه، یک آشپز هم داشت که تا چهل روز بعد سفره‌آرای آقای خمینی و پسرش بود. او غذاهای متنوعی می‌پخت! مایه کتلت را گرد، چند ضلعی منظم و گاه چند ضلعی غیرمنتظم درست می‌کرد و هر بار یکی از آن شکل‌ها را جلوی تبعیدیان می‌گذاشت.<sup>۲</sup> آشپز پس از آمدن خانواده آقای خمینی، رفت و دیگر نیامد.

طبقه اول دو اتاق و طبقه دوم یک اتاق قابل استفاده داشت. آخرین دارایی این خانه کرایه‌ای، سه سرداب با سه ژرفای گوناگون بود که پناهگاهی برای فصل گرما و محلی برای نگهداری مواد غذایی بودند.<sup>۳</sup> اثاث این خانه شامل «فرش کهنه، گلیم کهنه، سه چهار دست رختخواب» بود و اسباب آن را «سماور بزرگ، یک گونی شکر، یک صندوق چای، چهل استکان و نعلبکی جوراجور برای پذیرایی از جمعیت، چهار سینی و چهار دست ظرف غذاخوری» تشکیل می‌داد.<sup>۴</sup> سلیقه و خرید طلبگی، بیش از این اقتضاء نمی‌کرد. همه این تدارکات با مدیریت شیخ‌نصرالله خلخالی، روحانی بازرگان و نماینده مالی پیشین آیت‌الله بروجردی و معتمد فعلی آقای خمینی انجام شده بود.

اجاره این خانه و تهیه خرده ریزهای دیگر در حالی بود که کسی از زمان ماندن تبعیدیان در شهر نجف باخبر نبود. کسی نمی‌دانست این خانه تا سیزده سال بعد، مسکن آیت‌الله و خانواده او خواهد بود. در کربلا «یکی از علما از آقای خمینی [پرسیده بود] آیا قصد دارند در عتبات بمانند و یا این‌که به ایران مراجعت خواهید نمود. در پاسخ [گفته بودند] اگر اجازه

۱. اقلیم خاطرات، صص ۲۲۴ و ۲۲۵.

۲. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۸۹.

۳. اقلیم خاطرات، ص ۲۲۷.

۴. «پای صحبتها و خاطرات بار آفتاب»، ص ۱۷.

اقامت در قم داده شود به ایران مراجعت خواهم کرد و الا در عتبات خواهم ماند.» مکنون قلبی او، آمدن به ایران، و ایستادن کنار مردم و سهیم بودن در غم‌ها و شادی‌های آنها بود. «اهمیت موقف در ایران ایجاب می‌کند که در صورت رفع منع از خدمت‌گزار به ملت محترم و استقلال مملکت به اسرع وقت مراجعت نموده، در غم و شادی ملت محترم، عموماً، و حضرات اعلام، خصوصاً، شریک باشم.»<sup>۱</sup> اما می‌دانست که چنین اجازه‌ای به او نخواهند داد. این روزها، چه در ایران و چه در عراق، روی این موضوع که حکومت ایران به خواسته علما پاسخ مثبت داده، تأکید می‌شد و برخی نیز تحت تأثیر این تبلیغ در تلگرام‌ها یا دیدارهای شان با آقای خمینی، از چنین موضعی تبریک و شادباش می‌گفتند. مصطفی، سه روز پس از استقرار در نجف، در ۲۶ مهر، نامه‌ای به آیت‌الله مرعشی نجفی نوشت و از این که مراجع و علما، تغییر مکان تبعید را با آزادی اشتباه گرفته‌اند، ابراز تأسف کرد و از او خواست به هم‌ردیفان خود بگوید که «اغفال» نشوند؛ تبعید ادامه دارد.<sup>۲</sup> این امکان وجود دارد که نامه سرگشاده و پرامضاء «جمعی از حجج اسلام و فضلاء حوزه علمیه قم» به امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر، که در سی‌ام آبان تدوین گردید، پاسخ به همین درخواست بوده باشد. در آن‌جا به ادامه تبعید غیرقانونی آیت‌الله خمینی اعتراض شد و حوادثی که هر روزه با دستگیری و زندان و شکنجه و اعدام مخالفان همراه است، محکوم گردید.<sup>۳</sup>

در نخستین ساعات شب، آیت‌الله خویی برای دیدار با تازه‌ترین میهمان نجف اشرف پا به این خانه گذاشت. شیخ علی کاشف‌الغطاء، سیدمحمد بغدادی، میرزا حسن بجنوردی، شیخ محمد لاهیجانی، سیدعبدالله شیرازی، و فرزندان آیت‌الله سیدعبداله‌ادی شیرازی از دیگر علمای ملاقات‌کننده بودند. و این که «ساعت ده همان شب عده‌ای از طلاب به سرپرستی شیخ محمد صادقی [تهرانی]، آیت‌الله سیدمحمد شاهرودی را با اصرار و ادار به ملاقات خمینی می‌نمایند.» همین منبع، دیدار آیت‌الله سیدمحسن حکیم را، فردای آن روز، چنین گزارش می‌کند: «روز شنبه آقای حکیم بعد از نماز مغرب به منزل ایشان رفته و به طور ایستاده، مدت کوتاهی توقف و مراجعت می‌کند.»<sup>۴</sup> محمدباقر، پسر آقای حکیم این روایت را تکذیب کرد و

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۲.

۲. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۲، صص ۱۴۲ و ۱۴۳.

۳. همان، ج ۳، صص ۱۸۵ تا ۲۰۰.

۴. اسناد ساواک، نامه سرکنسول کربلا به وزارت امور خارجه، سند ش‌م ۱۸۸، مورخ ۴۴/۷/۲۶؛ همان، گزارش اطلاعات

خارجی، سند ش‌م ۲۳۱/۳۲۷۰۹، مورخ ۴۴/۷/۲۷.

گفت که پدرش ربع ساعت با آیت‌الله خمینی گفت‌وگو کرده است.<sup>۱</sup> عکس‌هایی از این ملاقات گرفته شد، اما از انتشار آن جلوگیری گردید. «فرزند آقای حکیم با دو نفر پلیس به عکاسی رفت و فیلم مربوطه را اخذ و معدوم نموده است.»<sup>۲</sup>

نقل است که آیت‌الله حکیم از تلاش‌های چند ساله اخیر آقای خمینی تقدیر کرده، از او دعوت می‌کند که نماز جماعت برپا دارد؛ و می‌شنود که «من در قم هم که بودم در خانه نماز می‌خواندم.» گویا اصرار آقای حکیم در پذیرش این دعوت مؤثر می‌افتد. پیشنهاد دیگر، آغاز تدریس بود.<sup>۳</sup> آیت‌الله خمینی از بیست‌وپنجم مهر، نماز جماعت را در مدرسه آیت‌الله بروجردی برپا داشت.<sup>۴</sup> آن روز غروب به همین مناسبت گوسفندی نیز قربانی شد.

### دیدار با آیت‌الله حکیم

آیت‌الله خمینی از بیست‌وششم مهر برای پس دادن دیدارهای علمای نجف ابتدا به خانه آقای حکیم رفت. پس از ردوبدل شدن حرف‌های مقدماتی، آقای حکیم از بیماری خود گفت و آقای خمینی همین گفته را برای باز کردن موضوع اصلی خود مناسب یافت. «آقای خمینی: خوب است جنابعالی سفری به ایران بفرمایید تا از نزدیک مشاهده کنید بر این ملت مسلمان چه می‌گذرد. در زمان مرحوم سیدبروجردی عدم فعالیت ایشان را علیه دولت جابره حمل بر صحت می‌کردم و می‌گفتم مطالب را به ایشان نمی‌رسانند. نسبت به جنابعالی هم این‌طور معتقدم که فجایع حکومت ایران را به سمع شما نمی‌رسانند و الا شما هم ساکت نمی‌ماندید. بنابراین مناسب بود برای این که از نزدیک مشاهده فرمایید چه بر این ملت مسلمان می‌گذرد سفری به ایران بفرمایید. در تهران به عنوان جشن ۲۵ سال سلطنت پهلوی جشن گرفتند و به زور چهارصد هزار دلار از این مردم فقیر برای مصارف جشن گرفتند. ۸۰۰ دختر و ۸۰۰ پسر به عنوان دعا در محلی به جان هم انداختند. به عنوان دعا چه کرده‌اند؟ از گفتنش خجلم.

آقای حکیم در پاسخ می‌گوید: شما که اینجا هستید [برای] من لطفی ندارد ایران بروم. وانگهی چه می‌شود کرد؟ چه اثری دارد؟

۱. همان، سند ششم ۲۳۱/۳۲۷۴۳، مورخ ۴۴/۸/۱.  
 ۲. همان، نامه وزارت امور خارجه به رئیس ساواک، سند ششم ۹۳۰۴، مورخ ۴۴/۸/۱۳.  
 ۳. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ششم ۵/۲۶۶۳ ه.، مورخ ۴۴/۸/۱۷.  
 ۴. همان، نامه سرکنسولگری کربلا به سفارت ایران در بغداد، سند ششم ۱۹۴، مورخ ۴۴/۷/۲۹.



آقای خمینی می‌گوید: اما قطعاً اثر دارد. ما با همین قیام تصمیمات خطرناک دولت را متوقف کردیم. چطور اثر ندارد؟ اگر علماء اتحاد داشته باشند به خدا اثر دارد؛ قطعاً مؤثر است.

آقای حکیم: اگر احتمال عقلانی نیز داشته باشد و از طریق عقلانی اقدام شود خوب است. آقای خمینی: قطعاً تأثیر دارد؛ چنانکه اثر هم دیدیم. منظور ما هم از اقدام، اقدام عاقلانه است و اقدام غیرعاقلانه اصلاً مورد بحث نیست. مقصود اقدام علماء و عقلاء ملت است.

آقای حکیم: اقدامی حاد کنیم مردم از ما تبعیت نمی‌کنند. مردم دروغ می‌گویند. آنها پی شهوت‌اند... برای دین سینه چاک نمی‌کنند.

آقای خمینی: چطور مردم دروغ می‌گویند؟ این مردم که جان دادند؛ زخم دیدند؛ حبس کشیدند؛ تبعید شدند؛ اموالشان به غارت رفت. چطور مردم بقال و عطار سر محل که سینه جلوی گلوله دادند دروغ می‌گویند؟

آقای حکیم: تبعیت نمی‌کنند؛ مرید شهوات و اغراض مادیه هستند. اگر قیام کنیم و خونی از بینی کسی بریزد و سروصدایی بشود مردم به ما فحش می‌دهند و چنین و چنان می‌گویند. آقای خمینی: ما که قیام کردیم و از احدی به جز مزید احترام و سلام و دست‌بوسی ندیدیم و هر که کوتاهی کرد حرف سرد شنید و مورد بی‌ارادتی مردم شد. من در تبعید ترکیه به یکی از دهات رفتم که اسمش یادم نیست. اهل آن ده گفتند وقتی آتاترک مشغول عملیات ضددینی خود شد علمای دینی ترکیه جمع شدند و به اتفاق مشغول فعالیت علیه تصمیمات آتاترک شدند. آتاترک ده را محاصره و چهل نفر از علمای ترکیه را به قتل رسانید. من چون پیش خود شرمنده شدم که آنها سنی می‌باشند؛ در وقتی که خطر را به دین اسلام نزدیک می‌بینند چهل نفر کشته می‌دهند، ولی علمای شیعه در این خطر عظیمی که بر دیانتشان وارد آمده، خون از دماغ‌مان نیامد؛ نه از دماغ من و نه از دماغ شما و نه غیر ما. واقعاً جای خجالت است.

آقای حکیم: چه باید کرد؟ بایستی احتمال اثر بدهیم. کشته دادن چه اثر دارد.

آقای خمینی: عملیات ضددینی دو جور است. یکی مثل رضاخان پهلوی بی‌دینی می‌کرد و می‌گفت من می‌کنم و نسبت به شرع و دین نمی‌داد؛ البته موضوع اقدام عامی او نهی از منکر بود، ولی شاه فعلی هر عمل ضد قرآن و مذهب می‌کند و می‌گوید از دین است، نظر قرآن چنان است؛ من از قرآن کریم می‌گویم؛ اما این بدعت عظیم که بر اساس دیانت لطمه وارد می‌کند قابل تحمل نیست. باید جانبازی کرد. بگذارید تاریخ ثبت کند که وقتی دین مورد حمله واقع شد عده‌ای از علمای شیعه قیام کردند و دسته‌ای از آنها کشته شدند.

آقای حکیم: تاریخ چه فایده دارد؟ اثر باید داشته باشد.

آقای خمینی: چطور فایده ندارد! مگر قیام حسین ابن علی علیه السلام به تاریخ خدمت مؤثری نکرد؟ چه بهره بزرگی از قیام آن حضرت می گیریم.

آقای حکیم: راجع به امام حسن چه می فرمایید؟ ایشان که قیام نکردند.

آقای خمینی: اگر امام حسن هم به اندازه شما مرید داشت قیام می کرد. در اول امر قیام کرد، دید مریدها فروخته شده اند، لذا فتح نکرد، اما شما در تمام ممالک اسلامی مقلد و مرید دارید که یکی از آنها خود من می باشم. شما بیفتید جلو و من و همه عقب شما تبعیت می کنیم.<sup>۱</sup> رفته رفته گفت و گوی آن دو تند شد. نصرالله خلخالی با خنده و رها کردن چند جمله، خود را وسط انداخت و گفت و گو را به پایان رساند.<sup>۲</sup>

آقای خمینی فردای آن روز، ۲۷ مهر، به دیدار آقایان سیدابوالقاسم خویی و سید محمود شاهرودی رفت.<sup>۳</sup> همان جا آیت الله خویی از او وعده گرفت که پنجشنبه ۲۹ مهر، نهار میهمان او باشد. آن روز غیر از آقای خمینی، سی نفر سر سفره آقای خویی نشستند. این دیدارها و پس دادن‌ها ادامه یافت و حتی آنان که دعاگوی اعلی حضرت همایونی بودند «از آقای خمینی دیدن نموده و مشارالیه نیز متقابلاً به بازدید عموم آنان رفته است.»<sup>۴</sup> گویا آیت الله به بازدید شیخ محمد زنجانی رفت و گفت و گویی بسان آن چه که در خانه آقای حکیم شده بود، با او نیز درگرفت.<sup>۵</sup>

آقای خمینی دیدار محصلان علوم دینی را هم پس داد. هر شب به یکی از مدارس علمیه نجف می رفت و با طلبه های آن مدرسه ملاقات می کرد. «ایشان از بیشتر مراکز علمی حوزه و مدارس نجف بازدید کردند، حتی مدارس دوردست؛ مثلاً مدرسه جُدیده در محله فقیرنشین بخش جنوبی شهر کوفه که مربوط به طلاب افغانی و طلبه های مستضعفی بود که در مدارس شهر نجف حجره های به دست شان نرسیده بود، مورد بازدید قرار گرفتند.»<sup>۶</sup>

۱. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش ۱۸۳۲/س ت، مورخ ۴۴/۹/۳۰.

۲. خاطرات آیت الله سیدهاشم رسولی محلاتی، ص ۹۴.

۳. اسناد ساواک، نامه سرکنسول کربلا به سفارت ایران در بغداد، سند ش ۱۹۴، مورخ ۴۴/۷/۲۹. حجت الاسلام سیدهاشم رسولی محلاتی در بیان خاطرات خود گفته است که بازدید امام از آقایان حکیم، خویی و شاهرودی در یک روز انجام گردید. (خاطرات آیت الله سیدهاشم رسولی محلاتی، ص ۹۱)

۴. همان، گزارش اطلاعات خارجی، سند ش ۲۳۱/۳۲۷۴۶، مورخ ۴۴/۸/۱.

۵. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر چهارم، صص ۱۵۷ و ۱۵۸.

۶. خاطرات سیدعلی اکبر محتشمی پور، صص ۴۹۰ و ۴۹۱.

روشی که آیت‌الله خمینی پیش گرفت، دست‌کم از ناحیه او، راه طرح اختلاف‌های گذشته و نیز رفتن به سوی تعارضات جدید را بست؛ و این نشانی نبود که حاکمان ایران از رفتن او به نجف هدف‌گیری کرده بودند. گفته شده محمدرضا پهلوی در تصمیم خود برای تغییر وضعیت آقای خمینی با مهدی پیراسته، سفیر ایران در عراق، مشورت کرده بود. مرتضی پسندیده به این قضیه اشاره کرده است. «پیراسته... فردی بافهم و فراست و زرنگ و مشاور شاه و دارای سوابق با ما بود... می‌گوید خوب است؛ خمینی به دهن شیر خواهد افتاد... با این تصور که آن‌جا آقای حکیم وجود دارد و ایشان به اندازه یک طلبه بیشتر نمی‌تواند کاری بکند... [بعدها] شاه اعتراض شدید به پیراسته کرده بود که دهان شیر کجا بود؟!»<sup>۱</sup>

### توصیه به حوزه علمیه قم

اینک بیش از یک ماه از تلاش‌های پیدا و پنهان وفاداران نهضت برای رسیدن به آقای خمینی می‌گذشت. روزی نبود که مأموران امنیتی و انتظامی، افرادی را در ایستگاه‌های قم، خرم‌آباد، اندیمشک، اهواز و خرمشهر شناسایی و از قطار پیاده نکنند و تحت‌الحفظ با قطار برگشتی برای تنبیه به تهران نفرستند.<sup>۲</sup>

از سوی دیگر برای دستگاه امنیتی روشن بود که جنس همراهان ضریح مرقد حضرت ابوالفضل علیه‌السلام که آماده انتقال به عراق است، از جنس همان کسانی است که با راه‌آهن خود را به خرمشهر و آبادان می‌رسانند. انتقال پول از ایران به عراق، آن هم برای آیت‌الله خمینی، برای ساواک گران می‌نمود؛ و باز ساواک می‌دانست که در کاروان همراه ضریح، وجوه شرعی قابل توجهی در حال جابه‌جایی است.<sup>۳</sup>

ساواک، درست یا نادرست، خبردار شده بود مبلغی حدود یک میلیون تومان از سوی بازاریان برای آیت‌الله خمینی فرستاده شده است.<sup>۴</sup>

برای ایجاد هماهنگی‌های لازم جهت انتقال ضریح، محمدباقر، پسر آیت‌الله حکیم، سی‌ام

۱. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، صص ۲۴۳ و ۲۴۴.

۲. اسناد ساواک، نامه راه‌آهن دولتی ایران به رئیس ساواک، سند شصت و هشتاد و پنج، مورخ ۴۴/۸/۱۵؛ همان، سند شصت و یک، مورخ ۴۴/۸/۱۹؛ همان، نامه رئیس ساواک استان مرکز به رئیس ساواک و اداره کل سوم، سند شصت و یک، مورخ ۴۴/۸/۲۳.

۳. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند شصت و هشتاد و پنج، مورخ ۴۴/۸/۸.

۴. همان، سند شصت و یک، مورخ ۴۴/۹/۲.

مهر با هواپیما به تهران آمد.<sup>۱</sup>

در این میان، احمد، پسر کوچک آقای خمینی، در حال همراه کردن خود با کاروان و رفتن به عراق و دیدار پدر بود. احمد که به تازگی دیپلم گرفته بود، خود را به عنوان طلبه جازد تا با استفاده از معافیت تحصیلی، گذرنامه بگیرد. روشن بود که به او گذرنامه نخواهند داد؛ و هم مراقب بودند که پنهانی از مرز عبور نکند.<sup>۲</sup>

اقدام دیگر دستگاه امنیتی شناسایی کسانی بود که به دور از حال و هوای سیاسی و صرفاً با انگیزه‌های مذهبی در مشایعت ضریح شرکت می‌جستند. «به طور قطع در میان [این هزار نفر] تعداد زیادی از موافقین می‌باشند که می‌شود از وجود آنان به نحو مقتضی استفاده شود.»<sup>۳</sup> افراد عادی به کنار؛ یک آخوند نفوذی هم باید می‌یافتند. شیخی را پیدا کردند که در سال ۱۳۴۲ در چاپ اعلامیه‌ای مشارکت کرده، دستگیر شده و همان زمان آمادگی خود را برای همکاری با ساواک اعلام کرده بود.<sup>۴</sup>

آیت‌الله خمینی قطعاً از این اخبار بی‌اطلاع بود، اما می‌دانست که تب و تاب طلبه‌ها برای آمدن به نجف همچنان بالا است. از این رو «به طلاب قم که عازم عراق بوده‌اند توصیه نموده از عزیمت به عراق خودداری و موجبات تزلزل حوزه علمیه قم را فراهم نمایند.»<sup>۵</sup> او از محصلان حوزه علمیه قم خواست که همچنان به تحصیل و تبلیغ خود در ایران مشغول باشند و «غیبت این جانب موجب سردی و سستی آقایان نشود... این جانب انشاءالله در اول وقت رفع منع در بین آقایان طلاب قم هستم.»<sup>۶</sup>

## آغاز تدریس

آیت‌الله خمینی، یک ماه پس از استقرار در نجف، در بیست‌وسوم آبان ۱۳۴۴، تدریس خارج فقه را در مسجد شیخ انصاری، معروف به مسجد ترک‌ها، آغاز کرد و رشته قطع شده بحث بیع در حوزه علمیه قم را این‌جا وصل کرد و پی گرفت. او تا مبحث «ردّ و اجازه معامله

۱. همان، سند ش‌م ۳۲۷۴۳، مورخ ۴۴/۸/۱.

۲. همان، نامه ساواک استان مرکز به رئیس ساواک و اداره کل سوم، سند ش‌م ۱۷۶۸۶/۲۰/الف، مورخ ۴۴/۸/۱۸.

۳. همان، نامه اداره کل سوم به رئیس ساواک استان مرکز، سند ش‌م ۳۱۶/۳۵۵۶۴، مورخ ۴۴/۸/۲۵.

۴. همان، نامه ساواک استان مرکز به رئیس ساواک و اداره کل سوم، سند ش‌م ۱۷۶۶۰/۲۰/الف، مورخ ۴۴/۸/۱۷.

۵. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش‌م ۲۱۳۲۵/۲۰/الف، مورخ ۴۴/۹/۳.

۶. صحیفه امام، ج ۲، ص ۶.

فضولی» را در قم درس داد. با وجود این، تدریس کتاب البیع را از ابتدا شروع کرد.<sup>۱</sup> پیش از این، علمای کربلا و نجف و نیز محصلان علوم دینی از او خواسته بودند با اقامت در کربلا سرپرستی حوزه علمیه آن شهر را به عهده گرفته، آن را گسترش دهد.<sup>۲</sup> نپذیرفت. او رغبتی هم برای امامت جماعت در مدرسه آیت الله بروجردی نداشت، اما به شروع دوباره تدریس علاقه مند بود. بنابر سلوک علمی رایج در حوزه‌ها، نخستین جلسه تدریس را به سخنانی اختصاص داد که از دیدگاه او حائز اهمیت بود. او با بیان مقدمه کوتاهی در چگونگی گسترش اسلام در قرون اولیه هجری، به مسئولیت رؤسای دولت‌های اسلامی و مسئولیت علمای اسلام پرداخت و گفت که این دین «به حسب اراده خدای تبارک و تعالی، تکویناً» به آنان سپرده شده، پس در برابر نگرهبانی از این آیین، در حفظ و گسترش وحدت کلمه وظیفه دارند؛ چرا که اسلام برای انسان، اجتماع، حکومت و روابط بین‌الملل برنامه دارد. اسلام «فقط نماز و دعا و زیارت ... نیست [اینها] یک باب از ابواب اسلام است، لکن سیاست دارد اسلام؛ اداره مملکتی دارد اسلام؛ ممالک بزرگ را اداره می‌کند اسلام.»

آقای خمینی تأکید کرد که سران کشورهای اسلامی بدون توجه به قومیت‌های خود، اختلاف‌ها را کنار گذاشته، همچون پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله و سلم، به گسترش اسلام بیندیشند. «اگر توحید کلمه کنند، دیگر یهود به فلسطین طمع نمی‌کند؛ دیگر هندو به کشمیر طمع نمی‌کند.» وی با تعجب پرسید که چرا باید شرق و جهان اسلام با وجود ثروتی که دارد، کرنشگر جهان غرب باشد؟ «آنها باید بیایند به شما تملق بگویند؛ دست شما را ببوسند؛ پای شما را ببوسند... ثروت دست شماست.» اگر رؤسای ممالک اسلامی به اسلام حقیقی پای‌بند باشند، بزرگی و سیادت پیدا می‌کنند؛ و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین.

آیت الله در ادامه به مسئولیت علمای اسلام پرداخت و با ابراز تأسف از نداشتن اسباب و ابزار تبلیغ، گفت که پای مباحث علمی ما از کتاب طهارت و خمس و ... بیرون نمی‌رود، در حالی که «باید قیام کرد... باید اسلام را آن طوری که هست، نه آن طوری که حالا در دست ... چهار تا فرض کنید مقدس مآب، فقط کتاب مفاتیح است، معرفی کرد. گفت به دنیا که ما یک همچو کالای بزرگی داریم؛ یک همچو قوانین مترقی داریم، محتاج نیستیم به این که در قوانین

۱. خاطرات آیت الله طاهری خرم‌آبادی، ج ۲، ص ۳۹.

۲. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات خارجی، سند شم ۲۳۱/۳۲۷۴۳، مورخ ۴۴/۸/۱؛ همان، سند شم ۲۳۱/۳۲۷۴۵، مورخ ۴۴/۸/۱.

به کس دیگری مراجعه کنیم... مسلمین محتاج نیستند به این که در قوانین تبعیت از غیر بکنند.»  
او از علمای اسلام خواست احکام و قوانین دین را در رشته‌های گوناگون نگاشته، به دنیا  
عرضه کند.

وی در بخش واپسین، مخاطبان حاضر در مسجد را به تهذیب نفس دعوت کرد و گفت  
هر قدمی که برای تحصیل علم برمی‌دارید، قدمی هم برای تحصیل اخلاق بردارید؛ عالمی که  
مهذب نباشد بسیار زیان‌بار است؛ همه ادیان غیرالهی محصول افراد تحصیل کرده دور از اخلاق  
بوده و هست.<sup>۱</sup>

دست‌کم دو بخش نخست این سخنرانی نه با ادبیات حاکم بر حوزه علمیه نجف همخوانی  
داشت و نه با دیدگاه‌های مراجع حاضر در عراق. با وجود این، مرور کامل سخنان آیت‌الله  
خمینی می‌گوید که او نه تنها مقتضیات عراق و شهر نجف را مدنظر قرار داد، بلکه در عمل،  
اخلاقی را که بدان پای می‌فشرد، رعایت کرد. او می‌توانست به دور از همه محدودیت‌هایی  
که پیش از این در ایران و ترکیه به او تحمیل شده بود، عنان سخن را نکشد و درباره رفتارهای  
غیرقانونی و سرکوب‌های خونین هیأت حاکمه، پررنگ‌تر از آنچه که در عصر عاشورای  
۱۳۴۲ و صبح چهارم آبان ۱۳۴۳ گفته بود، بگوید؛ اما نگفت. حتی در یک ماه گذشته، به همه  
آنان که با غنیمت شمردن حضورش در عراق، علیه حکومت ایران شعار داده یا تظاهری کرده  
بودند، روی خوش نشان نداده بود. و این در حالی بود که مسئولان دولتی عراق، عبدالرزاق  
محی‌الدین، وزیرمشاور در امور وحدت؛ عبداللطیف دراجی، وزیر کشور؛ و شکری صاحب  
زکی، سخنگوی دولت، سلام و خوش آمد و راحت‌باش عبدالسلام عارف، رئیس‌جمهور عراق،  
را به او ابلاغ کرده بودند.<sup>۲</sup> و این چیزی جز نشان دادن چراغ سبز نبود. می‌دانیم که یکی از  
سخنرانی‌های ترجمه شده آیت‌الله به زبان عربی، زمستان سال گذشته در واحدهایی از ارتش  
عراق پخش شده بود.<sup>۳</sup> پیش از تبعید به ترکیه نیز، کاردار عراق در تهران تلاش کرده بود با  
او در قم ملاقات کند؛ راه نداده بود.<sup>۴</sup> کودتاگران حاکم بر عراق، می‌خواستند از نفوذ سیاسی  
و اجتماعی آیت‌الله خمینی در ایران، در جهت منافع و سیاست‌های خود استفاده کنند؛ و این

۱. صحیفه امام، ج ۲، صص ۲۹ تا ۴۱.

۲. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات خارجی، سند ش‌م ۲۳۱/۳۷۴۵، مورخ ۴۴/۸/۱، همان، نامه د/۲۱ به رئیس ساواک،  
سند ش‌م ۲/۹۲۲، مورخ ۴۴/۸/۱۵.

۳. همان، نامه ساواک خوزستان به اداره کل سوم، سند ش‌م ۶۱۳۵۴۷/۴۳، مورخ ۴۳/۱۰/۲۸.

۴. همان، نامه رئیس ساواک قم به رئیس ساواک استان مرکز، سند ش‌م ۱۷۸۷/ق م، مورخ ۴۳/۷/۲۷.

چیزی نبود که از چشم آقای خمینی پنهان بوده باشد.

مصطفی در ضبط و پخش سخنرانی‌های پدرش در قم باتجربه بود و در این موقعیت تازه می‌دانست که چه عطشی برای شنیدن یا خواندن آن در ایران وجود دارد. احتمال می‌رود با تمهید او سخنان آیت‌الله در ۲۰ رجب ۱۳۸۵/۲۳ آبان ۱۳۴۴ در مسجد شیخ طوسی ضبط شده باشد. حدود یک ماه بعد ساواک باخبر شد که نوار آن سخنرانی به تهران رسیده، به قم برده شده، قرار است پیاده و چاپ گردد.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد عاملی از دستگاه‌های ذی‌ربط ایران نیز در عراق به این نوار دست یافت؛ چرا که پیاده شده آن زودتر از آن که در قم پیاده و پخش و کشف شود، روی میز نصیری بود. نعمت‌الله نصیری، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، پیشنهاد کرد کارشناسان ساواک متن را ارزیابی کرده، نقاط ضعف آن را برجسته نموده، در اختیار روحانیان مخالف خمینی قرار دهند تا او را تقبیح کنند. در پاسخ او گفته شد که «این نوار وسیله اشخاصی از نجف به ایران رسیده، مورد استفاده پاره‌ای از روحانیون قرار گرفته است. از این رو چنانچه نوار مذکور سانسور و نقاط ضعف آن طبق اوامر صادره وسیله روحانیون مخالف خمینی پخش گردد، چیزی از آن مستفاد نمی‌شود و مورد بهره‌برداری منظور قرار نخواهد گرفت. و اگر عین نوار در اختیار روحانیون گذارده شود، با توجه به این که قبلاً این نوار به دست اشخاص رسیده، بهره مطلوب نخواهد داد.»<sup>۲</sup> با وجود این متن سخنرانی به ساواک برخی شهرها فرستاده شد تا فرمان رئیس روی زمین نماند.<sup>۳</sup> فشرده این سخنرانی در آمریکا ترجمه، چاپ و در میان علاقه‌مندان پخش شد.<sup>۴</sup>

## کاروان نجف

آقای خمینی در همان نامه‌ای که از همسرش خواسته بود مهرش را توسط پیکی مطمئن به عراق بفرستد، خواستار حرکت او به نجف هم شده بود؛ البته اگر ساواک بگذارد.<sup>۵</sup> خانواده آقا تقاضای خود را به گوش ساواک رساندند. ساواک مخالفت نکرد؛ با این شرط که مردی همراهشان نباشد؛ فقط زنها و بچه‌ها. به ساواک گفته شد جابه‌جا کردن اسباب و اثاثیه، کار زن

۱. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند شم ۱۸۸۹۱/۲۰الف، مورخ ۴۴/۹/۲۷.

۲. همان، گزارش اداره کل سوم، بی‌شم، مورخ ۴۴/۹/۲۲.

۳. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک کرمان، سند شم ۳۱۶/۴۵۳۲۵، مورخ ۴۴/۱۰/۱۲.

۴. همان، نامه وزارت امور خارجه به سازمان اطلاعات و امنیت کشور، سند شم ۶۵۲، مورخ ۴۵/۱/۲۳.

۵. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۷۹.

و بچه نیست. همراهی مشهدی حسین را پذیرفتند؛ همو که هنگام هجوم مأموران مسلح برای دستگیری آیت‌الله خمینی در پانزدهم خرداد، خود را زیلوپیچ کرده بود تا دستگیر نشود. گویا باید سندی هم در کلاتری سیزده بازار تهران گرو می گذاشتند. جعفر شجونی گفته است، در پی درخواست شیخ فضل‌الله محلاتی، همراه بانو قدس ایران به کلاتری رفته و پس از بالا و پایین کردن‌های بسیار، پذیرفتند که سند خانه‌اش در گرو آنها بماند.<sup>۱</sup>

کاروان هفده نفره نجف شامل بانو قدس ایران، آشپز و کارگرش (سکینه سلطان و مشهدی حسین)؛ صدیقه، دخترش با سه فرزند (نقیسه، زهرا، نعیمه)، و کارگرش (فاطمه سلطان)؛ فریده، دخترش با تنها فرزندش (فرشته)؛ فهیمه، دخترش با فرزند خود (لیلی) و خدمتکارش (سکینه)؛ معصومه، عروس‌اش، با دو فرزند (حسین و مریم)؛ و خازن‌الملوک، مادرش، بود.<sup>۲</sup> بلیت‌ها را از شرکت مسافربری تی.بی.تی خریدند. یک روحانی اهل ساواک نیز همراهشان بود. پسر کوچک‌شان، احمد، برای بدرقه آمد و در برگشت، تنهایی را هم بر حسرت دیدار پدر افزود. چندم آبان از مرز خسروی رد شدند.<sup>۳</sup>

مأموران عراقی به کاروان اجازه ورود ندادند. کاروان برگه بهداشت نداشت. گفتند باید واکسینه شوید و هفته‌ای در قرنطینه باشید. پس از شیوع شبه وبا در ایران، عراق مرزهای خود را به روی مسافران ایرانی بسته بود. چندی بعد در مهرماه ۱۳۴۴ این محدودیت برداشته شد و ایرانیان توانستند با گرفتن ویزا، با شرط تزریق واکسن و داشتن برگه آن، به آن کشور مسافرت کنند. راننده که متوجه نسبت کاروان با آقای خمینی شده بود، گفت که وسایل‌تان را به کاظمین برده، تحویل انبار شرکت مسافربری می‌دهم؛ از آن‌جا با نجف تماس می‌گیرم و ماجرا را می‌گویم.

همان روز واکسینه شدند. ناهار سبزی‌پلو خوردند؛ از تهران آورده بودند. و هفده نفر ماندند با یک قابلمه خالی، که در روزهای پیش رو هم برنج دم نکشیده عراقی‌ها را توی آن می‌ریختند و هم لباس‌های‌شان را در آن می‌شستند. «شبها نانی می‌دادند که از سیاهی و سفی نمی‌شد خورد. ولی همین نانها بشقاب‌های خوبی بود... عصرها همه را می‌بردم سر تپه‌ای

۱. خاطرات حجت‌الاسلام جعفر شجونی، به کوشش: علیرضا اسماعیلی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱ش، صص ۸۸ تا ۹۰.

۲. همان، صص ۲۸۴ و ۲۸۶.

۳. در اسناد ساواک روز خروج خانواده امام خمینی و همراهان از ایران دهم آبان یاد شده، اما سرکار خانم خدیجه ثقفی در خاطرات خود آن را ۲۵ رجب/ ۲۸ آبان نوشته است.



که مقابل عمارت قرنطینه بود و به تماشای ماشین‌هایی که بین ایران و عراق در رفت‌وآمد بودند، می‌نشستیم و بچه‌ها بازی می‌کردند.<sup>۱</sup> روز سوم، شبستری نامی از علمای کاظمین به مرز آمد. وضع کاروان را دید و در برگشت، قند و چای و تخم‌مرغ فرستاد. تماس راننده با نجف مؤثر افتاده بود. خود راننده هم در بازگشت از عراق، وقتی به کرمانشاه رسید، نان لواش و پنیر فرستاد.

با این‌ها یک هفته را در آن قرنطینه کثیف سر کردند. «یک هفته تمام شد و آقای شبستری با دو سواری به سراغمان آمد و ما را یکسره به نجف برد. وقتی وارد نجف شدیم هوا تاریک شده بود. وارد منزلی شدیم که تا آن وقت نظیرش را ندیده بودم... به اتاقی رسیدیم کوچک، دو متر در دو متر. آقا بالایش نشستند بود.»<sup>۲</sup> دخترها، بی‌تاب دیدار پدر، با گریه و شوق فراوان خودشان را به او رساندند. آیت‌الله با همسرش سلام و احوالپرسی کرد، «ولی باور کنید برخوردارش با همه به صورتی بود که گویی دیروز همه ما را دیده است. با خونسردی و آرامی احوالپرسی می‌کرد.» مصطفی خانه نبود. پرسیدند: کجاست؟ به حرم رفته بود. دقایقی بعد آمد. و این بار مادر همه عاطفه خرج نشده خود را یک‌جا نثار او کرد. «او را در آغوش کشیدم. سرم مطابق سینه‌اش می‌شد. بی‌اختیار، های‌های گریه‌ام بلند شد. مدتی بدین حال بودم. گریه‌ام غیرعادی بود. همه بدنم می‌لرزید. همه تعجب کرده بودند، چرا که بردباریم را می‌شناختند.»<sup>۳</sup> با آمدن خانواده به نجف، زندگی آقای خمینی و بستگان او، روال معمول گذشته را نیافت. از ابتدای شروع نهضت، کشتی این زندگی به دریای متلاطمی کشیده شده بود که با پیوستن همسر نیز به ساحل آرامش نمی‌رسید، اما موقعیت تازه توانسته بود، با پایان دادن به آن بی‌خبری‌های کشنده، از نگرانی‌های خانوادگی بکاهد. آنها دیدند که مرد خانواده با همان نظم و دقت پیشین، این بار در تبعید، زندگی می‌کند. آیت‌الله هر روز ساعت ده صبح درس خارج فقه خود را پس از پایان درس اصول آیت‌الله خوئی، در مسجد شیخ‌انصاری آغاز می‌کرد. فاصله خانه و مسجد کوتاه بود. پس از تدریس به خانه بازمی‌گشت. نمازهای ظهر و عصر را در خانه می‌خواند. ناهار می‌خورد. استراحت می‌کرد. بعد از ظهر به مطالعه کتاب‌های درسی و غیردرسی می‌پرداخت. قدم می‌زد. اگر روزنامه‌ای به دستش رسیده بود، در حال قدم

۱. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۸۷.

۲. همان، صص ۲۸۷ تا ۲۸۹.

۳. همان، صص ۲۸۹ و ۲۹۰.

زدن می‌خواند. و همه اینها وقت مقرر و ساعت معینی داشت. برخی از اعضاء خانواده که می‌خواستند بدانند ساعت چند است، به کارهای او نگاه می‌کردند. می‌دانستند که رأس چه ساعتی، چه کاری می‌کند.<sup>۱</sup> هنگام غروب راهی مدرسه آقای بروجردی می‌شد. نماز مغرب و عشا را می‌خواند و به خانه بازمی‌گشت. یک ساعت استراحت می‌کرد. سپس برای دیدار با کسانی که به ملاقاتش آمده بودند، به بیرونی خانه‌اش می‌رفت. یک ساعت بعد، و درست سه ساعت پس از غروب، برمی‌خاست و به زیارت مرقد حضرت علی علیه‌السلام می‌رفت.<sup>۲</sup> آیت‌الله خمینی از اول شعبان ۱۳۸۵/چهارم آذر ۱۳۴۴ به محصلان علوم دینی نجف شهریه داد که نشان از سرازیر شدن وجوهات شرعی از ایران به عراق داشت. پرداخت شهریه به طلبه‌ها در حوزه علمیه قم نیز همچنان زیر نظر شهاب‌الدین اشراقی، وکیل آقای خمینی، ادامه داشت.<sup>۳</sup>

### صدور وجوهات شرعی

یکی از مأموران ساواک از شخص مطلعی شنید که «وجوهاتی که از تهران برای آیت‌الله خمینی فرستاده می‌شود، بیش از مبلغی است که برای دیگر علماء ارسال می‌گردد؛ و هر چقدر فشار دستگاه‌های دولتی به آیت‌الله خمینی و دوستان او افزایش پیدا کند بر میزان نفوذ و اعتبار او در بین مردم افزوده می‌شود.»<sup>۴</sup>

فرستاده شدن پول از ایران به عراق، آن هم برای آیت‌الله خمینی، برای دستگاه امنیتی بسیار سخت و نپذیرفتنی بود. باز بودن این راه، یعنی دست باز دشمن تبعیدی حکومت ایران برای زنده نگاه داشتن حوزه‌های علمیه؛ جایی که سربازان فرهنگی خمینی در آنجا آموزش می‌دیدند و با سراسر مردم ایران در تماس بودند. ساواک بارها این موضوع را با مسئولان بانکها در میان گذاشت و از آنان خواست که از ارسال حواله‌های ارزی به عراق جلوگیری کنند. مشخصاً با مدیران ارزی بانکهای ملی و ایران و ژاپن گفت‌وگو شد. آنها گفتند که اگر پول‌ها از طریق حواله‌های بانکی جابه‌جا شود با در دست داشتن مشخصات فرستنده، شماره چک و

۱. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، به کوشش: فرامرز شعاع حسینی و رحیم روح‌بخش،

تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی و نشر عروج، ۱۳۸۷ش، ص ۹۵.

۲. خاطرات آیت‌الله طاهری حرم‌آبادی، ج ۲، ص ۴۵.

۳. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند شصت و دو هزار و سیصد و هشتاد و هشت، مورخ ۲۸/۹/۴۴.

۴. همان، سند شصت و هفت هزار و سیصد و هشتاد و هشت، مورخ ۸/۱۰/۴۴.

حساب جاری و تاریخ و مبلغ حواله قابل پی گیری است. اما اگر ریال را در بازار تبدیل به ارز کنند و به وسیله دلان به خارج بفرستند، کاری از ما بر نمی آید.<sup>۱</sup> ساواک که از شناسایی عاملان رد کردن پول از طریق مناسبات بانکی ناامید شده بود، به بخش های ذی ربط خود دستور داد نمایندگان آیت الله، کسانی که اجازه اخذ وجوهات شرعی از مردم را دارند، شناسایی و معرفی شوند.<sup>۲</sup> در اقدامی دیگر دستور داد کوشش بیشتری در پیدا کردن آن گروه از افرادی که پول برای خمینی می فرستند، کنند.<sup>۳</sup>

واقعیت این است که به همان اندازه ای که آقای خمینی به جایگاه مرجعیت و تبعات آن، از جمله دریافت و پرداخت وجوهات شرعی بی اهمیت، بلکه از آن گریزان بود، مرجعیت و لوازم و جوانب آن با شتاب بیشتری خود را به او می رساندند. تبعید آقا به نجف هم تغییری در این معادله نداد. آیت الله در پاسخ به توصیه یکی از معتمدان ساکن در کویت که گفته بود «این کویتی ها که به نجف می آیند... پولدار هستند... در بیرونی شما بی اعتنایی می بینند... پول شان را به جای دیگری می برند»، اظهار کرد: «هر چه می توانید مردم را از من منصرف کنید. هر چه مقلدین من کمتر باشند، بار من سبکتر است. نمی خواهم پول این جا بیاورند.»<sup>۴</sup> آنان که مسئولیتی در دفتر او، چه در قم و چه در نجف داشتند، بارها از بی اعتنایی اش به افراد ثروتمندی که رقم وجوهات شان بالا بود یاد کرده اند.<sup>۵</sup> همانها گفته اند که پولی که آورنده اش تقاضایی در برابر آن داشت، نمی پذیرفت. اما راه های رسیدن این پول ها چگونه بود؟

الف- رساندن وجوهات شرعی توسط مسافران و زائران. این راهی متداول بود. تجار و بازرگانان، با انتخاب افرادی مطمئن، وجوهات را به آنان سپرده، در قالب کاروان های زیارتی و یا مناسبت های ویژه مذهبی، روانه نجف و دفتر آیت الله خمینی می کردند.

ب- ارسال حواله بانکی به فردی مورد اطمینان در کشور ثالث. «به این معنی که مثلاً پول را به آلمان غربی یا کشورهای دیگر اروپا و آسیا، به نام یکی از بازرگانان مقیم کشور مورد نظرشان حواله می کنند و آن شخص این مبلغ را به نام شیخ نصرالله خلخالی [مسئول مالی

۱. همان، نامه اداره کل نهم به اداره کل سوم، سند شم ۹۱۱/۸۴۱۹، مورخ ۴۴/۹/۱۷.

۲. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند شم ۳۰۰/۶۱۳، مورخ ۴۴/۹/۱۰.

۳. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک استان مرکز، سند شم ۳۱۶/۵۴۰۰۴، مورخ ۴۴/۱۰/۱۸.

۴. خاطرات حجت الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی پور، ص ۸۶.

۵. خاطرات آیت الله خاتم یزدی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱ش، ص ۱۱۲.

آیت‌الله خمینی در وجوهات شرعی [به نجف ارسال می‌نماید].<sup>۱</sup>

پ- فرستادن پول به اسم آیت‌الله حکیم. «بعضاً افرادی که مقلد سایر مراجع بودند... در کنار وجوهاتی که برای مرجع تقلید خویش می‌فرستادند، به عنوان هدیه برای [آقا] هم ارسال می‌کردند. یکی از افراد خیر و از تجار معروف اصفهان... که از آقای حکیم تقلید می‌کرد و رژیم نیز نسبت به این موضوع آگاهی داشت، تحت پوشش ارسال وجوهات برای آقای حکیم... مبلغ بیشتری را برای [آقای خمینی] می‌فرستاد.»<sup>۲</sup>

ت- اعزام نمایندگان به مکه و مدینه. آیت‌الله خمینی به نماینده اعزامی اش به حج گفت: «من هیچ‌گاه به دنبال پول نبوده‌ام و نمی‌خواهم دوستان و اطرافیانم هم به دنبال پول بروند، لذا از شما می‌خواهم که در این سفر در پی جمع‌آوری وجوهات از این کاروان به آن کاروان نروید و حرص و ولع فراوان برای ازدیاد وجوهات نداشته باشید، بلکه تنها هدف‌تان رفع مشکلات مردم باشد؛ و در صورت مراجعه افرادی به شما، سعی کنید به نحو احسن با آنها برخورد نموده و مشکلات و مسائل شرعی‌شان را حل کنید.»<sup>۳</sup>

ث- رانندگان ترانزیت. «طبق اطلاع، پاره‌ای از رانندگان شرکت‌های مسافربری تهران و قم که به عراق ایاب و ذهاب می‌نمایند جهت روحانیون افراطی من جمله آیت‌الله خمینی وجوه و وسایلی از ایران با خود حمل می‌کنند.» مدیرکل اداره سوم این جمله را به مسئولان ذی‌ربط ساواک نوشت و دستور داد هویت این راننده‌ها و شرکت‌های‌شان شناسایی شود.<sup>۴</sup>

ج- مکاتبه بازرگانان ایرانی و عراقی. «طبق اطلاع واصله بعضی از تجار ایرانی که با طرف حساب خود در عراق مکاتبه دارند، روی پاکت، شماره‌ای درج می‌نمایند که به نظر می‌رسد شماره نامه است، لیکن دریافت‌کننده نامه به میزان شماره مندرج در روی پاکت وجه در اختیار آقای خمینی می‌گذارد.»<sup>۵</sup>

چ- صراف‌ها و دلان قاچاق ارز.

ساواک پس از سه ماه دوندگی، به دو اسم اصلی رسید؛ کسانی که به عنوان وکیل مستقیم آیت‌الله خمینی، وجوهات را گرفته، شهریه محصلان علوم دینی حوزه علمیه قم را پرداخت

۱. آیت‌الله سیدمحمدصادق لواسانی به روایت اسناد، ص ۵۰.

۲. خاطرات آیت‌الله خاتم‌بزدی، صص ۱۱۱ و ۱۱۲.

۳. همان، ص ۱۱۴.

۴. اسناد ساواک، نامه اداره کل سوم به رئیس ساواک تهران، سند ش ۳۱۶/۶۴۳۱۵، مورخ ۴۴/۱۲/۲۲.

۵. همان، سند ش ۳۱۶/۶۴۱۹۴، مورخ ۴۴/۱۲/۱۵.

می‌کنند و بقیه را از راه‌های یادشده به نجف می‌فرستند تا صرف تأمین ماهیانه‌های طلاب آن‌جا شود: سیدمحمدصادق لواسانی و شهاب‌الدین اشراقی. تصمیمی که در این مقطع گرفته شد، این بود که «نسبت به تجار و بازرگانانی که جهت خمینی پول تهیه می‌نمایند، به انحاء ممکن تضییقات فراهم نمایند. همچنین ضمن جمع‌آوری مدارک علیه سیدصادق لواسانی و شهاب اشراقی، موجبات تبعید آنان را فراهم نمایند.»<sup>۱</sup>

### نامه‌های مبدل

آیت‌الله خمینی به اندک نامه‌ها و تلگرام‌هایی که به وسیله افراد یا پس از رد شدن از تور سانسور ساواک در پست‌خانه ایران، به دستش می‌رسید، پاسخ می‌داد. این جوابیه‌ها برای طرف گیرنده از چنان اهمیتی برخوردار بود که آن را با جامعه‌اش به اشتراک می‌گذاشت و هزینه‌اش را هم به جان می‌خرید. مبدع این کار آیت‌الله مرعشی نجفی بود. او در نخستین روزهای انتقال آقای خمینی به عراق، پسرش را با نامه‌ای به آن کشور فرستاده بود. پاسخ این نامه، پس از رسیدن به ایران، چاپ و در سطح گسترده‌ای پخش شد.<sup>۲</sup> خواندن این نامه‌ها برای مردم دوستدار آیت‌الله، آن هم پس از یک سال بی‌خبری، باید بسیار مغتنم و آرام‌بخش بوده باشد. جواب آقای خمینی به یک نامه دیگر که چاپ و توزیع داشت، مخاطبش معلوم نبود. آقای خمینی، برای احتیاط از ذکر نام اصلی مخاطب خودداری کرده بود. در این نامه، این جملات بیشتر جلب نظر می‌کرد: «برای حوزه علمیه قم نگران هستم. خوف آن است که اگر غیبت این‌جانب طولانی شود، آقایان فضلا تزلزلی پیدا کنند... فضلا و اعلام قم که حقا وفاداری خود را اثبات فرمودند، مایه امید این‌جانب می‌باشند و چشم من به وجود آنها روشن است. در اول وقت رفع منع، به خواست خداوند تعالی خود را در بین آنها خواهیم دید.»<sup>۳</sup>

این پاسخ‌ها رفته‌رفته بار سیاسی بیشتری یافت. گویا آقای خمینی این جواب‌ها را نه برای یک فرد یا گروهی خاص، بلکه برای آحاد مردم ایران می‌نوشت. او در پاسخ به تلگرام روحانیان شیرازی مقیم قم، با اشاره به استقرار پایگاه‌های تبلیغی و غیرتبلیغی بیگانگان در کشورهای اسلامی نوشت: «وظیفه علماء اعلام و مبلغین عظام و افاضل گرام است که در کمال

۱. همان، گزارش اداره کل سوم، بی‌شمه، مورخ ۴۴/۱۲/۱۷.

۲. همان، نامه اداره کل سوم به رئیس ساواک استان مرکز، سند شمه ۳۱۶۷۶۷۵، مورخ ۴۴/۸/۲۶.

۳. صحیفه امام، ج ۲، ص ۴۵.

پایداری و استقامت از اسلام و حوزه‌های دینی دفاع فرمایند و با تبلیغات خود اسلام را به آن نحو که هست معرفی فرمایند.<sup>۱</sup> مفاد نخستین سخنرانی او در مسجد شیخ انصاری شهر نجف، و نیز تأکیدی که در این نامه به معرفی آیین اسلام برای همه کشورهای مسلمان دارد، حکایت از تجربیات و مشاهدات او در ترکیه و عراق دارد.

آیت‌الله خمینی در پاسخ به تلگرام علمای حوزه علمیه اصفهان، تبعید، حبس و زجرهای متحمل شده در دو سال اخیر را گوارا و موجب سرافرازی دانست؛ چرا که همه اینها در راه دفاع از قوانین مترقی اسلام، دفع سلطه بیگانگان و جلوگیری از دستبرد به استقلال و تمامیت ارضی همه کشورهای اسلامی، به ویژه ایران، بود. او از مخاطبان خود خواست که اندک فرصت این دنیا را در خدمت به اسلام و مسلمین و آزادی ممالک اسلامی از بند استبداد و استعمار صرف کنند.<sup>۲</sup> آقای خمینی شبیه همین مضامین را برای روحانیان آذربایجانی مقیم حوزه علمیه قم، علمای حوزه علمیه نجف‌آباد، علما و مدرسین حوزه علمیه قم، روحانیان شاغل به تحصیل و تدریس ساکن در حوزه علمیه قم، علمای زنجانی مقیم حوزه علمیه قم و روحانیان تهرانی همان حوزه نوشت. بیشتر اینها تکثیر و در برخی مراسم مذهبی، سخنرانی‌ها و در بازار پخش شد.<sup>۳</sup> سازمان اطلاعات و امنیت کشور خیلی زود به این نتیجه رسید که اینها نامه نیست، پیام است؛ پیامی به ملت برای ادامه مبارزه علیه دولت.

«چون امکان دارد عوامل ناراضی و عناصر افراطی مذهبی با فرارسیدن ماه مبارک رمضان درصدد ایجاد تشنجاتی بوده و احتمالاً تظاهراتی به نفع مشارالیه [= خمینی] دایر بر بازگشت وی به وطن بنمایند... دستور فرمایید از هم‌اکنون پیش‌بینی‌های لازم» به عمل آید.<sup>۴</sup> این پیش‌بینی برای ماه مبارک رمضان بود. ساواک پیش از آن، در ماه شعبان، از کسانی که نام خمینی را بردند و برایش شعار دادند، زهر چشم گرفت. در ۱۵ شعبان ۱۳۸۵/۱۸ آذر ۱۳۴۴، به مناسبت زادروز حضرت مهدی علیه‌السلام مراسمی در مسجد اعظم قم برپا شد. سخنران مجلس برخورد حکومت با آیت‌الله خمینی را محکوم کرد و شعارهایی در تمجید از مرجع تقلید تبعیدی داده شد و اعلانات کوچکی در حمایت از زندانیان سیاسی پخش گردید. بعدازظهر آن روز، در

۱. همان، ص ۵۹.

۲. همان، ص ۵۸.

۳. اسناد ساواک، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش ۱۹۲۲/س ت، مورخ ۴۴/۱۰/۱۱؛ همان، سند ش ۲۰/۱۸۹۰۳/الف،

مورخ ۴۴/۱۰/۷.

۴. همان، نامه اداره کل سوم به رئیس ساواک و ساواک استان مرکزی، سند ش ۳۱۶/۴۵۱۸۳، مورخ ۴۴/۹/۱۷.

مدرسه خان نیز مجلسی با همان حال و هوا برپا گردید. در جمع، یازده تن بازداشت شدند و به دستور نعمت‌الله نصیری پنج نفر را برای تبعید به سمنان سوا کردند.<sup>۱</sup>

به هر حال نظر ساواک این بود که نامه‌های خمینی به علمای شهرستان‌ها در شمار «اوراق مضره» است و «چنانچه به زودی از نشر و توزیع آنها جلوگیری به عمل نیاید، عوامل مخرب و سوءاستفاده‌جو... علیه دولت و آرامش فعلی کشور فعالیت نموده و موجبات انحراف و تحریک افکار متعصبین را فراهم می‌نمایند. ... با استفاده از منابع نفوذی مربوطه نسبت به شناسایی عاملین و موزعین این قبیل نشریات اقدام» شود.<sup>۲</sup>

در قم، فرماندار، رئیس ساواک، و رئیس شهربانی، در جلسه‌ای به بررسی آنچه که ممکن است طلبه‌ها در ماه مبارک رمضان به نفع آیت‌الله خمینی انجام دهند، پرداختند. در میان تصمیمات گرفته شده، یکی هم برداشتن عکس مرجع تقلید تبعید شده از مدرسه فیضیه بود. این عکس اگر همان تصویر نصب شده بر سردر کتابخانه مدرسه فیضیه باشد، نقاشی طلبه‌ای اهل مشهد بود که پس از قاب شدن، از آن‌جا که بزرگ بود و سنگین، سی تن از طلاب، شب‌هنگام با استفاده از سه نردبان و طناب‌کشی، آن را نصب کرده بودند.<sup>۳</sup>

### رساله؛ تهدید امنیتی

هر حلقه‌ای که نسبتی با آیت‌الله خمینی در ایران داشت، تنگ و تنگ‌تر می‌شد. کسانی که نامش را در اجتماع می‌بردند، تحت تعقیب قرار می‌گرفتند.<sup>۴</sup> مجال نشستن عکس‌هایش را روی دیوارها و پشت شیشه‌ها گرفتند. رساله‌اش در هر کجا پیدا می‌شد، از نگاه‌ها و دستها دور می‌گردید. از تکرار هر آنچه که یاد او را به دلها و ذهنها برمی‌گرداند، جلوگیری می‌شد. فهرست حساسیت‌های امنیتی ساواک، اینک به رساله او رسیده بود؛ کتابی فقهی و به دور از مضامین سیاسی، با اندکی تفاوت (در مسائل امر به معروف و نهی از منکر) در مقایسه با دیگر رساله‌های عملیه؛ الا این که از آن مرجع تقلیدی بود که روح‌الله خمینی نام داشت. مشکل اساسی، اسم او بود که تبدیل به تهدید امنیتی شده بود!

۱. همان، نامه رئیس ساواک استان مرکز به رئیس ساواک، سند ش.م ۲۰/۲۲۹۲۷، الف، مورخ ۴۴/۹/۲۲؛ همان، نامه رئیس

ساواک استان مرکز به رئیس ساواک و اداره کل سوم، سند ش.م ۲۰/۲۲۹۳۶، الف، مورخ ۴۴/۹/۲۰.

۲. همان، نامه اداره کل سوم به رئیس ساواک استان مرکز، سند ش.م ۳۱۶/۵۴۷۷۲، مورخ ۴۴/۱۱/۱۱.

۳. در وادی عشق...، صص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۴. اسناد ساواک، نامه اداره کل سوم به رئیس ساواک استان مرکز، سند ش.م [۹]۳۱۶/۷۷۶۰، مورخ ۴۴/۱۲/۲۸.

وقتی به اداره کل سوم ساواک خبر رسید که رساله آیت‌الله خمینی به برخی کتابفروشی‌ها و افراد فرستاده شده، از مأموران خود خواست که «غیرمحسوس و در نهایت اختفا از طریق سازمان‌های انتظامی نسبت به جمع‌آوری نسخ آن اقدام» کنند.<sup>۱</sup> منطبق با مقامات امنیتی این بود که خرید و فروش این کتاب موجب رونق و تجدید چاپ آن خواهد شد؛ و این یعنی کمک به تکثیر نام خمینی و افزایش هواخواهانش.<sup>۲</sup>

اما کار از کار گذشته بود. امام جماعتی چون سیدمحمدرضا سعیدی در مسجد موسی بن جعفر تهران، مأمومین خود را به خرید رساله عملیه آقای خمینی تشویق می‌کرد.<sup>۳</sup> در هیأتی چون، هیأت مکتب حسین که در تهران برگزار می‌شد، در هر جلسه احکامی چند از رساله آقای خمینی برای حاضران خوانده می‌شد.<sup>۴</sup> و کارگری در بخش تعمیرات دیزل کارخانه راه‌آهن، پنهانی آن را خرید و فروش می‌کرد.<sup>۵</sup>

### دیدار با نمایندگان نهضت آزادی

حدود چهل روز از استقرار آیت‌الله خمینی در شهر نجف می‌گذشت. او در کنار برنامه‌های روزانه تدریس و امامت نماز جماعت، دیدارهایی با افراد و گروه‌ها داشت که بعضاً برای نخستین بار صورت می‌گرفت. ملاقات با مصطفی چمران، محمد توسلی و ابراهیم یزدی، نمایندگان نهضت آزادی ایران خارج از کشور، از این دست بود. آنان پس از آگاهی از انتقال آیت‌الله به عراق و امکان دیدارش به نجف آمده، در دو جلسه، درباره مسائل گوناگون سیاسی مربوط به ایران گفت‌وگو کردند. بنابر آنچه که مصطفی چمران از این دو دیدار یادداشت کرد، میهمانان ابتدا توضیحاتی درباره مناسبات سازمان‌های دانشجویی خارج از کشور با یکدیگر و گرایش‌های هر یک دادند و سپس از اختناق و استبداد حاکم بر ایران سخن رفت؛ از زندانیان سیاسی، از حبس سیدمحمد طالقانی، مهدی بازرگان، یدالله سبحانی، و انتقال آنان و هم‌پندان‌شان به برازجان. سه عضو نهضت آزادی ایران کتاب‌ها، نشریه‌ها و نامه‌هایی را به آقای

۱. همان، نامه اداره کل سوم به رئیس ساواک کرمان [و دیگر رؤسای ساواک شهرستانها]، سند ش. ۳۱۶/۵۴۹۹۹، مورخ ۴۴/۱۱/۲۸.

۲. همان، نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند ش. ۲۶۷۰/ق م، مورخ ۴۴/۱۲/۲۲.

۳. همان، نامه ساواک استان مرکز به ساواک جنوب شرق تهران، سند ش. ۲۹۴۶۵/۲۰الف، مورخ ۴۴/۱۱/۲۱.

۴. همان، گزارش اطلاعات داخلی، سند ش. ۲۷۶۴۱/۲۰الف، مورخ ۴۴/۱۱/۲۰.

۵. همان، سند ش. ۲۷۶۱۸/۲۰الف، مورخ ۴۴/۱۱/۱۳.



خمينی نشان دادند که در اعتراض به تبعید او نوشته و چاپ شده بود؛ و نیز کتابچه‌ای که حاوی سخنرانی او علیه تصویب قانون مصونیت نظامیان آمریکا در ایران بود و به وسیله کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خارج از کشور چاپ و منتشر شده بود.

آیت‌الله در بیان عقاید خود درباره حکومت ایران، دیدارهایش را با مقامات سیاسی و امنیتی هیأت حاکمه، هنگام زندان و حبس خانگی، شرح داد، و آن طور که چمران نوشته، افزود: «به همه در داخل و خارج سفارش کرده‌ام [م] که مبدا راجع به آزادی [م] از دشمن درخواستی شود. بودن در زندان و تبعید برای [من] خوشتر است از آنکه از دشمن خواهش شود... اقدامات خارج از کشور شما مؤثر بوده است و دشمن از ترس دخالت آنها ناچار به عقب‌نشینی شده است. ایشان سپس به طور مبسوط راجع به وظایف ما در دو جهت کلی و اساسی: ۱. شناساندن استعمار و امپریالیسم به مردم و جوانان، ۲. معرفی مکتب مرفعی اسلام، بیاناتی فرمودند و گفتند که باید جوانان بدانند که استعمار می‌خواهد همه چیزها را غارت کند؛ باید او را شناخت و با او جنگید. باید دانست و ایمان آورد که اسلام یک مکتب مرفعی و تأمین‌کننده سعادت ما می‌باشد. یک آیین کامل است. برای انسان از قبل از تولد تا بعد از مرگ، برای تمام مراحل، تعلیم و تربیت، اقتصاد، ازدواج حکومت و... نظر داده است. در هیچ کجای دنیا، در هیچ آیینی چنین امری دیده نمی‌شود. این خود یکی از معجزات اسلام است. جوانان را باید با این حقایق آشنا ساخت. سپس آیت‌الله راجع به ادامه مبارزه و تأکید در عدم ناامیدی صحبت کردند. فرمودند: باید به مبارزه ادامه داد. ما هم در اینجا امیدواریم بتوانیم نجف خفته را تکان بدهیم. شاید بتوانیم با مقامات و محافل کشورهای اسلامی و عربی تماس‌هایی برقرار سازیم و کاری انجام بدهیم.»

نکته دیگری که آیت‌الله خمينی به دیدارکنندگان تذکر داد، ممکن نبودن پاسخ‌دهی به نامه‌های افراد و گروه‌ها، از هر دسته و گرایش، بود. «این مخالف نقشه من است. من از صمیم قلب خواهان موفقیت همه آنها هستم، ولی اگر نامه و جواب و غیره شروع شود، چند دستگی به وجود می‌آید. عده‌ای خیلی مقدسند و عده‌ای خیلی متجدد؛ دل‌آزرده می‌شوند. در مورد حتی آقای مهندس بازرگان وقتی من اشاره و صحبت کردم عده‌ای از مقدسین اصفهان به من اعتراض داشتند؛ و چون دشمن ما خیلی قوی است، ما باید همه نیروهای خود را جمع کنیم، و از چند دستگی بپرهیزیم. کاری کنیم که همه بیایند؛ و خلاصه صلاح نیست که مرا منسوب به دسته بخصوصی کنند. شما پرچم مبارزه‌اید و باید مافوق دستجات و این حرف‌ها قرار بگیرید... همه ما با هم باید کار کنیم. تقدم و تأخری نیست و نباید باشد. همه با هم در یک ردیف باید بمانیم

تا کار پیش برود.<sup>۱</sup>

## سفر زیارتی به کربلا

آیت‌الله خمینی نخستین ماه مبارک رمضان را در تبعید گذراند، و عید فطر را به کربلا رفت؛ با بنزهای گازوئیل سوز ابوخمسه.<sup>۲</sup> در این عید و در روزهای دیگری چون عید قربان، روز عرفه، نیمه ماه‌های رجب و شعبان، روزهای عاشورا و اربعین، زیارت امام حسین علیه‌السلام پراچ است. عید فطر/سوم بهمن ۱۳۴۴، در همان خانه‌ای که در کربلا بازرگان کوی، حاج رئیس، در اختیارش گذاشته بود مستقر گردید. به زیارت رفت و برای دیدار از محصلان علوم دینی، سری به مدرسه بادکوبه زد و به طلبه‌ها عیدی داد. کنسول ایران در کربلا، سفر آیت‌الله را به سفارت ایران در بغداد گزارش داد و این را هم افزود که «این نکته قابل توجه است که آقای خمینی برای احتراز و اجتناب از روبرو شدن احتمالی با نخست‌وزیر عراق، همان شبی که نخست‌وزیر، کربلا را به قصد نجف ترک می‌کند، آقای خمینی به کربلا می‌آید و نشان می‌دهد که نخواست است در موقع توقف نخست‌وزیر عراق در کربلا یا نجف، او هم در یکی از این دو شهر باشد و شایعاتی درباره وی منتشر یابد.»<sup>۳</sup>

## بازگشت فرزندان

خانه اجاره‌ای آیت‌الله خمینی، به ویژه پس از آمدن همسر، فرزندان، عروس و نوه‌ها، توان پاسخگویی به مراجعات و دیدارهایی که هر روز پس از بازگشت‌اش از نماز جماعت صورت می‌گرفت، نداشت. خانه کوچکی کنار آن کرایه کردند. آن‌جا بیرونی شد.

شاید اواخر بهمن ۱۳۴۴ بود که زمان بازگشت دخترانش فرارسید. سه ماه از آمدن‌شان می‌گذشت. آنان در مدت اقامت‌شان نزد پدر، با مدیریت و نظارت مادر، یک بار به کاظمین و سامرا و چند بار به کربلا رفته، مرافد امامان، یاران ایشان و بزرگان علم آرمیده در آن اماکن را زیارت کردند. «اگر من نمی‌رفتم، آنها نمی‌توانستند بروند، زیرا حرکت این جمعیت؛ زن، بچه،

۱. یادنامه شهید بزرگوار دکتر مصطفی جمران، به اهتمام: ابراهیم یزدی، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۸۳ش، صص ۶۴ تا ۶۸.

۲. حدیث رویش (خاطرات و یادداشت‌های حجت‌الاسلام والمسلمین محمدحسن رحیمیان)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲ش، ص ۱۹۰.

۳. اسناد ساواک، نامه کنسول کربلا به سفارت ایران در بغداد، سند شصت و سه، مورخ ۴/۱۱/۴۴.

بزرگ، کوچک؛ دادن غذا و برنامه‌ریزی سفر، تهیه ماشین و تهیه میهمان‌خانه که همه و همه مطابق میانه‌روی و اقتصاد و با نظر پدرشان جور دربیاید، کار آسانی نبود و احتیاج به مدیریت داشت و از عهده کمتر کسی برمی‌آمد. با تمام این تفصیلات بد نمی‌گذشت، آن هم به مثل منی که عاشق مسافرت<sup>۱</sup> بودم.

بیشتر همراهان بانو قدس ایران، مادر، دخترها و نوه‌هایش، رفتند. عروس و نوه‌هایش ماندند. مصطفی و همسرش دو ماهی با آنها زندگی کردند، تا این که خانه‌ای چهل و پنج متری جستند و اسباب نداشته‌شان را به آنجا کشیدند. «آنها هیچ اثاث نداشتند. از همان وسایل خودمان، آنان را هم صاحب اثاث کردیم. یک قطعه قالی... یک گلیم و دو دست رختخواب، یک دست ظرف چینی، یک کتری، یک دست استکان و نعلبکی، یک چراغ [خوراک پزی] فتیله‌ای و دو قابلمه به آنها دادیم. رفتند و مشغول زندگانی‌شان شدند»<sup>۲</sup>

دور و بر بانو قدس ایران خلوت شد و تازه به غربت جایی که آمده بود، پی برد؛ بی‌رفیق، بی‌هم‌زبان، بی‌مونس، و بی‌خبر از پسر هجده‌ساله‌اش، احمد.

### خطر عید نوروز

تجربه سه نوروز گذشته نشان می‌داد که هنگام تحویل سال ۱۳۴۵ بسان برخی مناسبت‌های مذهبی، می‌تواند بستر حوادث تازه و برای دستگاه‌های امنیتی و انتظامی دردسرافرین باشد. خبرهای رسیده به ساواک می‌گفت که طرفداران آیت‌الله خمینی از حلول سال جدید استفاده کرده، اقداماتی که نشان‌دهنده خواست آنها برای بازگشت او به وطن است، انجام خواهند داد؛ دست‌کم با پخش اطلاعیه‌هایی آن را اعلام خواهند کرد. اداره کل سوم سازمان اطلاعات و امنیت کشور، به ساواک نه استان هشدار داد، هر تحرک و تظاهراتی را زیر نظر داشته باشند و در بی‌اثر کردن آن بکوشند.<sup>۳</sup> این توجه، بیش از همه، متوجه ساواک قم بود.

در روزهای منتهی به پایان سال ۱۳۴۴، گروهی از مدرسان مبارز حوزه علمیه قم تصمیم گرفتند با مراجعه به مراجع و رؤسای روحانی قم از آنها بخواهند که در اعتراض به ادامه تبعید آقای خمینی، در آستانه ورود به سال جدید، واکنشی نشان دهند. نمایندگان آنها به سر درس

۱. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۲۹۷.

۲. همان، ص ۳۰۳.

۳. اسناد ساواک، نامه اداره کل سوم به رئیس ساواک استان مرکز، سند شم ۳۱۶۶۴۴۰۵، مورخ ۴۴/۱۲/۲۸.

آقای شریعتمداری رفته، از او خواستند چند روزی درس‌اش را تعطیل کند. نپذیرفت. حتی به مراجعان توصیه کرد، اقدامی که باعث تجری حکومت شود، نکنند.<sup>۱</sup> آنان به خانه آیت‌الله مرعشی نجفی رفته، همین تقاضا را تکرار کردند و گفتند که غیر از تبعید آقای خمینی، در مورد جمع‌آوری رساله او نیز باید عکس‌العملی نشان داد. آقای مرعشی نجفی حاضران را به آرامش و تحمل بیشتر خواند.<sup>۲</sup> در خانه‌های آقایان شیخ‌هاشم آملی و سیدصادق روحانی هم از همین قبیل شنیدند.<sup>۳</sup>

پاسخ‌های منفی، آستین هواداران مبارز آیت‌الله خمینی را بالا زد؛ اقدام به نوشتن و چاپ اعلامیه‌ای کردند که هنگام تحویل سال در حرم حضرت معصومه علیها‌السلام پخش کنند. چنین شد. نیروهای امنیتی و انتظامی که پیش‌بینی این اقدام را کرده بودند، گروهی را دستگیر کردند. اطلاعات رسیده نشان می‌داد که حسینعلی منتظری و عبدالرحیم ربانی شیرازی تحرک بیشتری در این کار داشتند. آن دو نیز دستگیر و به زندان قزل‌قلعه سپرده شدند.<sup>۴</sup>

یکی از نتایج فرعی کوشش‌های خمینی‌خواهان در آستانه نوروز ۱۳۴۵، برکناری حسن بدیعی، رئیس ساواک قم، بود. نعمت‌الله نصیری، رئیس ساواک، شاید به دنبال خاموش کردن همه تلاش‌های طرفداران آیت‌الله خمینی در قم بود؛ و چون شعله مبارزه پس از حدود چهار سال هنوز روشن مانده بود، از کارکرد بدیعی ناراضی بود. پس از اعلامیه‌ای که در صحن حرم حضرت معصومه علیها‌السلام پخش شد، ناامید از ادامه کار رئیس ساواک قم، او را برکنار و حسین ترابی را جایگزین کرد. نصیری این تصور را هم تصدیق کرده بود که رئیس شهربانی قم با روحانیان آن شهر دوست است؛ این دوستی با بی‌لیاقتی بدیعی همراه شده، توان رویارویی با هواداران آقای خمینی کاهش یافته است. محسن مبصر، رئیس شهربانی کل کشور، این موضوع را باور نداشت و آن را توطئه‌ای برای بدنام کردن رئیس شهربانی قم می‌دانست.<sup>۵</sup>

۱. همان، اطلاعیه، سند شم ۳۹۰۲، مورخ ۴۴/۱۲/۲۵.

۲. همان، سند شم ۳۹۳۹، مورخ ۴۴/۱۲/۲۸.

۳. مدرسه فیضیه به روایت اسناد، ص ۱۹۵.

۴. یاران امام به روایت اسناد ساواک (روایت پایداری - شرح مبارزات حضرت آیت‌الله حاج‌شیخ‌عبدالرحیم ربانی شیرازی)، کتاب شانزدهم، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۹ش، صص ۴۳ تا ۴۹.

۵. اسناد ساواک، نامه رئیس ساواک به رئیس شهربانی کل کشور، سند شم ۳۱۶۳۱۱۹، مورخ ۴۵/۱/۱۶؛ همان، نامه رئیس شهربانی کل کشور به رئیس ساواک، سند شم ۹۶-۲-۵۳، مورخ ۴۵/۱/۵.

## مصطفی در حج

مصطفی خمینی بیست و سوم اسفند ۱۳۴۴ با شرکت هواپیمایی سعودی از بغداد به جدّه رفت؛ رفت که در مناسک حج آن سال شرکت کرده، به تکلیف نداشته‌اش عمل کند. ظاهر و باطن زندگی او می‌گفت که مستطیع نیست و تکلیفی برای رفتن به حج ندارد، اما «بعضی آقایان میهمان کردند برای حج»<sup>۱</sup> حال که پدرش پذیرفته بود میهمان برخی آقایان باشد، احتمالاً پیام‌هایی نیز برای برخی نزدیکان، همچون سید محمد صادق لواسانی، به همراه برده بود. با این که به نظر می‌رسید همزمان با تبعید اشراقی به همدان تضيیقاتی نیز برای لواسانی، وکیل تام‌الاختیار آیت‌الله در تهران، فراهم کنند، چنین نشد اما اجازه ندادند برای مراسم حج راهی سرزمین حجاز شود.<sup>۲</sup>

منابع امنیتی پس از آگاهی از سفر مصطفی به حج، از سفارت ایران در عربستان خواستند ضمن مراقبت از او، مقامات سعودی را نیز مطلع کرده، اجازه فعالیت علیه حکومت ایران را به او ندهند. سفیر ایران موضوع را به امرای مکه و مدینه گفت و آن دو اطمینان دادند که «به هیچ وجه به چنین افرادی اجازه نخواهند داد که فعالیتی علیه مصالح ایران بنمایند و چون هرگونه تحریک یا اهانتی به مقامات عالیه ایران به منزله اهانت به شخص ملک فیصل و عربستان سعودی تلقی خواهد شد، این گونه اشخاص به شدیدترین وضعی مجازات خواهند گردید»<sup>۳</sup> این اظهارات تا چه حد حقیقت و تا چه اندازه تعارف دیپلماتیک بوده، روشن نیست.

ساواک مطلع شد که مصطفی با مجدالدین محلاتی، از شیراز، دیدار و گفت‌وگو کرد؛ و نیز دانست که علی مشکینی و علی اصغر مروارید هم از قم به حج رفته‌اند، و طبعاً با آنان نیز رایزنی کرده است. اداره کل سوم به ساواک‌های قم، شیراز و مشهد هشدار داد که پسر خمینی در دیدار با روحانیان، ممکن است توصیه‌هایی برای ماه‌های محرم و صفر کرده باشد؛ مراقب باشید.<sup>۴</sup> دستور داده شد مشکینی و مروارید، هنگام بازگشت به ایران دستگیر شوند.<sup>۵</sup>

اگر این گزارش رسیده به ساواک، که یکی از ایرانیان سنی مذهب ساکن هندوستان، در

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۷۳.

۲. امید اسلام - شهید آیت‌الله حاج سید مصطفی خمینی به روایت اسناد ساواک، ص ۱۸۵.

۳. همان، ص ۱۸۹.

۴. همان، ص ۱۹۲.

۵. همان‌جا.

مکه به مصطفی گفت که آماده چاپ و توزیع نشریه‌هایی در آن کشور به نفع منویات آیت‌الله خمینی است، حقیقت داشته باشد، نشان از تماس‌های گسترده مصطفی در این سفر، حتی با غیرایرانیان، دارد.<sup>۱</sup>

### احمد در نجف

دوری هجده ماهه سیداحمد از پدر، و فراق سه چهار ماهه از مادر، اواخر زمستان ۱۳۴۴ به سر رسید. پنج ماهی برای رسیدن به نجف کوشیده بود. راه‌های قانونی را به رویش بسته بودند؛ او آنها را دور زده، مثل همه بی‌تذکره‌ها از راه خرمشهر، پنهانی، دور از چشم مرزبان‌ها خود را به عراق رساند. به نجف که رسید به رفیق فوتبالی‌اش خبر داد که او هم از راه طی شده بیاید. آمد. سه ماه بهار و ماهی از تابستان را در عراق ماندند. گشت‌وگذار و سفرهای زیارتی، آن هم برای دو جوان ایرانی بی‌گذرنامه، سخت بود. عبا و قبا پوشیده، عمامه بسر گذاشتند تا شبیه محصلان علوم دینی شوند و شک مأموران را برنینگیزند. شور جوانی احمد که پیش از این در زمین فوتبال نمایان می‌شد، در این‌جا با پشتک زدن بر فراز برج متوکل در سامرا و سقوط آزاد از بالای پل به رود فرات خودنمایی کرد. دمای هوا که بالا رفت آنان نیز شنا در رودخانه نزدیک کوفه را رها نکردند.<sup>۲</sup>

به گاه برگشت از عراق، چون همه بی‌گذرنامه‌ها، بیست و چهار ساعت در مرز خسروی نگه داشته شدند. «ما را که ۴۳ نفر بودیم به ژاندارمری قصرشیرین بردند. تعداد زیادی از اینها را در بغداد دستگیر کرده بودند. در آن‌جا چیزی نپرسیدند. فقط اسم و فامیل و اسم پدر و شغل که تمام را غیر از شغل که گفتم کاسب است، راست گفتم... از ژاندارمری ما را به سازمان قصرشیرین بردند. در آن‌جا سؤالاتی کردند که تمام آنها دروغ گفته شد.» تذکر دادند که بدون گذرنامه نباید سفر کنید. رهایشان کردند.<sup>۳</sup>

احمد پس از بازگشت به ایران، توصیه‌های پدرش را در روی‌آوری به تحصیلات علوم دینی، جدی گرفت. -

۱. اسناد ساواک، سند شم ۳۶/۲۳۰۴۴، مورخ ۴۵/۳/۱۵.

۲. یاد باد آن روزگاران - خاطراتی از یادگار امام، به اهتمام: کاظم رحیمی، تهران، عروج، ۱۳۸۰ش، صص ۲۵ و ۲۶.

۳. یاران امام به روایت اسناد ساواک (آیت‌الله شیخ‌شهاب‌الدین اشراقی)، کتاب ۴۶، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی

وزارت اطلاعات، ۱۳۹۲ش، ص ۱۴۴.

## فرستی برای ساواک

این گمان قوی هیأت حاکمه که آقای خمینی با حضور اجباری در نجف، به سبب قرار گرفتن در میان همردیفان ناهم‌خوانش، دچار سایش شده، هضم خواهد گردید؛ و یا همچون فلز گداخته‌ای که در فضایی منجمد رها شود، سرد گشته، حرارت خود را از دست خواهد داد، برآورده نشد. رفتارهای او نشانی جز همگرایی و دوری از دوگانگی و چندگانگی نداشت. مصطفی، پسرش، را موظف کرده بود در نماز جماعت مراجع نجف شرکت کند.<sup>۱</sup> برای حفظ جایگاه آیت‌الله حکیم، میزان پرداخت شهریه به طلبه‌ها را کمتر از رقم پرداختی آقای حکیم تعیین کرد.<sup>۲</sup> به طرف تدریس فلسفه و عرفان نرفت. می‌دانست فلسفه و عرفان مخالفان سرسختی در حوزه علمیه نجف دارد.<sup>۳</sup>

ساواک از نداشتن منابع دریافت خبر در نجف رنج می‌برد. گزارش‌های هر از گاه کنسولگری ایران در کربلا به وزارت امور خارجه، که نسخه‌ای از آن تحویل ساواک می‌شد، کارساز نبود. تلاش کرد یک یا دو نفوذی ملبس به لباس روحانیت را در دفتر نوپای آیت‌الله خمینی در نجف جا دهد. کسب خبر، مقدمه‌ای واجب برای طراحی نقشه‌های بعدی بود.

ساواک در وهله اول، به ایجاد یا تشدید اختلاف مراجع نجف با آقای خمینی؛ و در مرحله بعد، به اختلال در مناسبات چندضلعی هواداران او در ایران می‌اندیشید. در این زمان کم‌خبری، گفتار رادیو پیک ایران، وابسته به حزب توده، که از بلغارستان پخش می‌شد، فرصتی به دست ساواک داد تا تبلیغاتی علیه آیت‌الله در ایران و عراق به راه اندازد. این رادیو در گفتار ساعت ۲۰:۰۰ شانزدهم اردی‌بهشت، به نامه‌های آقای خمینی، که در ایران به شکل اعلامیه چاپ و تکثیر شده بود، اشاره کرد و بخش‌هایی از آنها را برای شنوندگانش خواند. همچنین بخشی از سخنرانی او را در آغازین جلسه تدریس در مسجد شیخ انصاری باز گفت.

نصیری، رئیس ساواک، پس از دیدن متن گفتار، دستور داد کارشناس ذی‌ربط ساواک، با این محور که «این روحانی‌نماها از کجا هدایت می‌شده و می‌شوند» مقاله‌ای بنویسد. با همین مضمون مقاله‌ای فراهم آمد که می‌گفت آیت‌الله خمینی و طرفداران حوزوی‌اش روحانی‌نما هستند و در پس حوادثی چون پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ حزب توده، نقش داشته است. نوشته و

۱. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر اول، ص ۳۸.

۲. خاطرات آیت‌الله خاتم‌بزدی، ص ۱۲۱.

۳. همان، ص ۸۸.

پسندیده شد. دستور داده شده جریده فرمان آن را چاپ کند. روزنامه یادشده در بیست و پنجم اردیبهشت ۱۳۴۵ با عنوان بلند «کمونیست‌های خدانشناس وقتی که به دفاع از دین پردازند، نباید گفت: تمساح اشک می‌ریزد؟» مقاله را چاپ کرد. ساواک به نشریه‌های آژنگ، صدای مردم، پیغام امروز و مرد مبارز توصیه کرد از این نوشته بهره‌برداری کنند. و نیز دستور داده شد نسخه‌هایی از آن شماره فرمان را برای نماینده ساواک در بغداد بفرستند تا علیه آیت‌الله خمینی در نجف به کار گرفته شود.<sup>۱</sup> بیست شماره از نشریه یادشده به عراق فرستاده شد تا بین ایرانیان و از آن طریق میان روحانیان مورد نظر پخش شود.

نماینده ساواک در بغداد، پس از دیدن مقاله، دست نگاه داشت و در نامه‌ای به سازمان اطلاعات و امنیت کشور نوشت که «اکثریت طلاب و روحانیون به رادیوهای کمونیستی توجه چندانی ندارند. پخش این جراید موجب جلب توجه و نظر آنان به این رادیوها و گفتارهای مشابه آن خواهد گردید.»<sup>۲</sup> پاسخ مرکز هم این بود که طبق نظر خودتان عمل کنید.<sup>۳</sup>

### ادامه پرداخت شهریه

تلاش دستگاه اطلاعاتی ایران برای بستن راهها، حتی پس‌کوچه‌های پرداخت وجوه شرعی به آیت‌الله خمینی ادامه داشت. در آخرین اقدام تصمیم گرفته شد شهاب‌الدین اشراقی، داماد و وکیل امور مالی او در قم، از آن شهر دور شود. ابتدا قرار شد به بروجرود برود، ولی در آخر او را به همدان تبعید کردند تا نظام شهریه‌دهی آیت‌الله را در قم متلاشی کرده، جلو بخشی از پول‌هایی که از سوی اشراقی به نجف فرستاده می‌شد گرفته شود.

خبرهای رسیده می‌گفت که طرفداران آقای خمینی از مرتضی پسندیده، برادرش، دعوت کردند از خمین به قم آمده تصدی امور مالی را به دست گیرد. اما آیت‌الله خمینی، پس از شنیدن خبر تبعید دامادش، حکمی برای علی‌اکبر اسلامی تربیتی نوشت و او را «در اخذ کلیه وجوهی که مؤمنین ... می‌خواهند به حقیر برسانند» وکیل خود کرد.<sup>۴</sup> آیت‌الله خمینی در پاسخ به استفتائات مالی رسیده از ایران، متذکر می‌شد که اگر قرار است وجهی به قم رسانده شود،

۱. اسناد ساواک، گزارش اداره دوم ساواک، بی‌شمه، مورخ ۴۴/۲/۲۵.

۲. همان، نامه مرکز به آقای رزمی، سند شمه ۳۱۵/۷۸۲۵، مورخ ۴۵/۳/۳؛ همان، نامه رزمی به مرکز، سند شمه ۱/۷۵۹، مورخ ۴۴/۳/۲۲.

۳. همان، سند شمه ۳۱۵/۲۴۳۸، مورخ ۴۵/۴/۵.

۴. صحیفه امام، ج ۲، ص ۸۰.



به اسلامی تربیتی بدهید.<sup>۱</sup> تبعید اشرافی خللی در پرداخت شهریه محصلان علوم دینی قم وارد نکرد. «هفته گذشته [= هفته اول خرداد] حقوق طلاب خمینی از طرف منزل نامبرده با مقداری بیشتر از ماه‌های گذشته پرداخت گردیده و از این طریق نگرانی طلاب مرتفع شده است.»<sup>۲</sup>

گفتنی است حضور وکلای مالی آیت‌الله در قم، از آنجا که بخش عمده‌ای از پول‌های مربوط به خمس و زکات، به قم برده می‌شد، حائز اهمیت بود. این پول‌ها در وهله اول صرف معیشت طلبه‌ها می‌گردید تا لطمه‌ای به ساختار آموزشی-تبلیغی حوزه علمیه قم نرسد. البته نمایندگان مالی آقای خمینی در بیشتر شهرهای ایران حضور داشتند. آنان پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی، با اجازه‌نامه‌هایی که از حاج آقا روح‌الله گرفته بودند، به عنوان نماینده مالی در اخذ وجوهات شرعی انتخاب شده بودند. تعیین این نمایندگان پس از استقرار آیت‌الله در نجف نیز ادامه پیدا کرد. او در شش ماهه نخست، ده اجازه‌نامه به روحانیان مورد اعتماد خود در ایران صادر کرد.

دومین گزارش از پرداخت شهریه آقای خمینی در نجف مربوط به بهمن ماه ۱۳۴۴ است. منابع سفارت ایران در عراق مطلع شدند که دو تا دو دینار و نیم ماهیانه به طلبه‌ها پرداخت می‌شود. «متصدی تهیه و توزیع مبالغ ماهیانه... شیخ نصرالله خلخالی است، و از ایران پول‌هایی به آقای خلخالی می‌رسد.»<sup>۳</sup> به نظر می‌رسد پرداخت شهریه از همان آذرماه و همزمان با آغاز تدریس شروع شده باشد. «در ابتدا به جهت کمبود پول، وجوهات دریافت شده را هر از چند گاهی به صورت تقسیمی و عیدی و به مقدار دو یا سه دینار بین طلاب توزیع می‌نمود، اما بعد از حدود دو سه ماه و زیاد شدن وجوهات، بخش این مبالغ حالت منظم و مرتبی یافت و به شهریه تبدیل شد.»<sup>۴</sup>

دست‌اندرکاران وقت، ویژگی‌های شهریه آیت‌الله خمینی را چنین برشمرده‌اند: الف- ماهیانه او بین همه ملیت‌ها تقسیم می‌شد، و رقم دریافتی محصل پاکستانی، هندی، و افغانی همان مبلغ یک طلبه ایرانی بود. او حتی تفاوت در سطح دریافت طلبه‌ها و فضلا را نپذیرفت. ب- شهریه بی‌چشم‌داشت پرداخت می‌گردید. او به متصدیان امر گفته بود مبادا در قبال پرداخت

۱. همان، ص ۸۱؛ اسناد ساواک، سند ش‌م ۲۱/۸۰۷، مورخ ۴۵/۲/۱۶.

۲. اسناد ساواک، سند ش‌م ۳۱۶/۲۳۱۱۹، مورخ ۴۵/۳/۱۸.

۳. همان، نامه کنسول کربلا به سفارت ایران در بغداد، سند ش‌م ۲۹۷، مورخ ۴۴/۱۰/۲۹.

۴. خاطرات آیت‌الله خاتم یزدی، ص ۱۱۶.

شهریه انتظاری از دریافت‌کنندگان برای شرکت در حلقه درس، نماز جماعت، مجالس روضه و رفت و آمد به دفتر داشته باشند. او می‌گفت: «مگر این پول‌ها و وجوهات جز اموال شخصی ما است که در قبالتش توقعات بی‌جا از مردم داشته باشیم. نقش ما در این میان بیش از یک [کارمند بانک] نیست که از یک دست پول را از مردم می‌گیرد و با دست دیگر معادل آن را پس می‌دهد.» ج- شهریه آیت‌الله خمینی همواره کمتر از شهریه آیت‌الله حکیم بود. با وجود اختلافی که آن دو در دیدگاه‌های سیاسی داشتند، آقای خمینی برای حفظ منزلت آقای حکیم به عنوان مرجع تقلید بخشی از شیعیان جهان، مبلغ شهریه خود را یک دینار کمتر از او تعیین می‌کرد.<sup>۱</sup>

### شهادت علمی

تابستان سال ۱۳۴۵ از راه رسید؛ تابستان گدازنده شهر نجف. آیت‌الله خمینی تدریس را تعطیل کرد؛ و این خلاف روش جاری در حوزه علمیه نجف بود.<sup>۲</sup> حدود شش ماه از تشکیل حلقه درسی او می‌گذشت. این زمان نه چندان بلند، شاید در تغییر دیدگاه حوزه علمیه نجف به حوزه علمیه قم مؤثر بوده باشد؛ زیرا فقهی اصولی، فیلسوفی صدرایی و عارفی کتوم، وارث علم دانشمندان شهر قم، اینک در حوزه کهنسال جهان تشیع، در عالی‌ترین سطح فقهی، مشغول تدریس بود. اندیشه جا افتاده در بین علمای نجف، عقب‌ماندگی علمی قم نسبت به آن شهر بود. آنان باور نداشتند که حوزه علمیه قم ظرفیت پرورش فقیهانی در بالاترین سطح خود داشته باشد؛ آنان ناچارند به نجف آمده، دوره‌های تکمیلی را در این جا بگذرانند. بی‌راه نمی‌گفتند. چهل و اندی سال از تجدید حیات حوزه علمیه قم می‌گذشت، و این با عمر نهصد و اندی سال حوزه علمیه نجف همخوانی نداشت. پذیرش علمیت قم برای نجف سخت بود. در نخستین جلسه‌های تدریس آقای خمینی، به ویژه جلسه اول که به سخنرانی گذشت، حدود هفتصد نفر شرکت جستند. شاید توان گفت بخشی از حاضران آدم‌های کنجکاوی بودند که جذب آوازه آیت‌الله شده، می‌خواستند او را از نزدیک ببینند. رفته‌رفته کنجکاوان رفتند و درس‌خوانان ماندند. در همان روزها، محتوای درس او نظر برخی از مدرسان و علمای نجف را گرفت. از آن جمله بود نظر آیت‌الله حاج‌شیخ‌مجتبی لنگرانی؛ کسی که دهها بار رسائل، مکاسب و کفایه را تدریس کرده، در شمار استادان برجسته حوزه نجف بود. او نه تنها آراء

۱. همان، صص ۱۱۶ تا ۱۲۱.

۲. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، ص ۹۰.

علمی آیت‌الله خمینی را تأیید کرد، بلکه به اعلمیت او در نجف گواهی داد.<sup>۱</sup> حسین راستی کاشانی، از مدرسان آن حوزه، که پس از سال‌ها تحصیل و تدریس، اشباع از دارایی‌های علمی نجف، در حال بازگشت به ایران بود، چند روزی در درس نوپای آقای خمینی شرکت کرد. مطالبی به گوش‌اش رسید که پیش از این نشنیده بود. از بازگشت به ایران منصرف شد و ماند تا همه حرف‌های این مرجع تبعیدی را درباره احکام تجارت در اسلام بشنود.<sup>۲</sup>

جمعیت انبوهی که در روزهای نخست پای درس آیت‌الله گرد می‌آمدند، رفته‌رفته کم شدند؛ سرنه شدند. کسانی که تمنای دریافت شهریه داشتند، دانستند که شرکت کردن یا نکردن در این درس، تأثیری در دریافت کردن یا نکردن شهریه ندارد. نظم حاکم بر درس و درس‌آموزی او در تحمل همه شاگردان نبود. برخی شاهدان نزدیک آن دوره آب رفتن شماری از محصلان را در همکاری برخی بیوت نجف با دستگاه حاکمه ایران دانسته‌اند. «حضور بیش از اندازه طلاب در جلسات درس ایشان در نقشه‌ها و برنامه‌های رژیم پهلوی پیش‌بینی نشده بود. [حکومت] تصور می‌کرد که [آقای خمینی] در میان مراجع و بزرگان پرسابقه و استخوان‌دار نجف جلوه‌ای نخواهد داشت... منزوی شده و به فراموشی سپرده خواهد شد، اما ... استقبال وسیع طلاب ایرانی [از درس او] بر این تصورات خط بطلان کشید... [از این رو برخی از] اطرافیان [آقایان علما] در کنار عوامل رژیم پهلوی کوشیدند با تطمیع، تهدید و تبلیغات، درس [آقای خمینی] را تعطیل کنند.» این تلاشها در کم شدن شمار شاگردان آیت‌الله خمینی مؤثر بود.<sup>۳</sup>

موضوع بعدی به شیوه تدریس او بازمی‌گشت. اینک در نجف و آنک در قم، ابتدا دیدگاه نویسنده کتاب را کامل می‌خواند و شرح می‌داد. اگر اشکالی نسبت به آن داشت، مطرح می‌کرد و سپس اقوال سایر متخصصان را درباره آن دیدگاه بازمی‌گفت و در این بین خود به تأیید یا رد همان گفته‌ها می‌پرداخت. از آنجا که تبحرش در علم اصول او را در جایگاه یک نظریه‌پرداز این علم قرار داده بود، به مصاف عالمان اصولی متأخر، میرزا محمدحسین نائینی، شیخ محمدحسین کمپانی اصفهانی و آقاضیاء عراقی، به ویژه میرزای نائینی، می‌رفت. این نقادی به گوش حوزه علمیه نجف رسیده، به آن روی خوش نشان نداده بود. نقاد ناخوش آیند

۱. در سایه آفتاب ...، صص ۸۱ و ۸۲

۲. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، ص ۸۹

۳. خاطرات آیت‌الله خاتم یزدی، صص ۸۳ و ۸۴

قم، امروز در نجف بود. همین مسأله منشأ مخالفت‌هایی با او شد.<sup>۱</sup> آخر این که او پس از راه بردن ناچاره به جهان کثرت، «قیام‌الله» را شالوده گفتار و کردار خود قرار داده بود؛ و این یعنی پای‌بندی به حکمت سیاسی و سیاست مدن. مشی سیاسی او را نمی‌پسندیدند. با وجود این کسانی که در مقام مقایسه درس آقایان خوئی و خمینی برآمده‌اند، گفته‌اند: «نمی‌خواهم بگویم که درس فقه [آیت‌الله خمینی در نجف] به اندازه درس اصول آقای خوئی پرجمعیت بود... درس اصول آقای خوئی شلوغ‌تر از درس فقه ایشان بود... اما اگر درس فقه [آقای خمینی] و آقای خوئی را با هم مقایسه کنیم، فکر نمی‌کنم تفاوت زیادی بین آنان وجود داشته باشد.»<sup>۲</sup>

باید بپذیریم که مهمتر از این ظاهر، باطن تدریس آیت‌الله بود. در مورد اخیر گفته‌اند که محفل علمی او نخبه‌پرور و مجتهدساز بود. زمان جلسه درسی‌اش معمولاً بیش از یک ساعت بود، در حالی که مدرسان نجف حدود نیم ساعت درس می‌گفتند. از این که تک‌گوی مجلس باشد و شاگردانش همه گوش، استقبال نمی‌کرد. پسند او تبدیل جلسات درسی به میدانی برای طرح اشکال، بحث و درگیری علمی بود. باورش این بود که ذهن چالشگر و اندیشه‌ورزی از مقدمات ضروری اجتهاد است؛<sup>۳</sup> «اگر چه گاهی در برابر اشکالات نادرست و بی‌ربط عصبانی می‌شد و به متشکل تشر می‌زد.»<sup>۴</sup>

یکی از شاگردان مبرز و اشکال‌کنندگان درس آیت‌الله خمینی، پسرش، مصطفی، بود.

## اربعین در کربلا

استاد، درس خود را زودتر از رسیدن تابستان و در همان خردادماه تعطیل کرد و برای زیارت به کربلا رفت. اربعین ۱۳۸۶ق/ ۲۰ خرداد ۱۳۴۵ در کربلا بود. در این سفرها، خانواده او دو دسته می‌شدند. پسر یا پسرها (در این سفر سیداحمد و دوستش نیز بودند) همراه کارگزاران دفتر با آیت‌الله همراه شده، با همان خودروهای گازوئیلی ابوخمسه، و همسر و عروس و نوه‌ها با اتوبوس راهی کربلا می‌شدند. پیدا کردن اتوبوس در آن هجوم عمومی آسان نبود. در آن

۱. همان، صص ۸۵ و ۸۶؛ خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ج ۲، ص ۳۷.

۲. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ج ۲، ص ۳۹.

۳. در سایه آفتاب ...، صص ۸۲ و ۸۵.

۴. خاطرات آیت‌الله خاتم‌یزدی، ص ۹۱.

سفر، گرما، ازدحام و کمبود خودروهایی گروهی، بچه‌های کوچک، مادر و بانو قدس ایران را بسیار آزرده<sup>۱</sup> شاید با خود گفتند که دیگر با چنین شرایطی همراه مردان خانواده نخواهند شد. همان سرایی که بازرگان کویته، حاج غلام رئیس، در اختیار آیت‌الله قرار داده بود، محل استقرار او و خانواده‌اش بود. پس از زیارت‌های مرسوم در آن چندروز، ظهرها در همان خانه نماز جماعت به امامت آقای خمینی برپا می‌شد. شمار مأمومین که بالا می‌رفت، روحانیان عباهای‌شان را در حیات پنجاه متری خانه پهن می‌کردند. وقتی آقا «از اندرونی که پشت به قبله بود، برای اقامه نماز وارد حیاط می‌شدند، برای رسیدن به جلو جمعیت می‌باید از همان صفوف جماعت عبور کنند... با دقت سعی می‌کردند که به هیچ‌وجه پای‌شان را نه روی کفش‌ها بگذارند و نه روی عباهای دیگران»<sup>۲</sup>

برخی از شبها، نماز جماعت را در حسینیه آیت‌الله بروجردی می‌خواند.<sup>۳</sup> برگشت به نجف، درس‌های رفت به کربلا را نداشت.

### گرمای نجف

تابستان از راهی تازه رسیده بود. پیش از این از راه قم می‌رسید و اکنون از راه نجف. چه بسا اینک تابستان قم منزلت دیگری یافته بود! گرمای تابستانی نجف، تاب بانو قدس ایران را ربوده بود. خود آیت‌الله هم گرفتار بود، اما به روی خود نمی‌آورد و دم نمی‌زد. پیش از آغاز نهضت، تابستان که می‌آمد، از قم دور می‌شدند و به بیلاق می‌رفتند. اما سه سال بود که همه چیز تغییر کرده بود؛ از جمله فرار از گرما. او تن به تنور استبداد درون و استعمار برون رسانده بود، و گرما، دست کم در رفتار او، حدّ دیگری یافته بود. علمای شهر برای گریز از هُرم آتش‌سای نجف به کوفه می‌رفتند؛ و رسم بود. «به آقا اصرار می‌کردم که هوای کوفه بهتر از این وادی سوزان است، رفتن به کوفه هم که عادی است... شما منزل نخرید، ولی لااقل یک خانه کوچک در کوفه، دو ماهه تابستان، اجاره کنید. می‌گفت که من بروم کنار شط کوفه، در حالی که مردم شریف ایران در زندان‌های شاه باشند. این از دوستی و انسانیت به دور است»<sup>۴</sup>

۱. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۳۳۲.

۲. در سایه آفتاب ...، ص ۵۶.

۳. همان‌جا.

۴. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۳۰۴.

مادر از پرسش، مصطفی، خواست هواکشی روی نورگیر یکی از سرداب‌های خانه بگذارد تا هوای آن را به داخل حیاط بکشد؛ کار مرسوم در نجف بود. در حیاط بیرونی که شبها یک ساعت دیدار عمومی برگزار می‌شد، هواکشی را روی شبهه‌ای کار گذاشته بودند. هوای نموری که دمایش کمتر از هوای بیرون بود، بیرون می‌کشید و به حیاط می‌آورد. سقف حیاط را با چادر می‌پوشانند که روزها جلوی تابش خورشید و داغ شدن حیاط را بگیرد. مصطفی از عبدالعلی قرهی، که اکنون یکی از کارگزاران بیرونی آقای خمینی شده بود، خواست جعبه‌ای اندازه نورگیر سرداب خانه بیابد. نیافت. نجار آورد، اندازه بگیرد و جعبه‌ای چوبی بسازد. آیت‌الله که از نماز بازگشت و درودگر و قرهی را در حیاط اندرونی دید، یکه خورد. منتظر ماند کار نجار تمام شود و برود. وقتی رفت، با «صدای بلند گفت که حاج شیخ [قرهی]! من با تو و مصطفی تالاب جهنم می‌آیم، دیگر داخل جهنم نمی‌خواهم بشوم. وایلا که سهم امام را بدون حساب خرج می‌کنید! باید خودتان جوابگو باشید! تو و مصطفی چه حقی داشتید بدون اذن من از سهم امام بخواهید جعبه بسازید؟» قرهی که خود را باخته بود، با اشاره احمد، بیرون رفت. آن جعبه هم به نحوی ساخته شد که صدای حاج‌آقا را درنیآورد. بد نشد. «کار تخت آشپزخانه‌مان را می‌کرد و ظرف رویش می‌گذاشتیم.»<sup>۱</sup> قرهی در حالی این تذکرات را گرفت که فردی عابد و زاهد، و همواره در حال خواندن قرآن و مفاتیح بود تا جایی که مصطفی به او می‌گفت دفتر پدرم را تبدیل به مقبره کرده‌ای!

آیت‌الله در همان روزها در نامه‌ای به داماد تبعیدشده‌اش / اشراقی نوشت: «هوای این جا هم تاکنون طوری نیست که ناراحت‌کننده باشد؛ خصوصاً که زیرزمین خوب داریم و بحمدالله وسایل هم موجود است»<sup>[۱]</sup> فقط نگرانی از وضع ایران است.<sup>۲</sup>

وسایل ضروری برای پشت‌بام تخت بود که نبود. شبها برای خواب به پشت‌بام می‌رفتند. باید می‌رفتند و آن‌جا روی تخت می‌خوابیدند. نمی‌شد تن را ماس کف بام کرد. آفتاب حدود شصت درجه سانتی‌گراد روز، کاری می‌کرد که شبها از کف بام حرارت می‌جوشید. باید روی تخت می‌خوابیدند. نداشتند. «ما یک حصیر از برگ خرما پهن می‌کردیم و تشک‌های‌مان را روی آن می‌انداختیم. ساعت ۱۲ شب که برای خواب می‌رفتیم، هر طرف بدن‌مان که روی

۱. همان، صص ۳۰۷ و ۳۰۸.

۲. فتوحی، علی اشرف و سیدمرتضی ابطحی، «قمی‌ها در نجف»، jamaran.ir.

۳. صحیفه امام، ج ۲، ص ۹۱.

زمین بود، از گرمای سوخت. درست مثل این که روی تنور نانوايي خوابیده‌ای. تا نزدیک سحر پرپر می‌زد، تا آن موقع کمی هوا خوب می‌شد و خوابم می‌برد، ولی آقا زود خوابش می‌برد. البته او هم تا نزدیک سحر که برای نماز شب بیدار می‌شد، دائم می‌غلتید... او که می‌خواست [دوباره] بخوابد، مرا برای نماز صبح از خواب بیدار می‌کرد. البته با اجازه و اصرار خودم، و الا او هیچ کس را بدون اجازه‌اش از خواب بیدار نمی‌کرد»<sup>۱</sup>

گاهی که گرمای شب، توان بانو را می‌ربود، به سرداب پناه می‌برد. گویا داماسنجی داشتند که دمای هوا را به آنها نشان می‌داد. در نامه‌ای به دخترش، صدیقه، که همراه شوهر تبعیدی‌اش در همدان بسر می‌برد، نوشت که دمای هوای معمولی ۴۸؛ در حیاط، زیر چادر ۳۴؛ توی سرداب ۲۸ درجه سانتی‌گراد است.<sup>۲</sup>

### دیدار با نماینده کنفدراسیون

حسن ماسالی، دبیر امور بین‌الملل کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی خارج از کشور، در بازگشت از فیلیپین، محل برگزاری کنفرانس بین‌المللی دانشجویان، به عراق آمد. او از طرف کنفدراسیون مأموریت داشت با آیت‌الله خمینی ملاقات کرده، مراتب پشتیبانی اعضاء کنفدراسیون را از نهضت روحانیان ایران اعلام دارد.

ماسالی پیش از این، در شانزدهم آذر ۱۳۴۳، زمانی که آقای خمینی در تبعید بورسا بسر می‌برد، نامه اتحادیه دانشجویان ایرانی مقیم آلمان غربی را خطاب به ملت ترکیه امضاء کرده بود.

در آن نامه سرگشاده که به زبان آلمانی منتشر شده بود، تبعید آیت‌الله در اعتراض به مصونیت نظامیان آمریکایی شاغل در ایران، محکوم گردیده بود و از دولت وقت ترکیه خواسته شده بود مقام و منزلت این مرجع دینی حفظ گردد.<sup>۳</sup> «مردم ایران به آیت‌الله خمینی، رهبر شیعیان احترام عمیقی قائل هستند. ما معتقدیم که حکومت ترکیه و برادران ترک ما اجازه نخواهند داد که آژانس‌های سیاسی و حکومت ایران به نحوی ایجاد ناراحتی برای مشارالیه فراهم نمایند، زیرا هر بی‌احترامی و عمل ناشایسته نسبت به وی به معنای تحقیر و

۱. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۳۰۵.

۲. اسناد ساواک، پیوست نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند شم ۲۱/۱۷۱۷، مورخ ۴۵/۵/۳۱.

۳. همان، بولتن سری نامه سرگشاده دانشجویان مقیم آلمان غربی در مورد تبعید آیت‌الله خمینی، بی‌شمه، صص ۵ و ۶.

خوار شمردن شیعیان و ملت ایران تلقی خواهد شد.<sup>۱</sup> این نامه در روزنامه بنی طنین، چاپ استانبول منعکس شد و نشریه این را هم افزود که به اطلاع دانشجویان ایرانی می‌رسانیم که نسبت به روح میهمان‌نوازی ملت ترک شک نکنید و در مورد [دستگاه‌های امنیتی] یادآور می‌شویم که در ترکیه کسی به حرف آنها گوش نمی‌دهد.<sup>۲</sup>

دیدار ماسالی با آقا در چهارم تیرماه ۱۳۴۵ در نجف بود. آنچه نشریات دانشجویی وقت در این باره منتشر کردند، چنین بود: «... حضرت آیت‌الله در مورد تمایل کنفدراسیون برای همکاری و تماس با مدارس علمیه قم و سایر مدارس مذهبی موافقت کامل خود را بیان داشتند. از طرف دبیر کنفدراسیون اطلاعات لازم درباره کنفدراسیون و فعالیت‌های آن در جنبه‌های مختلف در اختیار حضرت آیت‌الله گذاشته شد. حضرت آیت‌الله ضمن اظهار تأسف از وضع میهن و ظلم و غارتی که به جمیع طبقات صورت می‌گیرد، اشاره به زندانی شدن عده کثیری از میهن‌پرستان کردند و فرمودند که این مبارزات را باید توسعه داده و تمام ملت را در آن شرکت داد. حضرت آیت‌الله خمینی، مرجع تقلید مسلمانان جهان، توسط آقای ماسالی، دبیر کنفدراسیون، خطاب به دانشجویان ایرانی چنین بیان داشتند: «دانشجویان باید متحداً به مبارزات خود ادامه دهند و مردم ستم‌دیده ایران و آنچه بر آنان می‌گذرد را فراموش نکنند. آینده مملکت به دست جوانان سپرده می‌شود و در حفظ و حراست آن نباید غفلت کنند. ما روحانیون با شما در این راه همراه هستیم و بر اساس احکام اسلام با شما همکاری می‌کنیم.»<sup>۳</sup>

یکی از نزدیکان به کنفدراسیون نقل دیگری از این دیدار کرد: «چون خمینی از موجودیت و نحوه فعالیت کنفدراسیون بی‌اطلاع بوده، توضیحاتی درباره کنفدراسیون از ماسالی خواسته که نامبرده پاسخ داده است. سپس از طرف ماسالی مطالبی در مورد لزوم همکاری مشترک بین دانشجویان و خمینی بیان داشته، لیکن خمینی پاسخ داده، شما که من و طبقه روحانیون را آخوند می‌دانید، چگونه می‌خواهید زمینه همکاری به وجود بیاورید. ماسالی موفقیتی در جلب همکاری خمینی به دست نیاورده است.»<sup>۴</sup>

۱. همان‌جا.

۲. همان، نامه وزارت خارجه به سازمان اطلاعات و امنیت کشور، سند ش‌م ۱۱۲۸۸، مورخ ۲۷/۱۰/۴۳.

۳. شوکت، حمید، جنبش دانشجویی کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی)، ج ۱، تهران، نشر نامک، ۱۳۹۲ش، ص ۲۵۱.

۴. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند ش‌م ۳۱۵/۹۵۶، مورخ ۲۰/۷/۴۸.



## مکاتبه به جای مکالمه

خانه تلفن نداشت. یخچال هم نداشت. حمام هم نداشت. حمام عمومی نیز با خانه چند کوچه‌ای فاصله داشت. در نبود تلفن، بانو قدس ایران برای زدودن دل‌تنگی‌هایش به قلم و کاغذ پناه می‌برد. «من در نجف تلفن نداشتم و بعضی اوقات دل‌تنگ خواهران و برادران و پدر و مادر و ... می‌شدم و شاید راحت‌ترین وسیله تماس آن روز تلفن بود، ولی آقا عقیده داشت که نباید از وجوهات شرعیّه صرف گفت‌وگوی خصوصی شود. به همین جهت مایل نبود برای اندرونی تلفن بیاورد. من هم با همه علاقه‌ای که به تماس با خویشانم داشتم، اصرار به داشتن خط تلفن مستقیم نمی‌کردم. حرف‌های گفتنی خود را با عزیزانم به روی کاغذ می‌آوردم و آنها چند روز بعد پاسخم را می‌دادند.»<sup>۱</sup> اگر کاری ضروری یا فوری داشت به تلفن‌خانه شهر می‌رفت و یا به خانه آشنایانی چون شیخ‌نصرالله خلخالی.

در این مدت توانسته بود اندک دوستانی که قابلیت رفت‌وآمد داشته باشند پیدا کند. «با این حال هیچ‌کدام دل‌تنگی را باز نمی‌کنند؛ برای به اصطلاح خالی نبودن عریضه خوبند.»<sup>۲</sup> نامه‌ها را اگر با پست می‌فرستاد معمولاً در سانسور ساواک گیر می‌کرد؛ اما آنهایی را که با مسافر همراه می‌کرد، معمولاً به دست مخاطبش می‌رسید. بانو قدس ایران از ارسال هدیه به عزیزانش در ایران لذت می‌برد. خوش سلیقه بود و متاعی که وفق میل او باشد، کمتر پیدا می‌شد. اما در اندازه توان و دارایی‌اش، گاه پارچه چادری، گاه پارچه فاستونی، گاه رومیزی گلدار و ... می‌خرید و همراه نامه می‌کرد.

رفته‌رفته احساس کرد نیازمند دانستن زبان عربی است. شروع به یادگیری کرد؛ بی‌معلم و خودآموز. کتاب‌های درسی دانش‌آموزان عراقی را برای خود مفید یافت. نخست، کتاب سوم ابتدایی را خواند؛ سپس کتاب ششم، و بعدها از نوه‌اش، حسین، کتاب کلاس نهم را به امانت گرفت. در این بین جای یک لغت‌نامه فارسی به عربی خالی بود. از احمد، پسرش، خواست از ایران تهیه کرده، بفرستد. رفته‌رفته به رتبه‌ای از دانش زبان عربی رسید که توانست گلیم خود را از آب بیرون بکشد. اما آنچه می‌توانست زمان فراغت او را شیرین کند، رُمان‌های فارسی بود. به این گونه کتاب‌ها علاقه زیادی داشت.<sup>۳</sup>

۱. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، صص ۲۹۳ و ۲۹۴.

۲. همان، ص ۳۱۶.

۳. «پای صحبت‌ها و خاطرات بار آفتاب»، ص ۱۴.

## فواید نفوذی‌های تازه

گزارش‌های رسیده از عراق به سازمان اطلاعات و امنیت کشور نشان می‌دهد که ساواک در اوایل پاییز ۱۳۴۵ توانست با به‌کارگیری برخی کارمندان محلی دوایر دولتی ایران در عراق، همچون سفارت‌خانه و کنسولگری‌های ایران، و هم با اعزام نفراتی از مأموران خود، به برخی از اخبار پیرامونی آیت‌الله خمینی دست یابد.<sup>۱</sup> گفتنی است که این خبرچین‌های موسمی که بعضاً همکار افتخاری ساواک بودند، به دلیل ناآشنایی با مناسبات حاکم بر حوزه علمیه نجف، مراجع، و دفتر آقای خمینی، و نیز تحت‌تأثیر پیش‌داوری‌های القا شده، نمی‌توانستند به خبرهای موثق و مقرون به حقیقت دست یابند. گزارش‌های آنان بیشتر بر اساس شنیده‌ها و مشاهدات سطحی استوار بود. از این رو خبرهای ارسالی با تحلیل‌های نادرست همراه می‌شد.<sup>۲</sup> البته اینان توانستند تا حدودی برخی اخبار اشتباه را، که پیش از این به تهران رسیده بود و ساواک توان زیادی برای پی‌جویی سرنخ‌های آن صرف کرده بود، تصحیح کنند.

یکی از منابع اطلاع‌رسان به ساواک، نفوذی‌های ارتش ایران در سازمان‌های نظامی عراق بود. اینان خبرهای به ظاهر مهم، اما بی‌اساس، تحویل ساواک می‌دادند که دستگاه اطلاعاتی ایران را به تکاپو می‌انداخت و دست و پای زیادی برای پی‌گیری آن می‌زد. برای نمونه منابع ارتشی به ساواک اطلاع دادند که سرتیپ حسین خولی، نماینده جمال عبدالناصر، در نجف با آیت‌الله خمینی دیدار کرده، پول در اختیارش گذاشته تا توسط طرفدارانش در قم، اصفهان و مشهد دست به آشوب بزنند!<sup>۳</sup> و یا منبعی دیگر خبر داده بود که آقای خمینی کتابی با عنوان «دین اسلام در ایران» در دست نگارش دارد که قرار است پس از پایان تألیف در عراق چاپ کرده، به ایران بفرستد و منشأ حوادث تازه‌ای گردد.<sup>۴</sup>

این خبرها تا چند ماه عوامل ساواک را در شهرهای بزرگ ایران به خود مشغول می‌کرد و در نهایت ساواک از طریق عوامل موثق خود در عراق به نادرستی آنها پی می‌برد.<sup>۵</sup> «هیچ منبع موثقی تاکنون تأیید نکرده است که خمینی از دول اجنبی وجهی پذیرفته یا به این صورت فعالیتی علیه امنیت کشور نموده باشد. کمابین که در اوایل ورود او به عراق، در قبال اظهار

۱. اسناد ساواک، [گزارش خبر]، سند شم ۲۰/۱۹۰۲۴، مورخ ۳۰/۸/۴۵.

۲. همان، سند شم ۲۰/۱۸۹۱۷، مورخ ۳۰/۸/۴۵؛ همان، سند شم ۲۰/۱۸۲۱۷، مورخ ۳۰/۸/۴۵.

۳. همان، [گزارش خبر]، سند شم ۳۱۶/۳۹۴۶۴، مورخ ۴۵/۷/۵.

۴. همان، سند شم ۳۱۶/۲۳۸۸۳، مورخ ۴۵/۵/۱۶.

۵. همان، نامه رئیس ساواک به اداره دوم اطلاعات ستاد بزرگ ارتشداران، سند شم ۳۱۶/۳۹۹۸۹، مورخ ۴۴/۸/۱۶.

مقامات عراقی برای تأمین مخارج و احتیاجات، او صراحتاً پیشنهاد را رد کرده بود.<sup>۱</sup> این منبع افزود که عوامل مصری اگر بخواهند چنین کاری کنند با نفوذ مؤثری که در بین مقامات عراقی دارند نیازی به اعزام نماینده و ملاقات با آیت‌الله خمینی ندارند.<sup>۱</sup>

### بازگشت دختران

احتمالاً آذرماه ۱۳۴۵ بود که دختران آیت‌الله خمینی، همراه همسران و فرزندان‌شان راهی عراق شدند و پدر و مادر را از تنهایی به در آوردند. این درخواستی بود که مادر از دخترها کرده بود. تابستان، در نامه‌ای به دختر بزرگش نوشته بود: «مهیا بشوید بیاید زمستانی این‌جا. زیارت سیری بکنید... ما را هم از این فراق جان‌سوز نجات دهید.»<sup>۲</sup>

شهربانی گذرنامه و اجازه خروج همه را غیر از صدیقه‌خانم و فرزندان‌ش صادر کرده بود. این مسافرت که گویا با وساطت شیخ‌نصرالله خلخالی نزد غلامعباس آرام، وزیر امور خارجه، و سیدمهدی پیراسته، سفیر ایران در عراق، مهیا شده بود، با میانجی‌گری دوباره شیخ‌نصرالله برای اجازه خروج به صدیقه‌خانم، همسر شهاب‌الدین اشراقی، کامل شد. گفتنی است شیخ‌نصرالله خلخالی دو ماه اول پاییز ۱۳۴۵ را در ایران بود. شهاب‌الدین اشراقی که به همدان تبعید شده بود و اینک برای معالجه برنشیت مزمن، تنگی نفس و فشار خون در تهران بسر می‌برد، موضوع را با خلخالی مطرح کرده، از او خواسته بود برای همسر و خادماه‌اش نیز گذرنامه صادر شود.<sup>۳</sup> وساطت خلخالی مؤثر افتاده بود. اشراقی که اجازه خروج از تهران را نداشت، همسرش را همراه خواهران و باجناق‌هایش راهی عراق کرده بود.

ماه شعبان را در نجف و دیگر شهرهای زیارتی گذراندند. زنها و بچه‌ها ماندند و آقایان محمدهحسن اعرابی‌فرد و محمود بروجردی، دامادهای آقای خمینی، یک ماه بعد به ایران بازگشتند. برگشت دامادها نمی‌توانست بدون پیام و توصیه و مأموریت بوده باشد. دست‌کم می‌دانیم که در نخستین ماه زمستان «۲۰۰ خروار ذغال از طرف محمدهحسن اعرابی، داماد خمینی، در اختیار سیدمحمود طباطبایی گذارده شد تا بین مستمندان توزیع نماید... نامبرده در

۱. همان، سند ششم ۱۷/۲۱۹۷، مورخ ۴۵/۸/۸.

۲. یاران امام به روایت اسناد ساواک (آیت‌الله شهاب‌الدین اشراقی)، کتاب ۴۶، ص ۱۵۱.

۳. همان، ص ۱۷۸.

سال‌های قبل نیز از طرف خمینی ذغال و پول نقد بین مردم تقسیم می‌نمود.»<sup>۱</sup>

### ابتکار در کارت تبریک

هواداران آیت‌الله خمینی به مناسبت نیمه شعبان ۷/۱۳۸۶/۱۳۴۵ دست به کار تازه‌ای در ایران زدند و نام و یاد او را روی موج کارت‌های تبریک نشان‌دادند. طراحی این کارت‌ها به نحوی بود که هر چاپخانه‌ای نمی‌توانست آن را چاپ کند. اول این که کارت چاپ برجسته شده بود. دوم این که عکس آیت‌الله نه در داخل این کارت تاشو، بلکه جداگانه چاپ و توسط چهار گیره نگه‌داری می‌شد؛ یعنی می‌شد عکس را جدا کرد، قاب نمود، هدیه داد و... در سمت راست آن میلاد حضرت ولی عصر علیه‌السلام، «آفریننده رستاخیز اسلامی، بیدارکننده توده‌های انسانی، درهم‌کوبنده بساط ظلم و بی‌دادگری» به همه شیعیان، به ویژه «زعیم مجاهد و فداکار، مرجع تقلید، حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی» تبریک گفته شده بود. دو بیت شعر نیز در سمت چپ کارت خوانده می‌شد: بود که ببینم تو را دوباره در این ملک/ بو که ببینم وطن ز روی تو خرسند/ دیر نباید چنین شبان نفس‌گیر/ زود زود صبح انقلاب شکرخند.

کارت‌ها یا از طریق پست و یا توسط افرادی که هویت خود را پنهان می‌داشتند، پخش شد. نخست‌وزیر، برخی وزرا، بعضی رؤسای دانشگاه‌ها، مدیران جراید، فرماندهان نیروهای نظامی و انتظامی و رؤسای ادارات دولتی نیز با پست این کارت‌ها را دریافت کردند. برخی وحشت کرده، آن را داخل باجه‌های پست انداختند؛ اما بیشترشان دریافت کارت را به دستگاه اطلاعاتی خبر دادند. کارشناس ساواک، به زعم خود، این اقدام را چنین تحلیل کرد: «مدتی [بود که] طرفداران آیت‌الله خمینی از انتشار عکس‌های وی یا اعلامیه خودداری نموده [بودند]؛ اینک با ارسال کارت‌های مذکور، محتوی عکس نامبرده و ذکر اشعاری به مناسبت بازگشت مشارالیه و ایجاد انقلاب چنین استنباط می‌گردد که مجدداً در نظر دارند فعالیت‌هایی را به موازات شروع مذاکرات نفت در ایران آغاز نمایند.»<sup>۲</sup>

۱. اسناد ساواک، [گزارش خبر]، سند ش‌م ۲۱/۳۲۶۴، مورخ ۴۵/۱۰/۲۶.

۲. همان، سند ش‌م ۳۰۳/۱۴۹۶، مورخ ۴۵/۹/۱۵. در این زمان، استخراج، تصفیه و فروش نفت ایران توسط شرکت‌های عضو کنسرسیوم نفت ایران، متشکل از آمریکا، هلند، انگلیس و فرانسه، انجام می‌شد. در جلسه تبادل نظر سالانه که یازدهم مهر ۱۳۴۵ در لندن تشکیل شد، منوچهر اقبال، رئیس شرکت ملی نفت، از بی‌اعتنایی کنسرسیوم نسبت به خواست‌های تازه ایران انتقاد کرد. ایران می‌خواست حدود هفده درصد تولید نفت‌اش بالا رفته، درآمد سالیانه‌اش از ۵۰۰ میلیون دلار به ۸۰۰ میلیون دلار برسد. خواست دیگر ایران لغو «تخفیف بهره مالکانه» بود. این درخواست‌ها در

توزیع عکس‌های آقای خمینی، با این روش، در حالی به انجام رسید که ساواک همچنان در صدد پایین کشیدن عکس او از داخل مدرسه فیضیه بود.<sup>۱</sup> عکس آقای خمینی پیش از این برداشته شده بود، اما این بار با آهن و گچ، چنان جاسازی گردیده بود که نیازمند کاربرد ابزار بود.

### نخستین ره‌آورد سازمان زنان ایران

در پی تأسیس سازمان زنان ایران به دست اشرف پهلوی و جایگزینی آن با شورای عالی جمعیت‌های زنان ایران، بار دیگر مباحث مورد مناقشه‌ای چون حق طلاق زنان، نشستن زنان بر کرسی قضاوت و... بر سر زبان‌ها افتاد و حساسیت‌های سه چهار سال گذشته را بار دیگر برانگیخت. ابتدا اشرف پهلوی خبر از «اقدامات اساسی در جهت تحقق آزادی‌ها و حقوقی که در منشور انقلاب شاه و مردم به زنان اعطا شده» داد.<sup>۲</sup> سپس در نشست سه روزه‌ای که با نام سمینار زنان ایران در ۲۳ مهر ۱۳۴۵ برپا شد، بر موضوعات یادشده تأکید گردید.<sup>۳</sup>

تجربه همان مناقشات به دست‌اندرکاران سازمان زنان ایران می‌گفت که بهتر است این مباحث مسأله‌آفرین نه فارغ از احکام اسلام، بلکه در پوششی از مؤیدات مذهبی، مطرح گردد. همین‌طور هم شد. در همان زمان اشرف پهلوی پیشنهاد تشکیل نوعی سپاه دانش و سپاه عمران زنان را هم ارائه کرد.<sup>۴</sup>

این خبرها در نشریات وقت منتشر شد. تعدادی از سناتورهای مجلس سنا هم، به احتمال زیاد با اعمال نظر سازمان زنان، لایحه‌ای تحت عنوان طرح حمایت از خانواده، امضا کرده و در صدد فرستادن به مجلس شورای ملی بودند. آیت‌الله گلپایگانی پس از آگاهی از موضوع پی‌جویی کرد و رحیم هیراد، رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی، برای گفت‌وگو به قم آمد.

---

آبان ماه جنبه مطبوعاتی پیدا کرد و تا حدی به هیاهو و تهدید هم کشیده شد. نمایندگان کنسرسیوم اول آذرماه ۱۳۴۵ به تهران آمدند تا از نزدیک در جریان خواست‌های مقامات ایران قرار گیرند. آنان در پی رایزنی‌های خود به لندن بازگشتند تا پس از بررسی تقاضاهای ایران به آن جواب دهند. بیستم آذر هویدا، نخست‌وزیر، گفت که مذاکرات یادشده به نفع ایران تمام شد و کنسرسیوم پذیرفت که بخشی از تولید اضافه را برای فروش به ایران بدهد و یک چهارم حوزه‌های نفتی نیز تحویل ایران شود.

۱. همان، نامه ساواک قم به شهربانی قم، سند شم ۲۱/۲۴۸۶، مورخ ۴۵/۹/۲۷.

۲. روزنامه اطلاعات، شم ۱۲۱۰۲ (۱۸ مهر ۱۳۴۵)، ص ۱۵.

۳. همان، شم ۱۲۱۰۷ (۲۴ مهر ۱۳۴۵)، صص ۱ و ۱۳.

۴. همان، شم ۱۲۱۳۶ (۲۸ آبان ۱۳۴۵)، صص ۱ و ۱۷.

گویا پس از ابلاغ نظر آقای گلپایگانی به دربار، این طرح برای مدتی کنار گذاشته شد.<sup>۱</sup> خبر به نجف هم رسید و گروهی از محصلان ایرانی آن را به گوش آقایان خویی، شاهرودی و خمینی رساندند. آقای شاهرودی جواب سر راستی نداد؛ آقای خویی رهنمودهایی داد؛ و آقای خمینی از محمد صادقی تهرانی خواست شب مبعث پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، ۲۷ رجب / ۲۰ آذر، پس از نماز جماعت در مدرسه آیت الله بروجردی سخنرانی کند. صادقی منبر رفت و با حمله به دولت ایران «اظهار داشت که در آینده نزدیک حکومت ایران به دست بهایی‌ها خواهد افتاد و به طور غیرمستقیم تمام قوانین قرآن را لغو می‌کنند و در پایان به مقامات عالیه کشور شاهنشاهی اهانت می‌نماید تا جایی که شیخ نامبرده به حالت اغما درآمده و به روی زمین سقوط نموده و بر اثر اقدامات اطرافیان به حال عادی برگشته است. پس از صادقی یک نفر سید که مشخصات او روشن نشده به منبر می‌رود و از مراجع تقلید می‌خواهد که ضمن صدور اعلامیه و تلگراف، دولت ایران را از این عمل برحذر دارند.»<sup>۲</sup>

### گسیل نماینده‌ای به نجف

آیت الله خمینی با این‌که در ماه مبارک رمضان / آذر و دی ۱۳۴۵ از دعاهای مردم ایران بی‌نصیب نبود، اما در روزهای پایانی این ماه دچار ضعف و کمر درد شد و چند روزی خانه‌نشین بود.<sup>۳</sup>

اواسط همین ماه بود که غلام عباس آرام، وزیر امور خارجه ایران، به بغداد آمد و برای بهبود روابط سیاسی دو کشور به توافقاتی رسید.<sup>۴</sup> ایران نیازمند زدودن تنش‌های خود با جهان عرب بود؛ تنش‌هایی که ریشه در پیوندهای سیاسی اقتصادی حکومت شاه با اسرائیل داشت، و اینک با پیدا شدن علایم خروج انگلیس از خلیج فارس، دست کم می‌شد این سیاست را در مورد کشورهایی چون اردن، عراق و برخی حاکم‌نشین‌های جنوبی خلیج فارس آزمود.

آرام پس از رایزنی با مقامات حاکم بر عراق به نجف آمد و با آیت الله حکیم دیدار و گفت‌وگو کرد؛ عکس‌هم انداخت. مقامات ایران پس از تغییر تبعیدگاه آیت الله خمینی از ترکیه

۱. حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد رضا گلپایگانی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ۲۸۱ و ۳۱۲.

۲. اسناد ساواک، [گزارش خبر]، بی‌شمه، مورخ ۴۵/۸/۳۰.

۳. صحیفه امام، ج ۲، ص ۱۱۲.

۴. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۲۱۶۲ (۲۹ آذر ۱۳۴۵)، ص ۱۵.

به عراق، روابط خود را با مراجع تقلید مقیم نجف، به ویژه آقایان حکیم و خویی، بیشتر کرده، مناسبات خوب ایران را با آنان به نمایش می‌گذاشتند.

کوشش‌های مقامات دولتی ایران برای نشان دادن موافقت و مراقت‌شان با مذهب و رؤسای مذهب خللی در دیدگاه‌ها و اقدامات علمای مبارز، همانان که مقوم نهضت روحانیت در چهار ساله اخیر بودند، ایجاد نکرد، اما آنها می‌خواستند بدانند آرامش ظاهری رهبر نهضت در دو سال و نیم گذشته، پس از انتقال به نجف، از چه روست. ملاحظاتی او در کشور همسایه چیست؟ برای آینده چه اندیشه‌ای دارد؟

علمای مبارز حوزه علمیه قم، تصمیم گرفتند نماینده‌ای به نجف فرستاده، ضمن رساندن اطلاعات جدید به مرجع تبعید شده، از نظرها و دیدگاه‌های او نیز مطلع شوند.

حسینعلی منتظری پذیرفت به نمایندگی از هم‌ردیفان خود راهی عراق شود. او پیش از این، پنهانی، به عراق رفته، در دیدار با مراجع نجف، حمایت آنان را از مواضع آیت‌الله خمینی خواستار شده بود. با این که پنج ماهی از آزادی منتظری، آن هم با وساطت آیت‌الله خوانساری می‌گذشت، بار دیگر از مسیر خوزستان، دور از چشم دستگاه‌های امنیتی و انتظامی، خود را به نجف رساند. برخی از مستندات همراه او شامل «اسناد» کمک‌های ایران به اسرائیل و نیز قراردادهای تجاری ایران و اسرائیل بود که آقای [عبدالرحیم] ربانی شیرازی و نیز آقایان دیگر به کمک عوامل نفوذی خودشان در دستگاه‌های دولتی جمع‌آوری کرده... در یک کتاب، به طرز خاصی، جاسازی کرده بودند. غیر از این، نشریه‌هایی که می‌توانست اطلاعات آقای خمینی را درباره عملکرد حکومت ایران به روز کند، همراهشان بود.<sup>۱</sup> از جزئیات این دیدار خبری در دست نیست و این به آن معناست که اول، عوامل نفوذی آن دورور نبودند؛ دوم، محارم در یادکردهای پسین خود اشاره‌ای به آن نداشته‌اند. اما می‌توان گفت که در این ملاقات موضوعاتی چون چاپ و انتشار قرآن پهلوی؛ چاپ دومین کتاب شاه با عنوان انقلاب سفید؛ نیابت سلطنت فرح دیبا، همسر شاه؛ تشکیل مجلس مؤسسان؛ برده شدن لایحه حمایت خانواده به مجلس شورای ملی؛ دیدار عبدالرحمان عارف، رئیس‌جمهور عراق با محمدرضا پهلوی؛ و اوضاع حوزه علمیه قم و زندانیان سیاسی مورد بحث و گفت‌وگو قرار گرفته است.

توضیح موارد یادشده، یک به یک از این قرار است:

شاه، نگران از جابه‌جایی اعرابی در کلمه‌های قرآن مجید، دستور داده بود آن را درست‌نویسی

کرده، با نفاست منتشر کنند. چه بسا خود مبدع این اقدام نبود و پیشنهاد مشاورانش را پذیرفته بود. این قرآن، که به قرآن پهلوی شهرت گرفت، با خط احمد نیریزی و طبق برنامه از پیش تعیین شده، با تبلیغات فراوان چاپ و توزیع گردید.

اوایل بهمن ماه ۱۳۴۵ اعلام شد که دومین کتاب شاه با عنوان *انقلاب سفید*، در پانصد هزار نسخه منتشر شد. نخستین کتاب او *مأموریت برای وطن* بود. کتاب *انقلاب سفید* در ۲۰۶ صفحه، شامل یک مقدمه، نُه فصل، و هر فصل درباره یکی از اصول نه‌گانه انقلاب شاه و ملت بود. خیلی زود اعلام گردید که سیصد هزار نسخه از این کتاب فروش رفته است! مقرر گردید *انقلاب سفید* از سال تحصیلی آینده در مدارس تدریس شود.<sup>۱</sup>

در شانزدهم اسفند همین سال خبر از تشکیل سومین مجلس مؤسسان داده شد. نام مجلس مؤسسان با تغییر در برخی مواد قانون اساسی یا متمم آن مترادف بود. با تجربه تلخی که مجلس اول مؤسسان به تاریخ معاصر ایران آورده بود، تأسیس هر باره آن با حساسیت همراه بود. تصمیم بر این بود که فرح دیبا، همسر شاه، تا رسیدن پسرش به بیست سالگی، نایب‌السلطنه ایران باشد؛ و این با اصلاح موادی از متمم قانون اساسی ممکن می‌گردید.<sup>۲</sup>

لایحه حمایت خانواده در همین ماه از طرف وزارت دادگستری به مجلس شورای ملی داده شد. در این لایحه ۲۴ ماده‌ای نقش دادگاه‌ها در رسیدگی به دعاوی زن و شوهر، از جمله درخواست طلاق، برجسته شده بود. در مواردی چون اعتیاد، حبس‌های پنج سال به بالا، ترک خانواده، برای زن و شوهر؛ و اختیار زن دوم بدون رضایت زوجه اول، برای زن، حق طرح طلاق در دادگاه‌ها داده شده بود.<sup>۳</sup>

مقدمات دیدار عبدالرحمان عارف با محمدرضا پهلوی از ماه‌ها پیش و با سفر غلامعباس آرام به عراق فراهم شده بود. عارف بیست و سوم اسفند ۱۳۴۵ به تهران آمد و با استقبال رسمی شاه روبرو گردید. آنان در گفت‌وگوهای رودررو، مسائل منطقه، به ویژه اختلافات سیاسی و مرزی بین دو کشور را مورد بررسی قرار دادند، اما عارف در میهمانی شامی که برای او ترتیب داده شده بود، تلویحاً از زبان جهان عرب به رنج رفته بر ملت فلسطین اشاره کرد و چنین گفت: «اعراب و مسلمانان در این مصیبت، سرزمینی را که دومین قبله و سومین حرم شریف است از

۱. روزنامه اطلاعات، شم ۱۲۱۸۸ (۳ بهمن ۱۳۴۵)، ص ۱.

۲. همان، شم ۱۲۲۲۵ (۱۶ اسفند ۱۳۴۵)، صص ۱ و ۳۶.

۳. همان، شم ۱۲۲۲۱ (۱۱ اسفند ۱۳۴۵)، صص ۱ و ۱۷.



دست دادند و برادران هم‌کیش مان آواره گشتند و املاک و زمین‌های‌شان گرفته شد و نظرهایی به قصد نابودی آنها بر ضد تصمیمات سازمان ملل متحد در مورد بازگشت آنها به میهن قانونی خود و جبران حق مشروع آنها به وجود آمده، هنوز یک میلیون عرب مسلمان سرگردان و بدون میهن به سر می‌برند و این مسأله وجدان جهانی را به کمک می‌طلبد.<sup>۱</sup>

بعید است در این دیدار، حرفی از آیت‌الله خمینی پیش نکشیده باشند. گفتنی است که پیش از دیدار، بیانیه‌ای به زبان عربی، از طرف حوزه علمیه قم به دست عارف رسیده بود که ضمن توضیح علت تبعید آیت‌الله خمینی، به سرکوب مردم در داخل کشور و دستان باز شاه در ارتباط با اسرائیل اشاره شده بود.<sup>۲</sup>

۱. همان، شمه ۱۲۳۳۲ (۲۴ اسفند ۱۳۴۵)، ص ۱۷.

۲. روحانی، حمید، نهضت امام خمینی، دفتر دوم، تهران، چاپ و نشر عروج، ج هفتم، ۱۳۸۹ ش، صص ۲۹۳ تا ۲۹۵.

## دیده‌بانی در تبعید

### ادامه نهی از منکر

بیش از سه سال و نیم از سکوت اجباری (آغاز دوره تبعید در ترکیه) و اختیاری (ادامه دوره تبعید در عراق) آیت‌الله خمینی می‌گذشت؛ و اینک در آغازین روزهای ماه محرم ۲۷۱۳۸۷ فروردین ۱۳۴۶ که در کربلا بسر می‌برد، نخستین اعلامیه دور از وطن خود را در قالب نامه‌ای خطاب به امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر، نوشت و به ایران فرستاد. با کدام پیک؟ دانسته نیست، اما مقصد، دستان عبدالرحیم ربانی شیرازی بود؛ باید به دست او رسانده می‌شد. با اطمینان می‌توان گفت که در سلوک سیاسی آیت‌الله خمینی، کاری که تردیدی در آن بوده باشد، نکرده است. پس، در این برهه از زمان برای نوشتن این اعلامیه سراسر نهی از منکر، به باوری بارور رسیده بود. چه بسا دیدارهای مستمر او با روحانیان مبارز، و از جمله ملاقات اخیرش با آقای منتظری، در رسیدن به این باور مؤثر بوده باشد؛ با وجود این، گویی فصل نصیحت‌های او که از نیمه دوم سال ۱۳۴۱ شروع شده بود، به پایان نرسیده بود. «جناب آقای هویدا! لازم است نصیحتی به شماها بکنم و بعضی از گفتنی‌ها را تذکر دهم؛ چه مختار در پذیرش آن باشید یا نه. در این مدت طولانی که به جرم مخالفت با مصونیت آمریکایی‌ها، که اساس استقلال کشور را در هم شکست، از وطن دور هستم و برخلاف قانون شرع و قانون اساسی در تبعید بسر می‌برم، مراقب مصیبت‌هایی که به ملت مظلوم بی‌پناه ایران وارد می‌شود، بوده‌ام و از آن‌چه به این ملت اصیل از ظلم دستگاه جبار می‌گذرد، مطلع شده و رنج می‌برم.»

آقای خمینی هنگام نگارش متن خود، از پرداختن به جزئیات، مانند آنچه که در عنوان پیشین برشمرده شد، خودداری کرد و با اشاره به گفتمان اصلی حکومت شاه، اصلاحات، نوشت که با این شعار، کشور در حال پسرفت است. فقر روزافزون مردم، ورشکستگی بازرگانان، ایجاد بازار برای بیگانگان، و حکومت با سرنیزه و شکنجه و زندان «حقایق تلخی است که باید دنیا را مطلع کنم و انگشت روی بعضی بگذارم تا آنها که غافل هستند یا تغافل می‌کنند، احساس وظیفه کنند و از ریاکاری‌ها و سالوس‌بازی‌های شما گول نخورند.» با این حال نتوانست از یاد جشن‌هایی که به تازگی به مناسبت بیست‌وپنجمین سال سلطنت محمدرضا پهلوی برگزار شده بود، بگذرد. او این جشن‌ها را غیرملی خواند، چرا که هزینه‌های گزاف آن از جیب مردم فقیر پابرهنه داده شد. «خون دل فقرا، خرج نامجویی و خودکامگی است و تا این ملت در این حال است و به وظیفه خود و حقوق خود آشنا نشده، هر روز برای شماها عید و شادی و برای ملت بدبختی و نکبت است.»

آیت‌الله خمینی در ادامه، دیگر مصادیق عقب‌ماندگی و پسرفت را برای هویدا برشمرد: نقض قانون اساسی، همه‌پرسی غیرقانونی، آزاد نبودن ملت برای انتخاب نماینده مجلس، سلب آزادی مطبوعات، مصونیت دادن به بیگانگان؛ و در مورد اخیر چنین توضیح داد: «اعطای مصونیت به اجانب، سند بزرگ عقب‌افتادگی و بی‌حیثیتی و تسلیم بی‌قید و شرط است. [آیا] شما می‌دانید با تصویب این طرح چه خیانتی به این مملکت و به اسلام کرده‌اید و چه ضربه‌ای به استقلال این مملکت زده‌اید؟ البته مخالف این طرح، خائن و مستحق تبعید است!»

نویسنده، جرم [خود و] علمای اسلام را نگرانی از استقلال کشور دانست، به همین جهت «اجانب اینها را سد راه نفوذ خود می‌دانند و به انهدام و اضمحلال آنها کمر بسته و شماها مجری احکام دیگران و محکوم دلار هستید. کوبیدن حوزه‌های علمیه و حمله مسلحانه به مدرسه فیضیه و صحن مطهر قم، کشتار دسته‌جمعی ۱۵ خرداد، جز خدمت کورکورانه به صاحبان دلار، چه اسمی دارد؟»

آیت‌الله در پایان نگاهشته خود، منکرات حکومت شاه را چنین نمی‌کرد: با حیثیت مردم ایران بازی نکنید؛ با بهانه‌های مختلف آنها را رنج ندهید؛ از کاسبان بی‌بضاعت اخاذی نکنید؛ علما، محصلین و دانشجویان را تحت فشار نگذارید؛ با اسرائیل پیمان برادری نبندید؛ دخترهای جوان را به پادگان‌ها نبرید؛ به اسم قرآن به احکام اسلام لطمه نزنید؛ «شاید هیأت حاکمه و دستگاه جبار تا دیر نشده به خود آیتند.»

آیت‌الله متن اعلامیه خود را با دو جمله قرآن به پایان رساند: إِنَّ رَبَّكَ لَبَلِّالْمُرْصَادِ [حقاً که پروردگار تو در کمین‌گاه است]؛ وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ [و خداوند از پس آنها احاطه دارد].<sup>۱</sup>

فردای آن روز مصطفی پدر را در حال نگاشتن اعلامیه دید. پرسید: چیزی می‌نویسید؟ گفت که دیروز نوشتم و فرستادم قم. «او در نوشتن اعلامیه نمی‌گذاشت حتی مصطفی خبر شود. نه این که مصطفی غریبه بود، نه؛ بلکه او خود تصمیم می‌گرفت» و عمل می‌کرد. بانو قدس ایران هم دانست که آقا دست به کار شده است. حادثه کوچکی نبود. آخرین اعلامیه او در آبان ۱۳۴۳ علیه مصونیت نظامیان آمریکا در ایران نوشته شده بود. «گفتم: مشغول نوشتن اعلامیه هستید؟ خندید و گفت: چطور؟ گفتم: نمی‌گویم این‌جا می‌گیرندتان، بلکه فشار را در ایران بر دوستانتان زیاد می‌کنید. چیزی نگفت. گفتم: به عقیده من زمان، زمان نامه‌های خصوصی است؛ اول روحیه آن عده‌ای را که می‌شود به این مسائل علاقه‌مند کرد، بسازید و بعد اعلامیه بدهید. فقط نگاهم کرد. گفتم: وقتی شما را [دستگیر کردند و] بردند، از زنان آقایان خیلی چیزها فهمیدم و دانستم که حال این حرف‌ها را ندارند. دانستم که اگر بعضی‌ها هم ظاهراً سکوت و یا اظهار تمایل می‌کنند، مصلحتی است. باز نگاهم کرد و هیچ نگفت. وقتی خواستم بروم گفت: مردم چی؟ زنان بقال و بنا و عطار و طلبه‌ها چی؟ نگاهش کردم و سکوت کردم.»<sup>۲</sup>

اعلامیه دوم خطاب به حوزه‌های علمیه ایران بود، و ابراز نگرانی از طرح‌های وابستگی‌آفرین هیأت حاکمه، همدردی با رنج‌ها و گرفتاری‌های روحانیان مبارز، و تشویق آنان به ایستادگی و استقامت، و نوید حکومت زودگذر و شکست‌پذیر حاکم بر ایران. او به مخاطبانش یادآوری کرد که جرم شما، دانش شماست؛ دانشی که نمی‌گذارد در برابر بیگانگان و دست‌نشانندگان آنها کورکورانه تسلیم شوید. «این جرم را دانشگاهیان و طبقه تحصیل‌کرده و جوان هم دارند.» در این‌جا نیز تکرار کرد که با عنوان اصلاحات، واپس‌گرایی می‌کنند؛ به اسم طرفداری از علم، دانشگاه و مدرسه علمیه را می‌کوبند؛ به نام اسلام، احکام آن را پایمال می‌کنند؛ «نقشهٔ محو و منع قانون اساسی است که در آن تضمین اسلام و مذهب و احکام شده است؛ قانونی که در آن تضمین آزادی‌های فردی و اجتماعی شده است. [این قانون] باید برود و به جای آن سرنیزه،

۱. صحیفه امام، ج ۲، صص ۱۲۳ تا ۱۲۷.

۲. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، صص ۳۲۳ و ۳۲۴.

اختناق و حبس بیاید.» آیت‌الله به روحانیان نوشت که دیروز ما سیاه‌تر و وحشتناک‌تر از امروز بود. فردی را دیدیم که با ترور، غارت، ستمگری و سلب همه آزادی‌ها حکومت می‌کرد. «استقامت کردیم تا آنها رفتند. شما هم استقامت کنید تا اینان نیز بروند.» و از آنان خواست با «اظهار حق و فریاد مظلومانه» جلو پیشروی آنها را در حوزه‌های علمیه بگیرند؛ و نیز «ملت ایران و ملل آزاد دنیا را از ستمگری دستگاه و مظلومیت ملت مسلمان ایران آگاه کنید. با هر وسیله ممکنه جنایات اینها را به دنیا برسانید.» و اگر می‌خواهید زنده بمانید، دست برادری به یکدیگر بدهید؛ با برادری و اتحاد، احکام خداوند پایدار می‌ماند.

آیت‌الله خمینی آخرین جمله را برای مراجع نوشت: «راضی به محو حوزه‌های دینی با ذلت و خواری [نشوید]. مرگ با عزت از زندگانی با ذلت و تحت اسارت بهتر است.»<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد آقای خمینی در به پایان بردن نگارش این اعلامیه یا گذاشتن تاریخ بر پیشانی آن، چند روزی تأمل کرده باشد؛ چرا که نه روز میان تاریخ‌های درج شده در دو اعلامیه فاصله است. او مایل بود نامه‌اش به هویدا همزمان با اعلامیه دوم تکثیر گردد.<sup>۲</sup> این دو نوشته از جهت روحیه‌آفرینی و ادامه راهی که از پنج سال پیش برای طرفداران نهضت کشیده شده بود، بسیار اهمیت داشت، اما موانع موجود و شاید دست‌دست کردن کسی که حامل یکی از اعلامیه‌ها از عراق به ایران بود، انتشار آنها را به تعویق انداخت، تا جایی که عوامل امنیتی را حساس و مطلع کرده، باعث کشف یکی از اعلامیه‌های طبع شده، جلوگیری از چاپ اعلامیه دوم و دستگیری کوشندگان آن گردید.<sup>۳</sup>

### دومین سفر احمد به عراق

سیداحمد در دومین سفر پنهانی به عراق، چند روز مانده به نوروز ۱۳۴۶، به نجف رسید. با لباس مبدل آمده بود. عمامه‌ای سفید به سر گذاشته، لباس روحانیان به بر کرده بود. توصیه‌های پدر در روی‌آوری به تحصیل علوم دینی در احمد ۲۲ ساله کارگر افتاده، در یک سال گذشته توانسته بود بخش زیادی از ادبیات زبان عرب را بخواند و اینک سرش در کتاب سیوطی

۱. صحیفه امام، ج ۲، صص ۱۲۹ تا ۱۳۱.

۲. نهضت امام خمینی، دفتر دوم، صص ۳۱۶.

۳. همان، صص ۳۱۶ و ۳۱۹؛ خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین علی‌اکبر ناطق‌نوری، ج ۱، تدوین: مرتضی میردار، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ج دوم، ۱۳۸۴ش، صص ۷۴ تا ۸۰.

بود. احمد دیپلم خود را در رشته طبیعی از دبیرستان حکیم نظامی شهر قم گرفته بود. آیت‌الله خمینی فرصت را مغتنم دانست و پسرش را رسماً به سلک روحانیان درآورد. حتماً در دهه اول محرم و اربعین با پدرش راهی کربلا شد؛ به دیگر شهرهای زیارتی نیز رفت؛ دوبار به کاظمین، سه روز اقامت در سامرا. با شدت گرفتن گرما، اوایل تیرماه، به ایران بازگشت. در مرز خسروی او را شناختند و دستگیر کردند. ابتدا به ساواک کرمانشاه و سپس به ساواک پایتخت برده شد. دهم تیرماه، پشت میله‌های زندان قزل‌قلعه بود.<sup>۱</sup> احمد جر می جز انتساب به آیت‌الله خمینی نداشت. ده روزی از بازداشت او نمی‌گذشت که اداره کل سوم در گزارشی پیشنهاد آزادی او را کرد. «از شخص مزبور سوابق مضره‌ای موجود نمی‌باشد. در صورت تصویب نسبت به تبدیل قرار تأمین و آزادی وی اقدام گردد.» در همین زمان آیت‌الله حکیم نیز در نامه‌ای که به آیت‌الله میرزا عبدالله مسیح سعید چهلستونی نوشت، خواستار اقدام او برای آزادی سیداحمد شد. ساواک فرصت را مناسب یافت و با موافقت نعمت‌الله نصیری، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، با این تبصره که «از آزادی وی بهره‌برداری کامل از کسانی که توصیه برای آزادی او را نموده‌اند، بنمایند.»<sup>۲</sup>

احمد از نخستین تجربه زندان رفتنش راضی بود. بیماری‌ای که از عراق با خود آورده بود، درمان شد. هوای زندان از هوای تابستان تهران خنک‌تر بود. دیدن زندانیان سیاسی، نشست و برخاست با عالمان محبوس و ... همگی تجربه‌هایی تازه بود. ظاهراً گفتند اگر بخواهد گذرنامه هم بهش می‌دهند.<sup>۳</sup> در نامه‌ای، به شوخی یا جدی، خطاب به پدرش نوشت: «بر عکس قزل‌قلعه هوای تهران گرم است. به سازمان [امنیت] نفرین می‌کنیم که چرا مرا به هوای گرم آورد، با این که متذکر شده بودم که این‌جا خیلی به من خوش می‌گذرد، مرا تا آخر تابستان نگه دارید، ولی این کار را نکردند و از هوای خنک آن‌جا محروم‌مان کردند.»<sup>۴</sup>

## اولین سفر همسر به ایران

تابستان که نه، آخوین ماه بهار از راه رسیده بود و گرما مسافران اجباری نجف را کلافه

۱. حجت‌الاسلام حاج سیداحمد خمینی به روایت اسناد ساواک - یادگار امام، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۷ش، صص ۴۲ تا ۵۴.

۲. همان، صص ۵۶ و ۵۷.

۳. همان، ص ۸۵.

۴. همان‌جا.

کرده بود. بار دیگر، چون تابستان‌های گذشته، اصرار اطرافیان و دوستان به آقای خمینی، برای کارگزاری دستگاهی خنک‌کننده در خانه راه به جایی نبرد. البته دستگاهی در بیرونی، لخلخ کنان، کار می‌کرد، اما ظاهر کسانی که آن‌جا می‌نشستند و عرق می‌ریختند، می‌گفت که به درد گرما نمی‌خورد. هوای تولیدی این دستگاه راهی هم به اندرون داشت. سیدعباس مهری وقتی این سرمایه‌اش! را دید از آیت‌الله اجازه خواست تا دو دستگاه خنک‌کننده، یکی برای بیرونی و یکی برای اندرونی، بگیرد. نپذیرفت و گفت که فردی را برای احوالپرسی از آقای قمی به ایران فرستادم.<sup>۱</sup> پرسان پرسان او را در کاروانسرای که اصطبل چهارپایان بود یافت. آن نماینده در مدت کوتاهی که آن‌جا بود، از گرمای زیاد و حشرات زیادتر کلافه شد. «آقای مهری! دوستان ما این جور دارند زندگی می‌کنند. آیا صلاح است که من برای خودم و برای بیرونی... کولر تهیه کنم که گرما نخورم... و کسانی که این‌جا می‌آیند گرما نخورند؛ در حالی که عزیزان ما در داخل زندان‌ها ناراحت هستند.»<sup>۲</sup>

سومین گرمای تاب‌فرسای نجف اشک بانو قدس ایران را در آورد. شبها همچنان تشک‌شان را روی حصیری که از برگ‌های خرما بافته شده بود، پهن می‌کردند و گرمای پشت‌بام همچنان تن‌شان را می‌سوزاند. بانوی شکیبا و بساز آقای خمینی آن سال تحملش را از دست داد. «از سوزش بدنم به گریه افتادم. بلند بلند گریستم. آقا گفت: چه شده؟ گفتم: دیگر تحمل ندارم. بدنم از شدت گرما می‌سوزد.» این ناله از گلوی زنی برمی‌خاست که حاضر نبود غرورش را برای هر چیزی بشکند. او هرگز برای پذیراندن خواست خود گریه نکرده بود، اما اکنون کارد به استخوانش رسیده بود. «آن شب با ناراحتی گفتم من از شما تخت نمی‌خواهم؛ فقط اجازه بدهید تا خودم تهیه کنم. با این که از حرف من خوشش نیامد، ولی گفت: بسیار خوب. آن شب پشت‌بام نماندم. آمدم پایین جلوی پنکه که هوای داغ را به حرکت درمی‌آورد و به باد تبدیل می‌کرد، خوابیدم. چون کولر صدا داشت، به ملاحظه آقا روشن نکردم.» آقای خمینی فردای آن شب از عبدالعلی قرهی خواست سفارش ساخت یک تخت چوبی را بدهد. قرهی که ماجرا را دانسته بود، اجازه گرفت سفارش ساخت دو تخت را بدهد. آقا سکوت کرد و او دانست که این مجوز را گرفته است.

۱. آیت‌الله سیدحسن قمی پس از واکنش‌هایی که به لایحه حمایت خانواده نشان داد، در فروردین ۱۳۴۶ به خاش تبعد گردید.

۲. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، صص ۷۸ و ۷۹.

گرما، درد معده، شوق دیدار با پدر و مادر و دخترها، دست به دست هم دادند تا بانو قدس ایران راهی وطن شود. آقا از او خواست تا پایان فصل گرما در ایران بماند. بیست‌وپنجم خرداد ۱۳۴۶ همراه عروس، معصومه حائری، و نوه‌هایش، راهی ایران شد. حال و روزش جا نیامده بود که خبر دستگیری احمد را شنید. معالجات خود را در بیمارستان شوروی [= میرزا کوچک‌خان بعدی] آغاز کرد. برای دیدن احمد در قزل‌قلعه تلاش نمود. اجازه ندادند داخل زندان شود. او را به حیاطی بیرون از زندان راهنمایی کردند. احمد را آن‌جا دید. «خیلی ضعیف شده بود. پرسیدم: غذا چطوره؟ جای‌تان چطور است؟ گفت: بد نیست. من دیگر سؤال نکردم.»<sup>۱</sup>

ساواک با این تأکید که خبر دستگیری و آزادی پسر خمینی، که دوبار، قاچاق، از مرز خارج شده در روزنامه‌ها چاپ گردد؛<sup>۲</sup> و نیز منت گذاشتن بر سر آنان که تقاضای آزادی او را کرده بودند،<sup>۳</sup> با آزادی سیداحمد موافقت کرد. او پس از ۵۵ روز زندان، در بیست و سوم مرداد آزاد شد و به خانه مادر بزرگش، خازن‌الملوک، رفت. بانو قدس ایران آن‌جا منتظرش بود. مادر خبر آزادی پسر را خیلی زود به پدر نوشت: «صبح ساعت نه وارد منزل شد. از همان ساعت آقایان [و] دوستان به دیدن آمدند؛ منزل خانم جانم. و چون مشتاق ملاقات زیاد داشت، [فردای آزادی] چهارشنبه منزل خانم تنگ بوده و ما هم از عهده پذیرایی برنمی‌آمدیم، روز پنج‌شنبه منزل آقا جانم [محمد تقفی] جلوس کردند. به گفته آقای [حسن] صانعی تمام آقایان [علمای] تهران از ایشان دیدن کردند. به گفته آقا جانم دویست نفر بیشتر آمدند.»<sup>۴</sup>

## اعلامیه‌ای برای جنگ شش روزه

دو روز از آغاز جنگ بین اسرائیل و کشورهای عربی هم‌مرز با آن، مصر، سوریه و اردن می‌گذشت. اسرائیل با پیش‌دستی در شروع این جنگ توانسته بود نیروی هوایی مصر را نابود کند. آیت‌الله خمینی با نگارش اعلامیه‌ای، ایستادگی کشورهای اسلامی را در برابر اسرائیل ضروری دانست و دیده‌گاه‌های سیاسی فقهی خود را در مورد روابط اقتصادی با آن دولت بیان

۱. «احمد خود و زندگی‌اش را وقف آقا کرده»، فصلنامه حضور، شمه ۱۴ (اسفند ۱۳۷۴)، ص ۵۴.

۲. رک: روزنامه اطلاعات، شمه ۱۲۳۵۶ (۲۳ مرداد ۱۳۴۶)، ص ۴.

۳. حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی به روایت اسناد ساواک، ص ۵۷.

۴. حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی به روایت اسناد ساواک، ص ۸۷.



کرد. آتش این جنگ شش روزه، شعله‌ورتر از آتش اختلافات جاری میان کشورهای مسلمان نبود، از این رو بند اول اعلامیه، از تذکر چند باره آیت‌الله در دعوت کشورهای اسلامی به برادری و اتحاد می‌گفت و این که چند پارچگی ممالک مسلمانان عامل تسلط کشورهای استعمارگر، اسارت جوامع اسلامی و از کف دادن ذخایر معنوی و مادی است. «کراراً دولت‌ها را به خصوص دولت ایران را از اسرائیل و عمال خطرناک آن تحذیر نمودم. این ماده فساد... باید با همت ممالک اسلامی و ملل بزرگ اسلام ریشه‌کن شود. اسرائیل قیام مسلحانه بر ضد ممالک اسلامی نموده است و بر دول و ملل اسلام قلع و قمع آن لازم است.» آقای خمینی هرگونه کمک به اسرائیل را، از فروش سلاح و نفت گرفته تا برقراری روابط بازرگانی و سیاسی حرام دانست و در پایان نوشت که «باید مسلمین از استعمال امتعه اسرائیل خودداری کنند.»<sup>۱</sup>

درباره آخرین اعلامیه آیت‌الله خمینی به چند نکته می‌توان اشاره کرد؛ اول این که اعلان یاد شده برخلاف دو نگاهشته پیشین، در ایران چاپ و توزیع شد. ماه خرداد به پایان نرسیده بود که دستگاه امنیتی از این موضوع باخبر شد و دستور داد هر کجا یافت شد جمع‌آوری کرده، عوامل پخش آن را شناسایی کنند.<sup>۲</sup> دوم این که تا رسیدن موضع‌گیری مکتوب آقای خمینی به ایران، رادیو بغداد آن را به همراه مصاحبه‌هایی که با برخی از علمای نجف کرده بود، در آخرین ساعت روز نوزدهم خرداد، به دو زبان فارسی و عربی، خواند<sup>۳</sup> که برخی آن را ضبط و بلافاصله پخش کردند.<sup>۴</sup> سوم این که متن فارسی و ترجمه عربی آن در نجف چاپ شد.<sup>۵</sup> شاید این اقدام، بیم از پیامدهای رفته بر دو اعلامیه پیشین آیت‌الله بوده باشد. رفت‌وآمد ایرانیان، به ویژه محصلان مبارز حوزه علمیه قم به نجف، ایجاب می‌کرد که به دست هر کدام اعلامیه‌ای رسانده شود. «سراغ نعلین رفتیم. نعلین‌هایی که آن‌جا برای طلاب درست می‌کنند، کفی نعلین را ابر می‌گذاشتند، یعنی یک فاصله تقریباً پنج سانتی‌متر یا بیشتر، ابر می‌گذاشتند که پای علما اذیت نشود. ما نعلین را می‌خریدیم و این ابر را می‌کنیدیم و اعلامیه را می‌گذاشتیم زیر ابر و می‌جسباندیم و به مسافران می‌دادیم، می‌گفتیم این را ببر بده به مثلاً آیت‌الله پسندیده و...»<sup>۶</sup>

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۱۳۹.

۲. اسناد ساواک، بخش‌نامه، سند ش‌م ۳۱۷۲۴۳۸۶، مورخ ۴۶۳/۳۱.

۳. همان، گزارش خبر، سند ش‌م ۲۰/۲۵۱۶، مورخ ۴۶۳/۲۷.

۴. همان، گزارش خبر، سند ش‌م ۲۱/۱۱۰۰، مورخ ۴۶۳/۲۱.

۵. همان، پیوست نامه وزارت امور خارجه به سازمان اطلاعات و امنیت کشور، سند ش‌م ۶۵۲۸، مورخ ۴۶۷/۴.

۶. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین فردوسی‌پور، ص ۱۳۶.

## یورش به مدارس قم

گرمای کوشش‌های سیاسی در مدرسه فیضیه قم پس از تبعید آیت‌الله خمینی هرگز فروکش نکرد. این مدرسه و در کنارش مدارس چون دارالشفاء و خان را می‌توان دامسج مبارزه با هیأت حاکمه ایران توصیف کرد. کم و کیف اعلانات و اطلاعیه‌هایی که علیه حکومت شاه در این مکان‌ها توزیع می‌شد، نظیری در جای دیگر نداشت. امکان نوشتن شعارهایی که روی دیوار مدارس نقش می‌بست، و نصب عکس‌هایی که از آقای خمینی در حجره‌ها دیده می‌شد، در مکان دیگری مانند نداشت. افرادی که به این مدارس آمد و شد داشتند و سرشار از شور و مبارزه بودند، زیر سقف دیگری توان گرد آمدن نداشتند.

از این رو مدارس علمیه قم، به ویژه مدرسه فیضیه، همواره در دید، مراقبت و نظارت تمام وقت دستگاه امنیتی بود و از بین بردن شعارها و برداشتن عکس‌های آیت‌الله تبعیدی از این مدرسه، یکی از کارهای مأموران انتظامی قم به شمار می‌رفت. اقدامی که در نخستین ساعات روز هفتم شهریور انجام گرفت، دستاویزش تعمیر و بازسازی مدارس بود. نیروهای شهربانی به همراه شماری کارگر ساختمانی، ساعت شش صبح، در مدارس فیضیه و دارالشفاء را بسته، با نصب تابلویی به سر در فیضیه اعلان کردند که مدرسه در دست تعمیر است!

در روز نخست چهل و چهار حجره بازسازی (!) شد و «کتب مضره، اعلامیه‌های متفرقه، نوارها و عکس‌های خمینی» ضبط گردید. تصمیم مقامات امنیتی آن بود که پس از جمع‌آوری و محو همه نمادهای اعتراض و مخالفت، بازسازی بخش‌هایی از این دو مدرسه شروع شود، و حجره‌ها به محصلان معرفی شده از طرف مراجع و پس از بررسی سوابق و نداشتن پیشینه سوء تحویل گردد. به نظر می‌رسد مقامات اجرایی حکومت، سیاست خشن ساواک را در رویارویی با حوزه علمیه قم، آن هم در این مقطع، نمی‌پسندیدند. جشن‌های پر دامنه تاج‌گذاری در پیش بود و حاکمان به حداقل همراهی جامعه روحانیت نیازمند بودند. از این رو نماینده نخست‌وزیر به دیدار آقایان گلپایگانی و شریعتمداری رفت. آنان پذیرفتند که «عناصر ناصالحی» در این دو مدرسه سکونت دارند، اما گفتند نگرانیم که پس از تعمیر مدارس آنها را تحویل ما ندهند. ظاهراً آقایان در تعیین «عناصر صالح» برای اسکان در این مدارس قول دادند و از این رو ادامه بازسازی به خود آنها محول گردید. ساواک از دخالت نخست‌وزیر و به هم خوردن برنامه‌اش آزرده شد.<sup>۱</sup>

۱. نهضت امام خمینی، دفتر دوم، صص ۱۰۸۵ تا ۱۰۹۷.

با رسیدن خبر «بازسازی و تعمیر» فیضیه به حوزه علمیه نجف، طلاب ایرانی آن شهر با سخنرانی در برخی از مساجد، اقدام یادشده را محکوم کردند. آنها قرار گذاشتند، جمعه، هفدهم شهریور، پس از گردهم‌آبی در صحن حضرت امیر، علی علیه‌السلام، به خانه مراجع رفته، آنان را به واکنش وادارند. مقامات امنیتی عراق از این کار جلوگیری کردند. با این حال گروهی از محصلان به دفاتر آقایان حکیم، خمینی، خویی، شاهرودی و شیرازی رفتند. «آیت‌الله حکیم ضمن تکذیب موضوع اظهار می‌نماید... با مقامات سفارت ایران... صحبت خواهم کرد... آیت‌الله خمینی اظهار می‌نماید در این‌گونه موارد در ایران زیاد صحبت کرده‌ام. شما هم اکنون صبر کنید. آیت‌الله خویی و شاهرودی اظهار می‌کنند که از تهران تلگرافی موضوع را استفسار می‌کنیم... ولی سیدعبدالله شیرازی آنها را دعوت به مبارزه می‌نماید.»<sup>۱</sup> البته در این روز، سخنانی را از قول آیت‌الله خمینی خطاب به افراد معترضی که به دیدن او آمده بودند، نقل کرده‌اند. «نقشه حکام تهران عمیق‌تر از آن است که ما تصور می‌کنیم. نقشه آنان از بستن مدرسه فیضیه و به زندان کشیدن علما و طلاب، بر هم زدن حوزه علمیه قم و از بین بردن اسلام و روحانیت است... چون می‌بینند با بودن روحانیت و اسلام نمی‌توانند دستورات اربابان خود را در مملکت اجرا کنند و ایران را به کلی به خارج وابسته کنند... الحمدلله ملت بیدار است و روحانیت ایران هم به وظایف خود آشناست... و با این بیداری ان‌شاءالله دست‌های خائنین به اسلام و مملکت را قطع خواهند کرد.»<sup>۲</sup>

به نظر می‌رسد برخی از مراجع نجف، ماجرا را از منابع رسمی ایران، همچون سفارت‌خانه، استعلام کردند. سازمان اطلاعات و امنیت کشور به نماینده خود در عراق دستور داد توضیحی به این مضمون بین روحانیان عتبات عالیات پخش کند: «اغلب مدارس علمیه که از عواید موقوفات اداره می‌شود، از لحاظ ساختمان رو به ویرانی و احتیاج به مرمت دارند؛ و به همین جهت سازمان اوقاف با نظر روحانیونی که مدارس مزبور تحت نظر آنان اداره می‌شود اقدام به تعمیر آنها می‌نماید و در مورد مدرسه فیضیه و همچنین مدرسه دارالشفاء قم که جزو بیواتات آستانه قم و تحت نظر آیات‌الله گلپایگانی و شریعتمداری اداره می‌شده نیز با موافقت آیات مزبور نسبت به تخلیه و شروع تعمیرات آنها اقدام و حتی هر یک از آیات موصوف حاضر به پرداخت مبلغ پانصد هزار ریال جهت کمک به تعمیرات گردیده‌اند تا پس از خاتمه تعمیرات،

۱. همان، گزارش منبع ساواک در عراق] به ۳۱۶، سند شمه ۲۰۷۰، مورخ ۴۶/۷۲۳.

۲. صحیفه امام، ج ۲، ص ۱۵۱.

حجرات مدارس به طلابی واگذار شود که از طرف آیات موصوف معرفی شوند! این دروغ، مراجع خوش‌باور نجف را قانع کرد.

### خانه‌ای رو به صلوات

هر چند خانه آیت‌الله خمینی در خیابان یخچال قاضی قم، پس از تبعید او، از آن تب و تاب و هیجانات روزمره افتاد، اما رنگ سکوت و خاموشی نگرفت. اول این که نمایندگان مالی او، دریافت‌ها و پرداخت‌های وجوه شرعی را با استقرار در آن خانه به گردش انداختند؛ و دوم این که با برپایی سخنرانی‌ها و مجالس وعظ در مناسبت‌های مذهبی، یاد صاحب‌خانه توسط گویندگان و شنوندگان گرامی داشته شد. معمول این بود که سخنرانان در پایان گفته‌های خود، نام آیت‌الله را بر زبان آورده، مردم با درود بر پیامبر اسلام و خاندان او یادش را زنده می‌کردند. گاه، تبعید او را تقبیح کرده، یادی از نهضت نموده، شهدای خرداد ۱۳۴۲ را بزرگ می‌شماردند. این طرفداری‌ها در اندک مواردی به تهییج حاضران نیز می‌انجامید و سخنران، بیم زندان و کشته شدن را از دل شنوندگان می‌زدود.<sup>۱</sup> دست‌کم یک بار شعارهای داغی در این خانه داده شد: «برای سلامتی رادمرد عالم بشریت، یگانه حامی قرآن، برکوبنده دستگاه جبار، یعنی زعیم رشید، مرجع تقلید، حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی صلوات ختم کنید!»<sup>۲</sup> این‌جا بود که ساواک قم پیشنهاد داد «با توجه به این که خمینی در قم نیست و در غیاب او منزلش مرکز فعالیت و تبلیغاتی به نفع وی، وسیله طرفدارانش گردیده و عده بی‌شماری از طبقات مختلف، به خصوص بازاری‌ها، در آن شرکت نموده و موجب کسب وجهه بیشتر برای او می‌شود، علی‌هذا، اصلح است در صورتی که مصلحت باشد، از انجام مراسم روضه‌خوانی در منزل وی جلوگیری به عمل آید.»<sup>۳</sup>

حال و هوای خانه بر همین منوال بود تا این که سیداحمد خمینی پس از بازگشت دوم خود از عراق، دستگیر و زندانی شد. پس از آزادی و حضورش در قم، بر رفت‌وآمدها، دید و بازدیدها و فعالیت‌های خانه آقای خمینی افزوده شد، طوری که پس از بزرگداشت شهادت

۱. اسناد ساواک، تلگرافات صادره، نامه [ساواک] مرکز به سرو [=نمایندگی ساواک در عراق] بی‌شمه، بی‌تا.  
 ۲. همان، نامه شهربانی قم به ساواک قم، سند شمه ۵/۴۹۸، مورخ ۴۵/۲/۴؛ همان، گزارش ساواک قم به اداره کل سوم، سند شمه ۱۶/۵۳۰۷۱، مورخ ۴۵/۸/۲۳؛ همان، نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند شمه ۳۳۱/ق، مورخ ۴۵/۲/۹.  
 ۳. همان، گزارش ساواک قم به اداره کل سوم، سند شمه ۲۱/۱۰۶۴، مورخ ۴۶/۳/۲۱.  
 ۴. همان‌جا.

حضرت فاطمه علیهاالسلام / هفدهم شهریور، بار دیگر مقامات امنیتی قم یادآور شدند که «با توجه به این که وعاظ ضمن سخنرانی و خاتمه منابر خود به بانی مجلس یعنی خمینی دعا نموده و از وی تجلیل فراوان به عمل می‌آورند و این امر باعث کسب وجهه و محبوبیت بیشتر خمینی می‌گردد، لذا بهتر است در صورت امکان ترتیبی داده شود که برای برگزاری این گونه مجالس در منزل خمینی به نحو غیرمستقیم محدودیت‌هایی فراهم» شود.<sup>۱</sup> پیشنهاد آخر این بود که از ادامه برگزاری مجالس مذهبی در خانه آیت‌الله خمینی جلوگیری گردد. نعمت‌الله نصیری، رئیس ساواک، این پیشنهاد را پسندید و دستور داد «چون خودش نیست لزومی ندارد در منزل او روضه‌خوانی شود».<sup>۲</sup>

مراسم بعدی قرار بود سوم رجب ۱۳۸۷ / شانزدهم مهر ۱۳۴۶ به مناسبت شهادت امام هادی علیه‌السلام برگزار شود. موضوع از طرف ساواک قم به شهربانی آن شهر ابلاغ گردید و متعاقباً به علی‌اکبر اسلامی تربتی گفته شد که مراسمی برگزار نکنند. اسلامی پیکری به خمین فرستاد و آقای پسندیده را باخبر کرد. پسندیده شب برپایی مراسم به قم آمد و گفت که کسی نمی‌تواند مانع مراسم ما شود؛ اما شدند. صبح شانزدهم مهر مأموران شهربانی از ورود افراد به خانه آقای خمینی جلوگیری کردند و از آنان که در خانه بودند، خواستند محل را ترک کنند.<sup>۳</sup> بنا بر دستوری که از تهران رسیده بود به آقای پسندیده ابلاغ شد از قم خارج شود. گفتند حق سکونت در این شهر را ندارد؛ برگردد خمین یا برود تهران.<sup>۴</sup> او هم پاسخ داد «قم را ترک نخواهم کرد، مگر این که کتباً ابلاغ یا به زور سرنیزه بیرون کنند».<sup>۵</sup>

بیستم مهر او را از خانه بیرون کشیده، راهی تهران کردند. بانو قدس ایران، در قم بود و شاهد ماجرا. در تهران چشم به راه آماده شدن گذرنامه‌اش بود. آماده نشده بود. آمده بود قم. «بعد از ظهر بود... خانم... و دخترشان خواب بودند. [بیدار شدند.] به آنها گفتم من را می‌برند و ابداً به مراجع و غیره مراجعه نکنید.» او را نزد ناصر مقدم، رئیس اداره کل سوم، بردند. «مرد

۱. همان، سند شم ۲۲۷۲/۲۱، مورخ ۴۶/۶/۱۹.

۲. همان، گزارش اداره کل سوم، بی‌شم، مورخ ۴۶/۶/۲۶؛ همان، نامه اداره کل سوم به ساواک قم، سند شم ۴۵۰۵/۱۶، مورخ ۴۶/۷/۵.

۳. همان، تلگرام ساواک قم به اداره کل سوم، سند شم ۲۱/۲۵۲۷، مورخ ۴۶/۷/۱۶؛ خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، ص ۲۴۵.

۴. همان، تلگرام اداره کل سوم به ساواک قم، سند شم ۳۱۶/۴۵۳۲۴، مورخ ۴۶/۷/۱۷.

۵. همان، تلگرام ساواک قم به اداره کل سوم، سند شم ۲۱/۲۵۵۰، مورخ ۴۶/۷/۱۸.

متین و موقر و فهمیده‌ای بود. بسیار مؤدبانه صحبت کرد و گفت: ... قم نروید. جواب دادم برای اداره طلاب باید بروم. گفت وکیل معین کنید.» اسلامی تربتی را معرفی کرد و به خمین رفت. پس از چند روز به مقدم خبر داد که هوای خمین ناساز است؛ راهی قم هستم.<sup>۱</sup>

### تجدید حیات یک نامه

نامه آیت‌الله خمینی به هویدا، که مجال پخش بهنگام نیافت، این روزها/ اوایل پاییز ۱۳۴۶، پس از گذشت حدود شش ماه، چه به شکل دست‌نویس و چه به صورت حروف‌چینی شده با دستگاه تحریر، در حال توزیع بود. خبرها و گزارش‌هایی که از ظهور دوباره این نامه به دست ساواک می‌رسید، نشان از شمارگان بالا و گستره پخش آن داشت. در یکی از این گزارش‌ها گفته شد که جوانی را با یک چمدان پر از این اعلامیه در اصفهان بازداشت کرده‌اند و یا خبر دادند که فقط در تهران بیست نفر در ارتباط با آن دستگیر شده‌اند.<sup>۲</sup> سیدعلی غیوری و مهدی کروی در شمار این دسته از بازداشت‌شدگان بودند.<sup>۳</sup> چرا بار دیگر این نامه در مدار توجه مخالفان هیأت حاکمه قرار گرفت؟ پاسخ این بود: در پیش بودن تاج‌گذاری محمدرضا پهلوی و فرح دیبا و جشن‌های مرتبط با آن.

گفتنی است محمدرضا پهلوی پس از روی کار آورده شدن در شهریور ۱۳۲۰ تاج‌گذاری نکرده بود. چندی بعد او گفته بود که پادشاهی بر ملتی فقیر افتخار نیست. ظاهراً پنج سال پس از شروع اصلاحاتی که انقلاب سفید نامیده شد، ملت ایران از فقر و تنگدستی به درآمده بود! از سوی دیگر شاه تصمیم گرفته بود تا رسیدن جانشین‌اش به سن پادشاهی، همسرش نایب‌السلطنه ایران باشد. سومین مجلس مؤسسان در اواسط شهریور ۱۳۴۶ با تغییر در اصول ۳۸، ۴۱ و ۴۲ متمام قانون اساسی زمینه را برای نیابت سلطنت فرح دیبا آماده کرده بود.<sup>۴</sup> تاج‌گذاری به این امور رسمیت می‌بخشید. در کنار این ظواهر، شاه نیازمند احراز نقش تازه‌ای در جغرافیای سیاسی منطقه بود. بدون کسب این نقش، تاجگذاری چیزی جز یک نمایش داخلی نبود.

۱. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، ص ۲۴۷.

۲. اسناد ساواک، سند شم ۲۰/۲۴۰۳۸، مورخ ۴۶۷/۲۷.

۳. همان، نامه رئیس ساواک تهران به رئیس ساواک و اداره کل سوم، سند شم ۲۰/۲۳۰۷۰، مورخ ۴۶۷/۲۵؛ آیینه دارمهر (خاطرات آیت‌الله غیوری)، صص ۹۶ تا ۱۰۰.

۴. روزنامه اطلاعات، شم ۱۳۳۷ (۱۶ شهریور ۱۳۴۶)، ص ۱؛ همان، شم ۱۲۳۷۸ (۱۷ شهریور ۱۳۴۶)، ص ۱.

به نظر می‌رسد انتخاب زمان تاج‌گذاری در نسبت مستقیم با تفویض قدرت سیاسی تازه از طرف امریکا و انگلیس به شاه بوده است. سفر محمدرضا پهلوی به امریکا در اوایل شهریور ۱۳۴۶ این نظر را تأیید می‌کند. در این سفر بود که اعلام گردید امریکا نقش نظامی ایران را در خلیج فارس برای پر کردن خلأیی که پس از خروج نیروهای نظامی انگلیس در آن منطقه ایجاد می‌شود، تأیید می‌کند. این تأیید با شروع فصل تازه‌ای از فروش تسلیحات نظامی امریکا به ایران جامه عمل پوشید.<sup>۱</sup> مصرف خارجی مراسم تاجگذاری از این منظر بهتر دانسته می‌شود. خبرهایی که از جزئیات این مراسم می‌رسید، نشان از زرق و برق فراوان آن داشت. گویی قرار بود چشم فرمانروایان غرب آسیا را، که آرزومند دیدن آرامش بودند، کور کند. پادشاه و ملکه سوار بر کالسکه مطالای ساخته شده در اسپانیا، که با هشت اسب سفید مجاری کشیده می‌شد، از روی قالی‌های پهن شده در خیابان‌ها گذشتند و خود را به کاخ گلستان بازسازی شده رساندند. بیش از پنج هزار میهمان داخلی و خارجی و صدها دوربین منتظر آنان بودند. همه چیز حکایت می‌کرد که سقفی بالاتر از این برای تشریفات نیافته‌اند. در گنجینه جواهرات سلطنتی را برای تزیین تاج و تخت شاه و شهبانو باز کرده بودند.<sup>۲</sup>

آیت‌الله خمینی در نامه‌ای که خطاب به هویدا، نخست‌وزیر، نوشته بود، این جشن‌ها را تقبیح کرده بود، چرا که برای ملت فقیر و پابره‌نه ایران چیزی جز مصیبت در پی نداشت. آن زمان جزئیات برنامه تاجگذاری اعلام نشده بود. اما اخبار جشن‌های بیست و پنجمین سال سلطنت به آقا رسیده بود و می‌توانست حدس بزند که در مراسم پیش رو چه هزینه‌هایی که نخواهد شد. «در یکی از جشن‌ها که من نمی‌توانم اسم روی آن بگذارم جز هوس و شهوت و بازی با احساسات ملت، گفته می‌شود چهار هزار میلیون ریال خرج شده است که نصف آن از خزانه ملت و نصف دیگر از بازار و غیره با زور و ارباب اخاذی شده.<sup>۳</sup> خون دل فقرا خرج نامجویی و خودکامگی است.»<sup>۴</sup> طرح این موضوع در کنار مسائل دیگری چون ورشکستگی

۱. همان، شم ۱۲۳۷۳ (۱۲ شهریور ۱۳۴۶)، ص ۱۳.

۲. برای آگاهی از جزئیات این مراسم رک: جشن تاجگذاری به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۵ ش.

۳. آن زمان، از هر واحد صنفی بابت برگزاری جشن‌ها از صد تا پانصد ریال می‌گرفتند؛ یک روز هم از حقوق کارمندان کم می‌کردند. دست کم یک مورد این اطلاع هست که یکی از دبیران کارمند آموزش و پرورش، سیدحسن آیت، با مراجعه مکرر به اداره حسابداری آموزش و پرورش، پولی را که برای جشن‌ها از حقوقش کم کرده بودند، پس گرفت. (مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، دوره اول، جلسه ۲۳، مورخ ۱۳۵۹/۵/۲)

۴. صحیفه امام، ج ۲، ص ۱۲۴.

بازار، بیکاری جوانان فارغ‌التحصیل، اختلال وضع کشاورزی، تسلط اسرائیل بر شئون اقتصادی، نبود بهداشت و آب آشامیدنی سالم، ترویج بی‌اخلاقی‌ها، اخاذی مأموران دولتی از مردم، زندانی کردن و تبعید مخالفان، چاپلوسی از بیگانگان و... نامه را، در آستانه برگزاری تاج‌گذاری، به روز کرد؛ و از آن به عنوان «اعلامیه خمینی علیه جشن‌های فرخنده تاج‌گذاری» یاد شد.<sup>۱</sup>

در این بین اعلامیه‌ای با عنوان «عزایی به نام جشن» به امضاء «جامعه روحانیت تهران» نیز منتشر شد و چهارم آبان ۱۳۴۶، روز تاج‌گذاری را، مصادف با روز جلوس یزید بن معاویه دانست. بیشتر متن دو صفحه‌ای این اعلامیه مربوط به مشارکت اجباری روحانیان و مساجد در جشن‌های تاج‌گذاری بود. در بخشی از این نوشته با اشاره به اسامی روحانیان تبعیدی و زندانی آمده بود که «هم‌اکنون مسلمانان ایران شاهد مهاجرت بسیاری از روحانیون شهرستانها هستند که محل کار خود را ترک کرده‌اند و به سایر شهرها و دهات پناه برده‌اند. اگر هیأت حاکمه ایران نمی‌داند، بداند که اینها برای فرار از شرّ مأموران جلاصفت دولت که مبادا اجباراً آنان را به مجالس جشن بکشند و در نتیجه خود و دین‌شان را آلوده کنند، فرار کرده‌اند.»<sup>۲</sup>

منابع امنیتی از پخش این اعلامیه بسیار نگران شدند. به ساواک تهران دستور داده شد با «تمام امکانات موجود و حتی با به کار بردن وسایل فنی، اعمال و رفتار» عاملان احتمالی دخیل در پخش این اوراق را تحت نظر گرفته، تهیه و توزیع‌کنندگان آن را شناسایی کنند.<sup>۳</sup>

پنج روز پس از برگزاری تاج‌گذاری، سه تن از عوامل تهیه و توزیع اعلامیه «عزایی به نام جشن» دستگیر و به زندان قزل‌قلعه سپرده شدند.<sup>۴</sup> چندی بعد، کسانی که درباره بازداشت‌شدگان گفت‌وگو می‌کردند، از شکنجه بسیار و شکستن کتف یکی از آنان ابراز نگرانی کردند.<sup>۵</sup>

### مصادره کتاب‌ها و اسناد آیت‌الله خمینی

ساواک در شهریورماه ۱۳۴۶ خبردار شد که خانه‌ای بزرگ روبروی مدرسه حجتیه قم به آیت‌الله خمینی واگذار شده، ضمن تأسیس کتابخانه‌ای در آن، گروهی از مدرسان طرفدار او

۱. اسناد ساواک. [گزارش ساواک مشهد]. سند ششم ۹۷/۳۹۵ هـ. مورخ ۴۷/۲۹. ۴۷/۲۹.

۲. همان. پیوست و نامه اداره کل سوم به رئیس ساواک تهران، سند ششم ۳۱۶/۴۵۶۴۱، مورخ ۴۷/۸/۹ هـ. همان، سند ششم ۳۱۶/۴۵۶۷۱، مورخ ۴۷/۸/۱۱ هـ.

۳. همان‌جا.

۴. همان، نامه ساواک تهران به اداره کل سوم، سند ششم ۲۰/۲۳۲۴۳ هـ. مورخ ۴۷/۸/۱۳ هـ.

۵. همان. [گزارش]. سند ششم ۲۰/۲۶۲۱۶ هـ. مورخ ۴۷/۹/۱ هـ.



جلسه‌های درسی خود را آنجا تشکیل می‌دهند.<sup>۱</sup>

با رسیدن این خبر، دستور داده شد اطلاعات بیشتری از رفت‌وآمدها و فعالیت مدرسان به دست آید و روشن شود که صاحب پیشین خانه چه کسی بوده؟ و آیا آن محل واقعاً کتابخانه است یا مدرس؟ «کتابخانه به نام کیست و برنامه تدریس در این محل به چه نحوی پی‌ریزی شده؟ مدرسین دائمی آن چه کسانی هستند و طلابی که در این مدرسه حضور می‌یابند، از چه قماش‌هایی هستند؟»<sup>۲</sup>

سازمان اطلاعات و امنیت قم از آنچه که در داخل خانه آیت‌الله می‌گذشت، کم خبر بود. منابع این سازمان، تنها می‌توانستند از مجالس مناسبتی برپا شده در خانه خبرگیری کنند. در سال‌های پس از تبعید، تلاش ساواک برای نفوذ و کسب خبر از این خانه به جایی نرسیده بود. و اکنون محلی دیگر با ویژگی‌های تازه، به اسم کتابخانه و مدرس سر برآورده بود، و این برای دستگاه اطلاعاتی پذیرفتنی نبود.

شکست اطلاعاتی ساواک، دست کم در مورد گردش وجوه شرعی و موفقیت نمایندگان آقای خمینی در قم و نجف برای پرداخت شهریه‌های طلاب، محرز بود. سه سال از تبعید می‌گذشت و این سازمان نتوانسته بود مانعی در رساندن پول به آیت‌الله خمینی در نجف ایجاد کند. با بسته شدن هر راه، راه‌های ابتکاری دیگری گشوده می‌شد. در این زمان کل شهریه توزیع شده بین محصلان علوم دینی نجف حدود یکصد و شصت هزار تومان بود.<sup>۳</sup> اینها، به اضافه کنجکاوای تمام‌نشدنی ساواک برای دسترسی به دفتر وجوهات شرعی و احتمالاً کشف دستگاه تکثیر اعلامیه، موجب گردید که دستور مصادره اسناد و مدارک و کتاب‌های موجود در خانه آیت‌الله و کتابخانه تازه‌بنیانی که به اسم خود او شهرت یافته بود، داده شود.<sup>۴</sup>

بیست و دوم آبان ۱۳۴۶، به دستور نعمت‌الله نصیری، گروهی مرکب از مأموران ساواک، شهربانی و نماینده دادستانی قم ابتدا به خانه آقای خمینی در خیابان یخچال قاضی قم رفته، ۱۲۹۰ جلد کتاب به همراه اوراق موجود در این مکان را ضبط کردند و با نوشتن صورت جلسه‌ای آن را به امضاء سیداحمد خمینی، حسن صانعی و علی اکبر اسلامی ترتیبی رساندند.<sup>۵</sup> سپس نوبت

۱. همان، نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند ش.م ۲۱/۲۳۱۹، مورخ ۴۶/۷/۲۵.

۲. همان‌جا.

۳. همان، [گزارش]، سند ش.م ۲۰/۲۳۲۸، مورخ ۴۶/۸/۱۷.

۴. همان، گزارش ساواک قم به اداره کل سوم، سند ش.م ۲۱/۳۲۳۱، مورخ ۴۶/۹/۶.

۵. همان، گزارش خبر، گزارش ساواک قم به اداره کل سوم، سند ش.م ۲۱/۳۰۵۲، مورخ ۴۶/۸/۲۲.

کتابخانه نوبنیاد رسید. همه هشت اتاق این محل لاک و مهر گردید و ۲۱۸۵ کتاب موجود در مخزن آن مصادره شد. در این جا مجتبی تهرانی، مسئول کتابخانه، صورت جلسه تنظیمی را امضا کرد. مأمورانی از شهربانی قم در دو مکان گمارده شد تا از هر رفت‌وآمدی به داخل آنها جلوگیری کنند.<sup>۱</sup> تصمیم بر آن بود که ترددی به این دو جا نشود و یک بار برای همیشه تعطیل شوند.<sup>۲</sup>

دو کیسه پر از مدارکی که می توانست برای دستگاه اطلاعاتی جذاب باشد، به تهران فرستاده شد تا واریسی گردد. به کارشناسان هم دستور دادند «تا خاتمه کار، بعد از ظهرها و ایام تعطیل جهت این کار، به اداره مراجعه کنند».<sup>۳</sup>

محصلان علوم دینی قم این اقدام را ضربه‌ای سنگین برای فعالیت نمایندگان آیت‌الله خمینی در قم تلقی کردند و از این که آقایان گلیایگانی و شریعتمداری واکنش آشکاری به این تعدی نشان ندادند، معترض بودند. اما آقایان مرعشی نجفی و شیخ‌یحیی انصاری این کار ساواک را محکوم کردند. آیت‌الله مرعشی نجفی در جلسه درس خود از این رخداد یاد کرد و در حالی که اشک می ریخت به شاگردان خود گفت که نمی توانم درس را به پایان برم. جلسه در نیمه، تعطیل شد. آقای انصاری از ابتدا بر سر درس حاضر نشد و علت آن را نیز بیان کرد.<sup>۴</sup> آخرین واکنش، که بیست روز پس از این حادثه روی نمود، مربوط به درخواست شیخ مرتضی حائری از ساواک قم بود. او خواستار بازگرداندن کتاب‌های خطی موجود در خانه آیت‌الله خمینی شد؛ کتاب‌ها را تحویل وی دهند و از تردد اشخاص به آن خانه جلوگیری نکنند. احمد مهران، رئیس ساواک قم، که خیلی زود جای حسین ترابی را گرفته بود، از حائری خواست تقاضایش را مکتوب کند. او ضمن ابلاغ موضوع به اداره کل سوم، مخالفت خود را با آمد و شد به خانه آیت‌الله یادآور گردید. «بسته بودن منزل و جلوگیری از ایاب و ذهاب اشخاص به منزل وی، روحیه طرفداران نامبرده را کاملاً متزلزل کرده است و این تقاضای اجازه رفت‌وآمد خود به منزله نقطه ضعف است و از طرفی صاحب منزل در نجف می باشد و دلیلی ندارد منزل مسکونی وی در قم کافون بحث و انتقاد باشد».<sup>۵</sup>

۱. همان، سند ش‌م ۲۱/۳۰۵۳، مورخ ۴۷/۸/۲۲.

۲. همان، نامه اداره کل سوم به ریاست ساواک، سند ش‌م ۳۱۶/۴۵۸۱۷، مورخ ۴۷/۸/۲۱.

۳. همان، حاشیه نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند ش‌م ۲۱/۳۰۵۵، مورخ ۴۷/۸/۲۲.

۴. همان، گزارش ساواک قم به اداره کل سوم، سند ش‌م ۲۱/۳۱۶۵، مورخ ۴۷/۸/۲۹.

۵. همان، نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند ش‌م ۲۱/۳۲۲۸، مورخ ۴۷/۹/۶.

آن چه که پس از مصادره‌های یادشده لو رفت، کمتر از آن چیزی بود که محفوظ ماند. نام گروهی از افسران ارتش که پول قابل توجهی به نماینده آیت‌الله داده بودند، کشف نشد.<sup>۱</sup> بخشی از مدارک مربوط به وجوهات نزد شهاب‌الدین اشراقی بود و بخش دیگر در خانه اسلامی تربتی. حسن صانعی گفت: «خوب شد منزل آقای شیخ علی اکبر اسلامی [تربتی] را بازرسی نکردند، زیرا اسامی کلیه افرادی که برای خمینی پول حواله می‌نمایند، در آنجا موجود است.»<sup>۲</sup> ساواک در اقدام پسین خود، حلقه محدودیت‌ها را تنگ‌تر کرد. تصمیم گرفته شد بر تمام مراسلات وارد شده یا خارج شده مربوط به علی اکبر اسلامی تربتی نظارت کنند. گمان براین بود که اگر رسید پول‌هایی که وی صادر می‌کند، به مقصد نرسد، افراد ذی‌ربط رفته‌رفته در پرداخت‌های بعدی دچار تردید خواهند شد و یا «احیاناً از بیم دستگیری متوحش خواهند شد و نتیجتاً از ارسال پول جهت خمینی خودداری خواهند کرد.»<sup>۳</sup>

دستگاه امنیتی با هدف متلاشی کردن نظام پرداخت شهریه آیت‌الله خمینی، ناگهان با خبر تازه‌ای روبرو گردید. حدود یک ماه پس از ضربه یاد شده، ساواک قم اطلاع داد که «شهریه طلاب هر شهرستان، به وسیله یکی از [روحانیان] اهالی همان شهرستان که مقیم قم بوده، به طلاب پرداخت شده» است.<sup>۴</sup> گویی در برابر هر کنش جبهه روبرو، واکنشی متناسب با آن طراحی و اجرا می‌گردید. خبر دیگر آن بود که سیداحمد خمینی هم در کار توزیع ماهیانه‌های محصلان علوم دینی دخالت دارد.<sup>۵</sup>

ماه رمضان ۱۲/۱۳۸۷ آذر ۱۳۴۶ از راه رسیده بود. طلبه‌ها و تقسیم‌کنندگان شهریه، راهی شهرهای خود شده بودند. مسئولان ساواک، مبهوت از خبر اخیر، دستور دادند همه مقسمان دستگیر شوند. ماه مبارک باید تمام می‌شد. منتظر بازگشت آنها ماندند.<sup>۶</sup> دو تن از تقسیم‌کنندگان شهریه شناخته شده، پس از ماه مبارک رمضان، دستگیر و به تهران فرستاده شدند. آنها تحت بازجویی، متعهد شدند که شهر قم را ترک کنند.<sup>۷</sup> شیخ علی اکبر اسلامی تربتی را هم به ساواک

۱. همان، سند ش.م ۲۱/۳۱۰۱، مورخ ۴۶۸/۲۹.

۲. همان، سند ش.م ۲۱/۳۲۳۱، مورخ ۴۶۹/۶.

۳. همان، سند ش.م ۲۱/۳۴۳۷، مورخ ۴۶۹/۱۴.

۴. همان، سند ش.م ۲۱/۳۵۳۵، مورخ ۴۶۹/۲۹.

۵. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک قم، سند ش.م ۳۱۶۶۱۳۷۲، مورخ ۴۶۹/۲۲.

۶. همان، نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند ش.م ۲۱/۳۵۲۵، مورخ ۴۶۹/۲۷.

۷. همان، سند ش.م ۲۱/۳۸۷۵، مورخ ۴۶۷۱/۱۷؛ همان، گزارش اداره کل سوم، بی.ش.م، مورخ ۴۶۷۱/۱۸.

خواندند و در مورد ادامه فعالیت‌هایش به او تذکر دادند. گویا «از او تعهد گرفته‌اند چنانچه اقدامی در این مورد بنماید تبعید خواهد شد.»<sup>۱</sup> حسن صانعی و عباس محفوظی نیز به ساواک احضار شدند و از دخالت در پرداخت شهریه منع گردیدند.<sup>۲</sup>

## توزیع زغال

آیت‌الله خمینی در زمستان ۱۳۴۲، هنگامی که دوران اقامت اجباری خود را در تهران می‌گذراند، خبرهای تلخی از آسیب‌های سرما به افراد فقیر و بی‌پناه دریافت کرده بود. سرمای آن سال گروهی از مردم ندار را کشته بود. او بارها در سخنرانی‌هایش از آسیب‌پذیر بودن مردم محروم در برابر سرما یاد کرده بود و پیشرفت‌های مورد ادعای حکومت شاه را به باد انتقاد گرفته بود. آن سال، شصت هزار تومان برای مصطفی، پسرش، فرستاد تا «با وجوهی که اهالی محترم می‌دهند، تحت نظر معتمدین محل، هر طور صلاح است تقسیم شود؛ چه خاکه زغال و چه آذوقه و لباس».<sup>۳</sup>

آقای خمینی در آستانه هر زمستان، با امکانات موجود، می‌کوشید دست‌کم سوخت زمستانی فقیران/زغال را تأمین کند. این کار او در دوران تبعید هم ادامه یافت و کسانی به فراخور دارایی، داوطلبانه، و یا با دریافت پول از نمایندگان آیت‌الله، زغال خریده، بین نداران پخش می‌کردند. آقا دو سال بعد/۱۳۴۴، از خیرخواهان هر شهر تقاضا کرد راضی به سختی معاش ناچاران شهر خود در فصل سرما نشوند «و اگر از وجوه خیریه و تبرعیه تأمین این امر نشد، اهالی محترم و مؤمنین شریف جمیع بلاد... مجازند ثلث سهم مبارک امام... را در تحت نظارت علمای اعلام محل... یا معتمدین محترم... به مصرف مذکور برسانند»<sup>۴</sup> و امسال/۱۳۴۶ در اوایل دی‌ماه «۳ کامیون زغال از طرف خمینی به قم وارد شده و مثل سابق در میدان نو انبار کرده‌اند... و از ساعت ۸ صبح الی ۱۲ ظهر به طور مرتب بین مستمندان توزیع می‌نمایند و هر روز تعداد زیادی از افراد بی‌بضاعت... مراجعه و کارت زغال دریافت می‌دارند»<sup>۵</sup>

گفتنی است غیر از این، زغال‌هایی نیز به اسم «عطیه ملوکانه» از طرف شاه در شهر قم

۱. همان، گزارش خبر، گزارش ساواک قم به اداره کل سوم، سند ش‌م ۲۱/۳۹۵۷، مورخ ۶۷/۱۰/۳۰.

۲. همان، نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند ش‌م ۲۱/۴۴۵۵، مورخ ۶۷/۱۱/۲۳.

۳. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۶۰.

۴. همان، ج ۲، ص ۵۱.

۵. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش ساواک قم به اداره کل سوم، سند ش‌م ۲۱/۳۸۳۷، مورخ ۶۷/۱۰/۱۶.

پخش شد، اما توضیح ساواک قم نشان از وجود تفاوت میان دو سوخت توزیع شده است. «هر سال زمستان از طرف خمینی و عوامل وی مقداری زغال در بین مردم بی‌بضاعت توزیع می‌گردد و چون توزیع زغال عطیه ملوکانه که چندی قبل وسیله رؤسای ادارات صورت گرفت به نحو مطلوبی نبود، لذا تقسیم زغال وسیله خمینی در بین افراد حَسَن اثر داشته و افکار مردم فقیر را نسبت به خود جلب نموده است.»<sup>۱</sup> آشنایی اولیه با مرام اجتماعی آیت‌الله خمینی می‌گوید که این قبیل کارهای او نه در تنگنای جلب نظر مردم، بلکه در گشودگی خدمت به خلق خدا انجام می‌گردید. پیشنهاد ساواک قم برای ارسال زغال بیشتر و جبران اقدام ناقص فرمانداری قم در توزیع آن بین فقیران شهر،<sup>۲</sup> نمی‌توانست در دید مردم تغییری ایجاد نماید.

### بازگشت همسر

بانو قدس ایران دوره درمان را پشت سر گذاشته، در صدد بازگشت به عراق بود. تصمیم گرفته بود نیمه مهرماه/ اوایل رجب بازگردد. اوایل شهریور گذرنامه‌اش را برای گرفتن روادید به شهرداری داده بود. کارش راه نیفتاده بود. گفته بودند بدون اجازه شوهر نمی‌تواند از کشور خارج شود. می‌دانستند شوهرش به حکم حکومت در تبعید بسر می‌برد. بهانه گرفته بودند. آیت‌الله خمینی در زمستان ۱۳۴۱ چنین اجازه‌ای به او داده بود و امضاءاش گواهی شده بود. آن زمان بانو قدس ایران و پسرش، مصطفی، برای سفر به عتبات عالیات آماده شده بودند. آقای مرتضی پسندیده، صادر نشدن روادید توسط شهرداری را، زمانی که برپایی مجالس مذهبی در خانه آقای خمینی تعطیل شد و او را به اجبار راهی تهران کردند، به ناصر مقدم، رئیس اداره کل سوم، گفته بود. چند روز بعد همین درخواست را در نامه‌ای خطاب به مقدم تکرار کرده بود. به هر حال خبر لزوم تجدید مجوز خروج از کشور بانو قدس ایران را به گوش آیت‌الله در نجف رساندند. او نامه‌ای به نمایندگی سیاسی ایران در بغداد فرستاد. باز بهانه گرفتند «چون تقاضای کتبی وی پیوست نبوده، سرکنسولگری شاهنشاهی تاکنون از تصدیق امضاء وی خودداری نموده است.» نظر سفارت این بود که می‌توان با گواهی امضاء، متنی بر سر آیت‌الله بگذاریم.<sup>۳</sup>

۱. همان‌جا.

۲. همان‌جا.

۳. بانوی انقلاب (خدیجه ثقفی همسر امام خمینی به روایت اسناد)، به کوشش: علی ثقفی و غلامرضا اصغریان، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی و سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، ۱۳۹۴ش، ص ۴۵.

بهانه‌جویی آزاردهنده ساواک شامل حال معصومه حائری، همسر سیدمصطفی خمینی نشد، و او بدون این موانع دست‌ساز، ۲۱ مهر ۱۳۴۶ راهی عراق گردید. اواخر آذر بود که ساواک با صدور روایت موافقت کرد.<sup>۱</sup> بانو قدس ایران در این مدت، غیر از درمان، شاهد رخداد‌های ناگواری که بر کاشانه او می‌رفت، بود. پیش از بازگشت، همراه دامادش، محمدحسن اعرابی، سفری به مشهد مقدس رفت و احتمالاً اوایل زمستان ۱۳۴۶ راه به نجف گشود.

### اسناد خانه خمینی

ساواک برای تهیه گزارش جامعی از مدارک یافت شده در خانه آیت‌الله خمینی، سه ماه وقت گذاشت. در این میان دو دفتر، که دربردارنده نام محصلان دریافت‌کننده شهریه از دفتر آیت‌الله بود، برای ساواک قم اهمیت بیشتری داشت. «شناسایی کلیه طلابی که شهریه از خمینی دریافت می‌دارند و شناخت آنان برای این ساواک مفید و ضروری است.»<sup>۲</sup> این دو دفتر را به قم فرستادند.

سه آلبوم عکس، تصاویری که از حضور آقای خمینی در مجالس گوناگون/ مناسبت‌های مذهبی گرفته شده بود؛ حساب‌هایی که به اسم او برای واریز وجوهات شرعی در بانک‌های صادرات و ملی گشوده شده بود؛<sup>۳</sup> شمار زیادی برگه‌های رسیده از افراد در پشتیبانی از آقایان خمینی و سیدحسن قمی؛ نامه‌های رسیده از مراجع، شش نامه از آیت‌الله سیدمحمدهادی میلانی، و علمای دیگر؛ اسنادی از اختلاس‌های سرلشکر اسدالله صنیعی و دیگر مسئولان وقت سازمان تعاونی مصرف نیروهای انتظامی از جمله مدارکی بود که برای ساواک ارزش بررسی و شرح داشت. اما بیشتر گزارش تهیه شده مربوط به متن ۳۲ صفحه‌ای با عنوان «جهاد امروز یا تزی برای تحرک» بود. این را مصطفی شعیبان نوشته شده بود و مورد پسند آقای مرتضی مطهری قرار گرفته بود. او هم آن را به ضمیمه نامه‌ای دو صفحه‌ای برای آیت‌الله خمینی فرستاده بود؛ و از او خواسته بود که درباره این طرح نظر دهد.<sup>۴</sup>

۱. همان‌جا، ص ۴۷.

۲. اسناد ساواک، نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند شم ۲۱/۴۴۵۲، مورخ ۴۶/۱۱/۲۳.

۳. این حساب‌ها، در زمان حضور امام خمینی در ایران، گشوده شده بود و مبلغ موجود در حساب بانک ملی، سیصد و پنجاه هزار تومان، پس از تبعید ایشان، همچنان دست‌نخورده و تقسیم نشده باقی مانده بود.

۴. اسناد ساواک، پیوست نامه اداره کل سوم به ساواک خراسان، سند شم ۳۱۶/۸۸۱۶۹، مورخ ۴۶/۱۲/۱۴؛ همان، بولتن ویژه، سند شم ۳۱۶/۸۸۲۸۷، مورخ ۴۶/۱۲/۲۱.

## سکته ناقص در پرداخت شهریه

بنابر قرائن موجود، در پی بسته شدن راه پرداخت شهریه آیت‌الله خمینی، آیت‌الله سیداحمد خوانساری مستقیم یا غیرمستقیم وساطت کرد و برطرف شدن این مانع را از دولت خواست. پس از این بود که ساواک پذیرفت نماینده آقای خمینی می‌تواند با گشایش حسابی در یکی از بانک‌های قم، شهریه محصلان علوم دینی را بپردازد، با این شرط که «وجوه مربوطه به خمینی به حساب مزبور واریز و نماینده وی با صدور چک به نام هر یک از دریافت‌کنندگان از آن حساب برداشت و لیست گیرندگان وجه را نیز در اختیار ساواک محل قرار دهند.»<sup>۱</sup>

تمایل آیت‌الله خمینی، ادامه پرداخت شهریه به دست مراجع بود. به این شکل که نمایندگانش وجوهات رسیده را در اختیار آقایان قم بگذارند و از طریق آنها توزیع شود.<sup>۲</sup> گرچه ساواک معتقد بود «هیچ‌یک از آقایان بزرگ حاضر نیستند به نام خمینی شهریه بدهند و به نام خودشان هم حاضر نیستند با پول ایشان دیگری بزرگی کنند.»<sup>۳</sup> اما آقایان گلپایگانی، خوانساری و حتی شریعتمداری با افزودن به مبلغ شهریه‌های خود، توانستند از سکته کامل شهریه آقای خمینی جلوگیری کنند.<sup>۴</sup>

شرایط سازمان اطلاعات و امنیت کشور برای ادامه پرداخت شهریه طلاب علوم دینی مورد پذیرش نمایندگان آیت‌الله قرار نگرفت. چرا که «دستگاه قصد دارد محصلین علوم دینی را گدا به جامعه معرفی نماید ولی ما هرگز زیر بار نخواهیم رفت و این کار امکان‌پذیر نیست، زیرا هدف و منظور ما از ابتدا حفظ آبرو و حیثیت طلاب و پیشرفت آنان بوده است.»<sup>۵</sup> آقای خمینی هم نظرش این بود که «ما باید به تکلیف خود عمل کنیم؛ نتیجه حاصل شود یا نشود به ما مربوط نیست؛ با خود اوست. آنچه به ماها مربوط است حفظ حیثیت علم و اسلام و عمل به وظایف الهیه [است]. ... وجود و عدم شهریه، باز بودن و نبودن منزل [من در قم]، رسیدن یا نرسیدن وجوه هیچ اهمیتی ندارد؛ بلکه اینها امتحاناتی است که باید با کمال صبر از عهده برآیم.»<sup>۶</sup>

تا این زمان دستگاه امنیتی به همان اندازه که در مبارزه با مبادی پرداخت وجوه شرعی موفق

۱. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک قم، سند شم ۳۱۶۷۷۳۴۱، مورخ ۴۶/۱۱/۱۰.

۲. همان، نامه اداره کل سوم به ریاست ساواک، سند شم ۲۰/۳۷۸۰۵ ه ۳، مورخ ۴۶/۱۲/۹.

۳. همان، گزارش خبر، گزارش ساواک قم به اداره کل سوم، سند شم ۲۱/۴۰۰۰، مورخ ۴۶/۱۱/۲.

۴. همان، سند شم ۲۱/۴۷۶، مورخ ۴۷/۲/۱۶. در صفحات بعدی به این موضوع بیشتر پرداخته شده است.

۵. همان، گزارش ساواک قم به اداره کل سوم، بی‌شماره بی‌تا.

۶. صحیفه امام، ج ۲، ص ۱۶۷.

نبود، در رویارویی با تقسیم‌کنندگان آن، مؤثر عمل کرده بود. پرداخت شهریه آیت‌الله خمینی در سه ماهه زمستان ۱۳۴۶ در قم متوقف گردید.

### حواشی خبرهای موهوم

خبرهای بی‌پایه رسیده به ساواک درباره آیت‌الله خمینی کم نبود. گویی جاسوسان این سازمان موظف بودند هر آن‌چه را که می‌شنوند، بدون راستی‌آزمایی، به بالادستان خود ارائه دهند. پی‌آمد این نوع خبرها، کوشش‌های میدانی عوامل امنیتی بود؛ تلاش‌هایی که با بیهودگی به پایان می‌رسید. خبر می‌رسید که آقای خمینی با فلان مسئول کشور مصر در عراق دیدار کرده است. پس از بسیج همه عوامل بیرونی، روشن می‌گردید که چنان مسئولی پا به عراق نگذاشته است. خبر می‌رسید که آیت‌الله کتابی با عنوان «انقلاب سرخ» در برابر «انقلاب سفید» شاه نوشته، بخشی از آن در نجف منتشر گردیده، بخشی نیز برای چاپ به ایران فرستاده شده است. دوندگی چند ماهه نیروهای امنیتی نشان داد که خبر از بنیان نادرست است. و اخیراً خبر رسید که آیت‌الله خمینی به حج خواهد رفت «و از هم‌اکنون پیام و نامه‌هایی جهت پاره‌ای از طرفداران خود فرستاده، مبنی بر این که کسانی که مایل هستند نامبرده را ملاقات نمایند و قادر به مسافرت به کشور عراق نیستند می‌توانند در مراسم حج با وی تماس بگیرند.»<sup>۱</sup> گردش کار مفصلی بر اساس این خبر تصفیه نشده شکل گرفت و همه شعب ساواک در سراسر کشور موظف شدند از سفر آن افراد متقاضی حج که طرفدار خمینی هستند جلوگیری کنند.<sup>۲</sup> در همه شهرها از صدور روادید برای هواداران شناخته شده آیت‌الله و نیز افرادی که احتمال داده می‌شد تمایلی به وی دارند، جلوگیری شد.<sup>۳</sup> نادرستی خبر یادشده برای سازمان اطلاعاتی کشور هنگامی روشن شد که عده‌ای از شرکت در مراسم حج ۱۳۸۷ق/ اسفند ۱۳۴۶ محروم گشته بودند.

خبر بی‌پایه دیگری که به احتمال زیاد توسط ساواک پراکنده شد و این بار هواداران و دوستداران آیت‌الله خمینی را در ایران و خارج از کشور به تلاطم و نگرانی واداشت، شایعه

۱. اسناد ساواک، بخش‌نامه اداره کل سوم، سند شم ۳۱۶۶۱۹۲۴، مورخ ۴۶۱۰/۲۰.

۲. همان، بخش‌نامه اداره کل سوم، سند شم ۳۱۶۷۷۲۶۳، مورخ ۴۶۱۱/۷.

۳. همان، گزارش خبر، گزارش ساواک شهرکرد به ساواک اصفهان، سند شم ۱۵۲۲/ه، مورخ ۴۶/۱۱/۹؛ همان، گزارش

ساواک اردبیل به ساواک تبریز، سند شم ۳/۱۶۲۵۹، مورخ ۴۶/۱۱/۱۴.



تغییر مکان تبعید او بود. گفته شد که حکومت ایران تصمیم دارد آقای خمینی را به هند بفرستد.<sup>۱</sup> این خبر توخالی همزمان در داخل و خارج از کشور پخش شد. نخستین واکنش‌های خارجی از سوی سازمان جبهه ملی ایران در هامبورگ صورت گرفت. این سازمان در دو نامه، یکی به مردم ایران و دیگری به رئیس‌جمهور عراق، خواستار اعتراض و جلوگیری از اقدام یادشده گردید.<sup>۲</sup> کمیته دفاع از زندانیان سیاسی، شعبه آمریکا، نیز متن مشابهی برای عبدالرحمان عارف، رئیس‌جمهور عراق، فرستاد: «به قرار اطلاع حضرت آیت‌الله خمینی که مخالف اصلی و سرسخت نزدیک شاه ایران به صهیونیسم بین‌الملل و نماینده آن، اسرائیل هستند و به همین علت نیز به ترکیه و سپس عراق تبعید شده‌اند قرار است از عراق نیز به هندوستان تبعید گردند. ما از این خبر که مخالف با سیاست‌های اصولی کشورهای عربی و نیز تناقض با اصول انسانی و میهمان‌نوازی ملت عرب است در شگفتیم و منتظر تکذیب این خبر می‌باشیم».<sup>۳</sup>

این شایعه پس از ته‌نشین شدن، به دستور نعمت‌الله نصیری، سمت و سوی دیگری یافت. رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور دستور داد «شایعه به این ترتیب اشاعه یابد که خمینی اصلاً هندی است و نام فامیل یکی از برادرانش هندی‌زاده بوده و اصولاً در هند به دنیا آمده و هندی است و خودش مایل است که هند برود و از عمال انگلیس در هند، عطف سوابق پدرش و خودش استفاده کند»<sup>۴</sup>؛ دستور داده شد این شایعه توسط ساواک شهرهای تهران، قم، مشهد، شیراز، کرمانشاه و تبریز پخش گردد و بازخورد آن به اطلاع اداره کل سوم برسد. نخستین بازتاب را ساواک قم به اطلاع اداره کل سوم رساند: «اکثراً بر این عقیده هستند که دولت قصد دارد وی را به هندوستان بفرستد و بعید است او اظهار تمایل و اقامت در هندوستان کرده باشد و به طور کلی خبر مزبور را عموماً شایعه می‌پندارند».<sup>۵</sup>

### انتشار تحریر الوسیله

جلد نخست تحریر الوسیله احتمالاً در پاییز ۱۳۴۶ در نجف چاپ شد. ناشر آن کتابفروشی سیف‌الله اسماعیلیان بود. مغازه حاج سیف‌الله جنب مدرسه آیت‌الله بروجردی قرار داشت. «آن

۱. همان، گزارش خبر، سند ش‌م ۳۵۲۰/۳۷۶۴۲، مورخ ۴۶/۱۱/۳۰.

۲. همان، پیوست گزارش خبر، سند ش‌م ۳۱۵/۷۴۷، مورخ ۴۶/۱۱/۲۶.

۳. همان، گزارش خبر، سند ش‌م ۳۱۵/۹۴۳، بی‌تا.

۴. همان، بولتن تک‌برگی گزارش وقایع روزانه، مورخ ۴۶/۱۲/۲۷.

۵. همان، نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند ش‌م ۲۱/۴۵۷، مورخ ۴۷/۲/۱۵.

موقع به خاطر موقعیت [خاص آیت‌الله خمینی] کمتر کتابفروشی حاضر به فروش کتاب‌های [ایشان] بود، اما بنده کتاب‌های ایشان را چاپ کرده و می‌فروختم. تحریرالوسیله اولین کتابی بود که چاپ کردم.<sup>۱</sup>

کتاب در چاپخانه آداب شهر نجف چاپ شد. روشن نیست آماده‌سازی نهایی کتاب، از جمله توصیفاتی که برای نام نویسنده درج گردید توسط چه کسی به انجام رسید. نام آیت‌الله با عبارتی بلند و پرصفت روی جلد آمده بود. «السماحة حجة الاسلام والمسلمین سیدالعلماء والمجتهدین رئیس الملة والدين آيةالله العظمی و مولانا الاعظم الحاج سیدروح‌الله الموسوی الخمينی متع الله المسلمین بطول وجوه الشریف».

در یادکرد برخی از شاهدان آن زمان در نجف آمده است که عبارت «رئیس الحوزات العلمیه» نیز روی جلد کتاب درج شده بود. وقتی نسخه چاپ شده را به دست آقای خمینی رساندند «بنده شاهد بودم که وقتی به [این] عبارت... رسیدند با حالت عصبانیت آقای [عبدالعلی] قرهی را صدا کردند و پرسیدند: چه کسی این عبارت را روی جلد کتاب درج کرده است؟» قرهی ابراز بی‌اطلاعی کرد، یا جرأت نکرد نامی را بر زبان آورد. او را مأمور کرد نویسنده این تعابیر را پیدا کرده، نزد او آورد.

موضوع برای دست‌اندرکاران چاپ کتاب پنهان نبود. کسی یا کسانی برای ابراز ارادت یا نمایاندن مقام مرادشان کاری کرده بودند که نه با سلیقه باطنی آیت‌الله جور درمی‌آمد و نه با مصلحت‌های موجود در حوزه علمیه نجف. به سراغ مصطفی خمینی رفتند تا چاره‌ای پیش پای آنان بگذارد. آقای خمینی وقتی دید دست دست می‌کنند دستور داد همه نسخه‌های چاپ شده را به رودخانه بریزند. نتیجه همفکری اطرافیان این شد که تعابیر نسبت داده شده به نویسنده محو شود. آیت‌الله خمینی پذیرفت، اما گفت که نسخه تصحیح شده را باید ببیند و تأیید کند. «آقایان یکی از نسخه‌ها را برای نمونه برداشتند و روی عنوان یادشده ... سه خط افقی به صورت زرکوب کشیدند؛ به صورتی که کلمات مزبور را پوشاند. حاصل کار را به رویت [ایشان] رساندند.» گفت که همه نسخه‌های چاپ شده پیش از پخش باید به همین شکل تغییر کند.<sup>۲</sup>

خبرهای نخست از چاپ جلد اول تحریرالوسیله در نجف توسط روحانیانی که از سفرهای

۱. «امام اسوه صبر و تقوی و نظم»، اطلاعات هفتگی، شمه ۲۴۴۲ (۲۱ تیر ۱۳۶۸)، ص ۱۳.

۲. خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی، صص ۱۹۷ و ۱۹۸.

زیارتی عراق بازمی‌گشتند به ایران آورده شد. هم آنان و دیگر زائران، پنهانی، نسخه‌هایی را با خود آوردند.<sup>۱</sup> جلد دوم نیز با فاصله اندکی منتشر گردید و هر دو در کتابفروشی‌های نجف عرضه گردید. نمایندگی ساواک در عراق هر دو جلد را از یکی از کتابفروشی‌ها خرید و به تهران فرستاد.<sup>۲</sup>

گزارش‌های رسیده به سازمان اطلاعات و امنیت کشور از کتاب تحریرالوسیله رو به افزایش بود. گفته شد بخش‌هایی از کتاب در اصفهان به فارسی برگردانده شده، در حال تکثیر است.<sup>۳</sup> نسخه‌هایی از آن به دست حسینعلی منتظری، سید محمود طالقانی و سید محمد رضا سعیدی رسیده بود.<sup>۴</sup> ساواک قم نیز به جلدی از آن دست یافت و به تهران فرستاد.<sup>۵</sup>

زمان آن رسیده بود که زبان‌دان‌های این سازمان اقدام به ترجمه بخش‌های حساسیت‌زای تحریرالوسیله کنند. این کار انجام گردید و اداره کل سوم در گزارشی، ضمن ترجمه مقدمه کتاب، جملاتی از آن را که نشان‌دهنده در دسرآفرینی بود یاد کرد: «در صفحه ۴۵۴ تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر می‌نویسد چنانچه بدعتی در دین اسلام گذارده شود علما می‌بایست به هر وسیله‌ای که ممکن است از آن جلوگیری کنند. در صفحه ۴۵۵ نوشته است طلاب نبایستی در مؤسساتی که از طرف دولت به نام مدارس علوم دینی تأسیس شده داخل شوند و شهریه آن حرام است و جایز نیست روحانیون سرپرستی مدارس دینی را از طرف دولت قبول کنند. در صفحه ۴۶۲ چنین ادامه می‌دهد: شخصی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند بایستی از نظر گفتار و کردار نمونه باشد و از معاصی و موارد سوءظن، به خصوص نزدیکی با پادشاهان ظالم به دور باشند.»

اداره کل سوم پیشنهاد جمع‌آوری کتاب را داد و نعمت‌الله نصیری آن را تأیید کرد.<sup>۶</sup>

## در نیمه‌باز خانه آقای خمینی

خانه آیت‌الله خمینی در عید نوروز ۱۳۴۷ سوت و کور بود. پس از مصادره کتاب‌ها و

۱. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند ش‌م ۲۱/۴۸۹۹، مورخ ۴۶/۱۲/۲۷.

۲. همان، گزارش [نمایندگی عراق] شیرنگ به اداره کل سوم، سند ش‌م ۳۶۶، مورخ ۴۷/۱/۲۶.

۳. همان، گزارش خبر، سند ش‌م ۲۱/۴۸۹۹، مورخ ۴۶/۱۲/۲۷.

۴. همان، سند ش‌م ۳۵۲۰/۱۷۲۰، مورخ ۴۷/۱/۲۹.

۵. همان، نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند ش‌م ۲۱/۸۷، مورخ ۴۷/۱/۱۹.

۶. همان، گزارش اداره کل سوم، بی‌شماره مورخ ۴۷/۱/۲۴.

مدارک موجود در خانه، با گماردن مأمورانی از شهربانی قم، از رفت و آمد به آن‌جا جلوگیری شده بود. با کم‌رنگ شدن حضور پاسبان‌ها، یانیدید گرفتن آمد و شده‌ها، رفته‌رفته گردهم‌آیی‌های کوچکی، آن هم اواخر شب، درون خانه شکل گرفته بود. ساواک قم دانسته، از شهربانی قم خواسته بود «به مأمورین مربوطه آموزش‌های لازم داده شود و از تشکیل این جلسات جلوگیری» گردد.<sup>۱</sup>

سیداحمد تنها فردی بود که می‌توانست در خانه پدری‌اش را باز و بسته کند.<sup>۲</sup> سیداحمد اواسط بهار ۱۳۴۷ بار دیگر در نبود پاس شبانه، در خانه را نیمه‌باز می‌گذاشت تا آنان که از برپایی نشست‌ها خبر داشتند، وارد شوند. خبرچین‌ها موضوع را به گوش ساواک قم رساندند. ساعت نگاهیانی از هشت شب به یازده شب افزایش یافت و «به احمد پسر خمینی نیز تذکرات لازم در این خصوص داده شد.»<sup>۳</sup> مقامات دستگاه اطلاعاتی در تهران بی‌میل نبودند که بانفوذ افرادی به این جلسه‌ها از پیرامون مسائلی که آن‌جا گفت‌وگو می‌شود باخبر شوند و اطلاعات خود را به‌روز کنند، اما ساواک قم راه آسان را انتخاب می‌کرد و از طریق شهربانی در خانه را بسته نگاه داشت؛ تا این که از تهران تذکر دادند «وظیفه ساواک تماماً مخالفت نیست، بلکه وظیفه اصلی، نفوذ و کسب اطلاع می‌باشد.»<sup>۴</sup>

هدف سیداحمد از رونق‌بخشی به رفت‌وآمدهای خانه‌شان، هم‌اندیشی درباره موانع پرداخت شهریه به محصلان علوم دینی و مشکلاتی از این قبیل بود. او همچنین در مراقبت از جایگاه مرجعیت پدر و حواشی مربوط به آن کوشا بود. اواخر زمستان ۱۳۴۶ آقای خمینی به این نتیجه رسیده بود که پول‌های جمع‌آوری شده، حتی المقدور به نجف فرستاده شود تا بتواند از پس توقعاتی که از او در حوزه علمیه نجف هست برآید. «گرفتاری‌های این‌جانب در این‌جا روزافزون و منع و ارعاب از آن طرف نیز مستدام است... مقتضی است دوستان این‌جانب راجع به کمک به این‌جا بیشتر کوشش» کنند.<sup>۵</sup>

در اوایل سال ۱۳۴۷ تغییرات محسوسی در قضیه شهریه آیت‌الله خمینی پیدا نشد. البته در این بین آقای سیدکاظم شریعتمداری شهریه ماه ذی‌حجه/ اسفند ۱۳۴۶ و فروردین ۱۳۴۷

۱. همان، نامه ساواک قم به شهربانی قم، سند شم ۲۱/۳۹۶۵، مورخ ۴۶/۱۱/۱.

۲. همان، گزارش خبر، سند شم ۳۰/۴۷، مورخ ۴۷/۱/۱۴.

۳. همان، نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند شم ۲۱/۶۲۰، مورخ ۴۷/۲/۳۰.

۴. همان، گزارش اداره کل سوم، بی‌شمه، مورخ ۴۷/۲/۱۲.

۵. صحیفه امام، ج ۲، ص ۱۷۲.

محصلانی را که از نمایندگان آقای خمینی ماهیانه می‌گرفتند، داد.<sup>۱</sup> در این باره به سه نکته می‌توان اشاره کرد. اول این که برخی افراد، وقتی دفتر آیت‌الله خمینی را دچار بلا تکلیفی دیده بودند، وجوهات خود را به دفتر آقای شریعتمداری پرداخته بودند.<sup>۲</sup> دوم این که سیداحمد پس از مضائق پیش‌آمده در پاییز ۱۳۴۶، چند بار به دیدن آقای شریعتمداری رفته، چه بسا در مورد پرداخت شهریه با او گفت‌وگو کرده بود.<sup>۳</sup> سوم این که ساواک قم با توجه به مواضع حکومت‌پسند آقای شریعتمداری مایل بود «برای جذب طلاب از طرف آقای شریعتمداری پرداخت شهریه به این قبیل طلاب ادامه یابد... [و] فعلاً مشغول جلب و جذب طلابی است که از خمینی شهریه دریافت می‌داشتند و احتمال می‌رود توفیقی در این امر حاصل نماید.»<sup>۴</sup> این توفیق حاصل نشد.<sup>۵</sup>

برخی معتقد بودند که افزایش اخیر شهریه‌های آقایان گلپایگانی و خوانساری بی‌ارتباط با قطع شهریه آیت‌الله خمینی نیست. «شهریه خمینی را به عده معدودی به طور خصوصی پرداخت می‌نمایند... علت این که آیات گلپایگانی و خوانساری از این ماه [فروردین یا اردی‌بهشت ۱۳۴۷] شهریه خود را اضافه نموده‌اند، همان شهریه خمینی است.»<sup>۶</sup> اما منابع امنیتی این باور را رد کرده، پرداخت اضافی را مربوط به دریافت بیشتر وجوهات می‌دانستند. «به نظر می‌رسد افرادی که سابقاً برای خمینی وجه ارسال می‌کردند، اخیراً وجوه مزبور را در اختیار گلپایگانی و خوانساری قرار می‌دهند و بدین ترتیب [آنان] با دریافت وجوه زیاد اقدام به ازدیاد شهریه طلاب نموده‌اند.»<sup>۷</sup>

رخدادهای پسین نشان داد که در این دوره فترت، نمایندگان آیت‌الله خمینی، پنهانی، به برخی از طلاب علوم دینی شهریه می‌دادند. وقتی خانه‌های علی‌اکبر اسلامی تربتی و عباس محفوظی بازرسی و پول‌ها و مدارک موجود ضبط گردید، روشن شد که آنان در کار دریافت خمس و زکات مردم و توزیع آن بین طلبه‌ها بوده‌اند. در آن بازرسی، غیر از کتاب‌هایی که در

۱. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند شم ۲۱/۴۲، مورخ ۴۷/۱/۱۰.

۲. همان، نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند شم ۲۱/۳۹۳۳، مورخ ۴۷/۱۰/۲۷.

۳. همان‌جا.

۴. همان، گزارش خبر، سند شم ۲۱/۴۲، مورخ ۴۷/۱/۱۰.

۵. همان، نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند شم ۲۱/۱۶۹۰، مورخ ۴۷/۴/۲۷.

۶. همان، سند شم ۲۱/۴۷۶، مورخ ۴۷/۲/۱۶.

۷. همان، سند شم ۲۱/۴۷۹، مورخ ۴۷/۲/۱۵.

شمار آثار ممنوعه بود، ۶۷۱ هزار ریال پول نیز از خانه اسلامی تربتی به دست مأموران افتاد. پاسخ‌هایی که او داد، برای بازجویان قانع‌کننده نبود.<sup>۱</sup>

گفتنی است بیشتر رسیدهای به دست آمده نمی‌توانست سند معتبری برای ساواک باشد. اول این که بیشتر هواداران و مقلدان آیت‌الله خمینی هنگام پرداخت پول تقاضای رسید نمی‌کردند. دوم این که اسم‌های نوشته شده روی قبض‌ها معمولاً مستعار بود. تجربه، آموخته بود که درج نام‌های قراردادی برای طرفین پرداخت‌کننده و گیرنده وجوهات در دسر کمتری دارد. سوم این که نماینده آیت‌الله در استنطاق‌های ساواک به راحتی از معرفی افراد سر باز می‌زد و ابراز بی‌اطلاعی می‌کرد.<sup>۲</sup> اینک نوبت تبعید اسلامی تربتی بود. ساواک تصمیم گرفت او را به زادگاهش، تربت حیدریه، بفرستد.<sup>۳</sup>

از میان وکلای تام‌الاختیار آیت‌الله، دستان سیدمحمدصادق لواسانی در تهران، هنوز بسته بسته نشده بود. او توانست شهریه محصلان رانده شده از مدرسه حاج‌ابوالفتح را، پس از دستور آقای خمینی، بپردازد؛<sup>۴</sup> و پول بیشتری روانه نجف کند؛ به طوری که آیت‌الله خمینی اواخر بهار ۱۳۴۷ حدود یکصدویست هزار تومان شهریه در حوزه علمیه نجف تقسیم کرد.<sup>۵</sup> معادل این رقم در ماه‌های بعدی نیز پرداخت شد.<sup>۶</sup>

### موسی صدر در نجف

بنابر خبری که به نمایندگی ساواک در عراق رسید، موسی صدر در هفدهم فروردین ۱۳۴۷ به خانه آیت‌الله خمینی رفت و ساعت‌های عصر تا غروب آن روز را «با یکدیگر به طور خصوصی مذاکره» کردند.<sup>۷</sup> هر چند صدر را از شاگردان آقای خمینی در حوزه علمیه قم شمرده‌اند،<sup>۸</sup> اما خبرهای روشنی از جزئیات مناسبات آن دو در قم داده نشده است. در این زمان، هشت سالی از استقرار آقای موسی در لبنان می‌گذشت. کوشش‌های او در رسیدگی

۱. همان. نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند شم ۲۱/۱۸۲۹، مورخ ۴۷/۴/۲۹.

۲. صحیفه امام، ج ۲، ص ۱۹۱.

۳. اسناد ساواک، نامه اداره کل سوم به ساواک خراسان، سند شم ۳۱۶۵۰۱۸۱، مورخ ۴۷/۵/۲۱.

۴. همان. گزارش خبر، سند شم ۳۵۲۰/۸۰۷۴، مورخ ۴۷/۳/۱۵.

۵. همان. گزارش [نمایندگی ساواک در عراق] شمعدان به اداره کل سوم، سند شم ۱۴۶۲، مورخ ۴۷/۴/۵.

۶. همان. گزارش به اداره کل سوم، سند شم ۲۴۲۰، مورخ ۴۷/۶/۲۲.

۷. همان. گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در عراق به اداره کل سوم، سند شم ۵۳۷، مورخ ۴۷/۲/۲۹.

۸. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ص ۵۰.

به معیشت شیعیان لبنان و سپس اعتلای وضعیت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی پیروان این مذهب در آن خطه، صدر را به اندیشه تأسیس مجلس اعلای شیعیان واداشته بود. نقش اجتماعی او در لبنان در حال تبدیل شدن به نقش سیاسی بود. دستگاه اطلاعاتی ایران، دیدار این دو را با اهمیت تلقی کرد و از نمایندگی خود در عراق خواست از متن گفت‌وگوهای انجام شده باخبر گردد.<sup>۱</sup>

### استفتائی برای فلسطین

اوایل شهریور ۱۳۴۷ پرسشی به امضاء گروهی از فداییان فلسطین، از آیت‌الله خمینی شد. سؤال این بود که با توجه به مبارزه مسلحانه علیه اسرائیل، برای آزادی سرزمین‌های اشغالی، «آیا جایز است که متمکنین در مقابل این خطر خانمان‌برانداز همچنان آرام نشسته و از برای راندن کفار از زمین‌های اسلامی قدمی برنداشته و اقدامی نکنند؟ و در صورت وجوب مقاومت آیا جایز است از مورد حقوق شرعیه از قبیل زکات و غیره در مورد مسلح نمودن مسلمانان و تربیت آنان استفاده کرد یا خیر؟ متمنی است رأی مبارک را در این باره بیان فرمایید.»<sup>۲</sup>

زمینه طرح این استفتاء چندان روشن نیست. آقای خمینی پانزده ماه پیش، در هنگامه جنگ شش روزه، اعلامیه‌ای منتشر کرده بود که در آن به لزوم ریشه‌کن کردن اسرائیل «با همت ممالک اسلامی و ملل بزرگ اسلام» تأکید کرده بود. این اعلامیه به زبان عربی نیز انتشار یافته و قطعاً به دست گروه‌های مبارز فلسطینی رسیده بود. گفته شده این پرسش از طرف سازمان چپ‌گرای الجبهة الشعبیه لتحریر فلسطین،<sup>۳</sup> که چند ماهی از تأسیس آن نگذشته بود، مطرح گردیده بود. جلب نظر فقهای جهان شیعه، به‌ویژه آنان که موضع‌گیری آشکاری نسبت به موضوع فلسطین داشتند، امتیازهایی برای این سازمان نو تأسیس فراهم می‌کرد که با وساطت برخی از اطرافیان آقای خمینی بدان دست یازیده شد.

آیت‌الله خمینی به هر دلیلی به این استفتاء پاسخ داد: «قبلاً هم تذکر داده‌ام که دولت غاصب

۱. اسناد ساواک، نامه اداره کل سوم به نمایندگی ساواک در عراق، سند شم ۳۱۶۱۰۹۷۲، مورخ ۴۷/۲/۲۱.

۲. صحیفه امام، ج ۲، ص ۱۹۴.

۳. اسناد ساواک، گزارش خیر، گزارش [نمایندگی ساواک در عراق] شمعدان به اداره کل سوم، سند شم ۳۱۰۹، مورخ

اسرائیل با هدف‌هایی که دارد، برای اسلام و ممالک مسلمین خطر عظیم دارد و خوف آن است که اگر مسلمین به آنها مهلت دهند، فرصت از دست برود و جلوگیری از آنها امکان‌پذیر نشود. و چون احتمال خطر متوجه به اساس اسلام است، لازم است بر دول اسلامی، بخصوص، و بر سایر مسلمین، عموماً، که دفع این ماده فساد را به هر نحو که امکان دارد بنمایند و از کمک به مدافعین کوتاهی نکنند. و جایز است از محل زکوات و سایر صدقات در این امر مهم حیاتی صرف نمایند.<sup>۱</sup>

یازده روز بعد، هفدهم شهریور ۱۳۴۷، دو تن از عراقی‌های هوادار جبهه یادشده با مراجعه به دفتر آیت‌الله خمینی، خواستار تکثیر فتوا در کشورهای اردن، سوریه و لبنان شدند.<sup>۲</sup> مبنای این تقاضا نیز با توجه به ماهیت پرسش و پاسخ، که نشر و پخش در ذات آن نهفته بود، دانسته نیست. به نظر می‌رسد جبهه آزادی‌بخش فلسطین، کوشش ملموسی در انتشار این فتوا نکرد، مگر در موسم حج. البته حاکمان تازه کودتا کرده عراق، ابتدا از انتشار فتوا در آن کشور جلوگیری کردند.<sup>۳</sup> گفتنی است حزب بعث در بیست‌وششم تیر ۱۳۴۷ دولت عبدالرحمن عارف را ساقط کرد و حسن البکر رئیس‌جمهور عراق شد.<sup>۴</sup> در زمینه کمک به فداییان فلسطینی، از دیگر علمای شیعه هم استفتاء شده بود و جواب آنان نیز در مطبوعات عراقی منتشر شده بود. اما از انتشار فتوای آیت‌الله خمینی جلوگیری می‌شد. استفتائیه گرفته شده از سیدمحمد شیرازی، نهم آبان ماه در روزنامه *الجمهوریه* منتشر گردید.

اواسط مهر ۱۳۴۷ فتوای آیت‌الله در بیروت منتشر گردید. ۲۹ دی ماه همان سال به زبان فارسی در *جریده النور* وابسته به گروه جلال طالبانی درج گردید.<sup>۵</sup> هشت روز بعد/ هفتم بهمن‌ماه در روزنامه *الحریه*، وابسته به دولت عراق، منعکس شد؛ با این تفاوت که امضاء پرسشگران/ گروهی از فداییان فلسطین حذف و به جای آن «محمد الصادقی»/ محمد صادقی

۱. *صحیفه امام*، ج ۲، صص ۱۹۴ و ۱۹۵.

۲. اسناد ساواک، گزارش خیر، گزارش [نمایندگی ساواک در عراق] شمعدان به اداره کل سوم، سند شم ۲۵۰۳، مورخ ۴۷/۶/۲۳.

۳. همان، سند شم ۳۲۳۹، مورخ ۴۷/۸/۱.

۴. حکومت ایران دو روز پس از کودتای حزب بعث آن را به رسمیت شناخت. اظهارات محمدحسین آل یاسین، سفیر جدید ایران در عراق و جانشین سیدمهدی پیراسته، حکایت از استقبال ایران از روی کار آمدن بغنی‌ها می‌کرد. (روزنامه *اطلاعات*، شم ۱۲۶۴۱ (۳۰ تیر ۱۳۴۷)، صص ۱ و ۴)

۵. اسناد ساواک، گزارش خیر، گزارش نمایندگی ساواک در عراق به اداره کل سوم، سند شم ۴۸۲۰، مورخ



تهرانی نشسته بود.<sup>۱</sup>

انتشار فتوای آیت‌الله خمینی، به‌ویژه در جریده دولتی الحریه را باید به حساب تخاصم‌های امنیتی نظامی دولت وقت عراق با اسرائیل گذاشت. عراق فردای چاپ مطلب شده، پانزده تن را به اتهام جاسوسی برای اسرائیل اعدام کرد که سیزده نفرشان یهودی بودند.<sup>۲</sup> چند روز بعد نُه متهم دیگر به جوخه آتش و طناب دار سپرده شدند.<sup>۳</sup> به‌کارگیری هر ابزار تبلیغاتی، به‌ویژه فتاوی مراجع شیعه علیه اسرائیل، در چنین اوضاعی امری عادی بود. منابع مرتبط با ساواک عقیده داشتند که جناح راست حزب بعث، در گرفتن این استفتائات نقش داشته است.<sup>۴</sup> و چه بسا همین جناح برای پیشبرد منافع سیاسی وقت خود، مدتی بعد، اقدام به نشر فتوای آیت‌الله خمینی کرد که با اعتراض ساواک هم روبرو شد.<sup>۵</sup>

با وجود دیدگاه‌های آشکار و منتشر شده آیت‌الله خمینی در مورد فلسطین، در همین زمان/نوزدهم مهرماه ۱۳۴۷، نمایندگان سازمان الفتح/حرکتة التحریر الوطنی الفلستینی نیز تقاضای مشابهی از آقای خمینی کردند. «از خمینی درخواست نموده‌اند که بیاناتی در مورد فلسطین ایراد و نظر خود را اعلام دارد.» این بار امتناع کرد و آن دو عراقی وابسته به سازمان الفتح را به محمد صادقی تهرانی ارجاع داد تا به پرسش‌های آنها پاسخ دهد.<sup>۶</sup>

به نظر می‌رسد بازخورد انتشار این فتوا در داخل ایران بسیار گسترده‌تر از بیرون بود.

## تحریرالوسیله در ایران

نخستین خبرهایی که از چاپ و پخش تحریرالوسیله به سازمان اطلاعات و امنیت کشور رسید، می‌گفت که «رساله خمینی به زبان فارسی و عربی» منتشر شده است.<sup>۷</sup> و یا گفته می‌شد که «کتاب نهی از منکر خمینی» در حال دست به دست شدن است<sup>۸</sup> و آن، گزیده و برشی از

۱. همان، سند شم ۵۰۵۵، مورخ ۴۷/۱۱/۸.

۲. روزنامه اطلاعات، شم ۱۲۸۰۳ (۹ بهمن ۱۳۴۷)، ص ۲.

۳. همان، شم ۱۲۸۲۲ (۱ اسفند ۱۳۴۷)، ص ۳.

۴. اسناد ساواک، گزارش خیر، [گزارش نمایندگی ساواک در عراق] به اداره کل سوم، سند شم ۳۴۱۲، مورخ ۴۷/۸/۹.

۵. همان، سند شم ۲۱۱/۵۲۹۶، مورخ ۴۷/۱۱/۲۱.

۶. همان، سند شم ۲۲۳۹، مورخ ۴۷/۸/۱، در جلد دوم صحیفه امام، پرسش و پاسخ‌های یادشده به امام خمینی نسبت داده شده است که اشتباه است.

۷. همان، نامه ساواک جنوب شرق تهران به ساواک تهران، سند شم ۲۰/۷۹۲، مورخ ۴۷/۷/۲۵.

۸. همان، سند شم ۳۵۲۰/۲۷۳۳۱، مورخ ۴۷/۸/۱.

تحریرالوسيله است.<sup>۱</sup> رفته‌رفته روشن گردید که این کتاب، و در واقع جزوه، امر به معروف و نهی از منکر نام دارد و عامل اصلی چاپ و پخش آن سیدمحمدرضا سعیدی است.<sup>۲</sup> با پیدا شدن سرنخ، سعیدی به ساواک خوانده شد. «چندی پیش، از طرف سازمان مرا احضار و گفتند ما می‌دانیم شما جزوه امر به معروف و نهی از منکر را نوشته [=گزینش] و منتشر کرده‌اید و خیال دارید مجدداً چاپ کنید؛ اما من منکر شدم.» ساواک که کوشش‌های سعیدی را ادامه‌دار دید، از محمدتقی فلسفی خواست با زبان خوش آخرین تذکرها را به او بدهد. «به من گفته شده است به شما تذکر بدهم. اگر توجه نکرید از شما جلوگیری خواهند کرد.» سعیدی «بله و چشم»ی به آقای فلسفی گفت، اما بر تلاش‌های پیشین خود افزود. «اکنون مشغول نوشتن توضیح و تفسیر بیشتری در مورد جزوه مذکور هستم. جزوه قبل چیزی نبود.»<sup>۳</sup>

«کتاب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر» فصل کوچکی از جلد اول تحریرالوسيله، و سیاسی‌ترین بخش آن بود. نگاه آیت‌الله خمینی در این موضوع تفاوت‌های آشکاری با دیگر هم‌ردیفان خود داشت. دست‌کم یک بار، اوایل دهه چهل شمسی، این پرسش را از برخی هواداران نزدیک خود کرده بود که چرا امر به معروف و نهی از منکر در رساله‌های عملیه نیست؟ سپس گفته بود: «می‌دانید امر به معروف و نهی از منکر معنای واقعی‌اش چیست؟ خیال نکنید که اگر شما یک نوجوان را بدون اینکه از اعتقادش بپرسید، به نماز امر کنید و از او بخواهید که نماز بخواند، این امر به معروف واقعی است؟ خیر این مصداق ضعیفی است و خواهش به اجرای معروف است. خیال نکنید اگر شما در یک ماشین کرایه یا تاکسی نشسته‌اید و از راننده می‌خواهید که موسیقی رادیو را خاموش کند، این نهی از منکر واقعی است. این یک مصداق خواهش بر ترک منکر است. امر به معروف و نهی از منکر، قدرت آمره می‌خواهد، قدرت ناهیه می‌خواهد. معنای امر و نهی این است که اهل ایمان گردهم جمع شوید، نیرو تشکیل دهید و این نیرو قدرت این را داشته باشد که امر کند، قدرت بیاید که نهی کند. شاید از همین جا بتوانید حدس بزنید که چه قدرت‌های شیطانی توسط چه اشخاصی و چگونه امر به معروف و نهی از منکر را از رساله عملیه برداشتند تا قدرت آمره پدید نیاید؛ تا قدرت ناهیه

۱. همان، گزارش خبر، گزارش ساواک تهران به اداره کل سوم، سند شم ۲۴۰۵۳/۲۴۰۵۲، مورخ ۴۷/۷/۱۰.

۲. همان، سند شم ۲۴۰۰۹/۲۴۰۰۸؛ همان، حاشیه نامه اداره کل دوم به اداره کل سوم، سند شم ۳۱۲/۶۰۴۴۶، مورخ ۴۷/۷/۸.

مورخ ۴۷/۷/۱.

۳. همان، گزارش خبر، گزارش ساواک تهران به اداره کل سوم، سند شم ۳۳۶۷۶/۳۲۰، مورخ ۴۷/۹/۲۶.

پدید نیاید.»<sup>۱</sup>

و اینک در ابتدای فصل یادشده در تحریرالوسيله نوشته بود: «امر به معروف و نهی از منکر جزء بالاترین و شریف‌ترین فرایض اسلام است که سایر فرایض به وسیله آن دو اقامه می‌شود و وجوب آن دو از ضروریات دین است.»<sup>۲</sup>

انتشار جزوه امر به معروف و نهی از منکر کار هر کس نبود؛ کار مبارزان خطرپذیری چون سیدمحمدرضا سعیدی بود. او چاپ دوم آن را نیز منتشر کرد.<sup>۳</sup>

۱. خاطرات حبیب‌الله عسکراولادی، ص ۷۶.

۲. تحریرالوسيله، ج ۱، ص ۴۹۰.

۳. اسناد ساواک، گزارش خیر، سند شم ۳۳۲۲۲/۳۵۲۰، مورخ ۴۷/۹/۹.

## به افق امید

### کانون وفاداری

سیدمحمد رضا سعیدی، روحانی مقیم تهران و پیشنماز مسجد موسی بن جعفر خیابان غیائی بود. او در هواداری و اقدام نسبت به نگهداشت و گسترش نام خمینی بسیار بی‌باک و بی‌پرهیز بود. همواره از مرجع تقلید تبعید شده ایران نام می‌برد، دعایش می‌کرد، اوصاف او را برمی‌شمرد، و تبلیغ، نشر و بازخوانی رساله عملیه آیت‌الله را وظیفه می‌دانست. سعیدی آشنایی خود را با آقای خمینی از سال ۱۳۳۲ می‌دانست و می‌گفت از همان دوره شاگرد و دست‌پرورده‌اش بودم.<sup>۱</sup> او آیت‌الله خمینی را زنده‌کننده دین در این زمان می‌دانست و همین باور را به مردم بازمی‌گفت.<sup>۲</sup> سعیدی همواره با آقای خمینی مکاتبه می‌کرد و یکی از مجاری موثق خبررسانی رخدادهای نهضت بود.

گردهم‌آیی‌های چند صد نفره مردم هنگام سخنرانی در مسجد موسی بن جعفر نشان از تمایلات گروه‌هایی از مردم به باورهای سعیدی بود. مواضع او علیه سیاست‌های دولت امریکا در ایران تند بود؛ به مردم می‌گفت که تبعید آقای خمینی به ترکیه و سپس عراق، نتیجه مخالفت آیت‌الله با دخالت‌های امریکا در ایران بود.<sup>۳</sup>

۱. همان، گزارش خبر، سند ش‌م ۲۰/۸۶۳۹، مورخ ۴۶/۶۷.

۲. همان، سند ش‌م ۲۰/۹۰۰۱، مورخ ۴۶۷/۴.

۳. همان، گزارش ساواک تهران به اداره کل سوم، سند ش‌م ۲۰/۲۳۹۴، مورخ ۴۵/۲/۸.

جلسه‌های درسی تشکیل شده در مسجد او چه برای بانوان و چه آقایان طرفداران زیادی داشت. وی معتقد به بازسازی اطلاعات دینی مردم بود.<sup>۱</sup> سیدمحمدرضا سعیدی و مسجد موسی بن جعفر را باید از کانون‌های وفاداری به آیت‌الله خمینی در ایران دانست. مأمورانی که از او و مسجدش گزارش تهیه می‌کردند، معتقد بودند «اگر نامبرده و آدار به سکوت نشود یا موضوع سخنرانی‌های خود را عوض نکند اثر نامطلوبی در افکار مردم منطقه خواهد گذاشت.»<sup>۲</sup>

سعیدی در بهار ۱۳۴۶ برای دیدن آیت‌الله خمینی به عراق رفت،<sup>۳</sup> و روزهایی را با مراد خود گذراند. در بازگشت از نجف، به نامه‌نگاری‌هایش ادامه داد. آقای خمینی در پاسخ‌دهی به نامه‌ها مقید بود. واریسی محتوای جوابیه‌های آقای خمینی می‌گوید که این پاسخ‌ها متناسب با ظرفیت مخاطب و میزان آشنایی‌ها تنظیم می‌گردید و نویسنده هر نکته‌ای را در هر جا یاد نمی‌کرد.

به نظر می‌رسد مهمترین نامه‌ای که از آغاز تبعید تا آن روز از نجف به تهران فرستاده شد، پاسخی بود که آیت‌الله به نامه سعیدی نوشت. اهمیت نامه تنها در نمایاندن شناخت آقای خمینی از مخاطب نامه و آگاهی از ظرفیت‌های سیاسی او نیست، بلکه در بازشناسی سیر نهضت روحانیان به رهبری روح‌الله موسوی خمینی و مراحل آن است.

مفاد نامه برای آن گروه از گزارشگران تاریخ که گمان دارند براندازی نظام شاهنشاهی ایران از مهر ۱۳۴۱، با مخالفت و اعتراض به تصویب نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، آغاز گردید، جلوه‌ای ندارد، اما اگر کنش‌های سیاسی آیت‌الله خمینی را در چارچوب امر به معروف و نهی از منکر، یا همان قیام‌الله مرحله‌بندی شده بدانیم، برخی از جمله‌های نامه یادشده را می‌توان نشان از شروع مرحله‌ای جدید در سیر مبارزه با حکومت پادشاهی ایران دانست. دو نکته مهم در این نوشته، که در چهاردهم آبان ۱۳/۱۳۴۷ شعبان ۱۳۸۸ به رشته کلمه کشیده شد، پیداست. اول بیان فرصتی که از دست پیشینیان رفت. آنها مجال به زیر کشاندن حکومت غیرقانونی پهلوی‌ها را داشتند، اما بهره‌ای نبردند. «سلف صالح ما، رضوان‌الله علیهم، فرصت عجیبی را در موقع رفتن سلف خبیث [= رضاشاه] از دست دادند. پس از آن هم فرصت‌هایی بود و از دست

۱. همان، گزارش خیر، سند ش.م ۲۲۳۶۷/۲۰۳۵۲۰، مورخ ۴۵/۹/۲۹.

۲. همان، گزارش ساواک تهران به اداره کل سوم، سند ش.م ۲۳۹۴/۲۰۳۵۲۰، مورخ ۴۵/۲/۸.

۳. همان، گزارش خیر، سند ش.م ۲۲۳۶۶/۲۰۳۵۲۰، مورخ ۴۶/۳/۲.

رفت تا این مصیبت‌ها پیش آمد.» و دوم این جمله که «تا این شجره خبیثه برپاست، امید خیری نیست.»<sup>۱</sup> این ادبیات نشان از خاموشی آخرین کورسوی امید به اصلاح در چارچوب حکومت شاه از طریق شیوه‌های مسالمت‌جویانه دارد.

## دومین سخنرانی

آیت‌الله خمینی ده روز از ماه شعبان ۱۳۸۸/آبان ۱۳۴۷ را در خانه بستری بود. پای راستش جراحی پیدا کرده بود. آنچه مربوط به بیرون خانه می‌شد، تعطیل گردید؛ از جمله تدریس.<sup>۲</sup> پس از درمان، توانست نیمه دوم ماه شعبان را در مدرس / مسجد شیخ‌انصاری حاضر گردد و در آخرین روز ماه، به مناسبت ورود ماه مبارک رمضان و تعطیلی درس، سخنرانی کند. آقای خمینی از آغاز تدریس‌اش در پاییز ۱۳۴۳ و سخنانی که به همان مناسبت در امور سیاسی ایراد کرد، تا این روز حرفی غیر از مباحث فقهی تجارت در اسلام/ بیع نرده بود. گویی همه باخبر بودند که آن روز/ ۲۹ آبان به امور سیاسی نیز اشاره خواهد کرد. از نماینده ساواک گرفته تا برخی از محصلان، با ضبط صوت حاضر بودند.

تأکید آیت‌الله خمینی در این سخنان، سفارش به روحانیان برای تهذیب نفس و نظم بود. او گفت که دارندگان این دو ویژگی راه را بر نفوذ هر بیگانه‌ای می‌بندند. وی آینده پیش روی روحانیان را آینده‌ای سیاسی دانست؛ دوره‌ای پرخطر و پرمفاسده، که بدون کف‌نفس و انضباط، امکان مقاومت و گذر از آن نخواهد بود. «عالمِ سوء، عالمِ متوجه به دنیا، عالمی که در حفظ مسند و ریاست باشد، ضررش از دیگران بیشتر است... بهانه برای خود درست نکنید که امروز مقتضی نیست؛ فکری بکنید که برای آینده اسلام به درد بخورید و خلاصه یک انسان شوید.» آقای خمینی افزود؛ آنهایی که می‌خواهند دارایی‌های ما را ببرند، از انسان می‌ترسند. «نمی‌خواهند در دانشگاه‌های دینی ما و دانشگاه‌های علمی ما یک نفر آدم تربیت شود. از آدم می‌ترسند. وقتی که یک آدم در یک حوزه‌ای، در یک مملکتی پیدا شد، مزاحم‌شان می‌شود. یک سیدجمال پیدا شد، مصر را می‌خواست منقلب بکند، از بین‌اش بردند.» او گفت که چاره‌ای جز مقاومت و پایداری در برابر ظلم و بی‌دادگری نداریم. بقای حیثیت اسلام، مملکت و خودتان

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۲۰۸.

۲. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در عراق [به اداره کل سوم، سند شم ۳۷۳۲، مورخ ۲۴/۸/۴۷].

به همین ایستادگی بستگی دارد.<sup>۱</sup>

نفوذی ساواک نوار آن جلسه را به سازمان اطلاعات و امنیت کشور فرستاد و شاگردان امام خمینی به همفکران خود رساندند. چندی بعد نوار در دست سیدمحمدرضا سعیدی بود.<sup>۲</sup> واکنش دستگاه اطلاعاتی به پخش نوار یادشده در ایران چنین بود: «آیت‌الله خمینی در ماه مبارک رمضان سال جاری [= شب اول ماه مبارک رمضان] در عراق ضمن سخنرانی مذهبی طلاب را در مورد پیروی از شعائر دینی اسلام و همچنین ایستادگی در مقابل ظلم و ستم و بیدادگری تشویق و ترغیب نمود، که ایادی وی مطالب سخنرانی او را روی نوار ضبط و جهت پاره‌ای از افراد به ایران ارسال نموده‌اند... با مراقبت‌های لازم نسبت به شناسایی دارندگان نوار مزبور اقدام» شود.<sup>۳</sup>

### سرنوشت کتاب‌های آقای خمینی

کتاب‌های مصادره شده آیت‌الله خمینی، همچنین کتاب‌های موجود در کتابخانه‌ای که با نام او اداره می‌شد، همگی به تهران منتقل گردیده بود و برخی نامه‌ها و مدارک موجود در آن، که نظر ساواک را به خود جلب کرده بود، تبدیل به گزارشی برای مقامات شده بود. کتاب‌های خطی را تحویل آقای مرتضی حائری ندادند. او از ساواک قم خواسته بود منشورات دست‌نگاشته موجود در کتابخانه‌ها را در اختیار او بگذارند. کار بعدی فهرست‌برداری بود. دست‌کم ۱۲۹۰ کتاب موجود در خانه آقای خمینی را فهرست کردند. بیشتر کتاب‌ها منابع فقه و اصول و فلسفه، تاریخ، دیوان‌های شعر، تفسیر قرآن، کتب روایی و آخرین آثار چاپ شده به قلم روحانیان ایرانی بود. حدود یکصد جعبه مقوایی و پانصد متر طناب خریدند. آنچه در ۹۸ جعبه جا گرفت ۷۳۵۰ مجلد کتاب چاپی بود. افزون بر آن «یک عدد جعبه محتوی ۳۴ مجلد کتاب خطی و دو عدد جعبه چوبی و یک عدد جعبه مقوایی که حاوی اوراق متفرقه و آلبوم عکس و نامه می‌باشد... [همگی] لاک و مهر گردید» و به اداره کل سوم تحویل شد.<sup>۴</sup>

۱. ایران آزاد (ارگان سازمان‌های جبهه ملی ایران در اروپا)، س هفتم، شم ۵۸ (ژانویه و فوریه ۱۹۶۹/دی و بهمن ۱۳۴۷).

ص ۴. این سخنرانی امام خمینی در مجموعه صحیفه امام نیامده است.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش ساواک تهران به اداره کل سوم، سند شم ۳۳۳۳۱/۲۰ ه ۳، مورخ ۴۷/۹/۲۷.

۳. همان، نامه اداره کل سوم به رئیس ساواک استان نهم [خراسان]، سند شم ۳۱۶۱۰۰۶۷۲/۱۰، مورخ ۴۷/۱۱/۸.

۴. همان، صورت‌جلسه دست‌نویشت و فهرست پیوست، بی‌شمه، مورخ ۴۷/۱۲/۲۴.

## رساله‌های سیال

در کنار کارکرد سیاسی *تحریر الوسیله* در ایران، رساله فارسی آیت‌الله خمینی، *زبده الاحکام*، همچنان مورد توجه مقلدان روزافزون او بود. بنا بر اسناد موجود، این رساله در سال ۱۳۴۷ دو بار پنهانی چاپ و پخش شد. خردادماه بود که خبر رسید کتاب یادشده بدون درج نام آیت‌الله چاپ و مخفیانه در دسترس برخی کتابفروشی‌ها گذاشته شده است. «هر جلد آن را بین ۷۰ الی ۱۰۰ ریال به فروش می‌رسانند در صورتی که رساله‌های سایر مجتهدین بیش از ۴۰ الی ۵۰ ریال به فروش نمی‌رود.»<sup>۱</sup> خبرهای مشابه رسیده در دی‌ماه با جزئیات بیشتری همراه بود. یک هزار جلد از رساله آیت‌الله به سفارش انتشارات جهان در چاپخانه مصباحی بازار آهنگران تهران چاپ و در صحافی درخشان خیابان سعدی جلد شده است. نام گیرنده‌های این کتاب و موجودی انبار، که در خانه ناشر مخفیانه نگهداری می‌شد، اطلاعات بعدی بود.<sup>۲</sup> تصمیم‌های گرفته شده پیشین در مورد رساله آقای خمینی، این بار با این توضیح که «توزیع رساله آیت‌الله خمینی موجبات تقویت مادی و معنوی وی را فراهم می‌آورد و در گسترش نفوذ مشارالیه تأثیر بسزایی خواهد داشت» به مأموران ابلاغ شد تا جمع‌آوری کنند.<sup>۳</sup> تا جایی که شناسایی‌ها امکان می‌داد، جمع‌آوری کردند، اما بهای آن به تناسب کمبودش افزایش یافت.<sup>۴</sup>

## پرس و جو از جایگاه مراجع نجف

سازمان اطلاعات و امنیت کشور به دلایلی که یکی از آنها می‌توانست کهنسالی آیت‌الله حکیم و نزدیکی زمان درگذشت او باشد، در پی کسب دانستنی‌هایی از مختصات علمی، جایگاه مردمی، شمار شاگردان، رقم پرداخت شهریه و تألیفات مراجع مقیم عراق بود. می‌خواست توان پیش‌بینی خود را از مرجعی که پس از آقای حکیم مطرح می‌شود افزایش دهد. و این که نکند آن فرد خمینی باشد! مراجع مطرح سیدابوالقاسم خویی، سیدروح‌الله خمینی، سیدمحمود شاهرودی، سیدمحمد شیرازی، شیخ حسین حلی، شیخ مرتضی آل یاسین، محمدتقی بحرالعلوم و سیدمرتضی طباطبایی بودند.<sup>۵</sup>

۱. همان، گزارش خبر، سند ش‌م ۲۰/۹۹۷۷، مورخ ۴۷/۳/۱۵.

۲. همان، گزارش خبر، سند ش‌م ۲۰/۳۷۱۱۲، مورخ ۴۷/۱۰/۵.

۳. همان، گزارش اداره کل سوم، بی‌شمار، مورخ ۴۷/۱۰/۹.

۴. همان، گزارش خبر، سند ش‌م ۲۰/۴۳۹۳۴، مورخ ۴۷/۱۱/۲۶.

۵. همان، نامه اداره کل سوم به نمایندگی ساواک در عراق، سند ش‌م ۲۰/۴۳۵، مورخ ۴۷/۱۰/۲۶.



ساواک زمانی به این تکاپو افتاد که یکی از نمایندگان سابق مجلس ملی عراق گزارشی از موقعیت مراجع نجف و کربلا و کاظمین تهیه کرده، در اختیار دستگاه اطلاعاتی ایران قرار داد. این فرد که از موقعیت مراجع ایران نیز بی‌اطلاع نبود، اعتقاد داشت مقلدین آیت‌الله خمینی در ایران از آیت‌الله سیداحمد خوانساری پیشی گرفته، و پس از تبعید خمینی به عراق، اینک جایگاهی هم‌پای آقای حکیم پیدا کرده است. پس، با توجه به شهریه‌ای که در ایران و عراق می‌پردازد، «احتمال دارد که مرجعیت اعلیٰ تقلید شیعیان را بعد از آیت‌الله حکیم، خمینی دارا گردد. و نظر به این که در میان اعراب در حال حاضر شخصی برانندگی تقلید اعلیٰ را ندارد و از نظر به دست گرفتن بیت‌المال، خمینی اکنون [پس از حکیم] در درجه دوم قرار گرفته و سکونت او در نجف، با توجه به این که در این هنگام دارالعلم و مرکز مذهبی، نجف می‌باشد... و نظر به این که به هیچ‌وجه در امور حکومت‌های مختلف عراق مداخله نمی‌کند... احتمال داده می‌شود که بعد از آیت‌الله حکیم مرجعیت اعلیٰ از آن خمینی گردد.» نویسنده گزارش توصیه کرد که آقای حکیم تا زمانی که زنده است باید در برابر خمینی تقویت شود و تفوق او ادامه یابد؛ باید به هر نحوی که شده از پرداخت شهریه خمینی جلوگیری شود؛ باید ضمن عقب راندن خمینی، مرجع بعدی از موافقان حکومت پادشاهی ایران باشد.<sup>۱</sup>

مقامات ساواک وقتی این گزارش را کنار خبرهایی که از پرداخت مستمر شهریه آیت‌الله خمینی در نجف می‌رسید می‌گذاشتند،<sup>۲</sup> و می‌دیدند که شهریه هر از گاه با افزایش نیز همراه است،<sup>۳</sup> جایگاه دشمن خود را تثبیت شده، بلکه در حال گسترش می‌یافتند. پذیرش این موضوع، آن هم در پی چهار سال مبارزه اطلاعاتی عملیاتی با منابع مالی آقای خمینی آسان نبود. آنها در مقابله با این جریان سر جای اول‌شان بودند. نامه‌ای که اداره کل سوم به ساواک تهران نوشت، نشان از این گفته دارد. «برابر اطلاعات واصله شهریه خمینی در نجف و سایر حوزه‌های علمیه از جمله قم رو به تزاید گذاشته و با آن همه محدودیتی که به عمل آمده، یادشده کماکان شهریه خود را پرداخت و حتی گفته می‌شود وضع وی در حال حاضر به مراتب بهتر از زمانی است که در ایران بسر می‌برده. علی‌هذا با توجه به اهمیت موضوع، خواهشمند است دستور فرمایید با استفاده از کلیه امکانات موجود نسبت به شناسایی افرادی

۱. همان، گزارش خیر، سند ش‌م ۲۱۲/۱۲۰۷۲، مورخ ۴۷/۱۰/۱۶.

۲. همان، گزارش نمایندگی ساواک در عراق به اداره کل سوم، سند ش‌م ۳۷۵۴، مورخ ۴۷/۸/۲۴.

۳. همان، سند ش‌م ۴۰۲۸، مورخ ۴۷/۹/۱۰.

که به خمینی وجوه شرعی می‌پردازند و همچنین عاملین جمع‌آوری و ارسال آن به عراق اقدام» شود.<sup>۱</sup> این نامه در زمانی نوشته شد که نمایندگان مالی آیت‌الله خمینی در ایران یا تبعید بودند یا دست بسته.

### حج و فتاویٰ ضداسرائیلی

در مراسم حج سال ۱۳۸۸ق/اسفند ۱۳۴۷، فتوای گرفته شده از بزرگان اهل سنت و شیعه علیه اسرائیل به دست حاجیان رسید. دیدگاه‌های شرعی هفت تن از روحانیان اهل تسنن و آقایان خمینی و حکیم در جزوه‌ای مصور چاپ شده بود. این کار به دست سازمان‌های فلسطینی انجام شد<sup>۲</sup> و «بین حجاج، به ویژه حجاج ایرانی توزیع می‌شد و اکثر حجاج نیز این جزوه‌ها را با خود به ایران آورده‌اند»<sup>۳</sup> بنا بر اظهار همین منبع، جزوه یادشده به سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی بود، اما آنچه در ایران دیده شد، چاپ رنگ و رو رفته فتوای آقای حکیم و آنچه که به آقای خمینی نسبت داده می‌شد، روی کاغذ کاهی بود.<sup>۴</sup>

آیت‌الله پس از دیدن این اعلان بسیار ناراحت شد. سید محمود دعایی را خواست و گفت اول این که مرا «امام اکبر» خوانده‌اند. دوم این که کاربرد این لقب اهانت به آیت‌الله حکیم است. سوم این که مطالب منتسب به من بالاتر و مهم‌تر از فتاویٰ علمای دیگر نشان داده شده. چهارم این که از زبان من جملاتی نوشته شده که، گفته من نیست. و افزود که اطلاعیه نباید در عراق توزیع شود؛ باید تکذیب گردد. دعایی گفت که مطالب چاپ شده از قول شما مخالفی با دیدگاه‌های تان ندارد و تکذیب آن تو ذوق محمد صادقی تهرانی می‌زند. و شنید: «اگر آقای سیداحمد خوانساری که در تقوا و راستگویی ایشان شکی نیست، بگوید آقا روح‌الله در فلان مجلس گفته است «الله تعالی واحد»، چیزی که بدون شک همه به او اعتقاد داریم، ولی من در آن جلسه آن را نگفته باشم، تکذیب می‌کنم و اجازه نمی‌دهم چیزی را که نگفته‌ام کسی از قول من بگوید».<sup>۵</sup>

۱. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک تهران، سند ش‌م ۳۶۱۰۰۳۴۵، مورخ ۴۷/۱۰/۲۳.

۲. همان، گزارش خبر، سند ش‌م ۴۸۲۸۳/۲۰هـ ۳، مورخ ۴۷/۱۲/۱۹؛ همان، سند ش‌م ۲۰/۱۲۲۸۵/۳هـ ۳، مورخ ۴۸/۱/۲۰.

۳. همان، سند ش‌م ۲۰/۱۲۲۹۶/۳هـ ۳، مورخ ۴۸/۱/۲۰.

۴. همان، سند ش‌م ۲۰/۱۲۱۳۹/۳هـ ۳، مورخ ۴۸/۱/۱۲.

۵. «مصاحبه با حجت‌الاسلام والمسلمین دعایی»، حوزه، ش‌م ۴۵ (مرداد و شهریور ۱۳۷۰)، صص ۸۹ و ۹۰؛ روحانی

صدر، «شاگردی در محضر استاد و شاگرد»، صص ۱۱۴ تا ۱۴۴.

## دیدار در کربلا

نوروز ۱۳۴۸ با محرم ۱۳۸۹ مصادف شد. آیت‌الله خمینی بنا بر رسم پنج سال گذشته، راهی شهر کربلا شد تا دهه اول ماه را کنار بارگاه حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام بگذرانند. هم زائران عتبات و هم حاجیان بازگشته از حج، آنان که مشتاق دیدن آقای خمینی بودند، می‌دانستند که او در این روزها در خیابان سادات، خانه حاج‌رئیس کویته، اقامت دارد و نماز ظهر را در آن خانه امامت می‌کند. اما بیشتر افراد برای ملاقات او به مدرسه آیت‌الله بروجردی که شب‌ها در آن‌جا اقامه نماز می‌کرد می‌رفتند.<sup>۱</sup> یکی از شاهدان می‌گوید: «روزی که آقا برای تاسوعا و عاشورا به کربلا آمدند از بس مردم برای دست‌بوسی ایشان ازدحام کرده بودند، راه به کلی بسته شد و در چند شبی که در [مدرسه] و مسجد آیت‌الله بروجردی در کربلا نماز خواندند از دو ساعت به غروب مانده دیگر جایی برای نماز نبود و مردم قبلاً به انتظار می‌نشستند ولی برخلاف این اجتماعات منزل آقا شلوغ نبود، زیرا مردم می‌ترسیدند به منزل آقا بروند.»<sup>۲</sup> آن‌چه که از این دیدارها نظر دستگاه امنیتی ایران را جلب کرد، ملاقات بازاریان تهران با آیت‌الله خمینی بود.<sup>۳</sup>

## خواستگاری در نجف

خانم‌ها، فریده، نیمه اول سال؛ و صدیقه، نیمه دوم سال ۱۳۴۷، برای دیدن پدر و مادرشان از ایران به عراق آمدند. نامه‌نگاری‌ها در صدی از درد دوری می‌کاست، اما بسنده نمی‌کرد. اگر تلفن بود و مادر می‌توانست صدای فرزندان خود را هر از گاه بشنود، ناتوانی نامه‌ها تا حدی جبران می‌شد. اما تلفن نبود. آقای خمینی، ریالی در ایران، و دیناری در عراق، از وجوه شرعی را خرج خود و خانواده‌اش نمی‌کرد؛ حتی به همسرش گفته بود راضی نیستم از تلفن دفتر با ایران تماس بگیرید. احمد که تمنای مادر را برای خبر گرفتن از حال و روز فرزندان می‌دانست، در نامه‌ای به پدرش پیشنهاد کرد: «من از خودم پول دارم. شما تلفن را دایر کنید پولش را من به آیت‌الله پسندیده [وکیل آقای خمینی] می‌دهم.» پدر هم در جواب نوشت که

۱. همان، گزارش نمایندگی ساواک در عراق به اداره کل سوم، سند ش‌م ۴۱۵، مورخ ۴۸/۱/۲۸؛ همان، سند ش‌م ۷۳، مورخ ۴۸/۱/۱۴.

۲. همان، گزارش خبر، سند ش‌م ۱۲۲۸۵/۳۵۲۰، مورخ ۴۸/۱/۲۰.

۳. همان، سند ش‌م ۱۳۴۰۳/۳۵۲۰، مورخ ۴۸/۳/۸.

«من [خط] تلفن نمی‌کشم و شما هم چیزی جز مال فقرا [برای هزینه کردن] ندارید و خوب است از حالا ملاحظه و جوه شرعیه را تمرین کنید و زیاده‌روی را احتراز نمایید.»<sup>۱</sup>

دخترها آمدند و درد هجران را تسکین دادند. آنها به احتمال زیاد از اوصاف دختری گفتند که نظرشان را برای همسری احمد، جلب کرده بود. ابتدای این ماجرا در زمانی بود که فریده خانم در آموزش دوره گل‌سازی، فاطمه طباطبایی چهارده ساله را دیده، به مادرش گفته بود که «اگر قصد انتخاب همسر برای احمد دارید، دختر آیت‌الله [سیدمحمدباقر] سلطانی [طباطبایی] گزینه خوبی است.»<sup>۲</sup>

فاطمه، دو ماه محرم و صفر ۱۳۸۹/ فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۸ را همراه خانواده‌اش به عراق آمد و مادر احمد را بار نخست کنار رود فرات، هنگامی که به زیارت آرامگاه یونس نبی آمده بود، دید. «برخورد بسیار گیرا و دلنشینی داشتند... خانم سجاده خود را برای من گسترده و گفتند: روی این نماز بخوان. من هم تشکر کردم و نماز را روی سجاده ایشان خواندم.»<sup>۳</sup> چند روز بعد مصطفی به دیدن آقای سلطانی طباطبایی رفت. در ایران شاگرد او بود. همدیگر را می‌شناختند. گفت که آمده‌ام دختر خانم را برای احمد خواستگاری کنم. «پدرم... پاسخ قطعی را به بازگشت ما به ایران و تحقیق درباره احمدآقا موکول کردند. البته ایشان تأکید کردند که پدر و برادر احمدآقا را خوب می‌شناسد و از نظر خانوادگی تردیدی درباره آنها ندارد، اما چون احمدآقا را از نزدیک ندیده‌اند، لازم می‌دانند درباره ایشان بیشتر بدانند.»<sup>۴</sup>

ماه صفر که به پایان رسید بانو قدس ایران، با همه زن‌های خانواده که در عراق بودند، یعنی، صدیقه خانم و سه دخترش؛ خازن‌الملوک، مادرش؛ و معصومه خانم، عروس‌اش، به دیدن صدیقه صدر و دخترش فاطمه طباطبایی رفت و لابه‌لای حرف‌ها، فاطمه را عروس خود خواند. آنها زمان دیدار بعدی را در ایران گذاشتند.<sup>۵</sup>

## کمانه کشمکش‌های مرزی

خرسندی دولتمردان ایران از کودتای حزب بعث در عراق، به سال نرسید. نیروهای مرزی

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۲۱۵.

۲. اقلیم خاطرات، ص ۱۸.

۳. همان، ص ۱۷.

۴. همان، ص ۱۸.

۵. همان، صص ۲۰ و ۲۱.

عراق از اواخر ۱۳۴۷ با دستاویز ورود صیادان ایرانی به آبهای عراق، تنی چند از آنان را در اروندرود دستگیر کرده، یا به قتل رسانده بودند. در روزهای پایانی فروردین ۱۳۴۸ خبرهایی از درگیری نیروهای دو کشور در مرزهای آبی و خاکی منتشر گردید و همزمان گزارش‌هایی از تنگناهای پدید آمده برای ایرانیان مقیم عراق به گوش رسید.<sup>۱</sup> آن‌چه از سوی منابع رسمی ایران مطرح می‌گردید، مدعیات دولت عراق در مرز آبی اروندرود بود؛ و آن‌چه منابع رسمی عراق می‌گفتند، دخالت‌های ایران در کردستان عراق و پیوندهای او با دولت غاصب اسرائیل، آن هم در هنگامه درگیری‌های هر روزه کشورهای عربی منطقه با آن، بود.

همه اینها به دنبال گفت و گوهای بی‌نتیجه مقامات دو کشور درباره حل و فصل مسائل مرزی در شش ماه گذشته پیش آمد. ایران به لغو قرارداد مرزی ۱۳۱۶ش اصرار داشت، در حالی که عراق آن را معتبر می‌دانست.<sup>۲</sup> به هر حال عراق با ضمیمه دانستن شط‌العرب/اروندرود به خاک خود، از دولت ایران خواست کشتی‌هایش را بدون پرچم ایران از این آبراه گذر دهد. ایران نیز با آماده‌باش به ارتش خود، ضمن لغو یک طرفه قرارداد ۱۳۱۶ش کشتی‌های خود را با پرچم افراشته و همراهی نظامیان هوایی و دریایی از اروندرود گذراند.<sup>۳</sup> عراق که توان نمایشی متقابل، تا چه رسد به اقدامی مشابه، نداشت، دست به کارهای تلافی جویانه‌ای زد که دستگیری و به زندان انداختن، ضبط اموال و بیرون راندن ایرانیان مقیم آن کشور از آن جمله بود.

دهن‌کجی دیگر سران حکومت عراق، اعطای گذرنامه عراقی به تیمور بختیار، نخستین رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، بود. بختیار تبعیدشده، که اینک در لبنان بسر می‌برد، باید بنابر توافق دولتین ایران و لبنان تحویل ایران می‌گردید.<sup>۴</sup>

دیگر اقدام حکومت عراق، تهییج آمرانه مراجع تقلید نجف و کربلا علیه ایران بود. کمانه کشمکش‌های مرزی اینک به حوزه‌های علمیه این دو شهر رسیده بود.

چهارم اردی‌بهشت، نماینده حسن‌البکر به همراه شهردار نجف به خانه مراجع رفته، از آنان خواستند که علیه سیاست‌های دولت ایران در مورد اروندرود موضع‌گیری کنند. همه آقایان (حکیم، شاهرودی، خویی، خمینی، سیدعبدالله شیرازی) هر یک به نحوی طفره رفتند و

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۲۸۶۶ (۳۰ فروردین ۱۳۴۸)، ص ۱۵.

۲. برای آگاهی از این عهدنامه سرحدی، رک: جعفری ولدانی، اصغر، بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۷ش، صص ۱۷۷ تا ۲۰۵.

۳. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۲۸۷۱ (۴ اردی‌بهشت ۱۳۴۸)، ص ۱.

۴. همان، شمه ۱۲۸۶۹ (۲ اردی‌بهشت ۱۳۴۸)، صص ۱ و ۴.

مقامات عراقی را دست خالی برگرداندند. در این بین فقط آقای سیدمحمد شیرازی، روحانی مقیم کربلا و سرپرست حوزه علمیه آن شهر، به خواست عراقی‌ها تن داد که با ناراحتی و اعتراض مراجع نجف روبرو گردید.<sup>۱</sup>

پاسخ منفی مراجع نجف، مسئولان بعضی عراق را عقب نراند. پنج روز بعد/نهم اردیبهشت، شهردار و رئیس شهربانی نجف و یک مقام امنیتی از آیت‌الله خمینی تقاضای دیدار خصوصی کردند. پذیرفت. گفت که اگر روی سخن‌تان درباره ایران است پاسخی نخواهم داد و اگر موضوع دیگری است، می‌شنوم، بعد تصمیم می‌گیرم. وقتی گفتند حرف‌مان راجع به مسائل اخیر مرزی است، با تندی به رفتار وحشیانه مأموران عراقی نسبت به زائران و اتباع ایرانی مقیم عراق اعتراض کرد. طرف عراقی گفت که دولت ایران هم همین رفتار را نسبت به اعراب مقیم ایران داشته است. آیت‌الله پاسخ داد که هر دو غلط کرده‌اند. مقامات عراقی که احساس کردند چیزی هم بدهکار شده‌اند، با ناراحتی از دفتر آقای خمینی بیرون آمدند.<sup>۲</sup>

آنان همان روز درخواست مشابه خود را با آیت‌الله خوبی نیز مطرح کرده، نتیجه‌ای نگرفتند. فردای آن، او را تهدید کردند که اگر متنی علیه ایران منتشر نکند، ایرانیان نجف و کربلا بیش از پیش دچار مشکل خواهند شد. آقای خوبی سیاهه‌ای به دست‌شان داد که بسیار ناکارآمد و از نظر عراقی‌ها به درد نخور و غیرقابل انتشار بود.

عراقی‌ها برای تلافی برخورد آیت‌الله خمینی، پیامی فرستادند که ظرف چهل و هشت ساعت باید عراق را ترک کند. او هم گذرنامه‌اش را نشان داد که آماده است و جملاتی به این مضمون گفت که دلم را به هوای گرم نجف خوش کنم؟ من آلت دست دولت عراق نخواهم شد؛ هر کاری می‌خواهند بکنند؛ از ایران تبعید شده‌ام، از این جا هم بیرونم کنند، گوشه‌ای برای زندگی کردن پیدا خواهد شد.<sup>۳</sup> خبر این تهدید وقتی به گوش آیت‌الله حکیم رسید، سید یوسف، پسرش را نزد عراقی‌ها فرستاد و آنان را از چنین برخوردهایی پرهیز داد.<sup>۴</sup>

اواسط اردیبهشت، آیت‌الله خمینی و برخی دیگر از مراجع نجف به مناسبت اربعین شهادت امام حسین علیه‌السلام و نیز گذران دهه آخر ماه صفر در شهر کربلا بودند. نه از آزار

۱. اسناد ساواک، گزارش خیر، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند ش‌م ۶۷۷، مورخ ۴۸/۲/۶.

۲. همان، گزارش خیر، سند ش‌م ۱۳۳۸۳/۲۰ ه ۳، مورخ ۴۸/۳/۸.

۳. همان، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند ش‌م ۸۸۴، مورخ ۴۸/۲/۱۳.

۴. همان، سند ش‌م ۷۹۵، بی‌تا.

ایرانیان کاسته شده بود و نه عراقی‌ها از منافع موضع‌گیری مراجع شیعه علیه ایران گذشته بودند. بار دیگر به سراغ آقایان آمدند.

این بار استاندار تازه منصوب کربلا به دیدن آقای خمینی آمد و گفت که «چنانچه قصد دارد در عراق بماند به صلاح اوست که تلگرافی مبنی بر پشتیبانی از مقامات دولت عراق در قبال اقدامات اخیر دولت ایران مخابره نماید و در غیر این صورت خواه ناخواه مجبور به ترک عراق خواهد شد. خمینی اظهار می‌دارد همانطور که قبلاً به مقامات دولتی که در این زمینه به وی مراجعه نموده‌اند پاسخ داده است چنانچه اجازه خروج به وی داده شود عراق را ترک خواهد نمود و هیچ‌گونه تمایلی به ادامه اقامت در عراق ندارد و به هیچ‌وجه حاضر به مخابره تلگرامی علیه دولت ایران نیست.»<sup>۱</sup> مترجم استاندار کربلا، مأمور نفوذی ساواک بود. همو گزارش داد که آیت‌الله خطاب به مقام عراقی گفت: «مأمورین دولتی [عراق] غلط می‌کنند که موجب اذیت و آزار زوار می‌شوند.»<sup>۲</sup> این جمله نیز از قول آیت‌الله نقل شده است که در حضور گروهی که پیش از این به دیدارش آمده بودند، با صدای بلند گفته بود: «مرگ در بازداشتگاه ایران به زندگی در چنین محیط خفقان‌آوری در عراق» شرف دارد.<sup>۳</sup>

در این زمان حدود شش هزار تن از اتباع ایرانی ساکن عراق در مناطق مرزی، مستأصل و درمانده، در حال ورود به خاک ایران بودند. مطبوعات ایران با چاپ عکس‌هایی از صف بلند خودروهایی که باربندشان پر از اسباب‌رانده‌شدگان بود، و نیز انتخاب عناوین تهییج‌کننده، افکار عمومی را علیه حاکمان عراقی می‌شوراندند.<sup>۴</sup>

دولت عراق نیز اقدامات مشابهی ترتیب می‌داد. ایرانی‌ها از ترس دستگیری، شکنجه و مصادره اموال، دست به فروش، بلکه حراج دارایی‌های غیرمنقول خود زده بودند. مراجع با این کار موافق نبودند و به اتباع ایرانی توصیه می‌کردند، سستی از خود نشان ندهند.<sup>۵</sup> این وحشت در میان محصلان ایرانی مقیم حوزه‌های علمیه نجف و کربلا نیز جاری بود. تهدید آیت‌الله حکیم به ترک عراق تا حدی از آزار و اذیت‌ها کاست،<sup>۶</sup> چرا که خطر

۱. همان، سند شمه ۱۱۶۵، مورخ ۴۸/۲/۲۹؛ همان، سند شمه ۱۲۶۳، مورخ ۴۸/۳/۳.

۲. همان، سند شمه ۱۲۸۶، مورخ ۴۸/۳/۵.

۳. همان، سند شمه ۹۷۱، مورخ ۴۷/۲/۱۷.

۴. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۲۸۸۶ (۲۲ اردی‌بهشت ۱۳۴۸)، ص ۱.

۵. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند شمه ۱۰۴۵، مورخ ۴۸/۲/۲۳.

۶. همان، سند شمه ۹۷۱، مورخ ۴۸/۲/۱۷.

فروپاشی نسبی حوزه علمیه نجف احساس می‌شد. شمار طلبه‌هایی که در پی تدارک خروج خود از عراق بودند، کم نبود. آقای حکیم این کار را درست نمی‌دانست. «همچنین آقای خمینی منع کردند رفتن طلاب را. حتی افرادی که برای ملاقات پیش ایشان می‌رفتند، ایشان کرایه ماشین به آنها نمی‌داد. آقای خمینی می‌گفت به خاطر همین که نروند کمک نمی‌کنم.»<sup>۱</sup> دست ایران برای تأدیب دولت عراق بسته نبود. اواخر اردی‌بهشت بود که خبرهایی از آغاز جنگ کردها علیه حکومت بعثی عراق منتشر گردید.<sup>۲</sup>

### دستگیری مصطفی خمینی

آیت‌الله حکیم در حال دادن تاوان مخالفت‌های خود با حکومت بعثی عراق بود. او که در اعتراض به دستگیری‌های معاریف شیعه و برخورد وحشیانه حاکمان با شیعیان ایرانی و عراقی دست به سفری اعتراض‌آمیز به کاظمین زده بود، تحت‌الحفظ به کوفه برگردانده شد و همزمان پسرش سیدمهدی حکیم، به اتهام جاسوسی تحت تعقیب قرار گرفت.<sup>۳</sup> تخریب چهره مرجع تقلید شیعیان آشکارا شروع شده بود. آقای حکیم در کوفه نیز تحت نظر مأموران حکومت و با محدودیت‌هایی روبرو بود. «بعضی از مراجع تقلید از جمله آیت‌الله خمینی و خوئی در نظر داشته‌اند که به عنوان اعتراض به رفتار وحشیانه مأمورین دولتی، مجلس نماز و درس خود را تعطیل نمایند، لکن حکیم آنان را از انجام این کار منع نموده است.»<sup>۴</sup>

از قضا آقای خمینی روز ورود آقای حکیم به کوفه بیمار شد. آخرین ناخوشی او ناسازگاری دستگاه تنفسی در زمستان ۱۳۴۷ بود. ده روزی زمین‌گیر شده بود؛ تا جایی که گفته شده بود اگر درمان نگردد، چه بسا آیت‌الله مجبور به جابه‌جایی از نجف به کوفه شود.<sup>۵</sup> بیماری اخیر او دانسته نیست. هر چه بود، او را از رفتن به مکان تدریس و نماز بازداشت. مأموران امنیتی عراق با این گمان که آقای خمینی به توصیه پسرش، مصطفی، در اعتراض به موقعیت پیش آورده برای آیت‌الله حکیم، درس و برپایی نماز را تعطیل کرده، اقدام به دستگیری مصطفی

۱. همان، گزارش خبر، سند ش‌م ۱۳۳۸۳/۲۰هـ ۳، مورخ ۴۸/۳/۸.

۲. روزنامه اطلاعات، ش‌م ۱۲۸۹۳ (۳۱ اردی‌بهشت ۱۳۴۸)، ص ۲.

۳. همان، ش‌م ۱۲۹۲۳ (۴ تیر ۱۳۴۸)، ص ۲.

۴. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند ش‌م ۱۷۸۶، مورخ ۴۸/۳/۲۱.

۵. همان، سند ش‌م ۴۶۰۹، مورخ ۴۷/۱۰/۱۴؛ همان، سند ش‌م ۵۰۶۸، مورخ ۴۷/۱۱/۸.



کردند. همان روز، یا فردایش / بیستم خرداد، مصطفی را گرفته، به بغداد بردند.<sup>۱</sup> این روایت منابع امنیتی ایران بود. منابع دیپلماتیک ایران معتقد بودند دستگیری مصطفی، واکنش مقامات عراقی به مخالفت آیت‌الله در صدور اعلانی علیه حکومت ایران بود.<sup>۲</sup> فاصله رفتاری که در بغداد با مصطفی شد، با برخوردی که با فرزند آقای حکیم شد، از زمین تا آسمان بود. مصطفی را به ملاقات حسن البکر بردند؛ دلجویی کردند؛ از او و پدرش تقاضای همکاری شد؛ و یک ساعت مچی به او هدیه دادند.<sup>۳</sup> گفته شد حاکمان بعثی به توصیه و مشورت تیمور بختیار «در صدد جلب مخالفین دولت ایران از جمله خمینی برآمده» اند.<sup>۴</sup>

### دلجویی مزورانه

اعمال محدودیت نسبت به آیت‌الله حکیم ادامه داشت. از رفت و آمد به اقامتگاه او در کوفه جلوگیری می‌شد. اجازه داشت هفته‌ای یک بار، آن هم برای زیارت بارگاه امیر مؤمنان، علی علیه‌السلام، به نجف بیاید و برگردد. اما مراجع از ملاقات او در کوفه منع نشده بودند. آیت‌الله خمینی اواخر خرداد و اوایل تیر دو بار به دیدن او رفت.<sup>۵</sup> موقعیت تحمیل شده به آقای حکیم، مواضع مراجع نجف را، دست کم در مورد مرد نخست جهان تشیع، به هم نزدیک‌تر کرد.<sup>۶</sup> حاکمان عراق همچنان در اندیشه گرفتن اعلامیه‌ها و اظهارنظرهایی از مراجع علیه دولت ایران بودند؛ مزیت سیاسی چنین نظراتی را به خوبی می‌دانستند. بار دیگر استاندار تازه منصوب کربلار را، سومین فردی که در دو ماه اخیر بر این مسند گمارده شده بود، به سراغ آقایان فرستادند. آمد تا ضمن استمالت، نظر ایشان را به دولت کودتاگر بعثی و علیه حاکمان ایران جلب و وادار به واکنش کند. آقای حکیم او را نپذیرفت. اما استاندار موفق شد با آقای خمینی گفت و گو کند. «در هنگام ملاقات می‌خواستند صدای آیت‌الله را ضبط نمایند ولی وی موافقت ننموده است. از ورود عکاس به محل ملاقات نیز جلوگیری شده است. خمینی در این ملاقات اظهار داشت دولت عراق در جهت پیشرفت اسلام گامی برنداشته است و به همین جهت نمی‌تواند آن را

۱. همان، سند ششم ۱۷۸۶، مورخ ۴۸/۳/۲۱.

۲. امید اسلام - آیت‌الله سید مصطفی خمینی ...، ص ۲۶۱.

۳. اسناد ساواک، سند ششم ۱۹۱۶، مورخ ۴۸/۳/۳۰.

۴. همان‌جا.

۵. همان، سند ششم ۲۲۹۲، مورخ ۴۸/۴/۱۸.

۶. همان، سند ششم ۲۱۹۲، مورخ ۴۸/۴/۱۱.

تأیید کند. در مورد ایران از وی سؤال می‌شود. وی پاسخ می‌دهد در این مورد مطیع نظر آیت‌الله حکیم می‌باشد. «استاندار کربلا در دیدار با آیات خویی و شاهرودی، پاسخی مشابه می‌شوند. «نامبردگان نیز عین اظهارات خمینی را تکرار نموده‌اند.» آقای سیدعبدالله شیرازی هم به مقام عراقی می‌گوید که من مخالف شاه ایران هستم، اما در مورد سیاست‌های اخیر دولت ایران نمی‌توانم فتوایی بدهم. «زیرا آیت‌الله حکیم در این زمینه باید اظهار نظر نماید.»<sup>۱</sup>

فردای این دیدارها/ پانزدهم تیر ۱۳۴۸ روزنامه *الجمهوریت* گزارشی از این ملاقات‌ها درج کرد و نوشت که والی کربلا سلام حسن البکر را به آقایان مراجع رسانده و به آنها گفته است که «دولت انقلابی... احترام خاصی نسبت به مردان دین قائل است، زیرا روحانیون مردان حق و عدالت و محبت و برادری هستند و انقلاب هفدهم ژوئیه [۲۶/۱۹۶۸ تیر ۱۳۴۷] به کلیه خواسته‌های عادلانه روحانیون جامه عمل می‌پوشاند.» ادامه این گزارش با دروغ‌هایی همراه بود که صدای آیت‌الله خمینی را درآورد. در روزنامه نوشته شده بود: «روحانیون از اقدامات دولت در مورد بازگشت ایرانیان به عراق تمجید نمودند و نسبت به بوجود آوردن مشکل شط‌العرب از طرف حاکم جنایت‌کار ایران و موقعیتی که اتخاذ کرده‌اند، ابراز تنفر نمودند و افزودند که این موقعیت به دشمنان اسلام خدمت می‌نماید و با استعمار و صهیونیسم جهانی که علیه مقدسات ما در فلسطین تجاوز کرده، هماهنگی دارد.»<sup>۲</sup>

به هم بافتن درست و نادرست در گزارش یادشده، به دیدار دو روز بعد آیت‌الله خمینی با فرماندار نجف انجامید. او که «از جعل و انتشار چنین خبری ناراحت [بود]... به فرماندار اظهار داشته چرا خبر دروغی از طرف وی انتشار یافته؛ و افزوده است که باید از طرف مقامات دولتی این خبر تکذیب گردد، در غیر این صورت توسط نمایندگان کشورهای اسلامی در عراق به تمام دنیا اعلان می‌کند که دولت عراق نسبت‌های دروغ به روحانیون شیعه می‌دهد.»<sup>۳</sup>

### رادیو نهضت روحانیت ایران

رادیو فارسی بغداد که از زمان عبدالکریم قاسم تأسیس شده بود، با بیشتر شدن اختلاف بین دولتین ایران و عراق، بر تلاش‌های خود افزود و از حضور همه مخالفان حکومت ایران

۱. همان، سند ششم ۲۲۵۶، مورخ ۴۸/۴/۱۷.

۲. همان، تلگرام بی‌سیم، سند ششم ۲۲۳۳، مورخ ۴۸/۴/۱۵.

۳. همان، گزارش خبر، سند ششم ۲۳۶۰، مورخ ۴۸/۴/۱۹.

در عراق استقبال کرد. در این زمان مقامات ذی‌ربط عراق به سیدمصطفی خمینی گفتند که می‌تواند از این فرستنده رادیویی استفاده کند. او این پیشنهاد را با سیدمحمود دعایی مطرح کرد. دعایی حدود دو سال بود که از دست مأموران امنیتی ایران گریخته، به نجف آمده بود، و ضمن تحصیل، در دفتر آیت‌الله خمینی فعالیت می‌کرد. او این پیشنهاد را مغتنم شمرد، اما گفت که اجازه آقا باید گرفته شود، چرا که اگر دنباله بدی داشته باشد، متوجه ایشان خواهد شد. استدلال مصطفی این بود که اگر آغاز کار بدون آگاهی پدر باشد، از تبعات احتمالی آن به دور خواهد ماند؛ اما اگر موفق شویم، چه بسا با تأیید ایشان روبرو گردیم. «من استدلال حاج آقا مصطفی را پذیرفتم و به بغداد رفتم. در بخش رادیوی خارجی بغداد هر روز به مدت ۲۰ دقیقه و گاهی نیم ساعت برنامه اجرا می‌کردیم... فقط من و حاج آقا مصطفی خبر داشتیم.»<sup>۱</sup>

دعایی یک‌تنه، تهیه‌کننده، نویسنده و گوینده این برنامه، که به رادیو نهضت روحانیت ایران شهرت یافت، بود. دولت ایران نیز با راه‌اندازی رادیو اهواز که برنامه‌هایش را به زبان عربی پخش می‌کرد، سینه به سینه رادیو بغداد درآمده بود. شنیدن رادیو اهواز در عراق جرم بود.<sup>۲</sup> چند ماهی نگذشته بود که خبر را به گوش آیت‌الله خمینی رساندند. پرس و جو کرد و پس از گفت‌وگو با مصطفی، دعایی را خواند و پرسید که «برنامه‌هایی را که تا به حال اجرا کرده‌ای نوشته‌ای؟ گفتم: بله. برنامه سه ماه اول را نوشته بودم. ایشان مرور کردند... و فرمودند... مجموعاً خوب بود. اما دو تذکر دارم؛ یکی این که سعی کنید مبالغه نکنید و دروغ نگوئید. حقیقت را بگوئید و اضافه هم نگوئید. همان حقیقت تأثیر خودش را دارد. دوم این که در برنامه‌ها فحاشی نکنید.»<sup>۳</sup>

برنامه رادیو نهضت روحانیت از تابستان ۱۳۴۸ شروع شد و تا هفت سال بعد ادامه داشت.

## عبات‌گردی بختیار

حکومت عراق با جذب تیمور بختیار، به ایجاد ناآرامی‌های مؤثر در ایران امید بسته بود. بختیار نیز با تجربیاتی که در ارتش، به ویژه سازمان اطلاعات و امنیت کشور داشت، کار خود

۱. «ماجرای پخش برنامه نهضت روحانیت از رادیو بغداد و واکنش امام»، پرتال پژوهشی و اطلاع‌رسانی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند ش‌م ۲۰/۴۲۶، مورخ ۴۸/۵/۱۸؛ همان، سند ش‌م ۳۵۲۰/۱۴۹۹۶، مورخ ۴۸/۵/۲۱.

۳. «ماجرای پخش برنامه نهضت روحانیت...»، پرتال پژوهشی و اطلاع‌رسانی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

را بر از بین بردن نظم عمومی و ایجاد اغتشاش از طریق عملیات نظامی و تهییج طوایف علیه حکومت مرکزی ایران استوار کرد. یکی از کارهای مقدماتی او، جذب مخالفان ایرانی مقیم عراق بود. در این میان، نزدیک شدن به مراجع تقلید به ویژه آیت‌الله خمینی، یکی از هدف‌های مهم او به شمار می‌رفت. آمد و شد او به شهرهای مقدس عراق، به ویژه کربلا و نجف، از این رو بود.

نخستین آمد او به نجف در شانزدهم مرداد ۱۳۴۸ بود. بختیار و خانواده‌اش توسط مأموران و امکانات سازمان استخبارات عراق جابه‌جا می‌شدند. او در این سفر سری به حرم امام علی علیه‌السلام زد، شبی را در نجف گذراند و از طریق آبراه به بغداد بازگشت. پیش از این، و پس از رسیدن به عراق، به کربلا رفته بود.<sup>۱</sup>

آغاز عتبه‌گردی بختیار را باید به حساب سنجش‌های اولیه از تمایل مراجع به برقراری ارتباط با او گذاشت. بنابر گزارشی، بختیار از آیت‌الله خمینی تقاضای ملاقات می‌کند، که پذیرفته نمی‌شود.<sup>۲</sup> نماینده ساواک در عراق، آمد و رفت نخست بختیار را به شهرهای مرجع‌نشین عراق چنین برآورد می‌کند: «با توجه به همکاری بختیار با دولت بعثی عراق و خاطرات تلخی که از اعمال وحشیانه دولت عراق نسبت به ایرانی‌ها و شیعیان باقی مانده، تصور نمی‌رود که روحانیون... حاضر به مذاکره با بختیار باشند و در صورتی که بختیار هم بر مبنای مذاکراتی که با مقامات دولت عراق نموده، به منظور انجام مذاکره با روحانیون پافشاری کند و چنین مذاکراتی انجام شود، بعید به نظر می‌رسد که روحانیون در موقعیت کنونی حاضر به همکاری با بختیار و شرکت در اقدامات وی علیه ایران گردند.»<sup>۳</sup>

گفتنی است در این زمان/ مردادماه ۱۳۴۸، مراجع نجف، به دلیل وحشی‌گری‌هایی که حکومت عراق نسبت به شیعیان و سپس محدودیت‌هایی که علیه آیت‌الله حکیم اعمال کرده بود، در موضعی معترضانه بودند. آنان برای دلجویی و حمایت از آقای حکیم، هفته‌ای یک روز به دیدن او می‌رفتند؛<sup>۴</sup> و چه بسا در تبعیت از رفتار وی که مقامات عراقی را به حضور نمی‌پذیرفت، از ملاقات با صاحب‌منصبان محلی خودداری می‌کردند. عراقی‌ها تلاش زیادی

۱. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند ش‌م ۲۰/۴۲۶، و، مورخ ۴۸/۵/۱۸؛ همان، سند ش‌م ۲۰/۱۴۹۹۶، مورخ ۴۸/۵/۲۱.

۲. همان، سند ش‌م ۲۳۳/۶۰۸۸۰، مورخ ۴۸/۵/۱۹.

۳. همان، سند ش‌م ۲۹۴۶، مورخ ۴۸/۵/۱۸.

۴. همان، سند ش‌م ۲۶۳۳، مورخ ۴۸/۵/۲.

می‌کردند تا از علما دلجویی کنند و نظر آنان را نسبت به دولت عراق تغییر دهند. اما این روزها درخواست استاندار کر بلا برای ملاقات و گفت‌وگو با مراجع روی زمین مانده بود،<sup>۱</sup> تا چه رسد به تقاضای تیمور بختیار.

گفتنی است آیت‌الله حکیم بعثی‌های حاکم بر عراق را ملحد و کافر دانسته بود.<sup>۲</sup> آیت‌الله خمینی هم نظری یکسان داشت. به کسانی که درباره حزب بعث از او می‌پرسیدند «چنین پاسخ [می‌داد] که باید با کافران جنگید و بعثی‌ها هم جزو کافران هستند.»<sup>۳</sup>

### بازگشت به ایران؛ شاید

در پی خودداری آیت‌الله خمینی از همکاری با حکومت بعثی عراق علیه ایران و خبرهایی که در این مورد به سازمان اطلاعات و امنیت کشور رسید، اداره کل سوم موظف گردید تحلیل خود را درباره مواضع آیت‌الله و امکان بازگشت او به ایران ارائه کند. زمینه بررسی چنین موضوعی به طور کامل دانسته نیست. آیا درخواست‌هایی از هیأت حاکمه مبنی بر بازگرداندن آقای خمینی به ایران شده بود؟ بسان تقاضاهایی که پیش از این برخی از علمای بزرگ از دولت می‌کردند؟<sup>۴</sup> آیا خودش این علاقه‌مندی را ابراز کرده بود؟ هر چه بود، این احتمال وجود داشت که با فشار بیشتر عراق بر مراجع، جهت همراهی با سیاست‌های ضدایرانی، واکنش‌هایی بروز کند، که مهاجرت از عراق، دست‌کم در مورد آیت‌الله خمینی، بسیار محتمل بود. دستگاه امنیتی ایران باید درباره مقصد بعدی او، که یکی از آنها می‌توانست زادگاهش باشد، به جمع‌بندی می‌رسید.

گزارش اداره کل سوم در خرداد ۱۳۴۸، بر این بنیاد که واکنش‌های خمینی در برابر حکومت عراق «صرفاً به منظور تحکیم موقعیت خود و بهره‌برداری در آینده می‌باشد»<sup>۵</sup> نوشته شد. کارشناس ساواک با این تلقی، خوبی بازگشت آیت‌الله به ایران را بهره‌مندی محدود علیه عراق دانست، اما نوشت که بدی‌های آن بیشتر است؛ با آمدنش کارهای پیشین او تأیید می‌شود، و چون باید تحت‌نظر و محدودیت باشد، همان بهره هم به دست نخواهد

۱. همان، سند ش‌م ۲۷۵۲، مورخ ۴۸/۵/۱۲.

۲. روزنامه اطلاعات، ش‌م ۱۲۹۵۳ (۸ مرداد ۱۳۴۸۹)، ص ۴.

۳. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند ش‌م ۴۱۱۴، مورخ ۴۸/۷/۱۷.

۴. حضرت آیت‌الله‌العظمی حاج سیدمحمد رضا گلپایگانی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، ص ۳۶۰.

آمد؛ پایگاه اجتماعی او زنده خواهد شد، و بار دیگر جامعه روحانیت تشکل و انسجام خود را باز خواهد یافت؛ و همه اینها با مخاطراتی برای منافع حکومت ایران همراه خواهد بود. نعمت‌الله نصیری در ذیل این گزارش نوشت که «خمینی شخص قابل اعتمادی نیست و من به او هیچ‌گونه عقیده ندارم، بلکه او را مضر برای کشور می‌دانم. عنصری است ناراحت و عوام‌فریب و دنبال روش‌های قدیمی دستگاه روحانیت می‌رود و در سیاست هم خیلی کج‌روی می‌کند.»<sup>۱</sup>

با وجود این برآورد، پس از آمدن تیمور بختیار به عراق و پس‌زدن او از طرف آیت‌الله، موضوع یادشده بار دیگر در دستور کار ساواک قرار گرفت. تمایل آیت‌الله خمینی برای بازگشت به ایران، کشف تازه‌ای نبود. او از ابتدای تبعید در پاییز ۱۳۴۳ بارها از این خواست یاد کرده بود و در واپسین جهت‌گیری‌اش نسبت به حکومت عراق گفته بود که مرگ در سیاه‌چال‌های ایران بهتر از زندگی در خفقان عراق است. گویا نصیری از نمایندگی ساواک در عراق نظر خواسته بود حال که خمینی نه به عراق و نه به بختیار روی خوش نشان می‌دهد، آیا می‌توان او را «به وظایف ملی خود [= حمایت از نظام سیاسی ایران] آشنا کرد؟» و با وعده بازگشت به ایران تغییری در دیدگاه‌های او ایجاد نمود؟ نمایندگی دست به کار شد و فردی از عوامل اداره کل دوم شاغل در سفارت ایران در بغداد را با «پوشش طبیعی» آماده ملاقات با آیت‌الله کرد. از آنجا که احتمال این دیدار می‌رفت، از مرکز پرسیده شد نظر قطعی خود را در مورد بازگشت آقای خمینی به ایران بدهد، تا اگر تغییری در نظریات او نسبت به هیأت حاکمه ایران دیده شد، پاسخ مورد نظر در دست باشد.<sup>۲</sup>

از گفت‌وگوهای محمد صادقی تهرانی در بیروت با مسئول دفتر حفاظت منافع ایران روشن می‌شود که قضیه بازگشت آقای خمینی به ایران جدی بوده است. صادقی پس از تنگناهای پیش آورده برای ایرانیان، از عراق به لبنان گریخته بود و برای گرفتن گذرنامه خودش تلاش می‌کرد. با این حال روشن نیست رایزنی او در مورد بازگشت آیت‌الله سرخود بوده، یا چنین درخواستی از او شده بود. دیپلمات ایرانی به صادقی گفت که با توجه به تمایل آیت‌الله خمینی، باید تقاضانامه‌ای نوشته، تسلیم کند. صادقی هم پاسخ داد که «آقای خمینی به میل خود از ایران خارج نشده؛ بنابراین دولت... ایشان را تبعید نموده؛ راه منطقی آن است که دولت... نیز رسماً

۱. اسناد ساواک، گزارش اداره کل سوم، بی‌شمه، مورخ ۴۸/۳/۱۰.

۲. همان، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در عراق به اداره کل سوم، سند شمه ۳۳۲۴، مورخ ۴۸/۷/۹.

در این باره رفع محظور نماید. به علاوه برای شخصی چون آقای خمینی به هیچ وجه مقدور نیست که چنین تقاضایی بنماید.» صادقی در ادامه، بازگشت بی قید و شرط آیت الله را مطرح کرد که پذیرفته نشد. دفتر حفاظت منافع ایران در بیروت در نامه‌ای به معاون وزیر امور خارجه پرسید: «با توجه به این که شیخ محمد صادقی قرار است پیشنهاد خود را به وسیله شخص مطمئنی که احتمالاً شیخ نصرالله خلخالی خواهد بود با آقای خمینی در میان [بگذارد] و سپس برای کسب نظر دولت شاهنشاهی پس از تحصیل تأیید خمینی نسبت به این پیشنهاد مجدداً مراجعه [نماید]، خواهشمند است دستور فرمایند از هر پاسخی که در صورت مراجعه مجدد شیخ صادقی باید به نامبرده در مورد این پیشنهاد داده شود، این دفتر را مستحضر سازند.»<sup>۱</sup>

نصیری موضوع را با شاه مطرح کرد و نظر منفی ساواک را در مورد پی آمدهای ورود خمینی به ایران بازگفت. آنچه روی کاغذ مانده، این جمله است که اگر قرار باشد خمینی از عراق برود، با رفتن او به پاکستان موافقت می‌گردد، اما نه، «پاکستان هم صحیح نیست. مردم متعصب مذهبی دارد که زود تحت تأثیر قرار می‌گیرند و افراد شیعه پاکستان را بر علیه ایران برمی‌انگیزد. جواب داده شود در عراق باشد، بهتر است.»<sup>۲</sup>

### آتش در جان مسجدالاقصی

مسجدالاقصی در ۳۰ مرداد ۱۳۴۸، در زمانی که درگیری‌های هر از گاه کشورهای عربی با اسرائیل ادامه داشت، آتش زده شد.<sup>۳</sup> شهر قدس و مسجدالاقصی از خرداد ۱۳۴۶، در اشغال اسرائیل بود. سوزاندن قبله اول جهان اسلام بر مسلمانان بسیار گران آمد، اما از کنار همین رخداد تلخ، کوشش‌هایی برای تغییر شیوه رویارویی با اشغال فلسطین انجام گرفت که با خوش آمد یاران اسرائیل و آفرینندگان آن روبرو گشت؛ تشکیل کنفرانس سران کشورهای اسلامی در برابر برپایی اجلاس رؤسای کشورهای عربی. کشورهای مقدم درگیر با اسرائیل، مصر، سوریه، لبنان، اردن و عراق را اگر جبهه گرم و فعال آن زمان در برابر اشغال فلسطین بدانیم، کشورهایی چون ایران، پاکستان، ترکیه، عربستان و برخی از دولت‌های کناره جنوبی

۱. همان، نامه دفتر حفاظت منافع ایران (بیروت) به عباسعلی خلعتیری معاون وزارت امور خارجه، سند شم ۴۵۹، مورخ ۴۸/۶/۲۰.

۲. همان، گزارش اداره کل سوم، بی‌شمه، مورخ ۴۸/۶/۱۶.

۳. روزنامه اطلاعات، شم ۱۲۹۷۲ (۳۰ مرداد ۱۳۴۸)، ص ۴.

خلیج فارس را باید جبهه سرد و راکد در قبال مسأله فلسطین دانست. پیشنهاد تشکیل کنفرانس سران کشورهای اسلامی از سوی رؤسای جبهه سرد داده شد. یکی از هواداران برگزاری اجلاس رؤسای کشورهای اسلامی، محمدرضا پهلوی بود. او در حمایت از تشکیل این نشست سنگ تمام گذاشت، تا جایی که مطبوعات ایران او را مبتکر آن دانستند. شاه حسابی هم در بانک ملی گشود و با واریز یک میلیون ریال<sup>۱</sup> از مردم خواست کمک‌های خود را برای بازسازی مسجدالاقصی به آن‌جا بریزند. اهرم‌های تبلیغاتی، مجالی تازه یافته، در معرفی پادشاه اسلام‌پناه ایران به حرکت درآمدند. کوشش‌ها به بار نشست و کنفرانس یادشده در ۳۰ شهریور ۱۳۴۸ در مغرب گشایش یافت. این نخستین گردهم‌آبی سران ممالک اسلامی بود. قطعنامه‌ای که در پایان اجلاس خوانده شد، روح سازشکاری دولت‌های جمع شده در رباط/ پایتخت مراکش را آشکارتر کرد. آنان در این بیانیه تلویحاً موجودیت اسرائیل را به رسمیت شناخته، خواستار بازگشت او به سرزمین‌های پیش از جنگ/ ژوئن ۱۹۶۷ شده بودند.<sup>۲</sup>

بنابر قرائن، آیت‌الله خمینی در پی آتش زدن مسجدالاقصی مطلبی نوشت. «راجع به حریق مسجدالاقصی و این که نباید تعمیر شود تا سلطه اسرائیل در کار است چیزی نوشته‌ام و در بعضی جراید این‌جا منتشر شده» است.<sup>۳</sup>

از این نوشته نسخه‌ای در دست نیست. روزنامه *الجمهوریه* عراق در اول آبان ماه با همین مضمون، البته با اشاره به کنفرانس برپا شده در مراکش، و در قالب مصاحبه با آیت‌الله، خبری درج کرد: «حضرت آیت‌الله خمینی، مرجع دینی، از کلیه مسلمانان خواستند که صفوف خود را در برابر دشمنان متحد سازند. حضرت آیت‌الله طی گفت‌وگویی با خبرگزاری عراق اظهار داشتند کنفرانس اسلامی که در رباط منعقد گردید منشأ خدمتی به سود مسلمانان نشد، بلکه به دشمنان اسلام کمک کرد؛ زیرا کنفرانس تلاش داشت که جنایت صهیونیسم در آتش زدن مسجدالاقصی لوث شود. جای شگفتی نیست که کنفرانس مزبور با شکست مواجه شد، زیرا بعضی از شرکت‌کنندگان در این کنفرانس نیت صادقانه نداشتند و به علاوه تناقضاتی میان شرکت‌کنندگان در این کنفرانس وجود داشت. حضرت آیت‌الله افزودند: تا زمانی که فلسطین اشغال شده آزاد نشده است مسلمانان مسجدالاقصی را نباید تجدید بنا کنند.

۱. همان، شم ۱۲۹۸۶ (۱۶ شهریور ۱۳۴۸)، ص ۴.

۲. همان، شم ۱۳۰۰۳ (۵ مهر ۱۳۴۸)، ص ۱۳.

۳. *صحیفه امام*، ج ۲، ص ۲۵۱.



بگذارند جنایت صهیونیسم هماره در برابر چشمان مسلمانان مجسم باشد و مایه حرکتی برای آزادی فلسطین گردد.»<sup>۱</sup>

نکته خواندنی در این خبر، اشاره غیرمستقیم آیت‌الله به حضور حاکمانی بود که «نیت صادقانه نداشتند.» طبیعی است که او شناخت کاملی از نیت شاه و دولت او و پیوندهایش با اسرائیل داشت، اما نامی از آنها بر زبان نراند و بر روش پیشین خود، اجازه ندادن به حاکمان عراق در ورود به موضوع مخالفتش با حکومت ایران، تأکید کرد. کسانی که این خبر را تهیه کردند، دو بعثی به ظاهر خبرنگار بودند. آنان در این مصاحبه خواسته‌های دیگری از جمله، حمله به حکومت ایران و حمایت از حاکمیت عراق، داشتند که به آنها نرسیدند. یکی از آن دو بعثی درباره گفت‌وگوی خبری خود با آیت‌الله خمینی به نماینده ساواک گفت: «ضمن استعلام نظر خمینی درباره آتش‌سوزی مسجدالاقصی و تشکیل کنفرانس اسلامی رباط از او خواسته [شد] که تصمیمات متخذه در این کنفرانس را تقبیح و مخالفت خود را با دولت ایران عنوان نماید. خمینی در پاسخ اظهار داشت که چنانچه دولت عراق قصد تحمیل عقیده به وی دارد، همان‌طور که قبلاً هم گفته است، حاضر است پروانه اقامتی را که به او داده شده تسلیم و عراق را به قصد کشور دیگری ترک کند.»<sup>۲</sup>

### دیدار دوم با نمایندگان کنفدراسیون

نمایندگان کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، شهریور ۱۳۴۸ از اردن به عراق آمده، با آیت‌الله خمینی دیدار و گفت‌وگو کردند. این دومین ملاقات نمایندگان کنفدراسیون با آقای خمینی بود. دیدار اول به تیرماه ۱۳۴۵ بازمی‌گشت. این بار گروه دونفره نمایندگی کنفدراسیون که برای شرکت در پنجمین کنگره اتحادیه دانشجویان فلسطین به اردن رفته بود، در سفری به عراق به ملاقات برخی از مراجع، از جمله آیت‌الله رفت. آنان تلاش‌های چند سال اخیر خود را در بخش‌های گوناگون بازگفته، به اهمیت همکاری روحانیان مبارز با جنبش دانشجویی اشاره کردند. این گفت‌وگو در چگونگی کمک به مبارزات مردم فلسطین ادامه یافت و «حضرت آیت‌الله خمینی به ویژه ضرورت پشتیبانی از مبارزه روحانیون ایران، دفاع از حقوق دانان، اعتراض علیه فشار و تضییقی را که نسبت به آنان اعمال می‌شود و همچنین

۱. نهضت امام خمینی، دفتر دوم، صص ۶۱۷، ۶۱۸ و ۱۱۸۱.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند ششم ۴۴۶۳، مورخ ۴۸/۸/۸۱.

ضرورت همه‌گونه کمک به مبارزه عادلانه خلق فلسطین را یادآور شدند. «تذکری که آقای خمینی به دیدارکنندگان داد، توجه نشریات آنان به جنبه اسلامی مبارزات مردم ایران بود.<sup>۱</sup> نمایندگان کنفدراسیون موضع خود را درباره حضور و فعالیت بختیار در عراق یاد کرده، او را «مجری و عامل کشتار مبارزان ضدامپریالیست ایران» دانستند.

اقدام عمده این هیأت، اعتراض به برخی مقامات عراقی و مطبوعات آن کشور در مورد حمایت از تیمور بختیار بود.<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد آهنگ نمایندگان یادشده از آمدن به عراق همین اقدام اخیر بوده است. بختیار در عراق، خود را رهبر همه مخالفان، حتی دانشجویان می‌خواند. دولت عراق هم از این مسأله استقبال می‌کرد. پذیرش این موضوع برای کنفدراسیون سخت بود. حتی ملاقات با آیت‌الله خمینی در این جهت انجام گرفت و پاسخ‌های آقای خمینی، آنان را از نبود همکاری آقا با تیمور بختیار مطمئن کرد.

روزنامه‌های وابسته به حزب بعث عراق که در تحریف مطالب چیره‌دست بودند، پس از بازگشت نمایندگان کنفدراسیون از آن کشور، در مقاله‌هایی ضمن قلمفرسایی درباره حضور دانشجویان ایرانی در عراق، مواضع آنان را با سیاست‌های عراق در اختلافات مرزی با ایران، همسو خواندند. این دروغ صدای کنفدراسیون را درآورد و موجب ارسال تلگرامی اعتراض‌آمیز به دولت عراق شد که واکنشی در پی نداشت.<sup>۳</sup>

## عقد در قم

پس از بازگشت خانواده سلطانی طباطبایی از عراق، سیداحمد خمینی به دیدار پدر فاطمه طباطبایی رفت. بار نخست بود که آقای طباطبایی خواستگار دخترش را می‌دید. فاطمه مشغول درس خواندن با معلم سرخانه شده بود. پس از احمد، خواهرانش آمدند. محمدحسن اعرابی، داماد آیت‌الله خمینی، و سیدمحمدصادق لوسانی به همراه یک حلقه طلای سفید نفرات پسین بودند. فاطمه دو دل بود و پدر از او جواب سر راست می‌خواست؛ بله؛ نه. می‌گفت: «وصلت با خانواده آیت‌الله خمینی خطراتی دارد. ایشان سخت مغضوب شاه است و امکان دارد تا پایان

۱. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی (جنبش دانشجویی ایران)، ج ۱، تهران، عروج، ۱۳۸۷ش، ص ۲۵۶.

۲. جنبش دانشجویی کنفدراسیون جهانی...، ص ۲۵۰؛ «ملاقات با حضرت آیت‌الله خمینی»، ماهنامه ۱۶ آذر، س ۵، ش ۱۰ (مهر ۱۳۴۸/اکتبر ۱۹۶۹)، ص ۱.

۳. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در آلمان غربی، سند ش ۲۳۲۲، مورخ ۴۸/۸/۱۴.

زندگی در تبعید باشد... احمد آقا هم سرنوشت‌اش با پدرش بیوند خورده... البته... من احمد آقا را درس خوان، سالم، مؤمن، متعهد و... دیدم. اگر به مسائل معنوی و دینی بیشتر از مادی و دنیوی بها می‌دهی این شخص جوان خوبی است... تو خواستگاران بسیار با موقعیت‌های خوب داری... ممکن است در این سن جاذبه‌های ظاهری تو را شیفته کند؛ اما توجه داشته باش اگر دین‌ات دچار آسیب شود نه از دنیایت لذت می‌بری، نه آخرت خوبی خواهی داشت.»<sup>۱</sup> وزن‌کشی‌های ذهنی فاطمه مدتی ادامه یافت، تا این که کفه «موافقم» سنگینی کرد.<sup>۱</sup>

ساواک که از عراق در جریان این خواستگاری قرار گرفته بود،<sup>۲</sup> دلسوزی‌های امنیتی خود را با آیت‌الله سید محمدباقر سلطانی طباطبایی در میان گذاشت: «با این ازدواج نه تنها زندگی دخترتان تباہ می‌شود، بلکه برای خودتان نیز مشکل پیش می‌آید... آقای خمینی مغضوب شاهنشاه است. با این پیوند، شما نیز خشم اعلی‌حضرت را برمی‌انگیزید.»<sup>۳</sup>

بانو قدس ایران بیست و هشتم شهریور ۱۳۴۸ راهی ایران شد. دانسته بود که فاطمه به پیوند زناشویی با پسرش رضایت داده است. این بار هدایای بیشتری به همراه داشت. روز عقد، یازدهم مهر/ بیستم رجب ۱۳۸۹ تعیین گردید. یک دانگ از خانه یخچال قاضی آیت‌الله خمینی در قم به علاوه بیست و پنج هزار تومان، مهریه عروس بود. «اولین دیدار من و احمد در همان روز عقد رسمی بر کنار سفره عقد صورت گرفت.» وقتی تنها شدند، نگاه سیری به همسر زندگی‌اش کرد. او توصیفات فاطمه را از خواهرانش شنیده بود و اینک می‌دید که همه نقل‌قول‌ها درست بوده است. نخستین جمله او این بیت بود: دست من گیر که این دست همان است که من - بارها از غم هجران تو بر سر زده‌ام.<sup>۴</sup>

خبر به در شدن احمد از تنهایی به پدر رسید و او در نامه‌ای خطاب به فاطمه، چنین تبریک گفت: «... خوشوقتم که از این که احمد با فامیل اصیل محترم بزرگی متصل شد. امید است ان‌شاءالله تعالی در زیر سایه اجداد طاهرین تان خوش و خرم و سعادت‌مند باشید. ان‌شاءالله این وصلت، میمون، مبارک و سرشار از نیکبختی و سعادت دنیا و آخرت باشد...»<sup>۵</sup>

۱. اقلیم خاطرات، صص ۱۲۵ تا ۱۳۲.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند ششم ۱۵/۹۰۰ ه، مورخ ۴۸/۵/۱۱.

۳. اقلیم خاطرات، ص ۱۳۲.

۴. همان، ص ۱۳۷.

۵. صحیفه امام، ج ۲، ص ۲۴۹.

## فرصتی برای افتراق

یکی از فرزندان آیت‌الله خویی در مهرماه ۱۳۴۸ از دنیا رفت. این حادثه منشأ خُرده تحرکاتی شد که یکی از آنها توصیه ساواک به نماینده خود در عراق برای بهره‌برداری از گمان اختلاف پدید آمده بین آقایان خمینی و خویی بود.

در پی وفات فرزند آقای خویی شایع شد که آیت‌الله خمینی و پسرش، مصطفی، در تشییع جنازه متوفی شرکت نکرده‌اند، و این باعث بروز کدورت بین آیات یادشده گشته است.<sup>۱</sup> شاید این شایعه از آن‌جا جان گرفت که آقای خمینی عادتاً بنای حضور در هیچ تشییع جنازه‌ای نداشت و اگر هم شرکت می‌کرد فاصله کوتاهی را می‌رفت و سپس برمی‌گشت. این عادت، شامل همه، دور و نزدیک، آشنا و غریبه، روحانی و غیرروحانی می‌شد. به هر حال با این که وثاقت گزارش یادشده تأیید نگردید، اما امکان درستی آن، ساواک را به اعمال وسوسه سازمانی‌اش در ایجاد اختلاف و شکاف بیشتر بین مراجع واداشت. مقامات ساواک، پس از دیدن این خبر، به نمایندگی عراق دستور دادند «به نحو غیرمحسوس اختلافات موجود بین نامبردگان فوق را گسترش داده و بهره‌برداری‌های لازم را به عمل» آورید.<sup>۲</sup>

تلاش‌های ساواک برای ایجاد اختلاف بین مراجع و تعمیق آن، آنطور که می‌خواست به نتیجه نرسید. آیت‌الله خمینی از هر کاری که منجر به پیدایش اختلاف یا آشکار شدن آن می‌گردید، دوری می‌جست. گفتنی است غیر از آیت‌الله سیدعبدالله شیرازی، که دیدگاه‌های سیاسی همسویی با آقای خمینی داشت، مسافت زیادی بین اندیشه‌های اجتماعی آقای خمینی با دیگر مراجع نجف و کربلا وجود داشت. حاکمی که از نظر او شاخه‌ای از درخت پلید بود، از دیدگاه آقایان، شاه شیعه شمرده می‌شد.<sup>۳</sup> حاکمان ایران از این تفاوت نگاه آگاه بودند، پس، هیچ فرصتی را برای بیشتر کردن اختلاف و جدایی بین مراجع از کف نمی‌دادند.

## دیدار بختیار و آقای خمینی

تیمور بختیار برای رسیدن به سازمان‌دهی و رهبری مخالفان حکومت ایران در عراق سخت تلاش می‌کرد. او در جلب نظر مراجع تقلید، از جمله آیت‌الله خمینی ناکام بود. بختیار

۱. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند شمه ۴۸۷۵، مورخ ۴۸/۸/۱۵.

۲. همان، نامه اداره کل سوم به نمایندگی ساواک در عراق، سند شمه ۳۱۶/۴۳۱۶، مورخ ۴۸/۹/۱.

۳. خاطرات آیت‌الله خاتم یزدی، ص ۱۰۴.

بارها جهت دیدار با آقایان مقیم نجف، به این شهر آمد، که یا دیدار دست نداد، و یا اگر داد با بی‌اعتنایی آقایان روبرو گردید. رفتار آقایان حکیم، خوبی و خمینی با بختیار یکسو بود و اگر دیداری نیز رخ می‌داد، ناخواسته بود. او در پی درگذشت علی خویی، پسر آیت‌الله خویی، که در سانحه رانندگی کشته شده بود، به مجلس ختم برپا شده رفت، تسلیت گفت، اما مورد عنایت صاحب عزا قرار نگرفت.<sup>۱</sup> بار دیگر با وساطت دیگران موفق به دیدار آقای خویی گردید، دستش را بوسید، اما جز سکوت میزبان چیزی دستگیرش نشد.<sup>۲</sup> بختیار برای دیدار آیت‌الله حکیم، با پیش‌بینی قبلی و زمانی که این مرجع به حرم حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام رفته بود، خود را به آن‌جا رساند تا شاید رودرروی او درآید، اما موفق نشد.<sup>۳</sup> گویا پیش از آن، درخواست‌های ملاقات او با آقای حکیم رد شده بود.<sup>۴</sup>

دیدار با آیت‌الله خمینی، رهبر نهضت اخیر ایران، و امکان گفت‌وگو و جلب همکاری او، امتیاز مهمی بود که بختیار آن را پی‌گیری می‌کرد. وقتی همه درهای زده را بسته یافت، از استاندار کربلا خواست، بی‌آن‌که نام و نشانی از او بدهد، وقت ملاقات گرفته، شاید به همراه استاندار بتواند آقا را ببیند. بختیار چه بسا متعجب بود؛ از این‌که چرا در حالی که حکومت ایران اموالش را مصادره کرده و در دادگاهی نظامی، غیاباً محاکمه و محکوم به اعدام شده،<sup>۵</sup> از طرف آقای خمینی پذیرفته نمی‌شود. نه تنها پذیرفته نمی‌شود، بلکه حق بردن نام او را هم ندارد. بختیار به مناسبت سالگرد استقرار مشروطیت در ایران و مناسبت‌های دیگر سخنانی ایراد کرده، از رادیو بغداد پخش شده بود. او در خلال سخنرانی‌هایش چند بار نام آیت‌الله خمینی را نیز به زبان آورده بود. آقای خمینی «شدیداً به دولت عراق و شخص بختیار اعتراض نموده، که چرا قبل از کسب موافقت من نام مرا در رادیو اعلام نموده‌اید؛ و بعد از آن مرتباً در ملاقات‌های خود با مردم، مخالفت خود را با دولت عراق ابراز می‌نماید.»<sup>۶</sup>

آن روز/ دهم آذر ۱۳۴۸، استاندار کربلا با وقت قبلی وارد دفتر آیت‌الله خمینی شد. بختیار

۱. سپهبد تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک - بختیار در عراق، ج ۳، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸ش، ص ۷۷.

۲. همان، ص ۷۸.

۳. همان، ص ۷۹.

۴. همان، ص ۸۰.

۵. روزنامه اطلاعات، ش ۱۲۹۹۹ (۳۱ شهریور ۱۳۴۸)، ص ۱.

۶. سپهبد تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک، ج ۳، ص ۶۸.

نیز به همراه او، خود را به داخل کشاند. آن دو پیش از این به دیدار آقای خوبی رفته بودند. استاندار، آنجا درباره برگزاری مراسم هزارمین سال بنیان‌گذاری حوزه علمیه نجف گفته، از میزبان خواسته بود در آن مراسم شرکت جوید. آیت‌الله خوبی نپذیرفته بود.<sup>۱</sup> همین موضوع در خانه آقای خمینی نیز مطرح گردید «و نظر خمینی را در این مورد استفسار [کردند]... خمینی در پاسخ تنها به ذکر کلمه خوب است اکتفا و در پاسخ اظهارات بعدی استاندار کربلا در این زمینه جواب داده است که هیچ‌گونه نظری ندارد.»<sup>۲</sup> سید محمود دعایی که از حضور بختیار متعجب و گله‌مند بود، در نخستین مجالی که دست داد به آیت‌الله گفت که شما در قم آقایان سید محمود طالقانی و مهدی بازرگان را، به طور خصوصی نپذیرفته بودید؛ چطور حاضر به دیدار خصوصی با بختیار شدید؟ و شنید: «بختیار... آمد مرا ببیند راهش ندادم و رفت و گله کرد و نامه‌ای نوشت که در منزل علما و مراجع بر روی کفار، یهودی و مسیحی باز است، چرا به روی من بسته است؟ پس چرا من که مسلمان هستم نمی‌توانم بیایم. پیغام دادم شما به خاطر مسائل سیاسی به دیدن من می‌آید و من مصلحت نمی‌بینم شما را بپذیرم. [بار] دوم با [ترفند] خاصی آمد... استاندار کربلا تلفن کرد که می‌خواهم خدمت برسم. چون من تبعیدی هستم، باید برای شنیدن حرف‌های‌شان آنها را بپذیرم... با هم آمدند. هنگام معرفی گفتند ایشان تیمور بختیار است. من هم چیزی نگفتم.»<sup>۳</sup>

### آغاز مکاتبه با دانشجویان مسلمان

اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان، گروه فارسی‌زبان در اروپا، گزارشی از کارنامه خود را در سیزدهم آذر ۱۳۴۸ به آیت‌الله خمینی فرستاد. این نخستین تماس رسمی اتحادیه با رهبر تبعیدی بود. خطاب گزارش، نشان از باور دانشجویان مسلمان به گیرنده آن بود: حضرت آیت‌الله خمینی مرجع عالی‌قدر و رهبر بزرگ و مجاهد شیعه. آقای خمینی در ماه رمضان ۱۳۸۹ آن را دریافت کرد و تقریباً یک ماه بعد/ یازدهم دی پاسخ اتحادیه را داد. آیت‌الله که از گرایش دانشجویان به مسائل اسلامی خرسند شده بود، در پاسخ نوشت

۱. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند ششم ۵۵۶۸، مورخ ۴۸/۹/۱۶.

۲. همان، سند ششم ۶۰۷۵، مورخ ۴۸/۱۰/۸.

۳. «امام در نجف - گفت‌وگو با حجت‌الاسلام سید محمود دعایی»، فصل‌نامه مطالعات تاریخی، س ۳، ش ۱۱ (زمستان ۱۳۸۴)، ص ۱۹.

فاصله‌ای که بین جوانان و قواعد سودمند اسلام، بین دانشجویان و روحانیان افتاده، نتیجه تلاش دستان خیانتگر استعمار است. این فاصله، وحدت اندیشه و عمل را از هر دو گروه گرفته است. آن دست‌ها با وانمود کردن این که اسلام چیزی جز احکام عبادی نیست، اجازه ندادند دانشگاه‌رفته‌ها با قوانین اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اسلام آشنا شوند. «این جانب... امید دارم که خداوند تعالی به شما طبقه تحصیل کرده توفیق دهد که در راه مقاصد اسلامی، که یکی از آن قطع ایادی ظالمه و برانداختن ریشه استبداد و استعمار است، کوشش کنید و قوانین آسمانی اسلام را که برای تمام شئون زندگی از مبدأ وحی نازل شده است و عملی‌تر و سودمندتر از تمام فریضه‌هاست مطالعه کنید و تحت تأثیر تبلیغات مغرضانه اجانب واقع نشوید.»<sup>۱</sup>

تأکید آیت‌الله را به بریدن دستان ستم و کندن ریشه استبداد و استعمار، باید در چارچوب ورود به مرحله‌ای دیگر از قیام لله و امر به معروف و نهی از منکر دانست؛ مرحله‌ای که می‌باید با ارائه طرح و نقشه راه توأم می‌گردید. برقراری مناسبات سیاسی میان اتحادیه انجمن‌های اسلامی و آیت‌الله خمینی، دیدگاه‌های دانشجویان مسلمان شاغل به تحصیل در اروپا و آمریکا را دگرگون کرد، به طوری که منجر به پیدایی پایگاه‌های نهضت اسلامی در خارج از کشور شد. صادق طباطبایی که به عنوان دبیر روابط بین‌الملل اتحادیه با آیت‌الله خمینی دیدار کرده بود، غیر از گزارش کتبی، فعالیت‌ها و تشکیلات دانشجویان مسلمان ایرانی در اروپا و آمریکا را بازگفت و آنچه را از آقای خمینی شنید بسیار مهم دانست. «دیدار با [آقا] و ارائه گزارش و دریافت نقطه نظرات و رهنمودهای ایشان حائز اهمیت زیادی برای من به عنوان نماینده دانشجویان مسلمان بود و من با دست پر به اروپا برگشتم و گزارش دیدار را هم در بولتن داخلی اتحادیه درج کردیم.»<sup>۲</sup>

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۲۵۵.

۲. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ج ۱، ص ۸۱.



## در کمین زمان

### حکومت اسلامی

آیت‌الله خمینی در ادامه تدریس مکاسب محرمه، در اول بهمن ۱۳۴۸ به مسأله ولایت فقیه رسید. استادان خارج فقه در این فصل، ولایت حاکم شرع بر افراد صغیر و مجنون را بررسی می‌کردند. او این بحث را گستراند و ضرورت به دست‌گیری اهرم‌های قدرت و تأسیس حکومت را برای اجرای احکام الهی، در همه زمان‌ها و مکان‌ها، گوشزد کرد. آقای خمینی می‌دانست که گفته‌هایش فصل تازه‌ای را در مبارزات آغاز شده باز خواهد کرد؛ از این رو به کارگزاران دفترش گفته بود کسانی که دستگاه ضبط صوت دارند، بیاورند. تقاضای عجیبی بود! او اجازه ضبط مباحث درسی‌اش را نمی‌داد، اما گویی صدای درس جدید باید از چهاردیواری مسجد شیخ انصاری بیرون می‌رفت. «من یک ضبط بزرگ و خوبی از کویت تهیه کرده بودم... آوردم و یک نفر را هم مأمور کردم که مواظب ... باشد که اگر نوار تمام شد... عوض کند یا مواظب برق مسجد و بقیه جهاتی که ... هست باشد. نمی‌دانستیم که [آقا] چه می‌خواهند بگویند.»<sup>۱</sup>

طرح حکومت اسلامی موضوعی نبود که در این زمان به ذهن آیت‌الله خطور کرده باشد. این ایده دست‌کم از اوایل دهه بیست شمسی، با او بود و اضلاعی از آن را در کتاب کشف اسرار ترسیم کرده بود. اما چرا بیان این طرح در گلو مانده را تا بیست و شش سال بعد به تعویق

۱. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، ص ۱۳۹.



انداخت؟ و حتی اوایل دهه چهل، زمانی که انتقادها و اعتراض‌هایش را علیه قانون‌سازیه‌ها و نقض استقلال کشور آغاز کرده بود، حرفی از آن به میان نیاورده بود؟ و ارسای رفتاری آیت‌الله خمینی در دوره‌های گوناگون می‌گوید که او ناموس حاکم بر زمان را می‌شناخت و برخلاف آن گام نمی‌زد. شکیبایی او در دوره زعامت آیت‌الله بروجردی و دوره‌های پسین بر بنیاد چنین شناختی استوار بود. کم نبودند هواداران فداکاری که سکوت آیت‌الله را پس از رهایی از زندان خانگی در فروردین ۱۳۴۳ بر نمی‌تافتند. همانها از برنخاستن صدای او پس از رسیدن به عراق، جایی که بلندگوهایش را در اختیار او قرار داده بود، متعجب بودند. اما هنگامی که زمان، مناسبت خود را نمایان می‌کرد، او در ادای آن‌چه که وظیفه خود می‌خواند، شتابان بود؛ به چیزی جز انجام وظیفه نمی‌اندیشید؛ آن هم بدون چشم‌داشت نتیجه. از دیدگاه او ادای وظیفه همان دست‌یابی به نتیجه بود.

گواه دیگر آن که در خلال طرح حکومت اسلامی، نشانی از تمایل زود هنگام برای تأسیس چنین نظامی از ناحیه او بروز نکرد، بلکه آرزومندی آیت‌الله در برپایی حکومت اسلامی به آینده حواله داده شد که جبهه‌ای دست بالا/ حداکثری در برابر رژیم سلطنتی ایران شکل گیرد؛<sup>۱</sup> زمینه‌ای که در آن دوره نشان و خبری از آن به چشم و گوش نمی‌رسید. در نخستین جلسه‌های درس، وقتی یکی از شاگردان تحت‌تأثیر گفته‌های استاد به هیجان آمد و پرسید: چه باید کرد؟ گویی که می‌خواهد سلاح به دست به ایران بازگردد و در براندازی حکومت پادشاهی بکوشد، آقای خمینی ادامه پرسش او را قطع کرد و گفت که فعلاً باید به آموزش و تربیت افراد پردازید.<sup>۲</sup>

آیت‌الله با شکیبایی در کمین زمان نشسته بود. با وجود این، بارها افق پیش دیده خود را، آن هم قبل از آغاز طرح حکومت اسلامی، برای کسانی که از مرام سیاسی او پیروی می‌کردند، ترسیم کرده بود: «آتشی که در کانون سینه‌ها و قلب‌ها روشن شده است، خاموش‌شدنی نیست، یا لااقل به این زودی خاموش نخواهد شد و ممکن است شماها شاهد انفجار عظیم آن باشید.»<sup>۳</sup> «من به شما اطمینان فیروزی می‌دهم؛ اطمینان غلبه حق بر باطل می‌دهم.»<sup>۴</sup> «ملت بیدار است و روحانیت

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۲۲۴.

۲. در سایه آفتاب ...، ص ۲۲۲.

۳. صحیفه امام، ج ۲، ص ۱۶۹.

۴. همان، ص ۱۷۵.

ایران هم به وظایف خود آشناست... با این بیداری ان شاء الله دست‌های خائنین به اسلام و مملکت را قطع خواهند کرد.<sup>۱</sup> «شما فضیلتی محترم و دانشجویان جدید و قدیم! صبور باشید و استقامت کنید. در مقابل ظلم تسلیم نشوید. اینها رفتنی هستند و شما باقی هستید.»<sup>۲</sup>

آیت‌الله خمینی در جلسه اول از مبحث ولایت فقیه گفت که از حدود پنجاه کتاب در دست، از منابع اصلی در مورد احکام اسلام، سه چهار کتاب مربوط به عبادات و فرایض، اندکی در مورد اخلاق، و بقیه راجع به امور اجتماعی، اقتصادی، حقوقی و سیاسی است. اما آنچه از قوانین اسلام شهرت داده‌اند، پاره‌ای احکام حیض و نفاس است و دیگر هیچ. او گفت که نقش بیگانگان در باوراندن این موضوع، یک طرف مسأله است، بی‌عرضگی ما هم طرف دیگر آن. آن دخالت‌ها و این ناتوانی‌ها باعث پس‌رفت قوانین خدا فرستاده اسلام و پیشرفت قوانین بشر ساخته اروپا شده است. «ما هم تحت تأثیر واقع شدیم و همین که آنها به کره ماه رفتند خیال می‌کنیم باید قوانین خود را کنار بگذاریم [و قوانین آنها را به کار گیریم.]» او در ادامه اظهار داشت که قوانین اجتماعی اسلام بدون قوه مجریه پیاده نمی‌شود، پس «شما هم اسلام را آن‌طور که هست معرفی کنید؛ قوانین اسلام را بنویسید؛ فوایدش را... منتشر کنید... شما باید حکومت اسلامی تأسیس کنید. خیال نکنید ما نمی‌توانیم. آنها (استعمارگران)... از صفر شروع کردند تا به این جا رسیدند؛ شما هم از صفر شروع کنید.»

آقای خمینی گفت که به کار نبستن قوانین سیاسی اجتماعی اسلام و محدود ماندن به احکام عبادی فردی، نه تنها زیانی به منافع سلطه‌گران نمی‌رساند، بلکه با تشویق آنها هم روبرو خواهد شد. «شما هر چه می‌خواهید نماز بخوانید؛ آنها نفت شما را می‌خواهند؛ با نماز شما چه کار دارند؟»

آیت‌الله در جلسه دوم به برپایی حکومت و اجرای احکام الهی توسط پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، خلفا و حضرت امام علی علیه‌السلام اشاره کرد و گفت که این حکومت پس از ظهور امام حجت علیه‌السلام نیز برپا خواهد شد؛ اما در این فاصله، که روشن نیست چند ده هزار سال به درازا خواهد کشید، تکلیف اجرای احکام اسلام چه خواهد شد؟ آیا این قوانین برای همین دو دوره کوتاه بوده و خواهد بود؟ پس «قوانینی که پیغمبر اسلام برای آن بیست و سه سال زحمت‌های طاقت‌فرسا کشید و راجع به حکومت و خلافت نیز نظر خود را بیان کرد،

۱. همان، ص ۱۵۱.

۲. همان، ص ۱۳۰.

فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا خدا احکامش را محدود کرد به دوست سال و بعد از غیبت صغری دیگر اسلام همه چیزش را رها کرده است؟» و سپس پرسید: «این از نسخ بدتر نیست؟ این دینی که نسخ نمی‌شود و باید تا ابد بماند و احکامش محفوظ باشد، این طوری است؟... خدا لعنت کند آنها را که وظیفه دعاگویی را برای ما تعیین کردند. کجا وظیفه ما دعاگویی است؟ وظیفه ما [برداشتن] شمشیر است؛ وظیفه ما تشکیل حکومت است.»

در جلسه سوم پس از توضیحاتی کلی راجع به حکومت اسلامی که همانا حکومت قوانین الهی است، نه کم‌تر و نه بیشتر، دو ویژگی اصلی را برای زمامداران نظام سیاسی اسلام برشمرد: عالم به قوانین الهی، عامل به گسترش عدالت. «این دو مطلب در امامت و خلافت بین مسلمین، شرط و رکن اساسی است. چیزهای دیگر در آن دخالت ندارد. مثلاً علم به غیب... علم به چگونگی ملائکه و علم به این که صانع تبارک و تعالی دارای چه اوصافی است... در موضوع امامت [و خلافت] دخالت ندارد. چنانکه کسی تمام علوم طبیعی را بداند و تمام قوای طبیعت را کشف کند یا موسیقی را خوب بداند، به امر خلافت مربوط نیست. آن چه مربوط به خلافت است و در زمان رسول اکرم و ائمه ما علیهم السلام درباره آنها صحبت شده و بین مسلمانان هم مسلم بوده است، همین است که حاکم و خلیفه باید احکام اسلام را بداند، قانون‌دان باشد... [و] عادل باشد؛ آلوده به معاصی نباشد... و اگر فرد لایقی که دارای این دو خاصیت باشد و به پاخاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول در امر حکومت داشت، دارا خواهد بود؛ و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند.» او گفت که چنین زمامداری در زمان غیبت امام عصر علیه السلام نمی‌تواند مقلد باشد؛ او فردی است مجتهد، فقیه و عادل؛ عالم عادل.<sup>۱</sup>

آیت‌الله خمینی در جلسه‌های دیگر، این کلیات را با استناد به روایات و ادله عقلی تبیین کرد و در واپسین نوبت / جلسه سیزدهم، راه رسیدن به حکومت اسلامی را بازگفت. او کوشش برای آگاه کردن مردم را بسیار مهم دانست، «یعنی تبلیغ کنیم، تعلیمات بدهیم، همفکر بسازیم، یک موج تبلیغاتی و فکری به وجود بیاوریم، تا یک جریان اجتماعی پدید آید و کم کم توده‌های آگاه و وظیفه‌شناس و دین‌دار در نهضت اسلامی متشکل شده، قیام کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند.» این تلاش باید از زدودن ابهام از چهره اسلام و معرفی روش زمامداران نخستین شروع شود؛ از شیوه حکمرانی پیامبر اکرم. «باید گفت که چگونه حکومتی می‌خواهیم و زمامدار و متصدیان امور حکومتی ما باید چگونه باشند و چه رفتار و سیاستی را پیش گیرند.» تلاش‌های

۱. اسناد ساواک، درس‌های اول تا چهارم، صص ۱ تا ۲۷.

تبلیغی باید در اجتماعاتی چون مساجد و مراسمی چون حج صورت گیرد. «حقایق را به زبان ساده برای توده‌های مردم بیان کنید و آنان را به شور و حرکت درآورید. از مردم کوچه و بازار، از همین کارگران و دهقانان پاکدل و دانشجویان بیدار، مجاهد بسازید. همه مردم مجاهد خواهند شد. از همه اصناف جامعه آماده‌اند که برای آزادی و استقلال و سعادت ملت مبارزه کنند.» این را هم افزود که کاری زمانبر در پیش دارید؛ چه بسا سنگی که امروز می‌گذارید، نسل‌های بعدی روی آن بنایی بسازند. آیت‌الله خمینی پیش‌نیاز فعالیت‌های تبلیغی را برای آگاه کردن مردم، اصلاح حوزه روحانیت دانست؛ اول این که برنامه‌های درسی و روش‌های تبلیغی و تعلیمی آنان تکمیل گردد؛ دوم این که امید و جدیت جای یأس و سستی بنشیند؛ سوم این که آثار تلقینات بیگانگان از روحیه روحانیان پاک گردد؛ چهارم این که افکار جماعت مقدس‌نما درست شود؛ پنجم این که آخوندهای درباری از حوزه‌ها حذف گردند.

وی در آخرین فراز سخنان خود تأکید کرد که: «برانداختن طاغوت، یعنی قدرت‌های سیاسی ناروایی که در سراسر وطن اسلامی برقرار است، وظیفه همه ما است... مسلمانان هنگامی می‌توانند در امنیت و آسایش بسر برده، ایمان و اخلاق فاضله خود را حفظ کنند که در پناه حکومت عدل و قانون قرار گیرند... اکنون وظیفه ما است که طرح حکومت اسلام را به اجرا درآوریم و پیاده کنیم. امیدوارم که معرفی طرز حکومت و اصول سیاسی و اجتماعی اسلام به گروه‌های عظیم بشر، موجی در افکار به وجود آورد و قدرتی که از نهضت مردم پدید می‌آید، عامل استقرار نظام اسلام شود.»<sup>۱</sup>

### پی‌آمدهای یک طرح

در پایان همان جلسه اول یا میانه آن «دو سه نفری از طلبه‌ها نتوانستند مطلب را تاب آورند و جلسه را ترک کردند و دیگر به درس من نیامدند.»<sup>۲</sup> آذرخش و تندر این درس وقتی به چشم و گوش علمای نجف خورد، با واکنش شدید آنان روبرو گردید. مدرس حکومت اسلامی کوشید در جلسه‌های بعدی برداشت‌های نادرست آنان را پاسخ دهد،<sup>۳</sup> اما دیدگاه‌های سیاسی

۱. خمینی، روح‌الله، ولایت فقیه - حکومت اسلامی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲ش، صص ۱۴۳ تا ۱۷۵.

۲. اقلیم خاطرات، ص ۲۳۲.

۳. خاطرات آیت‌الله خاتم‌بزدی، ص ۹۶.

آقا جایی بر تاقچه اندیشه بزرگان نجف پیدا نکرد.<sup>۱</sup> پایین‌دستان برخی از آنان گفتند که این حرف‌ها را تیمور بختیار به آقای خمینی القا کرده است!<sup>۲</sup>

شاگردان استاد پس از پایان هر جلسه، متن سخنان را پیاده کرده، از مطالب هر دو درس، یک جزوه ساخته، به دست دیگران رساندند. کار دیگر، تکثیر نوارها بود. «در منزل ما اتاقی مخصوص [تکثیر نوار بود]. ضبط صوت‌های فراوانی آن‌جا گذاشته و نوارها را تکثیر می‌کردیم.»<sup>۳</sup> نوار چند درس نخست، همان بهمن‌ماه به ایران رسید.<sup>۴</sup> البته پخش درس‌ها از رادیو نهضت روحانیت نیز آغاز گردید و برخی از علاقه‌مندان از آن طریق صدا را ضبط کرده، به دست دیگران رساندند.<sup>۵</sup>

حرف‌های آیت‌الله خمینی برای پیروان فکری‌اش در ایران، به آبی می‌ماند که در جان خاک خشک بدود. این بار نیز نام سیدمحمدرضا سعیدی، کسی که دارنده نوار سخنرانی خمینی است، در گزارش‌های مأموران ساواک درج شد.<sup>۶</sup> او را پخش‌کننده اصلی این نوارها در تهران دانستند.<sup>۷</sup> متون چاپ شده درس‌ها هم در دست سعیدی دیده شد. او می‌خواست با ارزان‌ترین قیمت آنها را تکثیر کند.<sup>۸</sup> این جزوه گویا با مساعی برادران تجریشی، مرتضی و اسدالله، چاپ شد و با عنوان «درس‌هایی از مرجع معظم جامعه شیعه پیرامون مسأله ولایت فقیه» پنهانی توزیع گردید.<sup>۹</sup>

توزیع درس‌های حکومت اسلامی وقتی شیوع بیشتری یافت که حاجی‌ها به کشور بازگشتند. شروع مراسم حج، با آخرین جلسه‌های درس مصادف بود. جزوه‌های تهیه شده، از عراق به مکه و مدینه و منی و عرفات رفته، از آنجا به ایران آمد. در میان آن دسته از حاجیان که پس از پایان حج به زیارت عتبات عالیات رفتند، بودند کسانی که درس‌های یادشده را با خود به ایران آوردند. جزوه حکومت اسلامی به چهار زبان فارسی، عربی، ترکی و اردو در حج

۱. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، ص ۱۳۹.

۳. همان، ص ۱۴۳.

۴. درس‌های حکومت اسلامی در سیزده جلسه، از اول بهمن ۱۳۴۸ تا بیستم آن ماه ایراد گردید.

۵. خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، ص ۲۰۶.

۶. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند ش‌۶۰۲۲۶/۶۰۲۰/۳، مورخ ۴۸/۱۲/۲.

۷. همان، سند ش‌۶۰۶۰۱/۶۰۲۰/۳، مورخ ۴۸/۱۲/۱۹.

۸. همان، سند ش‌۶۰۵۸۱/۶۰۲۰/۳، مورخ ۴۸/۱۲/۱۹.

۹. همان، سند ش‌۷۹۷۳/۲۰۲۰/۲، مورخ ۴۹/۱/۳۱؛ همان، سند ش‌۱۴۲۰۵/۳۰۲۰/۳، مورخ ۴۹/۱/۲۶.

آن سال/۱۳۸۹ق توزیع شده بود.<sup>۱</sup>

موضوع برای سازمان اطلاعات و امنیت کشور بسیار بااهمیت جلوه کرد. ساواک، اینک در برابر طرحی که خواستار براندازی نظام شاهنشاهی و تأسیس حکومتی جدید بود، قرار گرفته بود؛ از این رو باور کرد که «اخیراً آیت‌الله خمینی به عوامل خود دستور جهاد علیه دولت ایران داده و آنان را تحریک به بسیج نیروهای خود نموده است.»<sup>۲</sup> پس از شش سال جنب‌وجوش تازه‌ای میان روحانیت ایران دیده می‌شد.<sup>۳</sup> در آن سو، تکانه‌هایی که خالی از وحشت هم نبود، در دستگاه امنیتی به چشم می‌خورد. دستور دستگیری همه عواملی که دست‌اندرکار تهیه و توزیع درس‌های حکومت اسلامی بودند، داده شد.<sup>۴</sup> همچنین مقرر شد وسایل حاجیان را بگردند، اما دیر شده بود. بیشتر یا همه آنها از ایست بازرسی فرودگاه رد شده بودند.<sup>۵</sup>

### خاموشی یک مخالف بی برو برگرد

سازمان اطلاعاتی ایران از پخش گسترده نوارهای درس حکومت اسلامی و جزوه‌هایی که از متن آن سخنرانی‌ها تهیه می‌شد، کلافه بود. این کلافگی از گزارش‌هایی چون «روزافزونی تکثیر و توزیع نوار مزبور و این که هم‌اکنون عده‌ای از اشخاص که نوار نزد آنان است شناسایی گردیده، مستدعی است روش این بخش [= ۳۱۶/ اداره کل سوم / امنیت داخلی] را در قبال استفاده‌کنندگان این نوار روشن فرمایند» آشکار می‌شود. دستور پیشین، تعقیب و دستگیری بود، اما فزونی دارندگان و شنوندگان نوار و چندی بعد جزوه‌های آن، به جایی رسید که اداره کل سوم درباره دستگیری این شمار از متهمان [!] اعلام کرد؛ که مقرر گردید فقط «عاملین تکثیر نوار دستگیر و تعقیب قانونی شوند.»<sup>۶</sup>

بیشتر سرنخ‌ها به سیدمحمدرضا سعیدی رسیده بود. سعیدی آشکارا به تبلیغ آیت‌الله خمینی می‌پرداخت و در پخش رساله او و احکامش، خویشان دار نبود. برآورد رئیس ساواک تهران از تلاش‌های سیاسی سعیدی، به پیشنهاد دستگیری او انجامید. او در نامه‌ای به نصیری، رئیس

۱. همان، سند شمه ۲۰/۶۰۴۴۱، مورخ ۴۸/۱۲/۱۲.

۲. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک تهران، سند شمه ۳۱۶/۵۸۵۶، مورخ ۴۸/۱۲/۲.

۳. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ج ۲، ص ۶۸.

۴. اسناد ساواک، تلگرافات وارده، سند شمه ۳۱۶/۶۰۲۱، مورخ ۴۸/۱۲/۱۳.

۵. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک تهران، سند شمه ۳۱۶/۶۰۲۲، مورخ ۴۸/۱۲/۱۴.

۶. همان، گزارش اداره کل سوم، بی‌شمه مورخ ۴۸/۱۲/۱۰.

ساواک، و مدیریت اداره کل سوم یادآور شد که نوارهای درس حکومت اسلامی خمینی از همان ابتدا در دست سعیدی دیده شده است؛ و همو بود که آنها را به این و آن می‌داد، و هموست که اینک در تکثیر نوار و جزوه‌های آن می‌کوشد؛ «تنها فردی است که به طور علنی و محرمانه به نفع خمینی فعالیت پی‌گیری دارد.» رئیس ساواک تهران خواستار بازداشت «و بازجویی دقیق از وی» شد.<sup>۱</sup> ساواک تهران می‌دانست که غیر از سعیدی، پسر و برادرش نیز در این راه او را یاری می‌دهند. آن دو در مغازه نوشت‌افزارفروشی خود، کنار خودکار و مداد و پاک‌کن و خط‌کش و تراش، رساله آقای خمینی را هم می‌فروختند.<sup>۲</sup>

مسئولان ساواک مقرر کردند از سعیدی و دیگر مظنون همکار او تعهد گرفته شود که فعالیتی به نفع آیت‌الله خمینی نکنند. او را به ساواک تهران خواندند و خواستند تعهدنامه‌ای بنویسد. «لیکن سعیدی در تعهد خود صراحتاً قید نموده است به غیر از انتشار رساله و تشریح مسائل ایشان»<sup>۳</sup> او زیر بار هیچ تعهدی نرفت و در روزهای پسین، روال کوشش‌های پیشین خود را از سر گرفت.

یازدهم اردی‌بهشت ۱۳۴۹، اعلامیه‌ای علیه نشست سرمایه‌گذاران آمریکایی در ایران به امضاء حوزه علمیه قم منتشر گردید. به نظر می‌رسد این اعلامیه بلند تحت تأثیر فتاوی‌ اخیر آیت‌الله خمینی در تحریرالوسیله و درس‌های حکومت اسلامی او نوشته شد. روزنامه‌ها در هفتم اردی‌بهشت خبر داده بودند که ۳۵ تن از سرمایه‌داران بزرگ آمریکا برای یک نشست دو روزه به ایران آمده‌اند و در روزهای ۲۹ و ۳۰ اردی‌بهشت، امکان سرمایه‌گذاری‌های بیشتر را در زمینه‌هایی چون بهره‌برداری از جنگل، توسعه جهانگردی، تأسیس کشت و صنعت و گسترش صنایعی چون آلومینیوم و پتروشیمی بررسی خواهند کرد.<sup>۴</sup> شماری از این صاحبان شرکت‌های بزرگ، پیش از این جاپاهایی در ایران گذاشته بودند، و این بار می‌آمدند تا شرایط سرمایه‌گذاری‌های بیشتر را در موقعیت سیاسی جدید ایران، مطالعه کنند. ایران که نمایندگی ایالت متحده را در خلیج فارس به عهده گرفته بود، از چشم سرمایه‌داران آمریکایی بی‌شبهت به لنگر کشتی خاورمیانه نبود.<sup>۵</sup>

۱. همان، نامه رئیس ساواک تهران به رئیس ساواک و مدیریت اداره کل سوم، سند ش‌م ۲۰/۱۴۰۳۵ هـ ۳، مورخ ۴۹/۱/۱۶.

۲. همان، گزارش خبر، سند ش‌م ۲۰/۶۰۹۱۴ هـ ۳، مورخ ۴۹/۱/۱۱.

۳. همان، سند ش‌م ۲۰/۱۴۵۱۴ هـ ۳، مورخ ۴۹/۲/۱۳.

۴. روزنامه اطلاعات، ش‌م ۱۳۱۷۶ (۷ اردی‌بهشت ۱۳۴۹)، ص ۱۳؛ همان، ش‌م ۱۳۱۹۴ (۲۹ اردی‌بهشت ۱۳۴۹)، ص ۱۷.

۵. همان، ش‌م ۱۳۱۹۵ (۳۰ اردی‌بهشت ۱۳۴۹)، صص ۱۳ و ۱۷.

اعلامیه حوزه علمیه قم بر مبنای خبر نشست یادشده، و نه نتایج برآمده از آن نوشته شد. واقعیت این است که محمدرضا پهلوی در چارچوب پیوندهای سیاسی اقتصادی خود با آمریکا به اقدام نامتعارفی دست نزده بود. در باور او، پیشرفت و توسعه، یعنی دواندن ریشه‌های اقتصاد آمریکا در خاک ایران؛ به هر قیمت؛ حتی به بهای رفتن استقلال و فقدان اقتدار ملی.

این موضوع در میان مبارزان استقلال‌خواه، نه یک تصور، بلکه تصدیقی بود که پس از دادن مصونیت به مستشاران نظامی آمریکا در ایران پدید آمده بود. حافظه تاریخی به آنان می‌گفت بی‌آنکه چشم به نتایج نشست سرمایه‌داران آمریکایی بدوزند، باید بنویسند که «شاه می‌خواهد اقتصاد، یعنی ضربان حیاتی کشور را، دربست در اختیار غولان سرمایه‌دار آمریکایی قرار دهد تا آخرین رمقی را که برای مردم باقی مانده از آنان بگیرد. شاه می‌خواهد تمام منابع طبیعی و غذایی ایران را در قبضه یهودیان آمریکایی درآورد تا آنان همچنان که سیاست ایران را اداره می‌کنند اقتصاد ایران را هم دربست اداره کنند. تاکنون کنسرسیوم نفت طلای سیاه ایران را به یغما می‌برد از این پس کنسرسیوم اقتصادی سرمایه‌داران آمریکایی منابع طبیعی ما را نیز غارت می‌کنند. شاه نه تنها می‌خواهد استعمار اقتصادی آمریکا را بر ایران تحمیل نماید بلکه قصد دارد ایران را به صورت پایگاهی آمریکایی درآورد که اقتصاد تمام خاورمیانه و آفریقا و آسیای غربی را قبضه کند. امروز کنسرسیوم آمریکایی در خاورمیانه و آفریقا و آسیای غربی همان نقشی را بازی می‌کند که کمپانی هند شرقی انگلیس در هندوستان بازی می‌کرد»<sup>۱</sup>

ساواک به اشتباه، یا چون آهنگ آن داشت که زبان سیدمحمدرضا سعیدی را برای همیشه قطع کند، به عمد، انتشار اعلامیه را به او نسبت داد. «سخنرانی مشارالیه با مضمون اعلامیه موصوف هماهنگی کامل دارد و مردم را دعوت به قیام علیه سرمایه‌داران آمریکایی در ایران نموده است. ثانیاً تجلیل از آیت‌الله خمینی در اعلامیه مورد بحث، با تمجید سعیدی در سخنرانی خود از مشارالیه توافق داشته و تاکنون سابقه نداشته که در اعلامیه، فتوای مرجع تقلید نقل گردد؛ به ویژه آن که فتوای مذکور از کتاب *تحریرالوسيله* که همواره مورد استناد سعیدی است و قسمت‌های حساس آن را به فارسی ترجمه و چاپ و منتشر ساخته است»<sup>۲</sup>

بررسی سخنرانی‌های سعیدی در فاصله انتشار اعلامیه با دستگیری‌اش نشان می‌دهد که

۱. یاران امام به روایت اسناد ساواک - شهید آیت‌الله سیدمحمدرضا سعیدی، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۶ش، صص ۴۵۰ تا ۴۵۳.

۲. همان، ص ۴۵۶.



او مخاطبان خود را در مسجد موسی بن جعفر علیه السلام، واقع در خیابان غیائی تهران، «به قیام علیه سرمایه‌داران آمریکایی» دعوت نکرده بود،<sup>۱</sup> اما بخش‌هایی از همین اعلامیه را به زبان عربی برگردانده، با امضاء خودش به مراجع تقلید مقیم قم و برخی از مدرسان حوزه علمیه آن شهر فرستاد.<sup>۲</sup> جهت گزارش ساواک درباره سعیدی به شکلی تهیه شده بود که تصمیم‌گیران بالادست، حکم آخر را درباره او بدهند.

در یازدهم خرداد/آخرین روزهای ماه صفر ۱۳۹۰ سعیدی را دستگیر کرده، تحویل زندان قزل‌قلعه دادند. دانسته نیست از این روز تا ساعت ۹ شب بیستم خرداد بر این زندانی چه گذشت. همین اندازه می‌دانیم که در آن ساعت، او را رهیده از دنیا، در حالی که عمامه را به دور گردنش پیچیده بودند، یافتند. مسئولان زندان، ساواک و پزشکی قانونی حرف‌های یکسانی نزدند. ابتدا گفته شد خودکشی کرده؛ در گزارشی نوشتند بر اثر خون‌ریزی لوزالمعده درگذشت. در گزارش دیگری علت مرگ او را سکت قلبی یاد کردند. پزشکی قانونی وفات سعیدی را ناشی از وارد شدن ضربه به شبکه عصبی خورشیدی/ناحیه‌ای در حفره شکم، تشخیص داد.<sup>۳</sup>

### در نبود آیت‌الله حکیم

سرطان پروستات و نارسایی کلیه، آیت‌الله حکیم را واداشت برای مداوا به انگلستان برود. جراحان بیمارستان سنت پل لندن پروستات او را بیرون آوردند و ظاهراً بخشی از بیماری او درمان شد. مرجع تقلید شیعیان به عراق بازگشت و در بیمارستانی در بغداد بستری گردید. رفته‌رفته کلیه‌ها هم از کار افتاد و آیت‌الله سیدمحسن طباطبایی حکیم در ۱۲ خرداد ۱۳۴۹ جان به جان‌آفرین داد. حکومت ایران، و به ویژه سازمان اطلاعات و امنیت کشور پیش‌بینی چنین روزی را کرده، و آماده بودند. آنان می‌دانستند در نبود آقای حکیم، هواداران آیت‌الله خمینی بار دیگر مرجعیت او را در داخل کشور بر سر زبانها خواهند انداخت. چنین نیز شد و تقابل قدرت حکومت با اقتدار نسبی روحانیت، این بار بر سر مرجعیت آقای خمینی در گرفت. اقدام از پیش تعیین شده، فرستادن پیام تسلیت شاه به آقایان سیداحمد خوانساری در تهران

۱. همان، صص ۴۴۴ تا ۴۴۷.

۲. همان، صص ۴۶۱ و ۴۶۲.

۳. همان، صص ۴۸۰ تا ۴۸۶. برپایی مراسم یادبود و مجالس ختم آیت‌الله شهید سیدمحمدرضا سعیدی از طرف ساواک ممنوع گردید. (اسناد ساواک، تلگرافات وارده، سند شه ۳۱۶/۱۳۹۱، مورخ ۲۶/۳/۴۹)

و سید کاظم شریعتمداری در قم بود. شاه با این کار، تلویحاً، مرجعیت آنان را تأیید کرد. در برابر این اقدام حکومتی، کوشش‌های ملی برای طرح مرجعیت آقای خمینی آغاز گشت. در ساده‌ترین شکل، روحانیان هوادار مرجع تبعیدی، در مجالس ختم و بزرگداشت آقای حکیم، زعامت و مرجعیت آیت‌الله خمینی را، بیشتر در پوشش و پرده، و کمتر آشکار، بیان کردند.

کار دیگر، فرستادن پیام تسلیت به آقای خمینی بود. با کوشش اکبر هاشمی رفسنجانی، تلگرامی با حدود هفتاد امضاء فراهم شد؛<sup>۱</sup> یعنی چشم و دل فضلالی ذیل تلگرام به مرجعیت «تو» دوخته شده است. همچنین دوازده تن از مدرسان حوزه علمیه قم، مرجعیت آیت‌الله را در قالب پرسش و پاسخی تأیید کردند و به اطلاع کنجکاوان رساندند.<sup>۲</sup>

۴۷ تن از استادان این حوزه نیز در تلگرام دیگری درگذشت آقای حکیم را «به مرجع بزرگ شیعه، آقای خمینی» تسلیت گفتند.<sup>۳</sup> روحانیان تهران و شیراز نیز تلگرام‌های مشابهی به نجف فرستادند.<sup>۴</sup>

کار دیگر را حسینعلی منتظری و عبدالرحیم ربانی شیرازی کردند. آن دو در اطلاعیه‌ای خطاب به مردم ایران، آیت‌الله خمینی را، در شرایطی که کشور در دوراهی عزت و ذلت ایستاده، تنها فرد لایق رهبری و شایسته تقلید معرفی کردند.<sup>۵</sup>

برای دریافت اهمیت موضوع و تأثیر این اقدامات ملی، باید نگاهی هم به تلاش‌های ساواک در رویارویی با مرجعیت آیت‌الله خمینی انداخت. این سازمان در تلگرامی با قید «خیلی فوری» و «سرّی» به دفاتر خود در شهرهای بزرگ، دستور داد «به نحو غیر محسوس وسیله عوامل و امکانات موجود و کسانی که مورد اعتماد باشند، به کلیه روحانیون آن منطقه تفهیم نمایند روحانیونی که [در] عراق هستند، نمی‌توانند به عنوان مرجع مورد قبول باشند. نتیجه اقدامات معموله و اثرات ناشی از اشاعه این مطلب را اعلام دارند».<sup>۶</sup>

دستور دیگر، دستگیری و پیگرد کسانی بود که برای مرجعیت خمینی می‌کوشیدند. «پس

۱. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند شمه ۲۰/۱۵۲۱۴/۳، مورخ ۴۹/۳۸۸؛ اسناد انقلاب اسلامی، ج ۳، صص ۲۲۳ و ۲۲۴.

۲. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، ص ۲۱۷.

۳. نهضت امام خمینی، دفتر دوم، ص ۱۲۳۷.

۴. همان، صص ۱۲۳۶ و ۱۲۳۸.

۵. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۲، صص ۱۷۸ و ۱۷۹.

۶. اسناد ساواک، تلگرافات وارده، سند شمه ۳۱۶/۱۲۱۳، مورخ ۴۹/۳/۱۸.

از فوت آیت‌الله حکیم ایادی و طرفداران خمینی کوشش می‌کنند که خمینی را جانشین حکیم معرفی و در منابر به نفع وی تبلیغ می‌نمایند. به فرموده مقرر است دقیقاً مراقبت‌های لازم، معمول، و از فعالیت‌های آنان به نفع خمینی جلوگیری و ضمن شناسایی، محرکین اصلی دستگیر و تحت پی‌گرد قرار گیرند.<sup>۱</sup>

در این میان، ساواک خراسان به شعب خود دستور داد هر کس که تحرکی در جهت مرجعیت خمینی یا بزرگداشت سیدمحمدرضا سعیدی نشان داد، دستگیر و به یکی از پادگان‌های واقع در سیستان و بلوچستان تبعید شود.<sup>۲</sup> مجازات دیگر گسیل طلبه‌ها به سربازی بود. دو تن از روحانیان ساکن مشهد به ایرانشهر تبعید و گروهی هم نامزد اعزام اجباری به پادگان‌ها شدند. ساواک به تلگرام‌های ارسالی شاه به آقایان خوانساری و شریعتمداری بسنده نکرد و با ابلاغیه‌ای به برخی رؤسای ساواک شهرستانها یادآور گردید که فقط آقایان یادشده شایستگی جاننشینی آیت‌الله حکیم را دارند و لاغیر. «خواهشمند است دستور فرمایند به نحو غیرمستقیم مراتب را به روحانیون تفهیم» کنند.<sup>۳</sup>

اگر موارد یادشده را واکنش‌های مستقیم دستگاه امنیتی نسبت به تبلیغ مرجعیت آیت‌الله خمینی بدانیم، دیگر اقدامات این سازمان را باید در زمره طرح‌های غیرمستقیم دانست، که یکی از آنها تولید و گستراندن این شایعه بود: «اخیراً بین طلاب علوم دینی شایع است اعلامیه‌ای علیه آیت‌الله سیدابوالقاسم خویی منتشر شده مبنی بر این که مشارالیه سید نیست و اعلامیه دیگری هم علیه خمینی منتشر شده که وی نیز جاسوس انگلیس معرفی شده است. با اعلام این که موارد فوق مورد تأیید، و اکثر طلاب حوزه علمیه نجف اشرف به این امر واقف هستند، علیهذا خواهشمند است دستور فرمایید به نحو مقتضی به کلیه منابع آن ساواک آموزش لازم داده شود که موارد مزبور را بین مردم اشاعه داده و نتایج حاصله را منعکس نمایند.»<sup>۴</sup>

کار شروع شد. یکی از مأموران که این شایعه را در بازار تهران پخش می‌کرد، پاسخ‌هایی از طرف شنوندگان گرفت و آن پاسخ‌ها را به بالادستان خود گزارش داد: «گفت اگر صدها از این قبیل حرف‌ها را به خمینی نسبت بدهند طرفدارانش از او دست برنمی‌دارند و آنگاه

۱. همان، سند ش‌م ۳۱۶/۱۱۵۵، مورخ ۴۹/۳/۱۷.

۲. همان، تلگرام رئیس ساواک خراسان به ساواک‌های تابباد و قوچان، سند ش‌م ۱۰۷۷۲ هـ. ۱، مورخ ۴۹/۳/۲۴.

۳. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک کرمان، سند ش‌م ۳۱۶/۱۸۹۰، مورخ ۴۹/۴/۲۱.

۴. همان، سند ش‌م ۳۱۶/۱۷۷۱، مورخ ۴۹/۴/۱۴.

مثال آورد که حضرت علی [علیه‌السلام] به مالک اشتر گفت [که] همیشه حق در لباس باطل و باطل در لباس حق جلوه می‌کند. «مأمور ادامه می‌دهد که این شایعه را به چند نفر دیگر هم گفتم. «پاسخ گفته‌اند اگر اسلحه را هم روی مغز طرفداران خمینی بگذارند آنها از هدفشان دست برنمی‌دارند.»<sup>۱</sup>

ساواک برای بدنام کردن آیت‌الله خمینی غیر از برقراری نسبت با سازمان جاسوسی انگلیس، از نفرت ذخیره شده در اذهان مردم نسبت به شاه و حکومت و ساواک نیز سود جست. تصمیم این بود که کتاب‌های چاپ شده او در ایران، که سه سال پیش هنگام مصادره منشورات موجود در کتابخانه منسوب به او و خانه‌اش به دست ساواک افتاده بود، به اسم سازمان اطلاعات و امنیت کشور توزیع شود. «به منظور خنثی کردن فعالیت‌های طرفداران وی و تضعیف خمینی و وانمود کردن این که نامبرده جهت احراز مقام مرجعیت با مقامات دولتی ارتباط دارد، اینک ۳۴۰ جلد از رساله و تألیفات مختلف او... ارسال می‌گردد... دستور فرمایید با تظاهر به این که از طرف ساواک توزیع می‌شود، به نحو مقتضی بین طرفداران خمینی در منطقه بازار [تهران و قم] پخش گردد.»<sup>۲</sup> کتاب‌های در اختیار ساواک عبارت بودند از رساله ارث / ۶۰ جلد؛ تعلقه / ۲۰ جلد؛ الرسائل / ۱۱۱ جلد؛ طهارت / ۱۸۱۲ جلد؛ مناسک الحج / ۱۱۵ جلد؛ نجات العباد / ۱۰۰ جلد.

همه این اقدامات در زمانی صورت می‌پذیرفت که پیش از این آقای خمینی به دوستان و نزدیکان خود در عراق و ایران سفارش کرده بود «ممکن است در این اوقات در آنجا [= ایران] مسائلی مربوط به مرجع طرح شود یا خدای نخواستہ کشمکش بین جوانها شروع شود. شما [= سیداحمد، پسرش] و تمام دوستان اینجانب باید از این مسائل برکنار باشید و یک کلمه دخالت نکنید؛ چنانچه در این جا نیز همین امر را سفارش داده‌ام. البته اثبات و نفی‌ای نباید داشته باشید.»<sup>۳</sup>

### بزرگداشت سعیدی در نجف

ساواک از برپایی مجالس ختم سعیدی در ایران جلوگیری کرده بود. برخی کارگزاران آیت‌الله خمینی می‌خواستند چنین مجلسی را در نجف برگزار کنند. گفتند که سعیدی را

۱. همان، گزارش خبر، سند شه ۲۰/۱۶۰۸۵/۳، مورخ ۴۹/۴/۲۹.

۲. همان، گزارش اداره کل سوم، بی‌شمه، مورخ ۴۹/۴/۱۰؛ همان، بی‌شمه، بی‌تا.

۳. صحیفه امام، ج ۲، ص ۲۷۴.

کشته‌اند؛ نمی‌خواهید کاری کنید؟ آقای خمینی گفت که من مثل شماها نیستم تا خبری بهم برسد بلند شوم و راه بیفتم؛ باید تحقیق کنم؛ اگر از درستی آن مطمئن شدم، آن وقت اقدام می‌کنم. بنا شد آیت‌الله نامه‌ای به ایران فرستاده، از فرد مورد وثوق خود استعلام کند. طلبه‌ای نامه‌آقا را به ایران برد و پاسخ آن توسط سیدجلال‌الدین طاهری اصفهانی به نجف رسید<sup>۱</sup> و آقای خمینی از آن‌چه بر سر سیدمحمدرضا سعیدی آورده‌اند آگاه شد. اجازه داد [به اسم او] مجلس ختمی بگذارند و در نامه‌ای به اهالی خیابان غیائی نوشت که «از سهم سادات عظام و سهم مبارک امام علیه‌السلام به مقدار مصارف متعارفه اقتصادی به ورثه ایشان پردازید؛ و مقتضی است کمال توجه را به صغار آن مرحوم که در راه اسلام و صلاح مسلمین مقتول گردید، بنمایند.»<sup>۲</sup> این توصیه‌نامه به ایران آمد. از نظر ساواک، آورنده آن محمد غروی، داماد سعیدی، بود. نسخه‌ای از آن به دست دستگاه اطلاعاتی رسید. احتمالاً عامل دستگاه اطلاعاتی آن را از سیدمهدی طباطبایی، برادرزن سعیدی، گرفت. ساواک از توزیع آن بیم داشت؛ چون «در ناهه مورد بحث کلمه مقتول درج شده» بود.<sup>۳</sup> بخش امنیت داخلی ساواک عاملان توزیع نامه را مستحق دستگیری دانست و از مأموران خود خواست پیش از توزیع، جمع‌آوری گردد.<sup>۴</sup>

همه مساجد شهر نجف درگیر برگزاری مراسم چهلمین روز درگذشت آیت‌الله حکیم بود. «مسجد خالی پیدا نکردیم؛ تا این‌که توی صحن حضرت امیر علیه‌السلام، مسجدی متروک به نام [عمران] بود که فرش نداشت... افرادی را گماشتیم که مسجد را تمیز کنند... فرش کرایه کردیم.» به رسم نجف، اعلامیه مجلس ختم را از بلندگوهای مساجد خواندند. گروهی آمدند. آیت‌الله خمینی هم پس از نماز مغرب و عشاء آمد. تا خواست قرآن بخواند، برق رفت. کسی، کنتور برق را خاموش کرده بود. روشنایی حرم رفته بود. چراغ زنبوری و بادبزن آوردند؛ افاقه نکرد. زور هوای تاریک و گرمای نجف بیشتر بود. آیت‌الله مجلس را ترک کرد. گویا این یادبود در شبهای دیگر برقرار شد و آقای خمینی هم در آن شرکت کرد.<sup>۵</sup>

بنیان مجلس ختم، این بار از آیت‌الله خواستند که اعلامیه‌ای هم در بزرگداشت سعیدی

۱. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، صص ۱۳۱ و ۱۳۲.

۲. صحیفه امام، ج ۲، ص ۲۷۲.

۳. اسناد ساواک، گزارش خیر، سند شم ۲۰/۱۵۷۴۴، مورخ ۴۹/۴/۱۰.

۴. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک تهران، سند شم ۳۱۶/۱۷۲۵، مورخ ۴۹/۴/۱۴.

۵. «سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی»، روزنامه خراسان، شم ۱۰۵۸۷ (۲۰ بهمن ۱۳۶۴)، ص ۷؛ خاطرات

حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، صص ۱۳۲ و ۱۳۳.

بنویسد. گفت که من ابتدا به ساکن چیزی نمی‌نویسم؛ تسلیت نامه‌ای برایم بنویسید، من در جواب آن حرف‌هایم را می‌زنم. «ما سه خط تسلیت نامه نوشتیم... و زیرش امضاء کردیم: فضلا و محصلین حوزه علمیه.»<sup>۱</sup> آقای خمینی در بیستم تیر ۱۳۴۹ در پاسخ به این نامه، تأثر خود را از کشته شدن سعیدی در گوشه زندان، و چه بسا ضرب و شتم و شکنجه دیگر حق‌گویان بی‌گناه در سیاه‌چال‌ها، اعلام کرد و «قتل فجیع این سید بزرگوار و عالم فداکار را، که برای حفظ مصالح مسلمین و خدمت به اسلام جان خود را از دست داد، به ملت اسلام عموماً، و خصوصاً به ملت ایران، تعزیت» گفت.

آقای خمینی در این جوابیه، ایران را خوان گسترده‌ای برای یغماگران قدرت‌های شرق و غرب توصیف کرد، که گاه با صراحت و گاه با عناوین عوام‌فریب، چپاول می‌شود. آیت‌الله با اشاره به حضور سرمایه‌داران بزرگ آمریکا در ایران نوشت: «باید دید برای چه منظوری در تهران اجتماع می‌کنند؟ آیا برای غمخواری و انسان‌دوستی است؟ کسانی که دنیا را به خاک و خون کشیده‌اند و دهها هزار انسان را برای شهوات به زیر خاک کرده‌اند، در این‌جا دوست صمیمی ما هستند یا نفوذ دولت ایران و عظمت شاه موجب این امر است؟ یا سودجویی سیاسی و اقتصادی با دامنه وسیع آن، که پایگاهش ایران و دنبال آن سایر ممالک اسلامی و دیگر ممالک شرق است، از یک طرف، و خودباختگی دستگاه‌نگین ایران در مقابل استعمار چپ و راست از طرف دیگر، موجب این بدبختی‌هاست؟» نویسنده افزود با چوب حراحی که به مخازن ایران زده شده، چیزی جز باربری و کارگری و ذلت و فقر برای ملت ایران، به جان نخواهد ماند. او پیمان‌های اقتصادی ایران با آمریکا را مخالف احکام اسلام، و به جهت غیرقانونی بودن مجلسین شورای ملی و سنا، آنها را مخالف قانون اساسی و خواست ملت دانست.<sup>۲</sup>

این نوشته، با تصمیمی نه چندان درست، در نجف تکثیر شد. کوشندگان آن مجلس ختم و این اعلامیه، می‌خواستند بر گهای چاپ شده را پس از جاسازی در دو چمدان به ایران بفرستند. «در آن زمان اگر صرفاً یک برگ اعلامیه بود داخل کفش یا لباس جاسازی می‌شد، این بار با توجه به این که در صلور اعلامیه [آقا] پس از شهادت آیت‌الله سعیدی مقداری تأخیر شده بود، برای انتشار آن عجله داشتیم و می‌خواستیم که با سرعت، بدون این که احتیاج به چاپ و تکثیر

۱. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، ص ۱۳۴؛ اسناد ساواک، نامه اداره کل سوم به ساواک کرمان، سند شمه ۳۱۶/۲۳۸، مورخ ۴۹/۵/۱۸.

۲. صحیفه امام، ج ۲، صص ۲۷۷ تا ۲۷۹.

در ایران باشد در همان جا چاپ شده و به ایران برسد. ... آنها در دو چمدان جاسازی گردید تا توسط افرادی در پوشش مسافر به ایران برسد. دو نفر از برادران داوطلب آقایان شیخ حسن فاضل زاده و سیدعلی اکبر ابوترابی بودند.<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد عوامل نفوذی ساواک، در همان نجف، از ماجرا باخبر شدند؛ و هر دو چمدان<sup>۱</sup> بر در مرز خسروی دستگیر شده، راهی زندان شدند. نسخه‌ای از این اعلامیه به شکل سنتی به ایران رسیده و تکثیر و توزیع شد.<sup>۲</sup> مردامه‌ها بود که دستگاه امنیتی از پخش این اطلاعیه باخبر شد و دستور داد اعلامیه را همراه توزیع کنندگان آن جمع‌آوری کنند.<sup>۳</sup>

### بی‌احتیاطی یک شاگرد

آیت‌الله خمینی در ۲۷ تیر ۱۳۴۹ در پاسخ به پیام ششمین کنگره سالانه اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا، نامه‌ای نوشت و توجه و علاقه نسل جوان را در شناختن و شناساندن چهره درست اسلام ستود. یکی از مجاری آشنایی و ارتباط آیت‌الله با مجامع دانشجویی اروپا، سیدصادق طباطبایی، برادر فاطمه، عروس تازه او بود. طباطبایی پس از پایان دوره دبیرستان، به آلمان رفته، در رشته مهندسی شیمی ادامه تحصیل داده بود و در علم ژنتیک به تخصص رسیده بود. او بیشتر فعالیت‌های سیاسی خود را در اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا مستقر کرده، به واسطه حضور دایی‌اش، امام موسی صدر، در لبنان، با تلاش‌های سیاسی اجتماعی شیعیان در بیرون از مرزهای ایران آشنا بود. سفرهای او به عراق و دیدار با آیت‌الله خمینی، تأثیر بسزایی در آگاهی دانشجویان ایرانی مقیم اروپا با نهضت روحانیت ایران داشت. همو پیام اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان گروه فارسی‌زبان در اروپا را به نجف می‌آورد و پاسخ آیت‌الله را به اروپا می‌برد. برخی از سخنرانی‌ها یا اطلاعیه‌های آقای خمینی با مساعی او و همفکرانش در اروپا چاپ و توزیع می‌شد؛ و به ایران نیز می‌رسید.

آیت‌الله خمینی در پیام خود به ششمین کنگره سالانه اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا، و همچنین چند روز بعد، خطاب به دانشجویان فارسی‌زبان شاغل به تحصیل در آمریکا و

۱. خاطرات سیاسی علی‌اکبر محتشمی‌پور، تهران، خانه اندیشه جوان، ۱۳۷۸ ش، ج ۲، ص ۹۲.

۲. همان‌جا؛ خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، صص ۱۳۴ و ۱۳۵.

۳. اسناد ساواک، نامه اداره کل سوم به ساواک مشهد، سند شم ۳۱۶۷۲۳۸، مورخ ۴۹/۵/۱۸؛ همان، نامه اداره کل سوم به ساواک اراک، سند شم ۳۱۶۷۲۳۸، مورخ ۴۹/۵/۱۸.

کانادا، از جوانان ایرانی خواست در شناساندن چهره درست اسلام، و از آن جمله، حکومت در اسلام، بکوشند و بگویند و بنویسند که میراث به جا مانده از فرمانروایی بنی‌امیه و بنی‌عباس، ربطی به حکومت حقیقی اسلام در زمان حضرت علی علیه‌السلام «که مع‌الأسف بسیار عمر کوتاهی داشت و در همان چند صباح راه و روش اسلام را در ولایت و والی روشن کرد» ندارد.<sup>۱</sup> صادق طباطبایی از ارتباط خود و سازمان‌اش با آیت‌الله خمینی در هویت‌بخشی به اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا بهره گرفت و آن را از زیر عنوان کنفدراسیون دانشجویان بیرون کشید. گفتنی است مشروعیت تشکیلات دانشجویی خارج از کشور، منوط به شناسایی شدن از طرف سازمان بین‌المللی دانشجویان/USO بود. اما نامه‌های هر از گاه آیت‌الله «باعث شد که ما به عنوان یک سازمان ایدئولوژیک و مرتبط با آرمان ملت ایران، و نه فقط جنبش دانشجویی داخل کشور، شناخته شویم».<sup>۲</sup>

صادق طباطبایی، که در همین زمان به دیدار آیت‌الله خمینی رفته بود، از بدگویی یکی از شاگردان او به آقایان سیدمحمدباقر صدر و سیدموسی صدر/امام موسی صدر خبر داد. گفت که این فرد بی‌احتیاط آنان را مأموران صهیونیسم معرفی می‌کند. طباطبایی در این رفت‌وآمدها از رقابت‌های نامشروع اطرافیان مراجع مقیم نجف نیز آگاه شده بود؛ تا جایی که فضای حوزه علمیه آن شهر را برای معرفی و انتقال فرهنگ اسلام نامناسب می‌دانست و با دستاویزهایی از آمدن دیگر نمایندگان اتحادیه انجمن‌های اسلامی اروپا به عراق جلوگیری می‌کرد؛ می‌ترسید از دین و روحانیت زده شوند. «ماجرای عیناً... منتقل کردم. [آقا] به حدی از این مطلب ناراحت شدند و بر زانوان خود زدند که در یک لحظه از گفته خود پشیمان شدم. آن شب ایشان از فرط ناراحتی نماز جماعت مغرب را در مسجد چهار رکعت خوانده بودند. بعداً هم آقای [سیدمحمود] دعایی اظهار نظر من در مورد حوزه نجف را به ایشان گفته بود. این شد که ظاهراً دو روز بعد جلسه درس خود را به نصیحت طلاب اختصاص دادند».<sup>۳</sup>

آیت‌الله خمینی آن روز خطاب به شاگردانش در مسجد شیخ انصاری گفت که اگر این اختلاف‌ها بر سر دنیا است، من و شما که دنیایی نداریم؛ همه دارایی‌های ما را جمع بزنند به داشته‌های یک شخص ثروتمند نمی‌رسد. شهریه شما اندازه پول سیگارتان است؛ چیزی

۱. صحیفه امام، ج ۲، صص ۲۸۲، ۲۸۳ و ۲۸۸.

۲. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ج ۱، صص ۸۹ و ۹۰.

۳. همان، ص ۱۹۹.



ندارید! اگر این اختلافها بر سر دیانت است، دیانت که درگیری ندارد. آیا اهانت به یک ملا، به یک هم‌لباس، به یک مسلمان، به یک انسان، تکلیف شرعی است؟ این هوای نفس است، نه تکلیف شرعی. استاد در ادامه به شاگردانش هشدار داد و پرسید که احتمال نمی‌دهید دستهایی برای بدنام کردن حوزه‌های علمیه در کار باشد؟ «احتمال این معنی نمی‌رود به صورت دیانت... به صورت ظاهرالصلاح، اشخاصی وارد بشوند در بین شما... اغفال کنند [شما را] و یک مطلبی را پخش بکنند که ... مفسده‌هایی پیدا بشود؟» آیت‌الله تذکرات شش سال پیش خود را به محصلان علوم دینی بار دیگر تکرار کرد و گفت که علم بدون اخلاق ره به جایی نخواهد برد و این بی‌اخلاقی در میان علمای دین خطرناک‌تر است، چرا که «عالم اگر خدای نخواستہ منحرف شد، یک امت را ممکن است منحرف کند.» او تأکید کرد که کار نادرست یک کاسب را مردم به حساب خود آن شخص می‌گذارند، اما رفتار ناصواب یک آخوند [متأسفانه] به حساب تمام آخوندها گذاشته می‌شود؛ نمی‌گویند در این اجتماع، هم خوب و هم بد هست؛ همه را به یک چشم نگاه می‌کنند. آقای خمینی اختلافات موجود در اطرافیان مراجع را مبتذل خواند و زیان آن را متوجه اقتدار جامعه روحانیت در میان مردم دانست. انذار آیت‌الله خمینی چنین ادامه یافت: «شما الآن یک سنگ گرمی را نمی‌توانید دست‌تان بگیرید؛ آتش است؛ بترسید از آتش [جهنم]. این آتشها را از حوزه‌ها بیرون کنید؛ از قلب‌های‌تان این اختلافات را بیرون کنید. مهذب کنید خودتان را. شما می‌خواهید وارد بشوید در یک جامعه‌ای تهذیب کنید آنها را. از شما که تهذیب بر نمی‌آید! کسی که خودش را نتواند اداره کند، دیگران را می‌تواند؟ این دسته‌بندی‌ها غلط است. این دسته‌بندی‌ها فسق است. حوزه‌ها را ضایع می‌کند این کارها. دست بردارید از این لوطی‌گریها.»<sup>۱</sup>

آن روز، آقای خمینی مجلس درس خود را با آرزوی اصلاح همه حوزه‌های علمیه به پایان برد و ادامه طرح مباحث فقهی بیع را به جلسه آتی وا گذاشت.

### خبری خوش از قم

اواخر مردادماه بود که بانو قدس ایران، همراه پسرش، مصطفی، راهی سوریه شد. آنان به زیارت حضرت زینب علیهاالسلام رفتند، اما راهشان در آن‌جا جدا شد. مادر با هواپیما به ایران

۱. صحیفه امام، ج ۲، صص ۱۴ تا ۲۸. در این منبع تاریخ این سخنرانی تقریباً نامعلوم عنوان شده، اما دکتر سیدصادق طباطبایی زمان را ۱۳۴۹ش یاد کرده است.

آمد تا در مراسم ازدواج پسر کوچکش، احمد، شرکت کند؛ و پسر به لبنان رفت<sup>۱</sup> تا احتمالاً به برخی امور انتشاراتی و رایزنی‌های سیاسی با مبارزان حاضر در آن کشور بپردازد. بانو قدس ایران دست کم پانزده روز در سوریه ماند و می‌توان گمان برد که به دیدن دیدنی‌های آن کشور رفت. او پانزدهم مهر در قم بود تا در مقام مادر پیوند زناشویی پسرش احمد را با فاطمه طباطبایی تدارک کند. قرار عروسی، نیمه شعبان ۲۵/۱۳۹۰ مهر ۱۳۴۹ بود.<sup>۲</sup>

آن روز رسید و مجلس سرور با احتیاط و مراقبت برگزار شد. احمد خواسته بود «صدای شادی از خانه بلند نشود، زیرا از یک سو آیت‌الله سعیدی در زندان زیر شکنجه شهید شده بود و احترام، چنین اقتضا می‌کرد، از سوی دیگر مدرسه حجتیه که محل زندگی طلبه‌ها بود روبروی خانه [ای که مراسم در آن برپا بود] قرار داشت.» مجلس خشک و سرد آن شب با شیرین‌پلو و دو قلم خوردنی دیگر به پایان رسید و عروس و داماد به خانه‌ای در یکی از فرعی‌های خیابان صفاییه، همان جایی که همسایه فاطمه چیده شده بود، رفتند.<sup>۳</sup>

چندی بعد، آیت‌الله خمینی، پس از باخبر شدن از این رخداد خوش، در نامه‌ای به احمد آرزو کرد سالهای طولانی با همسرش به سلامتی و خوشی زندگی کنند.<sup>۴</sup>

### بار دیگر، شهریه آیت‌الله خمینی

پاییز ۱۳۴۹ جنب‌وجوش تازه‌ای زیر پوست خانه آیت‌الله خمینی در قم پیدا شد که البته از چشم مأموران امنیتی پنهان نماند. نزدیکی ماه مبارک رمضان ۱۰/۱۳۹۰ / ۱۰ آبان - ۱۰ آذر ۱۳۴۹ آنان را به همه چیز حساس کرده بود. از نظر ساواک در این ماه «امکان [داشت] پاره‌ای از وعاظ و عناصر افراطی مذهبی مجدداً فرصتی پیدا کنند که نسبت به معرفی آیت‌الله خمینی به عنوان اعلم مجتهد فعالیت و یا موضوع فوت سیدمحمدرضا سعیدی خراسانی در بازداشتگاه و سایر موضوعات مذهبی را مستمسکی قرار دهند و تبلیغات سوئی بنمایند.» اداره کل سوم به این مقدمه فهرستی از نام روحانیان منع شده از سخنرانی را نیز ضمیمه کرد و با فرستادن آن به ساواک شهرستان‌ها دستور داد با گرفتن تعهد از دیگر روحانیان منطقه، از هر فعالیتی در

۱. همان، ص ۲۹۱.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند شمه ۲۱/۲۴۹۲، مورخ ۴۹/۶/۲۳.

۳. اقلیم خاطرات، صص ۱۴۷ و ۱۴۸.

۴. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۰۷.

زمینه‌های یادشده جلوگیری کنند.<sup>۱</sup>

مدتی بود از سخت‌گیری‌هایی که برای رفت و آمدها و گردهم‌آیی‌های مناسبتی در خانه آقای خمینی به کار می‌رفت، خبری نبود. در غیاب پاسبان‌ها، از هر طبقه، در کوچه یخچال‌قاضی رفت و آمد می‌کردند. روز شهادت امام موسی کاظم علیه‌السلام / ۲۵ رجب ۱۳۹۰ - ۵ مهر ۱۳۴۹ در خانه آیت‌الله مراسمی به این مناسبت برگزار نشد، اما «از لحاظ تراکم و ازدحام روحانیون و اشخاص عادی، بیشتر از سایر مجالس [مراجع تقلید] بود، به حدی که طلاب و اصناف متفرقه، دسته دسته می‌رفتند و می‌آمدند؛ حتی در اتاق‌های بیرونی برای جلوس یک نفر هم جا نبود.» ساواک صلاح کار خود را در این دیده بود جلو این گردآمدن‌های بی‌وعظ و خطابه را نگیرد. زیرا از نظر «امنیت داخلی هر چه بیشتر محدودیت حاصل شود، افکار روحانیان علیه دستگاه [بیشتر] تهییج خواهد شد.»<sup>۲</sup>

وجود سیداحمد خمینی در پیدایش این جنب و جوش کارا بود. او به همراه وکلای مالی و اطرافیان در ایران مانده پدرش، در حال زمینه‌سازی برای پرداخت شهریه طلاب حوزه علمیه قم بود. احمد جوان توانسته بود نظر پدر پیرش را به این موضوع جلب کند که شهریه به نام آیت‌الله حاج‌میرزا احمد آشتیانی، روحانی عالی‌مقام تهران، پرداخت گردد. حسن‌صانعی و فضل‌الله محلاتی این پیشنهاد را به آقای آشتیانی دادند و او پس از مکثی که به استخاره خوب رسید، پذیرفت. آقای خمینی در نامه‌ای، که بسیار محترمانه نوشته بود، اجازه این کار را به آیت‌الله آشتیانی داد و کار شروع شد. «این مسأله مثل بمب در محافل روحانی تهران صدا کرد و معلوم بود که روحانیون مخالف... ساکت ننشسته‌اند. به ایشان خیلی مراجعه شد که شأن شما اجل از این است که حالا وکیل آقای خمینی بشوید، ولی ایشان زیر بار حرف آنها نرفتند.»<sup>۳</sup> آیت‌الله خمینی که از این مخالفت‌ها آگاه بود، در نامه‌ای به سیداحمد، نوشت که «به ایشان پیغام دهید که اگر برای آن شخص محترم خدای نخواستہ حادثه‌ای پیدا شد، آفازاده محترم‌شان خوب است انجام دهند.»<sup>۴</sup>

گفتنی است پیش از طراحی این برنامه پوششی برای تقسیم شهریه، پرداخت شهریه به

۱. اسناد ساواک، نامه اداره کل سوم به ساواک خراسان، سند ش‌م ۳۱۶۳۴۸۹، مورخ ۴۹/۸/۵.

۲. همان، گزارش خیر، سند ش‌م ۲۱۱/۳۱۴۷، مورخ ۴۹/۷/۱۳.

۳. صحیفه امام، ج ۲، ص ۱۹۲.

۴. همان‌جا. تاریخ این نامه در منبع یادشده، ۱۳۴۷ش یاد شده که اشتباه است و مربوط به زمستان ۱۳۴۹ش است.

برخی از طلبه‌های مورد اطمینان و یا دستگیری از خانواده زندانیان سیاسی و یا مستمندان شهر قم از کیسه وجوهات انجام می‌شد،<sup>۱</sup> اما شهریه آیت‌الله خمینی پیش از رسیدن ماه مبارک رمضان به اسم آقای آشتیانی در حوزه علمیه قم توزیع گردید.<sup>۲</sup> البته قرار بود این شهریه از ماه رجب/ شهریور- مهر آغاز گردد، اما به دلایلی که چیزی جز موانع چیده شده توسط حکومت نبود، از ماه شعبان/ مهر- آبان شروع شد.<sup>۳</sup> نه تنها در قم، که در نجف نیز شهرت دادند «که شهریه آشتیانی مربوط به خمینی است»<sup>۴</sup>

سازمان اطلاعات و امنیت کشور، در ماه دوم پرداخت شهریه پی به ماجرا برد، اما جلوگیری نکرد. اول این که می‌خواست بدانند این پول‌ها از داخل ایران فراهم می‌شود، یا از عراق می‌رسد.<sup>۵</sup> دوم این که شناسایی کامل افراد دست‌اندرکار و مناسبات بین آنها نیازمند ادامه گردش دریافت‌ها و پرداخت‌های وجوهات شرعی بود. از این رو تصمیم گرفته شد «پرداخت شهریه وی فعلاً مانعی ندارد تا عوامل وی کاملاً شناسایی گردد»<sup>۶</sup>

در همین زمان، خبرچین‌های دستگاه اطلاعاتی دانستند که شهریه آقای خمینی به اسم میرزا احمد آشتیانی، به دست میرزا ابوالقاسم دانش آشتیانی، توزیع می‌شود.<sup>۷</sup> روشن نیست ابوالقاسم دانش آشتیانی از چه زمانی و کیل تام‌الاختیار آیت‌الله شده بود، اما می‌دانیم که او یکی از معرفان وثیق در صدور اجازه در امور حسبه و شرعیه نزد آقای خمینی بود. دانش آشتیانی، وکیل مالی آقایان خویی و حکیم نیز بود. او زیر ذره‌بین ساواک قرار گرفت و پس از بررسی حسابش در بانک ملی روشن شد که وجوهات واریزی به حساب او هر ماهه از تهران و توسط افرادی مشخص انجام می‌شود.<sup>۸</sup>

پیش از این برای دستگاه اطلاعاتی روشن شده بود که غیر از دانش آشتیانی در قم و سیدمحمدصادق لواسانی در تهران، حاج‌شیخ محمدصادق تهرانی مقیم قم نیز در بده‌بستان

۱. اسناد ساواک، گزارش خیر، سند شصت و یکم ۲۱/۳۱۴۹، مورخ ۴۹/۷/۱۳.

۲. همان، سند شصت و یکم ۲۱/۶۴۸۹۷، مورخ ۴۹/۸/۲۱.

۳. همان، سند شصت و یکم ۲۱/۴۱۴۴، مورخ ۴۹/۸/۹.

۴. همان‌جا.

۵. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک قم، سند شصت و یکم ۲۱/۴۳۴۷، مورخ ۴۹/۹/۳۰.

۶. همان، گزارش خیر، سند شصت و یکم ۲۱/۴۴۷۸، مورخ ۴۹/۱۰/۲۳.

۷. همان، نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند شصت و یکم ۲۱/۳۶۷۱، مورخ ۴۹/۱۰/۱۵.

۸. همان‌جا.

وجوهات شرعی مربوط به آیت‌الله خمینی نقش آفرین است.<sup>۱</sup> محمدصادق کرباسچی معروف به تهرانی در ۱۳۴۷ به وکالت آقای خمینی «در اخذ مطلق وجوه شرعیه» رسیده بود.<sup>۲</sup> ساواک قم تصمیم داشت تهرانی را از قم تبعید کند، ولی با رو شدن نقش تازه او پیشنهاد شد «در صورت موافقت، منزل تهرانی، همچنین خود او زیر نظر، تعقیب و مراقبت، برای مدت کوتاهی قرار گیرد تا مراجعه‌کنندگان و رفقای تهرانی شناخته شود و بعداً نسبت به طرد آن اقدام بشود.»<sup>۳</sup> گویا وساطت آقای سیدکاظم شریعتمداری نیز در به تعویق افتادن تبعید تهرانی مؤثر بوده است.

شکیبایی ساواک برای کامل کردن تحقیقات خود و کشف همه زوایای نظام پرداخت شهریه آقای خمینی، برخی، از جمله سیداحمد خمینی را واداشت که از آیت‌الله بخواهد اجازه افزایش میزان شهریه را بدهد. این تقاضا با مخالفت پدر روبرو گردید. «اولاً به طوری که اخیراً مشاهده است، معلوم نیست وجوه به اینجانب برسد. دست و دسته‌های مختلفی شاید در کار باشد که نگذارند برسد. بنابراین زیاد نمودن صحیح نیست و ثانیاً ممکن است بخواهید زیاد کنید صداها بیشتر شود و دستگاه را به هر نحو است و ادار به مخالفت با اصل کند. بنابراین احتیاط در این است که عجلتاً همین نحو که هست باشد. عجله نکنید تا ببینیم چه می‌شود.»<sup>۴</sup> در این زمان، به طلبه‌هایی که مشغول تحصیل مقدمات بودند یکصد ریال، به محصلان دوره سطح دویم ریال، و به کسانی که دروس خارج فقه و اصول را می‌خوانند سیصد ریال پرداخت می‌شد.<sup>۵</sup>

گزینه تبعید سیدمحمدصادق لواسانی و محمدصادق تهرانی پیش روی مسئولان ساواک بود. پیشنهاد اداره کل سوم آن بود که پس از پایان ماه رمضان، لواسانی به گیلان و تهرانی به همدان نفی بلد شوند.<sup>۶</sup> علی‌اکبر اسلامی تربتی همچنان در تبعید بود؛ اما ساواک قم معتقد بود ممانعت از پرداخت شهریه خمینی در موقعیت فعلی به مصلحت نیست.<sup>۷</sup>

۱. همان، گزارش خیر، سند ششم ۲۱/۴۱۶۸، مورخ ۴۹/۸/۱۹.

۲. صحیفه امام، ج ۲، ص ۱۹۶.

۳. اسناد ساواک، گزارش خیر، سند ششم ۲۱/۴۱۴۷، مورخ ۴۹/۸/۱۶.

۴. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۰۷.

۵. اسناد ساواک، گزارش اداره کل سوم، بی‌شمه، مورخ ۴۹/۹/۱۷.

۶. همان، گزارش اداره کل سوم، بی‌شمه، بی‌تا.

۷. همان، گزارش خیر، سند ششم ۲۱/۴۴۵۰، مورخ ۴۹/۱۰/۱۴.

## تشرهای پدران

مکاتبات آیت‌الله خمینی و پسرش، سیداحمد، در نیمه دوم ۱۳۴۹ فزونی گرفت. علت اصلی آن، نقشی بود که احمد در بازپرداخت شهریه پدر ایفا می‌کرد. غیر از این، او می‌کوشید تا جایی که ممکن بود دستگاه مرجعیت پدرش را در ایران تقویت کند؛ کاری که آقای خمینی از آن فراری بود و بارها پسرش را از این کار نهی کرده و به او توصیه نمود حواس‌اش به درس و بحث باشد، نه چیز دیگر.

احمد و عبدالرحیم ربانی شیرازی تصمیم گرفته بودند، گروهی از روحانیان حوزه علمیه قم را به هر قیمتی، حتی با پول، در خانه آیت‌الله گردآورده، با تبیین دیدگاه‌های مرجع تبعیدی، آن نظرات را به دیگر نقاط کشور برسانند.<sup>۱</sup> آقای خمینی با این روش به شدت مخالفت کرد و در دو نامه، احمد را از این طرح بازداشت. «شما مگر طریقه این‌جانب را نمی‌دانید که بنای تشبثات در این امور را ندارم و صلاح دین و دنیای من این کارها نیست.»<sup>۲</sup> و در نامه‌ای دیگر با صراحت بیشتری نوشت: «شما و آقای ربانی در نظر دارید برای صد نفر شهریه خصوصی قرار دهید؛ به این منظور که در خانه رفت‌وآمد زیاد شود. خیلی از شما تعجب می‌کنم که باز مرا نشناخته‌اید. من هیچ وقت از این اعمال خلاف انسانی میل ندارم مرتکب شوم؛ و نه شماها مرتکب شوید. در این امور هیچ وقت بدون مراجعه به من اقدامی نکنید.»<sup>۳</sup>

جنب‌وجوش جوانی احمد، که این بار نه در زمین فوتبال، بلکه در میدان مبارزه خودنمایی می‌کرد، جز با تشرهای پدران راست و ریست نمی‌شد. «از مرقومات شما احساس می‌کنم که شما به طور ناآگاه تحریک شده‌اید که به اصطلاح خودتان و کیل تهران [سیدمحمدصادق لواسانی] را محدود یا معذور دارید. حتی مرقومات شما از این‌جانب هم تجاوز کرده و به کس دیگری هم نوشته‌اید و تحریک‌آمیز بوده است. شما آن‌چه من توجه دارم و تجربه کرده‌ام، تجربه ندارید و اشخاص را آن‌ نحو که می‌شناسم، نمی‌شناسید و اغراض مختلفه را نمی‌توانید به این زودی تشخیص دهید. من بیش از چهل سال است که با این اشخاص معاشر بوده‌ام. آنچه انتخاب کرده‌ام، چه در نجف و چه در تهران، پس از معاشرت طولانی بوده است.»<sup>۴</sup> در

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۱۹۱. این موضوع در منبع یادشده، ذیل سال ۱۳۴۷ش آمده که با قرآن موجود در دیگر اسناد همخوانی ندارد و سال ۱۳۴۹ش درست است.

۲. همان‌جا.

۳. همان، ص ۳۳۶.

۴. همان، ص ۳۳۲.

این زمان، آنان که رخنه و شکاف به دستگاه مالی آیت‌الله خمینی می‌انداختند، موفق شده بودند میان برخی از وکلای مالی آقای خمینی، از جمله سیدمحمدصادق لواسانی و ابوالقاسم دانش‌آشتیانی فاصله بیندازند.<sup>۱</sup>

آیت‌الله مراقب فواره فعالیت‌های احمد، که گاهی بی‌ملاحظه بالا می‌رفت، بود. همواره او را به درس خواندن و تهذیب اخلاق سفارش می‌نمود، با وجود این برخی درخواست‌های پدر در ایران، به دست احمد عملی می‌شد. دستگیری از برخی در ماندگان؛<sup>۲</sup> برآوردن نیازهای اطلاعاتی از شرح احوال یک دوست گرفته تا چگونگی پرداخت شهریه؛<sup>۳</sup> اختیار در تغییر کاربری کتابخانه منتسب به آیت‌الله در قم؛<sup>۴</sup> حفظ و مراقبت از شخصیت و حیثیت «عموی معظم»<sup>۵</sup> [سیدمرتضی پسندیده]؛ و ایجاد صلح و سازش بین برخی از آقایان،<sup>۶</sup> از خواست‌های آقا بود.

### نماینده سازمان مجاهدین خلق در نجف

در پی بازداشت پنج نفر از اعضای سازمان مجاهدین خلق در دُبی و موافقت مقامات آن امیرنشین با بازگرداندن‌شان به ایران، سازمان مجبور به واکنش گردید. آنان پس از آگاهی از جزئیات انتقال زندانیان، هواپیمایی را که قرار بود بازداشت‌شدگان را به بندرعباس ببرد، ربنده، در فرودگاه بغداد به زمین نشانند.<sup>۷</sup> ربایندگان و آن پنج عضو سازمان خود را تسلیم مقامات امنیتی عراق کرده، به زندان افتادند.

از جمله تلاش‌هایی که برای رهایی آنان شد، وساطت‌های آیت‌الله سیدمحمد طالقانی از داخل و جنبش آزادی‌بخش فلسطین از بیرون بود. آقای طالقانی تقاضای سازمان مجاهدین خلق را پذیرفت و در نامه‌ای از آیت‌الله خمینی درخواست کرد کاری برای آزادی زندانیان بکند. حامل نامه، سیدمرتضی (تراب) حق‌شناس بود. او به عراق آمد و موضوع را با سیدمحمد دعایی در میان گذاشت. دعایی پیش از گریز از ایران، حق‌شناس را می‌شناخت. «آن موقع

۱. همان، صص ۳۳۲ و ۳۳۳.

۲. همان، ص ۳۲۱.

۳. همان، صص ۲۹۱ و ۳۱۰.

۴. همان، ص ۳۲۸.

۵. همان، صص ۳۲۸ و ۳۳۶.

۶. همان، ص ۳۳۹.

۷. برای آگاهی از جزئیات این رخداد، ر.ک: سازمان مجاهدین خلق - پیدایی تا فرجام (۱۳۴۴-۱۳۸۴)، به کوشش جمعی از پژوهشگران، ج ۱، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵ش.

ایشان دانشجو بود و من در قم بودم و ارتباطی با هم داشتیم. [از آقا] وقت گرفتم و گفتم: فردی است که می‌شناسم و مورد اعتماد است... پیامی از سیدابوالفضل زنجانی و آیت‌الله طالقانی آورده.<sup>۱</sup> آقای خمینی پذیرفت با او ملاقات کند. آبان‌ماه ۱۳۴۹ بود. «نامه [آقای طالقانی] در تقویمی جیبی با جوهری نامرئی نوشته شده بود و چند روز قبل از آن مخفیانه به خارج ارسال و به ما رسیده بود. آقای خمینی مرا به طور خصوصی پذیرفت و کس دیگری در اتاق نبود. نامه نامرئی را با ماده ظاهرکننده آن جلوی آیت‌الله خوانا کردم و نامه آیت‌الله طالقانی را که بر اساس شناخت او از بنیان‌گذاران سازمان تهیه شده بود، به آقای خمینی دادم. نامه با آیه [سیزدهم] از سوره کهف *إِنَّهُمْ فَتِيهٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى*؛ یعنی آنها جوانانی هستند که به پروردگارشان ایمان آورده‌اند و ما بر هدایتشان افزوده‌ایم، شروع می‌شد.»<sup>۲</sup>

آیت‌الله پس از اطمینان از درستی پیام و تقاضای آقای طالقانی، پاسخ سرراستی نداد. گفت که باید در موضوع بیندیشم. اندیشید و فردای دیدار جواب پایانی را داد: «من نمی‌توانم کاری انجام دهم، چون رسماً باید چیزی از مسئولین عراقی برای آزادی اینها بخواهم و بعداً آنها نیز چیزی از من خواهند خواست؛ و بنده نمی‌توانم با عراقی‌ها دادوستد» کنم.<sup>۳</sup> پافشاری برخی از کارگزاران دفتر در پذیرش این درخواست، تغییری در نظر آقای خمینی نداد.<sup>۴</sup>

بازداشت‌شدگان روزهایی را زیر آزار و شکنجه زندان‌بانان عراقی گذراندند. رفته‌رفته ماهیت آنان برای مقامات امنیتی عراق روشن شد و در ۲۵ دی ۱۳۴۹، آزادشان کرده، تحویل جنبش آزادی‌بخش فلسطین/فتح دادند.

### رویارویی تازه با رساله آیت‌الله

رساله عملیه آیت‌الله خمینی، پنهانی و زیرزمینی، چاپ می‌شد و به فروش می‌رسید. این مسأله در هفت سال گذشته دلمشغولی همواره ساواک بود. خواهندگان رساله خمینی، نه به سادگی، آن را یافته، می‌خریدند. ناشران نیز با سختی‌های فراوان، آن را چاپ و توزیع می‌کردند. مبادی چاپ-رساله عملیه آقای خمینی، هر چند محدود، متنوع بود، به طوری که

۱. همان، ص ۴۰۶.

۲. جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی-سیاسی ایران، ص ۶۹۷.

۳. سازمان مجاهدین خلق-پیدایی تا فرجام...، ج ۱، ص ۴۰۶.

۴. جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی-سیاسی ایران، ص ۶۹۸.



با بسته شدن هر یک از آنها، از روزنه دیگری، رخ می‌نمود. در این زمان کشف و توقیف توضیح‌المسائل آیت‌الله/تحریرالوسیله در مرز ایران و عراق، این تصور را نزد حاکمان جا انداخته بود که رژیم عراق به زور آن را به زایران ایرانی می‌فروشد؛ جلدی یک دینار.<sup>۱</sup> این تصور را ساواک کرمانشاه نادرست دانست.<sup>۲</sup>

همین منبع توضیح داد که تحریرالوسیله و رساله آیت‌الله خویی که در مرز خسروی به دست می‌آید از زائران افغانی کشف می‌شود. با وجود این «اغلب مسافرینی که از [این] مرز... وارد می‌شوند تعدادی از این قبیل کتب همراه دارند و با جمع‌آوری آنها روزبه‌روز بر تعداد کتب مزبور اضافه می‌شود و محلی برای نگهداری نیست».<sup>۳</sup> رساله‌های کشف شده رفته‌رفته از هزار نسخه بالا رفت و ساواک کرمانشاه ماند که با آنها چه کند؛<sup>۴</sup> بسوزاند یا به مرکز بفرستد. تولید و استقبال از رساله‌های آیت‌الله خمینی به جایی رسید که ساواک را وادار به گرفتن تصمیم تازه‌ای کرد. «نظر به این که اخیراً عده‌ای از عناصر متعصب مذهبی مبادرت به تهیه و توزیع رساله‌های آیت‌الله خمینی نموده‌اند، لذا خواهشمند است دستور فرمایید ضمن شناسایی اشخاصی که در امر چاپ و توزیع آنها دخالت دارند به نحو مقتضی به وسیله عوامل خودی و با استفاده از امکانات موجود در محل و بین طبقات، به ویژه متعصبین مذهبی شایع نمایند چاپ و انتشار رسالات خمینی با نظر مقامات مسئول صورت می‌گیرد» این دستورالعمل اداره کل سوم به ساواک شهرهای بزرگ ابلاغ شد.<sup>۵</sup> استفاده از بدنامی حکومت برای بدنام کردن آیت‌الله خمینی بی‌سابقه نبود؛ و اقدام اخیر در حالی انجام می‌شد که افراد مرتبط با چاپ و فروش رساله‌های عملیه، و یا دارندگان آنها تعقیب و دستگیر می‌شدند.<sup>۶</sup>

به نظر می‌رسد یکی از جهات جلوگیری نکردن هیأت حاکمه از توزیع شهریه آقای خمینی در دوره جدید، دامن زدن به همان شایعه بالا باشد، چرا که هر اندازه برخورد حکومت با نام و نماد آیت‌الله بالا می‌رفت، به همان نسبت توجه و علاقه مردم به او فزونی می‌گرفت. در ماه پایانی سال ۱۳۴۹، رساله عملیه او دست کم در قم، با راحتی خرید و فروش می‌شد. «رساله

۱. اسناد ساواک، سند شم ۶۷۱۹۴۱۷، مورخ ۴۹/۱۲/۲.

۲. همان، نامه ساواک کرمانشاه به اداره کل سوم، سند شم ۵/۱۴۳۵۷، مورخ ۴۹/۱۱/۱.

۳. همان، سند شم ۵/۳۷۰۲، مورخ ۴۹/۹/۲۴.

۴. همان، سند شم ۵۵/۷۵۰۶، مورخ ۴۹/۹/۱۷.

۵. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک کرمان، سند شم ۳۱۶/۴۶۷۸، مورخ ۴۹/۱۰/۲۷.

۶. همان، گزارش خبر، ۱۶۱۰۸۰۳۰، مورخ ۴۹/۱۱/۲۷.

توضیح المسائل خمینی در دو نوع مختلف چاپ و منتشر گردیده که یکی منحصرأ حاوی مسائل شرعی و دیگری که اخیراً چاپ شده منضم به ملحقات می‌باشد... رساله نوع اول در حال حاضر در دسترس عده زیادی قرار دارد و در کتابفروشی‌ها نیز به حد کافی موجود می‌باشد که آزادانه به فروش آن مبادرت می‌نمایند و ممانعتی هم به عمل نمی‌آید. لکن نوع دوم رساله به طور پنهانی و دست به دست خرید و فروش می‌شود.<sup>۱</sup>

دیگر اثری که از آیت‌الله خمینی این روزها پنهانی به فروش می‌رسید، کتاب ولایت فقیه یا حکومت اسلامی بود. هر چند چاپ اولیه آن در تهران از کیفیت مناسبی برخوردار نبود، اما هزارها نسخه از آن در حال خرید و فروش بود.<sup>۲</sup>

این خبر نشان می‌دهد که با حذف تلاشگری چون سیدمحمدرضا سعیدی از چرخه تبلیغ و تولید آثار آقای خمینی، کتاب‌های او توسط دیگر دوستدارانش همچنان چاپ و به دست خوانندگان می‌رسید. گفتنی است کتاب حکومت اسلامی، این روزها، در بیروت مراحل پایانی چاپ را می‌گذرانند.<sup>۳</sup>

## پیامی برای حاجیان

حج سال ۱۳۹۰/ق/۱۳۴۹ش برای گروه‌هایی از زائران خانه خدا، به ویژه ایرانیان، خالی از پیام‌های سیاسی نبود. آن سال آیت‌الله خمینی، اعلامیه‌ای برای حاجیان نوشت که پس از چاپ به دو زبان فارسی و عربی، در عرفات و منی بین شماری از شرکت‌کنندگان در مناسک حج پخش گردید. در ابتدای این نوشته آمده بود که سستی ملت اسلام موجب سيطرة فرهنگی، اقتصادی و سیاسی بیگانگان بر آنان شده، به ویژه جوانان مسلمان، در معرض کجروی و کج‌اندیشی قرار گرفته‌اند. او مراسم حج را برای چاره‌جویی این مشکل و دیگر گرفتاری‌های کشورهای اسلامی یک فرصت مناسب خواند و رایزنی مسلمانان را برای یافتن راه پیشرفت، اتحاد و همبستگی، رسیدن به استقلال و ریشه کردن سرطان استعمار، تکلیف دانست. «این اجتماع بزرگ که به امر بخداوند در هر سال در این سرزمین مقدس فراهم می‌شود، شما ملت‌های مسلمان را مکلف می‌سازد... گرفتاری‌های ملل اسلام را از زبان اهالی هر مملکت شنیده و در راه

۱. همان، نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند شم ۲۱/۵۱۲۱، مورخ ۴۹/۱۲/۱۱.

۲. همان، گزارش خبر، سند شم ۲۰/۱۱۶۵۰، مورخ ۴۹/۱۱/۲۱.

۳. فارسی. جلال‌الدین، زوایای تاریک، تهران، انتشارات حدیث، چ اول، ۱۳۷۳ش، صص ۱۴۰ و ۱۴۱.

حل مشکلات آنان از هیچ‌گونه اقدامی فروگذار نکنید. برای فقرا و مستمندان کشورهای اسلامی فکری کنید. برای آزادی سرزمین اسلامی فلسطین از چنگال صهیونیسم، دشمن سرسخت اسلام و انسانیت، چاره‌اندیشی کنید.» نویسنده از دانشمندان جوامع اسلامی، که در این مراسم حاضر هستند، خواست با انتشار بیانیه‌هایی در بیداری مردم خود سهیم شوند و از سران کشورهای خویش بخواهند که با کنار گذاشتن اختلاف‌ها، در اندیشه‌های از چنگال استعمار باشند.

آیت‌الله خمینی در بخش دوم، اوضاع ایران را برای حاجیان تشریح کرد و نوشت که اسرائیل، این دشمن شناخته شده جهان اسلام، در اقتصاد، سیاست و ارتش نفوذ کرده، و «باید گفت ایران به صورت پایگاه نظامی اسرائیل، و در واقع آمریکا، درآمده است. اجانب در این کشور به تمام معنی مصونیت دارند، ولی علما، دانشمندان، فرهنگیان و سایر طبقات از هیچ ظلمی مصون نیستند.» وی افزود که به اسم انقلاب سفید مردم را [در پانزدهم خرداد ۱۳۴۲] کشتند؛ [با اجرای اصول انقلاب سفید] زندگی کشاورزان و روستاییان تباه شد؛ آنان درمان، مدرسه، حمام و آب آشامیدنی سالم ندارند، [ولی دستگاه جبار صدها میلیون تومان از سرمایه این مملکت را صرف جشنهای سنگین می‌کند... و از همه مصیبت‌ها بالاتر، جشن منحوس ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، که خدا می‌داند چه مصیبت و چه سیه‌روزی برای مردم و چه وسیله اخاذی و غارتگری برای عمال استعمار به بار آورده است.] آقای خمینی با تخطئه رژیم سلطنتی و رد نظام پادشاهی، ملت‌ها را خُرد و خوار شده شاهان همه عصرها خواند؛ «شاهانی که نمونه آنان در عصر حاضر پیش چشم همه است.»<sup>۱</sup>

همین جمله آخر کافی بود که مسئولان حج ایران و مأموران اعزامی دستگاه امنیتی را وادار به واکنش کند. مأموران ساواک با تجربه‌ای که از پخش جزوه‌های حکومت اسلامی در مراسم حج سال گذشته داشتند، با آمادگی بیشتری در حج ۱۳۴۹ حاضر شدند. آنان تشکیلاتی به نام «دفتر سرپرستی» در مکه و مدینه تأسیس کردند. غیر از این عواملی در کاروانها گماشته بودند و رؤسای کاروانها را نیز واداشته بودند با آنها همکاری کنند.<sup>۲</sup> با وجود این بزرگ‌نمایی هم کردند و خیلی زود این شایعه را در میان کاروانهای ایرانی پراکندند که شمار زیادی از مأموران امنیتی بین حج‌ج، حاضر، و مراقب رفتار و گفتار آنان هستند.<sup>۳</sup> کار دوم، گرفتن

۱. صحیفه امام، ج ۲، صص ۳۲۲ تا ۳۲۶.

۲. خاطرات سیاسی علی‌اکبر محشمی‌پور، ج ۲، ص ۱۱۲.

۳. اسناد ساواک، تلگرافات صادره، تلگرام [مأموران اعزامی ساواک به] عربستان سعودی به اداره کل سوم، سند ش ۱۲۱۹، مورخ ۴۹/۱۱/۱۲.

زهرچشم بود. روحانی جوان، محمدرضا ناصری، که این اطلاعیه‌ها را پخش می‌کرد، دستگیر و تحویل پلیس عربستان شد. گویا مأموران انتظامی عربستان نخواستند یا نتوانستند او را نگه دارند. ناصری به یکی از کاروان‌های مورد اعتماد حکومت ایران منتقل شده، تحت‌الحفظ ماند؛ شاید که بتوانند او را به ایران ببرند.<sup>۱</sup> اقدام سوم، جمع‌آوری اعلامیه‌ها بود؛ تا نتوانستند از دست حاجیان گرفتند. کار چهارم شناسایی افراد توزیع‌کننده بود؛ آنان را نشان کردند تا در ایران تحت تعقیب قرار دهند.<sup>۲</sup> با وجود همه این اقدامات، اعلامیه آیت‌الله خمینی از دو راه وارد ایران شد. گروهی از حاجیان نتوانستند آن را پنهان کرده، از بازرسی فرودگاه بگذرانند. این اطلاعیه، از طریقی که نمی‌دانیم، سر از آلمان درآورد و از آنجا به برخی از نشان‌ها، مثل گیرندگان در مشهد مقدس، پست شد.<sup>۳</sup> همچنین آن را در ایران حروف‌چینی و تکثیر کردند.<sup>۴</sup> بیستم فروردین ۱۳۵۰ ایرانیانی که در «خانه ایران» شهر نیویورک حاضر بودند، پیام آیت‌الله به زائران خانه خدا را گرفتند و خواندند.<sup>۵</sup>

گفتنی است چاپ نخست این اطلاعیه مهم در چاپخانه آداب شهر نجف انجام گردید. متون فارسی و عربی آن در دو جزوه مجزای هشت صفحه‌ای با عنوان «پیام قائد بزرگ اسلامی، مرجع تقلید مسلمانان، حضرت آیت‌الله عظمی خمینی» صفحه‌آرایی گردید، اما نسخه فارسی آن در اوراق تک‌برگی بزرگ نیز تکثیر گردید. اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، گروه فارسی‌زبان، آن را با ظاهری آراسته و حروفی چشم‌نواز چاپ و توزیع کرد.

## شایعه قتل آیت‌الله خمینی

«به نحو غیر محسوس، جریان توطئه رژیم بعثی عراق علیه خمینی در بین متعصبین مذهبی شایع و نتیجه را منعکس سازند.»<sup>۶</sup> این دستور اداره کل سوم به ساواک تهران، در اواسط فروردین

۱. همان، سند ششم ۱۲۴۸، مورخ ۴۹/۱۱/۱۹، محمدرضا ناصری به ایران برده شد و تحت شکنجه قرار گرفت. (خاطرات

سیاسی علی‌اکبر محتشمی‌پور، ج ۲، ص ۱۱۴)

۲. همان، سند ششم ۱۲۵۸، مورخ ۴۹/۱۱/۲۱.

۳. همان، تلگرافات وارده، تلگرام اداره کل سوم به ساواک مشهد، سند ششم ۳۱۶/۵۱۶۵، مورخ ۴۹/۱۲/۶.

۴. همان، گزارش خیر، سند ششم ۱۲۰۲۴/۲۰ ه ۳، مورخ ۴۹/۱۲/۱۰.

۵. همان، گزارش نماینده ساواک در نیویورک به اداره کل سوم، سند ششم ۲۰۷، مورخ ۵۰/۲/۷.

۶. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک تهران، سند ششم ۱۹۶/۳۱۶ [۳۱۶]، مورخ ۵۰/۱/۱۷.

۱۳۵۰ داده شد. همزمان، ناصر مقدم، مدیرکل اداره یادشده، خبر را با تلفن به محمدتقی فلسفی گفت. «ما اطلاع یافته‌ایم دولت عراق می‌خواهد خمینی را ترور کند. شما به ایشان اطلاع دهید که مواظب خودش باشد.» مقدم این را هم به فلسفی گفت که می‌تواند موضوع را به گوش دیگران برساند.<sup>۱</sup> ساواک به علمای بزرگ تهران و قم نیز اطلاع داد که «توطئه ترور و قتل خمینی ریخته شده و اگر او را بکشند، دولت ایران هیچ‌گونه مسئولیتی ندارد.»<sup>۲</sup>

سازمان اطلاعات و امنیت کشور این خبر ساخته شده را به شکلی انفجاری در همه سطوح جامعه پخش کرد، و این پیوست را هم به آن افزود: دولت عراق به تلافی کشته شدن تیمور بختیار به دست ساواک، می‌خواهد با کشتن خمینی و انداختن آن به گردن دستگاه امنیتی ایران، انتقام بگیرد.<sup>۳</sup>

بختیار در مرداد ۱۳۴۹ به دست عامل نفوذی ساواک در اطراف بغداد به قتل رسیده بود. طراحان این شایعه، پس از جا افتادن خبر به سیدمحمدصادق لواسانی، نماینده تام‌الاختیار آیت‌الله خمینی در تهران، که ممنوع‌الخروج بود و همه کنش‌هایش زیر چشم ساواک قرار داشت، اجازه دادند به عراق برود و از نزدیک به آیت‌الله بگوید که دولت عراق چه نقشه‌ای در سر دارد! گفته می‌شد «دستگاه از فلسفی خواسته است که یکی از روحانیون را که نزد خمینی احترامی داشته باشد، به عراق بفرستد تا خمینی را جهت مراجعت به ایران راضی کند. فلسفی هم آقای لواسانی، نماینده خمینی در تهران را معرفی کرده و از طرف دولت لواسانی را به اجبار نزد آیت‌الله خمینی فرستاده‌اند.»<sup>۴</sup>

ساواک گام پسین را برداشت و بازگشت آقای خمینی را بر سر زبان‌ها انداخت. «برخی مقامات دولتی با آیت‌الله خوانساری و لواسانی و شهاب‌الدین اشراقی، داماد خمینی، تماس گرفته، موضوع مراجعت خمینی را با ایشان در میان گذاشته‌اند.»<sup>۵</sup> شتاب جابه‌جا شدن این خبر به اندازه‌ای بود که ساواک قم اعلام کرد شایعه بازگشت خمینی در این شهر به حد اشباع رسیده است.<sup>۶</sup> دستگاه اطلاعاتی ایران به هدف خود رسیده بود.

۱. همان، گزارش خبر، سند شم ۲۰/۱۵۴۵۱، مورخ ۰۵/۱/۳۱.

۲. همان، سند شم ۲۰/۱۵۸۸۵، مورخ ۰۵/۲/۲۲؛ همان، سند شم ۲۰/۸۵۸۳، مورخ ۰۵/۲/۲۰.

۳. همان، گزارش خبر، سند شم ۲۱/۱۳۶۸، مورخ ۰۵/۱/۱۲.

۴. همان، گزارش خبر، سند شم ۲۰/۱۵۹۵۶، مورخ ۰۵/۲/۲۵.

۵. همان، گزارش خبر، سند شم ۲۱/۱۳۶۸، مورخ ۰۵/۲/۱۲. در سرفصله سند به اشتباه تاریخ آن ۰۵/۱/۱۲ آمده است.

۶. همان‌جا

اما دیدگاه‌های مردم نسبت به این موضوع چه بود؟ بیشتر گفته‌ها حکایت از آن داشت که حکومت ایران قصد جان آقای خمینی را کرده، با اشاعه این خبر می‌خواهد آن را منتسب به دولت عراق کند.<sup>۱</sup> البته فعالان سیاسی فراری از وطن نیز چنین اعتقادی داشتند. «اریاب سلطه می‌خواهند او را به این یا آن صورت از سر راه خود بردارند. این طور اطلاع دادن را به چه چیز دیگر جز به تهدید صریح به قتل می‌توان تعبیر کرد؟»<sup>۲</sup>

در داخل کشور این هم گفته می‌شد که «چون خمینی در عراق آزادانه فعالیت می‌کند و اعلامیه می‌دهد دولت قصد دارد به این کیفیت او را به ایران بیاورد و محدود سازد... افکار روحانیون مخالف [نیز]... این مسائل را از ناحیه دولت و عموماً صحنه‌سازی می‌دانند و بر این عقیده‌اند که دولت ایران که عامل کشتن تیمور بختیار بوده، قصد دارد خمینی را هم بکشد و به حساب عراق بگذارد.»<sup>۳</sup> عامه مردم خبر یادشده را ساخته و پرداخته رژیم می‌دانستند.

اما نظر آیت‌الله خمینی چه بود؟ در این زمان دختران آیت‌الله و فرزندان‌شان در عراق بودند. آنان از آبان سال گذشته ۱۳۴۹ش در کار گرفتن روایید برای مسافرت به محل تبعید پدرشان بودند. اوایل ۱۳۵۰ توانستند به عراق بروند. محمود بروجردی، شوهر زهرا/ فهیمه مصطفوی، از همسرش خواست موضوع را به آگاهی پدر رسانده، نظرش را پرسد. «به وسیله همسر من که به عراق می‌رفت مسأله را برای او شرح دادم تا با آقای خمینی در میان بگذارد؛ ضمناً گفتم که اگر آقای خمینی عکس‌العملی نشان نداد، این جمله را برایم بنویسد: آقا اصرار دارد در عراق بیشتر بمانیم. چند روز پیش از خانم‌ام نامه داشتم که جمله مورد نظر را نوشته بود.»<sup>۴</sup> یعنی آیت‌الله خبر را باور نکرده، آن را فریب تازه حکومت دانسته بود. همان زمان، آقا در نامه‌ای به پسرش نوشت که «از شایعات نگران نباشید؛»<sup>۵</sup> و به مسافری که عازم ایران بود گفت: «اولاً این موضوع حقیقت ندارد؛ ثانیاً من چندان میل ندارم که در بستر بیماری بمیرم.»<sup>۶</sup> در روزهایی که شایعه کشتن آیت‌الله گرم بود، یکی از وابستگان به ظاهر جداشده سازمان

۱. همان‌جا.

۲. «سازمان امنیت مدعی است که دولت عراق می‌خواهد آیت‌الله خمینی را ترور کند»، *خبرنامه جبهه ملی ایران* (فوق‌العاده)، ۲۹ اردی‌بهشت ۱۳۵۰.

۳. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند ششم ۲۱/۱۲۶۸ هـ. مورخ ۵۰/۲/۱۲.

۴. همان، سند ششم ۲۶/۱۰۹۶۰ مورخ ۵۰/۲/۱۱.

۵. *صحیفه امام*، ج ۲، ص ۳۴۴.

۶. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند ششم ۲۰/۹۱۷۵ هـ ۱۲، مورخ ۵۰/۴/۳.

مجاهدین خلق که در نجف بسر می‌برد، از اطرافیان آقای خمینی خواست که او را مسلح کنند تا پاسبان آقا باشد. این پیشنهاد را به گوش آیت‌الله رساندند. نپذیرفت. لبخندی زد و گفت: «مثل این که فلانی از طرف سازمان مأمور شده است که در نجف اشرف شهیدنما بسازد... گفتم شما که نسبت به او تا این پایه بدبین هستید، چگونه اجاره خانه به او می‌پردازید و برای او کولر خریداری کردید؟ ... انسانیت و مساعدت به افراد نیازمند یک وظیفه است و احتیاط و نهمان‌کاری و عدم اطمینان بی‌جا، باب جداگانه‌ای دارد.»<sup>۱</sup>

ساواک از ساخت و پخش این شایعه چه به دست می‌آورد؟ با قطعیت نمی‌توان به این پرسش پاسخ داد، اما می‌توان گمان برد که بازخوردهای این شایعه می‌توانست میان قشرهای گوناگون جامعه، سپری در برابر مخالفت‌های آیت‌الله خمینی با جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی بسازد؛ به تعبیری دیگر، ضرب امواج اعتراض‌های او را در داخل کشور بگیرد. پیشینه جشن بزرگی که قرار بود در مهرماه آن سال برگزار شود، به سال ۱۳۳۷ش بازمی‌گشت. طراحان این برنامه می‌خواستند با خوانش تازه‌ای از تاریخ و قهرمان‌های آن، هویت و فرهنگ ایران را سمت و سوی تازه‌ای بدهند؛ و پادشاهی محمدرضا پهلوی را به دوره باستان گره بزنند و بین حکومت او و امپراتوری هخامنشی، این‌همانی کنند. اما کمترین آگاهی تاریخی می‌گفت که حاکمان پهلوی، به ویژه در نگرانی از استقلال سیاسی ایران، نسبتی با شاهان آن امپراتوری بزرگ باستانی نداشتند. امپراتوری پارس ۴۰۰ ق م در سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا کجا و حکومت ایران ۱۳۵۰ش/ساتراپ‌نشین آمریکایی، کجا؟!<sup>۲</sup>

سیدمحمدصادق لواسانی با دستانی پر از پیام راهی نجف شد. تهنشین شدن خبرهای پخش شده توسط ساواک، برخی از علمای ایران را به فرستادن پیام واداشته بود. «... آیات میلانی، گلپایگانی و آخوند ملاعلی همدانی دسته‌جمعی نامه برای خمینی نوشته و خواهش کرده‌اند که به ایران مراجعت کند، چون ممکن است در عراق ترور شود و نامه را به لواسانی داده‌اند تا در نجف به خمینی برساند.»<sup>۲</sup>

به خبر بازگشت آیت‌الله به ایران در حالی دامن زده می‌شد که دو سال پیش، ساواک در

۱. روحانی، سیدحمید، نهضت امام خمینی، ج ۳، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲ش، ص ۳۶۳. اشاره امام خمینی به «شهیدنما»، بنابر نوشته نویسنده کتاب، معطوف به تهدید وحید افراخته نسبت به آیت‌الله سیدمحمد محمود طالقانی است که در صورت ادامه مخالفت او با سازمان، کشته شده، قتل به گردن ساواک انداخته می‌شود و او شهیدنما خواهد شد.

۲. اسناد ساواک، برگ خبر، سند ششم ۳۱۲/۱۱۸۴، مورخ ۵۰/۲/۲۵.

نیمه ۱۳۴۸ پایان دادن به تبعید آقای خمینی را منتفی دانسته، آن را به زیان حکومت تشخیص داده بود. در آن زمان مواضع آیت‌الله علیه حکومت بعثی عراق و تیمور بختیار، برخی از دولتمردان ایران را وادار به سبک سنگین کردن طرح بازگرداندن آقا کرده بود. اینک اضافه کنید، طرح حکومت اسلامی و نفی آشکار رژیم سلطنتی را در دو سال گذشته. پس، پراکندن خبر بازگشت خمینی به وطن، آن هم با مساعی دولت، چیزی جز طرح فریب نبود. برای دستگاه اطلاعاتی، هر اندازه که ذهنیت هواداران نهضت روحانیت از جشن‌های پیش رو دور می‌گردید، غنیمت بود.

همزمان با گستراندن شایعه کشتن آیت‌الله خمینی در عراق، بحث و جدل نسبتاً بی سابقه‌ای در حوزه قم و محافل مذهبی و مبارزاتی ایران بروز کرد. کتاب شهید جاوید، منشأ این بگومگوها بود.<sup>۱</sup> شهید جاوید، نوشته نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی در آبان ۱۳۴۹ منتشر شده بود. او قیام امام حسین علیه‌السلام را نه برای شهادت، بلکه برای تأسیس حکومت اسلامی دانسته، آگاهی امام به مرگ خود و خانواده‌اش را منتفی تلقی کرده بود. این قرائت متفاوت، موجب چالشی در حوزه علمیه قم گردید که شعاع آن از مرزهای علمی و مباحث کلامی فراتر رفت. فرصت کم‌نظیری برای دستگاه اطلاعاتی پیش آمده بود. تحریک‌ها و تلاش‌های شکاف‌انداز شروع شد. به ویژه که نویسنده شهید جاوید، به طرفداری پروپاقرص از آقای خمینی شهرت داشت؛ و یکی از مروجین مرجعیت او بود. علاوه بر این، دو طرفدار سرسخت آقای خمینی، میرزا علی مشکینی و شیخ حسینعلی منتظری، بر این کتاب تقریظ نوشته و آن را تأیید نموده بودند. با اینکه عده‌ای از موافقان آقای خمینی، از این کتاب به شدت انتقاد می‌کردند و حتی میرزا شهاب‌الدین اشراقی، داماد آیت‌الله خمینی، کتاب پاسداران وحی را در ردّ شهید جاوید نوشت، اما نظر مقامات ساواک این بود که «در مورد تضعیف طرفین (طرفداران خمینی و گلپایگانی) از این جریان بهره‌برداری کامل شود»،<sup>۲</sup> چنین جا افتاده بود که طرفداران خمینی موافق نظرهای مطرح شده در کتاب شهید جاوید هستند و دیگرانی چون پیروان گلپایگانی، مخالف آن. نوشتن ردیه، حاشیه، تقریظ، تهیه طومار علیه کتاب، استفتا از این مرجع و آن آیت‌الله، کشیده شدن موضوع بر سر منابر و عظ، به جایی رسید که ساواک

۱. همان، گزارش خبر، سند شمه ۲۰/۱۵۴۵۱، مورخ ۵۰/۱/۳۱.

۲. همان، سند شمه ۲۱/۲۱۶، مورخ ۵۰/۲/۱۲؛ همان، گزارش وقایع روزانه [تهیه شده توسط اداره کل سوم]، بی‌شمه،



هم با خرسندی خبر داد که «فعلاً میان آیات بر سر این کتاب اختلافات زیادی است که ممکن است به زدوخورد هم برسد.»<sup>۱</sup>

آیت‌الله خمینی این اختلافات پیش آمده و پیش آورده را نشانه رشد نیافتن جامعه دانست و کاری جز ابراز تأسف و ارسال نامه‌هایی با مضمون لزوم رفع اختلاف بین روحانیان نداشت که بکند. «آنچه اخیراً مورد تأسف این جانب است، اختلافاتی است که نمی‌دانم با چه دستی در حوزه علمیه قم و بین اهل منبر آن‌جا حادث شده است؛ همان نحو اختلافی که بین علمای مسیحی در وقتی که ممالک آنها را می‌گرفتند، حاصل شد. امروز که اصول احکام در دستبرد اجانب و نوکرهای آنهاست، به جای وحدت کلمه، این نحو تفرق و توهین بعضی از بعضی و تکفیر بعضی موجب کمال تأسف است و کاشف از عدم رشد جامعه است... آقایان را از این خواب‌گران بیدار کنید، قبل از اینکه همه چیز آنها به باد رفته باشد؛ اگر نرفته باشد.»<sup>۲</sup>

### جشن دارا و سوگ‌نثار

سخنرانی اول تیر ۱۳۵۰ آیت‌الله خمینی، طراحی ساواک را به هم ریخت و آن سازمان را از رویارویی غیرمستقیم به مقابله مستقیم واداشت.

آن روز واپسین جلسه درس آقای خمینی در سال تحصیلی ۵۰-۱۳۴۹ش بود. سنت اختصاص مجلس درس، در آغاز و انجام هر دوره تحصیلی، به موضوعات روز آن زمان، به جشن‌های ۲۵۰۰ شاهنشاهی رسید. حدود سه ماه به برگزاری آن مانده بود و همه نیروهای اجرایی کشور در حال تدارک بودند. سخنرانی این جلسه را باید تندترین تهاجم آیت‌الله به عملکرد حکومت شاه و نظام شاهنشاهی در دوره تبعید دانست. از طلیعه، موافق میانی و پایان بیان او برمی‌آید که مخاطب اصلی آیت‌الله، علما و مراجع حوزه علمیه نجف بودند. گوینده، با اشاره به علل تاریخی بنا نشدن حکومت اسلامی، حکمرانی کوتاه‌مدت حضرت علی علیه‌السلام را، با همه گرفتاری‌ها، اختلاف‌ها و جنگ‌هایی که به او تحمیل کردند، تنها مجال نمایانده شده از شیوه حکومت موردنظر اسلام دانست. «اگر گذاشته بودند که [مردم] در پناه حکومت اسلامی... باشند... این همه گرفتاری‌هایی که از برای ما الآن پیش آمده است... پیش نمی‌آمد.» او گفت که بزرگترین مصیبت وارد شده به اسلام، به حکومت نرسیدن حضرت

۱. همان، گزارش خبر، سند شه ۲۱/۱۲۶۷هـ، مورخ ۵۰/۲/۱۲.

۲. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۴۱.

علی علیه‌السلام پس از درگذشت پیامبر اسلام بود؛ و یکی از نشانه‌های این مصیبت ظهور «ملک الملوکی یا پادشاهی» در جهان اسلام بود.

آقای خمینی در ادامه به نامه‌هایی که روحانیان شهرهای گوناگون، درباره گرسنگی‌ها، ندرایها و قحط و غلای افتاده بر جان برخی نقاط محروم ایران، نوشته و برایش فرستاده‌اند، اشاره کرد و گفت که در چنین موقعیتی برگزاری جشن‌های شاهنشاهی، آن هم با کمک کارشناسان اسرائیلی، نشان از روسیاهی نظام پادشاهی در ایران است. او ضرب و شتم دانشجویان، به ویژه دختران مخالف برگزاری جشن‌ها را یادآور گردید و پرسید: «چرا نجف این قدر خواب است؟ ما نباید به درد مسلمانها برسیم؟ ما نباید اعتراض کنیم که چرا نفت ایران و اسلام را برای مملکتی که در حال جنگ با مسلمین است، می‌فرستید؟ این اعتراض ندارد؟ نباید این گفته بشود؟ ما برای چه سلاطینی... جشن بگیریم؟ مردم چه خوشی از سلاطین دارند؟ برای آغامحمدخان قجر [جشن بگیریم]؟ برای کسانی که در مسجد گوهرشاد مسلمین را آن طور قتل عام کردند؟ ... برای آن که ۱۵ خرداد را پیش آورد... [و] مردم را قتل عام» کرد؟ برای این رخدادها باید عزا گرفت نه جشن. برپایی جشن برای آن حاکمی باید باشد که وقتی احتمال می‌دهد در گوشه‌ای از مملکتش گرسنه‌ای است، به خودش گرسنگی می‌دهد. برای او باید جشن گرفت که مقرر حکومتش گوشه مسجد کوفه بود؛ و اگر لباس تازه‌ای به دست‌اش می‌رسید، آن را به برده آزادشده‌ای که برایش کار می‌کرد می‌بخشید.

آیت‌الله در ادامه گفت که اگر بزرگان حوزه علمیه نجف در کار فرستادن تلگرام‌هایی به شاه ایران برآیند «که آقا این گرسنه‌ها را سیر کنید؛ این مقدار خرجی که برای این امور می‌خواهی بکنی، خرج این ملت بیچاره گرسنه بکن؛ خرج این ورشکسته‌های بیچاره بکن... اگر یکصد تا تلگراف از اینجا، از علمای اینجا، از فضلالی اینجا، از طلاب اینجا برود، احتمال تأثیر دارد؛ لکن کو که یک همچو چیزی بشود؟ اگر [به من] اعتراض نکنند که چرا اعتراض می‌کنید، خیلی ما متشکر هستیم!» او پرسید: آیا وظیفه ما فقط فقه و اصول خواندن، به زیارت رفتن، حضور در مراسم دعا و مسجد است؟ توجه به حال و روز مسلمانان در منظومه اعتقادی اسلام جا ندارد؟ کدام جشن؟ «جشنی برای ما نمانده! برای ملت ایران چه جشنی مانده؟ ملت ایران موظف است که با این جشن مبارزه منفی بکند... از خانه بیرون نیایند. وقتی که این جشن‌ها هست شرکت نکنند در جشن‌ها. جایز نیست شرکت کردن در این جشنها.»

آقای خمینی به صدای شکسته و سرکوب روحانیان معترض ایران اشاره کرد و تلویحاً شایعه

کشته شدنش به دست حکومت عراق را یادآور شد و گفت که دولت ایران اگر می‌خواست می‌توانست مرا بکشد؛ اما به صلاحش نبود. «من می‌خواهم چه کنم این زندگی را؟ مرگ بر این زندگی من! آنها خیال می‌کنند من از این زندگی، خیلی خوشی دارم می‌برم که تهدید من می‌کنند؟ [این] چه زندگی است که من دارم؟ [ای کاش به صلاح‌شان نبود و مرا می‌کشتند!]] او در ادامه گفتار، به علمای بزرگ نجف گوشزد کرد که دخالت در سیاست هم وظیفه است؛ همان وظیفه‌ای که پیامبران داشتند. «هی به گوش ما خواندند که آقا شما چه کار دارید با کار دولت... ما هم باورمان آمد که نباید دخالت در کار دولت بکنیم؛ نباید معارضه بکنیم. از اول تاریخ بشر تا حالا دولت‌های جائر را مقابل‌شان انبیا ایستاده بودند و علما ایستاده بودند. [یعنی] آنها عقل‌شان نمی‌رسید؟»

آیت‌الله، پراکندگی علما و تفرق آرا آنان را مصیبت خواند؛ مصیبتی که نمی‌گذارد دست به اعتراض گروهی بزنند. «اگر اعتراض بکنند، اعتراض دسته‌جمعی بکنند، شک نکنید که تأثیر می‌کند، اما وقتی بنا شد که یکی برای یک جهتی، [دیگری] برای یک جهتی، یکی تکلیف شرعی را این طور می‌داند، آن یکی تکلیف شرعی‌اش را آن طور می‌داند، این مصیبت است.» آن چه موجب پیشبرد و رسیدن به هدف می‌گردد، اجتماع و اتحاد است نه تفرق و پراکندگی. «یدالله مع الجماعة.» او گفت که نیروی شما، علما، از قدرت امام حسین علیه‌السلام بیشتر است، با وجود این امام علیه حکومت ظلم قیام کرد و کشته شد، اما شما؟! اگر امام در مدینه می‌ماند و حاکم ستمگر را تأیید می‌کرد، مورد احترام قرار می‌گرفت؛ دستش را می‌بوسیدند؛ روی سرشان می‌گذاشتند. «شما هم اگر احترام‌تان می‌کنند، مثل احترام امامزاده مرده [است].» به امامزاده مرده خیلی احترام می‌کنند.»

آیت‌الله خمینی با آرزوی بیداری حوزه‌های علمیه و علمای آن سخنانش را به پایان برد.<sup>۱</sup> دو هفته بعد، چهاردهم تیر ۱۳۵۰، رادیو صدای روحانیت، این سخنرانی را سه شب، پشت

۱. همان، صص ۳۵۸ تا ۳۷۳. این سخنرانی در ضمیمه نشریه ۱۶ آذر همان زمان چاپ شد که با متن موجود در صحیفه امام، تفاوت‌هایی دارد. بندهایی افتاده و بندهایی اضافه دارد. از جمله این بخش در آن نشریه آمده که در صحیفه امام نیست.

«در روایت است که پیغمبر اسلام (ص) فرمودند ملک‌الملوک که عبارت از شاهنشاه می‌باشد، نزد خداوند از منفورترین القاب است. اصولاً اسلام با اساس شاهنشاهی مخالف است. هر کس سیره رسول اکرم را در وضع حکومت ملاحظه کند می‌بیند اسلام آمده است این کاخ‌های ظلم شاهنشاهی را ویران سازد. شاهنشاهی از ننگین‌ترین و مبتذل‌ترین مظاهر ارتجاع است.»

هم، پخش کرد.<sup>۱</sup> این تکرار، ضبط صدای آن را در ایران ساده‌تر کرد. پیاده کردن متن سخنرانی و چاپ آن با تلاش افرادی چون سیدمهدی طباطبایی و عبدالرحیم ربانی شیرازی آغاز شد.<sup>۲</sup> اداره کل سوم با آگاهی از شدت و غلظت این سخنرانی، به ساواک شهرستانها دستور داد فعالان پخش نوار یا تهیه و توزیع متن آن را دستگیر کرده، هر آنچه به دست می‌آید، جمع‌آوری کنند.<sup>۳</sup> بیشتر جزوه‌های فراهم شده از این سخنان آیت‌الله، در نجف و بیروت چاپ شد. «بیانات تاریخی قائد بزرگ اسلام مرجع تقلید مسلمانان حضرت آیت‌الله عظمی خمینی راجع به جشن ضداسلامی دوهزار و پانصد ساله در ایران مورخه ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۹۱» عنوان جزوه ۲۸ صفحه‌ای بود که در نجف منتشر شد. «تضاد اسلام با شاهنشاهان و رژیم شاهنشاهی» نیز نام جزوه‌ای بود که به دو زبان عربی و فارسی در بیروت چاپ گردید.<sup>۴</sup> فاصله سه ماهه ایراد سخنرانی تا شروع جشن‌ها به توزیع گسترده آن در داخل و تا حدودی در خارج از کشور کمک می‌کرد. نسخه چاپ نجف در پاریس،<sup>۵</sup> گزیده‌ای از آن در اینسبورگ اتریش،<sup>۶</sup> و متن کامل فارسی در کراچی پاکستان<sup>۷</sup> به دست خوانندگان و خوانندگان رسید.

بازداشت افراد مرتبط با نشر سخنان آقای خمینی و جمع‌آوری محصولات تولیدشده، در جلوگیری از ضریب نفوذ آن سخنان بی‌تأثیر نبود، اما رنگ و بوی تهاجم آیت‌الله به رگ و پی نظام شاهنشاهی و حکومت شاه، دستگاه اطلاعاتی را وادار به برگرفتن روش تازه‌ای کرد. گام نخست ساواک تحریک روحانیانی بود که در دایره توصیفات گزنده آیت‌الله می‌گنجیدند. این کار در قم و مشهد بیشتر از شهرهای دیگر پی‌گیری شد. رئیس ساواک قم از قول علمایی که به دیدارشان رفته و نظر آنان را گرفته بود، نوشت: «آیات و علما با شنیدن این نطق معتقدند که خمینی مردم عوام و طلاب را علیه آنان شورانده و از طرفی تعریف از افراد ناراحت و تلویحاً عناصر دستگیرشده تکذیب از شیوه علما بوده. آیات تصور می‌کنند نامبرده ضمن سازش با بعضی‌ها خود را در پناه آنان قرار داده و با این تحریکات در نظر دارد دیگران را به بلا گرفتار

۱. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند شم ۲۰/۹۷۴۱ هـ ۱۲، مورخ ۵۰/۴/۲۲.

۲. همان، سند شم ۲۰/۹۸۰۶ هـ ۱۲، مورخ ۵۰/۴/۲۴؛ همان، سند شم ۲۰/۱۰۵۳۶ هـ ۱۲، مورخ ۵۰/۵/۱۶.

۳. همان، نامه اداره کل سوم به کلیه ساواک‌ها، سند شم ۳۱۲/۴۰۲۹، مورخ ۵۰/۵/۳.

۴. زوایای تاریک، ص ۱۴۲.

۵. اسناد ساواک، برگ خبر، گزارش نماینده ساواک در فرانسه به بخش ۳۱۵، سند شم ۳۲۱۷، مورخ ۵۰/۵/۱۵.

۶. همان، گزارش خبر، گزارش نماینده ساواک از اتریش به بخش ۳۱۵، سند شم ۲۴۹۹، مورخ ۵۰/۷/۶.

۷. همان، نامه وزارت امور خارجه به سازمان اطلاعات و امنیت کشور، سند شم ۱۴۸۹۶، بی‌تا.

نماید و ضمناً در این مسأله متفق القولند که موضوع اجتهاد خمینی با امضای ما محرز شده<sup>۱</sup> و حالیه که به اصطلاح به مراد خود رسیده انتظار دارد که ما مقلد او باشیم و از این رو امر و نهی می‌کند، در حالی که امر و نهی به مجتهدین در حد و صلاحیت خمینی نیست. پاره‌ای از علما می‌گویند ایشان انتظار داشت که بعد از حکیم مرجع مطلق شود<sup>۲</sup> لکن چون در نجف مغلوب خوئی شده و ظاهراً از نظر مادی نیز در مضیقه قرار گرفته این‌گونه اعمال و افعال برای عوام‌فریبی و در نتیجه کسب وجهه و دسترسی به مسائل مادی است. روحانیون معتقدند که این تزییقاتی که علیه روحانیت اعمال می‌شود در اثر رویه ناصواب و نادرست خمینی بوده و انتظار ایشان این است که ما هم رویه وی را پیش بگیریم که با این ترتیب حوزه از هم خواهد پاشید.<sup>۳</sup>

باید پذیرفت که عده‌ای از علما و مراجع قم چنین می‌اندیشیدند و کیش خود را به آقای خمینی تعمیم می‌دادند. اگر آنان در حال سازش با حکومت محمدرضا پهلوی بودند، لابد خمینی هم با حکومت بعثی عراق ساخته بود! اگر آنها دوستدار تمرکز مرجعیت و قدرت روحانی در وجود خود بودند، حتماً خمینی هم همین را می‌خواست!

گام دوم ساواک، شوراندن شفاهی و کتبی برخی روحانیان مورد اعتماد خود علیه آیت‌الله خمینی بود. اداره کل سوم از رؤسای ساواک تهران، قم، اصفهان، مشهد و شیراز خواست: «۱- با تماس با آیات موجه و وعاظ روشنفکر و طرح موضوع، ترتیبی داده شود که از ناحیه آنان عکس‌العمل شدید علیه خمینی ابراز گردد (از طریق پخش اعلامیه، سخنرانی در منابر، تجزیه تحلیل نقاط ضعف سخنرانی و جانبداری او از دولت بعثی در محافل و مجالس خصوصی). ۲- با تماس با خانواده خمینی و اخذ نظرات آنان در مورد سخنرانی اخیر وی و توجیه منسویین مشارالیه در زمینه ارتباط خمینی با دولت بعثی عراق و نکوهش از اعمال آیت‌الله خمینی که به عنوان یک ایرانی و مرجع تقلید به نفع حکومت اجنبی عراق و علیه دولت ایران فعالیت می‌نماید و حتی الامکان سعی گردد که از طریق منسویینش عکس‌العملی علیه خمینی نشان داده شود.»<sup>۴</sup>

۱. منظور گردهم‌آیی روحانیان شهرهای مختلف در تهران پس از دستگیری امام خمینی در پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ و صدور اطلاعیه‌ای از طرف برخی از آنان مبنی بر مرجعیت ایشان بود. برای آگاهی بیشتر به مقطع یادشده در همین کتاب مراجعه شود.

۲. اسناد ساواک، نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند شم ۲۱/۷۱۸، مورخ ۵۰/۴/۲۸.

۳. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک تهران، سند شم ۳۱۲/۴۱۶۲، مورخ ۵۰/۵/۷.

باوراندن این موضوع که دست خمینی در دست حکومت بعثی عراق است، برای ساواک اهمیت داشت. با جانداختن این اتهام می‌توانست حیثیت آیت‌الله را مخدوش نمایند، اما استنادی بر این ادعا، جز این که سخنان او را رادیو صدای روحانیت، از ایستگاه بغداد، پخش کرده، نداشت. دستورهای ساواک با این تبصره که «نحوه اجرای طرح به ترتیبی باشد که نتیجه آن منتج به آن نشود که ساواک دخالتی در آن داشته»<sup>۱</sup> ابلاغ گردید. از میان ساواک شهرهای مأمور، گزارشی از شیراز نرسید. ساواک اصفهان خبر داد که توانسته است طوماری «در مورد یاوه‌گویی‌های دولت بعثی عراق علیه جشن دوهزاروپانصدمین سال شاهنشاهی ایران» با امضای «اهالی یکی از روستاهای اطراف شهر»<sup>۲</sup> تهیه کند و نسخه‌های آن را به سفارت‌خانه‌ها، خبرگزاری‌ها، سازمان ملل و رئیس‌جمهور عراق بفرستد.<sup>۳</sup> ساواک تهران ترجیح داد راستش را بگوید و اعلام کرد که آخوند روشنفکری که دارای جایگاه اجتماعی باشد «علی‌الاصول طرفدار خمینی» است و حاضر به سخنرانی علیه او نمی‌شود.<sup>۴</sup> ساواک قم چیزی جز همان کلیات پیش گفته یک یا دو تن از آیات مقیم آن شهر علیه آیت‌الله خمینی به تهران نفرستاد، اما ساواک خراسان اطلاع داد که توانسته است چند روحانی را وادار به موضع‌گیری علیه خمینی در بالای منبر کند.<sup>۵</sup> اقدام بعدی ساواک خراسان، تنظیم اطلاعیه‌ای به امضاء «جامعه روحانیون و حوزه علمیه خراسان» بود. در این اطلاعیه آقای خمینی متهم به همکاری با دولت عراق شده، عامل استعمار معرفی گردیده بود. این متن غیر از مشهد، در قم، اصفهان، تهران و تبریز و شهرهای دیگر توزیع شد.<sup>۶</sup> نتیجه واژگونه‌ای که ساواک از کار خود گرفت، این بود: «جزوه سخنرانی خمینی در خراسان فراوان و آن قدر زیاد است که در کفش‌خانه‌ها هم پیدا می‌شود و در میان مردم پخش نموده‌اند و علناً به قیمت یکی دو تومان خرید و فروش شده است و در اغلب کتاب‌فروشی‌های خراسان یافت می‌شود».<sup>۷</sup>

طرح ساواک بسیار خام و کال تهیه شده بود، به طوری که یکی از مقامات این سازمان ذیل این طرح یادآور شد: «روی مفاد گزارش به هیچ‌وجه نمی‌توان عملی انجام داد؛ نه از طرف

۱. همان، تلگرافات وارده، تلگرام اداره کل سوم به ساواک مشهد، سند ش‌م ۳۱۲/۴۴۹۲، مورخ ۵۰/۵/۲۵.

۲. همان، گزارش اداره کل سوم، بی‌شمه مورخ ۵۰/۵/۲۷.

۳. همان، نامه ساواک تهران به اداره کل سوم و ریاست ساواک، سند ش‌م ۱۰۴۶۱/۲۰۵۲، مورخ ۵۰/۵/۱۲.

۴. همان، نامه ساواک خراسان به اداره کل سوم و رئیس ساواک، سند ش‌م ۹/۱۳۳۶۵، مورخ ۵۰/۵/۲۸.

۵. همان‌جا.

۶. همان، برگ خبر، نامه اداره کل سوم به ساواک خراسان، سند ش‌م ۳۱۲/۵۲۰۲، مورخ ۵۰/۶/۱۸.

علما و آیات و نه از طرف خانواده او... به نظر می‌رسد [این گزارش] فرمالیته تهیه شده است.<sup>۱</sup> از مراجعه مأموران ساواک به خانواده آیت‌الله خمینی در قم و تقبیح فعالیت‌های او سندی در دست نیست. آنها در این زمان، عزادار فقدان ناصر هندی بودند. مهندس ناصرالدین هندی، فرزند سیدمرتضی پسندیده، در مرداد ۱۳۵۰ در مشهد کشته شد. ناصر تحصیلات عالی خود را در تهران گذرانده و سپس به آلمان رفته، در رشته نساجی به تخصص رسیده بود. پدر، قتل او را مرموز دانست. «یکی از متخصصین به من گفت که این کشتار به دست اجانب انجام شده و سه یا چهار نفر دیگر به همین طریق کشته شده‌اند و فقط من مانده‌ام تا نوبتم برسد.»<sup>۲</sup> بستگان مقتول، از جمله سیداحمد خمینی، به مشهد رفتند و در مجلس ختمی که در مسجد ملاهاشم برگزار گردید شرکت کردند. مراسم «بدون ذکری از بستگی متوفی با خمینی و با نظم کامل برگزار گردید.»<sup>۳</sup> اما چند روز بعد آنچه در مسجد ارک تهران گذشت کمی متفاوت بود. آن روز ۲۴ مرداد ۱۳۵۰ محمدتقی فلسفی علیه تبلیغات دولتی در ستایش پادشاهان ایران باستان سخن گفت و از نبود آزادی بیان انتقاد کرد. او در پایان گفت: «این مصیبت را به حضرت آیت‌الله خمینی، عمومی ایشان که صاحب عزای ما باشند تسلیت می‌گویم. با شنیدن نام خمینی همه مردم صلوات فرستادند... کلیه افرادی که از اول جلسه آمدند و خارج شدند به حدود پنج هزار نفر می‌رسید.»<sup>۴</sup> ساواک از دادن اجازه به برپایی این مجلس، آن هم در روزهایی که باید علیه آقای خمینی تبلیغ می‌شد، پشیمان بود.<sup>۵</sup>

گام پسین علیه آیت‌الله خمینی در عراق برداشته شد. ناگهان اطلاعیه‌ای که ظاهراً از طرف دوستان آیت‌الله منتشر شده بود، در نجف دیده شد که می‌گفت: «شاهِ ضدِ اسلامِ ایران که از سالها پیش قصد تخریب حوزه‌های علمیه را داشته اکنون به این نتیجه رسیده است که می‌تواند حوزه‌های علمیه را به دست افراد ظاهراً روحانی نما از بین ببرد.» امضاء پای اعلامیه، «جمعیت النقابة علماء النجف» بود که با نام بردن از برخی آقایان علمای مقیم قم، مشهد، تهران و نجف، آنان را دست‌نشانده و امربر و مزدور شاه معرفی کرده بود؛ و هم از حکومت عراق خواسته بود این گروه از روحانیان را که مایه ننگ هستند، از حوزه علمیه نجف دور کند. نویسنده

۱. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک تهران، سند شم ۳۱۲/۴۱۶۲، مورخه ۵۰/۵/۷.

۲. خاطرات آیت‌الله پسندیده - گفته‌ها و نوشته‌ها، صص ۱۲۲ و ۱۲۳.

۳. اسناد ساواک، نامه شهربانی مشهد به فرمانده لشکر ۷۷، سند شم ۱۵۸-۳۱-۵۷، مورخ ۵۰/۵/۱۹.

۴. همان، گزارش خیر، سند شم ۲۰/۱۰۹۰۳ ه ۱۲، مورخ ۵۰/۵/۲۸.

۵. همان، گزارش اداره کل سوم، بی‌شم، مورخ ۵۰/۷/۱.

اطلاعیه، یکی از توده‌های مقیم عراق، آهنگی جز شعله‌ور کردن اختلاف‌های موجود میان آیات، طرفداران آنها، و تلویحاً، همبسته نشان دادن آقای خمینی با حکومت بعثی عراق نداشت. نکته مرموز این نوشته، درج نام یک آخوند تهران‌نشین در میان دیگر اسامی امضاکننده بود. اعلامیه، خیلی زود به دست این فرد رسانده شد و با روشن کردن کوره احساسات او، این که آیت‌الله تبعیدی، بی‌اجازه، از نام تو و دیگران سوءاستفاده کرده، در آن دیدند. نتیجه تحریک این فرد، نامه سرگشاده‌ای شد که علیه روحانیان مبارز، و در واقع علیه آیت‌الله خمینی، نوشته شد. دست ساواک برای تهیه و تدوین چنین متونی بسته نبود. مشکل این سازمان نبود یک نام حقیقی در پایان چنین نوشته‌هایی بود که این بار موفق شد آن را بیابد. ساواک «نامه سرگشاده» را در هزاران نسخه چاپ کرد. هزار نسخه آن فقط در استان خراسان، به ویژه بین روحانیان و محصلان علوم دینی در مدارس مشهد مقدس، نجف، پخش گردید. «خواهشمند است دستور فرمایید اعلامیه‌های توزیع را به توسط منابع و عوامل موجود در بین روحانیان، وعاظ، متعصبین مذهبی، طلاب علوم دینی و طرفداران خمینی توزیع نمایند. ضمناً عمل توزیع به نحوی انجام پذیرد که مشخص نشود ساواک دخالتی در این جریان داشته است.»<sup>۱</sup> با همین دستور، دو هزار نسخه هم توسط ساواک تهران توزیع شد.<sup>۲</sup>

در کنار این تلاش داخلی، کاردار سفارت ایران در بغداد موظف شد به دیدن آیت‌الله خویی رفته، دستگاه او را هم تحریک کند. کاردار با داماد آقای خویی ملاقات کرد، نامه سرگشاده را به او نشان داد و کوشید هر چه بیشتر بر زخم اختلاف‌های پیش آورده نمک بریزد، چرا که «هنوز اختلاف بین [اطرفیان] خویی و خمینی گرم و داغ است و طرفداران آنان یکدیگر را می‌کوبند و در محافل و مجالس به همدیگر بی‌اعتنایی می‌نمایند.»<sup>۳</sup> دستور نعمت‌الله نصیری، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت این بود که با «تکثیر و توزیع اعلامیه [= نامه سرگشاده] از اختلاف موجود بین خویی و خمینی بهره‌برداری‌های لازم به عمل آید.»<sup>۴</sup> ساواک پیش از این از اختلاف پیش آمده میان برخی روحانیان، در پی انتشار کتاب شهید جاوید، سود جسته بود. باز خورد نامه سرگشاده و اقدامات انجام گرفته نشان داد که خرسندی ساواک و آن گروه

۱. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک خراسان، سند شمه ۳۱۲/۴۶۹۵، مورخ ۵۰/۶/۲.

۲. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک تهران، سند شمه ۳۱۲/۴۶۹۵، مورخ ۵۰/۶/۲.

۳. همان، گزارش خبر، گزارش منبع ساواک به اداره کل سوم، بی‌شمه مورخ ۵۰/۵/۱۲.

۴. همان، گزارش اداره کل سوم، بی‌شمه بی‌تا.



از علمایی که مثنی سیاسی آیت‌الله خمینی را تقبیح می‌کردند، دوام چندانی نیافت. اول این که دبیر دوم سفارت ایران در بغداد خبر داده بود که اختلاف‌های موجود میان اطرافیان آقایان خمینی و خویی با وساطت عده‌ای از علما فروکش کرده است.<sup>۱</sup> دوم این که آن نامه سرگشاده علیه آقای خمینی، در تهران میان «وعاظ و طلاب علوم دینی به نحو مقتضی توزیع گردید. ضمناً افراد مورد بحث در این مورد عکس‌العملی چندان از خود نشان ندادند.»<sup>۲</sup> این یعنی شکست طرح دستگاه امنیتی در شهری چون تهران؛ طبعاً نتیجه امر در منطقه‌ای چون تایباد، منتهاالیه شمال شرق ایران، بهتر از این نبود. «اعلامیه‌های مزبور توسط کادر ساواک، شب، در تایباد و جام توزیع گردید که حتی شهربانی محل نیز متوجه نگردید، ولی اثری هم از انعکاس [و] عکس‌العمل آن مشهود نشد.»<sup>۳</sup> و در شهر کوچکی چون درگز، «اعلامیه‌های مورد نظر به وسیله مقتضی بین افراد مورد نظر توزیع و ... هیچ‌گونه عکس‌العملی نشان داده نشده است.»<sup>۴</sup>

جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی بیستم مهر ۱۳۵۰ با پیامی که محمدرضا پهلوی در مقبره کوروش واقع در پاسارگاد خواند، آغاز گردید. آنچه یاد شد طرح‌های زیر پوستی سازمان اطلاعات و امنیت کشور علیه روحانیت مبارز به رهبری آیت‌الله خمینی بود، اما آنچه در روی پوست شهر گذشت این بود که سازمان یاد شده در اواخر ۱۳۴۹ از تمامی شعب خود خواسته بود که طرح امنیتی خود را برای برقراری و تأمین آرامش به هنگام آغاز جشن‌ها ارائه کنند. غیر از این در هر شهری یک کمیته امنیتی تشکیل گردیده بود که کارش مراقبت و مقابله با مخالفان جشن‌ها بود.<sup>۵</sup> همزمان شناسایی کارمندان، کارگران و کارفرمایانی که درباره جشن‌ها مخالف‌خوانی می‌کردند شروع شد.<sup>۶</sup> همچنین اداره کل سوم ساواک به همه ساواک‌های شهرها دستور داد هر روحانی‌ای که تذکرات معموله درباره‌اش مفید واقع نمی‌شود از ۱۵ شهریور بازداشت و زندانی شود.<sup>۷</sup> برخی چون سیدعلی خامنه‌ای، در مشهد، بدون دریافت

۱. همان، نامه دبیر دوم سفارت (محمد خاکپور)، بی‌شمه، مورخ ۵۰/۴/۱۳.

۲. همان، نامه ساواک شمال غرب تهران به رئیس ساواک تهران، سند شم ۲۰/۶۶۹ه ب، مورخ ۵۰/۷/۱۵.

۳. همان، نامه ساواک تایباد به رئیس ساواک خراسان، سند شم ۱۴۸۰ت، مورخ ۵۰/۷/۱۲.

۴. همان، نامه ساواک درگز به رئیس ساواک خراسان، سند شم ۱۳۱۸د، مورخ ۵۰/۸/۲۳.

۵. بزم اهریمن - جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی به روایت اسناد ساواک و دربار، ج ۴، تهران، مرکز بررسی

اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸ش، صص ۱۹۳ و ۱۹۴.

۶. همان، صص ۱۰۴ تا ۱۰۶.

۷. همان، صص ۲۳۷ و ۲۳۸.

هیچ هشدار یا تذکری دستگیر و زندانی شدند.<sup>۱</sup>

چند روزی مانده به آغاز جشنها، نیمه شعبان از راه رسید. در میان گروه‌هایی از مردم این پیشنهاد رد و بدل گردید که سالگرد میلاد امام دوازدهم علیه‌السلام به علت تقارن با جشن‌های شاهنشاهی، بدون شادی و چراغانی برگزار شود. این خبر به ساواک رسید و آن را یک «شایعه مضره» تشخیص داد که باید با آن مقابله شود. اداره کل سوم به ساواک شهرستان‌ها دستور داد با کسانی که چنین حرف‌هایی می‌زنند برخورد شود.<sup>۲</sup>

اقامت مهمان‌های دعوت شده به تخت‌جمشید، زیر هفتاد چادری که با آستر ابریشمی و مخمل سرخ، و کریستال و چینی و چلچراغ آذین شده بود، در حالی انجام می‌گرفت که یکصدوپنجاه هزار نفر از روستاها و شهرهای اطراف رود بند آمده هیرمند در حال کوچ بودند. امدادگری که خود را برای یاری‌رسانی به سیستان و بلوچستان رسانده بود می‌گوید: «نه آب داشتند و نه زراعتی... زمین را می‌کنند، آبی پیدا می‌شد که گل‌آلود بود. آب را بیرون می‌کشیدند، ته‌نشین می‌شد و برای خوردن‌شان استفاده می‌کردند... بقیه هم که پول نداشتند، کنار جاده‌ها... در دسته‌های پنجاه‌نفری، صد نفری، نشسته بودند که وسیله گیرشان بیاید و کوچ کنند.»<sup>۳</sup>

### تلافی بر سر مردم

موج دوم بیرون راندن ایرانیان از عراق بی‌پس و پیش نبود. چند روزی از قدرت‌یابی صدام حسین تکریتی در شورای فرماندهی انقلاب عراق می‌گذشت؛ و چند روزی به آغاز جشن‌های شاهنشاهی مانده بود. جنگ قدرت در میان حاکمان بعثی عراق به سود صدام حسین پایان یافته، با وضعیت جسمی حسن البکر، رئیس‌جمهور آن کشور، صدام عملاً به مرد شماره یک عراق تبدیل گشته بود.<sup>۴</sup> پس از کودتای ۱۹۶۸م/۱۳۴۷ش و روی کار آمدن حزب بعث، روابط سیاسی ایران و عراق، فراز و فرودی شکننده یافت، و اینک آتش‌بس تبلیغاتی دو حکومت، چند ماهی بود که نقض شده، راست و ناراست را به هم بافته، به یکدیگر حواله می‌دادند. مجال

۱. شرح اسم، صص ۴۳۶ و ۴۳۷.

۲. اسناد ساواک، تلگرافات وارده، تلگرام اداره کل سوم به ساواک مشهد، سند شمه ۳۱۲/۵۹۴۱، مورخ ۵۰/۷/۱۲.

۳. خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، صص ۷۱ و ۷۲.

۴. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۳۶۱۰ (۷ مهر ۱۳۵۰)، ص ۳؛ همان، شمه ۱۳۶۱۱ (۸ مهر ۱۳۵۰)، ص ۲.

تازه‌ای برای صدام پیدا شده بود. از دید او اخراج ایرانیان، آن هم در پی بدرفتاری، بگير و ببند و رها کردن تدریجی دهه‌هازار نفر در کوره‌راه‌های سرد پاییزی، چه بسا می‌توانست جشن‌های شاهنشاهی را در کام دولتمردان ایران زهر کند!

دستگیری و بیرون راندن ایرانی‌های مقیم عراق از نیمه مهر ۱۳۵۰ آغاز گردید. نداشتن پروانه اقامت، و در واقع پایان تاریخ آن، دستاویز جاکن کردن ایرانی‌های جافتاده در شهرهای مذهبی عراق بود؛ دو سالی می‌شد که دولت عراق از تمديد پروانه اقامت ایرانیان خودداری می‌کرد.<sup>۱</sup> همزمان با جریحه‌دار شدن افکار عمومی کشور به سبب اخراج هم‌میهنان سابق خود، سازمان اطلاعات و امنیت کشور به فکر وارد آوردن ضربه‌ای تازه به آیت‌الله خمینی افتاد. به دستور نعمت‌الله نصیری، رئیس سازمان، خبری تنظیم شد که مراجع ایرانی مقیم عراق با تنظیم تلگرامی از دولت عراق خواسته‌اند دستگیری و اخراج ایرانیان را متوقف کند «لیکن آقای خمینی این تلگراف را امضا نکرده» است.<sup>۲</sup> دستور، دقیقاً این بود که «خبری تهیه شود که مأمورین عراقی در مورد دستگیری ایرانیان مقیم، شدت عمل بیشتری می‌نمایند و روحانیون ایرانی [ساکن در عراق] تلگرافی از دولت عراق خواستار شدند که از دستگیری ایرانیان خودداری نمایند ولی خمینی تلگراف را امضا نکرده است».<sup>۳</sup>

جعل این خبر و درج آن در روزنامه‌ها، زمانی انجام گرفت که گزارش‌های رسیده از عراق می‌گفت که «دولت عراق به آیت‌الله خمینی نیز دستور داده که کشور عراق را ترک گوید، زیرا اخیراً بین آیت‌الله خمینی و مسئولین دولت عراق اختلافاتی در مورد نحوه رفتار با مردم بروز کرده و آیت‌الله از روش دولت عراق انتقاد نموده و قرار است که آیت‌الله خمینی به ترکیه یا پاکستان مسافرت نماید».<sup>۴</sup> خبر رسیده بعدی این بود که مراجع مقیم نجف و کربلا و از جمله آقای خمینی «تحت مراقبت مقامات امنیتی قرار دارند و منظور از این مراقبت، شناسایی اشخاص و مقاماتی است که با آنان ملاقات می‌نمایند».<sup>۵</sup>

می‌توان به ریاست ساواک در جعل خبر یادشده حق داد، چرا که در آستانه آغاز جشن‌های شاهنشاهی، بخش‌هایی از سخنان آیت‌الله خمینی علیه این مراسم به صورت «تراکت‌های

۱. همان، شمه ۱۳۶۱۶ (۱۵ مهر ۱۳۵۰)، ص ۴.

۲. همان، شمه ۱۳۶۲۸ (۲۹ مهر ۱۳۵۰)، ص ۳۳.

۳. اسناد ساواک، گزارش اداره کل دوم به اداره کل سوم، سند شمه ۲۱۱/۱۲۵۴۳، مورخ ۵۰/۷/۲۴.

۴. همان، گزارش خیر، سند شمه ۲۱۱/۳۱۵۳، مورخ ۵۰/۸/۱۵.

۵. همان، سند شمه ۲۱۱/۶۹۰، مورخ ۵۰/۹/۱.

دست‌نویس» پخش شده بود.<sup>۱</sup> دستگاه امنیتی پیش از این طرح‌هایی برای جا انداختن همدستی و هم‌آوایی آیت‌الله با حاکمان بعثی عراق اجرا کرده بود. اینک نیز ساواک فرصت پیش آمده از اخراج ایرانیان و افکار تحریک شده مردم کشور را برای حمله به مرجع تسلیم‌ناپذیر تبعید شده، نمی‌خواست از دست بدهد.

دستگاه اطلاعاتی شاه در صحنه آشکار می‌کوشید حیثیت آقای خمینی را مخدوش کند، اما در پنهان، خود به سازش‌ناپذیری او اعتراف می‌کرد. مجموعه گزارش‌های رسیده به ساواک، به ویژه پخش سخنان آیت‌الله از رادیو ایران آزاد، نصیری را وادار به بیان این جمله کرد که «با نطقی که از طرف خمینی در رادیو ایران آزاد شده نباید جز تیرگی روابط دولت [عراق] و خمینی صحت داشته باشد».<sup>۲</sup> این همان سخنانی است که بانو قدس ایران بدان اشاره کرده است. او نوشته است: «تنها عالمی که در نجف [به اخراج ایرانیان] اعتراض کرد [همسر] بود. [او] آنها [= بعثی‌ها] را بدتر از شاه قلمداد کرد. در بیرونی منزل‌مان سخنرانی کرد، ولی بقیه آقایان ساکت بودند».<sup>۳</sup>

آیت‌الله خمینی در هر دو مقطع بیرون راندن ایرانیان از عراق ۱۳۴۷ و ۱۳۵۰ش از بانو قدس ایران خواست که عراق را ترک کرده، به ایران برود؛ نمی‌خواست همسرش را شریک دردسرها و گرفتاری‌هایی که حکومت بعث عراق، احتمالاً بر او تحمیل می‌کرده، کند. «بارها آقا به من گفتند که تو برو ایران و من این‌جا می‌مانم، ولی راضی نمی‌شدم. راضی نبودم او با وضع سختی که داشت تنها و بی‌مونس باشد؛ و او این جمله را بارها برایم می‌گفت که تو به خدیجه اقتدا کرده‌ای».<sup>۴</sup>

## سپاه دین

در گیر و دار اخراج ایرانیان، و اسکان آنان در اردوگاه‌های مرزی و شهری، و نیز پس از پایان جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، محمدرضا پهلوی در اقدامی که عجیب می‌نمود، تأسیس سپاه دین را اعلام و ابلاغ کرد. عجیب، از این منظر که او پا به منطقه‌ای گذاشت که

۱. همان، تلگرافات وارده، تلگرام اداره کل سوم به ساواک خراسان، سند شم ۳۱۲/۵۳۵۱، مورخ ۵۰/۶/۲۳.

۲. همان، گزارش خبر، سند شم ۲۱۱/۱۲۶۶۶، مورخ ۵۰/۹/۱.

۳. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۳۲۶.

۴. همان، ص ۳۲۵.

پیش از این برای او ممنوعه بود. گویی احساس قدرت، به ویژه پس از جشن‌های مجلل پشت سر، همه اندام حکمرانی او را پر کرده، شعاع موهومی از خوددخدابینی را به دیگر باورهای او افزوده بود. تأسیس سپاه دین، چیزی جز تقویت و ترویج دین دولتی، دینی که توجیه‌کننده عملکرد حاکمان وقت باشد، نبود. این موضوع در شرح وظایف سپاه به چشم می‌خورد و امر پنهانی نبود. کار، با پیوستن پنجاه تن از فارغ‌التحصیلان دانشکده الهیات به سپاه دین آغاز می‌شد. آنان غیر از آموزش نظامی، باید دوره ترویج احکام، تبلیغات دینی، اصول فن خطابه، علم کلام، تاریخ اسلام و ادیان، نقش ایران در توسعه معارف اسلامی، بهداشت در اسلام، جغرافیای کشورهای اسلامی، تاریخ مذاهب خمسه و اخلاق را می‌گذراندند؛ و همه اینها وسیله‌ای برای توجیه «مبانی اسلامی انقلاب سفید شاه و ملت» بود.<sup>۱</sup>

بیست روز پس از اعلام تأسیس سپاه دین / ۲۱ آبان ۱۳۵۰ آیت‌الله خمینی در اعلامیه‌ای خطاب به ملت ایران هشدار داد اگر حکومت شاه موفق به پیاده کردن این طرح گردد، دین آسمانی اسلام نابود خواهد شد. شکیبایی بیست‌روزه او را می‌توان به دو دلیل دانست. اول، اطمینان از کم و کیف خبر رسیده؛ دوم، احتمال واکنش علمای دیگر و کفایت موضوع.

از اولی اطمینان یافت، اما نشانی از دومی ندید. از این رو نوشت: «خطر این سپاه نامیمون که باید در خدمت استعمار، جمیع حقایق اسلام را به نفع آنها توجیه و تأویل کند، بزرگترین خطری است که مسلمین و در رأس آنها علمای اعلام با آن مواجه شده‌اند»<sup>۲</sup> آقای خمینی در ابتدای بیانیه خود آورده بود که سپاه دین در زمانی تأسیس می‌شود که شماری از علمای دین و محصلین علوم دینی در زندان و تبعید و زیر شکنجه بسر می‌برند؛ برخی از جوانان وطن‌خواه در معرض تیرباران حکومت شاه هستند؛<sup>۳</sup> و دستان خونین اسرائیل در همه شئون اقتصادی، سیاسی و نظامی ایران باز باز است. او افزود علمای بزرگ اسلام و حوزه‌های علمیه همواره حافظ استقلال و تمامیت کشورهای اسلامی بوده‌اند؛ و اینک سپاه دین می‌خواهد آنان را کنار بزند. «خدمت‌هایی را که با الهام از اسلام، برای آرامش و حفظ انتظامات کشورها کرده‌اند، عشری از اعیان آن را دولت‌ها و قوای انتظامی نکرده‌اند؛ با آن که هیچ تحمیلی بر بودجه مملکت

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۳۶۲۹ (۱ آبان ۱۳۵۰)، صص ۱ و ۴.

۲. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۹۷.

۳. از اواخر ۱۳۴۹ش و نیز سال ۱۳۵۰ چندین حرکت مسلحانه سازمان‌های مبارز در شهرهای کوچک و بزرگ به دست نیروهای امنیتی و انتظامی حکومت شاه سرکوب شد و بازداشت‌شدگان آنها در زندان تیرباران شدند.

نداشته‌اند.» آیت‌الله از همه مسلمانان، به ویژه جوانان روشنفکر ایران خواست از «نغمه ناموزون و خانمانسوز سپاه دین» ابراز تنفر کرده، با شور بیشتری در مساجد و محافل دینی گردهم آیند و علاقه خویش را به اسلام و علمای راستین آن اظهار نمایند. جمله پایانی آقای خمینی یک خواهش بود: «از نسل جوان اهل علم و منبری تقاضا دارم به طبقه بزرگان و علما احترام شایسته نمایند و از حضرات اعلام تقاضا دارم که با نسل جوان با مهر و عذوفت رفتار فرمایند. رجای واثق است که با خواست خداوند متعال، عمال خبیث اجانب در این امر نیز مثل سایر کارهای ضداسلامی و ضدانسانی در پیشگاه ملت با شرافت ایران، ایدهم الله تعالی، مفتضح تر شوند.»<sup>۱</sup>

این پیام حدود دو هفته بعد در ایران دست به دست شد؛ در مدرسه فیضیه قم به در و دیوار نصب گردید؛ و در محافل مذهبی، به ویژه حوزه‌های علمیه محل توجه و گفت‌وگو واقع شد. «دولت با این برنامه‌هایش نمی‌تواند روحانیت را بکوبد. آخوندی که به عنوان سپاه دین وارد دهی شد، تا اجبار نباشد هرگز مردم پشت سر او نماز نخواهند خواند... یک آخوند به عنوان سپاه دین هم که باشد، برای تأمین منافع خودش هم که شده، هیچ وقت مجتهدین را نمی‌گذارد و از شاه تعریف نمی‌کند.»<sup>۲</sup> چهرهٔ اعلامیه‌های کشف شده توسط ساواک، نشان می‌داد که در ایران حروف چینی و چاپ شده است. اداره کل سوم به دوایر تابعه خود دستور داد کسانی که در پراکندن این اطلاعیه مشارکت می‌کنند، تحت تعقیب قرار دهند.<sup>۳</sup> همزمان، مأموران امنیتی، متن استفتائیه از آیت‌الله خمینی یافتند که درباره یاری‌رسانی به خانواده زندانیان سیاسی از محل وجوه شرعیه بود. آقا پاسخ داده بود: «اشخاصی که به حسب وظیفه شرعی الهیه و برای حفظ اسلام و احکام مقدسه آن و صیانت کشورهای اسلامی از سلطه اجانب، خذلهم الله تعالی، قیام به امر معروف و نهی از منکر با شرایط مقرر آن نموده‌اند و برای آنها در این انجام وظیفه گرفتاری از قبیل حبس یا قتل پیش آمده است و خانواده آنها محتاج به کمک و سرپرستی هستند، مؤمنین حاضر نشوند به خانواده برادران غیرتمند خود سخت بگذرد؛ و مجازند تا ثلث سهم مبارک امام علیه‌السلام را در این مورد صرف کنند.»<sup>۴</sup>

نسخه‌ای که از اعلامیه اخیر به دست آمد، به وسیله اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۹۸.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند شم ۱۴۰۸۲/۲۰۵۲۰، مورخ ۵۰/۹/۱۳.

۳. همان، تلگرافات وارده، تلگرام اداره کل سوم به ساواک خراسان، سند شم ۳۱۲/۸۶۷۳، مورخ ۵۰/۱۰/۲۱.

۴. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۹۹.

در اروپا تکثیر شده بود. فاصله نگارش آن پیام و این استفتاء، پنج روز بود؛ ۲۱ و ۲۵ آبان ۱۳۵۰.

### نامه به حسن البکر

نزدیک به هشتاد روز از آغاز بیرون راندن ایرانیان از عراق می‌گذشت. اعتراض مراجعی چون آیت‌الله خویی کارساز نیفتاده بود. وقتی که آقای خویی به مقامات عراقی گفته بود که آزار و اخراج ایرانی‌ها را بس کنید، وگرنه عراق را ترک خواهیم کرد، گفته بودند راه باز است.<sup>۱</sup> اعتراض مراجع حوزه علمیه قم نیز بیش از آن که تأثیری در جلوگیری از اخراج ایرانی‌ها بگذارد، وسیله تبلیغات حکومت ایران علیه عراق شده بود. مشی آیت‌الله خمینی ایجاب می‌کرد اگر عالمی از علمای موجود در رخدادهای پیش آمده، پیش دستی کرده، واکنش نشان می‌داد، یا به میدان تکلیف نمی‌گذاشت؛ و یا چنانچه قضایای سیاسی، گردشی مبهم و مه‌آلود می‌یافت، تا کنار رفتن ابهام‌ها، دست به کاری نمی‌زد.

افزون بر بیست روز از حضور نظامیان ایران در جزایر تنب کوچک، تنب بزرگ و ابوموسی می‌گذشت.<sup>۲</sup> بیشتر کشورهای عربی، از جمله عراق، علیه ایران هم‌داستان شده بودند. در این میان عراق و لیبی بیش از دیگران یقه‌درانی می‌کردند. عراق رابطه سیاسی خود را با ایران قطع کرد؛ در مرزهای مشترک آرایش نظامی گرفت؛<sup>۳</sup> و سفارت ایران در بغداد را به محاصره درآورد.<sup>۴</sup>

گفتنی است خروج انگلیس از خلیج فارس از یک طرف، و تصمیم تازه آمریکا در واسپاری امنیت برخی مناطق به متحدان خود (دکترین نیکسون) از سوی دیگر، آرایش سیاسی خلیج فارس را دستخوش تغییر کرد. جدایی بحرین از ایران، اعمال حاکمیت ایران بر جزایر تنب کوچک، تنب بزرگ و ابوموسی، و تأسیس امارات عربی متحده، مهمترین تغییرات در این راستا بود. اما آنچه در حقیقت رخ داد، جدا کردن رسمی و بی‌قید و شرط بحرین از خاک ایران؛ و اجازه اعمال حاکمیت ایران بر جزایر یاد شده، آن هم با اگر و اما بود. دولت وقت ایران نظامیان خود را وارد جزیره‌های سه‌گانه کرد و از آن به عنوان پایان بخشیدن به عمر استعمار

۱. اسناد ساواک، گزارش اداره کل دوم به اداره کل سوم، سند شم ۲۱۱/۱۲۵۴۳، مورخ ۵۰/۷/۲۴.

۲. روزنامه اطلاعات، شم ۱۳۶۶۰ (نهم آذر ۱۳۵۰)، ص ۴.

۳. همان‌جا؛ همان، شم ۱۳۶۶۱ (۱۰ آذر ۱۳۵۰)، ص ۱؛ همان، شم ۱۳۶۶۳ (۱۳ آذر ۱۳۵۰)، ص ۱.

۴. همان، شم ۱۳۶۶۶ (۱۶ آذر ۱۳۵۰)، ص ۱.

در خلیج فارس یاد نمود،<sup>۱</sup> در حالی که این کار چیزی جز جابه‌جایی نیرو در خاک خودی نبود. آیت‌الله خمینی ناظر این کوران سیاسی در آذر ۱۳۵۰ بود. نامه‌ها و پیام‌های علمای عراق و ایران در جلوگیری از بیرون راندن ایرانی‌ها بی‌نتیجه مانده بود. او دوم دی‌ماه نامه‌ای به حسن البکر، رئیس‌جمهور عراق، نوشت و او را از ادامه اخراج ایرانیان پرهیز داد. آقای خمینی مصلحت دولت عراق را در جلوگیری از این کار دانست، چرا که آواره کردن مسلمانان انعکاس ناروایی در بین ملت‌های آزاده می‌گذارد. او با یادآوری نام علمای ایرانی که در راه آزادی عراق از بند استعمار مجاهدت کرده بودند، دو ملت ایران و عراق را کنار هم و دوست دیرین خواند و افزود: «با قطع نظر از جهات سیاسی، از نظر اقتصاد نیز اخراج یک ملت بزرگ و سرمایه‌های آنها که موجب رشد اقتصادی است، برخلاف صلاح است. دولت‌هایی که دارای سرمایه‌های هنگفت هستند، خود را از جلب سرمایه‌های خارجی و جلب سیاح بی‌نیاز نمی‌دانند و اعتماد به سرمایه‌های خود نمی‌کنند؛ مصلحت نیست ملت‌هایی را که در اوقات آزاد در هر سال هزاران نفوس از آنها برای زیارت اعتبار مقدسه در این مملکت وارد می‌شوند و در اقتصاد آن تأثیر بسزا دارند، از خود براند. به نظر این‌جانب این عمل با این شدت و خشونت که مأمورین انجام می‌دهند، در این سرمای مرگبار که زنها و اطفال در معرض هلاک هستند، به حیثیات سیاسی و اقتصاد مملکت صدمه می‌زند... انتظار می‌رود که در این امر تجدیدنظر شود.»<sup>۲</sup>

آیت‌الله چند روزی صبر کرد، نه تنها پاسخی نیامد بلکه بر فشارهای پیشین افزوده شد. دولت عراق اعلام کرد «همه ایرانیها اعم از روحانیون، کسبه و کارگران باید شش روزه عراق را ترک کنند، وگرنه مجازات خواهند شد.»<sup>۳</sup> با این که به آقایان خوبی، خمینی، سید محمود شاهرودی و سیدعبدالله شیرازی اجازه ادامه اقامت داده شده بود،<sup>۴</sup> اما آقای خمینی تصمیم تازه‌ای گرفت و آن را به افراد پرشماری که در بیرونی خانه‌اش اجتماع کرده بودند، بازگفت. «بعد از آن که مصلحت و نظرخواهی خود را به صورت تلگراف به مقامات عراقی رسانیدم، نه تنها جوابی ندادند [بلکه] عکس‌العمل هم به آن شدت نشان دادند. در این صورت من فکرم منتهی شد به این که ما دیگر وجودمان در این جا لزومی ندارد. فردا تذکره‌ها را می‌فرستیم و تقاضای

۱. همان، شمه ۱۳۶۶ (نهم آذر ۱۳۵۰)، ص ۱.

۲. صحیفه امام، ج ۲، صص ۴۰۳ و ۴۰۴.

۳. اسناد ساواک، نامه اداره کل هفتم به اداره کل سوم (ضمیمه)، سند شمه ۷۱۱/۱۱۲۰۱، مورخ ۱۳۵۰/۱۲/۱۴؛ روزنامه اطلاعات، شمه ۱۳۸۵ (۸ دی ۱۳۵۰)، صص ۳ و ۱۷.

۴. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در کویته به اداره کل سوم، سند شمه ۳۹۴۸، مورخ ۱۳۵۰/۱۰/۹.



خروج می‌کنیم... من دیگر برایم گوارا نیست ماندن این‌جا... تقاضا می‌کنم به این که اجازه بدهند ما برویم به لبنان، بلکه در آن‌جا ان‌شاءالله همان‌طور که شهیدین علیهما الرحمه [= شهید اول و شهید ثانی] فائز شدند به شهادت [من هم شهید شوم].<sup>۱</sup>

آن روز حاضران در محل چند بار گریستند. آیت‌الله گفت که من نمی‌توانم اینجا بمانم و شاهد بیرون راندن دوستانم باشم. او افزود: «مدتها پیش که یهودیها را بنا بود از بغداد بیرون کنند، شش ماه مهلت دادند و یک جلسه‌ای درست کردند، هیأتی درست کردند که اموال اینها را به طور عادلانه بخرند و به آنها بدهند و بروند؛ و [در مقابل] با شما آقایان و با ملت شیعه در این‌جا... این طور رفتار کردند.» آقای خمینی از روحانیان در جلسه خواست که قوی باشند، چرا که خداوند پشت و پناه آنهاست؛ و همو حوزه‌های علمیه را حفظ خواهد کرد. او گفت که رضاخان حوزه یکصد نفره و تازه تأسیس قم را نتوانست نابود کند؛ حوزه هزار ساله نجف هم پابرجا خواهد ماند؛ و آرزو کرد همه روحانیان رانده شده ایرانی پس از ورود به ایران در حوزه‌های علمیه قم و مشهد مستقر شده، موجب تحکیم آنها شوند.<sup>۲</sup>

دولت عراق با خروج آیت‌الله موافقت نکرد. گویا یکی از مسئولان شهر نجف از طرف دولت پیامی آورد که «در صورت مراجعت به ایران یا مسافرت به پاکستان با مسافرت وی موافقت می‌نمایند، چه، در حال حاضر مقامات عراقی تمایل ندارند خمینی به یکی از کشورهای عربی مسافرت نماید.»<sup>۳</sup>

پنج روز بعد/۱۰ دی، جمعه‌روزی، دومین سخنرانی را در بیرونی خانه استیجاری خود ایراد کرد. این روزها شمار ایرانیان اخراج شده از عراق به شصت هزار نفر رسیده بود.<sup>۴</sup> رسم آقای خمینی بر این بود که شش روز هفته را غیر از جمعه‌ها در نشست‌های بیرونی حاضر می‌شد، اما دست‌کم دو استثنا وجود داشت. یکی از آن دو، محفلی بود که پارسال، دفتر آیت‌الله

۱. در منبع صحیفه امام، تاریخ تلگرام امام خمینی به حسن البکر با سخنرانی یادشده، در یک روز، دوم دی‌ماه ۱۳۵۰، آمده است، اما میان آن تلگرام و این سخنرانی باید چند روز فاصله بوده باشد. در اطلاعیه‌ای که همان زمان از این سخنان به چاپ رسید، تاریخ آن هفتم دی‌ماه یاد گردید.

البته این احتمال نیز وجود دارد که تاریخ تلگرام امام به حسن البکر پیش از دوم دی، اواخر آذرماه ۱۳۵۰ بوده باشد. دیگر آن که مکان این سخنرانی در صحیفه امام مسجد شیخ انصاری دانسته شده، که اشتباه است، زیرا حوزه علمیه نجف در آن روزها تعطیل بود.

۲. صحیفه امام، ج ۲، صص ۴۰۵ تا ۴۰۷.

۳. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در لبنان، سند شم ۴۷۳۰، مورخ ۱۵/۱۰/۵۰.

۴. روزنامه اطلاعات، شم ۱۳۶۸۶ (۹ دی ۱۳۵۰)، ص ۴.

برای جلوس مرتضی مطهری گذاشته بود.<sup>۱</sup> آن روز جمعه بود. در این دومین استثنا، او گفت که ممکن است در پس بیرون راندن شما مصلحتی باشد؛ مانند رخدادی که برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم پس از هجرت از مکه به مدینه پیش آمد؛ اسلام در مدینه گسترش یافت و مسلمانان توانستند با پیروزی به مکه بازگردند. «اکنون که عده کثیری از ایرانیان بر اثر اختلافی که بین دولتهاست، وجه المصالحه شدند، و با این وضع فجیع از این مملکت بیرونشان می‌ریزند، لکن ممکن است مصالح بزرگ در کار باشد که ما نمی‌دانیم.» و مشخصاً به روحانیان حاضر گفت که وظیفه شما «تحصیل مشتی الفاظ و مفاهیم» نیست، وظیفه شما «حفظ اسلام و احکام اسلام» است. او تهذیب نفس را در کنار آموزش علوم ضروری دانست و توصیه کرد از دسته‌بندی و اختلاف کنار گیرند، برادر باشند و با روح واحد به اسلام خدمت کنند. وی افزود که امکان نابودی حوزه‌های علمیه نیست، چرا که ملت‌ها پشتیبان آن هستند، و دولت‌ها نمی‌توانند با آن‌چه که به ملت‌ها تکیه دارد مبارزه کنند. عمر دولت‌ها کوتاه [و عمر ملت‌ها همیشگی است.] آیت‌الله درباره دولت بعثی عراق ابراز داشت: «این دولت که اصلاً نمی‌توان نام آن را دولت گذارد، قدرت ندارد که در برابر ملت‌ها ایستادگی کند و اگر با من و شما معارضه نماید، با ملت‌ها نمی‌تواند معارضه کند.» او گفت که در نبود محصلان ایرانی، طلاب افغانی، پاکستانی، هندی، عراقی و دیگر کشورهای عربی هستند. «مثل شما مثل فوج‌های سربازی است که اگر دشمن به فوجی حمله کرد و آنان را شکست داد، فوج‌های دیگر پابرجا مانده و جای گروه‌های از بین رفته را می‌گیرند. دشمن از خدا می‌خواهد که وقتی یک گروه سرباز را از پای درآورد، بقیه پا به فرار گذاشته، میدان را خالی کنند. آقایانی که از دیگر ممالک در اینجا هستند باید پابرجا باشند و به تحصیل علم و تهذیب نفس ادامه دهند... البته رفتن من روی مصالحی است که ممکن است بسیاری ندانند، ولی دیگر آقایان باید باشند و سنگر را خالی نکنند.» تا آن روز حدود چهارصد روحانی ایرانی از عراق بیرون رانده شده بودند.<sup>۲</sup> آیت‌الله در پایان از کسانی که به زودی عراق را به سوی ایران ترک خواهند کرد، خواست سلام او را به ایرانیان رسانده، بگویند که خمینی استدعا کرد کمک‌حال برادران رانده شده خود باشید.<sup>۳</sup>

اواسط دی ماه بود که دولت عراق از تهدیدات خود عقب نشست و اخراج روحانیان ایرانی

۱. گفت‌وگوی نویسنده با حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای سید محمود دعایی.

۲. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۳۸۶ (۹ دی ۱۳۵۰)، ص ۴.

۳. صحیفه امام، ج ۲، صص ۴۱۰ تا ۴۱۴.

را معلق کرد.<sup>۱</sup> همچنین «نماینده رهبری حزب بعث برای ابلاغ سیاست جدید به نجف آمده، از ایشان اجازه شرفیابی خواست، اما معظم‌له به او اجازه ندادند. وی پس از سه روز سرگردانی گفت: فعلاً به حوزه نجف کاری نداریم.»<sup>۲</sup>

اما یکی از شاهدان می‌گوید که پس از اقدام آیت‌الله خمینی به گرفتن خروجی برای خود و خانواده‌اش، دولت عراق هیأتی را به سرپرستی علی‌رضا، یکی از مسئولان دفتر صدام حسین و عضو شورای انقلاب عراق، از بغداد به نجف فرستاد. علی‌اکبر محتشمی می‌نویسد: «روز اول، هیأت تقاضای ملاقات کرد. [آقا] فرمودند: من با اینها ملاقات نمی‌کنم. پاسخ منفی ایشان برای هیأت عراقی خیلی گران تمام شد. بالاچاره به خانه مراجع دیگر مانند آیت‌الله شاهرودی و آیت‌الله‌زاده حکیم رفتند و با ... آقای سیدیوسف و برخی علمای درجه دوم نجف ... ملاقات کردند... [این گروه از علما] شدیداً به بقا و حفظ موجودیت حوزه علمیه نجف علاقه نشان می‌دادند خدمت [آیت‌الله] آمدند. آنها معتقدند بودند که اگر [آقا] هیأت عالی‌رتبه حزب بعث عراق را به حضور خود بپذیرند مشکلات حل می‌شود و حوزه باقی می‌ماند... در نهایت [ایشان] موافقت کردند و فرمودند: با اینکه شک دارم که با انجام ملاقات با این هیأت به نتیجه مثبتی برسیم ولی به خاطر اصرار آقایان حرفی ندارم. شما آقایان بیاید بنشینند و حرف خود را بزنید، ولی من با آنها صحبت نمی‌کنم. این هیأت می‌خواست به طور خصوصی ... ملاقات کند، ولی [آقا] فرمود: هر کس در بیرونی بیت است بیاید و بنشیند. ... علی‌رضا شروع به صحبت کرد و گفت: آقا ما در خدمت شما هستیم و هر چه شما بفرمایید عمل می‌کنیم. من سلام و تحیات سید رئیس، حسن البکر، را به شما ابلاغ می‌کنم. این اقدام ما (اخراج ایرانیان از عراق) یک اقدام امنیتی بود. بالاخره دولت عراق باید بداند که چه اشخاصی در عراق هستند و چه می‌کنند. بسیاری از کسانی که از عراق اخراج شدند جاسوس بودند. من از طرف دولت عراق به شما اطمینان و بشارت می‌دهم که دیگر اخراج ایرانیها متوقف شد و ما این کار را ادامه نمی‌دهیم. [حضرت آقا] در حالی که روی‌شان را از آنها برگردانده بودند، با جمعیتی که در آن سوی اتاق نشسته بودند، با زبان فارسی صحبت کردند. گویی این هیأت عراقی در آنجا نیستند. فرمود: اینها که امروز بر سرزمین عراق حکومت می‌کنند یا مزدور غربند و یا مانند بچه‌هایی هستند که با

۱. اسناد ساواک، گزارش خیر، گزارش نمایندگی ساواک در کویت به اداره کل هشتم، سند شم ۲۲۳/۴۰۸۹، مورخ

۵۰/۱۰/۲۱

۲. همان، نامه اداره کل هفتم به اداره کل سوم (ضمیمه)، سند شم ۷۱۱/۱۱۲۰۱، مورخ ۱۳۵۰/۱۲/۱۴.

آتش بازی می کنند. آقایان هر روز مردم بی پناه را با بهانه های مختلف بیرون می کنند و بعد به من می گویند سلام و تحیات رئیس جمهور را برای تو آوردیم. من سلام و تحیات رئیس جمهور را برای چه می خواهم؟! شما مردم را این طور معذب نکنید. شما به یهودیها شش ماه فرصت دادید، اما به مسلمانها بیش از شش روز وقت ندادید و در این سرمای سیاه، زنها، و بچه ها را در مرز آواره کردید. من خبر دارم که شما صد هزار نفر را بیرون کردید. حالا می گویند اخراج ایرانیان متوقف شد؟! چه چیز متوقف شد؟ من به هر جا بروم حوزه تشکیل می دهم. من به جایی وابستگی ندارم و به هر جا بروم از اسلام و از مسلمانها دفاع می کنم. علی رضا دوباره شروع به صحبت کرد و گفت: ما از شما خواهش می کنیم که در عراق بمانید. دستور توقف تسفیر [= اخراج] داده شده است. [ایشان] دوباره فرمودند: متوقف شده یعنی چه؟ صد هزار نفر را با بدترین وضع بیرون کردند، حالا می گویند متوقف شد! هر چند وقت یک بار هجمه می کنند و عده ای از مردم را بیرون می کنند و بعد می گویند متوقف شد! تکلیف آنها که رفتند چه می شود؟ ما نمی توانیم به خاطر اینکه خودمان می خواهیم در عراق بمانیم آنها را فراموش کنیم. آنها که رفتند باید برگردند. علی رضا گفت: آقا ما پیغام شما را می رسانیم و از شما می خواهیم در تصمیم خود بر خروج از عراق تجدیدنظر کنید و منصرف بشوید. [آقا] همچنان توجهی به هیأت عراقی نمی کرد و سخنان خویش را تنها با حضار جلسه مطرح می نمود. در طی این ملاقات علی رضا، گرچه به فارسی تکلم نمی کرد، اما سخنان [حضرت آقا] را به خوبی می فهمید و به عربی پاسخ می داد. در نهایت [آیت الله] بعد از حدود یک ساعت و نیم با مشاهده نگرانی زایدالوصف علمای حاضر در جلسه، احساس کردند [علما] بیشتر از عراقیها اصرار می کنند که [ایشان] در نجف بماند و معتقدند که اگر از عراق برود، حوزه نجف متلاشی می شود. به این نتیجه رسید که اگر بخواهد نسبت به رفتن از عراق به عنوان اعتراض اصرار بکند، ممکن است... بگویند آقای خمینی حوزه قم را به آشوب کشید و سپس به نجف آمد و پایگاه تشیع و امام زمان را از هم پاشید و رفت. لذا در پایان فرمودند: من علی رغم خواست و عقیده خود و به خاطر اصرار شما آقایان، در تصمیم خویش به عنوان فرجه ای به اینها، تجدیدنظر می کنم و سه ماه دیگر در عراق باقی می مانم، تا ببینم روش دولت عراق چگونه خواهد بود. در طول این مدت، آنها که با زور از این کشور رفتند باید برگردند و تغییر روش رژیم عراق هم باید کاملاً مشخص بشود.<sup>۱</sup>

با رسیدن خبر تصمیم آیت الله خمینی برای رفتن به لبنان، تحرکاتی بین ایرانیان و شیعیان

۱. خاطرات سیاسی علی اکبر محتمشی پور، ج ۲، ۱۶۳ تا ۱۶۶.

آن کشور در گرفت. آنان با فرستادن تلگرام دعوت، مرجع تبعیدی ایرانیان را به لبنان خواندند.<sup>۱</sup> روزنامه الحیات نیز در خبر کوتاهی نوشت که گروهی از شیعیان لبنان، «امام خمینی» را برای تأسیس حوزه علمیه دعوت کرده‌اند.<sup>۲</sup>

در پی مخالفت عراق با خروج آیت‌الله از آن کشور و رضایت موقت او به ادامه اقامت در آن کشور، وی از تمدید برگه اقامت خود امتناع کرد. تاریخ سرآمد آن بیست و چهارم دی ۱۳۵۰ بود. «گفته می‌شود موضوع تمدید اقامت خمینی از طرف مسئولین دولت عراق مطرح گردیده، ولی خمینی تمدید آن را قبول ننموده، زیرا خمینی با اخراج باقی‌مانده طلاب علوم دینی کربلا و نجف مخالف می‌باشد.»<sup>۳</sup>

### ریزش ساختمان دروغ

سازمان اطلاعات و امنیت کشور مواضع آیت‌الله خمینی را رصد می‌کرد؛ از برخورد قاطع مرجع تبعیدی نسبت به اخراج ایرانیان آگاه بود؛ می‌دانست که نه تنها پیوندی میان او و حکومت بعثی عراق نیست، بلکه مورد غضب حاکمان آن کشور نیز هست. این دانسته‌ها، با تبلیغات نادرستی که ساواک از همدستی آیت‌الله با حکومت عراق در ایران ساز کرده بود، نمی‌خواند؛ و اینک با خارج شدن آقای خمینی از عراق و رفتن به لبنان، همه آن ساختمان دروغینی که ساواک بالا برده بود، ناگهان فرومی‌ریخت. دیرکی که به این سازه لرزان زده شد، روانه کردن شایعه تازه‌ای به کوچه و بازار و محافل مذهبی بود، تا تصمیم آیت‌الله برای رفتن به لبنان، که در اعتراض به رفتار وحشیانه دولت عراق با ایرانیان گرفته شده بود، دیگرگون نشان داده شود. دستور اداره کل سوم به ساواک تهران چنین بود: خمینی «به سیدحسین شیرازی (یکی از روحانیونی که از عراق طرد و هم‌اکنون در کویت بسر می‌برد) پیغام داده است که دولت بعثی عراق از مخابره تلگراف‌های مشارالیه به خارج جلوگیری نموده و زندگانی‌اش در معرض خطر می‌باشد و معتقد است که استخبارات عراق قصد دارد به طریقی وی را مقتول و دولت ایران را نسبت به اجرای این سوءقصد متهم سازد. ضمناً سیدحسین شیرازی اظهار داشته که تصمیم دارد برای نجات جان خمینی، وی را به عنوان افتتاح یک مدرسه دینی به بیروت

۱. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در لبنان، سند شم ۴۷۳۱، مورخ ۵۰/۱۰/۱۵.

۲. همان، سند شم ۴۹۷۳، مورخ ۵۰/۱۱/۱.

۳. همان، گزارش نمایندگی ساواک در کویت، سند شم ۴۵۴۱، مورخ ۵۰/۱۲/۸.

دعوت نماید. خواهشمند است دستور فرمایید از طریق منابع و سایر امکانات موجود، مراتب بالا به نحو غیر محسوس پخش و نتیجه را به این اداره کل اعلام نمایند.<sup>۱</sup>

پراکندن این شایعه، دست‌کم در شهری چون قم، بی‌فایده بود. تقریباً بیست روز بعد، رئیس ساواک قم در گزارشی به اداره کل سوم نوشت که «پخش این خبر با تردید و بی‌اعتنایی مستمعین روبرو شده و آن را جدی و قطعی تلقی نمی‌نمایند... پیغام خمینی به سیدحسین شیرازی تحت هیچ شرایطی به حوزه تزریق نمی‌شود. به هر صورت اوامر صادره وسیله منابع در منطقه اشاعه گردیده که نتیجه مطلوب نداشته.»<sup>۲</sup>

پیش از تولید و توزیع این شایعه، اداره کل سوم کوشیده بود از طریق ساواک کرمانشاه، مدرکی، سندی علیه آقای خمینی پیدا کند. از آن نمایندگی خواسته بود در مورد «تبانی خمینی با حکومت بعثی عراق در مورد عدم حمایت و جانبداری وی از ایرانیان رانده شده، و همچنین سایر موارد که مؤید پشتیبانی نامبرده از اعمال حکومت بعثی باشد به دست آورده شود.»<sup>۳</sup> در میان اسناد، سندی که پاسخ به این تلگرام اداره کل سوم باشد، دیده نشد.

ساواک، به همان اندازه‌ای که در سرکوب گروه‌های مسلح در سال ۱۳۵۰ موفق بود، در این مورد خاص / برقراری پیوند سیاسی میان آقای خمینی و حکومت بعثی عراق دستاوردی نداشت. با وجود این، انگار که دستوری شاهانه برای اثبات آن داشته باشد، دست از سر موضوع برنمی‌داشت. سناتور جمشید اعلم، در جلسه علنی سیزدهم دی‌ماه مجلس سنا، سخنرانی غرائی علیه حاکمان عراق کرد و با ذکر ادله تاریخی، از مظالم حاکمان پیشین آن دیار علیه خاندان پیامبر گفت و عملکرد حکومت بعثی عراق را در بیرون راندن ایرانیان، دنباله همان رفتار فرمانروایان خونریز دانست.<sup>۴</sup>

این سخنرانی که بی‌شبهت به «ذکر مصیبت» نبود، تأثرانگیز در ستم رفته به آوارگان ایرانی، و تحریک‌کننده علیه حاکمان عراق بود. شاید به نظر مقاماتی که بی‌گیر مخدوش کردن حیثیت سیاسی آیت‌الله خمینی بودند، جای حمله به آقا، آن هم در چنان سخنرانی جذابی، خالی بود. و به نظر می‌رسد از سناتور اعلم خواسته شد که در فرصتی نزدیک، این جای خالی مانده را،

۱. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک تهران، سند ش.م ۳۱۲/۸۶۰۵، مورخ ۵۰/۱۰/۱۹.

۲. همان، نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند ش.م ۲۱/۵۳۲۵، مورخ ۵۰/۱۱/۱۲.

۳. همان، تلگرام رمز اداره کل سوم به ساواک کرمانشاه، سند ش.م ۳۱۲/۸۴۹۱، مورخ ۵۰/۱۰/۱۵.

۴. روزنامه اطلاعات، ش.م ۱۳۶۸۹ (۱۳ دی ۱۳۵۰)، صص ۱ و ۴.

با مضامین تعیین شده، پر کند.

یک هفته بعد/ بیستم دی ماه جمشید اعلم پشت بلندگوی مجلس سنا ایستاد و پس از بازگویی مقدمه‌ای در باب ستم‌هایی که در بین‌النهرین بر شیعیان رفته است و قرائت شعری در ذم بنی امیه، از بازدید شاه و همسرش از آوارگان مستقر در مرز گفت؛ و این که افتادن برخی از رانده‌شدگان به پای شاه و بوسیدن آن، رسم مملکت‌داری است! او سپس به منظور اصلی خود پرداخت و افزود: «تمام روحانیان به عنوان اعتراض فریادشان بلند شد و اقدام به صدور اطلاعیه کردند ولی من متعجبم که شخصی که نامش خمینی است و هنگام تقسیم اراضی در ایران بود و نعره‌ها کشید و فریادها زد و به نام روحانیت کارهایی کرد که به صلاح ملک و دین نبود و بالاخره از اینجا رفت و الآن در بغداد است [محمدعلی علامه وحیدی فریاد زد که او ایرانی نیست] من کاری [به این] که ایرانی هست یا نیست ندارم ولی مسلمان که هست و می‌گوید شیعه هستم و آیت‌الله هستم، به این اعمال خلاف انسانی هیچ‌گونه اعتراضی نکرد. مگر اینها شیعه نبودند؟ چرا یک کلمه حرف از حلقوم این مرد بلند نشد که [چیزی] بگوید. این سکوتی که حالا کرده همه به دستور ارباب و فرمایشی بوده است. خواستم که ملت ایران بشناسد و بداند کدام روحانی واقعاً روحانی است. ما به این روحانیونی که با همه همدرد شدند و فریادشان بلند شد افتخار می‌کنیم، ولی حیف است که شخصی این طور در این مملکت رفتار بکند، بعد برود آنجا به او بگویند صدایت نباید در بیاید و او هم صدایش در نیامد.»<sup>۱</sup> اعلم با هفت دروغ آشکار به سخنرانی خود پایان داد. سخنان او با تغییراتی جزئی در روزنامه‌های پرشمارگان کشور چاپ شد.

این تهمت‌ها نمی‌توانست بی‌پاسخ و بدون واکنش بماند. کارشناسان ساواک سخنان اعلم را به زیان وضع موجود ارزیابی کردند. «مدتی بود بین دولت و بازاری‌ها همبستگی‌هایی به وجود آمده بود؛ خصوص در این اواخر بر اساس کمک دولت در مورد ایرانیان رانده شده از عراق، یکپارچگی بین دولت و بازاریان احساس می‌شد که فوق‌العاده از نظر دولت موفقیت‌آمیز بوده است، ولی سخنرانی پروفیسور اعلم و عکس‌العمل آن، [موجبات] عدم اعتماد بازاریان را فراهم نموده» است.<sup>۲</sup> ساواک خراسان هم اظهار داشت که «بردن نام خمینی و عنوان این که چنانچه خمینی اظهار ندامت می‌نمود مورد عفو ملوکانه قرار می‌گرفت به صلاح نبوده و نمی‌بایست

۱. صورت مشروح مذاکرات مجلس سنا، جلسه ۱۸، شمسلسل ۱۰۶۲ (دوشنبه ۲۰ دی ماه ۱۳۵۰)، صص ۲ و ۳.

۲. اسناد ساواک، گزارش خیر، گزارش اداره کل دوم به اداره کل سوم، بی‌شماره ۹/۱۸۱۳۳، مورخ ۳۰/۱۰/۵۰.

مطالبی که در مجلس سنا مطرح گردیده بود، جرأید آن را منعکس نمایند تا دوباره طرفداران خمینی ایجاد سر و صدا کنند.<sup>۱</sup>

فردای سخنرانی اعلم، شمار قابل توجهی از محصلان علوم دینی با اجتماع در مدرسه خان و سر دادن «زنده باد خمینی بت شکن» به طرف مدرسه فیضیه راه پیمایی کردند. با مداخله پلیس، برخی بازداشت و بقیه پراکنده شدند. پیش از آن زد و خوردی هم بین معترضان و مأموران انتظامی در گرفت. کتک خوردن طلبه‌ها در برابر چشم گروهی از معاودان ایرانی که در میدان آستانه گرد آمده بودند، انجام گرفت.<sup>۲</sup> طلبه‌ها می‌گفتند: «تا زمانی که آقا را به ایران نیاوریم آرام نخواهیم نشست.» این تظاهرات روز بعد/ بیست و دوم دی نیز ادامه یافت. این بار گروه‌هایی از مردم به همراه طلاب علوم دینی در برابر مدرسه فیضیه و صحن حضرت معصومه علیها السلام گرد آمدند و در حمایت از آیت‌الله خمینی شعار دادند. «بعضی‌ها نام کسانی را که بر علیه خمینی مطالبی گفته‌اند بر زبان آورده و نسبت به آن توهین می‌کردند.» درس‌های حوزه علمیه قم تعطیل گردید.<sup>۳</sup>

علمایی چون سید محمد صادق روحانی و بهاء‌الدین محلاتی اهانت سناتورهای مجلس سنا را با نوشتن اطلاعیه‌هایی محکوم کردند. آقای روحانی در متن خود نوشته بود: «با این که حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی دامت برکاته در تلگراف شدید و مفصل خود راجع به اخراج ایرانیان مخصوصاً طلاب علوم دینیه به دولت عراق اعتراض نموده و کراراً کارهای ناشایست آنان را به مقامات مربوطه تذکر داده‌اند، مع‌الاسف هرگز تصور نمی‌رفت در کشوری که شالوده‌اش بر پایه دین مقدس اسلام و مذهب حقه جعفریه ریخته شده، کار محاربه با دین و روحانیت چنان اوج بگیرد که در مجلس به اصطلاح قانون‌گذاری ... مقام شامخ روحانیت هدف رگبار تیرهای زهرآلود مجلسیان واقع شود»<sup>۴</sup>

محمد تقی فلسفی در مراسم ختم میرزا عبدالله سعید تهرانی، مشهور به چهل ستونی، صبح بیست و پنجم دی‌ماه ۱۳۵۰ در برابر سه هزار تن از حاضران در مسجد جامع بازار تهران، به سخنان جمشید اعلم تاخت و مراتب تأسف و تنفر جامعه روحانیت را از این اظهارات

۱. همان، گزارش ساواک خراسان به اداره کل سوم، سند شمه ۹/۱۸۱۳۳ هـ، مورخ ۵۰/۱۰/۳۰.

۲. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۵، صص ۱۳۸ و ۱۳۹.

۳. اسناد ساواک، بولتن دو برگی «اخبار رسیده از قم» بی‌شمه، مورخ ۵۰/۱۱/۵.

۴. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۵، ص ۱۳۸؛ همان، ج ۲، ص ۱۹۱.



اعلام کرد. او گفت که تلفنی از جعفر شریف‌امامی، رئیس مجلس سنا، خواسته است، اعلم در جلسه‌ای از جلسه‌های سنا از آیت‌الله خمینی پوزش بخواهد. فلسفی افزود که خبر سخنان توهین‌آمیز آن سناتور در روزنامه‌های تهران چاپ نشد، چرا که این خبر از حلقوم تهرانی‌ها پایین نمی‌رفت؛ خبر در نسخه‌های ارسالی روزنامه‌های کیهان و اطلاعات به شهرستان‌ها درج گردید. «من اطلاع کامل دارم که در این جریانات، حضرت آیت‌الله خمینی ضمن تلگرافی از نجف اشرف مراتب تأسف خود را نسبت به وضع ایرانیان رانده شده از عراق به حسن‌البکر اعلام و وقتی پاسخی از طرف دولت عراق جهت معظم‌له رسیده که شما می‌توانید در عراق ساکن باشید، ایشان نامه دولت عراق راپرت کرده و گفته‌اند پاسپورت را ویزا کنید که من هم از این کشور بروم و الاً درب منزلم را به روی خود می‌بندم و به جهانیان اعلام می‌کنم که حکومت بغداد مرا هم زندانی کرده است. آن وقت سناتور محترم در مورد معظم‌له به دروغ سخنانی آن‌چنان می‌گوید که من از بازگو کردنش شرم دارم.»<sup>۱</sup> فلسفی پس از این سخنرانی ممنوع‌المنبر شد.

اعلامیه‌ای هم به امضاء حوزه علمیه قم منتشر گردید و در آن ضمن محکوم کردن رفتار دولت عراق با ایرانیان ساکن آن کشور، اخراج هم‌وطنان را فرصتی برای تظاهر حکومت ایران به حمایت از مذهب و روحانیت دانست که با فرصت‌طلبی از احساسات تحریک شده مردم، درصدد مخدوش کردن چهره مبارز آیت‌الله خمینی برآمد، اما «کیست که نداند معظم‌له چنانچه در ایران در دفاع از حق پیشقدم بوده، در عراق نیز برای جلوگیری از حملات به دین و ملت از همه آقایان جدی‌تر و کوشاتر بوده‌اند و به همین مناسبت راجع به آواره کردن ایرانیان مخصوصاً طلاب علوم دینی، تلگراف شدیداللحن ایشان به مقامات عراقی و اعتراضات مکرر و سخنرانی‌های پی‌درپی معظم‌له بیش از همه مؤثر بوده»<sup>۲</sup> است.

نعمت‌الله نصیری، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، پس از خواندن خبر اعلامیه اخیر در حاشیه آن جمله‌هایی نوشت که حاکی از خشم او در شکست طرح ساواک برای هم‌دست نشان دادن آیت‌الله با حکومت عراق بود. «آن‌چه می‌گویند که خمینی اعلامیه بر علیه دولت بعث عراق [نوشته] و حمایت از طلاب علوم دینی کرده دروغ محض است. خمینی مأمور دولت بعث عراق است. خمینی اصولاً معروف به روح‌الله هندی و از طفولیت از نوکران

۱. اسناد ساواک، تلفنگرام ساواک تهران به اداره کل سوم و ریاست ساواک، سند ش‌م ۱۴۰۲۶۵/۱۲۵۲۰، مورخ ۵۰/۱۰/۲۵.

۲. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۴، صص ۲۰۸ تا ۲۱۰.

انگلیس بوده، پسرش چندی در زمان تیمور بختیار خائن به دفتر [ریاست] جمهوری احضار شد و در اثر همکاری با دولت بعث عراق یک عدد ساعت طلا کادو گرفت و مطالب دیگری... او دستور داد این نوشته‌ها در قالب یک مقاله ریخته شده، به صورت اعلامیه و با امضاء «روحانیون مخالف بعث عراق» منتشر شود.

نصیری دستورهای دیگری هم داد؛ یکی تهیه مقاله‌ای علیه کتاب *تحریر الوسیله*. بخش ضمیمه این کتاب، به ویژه مبحث امر به معروف و نهی از منکر آن، مقامات حکومتی را بسیار آزرده بود. «می‌شود مقاله‌ای تهیه کرد بر علیه این کتاب و مطالب او را مفتضح کرد.» دیگری انتشار نامه آقای خمینی به پسرش در روزنامه‌ها. آیت‌الله در چهارم دی ۱۳۵۰ در نامه‌ای کوتاه برای رفع نگرانی سیداحمد و خواهرانش نوشته بود: «... ممکن است برای شماها اخبار مختلفی ایجاد نگرانی کند. به حمدالله تعالی تاکنون برای ماها نگرانی نیست.»<sup>۱</sup> نصیری گفته بود که این نامه در روزنامه‌ها قابل انتشار است.<sup>۲</sup>

کسانی که باید دستورهای رئیس ساواک را عملیاتی می‌کردند، به جامعه ایرانی و فراز و فرود رخدادهای امنیتی آشنا تر بودند. از این رو از او خواستند، شکیبایی کند. چرا که «با توجه به فرارسیدن ماه‌های سوگواری محرم و صفر سال ۱۳۹۲ و این که نطق سناتور جمشید اعلم در مجلس سنا در مورد خمینی با عکس‌العمل شدید روحانیون مواجه گردید و نتیجه مطلوب عاید نشد،<sup>۳</sup> چنانچه موافقت فرمایند اجرای اوامر موکول به بعد از ایام سوگواری و با بررسی دقیق‌تری انجام گیرد و فعلاً از طریق شهربانی نسبت به جمع‌آوری و جلوگیری از تجدید چاپ رساله‌های جدید موصوف اقدام شود.» در ادامه این پیشنهاد آمده بود که اگر نامه خمینی به پسرش در روزنامه‌ها منتشر شود «این امر بنا بر اصول عملیاتی دستاویزی جهت عوامل مخالف مبنی بر سانسور نامه خواهد بود.» همچنین اضافه شده بود که چاپ اطلاعیه‌هایی با امضاء «روحانیون مخالف بعث عراق» پیش از این انجام شد، اما «در مورد شخص خمینی چنانچه تصویب شود، تهیه و پخش اعلامیه با نظر روحانیون موجه و همکاران و آن هم بعد از ایام سوگواری اجرا درآید.»<sup>۴</sup> نصیری پذیرفت که دستورهایش پس از ماه‌های محرم و صفر،

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۴۰۸.

۲. اسناد ساواک، گزارش اداره کل سوم، بی‌شمه، مورخ ۵۰/۱۱/۱۹.

۳. این جمله نشان می‌دهد که تجدید سخنرانی اعلم در مجلس سنا و محتوای گفته‌های او از طریق ساواک القاء شده بود.

۴. اسناد ساواک، گزارش اداره کل سوم، بی‌شمه، مورخ ۵۰/۱۱/۱۹.

دوباره بررسی شود.

گفتنی است که دستگاه اطلاعاتی ایران از مأموران خود خواست از تکثیر و توزیع هر اطلاعاتی و اعلان و جزوهای که نشانگر اعتراض آیت‌الله خمینی به رفتار حکومت عراق علیه اخراج ایرانیان است جلوگیری نماید. مواضع آیت‌الله در این موضوع<sup>۱</sup> که شامل نامه‌اش به حسن البکر، رئیس‌جمهور عراق، و دو سخنرانی در بیرونی خانه‌اش می‌شد، یک بار به شکل اعلامیه تک‌برگی، یک بار در چهار برگ، و یک بار در قالب جزوهای در ده صفحه چاپ شده بود. عنوان این جزوه «حضرت آیت‌الله خمینی رهبر مجاهد اسلام به اخراج غیرانسانی ایرانیان مقیم عراق شدیداً اعتراض می‌کند» بود؛ و ساواک از پخش همین اوراق بیمناک بود. «قرار است توزیع گردد. خواهشمند است دستور فرمایید در این زمینه مراقبت‌های لازم معمول و از توزیع آن جلوگیری» گردد.<sup>۱</sup>

مجموعه اقدامات آیت‌الله خمینی، اگر تنها علت توقف رانده شدن ایرانی‌ها از عراق نبوده باشد، یکی از علت‌های عمده آن بوده است. دستگاه اطلاعاتی ایران برای این موضوع نیز طرحی را به اجرا گذاشت که با بدنام کردن آیت‌الله سیدابوالقاسم خویی همراه گردید. این اقدام در حالی صورت می‌گرفت که آقای خویی از نظر حاکمان وقت ایران «مرجع خوب نجف» بود؛ خانواده‌اش از عراق اخراج شده بودند؛ و نظر کارشناس ساواک این بود که از نمایندگی این سازمان در انگلیس خواسته شود به ملاقات آقای خویی، که اینک برای معالجه در بیمارستان کینگ کالج لندن بستری بود، برود و از او دلجویی کند؛ و ساواک کرمانشاه تسهیلات لازم را در اختیار وابستگان رانده شده او در مرز خسروی قرار دهد.

طرح اجرا شده این بود: «به ساواک‌های تهران، قم، مشهد، کرمانشاه، شیراز، اصفهان و تبریز اعلام گردید که به نحو غیر محسوس منابع مورد اعتماد و روحانیون همکار توجیه و در منطقه اشاعه نمایند، چون آیت‌الله خویی منتسب به سیاست انگلیس بوده و از اقدامات خود در کشور عراق در زمینه جلوگیری از خروج ایرانیان نتوانست موفقیت‌هایی کسب نماید، لذا بلادرنگ در پوشش بیمار خاک عراق را ترک و به لندن مسافرت و پس از اخذ تماس با مقامات انگلیسی و تقاضای جلوگیری از خروج ایرانیان از عراق وسیله سیاست دولت انگلستان اقداماتی به عمل آمد که نتیجتاً از تاریخ ۵۰/۱۰/۱۷ دولت بعثی عراق از ادامه خروج ایرانیان خودداری

۱. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک تهران، سند شمه ۳۱۲/۱۰۹۴۵، مورخ ۵۰/۱۲/۱۶.

نموده است.<sup>۱</sup>

پخش این شایعه در شهری چون قم بازخوردهایی چند، بسته به میزان ساده‌لوحی، احتیاط‌ورزی یا تیزبینی روحانیان شنونده در پی داشت. برخی آن را پذیرفتند و «به صور مختلف در مجالس متشکله بازگو نموده‌اند.» برخی گفتند که آیت‌الله خویی به «یرقان شدیدی دچار گردیده و چنانچه جهت معالجه عزیمت نمی‌کرد خطر جانی برایش قطعی بود.» و بالاخره «طلاب طرفدار خمینی... متوقف شدن اخراج ایرانیان از عراق [را] بنا به تلگراف اعتراضیه‌ای که خمینی جهت حسن البکر مخابره نموده» دانستند.<sup>۲</sup> نظام اطلاعاتی حکومت شاه با همه تمهیدات، شایعه‌پراکنی‌ها، و حتی یاری جستن از سناتورهای مجلس سنا موفق به جا انداختن همراهی آیت‌الله خمینی با دولت عراق نگردید و حقیقت موضوع با پخش نامه او به حسن البکر و دو سخنرانی‌اش در اعتراض شدید به دولت عراق از بابت راندن ایرانیان برملا گردید.<sup>۳</sup>

### بنی صدر در نجف

آیت‌الله سیدنصرالله بنی‌صدر، روحانی نامور همدان، ششم بهمن ۱۳۵۰ در پاریس درگذشت.<sup>۴</sup> او در ایران بیمار شده، خون‌ریزی مغزی کرده بود. پسرش، ابوالحسن، در فرانسه بود. بیمار را برای نجات از مرگ راهی فرانسه کردند، اما دیر شده بود. آقای نصرالله بنی‌صدر در پاریس درگذشت. «من همراه جنازه مرحوم پدرم به نجف رفتم. در آنجا آقای خمینی را برای اولین بار بود که دیدم.» البته نخستین دیدار ابوالحسن بنی‌صدر با آیت‌الله به دو دهه پیش بازمی‌گشت؛ زمانی که حاج‌آقا روح‌الله در یکی دو تابستان به همدان رفته، میهمان پدرش شده بود. آقای خمینی به حرمت آن روزها، در مراسم تشییع حاضر شد. او در مراسم فاتحه و تشییع بسیار کم شرکت می‌کرد. «از ایشان خواهش کردم قبل از این که جنازه راه بیفتد... بروند. چون ایشان مرجع بود و قاعده نبود که او راه بیفتد. اما در فاتحه همان شب آمد.»

بنی‌صدر سالها بعد در این باره گفت که وقتی آقای خمینی را در تشییع جنازه دیدم، انگار کردم پدرم است. او را «کاملاً شبیه پدرم یافتم و یک علقه عاطفی خیلی شدید در من ایجاد

۱. همان، گزارش اداره کل سوم، بی‌شمه، بی‌تاریخ.

۲. همان‌جا.

۳. همان، گزارش خبر، سند شم ۲۰/۱۰۲۵۱ ه ۱۲ ه ۱۲۰ مورخ ۵۱/۱/۲۰.

۴. روزنامه اطلاعات، شم ۱۳۷۱۱ (۱۰ بهمن ۱۳۵۰)، ص ۱.

کرد.<sup>۱</sup> در این سفر ابوالحسن بنی صدر نشستی با آیت‌الله داشت. او می‌گوید راجع به ولایت فقیه بحث کردیم. سید محمود دعایی هم به یاد می‌آورد که در آن ملاقات بنی صدر از آقای خمینی پرسید که آیا مقالات مرا می‌خوانید؟ آقا هم پاسخ داد که نوشته‌های شما را باید دو بار خواند، چون خیلی مغلق است. چرا؟ بنی صدر هم گفت که اگر این‌گونه ننویسم، در برخی محافل پذیرفته نمی‌شود؛ می‌گویند علمی نیست.<sup>۲</sup>

### نماینده سازمان مجاهدین خلق در نجف

سال ۱۳۵۱ شروع دردناک و پرحادثه‌ای داشت. بامداد ۲۱ فروردین آن سال زلزله ویرانگری منطقه کارزین و قیر در استان فارس را زیر و رو کرد<sup>۳</sup> و ۵۰۱۰ تن کشته و ۱۷۱۰ نفر مجروح شدند.<sup>۴</sup> بخش قیر با خاک یکسان گردید. در همان زمان درگیری‌های مرزی بین نظامیان ایران و عراق نیز آغاز گردید. دو طرف، یکدیگر را متجاوز خواندند. دامنه این درگیری‌های مقطعی تا خردادماه کشیده شد.<sup>۵</sup> و نیز برخوردهای مسلحانه هر از گاه گروه‌های مخالف با مأموران حکومتی در کوچه و خیابان‌های تهران، خبر شماره یک روزنامه‌ها بود. پنخس اعتراف‌های دلخواه از زندانیان سیاسی از رسانه‌ها و اعدام بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق، آن هم در آستانه سفر ریچارد نیکسون، رئیس‌جمهور آمریکا، به ایران از دیگر رخداد‌های مهم سه ماهه اول ۱۳۵۱ بود.

پیش از اعدام سران سازمان مجاهدین خلق، حسین احمدی روحانی از طرف سازمان مجاهدین خلق، مأموریت یافت به عراق آمده، با آیت‌الله خمینی ملاقات و نظر مساعد او را به سازمان جلب کند. سید محمود دعایی زمینه دیدار را فراهم کرد. روحانی از مرجع تبعیدی ایران خواست با نوشتن اطلاعیه‌ای، ضمن اشاره به وضع زندان‌ها، شکنجه‌ها و اعدام‌ها، نسبت به اعدام قریب‌الوقوع رهبران سازمان موضع‌گیری کند. این دیدار در نیمه اول بهمن ۱۳۵۰ رخ

۱. خاطرات ابوالحسن بنی صدر (طرح تاریخ شفاهی ایران، مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد)، ویراستار: حبیب لاجوردی، بی‌جا، بی‌تا، نوار سوم، ص ۱۵.

۲. نظری کمره، فاطمه، بنی صدر از ظهور تا سقوط، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۱ش، صص ۶۹ تا ۷۲.

۳. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۳۷۶ (۲۲ فروردین ۱۳۵۱)، ص ۴.

۴. معین‌فر، علی‌اکبر، بررسی فنی مقدماتی زلزله ۲۱ فروردین ماه ۱۳۵۱ منطقه قیر و کارزین استان فارس، گزارش دولتی.

۵. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۳۷۰ (۲۶ فروردین ۱۳۵۱)، ص ۴؛ همان، شمه ۱۳۷۸ (۱۳ اردیبهشت ۱۳۵۱)، ص ۴؛ همان، شمه ۱۳۸۱ (۱۳ خرداد ۱۳۵۱)، ص ۱.

داد؛ و به جز جلسه اول که سید محمود دعایی حضور داشت، در بقیه جلسات حسین روحانی به تنهایی با آقا گفت و گو کرد.

از آنچه که حسین احمدی روحانی بعدها از این دیدار نوشت، چنین برمی آید که آیت الله خمینی در برابر توضیحات مشروح او، که در هفت جلسه و نزدیک به یک ماه به درازا کشید، فقط شنونده بود و گاه پاسخ‌های کوتاهی می داد و تحت تأثیر امثله و استدلال‌های سازمانی و مبارزاتی روحانی قرار نمی گرفت و اگر حرفی می زد، بر مبنای شناخت تاریخی خود از مردم ایران و تکیه بر دانش فقهی بود. «آیت الله همواره روی ضعف و قلت عددی ما تکیه می کرد و این که شما قادر نخواهید بود به مبارزه خود ادامه دهید و از بین می روید... آیت الله صریحاً اظهار داشت که من با مبارزه مسلحانه موافق نیستم... منظور آیت الله نه مبارزه مسلحانه چریکی، بلکه رد و نفی مبارزه مسلحانه با رژیم شاه به طور کلی بود.»<sup>۱</sup> آقای خمینی جزوه راه انبیاء راه بشر و کتاب سیمای یک مسلمان (راه حسین) را که روحانی برای واریسی مبنای فکری سازمان به او داده بود، خواند و بر آنها حاشیه‌نگاری کرد. دعایی از قول آیت الله می گوید که «اینها ضمن این کتاب [راه انبیاء راه بشر] می خواهند بگویند که معادی وجود ندارد و معاد سیر تکاملی همین جهان است؛ و این چیزی است خلاف معتقدات اصول اسلام... اینها بیش از آن که تعبد داشته باشند، تمسک دارند؛ یعنی این مفاهیم که از نهج البلاغه و از قرآن گرفته می شود و با این شیوایی عرضه می شود، یک نحو وسیله است؛ تمسکی به آن کرده اند و از بن دندان ایمان ندارند.»<sup>۲</sup>

آیت الله خمینی، آخرین درخواست، و شاید منظور اصلی سفر حسین احمدی روحانی به نجف را بی پاسخ گذاشت و گفت که اگر اعلامیه‌ای در دفاع از زندانیان سیاسی مورد نظر شما بدهم، جرم آنها سنگین تر می شود. و در برابر اصرار روحانی اظهار داشت که باید از افراد مورد اطمینان خود در ایران پرس و جو کنم. «تازه اگر همه هم موافق بودند، دلیل نمی شود که حتماً من هم موافق باشم.»<sup>۳</sup>

به جز حسین احمدی روحانی، تراب حق شناس، دیگر عضو بلندپایه سازمان، نیز از سال ۱۳۴۹، تماس‌هایی با آقای خمینی برقرار کرده بود. همو حامل نامه‌های عزت‌الله سبحانی،

۱. جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، صص ۷۱۷ و ۷۱۸.

۲. سازمان مجاهدین خلق - پیدایی تا فرجام... ج ۱، ص ۵۲۵.

۳. جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، ص ۷۲۰.

هاشمی رفسنجانی و حسینعلی منتظری به آقا بود. آنها در این نامه‌ها، مجاهدین خلق را تأیید کرده بودند و از آیت‌الله خواسته بودند که از سازمان حمایت کند. پیام‌ها بی‌پاسخ مانده بود.<sup>۱</sup>

### طرحی برای شورش!

با افزایش افرادی که متقاضی داشتن اجازه در امور حسبه و شرعیه از آیت‌الله خمینی بودند، وی نیز، هر چند از راه دور، بر اساس شناخت قبلی یا معرفی شدن از سوی افراد مورد اطمینان، اجازه‌هایی داد که در پنج سال منتهی به سال ۱۳۵۱، به بیش از نود مورد رسید. این اجازه‌ها با این که می‌توانست کمک حال معیشت برخی از این روحانیان باشد، اما در نهایت مسأله‌ساز شد. محمد هاشمیان، نماینده آقای خمینی در رفسنجان به او خبر داد که برخی از صاحبان اجازه به وظیفه و مقررات شرعی عمل نمی‌کنند. آیت‌الله هم در پاسخ به هاشمیان نوشت که «اشخاصی که وجوه شرعیه را به عنوان اینجانب می‌گیرند و به بهانه این که دسترسی ندارد به این جانب، حیف و میل می‌کنند یا به اشخاص دیگر می‌رسانند، با آن که اینجانب در قم و در تهران وکیل دارم و معروف هستم؛ از قبیل حجت‌الاسلام آقای پسندیده، اخوی اینجانب در قم و حجت‌الاسلام آقای حاج سیدمحمدصادق لواسانی در تهران و جنابعالی در رفسنجان، آنها را از کار خلاف نهی کنید، و اگر منتهی نشدند اجازه اینجانب را پس بگیرید و بفرستید؛ و اگر ندادند مرقوم دارید تا تکلیف آنها را معین کنم.»<sup>۲</sup>

این موضوع با اخبار دیگری همراه گردید و مراتب نگرانی او را از بابت سهم امام، که آقا برای مصرف درست هر ریال‌اش احساس وظیفه می‌کرد، برانگیخت. از این رو نامه‌ای به ایران فرستاده، اعلام کرد به مردم بگویند وکیل من در تهران سیدمحمدصادق لواسانی است؛ اجازه هر فرد دیگری که مدعی داشتن آن برای گرفتن سهم امام است، باطل است.

منبع ساواک این خبر را از سیدمرتضی پسندیده شنید و به ساواک تهران پیشنهاد کرد «بهترین لحظه است که علماء تهران را علیه خمینی شوراند، زیرا این عمل حکایت از این می‌کند که خمینی به علماء تهران اعتماد ندارد.»<sup>۳</sup> این پیشنهاد مورد پسند مقامات ساواک واقع شد و اداره کل سوم از ساواک تهران خواست «دستور فرمایید از طریق منابع و سایر

۱. سازمان مجاهدین خلق - پیدایی تا فرجام... ج ۱، ص ۵۲۲.

۲. صحیفه امام، ج ۲، ص ۴۲۰.

۳. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند ش ۲۰/۱۰۵۱۲ ه ۱۲، مورخ ۵۱/۲/۲.

امکانات موجود در بین وعاظ و روحانیون و سایر متعصبین مذهبی شایع گردد که اظهارات خمینی در مورد سهم امام نشانه عدم اعتماد نامبرده به روحانیون تهران است.<sup>۱</sup> اعلامیه‌ای بر این مبنا تهیه و بین روحانیان تهران توزیع گردید.

طرح تازه ساواک، به پراکندن این شایعه محدود نگردید. دستور داده شد آن سه دفتر رسید و پرداختی که در خانه محمدصادق لواسانی است و در این سالها همه وجوهات رسیده، پرداخت شهریه‌ها و ... در آنها ثبت شده، دزدیده شود. ساواک می‌دانست «یکی از این دفاتر مخصوص ثبت‌نام افرادی است که وجوه نقدی می‌پردازند و دو دفتر دیگر مربوط به اشخاصی است که چک داده و یا ماهیانه بدهکاری خود را پرداخت می‌نمایند»<sup>۲</sup> ساواک تهران نقشه دزدی را کشید اما موفق به خارج کردن آنها از خانه لواسانی نشد. از این رو خواسته شد «در مورد زدن دستبرد [به خانه آقای لواسانی]، به ساواک تهران دستورات مؤکدتری صادر شود»<sup>۳</sup>.

پخش آن شایعه بین روحانیان تهران نتیجه دلخواهی به دست نداد. دوماه بعد به ساواک تهران اعلام گردید «اعلامیه مورد بحث توسط منابع بین متعصبین مذهبی و روحانیون منطقه استحفاظی توزیع گردیده و تاکنون در زمینه عکس‌العمل آنان اطلاعی به دست نیامده»<sup>۴</sup>.

### روزهای پرکار کمیته عملیات روانی

سازمان اطلاعات و امنیت کشور از به کارگیری هر وسیله‌ای که امکان ضربه زدن به آیت‌الله خمینی را می‌داشت، بهره می‌جست؛ هر چند آن وسیله ارتباط تعریف‌شده‌ای با آقای خمینی و روش سیاسی او نداشت. یکی از این اسباب بی‌ربط، پیدا شدن جزوه‌ای با عنوان «تحریک و ارضاء جنسی» بود که گفته می‌شد از طرف کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، شاخه کلن، منتشر شده بود. گویا آنان در این جزوه هجده صفحه‌ای، ضمن آموزش‌های جنسی و تأکید بر آزادی چنان روابطی، حاکمیت اخلاق و مناسبات سالم بر آن را ارتجاعی خوانده بودند.

۱. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک تهران، سند شم ۳۱۲/۱۶۱۷، مورخ ۵۱/۲/۲۵.

۲. همان، گزارش اداره کل سوم، بی‌شم، مورخ ۵۱/۲/۱۷.

۳. همان‌جا، دست‌نویست پرویز ثابتی در پایان گزارش.

۴. همان، نامه ساواک شمال شرق تهران به رئیس ساواک تهران، سند شم ۲۰۷۲۰/ج، مورخ ۵۱/۴/۲۰.



کارشناس ساواک پس از مطالعه این جزوه به اداره کل سوم پیشنهاد کرد، از آنجا که کنفدراسیون و دیگر گروه‌های کمونیست در نشریات خود ظاهراً از اقدامات آیت‌الله خمینی و حرکت‌های سیاسی گروه‌های مذهبی جانبداری می‌کنند، «توسط یکی از روحانیون نامه‌ای به عنوان خمینی ارسال و جزوه مذکور ضمیمه شود. در این نامه ماهیت سازمان‌های دانشجویی و عدم اعتقاد واقعی آنان به مبانی مذهبی برای نامبرده تشریح و عنوان شود که اگر مشارالیه واقعاً یک فرد مذهبی بوده و خواهان انتشار عقاید اسلامی در بین جوانان است، نبایستی از کنفدراسیون که یک سازمان ضد مذهبی است دفاع کرده و به آنان اجازه دهد که در نشریات خود به عنوان دفاع از خمینی و روحانیت مطالبی درج نمایند.» گرانیگاه این طرح در همین نکته اخیر نهفته بود؛ وارد کردن این اتهام که بین کنفدراسیون و آیت‌الله، دادوستد سیاسی وجود دارد! هدف این بود که اگر مرجع تبعیدی به نامه پاسخ دهد، قطعاً پاسخ او توأم با نفی و طرد آن جزوه و افکار تدوین‌کنندگان آن خواهد بود؛ و این یعنی ایجاد شکاف بین مخالفان خارج‌نشین حکومت پهلوی که خود اقدامی به نفع حکومت است؛ «و در صورتی که خمینی به این نامه ترتیب اثر ندهد، می‌توان از فتوکپی آن که در مرکز نگهداری می‌شود، بهره‌برداری تبلیغاتی علیه او نمود.»<sup>۱</sup>

جزوه یادشده در اختیار کمیته عملیات روانی ساواک قرار داده شد که طرح را به اجرا بگذارد. از نتیجه اجرای آن گزارشی در میان اسناد یافت نشد.

### خاموش هوشمند

آیت‌الله خمینی از ابتدای آغاز نهضت، به روی خوش نشان ندادن به گروه‌ها و افراد ناشناخته، بلکه به گروه‌ها و افراد شناخته‌شده‌ای که انطباقی با نگاه سیاسی مبارزاتی او نداشتند، شهرت یافته بود. او از ملاقات با بنیانگذاران نهضت آزادی ایران در بحبوحه شروع نهضت خودداری کرده بود، تا چه رسد به دیگر تشکلهای و آدم‌هایی که مسافت بسیار زیادی با شخصیت‌هایی چون سید محمود طالقانی، مهدی بازرگان و یدالله سجابی، بنیان نهضت آزادی، داشتند. برخورد سرد او با جبهه ملی در آن زمان، تا دو دهه بعد از ذهن نماینده آن جبهه زدوده نگردید.

این روش آیت‌الله، نه در زمان پیش از تبعید، که پس از آن نیز با اندکی تفاوت، ادامه یافت.

۱. همان، گزارش اداره کل سوم - بخش خارجی، بی‌شمه، بی‌تا.

او برای آشنایی و شنیدن حرف‌های گروه‌های مبارز داخلی و خارجی، آن هم نه به خواست خود، بلکه با اصرار اطرافیانش، وقت می‌گذاشت. از ویژگی این دیدارهای دوره تبعید، می‌توان به تأثیرناپذیری آقای خمینی اشاره کرد. او نه تحت تأثیر آنان قرار می‌گرفت و نه کوششی برای متأثر کردن آنها می‌کرد. آیت‌الله اعتقادی به منشأ اثر بودن تشکیلات سیاسی در دگرگونی‌های اجتماعی ایران نداشت. تجربیات تاریخی او می‌گفت که حزب سالم، مردمی و مستقل، در ایران حکم کیمیا و سیمرغ را دارد. اساساً به تلاش سیاسی‌ای که بر امر به معروف و نهی از منکر اتکا نداشت، بی‌باور بود. با وجود گرایش که در روحانیت مبارز ایران، در اوایل دهه پنجاه، به مبارزات سازمان مجاهدین خلق، به ویژه پس از اعدام مؤسسان آن، پیدا شد و در دسرهایی آفرید، آیت‌الله به خاموشی خود در این باره ادامه داد.

در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۱، طلاب حوزه علمیه قم در اعتراض به اعدام سران مجاهدین خلق تظاهرات کردند؛ و در ضمن شعارهایی نیز در هواداری از آیت‌الله خمینی سر دادند. این اعتراض‌ها به دستگیری گروه زیادی از طلاب و تعطیلی یک روزه درس مراجع قم انجامید. ساواک در یکی از گزارش‌های خود یاد کرد که ۶۰ تن از طلاب علوم دینی در این ماجرا دستگیر، پنج نفر تبعید و ۳۴ طلبه حوزه علمیه قم نیز پس از بازداشت به اداره وظیفه عمومی معرفی و به سربازی فرستاده شدند.<sup>۱</sup> در اعلامیه دست‌نویس و استنسیل شده‌ای که در ایران منتشر گردید، شمار به زندان‌شده‌ها و پادگان‌رفته‌ها، بیش از سیصد نفر نوشته شد.

مدتی بعد در بیستم مرداد ۱۳۵۱، آقای خمینی به این خبرهای رسیده به نجف واکنش نشان داد و در اطلاعیه‌ای برای مردم ایران از گرفتاری‌های آنان، به ویژه بازداشت جوانان روحانی و دانشگاهی ابراز تأسف کرد و نوشت که «سربازی بردن علما و روحانیون به جرم اظهار تأثر از رفتار غیرقانونی و غیرشرعی دستگاه جبار و ابراز تنفر از زجرها، شکنجه‌ها، اعدام‌ها تبعیدها و حبس‌های بدون مجوز قانونی و شرعی، انتقامی است که رژیم دست‌نشانده استعمار از اسلام و هواداران آن می‌گیرد.»<sup>۲</sup> او واقعیت ایران را به ماتم‌سرایی شبیه دانست که با هیاهوی هیأت حاکمه، مترقی و رو به توسعه نمایش داده می‌شود. «باید با راه انداختن سر و صدای کشور

۱. ساواک و روحانیت (بوتلن‌های نویه‌ای ساواک از ۴۹/۱۲/۲۵ تا ۵۷/۶/۳۰)، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ش، ص ۵۳.

۲. صحیفه امام، ج ۲، ص ۴۵۰. تاریخ این اطلاعیه در صحیفه امام، ۲۰ شهریور ۱۳۵۱ ذکر شده، اما در نسخه‌هایی که در همان زمان چاپ و توزیع گردید، اول رجب ۱۳۹۲/۲۰ مرداد ۱۳۵۱ قید شده است.

مترقی و در بوق و کرنا کردن آن، این کشور بی‌صاحب به عقب رانده شود و از ضروریات و اولیات یک کشور در حال رشد محروم باشد. باید ملت ایران به اسم ترقی و پیشرفت از آب و برق و طبیب و دارو و حتی به اعتراف روزنامه‌های وابسته به دستگاه، بسیاری از نان و هزینه اولیه زندگی محروم باشند و اگر نفسی بکشند با سرنیزه صدای آنها را در گلو خفه کنند تا معازن نفت و سایر معادن ما غارت گردد و برای ملت ایران جز ذلت و خواری و حبس و زجر نباشد.»

آیت‌الله با تلمیح به کتاب مأموریت برای وطنم محمدرضا پهلوی افزود که به اسم مأموریت برای وطن، ایران ویران مانده؛ گویی که او مأمور است مقدسات کشور را به دست اسرائیل بدهد؛ جوانان روحانی و دانشگاهی را سرکوب کند؛ به مستشاران نظامی آمریکا مصونیت دهد؛ فحشا را گسترانده، هتک ناموس کند؛ مدارس دینی را شکسته و علمای آن را به زندان بفرستد؛ و «مأمور است که به اسم اسلام این چراغ هدایت را خاموش کند؛ مأمور است که فرهنگ استعمار نو را تا آخرین نقاط دورافتاده کشور برساند و اسلام و فرهنگ اسلام را کنار زند.» او از ملت ایران خواست که با همگرایی و کنار بودن از اختلافها، مساجد و محافل مذهبی را پر کنند و از هر آنچه خلاف عدل و انصاف است ابراز قهر و تنفر نمایند؛ و به آن دسته از طلبه‌هایی که به سربازی برده شدند توصیه کرد، تعلیمات نظامی را به خوبی یاد گیرند شاید که در «روز مناسبی، تحت دستور مقام صالحی بتوانید این دستهای خبیث را قطع و این ریشه‌های فساد و ظلم را از بیخ و بن برآورید.»<sup>۱</sup>

چندی بعد روزنامه *المحرر* چاپ بیروت، این اطلاعیه آیت‌الله را با مقدمه‌ای که شامل شرح حال، دیدگاه‌های او درباره اسرائیل، دستگیری و تبعیدش به دست حکومت ایران، مبارزه روحانیان علیه شاه، و فتاوی آقای خمینی در اجازه رسیدن وجوهات شرعی به مبارزان فلسطین و خانواده زندانیان سیاسی در ایران می‌گردید، چاپ کرد.<sup>۲</sup>

### سومین نوه پسری

بانو قدس ایران یازدهم مرداد ۱۳۵۱ از نجف به قم رسید. یازده روز از زاده شدن سومین نوه پسری‌اش، فرزند احمد و فاطمه، می‌گذشت. احمد، نام یاسر را برای پسرش پسندیده بود.<sup>۳</sup>

۱. همان، صص ۴۵۰ تا ۴۵۲.

۲. اسناد ساواک، نامه وزارت امور خارجه به ساواک، سند شم ۱/۱۸۲۰۶م، مورخ ۱۵/۷/۵۱.

۳. اقلیم خاطرات، ص ۱۷۹.

به گوش آیت‌الله رسید و در نامه‌ای یادآور شد که «شنیدم اسم بچه را یاسر گذاشته‌اید. انتخاب خوبی نبوده... اسم غیرمعارفی که هر کس بشنود چیزی بگوید، یا گفته شود تحت تأثیر چه و چه واقع شده است،<sup>۱</sup> خلاف عقل است. معذک خود دانید.»<sup>۲</sup> فاطمه هم نام‌های عطا و امیر را می‌پسندید. کارگر خانه هم اسم نوزاد را ناصر برگزیده بود. «ما هنوز در انتخاب اسم دچار شک و تردید بودیم که خانم از عراق به ایران آمدند. ایشان گفتند: هنگامی که صحبت فرزند شما شد، آقا گفتند که حسن اسم مناسب و خوبی است. در همین حال یک نامه هم از [آقا] به دستمان رسید که در آن نوشته بودند گویا پس از گذشت روزها هنوز نورسیده اسم ندارد و نام حسن را پیشنهاد کرده بودند. متناسب با نام حسن نیز شعری سروده و مرقوم فرموده بودند.»<sup>۳</sup> بانو قدس ایران خبر رسیدن و سلامت خود را اواسط مرداد به نجف تلگرام کرد و به اطلاع شوهرش رساند. آقای خمینی دوست داشت از همان نامه‌های مفصلی که خانم از نجف به دخترانش می‌نوشت، دریافت کند؛ اما «لابد اشتغال به خوشی‌ها مانع است.» این جمله را به دخترش، فریده، نوشت و خبر داد که «امروز [۳۱ مرداد ۱۳۵۱/۱۲ رجب ۱۳۹۲] خیال رفتن به کربلا برای زیارت نیمه رجب» دارد.<sup>۴</sup> جوهر این گلایه خشک نشده بود که نامه همسرش رسید؛ و با فاصله‌ای اندک نامه دوم. از کربلا بازگشته بود. در پاسخ نامه‌ها نوشت که «شما رفتید، هوا گرم شد. یک شب هم [از پشت بام] پایین آمدم، ولی عجالتاً بد نیست و راحت هستم.» افزود که مصطفی، پسرش، و نوه‌ها، حسین و مریم، مرتب به او سر می‌زنند. و در انتها با اشاره به توصیف احمد از نوه نورسیده‌اش، حسن، نوشت که «احمد نوشته بود بچه بی‌نهایت بدگل است. شما هم نوشته بودید شبیه احمد است. جای دوری نرفته! لکن در نامه دوم بود که [نوشتید] به فامیل مادر رفته است. [پس] موجب خوشوقتی است. از سلامت خودتان و سایرین مسرورم کنید.»<sup>۵</sup>

حضور مصطفی و نوه‌های نجف‌نشین، او را از تنهایی ظاهری به در می‌کرد، اما هیچ‌کدام جای «خانم» را نمی‌گرفتند. خبردار شد که بانو قدس ایران سفری هم به مشهد مقدس کرده تا دلتنگی‌های فریده، دخترشان، رفع گردد. از این خبر بسیار نگران شد. «به قدری نگران شدم که

۱. شاید منظور امام خمینی تأثیرپذیری از نام یاسر عرفات، رهبر سازمان الفتح، بوده باشد.

۲. صحیفه امام، ج ۲، ص ۴۵۳.

۳. اقلیم خاطرات، ص ۱۷۹.

۴. صحیفه امام، ج ۲، ص ۴۴۳.

۵. همان، صص ۴۴۴ و ۴۴۵.

خدا می‌داند... به زودی از حال خودتان و این که مسأله نگرانی شما چه بوده؛ کسالت داشتید یا چیز دیگر؛ بنویسید. خداوند عالم، شما نور چشمان عزیز را برای من حفظ کند.»<sup>۱</sup> نامه‌های رسیده بعدی به دل‌نگرانی آیت‌الله تسکین بخشید، اما دل‌تنگی او برای همسرش روزافزون بود. آقا در نامه‌ای به دخترانش، صدیقه و فریده، نوشت که «خانم را زودتر روانه کنید. دیدار شما کافی است. ما هم حقی داریم.»<sup>۲</sup> اوایل مهر ۱۳۵۱ از احمد، پسرش، خواست که «خانم را زودتر روانه کنید.»<sup>۳</sup> دو هفته بعد در نامه‌ای به همسرش یادآور گردید که «امید است همیشه خوش و خرم و مشغول دیدار خویشاوندان باشید؛ اگر چه ما را فراموش نمایید. وعده مراجعت نزدیک است و ما هم از نبودن شما خسته شدیم.»<sup>۴</sup> او این دل‌تنگی را در همه نامه‌هایی که تا اوایل آذر به پسر و دخترانش می‌نوشت ابراز می‌کرد.

اداره کل سوم با وجود اطلاع از علت سفر بانو قدس ایران، به ساواک قم دستور داد که «اعمال و رفتار بانوی مورد بحث دقیقاً مراقبت و نتیجه مستمراً اعلام» شود.<sup>۵</sup> مراقبت دقیق مأموران به این گزارش انجامید که او در خانه پسرش، احمد، ساکن است و در حال دید و بازدید از بستگاه و آشنایان.<sup>۶</sup>

همسر آیت‌الله خمینی نزدیک به چهار ماه در ایران ماند و اوایل آذر تهران را به قصد بیروت ترک کرد. آن‌جا، گذرنامه‌اش را تجدید کرده، راهی نجف شد.<sup>۷</sup>

### پیامی به دانشجویان مسلمان آمریکا و کانادا

حدود یک دهه از آغاز نهضت اسلامی ایران به رهبری آیت‌الله خمینی می‌گذشت. ایرانیان بیرون از کشور، به ویژه دانشجویان مسلمان و وطن‌خواهی که به افتادن سایه اختناق بر سر کشور و بر باد دادن استقلال ایران اعتراض داشتند، در این دوره با مبانی فکری مرجع تبعیدی بیشتر آشنا شده بودند. بی‌تردید مواضع سیاسی آیت‌الله، این گروه از مبارزان را تحت تأثیر قرار

۱. همان، ص ۴۵۴.

۲. همان، ص ۴۵۵.

۳. همان، ص ۴۵۷.

۴. همان، ص ۴۵۸.

۵. اسناد ساواک، تلگرام رمز اداره کل سوم به ساواک قم، سند شصت و پنج/۳۱۲، مورخ ۵۱/۵/۱۶.

۶. همان، نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند شصت و نه/۳۲۷۹، ۲۱/۷/۵۱، مورخ ۵۱/۷/۲۱.

۷. همان، گزارش نمایندگی ساواک در بیروت به اداره کل سوم، سند شصت و نه/۳۶۲۷، مورخ ۵۱/۹/۹.

داده بود. تأسیس اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، آمریکا، کانادا، و چندی بعد، در شبه قاره و فیلیپین، ناشی از همین تأثیرپذیری بود. شمار مخاطبان آقای خمینی در خارج از ایران افزایش می‌یافت. او به نامه‌هایی که از این انجمن‌ها به دستش می‌رسید پاسخ می‌داد و ضمن روشنگری، آنان را به آشنایی با اصول و آرمان‌های اسلامی دعوت می‌کرد. آیت‌الله، خرسندی خود را از کوشش دانشجویان مسلمان برای درک آیین توحیدی اسلام و فهم قرآن کریم ابراز می‌کرد و آن را مایه امیدواری می‌دانست. او باور داشت به میزان آشنایی و نزدیکی مردم با مفاهیم الهی، آنان از استعمار، استعمارگران و فرهنگ استقلال‌کش دور خواهند شد. «بر شما جوانان مسلمان لازم است که در تحقیق و بررسی حقایق اسلام در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و غیره، اصالت‌های اسلامی را در نظر گرفته و امتیازاتی که اسلام را از همه مکاتب دیگر جدا می‌سازد، فراموش نکنید. مبدا قرآن مقدس و آیین نجات‌بخش اسلام را با مکتب‌های غلط و منحرف‌کننده‌ای که از فکر بشر تراوش کرده است، خلط نمایید.»

او این جمله‌ها را در پاسخ به نامه دانشجویان مسلمان مقیم آمریکا و کانادا نوشت و آنان را به این موضوع توجه داد که فقط قوانین الهی و تعالیم آزادی‌بخش قرآن توان رهانیدن بشر را از بند ذلت و وابستگی دارند. و برای نمونه به تاریخ پیدایش اسرائیل اشاره کرد که چگونه به دست انگلیس زاده و به دست آمریکا سر پا نگاه داشته شد. «اگر دول اسلامی و ملل مسلمان به جای تکیه بر بلوک شرق و غرب به اسلام تکیه می‌کردند و تعالیم نورانی و رهایی‌بخش قرآن کریم را نصب عین خود قرار داده و به کار می‌بستند، امروز اسیر تجاوزگران صهیونیسم و مرعوب فانتوم آمریکا و مقهور اراده سازشکارانه و نیرنگ‌بازی‌های شیطانی شوروی واقع نمی‌شدند.»

آیت‌الله خمینی از دانشجویان خواست دست از آگاهانیدن توده‌ها نکشند، تعالیم اسلامی را یاد گیرند و با خلوص نیت به انتشار و تبلیغ آن بپردازند. او نوشت: «برای پیاده کردن طرح حکومت اسلامی و بررسی مسائل آن اهتمام بیشتری به خرج دهید؛ مهذب و مجهز شوید؛ متحد و متشکل شده و صفوف خود را فشرده‌تر سازید؛ هر چه بیشتر همفکر و انسان فداکار بسازید؛ از برملا کردن نقشه‌های دستگاه جبار ایران علیه اسلام و مسلمین غفلت نورزید؛ صدای برادران رنج‌دیده و مسلمان ایران را به دنیا برسانید و با آنان همدردی کنید... باشد که به یاری خداوند موجبات استقلال و آزادی ملت اسلام... فراهم آید.»<sup>۱</sup>

## فلسطین و ماه رمضان

آیت‌الله خمینی چه نسبتی میان موضوع فلسطین و ماه مبارک رمضان برقرار کرده بود؟ از این باور او نمی‌توان با قطعیت سخن راند. یکی از ویژگی‌های او نگاه به افق‌های دوردست و دیدن حقایقی بود که زمان در ناموس خود نهفته داشت. اما می‌توان گمان برد که آیت‌الله این دو مسأله را در کانون مسائل مبتلابه جهان اسلام/ فلسطین، و مرکز اعتقادات مشترک و همه‌گیر مسلمانان/ ماه رمضان می‌دانست و از این نواحی تأکید می‌کرد که فلسطین نه یک مسأله عربی، بلکه قضیه‌ای اسلامی و مربوط به تمام جهان اسلام است و برای پایان دادن به اشغال این سرزمین و مسائل پیرامونی آن، راهی جز پرداختن به این مسأله با انگیزه‌های اسلامی وجود ندارد.

در آغازین روزهای رمضان ۱۳۹۲/ مهر ۱۳۵۱ دست به قلم شد و این باور خود را با نوشتن اعلامیه‌ای خطاب به مسلمانان و دولت‌های اسلامی به اشتراک گذاشت. او نوشت که بدون عمل به قرآن، عظمت و مجد اسلام و مسلمین باز نخواهد گشت؛ بدون «وحدت کلمه و مراعات اخوت ایمانی» کشورهای اسلامی به استقلال نخواهند رسید؛ بدون گذشت از تمنیات نفسانی، رهایی از بند استعمار ممکن نخواهد شد. آیت‌الله مصائب ملت‌هایی چون ملت ایران را بزرگ شمرد، اما اشغال فلسطین را گرفتاری نخست مسلمانان جهان دانست. زیرا «مقصود دول بزرگ استعمار از ایجاد اسرائیل، تنها اشغال فلسطین نیست، بلکه اگر به آنان فرصت داده شود، تمام کشورهای عربی، العیاذبالله، به سرنوشت فلسطین دچار خواهند شد.» او رودررو قرار دادن کشورهای چوین اردن و لبنان را با مبارزان فلسطین، کار عمال استعمار دانست<sup>۱</sup> و افزود که «آیا دول عربی و سکنه مسلمان این ممالک نمی‌دانند که با شکست این گروه، سایر کشورهای عربی از شر این غاصب خبیث آسوده نخواهند ماند؟» آقای خمینی حمایت از فلسطینی‌های مبارز را بر کشورهای اسلامی، به ویژه اعراب غرب آسیا لازم شمرد. «لازم است برای حفظ استقلال خود، از این گروه مجاهد نگهداری کنند و به آنان کمک نمایند و از رساندن اسلحه و آذوقه به آنان دریغ نوزند؛ و بر فداییان مجاهد لازم است با توکل به خدای متعال و تمسک به قرآن کریم از کوشش در این راه مقدس دریغ نمایند و سردیهای بعضی عناصر موجب سردی آنها نشود.» او در پایان

۱. منظور از اردن، درگیری آن دولت با سازمان‌های فلسطینی مستقر در اردن به سال ۱۹۷۰م/ ۱۳۴۹ش و منظور از لبنان حضور چریک‌های فلسطینی در جنوب آن کشور و پیامدهای آن در داخل لبنان بود. گفتنی است پیش از صدور این اطلاعیه، هیأتی از سازمان فتح با امام خمینی دیدار کرده، موقعیت جنوب لبنان را برای ایشان تشریح کرده بودند.

اعلامیه خود از مسلمانان خواست که در گردهم‌آیی‌های کوچک و بزرگی چون محافل نیایش ماه مبارک رمضان، نمازهای جمعه و مراسم حج، در برپایی وحدت کلمه کوشیده، یکدیگر را به آزادسازی فلسطین و حل مشکلات گریبانگیر امت اسلام دعوت کنند.<sup>۱</sup>

اعلامیه آیت‌الله خمینی به زبان عربی ترجمه و در کشورهای اسلامی منطقه پخش شد.<sup>۲</sup> خبری که می‌گفت اعلامیه یادشده در مراسم حج پیش‌رو پخش خواهد گردید، ساواک را وادار به واکنش کرد. وزارت امور خارجه ایران به سازمان اطلاعات و امنیت کشور خبر داده بود که چنین اطلاعیه‌ای از عراق به عربستان سعودی منتقل و میان زائران توزیع خواهد شد.<sup>۳</sup> پس از دیدار نمایندگی سیاسی ایران در جده با فرمانده پادگان آن بندر، فرمانده سعودی گفت که «دستور مراقبت لازم [را] برای بازرسی حجاج و مسافرانی که از عراق وارد می‌شوند» خواهد داد.<sup>۴</sup>

### شکست سکوت

سال ۱۳۵۱، به ویژه نیمه نخست آن، پر از درگیری‌های خیابانی مبارزان مسلح با مأموران انتظامی و امنیتی بود. دادگاه‌های نظامی برای محاکمه مخالفان و معارضان حکومت دایر بودند و کمتر روزی بود که واژه «خرابکار»<sup>۵</sup> در صفحات اول روزنامه‌های کشور به چشم نشیند. دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی در قلع و قمع مخالفان موفق بوده، همه حاشیه‌ها را برای آنان ناامن کرده بودند. روحانیان مبارز نیز، درست و نادرست، به اتهام کمک به این گروه‌های مسلح، از جمله سازمان مجاهدین خلق، دستگیر و زندانی می‌شدند. پیشروی مؤسسات دولتی، به ویژه سازمان اوقاف، برای تصرف نهادهای مدنی مذهبی ادامه داشت. سپاه دین رسماً کار خود را آغاز کرد. بنا بود این سپاه در واحدهای ارتش، سردفتری، ازدواج و طلاق، قضاوت و محاکم شرع ایفای نقش کند؛ در مراسم حج راهنمای زائران خانه خدا باشد. اما وظیفه اصلی اعضاء

۱. صحیفه امام، ج ۲، صص ۴۶۵ تا ۴۶۲.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در کویت به اداره کل سوم، سند شمه ۳۶۳۵، مورخ ۵۱/۹/۴.

۳. همان، نامه وزارت امور خارجه به ساواک، سند شمه ۱/م/۲۵۲۰۴، مورخ ۵۱/۱۰/۵.

۴. همان، سند شمه ۱/م/۲۵۴۷۶، مورخ ۵۱/۱۰/۷.

۵. خرابکار عنوانی بود که هیأت حاکمه پهلوی دوم به نیروهای مبارز مسلح داده بود. همچنان که عنوان مرتجع را با پسوند سپاه برای روحانیت مخالف، و با پسوند سرخ برای حزب توده و مخالفان مارکسیست به کار می‌برد. ترکیب مارکسیست اسلامی نیز آخرین عنوانی بود که حکومت برای مخالفان خود ساخت و به طیف گسترده‌ای نسبت داد.



این سپاه، که از فارغ‌التحصیلان رشته‌های علوم اجتماعی و الهیات گزیده می‌شدند، ترویج دین دولتی در روستاها بود.<sup>۱</sup> همچنین سازمان اوقاف خبر داد که زین پس بر جانمایی، تهیه نقشه، نظارت فنی و احراز شرایطی دیگر در ساخت مساجد، نظارت و دخالت خواهد کرد.<sup>۲</sup>

در اواخر ۱۳۵۱، می‌توان به دو نمودار اوج گرفته در حکومت محمدرضا پهلوی اشاره کرد؛ یکی خودشیفتگی فرمانروایی، و دیگری خفگی سیاسی. فزونی درآمدهای نفتی، تشدید رشد نامتوازن اقتصادی، خریدهای کلان اسلحه از آمریکا، افزایش ولنگاری فرهنگی، زمین‌گیر شدن کشاورزی، و واردات «هر آنچه که شما خواسته‌اید»، از دیگر نمودارهایی بود که از پشت سر اوج می‌گرفت و بالا می‌آمد.

در میان هیاهوی پر سر و صدای حکومت درباره پیروزی انقلاب سفید شاه و ملت، سکوت و سکونی همراه با خشم و انزجار در حال افزایش بود. آیت‌الله خمینی لازم دید که روحانیان مبارز و مردم ایران را به شکستن این فضای بسته دعوت کند. او با نگارش پیامی به مخاطبان خود در ایران گفت که هیأت حاکمه در حال دولتی کردن دین و نهادهای مذهبی است؛ در حال شکستن سد مذهب در برابر ظلم و استبداد است؛ در حال تبدیل علما و خطبا به کارمندانی مواجب‌بگیر است؛ در حال جایگزین کردن بلندگوهای شاه‌پسند به جای محراب و منبر پیامبر اسلام است. او پیش از یاد کردن این موارد، اشغال فلسطین و آوارگی مردم این کشور را بزرگترین گرفتاری جهان اسلام خواند و نوشت که ماندگاری اسرائیل برای کشورهای مسلمان، به ویژه دولت‌های عربی، خطرناک است. آیت‌الله سپس وضعیت فعلی ایران را صورت دگرگون شده سیاست‌های اسلام برانداز رضاشاه دانست که با تظاهر به دین، تیشه به ریشه آیین توحیدی اسلام می‌زند. او نتیجه گذشت یک دهه، از آنچه که انقلاب سفید شاه و ملت گفته می‌شود، چنین برآورد کرد: «در این دهه سپاهی که گذشت، جز فقر و ذلت و اختناق، قتل‌های دسته‌جمعی، تیرباران‌ها و اعدام‌های غیرقانونی و انباشتن زندان‌ها از علما و روحانیون و جوانان ملت اسلام، چیزی عاید مردم ستم‌دیده ایران نگردیده... مصونیت بخشیدن به نظامیان آمریکایی و بستگان آنها، خرد کردن حیثیت کشور و بر باد دادن استقلال قضایی و مسلط ساختن غارتگران آمریکا و صهیونیسم بر کلیه شئون نظامی، سیاسی، تجاری، صنعتی، زراعی و بازارها، از نتایج شوم این انقلاب پرافتخار دستگاه جبار می‌باشد.»

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۴۰۲۱ (۱۸ بهمن ۱۳۵۱)، ص ۴.

۲. همان، شمه ۱۴۰۴۲ (۱۴ اسفند ۱۳۵۱)، ص ۱۷.

او خریدهای بزرگ سلاح‌های جنگی از آمریکا را زیر سؤال برد و پرسید: «من نمی‌دانم منظور از خریدن این همه اسلحه برای بیرون راندن اربابان و استعمارگرانی است که خود رژیم، دست‌نشانده آنها بوده و ایران را به صورت پایگاه نظامی آنان درآورده و دست آنها را بر تمام شئون نظامی، سیاسی، اقتصادی کشور باز گذاشته است، یا در حقیقت در راه اجرای نقشه‌های غارتگرانه آمریکا است که بر اثر ضعف بودجه اقتصادی و تغییر سیاست، مبنی بر نابودی ملل به وسیله نیرو و ثروت خود آنان، می‌خواهد پایگاه خود را در ایران مستحکم‌تر کرده، ملت بی‌پناه ایران و دیگر ملل آزادی‌خواه منطقه را که علیه اشغالگران فلسطین و دیگر اجانب غارتگر مبارزه می‌کنند، سرکوب سازد؟»<sup>۱</sup> آقای خمینی نوشت که این هزینه‌کردهای سرسام‌آور در کنار تهیدستی بسیاری از مردم و نبود و کمبود بهداشت، برق، آب سالم آشامیدنی و دیگر ضروریات اولیه زندگی، کاری سفیهانه است، و آنگاه تأکید کرد که سکوت در برابر این سیاست‌ها سقوط یک ملت بزرگ را در پی دارد. «تا فرصت از دست نرفته لازم است که سکوت شکسته شود و استنکار و اعتراض آغاز گردد.» و سپس از روحانیان پیرو نهضت خواست که از افشای این حقایق فروگذاری نکنند؛ مراجع نیز [دست کم] درباره تلاش‌های سازمان اوقاف در دولتی کردن دین نظر دهند؛ مردم هم به معممین گماشته حکومت بی‌اعتنا باشند؛ به آنان اقتدا نکرده، در سخنرانی‌های‌شان حاضر نشوند؛ طردشان کنند؛ و به مساجدی که زیر نظر سازمان اوقاف اداره می‌شود نروند. «علمای اعلام، خطبای محترم و ائمه جماعت به عنوان اعتراض و استنکار، در صورت مقتضی، اعتصاب نمایند و تا مدت محدودی از رفتن به مساجد و منابر خودداری ورزند و مطمئن باشند که اعتراض دسته‌جمعی و اعتصاب عمومی نتیجه دارد و دستگاه جبار را عقب می‌راند. و لازم است که مردم مسلمان در صورت اعتصاب علمای اسلام که برای حفظ احکام قرآن است، از آنان پشتیبانی کنند و در اعتصاب تبعیت نمایند.»<sup>۲</sup>

این پیام در ۲۳ اسفند ۱۳۵۱ نگاشته شد؛ پیامی که در دوره تبعید برای نخستین بار، مردم را نه به مبارزه منفی، بلکه به اعتراض و اعتصاب و مبارزه رودررو می‌خواند. گویی خطرهایی که آقای خمینی علیه ایران می‌دید، با گذر زمان بیشتر و بیشتر می‌شد.

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۴۸۴. آنچه که روزنامه‌ها در این باره نوشتند و امام خمینی نیز به آن استناد کرد، خرید دو میلیارد دلار اسلحه از آمریکا بود. ر.ک: روزنامه اطلاعات، شم ۱۴۰۳۴ (۵ اسفند ۱۳۵۱)، ص ۲۴.

۲. همان، صص ۴۸۲ تا ۴۸۶.

## چشم امید به جوانان روحانی و دانشگاهی

آیت‌الله خمینی یک روز پس از پیام یادشده / ۲۴ اسفند ۱۳۵۱، در نامه‌ای به دانشجویان مسلمان مقیم اروپا، آمریکا و کانادا نوشت که من بارها «اعلام خطر کرده‌ام. اگر ملت اسلام بیدار نشوند و به وظایف خود آگاه نگردند؛ اگر علمای اسلام احساس مسئولیت نکنند و بپا نخیزند؛ اگر اسلام واقعی که عامل وحدت و تحرک کلیه فرقه‌های مسلمین در مقابل بیگانگان است و ضامن سیادت و استقلال ملل مسلمان و کشورهای اسلامی می‌باشد، به دست عوامل و ایادی اجانب همین‌طور در زیر پرده سیاه استعماری پوشیده بماند و آتش اختلاف و تشتت در میان مسلمین افروخته گردد، روزهای سیاه‌تر و نکبت‌بارتری برای جامعه اسلامی در پیش است و خطر ویران‌کننده‌ای متوجه اساس اسلام و احکام قرآن می‌باشد.»<sup>۱</sup>

این نامه در پاسخ به رنج‌نامه‌ای بود که دانشجویان ایرانی شاغل به تحصیل در اروپا و آمریکا و کانادا برای آیت‌الله فرستاده بودند. گویا آنان از بی‌تفاوتی گروهی از روحانیان نسبت به حوادث ایران و یا بستگی ایشان به حکومت، رنج برده، آن را با مرجع تبعیدی در میان گذاشته بودند. چه بسا آنها می‌دانستند که رهبر نهضت، سالهاست رنجور این درد است؛ چنانچه در نامه‌ای به برادرش / سیدمرتضی پسندیده نوشته بود: «برای این نحو اعمال بعضی علما ناراحت نباشید. این‌جانب در طول این مدت، خصوصاً وقتی قم بودم، بسیار گرفتاری از دست بعضی و نفهمی بعضی داشتم، ولی بی‌اهمیت تلقی می‌کردم یا با زحمات، آنها را وادار به بعضی اقدامات نمودم. در هر صورت مهم نیست. مردم و طبقه جوان مدارس خودمان و دانشگاه‌ها، خصوصاً قشر خارج از کشور که مطالب را بهتر از ما می‌فهمند به کار واداشته شده‌اند... من متأسفم که آبروی روحانیت با دست خودشان می‌ریزد، و نخواهند فهمید یا نمی‌خواهند بفهمند.»<sup>۲</sup>

بدین جهت بود که او از «تبعیدگاه ثانوی» خود، جوانان روحانی و دانشگاهی را چشم امید خود نامید و از نویسندگان رنج‌نامه خواست اسلام را شناخته، به دیگران بشناسانند؛ بدانند که آیین پیامبر اسلام با آن اسلامی که امثال معاویه دیروز و معاویه‌های دست‌نشانده امروز دم می‌زنند، یکی نیست. از این رو به دانشجویان توجه داد که «ما پیش از هر کار لازم است تکلیف خود را با روحانی‌نماها، که امروز از خطرناک‌ترین دشمن‌ها برای اسلام و مسلمین محسوب می‌شوند و به دست آنها نقشه‌های شوم دشمنان دیرینه اسلام و دست‌نشانده‌گان استعمار

۱. همان، ص ۴۸۸.

۲. همان، ص ۴۷۸.

پیاده و اجرامی گردد روشن سازیم و دست آنان را از حوزه‌های علمیه، مساجد و محافل اسلامی کوتاه کنیم.»

نظر آیت‌الله در این جمله‌ها، به آخوندهای وابسته به دربار و سازمان اوقاف بود. او ابراز امیدواری کرد که معممین ساختگی و آخوندهای بی‌حیثیت هر چه زودتر ساقط شوند و امکان فریب مردم توسط حاکمان از بین برود.<sup>۱</sup>

موضوع دیگری که دانشجویان با آیت‌الله در میان گذاشته بودند، نقش بی‌اثر سازمان کنفرانس اسلامی در رویارویی با مسائل جهان اسلام بود. این سازمان سه سال پیش، پس از آتش زدن مسجدالاقصی، نخستین بار در رباط مراکش، و با شرکت سران کشورهای اسلامی تشکیل گردید، اما نتوانست نقشی در زدودن مظلومیت مردم فلسطین ایفا کند. آقای خمینی نیز در پاسخ خود از دانشجویان خواست که «به دنیا بفهمانند این اسلامی که دولت‌های دست‌نشانده از آن دم می‌زنند و کنفرانس به اصطلاح وحدت اسلامی تشکیل می‌دهند، اسلام ساخته و پرداخته سلاطین اموی و عباسی می‌باشد که در برابر قرآن و آیین مقدس پیامبر بزرگ اسلام درست شده است.»<sup>۲</sup> و چنین نتیجه گرفت که «می‌خواهند این اوضاع نکبت‌بار جامعه اسلامی ادامه یابد، اسرائیل بر جان و مال و سرزمین‌های ملت اسلام مسلط باشد، سیادت و سلطه استعمار در دنیای اسلام برای همیشه محفوظ بماند، برنامه توسعه‌طلبانه و ویران‌کننده صهیونیسم در کشورهای اسلامی به مرحله اجرا درآید، و ملت اسلام و دولت‌های کشورهای اسلامی همیشه خوار و ذلیل و اسیر دست تجاوزکاران بین‌المللی بوده، دست تکدی و چشم کمک به استعمارگران جنایت‌پیشه داشته باشند و روی استقلال، آزادی و آسایش و امنیت نینند.»<sup>۳</sup>

اعلامیه پیش‌گفته آیت‌الله خمینی درباره تلاش‌های دین‌براندازانه دولت ایران و تحریض روحانیت و مردم به اعتصاب و اعتراض، اوایل فروردین ۱۳۵۲ در ایران پخش شد. برگردان عربی آن نیز به کشورهایی چون کویت، پاکستان، افغانستان، حاشیه جنوب خلیج فارس و به احتمال زیاد لبنان و سوریه فرستاده شد.<sup>۴</sup> قرار بود در پاکستان به زبان اردو ترجمه شود.<sup>۵</sup> ساواک

۱. همان، ص ۴۸۹.

۲. همان، ص ۴۸۷.

۳. همان‌جا.

۴. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک [در کویت]، سند ش‌م ۱۴۹، مورخ ۵۲/۱/۱۱؛ همان، نامه ساواک خوزستان به اداره کل سوم، سند ش‌م ۳۸۳۰۹، ه ۱، مورخ ۵۲/۴/۱۰.

۵. همان، گزارش نمایندگی ساواک در پاکستان به اداره کل سوم، سند ش‌م ۱۳۹۲، مورخ ۵۲/۳/۲۹.

تا آنجا که توانست اعلامیه‌های افتاده به تور سانسور را در مراکز پستی ایران جمع‌آوری کرد و به شعب خود در شهرها دستور داد پس از کشف اعلامیه یادشده آن را از دسترس مردم دور کرده، عوامل توزیع را نیز دستگیر کنند. اداره کل سوم به این نیز بسنده نکرد و از شهربانی و ژاندارمری خواست که در یافتن و جمع‌آوری آن بکوشند.<sup>۱</sup> گفتنی است این پیام آیت‌الله در ایران به اعلامیه خمینی علیه سپاه دین و سازمان اوقاف شهرت یافت و در همان روزهای نخست پس از تحریر، از رادیو نهضت روحانیت ایران نیز خوانده شد.<sup>۲</sup> چندی بعد هفته‌نامه *الطلیعه* چاپ کویت نیز آن را منتشر کرد.<sup>۳</sup> دانشجویان بیرون از ایران نیز با تهیه جزوه‌ای، که هر دو پیام آیت‌الله را در بر داشت، آن را در ششم اردی‌بهشت ۱۳۵۲ تکثیر کردند. عنوان این جزوه «پاسخ حضرت آیت‌الله خمینی به رنج‌نامه سرگشاده» بود.<sup>۴</sup>

### سفر سوم سیداحمد به نجف

اوایل اردی‌بهشت ۱۳۵۲ سیداحمد خمینی با خانواده به لبنان رفت. این یک سفر قانونی بود. این بار دستگاه‌های انتظامی و امنیتی ایران با خروج او از کشور موافقت کرده بودند. آنها عازم لبنان شدند تا از آنجا به عراق رفته، دیدارشان با خانواده تبعیدی احمد تازه شود. سومین سفر سیداحمد به نجف در حالی انجام می‌گرفت که روابط سیاسی ایران و عراق از دی‌ماه ۱۳۵۰، و در پی درگیری‌های مرزی، قطع شده بود و به مسافران دو کشور، مجوز ورود داده نمی‌شد. سفارت سوئیس در بغداد حافظ منافع ایران، و سفارت افغانستان در تهران حافظ منافع عراق بود. احمد؛ همسرش، فاطمه طباطبایی؛ و پسرشان، حسن، با هواپیما از فرودگاه مهرآباد به سوی بیروت پرواز کرده بودند. «هدف ما دیدن دایی‌ام (امام موسی صدر) و تهیه روایتی عراق با کمک ایشان بود.»

یک ماه در لبنان ماندند؛ تلاش‌های اجتماعی فرهنگی امام موسی صدر را برای شیعیان آن کشور دیدند؛ با دکتر مصطفی چمران آشنا شدند؛ در جریان فعالیت‌های سیاسی ایرانیان فراری مقیم لبنان قرار گرفتند؛ و سری هم به شهرهای جنوبی و شیعه‌نشین آن کشور زدند.

۱. همان، بخش‌نامه اداره کل سوم، سند ش.م ۳۱۲/۳۳۲، مورخ ۵۲/۱/۲۰.

۲. همان، گزارش خبر، سند ش.م ۱۶۷۸/۲۰ ه ۱۲، مورخ ۵۲/۲/۲۷.

۳. همان، نامه ساواک خوزستان به اداره کل سوم، سند ش.م ۳۸۰۵۷/۱ ه ۱، مورخ ۵۲/۳/۲۴.

۴. همان، نامه اداره یکم عملیات و بررسی به اداره سوم عملیات و بررسی، سند ش.م ۳۳۲/۶۷۲، مورخ ۵۲/۳/۸.

پس از آماده شدن روادید، با هواپیما بیروت را به مقصد بغداد ترک کردند. نیمه شب بود که به نجف رسیدند. در زندقه آیت‌الله، تنها بیدار آن ساعت خانه بود. «کیه؟ احمد گفت: منم... در گشوده شد و قامت ایشان در آستانه آن پیدا شد. با پیراهن و شلواری سفید و کلاهی مشکی بر سر... آقا از دیدن ما اظهار خوشحالی کردند... به اشاره [او] روی فرش که کف حیاط پهن بود، نشستیم. آقا نیز کنار ما نشستند. خانم که در پشت‌بام خواب بودند، از صدای گفت‌وگوی ما بیدار شدند و گریه‌کنان وارد حیاط شدند. آقا با چهره‌ای صمیمی به خانم چشم‌روشنی گفتند: «لحظاتی بعد آیت‌الله گفت که تا شما گفتنی‌های‌تان را بگویید، من هم می‌روم به کارم برسم. رفت که به نماز شب‌اش برسد. «انتظار داشتم بیشتر کنار عروس و نوه‌شان که برای اولین بار آنها را می‌بینند بنشینند و با ما صحبت کنند... اما ایشان ما را ترک کردند. مدت زیادی نگذشت، بازگشتند و پس از چند دقیقه دوباره برخاستند. این بار برای اقامه نماز صبح. در حالی که می‌رفتند گفتند: شما هم خسته هستید. بروید و استراحت کنید. فردا باز همدیگر را خواهیم دید.»<sup>۱</sup>

اقامت چند ماهه احمد و خانواده‌اش، در آن بهار گرم و نجسب، آغاز شد.

### تارومار نوکران خمینی

حکومت ایران پس از پیش‌گیری‌های موردنظر خود برای خنثی کردن اطلاعیه جنب‌وجوش‌آفرین آیت‌الله خمینی درباره سپاه دین و سازمان اوقاف، در نخستین مجال، اقدام به پراکندن هواداران مؤثر آیت‌الله در ایران، شکاف‌اندازی بین گروه‌هایی از روحانیان حوزه علمیه قم و بازداشت، زندانی و تبعید آنان کرد. این کار پس از دستوری بود که محمدرضا پهلوی به سازمان اطلاعات و امنیت کشور داد. باید پذیرفت که مفاد اطلاعیه آیت‌الله، «به شرف عرض» رسیده بود. از این رو شاه گفت: «از موقعیت استفاده کنید و نوکران خمینی را تارومار کنید.»<sup>۲</sup> این موقعیت چه پیشینه‌ای داشت و چه زمانی پدید آمد؟

پیش از این گفته شد که در پی انتشار کتاب شهید جاوید، دو دیدگاه متباین در برابر و کنار آن قرار گرفتند. دستگاه امنیتی این دو نگاه را، به طرفداران گلپایگانی و هواداران خمینی تقسیم

۱. اقلیم خاطرات، صص ۱۹۲ تا ۲۱۰.

۲. اسناد ساواک، گزارش اداره کل سوم با عنوان «بروز اختلاف میان طرفداران خمینی و آیت‌الله گلپایگانی در شهرستان قم» [در تیرماه ۱۳۵۲]، بی‌شمه، بی‌تا.

و نامگذاری کرد. این تقسیم‌بندی‌ای نادرست و ناقص و سطحی بود. در آن زمان میان عالمان حوزه‌های علمیه برخورداری عالمانه در گرفته بود، اما در سطوح پایین‌تر اختلاف‌ها با بگو مگو و گاه درگیری همراه شده بود. ساواک از این دوگانگی تا توانسته بود، بهره‌های امنیتی خود را برده بود؛ تا جایی که تجدید چاپ شهید جاوید و ردیه‌ها و تأییدیه‌های آن را تشویق می‌کرد. گذشت زمان و توصیه‌های آیت‌الله خمینی از گشوده شدن بیشتر زاویه پیدا شده جلوگیری کرد، اما آتش آن رویارویی خاموش نگشته بود. ساواک موفق شده بود درگیری طرفداران گلپایگانی و خمینی را دست‌کم در شهر قم، زیر خاکستر، روشن نگه دارد.

در ۲۱ خرداد ۱۳۵۲ یکی از نزدیکان آقای گلپایگانی به دست فردی که گفته شد «طرفدار خمینی» است کتک خورد.<sup>۱</sup> چند روز بعد، ۲۹ خرداد، سیدمهدی گلپایگانی، پسر مرجع یادشده، در مدرسه خان قم، با توپ و تشر برخی از طلبه‌ها، که ساواک آنان را طرفدار آقای خمینی تشخیص داد، روبرو شد. خودش نه، ولی عمامه‌اش نقش زمین شد.

خبر این درگیری‌ها وقتی در قالب گزارش‌های «شرف‌عرضی» به نظر شاه رسید، دستور پیشین را به دستگاه امنیتی کشور داد و خواستار تارومار شدن نوکران خمینی شد. دستور به ساواک قم ابلاغ گردید. «طرفداران خمینی به جهت ایجاد نزاع و برخورد جمعی که موجب بروز اغتشاش و تشنج در منطقه شده، دستگیر و تحت پی‌گرد واقع، و یا به همین جرم از منطقه طرد گردند.»

اما کمی دیر شده بود. فصل تابستان از راه رسیده، تعطیلات فصلی حوزه علمیه قم شروع شده بود و محصلان علوم دینی، همانها که باید به دست نفوذی‌های ساواک، تحریک شده، به جان یکدیگر می‌افتادند و یا تحت تعقیب قرار گرفته، دستگیر می‌شدند، به شهرهای خود رفته بودند. ساواک قم اطلاع داد که «حوزه علمیه خالی از طلاب است. در چنین موقعیتی از دستگیری عوامل در خارج از منطقه بهره‌برداری‌های لازم صورت نمی‌گیرد.» بنا شد «برای نیل به هدف تا به دست آمدن فرصت مناسب، تأمل، و پس از بازگشت آنان نسبت به اجراء عملیات در مورد آنها اقدام نمایند.»<sup>۲</sup>

این تصمیم نمی‌توانست پاسخ مناسبی برای آن دستور ملوکانه و تارومار کردن نوکران

۱. همان، بولتن جاری، سند ش. ۴۱۰/۶۶، مورخ ۵۲/۳/۲۳.

۲. همان، گزارش اداره کل سوم با عنوان «بروز اختلاف میان طرفداران خمینی و آیت‌الله گلپایگانی در شهرستان قم» [در تیرماه ۱۳۵۲]، بی‌شماره بی‌تا.

خمینی باشد. باید کار دیگری انجام می‌گرفت. این بار نه ساواک و نه شهربانی، بلکه کمیته مشترک ضدخرابکاری دست به کار شد و چهارتن از علمای تهران و مشهد را دستگیر کرد. ساواک قم نیز چهار روحانی حوزه علمیه قم را بازداشت نمود. در کنار این هشت تن، ۲۶ نفر از مدرسان و فضلاء حوزه قم نیز در صف دستگیری و تبعید قرار داده شدند. گزارشی تهیه شد تا نام این کسان و سوابق‌شان به اطلاع شاه برسد و «در صورت استقرار اراده سنیه مبارک ملوکانه، اقدام به تبعید تدریجی این افراد از منطقه قم و اعزام آنان به مناطق مختلف و دوردست کشور گردد.»

این ۲۶ نفر، گزینه‌های دم‌دست ساواک بودند و «دستگیری این عده به علت شرایط خاصی که از نظر مذهبی در قم وجود داشته قبلاً به مصلحت تشخیص داده نشده بود، لیکن اکنون با استفاده از فرصت، و این که پیش‌بینی‌های لازم از جهت جلوگیری از تشنجات احتمالی صورت گرفته و به شهربانی کل کشور توصیه گردیده که با تقویت شهربانی شهرستان قم آمادگی کافی برای مقابله با وقایع و تحریکات عناصر ناراحت و متعصبین مذهبی را داشته باشد، تصمیم بر آن است که» پس از تأیید شخص اول مملکت، دستگیری و تبعیدشان آغاز گردد.<sup>۱</sup> شاه دستور موافق داد و دولت برای حفظ ظاهر، و خیلی زود، با تشکیل کمیسیون حفظ امنیت اجتماعی، تبعید ۲۵ نفر از افراد یادشده را تأیید کرد و در گام نخست، محمدمهدی ربانی رانکوهی / ربانی املشی به شوشتر، حسن صانعی به مشکین شهر، محمد یزدی به بندر لنگه، و علی اصغر احمدی خمینی به کبوترآهنگ تبعید شدند. مدت تبعید سه سال تعیین شده بود.<sup>۲</sup>

علت شتاب ساواک در آغاز به تبعید روحانیان مبارز، نزدیکی ماه مبارک رمضان ۱۳۹۳ و آغاز سال تحصیلی جدید حوزه علمیه قم بود. هر دو این‌ها فرصت‌های تازه‌ای برای بازگویی و بازنمایی اطلاعیه اخیر آیت‌الله خمینی علیه حکومت شاه بودند.

## نظم پایدار

با پایان تعطیلات تابستانی و شروع تازه سال تحصیلی، آقای خمینی شروع به تدریس

۱. همان، بولتن ویژه، سند شمه ۴۹۰۴، مورخ ۵۲/۵/۱۷.

۲. یاران امام به روایت اسناد ساواک (آیت‌الله حاج‌شیخ‌مهدی ربانی املشی)، کتاب بیست و یکم، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۰ش، صص ۱۵۵ تا ۱۵۸.



بخش آخر کتاب بیع و بررسی دو موضوع احتکار و قیمت‌گذاری کالا کرد.<sup>۱</sup> احمد هم در این درسها شرکت می‌کرد. پیش از این، وقتی که در ایران بود، پدر به او توصیه کرده بود همراه دوره سطح به درس دوره همواره از درس آموزی او پرسیده، پسر را به پاکیزگی دزون و دریافت فضایل اخلاقی فرامی‌خواند. وقتی دانسته بود مکاسب و کفایه می‌خواند، به او نوشته بود که «خوب است در خلال اشتغال به [این دروس] به درس‌های خارج بروید. برای انتخاب یکی از آنها، هر کدام به فهم شما نزدیکتر است انتخاب کنید».<sup>۲</sup>

احمد دید که صدای استاد در مسجد شیخ انصاری به آسانی شنیده نمی‌شود؛ و یا گمان کرد که با کار گذاشتن بلندگویی، از زحمت بلند کردن صدای پدر بکاهد. «از [یکی از] طلبه‌های نجف خواست بلندگو تهیه کند و در مجلس درس بگذارد. [آقا] که برای درس آمدند، میکروفون را که دیدند، آن را کنار زدند، زیرا هنوز در حوزه نجف استفاده از بلندگو رایج نشده بود و [او نمی‌خواست] برخلاف عرف حوزه عمل» کند.<sup>۳</sup>

با آغاز تدریس، برنامه‌های روزانه آیت‌الله، با اندکی تغییر، با همان نظم خلل‌ناپذیر گذشته ادامه یافت. دو ساعت مانده به ظهر / ساعت ده، خانه را به قصد مسجد شیخ انصاری ترک می‌کرد. پیش از بیرون شدن، روبروی آینه می‌ایستاد، ریش‌اش را شانه می‌کرد، نگاهی به عمامه سرش می‌کرد که پس و پیش جا نگرفته باشد، و عطر می‌زد. نعلین او در آن خانه یک جا بیشتر نداشت. در همان‌جا پوشیده و کنده می‌شد. هنگام بیرون کردن از پا، دستمالی روی آن می‌انداخت و هنگام پوشیدن، با همان دستمال پاک‌شان می‌کرد. به کسی جز خود اجازه این کار را نمی‌داد. بی‌جوراب پا به نعلین نمی‌کرد.<sup>۴</sup>

پس از بازگشت از درس، اندکی توان می‌گرفت و بار دیگر برای امامت نماز جماعت به همان مسجد می‌رفت. این چهارمین سالی بود که در این مسجد اقامه نماز می‌کرد. پیش از آن نماز ظهر و عصر را در خانه می‌خواند، اما از ذی‌قعدة ۱۳۸۹/ بهمن ۱۳۴۸ سیدمحمدتقی آل بحرالعلوم، پیش‌نماز مسجد شیخ‌انصاری، با اصرار محراب را به آیت‌الله سپرده بود.<sup>۵</sup> پس از

۱. اقلیم خاطرات، ص ۲۳۲.

۲. صحیفه امام، ج ۲، صص ۴۶۶ و ۴۶۹.

۳. اقلیم خاطرات، پاورقی ص ۲۳۲.

۴. همان، ص ۲۱۹.

۵. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ج ۲، پاورقی ص ۴۳.

ناهار، به استراحت و مطالعه و تألیف می پرداخت. مطالعات او نه تنها شامل دروس علمی، بلکه کتاب‌های روز، نشریه‌های رسیده از داخل و خارج، اخبار و دیگر اطلاعات می شد.

رفت و برگشت به مدرسه آیت‌الله بروجردی برای امامت نماز مغرب و عشا با همان آداب پیش گفته همراه بود. این نهمین سالی بود که در این مدرسه اقامه نماز جماعت می کرد. پس از بازگشت نیم ساعت قرآن می خواند و در آن فاصله کسی را نمی پذیرفت.<sup>۱</sup> نیم ساعت بعدی را با اهالی خانه می گذراند و بعد برای دیدار با افرادی که از راه‌های دور و نزدیک خواستار ملاقات او بودند، به بیرونی خانه می رفت. درنگ او در آنجا یک ساعت بود؛ نه کمتر و نه بیشتر. سه ساعت پس از غروب برخاسته، از همان‌جا به حرم حضرت امام علی علیه‌السلام می رفت. ورود و خروج به حرم، زیارت‌ها و نمازی که می خواند، در همه آن سال‌ها یکسان بود. در کودتای تیر ۱۳۴۷ که منجر به روی کار آمدن حزب بعث در عراق گردید، رفت و آمدهای عمومی برای مدتی ممنوع شده بود. «یک چراغ دستی به دست می گرفت و به پشت‌بام می رفتند و مقابل حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام می نشستند و زیارت حضرت امیر [= امین‌الله] و زیارت جامعه می خواندند»<sup>۲</sup>

## هواداری از جنگ رمضان

شش سال و چهار ماه از جنگ شش روزه بین اسرائیل و کشورهای خط مقدم جهان عرب می گذشت. ساعت سه بعد از ظهر چهاردهم مهر ۱۳۵۲/۸/۱۳۹۳ با ابتکار عمل دو کشور مصر و سوریه، جنگی تازه علیه اسرائیل آغاز گشت. جبهه‌های اصلی نبرد صحرای سینا در مصر و جولان در سوریه بودند. خفتی که از شکست جنگ شش روزه روی دوش کشورهای عربی سنگینی می کرد، در روزهای نخست، با عبور از کانال سوئز و شکستن خط بارلو در صحرای سینا و بازپس گیری بخش‌هایی از جولان سبکتر شد. این جنگ که به نبرد رمضان شهرت یافت، اسطوره شکست‌ناپذیری اسرائیل را در هم کوبید.

در دومین روز جنگ، آیت‌الله خمینی اطلاعیه‌ای نوشت و دولت‌های عربی را به یاری مردان فداکار خط اول جبهه دعوت کرد. او توصیه‌های پیش‌گفته خود را درباره اسرائیل و سرزمین اشغال شده فلسطین و وظیفه‌ای که به گردن کشورهای اسلامی است تکرار کرد؛ از

۱. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، ص ۹۱.

۲. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ج ۲، صص ۴۵ و ۴۸.

اختلاف و نفاق‌های خانمانسوز دست بردارید؛ دست برادری به هم دهید؛ خطر اسرائیل که در قلب جهان اسلام تعبیه شده، نه فقط برای دولت‌های عربی، بلکه برای همه کشورهای آسیای غربی است؛ فداکاری، پایداری و اتحاد تنها راه رهایی از شر این کابوس سیاه استعمار است. او نظر دولت‌های عربی را به این نکته هم جلب کرد که به وعده و وعیدهای قدرت‌های بزرگ بی توجه باشند و اگر در این جنگ عقب بنشینند، باید عاقبت ننگین و خطرناک آن را بپذیرند. پیشنهاد تازه آیت‌الله این بود که «دولت‌های ممالک نفت‌خیز اسلامی لازم است از نفت و دیگر امکاناتی که در اختیار دارند به عنوان حربه علیه اسرائیل و استعمارگران استفاده کرده، از فروش نفت به آن دولت‌هایی که به اسرائیل کمک می‌کنند خودداری ورزند.» آقای خمینی همه مسلمانان را به کمک مادی و معنوی جنگجویان مسلمان فراخواند و از ملت ایران خواست که دولت را وادار به شکستن سکوت خود در برابر این جنگ کرده، در صف ممالک اسلامی در پیکار علیه اسرائیل قرار گیرد.

آخرین توصیه آیت‌الله بی‌اعتنایی دولت‌های جبهه مقدم به دخالت‌های سازمان‌های در ظاهر بین‌المللی، و در باطن وابسته به قدرت‌های بزرگ استعماری بود؛ مبدا به آتش‌بسی که پیشنهاد می‌کنند دل ببندید؛ «مطمئن [باشید] که در سایه بردباری و استقامت، با به کار بستن دستورات اسلامی، فتح و ظفر از آن ملت اسلام خواهد بود.»<sup>۱</sup>

فردای نگارش این اعلامیه/ ۱۷ مهر ۱۳۵۲، اعلامیه کوتاهی با همان مضامین یادشده نوشت و در آن «از دولت عراق و سایر دول عربی اسلامی که با مال و جان در نبرد تعیین سرنوشت علیه اسرائیل در دو جبهه مصر و سوریه شرکت کرده‌اند» تشکر کرد. به نظر می‌رسد این اطلاعیه کوتاه، به همراه نوشته‌هایی که در همین باره از آیت‌الله خویی گرفته شد، کاربردی چون استفتا یافت و در داخل عراق و ایران و دیگر کشورهای شیعه‌نشین تکثیر و توزیع گردید. نام بردن آقای خمینی از دولت عراق، امتیازی بود که او برای نخستین بار به حاکمان آن کشور می‌داد. هیأت حاکمه ایران همزمان با آغاز جنگ رمضان، دست به چند اقدام سیاسی زد تا پیوندهای خود را با اسرائیل نزد افکار عمومی جهان اسلام، به ویژه ملت ایران، کم‌رنگ کند. اول این که به عادی‌سازی روابط خود با عراق روی خوش نشان داد. روابط سیاسی دو کشور از دی‌ماه ۱۳۵۰، در پی مدعیات عراق و درگیری‌های کوتاه‌مدت مرزی، بند آمده بود.

۱. صحیفه امام، ج ۳، صص ۱ تا ۳.

۲. همان، ص ۴.

دو دولت تصمیم گرفتند سفارت‌خانه‌های خود را در تهران و بغداد بازگشایی کرده، سفیر رد و بدل کنند.<sup>۱</sup> در پس این خبر، رادیو بغداد لحن برنامه‌های خود را علیه ایران تغییر داد و لابد رادیو اهواز نیز به تبلیغات ضدعراقی خود پایان بخشید. دوم این که ایران و سوریه پذیرفتند روابط سیاسی خود را از سطح کاردار به سفارت ارتقا دهند.<sup>۲</sup>

این اقدامات، ذهنیت و نگاه منفی توده مردم ایران را درباره مناسبات و روابط شاه با اسرائیل عوض نکرد. مأمور ساواک، گفت‌وگوی گردآمدگان در یک مسجد را چنین نقل کرده است: «مردم ایران می‌خواهند کمک جنسی و نقدی برای دولت‌های مصر و سوریه ارسال دارند، ولی دولت مخالفت می‌کند و حتی برای ارسال خون، اطمینان نیست که به کدام بیمارستان مراجعه نمایند، و نیز اظهارنظر شد که ممکن است خون جمع‌آوری شده را به جای ارسال به مصر و سوریه، به اسرائیل بفرستند.» همو می‌نویسد: «در مجامع مختلف و مراکز تجمع مردم پیرامون جنگ اعراب و اسرائیل اظهارنظر می‌گردد و از مجموع گفتار اهالی استنباط می‌شود که از سکوت و عدم واکنشی که دولت تا به حال در برابر این جنگ در پیش گرفته، عدم رضایت طبقاتی احساس می‌گردد.» کارشناس دستگاه امنیتی هم این موضع مأمور را پذیرفت و افزود: «عدم رضایت عامه از نشان ندادن هرگونه عکس‌العملی از جانب دولت در قبال جنگ اعراب و اسرائیل کاملاً مشهود بوده، جا دارد دولت شاهنشاهی ایران با صدور اعلامیه‌ای طرفداری خود را از اعراب نشان دهد.»<sup>۳</sup>

مواضع آیت‌الله خمینی در برابر جنگ رمضان با اعلامیه‌هایی که به در و دیوار شهر تهران چسبید به آگاهی مردم رسید. در این اعلامیه‌ها، نگاشته آقایان خمینی و خوبی کنار هم قرار گرفته بود.<sup>۴</sup> اما اطلاعیه بلند آیت‌الله، همزمان به زبان‌های فارسی و عربی در شهر نجف چاپ و در سطح گسترده‌ای در ایران و کشورهای منطقه پخش گردید و رادیو صدای روحانیت مبارز آن را در ۲۲ مهرماه قرائت کرد.<sup>۵</sup> «روحانیون مبارز نجف اشرف» نسخه فارسی را همراه با نامه‌هایی که این جمعیت به یاسر عرفات، محمد انورسادات و حافظ اسد نوشته بود، تحت

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۴۲۲۳ (۱۶ مهر ۱۳۵۲)، ص ۴؛ همان، شمه ۱۴۲۲۹ (۲۳ مهر ۱۳۵۲)، ص ۱.

۲. همان، شمه ۱۴۲۳۰ (۲۴ مهر ۱۳۵۲)، ص ۱.

۳. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند شمه ۱۵۶۶/۱۵۶۶ ه.ش، مورخ ۵۲/۷/۲۲.

۴. همان، سند شمه ۲۰/۶۷۴۰ ه ۱۲، مورخ ۵۲:۷/۲۹؛ همان، تلفنگرام ساواک تهران به اداره کل سوم، سند شمه ۲۰/۶۲۴۹۲ ه. مورخ ۵۲/۷/۲۴.

۵. ساواک و روحانیت .... ص ۹۶.

عنوان اطلاعیه خبری، چاپ و منتشر کرد.<sup>۱</sup> اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا نیز این اعلامیه را به دو زبان فارسی و انگلیسی تکثیر و به اقصی نقاط جهان فرستاد.<sup>۲</sup> نشریه *المحرر* بیروت آن را به زبان عربی در تاریخ هفتم آبان ۱۳۵۲ انتشار داد.<sup>۳</sup> *باختر* امروز آن را در شماره مهرماه خود درج کرد.<sup>۴</sup> ایرانیان مبارز مقیم بیروت نیز در انتشار این اطلاعیه کوشیدند.<sup>۵</sup>

### هجوم به منافع اسرائیل و آمریکا

پس از پایان جشن‌های ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی در ۱۳۵۰ ش، شاه دستور داده بود، در هر سالگرد، با برپایی مراسم یادبود، آن را یادآوری کنند. بیستم مهرماه ۱۳۵۲، دومین سالی بود که فرهنگیان، کارمندان و کارگران مؤسسات، سازمان‌ها و کارخانه‌های گوناگون را به شرکت در چنین مراسمی وامی‌داشتند. در این برنامه‌ها، کسانی سخنرانی می‌کردند و از شکوه پادشاهی ایران باستان می‌گفتند و حکومت وقت ایران را ادامه همان حکمرانی‌ها توصیف می‌نمودند.<sup>۶</sup> همزمانی چنین مراسمی با جنگ رمضان، که عملاً بی‌اعتنایی و بی‌غیرتی نسبت به مهم‌ترین مسائل جهان اسلام بود، آیت‌الله خمینی را وادار به واکنش کرد. واکنش او چیزی جز نگاشتن اعلامیه‌ای دیگر در بیست و دوم مهر ۱۳۵۲ نبود. این نوشته تعبیر و توصیفات پوست‌کنده‌ای داشت. او آشکارا نام شاه ایران را بارها برد و محمدرضا پهلوی را خدمت‌گذار بی‌چون و چرای آمریکا خواند. تصریحات تازه او در نوشته‌های دوران تبعید، پیشینه نداشت؛ گویی با افزایش کارکردهای ضدملی حکومت شاه، حمله‌های آقای خمینی نیز بی‌برده‌تر می‌شد.

آقا در ابتدای اطلاعیه تازه خود، برپایی جشن‌های سالگرد را توسط «رژیم مبتذل شاهنشاهی» آن هم در زمانی که «مسلمین برای مجد و عظمت اسلام و آزادی فلسطین در خاک و خون می‌غلتنند» محکوم کرد و نوشت که «این جشن برای شاهان خونخواری [است] که نمونه آنان امروز مشهود است.» آقای خمینی لحن به ظاهر بی‌طرفانه حکومت را در قبال جنگ رمضان،

۱. اسناد ساواک، نامه اداره سوم عملیات و بررسی به اداره یکم عملیات و بررسی، سند ش‌م ۳۳۲/۱۹۹۰، مورخ ۵۲/۸/۱۶.
۲. همان، گزارش خبر، سند ش‌م ۳۳۱/۵۴۰۶، مورخ ۵۲/۹/۲۸؛ همان، نامه اداره پنجم پشتیبانی عملیاتی به اداره کل سوم، بی‌ش‌م، مورخ ۵۲/۹/۴.
۳. همان، گزارش نمایندگی ساواک در لبنان به اداره کل سوم، سند ش‌م ۶۱۳۹، مورخ ۵۲/۸/۱۸.
۴. همان، گزارش خبر، سند ش‌م ۲۱۱/۱۳۵، مورخ ۵۲/۸/۱۲.
۵. همان، نامه وزارت امور خارجه به سازمان اطلاعات و امنیت کشور، سند ش‌م ۸/۲۶۵۷، مورخ ۵۲/۹/۲۰.
۶. روزنامه اطلاعات، ش‌م ۱۴۲۲۷ (۲۱ مهر ۱۳۵۲)، ص ۴.

ناشی از پیوند دولت ایران با اسرائیل دانست و پرسید: «چرا رژیم ایران در این امر حیاتی که دولت‌های اسلامی و بسیاری از دولت‌های غیراسلامی، از اعراب در حال جنگ پشتیبانی کرده‌اند، دولت ایران و شاه بی‌حیثیت روی سرسپردگی به آمریکا و اظهار تبعیت هر چه بیشتر، به ظاهر ساکت و در واقع طرفداری از اسرائیل می‌کند؟»

نویسنده به استخراج و فروش نفت بیشتر توسط ایران، آن هم در زمانی که برخی کشورهای اسلامی در حال بهره‌گیری از حربه نفت علیه آمریکا هستند، اشاره کرد و به شخص شاه تاخت: «من از این خدمتگزار بی‌چون و چرای آمریکا برای جهان اسلام احساس خطر می‌کنم.»<sup>۱</sup> او خرید دو میلیارد دلار اسلحه از آمریکا و هزینه جشن‌های پی‌درپی شاهانه را عامل بالا رفتن هزینه زندگی و گرانی‌های کمرشکن اخیر ایران دانست. در آن روزها مردم ایران با گرانی اقلام مصرفی و مورد نیاز خود روبرو شده بودند؛ عرضه و تقاضا در بسیاری از اجناس ضروری و پایه به هم خورده بود؛ تورم در همه عرصه‌ها خودنمایی می‌کرد؛ ضریب مالیاتی حدود یکصد شغل افزایش یافته؛ و نرخ بهره بانکی بالا رفته بود. منابع رسمی گرانی‌ها را نتیجه بالا رفتن بهای نفت و افزایش دو تا چهار برابری قیمت کالاهای وارداتی می‌دانستند و تورم پدیدآمده را نه نتیجه سیاست‌های نادرست اقتصادی دولت، بلکه تحمیل شده از خارج به داخل ارزیابی می‌کردند. همین منابع، رشد اقتصادی کشور را از نیمه دهه چهل تا پایان ۱۳۵۱ همواره افزون بر ده درصد، و گاه، بیش از بیست درصد اعلام می‌کردند. اما نمی‌گفتند که در کنار این رشد، چرا بیشتر کالاهای اولیه و ضروری چون گندم، سیمان، آهن‌آلات، روغن نباتی، مواد پلاستیکی، الیاف مصنوعی، پوست و چرم، شکر، پشم، میوه و گوشت باید از خارج کشور وارد گردد.<sup>۲</sup> آقای خمینی نوشت که من بیم دارم در این قحطی کالا، همان اسلحه‌های خریداری شده به نفع اسرائیل به کار گرفته شود و ارتش ایران مجبور به هدف گرفتن قلب گرم و پراحساس مجاهدین اسلام گردد. او از مردم و ارتش خواست که تن به این ذلت ندهند و برای استقلال وطن چاره‌جویی کنند؛ از علما نیز تقاضا کرد که جرایم اسرائیل را در مساجد و محافل مذهبی به مردم گوشزد کنند؛ و جمله‌ای نیز خطاب به ملت نگاشت: «از منافع آمریکا و اسرائیل در ایران جلوگیری کرده و آن را مورد هجوم قرار دهند، هر چند به نابودی آن بینجامد.» حمله به منافع آمریکا و اسرائیل و نابودی آنها، یعنی ترسیم روشی تازه در مبارزه؛ نشان دادن راهی قهرآمیز

۱. صحیفه امام، ج ۳، ص ۷.

۲. روزنامه اطلاعات، ش ۱۴۲۲۱ (۱۴ مهر ۱۳۵۲)، ص ۱۷.

و ستیزه‌جویانه. اما می‌دانیم که آیت‌الله خمینی اعتقاد و توصیه‌ای به رویارویی‌های مسلحانه نداشت؛ نه قدمی در این راه برداشت و نه قلمی در این باره گرداند. شاید تقاضای بعدی او که از روحانیان و مردم خواست که ساکت نشینند و شاه را وادار کنند در مواجهه با اسرائیل به صف کشورهای اسلامی کشیده شود، توضیحی بر شیوه پیشنهادی او باشد. توضیحات بعدی آقای خمینی چنین است: نگذارید شاه بیش از این به قرآن و پیروان آن خیانت کند! «جنایات این عفریت خونخوار را» بر ملا کنید! از کمک احتمالی یهودیان ایران به اسرائیل جلوگیری کنید! صندوق‌های کمک را برای مجاهدانی که در آتش و خون بسر می‌برند، باز کنید! این توصیه‌ها نشان می‌دهد که خواست اصلی او شکسته شدن سکوت و سکون حاکم بر ایران بود؛ مقابله با خفگی تحمیل شده؛ برآمدن صدای اعتراض؛ آن هم نه در یک اجتماع و جمعیت، بلکه در کل جامعه.

آیت‌الله در پایان اعلامیه خود نوشت که من بارها خطر اسرائیل و عوامل آن را در ایران، که بالای همه آنها شاه قرار دارد، گوشزد کرده‌ام؛ و تا زمانی که اسرائیل ریشه در خاک دارد، ملت اسلام روی خوش نخواهد دید؛ و تا زمانی که خاندان پهلوی و دودمان ننگین او بر ایران حکومت می‌کند، مردم روی آزادی را نخواهند دید.<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد این اعلامیه پس از تغییر گویش رادیو بغداد نسبت به حکومت ایران که در پی عادی‌سازی روابط سیاسی رخ داد، از رادیو نهضت روحانیت ایران پخش نشده باشد. البته روند عادی‌سازی با شتاب طی نشد. روزنامه‌ها خبر از گشایش سفارتخانه‌ها و تبادل سفیر خبر داده بودند، اما آنچه در عمل رخ نمود، ردوبدل شدن کاردار بود. این احتمال وجود دارد که دولت ایران شرایطی را برای برقراری مناسبات سیاسی در سطح عالی گذاشته باشد؛ از جمله اخراج آیت‌الله خمینی از عراق یا تحدید کوشش‌های طرفداران او در آن کشور یا همکاری عراق در جلوگیری از رسیدن پول به خمینی.<sup>۲</sup>

اعلامیه آقای خمینی، به زبان‌های فارسی و عربی توسط روحانیون مبارز نجف، تحت عنوان «اطلاعیه خبری - فوق‌العاده شماره ۲» در سطح گسترده‌ای توزیع گردید. اطلاعیه خبری شماره یک، در بردارنده اعلامیه ۱۶ مهر ۱۰/۱۳۵۲ / ۱۳۹۳ آیت‌الله خمینی بود. می‌توان این برآورد را درست دانست که پس از طرح موضوع حکومت اسلامی از سوی آقای خمینی

۱. صحیفه امام، ج ۳، صص ۵ تا ۷.

۲. اسناد ساواک، [گزارش خبر]، سند شمه ۲۰/۹۷۵۷ هـ ۱۲، مورخ ۵۲/۱۰/۲۷.

در زمستان ۱۳۴۸ و تبدیل لحن او نسبت به نظام سیاسی ایران که پس از برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی آشکارتر گردیده بود، شیوه مبارزات روحانیان هوادار او را در بیرون از ایران تغییر یافت و باور آنان را به کارهای تشکیلاتی هدفمند بیشتر کرد. شاید فعالیت‌های سازمان‌یافته دانشجویان مسلمان ایرانی در اروپا و آمریکا نیز در این تغییر روش مؤثر بوده باشد. چاپ و توزیع اعلامیه‌های آیت‌الله توسط روحانیون مبارز نجف و اعلام موضع «روحانیون مبارز ایرانی خارج از کشور» را در قبال مسائل جاری ایران، باید در این جهت ارزیابی کرد. این گروه اخیر در طراحی نشان [= آرم] خود این جمله را جای داده بود: «هدف ما استقرار حکومت اسلامی است.» با تلاش‌های هم‌اینان روزنامه *اللواء*، چاپ بیروت، با تهیه خبری از اطلاعیه یادشده آن را به آگاهی مردم آن کشور رساند. عنوان *خبر اللواء*، چنین بود: «مرجع مذهبی ایران از مسلمانان خواسته است از مبارزات مردم فلسطین پشتیبانی نمایند و منافع امریکا را در این منطقه از میان ببرند.»<sup>۱</sup> پیش از این، متن کامل اعلامیه در *مجله الطلیعه* کویت درج شده بود.<sup>۲</sup> هواداران آیت‌الله ترجمه انگلیسی آن را نیز در بیروت پخش کردند.<sup>۳</sup>

### حج بی‌پول

«جنگ رمضان»، پیش از پایان رمضان ۱۳۹۳ به پایان رسیده بود. هشدارهای آیت‌الله خمینی در آن روزها و شرایط، تأثیری نداشت. اراده دولت‌های عربی درگیر جنگ نیز ذیل تصمیمات قدرت‌های بزرگ بود. همانها آتش‌بس را از آستین سیاست بیرون کشیده، با به تصویب رساندن قطعنامه‌ای در شورای امنیت، آن را به اجرا گذاشتند.

ماه به سر رسید و آقای خمینی چون سال‌های گذشته به کربلا رفت تا عید فطر را آنجا بگذرانند. همه خانواده همراه او بود. احمد و همسرش، سومین ماه اقامت خود را در عراق سپری می‌کردند. آنان پیش از ماه مبارک به سفرهای زیارتی رفته، نیم‌دوری در عراق زده بودند. همان روزها بود که بانو قدس ایران، برای این که پسر، عروس و نوه‌اش را از خود دور نبیند و زمان بیشتری را نزد او باشند، گفته بود که امسال، از همین عراق به زیارت خانه خدا بروید. خود او نیز که عاشق سفر بود، برای همراهی آنها پیشاپیش آماده بود. آنها پولی

۱. همان، نامه وزارت امور خارجه به سازمان اطلاعات و امنیت کشور، سند ش.م/۸/۲۹۶۴۲، مورخ ۵۲/۱۰/۲۰.

۲. همان، سند ش.م/۱/۲۸۱۷۲، مورخ ۵۲/۱۰/۵.

۳. همان، گزارش نمایندگی ساواک در لبنان به اداره کل سوم، سند ش.م/۱۰/۴۱، مورخ ۵۳/۱/۱۶.



برای چنین سفری نداشتند. همو افزوده بود که از آقا می‌گیریم «و به من گفتند: می‌توانی مهریه‌ات را طلب کنی، زیرا این حق توست. من این پیشنهاد خانم را نپذیرفتم و گفتم هرگز چنین مطالبه‌ای نخواهم کرد.» بانو قدس ایران که با مواضع مالی شوهرش بیشتر از همه آشنا بود، پاسخ منفی فاطمه را نادیده گرفته، پیش قدم شده بود. «به آقا گفتند: احمد و فاطمی دل‌شان می‌خواهد به مکه بروند. آقا گفتند: خوب بروند. خانم ادامه دادند: مکه رفتن پول می‌خواهد. [آقا] پاسخ دادند: طبیعی است. هر کس پول دارد به مکه می‌رود... خانم گفتند: شما به اینجا پول بدهید. آقا گفتند: ندارم. خانم... گفتند: قرض بدهید... آقا گفتند: نمی‌توانم... وقتی پول ندارند از کجا می‌خواهند قرض را پس بدهند؟ پول خودم که نیست؛ وجوهات شرعی است. من به کسی قرض می‌دهم که بدانم می‌تواند آن را برگرداند. خانم... گفتند: خوب متعهد می‌شوند که بازگردانند. آقا دوباره سؤال کردند: از کجا؟ خانم دیگر تحمل نکردند و گفتند: مهریه فاطمه خانم را به او بدهید. آقا پس از شنیدن این پیشنهاد گفتند: اگر ایشان مهریه‌اش را طلب کند، بحث دیگری است.»

چند روزی گذشت. خبری نشد. احمد به فکر بازگشت به ایران افتاد. بانو قدس ایران با اندوه این خبر را به آیت‌الله داد. «اینها تا چند روز دیگر می‌روند و ما دوباره تنها می‌شویم. آقا گفتند: می‌ماند.» نظرش تغییر کرده بود. پدر از احمد پرسیده بود که چگونه این پول را پس خواهید داد؟ احمد هم از قول همسرش گفته بود: چند سکه طلا داریم. برگشتیم ایران بخشی از آن هدیه‌های رسیده به فاطمه را می‌فروشیم.

موسم حج رسید. «من و حسن و احمد، همراه خانم و آقای شیخ‌علی ستاری، راهنما، عازم حج شدیم.»<sup>۱</sup> این دومین سالی بود که مراسم حج ایرانیان با نظارت و دخالت کامل سازمان اوقاف انجام می‌شد. بررسی گزارش‌های رسیده به ساواک نشان می‌دهد که مراقبت نیروهای امنیتی از حاجیان، سازمان‌یافته‌تر از سال‌های گذشته صورت پذیرفت. یکی از این حاجی‌ها، سیداحمد خمینی بود. «پسر خمینی به مکه آمده و در عرفات و منی وسیله گروه مأمورین اعزامی اداره کل سوم مورد مراقبت قرار داشته است. اطلاعات تکمیلی متعاقباً اعلام خواهد شد.»<sup>۲</sup>

پس از پایان مراسم حج، فاطمه در مدینه بیمار شد و راه آنان را با بانو قدس ایران که باید

۱. اقلیم خاطرات، صص ۲۶۹ تا ۲۷۱.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در عربستان سعودی، سند ش ۹۸۸، مورخ ۱۰/۱۶/۵۲.

به دمشق می‌رفتند، از راه بانو قدس ایران زودتر سوا کرد. آن سال بیست درصد زائران ایرانی دچار آنفلوآنزا شدند.<sup>۱</sup> احمد و حسن و فاطمه به دمشق رفته، از آنجا راهی بیروت شدند تا به ایران بازگردند. بانو قدس ایران مدتی در مدینه، نزد خانواده سیدمحمد لواسانی، ماند و به زیارت مقابر و اماکن اهل خدا گذراند. سپس از طریق دمشق به بغداد رفت.<sup>۲</sup>

## پایگاه لبنان

با بیرون راندن ایرانیان از عراق در سال ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰، آن دسته از روحانیان سیاسی فراری از وطن که جایگاهی جز زندان در کشور خود نداشتند، به لبنان رفتند. شمار این گروه در شهری چون بیروت افزایش یافت و کوشش‌های سیاسی ایشان نیز در این کشور متمرکز گردید. به همین نسبت، جنب‌وجوش‌های پنهان نمایندگی سازمان اطلاعات و امنیت کشور در لبنان، رو به فزونی گذاشت. در یکی از این گزارش‌ها آمده که «بیشتر اعلامیه‌های خمینی در بیروت چاپ و به سایر کشورها ارسال می‌گردد و حتی برای ایران نیز اعلامیه‌ها و نشریات خمینی از طریق بیروت ارسال می‌گردد.»<sup>۳</sup> گزارش دیگر این بود که مسیر رسیدن وجوهات شرعی از ایران به آیت‌الله خمینی، مسیر تازه‌ای پیدا کرده، و آن راه لبنان است. «کلیه پول‌هایی که به عنوان سهم امام برای خمینی ارسال می‌دارند، از طریق لبنان بوده و مسئولین مربوطه در لبنان این پول‌ها را طبق نظر و دستور خمینی تقسیم و آن مقدار که بایستی به عراق برود برای ایشان ارسال و سهمیه‌ای که در لبنان بایستی تقسیم گردد، در همین جا تقسیم، و اگر لازم باشد به خارج نیز پولی ارسال گردد از طریق لبنان ارسال می‌گردد.»<sup>۴</sup> تمامی که در این گزارش در مورد چاپ «همه» اعلامیه‌ها و وصول «همه» وجوهات شرعی در لبنان وجود دارد ممکن است قابل خدشه باشد، اما نشان تمرکز فعالیت‌های سیاسی و مالی طرفداران نهضت در این کشور تواند بود.

گفتنی است مسیر روابط سیاسی ایران و لبنان، پس از آن که یکی از وابسته‌های سفارت ایران در بیروت ربوده شد، چندان صاف نبود. این وابسته سیاسی [یا امنیتی]، بنا بر آنچه که

۱. روزنامه اطلاعات، ش. ۱۴۲۸۶ (۱ دی ۱۳۵۲)، ص ۱۷.

۲. اقلیم خاطرات، صص ۲۸۵ و ۲۸۶.

۳. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در لبنان به اداره کل سوم، سند ش. ۶۶۸۵، مورخ ۵۲/۱۱/۷.

۴. همان، سند ش. ۶۹۹۵، مورخ ۵۲/۱۲/۱۸.

منابع رسمی ایران گفتند، ۲۶ شهریور ۱۳۵۲ توسط چریک‌های فلسطینی دزدیده شده، تحت بازجویی و شکنجه قرار گرفته بود. دولت ایران تهدید کرده بود چنانچه این حادثه تکرار شود، در سفارت خود را در بیروت خواهد بست.<sup>۱</sup>

مصطفی خمینی هماهنگ‌کننده و چه بسا راهبر این گروه از روحانیان ایرانی پناهنده به لبنان بود. او توانست غیر از سامان‌دهی و کمک به حرکت تشکیلاتی آنان، بین مبارزان مذهبی مستقر در دو کشور عراق و لبنان پیوندهای تازه‌ای برقرار نماید.<sup>۲</sup> تشکیلاتی که در بیروت پا گرفت، بی‌شبهت به یک حزب نبود. اطلاعات، تبلیغات و امور مالی از بخش‌های این تشکیلات تازه بود.<sup>۳</sup>

ساواک رد سیداحمد خمینی را در لبنان زده بود. «پسر کوچک خمینی به اسم احمد که به زیارت حج رفته بود اخیراً به لبنان وارد و در منزل موسی صدر میهمان می‌باشد».<sup>۴</sup>

### شایعه‌ای دیگر علیه آیت‌الله

فرصت حمله به شخصیت آقای خمینی چیزی نبود که ساواک از دست بدهد. آخرین مجال‌های پیش روی این سازمان ایجاب می‌کرد که ارتباط آقا با دولت عراق شایع، و به آن دامن زده شود. دستگاه امنیتی که سال‌ها در پایداری این شایعه و جانداختن آن کوشیده بود، در بهمن ۱۳۵۲ با چرخشی ناگهانی، تصمیم دیگری گرفت. این تصمیم بر بنیاد یک گزارش رسیده به ساواک، از یکی از محافل روحانی تهران، گرفته شد. در این گزارش یک روحانی، در نشست خصوصی، البته با حضور مأمور ساواک، خمینی را نفرین کرده و گفته بود که کارهای او موجب گستاخ شدن دولت نسبت به جامعه روحانیت شده است. همچنین «در سفر حج در لبنان و دمشق برایم از خمینی مطالبی گفته‌اند که حالا می‌فهمم خمینی چه کاره است و چرا پسر وی به نام احمد خمینی همیشه به ایران مسافرت می‌کند!!» خمینی و پسرانش با دستگاه ایران یکی هستند و لباس مخالفت را به تن کرده‌اند.<sup>۵</sup> کارشناس ساواک پس از دیدن این خبر پیشنهاد کرد «طرحی پیاده نموده که اشاعه این موضوع (تردد فرزند

۱. روزنامه اطلاعات، ش. ۱۴۲۱۲ (۳ مهر ۱۳۵۲)، ص ۲۰.

۲. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در لبنان، سند ش. ۶۹۹۳، مورخ ۵۲/۱۲/۱۸.

۳. همان، سند ش. ۶۹۹۶، مورخ ۵۲/۱۲/۱۸.

۴. همان، سند ش. ۶۷۳۴، مورخ ۵۲/۱۱/۱۳.

۵. همان، گزارش خبر، سند ش. ۲۰/۱۲/۳۰۳ ه ۱۲، مورخ ۵۲/۱۱/۱۷.

خمینی به ایران و ارتباط با دستگاه) تقویت شود، بسیار مطلوب خواهد بود.<sup>۱</sup> اداره کل سوم پیشنهاد را پذیرفت و در نامه‌ای به ساواک تهران نوشت: «دستور فرمایید از طریق منابع و همکاران مورد اعتماد ضمن تقویت این فکر در بین روحانیون و متعصبین مذهبی که خمینی و پسرانش با دستگاه‌های دولتی ایران در ارتباط می‌باشند نسبت به اشاعه این موضوع نیز در بین قشرهای مذهبی به نحو مقتضی اقدامات لازم معمول و نتیجه را به این اداره کل اعلام نمایند.»<sup>۲</sup>

تلاش ساواک برای وابسته نشان دادن آیت‌الله خمینی، گاه به انگلیس، گاه به دولت بعثی عراق و گاه به رژیم شاهنشاهی ایران، غیر از اعتراف صریح به آلودگی و بدنامی هر سه حکومت یاد شده، نشان از زجری بود که این سازمان از استقلال مرجع تبعیدی می‌کشید.

### پیامدهای یک درگیری مرزی دیگر

درگیری‌های مرزی ایران و عراق بار دیگر در بهمن ۱۳۵۲ از سر گرفته شد. هر چند تبادل آتش، کشته شدن شماری از نیروهای دو طرف و احیاناً پیش‌روی‌های اندکی که در خاک یکدیگر می‌شد، شباهتی به یک جنگ پیدا نکرد،<sup>۳</sup> اما آغاز دوباره این درگیری‌ها بدون پیامدهای دردسرساز برای روحانیان ایرانی ساکن در نجف و اطرافیان آیت‌الله خمینی نبود.

درگیری نظامی اخیر پس از اعزام سفیر عراق به تهران،<sup>۴</sup> و آمادگی ایران برای فرستادن سفیر به بغداد رخ داد.<sup>۵</sup> روابط سیاسی دو کشور در حال رسیدن به بالاترین سطح بود. پروازهای قطع شده شرکت‌های هواپیمایی دو کشور، به زودی آغاز می‌گردید. بستر آشکاری برای از سرگیری جنگ‌های پراکنده مرزی دیده نمی‌شد. اما اگر عراق را آغازگر این تنش مرزی بدانیم، می‌توان گمان برد که عملیات نظامی ایران در کشور عمان علیه چریک‌های چپ‌گرای ظفار، در این رخداد بی‌تأثیر نبوده است. به هر حال دولت عراق در سیاست‌های منطقه‌ای خود چشم به ایما و اشاره اتحاد جماهیر شوروی داشت؛ و نخستین اقدام چشمگیر ایران در اعمال نقش

۱. همان‌جا، حاشیه دست‌نویس سند.

۲. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک تهران، سند شم ۳۱۲/۱۲۲۰۹، مورخ ۵۲/۱۲/۸.

۳. روزنامه اطلاعات، شم ۱۴۳۱ (۲۵ بهمن ۱۳۵۲)، ص ۴.

۴. همان، شم ۱۴۳۱ (۱۳ بهمن ۱۳۵۲)، ص ۱۶.

۵. همان، شم ۱۴۳۷ (۲ اسفند ۱۳۵۲)، ص ۱. دولت ایران سفیر خود، حسین شهیدزاده را اول اسفند به بغداد فرستاد.

شهیدزاده پسر عمه حجت‌الاسلام شهاب‌الدین اشراقی بود.

ژاندارمی خود در خلیج فارس، امکانی که قدرت متحد او، آمریکا، در اختیارش گذاشته بود، در صحنه عمان به نمایش درآمده بود. در چنین موقعیتی واکنش کشور مادر/ شوروی، نسبت به فرزندان فکری خود/ چریک‌های ظفار، طبیعی به نظر می‌رسید.

تنش‌های مرزی دو کشور تا اردی‌بهشت ۱۳۵۳ ادامه داشت. در این فاصله رویارویی کردهای عراق با دولت مرکزی، که معمولاً با بروز اختلافات ایران با همسایه غربی‌اش نمایانده می‌شد، بالا گرفت که این بار گسترده‌تر از سال‌های پیشین بود. در همین زمان با سفر یکی دو تن از رؤسای کشورهای غربی به ایران و احتمالاً رساندن پیام تمایل عراق به ترک مخاصمات، دو کشور توافق کردند مذاکرات خود را برای پایان دادن به اختلاف‌های مرزهای آبی و خاکی آغاز کنند.<sup>۱</sup> اما پیش از این، آتشباری تبلیغاتی طرفین، در کنار شلیک تفنگ‌ها و توپ‌ها، که مدتی خاموش شده بود، شروع شده بود. از این رو اعلامیه ۱۶ رمضان ۱۳۹۳/۲۲ مهر ۱۳۵۲ آیت‌الله خمینی که در آن حمله‌های سختی به محمدرضا پهلوی شده بود، ساعت ۲۱:۳۰ سیزدهم اردی‌بهشت از بخش فارسی رادیو بغداد پخش گردید. طرفه آن که، این سوءاستفاده با «آزار و اذیت طرفداران خمینی» همراه شد. «دولت بعثی عراق مدت‌ها است که شروع کرده است به آزار و اذیت طرفداران خمینی و علت این کار تصمیم این دولت است جهت اخراج مجدد ایرانیان و تضعیف حوزه علمیه نجف. و چون می‌دانند که خمینی تنها مرجعی است که با این کار عراقی‌ها مخالفت خواهد کرد، لذا با دستگیر و زندان کردن اطرافیان وی، سعی می‌کنند که وی را مرعوب کرده و جایی برای مخالفت نگذارند.»<sup>۲</sup> دولت بعثی عراق به همه روحانیان ایرانی مقیم نجف اخطار کرده بود که باید خاک عراق را ترک کنند. آقایان خمینی، سیدعبدالله شیرازی، خوبی و سیدمحمود شاهرودی از این تهدید، بیرون بودند. گویا احمد مستنبط از علمای مطرح نجف نیز در شمار اخراجیها بود که برخی سران عشایر پای وساطت به میان گذاشته، از حکومت خواستند که در تصمیم خود تجدیدنظر کند. این پادرمیانی موقتاً مؤثر افتاد. «فعلاً وضع روحانیون ایرانی مقیم عراق بسیار ناراحت‌کننده می‌باشد و همه از مهلت شش ماه استفاده کرده و در تدارک آمدن به ایران هستند.»<sup>۳</sup> بنا بر گزارش نمایندگی ساواک در لبنان، دولت عراق به این محدودیت‌ها بسنده نکرد و

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۴۴۱ (۱ خرداد ۱۳۵۳)، ص ۱.

۲. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در لبنان، سند شمه ۴۵۱۳، مورخ ۵۳/۲/۲۴.

۳. همان، گزارش خبر، بی‌شماره مورخ ۵۳/۲/۱۵.

«از خمینی خواسته بودند بر علیه ایران و اکراد اعلامیه‌ای صادر بکند و وی نیز حاضر نگردیده بود؛ شروع کرده به ناراحت کردن وی و طرفدارانش؛ من جمله یکی از اطرافیان خمینی به نام موسوی را که مدتی است دستگیر و تحت شکنجه قرار داده است.»<sup>۱</sup>

سیداحمد خمینی از اوضاع نجف باخبر، و نگران بود که سرنوشت اقامت پدرش در نجف به کجا خواهد انجامید. حدود سه ماه از بازگشت او به ایران می‌گذشت. در همان روزهای نخست بازگشت، قرضی را که بابت سفر به حج از آیت‌الله گرفته بود، به عمویش، آقای پسندیده، نماینده مالی آقای خمینی، پرداخته بود.<sup>۲</sup> احمد در نامه‌ای که به نجف فرستاد، به پدر پیشنهاد کرد اگر بنا به اخراج اوست، از کشورهای دیگری چون سوریه، لبنان و یا پاکستان اجازه اقامت بگیرد. پدر نیز در پاسخ او نوشت که «با اوضاع بسیار وخیم و تزلزل حوزه و بلا تکلیفی همه، برای ما میسور نیست که تحصیل اجازه [اقامت] کنیم. و از آن طرف، بر فرض امکان به وجه بعید، از رسوایی مغرضین این‌جا و آن‌جا غافل نباشید. در هر صورت عجالتاً اقدام نکنید تا تکلیف خود ما و سایرین معلوم شود.»<sup>۳</sup>

### ازدواج نوه دختری

در این کوران بلا تکلیفی، بانو قدس ایران، عراق را به مقصد ایران ترک کرد. اواسط بهار ۱۳۵۳ بود. او به ایران آمد تا در مراسم عقد فرشته اعرابی، نوه دختری‌اش، حاضر باشد. پیوند سیداحمد و فاطمه زمینه را برای تأهل فرشته فراهم کرده بود. داماد، سیدمرتضی طباطبایی، برادر فاطمه بود. او و احمد، مرتضی و فرشته را برای زندگی مشترک مناسب یافته بودند. فرشته دوست صمیمی فاطمه بود.<sup>۴</sup> خبر این وصلت که به آقا رسیده بود، پسر را «مورد بسیار خوب» دانسته، ضمن تبریک، افزوده بود: «لابد خود جوان را هم تحقیق کرده‌اند.»<sup>۵</sup> بانو قدس ایران چند روز پس از عقد رسیده بود. از این که نتوانسته بود در آن مراسم حاضر شود ناراحت بود. عروسی هم ماند به زمانی دیگر.

۱. همان، گزارش نمایندگی ساواک در لبنان، سند ش‌م ۴۵۵۶، مورخ ۵۳/۳/۷.

۲. اقلیم خاطرات، ص ۳۰۲. این گفته سرکار خانم فاطمه طباطبایی با آنچه حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی در توضیح مفاد یکی از نامه‌های امام خمینی نوشته تفاوت دارد. ر.ک: صحیفه امام، ج ۳، ص ۱۳۵.

۳. صحیفه امام، ج ۳، ص ۳۲.

۴. اقلیم خاطرات، ص ۱۷۷.

۵. صحیفه امام، ج ۳، ص ۳۴.

حدود یک ماه از دوری بانو قدس ایران می‌گذشت. نخستین نامه‌ او که رسید، آقای خمینی نتوانست دلتنگی خود را پنهان دارد؛ در پاسخ نوشت: «مثل این که شما از نجف که خارج شدید دیگر از فکر ماها بیرون رفتید و خیال نکردید که از دیر آمدن کاغذ، ما نگران می‌شویم... از سلامت خودتان، ولو به دو کلمه، ما را در هر هفته یا لااقل در هر دو هفته مطلع کنید». این بار غیر از دلتنگی، گویا محدودیت زمانی در گرفتن روایت هم در میان بود. «شما بدانید که اگر از وقت رجوع بگذرد، معلوم نیست ما بتوانیم تقاضای [روایت] کنیم و آنها بدهند. حتماً تعجیل کنید که وقت نگذرد. به حرف هیچ کس گوش ندهید و الا در ایران ماندنی خواهید شد.»<sup>۱</sup>

بانو قدس ایران او را با خبر مرداد به نجف بازگشت.

### بیم تبلیغ

آیت‌الله سید محمود شاهرودی، از علمای نامی حوزه علمیه نجف، چهاردهم شهریور ۱۳۵۳ درگذشت. مقلدان وی در ایران کم نبودند. حکومت ایران واکنش طرفدارانه‌ای به این موضوع نشان داد. شاه در تلگرامی به آیت‌الله سید احمد خوانساری درگذشت آقای شاهرودی را تسلیم گفت و دربار شاهنشاهی مجلس ختم برپا کرد.<sup>۲</sup> بخشی از این واکنش را باید به حساب تقابل‌ها و تعارض‌های ایران و عراق در آن زمان گذاشت؛ هر آن چه عراق را، در اینجا حوزه نجف، بد می‌آمد، ایران بدان روی خوش نشان می‌داد؛ هر چند باوری بدان نداشت. هواداران آیت‌الله خمینی برای تبلیغ مرجعیت او فرصت مناسبی یافته بودند. کاری که پیش از این پس از درگذشت آقایان بروجردی و حکیم کرده بودند. این جنب‌وجوش از چشم ساواک دور نماند و سازمان یادشده در بررسی‌های انجام شده به این نتیجه رسید که تلاش «طرفداران خمینی» به دو علت مؤثر واقع خواهد شد؛ اول به دلیل نزدیکی ماه رمضان و پخش شدن طلبه‌ها در شهرها و روستاها که با گسترش تبلیغات مذهبی همراه است؛ و دوم به جهت حضور مدرسان و علمای تبعید شده به نقاط گوناگون کشور که تبدیل به هسته‌های تبلیغی در آن منطقه شده بودند. از این رو پیشنهاد گردید «قبل از رسیدن ماه رمضان موضوع به کلیه ساواک‌ها اعلام و از هرگونه تبلیغی به نفع خمینی در سطح کشور، به خصوص مناطقی که

۱. همان، ص ۳۶.

۲. روزنامه اطلاعات، شم ۱۴۵۰۲ (۱۶ شهریور ۱۳۵۳)، ص ۴.

مدرسین تبعیدی در آن بسر می‌برند جلوگیری شود.<sup>۱</sup>

علت سومی که می‌شود به دو دیگری افزود، در دسترس بودن رساله عملیه آیت‌الله خمینی در قالب‌های مختلف بود. هر چند توضیح المسائل او و چندی بعد تحریر الوسیله‌اش در شمار «کتب مضره» قرار گرفته بود و دارندگان آن دستگیر می‌شدند، اما اخیراً توضیح المسائل محشی شامل فتاوی گروهی از مراجع تقلید، آن هم با کسب مجوز قانونی به بازار کتاب رسیده بود. «با بررسی‌ای که از مطالب رساله مورد بحث به عمل آمده، نویسنده به طور اکمل نظریات آیت‌الله بروجردی را در مورد احکام شرعیه آورده و اسامی هشت نفر از آیات را (گلیپایگانی، حکیم، خوبی، شریعتمداری، خوانساری، مرعشی نجفی، شاهردی، میلانی) در حواشی قید و لکن در مورد خمینی فقط به ذکر حرف خ اکتفا نموده و در بعضی صفحات نام خمینی را به صراحت نوشته است.» کارشناس ساواک ضمن تهیه این گزارش، افزود که یا باید این کتاب به دلیل آوردن نام خمینی «جزو کتب مضره قلمداد و نسبت به جمع‌آوری آن اقدام شود» و یا برای تحریک نکردن و جلوگیری از برخی حساسیت‌ها، حرف خ حذف و به جای آن خمینی بیاید.<sup>۲</sup> تصمیم اداره کل سوم نه بر جمع‌آوری توضیح المسائل محشی، بلکه به درج نام درست و کامل خمینی «مانند سایر آیات» تعلق گرفت.<sup>۳</sup> مضاف بر این که دسترسی به رساله عملیه آقای خمینی برای کسانی که به هیأت‌های مذهبی رفت‌وآمد داشتند، کار سختی نبود.<sup>۴</sup> از جمله ترفندهای به کار رفته برای رساندن رساله آیت‌الله خمینی به دست خواهندگان، چاپ و توزیع آن با نام مرجعی دیگر بود؛ کسی که چوب حکومت لای چرخ مرجعیت او نمی‌رفت. «اخیراً رساله‌ای از خمینی چاپ و منتشر شده است که در صفحه اول آن نام آقای شریعتمداری به چشم می‌خورد، ولی در صفحات آخر آن امضاء خمینی است. مضافاً این که علاوه بر چاپ ملحقات رساله خمینی، مسائل خیلی تندی در این رساله به چشم می‌خورد... رساله مذکور در قم به مقدار زیادی توزیع گردیده است.»<sup>۵</sup>

۱. اسناد ساواک، گزارش خیر، سند شم ۲۱/۲۶۹۴۰ هـ مورخ ۵۳/۶/۲۳.

۲. همان، گزارش اداره کل سوم، بی‌شم، بی‌تا.

۳. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک تهران، سند شم ۳۱۲/۴۱۲۳، مورخ ۵۳/۵/۲۴.

۴. همان، گزارش خیر، سند شم ۳۱۲/۶۴۲۵، مورخ ۵۳/۸/۱۴.

۵. همان، گزارش خیر، سند شم ۱۲۵۲۰/۱۹۷۰۶، مورخ ۵۳/۶/۳۰. این روش در چاپ رساله عملیه امام خمینی، با نام

آیت‌الله سیدابوالقاسم خوبی نیز صورت می‌گرفت.



## در میان منگنه ایران و عراق

روابط ایران و عراق در این دوره، از مناطق سیاه و سفید خارج شده، وارد منطقه خاکستری شده بود. دو دولت یکدیگر را با یک دست پیش کشیده، با دست دیگر پس می‌زدند. گفت‌وگو برای حل و فصل اختلافات مرزی، به ویژه آبراه اروندرود/ شطالعرب از ۲۱ مرداد ۱۳۵۳ در استانبول آغاز شده بود،<sup>۱</sup> و در کنارش درگیری‌های مرزی، آواره کردن و راندن کردهای عراق به طرف ایران، و شکایت ایران از عراق به سازمان ملل جریان داشت. با وجود این، هر دو دولت، نانوشته و شاید ناخواسته در حال همکاری برای فشار روزافزون بر آیت‌الله خمینی و سازوکارهای مرجعیت او بودند. محدودیت‌هایی که دولت عراق بر اطرافیان آیت‌الله در نجف پیش آورده بود، همچنان ادامه داشت. گزارش‌هایی از دستگیری و شکنجه آنها به منابع اطلاعاتی ایران رسیده بود. شگردی که برای در فشار نگه داشتن این گروه به کار گرفته شده بود، تعلیق اقامت آنان در عراق بود. این مخالفان فراری از ایران، یا گذرنامه نداشتند، و اگر داشتند اعتبارش به پایان رسیده بود. نه نمایندگی‌های سیاسی ایران آن را تمدید می‌کرد و نه عراق برگ اقامت به ایشان می‌داد. «لذا این عده بیشتر از سایرین در دسترس حکومت بعثی عراق می‌باشند که مورد اذیت و آزار قرار بگیرند؛ و این عده همیشه با ترس و وحشت زندگی می‌کنند، زیرا همه آنها بدون مدرک می‌باشند.»<sup>۲</sup>

این فشارها در واقع بر مراجع نجف بود که نشانه‌های آن در فشار بر بستگان و اطرافیان ایشان بروز می‌کرد، چرا که آنان از همکاری دلخواه دولت عراق سر باز می‌زدند. از خبرهای رسیده به منابع اطلاعاتی ایران، یکی هم مخالفت علما با خواست حاکمان بعثی در دادن فتوا علیه کردها بود. در این زمان کردها ضربه‌های پیاپی‌ای به دولت مرکزی وارد می‌کردند. از این رو «دولت عراق از جامعه روحانیت (اهل تشیع) عراق درخواست نموده که ضمن انتشار اعلامیه‌ای (منظور فتوائیه) بر علیه کردهای شمال اعلام جهاد نمایند، لیکن علمای شیعی مذهب به شدت با این امر مخالفت کرده‌اند و در نتیجه علمای سنی مذهب چنین فتوائیه‌ای را منتشر کرده‌اند که این امر با ناراحتی و مخالفت روحانیون شمال عراق روبرو شده است. یکی از علمای شیعی مذهب که با دادن فتوائیه مخالفت کرده است، می‌توان آیت‌الله خمینی را نام برد.»<sup>۳</sup>

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۴۴۸۰ (۲۰ مرداد ۱۳۵۳)، ص ۴.

۲. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در لبنان، سند شمه ۵۵۰۰، مورخ ۵۳/۸/۸.

۳. همان، گزارش خبر، سند شمه ۲۴۲/۱۳۴۴۹، مورخ ۵۳/۵/۲۳.

در آن سو، دولت ایران، یازدهمین سال سرکوب هواداران نهضت را پشت سر گذاشته، در آخرین اقدام، وکیل تام‌الاختیار آیت‌الله در تهران، سیدمحمدصادق لواسانی را دستگیر و تبعید کرده بود. اتهام آقای لواسانی کمک مالی به سازمان مجاهدین خلق بود. ساواک مدرکی برای چسباندن این تهمت نداشت، اما از کار انداختن یکی از محورهای دستگاه مالی آقای خمینی اهمیت بسزایی داشت. لواسانی به هشتپر تالش تبعید گردید. خبر که به آیت‌الله رسید، از پسرش، سیداحمد، خواست که به دیدن او برود، احوال‌پرسی کند، [سلام برساند]. احمد از پدر خواسته بود که جای خالی آقای لواسانی را با تعیین نماینده‌ای دیگر پر کند، اما آقای خمینی جایگزینی برای دوست دیرین و وفادار خود نیافت، و اگر یافت، به احترام او، کسی را تعیین نکرد. «راجع به شخص دیگر شما با کسی مذاکره نکنید. من کسی را تعیین نمی‌کنم عجلتاً؛ و کسی را هم سراغ ندارم»<sup>۱</sup>

هر چند اقدامات دولتین ایران و عراق، همچون منگنه‌ای سازوکار سیاسی آیت‌الله را تنگ کرده بود، اما گردونه رساندن وجوهات شرعی به آقای خمینی هرگز متوقف نگردید. این گزارش اداره کل سوم در غیاب لواسانی و دیگر نمایندگان تبعید شده آیت‌الله نوشته شد: «تعدادی از عوامل خمینی در جمع‌آوری وجوه شرعی و ارسال آن برای خمینی دخالت و فعالیت دارند. بر اساس اطلاعاتی که رسیده فعالیت این عوامل رو به فزونی است و تعداد قابل ملاحظه‌ای از متعصبین مذهبی وجوه شرعی را در اختیار این عوامل قرار می‌دهند تا به نحو مقتضی برای خمینی ارسال شود و یا به نمایندگی از طرف او در بین طلاب علوم دینی تقسیم یا در امور دینی و مذهبی صرف شود. وجوه شرعی که وسیله عوامل خمینی جمع‌آوری می‌شود به خارج از کشور ارسال می‌شود، مبلغ درخور توجهی را تشکیل می‌دهد. در نظر است به فعالیت‌های این عوامل به طرق مختلف خاتمه داده شود و برای فعالیت‌های آنها محدودیت ایجاد شود. اطلاع رسیده از نمایندگی لبنان حاکی است که وجوه شرعی که توسط عوامل خمینی در ایران جمع‌آوری می‌شود از طریق عوامل واسطه به کشور لبنان فرستاده می‌شود و از آن طریق به دست خمینی می‌رسد»<sup>۲</sup>

در همین زمان بود که یکی از مراجع قم اظهار داشت که «دیگر تجار به حوزه علمیه قم

۱. صحیفه امام، ج ۳، ص ۴۰.

۲. اسناد ساواک، نامه اداره کل سوم به ساواک تهران، سند شم ۳۱۲/۷۴۹۰، مورخ ۵۳/۹/۲۸.

توجهی ندارند و مرتباً وجوهات شرعی و سایر کمک‌های خود را به نجف ارسال می‌دارند.<sup>۱</sup> گویی هر اندازه حلقه بر سازمان مالی آیت‌الله خمینی تنگ‌تر می‌شد، تلاش برای رساندن وجوهات به نمایندگان او بیشتر و بیشتر می‌گردید.

### تلاش برای لغو یک حکم

حکومت عراق در تابستان ۱۳۵۳ رهبر و گروهی از اعضای حزب الدعوة را دستگیر و پس از محاکمه، هفت نفر آنان را به اعدام محکوم کرد. با روی کار آمدن حزب بعث، در پی کودتای تیرماه ۱۳۴۷، عرصه بر اقوام و مذاهب، به ویژه شیعیان تنگ‌تر شده بود. هر صدای مخالفی خفه می‌شد، تا چه رسد به تمرد یا احیاناً شورش در سازمان‌های رسمی. <sup>۲</sup> نه افسری که از دستورهای مربوط به جنگ با کردها سرپیچی کرده بودند، در مهرماه اعدام شده بودند. <sup>۳</sup> با فاصله‌ای کوتاه ۵۲ افسر دیگر به همین جرم به جوخه تیرباران سپرده شدند. <sup>۴</sup> اعدام گروهی کردها نیز کاری پیش پا افتاده بود. خبر کشتن شماری از روحانیان شیعه وقتی به ایران رسید، حوزه‌های علمیه قم و مشهد تعطیل شد. علمای ایران تلگرام‌هایی به رؤسای کشورهای مصر، اردن، امارات عربی متحده، مراکش، سوریه و عراق فرستادند. پیام‌هایی نیز برای آیت‌الله خویی ارسال گردید تا از اقدام حکومت بعثی جلوگیری شود. <sup>۵</sup> افاده نکرد. زمان اجرای حکم نزدیک بود. نگارش نامه آیت‌الله سیداحمد خوانساری به محمدرضا پهلوی، چه بسا آخرین تلاش داخلی برای جلوگیری از اعدام روحانیان بوده باشد. آقای خوانساری از شاه خواست که در برابر کشتن گروهی از روحانیان و طلاب شیعه توسط حکومت عراق واکنش نشان دهد. او هم پاسخ داد که از هر کاری دریغ نخواهد کرد.<sup>۶</sup>

روشن نیست در دوره‌ای که روابط سیاسی دو کشور، با پذیرش حدود ۱۲۰ هزار پناهجوی کرد عراقی توسط ایران،<sup>۷</sup> و درگیری‌های نظامی هر از گاه، دچار نوسان بود، شاه چگونه می‌توانست کار مؤثری در پیش‌گیری از اعدامها انجام دهد! اقدام بعدی را آیت‌الله

۱. همان، گزارش خبر، سند شمه ۲۰/۲۱۹۸۶ ه ۱۲، مورخ ۵۳/۹/۲۸.

۲. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۴۵۲۲ (۸ مهر ۱۳۵۳)، ص ۴.

۳. همان، شمه ۱۴۵۳۷ (۲۸ مهر ۱۳۵۳)، ص ۱.

۴. همان، شمه ۱۴۵۷۰ (۶ آذر ۱۳۵۳)، ص ۴؛ همان، شمه ۱۴۵۷ (۷ آذر ۱۳۵۳)، ص ۴.

۵. همان، شمه ۱۴۵۷۳ (۱۰ آذر ۱۳۵۳)، ص ۴.

۶. همان، شمه ۱۴۵۷۹ (۱۷ آذر ۱۳۵۳)، ص ۱۳.

خمینی در نجف کرد. فرماندار نجف را خواست و به او گفت که از این جنایت درگذرند. گفته‌های آقای خمینی به مقام یادشده و همراهان او چنین نقل شده است: «به مقامات عراق برسانید که این‌گونه جنایت‌ها و آدم‌کشی‌ها پیامدهای شومی برای شما به همراه دارد. رضاشاه پهلوی نیز مانند شما بی‌گناهان را به زندان و شکنجه و به دار می‌کشید و از هیچ جنایتی نسبت به ملت ایران کوتاهی نکرد؛ لیکن سرانجام پا به فرار گذاشت و نتوانست به سلطنت ادامه دهد. آدم‌کشی‌ها و خون‌ریزی‌ها نمی‌تواند این حکومت را برای شما بیمه کند. خوب است که از سرنوشت دیگران عبرت بگیرید و با اسلام و علمای دین و مردم مؤمن و مسلمان، این‌گونه بی‌رحمانه برخورد نکنید.»<sup>۱</sup>

آیت‌الله خمینی چه امتیازی به سران حکومت بعثی عراق داده بود که اینک آنها به این خواسته او تن در دهند؟ هیچ. عنوان خبری که در جراید ایران از اعدام رهبر حزب اللدعوه و دیگر اعضای آن درج گردید، چنین بود: عراق هفت نفر شیعه را اعدام کرد.<sup>۲</sup> حدود یک ماه بعد سفارت ایران در بغداد به اعدام یکی از روحانیان ایرانی مقیم عراق اعتراض کرد؛ چرا اتهام او را به این نمایندگی اطلاع نداده‌اید. تنها واکنش رسمی حکومت ایران همین بود که در جراید درج گردید.<sup>۳</sup>

### توافق الجزایر

روابط ایران و عراق در شش ماهه دوم سال ۱۳۵۳، همچون نیمه اول، توأم با درگیری‌های مرزی سپری شد. هر دو طرف یکدیگر را به آغاز درگیری نظامی و تجاوز به خاک هم متهم می‌کردند. دولت بعثی عراق با فشاری که پس از آواره کردن و راندن بیش از یکصد هزار کرد به ایران وارد کرده بود، توانسته بود ضعف نظامی خود را در برابر ایران تا حدی جبران کند و در مذاکراتش با ایران، مهره‌های بیشتری برای بازی و چانه‌زنی داشته باشد. جنگ تبلیغاتی به اوج رسیده بود. عراق در بیانیه‌های رسمی خود ایران را پایگاه امپریالیسم و جانشین مرتجع آمریکا می‌خواند؛ و ایرن خبرهای منفی عراق را با بزرگنمایی به اطلاع مردم می‌رساند. عراق

۱. صحیفه امام، ج ۳، ص ۵۶.

۲. روزنامه اطلاعات، شم ۱۴۵۸۲ (۲۰ آذر ۱۳۵۳)، ص ۱.

۳. همان، شم ۱۴۶۰۳ (۱۷ دی ۱۳۵۳)، ص ۴.

۴. همان، شم ۱۴۵۳۱ (۲۰ مهر ۱۳۵۳)، ص ۲۴.

در دی‌ماه این سال کوشید بار دیگر مراجع نجف را به موضع‌گیری علیه ایران وادارد. از این رو «نمایندگانی نزد آیت‌الله خویی، خمینی و شاهرودی [پسر آیت‌الله مرحوم سیدمحمود شاهرودی] گسیل داشته تا در جلسه‌ای در دانشگاه نجف در مورد ... تجاوزات ایران به عراق شرکت نمایند. آیت‌الله خویی و همچنین خمینی از انجام ملاقات با نماینده دولت بعثی عراق خودداری می‌نمایند ولی [مأموران عراقی] سیدعلی شاهرودی فرزند آیت‌الله شاهرودی را به جلسه مذکور می‌برند. در جلسه موصوف سخنرانی‌هایی علیه ایران ایراد می‌گردد.»<sup>۱</sup>

تبلیغات ضدایرانی همچنان ادامه داشت تا این که در اواسط بهمن، دولت عراق هفته جنگ تبلیغاتی با ایران، برگزار کرد.<sup>۲</sup> چند روز بعد نیز یک هواپیمای عراقی ریوده شده در فرودگاه مهرآباد به زمین نشست. ربابندگان هواپیما خواستار آزادی ۸۵ کرد زندانی و ۳۵ میلیون تومان پول بودند.<sup>۳</sup>

همه این حوادث در آستانه کنفرانس سران سازمان اوپک در الجزایر رخ داده بود؛ جایی که محمدرضا پهلوی و صدام حسین روبروی هم نشستند و پس از چهار ساعت و چهل دقیقه گفت‌وگو و چانه‌زنی، توافق‌های اولیه وزرای امور خارجه دو کشور را نهایی کردند.<sup>۴</sup> توافق‌ها، تنها بر سر تعیین مرزهای آبی و خاکی نبود؛ چند روز پس از صدور متن اعلامیه مشترک دو کشور، که به توافق الجزایر مشهور شد،<sup>۵</sup> عراق عفو عمومی کردها را اعلام کرد؛ سه فرستنده رادیویی آن کشور که علیه ایران صدا می‌داد، خاموش شد؛ در جبهه جنگ با کردها آتش‌بس برقرار گردید؛ و قرار شد مسافرت ایرانیان به عتبات عالیات از سر گرفته شود.<sup>۶</sup>

### خیز توهم‌زای رستاخیز

اعلام ناگهانی حزب رستاخیز در یازدهم اسفند ۱۳۵۳، در پیکره بسته اطرافیان شاه و مقامات بالای حکومت او یک شوک سیاسی بود. زمینه پیدایش این حزب هر چه بوده باشد، تصمیمی برآمده از خودشیفتگی سیاسی محمدرضا پهلوی بود، که با اجرای جشن‌های ۲۵۰۰

۱. ساواک و روحانیت ...، صص ۱۱۵ و ۱۱۶.

۲. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۴۶۲۶ (۱۵ بهمن ۱۳۵۳)، ص ۴.

۳. همان، شمه ۱۴۶۴۸ (۱۱ اسفند ۱۳۵۳)، ص ۲.

۴. همان، شمه ۱۴۶۵۱ (۱۴ اسفند ۱۳۵۳)، ص ۱؛ همان، شمه ۱۴۶۵۲ (۱۵ اسفند ۱۳۵۳)، ص ۴.

۵. همان، شمه ۱۴۶۵۳ (۱۷ اسفند ۱۳۵۳)، صص ۴ و ۵.

۶. همان، شمه ۱۴۶۵۴ (۱۸ اسفند ۱۳۵۳)، ص ۱؛ همان، شمه ۱۴۶۵۸ (۲۴ اسفند ۱۳۵۳)، ص ۱.

سال شاهنشاهی شیب تندی گرفته بود. در سه سال منتهی به پایه‌گذاری حزب رستاخیز شاه توانسته بود در اجرای دکترین نیکسون در خلیج فارس، یعنی ژاندارمی منطقه، درست کار کند. حس نیابت از ابرقدرت غرب برای اعمال زور در منطقه، دگرگونی‌هایی در لحن، گویش و رفتار او نمایان کرده بود. سرازیر شدن پول حاصل از گرانی نفت او را توانمندتر از پیش نشان می‌داد، تا جایی که با پرداخت وام به کشورهای صنعتی و خرید بخشی از سهام کارخانه‌های آنها در اروپا، قدرت پولی ایران را به رخ می‌کشید. شاه در این زمان احساس متفاوتی از حکمرانی پیدا کرده بود. هفته‌ای نبود که با یکی از رسانه‌های پرآوازه جهان گفت‌وگو نکند. ادبیات سیاسی او دچار تغییرات توهم‌گونه شده بود. دمکراسی غرب را به باد تمسخر می‌گرفت؛ به شرکای سیاسی خود در آمریکا و اروپا متلک می‌گفت؛ زبان به نصیحت آنان می‌گشود و نسخه ریاضت اقتصادی برای‌شان می‌نوشت. برخی در داخل خوش‌باورانه این کنش‌های «انا ربکم الاعلی» را به حساب موضع استقلال‌خواهانه او می‌گذاشتند. آنان چارپایه سست سیاستی که شاه روی آن ایستاده بود، نمی‌دیدند. یکی از آن پایه‌های لنگ، نظام دوحزبی ناکارآمد بود که دیگر به درد حفظ ظاهر هم نمی‌خورد. حزب مردم به بلندگویی خراب می‌ماند که هرگاه وصل می‌شد، جز انتقاد و عیب‌جویی از دولت امیرعباس هویدا، صدایی از آن شنیده نمی‌شد. حزب ایران‌نویین که نزدیک به یک دهه یک‌ه‌تاز صحنه اجرایی کشور بود، به اندازه‌ای فربه و تا حدی ترسناک شده بود که حتی شاه را هم می‌ترساند. همه می‌دانستند که او تاب دیدن آدم‌ها و جریان‌هایی که از زانوان او بلندتر باشند، نداشت. اینک حزب ایران‌نویین تا کمر شخص اول قد کشیده بود.<sup>۱</sup>

فکر تأسیس نظام تک‌حزبی و فراگیر، در چنین زمانی شاه را خوش‌آمد و او در سخنرانی یازدهم اسفند در حضور دولتمردان و ارباب جراید، از این تصمیم خود خبر داد. شمار دست‌اندرکارانی که از تصمیم تازه شاه باخبر بودند، بسیار کم بود؛ از این رو برچیده شدن همه احزاب موجود و نشستن یک حزب به جای آنها در یک آن، خبری ناگهانی و عجیب در بین دولتمردان وقت به حساب می‌آمد، اما از این جهت که شاه گفت جای کسی که با قانون اساسی، نظام شاهنشاهی و انقلاب ششم بهمن [۱۳۴۱] مخالف است در زندان یا خروج

۱. برای آگاهی از چگونگی تأسیس حزب رستاخیز و نظریه‌های گوناگون درباره آن، ر.ک: شاهدی، مظفر، حزب رستاخیز اشتباه بزرگ - خودکامگی در ایران عصر پهلوی، ج ۱، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۲ش، صص ۱۲۱ تا ۲۰۲.

راحت برای همیشه از کشور است و از این پس فقط یک حزب حق فعالیت سیاسی دارد،<sup>۱</sup> مردم چیزی جز اجبار پیوستن به تشکیلات حکومتی جدید حس نکردند.

آیت‌الله خمینی در این روزها، دهه آخر صفر ۱۳۹۵، به کربلا رفته بود تا زائر بارگاه امام حسین علیه‌السلام باشد. در همین جا بود که خبر تأسیس ناگهانی حزب رستاخیز را به او دادند و پرسیدند که چه واکنشی در برابر آن خواهد داشت. روش او در چنین موقعیت‌هایی، شکیبایی برای آگاهی از همه جوانب آن رخداد بود. گفت که «باید مطالب را درست دریافت کنم، بعد تصمیم بگیرم».<sup>۲</sup>

در ۲۱ اسفند بود که آقا تصمیم به نوشتن پیامی به مردم ایران گرفت و در همان ابتدای نگاهش، عضویت در حزب رستاخیز را حرام اعلام کرد و همیاری در پا گرفتن این حزب را کمک به ظلم و درمانده کردن مسلمانان دانست. او تأکید کرد که مخالفت با حزب رستاخیز «از روشن‌ترین موارد نهی از منکر است».<sup>۳</sup>

شاه همه ایرانیانی که به سن قانونی رسیده بودند، به عضویت در حزب رستاخیز مجبور کرده بود؛ و اینک آیت‌الله این همه را به عضو نشدن فرامی‌خواند. شاه جای همه آنان را که با «انقلاب ششم بهمین» مخالف بودند، در زندان یا خارج از کشور دانسته بود، و اینک آقای خمینی می‌پرسید که چرا مردم به تأیید اجباری انقلابی که ده سال در موفقیت آن فریاد زده شده، دعوت می‌شوند؟ آیا این نشان‌دهنده شکست «انقلاب شاه و ملت» نیست؟ «شاه بیش از ده سال است که فریاد از پیشرفت کشور می‌زند، در حالی که اکثریت ملت در فقر و فاقه غوطه‌ور هستند... اکنون وعده ۲۵ ساله به مردم می‌دهد، ولی مردم آگاه ایران توجه دارند که این وعده‌های او پوچ و عاری از حقیقت است. قدرت کشاورزی از کشور سلب گردیده، وضع کشاورزان و کارگران روز به روز وخیم‌تر شده و از صنعتی شدن مستقل و غیروابسته جز اسمی نیست». آقای خمینی واردات آذوقه، غلات و مواد اولیه خوراکی را نشان بارز شکست انقلاب سفید خواند و افزود که «شاه در آغاز طرح به اصطلاح انقلاب سفید به دهقانان نوید می‌داد که در سایه اصلاحات ارضی غله مورد نیاز کشور در داخل تأمین می‌شود؛ اکنون به جای خجالت‌زدگی افتخار می‌کند که دو میلیون و نیم تن گندم و چهارصد هزار تن برنج در سال وارد کرده است».

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۴۶۶۹ (۱۲ اسفند ۱۳۵۳)، صص ۵ و ۲۱.

۲. صحیفه امام، ج ۳، ص ۷۰.

۳. همان، ص ۷۱.

او انقلاب سفید را، انقلاب سیاه نامید و با تعجب نوشت که جای مخالفان با انقلابی که موجب سیه‌بختی ملت شده، زندان، شکنجه‌گاه، و محرومیت از حقوق اجتماعی است.

از آنجا که شاه تأکید کرده بود جای کسانی که با قانون اساسی مخالفت کنند نیز در زندان است، آیت‌الله خمینی روی این نکته درنگ بیشتری نشان داد و نوشت که تأسیس حزب رستاخیز با این شکل تحمیلی، هم مخالف قانون اساسی مشروطه و هم مخالف موازین بین‌المللی است. و سپس نمونه‌هایی از نقض قانون اساسی توسط حکومت پهلوی را به مردم یادآور گردید. «اجبار ملت به ورود در [این] حزب، نقض قانون اساسی است؛ اجبار مردم به تظاهر در موافقت و پایکوبی در جنجال در امری که مخالف خواسته آنهاست، نقض قانون اساسی است؛ سلب آزادی مطبوعات و دستگاه تبلیغاتی و اجبار آنها به تبلیغ برخلاف مصالح کشور، نقض قانون اساسی است؛ تجاوز به حقوق مردم و سلب آزادی‌های فردی و اجتماعی نقض قانون اساسی است؛ انتخابات قلابی و تشکیل مجلس فرمایشی، محو مشروطیت و نقض قانون اساسی است؛ ایجاد پایگاه‌های نظامی و مخابراتی و جاسوسی برای اجانب، مخالف با مشروطیت است؛ مسلط نمودن اجانب و عمال کثیف آنها از قبیل اسرائیل بر بهترین اراضی مملکت و کوتاه کردن دست ملت از آن، نقض قانون اساسی و خیانت به کشور است؛ اجازه سرمایه‌گذاری به اجانب و مسلط کردن آنها بر تمام شئون مملکت و غارت ذخایر نفتی به اسم حاکمیت ملی و کوتاه کردن دست ملت از فعالیت‌های اقتصادی خیانت به ملت و نقض قانون اساسی است؛ مصونیت دادن به اجانب و عمال آنها مخالف با مشروطه و قانون اساسی است؛ و اصولاً دخالت شاه، که به حسب نص قانون اساسی مقام غیرمستولی است، در امور کشور و قوای مملکت بازگشت به دوران سیاه استبداد و نقض قانون اساسی است.»

آیت‌الله خمینی از مراجع و علمای بزرگ خواست که ورود به حزب رستاخیز را تحریم کنند و گروه‌های گوناگون اجتماعی را به مقاومت منفی در برابر این حزب حکومتی و مبارزه پی‌گیر با آن فراخوانند. او به مردم ایران اطمینان داد که نظام شاهنشاهی در حال فروریختن است و آنها پیروز میدان مبارزه با آن خواهند بود. و در پایان آرزو کرد «چقدر خوب بود که در این شرایط حساس در میان [شما] بودم و در این مبارزات مقدس، جهت نجات اسلام و ایران، از نزدیک با [شما] همکاری می‌کردم.»<sup>۱</sup>

اعلامیه آقای خمینی خیلی زود در عراق و لبنان چاپ شد. در نخستین روزهای فروردین



۱۳۵۴ روزنامه *السفير*، چاپ بیروت، خبر داد که آیت‌الله خمینی انحلال همه احزاب و تشکیل حزب واحد را تخطئه کرده است. در همان ماه، سازمان اطلاعات و امنیت کشور خبردار شد که اطلاعیه خمینی علیه تأسیس حزب رستاخیز توسط پست در حال رسیدن به برخی نشانی‌هاست. دستور داده شد هم عوامل ارسال کننده، هم کسانی که آن را چاپ و پخش کرده‌اند، شناسایی شده، از توزیع پاکت‌نامه‌های حاوی اطلاعیه هم جلوگیری شود.<sup>۱</sup> ساواک متوجه شد که اعلامیه‌های توزیع شده، همان اوراق تکثیر شده در لبنان است، اما این امکان را پذیرفت که اعلامیه در داخل کشور افست شده باشد. از این رو به ساواک تهران دستور داده شد این مورد را بررسی کرده، گزارش دهد.<sup>۲</sup>

متن پیام آیت‌الله خمینی به مردم ایران در اعلامیه‌ای تکبرگی و دو رو چاپ و توزیع گردیده بود. همین پیام در قالب استفتاء نیز تکثیر شد. پرسش‌کنندگان «جمعی از مسلمانان ایران»<sup>۳</sup> و در اعلامیه‌های دیگر «گروهی از روحانیون» بودند. بُرد برگه‌های اخیر بیشتر از دیگری بود. همین استفتاء به زبان عربی نیز ترجمه و در کشورهای منطقه پخش گردید.<sup>۴</sup>

### سطور نانوشته قرارداد الجزایر

قرارداد الجزایر، روابط ایران و عراق را دگرگون کرده بود. جزئیات توافق کلی بین محمدرضا پهلوی و صدام حسین، در فروردین ۱۳۵۴ با سفر امیرعباس هویدا به عراق پی گرفته شد.<sup>۵</sup> تقریباً یک ماه بعد صدام به ایران آمد و گفت‌وگوها ادامه یافت.<sup>۶</sup> تنش‌ها برطرف شده بود. ملامصطفی بارزانی، برگ برنده و بُرنده ایران، عراق را ترک کرد و به ایران آمد. او لباس کردی را به در کرد و کت و شلوار پوشید و کراوات بست. کردهای رانده شده عراق اجازه یافتند به وطن خود بازگردند. یکصدوپنجاه ایرانی فراری به عراق نیز به میهن بازگشته، بخشوده شدند.<sup>۷</sup>

۱. اسناد ساواک، نامه اداره کل سوم به ساواک تهران، سند شم ۳۱۲/۳۶۶، مورخ ۵۴/۱/۲۶.

۲. همان، سند شم ۳۱۲/۴۲۳، مورخ ۵۴/۱/۳۰.

۳. همان، نامه ساواک تهران به ساواک‌های شهر ری، شمیرانات، ورامین، کرج، دماوند، سند شم ۲۰/۲۵۲۴ ه ۱۲، مورخ ۵۴/۱/۱۹.

۴. همان، گزارش نمایندگی ساواک در لبنان به اداره کل سوم، سند شم ۴۰۴۶، مورخ ۵۴/۱/۲۸؛ همان، نامه اداره سوم عملیات و بررسی به اداره یکم عملیات و بررسی، سند شم ۳۳۴/۱۰۰، مورخ ۵۴/۱/۱۷.

۵. روزنامه *اطلاعات*، شم ۱۴۶۶۷ (۷ فروردین ۱۳۵۴)، صص ۱ و ۴.

۶. همان، شم ۱۴۶۹۳ (۹ اردی‌بهشت ۱۳۵۴)، صص ۱ و ۴.

۷. همان، شم ۱۴۷۱۱ (۳۰ اردی‌بهشت ۱۳۵۴)، ص ۱.

علامت‌گذاری و تعیین مرزهای آبی و خاکی دو کشور هم در حال انجام بود. اما در محافل سیاسی مخالف با شاه، صحبت از موقعیت جدید آیت‌الله خمینی پس از قرارداد الجزایر بود؛ این که توافق یادشده چه سرنوشتی برای مرجع تبعیدی ایران که یگانه صدای رسای مخالف و پرهوادار داخلی بود، رقم خواهد زد.

شایعات کم نبود. تغییر محل تبعید از عراق به اندونزی پررنگ‌تر از بقیه شایعه‌ها بود. سیداحمد، پسر آیت‌الله، این را شنیده، و به شدت احساس نگرانی می‌کرد. کاری از دستش بر نمی‌آمد جز این که سراغ آیت‌الله مرعشی نجفی برود و بگوید که «از شما تقاضا دارم تلگرافی به ایشان مخابره کنید. مرعشی گفت امکان دارد مخابره نکنند و یا این که بگیرند و نگه دارند.» آقای مرعشی را قانع کردند که این کار را بکند. سازمان اطلاعات و امنیت کشور از رفتن این تلگرام به مقصد<sup>۱</sup> و آمدن پاسخ آن استقبال کرد چون «از تشنجات احتمالی طرفداران خمینی در حوزه [علمیه قم] جلوگیری و باعث ایجاد آرامش در منطقه می‌شد.»<sup>۲</sup>

منابع ساواک در اواسط اردیبهشت ۱۳۵۴ از عراق به ایران خبر دادند: «پس از بهبود روابط ایران و عراق فعالیت طرفداران خمینی در نجف به نحو چشمگیری کاهش یافت.»<sup>۳</sup> اطرافیان آیت‌الله نیز بر این موضوع تأکید دارند.<sup>۴</sup> آن‌چه مسلم می‌نماید یکی از بخش‌های نانوشته قرارداد الجزایر ایجاد محدودیت برای آیت‌الله خمینی، به ویژه اطرافیان او بود. آن‌چه از حکومت عراق خواسته شده بود، در حال انجام بود. در همان حال دستگاه اطلاعاتی ایران با همه توان در پی یافتن نمایندگان مالی آیت‌الله خمینی، کسانی که وجوهات شرعی را گردآوری و به دست او می‌رساندند، بود. انگار پس از تبعید سیدمحمدصادق لواسانی مبادی گردش مالی یادشده، گسترده، متنوع، و البته پنهان‌کارتر شده بود. همان‌طور که پیش از این گفته شد، یکی از توافقات ایران و عراق، آغاز دوباره سفرهای زیارتی بود؛ و این یعنی باز شدن مهم‌ترین مجرای گذر پول از ایران به نجف. ساواک می‌کوشید پیش از شروع مسافرت‌ها، مناسبات مالی آیت‌الله در ایران کشف و متلاشی گردد. تلاش دو سه ماهه مأموران ساواک در تهران منجر به نوشتن گزارشی در یک صفحه و نیم به اداره کل سوم شد که پیش از این، به طور پراکنده به

۱. آیت‌الله‌المعظمی سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، ص ۱۰۷؛ صحیفه امام، ج ۳، ص ۸۱.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند شمه ۲۱/۹۳۱، مورخ ۵۴/۲/۲.

۳. همان، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند شمه ۱۰۲۱، مورخ ۵۴/۲/۱۵.

۴. ظهیری‌نژاد، مهناز، مناسبات امام خمینی (ره) با حرکت‌ها و مبارزان اسلامی (در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۳)، تهران، مرکز

اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲ش، ص ۹۲.

اطلاع رسانده شده بود و موضوع تازه‌ای نداشت؛ این که وجوهات شرعی به وسیله نمایندگان و واسطه‌های ایشان جمع‌آوری شده، به لبنان و سوریه فرستاده می‌شود و از آنجا به دست خمینی می‌رسد. «مضافاً این که حجاجی که به قصد زیارت کعبه راهی عربستان سعودی می‌گردند و از خمینی تقلید می‌کنند در مکه و مدینه وجوهات شرعی خود را به نمایندگان مشارالیه و پسر وی به نام مصطفی خمینی پرداخت و مبالغ قابل توجه از این طریق به دست خمینی می‌رسد»<sup>۱</sup>

در این زمان سیدمرتضی پسندیده در قم و سیدمحمدرضا غروی در تهران<sup>۲</sup> وجوهات رسیده از دهها امام جماعت را با روش‌های گوناگون و معمولاً از راه کشور سوم (کویت، لبنان، سوریه) به دست کارگزار مالی آیت‌الله، نصرالله خلخالی، و یا خودش می‌رساندند. جست‌وجوهای مأموران ساواک در تهران و دیگر شهرها چندان نتیجه‌بخش نبود. آنان هر چه بیشتر به دنبال مدرک گشتند، کمتر یافتند. گمانه‌زنی کرده، افرادی را نشان کردند. اما «دلایلی که نمایندگی نامبردگان را به اثبات برساند به دست نیامد و صرفاً شایع است که افراد ذکر شده به عناوینی در جمع‌آوری وجوه جهت خمینی اقدام می‌نمایند»<sup>۳</sup> حتی پس از دستگیری و تبعید سیدمحمدصادق لواسانی «هیچ‌گونه دلیل و مدرکی بر نماینده بودن او جهت جمع‌آوری وجوه [شرعی] پیدا نکردند»<sup>۴</sup> شبکه مالی آیت‌الله خمینی در اوج پنهان‌کاری عمل می‌کرد. تنها راه باقی مانده دستگیری افراد مظنون و گرفتن اعتراف بود. از این رو دستور داده شد همان نشان‌شده‌ها را بازداشت کرده، بازجویی کنند که «از چه اشخاصی پول می‌گیرند؟ به چه نحوی وجوه را خرج و یا برای خمینی ارسال می‌دارند؟ و چه کمک‌هایی به خانواده‌های ضدامنیتی می‌کنند؟ و میزان این وجه چه مبلغ است؟»<sup>۵</sup> دهها نفر در تهران و دیگر شهرها دستگیر شدند. دستور بعدی رئیس ساواک این بود که همه کسانی که وجوه شرعی می‌دهند باید شناخته شده، وادار به پرداخت مالیات به دولت شوند<sup>۶</sup> روشن نبود به دنبال این دستور، پی‌گردهای مأموران امنیتی از کدام گوشه جامعه باید آغاز گردد! گفته شد

۱. اسناد ساواک، نامه ساواک تهران به اداره کل سوم و رئیس ساواک، سند شم ۲۶۶۸۵ ه/ ۱۲، مورخ ۵۴/۳/۲۲.

۲. صحیفه امام، ج ۳، ص ۶۷.

۳. اسناد ساواک، نامه ساواک شمیران به ساواک تهران، سند شم ۱۳۵۹ ه/ ش، مورخ ۵۴/۴/۱۱.

۴. همان، نامه ساواک تهران به رئیس ساواک و اداره کل سوم، سند شم ۲۷۱۳۹ ه/ ۱۲، مورخ ۵۴/۴/۱۵.

۵. همان، تلگرام ساواک آبادان به ساواک ماهشهر، سند شم ۹۱۲۰ ه/ ۱، مورخ ۵۴/۴/۳.

۶. همان، نامه ساواک تهران به ساواک شمیران، سند شم ۲۰/۲۷۲۰۹ ه/ ۱۲، مورخ ۵۴/۴/۲۳.

از بازرگانان و متمکنین شروع کنید.<sup>۱</sup> چند ماه بعد در یکی از بولتن‌های ساواک، لابه‌لای یک گزارش، این جمله نیز گنجانده شد: «در مورد طرفداران خمینی که مورد شناسایی قرار گرفته‌اند، مالیات‌های قابل توجهی منظور و اخذ شده و حتی نسبت به تعقیب قانونی آنها نیز اقدام گردیده است.»<sup>۲</sup>

### کارکرد اعلامیه آیت‌الله

بازخورد اعلامیه آیت‌الله خمینی درباره حزب رستاخیز و تحریم عضویت در آن، گسترده، و در جایی چون حوزه علمیه قم جنبش‌آفرین بود. از آخرین اعتراض دانشجویان علوم دینی ساکن قم حدود پنج ماه می‌گذشت. اوایل دی ۱۳۵۳، شیخ حسین غفاری، روحانی هوادار و محبوس نهضت، در زندان درگذشته بود. پیکر او برای تشییع به قم آورده شده بود. سرنوشت او با آنچه که بر سیدمحمدرضا سعیدی خراسانی رفته بود، یکی دانسته شده بود. مشایعت‌کنندگان جنازه، غفاری را شهید راه اسلام خوانده بودند. روز ختم، در پایان مراسم، تظاهراتی شکل گرفته بود که ۳۶ نفر دستگیر و تحویل اداره دادرسی شده بودند.<sup>۳</sup>

اگر مواضع آیت‌الله خمینی درباره حزب دولتی رستاخیز را عامل اصلی حرکتی که در نیمه خرداد ۱۳۵۴ پدید آمد بدانیم، عوامل فرعی دیگری را نیز باید به آن افزود. یکی، حرف‌هایی بود که محمدرضا پهلوی درباره زندانیان سیاسی زد. او، که این زمان در آمریکا بسر می‌برد، در گفت‌وگو با شبکه ان بی سی آن کشور مدعی شد که حدود سه هزار زندانی سیاسی در ایران هست که به آنها سیاسی هم نمی‌توان گفت؛ همگی تروریست هستند و مرام‌شان مارکسیست یا مارکسیست اسلامی<sup>۴</sup> است.<sup>۵</sup> وقتی طلبه‌های قم این حرف‌ها را در جراید خواندند، با خشم و نفرت آن را به یکدیگر نشان داده، «می‌گفتند پس این همه روحانی و طلبه‌ای که در زندان هستند، همه مارکسیست و تروریست هستند یا زندانی سیاسی [؟]»<sup>۶</sup>

دیگری بستن در مدرسه فیضیه با دستاویز ساخت‌وساز دکان‌های اطراف آن بود. دستگاه

۱. همان‌جا.

۲. همان، بولتن ویژه، شمه ۱۱۲/۱۹۷، مورخ ۳۵/۱/۱۸ [۵۵].

۳. ساواک و روحانیت ...، صص ۱۱۳ و ۱۱۴.

۴. ترکیب مارکسیست اسلامی، اول بار در مهرماه ۱۳۵۲، در گفت‌وگوی شاه با یک خبرنگار فرانسوی ادا شده بود.

۵. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۴۷۱۰ (۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۴)، ص ۲۱.

۶. مدرسه فیضیه، پایگاه‌های انقلاب ...، ص ۲۸۸.

امنیتی بسته شدن این در را لازم می‌دانست. مدرسه فیضیه «مرکز تظاهرات ضددولتی» بود و باز ماندن آن، بسیاری از زایران حضرت معصومه علیهماالسلام را به داخل آن می‌کشید. «صلاح آن است که این درب ورودی به کلی بسته شود و طلاب از درب مدرسه دارالشفا رفت و آمد کنند [چرا که]... در خیابان خلوت و دور از انتظار قرار دارد ... و کنترل آن آسانتر خواهد بود.»<sup>۱</sup> ساواک، فصل تابستان، زمان تعطیلی حوزه علمیه قم، را برای این کار مناسب می‌دید. روحانیان از این موضوع باخبر بودند. علل و اسباب ریز و درشت دست به دست هم دادند و طلاب ساکن در مدرسه فیضیه روز پانزدهم خرداد ۱۳۵۴، دوازدهمین سالگرد رخداد خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، را برای آغاز اعتراض‌ها مناسب دیدند. شعارهای اعتراض‌آمیز پس از نماز مغرب و عشا شروع شد.<sup>۲</sup> ساواک اذعان کرد که این تظاهرات و اعتراض‌های روز بعد با توزیع اعلامیه‌هایی در مخالفت با تشکیل حزب رستاخیز همراه بود.<sup>۳</sup> شهربانی قم با خودروهای آب‌پاش و گلوله‌های گاز اشک‌آور به صحنه آمد.<sup>۴</sup> شمار بازداشت‌شدگان آن شب و روز بعد ۲۶ نفر بود.<sup>۵</sup> مخالفت‌ها در روز هفدهم خرداد تند شد. طلبه‌هایی که روز گذشته اجازه بیرون آمدن از مدرسه را نداشتند، با پوشاندن چهره و پرتاب سنگ از خود دفاع کردند. چاره در تصرف مدرسه فیضیه دیده شد. مأموران اعزامی از تهران به همراه ساواک و شهربانی قم، مدرسه را اشغال و ۲۴۳ نفر دیگر را دستگیر کردند.<sup>۶</sup> نعمت‌الله نصیری، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، پس از دیدن گزارش حوادث این سه روز حوزه علمیه قم گفت که «اینها همان ارتجاع سیاه هستند... کوچکترین ارفاقی نسبت به این افراد نباید کرد. در اخبار اعمال آنها درج شود. محرکین اصلی تحت تعقیب قرار گیرند و مشمولین به نظام وظیفه بروند.»<sup>۷</sup>

آن‌چه در روزنامه‌ها از قیام سه روزه طلاب و مدرسان حوزه علمیه قم به چاپ رسید، همراه با ادبیتای بود که معمولاً برای مخالفان به کار می‌رفت: «اخلالگران در قم دست به اغتشاش زدند. اخلالگران ماسک به چهره زده، شعار کمونیستی می‌دادند و پرچم سرخ برافراشته بودند

۱. همان، ص ۲۸۶.

۲. همان، ص ۲۸۹.

۳. همان، ص ۳۱۴؛ اسناد ساواک، بولتن ویژه، سند ششم ۳۱۲/۱۸۲۱، مورخ ۵۴/۳/۲۶.

۴. مدرسه فیضیه، پایگاه‌های انقلاب...، ص ۲۸۹.

۵. ساواک و روحانیت...، ص ۱۲۶.

۶. مدرسه فیضیه، پایگاه‌های انقلاب...، صص ۲۹۳ و ۲۹۵.

۷. ساواک و روحانیت، ص ۳۲۹.

و با چوب و چماق به مأموران انتظامی حمله بردند.<sup>۱</sup>

چند روز بعد، روزنامه‌ها، با اشاره به جزئیات بیشتر، دروغ‌هایی درج کردند که در گزارش‌های مأموران و کارشناسان شهریبانی و ساواک برای مقامات بالاتر نبود: مثل پیدا شدن وافور، ورق‌بازی و بمب در حجره‌های طلاب علوم دینی.<sup>۲</sup> اینها افزودنی‌های مجاز ساواک برای خوراک دستگاه‌های تبلیغاتی و روزنامه‌های دولتی بود! چند روزی گذشت. ۱۴۵ نفر از دستگیرشدگان را با گرفتن تعهد آزاد کردند. شش طلبه‌ای که تبعه پاکستان و افغانستان بودند به زادگاه خود بازگردانده شدند. ۶۴ نفر به اداره وظیفه عمومی معرفی شدند. ۷۶ روحانی هم در زندان ماندند تا وادار به حرف زدن شوند.<sup>۳</sup>

ساواک که در نظر داشت در ورودی مدرسه فیضیه را ببندد، اینک خود مدرسه را بست و تعطیل کرد.

### پی‌آمد پاره شدن یک عکس

خردادماه ۱۳۵۴ بود که حکومت بعثی عراق تصمیم به اخراج گروه دیگری از روحانیان ایرانی ساکن نجف گرفت. بنابر آنچه که پسر آیت‌الله خویی، سیدعباس خویی، پس از آمدن به ایران، در میان گروهی از محصلان حوزه علمیه قم گفت، برخی از طلاب ایرانی، عکس رئیس حزب بعث عراق را که در پیشانی حرم حضرت علی علیه‌السلام نصب شده بود، کنده و پاره کردند. دولت هم برای تنبیه، دستور دستگیری و اخراج همه طلبه‌های ایرانی حوزه نجف را داد.<sup>۴</sup> محصلان علوم دینی حوزه علمیه نجف بار دیگر به تنگنا افتادند. همان روزها، سراخ آیت‌الله خمینی رفته، پرسیدند «در صورتی که روحانیون مقیم عراق طبق دستور جدید... مجبور به ترک عراق گردند، وی (خمینی) چه خواهد کرد؟ خمینی هم پاسخ داده است: من نیز همراه آقایان از عراق خارج خواهم شد.»<sup>۵</sup> شاید این جواب، همان گفته حسین شهیدزاده، سفیر ایران در بغداد باشد. او نوشته است که عبدالرزاق الحبوبی، استاندار کربلا، در بحبوحه اخراج روحانیان به نجف رفت، با آیت‌الله ملاقات کرد و با برخورد سرد و پاسخ‌های کوبنده

۱. روزنامه اطلاعات، ش. ۱۴۷۲۹ (۲۰ خرداد ۱۳۵۴)، صص ۱ و ۴.

۲. همان، ش. ۱۴۷۳۱ (۲۲ خرداد ۱۳۵۴)، ص ۴.

۳. اسناد ساواک، بولتن ویژه، سند ش. ۱۱۲، مورخ ۵۴/۴/۲.

۴. همان، گزارش خیر، سند ش. ۲۱/۴۶۳، مورخ ۵۴/۴/۱۰.

۵. همان، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند ش. ۱۰۳۵، مورخ ۵۴/۳/۲۱.

او روبرو شد.<sup>۱</sup>

بگیر و ببند به جایی رسید که آیت‌الله مجبور به نگارش دومین نامه خود به احمد حسن البکر، رئیس‌جمهور عراق، شد. نخستین نامه او در همین مورد به دی‌ماه ۱۳۵۰ و موج دوم اخراج ایرانیان بازمی‌گشت. آقای خمینی در مراسله اخیر با یادآوری نامه پیشین، نوشت که «احتمال می‌دهم که در این امر [= ماجرای عکس] دستی از مخالفین دوست‌نما در کار باشد.» و افزود که «مصلحت نیست حوزه بیش از یک هزار ساله نجف اشرف که برای فقه اسلام تشکیل شده و در قلع فسادهای اخلاقی و اجتماعی اثر بسزا دارد، در زمان ریاست شما منقرض شود.» او از رئیس‌جمهور عراق خواست دستور دهد بیش از این متعرض حوزه نجف نشوند تا محصلان علوم دینی با دلگرمی به تحصیل خود ادامه دهند. نکته دیگری که آیت‌الله گوشزد کرد، تلاش همواره او در جهت یکپارچگی مسلمانان و ممالک اسلامی بود. «فکر وحدت مسلمین و دولت‌های اسلامی در رأس برنامه زندگی این‌جانب است. من از اختلافات دولت‌های اسلامی نگران هستم. من از واقعیهایی که به شکاف بین مسلمین و دولت‌های آنها منتهی شود خائف هستم و نظر شما را به مفاسد حاصله از این عمل [بیرون راندن روحانیان] جلب می‌کنم.»<sup>۲</sup>

تا ۲۵ روز بعد پاسخی به این نامه داده نشد. به پیام آیت‌الله سیدابوالقاسم خویی که در این باره به حسن البکر نوشته بود نیز جوابی داده نشده بود. آقای خویی پا پیش گذاشته، پیش از آغاز بیرون راندن روحانیان، ۳۵ گذرنامه خود و نزدیکانش را به استاندار کر بلا داده، گفته بود اگر قرار است محصلان علوم دینی از عراق اخراج گردند، ما پیش‌قدم هستیم؛ یا دستور را لغو کنید یا همراه بقیه علما از این‌جا خواهیم رفت.<sup>۳</sup> خبرهای رسیده از نمایندگی ساواک در عراق هم می‌گفت که «خمینی به اطرافیان و نزدیکان خود در نجف اظهار داشته چنانچه مقامات عراقی در تصمیم خود مبنی بر اخراج طلاب علوم دینی از عراق تجدیدنظر نکنند، وی به لبنان مسافرت و در این کشور اقامت خواهد کرد.»<sup>۴</sup>

همان‌طور که آیت‌الله خمینی در نامه‌اش به حسن البکر اشاره کرد، ماجرای نصب عکس رهبر حزب بعث در حرم حضرت علی علیه‌السلام و سپس کندن آن، کید بود. اگر خوش‌بینانه،

۱. شهیدزاده، حسین، ره‌آورد روزگار، تهران، البرز، ۱۳۷۸ش، ص ۳۵۳.

۲. صحیفه امام، ج ۳، صص ۹۳ و ۹۴.

۳. ساواک و روحانیت، ص ۱۲۹.

۴. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند شم ۳۳۴/۱۴۸۶، مورخ ۵۴/۵/۸.

کار پاره‌کنندگان عکس، شفاف دیده شود، کار نصابان آن را نمی‌توان بی‌لک و پیس تلقی کرد. تیزی‌نی آقای خمینی به کنار، به استناد دیده‌های یکی از شخصیت‌های فرهنگی ایران از نجف و گفت‌وگوهایش با مراجعی چون آقایان خمینی و خویی، حکومت بعثی عراق در کار نابودی حوزه علمیه نجف بود. در گزارش او آمده است:

«۱- پایگاه هزارساله فقه جعفری در نجف اشرف در شرف تعطیل است. ۲- طلاب ایرانی یکی پس از دیگری مجبور به ترک عراق هستند. ۳- اغلب طلاب به ایران می‌آیند. ۴- حضرت آیت‌الله خویی عازم ترک عراق است و برای انجام مقصود خود گذرنامه‌اش را تسلیم دولت عراق کرده است. ۵- دولت عراق تاکنون هیچ جوابی به آیت‌الله خویی نداده است. ۶- دولت عراق آیت‌الله خویی، آیت‌الله خمینی و آیت‌الله سیدعبدالله شیرازی را در مورد ترک یا اقامت مجاز دانسته است. ۷- آیت‌الله شیرازی و خمینی از هرگونه اظهاری در مورد تصمیم خود دایر بر ترک یا اقامت، خودداری کرده‌اند. ۸- چون زعامت عالی‌ه در نجف و اصولاً کشورهای اسلامی با آیت‌الله خویی است، به نظر می‌رسد دیگران از وی متابعت کنند. ۹- دولت سوریه بر آن است که آقای خمینی را به کشور خود ببرد، در این جهت هم از وی دعوتی به عمل آورده است، ولی تاکنون آقای خمینی هیچ‌گونه پاسخی به این دعوت نداده است. ۱۰- گزارش‌های رسیده از طلاب معاود دلالت دارد بر آن که آقای خویی قصد خروج از کشور عراق را داشته باشد، رهسپار ایران خواهد شد. ۱۱- دولت عراق قصد دارد پایگاه علمی فقه شیعه را تبدیل به مرکز تدریس و تعلیم فقه اهل سنت نماید. ۱۲- برای رسیدن به هدف مذکور تاکنون (البته یکی دو ماه اخیر) بورس‌های تحصیلی در اختیار طلاب دانشگاه الازهر گذاشته است و آنان به نجف و کلیه‌الآداب و الشریعه (دانشکده فقه و ادبیات) در بغداد آمده‌اند. ۱۳- شهرت دارد که دولت عراق بر آن است هرگونه فعالیت علمی را در نجف تعطیل کند و شهر سامرا... را شهر علمی نماید. البته شهر سامرا مرکز اهل سنت عراق... است. ۱۴- حوزه‌های علمی نجف و ایران و سایر بلاد اسلامی برآنند که تعطیل حوزه هزارساله علمی نجف، یعنی از دست دادن پایگاه بانفوذ ایرانیان در خارج ایران.»<sup>۱</sup>

بر بنیاد این گزارش و خبرهای دیگر، می‌توان پذیرفت که امکان خروج آیت‌الله خمینی از عراق و اقامت در کشوری دیگر / لبنان یا سوریه، فراهم بود. هجرت او، چه بسا از دردسرهای حضورش در عراق می‌کاست؛ حتی راه تلاش‌های سیاسی او را هموارتر می‌کرد، اما چنین

۱. همان، گزارش سه صفحه‌ای مضبوط در پرونده شماره ۰۶۷۹۰۸، بی‌شم، بی‌تاریخ.



نکرد و تأثیر ماندن خود را در نجف، به هر اندازه‌ای که در بقای حوزه علمیه آن شهر مؤثر بود، از دست نداد. واقعیت این است که زندگی برای او در عراق، بسیار سخت بود؛ چه از نظر حوادثی که به حوزه علمیه نجف تحمیل می‌شد، چه از جهت مضایقی که بر خود و خانواده‌اش می‌رفت، و چه به لحاظ رسیدگی به امور مرجعیت، به ویژه سامان‌دهی به دریافت‌ها و پرداخت‌های وجوهات شرعی. همان زمان در جایی نوشت که «در این آخر عمر ابتلائی دارم که طاقت فرساست؛ چه از اوضاع این‌جا [=عراق] و چه از اوضاع آن‌جا [=ایران].»<sup>۱</sup>

### باتک ناشیانه ساواک

نتایجی که اعلامیه ضد رستاخیزی آیت‌الله خمینی بر جای گذاشت، نمی‌توانست بی‌پاسخ بماند. به دستور نعمت‌الله نصیری، کارشناسان ساواک با نگارش متنی علیه آیت‌الله، به مقابله با او درآمدند. بنا نبود اعلامیه دست‌ساز ساواک در ایران توزیع گردد. چون ممکن بود دنباله در دست‌آفرینی برای حکومت داشته باشد. آن را برای پخش در کشورهای منطقه تهیه کرده بودند. از این رو پانصد نسخه آن به نمایندگی ساواک در لبنان فرستاده شد. امضاء گذاشته شده زیر اعلامیه، «اتحادیه محصلین ایرانی در لبنان» بود.<sup>۲</sup> شمار برگه‌های چاپ شده چهارهزار نسخه بود، اما در نبود هماهنگی میان‌بخشی در سازمان اطلاعات و امنیت کشور، فقط پانصد نسخه به دست نمایندگی ساواک در لبنان رسید.<sup>۳</sup> اوراق رسیده باید در آنجا و کشورهای منطقه پخش می‌شد.<sup>۴</sup> اما این نمایندگی نمی‌توانست اعلامیه‌ها را به نشانی‌های مورد نظر خود در آن کشور ارسال کند، زیرا «نام و آدرس محل کار و سکونت ایرانیان مقیم در کشورهای عربی و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس برای این نمایندگی مشخص نمی‌باشد، و نیز تهیه آدرس این قبیل اشخاص از طریق منابع، غیر عملی بوده و از لحاظ حفاظت عملیات هم به مصلحت نمی‌باشد.» مسئولان ایرانی پاسخ دادند که نشانی‌ها را از همان روحانیان همکار خود در لبنان تهیه کنید. پرویز ثابتی نیز که چندی بود مدیریت اداره کل سوم را به عهده گرفته، جانشین ناصر مقدم شده بود، گفت که تعدادی از اعلامیه‌ها را به کویت بفرستید تا از آنجا توزیع گردد.<sup>۵</sup>

۱. صحیفه امام، ج ۳، ص ۹۷.

۲. اسناد ساواک، [گزارش خیر]، سند شم ۲۲۱/۵۷۳، مورخ ۵۴/۷/۵.

۳. همان، نامه اداره کل سوم به اداره یکم، سند شم ۳۲۴/۱۷۸۶، مورخ ۵۴/۶/۱۹.

۴. همان، بانوشت گزارش نمایندگی ساواک در لبنان به اداره کل سوم، سند شم ۴۲۷۳، مورخ ۵۴/۴/۳۱.

۵. همان‌جا.

متن اعلامیه ساواک می‌گفت که «خمینی، بهایی شده است» زیرا بهایی‌ها عضویت در حزب رستاخیز را تحریم کرده‌اند، و خمینی نیز آن را حرام دانسته است. یکی از مسئولان ایستگاه ساواک در حاشیه جنوبی خلیج فارس پس از دیدن اعلامیه، از مفاد آن تعجب کرد و برقراری نسبت بین آیت‌الله خمینی و فرقه بهاییان را بسیار بی‌ربط دانست. او در گزارش خود به ایران نوشت که «این اعلامیه نه فقط لطمه‌ای به خمینی نمی‌زند بلکه احتمالاً محبوبیتی هم برای او ایجاد می‌کند. تنقید از همکاری و همفکری خمینی با بعثی‌ها و کمونیست‌ها بیشتر مؤثر است تا نسبت دادن بهایی‌گری به او، زیرا بسیار دیده شده است که افرادی به نام دین در خدمت کمونیسم و بعثیسم بوده‌اند و بیشتر می‌توان جنبه خیانت به آن داد.»<sup>۱</sup> نویسنده این نظریه لابد نمی‌دانست که مسئولان او پیش از این هر دو اتهام مورد نظر او را به آقای خمینی زده بودند؛ و نتیجه‌ای در پی نیاورده بود.

### تسلیت و تبریک

واکنش آیت‌الله خمینی به رخداد ۱۷ خرداد، بیش از یک ماه بعد، در بیستم تیر ۱۳۵۴ بود. منتظر ماند تا خبرهای حادثه و پیرامونش را به درستی دریافت کند. شکیبایی او علت دیگری هم داشت، و آن احتمال واکنش نجف، به موضوع بود.<sup>۲</sup> وقتی دید از آن ناحیه صدایی بر نمی‌خیزد، رنجور از این سکوت، دست به قلم برد. او واقعه ۱۷ خرداد را هم تأسف‌انگیز و هم امیدوارکننده خواند. تأسف‌بار از این که در زمانه بیرون آمدن ملت‌ها از زیر یوغ استعمار و دستیابی به استقلال و آزادی، مردم ایران، با حکمرانی گماشته‌ای مرتجع و عامل بی‌چون و چرای استعمار دست به گریبان مظاهر استبداد و ارتجاع هستند. «سازمان امنیت ایران به دستور شاه به صورت اداره تفتیش عقاید قرون وسطایی درآمد و با مخالفان حزب تحمیلی شاه، که اکثریت قاطع ملت متدین است، با انواع تهدیدها و اهانت‌ها و ضربها و شکنجه‌های وحشیانه رفتار می‌کنند.» و امید به این که مخالفت با این حزب در دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه و دیگر طبقات ملت «طلیعه به دست آوردن آزادی و رهایی از قید استعمار» گردد.

آقای خمینی حادثه ۱۷ خرداد ۱۳۵۴ را ادامه واقعه خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ خواند و ضمن تسلیت به آسیب‌دیدگان هر دو رخداد، آزادمنشی و روشنفکری نهفته در هر دو جریان را شایان

۱. اسناد ساواک، سند شمه ۲۲۱/۵۷۳، مورخ ۵/۷/۵۴.

۲. صحیفه امام، ج ۳، ص ۱۰۶.

تبریک دانست و افزود: «تبریک می‌گویم بر طلوع صبح آزادی و قطع ریشه استعمار و عمال خبیث آن. سلام من بر مقتولین و مصدومین ۱۵ خرداد! سلام من بر مصدومین و مظلومین هفده خرداد! سلام من بر طبقات اهل علم و خطبای محترم! سلام من بر جوانان غیرتمند دانشگاه‌های ایران! سلام من بر مؤمنین و مسلمین سراسر کشور که با عدم شرکت در حزب تحمیلی و انتخابات غیرقانونی مشت محکم بر دهان یاوه‌سرایان زدند و وفاداری خود را به اسلام و مسلمین ثابت کردند! سلام من بر زندانیانی که در راه هدف مقدس اسلام در زیر شکنجه بسر می‌برند! سلام من بر جوانان و دانشجویان غیرتمند ایرانی خارج کشور که با کوشش ارزنده خود، به اسلام و برادران مسلم خود خدمت می‌کنند و فجایع استعمار و عمال آن را بر ملا می‌کنند.»<sup>۱</sup>

نخستین بار، مأموران دستگاه امنیتی ایران، مستقر در اداره پست، از وجود چنین اعلامیه‌ای آگاه شدند. پس از آن بود که اداره کل سوم با بخش نامه‌ای به دفاتر خود در شهرها هشدار داد که از رسیدن آن به در خانه‌ها جلوگیری کنند.<sup>۲</sup>

مبادی ارسال اعلامیه آیت‌الله خمینی در چند سال اخیر، خارج از کشور بود. اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا یکی از آنها بود. این نهاد این بار نیز اطلاعیه یادشده را تکثیر و با پست به نشانی‌های زیادی در ایران فرستاد.<sup>۳</sup> اعلامیه یادشده در داخل هم چاپ و پخش شد. بسان گذشته، متن اخیر به زبان عربی هم برگردانده شد و در کشورهای منطقه توزیع گردید.<sup>۴</sup> پاکستان نیز یکی از مقاصد دریافت اطلاعیه‌های آقای خمینی بود. آنجا متن این نوشته‌ها، پس از ترجمه به زبان اردو، تکثیر و به دست خواهندگان می‌رسید.<sup>۵</sup> حضور شیخ محمد شریعت اصفهانی در آن کشور، زمینه این‌گونه تلاش‌ها را در تبلیغ نهضت فراهم کرده بود.<sup>۶</sup>

## دیدار با استاندار کربلا

حال و روز طلاب و مراجع ایرانی حوزه علمیه نجف، بی‌شبهت به آنچه که بر سر ایرانیان

۱. همان، صص ۱۰۰ تا ۱۰۲.

۲. اسناد ساواک، تلگرافات وارده، تلگرام اداره کل سوم به ساواک کرمان، سند شم ۳۱۲/۳۳۵۱، مورخ ۵۴/۵/۱۸.

۳. همان، گزارش خبر، پیوست گزارش ساواک تهران به اداره کل سوم، سند شم ۲۰/۸۱۹۶۸ هـ ۲۳، مورخ ۵۴/۵/۲۷.

۴. همان، گزارش نمایندگی ساواک در کویت به اداره کل سوم، سند شم ۱۵۲۹، مورخ ۵۴/۶/۱.

۵. همان، گزارش نمایندگی ساواک در پاکستان به اداره کل سوم، سند شم ۳۵۳، مورخ ۵۴/۵/۲۲.

۶. برای آگاهی بیشتر از فعالیت‌های شیخ محمد شریعت اصفهانی، ر.ک: بایرامی، سمانه، «شیخ محمد شریعت اصفهانی».

فصل‌نامه مطالعات تاریخی، شم ۲۴ (بهار ۱۳۸۸)، صص ۶۴ تا ۷۷.

روحانی و غیرروحانی در سال ۱۳۵۰ رفت، نبود. در آن زمان، و تا دو سه سال بعد، هر گاه که حکومت بعثی عراق محدودیتی علیه مراجع یا محصلان علوم دینی در حوزه نجف اعمال می کرد، اخبار آن را به دستور هیأت حاکمه ایران در جراید کشور با آب و تاب نقل می کردند. مقامات ایران ضمن بازی در نقش کشوری که خاستگاه شیعیان جهان است و پادشاهی شیعه بر آن حکم می راند، از آن ماجرا چون ابزاری علیه عراق بهره می بردند. اما پس از توافق ایران و عراق در الجزایر، این نقش دیگر ایفا نگردید و مطبوعات با سکوت به حوادث کشور همسایه نگاه می کردند.

حوزه علمیه نجف در تنگنا بود. بیست و پنج روز پس از نامه‌ای که آیت‌الله خمینی به رئیس‌جمهور عراق نوشت، استاندار کربلا، همراه دیگر مقامات محلی شهر نجف خواستار دیدار آیت‌الله شدند. همچون دیگر ملاقات‌ها، آنان را به بیرونی خانه آقای خمینی، جایی که شماری از افراد هر روز آنجا گرد هم می آمدند، راهنمایی کردند. یکی از حاضران شرح این دیدار کوتاه را نوشت. بر اساس آنچه او از آن مجلس ثبت کرده است استاندار گفت که رئیس‌جمهور عراق سلام می‌رساند و می‌گوید که دولت برگه اقامت همه محصلان را تمدید خواهد کرد، مگر آنانی که جاسوس بیگانه هستند. اینان و افراد متخلف دیگر باید تا پایان ماه جاری میلادی از کشور خارج شوند. پاسخ آیت‌الله این بود: «شما تمام کارهایی را که دلتان می‌خواهد انجام می‌دهید و بعد از انجامش می‌آیید این‌جا که سید رئیس تحیات فرستاده و با تحیات می‌خواهید ماستمالی کنید. مگر با تحیات کار درست می‌شود؟ شما حدود سیصد نفر از طلاب حوزه را خروجی داده و به خارج شدن از عراق مجبور ساخته‌اید و حالا به من می‌گویید که از فردا اقامه‌ها را تمدید می‌کنند؟ این که می‌گویید افراد [ی] وابسته به استخبارات و جاسوس [هستند]، باید بدانید که در حوزه نجف چنین افرادی وجود ندارند. در تمام حوزه شاید نتوانید دست روی یک نفر، دو نفر بگذارید که وابسته باشند؛ و این درست نیست که شما فردا هر کسی را به بهانه وابسته و جاسوس اخراج کنید.»

استاندار کربلا گفت که همه بیرون رانده شده‌ها مجرم هستند. اینان باید تحویل دادگاه و محاکمه می‌شدند، اما رئیس‌جمهور روی علاقه به حوزه علمیه و نامه‌های شما از این کار صرف‌نظر کرد؛ با این حال هر یک از روحانیان، اعم از استاد و محصل، که مورد اطمینان شما باشند بفرمایید تا مجوز اقامت داده شود. آیت‌الله نیز گفت: «اگر شما علاقه به حوزه دارید و نمی‌خواهید این حوزه به هم بخورد، افراد متخلف را اقامه دهید و یا اقامه آن را تمدید کنید تا از

تخلف بیرون بیابند؛ و ثانیاً این که می‌گویید افراد معزز را معرفی کنم، باید بگویم که همه افراد حوزه پیش من معززند و هیچ فرقی میان طلاب افغانی، پاکستانی، هندی، عرب و ایرانی نیست و من همه آنان را عزیز و بزرگ می‌شمارم.<sup>۱</sup>

این دیدار در ۲۷ تیر ۱۳۵۴ بود و تأثیری در موقعیت معلق روحانیان ایرانی نکرد. به نظر می‌رسد ضرب‌الاجل تعیین شده/ پایان ماه ژوئیه ۱۹۷۵-۱۰ مرداد ۱۳۵۴ شامل حال طلاب هندی و پاکستانی شده باشد.<sup>۲</sup> محصلان اخراج شده پاکستانی پس از رسیدن به موطن خود موضوع را در روزنامه جنگ منعکس کرده، موقعیت مراجع نجف، از جمله آیت‌الله خمینی را در معرض خطر توصیف کردند.<sup>۳</sup>

### در پاسخ به دانشجویان اروپا و آمریکا

در این دوره کج‌مدار، آیت‌الله خمینی به نامه‌های رسیده از دانشجویان مقیم اروپا و آمریکا پاسخ می‌داد. گفتنی است همگرایی دانشجویان مسلمان ایرانی، شاغل به تحصیل در اروپا و آمریکا، و کوشش‌های سیاسی ایشان با اتکا به آموزه‌های اسلامی برای مرجع تبعیدی ایران دلگرم‌کننده و امیدآفرین بود. او آرزو داشت دیگر دانشجویان ایرانی در هند، پاکستان و کشورهای عربی، به این اتحاد پیوسته، دامنه تلاش‌های خود را گسترش دهند و پرده از چهره آیین اسلام راستین بگیرند تا عدالت و نورانیت آن در چشم همه گروه‌های اجتماعی بنشیند. آیت‌الله این آمال را در پیامی به یازدهمین نشست اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا یادآور گردید. پیام، در پاسخ به نامه هیأت مدیره آن اتحادیه نوشته شد. نویسنده، مقاومت مردم ایران را در پیوستن اجباری به حزب رستاخیز، نشانه رشد آنان و نویدبخش پیروزی پیش روی ملت دانست. «هر چه ستم‌کاری و ظلم و بی‌عدالتی در جامعه و ملتی اوج گیرد، به همان نسبت قوه مقاومت در ملت رشد می‌کند. شاهد زنده، اوضاع اخیر ایران است.» وی امکان خرد شدن خود را در میان تراکم نگرانی‌ها و هجوم ناراحتی‌های ناشی از وضع رقت‌بار مسلمانان، به ویژه ملت ایران، چنین به گوش دانشجویان رساند: «عدم توجه مقامات مسئول به مصالح مسلمین و رفتار وحشیانه دستگاه ظلم با ملت ایران و خصوص علما و

۱. صحیفه امام، ج ۳، صص ۱۰۴ و ۱۰۵.

۲. اسناد ساواک، گزارش خیر، گزارش نمایندگی ساواک در پاکستان، سند ش‌م ۵۷۷۷، مورخ ۵۴/۷/۱۳.

۳. همان، سند ش‌م ۵۷۷۲، مورخ ۵۴/۷/۱۳.

محصلین حوزه‌های علمیه و جوانان غیور دانشگاهی، تاب و توان را می‌برد و انسان آگاه را در تحت فشار خرد می‌کند، اگر نباشد امیدها و نویدهایی. و با خواست خداوند متعال نویدهایی در کار است که امید را به آینده نزدیکی تقویت می‌کند.<sup>۱</sup>

اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا از کنگره ششم در هم ادغام شده بودند و فصل‌نامه مکتب مبارز، اینک نشریه اندیشه‌تاب آنان بود. این نشریه همواره به دست آیت‌الله خمینی می‌رسید. همو، دو روز بعد/دوم مهر ۱۳۵۴ خطاب به اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا نامه‌ای نوشت که دربردارنده همان مضامین یادشده بود. این نیز در پاسخ به نامه‌ای بود که دانشجویان اتحادیه اخیر به او نوشته بودند. در این جا نیز امیدواری به آینده و نزدیکی پیروزی ملت ایران مورد تأکید قرار گرفته بود. «نقطه روشنی که در این آخر عمر برای من امیدبخش است، همین آگاهی و بیداری نسل جوان و نهضت روشنفکران است که با سرعت در حال رشد است و با خواست خداوند تعالی به نتیجه قطعی که قطع‌ایادی اجانب و بسط عدالت اسلامی است خواهد رسید.»<sup>۲</sup> هر دو نامه در میانه رمضان ۱۳۹۵ نوشته شد. آیت‌الله روزه می‌گرفت؛ ضعف داشت و پیام‌ها را نسبتاً کوتاه نوشت.<sup>۳</sup>

### نجف در سرایشی رکود

تهدیدهای دولت عراق نسبت به حوزه علمیه نجف، پس از تغییر استاندار کربلا، شدت گرفت. استاندار تازه منصوب پس از سپری شدن ماه مبارک رمضان ۱۳۹۵، در بیست و چهارم مهر ۱۳۵۴، با آقایان خمینی، خوبی و سیدعبدالله شیرازی دیدار کرد. از جزئیات رد و بدل شده میان آنان خبری در دست نیست، اما می‌دانیم که موضوع گفت‌وگوها دور و بر حوزه علمیه نجف و وضعیت محصلان آن بود.<sup>۴</sup> حدود یک ماه پس از ملاقات یادشده، بگیر و ببندها، دستگیری و زندان و اخراج روحانیان و خانواده‌های آنان از سر گرفته شد. یکی از شاهدان رانده شده از نجف، از تصمیم یا تظاهر به تصمیم مسئولان عراقی به جلب آیت‌الله خمینی خبر

۱. صحیفه امام، ج ۳، صص ۱۱۰ و ۱۱۱.

۲. همان، صص ۱۱۳ و ۱۱۴.

۳. همان، ص ۱۱۵.

۴. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند ششم ۱۱۸۳، مورخ ۵۴/۸/۶.

داد و گفت که هنگام غروب، زمانی که آیت‌الله برای نماز جماعت در راه مدرسه بروجردی بود، مأموران برای دلالت او به اداره پلیس نزدیک می‌شوند. «نامبرده با این دعوت مخالفت و عده‌ای از همراهان وی به این موضوع معترض و نتیجتاً مأمورین از جلب وی منصرف می‌شوند. آقای خمینی از راه آمده، برگشت، به خانه رفت و درس و نماز خود را تعطیل کرد.»<sup>۱</sup> خبرهای بعدی رسیده از عراق می‌گفت که این مأموران از بغداد آمده بودند.<sup>۲</sup>

منابع امنیتی مأمور به سفارت ایران در بغداد نوشتند که حدود ۷۵۰ تن که بیشتر آنها ایرانی بودند دستگیر و در ناحیه‌ای میان کربلا و نجف، زندانی شدند. اطرافیان مراجع تقلید به ویژه نزدیکان آیت‌الله سیدعبدالله شیرازی، نیز در میان بازداشت‌شدگان بودند. حتی مأموران اعزامی، به دستگیری آقای شیرازی هم اقدام می‌کنند که گویا با عصا از خود دفاع کرده، همین تعرض، او را به بیرون آمدن از عراق مصمم می‌کند.<sup>۳</sup> از میان زندانیان «تعدادی... که فاقد مدارک و اجازه اقامت در عراق بودند، بلافاصله جهت اخراج به مرز خسروی و شلمچه اعزام و عده دیگر که قبلاً مهر خروجی در گذرنامه آنان خورده بود ولی از عراق خارج نشده بودند متعهد گردیدند پس از یک هفته عراق را ترک کنند».

تعطیلی نماز و درس مراجع نجف در اعتراض به این کار نتیجه‌ای در پی نداشت. در مذاکره هم «مقامات عراقی تأکید کردند خروج اشخاصی که گذرنامه آنها مهر خروجی دارد از عراق الزامی می‌باشد؛ اقامت سایر روحانیون نیز مستلزم رعایت و انجام کامل دستورات دولت عراق در این مورد است و بنابراین لازم است حوزه علمیه نجف مانند جامعه‌الازهر تحت کنترل دقیق و نظارت دولت عراق قرار گیرد.» یعنی مراجع نجف در جهت همکاری با دولت بعثی عراق، از دادن فتاوی درخواست شده دریغ نورزند. ماه محرم ۱۳۹۶ در پیش بود و آنان باید در نخستین گام حرمت شبیه‌خوانی، زنجیرزنی و قمه‌زنی را اعلام می‌کردند. آقایان خوبی، خمینی و سیدعبدالله شیرازی زیر بار نرفتند و آقای شیرازی با فرستادن پسر خود به سفارت ایران در بغداد، تصمیم قطعی خود را برای آمدن به ایران اطلاع داد.<sup>۴</sup>

تا اوایل آذر ۱۳۵۴ حدود دویست خانواده ایرانی از عراق رانده شدند. آیت‌الله سیدعبدالله

۱. همان، گزارش خبر، سند ش‌م ۲۰/۲۹۸۹۲ ه ۱۲، مورخ ۵۴/۹/۱۱.

۲. همان، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند ش‌م ۱۲۳۳، مورخ ۵۴/۹/۱۲.

۳. همان، سند ش‌م ۲۰/۲۹۷۷۴ ه ۱۲، مورخ ۵۴/۹/۸.

۴. همان، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند ش‌م ۱۱۲۳، مورخ ۵۴/۸/۲۹.

شیرازی نیز به قم آمد، از آنجا به شیراز رفت و سپس در مشهد مقدس مجاور شد. آقایان خویی و خمینی از او خواسته بودند که پس از رسیدن به ایران موقعیت تحمیل شده به حوزه علمیه نجف را به گوش ایرانیان و حتی سازمان‌های بین‌المللی برساند. بگوید، شاید صدای اعتراضی بلند شود. «من در قم و تهران این پیغام را به علما و مراجع گفتم، کسی جواب مثبت نداد و همه گفتند دولت نمی‌گذارد.» آیت‌الله سیدعبدالله شیرازی چندی پس از توقف در مشهد، از ترک حوزه علمیه نجف پشیمان شد. «نباید می‌آمدم، بلکه همان جا می‌ماندم به انتظار تقدیر... ما نباید سنگر [را] خالی کنیم... اگر بشود مجدداً به عراق برمی‌گردم.»<sup>۱</sup> شمار روحانیان اخراج شده به جایی رسیده بود که کارشناس ساواک پیشنهاد کرد «مراقبت از روحانیونی که اخیراً از عراق اخراج و در شهرستان قم ساکن شده‌اند ضروری به نظر می‌رسد.»<sup>۲</sup>

حوزه علمیه نجف، اینک شباهتی به گذشته خود نداشت. از شمار محصلان علوم دینی کاسته شده، گرمی حلقه‌های درس از بین رفته بود. درس و نماز جماعات مراجع نیز رونق پیشین را نداشت. اوضاع به اندازه‌ای تنگ و تار شده بود که آیت‌الله در نامه‌ای به پسرش نوشت که از قول او به آیت‌الله سیدمرتضی پرسندیده بگوید، دیگر وجوهات شرعی را نفرستد؛ [طلبه‌ای نمانده که به او شهریه داده شود.] «از ظاهر اوضاع معلوم می‌شود حوزه‌ها نخواهند ماند... حوزه [نجف] را باید گفت منقرض شد یا در شرف است، مگر خداوند تعالی فرجی عنایت کند.»<sup>۳</sup>

می‌توان باور کرد که سرکوب حوزه علمیه نجف، با رضایت خاطر دولت وقت ایران انجام گردید. اگر این رضایت‌مندی نبود، عُسری از واکنش هیأت حاکمه به تأسیس «خبرگزاری خلیج عربی»، مصوب وزرای امور خارجه هفت کشور پیرامونی<sup>۴</sup>، باید به سرکوب فرهنگ و نفوذ معنوی ایران در بین‌النهرین نشان داده می‌شد. نه تنها چنین نشد، بلکه دولتین وقت ایران و عراق، دو هدف همسو را از نابودی حوزه علمیه نجف پی گرفتند. منافع داخلی دولت بعثی عراق با استقلال مذهب شیعه، دین اکثریت مردم این کشور، در تضاد بود و اشتیاق فراوانی در

۱. همان، گزارش خبر، سند شیم ۵۹/۳۴۲۰، مورخ ۵۴/۱۱/۳۰.

۲. همان، گزارش خبر، سند شیم ۹/۲۸۱۰، مورخ ۵۴/۱۰/۷.

۳. صحیفه امام، ج ۳، صص ۱۲۱ و ۱۲۲.

۴. روزنامه اطلاعات، شم ۱۴۹۰۴ (۱۷ دی ۱۳۵۴)، صص ۱ و ۴. کشورهای عراق، کویت، عربستان سعودی، امارات عربی متحده، قطر، بحرین و عمان در نشست ابوظبی به تأسیس بنگاه خبری اکتی «خلیج عربی» رأی دادند. در پی این تصمیم، وزارت امور خارجه سفرای خود را از هفت کشور یادشده فراخواند تا شورای توضیح آنها در این باره باشد. این قهر ملایم خیلی زود برطرف گردید.



تبدیل حوزه‌های علمیه خود به مراکزی مطیع و دست‌آموز داشت.

دولت ایران نیز با منکوب شدن حوزه نجف، گلوی مهم‌ترین مخالف در دسرساز خود را که به عراق تبعید کرده بود، می‌فشرده تا صدایی از آن بلند نشود. دور نیست که اقدامات عراق علیه این مرکز علمی مستقل، بخشی از خواست ایران در برابر آغاز اعزام زائران خود به عتبات عالیات بوده باشد. اگر درستی این گزارش فرستاده شده به اداره کل سوم ساواک را بپذیریم، روشن می‌شود که تارومار روحانیان شاغل به تحصیل و تدریس در شهر نجف، بی‌ارتباط با چنین درخواستی از ناحیه دولت ایران نبوده است. «از زمانی که رابطه سیاسی دولت عراق با دولت ایران خوب شده، این دولت به آزار روحانیون از جمله خمینی پرداخته و از خمینی خواسته تا آدرس محصلین و اسامی افرادی که می‌شناسد و همچنین آدرس و مشخصات کسانی که جهت آنان پول حواله می‌شود، در اختیار دولت عراق قرار دهد؛ و به علت مخالفت خمینی، دولت عراق اقدام به اخراج و زندانی کردن روحانیون و محصلین نموده» است.<sup>۱</sup> طبیعی است که نشانی‌های خواسته شده به کار سازمان اطلاعات و امنیت کشور ایران می‌آمد نه استخبارات عراق.

### جای خالی یک اعلامیه

اواخر سال ۱۳۵۴ تصمیمات تازه، هزینه‌بر و البته عجیبی برای بزرگداشت محمدرضا پهلوی و تمجید از سلطنت او و پدرش گرفته شد. در چهارم آبان آن سال، زادروز شاه، گفته شده بود که مجلس شورای ملی و مجلس سنا پیشنهاد بزرگداشت پنجاهمین سال سلطنت پهلوی را کرده، با موافقت شخص اول همراه گردیده است.<sup>۲</sup> فردای آن مقرر گردیده بود سراسر سال ۱۳۵۵ به این مناسبت جشن برپا شود.<sup>۳</sup> این تصمیم در حالی گرفته شده بود که کشور دست به گریبان گرانی‌های فزاینده، تورم، قطع جریان برق، دستگیری و محاکمه گرانفروشان، محتکرها، رشوه‌گیرها و زمین‌خواران بود. شاه که گمان می‌برد با فرمان و دستور می‌تواند قیمت‌ها را از آسمان به زمین آورد، «تعیین قیمت حقیقی کالا و مبارزه با گرانفروشی» را به

۱. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش بخش آمریکا و کانادا و آمریکای جنوبی و مرکزی به اداره کل سوم، سند شم ۴۲۵۰، مورخ ۵۴/۱۱/۵.

۲. روزنامه اطلاعات، شم ۱۴۸۴۳ (۴ آبان ۱۳۵۴)، ص ۱.

۳. همان، شم ۱۴۸۴۴ (۵ آبان ۱۳۵۴)، ص ۱.

عنوان اصل چهاردهم انقلاب شاه و مردم تعیین کرده بود.<sup>۱</sup> پیش از این نیز دستور داده بود تورم به صفر برسد و رشد اقتصادی ۱۷ درصد شود.<sup>۲</sup> اما اساس اقتصاد کشور بر فروش نفت و واردات هر کالا استوار شده بود، از این رو کلمه‌های «مبارزه با گرانی» و «تورم» در نبود تولید داخلی و صادرات هر کالا، از روی کاغذ جدا نشد.

تصمیم دیگری که در پایان سال ۱۳۵۴ برای بزرگداشت نظام شاهنشاهی و تجلیل از سلطنت محمدرضا پهلوی گرفته شد، تغییر تقویم و مبدأ تاریخ ایران از هجرت پیامبر اسلام صلی‌الله علیه و آله و سلم به آغاز سلطنت کوروش هخامنشی بود. گفته شد ابتدای سال آتی، اول فروردین ۲۵۳۵ شاهنشاهی خواهد بود، نه ۱۳۵۵ هجری شمسی. این تصمیم را نمایندگان مجلسین شورای ملی و سنا در نشست مشترک بیست و چهارم اسفند، روز منصوب<sup>۳</sup> به زادروز رضاشاه گرفتند.<sup>۴</sup>

اگر تشکیل کنفرانس مشترک سرمایه‌گذاران آمریکایی را، که به سرپرستی دیوید راکفلر به تهران آمده، در پی منفعت‌یابی‌های بیشتر بودند، با تصمیمات بالا جمع بزنیم، این پرسش پیش می‌آید که چرا آیت‌الله خمینی واکنشی به این رخدادها نشان نداد و تا شش ماه بعد، از آنها سخن نگفت؟ آخرین اطلاعیه‌های هشداردهنده او درباره تأسیس حزب رستاخیز در اواخر سال گذشته و حمله به مدرسه فیضیه، در تیرماه سال جاری بود. سکوت آیت‌الله در این مقطع نباید وابسته به یک علت بوده باشد؛ باید دلایل متعددی می‌داشت، اما می‌توان احتمال داد که حوادث رفته بر سر حوزه علمیه نجف، یکی از آنها بوده است.

### چشم به راه مادر

فرزندان آیت‌الله خمینی در نامه‌ها و پیام‌هایی که از ایران به پدر و مادرشان می‌فرستادند، از دلتنگی خود می‌نوشتند و می‌گفتند. حدود سه سال از آخرین سفرهای آنان به عراق می‌گذشت. در این فاصله بانو قدس ایران یک بار به ایران بازگشته بود تا در مراسم عقد نوه‌اش، فرشته، حاضر باشد. دیر رسیده بود. موقعیت آیت‌الله در این زمان بیچیده‌تر از گذشته بود. از این رو

۱. همان، شم ۱۴۷۷۸ (۱۶ مرداد ۱۳۵۴)، ص ۱.

۲. همان، شم ۱۴۸۱۵ (۳۰ شهریور ۱۳۵۴)، ص ۴.

۳. روزشمار تاریخ معاصر ایران، ج ۵، ص ۴۲۱.

۴. روزنامه اطلاعات، شم ۱۴۹۵۹ (۲۴ اسفند ۱۳۵۴)، صص ۱، ۴ و ۵.

امکان سفر بی دردسر بانو قدس ایران به میهن یا زمینه آماده برای سفر فرزنداناش به عراق، نبود. پدر، در پاسخ به درخواست‌های پشت هم دخترها و پسرش گفته بود: «گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها زیاد است و شما نمی‌توانید مطلع شوید از آن، و این که چه محذوراتی برای آمدن خانم، شرعاً و عقلاً، است. پشت هم هر کدام نامه می‌نویسید، از آمدن ایشان می‌نویسید و موجب ناراحتی ایشان و من می‌شوید. اگر محذور نداشت، آمده بودند. امید است خداوند رفع کند که با سلامتی شماها نیابید و ایشان بیایند.»<sup>۱</sup>

گذران شخصی این زن و شوهر، در اواسط سال ۱۳۵۴، از نامه‌ای که بانو قدس ایران به پسرش نوشته، چنین پیدا است. آن روز هفتم صفر ۱۳۹۶ / نوزدهم بهمن ۱۳۵۴ بود. «وفات حضرت امام حسن [است]. صدای ضبط صوت روضه قهوه‌خانه‌های خیابان بلند است. ساعت سه و نیم بعد از ظهر است. بابات زیر کرسی خوابیده‌اند. من مقیدم روزها نخوابم، زیرا اگر روز یک ساعت بخوابم شب سه ساعت خوابم نمی‌برد و بیشتر با مطالعه کتاب‌های عربی که از لطف و محبت تو پسر مهربان و روشن و آگاه به مصلحت و روحیه‌ام تشخیص دادی، من که مادر هستم به طریق اولی این نعمت را دریافت کرده‌ام. کتاب تمدن اسلامی [تمدن اسلام و عرب نوشته گوستاو لوبون] به عربی را مطالعه می‌کنم و خوب می‌فهمم. در هر چند صفحه یک کلمه را معنی‌اش را نمی‌دانم آن هم در کتاب لغت پیدا می‌کنم. خلاصه امروز تمام شد. دیدم هنوز آقا خوابیده‌اند و چایی به کار نیست؛ چه بهتر و شیرین‌تر از مکاتبه با تو، بلکه تو را مخاطب قرار دادن، با تو سرگذشت گفتن.

عزیزم! حال مادر، پدر و برادر همگی مزاجاً خوب، سلامت و به دعاگویی‌ات اشتغال داریم. هر کدام مطابق با وضع زندگی‌مان یک سرگرمی‌هایی داریم. پدرت چون درس‌ها تعطیل است نماز می‌رود ظهرها و مطالعه‌های تفریحی دارد. برادرت به همین ترتیب. مادرت با کار خانه و مهمانداری زندگی را خاتمه می‌دهم. هوای اینجا هم امسال زیاد سرد نشده، تقریباً بهار ایران است. کلفت هم نداریم و پیدا نمی‌شود...»<sup>۲</sup>

زمان عروسی فرشته نزدیک شده بود. دو سال از عقد آنان می‌گذشت. لابد دست به دست می‌کردند تا بانو قدس ایران، عمود معنوی خانواده، بتواند راهی ایران گردد. گفتنی است این

۱. صحیفه امام، ج ۳، ص ۱۰۷.

۲. یاران امام به روایت اسناد ساواک - شهید آیت‌الله حاج‌شیخ محمد صدوقی، کتاب دوم، تهران، مرکز بررسی تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۷ش، ص ۶۸.

روزها حال مادر دیگرگون گردید. روشن شد که درد افتاده به ناحیه شکم از کیسه صفر است. بانو در یکی از بیمارستان‌های بغداد جراحی شد و سلامت خود را بازیافت.<sup>۱</sup> با آغاز مسافرت زایران ایرانی به عتبات، امید به سفر مادر افزایش یافت. ایران و عراق در مرداد ۱۳۵۴ برای باز شدن راه زیارت مرقد ائمه علیهم‌السلام به توافق رسیده بودند،<sup>۲</sup> اما اجرای آن تا اوایل سال بعد/ ۱۳۵۵ به تعویق افتاد. آنچه در مطبوعات ایران از علت این دیرکرد یاد می‌شد، آماده نبودن زیرساخت در شهرهای زیارتی عراق بود. این همه حقیقت نبود. پیش از این نیز مسافرت‌های زیارتی انجام می‌شد و دولت ایران حساسیتی به نبود اماکن مناسب اقامتی، خورد و خوراک، وسایل نقلیه درخور و... نشان نمی‌داد.

اوضاع جاری حوزه علمیه نجف، می‌گفت که حل و فصل مسائل سیاسی مرتبط با مراجع تقلید، به ویژه مراقبت، بلکه قطع روابط و مناسبات زایران با آیت‌الله خمینی، از مهمترین پیش‌زمینه‌ها، برای آغاز سفرهای زیارتی بوده است. یکی از کارکنان ساواک، در گزارشی، مشاهدات اولین خود را از سفر زیارتی یکی از کاروان‌ها نوشت که سه بند آن چنین بود: «۱۲- آیت‌الله خمینی هر شب بین ساعت ۲۰:۳۰ الی ۲۱:۰۰ به حرم مطهر حضرت علی علیه‌السلام وارد می‌شود و مدت نیم ساعت در آنجا می‌ماند، سپس به منزل مراجعت می‌نماید. زمانی که آیت‌الله خمینی وارد حرم می‌گردد کلیه زائرین عراقی که در حرم هستند قیام نموده و سپس دست آیت‌الله را بوسیده و در کنار او به نماز می‌ایستند... ۱۶- زائرین ایرانی هیچ‌کدام به آیت‌الله خمینی نزدیک نشدند و اظهار می‌نمودند ممکن است از طرف سازمان امنیت برای‌شان درگیری به وجود آید... ۱۸- در هر یک از چهار اتوبوس مخصوص زایران ایرانی که از طرف سازمان جلب سیاحان در اختیار وزارت اوقاف گذارده شده بود، یک نفر به عنوان راهنمای سازمان اوقاف عراق بود، ولی این شغل پوششی به نظر می‌آمد و این‌گونه افراد از عوامل امن‌العام بغداد می‌باشند.» در جای دیگری از این گزارش می‌خوانیم که «۶- کنترل دستگاه‌های اطلاعاتی عراق بر روی مردم، به خصوص ایرانیان مقیم به شدت اعمال می‌گردد، به نحوی که در شهر کربلا یک کفاش ایرانی در مورد وضع زندگی‌اش اظهار نگرانی شدید می‌نمود و به محض این که شاگردش، که یک فرد عرب بود، وارد مغازه شد، دنباله صحبت خود را قطع و به شدت نگران این مسأله بود که مبدا شاگردش با مأمورین

۱. صحیفه امام، ج ۳، ص ۱۳۹.

۲. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۴۷۸۹ (۲۹ مرداد ۱۳۵۴)، ص ۴.

امنیتی همکاری داشته باشد.<sup>۱</sup>

بانو قدس ایران اواسط اردی‌بهشت ۱۳۵۵ تقاضای روادید کرد. یک ماه گذشت. خبری نشد. از بیم نرسیدن به عروسی نوه‌اش، در نامه‌ای به دخترش، فریده، نوشت: «مهیای آمدن هستم... از ترس این که مبادا به عروسی نرسم فوراً به جواب پرداختم که اگر تا آن موقع آمدم چه بهتر، و الاً چند روزی صبر کنید تا آمدن یا نیامدن من معلوم شود. عقد که نبودم. برای عروسی خیلی آرزو دارم. می‌ترسم مثل آمال‌های دیگرم به این هم نرسم.»<sup>۲</sup>

بنابر قرائن، صدور روادید او و همراهانش، معصومه حائری، حسین و مریم، عروس و نوه‌هایش دو ماه به درازا کشید و بانو قدس ایران سوم مرداد با بستگانش وارد فرودگاه مهرآباد شد.<sup>۳</sup>

### نهضت خانه‌سازی

اواخر سال ۱۳۵۴ آیت‌الله خمینی در دو نامه پیاپی، یکی به برادر و وکیل تام‌الاختیارش، آیت‌الله سیدمرتضی پسندیده، و دیگری به پسرش، سیداحمد، خواست که برای محصلان علوم دینی در قم خانه‌سازی شود؛ و سفارش کرد این کار بی سر و صدا، بی‌اسم خمینی، و به تدریج، «یعنی ده تا ده تا درست شود، البته با تعجیل». او با معرفی افرادی، محل هزینه‌های آن را نیز مشخص کرده، توصیه نمود برای جلوگیری از حساسیت و واکنش حکومت «اگر صلاح دیدید و موافقت کردند، آقای [آیت‌الله شیخ مرتضی] حائری در این امر دخالت کنند و مستقیماً از طرف ایشان اقدام شود، شاید بهتر باشد.» آیت‌الله از وجود منابع مالی این کار مطمئن بود. «گمان ندارم در خرجش اشکالی پیدا شود.»<sup>۴</sup>

یک سال قبل، منابع امنیتی کشور باخبر شده بودند که آیت‌الله خوبی نیز به نماینده خود در قم مأموریت داده با خرید زمینی به مبلغ هشت میلیون تومان، برای طلبه‌های قم خانه بسازند. خبر بعدی که نگرانی هیأت حاکمه را افزایش داد، اقدام آیت‌الله محمد صدوقی بود. او با همیاری خیرین، زمینی به مساحت دویست هزار متر مربع در قم خرید و شروع به ساختن

۱. اسناد ساواک، سند ش‌م ۲۱۱/۱۰۱۵۷، مورخ ۳۵/۳/۹ [۵۵].

۲. همان، گزارش خبر، پیوست سند ش‌م ۲۱۱/۲۷۶۷ ه، مورخ ۳۵/۴/۱۰ [۵۵]. این نامه در ۲۳ خرداد ۱۳۵۵ نوشته شده بود.

۳. همان‌جا.

۴. صحیفه امام، ج ۳، ص ۲۴. این منبع تاریخ نامه امام خمینی به حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی را مربوط به سال ۱۳۵۲ دانسته که اشتباه است؛ تاریخ درست نوزدهم بهمن ۱۳۵۴ است.

مدرسه و خانه برای طلاب علوم دینی کرد. دستگاه امنیتی گسترش حوزه علمیه قم را برای حاکمیت سیاسی ایران زیان‌بار می‌دانست و در تحلیل‌های خود به آن تأکید می‌کرد: «توسعه اقدامات آیات وسیله‌ای است برای حفظ و در عین حال گسترش روزافزون حوزه علمیه قم؛ مضافاً به این که تعداد طلاب در این شهرستان نیز همواره رو به ازدیاد است و تعطیل نسبی حوزه علمیه نجف نیز اثر فزاینده قابل توجهی در این امر داشته است. به نظر می‌رسد توسعه حوزه علمیه و ازدیاد طلاب در آینده مشکلاتی را از نقطه‌نظر امنیتی در پی داشته باشد. لذا ضروری است از هم‌اکنون اقداماتی که جنبه اساسی داشته و مانع کافی در جلوگیری از توسعه اقدامات آیات و روحانیون در این زمینه می‌باشد، به عمل آید.»<sup>۱</sup>

موضوع به اندازه‌ای اهمیت داشت که گزارش «شرف عرضی» تهیه، و به اطلاع شاه رسانده شود. رسید، و او این کارها را تقبیح کرد: «هرگز صحیح نیست که چنین مرکزی به وجود آید. خویی در ایران نیست که برای او چنین کاری را انجام دهند. این هشتاد میلیون ریال از کجا آمده؟ باید معلوم شود و از آن اشخاص [= کسانی که این پول‌ها را به آقای خویی داده‌اند] مالیات قابل توجهی گرفته شود.»<sup>۲</sup>

ساواک دست به کار شد و ابتدا به سراغ وزیر دادگستری، صادق احمدی، رفت و او امر ملوکانه را با او در میان گذاشت. وزیر از طریق اداره ثبت، جلو صدور اسناد مالکیت زمین‌های یادشده را گرفت. نماینده آیت‌الله خویی که با چراغ روشن حرکت می‌کرد، این بار زمین دیگری به بزرگی ۳۳ هزار متر مربع، کنار زمین قبلی، خرید تا از دست‌انداز ساخته شده ساواک بگذرد. این بار شهرداری قم به دستور سازمان اطلاعات و امنیت قم از دادن پروانه ساختمان خودداری کرد.<sup>۳</sup> نعمت‌الله نصیری، رئیس ساواک هم گفته بود به هر دستاویزی شده از ساخت و سازها جلوگیری کنید؛ به اسم فضای سبز، زمین‌ها اشغال شده، اجازه ساختمان داده نشود.<sup>۴</sup> سرکوب حوزه علمیه نجف در ۱۳۵۴ به گسترش حوزه علمیه قم منجر گردید. غیر از نشانه‌های یادشده، افزایش شهریه محصلان علوم دینی قم، حاکی از این بود که پول‌های تقسیم نشده در نجف، بین طلاب قم سرشکن می‌شود. شهریه هر یک از آیات خویی و

۱. اسناد ساواک، بولتن ویژه، سند شم ۱۱۲/۱۹۷، مورخ ۳۵/۱/۱۸ [۵۵].

۲. همان‌جا.

۳. همان‌جا.

۴. همان‌جا، حاشیه دست‌نویس.

خمینی، در اردیبهشت ۱۳۵۵ به دویست تومان رسید و نسبت به گذشته نزدیک، صددرصد رشد کرد. دستگاه امنیتی این را نیز زنگ خطر دانست و برنامه‌های خود را برای کوچک و بی‌اثر کردن حوزه علمیه قم و پراکندن طلاب به شهرهایی چون مشهد و شیراز شکست خورده دید. «امیدی نیست که دولت قادر باشد از تراکم روحانیون و طلاب، مخصوصاً طبقه جوان در قم بکاهد؛ به خصوص که گلبایگانی و شریعتمداری هم احتمالاً از ماه آینده ناگزیرند شهریه را اضافه کنند که در این صورت هجوم سیل‌آسای طلاب و روحانیون از شهرستان‌ها به قم سرازیر خواهد شد. لذا تنها راه برای جلوگیری از ازدیاد طلاب در قم و پراکنده شدن آنان ممانعت از ازدیاد شهریه است.»<sup>۱</sup> ساواک به این نتیجه رسید که آقایان خوبی و خمینی هماهنگ هستند؛ خوبی پول زیادی را صرف خرید زمین و ایجاد تأسیسات کرده، خمینی هم دستور داده، نامحسوس، خانه‌هایی را در سطح شهر ساخته، به طلبه‌ها بدهند.

بستن در مدرسه فیضیه در خرداد ۱۳۵۴ نه تنها به ساختار آموزشی و زیرساخت‌های فکری حوزه علمیه قم آسیب نزد، بلکه به افزایش شاخ و برگ‌های آن انجامید. اگر سال ۱۳۵۴ را سال آخر سرکوب مخالفان، آنان که اسلحه به دست به جنگ حاکمیت سیاسی نظام شاهنشاهی رفتند، بدانیم، که این چنین نیز بوده، برای نهضت روحانیت، نهضتی که بنیان جنبش خود را بر دگرگونی اندیشه با آگاهی‌بخشی به همگان نهاده بود، سال سربرآوردن از خاکستر سرکوب بود. چه بسا لحن ناامیدانه کارشناس ساواک ناشی از ناکارآمدی روش‌های سازمان اطلاعات و امنیت کشور در سرکوب این جنبش بوده باشد: «دستگاه روحانیت از قدرت و امکانات مادی قابل ملاحظه‌ای برخوردار است و تجمع این قدرت در یک نقطه به هیچ‌وجه به مصلحت نمی‌باشد، زیرا فعلاً قم پایگاه روحانیت شده... در آینده نیز با روی آوری طلاب و سایر شهرستانی‌ها به قم تعداد آنان روزافزون خواهد بود.»<sup>۲</sup>

## هدفی‌های هدف‌کش

سیدابوالحسن شمس‌آبادی، امام جماعت مساجد قطبیه و جعفر طیار اصفهان، هنگامی که در ۱۸ فروردین ۱۳۵۵ برای اقامه نماز صبح، همراه همسرش به سمت مسجد می‌رفت، توسط سرنشین‌های خودرویی، ربوده شد. ربایندگان این روحانی ۶۸ را ساله با دستمالی خفه کرده،

۱. همان، گزارش خبر، سند شمه ۲۱/۲۷۲۹، مورخ ۳۵/۲/۱۸ [۵۵].

۲. همان‌جا؛ همان، گزارش اداره کل سوم با عنوان «درباره: ساختن خانه برای طلاب علوم دینی»، بی‌شماره بی‌تا.

کشتند و جنازه او را کنار جاده درچه‌پیاز به همایون‌شهر انداختند.<sup>۱</sup> سازمان اطلاعات و امنیت کشور خیلی زود متوجه شد که روحانی مقتول مورد خشم گروهی بود که خود را طرفدار کتاب شهید جاوید می‌خواند. و چون شهرت داشت طرفداران این کتاب، هواداران آیت‌الله خمینی هستند، فرصت را مغتنم شمرده، به طراحی برنامه‌ای برای کوبیدن مرجع تبعید شده و دوستان او پرداخت. ساواک قم با ارائه تحلیلی از مواضع مراجع حوزه علمیه نسبت به این حادثه، چنین نتیجه‌گیری کرده بود که اذهان «روحانیون متوجه این نکته است که قتل وسیله طرفداران خمینی انجام شده. موقعیت مناسبی است که با انعکاس موضوع به نحو صحیح و معقول در جراید، از این پیش‌آمد علیه خمینی و مارکسیست‌های اسلامی بهره‌برداری گردد.»<sup>۲</sup>

همچنان که پیش از این آمد، پس از انتشار کتاب شهید جاوید، در کنار جدل‌های رفتاری زود هنگام، جدل‌های علمی نیز رخ نمود. برخی علما در رد آن و برخی در تأییدش به استدلال پرداخته، کتاب نوشتند. دو تقریظی که آقایان حسینعلی منتظری و علی مشکینی در این مورد نوشتند، در زمره آثاری که موافق شهید جاوید است، معرفی گردید؛ و او یکی از طرفداران نامی آیت‌الله خمینی بود که اخیراً به ده سال زندان محکوم شده بود. نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، نویسنده کتاب، نیز به دلیل مخالفت با سیاست‌های رایج حکومت در تبعید بسر می‌برد. ساواک با تأکید بر نقش این افراد، به دفاتر خود در شهرها خبر داد که شمس‌آبادی یکی از مخالفان جدی شهید جاوید بود، از این رو طرفداران خمینی او را کشتند. اینک که «جریان امر و دستگیری قاتلین با کیفیت و چگونگی آن در جراید درج خواهد شد و رادیو تلویزیون نیز موضوع را پخش خواهد کرد، به فرموده مقرر است از موضوع، علیه طرفداران و ایادی خمینی حداکثر بهره‌برداری تبلیغاتی به عمل آید. با فراهم کردن ترتیبات لازم، جنایت مذکور و نقش عوامل خمینی در این قتل فجیع در محافل و مجامع مذهبی که با هدایت آن سازمان ترتیب می‌یابد، توسط وعاظ و گویندگان مذهبی تشریح و بازگو و موضوع در جراید محلی نیز درج گردد. اقدامات فوق به نحوی ترتیب و انجام پذیرد که دخالت ساواک و سایر سازمان‌های دولتی در آن محسوس نباشد.»<sup>۳</sup>

آخرین تهمت برنامه‌ریزی شده ساواک به آیت‌الله خمینی، همکاری و همگامی او و

۱. روزنامه اطلاعات، ش. ۱۴۹۷۸ (۱۹ فروردین ۱۳۵۹)، ص ۱.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند ش. ۲۱/۲۷۰۸ ه، مورخ ۳۵/۱/۲۲ [۵۵].

۳. همان، تلگرافات وارده، تلگرام ساواک خوزستان [به شعب خود]، سند ش. ۸۶۲۷ ه، مورخ ۲۵۳۵/۲/۲۶ [۱۳۵۵].



پسرانش با دولت ایران بود که نتیجه‌ای از آن نگرفته بود، و حال در صدد بود اقدام خودسرانه گروهی افراطی را به او نسبت دهد. نقطه آغاز برنامه طراحی شده، با دستور شاه شروع می‌شد. روزنامه‌ها نوشتند که شاهنشاه خواستار پی‌گیری و یافتن قاتلان شده است.<sup>۱</sup>

گام بعدی ساواک نوشتن گزارشی بود که جراید باید آن را چاپ می‌کردند. چهار روز پس از دستگیری عوامل قتل شمس‌آبادی روزنامه‌ها نوشتند که متهمان طرفداری خود از خمینی و انگیزه قتل را در بازپرسی شرح دادند. قاتلان طرفدار خمینی بوده و شمس‌آبادی را مرتجع می‌دانستند.<sup>۲</sup>

واقعیت این است که هیچ طیفی در حوزه علمیه قم از کشته شدن شمس‌آبادی ابراز خرسندی نکرد. همگی با تعطیل درس‌ها اعتراض خود را نشان دادند. ساواک قم در دسته‌بندی دیدگاه‌های به دست آورده از این حادثه نوشت که «طلاب طرفدار خمینی و به اصطلاح انقلابیون... جریان قتل را به بهایها نسبت می‌دهند»<sup>۳</sup> پس از چاپ گزارش ساواک در جراید، نسبت قتل را از بهایان گرفته، منتسب به دولت کردند. حتی اعلامیه‌هایی در این جهت تهیه و در برخی از مدارس دینی قم نصب گردید.<sup>۴</sup>

ساواک برای جانداختن تهمت جدید خود/قاتل و تروریست نمایاندن طرفداران خمینی، دو کار دیگر کرد. اول این که مطالب به دست آمده از بازجویی‌ها را نه در یک شماره، بلکه در شماره‌های پیاپی روزنامه‌های پرشمارگان به چاپ رساند و حدود بیست روز آن را به خبر یک جراید تبدیل کرد. دوم این که همزمان، به انعکاس اخبار دستگیری گروه‌های مسلح، کشف انبار سلاح، کشته شدن پاسبان‌ها به دست «خرابکاران» و شرح درگیری‌های مسلحانه در خیابان‌ها پرداخت تا نمایش کاملی از این همانی داده باشد؛ طرفداران خمینی، همین تروریست‌ها هستند! این تهمت‌ها برای هواداران آیت‌الله در قم سنگین بود. تلاش کردند با ترغیب مراجع به تعطیلی درس‌ها اعتراض حوزه علمیه را نمایان کنند، «ولی موفق نشدند. آیت‌الله شریعتمداری و اساتید حوزه، همه به درس شرکت کردند. فقط وحید خراسانی و ستوده و شیخ کاظم تبریزی به درس نیامدند... آیت‌الله گلپایگانی در بیمارستان بستری [بود] و آقامر ترضی حائری هم به مشهد

۱. روزنامه اطلاعات، شم ۱۴۹۸۲ (۲۴ فروردین ۱۳۵۵)، ص ۴.

۲. همان، شم ۱۵۰۰۹ (۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۵)، صص ۱ و ۴.

۳. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند شم ۲۱/۲۷۰۸ ه، مورخ ۳۵/۱/۲۲ [۵۵].

۴. همان، سند شم ۲۱/۲۷۱۴ ه، مورخ ۳۵/۱/۳۰ [۵۵].

رفته [بود.]» البته ساواک تدارک لازم را دیده بود. می دانست که هرگاه مطلبی در روزنامه‌ها علیه آقای خمینی به چاپ رسد، حوزه علمیه قم متشنج می گردد، بدین جهت «پیش‌بینی‌های لازم از هر نظر قبلاً انجام شده بود و منابع توجیه گردیده بودند، علی‌هذا طلاب طرفدار خمینی که تشکل نداشته و رهبری نمی‌شدند اقدام حادی نکردند... [چرا که] گردانندگان اصلی تظاهرات قبلی اکثراً در بازداشت بسر می‌بردند.»<sup>۱</sup>

### پذیرش رأی اکثریت

روحانیان کم‌شمار اما کوشای پیرامون آیت‌الله خمینی، در دو سال گذشته، عنوان «روحانیون مبارز ایرانی خارج از کشور» را برای خود برگزیده بودند. از کارهای اینان می‌توان چاپ اعلامیه‌های آیت‌الله و فرستادن آن به ایران، کشورهای منطقه، اروپا و آمریکا، تهیه و چاپ نشریات ادواری و کتاب، سفر به کشورهای منطقه برای پی‌گیری امور نهضت، شرکت در نشست‌های انجمن اسلامی دانشجویان مسلمان در اروپا و ارتباط با سازمان‌های مبارز را برشمرد. اینان هر از گاه با انتشار اطلاعیه‌ای در برابر مسائل سیاسی ایران، چون اعدام مبارزان، خریدهای تسلیحاتی، مدعیات محمدرضا پهلوی، زندانیان سیاسی، حوادث حوزه علمیه قم، موضع‌گیری می‌کردند. ضرورت انسجام و همدلی، آن هم در زمانی که خبری از آزادی عمل گذشته نبود، موجب گردید که روحانیان یادشده، تصمیم به انتخاب هسته مرکزی گرفته، سروسامانی به تشکیلات خود بدهند. هر چند در عقیده و مرام و هدف همسو بودند، در شیوه کار، همواره هم‌سلیقه و هم‌روش نبودند. اسماعیل فردوسی‌پور، سیدعلی‌اکبر محتشمی و محمدرضا ناصری اعضا هسته مرکزی بودند.

آیت‌الله از شنیدن این خبر خشنود شد؛ شاید بیشتر به این دلیل که هماهنگی و همدلی آنان را ضروری می‌دانست. از این رو در دیدار با آنها گفت: «عمده، ادامه این اتحاد است... سعی کنید این ... یکرنگی که به وجود آمده است به هم نخورد. من [نمی‌دانم]... ما بر سر چه و برای چه اختلاف داریم؟ اگر بر سر دنیا است، ما که دنیا نداریم. [اگر] سران دول با هم اختلاف دارند، بر سر دنیا است؛ بر سر حکومت است... اما ما که دنیا نداریم. دنیا ما را طرد کرده است؛ هم چپ، و هم راست ما را قبول ندارند. اما در معنویات؛ معنویات اختلاف ندارد. تمام انبیاء اگر جمع بشوند، اختلافی بین آنها نخواهد بود. می‌ماند اختلاف رأی و نظر. اختلاف در رأی و نظر هم نباید موجب

کدورت بین آقایان شود... اگر اختلاف رأی و نظری هم باشد، با بحث و اقامه برهان حل و رفع شود و در صورتی که دلیل قانع کننده‌ای نبود و نتوانستند یکدیگر را قانع کنند، به رأی گذاشته شود. کاری که در همه جای عالم می‌کنند که تابع اکثریت آراء هستند؛ آقایان هم بکنند و تابع اکثریت آرا باشند.<sup>۱</sup> این دیدار در ۲۷ تیر ۱۳۵۵ بود.

### در سوگ برادر

سید نورالدین هندی، برادر آیت‌الله خمینی، سی‌ام تیر ۱۳۵۵ در ۷۹ سالگی درگذشت. چند سالی بود که آقای هندی با بیماری می‌زیست؛ دست از وکالت کشیده و در تهران ساکن شده بود. همین ناخوشی موجب گردیده بود که در سال ۱۳۴۹ برای مداوا به انگلستان برود. چند روز پیش از این حادثه، بانو قدس ایران، در نامه‌ای به شوهرش، از وخامت حال او خبر داده بود. آیت‌الله خیلی زود نامه‌ای به برادرش نوشت و آن را به سیداحمد، پسرش، فرستاد. تا به دست گیرنده برساند، اما پیش از رسیدن نامه، خبر مرگ برادر در رسید و آقای خمینی را داغدار و افسرده کرد.

روز بعد / ۳۱ تیر، جنازه به قم برده شد و در گورستان باغ بهشت دفن گردید.<sup>۲</sup> مجالس ختم آقای هندی در شهرهای خمین، تهران، قم و نجف برگزار شد. آن‌چه در ایران برپا گردید، با اجازه سازمان اطلاعات و امنیت کشور بود. ساواک می‌دانست که او برادر مرجع تبعیدی و از مخالفان دولت است، با این حال «جلوگیری از برگزاری مجلس ترحیم او به مصلحت نمی‌باشد». نعمت‌الله نصیری، رئیس سازمان، این نظر را پذیرفت و نوشت که «مراقبت کامل انجام شود». <sup>۳</sup> یعنی اسمی از خمینی در مجالس ختم برده نشود؛ و پیش از آن، از درآمدن هر صدایی که مخالفتی در آن باشد، جلوگیری گردد. این چنین نیز شد، و در بزرگترین مراسمی که در مسجد ارک تهران برپا گردید، حتی اجازه حضور سیدمرتضی پسندیده، برادر بزرگتر آیت‌الله خمینی، که صاحب مجلس و عزا بود، داده نشد. سخنران هم در میان حرف‌های خود گفت که «به من دستور داده شده که اسمی از صاحبان عزا نبرم، لذا فقط به خانواده‌های

۱. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، صص ۱۲۲ تا ۱۲۵.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند ششم ۲۷۶۹/۲۱، مورخ ۳۵/۵/۱۱ [۵۵].

۳. همان، گزارش اداره کل سوم (با عنوان «درباره برگزاری مجلس ختم جهت سید نورالدین هندی برادر خمینی»)، بی‌شماره، بی‌تاریخ.

وابسته تسلیت می‌گویم و از ذکر نام آنها در این جا خودداری می‌نمایم.»<sup>۱</sup> ساواک اجازه چاپ آگهی ترحیم در روزنامه‌ها را هم نداد. مجلسی که در قم برپا شد، غیررسمی، بدون سخنران و بی حضور آقای پسندیده بود.<sup>۲</sup>

آیت‌الله خمینی، چهارم مرداد، در مجلس شیخ انصاری، مدرّس خود، مجلس ختم برگزار کرد. برای پی بردن به حال و روز او در آن روزهای تنهایی و گرفتگی، باید جمله‌های نامه‌ای را که به همسرش نوشت، خواند: «من الآن تنها نشسته‌ام و برای برادرم که در این آخر عمر موفق نشدم او را ببینم فکر می‌کنم... تقدیر آن است که من به ملاقات عزیزانم نایل نشوم... مقدر بود که من به مجلس عزای برادرم بروم؛ زنده باشم و تحمل مصیبت کنم... من با حال بسیار افسرده این نامه را نوشتم.»<sup>۳</sup>

### نبش تهمت

توطئه‌های ساواک برای بدنام کردن آیت‌الله خمینی تمامی نداشت. پس از تلاش این سازمان برای منتسب کردن قاتلان سیدابوالحسن شمس‌آبادی به آقای خمینی، منابع اطلاعاتی ایران از عراق خیر دادند که سیدابوالحسن بنی‌صدر، اخیراً به نجف رفته، با آیت‌الله دیدار کرده است. در این زمان خبر قلع و قمع بقایای سازمان چریک‌های فدایی خلق، خبر اول روزنامه‌های کشور بود. این اخبار بر کمونیست و تروریست بودن افراد کشته شده تأکید می‌کرد. از نظر ساواک، زمان برای همگون نشان دادن هر آنچه که نامی از کمونیست‌ها و مارکسیست‌ها با مرجع تبعیدی ایران داشت، مناسب بود. از این رو خبری تهیه کرد که عنوان آن «تماس خمینی در عراق با مارکسیست‌های اسلامی» بود. خبر این طور تنظیم شده بود: «ابوالحسن بنی‌صدر یکی از گرداندگان گروه‌های طرفدار مارکسیسم اسلامی در فرانسه وارد عراق شد... نامبرده در سال‌های اخیر در فرانسه از گروه تروریست معروف به مارکسیست اسلامی که در ایران مرتکب جنایاتی شده بود، حمایت می‌نموده است. در تمام این مدت نامبرده با خمینی در عراق تماس داشته و از کمک‌های وی برخوردار بوده است... اطلاعاتی درباره این که نامبرده با بعضی کشورهای خارجی در تماس است واصل شده است. به همین جهت ارتباط خمینی با بنی‌صدر

۱. همان، گزارش خیر، سند شمه ۲۲۴۶۸/۱۲، مورخ ۳۵/۵/۹ [۵۵].

۲. همان، سند شمه ۲۱/۲۷۶۹، مورخ ۳۵/۵/۱۱ [۵۵].

۳. صحیفه امام، ج ۳، ص ۱۵۶.

و گروه تروریست معروف به مارکسیست اسلامی قابل بررسی و تعمق است.<sup>۱</sup> جدا از دروغ‌های گنجانده شده در این خبر، ساخت و پرداخت آن به نحوی بود که یکی از کارشناسان ساواک درباره آن نوشت که ای کاش بنی‌صدر را یکی از ملاکین همدان معرفی می‌کردید نه مارکسیست اسلامی؛ او آیت‌الله‌زاده است و انتساب به مارکسیست‌های اسلامی موجب تبلیغ غیرمستقیم این عقیده [!] خواهد شد. اما یکی از مسئولان اداره کل سوم که احتمالاً سازنده خبر هم بود پاسخ داد که «مسلمان واقعی نمی‌تواند مارکسیست اسلامی باشد، آن هم فرزند آیت‌الله، ولی فرزند یک مالک بیشتر در معرض گرایش به مارکسیسم می‌باشد.»<sup>۲</sup> دستگاه امنیتی از جعل این خبر نتیجه‌ای به دست نیاورد، چرا که بلافاصله پس از درگذشت سیدنورالدین هندی، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور در ذیل گزارشی نوشت: «بررسی کنید به چه وسیله بر علیه خمینی با نام هندی و انگلیسی می‌شود بهره‌برداری کرد [؟]»<sup>۳</sup> این فکر با دیدن نام خانوادگی برادر آیت‌الله در ذهن نصیری زنده شده بود. آخرین باری که هیأت حاکمه از این اتهام بهره گرفت، در مصاحبه محمدرضا پهلوی با روزنامه لوموند بود. وقتی خبرنگار در سال ۱۳۵۰، انتقاد آیت‌الله خمینی به جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را بازگفته، پرسیده بود که این اظهارات چه اثری در ایران خواهد داشت، شاه پاسخ داده بود: «هیچ. مردم ایران از چون خمینی بی‌زارند. نژاد او ایرانی نیست (در هندوستان زاده شده است). او به کشوری که او را پذیرا شده، با خیانت پاسخ داده است. گفته شده است که او جاسوس مزدور انگلیسی‌هاست. وی خدمتگذار حکومت عراق است.»<sup>۴</sup>

اداره کل سوم دست به کار شد و در نامه‌ای به ساواک‌های تهران، قم و خراسان نوشت که «خانواده یادشده از هندوستان به ایران مهاجرت کرده‌اند... دستور فرمایید ضمن اعلام هرگونه سابقه‌ای که در زمینه هندی بودن خانواده خمینی موجود است، از طریق منابع و همکاران قابل اعتماد نیز که می‌توانند مواردی از سوابق خمینی را در گذشته روشن نمایند، اطلاعات کافی و دقیقی جمع‌آوری و نتیجه را به این اداره کل اعلام نمایند.»<sup>۵</sup> ساواک خراسان اطلاعات قابل توجهی به دست نیاورد. خرده اطلاعات نه چندان درست این ساواک می‌گفت که پدر

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۰۵۱ (۱۲ تیر ۱۳۵۵)، ص ۱.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند شمه ۲۰/۲۲۲۴۷ هـ ۱۲، مورخ [۳۵] ۳۵/۴/۲۸.

۳. همان، گزارش اداره کل سوم (با عنوان «درباره: اوامر صادره ذیل گزارش وقایع روزانه)، بی‌شمه، بی‌تا.

۴. شیر و عقاب، ص ۲۵۵.

۵. اسناد ساواک، نامه اداره کل سوم به رئیس ساواک تهران، سند شمه ۳۱۲/۴۸۰۸، مورخ [۳۵] ۳۵/۷۲۸.

خمینی از «اهالی اطراف شهرستان خمین بوده و وضع مالی نسبتاً خوبی داشته و به علت اختلاف ملکی در یک نزاع به قتل رسیده است... خبر دیگری از وضع خانوادگی نامبرده در دست نیست.»<sup>۱</sup>

ساواک تهران گزارش داد که «اطلاع موثقی از هندی بودن خمینی و خانواده او در دست نیست. پدر خمینی از مالکین خمین بوده که بین او و یکی دیگر از مالکین متنفذ اختلاف و برخورد شده که در اثر این اختلاف پدر خمینی به دست ایادی مالک مورد بحث کشته شده است. از طرفی گفته می‌شود که خمینی چون دارای طبع شعر بوده، در جوانی با نام هندی شعر می‌گفته است و به همین جهت به هندی معروف شده است و شاید هم جد او از هند به ایران آمده باشد، ولی تا آنجا که مسلم است بستگان خمینی تا سه پشت در خمین کشاورز و مالک بوده‌اند.»<sup>۲</sup>

اما ساواک قم اطلاع داد که «در بین بعضی از اهالی منطقه شایعاتی دال بر این که جد نامبرده بالا اهل هند و از ساداتی بوده که با حکومت وقت هندوستان مخالفت می‌کرده و همین مخالفت‌ها منجر به قتل‌اش گردیده، وجود دارد، لکن مدارکی که مؤید این موضوع باشد در دست نیست. و حتی برخی جد نامبرده بالا را به عنوان شهید در راه عقیده می‌دانند و معتقدند که پس از شهادت وی بازماندگانش... به ایران مهاجرت و در خمین متوطن گردیده‌اند.»<sup>۳</sup>

پس از رسیدن این گزارش‌ها، اداره کل سوم به این جمع‌بندی رسید که «در شرایط فعلی امکان تبلیغات عملی مؤثر در زمینه معرفی خمینی به عنوان هندی و انگلیسی وجود ندارد.»<sup>۴</sup> این نتیجه‌گیری به مذاق رئیس ساواک خوش نیامد و نوشت که «منظور اصالت هندی بودن نیست، بلکه نوکر هندی یعنی عامل انگلیسی بودن است.»<sup>۵</sup> گویی که بازی باید از نو آغاز گردد، اداره کل سوم بار دیگر از ساواک‌های تهران و قم خواست که در این زمینه کار کنند!!<sup>۶</sup> کوشش‌های پسین ساواک به جایی نرسید و داده تازه‌ای به دست نیامد. «با اقداماتی که تاکنون

۱. همان، نامه ساواک خراسان به اداره کل سوم، سند ش‌م ۳۹۶۷/۱ هـ، مورخ ۳۵/۷/۱۷ [۵۵].

۲. همان، گزارش اداره کل سوم (با عنوان «درباره: روح‌الله خمینی»)، بی‌شمه و بی‌تا.

۳. همان، نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند ش‌م ۲۱/۳۴۳۰، مورخ ۳۵/۷/۱۱ [۵۵].

۴. همان، گزارش اداره کل سوم (با عنوان «درباره: روح‌الله خمینی»)، بی‌شمه، بی‌تا.

۵. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک تهران، سند ش‌م ۳۱۲/۶۰۸۳، مورخ ۳۵/۸/۲۴ [۵۵].

۶. همان‌جا.

به عمل آمده، منابع و همکاران سوابق و اطلاعاتی بیش از آنچه... به استحضار رسیده در دست نداشته‌اند»<sup>۱</sup>

## توافق بی‌روح الجزایر

تابستان نجف، با همان گرمای تازنده و تابنده خود رو به پایان بود. بانو قدس ایران بیست و پنجم شهریور ۱۳۵۵ به نجف بازگشت و شوهر داغدارش را از تنهایی درآورد. در ایران، عروسی فرشته و مرتضی، با درگذشت سیدنورالدین هندی، بی‌جشن برگزار شده بود.<sup>۲</sup>

آیت‌الله ماه‌ها بود که حلقه درس خود را تشکیل نداده بود. از اواخر پاییز سال پیش / ۱۳۵۴، پس از تعرض و بی‌احترامی مأموران عراقی به او و نیز در اعتراض به بگیر و ببندهای محصلان و استادان حوزه علمیه نجف و اخراج آنها از عراق، درس خود را تعطیل کرده بود. ماه رمضان ۱۳۹۶ در چهارم مهر ۱۳۵۵ به پایان رسید. نماینده اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا به آیت‌الله خمینی گفت که دوازدهمین نشست سالانه این اتحادیه از ۱۵ تا ۱۸ مهر برگزار خواهد شد؛ منتظر پیام شما هستند. نه نگفت و در متنی که نوشت، حوادث شش هفت ماه گذشته ایران را یادآور گردید. در ابتدا عیدفطر را به دانشجویان روشنفکر و متدین ایرانی که در راه هدف‌های شریف اسلام گام برمی‌دارند تبریک گفت و این روز را بر همه آنان که برای رهایی از بند استعمار تن به زندان و تبعید و شکنجه می‌دهند، مبارک خواند. او عید فطر را مناسبتی برای گردهم‌آیی مسلمانان دانست تا راه و روش خود را در برابر دشمنان بیابند، اما هم‌اینک، بی‌مایه و بی‌اساس می‌آید و می‌رود. آیت‌الله با اشاره به فتنه‌های برپا شده در کشورهای اسلامی چون ایران، لبنان و فلسطین نوشت که تغییر تاریخ رسمی ایران یکی از «جنایات بزرگی است که در این عصر به دست این دودمان کثیف واقع شد. بر عموم ملت است که با استعمال این تاریخ جنایتکار مخالفت کنند؛ و چون این تغییر هتک اسلام و مقدمه محو اسم آن است، خدای نخواست، استعمال آن بر عموم حرام و پشتیبانی از ستمکار و ظالم و مخالفت با اسلام عدالت‌خواه است.» آقای خمینی به برگزاری یک سال جشن حکومتی به مناسبت پنجاهمین سال سلطنت پهلوی نیز اشاره کرد: «مردم باید الزاماً برای دودمان چنین جنایتکاران و پنجاه سال خیانت آنها یک سال جشن بگیرند؛ گرچه این نغمه نامیمون هم با فضاحت روبه‌رو شد

۱. همان، نامه ساواک تهران به اداره کل سوم، سند شم ۲۴۲۸۴ / ه ۱۲، مورخ ۳۵/۸/۳۰ [۵۵].

۲. اقلیم خاطرات، ص ۱۷۸.

و جز عمال خودشان کسی شرکت نکرد، و جز با سرنیزه، کسی روی خوش نشان نداد.» و در کنار اوضاع ایران، از جنگ‌های داخلی لبنان و گرفتاری‌های روزافزون فلسطین نیز یاد کرد و عدم رشد کشورهای اسلامی و سران آن را تأسفبار دانست، «چرا که با دست اجانب به مخالفت با هم برمی‌خیزند.» آیت‌الله، مثل همیشه به دانشجویان امید پیروزی داد. «به شما دانشجویان داخل و خارج امیدوارم؛ امید روزی که کشور از لوٹ وجود اجانب و عمال آنها پاک شود. شما ای جوانان عزیز! یأس به خود راه ندهید. حق پیروز است.» او در پایان، دانشجویان دانشمند و روشنفکر ایران را به دوری از چندگانگی، کنار گذاشتن مکتبهای بی‌اساس، رو کردن به آیین مترقی اسلام و شناساندن آن به مردم دعوت کرد.<sup>۱</sup>

حدود دو هفته پس از این پیام/ ۱۸ مهر، آیت‌الله خمینی تصمیم گرفت تدریس تعطیل کرده خود را، پس از یازده ماه، از سر گیرد.<sup>۲</sup> حلقه درسی خارج فقه او با حدود شصت شاگرد در مسجد شیخ انصاری تشکیل گردید.<sup>۳</sup> اعلامیه<sup>۴</sup> او نیز به اروپا برده شد و همان‌جا، در آخن آلمان، تکثیر گردید؛ هم دست‌خط و هم حروف‌چینی شده آن را چاپ و توزیع کردند. ساواک پس از باخبر شدن از وجود چنین اعلامیه‌ای تعجب کرد و باور آن سازمان، در به سکوت واداشته شدن آقای خمینی را به هم ریخت. ساواک در بندویست امنیتی تازه خود با استخبارات عراق، پس از توافق الجزایر، پذیرفته بود که دولت عراق آیت‌الله خمینی را وادار به دست کشیدن از فعالیت‌های سیاسی علیه حکومت ایران کرده است. از این رو نتوانست بپذیرد که نویسنده این اعلامیه همان مرجع تبعیدی ایران است؛ در پی نمونه دست‌خط و مهر آیت‌الله برای تطبیق و مقایسه بود.<sup>۵</sup>

پیامدهای موضع‌گیری تند آیت‌الله علیه تأسیس حزب رستخیز هنوز از بین نرفته بود که اعلامیه جدید از راه رسید. «نمی‌توان گفت این قبیل اقدامات خمینی از نظر مقامات عراقی پوشیده مانده است. به فرض محال، مقامات عراقی از تصمیم‌گیری و عملی ساختن تصمیم توسط خمینی در موارد مذکور در فوق بی‌اطلاع بوده‌اند، اما پس از انجام کار و مشهود شدن آثار آن، از اقدام خمینی که برخلاف مصالح ایران بوده، آگاه شده‌اند و جای تعجب است که در

۱. صحیفه امام، ج ۳، صص ۱۷۰ تا ۱۷۲.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، پیوست سند ششم ۲۶۴۵/۲۱، ه. مورخ ۲۵۳۵/۸/۸ [۱۳۵۵].

۳. همان، گزارش اداره کل سوم (با عنوان: «درباره خمینی»), بی‌شمه، بی‌تا.

۴. همان، نامه اداره کل پنجم به اداره کل سوم، سند ششم ۱۰۹۹۴/۱، ۵۰۱، مورخ ۳۵/۹/۲۸ [۵۵].



هیچ‌یک از موارد، هیچ‌گونه واکنشی نشان نداده و خمینی را در انجام اقدامات علیه ایران آزاد و مختار گذاشته‌اند.» تعجب سازمان اطلاعات و امنیت کشور وقتی دوچندان شد که در سفر اخیر نعمت‌الله نصیری، رئیس این سازمان به عراق و رایزنی با سعدون شاکر، رئیس استخبارات آن کشور، بر توافق‌های امنیتی الجزایر تأکید شده بود. از این رو پیشنهاد شد «در صورت تصویب، از نمایندگی ویژه [ساواک] در عراق خواسته شود ضمن مذاکره با مقامات مسئول عراقی به اظهارات سعدون شاکر به تیمسار ریاست ساواک، در مورد سکونت مشروط ایرانیان منحرف در عراق و عدم توجه خمینی به شرط مذکور (داشتن زندگی آرام) و همچنین سکونت مقامات عراقی در مورد اقدامات خمینی علیه ایران اشاره و نظر آنان را استعلام نمایند... این رویه مقامات عراقی با روح توافق الجزایر منافات دارد.»<sup>۱</sup>

اعلامیه اخیر آیت‌الله خمینی بیشتر در خارج کشور و کمتر در داخل پخش شد. نمونه‌هایی از آن در مدرسه علمیه نواب مشهد به دست مأموران سازمان اوقاف افتاد که خیلی زود به اطلاع ساواک آن شهر رسانده شد. قرار شد همه حجره‌های محصلان علوم دینی این مدرسه بازرسی گردد و دارندگان اعلامیه شناسایی و بازخواست شوند.<sup>۲</sup> پیش از آن، خبر پخش شدن اعلامیه در مراسم حج ۱۳۹۶ق نیز به سازمان امنیت ایران رسیده بود.<sup>۳</sup> به هر حال پس از تطبیق دست‌خط‌ها و اطمینان از یکی بودن نویسنده آن با آیت‌الله خمینی، گله‌های ساواک به سازمان امنیت عراق رسانده شد. پاسخ داده شد که کسی در عراق اجازه ندارد بر روابط خوب دو کشور تأثیر منفی بگذارد. «خمینی در حال حاضر هیچ‌گونه فعالیتی ضد ایران در داخل عراق ندارد. بعضی از سازمان‌ها و افراد در اروپا در اعلامیه‌ها و نشریاتی که منتشر می‌سازند از نام او استفاده می‌کنند؛ و در حقیقت طبق اطلاعاتی که ما داریم چیزی که نشان بدهد نامبرده با این‌گونه اشخاص رابطه دارد در دست نیست. علاوه بر این او مردی است روحانی و مسن. ما به هیچ‌وجه به هیچ‌کس اجازه نمی‌دهیم به فعالیت‌هایی که در آینده روابط حسنه میان ما و دو کشور همسایه اثر بد بگذارد، بپردازد.»<sup>۴</sup>

شاید پس از گلایه‌های ساواک و دیدار رؤسای سازمان‌های امنیتی دو کشور بود که خانه

۱. همان، گزارش اداره کل سوم، بی‌شمه، بی‌تا.

۲. همان، نامه سازمان اوقاف خراسان به ساواک خراسان، سند شم ۲۴۴۴/م، مورخ ۳۵/۱۱/۱۶ [۵۵].

۳. همان، نامه اداره سوم عملیات و بررسی به اداره چهارم عملیات و بررسی، سند شم ۳۳۴/۲۸۰۶، مورخ ۳۵/۹/۸ [۵۵].

۴. همان، پیوست نامه اداره کل هفتم به اداره کل سوم، سند شم ۷۰۲/۲۸۲۴، مورخ ۳۵/۱۲/۱۶ [۵۵].

آیت‌الله زیر دید و مراقبت مأموران امنیتی عراق درآمد. «حدود ۱۰ نفر... از سر خیابان تا داخل کوچه مستقر شدند. آنها شب و روز آن‌جا بودند و ورود و خروج افراد را زیر نظر داشتند و هنگام رفت‌وآمد معظم‌له اطراف ایشان راه می‌رفتند تا کسی نزدیک نشود.» وقتی اعتراض شد، گفتند برای حفاظت از جان ایشان است. آیت‌الله هم گفت که «اینها برای حفاظت از جان من این کار را نمی‌کنند، بلکه برای نظارت بر کار من است.» آقای خمینی چند روزی از خانه به در نشد و پیام فرستاد که این مراقبت‌ها باید برجیده شود. دولت عراق پذیرفت که مأموران خود را دورتر بگمارد. «از آن به بعد سر کوچه می‌ایستادند و در مسیر رفت‌وآمد ایشان با فاصله حرکت می‌کردند.»<sup>۱</sup>

از قرائن پیداست که همه فعالیت‌های انتشاراتی آیت‌الله در شهر نجف تعطیل شده بود. موقعیت بحرانی لبنان نیز به دلیل جنگ‌های داخلی، دستان طرفداران نهضت را در چاپ و پخش اطلاعیه‌ها بسته بود. بی‌جهت نبود که ردّ اعلامیه‌ای که در اوایل مهر ۱۳۵۵ در نجف نوشته شد، چهار ماه بعد در ایران دیده شد.

### افزایش شهریه آیت‌الله در قم

فشارها و محدودیت‌های ایجاد شده از طرف ایران و عراق، رسیدن وجوهای شرعی را با مشکلات فراوان روبرو کرده بود. وکیل مالی آیت‌الله در نجف، نصرالله خلخالی، در لبنان مستقر شده بود. پول‌های رسیده، اندک، و از راه‌های غیرعادی بود.<sup>۲</sup> و نیز رسیدن خبرهایی از صرف نادرست وجوهای، یا آماده نبودن زمینه مصرف آن، در مناطقی چون سوریه و پاکستان و لبنان، آقای خمینی را بر آن داشت تا در هماهنگی با آیت‌الله خویی شهریه‌های خود را در حوزه علمیه قم افزایش دهند. اوایل بهمن ۱۳۵۵ طلبه‌ها به جای دریافت دو هزار ریال از نمایندگان آیات خویی و خمینی، سه هزار ریال گرفتند. گفته شد که این اضافه پرداخت مربوط به خرید سوخت زمستانی/زغال برای محصلان است، اما شهریه تقسیم شده در اوایل اسفند نیز با همان مبلغ ماه گذشته بود.<sup>۳</sup>

آن‌چه موجب خوشحالی بیشتر طلبه‌ها و نگرانی دستگاه امنیتی ایران گردید، پرداخت

۱. خاطرات سیاسی علی‌اکبر محتشمی‌پور، ج ۲، صص ۲۷۲ و ۲۷۳.

۲. صحیفه امام، ج ۳، ص ۱۷۳.

۳. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند شمه ۲۱/۶۵۱۵، مورخ ۳۵/۱۲/۸ [۵۵].

عیدی توسط نماینده آیت‌الله خمینی بود؛ کاری که سابقه نداشت. اواسط اسفند به مناسبت زادروز پیامبر اسلام «پولی به عنوان عیدی به طلاب پرداخت کردند که مقدار آن به طلاب خارج خوان ۲۰۰ تومان و طلاب سطح خوان ۱۴۰ تومان و مقدماتی ۹۰ تومان بود.» مأمور ساواک قم در ذیل گزارش خود نوشت که این کار هم صدا داشت و هم کسب وجهه! «تاکنون سابقه نداشته که از طرف مراجع پول به عنوان عیدی به طلاب پرداخت گردد و این اولین مرتبه بود که خمینی پرداخت کرد؛ و چون اول برج همه آیات همزمان شهریه پرداخت می‌کنند، زیاد بودن شهریه خمینی و خوبی از سایر آیات این قدر صدا ندارد، ولی وسط برج که هیچ‌کس پولی نمی‌دهد، یک مرتبه خمینی عیدی داد، خیلی در انظار صدا داشته و کسب وجهه برای او کرد.»<sup>۱</sup> کارشناس ساواک قم این کارها را به مصلحت امنیت کشور ندانست و پیشنهاد کرد از این قبیل اقدامات جلوگیری شود.<sup>۲</sup>

این روزها حال آیت‌الله خمینی چندان خوب نبود. چند روزی درس و نماز او تعطیل شد. نمایندگی ساواک در عراق نتوانست نوع بیماری او را بداند. خبرهایی که به دست آورد، می‌گفت یکی از عوارض سرماخوردگی شدید، ذات‌الریه، فشار خون یا سکنه قلبی او را خانه‌نشین کرده است.<sup>۳</sup> از پاسخی که آقای خمینی به تلگرام‌های رسیده از گروه‌های دانشجویی داد روشن می‌شود که خبر بیماری او به گوش علاقه‌مندان در اروپا و آمریکا رسیده بود. «تلگرافاتی از خارج دنباله کسالت این‌جانب واصل شد؛ جواب جنابعالی [= ابراهیم یزدی] و بعضی دیگر را که آدرس معلوم داشتند دادم و چون آدرس دیگران را نمی‌دانستم لهذا از جنابعالی خواستارم که مراتب تشکر این‌جانب را از جمعیت‌های مختلف دانشجویان به آنها ابلاغ فرمایید.»<sup>۴</sup> لابد بیماری آقای خمینی با سرماخوردگی فرق می‌کرد که آیت‌الله خوئی را واداشت تا به ملاقات او بیاید.<sup>۵</sup>

## در اندیشه لبنان

جنگ‌های داخلی لبنان که از اوایل سال گذشته/۱۳۵۴ آغاز شده بود، در این زمان فروکش

۱. همان، سند شصت و یکم، ۲۱/۶۵۱۷ هـ، مورخ ۳۵/۱۲/۲۱ [۵۵].

۲. همان‌جا.

۳. همان، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند شصت و دو، مورخ ۳۵/۱۱/۸ [۵۵].

۴. صحیفه امام، ج ۳، ص ۱۹۵.

۵. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند شصت و سه، مورخ ۲۱/۱۲/۲۷ [۵۶].

کرده بود. در ایران، مراجع و روحانیان طراز اول در گردآوری کمک‌های مالی و جنسی، و رساندن آن به لبنان کوشیدند. آنان با گشودن حساب‌هایی مردم را به همیاری خواستند. بخشی از این کمک‌ها به وسیله نمایندگان امام موسی صدر، رئیس مجلس عالی شیعیان لبنان از ایران به بیروت برده شد و به کمک‌جویان مسلمان اهدا گردید.<sup>۱</sup>

چهبسا آیت‌الله خمینی یکی از آخرین مراجعی بود که مسلمانان را به یاری شیعیان لبنان فراخواند. البته ساواک در مهرماه ۱۳۵۵ خبردار شده بود که «خمینی از کشور عراق به وسیله نامه و پیغام به نمایندگان خود در ایران اطلاع داده که به افرادی که مقلد ایشان هستند و همچنین کسان دیگر ابلاغ کنند که با جمع‌آوری وجوهات و اجناس و خواروبار به مسلمانان جنگ‌زده لبنان کمک نمایند.»<sup>۲</sup> اما آنچه به طور رسمی از او دیده شد، اطلاعیه‌ای بود که در دوم بهمن ۱۳۵۵ نوشت؛ همان روزهایی که بیمار بود و دوره نقاهت را می‌گذراند. «کمک‌هایی که از اهل خیر، خصوصاً ایران شده است گرچه موجب تقدیر و تشکر است لکن جبران گرفتاری‌های نامحدود برادران عزیز ما را نمی‌کند؛ عزیزانی که سلف آنها مردانه برای عظمت و عزت و شعائر خود با جناح‌های مختلف، وحشی‌های قرون وسطایی و آدمک‌های استعمار، جنگیدند و خون خود را در راه شرافت و عزت خود ریخته، جانبازی شجاعانه کردند... بر مسلمین پاکروان است... که برای نجات فرزندان اسلام به پا خیزند.»<sup>۳</sup> پیش از این به او خبر داده بودند «وجوهی که [به لبنان] فرستاده شده است به مستحقین نرسیده و صرف برای مقاصد سیاسی شده است.»<sup>۴</sup>

این جمله را اواخر مهرماه به برادرش، سیدمرتضی پسندیده، نوشته بود و افزوده بود که «اجازه نمی‌دهم وجوه شرعی [به لبنان] فرستاده شود.»<sup>۵</sup> آن خبرها چه بوده؟ نمی‌دانیم، اما یک ماه بعد شیوه هزینه وجوهات در لبنان تغییر کرده بود، چرا که از آقای پسندیده خواسته بود وجوهات مربوط به لبنان را نزد آقای نصرالله خلخالی بفرستد.<sup>۶</sup> در یاری‌جویی اخیر نیز یادآور گردید «اگر بخواهند از وجوهی که محتاج به اذن فقیه است بدهند، در رُبع [= یک چهارم]

۱. ساواک و روحانیت ... صص ۱۶۷ و ۱۶۸.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند شمه ۸۹/۳۹۶۸، مورخ ۳۵/۷/۱۷ [۵۵].

۳. صحیفه امام، ج ۳، صص ۱۹۲ و ۱۹۳.

۴. همان، ص ۱۷۵.

۵. همان‌جا.

۶. همان، ص ۱۷۹.

این جانب اجازه می‌دهم.<sup>۱</sup>

با محدودیت‌های ایجاد شده، چاپ و پخش این اطلاعیه آسان نبود، روشن نیست در کجا تکثیر گردید، اما می‌دانیم که عامل دستگاه امنیتی ایران در کویت، نامه‌های حاوی این اطلاعیه را که در حال فرستاده شدن به لبنان، سوریه، عراق، پاکستان، هندوستان، اَبوظبی و ایران بود، در اختیار نمایندگی ساواک در کویت گذاشت.<sup>۲</sup> البته حوزه پخش این اعلان گسترده‌تر از این بود، چرا که به زبان‌های عربی، انگلیسی و آلمانی برگردانده و به کشورهای مربوطه ارسال گردید.<sup>۳</sup>

### دست و پا زدن زمستانی ساواک

افزایش شهریه آیت‌الله خمینی در حوزه علمیه قم، به ویژه پرداخت عیدی به محصلان علوم دینی، برای دستگاه امنیتی ایران گران آمد و به فکر تلافی افتاد. اداره کل سوم، گزارشی برای ریاست ساواک تهیه کرد، در آن عواقب بالا رفتن «شهریه خمینی» را شرح داد، و پیشنهادهای پیشین خود را در «قطع پرداخت شهریه به طلاب طرفدار خمینی» یادآور گردید. این پیشنهادهای همانا جلوگیری از کار آقایان محمدباقر آشتیانی در تهران، و سیدمرتضی پسندیده و ابوالقاسم دانش‌آشتیانی در قم، به هر قیمت، بود. ساواک پیش از این خبردار شده بود که فعالیت‌های گسترده محمدباقر آشتیانی در جمع‌آوری و فرستادن کمک‌های مالی و جنسی به لبنان از طرف آیت‌الله خمینی بوده است.<sup>۴</sup> اداره کل سوم منتظر دستور بازداشت یا تبعید افراد یادشده بود، اما نعمت‌الله نصیری به جهاتی که چندان برای ما روشن نیست، دستور پیشین خود را تکرار کرد و نوشت که «دستور من این بود ... تجار و بازاریان که پول به نمایندگان خمینی می‌دهند معلوم نمایند [= شناسایی شوند].»<sup>۵</sup>

این روزها خاطر بخش برون‌مرزی ساواک آسوده نبود. سازمان اطلاعات و امنیت کشور،

۱. همان، ص ۱۹۳.

۲. اسناد ساواک، گزارش خیر، گزارش نمایندگی ساواک در کویت به اداره کل سوم، سند شم ۴۰۵۶-۴۰۵۵، مورخ ۳۵/۱۲/۷ [۵۵].

۳. همان، بولتن تکبرگی (با عنوان «ارسال نامه‌ای از طرف خمینی به اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان منحرف ایرانی در اروپا و تکثیر آن در شهر کرفلد آلمان غربی»)، بی‌شمه، بی‌تا.

۴. آیت‌الله محمدباقر آشتیانی با صدور اعلاتی در جراید مردم را برای یاری رساندن به مسلمانان جنگ‌زده لبنان دعوت کرد. (روزنامه اطلاعات، شم ۱۵۲۳۸ (۲۴ بهمن ۱۳۵۵)، ص ۴)

۵. اسناد ساواک، گزارش اداره سوم (با عنوان «درباره: محمدباقر آشتیانی نماینده خمینی در پرداخت شهریه طلاب علوم دینی»)، بی‌شمه، بی‌تا.

در اوایل بهمن ۱۳۵۵ دانست که سازمان عفو بین‌الملل در ۱۸ فوریه ۲۹/۱۹۷۷ بهمن ۱۳۵۵ در نشستی چند روزه به رفتار خشن و خونین ساواک علیه زندانیان سیاسی خواهد پرداخت. این اجلاس در آمستردام، پایتخت هلند، برگزار می‌شد.<sup>۱</sup> واکنش دستگاه اطلاعاتی، بلکه حاکمیت سیاسی ایران، دست کم با آنچه که در جراید کشور بروز یافت، نشان از دست‌پاچگی دولت ایران داشت. دولت ایران دو کار موازی انجام داد؛ معرفی گروه‌های مخالف حکومت ایران به عنوان سازمان‌های تروریستی؛ و حمله به سازمان عفو بین‌الملل.

با نگاهی گذرا به مقالات فرمایشی و ساخته و پرداخته کارشناسان ساواک در روزنامه‌های پرشمارگان، می‌بینیم که گرانیگاه همه مطالب، وابسته نمایاندن مخالفان شاه به کشورهایی چون لیبی، عراق، اتحاد جماهیر شوروی، و سازمان‌هایی چون بادرماینهوف آلمان و آزادی‌بخش فلسطین بود. بلندترین مقالات، ضدکنفدراسیون دانشجویان ایرانی تهیه شده بود.<sup>۲</sup>

ساواک با زیر پرسش بردن پشتیبانی‌های مالی، سیاسی و اطلاعاتی سازمان عفو بین‌الملل، آن را بازیچه دست کشورهای زورمدار دانست. دولت ایران همچنین در اقدامی تازه و بی‌پیشینه اعلام کرد: «در زندان‌های ایران به روی خبرنگاران خارجی باز است.»<sup>۳</sup> نیز اعلام شد که ۲۱۵ زندانی سیاسی در سال جاری / ۱۳۵۵ آزاد شده‌اند.<sup>۴</sup> عکسی از دیدار زندانیان سیاسی با خانواده‌شان نیز در روزنامه‌ها نقش بست و تبلیغات فراوانی پیرامون آن رخ نمود.<sup>۵</sup> در این شرایط، ساواک نمی‌توانست مثل همیشه وکلای آقای خمینی را بازداشت یا تبعید کند. از طرفی بالا رفتن شهریه پرداختی آیت‌الله در قم و عیدی دادن، که بی‌سابقه بود، و جهت بالای او را بالاتر برده بود. مأموران چاره را جز در این ندیدند که اعلامیه‌ای با امضای جعلی طلاب حوزه علمیه قم بدهند و مردم را آگاه کنند(!) که مراجعی چون آیات گلپایگانی در قم و خمینی در نجف و لخرجی می‌کنند و وجوهات شرعی را به مصرف حقیقی نمی‌رسانند.<sup>۶</sup> اداره کل سوم با تهیه این اعلامیه می‌خواست ضمن ایجاد تفرقه و تفرقه بیشتر بین مراجع قم، مردم و روحانیانی را که خمس و زکات پرداخته، آن را به دست مراجع می‌رسانند، بدبین

۱. روزنامه اطلاعات، شنبه ۱۵۲۲۳ (۶ بهمن ۱۳۵۵)، ص ۴.

۲. همان، شنبه ۱۵۲۱۹ (۲ بهمن ۱۳۵۵)، ص ۱.

۳. همان، شنبه ۱۵۲۲۹ (۱۳ بهمن ۱۳۵۵)، ص ۱.

۴. همان، شنبه ۱۵۲۶۵ (۲۸ اسفند ۱۳۵۵)، ص ۱.

۵. همان، شنبه ۱۵۲۳۲ (۱۷ بهمن ۱۳۵۵)، ص ۱.

۶. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند شنبه ۱/۲۲۱ هـ، مورخ ۳۷۱/۱۷ [۵۶].

کنند؛ مردم به سراغ مرجع دیگری برای پرداخت وجوهات خود بروند، و روحانیان نیز به نمایندگی خود «در امور حسبیه و شرعیه» آن مرجع تردید کنند.

ساواک به این اطلاعیه بسنده نکرد. اعلامیه شماره دو آن را نیز نوشت که در آن ابوالقاسم دانش‌آشتیانی که شهریه آقای خمینی را در قم توزیع می‌کرد،<sup>۱</sup> متهم به دست‌اندازی در وجوهات شرعی شد!<sup>۲</sup>

اداره کل سوم در دستورالعمل ۳۱۲/۸۲۶۶-۳۵/۱۱/۲۵ از دفاتر خود در شهرها خواست که این اعلامیه را به دست روحانیان محل و افرادی که امکان تأثیرگذاری در آنان هست، برسانند. آنان نیز پاسخ دادند که «در اجرای مفاد امریه معطوفی پس از وصول اعلامیه مورد نظر، به نحو مقتضی، در بدو امر، یک نسخه اعلامیه به آدرس منابع مورد اعتماد، به نحوی که فرستنده و محل ارسال مشخص نبوده، ارسال، تا بدین ترتیب میزان صداقت و اعتماد منابع مورد ارزیابی مجدد قرار گیرد و منابع پس از وصول، مراتب را گزارش و سپس به آنان در مورد گردش اعلامیه به منظور مطالعه و اظهار نظر خوانندگان، به ویژه متعصبین مذهبی و روحانیون، آموزش‌های لازم داده شده است.»<sup>۳</sup>

از قرائن پیداست که ساواک سومین اعلامیه را نیز در تخریب نمایندگان مالی آیت‌الله خمینی تهیه کرد و هر سه اعلامیه را برای دفاتر تهران، خراسان، اصفهان، فارس، آذربایجان شرقی، مازندران، گیلان و قم فرستاد.<sup>۴</sup>

ساواک کار خودش را می‌کرد و وکلای آقای خمینی کار خودشان را. خرداد ۱۳۵۶ به مناسبت تولد حضرت فاطمه علیهماالسلام، عیدی دوم، دویست تومان، به هر محصل علوم دینی پرداخت شد.<sup>۵</sup> تیر ۱۳۵۶ به مناسبت تولد حضرت علی علیه‌السلام همان مبلغ به طلاب داده شد.<sup>۶</sup> در نیمه شعبان ماه بعد/ مرداد، همان رقم در اختیار طلبه‌ها قرار گرفت.<sup>۷</sup> در شهریور نیز به مناسبت تولد امام حسن علیه‌السلام این کار تکرار شد.<sup>۸</sup> اینها غیر از یک میلیون و ششصد

۱. همان، سند ش‌م ۲۱/۲۹۶ هـ، مورخ ۲۵۳۶/۴/۲ [۱۳۵۶].

۲. همان، سند ش‌م ۲۱/۲۸۰ هـ، مورخ ۲۵۳۶/۳/۴ [۱۳۵۶].

۳. همان، نامه ساواک گیلان به اداره کل سوم، سند ش‌م ۱/۳۷۵ هـ، مورخ ۳۶۷۲/۲۱ [۵۶].

۴. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک تهران، سند ش‌م ۳۱۲/۲۶۳۵ هـ، مورخ ۳۶۷۴/۲۱ [۵۶].

۵. همان، گزارش خبر، سند ش‌م ۲۱/۵۸ هـ، مورخ ۳۶۷۳/۲۶ [۵۶].

۶. همان، سند ش‌م ۲۱/۷۶ هـ، مورخ ۳۶۷۴/۱۳ [۵۶].

۷. همان، سند ش‌م ۲۱/۳۲۲ هـ، مورخ ۳۶۷۵/۱۵ [۵۶].

۸. همان، سند ش‌م ۲۱/۶۰۰۲ هـ، مورخ ۳۶۷۶/۱۰ [۵۶].

یا هفتصد هزار تومان ماهیانه‌ای بود که آقای دانش آشتیانی از طرف آیت‌الله بین طلبه‌های حوزه علمیه قم تقسیم می‌کرد.

### سفرهای محرم و محرمانه به نجف

دلتنگی‌های فرزندان آیت‌الله خمینی، به ویژه پس از بیماری اخیر پدر، به جایی رسید که آهنگ نجف کردند. برخی از جمله‌های پدر در پاسخ به نامه‌های دختران بی‌تابی آنان را برای دیدن او بیشتر می‌کرد: «امید است در این آخر عمر شماها را یک‌مرتبه دیگر ببینم...» از خداوند تعالی خواهانم که در این آخر عمر به دیدار عزیزانم نایل شوم.<sup>۱</sup>

دخترها از اوایل اسفند ۱۳۵۵ مقدمات سفر را با مراجعه به کلانتری یک قم و گرفتن تعرفه صدور گذرنامه چیده بودند،<sup>۲</sup> تا این که در خرداد ۱۳۵۶ پس از رفتن به سوریه و گرفتن روادید عراق راهی نجف شدند.<sup>۳</sup> سیداحمد نیز از همان زمان باید زمینه سفر خود را فراهم کرده باشد. او نیز به همراه همسر و پسرش، نهم تیر ۱۳۵۶ تهران را به سوی دمشق ترک کرد.<sup>۴</sup> فاطمه، همسر سیداحمد، می‌گوید: «پس از فراغت از امتحانات خردادماه و اطمینان از قبولی، تصمیم داشتم برای کنکور آماده شوم که احمد گفت: برای دیدار آقا و خانم و مشورت پیرامون برخی مسائل لازم است به عراق سفر کنیم»<sup>۵</sup>

در آن تابستان گرم و طولانی نجف، آقای خمینی و خانم از تنهایی به در شدند. همزمان با سفر فرزندان و نوه و عروس، مأمور نفوذی ساواک هم موفق شد با جلب اعتماد آقای پسندیده، به دیدار او رفته، بگوید که عازم عتبات عالیات هستم؛ اگر پیامی، نامه‌ای برای حضرت آقا دارید در خدمتم! مأمور شماره ۱۰۳۹۷ می‌نویسد که «ساعت ۵ بعدازظهر روز ۳۷۴/۲۷ [۵۶] به منظور دریافت نامه و پیام به منزل وی مراجعه نمودم. نامبرده یک طغری پاکت حاوی سه نامه تحویل اینجانب داد تا در عراق به خمینی تحویل نمایم و ضمناً پیام‌هایی

۱. صحیفه امام، ج ۳، ص ۸۴

۲. همان، ص ۱۴۸.

۳. اسناد ساواک، نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند شم ۲۱/۵۹۴۶ ه. مورخ ۳۵/۱۲/۱۰ [۵۵].

۴. همان، گزارش خیر، سند شم ۲۱/۶۰ ه. مورخ ۳۷۴/۴ [۵۶].

۵. همان، پیوست سند شم ۲۱/۳۰۱ ه. مورخ ۲۵۳۷۴/۱۳ [۱۳۵۶].

۶. اقلیم خاطرات، ص ۳۶۵. سرکار خانم دکتر فاطمه طباطبایی در خاطرات خود نوشته که آنان از تهران به بیروت رفتند نه دمشق.



به طور شفاهی جهت خمینی فرستاد. «۱۰۳۹۷ همه آن‌چه را که با گوش و دست گرفته بود، تحویل ساواک قم داد؛ آن هم با این هشدار که «چون این صحبت‌های بین من و پسندیده منحصرأ دو نفری بوده و هیچ کس از وجود این نامه‌ها یا پیام‌ها اطلاعی ندارد، در صورت فاش شدن هر یک از مطالب، صددرصد من لو خواهم رفت.» ساواک او را مطمئن کرد. در ضمن «توجیه گردیده تا به هنگام اقامت در عراق در اوضاع و احوال خمینی و نحوه تماس و ارتباطش با نمایندگان او بررسی و به هنگام بازگشت چگونگی را مفصلاً گزارش، و چنانچه حامل نامه و پیامی می‌باشد، عیناً در اختیار قرار دهد.»<sup>۱</sup>

پیام‌های شفاهی آقای پسندیده یکی در مورد بگومگوها و درگیری‌های برخی از جوانان شهر شیراز با صدرالدین حائری پس از درگذشت علی شریعتی بود؛ دیگری درباره گرایش چشمگیر زنان ایرانی به حجاب علی‌رغم اصرار دستگاه حکومتی به بی‌حجابی؛ سوم، تعطیل شدن تدریس درس تعلیمات دینی در دبیرستان‌ها؛ و چهارم بی‌اثر بودن نامه‌های معتمدین مردم به مقامات حکومتی. آن چند نامه هم مربوط به پرداخت سهم امام در شهرها می‌شد.<sup>۲</sup> ۱۰۳۹۷ چند روز پیش از دیدار با برادر آیت‌الله خمینی، به دیدن شیخ‌یحیی انصاری رفته، گفته بود که راهی نجف هستم و به دست‌بوسی حضرت آقا خواهم رفت؛ اگر امری دارید بفرمایید! انصاری که در صف‌های ساواک ساخته، در صف مخالفان کتاب شهید جاوید ایستاده بود، نگرانی خود را از عقاید برخی طرفداران آیت‌الله خمینی آشکار کرد و گفت: «عده‌ای که ابراز علاقه به ساحت قدس شما می‌کنند، مستقیماً ترویج از مرام وهابی‌گری، مارکسیستی و ضد دینی می‌کنند. از آقا تقاضا کنید نظر مبارک خویش را به این موضوع معطوف دارند.»<sup>۳</sup>

ساواک دودستگی‌ای را که پس از انتشار کتاب شهید جاوید ایجاد کرده بود با استفاده از کشته شدن سیدابوالحسن شمس‌آبادی کامل کرد و حتی توانست قاتلان او را طرفدار آقای خمینی معرفی کند و در کنار کسانی که مارکسیست اسلامی می‌خواند قرار دهد.

پس از درگذشت شریعتی، موضوع به نحو دیگری زنده شد. برخی از روحانیان، که باز هم با دخالت‌های پنهان ساواک، نوشته‌های شریعتی را همانا ترویج وهابی‌گری دانسته بودند، این بار در برابر جوانان سینه چاک سخنور شهیر حسینیہ ارشاد قرار گرفتند. درگیری جوانان

۱. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند ش‌م ۲۱/۸۱، ه، مورخ ۳۷۴/۳ [۵۶].

۲. همان‌جا.

۳. همان، سند ش‌م ۲۱/۷۹، ه، مورخ ۳۷۴/۲۶ [۵۶].

شیرازی با آقای صدرالدین حائری، که گزارشش را آقای پسندیده به وسیله ۱۰۳۹۷ می‌خواست به آیت‌الله خمینی برساند، یکی از این نمونه‌ها بود.

چیزی از چند و چون ملاقات ۱۰۳۹۷ با آیت‌الله دانسته نیست، اما احتمال دارد نوشته به جا مانده از آقای خمینی، که بازتابنده دیدگاه او نسبت به مارکسیسم و مذهب‌یون منتسب به آیین تشیع است، در پی درخواست شیخ‌یهی انصاری بوده باشد. او در این نوشته، همه گروه‌های ضد‌مذهبی فعال در ایران را، چه راست و چه چپ، ساخته دست بیگانگان دانست و کارکرد آنها را خیانت به کشور توصیف کرد. او توضیح داد که قدرت‌های سلطه‌جو، قرن‌ها است که با گماردن عمال خود بر کشورهای اسلامی، یا با تأسیس و ترویج «مذاهب باطله» ای چون بابیت، بهائیت و وهابیت، و یا با ایجاد حزب‌های منحرف، بر ما حکومت کرده‌اند. او مکتب مارکسیسم را بی‌اساس و شکست خورده خواند که «عمال اجانب [= حاکمان ایران] که خود بر ضد مکتب آن هستند، در ایران از آن ترویج می‌کنند.» و همه اینها برای شکستن وحدت اسلامی، کوبیدن قرآن کریم و روحانیت اصیل در ایران است؛ ایرانی که مهد تربیت فرهنگ اهل بیت پیامبر اسلام بوده و هست. «من صریحاً اعلام می‌کنم که از این دستجات خائن، چه کمونیست و چه مارکسیست و چه منحرفین از مذهب تشیع و از مکتب مقدس اهل بیت عصمت، علیهم‌الصلوة والسلام، به هر اسمی و رسمی باشد متفر و بیزارم و آنها را خائن به مملکت و اسلام و مذهب می‌دانم.» با وجود این او توصیه کرد «از روحانیون عظیم‌الشأن تقاضا داریم که با طبقات جوان به چشم عطف و پدیری نظر کنند؛ و بر طبقات جوان است که در حفظ روحانیت و روحانیون معظم کوشا باشند.»<sup>۱</sup>

این احتمال که سازمان اطلاعات و امنیت نیز در طرح این موضوع برای گرفتن دست‌خطی از آیت‌الله خمینی علیه کمونیست‌ها دخالت داشته باشد، دور از انتظار نیست، چرا که در همین زمان تبلیغات گسترده‌ای علیه گروه‌های مارکسیستی، به ویژه حزب توده، در جریان ایران به چاپ می‌رسید. حتی دستگاه امنیتی توانسته بود با انتقال فرزند مرتضی یزدی از آلمان شرقی به ایران، از زبان او نیز به این تبلیغات دامن بزند.<sup>۲</sup>

۱. صحیفه امام، ج ۳، صص ۲۰۳ تا ۲۰۵.

۲. دکتر مرتضی یزدی یکی از بنیانگذاران حزب توده ایران بود. فرزندان او حسین و فریدون که در آلمان شرقی تحصیل کرده، اقامت داشتند، پس از طی مراحل حزبی، تن به همکاری با ساواک دادند. حسین یزدی پس از دستبرد به گاو صندوق دبیرکل حزب توده در آلمان شرقی، دستگیر و در آن کشور زندانی شده بود. (ر.ک: نورمحمدی، قاسم، جاسوسی در حزب - برادران یزدی و حزب توده ایران، تهران، جهان کتاب، ۱۳۹۰ش)

روشن است که ۱۰۳۹۷ پس از بازگشت به ایران، متن پرسش و پاسخ را در اختیار ساواک گذاشت و این سازمان با وجود حمله‌ای که در آن به حکومت شاه شده بود، آن را واجد چاپ و تکثیر دانست، تا از این طریق به ضربه‌های مورد نیاز خود علیه گروه‌های کمونیستی افزوده باشد. بخشی از آن توسط نمایندگی‌های ساواک در بیرون از کشور توزیع گردید.<sup>۱</sup> بخش دیگر توسط ساواک تهران، از طریق پست و انداختن به داخل خانه‌ها، گذاشتن میان کتابخانه‌ها، قرار دادن زیر برف پاک‌کن خودروها و گذاردن کنار جامه‌ری مساجد و... پخش گردید.<sup>۲</sup> دستور داده شد پانصد نسخه آن «در پوشش مناسب» در لرستان توزیع شود،<sup>۳</sup> اما اسناد موجود نشان می‌دهد که به بیشتر شهرهای بزرگ فرستاده، پخش شد.<sup>۴</sup>

برخی از مسئولان ساواک مخالف تکثیر و توزیع نوشته آیت‌الله خمینی بودند. دست‌کم یکی از این مقامات دیدگاه خود را به اداره کل سوم فرستاد و این تصمیم سازمان اطلاعات و امنیت کشور را خلاف مصالح امنیتی و به سود خمینی و طرفداران او دانست. «با توجه به وضعیت خمینی توزیع این‌گونه اعلامیه‌ها و آگاهی طبقات مختلف مردم از نوشته‌های خمینی در جهت تخطئه اقدامات عناصر و گروه‌های کمونیست و دسته‌جات وابسته به آن و همچنین رد هر گونه ادعای عناصر مذکور در جهت همکاری و همفکری او با این قبیل گروه‌ها و توصیه او به کلیه رهبران دین و طبقات مردم در مبارزه با این عناصر ضداسلامی و به عبارت دیگر مارکسیست و لنینیست‌های دست‌نشانده عوامل ضداسلامی، در وهله اول این برداشت برای خواننده متصور است که چگونه شخصی که دشمن کمونیست و در جهت اعتلای دین اسلام فعالیت دارد، در مقام مرجعیت تقلید شیعیان از طرف مقامات ایران سالهاست که تبعید شده؛ و از طرفی با توزیع این‌گونه اعلامیه‌ها، بار دیگر افکار و نظرات توده‌های مردم به خمینی جلب و این بار نام وی آشکارا بر سر زبان‌ها افتاده و در دل هواخواهان او جای بیشتری باز خواهد نمود.»<sup>۵</sup>

### در نبود دکتر علی شریعتی

دکتر علی شریعتی ۲۹ خرداد ۱۳۵۶ در جنوب لندن درگذشت. خبر کوچکی نبود. علاقه‌مندان

۱. اسناد ساواک، نامه اداره یکم عملیات و بررسی به اداره سوم عملیات و بررسی، سند شم ۳۱۲/۴۵۴۰، مورخ ۱۳/۳۷۷/۵۶].

۲. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک تهران، سند شم ۳۱۲/۴۵۴۱، مورخ ۱۳/۳۷۷/۵۶].

۳. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک لرستان، سند شم ۳۱۲/۴۵۴۱، مورخ ۸/۳۷۷/۵۶].

۴. همان، گزارش خبر، سند شم ۱۶۷۳۰، مورخ ۲/۳۷۷/۵۶].

۵. همان، نامه ساواک آذربایجان شرقی به اداره کل سوم، سند شم ۳/۸۷۳، مورخ ۲۳/۳۷۷/۱۳۵۶].

عقاید او در ایران و بیرون از کشور شوکه شدند. در میان تلگرام‌های تسلیت رد و بدل شده، حدود شصت تلگرام هم به آیت‌الله خمینی فرستاده شد.

آقای خمینی، واکنش شتابانی نشان نداد. پس از دفن جنازه در زینیه دمشق، ابراهیم یزدی به نجف آمد و از کارهای نکرده روحانیون مبارز ایرانی خارج از کشور و بی‌پاسخ ماندن تلگرام‌های فرستاده شده به آقای خمینی گلایه کرد. البته او پاسخی به تسلیت‌های رسیده از اروپا و آمریکا از آیت‌الله گرفته بود، اما آن را در شأن شریعتی نمی‌دانست و ظاهراً آن را منتشر نکرده بود؛ و منتظر دریافت پاسخ گرم‌تری بود. آنها «شهادت» شریعتی را به آیت‌الله «تسلیت» گفته بودند؛ و او در نامه‌ای به دکتر یزدی از تلگرام تسلیت آنان به مناسبت «فقد» دکتر علی شریعتی، «تشکر» کرده بود.

رایزنی یزدی، اطرافیان مرجع تبعیدی ایران را قانع کرد تسلیت‌نامه‌ای برای محمدتقی شریعتی، پدر علی شریعتی، بنویسند و مجلس ختمی برای او برپا کنند. اسماعیل فردوسی‌پور که از ابتدا تا انتهای این قضیه را همراهی کرد، گفته است که تسلیت‌نامه را به آقا نشان دادیم. «فرمودند که دکتر شریعتی خوب می‌نوشت و خوب بیان می‌کرد. متأسفانه اشتباهاتی داشت که ای کاش این اشتباهات را نداشت. یکی... توهین به علما و مراجع بزرگ بود؛ ... مثل مرحوم علامه مجلسی، مقدس اردبیلی. کسی که به این بزرگان اهانت کند آن هم با این عباراتی که من دیدم این قابل گذشت نیست. اشکال دوم این است که تز اسلام منهای روحانیت از آقای دکتر شریعتی است و ما نمی‌توانیم با این تز و با این فکر موافقت کنیم و ایشان را تأیید کنیم. مطلب سوم نظر ایشان درباره ولایت است که نسبت به امامت و ولایت اشتباه کرده و بهترین اصلاحیه و توجیهی هم که کرده در این کتاب امت و امامتش است و در آنجا هم نتوانسته درست مطلب را تصحیح کند. (یک اشکال چهارمی هم گفتند که من یادم رفته). بنابراین شما این متنی که نوشتید، اگر بخواهید پرانتز باز کنید و در داخل پرانتز بنویسید به استثنای این، بقیه مطالب مورد تأیید است، مناسب نیست، و این جوری هم که شما به طور کلی تأیید کردید این دروغ است و از شما دروغ صلاح نیست... گفتم یک کار دیگری هم به ما پیشنهاد شده و آن این که در یکی از مساجد مجلسی به عنوان فاتحه دکتر شریعتی بگذاریم؛ قاری هم دعوت کنیم قرآن بخواند. ما خودمان هم در آن جلسه حضور داشته باشیم؛ هر کس هم پرسید که چه خبر است، بگوییم به مناسبت درگذشت دکتر شریعتی مجلس فاتحه است. البته می‌دانیم نجفی‌ها استقبال نمی‌کنند ولی [دانشجویان] در خارج... منعکس می‌کنند و مانور [می‌دهند]

[آقا فرمودند: شماها نمی‌توانید خودتان را از من جدا کنید. هر کاری که شما انجام بدهید به عنوان کار من و عمل من منعکس می‌شود. نمی‌گویند اطرافیان این کار را کردند، می‌گویند این کار را کرد. بنابراین این کار را هم نکنید. گفتم: چشم.]<sup>۱</sup>

شاید همه اطرافیان از واکنش آیت‌الله یکه خوردند؛ حتی یکی گفت؛ بگذارید آقا ما را طرد کند، اما تجلیل از شریعتی زمین نماند.<sup>۲</sup> یزدی هم با ناراحتی عراق را ترک کرد و رفت. گذشت. چهل پنجاه روز بعد یزدی تماس گرفت و گفت که بی‌پاسخ ماندن تسلیت‌های دانشجویان خوب نیست. درخواست یزدی را به آیت‌الله گفتند و او هم گفت که پاسخ همان است که پیش از این نوشته‌ام؛ «اگر می‌خواهد همان نامه قبلی را برایش بفرستید.»<sup>۳</sup> یزدی پذیرفت که همان پاسخ را برایش بفرستند. آیت‌الله به مناسبت نیمه شعبان ۱۳۹۷ به کربلا رفت. «روز بعد من هم کربلا مشرف شدم و خدمت [آقا] رسیدم... جواب مجددی که مرقوم فرموده بودند همان جوابی بود که در نشریات خارج از کشور منتشر شد.»<sup>۴</sup>

نامه خطاب به یزدی بود. آیت‌الله با اشاره به فراوانی تلگرام‌های رسیده «در فقد دکتر علی شریعتی» از اروپا و آمریکا، از ابراهیم یزدی خواست که تشکر او را به همه آنها ابلاغ کند. او این جمله بارها نوشته را بار دیگر یادآوری کرد که «امیدم به طبقه جوان، عموماً، و دانشجویان خارج و داخل، اعم از روحانی و غیره، می‌باشد. امید است دانشمندان و متفکران روشن ضمیر مزایای مکتب نجات‌بخش اسلام که کفیل سعادت همه‌جانبه بشر و هادی سُبُل خیر در دنیا و آخرت، و حافظ استقلال و آزادی ملت‌ها و مربی نفوس و مکمل نقیصه‌های نفسانی و روحانی، و راهنمای زندگی انسانی است، برای عموم بیان کنند.» آیت‌الله همچنین بار دیگر نوید پیروزی داد و خواستار دوری دانشجویان از دودستگی و چندگونگی شد.<sup>۵</sup>

### در انتظار تغییر

در همین زمان/مرداد ۱۳۵۶، آقای خمینی به نامه‌های رسیده از انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا و همتای اروپایی‌اش جواب داد و در یکی از آنها به انعکاس رفتار وحشیانه

۱. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، صص ۱۷۷، ۱۷۸ و ۱۷۹.

۲. همان، ص ۱۷۸.

۳. همان، ص ۱۸۰.

۴. همان، صص ۱۸۰ و ۱۸۱.

۵. صحیفه امام، ج ۳، صص ۲۰۷ و ۲۰۸.

حکومت شاه با مخالفان سیاسی در مطبوعات خارجی اشاره کرد. او این موقعیت را یک فرصت دانست «که باید مجامع علمی و فرهنگی و رجال وطن خواه و دانشجویان خارج و داخل و انجمن های اسلامی در هر جا است بی درنگ از آن استفاده کنند و بی پرده به پا خیزند و به وضع حاضر و جنایات پنجاه سال حکومت غیرقانونی رژیم نوکرمآب پهلوی اعتراض کنند و صدای خود را به مجامع بین المللی برسانند و به رئیس جمهور آمریکا بفهمانند که ملت های اسلامی جنایات این خاندان را خصوصاً در سال های اخیر از رؤسای جمهور آمریکا می دانند. دولت آمریکا با پشتیبانی از این عناصر در نظر مسلمین، در رأس ستمکاران و جنایتکاران تاریخ است.»<sup>۱</sup> پس از پیروزی جیمی کارتر در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در آبان ۱۳۵۵ روابط همه جانبه ایران و ایالات متحده آمریکا ظاهراً تحت تأثیر سیاست حقوق بشر کارتر قرار گرفت. این تأثیرات در چهره مطبوعات غرب بیشتر نمود یافت. آنان دست از مهربانی های سابق خود نسبت به حکومت شاه برداشتند و مطالبی علیه سرکوب مخالفان سیاسی در ایران درج کردند. شاه از این دگرگون نویسی مطبوعاتی ناخرسند بود تا جایی که آن را تروریسم فکری می نامید. دولت آمریکا برای ترمیم نگرانی های محمدرضا پهلوی، سایروس ونس، وزیر امور خارجه اش را به ایران فرستاد و گفت که توجه به حقوق بشر در سیاست های خارجی، تأثیری بر روابط ایران و آمریکا ندارد. ونس از شاه دعوت کرد به آمریکا بیاید و تأکید نمود که پشتیبانی تسلیحاتی آمریکا از ایران همچنان مبنی بر ثبات امنیت در خلیج فارس و غرب آسیا/ پای بندی به دکترین نیکسون، ادامه خواهد یافت و سفارش های نظامی ایران را جداگانه [و به طور ویژه] مورد بررسی قرار خواهد داد.<sup>۲</sup> البته دولت ایران مجبور گردید به دیدار کمیته بین المللی صلیب سرخ از زندان های ایران تن دهد. این کمیته از بیست زندان که محبوسین سیاسی را در خود جای داده بود، دیدن کرد؛ و شمار زندانیان سیاسی را ۳۰۸۷ نفر اعلام نمود و نسخه ای از گزارش تهیه شده خود را تحویل شاه ایران داد.<sup>۳</sup>

آیت الله خمینی این تغییرات را زیر نظر داشت؛ و در نامه اش به دانشجویان نوشت: «ما اکنون در انتظاریم که دولت فعلی آمریکا شرافت خود و ملت خود را فدای منافع مادی می کند و با نفت ملتی فقیر و شریف، شرافت خود را شست و شو می کند، یا با ترک پشتیبانی از این عناصر

۱. همان، ص ۲۰۹.

۲. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۳۰۹ (۲۴ اردی بهشت ۱۳۵۶)، ص ۲۸.

۳. همان، ش ۱۵۳۴۷ (۶ تیر ۱۳۵۶)، ص ۴.

کثیف، اعاده حیثیت و شرافت حکومت خود را می‌نماید.<sup>۱</sup>

در پاسخ آیت‌الله به اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، حمله‌های سختی به حکومت ایران و شخص محمدرضا پهلوی شد. آقای خمینی شاه را فردی دانست که با تظاهر به اسلام، احکام اسلام را یکی پس از دیگری پایمال می‌کند. شاید منظور او، سخنان شاه در دارالزهد حرم امام رضا علیه‌السلام بوده باشد. آن روز شاه پس از زیارت حرم، هنگام سخن گفتن برای روحانیان گردآمده در آن رواق، خود را فردی عمیقاً مذهبی معرفی کرد و از ضرورت تبلیغات مذهبی برای کشور گفت. <sup>۲</sup> با وجود این «در مصاحبه خارجی می‌گوید مذهب هیچ نقشی در دولت ندارد. با سر کار بودن این عنصر ناپاک، باید مذهب نقشی نداشته باشد. اگر مذهب نقشی داشت، کاخ‌های این عناصر چپاولچی را به سر آنها خراب می‌کرد. اگر مذهب نقشی داشت، این رژیم فاسد خیانتکار به ملت و اسلام را برمی‌چید... تمام مصیبت‌های ما این است که در حکومت تو، مذهب و اسلام نقشی ندارد. سرچشمه تمام مفاسد همین است. سلب استقلال کشور و به صورت مستعمره درآمدن آن، اختناق همه‌جانبه و گسترده در کشور، انباشته شدن زندان‌ها از مردم آزاده، فقدان وسایل اولیه زندگی، چپاول رفتن مخازن کشور، قبضه نمودن اسرائیل بازار را و مجال ندادن به بازرگانان غیریهود، همه و همه از آن است که مذهب در نزد شاه و دولت او نقشی ندارد.»<sup>۳</sup>

نمایندگی ساواک در عراق، ۵۵ روز بعد، خبر نوشته شدن این نامه را به همراه رونوشتی از آن به ایران فرستاد.<sup>۴</sup> پاسخ‌های آیت‌الله با گستردگی در اروپا و آمریکا چاپ و پخش شد.<sup>۵</sup> ساواک می‌دید که استخبارات عراق به وعده‌هایش عمل نمی‌کند؛ و هنوز نوشته‌های مرجع تبعید شده ایران به دست اهلش می‌رسد. دست‌خطی که در گوشه شهر نجف نوشته می‌شود به کشورهای غرب آسیا و دو قاره اروپا و آمریکا سرازیر می‌گردد؛ خواهان دارد؛ خواننده می‌شود. نگرانی دستگاه امنیتی پس از سخنرانی ششم مهرماه ۱۳۵۶ آیت‌الله خمینی سر باز کرد. آن روز آیت‌الله با ایراد بحثی غیرفقهی، توجه شاگردانش را به بهره‌مندی از فرصت و نعمت جوانی در تحصیل علم جلب کرد و گفت که انسان مشترکاتی با نباتات و حیوانات دارد، اما آدمی دارای

۱. صحیفه امام، ج ۳، ص ۲۱۰.

۲. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۳۰۱ (۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۶)، ص ۲۸.

۳. صحیفه امام، ج ۳، صص ۲۱۱ و ۲۱۲.

۴. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در عراق به اداره کل سوم، سند شمه ۱۶۹۶، مورخ ۳۷۷/۲۷ [۵۶].

۵. همان، گزارش خبر، سند شمه ۲۰/۲۴۱۳۵ ه ۱۲، مورخ ۳۷۹/۲ [۵۶].

مرتبه تعقل و مرتبه تجرد نفسانی است که از ویژگی‌های اوست. با همین رتبه‌ها انسان از قوه به فعل درمی‌آید؛ و هدف دعوت پیامبران و مبنای آموزش‌های قرآن راهنمایی انسان ناقص به سوی انسان کامل است. او وظیفه حکومت اسلامی را رساندن انسان‌ها به جایگاه حقیقی خودشان دانست، چرا که آیین اسلام از پیش از تولد تا پس از مرگ دارای احکام ویژه برای انسان است.

آقای خمینی در ادامه سخنان خود از متفکران و اندیشمندان تک‌بُعدی جهان اسلام یاد کرد. او گفت که متکلمان، عارفان، فیلسوفان و فقیهان، هر یک، بُعدی از ابعاد اسلام را برگزیدند و از بقیه اضلاع و جهات آن غفلت کردند؛ و همین غفلت موجب تخطئه و گاه تکفیر گروهی توسط گروه دیگر شد. آیت‌الله به گروه نوپدیدی هم اشاره کرد و افزود: «اشخاصی پیدا شده‌اند، که متدین‌اند، خوب‌اند، خدمت‌گزارند... لکن آیات قرآن را عکس آن چیزی که فلاسفه و عرفا [می‌کردند...] و همه مادیات را برمی‌گرداندند به معنویات، اینها تمام معنویات را به مادیات برمی‌گرداندند.» استاد گفت که این گروه نوظهور به واسطه مقتضیات جهان امروز و غلبه مادیت، پیدا شده‌اند؛ وقتی از عدالت اجتماعی، طبقات جامعه، توحید و... حرف می‌زنند، گویی اسلام بُعد دیگری ندارد و همه چیز در اجرای عدالت و مساوات در این جهان خلاصه شده است. «آیاتی که وارد شده است راجع به معاد و راجع به ... توحید، و آن همه براهینی که وارد شده است راجع به اثبات یک نشئه دیگری... غمض عین می‌کند؛ چشم‌هایش را از این آیات می‌پوشد و می‌رود سراغ آیات دیگر.» با وجود این توضیحات، آیت‌الله تأکید کرد هیچ گروهی نباید آن یکی را تخطئه کند؛ حق را به جانب خود بدهد و دیگری را رد کند.

بخش پسین سخنان او مربوط به همبسته بودن اسلام و سیاست بود. بسان گذشته گفت که احکام سیاسی اسلام بیشتر از احکام عبادی آن است. «کتاب‌هایی که اسلام در سیاست دارد بیشتر از کتاب‌هایی است که در عبادت دارد. [این که...] شما بروید توی مسجدها و هر چه می‌خواهید دعا کنید، هر چه می‌خواهید قرآن بخوانید، حکومت‌ها هم به شما کار ندارند... این اسلام نیست. اسلام در مقابل ظلمه ایستاده است؛ حکم به قتال داده، حکم به کشتن داده. در مقابل کفار و در مقابل متجاسرین و کسانی که [طاغی] هستند احکام دارد.» آیت‌الله به نمایش وهن‌انگیزی که اخیراً در جشن هنر شیراز به اجرا گذاشته شد و مرد و زن عریان در خیابان و برابر چشم مردم هم‌بستر شدند، اشاره کرد و گفت باور به جدایی دین از سیاست موجب می‌شود که صدای اعتراضی در نیاید. «[من نمی‌دانم آقایان اعتراض‌شان را] دیگر برای کجا گذاشته‌اند؟ برای کی؟ چه



وقت می‌خواهند یک صحبتی بکنند، یک حرفی بزنند، یک اعتراضی بکنند؟<sup>۱</sup>

او ضمن ابراز امیدواری به سقوط حکومت پادشاهی محمدرضا پهلوی، پیش‌بینی کرد که ملت به زودی چنان جشن و چراغانی برپا خواهد کرد که تصور آن را نمی‌توانید بکنید! و چاره کار در این است که «همه باید دست به دست هم بدهند؛ باید اجتماع کنند؛ فقیهش با مهندس‌اش، با دکترش، با محصل‌اش، دانشگاهی با مدرسه‌ای‌اش دست به دست هم بدهند تا بتوانند که یک کاری انجام بدهند و بتوانند از زیر این بارهایی که به آنها تحمیل دارد می‌شود بیرون بروند.»<sup>۲</sup>

نمایندگی ساواک در عراق خیلی زود گزارشی از سخنرانی آیت‌الله خمینی را به اداره کل سوم فرستاد. نکات مورد توجه و تأکید مقامات امنیتی در این گزارش، بستگی اسلام و سیاست و حادثه موهن جشن هنر شیراز در سخنان آیت‌الله خمینی بود.<sup>۳</sup> همین نمایندگی اطلاع یافت که سخنان این جلسه به دست محصلان ایرانی مقیم نجف و اطرافیان آیت‌الله، چاپ و پخش شده است.<sup>۴</sup>

ریاست ساواک تصمیم گرفت نگرانی‌های سر باز کرده خود را با استخبارات عراق در میان بگذارد و بگوید که این رسم رفاقت و توافق نیست.

### تغییرات دیر هنگام، تغییرات به هنگام

روزهای تنهایی آقای خمینی و بانو قدس ایران بسر آمده بود. دخترها بیش از یک ماه نزد آنها بودند. شاید اواسط مرداد ۱۳۵۶ به ایران بازگشتند. سیداحمد که در تدارک رفتن به نجف بود وقتی باخبر شد برادرش، سیدمصطفی، به دمشق آمده، همسر و فرزندش را به امام موسی صدر، دایی فاطمه، سپرد و به مصطفی پیوست و پیشنهاد سفر حج عمره برادر را پذیرفت. در بازگشت از مکه و مدینه، احمد به سراغ خانواده‌اش در لبنان رفت و مصطفی راهی نجف گردید. بنابر آنچه که در گزارش‌های شخصی و رسمی آمده، هر دو برادر به دمشق رفته، در چهلمین روز درگذشت علی شریعتی شرکت کردند و اواسط مرداد به نجف بازگشتند.<sup>۵</sup> در

۱. البته روحانیان شیراز در اعتراض به این نمایش (خوک، بچه، آتش) فریادشان بلند شد. برای آگاهی بیشتر، رک:

جشن هنر شیراز به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۱ش.

۲. صحیفه امام، ج ۳، صص ۲۱۷ تا ۲۳۱.

۳. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند ش‌م ۱۷۱۷، مورخ ۱۳۷۷/۱۱ [۵۶].

۴. همان، سند ش‌م ۱۸۰۶، مورخ ۱۳۷۹/۸ [۵۶].

۵. اقلیم خاطرات، ص ۳۸۴؛ امید اسلام - آیت‌الله سیدمصطفی خمینی...، ص ۳۴۷.

همین روزها بود که خبر تغییر دولت در ایران، دهان به دهان در نجف پیچید. خبر اول محافل داخلی و خارجی، جابه‌جایی دولت در ایران بود. نظام پادشاهی در دوره پهلوی، که دهه‌ها با بیماری وابستگی زیسته بود، اینک شاهد بروز دُمَل‌های ناشی از پیشرفت نامتقارن بر پیکره خود بود. تغییرات سیاسی، آن هم در فضای بسته و منجمد آن زمان، دارویی دیرهنگام و نساز بود. چرا؟ در زمانی که شاه مظهر دمکراسی واقعی را تنها در وجود حزب رستاخیز می‌دید،<sup>۱</sup> برداشتن امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر سیزده ساله، و گماردن جمشید آموزگار، دبیرکل حزب، بسان جابه‌جایی دو بازنده با یکدیگر بود. هنگام درمان، گذشته بود، با وجود این محمدرضا پهلوی چاره دیگری نداشت؛ هم باید به مشکلات گریبانگیر داخلی؛ تورم و گرانی،<sup>۲</sup> آشفته‌گی نظامات اداری و قضایی، قطع برق و خاموشی‌های مستمر، فساد سرکش اقتصادی و فرهنگی، پیامدهای سرکوب و خفقان و... واکنش نشان می‌داد، و هم باید انتظارات تازه ایالات متحده آمریکا را، دست کم با به نمایش گذاشتن تغییراتی، برآورده می‌ساخت. جابه‌جایی دولت در ایران، چند روز پس از سفر فرح دیبا، همسر شاه، به آمریکا، و دیدار و رایزنی با جیمی کارتر، رخ داد.

همچنان که گفته شد آیت‌الله خمینی دگرگونی‌های میهن خود را زیر چشم داشت. می‌دید که در بجهٔ برخی از آن درهای آهنین نیمه‌باز شده است. در سخنان ششم مهرماه، هر چند کوتاه، از این تغییرات گفت؛ از اعتراض‌ها و صداهایی که به گوش می‌رسد. «حالا یک قدری شروع شده است در ایران؛ یک مقداری شروع شده؛ یک فرصتی پیدا شده است؛ و امید است ان‌شاءالله فرصت‌های خوبی پیش بیاید.»<sup>۳</sup>

در برابر آن دگرگونی‌های دیرهنگام، تغییرات به هنگامی در جامعه پیدا بود. البته حاکم ایران چنین باوری نداشت، و یا تظاهر می‌کرد که این تحولات بی‌ارزش است. او در تابستان ۱۳۵۶ به پرسش‌های خبرنگار فرانسوی چنین پاسخ داده بود:

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۴۸۰ (۱۵ مرداد ۱۳۵۶)، ص ۳۲.  
 ۲. در اوایل پاییز ۱۳۵۷ش مرکز آمار ایران با انتشار آماري تورم سال ۱۳۵۶ش را ۲۵/۱ درصد اعلام کرد. جزئیات بیشتر خبر می‌داد که شاخص هزینه زندگی در مناطق شهری از ۱۳۵۳ش تا تیرماه ۱۳۵۷، ۷۱ درصد، متوسط هزینه زندگی یک کارمند از ۱۳۵۱ش تا ۱۳۵۴، ۱۴۶ درصد و از ۱۳۵۴ تا تیرماه ۱۳۵۷، ۲۰۰ درصد افزایش داشته است. و نیز اعلام گردید که هزینه مسکن خانوارهای شهری از ۱۳۵۳ تا تیر ۱۳۵۷ش، ۱۲۲/۶ درصد بالا رفته است. (روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۴۰ (۱ آبان ۱۳۵۷)، ص ۳)  
 ۳. صحیفه امام، ج ۳، ص ۳۳۱.

«آیا هنوز در مورد ملاها گرفتاری دارید؟ امروز فکر نمی‌کنم که واقعاً بتوان از گرفتاری در مورد ملاها صحبت کرد. شاید آنها که گاه زمزمه‌هایی داشته باشند، ولی مطمئناً این کار هیچ اثر و عارضه‌ای برای ما ندارد.

در مورد آیت‌الله خمینی که در عراق بسر می‌برد چگونه؟ او را مخصوصاً به آنجا تبعید کرده‌ایم.

فکر می‌کنید هیچ بخشی از جامعه روحانیت ایران پشت سر او نباشد؟ نه. در این جا هیچ کس با او کاری ندارد، بجز تروریست‌ها و یا افراد به اصطلاح مارکسیست اسلامی که گاهی نام او را به زبان می‌آورند. فقط همین.<sup>۱</sup>

رخدادها چیز دیگری می‌گفت. در نماز عید فطر تهران در منطقه قیطره/ بیست و چهارم شهریور ۱۳۵۶ «با نام بردن آیت‌الله خمینی، جمعیت صلوات می‌فرستاد.»<sup>۲</sup> سالها بود که این اسم و این صدا و این صلوات، این طور آشکار و همگانی شنیده نشده بود؛ آن هم در تهران، و بیخ گوش کاخ نیاوران.

هشت روز بعد، اطلاعیه‌ای به امضاء «روحانیون مبارز ایران» منتشر گردید که در آن خبر از یک هفته اعتصاب غذا در کلیسای سن ماری شهر پاریس داده بود. یکی از خواست‌های درج شده در این اطلاعیه «پایان بخشیدن به تبعید غیرقانونی رهبر مجاهد و شکست‌ناپذیر ملت مسلمان ایران، مرجع تقلید شیعه، آیت‌الله‌العظمی خمینی بود.»<sup>۳</sup> گفتنی است هنگامی که خبر این اعتصاب را به آقای خمینی داده بودند، وی با آن مخالفت کرده بود. برنامه کسانی که قرار بود از نجف به پاریس بروند به هم ریخته بود.<sup>۴</sup>

با وجود این واکنش‌های نشان داده شده به این درخواست، در داخل و خارج از کشور، گسترده بود. انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا با استناد به این اطلاعیه نامه‌هایی به آیات مقیم قم/ مرعشی نجفی، گلپایگانی و شریعتمداری فرستاد و درخواست کرد در برآورده کردن تقاضاهای یادشده بکوشند؛<sup>۵</sup> خود نیز دست به اعتصاب غذا زدند. در تهران، اطلاعیه‌ای با امضاء «جمعی از مسلمانان ایران» منتشر گردید و در آن از اهالی پایتخت خواسته شد «برای

۱. ساواک و روحانیت ...، صص ۷ و ۸.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند شم ۲۱/۲۳۰۲۱، ۲۰ هـ ۱۲، مورخ ۳۶/۶/۲۹ [۵۶].

۳. همان، گزارش خبر، پیوست سند شم ۲۱/۵۱۴۹، ۲۱ هـ، مورخ ۳۶/۷/۹ [۵۶].

۴. خاطرات سیاسی علی‌اکبر محتشمی‌پور، ج ۲، ص ۲۵۰.

۵. اسناد ساواک، سند شم ۲۱/۵۱۶۸، ۲۱ هـ، مورخ ۳۶/۷/۱۲ [۵۶].

رجعت حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی و آزادی زندانیان مظلوم سیاسی از جمله آیات عظام آقایان طالقانی، منتظری روز جمعه ۱۵ مهرماه ۱۳۵۶ برابر با ۲۳ شوال ۱۳۹۷ عموماً روزه بگیرید و مقارن ساعت ۴ بعدازظهر برای دعا و زیارت در صحن حضرت عبدالعظیم حضور به هم رسانید.<sup>۱</sup> از دانشجویان دانشگاهها نیز دعوت گردید در چهاردهم مهر از حضور در کلاس‌های درس خودداری کنند.<sup>۲</sup>

آن روز/پانزدهم شهریور، صدها نفر از گروه‌های اجتماعی، لایذ روزه‌دار، به حرم حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام آمدند. در خلاصه گزارش تهیه شده توسط کمیته مشترک ضدخرابکاری آمده است که مردم شعارهایی به طرفداری از آیت‌الله خمینی و علی شریعتی سر دادند و دست به تظاهرات خیابانی زدند. رویارویی مأموران حکومتی با شلیک گلوله به طرف مردم همراه گردید و دو زخمی به جا گذاشت. ۳۴ تن دستگیر شدند؛ بیشترشان دانشجو و دانش‌آموز و کاسب و کارگر بودند. دو زن خانه‌دار نیز در بین بازداشت‌شدگان شناسایی شدند.<sup>۳</sup>

روزهای هفدهم و هجدهم شهریور نیز نمازگزاران مسجد امام قم نام خمینی را در فریادهای اعتراض آمیز خود گنجانده، خواستار بازگشت او به ایران شدند. اعتراض‌های شهر قم را می‌توان با مطالبی که جراید به دستور ساواک چاپ کردند مرتبط دانست. روزنامه‌های اطلاعات، کیهان و رستاخیز مطالبی مشابه، با اندکی تفاوت، درباره رخدادهای اخیر چاپ کردند. رستاخیز، وابسته به حزب رستاخیز، ایرانیان اعتصاب‌کننده در پاریس و روزه‌داران معترض گردآمده در صحن حضرت عبدالعظیم را مارکسیست‌های اسلامی خواند که خواستار آزادی سیدمهدی هاشمی، یکی از عاملان قتل سیدابوالحسن شمس‌آبادی، هستند و با ناراستی نوشت که آیت‌الله خمینی نیز از قاتلان یادشده حمایت کرده است.<sup>۴</sup> همان روز/ هفدهم مهر گروهی از دانشجویان پسر دانشگاه تهران در اعلاتی به ناهنجاری‌های رفتاری در کوی دانشگاه، که در نتیجه اختلاط دانشجویان دختر و پسر پیش آمده بود، اعتراض کرده، از دخترها خواستند

۱. همان، سند ش‌م ۳۳۲۹۹ / ۲۰ هـ ۱۲، مورخ ۱۴/۳۶۷/۵۶].

۲. همان، سند ش‌م ۵۱۴۹ / ۲۱ هـ، مورخ ۹/۳۶۷/۵۶].

۳. همان، بولتن سری کمیته مشترک ضدخرابکاری (با عنوان فرعی «ث- دستگیری ۳۴ نفر و مجروح شدن دو نفر در جریان تظاهرات به نفع روح‌الله خمینی»؛ ساواک و روحانیت، ص ۱۹۶.

۴. روزنامه رستاخیز، ش‌م ۷۲۷ (۱۵ مهر ۱۳۵۶)، ص ۲؛ روزنامه اطلاعات، ش‌م ۱۵۴۳۳ (۱۷ مهر ۱۳۵۶)، ص ۱. برای آگاهی از چگونگی گنجانده شدن اسم سیدمهدی هاشمی در میان خواست‌های اعتصاب‌کنندگان کلیسای سن ماری پاریس، رک: خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ج ۱، ص ۱۴۸.

که از آمدن به کوی پسران خودداری کرده، برای رفت و آمد سوار اتوبوس پسران نشوند و به سالن غذاخوری آنها هم نیایند. پس از انتشار این اطلاعیه، یک دستگاه اتوبوس کوی دانشگاه تهران آتش گرفت و شماری از شیشه‌های ساختمان‌های کوی شکست. روزنامه‌ها این خواست دانشجویان را ارتجاعی و غیرمتمدنانه توصیف کردند.<sup>۱</sup> شیراز، شهر بعدی بود. هواداران آیت‌الله در صحن حضرت شاه‌چراغ علیه‌السلام گردهم آمدند. در تظاهرات خیابانی شیراز ۱۲۶ نفر دستگیر شدند. مردم شیشه بانک صادرات، سینما کاپری و چند مشروب‌فروشی را شکسته بودند.<sup>۲</sup> تغییرات، به‌هنگام آغاز شده بود.

۱. روزنامه اطلاعات، شنبه ۱۵۴۳۵ (۱۹ مهر ۱۳۵۶)، ص ۴.

۲. ساواک و روحانیت ...، ص ۱۹۷.

## آغاز پایان

### داغ جانکاه مصطفی

سیدمصطفی خمینی در نخستین ساعات اول آبان ۱۳۵۶، در حال مطالعه، درگذشت.<sup>۱</sup> صبح به خانه آیت‌الله‌خبر رسید که خانواده مصطفی کمک می‌خواهند. سیداحمد، به خواست پدر، خود را به خانه برادر رساند. به هر رخدادی اندیشیده بود، مگر مرگ برادر. فاطمه که رسید احمد را گریان روی پله جلوی در دید. «پرسیدم: چه شد؟ با اضطراب و ناراحتی گفت: داداش... و دیگر چیزی نگفت و روانه بیمارستان شدند.»<sup>۲</sup> بانو قدس ایران که رسید، خودروای از برابر خانه مصطفی حرکت کرد. «من به دنبال آن دویدم و دیدم که اتومبیل وارد بیمارستان شد. ابتدا دربان مرا راه نداد و گفت: شما کیستید؟ گفتم: همراه بیمارم. دربان با خونسردی گفت: او که مرده است. با شنیدن این خبر بی‌طاقت شدم و روی زمین افتادم.»<sup>۳</sup> پزشک تنها بیمارستان شهر نجف می‌خواست کالبد مصطفی را بشکافد. سیداحمد برای گرفتن اجازه نزد پدر آمد و پیش از آن که حرفی بزند، شنید: «مصطفی فوت کرده؟ گفتم: بله. دست‌شان را روی زانو گذاشتند و چند مرتبه آیه استرجاع/ انا لله و انا الیه راجعون را خواندند. دکتر گفته مرگ مشکوک است و کبودی‌های بسیاری روی بدن و صورت

۱. اقلیم خاطرات، ص ۳۹۲.

۲. همان‌جا.

۳. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۳۳۷.

او دیده می‌شود؛ باید کالبدشکافی شود تا علت مرگ مشخص شود... آمده‌ام اجازه بگیرم. گفتند: «این کار را نکنید. من نیازی نمی‌بینم.»<sup>۱</sup>

نزدیک ظهر آیت‌الله، همسرش را پریشان حال یافت. «چشم‌ام که به آقا افتاد بی‌تاب شدم و فقط گفتم: دیدی چه بر سرمان آمد؟ آقا به من گفت: به خاطر خدا صبر کن. من می‌دانم دشوار است، اما این را به حساب خدا بگذار. اگر به حساب خدا بگذاری تحمل‌اش آسان می‌شود. خدا خودش تحمل این مصیبت را آسان می‌کند.»<sup>۲</sup> گریه امان را از بانو قدس ایران گرفته بود. «نمی‌توانم آقا. من سختی بسیاری کشیده‌ام، اما این را دیگر نمی‌توانم تحمل کنم. آقا هم در حالی که سخت ناراحت و متأثر بودند، دست روی شانه‌های خانم گذاشتند و گفتند: می‌دانم، اما به خاطر خدا صبر کن.»<sup>۳</sup> آنگاه نزد نوه‌هایش، مریم و حسین، رفت و به آنها دل‌داری داد. «من هم کوچک بودم که پدر و مادرم را از دست دادم. حال شما را درک می‌کنم. اما به خاطر خدا صبر کنید و از او کمک بخواهید. خدا به شما صبر می‌دهد. آرام باشید. مواظف گفتار خود باشید. مبدا سخن ناروایی بگویید.»<sup>۴</sup>

همان روز آیت‌الله خمینی دست به قلم شد و خبر درگذشت پسرش را در دو خط اعلام کرد. او مصطفی را نور چشم و خون جاری در قلبش خواند. «در روز یکشنبه نهم شهر ذی‌القعدة الحرام ۱۳۹۷ [اول آبان ۱۳۵۶] مصطفی خمینی، نور بصرم و مهجۀ قلبم دارفانی را وداع کرد و به جوار رحمت حق تعالی رهسپار شد.» و آرزو کرد جایگاه او، با آمرزش خداوند گسترده‌مهر، در بهشت باشد.<sup>۵</sup>

عصر آن روز خانه آیت‌الله پر بود از کسانی که برای گفتن تسلیت آمده بودند. صدای شیون بلند بود. آقای خمینی به حاضران دل‌داری داد و مرگ مصطفی را از «الطاف خفیه الهی» دانست. فاطمه دید که پدرشوهرش در غروب آن روز، هنگامی که می‌خواست آماده خواندن نماز گردد، عطر زد؛ به موهای صورتش شانه کشید و به یکی از کارگزاران دفترش گفت که «مبدا پرداخت مربوط به فلاطی را که امروز موعود آن است فراموش کنی.»<sup>۶</sup> در ساعت مطالعه نیز به قرائت کتابی

۱. اقلیم خاطرات، صص ۳۹۳ و ۳۹۴.

۲. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۳۳۸.

۳. اقلیم خاطرات، ص ۳۹۴.

۴. همان، ص ۳۹۵.

۵. صحیفه امام، ج ۳، ص ۲۳۳.

۶. اقلیم خاطرات، صص ۳۹۵ و ۳۹۶.

که تا صفحه هفتاد آن را خوانده بود، ادامه داد.<sup>۱</sup> داغ مصطفی، جلو کاری از کارهای روزمره آیت‌الله را نگرفت؛ مگر تدریس.

روز بعد، دوم آبان، آیت‌الله خویی در صحن مرقد حضرت علی علیه‌السلام بر جنازه مصطفی خمینی نماز خواند. او را کنار مقبره شیخ‌محمدحسین اصفهانی، معروف به کمپانی، به خاک سپردند. پیش از آن، پیکر مصطفی را در کربلا شسته، به نجف آورده بودند. «تشییع جنازه‌اش باشکوه برگزار شده بود و آیت‌الله بسان دیگر مراسم تشییع، بیست سی متر پشت جنازه، رفته به خانه بازگشته بود.<sup>۲</sup> «بعد از این که ما ایشان را دفن کردیم، تصمیم گرفتیم که برویم خدمت [آقا] تسلیت بگوییم... رفتیم... منزل، اندرون. آقای شیخ‌عبدالحسین، منبری نجف و روضه‌خوان بود... شروع کرد به روضه خواندن. روضه حضرت علی اکبر علیه‌السلام را خواند ولی [آقا] گریه نمی‌کرد. [دوستداران آیت‌الله مترصد ریخته شدن اشک‌های او بودند؛ مبادا قلب او زیر فشار باشد!]... شیخ از روی صندلی اشاره کرد و گفت: آقا گریه کن... دو سه مرتبه تکرار کرد. [آقا] دستمال یزدی [اش را]... درآورد و شروع کرد به گریه کردن.»<sup>۳</sup>

### برافراشتن افتاده نامی

باز خورد درگذشت مصطفی خمینی در ایران و خارج از مرزها، فقط به نوشته شدن تلگرام‌های فراوان تسلیت و فرستادن آنها به نجف محدود نگشت. اول این که مرگ او در باور هواداران آیت‌الله خمینی با تردید همراه بود. انگشت‌های اتهام، ساواک را نشان می‌داد. نفس راحت این سازمان از نبود مصطفی این چنین منعکس گردید: «مرگ مصطفی خمینی همه افراد خانواده و روحانیون را غافلگیر کرد و از نظر عناصر افراطی و روحانیون مخالف و ایرانیان منحرف در خارج از کشور که از نام خمینی کمال بهره‌برداری را می‌کنند، این حادثه جنبه مرگ را برای خود آنان دربر داشت زیرا عناصر موصوف، در گذشته کوشش داشتند مصطفی را کم‌کم به سرحد خمینی برسانند تا پس از فوت پدرش جانشینی... داشته باشد. و در حقیقت خمینی دومی هم باشد که بتوانند از نام و نشان او بر ضد دولت ایران استفاده کنند که با مرگ ناگهانی او تمام نقشه‌های آنان نقش بر آب شد... فوت این شخص

۱. «علاقه امام به مردم یک علاقه عادی نیست»، پیام انقلاب، شم ۵۴ (۲۹ اسفند ۱۳۶۰)، ص ۲۳.

۲. روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۲، تهران، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶ش، ص ۱۲۷.

۳. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، ۱۳۷۶ش، ص ۱۵۱.



در خانه خود خمینی... خوشبختانه جای هیچ‌گونه دستاویزی را ... باقی نگذاشت.<sup>۱</sup>  
 ذهن آحاد مردم، انباشته از دو دهه بدبینی نسبت به سازمان اطلاعات و امنیت کشور بود.  
 درگذشت علی شریعتی نیز از این زوایه نگریسته شده بود.<sup>۲</sup>

دوم این که مراسم یادبود و بزرگداشت مصطفی، بسان مناسبت‌های همه‌گیر مذهبی برگزار گشت. حوزه‌های علمیه قم و نجف تعطیل شد. در آن چند روز نخست، مجالس ختم، از پی هم در شهرهایی چون قم، تهران، شیراز، کرمان، کاشان، یزد، قزوین، خرمشهر، بوشهر، خرم‌آباد، گرگان، کرمانشاه و ساری برگزار گردید. در برخی شهرها به دلیل سخت‌گیری عوامل امنیتی و انتظامی، مردم نتوانستند مراسمی برپا کنند.<sup>۳</sup>

سوم این که برخلاف خواست ساواک، نام خمینی، مانند پرچم افتاده‌ای که پس از سالها برافراشته شود، در این مجالس و محافل، یکی پس از دیگری بالا رفت. این سازمان برای پیش‌گیری از تنش‌های پسین مراسم یادشده، در بخشنامه‌ای به دفاتر خود، خبر درگذشت مصطفی را داده، تأکید کرده بود «چنانچه این مجالس به طور ساده برگزار شود بلامانع؛ و عاظ و سخنرانان فقط درباره متوفی صحبت و حساسیتی درباره خود خمینی نشان داده نشود، ولی در صورتی که عاظ و سخنرانان در مجالس علیه مصالح کشور مطالبی عنوان و یا در خارج از محیط مجالس عناصری دست به تحریکاتی بزنند، شهربانی محل با تدابیر لازم از این اقدامات جلوگیری به عمل آورد.»<sup>۴</sup> در این بخشنامه علت مرگ مصطفی، سکت قلبی نوشته شده بود. در حالی که پزشک بیمارستان نجف تشخیص علت قطعی مرگ را منوط به کالبدشکافی دانسته بود، روشن نیست دستگاه اطلاعاتی ایران، چگونه از ایست قلبی سخن به میان آورده بود!

جلسه‌های ختم و فاتحه‌ای که در نجف گذاشته شد کم نبود. پس از چند روز، هنگامی که برای ادامه برپایی این مراسم و گرفتن اجازه نزد آیت‌الله آمدند، شنیدند که «مردبازی را دور بیندازید. بروید دنبال درس و بحث‌تان.»<sup>۵</sup> با وجود این در ایران مراسم هفتمین روز درگذشت مصطفی حتی در شهرهای کوچکتری چون شهرری، بهبهان، آبادان، زاهدان و...

۱. امید اسلام - آیت‌الله سیدمصطفی خمینی...، ص ۴۱۲.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند شم ۲۰/۲۳۷۹۰ ه ۱۲، مورخ ۱۵/۳۷۸/۵۶.]

۳. همان، سند شم ۱۳/۸۰۸۹ ه، مورخ ۲۲/۳۷۸/۵۶.]

۴. همان، تلگرافات وارده، سند شم ۳۱۲/۴۹۵۴، مورخ ۸۲/۳۷۸/۵۶.]

۵. «علاقه امام به مردم یک علاقه عادی نیست...»، ص ۲۳.

نیز برگزار شد، اما آن چه در مسجد ارک تهران گذشت، متفاوت بود.

آن روز بعد از ظهر/ هشتم آبان ۱۳۵۶ حدود هشت هزار نفر در شبستان، حیاط و اطراف مسجد حضور یافتند. این در حالی بود که از چاپ متن آگهی مراسم که ۴۷۰ امضاء داشت، جلوگیری شده بود.<sup>۱</sup> خودروهایی نیروهای نظامی و انتظامی پیرامون مسجد را گرفته بودند. سخنران مجلس، حسن روحانی بود. آیت الله مرتضی مطهری از او خواسته بود که در این مراسم سخن گوید. «من جواب دادم که ممنوع المنبر هستم. او گفت: همین خوب است... [آن روز] وقتی به مسجد آمدم در ذهنم بود که لقب امام را برای رهبری انقلاب پیشنهاد کنم... [هر چند] مردم بودم، تا این که در کنار مسجد تصمیم گرفتم که بگویم»<sup>۲</sup>

روحانی، سختی های رفته بر حضرت ابراهیم علیه السلام را یاد کرد و آنها را شبیه مصائب پانزده سال اخیر آیت الله خمینی دانست.<sup>۳</sup> و در پایان گفت: «حضرت ابراهیم بعد از گذراندن چندین مرحله از امتحان الهی در نهایت از طرف خداوند مأمور شد که فرزندش را قربانی کند. پس از آن خداوند فرمود: اِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا»<sup>۴</sup> و با این استدلال، آیت الله را امام خطاب کرد. بسیاری از هواداران نهضت از سخنرانی روحانی استقبال کردند، اما برخی نیز گفتند که تو امام سیزدهم درست کردی و مسئولیت این کارت را باید بپذیری!<sup>۵</sup>

مجالس بزرگداشت سیدمصطفی خمینی پس از هفتمین روز درگذشت او همچنان ادامه یافت. در بیشتر این گردهم آیی ها، بازگشت امام خمینی به ایران مطرح می گردید.<sup>۶</sup>

۱. تاریخ شفاهی مسجد ارک، به کوشش: سلیمان حیدری، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴ش، ص ۹۲.

۲. همان، ص ۹۶؛ روحانی، حسن، خاطرات...، ج ۱، ص ۴۱۶.

۳. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، تهران، سروش، ۱۳۷۶ش، ص ۵۲.

۴. الفت پور، محمد، حاشیه های مهم تر از متن، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸ش، ص ۱۳۹.

۵. تاریخ شفاهی مسجد ارک، ص ۹۸. گفتنی است نخستین بار محمدرضا حکیمی لقب امام را در سال ۱۳۴۳ برای رهبر نهضت اسلامی ایران به کار برد. این واژه در کتاب سرود جهشها چاپ شد و به همین دلیل توقیف و اجازه انتشار نیافت. (حسینی، سعید، مرزبان توحید- کارنامه محمدرضا حکیمی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی الحیات، ۱۳۹۱ش، ص ۸۴۴) نعمت الله میرزا زاده (م. آزر)، شاعر، نیز همان دوره، در سروده ای با این واژه از امام خمینی یاد کرد: ای ز وطن دور ای امام خمینی / ای تو علی را یگانه پور همانند. مطبوعات کشورهای عربی نیز در سال های تبعید، هرگاه مطالبی درباره ایشان چاپ می کردند، لفظ امام را به کار می بردند، اما کاربرد عمومی آن پس از سخنرانی دکتر حسن روحانی در مراسم هفتمین روز درگذشت آیت الله سیدمصطفی خمینی آغاز گردید.

۶. برای آگاهی از جزئیات این مراسم، ر.ک: انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ۶۴ تا ۱۰۵.

## گلایه از روشنفکران و روحانیان

جلسه‌های درس امام خمینی تا دهم آبان ۱۳۵۶ تعطیل بود. در این روز پس از حضور در مدرّس از همه کسانی که خود را شریک غم او دانسته بودند، تشکر کرد و بار دیگر مرگ مصطفی را از لطف‌های پنهانی خداوند توصیف کرد؛ لطفی که به دلیل کاستی دانش، توان دانستن آن را نداریم، از این رو گریه و زاری می‌کنیم و شکیبیا نیستیم. او دنیا را با همه شکوه و بزرگی‌اش، گذرگاه خواند؛ راهی که باید از آن گذشت و رفت؛ با وجود این، خداوند، در این جهان، مأموریت‌ها و مسئولیت‌های شخصی و اجتماعی به انسان سپرده که برای تحقق آنها باید قیام کرد. امام در بخش پسین سخنان خود گفت که به دو گروه روحانیان و روشنفکران علاقه‌مند است، اما از هر دو نیز گلایه دارد. او گلایه از روشنفکران را مربوط به دیدگاه برخی از آنان نسبت به فقه شیعه دانست؛ قوانینی که «با زحمت‌های علمای شیعه توضیح و تفریح شده است [و]... غنی‌ترین قوانین است در دنیا.» او گلایه دیگر خود را از روشنفکران مربوط به نگاه منفی برخی از آنان نسبت به همراهی علمای بزرگ با پادشاهان صفوی دانست. گفت که این گروه از دانشمندان «گذشت کردند... برای این که این مذهب را به وسیله آنها [شاهان]... ترویج کنند... خود حضرت امیر را چرا نمی‌گوییم؟ ... بیست و چند سال به واسطه مصالح عالیّه اسلام در نماز اینها [= خلقای وقت] رفت... تبعیت از اینها کرد؛ برای این که یک مصلحتی بود که فوق این مسائل بوده... من هم اگر چنانچه می‌توانستم یک سلطان جائری را به راه بیاورم می‌رفتم درباری می‌شدم. شما هم تکلیف‌تان این بود... این درباری شدن نیست؛ این آدم‌سازی است.» او گلایه دیگر خود را، به کنار گذاشتن روحانیت از اسلام در نوشته‌های برخی از این روشنفکران مربوط دانست. امام، روحانیت را اسلام‌خواه، ضدظلم و خادم مردم معرفی کرد که به واسطه جایگاه اجتماعی‌اش امکان کنار گذاشتن آنها از اسلام نیست. «شمایی که دلسوزید برای اسلام... نگوئید ما اسلام را می‌خواهیم، آخوند نمی‌خواهیم... [شاید] آخوند ملتفت مثلاً بعض مسائل سیاسی نیست. جمع شوید دور آن آخوندی که مسائل سیاسی را نمی‌داند، یادش بدهید... تا او عمل کند، تا ملت دنبالش باشد، تا بتوانید اجرا کنید. اگر شما بخواهید خودتان باشید و منهای آخوند، تا قیامت هم در زیر بار دیگران هستید.»

آیت‌الله خمینی گلایه از روحانیان را به دلیل تأثیرپذیری بخشی از آنان از تبلیغات هدایت شده حکومت توصیف کرد و گفت که اینان در بسیاری از امور غافل هستند؛ و به جای این که توان و وقت خود را صرف مسائل اجتماعی اسلام کنند، «در این که زید کافر و عمرو مرتد

و او وهابی است [تلف می‌کنند] ... اشتباه است این حرفها. آقا جدا نکنید همه را از هم... شما عالم‌اید، خطایش را رفع بکنید، طرد نکنید.» او گفت که در وانفسایبی که همه قلمها علیه این نهضت است؛ نه رادیویی داریم، نه مطبوعه‌ای، نه تبلیغاتی، «در یک همچون زمانی که ما دستمان بسته است... ما هر فرد را لازم داریم. آنهایی که قلم را دستشان گرفته‌اند و دارند ترویج می‌کنند از شیعه، فرض کنید چهار تا هم غلط دارد، خوب غلطش را رفع بکنید؛ طرد نکنید... دانشگاه را رد نکنید از خودتان. این دانشگاهی‌ها، فردا مقدرات مملکت دست اینهاست... اینها هستند که می‌آیند یا وکیل می‌شوند یا وزیر می‌شوند... هی منبر نروید و بد بگویید.»

امام در پایان بار دیگر به فرصت اجتماعی پیش آمده در ایران اشاره کرد و از هر دو گروه خواست دست برادری و برابری به یکدیگر دهند و این فرصت را غنیمت بدانند. «امروز روزی است که باید گفت. [بگوید] و پیش می‌برید. و من خوف این را دارم که خدای نخواستہ اگر این فرصت از دست برود و اگر این مرد [=شاه] پایش یک خرده‌ای محکم بشود، همچو لطمه‌ای بزند به مردم که آن طرفش پیدا نباشد... نگذارید این فرصت از دست برود.»<sup>۱</sup>

### سه پاسخ آگاهی‌بخش

امام خمینی در ماه‌های آبان و آذر ۱۳۵۶ نامه‌های بسیاری در پاسخ به تسلیت‌های رسیده نوشت که از آن میان، سه پاسخ، نشر همگانی یافت و دستگاه امنیتی ایران را عصبانی کرد. البته پیش از درگذشت مصطفی خمینی، ساواک مراتب ناخرسندی خود را از ادامه کنش‌های سیاسی مرجع تبعیدی ایران به آگاهی مقامات امنیتی عراق رسانده بود.

در اواخر مهر ۱۳۵۶ «از طرف مقامات امنیتی عراق به خمینی ابلاغ می‌گردد از هرگونه فعالیت علیه دولت شاهنشاهی ایران خودداری نماید.»<sup>۲</sup> گزارش دیگری می‌گوید که سازمان استخبارات عراق پیامی توسط شیخ‌علی خلخالی، پسر نصرالله خلخالی، به آیت‌الله می‌رساند که «با توجه به روابط حسنه ایران و عراق و توسعه آن، خمینی نباید اقدامی در جهت عکس این موضوع و اظهار مطالبی برخلاف مصالح به عمل آورد و در صورت تکرار اجباراً عذر او را از عراق خواهیم خواست. شیخ‌علی پیغام مقامات امنیتی عراق را به خمینی ابلاغ، در جواب

۱. صحیفه امام، ج ۳، صص ۲۳۴ تا ۲۵۲.

۲. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند شصتم، ۸۲۰ مورخ ۳۶۸۳ [۵۶].

می‌گوید: هیچ اشکالی ندارد. هر موقع خواستند من خاک عراق را ترک می‌کنم.<sup>۱</sup>

یکی از آن سه پاسخ، نامه‌ای بود که امام خمینی به یاسر عرفات، رئیس کمیته اجرایی سازمان آزادی‌بخش فلسطین، نوشت. تسلیت‌نامه عرفات را سیدهدانی فحص، مشاور عرفات در امور شیعه، به نجف آورده بود. نماینده عرفات در دیدار با آیت‌الله توضیحاتی از موقعیت شیعیان لبنان و نقش آنان در رویارویی با اسرائیل داده بود و آقای خمینی با سپاس از عرفات، مبارزان را به همبستگی و فشردگی در برابر اسرائیل فراخوانده، از پراکندگی سران ممالک اسلامی ابراز نگرانی کرده بود. او علت اصلی ادامه زندگی اسرائیل، «این ماده سرطانی»، را تفرق موجود در کشورهای مسلمان دانسته بود.<sup>۲</sup> امام در پاسخی که به عرفات نوشت، بار دیگر بر این موضوع تأکید کرد و نوشت که «من آن چه گفتمی است، چه در ایران و چه در حال تبعید گرفته‌ام و هر چه بگویم جزئی از مصیبت‌های امت است، ولی ناچارم برای چندمین بار تکرار کنم که تأسف شدید من در عدم وحدت کلمه سران دول اسلامی است؛ خصوصاً دول عرب... هفتصد میلیون یا بیشتر مسلم و صد میلیون یا بیشتر عرب، نتوانسته‌اند استقلال حقیقی به دست بیاورند؛ و نتوانسته‌اند از چنگ استعمار رهایی یابند؛ و نتوانسته‌اند مشی یهود اسرائیل غاصب را که سرزمین مردم و تاریخ و میراث ما را به خطر تهدید می‌کنند عقب بزنند و سرزمین‌های خودشان را پس بگیرند. اینها و بسیار مطالب دیگر است که در طول قریب به پانزده سال گفته و نوشته‌ام.»

آیت‌الله در این نامه خیانتها و جنایت‌های رفته بر ملت ایران را در دوران پهلوی برشمرد و به عرفات توصیه کرد مراقب کارهای سفارت دولت شاهنشاهی ایران در بیروت باشد، چرا که امکان دارد به نیابت از اسرائیل «با خیال راحت نقشه‌هایش را در منطقه پیاده کند.»<sup>۳</sup> اخبار رسیده به امام می‌گفت که دولت ایران گروهی از روحانیان مورد نظر خود را به لبنان فرستاده، به شیعیان توصیه می‌کنند دست از اختلاف با مارونی‌ها، گروه هم‌پیمان اسرائیل بکشند تا به رفاه و آسایش برسند.<sup>۴</sup>

کارشناس ساواک پس از دریافت خبر و متن نامه آیت‌الله، ابراز داشت که دست‌خط خمینی یک سند زنده و غیرقابل انکار برای دستگاه امنیتی عراق خواهد بود؛ «به عکس ادعای

۱. همان، گزارش سری اداره کل سوم (با عنوان «درباره: اخطار مقامات عراقی به خمینی»)، بی‌شم، بی‌تا.

۲. خاطرات سیاسی علی‌اکبر محتشمی‌پور، ج ۲، صص ۳۱۹ تا ۳۲۴.

۳. صحیفه امام، ج ۳، صص ۲۵۴ تا ۲۵۶.

۴. خاطرات سیاسی علی‌اکبر محتشمی‌پور، ج ۲، صص ۳۲۲ و ۳۲۳.

رئیس سرویس عراق... خمینی به دخالت در امور سیاسی [ادامه می‌دهد و] هرگاه... موافقت و تصویب فرمایند در اختیار سرویس مذکور قرار خواهد گرفت و این اسناد احیاناً موجب خواهد شد که مقامات عراقی تصمیمات حاد و شدیدی علیه خمینی اتخاذ نمایند.<sup>۱</sup>

پاسخ دیگر، عمومی، و به انبوه تلگرام‌های رسیده از گروه‌های گوناگون اجتماعی در ایران بود. امام خمینی فراوانی محافل و مجالس برگزار شده در ایران به مناسبت درگذشت پسرش را «تظاهرات عظیم» خواند که ربطی به شخصیت او نداشته است، بلکه «جواب قولی و عملی از یاوه‌سرایی‌های چندین ساله این عنصر نالایق بود که تمام حیثیت و شرافت و استقلال و اقتصاد این ملت بزرگ شریف را پایمال اهوای خود و فامیل چپاولگر خود نمود.» او به آزادی‌های کم‌جان، محدود و چه بسا زودگذر داده شده در ایران اشاره کرد و با هشدار به مخاطبان خود نوشت که این نمایش برای پاک کردن جرایم دو پادشاه پهلوی و انداختن آنها به گردن دولتهاست. «ما آن پدر را با تمام جنایات و خیانت‌هایش دیدیم و رنج‌ها کشیدیم؛ و اکنون ما و شما مواجه با جنایات این خلف‌صدق [!] هستیم و رنج‌ها می‌کشیم. اکنون می‌خواهند این شخص را تطهیر کنند تا به جنایاتش ادامه دهد. می‌خواهند با آزادی محدود در چارچوب توجه دادن جنایات را به دولت‌ها، قلوب ساده را آرامش دهند و اذهان صاف را منحرف کنند و هسته مرکزی خیانت‌ها و جنایت‌ها را فراموش کنند. غافل از آن که وقت گذشته و ملت از روحانی و دانشگاهی تا طبقه کارگر و زارع، مرد و زن بیدار شده‌اند. این رنج‌دیده‌ها و مصیبت‌کشیده‌ها محال است با این دودمان آشتی کنند و با ادامه سلطنت باطل، ولو برای یک روز موافق باشند.» آیت‌الله در متن خود نکته تازه‌ای را گنجانده که اعصاب هیأت حاکمه را به هم ریخت. او ارتش ایران را طرف خطاب قرار داد و گفت که «خود را از ننگ اسارت در دست اجانب نجات [دهید] و مملکت خود را از هلاکت و سقوط [برهانید].»<sup>۲</sup>

پاسخ سوم آیت‌الله به تلگرام‌های دانشجویان ایرانی مقیم آسیا، اروپا، آمریکا و کانادا بود. او در نوشته خود به همه کسانی که جان و مال خود را فدای نهضت اسلامی ایران کردند، نوید پیروزی داد؛ با این شرط که تلاش‌ها همچنان با همبستگی و وحدت کلمه، برای یاری دین حق و نجات کشور، حتی نجات کشورهای اسلامی باشد. نکته‌ای که امام به این توصیه خود افزود، بال و پر گرفتن پرنده نوزای بیداری بود. «این بیداری و تنفر عمومی موقت و

۱. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند شمه ۱۸۰۵، مورخ ۳۷۹/۸ [۵۶].

۲. صحیفه امام، ج ۳، صص ۲۶۰ تا ۲۶۲.

زودگذر نیست و تا پایان دادن به دستگاه جباران و خاتمه دادن به ظلم ستمکاران ادامه دارد؛ و به دنبال ظلم بی‌حد دستگاه‌های جبار و محرومیت‌های روزافزون ملت‌های ستم‌دیده، انفجاری است که قدرت‌های دست‌نشانده‌ای را که برای دریند کشیدن ملت‌ها و چاپیدن مخازن آنها گماشته شده‌اند، در کام خود فرومی‌برد و انتقام الهی از ستمکاران گرفته می‌شود. «آقای خمینی همه را به یگانگی و وحدت کلمه فراخواند و بار دیگر پیدا شدن قلم‌به‌دستانی را که پیش از این خبری از آنها در سختی‌های رفته بر ملت نبود، تخطئه کرد و نوشت که مقالات اینان در این فضای کم‌جان آزادی «اگر با دست سازمان امنیت و برای نگه داشتن شاه که سرچشمه همه بدبختی‌های کشور و ملت است نباشد، بی‌شک برای صلاح ملت و حفظ و اساس اسلام که حافظ و نگهبان استقلال و تمامیت کشورها و ضامن عدالت اجتماعی و آزادی‌هاست، نیست.» جمله پایانی امام مربوط به دیدار محمدرضا پهلوی و جیمی کارتر در آمریکا بود.

این نخستین سفر شاه به آمریکا پس از انتخابات اخیر ایالات متحده آمریکا بود. شاه از سیاست‌های جدید آمریکا در فروش تسلیحات نظامی و حقوق بشر ناخرسند بود و گمان می‌کرد این مواضع رئیس‌جمهور جدید، جیمی کارتر، نقش ژاندارمی او را در منطقه کم‌رنگ خواهد کرد. او پیش از سفر به آمریکا در گفت‌وگو با مجله نیوزویک صراحتاً به این موضوع اشاره کرده بود. «روابط ایران و آمریکا از نظر اصولی خوب است. مسأله‌ای که می‌بایست مشخص و تفهیم شود این است که آیا ایران در آینده در مورد استقرار صلح و ثبات منطقه عهده‌دار نقش مثبت خواهد بود، یا این که از نقش ما قدرشناسی لازم نمی‌شود و ارزش تلاش و کوشش را ندارد. این مسأله‌ای است که می‌بایست به فوریت [توسط آمریکا] روشن و مشخص شود.»<sup>۱</sup>

تحلیل آیت‌الله خمینی از دیدار شاه و کارتر «تجدید نوکری و تثبیت مقام غیرقانونی» بود، از این رو نوشت که شاه «چه در ملاقات با رئیس‌جمهور آمریکا موفق به تجدید نوکری و تثبیت مقام غیرقانونی بشود یا نشود، ملت ایران او را نمی‌خواهند و دست از مبارزه برنمی‌دارند، تا انتقام جوانان به خون آغشته خود را بگیرند و اسلام و احکام آن را از دست این دودمان نجات دهند.»<sup>۲</sup> کارشناس ساواک، پاسخ‌های سه‌گانه آیت‌الله خمینی را شدیدترین حمله‌های او به «مقام شامخ سلطنت» ارزیابی کرد؛ و این احتمال را داد که چه بسا اخطار مقامات امنیتی عراق مبنی

۱. روزنامه اطلاعات، شم ۱۵۴۵۸ (۱۷ آبان ۱۳۵۶)، ص ۳.

۲. صحیفه امام، ج ۳، صص ۲۶۵ تا ۲۶۷.

بر خودداری از ادامه فعالیت‌های سیاسی، در تغییر لحن و ادبیات او تأثیر عکس گذاشته است. این کارشناس از انتقاد آیت‌الله نسبت به نویسندگان نوپدید در فضای سیاسی اخیر استقبال کرد و نوشت که اینان «اغلب از اعضاء یا طرفداران جبهه به اصطلاح ملی سابق هستند. خوشبختانه این حسن اثر را خواهد داشت که نویسندگان موصوف که سالیان دراز برای مخالفت با دولت رژیم ایران از نام و نوشته‌های خمینی بهره می‌گرفتند و او را رهبر و لیدر شیعیان معرفی می‌کردند، از انتقادات و حملات او به خودشان خشمگین خواهند شد و در مقام پاسخ‌گویی و نشان دادن واکنش برخوانند خاست که موجب بروز شکاف و اختلاف بین آنان و خمینی خواهد شد.»<sup>۱</sup> وی این سه نامه را به لحاظ محتوا و مضمون، خوراک یک ساله برای نشریات مخالف حکومت ایران در خارج از کشور ارزیابی کرد.<sup>۲</sup>

### تلافی امنیتی

ساواک اجازه برپایی مراسم ختم سیدمصطفی خمینی را با شرط سخن نرفتن از پدرش و برپا نشدن تحرکات و تظاهرات بعدی داده بود،<sup>۳</sup> اما باور نداشت که بزرگداشت او با چنان گستردگی‌ای برپا گردد. و شاید چاره‌ای نداشت. این مجالس در آستانه سفر شاه به آمریکا برگزار می‌شد، و در آن شرایط، برخوردهای سرکوبگرانه با مخالفان سیاسی، چون گذشته، امتیازی برای هیأت حاکمه ایران نمی‌آورد. او باید به رئیس‌جمهور تازه آمریکا نشان می‌داد که ایران در جهت رعایت حقوق بشر تغییراتی کرده است.

با وجود این، پیشران تبلیغاتی ساواک به کار افتاد و علیه آیت‌الله خمینی و پسر درگذشته‌اش اعلامیه‌ای با امضاء «مسلمانان آگاه» و «مسلمانان روشنفکر حوزه علمیه قم» منتشر کرد. نویسنده ساواک، برخلاف مکاتبات داخلی سازمان که علت مرگ را سکت قلبی یاد می‌کردند، مرگ مصطفی را بر اثر «پر خوری و شکم‌پرستی»<sup>۴</sup> دانست و از گستردگی مراسم یادبود او چنین نوشت: «با وصول این خبر به ایران، متولیان حرفه‌ای و مجلس به راه‌اندازان فرصت طلب دست به کار شدند و در هر مسجد و تکیه و بقعه‌ای به مناسبت این ضایعه! مجلس تعزیه به راه انداختند. از این مسجد به آن مسجد و از این شهر به آن شهر کوچ کردند و به مرثیه‌سرایی

۱. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند شمه ۱۸۰۴، مورخ ۳۷۹/۸ [۵۶].

۲. همان، تلگرافات وارده، سند شمه ۳۱۲/۴۹۵۴، مورخ ۳۷۸/۲ [۵۶].

۳. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۲.



پرداختند.» و با توهین‌هایی به سخنرانان این مجالس افزود که «گویا یکی از ائمه اطهار رحلت نموده است!! همه‌جا سخن از مجاهد کبیر! و پیشوای جلیل! و... شعارهایی تو خالی و غیر واقعی از این گونه بود.» بقیه مطالب این اعلامیه دو صفحه‌ای در کنار هم قرار دادن نسبت‌های ناروا و نادرستی بود که پیش از این ساواک جداگانه به آیت‌الله خمینی زده بود: وجود روابط پشت‌پرده خمینی با حکومت؛ پاداش حکومت به فتواییه ضد کمونیستی خمینی؛ گسترش مرام کمونیسم و تروریسم توسط خمینی؛ مدرس گمنامی که یک شبه مرجع تقلید شد؛ حمایت خمینی از تحرکات مسلحانه علیه اصلاحات ارضی؛ عزیمت به عراق با جلال و جبروت؛ هم‌دستی خمینی با حکومت عراق.<sup>۱</sup>

روزهای منتهی به چهل‌مین روز درگذشت سیدمصطفی خمینی، دوره‌ای کوتاه، اما متفاوت برای مخالفان سیاسی بود. در پنج سال اخیر، بیشتر اعتراض‌ها، مسلحانه، و همگی درهم شکسته شده بودند. کشف مکان‌های پنهان گروه‌های مسلح، به درگیری با مأموران انتظامی و امنیتی کشیده می‌شد و طرف پیروز، همان نیروهای حکومتی بودند. اینک صدای اعتراض، نه از دهان اسلحه سازمان‌های ریز و بسته چریکی، بلکه از زبان گروه‌های گوناگون اجتماعی، به ویژه درس‌خوانده‌ها، سر داده می‌شد.

در این روزها، گلوی برخی مراکز آموزش عالی، به ویژه دانشگاه‌های تهران و صنعتی آریامهر [شریف بعدی] پر از صدای اعتراض بود.<sup>۲</sup> شاه، تظاهرات دانشجویان را، که گاه با شکسته شدن شیشه‌ای همراه بود، وحشی‌گری خواند و دستور داد خبر آن [البته تحریف شده] در روزنامه‌ها چاپ شود.<sup>۳</sup> حتی سکوت دو دقیقه‌ای چهارصد دانشجوی دانشگاه پلی‌تکنیک [امیرکبیر بعدی] تهران در سالن غذاخوری، به مناسبت درگذشت سیدمصطفی خمینی، به اندازه‌ای پرصدا بود که نعمت‌الله نصیری، رئیس ساواک، در پایین گزارش آن نوشت: «آیا از فعالیت‌های مضره و خصائل بد اخلاقی مصطفی خمینی مدارکی در دست دارید؟»<sup>۴</sup>

چیزی در دست نبود؛ آن‌چه ساخته و پرداخته شد، همان اعلامیه یادشده، و در واقع تلافی امنیتی ساواک بود.

۱. اسناد ساواک، پرونده روح‌الله خمینی به شماره کلاسه ۶۷۹۰۸.

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۳.

۳. همان، صص ۱۴۲ و ۱۴۳.

۴. همان، ص ۶۲.

## تجدید وصیت

تا جایی که می‌دانیم امام خمینی پسرش، مصطفی، را هنگامی که به ترکیه تبعید شده بود، وصی خود کرده بود.<sup>۱</sup> اینک آیت‌الله در نبود مصطفی وصیت‌نامه‌های تازه‌ای نوشت تا بار دیگر تکلیف وجوهات شرعی و امور شخصی‌اش را روشن نماید. او آقایان حبیب‌الله اراکی، غلامرضا رضوانی خمینی، سیدعباس خاتم یزدی و سیدجعفر کریمی را وصی وجوهات شرعی موجود در نجف و برخی کشورهای عربی منطقه تعیین کرد و تأکید نمود که یک «فلس» آن مربوط به من و خانواده‌ام نیست؛ اوصیا، به صلاح دید خود آن را در حوزه‌های علمیه هزینه کنند. او دارایی منقول و شخصی را که اندکی پول بود در پاکتی گذاشته، پشت آن نوشته بود: مال شخص خودم است. آیت‌الله این را هم افزود که اگر خانواده من و مصطفی خواستند در نجف بمانند، اوصیا به مقدار متعارف به آنها هزینه زندگی بدهند.<sup>۲</sup> او همچنین آقایان سیدمرتضی پسندیده، مرتضی حائری، سیدمحمدباقر سلطانی طباطبایی و حسینعلی منتظری را وصی وجوهات شرعی موجود در ایران تعیین کرد و باز تأکید نمود که یک ریال آن مربوط به من و خانواده‌ام نیست. «وراث این جانب حق معارضه با اوصیایی که امر وجوه شرعیه را به آنها واگذار نموده‌ام ندارند؛ و اگر نزد وکلای من در هر جا وجوهی به اسم من بوده باید برسانند به اوصیا یا به مرجع عادل.»<sup>۳</sup>

آقای خمینی، احمد، پسرش را وصی تازه خود در امور شخصی قرار داد و از او خواست اگر دولت ایران کتاب‌ها و لوازمی که از خانه و کتابخانه‌اش غارت کرده، برگرداند، «آنچه اهدایی آقای آقاجنفی مرعشی [= سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی] بوده، به کتابخانه ایشان برگرداند و بقیه به همین کتابخانه یا سایر کتابخانه‌ها واگذار شود.» و اضافه کرد که احمد یا نوه‌اش، حسین، می‌توانند از کتاب‌های شخصی او استفاده کنند. او در مورد اموال غیرمنقول خود، که خانه‌ای در قم و «جزئی ملکی که در کمره [= خمین] دارم و نمی‌دانم چی است و چقدر است و آقای پسندیده اطلاع دارند»، نوشت که بین ورثه تقسیم گردد، اما پیش از آن وظیفه دارند منافع آنها را تا زمانی که مادرشان زنده است در اختیار او قرار دهند تا به هر نحوی که خواست بهره‌مند شود. آیت‌الله از احمد خواست کتاب‌های چاپ‌نشده‌اش را طبع کند؛ به ویژه کتاب‌های اخلاقی

۱. صحیفه امام، ج ۳، ص ۲۹۲؛ همان، ج ۱، ص ۴۳۱.

۲. همان، ج ۳، ص ۲۸۰.

۳. همان، ص ۲۹۲.

را. «و اگر کسی خواست طبع کند در اختیار او بگذارند، به طوری که ضایع نشود.» او اطاعت از مادر را وظیفه همه فرزنداناش دانست؛ نه تنها اطاعت کرده، بلکه احترام‌آمیز با او رفتار کنند «و رضای او را به دست آورند که خیر دنیا و آخرت آنها در آن است.» آخرین وصیت او این بود که فرزنداناش صلح و صفا، و مهر و وفا پیشه کنند، و با خانواده مصطفی با کمال محبت و احترام رفتار نمایند.<sup>۱</sup>

این وصیت به احمد می‌گفت که او جانشین مصطفی شده است. همین‌گونه هم پیش می‌رفت. در آن روزها، کارهای او در نجف چندین برابر شد. می‌کوشید جای خالی برادرش را پر کند و از تألمات پدر و مادرش بکاهد. «اما آشکار بود که کار دشواری است و به سادگی امکان‌پذیر نیست. در چنین وضعیتی ما برای بازگشت به ایران دچار تردید شدیم.»<sup>۲</sup> روزهای تلخ پی از پی هم می‌گذشتند و چهلمین روز درگذشت مصطفی نزدیک می‌شد. دختران آیت‌الله خود را به نجف رسانده بودند. آن روزها، دودی از مطبخ خانه استیجاری امام بلند نمی‌شد. «تا چهلم هر روز از خانه دوستان عرب و ایرانی برای ما غذا فرستاده می‌شد، زیرا از رسوم عربهاست که به احترام متوفی، اجاق خانه او تا مدتی روشن نشود.»<sup>۳</sup>

### پیامدهای چهلم

مجالس چهلمین روز وفات مصطفی خمینی، در شهرهایی چون قم، تهران، کاشان، کرمانشاه، خرم‌آباد، رفسنجان، سمنان، آبادان، مشهد و یزد برگزار شد. اما آنچه در قم گذشت مهم و دنباله‌ساز بود.

در نهم و یازدهم آبان ۱۳۵۶ سه بزرگداشت از سوی فعالان سیاسی حوزه علمیه قم برپا گردید که با تظاهرات خیابانی و فریاد هواداری از امام خمینی همراه بود. قطعنامه چهاردهم‌ماده‌ای که در یازدهم آبان در مسجد اعظم خوانده شد، بازتاب خواست‌های در گلو مانده معترضان مسلمان در سیزده سال گذشته بود: بازگشت هر چه زودتر آیت‌الله خمینی به ایران؛ آزادی زندانیان سیاسی؛ آزادی زندانیان حوادث اخیر دانشگاه تهران و دیگر رخداد‌های تهران؛ بازگرداندن مدرسه بسته شده فیضیه؛ بازپس دادن ساختمان‌های توقیف شده مدارس

۱. همان، صص ۲۹۲ تا ۲۹۴.

۲. اقلیم خاطرات، ص ۴۰۰.

۳. همان، ص ۳۹۷.

علمیه شهر قم؛ آزادی بیان، قلم، گردهم‌آیی، برداشتن سانسور از مطبوعات و اجازه سخنرانی به روحانیان منع شده؛ جلوگیری از نمایش فیلم‌ها و تئاترهای ضداخلاقی و برگزار نشدن جشن‌های هنر بدآموز؛ بازگشایی مسجد و کتابخانه دانشگاه تهران؛ تعقیب و توبیخ عاملان دستگیری دانشجویان طرفدار حجاب؛ تعقیب و توبیخ چماق‌به‌دستان؛ انحلال گارد دانشگاه؛ احیای کشاورزی، توجه به موقعیت ناهنجار کشاورزان و کارگران، و کوتاه کردن دست سرمایه‌داران یهود و بهایی از اقتصاد کشور؛ قطع رابطه سیاسی، اقتصادی و نظامی با اسرائیل؛ بازگرداندن تاریخ رسمی کشور.<sup>۱</sup>

لابد این خواست‌ها نیز «وحشیانه» تلقی گردید که دستور داده شد، خبری واژگونه از آن، در روزنامه‌های پرشمارگان چاپ شود. روزنامه اطلاعات با تحریف خواست‌های یادشده، درباره بازگشت آیت‌الله به ایران نوشت که «یکی دیگر از تقاضاهای این شخص [روحانی‌نما/ محمدجواد حجتی کرمانی] بازگشت سریع آقای خمینی است. کیست که نداند خمینی مخالف سرسخت اصلاحات ارضی و آزادی و حق رأی زنان بود!!» و کیست که نداند او برای جلوگیری از اجرای قانون اصلاحات ارضی به چه اقداماتی متوسل شد!!» بنابراین بازگشت خمینی یعنی این که زمین‌ها را دوباره به فئودال‌ها بدهند و آزادی و حق رأی زنان را پس بگیرند. همه اینها نیز بدین معنی است که باید جلوی تمدن و پیشرفت ایران را گرفت و کشور را اسیر تمدن و فرهنگ بیگانه کرد!!<sup>۲</sup>

اقدام دستگاه امنیتی در وادار کردن جرایم به درج این مطالب، بی‌واکنش نماند. همان روز، سیزدهم آذر، گروه‌هایی از مردم قم پس از برپایی نمازهای مغرب و عشا در مسجد اعظم «به علت درج مطالب مذکور در روزنامه‌ها که آن را نوعی توهین به خمینی تلقی کرده‌اند، مبادرت به دادن شعار و انجام تظاهرات نموده‌اند که در هنگام خروج از درب مسجد توسط مأمورین انتظامی متفرق گردیده‌اند»<sup>۳</sup>

واکنش نیمه‌نهایی حکومت به رخدادهایی که در چهل‌م مصطفی خمینی در شهرهایی

۱. منظور حمله چماق‌داران، تهاجم مأموران با لباس شخصی به تجمعات دانشجویان دانشگاه‌های تهران و صنعتی آریامهر [شریف‌بعدی] و به گردهم‌آیی گروه‌های تشکیل‌دهنده جبهه ملی در کاروانسراستکی جاده کرج است. ر.ک: روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۲، تهران، حوزه هنری، ۱۳۷۷ش، صص ۲۶۱ و ۲۶۲.

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، صص ۱۸۶ تا ۱۸۸؛ اسناد انقلاب اسلامی، ج ۴، ص ۳۸۰.

۳. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۴۷۸ (۱۳ آذر ۱۳۵۶)، ص ۴.

۴. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۲۱۱.

چون قم، مشهد و شیراز گذشت، دستگیری و تبعید گروهی از روحانیان بود. دستور داده شد محمدمهدی ربانی رانکوهی [املشی]، عبدالرحیم ربانی شیرازی، محمدصادق صادقی خلخالی، عبدالمجید معادیخواه، محمدجواد حاجتی کرمانی در قم، علی اصغر دستغیب و علی محمد دستغیب در شیراز، و سیدعلی خامنه‌ای، علی مرادخانی ارننگه [تهرانی] و حسین عمادی در مشهد دستگیر و تبعید شوند.<sup>۱</sup>

## واکنش نهایی

سفر جیمی کارتر، رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، به ایران نزدیک بود. محمدرضا پهلوی برای استقبال از کارتر پیام‌های ریز و درشتی فرستاد. به دستور او ۲۱ زندانی سیاسی در سالروز جهانی اعلامیه حقوق بشر آزاد شدند.<sup>۲</sup> در همان روز، ۲۰ آذر ۱۳۵۶، شاه در پیامی ابراز داشت که ایران سهم خود را در اجرای اعلامیه حقوق بشر به انجام رسانده است.<sup>۳</sup> پیام درشت او، محاکمه و اعدام سرلشکر احمد مهربی، جاسوس اتحاد جماهیر شوروی، شش روز مانده به ورود کارتر، بود.<sup>۴</sup>

رئیس‌جمهور آمریکا در سفر خود به ایران کوشید همه نگرانی‌هایی که شاه ایران پس از روی کار آمدن او دچار شده بود، بزداید. این کوشش کارتر در سخنانی که سر سفره میهمانی شاه ایراد کرد چشمگیرتر بود. ویلیام سولیوان، سفیر آمریکا در تهران، متن سخنرانی آن شب کارتر را آماده کرده بود. اما او با شگفتی دید که رئیس‌جمهور با کنار گذاشتن آن نوشته، سخنان دیگری، که اغراق‌آمیز بود، گفت: «ایران به سبب رهبری داهیان شاهنشاه یک جزیره ثبات در یکی از آشوب‌زده‌ترین مناطق جهان است. و این واقعیت مدیون شما اعلی‌حضرت و در نتیجه رهبری شماست و همچنین مدیون احترام و ستایش و مهری است که ملت‌تان نسبت به شما ابراز می‌دارند.»<sup>۵</sup>

برآورد ناظران خارجی از سفر هفده ساعته جیمی کارتر به ایران چنین بود که ستایش

۱. همان، ص ۲۱۲؛ شرح اسم، ص ۵۷۳.

۲. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۴۷۹ (۱۴ آذر ۱۳۵۶)، صص ۱ و ۴.

۳. همان، ش ۱۵۴۸۴ (۲۰ آذر ۱۳۵۶)، صص ۱ و ۲۸.

۴. همان، ش ۱۵۴۹۵ (۴ دی ۱۳۵۶)، ص ۱.

۵. طلوعی، محمود، داستان انقلاب، تهران، نشر علم، ۱۳۷۰ش، ص ۲۸۳.

۶. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۵۰۱ (۱۱ دی ۱۳۵۶)، ص ۳.

فوق‌العاده او از شاه موجب رفع نگرانی شخص اول ایران از سیاست‌های تازه آمریکا گردید و قوت قلب تازه‌ای به وی در رویارویی با مخالفان داد.<sup>۱</sup> و نیز گفته شد که پشتیبانی بی‌چون و چرای کارتر از شاه به پادشاه ایران گفت که می‌تواند روند سیاسی اصلاحات و سرکوب را همزمان به کار بسته، جلو ببرد.<sup>۲</sup> برخی از مقامات وقت ایران هم باور کردند که «کارتر قوت قلبی به شاه داد که برایش قابل تصور نبود... احساس کرد که دیگر محلی برای نگرانی نیست و الآن وقت آن است مبارزه‌ای که خمینی پیش کشیده و شروع کرده پاسخ دهد».<sup>۳</sup>

واکنش نهایی هیأت حاکمه علیه امام خمینی در چنین بافت و بستر و زمینه‌ای شکل گرفت. گزارش‌های رسیده از مجالس همه‌گیر و پرشماری که در یادبود پسر آیت‌الله برگزار شده بود، همراه با دیدن تعبیر تند و تیز آقای خمینی علیه نظام پادشاهی ایران در دوره پهلوی، و نیز بستگی جنبش فراگیر دانشجویی در دو ماه اخیر با نهضت اسلامی، شاه را به دادن دستوری واداشت که بهای گراف آن را یک سال بعد، با خروج از ایران، پرداخت کرد. امر ملوکانه، تهیه و تدوین مقاله‌ای علیه امام خمینی بود.

از میان روایات به جا مانده از جزئیات این رخداد، و نیز پیشینه تهیه گزارش‌ها، مقاله‌ها و اطلاعیه‌هایی که با رنگ و بوی امنیتی، به امر حکومت در جراید چاپ می‌شد، می‌توان پذیرفت که متن نخست مقاله «ایران و استعمار سرخ و سیاه» در ساواک نوشته شد. رئیس این سازمان آن را به دست شاه رساند. وقتی خواند، دستور دوم را برای افزودن حمله‌های بیشتر داد. ویرایش دوم یا سوم مقاله پسندیده شد و از طریق وزارت دربار به وزیر اطلاعات و جهانگردی رسانده شد. «مقاله به من داده شد. من فرستادم، دادند به خبرنگار اطلاعات... [وقتی خواندند] اعتراض کردند که این مقاله ممکن است اسباب زحمت خودشان شود... حق هم داشتند و می‌گفتند در قم اسباب زحمت ما خواهد شد... چاره‌ای نبود. گفته بودند باید چاپ بشود. باید چاپ می‌شد. دفعه اول هم نبود».<sup>۴</sup>

مایه اصلی مقاله، اتحاد استعمار سرخ و سیاه، یا پیوند عوامل کمونیسم و اسلام علیه حکومت ایران، بود. نویسنده یا نویسندگان آن با اشاره به آغاز اصلاحات ایران با اجرای برنامه

۱. داستان انقلاب، ص ۲۸۳.

۲. شیر و عقاب، ص ۳۲۰.

۳. تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی، ص ۲۶۸.

۴. همان، ص ۲۶۶.

تقسیم اراضی نوشته بودند که مالکان زمین‌های بزرگ برای ابراز مخالفت و جلوگیری از این طرح به سراغ روحانیان رفته، از میان آنان مردی ماجراجو، بی‌اعتقاد، سرسپرده، جاه‌طلب و وابسته به مراکز استعماری را یافتند. او روح‌الله خمینی بود. بخش بعدی مقاله، پیشینه آیت‌الله را مورد تهاجم قرار داده بود. او را «سید هندی» خواندند؛ که بنا به قولی در هندوستان بسر می‌برد؛ در آن‌جا با مراکز استعماری انگلیس مرتبط بود؛ و به قولی دیگر تخلص اشعار عاشقانه او در جوانی «هندی» بوده است. قیام ۱۵ خرداد هم، جنبشی وابسته به بیگانه بود که عامل آن کسی جز خمینی، مجری نقشه‌های استعمار سرخ و سیاه نبود!

هیچ‌یک از مفاد مقاله تازگی نداشت. همه آنها پیش از این از زبان شاه و اعلامیه‌های نوشته شده در ساواک علیه امام خمینی بیان شده بود. اما کنار هم چیدن این اتهامات، آن هم به هنگامی که صدای صلوات در هر گوشه از ایران با شنیده شدن نام خمینی بلند می‌شد، به تصمیمی شتابزده که در نبود تعادل روحی و عقلی گرفته می‌شود، می‌ماند. یکی از منابع ساواک قم سه روز پس از چاپ مقاله یادشده و واکنش‌های نشان داده شده به آن، نوشته «ایران و استعمار سرخ و سیاه» را به جرعه‌ای در انبار باروت تشبیه کرد. «من نمی‌دانم چاپ این مقاله به دستور و با اجازه بوده و یا این که خودسرانه نوشته شده است. اگر دستگاه‌ها اطلاع داشته و اجازه چاپ داده‌اند، باید بگویم بزرگترین اشتباه را کرده‌اند، زیرا چاپ این مقاله در هنگامی که مملکت چندی است در گوشه و کنار آن آشوب و سر و صدا است، بی‌تناسب‌ترین چیزی بود که ممکن است باشد. مقاله روزنامه مانند جرعه‌ای در انبار باروت انفجار داشت و من هر چه فکر کردم نتوانستم تناسب آن را با امروز در نظر بگیرم.»<sup>۲</sup>

## قیاس متون آشکار و پنهان

مناسب می‌نمایاند پیش از پرداختن به پیامدهای مقاله یادشده در جامعه، به یادکرد سازمان اطلاعات و امنیت کشور از آیت‌الله خمینی در گزارش‌های طبقه‌بندی شده و درون‌سازمانی اشاره شود. نگاه ساواک به این مرجع مبارز و آشتی‌ناپذیر چگونه بود؟ آیا در این‌جا نیز او را عامل بیگانه، ارتجاع سیاه و هم‌پیمان با مالکان بزرگ و همسو با کمونیست‌های داخلی می‌خواند؟ نه. از منظر دستگاه اطلاعاتی ایران، او و همه ایرانیانی که از او پیروی می‌کردند،

۱. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۰۰۶ (۱۷ دی ۱۳۵۶)، ص ۷.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند ش ۲۱/۸۰۰۴ ه، مورخ ۳۶/۱۰/۲۰ [۵۶].

«افراطی» بودند! همزمان با نوشته شدن مقاله ایران و استعمار سرخ و سیاه، ساواک خراسان در جمع‌آوری اطلاعات خود، گزارشی به مرکز فرستاد که می‌گفت حال آیت‌الله سیدابوالقاسم خوبی خوب نیست. او مقلدان فراوانی در ایران و خارج از کشور دارد؛ اگر بمیرد «اغلب مقلدین وی به سمت روح‌الله خمینی روی خواهند آورد و شایسته است از هم‌اکنون یکی از آیات واجد شرایط برای جانشینی آیت‌الله خوبی انتخاب، تا به موقع به جای وی معرفی شود.» اداره کل سوم پس از دیدن این گزارش، دستور بررسی موقعیت نه مرجع تقلید مطرح ساکن ایران، عراق و کویت را داد. ردیف دوم، «روح‌الله خمینی - مقیم نجف اشرف» بود. در این جا متن تهیه شده ساواک درباره امام خمینی، برای قیاس بهتر با متون آشکار تبلیغاتی نوشته شده توسط این سازمان می‌آید: «روح‌الله خمینی هر چند قدمت فعالیت‌های مذهبی شناخته‌شده آیت‌الله سیدابوالقاسم خوبی را ندارد، مع‌هذا چون قریب ۱۴ سال است که در حوزه علمیه نجف اشرف مقیم است، توجه عده‌ای از شیعیان مقیم خارج را به طرف خود جلب کرده است و به طوری که گفته می‌شود روحانیون طرفدار وی در خارج از کشور زمینه گسترش نفوذ او را در کشورهایمانند پاکستان، افغانستان و هند فراهم کرده‌اند. روح‌الله خمینی تنها روحانی است که در خارج از محدوده مرزهای کشورهای خاورمیانه از طرفداران قابل توجهی برخوردار است و این طرفداران اغلب دانشجویان و ایرانیان مقیم کشورهای اروپای غربی، ایالات متحده آمریکا و کانادا هستند که با توجه به رویه افراطی روح‌الله خمینی، ضمن حمایت از او، تبلیغ عقاید وی را در سرلوحه اقدامات خود قرار داده‌اند. روح‌الله خمینی با توجه به رویه افراطی و مخالفتی که با نظام اجتماعی ایران در پیش گرفته در بین قشرهای متعصب مذهبی در ایران نیز از هواداران قابل توجهی برخوردار است و غیر از گروه‌های بازاری و کسبه و عده‌ای از سرمایه‌داران متعصب مذهبی، عده کثیری از دانشجویان متعصب مذهبی و دیگر گروه‌های اجتماعی از روی تقلید و برای توسعه نفوذ و عقاید او تلاش می‌کنند. روح‌الله خمینی با حمایت‌هایی که این گروه‌ها از وی به عمل می‌آورند، منابع مالی وسیعی در اختیار دارد و همین امر موجب گردیده تا ضمن آن‌که در حد آیت‌الله سیدابوالقاسم خوبی به طلاب طرفدار خود شهریه پرداخت کند (۳۰۰۰ ریال در ماه) مبالغ قابل توجهی نیز به عنوان عیدی و ... به آنها کمک نماید. گفته شده روح‌الله خمینی قدرت پرداخت شهریه بیشتری را به طلاب علوم دینی دارد. وی برای این‌که آیات دیگر را علیه خود برانگیخته نکند در همان حد آیت‌الله سیدابوالقاسم خوبی شهریه می‌پردازد و مبالغی نیز به ترتیب فوق به طلاب علوم دینی کمک می‌کند. مجالسی که به مناسبت



فوت مصطفیٰ خمینی پسر ارشد روح‌الله خمینی در نقاط مختلف کشور برگزار شد و همچنین فعالیت‌های گروه‌های افراطی مذهبی در چند مدت اخیر به نفع روح‌الله خمینی، گوشه‌های دیگری از نفوذ و موقعیت وی را در بین متعصبین مذهبی روشن می‌سازد.<sup>۱</sup>

## آغاز فریاد ایران

پی‌آمدهای سیاسی اجتماعی مقاله چاپ شده در روزنامه اطلاعات را نمی‌توان ناگهانی خواند. زمینه آن با دو موج از مخالفت‌های مردمی علیه حکومت شاه ایجاد شده بود. موج اول با درگذشت سیدمصطفی خمینی / اول آبان تا چهلمین روز وفات او / دهم آذر ۱۳۵۶ و حوادث مرتبط با آن شکل گرفت، و موج دوم در محرم ۱۳۹۸، آذر و دی ۱۳۵۶، با رخداد‌های دو روز تاسوعا و عاشورا، ۲۹ و ۳۰ آذر بالا رفت.<sup>۲</sup> «ایران و استعمار سرخ و سیاه» تنها مطلب موهن علیه امام خمینی نبود. در همان روزها، روزنامه‌های دیگر مجبور به چاپ این‌گونه مقاله‌ها، اما رقیق‌تر، شده بودند. برای نمونه روزنامه آفتاب شرق، چاپ مشهد، تظاهرات ضدحکومتی در آن شهر را از ناحیه گروهی اویاش و اراذل دانست که «به نام مرد بیگانه‌ای چون خمینی هندی که سالهاست از این کشور نفی بلد شده و به خارجیان پیوسته شعار می‌دهند و اعلامیه پخش می‌کنند و از او تجلیل می‌نمایند»<sup>۳</sup> و یاروزنامه آیندگان در مقاله‌ای با عنوان «چهره‌های استعمار سرخ و سیاه در ایران» آورد که «استعمار سرخ و سیاه در تلاش خود برای جلب حمایت طبقه روحانیت ایران نیز بی‌نتیجه ماند... ناگزیر به سراغ آنهایی رفتند که جوای نام و نشان بودند و برای این منظور به راحتی تسلیم می‌شدند و روح‌الله خمینی از آن جمله بود»<sup>۴</sup>

اعتراض‌های خشم‌آلود شهر قم که از فردای چاپ مقاله، ۱۸ دی ۱۳۵۶، در روزنامه اطلاعات، آغاز گشت و موجی دیگر برافراشت، پاسخ به همه این اهانتها بود. نبض جنبش در میان طلاب علوم دینی می‌زد. آنان در نخستین اقدام، پس از مشورت با مدرسین، تصمیم گرفته بودند بر سر کلاس‌های درس حاضر نشوند. «تعطیل شدن کلاس‌ها، اعتراض شهر قم

۱. همان، گزارش اداره کل سوم، (با عنوان «درباره: تبلیغ پیرامون اعلمیت روح‌الله خمینی و انتخاب وی به جانشینی آیت‌الله سیدابوالقاسم خویی»)، بی‌شمه، بی‌تا.

۲. برای آگاهی از حوادث این دوره و پی بردن به جزئیات آن، رک: انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱.

۳. روزنامه آفتاب شرق، شمه ۱۱۶۰۰ (۳ دی ۱۳۵۶)، ص آخر؛ اسناد ساواک، گزارش خبر، پیوست سند شمه ۹/۹۹۰۴ هـ

۱، مورخ ۳۷۱۰/۲۰ [۵۶].

۴. اسناد ساواک، پرونده روح‌الله خمینی، به شماره کلامه ۶۷۹۰۸.

را آشکار کرد و با شعارهای ۲۵۰ تن از طلاب، که در مدرسه خان گرد آمده و از این مدرسه تا میدان آستانه راه‌پیمایی کردند و با هجوم مأموران انتظامی و امنیتی پراکنده شدند، شعله‌ور گردید. برخی از طلبه‌ها صبح روز هجدهم دی به خانه علمای طراز اول شهر رفتند و از آنان خواستند که به اهانت‌های مقاله چاپ شده در روزنامه *اطلاعات* واکنش نشان دهند. همراهی بیشتر آنان، به گردهم‌آیی بزرگ در مسجد اعظم انجامید. بعدازظهر آن روز بیش از دو هزار نفر صحن و شبستان این مسجد را پر کردند. شعارهای این روز همچون دیروز بود: درود بر خمینی - مرگ بر استبداد.

صدای معترضان، با غروب آفتاب و آغاز نمازهای جماعت فروکش کرد. پس از نماز، شیخ مرتضی حائری سخن راند و با ابراز تأسف از چاپ مقاله کذایی گفت که بیم آن داریم که این‌جا را همچون مدرسه فیضیه تعطیل کنند. تظاهرات پس از نماز جماعت مسجد اعظم ادامه یافت. آن شب خیابان‌های قم شاهد سر دادن شعارهای تند بر ضد شاه بود؛ و حتی شاهد شکسته شدن شیشه بانک صادرات. راه‌پیمایی شب نوزدهم دی ماه با آرامش خاتمه نیافت. درگیری‌های پراکنده، عده‌ای زخمی به جا گذاشت. آن شب هنوز لوله اسلحه‌ها به سمت پایین کشیده نشده بود.

اهل بازار در پیروی از خیزش حوزه علمیه قم، مغازه‌های خود را در نوزدهم دی بستند. مأموران ساواک و شهربانی در کنار نیروهایی که از تهران به کمک آنان رفته بودند، در سطح شهر، به ویژه حوالی مدارس علمیه و حرم حضرت معصومه علیهاالسلام خودنمایی می‌کردند. همه مدرسین جز آقای سیدکاظم شریعتمداری حلقه‌های درس خود را تعطیل کردند. قرار گردهم‌آیی صبح روز نوزدهم، مسجد اعظم بود. طلبه‌ها پس از تعطیل کردن درس آقای شریعتمداری در مسجد یادشده حضور یافتند. اعتراض‌های پنج هزار نفری که به مسجد اعظم کشیده شد، بی‌درگیری پایان یافت. بعدازظهر نوزدهم دی بود. جمعیتی که ده هزار نفر برآورد شد، پس از شنیدن سخنان آقای حسین نوری همدانی، به حرکت درآمد. نخستین نشانه‌های درگیری توسط مأموران حکومتی رخ داد. یکی از آنها شیشه بانک صادرات را با لگد شکست و پاسبان دیگری که لباس رسمی به تن داشت همان شیشه را با پاره آجر پایین آورد. این‌جا بود که لوله اسلحه‌ها پایین کشیده شد. با فریاد فرمانده نیروهای حکومتی تیراندازی شروع شد. با به زمین افتادن شماری از مردم، جمعیت در کوچه‌های اطراف پناه گرفت. اما جنگ و گریز تا پاسی از شب ادامه یافت. اعتراض‌های شهر قم با ریخته شدن خون دست کم شش

تن و زخم دهها مجروح، خاموش شد.<sup>۱</sup> اما یکی از منابع سازمان اطلاعات و امنیت قم نظر دیگری داشت. «اگر تظاهرات امروز کشته داشته باشد [که داشت]، قم و حتی ایران، به این زودی ساکت نخواهد شد.»<sup>۲</sup>

## ناصالحان مسلح

نمازهای جماعت و جلسه‌های درس حوزه علمیه قم از فردای نوزدهم دی برگزار نشد. درهای مغازه‌ها و بازار قم نیز بسته ماند. تظاهرات روزهای بعد مردم قم با شلیک گاز اشک‌آور پاسخ داده شد. تعطیلی نماز جماعت و بازار به شهرهایی چون کاشان، آبادان، یزد و اصفهان نیز کشید. محمد یزدی، ناصر مکارم شیرازی، حسین نوری همدانی، ابوالقاسم خزعلی، محمدعلی گرامی، حسن صانعی، قاسم دخیلی، غلامحسین خردمند و حسین سلیمانی، از علما و بازاریان قم دستگیر و تبعید شدند. غیر از این، با گردآوری جمعیت از شهرهای اطراف، دولتیان تظاهراتی به نفع شاه در شهر قم ترتیب دادند. اما تیری که از چله شهر قم رها شده بود، در حال گذر از آسمان ایران بود. اینک شعارهای درود بر خمینی و مرگ بر حکومت پهلوی از کوچه پس کوچه‌های شهرهای کوچک و بزرگ به گوش می‌رسید.<sup>۳</sup>

نمازهای جماعت و درس‌های حوزه علمیه نجف ۲۴ دی، چهارم صفر، به مدت یک هفته تعطیل شد.<sup>۴</sup> در این روزها همه رقم خیر از ایران و دیگر کشورهای جهان به دست آیت‌الله خمینی رسید و او در شنبه روزی/ اول بهمن ۱۳۵۶ در مسجد شیخ‌انصاری به جای بررسی احکام فقه، به تحلیل اخبار قم پرداخت.<sup>۵</sup>

سخنرانی آقا در حالی ایراد گردید که نماینده ساواک در عراق، نگرانی‌های سر باز کرده سازمان متبوع خود را با سعدون شاکر، رئیس دستگاه امنیتی عراق، در میان گذاشته، نسبت به ادامه کوشش‌های سیاسی آیت‌الله اعتراض کرده بود. او گفته بود که «سرویس ما تردید ندارد

۱. این متن، نگاشته نویسنده، با اندکی تفاوت، پیش از این در مقدمه جلد دوم انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، چاپ شده بود.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند شم ۲۱/۸۰۰۳، مورخ ۳۷/۱۰/۲۰ [۵۶].

۳. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، تهران، سروش، ۱۳۷۷ش، صص ۳۱ تا ۱۵۱.

۴. همان، ص ۸۳.

۵. در منبع صحیفه امام (جلد سوم، صفحه ۲۹۶) تاریخ این سخنرانی اواخر دی ۱۳۵۶ نوشته شده است. هفته منتهی به پایان دی، حوزه علمیه نجف در اعتراض به حادثه نوزدهم دی قم تعطیل بود و امکان ایراد سخنرانی در تاریخ یادشده نیست. جلسه درسی امام خمینی در اول بهمن ۱۳۵۶ تشکیل شد و این سخنان در آن روز بیان گردید.

که خمینی در حال حاضر و مثل سابق آزادانه به صادر کردن اعلامیه و فرستادن به خارج عراق و سخنرانی و تبلیغ علیه ایران ادامه می‌دهد.» سعدون شاکر هم پاسخ داده بود که «ما او را از هر فعالیت سیاسی منع کرده‌ایم، نه به خاطر ایران، بیشتر به خاطر خودمان؛ چون او تحریرات طائفی می‌کند. (منظور تحریک شیعیان یا انجام تبلیغات مذهبی که رژیم چپ‌گرای بعث با هر نوع آن مخالف است...) ما خودمان هم او را نمی‌توانیم تحمل کنیم و اگر مدرکی باشد که نتواند انکار کند بهتر است.»<sup>۱</sup>

ساواک می‌دانست که فعالیت‌های انتشاراتی هواداران امام خمینی در نجف توسط سازمان امنیت عراق ممنوع شده، حتی کتاب حکومت اسلامی که در برخی از کتابفروشی‌های آن شهر عرضه می‌شد، جمع‌آوری گردیده است.<sup>۲</sup> ساواک خبردار بود که سیدحمید زیارتی، معروف به روحانی، برای چاپ کتاب قطور خود، درباره نهضت آیت‌الله خمینی، به لبنان جنگ‌زده رفته است.<sup>۳</sup> با وجود این دست به کار شد و گزارشی از سخنرانی‌ها و نامه‌های اخیر مرجع تبعیدی ایران را برای ارائه به مقامات امنیتی عراق تهیه کرد تا بگوید «خمینی و اطرافیان او به این اخطارهای دولت عراق [توجهی ندارند].»<sup>۴</sup>

سخنرانی آن روز امام خمینی بر این پایه استوار بود؛ تا زمانی که اسلحه، قلم، امکانات، تبلیغات و ... در دست نالایق‌ها و ناصالحان است، جنایاتی همچون حادثه خونین قم، پیش خواهد آمد. او به تشریح تاریخی این موضوع در دوره پادشاهان پهلوی پرداخت و گفت که «رضاخان را از اول انگلیسی‌های جنایتکار، انگلیسی‌های غیرصالح که اسلحه در دست‌شان بود... اسلحه‌دار کردند و این آدم ناشایسته بی‌اصل را با اسلحه آوردند و مسلط کردند بر مردم و چه جنایاتی... در این مدتی که آن مرد سیاه‌رو روی کار بود واقع شد.» او برخی از حوادث خونین آن دوره را، که خود شاهد آنها بود، همچون اجبار مردم به پوشیدن لباس یک شکل، برداشتن حجاب زنان و برپا نکردن مجالس مذهبی، یاد کرد و افزود در این زمان هم مبتلا به این پادشاه «شاخ‌دار بی‌عقل»<sup>۵</sup> شده‌ایم. آقای خمینی با اشاره به پیش‌بینی خود درباره دیدار

۱. اسناد ساواک، نامه اداره کل هفتم به اداره کل سوم، پیوست سند ش‌م ۷۰۲/۲۷۷۳، مورخ ۲۵۳۷/۱۰/۷ [۱۳۵۶].

۲. همان، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند ش‌م ۱۸۰۷، مورخ ۳۶۹/۸ [۵۶].

۳. همان، سند ش‌م ۱۸۱۸، مورخ ۳۶۹/۱۲ [۵۶].

۴. همان، سند ش‌م ۱۸۰۷، مورخ ۳۶۹/۸ [۵۶].

۵. اشاره به گفته منسوب به حکیم شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا که: من در میان موجودات از گاو خیلی می‌ترسم، زیرا عقل ندارد و شاخ هم دارد.

محمدرضا پهلوی و جیمی کارتر،<sup>۱</sup> گفت: «عرض کردم که اگر این آدم نوکری خودش را تحکیم کند با این کارتر خبیث، این دفعه یک سیلی به صورت مردم بزند که بالاتر از همه. لکن ما نمی‌دانستیم به این زودی... با کارتر حسابش را تمام کرد و نوکری‌اش را تثبیت کرد!» آیت‌الله این را هم افزود که با وجود تثبیت سرسپردگی شاه «اگر یک روز این سرنیزه آمریکا از سر این [شاه] برداشته بشود، در خود دربار پوست این آدم را می‌کنند.» او شاه را منشأ همه مفاسد کشور خواند و کشتار مردم قم را با دستور مستقیم او دانست. «مگر کسی می‌تواند امر بدهد الا خود آن مردک؟ از خود اوست همه این مفاسد. مگر مجلس حق دارد که یک کلمه‌ای بگوید بدون اذن این مردک؟ مگر ارتش حق دارد یک کلمه بگوید بدون اذن این؟ مگر قضات ما آزادند؟ مگر ما استقلال قضایی داریم؟.. الان اداره مملکت ما، هر گوشه‌اش را دست بگذارید، اسلحه دست غیر صالح‌ها است.» آقای خمینی تعطیلی روز پنج‌شنبه بازار تهران/ ۲۹ دی ۱۳۵۶ را بسیار مهم توصیف کرد و با اشاره به تظاهرات اخیر مردم در شهرهای گوناگون گفت که مردم ایران بیدار شده‌اند. او در پایان ابراز امیدواری کرد با همبستگی همه گروه‌های اجتماعی اسلحه از دست ناصالحان گرفته شده، شاخ این گاو هم خواهد شکست.<sup>۲</sup>

### پیوند ۱۵ خرداد با ۱۹ دی

امام خمینی یک روز بعد/ دوم بهمن ۱۳۵۶ دست به قلم شد و متنی درباره حادثه خونین نوزدهم دی قم نوشت. سخنرانی دیروز او ضبط شده بود. پنج شش روز بعد نمایندگی ساواک در عراق به نوار سخنرانی دست یافت و آن را به همراه گزارشی به تهران فرستاد.<sup>۳</sup> در سه ماه اخیر، فروش نوار سخنرانی‌ها در ایران و کشورهای منطقه بالا گرفته بود. این بازار، پس از مجالسی که در یادبود سیدمصطفی خمینی برگزار گردید، گرم شد و به استقبال مردم برای گوش کردن به سخنان، خرید و فروش بیشتر نوارها، به ویژه در ایران، انجامید. برخی در شهر قم با دوره‌گردی پیرامون حرم حضرت معصومه علیهاالسلام، نوارها را با اسم رمز، می‌فروختند. «برای فروش نوار خمینی کلمه رمزی درست کرده‌اند؛ هر کس نوار مذکور را

۱. صحیفه امام، ج ۳، ص ۲۶۷.

۲. همان، ج ۳، صص ۲۹۶ تا ۳۱۰.

۳. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند شمه ۱۸۸۴، مورخ ۱۱/۱۱/۳۷ [۵۶].

بخواهد بگوید تیشه دو سر داری؟ فروشنده می‌فهمد منظور نوار خمینی است.»<sup>۱</sup> برخی نیز در مغازه‌های خود، پنهانی به فروش می‌رساندند. «این افراد نوارهای پر شده را که هیچ‌گونه علامتی یا نوشته‌ای هم روی آنها نیست، برای اغفال مأمورین در داخل قفسه نوارهای خالی قرار می‌دهند تا در صورت مراجعه مأمورین چیزی به دست نیاید.»<sup>۲</sup>

تأثیر اجتماعی این شیوه اطلاع‌رسانی موجب شد که دستگاه امنیتی با تهیه گزارشی نظر مقامات بالاتر را به این موضوع جلب کند. «در چند سال اخیر که وسایل پخش صوت به تعداد زیاد در اختیار طبقات مختلف مردم قرار گرفته است، متعصبین مذهبی نیز با ضبط سخنرانی‌های وعظ افراطی و سخنرانان مذهبی نسبت به تکثیر و توزیع آن اقدام کرده‌اند و این موضوع منحصر به منطقه قم نیست، بلکه در اغلب شهرها و مراکز مذهبی این‌گونه نوارها در دسترس متعصبین مذهبی قرار دارد.»<sup>۳</sup> حسن روحانی درباره سخنان هشتم آبان خود در مسجد ارک گفته است: «بعداً که من به اروپا رفتم، این نوار را در انجمن اسلامی آنجا دیدم. دوستانی که از آمریکا آمده بودند، گفتند: این نوار در همه انجمن‌های اسلامی در سراسر آمریکا بود و دست به دست می‌گشت. پس از انقلاب، یکی از مبارزان عراقی... به من گفت که نوار سخنرانی شما را به تعداد چند هزار نسخه تکثیر و در کویت و دیگر کشورهای خلیج فارس پخش کردیم. همین مسجد ارک، شخصی بود... که مغازه نوارفروشی داشت. خودش به من گفت: حدود بیست هزار از این نوار را تکثیر کرده و فروخته است...»<sup>۴</sup>

اما شتاب رسیدن پیام‌های نوشته شده به ایران و دیگر کشورها بیشتر بود. آنچه آیت‌الله خمینی در دوم بهمن ۱۳۵۶ درباره حادثه خونین شهر قم نگاشت، چهار روز بعد به وسیله اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا چاپ و پخش شد. او با اشاره به کشته شدن مردم در ۱۵ خرداد ۱۲/۱۳۴۲ محرم ۱۳۸۳ و ۱۹ دی ۲۹/۱۳۵۶ محرم ۱۳۹۸ به دست حکومت شاه نوشت که «محرم چه ماه مصیبت‌زا و چه ماه سازنده و کوبنده‌ای است. محرم ماه نهضت بزرگ سید شهیدان و سرور اولیای خداست که با قیام خود در مقابل طاغوت، تعلیم سازندگی و کوبندگی به بشر داد و راه فتنای ظالم و شکست ستمکار را به فدایی دادن و فدا شدن دانست؛

۱. همان، گزارش خبیر، سند شمه ۲۹/۸/۲۱، مورخ ۳۷/۱۱/۲۳ [۵۶].

۲. همان، سند شمه ۲۱/۶/۷۵، مورخ ۳۷/۹/۸ [۵۶].

۳. همان، گزارش اداره کل سوم، (با عنوان «درباره: نوار سخنرانی وعظ افراطی»)، بی‌شمه، بی‌تا.

۴. روحانی، حسن، خاطرات...، ج ۱، صص ۴۲۰ و ۴۲۱.

و این خود سرلوحه تعلیمات اسلام است برای ملت‌ها تا آخر دهر. «آیت‌الله نهضت فعلی مردم ایران را پرتوی از نهضت پانزدهم خرداد دانست که اینک در سراسر کشور نورافکن شده است. او واکنش‌های اخیر مردم را نشانه بیزاری آنان از شاه و خاندانش خواند و آن را یک همه‌پرسی طبیعی و سراسری توصیف کرد. «این رفتارندم طبیعی سرتاسری در حقیقت خلع او از سلطنت غاصبانه جابرانه است... از سلطنت مخلوع است، بر فرض قانونی بودن، چه رسد به سلطنت انتصابی از قِبَل اجانب.» او در مقابل، تظاهرات دولتی در شهرهایی چون قم، تبریز، اهواز، آبادان و خرمشهر را که با گردآوری گروه‌هایی از شهر و اطراف آن وادار به گفتن «جاوید شاه» شدند، به سرخ نگاه داشتن روی سیاه حکومت تشبیه کرد. آقای خمینی در این نوشته بارها به ملت ایران نوید پیروزی داد و با این جمله که «من با کمال تواضع دست خود را به سوی ملت نجیب ایران دراز می‌کنم»، همه گروه‌های اجتماعی را به وحدت کلمه و دوری از مناقشات تفرقه‌انداز دعوت کرد.

آخرین نکته این نوشته، که بسیار مهم می‌نمود، بیان دیدگاه آیت‌الله نسبت به قانون اساسی ایران بود. هر چند او پیش از این با نفی نظام سلطنتی، اساس آن، یعنی قانون اساسی مشروطه را متنفی دانسته بود، اما این بار آشکارا در نفی آن نوشت. علت آن، شاید گفت‌وگوی اخیر آقای سید کاظم شریعتمداری با خبرنگار بی‌بی‌سی بوده باشد. در آن مصاحبه آقای شریعتمداری گفته بود که «روحانیت ایران خواستار اجرای کامل قانون اساسی در کشور است.»<sup>۲</sup> آقای خمینی از مخاطبان خود در این پیام خواست «به آنها که از چهارچوب قانون اساسی دم می‌زنند تذکر اکید دهند که با این کلمه صحه به رژیم سلطنتی فاسد موجود نگذارند که تا این دودمان فاسد بر مقدرات کشور حکومت می‌کنند، ملت ایران نه از اسلام بهره‌مند می‌شوند و نه از آزادی و استقلال کشور خبری است و نه مردم روی سعادت می‌بینند.»<sup>۳</sup>

این اطلاعیه، هم به شکل دست‌نویس و هم حروف‌چینی شده، در ایران چاپ و پخش گردید و به موازات خواننده شدن آن، صدای او نیز از خیل نوارهای تکثیر شده، به گوش رسید. و نیز به شکلی آراسته در جزوه‌ای ۴۲ صفحه‌ای، توسط روحانیون مبارز ایرانی خارج

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۵۱۳ (۲۵ دی ۱۳۵۶). ص ۴؛ همان، شمه ۱۵۵۱۶ (۲۸ دی ۱۳۵۶)، ص ۴؛ همان، شمه ۱۵۵۱۷ (۲۹ دی ۱۳۵۶)، ص ۳۲.

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، ص ۱۳۹؛ روزنامه انقلاب اسلامی، ج ۲، ص ۴۹۰.

۳. صحیفه امام، ج ۳، صص ۳۱۴ تا ۳۱۷.

از کشور، به همراه سخنرانی اول بهمن وی چاپ و به ایران و دیگر کشورها فرستاده شد.<sup>۱</sup>

### ادامه مکاتبه با دانشجویان

نامه‌نگاری دانشجویان ایرانی شاغل به تحصیل در خارج از کشور، به ویژه اروپا، با امام خمینی ادامه داشت. دانشجویان مسلمان ایرانی انگار که ملجأ خود را یافته باشند، روابطشان را محدود به امور سیاسی نکرده، آن را به دیگر ساحت‌هایی چون سبک زندگی، باورها، کنش‌های فرهنگی و... نیز کشاندند. این موضوع در پاسخی که آیت‌الله در ۲۴ بهمن ۱۳۵۶ به اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا نوشت، به چشم می‌خورد.

پیش از آن، آقای خمینی جواب نامه دانشجویان ایرانی مقیم هند را داده بود. این گروه از درس‌خوان‌های بیرون از ایران به او خبر داده بودند که به مناسبت سفر شاه به هند، تظاهراتی علیه او راه انداخته، از آرمان‌های نهضت اسلامی حمایت کرده‌اند. شاه و همسرش سیزدهم بهمن ۱۳۵۶ به هند رفته بودند. پاسخ امام به دانشجویان با این جمله شروع می‌شد که کشتار اخیر مردم قم توسط حکومت شاه آسایش و فرصت رسیدگی به امور عادی را از من گرفته و این جواب با تأخیر نوشته شده است. گفتنی است هر اندازه بر تکان‌های سیاسی ایران افزوده می‌شد، مشغله آیت‌الله نیز افزایش می‌یافت. نویسنده، پیوستن انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در هند را به اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، به جا دانست. همبستگی همه دانشجویان را با هم، و همه آنان را با طبقات گوناگون مردم ایران، مصداق این سوره قرآن کریم خوانده بود: «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا/ به ريسمان خدا چنگ زنید و متفرق نشوید. او افزوده بود: «خبر تظاهرات مردانه دانشجویان عزیز ایران در هند در مقابل شاه، این عنصر جنایتکار که با لاف و گزاف همه ملت را پشتیبان خود معرفی می‌کند، رسید. با آن که در داخل و خارج، همه جا با موج تفر و انزجار عمومی روبه‌روست و تظاهرات اخیر سرتاسر کشور چنان او را دیوانه کرد که به قتل رجال علم حوزه علمیه و مردم غیور محترم قم دست زد تا ناراحتی روحی خود را جبران کند.» آقای خمینی در پایان به دانشجویان وعده پیروزی داده بود.<sup>۲</sup>

دانشجویان مسلمان ایرانی در اروپا با فرستادن گزارشی از کوشش‌های سال (میلادی) گذشته خود، برنامه‌های سال تازه را به اطلاع امام رساندند و خواستار آگاهی از دیدگاه‌های او

۱. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در عراق به اداره کل سوم، سند شمه ۱۹۱۹، مورخ ۳۷/۱۲/۸ [۵۶].

۲. صحیفه امام، ج ۳، صص ۳۱۸ و ۳۱۹.



شدند. صادق طباطبایی به نمایندگی از طرف دانشجویان با آیت‌الله دیدار کرده، او را در جریان این برنامه‌ها گذاشته بود.<sup>۱</sup> آیت‌الله، که هیچ فرصتی را برای نمایاندن چهره شاه از دست نمی‌داد، در ابتدای پاسخی که به هواداران خود نوشت، به دیدار اخیر شاه در هند با رئیس پارسیان هند، اشاره کرد و تهمت رایج محمدرضا پهلوی را به نهضت روحانیت، ارتجاع، به خودش بازگرداند و نوشت تقدیر شاه ایران از گبرهای آتش‌پرست و تغییر تاریخ رسمی ایران، چیزی جز کهنه‌پرستی و ارتجاع نبود. او تأکید کرد که چنین فردی نمی‌تواند در بین مسلمانان طرفدار داشته باشد. آقای خمینی در ترسیم منشور خود برای دانشجویان، دوازده مورد را یاد کرد. اول، تولی و تبری؛ دل بستن به حکومت عدل اسلامی و دل کندن از حاکمیت پادشاهی. «با کمال صراحت، مخالفت خود را اظهار و در سرنگون کردن آن کوشا باشید؛ در غیر این صورت روی استقلال و آزادی را نمی‌بینید». دوم، فراخوانی گروه‌های غیراسلامی به «مکتب عدالت‌پرور اسلام»؛ اگر نپذیرفتند از آنان دوری کنید. او تأکید کرد که از خودگذشتگی برای ملت ایران، فقط در پناه معنویت و باور به توحید و معاد ممکن است. سوم، کوشش برای شناخت اصول اسلام، چون توحید و عدل. برای رسیدن به این شناخت باید با پایه‌گذاران عدالت و آزادی، پیامبران، آشنا شد؛ و این که آنان در تنظیم جامعه و حکومت‌داری چه کسانی را برگماردند و چه افرادی را کنار گذاشتند. چهارم، دوری از تفسیر آیات قرآن کریم بر بنیاد سلیق و آرای شخصی. «مطمئن باشید آن‌چه صلاح جامعه است، در بسط عدالت و رفع ایادی ظالمه و تأمین استقلال و آزادی و جریانات اقتصادی و تعدیل ثروت به طور عاقلانه و قابل عمل و عینیت در اسلام به طور کامل می‌باشد و محتاج به تأویلات خارج از منطق نیست». پنجم، اعلام خواست اصلی خود، در برپایی حکومت اسلامی و سقوط رژیم پهلوی. از «آنچه در نوشته‌های بعضی احزاب و گفته‌های بعضی دیده می‌شود که هدف چهارچوب قانون اساسی است... جداً احتراز کنید». ششم، ماندگار کردن جنایات شاه در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و ۱۹ دی ۱۳۵۶ و اهانت بزرگ او به پیامبر اسلام با تغییر تاریخ هجری شمسی. هفتم، التزام به همکاری و هم‌آوایی. او از دستور اتحادیه در همبستگی با همه دانشجویان ایرانی در آمریکا، کانادا، هند، فیلیپین و... تقدیر کرد. هشتم، ایجاد پایگاه‌های داخلی برای همکاری و هم‌صدایی بیشتر، و رساندن نشریه‌های خود به دست حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌های ایران. نهم، جلوگیری از نفوذ افراد مرموز و منحرف به تشکیلات خود. دهم، دوری از اختلاف. «باید هواهای نفسانی و تقدم‌طلبی فراموش شود».

۱. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ج ۱، ص ۱۵۰.

یازدهم، احترام متقابل روحانی و دانشگاهی به یکدیگر. «مطمئن باشید که با ضم این دو قدرت بزرگ پیروزی به دست می‌آید و با جدایی، روی آن را نخواهند دید.» دوازدهم، تحصیل علم با جدیت. «اگر علوم اسلامی مردانی متخصص نداشت، تاکنون آثار دیانت محو شده بود... [و] راه برای استعمارگران هر چه بیشتر باز [می‌گردید]. و اگر دانشگاه‌ها خالی از مردان دانشمند و متخصص شوند، اجانب منفعت‌طلب چون سرطان در تمام کشور ریشه دوانده و زمام امور اقتصادی و علمی ما را در دست می‌گیرند و سرپرستی می‌کنند.»<sup>۱</sup>

### شور هواداری

اقبال عامه به امام خمینی در این دوره بالا گرفت. با پیشروی زمان، زمین دوستداران آیت‌الله پر و پرتر می‌شد. نشانه این پدیده در سطح اجتماع آشکار بود. اطلاعاتی و نوارهای او یا درباره او، نه فقط در دست طلبه‌های کنشگر حوزه‌های علمیه، شاگردان علمی و عملی و بازاریان مبارز، بلکه به دست دانشجو، کارگر، کارمند، دانش‌آموز، کشاورز و پیشه‌ور می‌رسید و مأموران دستگاه اطلاعاتی خبر کشف آنها را از دانشکده‌ها، کارخانه‌ها، اداره‌ها و مدارس می‌دادند. همراه با گسترده شدن سطح نفوذ او، عمق نفوذ آیت‌الله از گوش‌ها در حال رسیدن به قلب‌ها بود. در این میان نشانه‌های نه‌چندان آشکار، اما مهم، نیز بود؛ که می‌توان به افزایش چشمگیر وجوهات شرعی و کمک‌های نیکوکاران به نهضت اشاره کرد. پیش از این گفته شد که باز شدن دست آیت‌الله، به افزایش شهریه طلاب و پرداخت عیدی‌های فزاینده دنباله‌دار انجامیده بود. این روال دست کم از اواخر ۱۳۵۵ آغاز و همچنان ادامه داشت. «در حدود یک سال است که خمینی همه ماهه علاوه بر شهریه در اواسط هر ماه پولی در بین طلاب به عناوین مختلف از قبیل عیدی، افطاری، پول زغال و غیره تقسیم می‌کند و علت آن است که اگر بخواهد شهریه را ماهی ۶۰۰ تومان بدهد، مراجع دیگر که قادر نیستند چنین شهریه‌ای بپردازند، مخالفت می‌کنند، لذا سفارش کرده که در اواسط هر ماه به عنوان عیدی و غیره به هر نفر ۳۰۰ تومان اضافه بپردازند.»<sup>۲</sup>

پول‌های رسیده به نمایندگان آیت‌الله، بیش از پرداختها بود. کار ورود وجوهات شرعی به جایی رسید که، سیدمرتضی پسندیده، وکیل تام‌الاختیار او، خبر داد که اینک چون گذشته

۱. صحیفه امام، ج ۳، صص ۳۲۱ تا ۳۲۷.

۲. استاد ساواک، گزارش خبر، سند ش‌م ۲۱/۶۰۷۴، مورخ ۳۳/۹/۸ [۵۶].

بده بستان رسید و قبض در کار نیست و برای نمونه نوشت وجوهاتی که نزد فلان آقا است، بدون قبض است. نامه برادر که به دست آقای خمینی رسید، از آشفتگی در دستگاه مالی خود برآشفته و به آقای پسندیده پاسخ داد که همه ما در معرض تهمت هستیم. او از اطلاعیه‌های پخش شده در ایران، به ویژه در بین روحانیان، که به حیف و میل پول در دستگاه مراجع پرداخته بود، خبر داشت. این اعلامیه‌ها را ساواک تهیه و پخش می‌کرد. این سازمان که پس از سال‌ها پی‌جویی، نقشه‌ریزی، دستگیری، تبعید، و درگیری نتوانسته بود نظام مالی آیت‌الله خمینی را به هم بریزد، می‌کوشید با بدنام کردن و تهمت زدن، از تمایل روزافزون مردم در پرداخت وجوهات به نمایندگان آقای خمینی جلوگیری کند. او تأکید کرد که تمرکز پول نزد افراد، آن هم، پول‌های بدون قبض، خطرناک است؛ باید به جایی مطمئن، به حسابی در بانکی، که معتمدان بر آن نظارت کنند، منتقل شود. «در هر صورت حضرت‌تعالی برای این امر فکری بکنید که خطر عظیم برای ایشان و حضرت‌تعالی و من دارد. و لازم است به طورهای مختلف، شهریه زیاد، و دو سه مقابل شود، و اگر محذور دارد، با تقیه بدهید و در ایام متبرکه تقسیم زیاد کنید و به فقرا و ضعفا کمک کنید. این جانب را از ناراحتی خلاص کنید.»<sup>۱</sup>

با این که توصیه کرد، تمرکز پول، نه در دست افراد، بلکه در جایی چون بانک باشد، اما تمایلی به انباشت آن نداشت و هم او مصرف به جای آن بود.<sup>۲</sup> اما آنچه برای هیأت حاکمه ایران نگران‌کننده بود، دیدن پیچش مو بود. «آیات و مراجع قم و همچنین خمینی با دریافت پول و کمک بیشتر از متعصبین مذهبی، شهریه طلاب را مرتباً افزایش می‌دهد و این مسأله باعث جلب هر چه بیشتر جوانان به طلبگی و تجمع روزافزون آنها در قم می‌گردد.»<sup>۳</sup>

## چهل روز پس از ۱۹ دی

امام خمینی حدس می‌زد که هیأت حاکمه ایران در چهلمین روز کشتار مردم قم، حادثه خونین تازه‌ای، در ایران پیش آورد. از این رو در سخنرانی ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ در مدرّس خود، مسجد شیخ انصاری، به این موضوع اشاره کرد «من نمی‌دانم که آیا باز مأمورین ریخته‌اند، قتل و غارتی باز کرده‌اند، یا نه؟ ... نگران این معنا هستیم که آیا در این شهرهای بزرگ، از قبیل

۱. صحیفه امام، ج ۳، ص ۲۹۰.

۲. همان، ص ۳۵۰.

۳. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند ش‌م ۲۱/۸۰۰۷ ه، مورخ ۳۳/۱۱/۱ [۵۶].

مشهد که دولت نسبت به آن بسیار حساس است؛ از قبیل آذربایجان و تبریز که نظر دارد دولت به آن، و آیا در قم که مرکز همه این امور است [اتفاقی خواهد افتاد؟] سخنان آن روز آیت‌الله چون اول بهمن، به اندازه یک جلسه درسی درازا داشت. اینک آقای خمینی، روال عادی سخن گفتن مراجع از موضوعات اخلاقی، اجتماعی و گاه سیاسی، که معمولاً فقط در ابتدا و انتهای هر سال تحصیلی ایراد می‌شد، کنار گذاشته بود. بیداری سیاسی و خیزش مردم در ایران او را وامی‌داشت که از مجال محفل علمی خود سود جسته، نقش رهبری خود را در این نهضت ایفا کند. او خرسند بود که ملت ایران جسارت نشان دادن و معرفی ماهیت محمدرضا پهلوی را پیدا کرده‌اند. «مردم پیدا کرده‌اند مجرم را. پیدا بود؛ جرأت نمی‌کردند که ذکر کنند. به حمدالله این سد خوف شکست و مردم نکته اصلی، مجرم، را به دست آوردند و فهمیدند که بدبختی... ملت ما از کیست.»<sup>۱</sup>

آیت‌الله خرسند بود که مراجع تقلید مقیم قم، بیست و نهم بهمن، چهلمین روز کشته شدن شماری از مردم قم را عزای عمومی اعلام کرده‌اند.<sup>۲</sup> می‌دانست که در بسیاری از شهرهای بزرگ، بازارها و اماکن کسب، درهای کسب و کار خود را باز نکرده‌اند. می‌دانست که یکی از بزرگترین مراسم این مناسبت، امروز در مسجد اعظم قم برپا می‌شود. به این‌ها اشاره کرد، اما تمرکز جمله‌های خود را روی اعلامیه جهانی حقوق بشر گذاشت و به کالبدشکافی سیاسی این اعلامیه پرداخت. او با تأیید سرلوحه این اعلامیه، آزادی آحاد بشر، گفت که مصوبان و امضاءکنندگان نخستین این سند، چون آمریکا و انگلیس چه جنایاتی که در حق بشر نکرده‌اند! و از آن جمله در حق مردم ایران. آیت‌الله با یادآوری تاریخ پنجاه سال اخیر کشور در دوره سلطنت پهلوی افزود که انگلیس و آمریکا با گماردن این پدر و پسر در ایران، چه خیانت‌ها و چه جنایت‌ها که مرتکب نشدند! اعلامیه حقوق بشر «برای اغفال است، نه این که یک واقعیتی دارد. یک چیز خیلی خوش‌نمای با زرق و برقی را می‌نویسند، سی ماده می‌نویسند که همه‌اش موادی است که خوب به نفع بشر است، و یکی‌اش را عمل نمی‌کنند... این اغفال است؛ افیون است این برای توده‌ها، برای مردم.»

او گفت که «بشردوستان» با گماشتن افرادی بر سر کشورهای اسلامی، و در ایران پهلوی‌ها، آزادی را از مردم گرفته‌اند؛ و پرسید که اختناق حاکم بر ایران آزادی است؟ باز کردن اجباری

۱. صحیفه امام، ج ۳، صص ۳۳۰ و ۳۳۱.

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، صص ۳۳۱ و ۳۳۲.

بازارها و مغازه‌های اعتصاب کرده در تهران و تهدید آنها آزادی است؟ کشاندن گروه‌هایی از مردم، با بخش‌نامه، برای تظاهرات و گفتن «جاوید شاه» آزادی است؟ تغییر تاریخ رسمی کشور، که اهانت به حیثیت رسول خدا بود، آزادی است؟ تهاجم به مدارس علمیه و بازداشت و زندان و تبعید و شکنجه، آزادی است؟ «ما از این سران دولت‌ها که اعلامیه حقوق بشر را امضا کرده‌اند و آزادی بشر را اعلام کرده‌اند [چه بگویم؟] این همه مصیبت‌های ما از این‌هاست. از انگلیس بود، تا آن وقتی که یک قدری دستش کوتاه شد. حالا از شوروی است، و از آن طرف از آمریکا. همه گرفتاری ما زیر سر اینهاست.»

آقای خمینی در ادامه سخنان خود ادعاهای محمدرضا پهلوی در پیشرفت‌های چشمگیری ایران را به باد استهزاء گرفت و گفت که جای دوری نروید؛ اطراف همین تهران پایتخت، گودال‌نشین‌هایی هستند که بدون آب و برق بسر می‌برند؛ برای رسیدن به آب آشامیدنی، باید صدها پله را بالا و پایین بروند؛ و از قول برخی نشریات داخلی افزود که در مناطقی از جنوب کشور، کودکان تراخم چشم دارند. آنان هر صبح با ادرار چشم‌هایشان را می‌شوند تا باز شود. «دولت ایران الآن از دول مرفقی عالم است! الآن در عرض آمریکا و ژاپن است این! الآن از ژاپن یک خورده جلو افتاده است! اما این حرف‌ها فسادش و فضاحت‌اش دیگر درآمده. حتی آن بقال سر محله دیگر می‌گوید این حرف مفت دارد می‌زند. لکن پرروست؛ می‌زند.» او با اشاره به ساده‌لوحی برخی روحانیان که شاه را «اولوالامر» خوانده، اطاعت او را لازم می‌دانند گفت: «یکی از آخوندها به من نوشته بود، چند سال پیش از این، که شما مخالفت چرا می‌کنید با او؟ توتی الملک من تشاء؛ خداوند هر کس را می‌خواهد [سلطنت می‌دهد]. این مملکت را خدا داده [به او]. من جواب او را ندادم. قابل جواب نبود.» آقای خمینی پرسید که سلطنت و ملک فرعون، نمرود، معاویه و یزید از کدام ناحیه بود؟ چرا حضرت موسی، حضرت ابراهیم، حضرت علی و امام حسین علیهم‌السلام بر آنان قیام کردند؟ و افزود که این آخوندها منطق قرآن را نمی‌دانند. «وظیفه ما را با سلطان، قرآن تعیین می‌کند. قصه می‌خواسته خدا بگوید؟... حضرت موسی را آن همه در قرآن تکرار می‌کند. اگر می‌خواست قصه بگوید، خوب، قصه یکی می‌گوید بس است دیگر... آن همه قرآن پافشاری می‌کند و در هر چند صفحه‌اش موسی را پیش می‌آورد و مخالفت با فرعون، برای این که بگوید آقا بفهم!... تو هم مثل موسی باش نسبت به فرعون عصرت. تو هم عصایت را بردار مخالف کن با این مردک. [اگر نمی‌کنی] لا اقل تأیید نکنید از این دستگاه.»

این آخرین جمله‌های آیت‌الله در آن روز بود. همزمان، در آن سوی مرز در شهر تبریز، تظاهراتی خونین جریان داشت. پیش‌بینی او درست بود. قرار بود به مناسبت چهلمین روز کشته‌های قم، در مسجد قزلی (مسجد میرزایوسف مجتهدی)، مراسمی برپا شود. مأموران این را می‌دانستند. هنگامی که مردم برای شرکت در این مراسم به مسجد رفتند، به در بسته مسجد خوردند. مردم پشت در منتظر ماندند، بلکه باز شود. رئیس کلانتری بازار تبریز اجازه گشوده شدن در مسجد و شروع مراسم را نمی‌داد. او در برابر خواست‌های پیاپی حاضران، آن معبد توحیدی را با جایگاه ستوران یکی دانست. دانشجوی معترضی که تاب این توهین را نداشت با پاره آجری به سوی او حمله برد، اما با گلوله‌ای نقش زمین شد.

مراسمی که می‌توانست با آرامش آغاز و انجام یابد، به تظاهراتی خشم‌آلود تبدیل شد و با شتاب در شهر گسترش یافت. شاه دستور مقابله داد و یگان‌هایی از ارتش وارد خیابان‌های تبریز شدند. مردم به برخی مراکز دولتی، ساختمان حزب رستاخیز و برخی بانک‌ها، سینماها و فروشگاه‌های مشروبات الکلی حمله کرده و در مقابله با مأموران مسلح سیزده شهید و حدود یکصد و بیست زخمی دادند.

حوادث تبریز تا چند روز خبر اول روزنامه‌های پر شمارگان کشور بود. مقامات رسمی آن را ساخته مارکسیست‌های اسلامی توصیف کردند.<sup>۱</sup> شاه نیز این حادثه را نتیجه «اتحاد نامقدس سرخ و سیاه» دانست.<sup>۲</sup> او و اواخر اسفند، در پالایشگاه آبادان، به مناسبت ملی شدن صنعت نفت، بیشتر به این موضوع پرداخت و گفت که تصمیم دارم آزادی‌های بیشتری به مردم بدهم، اما دو گروه سوءاستفاده می‌کنند. «یکی کرم‌های پژمرده کهنه ارتجاع که از این گرمی آفتاب و نور آزادی به حرکت درآمده‌اند، یکی هم جوجه‌های پر در نیاورده سرخ».<sup>۳</sup>

نه روز پس از نشستن تبریز در خون، امام خمینی نامه‌ای به اهالی آذربایجان نوشت. این روزها حال او خوب نبود. گرفتار سرماخوردگی و تب شده بود.<sup>۴</sup> «پس از کشتار مردم تبریز، احمد از آیت‌الله سیدمحمد بجنوردی که مورد توجه آیت‌الله خویی بود، خواست تا نزد ایشان برود و بخواهد که در به اعتراض کشتار مردم، درس را تعطیل کند. آیت‌الله خویی ابتدا

۱. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۵۴۳ (۱ اسفند ۱۳۵۶)، ص ۴.

۲. همان، ش ۱۵۵۴۹ (۹ اسفند ۱۳۵۶)، ص ۴۰.

۳. همان، ش ۱۵۵۶۵ (۲۸ اسفند ۱۳۵۶)، ص ۱۲.

۴. صحیفه امام، ج ۳، ص ۳۵۶.

پذیرفت، اما از آقای بجنوردی خواسته بود که از جانب دیگر علما هم مطمئن شوند و همگی با هم درس را تعطیل کنند. آیت‌الله بجنوردی نزد امام آمدند و نظر آیت‌الله خویی را منتقل کردند. اندکی بعد نظر آیت‌الله خویی تغییر کرد و پیام فرستاد که من از تعطیل کردن درس منصرف شده‌ام. جالب این نکته بود که امام به احترام ایشان درس را تعطیل نکردند، اما سر درس درباره کشتار مردم تبریز سخن گفتند و جلسه درس به سخنرانی تبدیل گشت. پس از پایان درس از شدت ناراحتی تب کردند و با آن حال اعلامیه‌ای درباره این حادثه نوشتند.<sup>۱</sup>

خبر ناخوشی آقا خیلی زود به ساواک قم رسید و با این شایعه، که دچار حمله قلبی هم شده، همراه گردید.<sup>۲</sup> استعلام از نمایندگی ساواک در عراق گفت که آیت‌الله دچار بیماری آنفلوآنزا، و در خانه‌اش بستری است. «ضمناً مشارالیه از سالها پیش مبتلا به بیماری قلبی است که گهگاه او را آزار می‌دهد. لکن گفته می‌شود در حال حاضر رو به بهبودی است.»<sup>۳</sup>

آقا، در اعلامیه‌اش خطاب به تبریزی‌ها نوشت که این نه یک نامه، بلکه غم‌نامه است؛ و اعتراف کرد که نمی‌دانم با چه زبانی به اهالی شهر، مادران داغدار و پدران مصیبت کشیده، تسلیت بگویم. او نوشت که شهرت آذربایجانی‌ها در کوبیدن استبداد و پایان دادن به خودکامگی‌های صدر مشروطه فراموش نشدنی است، اما «استبداد محمدرضاخان پهلوی و پدر روسپاهش، روی سلاطین مستبد را سفید کرد. تاریخ ایران به یاد ندارد این چنین سفاکی و قتل‌عام بی در پی را که به دست این یاغی سفاک انجام می‌گیرد. تاریخ مشروطیت به یاد ندارد این چنین مجلس سنا و شورا که اهالی محترم متدین آذربایجان را مثنی اوباش و بی‌دین معرفی کنند.»<sup>۴</sup> برخی از سناتورهای مجلس سنا در جلسه اول اسفند این مجلس، تظاهرکنندگان را آشوبگر، نوکر اجنبی و مارکسیست اسلامی خوانده بودند.<sup>۵</sup> آیت‌الله به همه آذربایجانی‌ها نوید پیروزی داد و نوشت که همه ایران هم‌آوا و هم‌هدف شما هستند.<sup>۶</sup>

این پیام، تقریباً هم‌زمان با نوار سخنرانی او در ۲۹ بهمن، در ایران پخش شد و بعضاً توسط

۱. اقلیم خاطرات، ص ۴۰۵.

۲. اسناد ساواک، نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند شم ۲۱/۱۰۶۲، مورخ ۳۷/۱۲/۱۳ [۵۶].

۳. همان، تلگرافات وارده، تلگرام نمایندگی ساواک در عراق به اداره کل سوم، سند شم ۱۹۴۱، مورخ ۳۷/۱۲/۱۶ [۵۶].

۴. صحیفه امام، ج ۳، ص ۳۵۴.

۵. روزنامه اطلاعات، شم ۱۵۵۴۳ (۱ اسفند ۱۳۵۶)، ص ۴.

۶. صحیفه امام، ج ۳، صص ۳۵۳ تا ۳۵۵.

منابع ساواک کشف گردید.<sup>۱</sup> روحانیون مبارز ایرانی خارج از کشور این سخنرانی را به همراه پیام آیت‌الله به مردم آذربایجان، در جزوه‌ای ۶۴ صفحه‌ای آماده کرده، توزیع کردند که نسخه‌ای از آن در دست حاجیان حج عمره و ایرانیان مقیم پاکستان نیز دیده شد.<sup>۲</sup>

### سال نو، ایران نو

گردش روزگار و رسیدن سال نو در ایران، بسان دیگر دوره‌ها نبود. روزهای پایانی سال ۱۳۵۶، جدا از رخدادهای بزرگ و تلخ شهرهای قم و تبریز، گوینده اتفاقات کوچک، پراکنده و دور از نظری بود که پایه‌های سیاسی هیأت حاکمه را تکان می‌داد. در نگاه افقی و از کنار به این حوادث، ارکان نظام پادشاهی ایران ظاهراً بی‌آسیب دیده می‌شد، اما در نگاهی عمودی و از بالا، ایران را آبهستن حوادث بزرگ نشان می‌داد.

اینک نه شهرهای بزرگ ایران، بلکه روستاها نیز، شنوای صدایی شده بودند که از نجف برمی‌خاست و بر جغرافیای ایران کمانه می‌زد. در این جا به چند نمونه از گزارش‌های به جا مانده از دستگاه اطلاعاتی در بیست و نه روز پایانی سال ۱۳۵۶ اشاره می‌شود. طبیعی است که این خبرها، یک از چندین رخدادی است که به گوش یا چشم مأموران می‌رسید. یکی از اهالی روستای ایج از توابع استهبان فارس «که سال گذشته بر اثر اظهار مطالبی بر علیه کد ۶۶ [=شاه] و مقامات دولتی توسط مأمورین انتظامی دستگیر و مدتی زندانی گردیده بود، در حال حاضر در قریه مذکور عده‌ای را اطراف خود جمع نموده و شبها نیز تشکیل جلساتی داده که در این گونه جلسات علیه کد ۶۶ سخنانی گفته می‌شود.»<sup>۳</sup> آموزگار دبیرستان دخترانه بهرام در آبیگ قزوین «تحت پوشش مسائل دینی، احساسات شاگردان را بر علیه دستگاه‌های دولتی و حکومت تحریک نموده و اغلب دخترها به دستور خانم مذکور مقنعه زده و آزادی زنان و بی‌حجاب بودن را نفی می‌کنند و در سر کلاس اکثراً مباحثی درباره خمینی گفته می‌شود.»<sup>۴</sup> در اعلامیه‌ای

۱. اسناد ساواک، گزارش خوب، سند شمه ۲۰/۹۸۶۲۵/۲۲، مورخ ۳۷/۱۲/۲۳ [۵۶]؛ همان، سند شمه ۲۰/۳۶۹۹/۲۰، مورخ ۲۵۳۷/۱۲/۲۰ [۱۳۵۶].

۲. همان، پیوست نامه ساواک خراسان به اداره کل سوم، سند شمه ۵۵۸۷۲/۱، مورخ ۳۷/۳/۱ [۵۷]؛ گزارش نمایندگی ساواک در پاکستان، سند شمه ۱۰۱۸۰، مورخ ۲۵۳۷/۳/۱۷ [۱۳۵۷].

۳. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۷ش، ص ۱۱۹.

۴. همان، ص ۱۴۰.



که روی دیوار کارخانه برنج کوبی روستای ضیایر از توابع صومعه‌سرای استان گیلان چسبانده شده بود، نوشته بود که «حوادث شهر تبریز از ناحیه خرابکاران و عوامل کمونیست انجام نگرفته، بلکه عاملین آن مسلمانان مؤمن و نجات‌دهنده مردم ایران از بردگی و ذلت بوده‌اند. در اعلامیه مذکور جوانان به جهاد و مبارزه علیه حکومت ایران تشویق و دعوت شده‌اند.»<sup>۱</sup> سخنان یکی از اهالی روستای بارگاهی از توابع برازجان استان بوشهر این چنین ثبت شد که «ما قانون نداریم، زیرا شاه ما کافر است. پدرش رضاشاه فامیل‌های ما را بی خود و بی جهت به دار آویخت. خودش در تبریز مسلمانان بیچاره را که از دین‌شان دفاع می‌کردند، نابود کرد. در قم این همه طلبه را به چه علت به مسلسل بست؟ کلیه کسانی که طرفدار شاه و این قانون هستند، ریختن خون آنها بر همه مسلمانها واجب است.»<sup>۲</sup> در اعلامیه‌هایی که میان روستاییان بخش کاغذ کنان خلخال پخش شد آمده بود که امسال عید نداریم.<sup>۳</sup> در روستاهای مهرآباد و رکن‌آباد میبد از توابع استان یزد «ضمن تبلیغ به نفع خمینی، اعلامیه‌هایی توزیع می‌نمایند.»<sup>۴</sup> در روستای پوستکلای بندپی استان مازندران شنیده شد که «ما به این زودیاها این کد ۶۶ ستمکار را ول نمی‌کنیم... آخر، رژیم این دولت استبداد ایران را برهم خواهیم زد، چون ما قوت قلب گرفته‌ایم؛ از هیچ کس واهمه‌ای نداریم.»<sup>۵</sup>

شمار این خبرها پس از عبور از روستاها و رسیدن به بخشها و شهرهای کوچک بیشتر، و در شهرهای بزرگ بیشتر و بیشتر می‌گردید. با خبری که مأموران دستگاه اطلاعاتی از گنبدکاووس به دست آوردند، این نمونه‌ها را به پایان می‌بریم. «اخیراً بعضی از دانش‌آموزان مدرسه راهنمایی حافظ [گنبدکاووس] در زمینه سیاست ایران از قبیل؛ چرا وقتی که خود محتاجیم به انگلستان وام داده می‌شود، و یا این که پول نفت ما چگونه خرج می‌شود، سؤالاتی از معلمین خود می‌نمایند که اکثر آموزگاران از دادن جواب عاجز هستند.»<sup>۶</sup>

آیت‌الله خمینی از همه‌گیر شدن نهضت باخبر بود، از این رو در پیام‌های اخیر خود به این موضوع اشاره می‌کرد. «امروز شعارها در کوچه و برزن هر شهر و ده، مرگ بر شاه است؛ و هر

۱. همان، ص ۱۵۱.

۲. همان، ص ۲۸۷.

۳. همان، ص ۳۲۷.

۴. همان، ص ۳۶۴.

۵. همان، ص ۳۶۶.

۶. همان، ص ۳۱۳.

چه عمال کثیف کوشش می‌کنند که جنایات را از مرکز اصلی که شاه است منحرف و به دولت یا مأموران متوجه کنند، کسی نیست که باور کند.<sup>۱</sup>

### مرهمی بر زخم لبنان

ارتش اسرائیل در ۲۴ اسفند ۱۳۵۶ از هوا، دریا و زمین، به جنوب لبنان حمله کرد و پیاده‌نظام خود را وارد خاک آن کشور نمود. بیشتر ضربه‌ها، ظاهراً متوجه پایگاه چریک‌های فلسطینی بود.<sup>۲</sup> چند روز پیش از اشغال جنوب لبنان، مبارزان فلسطینی در ادامه ضربه‌های خود برای آزادی سرزمین‌شان، با نفوذ به قلب اسرائیل، جاده تل‌آویو به حیفا را بسته، ۳۵ اسرائیلی را کشته و هشتاد نفرشان را زخمی کرده بودند. حاکمان اسرائیل تهدید به انتقام کرده بودند.<sup>۳</sup> نخستین پیام همگانی امام خمینی در سال ۱۳۵۷ مربوط به حمله اسرائیل بود. «اکنون دهها هزار لشکر جرار جنایت‌پیشه اسرائیل، این جرثومه فساد، با اسلحه و توپ‌ها و تانک‌ها و هواپیماها بر اراضی جنوب [لبنان]، مرکز برادران ایمانی ما مسلط و اهالی مظلوم را از منازل خود رانده و خانه‌های آنها را خراب و مزارع را به آتش کشیده و دول اسلامی غالباً در مقابل این جنایات بی‌تفاوت و احياناً کمک کار به جنایات و یا به نشست و برخاست و مذاکرات بی‌نتیجه سرگرم هستند و مجاهدین شجاع فلسطین را که مردانه در مقابل اسرائیل مقاومت می‌نمایند تنها گذاشته و شاید این نمایشگر توطئه‌ای بین ابرقدرت‌ها باشد.» او از همه مسلمانان خیراندیش و نیکوکار، ویژه ایرانیان، خواست که به کمک برادران آسیب‌دیده خود برخیزند؛ آنان می‌توانند یک‌سوم از پول سهم امام خود را صرف آوارگان و جنگ‌زدگان لبنان کنند. آیت‌الله هشدار داد که اگر سران دول کشورهای اسلامی با وحدت کلمه در برابر اسرائیل نایستند، امکان تکرار این تجاوز در دیگر ممالک مسلمان وجود دارد.<sup>۴</sup>

این پیام، در اطلاعیه‌ای تک‌برگی که حاوی دست‌خط و متن حروف‌چینی شده آن بود، و نیز با ترجمه به زبان عربی، در ایران و کشورهای منطقه توزیع گردید.<sup>۵</sup>

۱. صحیفه امام، ج ۳، ص ۳۵۵.

۲. روزنامه اطلاعات، شم ۱۵۵۶۳ (۲۵ اسفند ۱۳۵۶)، ص ۲.

۳. همان، شم ۱۵۵۵۹ (۲۱ اسفند ۱۳۵۶)، ص ۲.

۴. صحیفه امام، ج ۳، ص ۳۵۸.

۵. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در عراق و پیوست‌های همراه به اداره کل سوم، سند شم ۲۸، مورخ ۱/۲۲/۳۷ [۵۷].

## دومین چهل‌م خونین

نوروز ۱۳۵۷ با تندباد سوزنده‌ای که بر قم و تبریز وزانده شد، نشاط و خرمی همیشگی را نداشت. نزدیکی چهل‌مین روز شهدای شهر تبریز نیز حواس همگان را بیشتر به روزهای نهم و دهم فروردین سال نو جلب می‌کرد. اعلانات بسیاری، چه از طرف مراجع تقلید و چه از سوی سازمان‌ها و گروه‌های کوشنده سیاسی منتشر گردید و مردم را به بزرگداشت این روز فراخواند. امام خمینی در چهارم فروردین، به این مناسبت، اطلاعیه‌ای نوشت تا مراحل پنهانی رسیدن به ایران، چاپ و توزیع را پشت سر بگذارد.<sup>۱</sup> آیت‌الله نوشت که «کشتار بی‌رحمانه قم، ایران را به هیجان درآورد و تبریز عزیز را به قیام همگانی مردانه در قبال ظلم و بی‌دادگری کشاند؛ و کشتار دسته‌جمعی تبریز، ملت غیور ایران را چنان تکان داد که در آستانه انفجار است.» او ابراز امیدواری کرد این انفجار، دست بیگانگان را از ایران کوتاه کرده، انتقام مظلومان را از شاه بگیرد و خاندان پهلوی را برای همیشه از صفحه ایران بزدايد. آیت‌الله با تکرار این مهم که مملکت جز با اتکا به مکتب اسلام نجات پیدا نخواهد کرد، از مردم خواست با هوشیاری از ورود افراد یا گروه‌های معتقد به مکاتب غیراسلامی به صفوف خود جلوگیری کنند، چرا که هم‌اینان، در زمانی حساس، خنجر به پشت‌تان خواهند زد. او گرفتاری‌های ایران و مردم آن را از ناحیه آمریکا و دست‌نشانداگانش دانست. «برخورداری شاه از پشتیبانی رئیس‌جمهور آمریکا این کشتارهای بی‌رحمانه را به بار آورد و ملت مسلم را سوگوار کرد. بر خورداری از آمریکا تبریز را به خاک و خون کشید.» آقای خمینی در ابتدای اعلامیه، بار دیگر نگرانی خویش را از حوادثی که در چهل‌م کشتار مردم تبریز روی خواهد داد ابراز کرد. «من نمی‌دانم دنبال این اربعین، قتل‌های دیگر و جنایات تازه‌ای است؟ و ضحاک عصر در خونخواری تجدید مطلع می‌کند؟»<sup>۲</sup>

این اطلاعیه در انواع دست‌نوشته و حروف‌چینی شده در ایران پخش گردید؛ در مراسم حج عمره به دست زائران ایرانی رسید؛ در دمشق میان ایرانیان زائر توزیع شد؛ خبر آن، در نشریه *الثوره*، چاپ لبنان نیز درج گردید،<sup>۳</sup> و دانشجویان مسلمان ایرانی در اتریش هم آن را تکثیر و در اروپا توزیع کردند.<sup>۴</sup>

۱. همان، تلگرافات وارده، تلگرام نمایندگی ساواک در عراق به اداره کل سوم، سند ش‌م ۲۱، مورخ ۳۷/۱/۱۶ [۵۷].

۲. *صحیفه امام*، ج ۳، صص ۳۵۹ تا ۳۶۲.

۳. اسناد ساواک، نامه وزارت امور خارجه به ساواک، سند ش‌م ۳۰۸-۳/۲۷۰-۸، مورخ ۲۵۳۷/۱/۲۹ [۱۳۵۷].

۴. همان، نامه اداره سوم عملیات و بررسی اداره یکم عملیات و بررسی، سند ش‌م ۳۳۱/۱۴۸۴، مورخ ۳۷/۱/۱۹ [۵۷].

واکنش عمومی مردم ایران به چهلمین روز کشتار شهر تبریز، تعطیلی بازارها و اماکن کسب و کار، شرکت در مجالس بزرگداشت و تظاهرات خیابانی در برخی از شهرهای کوچک و بزرگ بود. این تظاهرات در سه شهر یزد، جهرم و دزفول با شلیک گلوله مأموران، به کشته و زخمی شدن شماری از شهروندان انجامید. آنچه در نخستین گزارش‌های رسیده به ساواک درج گردید، سه کشته و ده زخمی در یزد،<sup>۱</sup> یک کشته و ۱۲ مجروح در جهرم<sup>۲</sup> و یک کشته در دزفول بود.<sup>۳</sup>

پاره کردن عکس شاه در برخی مدارس، اعتصاب غذای زندانیان سیاسی زندان‌های قصر و اوین، شکل‌گیری پیاپی تظاهرات خیابانی، بازپس‌گیری مدرسه فیضیه در قم، شعارنویسی روی دیوارهای شهرهای بزرگ، شکستن شیشه ساختمان‌های دولتی، رفتارها و شیوه‌های تازه مبارزه مردم با حکومت پهلوی بود.

### گفت‌وگو با لوموند

آوازه امام خمینی در این دوره به جایگاهی رسیده بود که روزنامه‌ای چون لوموند، دوستدار گفت‌وگویی اختصاصی با او باشد. موضوع را با آیت‌الله مطرح کردند. گفتند که لوموند روزنامه مستقلی است و پیش از این به برخی از بی‌عدالتی‌های شاه اشاره کرده است. و او با این امید که گفت‌وگویش به شناساندن آرمان‌های مردم ایران کمک می‌کند، پذیرفت به پرسش‌های خبرنگار آن روزنامه پاسخ دهد. لوسین ژرژ، خبرنگار لوموند در بیروت، با برنامه‌ریزی امام موسی صدر، به عنوان یک شهروند لبنانی، همراه صادق قطب‌زاده، راهی نجف شد و نخستین مصاحبه مطبوعاتی را در دوره تبعید با آیت‌الله انجام داد. گفتنی است که این روزنامه‌نگار فرانسوی، پس از ازدواج با یک زن شیعه لبنانی، نزد آقای صدر به اسلام گرویده بود.<sup>۴</sup>

آن روزها از خیابان فرعی منتهی به خانه آقای خمینی مراقبت می‌شد. مأموران امنیتی عراق پیرامون خانه پرسه می‌زدند. ظاهراً برای محافظت، آن‌جا بودند، اما کار مهمترشان نظارت بر رفت‌وآمدها بود. آنان برای حضور در خانه آیت‌الله نیز ابراز تمایل کرده بودند. «مراقبت اداره

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۴، صص ۹۸ و ۱۲۲ تا ۱۲۵.

۲. همان، ص ۱۲۶.

۳. همان، ص ۹۸.

۴. خسروشاهی، سیدهادی، یادنامه امام موسی صدر، تهران، مؤسسه امام موسی صدر، ۱۳۸۷ش، ص ۴۱۸.

امن از خمینی ظاهراً بدون اطلاع قبلی و درخواست خمینی صورت گرفته و حتی به وی گفته‌اند اگر مایل باشد چند نفر مأمور دیگر را برای مراقبت در داخل منزل می‌فرستند که مورد موافقت نامبرده قرار نگرفته است.<sup>۱</sup>

حتماً دور از چشم این مأموران، در مجاللی و ساعتی مناسب، خبرنگار فرانسوی و مترجم او در چهارم اردی‌بهشت ۱۳۵۷ رودروی آقای خمینی نشستند. ژرژ می‌دانست که مصاحبه‌شونده او تاکنون با هیچ روزنامه و رسانه خارجی گفت‌وگو نکرده است. وقتی وارد آن اتاق کوچک شش متری شد، از خود پرسید «آیا کسی که این توده شیعه را، که هنوز ایمانی شدید و سوزان، به حرکت‌شان درمی‌آورد، تحت تسلط و کنترل خود دارد و بر ایران فرمانروایی می‌کند، همین پارسای کهنسال، یعنی آیت‌الله خمینی است که دارای چنین قدرتی است؟» او در ترسیم خانه‌ای که بدان وارد شده بود، از این واژه‌ها یاری جست: «این خانه نظیر مسکن فقیرترین افراد نجف است. در سه اتاق این خانه حداکثر دوازده تن از نزدیکان وی حضور داشتند. در این خانه محقر، از قدرت رؤسای شورش و یا رؤسای جبهه مخالف که در تبعید بسر می‌برند، هیچ نشان و علامتی دیده نمی‌شود؛ و اگر آیت‌الله خمینی قدرت آن را دارد که ایران را به حرکت درآورد و به قیام برانگیزد، این قدرت ناشی از تسلط و اقتدار وی بر افکار مردم ایران است.»

خبرنگار ادبیات حاکم بر گفته‌های آیت‌الله را آرام، بی‌هیجان، متین و تکیه داده بر نفسی مطمئن یافت. او هنگام شنیدن فراهایی چون رهایی ایران از شر شاه یا مرگ پسرش، مصطفی، تغییری در چهره گوینده ندید. «آیت‌الله به جای آن که با فشار روی کلمات، ایمان و اعتقاد خود را به مخاطبش ابلاغ کند، با نگاه خود چنین می‌کرد.»<sup>۲</sup>

پرسش نخست خبرنگار مربوط به اتهام شاه در مرتجع بودن رهبر نهضت بود. آیت‌الله گفت که مرتجع حقیقی خود شاه است. کشور با نظام دیکتاتوری اداره می‌شود. آزادی فردی پایمال است. انتخابات واقعی وجود ندارد. مطبوعات آزاد نیستند. قانون اساسی همواره نقض می‌شود. اجازه تشکیل محافل مذهبی داده نمی‌شود. از استقلال قضایی خبری نیست. قوای سه‌گانه زیر اراده یک نفر است. فقط یک حزب دولتی توان فعالیت دارد. کسانی که به عضویت آن درنیابند، متخلف شناخته می‌شوند. کشاورزی ایران نابود شده است. افزون بر نود درصد مواد غذایی از خارج وارد می‌شود. بیشتر پول نفت صرف خرید اسلحه می‌گردد. این‌ها برای

۱. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند شم ۱۱۰، مورخ ۳۷/۳/۵۷].

۲. صحیفه امام، ج ۳، صص ۳۶۶ تا ۳۸۸.

شناسایی مرتجع کافی است. با وجود این «شاه ادعا می‌کند که ایران را به مرز تمدن بزرگ می‌رساند. دروغ می‌گوید؛ و این مطلب را بهانه قرار داده تا ریشه استقلال مملکت را قطع کند.» آیت‌الله گفت که قیام مردم ایران همانا مبارزه علیه ارتجاع شاه است، اما او می‌کوشد «موضع مخالف ما را در قبال رژیم‌اش وارونه جلوه دهد و ما را مخالف تمدن و گذشته‌گرا قلمداد کند. اگر ما موفق به سرنگون کردن رژیم او شویم، او برای کارهایی که بر ضد پیشرفت و ترقی اقتصادی و فرهنگی مردم کرده است محاکمه خواهد شد.»

خبرنگار از آیت‌الله خواست که نظرش را درباره سه نماد پیشرفت ایران؛ اصلاحات ارضی، صنعتی شدن کشور، و آزادی زنان بیان کند. آقای خمینی گفت که اصلاحات ارضی چیزی جز ایجاد بازار برای کشورهای خارجی، به ویژه آمریکا، نداشت. اصلاحات ارضی حقیقی یعنی بهره‌مند شدن کشاورزان از محصول کار خود، [نه بی‌کاری و مهاجرت به شهرها.] او گفت که با به دست گرفتن قدرت، نه تنها زمین‌های تقسیم شده به مالکان آن بازمی‌گردد، بلکه درآمد نامشروع آنان نیز به جامعه باز خواهد گشت. او افزود که اعتقاد ما به صنعت ملی و مستقل است، نه صنعت وابسته و سرهم‌بندی. «سیاست شاه از لحاظ صنعتی و کشاورزی، مملکت ما را به نفع قدرت‌های استعماری، به صورت یک جامعه مصرفی درآورده است.» آقای خمینی درباره زنان نیز گفت که اسلام نه تنها با آزادی زن مخالفت ندارد، بلکه شرافت و حیثیت او را بازستانده است. زن و مرد مساوی و هر دو در تعیین سرنوشت و فعالیت‌های خود آزاد هستند. آنچه ما با آن مخالف هستیم، سهم کردن زنان در امور ضداخلاقی و تبدیل کردن آنان به کالا و گذاشتن نام آزادی بر این کارهاست.

پرسش پسین ژرژ، کاربرد همواره مارکسیسم اسلامی از طرف شاه بود. او پرسید آیا شما با گروه‌های چپ روابط سازمانی دارید؟ امام گفت که به کارگیری این ترکیب متناقض برای بی‌اعتبار کردن مبارزه مردم است؛ توحید ربطی به ماده‌گرایی ندارد. هیچ‌گاه اتحادی بین مسلمانان و مارکسیست‌ها وجود نداشته است. «من همواره در اعلامیه‌های خود خاطر نشان ساختم که مردم مسلمان بایستی در مبارزه خود همگون و متجانس باقی بمانند و از هر نوع همکاری سازمانی با عناصر کمونیست برحذر باشند... ما حتی برای سرنگون کردن شاه با مارکسیست‌ها همکاری نخواهیم کرد... ما می‌دانیم آنها از پشت به ما خنجر زده‌اند و اگر روزی به قدرت برسند، رژیمی دیکتاتوری برقرار خواهند کرد و این مخالف روح اسلام است.» او افزود که در جامعه‌ای که ما به فکر استقرار آن هستیم مارکسیست‌ها در بیان مطالب خود آزاد

هستند. ما از پاسخ‌های مکتب اسلام به نیازهای مردم مطمئن هستیم؛ اما آنچه آزاد نخواهد بود، توطئه کردن است.

آیت‌الله در برابر این پرسش که آیا پسرش، مصطفی، به قتل رسیده است یا نه، گفت که با یقین نمی‌توانم بگویم چه اتفاقی افتاده. مصطفی شب پیش از مرگ سالم بود. گویا افراد ناشناخته‌ای آن شب به دیدار او رفتند و ساعتی بعد او از دنیا رفت. با وجود این نمی‌توانم اظهارنظری کنم. و این که می‌پرسید مرگ او علت انفجار ملت ایران گردید، باید بگویم که مردم ایران خدمتگزاران خود را دوست دارند. آنان من و مصطفی را خدمتگزاران خود می‌دانند، «اما مطلب اصلی و اساسی پسر من نیست، مسأله اساسی عصیان و قیام همه مردم بر ضد ستمگرانی است که بدانها ستم می‌کنند.»

خبرنگار از برنامه سیاسی رهبر نهضت سؤال کرد و شنید که کمال مطلوب ما ایجاد حکومت اسلامی است، اما در حال حاضر، هدف، سرنگون کردن رژیم خودکامه شاه است. او بازگشت به قانون اساسی مشروطه را منوط به جرح و تعدیل موادی از آن، چون حذف نظام پادشاهی دانست. ژرژ پرسید که درست است که پیوندهای سیاسی شاه با اسرائیل یکی از علل مخالفت شما با رژیم ایران است؟ «آری. زیرا اسرائیل سرزمین یک قوم مسلمان را اشغال کرده و جنایات بی‌شماری مرتکب شده است. عمل شاه در حفظ روابط سیاسی با اسرائیل و کمک اقتصادی به وی برخلاف مصالح و منافع اسلام و مسلمانهاست.» آیت‌الله افزود که در دو دهه گذشته همواره خواستار اتحاد مسلمانان جهان علیه اسرائیل بوده است، اما این دعوت توسط دولت‌های اسلامی شنیده نشده است، اما «من در این راه پایداری خواهم کرد.» آقای خمینی با حمایت از مردم لبنان در برابر تجاوز اسرائیل، درباره کمک‌های شاه به جنگ‌زدگان لبنان اظهار داشت که نمی‌توان باور کرد رژیمی که همیشه به سود اسرائیل و به زیان اعراب گام برداشته، در خدمت آرمانی مقدس باشد.<sup>۱</sup>

پرسش بعدی خبرنگار لوموند درباره مواضع رهبر نهضت نسبت به آمریکا بود. «در طی بیانی‌ها و اعلامیه‌های پانزده سال اخیر خود چندین بار موضع و موقع خودم را در قبال آمریکا و قدرت‌های بزرگ دیگری که از ثروت‌های ممالک فقیر بهره‌برداری می‌کنند، بیان کرده‌ام. آمریکا

۱. گفتنی است در پی اشغال جنوب لبنان توسط اسرائیل، دولت ایران کمک‌هایی برای یاری رساندن به آسیب‌دیدگان ارسال کرد و نیز در پوشش طرحی که از سوی سازمان ملل به اجرا گذاشته شد، گروهی از نظامیان را برای ایجاد خط حائل بین اشغالگران اسرائیل و مدافعان لبنانی و فلسطینی مستقر در جنوب لبنان، به آن کشور فرستاد.

عمال خود را در این مملکت تحمیل و بعد خشونت را که به مردم تحمیل می‌شود، تأیید می‌کند. آمریکا که منشأ کودتای ۱۳۳۲ و بازگشت و حفظ شاه بر سر قدرت است، سیاست خود را تغییر نداده است. تا وقتی که وضع بدین منوال است، موضع و موقع من در قبال آمریکا همچنان تغییرناپذیر خواهد ماند.» او افزود که این موضع شامل حال اتحاد جماهیر شوروی نیز می‌شود. فرقی میان آنها، و میان آنها با انگلیس نیست. ما وقتی می‌توانیم روابط سالمی با تمام دنیا داشته باشیم که به استقلال حقیقی برسیم.<sup>۱</sup>

این گفت‌وگو، دوازده روز بعد، شانزدهم اردیبهشت، در صفحه چهارم روزنامه لوموند چاپ شد. عنوان کوچک و بزرگ آن چنین بود: آیت‌الله خمینی رهبر روحانی مذهب شیعه به خبرنگار ما گفت: جنبش‌های اخیر مقدمه یک انفجار عظیم است. انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا و نهضت آزادی ایران خارج از کشور، در ترجمه و انتشار این مصاحبه کوشیدند و سازمان فجر اسلام آن را در داخل کشور چاپ و پخش کرد. پیش از پایان روزهای اردیبهشت، این اعلامیه زیرزمینی به دست مردم رسید.<sup>۲</sup>

می‌توان باور کرد که متن اصلی این مصاحبه مطبوعاتی به جهت اهمیت انتشارش در یک روزنامه معتبر و نامی، بین مقامات سیاسی و امنیتی ایران با اهمیت تلقی گردید و با دقت مورد مطالعه قرار گرفت. اما نمی‌دانیم محمدرضا پهلوی پس از آگاهی از این گفت‌وگو و خواندن آن با چه احساسی روبرو گردید. گفته می‌شد فرانسه برای او یک کشور الگو بود. شاه شخصیت شارل دوگل، رئیس‌جمهور دهه شصت میلادی فرانسه را می‌ستود و گمان می‌برد نسبت خودش به ایران با نسبت دوگل به فرانسه یکی است. چه بسا این گفته دوگل «فرانسه یعنی من»، شاه را به توهم «ایران یعنی او» رسانده بود. او به مناسبت دیدار ژرژ پمپیدو، دیگر رئیس‌جمهور فرانسه، از ایران، به منشی تهیه‌کننده سخنرانی استقبال دستور داده بود از تأکید بر شباهت‌های شاه ایران به ژنرال دوگل و پمپیدو غفلت نکند.<sup>۳</sup>

اینک روزنامه‌ای از کشور الگو، مصاحبه‌ای چاپ کرده بود که شاه برای سرکوب و بدنام کردن مصاحبه‌شونده‌اش از هر کاری فروگذاری نکرده بود. منابع سازمان اطلاعات و امنیت کشور ترجمه این گفت‌وگو را در شهرهایی چون تهران، کرج، اراک، بروجرد، گچساران،

۱. صحیفه امام، ج ۳، صص ۳۶۶ تا ۳۷۶.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند شه ۲۰/۱۱۵۳۳، مورخ ۱۳۷/۳/۱ [۵۷].

۳. فحیمی، قباد، سی سال نفت (از ملی شدن تا انقلاب اسلامی)، تهران، مهراندیش، ۱۳۸۷ش، ص ۵۳۷.



گنبدکاووس و فیروزآباد استان فارس یافتند و در بسیاری از نقاط کشور نیافتند. مقام امنیتی عراق نیز، به خواست ساواک، از بغداد به نجف رفت و به آیت‌الله گفت: «ما نمی‌توانیم به شما بگوییم فعالیتی نکنید، ولی هر اقدامی که می‌کنید باید زیر نظر ما باشد؛ به ویژه مصاحبه با خبرنگاران خارجی که حتماً بایستی با اطلاع قبلی ما باشد»<sup>۱</sup>.

خبر این ملاقات به گوش رؤسای ساواک رسید و آن را نوعی رفع تکلیف دانسته، گزارشی برای شاه تهیه کردند که در آن آمده بود: «ملاقات رئیس امن‌العام... صرفاً بر اساس اعتراض‌های مقامات ایرانی در مورد فعالیت‌های مضره خمینی صورت گرفته و به نظر می‌رسد فقط برای رفع تکلیف و نشان دادن حسن‌نیت به ایران انجام شده» است. محمدرضا پهلوی هم پس از دیدن این گزارش از وزارت امور خارجه خواست که موضوع را پی‌گیری کند.<sup>۲</sup> نتیجه آن چندی بعد توسط وزارت امور خارجه به ساواک داده شد. «مراتب به سفارت شاهنشاهی ایران در بغداد منعکس گردید. پاسخ رسیده از سفارت مذکور حاکی است که صدام حسین، نایب رئیس شورای انقلاب عراق در ملاقات اخیر با سفیر شاهنشاه آریامهر در بغداد اظهار داشته است که مأموران امنیتی عراق در نجف با خمینی ملاقات کرده و کاملاً تفهیم کرده‌اند که حق ندارد اقدامی منافی با دوستی ایران و عراق انجام دهد»<sup>۳</sup>.

## پیام چهلم دوم

امام یک ماه پس از تظاهرات خونین شهرهای یزد، جهرم و دزفول/۹ اردیبهشت ۱۳۵۷ درباره آنها نوشت: «ما باید در اربعینی بعد از اربعین، بلکه در اربعینات پنجاه ساله دوره سیاه و عزای این ملت بزرگ، در حوادثی که در این پنجاه سال از اختناق و قتل و حبس و تبعید و بالاتر از آن ورشکستگی اخلاقی و فرهنگی به دست این دودمان نشاندار، که در عقب‌نگه داشتن و به فسادگرایان و به فحشا کشاندن نسل جوان ما نقش بزرگی داشتند و الحق مأموریت را خوب انجام دادند، در سوگ بنشینیم و در هدر دادن مخازن زیرزمینی و از آن مهمتر مخازن روی زمینی که نسل جوان است، در عزا باشیم. در کودتای انگلیس به دست رضاخان و آمریکا به دست محمدرضاخان، در سوگ باشیم.»

۱. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند شمه ۱۶۰، مورخ ۳۷/۳/۲۲ [۵۷].

۲. همان، نامه ساواک به وزارت امور خارجه، سند شمه ۳۳۴/۱۰۰۸، مورخ ۳۷/۴/۱۴ [۵۷].

۳. همان، نامه وزارت امور خارجه به ساواک، سند شمه ۱۴/۳۱۰۸-۱۷/۵۳۳، مورخ ۲۵۳۷/۴/۲۸ [۱۳۵۷].

پس از خیزش ۲۹ بهمن تبریز، آن‌چه از زبان مقامات حکومتی شنیده می‌شد، بیشتر، پیدایی این جریان توسط بیگانگان بود؛ گروهی که از آن سوی مرزها وارد کشور شده، این بلوا را به پا کردند؛ حتی آن را کوششی برای بازگرداندن آذربایجان به دوره حکومت حزب دمکرات بر این خطه دانستند. از این رو آیت‌الله، نگاشته‌اش را که خطاب به مردم یزد بود، با کنایه به تبلیغات دولتی درباره قیام تبریز چنین ادامه داد: «اهالی محترم تبریز که یکپارچه پیا خاستند و با فریاد مرگ بر شاه زمین را لرزاندند، تعدادی از بیگانگان بودند که از خارج مرز به طور قاچاق وارد شده بودند! و شما اهالی محترم یزد که دلاورانه قیام نمودید و با تعطیل عمومی و شعار متداول مرگ بر شاه عامل آمریکا را دیوانه‌تر کردید، معدودی هستید که از آن طرف مرز به صورت غیرقانونی وارد یزد شدید! اهالی ایران از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب که یکپارچه از شاه متنفرند ایرانی نیستند. اینان همگی به صورت قاچاق وارد ایران شده‌اند! در این منطق، ایرانی خلاصه می‌شود در شاه و دارودسته‌اش و از مستشاران و کارمندان آمریکایی و انگلیسی و روسی و صهیونیستی؛ غارتگران بین‌المللی که اقتصاد ایران را قبضه کرده‌اند.»

آقای خمینی تأکید کرد تا برجیده شدن نظام ارتجاعی شاهنشاهی و برقراری حکومت اسلامی و دمکراسی واقعی دست از مبارزه برنخواهیم داشت. او در اطلاعیه خود به اقدام «سازمان زیرزمینی انتقام» هم اشاره کرد. این سازمان بر ساخته ساواک بود که با بمب‌گذاری در خانه برخی از مخالفان حکومت، آنها را می‌ترساند و تهدید به مقابله می‌کرد.<sup>۱</sup> غیر از سازمان یادشده، حزب رستاخیز نیز با ایجاد «کمیته‌های اقدام ملی» تلاش همه‌جانبه‌ای برای رویارویی با تظاهرات همه گیر مردم کرد.<sup>۲</sup> کار این کمیته‌ها برگزاری گردهم‌آیی‌های فرمایشی در حمایت از حکومت شاه بود. اقدام دیگر، بازیافت «نیروی پایداری» بود. واکنش سرکوب‌گرانه ژاندارمری علیه مخالفت‌های مردمی در شهرهای کوچک و روستاها، با نام نیروی پایداری در مطبوعات منعکس می‌شد. آخرین تأکید آیت‌الله در این نوشته این بود که «به دست آوردن آزادی در برکنار شدن شاه و دودمان او است که دشمن سرسخت ملت و نقطه اصلی بدبختی است؛ و تصور آن که بدون کنار رفتن و انتقام از او آرامش ملتی که همه چیزش به دست او به باد رفته است، به او برگردد، خیالی است باطل.»<sup>۳</sup>

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۴، ص ۲۸۶.

۲. روزنامه اطلاعات، شم ۱۵۵۷۶ (۱۶ فروردین ۱۳۵۷)، ص ۱۷.

۳. صحیفه امام، ج ۳، صص ۳۷۸ تا ۳۸۰.

فاصله اعلامیه‌های اخیر امام خمینی از هنگام نوشته شدن تا توزیع در ایران بسیار کوتاه شده بود. نوشته آخر او در انواع دست‌نویس و حروف‌چینی شده، پنهانی تکثیر گردید؛ و این در کمتر از یک هفته انجام شد. جدا از شتاب رسیدن پیام‌ها، لحن‌شان، با تأکیدهای همواره نویسنده به سرنگونی نظام پادشاهی، تأثیرات متفاوتی میان ایرانیان می‌گذاشت. این تفاوت، دست کم در شهری چون قم، از زبان منبع ساواک چنین بیان شده است: «از زمانی که اعلامیه اخیر خمینی [پیام ۹ اردی‌بهشت] به ایران آمده و در دسترس مردم قرار گرفته، انقلاب و تظاهرات در قم اوج گرفته، زیرا خمینی در اعلامیه اخیرش تأکید کرده که آرام نباشید و تظاهرات کنید. لذا طرفداران و مقلدین خمینی این جمله را تعبیر به فتوا کرده و می‌گویند تقریباً خمینی در این مورد حکم داده و ما که مقلد ایشان هستیم، موظف به انجام تظاهرات می‌باشیم» و این را هم اضافه کرد که «این اعلامیه مراجع قم را دچار دردسر تازه‌ای کرده، چون ایشان با تظاهرات مخالف‌اند و هرگاه مجلس فاتحه می‌گرفتند به منبری سفارش می‌کردند که در خاتمه منبر از مردم بخواهد آرامش را حفظ کند و از انجام تظاهرات خودداری نمایند و مردم هم کمی رعایت می‌کردند و کمتر تظاهرات به راه می‌انداختند، ولی اکنون با رسیدن این اعلامیه، منبری جرأت نمی‌کند مردم را دعوت به آرامش کند، زیرا مورد اعتراض واقع می‌شود که دستور خمینی را نقض کرده است.»<sup>۱</sup>

### تبعید برادر وکیل

اداره کل سوم ساواک از آذرماه ۱۳۵۶ معتقد به تبعید آیت‌الله سیدمرتضی پسندیده، وکیل تام‌الاختیار امام خمینی و گرداننده اصلی دستگاه مالی او در دریافت وجوهات و پرداخت شهریه‌ها بود.<sup>۲</sup> آقای پسندیده کار سیاسی آشکار انجام نمی‌داد، و اگر چنین درخواستی از او می‌شد، می‌گفت که به این عرصه وارد نمی‌شود. او می‌دانست که تداوم کارش در تغذیه حوزه‌های علمیه، به ویژه حوزه قم، در همین نکته نهفته است. نعمت‌الله نصیری با تقاضای اداره کل سوم موافقت نکرده بود، اما گفته بود بگویند دست از پا خطا کند دستگیر خواهد

۱. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند شمه ۵۲۸/۵۲۱، مورخ ۱۳۷/۲/۱۷ [۵۷].

۲. همان، گزارش اداره کل سوم با عنوان «درباره مرتضی پسندیده فرزند آقامصطفی و شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی فرزند بمانعلی»، بی‌شماره بی‌تا؛ یاران امام به روایت اسناد ساواک - آیت‌الله مرتضی پسندیده، ج ۲۰، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۰ ش، صص ۳۹۰ و ۳۹۱.

شد.<sup>۱</sup> دست از پا خطا نکرد، اما طبق درخواست برادرش، پرداخت شهریه‌ها را توسعه داد و از ابتدای سال ۱۳۵۷ حوزه علمیه مشهد را نیز زیر پوشش شهریه آیت‌الله خمینی برد.<sup>۲</sup> از دیگر سو به گوش ساواک رسید که شهریه آقای خمینی در حوزه علمیه قم به ده هزار ریال افزایش یافته است.<sup>۳</sup>

هجدهم اردی‌بهشت دانشجویان دانشگاه تبریز با سه شهید؛ و نوزدهم و بیستم آن ماه مردم قم با بیش از ده شهید هزینه‌های جاری مبارزه برای سرنگونی شاه را پرداخت کردند. سومین چهلم خونین نیز رقم خورد. برخورد مأموران حکومتی در شهر قم بسیار شدید بود. این که رسماً حکومت نظامی اعلام نشد، چهره شهر در طول یک هفته، نشانگر سیطره نظامیان بر خیابان‌ها بود.<sup>۴</sup> به دنبال این کشتار، پنج تن، که آقای پسندیده هم در میان آنان بود، شناسایی، دستگیر و تبعید شدند.<sup>۵</sup> تبعید برادر مرجع تبعیدی ایران و دور کردن او از قم، هدفی جز ضربه زدن به دستگاه مالی آیت‌الله خمینی نداشت. تلگرام پرویز ثابتی، رئیس اداره کل سوم، به ساواک قم این موضوع را روشن می‌کند. «با تبعید مرتضی پسندیده، تشکیلات خمینی از نظر پرداخت وجوه به طلاب در حال حاضر دگرگون و به هم ریخته است. ترتیبی اتخاذ گردد که در این مورد به مشکلات پسندیده افزوده و هرگونه تماس و ارتباط وی را با عناصر ناراحت، دقیقاً تحت مراقبت قرار داده، و چنانچه هر کس دیگر از طرف خمینی و یا پسندیده مسئول پول خمینی شد، تبعید» شود.<sup>۶</sup> محمدصادق تهرانی مسئولیت این مهم را به عهده گرفت و تبعید شد. او پیش از این نیز به جرم وکالت مالی آیت‌الله خمینی نفی بلد شده بود.<sup>۷</sup> با حذف آقای تهرانی، بار دیگر شهاب‌الدین اشراقی، داماد بزرگ آقای خمینی، وکالت مالی او را به عهده گرفت.<sup>۸</sup> و در زمانی که گمان می‌رفت ضربه سختی به نظام مالی آیت‌الله خورده است،

۱. همان‌جاها.

۲. همان، برگ خبر، گزارش شهرداری خراسان به ساواک خراسان، سند شم ۲۲۲۸-۵۸، مورخ ۲۵۳۷/۴/۱۹ [۱۳۵۷]؛

همان، گزارش خبر، سند شم ۹۹/۵۵۹۷ ه ۱، مورخ ۳۷/۲/۱۱ [۵۷].

۳. همان، گزارش خبر، سند شم ۲۰/۲۲۷۵ ه ۲، مورخ ۳۷/۲/۵ [۵۷]. اگر اصل خبر درست بوده باشد، پرداخت این رقم به طلاب عمومیت نداشت.

۴. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۵، صص ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۱۳ تا ۳۱۴، ۳۱۸ تا ۳۴۴ تا ۳۴۷.

۵. یاران امام به روایت اسناد ساواک (آیت‌الله مرتضی پسندیده)، کتاب بیستم، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت

اطلاعات، ۱۳۸۰ش، صص ۴۱۵ تا ۴۱۷.

۶. اسناد ساواک، تلگرام اداره کل سوم به ساواک قم، سند شم ۳۱۲/۲۶۷۱، مورخ ۳۷/۳/۳ [۵۷].

۷. یاران امام به روایت اسناد ساواک (آیت‌الله سیدمرتضی پسندیده)، کتاب بیستم، صص ۴۳۰ و ۴۳۹.

۸. همان، ج ۴۶، ص ۳۳۵.

شهریه آقای خمینی به دانشجویان علوم دینی با یکصد تومان افزایش توزیع شد.<sup>۱</sup> در نخستین روز از ماه رجب ۱۷/۱۳۹۸ خرداد ۱۳۵۷، شهریه‌های مراجع تقسیم گردید؛ «فقط شهریه خمینی صد تومان اضافه شده و ۶۰۰ تومان پرداخت گردید. در نتیجه شهریه خمینی فعلاً دو برابر شهریه خوبی، سه برابر شریعتمداری و گلیپایگانی، چهار برابر شهریه خوانساری و تقریباً سیزده برابر آقای نجفی و بیست برابر شیخ‌هاشم آملی است.»<sup>۲</sup>

## تلگرام مع‌الاسف

رویدادهای خونین روزهای نوزدهم و بیستم اردی‌بهشت در قم، نشان از برخورد سخت حکومت با مردم و مخالفان تظاهرکننده داشت. از جمله کارهای مأموران حکومتی در این روزها، ورود به خانه‌های آقایان گلیپایگانی و شریعتمداری بود. آنان در ادامه تعقیب و گریزهای مسلحانه به این دو خانه یورش آوردند. تیراندازی در خانه آقای گلیپایگانی، او را دچار حمله قلبی کرد و به بیمارستان فرستاد. شلیک گلوله در خانه آقای شریعتمداری نیز به کشته شدن دو محصل علم دینی انجامید. تعرض مسلحانه به حریم خانه مراجع تقلید و کشتن برخی افراد، در کارنامه شاهان شیعه ایران دیده و شنیده نشده بود. بازتاب این رویداد تا صفحات جراید خارجی کشیده شد. آنان نوشتند که حریم منزل مراجع تقلید پس از صدها سال شکسته شد و مصونیت آن از بین رفت. این کارها جز تشدید مخالفت‌ها با شاه و رژیم او دستاوردی برای حکومت پهلوی نداشت.<sup>۳</sup>

این خبرها نه با پیک، بلکه با تلفن به آگاهی امام خمینی می‌رسید. از چه زمانی امکان مکالمه بین دو کشور ایران و عراق برقرار گردیده بود؟ معلوم نیست، اما می‌دانیم که در اوایل سال ۱۳۵۷ کارگزاران آیت‌الله، تلفنی با ایران در تماس بوده‌اند.<sup>۴</sup>

امام خمینی در بیست و سوم اردی‌بهشت، به جای تدریس خارج فقه در مسجد شیخ انصاری، درباره رخدادهای ایران سخن گفت. او گفت که نظامیان قم را قبضه کرده، به خانه‌های مراجع حمله برده، آدم کشته‌اند. از تظاهرات شهرهای کوچک و بزرگ علیه شاه خبر داد؛ از

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۵، ص ج.

۲. اسناد ساواک، گزارش خیر، سند شم ۲۱/۵۵۵۶، مورخ ۳۷/۳/۲۵ [۵۷].

۳. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۵، ص ج.

۴. یاران امام به روایت اسناد ساواک (آیت‌الله سیدمرتضی پسندیده)، کتاب بیستم، ص ۲۳.

اعتصاب روحانیان تهران در برپا کردن نماز جماعات گفت و با طعنه افزود که حاکم ایران در حال وارد کردن کشور به دروازه تمدن بزرگ است. آخرین کتاب منسوب به محمدرضا پهلوی، به سوی تمدن بزرگ نام داشت که برخی جراید همزمان با پانزدهمین سالگرد انقلاب شاه و مردم، ششم بهمن ۱۳۵۶، بخش‌هایی از آن را منتشر کرده بودند.<sup>۱</sup> آقای خمینی کتاب را خوانده بود و به شاگردانش توصیه کرد آن را بخوانند. «اگر کسی این کتاب را ببیند، واقعاً خجالت می‌کشد که یک قلمی این طور... بی‌بندوبار، این همه اختناق، این همه گرفتاری مردم، این همه کشتار، این همه زدوبند، این همه فروختن ملت به اجانب... اینها را همه خدمتگزاری و آزادی در ایران وانمود کرده است... هر کس این کتاب را بخواند و از کره مشتری آمده باشد... خیال می‌کند که این یک مطلبی است که همان طرز فکر افلاطون است!»

آیت‌الله گفت که هیأت حاکمه قیام ملت ایران را به من نسبت می‌دهد، «ولی من می‌گویم تمامش زیر سر خود اوست. تمام این سی و چند شهر که قیام کرده‌اند، با تحریک خود ایشان قیام کرده‌اند.» و خطاب به شاه افزود که بر «این ملت، از دست پدرت، بعد از آن از دست تو... چه گذشته است؟ این همه داغها که در دل اولیای این مقتولین هست، از آن زمان تا حالا، از زمانی که در مسجد گوهرشاد آن جنایت را آن مرد جنایتکار کرد... تا امروز که با دست تو این جنایات دارد اجرا می‌شود، با این ملت شما چه کردید؟ می‌خواهید انفجار نشود؟ ... من یک طلبه‌ای هستم مثل سایر آقایان طلاب، مثل سایر آقایان شهرها؛ من هم یک ناله‌ای می‌کنم از دست این... آن که اساس این انفجارهاست، خود این آقااست.»

او گفت که انقلاب شاه و مردم در واقع انقلاب شاه و آمریکا است. کدام مردم؟ اگر مخالفت مردم با او به درازا کشد، آمریکا هم دست از حمایت شاه خواهد کشید. آیت‌الله، شاه را رفتنی و توبه‌اش را ناپذیرفتنی دانست و به شاگردانش گفت که در قیام علیه ستم و ستمکاران، کشتن و کشته شدن طبیعی است؛ و اگر امروز حوزه علمیه قم و مردم آن شهر ایستاده‌اند و کشته می‌دهند، چون زنده هستند؛ و «من برای حوزه [نجف] متأسف هستم. یک حوزه هزار ساله... دارد حیثیت‌اش را از دست می‌دهد.» حوزه علمیه نجف در حال فراموش شدن است.

آخرین بخش از سخنرانی آن روز امام درباره سازمان‌دهی خیزش مردم ایران بود. او با اشاره به تلاش ناموفقی که در اوایل دهه چهل شمسی در میدن روح تشکیلات به جامعه

۱. روزنامه اطلاعات، ششم ۱۵۵۲۲ (۵ بهمن ۱۳۵۶)، ص ۱. به گفته امیرعباس هویدا، کتاب «به سوی تمدن بزرگ» به قلم شجاع‌الدین شفا نگاشته شد.

روحانیت ایران داشت، خواستار برپایی روابط سازمانی بین روحانیت و دیگر اقشار جامعه شد. «همه دست به دست هم بدهید؛ علی حده هر کس برای خودش یک سازی بزند، این غلط است. این شکست است. باید عقلای قوم، سران قوم، سازمان بدهند به این [قیام]؛ یعنی روابط پیدا بشود بین همه جناح‌ها. همه شهرستانها باید با هم روابط داشته باشند. باید مجالس در روز واحد باشد.»

اینها را گفت و سخنانش را با مژده پیروزی به پایان برد. «مژده می‌دهم به همه جناح‌هایی که در ایران برای اسلام، برای احقاق حق قیام کردند که: **إِنَّ الصُّبْحَ لَقَرِيبٌ**»<sup>۱</sup>

آیت‌الله همزمان با این سخنرانی، تلگرامی هم برای آقایان شریعتمداری و گلپایگانی فرستاد و از حوادث رخ داده در خانه آنان ابراز تأسف کرد و خواستار «قطع ید ایادی اشرار و اجانب» گردید. این تلگرام‌ها نیز تکثیر و در میان مردم پخش شد.<sup>۲</sup> اما سخنرانی ۲۳ اردی‌بهشت آقای خمینی نیز چند روز بعد، در قالب نوار صوتی در قم پخش گردید.

نماینده‌گی ساواک در عراق انتقال سریع این سخنرانی را چنین توضیح داد: «متن سخنرانی یک ساعته او در همان روز توسط اطرافیانش تلفنی برای یکی از طرفدارانش در قم خوانده شد که بلافاصله تکثیر و توزیع شده است.»<sup>۳</sup>

کاربرد نوارهای سخنرانی به جایی رسید که مقامات امنیتی را واداشت دستورهای سختی در این باره بدهند. «هر کس نوار سخنرانی خمینی و سایر عناصر افراطی ضد رژیم را توزیع بنماید، دستگیر و تحت تعقیب قانونی قرار گیرد و نوارها نیز ضبط» شود.<sup>۴</sup> البته به کارگیری تلفن برای انتقال سخنرانی‌های امام، یا رد و بدل کردن اخبار، ساواک را به واکنش واداشت. پرویز ثابتی، رئیس اداره کل سوم با فرستادن تلگرامی به نمایندگی سازمان متبوع خود، در عراق، خواست «به طریق مقتضی و غیر محسوس شماره تلفن محل سکونت خمینی و همچنین افراد دیگری که در این هدف فعالیت‌هایی علیه ایران دارند، تهیه و سریعاً اعلام دارند.»<sup>۵</sup>

۱. صحیفه امام، ج ۳، صص ۲۸۳ تا ۳۹۶.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند شم ۲۰/۲۱۳۷۹ ه ۱۲، مورخ [۳۷/۳/۱] ۵۷؛ همان، سند شم ۲۰/۲۱۵۹۹ ه ۱۲، مورخ [۳۷/۳/۱] ۵۷.

۳. همان، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند شم ۱۰۳، مورخ [۳۷/۳/۱] ۵۷.

۴. همان، تلگرافات وارده، تلگرام اداره کل سوم به کلیه پست‌ها، سند شم ۳۱۲/۲۱۶۳، مورخ [۳۷/۲/۲۵] ۵۷.

۵. همان، سند شم ۳۳۴/۷۰۸/۶۶۶، مورخ [۳۷/۳/۱۷] ۵۷.

## نگران برادر

امام خمینی پس از تبعید برادرش، آیت‌الله سیدمرتضی پسندیده به انارک، همواره پی‌جوی حال و روز او بود. نگران بود، مبدا کوهلت و پیری، او را در تبعیدگاه از پای درآورد. می‌دانست که برادر پا به سن گذاشته‌اش به تنهایی نمی‌تواند از پس کارهای روزمره‌اش برآید. در نامه‌نگاری با نزدیکان خواست که خبر سلامت برادر را به او برسانند؛ فردی را برای کمک حال او از قم به انارک بفرستند و یا از آقای محمد صدوقی خواسته شود ملازمی برای او تعیین کند. «فوق‌العاده نگران هستم. لازم است یک خادم پیش ایشان باشد... من منتظرم که شما به من سلامت ایشان و رفاه ایشان را اطلاع دهید. موکول نکنید به دیگران. خودتان مستقیماً دخالت کنید. این جانب را از اضطراب و ناراحتی بیرون بیاورید و اگر ایشان کسالت دارند، طیب از هر جا ممکن است ببرید و مرا مطلع کنید.»<sup>۱</sup>

می‌توان باور کرد که دستگاه امنیتی هم از جانبی دیگر دلواپس بود؛ اگر اتفاقی برای این پیرمرد ۸۴ ساله بیفتد، برادر همو که پس از مرگ پسرش، نظم شاهنشاهی ایران به هم ریخت، آشفتگی‌های سیاسی اجتماعی پسین چگونه باید رفع و رجوع گردد؟ کمتر از بیست روز پس از صدور حکم تبعید، محل اقامت اجباری آقای پسندیده از انارک اصفهان به داران اصفهان تغییر داده شد؛<sup>۲</sup> از کویر به کوهستان. نخستین ماه تابستان ۱۳۵۷ش به نیمه نرسیده بود که هیأت حاکمه تصمیم گرفت حکم تبعید را از سر آقای پسندیده برداشته، او را به زادگاهش، خمین، بفرستد؛ همان‌جا تحت نظر باشد و از آن منطقه بیرون نرود.<sup>۳</sup>

## برای پانزدهم خرداد

پانزدهمین سالگرد رخداد خونین پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ نزدیک بود. از نخستین روزهای ماه خرداد، نه تنها حواس گروه‌های گوناگون اجتماعی، بلکه توجه حکومت، به این روز بود؛ این که سیر اعتراض‌ها و تظاهرات چگونه خواهد بود. سرکوب‌های خونین مأموران حکومتی در زمستان گذشته و بهار کنونی، راهبران داخلی نهضت را به این اندیشه واداشت که اعتراضات روز پانزدهم خرداد علیه «دیو استبداد» عزای ملی، تعطیل عمومی و بست‌نشینی خانگی باشد.

۱. صحیفه امام، ج ۳، صص ۳۹۹ و ۴۰۳.

۲. یاران امام به روایت اسناد ساواک (آیت‌الله سیدمرتضی پسندیده)، کتاب بیستم، ص ۴۳۱.

۳. همان، ص ۴۴۷.



«سکوت باشکوه سراسری مملکت گویاترین زبان ملت و کوبنده‌ترین مشت بر دهان استبداد خواهد بود.»<sup>۱</sup>

با وجود این، روند دستگیری‌ها از سوی هیأت حاکمه ادامه یافت و رو به فزونی گذاشت. در این ماه غیر از مبارزان حرفه‌ای، روحانیان و دانشجویان، دانش‌آموزان بسیاری بازداشت شدند.<sup>۲</sup> فشار تبعید همچنان بر گرده مخالفان بود؛ حتی افرادی که اقدامی آشکار علیه نظام پادشاهی نکرده بودند، با این احتمال که ممکن است در روزهای نزدیک به ۱۵ خرداد منشأ اثری باشند، دستگیر و به نواحی بد آب و هوا تبعید شدند. شمار کسانی که به علت داشتن اعلامیه و نوار بازداشت شدند کم نبود.<sup>۳</sup>

امام خمینی در دهم خرداد، آخرین جلسه درس سال تحصیلی ۱۳۵۷-۱۳۵۶، حرف‌های خود را به بازگویی و تحلیل اوضاع ایران اختصاص داد و بر زنده نگاه داشتن یاد پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ تأکید کرد. او در ابتدای سخن، طبع صحراگرد چنگیزخان مغول را با مزاج متملدن محمدرضاخان پهلوی مقایسه کرد و به این نتیجه رسید که آن وحشی بیابان‌نشین به قانون «یاسا»ی خود پای‌بند بود، اما این [اهلی] شهرنشین، به هیچ قانونی تن نمی‌دهد. خبر دستگیری‌های گسترده در ایران به گوش آیت‌الله رسیده بود؛ از آن یاد کرد و با اشاره به گفته‌های اخیر شاه درباره دادن آزادی به مردم ایران، پرسید که مگر آزادی اعطا شدنی است؟ شاه در گفت‌وگو با خبرنگاران آلمانی گفته بود که «ما سیاست آزادی دادن خود را ادامه خواهیم داد.»<sup>۴</sup> همو در مصاحبه مطبوعاتی با ارباب رسانه‌های داخلی بار دیگر این موضوع را تکرار کرده بود؛ «این آزادی‌ها را ما دادیم.»<sup>۵</sup> آقای خمینی به پرسش خود چنین پاسخ داد: گفتن «این که اعطا کردیم آزادی را، این جرم است. آزادی مال مردم است. قانون آزادی داده. خدا آزادی داده به مردم. اسلام آزادی داده. قانون اساسی آزادی داده به مردم. اعطا کردیم چه غلطی است؟ به توجه که اعطا بکنی؟ تو چه کاره هستی؟» با وجود این، به قلم‌هایی که اخیراً با نوشتن مطالب انتقادی، پرده از سختی‌های رفته بر ملت برمی‌داشتند،

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۶، صص ۳۶ و ۸۲.

۲. همان، صص ۴۲، ۴۳ و ۱۴۳.

۳. برای آگاهی بیشتر از برخوردهای دولت شاه با مردم در روزهای منتهی به پانزدهم خرداد ۱۳۵۷، ر.ک: انقلاب

اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۶، صص ۱ تا ۲۸۰.

۴. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۵۹۳ (۵ اردیبهشت ۱۳۵۷)، ص ۲۴.

۵. همان، ش ۱۵۶۰۹ (۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۷)، صص ۲۵ و ۲۸.

اشاره کرد و گفت که صاحبان این قلم‌ها ممکن است وابسته به حکومت یا مستقل از آن باشند، اما آن‌چه دیده می‌شود، جدا کردن دولت از شاه است؛ گذاشتن جرایم و جنایات بر گرده دولت است؛ منحرف کردن جهت اتهام‌ها از شخص اول به اشخاص دوم و سوم است. «مطلب را می‌خواهند منحرف کنند از مجرم اصلی به این پایین‌ها، به دولت مثلاً. آنها الآن از خدا می‌خواهند که انسان هر چه می‌گوید، از دولت بگوید. اعلیٰ حضرت را کنار بگذارند. مجرم اساسی و اصلی را کنار بگذارند.» و افزود که با این حال شاه مجرم شماره دو است؛ مجرم شماره یک، آمریکاست.

آیت‌الله بار دیگر ادعاهای شاه را در دستیابی به دروازه تمدن بزرگ تخطئه کرد و با اشاره به سفر اخیر شاه و همسرش به مشهد و سخنانی که در صحن امام رضا علیه‌السلام گفته بود ابراز داشت که «آقای دروازه تمدن بزرگ» از زاغه‌نشین‌ها و گودنشین‌های اطراف تهران، پایتخت ایران، کسانی که بی‌آب و برق، بی‌بهداشت و آموزش بسر می‌برند، خبر ندارد، آن وقت صحبت از تولید برق [توسط انرژی اتمی] و انرژی خورشیدی می‌کند! «آخر این حرفها را برای کی می‌زنی؟ [دست کم] بگو توی رادیو نگویند... که مردم بشنوند... نجف هم بشنود... اروپا هم بشنود... و [همه] بخندند.» او پرسید که این چه تمدن بزرگی است که بخشی از مردمش گرسنه‌اند، اما بهترین دشت‌های کشاورزی، چون دشت قزوین، ارژن و مغان در دست آمریکا، اسرائیل و انگلیس است؟

بخش دیگر سخنان آقای خمینی درباره پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ بود. او تأکید کرد که ملت ایران نباید این حادثه خونین را فراموش کند؛ نه تنها پانزدهم خرداد، بلکه هر جنایت این پدر و پسر را نباید از یاد ببرد. آیت‌الله از توصیه راهبران داخلی نهضت برای سالروز پانزدهم خرداد آگاه بود. «باید سران قوم تفکر کنند در این امور؛ ۱۵ خرداد را باید حفظ‌اش کنند. می‌توانند، با جار و جنجال و هیاهو و تظاهرات؛ نمی‌توانند، با مقاومت منفی و بیرون نیامدن از منازل.»

امام خمینی توصیه پیشین خود را در سازمان‌دهی به مبارزه تکرار کرد و از همه رهبران مؤثر نهضت خواست که اقدامات خود را یکپارچه و هماهنگ کنند؛ و آشتی‌ناپذیری خود را، چه با فریاد و چه با سکوت، اعلام نمایند. «بین احزاب و لشکریها، بین لشکریها و روحانیون، همه باید با هم روابط داشته باشند و نقشه بکشند برای زوال این آدم. ملت اسلام و ملت ایران با این آدم آشتی نخواهد کرد.» و با یادکرد از گفته اخیر مهدی بازرگان، افزود که «تا هنگامی که

اعلی حضرت در این مملکت است ایران روی آزادی را نخواهد دید.»<sup>۱</sup>

نوار صدای این سخنرانی در روز بعد/ ۱۲ خرداد ۱۳۵۷ دست کم در تهران و قم پخش شد.<sup>۲</sup> همه آنانی که پی جوی حوادث احتمالی پیش رو بودند می دانستند که امام خمینی به مناسبت سالگرد پانزدهم خرداد سخن رانده و مردم را تشویق به اعتصاب و مبارزه منفی کرده است. فشرده گفته‌های او در اطلاعیه‌ای تک‌برگی به امضاء «مسلمانان مبارز» در داخل کشور، و با همین قالب توسط نهضت آزادی خارج از کشور در بیرون ایران چاپ و توزیع گردید. بررسی مأموران ساواک از هفده شهر بزرگ ایران نشان می‌دهد که بیشتر مردم این شهرها با تعطیلی بازار و مغازه‌ها در اعتصاب خواسته شده مشارکت کردند<sup>۳</sup> و بهای آن را نیز با درسرهایی که مأموران شهربانی برای‌شان آفریدند، پرداختند.<sup>۴</sup>

## اربعین چهارم

در بیستم خرداد ۱۳۵۷ سه اطلاعیه مهم، یکی از آن مراجع تقلید مقیم قم، دیگری از طرف امام خمینی و بعدی از سوی سازمان اطلاعات و امنیت کشور نوشته شد.

چهارمین چهلم، اواخر خردادماه از راه می‌رسید. بیست و هفتم خرداد، چهلمین روز کشتار مردم قم و چهارمین مناسبت سلسله‌وار نهضت اسلامی ایران بود. آقایان گلپایگانی، مرعشی نجفی و شریعتمداری یک هفته مانده به آن روز، در اطلاعیه مشترکی چهلم چهارم را عزای عمومی خواندند، اما گفتند که مجلس ختم برپا نخواهند کرد. این بار نیز توصیه به خانه‌نشینی [و تعطیل عمومی] شد.<sup>۵</sup>

همزمان آیت‌الله خمینی نیز به این مناسبت اطلاعیه‌ای نوشت. خوب است پیش از واریسی آن، از دستور تازه ساواک، که در همان روز صادر شد، گفته شود. دستور، پیش‌گیرانه بود. با وجود دستگیری‌های گسترده چند ماه اخیر، دستگاه امنیتی صلاح خود را در آن دید که با پرونده‌سازی، هر فردی که گامی در راه مقاصد مرجع تبعیدی ایران زده، بازداشت کند. این

۱. صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، ج ۹، دفتر اول، تهران، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۲، ص ۲۲۹.

۲. اسناد ساواک، گزارش خیر، سند ش ۸ ج ۷۵-۳۸۳/۲۸۴۸-۳۸۳، مورخ ۳۷/۳/۲۰ [۵۷]؛ همان، نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند ش ۵۲۱/۶۹۸، مورخ ۳۷/۳/۱۴ [۵۷].

۳. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۶، صص ۲۶۰ تا ۲۶۴.

۴. همان، صص ۳۰۸ و ۳۰۹.

۵. همان، صص ۳۲۸ و ۳۲۹.

دستور که به همه دفاتر ساواک در کشور داده شد، دو بند داشت: «۱- به منظور جلوگیری از هرگونه اختلال در نظم و اقدامات براندازی، کلیه وعاظ و روحانیون یا کسانی که مستقیماً به نفع روح‌الله خمینی و به خصوص در چند ماهه اخیر فعالیت داشته یا دارند، ضمن جمع‌آوری مدارک کاملاً مستند و مستدل به اتهام ضدیت با رژیم قانونی کشور تحت تعقیب قانونی قرار گیرند. ۲- با همکاری مراجع انتظامی کلیه مجالس مذهبی که به نحوی در اختلال در نظم و یا وسیله‌ای برای تحریک مردم بر علیه مصالح مملکت تشکیل می‌شود، کنترل و چنانچه واعظی در چنین مجالسی اقدام به بیان مطالب تحریک‌آمیز نمود، تحت تعقیب قانونی قرار گیرد.»<sup>۱</sup>

اما آنچه آیت‌الله نوشت، با گفته‌ها و مواضع مراجع ایران متفاوت بود. «ما سوگمندانه و مفتخرانه عزیزانی را که در راه هدف، که واژگونی رژیم طاغوتی و برپا داشتن پرچم پرافتخار اسلام است، فدا کردیم؛ و این درست راه اسلام و برنامه مسلمین راستین در صدر اسلام بوده و در طول تاریخ خواهد بود... پیغمبر بزرگ اسلام همه چیزش را فدای اسلام کرد تا پرچم توحید را به اهتزاز درآورد، و ما به حکم پیروی از آن بزرگوار باید همه‌چیزمان را فدا کنیم تا پرچم توحید برقرار ماند.»<sup>۲</sup>

او شاه را ایستاده در لب پرتگاه توصیف کرد که از چند سو تهدید به سقوط می‌شود؛ از طرف توان پایان‌نیافتنی مردم ایران، پوسیدگی و فروپاشی نظام پادشاهی و حزب رستاخیز، نارضایتی صاحب‌منصبان لشکری و کشوری، و بالاخره از سوی قدرت‌هایی که احتمالاً از او روی برگردانند. آقای خمینی با اشاره به تغییرات روی داده در دستگاه‌های دولتی و امنیتی، جابه‌جایی مهره‌ها را، راه‌گریز محمدرضا پهلوی از این پرتگاه دانست، «غافل از این که با تغییر ابزار جنایت که جز آلتی در دست جانی اصلی نیستند، ملت هوشمند ایران اغفال نخواهد شد.»<sup>۳</sup>

نکته‌ای که آقای خمینی از قول شاه نقل کرد و به رد آن پرداخت، منتهی شدن این نهضت به روی کار آمدن کمونیستها و یا تجزیه ایران بود. محمدرضا پهلوی در مشهد گفته بود که اگر ما وطن‌پرستان نتوانیم مملکت را حفظ کنیم، کشور یک‌پارچه به دامن توده‌ایها خواهد افتاد؛

۱. اسناد ساواک، نامه اداره کل سوم به کلیه سازمان‌های اطلاعات و امنیت کشور، سند شصت و سه، ۳۱۲/۳۲۸۰، مورخ ۳۷/۳/۵۷].

۲. صحیفه امام، ج ۳، ص ۴۲۱.

۳. همان، ص ۴۲۲. نخستین ناصر مقدم به جای نعمت‌الله نصیری در ساواک مهمترین تغییر در بین کارگزاران امنیتی بود. همچنین برای پوشاندن ناکارآمدی حزب رستاخیز، هوشنگ انصاری و عبدالمجید مجیدی، مسئولان دو جناح اصلی حزب رستاخیز، از کار برکنار شده، جناح سومی به ریاست هوشنگ ناهوندی به حزب از کار افتاده رستاخیز تزریق گردید.

و افزوده بود که چگونه یک ایرانی می‌تواند به جای «تمدن بزرگ»، تجزیه ایران را بپذیرد.<sup>۱</sup> آیت‌الله نوشت که همه مخالفان شاه وطن‌خواه هستند؛ آن‌که وطن‌گریز است، خود شاه است «که اجانب، به ویژه آمریکا را مسلط بر تمام شئون کشور کرده و مخازن آن را بی‌دریغ تقدیم آنان نموده و به آنها مصونیت داده» است. او ترساندن مردم از خطر کمونیسم را ابزاری برای اغفال ناآگاهان خواند و توضیح داد که «کمونیسم در ایران با دست آمریکا، چنانچه حزب توده به دست انگلیس، ایجاد شد» و از آن برای ختنی کردن خیزش‌های رهایی‌بخش ملی و مذهبی، بهره بردند. آخرین توصیه آیت‌الله این بود که راهبران ملت بی‌آنکه فریب شاه را در تغییرات اخیر بخورند، تا برانداختن حکومت پادشاهی مبارزه کرده، از سستی در این راه بپرهیزند.<sup>۲</sup>

بررسی اسناد نشان می‌دهد که اعلامیه آیات قم درباره عزای ملی و تعطیلی عمومی روز بیست‌وهفتم خرداد در شهرهای پرشماری دیده شد و منجر به تعطیلی بسیاری از نماز جماعات، همه حوزه‌های علمیه، بسته شدن تعداد زیادی از بازارها و اماکن کسب و کار گردید.<sup>۳</sup>

### ریسه‌کشی‌های دولتی

در نیمه دوم رجب ۱۳۹۸/نیمه اول تیر ۱۳۵۷ نظرها معطوف به مناسبت‌های پیش‌روی ماه شعبان، به ویژه پانزدهمین روز آن، زادروز امام دوازدهم شیعیان، بود. یکی از دو جشن خودجوش و همگانی ایرانیان در چنین روزی برپا می‌شود. اما آن سال پرسش تازه‌ای پیدا بود: آیا می‌توان در پس رویدادهای خونین شش ماه گذشته، این جشن را بسان هر سال، با آذین‌بندی‌ها، چراغانی‌ها و پنخش شیرینی و شربت برپا کرد؟ بنابر آنچه که آیت‌الله خمینی در اطلاعیه سیزدهم تیر خود نوشت، این سؤال بارها از ایران پرسیده شده که چه کنیم؟ جشن‌های ماه شعبان را برگزار کنیم یا نه؟ او هم پاسخ داد که هنوز داغ‌داران جوانان کشته شده، سیاه‌پوش‌اند. جشنی برای ما نگذاشته‌اند. عید ما روزی است که بنیان ستم را ویران کنیم و کشور را از دست خاندان پهلوی نجات دهیم. توصیه او به مردم ایران آن بود که بدون تشریفات و مراسم مرسوم هر ساله، در مساجد گردآیند و سخن‌گویان این مناسبت از مصیبت‌های رفته بر مردم بگویند «و هر چه بیشتر کارهای ضداسلامی و غیرقانونی رژیم را افشا

۱. روزنامه اطلاعات، شنبه ۱۵۶۲۵ (۱۱ خرداد ۱۳۵۷)، ص ۲۹.

۲. صحیفه امام، ج ۳، صص ۴۲۱ تا ۴۲۳.

۳. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۶، صص ۴۱۷ تا ۴۲۶.

کنند و خوف را که از جنود ابلیس است از دل بیرون کنند و در ادامه نهضت، که موافق رضای خداوند تعالی و ولی عصر است، کوشش کنند.<sup>۱</sup>

در پی نگارش این اطلاعیه، آیت‌الله از پسرش، احمد، خواست با تماس تلفنی روحانیان ایران را به نوشتن و انتشار اعلامیه‌ای هم‌سو ترغیب کند. چه بسا در پی این تقاضا بود که نود تن از روحانیان تهران زیر نوشته‌ای را امضاء کردند که خواسته مشابهی از مردم داشت.<sup>۲</sup>

شمار چاپ و گستره پخش اطلاعیه امام در ایران، بی‌نظیر بود. این نخستین نیمه شعبانی بود که ملت برای نمایش سرور و شادمانی عیدی که به آن باور داشت، پاپس کشید، اما دولت برای نمایاندن جشن این روز، که به آن بی‌ایمان بود، پا پیش گذاشت. بیشتر حواس‌ها به نیمه شعبان ۳۰/۱۳۹۸ تیر ۱۳۵۷، زادروز دوازدهمین امام شیعیان بود. اما آن‌چه در روز سوم شعبان/ ۱۸ تیر زادروز امام حسین علیه‌السلام در شهری چون قم گذشت، سازمان اطلاعات و امنیت کشور را نگران کرد. «سوم شعبان... هیچ خبری از جشن در قم نبود. شهر یک‌پارچه سکوت بود. حتی بعضی از کسبه چراغ‌هایی که جلو مغازه‌شان هر شب روشن بود، خاموش کرده بودند. و این به دستور خمینی است که در اعلامیه‌اش دستور داده از برگزاری جشن‌های مذهبی خودداری کنند... عدم برگزاری مراسم جشن‌های مذهبی، اتحاد مردم را در طرفداری از مراجع می‌رساند، لذا باید دولت نیز اقدامی انجام دهد که ملت را به طرف خود جلب نماید.»<sup>۳</sup> نگرانی دیگر ساواک هم‌زمانی نیمه شعبان با سالروز ۳۰ تیر ۱۳۳۱ بود؛<sup>۴</sup> روزی که مردم تهران در اعتراض به اقدام دولت مستعجل احمد قوام در دستگیری آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی و در حمایت از دکتر محمد مصدق تظاهرات کرده، در رویارویی با مأموران مسلح، کشته داده بودند.

اقدام ساواک چه بود؟ پیشنهاد کارشناس این سازمان در قم، مبنی بر جلب اعتماد مردم، سخن از زمانی سپری شده و اقدامی ناممکن بود. پیشنهاد رئیس ساواک تهران پذیرفته شد. «پیشنهاد می‌گردد در صورت تصویب، مسئولین کلیه وزارت‌خانه‌ها، ادارات دولتی، سازمان‌های وابسته و کارخانجات توجیه گردند تا حداقل ۲۴ ساعت جلوتر (۱۵ شعبان

۱. صحیفه امام، ج ۳، صص ۴۲۶ و ۴۲۷.

۲. اسناد ساواک، نامه ساواک تهران به سازمان‌های تابعه، سند ش‌م ۲۰/۲۲۶۰۵ ه ۱۲، مورخ ۳۷/۴/۲۵ [۵۷].

۳. همان، گزارش خبر، سند ش‌م ۲۱/۵۵۸۳ ه، مورخ ۳۷/۴/۲۴ [۵۷].

۴. همان، نامه اداره کل سوم به کلیه سازمان‌های اطلاعات و امنیت کشور، سند ش‌م ۳۱۲/۴۷۵۳، مورخ ۳۷/۴/۲۸ [۵۷].

مصادف با روز جمعه است) سر در مؤسسات مربوطه را آذین‌بندی نمایند و مراتب جهت پیش‌بینی‌های برق مصرفی قبلاً به وزارت مزبور [= برق و شرکت توانیر] توجه داده شود.<sup>۱</sup> مدیران حفاظت دوازده وزارت‌خانه و مؤسسات وابسته موظف شدند بر اجرای این پیشنهاد نظارت کنند.<sup>۲</sup> وزیر کار و امور اجتماعی نیز عهده‌دار چراغانی کارخانه‌ها گردید.<sup>۳</sup> اقدام بعدی در تهران، و چه بسا شهرهای دیگر، مجبور کردن کسبه توسط اتاق اصناف به چراغانی اماکن کسب‌شان بود. دیدگاه برخی کاسبان تهرانی پس از شنیدن این موضوع چنین بود: «سابق بر این دولت از برگزاری این مراسم جلوگیری می‌کرد، ولی امسال چون کسبه در نظر دارند که مراسمی در روز مذکور برگزار نکنند، دولت چنین تصمیمی را گرفته و می‌خواهد مردم و کسبه را وادار به چراغانی نماید.»<sup>۴</sup>

اقدام دیگر دستگاه امنیتی چاپ اعلامیه‌ای با این مطلع بود که «فرقه ضاله گمراه که هدفی جز دشمنی و کینه‌توزی با وجود مقدس امام زمان... ندارد، هر روز می‌کوشد به شکلی و به رنگی از تابش این نور پاک جلوگیری کند.» در این اعلامیه بی‌آن‌که نامی از فرقه بهائیت برده شود از مردم خواسته شد که «امسال جشن نیمه شعبان با بهترین طرز و عالی‌ترین کیفیت، بهتر از گذشته انجام» گیرد.<sup>۵</sup>

کار بعدی ساواک مذاکره با انجمن حج‌تیه برای برپایی این جشن بود. پاسخی که ساواک از رهبر انجمن گرفت این بود که برخلاف میل خود و از ترس واکنش‌های مردم نمی‌توانیم در برپایی این جشن مشارکت کنیم.<sup>۶</sup>

اعلامیه دیگری هم به دست ساواک ساخته و پرداخته و منتشر شد که پیش از توصیه مردم به چراغانی نیمه شعبان، واکنش دیر هنگام سازمان امنیت به گفت‌وگوی امام خمینی با روزنامه لوموند بود. این اعلامیه می‌گفت آن که جشن تولد امام دوازدهم را تحریم کرده، همان کسی است که در مصاحبه با لوموند گفته بود «در جامعه‌ای که ساختن آن را پیشنهاد می‌کنیم، مارکسیست‌ها آزادی خواهند داشت که فعالیت کنند و حرف خود را بزنند.» ساواک با بریدن

۱. همان، نامه ساواک تهران به اداره کل سوم، سند شم ۲۰/۲۲۵۷۷ هـ ۱۲، مورخ ۳۷/۴/۲۴ [۵۷].

۲. همان، سند شم ۲۰/۲۲۷۳۳ هـ ۱۲، مورخ ۳۷/۵/۱ [۵۷].

۳. همان، سند شم ۲۰/۹۳۴۷۷ هـ، مورخ ۳۷/۴/۳۰ [۵۷].

۴. همان، گزارش خبر، سند شم ۲۰/۱۳۰۱۶ هـ ۱۱، مورخ ۳۷/۴/۲۱ [۵۷].

۵. همان، پیوست سند شم ۲۰/۱۲۶۷۵ هـ ر ک، مورخ ۳۷/۴/۲۵ [۵۷].

۶. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۷، ص ۳۱۷.

سر و دُم پاسخ آیت‌الله به خبرنگار روزنامه فرانسوی،<sup>۱</sup> به نقد تمسخرآمیز آن پرداخت و نتیجه گرفت آقای خمینی «به دستور اربابان خارجی خود، جبهه تازه‌ای را برای تضعیف مذهب و تسلط فرقه ضاله بهائیت بر مسلمین گشوده است!» امضاء این اطلاعیه «جامعه مسلمانان آگاه ایران» بود. این اعلامیه ساواک در ده هزار نسخه تکثیر و توزیع گردید.<sup>۲</sup>

این تمهیدات کارساز نیفتاد. مردم کار خودشان را کردند و جشن‌های مرسوم ماه شعبان را برگزار نکردند. طرفه آنکه آذین‌بندی و چراغانی ادارات و نهادهای دولتی هم درست و حسابی نبود تا جایی که اعتراض محمدرضا شاه پهلوی هم شنیده شد که «چطور می‌شود همچنین چیزی؟ علتش چیست که اماکن دولتی چراغانی ننموده‌اند؟»<sup>۳</sup>

### سیاست سازش

در پی تبعید آیت‌الله سیدمرتضی پسندیده از قم، خبرهایی به ساواک رسید که نشان می‌داد سازوکار دستگاه مالی امام خمینی، نه روی زمین، بلکه پنهانی و در زیر زمین ادامه پیدا خواهد کرد. از دیگر سو خبر داده شد که این بار نه یک نفر، بلکه کسانی نقش وکالت را در گرفتن و پخش وجوهات شرعی به عهده خواهند گرفت.<sup>۴</sup> این‌ها خبرهای خوبی برای دستگاه امنیتی نبود. پیش از این مأموران سازمان اطلاعات و امنیت کشور، با یک نفر شناخته شده روبرو بودند. مراقبت از او و جمع‌آوری اطلاعات، بسیار ساده‌تر از کسانی بود که زین‌پس، پنهانی امور مالی آیت‌الله خمینی را به عهده می‌گرفتند. از دیگر سو پس از بخشوده شدن حکم تبعید آقای پسندیده، و اقامت در زادگاهش، خمین، خبر داده شد که مردم وجوهات را به خمین برده، تحویل پسندیده می‌دهند و رسید می‌گیرند.<sup>۵</sup>

این روند در دوره کوتاه‌مدت تبعید او نیز وجود داشت. آن روزها راه انارک و رادان، که تا آن وقت از خلوت‌ترین و کم‌گذرترین راه‌ها بود، شلوغ و پررفت و آمد شده بود.<sup>۶</sup> آقای پسندیده تعهد داده بود که «به منزل خمینی رفت و آمد نداشته، به امور وی مداخله ننماید»، اما

۱. ر.ک: صحیفه امام، ج ۳، ص ۳۷۱.

۲. اسناد ساواک، نامه اداره کل پنجم به اداره کل سوم، سند ش‌م ۵۰۱/۴۸۴۰، مورخ ۳۷/۵/۵۷.]

۳. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۷، ص ۳۴۵.

۴. همان، ج ۶، ص ۴۰۰.

۵. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند ش‌م ۲۱/۵۵۸۲، مورخ ۳۷/۴/۲۲.]

۶. یاران امام به روایت اسناد ساواک (آیت‌الله سیدمرتضی پسندیده)، کتاب بیستم، صص ۴۴۲، ۴۴۴ و ۴۴۶.



گفته بود که من نمی‌توانم از دریافت وجوهات شرعی و سهم امام خودداری کنم. «من از جانب خمینی مجاز به دریافت این‌گونه وجوه هستم، لذا شرعاً نمی‌توانم قبول نکنم؛ و از سایر آیات هم چنین اجازه‌ای دارم و برای آنان هم پول جمع‌آوری می‌کنم.»<sup>۱</sup>

همه این عوامل در کنار سیاست تازه ساواک، پس از روی کار آمدن ناصر مقدم، که یکی از آنها نشان دادن روی خوش به گروهی از روحانیان مخالف بود، به آنجا رسید که ساواک پذیرفت در نبود پسندیده در قم، فردی را به جای خود معرفی کند. آقای پسندیده، محمدصادق تهرانی کرباسچی و علی‌اکبر اسلامی تربتی را معرفی کرد. مقدم، فرد دوم را، همو که پیش از این وکیل تام‌الاحترار آیت‌الله بود و به این جرم به تبعید فرستاده شده بود، پذیرفت و این را هم افزود که «ساواک قم در جریان باشد و ترتیبی اتخاذ نماید که روابط خوبی بین آنها [= ساواک قم و تربتی] باشد.»<sup>۲</sup> ناصر مقدم دستور دیگری هم داد. او پس از خواندن گزارش افزایش شهریه آقای خمینی به شش هزار ریال که معادل دو و سه برابر ماهانه دیگر مراجع تقلید بود، به اداره کل سوم نوشت که از این موضوع «برای ایجاد شکاف و اختلاف بین آقایان» استفاده شود.<sup>۳</sup>

## برای ماه رمضان

روزهای پایانی تیرماه ۱۳۵۷ خالی از رخدادهای خونین نبود. در تهران، گردهم‌آیی گروهی از فعالان سیاسی در خیابان تخت‌جمشید، طالقانی بعدی، به بازداشت افراد و ضرب و شتم بسیاری انجامید.<sup>۴</sup> مردم رفسنجان در تظاهرات خیابانی خود به قصد برانداختن مجسمه محمدرضا پهلوی با تیراندازی مأموران مسلح روبرو شدند. با کشته شدن جوانی هجده ساله، آنها موقتاً عقب نشستند. روزهای بیست‌ونهم و سی‌ام تیر فضای جهرم ملتهب بود. مردم شهر از چراغانی دوایر دولتی ناراحت بودند. در این‌جا نیز تقابل نیروهای انتظامی، پیکر بی‌جان یک جوان هجده ساله را روی دست مردم گذاشت. او با تفنگ ساچمه‌ای رئیس شهربانی کشته شد. تظاهرات گروه‌هایی از مردم شیراز پس از سخنرانی آیت‌الله سیدعبدالحسین دستغیب به

۱. همان، ص ۴۵۵.

۲. اسناد ساواک، نامه اداره کل سوم به ساواک اراک، سند شم ۳۱۲/۴۸۳۱، مورخ ۳۷/۵/۱ [۵۷].

۳. همان، تلگرام اداره کل سوم به ساواک تهران، ۳۱۲/۵۱۲۱، مورخ ۳۷/۵/۷ [۵۷].

۴. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۷، ص ۳۸.

شهادت جوانی دیگر منجر گردید. در تشییع جنازه شیخ احمد کافی، که در راه رسیدن به مشهد در اثر برخورد خودروها کشته شده بود، بین مردم و مأموران حکومتی درگیری شد و یک دختر جوان با گلوله به شهادت رسید.<sup>۱</sup> این حوادث نظام چهل‌م‌های پیشین را به هم ریخت و گفت که خیزش مردم ایران، نه چهل روز یک بار، بلکه در هر روز تکرارپذیر است.

امام خمینی در پنجم مرداد ۱۳۵۷ اطلاعیه‌ای نوشت و ضمن تشکر از مردم ایران برای همبستگی در برپا نکردن جشن‌های ماه شعبان، آن را همه‌پرسی سراسری در نخواستن رژیم شاهنشاهی خواند. او با اشاره به حوادث شهرهای یادشده، راه پیش روی ملت را همانا «هدم دستگاه رژیم منحط پهلوی» دانست. آیت‌الله، دیدگاه‌ها و خواسته‌های خود را در هشت بند یادآوری کرد. اول این که نهضت اسلامی ایران با پیشتازی روحانیان و پشتیبانی مردم در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شکوفا شد و بدون اتکا به شخص، جبهه، جمعیت و حزبی ادامه یافت.<sup>۲</sup> دوم این که ابراز نظر هیأت حاکمه در آزاد بودن انتخابات مجلس آینده، چیزی جز کشیدن راهی انحرافی، آن هم در آستانه ماه مبارک رمضان، برای کاستن ضرب مخالفت‌های مردمی نیست. «خیال انتخابات آزاد با برقرار بودن قدرت شیطانی شاه، امری موهوم است.»<sup>۳</sup> گفتنی است لایحه جدید دولت در موضوع انتخابات مجلس شورای ملی به برداشته شدن انحصارهای موجود و آزادی انتخابات تعبیر شده بود.<sup>۴</sup> البته پیش از رسیدگی به این لایحه، شاه در اواسط مرداد به این مسأله اشاره کرد. سوم این که مخالف‌خوانی‌های نوپدید و بی‌سابقه در بین برخی از نمایندگان مجلس شورای ملی و ابراز تمایل‌شان در نزدیکی به برخی روحانیان نامی، صحنه‌سازی است. «باید دید چه تغییری در نظام شاه پدید آمده است که اینان تا دیروز دست‌بوس بودند و چاکر،

۱. همان، صص ۲۷۴ تا ۲۷۶، ۳۳۹ تا ۳۴۲.

۲. این تأکید امام خمینی که «این نهضت بدون دخالت دیگران در امور رهبری، که از آن روحانیت است، ادامه دارد و خواهد داشت» برای برخی گروه‌ها و افراد مبارز پرش‌انگیز بود. آنان می‌گفتند که ما آدم‌های غیرروحانی هم در این پانزده سال، بلکه در این ۳۵-۳۰ سال، به اندازه توان خود با حکومت شاه درافتاده، زندان رفته، منشأ اثر بوده‌ایم. نهضت آزادی ایران خارج از کشور، با فرستادن نامه‌ای به امام نوشت که این بند از اطلاعیه «آلت دست بعضی از افراد مغرض شده است.» [مبارزه را ما و شما کردیم، روحانیت به اسم خود تمام کرد.] ایشان نیز پاسخ داد که این بند را پس از انتشار مطالبی که نهضت ایران را غیراسلامی معرفی می‌کرد نوشتم. «لذا صریحاً اعلام می‌دارم که این بند مربوط به کسانی است که نهضت اصیل ایران را به امر سیاسی غیراسلامی ترسیم می‌نمایند که نتیجه‌اش حفظ شاه است، نه کسانی [چون مهندس مهدی بازرگان] که در نوشته‌ها و مصاحبات خود شاه را محکوم و ایران را بر سر دوراهی آزادی یا شاه قرار می‌دهند.» (صحیفه امام، ج ۳، ص ۴۴۸)

۳. صحیفه امام، ج ۳، صص ۴۳۱ تا ۴۳۳.

۴. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۶۶۷ (۳۱ تیر ۱۳۵۷)، ص ۴.

و امروز مخالف. باید ملت شریف هوشیار باشد که این مهره‌های خطرناک، خود را در بین آنان جا نزنند.<sup>۱</sup> احتمالاً اشاره امام به رفتارهای تازه افرادی چون احمد بنی‌احمد، نماینده تبریز در مجلس شورای ملی بود. او با اعتراض‌هایش به ساختارهای حزب رستاخیز و نزدیک نشان دادن خود به آقای سیدکاکم شریعتمداری به این گمان دامن می‌زد که آزادی‌های داده شده از سوی شاه به مجلس شورای ملی هم نفوذ کرده است.<sup>۲</sup> چهارم این که از مردم خواست به بررسی شمار کشته‌شدگان بپردازند؛ آنان را در هر شهری شناسایی کنند و به آگاهی او برسانند؛ سرکشی به بازماندگان‌شان را فراموش نکنند؛ «سلام خمینی را که در سوگ آنان است به همه برسانند... و اگر کسی به واسطه مجروح شدن و یا از دست دادن عزیزش احتیاج مادی دارد، لازم است به بهترین وجه برآورده شود، یا هر چه زودتر به من مراجعه شود تا با تمام طاقت به آنان رسیدگی نمایم.» پنجم این که به نگارش تاریخ نهضت اسلامی ایران همت گمارده شود؛ انگیزه مردم چیست؟ در شهرهای گوناگون چه می‌گذرد؟ او نوشت که امروز، پیش چشم ما، آن‌چه به روشنی رخ داده، تحریف می‌شود. «آن‌چه... امروز برای ما روشن و واضح است، برای نسل‌های آینده مبهم می‌باشد؛ و تاریخ روشن‌گر نسل‌های آینده است.» آیت‌الله ششمین یادآوری خود را با توجه به پیش‌رو بودن ماه مبارک رمضان به سخنرانانی مربوط کرد که گفتارشان باید در روشنگری فداکاری‌های مردم باشد. او از امامان جماعت مساجد خواست که از دعوت «وعاظ السلاطین» بپرهیزند؛ گویندگانی را به مسجد بخوانند که از فداکاری مردم در راه اسلام بگویند. هفتم این که سخنرانان مذهبی از بیان مطالبی که به سردی و سستی شنوندگان منجر شود، خودداری کنند. هشتم این که خود مردم گویندگان را به «ذکر مطالب اسلامی و انسانی تشویق کنند و از آنان با احترام تقاضا کنند که جنایات و ستمگریها را بیان و تفسیر کنند.»<sup>۳</sup>

نمایندگی ساواک در عراق پنج روز پس از نگارش این اطلاعیه به وجود آن پی برد و گزارشی به ایران فرستاد. این گزارش وقتی به دست اداره کل سوم رسید، رئیس مربوطه زیر آن نوشت که «اعلامیه در ایران توزیع شده است.»<sup>۴</sup>

اعلامیه با گستره زیاد در ایران پخش شد و سازمان اطلاعات و امنیت کشور را نگران کرد.

۱. صحیفه امام، ج ۳، ص ۴۳۳.

۲. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۶۴۵ (۴ تیر ۱۳۵۷)، ص ۱؛ همان، شمه ۱۵۶۴۹ (۸ تیر ۱۳۵۷)، ص ۱.

۳. صحیفه امام، ج ۳، صص ۴۳۳ تا ۴۳۵.

۴. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در عراق به اداره کل سوم، سند شمه ۲۰۰، مورخ ۳۷/۵/۱۰ [۵۷].

ماه مبارک رمضان در پیش بود و ظرفیت فراوانی برای گردهم‌آیی‌های مردمی و جلسه‌های وعظ و خطابه داشت. این دلهره را می‌توان در نامه‌ای که ساواک خراسان به شهربانی آن استان نوشت حس کرد. «اخیراً از طرف روح‌الله خمینی اعلامیه شدیداللحنی در مورد تکلیف و عاظ در ماه مبارک رمضان و چگونگی تبلیغات علیه حکومت شاهنشاهی صادر و در نظر است در مشهد تکثیر و پخش شود... مراقبت‌های لازم معمول و در صورت مشاهده نسبت به جمع‌آوری آن اقدام و در ماه رمضان کلیه منابر کنترل و از طرح هرگونه موضوع تحریک‌آمیز... جلوگیری و اسامی و عاظ افراطی را اعلام نمایند.»<sup>۱</sup>

### نخستین حکومت نظامی

حکم تبعید آقای سیدجلال‌الدین طاهری اصفهانی بخشوده شده بود. البته ساواک در این کار دچار اشتباه شده بود. آقای سیدکاظم شریعتمداری برای روحانی تبعید شده دیگری وساطت کرده بود و ساواک در تشخیص او دچار اشتباه گردیده، آقای طاهری اصفهانی را آزاد کرده بود.<sup>۲</sup> فعالیت‌های سیاسی او پس از بازگشت به اصفهان اوج گرفت که یکی از آنها برپایی نماز جمعه بود. استقبال مردم اصفهان از این مراسم برگزارکنندگان نماز جمعه را به اندیشه تغییر محل آن انداخت؛ از مسجد اعظم حسین‌آباد به مسجد مصلی در تخت فولاد. آزادی ناخواسته آقای طاهری و اقدامات اخیر او، ساواک را به دستگیری دوباره او در دهم مرداد ۱۳۵۷ واداشت. خبر دستگیری او به اعتراض‌های مردمی انجامید. تظاهرات خیابانی شهروندان اصفهانی و حمله به برخی از نهادهای حکومتی، ارتش را به داخل شهر کشاند. بخش زیادی از اماکن کسب و کار تعطیل شد؛ جوان نوزده‌ساله‌ای به ضرب گلوله مأموران به شهادت رسید؛ و گروه‌هایی از مردم معترض در خانه آقای سیدحسین خادمی، دیگر روحانی نامی شهر، متحصن شدند.<sup>۳</sup> این خانه تا ده روز بعد تبدیل به کانون مبارزه گردید؛ جایی که برای مقامات نظامی، امنیتی و انتظامی شهر قابل تحمل نبود. تحصن با برقراری حکومت نظامی و کشتن شش تن از اهالی اصفهان، پایان یافت.

این رخدادها، آیت‌الله خمینی را به نوشتن دو پیام، یکی در میانه تحصن و دیگری در

۱. همان، تلفنگرام ساواک خراسان به شهربانی خراسان، سند ش‌م ۹۷/۱۹۳ ه ۱، مورخ ۱۲/۵/۳۷ [۵۷].

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۸، صص ۶۰ و ۶۱.

۳. همان، صص ۱۵۳ تا ۱۵۷ و ۱۷۱.

پایان خونین آن وادار کرد. پیام نخست در پانزدهم مرداد ۱۳۵۷/اول رمضان ۱۳۹۸ نوشته شد. آیت‌الله با اشاره به قیام مردم اصفهان و دیگر شهرهای بزرگ و کوچک، از ملی شدن شعار «مرگ بر شاه» گفت که منجر به کندن ریشه پوسیده نظام پادشاهی خواهد شد. «اراده خداوند تعالی بر آن است که با رهبری حکیمانه انبیای عظام و وارثان آنان، مستضعفین را از قید حکومت طاغوتی آزاد و سرنوشت آنان را به دست خودشان سپارد.»<sup>۱</sup> اوبه گفته‌های اخیر محمدرضا پهلوی درباره آزاد شدن انتخابات مجلس شورای ملی در سال ۱۳۵۸ نیز پرداخت و آن را ترفندی برای اغفال عامه دانست تا مردم را از راه اصلی خود که سرنگونی او و خانواده‌اش است، دور کند. شاه در چهاردهم مرداد، به مناسبت سالروز مشروطیت گفته بود که ما آزادی قلم، بیان و اجتماعات را از اروپا اقتباس خواهیم کرد و انتخابات پیش روی مجلس صددرصد آزاد خواهد بود.<sup>۲</sup>

پیام دوم امام خمینی به مردم ایران در بیست و دوم مرداد بود. اعتراض‌ها، مخالفت‌ها، تظاهرات، پخش اعلامیه، شعارنویسی و اعتصاب‌های مدنی در این ماه گسترده‌تر از پیش خودنمایی کرد و رفته‌رفته به یک رفتار اجتماعی روزمره تبدیل گشت. اما آن‌چه در این‌جا، گذرا، یاد می‌شود، برخی حوادث خونینی است که خبرش به گوش آیت‌الله نیز می‌رسید و او در نگاهش‌هایش به آنها می‌پرداخت.

از آن جمله بود اعتراضات شهر شیراز، که پیش از استقرار حکومت نظامی در اصفهان، روزی خونین را در تاریخ آن شهر رقم زد. آن روز، نوزدهم مرداد، مأموران مسلح با خشونت وارد مسجد نو شده، به حاضران یورش آوردند. در درگیری‌های بعدی سه تن کشته و حداقل پانزده زخمی به جا ماند. این اعتراض‌ها در مخالفت با امکان برپایی جشن هنر شیراز و همدردی با مردم اصفهان و کازرون بود.<sup>۳</sup>

آقای خمینی پیش از نوشتن پیام خود از پسرش، احمد، خواست که جزئیات حوادث اصفهان را از آقای سیدحسین خادمی بپرسد. احمد، تلفنی با آقای خادمی حرف زد و پرسش‌های خود و پدرش را در میان گذاشت و پاسخ گرفت.<sup>۴</sup> آیت‌الله به ملت ایران نوشت که «آزادی خواهان

۱. صحیفه امام، ج ۳، ص ۴۳۷.

۲. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۶۷۹ (۱۵ مرداد ۱۳۵۷)، صص ۱ و ۱۲.

۳. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۸، صص ۳۴۱ تا ۳۴۳. هزاران تن از مردم کازرون در حمایت از نهضت اسلامی روز دوازدهم مرداد تظاهرات کرده، دست کم یک کشته دادند. (همان، ص ۱۹۹)

۴. همان، صص ۴۱۷ و ۴۱۸.

جهان به آسانی به آزادی دست نیافته‌اند،» و مجاهدت پیامبر اسلام و حضرت علی علیه‌السلام را بر این گفته گواه آورد و افزود که «دفاع از حق و اسلام از بزرگترین عبادات است.» او با یادآوری رخداد‌های خونین شیراز و اصفهان از نظامیان کشانده شده به خیابان‌ها پرسید که برای حفظ چه کسی برادرکشی می‌کنید؟ «شما به عذر مأموریت، برادران دینی خود را به گلوله می‌بندید که مسئولیت آن علاوه بر شاه، با خود شماست. باید به حکم خداوند از فرمان ستمگران که شما را به قتل و ظلم امر می‌کنند سرپیچی کنید.» او خواستار پیوستن ارتشیان و نیروهای انتظامی به جبهه مردم شد و نوشت که در این صورت «پیروزی دنیا و آخرت از آن شما خواهد بود. شما ای صاحب‌منصبان مسلمان و آزاده ارتش ایران! دین خود را به اسلام و مسلمین ادا نمایید و پیش از این تن به ذلت ندهید.» امام نوشت که من شریک مصیبت‌های مردم ایران هستم، و «در این آخر عمر، متواضعانه دست خود را به طرف تمام گروه‌ها که برای برپایی اسلام و احکام آن که تنها راه سعادت و ضامن استقلال و آزادی ایران از استعمار نو و کهنه است، کوشش و فداکاری می‌کنند، دراز می‌کنم و از همه استمداد می‌نمایم.»<sup>۱</sup>

این اعلامیه دو روز بعد در شهر قم پخش شد، اما نمایندگی ساواک در عراق چهار روز بعد از نگارش، گزارشی درباره آن به تهران فرستاد.<sup>۲</sup>

ارتباط میان نجف و شهرهای ایران شباهتی با چند سال گذشته نداشت. اعلامیه‌ای که در سال‌های دهه چهل روی نیم تخت کفش یک طلبه جاساز می‌شد تا به قم برسد، اینک بیست و چهار ساعته به ایران می‌رسید. تلفن نقش مهمی داشت. ساواک همچنان در پی یافتن شماره تلفن آیت‌الله بود. اواخر مرداد ۱۳۵۷ بود که از عراق خبر رسید ۳۳۳۵۱۴ شماره تلفن خمینی است.<sup>۳</sup> روشن نیست این شماره شش رقمی تا چه اندازه به درد ساواک خورد. کار بزرگتری باید انجام می‌شد. نفوذ خمینی در میان مردم بسان «زهر تخم برخاست هفتاد تخم» شده بود. بذر آگاهی‌بخشی او به بار نشسته بود.

هفدهم مرداد ۱۳۵۷، ناصر مقدم، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور با سعدون شاکر، رئیس سازمان امنیت عراق ملاقات کرد. در تنها گزارش به جای مانده از این دیدار می‌توان به گلایه‌های اعتراض‌آمیز طرف ایرانی پی برد. پاسخ مقام عراقی این بود که

۱. صحیفه امام، ج ۳، صص ۴۴۱ تا ۴۴۳.

۲. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در عراق به اداره کل سوم، سند شمه ۲۳۱، مورخ ۳۷/۵/۲۶ [۵۷].

۳. همان، نامه اداره سوم عملیات و بررسی به اداره یکم عملیات و بررسی، سند شمه ۳۳۴/۱۶۷۵، مورخ ۳۷/۵/۲۶ [۵۷].

«هیچ‌گونه فعالیت ضدایرانی در داخل خاک عراق انجام نمی‌گیرد. در مورد خمینی، البته او در گذشته فعالیت‌هایی داشته و اعلامیه‌هایی انتشار داده است. گزارشاتی که از طرف سرویس اطلاعاتی ایران پیرامون فعالیت‌های خمینی رسیده بود به صدام حسین تکریتی تسلیم شده و ایشان دستوراتی به سازمان امنیت داخلی عراق صادر کرده و رأساً با خمینی تماس گرفته و به وی اخطار کرده‌اند که وی فقط یک فرد مذهبی است و باید از هرگونه فعالیت سیاسی برحذر باشد.»

مقدم برای قانع کردن طرف عراقی به منافع مشترک دو کشور اشاره کرد و گفت که خمینی آلت دست کمونیست‌ها شده! و این با سیاست‌های جاری دو همسایه تعارض دارد. رئیس ساواک تهدید ملایم هیأت حاکمه ایران را نیز به گوش مقام امنیتی عراق رساند. «در مورد خمینی علی‌رغم تذکرات دولت عراق تحریکات وی علیه ایران همچنان ادامه دارد و ما متحیریم با آن که نامبرده علیه منافع ملی دو کشور ایران و عراق تلاش می‌نماید چرا دوستان عراقی ما جلوی فعالیت‌های مضره او را نمی‌گیرند. برای ما هم آسان بود که جلوی فعالیت‌های براندازی متنفذین کرد را که قصد اخلاص‌گری بر علیه منافع کشور عراق داشتند بازبگذاریم، ولی این کار را به خاطر منافع برادران عراقی انجام ندادیم.» به برقراری معادله بین تحرکات کردهای مخالف عراقی و فعالیت‌های سیاسی مرجع تبعیدی ایران در اسناد وزارت امور خارجه آمریکا اشاره شده است. طرف ایرانی باید به تحریک نکردن کردهای معارض عراقی پای‌بند می‌بود، و طرف عراقی به جلوگیری از فعالیت‌های سیاسی آیت‌الله خمینی.<sup>۱</sup> مقدم به همتای عراقی خود گوشزد کرد: «متأسفانه تلاش‌های خمینی اخیراً بیشتر شده است. البته خمینی از نظر مذهبی هیچ مشکلی برای ما به وجود نیاورده و نخواهد آورد!!» ولی در موضع کنونی که کمونیست‌ها و سیاست‌های استثماری، او را وسیله‌ای برای اجرای مقاصد سیاسی و استثماری خود قرار داده‌اند از نظر منافع ملی خطری است برای هر دو کشور که نباید از آن غافل ماند.»<sup>۲</sup>

در این دیدار قول و قرارهای تازه‌ای میان دو مقام امنیتی رد و بدل گردید، که یکی از آنها اتمام حجت با آیت‌الله بود. سعدون شاکر پیش از فرارسیدن عید فطر «با خمینی ملاقات و به

۱. اسناد لانه جاسوسی، شم ۳۱ (کردستان ۱)، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، تهران، بی‌تا، ص ۱۰۸.

۲. همان، نامه اداره پیمان‌ها به اداره کل دوم، سند شم ۱۰۰۰/۱۰۷۵۳ ی پ، مورخ ۳۷/۵/۵۷.

او شدیداً اخطار کرده در آینده به هیچ‌وجه حق ندارد علیه ایران اقدامی انجام دهد.<sup>۱</sup>

## آتش در خرمین رمضان

با ترسیم شاخص مبارزه مردم در دو سال ۵۷-۱۳۵۶، در محور مختصات زمان-مبارزه، شاخص ماه مبارک رمضان ۱۳۹۸/مرداد و شهریور ۱۳۵۷ بالاتر از ماههای پیشین است. این بلندی در گزارش پلیس خسته تهران چنین منعکس گردید: «حدود ۶۰۰ مسجد و تکیه در تهران موجود است. در کمترین محل حدود ۵۰ تا ۱۰۰ نفر، و در مساجد مهم تا بیست هزار نفر تجمع می‌نمایند. عوامل ناراحت در این جمعیت‌ها وارد می‌شوند. وعاظ ناراحت جمعیت را تحریک به اغتشاش و حمله به پلیس و تحریک و تهدید به شورش می‌نمایند. پس از خاتمه، مستمعین تحریک شده توسط عوامل ناراحت هدایت گردیده و با دادن شعارهای ضدمیهنی و ادای کلمات رکبیک، حتی به شخص اول مملکت، به شهر ریخته و...»<sup>۲</sup>

این فرآیند ویژه تهران نبود. شهرهای دیگر، وضعیتی مشابه، بلکه خونین داشتند؛ در این ماه سه نفر در خرم‌آباد، سه تن در تنکابن، یک نفر در قزوین و فردی دیگر در اردکان با گلوله مأموران حکومتی به شهادت رسیدند. نبض مبارزه و اعتراض در جغرافیای ایران می‌تپید. واپسین داغی که در مردادماه بر دل مردم زده شد، سوختن ۳۷۷ انسان در تالار نمایش سینما رکس آبادان بود. حکومت شاه در پی این رویداد تلخ کوشید مبارزان مسلمان را عامل این فاجعه نشان دهد. پیش از آن، در تظاهرات و راه‌پیمایی‌ها، برخی شیشه سینماها را به دلیل پخش فیلم‌های غیراخلاقی شکسته بودند. اما کمتر از چهل ساعت پس از این فاجعه، وقتی مردم آبادان در گورستان شهر علیه رئیس شهربانی آبادان، دولت جمشید آموزگار و شخص محمدرضا پهلوی شعار دادند و همراه خاکسپاری خویشان، عاملان این جنایت را فریاد زدند، ورق برگشت.<sup>۳</sup>

سه روز بعد، ۳۱ مرداد، آیت‌الله خمینی استدلال خود را درباره عوامل این فاجعه چنین بیان کرد: «قراین نشان می‌دهد که قضیه دلخراش آبادان چون کشتار سایر شهرهای ایران از یک منشأ به وجود آمده است. آیا از این جنایت کسی جز شاه و بستگانش امید نفعی داشته‌اند؟ آیا تاکنون

۱. همان، تلگرافات وارده، تلگرام نمایندگی ساواک در عراق به اداره پیمان‌ها، سند شمه ۵۱۱۸، مورخ ۵۷/۶/۲۷.

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۹، صص ۱۲ و ۱۳.

۳. همان، صص ج و د.



غیر از شاه که هر چند وقت یک بار دست به کشتار وحشیانه مردم می‌زند، این قبیل صحنه‌ها را به وجود آورده است و یا خواهد آورد؟ این مصیبت دلخراش برای شاه، شاهکار بزرگی است تا به تبلیغات وسیع در داخل و خارج دست زند و... ملت حق‌طلب ایران را مردمی که به هیچ ضابطه انسانی و اسلامی معتقد نیستند معرفی نماید.<sup>۱</sup>

فردای نگارش این پیام، اول شهریور ۱۳۵۷، مأموران امنیتی برگهایی از آن را در یکی از محلات جنوب غربی تهران یافتند.<sup>۲</sup> و در روزهای بعد در بیشتر شهرهای ایران پخش شد. گویا نمایندگی ساواک در عراق همان روز نوشته شدن از وجود آن آگاه گردید، اما پنج روز بعد در گزارشی به ساواک درباره آن توضیح داد. «نامبرده در اعلامیه دو صفحه‌ای خود کوشش نموده که آتش زدن سینما رکس آبادان را از جانب دولت، به ویژه شخص شاهنشاه آریامهر قلمداد نماید و گفته است من گمان نمی‌کنم هیچ مسلمانی، بلکه انسانی، دست به چنین فاجعه وحشیانه‌ای بزند، جز آنان که به نظایر آن عادت نموده‌اند.»<sup>۳</sup> در پایان آن اعلامیه تکبرگی حروف چینی شده که در تهران یافت شد، نوشته شده بود «بخوانید و فوراً به دیگران بدهید. برقرار باد حکومت اسلامی.»

آبادان روزهای ملت‌هپی رامی‌گذراند. شبی از راه نمی‌رسید که مردم شهر با تظاهرات روزانه خود علیه حکومت شاه به این فاجعه اعتراض نکنند. در همین دادخواهی‌ها دست‌کم پنج شهروند آبادانی، که خونخواه همشهریان خود بودند، به دست مأموران مسلح کشته شدند. این برخورد خونین در شهرهایی چون اردبیل و ارومیه نیز تکرار گردید.

دهه اول شهریور ۱۳۵۷ با دهه آخر ماه مبارک رمضان ۱۳۹۸ همدوش بود. شاه‌بیت سخن‌گویندگان مذهبی در این روزها و شبها، رخداد دلخراش آبادان بود. بیشتر روحانیانی که در این باره سخن گفته، آن را به عوامل حکومت نسبت دادند، خیلی زود دستگیر شدند. شاید اوج دستگیری‌های سال ۱۳۵۷ ش در نیمه اول شهریور این سال بوده باشد. موج اعتراض‌ها به داخل کشور محدود نگردید. هسته‌های دانشجویی، اتحادیه‌های بین‌المللی و سازمان‌های مردم‌نهاد سیاسی، دولت محمدرضا پهلوی را عامل این فاجعه معرفی کرده، به شکل‌های گوناگون این باور خود را نمایان کردند. شاه نمی‌توانست زیر بار این واکنش‌های پرحجم بایستد، اما با

۱. صحیفه امام، ج ۳، صص ۴۴۵ و ۴۴۶.

۲. اسناد ساواک، نامه ساواک تهران به اداره کل سوم، سند شم ۲۴۳۲۷/۱۲، مورخ ۳۷/۷/۵۷.

۳. همان، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در عراق به اداره کل سوم، سند شم ۲۵۰، مورخ ۳۷/۷/۵۷.

جابه‌جایی دولت کوشید شانه‌تکانی کند.

## توضیح آشتی ملی

روزنامه‌ها در پنجم شهریور خبر برکناری دولت جمشید آموزگار و گمارده شدن دولتی جدید به نخست‌وزیری جعفر شریف‌امامی را در صفحات اول خود چاپ کردند. این تغییر با شعارها و کنش‌های تازه‌ای همراه بود. در نخستین بخشنامه دولت جدید اعلام شد که سال شاهنشاهی لغو، سال هجری شمسی دوباره مبدأ تاریخ ایران می‌گردد. نخستین اطلاعیه دولت نیز می‌گفت که فعالیت احزاب قانونی آزاد بوده، متجاوزین به اموال عمومی و بیت‌المال تعقیب و مجازات می‌شوند؛ به روحانیت احترام گذاشته خواهد شد و مجازات در انتظار عاملان دولتی رخدادهای اخیر است.<sup>۱</sup> اقدام دیگر تعطیلی قمارخانه‌های کشور بود.<sup>۲</sup> سه روز پس از رفت و آمد دولت‌ها، محمدرضا پهلوی در گفت‌وگو با تلویزیون فرانسه گفت که تغییرات سیاسی ایران در جهت آشتی است.<sup>۳</sup> شریف‌امامی نیز دولت خود را دولت آشتی ملی نامیده بود. از آن روز به بعد تعبیرات روزنامه‌های زیر فشار سانسور، در یادکرد از امام خمینی (سرسپرده، عامل بیگانه، ارتجاع سیاه و...) کنار گذاشته شد و جراید اجازه یافتند رهبر نهضت اسلامی ایران را با لقب احترام‌آمیز آیت‌الله خطاب کنند.<sup>۴</sup>

هنوز شریف‌امامی روی صندلی صدارت ننشسته بود که آیت‌الله خمینی در ششم شهریور نوشت که روی کار آوردن این دولت توطئه‌ای خطرناک است و اگر مردم ایران سستی و غفلت کنند باید «از به دست آوردن آزادی و استقلال و حقوق بشر مأیوس شود و خود را برای همه نوع اختناق و شکنجه و قتل و غارت مهیا کند.» آن‌گاه امام به شرح شعارهای دولت آشتی ملی و موقعیت پیش آورده برای مبارزه پرداخت و در پیام خود به ملت ایران افزود: «در محیطی گفته می‌شود آزادی دادیم که بهترین فرزندان عزیز اسلام و ایران در حبس و زیر شکنجه شاهانه و در تبعید به سر می‌برند. در محیطی دم از احترام علمای اسلام می‌زنند که علمای اسلام در حبس غیرقانونی و در تبعیدگاه‌ها، بدون مجوز، بسر می‌برند. اشخاصی دم از تعظیم شعائر

۱. روزنامه اطلاعات، ش. ۱۵۶۹۶ (۵ شهریور ۱۳۵۷)، ص ۱.

۲. همان، ش. ۱۵۶۹۷ (۶ شهریور ۱۳۵۷)، ص ۱.

۳. همان، ش. ۱۵۶۹۹ (۸ شهریور ۱۳۵۷)، ص ۴.

۴. همان، ص ۱.

مذهبی و احترام روحانیت و احکام اسلام می‌زنند که در طول نیم قرن شریک جرم دستگاه بوده و قوانینی که برخلاف احکام اسلام بوده، تصویب نموده‌اند... در محیطی حکومت آشتی ملی را اعلام می‌کنند که توپ‌ها و تانک‌ها و مسلسل‌ها توسط ارتش و سایر مأموران در شهرستان‌ها مشغول سرکوبی ملتی است که حقوق اولیه بشر و اجرای احکام اسلام را خواستار است.» آقای خمینی که دست به ریشه نظام پادشاهی ایران انداخته و در حال کندن آن بود، نوشت که ملت ایران در تظاهرات خود اعلام کرده است که ما شاه و سلسله پهلوی را نمی‌خواهیم؛ و به کسانی که در گمان هراس شاخ و برگ رژیم سیاسی شاهنشاهی بودند هشدار داد که فریب نخورند.<sup>۱</sup>

این پیام امام نیز مانند اطلاعیه پیشین او، فردای روز نگارش / هفتم شهریور در تهران دیده شد،<sup>۲</sup> اما نمایندگی ساواک در عراق هشت روز بعد از وجود آن مطلع گردید و ناتوانی خود را در کسب اطلاعات چنین توجیه کرد: «اعلامیه موصوف مانند سایر اعلامیه‌های نامبرده چند روز پس از انتشار در ایران، در نجف و احیاناً سایر شهرهای عراق پخش می‌شود و علت آن این است که خمینی و دستگاه او می‌ترسند چنانچه قبلاً در نجف منتشر شود دولت ایران متوجه صدور چنین اعلامیه‌ای بشود و با مراقبت لازم از توزیع آن در ایران جلوگیری کنند.»<sup>۳</sup>

### تلفن آقای خمینی

به گواهی اسناد یکی از قول و قرارهای رد و بدل شده بین ناصر مقدم و سعدون شاکر قطع تلفن دفتر آقای خمینی در نجف بود. این موضوع در پی‌نوشت رئیس اداره کل سوم ساواک، در زیر نامه رسیده‌ای از اداره کل دوم پیداست. یکی از کارمندان اداره دوم، در پایان مأموریتش به عراق، در ارائه تجربیات خود برای رویارویی با «مشتی خرابکار و وطن‌فروش» مقیم نجف، چهار پیشنهاد داد که در بند چهارم آن نوشته بود: «گروه طرفدار خمینی در عراق پس از صدور هر نوع اعلامیه و یا پس از پایان هر سخنرانی از جانب خمینی، وسیله تلفن، موضوع اعلامیه و سخنرانی را عیناً به دوستان خود در ایران گزارش، و حداکثر روز بعد موضوع تکثیر و توزیع می‌گردد. برای خنثی نمودن فعالیت این عناصر پیشنهاد می‌شود

۱. صحیفه امام، ج ۳، صص ۴۴۹ تا ۴۵۱.

۲. اسناد ساواک، نامه ساواک تهران به اداره کل سوم، سند ش‌م ۲۴۴۹۸ / ۲۰ ۵۲۰، مورخ ۰۷/۷۸.

۳. همان، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند ش‌م ۲۵۸، مورخ ۰۷/۷۱۴.

ساعات ارتباط با عراق محدود و در خلال این ساعات تلفن‌های مشکوک کنترل و عوامل مربوطه در ایران شناخته شوند.» در حاشیه این پیشنهاد، دست‌خط پرویز ثابتی، رئیس اداره کل سوم، می‌گوید که «قرار بود اصولاً ارتباط مستقیم تلفنی قطع باشد و قطع شده بود. چگونگی... سؤال شود.» سؤال شد و چنین پاسخ دادند: «با توجه به اقدامات دولت عراق در مورد قطع شماره مربوط به تماس با ایران... و همچنین امکان وجود تماس‌های مشکوک چنانچه در صورت امکان و مصلحت ساعات ارتباط با عراق و بالعکس محدود به دو ساعت صبح و دو ساعت شب باشد، تصور می‌رود کنترل این راه ارتباطی مهم آسان و مؤثر باشد.»<sup>۱</sup>

روشن است که پس از قطع تلفن دفتر آیت‌الله خمینی، کارگزاران او تلفن‌های دیگری به کار گرفته‌اند. منبع ساواک از یکی از دست‌اندرکاران تهیه و توزیع اطلاعیه‌های امام شنید که «پس از هر سخنرانی از طریق تلفن فردی که برای رژیم ناشناخته است با نجف تماس گرفته شده و سخنرانی به طور کامل قرائت و نوشته می‌شود تا بدون وقفه در داخل کشور همزمان تکثیر و انتشار یابد. در این مورد بعضی اوقات از نجف مطالب مزبور به انگلستان دیکته شده و از انگلیس [تلفنی به ایران] می‌رسد.»<sup>۲</sup> این کار از طریق فرانسه هم صورت می‌گرفت.

البته پیشنهاد محدود شدن کانال‌های ارتباطی بین ایران و عراق پذیرفته شد و اداره مخابرات موظف گردید ارتباط تلفنی دو کشور را به دو کانال تقلیل دهد. دادند و از آن پس همه مکالمه‌ها و شماره‌های تلفن‌کننده و پاسخ‌دهنده تحت نظارت قرار گرفت.<sup>۳</sup> سازمان امنیت عراق، دست کم از اواخر شهریور ۱۳۵۷، مکالمات خانه آیت‌الله خمینی را شنود می‌کرد،<sup>۴</sup> اما شواهدی هست که می‌گوید صدای زنگ تلفن‌های این خانه تا آخرین روزهای اقامت ساکنین آن شنیده می‌شده است.<sup>۵</sup>

گزارشی از دیدار هفدهم مرداد ناصر مقدم و شاکر سعدون به محمدرضا پهلوی داده شده بود و او دستور داده بود «کلیه تماس‌های عوامل خمینی در داخل و خارج و بین داخل و خارج مملکت، خصوصاً عراق زیر دید قرار گیرد.»<sup>۶</sup> غیر از عراق این دستور به نمایندگی‌های

۱. همان، نامه اداره کل دوم به اداره کل سوم (و پیوست آن)، سند شم ۲۴۱/۳۴۴۸۲، مورخ ۳۷/۷۲ [۵۷].

۲. شهید حاج‌مهدی عراقی به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸ ش، ص ۲۷۸.

۳. اسناد ساواک، پیوست نامه اداره سوم عملیات و بررسی به اداره یکم عملیات و بررسی، سند شم ۳۳۴/۲۱۱۰، مورخ ۵۷/۷/۸.

۴. همان، گزارش نمایندگی ساواک در عراق به P/۱۰۰۰، سند شم ۴۱۲۴، مورخ ۵۷/۷/۶.

۵. همان، گزارش خبر، سند شم ۲۱۱/۹۴۴۰، مورخ ۵۷/۷/۵.

۶. همان، نامه اداره کل سوم به نمایندگی ساواک در عراق، سند شم ۳۳۴/۱۷۳۰، مورخ ۳۷/۷۲ [۵۷].

سازمان اطلاعات و امنیت کشور در کویت، ترکیه، هند، مصر، سوریه، اسلام‌آباد، کراچی، بحرین، کویت، کابل، اردن، ابوظبی، عمان، قطر، دبی، عربستان سعودی، آلمان غربی، اتریش، ایتالیا، انگلستان، نیویورک، سانفرانسیسکو، شیکاگو، تگزاس و کانادا نیز داده شده بود.<sup>۱</sup>

### پیامی برای عید فطر

امام خمینی سیزدهم شهریور ۱۳۵۷ / اول شوال ۱۳۹۸ برای زیارت مرقد امام حسین علیه‌السلام و شهیدان دشت نینوا در کربلا بود. بانو قدس ایران نیز همچون گذشته، همراه او بود. «همیشه در آخرین زیارت‌م از سیدالشهدا علیه‌السلام و حضرت ابوالفضل سلام‌الله علیه‌السلام خداحافظی می‌کردم و بعد می‌گفتم: با سلامتی، خودم و شوهرم و بچه‌هایم از این جا می‌روم؛ از شما می‌خواهم که ماه دیگر با سلامتی، خودم و شوهرم و بچه‌هایم به پابوس‌تان بیایم؛ و از حرم خارج می‌شدم. در آخرین سفر که سفر عید فطر بود، زمانی یادم آمد که این مرتبه دعای همیشگی‌ام را فراموش کرده‌ام که از صحن بیرون آمده بودم»<sup>۲</sup>

گویا آیت‌الله از آنجا به کاظمین رفت و پس از تازه کردن دیدار با امامان موسی کاظم و جواد علیه‌السلام به نجف بازگشت.<sup>۳</sup> این خبر قرینه‌ای ندارد و بانو قدس ایران به آن اشاره نکرده است، اما اگر درست بوده باشد، جای درنگ دارد. سفرهای مناسبتی آیت‌الله به کربلا روشی مرسوم بود، اما در میان گزارش‌ها و خاطره‌های به جای مانده، خبری از مسافرت به کاظمین، غیر از هنگام ورودش به عراق در سیزدهم مهر ۱۳۴۴ داده نشده بود. مسافرت اخیر او به کربلا و کاظمین دو روزه بود.<sup>۴</sup> آیا او می‌دانست که این زیارت‌ها، آخرین دیدارهایش با پیشوایان شیعه مدفون در خاک عراق است؟

پس از رسیدن به نجف، دست به قلم برد و پیامی به مناسبت عید فطر برای مردم ایران نوشت. پانزدهم شهریور/ سوم شوال، بود. درست‌تر این بود که پیام پیش از مسافرت‌های زیارتی، و در روزهای پایانی ماه مبارک رمضان، نوشته می‌شد. چند و چون این موضوع دانسته نیست. شاید آیت‌الله تصمیم داشت با شروع سال تحصیلی تازه و در نخستین جلسه درسی

۱. همان، سند شه. ۱۷۳۸/۸۸۸، ۳۳۴، مورخ ۳۷/۷۲ [۵۷]

۲. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، صص ۳۴۳ و ۳۴۴.

۳. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش اداره کل دوم به اداره کل سوم، سند شه. ۲۱۱/۹۴۱۰، مورخ ۵۷/۷۲۸.

۴. همان‌جا.

به این مسأله بپردازد. می‌دانیم که حلقه درسی او در این مقطع تشکیل نشد. نگذاشتند که تشکیل شود.

پس از رسیدن به نجف/ ۱۵ شهریور، خانه‌اش زیر نظر مأموران عراقی قرار گرفت.<sup>۱</sup> قول و قرارهای مقامات امنیتی ایران و عراق داشت به نتیجه می‌رسید. ساواک مستندات اقدام‌های ضدحکومتی امام را، به ویژه اعلامیه‌هایی که از پی هم در مرداد و شهریور نوشته و خیلی زود در ایران چاپ و پخش شده بود، به نمایندگی خود در عراق فرستاده بود تا به آگاهی سازمان امنیت آن کشور برساند.

آیت‌الله خمینی در چنین موقعیتی، باورمند به فرود آوردن ضربه‌های پیاپی بر پیکر حکومت پادشاهی، ماه رمضان را ماه رویارویی حق و باطل خواند که در آن مردم برجسته شدن بساط ظلم و چپاول را با صراحت اعلام کردند. «پس از ماه رمضان گمان نشود که تکلیف الهی فرقی کرده است؛ تظاهرات کوبنده برای رسیدن به هدف اسلامی، عبادتی است که روزها و یا ماه‌ها را در آن اثری نیست، چرا که هدف نجات ملت است، اجرای عدالت اسلامی و برقراری حکومت الهی بر پایه محکم عدل است.»<sup>۲</sup>

او از تظاهرات عظیم و تاریخی بی‌سابقه مردم تهران پس از برپایی نماز عید فطر آگاه شده بود. گفتنی است عید فطر ۱۳۵۷ در بسیاری از شهرها نماز عید خوانده شد و پس از آن تظاهرات خیابانی شکل گرفت. شهرهای خونین آن روز، ایلام، خمین، کرج و قم بود.<sup>۳</sup> اما آنچه در تهران گذشت روایت گل در برابر گلوله بود. نظامیان فرستاده شده به خیابان‌ها، دستور تیراندازی نداشتند. مردم با گذاشتن شاخه‌های گل در لوله‌های تفنگ، نظامیان را برادران خود خواندند. آیت‌الله با خبر از این رخداد نوشت که «من از ارتش محترم ایران سپاسگزارم که در راه پیمایی عظیم تهران و سایر شهرستان‌ها به سوی مردم وطن خواه خویش... آتش نگشودند... من در این موقع حساس که کشور و وطنمان در لب پرتگاه و بر سر دوراهی سقوط یا استقلال واقع شده است، دست خود را به سوی نیروهای زمینی، هوایی و دریایی وفادار به اسلام و وطن دراز می‌کنم و برای حفظ استقلال و بیرون آمدن از یوغ اسارت و ذلت، از آنان استمداد می‌کنم.

۱. همان، گزارش نمایندگی ساواک در ابوظبی به اداره کل دوم، سند شم ۶۲۰، مورخ ۵۷/۶/۳۰.

۲. صحیفه امام، ج ۳، ص ۴۵۵.

۳. برای آگاهی از رخدادهای روز سیزدهم شهریور ۱۳۵۷، عید فطر، رک: انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج

۱۰، صص ۴۲۴ تا ۴۶۳؛ روزنامه اطلاعات، شم ۱۵۷۰۳ (۱۴ شهریور ۱۳۵۷)، ص ۱.

ای سربازان غیور که برای وطن و کشور خود فداکاری می‌کنید! به پا خیزید! ذلت و اسارت بس است. پیوند خود را با ملت عزیز استوار کنید و فرزندان و برادران برومند خود را برای هوای نفس یک خاندان چپاولگر به خاک و خون نکشید.» نکته‌ای که در پایان نوشته امام تازه به نظر می‌رسید، زدودن تهمت‌های زده شده به احکام مترقی اسلام در پانزده سال گذشته بود؛ وقتی پایگاه ظلم سقوط کرد «ما... برنامه اساسی خود را اعلام می‌نماییم، و در آن وقت خواهند دید که آن‌چه خائنین به اسلام نسبت داده‌اند، چه در موضوع حقوق اجتماعی زنان، و چه حقوق اقلیت‌های مذهبی و چه سایر مسائل، جز تهمتی ناجوانمردانه چیزی نبوده است.»<sup>۱</sup>

این پیام با توجه به سازوکارهای آماده در ایران با گستره زیاد چاپ و توزیع گردید، تا جایی که «غالباً صبح‌ها اول وقت در اتاق کارکنان شرکت... مشاهده می‌شود.»<sup>۲</sup> البته این همه ماجرا نبود. مدتی بود که پس از پخش هر اطلاعیه‌ای، خبرگزاری‌های خارجی خبر آن را منتشر می‌کردند. برای نمونه خبرگزاری فرانسه درباره اعلامیه اخیر امام خمینی، خبری تنظیم کرد و به جهان مخابره نمود.<sup>۳</sup>

## ماه خون

مطبوعاتی که به تازگی آزادی یافته بودند، جمعیت تظاهرکننده در روز سیزدهم شهریور تهران را سه میلیون نفر برآورد کردند، شاید این رقم با اغراق همراه بوده باشد، اما خیابان‌های پایتخت، پیش از آن، چنان شماری از مردم را برای خواستی یکسان، سرنگونی نظام پادشاهی و برپایی حکومتی تازه بر بنیان آموزه‌های اسلام، به خود ندیده بود. این پدیده دیدنی در شهرهای دیگر نیز خودنمایی کرد،<sup>۴</sup> و در شانزدهم شهریور تکرار شد.

در ۱۶ شهریور مردم ایران به خواست روحانیان پیشرو دست به اعتصاب و تعطیلی همگانی زدند، راه‌پیمایی‌های بزرگ عید فطر را بازآفریدند و با گل و گلاب و نقل از نظامیان استقبال کردند. این شیوه از مخالفت عمومی که با دفع حاکمیت و جذب ارتش همراه بود، نمی‌توانست ادامه یابد؛ آن هم با فریادهای شش دانگ مردم که مشروعیتی برای هیأت حاکمه

۱. صحیفه امام، ج ۳، صص ۴۵۴ تا ۴۵۷.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند شه ۲۰/۱۴۴۸۰ ه ۱۱، مورخ ۵۷/۷/۲.

۳. روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۵، به کوشش: پرویز سعادت، تهران، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی حوزه هنری، ۱۳۷۸ش، صص ۲۶۱ و ۲۶۲.

۴. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱۱، صص ۱ تا ۳۸.

نگذاشته بود. تردیدی در نامیدن این راه‌پیمایی‌ها به عنوان همه‌پرسی همگانی نماند. تنها چاره به جا مانده، برقراری حکومت نظامی در شهرهای بزرگ و رودررو قرار دادن مردم و نظامیان بود. مقامات بلندپایه نظامی و امنیتی، بیش از دولتمردان به برپایی حکومت نظامی اصرار داشتند. در واپسین ساعات روز شانزدهم شهریور اعلامیه برقراری حکومت نظامی در تهران و یازده شهر دیگر نوشته شد. با این که روحانیان تهران برای هفدهم شهریور، تظاهرات و راه‌پیمایی پیش‌بینی نکرده بودند، اما در قراری خودجوش، گروه‌هایی به میدان ژاله آمدند. طعم تلخ و خونین حکومت نظامی، صبح آن جمعه سیاه، به مردم حاضر در میدان چشاند. شد و با گشودن رگبار مسلسل، صدها نفر از تهرانی‌ها به شهادت رسیدند. همان‌روز این شایعه در کشور پراکنده شد که سربازان اسرائیلی دست به این کشتار وحشیانه زده‌اند. مردم نمی‌خواستند باور کنند که هم‌وطنان نظامی‌شان این چنین به روی آنان آتش بگشایند. حادثه هفدهم شهریور میدان ژاله فاصله میان مردم و حاکمان را با خون پر کرد. می‌توان باور کرد که پس از آن کشتار، امکان ساخت هر پلی بین فرمانروایان شاهنشاهی و مردم خروشیده بر آنان، از بین رفت.

با سه اعلامیه پی‌درپی‌ای که آیت‌الله خمینی درباره جمعه خونین تهران نوشت، شهریور ۱۳۵۷ به ماهی پر پیام بدل شد. روز هجدهم به مردم گفت که «ای کاش خمینی در میان شما بود و در کنار شما در جبهه دفاع برای خدای تعالی کشته می‌شد.» و در تحلیل برقراری حکومت نظامی در دوازده شهر ایران نوشت: «اظهار مخالفت با مجرمی که تمام هستی ملت را به باد داده است، از طرف کسانی بود که در حد عالی شعور سیاسی و دینی بودند، به طوری که حاضر شدند ارتش را گلباران کنند، ولی دولت آشتی ملی آن را به عنوان شعار برخلاف قانون اساسی محکوم نمود، و حال آن که شعار آنان بر ضد قانون اساسی‌شکن، یعنی شاه، بود.» او بار دیگر خطاب به ارتشیان یادآور شد که ابزار دست شاه نباشند؛ «شما را آلت قتل برادران خود قرار داده‌اند. به دیگر برادران ارتشی خود که شاه را رها کرده‌اند... ببینید و به پاخیزید و نگذارید ملت شما نابود و برادران و خواهران شما به خاک و خون کشیده شوند.»<sup>۱</sup>

روز بیست و یکم همدردی خود را با بازماندگان کشته‌شده‌ها آشکارتر کرد و گفت که به نیابت از حضرت ولی عصر علیه‌السلام این مصیبت را به همه مسلمانان جهان، ویژه خانواده‌های داغدار تسلیت و تبریک می‌گوییم. «و خدا شاهد است مصطفای من تنها آن نبود



که سال‌اش نزدیک است، بلکه همه به خاک و خون کشیده‌های حادثه شوال [شهریور] مصطفای من بوده‌اند.» او سقوط حکومت ستمگر پهلوی را نزدیک دانست و مردم را به اعتصاب فراگیر خواند. «از این پس جا دارد که همه کارهای خود را تعطیل کنیم؛ نه برای همیشه، که به همین زودی ظالم جبار سرنگون می‌شود. در باز کردن مغازه‌ها و کارخانه‌ها عجله نکنید. در تقویت روحیه و ایمان کسانی که ضعیف‌اند بکوشید، که روزی دست خداست. چند روز تعطیل کسب و کار برای رضای خدا، کسی را از گرسنگی نمی‌کشد. عزت و ثروت دست خداست. از مرگ نترسید که حیات و ممات به دست خداست. تعطیل را ادامه دهید که فرج نزدیک است.»<sup>۱</sup>

همان روز، ۲۱ شهریور، خطاب به مردم ایران نوشت که پنج‌شنبه یازدهم شوال/۲۳ شهریور، روز عزا و اعتصاب است.<sup>۲</sup> آیت‌الله این‌جا نیز مژده پیروزی داد و به مردم گفت که به زودی شاهد استقلال و آزادی خواهید بود.<sup>۳</sup>

گفتنی است اعتصاب‌ها و تعطیل همگانی از فردای کشتار میدان ژاله آغاز گردید و تقریباً تا دو هفته بعد ادامه یافت. آنچه که چهره اعتصابات را دیگرگون نمود، پیوستن کارکنان برخی از کارخانه‌ها و پالایشگاه‌ها به جریان اعتصاب‌ها بود. به جز بازارها، مغازه‌ها و مراکز آموزشی، ۱۶۰۰ کارگر کارخانه تراکتورسازی تبریز، ۲۶۰ کارگر کارخانه نخ‌تاب فروزان آذربایجان شرقی، ۴۰۰ کارگر شرکت کشت و صنعت بین‌المللی هاوایی و ۵۰۰ کارگر پالایشگاه تهران در روزهای هجدهم و نوزدهم شهریور اعتصاب کرده، کار نکردند.<sup>۴</sup>

این پیام‌ها نیز همچون اطلاعیه‌های پیشین یک روز پس از نوشته شدن در ایران توزیع گردید.<sup>۵</sup> مبادی چاپ و پخش پیام‌ها نیز متنوع شده بود و غیر از سازمان فجر اسلام، عناوینی چون ندای اسلام یا مجمع اخوان‌المؤمنین در پای اعلامیه‌ها، به عنوان تکثیرکننده، دیده می‌شد.

رویارویی‌های اخیر حکومت با مردم، دستگاه امنیتی را به این نتیجه رساند که با کشتن مردم

۱. همان، صص ۴۶۲ تا ۴۶۳.

۲. در کتاب صحیفه امام، تاریخ نگارش این پیام بیست و سوم شهریور نوشته شده که اشتباه است. طبیعی است که برای دعوت به اعتصاب عمومی، نه همان روز پیشنهاد شده برای اعتصاب/۲۳ شهریور، بلکه چند روز زودتر اقدام می‌گردد. به استناد برخی اسناد موجود، اطلاعیه یادشده روز ۲۱ شهریور نوشته شده است. ر.ک: یاران امام به روایت اسناد ساواک (شهید آیت‌الله حاج شیخ محمد صدوقی)، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۷ش، ص ۳۴۷.

۳. صحیفه امام، ج ۳، صص ۴۶۴ و ۴۶۵.

۴. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱۱، صص ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰ و ۱۶۱.

۵. اسناد ساواک، سند شمه ۵۲۱/۱۵۷۳، مورخ ۵۷/۶/۱۹.

نمی‌توان نظر آنها را در مخالفت با اساس نظام سیاسی ایران تغییر داد. هر اندازه برخوردها تندتر می‌شد، انگیزه ملی برای به زیر کشیدن پادشاه و پادشاهی بیشتر می‌شد.

فردای جمعه خونین، ساواک با طراحی و صحنه‌سازی، کوشید با چند واسطه نظر آیت‌الله خمینی را به نوشتن اطلاعیه تازه‌ای با این مضمون جلب کند؛ رگبار مسلسلها به کار افتاده و لازم است مردم به تظاهرات خود پایان داده، اعتراض‌های شان را با ماندن در خانه ادامه دهند.<sup>۱</sup> درخواست یادشده با زمینه‌چینی لازم، تلفنی از کویت به خانه آقای خمینی، چنین رسانده شد: «آیات عظام از قم و مشهد خواسته‌اند به اطلاع آقا... برسانیم که مردم توصیه آنان را نمی‌پذیرند و دست از تظاهرات نمی‌کشند؛ چون مسأله رگبار مسلسل در کار است، ایشان اعلامیه‌ای صادر تا مردم به تظاهرات خود خاتمه دهند و حداقل اماکن کسب را تعطیل و در خانه‌های خود بمانند تا خون عده‌ای بی‌گناه به هدر نرود.»<sup>۲</sup> پیام‌های بعدی او نشان می‌دهد که اعتنایی به آن نکرده است.

پیش از این سازمان اطلاعات و امنیت کشور، نگران از گسترش بیشتر تظاهرات و مخالفت‌های مردمی، تشخیص داده بود که با توجه به کهولت سن، اگر آقای خمینی درگذرد، چه پیامدهای سنگینی در ایران خواهد داشت. از این رو در دستورالعملی به شعب خود نوشت که تا می‌توانند به این مسأله دامن بزنند. «به قرار اطلاع خمینی دارای بیماری مزمن از قبیل کمردرد و نارسایی قلبی است که به علت کهولت سن بعضاً شدت می‌یابد و او را بستری می‌نماید. و با توجه به این که این بیماری‌ها هر آن ممکن است وی را از پای درآورد، اصلح است بیماری او به طور مدام بین مردم ایران شایع شود تا چنانچه فوت نمود عناصر افراطی و فرصت طلب نتوانند مانند [ماجرای درگذشت] پسرش بهره‌برداری تبلیغاتی نمایند.»<sup>۳</sup>

## دومین گفت‌وگوی رسانه‌ای

نشستن خبرهای ایران روی صفحات روزنامه‌های جهان و دیده و شنیده شدن آن رویدادها در رسانه‌های دیداری و شنیداری اروپایی و آمریکایی، به درخواست‌های فراوان ارباب

۱. همان، بولتن سری تک‌برگی با عنوان «تماس تلفنی شخصی به نام موسویان از تهران یا کویت در رابطه با روح‌الله خمینی»، بی‌شماره، بی‌تا.

۲. همان‌جا.

۳. همان، تلگرافات وارده، تلگرام اداره کل سوم به سازمان‌های ذی‌نفع، سند شمه ۳۱۲/۶۲۸۹، مورخ [۵۷]۳۷/۶۱.

مطبوعات و رادیو تلویزیون‌ها برای گفت‌وگو با امام خمینی منجر شده بود. انتشار گفت‌وگوی آیت‌الله با روزنامه لوموند در اردی‌بهشت‌ماه گذشته، به این تقاضاها بیشتر دامن زده بود. آن مصاحبه با کوشش امام موسی صدر به انجام رسیده بود که این روزها غیبتش، دوستداران و هواداران او را بسیار نگران کرده بود. او با دعوت رسمی معمر قذافی، رئیس لیبی، سوم شهریور ۱۳۵۷ به آن کشور رفته، پس از پنج روز اقامت، ناپدید شده بود. فقدان امام موسی صدر، آیت‌الله خمینی را بسیار دلواپس کرده، با فرستادن نامه‌ای به یاسر عرفات در بیروت، نوشته بود: «از سلامت جناب حجت‌الاسلام آقای سیدموسی صدر، رئیس مجلس شیعیان لبنان، هیچ‌گونه اطلاعی ندارم و موجب نگرانی اینجانب است. از جنابعالی تقاضا دارم که هر چه زودتر از مکان ایشان اطلاع پیدا کرده و اینجانب را از سلامت ایشان آگاه گردانید.»<sup>۱</sup> اینک از راه گشوده موسی صدر، خبرنگاران دیگری در حال رساندن خود به خانه آیت‌الله بودند.

مقامات امنیتی عراق به آن مصاحبه مطبوعاتی اعتراض کرده، تکرار آن را منوط به گرفتن اجازه دانسته بودند. احمد خمینی گفته است: «همزمان با این فشارها تقاضای رادیو تلویزیون فرانسه را برای مصاحبه پذیرفتیم.»<sup>۲</sup> خانه آیت‌الله زیر نظر مأموران عراقی بود. اما همه حواس آنها به در اصلی خانه بود. کارگزاران دفتر آیت‌الله، خبرنگاران را به در دوم خانه راهنمایی کردند. با این حال پس از به داخل کشاندن دستگاه‌های فیلم‌برداری، مأموران باخبر شده، وارد خانه شدند تا مانع ضبط مصاحبه شوند. «در منزل را به روی‌شان قفل کردم. آنها تازه متوجه شدند که... زندانی شده‌اند و هیچ کاری از آنها ساخته نیست. هر چه کردند نگذاشتم بروند.»<sup>۳</sup> نخستین پرسش‌های نماینده رادیو تلویزیون فرانسه درباره حکومت اسلامی و برنامه‌های آتی آیت‌الله بود. او رسیدن به این حکومت را که بر بنیان آموزه‌های اسلام و متکی به مردم است، منوط به برداشتن سد بزرگ سلسله پهلوی از سر راه ملت ایران دانست و افزود که دستیابی به استقلال سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی هدف نخست ما است، و بعد سپردن امور اجرایی به کاردانان وطن‌خواه و امین، و بالاخره «اختصاص دادن مخازن و منابع کشور، به مردم رنج‌کشیده و در فقر و بیماری غوطه خورده.»<sup>۴</sup>

۱. صحیفه امام، ج ۳، ص ۴۵۸.

۲. همان، ص ۴۶۶.

۳. همان، ص ۴۶۷.

۴. همان، صص ۴۶۸ و ۴۶۹.

یکی دیگر از پرسش‌ها مربوط به حمایت جیمی کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا از شاه پس از کشتار هفدهم شهریور بود. ناظران خارجی گفته‌اند که محمدرضا پهلوی پس از جمعه خونین تهران روحیه‌اش را از دست داده، نیازمند پشتیبانی هم‌پیمانان اصلی خود، آمریکا، بود. کارتر به توصیه مشاورانش با شاه تماس گرفته، حمایت آمریکا را از اقدامات او یادآور گردیده بود؛<sup>۱</sup> قهرمان دفاع از حقوق بشر، از عامل کشتار صدها شهروند تهرانی پشتیبانی کرده بود! «آقای کارتر که برای یک زندانی در شوروی آن‌قدر هیاهو درآورد، پس از کشتارهای پیاپی شاه پشتیبانی خود را از او دریغ نکرد؛ و رئیس دولت چین [هواکوفنگ] پس از دیدارش از ایران که شاه از ترس قیام مردم نتوانست او را از خیابانها عبور دهد،<sup>۲</sup> شاه را که عامل تمام کشتارهای ایران است مورد حمایت خود قرار داد و رؤسای کرملین هم مانند اینها هستند.»<sup>۳</sup>

خبرنگار گفت که جراید جهان غرب، مذهب شیعه را واپسگرا دانسته و برای نمونه حجاب زن را یکی از مظاهر واپسگرایی شیعه می‌دانند. آیت‌الله پاسخ داد که آن‌چه می‌گویید نظر تبلیغات است نه دیدگاه اسلام. مذهب نه با آزادی زن، بلکه با به فساد کشاندن زنان مخالف است. شاه [در مصاحبه با مخبر ایتالیایی گفته است] درک من از زن آن است که باید زیبا و فریبا باشد؛<sup>۴</sup> اما زنان در تظاهرات اخیر همدوش مردان در همه‌پرسی سیاسی ایران شرکت کردند، خواستار آزادی و استقلال شدند و خون آنان در جمعه سیاه بر زمین ریخت. «این است درک شاه از آزادی زنان و تمدن بزرگ!»

پرسش بعدی درباره اظهارات اخیر محمدرضا پهلوی درباره انتخابات آزاد در آینده بود. آقای خمینی گفت که اگر شاه اعتقادی به آزادی داشت، باید در برابر خواست یکپارچه و سراسری مردم ایران در راه‌پیمایی‌های اخیر استعفا می‌داد و «سلطنت خود و دودمانش را غیرقانونی اعلام می‌کرد، اما [شاه] انتخابات آزاد خود را در جمعه سیاه به اجرا گذاشت. آیا راستی چنین حکومتی انتخاب آزاد می‌تواند داشته باشد؟»<sup>۵</sup>

۱. نجاتی، غلامرضا، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۲، تهران، رسا، ۱۳۷۱ ش، ص ۹۴؛ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، پاورقی صص ۱۰۲ و ۱۰۳.

۲. هواکوفنگ، صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، هفتم شهریور برای دیدار چهار روزه به ایران آمد و با محمدرضا پهلوی گفت‌وگوهایی داشت. روز برگشت او، یازدهم شهریور، در تهران تظاهرات مردم، با مقابله مأموران به خشونت کشیده شد و چهار تن کشته شدند. (روزنامه اطلاعات، شم ۱۵۷۰۱ (۱۱ شهریور ۱۳۵۷)، ص ۲۸)

۳. صحیفه امام، ج ۳، ص ۴۷۰.

۴. این جمله را محمدرضا پهلوی در مصاحبه با اورینا فالاجی، خبرنگار مشهور ایتالیایی، گفته بود.

۵. صحیفه امام، ج ۳، ص ۴۶۶ تا ۴۷۳.

مصاحبه که به پایان رسید، نخست در خانه را به روی چهار خبرنگار فرانسوی گشودند. آنان که رفتند، نوبت به مأموران عراقی نگه داشته شده رسید. با شتاب رفتند و خبر را به مسئولان بالاتر دادند. مأموران عراقی، گروه اعزامی از تلویزیون فرانسه را دستگیر کرده، به بغداد بردند و دستاورد صوتی تصویری آنها را ضبط کردند. سید محمود دعایی، همو که برای آوردن خبرنگاران تلاش کرده بود، برای آزادی هرچه زودتر خبرنگاران کوشید که بی نتیجه بود.<sup>۱</sup> چندی بعد «مقامات مسئول عراقی پیرامون دستگیری و بازداشت و اخراج روزنامه‌نگاران فرانسوی که به وسیله محمود دعایی به منزل خمینی هدایت و راهنمایی شده بودند اظهاراتی [کردند] که... به عرض تیمسار ریاست ساواک رسید.»<sup>۲</sup>

### نه حزب؛ نه جنگ مسلحانه

این روزها رهبران نهضت در داخل کشور با توجه به اوج‌گیری خشونت و برخوردهای خونین با مردم از یک سو، و امکان و احتمال تغییر ساختار سیاسی کشور از سوی دیگر روی دو مسأله بحث و گفت‌وگو می‌کردند. اول این که می‌توانند برای رودررو شدن با رفتار قهرآمیز و وحشیانه حکومت شاه دست به کارهای مسلحانه بزنند؟ زمینه آن فراهم بود. دوم این که با ابراز آزادی انتخابات و تأسیس احزاب از طرف مقامات دولتی، روحانیت می‌تواند کنار نشسته و بیننده تشکیل گروه‌های سیاسی باشد؟ اگر انتخابات آینده آزاد باشد، چرا روحانیت ایران جایگاهی در قوای قانونگذاری و اجرایی کشور نداشته باشد و عرصه را به دیگران واگذارد؟ اینها پرسش‌هایی نبود که بشود با تلفن از دفتر آیت‌الله در نجف پرسید. روحانیان پیشگام و پرسشگر، سیدحسین طاهری خرم‌آبادی را برای گرفتن پاسخ‌های خود به عراق فرستادند. آقای طاهری از راه سوریه خود را به نجف رساند و در روزی که آقای خمینی با خبرنگاران فرانسوی مصاحبه داشت، به خانه او رسید. «وقتی وارد منزل امام شدم، با وضعی غیرعادی مواجه شدم. افرادی در حال رفت‌وآمد بودند. آقای دعایی هم آن‌جا بود.» پرسید و شنید که اوضاع از چه قرار است. «عصر همان روز بود که در اندرونی، خدمت امام رسیدم و اوضاع و احوال ایران را توضیح دادم. حوادث و اتفاقاتی را که در ماه رمضان در ایران رخ داده بود...

۱. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ج ۲، ص ۲۲۰.

۲. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند شمه ۳۲۲، مورخ ۵۷/۷/۱۰. گفتنی است در این سند تاریخ مصاحبه سی‌ام شهریور یادشده، اما در مجموعه صحیفه امام، این تاریخ بیست و سوم آن ماه دانسته شده است.

گفتم. پس از توضیح وضعیت کشور، پیام آقایان را نیز... منتقل کردم و مسائل و سؤالاتی را که قرار بود... مطرح کنم، بیان کردم... یکی مسأله تشکیل حزب بود... [مقامات دولتی] اعلام کرده بودند که احزاب آزادند و افراد می‌توانند حزب تشکیل بدهند. دوستان انقلابی هم قصد داشتند، حزبی تشکیل دهند تا از این طریق حرکات ملت را تحت تشکیلات خاصی سازمان‌دهی و منظم کنند. مسأله دیگر اجازه جهت انجام مبارزه مسلحانه بود. کسانی بودند که می‌خواستند از جهت شرعی برای مبارزه مسلحانه اجازه داشته باشند و این اجازه را از امام می‌خواستند. زیرا مبارزات مسلحانه‌ای که در آن زمان از سوی بعضی از احزاب و گروه‌ها انجام می‌گرفت با خصوصیات شرعی و با اجازه ولی فقیه نبود. حضرت امام با هر دو مسأله، مخالفت کردند.»

آقای طاهری استدلال‌های امام خمینی را در رد این دو پیشنهاد چنین به یاد می‌آورد: «ایشان با تشکیل حزب به شدت مخالفت کردند و فرمودند که کار ما، فقهی و دینی محض است و ما از راه همین فقه و احکام توانستیم مسائل را تا این‌جا پیش ببریم و کار ما، کار حزبی نیست... مبارزه ما مبارزه‌ای فراگیر و مردمی بوده که رهبری آن هم با روحانیت و علما بوده است. این کار اصلاً به مصلحت نیست. در هر حال، امام در آن روز با تشکیل حزب از طرف روحانیت مخالفت کردند، درباره مطلب دوم، یعنی مبارزه مسلحانه هم امام مخالفت کردند. در آن روزها فشار رژیم در ماه رمضان و قبل و بعد از آن بر مساجد و محافل زیاد گشته و دستگیری‌ها و آزارها تشدید شده بود که دولت به اصطلاح آشتی ملی شریف‌امامی روی کار آمد و تا حدودی زمینه‌های قیام مسلحانه فراهم گشت. علت مخالفت امام بیشتر بر این اساس بود که به چنین کاری نمی‌توانیم اعتماد و اطمینان داشته باشیم. نمی‌دانیم که مبارزه مسلحانه چه نتیجه‌ای خواهد داشت. امام فرمودند که ما منطق داریم و با منطق می‌جنگیم.»<sup>۱</sup>

## زلزله‌ای دیگر

ساعت ۱۹:۰۵ بیست و پنجم شهریور ۱۳۵۷ زمین لرزه‌ای به بزرگی ۷/۴ ریشتر شهر طبس و حوالی آن را لرزاند و با خاک یکسان کرد. این بزرگترین زلزله تاریخ ایران دانسته شد؛ رویدادی بسیار تلخ که حدود بیست هزار نفر را به کام مرگ کشاند. حادثه طبس زلزله‌ای در کنار زلزله سیاسی اجتماعی ایران بود؛ دولتیان امید داشتند بتوانند آن را دست‌مایه فرونشاندن نهضت مردم و به سایه بردن آن کنند. از این رو با آب و تاب بر تبلیغات در مورد

۱. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ج ۲، صص ۲۰۴ تا ۲۳۳.

کمک‌های دولت پرداختند. شاه خود از مناطق زلزله‌زده دیدن کرد. آیت‌الله خمینی در ۲۷ شهریور در این باره اطلاعیه‌ای نوشت و با سوگواری خواندن خود در این واقعه اسفناک به مردم توضیح داد که آنان که امروز برای آسیب‌دیدگان اشک ریخته، عزای ملی اعلام می‌کنند، همانانی هستند که مردم را به رگبار گلوله بستند و گفتند اینها کمونیست هستند. هشدار اصلی او این بود که «ملت مسلمان ایران! بیدار باشید و زلزله و سیل و سایر عوامل، شما را از مسیر خود منحرف نکند؛ و به تبلیغات اغفال‌کننده دستگاه شاه گوش ندهید و نهضت اسلامی را ادامه دهید و تا برچیده شدن دستگاه قلدری و استبداد از قیام خود دست نکشید.»<sup>۱</sup> توصیه او به همه داوطلبان یاری رساندن به زلزله‌زدگان این بود که مستقیم به برادران خود کمک کنید. «اکنون که شهر از گل ساخته شده طیس بر سر برادران ما خراب شده است، اکنون که مجروحین تظاهرات سراسری ایران از بی‌درویی و بی‌غذایی در رنج‌اند، بر برادران ایمانی لازم است هر چه بیشتر به سرپرستی بازماندگان و تهیه وسایل آسایش برای آنان بشتابند و به جار و جنجال دولت اکتفا نکنند و به صندوق اعانه آنان کمک نکنند که جز زراندوزی برای مجریان امور هیچ حاصلی نمی‌تواند داشته باشد.»<sup>۲</sup>

یک روز بعد، ۲۸ شهریور، اوراق چاپ شده این اطلاعیه در ایران پخش شد.<sup>۳</sup> "سازمان فجر اسلام"، "نشریه قم" و "روحانیون مبارز ایرانی خارج از کشور- نجف اشرف" از چاپگران و توزیع‌کنندگان اطلاعیه آیت‌الله بودند.

### خانه‌نشینی آیت‌الله

همچنان که گفته شد با پی‌گیری‌های سازمان اطلاعات و امنیت کشور، سعدون شاکر، رئیس سازمان امنیت عراق، پیش از عید فطر به دیدار امام خمینی رفته، به او اخطار کرده بود حق ندارد علیه حکومت ایران کاری کند.<sup>۴</sup> علی‌اکبر محتشمی جزئیات آن دیدار را چنین یادآوری کرده است: «در ابتدای این ملاقات، سعدون شاکر گفت: طبق توافقات و تعهداتی که ما با شاه و دولت ایران داشته‌ایم، حضرت‌تعالی

۱. صحیفه امام، ج ۳، صص ۴۷۴ و ۴۷۵.

۲. همان‌جا.

۳. اسناد ساواک، تلفنگرام ساواک قم به اداره کل سوم، سند شم ۲۱/۱۶۸۱، مورخ ۱۳۵۷/۶/۲۸.

۴. همان، تلگرافات وارده، تلگرام نمایندگی ساواک در عراق به اداره پیمان‌ها، سند شم ۵۱۱۸، مورخ ۱۳۵۷/۶/۲۷.

در داخل عراق و نجف اشرف نباید فعالیت سیاسی علیه دولت ایران داشته باشید چرا که ما با ایران تعهد داریم. امام در پاسخ فرمودند: خوب شما با دولت ایران و شاه تعهد دارید، من هم با ملت ایران و اسلام تعهد دارم. شما مجبورید به تعهد خودتان عمل کنید، من هم به تعهد خودم عمل می‌کنم و لذا من راه خودم را ادامه می‌دهم و براین اساس دست از فعالیت‌های سیاسی برداشته نخواهد شد. سعدون شاکر اظهار کرد: خوب با این حساب شما در داخل عراق نمی‌توانید فعالیت سیاسی داشته باشید. امام فرمودند: من هر کجا که بروم به وظیفه و مسئولیت خودم عمل می‌کنم. جایگاه ما روی همین گلیم و فرش است و این گلیم را هر جایی که بیندازیم همانجا کار و مسئولیت خود را عمل می‌کنیم. سعدون شاکر پرسید: شما کجا می‌خواهید بروید که بتوانید علیه رژیم شاه فعالیت سیاسی کنید؟ امام بلافاصله فرمودند: من به جایی می‌روم و به کشوری خواهم رفت که تحت سلطه شاه نباشد و تمهدی نسبت به رژیم شاه نداشته باشد.<sup>۱</sup>

سعدون شاکر، رئیس سازمان امنیت عراق، نیز در این باره گفته‌ای دارد که باید آن را با ملاحظه ترجمه و شیوه روایت در برابر طرف ایرانی اندازه گرفت. «من شخصاً با او در منزلش ملاقات کردم و خیلی جدی با او حرف زدم و صریحاً دو مسأله را روبروی او قرار دادم که یا خودش را کاملاً از فعالیت کنار بکشد، یا این که ما خودمان مستقیماً او را وادار به سکوت می‌کنیم و راه سومی هم از نظر ما وجود ندارد. صریحاً با او حرف زدم و او هم صریحاً جواب داد. وقتی به او گفتم که شما یک رهبر مذهبی مورد احترام هستید، ولی اجازه نمی‌دهیم رفتار شما سبب تیرگی روابط دو کشور گردد، شروع به پاسخگویی کرد و در تجزیه و تحلیل خود و هدف‌هایش تصریح کرد که در عین رهبر مذهبی بودن، به امور سیاسی هم آشنایی دارد و سیاست را به مذهب و امور مذهبی خود ترجیح می‌دهد. او اضافه کرد: هیچ‌وقت از نظرات سیاسی خود عدول و نزول نخواهد کرد و اگر دولت عراق مانع او شود، او عراق را ترک خواهد کرد و در جای دیگر به فعالیت خواهد پرداخت.»<sup>۲</sup>

آیت‌الله، کنار از این تهدیدها، بیشترین اطلاعیه‌های خود را در شهریور ۱۳۵۷، دوره‌ای که اخطار گرفته بود، نوشت. هیچ عاملی نتوانسته بود و نمی‌توانست او را از به جا آوردن کاری که به آن ایمان داشت بازدارد. او در چارچوب «قیام‌الله» به هر باوری که می‌رسید، با نظر داشت

۱. روزنامه انقلاب اسلامی، ج ۵، ص ۴۷۵.

۲. اسناد ساواک، گزارش [سری تیمسار محمدعلی کاوه معاون اطلاعات خارجی ساواک]، درباره: ملاقات با آقای سعدون شاکر، بی‌شمه، بی‌تا.



به ناموس زمان، بر آن می‌یازید.

مقامات عراقی که تهدیدات خود را بی‌اثر می‌دیدند، اواخر شهریور بر سخت‌گیری‌های خود افزودند. بنابر گزارش منابع ساواک در عراق، بیست و هشتم این ماه نماینده سازمان امنیت عراق به دیدن آیت‌الله رفت و به او گفت که اجازه تماس با هر فردی را، چه ایرانی و چه عراقی، ندارد و «شدیداً به او اخطار گردیده است در امور سیاسی مداخله نکند.» عراقی‌ها برای نشان دادن حسن نیت خود به ایران، شیخ‌مهدی خالصی، نوه آیت‌الله شیخ‌محمد مهدی خالصی، را نیز در کاظمین دستگیر کردند. ساواک به همتایان عراقی خود اطلاع داده بود که خالصی در خطبه‌های نماز عید فطر علیه هیأت حاکمه ایران سخنرانی و به آن حمله کرده است.<sup>۱</sup> در گزارشی که عراقی‌ها به ساواک دادند آمده است: «به منظور جلب رضایت تیمسار سپهبد مقدم و همکاری سرویس شما، فرماندهی سیاسی کشورمان تصمیم گرفت: ۱- شیخ‌مهدی خالصی دو روز پیش دستگیر و زندانی شود و به اطرافیان او اخطار شد در امور سیاسی دخالت نکنند. ۲- از دو روز پیش خمینی دیگر اجازه تماس گرفتن با هیچ ایرانی و عراقی را ندارد و شدیداً به او اخطار گردیده است در امور سیاسی مداخله نکند.» گویا نماینده ساواک به طرف عراقی گفته بود که خمینی هنوز می‌تواند بین خانه و حرم تردد کند و در این زمان هر کس بخواهد می‌تواند با او تماس بگیرد؛ و شنید که «گمان می‌کنم او حق خروج از منزل خود را هم ندارد.»<sup>۲</sup> در سی‌ام شهریور خبر رسید که دو ناشناس به امام خمینی، هنگام رفتن به حرم حضرت علی علیه‌السلام، حمله کرده‌اند. نمایندگی ساواک در عراق این خبر را به مرکز متبوع‌اش فرستاد و نوشت که «ممکن است این اقدام از ناحیه مقامات عراقی صورت گرفته تا به خمینی و طرفدارانش چنین وانمود کند که دستورات قبلی آنان مبنی بر عدم فعالیت و عدم خروج از منزل برای جلوگیری از وقوع چنین پیش‌آمدهایی بوده است. ضمناً مقامات امنیتی عراق با این اقدام بهانه و دست‌آویزی برای جلوگیری از فعالیت‌های نامبرده به دست آورده‌اند.»<sup>۳</sup> بدین ترتیب ساواک توانست با امتیازهایی که به حکومت بعثی عراق داد،<sup>۴</sup> آیت‌الله را

۱. همان، تلگرافات وارده، تلگرام نمایندگی ساواک در عراق به اداره پیمان‌ها، سند ش‌م ۵۱۲۰، مورخ ۵۷/۶۳۰؛ همان، سند ش‌م ۵۱۲۱، مورخ ۵۷/۶۳۰.

۲. همان، سند ش‌م ۵۱۲۱، مورخ ۵۷/۶۳۰.

۳. همان، گزارش خیر، گزارش نمایندگی ساواک در عراق به اداره کل سوم، سند ش‌م ۵۱۲۲، مورخ ۵۷/۷/۱.

۴. یکی از این امتیازها، شاید تحویل دادن فرد یا افراد مورد نظر رژیم بعثی عراق از جانب ایران بوده باشد. مجله فلسطینی الثورة در شماره ۱۸ سپتامبر ۱۹۷۸ خود به این موضوع اشاره کرد.

خانه‌نشین کند. با وجود این نماینده سازمان یادشده معتقد بود: «بیشتر فعالیت‌های خمینی علیه کشور از طریق نشر اعلامیه و تماس‌های تلفنی با ایران یا سایر نقاط دنیا است و با این تصمیم نمی‌توان وی را از ایجاد توطئه و تحریک بازداشت، مگر متعهد گردد و برای این تعهد نیز ضمانت اجرایی قائل شوند.»<sup>۱</sup>

آیت‌الله خمینی سی‌ام شهریور ۱۳۵۷ آخرین نماز جماعت خود را در مسجد شیخ انصاری خواند و زیارت خود را از حرم حضرت علی علیه‌السلام به جا آورد و خانه‌نشین شد، اما حق با آن کارشناس ساواک بود. از نگاه او توطئه و تحریک، و از دید مردم قیام علیه نظام سیاسی غیرقانونی ایران، ادامه یافت.

آیت‌الله خمینی در اول مهر ۱۳۵۷ نامه‌ای به حافظ اسد، رئیس‌جمهور سوریه نوشت و از وی خواست ناپدید شدن امام موسی صدر را پی‌گیری کند. اسد به همراه رؤسای کشورهای لیبی، الجزایر، یمن جنوبی و رهبر سازمان آزادی‌بخش فلسطین، گروه موسوم به جبهه پایداری در دمشق گردهم آمده بودند تا روند مخالفت با قرارداد کمپ‌دیوید، قرارداد سازش مصر و اسرائیل، را پی‌گیری کنند.<sup>۲</sup> «این جانب از غیبت جناب حجت‌الاسلام آقای سیدموسی صدر نگران و متأثرم. از جنابعالی تقاضا دارم که موضوع را با سران کشورهای فلسطین اجتماع کرده‌اند در میان گذارید و اهتمام آنان را جلب نمایید.»<sup>۳</sup>

دو روز پیش از آن، در سی‌ام شهریور، نامه‌ای به آقای سیدحسن قمی نوشته، خرسندی خود را از آزادی او بیان کرده بود.<sup>۴</sup> روزنامه‌ها، چهاردهم شهریور، خبر پایان یافتن حصر خانگی آقای قمی را در شهر کرج چاپ کرده بودند.<sup>۵</sup> و دو روز پیش از آن، در بیست‌وهشتم شهریور، امام در نامه‌ای به یاسر عرفات از پشتیبانی رئیس سازمان آزادی‌بخش فلسطین از نهضت مردم ایران تشکر کرده بود. «ما در قضیه فلسطین همیشه مخالف با شاه و اسرائیل و پشتیبانان آنان بوده و با شما هم‌صدا بودیم و مظالم اسرائیل را به ملتها رساندیم.» و در برابر، از عرفات خواست که او و سازمانش صدای ملت ایران را به جهان برساند. «امروز چین سرخ به اصطلاح انقلابی، آمریکا مظهر استثمار جهانی، و شوروی سرچشمه ریا و دروغ، و انگلیس استعمارگر کهنه‌کار برای

۱. اسناد ساواک، تلگرافات وارده، تلگرام نمایندگی ساواک در عراق به اداره پیمان‌ها، سند ش‌م ۵۱۲۱، مورخ ۵۷/۶۳۰.

۲. روزنامه اطلاعات، ش‌م ۱۵۷۱۷ (۳۰ شهریور ۱۳۵۷)، ص ۲.

۳. صحیفه امام، ج ۳، ص ۴۷۹.

۴. همان، ص ۴۷۸.

۵. روزنامه اطلاعات، ش‌م ۱۵۷۰۳ (۱۴ شهریور ۱۳۵۷)، ص ۴.

سرکوبی ملتی که می‌خواهد روی پای خود بایستد و هیچ‌گونه تمایلی نه به شرق و نه به غرب داشته باشد، قیام، و از شاه دفاع می‌کنند و با این وضع، شاه با کمال بی‌شرمی ملت بی‌پناه ایرانی را معجونی از کمونیست‌های سرخ و مرتجعین سیاه می‌نامد. ولی من یقین دارم که پیروزی ملت آگاه ما حتمی است.»<sup>۱</sup>

این نامه‌ها هر چند خطاب به افراد بود اما سر از ادارات، کارخانه‌ها، کوچه‌ها و خیابان‌های ایران می‌آورد؛<sup>۲</sup> البته با اندکی تأخیر. نامه‌ها ابتدا باید به گیرندگان آن می‌رسید. برای نمونه نامه یاسر عرفات توسط سیدعلی اکبر محتشمی از نجف به لبنان برده شد،<sup>۳</sup> و چند روز بعد، یعنی در هشتم مهر ۱۳۵۷ در ایران توزیع گردید. در ابتدای اطلاعیه چاپ شده نوشته بودند که «ما اکنون اقدام به چاپ آن کرده‌ایم، به خاطر این که متن نامه امروز ۵۷/۷/۸ در مجله خبری سازمان آزادی‌بخش فلسطین به چاپ رسیده است و ما تا به حال منتظر بودیم که اول خود آنها نامه را به چاپ برسانند.»

### ضربه از راه دور

همزمان با آغاز جلوگیری از کوشش‌های سیاسی آیت‌الله خمینی علیه حکومت پادشاهی ایران، اطلاعیه‌ای در داخل کشور پخش شد که مواضع ضدآمریکایی امام را زیر سؤال برده، غیرمستقیم او را وابسته به محافل انگلیس دانسته بود! این نوشته در جزوه‌ای هشت صفحه‌ای، شامل یک مقدمه و متنی با عنوان «نامه سرگشاده به آیت‌الله خمینی» بود. عنوان خود جزوه هم «آیا به راستی خمینی دمکرات و ضدامپریالیست است؟» بود. نویسنده یا نویسندگان اطلاعیه نمی‌توانند عضوی از پیکر سازمان اطلاعات و امنیت کشور بوده باشند، چرا که کارشناسان آن سازمان دانش محتوای به کار رفته در متن را نداشتند، اما از آن‌جا که ساواک در طراحی و توزیع آن کوشید، می‌توان باور کرد که این نگاشته با زمینه‌سازی و توسط یکی از کمونیست‌های همکار ساواک نوشته شده بود. ظواهر امر نشان می‌دهد که اطلاعیه در خارج از کشور تهیه گردید و توسط پست به شماری از گیرندگان داخلی، همچون برخی از مراجع مقیم قم، فرستاده شد. نویسنده مقدمه با قلمی عصبی، مواضع امام خمینی را نسبت به کمونیستها، یعنی

۱. صحیفه امام، ج ۳، صص ۴۷۶ و ۴۷۷.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند ش‌م ۱۴۸۷۹/۲۰هـ ۱۱، مورخ ۵۷/۷/۱۵.

۳. زوایای تاریخ، صص ۴۰۳ و ۴۰۴.

خیانت آنان به کشور، آمریکایی خواندن آنها، مخدر دانستن مکتب کمونیسم و... بی‌شرمی خواند. این مقدمه، خواننده را به متنی که در صفحات بعد درباره حرکت کمونیست‌های ایران در جنبش‌های سیاسی معاصر است ارجاع می‌داد و می‌گفت که این نوشته پیش از این به نشانی آیت‌الله خمینی در نجف فرستاده شده بود. نویسنده متن با اشاره به نقش کمونیست‌ها در نهضت‌هایی چون جنگل، مشروطه و ملی شدن صنعت نفت، این گروه را تبرئه و روحانیت را متهم به سکوت یا همکاری با حکومت پهلوی کرده بود. به هر حال پنجاه پاکت حاوی این اطلاعیه از آلمان به اداره پست ایران رسید. مأموران سانسور ساواک متوجه آنها شدند و به گمان این که نباید به دست‌گیرندگان برسد، از توزیع آنها جلوگیری کردند، اما «با توجه به این که این جزوه فاقد نام سازمان انتشاردهنده بوده (اصل مقاله توسط کمونیست‌ها تهیه و نوشته شده است) و تصور می‌رفت بر اساس جریانات اخیر طرحی تنظیم و بر مبنای آن مبادرت به ارسال چنین جزوه‌ای شده باشد؛ لذا با ارائه عین جزوه به اداره سوم عملیات و بررسی / ۳۳۱ موضوع بررسی و ضمن تأیید نظر این اداره / ۳۵۲ توزیع آن را بلامانع تشخیص داد.»<sup>۱</sup>

۱. استاد ساواک، نامه بخش سانسور و کنترل مکاتبات اداره کل سوم به بخش احزاب و دستجات سیاسی و مذهبی افراطی اداره کل سوم، بی‌شمار مورخ ۰۷/۷/۱۱.



## هجرت

### بر سر دوراهی

اطرافیان آیت‌الله خمینی خبر محدودیت‌ها و خانه‌نشین شدن رهبر نهضت را خیلی زود به ایران رساندند و به دست‌اندرکاران جنبش پیشنهاد کردند به هر نحوی که می‌توانند دولت عراق را زیر فشار سیاسی قرار دهند.<sup>۱</sup>

آیت‌الله محمد صدوقی یکی از مخاطبان اصلی تماس‌های تلفنی از نجف بود. همو تلاش چشمگیری در به واکنش واداشتن جامعه روحانیت ایران کرد.<sup>۲</sup>

این ارتباطات اداره کل سوم ساواک را نگران کرده، در دستورالعملی به همه شعب خود در شهرها نوشت که «عوامل خمینی از عراق با عده‌ای از قشریون در ایران تماس و تصمیم دارند به منظور اعتراض به اقدامات دولت عراق دست به تظاهرات و احتمالاً یک سلسله اقدامات ایذایی از جمله خرابکاری و آتش‌سوزی در مراکز مختلف بزنند. سریعاً با همکاری مراجع انتظامی پیش‌بینی و مراقبت‌های لازم معمول» شود.<sup>۳</sup> دستور داده شد هر گردهم‌آبی، راه‌پیمایی و اقدام گروهی در این مورد سرکوب گردد.<sup>۴</sup> خواست روحانیت پیشرو آن بود که

۱. روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۶، به کوشش: پرویز سعادت، تهران، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸ش، ص ۱۶.

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱۲، ص ج.

۳. اسناد ساواک، تلگرافات وارده، تلگرام اداره کل سوم به تمام پست‌ها، سند شم ۳۱۲/۷۴۳۳، مورخ ۵۷/۷/۳.

۴. همان‌جا، پی‌نوشت سند به امنیت داخلی.

مراجع مقیم قم در اعتراض به دولت عراق اطلاعیه‌ای بدهند،<sup>۱</sup> اما مراجع قم نتوانستند تا پانزده روز بعد به تصمیم هم‌سویی برسند. شاید نامه آیت‌الله سیدعبدالله شیرازی به احمد حسن البکر، رئیس‌جمهور عراق،<sup>۲</sup> و اطلاعیه کمیته دفاع از حقوق بشر ایران<sup>۳</sup> نخستین واکنش محافل داخلی به این موضوع باشد.

خبر محاصره خانه امام خمینی و جلوگیری از آمد و شد به آن در سراسر کشور پیچید. سوم مهر بازار برخی از شهرها به نشانه اعتراض تعطیل شد.<sup>۴</sup> این روزها ایران در سوگ جان‌باختگان زلزله طبرس بسر می‌برد. با وجود این، مجالس ختم سیدمهدی گلپایگانی، پسر آیت‌الله سیدمحمدرضا گلپایگانی، که در راه کمک‌رسانی به آسیب‌دیدگان زمین لرزه جان خود را از دست داده بود، مجالی برای گردهم آمدن، گفتن و شنیدن از اقدام عراق و ایران در تلاش برای خاموش کردن صدای رهبر نهضت شده بود. تظاهراتی که پس از این مجالس شکل گرفت کم نبود.<sup>۵</sup> در همه شعارهای داده شده، اقدام دولت عراق علیه آیت‌الله خمینی محکوم شد.

بخشی از تیرهای اعتراض پرتاب شده، به سوی سفارت عراق در تهران بود. افراد شناس و ناشناس با سفارت عراق تماس گرفته، خواستار برداشته شدن محدودیت‌های به کار گرفته شده علیه امام خمینی شدند. برخی از تماس‌ها توأم با تهدید بود. دولت ایران به خواست عراق یا با پیش‌بینی خود، به طور ویژه از آن سفارت‌خانه پاسبانی می‌کرد.<sup>۶</sup>

واکنش‌های عمومی رو به گسترش بود. همگان چشم به راه تصمیم راهبران داخلی بودند. مقامات امنیتی برای این که از ضرب اقدامات مردم بکاهند، دست به انتشار یا گسترش خبری زدند که می‌گفت محدودیت‌های اعمال شده در اطراف خانه آیت‌الله خمینی برداشته شده است؛ آن هم به خواست دولت ایران!<sup>۷</sup> خبر نادرست بود، اما توانست دستاویزی باشد برای برخی‌ها تا از مشارکت در اقدام و اعتراض درباره خانه‌نشین کردن آقای خمینی کنار بکشند.<sup>۸</sup>

۱. همان، گزارش خبر، سند ششم ۲۱/۱۷۲۲ هـ، مورخ ۵۷/۷/۳.

۲. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۴۱۲.

۳. روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۶، صص ۳۶ و ۳۷.

۴. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱۲، ص ۲۸.

۵. همان، صص ۴۹ تا ۵۴، ۸۵، ۸۷ و ۸۸ و ...

۶. اسناد ساواک، برگ خبر، گزارش اداره کل هشتم به اداره کل سوم، سند ششم ۸۲۱/۷۲۷، مورخ ۵۷/۷/۱۰.

۷. همان، تلفنگرام، سند ششم ۱۰۱۲۵ هـ ۱؛ مورخ ۵۷/۷/۷.

۸. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱۲، صص ۱۰۶ و ۱۵۳ تا ۱۵۶ و ۲۲۹.

می‌توان گفت که امام خمینی هفته‌ای در اندیشه تصمیمی که باید می‌گرفت سپری کرد و به این برآورد رسید که دیگر نمی‌توان از شهر نجف به افق نهضت مردم ایران چشم دوخت. از تاریخ انقضاء گذرنامه‌اش می‌گذشت. دهم مهر بود که حسین، نوه‌اش، گذرنامه او و سیداحمد، عمویش، را به کنسولگری ایران در کربلا برد. گذرنامه پدربزرگش تمدید و گذرنامه عمویش تجدید شد.<sup>۱</sup> سید محمود دعایی گذرنامه‌ها را به بغداد برد تا در اداره مربوطه، مهر خروج بزنند.<sup>۲</sup> نزدند و «گفتند عراق مانند وطن‌شان خواهد بود و دلیلی ندارد که خاک عراق را ترک کند!» گذرنامه‌ها این بار به «اداره سفر و جنسیه» نجف برده شد. آن‌جا مهر خروج خورد.<sup>۳</sup>

تصمیم آقای خمینی رفتن به کویت بود؛ نه برای ماندن، بلکه برای عبور به سمت سوریه. درگیری‌های سیاسی میان عراق و سوریه این احتمال را تقویت می‌کرد که دولت عراق مانع رفتن آیت‌الله به سوریه شود.

«وقتی پاسپورت را به مسئول امنیتی عراق دادم، گفت: ما نمی‌خواهیم ایشان از عراق بیرون بروند فقط از ایشان می‌خواهیم که فعالیت علنی نداشته باشند. به او گفتم: ایشان این پیشنهاد را نمی‌پذیرند. این مطلب را به آقای سعدون شاکر به صراحت گفته‌اند... فردای آن روز طبق قرار قبلی به نزد همان شخص رفتم و او گفت: چون ایشان اقامت دارند و مقیم قانونی محسوب می‌شوند، می‌توانند شخصاً تصمیم بگیرند که از عراق خارج شوند یا نه.»<sup>۴</sup>

سعدون شاکر نیز در این مورد گفته است: «ما به او ویزای خروج دادیم... چون او یک نفر خارجی است. هر گاه بخواهد خارج شود ما نمی‌توانیم مانع حرکت او به خارج شویم. البته تا هنگامی که در عراق است ما می‌توانیم مانع فعالیت او علیه ایران بشویم، اما هر لحظه ممکن است بخواهد خارج شود، اما در آن صورت ما جلو او را نخواهیم گرفت و تصمیم هم نداریم جلو او را بگیریم... عراق مایل است که خمینی از این کشور، برود، اگر چه عقیده داریم که در جای دیگر مشکلات بیشتری فراهم خواهد کرد.»<sup>۵</sup>

۱. اسناد ساواک، نامه سرکنسولگری شاهنشاهی ایران (کربلا- نجف اشرف- بابل - قادسیه) به سفارت شاهنشاهی ایران در بغداد، سند شمه ۹۱۰/۸/۱۸۹، مورخ ۱۳۵۷/۷/۲۴.

۲. آیا او تصمیم دارد به ایران بیاید، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶ش، ص ۵۲؛ اسناد ساواک، تلگرام اداره کل سوم به نمایندگی‌های ساواک در کویت و ترکیه و سوریه، سند شمه ۳۱۲/۷۵۷۴، مورخ ۵۷/۷/۹.

۳. اسناد ساواک، نامه سرکنسولگری شاهنشاهی ایران (کربلا- نجف اشرف- بابل - قادسیه) به سفارت شاهنشاهی ایران در بغداد، سند شمه ۹۱۰/۸/۱۸۹، مورخ ۱۳۵۷/۷/۲۴.

۴. روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۶، ص ۷۲.

۵. اسناد ساواک، پیوست نامه معاون اطلاعات خارجی به اداره کل سوم، سند شمه ۷۰۲/۲۸۲۴، مورخ ۵۷/۷/۱۶.

در داخل ایران، نهضت رو به اوج بود. هر روز دهها نامه و اعلامیه درباره موقعیت تازه‌ای که برای آیت‌الله خمینی پیش آورده شده بود، نوشته، چاپ و پخش می‌شد. در کنار تظاهرات، اعتصاب‌ها، به ویژه در صنعت نفت، رو به گسترش بود.<sup>۱</sup> حکومت گمان می‌برد با گشایش مدرسه‌ها در سال تحصیلی جدید، شاید سر و گوش دانش‌آموزان در امور سیاسی کمتر بجنبند. این خوش‌بینی درست از آب درنیامد. با اعتصاب سراسری نهم مهرماه که در اعتراض به توطئه مشترک عراق و ایران علیه آیت‌الله خمینی صورت گرفت،<sup>۲</sup> بر وخامت حال حکومت افزوده شد. آن روز بازار همه شهرهای بزرگ بسته و در کرمانشاه، دزفول، سمنان، سقز، زنجان، سراب، همدان، ایلام، ارومیه، فیروزآباد، خرم‌آباد و دورود تظاهرات شد. مأموران حکومتی در کرمانشاه به روی مردم آتش گشودند و سه تن از اهالی را کشته،<sup>۳</sup> نفر را زخمی کردند.<sup>۴</sup>

دولت چاره کار گره خورده خود را در این دید که از دولت عراق بخواهد محدودیت‌های آیت‌الله را بردارد. خمینی باید در عراق می‌ماند تا حکومت ایران فرصتی برای جمع کردن خاطر پریشان خود و مجالی برای برون‌رفت از این بحران بیابد.

اوضاع وقتی پیچیده‌تر شد که عراق صبح روز نهم مهرماه ۱۳۵۷ خبر رفتن آیت‌الله به کویت را به ایران داد. فردای آن روز، دهم مهر ۱۳۵۷، علی محمد کاوه، معاون اطلاعات خارجی ساواک، به عراق رفت و با سعدون شاکر دیدار و گفت‌وگو کرد. کاوه مراتب تشکر پادشاه ایران را به احمد حسن البکر، رئیس‌جمهور عراق، و نیز تشکر ناصر مقدم، رئیس ساواک، را از بابت «همکاری و اقدامات اخیر در مورد خمینی» رساند و گفت که برای پیدا کردن دستور کار مشترکی به عراق آمده‌ام «تا از شدت تبلیغات محافل مختلف علیه دولت برادر عراق کاسته شود».

شاکر کارهایی را که برای جلوگیری از کوشش‌های سیاسی آیت‌الله علیه حکومت ایران کرده بود، برشمرد و سپس از مطالبی که روزنامه‌های ایران علیه عراق درج می‌کنند گلایه کرد. کاوه پاسخ داد که بجراید علیه حکومت ایران هم مطالبی چاپ می‌کنند «و برای نمونه دو شماره روزنامه‌های اطلاعات و کیهان با عکس خمینی در صفحه اول و عبارتی که با حروف

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱۲، صص ۱۲۶ و ۲۲۴.

۲. همان، صص ۲۳۸ تا ۲۴۲.

۳. همان، ص ج.



درشت درباره او نوشته شده بود ارائه گردید.» شاکر گفت که دمکراسی و آزادی تا جایی قابل تحمل است که به موجودیت و اساس حاکمیت لطمه نزند، وگرنه با شدت باید مقابله کرد. طرف ایرانی حرفی را که برای زدن آن از تهران به عراق آمده بود، زد. «ما میل داریم شما با کم کردن محدودیت روی خمینی... ترتیباتی فراهم آورید که او هر چه ممکن است مدت بیشتری در عراق بماند و آثار تبلیغاتی ضد عراقی زایل شود.»<sup>۱</sup>

گفتنی است با رسیدن خبر تصمیم امام خمینی به خروج از عراق، جلسه فوق‌العاده شورای امنیت ملی با حضور برخی از رؤسای نیروهای نظامی و امنیتی ایران تشکیل شده، به بررسی این احتمال پرداخته بود که اگر خمینی سر از ایران درآورد، چه باید کرد؟ در آن جلسه جعفر شریف‌امامی، نخست‌وزیر، پیشنهاد کرده بود «با دولت عراق تماس گرفته شود و ترتیبی داده شود که او در آن‌جا ناراحتی هایش کمتر بشود، ولو یک مدتی، تا یک فرصت بیشتری پیدا کنیم و بررسی کنیم چه اقداماتی» می‌شود کرد.<sup>۲</sup>

خواسته کاوه به طرف عراقی برخورد تا جایی که گفت: «درخواست‌های شما درباره رفتار دولت عراق با خمینی تناقض دارد.» و افزود که سه هفته پیش وقتی سفیر عراق به دیدن پادشاه ایران رفت و از او برای سفر به عراق دعوت کرد، پاسخ شنید که چطور ما می‌توانیم به عراق بیاییم در حالی که کسانی در عراق هستند که علیه ما فعالیت می‌کنند. «خود شما مکرر از مامشات ما نسبت به خمینی گله‌مند بوده‌اید و مصرأً درخواست ایجاد محدودیت داشته‌اید... حالا ما محدودیت را ایجاد کرده‌ایم، شما خواهان رفع آن هستید؟! شاکر گفت که «خمینی جداً مصمم است فعالیت ضد ایرانی خود را ادامه دهد و اقدامی که کرده‌ایم، حالا تبلیغات علیه هر دو کشور شروع شده و اگر آزادش بگذاریم شدیدتر فعالیت خواهد کرد... با او شخصاً صحبت کرده‌ام و وی را به هیچ‌وجه آماده عقب‌نشینی نمی‌بینم.» او حرف آخر را با این جمله که عراق تمایلی به ادامه اقامت خمینی در این کشور ندارد، زد.

جلسه بعدی این دو مقام امنیتی ساعت ۲۰ یازدهم مهر بود. آن‌جا بود که طرف ایرانی زمان حرکت آیت‌الله را شنید. «خمینی تصمیم گرفته صبح روز ۵۷/۷/۱۲ با اتومبیل به کویت برود؛ و مسافرت او حدود ده ساعت از طریق زمینی انجام می‌شود؛ و ما اطلاع بیشتری نداریم.»<sup>۳</sup>

۱. اسناد ساواک، پیوست نامه معاون اطلاعات خارجی به اداره کل سوم، سند شم ۷۰۲/۲۸۲۴، مورخ ۵۷/۷/۱۶.

۲. آیا او تصمیم دارد به ایران بیاید، ص ۶۲.

۳. اسناد ساواک، پیوست نامه معاون اطلاعات خارجی به اداره کل سوم، سند شم ۷۰۲/۲۸۲۴، مورخ ۵۷/۷/۱۶.

مسکوت ماندن این خیر، خواسته خود آیت‌الله بود. «من در این مدت که در عراق و در نجف اشرف بوده‌ام، با همراهی شما کارهای زیادی انجام داده‌ام و شما نیز با من همکاری کرده‌اید. من تاکنون چیزی از شما مخفی نکرده‌ام و لذا این تصمیم اخیر را هم از شما پنهان نمی‌کنم، ولی راضی نیستم خبر این موضوع را حتی به نزدیکترین افراد خود بدهید؛ حتی به همسر و فرزندان‌تان بگویید. موضوع این است که من از نجف می‌روم. تصمیم گرفته‌ام به کویت بروم و از آنجا به یک کشور اسلامی دیگر سفر خواهم کرد. ترتیب حرکت و مسافرت را هم خودتان بدهید.»<sup>۱</sup>

البته تلفن خانه آیت‌الله توسط سازمان امنیت عراق شنود می‌شد،<sup>۲</sup> با این حال خبر رفتن به کویت را نیز سید محمود دعایی با صلاح‌دید امام به اطلاع عراقی‌ها رساند.<sup>۳</sup> با توجه به این که عراق خبر رفتن امام به کویت را صبح روز نهم مهر به ایران داده بود،<sup>۴</sup> به نظر می‌رسد مأموران امنیتی آن کشور دو روز پیش از آن که این موضوع به اطلاع‌شان برسد، از آن آگاه شده بودند. همچنانکه گفته شد با رسیدن این خبر به حکومت ایران، جلسه فوق‌العاده شورای امنیت ملی تشکیل شده بود تا پیامدهای ورود احتمالی خمینی به ایران و راه‌های برخورد با آن را بررسی کند.

نخستین واکنش را ساواک نشان داده بود. «این امکان وجود دارد که به طور ناگهانی از طریق یکی از مرزهای هوایی یا زمینی به کشور وارد شود. از هم‌اکنون در مرزهای ورودی آمادگی لازم داشته باشند تا به محض ورود، هرگونه ارتباط او را بدو با افراد غیرمسئول قطع نموده و مراتب را بلافاصله اعلام و یادشده را در اولین فرصت با هواپیما یا هلی‌کوپتر نظامی به تهران اعزام دارند.»<sup>۵</sup>

نگرانی و وحشت مقامات باعث شد که حتی به مرز تایباد در شمال شرق کشور آماده‌باش داده شود.<sup>۶</sup> این نامه‌نگاری‌های پر دستور تا روزها پس از اقامت آیت‌الله در فرانسه ادامه داشت

۱. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ج ۳، ص ۱۹.

۲. اسناد ساواک، پیوست نامه اداره کل سوم به اداره همکاری‌ها، سند شم ۳۱۲/۷۸۸۲، مورخ ۵۷/۷/۲۰.

۳. روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۶، ص ۱۴۹.

۴. اسناد ساواک، تلگرافات وارده، تلگرام نمایندگی ساواک در عراق به ۱۰۰۰/پ، سند شم ۵۱۲۶، مورخ ۵۷/۷/۹.

۵. همان، نامه اداره کل سوم به ساواک خوزستان و کرمانشاهان و فارس و هرمزگان، سند شم ۳۱۲/۷۵۷۵، مورخ ۵۷/۷/۹.

۶. همان، تلگرام ساواک خراسان به ساواک تایباد، سند شم ۲۰۰۳۹/ه ۱، مورخ ۵۷/۷/۱۶.

و با پایان ماه مهر تا حدی فروکش کرد.<sup>۱</sup> دومین واکنش نیز اعزام کاوه به عراق و درخواست جابه‌جا نشدن خمینی بود که شرح آن گذشت.

### به سوی کویت

شب دوازدهم مهرماه همه خانواده آیت‌الله نزد او بودند. فریده نیز از ایران به دیدن پدر و مادرش آمده بود. به درخواست پدر آمده بود. آیت‌الله می‌خواست در نبود او، یکی از دخترها کنار همسرش باشد.<sup>۲</sup> تا ساعت ۱۲ شب بیدار بودند؛ ساکت و بی‌حرف.

آقای خمینی به وقت همیشه سر بر بالین گذاشته، ساعت دو بامداد بیدار شد. برنامه‌های شبانه او در آن صبح هجرت، دست نخورده ماند. وضو گرفت. به نماز شب ایستاد. دعاها را وارده را زمزمه کرد. قرآن خواند. بقیه خانواده، جز بچه‌ها، با او بیدار شده بودند. خواب هر شب خود را در آن ساعت بریده بودند تا سفر پدر و پسر خانواده را تدارک کنند. احمد از خانه بیرون شد تا همراهان را خبر کند. همه آنان را در کوچه پس‌کوچه‌های نجف یافت. نخوابیده بودند، و یا خود را ساعتی، با دلهره به خواب زده بودند.<sup>۳</sup>

امام خمینی دیشب پس از دوازده روز خانه‌نشینی در اعتراض به جلوگیری از فعالیت‌های سیاسی‌اش، به زیارت مرقد امام علی علیه‌السلام رفته بود. ولابد بسان همه زیارت‌های پانزده ساله‌اش، سه ساعت گذشته از اذان مغرب، پس از ایستادن بر سر مزار شیخ‌انصاری و خواندن فاتحه، رو به قبله، پنجه در ضریح، زیارت امین‌الله را زمزمه کرده بود و سپس نشسته بر زمین زیارت جامعه کبیره را خوانده و پس از برپاداشتن دو رکعت نماز به خانه بازگشته بود. «مردم خیال می‌کردند که حصر برداشته شده و امام آزاد شده. عرب و عجم ریختند دست امام را می‌بوسیدند. عباى امام را می‌بوسیدند و خوشحال بودند.»<sup>۴</sup>

بانو قدس ایران نوشته است که در ساعات مانده به حرکت آقا «من سفره سفر تهیه می‌کردم. نان، پنیر، گردو و کوکو. امام با یکی یکی خداحافظی کرد. به من که رسید نگاه عمیقی کرد و گفت: به خدا سپردمت. چیزی نیست. نمی‌شود از خواست خدا سرپیچی کرد. اینها می‌خواهند

۱. چگونگی بازرسی امام خمینی و وسایل همراه او و دیگر همراهان از جمله ملاحظاتی بود که در این دستورالعملها یادآوری می‌گردید. (اسناد ساواک، نامه ساواک خراسان به شهربانی خراسان، سند ش ۹/۱۸۰۸۲ و ۲، مورخ ۵۷/۷/۲۴)

۲. بانوی انقلاب در آیین خاطرات، ص ۷۵.

۳. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۳۴۶.

۴. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، ص ۲۰۷.

مرا به تسلیم بکشند، ولی دعا کنید که راهمان را درست برویم. از زیر قرآن ردش کردم و به دنبال او هم احمد رفت.»<sup>۱</sup>

در همان تاریکی هوا، امام و همراهانش، با دو خودرو نجف را به سمت مرز کویت ترک کردند. خودروهای دیگری که آنها را همراهی می‌کردند و در هر شهر جابه‌جا می‌شدند از آن سازمان امنیت عراق بود.

آیت‌الله با چه مجوز و مدرکی به کویت وارد می‌شد؟ سه روز پیش، سیداحمد مهری، پسر حاج‌سیدعباس مهری، نماینده آیت‌الله در کویت، از اداره جوازات آن کشور دعوت‌نامه‌ای به اسم روح‌الله مصطفوی گرفته بود که به منزله روادید بود.<sup>۲</sup> معاون وزیر کشور کویت گفته است که حاج‌عباس مهری، روحانی و مغازه‌دار، «دعوت‌نامه‌ای به نام حاج‌سیدروح‌الله خزروقی و همراهان تهیه کرده و به تأیید وزارت امور خارجه کویت رسانیده و به عراق فرستاده است.» مقامات کویتی تا ظهر روز دوازدهم مهر از همه ماجرا دور بودند. سفیر ایران در کویت، آن ساعت، موضوع را به آگاهی کویتی‌ها رساند. خبر که به گوش امیر کویت رسید «دستور دادند که از ورود خمینی به کویت جلوگیری نمایند.»<sup>۳</sup>

و اما کاروان کوچک آیت‌الله خمینی که مأموران امنیتی عراق تعقیب می‌کردند، نزدیکی بصره، در سایه قهوه‌خانه‌ای متروک، ایستاده، صبحانه خورد. نزدیک ظهر به شهر زبیر رسیدند و از آن‌جا راهی مرز کویت شدند. امام خمینی در زبیر وضو گرفت. می‌خواست نماز ظهر و عصر را به امام اهل سنت مسجد آن محل اقتدا کند، اما اطرافیان گفتند «اگر صلاح بدانید برویم مرز عراق [و کویت]؛ در آن فاصله‌ای که گذرنامه‌ها آماده و مهر می‌شود، نماز را هم آن‌جا بخوانیم. [تا ظهر نیم ساعت باقی بود.] امام هم موافقت کردند.»<sup>۴</sup> نماز را در مرز صفوان خواندند و از آن‌جا خود را به مرز عبدلی رساندند.<sup>۵</sup> گذرنامه‌هایی که در مرز صفوان مهر

۱. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، صص ۳۴۶ و ۳۴۷.

۲. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ج ۳، ص ۱۹؛ اسناد ساواک، گزارش خبیر، گزارش نمایندگی ساواک در کویت به اداره کل سوم، سند شمه ۱۴۹۸، مورخ ۵۷/۷/۱۳. در گزارش نمایندگی ساواک در عراق نیز آمده بود که سعدون شاکر، رئیس امن‌العالم عراق، در گزارشی که ساعت ۲۲:۰۰ روز یازدهم مهر به علی‌محمد کاوه داد، یادآور شد که «سفارت کویت در بغداد به او [= امام خمینی] روادید مسافرت داده است.» (همان، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند شمه ۵۱۲۸، مورخ ۵۷/۷/۱۱) که اشتباه است.

۳. اسناد ساواک، گزارش خبیر، گزارش نمایندگی ساواک در کویت به اداره همکاری‌ها و ۳۰۰، سند شمه ۱۴۹۴، مورخ ۵۷/۷/۱۲.

۴. روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۶، ص ۱۷۰؛ خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، ص ۲۱۰.

۵. مرز عراق و کویت، از سمت عراق، صفوان، و از سمت کویت، عبدلی، نامیده می‌شوند.

خروج خورده بود، در مرز عبدلی مهر ورود خورد.<sup>۱</sup>

در صفوان کسانی که برای مشایعت مرادشان آمده بودند، بی‌تابی خود را با ریختن اشک نشان داده بودند. آیت‌الله که اوضاع را دیگرگون دیده بود گفته بود: «عزیزان من چرا ناراحت هستید؟ چرا بی‌تابی می‌کنید؟ وظیفه ما عمل به تکلیف است. در هر جا که باشیم باید به کارمان که مبارزه است ادامه بدهیم و عمل به وظیفه کنیم. شما هم باید انجام وظیفه کنید. من از طرف دولت عراق مجبور و مخیر شدم بین اینکه در نجف بمانم و به بحث و درس مشغول باشم و کار سیاسی نکنم و یا اگر می‌خواهم کار سیاسی انجام بدهم از عراق بروم. من شقّ دوم را انتخاب کردم. من برای انجام وظیفه از نجف خارج می‌شوم و می‌روم، می‌روم تا فریاد مظلومیت ملتی که همه چیزش را حتی فرزندانش را در راه اسلام داده است به دنیا برسانم و شما هم وظیفه خودتان را در هر کجا که هستید انجام بدهید. الآن که خانواده و زن و فرزندان شما در اینجا هستند، در نجف بمانید. من در هر کجا که مستقر شدم شما می‌توانید بعداً آنجا بیایید و به من ملحق شوید.»<sup>۲</sup>

کاروان آیت‌الله بی‌خبر از زدویندهای مقامات ایران و کویت، در مرز عبدلی شناسایی شد. مسئولانی از کویت، که خود را به مرز رسانده بودند، گفتند که توان تأمین امنیت جانی آیت‌الله را ندارند! گفته شد که قصد توقف در کویت نداریم؛ از آنجا به سوریه خواهیم رفت. کویتی‌ها زیر بار نرفتند. در گزارش ساواک آمده است که مقامات کویت ابتدا با احترام برخورد کردند، اما در پی اصرار همراهان «اخطار نموده‌اند که تحت هیچ شرایطی به نامبرده اجازه ورود به کویت داده نخواهد شد و چنانچه بیش از حد اصرار نماید، اتومبیل وی توقیف خواهد شد.»<sup>۳</sup>

کاروان کوچک‌تر شده امام به مرز صفوان بازگشت.

با توجه به آماده‌باشی که ساواک به سازمان‌های ذی‌ربط خود در شهرها داده بود، می‌توان پذیرفت که دستگاه امنیتی ایران از واکنش دولت کویت در برگرداندن آیت‌الله به عراق مطمئن بود؛ و اگر نبود، عواقب سیاسی جابه‌جایی آیت‌الله را حدس زده بود؛ پس دستور داد فهرستی از طرفداران خمینی و فعالان سیاسی هر شهر تهیه شود «تا به محض دستور نسبت به دستگیری آنان اقدام شود.»<sup>۴</sup>

۱. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، ص ۲۱۱.

۲. همان، ص ۱۷۰ و ۱۷۱.

۳. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ج ۳، ص ۲۵؛ اسناد ساواک، گزارش بولتن سری با عنوان «ممانعت دولت کویت از ورود روح‌الله خمینی به آن کشور و مراجعت وی به بندر بصره»، بی‌شم، بی‌تا.

۴. اسناد ساواک، تلگرافات وارده، تلگرام اداره کل سوم به همه سازمان‌ها، سند شد ۳۱۲/۷۶۰۷، مورخ ۱۲/۷/۵۷.

بلا تکلیفی آنان در آن جا نه ساعت به درازا کشید. دانستند که از این مرز گذر نخواهند کرد. چندین بار خواست خود را برای بازگشت به عراق گفتند، «اما آنها در جواب گفتند باید از بغداد دستور برسد. در این حالت امام خشمگین شدند و آنها را تهدید کردند... مدتی نگذشته بود که عذرخواهی نمودند، [مهر ورود به عراق را در گذرنامه‌ها زدند یا مهر خروج را باطل کردند؛] سپس ما را سوار یک ماشین نمودند و به سمت بصره حرکت کردیم.» آن شب را در هتل شرق الاوسط [یا الخلیج] بصره صبح کردند.<sup>۱</sup> گفتنی است همراهان باقی مانده امام در مرز، احمد، آقایان اسماعیل فردوسی‌پور، محمدحسین املائی، ابراهیم یزدی<sup>۲</sup> و برادران مه‌ری بودند.<sup>۳</sup>

### به سوی بغداد

آن روز، سیزدهم مهر ۱۳۵۷، پس از نماز صبح، سیداحمد از پدرش پرسید که چه کنیم؟ آیت‌الله گفت که قصد ما رفتن به سوریه است. «گفتم اگر راه ندادند؛ اگر آنها هم برخوردی مثل کویت کردند، بعد کجا؟» صلاح بر این دیده شد به کشوری بروند که ویزای ورود نخواهد؛ بدون شرط آنان را بپذیرد تا از آن‌جا برای رفتن به سوریه مهیا شوند. «فرانسه را پیشنهاد دادم... امام پذیرفتند. خوابیدم.» ساعت هشت صبح تصمیم خود را به آگاهی مأموران عراقی رساندند. می‌خواستند آنان را با خود رو بفرستند؛ حال آیت‌الله مساعد نبود. اصرار کردند و با هواپیما رفتند.<sup>۴</sup> احمد در بغداد پیامی به ایران فرستاد. از این پیام چنین برمی‌آید که گزینه رفتن به سوریه از بغداد، متفی نبوده است. «ناشناسی ضمن تماس با شهاب‌الدین اشراقی از قول فرزند خمینی (احمد) اظهار می‌دارد آقا حال‌شان خوب است و چون قصد عزیمت به سوریه را داشته و بلیت هواپیما نبود، و از طرفی حاضر نیستند در بغداد توقف نمایند، امکان دارد فردا عازم فرانسه گردند.»<sup>۵</sup> و پیغامی نیز به فرانسه داد. آن سوی تلفن حسن حبیبی بود.

۱. روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۶، ص ۱۷۱.

۲. دکتر ابراهیم یزدی در آخرین ساعات اقامت امام خمینی در نجف، به ایشان ملحق شده بود. وی اطلاعی از هجرت امام نداشت. او برای گرفتن پیامی از امام برای انجمن‌های اسلامی ایران و کانادا به نجف آمده بود. مأموران عراقی، هنگام بازگشت امام از مرز صفوان به بصره، اجازه همراهی یزدی را ندادند. (آئینه آفتاب ...، صص ۱۱۵ و ۱۱۶)

۳. «سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام، پاسدار اسلام، شه ۱۰ (مهر ۱۳۶۱)، ص ۵۰.

۴. آئینه آفتاب ...، ص ۱۱۷.

۵. اسناد ساواک، گزارش ساواک قم به اداره کل سوم، سند شه ۲۱/۱۸۲۹ هـ، مورخ ۷/۱۳/۵۷]

«دکتر حبیبی گفت: چه کنم؟ گفتم: تا ورودمان به آن‌جا از تلفن فاصله نگیر.»<sup>۱</sup>

مأموران عراقی، امام و همراهان او را به هتل دارالسلام بردند. آن شب، آیت‌الله زیارت امامان مدفون در کاظمین را از دست نداد.<sup>۲</sup> ساعت هفت صبح روز جمعه، چهاردهم مهر ۱۳۵۷، به فرودگاه بغداد آمدند. «موقعی که خمینی را به فرودگاه بغداد آورده بودند، همزمان با رفتن گروهی از زوّار ایرانی بود و در نتیجه مأموران امنیتی به منظور جلوگیری از آگاهی زوّار از این موضوع، مدتی آنان را در اتوبوس‌های خارج محوطه فرودگاه نگه داشته و ضمناً از کارمندان شعبه هواپیمایی ملی ایران نیز سخت مراقبت می‌کردند که مبدا در همان زمان از موضوع اطلاعی به دست آورند.»<sup>۳</sup>

مأموران امنیتی عراق در روزهای سیزدهم و چهاردهم مهر، گزارشی از مراحل خروج آیت‌الله خمینی به طرف ایرانی ندادند؛ و اگر دادند، نادرست بود.<sup>۴</sup> آنها می‌دانستند که دولت ایران رضایتی به خارج شدن آقای خمینی از عراق ندارد، اما حاکمان عراق تصمیم گرفته بودند پرونده حضور خمینی در عراق را ببندند. پس سازمان اطلاعات و امنیت کشور آگاهی درستی از مقصد بعدی مرجع تبعیدی ایران نداشت و گمان می‌کرد کشور سوریه میزبان بعدی آیت‌الله است. از این رو از سفیر ایران در آن کشور خواسته بود «اقدامات سیاسی وسیعی در اجرای اوامر مرکز معمول دارند.»<sup>۵</sup>

نکته دیگری که دولت عراق از آن می‌گریخت، سیل انتقادهایی بود که از هر سوی جهان به رفتار او می‌شد. پانزده روز بود که دولت عراق زیر شلاق شدیدترین انتقادها بود. کویت از سیزدهم مهرماه، پس از پخش خبر راه ندادن به آیت‌الله خمینی، تا بیست و چهار ساعت بعد «۶۰۰ فقره تلگراف اعتراض آمیز از محافل مختلف [دریافت کرد] که بیش از نود درصد آنها از سوی سازمان‌های ایرانی مخالف دولت ایران در ممالک اروپایی و آمریکایی بوده است.» مقامات کویتی و عراقی از مطالبی که روزنامه‌های آزاد شده ایران درباره رفتارشان با امام خمینی می‌نوشتند، به شدت ناراحت بودند.<sup>۶</sup> به هر حال هیأت حاکمه ایران پس از مطمئن

۱. آئینه آفتاب ...، ص ۱۱۷.

۲. اقلیم خاطرات، ص ۴۲۸.

۳. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در عراق به اداره کل سوم، سند شم ۳۵۳، مورخ ۰۷/۷/۱۸.

۴. همان‌جا.

۵. همان، گزارش نمایندگی ساواک در سوریه، سند شم ۵۰۵، مورخ ۰۷/۷/۱۳.

۶. همان، گزارش نمایندگی ساواک در عراق به ریاست ساواک، سند شم ۵۱۲۷، مورخ ۰۷/۷/۱۱؛ همان، گزارش.

شدن از رفتن آیت‌الله از عراق، برای کاستن از پیامدهای پسین، از سرپرستان ساواک در شهرها خواست که دولت عراق را عامل اصلی بیرون رفتن خمینی معرفی کنند؛ «این مطلب به نحو غیرمحسوس به اطلاع آیات، روحانیون، طلاب و مذهبیون برسد... انتشار این مطلب باید ماهرانه و غیرمستقیم انجام شود»<sup>۱</sup>

در فرودگاه معطل‌شان کردند. تا دو ساعت بعد خبری از پرواز نشد. مأموران عراقی سید محمود داعی را به کناری کشیده، به او گفته بودند، برو به خمینی بگو که دیگر پایش را به عراق نگذارد! داعی گفته عراقی‌ها را به گوش سیداحمد رساند. هوایما پرید و از طریق ژنو به پاریس رفت.<sup>۲</sup>

### به سوی پاریس

امام خمینی در اندک زمان درنگ در بغداد پیامی به مردم ایران نوشته، از ماجرای رفته بر او در مرز کویت خبر داده بود؛ و این که راهی فرانسه است تا از آن‌جا به کشوری اسلامی برود. او نوشته بود که دست مرا در عراق برای خدمت به شما ملت بستند و از ورود به کویت بازداشتند، اما برای من مکان معینی مطرح نیست، مهم «عمل به تکلیف الهی» و «مصلح عالیه اسلام و مسلمین» است. آیت‌الله به ایرانیان یادآوری کرده بود که از سختی‌ها و مشکلات اخیرشان، چون کشتار مردم در کرمانشاه، آگاه است. «من وقتی مطالعه روحیه مردان و زنان جوان از دست داده را می‌کنم که شجاعانه در مقابل مصائب ایستادگی کرده و می‌کنند، برای خود احساس شرمندگی می‌کنم. من می‌بایست با مصیبت‌های شما قدم به قدم همراه و آنچه شما دیده‌اید، دیده باشم. مع‌الاسف نتوانستم در بین شما باشم و آنچه شما لمس کردید بکنم؛ لکن از این راه دور، چشم‌ام به شما روشن و قلبم برای امت اسلامی می‌تپد». آرزوی پایانی و همیشگی او کوتاهی دست بیگانگان و وابستگان آنها از سر ملت ایران بود.<sup>۳</sup>

این پیام چون اطلاعیه‌های پیشین امام در چند ماه اخیر به ایران تلفنگرام شد. کسی این طرف خواند و کسی آن طرف نوشت و خیلی زود در ایران منتشر گردید. اهمیت این پیام به

بولتن سری با عنوان «درباره: موضوع مسافرت روح‌الله خمینی به کویت و عدم اجازه ورود وی از طرف مقامات کویتی»، بی‌شماره، بی‌شماره، بی‌شماره.

۱. همان، بخش‌نامه، سند شه ۳۱۲/۷۶۴۳، مورخ ۵۷/۷/۱۳.

۲. آینه آفتاب ...، صص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۳. صحیفه امام، ج ۳، صص ۴۸۱ و ۴۸۲.



خبر نهفته در آن بود؛ بیرون شدن از عراق و رفتن به فرانسه. جراید همه این خبرها را بر خط منتشر می‌کردند. این پیام موج عاطفی پنهانی داشت که پس از رسیدن به ایران می‌توانست آشکار گردد. کوشندگان تکثیر و پخش این اطلاعیه، عناوین «رسالت اسلام» و «ندای اسلام» را پای آن درج کرده بودند.

امام در فرودگاه ژنو، در طبقه دوم جمبوجت، نماز شکسته ظهر و عصرش را خواند. شاید پس از نماز بود که آبگوشت فرستاده شده از نجف را آوردند. آقای خمینی بعد از آن صبحانه، نان و پنیر و گردویی که در سایه آن قهوه‌خانه کهنه نزدیک بصره، خورده بود، غذای درستی به دهان نرسانده بود. آبگوشت، دست‌پخت بانو قدس ایران بود که با هماهنگی، پیش از رسیدن کاروان به بغداد، به دست مهاجران رسیده بود. سید محمود دعایی آن را به دست مهماندار داده بود و خواسته بود هنگام ظهر، گرم کرده به دست آقا برساند.<sup>۱</sup> آن بالا، در طبقه دوم جمبوجت غیر از آیت‌الله، چهار همراهش<sup>۲</sup> و سه مأمور عراقی مراقب، کس دیگری نبود.<sup>۳</sup> هر چند ممنوع بود، اما یزدی با ترفند سیداحمد از هواپیما پیاده شده، به تالار فرودگاه ژنو رفته بود و با حسن حبیبی تماس گرفته بود. سیداحمد نگران بود آنان را روانه دیاری دیگر کنند. یزدی از حبیبی خواسته بود همه دوستان را در فرودگاه پاریس گرد آورده که اگر مسافران ایرانی این پرواز پیاده نشدند، نگذارند هواپیما حرکت کند. آیت‌الله بی‌توجه به این دلواپسی، به آنچه بیرون از شیشه کنار دست‌اش می‌گذشت نگاه می‌کرد. وقتی ماجرا را از زبان پسرش شنید، گفت: دیوانه شدید؟

صادق قطب‌زاده پیش از نشستن هواپیما در پاریس با مراجعه به پلیس خواسته بود چند مأمور برای محافظت از آیت‌الله در اختیارش بگذارند. پنج پلیس را با او روانه کرده بودند.<sup>۴</sup> ابوالحسن بنی‌صدر پی‌جوی کاشانه‌ای برای اقامت امام بود.<sup>۵</sup> او خانه احمد غضنفرپور را مناسب دید. غضنفرپور و همسرش، سودابه سدیفی، بی‌فرزند بودند. پذیرفتند که به خانه بنی‌صدر، در آن نزدیکی، رفته، کاشانه‌شان را در اختیار امام خمینی و همراهانش بگذارند.<sup>۶</sup>

۱. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، صص ۲۲۵ و ۲۲۶.

۲. دکتر ابراهیم یزدی که به اجبار در مرز صفوان از آنها جدا شده بود، در بغداد به آنها ملحق شده بود.

۳. آیینۀ آفتاب ...، ص ۱۱۷.

۴. اسناد ساواک، نامه ساواک به وزارت امور خارجه، سند شه ۳۳۲/۲۴۱۴، مورخ ۵۷/۷/۲۴.

۵. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، صص ۲۲۸ و ۲۲۹.

۶. روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۶، ص ۲۱۲.

هوایما ساعت ۱۶:۵۰ به وقت تهران در فرودگاه اورلی پاریس به زمین نشست. به پیشنهاد ابراهیم یزدی برای این که حضور ناگهانی چهار عمامه بسر، هنگام فرود از هوایما و ورود به تالار تشریفات و انتظار جلب توجه نکند، امام پیاده شد، با اندکی فاصله سیداحمد و با فاصله‌ای فردوسی پور و املائی.<sup>۱</sup> به گزارش ساواک، مأموران دولتی در فرودگاه از امام خمینی پرسش‌هایی کردند که قطب‌زاده، مترجم سؤال‌ها و جواب‌ها بود.<sup>۲</sup> دارندگان گذرنامه ایرانی در آن زمان بدون رواید می‌توانستند وارد فرانسه شده و با مهر ورود به آن کشور، سه ماه اقامت کنند. خودروهای سیاه‌رنگ مأموران فرانسوی از لحظه نشستن هوایما در فرودگاه تا رسیدن آیت‌الله به خانه یادشده، در محله کشان، مراقب اوضاع بودند.<sup>۳</sup>

کاشانه سه خوابه غضنفرپور در طبقه چهارم بود. آن شب دو بار زنگ خانه به صدا درآمد. نخست پلیس در زد و گفت که به آیت‌الله بگویید کنار پنجره نایستد؛ ممکن است از دور نشانه‌گیری کرده، به سمت او شلیک کنند. بار دوم از کاخ الیزه آمده زنگ زدند. با این که گفته بود خسته‌ام؛ نشست و ملاقات و مصاحبه‌ای نخواهم داشت، گفتند که مأمور به دیدار هستیم و بیش از چند پرسش کار دیگری نداریم. آن‌چه اسماعیل فردوسی پور از این دیدار گفته چنین است: «ما به شما خیرمقدم عرض می‌کنیم، اما فعالیت سیاسی در این جا ممنوع است. امام فرمودند: من نمی‌دانم شما می‌ترسید من سخنرانی کنم، اعلامیه بدهم یا مصاحبه بکنم، مردم فرانسه هم متوجه بشوند، مثل مردم ایران علیه دولت فرانسه قیام بکنند؛ ولی من به شما اطمینان می‌دهم سخنرانی، نوار و پیام من فارسی است. به مصاحبه که رسید، آنها گفتند: خیلی خوب؛ پس شما سخنرانی کنید، نوار به ایران بفرستید، پیام هم به ایران بدهید، اما مصاحبه نکنید؛ برای اینکه در مصاحبه قهراً خبرنگاران خارجی با زبان خارجی مصاحبه می‌کنند و بیانات شما ترجمه می‌شود و مردم متوجه می‌شوند. امام فرمودند: فعلاً مصاحبه نمی‌کنم.»<sup>۴</sup>

آیت‌الله خوابید و نیمه‌شب بیدار شد. رفت وضو گرفت و آمد به نماز شب ایستاد. پس از آن نافله شبانه، چشم به افق دوخت تا نشانی از سپیده را برای خواندن نماز صبح ببیند. ندید. صبح، روشن شد که عقربه‌های ساعت او همچنان به وقت نجف می‌چرخد. ساعت‌اش را به

۱. آیینہ آفتاب ...، ص ۱۱۸.

۲. اسناد ساواک، نامه ساواک به وزارت امور خارجه، سند شم ۳۳۲/۲۴۱۴، مورخ ۵۷/۷/۲۴.

۳. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی پور، صص ۲۳۳ و ۲۳۴.

۴. همان، ص ۲۳۵.

وقت پاریس تنظیم کردند.

دیشب یا امروز آقای خمینی با برادرش، آیت‌الله پسندیده، تلفنی حرف زد و خبر ورودش را به پاریس داد. گفته شده این اولین و احتمالاً آخرین باری بود که آیت‌الله در پاریس شخصاً با تلفن حرف زد.<sup>۱</sup>

### به سوی نوفل‌لوشاتو

آن روز، پانزدهم مهر ۱۳۵۷، را در همان کاشانه سر کردند. رفت‌وآمد و خواستاران دیدار امام تمام راه‌پله‌ها و حوالی آن ساختمان را پر کرده بود. همسایه‌ها به زحمت افتاده بودند. گویا یکی، شکایت به پلیس هم برده بود.<sup>۲</sup> فردای آن روز، شانزدهم مهر، آیت‌الله به اطرافیان خود گفت که نمی‌توانم این‌جا سر کنم؛ برای من مناسب نیست. جای دیگری پیدا کنید. از بین ایرانیان ساکن فرانسه و حاضر در آن‌جا، یکی هم مهدی عسکری بود. همو گفت که همسر فرانسوی‌اش خانه‌ای در ۳۵ کیلومتری جنوب غربی پاریس در منطقه‌ای به نام نوفل‌لوشاتو دارد. بیایید، ببینید، اگر پسندیدید در اختیار شما باشد. امام به همراه احمد و املائی با عسکری همراه شدند. رفتند و دیدند و پسندیدند.<sup>۳</sup> گفته شده این خانه و دیگر بناهای آن منطقه توسط یک شرکت ساختمانی برای شماری از کارگران راه‌آهن ساخته شده بود تا دوران بازنشستگی خود را آن‌جا بسر برند. برخی به فروش رفته، برخی به وراثت رسیده بود.<sup>۴</sup> این خانه دو طبقه دو در، با یک باغچه کوچک و درخت سیبی در میان، کهنه نشان می‌داد. دو اتاق در طبقه هم‌کف با یک دستشویی و حمام، و یک اتاق ۲۴ متری و دو انباری یا اتاقک و آشپزخانه در طبقه دوم بود.<sup>۵</sup>

امام خمینی در این روز، شانزدهم مهر، رسیده و نرسیده به نوفل‌لوشاتو، به مناسبت آغاز سال تحصیلی دست به قلم و کاغذ برد و به درس‌خوانان سرزمین‌اش مژده پیروزی نهایی داد؛ با این شرط که نهضت اسلامی ایران را ادامه دهند. او نوشت که پیروی از احکام پر ارج اسلام، سعادت ملت را بیمه می‌کند. آیت‌الله از دانش‌آموزان، دانشجویان و محصلان علوم

۱. یزدی، ابراهیم، یکصد و هجده روز در نوفل‌لوشاتو (نسخه دیجیتال)، ص ۹۳.

۲. روحانی، حسن، خاطرات...، ج ۱، ص ۴۶۲.

۳. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، صص ۲۴۰ و ۲۴۱.

۴. «زندگی ساده و سیمای آیت‌الله خمینی»، خواندنیها، شم ۲۱ (۱۳۵۷ش)، ص ۲۵.

۵. یکصد و هجده روز در نوفل‌لوشاتو، ص ۱۰۲.

مذهبی خواست از پیروان دیگر عقاید [= کمونیستها] بخواهند که اسلام را نه از زبان منحرفان تفرقه طلب، بلکه از دانشمندان آشنا به منطق قرآن بیاموزند و با نگاه به تأییدات رهبران شوروی و چین از شاه بدانند که «تمامی قدرتمندان کمونیست از خون ملت‌های مستضعف برای نابودی بشر، آلات قتاله تهیه می‌کنند.» آقای خمینی خواستهای مقدماتی برای رسیدن به آزادی و استقلال را چنین برشمرد: برچیده شدن نظام شاهنشاهی؛ برکناری و محاکمه دولتمردانی که در اجرای هدفهای شاه و ارباب او کوشیدند؛ بریدن دست بیگانگان چپ و راست از کشور. و نیز پنج وظیفه را برای مخاطبان جوان خود برشمرد؛ یکی، اعتراض به استادان، دبیران و سردمدارانی که آینده کشور را به ماندن شاه و نظام پادشاهی گره می‌زنند؛ دوم، برقراری روابط دوستانه میان دانشجویان و طلاب؛ سوم، تشویق ارتش به پیوستن به مردم؛ چهارم، نگاه هوشمندانه به مسائل روز؛ پنجم، پشتیبانی از اعتصاب کارگران و کارمندان محروم. آیت‌الله در پایان نوشت که کویت مرا با وجود داشتن گذرنامه و رواید بازگرداند؛ حتی نگذاشت به فرودگاه آن کشور رفته، از آن‌جا به کشور دیگری بروم. «فعلاً وارد پاریس شدم تا با تمام مشکلات به وظیفه دینی خود که خدمت به کشور اسلامی و مردم محروم وطنم است موفق گردم.»<sup>۱</sup>

پیام را با تلفن خانه غضنفرپور و بنی صدر به ایران فرستادند.<sup>۲</sup> این پیام در پاریس هم حروفچینی، چاپ و پخش شد. روزنامه لوموند نیز بخشی از آن را منتشر کرد.<sup>۳</sup>

نمایندگان روزنامه‌های کیهان و اطلاعات در پاریس نتوانستند نسخه‌ای از این پیام را در همان روز اول به دست آورند؛ به آنها ندادند. روزنامه اطلاعات در ایران کوشید در تماس تلفنی متن پیام را دریافت دارد. در میان خواندن آن، آیت‌الله پرسید: برای چه کسی می‌خوانید؟ گفتند، روزنامه اطلاعات. گفت: «تلفن را قطع کنید... روزنامه‌هایی که پنجاه سال در خدمت طاغوت بوده‌اند حالا اعلامیه‌های من را می‌خواهند چاپ کنند. بی‌خود می‌خواهند چاپ کنند. به ایشان ندهید.»<sup>۴</sup>

صبح روز هفدهم، خبرنگاران و عکاسان فرانسوی و دیگر خبرگزاری‌ها خود را به این‌جا

۱. صحیفه امام، ج ۳، صص ۴۸۳ تا ۴۸۸.

۲. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، ص ۲۴۹؛ اسناد ساواک، تلفنگرام، سند ش ۲۱/۱۹۱۸، مورخ ۵۷/۷/۱۸.

۳. روزنامه کیهان، ش ۱۰۵۸۵ (۱۸ مهر ۱۳۵۷)، ص ۳.

۴. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، ص ۲۷۴.

رسانده، از پشت نرده‌های خانه چشم می‌چرخاندند و عکس می‌گرفتند. امام که اشتیاق آنها را دید گفت بگذارید بیایند تو؛ و رفت که وضو بگیرد. شاید دوست نداشت بی‌وضو عکس او را بگیرند! «من رفتم در را باز کردم برای اینها که بیایند داخل تا عکس بگیرند... یادم هست چهارده تا عکاس در مکان وضو حاضر بودند تا امام بیرون بیاید. به محض این که... بیرون آمد... شروع به ... عکس گرفتن از امام کردند.»<sup>۱</sup>

### بازگشت به پاریس

تقاضای دیدار دانشجویان شاغل به تحصیل در فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی که خود را به پاریس رسانده بودند، به اوج خود رسیده بود. وقتی شنیدند که آیت‌الله به خانه دیگری رفته، برآشفته، با اعتراض گفته بودند: «اگر می‌خواستید امام را مخفی کنید چرا از نجف آوردید؟ ... دیشب نشستید و کمیته تصمیم‌گیری برای امام درست کردید. اگر شما بخواهید تصمیم بگیرید و امام عمل کند، ما چنین امام و رهبری را قبول نداریم. ما امامی را قبول داریم که خودش تصمیم بگیرد.» اسماعیل فردوسی‌پور تا ظهر روز شانزدهم این اعتراض‌ها را شنیده، چاره را در این دیده بود که به دانشجویان قول بدهد امام، فردا در همین‌جا، به دیدن شما خواهد آمد. با این گفته رضایت داده و رفتند.<sup>۲</sup> فردوسی‌پور گمان نکرده بود آیت‌الله در جای تازه جاگیر شود. بعد از ظهر به نوفل‌لوشاتو رفته، امام را در جریان برآشفته‌گی دانشجویان گذاشته بود و قول داده به آنان را بازگفته بود. صبح روز هفدهم، پیش از گرد آمدن خبرنگاران، برابر این خانه، آیت‌الله برای برآوردن قولی که داده شده بود، راهی پاریس شده بود. پلیس مراقب آن‌جا گفته بود ما نمی‌توانیم هم از این خانه نگهبانی کنیم و هم با شما به پاریس بیاییم. گفته شده بود با ما بیایید و نیروی جایگزین برای این‌جا تقاضا کنید. پذیرفته بودند.

دانشجوها کاشانه را پر کرده بودند. امام برای کنار راندن هر سوء تفاهمی گفته بود که «جایی بیرون گرفته‌اند برای این که من استراحت کنم. امروز هم که شنیدم آقایان این‌جا تشریف می‌آورند، از این جهت آمدم که خدمت آقایان برسم. من عادت به تشریفات ندارم که مثلاً

۱. همان، ص ۱۱۷.

۲. همان، صص ۲۴۰ و ۲۴۱.

شما بین من و کسی واسطه باشید... این خلاف ادب اسلام است.<sup>۱</sup> و در پایان سخنان برای شستن هر آنچه که در ذهن حاضران رسوب کرده بود، بار دیگر تکرار کرده بود که من از اول که وارد این نهضت شدم، مستقل بودم و «حسب تشخیص خودم و تفکر خودم کارها را انجام می‌دادم. خیال نکنید که من حالا این‌جا که آمدم مثلاً ارتباط خاصی با کسی داشته باشم... کدورتی نداشته باشید... من در خدمت همه آقایان هستم و آنجا هم منزلم درش باز است؛ هر کس از آقایان می‌خواهد بیاید آن‌جا»<sup>۲</sup>

در سخنرانی آن روز، امام فشرده‌ای از کارهایی که دو پادشاه پهلوی علیه دین و استقلال ایران کرده بودند، بازگفته بود و به دانشجویان یادآوری کرده بود؛ همه ما، کسانی که بیرون از ایران هستیم، باید به اندازه توان خود، با قلم، سخن و تظاهرات، دین خودمان را به ملت ایران ادا کنیم. آیت‌الله حرف اول و آخر خود را از ابتدا تاکنون چنین بیان کرده بود: «ما یک مملکتی داریم [و آن را] برای خودمان می‌خواهیم. ما نمی‌خواهیم آمریکا سرپرست ما باشد. ما نمی‌خواهیم همه منافع این ملت را آمریکا ببرد؛ همه منافع این مملکت را شوروی ببرد... می‌خواهیم خودمان از زمین خودمان و از آب خودمان و از نفت خودمان و از مخازن خودمان... استفاده کنیم و دزدها را هم کنار بگذاریم... ما سرپرست لازم نداریم. بد اداره کنیم، خودمان کردیم؛ خوب هم اداره کنیم، خودمان کردیم. ما حرف‌مان این است.»<sup>۳</sup>

در پایان این دیدار پرسش و پاسخ‌هایی رد و بدل شده بود که از آن جمله سؤال یک دختر دانشجوی روسری به سر و مانتو به تن بود. پرسیده بود که این حجاب من درست است؟ امام پاسخ مثبت داده بود.<sup>۴</sup>

## مسافران پاریس

نخستین کسانی که پس از رسیدن امام به پاریس از ایران به فرانسه آمدند، آقایان شهاب‌الدین اشراقی، داماد و وکیل آیت‌الله، و سیدمحمود مرعشی نجفی، پسر آیت‌الله سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی بودند. هر دو پیام‌ها و نامه‌هایی با خود داشتند. اشراقی از همان روز سیزدهم

۱. صحیفه امام، ج ۳، ص ۴۸۹.

۲. همان، صص ۴۹۸ و ۴۹۹.

۳. همان، صص ۴۹۵ و ۴۹۶.

۴. همان، ص ۴۹۹؛ خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، ص ۲۴۵.

مهر که شنید پدرزنش را از مرز کویت بازگردانده‌اند، از قم به تهران رفته بود، تا هر جا که امام رحل اقامت افکند، خود را به او برساند.<sup>۱</sup> سفر او با مسافرت پیک مرجع تقلید، آقای مرعشی نجفی، همزمان شده بود. هر دو، روز هفدهم مهر به سوی پاریس پرواز کرده، خود را به نوفل‌لوشاتور رساندند.

از موضوعاتی که به اشراقی گفته شده بود تا به آگاهی امام رساند، بازگشت او به ایران بود.<sup>۲</sup> توسط چه کسی و یا با چه واسطه‌ای این موضوع از اشراقی خواسته شده بود، روشن نیست. بار نخست، این گفته سخنگوی وزارت امور خارجه ایران که «اقامت ایشان در هر کشوری که مورد نظر ایشان باشد از نظر دولت ایران بلامانع است»<sup>۳</sup> این طور تفسیر گردید که دولت ایران چراغ سبز را برای بازگشت امام به وطن نشان داده است. طبیعی است که این گفته، با توجه به پیش‌بینی‌هایی که دستگاه امنیتی با کمک نیروهای نظامی و ژاندارمری در مرزهای ورودی کشور کرده بود، ترفندی برای فریب افکار عمومی بود. مانند این پیشنهاد را آقای سیدکاظم شریعتمداری نیز به دولت داده بود. «پیشنهاد من این است که دولت اعلام نماید با توجه به مشکلاتی که از نظر اقامت خمینی به وجود آمده، با این که هفته گذشته نظر صریح خود را در مطبوعات راجع به مراجعت خمینی به کشور داده است، مع‌هذا بر حسب اوامر ملوکانه به سفارت ایران در فرانسه ابلاغ گردیده که با آیت‌الله خمینی تماس گرفته و گفته شود که آمدن ایشان به ایران بلامانع است... مسلماً نماینده دولت ایران همان شرط قبلی را که وفاداری به قانون اساسی باشد، به او ابلاغ خواهد نمود و چون خمینی اصولاً به قانون اساسی اعتقاد ندارد، لذا این شرط را قبول نموده و مسأله آمدن او به ایران منتفی است.»<sup>۴</sup>

سید محمود مرعشی نجفی، غیر از نامه‌ای که پدرش برای آیت‌الله نوشته بود، پیام شفاهی هم داشت. او یک روز پیش از پرواز موضوع مسافرت خود را با ساواک تهران در میان گذاشت. پیام شفاهی او این بود که مراجع مقیم قم زیر فشار هواداران امام خمینی بسر می‌برند؛ آنان برای مخالفت با شاه دچار محدودیت‌هایی هستند؛ و طرفداران امام به این مشکل بی‌توجه‌اند.<sup>۵</sup>

۱. اسناد ساواک، تلفنگرام ساواک قم به اداره کل سوم، سند ششم ۲۱/۱۸۶۱ هـ، مورخ ۵۷/۷/۱۵.

۲. همان، سند ششم ۲۱/۱۹۱۵ هـ، مورخ ۵۷/۷/۱۸.

۳. روزنامه اطلاعات، ششم ۱۵۷۲۸ (۱۳ مهر ۱۳۵۷)، ص ۴.

۴. اسناد ساواک، بولتن ویژه، سند شماره ۳۱۲/۷۶۶۳، مورخ ۵۷/۷/۱۶ (۳۷).

۵. همان، گزارش، با عنوان «درباره اعزام نمایندگان از طرف آیات مقیم قم به پاریس»، بی‌شمه، بی‌تا. شاید پیامی که

از دیگر مسافرانی که در این روز / هفدهم مهر خود را به پاریس رساند، حسن روحانی بود. او از لندن آمده بود. «راجع به اوضاع ایران مطالبی که در نظرم بود، گفتم و در پایان هم از ایشان سؤال کردم که در شرایط فعلی آیا آنجا بمانم و یا به تهران برگردم؟ امام فرمودند: فعلاً همین جا بمانید. نیاز اینجا بیشتر از ایران است، ولی برنامه سخنرانی‌های تان را بیشتر کنید. به دانشگاه‌ها بروید و برای دانشجویان صحبت کنید. حتی امام فرمودند: با خارجی‌ها صحبت کنید و آنها را از اوضاع ایران مطلع نمایید. فرمودند: حتی اگر یک یا دو نفر هم هستند، برای‌شان صحبت کنید؛ نگویند دو نفرند. دیدار شاید حدود نیم ساعت طول کشید و از محضرشان مرخص شدم. چند دقیقه بعد از آن، آقای اشراقی داماد امام، که ظاهراً همان روز از تهران آمده بودند، من را صدا زدند و از طرف امام یک پاکت پول (ده هزار تومان) به من دادند. من به آقای اشراقی گفتم: فعلاً نیاز به پول ندارم. آقای اشراقی خندید و گفت: مثل اینکه شما امام را نمی‌شناسید؟ امام به کسی پول نمی‌دهد؛ نمی‌دانم چطور شده که این را برای شما فرستاده‌اند... بگیری. من هم پول را گرفتم که ... برای من برکت زیادی داشت.»<sup>۱</sup>

## سخنرانی دوم

شماری از شرکت‌کنندگان در کنگره سالانه اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا که در شهر هاگن آلمان برگزار شده بود، خود را به پاریس رسانده بودند. کنگره پس از رسیدن خبر ورود آیت‌الله به پاریس موقتاً تعطیل شده بود. نوزدهم مهرماه بود که این گروه، ناباورانه، گریان و بهت‌زده رو در روی رهبر نهضت نشستند. «من برای این که این حالت را بشکنم و به این فضای عاطفی سنگین خاتمه دهم به امام گفتم اگر حال دارید شرح دهید چطور شد که عازم پاریس شدید؟»<sup>۲</sup> امام توضیح کوتاهی از چرایی هجرت خود داد و گفت که مکان در نزد من مطرح نیست.<sup>۳</sup> مطرح نبودن مکان آن هم از زبان مرجع تقلیدی که همه عمر علمی

امام خمینی در ۲۵ مهر به روحانیان ایران فرستاد و از طلاب جوان خواست که احترام مراجع را رعایت کنند و از اختلاف کلمه پرهیز نمایند، به این مناسبت بوده باشد. (صحیفه امام، ج ۴، ص ۴۲).

۱. روحانی، حسن، خاطرات... ج ۱، صص ۴۶۳ و ۴۶۴.

۲. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ج ۱، صص ۳۴۶ و ۳۴۷. تاریخ این دیدار در خاطرات دکتر سیدصادق طباطبایی، فردای رسیدن امام خمینی به پاریس / پانزدهم مهر آمده، اما در منبع صحیفه امام، نوزدهم مهر یاد شده است. از آن‌جا که دیگر ملازمان امام در آن زمان از چنین دیداری در پانزدهم مهر یاد نکرده‌اند، ترجیحاً تاریخ وقوع آن در این روز / نوزدهم مهر آمده است.

۳. صحیفه امام، ج ۳، ص ۵۰۲.



خود را در دو حوزه علمیه و کنار مراقد بزرگان دین، مخصوصاً امام اول شیعیان، حضرت علی علیه السلام، گذرانده، نشان از دیدگاه متفاوت، بلکه غیر معمول او داشت. «بعضی از بانوان به خصوص همسران علما می پرسیدند: چرا آقا این کار را کردند؟ حیف نیست ایشان محیط مقدس نجف را رها نمود و به دیار کفر رفت؟ جوار بارگاه ملکوتی امیرالمؤمنین کجا، پاریس، سرزمین لهو و لعب و بی دینی، کجا؟!»<sup>۱</sup>

مکان، در زیست فکری آیت الله/ قیام الله، تعیین کننده نبود. این جمله که «فرودگاه به فرودگاه می روم. اگر جایی راهم ندادند، آبهای آزاد را از ما نگرفته اند. یک کشتی اجاره می کنیم روی آبهای آزاد فریاد مظلومیت ملت ایران را به دنیا اعلام می کنیم»، از آن او نیست؛ برداشتی است که برخی جراید پاریس از گفته های اطرافیان آیت الله کرده بودند.<sup>۲</sup> اما، آنچه در ذات این برداشت نهفته است، با باور امام منطبق بود.

آقای خمینی، که اینک همه او را امام می خواندند به نمایندگان کنگره سالانه اتحادیه گفت که خود را ملزم شرعی و عقلی می داند که با نهضت ملت ایران همراه باشد. مگر آنان چیزی جز تعیین سرنوشت، به دست خودشان، می خواهند؟ مگر حقوق بشر غیر از این است؟ حال که ملت خواستار حکومت و اجرای احکام اسلام است «می گویند که ما می خواهیم برگردیم به زمان هزار و چهارصد سال پیش از این! ما می خواهیم به عدالت هزار و چهارصد سال پیش از این برگردیم، نه این که زندگی مان، زندگی آن وقت شود. نه؛ همه مظاهر تمدن را با آغوش باز قبول داریم، لکن این هایی که اینها دارند مظاهر تمدن نیست. آدم کشی... حکومت نظامی... مظاهر تمدن است؟»<sup>۳</sup> امام به عوارض اصلاحات ارضی اشاره کرد؛ حدود یک ماه ذخیره گندم، واردات مواد غذایی، مهاجرت روستاییان به حاشیه شهرها و گسترش کوخ نشینی؛ «ما که می گوئیم حکومت اسلامی، می گوئیم این وضع باید از بین برود... شاه می گوید که اینها می گویند باید ما برگردیم به آن زمانی که با الاغ راه برویم... تا محمدرضا و دودمان پهلوی هست، ما نمی توانیم یک روی آزادی و یک روی استقلال برای مملکتمان ببینیم.»<sup>۴</sup> او افزود اگر ارتجاع این است که ما خواهان جلوگیری از غارت منابع ایران هستیم، بگذار ما عقب افتاده باشیم و

۱. بانوی انقلاب - خدیجه ای دیگر، ص ۳۴۷.

۲. خاطرات حجت الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی پور، ص ۲۲۷.

۳. صحیفه امام، ج ۳، ص ۵۰۶.

۴. همان، ص ۵۰۸.

آنها که غارت می‌کنند، جلو افتاده! آیت‌الله در پایان به دانشجویان ایرانی یادآور گردید «حق اولیه بشر است که من می‌خواهم آزاد باشم. حرف ما این است. این حرفی است که در هر جا شما بگویید، همه از شما می‌پذیرند.»<sup>۱</sup>

## پیام دوم

چهلمین روز کشتار مردم تهران در میدان ژاله نزدیک بود. روحانیت ایران در اقدامی هم‌سو، بیست و چهارم مهر ۱۳۵۷ را عزای ملی خواند. در اعلامیه‌هایی که آنان منتشر کردند، سالگرد فقدان سیدمصطفی خمینی را نیز مقارن با همین روز، بیست و چهارم مهر، اعلام نمودند. حوادث ایران، بی‌توجه به برقراری حکومت نظامی در ۱۲ شهر، همچنان آفریده می‌شد. تظاهرات، اعتصاب‌ها و راه‌پیمایی‌ها ادامه داشت. با بروز جنبش‌های دانش‌آموزی، موج اعتراضات مردمی بلندتر شده بود.

آیت‌الله خمینی ششمین روز حضور خود را در فرانسه تجربه می‌کرد. تصمیم او در رفتن به کشوری اسلامی تغییر نکرده بود. نمایندگانش در کشورهایی چون سوریه، لبنان، الجزایر و پاکستان برای جلب نظر آن دولت‌ها در پذیرش مرجع تبعیدی ایران می‌کوشیدند، اما دعوت رسمی‌ای از او نشده بود. او هنوز نمازش را شکسته می‌خواند. «به محض احراز آزادی بیان و قلم در کشوری از کشورهای اسلامی، ان‌شاءالله برای خدمت در آنجا خواهم رفت. اکنون در این‌جا به خدمت ادامه می‌دهم. در نهضت اسلامی و خدمت به مردم مسلمان، مکان یا رنج در مکان مطرح نیست. آن‌چه مطرح است، ملت است؛ صدای وجدان است. من هر چه بکنم و بر سر من هر چه بیاید در مقابل شمایی که خون در راه آزادی و اسلام داده‌اید خجلم.»<sup>۲</sup> این جمله‌ها بخشی از پیام آیت‌الله به مردم ایران به مناسبت چهلیم شهدای هفدهم شهریور تهران بود. امام در این‌جا نیز از مردم خواست که از پانیاftاده، نهضت تاریخی خود را ادامه دهند. «صبور باشید و سستی و ضعف از خود نشان ندهید؛ راه شما راه خدا و اولیای خداست. خون شما در راهی می‌ریزد که خون پیغمبران و امامان و اصحاب صلاحیت‌دار آنان ریخته شد. شما به آنان می‌پیوندید و این‌ها تنها غم ندارد که شادی آور است... این جنبش بزرگ را هیچ قدرتی نمی‌تواند متوقف کند. شما به‌حق اید و دست خداوند تعالی با شما است و خدا خواسته است

۱. همان، صص ۵۰۹ و ۵۱۰.

۲. همان، ص ۵۱۳.

که مستضعفین پیشوایی را به دست گرفته، خود وارث مقررات و مخازن خود باشند.<sup>۱</sup> او نیز بیست و چهارم مهر را عزای عمومی خواند. پیام امام توسط ناشرانی که خود را «گروه فلاح»، «ندای اسلام» و «فجر اسلام» نامیده بودند در ایران چاپ و توزیع گردید. این پیام به زبان عربی برگردانده و به کشورهای مورد نظر فرستاده شد.

### بی‌خبری ساواک از پاریس

در بیستم مهر، علی محمد کاوه، معاون اطلاعات خارجی ساواک، خود را به پاریس رساند تا با همتایان فرانسوی (SDECE) خود رایزنی کند. سطح روابط امنیتی ایران و فرانسه را باید بسیار خوب دانست؛ به ویژه آن‌که طرف ایرانی توجه ویژه‌ای به رئیس وقت دستگاه اطلاعاتی فرانسه داشت که آن را با بذل مال نشان می‌داد.

فردای رسیدن امام خمینی به پاریس، ناصر مقدم، رئیس ساواک با همتای فرانسوی خود تماس گرفته، خواستار مراقبت از تحرکات آیت‌الله خمینی شده بود.<sup>۲</sup> گفتنی است در شش روز گذشته نماینده ایستگاه سازمان امنیت فرانسه در ایران در برابر هر پرسش ساواک گفته بود که پاسخ آن را از فرانسه خواهم گرفت، اما هیچ خبری نداده بود. همه اطلاعات ساواک در این روزها محدود به چند گزارش ناقص، همراه با اطلاعات نادرست نماینده خود در پاریس بود. در این چند روز سازمان اطلاعات و امنیت کشور بیشترین خبرهای خود را باید از صفحات روزنامه‌های ایران به دست آورده باشد.

برقراری روابط اطلاعاتی، تنها هدف کاوه از آمدن به پاریس نبود؛ هر چند او در دیدار با همتای فرانسوی‌اش فهرستی از نیازمندی‌های ساواک درباره فعالیت‌های آیت‌الله خمینی را به دستگاه اطلاعاتی مقابل داد و خواست روش ارتباطی پرشتابی بین ایران و فرانسه برقرار گردد، اما در دیداری که با کنت دومرانش، رئیس SDECE، داشت، از ضرورت رفتن خمینی به آمریکا گفت. «اعلی حضرت همایون شاهنشاه آریامهر بی‌میل نیستند که او به آمریکا برود. به این جهت از شما تقاضا می‌شود به نحو مقتضی او را تشویق نمایید که به آمریکا برود و برای صدور ویزای وی تسهیلاتی فراهم نمایید.» کنت پرسید که چگونه این کار ممکن است؟ کاوه گفت که با نفوذ در آدم‌های پیرامونی چون صادق قطب‌زاده و ابوالحسن بنی‌صدر. آنان «می‌توانند به

۱. همان، صص ۵۱۲ و ۵۱۳.

۲. اسناد ساواک، پیوست نامه اداره همکاری‌ها به اداره کل سوم، سند شم ۱۱۳۴۴/۱۰۰۰، مورخ ۵۷/۸/۲۷.

وی القا نمایند که ماندنش در فرانسه به صلاح نیست و رفتن به آمریکا را توصیه نمایند. و حتی به وسیله به کار گرفتن عوامل درجه ۲ دینی؛ کسانی که به نحوی از انحا می‌توانند قطب‌زاده را تحت‌تأثیر قرار دهند. و اضافه نمودم در صورتی که این عملیات هزینه‌هایی دارد ممکن است از طرف ما (ساواک) تأمین شود.» یعنی هر اندازه پول بخواهید می‌دهیم تا خمینی برای رفتن به آمریکا ترغیب شود!

اما چرا به آمریکا؟ پاسخ این پرسش را نمی‌دانیم. آیا در آمریکا امکان وقوع حادثه‌ای بود که حکومت ایران به دنبالش می‌گشت؟ چه حادثه‌ای؟ کاوه پس از این دیدار، دو جلسه هم با اسماعیل رایین نشست. رایین، نویسنده و روزنامه‌نگار، و مؤلف کتاب سه جلدی *فراموشخانه و فراماسونری در ایران*، از همکاران دورکار ساواک بود. کاوه از رایین خواست هر چه زودتر ارتباط گسسته خود را با قطب‌زاده برقرار کند «و او را تشویق نماید که تمایل خمینی را به رفتن به آمریکا جلب کند.» و نیز از رایین خواسته شد هر خبری که به دست آورد توسط نماینده ساواک در پاریس به ایران بفرستد.<sup>۱</sup>

کاوه در گزارش خود برخی از مدعیات کنت را درباره امام چنین نقل می‌کند: پانزده روز پیش نماینده ویژه‌ام در بغداد به دیدن صدام حسین رفت و به او گفت که ماندن خمینی در عراق جز دردسر نتیجه‌ای برای شما ندارد. چرا او را اخراج نمی‌کنید؟ فکر کنم با این توصیه بود که عراق زمینه بیرون راندن خمینی را فراهم کرد! چهار روز پیش به دولت فرانسه توصیه کردم خمینی را اخراج کند، ولی سفیر ایران از وزارت امور خارجه فرانسه خواست که از بیرون راندن او صرف‌نظر کند! خمینی با کمونیستهای فرانسه و ایتالیا مرتبط است و این‌ها برای رفتن او به ایتالیا می‌کوشند. «به عقیده من خوب است وسایل رفتن او به ایتالیا فراهم شود و با استفاده از هرج و مرجی که در آن‌جاست، عوامل شما (ایران) به آسانی می‌توانند او را از بین ببرند[!].» و روشن است که کاوه از ادعاها و توصیه کنت متعجب و از خبرهای او بی‌اطلاع بود.<sup>۲</sup>

### خط روشن سیاسی

بنابر آنچه که در اسناد ساواک آمده، امام خمینی در ۲۱ مهرماه دیداری رودررو با یکی

۱. همان، گزارش، با عنوان «گزارش مأموریت»، بی‌شمه، مورخ ۰۷/۷/۲۴.

۲. همان‌جا.

از اعضاء کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی داشت. نماینده ساواک در فرانسه نوشت که این فرد با وساطت بنی صدر موفق به این دیدار گردید. البته این احتمال را نباید از نظر دور داشت که این شخص با دلالت مستقیم یا غیرمستقیم منابع امنیتی ایران به این ملاقات تن داده باشد. از گفته‌های آقای خمینی چنین برمی‌آید که دیدارکننده پرسش‌هایی درباره ابرقدرت شرق، گروه‌های چپ، و شاید از همه مهمتر، تحرکات اخیر علی امینی کرده است. پاسخ‌های امام خمینی ترسیم خط روشن سیاسی او بود. «همه خارجیان، چه روس و انگلیس و آمریکا و چین، برای ما بیگانه‌اند و منابع ما را به یغما برده‌اند.» او افزود: «هیچ‌گونه سازشی با شاه و هیچ‌کس دیگر از اعضاء سلطنت وجود ندارد. هر کس، از جمله [علی] امینی، که مسئولیت دولت را به عهده بگیرد می‌خواهد سلطنت را حفظ کند و رفورمی مانند رفورمهای گذشته ایجاد بنماید.»<sup>۱</sup> این پاسخ، احتمال یادشده بالا را تقویت می‌کند که دولت ایران در پوشش کنفدراسیون، می‌خواست از دیدگاه رهبر نهضت درباره تغییرات سیاسی ایران و جابه‌جایی مهره‌ها، آگاه گردد.

گفته می‌شد اردشیر زاهدی، سفیر ایران در آمریکا، در دیدار با علی امینی این موضوع را مطرح کرده بود.<sup>۲</sup> جمله پسین امام این بود: «شما اعلام کنید که روی کار آمدن امینی نیز چاره درد ما نیست. ما صراحتاً اعلام می‌کنیم که شاه باید استعفا کند و مصادر امور نیز در مدت ۱۵ سال اخیر محاکمه شوند.» امام درباره حزب توده هم گفت: «ما همان نفرتی را که به رژیم سلطنت داریم، همان نفرت را با حزب توده نیز داریم. حزب توده حزب شاه است و با دادن شعارهای کمونیستی در دانشگاه‌ها و تظاهرات می‌خواهند مردم را از حزب توده بترسانند.»<sup>۳</sup>

امام در این روز/ ۲۱ مهر دیداری هم با گروه‌های گوناگون ایرانی، ویژه دانشجویانی که از دیگر کشورهای اروپایی خود را به پاریس رسانده بودند، داشت. گفته‌های آن روز آیت‌الله، تفاوت چندانی با سخنان او در دیدار با نمایندگان اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در نوزدهم مهر نداشت.<sup>۴</sup> اما نمی‌توان به این صورت تکرار شده بسنده کرد و از دگرگونی‌ای که در باطن شنوندگان رخ می‌داد گذر کرد. تجسم فضای وقت و قرار گرفتن در آن موقعیت

۱. همان، تلگرافات وارده، تلگرام نمایندگی ساواک در فرانسه به اداره کل سوم، سند شه ۳۱۳، مورخ ۵۷/۷/۲۱.

۲. روزنامه اطلاعات، شه ۱۵۷۳۴ (۲۴ مهر ۱۳۵۷)، ص ۲۳.

۳. اسناد ساواک، تلگرافات وارده، تلگرام نمایندگی ساواک در فرانسه به اداره کل سوم، سند شه ۳۱۳، مورخ ۵۷/۷/۲۱.

۴. صحیفه امام، ج ۳، صص ۵۱۶ تا ۵۲۴.

پرتلاطم، این برآورد را به دست می‌دهد که پایان سخنان آیت‌الله، مصادف بود با زایش سفیران دیدگاه‌های او، همزمان بود با قطار شدن گلوله‌های فرهنگی آماده شلیک. «ما مکلفیم به این که خدمت کنیم به این مردم... خدمت به آنها یعنی خدمت به خودمان... همه ما شریکیم. اگر مملکت، یک مملکت مستقلی شود... یک مملکت آرامی باشد... یک مملکت... مرفهی باشد، خوب ما هم جزء آن مملکت هستیم؛ ما هم در رفاه هستیم... اینها قیام کردند و ما هم باید دنبال آنها باشیم... من حالا شما را دیدم، این مقدار می‌توانم به شما... بگویم؛ حرف بزنم... شما هم... [به همه] آنهایی که اهل این‌جا هستند، خارج هستند [بگویند]... تاریخ سراغ ندارد این جور نهضتی که الآن در ایران است... این نهضت را نگذارید بخوابد تا اینها از بین بروند... [و] یک هیأت حاکمه صحیح سر کار بیاید.»<sup>۱</sup>

### نظام سیاسی آینده ایران

امام خمینی همچنان از گفت‌وگو با ارباب رسانه خودداری می‌کرد. دولت فرانسه چنین خواسته بود و او نیز پذیرفته بود تا زمانی که در آن کشور است به سخنرانی و پیام‌رسانی بسنده کند. اما سماجت خبرنگار فیگارو به این سد تَرَک انداخت. او از سیداحمد پرسیده بود: مگر شما از آیت‌الله مسأله شرعی نمی‌پرسید؟ من هم برای پرسیدن مسأله نزد او می‌آیم؛ منتها مسائل من سیاسی است و آن را در روزنامه چاپ می‌کنم.<sup>۲</sup> دولت فرانسه می‌دانست که خواست او به دلیل هجوم هر روزه خبرنگاران به نوفل‌لوشاتو زمان زیادی دوام نخواهد آورد. رسانه‌ها هر روز گزارشی از امام چاپ یا پخش می‌کردند. آنها کمتر از روزنامه اطلاعات ایران که توانست در بیست و سوم مهر گزارش تصویری مفصلی از نوفل‌لوشاتو منتشر کند، نبودند.<sup>۳</sup> گفتنی است روزنامه‌های صبح و عصر ایران پس از اعتصاب علیه سانسور (۱۹ تا ۲۲ مهر ۱۳۵۷) آزادی بیشتری به دست آورده بودند. آنچه که کنت دومانس از آن به عنوان «دمکراسی لَو» یاد می‌کرد کار خودش را کرد و پرسش و پاسخ رد و بدل شده بین خبرنگار فیگارو و آقای خمینی. ۲۲ مهر در آن روزنامه چاپ شد. اهمیت این گفت‌وگو در اعلان نظام سیاسی آینده ایران بود. در این‌جا بود که امام «جمهوری اسلامی» را به عنوان حکومت

۱. همان، ص ۵۲۴.

۲. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، ص ۲۳۵.

۳. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۷۳۳ (۲۳ مهر ۱۳۵۷)، ص ۲۱.

جایگزین نظام سلطنتی اعلام کرد. پرسش این بود: در واقع عمل شما دارای چه جهتی است و چه رژیم را می‌خواهید جانشین رژیم شاه کنید؟» پاسخ هم این بود: «بدون چون و چرا رژیم شاه غیرقابل قبول است. ما پیوسته با آن مخالف بوده‌ایم. سرنگونی آن هدف غیرقابل تغییر مبارزه ما است. به علاوه، این شکل حقوقی رژیم نیست که اهمیت دارد، بلکه محتوای آن مهم است. طبیعتاً می‌توان یک جمهوری اسلامی را در نظر گرفت، ولی این موضوع بدین خاطر است که فکر می‌کنیم شناخت اصیل اسلام، ما را به ترقی جامعه‌ای که سرشار از استعدادها و تقوای انسانی و عدالت اجتماعی است راهنمایی می‌کند. قبل از هر چیز ما به محتوای اجتماعی رژیم سیاسی آینده خود دل بسته‌ایم.»<sup>۱</sup> سؤال بعدی درباره نسبت آزادی با این نظام سیاسی بود. «ما موافق رژیم آزادیهای کامل هستیم. باید حدود رژیم آینده ایران همان‌گونه که برای کلیه دولت‌ها مطرح است، منافع مجموع جامعه را دربرگیرد و همچنین باید مقید به شئون جامعه ایرانی باشد، زیرا عرضه یک جامعه غیرمحدود، یک دستبرد به شرف مردان و زنان آن جامعه است.»<sup>۲</sup> نکته‌ای که برای خبرنگار فیگارو جالب بود و آن را در مقدمه گزارش خود نوشت این جمله آیت‌الله بود که نمی‌توان تا همیشه سینه‌های عریان را جلو تفنگ نگه داشت. البته آیت‌الله توضیح داد که تغییری در شیوه مبارزه با حکومت شاه داده نشده، اما وقتی از من در مورد ادامه کاربرد ارتش علیه مردم پرسیده می‌شود، از خود می‌پرسم که نمی‌توان تا همیشه سینه‌های عریان را در برابر تفنگها ایستاند. «تاکون من رهنمودهای خود را که مبنی بر مسالمت‌آمیز بودن عمل‌مان بود تغییر نداده‌ام، ولی شاید مجبور شوم این کار را بکنم.»<sup>۲</sup>

متن کامل این گفت‌وگو اوایل آبان در ایران پخش گردید.

## گردهم‌آیی ایرانیان در پاریس

ورود ایرانیان، بیشتر دانشجوی، به پاریس فزونی گرفت. روز ۲۲ مهر، ۱۵۰ تن از آلمان غربی

۱. صحیفه امام، ج ۴، ص ۳. این گفت‌وگو دو بار برگردانده شد؛ یک بار از زبان فارسی به فرانسه و بار دیگر پس از تنظیم و چاپ، از فرانسه به فارسی. پس گویش امام خمینی و ادبیات معمول او در این‌جا دستخوش دو ترجمه یادشده بوده است. نکته دوم این که منبع صحیفه امام متن همان اعلامیه‌ای که در آن زمان از این گفت‌وگو چاپ و توزیع شد، آورده و خود اقدام به ترجمه متن اصلی نکرده است. البته در انتقال آن نیز دچار کاستی‌هایی شده و برخی کلمه‌ها را اشتباه یاد کرده است که در متن بالا درست شده است. ساواک نیز ترجمه‌ای از متن اصلی کرد که به نظر می‌رسد بهتر از متن فعلی باشد، دست کم به زبان ساده‌گوی امام خمینی نزدیک‌تر است.

۲. همان‌جا.

۳. همان، صص ۲ و ۳.

و ۲۰۰ خودرو چهارسرنشین از کشورهای اتریش، انگلستان و بلژیک وارد پاریس شدند. هدف آنان گردهم‌آیی در تظاهرات فردا در کوی رن پاریس بود. گفته می‌شد امام خمینی نیز در این اجلاس شرکت کرده، سخنرانی خواهد کرد. با وجود این، یکسره راهی نوفل‌لوشاتو شدند تا امام خمینی را دیده، شنوای سخنان او باشند.<sup>۱</sup>

گویا تلفن خانه‌ای که آیت‌الله در آن ساکن بود، وصل شده بود. تا یک هفته بی‌تلفن بود. تقاضا کردند، خط تماس دادند.<sup>۲</sup>

آقای خمینی به دانشجویان گفت که تلفنی از ایران اطلاع داده‌اند که اعتصابات فردا با برخورد سخت هیأت حاکمه روبرو خواهد شد. او به شدت نگران این خبر بود و از خداوند خواست که به خیر بگذرد.<sup>۳</sup> در تهران این شایعه به گوش می‌رسید که حکومت شاه برای پیش‌گیری از آنچه که ممکن است در بیست و چهارم مهر رخ دهد، یک دولت نظامی بر سر کار خواهد آورد. امام در ادامه سخنان خود همان بحث ناشناخته ماندن منشور اسلام، که پیش از این در نجف برای شاگردانش گفته بود، باز گفت؛ هر صاحب‌نظری ضلعی از اضلاع منشور اسلام را درک کرده؛ بدان تأکید ورزیده است؛ آن را مبنای فهم خویش از قرآن قرار داده است. او پس از شرح ابعاد گوناگون انسان و برنامه اسلام برای هر یک از این بُعدها به حاضران گفت که اسلام را در یک بعد محصور نکنید؛ همه جوانب آن باید دیده شود. آیت‌الله افزود که اگر فردا مجالی داده شد [به پاریس بیایم] این بحث را با توضیحات بیشتری خواهم گفت.<sup>۴</sup> اجازه ندادند. سیداحمد در این مورد نوشته است: «نماینده ژیسکار دستن با دستی لرزان که فکر می‌کرد وارد درباری می‌شود و از سادگی اوضاع تعجب کرده بود، از رفتن ایشان با کمال احترام جلوگیری کردند.»<sup>۵</sup>

بیش از دو هزار تن از ایرانیان در سن‌ژرمن دوپره، منطقه ۱۴ پاریس منتظر آمدن امام بودند، اما پلیس فرانسه مانع از حرکت او شد. تالاری که در کوی رن بود تاب گنجایش

۱. اسناد ساواک، نامه ساواک به وزارت امور خارجه، سند شم ۳۳۲/۲۴۱۳، مورخ ۵۷/۷/۲۴.

۲. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، ص ۲۴۹.

۳. صحیفه امام، ج ۴، صص ۵ و ۶.

۴. همان، صص ۵ تا ۱۲.

۵. اقلیم خاطرات، ص ۴۴۰. نامه‌ای که تسلیم امام خمینی یا اطرافیان ایشان گردید از شهربانی فرانسه بود و اخلاص در نظم عمومی را با حضور امام محتمل دانسته بود. از این رو چنانچه ایشان در آن جمع حاضر می‌شد، پلیس از برگزاری آن گردهم‌آیی جلوگیری می‌کرد. (تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۲، ص ۱۶۳)



هشتصد نفر را روی صندلی‌ها و زمین خود داشت. بقیه بیرون بودند. گویا هادی غفاری سخنران اول بود. پس از او احمد غضنفرپور خیر نیامدن آیت‌الله را به حاضران داد. البته «دو ایرانی وابسته به رهبری جنبش مارکسیست‌ها در آلمان غربی... درخواست کردند که برای حضار صحبت کنند، اما درخواست آنها مورد موافقت قرار نگرفت و حاضران این دو نفر را از اجتماع خود بیرون کردند.»<sup>۱</sup> برنامه‌ها تا ساعت ۱۴:۰۰ به درازا کشید.

در پایان ایرانیان به سمت نوفل‌لوشاتو رفتند تا با رهبر نهضت دیدار کنند.<sup>۲</sup> «من امروز بنا داشتم که در این محلی که آقایان مجتمع شدند، بیایم و در آنجا بعضی مطالب، بعضی درد دلها را به آقایان تذکر بدهم لکن مقتضیاتی پیش آمد که صلاح ندیدند امروز بیایم.»<sup>۳</sup> سخنرانی آن روز/ ۲۳ مهر آیت‌الله بیشتر جنبه تاریخی داشت؛ با این حال گفت که من مطالب را تکرار می‌کنم، شاید افراد تازه‌آمده‌ای بین شما باشند که آنها را نشنیده باشند. او کارکرد جهان غرب در ایران را نتیجه مطالعات بلندمدت آنها دانست، تا جایی که آگاهی آنان از ایلات و طوایف، فرهنگ، روحیات، آمایش زمین، اقتصاد و... از خود ما بیشتر است. آنان به این نتیجه رسیدند که برای تسلط بر کشورهای مسلمان با سه مانع روبرو هستند؛ یکی آیین اسلام، اگر با اصل و اساس خود بروز یابد؛ دیگری روحانیان، که سر و کارشان با آحاد مردم است؛ و سوم، فرهنگ، اگر مستقل و تربیت‌کننده باشد. آقای خمینی در تشریح این گفته‌ها توجه حاضران را به کارکرد پیامبران جلب کرد. آیا آنان به بیداری توده‌ها و شوریدن بر قدرت‌های ستمگر یازیدند یا به تخدیر و به خواب واداشتن مردم و سازش با حاکمان ظالم؟ او تلویحاً گفت که آنچه در ایران می‌گذرد عمل به نهضت انبیا برای بازگشت به اسلام حقیقی و به دست آوردن فرهنگ مستقل است.<sup>۴</sup>

### و اما در نجف...

از فردای بیرون آمدن امام خمینی از عراق، مأموران دولتی به مدرسه‌های علمیه رفته، به محصلان علوم دینی اخطار کردند که اداره اقامت اتباع بیگانه آمده، وضعیت اقامت خود را

۱. اسناد ساواک، گزارش سازمان امنیت فرانسه به ساواک، بی‌شمه، مورخ ۰۷/۷/۲۷.

۲. همان، تلفنگرام، تلفنگران نماینده ساواک در فرانسه به اداره کل سوم، بی‌شمه، بی‌تا.

۳. صحیفه امام، ج ۴، ص ۱۳.

۴. همان، صص ۱۳ تا ۲۷.

روشن کنند. شماری از طلبه‌های ایرانی، افغانی و پاکستانی را در خیابانها بازداشت کردند. و نیز «چهار نفر از اطرافیان خمینی توسط مأموران امنیتی عراق در نجف دستگیر ولی با وساطت سید محمود دعایی... آزاد» شدند.<sup>۱</sup> بگیر و ببندها گویا درس آیت‌الله خوئی را هم به تعطیلی نسبی کشاند «و ایشان نهایت جدیت خود را نزد مقامات عراقی به عمل می‌آوردند تا شاید به این وضع خاتمه دهند ولی مقامات عراقی به آیت‌الله خوئی اظهار داشته‌اند در جست‌وجوی طرفداران آقای خمینی هستند تا اگر فعالیتی داشته باشند محدود سازند.»<sup>۲</sup>

بانو قدس ایران در حال آماده شدن برای رفتن به فرانسه بود. «با رفتن آقا ما هم کم‌کم مشغول جمع اثاثیه و تهیه برگزاری بزرگداشت اولین سالگرد فرزندم بودیم که مجلس را برگزار کرده و به سوی او حرکت کنیم؛ او بی که منزل به منزل ما را با خود برده است و یا به دنبال خود کشیده است.»<sup>۳</sup> احمد بیست و یکم مهر با مادرش تماس گرفته، از او خواسته بود با حسین، پسر مصطفی، به فرانسه بیاید.<sup>۴</sup> خبر آن را به همسرش داد و نوشت: «با این که وضع مان هیچ معلوم نیست و بناست این‌جا را ترک کنیم، با این وضع می‌خواهیم که این زن را که زندگی پرماجرایش دیدنی است، بیاریم؛ هر چه شد، شد؛ زنی که زندگیش را بر برگ غربت نوشته‌اند.»<sup>۵</sup> فریده، در حال گرفتن روادید عربستان سعودی برای سفر به حج بود.<sup>۶</sup> فاطمه طباطبایی، همسر احمد، هشت ماهه باردار بود؛ و نگران از بازگشت هوایی به ایران؛ مبادا با مشکلاتی همراه گردد. «نکند مسئولان پرواز به دلیل آن که در ماه آخر بارداری بودم به من اجازه سفر هوایی ندهند، یا اگر آنها متوجه نشوند و جلوگیری نکنند، پس از سوار شدن به هواپیما دچار مشکل شوم.» دچار مشکل نشد.<sup>۷</sup> او هجدهم یا نوزدهم مهر به تهران رسیده بود. نمایندگی ساواک در عراق گزارش داد که معصومه حائری، همسر مصطفی، آماده

۱. اسناد ساواک، سند ش ۲۱/۱۹۳۳، مورخ ۵۷/۷/۲۰؛ همان، نامه ساواک به وزارت امور خارجه، سند ش ۳۳۴/۲۲۹۳، مورخ ۵۷/۷/۱۹.

۲. همان، نامه سرکنسولگری شاهنشاهی ایران (کربلا- نجف اشرف- بابل- قادسیه) به سفارت شاهنشاهی ایران در بغداد، سند ش ۹۱۰/۸/۱۸۹، مورخ ۱۳۵۷/۷/۲۴.

۳. بانوی انقلاب- خدیجه‌ای‌مدیگر، ص ۳۴۴.

۴. همان‌جا.

۵. اقلیم خاطرات، ص ۴۴۱. پس از خروج بانو خدیجه ثقفی از نجف، اواخر مهر ۱۳۵۷، مأموران عراقی به خانه آیت‌الله رفته آن را بازرسی کردند. گویا با تمهید آقای غلامرضا رضوانی چیزی به چنگ مأموران نیفتاد. (اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در عراق، سند ش ۳۹۴، مورخ ۵۷/۸/۸).

۶. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در عراق به اداره کل سوم، سند ش ۵۱۵۳، مورخ ۵۷/۷/۱۸.

۷. اقلیم خاطرات، ص ۴۳۱.

بازگشت به ایران است،<sup>۱</sup> اما او تا ماهها بعد در نجف ماندگار شد. از اطرافیان امام، غلامرضا رضوانی، به نمایندگی از آیت‌الله در نجف ماند تا به رتق و فتق اموری چون پرداخت شهریه بپردازد.<sup>۲</sup> سید محمود دعایی نیز برای پیوستن به مرادش بی‌تاب بود.

### اعتصابی به وسعت ایران

باید در همین روزها، روزهای نهم و دهم ورودش به فرانسه، از کاخ ورسای دیدن کرده باشد. ابراهیم یزدی می‌نویسد که امام نمازش را شکسته می‌خواند و قصد اقامت ده روزه نکرده بود. از این رو ضرورت داشت طبق آرای فقهی بیست و چهار کیلومتر حرکت کند تا حکم نماز مسافر را به کار بندد. به همراه آقای شهاب‌الدین اشراقی، سوار بر خودرو صادق قطب‌زاده و همراه مأموران امنیتی فرانسه از کاخ قدیمی شاهان فرانسه در ورسای دیدن کرد. و نیز احتمال می‌رود بررسی‌های پزشکی امام خمینی در یکی از بیمارستان‌های مجهز نزدیک ورسای در همان اوان انجام گرفته باشد. «بعد از اتمام آزمایش‌ها، پزشک مربوطه جمع‌بندی کرد که آقای خمینی نه تنها هیچ مشکل پزشکی قابل ملاحظه‌ای ندارد، بلکه حداقل ده سال از سن واقعی خودشان جوان‌تر هم هستند.»<sup>۳</sup> با وجود این، پزشک برای کارکرد بهتر قلب امام دارو نوشت.

امام خمینی در دو سخنرانی روز بیست و چهارم مهر به نیازمندی‌های اخلاقی انسان اشاره کرد. این جهان کوه است و فعل ما ندا/ سوی ما آید نداها را صدا/ فعل تو کان زاید از جان و تنات/ همچون فرزندی بگیرد دامن‌ات. او این دو بیت از مولانا را نخواند، اما به توضیح و تشریح آن پرداخت، و از دانشجویان حاضر در آن خانه خواست که قدر و قیمت عمر را دانسته به سوی خوبی‌ها رو کنند؛ خوبی‌های فردی و اجتماعی، چرا که همه کارهای ما، هر اندازه‌ای که باشد، بعد از مرگ همراه ما خواهد شد. «جهنم و بهشت از عمل من و شما موجود می‌شود. عمل ما ابزار کار است برای آن‌جا.» آیت‌الله در بخش دیگری از سخنان خود شمول قوانین اسلام را برای همه دوره‌ها، پیش از زاده شدن تا پس از مردن، یادآور شد و گفت این قوانین فردی و اجتماعی برای برآوردن نیازهای مادی و معنوی انسان است. او

۱. استاد ساواک، گزارش خبر، نمایندگی ساواک در عراق به اداره کل سوم، سند شم ۳۵۱، مورخ ۰۷/۷/۱۷.

۲. همان‌جا.

۳. یکصد و هجده روز در نوفل‌لوشاتو، صص ۱۲۴ تا ۱۲۶.

گفت که ما با مظاهر تمدن و قوانین دنیوی مخالفتی نداریم، مگر آن که سلامت جسم و روح آدمی را نشانه رفته باشد. و برای نمونه از سینما گفت: «اگر یک سینما اخلاقی باشد و علمی باشد، چه کسی جلوی او را می‌گیرد؟ اما وقتی که ما می‌بینیم مملکت ما از سینمایش گرفته تا مدرسه‌اش استعماری است... برای فاسد کردن نسل جوان ما، اگر مسجد هم یک وقت این طور شد، ما در آن را می‌بندیم... مسجدش را هم خراب می‌کنیم؛ نه این که سینمایش را. این که ما با سینما مخالفیم، با این نحو سینمایی که اینها دارند مخالفیم نه «با [اصل آن]... چه کار داریم ما به سینما.»<sup>۱</sup>

امام در سخنرانی دوم از رخدادهایی که ممکن است امروز / ۲۴ مهر در ایران روی دهد ابراز نگرانی کرد. نکند کشتار دیگری شود؟! او ایران کنونی را یک مملکت انقلابی دانست؛ کشوری که مردمش تن به حکومت سرنیزه نمی‌دهد. او گفت که درمان درد ایران، رفتن شاه است. آیت‌الله در هر دو سخنرانی، حاضران را به پشتیبانی مردم ایران خواند. «به اندازه‌ای که می‌توانید کمک کنید به... ملت خودتان. آنها برای منافع شما... قیام کرده‌اند. شما هم برای... آنها باید تبلیغات... بکنید. هر مقدار که می‌توانید کمک کنید.»

اگر گفته شود از اوایل پاییز ۱۳۵۷، امام خمینی زمامدار حقیقی ایران بود، ادعای نابه‌جایی نشده است. و این به دست نیامد مگر با گسترده شدن ارتباط او با مردم. این ارتباط فقط به اطلاعیه‌ها، پیام‌ها و صدای ضبط شده او که در زمانی اندک به ایران رسیده، پخش، خوانده و شنیده می‌شد، نبود؛ مربوط به عکس‌های او که چند ماهی بود از در و دیوار بالا برده می‌شد و این روزها در روزنامه‌های پرشمارگان روزانه به چاپ می‌رسید، نبود. بخشی از آن مربوط به چاپ گسترده نوشته‌های مردم‌خواه او بود. در مردادماه ۱۳۵۷ بیست هزار نسخه از کتاب حکومت اسلامی او در تهران چاپ شد و در بیشتر کتابفروشی‌های پایتخت و شهرستان‌ها به فروش رسید.<sup>۲</sup> رساله او که پیش از این پنهانی چاپ و توزیع می‌شد، این بار با عنوان «احکام دین» در پنج هزار نسخه چاپ و در تهران و شهرستانها پخش شد. در پشت جلد این چاپ از رساله امام خمینی این جمله خوانده می‌شد: «من یکی دو نفس از عمرم باقی نمانده. امیدوارم

۱. صحیفه امام، ج ۴، صص ۲۹ تا ۳۶.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، سند شمه ۱۳۸۵۸/۲۰ ه ۱۱، مورخ ۳۷/۵/۳۰ [۵۷]. نام این کتاب «نامه‌ای از امام موسوی کاشف‌الغطاء» انتخاب شده بود تا حساسیت حکومت را تحریک نکند. این کتاب بعدها با نام‌های ولایت فقیه و حکومت اسلامی نیز به چاپ رسید.

در بستر مرگ طبیعی نمیرم. زندگی‌ام که به اسلام خدمتی نکرد، شاید مرگم باعث خدمتی شود.<sup>۱</sup> اما بخش عمده‌ای از آن ارتباط مربوط به این جمله، و گفته‌هایی بسان آن بود؛ جمله‌هایی که جانهای مجالده شده زیر پتک بی‌هویتی و گمگشتگی، دل‌های زنگ‌زده در وابستگی نمناک سیاسی، و روح‌های تار بسته در کهنگی تکرار خویش را جوان می‌کرد، آجلا می‌داد و زندگی می‌بخشید. همه امواجی که در ایران برای غرق کردن تاج و تخت پادشاهی بالا می‌رفت، با اشاره قلم و زبان او بود. بیست و چهارم مهر یکی از این امواج اوج گرفت. در چهلمین روز کشتار مردم در میدان ژاله تهران بیشتر شهرهای بزرگ ایران شاهد تظاهرات علیه حکومت شاه بود. این اعتراضات در شهرهایی چون کرمان، اندیمشک، دزفول و زنجان خونین شد. با این که در دزفول دست کم پنج کشته و دهها زخمی به جا ماند، اما حادثه‌ای که در مسجد جامع کرمان رخ داد تأثیری دوچندان در روند انقلاب گذاشت. گروه‌هایی از حاشیه‌نشینان و کولیان شهر، با تطمیع و تهییج مأموران امنیتی و انتظامی کرمان به مسجد جامع یورش آورده، بخشی از وسایل مسجد، از جمله کتاب آسمانی قرآن را به آتش کشیدند و با ضرب و شتم عابدان، حرمت خانه خدا را شکستند. با این که در این یورش فقط یک نفر به شهادت رسید، اما انگیزشی که در میان ایرانیان به جا گذاشت، بلندمدت بود.

## پیامی برای حج

هنوز سد بر سر راه مصاحبه امام خمینی با رسانه‌ها برداشته نشده بود و او با نوشتن پیام و اطلاعیه و سخنرانی از کنون و آینده ایران می‌گفت. با وجود این، گفت‌وگوی آیت‌الله با رادیو تلویزیون فرانسه در نجف که به بازداشت خبرنگاران و ضبط مصاحبه توسط دولت عراق انجامیده بود، در ۲۵ مهر، سر از پاریس درآورد. بنابر آنچه که نمایندگی ساواک در فرانسه نوشت، این گفت‌وگو با کوشش انجمن مسلمانان پاریس در قالب اطلاعیه‌ای چاپ گردید.<sup>۲</sup> اما مهمتر از این، کار روزنامه‌فیگارو بود. این روزنامه در پی چاپ مصاحبه بیست و دوم مهر خود با آقای خمینی، در شماره امروز خود آن گفت‌وگوی پخش نشده را هم منتشر کرد.<sup>۳</sup>

۱. همان، سند ششم ۲۰/۲۶۳۴۴ ه ۱۲، مورخ ۱۳۵۷/۷/۲۹.

۲. همان، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در فرانسه، سند ششم ۳۲۴، مورخ ۵۷/۷/۲۵.

۳. همان، گزارش منبع نفوذی ساواک از فرانسه، سند ششم ۰۴۱/۸۱۰، مورخ ۱۳۵۷/۷/۲۷؛ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱۳، ص ۵۶۳. گفتنی است توضیحی که در پاورقی کتاب اخیر درباره این موضوع آمده اشتباه است.

ممنوعیت مصاحبه مطبوعاتی آیت‌الله خمینی با برخی درخواست‌های ساواک از دستگاه امنیتی فرانسه مغایرت داشت. یکی از تقاضاهای ساواک نفوذ دادن خبرنگار لیبراسیون، روزنامه فرانسوی، به خانه آیت‌الله بود. یکی از کارمندان ضدجاسوسی SDECE به نماینده ساواک در پاریس گفت: «تهران از ما خواسته است که یک خبرنگار لیبراسیون نزد خمینی بفرستیم. کنت [دومرانس] اظهار داشته این کار برای ما مقدور نیست، زیرا خمینی افرادی را که مورد نظرش باشد می‌پذیرد، مگر آن که یک مصاحبه عمومی باشد و خبرنگار لیبراسیون نیز شرکت کند.»<sup>۱</sup> و مصاحبه عمومی ممنوع بود. مورد دیگر نفوذ دادن عکاس خبرگزار آمریکایی آسوشیتدپرس (AP) بود. منبع ساواک می‌نویسد: «بنا به سفارشات قبلی دیروز آقای راجرز عکاس آسوشیتدپرس تقاضای وقت ملاقات از خمینی نمود، ولی به وی جواب داده‌اند ما اجازه عکس‌برداری نمی‌دهیم و عکس‌ها را خودمان به اختیار شما می‌گذاریم که او هم قبول نکرده است.»<sup>۲</sup> دستگاه امنیتی ایران نیازمند اطلاعاتی بود که می‌توانست با خبرنگاران پوششی به دست آورد، و اگر ممکن نمی‌شد از راه‌های دیگری پی گرفت. به گفته بخش ضدجاسوسی فرانسه «سؤالات مورد نظر تهران را از خمینی کرده‌اند، لیکن او جواب نداده و بعضی از سؤالات را قطب‌زاده پاسخ داده و پاسخ‌ها به تهران فرستاده شده است.»<sup>۳</sup>

پیامی که آیت‌الله در ۲۶ مهر نوشت، خطاب به زایران خانه خدا بود. موسم حج از راه رسیده بود. او پیش از این در سال ۱۳۴۹ش برای جلب نظر مسلمانان در حمایت از مردم فلسطین پیامی به زایران نوشته بود. هم آن‌جا مراسم حج را مجالی برای طرح و حل مسائل کشورهای اسلامی دانسته بود،<sup>۴</sup> هم این‌جا از مسلمانان خواست که اهتمام به امور مسلمین را از فرایض مهم اسلام بدانند. آقای خمینی با تشریح موقعیت ایران نوشت که این گزارش را به شما زایران بیت‌الله الحرام می‌دهم و از همه شما کمک می‌خواهم تا «در امر ایران اهتمام کنید و ناله یک ملت سی میلیونی مستضعف را به جهانیان برسانید.» این را هم افزود که در کشورهای اسلامی اجازه فعالیت برای رساندن ندای مظلومانه ایران را ندارم، و چون باید به وظیفه دینی و وجدانی خود عمل کنم، تا پیدا شدن فرصتی برای ادامه کارم در یکی از ممالک

۱. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در فرانسه به اداره کل سوم، سند ششم ۳۴۰، مورخ ۰۷/۷/۲۹.

۲. همان، گزارش منبع نفوذی ساواک از فرانسه، سند ششم ۰۴۱/۸۱۰، مورخ ۱۳۵۷/۷/۲۷.

۳. همان، سند ششم ۳۴۰، مورخ ۰۷/۷/۲۹.

۴. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۲۲.

اسلامی در فرانسه بسر خواهیم برد.<sup>۱</sup>

آخرین اقدام امام در مورد محل اقامتش، فرستادن یکی به سوریه بود. «قرار ملاقاتی داشتم با آقای حافظ اسد برای پی گیری ماجرای امام موسی صدر. وقتی خدمت امام رسیدم، گفتم عازم سوریه هستم؛ اگر مطلبی، پیغامی، نکته‌ای هست بفرمایید. گفتند برو ببین اگر ناچار شدیم به سوریه برویم آن‌جا چگونه است. راجع به آقای صدر هم مفصل پرس.»<sup>۲</sup> محمد منتظری هم با همین هدف راهی لیبی شد.<sup>۳</sup>

مونس پنجاه ساله آیت‌الله خمینی، ۲۶ مهر در کنارش بود. بانو قدس ایران دیروز/ ۲۵ مهر با پروازی از بغداد به پاریس رسیده بود.<sup>۴</sup>

### توجه به نهضت انبیا

هیأت حاکمه ایران این روزها در حال بررسی و در صورت امکان برقراری ارتباط با امام خمینی بود؛ پیدا شدن راهی برای گفتن و شنیدن؛ تلاش برای رسیدن به نقطه یا نقاطی از توافق؛ و این که حکومت چند قدم عقب‌تر برود، امتیاز دهد، اما سازوکار حاکمیت حفظ گردد. روز ۲۸ مهر آیت‌الله دو سخنرانی برای صدها ایرانی که به دیدنش آمده بودند ایراد کرد اما در آنها اشاره‌ای به این موضوع نکرد. روشن است؛ برای کسی که هدف اول او کندن ریشه پادشاهی از خاک ایران بود، به چنان ارتباطی نمی‌اندیشد. اما در محافل سیاسی و روزنامه‌های داخلی و جراید فرانسوی موضوع سفر اردشیر زاهدی، سفیر ایران در آمریکا، به پاریس مورد توجه بود. زاهدی امروز پس از چند روز رایزنی در ایران و دیدار و گفت‌وگو با محمدرضا پهلوی به فرانسه آمد.<sup>۵</sup> گویا برخی از خبرنگارانی که در اطراف خانه آیت‌الله در نوفل‌لوشاتو چرخ می‌زدند از خود او یا اطرافیانش پرسیدند که با اردشیر زاهدی دیدار خواهد کرد؟ و شنیدند که آقای خمینی با نماینده شاه ملاقات نمی‌کند.<sup>۶</sup> البته در گزارش فرستاده شده دیگری

۱. همان، ج ۴، صص ۴۳ و ۴۴.

۲. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ج ۳، صص ۴۰ و ۴۱.

۳. همان‌جا؛ صحیفه امام، ج ۴، ص ۴۵. احتمالاً این پیام امام خمینی به معمر قذافی، رئیس کشور لیبی، در مورد امام موسی صدر، توسط حجت‌الاسلام محمد منتظری برده شد.

۴. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۳۴۸.

۵. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۳۸ (۲۹ مهر ۱۳۵۷)، ص ۴.

۶. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش منبع نفوذی ساواک به اداره کل سوم، سند شمه ۰۰۴۱/۸۱۵، مورخ ۱۳۵۷/۷/۳۰.

به ساواک آمده است که «۱۳۵۷/۷/۲۸ روزنامه‌نگاران برای مصاحبه مراجعه کرده‌اند ولی به آنها گفته شده که خمینی مصاحبه نمی‌کند. [و زمانی که پرسیدند پس چرا با خبرنگار روزنامه فیگارو مصاحبه شد، گفتند] مخبر فیگارو هم که مطلبی را به عنوان مصاحبه منتشر کرده... استنباط‌های خود را به عنوان مصاحبه نشر داده است.<sup>۱</sup> شبکه سوم تلویزیون فرانسه هم ساعت ۲۱:۳۰ سی‌ام مهر خبر داد که اردشیر زاهدی برای ملاقات با آیت‌الله خمینی به پاریس آمد، اما پذیرفته نشد.<sup>۲</sup>

با رسیدن به آخرین روزهای مهرماه ۱۳۵۷، امکان ماندن امام خمینی در فرانسه، دست‌کم برای سه ماه آینده، برای همه طرف‌های خودی و غیرخودی بیشتر می‌شد. خبرهایی که از اطرافیان آیت‌الله می‌رسید، آن را تأیید می‌کرد.<sup>۳</sup> منابع امنیتی فرانسه هم می‌گفتند که خمینی در پاریس خواهد ماند.<sup>۴</sup> او در سخنرانی امروز خود به این موضوع هم اشاره نکرد، اما گفت که نتوانستم در عراق بمانم؛ کویت هم راه نداد؛ سوریه هم تاکنون جواب نداده؛ «یعنی نمی‌توانم من آن قصدی که دارم در ممالک اسلامی اجرا بکنم، پا شدم آدمم این‌جا. این‌جا هم نمی‌بینم آن طوری که باید باشد.»<sup>۵</sup> وزن سخنان او در دیدار نخست روی چگونگی برخورد رضاشاه و پسرش، محمدرضا شاه، با اسلام و روحانیت بود. او گفت که برخورد پهلوی اول مستقیم، تند و بی‌واسطه بود، اما پهلوی دوم با کارهای فرهنگی، اسلام را مغایر تمدن، و روحانیت را کهنه‌پرست معرفی کرد. او گفت که برای شناخت اسلام و دیگر آیین‌های توحیدی باید به نهضت انبیا رجوع کرد؛ این که چگونه آنان با جلب نظر مستضعفین علیه سرمایه‌داران قیام کردند؛ قیام نه به دلیل داشتن سرمایه، بلکه به دلیل ستمی که به مستضعفان می‌کردند. و افزود که قیام امروز ایران نیازمند نقطه اتکاست؛ و آن قرآن و روحانیت است. آیت‌الله گفت که می‌گویند اگر حکومت اسلامی برپا شود با مظاهر تمدن مخالفت خواهد شد؛ نه، ما با دست‌آوردهای تمدن مخالف نیستیم، ما با مظاهر انحرافی تمدن که همان عقب‌ماندگی است، مخالفیم.<sup>۶</sup> او در سخنرانی پسین خود با اشاره به ناکارآمدی دانشگاه‌های ایران گفت که پس

۱. همان‌جا.

۲. همان، گزارش نمایندگی ساواک در فرانسه به اداره کل سوم، سند ش‌م ۳۳۵، مورخ ۵۷/۸/۱.

۳. روزنامه اطلاعات، ش‌م ۱۵۷۳۶ (۲۶ مهر ۱۳۵۷)، ص ۴.

۴. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در فرانسه به اداره کل سوم، سند ش‌م ۳۴۰، مورخ ۵۷/۷/۲۹.

۵. صحیفه امام، ج ۴، ص ۵۶.

۶. همان، صص ۴۶ تا ۶۰.



از گذشت دهه‌ها نتوانسته‌اند متخصص و کارشناس تربیت کنند. چرا باید برای عمل جراحی به خارج از کشور رفت؟ چرا باید برای ساخت یک سد از خارج کارشناس آورد؟ آیت‌الله با اشاره به ورشکستگی کشاورزی، صدور نفت و واردات کالاهای مصرفی، خالی شدن کشور از ثروت‌های ماندگار را مورد توجه قرار داد و گفت: «فریاد ما، فریاد روحانیون، فریاد سیاسیون، فریاد آنهایی که دل‌شان به حال این مملکت می‌سوزد، این است که این مملکت را بگذارید... برای نسل آتیه باقی باشد؛ بتوانند توش زندگی کنند. در یک قرن بعد؛ یعنی حتی سی سال بعد دیگر نمی‌شود در این مملکت زندگی کرد، برای این که همه چیزهایش را به باد فنا دادند و خراب دارند می‌کنند.»<sup>۱</sup> او افزود که البته در منطق ابرقدرت‌ها، شاه در حال پیشرفت و توسعه دادن ایران است؛ در منطق آمریکا، شاه در حال گسترش آزادی‌های اجتماعی است. «به منطق آقای کارتر، آزادی عبارت از این کشتارهایی است که الآن در ایران وارد می‌شود، که هر روز دنبال هم دارد... بله برای شما خیلی کار خوبی است؛ لقمه چربی است برای خارجی‌ها الآن نفت شرق و به خصوص نفت ایران و حجاز. این‌ها لقمه چربی است... البته باید پشتیبانی خودش را اعلام بکند. شوروی هم باید پشتیبانی خودش را اعلام کند؛ برای این که گاز را دارد می‌برد. منافع دارند اینها.»<sup>۲</sup> آیت‌الله در پایان هر دو سخنرانی حاضران را به همیاری و همکاری با ملت ایران خواند و ابراز امیدواری کرد در آینده نزدیک کشور به دست خودتان اداره شود.<sup>۳</sup>

### تشکیلات طلبگی

روز ۲۸ مهر وقتی امام خمینی می‌خواست نماز مغرب و عشا را امامت کند، از خانه‌ای که در آن روبرو بود، بیرون آمد. تنگی جا، رفت‌وآمد بسیار، حضور بانو قدس ایران، به اجاره شدن آن خانه انجامیده بود. جای اولی بیرونی شد و جای دوم اندرونی. از همان روز نخستی که آیت‌الله به پاریس رسید، اطرافیان او تشکلی به نام «کمیته تصمیم‌گیری» درست کرده بودند. این کمیته قرار بود درباره محل اقامت، تنظیم ملاقات‌ها و مصاحبه‌ها، ترجمه پیام‌ها و اعلامیه‌ها، برقراری ارتباط با ایران و... تصمیم بگیرد. خبر تشکیل این ستاد را به رهبر انقلاب دادند، اما او گفته بود: «من یک آخوندم. یک طلبه هم کارهایم را انجام می‌دهد. نه کمیته

۱. همان، ص ۶۶.

۲. همان، صص ۶۶ و ۶۷.

۳. همان، صص ۶۰ و ۷۰.

به دنبالم بچسبانید، نه دفتر مخصوص و نه چیز دیگر.» روز هفدهم مهر که متوجه دلخوری دانشجویان و اعتراض آنان به این کمیته شده بود، گفته بود که من اجازه دخالت کسی را در کارهای خودم نداده‌ام و نمی‌دهم. من همیشه مستقل بوده‌ام. «خیال نکنید که من حالا این‌جا که آمدم مثلاً ارتباط خاصی با کسی داشته باشم، یا کسی در کارهای من دخالت بکند و من هم قبول بکنم از او. این حرفها چیست. کدورتی نداشته باشید.»<sup>۱</sup> کمیته همان روز سوم ورود به پاریس منحل شده بود، اما ستاد خبرگیری و خبردهی در اتاق کوچکی در نوفل‌لوشاتو کار می‌کرد. با این که اعتصابات کارمندی پیکره حکومت ایران را دربر گرفته بود، اما شماری از کارکنان شرکت مخابرات برای بازماندن ارتباط بین تهران و پاریس در دو نوبت کاری روزانه و شبانه می‌کوشیدند. همه مطالب روزنامه‌های ایران درباره نهضت مردم، ساعت ۲۴ به وقت تهران و ۲:۳۰ به وقت پاریس خوانده می‌شد. «من که مسئول تلفن بودم، مطالب آنها را ضبط می‌کردم و خدمت امام می‌بردم. همچنین متقابلاً ما هم اخبار و اعلامیه‌های امام را ارسال می‌کردیم. به این ترتیب سخنرانی‌ها و پیام‌های امام از طریق تلفن به ایران فرستاده می‌شد.»<sup>۲</sup> گفتنی است تلفن یا تلفن‌های مربوط به ستاد آیت‌الله خمینی توسط مأموران امنیتی فرانسه شنود می‌شد. علی‌محمد کاوه در سفری که به فرانسه کرده بود از سازمان امنیت این کشور خواسته بود نوار این شنودها را در اختیار ساواک بگذارند. فرانسوی‌ها جواب درستی نداده بودند. «ضدجاسوسی فقط توانسته است یک خط تلفن را کنترل کنند و مطالبی هم به دست آمده، لیکن تصور نمی‌کنم نوار و همه مطالب را به تهران بدهند. یک خط قبلاً از طرف پلیس کنترل می‌شده که دستور قطع آن داده شده است.»<sup>۳</sup>

### در برابر کارتر

امام خمینی در ۲۹ مهر نیز دو سخنرانی کرد که محتوای آن‌ها ناشی از خبری بود که از اظهارات جیمی کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا، در اختیار او گذاشته بودند. گفته شده بود کارتر ابراز داشته که شاه ایران دمکراسی شتابانی به اجرا گذاشته؛ او توانسته جامعه‌ای پیشرفته در ایران پدید آورد؛ و دیگر آن که آمریکا در امور داخلی ایران دخالت نمی‌کند. آیت‌الله در بررسی

۱. همان، ج ۳، صص ۴۹۸ و ۴۹۹.

۲. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، صص ۲۴۸ و ۲۴۹.

۳. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در فرانسه به اداره کل سوم، سند شم ۳۴۰، مورخ ۰۷/۷/۲۹.

موردی هر یک از این مدعیات، ابتدا دمکراسی شاه را در دو عرصه انتخابات مجلس شورای ملی و رسانه‌های ایران و اکاوید و پرسید که در زمان پهلوی‌ها کدام یک از انتخابات به درستی برگزار شده است و مردم توانسته‌اند با آزادی به نمایندگان خود رأی دهند؟ اکنون بروید از مردم شهرهای گوناگون پرسید که نماینده شما در مجلس کیست؟ بیشتر نمی‌شناسند. کدام دمکراسی؟ کدام آزادی؟ روشن نیست کارتر این حرفها را برای چه کسی به زبان می‌آورد؟ او افزود ارباب جراید «الآن دارند می‌گویند که ما در این چیزهایی که آن وقت می‌نوشتیم آزاد نبودیم. حالا هم نمی‌گذارندشان آزاد باشند... کدام یک از روزنامه‌هایی که ما داریم... در زمان سلطنت ایشان، از اولی که سلطنت را متفقین اعطا کردند به ایشان، تحمیل کردند این آدم را به ملت ایران تا حالا... آزاد بوده است؟» اگر این روزها مطبوعات تا اندازه‌ای امکان ابراز عقیده یافته‌اند، یعنی پیش از این آزادی قلم نداشتند؛ پیش از این سانسور می‌شدند؛ پیش از این سرکوب می‌شدند؛ این یعنی جُرم، یعنی محاکمه شاه. «آن وقتی که شاه را محاکمه نمی‌کردند که سلطنت بکنند فقط و غیر مسئول باشد، کسی که همه مسئولیت‌ها به گردن اوست، باید پیش ملت... محاکمه شود. اگر بخواهد هم برود باید ... نگذارند برود تا محاکمه‌اش کنند. تا این همه خون‌ریزی که این آدم کرده است، جواب بیاید بدهد.»

آیت‌الله گفت که جامعه مترقی مورد ادعای کارتر را باید در آینه اصول انقلاب سفید شاه و مردم، به ویژه، اصلاحات ارضی دید. آیا نتیجه این انقلاب!! جز این بود که کشور تحت سلطه بیگانگان درآید، ذخایر و منابع به یغما برود، و کشاورزی نابود گردد؟ او گفته کارتر را درباره دخالت نکردن در امور داخلی ایران استهزا کرد و پرسید: بگویند در کدام بخش از این مملکت دخالت نکرده‌اید؟ یک قلم، دهها هزار مستشار نظامی آمریکا در ایران چه می‌کنند؟ آقای خمینی در هجو گفته‌های رئیس‌جمهور آمریکا گفت که شاه آزادی داده، اما مردم نمی‌خواهند! مردم در این اعتصاب‌ها و تظاهرات سراسری می‌گویند که ما نه استقلال می‌خواهیم و نه آزادی! «ما همه دردمان ... از همین سران به اصطلاح ابرقدرت است. این قدرتمندان، ضعفا را می‌خواهند به کار بکشند و منافع ضعفا را ببرند... مردم روی این معادن نفت بنشینند و گرسنگی بخورند. این منطق قدرتمندهای بزرگ است، مثل شوروی و مثل آمریکا... و ما می‌خواهیم که این وضع نباشد.»<sup>۱</sup>

دانشجویان و ایرانیان مخاطب او در سخنرانی دوم شعار دادند: خمینی، خمینی، خدانگهدار تو/ بمیرد، بمیرد، دشمن خون‌خوار تو. و او گفت که دشمن خون‌خوار من نیست، دشمن

خون‌خوار همه است، دشمن هستی کشور ما است؛ و افزود که بیرون شدن این دشمن نزدیک است. البته در میانه گفته‌ها این را هم تأکید کرد که «آمریکا هم باید برود؛ که اصل است. این شاخه‌ها هم که هرزه خورند و هرزه برند... اینها هم باید بروند. مملکت مال خودمان است، و ما خودمان می‌خواهیم اداره‌اش کنیم.»<sup>۱</sup>

## در کنار بازرگان

مهدی بازرگان بیست‌ونهم مهر به همراه ناصر میناچی تهران را به قصد دیدار و گفت‌وگو با امام خمینی، ترک کرد. گفته شده سیداحمد تلفنی به آگاهی او رسانده بود که «پدرم گفته بیایید و هر کس را هم که می‌خواهید با خود بیاورید.»<sup>۲</sup> ملاقات روز بعد، سی‌ام مهر، در خانه اجاره‌ای تازه، که اندرونی بود و دیدارهای خصوصی در آن انجام می‌گرفت، یک ساعت و نیم به درازا کشید. غیر از بازرگان، ابراهیم یزدی هم بود. بازرگان پس از بازگویی وضعیت ایران، که خبرهای آن از راه‌های گوناگون به آیت‌الله می‌رسید، پیشنهادهایی داد که با استقبال آقای خمینی روبرو نشد. یکی تعیین هیأت نمایندگی برای راهبری نهضت در کشور بود. «تأییدی ندیدم.» دیگری مشارکت گسترده در انتخابات آینده مجلس شورای ملی، نفوذ در آن و بیرون کردن تدریجی شاه، تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر نظام سیاسی ایران بود. «گفتند شور و هیجان مردم خواهد خوابید.» بازرگان از سنگ‌اندازی‌های ابرقدرت‌ها گفت و لزوم دقت در تدبیر و پیشروی. «فوق‌العاده متعجب شدم که دیدم ایشان مسائل را ساده می‌گیرند و نمی‌خواهند وجود یا اثر آمریکا را قبول کنند.» بازرگان تکرار کرد که نمی‌توان آمریکا را به حساب نیاورد. «جواب دادند چون ما حرف حق می‌زنیم، آمریکا مخالفت نخواهد داشت.» بازرگان حرفش را با واژه‌های روشن‌تری زد و گفت که دنیای سیاست با حوزه علمیه فرق می‌کند. در آن‌جا خبری از استدلال و کوشش برای به کرسی نشاندن حرف حق نیست؛ آن‌چه در آن‌جا پیش می‌برد، نیرنگ و نقشه است. «از خونسردی ایشان نسبت به مسائل بدیهی سیاست و مدیریت ماتم برد.» بازرگان پس از بر زمین ماندن حرفهایش درخواست کرد که از دیدگاه‌های امام آگاه شود. او با اطمینان شنید که پیروزی نزدیک است. «مثل این‌که قضایا را انجام شده و حل شده دانسته، گفتند شاه که رفت و به ایران آمدم مردم نمایندگان

۱. همان، صص ۸۱ تا ۹۵.

۲. جعفری، محمدمهدی، همگام با آزادی، ج ۲، به کوشش: سیدقاسم یاحسینی، تهران، صحیفه خرد، ۱۳۸۹ش، ص ۱۵.

مجلس و بعد دولت را انتخاب خواهند کرد.» آیت‌الله از بازرگان خواست، شماری از افراد مورد اطمینان، نه فقط از نهضت آزادی، بلکه از دیگر اقطاب و اجتماعات را به او بشناساند. «احساس من این بود که ایشان از ما فقط برای مرحله بعد از انقلاب که تشکیل دولت و مجلس و اداره مملکت است می‌خواهند استفاده نمایند و نسبت به مرحله ماقبل خیال‌شان راحت و برنامه معین است.»<sup>۱</sup>

سیداحمد و ناصر میناچی نیز در این جلسه حضور داشتند. آنچه سیداحمد از مهدی بازرگان شنید اجرای سیاست گام به گام بود. «آقای بازرگان می‌گفت: نظام شاهنشاهی سه رکن دارد: شاه، ارتش و آمریکا. ما باید سیاست گام به گام را دنبال کنیم. [بدین ترتیب که] ۱- شاه سلطنت کند نه حکومت؛ ۲- ارتش و نیروهای نظامی را آگاه کنیم به گونه‌ای که اگر شاه در امور کشور دخالت کرد، علیه او وارد عمل شوند؛ ۳- بعداً در صورت مصلحت، آمریکا را محدود کنیم تا نفوذ او از ایران قطع شود. امام می‌گفتند: اگر شما گفتید شاه باید سلطنت کند و او همین کار را کرد و مردم سرد شدند و دوباره وارد عمل شد، دیگر چه نیرویی مردم را به حرکت درمی‌آورد؟ آنها برای این سؤال امام جوابی نداشتند، ولی می‌گفتند مگر ممکن است که با وجود ارتش، شاه را شکست داد؟ امام می‌گفتند: ارتش از مردم است. خائنین و سران ارتش را باید کنار گذاشت. بقیه از ما هستند.»<sup>۲</sup>

مهدی بازرگان و همراهان پس از پایان گفت‌وگو با امام خمینی ساعتی هم با دیگران حاضر در آن خانه ستادی نشستند. او همان حرف‌ها را به اینان بازگفت و خواستار کوشش برای پذیراندن آن‌ها به آیت‌الله گردید. «اینکه امام می‌گوید شاه باید از کشور برود، تا من به کشور برگردم، اشتباه است. مگر شدنی است؟! پشتیبان شاه آمریکاست. شاه برود، یعنی آمریکا از ایران برود و این کار امکان‌پذیر نیست. گفت: ما که هر چه به امام گفتیم، قبول نکرد. شما که اینجا هستید و می‌توانید بیشتر با امام صحبت کنید، با ایشان بحث کنید، بلکه بتوانید ایشان را قانع کنید... به ایشان گفتم: همین امروز امام در سخنرانی خودشان بر این مسأله تأکید داشتند که سخن همه مردم ایران یک چیز است و آن مرگ بر پهلوی است. بعد هم به ملت ایران گفتند: از آمریکا و شوروی نترسید وقتی یک ملت می‌خواهد که این آدم برود، کسی

۱. شصت سال خدمت و مقاومت - خاطرات مهندس مهدی بازرگان در گفت‌وگو با سرهنگ غلامرضا نجانی، ج ۲.

تهران، رسا، ۱۳۷۷ش، ص ۲۵۷.

۲. روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۶، ص ۴۱۴.

نمی‌تواند جلوی آنها را بگیرد. مردم می‌خواهند خودشان حاکم بر سرنوشت خودشان باشند. گفتم: ممکن است شما با ویژگی‌های امام کاملاً آشنا نباشید. امام اگر به نظری برسد و به راهی اطمینان پیدا کند و آن را وظیفه خودش بداند، سخن هیچ‌کس در او تأثیری نخواهد داشت... مهندس بازرگان کمی ناراحت شد و گفت: قبول کنید در زمینه مسائل سیاسی و جهانی ما بیشتر از شما مطلع هستیم. ما هدف واحدی را دنبال می‌کنیم و به امام هم احترام می‌گذاریم، ولی در این مسیر باید قدم به قدم جلو رفت. فعلاً باید بگوییم که شاه باید صرفاً سلطنت کند و نه حکومت. سپس یک مجلس و دولت مردمی را روی کار بیاوریم تا در مراحل بعد، بحث رفتن شاه مطرح شود. بحث کمی طولانی شد و تقریباً بی‌ثمر.<sup>۱</sup>

بازرگان دو روز بعد، نام‌های درخواستی آیت‌الله را به دست‌اش رساند. از روحانیان: مرتضی مطهری، سیدابوالفضل زنجانی، سیدمحمدحسینی بهشتی، اکبر هاشمی رفسنجانی و محمدرضا مهدوی کنی؛<sup>۲</sup> از سیاسیون: احمد صدر حاج‌سیدجوادی، ابراهیم یزدی و مهدی بازرگان؛ از بازاریان: میرمصطفی عالی‌نسب، کاظم حاجی‌طرخانی؛ از نظامیان: علی‌اصغر مسعودی و ولی‌الله قرنی.<sup>۳</sup>

آیت‌الله در حال رایزنی برای تشکیل شورای انقلاب بود.

## تک موعظه خداوند

آخرین روز ماه نخست پاییز سپری می‌شد و سردی هوا نمود بیشتری می‌یافت. هرگاه باران می‌بارید، دوستداران دیدار آیت‌الله در اتاقی ۲۵-۲۰ متری بیرونی گردهم می‌آمدند و به سخنان رهبر گوش می‌دادند. گنجایش اتاق کم بود. در فکر برپایی چادری در حیاط خانه بودند.

امام خمینی در همه دیدارهای همگانی‌اش به شنوندگان توصیه می‌کرد با ملت ایران هم‌صدایی کرده، هر جا هستند، برای پیشبرد نهضت تبلیغ کنند؛ اخبار و آنچه بر مردم می‌گذرد، دست‌کم به ده نفر از هم‌ردیفان خود بگویند؛ رسانه‌های خارج را به نوشتن از ایران تشویق کنند؛ کاری کنند موج ایجاد شود؛ موجی بزرگ در بیرون از کشور. امواج داخل و خارج سد

۱. روحانی، حسن، خاطرات...، ج ۱، صص ۴۶۷ و ۴۶۸.

۲. مهندس مهدی بازرگان مایل بود نام آقایان سیدمحمود طالقانی و حسینعلی منتظری را نیز در شمار روحانیان بیاورد، اما آن دو در زندان بودند.

۳. قلم و سیاست، ج ۳، صص ۷۵۱ و ۷۵۲؛ روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۶، صص ۴۱۴ تا ۴۱۶.

حکومت شاه را می‌شکنند؛ و خود با سخنرانی‌های پرشمار به این توصیه عمل می‌کرد. آن روز/ سی‌ام مهر دو بار برای حاضران سخن گفت. جمله آغازین او در دیدار اول این بود: «من امری ندارم». برخی از باشندگان آن روز گفته بودند: هر امری داشته باشید، ما آماده اطاعت و اجرا هستیم. و او گفت که امر، امر خداوند است. او امر می‌کند و ما اطاعت می‌کنیم. و سپس افزود که امروز امر و نهی و رهبری در بین نیست؛ امروز رهبر و فرمانبردار مطرح نیست. مردم ایران دیگر نیازی به راهبری ندارند. همه‌شان می‌دانند در این پنجاه سال اخیر چه بر سر مملکت‌شان آمده است. امام خمینی در ادامه سخن به برجسب‌های نجسب تبلیغات سیاسی و تهمت‌هایی که به جامعه روحانیت زده می‌شود پرداخت؛ آخوند درباری، آمریکایی، انگلیسی. او گفت که در هر اجتماعی آدم معوج پیدا می‌شود؛ در میان ما هم هستند، اما بدانید که بنیان این حرف‌ها برای بازی دادن جوانهاست. می‌گویند «فلان آقا انگلیسی است. می‌خواهد بشکند این را. خود انگلیس وامی‌دارد به این که چنین بگویند. چون می‌داند خودش این قدر پست است که اگر یک کسی به او منتسب بشود، این هم پست خواهد شد.» از شنوندگان این افتراها خواست به بنیانگذاران مکاتب بنگرند؛ رفتار و گفتار آنان را مطالعه کنند؛ بدانند که کدام عقیده به بیداری و قیام جامعه علیه ستم، و کدام مرام به خواب و قعود مردم تشویق می‌کند.

آیت‌الله در بخش دیگری از سخنان خود، ترویج این روزهای تفکر مارکسیستی را به دستگاه اطلاعاتی ایران منتسب کرد و گفت که می‌خواهند بگویند اگر نظام پادشاهی برچیده شود، کمونیست‌ها جایگزین می‌شوند. او در سخنرانی دوم نیز این موضوع را پی گرفت و ابراز داشت: «کمونیست کجا بود؟ در ایران همه مسلمان‌اند. اگر چهار تا بچه هم یک دفعه یک کلمه‌ای بگویند... اینها بازی خورده‌اند. بعد وقتی مطلع شدند [کنار می‌کشند. مگر] سی میلیون جمعیت مسلم می‌گذارد کمونیست در ایران پیدا بشود؟ کمونیست طرحی شکست خورده است در دنیا... برای این که فهمیدند که اصل قضیه مارکسیست و کمونیست قضیه تخریب است. ملت‌ها را می‌خواهند خراب کنند... بزرگ‌ها می‌خواهند کوچک‌ها را بخورند.» باید گفت او بهره‌برداری از حربه کمونیسم را در حوادث منتهی به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به یاد داشت. می‌دانست که چگونه برخی از روحانیان ایستاده در گود سیاست آن زمان، از بیم استیلای کمونیسم، به بازگشت شاه به ایران رضایت داده بودند.

او در سخنرانی اخیرش به تک موعظه خداوند اشاره کرد؛ موعظه‌ای که می‌گوید همه «قیام‌الله» کنند؛ چه تکی و چه گروهی. آیت‌الله قیام اجتماعی مردم ایران را کم‌نظیر، که بی‌نظیر

دانست؛ قیامی که ماندنی برای آن در تاریخ ایران نیست؛ قیامی که نبض آن نه فقط در چند شهر بزرگ، بلکه در گستره ایران می‌زند و یک ندا از آن به گوش می‌رسد. او گفت که این یک انقلاب است و آن را چنین تعریف کرد: آن چه مردم می‌خواهند این است که «دست خیانت‌کار اجانب از مملکت‌شان کوتاه بشود و همه مقدرات مملکت دست خودشان باشد؛ خودشان اداره کنند مملکت‌شان را؛ خودشان اداره کنند فرهنگ‌شان را؛ خودشان اداره کنند نظام‌شان را؛ همه دست خودشان باشد... و کسی نمی‌تواند دیگر جلو اینها را بگیرد.»<sup>۱</sup>

از جمله افرادی که آن روز سخنان امام خمینی را از نزدیک گوش کردند، احسان شریعتی، پسر مرحوم علی شریعتی، و سیدعبدالرضا حجازی بودند. حجازی، روز بعد، اول آبان، گویی که برای مأموریتی به پاریس آمده باشد، نامه سرگشاده بلندی خطاب به آیت‌الله نوشت و با یادکرد گذشته مبارزاتی‌اش متذکر شد که دو انحراف خطرناک به جان نهضت ایران افتاده و چون موریانه آن را می‌خورد. این دو مورد انحرافی درست همان مواردی بود که هیأت حاکمه و روحانیان صف کشیده پشت آن، همواره به زبان می‌آورده، نسبت به آن هشدار می‌دادند؛ یکی افتادن جوانان ایران به دامن ناپاک کمونیسم، و دیگری سقوط معیارهای اسلامی.

حجازی پس از هشدار دربارهٔ دو انحراف یادشده، بیست و یک پرسش از آیت‌الله کرد. آنچه از برآیند پرسش‌ها به دست می‌آید، احتمال وادار کردن رهبر انقلاب ایران به نوعی مماشات، آهسته‌روی، مصالحه و سازش بود. عبدالرضا حجازی سیر سیاسی یکسانی در دو دهه گذشته نداشت. او در سال ۱۳۵۷ به این باور رسیده بود که «پایداری و ثبات رژیم مشروطه سلطنتی تحت رهبری شاهنشاه آریامهر در شرایط فعلی امری ضروری» است.<sup>۲</sup>

### مهلت بی مهلت

آیت‌الله در اول آبان دیدار همگانی و سخنرانی نداشت. احتمال دارد حالش مساعد نبود، او اما نزدیک به یک ساعت با ابوطالب جوهری، مشهور به علامه طالب جوهری، از علمای شیعه پاکستان گفت‌وگو کرد. آنچه نماینده ساواک در پاکستان از این مکالمه به تهران فرستاد این بود که آیت‌الله از جوهری دعوت کرد برای مذاکراتی فوری به فرانسه بیاید. جوهری پذیرفت و در میانه حرفهایش از امام خواست که در سیاست‌های قاطع و

۱. صحیفه امام، ج ۴، صص ۹۶ تا ۱۲۰.

۲. اسناد ساواک، تلگرافات وارده، تلگرام نماینده ساواک در آنکارا به اداره کل سوم، سند ش‌۵۷۹۶، مورخ ۵۷/۸/۲۷.



بی‌روبرگشت خود تجدیدنظر کند. او گفت که این روش به زیان شیعیان تمام خواهد شد. «آیت‌الله خمینی پاسخ داده در این مورد قبلاً نیز مذاکره شده و بهتر است پس از مسافرت به پاریس و آگاهی از نظریات ایشان پیرامون آن صحبت گردد.»<sup>۱</sup> اشاره امام به مذاکرات پیشین، به دیدارش با یکی از وزرای دولت ژنرال ضیاء‌الحق، رئیس وقت پاکستان، بازمی‌گشت. این وزیر با پی‌گیری‌های دولت ایران و برای وساطت و گذشتن آیت‌الله از برخی خواسته‌هایش، از جمله برکناری محمدرضا پهلوی از کرسی سلطنت، به پاریس آمده بود. او وقتی پاسخ منفی امام را شنیده بود، با پیش کشیدن وضعیت جامعه شیعیان پاکستان گفته بود که «وضعیت ایران روی شیعیان پاکستان هم اثر می‌گذارد. ما اقلیتی هستیم. وضعیت ایران شیعیان را ضعیف می‌کند.» آقای خمینی هم پاسخ داده بود که «این نکته که قیام ما شیعه پاکستان را تضعیف می‌کند خلاف اطلاعات ما از افشار شیعه‌نشین است. در همه افشار شیعه‌نشین جنبشی پیدا شده است که ما امیدواریم آن جنبش موجب آن شود از گرفتاری‌هایی که ملتها تاکنون داشته‌اند بیرون بروند. بلکه قضیه، قضیه شیعه نیست؛ قضیه مسلمین است. ما از جاهای مختلف که ممالک اسلامی بوده است، مطلع هستیم. به ما اطلاع داده‌اند که قیام ایران یک بیداری در جاهای دیگر، در ملت عرب... پیدا شده است، که امید است که اگر به نتیجه برسد سایر افشار هم به مقاصد انسانی خودشان برسند.»<sup>۲</sup>

این احتمال وجود دارد که دیدار یادشده، یکی از علل دعوت امام خمینی از طالب جوهری برای سفر به فرانسه بوده باشد. آیت‌الله در ابتدای سخنرانی دوم آبان اشاره‌ای به حال نامساعد خود کرد،<sup>۳</sup> اما دیدارهای رودرروی او ادامه داشت. کم نبودند افرادی که از ایران خود را به فرانسه رسانده یا در تدارک رفتن به آنجا بودند. او مشتاق دیدار راهبران داخلی انقلاب، چون مرتضی مطهری، سیدمحمدحسینی بهشتی، محمد صدوقی، و سیدعلی خامنه‌ای بود. می‌خواست رایزنی‌های خود را درباره آینده ایران/چینش سنگ‌های اول ادامه دهد. به هر حال آن روزها مسافرت از تهران به پاریس، کمتر رنگ و بوی شادخواری و جهانگردی، و بیشتر صبغه سیاسی داشت. برخی بنا به تمایل آیت‌الله، بعضی بنا به میل خود، کسانی به دعوت مجامع دانشجویی و افرادی برای وساطت و میان‌گیری به پاریس می‌آمدند. از لابه‌لای خبرهای

۱. همان، گزارش خیر، گزارش نمایندگی ساواک در پاکستان، سند شمه ۵۳۵، مورخ ۵۷/۸۱.

۲. صحیفه امام، ج ۴، صص ۱۲۱ تا ۱۲۶.

۳. همان، ص ۱۲۷.

به جای مانده، یکی هم دیدار خلیل رضایی با امام در اول آبان است.<sup>۱</sup> خلیل رضایی، پدر مهدی، احمد، رضا و صدیقه، مبارزان کشته شده به دست حکومت شاه، چه بسا به خواست تشکل‌های دانشجویی گرد آمده در پاریس به فرانسه آمده بود. او چند روز بعد در یکی از مراسم برپا شده دانشجویی برای حاضران سخن گفت.<sup>۲</sup>

صبح دوم آبان، شمار دوستداران دیدار آیت‌الله در نوفل‌لوشاتو بیشتر از روزهای پیشین بود. پلیس‌های گمارده شده در برابر آن خانه، چاره را در بررسی برگه‌های شناسایی دیدند. هر کس ورقه هویت نداشت، بازدید بدنی می‌شد. منبع ساواک که برای جمع‌آوری خبر، خود را به آن‌جا رسانده بود، دید که دو تن، پول چشمگیری با خود آورده‌اند؛ حدود دویست هزار تومان به ریال ایران و پوند انگلیس همراه داشتند.<sup>۳</sup> مقصد وجوهات و کمک‌های مالی از نجف به پاریس تغییر مکان داده بود. گزارشی از چگونگی یا میزان شهریه پرداخت شده توسط نماینده امام خمینی در نجف، پس از هجرت او به فرانسه در دست نیست، اما در سندی آمده است که میزان شهریه پرداختی آیت‌الله در قم افزایش یافته است.<sup>۴</sup>

سخنان دوم آبان امام به برخی دیدارهای اخیرش و خبرهای رسیده از ایران مربوط بود. او در پاسخ به دیدگاه‌های یکسان برخی «محترمین» و غیرمحترمین گفت که می‌گویند اساس نظام سیاسی ایران، پادشاهی، یعنی حکومت محمدرضا پهلوی، باقی باشد. می‌گویند برای بازگشت آرامش به کشور [از خواست ملی و الهی برکناری شاه درگذریم و] شاه، به تصریح قانون اساسی مشروطه، سلطنت کند، نه حکومت. آیت‌الله از گفته اخیر شاه آگاه بود. او در دیدار با هیأت رئیسه مجلس شورای ملی و سنا گفته بود که همه اصول قانون اساسی، حتی در مورد رئیس مملکت، باید رعایت گردد.<sup>۵</sup> اما آقای خمینی گفت که چگونه می‌توان این پیشنهاد را پذیرفت؟ مگر می‌شود با اعتقاد به خدا و اسلام چنین دیدگاهی را قبول کرد؟ چطور می‌شود به کسی که [دارایی‌های مادی و معنوی ایران را در خرمن وابستگی به باد داده] مهلت داد؟ او افزود چنانچه شعله این انقلاب خاموش گردد، دیگر روشن نخواهد شد. بله؛ شاه پذیرفته است حکومت کند «اما همین آدم می‌خواهد شما را بازی دهد؛ مردم را بازی بدهد،

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۴۱ (۲ آبان ۱۳۵۷)، ص ۴؛ بولتن محرمانه خبرگزاری پارس، شمه ۲۱۸، ص ۶.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در پاریس به اداره کل سوم، سند شمه ۳۷۸، مورخ ۵۷/۸/۹.

۳. همان، تلگرام نماینده ساواک در فرانسه به اداره کل سوم، سند شمه ۳۴۷، مورخ ۵۷/۸/۲.

۴. همان، گزارش خبر، سند شمه ۲۱۵/۶۲۱۵، مورخ ۱۳۵۷/۸/۱۲.

۵. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۳۸ (۲۹ مهر ۱۳۵۷)، ص ۲.

تا حالا ساکت بشوند مردم. این نهضتی که الآن پیدا شده است و همه، دسته جمعی، می گویند که ما نمی خواهیم این آدم را، مرگ بر این سلطنت، این خاموش بشود... خاموش شد، امکان ندارد دوباره مثل حالایش شود... اگر این نهضت بخوابد و مردم بروند سراغ کارهای شان، سراغ زندگی شان بروند، دیگر محال است برگردد... و این آدم از این قدمی که [برای پذیرش سلطنت و نه حکومت] گذاشته، برمی گردد. این وقتی برگشت... تمام مخالفین خودش را خواهد قتل عام کرد؛ بدتر از حالا»

آقای خمینی گفت که در این میان، من حقی ندارم که از آن بگذرم؛ حرفی ندارم که از آن گذشت کنم. از چه چیز کوتاه بیایم؟ از حق الهی؟ از حکم خداوند؟ از تکلیف شرعی؟ ریشه کسی که سرپایش ظلم و ستم است، باید قطع شود. «ایشان باید برود. این سلسله باید منقرض بشود. ایران این سلسله را نمی خواهد.»<sup>۱</sup>

امام خمینی در سخنرانی دوم خود به حمایت وزیر خارجه دولت انگلیس از شاه اشاره کرد و گفت که همه درد ما در همین نکته نهفته است. دیوید اوئن در آخرین اظهارات خود درباره ایران، انگلیس را دوست شاه خوانده، گفته بود که ما موظفیم از او حمایت کنیم. دوستان واقعی آنان هستند که هنگام نیاز در کنار هم ایستاده، به یکدیگر کمک کنند.<sup>۲</sup> آیت الله گفت که [مفهوم این حمایت] یعنی تأمین منافع انگلیس به دست محمدرضا پهلوی. و ما بر همین نکته تأکید می کنیم که وجود شاه، یعنی تأمین منافع انگلیس، آمریکا و شوروی؛ همان متفقین جنگ جهانی دوم که او را به ایران تحمیل کردند تا مدافع منافع آنها باشد. گویا به گوش آیت الله رسانده بودند که شاه گفته است، اختلاف خمینی با من، شخصی است! از این رو در ادامه سخنان خود پرسید که من چه اختلاف شخصی ای می توانم با شاه داشته باشم؟ او تأکید کرد که این یک جنگ شخصی نیست؛ ایستادگی در کنار دردهای یک ملت است؛ هم نوابی با حرفهای یک جامعه است. «ما می گوئیم تو با ملت ما... چه می کنی؟ تو با اسلام ما چه کردی؟ ... تو با علمای اسلام ما ... چه می کنی؟ ... نزاع ما سر ملت است؛ سر اسلام است... تو داری تمام مخازن ایران را به باد می دهی... به دیگران می دهی؛ و ما می گوئیم نه، نباید؛ باید مال خودمان باشد. گرسنه های ما باید سیر بشوند... این رعیت هایی که به اصطلاح خودتان با اصلاح ارضی خواستید کاری بکنید؛ [که] برای آمریکا هم آن کار را [کردید]؛ و امروز آواره

۱. صحیفه امام، ج ۴، صص ۱۲۷ تا ۱۳۳.

۲. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۴۰ (۱ آبان ۱۳۵۷)، ص ۲۰.

شهرها هستند از بدبختی نجات یابند]... ما آزادی می خواهیم؛ ما استقلال می خواهیم.» او یک گام دیگر پیش گذاشت و شاه را از بنیان معزول دانست؛ حتی از نگاه آنان که خواستار پای بندی به قانون اساسی مشروطه بودند، گفت که از منظر قانون اساسی هم او برکنار شده است. «شاه خیانت کار است، و خیانت کار معزول است به حسب قانون اساسی... این عزل نمی خواهد دیگر. این منمزل است خودش.»<sup>۱</sup>

پیش کشیدن هر از گاه قانون اساسی توسط امام خمینی، به جهت اعتقاد یا اصراری بود که برخی از ناموران، همچون آقای سیدکاظم شریعتمداری، به آن داشتند. از جمله افراد رسیده به پاریس، نمایندگان این مرجع تقلید، حسن شریعتمداری، پسرش؛ و احمد عباسی، دامادش، بودند. آنان حامل نامه‌ای از آقای شریعتمداری بودند؛ می خواستند ضمن گرفتن پاسخ، سنجشی از اوضاع نوفل لوشاتو و احیاناً آگاهی بی واسطه از مواضع امام خمینی به دست آورند. مهدی بازرگان نیز که پس از دیدار روز سی ام مهر با آیت الله به انگلستان رفته بود، پس از دو روز به فرانسه بازگشت و امروز، دوم آبان، در نوفل لوشاتو بود.<sup>۲</sup>

## آغاز گفت و گوهای رسانه‌ای

سوم آبان، نوزده روز پس از استقرار امام خمینی در پاریس، منع دولت فرانسه از گفت و گوی آیت الله با رسانه‌ها برداشته شد. آن روز خبرگزاری فرانسه، فرانس پرس، رسانه رسمی دولت، با حضور در نوفل لوشاتو، ده پرسش خود را مطرح کرد و ده پاسخ روشن گرفت. آقای خمینی همان مواضعی که با گویش مردمی در سخنرانی‌هایش ابراز می کرد، با جمله‌هایی کوتاه و جمع و جور به خبرنگار یادشده گفت. او گفت که انقلاب مردم ایران به بن بست نرسیده است. آن که در بن بست قرار گرفته، شاه و حکومت پادشاهی است. رشته نهضت ایران به دست کمونیست‌ها نخواهد افتاد. با وجود سی میلیون مسلمان که به نام اسلام به پا خواسته‌اند، صاحبان مرام کمونیستی جایگاهی در بین مردم ندارند. به روش‌های آشتی و بینابینی اعتقادی ندارم. تا زمانی که شاه در ایران است به ایران باز نخواهم گشت. از نظر من قدرت‌هایی که به حقوق مردم تجاوز می کنند محکوم هستند، نه مردم آنها. من از حمایت مردمان سرزمین‌های غربی از انقلاب سپاسگزارم. نظام جمهوری اسلامی با استبداد جمع پذیر نیست؛ مگر این که

۱. صحیفه امام، ج ۴، صص ۱۳۴ تا ۱۴۴.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در فرانسه به اداره کل سوم، سند شه ۳۴۸، مورخ ۵۷/۸/۴.

محتوای سلطنتی داشته باشد. پس از سقوط شاه، حکومت انتقالی تأسیس می‌شود. جزئیات آن در زمان مقتضی اعلام می‌شود.<sup>۱</sup>

خبرگزاری فرانسه این مصاحبه را روی خط تلکس خود به سراسر جهان مخابره کرد<sup>۲</sup> و روزنامه‌های ایران، به نقل از همان، با حذف بخشهای مگو، اقدام به چاپ آن کردند.<sup>۳</sup> گفته شده که رایزنی‌های سفیر فرانسه در تهران با دولت متبوع خود، در برطرف شدن منع گفت‌وگوی خبرنگاران مطبوعات و رادیو تلویزیون مؤثر بوده است.<sup>۴</sup> دور نیست که دیپلمات فرانسوی، که در وسط میدان بوده، موقعیت امام خمینی در ایران و اوضاع جاری ایران را به طور دقیق برای دولت متبوع خود ترسیم و به مقامات کشور خود تفهیم کرده باشد که آینده در دست خمینی است؛ علاوه بر این رفتار آن روزهای مردم تهران در فرستادن پیاپی دسته‌های گل به نشانی سفارت فرانسه و ارسال نامه‌های مکرر گروه‌های مختلف مردم، از مرجع تقلید گرفته تا استاد دانشگاه و دانشجو به دولت فرانسه از سراسر ایران و سفارش به دولت فرانسه درباره حفظ احترام و شتون رهبر مردم ایران، نیز شاید در این تصمیم مؤثر بوده باشد.

کوران وزان اعتراض‌های خونین مردم، شاه را وادار کرده بود که از آزادی بیش از یک هزار زندانی سیاسی به مناسبت چهارم آبان، روز تولدش، خبر دهد. قرار بود ۱۱۲۶ مبارز سیاسی از پشت میله زندان‌ها به درآمده، با په خیابانها و خانه‌های خود بگذارند.<sup>۵</sup> آیت‌الله خمینی سخنرانی روز سوم آبان خود را با همین خبر آغاز کرد و گفت که در چنین موقعیتی «عفو» معنی ندارد؛ آنچه رخ داده الزام [و اجبار] بوده است. او با اشاره به کشتار مردم در شهرهایی چون همدان، قم و زنجان افزود که «حالا عفو فرمودند! غلط کردند عفو فرمودند! اگر فشار عمومی ملت نبود و این توجه همه طرفه ملت نبود که اینها عفو نمی‌کردند. عفو نیست؛ این الزام است.»<sup>۶</sup>

روز بعد، چهارم آبان، آقای خمینی در پیامی به مردم ایران نوشت که «مجازات تبهکاری‌های [شاه] جز در روز جزا ممکن نیست؛» آزادی زندانیان سیاسی چیزی جز خروج از زندانی

۱. صحیفه امام، ج ۴، صص ۱۴۵ تا ۱۴۷.

۲. بولتن محرمانه خبرگزاری پارس، شمه ۲۲۰، صص ۱۶ تا ۱۸.

۳. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۴۳ (۴ آبان ۱۳۵۷)، ص ۴.

۴. یاران امام به روایت اسناد ساواک (آیت‌الله شیخ‌شهاب‌الدین اشراقی)، کتاب چهل و ششم، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۹۲ش، ص ۳۶۶.

۵. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۴۲ (۳ آبان ۱۳۵۷)، ص ۱.

۶. صحیفه امام، ج ۴، صص ۱۴۸ تا ۱۵۳.

کوچک و ورود به زندانی بزرگ نیست. او به رهاشدگان از بند اسارت گفت که آزادی شما با جانبازی‌های شجاعانه ملت مسلمان به دست آمد، پس مبارزه بی‌امان خود را تا واژگونی نظام سلطنتی شاه ادامه دهید.

یکی از نگرانی‌هایی که امام در ابتدای پیام امروز خود ابراز کرد، خارج کردن جوهرات سلطنتی از کشور توسط خاندان سلطنت بود. گفتنی است شماری از خبرهای آن زمان ایران، در بستر بی‌اعتمادی مردم به حکومت ساخته می‌شد. برخی از این اخبار از بن نادرست بود. بعضی ترکیب شده از راست و ناراست؛ و تعدادی نیز مطابق واقع. بسته‌های خبری فرستاده شده از ایران به نوفل‌لوشاتو و پیش از آن به نجف، همیشه سرند نمی‌شدند، اما فاصله وثاقت برخی خبرها با واقعیت‌ها در نجف کم و با اوج‌گیری نهضت و هیجانهای عمومی در پاریس زیاد بود. آیت‌الله همواره در سخنان و اطلاعیه‌های خود این اخبار را با پیشوندهایی چون «بر حسب اطلاع»، «آن طور که گفته شده» و مانند آنها نقل می‌کرد. از جمله خبرهای درستی که در جزئیات نادرست بود، شمار شهدای حوادث دوره انقلاب بود. در این بین کشته‌شدگان رخداد تلخ پانزدهم و شانزدهم خرداد ۱۳۴۲ و فاجعه خونین هفدهم شهریور ۱۳۵۷ با بزرگنمایی بیشتری همراه بودند. برخی از اخبار نیز عین واقع بود. گزارش میدانی رسیده به دست امام از حاشیه‌نشینی، گودنشینی و حلبی‌آبادهای اطراف تهران و وضعیت اسفناک آن جمعیت آسیب‌دیده که بارها در سخنان خود یاد کرده، آن را از عوارض اصلاحات ارضی و سیاست‌های اقتصادی شکست خورده شاه دانسته بود، مطابق آن پدیده شوم بود.

دومین گفت‌وگوی رسانه‌ای آیت‌الله خمینی در موقعیت تازه با خبرگزاری انگلیس رویترز بود. بلندترین پاسخ او به نخستین پرسش خبرنگار رویترز بود. خبرنگار پرسید که می‌گویند اسلام محافظه‌کار است؟ و آقای خمینی پاسخ داد که اسلام دین ترقی و شکوفایی انسان است. اگر اسلام محافظه‌کار بود نباید خواهان استقلال و آزادی ایران می‌شد. «اسلام در چنان حد از کمال است که از ابتدای طلوع، پیشرفت خود را بر بحث آزاد و مبارزه با سانسورها بنا گذاشته است.» او گفت که آن‌چه در ایران می‌گذرد برخورد بین نیروهای محافظه‌کار و مترقی نیست؛ برخورد میان یک ملت با نظامی است که عامل بی‌چون و چرای آمریکاست و موجودیت ایران را به خطر انداخته است. یکی دیگر از سؤالات خبرنگار رویترز درباره زمامداران حکومت بعدی بود. «آیا علما خود حکومت خواهند کرد؟» امام گفت که «علما خود حکومت نخواهند کرد. آنان ناظر و هادی مجریان امور می‌باشند. این حکومت در همه مراتب خود، متکی به آرای

### مردم و تحت نظارت و ارزیابی و انتقاد عمومی خواهد بود.<sup>۱</sup>

غیر از این گفت‌وگو، آیت‌الله در این روز/ چهارم آبان برای گروهی از ایرانیان دوستدار دیدارش که خود را به نوفل‌لوشاتو رسانده بودند، سخنرانی کرد و بنابر خبرهای رسیده، از ایران گفت که در تظاهرات برخی شهرها، به مناسبت شب چهارم آبان، سالروز زاده شدن محمدرضا پهلوی، مردم لباس سیاه پوشیده یا پرچم‌های سیاه برافراشتند. در میان گزارش‌های ساواک از تظاهرات شهرهای گوناگون در این روز، می‌خوانیم که مردم به‌شهر با لباس سیاه راه‌پیمایی کردند.<sup>۲</sup> امام خمینی با پوزش از ساحت مقدس رسول اکرم، تولد پیامبر خاتم را با تولد شاه مقایسه کرد و گفت در روز تولد حضرت محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم ایوان مداین ترک برداشت و بخشی از آن فروریخت و آتش آتشکده پارس خاموش شد. [کنایه از این که] پیامبر اسلام با توحید به جنگ ظلم و خرافه‌پرستی رفت، و شاه با [شرک] تن به ظلم و گسترش خرافه داد؛ از آن جمله بود تبدیل تاریخ هجری به شاهنشاهی، که «از همه خیانت‌هایی که به ما کرده است، این بالاتر است... حیثیت اسلام را می‌خواست از بین ببرد... علامت اسلام را می‌خواست از بین ببرد».<sup>۳</sup>

### در برابر کمونیسم

همجه‌های آیت‌الله بی‌تعارف و مستقیم نثار قدرت‌های بزرگ می‌شد و در این بین تفاوتی میان ابرقدرت‌های آمریکا و شوروی نبود. وقتی او انگلیس و چین را هم در همین ردیف قرار می‌داد، تنها دریافتی که از سخنان او نمی‌شد، مصلحت‌اندیشی در مبارزه بود. از این رو موضع شفاف او در برابر نظام سیاسی کمونیسم و معتقدان داخلی آن خوش‌آیند گروهی از مخالفان شاه که مبارزه خود را با دیدگاه کمونیستی پی می‌گرفتند، نبود. می‌توان پذیرفت که در میان ایرانیان و دانشجویانی که هر روزه به دیدار امام می‌آمدند، افرادی از این قسم حضور داشتند؛ و حتماً دلخور و پکر نوفل‌لوشاتو را ترک می‌کردند.

آیت‌الله در پنجم مهر دیدار همگانی نداشت، اما بنا بر آنچه که نماینده ساواک در فرانسه خبر داد، پنج نفر از دبیران یا نمایندگان گروه‌های وابسته به کنفدراسیون جهانی محصلین و

۱. همان، صص ۱۵۹ و ۱۶۰.

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱۴، ص ۱۹۵.

۳. صحیفه امام، ج ۴، صص ۱۶۱ تا ۱۷۱.

دانشجویان ایرانی با امام خمینی ملاقات کردند. روشن نیست گرایش و اعتقاد دیدارکنندگان را به اطلاع او رسانده بودند یا نه، اما آن‌چه از گفته‌های آن جلسه نقل شده، نشان می‌دهد که این افراد نیز با ناراحتی آن‌جا را ترک کردند. «شما جوانان بایستی مبارزه خود را با همبستگی و اتفاق ادامه دهید تا موفق شویم، لیکن این مبارزه بایستی به نفع کمونیست‌ها منتهی گردد. مشارالیه از استالین به بدی یادکرد... نامبرده ضمن حمله به دولت‌های شوروی، آمریکا و انگلیس توصیه کرده که در نشریات خود سلام مرا به رؤسای ارتش... برسانید و بگویید در این لحظه تاریخی به ملت بپیوندند.» دیده یا شنیده نماینده ساواک از پایان این ملاقات آن بود که «مذاکرات فوق اثرات نامطلوبی در بین دبیران کنفدراسیون گذارده و متفقاً اظهار عقیده کرده‌اند که نامبرده درصدد است که به تدریج جنبش مذهبی را علیه کمونیست‌ها هدایت نموده و موضع نامبرده در نهایت به نفع آمریکا خواهد بود.»<sup>۱</sup>

از منظر بیشتر کمونیست‌ها، تمایلات سیاسی از دو جبهه چپ و راست فراتر نمی‌رفت؛ اگر دیدگاهی با جناح چپ همخوانی نداشت، قطعاً در جبهه راست، که نماد آن ایالات متحده آمریکا بود، قرار می‌گرفت. موضع آقای خمینی نسبت به نظام فکری و سیاسی کمونیسم آشکار بود، اما پس از هجرت به فرانسه، این موضع‌گیری‌های آشکار مجال بروز یافت و رفته‌رفته واکنش طرف مقابل را نیز برانگیخت. برخی از هواداران کنفدراسیون در اظهارات خود خمینی را رهبر جناح خرده‌بورژوازی رادیکال می‌نامیدند که سازشکار هستند و در نهایت به نفع سرمایه‌داری اقدام خواهند کرد.<sup>۲</sup> برخی دیگر از کمونیست‌ها نیز خمینی را با الفاظی که مختص محمدرضا پهلوی بود، مرتجع، یاد می‌کردند.<sup>۳</sup>

واقعیت این است که آیت‌الله از هر حمله‌ای به کمونیست‌ها، چه سران حاکم آنها در اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری خلق چین، و چه طرفداران‌شان در ایران، مضایقه نمی‌کرد. از زمامداران چین می‌گفت: «اصل قضیه مارکسیست و کمونیسم، قضیه تخدیر است. ملت‌ها را می‌خواهند خواب کنند با این حرف‌ها. شوروی می‌خواسته ملت‌ها را خواب کند با این حرف‌ها... چین مسأله کمونیست را [برای همین مسأله] پیش برده بود... اینها، بزرگ‌ها، می‌خواهند کوچک‌ها

۱. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در فرانسه، به اداره کل سوم، سند شصت و سه، مورخ ۵۷/۸/۸.

۲. همان، سند شصت و نه، مورخ ۵۷/۸/۹؛ همان، گزارش نمایندگی ساواک در ترکیه به اداره کل سوم، سند شصت و پنج، مورخ ۵۷/۸/۱۵.

۳. همان، تلفنگرام نماینده ساواک در پاریس، سند شصت و نه، مورخ ۵۷/۸/۱۶.



را بخورند»<sup>۱</sup> و به هواداران می‌گفت: «کمونیست چه غلطی می‌تواند بکند؟ بازی‌تان داده‌اند. می‌خواهند از شما یک چیزی بگیرند که برای شاه مفید باشد. شما را استعمار کرده‌اند الآن؛ استعمار کرده‌اند شما را»<sup>۲</sup>

این موضوع مورد توجه خبرنگاران رسانه‌ها هم بود و درباره آن پرسش‌هایی مطرح می‌کردند. در گفت‌وگویی که آیت‌الله امروز/پنجم آبان با شبکه یک تلویزیون فرانسه داشت، در برابر این سؤال که آیا نهضت ایران از سوی یک ایدئولوژی مارکسیستی حمایت می‌شود؟ گفت که «ابتداً نه هدایت شده و نه می‌شود و نه خواهد شد؛ و حمایت آنها مورد قبول کسی نیست.» پرسش دوم این بود که آیا حمایت یک کشور کمونیستی [= شوروی] را در ادامه نهضت خواهید پذیرفت؟ آیت‌الله پاسخ داد: «ما می‌خواهیم مستقل باشیم و حمایت هیچ کشوری را قبول نخواهیم کرد و تحت‌الحمایه هیچ کشوری نیستیم.»<sup>۳</sup> این مصاحبه با حذف بخش‌هایی در جراید ایران نیز منتشر شد.<sup>۴</sup>

### اندر مراتب نماز

مشغله این روزهای امام خمینی، رهبر انقلاب مردم ایران، او را از نکات یا اصولی که قیام‌اش را بر آن استوار کرده بود، دور نمی‌کرد. به گوش او رسانده بودند که برخی از دیدارکنندگان ایرانیانی که برای ملاقات او از دور و نزدیک به نوفل‌لوشاتو می‌آمدند، و یا شاید، برخی از آدم‌های مستقر در آن‌جا، به احکام ظاهری اسلام، چون نماز، اهمیت نمی‌دهند. آیت‌الله در سخنرانی ششم آبان خود به این مسأله پرداخت و آن را از اساس مورد بررسی قرار داد؛ با تفصیل، فصل اشتراک و اختلاف انسان را با نبات و جماد بازگفت و سپس فلسفه انگیزش پیامبران را بیان کرد. گفت که نه خداوند نیازی به اعمال ما دارد و نه پیامبران. این نیاز خود ما است؛ نیاز انسان بودن ما است، که پشت مرز طبیعت و محسوسات نایستیم؛ بگذریم و به مرتبه‌ای از مراتب الهی برسیم. فحوای سخن او می‌گفت که مبارزه و مجاهده جاری در ایران نیز مقدمه‌ای است برای فراهم شدن زمینه‌های گذر از مرز یادشده. با این حال تأکید کرد که

۱. صحیفه امام، ج ۴، ص ۱۱۷.

۲. صحیفه امام، ج ۴، صص ۱۷۰ و ۱۷۱.

۳. همان، صص ۱۷۲ تا ۱۷۴.

۴. روزنامه اطلاعات، شمع ۱۵۷۴۳ (۴ آبان ۱۳۵۷)، ص ۴.

اسلام به هر دو جهان شهود و غیبت آدمی توجه کرده [و به تعطیلی یکی در برابر دیگری رضایت نداده است]. [سعادت تمام، در توجه به امر و نهی پیامبران است. عمل به این اوامر و نواهی، عالم طبیعت و جهان ماوراء طبیعت انسان را تنظیم می‌کند. آقای خمینی با آوردن نمونه‌ای افزود: «ما نمی‌دانیم... رابطه ما بین نماز و سعادت آن عالم چیست... خدا می‌داند. چنانچه من و شما که طیب نیستیم، نمی‌دانیم که رابطه ما بین این قرص که طیب می‌دهد با این مرض چیست؛ لکن رابطه دارد... رابطه... بین این اعمال... صالحه ما با آن عالم... را انبیاء می‌دانند به وحی خدای تبارک و تعالی؛ و آمده‌اند برای این که به ما بگویند که فلان کار را اگر بکنید، این رابطه دارد... با آن عالم و روح شما را تربیت می‌کند[و]... شما در آن عالم وقتی که می‌روید با سعادت هستید.» پایان سخن او با این نصیحت همراه بود که «شما این احکام ظاهره‌ای که التفات به آن نیست، که حالا بفهمید چه می‌شود و چه ربطی ما بین روح انسان و این عمل هست، سبک نگیرید. اینها مهم است برای شما، برای زندگانی ماوراء طبیعت شما مهم است. و شما هم مجاهدات ظاهری‌تان را و علوم ظاهری‌تان، علوم طبیعی‌تان را تکمیل کنید و هم تبعیت کنید راجع به امور معنوی و جهات الهی تا سعادتمند شوید.»<sup>۱</sup>

### دیکتاتوری اسلامی!

رفت و آمدها به نوفل لوشاتو ادامه داشت. سفر هر فرد و گروهی، آهنگی پشت خود داشت. برخی به دیدار دوست یا مراد دیرینه خود راه به پاریس می‌گشودند. بعضی برای انجام مأموریتی که بر عهده‌شان گذاشته شده بود راهی فرانسه می‌شدند؛ پیدا کردن راه‌حل سیاسی برای بحران ایران، مصالحه و پادرمیانی. برخی جهت رایزنی در چگونگی ادامه نهضت، و افرادی برای ارزیابی اوضاع یا نامه‌رسانی و... به این سو می‌آمدند.

از سفرهایی که بازتاب داخلی آن گسترده شد، آمدن کریم سنجابی، رهبر جبهه ملی ایران، به فرانسه بود. او ششم آبان تهران را به مقصد پاریس ترک کرد. محمود مانیان، رئیس جامعه بازاریان و اصناف وابسته به جبهه ملی، و حسین مهدیان، یکی از بنیانگذاران حسینیه ارشاد او را همراهی می‌کردند. اما سفرهایی که پیامد خبری نداشت، حرکت افرادی چون مهدی عراقی، سیدمحمد حسینی بهشتی و مرتضی مطهری بود. دو روزی از رسیدن نمایندگان آقای سیدکاظم شریعتمداری می‌گذشت. منتظر وقت ملاقات بودند. حجت‌الاسلام شیخ‌محمدحسین

۱. صحیفه امام، ج ۴، صص ۱۷۵ تا ۱۹۳.

بروجردی، دوست امام و پدر دامادش، محمود بروجردی، و برادر همسر آیت‌الله گلپایگانی نیز در نوفل‌لوشاتو بودند و در شمار دیدارکنندگان دو سه روز گذشته.<sup>۱</sup>

یکی از کسانی که دیروز، در دیدار گروهی یا خصوصی، روشن نیست، با آیت‌الله ملاقات کرده بود، تلویحاً گفته بود که گیرم دیکتاتوری شاه رفت، گرفتار دیکتاتوری اسلام نخواهیم شد؟! مبنای سخنان امروز، هفتم آبان، امام خمینی روی همین گفته بود. او بنای آغاز نهضت اسلامی ایران را به دست آوردن آزادی و استقلال دانست و با اشاره به قاعده نفی سبیل گفت که تحقیر اسلام و خوار کردن علمای اسلام، در جهت دور نگاه داشتن جامعه اسلامی از آزادی و استقلال بوده است. آیت‌الله افزود؛ به آن فردی که از دیکتاتوری اسلام پرسیده بود، گفتم: «خوب شما تاکنون چه حکومت اسلامی را دیدید که فهمیدید دیکتاتوری است؟» و سپس دو نمونه، یکی از رفتار پیامبر اسلام در پایان عمر، و دیگری از منش حضرت علی علیه‌السلام که در دادگاه حاضر شده بود، آورد و گفت که رسول گرامی اسلام در روزهای پایانی زندگی، بیمار، به مسجد آمد و در میان سخنان خود پرسید که بین شما کسی هست که حقی بر من داشته باشد؟ اگر هست بگوید تا پس دهم. کسی گفت که جایی، زمانی، شلاق تو ناخواسته به من خورده است. پیامبر گفت که بیا و تلافی کن؛ آماده‌ام. «این یک دیکتاتور است! ... اگر شما در تمام حکومت‌هایی که در دنیا هست ... پیدا بکنید یک همچو حاکمی ... آن وقت بگویید حکومت اسلام، حکومت دیکتاتوری است.» آیت‌الله در مثال دیگرش به حضور حضرت علی علیه‌السلام در دادگاهی که قاضی آن منصوب خودش بود اشاره کرد. امام شیعیان زره گم کرده خود را در دست فردی یهودی دید. شکایت به قاضی برد. هر دو در محکمه حاضر شدند. ادله خواهان کافی نبود. رأی به نفع خوانده داده شد. «شما ... پیدا بکنید یک حکومت این طوری، آن وقت بگویید که دیکتاتوری است ... شما خیال کردید که حکومت اسلام، این حکومتی است که در حجاز [عربستان سعودی] هست؟ ... اینها هم یک دیکتاتورهای هستند که با صورت می‌خواهند بگویند اسلام. یا آنی که حالا در پاکستان، این نظامی [ژنرال ضیاء‌الحق]، آمده، سرش نمی‌شود اسلام چیست.» امام خمینی حکومت اسلامی را یک نظام سیاسی مبتنی بر عدالت خواند که در آن زورگویی، دزدی، فقر و پریشان‌حالی و محرومیت نیست.<sup>۲</sup>

صبح امروز، هفتم آبان، ساعت یازده، نخستین ملاقات کریم سنجابی با امام خمینی انجام

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۴۳ (۴ آبان ۱۳۵۷)، ص ۴.

۲. صحیفه امام، ج ۴، صص ۱۹۴ تا ۲۰۲.

شد و یک ساعت و نیم به درازا کشید. از جزئیات این دیدار، جمله‌ای از قول سنجابی نقل گردید که «خدمت رهبر شیعیان جهان رسیدیم و همگامی خود را با ایشان اعلام کردیم.»<sup>۱</sup> و نیز نمایندگان آقای شریعتمداری توانستند امروز پاسخ نامه او را از آیت‌الله بگیرند. حسن شریعتمداری، که از نزدیک در حال سنجش اوضاع بود، در تماسی تلفنی از پدرش خواست که «فعلاً راجع به تحکیم وضع سلطنت حرفی نزنند»<sup>۲</sup> تا ببینیم در آینده چه وضعی پیش خواهد آمد.

### شاه بی‌شاه

تکرار همواره برخی از مواضع سیاسی توسط امام خمینی، نشان از مراجعات یا پیام‌رسانی‌های پیاپی برای مصالحه داشت. گویی هیأت حاکمه آماده پرداخت هر هزینه‌ای برای گرفتن رضایت آیت‌الله به ماندن محمدرضا پهلوی بود. هر چند کریم سنجابی تکذیب کرده بود، اما برخی جراید و ناظران سیاسی، سفر رئیس جبهه ملی را در این جهت ارزیابی می‌کردند.<sup>۳</sup>

آیت‌الله در سخنرانی دوم خود بیشتر به این موضوع پرداخت و بر اساس مشاهدات خود از تشکیل فرمایشی مجلس مؤسسان در ۱۳۰۴ش و انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی، و حوادث شهریور ۱۳۲۰ که به روی کار آوردن محمدرضا پهلوی توسط متفقین انجامید، گفت که اساس این سلطنت غیرقانونی است؛ و اگر فرض بر قانونی بودن آن گرفته شود، پادشاهی که دست به کشتار مردم بزند، محکوم است. پادشاهی که مردم را از آزادی سلب کند مجرم است. او با اشاره به کشته‌های مردم در ناحیه کوچکی چون کبودرآهنگ همدان، ابراز داشت که مردم ایران این پادشاه را نمی‌خواهند. فریاد نخواستن در همه شهرها و روستاها بلند است. «چاره حل این بن‌بستی که الآن هست، نه وزیر می‌تواند این را حل‌اش کند، نه وکیل... حل‌اش دست شاه است؛ و آن این است که بگذارد و برود.»<sup>۴</sup>

به مناسبت تولد شاه/ چهارم آبان پیام‌های بسیار زیادی برای او فرستاده شد. در این میان کشورهایی چون آمریکا، فرانسه و چین حمایت خود را از حکومت پادشاهی وقت ایران

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۴۶ (۸ آبان ۱۳۵۷)، ص ۴. برای آگاهی بیشتر از این دیدار، ر.ک: آیین‌آفتاب، صص ۳۰ و ۳۱.

۲. اسناد ساواک، نامه ساواک قم به اداره کل سوم، سند شمه ۵۲۱/۱۱۱۲۳، مورخ ۵۷/۸/۷.

۳. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۴۳ (۴ آبان ۱۳۵۷)، ص ۳؛ همان، شمه ۱۵۷۴۴ (۶ آبان ۱۳۵۷)، ص ۱۷.

۴. صحیفه امام، ج ۴، ص ۲۱۰.

اعلام کردند.<sup>۱</sup> پیش از آن نیز دولت انگلیس رسماً از زبان وزیر امور خارجه خود این حمایت را به اطلاع شاه رسانده بود. امام خمینی این را نیز یادآور گردید و با تأکید گفت که نمی‌شود با یک ملت بازی کرد، این پشتیبانی‌ها حرف است؛ [پشتوانه ندارد.] «هیچ از این معنا نرسید. یک ملت هر چه هم ضعیف باشد، وقتی همه گفتند: نه، این «نه» است؛ نمی‌شود «آری» بشود. نه می‌تواند نظامی این کار را بکند، نه می‌تواند ارتش امریکا و روسیه این کار را بکند. این یک چیزی است نشدنی.» حرف پایانی آیت‌الله این بود که آرامش ایران در گرو رفتن شاه است. مردم ایران نجیب و اصیل هستند؛ مردمی آرام، ولی به اندازه‌ای آنان را زیر فشار گذاشته‌اند که فریادشان بلند است. ملت ایران آرام خواهد گرفت. «وقتی که [شاه] رفت... دنباله‌هایش رفتند، یعنی آنهایی که پشتوانه او بودند... رفتند، مملکت آرام می‌شود.»<sup>۲</sup>

### گردهم‌آیی در موتوآلیته

ایرانیان سفر کرده به پاریس، امروز، هشتم آبان، به دعوت انجمن اسلامی دانشجویان در گردهم‌آیی که در تالار موتوآلیته برپا شد شرکت کردند. این مراسم چهار ساعت به درازا کشید و از همه گروه‌ها، روحانیان، دانشجویان، زنان، برای شنیدن و دیدن برنامه‌های چیده شده حاضر بودند. شمار جمعیت را بیش از ۱۵۰۰ نفر برآورد کردند. تالار یادشده گنجایش آن را نداشت. سرریز آن به سالن دیگری در همان نزدیکی راهنمایی شد. عکس‌های امام خمینی، آقایان طالقانی و منتظری، برخی کشته‌شدگان منتسب به سازمان مجاهدین خلق به در و دیوار چسبانده شده بود. خلیل رضایی یکی از سخنران‌ها بود. او درباره چهار فرزند کشته‌شده‌اش به دست مأموران حکومت شاه سخن گفت. پخش فیلمی از فاجعه خونین میدان ژاله تهران از دیگر برنامه‌ها بود. «آن‌چنان شرکت‌کنندگان را تحت‌تأثیر قرار داد که همگی به مدت ده دقیقه با صدای بلند می‌گریستند و فریاد می‌زدند مرگ بر قاتلین حادثه ۱۷ شهریور.»<sup>۳</sup>

این مراسم در واپسین ساعات امشب برگزار گردید. شاید مهدی عراقی که بعدازظهر وارد پاریس شد، از این گردهم‌آیی آگاه شده بود. او ابتدا به خانه غضنفرپور، ستاد امام خمینی

۱. روزنامه اطلاعات، شم ۱۵۷۴۴، (۵ آبان ۱۳۵۷)، ص ۲۰.

۲. صحیفه امام، ج ۴، صص ۲۰۳ تا ۲۱۲.

۳. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش نماینده ساواک در پاریس، سند شم ۳۷۸، مورخ ۵۷/۸/۹.

در پاریس، رفت و نزدیک غروب با خودرویی که اسماعیل فردوسی پور می‌راند، از شهر خارج شد و یکه‌راست به نوفل‌لوشاتو رسید. صبح امروز عراقی به همراه عزت‌الله خلیلی و ابوالفضل توکلی بینا، تهران را به مقصد پاریس ترک کرده بودند.<sup>۱</sup> وقتی به آگاهی امام خمینی رسید که عراقی آمده، بی‌مقدمه او را پذیرفت، اما وارد که شد و خود را با گریه به پای آقای خمینی انداخت. «از ما پرسیدند که این شخص کیست؟ امام هم ایشان را نشناختند. آقای [سید محمود] دعایی گفتند: حاج مهدی عراقی هستند. امام شانه‌های‌شان را گرفتند و بلندشان کردند و گفتند: مهدی ما پیر شده است.»<sup>۲</sup>

عراقی سیزده سال از دو دهه چهل و پنجاه شمسی را در زندان گذرانده بود.

امام خمینی امروز را هم بدون سخنرانی سپری نکرد. او گفت که بسیاری از مطالب را تدریجاً گفته و تکرار می‌کنم، چرا که هر بار دیدارکنندگان تازه‌ای به این جا می‌آیند. بازگفت امروز او رد اتهام بی‌تحریکی و سکون دین و کندن برجسب تخدیرکننده به آموزه‌های آیین اسلام بود. آیت‌الله این اتهام و دیگر تبلیغات پرداخته شده علیه مسلمانان را خلاف منطق قرآن و رفتار پیامبر اسلام و منش علی علیه‌السلام و خلفایی چون عمر بن خطاب دانست و آن را ساخته قدرت‌های استعماری خواند که از مطالعات درازمدت آنان برآمده است. او سلوک رهبران اسلام را با رؤسای جهان سرمایه‌داری و کمونیسم مقایسه کرد و با اشاره به مشاهدات خود در دوره‌های چهارم و پنجم مجلس مشروطه و نیز اشغال ایران در جنگ جهانی دوم گفت که اسلام را ارتجاعی معرفی کردند، چون مانع از سلطه بیگانگان بر مسلمانان است؛ آخوند را مفت‌خور توصیف کردند، چون مقابله سیدحسن مدرس را با رضاخان دیده بودند؛ و در پایان تأکید کرد: «این حرف‌ها مرده است دیگر؛ روشن شده‌اند مردم؛ مطلع شده‌اند مردم بر حيله‌ها... و باید برود این آدم. هیچ چاره ندارد. اگر بخواهید ایران اصلاح بشود، با بودن محمدرضا در آن‌جا و این سلسله خبیثه، این ایران اصلاح شدنی نیست... دنبال او باید دست آمریکا، انگلستان... شوروی، این سه ابرقدرت باید دست‌شان قطع بشود از ایران و ایران مستقل برای خودش باشد تا اصلاح بشود. ما دنبال این معنی هستیم آن‌شاءالله.»<sup>۳</sup>

۱. یازان امام به روایت اسناد ساواک (آیت‌الله شیخ‌شهاب‌الدین اشراقی)، کتاب چهل و ششم، ص ۳۶۴.

۲. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی پور، ص ۲۵۰.

۳. صحیفه امام، ج ۴، صص ۲۱۳ تا ۲۲۸.

## اختلاف یعنی خودکشی

آمد و شد ایرانیان به پاریس همچنان ادامه داشت. سرشناسان این افراد، دوستدار ملاقات خصوصی با امام خمینی بودند. هر چند در ظاهر، منافع سیاسی آیت‌الله در پذیرش ناموران سیاسی آمده به نوفل‌لوشاتو بود، اما او تمایلی به دیدار همه آنان نداشت؛ و اگر داشت، بی‌شرط نبود. احتمالاً در روز نهم آبان خسرو قشقایی با این آهنگ به محل اقامت رهبر انقلاب آمد. او پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از ایران خارج گردیده، پس از سالها زندگی در سوئیس، به آلمان غربی رفته، آن‌جا بسر می‌برد. قشقایی با ابراهیم یزدی دیدار و گفت‌وگو کرد، اما نتوانست به ملاقات خصوصی با آقای خمینی برود. وقتی به آلمان غربی بازگشت موضوع را به نماینده ساواک در آن کشور گفت و افزود که «نزدیکان خمینی گفتند چنانچه قصد اعلام هماهنگی دارم می‌توانم منظور خود را کتباً اعلام نمایم.» ظاهراً امتناع کرد و ابراز داشت که برای عرض سلام و ابراز ارادت آمده است. نماینده ساواک خبر این دیدار را به تهران فرستاد و نوشت که «نامبرده در این مذاکره بار دیگر ارادت خود را نسبت به شخص اول مملکت ابراز و از ترضیاتی که برای قشقاییها به وسیله بعضی از افراد بانفوذ کشور در سال‌های گذشته انجام گرفته اظهار تأسف و ناراحتی نمود.»<sup>۱</sup>

از سخنرانی عمومی امروز امام خمینی چنین برمی‌آید که برآیند دیده‌ها و شنیده‌های بیست و پنج روز گذشته او، نشانگر وجود اختلاف و چندگانگی در میان افراد و رهبران گروه‌های سیاسی داخلی و خارجی است. محور سخنان او، در این موضوع بود. آیت‌الله شعاع گفته‌های خود را به جهان اسلام کشاند و زیان‌های پراکندگی کشورهای اسلامی را در موضوعی چون فلسطین بیان کرد؛ این‌که چگونه معدودی صهیونیست توانسته‌اند به دلیل ناهمسو بودن ممالک عربی، سرزمین فلسطین را در اشغال خود نگه دارند. و سپس به آفت‌های تفرق در ایران پرداخت و برای نمونه به انتشار کتاب «شهید جاوید» اشاره کرد؛ این‌که چگونه موافقان و مخالفان کتاب بر سر هم زدند و هیأت حاکمه با خیالی آسوده به تماشا ایستاد و سلطه خود را تقویت کرد. او گفت که وضعیت کنونی ایران به حکم عقل و شرع می‌گوید که هم‌صدا باشید. «جایز نیست که ما با هم اختلاف داشته باشیم و هر کسی یک راهی برود. همه با هم یک‌صدا باید بگویند... نه؛ نه محمدرضا شاه و نه سلسله پهلوی و نه لندن و نه آمریکا و نه شوروی. [بگویند] خودمان، اسلام، مسلمین... اگر این اتحاد را حفظ کردید و پیشرفت کردید، نجات پیدا کرده‌اید؛ و

۱. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در آلمان غربی به اداره کل سوم، سند شه ۳۸۰، موزخ ۵۷/۸۹.

اگر الآن نجات پیدا نکنید، خدا می داند تا آخر گرفتار هستید.» گویی که خواسته باشد بر این مهم تأکید ورزیده، لب مکنونات سیاسی خود را آشکار نماید، افزود: «خدایا! من گفتم. من آن چیزی را که می فهمم گفتم به آقایان. گفتم به جامعه ایران. و من تقصیر ندارم.» آخرین جمله او این بود که «الآن اختلافات، چه در خارج کشور، چه در داخل کشور، انتحار است؛ خودکشی است.»<sup>۱</sup> روشن نیست کتاب ۲۴۰ صفحه‌ای که امروز در پاریس پخش شد به نظر آیت الله هم رسید یا نه، اما نماینده ساواک در پاریس خبر آن را به تهران فرستاد. عنوان کتاب «اسناد و تصاویری از مبارزات خلق مسلمان ایران» و ناشر آن ابوذر بود. در این کتاب مصور، غیر از گفت‌وگوهای امام خمینی با روزنامه‌های لوموند و فیگارو و درج شماری از سخنرانی‌های او، عکس‌هایی چند از تظاهرات مردم تهران در روزهای سیزدهم شهریور ۱۳۵۷/عید فطر و راه‌پیمایی شانزدهمین روز همان ماه به چاپ رسیده بود.<sup>۲</sup>

### دست خدا

در دهم آبان اعتصابات رو به گسترش ادارات، سازمان‌ها، کارخانه‌ها و صنایع به بخش نخاعی، یعنی صادرات نفت رسید. صدور نفت به خارج از کشور قطع شد و تولید آن فقط به اندازه مصرف داخلی ادامه یافت. ارتش، تأسیسات مهم نفتی را اشغال کرد. مدتها بود که شمع اعتراضات از مرزهای قومی و مذهبی گذر کرده بود. مردم آذربایجان با ۱۲ کشته و اهالی سنندج کردستان با ۱۱ کشته صدای پیچیده در جغرافیای ایران را تکرار کرده بودند.<sup>۳</sup> دانش‌آموزان را باید پیشران تظاهرات و اعتراض‌های همگانی در این روزها دانست. اول آبان در شهر گرگان یازده دانش‌آموز با گلوله مأموران حکومتی زخمی شده بودند. آنان تصمیم به پایین کشیدن مجسمه شاه داشتند. سوم آبان در شهرضا یک جوان در این راه جان خود را از دست داده بود. چند روز بعد در بروجرد دو جوان دیگر هنگام یورش به مجسمه محمدرضا پهلوی کشته شده بودند. آنها پیش از این تصاویر شاه و خاندان او را از دیوار کلاس‌های درس برهافته، و نام برخی از مدارس نامگذاری شده به اسم خاندان سلطنتی را

۱. صحیفه امام، ج ۴، صص ۲۳۰ تا ۲۴۱.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در فرانسه به اداره کل سوم، سند شمه ۳۸۰، مورخ ۵۷/۸/۹.

۳. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۴۸ (۱۰ آبان ۱۳۵۷)، ص ۱.



تغییر داده بودند.<sup>۱</sup>

هر رویدادی که در ایران رخ می‌داد، نمایی از تند شدن شیب سقوط نظام پادشاهی بود. تک‌گدازه‌های اعتراض و فداکاری که در زمستان ۱۳۵۶ و بهار ۱۳۵۷ از بلندای کشور جهیده بود، در پاییز ۵۷ به آتش‌فشانی فعال تبدیل گشت. اقدامات ریز و درشت هیأت حاکمه از احضار و بازداشت دولتمردانی چون نعمت‌الله نصیری و امیرعباس هویدا تا راه‌اندازی پدیده چماق‌به‌دستان و به هم ریختن شهرهایی چون گرگان، همدان و زنجان، کمکی به خاموشی و سردی آن گدازه‌های روان نمی‌کرد.

در آینه چنین جنبشی بود که امام خمینی فروپاشی نظام شاهنشاهی را به روشنی می‌دید. «من مطمئن هستم که شاه از این مبارزات کنونی علیه خود و سلطنت خاندانش جان سالم به در نخواهد برد»<sup>۲</sup> امام خمینی این جمله را در پاسخ به پرسشی از خبرنگار روزنامه انگلیسی گاردین گفت. او امروز، دهم آبان، سه گفت‌وگوی رسانه‌ای با روزنامه لاکروا، چاپ ایتالیا، رادیو تلویزیون اتریش و گاردین داشت؛ و آنچه به خبرنگار رادیو تلویزیون اتریش گفت تصویری از آینده ایران منهای شاه بود. «با قیام انقلابی ملت، شاه خواهد رفت و حکومت دمکراسی و جمهوری اسلامی برقرار می‌شود. در این جمهوری یک مجلس ملی، مرکب از منتخبین واقعی مردم، امور مملکت را اداره خواهند کرد. حقوق مردم، خصوصاً اقلیت‌های مذهبی، محترم بوده و رعایت خواهد شد. با احترام متقابل نسبت به کشورهای خارجی عمل می‌شود. نه به کسی ظلم می‌کنیم و نه زیر بار ظلم می‌رویم»<sup>۳</sup>

## واژه‌های واژگون

پس از آزادی ۱۱۲۶ زندانی سیاسی در سوم آبان، جراید از زبان ناصر مقدم، رئیس ساواک، نوشتند که ۶۰۰ زندانی سیاسی دیگر در زندان‌ها بسر می‌برند و تا نوزدهم آذر همگی آزاد خواهند شد.<sup>۴</sup> گویا حساب آقایان سید محمود طالقانی و حسینعلی منتظری با دیگر در بندشدگان فرق می‌کرد که جداگانه و به دستور شخص شاه در هشتم آبان آزاد شدند. جایگاه اجتماعی این

۱. انقلاب اسلامی ایران به روایت اسناد ساواک، ج ۱۴، ص الف.

۲. صحیفه امام، ج ۴، ص ۲۴۵.

۳. همان، ص ۲۴۴.

۴. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۷۴۸ (۱۰ آبان ۱۳۵۷)، ص ۱.

دو روحانی مبارز، نام، تصویر، مصاحبه و رویکرد مردم به آنان را به صفحه روزنامه‌ها کشاند. امام خمینی نیز در یازدهم آبان در دو پیام جداگانه به آن دو، ضمن تمجید از مجاهدت‌های ایشان، نکته‌ای که بارها آن را گفته و نوشته بود، تکرار کرد. او می‌دانست که نقش راهبری آقایان طالقانی و منتظری در ایران مؤثر است و این دو پیام تکثیر و در بین مردم پخش خواهد شد. از این رو به هر دو نوشت که ملت ایران «با چه منطق ممکن است از خیانت‌ها و جنایت‌های بی‌پایان این اهریمن جهنمی بگذرد و به مقام سلطنت غیرقانونی او سرنهد؟ ما با این منطق، مخالف، و کسانی که با آن موافق‌اند با ملت و ما، که خدمتگزار ملتیم، موافق نیستند.»<sup>۱</sup> و همین مضمون را برای آقای منتظری یاد کرد: «ما با بودن رژیم حاضر، دموکراسی را هم، به فرض محال اگر تأمین گردد، نمی‌پذیریم. ملت نمی‌تواند از خون جوانان عزیز خود و خیانت‌های چندین ساله صرف‌نظر کند.»<sup>۲</sup>

امام خمینی در گفت‌وگوی امروز خود با رادیو تلویزیون لوکزامبورگ، تظاهرات دیروز مردم در شهرهای تهران و قم را در تجلیل از آقایان طالقانی و منتظری دانست.<sup>۳</sup> دیروز/دهم آبان تظاهرات و راه‌پیمایی پرشوری در تهران و قم رخ داده بود. گفته شد دویست هزار نفر گل به دست به دیدن آقای طالقانی رفته بودند.<sup>۴</sup> در قم نیز راه‌پیمایی مردم به در خانه آقای منتظری رسیده بود. نیمی از بازار و مغازه‌های شهر نیز تعطیل شده بود.<sup>۵</sup>

دومین مصاحبه آقای خمینی در این روز با روزنامه ایتالیایی *پائزه‌سرا* بود. خبرنگار این نشریه گفت، حال که حکومت‌هایی چون عربستان که نام اسلام را یدک می‌کشند، جهان غرب را منزجر نمی‌کنند، نظام توحیدی در جمهوری اسلامی چه مشخصاتی دارد [که غرب از آن وحشت می‌کند؟] آیت‌الله گفت که ما کاری برای خوش‌آمد غرب نخواهیم کرد. «مگر سایر دولت‌ها در تعیین خط‌مشی سیاسی خودشان و یا تعیین نوع حکومت‌شان به آرای ملت ایران مراجعه می‌کنند؟» و در برشماری ویژگی‌های جمهوری اسلامی افزود که زمامداران این حکومت نمی‌توانند با سوءاستفاده از مقام، ثروت‌اندوزی کنند و یا امتیازی برای خود کنار

۱. صحیفه امام، ج ۴، ص ۲۶۰.

۲. همان، ص ۲۶۲.

۳. همان، ص ۲۶۴.

۴. روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۷، به کوشش: پرویز سعادت، تهران، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی حوزه هنری،

۱۳۷۹ش، ص ۲۳۸.

۵. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱۴، ص ۵۱۵.

بگذارند. در همه جا به آراء همگانی رجوع خواهد شد. سلطه بیگانگان در سرنوشت مردم پذیرفته نمی‌شود. مطبوعات در نشر حقایق آزاد هستند. گردهم‌آیی‌ها، اگر مصالح عمومی را به خطر نیندازد، آزاد است. حد و مرز این آزادی‌ها در قاموس اسلام مشخص شده است.<sup>۱</sup>

محور سخنان امروز آیت‌الله خمینی برای دیدارکنندگان در نوفل‌لوشاتو، پرداختن به واژه‌های واژگون بود؛ لغت‌های زیبایی که مفهوم آنها در ایران دیگرگون شده است. او با اشاره به دیدار رضا پهلوی، پسر بزرگ شاه با جیمی کارتر و پشتیبانی دیگر بار رئیس‌جمهور آمریکا از محمدرضا پهلوی، گفت که کارتر هم این واژه‌ها را با مفهوم دیگر به کار می‌برد و می‌گوید شاه به مردم ایران آزادی داده است!<sup>۲</sup> گفتنی است رضا پهلوی در این زمان برای آموزش خلبانی هواپیماهای جنگی در آمریکا بسر می‌برد. دیدار جیمی کارتر با او، آن هم در حوالی سالگرد تولد ولیعهد/نهم آبان، نشان‌دهنده حمایت دولت آمریکا از پادشاه ایران و نظام سیاسی حاکم بر کشور بود. کارتر در این دیدار گفته بود «ما برای شاهنشاه بهترین آرزوها را داریم و امیدواریم به زودی مشکلات جاری را حل کنند.» او از اقدامات شاه برای توسعه دموکراسی تشکر کرده بود.<sup>۳</sup> آقای خمینی گفت که [ترجمه] آزادی در ایران همان اختناق است؛ فضای باز سیاسی یعنی جلوگیری آزادی قلم و بیان؛ اصلاحات ارضی یعنی انهدام و نابودی کشاورزی؛ انقلاب سفید یعنی سیاه‌بخت کردن سرنوشت ملت؛ حزب فراگیر رستاخیز همان [دیکتاتوری] است. امام خمینی افزود که مردم معادل حقیقی این واژه‌ها را دریافته‌اند و می‌دانند که بر سر دوراهی مرگ و زندگی ایستاده‌اند. اگر ادامه سلطنت شاه پذیرفته شود، یعنی نابودی مملکت اسلامی؛ و این بالاترین خیانتی است که می‌شود به اسلام و کشور کرد. بقای نظام شاهنشاهی و تعهد شاه به قانون اساسی مشروطه [یعنی مرگ]. «اگر این قدم را ما سست بگیریم و بگوییم حالا ما به همین حد [سلطنت شاه و نه حکومت او رضایت بدهیم] قلم‌های ما را خرد خواهند کرد. این دفعه اگر این مار زخمی گرم بشود، همچون زهری بر ایران و ایرانی خواهد زد که تا ابد سرش را نتواند بلند کند. دیگر تا آخر ایرانی روی زندگی و روی آزادی و روی استقلال نخواهد دید.»<sup>۴</sup>

۱. صحیفه امام، ج ۴، ص ۲۶۶.

۲. همان، ص ۲۶۷.

۳. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۷۴۹ (۱۱ آبان ۱۳۵۷)، ص ۴.

۴. صحیفه امام، ج ۴، صص ۲۶۷ تا ۲۷۹.

## نخست‌وزیری جبرائیل امین

امام خمینی از مهدی عراقی خواسته بود دست کم یک ماه در نوفل‌لوشاتو بماند.<sup>۱</sup> ماند و مدیریت امور داخلی آن‌جا را به عهده گرفت. نخستین نمود حضور او در تدبیر منزل، نظم‌بخشی به خورد و خوراک کسان مستقر در آن‌جا و میهمانان گاه چندصد نفری هر روزه بود. پیش از این محمد کیارشی، از باشندگان اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، وعده‌های سه‌گانه صبحانه و ناهار و شام را تهیه می‌کرد.<sup>۲</sup> مدتی خانم سرور طلیمه، همسر ابراهیم یزدی، پخت‌وپز غذای امام و شاید دیگران را برعهده گرفته بود.<sup>۳</sup> عراقی کنار آن باغچه، گاز و دیگ و دیگر اسباب آشپزی را چید. برنامه غذایی او پیچیده نبود. ظهرها با آبگوشت و شبها با سیب‌زمینی و تخم‌مرغ پذیرایی می‌کرد.<sup>۴</sup> حضور گه‌گاه گوجه‌فرنگی در وعده شام به برنامه غذایی او تنوع می‌بخشید!<sup>۵</sup> گوشت از کجا و چگونه خریداری می‌شد؟ از یک قصاب تونس‌سی که ذبح شرعی را، هم به رسم شیعیان و هم به آیین مذاهب چهارگانه اهل تسنن، آموخته بود.<sup>۶</sup> اما عراقی یک بار به سبک هیئات، خود و دوستان همراهش، اقدام به کشتن و سلاخی گوسفند کردند. رو به قبله سر بریدند و آویزان‌شان کردند. آیت‌الله از موضوع باخبر شد و آبگوشت آن روز را نخورد. به عراقی گفت که این کار شما خلاف قوانین دولت فرانسه است؛ نمی‌خورم. «خانم [مرضیه] دباغ روزی به من گفت همین مسأله یک بار دیگر و هنگامی که برادران چند عدد مرغ را ذبح کرده بودند پیش آمد که امام با حالتی معترضانانه از خوردن آن غذا خودداری کردند.»<sup>۷</sup>

از دیدارهای خصوصی امروز/ دوازدهم آبان آیت‌الله روایتی در دست نیست، اما گویا دیروز شیخ محمد مهدی شمس‌الدین که از بیروت به پاریس آمده بود، با امام خمینی دیدار و گفت‌وگو کرده بود.<sup>۸</sup> شیخ پیش از مهاجرت از عراق به لبنان در سال ۱۳۴۸ش، حدود چهار

۱. شهید حاج‌مهدی عراقی به روایت اسناد ساواک، ص ۴۴۷.

۲. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ج ۲، ص ۳۵.

۳. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، ص ۲۵۰.

۴. آیینة حسن: خاطراتی از ویژگیهای ممتاز امام خمینی در امور فردی و اجتماعی، به کوشش: اصغر میرشکاری و حمید بصیرت‌منش، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹ش، ص ۸۴.

۵. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ج ۳، ص ۳۷.

۶. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، ص ۲۳۷.

۷. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ج ۳، ص ۳۷.

۸. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در پاریس به اداره کل سوم، سند شمه ۳۸۶، مورخ ۵۷/۸/۱۲.

سال از دوره تبعید آقای خمینی را درک کرده بود. آشنایی نزدیک آن دو چه بسا در این بازه رقم خورده باشد. آقای خمینی در سخنرانی امروز خود از بهبودگی حکومت نظامی گفت و با این پیش‌بینی که ممکن است دولت نظامی مقدرات کشور ایران را بر عهده گیرد، افزود که آن‌هم بسان حکومت نظامی مستقر در دوازده شهر ایران، شکست خواهد خورد. او اجرای هر طرحی را برای ادامه سلطنت شاه ناکارآمد دانست و گماردن رجال دور از دستگاهی که تار بدنایمی بر آنان تنیده نشده را بی‌اثر خواند و افزود که حتی بر فرض محال اگر شاه بتواند جبرائیل امین را هم به نخست‌وزیری برساند، کاری غیرقانونی کرده است و پذیرفتنی نیست، چرا که بنیان سلطنت پهلوی خلاف قانون اساسی مشروطه بوده است؛ مجلس مؤسسان که در ۱۳۰۴ش با دغل‌کاری رضاخان و فرماندهان لشکر او تأسیس شده، بنای سلطنت را در خاندان پهلوی گذاشته بود، قانونی نبود. آیت‌الله اضافه کرد، فارغ از وجهه غیرقانونی سلطنت پهلوی، ملت ایران یک‌صدای متقاضی رفتن شاه است؛ اگر شهادت بدهند که چنین فریادی از ملت ایران به گوش نمی‌رسد «از قول‌مان برمی‌گردیم، می‌رویم سراخ زندگی‌مان»<sup>۱</sup>

### بار دیگر امینی

نام علی امینی، نخست‌وزیر اسبق ایران (۱۳۴۰-۴۱ش) پس از ملاقات با محمدرضا پهلوی در دهم آبان ماه بیش از پیش بر سر زبان‌ها افتاد. از او به عنوان کسی که می‌تواند کابینه آستی یا کابینه ائتلاف ملی تشکیل دهد یاد می‌شد. او به برخی از روزنامه‌های ایران گفت که درباره مسائل حیاتی کشور با شاه گفت‌وگو کرده، اعلی‌حضرت را آماده احیای مشروطیت و پذیرش نقشی که قانون اساسی به پادشاه داده، یافته است. امینی گفت که چاره بحران کنونی ایران اجرای قانون اساسی، پیشرفت قدم به قدم و جلوگیری از به هم خوردن بنیاد مملکت [= نظام سیاسی حاکم] است.<sup>۲</sup> مواضع سیاسی علی امینی برای هیأت حاکمه ایران روشن بود؛ و در آن شرایط، فاصله سلیقه سیاسی شاه و نخست‌وزیر گذشته‌اش به کمترین اندازه خود رسیده بود. امینی معتقد بود «در ایران باید رژیم سلطنت باقی بماند و گر نه جنگ داخلی موجب تجزیه ایران می‌گردد. و در شرایط فعلی هیچ‌کس صالح‌تر و بهتر از شاهنشاه آریامهر نیست... روحانیت مورد احترام ما است ولی نباید در امور دولت و مملکت دخالتی بکنند و

۱. صحیفه امام، ج ۴، صص ۲۸۲ تا ۲۹۱.

۲. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۷۴۹ (۱۱ آبان ۱۳۵۷)، ص ۱۹.

دستگاه حکومت هم باید برنامه کار خود را با اصول مذهب تطبیق دهد که رنجشی در بین جامعه روحانیت ایجاد نشود.<sup>۱</sup>

امام خمینی هم در سخنرانی سیزدهم آبان و هم در گفت‌وگوی آن روز خود با رادیو تلویزیون سوئد به این مسأله پرداخت و گفت که پس از شکست دولت آشتی ملی، یکی از شاهدوستان آمریکاخواه خیال نخست‌وزیری دارد. آیت‌الله گفتار علی امینی را به احتمال زیاد از رادیو ایران شنیده بود. امینی در آن مصاحبه رادیویی گفته بود که آقای خمینی در پانزده سال گذشته، زجر بسیار دیده و مواضع امروز او به دلیل همان گذشته درآلود اوست؛ آیت‌الله وطن‌پرست است و اگر از مواضع یک‌سویه خود کوتاه نیاید موقعیت جغرافیای سیاسی ایران به خطر خواهد افتاد؛ [تجزیه خواهد شد و یا به دهان ابرقدرت‌ها خواهد افتاد.] خوب است گذشت کنند.<sup>۲</sup> امام گفت که من زجری نکشیده‌ام. روزی که مرا در قم بازداشت کردند و به باشگاه افسران تهران بردند، آن‌جا را بهتر از خانه خودم دیدم. بعد از آن در زندان و خانه‌ای که آن‌جا تحت نظر بودم، بد نگذشت. ترکیه بهتر از ایران بود. نجف هم که خانه خودم بود. این باغچه‌ای که در آن نشسته‌ایم، بهتر از خانه قم است.<sup>۳</sup> سخنان امام آشکارا آمیخته با طنز بود. برخی از حاضران شادابی آن روز آیت‌الله را به یاد دارند. با این که از اقامت در فرانسه دل‌خوش نبود،<sup>۴</sup> حال عمومی امام بهتر شده بود. «حاج‌احمد آقا می‌گفت: وضع جسمی امام به مراتب بهتر از نجف است. بسیاری از دردها و مشکلات جسمی امام این‌جا رفع شده و بسیار سرحال است. می‌گفت: امام در نجف کم‌درد داشت، قلبش ناراحت بود، ولی همه آن ناراحتی‌ها تمام شده است.»<sup>۵</sup> امام افزود: «زجرمان زجر این ملت است. من وقتی صورت آن مردهایی که بچه‌های‌شان و پسرهای‌شان را کشتند در ذهنم می‌آید، زجر می‌برم. من وقتی آن مادری که یقه‌اش را پاره می‌کند، در مقابل [نظامیان]... که بیایید من را بکشید، شما که جوانم را کشتید... این زجر می‌دهد ما را؛ نه این که به من... بد گذشته؛ زجر دیده‌ام. نه، خیلی هم خوش گذشته. آن‌چه که مرا زجر می‌دهد آن مصیبتی است که بر ملت وارد شده. مسلمان اگر بر ملت

۱. رجال عصر پهلوی به روایت اسناد ساواک - علی امینی، ج ۲، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۹ش، ص ۴۶۶.

۲. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۷۵۱ (۱۴ آبان ۱۳۵۷)، ص ۲۰؛ صحیفه امام، ج ۴، صص ۲۹۷ و ۲۹۸.

۳. صحیفه امام، ج ۴، صص ۳۰۲ و ۳۰۳.

۴. همان، ص ۲۲۹.

۵. روحانی، حسن، خاطرات...، ج ۱، ص ۴۱۸.

خودش زجر نبرد مسلمان نیست.» امام گفت [امینی] طوری از ایران حرف می‌زند که انگار ما اطلاعی از این موضوع نداریم. او می‌گوید با بودن شاه خطری ایران را تهدید نخواهد کرد و در نبود او مملکت به دست ابرقدرت‌ها خواهد افتاد! آیت‌الله پرسید مگر نه این است که در دوره سلطنت پهلوی، ابرقدرت‌ها بر ایران مسلط شدند؟ «اینها الآن سلطه ندارند بر ما؟! و اگر شاه برود سلطه پیدا می‌کنند؟! اگر یک حکومت اسلامی پیدا شد که نص قرآنش این است که نباید غیرمسلم بر مسلم مسلط باشد، آن وقت مسلط می‌شوند اینها؟! [برعکس]... وضع جغرافیایی مملکت ما اقتضای این را دارد که برای جلوگیری از هر دو قدرت و تأمین صلح در این جای دنیا، یک قدرتی در کار باشد؛ نه انگلی.»

آقای خمینی اشاره‌ای هم به دوره نخست‌وزیری امینی کرد و افزود که در زمان او طرح اصلاحات آمریکایی به جریان افتاد. «و من همان بودم که به شما پیغام دادم که آقا نکن این کار را. این، زراعت ما را به زمین می‌زند. خدا می‌داند به فرستاده ایشان گفتم که نکنید این کار را... تو بودی که زراعت مملکت را به زمین زدی برای خاطر آمریکا. حالا شما می‌خواهید اصلاح بکنید؟» حرف آخر آقای خمینی این بود که ببینید مردم چه می‌خواهند؛ همان را به ایشان بدهید. آنها استقلال و آزادی می‌خواهند، نه حکومت پهلوی.<sup>۱</sup>

### دومین دیدار با سنجابی

در چهاردهم آبان، یک هفته پس از ملاقات نخست‌کریم سنجابی با امام خمینی، دیدار دوم دست داد. آیت‌الله پیش از ملاقات دوم از سنجابی خواسته بود موضع خود را در برابر سلطنت شاه و نظام سیاسی ایران روشن کند. او پیش از ترک تهران در گفت‌وگو با جراید، جبهه ملی را پاسدار قانون اساسی دانسته و آن را در هر زمان قابل اجرا توصیف کرده بود.<sup>۲</sup> سنجابی در چند روز اقامت خود در پاریس از نزدیک با دیدگاه امام خمینی درباره آینده سیاسی ایران آشنا شده بود و می‌دانست که برای اعلام همسویی جبهه ملی با رهبر انقلاب باید جهت‌گیری خود را نسبت به بود و نبود شاه و خاندان او آشکار کند. تا این‌که «من این طرح سه ماده‌ای را به خط خودم نوشتم و خدمت‌شان فرستادم. ایشان به خط خودشان واژه استقلال را به آن اضافه

۱. صحیفه امام، ج ۴، صص ۲۹۴ تا ۳۰۶.

۲. روزنامه اطلاعات، شم ۱۵۷۴۲ (۳ آبان ۱۳۵۷)، ص ۴.

کردند. آن وقت امضاء کردم و فردای آن روز فرستادم خدمت‌شان.»<sup>۱</sup>

دست‌نویس سنجابی چنین بود: «۱- سلطنت کنونی ایران با نقض مداوم قوانین اساسی و اعمال ظلم و ستم و ترویج فساد و تسلیم در برابر سیاست‌های بیگانه فاقد پایگاه قانونی و شرعی است. ۲- جنبش ملی اسلامی ایران با وجود بقاء نظام سلطنتی غیرقانونی با هیچ ترکیب حکومتی موافقت نخواهد کرد. ۳- نظام حکومت ملی ایران باید بر اساس موازین اسلام و دموکراسی و استقلال به وسیله مراجعه به آراء عمومی تعیین گردد.»<sup>۲</sup>

در آن دیدار بار دیگر آیت‌الله خمینی استدلال‌های خود را درباره چرایی فرصت ندادن به محمدرضا پهلوی شرح داد و آینده ایران را با وجود شاه، ادامه وضعیت گذشته، ستمگری، قانون‌گریزی، اختناق و سرکوب دانست. سنجابی گفت که این سند، دستورالعمل آینده جبهه ملی است؛ و پرسید که می‌تواند آن را علنی کند؟ آیت‌الله گفت از همین در که بیرون رفتید اعلام کنید.<sup>۳</sup>

این دیدار بعد از ظهر امروز انجام گرفت و امام خمینی پیش از انتشار بیانیه سه‌ماده‌ای جبهه ملی، در اطلاعیه‌ای به مناسبت حمله نظامیان به دانشگاه تهران یادآور شد که هدف اسلامی این انقلاب برچیده شدن سلطنت پهلوی و برپایی جمهوری اسلامی با مراجعه به آرای همگانی است؛ و راه هر فرد یا گروهی که به این هدف باور ندارد، از ملت ایران جدا است.<sup>۴</sup>

دیروز/ سیزدهم آبان به مناسبت سالروز تبعید امام خمینی از ایران به ترکیه، تظاهرات گسترده‌ای در کشور رخ داده بود. با این که تظاهرات تهران، پراکنده، و در مقایسه با شهرهای دیگر حجم کمتری داشت، اما گشودن آتش مأموران حکومت نظامی به روی دانشجویان و دانش‌آموزانی که در دانشگاه تهران گرد آمده بودند، فیلمبرداری از این رخداد و نمایش آن در بخش خبری تلویزیون، تأثیر شگرفی در بین مردم ایران گذاشته بود. امام خمینی در اطلاعیه‌اش از مردم خواست که اعتصابات را تا برافتادن کرسی سلطنت شاه ادامه دهند و به اعتصاب‌کنندگانی که دچار زیان و محرومیت شده‌اند، کمک کنند. او فرماندهان نیروهای سه‌گانه ارتش را در پیوستن به جبهه مردم و سرپیچی از فرمان شاه تشویق کرد و در پایان

۱. یزدی، ابراهیم، آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها (مطالبی ناگفته پیرامون انقلاب اسلامی)، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۷۹ش، ص ۳۲.

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱۵، ص ۱۷۷.

۳. آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها ...، ص ۳۳.

۴. صحیفه امام، ج ۴، ص ۳۰۹.



نوشت که «عزیزان من! صبور باشید که پیروزی نهایی نزدیک و خدا با صابران است. خود و فرزندان نسل آتیه را سرافراز کنید که ایران امروز جایگاه آزادگان است.»<sup>۱</sup>

آیت‌الله برخی از مضامین اطلاعیه امروز خود را در گفت‌وگو با خبرنگار رادیو تلویزیون هلند نیز باز گفت و این را هم افزود که برنامه ما برای سرنگونی شاه ادامه اعتصابات و تظاهرات است و به خواست خدا با همین روش به نتیجه خواهیم رسید. «و اگر چنانچه دیدیم قابل حل نیست، مبارزه مسلحانه را مورد بررسی قرار خواهیم داد.»<sup>۲</sup>

امام خمینی امروز اطلاعیه دیگری را نیز خطاب به مردم مسلمان مناطق کردنشین ایران نوشت. در ده روز گذشته بسیاری از شهرهای دو استان کردستان و کرمانشاه ملتهد بود و در این بین چماقداران در پاوه، سنندج و سرپل ذهاب خون شماری از مردم آن نواحی را ریخته بودند. در پاوه ۱۸ تن، در سنندج حدود ده نفر و در سرپل ذهاب ۶ شهروند کشته شده بودند.<sup>۳</sup> اطلاعیه آیت‌الله با سلام به برادران اسلامی کردستان شروع شد و چنین ادامه یافت: «ما از همت بزرگ فرزندان کرد اسلام و از جوانان برومند آزادی‌خواه و استقلال‌طلب آن سامان تشکر و تقدیر می‌کنیم. ما و شما در صف واحد در مقابل طاغوت به پا خاسته و از کیان اسلام و کشور بزرگ اسلامی دفاع می‌کنیم.»<sup>۴</sup>

### پی‌جویی از شورای انقلاب

سفر آقایان مطهری و بهشتی به نوفل‌لوشاتو را باید مختصر و مفید دانست. یکی از مواردی که امام خمینی با آنان در میان گذاشت، تعیین اعضای شورای انقلاب بود. آیت‌الله گفته بود که پس از بازگشت به ایران با همفکری دیگر معتمدان، افرادی را برای عضویت در این شورا پیشنهاد کنید. پیش از آن نظر مهدی بازرگان را در این مورد گرفته بود. او چشم انتظار رسیدن نامها بود. زمان را برای تشکیل شورای انقلاب تنگ می‌دید. وقتی خبری نشد، چهاردهم آبان در نامه‌ای به آقای بهشتی یادآور گردید که «وقت دارد سپری می‌شود و من خوف آن دارم که با عدم معرفی اشخاص، مفسده پیش آید.» او نوشت که بنا بود پس از رسیدن آقای مطهری به

۱. همان، صص ۳۰۸ تا ۳۱۰.

۲. همان، ص ۳۱۴.

۳. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱۴، ص ۴۵۲.

۴. صحیفه امام، ج ۴، صص ۳۱۱ و ۳۱۲.

ایران و مشورت‌های موردی و گروهی، اسامی اعضای شورای انقلاب را پیشنهاد کنید؛ منتظرم؛ شتاب کنید.<sup>۱</sup>

اکبر هاشمی رفسنجانی می‌نویسد که پیش از رسیدن این نامه، آقایان مرتضی مطهری، سیدمحمد حسینی بهشتی، محمدجواد باهنر، سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی و من به عنوان اعضای اولیه این شورا انتخاب شده بودیم. «ما در حال بررسی نفرات مورد نظر برای پیشنهاد به امام بودیم که ایشان طی نامه‌ای که در تاریخ ۱۴ آبان ۱۳۵۷ به آقای بهشتی نوشتند، از تأخیر در معرفی افراد دیگر گله کردند و خواستار تسریع در این امر شدند. ایشان حتی در نامه دیگری به آقای حسین نوری همدانی با بیان شرایطی برای اعضای شورای انقلاب، از وی خواستند که در قم مطلب را مطرح و بی‌درنگ... حداقل ده نفر را تعیین و به ایشان معرفی کنند. خود ما در اولین قدم با آقای مهدوی کنی صحبت کردیم و پس از تأیید امام، ایشان به جمع ما پیوست و بعد هم به همین ترتیب، آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله خامنه‌ای به عضویت شورا درآمدند.»<sup>۲</sup>

### چهار قلّه ایمانی

نکته شایان یادآوری در این جا، دستاورد نظری آیت‌الله مرتضی مطهری از استاد دیرین خود، امام خمینی، پس از بازگشت به ایران بود. دیدگاه تازه او فراتر از آن چیزی بود که در دوازده سال شاگردی امام به دست آورده بود. «وقتی [از پاریس] برگشتم، رفقا پرسیدند: چه دیدی؟ گفتم: چهار تا... اَمَنْ [ایمان آورد] دیدم: اَمَنْ بِهَدَفِهِ. به هدفش ایمان دارد. دنیا جمع بشوند نمی‌توانند او را از هدفش منحرف کنند. اَمَنْ بِسَبِيلِهِ. به راهی که برای هدف خودش انتخاب کرده ایمان دارد. امکان ندارد او را از این راه منحرف کرد؛ شبیه همان ایمانی که پیغمبر به هدفش و به راه خودش داشت. و اَمَنْ بِقَوْلِهِ. من دیدم در همه رفقا و دوستانی که من سراغ دارم احدی به اندازه ایشان به روحیه مردم ایران ایمان ندارد. افرادی به ایشان می‌گویند کمی آرام‌تر، مردم سرد می‌شوند، مردم از پا درمی‌آیند. می‌گوید: مردم این طور نیستند که شما می‌گویید؛ من مردم را از شما بهتر می‌شناسم. از همه بالاتر: اَمَنْ بِرَبِّهِ. در جلسه خصوصی، ایشان به من گفت: فلانی این ما نیستیم [که این نهضت را ایجاد کرده‌ایم]، من دست خدا را حس می‌کنم.»<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۳۰۷.

۲. امام خمینی به روایت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، صص ۶۱ و ۶۲.

۳. مطهری، مرتضی، آینده انقلاب اسلامی، تهران، صدرا، ۱۳۸۷ش، ص ۵۱.

## توی دهن شوروی...

روزنامه *پراودا*، نشریه رسمی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، در مقاله‌ای، ضمن حمایت از محمدرضا پهلوی به رهبران مذهبی انقلاب ایران حمله کرد. خبرگزاری فرانسه این خبر را از مبدأ مسکو منتشر کرد و موضع کاخ کرملین را نسبت به حوادث ایران چنین نوشت: بهترین اصلاحات، اصلاحاتی است که به دست شاهنشاه انجام گردد. *پراودا* نوشت که رهبران مذهبی ایران برای رسیدن به هدف‌های ویژه خود توده‌های مردم را وادار به شورش کرده‌اند.<sup>۱</sup> اقدام *پراودا* در چاپ چنین گزارشی، پاسخ به حملات پیاپی امام به کمونیسم بود. محتوای سخنان امروز او تکرار مضامین پیش گفته در همین مورد بود. تأکید آیت‌الله بر اینکه اسلام افیون توده نیست، به احتمال زیاد پاسخی به این ادعای مارکس بود که «دین، افیون توده‌هاست.» شاید هم *پراودا*، که ارگان مریدان مارکس بود، در مقاله‌اش این جمله پیامبر بی‌دینان را آورده بود. سخنان امام با یک پرسش به پایان رسید. «این قیامی که در ایران شده است و نهضتی که الآن بالفعل شده است، این نهضت، نهضت اسلامی است یا نهضت دیگری؟ این نهضت اسلامی به برکت اسلام... پیدا شده است؛ داد اسلام است [که] بلند شده است و دارد با مشت می‌زند توی دهن شوروی یا توی دهن آمریکا. این افیون است؟»<sup>۲</sup>

## دولت نظامی

مشاهدات مستقیم ویلیام سولیوان، سفیر ایالات متحده آمریکا در ایران، او را وادار به فرستادن گزارشی به وزارت امور خارجه کشورش کرده بود؛ با این مضمون که شاه ایران دو راه پیش رو دارد؛ استعفا یا تشکیل دولت نظامی.<sup>۳</sup> در پی این هشدار، کاخ سفید جلسه اضطراری گذاشته، نتیجه این نشست را زبیبگنیف برژینسکی، مشاور امنیت ملی آمریکا، تلفنی به محمدرضا پهلوی گوشزد کرده بود: «به نظر من مشکل شما این است که باید دست به یک سلسله اقدامات خاصی بزنید که اقتدار شما را به نحو مؤثر نشان دهد. شاه به سادگی پاسخ داد: چشم»<sup>۴</sup>

۱. روزنامه اطلاعات، ش. ۱۵۷۵۰ (۱۳ آبان ۱۳۵۷)، ص ۴.

۲. صحیفه امام، ج ۴، صص ۳۱۶ تا ۳۳۰.

۳. سولیوان، ویلیام و آنتونی پارسونز، *خاطرات دو سفیر*، ترجمه محمود طلوعی، تهران، انتشارات علم، ۱۳۷۲ش، ص ۵۱۷.

۴. برژینسکی، زبیبگنیف، *اسرار سقوط شاه و گروگان‌گیری*، ترجمه حمید احمدی، تهران، جامی، ۱۳۶۲، صص ۳۷ و ۳۸.

توصیه مشاور امنیت ملی آمریکا چیزی جز موافقت آمریکا با برپایی یک دولت نظامی نبود. فردای حوادث روز سیزدهم آبان در تهران، برخی سینماها، بانکها، اتوبوس‌های شرکت واحد و اماکن عمومی پایتخت آتش زده شد. همزمان شایع شده بود که برخی پادگان‌ها سقوط کرده، کودتایی در راه است. غلامعلی اویسی، فرماندار نظامی تهران، به مأموران خود دستور داد دخالتی در جلوگیری از تخریب‌ها و آتش زدن‌ها نکنند. سفیر انگلیس، آنتونی پارسونز، حوادث چهاردهم آبان تهران را زیر سر عوامل حکومت دانست. با زمینه فراهم شده، دولت هفتاد روزه جعفر شریف‌امامی در چهاردهم آبان، استعفا داد، و دولت نظامی به نخست‌وزیری ارتشبد غلامرضا ازهاری روی کار آمد.

از نخستین کارهای این دولت اشغال روزنامه‌های پر شمارگان تهران و تصرف ساختمان رادیو تلویزیون ملی ایران توسط نظامیان بود. بخش‌نامه‌هایی برای شدت عمل مأموران مسلح با مردم معترض صادر شد و گروهی از رهبران تظاهرات و راه‌پیمایی‌های اخیر دستگیر شدند.<sup>۱</sup> آن روز محمدرضا پهلوی پیامی را خواند که از رادیو تلویزیون نظامی پخش شد. او با صدایی گرفته و درمانده گفت که همه کوشش خود را برای تشکیل یک دولت ائتلافی انجام داده، اما پس از این که ناممکن بودن آن روشن شد، تن به روی کار آوردن دولت نظامی داده است. او سوگند پادشاهی خود را برای حفظ تمامیت ارضی کشور، وحدت ملی و نگرهبانی از مذهب شیعه تکرار کرد و قول داد که بی‌قانونی‌ها، ظلم و فساد گذشته بازنگردد؛ قول داد پس از برقراری آرامش، یک دولت ملی، همراه با آزادی‌های اساسی و انجام انتخابات آزاد بر سر کار آید و قانون اساسی مشروطه به صورت کامل اجرا گردد؛ گفت که پیام انقلاب شما را شنیدم؛ او خود را آماده شنیدن راهنمایی رهبران روحانی خواند.<sup>۲</sup>

یکی از جملات شاه این بود: «من در این‌جا از آیات عظام و علمای اعلام، که رهبران روحانی و مذهبی جامعه و پاسداران اسلام و به خصوص مذهب شیعه هستند، تقاضا دارم تا با راهنمایی‌های خود و دعوت مردم به آرامش و نظم برای حفظ تنها کشور شیعه جهان بکوشند.» پانزده سال پیش از پخش این سخنان از رادیو و تلویزیون، «آیات عظام و علمای اعلام» و در رأسشان، آقای خمینی، با احترام مطالبی را، آن هم در چارچوب قانون اساسی، با او در میان گذاشته بودند؛ شاه جواب داده بود: «توفیق شما را در هدایت عوام خواستارم.»

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱۵، صص الف و ب.

۲. داستان انقلاب، صص ۳۴۵ و ۳۴۶.

امام خمینی در سخنرانی امروز، که سراسر پاسخ به پیام شاه بود، با اشاره به همین موضوع گفت: «یک دفعه وقتی جواب کاغذ مراجع را می‌دهد، می‌نویسد شما بروید ارشاد عوام را بکنید! ... به ایشان باید گفت ما ارشاد عوام را کردیم. عوام الآن هدایت شدند و ارشاد شدند و شما خواب بودید.»<sup>۱</sup>

امام در تشریح گفته‌های شاه او را به گربه داستان موش و گربه عبید زاکانی تشبیه کرد. آیت‌الله گفت که توبه شاه بسان توبه همان گربه است، مانند توبه گرگ است. آیت‌الله گفت که راه آشتی بسته شده است؛ راه چاره سقوط نظام سیاسی پادشاهی، و قطع کردن دست آمریکا، انگلیس و شوروی از سفره ایران است.<sup>۲</sup>

امروز شبکه سی بی اس آمریکا، روزنامه یونانی توویما، روزنامه لبنانی المستقبل، و شبکه دو تلویزیون آلمان نیز با امام مصاحبه کردند. سؤال‌ها درباره پیام شاه، روی کار آمدن دولت نظامی و آینده روابط ایران و آمریکا بود. پاسخ این بود که «ایشان [شاه] بدون این که خودشان را خیلی زحمت بدهند باید بروند تا ملت خودش تکلیف کشور را تعیین کند.» درباره روابط با آمریکا هم امام گفت که بستگی به رفتار آمریکا دارد. اگر همچون امروز باشد رفتار ما با او خصمانه خواهد بود و اگر به دولت [اسلامی] ایران احترام بگذارد، همان احترام را نشان خواهیم داد.<sup>۳</sup>

### واکنش مکتوب

صادق طباطبایی گفته است پس از روی کار آمدن دولت نظامی و سخنرانی شاه، امام با گروهی از کارگزاران حاضر در نوفل‌لوشاتو مشورت کرده، دیدگاه آنان را جویا شد و پس از شنیدن همه نظرها با خونسردی گفت که شاه باید برود؛ و افزود که این آخرین شگرد او نخواهد بود، و باید با قدرت در برابر حکومت او ایستادگی کرد؛ و اگر در داخل هماهنگ کار شود و در بیانیه‌ها و مصاحبه‌ها تردید و سستی روی ندهد، عمر دولت نظامی به درازا نخواهد کشید. «قرار شد ایشان پیامی برای ملت صادر کنند و در بین متقاضیان مصاحبه، چند [رسانه] برجسته... را انتخاب کنیم و بقیه خبرنگاران... را به سخنرانی ایشان که روز بعد در اجتماع

۱. صحیفه امام، ج ۴، ص ۳۴۶.

۲. همان، صص ۳۳۹ تا ۳۴۸.

۳. همان، صص ۳۳۱ تا ۳۳۸.

میهمانان و دانشجویان ایراد خواهند کرد ارجاع دهیم»<sup>۱</sup>

روز ۱۶ آبان، امام خمینی در پیامی به ملت ایران بر مواضع پیشین خود تأکید کرد: سرنگونی نظام سیاسی حاکم بر ایران و برپایی جمهوری اسلامی با مراجعه به آراء عمومی. او در این اطلاعیه ادامه اعتصابات و سرپیچی از خواسته‌های دولت نظامی تا مرز فلج کردن دستگاه‌های دولتی را ضروری خواند.<sup>۲</sup>

انتقال، چاپ و توزیع این پیام در ایران، شاید به دوازده ساعت رسیده باشد.<sup>۳</sup>

دگرگونی اخیر ایران، به شوق و تقاضای مطبوعات و شبکه‌های تلویزیونی برای گفت‌وگو با امام خمینی افزود. فرصت پذیرفتن همه آنان نبود، اما به خبرگزاری آسوشیتدپرس آمریکا، مجله اشپیگل آلمان، روزنامه دی ولت کرانت هلند و جریده فایننشال تایمز انگلیس تک‌تک پاسخ داده شد.<sup>۴</sup> همه از درمان وضع موجود ایران پس از روی کار آمدن دولت نظامی پرسیدند. امام گفت که برپایی دولت نظامی، سرنگونی شاه را شتاب خواهد بخشید؛ پیکره ارتش دیر یا زود به آغوش ملت خواهد پیوست؛ پیشنهاد من برای آینده سیاسی ایران، برقراری نظام جمهوری اسلامی از طریق همه‌پرسی است؛ در جمهوری اسلامی اقلیت‌های مذهبی از حقوق طبیعی خود بهره‌مند خواهند شد؛ زنان حق دخالت در سرنوشت خویش را خواهند داشت و از نظر حقوق اساسی تفاوتی میان آنها و مردان نخواهد بود؛ سیاست کلی بر مبنای حفظ آزادی، استقلال و منافع مردم خواهد بود.<sup>۵</sup>

## غفلت‌های تاریخی

از جمله کسانی که امروز/ شانزدهم آبان برای دیدن امام خمینی به نوفل‌لوشاتو رسیدند، دانشجویانی از آلمان غربی و انگلستان بودند. همچنین گروهی از کارآموزان شاغل به تحصیل رادیو تلویزیون ملی ایران در آلمان غربی به پاریس آمدند و با شرکت در نماز جماعت شنوای

۱. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ج ۳، ص ۶۶.

۲. صحیفه امام، ج ۴، صص ۳۴۹ تا ۳۵۲.

۳. اسناد ساواک، تلفنگرام ساواک قم به اداره کل سوم، سند شم ۲۱۱/۱۲۲۷۴ه، مورخ ۵۷/۸/۱۷.

۴. خبرگزارها امروز/ ۱۶ آبان گزارشی از مصاحبه امام خمینی با نشریه اشترن چاپ هامبورگ آلمان را منتشر کردند. متن این مصاحبه در منبع صحیفه امام نیامده است. (بولتن محرمانه خبرگزاری پارس، شم ۲۳۳، ص ۱۶) همچنین مجله نیوزویک آمریکا در هفتم آبان مصاحبه‌ای با امام انجام داد که در منبع یادشده نیامده است. (روزنامه اطلاعات، شم ۱۵۷۴۶، ۸ آبان ۱۳۵۷)، ص ۴

۵. صحیفه امام، ج ۴، صص ۳۵۳ تا ۳۶۷.

سخنان آیت‌الله شدند.<sup>۱</sup> همه آنان شنیدند که آقای خمینی از مشاهدات پنجاه سال گذشته خود به عنوان غفلت‌های بزرگ تاریخی یاد کرد. نخستین آنها در زمان سیدحسن مدرس بود. او گفت که مدرس مرد بزرگ و سیاست‌ورزی بود که با منطق، اطلاعات خوب و شجاعت می‌توانست «شر این خانواده‌کننده بشود»، اما از او پشتیبانی نکردند. تأسف بیشتر من به زمان اشغال ایران توسط متفقین بازمی‌گردد. اگر رجلی از رجال سیاسی یا روحانی و گروه‌هایی از مردم همصدا می‌شدند و در رد پسر رضاشاه هم‌صدا می‌شدند، مسیر تاریخ ایران تغییر می‌کرد. قوام‌السلطنه/احمد قوام نیز توانایی سرنگون کردن این سلطنت را داشت، اما دچار ضعف نفس بود. «از او بالاتر دکتر مصدق بود... او برای مملکت می‌خواست خدمت کند، لکن اشتباه هم داشت. یکی از اشتباهاتش این بود که آن وقتی که قدرت دستش آمد، این را خفه‌اش نکرد که تمام کند قضیه را.» می‌توانست، اما با وادار کردن نمایندگان مجلس به استعفا و انحلال مجلس دچار اشتباه شد و این فرصت را به شاه داد که در غیاب مجلس شورای ملی نخست‌وزیر تعیین کند. اینها غفلت‌های بزرگ تاریخ ما بود. «اگر این غفلت‌ها نشده بود... ما حالا ابتلای به این صحبت‌ها... نداشتیم؛ و نه من این‌جا بودم و نه آقایان. همه سر کار خودشان، در مملکت خودشان بودند.» آیت‌الله افزود که من از اشتباهات گذشته می‌ترسم؛ می‌ترسم همان غفلت‌ها تکرار شود. بنابراین نمی‌توان به خاموشی این انقلاب رضایت داد؛ انقلابی که مانند آن در تاریخ دیده نمی‌شود. رضایت دادن به بقای شاه و خاندان او یعنی اسارت و ماندن زیر چکمه بیگانگان.<sup>۲</sup>

## آزادی اجباری

آیت‌الله خمینی در دو سخنرانی روز هفدهم آبان نیز به تشریح گفته‌های سه روز پیش شاه پرداخت و همه بخش‌های آن را تجزیه و تحلیل کرد. برای نمونه، محمدرضا پهلوی در آن‌جا که گفته بود «من از شما هموطنان عزیزم می‌خواهم تا به ایران فکر کنید. همه به ایران فکر کنیم. در این لحظات تاریخی بگذارید همه با هم به ایران فکر کنیم»<sup>۳</sup> و یا از هاری، رئیس دولت نظامی، نیز همان تعبیر را در آغازین روز کار خود تکرار کرده بود،<sup>۴</sup> در این باره گفت

۱. اسناد ساواک، سند شمه ۳۳۴/۳۶۶۷/۵۵۵ مورخ ۵۷/۸/۲۷، ص ۵.

۲. صحیفه امام، ج ۴، صص ۳۶۸ تا ۳۷۷.

۳. داستان انقلاب، ص ۳۴۶.

۴. تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی، ص ۳۲۴.

که ما سالهاست به ایران می‌اندیشیم؛ این انقلاب، یعنی اندیشه ملت، به ایران؛ نجات کشور، یعنی اندیشیدن به ایران؛ اما اگر منظور شاه از فکر کردن به ایران، فرصت دادن به او و پذیرش ادامه سلطنت باشد، «خدا می‌داند... اگر ملت ایران به این آدم مهلت بدهد... ضربه‌ای... می‌زند که دیگر سر بلند نکنید.» او اظهارات شاه را مبنی بر این که اگر من نباشم ایران تجزیه شده، یا به دامن ابرقدرت‌ها می‌افتد، بچه‌گانه توصیف کرد.<sup>۱</sup> امام در بخش دیگری که به توصیف شیوه زمامداری پیامبر اسلام پرداخت، در نفی این نظر که حکومت اسلامی، حکومتی دیکتاتوری است، گفت که حکومت اسلامی، حکومت قانون است. اگر زمامدار یا شخص اول در چنین حکومتی خلاف کند، ظلمی نماید، حتی سبلی به صورت فردی بزند، در قانون اسلام معزول است؛ شایستگی زمامداری ندارد؛ قانون می‌تواند او را احضار کرده، محاکمه کند؛ وقتی از حکومت اسلامی می‌گوییم، یعنی کسانی بر قدرت برسند که تا اندازه‌ای شبیه حاکمان حقیقی ما/پیامبر اسلام و حضرت علی علیه‌السلام باشند؛ دست‌کم تقوای سیاسی داشته باشند و اموال مردم را به هدر ندهند؛ دست به اموال مردم دراز نکنند. آیت‌الله افزود که می‌گویند حکومت اسلامی با آزادی زنان مخالف است، با سینما سر جنگ دارد، از تمدن گریزان است! او تأکید کرد ما فقط با فساد مخالفیم، نه آزادی زنان، نه سینما، نه تمدن.<sup>۲</sup>

توجیه آمریکا در اجرای حقوق بشر توسط شاه، پس از برقراری دولت نظامی، اصلی‌ترین نکته او در سخنرانی دوم بود. امام از قول سخنگوی کاخ سفید گفت که می‌گویند روی کار آمدن دولت نظامی، مقدمه دموکراسی است! یعنی پس از سرکوب قیام مردم توسط نظامیان، شاه به گسترش دموکراسی، توسعه آزادی‌ها در جهت رعایت حقوق بشر روی خواهد آورد. «سخنگوی کاخ سفید نمی‌فهمد این حرف‌ها را می‌زند... یا از روی اطلاع و بینش و التفات است؟» آیت‌الله گفت که معنی حرف آمریکایی‌ها این است که شاه می‌کوشد آزادی بدهد، اما ملت نمی‌خواهند، پس باید توسط دولت نظامی سرکوب شوند، نظم برقرار شود، سپس به آنها آزادی داده شود! آقای خمینی دم‌زنندگان از حقوق بشر را، توجیه‌گران دولت نظامی ایران، حامیان حکومت سلطنتی شاه، و در واقع صاحبان منافع اقتصادی و سیاسی در ایران خواند و افزود که هیچ حکومتی نمی‌تواند مدعی حقوق بشر و نگاهبان آن باشد مگر این که خود را در

۱. صحیفه امام، ج ۴، صص ۳۸۹ و ۳۹۰.

۲. همان، صص ۳۹۷ و ۳۹۸.



برابر یک قدرت بزرگ، که آن ذات حضرت حق است، مسئول بدانند.<sup>۱</sup>

## آینده قراردادهای ایران

گفت‌وگو با مجله هفتگی *آمستردام نیوروو هلند* و رادیو تلویزیون آن کشور از مصاحبه‌های هجدهم آبان امام خمینی بود. البته امروز خبرگزاری پارس متن گفت‌وگوی روزنامه *بیلدسایتونگ* آلمان را با امام خمینی، از مبدأ بن مخابره کرد.<sup>۲</sup> یکی از پرسش‌های مطرح شده درباره سهم بیست و پنج درصدی ایران در شرکت صنعتی کروپ آلمان بود. و این که آیا دوستان شما به قرارداد ساختن شش فروند زیردریایی و همچنین نیروگاه‌های هسته‌ای عمل خواهند کرد؟ امام در جواب گفت که «تمام قراردادهایی که شاه بسته است فاقد اعتبار است، زیرا وی بدون انتخابات به قدرت رسیده است. در مورد تمام این قراردادها بایستی مجدداً مذاکره شود.»<sup>۳</sup> آیت‌الله پاسخ مشابهی هم به *آمستردام نیوروو داد*. «در مورد تحویل کشتی هلندی به نیروی دریایی ایران، در حالی که کشور به شدت از طرف آمریکا مسلح شده است چه فکر می‌کنید؟» او گفت که سیاست خارجی ایران بر بنیان استقلال و حفظ مصالح و منافع مردم ایران تنظیم می‌شود، «ولی در خصوص این‌گونه مسائل، مسئولین فنی دولت منتخب در آینده آنها را بررسی می‌کنند و دولت تصمیم می‌گیرد.»<sup>۴</sup>

## همیاری با خانواده‌های آسیب‌دیده

استقرار دولت نظامی تأثیری در گردهم‌آیی‌ها، تظاهرات و راه‌پیمایی‌های خیابانی و اعتصابات نگذاشت. بررسی رخدادهای پنج روز نخست این دولت نشان می‌دهد که در رفتار همگانی ملت، پیش و پس از پانزدهم آبان ۱۳۵۷، تغییری پدید نیامد. حتی ضرب شست دولت نظامی در به خون نشاندن حدود بیست تن از شهروندان زنجان، همدانی و آملی<sup>۵</sup> نتوانست در آهنگ عمومی مردم تأثیرگذار باشد. ناظران خارجی نیز در بی‌اثر بودن دولت نظامی شاه، آن هم در سومین روز استقرار، چنین نوشتند: «آیت‌الله خمینی پیروزمندانه به ایران بازمی‌گردد»

۱. همان، صص ۳۹۹ تا ۴۰۷.

۲. متن این گفت‌وگو در منبع صحیفه امام نیامده است.

۳. بولتن محرمانه خبرگزاری پارس، شمه ۲۳۵، صص ۵ و ۶.

۴. صحیفه امام، ج ۴، ص ۴۱۴.

۵. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱۵، صص ۲۹۱ تا ۲۹۳ و ۴۰۹.

و مرتبتهی مانند گاندی به دست می‌آورد و در قانون اساسی جدید، رژیم سلطنتی به جمهوری اسلامی تبدیل می‌شود.» این جمله، بخشی از نوشته ویلیام سولیوان، سفیر آمریکا در ایران بود. او عنوان گزارش خود به وزارت امور خارجه کشورش را «فکر کردن به آنچه فکر نکردنی است» گذاشت. او می‌دانست که مقامات آمریکا دوست ندارند به سقوط شاه فکر کنند، اما او توصیه کرد که باید به این موضوع اندیشید. «سیاست موجود، یعنی اعتماد به شاه و تکیه بر ارتش در مقابله با تهدید خمینی، تنها راه مطمئنی بود که تاکنون در پیش گرفته بودیم، اما اگر این راه به شکست منتهی شود و شاه مجبور به کناره‌گیری گردد، ناگزیر باید در اندیشه فکر کردن به آنچه فکر نکردنی است باشیم»<sup>۱</sup>

امام خمینی در کوران اخبار ایران بود. می‌دانست که شور فداکاری‌ها و جانبازی‌های مردم فروکش نکرده، اعتصاب‌ها رو به گسترش است. از این رو در پیامی خطاب به روحانیان و علمای ایران نوشت که همه ما در سوگ کشته‌شدگان و مجروحان هر روزه ایران هستیم؛ خانواده‌هایی بی‌سرپرست شده‌اند؛ اعتصاب‌ها و تعطیلات عمومی، گروه‌هایی از کارمندان و کارگران و کاسبان را به سختی انداخته است. «از حضرات آقایان تقاضای محترمانه دارم که در تمام شهرستان‌ها و توابع آنها، هیأت‌هایی را که مورد وثوق هستند، انتخاب، و مقرر فرمایید تا نیاز نیازمندان را، چه از حیث جراحی و چه از حیث فقدان سرپرست، و چه در اثر گرفتاری‌های اقتصادی که در اثر اعتصابات و تعطیلات به حق خود با آن دست به گریبان‌اند، برطرف نمایند. او به وکلای خود اجازه داد تا نیمی از سهم امام علیه‌السلام را در این راه هزینه کنند.<sup>۲</sup> آیت‌الله هر آن‌چه در اختیارش بود برای یاری به اعتصاب‌کنندگان بخشیده بود.

روزی که متوجه حضور حبیب‌الله عسکراولادی در نوفل‌لوشاتو شده بود، گفته بود به دیدنش بیاید. «من به همراه امام داخل خانه رفتیم و بعد از مدتی که خدمت ایشان بودم، ایشان بغچه‌ها و دستمال‌هایی را آوردند، باز کرده، فرمودند: اگر می‌خواهید بروید، این چیزها را ببرید. خانم‌ها و دختران زیادی انگشتر و النگو، گردنبند و زیورآلات خود را برای ایشان آورده بودند. مقداری پول ایرانی و مقداری ارز خارجی هم بود. فرمودند: اینها را ببرید. من عرض کردم که شما در اینجا بیشتر به اینها نیاز دارید؛ مردم اینها را داده‌اند که شما این‌جا مصرف بفرمایید. امام فرمودند: من که خرجی ندارم، اما شنیده‌ام که وضع اعتصابی‌ها در کشور

۱. تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۲، صص ۱۷۴ و ۱۷۵.

۲. صحیفه امام، ج ۴، صص ۴۰۸ و ۴۰۹.

بد است؛ اینها را ببرید و بفروشید و مصرف اعتصابیون کنید. من همه اینها را در یک بسته بزرگ قرار دادم و بیرون آمدم.»<sup>۱</sup>

## دستگیری شرکای کوچک

نخستین کار دولت نظامی برای جلب افکار عمومی و کاستن شور و هیجان مردم از ادامه اعتراض‌ها و مخالفت‌ها، دستگیری گروهی از دولتمردان بود. جعفر شریف‌امامی، نخست‌وزیر پیشین، چنین کاری را با بازداشت چند سرمایه‌دار متهم به قتل و دست‌اندازی به اموال عمومی آغاز کرده بود، اما اینک خبر از دستگیری نعمت‌الله نصیری، رئیس پیشین ساواک؛ عبدالعظیم ولیان، استاندار خراسان و تولید آستان قدس رضوی؛ جعفرقلی صدیقی، رئیس شهربانی؛ و شماری از وزیران؛ رؤسای ادارات و سازمان‌های دولتی داده می‌شد. از جمله بازداشت‌شدگان امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر سیزده ساله محمدرضا پهلوی، بود.

همان روز دستگیری/شانزدهم آبان، آنتونی پارسونز، سفیر انگلیس در تهران، به دیدار شاه رفته، درباره بازداشت دوست دیرینه‌اش، هویدا، گفته بود: «او سیزده سال نخست‌وزیر شاه بوده است. توقیف او در حکم توقیف شاه است؛ محاکمه او در حکم محاکمه شاه است؛ و محکومیت او محکومیت شاه تلقی خواهد شد. به دنبال این بیان صریح من، سکوتی طولانی برقرار شد و شاه بالاخره زیر لب مطلبی درباره عدم تمایل خود به انتقام‌جویی سیاسی گفت... به شاه گفتم که اگر او واقعاً خواهان مبارزه با فساد است باید از این موضوع آگاه باشد که در تهران شایع است افراد خانواده سلطنتی، که تقریباً همه آنها از کشور خارج شده بودند، قصد دارند پس از استقرار دولت نظامی به تهران مراجعت کنند و کارهای تجاری خود را سر بگیرند... همه فکر می‌کنند که خانواده پهلوی در مرکز دایره فساد قرار دارد. چهره شاه درهم رفت.»<sup>۲</sup>

آن‌چه که امام خمینی در سخنرانی هجدهم آبان گفت درباره همین موضوع بود؛ شریک بزرگ، شرکای کوچک را دستگیر کرده است؛ آیا این کار جرم شریک بزرگ را پاک می‌کند؟ مردم ایران به همان دلیلی که شریکان کوچکتر بازداشت شده‌اند، به دنبال شریک بزرگ هستند؛ در حال مؤاخذه او هستند. آیت‌الله گفت که امکان ندارد شاه از کارکرد مجرمانه

۱. خاطرات حبیب‌الله عسکراولادی، ص ۲۱۸.

۲. پارسونز، آنتونی، غرور و سقوط، ترجمه منوچهر راستین، تهران، انتشارات هفته، ۱۳۶۳ش، صص ۱۵۵ و ۱۵۶.

دولتمردان خود در دو دهه گذشته بی‌خبر بوده باشد. و اگر فرض شود که «هیچ اطلاعی تا چند ماه قبل... از حال این آدم که نخست‌وزیر شما بود و در کارها دخالت داشت و مشاور شما بود و همه کارها را با نظر و فرمان مبارک انجام می‌داد [نداشتی و] ... همین چند روز و چند ماه شما مطلع شدی... لیاقت این که در این پست باشید... نداری. آدم نالایقی هستی، لکن مطلع بودید.»<sup>۱</sup>

آیت‌الله امروز دیداری هم با دختران و پسران جوان فرانسوی داشت. آنان دسته‌گل به دست به ملاقات او آمده بودند. می‌گفتند حضور شما در پاریس موجب کنجکاوی و علاقه‌مندی‌شان به مذهب اسلام شده است. امام در سخنانی کوتاه ایده‌آل‌ها و آرمان‌های حکومت اسلامی را برای ایشان بازگفت. گفت که در چنان حکومتی، زمامدار، امتیاز بیشتری از مردم ندارد. عدالت در حکومت حقیقی اسلام، بین شخص اول و افراد پایین دست جامعه یکسان به اجرا درمی‌آید. گفت که تبلیغات بدخواهان، چهره‌ای خشن از اسلام ساخته است. «اگر چنانچه اسلام به آن طوری که هست پیاده شود و اجرا بشود، امید آن را داریم که تمام بشر در تحت لوای اسلام» درآیند.<sup>۲</sup>

### پاسخ به شایعات

صف خبرنگاران برای گفت‌وگو با امام خمینی همچنان کشیده بود. سرنوشت، برگ کوشش‌های سیاسی آیت‌الله را چنان برگردانده بود که صدای نیمه‌خاموش او در نجف با پیچیدن در صداها بلندگوی مشتاق، به ندایی جهانی تبدیل شده بود. فراوانی مراجعه خبرگزاری‌ها، مطبوعات و رادیو تلویزیون‌های سراسر دنیا دست‌اندرکاران بیرونی را وادار به سامان‌دهی مصاحبه‌ها کرده بود. مترجمان زبان‌های انگلیسی، آلمانی و عربی تعیین شده بودند. درخواست بنگاه‌های خبری نوبت‌بندی می‌شد. پرسش‌های‌شان از پیش بررسی و حتی‌المقدور از تکرار آنها جلوگیری می‌گردید. تراکم مصاحبه موجب شده بود سؤالات «خدمت امام داده می‌شد. امام که پاسخ می‌دادند آنگاه وقت دیدار و مصاحبه تعیین می‌گشت و خبرنگار می‌آمد و چند دقیقه‌ای خدمت امام می‌رسید و چنانچه لازم بود امام توضیح بیشتری می‌دادند و اگر سؤال دیگری بود مجدداً طرح می‌شد، دوستان ترجمه می‌کردند و امام هم پاسخ می‌دادند.»<sup>۳</sup>

۱. صحیفه امام، ج ۴، صص ۴۲۰ تا ۴۲۵.

۲. همان، صص ۴۱۷ تا ۴۱۹.

۳. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ج ۳، ص ۴۲.

بخشی از پاسخ‌های امام به خبرنگاران آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی، اسپانیایی و... امروز/ نوزدهم آبان، درباره شایعات بود. آیت‌الله عقیده داشت این شایعات برای آلوده نشان دادن نهضت مردم ایران ساخته شده است. پرسیده شد «گویا نظر داده‌اید که می‌خواهید بانک‌ها را ببندید.» پاسخ این بود که «چنین مسأله‌ای اصلاً نبوده است. بنابراین سؤال شما اساسی ندارد.» سؤال شد «اقلیت‌های مذهبی مثل یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان احساس ترس می‌کنند. وضعیت آینده آنها در یک حکومت اسلامی چگونه خواهد بود؟ جواب داده شد که «تمام مطالبی که اخیراً پخش شده، تبلیغاتی است که شاه بر ضد این نهضت به راه انداخته است... باید غرب متوجه باشد که اسلام نسبت به اقلیت‌های مذهبی بسیار با احترام رفتار می‌کند. من بارها گفته‌ام که آنان در ایران آزادانه مراسم خود را انجام می‌دهند و ما موظفیم از آنان نگهداری نمایم.» خبرنگار نشریه نیوز ورلد رپورت آمریکا دو پرسش نخست خود را درباره نسبت سیاسی آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی در آینده ایران مطرح کرد. «اگر شاه سرنگون شود، نقشی را که ایالات متحده خواهد داشت چه خواهد بود؟» امام پاسخ داد: «آن چه ... ما از آمریکا انتظار داریم این است که به مصالح ملت و استقلال مملکت ما احترام بگذارد و از دخالت در امور ما خودداری کند.» و در مورد دخالت احتمالی روسیه در ایران افزود: «ما در راه کسب آزادی و استقلال از هیچ قدرتی نمی‌هراسیم و در صورت دخالت روس‌ها، روش ما همان خواهد بود که با دیگران داریم.» دیگر سؤال این نشریه آمریکایی درباره تأثیر انقلاب ایران بر دولت‌های حاشیه خلیج فارس بود. «هیچ حادثه‌ای در جهان امروز در هر نقطه‌ای که اتفاق می‌افتد، بدون تأثیر در نقاط دیگر نیست. لکن میزان اثرپذیری مردم در نقاط دیگر بستگی به آگاهی و انتخاب خود آنان دارد.»<sup>۱</sup>

از جمله کسانی که امروز با امام دیدار و گفت‌وگو کرد، نماینده سازمان عفو بین‌الملل بود. خانم آن پرلی از آزادی عقیده و آزادی انتخاب شغل مارکسیست‌ها در حکومت آینده ایران پرسید. پیش از این آیت‌الله بارها گفته بود که در حکومت اسلامی همه در داشتن عقیده آزاد هستند، اما برای تخریب آزاد نیستند. همین را تکرار کرد و گفت که آزادی انتخاب شغل بر حسب ضوابط قانونی برای همه محفوظ است. خانم پرلی از موقعیت زنان در ساختار حکومت اسلامی نیز جویا شد. «زنان از نظر اسلام نقش حساسی در بنای جامعه اسلامی دارند و اسلام زن را تا حدی ارتقا می‌دهد که بتواند مقام انسانی خود را در جامعه بازیابد و از

حد شیء بودن بیرون بیاید و متناسب با چنین رشدی، می تواند در ساختمان حکومت اسلامی مسئولیت‌هایی را به عهده بگیرد.<sup>۱</sup>

### شکاف منطقی!

«گروه مختار تهران» عنوان مجعول و ناشناخته‌ای بود که توسط ساواک جعل شده بود. از فریب کاری‌هایی که با این عنوان انجام گرفت اطلاع چندانی در دست نیست. همین را می دانیم که اعلامیه‌ای به امضاء «روح‌الله الموسوی الخمینی» نوشته شد و در آن از شخص نامعلومی به نام ابوحامد و رفقای گروه مختار، که در راه دین مشکلات را به جان می‌خرند، قدردانی گردید و از قول آقای خمینی چنین ادامه یافت: «راجع به آقای سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی تبریزی که پرسیده‌اید، بلی، ایشان از عوامل شناخته شده و مزدور است و ارتباط مستقیم با رژیم دارد و اگر به ظاهر طرفداری از ما می‌کند، باور نکنید.» گروه مختار تهران، در حاشیه این اعلامیه افزوده بود که «برای رسوایی مزدوران در تکثیر و نشر این اعلامیه کمک کنید.» این متن جعلی به دو زبان انگلیسی و فارسی با عنوان «متن تلگراف یگانه رهبر شیعیان و مسلمانان جهان آیت‌الله العظمی الامام خمینی دامت برکاته» به نشانی شماری از روحانیان طراز اول قم فرستاده شده بود. نقش پررنگ و برجسته آقای قاضی طباطبایی را در راهبری انقلاب در آذربایجان باید علت اول و آخر این اطلاعیه ساختگی دانست. خبر به امام رسید؛ و او در بیستم آبان نامه‌ای به آقای قاضی طباطبایی نوشت. «اطلاع رسید شخص مجهول‌الهویه‌ای که خود را ابوحامد معرفی کرده، تلگراف مجعولی از طرف این‌جانب منتشر کرده است که در آن به جنابعالی اسائه ادب نموده و شخصیت محترمی مثل جنابعالی را که از دوستان قدیمی این‌جانب هستید و خدمتگزار به اسلام و مسلمین می‌باشید و مخالف با دستگاه ظلم و رژیم هستید، متهم به ارتباط نموده است. این تلگراف مجعول و این شخص اگر وجود خارجی داشته باشد، نزد این‌جانب مجهول‌الهویه است و محتمل است از خود دستگاه باشد، یا از اشخاص منحرف برای ایجاد اختلاف.»<sup>۲</sup>

گفتنی است از جمله طرح‌هایی که ساواک تهران در این روزها پی‌گیری می‌کرد، یکی القاء

۱. همان، صص ۴۳۵ و ۴۳۶.

۲. اسناد ساواک، تلفنگرام، تلگراف ساواک قم به اداره کل سوم، سند شم ۲۱/۱۲۳۲۸ هـ، مورخ ۵۷/۸/۲۳؛ یاران امام به روایت اسناد ساواک (جلوه محراب شهید آیت سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی)، ج ۱۳، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸ش، صص ۵۰۶ تا ۵۱۰.

۳. صحیفه امام، ج ۴، ص ۵۴.

این موضوع بود که خمینی صحنه ایران را محلی برای تصفیه حساب شخصی خود کرده است؛ و دوم، «ایجاد شکاف منطقی بین طرفداران خمینی و روحانیون موجه و مردم»<sup>۱</sup>

### دیدار عیدانه

از موضوعاتی که در پرسش‌های خبرنگاران فراوانی داشت، یکی نقش امام خمینی در حکومت آینده ایران بود. آیت‌الله همواره پاسخ می‌داد که من جز هدایت مردم، نقش دیگری در نظام سیاسی آینده ایران نخواهم داشت. سؤال دیگری که بیشتر از طرف خبرنگاران رسانه‌های غربی می‌شد، فروش نفت بود. می‌گفتند که جهان غرب نگران قطع نفت ایران است؛ و او جواب می‌داد که تصمیمی برای نفروختن نفت نداریم؛ ما برای اداره کشور به درآمد حاصل از فروش نفت نیازمندیم؛ اما این درآمد، در جهت مصالح ملت ایران، و نه بسان آنچه که پادشاه ایران در پیوند با آمریکا صرف می‌کند، هزینه خواهد شد. پرسش دیگر از نتیجه دیدارهای امام با مهدی بازرگان و کریم سنجابی بود. می‌پرسیدند، متحد شدید؟ توافق کردید؟ چه گذشت؟ آقای خمینی می‌گفت که آنها مواضع ملت ایران را تأیید کردند؛ که نخستین آنها برکناری شاه و زدوده شدن نظام پادشاهی از ایران است. یکی از جواب‌های پوست‌کنده او این بود: «اینها آمدند و من مسائل ایران و مصالح ملت را به آنان گفته‌ام و آنان هم مخالفتی ابراز نداشتند»<sup>۲</sup> گفتنی است کریم سنجابی پس از بازگشت به ایران، همزمان با تشکیل دولت نظامی دستگیر شده بود. خبرنگاران تلویزیون ان بی سی آمریکا، نشریه *القومی العربی*<sup>۳</sup>، روزنامه *ابزرور انگلیس*، و روزنامه *النهار* لبنان مصاحبه‌کنندگان امروز با آیت‌الله خمینی بودند.

بیستم آبان، عید قربان بود. در برخی شهرها چون آبادان، اصفهان، مشهد، ساری، زابل و سمنان نماز عید قربان برپا شد و در شهرهایی چون قم از برگزاری نماز جلوگیری گردید. تظاهراتی که پس از نمازهای یادشده شکل گرفت، در برخی شهرها به خون‌نشست، بیشترین خون در خرمشهر ریخته شد؛ طی روزهای بیستم و بیست‌ویکم آبان بیست و یک نفر در خرمشهر به شهادت رسیدند. در قم نیز یک دانشجوی ۲۴ ساله کشته شد. در دزفول دو

۱. اسناد ساواک، نامه ساواک تهران به اداره کل سوم، سند شمه ۲۰/۲۷۰۰۰ هـ ۲۰، مورخ ۰۷/۸/۲۷.

۲. صحیفه امام، ج ۴، ص ۴۳۰.

۳. به احتمال زیاد خبرنگار یادشده از مجله *الفکر القومی العربی* چاپ مصر بود.

شهروند با گلوله مأموران حکومتی شهید شدند.<sup>۱</sup>

خبر قربانی شدن ایرانیان هنوز به آیت‌الله نرسیده بود، اما از قم خبر داده بودند که مأمورن با شلیک گاز اشک‌آور مانع از گردهم‌آیی مردم برای نماز عید قربان شده‌اند. گفته‌های امروز امام خمینی، پس از نقل اخبار شهر قم، درباره ماهیت اعیادی، چون عید قربان بود.<sup>۲</sup>

### ناتوانی در تأسیس حکومت

طرح سازمان اطلاعات و امنیت کشور برای تلقین این نکته که «خمینی ایران را محلی برای تصفیه حساب شخصی خود کرده است» یکی از پرسش‌های خبرنگار مصری در مصاحبه با امام خمینی بود. این مصاحبه در روز ۲۱ آبان انجام شد. ظاهراً کمانه این طرح تا شمال آفریقا هم رفته بود. امام به این خبرنگار گفت که «ابداً من اختلاف شخصی با کسی ندارم. اگر اختلاف شخصی می‌بود، ممکن بود من بگذرم و می‌گذشتم... [اما] این شخص [=شاه] با مصالح اسلام و مصالح کشور مسلمین مخالفت و خیانت کرده است. بنابراین، [این] مسأله چیزی نیست که کسی بتواند از آن بگذرد.» خبرنگار مصری با پرسش‌های پیاپی دیدگاه امام خمینی را درباره حکومت اسلامی پرسید و گفت که به عقیده برخی آنچه مطرح می‌کنید شعار است و برنامه روشنی ندارید. برنامه اقتصادی شما چیست؟ آقای خمینی پاسخ‌های کوتاهی به خبرنگار داد، اما وقتی فهمید که پشت سماجت او شاید نیتی پنهان باشد، گفت که بروید مطالعه کنید تا خطوط اصلی اسلام را برای زمامداری جامعه دریابید. آیت‌الله کوشید به خبرنگار بفهماند که با کنار زدن شاه و تبدیل نظام سلطنتی، از به اجرا درآمدن برنامه‌های غلط اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی جلوگیری خواهد شد؛ و این یعنی پیمایش نیمی از راه نرفته این سلسله در پنجاه سال گذشته. نیمه دوم راه نیز با برپایی عدالت در عرصه‌های یادشده پیموده خواهد شد؛ و در دو سخنرانی امروزش با تفصیل به این موضوع پرداخت؛ و به کسانی که به دیدن او و شنیدن حرفهایش آمده بودند گفت که حکومت اسلامی همسو با میل و رأی مردم است؛ با خواست خداوند هماهنگ است. او افزود که هو چند ما نمی‌توانیم دوره زمامداری پیامبر اکرم و علی علیه‌السلام را تجدید کنیم، اما می‌خواهیم پیرو آنها باشیم؛ پیرو قوانین اسلام باشیم. آیت‌الله گفت که برخی چنان از سختی تشکیل حکومت حرف می‌زنند که انگار باید دولتمردانی از آسمان آورد؛ نه، روی

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱۵، صص ۴۶۹ تا ۵۰۵.

۲. صحیفه امام، ج ۴، صص ۴۴۶ تا ۴۵۳.



همین زمین کسانی هستند که می‌توانند در اجرای عدالت بکوشند. «اشخاصی هستند که شریف هستند. در همین زمین، در همین ایران، در همین خارج [= ایرانیان خارج از کشور] ... ما داریم اشخاصی که می‌توانند اداره بکنند مملکت‌شان را؛ می‌توانند که عدالت [را اجرا] کنند بین مردم؛ می‌توانند مردم را به عدالت وادارند؛ می‌توانند تنظیم کنند امور مملکت را.» امام به این نکته هم اشاره کرد که تبلیغات بسیاری آغاز شده که ما توان مملکت‌داری نداریم، و اضافه کرد که مردان آینده اکنون در داخل کشور منزوی هستند، و یا از بیم مجازات در خارج از ایران بسر می‌برند. این، حاکمان فعلی، هستند که توان اداره کشور را ندارند. «اگر کسی بتواند یک مملکت را اداره کند، که این قدر ناراضی پیدا نمی‌کند. شما نمی‌توانید اداره کنید. وقتی نتوانستید، همه ناراضی [می‌شوند]. تاجر... کاسب... اداری... ارتش... [همه] ناراضی [هستند]. شما خیال کردید همه ارتش مثل این چند تا [صاحب‌منصب] الدنگ هستند که به جان مردم افتادند؟ نه. همه این طور نیستند. آنها به ما پیغام داده‌اند [که] ما حاضریم... و قتش شد، آنها هم حاضرند برای کارها.» جمله‌های پایانی امام خمینی چنین بود: «ما می‌خواهیم یک مملکتی باشد دست خود شماها، دست این سر و پا برهنه‌هایی که دارند گرسنگی می‌خورند. برای اینها فکر بکنید شماها. می‌خواهیم دست یک دسته‌ای بیفتد که شرافت انسانیت داشته باشند؛ اعتقاد به یک خدایی و یک روزی که حساب‌ها کشیده می‌شود، داشته باشند.»<sup>۱</sup>

### اندر مزایای جمهوریت

آنان که روز بیست و دوم آبان به نوفل‌لوشاتو، محل اقامت امام خمینی رفتند، نوشته‌ای را که به سه زبان فارسی، انگلیسی و فرانسه به دیوار چسبانده شده بود، دیدند: آقا هیچ سخنگویی ندارد و خود به سؤالات پاسخ می‌دهد.<sup>۲</sup> نمی‌دانیم چه کسی از طرف آیت‌الله به پرسش خبرنگاران پاسخ داده بود؟ و اگر نداده بود، چه کسی به عنوان سخنگوی امام شناخته شده بود؟! او از همان زمان ورود به پاریس بر این موضوع اصرار کرده بود که واسطه‌ای بین وی و دیدارکنندگان وجود ندارد؛ حرف‌های او بی‌واسطه گفته می‌شود و سخنگو ندارد. چه بسا خریدن سختی سخنرانی‌های هر روزه، و گاه دو سخنرانی در یک روز، به خود، از همین رو بود. از جهتی دیگر، نداشتن سخنگو، یعنی نداشتن تفسیر و تحلیل دیدگاه‌های صاحب سخن

۱. همان، صص ۴۵۵ تا ۴۶۶.

۲. اسناد ساواک، گزارش خیر، گزارش نماینده ساواک در فرانسه به اداره کل سوم، سند شم ۳۹۵، مورخ ۰۷/۷/۲۲.

و پوست‌کنده بودن مواضع او؛ یعنی اجازه ندادن به کشیده شدن راهی برای آشتی و سازش. یکی از مقامات آمریکا در این مورد می‌نویسد که علی‌امینی در سفر به فرانسه جهت دیدار با آیت‌الله یا کارگزاران او شکست خورد و به تهران بازگشت و به این باور رسید که خمینی اهل سازش نیست و مبارزه‌اش تا استعفای شاه ادامه خواهد یافت. «مشکل بزرگ ما این بود که خمینی رسماً اعلام کرده بود که هیچ سخنگویی ندارد؛ بنابراین با هیچ‌کس به نمایندگی از او نمی‌شد ملاقات کرد. خود او در صورتی فرستادگان اعزامی تهران را به حضور پذیرفت که ابتدا آنان به طور رسمی در مصاحبه با رسانه‌های گروهی، سلطنت را غیرقانونی اعلام کنند.»<sup>۱</sup> امروز نیز حدود یکصد نفر در نماز جماعت او شرکت کردند و همانها، بی‌واسطه، شنوای سخنانش شدند؛ شنیدند که آیت‌الله بار دیگر به بازگویی سه اصل پیش گفته خود درباره آینده انقلاب مردم ایران پرداخت؛ سرنگونی شاه، برجیده شدن نظام سلطنتی و استقرار حکومت اسلامی.<sup>۲</sup> در واقع آقای خمینی از منظر کسانی که در به اجرا درآمدن دو اصل سقوط شاه و تغییر نظام سیاسی پادشاهی در ایران تردید یا مخالفت داشتند، سخن گفت و با استدلال همه دلایل ممکن را که به ماندن شاه یا بقای سلطنت می‌انجامید، رد کرد. او در مزایای رژیم جمهوری هم گفت که در این‌جا مردم باید رئیس خودشان را انتخاب کنند؛ این فرد برگزیده اجازه دارد در امور مردم دخالت کند. ریاست کشور در حکومت موروثی از پدری پادشاه به پسری که منتظر پادشاهی است می‌رسد و تا پایان عمر باید بیخ ریش مردم باشد. چنین آدمی که ترس از برکناری ندارد، رفته‌رفته تبدیل به غده می‌شود. وقتی مردم خودشان شخصی را برای چند سال به ریاست انتخاب کنند «این آدم هر چه هم بد باشد... می‌گوید، خوب، من پنج سال دیگر از رئیس جمهوری... وقتی افتادم، پدر من را مردم درمی‌آورند. اگر به کسی یک ظلم کرده باشم، اینها پدر من را درمی‌آورند. حالا قدرت دست من است؛ بعد از پنج سال دیگر یک آدمی هستم مثل سایر مردم.» آیت‌الله گفت که در چنین حکومتی، مقدرات دست مردم است، اکنون فردی را برمی‌گزینند، بعد به فرد دیگری رأی می‌دهند؛ دنبال آدم بهتر می‌گردند و او را انتخاب می‌کنند. البته این را هم اضافه کرد که به مانند دیگر ممالک جمهوری، نمی‌توان هر آدم از راه رسیده‌ای را در معرض انتخاب مردم گذاشت؛ شرایطی دارد. «این شرایط در اسلام هست... اگر آن شرایط ملاحظه بشود، یک حکومت عدل صحیح منعقد می‌شود... هیچ عاقلی این را نمی‌پذیرد که هر

۱. افضل‌ی، محمدعلی، تبیین اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی امام خمینی، تهران، نشر معارف، ۱۳۸۱ش، صص ۲۳۸ و ۲۳۹.

۲. صحیفه امام، ج ۴، ص ۴۳۵.

دزدی را بخواهند [رئیس جمهور کنند].<sup>۱</sup>

امام خمینی امروز با خبرنگار لوموند مصاحبه کرد. خبرنگار پرسید که از نظر ما فرانسوی‌ها نظام جمهوریت نمی‌تواند بر پایه مذهب قرار گیرد. منظور شما از جمهوری اسلامی چیست؟ «جمهوری به همان معنایی است که همه جا جمهوری است؛ لکن این جمهوری بر یک قانون اساسی متکی است که قانون اسلام است. این که ما جمهوری اسلامی می‌گوییم برای این است که هم شرایط منتخب مردم و هم احکامی که در ایران جاری می‌شود، اینها بر اسلام متکی است، لکن انتخاب با ملت است و طرز جمهوری هم همان جمهوری است که همه جا هست.»<sup>۲</sup> غیر از لوموند، خبرنگاری از آلمان و نماینده نشریه البیروق لبنان نیز با آیت‌الله گفت‌وگوهای کوتاهی کردند.<sup>۳</sup>

### صدوقی در پاریس

آیت‌الله محمد صدوقی و همراهانش روز بیست و سوم آبان به پاریس رسیدند.<sup>۴</sup> دستگاه امنیتی ایران از روزها پیش از سفر آقای صدوقی به فرانسه آگاه بود. «قرار است آیت‌الله صدوقی... پس از پیوستن به آیت‌الله خمینی ترتیب تشکیل و اعلام حکومت جمهوری اسلامی ایران در پاریس داده شود و مقر آن پاریس باشد و تحت نظر خمینی برنامه‌های آینده را تنظیم نمایند.»<sup>۵</sup> نمایندگی ساواک در فرانسه، خبری از تشکیل دولت در تبعید نداد، ولی شنید که گفت‌وگوهای

این دو دوست دیرین درباره ادامه شیوه مبارزه و برنامه‌های آینده بوده است.<sup>۶</sup>

خبر دیگری که منابع ساواک به دست آوردند، توضیحات مفصل دو تن از همراهان آقای صدوقی درباره طولانی شدن تعطیلی بازارها بود. گویا اینان از امام خواستند که برای دستیابی مردم به نیازهای اولیه و امکان همیاری بیشتر بازاریان با نهضت اسلامی اعتصابات بازار پایان یابد؛ رهبر انقلاب نیز پذیرفت که بازارها از دوشنبه آینده، بیست و نهم آبان، باز شود.<sup>۷</sup>

۱. همان، صص ۴۸۳ تا ۴۹۶.

۲. همان، ص ۴۷۹.

۳. همان، صص ۴۸۰ تا ۴۸۲.

۴. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در فرانسه به اداره کل سوم، سند شمه ۴۰۱، مورخ ۵۷/۸/۲۴.

۵. یاران امام به روایت اسناد ساواک (شهید آیت‌الله حاج‌شیخ محمد صدوقی)، ص ۴۴۰.

۶. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در فرانسه به اداره کل سوم، سند شمه ۴۰۱، مورخ ۵۷/۸/۲۴.

۷. همان، بولتن با عنوان «درباره: ایرانیان منحرف مقیم خارج از کشور»، سند شمه ۳۳۱/۳۱۷۴، مورخ ۵۷/۹/۴، ص ۶.

## برابری شاه و نفت

هرچند تعطیلی کارخانه‌ها و اعتصابات ادارات و سازمان‌ها همه‌گیر شده بود، اما آن‌چه که در پیکره صنعت نفت ایران می‌گذشت، اهمیت ویژه‌ای برای ایالات متحده آمریکا داشت. یکی از گزارش‌های هر روزه و دقیق سفارت آمریکا در تهران به وزارت امور خارجه کشورش، درباره نفت بود. گویی نبض نمایندگان سیاسی آمریکا، با میزان استخراج و صدور نفت بالا و پایین می‌شد. هر چند جیمی کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا، چند روز پس از روی کار آمدن دولت نظامی در ایران از شاه به عنوان یک دوست و متحد وفادار یاد کرده بود،<sup>۱</sup> اما حقیقت چیز دیگری می‌گفت. آن‌چه برای آمریکا اولویت و اهمیت داشت، شخص شاه نبود، بلکه نفتی بود که به واسطه وجود محمدرضا پهلوی استخراج شده، به سوی صنایع تشنه و غول‌پیکر جهان اول رفته، سیراب‌شان می‌کرد. شاه ایران، نه تنها این موضوع را می‌دانست، بلکه در گفت‌وگو با هفته‌نامه *آبزرور*، آشکارا بدان اعتراف کرد. او گفت که اگر من نباشم، اروپا در کمتر از سه ماه خواهد مرد و دیگر نفتی از تنگه هرمز گذر نخواهد کرد. او تأکید نمود که کشورهای صنعتی با وجود من امکان بقا خواهند داشت و تلویحاً گفت که اگر می‌خواهند بمانند، من هم باید بمانم.<sup>۲</sup> یکی از وظایف اصلی دولت نظامی چیرگی بر اعتصاب گسترده صنعت نفت، راه‌اندازی آن، استخراج و صدور نفت به هر قیمت بود. نخستین کار این دولت اشغال مهم‌ترین مناطق این صنعت، اعم از پالایشگاه‌ها، چاه‌های فعال و پایانه‌های بارگیری توسط نظامیان بود. اقدام بعدی تهدید کارکنان و کارگران به اخراج از کار و رانده شدن از خانه‌های سازمانی بود. دولت نظامی گام پسین را با دستگیری صدها نفره کارکنان دست از کار کشیده برداشت. در این روزها تولید نفت به حدود دو میلیون بشکه در روز رسیده بود که آن هم توسط نیروی دریایی ارتش استخراج می‌شد.<sup>۳</sup>

امام خمینی در بیست و چهارم آبان، آگاه از تأثیر فلج‌کننده اعتصاب در تأسیسات نفتی و فشار دولت نظامی در بازگرداندن اعتصاب‌کنندگان به کار، در پیامی به کارگران و کارمندان شرکت ملی نفت ایران نوشت که هر ساعت از اعتصاب شما ارزشمند و کوبنده است؛ ارزشمند برای ملت غارت‌شده ایران و کوبنده حاکمانی که بر تخت لرزان نشسته‌اند. او از همه گروه‌ها

۱. بولتن محرمانه خیرگزاری پارس، شمه ۲۴۰، ص ۱۹.

۲. روزنامه *خراسان*، شمه ۸۵۴۷، صص ۱ و ۲.

۳. *اسنادلانه جاسوسی - اعتصاب در صنعت نفت*، ج ۶۶، تهران، مرکز نشر اسنادلانه جاسوسی، ۱۳۶۷، صص ۴۱ و ۴۲.

خواست که پشتیبان این «اعتصاب مقدس» باشند و کارگران و کارمندان زیان دیده و دست‌از کار کشیده را یاری کنند. در این پیام، آمریکا و حاکمان نظامی ایران چنین تهدید شدند: «آمریکا باید بداند اگر بخواهد با فشار خود دولت نظامی را سرپا نگاه دارد و مردم بی‌پناه ما را هر روز و هر شب زیر رگبار گلوله مزدوران خود قرار دهد و اگر بخواهد با تهدید و ارباب هر چه بیشتر کارمندان محترم و کارگران محروم شرکت نفت را که خواستار رفتن شاه شده‌اند زیر فشار خود قرار دهد، طرح‌هایی برای چاه‌های نفت داده می‌شود تا مخازن پربهای ما برای نسل‌های آتیه باقی بماند.» امام در پایان پیام خود از روحانیان خواست به یاری اعتصاب‌کنندگان صنعت نفت رفته، با وجوهات شرعی به جبران خسارت‌های وارد شده به ایشان برآیند.<sup>۱</sup>

بیشتر پرسش‌هایی که خبرنگاران رسانه‌ها امروز از آیت‌الله پرسیدند، جنبه اقتصادی و نفتی داشت. خبرنگار رادیو تلویزیون آلمانی زبان سوئیس از استقلال اقتصادی آینده ایران پرسید. امام وابسته شدن اقتصاد ایران به خارج از کشور را از جمله پیامدهای اجرای اصلاحات ارضی دانست و گفت که نابودی کشاورزی، واردات مواد اولیه غذایی در برابر صدور نفت، خرید بی‌رویه سلاح‌های جنگی در برابر فروش نفت ارزان، اقتصاد کشور را متکی به نفت کرده، از هم گسیخته است؛ و وابسته کردن اقتصاد از خیانت‌های شاه به ایران بوده است.<sup>۲</sup> آقای خمینی به خبرنگار روزنامه آلمانی دنیای سوم گفت که درآمد حاصل از نفت باید صرف رفاه حال مردم فقیر شود؛ توزیع عادلانه ثروت وضع توده‌ها را بهبود خواهند بخشید.<sup>۳</sup> او افزود بنای سیاست اقتصادی در جمهوری اسلامی، تأسیس صنایع بنیادی و مادر، و زنده کردن کشاورزی خواهد بود.<sup>۴</sup>

پرسش‌های سیاسی نیز مربوط به ایران بدون شاه و در واقع سرنوشت نفت ایران در نبود شاه بود. چه بر سر ایران می‌آید؟ آیا ایران از نفوذ آمریکا رها می‌شود؟ آیا آمریکا حاضر می‌شود با تغییراتی که در ایران رخ می‌دهد، موقعیت خود را در خلیج فارس به خطر بیندازد؟ آیت‌الله به خبرنگار ویکلی مگزین گفت که ایران بدون شاه، یک ایران خوب خواهد شد؛ وقتی نفوذ ابرقدرت‌ها از سر این کشور برداشته شود، ایران از آن ایرانی خواهد شد؛ و این

۱. صحیفه امام، ج ۴، صص ۴۹۸ تا ۵۰۰.

۲. همان، ص ۵۰۳.

۳. همان، ص ۵۰۵.

۴. همان، ص ۵۰۶.

یعنی یک ایران خوب.<sup>۱</sup> او افزود، خطری که منطقه را تهدید می‌کند، پشتیبانی لجوجانه آمریکا از شاه است. «ما می‌دانیم که دولت‌های صنعتی به نفت [این منطقه]... نیاز دارند. لکن ما به ملت متکی هستیم و جمهوری اسلامی یک جمهوری متکی به ملت است که باید آزاد و مستقل باشد و به جایی پیوسته نباشد. ما نیازهای آنها را با مصالحی که داریم و در مواقع خودش به نحوی که احترام متقابل بین دول مزبور و ما باشد، ان‌شاءالله برآورده می‌کنیم و نفت را آن طوری که مشتریان نفت با رعایت و حفظ مصالح ما بخواهند به آنها می‌دهیم. و اگر خطری باشد از ناحیه خود آنها خواهد بود که می‌خواهند با بی‌عدالتی با ما رفتار کنند، نه از ناحیه ما که می‌خواهیم با عدالت و احترام متقابل عمل کنیم.»

آخرین سؤال رادیو تلویزیون آلمانی زبان سوئیس درباره دیدار علی امینی و محمدرضا پهلوی بود. امینی، دیروز/ بیست و سوم آبان برای دومین بار با شاه ملاقات و گفت‌وگو کرده بود. در این دیدار پیشنهاد نخست‌وزیری بار دیگر به او داده شده بود، و امینی خروج شاه از ایران و تشکیل شورای سلطنت را برای آرام کردن احساسات برافروخته مردم مطرح کرده بود. گفته شد، امینی از فرماندهی شورای سلطنت بر ارتش نیز سخن رانده بود که با مخالفت شاه روبرو شده بود.<sup>۲</sup> امام در جواب گفت که هیچ راهی برای ماندن شاه وجود ندارد. آرامش ایران در گرو برکناری او است. کسی نمی‌تواند او را نجات دهد؛ چاره‌ای جز رفتن ندارد. «ابرقدرت‌ها [هم] چاره‌ای ندارند، جز این که با ملت ما مخالفت نکنند، که اگر مخالفت کنند، برای آنها بدتر خواهد شد.»<sup>۳</sup>

بررسی سخنرانی‌های امام خمینی نشان می‌دهد که او هر ادعا و گفته شاه را بی‌پاسخ رها نمی‌کرد؛ نه تنها رها نمی‌کرد بلکه آن را از زوایای گوناگون تجزیه و تحلیل نموده، با استدلال رد می‌کرد؛ و این کار را نه یک بار، بلکه بارها تکرار می‌نمود. او ابایی از تکراری شدن حرف‌هایش نداشت. پی‌گیری‌های پایان‌ناپذیرش با رسیدن به نتیجه‌ای که برخوردار از حجت عقلی و شرعی بود، آغاز می‌گردید و بی‌آن‌که نقطه پایانی به خود ببیند ادامه می‌یافت. در چنین مرحله‌ای، برگرداندن نظر و تبدیل دیدگاهش محال یا نزدیک به آن بود. این ویژگی را باید در شمار مهم‌ترین خصیصه‌های رهبری او در دوره براندازی سلسله پهلوی دانست.

۱. همان، ص ۵۱۱.

۲. آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها ...، ص ۶۲.

۳. صحیفه امام، ج ۴، ص ۵۰۴.

آیت‌الله در سخنرانی امروزش / بیست و چهارم آبان گفت که آنچه که شاه در تجزیه شدن کشور ایران پس از برکناری‌اش رشته بود، پنبه شده است. محمدرضا پهلوی در گفت‌وگو با جریده آبرور گرفته بود که بدون او ایران تجزیه خواهد شد.<sup>۱</sup> پیش از آن نیز بارها گفته بود در نبود او ایران، ایرانستان می‌شود؛ قدرت‌های بزرگ، هر منطقه‌ای را به کام خود شیرین بیابند، خواهند بلعید. در واقع شاه می‌گفت که توانسته‌ام با برقراری تعادل در روابط با ابرقدرت‌ها، تمامیت ارضی ایران را حفظ کنم. آیت‌الله این موضوع را از زاویه‌ای متفاوت تبیین کرد و پرسید که تجزیه ایران به سود قدرت‌های بزرگ است یا به زیان‌شان؟ و پاسخ داد؛ وقتی در کمین تجزیه ایران نشسته‌اند، پس به نفع آنها است؛ و نتیجه گرفت، اگر شاه سرنگون گردد، منافع ابرقدرت‌ها با پاره پاره شدن ایران تأمین می‌شود! سپس پرسید: «اگر رفتن شما به نفع آنهاست و اگر شما بروید [ایران] تجزیه می‌شود، پس چرا از شما این قدر تأیید می‌کنند؟ کارتر... هر وقت یک صحبتی پیش می‌آید، می‌گویند... این باید باشد.» همه قدرت‌های سیاسی، نظامی و صنعتی جهان در ماندگاری شاه هم‌نظر هستند. «یعنی آنها نمی‌فهمند، تو می‌فهمی؟ ... پس معلوم می‌شود که [ایران] با بودن شما تجزیه است.» و اضافه کرد، در حقیقت، تبدیل سلطنت به جمهوری اسلامی یعنی جلوگیری از تجزیه ایران؛ همه مردم ایران، یک صدا، حکومت پادشاهی را رد می‌کنند؛ این خواست همگانی، تجزیه نیست، یکپارچگی و هم‌گرایی است؛ این صدا از کردستان گرفته تا بلوچستان، و از خراسان گرفته تا خوزستان شنیده می‌شود. «وقتی بنا شد یک ملتی هم‌اش حکومت اسلامی بخواهد، این دیگر تجزیه‌بردار است؟! این را می‌شود گفت تجزیه؟! [نه.] این تبلیغات است.»<sup>۲</sup>

### پیراسته در پاریس

آراء برگشت‌ناپذیر امام خمینی در برکناری شاه و سرنگونی سلطنت، مانند پنجه‌ای که بر گلوی نظام پادشاهی انداخته شده باشد، در حال گرفتن نفس هیأت حاکمه ایران بود. نه تنها ناظران سیاسی داخلی و خارجی، بلکه محمدرضا پهلوی نیز می‌دانست که دولت نظامی توان باز کردن راه تنفس حکومت نیمه‌جان‌ش را ندارد. از این رو کوشش‌های آغاز شده برای گذشت آیت‌الله از فروپاشاندن نظام پادشاهی همچنان ادامه داشت. ما از جزئیات این تلاش‌ها

۱. روزنامه خراسان، شمه ۸۵۴۷، صص ۱ و ۲.

۲. صحیفه امام، ج ۴، صص ۵۲۰ تا ۵۲۲.

آگاه نیستیم، اما یادکرد همواره امام از این موضوع در سخنرانی‌هایش، می‌گوید که این تقاضا از راه‌های گوناگون از او می‌شده است. طراحی این کار بیشتر از مسیرهای غیرمستقیم بود. این روزها ساواک قم در حال مذاکره با روحانیان موجه، زندان رفته و صاحب رأی در میان مردم بود.<sup>۱</sup> کمترین سود این کار، آگاهی دستگاه امنیتی از دیدگاه‌های نزدیک به نظرات رهبر انقلاب و جستن راهی برای کوتاه آمدن او از نابودی حکومت شاه بود.

اقدام دیگری که از زبان سندها به گوش می‌رسد، تصویرسازی‌های نگران‌کننده برای شماری از روحانیان شناخته شده در کشورهای شیعه‌نشین، و واداشتن آنان به دیدار، مکاتبه یا مکالمه با آیت‌الله خمینی و انتقال آن دلواپسی‌های بیم‌ناک بود. از این نمونه، مکاتبه ابوطالب جوهری/ علامه طالب جوهری، روحانی شیعه سرشناس پاکستانی با آقای خمینی است. او، بیست‌وپنجم آبان در نامه‌ای به رهبر انقلاب ایران نوشت که ادامه رویه کنونی پایان روشنی ندارد؛ هر چه زودتر باید تغییر روش داد؛ رشته کارها از دست آیت‌الله بیرون افتاده؛ به نام او، دیگران بهره‌برداری می‌کنند. «جوهری در جهت اثبات مدعای خود از آیت‌الله خواست تا فتوا دهد که در نقطه‌ای از ایران مردم دست از اعتصاب و تظاهرات بردارند تا به وضوح ببیند که مردم فقط جنبه‌های منفی گرفتار او را گرفته و از جنبه‌های مثبت پیروی نکرده و به سخنان او ترتیب اثر نخواهند داد.»<sup>۲</sup>

اطلاع کامل نمایندگی ساواک در پاکستان از جزئیات نامه و فحوای گنجانده شده در آن، نشان‌دهنده زمینه‌سازی سازمان اطلاعات و امنیت کشور در پیش انداختن ابوطالب جوهری است.

خبر دیگری که روایت‌کننده ناکامی حکومت شاه در برقراری ارتباط با امام خمینی است، فرستادن سیدمهدی پیراسته، سفیر سابق ایران در عراق، به فرانسه بود. پیراسته پیش از سفر به پاریس با آقای سیدمرتضی پسندیده ملاقات کرده بود. خویشاوندی دور پیراسته با خاندان خمینی و نگاه نسبتاً مثبت آقای پسندیده به او، این گمان را پیش آورده بود که چه بسا بتواند به حضور آقای خمینی رسیده، تغییری، هر چند اندک، در شیوه مبارزه او بدهد.

فرستندگان پیراسته نمی‌دانستند که امام از ملاقات او با برادرش خبر داشته، آن را تقبیح کرده بود. «شنیدم پیراسته را راه دادید و با او ناهار میل کردید. شما نمی‌دانید اینها برای شما خوب

۱. اسناد ساواک، تلفنگرام، تلگرام ساواک قم به اداره کل سوم، سند شصت و یکم/۱۳۳۰هـ، مورخ ۰۷/۸/۲۱.

۲. همان، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در پاکستان به اداره کل سوم، سند شصت و چهارم، مورخ ۰۵/۸/۳۰.



نیست؟ صدای دوستان بلند شده! حضرتعالی لازم است عواطف سابق را که با بعضی داشته‌اید، حالا برای خاطر وضع خطیری که دارید کنار بگذارید.<sup>۱</sup>

سرنوشت پذیرش پیراسته در نوفل‌لوشاتو از این جمله پیدا است، اما چگونگی رفتار او در پاریس می‌گوید که اندازه چنین مأموریتی نبوده است. نماینده ساواک در فرانسه نوشت که «طی چند روز اخیر سیدمهدی پیراسته در پاریس مشاهده شده و گفته می‌شود که در تلاش است تا با خمینی نزدیک شود و تماس برقرار کند. گفته شده مشارالیه برای این مقصود طوری وانمود می‌کند که برای تماس با خمینی از تهران مأموریتی به او محول شده و نحوه عمل وی طوری است که چنانچه مأموریتی داشته باشد، در اجرای آن موفق نخواهد گردید، زیرا هم تظاهر می‌کند و هم با عناصر بی‌اعتبار در تماس می‌باشد.»<sup>۲</sup>

گفتنی است یکی از پرسش‌های رایج خبرنگاران از امام خمینی چرایی سازش‌ناپذیری او بود. خبرنگار خبرگزاری رویترز انگلیس امروز/ بیست‌وپنجم آبان از آیت‌الله پرسید که چرا راه‌حل میانه را نمی‌پذیرند؟ پاسخ داد که «راه‌حل میانه یعنی تسلیم در برابر رژیم شاه... راه‌حل میانه یعنی پیوستن به رژیم شاه؛ و این [کار] نه تنها بن‌بست را از بین نمی‌برد، بلکه کامل می‌کند؛ و ملت کسانی را که به این راه‌حل‌ها گوش می‌دهند؛ نه تنها نفی می‌کند، بلکه خائن می‌شمارد.»<sup>۳</sup>

### هشدار نفتی

یکی از موضوعاتی که امام خمینی در چند سخنرانی اخیرش کالبدشکافی کرد، اصل سی‌وپنجم متمم قانون اساسی بود. این اصل می‌گوید «سلطنت و دیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده.» او ملت را یک مفهوم بالفعل خواند، نه مقوله‌ای بالقوه، متعلق به گذشته یا آینده. اگر این موهبت الهی [!] چند ده سال پیش از طرف مردم به یک پادشاه داده شده باشد، مربوط به آن سلطان، آن زمان و آن ملت بوده؛ ربطی به این پادشاه، این زمان و این مردم ندارد؛ با وجود این از ابتدای مشروطه تاکنون به این اصل عمل نشده است؛ مردم، مقام پادشاهی را به سلطان وقت تفویض نکرده‌اند. «ملت ایران الآن ماها هستیم که موجود هستیم... در تمام ایران بگردید ببینید که کی رأی داده است به ایشان تا این که ماده

۱. صحیفه امام، ج ۴، ص ۲۸۱.

۲. اسناد ساواک، بولتن با عنوان «دریاره: ایرانیان مقیم خارج از کشور»، سند شمه ۳۳۱/۳۱۷۴، مورخ ۰۷/۹/۴.

۳. صحیفه امام، ج ۴، ص ۵۲۳.

قانون منطبق باشد که عبارت است از این که سلطنت موهبتی است الهی که ملت اعطا می کند به شخص سلطان.» آیت الله گفت که اصل سی و پنجم متمم قانون اساسی، همچون بسیاری از اصول دیگر آن معطل است؛ محمدرضاشاه بدون رأی مردم بر تخت نشسته؛ کشور که نه، یک ده پیدا نمی شود که ساکنین آن به سلطنت او رأی داده باشند. آقای خمینی نتیجه گرفت که سلطنت شاه غیرقانونی است؛ و چون به زور حکومت کرده، یاغی است و باید محاکمه شود. روی سخن او به سمت مجلس شورای ملی برگشت و گفت که از آغاز مشروطه تاکنون انتخابات درست و آزاد برگزار نشده است. از چند و کیل راه یافته به مجلس در شهری چون تهران بگذریم، نام بقیه نمایندگان که از صندوق بیرون آمده یا به دست وزارت جنگ بوده، یا دولت و یا سفارت خانه ها. بنابراین همه قراردادهایی که در بیست و چهار دوره قانون گذاری از تصویب مجلس شورای ملی گذشته، برخلاف قانون اساسی و غیرقانونی است. «اگر چنانچه یک حکومت ملی اسلامی تشکیل شد و این قراردادها را مطالعه کردند و دیدند یک قراردادی مفید حال ملت است، خوب آنها را امضاء می کنند» و جنبه قانونی پیدا می کند. آیت الله از این جهت، به دولت هایی که از ادامه حکمرانی محمدرضا پهلوی حمایت می کنند هشدار داد و افزود که پیمان ها و مقاولات قدرت هایی که در ماندن شاه اصرار می ورزند، در حکومت آینده مورد بررسی قرار گرفته، حتی اگر به سود کشور هم باشد، لغو می گردد. «اگر آمریکا زیاد اصرار در این باب کند، دیگر با او قراردادی بسته نخواهد شد. از حالا باید... موضع خودش را احراز کنند... هر کدام از این... دولت ها از حالا باید حساب شان را درست کنند با مملکت ایران.»<sup>۱</sup> هشدار امام، یک تهدید اقتصادی، آن هم در چگونگی فروش نفت به کشورهای صنعتی و حامیان شاه بود که در سخنرانی امروزش، بیست و ششم آبان، ابراز کرد.

رهبری انقلاب اسلامی ایران از خانه ای کوچک در پیرامون پاریس، موضوعی بود که از چشم برخی خبرنگاران پنهان نمی ماند. روزنامه حریت ترکیه در گزارشی که امروز چاپ کرد نوشت که خمینی در برابر سلاح های حکومت شاهنشاهی، از دو دستگاه ضبط صدا و یک دستگاه تکثیر بهره می برد؛ مردم ایران با شنیدن صدا و یا پیام او شهامت بیشتری می یابند. این روزنامه از قول امام نوشت که پس از تشکیل جمهوری اسلامی روابط برادرانه ای با ترکیه خواهیم داشت.<sup>۲</sup> دیگر مصاحبه امروز آیت الله با خبرنگار خبرگزاری لیبی بود. یکی

۱. همان، ج ۵، صص ۳ تا ۱۲.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در ترکیه به اداره کل سوم، سند شمه ۵۷۹۸، مورخ ۵۷/۸/۲۷.

از پرسش‌های این خبرنگار در مورد پیمان‌نامه کمپ‌دیوید بود. انورسادات، رئیس مصر، و مناخیم بگین، رئیس دولت اسرائیل در شهریور ۱۳۵۷، با حضور جیمی کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا، نخستین پیمان صلح را در کمپ‌دیوید، محل استراحت رؤسای جمهور آمریکا، امضاء کرده بودند. محمدرضا پهلوی مشوق سادات در این کار بود. اردشیر زاهدی، سفیر ایران در آمریکا، هنگام اعلان رسمی این پیمان در کاخ سفید، تبریک دولت شاهنشاهی ایران را به امضاءکنندگان ابلاغ کرده بود. پاسخ آیت‌الله چنین بود: «من جداً او [= انورسادات] را محکوم می‌کنم.»<sup>۱</sup> خبرگزاری آسوشیتدپرس، ده روز پیش پرسش یکسانی از امام کرده بود و آیت‌الله قرارداد کمپ‌دیوید را حربه‌ای برای مشروعیت دادن به تجاوزات اسرائیل دانسته بود؛ پیمانی که به نفع اسرائیل و زیان اعراب و فلسطین تمام خواهد شد.<sup>۲</sup>

### زیر پوست نوفل‌لوشاتو

این روزها بانو قدس ایران با حضور دختر بزرگش، صدیقه، روزهای بهتری را در نوفل‌لوشاتو می‌گذرانند. صدیقه مصطفوی، همسر شهاب‌الدین اشراقی، به همراه فرزندانش به فرانسه آمده بودند. رفت‌وآمد به اندرونی آیت‌الله آغاز شده بود؛ البته نه به شلوغی و ازدحام بیرونی. میهمانان بانو قدس ایران کم نبودند. بیشتر دوستان، کمتر کنجکاوان، برخی خبرنگاران و اندکی جاسوسان، خواستار آگاهی از نیمه دیگر زندگی امام خمینی بودند. گفته شده خانم ثقفی از گفت‌وگو با رسانه‌ها پرهیز داشت. کوله تجربه او از قم و نجف بسیار بزرگ بود؛ از این رو وقتی مجبور می‌شد در باب سیاست سخنی بگوید، به این که آقا مجتهد است و باید به تکلیف شرعی خود عمل کند، بسنده می‌کرد، و یا در نهایت می‌گفت: صلاح مملکت خویش خسروان دانند.

زبان فرانسه‌ای که او در نوجوانی آموخته بود با ورود به پاریس کارایی خود را نشان داده بود. از فرودگاه نوفل‌لوشاتو در کار خواندن تابلوها، نام خیابان‌ها و اماکن عمومی بود و پرسش‌هایش، راهنما و همراهش را به تعجب واداشته بود. همچنانکه وقتی پاسخ یک فرانسوی میهمان را به زبان خودش می‌داد، با چانه آویزان دیگران روبرو می‌شد: زن آخوند و ... بانو قدس ایران با گرمی، متانت و سادگی از میهمانان پذیرایی می‌کرد. آنان با دیدن ویژگی‌هایی

۱. صحیفه امام، ج ۵، ص ۲.

۲. همان، ج ۴، ص ۳۵۶.

چون اصالت، خوش پوشی، وقار، بی‌ریایی، استقبال و بدرقه خوب، با خشنودی اندرونی را ترک می‌کردند.<sup>۱</sup>

آن طرف، مهدی عراقی که در نظر چند تن از دانشجویان ایرانی علاقه‌مند به تاریخ معاصر ایران بسان کتابی ناگفته آمده بود، در کار گفتن مشاهدات سیاسی خود از سی و هفت سال سپری شده بر ایران بود. انجمن دانشجویان مسلمان پاریس در حال ضبط خاطرات عراقی از ۱۳۲۰ به بعد بودند. آنان پس از کارهای روزانه عراقی، او را از نوفل‌لوشاتو به پاریس برده، در خانه نسیم، به پای خاطرات او می‌نشستند. جلسه نخست از ساعت ده شب تا چهار پنج صبح روز بعد ادامه یافته بود. صداقت، حافظه خوب، طمأنینه و آرامش، خوشرویی، امکان پرسش و پاسخ، نشست‌ها را زنده و شاداب می‌کرد.<sup>۲</sup>

در بیست‌وهفتم آبان، حسن روحانی برای چهارمین بار از انگلیس به فرانسه آمد و خود را به نوفل‌لوشاتو رساند. غروب نزد امام رفت و پول‌هایی که به عنوان سهم امام به او رسیده یا داده شده بود، تحویل داد؛ پوند انگلیس، فرانک فرانسه، فرانک سوئیس، مارک آلمان. «امام سؤال می‌کردند که این پول‌ها چیست و به کدام کشور تعلق دارد؟ خدمت ایشان، انواع آنها و مقدار هر یک از آنها را توضیح دادم. بعد هم گزارش کوتاهی از برنامه‌های دانشجویان در انگلیس، تظاهرات و اجتماعات آنها دادم. احساس کردم امام از انجام تظاهرات و نوع شعارها خیلی راضی بودند. بعد هم خدمت‌شان عرض کردم در جلسات دانشجویی یکی از سؤالاتی که مطرح می‌شود، بحث حقوق زنان در نظام اسلامی است. ابتدا امام فرمودند: در این مقطع، موضوع اصلی، سقوط رژیم شاه است. عرض کردم به هر حال برای همراهی همه مردم با انقلاب باید به این شبهات پاسخ داده شود. عرض کردم ما به سهم خودمان پاسخ می‌دهیم، ولی بیان حضرت‌عالی در این زمینه... بسیار مهم است و شبهات را رفع می‌کند. امام فرمود: زنها همه حقوق خودشان را در حکومت اسلامی خواهند داشت. در حکومت اسلامی مقام و جایگاه زنان بهتر حفظ خواهد شد.»<sup>۳</sup>

امام خمینی، شب‌ه، ۲۷ آبان، در دیدار با دو پزشک ایرانی شاغل در آمریکا شنید که پزشکان بسیاری از ایران به آمریکا مهاجرت کرده، یا پس از پایان تحصیلات تخصصی در آن‌جا ماندگار

۱. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، صص ۳۴۸ تا ۳۵۴.

۲. «چگونه کتاب ناگفته‌ها، خاطرات حاج‌مهدی عراقی، پدید آمد»، [www.oral history](http://www.oralhistory.com)

۳. روحانی، حسن، خاطرات...، ج ۱، ص ۴۷۷.

شده‌اند. موقعیت ایران رغبتی برای بازگشت آنان به وطن پدید نمی‌آورد. کودکان این پزشک‌ها، با فرهنگ آمریکا بالیده، حتی به زبان فارسی نمی‌توانند حرف بزنند. آیت‌الله این خبر را در سخنان کوتاهی به اطلاع دیگران رساند و گفت: «امیدواریم که این نهضتی که در ایران پیدا شده است و تمام اهالی ایران که به پا خاسته‌اند و آزادی و استقلال می‌خواهند، ان‌شاءالله حاصل بشود و این نیروهای عظیمی که از ایران در خارج هست برگردند به مملکت خودشان و در آن‌جا به آب و خاک خودشان خدمت بکنند.»<sup>۱</sup>

جمعیت چشمگیری در نوفل‌لوشاتو گردهم آمده بود. روز تعطیل بود و بنا به گفته شاهدان، ایرانیانی از کشورهای اروپایی، عربی و آمریکا حاضر بودند. آیت‌الله به آنان گفت که نهضت فعلی ایران، ادای تکلیف در برابر دستوره‌های خداوند متعال است؛ نتیجه آن را نمی‌دانیم؛ ممکن است به هدف‌هایی که ترسیم کرده‌ایم، برکناری شاه، سرنگونی سلطنت و برپایی جمهوری اسلامی، برسیم؛ ممکن است نرسیم. قیام در برابر حاکم غاصب، همان کاری که علی علیه‌السلام در برابر معاویه، و حسین علیه‌السلام مقابل فرزند او یزید، کرد، تکلیف شرعی است؛ آن دو امام، به نتیجه نرسیدند، ولی تکلیف خود را ادا کردند. آقای خمینی این را هم گفت که احتمال دستیابی به هدف‌هایی که گفته شد، زیاد است؛ حتی بیشتر از احتمال، [تقریباً حتمی است؛] اما «بر فرض این که حال ما نتوانیم، زورمان به او نرسد، همان است که حضرت امیر هم نتوانست.» همه آنانی که جان خود را در این راه از دست دادند به تکلیف الهی خود عمل کردند. او در انتقاد از کسانی که می‌گفتند: این همه کشته شدند، پس چه شد!؟ افزود که حکومت در برابر خواست مردم زانو زده است. او توجه منتقدان را به دگرگونی‌های یک سال گذشته در ایران جلب کرد؛ پاشیده شدن حزب رستاخیز، تغییر تاریخ؛ به زمانی توجه داد که با عربده یک پاسبان، دکان‌های بازاری بزرگ بسته می‌شد و اکنون که دولت و حکومت نظامی توان سرکوب مردم را ندارند؛ به پادشاهی اشاره کرد که «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»<sup>۲</sup>ی او تبدیل به «غلط کردم» شده است؛ و گفت که این رخدادها [بسیار باشتاب] و پله پله انجام شده است؛ و امید است برسد به کنار زدن محمدرضا پهلوی و کندن ریشه سلطنت از خاک ایران؛ و اینها مقدمه‌ای است برای برپایی حکومت عدل اسلامی؛ و آرزوی ما رسیدن به همین است. آیت‌الله این را هم تکرار کرد که ما نخواهیم توانست زمامداری چون علی علیه‌السلام بجویم؛ اما دنبال حاکمی هستیم که

«خائن نباشد، مال ملت را این طور تفریط نکند، این طور نفت را ندهد... به آمریکا و عوض آن پایگاه برای آمریکا در این جا درست کند... یک همچو حکومتی... پیدا می شود، و یک همچون اشخاص شریفی در ایران زیاد است. در اروپا، در میان ایرانی هایی که آمده اند این جا زیادند... ما این ها را برای حکومت ان شاء الله انتخاب می کنیم.»<sup>۱</sup>

### تکان عیدانه

بیست و هشتم آبان، عید غدیر و رویدادهای ایران تحت تأثیر این روز بود. مردم بیش از چند روز گذشته به تظاهرات، گردهم آیی و راه پیمایی پرداختند و در نفی حکومت محمدرضا پهلوی فریاد زدند.<sup>۲</sup> در شهری چون شیراز رویارویی مأموران مسلح با مردم تند و خشونت آمیز بود. آنان به روی شهروندانی که در مسجد حبیب بودند، آتش گشوده، دست کم سه تن را در دم کشتند.<sup>۳</sup> دولت نظامی با کمک نیروهای مسلح، گروه هایی را از سازمان های مرتبط و افرادی که در برابر پول خاضع بودند، سامان دهی کرده، در تأیید حکومت، اجتماعات و تظاهراتی راه انداخت. نماد مذهبی این تجمعات ساختگی، عکس منسوب به علی علیه السلام بود که در کنار عکس های شاه، همسر و پسرش به چشم می خورد. اما مهمترین کار هیأت حاکمه برای این روز برنامه ریزی سفر فرح دیبا به نجف و دیدار با آیت الله سید ابوالقاسم خویی بود. احتمالاً پیشنهاد چنین دیداری از طرف یکی از روحانیان وابسته به حکومت که در حوزه علمیه قم به درس و بحث اشتغال داشت، داده شده بود. همسر شاه یک روز پیش از عید غدیر به عراق رفت. رسانه ها هدف سفر او را زیارت مراقد ائمه علیهم السلام یاد کردند؛ اما هدف اصلی دیدن آقای خویی بود. این ملاقات نمی توانست بدون هماهنگی با محارم نسبی آیت الله خویی روی داده باشد؛ و نیز این رویداد می توانست با آشکار کردن دیدگاه های دور از هم دو مرجع تقلید، خمینی و خویی، به شکاف و رویارویی مقلدان ایشان، و دادن فرصت بیشتر به حکومت برای گریز از بن بست کشانده شده به آن بینجامد، اما شرایط برای نمایاندن آن گسل و این فراز آماده نبود.

روحانیان پیرو امام خمینی واکنش تندی به این ملاقات نشان دادند؛ انتشار اطلاعیه در

۱. همان، صص ۱۸ تا ۲۹.

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱۶، صص ۳۴۰ تا ۳۸۷.

۳. همان، صص ۳۵۱.

محکومیت دیدار و نگرفتن شهریه آقای خویی از طرف طلبه‌های علوم دینی، از جمله واکنش‌ها بود. آیت‌الله خویی، گویی که در برابر اقدامی انجام شده قرار گرفته باشد، روزها بعد، در دو اطلاعیه کوشید جلوی بهره‌برداری حکومت را از این دیدار بگیرد.

آن شب، خبر این دیدار به نوفل‌لوشاتو رسید. تصویر تمام قدی از تأثیر این خبر در آن‌جا داده نشده، اما می‌توان تصور کرد که همه دوستان انقلاب، از این ماجرا تکان خورده باشند. برخی از جوان‌ها فتوا به وابستگی آیت‌الله خویی دادند. بعضی مبارزان سرد و گرم چشیده نتوانستند خبر را از گلوی ذهن‌شان پایین دهند. افرادی هم شکیبایی کردند تا واکنش امام خمینی را ببینند و بشنوند؛ اما نه چیزی دیدند و نه شنیدند.

آیت‌الله آن روز در دو سخنرانی خود درباره عید غدیر و شرایط حاکم اسلامی و ویژگی‌های زمامداری علی علیه‌السلام گفت و قیام آن امام علیه معاویه را سرمشق قیام مردم ایران علیه شاه دانست. او در لابه‌لای سخنرانی نخست خود با اشاره به ادعای شاه در رسیدن به دروازه تمدن بزرگ گفت که «اول مرتبه تمدن، آزادی ملت است. مملکتی که آزادی ندارد، تمدن ندارد. یک مملکتی که استقلال ندارد... نمی‌شود گفت... متمدن... مملکت متمدن آن است که آزاد باشد؛ مطبوعاتش آزاد باشد؛ مردم آزاد باشند در اظهار عقاید و رأی‌شان.»<sup>۱</sup> آقای خمینی در سخنرانی دوم، بنیان نهضت اسلامی ایران را «قیام‌الله» خواند؛ قیام «مثنی و فرادی»؛ خیزشی بی‌وحشت از نبود یا کمبود هوادار؛ برپاخاستنی بی‌زیان؛ قیام مردانی بسان ابراهیم و موسی و محمد علیهم‌السلام. او افزود که قیام مردم ایران نه تنها در برابر شاه که در مقابل ابرقدرت شرق و غرب است؛ و سپس اطمینان داد که این قدرت‌ها توان سرکوب انقلاب اسلامی را ندارند؛ چرا؟ چون خداوند این دو را روبروی هم قرار داده؛ هر یک بخواهد حرکتی کند، با تشر دیگری مواجه خواهد شد. آنگاه به گفته اخیر لئونید برژنف، صدر هیأت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی، اشاره کرد. او دیروز گفته بود که شوروی با هر مداخله خارجی در امور ایران مخالف است و آمریکا را از دخالت در مسائل جاری ایران پرهیز داده بود.<sup>۲</sup> آیت‌الله گفت که هر چند اظهارنظر برژنف در حد حرف است، اما نشان از تقابل ابرقدرت‌ها دارد، و هر ملتی باید سرنوشت خود را به دست خود رقم بزند؛ و بار دیگر ابراز داشت، ملتی که خواستار استقلال و آزادی است، وحشی نیست؛ متمدن است؛ آنانی که استقلال و آزادی را

۱. صحیفه امام، ج ۵، صص ۲۸ تا ۳۳.

۲. بولتن محرمانه خبرگزاری پارس، شمه ۲۴۵، ص ۷.

از ملت گرفته‌اند، وحشی و مرتجع هستند.<sup>۱</sup>

آنان که چشم به راه واکنش آیت‌الله به ملاقات همسر شاه با آقای خوبی بودند، روز بعد، بیست و نهم آبان، نیز حرفی مرتبط با این موضوع از او نشنیدند. او ترجیح داد به جای دامن زدن به رخدادی که نتیجه‌ای جز شکستن یکپارچگی ملت نداشت، به سست کردن هر چه بیشتر پایه‌های حکومت شاه ادامه دهد. «این نهضت را نگه دارید آقایان؛ تکلیف همه است؛ تکلیف من آخوند است؛ تکلیف آن آقا است؛ تکلیف شما بازاری یا کارگر یا دانشمند است این... همه تکلیف داریم که این نهضتی که در ایران پیدا شده، دامن به آن بزنیم. با این نهضت شما می‌توانید استقلال خودتان را بگیرید، و می‌توانید آزادی برای خودتان تهیه کنید.»<sup>۲</sup>

### ارتباط با همه مردم

دیدار راسل ویستون کر با امام خمینی باید در چنین روزهایی انجام شده باشد. وی نماینده مجلس عوام و عضو حزب کارگر انگلیس بود. راسل کر به دلیل جانبداری از مبارزان سیاسی ایران، طرف توجه دانشجویان ایرانی شاغل در انگلیس بود. گفته شده او با وساطت کمال خرازی به پاریس آمد تا با امام گفت‌وگو کند. او عضو یک هیأت سه نفره بود که به تقاضای قضات ایران، اوضاع ایران را بررسی می‌کردند. پرسش‌هایی که او درباره انقلاب اسلامی ایران کرد نکته تازه‌ای نداشت. کر گفت تبلیغات فراوانی در آمریکا و انگلیس می‌شود که پیروزی خمینی، یعنی بازگرداندن ایران به پانصد سال گذشته، امام هم گفت که آزادی خواهی و استقلال‌طلبی ارتجاع نیست؛ حکومت اسلامی خواهان ترقی و تمدن است؛ وابستگی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ارتجاع است. مرتجع حقیقی شاه ایران است. نماینده مجلس عوام پس از طرح سؤالاتی درباره حقوق بشر و آزادی زنان و شنیدن جواب، پرسید که چرا رابطه تنگاتنگی با جبهه ملی ندارید؛ رهبران آن جبهه در بیشتر موارد رهبری شما را پذیرفته‌اند. آیت‌الله گفت که ملت ایران مرا به رهبری پذیرفته است؛ من رهبر جبهه ملی نیستم. او افزود که با تمام ایرانیان رابطه یکسانی دارم. ارتباط یک رهبر سیاسی مذهبی با یک حزب و تشکیلات خاص درست نیست. من «با تمام ملت رابطه... برقرار می‌سازم. رابطه خاص، مخالف مصالح است.» کر نظر امام را درباره دولت انگلیس نیز پرسید و چنین پاسخ گرفت که بدبختی ملل شرق و نیز ایران،

۱. صحیفه امام، ج ۵، صص ۲۴ تا ۴۳.

۲. همان، ص ۵۸.



ناشی از حضور و دخالت انگلیس، شوروی و آمریکا در این بخش از کره خاک بوده و هست... سلسله پهلوی توسط این دولت‌ها به ملت ایران تحمیل شد. البته «ما جنگی با ملت انگلیس نداشته و نداریم... دولت‌ها متعددی هستند. [پس از پیروزی] اگر با حسن نیت و احترام با ما رفتار کنند، ما هم همین قسم رفتار خواهیم کرد.»<sup>۱</sup>

### به پیشباز محرم

امام خمینی با آگاهی از کارکرد ماه محرم، در اول آذر، پیامی به مردم ایران نوشت و از ماه پیش‌رو، به عنوان ماهی که خون بر شمشیر پیروز شده بود، یاد کرد. در ایران تشکل‌های مذهبی، هیأت‌ها، تکیه‌ها، مساجد، حسینیه‌ها، روحانیان و خطباء و بالاخره همگان، چشم به راه رسیدن این پیام بودند. دانستن دیدگاه‌ها و خواست‌های رهبر انقلاب برای همه اهمیت داشت. او در طلوعه پیام خود، یادآور گردید که امام حسین علیه‌السلام در چنین ماهی راه مبارزه با ستمکاران تاریخ را به ما آموخته بود؛ به ما یاد داده بود، اگر «ستمگر زمان بر مسلمین حکومت جائزانه می‌کند، در مقابل او، اگرچه قوای شما ناهماهنگ باشد، بپاخیزید و استنکار کنید و اگر کیان اسلام را در خطر دیدید، فداکاری کنید و خون نثار نمایید.» آیت‌الله شاه ایران را مصداق این حاکم ستمگر دانست که باید سرنگون شود. او دولت نظامی را غیرقانونی و غیرشرعی خواند و از مردم خواست از هر راهی که می‌توانند با آن مخالفت کنند؛ از جمله ندادن مالیات. به احتمال زیاد امام شنیده بود که دولت نظامی توانسته است با یاری ارتش و تهدید کارکنان تأسیسات نفتی، استخراج و صدور نفت را افزایش دهد. پس از آغاز اعتصابات سراسری در صنعت نفت، تولید نفت به پایین‌تر از دو میلیون بشکه در روز رسیده بود، ولی در اواخر آبان و اوایل آذر به حدود چهار میلیون بشکه افزایش یافت. او نوشت که «آیا کارگران و کارمندان [شرکت نفت] می‌دانند که اسلحه‌ای که سینه جوانان عزیز ما را می‌شکافتد و زنان و مردان و کودکان ما را به خاک و خون می‌کشد، از پول همین نفتی است که با زحمت جانفروسی آنان خارج می‌شود؟ آیا آنان می‌دانند که قسمت مهم نفت اسرائیل، دشمن سرسخت اسلام و غاصب حقوق مسلمین را شاه تأمین می‌کند؟ اگر دولت یاغی با فشار به کارکنان نفت بخواهد این خیانت را ادامه دهد، ممکن است تکلیف نفت برای همیشه معین شود.» این دومین باری بود که امام زبان و قلم به تهدید نفتی می‌گشود. او از روحانیان، گویندگان و واعظان شهرها خواست که از مجال محرم

برای روشنگری هرچه بیشتر مردم سود جویند و به آنانی که برای تبلیغ به روستاها می‌روند توصیه کرد، شایعه [بازگشت نظام ارباب و رعیتی] را تکذیب کرده، به اهالی بگویند که اسلام هوادار دهقانان است؛ آن که کشاورزی را نابود کرده، شاه و برنامه اصلاحات ارضی او بوده است. «دولت اسلامی طرفدار سرمایه‌دارها و مالکین بزرگ نمی‌باشد». آیت‌الله از خوانندگان پیام خود خواست که برای برگزاری مجالس سوگواری محرم از شهربانی و ساواک اجازه نگیرند و اگر جلوگیری کردند «در میادین و خیابان‌ها و کوچه‌ها اجتماع کنید و مصایب اسلام و مسلمین و خیانت‌های رژیم شاه را برملا نمایید». او به کسانی که با سکوت خود و یا گرایش به هیأت حاکمه می‌کوشند شاه را نجات دهند یادآور شد کار از کار گذشته و شاه رفتنی است؛ او را نمی‌توانید نجات دهید؛ و اگر هم نجات یابد به شما وفادار نخواهد بود. آیت‌الله در پایان نوشت که آوای انقلاب بزرگ ایران در کشورهای اسلامی هم طنین‌انداز شده است و «امید است با دست توانای شما، پرچم پرافتخار حکومت اسلامی در تمام اقطار به اهتزاز درآید. این است مسئلت من از خداوند تعالی.»<sup>۱</sup> او با این جمله، آرزو و هدف بزرگ خود را از رهبری قیام مردم ایران آشکار کرد. این پیام با شتاب و در زمانی کوتاه در ایران پخش گردید. تهدید نفتی امام رسانه‌هایی چون رادیو فرانسه و رادیو بی‌بی‌سی را واداشت که درباره آن سخن گویند.<sup>۲</sup>

### حق الناس

آیت‌الله خمینی از پانزدهم آبان تا امروز/ دوم آذر، در بیشتر سخنرانی‌هایش گفته‌های محمدرضا شاه پهلوی را هنگام گماردن دولت نظامی، تجزیه و تحلیل می‌کرد و هر بار به گوشه‌ای از آن می‌پرداخت. او در این کار، هم سنگ‌فرش حکومت اسلامی را کنار هم می‌چید، و هم ستون‌های کاه‌گلی نظام پادشاهی را فرومی‌ریخت. آیت‌الله از تکرار آن چینش و این فروریزی ابایی نداشت. چه بسا از اسباب دوباره‌گویی‌ها، رسیدن خبرهایی از تأثیرپذیری برخی از رجال سیاسی یا مذهبی از سخنان شاه بوده باشد. ساده‌اندیشانی که سخنرانی آن روز شاه را پذیرفته، او را شایسته دریافت فرصتی تازه دانسته بودند، کم نبودند. در بین ساده‌انگاران مذهبی، شاه توبه کرده، خواستار بازگشت شده بود. از این رو به امام خمینی خرده گرفته می‌شد که چرا مواضع خود را تعدیل نمی‌کند، و از شرط برکناری شاه و سرنگونی سلطنت پهلوی کوتاه

۱. همان، صص ۷۵ تا ۷۸.

۲. اسناد ساواک، تلفنگرام نماینده ساواک در فرانسه به اداره کل سوم، بی‌شمه، مورخ ۵۷/۹/۲.

نمی‌آید. آقای خمینی همواره استدلال می‌کرد که این توبه نیست؛ فریب است؛ و با استناد به کارکرد شاه در دوره‌های گذشته می‌گفت که اگر توان استبداد خود را بازیابد، خشن‌تر از گذشته و بدتر از پیش فرمانروایی خواهد کرد. او در سخنرانی امروز خود گفت که اگر شاه توبه کرده و در تدارک جبران گذشته است، چرا با روی کار آوردن دولت نظامی به کشتار مردم ادامه می‌دهد؟ چه کسی باور می‌کند قتل عام روزانه مردم ایران به دستور او نباشد؟ چه کسی می‌پذیرد که به مسلسل بستن مردم در روز هفدهم شهریور با اشاره سر انگشت او نبوده است؟ چگونه می‌توان باور کرد تجهیز چماق‌داران و انداختن آنها به جان مردم کار او نباشد؟ آیت‌الله افزود که اقرار به اشتباه و توبه موازین و شرایطی دارد که یکی از آنها بازگرداندن حق الناس است. او چگونه می‌تواند دهها سال عمر یک مبارز را که پشت میله‌های زندان گذشته بازگرداند؟ کسانی که وقتی به زندان افتادند موی سر و روی‌شان سیاه بود و اکنون سفید شده است؟ و بی آن‌که نام ببرد، از مهدی عراقی گفت: «یکی از همین جوان‌هایی که الآن در این جا هست... و من سابقه دارم با او... وقتی دست مرا می‌گرفت، دست من تو دست او غرق می‌شد؛ یک قوه‌ای داشت که من دستم توی دستش می‌رفت؛ می‌فهمیدم که چه جور قوه‌ای است. حالا وقتی با من مصاحفه می‌کند، یک آدم ضعیفی است.»<sup>۱</sup> ابوالفضل توکلی بینا صحنه دیدار عراقی و آیت‌الله را به خاطر سپرده بود. آن روز وقتی آقای خمینی، عراقی را پس از چهارده پانزده سال در نوفل‌لوشاتو دید، «دست مهدی را گرفت، فرمود: مهدی آن بازوها کو؟ خوب؛ مهدی خیلی قوی بود. بعد از سیزده سال زندان تکیده شده بود.»<sup>۲</sup>

گفت‌وگوی مطبوعاتی امروز امام خمینی با روزنامه *السفیر* لبنان بود. خبرنگار این روزنامه از موضع دولت آمریکا نسبت به نهضت ایران، که آن را حرکتی علیه نوگرایی می‌خواند، پرسید. امام گفت که ما نوگرایی آمریکا را با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بازگرداندن شاه و اجرای اصلاحات آمریکایی که به نابودی کشاورزی و تبدیل ایران به بازار مصرف گردید، دیده‌ایم. آیا حضور دهها هزار مستشار آمریکایی، بردن نفت، دادن سلاح و تأسیس پایگاه و تبدیل ایران به ژاندارم خلیج فارس نوگرایی است؟ آمریکا باید چنین اتهامی به انقلاب اسلامی ایران بزند، چرا که همه منافع‌اش در خطر است. خبرنگار پرسید که آیا دخالت آمریکا در ایران را بعید می‌دانید؟ آیت‌الله پاسخ داد که در موقعیت کنونی، نقش آمریکا کمتر از دخالت مستقیم

۱. صحیفه امام، ج ۵، ص ۸۸

۲. دیدار در نوفل‌لوشاتو... ص ۲۱۸.

در امور ایران نیست. او در برابر این پرسش که واکنش انقلاب اسلامی در برابر پیمان‌های خارجی چیست؟ چنین پاسخ داد: «ما هرگز داخل درهای بسته زندگی نمی‌کنیم، ولی این درها را نیز برای استعمارگران باز نمی‌نماییم، که اکنون شاه چنین کرده است. روابط خارجی ما بر اساس حفظ آزادی، استقلال و حفظ مصالح و منافع اسلام و مسلمین است و بر این اساس با هر کشوری که مایل باشد با احترام متقابل عمل می‌کنیم.»<sup>۱</sup>

### ایران و ثبات منطقه

آنچه در بیست و نهم آبان در مشهد مقدس رخ داده بود، سرآغاز وقایعی شد که پیش از فرارسیدن ماه محرم همچنان کوره مبارزه را گرم نگاه داشت. در آن روز مأموران حکومت نظامی در تعقیب گروه‌هایی از مردم مشهد که دست به تظاهرات زده بودند، وارد حرم امام رضا علیه‌السلام شدند و فراریان را به گلوله بستند. ظاهراً در این ماجرا کسی کشته نشد، ولی تیراندازی در بارگاه آستان قدس رضوی برای هیأت حاکمه گران تمام شد. پس از این رخداد اعلامیه‌های زیادی در محکومیت شکستن حرمت آن بارگاه منتشر گردید که از آن جمله، پیام امروز/ سوم آذر امام خمینی به مردم ایران بود. وی این اقدام را تجدید جنایت قتل عام مسجد گوهرشاد دانست و به همه گروه‌های اجتماعی هشدار داد که چنانچه شاه مهلتی دوباره یابد «آثار شریعت» را از بین خواهد برد؛ پس «لازم است با هر وسیله ممکن به سقوط این دستگاه جبار قیام» کنید. آیت‌الله پنجم آذر را به همین مناسبت عزای عمومی اعلام کرد.<sup>۲</sup> پیش از این آقای سیدحسن قمی آن روز را تعطیل عمومی و عزا اعلام کرده بود. پس از آن نیز آقایان گلپایگانی، مرعشی نجفی و شریعتمداری در اطلاعیه مشترکی پنجم آذر را روز تعطیل و سوگ یاد کردند. افزون بر این روحانیان تهران در اعلامیه‌ای با یکصدوپانزده امضاء بر محکومیت تعرض به آن مکان مقدس تأکید کردند.

آیت‌الله خمینی در نشست امروز خود با دیدارکنندگان به تعرض نظامیان به مردم پناه جسته به صحن و سرای امام رضا علیه‌السلام اشاره، و این گفته جیمی کارتر را که کشور ایران نگهدار ثبات منطقه است، بررسی کرد. او گفت، این حرف درستی است؛ یک ایران مستقل و قدرتمند حافظ ثبات منطقه است، نه یک ایران وابسته و تحت اداره آمریکا. تزلزل

۱. صحیفه امام، ج ۵، صص ۷۹ تا ۸۲.

۲. همان، ص ۹۳.

و بی‌ثباتی امروز ایران نتیجه وابستگی به قدرت‌های سیاسی دنیا و دخالت آنان در امور کشور است. ملت ایران اکنون دنبال دست‌یابی به استقلال و ایجاد ثبات حقیقی در منطقه است، و این با حکومتی به دست می‌آید که بنیانش بر اراده مردم باشد. «یک ایران آزاد ما می‌خواهیم؛ یک ایران مستقل... یک ایران قدرتمند... یک ایرانی ما می‌خواهیم که خود ملت بایستد و خود ملت اداره کند مملکت را.»<sup>۱</sup>

در این روز، یا شاید روزی پیش و پس آن، فاروق قدومی، رئیس دفتر سیاسی سازمان آزادی‌بخش فلسطین، با امام خمینی دیدار کرد و نامه یاسر عرفات، رئیس آن سازمان را به آیت‌الله داد. قدومی پس از ملاقات گفت که حمایت ما از مخالفان شاه ایران به علت روش او در برابر مسأله فلسطین است.<sup>۲</sup> چند روز بعد آقای خمینی در نامه‌ای به ابوجهاد/خلیل الوزیر، عضو کمیته مرکزی سازمان، از ابراز هم‌دردی او و سازمان متبوع‌اش با مردم ایران تشکر کرد. خیرگزاری سوریه خبر دیدار قدومی با امام خمینی را مخابره کرده بود و سفارت ایران در دمشق آن را به آگاهی وزارت امور خارجه رسانده بود. شاید نامه‌ای که قدومی به امام داد از طرف ابوجهاد بوده، نه یاسر عرفات. به هر حال آیت‌الله مواضع خود را در قبال فلسطین به ابوجهاد یادآور گردید و نوشت که امید دارد نهضت اسلامی ایران در کنار برادران مسلمان فلسطین به آرمان‌های انسانی و اسلامی خود دست یابد و پرچم پیروزی را بر فراز مسجد اقصی برافراشد؛ و این امید را مربوط به ابتدای دوره‌ای دانست که مبارزه خود را با شاه آغاز کرده بود. «این جانب در طول مبارزات با شاه جانی، اسرائیل را محکوم و یکی از مواد مخالفت با شاه را کمک به اسرائیل دشمن اسلام و انسانیت قرار دادم.» گویا در آن نامه سازمان فتح آمادگی خود را برای در اختیار گذاشتن هر امکانی جهت پیروزی مردم ایران اعلام کرده بود. آیت‌الله ضمن تشکر از این موضوع افزود که اگر به قدرت برسیم از نهضت فلسطین پشتیبانی خواهیم کرد؛ «و اکنون نیز نفت را که مایه حیات اسرائیل غاصب است و شاه با دست خیانت‌کار خود برای ادامه جنگ با مسلمین به روی آنها گشود، قطع نمودم. ما در صورت تشکیل جمهوری اسلامی از یهودیان ایرانی که به فلسطین هجرت کرده و در شرایط تبعیض بسیار ناگواری تحت استثمار یهودیان اروپایی و آمریکا بسر می‌برند دعوت خواهیم کرد که به وطن خود برگردند و آزادانه و محترمانه به زندگی خود ادامه دهند و از تعدیاتی که در زمان حکومت‌های جور بر آنان

۱. همان، صص ۹۴ تا ۱۰۰.

۲. اسناد ساواک، نامه وزارت امور خارجه به سازمان اطلاعات و امنیت کشور، سند شصت و یکم ۱۷۵۶/۸ مورخ ۵۷/۹/۸.

شده مصون خواهند بود.<sup>۱</sup>

### حقوق بشر دوسر

بیشتر کسانی که امروز/چهارم آذر با امام خمینی دیدار کردند، دانشجویان ایرانی شاغل به تحصیل در انگلیس بودند. آنان با دو اتوبوس خود را به نوفل‌لوشاتو رسانده بودند. گویا هم‌اینان، هفته‌ای را در اعتصاب غذا بسر برده، از این راه اعتراض خود را به اقدامات حکومت شاه و همراهی‌شان را با خواست‌های مردم ایران نشان داده بودند. آنان هنگام غروب، آخرین روز اعتصاب‌شان را سر کرده، در محل اقامت آیت‌الله افطار کردند.<sup>۲</sup> دانشجویان زیر باران، فشرده در داخل چادر برافراشته در حیاط آن عمارت، نشستند و به سخنان آقای خمینی گوش دادند.

یکی از بازگفته‌های آیت‌الله به دانشجویان، طرح یک بام و دوهوای حقوق بشر توسط جیمی کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا بود. طرفه آن‌که انجمن بین‌المللی حقوق‌دانان دموکراتیک، مستقر در بروکسل، همین موضوع را امروز مورد توجه قرار داد، از سیاست دوگانه کارتر ابراز تعجب کرد و در اطلاعیه‌ای اعلام نمود که جای شگفتی است که رئیس‌جمهور آمریکا هم خود را مدافع حقوق بشر می‌داند و هم از شاه ایران حمایت می‌کند؛ شاهی که هرگونه آزادی و حقوق انسانی را پایمال کرده است. انجمن در توضیح انگیزه آمریکا از این سیاست دوپهلوی نوشت که نفت ایران از عوامل مهم در موضع‌گیری کارتر است و رئیس‌جمهور آمریکا هراسان از دست دادن منافع خود در کشورهای چوب‌برزیل، هندوچین، ژنیر و ایران، مفهوم حقوق بشر را فراموش کرده است.<sup>۳</sup>

امام، از این دیدگاه که در عصر ما الفاظ، در مفاهیم غیر خود، به کار می‌روند، گفت که «مردک دم از آزادی بشر می‌زند، و حفظ حقوق بشر، [اما] از آن طرف می‌گوید که در مثل ایران دیگر حفظ حقوق بشر مطرح نیست... در مثل ایرانی که ما یک منافی داریم و قضیه سوق‌الجیشی است، این جا دیگر حقوق بشر مطرح نیست.»

آیت‌الله هم امروز و هم روزهای گذشته، گفته‌ای از کارتر را، مبنی بر این که مردم

۱. صحیفه امام، ج ۵، صص ۷۳ و ۷۴.

۲. اسناد ساواک، گزارش خبر، گزارش ساواک خراسان به اداره کل سوم، سند شمه ۲۱۰۶۲/ه، مورخ ۵۷/۹/۸.

۳. بولتن محرمانه خبرگزاری پارس، شمه ۲۵۱، ص ۷.

سرنگون کننده شاه افرادی وحشی، رذل و پست هستند، به شدت رد کرد و پرسید که سی و پنج میلیون مسلمان آزادی خواه و استقلال طلب رذل و پست هستند؟ آیا کسانی که برای استقلال و آزادی قیام کرده، جوانان شان را فدا می کنند، اراذل پست هستند؟ آیا شرافت در قرار گرفتن زیر اداره آمریکاست؟ آیا شرافت در تقدیم منافع یک کشور به ایالات متحده است؟ این چه منطقی است؟ «منطق اوباش است... منطق اراذل است این حرفها، نه منطق یک انسان. انسان نمی تواند این طور حرف بزند. تو اگر این جور تعبیر نکرده بودی، من هم این جور تعبیر نمی کردم.» و سپس گفت: «من عار دارم که با تو حرف بزنم.»<sup>۱</sup> توهین اخیر کارتر به مردم ایران، این روزها او را بیش از محمدرضا پهلوی در معرض تهاجمات واژه های امام خمینی قرار داده بود.

### ترجمه فداکاری‌ها

گزارش های به جا مانده از دستگاه اطلاعاتی ایران می گوید که در پنجم آذر، بازار و اماکن بسیاری از شهرهای کوچک و بزرگ ایران تعطیل بود و به تناسب، تظاهراتی علیه اهانت مأموران حکومتی به آستان قدس رضوی روی داد که در مشهد مقدس گسترده تر از همه جا بود. منابع حکومتی شمار جمعیت حاضر در خیابان های شهر را هشتاد هزار نفر، اما منابع مردمی صدها هزار تن یاد کردند. در شهرهایی چون بابل، اصفهان، همدان، کرمان، دزفول، تهران، تبریز، ایلام و سمنان خون شماری از هم وطنان به زمین ریخت و کشته شدند، اما آن چه در گرگان رخ داد، بسیار دردناک بود.

آن روز سیزده شهروند گرگانی با شلیک گلوله مأموران نظامی کشته شدند و بیش از شصت نفر زخم برداشتند.<sup>۲</sup>

آیت الله خمینی ترجمه این فداکاری ها را در سخنان امروز/ پنجم آذر خود چنین بیان کرد: «ملت ایران الآن در مقابل همه اینها ایستاده است و می گوید که نه؛ ما منافع مان را برای خودمان می خواهیم باشد؛ و ما می خواهیم آزاد باشیم؛ می خواهیم مستقل باشیم؛ ما یک حکومت عدل اسلامی می خواهیم نه یک حکومت جائری که همه چیز ما را به باد دهد. ما یک حکومت امینی

۱. صحیفه امام، ج ۵، صص ۱۰۴ تا ۱۱۱.

۲. برای آگاهی از جزئیات رخدادهای روز پنجم آذر ۱۳۵۷ در ایران، رک: انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱۷، صص ۲۱۶ تا ۳۰۶.

می‌خواهیم که امین باشد برای مردم.»<sup>۱</sup> او همین گفته را برای یک خبرنگار دانمارکی، که امروز از او پرسید خواست‌های سیاسی نهضت ایران چیست؟ تکرار کرد: «نظر ما این است که دست خائنین به این مملکت را کوتاه کنیم و درآمد مملکت را صرف محتاجان و فقرای آن و مصالح ملت کنیم و حکومت جائزانه پهلوی را برهم بزنیم و یک رژیم برپایه عدالت و دموکراسی حقیقی که ضامن آزادی و استقلال مملکت باشد به وجود بیاوریم.»<sup>۲</sup>

### آینده ارتش

ملاقات ششم آذر نمایندگان «حرکت‌المحرومین لبنان» با امام خمینی باید به توصیه و زمینه‌سازی مصطفی چمران انجام گرفته باشد. او پیش از این برای حفاظت از رهبر انقلاب نفرت آموزش‌دیده‌ای را از سازمان امل به پاریس فرستاده، پیشنهاد کرده بود اگر می‌خواهید امور حفاظتی را به کار گیرید، این افراد توانایی به کار گرفته شدن را دارند. آیت‌الله استقبال نکرده بود.<sup>۳</sup> اینک نمایندگان بقیة‌الصدر شیعیان لبنان نزد رهبر نهضت بودند و از نبود موسی صدر می‌گفتند. سیدحسین حسینی به امام گفت که پس از تأسیس مجلس اعلای اسلامی شیعه توسط آقای صدر، حرکت‌المحرومین لبنان به عنوان جناح سیاسی و سازمان امل به عنوان جبهه نظامی آن مجلس به وجود آمدند؛ و همه اینها در زمانی صورت گرفت که شیعه لبنان در حال تلاشی بود؛ و امروز ربه‌شده شدن آقای صدر ضربه سختی به ما زده است. امام گفت که نبود آقای صدر به ما هم لطمه وارد کرده است، اما در نبود وی نباید مأیوس شوید؛ شیعیان را دلگرم کنید؛ از چند دستگی بپرهیزید؛ حق با شما است و خداوند مژده پیروزی داده است.<sup>۴</sup>

امام خمینی تا پنج روز بعد سخنرانی نکرد، اما گفت و گوهای مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی خود را ادامه داد. خبرنگار تلویزیون تایمز انگلیس، امروز/ ششم آذر به آیت‌الله گفت که در حال تهیه مستندی درباره موقعیت فعلی ایران است و پس از سه هفته کار در ایران به این‌جا آمده تا مصاحبه شما را به آن افزوده شود. خبرنگار درباره اوضاع کنونی و آینده ایران، دلایل مخالفت با شاه و اعلان جهاد پرسید و پس از گرفتن پاسخ‌های کوتاه سؤال کرد که گفته می‌شود تصمیم

۱. صحیفه امام، ج ۵، صص ۱۳۰ و ۱۳۱.

۲. همان، ص ۱۲۱.

۳. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ج ۳، ص ۱۲۸.

۴. صحیفه امام، ج ۵، صص ۱۳۴ و ۱۳۵.



دارید برای جلوگیری از صدور نفت تأسیسات نفتی را ویران کنید. «خیر. خرابکاری را اجازه نداده‌ام، لکن اگر چنانچه قرار باشد که نفت ما را تا آخر ببرند، ممکن است یک کارهایی بشود که نتوانند ببرند.» پرسش دیگر تلویزیون تایمز درباره آینده ایران بود. آیت‌الله گفت که می‌دانم پس از جایگزین شدن حکومت جدید با چه رفتاری‌هایی روبرو خواهیم بود؛ تقریباً باید از نقطه صفر شروع کنیم؛ رهایی از وابستگی‌های نظامی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی [آسان نیست].<sup>۱</sup>

روز هفتم آذر خبرنگار روزنامه فرانسوی لوژورنال از موقعیت ارتش ایران سؤال کرد؛ آیا به مردم خواهد پیوست؛ آیا ملت را سرکوب خواهد کرد؟ امام گفت که فرماندهانی در ارتش با جرایم شاه شریک هستند؛ طبیعی است که اینان حساب خود را از مردم جدا کنند، اما افسران و سربازان، که بدنه گسترده و اصلی ارتش را تشکیل می‌دهند، دیر یا زود به مردم خواهند پیوست.<sup>۲</sup>

روز بعد/ هشتم آذر، خبرنگار مجله *الاقتصاد العربی* و بولتن خبری خاورمیانه نظر آیت‌الله را درباره برقراری یک دولت انتقالی پرسید؛ شاه از ایران برود و حکومتی که انتقال‌دهنده قدرت باشد بر سر کار آید. آیا در چنین شکلی به ایران بازخواهید گشت؟ آیت‌الله گفت که برکناری شاه هدف اول ما است، اما همه چیز به آن ختم نمی‌شود. «هر حکومتی را که از طرف خود مردم نباشد و متکی به همان قدرتی که شاه را سر کار آورد و حفظ کرد و یا قدرتی دیگر، به شدت طرد می‌کنیم و با او همان رفتاری را خواهیم کرد که با شاه کرده و می‌کنیم.» او افزود که رفتن یا نرفتن من به ایران بستگی به آن دارد که در کجا بتوانم بیشتر به ملت خدمت کنم.<sup>۳</sup>

در این روز، روزنامه‌نگارانی از کشورهای نروژ، انگلیس و تونس هم پاسخ پرسش‌های خود را گرفتند.<sup>۴</sup>

روز بعد/ نهم آذر خبرنگاران روزنامه *الهدف* لبنان و رادیو اتریش از آیت‌الله پرسیدند که

۱. همان، صص ۱۳۲ و ۱۳۳. در مقدمه این گفت‌وگو، خبرنگار می‌گوید که مستند ما در هفتم دسامبر/ ۱۶ آذر، یعنی نوزده روز دیگر پخش خواهد شد. با توجه به تاریخ مصاحبه/ ۶ آذر، نوزده روز بعد، با شانزدهم دسامبر برابر می‌شود. یا تاریخ مصاحبه اشتباه قید شده، یا خبرنگار انگلیسی در بیان خود دچار غلط‌گویی گردیده، و یا در ترجمه درست، غفلت شده است.

۲. همان، صص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۳. همان، ص ۱۳۸.

۴. همان، صص ۱۴۱ تا ۱۴۳.

آیا احتمال دخالت دو ابرقدرت آمریکا و شوروی در ایران وجود دارد؟ امام گفت که چنین احتمالی را نمی‌دهم؛ هر چند اکنون نسبت آمریکا با حکومت شاه کمتر از دخالت مستقیم در امور ایران نیست. ملت ایران در پی آزادی و استقلال است؛ پس با دخالت احتمالی این دو قدرت مسائل ایران حل نشده باقی خواهد ماند. «البته ما با هر کشوری اگر در امور ما دخالت نکند و با ما به عدالت رفتار کند، ما هم با آنها به طور عدالت رفتار خواهیم کرد.» پرسش پسین این بود که دولت نظامی ابراز داشته قانون اساسی مشروطه را با شریعت اسلام تطبیق خواهد داد؛ امام گفت که دروغ می‌گویند. اول موردی که در قانون اساسی با اسلام تعارض دارد اصل نظام سلطنتی است. اگر این ماده برداشته شد و در سایر اصول نیز با قوانین اسلامی تطبیق داده شد، «آن وقت تکلیف را روشن می‌کنیم.»<sup>۱</sup>

روز بعد/ دهم آذر شبکه تلویزیونی پی‌بی‌اس آمریکا در نسبت با دیگر خبرنگاران فرصت بیشتری برای طرح سؤالات خود یافت. او با اشاره به این که فردا اول ماه محرم است، پرسید آیا از مردم خواسته‌اید که با هر وسیله ممکن بر سرنگونی شاه بکوشند؟ امام خمینی پاسخ داد که از راه اعتصاب و تظاهرات، از راه سخنرانی در مساجد و حسینیه‌ها. خبرنگار پرسید که دولت شاه می‌گوید مقادیر بسیاری سلاح کشف کرده است؛ آیا هواداران شما در حال مسلح شدن هستند؟ آیت‌الله گفت که برای رویارویی با ستم مهیا می‌شوند؛ و من اجازه این کار را داده‌ام. او ابراز امیدواری کرد برکناری شاه و سرنگونی سلطنت با راه مسالمت‌آمیز کنونی / اعتصاب‌ها و تظاهرات به نتیجه برسد. «ولی چنانچه به نتیجه‌ای نرسد، ممکن است تجدیدنظر بکنیم.»<sup>۲</sup>

## بام‌های مؤذن

روز دهم آذر، شب اول ماه محرم، مردم در محله‌های گوناگون تهران راه‌پیمایی و تظاهرات کردند. گردهم‌آیی مردم در سرچشمه تهران و حرکت به سوی میدان شهدا، مهم‌ترین تظاهرات شب اول ماه محرم بود. منابع امنیتی نوشتند که حدود ده هزار کفن‌پوش، الله‌اکبر گویان در این اجتماع شرکت داشتند.<sup>۳</sup> آن شب صدای آمبولانس‌ها برای جابه‌جایی صدها مجروح بلند بود.

۱. همان، صص ۱۴۴ و ۱۴۵.

۲. همان، صص ۱۴۶ تا ۱۵۰.

۳. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱۶، صص ۵۴۲ و ۵۴۳.

منابع حکومتی تعداد کشته‌شدگان را هفت‌تن نوشتند.<sup>۱</sup> در این شب جنبش تازه‌ای رخ نمود و آن فریاد الله اکبر از فراز بام‌های پایتخت بود. شکل تازه‌ای از اعتراض به حکومت شاه و نفی سلطنت آغاز گردید. با شروع ساعات منع رفت‌وآمد، مردم به پشت‌بام خانه‌های شان رفته و در کنار فریادهای الله اکبر، ندای لاله‌الاالله و مرگ بر شاه هم سر دادند. این موج پر صدا از تهران شروع شد و خیلی زود با استقبال شهرهای دیگر روبرو گردید. دستگاه امنیتی، غافلگیر از این پدیده، پیشنهاد کرد چند خانه پرصدا شناسایی، اشغال، و فریادگران آن سرکوب شوند؛ چاره‌ساز نشد.

تظاهرات مردم تهران در یازدهم آذر نیز گسترده بود. آن روز صبح بار دیگر رخدادهای منطقه سرچشمه خونین و متن‌ساز بود. زبان اسناد می‌گوید که با فرارسیدن ماه محرم به همان اندازه‌ای که بر تندى تظاهرات افزوده شد، رویارویی مأموران مسلح نیز تشدید گردید. شاید پیش از ظهر روز اول محرم، بیست تن در حوالی سرچشمه تهران به شهادت رسیده، حدود شصت تن زخمی شده باشند.<sup>۲</sup> ناصر مقدم، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، آگاه از فزونی شور مخالفت‌ها به حاکمان نظامی تهران توصیه کرد مردم را با تفنگ ساچمه‌زنی نشانه بگیرند؛ شمار زخمی‌ها بالا می‌رود، تعداد کشته‌ها پایین می‌آید، وحشت و نگرانی را بین مردم افزایش می‌دهد، زودتر پراکنده می‌شوند؛ فرسودگی روحی نیروهای اسلحه به دست نیز کاهش می‌یابد.<sup>۳</sup>

## تزریق اطلاعات دروغ

تلفن‌های نوفل‌لوشاتو پی‌پی به صدا درمی‌آمد و خبرهای ایران را می‌رساند. خبر کشتار مردم تهران و برخی از شهرهای دیگر چون بوشهر، مهاباد، ارومیه و زنجان به آیت‌الله رسیده بود. در این بین شمار کشته‌ها بسیار اغراق‌آمیز گزارش شد، تا جایی که گمان می‌رود رسیدن خبر بیست هزار کشته،<sup>۴</sup> آن هم از دو منبع جداگانه، ترنند ساواک بوده باشد. برای دستگاه اطلاعاتی که خطوط ارتباطی تهران، قم، مشهد، یزد، اصفهان و... را با پاریس شنود می‌کرد،

۱. همان، ص ۵۴۴.

۲. همان، ج ۱۸، ص ۱۴.

۳. همان، ج ۱۷، ص ۵۷۷.

۴. صحیفه امام، ج ۵، صص ۱۶۰ و ۱۶۱.

تزریق خبرهای نادرست، سخت نبود. سازمان اطلاعات و امنیت کشور می‌کوشید با هزار برابر نشان دادن کشته‌ها، آیت‌الله را به گرفتن تصمیم‌های تازه‌ای وادارد؛ تصمیمی که از کوتاه آمدن و پس نشستن او در براندازی حکومت شاه بگوید. اما آقای خمینی با تردید در درستی این رقم، امروز/ یازدهم آذر به دیدارکنندگان گفت که امام امت، امام حسین علیه‌السلام، سر به فرمان الهی سپرد، ما نیز سرسپرده امر خداوند هستیم. همچنان که او با ساز و برگ اندک به رویارویی خلیفه ستمگر زمان خود رفت، ما نیز باید در برابر شاه کشورفروش قیام کنیم؛ و بدانید که قیام برای خدا شکست ندارد. «ایرانی‌ها اگر ان‌شاءالله برای خدا قیام کردند، شکست در آن نیست؛ یعنی اگر چنانچه این مرد ادامه ظلم خودش هم تا آخر بدهد ما موفق نشویم به این که او را خلع‌اش کنیم... باز هم ما غم نداریم، برای این که ما اطاعت خدا کردیم... پیغمبر در بعضی جنگ‌ها شکست خورد... حضرت امیر در جنگ با معاویه شکست خورد؛ حضرت سیدالشهدا را کشتند، اما اطاعت خدا بود... از این جهت هیچ شکستی در کار نبود.»<sup>۱</sup> او در توضیح شکست‌ناپذیری قیام در راه خدا گفت که در این‌جا از دست دادن جان و مال، یعنی به دست آوردن زندگی والاطر در جهان ماندگار. گفتنی است که ساواک به دواندن اطلاعات دروغ در بین اخبار فرستاده شده از ایران به فرانسه بسنده نکرد و اعلامیه‌ای به امضاء «روح‌الله الموسوی‌الخمینی» جعل کرد که در آن به مردم توصیه شده بود در عزاداری‌های ماه محرم از روبرو شدن با مأموران حکومت نظامی خودداری کنند، چرا که «اخبار قطعی و متقن به ما رسیده است که افراد حزب توده کمونیستی می‌خواهند از مبارزات ملت مسلمان به نفع مقاصد خود بهره‌برداری نمایند... [و نیز] مزدوران بیگانه، مخصوصاً کمونیست‌ها سوءاستفاده کرده و نهضت حسینی و اسلامی ما را مبدل به کشت و کشتار جمعی بی‌گناه و اطفال معصوم بنمایند.» نویسنده دستگاه اطلاعاتی کوشیده بود ادبیات آیت‌الله را در تدوین اعلامیه رعایت کند. تاریخ نگارش اعلامیه ۲۶ ذی‌حجه/ ۵ آذر و ناشر آن «نشریه قم» بود. نشریه قم پیش از این برخی از اطلاعاتیه‌های امام خمینی را چاپ و پخش کرده بود.<sup>۲</sup>

کار اصلی امام خمینی در این روز نوشتن پیامی برای مردم ایران بود. او از شنیدن خبرهای رسیده تلخ‌کام و آزرده بود، از این رو یادآوری کرد که از این راه دور به شما درود می‌فرستم، در غم و شادی شما شریک هستم؛ اما فراز نوشته او مربوط به تمرد سربازان و فرار آنان از

۱. همان، صص ۱۵۹ تا ۱۶۹.

۲. اسناد ساواک، پیوست سند شصت و نهم ۹۹/۲۱۰۷۸ هـ. ۱، مورخ ۵۷/۹/۹.

پادگان‌ها بود. آیت‌الله این کار را یک وظیفه شرعی خواند، چرا که نباید در خدمت ستمکار بود. و نیز به خانواده همه صاحب‌منصبان توصیه کرد، از شوهران و فرزندان شاغل به کار خود در نیروهای مسلح بخواهند که زیر امر فرماندهان وابسته به شاه نباشند؛ به ملت بیبوندند. اطلاعیه امروز امام در اختیار رسانه‌های گروهی اروپا نیز گذاشته شد. برای نمونه خبرگزاری فرانسه آن را با تفصیل به سراسر جهان مخابره کرد.<sup>۱</sup>

یکی از پاسخ‌های امروز امام خمینی به خبرنگار تلویزیون سراسری ایتالیا درباره ارتش بود. خبرنگار پرسید که ارتش ایران تغییر موضع داده؟ امکان بی‌طرف ماندنش می‌رود؟ ممکن است دست به کودتا بزند؟ «در تحلیل نهایی ارتش از همین مردم است؛ و از هم‌اکنون نیز مشکلاتی در داخل آن ایجاد شده است. امید ما آن است که ارتشیان به خود آمده و به صفوف مردم بیبوندند. به هر صورت ایجاد یک کودتای نظامی چیزی را تغییر نمی‌دهد و تا روزی که یک جمهوری اسلامی واقعی ایجاد نگردد، مبارزات مردم ادامه خواهد داشت.» خبرنگار ایتالیایی از امکان وقوع جنگ داخلی هم پرسید و شنید که جنگ داخلی هنگامی درمی‌گیرد که مردم به دو دسته تقسیم شده، رودرروی هم قرار گیرند. مردم ایران یکپارچه و متحد هستند؛ اتحاد مردم ایران علیه شاه و برای برپایی جمهوری اسلامی است.<sup>۲</sup>

دومین مصاحبه امام با خبرنگار رادیو کانادا بود. یکی از سؤال‌های مخبر کانادایی این بود که چند نفر باید برای رفتن شاه قربانی شوند؟ آقای خمینی هم گفت: «تا شاه چه تعدادی را بکشد.»<sup>۳</sup>

### ترس مکرر

با فرارسیدن ماه محرم، همان ترسی که از آغاز اوج‌گیری انقلاب دامنگیر مقامات امنیتی ایران شده بود، دوباره به سراغ‌شان آمد؛ بازگشت ناگهانی آیت‌الله خمینی به ایران. ناصر مقدم، رئیس این سازمان در نامه‌ای به «رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران» با اشاره به احتمال ورود خمینی در ماه‌های محرم و صفر، درخواست کرد هشدار لازم به فرماندهان مرزهای زمینی، دریایی و هوایی کشور داده شود «تا به محض ورود یادشده هرگونه ارتباط او را بدو با افراد غیرمسئول

۱. بولتن محرمانه خبرگزاری پارس، شمه ۲۵۹، ص ۲۴.

۲. صحیفه امام، ج ۵، صص ۱۵۵ تا ۱۵۷.

۳. همان، ص ۱۵۸.

قطع نموده و با همکاری سازمان اطلاعات و امنیت محل وی را در اولین فرصت با هواپیما یا هلی کوپتر نظامی به تهران اعزام دارند.<sup>۱</sup>

این هشدار در حالی داده شد که ارتشید غلامرضا ازهراری، رئیس دولت نظامی، در دیدار با فردی که گفته می‌شد نماینده برخی از آیات حوزه علمیه قم است، گفته بود «به حضرت آیت‌الله خمینی بگویید دولت همه نوع تضمین برای ایشان در نظر خواهد گرفت و آیت‌الله می‌تواند با خیال راحت به ایران مراجعت نمایند و هرگونه پیشنهادی که در قواره قانون اساسی و مطابق با دستورات شرع اسلام از ایشان ارائه گردد، دولت آن را استقبال خواهد نمود.» ازهراری بسان نویسنده همان اعلامیه معجول یادآور شده بود که اگر کشور سقوط کند [= و شاه برود] مطمئناً کمونیست‌ها بر سر کار خواهند آمد و اجازه نخواهند داد حکومت اسلامی برپا شود! او این را هم افزوده بود که شاه مظهر استقلال کشور است و برای حفظ او «در صورت لزوم حتی پنج میلیون نفر کشته شوند و جوی خون به راه افتد» مضایقه نخواهیم کرد.<sup>۲</sup>

### دیدار با مقام فرانسوی

پس فردای انتشار اعلامیه یازدهم آذر/اول محرم و خواست آیت‌الله از سربازان برای گریز از پادگان‌ها، و نیز تشویق درجه‌داران و افسران ارتش در پیوستن به مردم، و همچنین تأکید بر دنباله داشتن اعتصاب‌ها، به ویژه در تأسیسات نفتی، مدیرکل امور کنسولی وزارت امور خارجه فرانسه به نوفل‌لوشاتو آمد.<sup>۳</sup> دور است که این دیدار به درخواست دولت ایران از فرانسه نبوده باشد.<sup>۴</sup> درماندگی سیاسی حکومت شاه اینک در حال بدل شدن به واماندگی نظامی بود. نماینده دولت فرانسه، هم با احترام و هم با زبان بی‌زبانی گفت که دعوت شما از سربازان برای فرار از

۱. اسناد ساواک، نامه رئیس ساواک به رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران، سند ش‌م ۳۱۲/۱۰۲۰۶، مورخ ۵۷/۹/۱۲.

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱۸، صص ۹۷ تا ۱۰۱.

۳. تاریخ این دیدار در منبع صحیفه امام و یکصد و هجده روز در نوفل‌لوشاتو نوشته ابراهیم یزدی و منابع دیگری که از آنها نقل کرده‌اند، چون تاریخ بیست و پنج ساله ایران، بیستم آذر ۱۳۵۷ یاد شده که اشتباه است. اول این که بخش فارسی رادیو لندن خیراین دیدار را ساعت ۱۵:۱۵ چهاردهم آذر نقل کرد (بولتن محرمانه خبرگزاری پارس، ش‌م ۲۶۱، ص ۳۱) و گفت که این ملاقات در سیزدهم آذر بوده است. دوم این که خبرنگار دلیلی تلگراف در پانزدهم آذر از موضوع این دیدار پرسید و پاسخ گرفت. (صحیفه امام، ج ۵، صص ۱۷۸ و ۱۷۹). سوم این که خبرگزاری فرانسه در چهارم دسامبر/دوشنبه سیزدهم آذر اعلام کرد که این دیدار در آن روز انجام شده است. چهارم این که ژیسکار دستن، رئیس‌جمهور وقت فرانسه تاریخ این ملاقات را چهارم دسامبر/سیزدهم آذر یاد کرده است. (داستان انقلاب، ص ۳۷۰)

۴. داستان انقلاب، ص ۳۷۰.

یگان‌های خود، ادامه اعتصابات و تشویق به نافرمانی، یعنی ایجاد بلوا و شورش است؛ و این موارد از حد آزادی بیان گذشته است. او رسماً گفت که دولت فرانسه از این اعلامیه ناراحت و ناراضی است. امام خمینی نیز با احترام گفت که اگر دولت فرانسه تمایلی به این که ما حرف حق مان را بگوییم، ندارد، از این کشور خواهیم رفت. متن بازمانده از این گفت‌وگو چنین است: «دولتم مرا برای دیدار شما فرستاده است. دولت متبوعه من نهایت احترام را برای شما قائل است. بی‌نهایت خوشوقتم که فرصت دیدار شما نصیبم شده است. وزیر و وزارت خارجه، توجه زیادی به حضور شما در فرانسه دارند. کشور فرانسه پناهگاهی است برای تمامی کسانی که مشکلاتی دارند. من سؤالات سیاسی ندارم. مسئولیت من در وزارتخانه‌ام، مربوط است به امور تمامی فرانسوی‌هایی که در خارج هستند، و تمامی خارجیانی که در فرانسه مقیم می‌باشند و یا از فرانسه عبور می‌کنند، یا پناهنده می‌شوند. دلیل حضور من این است که از زمره افراد معدودی هستم که می‌دانند وضعیت خارجی‌ها در فرانسه چیست، و معیارها و ضوابط اقامت آنها در فرانسه کدامند. همان‌طور که احتمالاً می‌دانید، رژیم فرانسه دموکراتیک است و مردم می‌توانند آزادانه ابراز عقیده نمایند. اتباع خارجی هم وقتی به فرانسه می‌آیند، می‌توانند از همان ضوابط تبعیت کنند. دولت فرانسه در مورد فعالیت‌های شما در خاک فرانسه مشکلی دارد، که حداقل آن، بیان مطالب ایراد شده از جانب شماست. دولت ما با نهایت دقت، بیانات دیروز شما را خوانده است؛ به همین دلیل امروز من اینجا آمده‌ام. در بیانات دیروز شما سه مطلب وجود دارد؛ دعوت به اعتصابات، دعوت به فرار سربازان ارتش و دعوت به نافرمانی و ایجاد بلوا. اظهارات شما در این مورد از حد آزادی بیان گذشته است. قانون برای خارجی‌ان - هر کس و به هر ترتیبی - از هر کجا که آمده باشند یکی است. هر خارجی مقیم فرانسه می‌تواند نظام سیاسی کشور خود را مورد انتقاد قرار دهد و ما آن را می‌فهمیم، اما برای ما بسیار مشکل است که دعوت به نافرمانی و ایجاد مشکل و بلوا در کشور را بپذیریم. کسی که از کشوری تبعید شده است و بر ما وارد می‌شود، ممکن است دوست ما باشد یا بالعکس، فرق نمی‌کند؛ در هر موقعی و در هر شرایطی قوانین ما برای همه یکسان است. منظور من از دیدار شما این است که ناراحتی و عدم رضایت دولت فرانسه را نسبت به اعلامیه‌ای که دیروز صادر کردید، به شما ابلاغ کنم. من از اینکه دولت فرانسه، بعد از سختگیری اولیه، آزادمان گذاردند، قدردانی می‌کنیم. البته از دولت فرانسه هم که آزادی در دین و آزادی بشر را محترم می‌شمارد، ما همین توقع را در آزادی بیان داریم و خودمان را آزاد می‌بینیم. اما در مورد سه یا دو مطلبی که گفتید. اول ناراحتی‌های تان

در مورد فرار سربازان؛ باید بگویم قضیه سربازی، هر وقت این امر قانونی باشد و دولت هم قانونی باشد و مطابق با آرای ملت، سربازگیری را باید خودش اعلام کند که بیایند خدمت کنند. ایران، مع‌الأسف نه مجلس قانونی دارد، نه شاه قانونی و نه دولت قانونی. مع‌ذلک سربازها را با سرنیزه به سربازخانه می‌برند. ما اعتقاد داریم که شاه و دولت، غاصب است و اعتقاد داریم که سرنوشت ما باید در دست خودمان باشد؛ و اینها با زور سرنیزه حکم می‌کنند. ریشه اختلاف ما با شما، در همان اظهار عقیده است. سرباز، در یک دولت غاصب سرباز نیست. در یک دولتی که شاه غاصب است و بر تمامی مصالح ملت قیام کرده است، شاه یاغی است؛ نه یک دولت غاصب است؛ لذا یک قیام مسلحانه هم شورش نیست؛ بلکه ضدشورش است. اگر دولت فرانسه مایل نیست ما حرف حقمان را بزنیم، حرف خود را که همه آزادند حرف حقشان را بزنند، نگوئیم، ما با ناراحتی به جای دیگر منتقل می‌شویم.

ما در مقام قضاوت نیستیم که شاه درست عمل می‌کند، یا آیت‌الله؛ ما نمی‌خواهیم داخل این مقوله بشویم.

شما هیچ‌وقت به سفارت خودتان در ایران مراجعه کرده‌اید که این کشتارهایی که می‌شود علتش چیست؟ آنها می‌کشند، اسیر می‌کنند، مردم را حبس و تبعید می‌کنند؛ اینجا دولت فرانسه می‌گوید ما صحبت نکنیم؛ مظالم آنها را نگوئیم. آیا این آزادی است؟ اسمش آزادی است! ما نمی‌خواهیم از مطالب ما این‌طور استنباط شود که احساسی نسبت به آنچه در ایران می‌گذرد نداریم، اما اینکه گذاشته‌ایم شما کار کنید، یعنی جانبداری می‌کنیم. ما فرق قائل هستیم بین انتقاد، به هر شدت و وسعت، با بسیج مردم و دعوت به قیام و شورش.

به نظر من، دولت فرانسه در این امر در اشتباه است [که] «مسأله امر به شورش است، قرار شورش است؛ امر به قیام مسلحانه ضدشورش است؛ برای فلج کردن شورش است. دولت فرانسه از شاه جانبداری می‌کند و این اشتباه است. باید از ملت پشتیبانی کند؛ شاه رفتنی است، شاه نخواهد ماند. ملت می‌ماند؛ اصل ملت است. شاه جانی است، و برای حیثیت فرانسه ضرر دارد که از یک جانی طرفداری کند. فرانسه که آزادیخواه است، در برابر مظلومان و آزادیخواهان می‌گوید فریاد نزنید، تا آنجا جنایت خود را بکنند؛ این برخلاف مصالح فرانسه است و فرانسه باید مصالح آتی خود را ببیند.

جسارت است اگر بخواهیم در مقام خودم، ایشان را درباره مسائلی که می‌گویند متقاعد کنم؛ ما در این معنایی که می‌گوئیم، تنها درباره مصالح مملکت صحبت نمی‌کنیم؛ بلکه قوانین



را رعایت می‌کنیم تا حداکثر آزادی بیان را تأمین کنیم. ما نفوذ کلام و رهبری شما را می‌فهمیم و در نظر داریم؛ با توجه به تمام اینها، در نهایت صداقت مطالب شما را به اطلاع دولت متبوعه خود می‌رسانم.

شما می‌بینید که مردم ایران و تمامی، حتی ارتشی‌ها، چه احترامی به فرانسوی‌ها که به ایران می‌روند می‌گذارند و می‌دانند که چرا؛ چون من اینجا هستم و داد مظلومیت آنها را سر می‌دهم. من میل ندارم که این وضع عوض شود، مسائلی که پیش می‌آورد خبرش به ایران برسد، نظرشان را ممکن است عوض کنند و من میل ندارم. من میهمان شما هستم. دولت فرانسه بهتر است تجدیدنظر کند. من مایل هستم دوستی شما با مردم ایران برقرار باشد.

واقعیت این است که من برای بحث در زمینه مسائل سیاسی نیامده‌ام. مشکل ما مشکل دولت فرانسه است. از فرصتی که دادید و مرا پذیرفتید، تشکر می‌کنم. ما برای شما احترام بسیاری قائل هستیم؛ اما در هر حال برای آنکه نقطه ابهامی نباشد، باید عرض کنم که ما از قوانین خود عدول نمی‌کنیم. این قوانین، مافوق اشخاص است. با نهایت امانت، مطالب شما را هم به نظر مقامات بالاتر می‌رسانم و مجدداً تماس می‌گیرم.<sup>۱</sup>

### همراه با فطرت مردم

گفت‌وگوهای رسانه‌ای امام خمینی ادامه داشت. رادیو بی‌بی‌سی، مجله فردای آفریقا، رادیو تلویزیون لوکزامبورگ،<sup>۲</sup> روزنامه دیلی تلگراف، مجله نیوزویک، روزنامه لس‌آنجلس تایمز و نشریه *آمل*، در سه روز منتهی به هفدهم آذر با آیت‌الله مصاحبه کردند. یکی از سؤالات بازپرسیده، درباره ماندگاری آیت‌الله در فرانسه بود. دیدار روز سیزدهم آذر نماینده دولت فرانسه با امام و نزدیکی سرآمدن زمان اقامت وی در این کشور به طرح این پرسش دامن می‌زد. خبرنگار دیلی تلگراف پرسید که ملاقات نماینده وزارت امور خارجه فرانسه تغییری در مواضع شما ایجاد خواهد کرد؟ «خیر. من هرگز، حتی برای یک لحظه هم مواضع خود را تغییر نمی‌دهم. این تکلیف الهی است و در صورت سکوت مسئول خواهم بود.»<sup>۳</sup> خبرنگاران نیوزویک

۱. صحیفه امام، ج ۵، صص ۲۰۸ تا ۲۱۰.

۲. در یک منبع همزمان تاریخ این مصاحبه سیزدهم آذر ۵۷ یاد شده است. (بولتن محرمانه خبرگزاری پارس، شمه ۲۶۱، ص ۱۴) اما در منبع صحیفه امام، چهاردهم آذر آمده است. (صحیفه امام، ج ۵، ص ۱۷۷).

۳. صحیفه امام، ج ۵، صص ۱۷۸ و ۱۷۹.

و رادیو لوکزامبورگ از پایان زمان روادید او پرسیدند، در فرانسه می‌مانید یا می‌روید؟ «هنوز تصمیمی نگرفته‌ام. بعداً تصمیم خواهم گرفت.»<sup>۱</sup> او در برابر این پرسش خبرنگار دیلی تلگراف که واکنش شما در برابر محدود کردن کوشش‌های تان توسط دولت فرانسه چه خواهد بود؟ گفت که «اگر محدود بکنند ما در فرانسه نمی‌مانیم و به جای دیگر خواهیم رفت. لکن برای فرانسه صورت خوشی نخواهد داشت.»<sup>۲</sup> جمله اخیر، واقعیتی سیاسی بود. هم دولت فرانسه و حکومت شاه تمایلی به گرفتن تصمیمی مستقل یا اقدامی یک‌جانبه علیه آیت‌الله نداشتند. در موقعیتی که رویدادهای ایران خبر اول رسانه‌های جهان بود و سخنان امام در کسری از ساعت به چشم و گوش پی‌جویان اخبار سیاسی می‌رسید، هر واکنشی علیه انقلاب و رهبر آن، به دلیل حساسیت افکار عمومی، نیازمند حزم و احتیاط بود. کارشناس ساواک در این مورد نوشته است که «چون دولت فرانسه نیز در مقابل دولت ایران ناچار به عکس‌العمل می‌باشد و نمی‌خواهد این عکس‌العمل را مستقلاً انجام دهد، لذا به نحوی مترصد و در انتظار آن است که تقاضایی از طرف دولت ایران به عمل آید تا تمام تبلیغات و عکس‌العمل‌ها را به حساب دولت ایران گذارده و خود به دور بماند. علی‌هذا به مصلحت خواهد بود همان‌طوری که تاکنون دولت ایران موضوع را به نظر مقامات فرانسوی واگذار کرده، همچنان ادامه دهد، زیرا در صورت مسافرت [خمینی] به کشور دیگری مجدداً همان تبلیغات و بهره‌برداری‌های سیاسی آغاز خواهد شد.»<sup>۳</sup>

یکی از سؤال‌های ناپرسیده درباره زاد و ولد بود؛ نظر حضرت‌عالی در مورد کنترل موالید چیست؟ «تابع آن است که حکومت چه تصمیمی بگیرد.»<sup>۴</sup>

از جمله پرسش‌های مهم، این سؤال خبرنگار رادیو بی‌بی‌سی بود که پرسید: آیا معتقد هستید که ما در دوران تجدید حیات اسلامی بسر می‌بریم؟ آیا جنبشی که در ایران پدید آمده، در دیگر کشورها بروز خواهد کرد؟ «آن‌چه ما می‌فهمیم، این است که مسلمانان ایران ... مسائلی را دیده‌اند که با مصالح‌شان مخالف بوده است؛ و مدتی هم به علت تبلیغات غرب به از خودبیگانگی دچار شده بودند. نهضت اسلامی امروز آنان را متقلب کرد و فهمیدند که باید متکی

۱. همان، صص ۱۷۷ و ۱۷۸.

۲. همان، ص ۱۷۹.

۳. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک در فرانسه به اداره کل سوم، سند ش‌م ۴۱۸، مورخ ۵۷/۹/۷.

۴. صحیفه امام، ج ۵، ص ۱۸۳.

به خود باشند و به اسلام برگردند... امیدوارم که مسلمانان سایر کشورها از تجربیات مسلمانان ایران پند گرفته و توی دهن غرب بزنند و روی پای خود بایستند و با تمسک به اسلام به افتخارات گذشته خود دست یابند.<sup>۱</sup> این خبرنگار پرسید که بیشتر مردم دنیا منشأ قدرت شما را درک نمی‌کنند. این چه قدرتی است و از کجا ناشی می‌شود؟ آیت‌الله گفت که من همان مطالبی را می‌گویم که در فطرت مردم ایران نهاده شده است؛ این قدرت از پیوند مذهبی میان مردم و من نشأت می‌گیرد.<sup>۲</sup>

یکی از سؤالات پرسیده شده درباره شایعه دیدار با ملک‌حسین، پادشاه اردن، بود. این موضوع شایعه نبود. مدتی بود که حکوت ایران توسط نمایندگی سیاسی و اطلاعاتی خود با مقامات اردنی رایزنی می‌کرد.<sup>۳</sup> حتی طرف اردنی پیشنهاد کرده بود می‌توان گروهی از روحانیان شیعه لبنان و حوزه خلیج فارس را هم وادار به سفر به پاریس و مذاکره با خمینی کرد.<sup>۴</sup> ملاقات پادشاه اردن با امام خمینی در محافل سیاسی ایران نیز شنیده می‌شد.<sup>۵</sup> خبرنگار مجله نیوزویک پرسید که شایع است ملک‌حسین به پاریس خواهد آمد تا بین شما و شاه مصالحه کند. آیا او را می‌پذیرید؟ «نه، نخواهم پذیرفت»<sup>۶</sup>

### شب تاسوعا

ایران در آستانه روزهای نهم و دهم محرم/نوزدهم و بیستم آذر قرار داشت. دست‌اندرکاران داخلی نهضت با کارکرد تشکیلاتی خود توانسته بودند برنامه دو راه‌پیمایی بزرگ و سرنوشت‌ساز را بریزند. این روزها دستگاه اطلاعاتی حکومت دانسته بود در پشت رخدادهای تهران، برنامه‌ریزی‌هایی است که در اتاق فکر روحانیان ریخته می‌شود.

این تشکیلات که پس از پیروزی انقلاب اسلامی «جامعه روحانیت مبارز» نام برده شد، پایتخت را به هشت منطقه تقسیم کرده بود که شانزده روحانی ذی‌نفوذ آنها را راهبری می‌کردند. ساواک دانست که سیدمحمد حسینی بهشتی نقش ویژه‌ای در این تشکیلات دارد؛ و پیش از

۱. همان، ص ۱۷۱.

۲. همان‌جا.

۳. اسناد ساواک، نامه اداره کل دوم به اداره کل سوم، سند شم ۲۱۲/۱۱۴۹۳، مورخ ۰۷/۹/۷.

۴. همان، گزارش خبر، گزارش نمایندگی ساواک در اردن، سند شم ۲۱۳، مورخ ۰۷/۹/۵.

۵. همان، سند شم ۸۳۴/۳۲۹، مورخ ۰۵/۹/۱۵.

۶. صحیفه امام، ج ۵، ص ۱۸۰.

آن که آیت‌الله سید محمود طالقانی در چهاردهم آذر اعلامیه معروف خود را درباره راه‌پیمایی روزهای تاسوعا و عاشورا بنویسد، برنامه‌ریزی آن توسط روحانیان یادشده انجام گردیده بود. با این‌که ساواک دست به کار بازداشت برخی از این رهبران، از جمله آیت‌الله بهشتی، شد، اما نتوانست در جلوگیری از طرح‌های ریخته شده، کاری از پیش ببرد.<sup>۱</sup> تاسوعا و عاشورا، دو کابوس بزرگ حکومت شاه، نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد.

آن روز، شنبه/ هجدهم آذر، شب تاسوعا، نوفل‌لوشاتو پر از جمعیت بود. همه، نگران رخدادهای فردا بودند.<sup>۲</sup> با این‌که دولت نظامی دستور داده بود نیروهای ارتش در روزهای تاسوعا و عاشورا از خیابان‌ها به یگان‌های خود بازگردند؛ و محمدرضا پهلوی از نیروهای نظامی و انتظامی خواسته بود که در صورت پایین کشیدن مجسمه‌های خود و پدرش واکنشی نشان ندهند، اما گسل بزرگ نابوری، افتاده میان مردم و هیأت حاکمه، از نگرانی‌ها نمی‌کاست.

امام خمینی، امروز پیش از ظهر، در سخنانش، چند بار نگرانی خود را از رخدادهای احتمالی دو روز آتی آشکار نمود؛ اما محور گفته‌های او بر این جمله از امام حسین علیه‌السلام استوار بود که «من رأی سلطاناً جائراً مستحلاً لحُرْمِ الله، ناکثاً لعهدالله، مخالفاً لسنة رسول الله یعمل فی عبادالله بالاثم والعدوان فلم یغیر علیه بفعل و لاقول کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله.»<sup>۳</sup> هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده، پیمان الهی را شکسته و با سنت رسول خدا مخالفت ورزیده، در میان بندگان خدا به ستم رفتار می‌کند، و او با زبان و کردارش با وی به مخالفت برنخیزد، سزاوار است که خداوند او را در جایگاه آن سلطان ستمگر [دوزخ] بیندازد.<sup>۳</sup>

گویا پس از نماز مغرب و عشا بود که شهاب‌الدین اشراقی به سیدعلی اکبر محتشمی‌پور گفت که آقا سراغ تو را می‌گیرد؛ می‌خواهد که روزه بخوانی. «متحیر شدم... آمادگی نداشتم که در آن شرایط و محیط روزه بخوانم... [گفتم] عرض کنید که من آمادگی ندارم تا روزه‌ای مناسب این شرایط، پاریس و [افراد حاضر در این مکان] بخوانم. روزه‌ای که من می‌دانم همان... است که در مجالس معمول ایران خوانده می‌شود... امام پیغام دادند که بگویید من

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱۸، ص ب.

۲. روحانی، حسن، خاطرات...، ج ۱، ص ۴۹۲.

۳. صحیفه امام، ج ۵، صص ۱۹۱ تا ۲۰۲.

همان روضه را می‌خواهم»<sup>۱</sup>

خواند و آیت‌الله بی‌اختیار چنان گریست که شانه‌هایش به لرزه افتاد.<sup>۲</sup>

## ظهر تاسوعا

دولت آمریکا در آستانه راه‌پیمایی‌های نوزدهم و بیستم آذر تصمیم به تخلیه بخشی از نیروهای خود از ایران گرفته بود. روز شانزدهم آذر ۲۵۰ نفر از کارکنان شرکت بل هلی‌کوپتر ایران را ترک کرده بودند. فردای آن ۱۲۰۰ آمریکایی با هواپیماهای باری از فرودگاه مهرآباد به سوی کشورشان پرواز کردند. دولتمردان آمریکا برای خروج مستشاران و خانواده‌های‌شان نظر یکسانی نداشتند. برخی عقیده داشتند این تصمیم روحیه محمدرضا پهلوی را بیش از پیش خرد خواهد کرد، اما دیگران بر حفظ جان و سلامتی اتباع خود اصرار می‌ورزیدند. در آن زمان حدود ۵۴ هزار آمریکایی در ایران بسر می‌بردند.<sup>۳</sup> برخی خبرنگاران خروج شتابان آمریکاییان از ایران را با رخداد بندر دانکرک سنجدند. چه بسا گفت‌وگوی مطبوعاتی جیمی کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا در شانزدهم آذر برای ترمیم روحیه پادشاه ایران بوده باشد. او با پشتیبانی دوباره دولت آمریکا از شاه در برابر این پرسش که آیا متحد ایرانی شما خواهد توانست از کوران این انقلاب سالم بیرون بیاید، گفت: امیدوارم.<sup>۴</sup>

همه در روز تاسوعا گوش به اخبار پیاپی فرستاده شده از ایران سپرده بودند. نوفل‌لوشاتو آن روز/ یکشنبه، نوزدهم آذر همچون دیروزش پر از مشتاقان دیدار آیت‌الله بود. دانشجویان زیادی از آلمان آمده بودند. گروه گروه دور هم گرد آمده، خبرهای رسیده را بالا و پایین می‌کردند؛ حتی خبر عکس‌هایی که مردم در دست گرفته بودند، می‌رسید. گفته شد بیش از یک میلیون نفر در تهران در حال راه‌پیمایی هستند. گفته شد درازای جمعیت نه کیلومتر برآورد شده است. گفته شد تظاهرکنندگان غیر از عکس امام خمینی، تصاویر علی شریعتی، محمد مصدق و دیگران را هم به دست گرفته‌اند. گفته شد در برخی از شهرها مجسمه‌های شاه و پدرش به دست مردم پایین کشیده شده است.<sup>۵</sup> پس از ۲۶ و ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ که مجسمه

۱. «سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی»، خراسان، ش ۱۰۵۸۸ (۲۱ بهمن ۱۳۶۴)، ص ۷.

۲. روحانی، حسن، خاطرات...، ج ۱، ص ۴۹۳.

۳. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱۹، صص ۸۶ و ۸۷.

۴. همان، ص ۸.

۵. روحانی، حسن، خاطرات...، ج ۱، صص ۴۹۴ و ۴۹۵.

پادشاهان پهلوی در برخی از شهرها انداخته شد، این نخستین باری بود که تندیس‌های شاهانه در شهرهای مشهد، اصفهان، داراب، جهرم، لار، شهرضا، اراک، شیراز، همدان و... سرنگون می‌گردید.<sup>۱</sup>

شاید هیجان همین خبرها بود که سیدمحمد غرضی را واداشت بلندگویی در وسط آن باغچه کار بگذارد و صدای انقلاب را در قلب اروپا پخش کند. به او گفتند: نکن. گفت: این کار به من مربوط است. گفتند: نکن؛ امام ناراحت می‌شود. گوش نکرد. صدای یک دو سه آزمایش بلندگو که به هوا رفت، سیداحمد خمینی سراسیمه خود را رساند و با ناراحتی داد زد: «چه کسی گفته این بلندگو را نصب کنید. بیاورید پایین. امام عصبانی شده... امام همواره نسبت به حقوق مردم، همسایه‌ها و عدم آزار و اذیت مردم مخصوصاً مردم نوفل‌لوشاتو حساس بودند.»<sup>۲</sup> در سندی به جای مانده از ساواک آمده است که چند خانواده از اهالی نوفل‌لوشاتو به دلیل پارازیت در گیرنده‌های تلویزیونی به شهرداری ورسای شکایت کردند. علت وجود موج‌های مزاحم، بودن دستگاهی فرستنده گیرنده در این منطقه اعلام گردید. رادیو لوکزامبورگ مدعی شد که این دستگاه در محل اقامت آیت‌الله خمینی کار گذاشته شده است. با وجود این مقامات دولت فرانسه از نشر این خبر در رسانه‌ها جلوگیری کردند.<sup>۳</sup> چه بسا به همین دلیل دستگاه یادشده از آن پلیس یا مأموران امنیتی مستقر در آن اطراف بوده باشد. در خاطرات به جای مانده از ۱۱۸ روز سکونت امام در نوفل‌لوشاتو گفته‌ای که مربوط به دستگاه یاد شده بوده باشد، در دست نیست.

## روز عاشورا

امام خمینی پس از پایان راه‌پیمایی بیستم آذر/ دهم محرم و آگاهی از دستاورد بزرگ راه‌پیمایی‌های مردم و مفاد قطعنامه ۱۷ ماده‌ای، که در پایان تظاهرات هر دو روز خوانده شد، لب به سخن گشود و به پرسش‌های رادیو تلویزیون کانادا، خبرگزاری یونایتدپرس آمریکا و تلویزیون سی‌بی‌اس همان کشور پاسخ داد. همگی درباره راه‌پیمایی‌های خیابانی پرسیدند. «تمام ملت رأی دادند که شاه نباید باشد... شاه به هیچ‌وجه دیگر قانونیت ندارد. قبلاً هم نداشت، ولی

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱۹، ص ب.

۲. روحانی، حسن، خاطرات... ج ۱، ص ۴۹۵.

۳. اسناد ساواک، گزارش نمایندگی ساواک از پاریس به اداره کل سوم، سند ش ۳۹۸، مورخ ۵۷/۹/۲.

ملت دیروز و امروز اعلام کردند... که شاه باید برود و شاه را نمی‌خواهند.<sup>۱</sup> پرسش مشترک دیگر درباره ماهیت حکومت اسلامی بود؛ این که حکومت تازه پس از بازگشت به سنت، با زندگی قرن ما چگونه هماهنگ خواهد شد؟ «من نمی‌دانم که تبلیغات عمال خارجی و تبلیغات شاه در شما چه تأثیری کرده است که اسلام به معنی مصطلح آموزش را سنتی می‌خوانید. اسلام پیشرفته‌ترین حکومت را دارد و به هیچ‌وجه... با تمدن مخالفتی نداشته و ندارد. اسلام خود از پایه‌گذاران تمدن بزرگ در جهان بوده است.»<sup>۲</sup> آیت‌الله مناسبات خارجی حکومت آینده ایران را نیز تشریح کرد و گفت که جمهوری اسلامی، غیر از اسرائیل که مطرود ما است و آن را به رسمیت نمی‌شناسیم، ضدیتی با دیگر دولت‌ها ندارد و روابط خود را بر مبنای احترام متقابل حفظ خواهد کرد.<sup>۳</sup> خبرنگار سی‌بی‌اس آمریکا که گفته بود مصاحبه‌اش زنده و مستقیم از ۴۴ شبکه پخش می‌شود،<sup>۴</sup> پرسید که شاه تا چه مدتی خواهد بود؟ «نمی‌توانم پیش‌بینی کنم ولی ان‌شاء‌الله به همین زودیها او می‌رود.»<sup>۵</sup> دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا خیر دادند که این مصاحبه تلویزیونی با چند ساعت تأخیر پخش گردید.<sup>۶</sup>

امام، راه‌پیمایی روزهای تاسوعا و عاشورا را همه‌پرسی خواند و در سخنان امروز خود بر غیرقانونی بودن سلطنت شاه تأکید کرد. او با استهزاء دیگر بار این گفته دولتمردان شاه، پس از تظاهرات ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ تبریز، که تظاهرکنندگان از آن طرف مرزها/ اتحاد جماهیر شوروی به آذربایجان آمده بودند، گفت که دیگر عذری در کار نیست! «با کمال آرامش، تمام ایران گفتند که ما شاه را نمی‌خواهیم.» امام افزود که من دو پیام، یکی به دولت‌های پشتیبان شاه و یکی به ارتش ایران، دارم. پیام به دولت‌ها این است که اگر به حمایت خود از حکومت غیرقانونی شاه ادامه دهند، همه قراردادهایی که با ایران بسته‌اند، لغو، و مادام که آن دولت حامی بر سر کار است، از نفت ایران محروم خواهد شد. و پیام به ارتش ایران این است که نظامیان و صاحب‌منصبان جوان که از جنس مردم هستند به سلطنت غیرقانونی پهلوی پشت کنند و به آغوش ملت درآیند؛ حکومت آینده ایران به شما نیاز دارد. او همین گفته‌ها را یک

۱. صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۰۳.

۲. همان، ص ۲۰۴.

۳. همان، صص ۲۰۵ و ۲۰۷.

۴. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، ص ۲۶۱.

۵. صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۰۷.

۶. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، ص ۲۶۲.

روز بعد/ بیست و یکم آذر در اطلاعیه‌ای خطاب به مردم ایران اعلام و از شور و هیجان آنان در روزهای تاسوعا و عاشورا چنین یاد کرد: «این جانب با چشمی پر امید و دلی فشرده از محبت از هواداری شما ملت عزیز، از هدف‌های بزرگ که سرنگونی شاه و برچیده شدن نظام شاهنشاهی و استقرار حکومت جمهوری اسلامی است، احساس غرور می‌کنم. شما در راه پیمایی بزرگ سراسری ایران در روزهای تاسوعا و عاشورای سید مظلومان و امام فداکاران، علیه الصلوة والسلام، با آن بزرگوار تجدید عهد نمودید.»<sup>۱</sup> و به آگاهی مردم رساند که «در پیامی به سران دولت‌ها اعلام نمودم که رفتارندم این دو روز برای هیچ کس ابهامی باقی نگذاشت که ملت شاه را نمی‌خواهد و عدم رسمیت او را با اکثریت قاطع قریب به اتفاق اعلام کرد، و به همین جهت اخطار نمودم که از این پس هر کس از سران دولت‌ها از شاه پشتیبانی کند، از نفت ایران محروم و قراردادهای ایران با آنان غیررسمی اعلام می‌شود، و مادامی که سران این دولت‌های پشتیبان شاه بر سر کارند، قطع نفت و بطلان قراردادها ادامه دارد. و بر ملت‌هاست که از دولت خود مؤاخذه کنند، و بر مجلس آمریکا است که دولت کارتر را استیضاح نماید.»<sup>۲</sup>

### بازیابی خونین مشروعیت

راه‌پیمایی بزرگ و بی‌بدیل مردم در نوزدهم و بیستم آذر ۱۳۵۷ همانا همه‌پرسی ملی از مشروعیت نظام شاهنشاهی بود. حکومت شاه با پیش‌بینی درست از برآورد تظاهرات این دو روز، از فردای عاشورا/ بیست و یکم آذر، که در ادبیات سیاسی آن زمان روز نجات آذربایجان یاد می‌شد، با همه توان نظامی، امنیتی و انتظامی وارد میدان شد تا مشروعیت از دست رفته خود را بازنمایی کند. زمینه این کار با نوشتن چند اطلاعیه دروغ فراهم گردید. اعلامیه‌ای در مشهد چاپ و پخش گردید که در آن از قول آقای سیدحسن قمی آورده شده بود که او امام رضا علیه‌السلام را در خواب دیده و توصیه کرده که شاه را بیش از این آزار ندهید. اعلامیه دیگری به نقل از آقای سیدکاظم شریعتمداری چاپ، تکثیر و با هلی‌کوپتر در آسمان شهر اصفهان پخش شد که محتوای آن از مشروعیت محمدرضا پهلوی می‌گفت. آقای قمی خیلی زود ردیه نوشت و آقای شریعتمداری هم از وجود چنان اطلاعیه‌ای اظهار ناآگاهی نمود. تظاهرات دولتی و ساختگی روزهای بیست و یکم و بیست و دوم آذر منجر به رخدادهای خونینی گردید که نه

۱. صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۲۱.

۲. همان، صص ۲۲۱ و ۲۲۲.



تنها به بازیابی مشروعیت حکومت شاه نینجامید، بلکه شتاب بیشتری به ریزش پایه‌های لرزان نظام سلطنتی داد. مردم شهرهای اصفهان و نجف‌آباد، پاسخ مخالفت خود با برپایی تظاهرات دولتی را از گلوی سلاح نیروهای نظامی و امنیتی گرفتند. حدود ۳۰ تن در اصفهان کشته و مجروح شدند. مردم نجف‌آباد برای بازگویی آنچه بر سرشان رفت، حمله مغول را مثال زدند. ۵۸ مغازه در این شهر کوچک غارت شد، ۲۶ نفر کشته شدند و ۴۲ تن زخم برداشتند. مشروعیت از دست رفته نظام پادشاهی به قتل هشت نفر در شوشتر، پنج تن در کاشان، پنج نفر در سبزوار و دست‌کم یازده شهروند شیرازی، آن هم به دست بهائیان، انجامید. آنتونی پارسونز، سفیر وقت انگلیس در تهران، نوشته است: «گروه به اصطلاح خودانگیخته‌ای از افراد طرفدار دولت در استان‌ها به تظاهرات پرداختند... روستاییانی را که با اتوبوس به شهر آورده بودند به خیابان‌ها هجوم بردند. سربازان نیز به این گروه پیوسته بودند. پوسترهای آیت‌الله خمینی را که به درهای ادارات و مغازه‌ها نصب شده بود، پاره می‌کردند و مردم را با سرنیزه مجبور می‌کردند که فریاد بزنند زنده باد شاه. گروه‌های مخالف دولت نیز به حرکت درآمدند و بین این دو گروه درگیری شدیدی روی داد که ... کشته‌ها از آن واقعه به جای ماند. ژنرال ازاری از این واقعه به خشم آمد!!] او چند روز بعد به من گفت: این درگیری همه آنچه را که در نتیجه خودداری ارتش در روز عاشورا بافته بودیم بر باد داد.»<sup>۱</sup>

امام خمینی پس از دریافت خبرهای خونین روزهای بیست و یکم و بیست و دوم آذر با نوشتن پیامی به مردم ایران مصیبت وارد شده را تسلیت گفت و بار دیگر از افسران و درجه‌داران جوان ارتش خواست که دست خود را به جنایت‌های هیأت حاکمه آلوده نکنند. او ۲۷ آذر را به مناسبت هفتمین روز کشتار مردم عزای عمومی اعلام کرد.<sup>۲</sup>

### پرداخت هزینه‌های استقلال

آیا بریدن صدای آزادی‌خواهان، نداشتن حق انتخاب، شکستن قلم‌ها، بریدن زبان‌ها، و در یک جمله نابود کردن بنیان‌های دموکراسی یعنی پیشرفت؟ آیا وابسته کردن ایران، ایجاد صنایع سرهم بندی، نابودی کشاورزی، واردات بیش از نود درصد مواد غذایی یعنی نوسازی؟ این جمله‌ها، پاسخ‌های پرسش‌گونه امام خمینی به خبرنگار نشریه /اونیتای ایتالیا بود. او

۱. غرور و سقوط، ص ۱۷۱.

۲. صحیفه امام، ج ۵، صص ۲۲۷ و ۲۲۸.

پرسیده بود: دیدگاه شما درباره این گفته که حکومت اسلامی به لحاظ توسعه و نوسازی ایران یک گام عقب‌تر از حکومت شاه خواهد بود، چیست؟ آیت‌الله گفت که ما خواستار حکومت اسلامی هستیم، برای این که به این خیانت‌ها و جنایت‌ها پایان دهیم. [این یعنی یک گام به جلو،] یعنی پایان دادن به ۲۵۰۰ سال ارتجاع شاهنشاهی. امام در مصاحبه امروز/ بیست‌وسوم آذر خود گفت که نهضت اسلامی ایران با هیچ گروه، سازمان یا کشوری ارتباط ندارد؛ و تا زمانی که شاه بر سر حکومت است، هیچ مذاکره‌ای را نمی‌پذیریم، اما پس از تأسیس جمهوری اسلامی که بر آرای مردم تکیه می‌زند، «هر دولتی که مایل باشد: در زمینه‌های مختلف حاضر به مذاکره هستیم. ما در روابطمان با سایر کشورها همچنان که ظلم را نمی‌پذیریم، به کسی هم ظلم نمی‌کنیم.» آیت‌الله در ادامه چنین پیش‌بینی کرد: «اگر کشوری با چنین سیاستی عمل کند و به هیچ‌یک از قدرت‌های استعماری وابسته نباشد و استقلال کامل خود را حفظ نماید، قطعاً در دنیای امروز در محاصره اقتصادی و سیاسی قرار می‌گیرد»<sup>۱</sup> با وجود این، روز بعد/ بیست و چهارم آذر، امام خمینی به خبرنگار خبرگزاری وفا، وابسته به سازمان آزادی‌بخش فلسطین، گفت که به دست آوردن استقلال، واجب اسلامی است. برای رسیدن به آن، از ابراز تنفر از ظلم، که پایین‌ترین مرتبه نهی از منکر است، آغاز شده، تا جنگ با دشمن ادامه می‌یابد. آقای خمینی این مقدمه را در پاسخ به پرسش خبرنگار از تجربیات سیاسی زندگی‌اش گفت، و افزود که با روی کار آمدن رضاخان، من سه اصل اسلامی را در امر حکومت پایمال شده دیدم؛ اول اصل لزوم عدالت در حاکم اسلامی، دوم اصل آزادی مسلمانان در تعیین سرنوشت خویش و سوم اصل استقلال کشور اسلامی. «اگر در آن روز برای احیای این سه اصل اسلامی اقدام شده بود، کار به این‌جا نمی‌کشید... [اگر] ۲۵ سال پیش که شاه [= محمدرضا پهلوی] ضعیف شد و فرار کرد... به این اصول اسلامی توجه می‌کردند و کار شاه را یکسره می‌کردند، به این‌جا نمی‌کشید.»<sup>۲</sup>

### سنجش منطق کارتر با معاویه

به همان اندازه‌ای که نشانه‌های سرنگونی محمدرضا پهلوی روشن‌تر و باورپذیرتر می‌شد، پشتیبانی جیمی کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا از متحد ایرانی‌اش نیز بیشتر می‌گردید. کارتر پیش از راه‌پیمایی بزرگ تاسوعا حمایت دولت آمریکا را از شاه اعلام کرده، یک روز پس از

۱. همان، صص ۲۳۰ تا ۲۳۴.

۲. همان، ص ۲۳۶.

تظاهرات بزرگ عاشورا نیز زبان به هواداری شاه گشوده، گفته بود که ایالات متحده آمریکا عمیقاً انتظار دارد که حاکم ایران قدرتش را حفظ کند و مشکلات پیش روی او برداشته شود. البته کارتر در بیان جانبداری‌هایش از شاه، ضربه‌ای هم به میخ می‌زد و می‌گفت تصمیم با مردم ایران است. او، بیست و یکم آذر بار دیگر ضربه‌ای به نعل زده، تأکید کرده بود که شاه از حمایت و اعتماد آمریکا برخوردار است. این بار این را هم افزوده بود که خشونت فعلی ایران، ناشی از بیانیه‌های مراقبت نشده و نسنجیده‌ای است که از پاریس بر ضد حاکم ایران نوشته می‌شود.<sup>۱</sup>

سخنرانی روز بیست و پنجم آذر امام خمینی در پاسخ و نقد و رد اظهارات کارتر بود. او با یادآوری نکته‌ای تاریخی از جنگ بین حضرت علی علیه‌السلام و معاویه گفت که پس از کشته شدن عمار یاسر، یار حضرت امیر در صفین، این پیش‌بینی پیامبر که گفته بود عمار به دست گروهی ستم‌پیشه به شهادت می‌رسد بر سر زبان‌ها افتاد. معاویه برای رهایی از مخمصه وابستگی به گروهی ستم‌پیشه، گفت که عمار توسط علی به جنگ فرستاده شد و همو عمار را کشته است.

آیت‌الله گفت که منطق امروز کارتر همسان منطق دیروز معاویه است. «آقای کارتر... می‌فرمایند که هر چه توی سرتان زدند، هر کاری کردند... حرف نزنید، برای این که حرف بزیند کشته می‌شوید! پس خودتان... را به کشتن دادید!» آیت‌الله گفت که معاویه آن مغلظه را در زمان جنگ کرد، ولی کارتر پس از انجام راه‌پیمایی‌های آرام تاسوعا و عاشورا حرف معاویه را تکرار کرد؛ پس منطق او بدتر از پسر ابوسفیان است.

از نکات دیگری که در این سخنرانی بیان گردید، یکی امکان صدور نفت ایران به اسرائیل بود. برخی از افرادی که توانسته بودند به آبادان رفته، اوضاع استخراج و صدور نفت را ببینند به گوش آیت‌الله رسانده بودند که نفت به اسم مصرف داخلی فرآوری شده، اما به اسرائیل برده می‌شود.

او گفت اگر این موضوع درست باشد، قطره‌ای نفت نباید استخراج گردد و اعتصاب همگانی امری واجب برای همه کارکنان و کارگران تأسیسات نفتی است. «من حالا دارم پیام می‌دهم به کارکن‌های شرکت نفت که بر شما واجب شرعی است، واجب الهی است به این که اعتصاب‌تان را عام کنید و نگذارید نفت خارج بشود.» و افزود که از تهدیدهای دولت نظامی

نهراسید، ملت ایران پشتیبان شما هستند. «من سهم امام را اجازه دادم که بدهند و سهم سادات هم، من سیدم، اجازه می‌دهم. هم سادات راضی‌اند، هم غیر سادات. و فقرا [هم] راضی‌اند که اینها را سیر کنند که دارند خدمت به اسلام... خدمت به وطن خودشان می‌کنند. بدهند سهم امام را به اینها.» آقای خمینی با اشاره به این گفته که ممکن است ایران برای راه‌اندازی صنعت نفت خود، کارشناسانی را از عربستان یا اسرائیل بیاورد، گفت که امیر حجاز مگر مسلمان نیست؟ می‌خواهد مال مردم ایران را غارت کرده، به بیگانه بدهد؟ غلط می‌کند! اگر هم متخصصانی از اسرائیل آوردند تکلیف ما با آنان روشن است. و در بیان این تکلیف افزود: «اسرائیلی اگر آمد در ایران و خواست نفت را صادر کند بر همه مسلمان‌ها واجب است که اینها را بیرون کنند و بکشند همه‌شان را... یک اسرائیلی پایش را بگذارد ایران، بر مردم ایران واجب است که اینها را از بین ببرند... اینها با اسلام در جنگند. با مسلمین در جنگ‌اند.» آیت‌الله این توضیح را هم داد که منظورش اسرائیلی است نه یهودی. کسی حق ندارد به یهودیان ایران تعرض کند؛ یهودیان و مسیحیان و [زرتشتیان] در پناه اسلام هستند.<sup>۱</sup>

بریده‌هایی از سخنان امروز امام خمینی، به ویژه آن‌چه مربوط به همه‌گیر شدن اعتصابات نفتی بود، در قالب اعلامیه‌ای تکثیر و در داخل کشور توزیع گردید.<sup>۲</sup>

## طرح اخراج امام از فرانسه

دولت فرانسه این روزها در حال اجرای طرحی برای اخراج امام خمینی از فرانسه بود. بنابر آنچه که ژیسکار دستن، رئیس‌جمهور وقت فرانسه، نوشته، به او خبر داده بودند که نوارهای صدای آیت‌الله که در آن مردم را دعوت به کشتن شاه کرده، در ایران پخش شده است. پس از شنیدن این خبر بود که «گفتم دیگر کافی است. این دیگر فقط به ایران مربوط نمی‌شود؛ این مربوط به خود ما و احترام به مقررات پناهندگی و قول و قرارهایی است که گذاشته شده است.»<sup>۳</sup> دستن در خاطرات خود با واژه «پناهندگی» از ورود امام به فرانسه یاد می‌کند. پیش از این نیز گفته شد که ایرانیان می‌توانستند در آن زمان با گذرنامه ایرانی خود وارد فرانسه شده، سه ماه در آن کشور اقامت کنند. پناهندگی سیاسی شرایطی دارد که نسبتی با موضوع ورود

۱. صحیفه امام، ج ۵، صص ۲۴۲ تا ۲۵۳.

۲. اسناد ساواک، تلگرام ساواک قم به اداره کل سوم، پیوست سند ششم ۲۱/۱۲۸۷۸ ه. مورخ ۵۷/۹/۲۹.

۳. داستان انقلاب، ص ۳۷۰.

امام به فرانسه نداشت. دستن در یادکرد خبردار شدن از حضور آیت‌الله در پاریس می‌نویسد که «ورود آیت‌الله به فرانسه غیرمنتظره بود [و ادامه می‌دهد] دولت فرانسه بر اساس اصول و قواعد معمول، به همه کسانی که به علل سیاسی در کشورشان مورد ظلم و ستم قرار می‌گیرند، پناهندگی اعطا می‌کند.»<sup>۱</sup>

برخلاف آن‌چه که در افکار عمومی ایران در آن زمان می‌گذشت، دولت فرانسه رضایتی به ماندن امام خمینی در فرانسه نداشت. دو روز پس از ورود امام به فرانسه، پلیس آن کشور حکم اخراج وی را صادر کرده، اما سفیر ایران در فرانسه از طرف حکومت شاه مخالفت خود را با این کار به اطلاع طرف فرانسوی رسانده بود.<sup>۲</sup> اینک، دو ماه پس از آن، بار دیگر رئیس‌جمهور فرانسه مقدمات اخراج آیت‌الله را فراهم کرد. «روز چهارشنبه وزیر کشور اقداماتی را که برای انجام دستور به عمل آورده بود برای من تشریح کرد. عزیمت آیت‌الله از فرانسه برای سحرگاه روز جمعه [احتمالاً ۲۴ آذر] پیش‌بینی شده بود. قرار بر این بود که آیت‌الله به الجزایر فرستاده شود.» این بار نیز دولت فرانسه پیش از اجرای تصمیم خود، موضوع را به ایران اطلاع داد. «شاه از این که من این موضوع را به او اطلاع داده‌ام تشکر کرده و تصریح نمود که اخراج آیت‌الله تصمیمی مربوط به فرانسه است و دولت ایران هیچ‌گونه مسئولیتی در این امر به عهده نمی‌گیرد. اگر بعد از اجرای این تصمیم در این مورد از وی سؤال شود خواهد گفت که با این عمل موافق نبوده است.»<sup>۳</sup>

اما چرا محمدرضا پهلوی با جابه‌جایی آیت‌الله خمینی موافق نبود؟ اول این که پی‌آمد وادار کردن عراق به اخراج امام را با همه وجود تجربه کرده بود. دوم این که او گمان می‌برد «اگر شما خمینی را در فرانسه نگاه ندارید، او به دمشق (سوریه) خواهد رفت، که خیلی به ایران نزدیکتر است. من حتی اطلاعاتی دارم که او ممکن است به جای سوریه به لیبی نزد سرهنگ قذافی برود و آنجا وضع بدتر خواهد شد و با توجه به روابط استثنایی من با فرانسوی‌ها، از قول من به رئیس‌جمهور فرانسه بگویید که من روی دوستی ایشان حساب می‌کنم و ترجیح می‌دهم که خمینی نزد شما بماند تا فعالیت‌هایش قابل کنترل باشد.»<sup>۴</sup> سوم این که ژیسکار دستن نوشته

۱. روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۶، ص ۲۱۳.

۲. داستان انقلاب، ص ۳۸.

۳. همان، ص ۳۷۱.

۴. همان، ص ۳۶۹.

است: «سه هفته بعد، وقتی که شاه با میشل پونیا توسکی، فرستاده ویژه من به تهران، ملاقات می‌کند به این موضوع برگشته و می‌گوید: من برخورد با این مسأله را به درایت خود فرانسویان واگذار می‌کنم. من فکر می‌کنم که بهتر است در این مورد دست به هیچ کاری نزنید. در هر حال این را بدانید که هر اقدامی درباره او (آیت‌الله خمینی) بازتاب وسیعی خواهد داشت. من اقدام سفارت‌مان را در اوایل اکتبر [زمان ورود امام به پاریس] تأیید می‌کنم و رویه ما همان است. اخراج او را از فرانسه به حساب من خواهند گذاشت و این باور عمومی عواقب بسیار وخیمی خواهد داشت... این کار ممکن است جرقه نهایی باشد. همان‌طور که خودتان صلاح می‌دانید عمل نکنید، اما این را بدانید که چنین کاری، هم برای من و هم برای شما، ممکن است واکنش‌های بسیار خطرناکی در پی داشته باشد.»<sup>۱</sup>

### کلیدواژه قانون اساسی

همچنان که پیش از این آمد، دیدار فرح دیبا با آیت‌الله سیدابوالقاسم خویی از مهم‌ترین اقدامات آشکار حکومت شاه برای برون‌رفت از تنگنایی بود که انقلاب مردم ایران برای محمدرضا پهلوی و نظام سیاسی او ایجاد کرده بود. زمان زیادی نگذشت که روشن گردید نتیجه مورد نظر از این دیدار گرفته نشده است؛ آن نتیجه، تقویت جبهه مذهبی متمایل به هیأت حاکمه و تأیید قانون اساسی از زبان آنها بود. قانون اساسی، کلیدواژه ماندن شاه بر قدرت بود. سازمان اطلاعات و امنیت کشور کوشیده بود بهره لازم از دیدار یادشده نصیب هیأت حاکمه شود؛ از این رو در ابلاغیه‌ای به رؤسای ساواک شهرها دستور داده بود «از طریق مراجع و سازمان‌های معتبر محلی و اشخاص مختلف تلگرافاتی مبنی بر تأیید آیت‌الله سیدابوالقاسم خویی و به نام ایشان در نجف اشرف عراق مخابره شود. مضمون تلگرافات نبایستی یکسان باشد.» در این دستورالعمل افزوده شده بود که مطالب مورد استفاده در این مراسلات چنین باید باشد: «اقداماتی را که اخیراً حضرت آیت‌الله‌العظمی در جهت تأیید و تحکیم قانون اساسی معمول فرموده‌اند مورد قبول عامه است و بدین وسیله رضایت قلبی خویش را به حضور [تان] تقدیم می‌داریم.» ساواک از شعب خود خواست اگر نتوانستند افراد موجهی را برای نوشتن این نامه‌ها پیدا کنند «با نام غیرحقیقی» نوشته و فرستاده شود.<sup>۲</sup> گفت‌وگوی آقای سیدکاظم

۱. همان، ص ۳۷۲.

۲. اسناد ساواک، سند ششم ۱۱۰۷۲/ه ۱، مورخ ۵۷/۹/۸.

شریعتمداری با نشریه ایران پست در ۲۵ آذر و حمایت او از قانون اساسی را می‌توان در همین جهت ارزیابی کرد.<sup>۱</sup> هر چند زمان برای تغییر خواست ملی ایرانیان سپری شده بود و مردم به چیزی جز برکناری شاه، سرنگونی نظام پادشاهی و تأسیس جمهوری اسلامی نمی‌اندیشیدند، اما دستگاه اطلاعاتی ایران بنا به وظیفه ذاتی خود هر کاری را برای عقب‌نشاندن امام خمینی سامان می‌داد که یکی از آنها فراهم کردن زمینه مسافرت برخی از روحانیان به پاریس و تشریح وضع کشور بود؛ به نحوی که بتوانند بر آرای امام خمینی تأثیر گذارده، او را به پذیرش قانون اساسی مشروطه وادارند. قرار بود ۲۹ تن از روحانیان به فرانسه رفته با آیت‌الله ملاقات کنند. غلامرضا ازهاری رئیس دولت نظامی به آنان پیام داد که به «حضرت آیت‌الله خمینی بگویید دولت همه نوع تضمین برای ایشان در نظر خواهد گرفت و آیت‌الله می‌تواند با خیال راحت به ایران مراجعت نمایند و هرگونه پیشنهادی که در قواره قانون اساسی و مطابق با دستورات شرع اسلام از ایشان ارائه گردد، دولت آن را استقبال خواهد نمود. تیمسار ازهاری اضافه نمودند به آیت‌الله بگویید وضع کشور بسیار حساس و مملکت در خطر می‌باشد و در صورتی که خدای ناکرده کشور سقوط نماید مطمئن باشید که کمونیست‌ها و دیگر گروه‌های استعماری به هیچ‌وجه نخواهند گذاشت که حکومت اسلامی جایگزین وضعیت فعلی کشور گردد.»<sup>۲</sup>

دیگر اقدام ساواک انتشار نامه‌ای سرگشاده با امضاء «مسلمان بیدار» در هجدهم آذر بود. این نامه با مخاطب قرار دادن امام خمینی یادآور شده بود که شما پس از دستگیری در سال ۱۳۴۲ با مساعی مراجع و تمسک به قانون اساسی از حکم اعدام نجات یافتید؛ و نیز نوشته بود که در اعلامیه‌های آن زمان شما، عملکرد شاه را با استناد به قانون اساسی، محکوم می‌کردید، اما امروز آن را نفی کرده به آن حمله‌ور می‌شوید!؟<sup>۳</sup> درباره این ادعای درست باید گفت که امام خمینی نه تنها در اوایل دهه چهل، بلکه در سال‌های پسین و حتی در فرانسه، اقدامات شاه را با استناد به قانون اساسی مشروطه نقد، رد و محکوم می‌کرد. او با اتکا به همین قانون، نه تنها کارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و اقتصادی حکومت را به بوته نقد می‌کشید، بلکه می‌گفت سلطنت رضاشاه و محمدرضاشاه غیرقانونی است. این دو پادشاه نه بر بنیان اصول قانون

۱. همان، سند شمه ۲۱/۱۳۰۵۱، مورخ ۰۷/۱۰/۱۰. ایران پست از جراید نپیوسته به اعتصاب مطبوعات بود و در آن زمان منتشر می‌شد.

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱۸، ص ۹۷.

۳. اسناد ساواک، پرونده روح‌الله خمینی. به شماره کلاس ۶۷۹۰۸.

اساسی، بلکه اولی با تشکیل مجلس فرمایشی مؤسسان خود را به جامعه ایرانی تحمیل کرد، و دومی با صلاحدید متفقین در جنگ جهانیگیر دوم بر ملت ایران حاکم شد. آیت‌الله این موضوع را نه یک و دو بار، دهها بار در سخنرانی‌هایش تکرار کرده بود. دوم این که اگر تذکرات او در اوایل دهه چهل که عمدتاً در چارچوب قانون اساسی مشروطه داده شده بود، مورد توجه و بهره‌مندی قرار می‌گرفت، قطعاً سرنوشت ایران، و به تبع آن، آیت‌الله خمینی و محمدرضا پهلوی به شکلی دیگر رقم می‌خورد. سوم این که نفی قانون اساسی در این زمان از ناحیه امام، باوری که یکباره و ناگهان پدید آمده باشد، نبود، بلکه پیامد سال‌ها نصیحت، تذکر، نامه‌نگاری و اقدامات مسالمت‌جویانه بود. با این که آیت‌الله باور نهایی خود را به شیوه حکمرانی در اوایل دهه بیست اعلام کرده بود، اما اواخر دهه چهل به این نتیجه غیرقابل بازگشت رسید که امکان استقلال کشور و بازیابی هویت اصیل اجتماعی و فرهنگی ایرانیان با وجود شاه و نظام سیاسی پادشاهی وجود ندارد. او پیش از این همه تلاش خود را برای مخدوش نگردیدن استقلال سیاسی، نظامی و فرهنگی ایران، آن هم در چارچوب قانون اساسی مشروطه به کار گرفته، اما به نتیجه‌ای نرسیده بود. چهارم این که آیت‌الله برای پر کردن بزرگترین حفره موجود در قانون اساسی که همانا انتخاب حاکم توسط مردم بود؛ و نیز بر اساس شناختی که از ناموس زمان داشت، نظام جمهوریت را مناسب‌ترین شیوه حکمرانی برای ایران تشخیص داد و آن را معرفی کرد. در سطر سطر سخنان به جای مانده از او سایشی بین آیین توحیدی اسلام به عنوان مرجع قانون‌گذاری در حکومت مدنظر او و جمهوریت دیده نمی‌شود. پنجم این که آنچه به عنوان عنوان تهاجم خمینی به قانون اساسی یاد می‌شد، در حقیقت حمله به رجال، روحانیان و افراد صاحب نفوذی بود که با تمسک به آن قانون در نگهداشت محمدرضا پهلوی و نظام سیاسی او می‌کوشیدند.

### تصاویر همه‌پرسی در پاریس

امام خمینی همواره در گفت‌وگو با رسانه‌ها، از آنچه که در روزهای تاسوعا و عاشورا در ایران گذشته بود، با واژه فراندم و همه‌پرسی مردم ایران دربارهٔ بود و نبود نظام پادشاهی یاد می‌کرد. هر چند خبرهای آن راه‌پیمایی‌های بزرگ را برخط دریافت کرده بود، اما تصاویر تظاهرات، به ویژه راه‌پیمایی مردم تهران را از نزدیک تماشا کرد.

در همین روزها بود که یکی از خبرنگاران آلمانی که با راهنمایی صادق طباطبایی به



ایران رفته، از تظاهرات این دو روز فیلمبرداری کرده بود، به دفتر کارش در پاریس آمد و از طباطبایی خواست که به دیدن گزارش تصویری از آنچه که در ایران رخ داده بود برود. «در این دیدار متوجه شدم که او خیلی تحت تأثیر نظم و انضباط حاکم بر راه‌پیمایی معترضانه میلیونی مردم از همه اقشار، پیر و جوان، زن و مرد و حتی نوجوانان در تهران قرار گرفته است و مقایسه می‌کرد این راه‌پیمایی عمومی را با تظاهرات اعتراض‌آمیز چند صد نفری جوانان در آلمان که غالباً با شکستن شیشه‌ها، غارت مغازه‌ها، یورش به بانک‌ها و واژگون ساختن اتومبیل‌ها و درگیری با پلیس مواجه می‌شد. او از حاکمیت اخلاق دینی و نفوذ کلام رهبران روحانی و دعوت آنان به رعایت مصالح انقلاب و اسلام بسیار شگفت‌زده شده بود. وقتی مجموعه فیلم‌ها را دیدم بر آن شدم هر طوری شده آنها را به امام نشان دهم.»<sup>۱</sup>

مهدی عراقی پیشنهاد داد، فیلم اول بار برای کارگزاران امام به نمایش درآید و اگر مناسب بود آقا ببینید. به مرضیه حدیدچی / دباغ خبر دادند که به دیدن فیلم بیاید. خانم دباغ هنگام آمدن آیت‌الله به فرانسه در لبنان بود. عراقی با او تماس گرفته، خواسته بود خودش را به پاریس برساند. «هنگامی که به این‌جا رسیدم چند روزی بود که امام در نوفل‌لوشاتو ساکن شده بودند. آقای عراقی به من گفت که دولت فرانسه تصمیم داشت در خانه امام پلیس زن بگذارد، اما امام موافقت نکردند. دوستان از جمله آقای محمد منتظری شما را برای این کار مناسب تشخیص دادند. از آن روز این‌جا مستقر شدم. پیش از آمدن من خانم سرور (توران) طلّیعه، همسر دکتر یزدی برای امام غذا درست می‌کرد و می‌آورد؛ من از او خواستم که دیگر زحمت نکشد و من در همین‌جا درست خواهم کرد.»<sup>۲</sup> خانم دباغ آن شب پیش از دیدن فیلم به سراغ امام رفت و گفت که می‌خواهم شام بیاورم. «نگاهی به ساعت‌شان کرده، فرمودند: نه. هنوز ده دقیقه دیگر به وقت شام مانده است.»<sup>۳</sup>

جذابیت‌های فیلم موجب شد که وسایل نمایش را در اتاق آقا کار بگذارند و صحنه‌های بی‌نظیر روزهای نوزدهم و بیستم آذر تهران را به او نشان دهند.<sup>۴</sup>

۱. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ج ۳، ص ۱۳۵.

۲. اقلیم خاطرات، ص ۴۸۵.

۳. رجایی، غلامعلی، «با قائد قبیله خاتم»، کیهان، شمه ۱۵۳۷۴ (۱۷ خرداد ۱۳۷۴)، ص ۶.

۴. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ج ۳، ص ۱۳۵.

## در تدارک دولت غیرنظامی

برای دیدن ناکارآمدی دولت نظامی خوب است به تصویری که ویلیام سولیوان، سفیر ایالات متحده آمریکا در تهران، هنگام دیدارش با غلامرضا ازهاری آفریده توجه کرد. او در آخرین روز از آذرماه ۱۳۵۷ به نخست‌وزیری رفت. افسر جوانی او را نه به دفتر کار، که به اتاقی کوچک و نیمه تاریک، راهنمایی کرد. «در گوشه‌ای از اتاق چراغ روشنی به چشم می‌خورد و در آن‌جا با کمال حیرت ازهاری را دیدم که با یک پیژامه راه راه روی یک تختخواب سفری دراز کشیده است... یک کپسول بزرگ اکسیژن در کنار تخت دیده می‌شد و چهره رنگ‌پریده و رنجور ازهاری خبر از بیماری او می‌داد.» ازهاری که دچار ناراحتی قلبی شده بود، به سولیوان گفت که «در این شرایط، کاری از او ساخته نیست... با تأکید و دستورات مکرر شاه درباره خودداری از شدت عمل، حکومت نظامی به یک اسم بی‌مسمی تبدیل شده و توانایی استقرار نظم از وی سلب گردیده است... سربازان قریب چهار ماه است که در خیابان‌ها هستند و روحیه آنها در این مدت به شدت تضعیف شده است... شاه قدرت اراده و تصمیم‌گیری خود را از دست داده و این مملکت دارد از دست می‌رود.»<sup>۱</sup> در چنین موقعیتی محمدرضا پهلوی پی‌گیر پیدا کردن فردی موجه برای تصدی کرسی نخست‌وزیری بود. غلامحسین صدیقی را پیشنهاد کرده بودند. صدیقی در دو دیداری که با شاه داشت، شرایط خود را برای پذیرش این سمت گفته، منتظر پاسخ بود.

نخستین پرسشی که خبرنگار رادیو لوکزامبورگ در روز سی‌ام آذر از امام خمینی کرد در همین باره بود. او پرسید که شاه می‌کوشد با مخالفین معتدل، دولتی غیرنظامی تشکیل دهد و با آقای صدیقی رایزنی شده است. به نظر می‌رسد که برخی مخالفین حاضر هستند با شاه مصالحه کنند. آیت‌الله گفت که «اینها از طرف ملت نیستند که با شاه مصالحه کنند؛ و شاه پایگاهی در میان ملت ندارد. به هیچ‌وجه جای مصالحه هم نیست.»<sup>۲</sup>

دیگر گفت‌وگوی آیت‌الله با خبرنگار مجله تایم بود. این خبرنگار جوای دیدگاه مصاحبه‌شونده نسبت به ارتش شد. تکلیف ارتش در جمهوری اسلامی چه خواهد شد؟ «در جمهوری اسلامی ارتش هست، لکن ارتش وابسته نیست... ارتش به اندازه‌ای است که احتیاج کشور را رفع کند و کسانی که به درد نمی‌خورند و فقط برای استفاده در لباس ارتش هستند حذف

۱. خاطرات دو سفیر، ص ۱۹۳.

۲. صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۵۴.

می‌شوند. آنها زاید هستند؛ لکن اصل ارتش به قوت خویش باقی است.»<sup>۱</sup>

از ابتدای دی‌ماه تصمیم بر این شد که سخنرانی‌های امام در روزهای یکشنبه هر هفته ایراد گردد، اما این قاعده در روز جمعه اول دی‌ماه رعایت نگردید. آیت‌الله آن روز از ضرورت حمایت مردم از سربازان فراری و اعتصاب‌کنندگان صنعت گفت و با اشاره به تبلیغات روزافزون برخی رسانه‌ها درباره مشکلات اقلیت‌های مذهبی در حکومت آینده ایران، مخالفت اسلام با نوآوری و تجدد، و تمدن‌گریزی گفت که این تبلیغات برای ادامه حکومت شاه و عقب‌نشاندن نهضت اسلامی ایران است. «تمام اهل کتاب... در مملکت اسلامی با... رفاه و با احترام... توقف می‌کنند... در اسلام تمام آثار تجدد و تمدن... مجاز است، مگر آنهایی که فساد اخلاق بیاورند. اسلام آن چیزهایی را که مخالف مصالح ملت بوده است... نفی کرده؛ آنهایی که موافق با مصالح ملت است... اثبات کرده است.»<sup>۲</sup>

گفته شده پس از رسیدن خبر رایزنی‌های شاه با غلامحسین صدیقی، امام خمینی پیامی به او فرستاد و ابراز امیدواری کرد که تصمیم اشتباهی نگیرد. این پیام به دست او نرسید. صدیقی بعدها گفت که «من هم شنیدم که این پیام را پنهان کرده‌اند تا من از نظر ایشان آگاه نشوم، ولی حقیقت هرگز گم نمی‌شود.»<sup>۳</sup>

### تبریک به نوفل‌لوشاتو

امام خمینی یکی دو روز مانده به زادروز حضرت مسیح علیه‌السلام در پیام کوتاهی تولد «عیسی بن مریم روح‌الله پیغمبر عظیم‌الشأن» را به مسیحیان جهان تبریک گفت؛ تولد پیامبری که «مردگان را احیا و خفتگان را بیدار فرمود.» آیت‌الله با ابلاغ سلام خود به روحانیان مسیحی و ملت آزاده مسیح، از آنان خواست که «در روزهای متبرک خود به ملت ما که گرفتار سلطان ستم‌کارند، دعا کنید و فرج آنان را از خدای بزرگ بخواهید... من از روحانیت مسیح می‌خواهم که سران بعضی کشورهای قدرتمند را نصیحت کنند و پشتیبانی آنان را از کسی که پشت به تعالیم آسمانی نموده، تقبیح نمایند. قرآن کریم، حضرت مسیح را به عظمت یاد نموده و حضرت مریم

۱. همان، ص ۲۵۷.

۲. همان، صص ۲۵۹ تا ۲۶۲.

۳. «چرا نخست‌وزیری را نپذیرفتم»، امید ایران، دوره جدید، ش ۹۹۳ (۸ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۹.

را تزیه فرموده، بر ملت مسیح است که دین خود را به ملت مسلم ادا کنند.<sup>۱</sup> کار آقای خمینی به نوشتن این پیام پایان نیافت؛ از کارگزاران خود پرسید که رسم این جا در چنین روزهایی چیست؟ گفت که هدایایی تهیه کنند و همراه شاخه گل و تبریک به همسایه‌ها بدهند. گفت که از طرف من از اهالی پوزش بخواهید؛ آرامش محل‌تان را به هم زدیم. شیرینی‌های رسیده از ایران هم کنار هدایا قرار گرفت و تقسیم گردید. «زنگ زدیم، خانمی در را باز کرد. هدیه امام را دادم. چنان هیجان‌زده شده بود که قطرات اشک از چهره‌اش فروریخت.»<sup>۲</sup>

سیداحمد خمینی هم در شمار پیک‌هایی بود که هدیه‌های آیت‌الله را پخش می‌کردند. «صاحب‌خانه که از حضور احمد و دیگر نمایندگان امام به وجد آمده بود، برای نشان دادن شدت علاقه خود به نماینده‌های امام، از همسرش می‌خواهد از انبار خانه، قدیمی‌ترین شراب موجود را برای مهمانان بیاورد؛ اما با هشدار همسرش روبه‌رو می‌شود که اینان مسلمانند و شراب نمی‌نوشند. وی با عذرخواهی می‌گوید: نماز خواندن و حجاب خانم‌های مسلمان را دیده بودم، اما از حرمت شراب در دین‌تان بی‌خبر بودم.»<sup>۳</sup>

فاطمه طباطبایی، همسر احمد، امروز دوم دی به فرانسه آمد. او که برای زایمان، هنگام خروج آیت‌الله و پسرش از عراق، به ایران بازگشته بود، اینک همراه حسن و یاسر نوزاد پا به پاریس گذاشته بود. «هنگامی که وارد شدیم حسن مشتاقانه سر و صورت پدر بزرگ و مادر بزرگش را بوسید. ایشان نیز با خوشحالی او را بوسیدند. پس از آن که حسن کنار احمد نشست، امام یاسر را از من گرفتند و در آغوش فشردند و دعایی در گوش‌اش خواندند. قطعه طلای کوچکی را آماده کرده بودند. آن را به مناسبت تولد یاسر به من هدیه دادند.»<sup>۴</sup>

## گفت‌وگو با هیکل

امام خمینی امروز/ دوم دی با محمد حسنین هیکل، روزنامه‌نگار و نویسنده مصری، دیدار و گفت‌وگو کرد. هیکل از جنبش پدید آمده در ایران متعجب بود و می‌پرسید که در

۱. صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۷۲.

۲. خراسان، شم ۱۰۵۸۸ (۲۱ بهمن ۱۳۶۴)، ص ۷.

۳. اقلیم خاطرات، ص ۴۸۹.

۴. همان، ص ۴۷۳.

جهان مایوس امروز، منشأ این نهضت از کجاست؟ چگونه می‌توان آن را با حرکت‌های زمان پیامبر سنجید؟ آیا خیزش مردم ایران به دیگر کشورهای مسلمان انگیزه خواهد داد؟ او از آیت‌الله خواست که نهضت اسلامی امروز ایران را با مبارزات اوایل دهه سی شمسی مقایسه کند و بگوید که می‌تواند به هدف‌های خود برسد؟ البته خودش گفت که من در سالهای ۵۱-۱۹۵۰م، زمان مبارزه مردم علیه انگلیس در ایران بودم و نخستین کتابم را درباره کشور شما آن زمان نوشتم. دیده بودم که رهبران سیاسی و مذهبی، نهضت را پیش می‌برند، اما این رهبری امروز ادغام شده، در قامت شما بروز یافته است. آیت‌الله گفت که انقلاب اسلامی ایران نمونه‌ای از حرکت صدر اسلام است و تأثیر آن عمیق و درازمدت خواهد بود. «نظر من این است که جنبش فعلی عمیق‌تر است تا جنبش زمان مرحوم دکتر مصدق. جنبش در آن وقت صرفاً سیاسی بود؛ و الآن جنبه دینی غلبه دارد... این قدرت ناشی از اسلام است. در [آن] زمان... جنبه‌های سیاسی جنبش قوی بود. در زمان کاشانی، هم به وی نوشتم و هم گفتم که باید جنبه‌های دینی را توجه کنید. نتوانستند یا نخواستند. ایشان به جای تقویت جنبه‌های دینی و به جای آن که جهات دینی را به جهات سیاسی غلبه بدهند، خودشان سیاسی شدند؛ رئیس مجلس شدند، که اشتباه بود... اما حالا جنبش در همه جهات دینی است؛ اسلامی است؛ سیاست هم داخل آن است.»

امام در ادامه، دو نکته را به هیکل گوشزد کرد. اول این که چرا علمای الازهر به جای هم‌آوایی با انقلاب مردم ایران از شاه پشتیبانی کردند؟ دوم این که بروید ایران را از نزدیک ببینید؛ با گروه‌های گوناگون بنشینید و از اوضاع کشور بپرسید و کتابی دیگر بسان آنچه که پیش از این نوشتید، بنویسید.

هیکل گفت که من شاه را در سال ۱۹۷۵م دیدم. گفت‌وگوی ما به تندی گرایید. به او گفتم که شما از انقلاب شاه و ملت و آرزوهای‌تان می‌گویید، اما به هر کجای ایران‌یا می‌گذاریم‌یا مخالفت مردم روبرو می‌شوم؛ آنان با شما مخالف هستند.

هیکل افزود که من نیازی ندارم به ایران بروم و اوضاع را از نزدیک ببینم؛ می‌دانم چه می‌گذرد. او از موضع علمای الازهر نسبت به انقلاب ایران ابراز تأسف کرد و اظهار داشت که آنان مطیع دولت هستند؛ از ابتدای خلافت چنین بوده است. کمونیست‌ها با این دستاویز که مذهب ابزاری در دست دولت‌ها و حکومت‌ها است، به ما حمله می‌کنند.

امام در ادامه از ویژگی‌های تشیع گفت؛ این که شیعه در هیچ عصری تابع قدرت‌ها نبوده

است؛ بلکه در برابر آنها ایستاده و مبارزه کرده است؛ کمونیسم در برابر این مذهب توان عرض اندام ندارد.

آخرین موضوعی که هیکل پیش کشید این بود که پرسید، مایلم بدانم چه شخصیت‌هایی غیر از حضرت رسول اکرم و امام علی علیهماالسلام بر شما تأثیر گذاشتند؟ و از میان کتاب‌ها، بجز قرآن کریم، کدام یک شما را تحت تأثیر قرار داده است؟ آقای خمینی گفت که «نمی‌توانم به این سؤال الآن جواب بدهم. احتیاج به تأمل دارد. کتاب‌های زیادی ما داریم، شاید بتوان گفت در فلسفه، ملاصدرا؛ از کتب اخبار، کافی؛ از فقه، جواهر»<sup>۱</sup>.

### داد از دودستگی

امام خمینی سخنرانی امروز خود/سوم دی، را با دو تأسف آغاز کرد؛ اول از خون‌هایی که در ایران به زمین می‌ریزد و صدا از دولتی در محکومیت آن در نمی‌آید؛ به‌ویژه از دولت‌های اسلامی. یک سال است که نهضت اسلامی ایران اوج گرفته، اما «آنها اظهار پشتیبانی نکردند از ملت؛ بلکه بعضی آنها اظهار پشتیبانی از دولت [شاه] هم کرده‌اند.» دوم از اختلافاتی که بین ایرانیان خارج از کشور وجود دارد.

آیت‌الله آشکارا گفت که در طول نزدیک به سه ماهی که در این جا هستم نتوانستم این دودستگی‌ها را از بین ببرم؛ مأیوس شدم. او دیدگاه خود را از تحزب در ایران برای حاضران بازگفت و آن را عاملی برای یکپارچه نشدن مردم ایران دانست. گفت که من احتمال می‌دهم تأسیس احزاب در ایران برای به جان هم انداختن گروه‌ها و دشمن‌تراشی از هم‌نوع باشد. آقای خمینی افزود که رقابت‌های حزبی در کشورها [ی پیشرفته] با این جا فرق می‌کند. در آن جا «مثلاً با هم به حسب واقع یک اختلافی [دارند]... و... به نفع دولت‌شان یا مملکت‌شان یکی... به خلاف» دیگری حرف می‌زند. اما در این جا [= ایران] «دو جبهه مخالف و دو جبهه دشمن تشکیل می‌دهند.» او بار دیگر از خبرهای رسیده از پراکندگی و چنددستگی ایرانیان خارج از کشور ابراز تأسف کرد و افزود که خدمت به آمریکا و شوروی و انگلستان این نیست که پرچم آنها را به دوش بگیرید؛ وقتی با اختلافات، خودتان را از ارزش می‌اندازید، یعنی در حال خدمت به آنها هستید. دیگر روی سخن امام با گروه‌های اجتماعی داخل کشور بود. او گفت سالها زحمت کشیده شد تا دانشجویها به روحانیان، دانشگاه‌ها به حوزه‌های علمیه،

بازاری‌ها به این دو گروه و دیگر جبهه‌ها به هم نزدیک شوند؛ وحدت کلمه داشته باشند، اما گاه شنیده می‌شود که می‌گویند خمینی در بین روحانیان یک استثناء است؛ او را می‌پذیریم، اما دیگر آخوندها را نه. «من این را از اول گفتم که آقا اگر شما آخوند را استثنا کنید از جمعیت خودتان، هیچ کاری نمی‌توانید انجام بدهید؛ برای این که توده‌ها با این‌ها هستند؛ اینها مظهر اسلام‌اند؛ اینها مبین قرآن‌اند؛ اینها مظهر نبی اکرم‌اند... اگر شما بخواهید از اینها جدا بشوید و اینها را منهدم کنید، هیچ کاری ازتان نمی‌آید... این معنایی که حالا زمزمه می‌شود که ما مثلاً زید را قبول داریم و دیگران را قبول نداریم... می‌خواهند... منصرف کنند از علمای خودتان. اگر منصرف شدید از علمای خودتان... هر دو از بین می‌روید.» او روی دیگر سکه را هم نشان داد و گفت اگر روحانیان هم بگویند که بدون دانشگاهیان و جبهه‌های سیاسی می‌توانند پیش بروند، اشتباه می‌کنند. آخوندها کارشناس اسلامی هستند، اما برخی مسائل سیاسی را نمی‌توانند حل و فصل کنند. دیگر این که شغل روحانیت حکومت کردن نیست؛ شما شغل دیگری دارید؛ دانشگاهیان و سیاسیون اجزاء و اعضاء اداره‌کننده کشور هستند. «همه باید با هم باشیم آقا امروز؛ زیر یک بیرق و آن بیرق لاله‌الله است.»<sup>۱</sup>

### پیامی برای سه مناسبت

امروز / ششم دی بارش برف بند آمد. هوای نوفل‌لوشاتو بسیار سردتر شد. با این که شمار افراد حاضر در این جا بسیار زیاد بود، اما نشانی از سخنرانی امام خمینی نبود. نماز ظهر زیر آن چادر برپا شده در خانه / ستاد به امامت آیت‌الله برگزار گردید. وقتی به اندرونی برگشت، گفته شد که آقا مشغول نوشتن پیامی برای مردم ایران است.<sup>۲</sup>

نخستین سالگرد نوزدهم دی ۱۳۵۶ شهر قم نزدیک بود و سالگرد قمری آن / ۲۹ محرم ۱۳۹۷ نزدیکتر. پارسال در آن روز طلاب قم در اعتراض به چاپ مقاله «ایران و استعمار سرخ و سیاه» که توهین‌ها و اتهام‌هایی را به امام خمینی وارد کرده بود، به خیابان‌ها آمده، تظاهرات کرده، و دست کم شش کشته داده بودند. از تهاجم مأموران مسلح به حرم حضرت رضا علیه‌السلام نیز حدود چهل روز می‌گذشت. زخم حمله به بیمارستان شاهرضا / امام رضای مشهد هنوز تازه

۱. همان، صص ۲۷۴ تا ۲۸۲.

۲. روحانی، حسن، خاطرات...، ج ۱، ص ۵۰۳.

بود.<sup>۱</sup> معترضان بست‌نشین در این بیمارستان همچنان منشأ خبرهای مهم بودند.<sup>۲</sup>

امام خمینی با یادآوری این مناسبت‌ها، در پیامی به ملت ایران، روز نهم دی/ ۲۹ محرم را عزای عمومی خواند و توجه مردم ایران را به شش یادآوری جلب کرد: تشکر و قدردانی از اهالی خراسان که با حمایت از تحصن علما و پزشکان پشت نهضت اسلامی را گرم نگه داشتند؛ سپاسگزاری از همه اعتصاب‌کنندگان، به ویژه کارکنان تأسیسات نفتی؛ درخواست از مردم برای پشتیبانی از کارگران و کارمندان اعتصاب‌کننده شرکت نفت با برپایی صندوق‌های کمک‌رسانی؛ پناه دادن به سربازان فراری و رفع نیازمندی‌های آنان؛ توجه مردم به ایجاد کمبودهای ساختگی در پخش فرآورده‌های نفتی توسط دولت؛ دوری از گرانفروشی و انبار کالاهای مورد نیاز مردم. آیت‌الله از این که یک سال از عمر مردم ایران در سوگ و مراسم فاتحه سپری شد ابراز تأسف کرد و نوشت تا زمانی که محمدرضا پهلوی در مقام خود باقی است، وضع کشور بر همین منوال خواهد بود.<sup>۳</sup>

دمای هوای خانه‌ها چندان گرم نبود. زور ابزار گرمایش به سرما نمی‌رسید. در اتاق‌ها همواره باز و بسته می‌شد. «گاه منقلی از آتش درست می‌کردیم و وسط اتاق می‌گذاشتیم. بعضی اوقات هم با لباس‌های گرم مثل پالتو... در اتاق می‌نشستیم. برخی از کسانی که به دیدارمان می‌آمدند، با دیدن منقل آتش تصور می‌کردند ما برای هم‌دردی با مردم ایران که آن روزها دچار کمبود سوخت بودند... گرمایش خانه را خاموش کرده‌ایم»<sup>۴</sup>

## گفت‌وگو با کاتم

ریچارد کاتم، پژوهشگر آمریکایی، علاقه‌مند به تاریخ معاصر ایران، نویسنده کتاب ترجمه نشده *ناسیونالیسم در ایران، امروز/ هفتم دی در نوفل‌لوشاتو* بود. او سر راه خود به ایران، درخواست کرده بود با امام خمینی دیدار و گفت‌وگو کند. پذیرفتند. چه بسا مناسبات کاتم با ابراهیم یزدی در معرفی او و پذیرش ملاقات، مؤثر افتاده باشد. کاتم در شرح حال خود

۱. چماق‌داران با حمایت مأموران امنیتی و نظامی در ۲۳ آذر ۱۳۵۷ به بیمارستان امام رضا یورش برده، بخش‌های گوناگون آن را بر هم زده بودند. در بخش کودکان دو نوزاد کشته شده، حدود هجده تن زخمی شده بودند. (انقلاب

اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۰، ص ۲۳۱)

۲. شرح اسم، صص ۶۲۹ تا ۶۳۸.

۳. صحیفه امام، ج ۵، صص ۲۸۳ تا ۲۸۵.

۴. اقلیم خاطرات، ص ۴۷۴.



گفت که استاد علوم سیاسی است، کتاب‌ها و مقالاتی درباره ایران نوشته و اینک برای تکمیل مطالعات خود راجع به انقلاب اسلامی عازم ایران است. او افزود که من در کتاب *ناسیونالیسم در ایران* نقش روحانیان را در جنبش‌هایی چون تنباکو و مشروطیت نشان داده‌ام؛ در آنجا روشن می‌شود که روحانیان پس از اقدام علیه امتیاز تنباکو پی به توان سیاسی خود می‌برند؛ قدرتی که تا آن زمان بر همه، از جمله انگلیس و دربار قاجار بر ملا نشده بود.

آیت‌الله به کاتم گفت که این قدرت تا این اواخر نیز پنهان مانده بود؛ ما نمی‌دانستیم که چنین نیروی ملی-اسلامی بتواند نهضت‌آفرین باشد؛ نهضتی که نه در شهرهای بزرگ، بلکه تا دورترین روستاها نفوذ کرده، همه را یک‌صدا و یک‌آهنگ نماید. آقای خمینی افزود که تاریخ ایران از ظهور چنین قدرتی بی‌خبر است؛ سابقه‌ای ندارد. «به نظر ما می‌آید که یک نظر الهی، قدرتی مافوق طبیعت در این قضیه و راهنمای این امر است.»

امام گفت که در ایران چگونگی رویارویی حکومت با مردم را خواهید دید، آن‌گاه به خبر رسیده از تشییع جنازه، کامران نجات‌اللهی اشاره کرد و افزود که با وجود داشتن مجوز عده‌ای را کشته‌اند.<sup>۱</sup> دکتر کامران نجات‌اللهی پنجم دی ماه با گلوله مأموران نظامی در ساختمان وزارت علوم واقع در خیابان ویلای تهران کشته شده بود. در تشییع جنازه او پنج نفر از اهالی تهران کشته شدند.<sup>۲</sup>

آیت‌الله این را هم اضافه کرد که مطالعات شما باید شامل مواضع رئیس‌جمهور آمریکا هم بشود؛ پشتیبانی همه‌جانبه جیمی کارتر از شاه به نفع ملت آمریکا نیست. کارتر در آینده خواهد رفت، اما بدبینی ملت ایران به او از بین نخواهد رفت. «تنبهی به دولت بدهید. کسی که هیچ پایه‌ای ندارد، ایران را چاپیده است، در همان خود آمریکا، در وزارت خارجه آمریکا اسناد آن هست؛ این‌گونه [از او] پشتیبانی می‌کنند.»

کاتم در مورد دیدگاه‌های موجود در آمریکا نسبت به انقلاب اسلامی ایران توضیحاتی داد و آنها را در سه بخش بازگفت؛ گروهی از دولتمردان بر این گمان هستند که اتحاد جماهیر شوروی عامل تمامی مسائل ایران است؛ نه این که شوروی با شما در ارتباط باشد، بلکه می‌خواهند حرکت اسلامی در ایران پیروز گردد، چرا که این پیروزی از کودتای نظامیان قابل پذیرش‌تر است. گروه دیگر از دولتمردان که نظریه‌پردازان سازمان سیا هم در شمار آنها هستند

۱. صحیفه امام، ج ۵، صص ۲۸۶ تا ۲۸۸.

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۲، صص ۲۵۷ تا ۲۶۱.

معتقدند جنبش ایران، حرکتی اصیل است، به روسها وابستگی ندارد، اما دنباله‌ای نخواهد داشت و با کودتا سرکوب خواهد شد. دسته سوم بر این باور هستند که دولت آمریکا نباید در برابر پیروزی انقلاب اسلامی مقاومت کند. این گروه اخیر در اقلیت هستند.

امام خمینی درباره دیدگاه نخست گفت که کمونیست‌های ایرانی در صدی قابل تحلیل در جریان خروشنده ملت هستند. ملت ایران مسلمان و خواهان اسلام است؛ معقول نیست که دست شوروی را در انقلاب آنها دخیل بدانیم. دیگر آن که شوروی از نفوذ حرکت اسلامی در قفقاز ترسناک است، معقول نیست که بخواهد این جنبش را تقویت کند. دیدگاه دوم، بی‌مبنا است. اساس حرکت مردم ایران اسلام است. این مذهب از چنان ریشه، تنه و شاخه‌هایی برخوردار است که امکان برانداختن آن نیست. «من گمان می‌کنم اگر شما بروید ایران و اوضاع را از نزدیک مشاهده کنید، نظریه شما هم نظریه گروه سوم اقلیت خواهد شد.»

بحث سوم کاتم با این پرسش آغاز شد که آیا شما از محبوبیت و قدرت خودتان باخبر هستید؟ «در کتاب خودم تحلیل کرده‌ام که مصدق از وسعت قدرت و محبوبیت خود مطلع نبود؛ و چون نبود، خودش را کم و آمریکا را خیلی قوی تصور کرد و باعث کودتا شد؛ اما من درباره شما از طریق مصاحبه‌های‌تان متوجه شده‌ام که معتقدید قدرت آمریکا خیلی زیاد نیست، که همه پیش آمده‌ها متکی به آمریکا باشد.» آیت‌الله گفت که قدرت اسلام بالاتر از قدرت‌های مادی است. این قدرت است که مشیت را به رویارویی تانک فرستاده است. «اتکاء ما به خداوند و به معنویت است و هیچ قدرتی در عالم نمی‌تواند در مقابل‌اش بایستد.» واپسین پرسش ریچارد کاتم نظر آیت‌الله درباره سیدجمال‌الدین اسدآبادی بود. و شنید که او مرد لایقی بود اما پایگاه مردمی نداشت؛ از این رو کوشش‌هایش به نتیجه نرسید.<sup>۱</sup>

کاتم تنها پژوهشگر آمریکایی حاضر در نوفل‌لوشاتو نبود. حامد الگار، اسلام‌پژوه مسلمان نیز آن‌جا بود. او نیز با امام خمینی نشست سیاسی علمی داشته است.<sup>۲</sup> همراهان کاتم، میشل کلیر و یک کشیش به نام باریکن، نیز در پاریس بودند.<sup>۳</sup> آمریکایی دیگر جیمز کوکرافت، استاد دانشگاه راتگرز در ایالت نیوجرسی، بود. گفت‌وگوی او با امام خمینی شبیه ارباب رسانه بود، اما پرسش‌هایش مطالعه شده و دقیق می‌نمود. کمتر از گذشته، کمی از حال و بیشتر از فردا

۱. صحیفه امام، ج ۵، صص ۲۸۶ تا ۲۹۰.

۲. صحیفه نور، وزارت ارشاد اسلامی، بهمن ۶۱، ج ۱۱، صص ۱۲۲.

۳. یکصد و هجده روز در نوفل‌لوشاتو، صص ۳۱۴.

پرسید: مالکیت عمومی و خصوصی در حکومت اسلامی؛ رفتار دولت با اقلیت‌های مذهبی؛ چگونگی رفتار با بازرگانان و سرمایه‌داران؛ تعدد زوجات؛ زن و مسائل مربوط به او چون اشتغال و طلاق و سقط جنین و مسافرت و حجاب؛ منابع به دست آوردن فن‌آوری، و... آیت‌الله گفت که اسلام مالکیت تعدیل شده را می‌پذیرد. «مالکیت در اسلام به صورتی است که تقریباً همه در یک سطح قرار می‌گیرند؛ و وقتی چنین باشد، چرا پای دولت را به میان کشیم و زمین‌ها و صنایع را به دست مردم نسپاریم.» او افزود که در حکومت آینده سرمایه مالکان بزرگ، زمین‌داران بزرگ بررسی خواهد شد و اگر به ناحق برده باشند بازپس گرفته خواهد شد. امام گفت که اهل سنت برادران ما هستند نه اقلیت دینی. «ما بارها گفته‌ایم که رفتارمان با اقلیت‌های مذهبی بسیار خوب خواهد بود... آنان حق دارند در مجلس وکیل داشته باشند و آزادانه به فعالیت‌های سیاسی اجتماعی بپردازند و آزادانه امور مذهبی خود را انجام دهند.» آیت‌الله درباره قوانین اسلام در حکومت آینده چنین توضیح داد که «قوانین اسلام همیشه با شرایط زمان و مکان قابل تطبیق است؛ و این طور نیست که در یک زمان حکم اسلامی مفید باشد و در زمان دیگر مضر. البته در بعضی از زمان‌ها موضوع حکمی تحقق پیدا نمی‌کند و آن حکم متروک می‌شود.» امام نسبت‌های ایجاد کرده بین زن و اسلام را شایعه و تبلیغات کسانی دانست که با پول شاه خریده شده‌اند. ما چرا باید با درس خواندن، کار کردن و مسافرت زنان مخالف باشیم. زن چون مرد در تمام این امور آزاد است. بله زن باید حجاب داشته باشد؛ سقط جنین حرام است. «ما هرگز اجازه نمی‌دهیم تا زنان فقط به عنوان یک شیء و یک عروسک... آلت هوسرانی باشند.» زن می‌تواند همسر خود را انتخاب کند، و در ضمن عقد ازدواج حق طلاق داشته باشد. آقای خمینی گفت که نوسازی را با تأسیس صنایع مادر آغاز خواهیم کرد. ما فن‌آوری خود را از هر منبعی که برای کشورمان مفیدتر باشد به دست خواهیم آورد. و اما یکی از پرسش‌های پایانی کوکرافت درباره تشکیل دولت توسط شاپور بختیار بود.<sup>۱</sup>

محمدرضا شاه پهلوی شرایط غلامحسین صدیقی را برای احراز کرسی نخست‌وزیری نپذیرفت؛ و یا این‌که به قول آنتونی پارسونز «شاه و من در این مورد به توافق رسیدیم که شانس موفقیت صدیقی خیلی ضعیف است.»<sup>۲</sup>

نام شاپور بختیار یکباره مطرح نشد. او پس از ملاقات کریم سنجابی با امام خمینی و اعلان

۱. صحیفه امام، ج ۵، صص ۲۹۱ تا ۲۹۹.

۲. خاطرات دو سفیر، ص ۳۹۶.

مواضع جبهه ملی در پاریس، مخالفت خود را با این کار، محرمانه، به اطلاع ساواک رسانده بود.<sup>۱</sup> دستگاه امنیتی و هیأت حاکمه از مزاج سیاسی بختیار باخبر بودند. هر چند شاه عقیده داشت که «او یکی از آن کرم‌هایی است که هر وقت هوا طوفانی می‌شود از لانه خود بیرون می‌آیند»<sup>۲</sup> اما بحران آن‌چنان شدید بود که او مجبور شد با این کرم ملاقات کند.<sup>۳</sup> آیت‌الله در یک جمله کوتاه به کوکرافت گفت که «نظر من، این است که بختیار هم توفیق پیدا نخواهد کرد»<sup>۴</sup> پاسخ امام درباره بهاییان نیز آشکار بود. پرسیده شد آیا بهاییها در حکومت آینده آزادی سیاسی مذهبی خواهند داشت؟ «آزادی برای افرادی که مضر به حال مملکت هستند داده نخواهد شد» دوباره پرسیده شد «آیا آزادیهای برای مراسم مذهبی خواهند داشت؟ «خیر»<sup>۵</sup>

اصرار گروهی از خانم‌های باشنده در نوفل‌لوشاتو برای دیدار با امام خمینی، جواب داد. شب‌هنگام بیست سی نفر در اتاق کوچک اندرونی، فشرده، کنار هم نشستند، «همسرم تعریف می‌کرد که امام برخورد محبت‌آمیزی نسبت به همه خانم‌ها داشتند. سؤالاتی هم خدمت امام مطرح شد و امام به سؤالات پاسخ دادند. از جمله بحث حجاب در حکومت اسلامی که... فرموده بودند چادر الزامی نخواهد بود. راجع به تعدد زوجات هم بحثی مطرح شده بود و خانمی از امام می‌پرسند که آقا چرا اسلام اجازه داده مردها چهار تا زن بگیرند؟ امام با لحن مطایبه، فرموده بود برای اینکه سر شما بی‌کلاه نماند!»<sup>۶</sup>

### تصمیم‌گیری برای نفت

دولت نظامی توانسته بود با تهدید کارکنان و کارگران تأسیسات نفتی تا حدودی بر اعتصابات موجود در صنعت نفت غلبه کند، تا جایی که در اوایل دی‌ماه تولید نفت ایران به سه میلیون و ۱۸۲ هزار بشکه رسیده بود. در چنین موقعیتی بود که پل گریم، کارشناس آمریکایی امور نفت، هنگام بیرون آمدن از خانه‌اش در اهواز، دوم دی‌ماه، کشته شد. گریم رئیس کل

۱. جبهه ملی به روایت انبند ساواک، ج ۱، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۹ش، صص ۲۸۱ تا ۲۸۴.

۲. خاطرات دو سفیر، ص ۱۹۵.

۳. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۲، ص ۳۳۶.

۴. صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۹۸.

۵. همان، ص ۲۹۹.

۶. روحانی، حسن، خاطرات...، ج ۱، ص ۵۰۵.

عملیات و عضو هیأت مدیره شرکت خاص خدمات نفت بود. همزمان ملک بروجردی، رئیس بهره‌برداری‌های شرق اهواز، نیز به قتل رسید. او از مخالفان اعتصاب بود.<sup>۱</sup> در پی این اقدامات، استخراج نفت ناگه فرودکش کرد و به دنبال استعفای گروهی بیش از ۴۲۰۰ نفر از کارکنان شرکت نفت، صدور آن از پایانه جزیره خارک متوقف شد.

با بند آمدن صادرات نفت ایران دولت اسرائیل و حکومت نژادپرست افریقای جنوبی واکنش‌هایی از خود بروز دادند. افریقای جنوبی ۹۰ درصد نفت خود را از ایران وارد می‌کرد و اسرائیل دست کم ۱۴۰ هزار بشکه نفت در روز از ایران می‌گرفت.<sup>۲</sup> در کنار این رخدادها، راه بهره‌مندی مردم در نخستین ماه زمستانی از ذخایر موجود نفتی هموار نبود. گفته می‌شد دولت نظامی پخش فرآورده‌های نفتی را در داخل کشور مختل کرده است. از این رو امام خمینی، روز هشتم دی در نامه‌ای مهدی بازرگان را مسئول رسیدگی و نظارت بر تولید و توزیع نفت در داخل کشور کرد. «۱- نظامیان و مأمورین انتظامی از مناطق و مراکز نفتی بیرون بروند و دخالتی در امور مربوطه نمایند و از ایجاد هرگونه ارباب در بین کارکنان خودداری نمایند. ۲- نفت و فرآورده‌های نفتی فقط به اندازه مصرف داخلی تولید شود و از صدور نفت به خارج، تا سقوط رژیم غیرقانونی جلوگیری کامل به عمل آید. ۳- ارتش و نظامیان حق احتکار مواد نفتی را که برای مصرف داخلی تهیه می‌شود، ندارند و از آن باید جلوگیری شود.» آیت‌الله نوشت که این کارها توسط گروهی پنج نفره، متشکل از اکبر هاشمی رفسنجانی، مصطفی کتیرایی و دو تن دیگر به گزینش خودتان سامان یابد.<sup>۳</sup> این که رهبری تبعیدی، بیرون از کشور، بتواند مهم‌ترین بخش صنعتی کشور، و در حقیقت رگ زندگی‌ساز مملکت را در دست گرفته، برای آن تصمیم‌گیری کند، نشان از اقتدار و پشتوانه مردمی او، و نمایانگر شیرازه از هم پاشیده حکومت وقت داشت.

آقای خمینی دو روز بعد، دهم دی، به خبرنگار لبنانی گفت که ابتکار عمل در دست مردم ایران است و گام به گام در حال عقب‌نشاندن حکومت شاه هستند و در ماه‌های آینده شاهد پیروزی‌های درخشانی خواهیم بود و در پاسخ به پرسشی به اعتصابات صنعت نفت گفت که

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۲، ص ۶۰.

۲. همان، ص ۳۲۰.

۳. صحیفه امام، ج ۵، صص ۳۰۲ و ۳۰۳.

«من حکم کردم که دیگر صادر نشود و اعتصاب تا رفتن شاه ادامه دارد.»<sup>۱</sup> هاشمی رفسنجانی در این مورد گفته است: «پس از دریافت حکم امام، لازم بود که برای موفقیت هیأت، هماهنگی‌های لازم و برنامه‌ریزی‌های مناسبی انجام شود. در نهایت، در کمتر از بیست و چهار ساعت پس از صدور فرمان امام، با اطلاعات نسبتاً کاملی و با برنامه‌ریزی لازم، با هواپیما عازم اهواز شدیم. ورود هیأت منتخب امام به اهواز، با استقبال گرم کارکنان اعتصابی صنعت نفت، همراه شد. من در محل تعمیرگاه مرکزی شرکت نفت، برای انبوه کارکنان اعتصابی، سخنرانی کردم. سخنرانی دیگری بود که در جمع انبوه اعتصابیون شرکت نفت داشتم. در این سخنرانی با اشاره به اینکه طبق نظر امام خمینی، اعتصاب باید ادامه داشته باشد، گفتم: چون دولت می‌خواهد از این حربه اعتصاب علیه نهضت استفاده کند، یعنی بگوید ما با ایجاد اعتصابات، مردم را از سرما و گرسنگی می‌کشیم، لذا امام خمینی تصمیم خود را از اعتصاب کامل در صنعت نفت تغییر داده‌اند و ابلاغ فرموده‌اند که باید قسمتی از اعتصاب را بشکنیم. به طوری که مصرف داخلی نفت تأمین شود، چون مبارزه ما علیه استبداد و استعمار است نه علیه ملت مسلمان. فعالیت چند روزه هیأت اعزامی امام به مناطق نفت‌خیز (از ۱۰ تا ۲۰ دی ۱۳۵۷) که به طور گسترده و خستگی‌ناپذیری انجام شد، موجب شد که از یک طرف، تولید نفت برای مصارف داخلی به صورت کاملاً برنامه‌ریزی شده هدایت و انجام شود و از طرف دیگر، صادرات نفت به طور کامل قطع شود؛ و این امر برای امام، انقلاب و هیأت اعزامی ایشان، موفقیتی بسیار جالب و تأثیرگذار بود و خیلی مهم جلوه کرد.»<sup>۲</sup>

### نرمش نمایندگان دولت فرانسه

روز دهم دی، دو تن از مسئولان وزارت امور خارجه فرانسه در نوفل‌لوشاتو با امام خمینی دیدار و گفت‌وگو کردند. یکی از آنان، کلود شایه، پیش از این در سیزدهم آذر به اینجا آمده بود و تذکرات تند و تیزی به آیت‌الله داده بود و دانسته بود که رفتار سیاسی رهبر نهضت مردم ایران تبدیل و تغییری نخواهد کرد. اما این بار ادبیات دولتمردان فرانسوی متفاوت بود؛ گویی پذیرفته بودند که آینده سیاسی ایران در دستان رهبر تبعیدی ایرانیان است و گریز و گزیری از آن نیست.

۱. همان، صص ۳۰۴ تا ۳۰۶.

۲. امام خمینی به روایت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، صص ۶۵ و ۶۶.

یکی دو روز پیش از این دیدار، کارگزاران آیت‌الله خیر از تمدید روایت امام خمینی داده بودند.<sup>۱</sup> کلود شایه نیز در ابتدای این دیدار گفت که منعی برای اقامت شما در فرانسه وجود ندارد، شرایط قبلی با شتاب تغییر کرده و ما نباید خود را با آنها سرگرم کنیم. او ژاک روبر، مدیرکل سیاسی و مسئول امور خاورمیانه و ایران، را به امام معرفی کرد. روبر هم با اشاره به نفوذ قطعی امام در ایران، شروع به سؤالاتی کرد که همگی متوجه آینده، یعنی پس از تغییر نظام سیاسی ایران و استقرار جمهوری اسلامی، بود. نخستین پرسش او درباره تشکیل دولت توسط شاپور بختیار و نیز برقراری شورای سلطنت در نبود شاه بود. بختیار بدون آگاهی جبهه ملی، در هفتم دی، موافقت خود را با قبولِ نخست‌وزیری به اطلاع شاه رسانده بود از جمله شرایط پذیرفته شده او، خروج شاه از ایران و تشکیل شورای سلطنت بود.<sup>۲</sup> غلامرضا ازهاری امروز از سمت ریاست دولت نظامی استعفا داد تا راه برای آغاز کار دولت جدید فراهم گردد. آیت‌الله به پرسش تکراری روبر پاسخ تکراری داد. «مکرر گفته‌ایم که ما و ملت، تحمل شورای سلطنت و شاه را نخواهیم کرد... بختیار هم مثل اسلاف‌اش چند روزی خواهد بود و کنار خواهد رفت.» روبر وقتی دانست که دیدگاه آقای خمینی درباره جابه‌جایی حکومت قطعی است و هر تغییری در چارچوب نظام پادشاهی پذیرفته نیست، از چگونگی به دست‌گیری اهرم‌های قدرت، از ماندن یا نماندن ارتش، ثبات منطقه، تجزیه ایران، اشغال خاک ایران توسط شوروی، موقعیت اقلیت‌های مذهبی در جمهوری اسلامی پرسید. سؤال‌ها تکراری بود؛ به ناگزیر جواب‌ها نیز.<sup>۳</sup>

### حکومت صالحان در گرو آزادی انتخاب

این روزها شایعه خروج محمدرضا پهلوی از ایران، زبان به زبان شنیده می‌شد. شاپور بختیار هنوز بر کرسی صدارت تکیه ن داده بود، اما همه کسانی که نهم دی، روزی که از طرف امام خمینی عزای عمومی اعلام شده بود، تظاهرات کرده بودند، علیه بختیار شعار داده بودند. اما رویدادهای مشهد مقدس در این روز به نحو دیگری رقم خورده بود. این شهر در نهم دی تقریباً به دست مردم افتاده بود. گروهی از نظامیان به مردم پیوسته بودند. دست‌کم سه تن از افرادی که به کشتن مردم شهرت داشتند، کشته شده بودند و ادارات و سازمان‌هایی چون

۱. روحانی، حسن، خاطرات...، ج ۱، ص ۵۰۷.

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۲، ص ۴۱۰.

۳. صحیفه امام، ج ۵، صص ۳۰۹ تا ۳۱۳.

استانداری به تصرف تظاهرکنندگان درآمده بود. نیروهای مسلح در اقدامی متقابل، اما شدید، در روزهای نهم و دهم دی حدود ۳۰۰ نفر از اهالی مشهد را کشتند. این شماره رسماً توسط ارتش در گزارش‌ها منعکس گردید. از این تعداد حدود ۲۰۰ نفر در دهم دی به شهادت رسیدند. اگر آمارهای رسمی حکومت وقت را ملاک قرار دهیم، آنچه در دهم دی در مشهد مقدس رخ داد، رویدادی خونبارتر از ۱۷ شهریور تهران بود.<sup>۱</sup> اخبار این کشتار به نوفل‌لوشاتو رسانده شد، اما همه ابعاد آن ترسیم نگردید. امام خمینی در سخنرانی هفتگی خود در دهم دی، اشاره‌ای گذرا به این موضوع کرد اما سخنان او بر این محور گردید که اگر مقدرات مملکت دست زمامداران سالم و صالح بود، نه من این‌جا بودم و نه شما. «این که من دست از کار خودم برداشتم، که طلبگی بود، و آدمم این‌جا، برای این است که ما یک حکومت صالح نداشتیم و یک قدرت صالحه در کار نبود؛ و مملکت را کشاندند رو به نیستی و تمام چیزهایی که امید به آن می‌شد پیدا بکنی، اینها تباه کردند.» او گفت که علت این نادرستی‌ها و فسادها، نادیده گرفتن نقش مردم بود؛ ملت در تعیین زمامداران نقش نداشتند؛ آنان نه می‌توانستند حاکم خود را انتخاب کنند و نه نمایندگان مجلس شورای ملی را؛ همه اینها انتصابی بودند. «قهرأ مردم وقتی آزاد هستند، یک نفر صالح را انتخاب می‌کنند و [در مراجعه به] آرای عمومی نمی‌شود خطا بکنند. یک وقت یکی می‌خواهد یک کاری بکند، اشتباه می‌کند، یک وقت یک مملکت سی میلیونی نمی‌شود اشتباه بکند. خوب لَمَلٌ [= شاید] یک آدم غلطی را گذاشتند... قدم اول را که [کج] برداشت همین ملت عزل‌اش می‌کنند.» آیت‌الله با اشاره به دیدگاه افلاطون که فیلسوفان را شایسته زمامداری می‌دانست، افزود: «فیلسوف هم لابد [از نظر ایشان] صالح است. ما می‌گوییم اشخاص صالح... ما می‌گوییم کسی که می‌خواهد یک مملکتی را اداره بکند... آدمی باشد که مردم انتخاب کنند... قهرأ وقتی با انتخاب مردم پیش آمد، صالح است.» آیت‌الله نکته‌ای را گفت که بعدها به آن عمل نکرد. امام ابراز داشت که به وقت انتخاب رئیس‌جمهور رأی خودم را آشکارا به مردم می‌گویم، اما اختیار و انتخاب با خود آنهاست. «ما هم رأی‌مان را علناً به مردم اظهار می‌کنیم که آقا آن که من می‌خواهم، این است؛ شما میل دارید به این رأی بدهید، میل دارید [به کس دیگری]... خودتان آزادید.»<sup>۲</sup>

۱. برای آگاهی از جزئیات حوادث یادشده، رک: انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۲.

۲. صحیفه امام، ج ۵، صص ۳۱۴ تا ۳۲۹.



## تلاش برای کاشت گندم

آنچه بر سر مردم و شهرهای قزوین و کرمانشاه در یازدهم دی آمد به گستردگی مشهد نبود، اما در توصیف مسئولان غیرنظامی وقت، بسیار وحشیانه بود. فرماندار قزوین نوشت که این شهر «میدان تاخت و تاز مأمورین لشکر بود... نظامیان در مسیر حرکت خود که همراه با شلیک تیر و مسلسل و تانک و زره‌پوش و نفربر و ارابه جنگی بود، دهها اتومبیل و مغازه و خانه و پاساژ عمومی را که از پیش شناسایی شده بودند به آتش کشیدند... و در این راه، بسیاری از خانه‌های افراد بی‌تقصیر هم سخت لطمه دیدند. در تمام این مدت یک فروند هلی‌کوپتر پرواز می‌کرد که شاید هدایت آنها را به عهده داشت. شهر قزوین درست به مثابه یک شهر جنگ‌زده است...»<sup>۱</sup> هر چند این اقدام ارتش، بخشی از نیروهای لشکر قزوین را وادار به تمرد کرد، اما سرپیچی آنان خیلی زود سرکوب گردید. در کرمانشاه حدود هجده تن کشته و ۸۵ نفر زخمی شدند. بیشترین کشته دیگر در شهر لاهیجان بود؛ هفت تن شهید و ۴۱ نفر مجروح شدند.<sup>۲</sup> با رسیدن خبرهای کامل مشهد و دیگر شهرها، امام خمینی در دوازدهم دی در پیامی به مردم نوشت: «این چند روز آخر عمر این جنایتکار از خطرناک‌ترین لحظات تاریخ کشور ما است. ملت مظلوم و شریف ایران باید در مقابل باقی مانده جنایات شاه پایداری کند تا به خواست خداوند تعالی پیروزی را به دست آورد.» آیت‌الله از مردم خواست از پرداخت مالیات، هزینه آب، برق، تلفن و هر چه که کمکی به هیأت حاکمه کند، خودداری کنند. و نیز به کشاورزان توصیه کرد در کشت آبی، کمر همت به تولید مواد غذایی، به ویژه گندم، ببندند. او با اشاره به قحطی مصنوعی پدید آورده در فرآورده‌های نفتی، احتمال داد که دولت اقدام به ایجاد قحطی مصنوعی در مواد غذایی نیز بکند.<sup>۳</sup>

## برای استقلال، برای آزادی

امام خمینی همچون ساعت، دقیق و همواره، پیش می‌رفت. در این‌جا حال و روزش بهتر از نجف بود. رنگ و رویش باز و شاداب شده بود. با وجود روزی شانزده ساعت کار، رد خستگی در چهره‌اش نمایان نبود. هر چند مطالعات فقهی و تدریس‌اش قطع شده بود، اما

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۳، صص ۳۵ و ۳۶.

۲. همان، ص ۲۱.

۳. صحیفه امام، ج ۵، صص ۳۳۰ تا ۳۳۲.

بی‌وقفه کار می‌کرد. بخشی از ساعات او به دیدار با انبوه مراجعان می‌گذشت.<sup>۱</sup> شمار ملاقات‌ها و فشار کار موجب شده بود که دیدارهای همگانی‌اش را به هفته‌ای یک روز کاهش دهد؛ روز تعطیل یکشنبه. برخی برای گفت‌وگو با او روزها باید شکیبایی می‌کردند. بخشی دیگر از وقت او به مطالعه خبرها، گزارش‌ها و مقالات ترجمه شده یا رسیده از ایران اختصاص داشت. آن چه در نوفل‌لوشاتو رنگ تعطیلی نگرفت، گفت‌وگوهای آیت‌الله با نمایندگان رسانه‌های گروهی بود. بیشتر اینان از روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون‌های آمریکا و اروپا بودند. او از سیزدهم تا شانزدهم دی ماه به پرسش‌های نه خبرنگار پاسخ داد. به خبرنگار روزنامه اکسپرس انگلیس گفت که مهم‌ترین وظیفه جمهوری اسلامی در کوتاه‌مدت، ایجاد شرایط لازم برای انتخابات آزاد است؛ و نیز محاکمه و مجازات افرادی که در جنایات حکومت پهلوی دست داشتند؛ و نیز رسیدگی به طبقات محروم، به ویژه خانواده‌هایی که در جنبش اسلامی ایران آسیب دیدند؛ و نیز آماده کردن مدارس و دانشگاه‌ها برای آغاز به آموزش؛ و نیز تصفیه ارتش از خائنان و بخشیدن استقلال به آن؛ و نیز تشویق و کمک به گسترش کشاورزی و دامداری.<sup>۲</sup> سؤال درباره نظام جمهوری اسلامی مدام پرسیده می‌شد، و او می‌گفت که این حکومت به آرای مردم تکیه دارد و قوانین تشکیل‌دهنده آن، اسلام است.<sup>۳</sup> مدام راجع به روابط آینده ایران و آمریکا سؤال می‌شد و او پاسخ می‌داد که آمریکا مثل یک دشمن با ملت ایران رفتار کرده است؛ پس از سال‌ها چپاول، امروز از کشتار مردم توسط شاه حمایت می‌کند.<sup>۴</sup> خبرنگار سی‌بی‌اس آمریکا گفت که شما متهم به ضدآمریکایی بودن هستید. «اگر معنای ضدیت با آمریکا این است که ما می‌خواهیم وابسته به آمریکا نباشیم، آری ما ضدآمریکایی هستیم.»<sup>۵</sup> با وجود این وقتی پرسیده شد که با توجه به حمایت همه‌جانبه آمریکا از شاه آیا در حکومت تازه روابط با آمریکا خوب خواهد بود؟ گفت که «بعد از رفتن شاه و تشکیل دولت [جمهوری اسلامی] این مسائل مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.»<sup>۶</sup> مدام راجع به زمان بازگشت به ایران سؤال می‌شد. «من هر وقت

۱. اقلیم خاطرات، صص ۴۷۴ و ۴۷۵.

۲. صحیفه امام، ج ۵، ص ۳۳۳.

۳. همان، ص ۳۴۶.

۴. همان، صص ۳۳۴ و ۳۳۵.

۵. همان، ص ۳۳۷.

۶. همان، ص ۳۳۹.

مقتضی بدانم به ایران می‌روم.<sup>۱</sup> درباره نقش آیت‌الله در حکومت جدید هم می‌پرسیدند. «من همان کسی هستم که قبلاً بودم؛ بعداً هم هستم. من مردم و حکومت را هدایت می‌کنم.»<sup>۲</sup> خیرنگار بی‌بی‌سی انگلیس گفت که منتقدان می‌گویند که شما مسائل نوپدید و پیچیده جامعه صنعتی را در نمی‌یابید؛ مدتی از ایران دور بوده‌اید؛ می‌گویند دستان شما به خون بسیاری از مردم ایران رنگین شده؛ آنان به فرمان شما جان خود را از دست داده‌اند. «ما می‌خواهیم مملکت را مستقل کنیم و به مردم آزادی بدهیم... ما برای قضایای پیچیده کارشناس داریم... آن چه ما درک می‌کنیم این است که شاه ظالم است و خائن و به مملکت و ملت خیانت کرده. این... یک مطلب واضحی است که همه می‌دانند. ما می‌دانیم که مملکت ما استقلال ندارد... این هم که مطلب معلومی است. ما برای استقلال و آزادی مبارزه می‌کنیم... این دست شاه است که تا مرفق به خون ملت ما رنگین است. ما دفاع از حق خودمان می‌کنیم و هر انسانی حق دارد که از حق خود دفاع کند. ما طالب آزادی و استقلال هستیم.»<sup>۳</sup>

### در پس و پیش پرده رویدادها

در این چند روز، حوادثی در ایران رقم خورد که برخی آشکار و برخی پنهان بودند. یکی از رخدادهای پشت پرده، ورود رابرت هایزر، معاون فرماندهی نیروهای سازمان پیمان آتلانتیک، در چهاردهم دی به تهران بود. طبق مأموریتی که دولت آمریکا به او سپرده بود، باید پیش از تشکیل دولت شاپور بختیار و قبل از این که محمدرضا پهلوی از کشور بیرون شود، به ایران می‌رسید تا ضمن حفظ انسجام ارتش و جلوگیری از فروپاشی احتمالی آن، فرماندهان آن را در هنگامی که قدرت سیاسی به بختیار واگذار می‌گردید، یکپارچه و یک‌آهنگ نگاه دارد.<sup>۴</sup> حضور هایزر در تهران، در حقیقت، اعمال فرماندهی دولت آمریکا بر نیروهای مسلح ایران بود.

دیگر رخدادی که گمان می‌رود تصمیم آن در پس پرده گرفته شده بود، رو در رو قرار دادن دو طرفه نظامیان و مردم، برای آغاز جنگ داخلی بود. در این روزها یکباره اعلامیه‌های پرشماری که نشانی برخی افسران، درجه‌داران و مسئولان ارتش، شهربانی و ساواک در آنها

۱. همان، ص ۳۴۷.

۲. همان‌جا.

۳. همان، صص ۳۴۷ تا ۳۴۹.

۴. خاطرات دو سفیر، صص ۲۰۶ و ۲۰۷.

درج شده بود، پخش گردید که خود، همسر و فرزندان آنان تهدید به مرگ شده بودند. در همین زمان خانه‌های برخی از این افراد به آتش کشیده شد. به نظر می‌رسد جنبشی که با مدارای مردم در برابر نیروهای مسلح، و با رو در رویی یک طرفه، تا آستانه پیروزی پیش رفته بود، نمی‌توانست آنی تغییر شکل داده، سمت و سوی تازه‌ای بیابد. در هنگامی که هر روز بر شمار سربازان فراری افزوده می‌شد و درجه‌داران و افسران بیشتری در فرمان‌پذیری از بالادستان خود دودلی نشان می‌دادند، شعله‌ور کردن کینه‌جویی‌ها و انتقام‌گیری‌ها غیرطبیعی جلوه می‌کرد. مضاف بر این‌که انداختن شکاف بیشتر بین مردم و ارتش نه با مصلحت‌های پیش رو سازگار بود و نه با خواست رهبران نهضت. آیت‌الله سید محمود طالقانی با درک شرایط پیش آورده در شانزدهم دی از مردم خواست، بر اساس داوری‌های فردی و روشن نشدن اتهام‌ها، دست به مجازات افراد وابسته به هیأت حاکمه نزنند. او یادآور گردید که حکومت شاه از به بی‌راهه کشاندن خشم انقلابی مردم سود خواهد برد.<sup>۱</sup> امام خمینی سه روز بعد، در نوزدهم دی به این موضوع واکنش نشان داد. «گفته می‌شود اعلامیه‌هایی بدون امضاء در تهران و شهرستان‌ها منتشر می‌شود و اشخاص بسیاری را به اسم ساواکی و یا عمال شاه تهدید به قتل می‌کنند و خانه‌هایی را به همین بهانه سوزانده و به زن و فرزندان آنان اهانت نموده و آزار داده‌اند. به طوری که از ایران اطلاع داده‌اند اعمالی برخلاف اسلام و انصاف بدون رعایت حقوق شرعی انجام می‌گیرد که شاهد بر آن است که دست‌های ناپاکی در کار است که با هرج و مرج و ایجاد رعب و وحشت نهضت مقدس اسلامی را متهم نموده و خدای نکرده به شکست بکشند. ملت محترم ایران باید بداند که دیانت مقدس اسلام جان و مال انسانها را محترم شمرده و تجاوز به آن را از محرمات عظیمه می‌داند؛ و کسانی که دست به این نحو جنایات زده و موجب ارباب مردم می‌شوند، به نظر می‌رسد از جناح‌های منحرفی باشند که می‌خواهند در پناه هرج و مرج، یا شاه را حفظ کنند و یا کشور را با ایجاد کودتای نظامی به تباهی بکشند.»<sup>۲</sup>

اما مهم‌ترین رویدادی که در پیش پرده نمایان گردید، نخست‌وزیر شدن شاپور بختیار بود. او سیزدهم دی‌ماه در مصاحبه‌ای مطبوعاتی در خانه‌اش، خبر به دست گرفتن قدرت اجرایی کشور را داده، از سفر شاه به خارج از کشور، تشکیل شورای سلطنت، مبارزه با فساد، انحلال

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۳، ص ۲۷۳.

۲. صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۰۲.

بخش بزرگی از ساواک، آزادی مطبوعات، بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران و... گفته بود.<sup>۱</sup> بختیار امروز/ شانزدهم دی اعضای دولت خود را به شاه معرفی کرد.<sup>۲</sup> گفتنی است او نهم دی ماه به دلیل تک‌روی در تشکیلات، و پذیرش سمت نخست‌وزیری، از جبهه ملی اخراج شده بود.<sup>۳</sup> امام خمینی در واکنش به این رخداد، پیامی به مردم ایران نوشت و هرگونه جابه‌جایی، انتصاب و تغییر را در چارچوب نظام سلطنتی غیرقانونی خواند و اطاعت از این دستگاه را پیروی از طاغوت، و حرام دانست. او بی‌آنکه نامی از شاپور بختیار برد از کارمندان وزارتخانه‌ها خواست که وزیران غیرقانونی او را راه ندهد، از آنان دستور نگیرند. آیت‌الله بار دیگر از مردم خواست که از پرداخت مالیات و هزینه‌های آب و برق و مخابرات خودداری کنند. به گروه‌های مختلف اجتماعی چون روحانیان، وکلای دادگستری، استادان دانشگاه‌ها، بازاریان، اصناف، کارگران و کشاورزان توصیه کرد، غیرقانونی بودن اساس سلطنت و اجزاء آن را اعلام نمایند. آیت‌الله در بند آخر پیام خود، هجدهم دی ماه را برای پاسداشت شهدای اهالی مشهد، قزوین، کرمانشاه و دیگر شهرها عزای همگانی خواند.<sup>۴</sup>

آقای خمینی موضع غیرقابل برگشت خود را مبنی بر این که هر دولتی با وجود نظام سلطنتی پذیرفته نیست، بار دیگر در پاسخ به پرسش خبرنگار شبکه یک رادیو تلویزیون آلمان تکرار کرد. «هدف، تشکیل جمهوری اسلامی است و برای من از روز روشن‌تر است که با وضع فعلی در آینده‌ای نزدیک به آن خواهیم رسید.»<sup>۵</sup> امام همچنین در نامه‌ای به اصحاب رسانه، آنان که در اعتصاب ۶۲ روزه مطبوعات پس از تشکیل دولت نظامی شرکت کرده بودند، خواست که با روی کار آمدن دولت غیرقانونی که مدعی برداشتن سانسور است، به کارشان ادامه دهند «تا تکلیف ملت با دولت غیرقانونی معلوم شود. مقتضی است سایر اعتصاب‌کنندگان محترم به اعتصاب خود ادامه دهند، که امید است پیروزی نزدیک باشد.»<sup>۶</sup> گفتنی است هیأت مدیره سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات در روز پانزدهم دی در دوازدهمین بیانیه خود، خون شهدای جنبش ایران را تضمین‌کننده آزادی قلم دانسته، برای پی‌گیری رسالت مطبوعاتی

۱. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۷۵۳ (۱۶ دی ۱۳۵۷)، ص ۶.

۲. همان، ص ۲.

۳. همان‌جا.

۴. صحیفه امام، ج ۵، صص ۳۵۰ و ۳۵۱.

۵. همان، ص ۳۵۵.

۶. همان، ص ۳۵۲.

خود در رساندن اخبار به هم‌میهنان و مردم جهان پایان اعتصاب را اعلام کرده بود.<sup>۱</sup> امروز/ شانزدهم دی اعتصاب مطبوعات پایان یافت و روزنامه‌های کیهان، اطلاعات و آیندگان منتشر شدند، اما روزنامه رستاخیز که در چهاردهم آبان به جمع اعتصابیون پیوسته بود، در نبود سرپرست و قیم خود، حزب رستاخیز، از انتشار دوباره بازماند. صفی که مردم امروز برای خرید روزنامه‌ها بستند، بسیار بلند بود.

از جمله مطالبی که جراید چاپ کردند، سخنان محمدرضا پهلوی هنگام معرفی شدن اعضاء دولت شاپور بختیار بود. او گفت که به جهت خستگی و تحمل سختی‌هایی که در کشور بوده، نیازمند استراحت است، از این رو پس از استقرار دولت جدید از کشور خارج شده، بنابر قانون اساسی، شورای سلطنتی تشکیل می‌شود.<sup>۲</sup> آیت‌الله خمینی در سخنرانی هفتگی خود، در هفدهم دی، با اشاره به این گفته شاه که برای استراحت می‌رود، گفت: «این که می‌گوییم شاه برود یعنی سلطنت نداشته باشد، نه برود تفریح.» او افزود که نبود شاه در ایران باید با سرنگونی نظام شاهنشاهی همراه گردد و حکومت عدل بر اساس قوانین اسلامی تأسیس گردد. امام در ادامه، مدعیات محمدرضا پهلوی را که گفته بود اگر من نباشم نفت ایران به جهان غرب نخواهد رسید، پرچم سرخ کمونیست در ایران به اهتزاز درخواهد آمد، و مخالفان من شمار اندکی هستند که مرا درک نکردند، یک به یک تجزیه و تحلیل نمود و همه را رد کرد.<sup>۳</sup>

### پیامی از کارتر

اجلاس گوادلوپ، چهاردهم دی، در جزایری به همین نام واقع در دریای کارائیب، برگزار شده بود. سران دولت‌های آمریکا، جیمی کارتر؛ انگلیس، جیمز کالاهان؛ فرانسه، ژیسکار دستن؛ آلمان غربی، هلموت اشمیت؛ گردهم آمدند تا درباره مسائل روز دنیا گفت‌وگو کنند. طبعاً رخدادهای جاری در ایران، یکی از مسأله‌ها بود. یک روز پیش از برپایی نشست، مقامی آمریکایی اعلام کرده بود که همه دول شرکت‌کننده در نشست، در پشتیبانی از شاه ایران دیدگاهی یکسان دارند.<sup>۴</sup>

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۵۳ (۱۶ دی ۱۳۵۷)، ص ۶.

۲. همان، ص ۷.

۳. صحیفه امام، ج ۵، صص ۳۶۰ تا ۳۷۴.

۴. بولتن محرمانه خبرگزاری پارس، ش ۲۹۱، ص ۶.

«گزارش اولیه این کنفرانس، قوت قلبی برای شاه و بختیار تلقی شد... از گزارش‌های جسته و گریخته‌ای که آن روزها به ما می‌رسید، متوجه شدیم که سران این کشورها از سقوط شاه نگران هستند و به استثناء آمریکا که با خوش بینی به آینده نگاه می‌کند، بقیه راه نجاتی پیش روی رژیم نمی‌بینند. خوش بینی آمریکا هم، با اتکا به ارتش و حمایت جدی آنها از دولت بختیار اظهار شده بود.»<sup>۱</sup> گفته شده که سران چهار کشور بر سر بیرون رفتن محمدرضا پهلوی از ایران [ضمن تشکیل دولت غیرنظامی بختیار] به توافق رسیدند.<sup>۲</sup>

یک روز پس از پایان نشست گوادلوپ، کارتر در تماس تلفنی از دستن خواست که پیامی را به آیت‌الله خمینی برساند. این دومین باری بود که رئیس‌جمهور آمریکا می‌کوشید پیامی به امام بدهد. اول بار، در نخستین روزهای استقرار آیت‌الله در پاریس، از ژیسکار دستن خواسته بود به رهبر نهضت اسلامی ایران بگوید در مواضع خود تجدیدنظر کند؛ مردم را علیه شاه نشوراند، اما آقای خمینی به نماینده رئیس‌جمهور فرانسه گفته بود که راه‌حلی جز برکناری شاه نیست.<sup>۳</sup>

در غروب سرد هجدهم دی، حضور دو فرانسوی در نوفل‌لوشاتو نظرها را جلب کرد. گفتند از طرف رئیس‌جمهور فرانسه پیامی برای آیت‌الله آورده‌ایم. پس از روشن شدن هویت آنان موضوع را به امام گفتند. «وقتی این دو نفر آمدند نزد امام، برخلاف انتظار گفتند ما پیامی از طرف پرزیدنت کارتر برای شما داریم. امام یک لحظه تعجب کردند. من گفتم شما قبلاً اظهار داشتید از طرف رئیس‌جمهور فرانسه پیغام دارید. گفتند همین‌طور است. آقای کارتر از رئیس‌جمهور فرانسه خواهش کرده است که پیام ایشان به آیت‌الله خمینی گفته شود. پیام کارتر اجمالاً این بود: ما در این کنفرانس (گوادلوپ) شرایط را به لحاظ بین‌المللی و منطقه‌ای بررسی کردیم. با توجه به همه شرایط از قبیل خطر اتحاد جماهیر شوروی و نفوذ کمونیست‌ها و ضعف تشکیلاتی سازمان‌های مذهبی در ایران و عدم اعتماد نیروهای مذهبی به تشکل‌های سیاسی (شاید بیشتر منظور گروه‌های مسلحانه بود که معروف بود موضع امام نسبت به آنها منفی است) من از شما خواهش می‌کنم که از دولت بختیار حمایت کنید و از آقایان علما و دیگران بخواهید که از او حمایت کنند، حتی از دوستان خودتان بخواهید در کابینه‌اش عضو

۱. امام خمینی به روایت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، ص ۶۷.

۲. آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، ص ۹۰.

۳. تبیین اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی امام خمینی، ص ۲۳۹.

باشند تا مجموعه برنامه‌هایی که بختیار دارد برای تشکیل یک دولت ملی اجرا شود و او موفق شود که مرحله بحران را پشت سر گذارد، در غیر این صورت شما دست به قمار بزرگی می‌زنید که احتمال خونریزی بسیار زیادی در آن وجود دارد. اگر شما این را قبول نکنید، احتمال این که ما بتوانیم ارتش ایران را تحت کنترل خود داشته باشیم روز بروز ضعیف‌تر گشته و چه بسا رهبران ارتش و فرماندهان مرتبط با شاه دست به کودتا بزنند که نتیجه آن به هیچ‌وجه قابل پیش‌بینی نخواهد بود. دوستان اروپایی ما معتقدند که با حضور شاه نمی‌توان مردم را آرام کرد، اما شاه هم به زودی از ایران خارج خواهد شد و این نگرانی شما برطرف می‌شود. از شما می‌خواهم یک نماینده تعیین کنید که مرتب با ما در ارتباط باشد و مطالب بدون واسطه، نه از طریق خبرنگاران و روزنامه‌ها، بین ما و شما رد و بدل شود و دو طرف اوضاع را زیر نظر داشته باشیم تا آرامش برقرار گردد، آن وقت در مرحله بعد آیت‌الله هر طور که مصلحت می‌دانند حرکت کنند. و سرانجام تقاضا می‌کنم برای این که ردوبدل شدن اطلاعات بتواند ادامه داشته باشد، اگر صلاح می‌دانید محتوای این مذاکرات و هم‌چنین پیام امروز، محرمانه باقی بماند...»<sup>۱</sup>

امام خمینی پس از شنیدن پیام کارتر پاسخ خود را چنین داد: «پیام آقای کارتر، دو جهت در آن بود؛ یکی راجع به موافقت کردن با حکومت فعلی، که دولت بختیار باشد؛ یا حداقل سکوت در این شرایط، و حفظ آرامش در این فترت؛ و یکی هم راجع به احتمال کودتای نظامی و یا پیش‌بینی کودتای نظامی، پیش‌بینی کشتار وسیع مردم، که ما را از آن می‌ترسانید. اما راجع به دولت بختیار؛ شما سفارش می‌کنید که ما برخلاف قوانین خود عمل کنیم. بر فرض آنکه من چنین خطایی بکنم، ملت ما حاضر نخواهد بود. ملت ما این همه مصیبت کشید و این همه خون داد، برای آن است که از زیر بار رژیم سلطنتی و سلسله پهلوی خارج بشود. ملت ما حاضر نیست که تمام خون‌ها هدر برود و شاه به سلطنت باقی باشد، یا برود و بدتر از اول برگردد؛ و نه حاضر است که شورای سلطنت را قبول کند؛ و آن هم برخلاف قانون اساسی است، که من مکرر تشریح کرده‌ام. و اما قضیه اینکه آرامش باشد، ما همیشه می‌خواهیم مملکت آرام باشد و مردم با آرامی زندگی کنند؛ اما به دست آوردن آرامش، با وجود شاه امکان ندارد؛ و ما نمی‌توانیم با وجود شاه آرامش را برگردانیم. آقای کارتر اگر حُسن نیت پیدا کرده‌اند و می‌خواهند آرامش باشد و خون‌ها ریخته نشوند، خوب است که شاه را ببرند و دولت [بختیار] را هم پشتیبانی نکنند؛ و به میل ملت

۱. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ج ۳، صص ۱۴۰ و ۱۴۱.



که یک امر مشروعی هست و خواسته است؛ از میل ملت جلوگیری نکنند.»<sup>۱</sup>

آیت‌الله در ادامه به موضوع کودتا، اشاره شده در پیام جیمی کارتر، پرداخت. به او گفته بودند که ژنرال رابرت هایزر به تهران رسیده است. خبر این سفر پنهان نمانده بود. روزنامه‌های ایران سه روز پس از ورود او به تهران گزارش‌هایی را به نقل از بنگاه‌های خبرپراکنی منتشر کرده بودند.<sup>۲</sup> بودن هایزر در ایران، بین محافل سیاسی داخلی، با وقوع کودتا تجزیه و تحلیل شده بود. «و اما قضیه کودتا. الآن از ایران به من اطلاع دادند که یک کودتای نظامی در شرف تکوین است و می‌خواهند کشتار زیادی بکنند؛ و از من خواسته‌اند کالاهای آمریکایی را تحریم کنم، و به آمریکا اخطار کنم که اگر چنین کودتایی بشود از چشم شما می‌بینند؛ و اگر شما حُسن نیت دارید باید جلوگیری کنید. برای من گفته‌اند، پیغام داده‌اند، که اگر کودتای نظامی بشود، حکم جهاد مقدس باید داد. من کودتا را نه به صلاح ملت می‌دانم، و نه به صلاح آمریکا؛ اگر (کودتا) بشود از چشم شما می‌دانیم. من نمی‌دانم ملت آمریکا بعدها چه خواهد کرد؛ و من به حکم اینکه یک شخص روحانی هستم، و مصلحت بشر را همیشه در نظر دارم و مصلحت ملت خودم را در نظر دارم، به شما توصیه می‌کنم که جلوی این خونریزی‌ها را بگیرید و نگذارید این خونریزی‌ها تحقق پیدا کند؛ و ایران را به حال خود واگذارید؛ که اگر بکنید، نه گرایش کمونیستی خواهد داشت و نه سایر مکاتب انحرافی؛ نه تسلیم شرق و نه تسلیم غرب خواهد شد. تأکید می‌کنم که اگر بخواهید آرامش در ایران حاصل شود راهی جز این نیست که نظام شاهنشاهی، که قانونی نیست، کنار برود، و ملت را به حال خود باقی بگذارند، تا من یک شورای انقلاب تأسیس کنم از اشخاص پاکدامن، برای نقل قدرت؛ تا امکانات مناسب جهت حکومت مبعوث ملت انجام گیرد. و در غیر این صورت امید آرامش نیست؛ و خوف آن دارم که اگر کودتای نظامی بشود، انفجاری بشود در ایران، که کسی نتواند جلوی آن را بگیرد. و ملت ایران از کودتای نظامی نمی‌ترسد؛ برای آن‌که ماههاست که با قدرت نظامی، هر چه سخت‌تر، با مردم معامله شده است و نتوانسته‌اند آرامش برقرار سازند. و الآن نظام و ارتش که از چند ماه قبل، سست‌تر و ضعیف‌تر است، برای آن‌که در باطن ارتش اختلافات ایجاد شده است و بسیاری به ما می‌پیوندند و کودتا را خفه می‌کنند؛ لکن با کشتاری، که من میل ندارم واقع شود. من به شما توصیه می‌کنم، از کودتا جلوگیری کنید، که اگر بشود ملت ایران از شما می‌دانند، و برای شما

۱. صحیفه امام، ج ۵، ص ۳۷۶.

۲. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۵۳ (۱۷ دی ۱۳۵۷)، ص ۸.

ضرر دارد. این تمام پیغام من است به کارتر.»<sup>۱</sup>

آخرین نکته امام خمینی به دولت فرانسه بود. او گفت که از رئیس‌جمهور فرانسه به دلیل مناقشه در تأییدهای کارتر از محمدرضا پهلوی تشکر می‌کنم. شاید این گفته، بیش از دیگر حاضران، فرانسوی‌ها را متعجب کرده باشد. آیت‌الله از کجا خبردار شده بود که دستن در عرض پشتیبانی‌های آمریکا از شاه اظهار نظر کرده بود. صادق طباطبایی نوشته است که «من قبلاً از طریق مقامات آلمانی از نتایج کنفرانس گوادلوپ مطلع شده و مشروح کامل آن را قبل از این دیدار به اطلاع امام رسانده بودم. مقامات آلمانی به طور مشروح مخالفت‌های هلموت اشمیت صدراعظم آلمان و مناقشه طولانی پرزیدنت ژیسکار دستن را با مواضع کارتر و بحث‌های نسبتاً طولانی که حول این محور بین آنان در گرفته بود برای من بیان کرده بودند که من با امام در میان گذاشته بودم.»<sup>۲</sup>

گفته امام چنین بود: «و اما به دولت فرانسه؛ از رئیس‌جمهور که در این کنفرانس از تأیید کارتر از شاه، مناقشه کرده است، تشکر می‌کنم و میل دارم که کارتر را نصیحت کنند، که دست از پشتیبانی این شاه و این رژیم و این دولت، که همه برخلاف قوانین است، بردارند؛ و به این کودتای نظامی تأیید نکنند؛ و جلوگیری کنند، تا ایران آرامش خود را به دست بیاورد و چرخ‌های اقتصاد به گردش درآید؛ و در آن وقت است که می‌شود که نفت را به غرب و هر کجا که مشتری هست صادر کند.»<sup>۳</sup>

۱. صحیفه امام، ج ۵، صص ۳۷۶ و ۳۷۷.

۲. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ج ۳، ص ۱۴۲.

۳. صحیفه امام، ج ۵، ص ۳۷۷. امام خمینی در آن زمان از فروختن یا نفروختن نفت می‌گفت. بیشتر خبرنگاران نیز از سیاست نفتی ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی می‌پرسیدند. جهان غرب، طعم قطع نفت را در جنگ کشورهای مسلمان عرب با اسرائیل چشیده بود. هماهنگی در دولت‌های مسلمان عضو اوپک توانسته بود کشورهای اروپایی را با شوک نفتی روبرو کند. آنها گفته بودند تا زمانی که اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی اعراب بیرون نرود، به تناوب تولید نفت خود را کاهش خواهند داد. هر چند دولت شاهنشاهی ایران، عضو مسلمان سازمان اوپک، در این تحریم شرکت نکرده بود، اما ضربه مهمی به جهان پشتیبان اسرائیل وارد گردیده بود. آن سال/ ۱۳۵۲ ش همدستی سیاسی اقتصادی گروهی از کشورهای اسلامی زنگ خطر کمبود نفت را با بلندی به صدا درآورده بود. از آن زمان به بعد، کوشش برای گرفتن این حربه از اعضای اوپک آغاز شد و رفته‌رفته اوپک به سازمانی خنثی و ناکارآمد در اعمال سیاست‌های اقتصادی و سیاسی تبدیل گردید. سایه آن ترس، هنوز از سر جهان غرب، به ویژه اروپا، کنار نرفته بود. و چه بسا ته‌مانده‌ای از آن توان سیاسی اقتصادی در بین دولت‌های مسلمان به جا مانده بود. تهدیدهای نفتی امام خمینی و پرسش‌های فراوان خبرنگاران درباره سیاست‌های نفتی ایران پس از استقرار جمهوری اسلامی از این جهت قابل تفسیر است.

## جوانه قانون اساسی

هر هفت خبرنگاری که امروز با آیت‌الله خمینی مصاحبه کردند، از موضع او درباره دولت بختیار پرسیدند، و امام هر بار گفت که این دولت، همچون دولت‌های پیشین وجهه قانونی ندارد، چرا که از طرف پادشاهی غیرقانونی و مجلس‌هایی که اعتبار مردمی ندارند منصوب و تأیید شده است.<sup>۱</sup> شماری درباره ارتش و کودتا سؤال کردند و او با اطمینان گفت که «شما باور نمی‌کنید که ارتش با ملت است و در آینده نزدیک به شاه پشت خواهد کرد؟! پیروزی ما حتمی است و جمهوری اسلامی تحقق‌اش برای من خیلی روشن است.»<sup>۲</sup> او افزود کودتای نظامی چیزی بیشتر از حکومت‌های نظامی و دولت نظامی نخواهد بود. اساساً کودتا در ایران اکنون راه‌حل سیاسی نیست.<sup>۳</sup> نکته تازه‌ای که آیت‌الله در پاسخ به چگونگی انتقال قدرت یادکرد، تشکیل شورای [انقلاب] بود.<sup>۴</sup> هر چند این شورا در ایران تشکیل شده بود، اما آشکار نبود. خبر تازه دیگری که امام در پاسخ به پرسش خبرنگاران داد، تدوین قانون اساسی بود. او پیش از این گفته بود که قانون اساسی مشروطه بررسی و مواد پذیرفتنی آن باقی و موادی که وفق اصول اسلام نیست، همچون نظام سیاسی پادشاهی، کنار گذاشته خواهد شد. او امروز تأکید کرد «همه چیز باید در ایران تغییر کند. از قانون اساسی گرفته تا شکل حکومت و از مسائل اقتصادی تا فرهنگی و اجتماعی و نظامی؛ همه چیز باید تغییر کند.»<sup>۵</sup> و در جای دیگری گفت: «اکنون مشغول تهیه قانون اساسی جدیدی هستیم.»<sup>۶</sup>

صادق طباطبایی نوشته است که پیشنهاد تدوین قانون اساسی را حسن ابراهیم حبیبی مطرح کرده، گفته بود که با تبدیل حکومت، قانون اساسی باید زیر بغل زمامداران جدید باشد. آن دو این پیشنهاد را نزد امام برده بودند. «اتفاقاً پدرم [آیت‌الله سیدمحمدباقر سلطانی طباطبایی] آنجا بودند. ایشان گاه‌گاه ملاقات‌هایی با امام به طور خصوصی داشتند و ما هم کنجکاوی نمی‌کردیم که درباره چه چیزی گفت‌وگو می‌کردند. من به امام گفتم که ما با آقای دکتر حبیبی در مورد چند مطلب بحث می‌کردیم؛ به این نتایج رسیدیم که با شما در میان بگذاریم؛ از جمله

۱. همان، صص ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۹۰، ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۱.

۲. همان، ص ۳۷۹.

۳. همان، صص ۳۷۸ و ۳۷۹.

۴. همان، ص ۳۸۰.

۵. همان، ص ۳۹۵.

۶. همان، ص ۴۰۰.

نیاز به طرحی برای تدوین قانون اساسی جدید است. ایشان به آقای حبیبی گفتند که شما یک فکری بکنید، با استفاده از دانش و اطلاعات حقوقی؛ و نیز آگاهی که از قوانین کشورهای آزاد دارید. خودتان و مطالبی که فکر می‌کنید لازم است تنظیم کنید آقای سلطانی هم هستند. اگر احتیاج به آرای فقهی داشتید از ایشان استفاده کنید.<sup>۱</sup>

حبیبی کار را آغاز کرده بود. خانه‌ای بیرون از پاریس داشت. نشست و نگاشت.<sup>۲</sup> هر بخشی را که تدوین می‌کرد به نوفل لوشاتو می‌آورد، به امام می‌داد و دیدگاه‌های اصلاحی را می‌گرفت.<sup>۳</sup> آشکار کردن موضوع تدوین قانون اساسی تازه، تأسیس شورای [انقلاب] و گفتن این که «من برای انتقال قدرت بعد از رفتن شاه برنامه‌ای را پیش‌بینی کرده‌ام که به موقع به مرحله اجرا می‌گذارم»<sup>۴</sup> یعنی آغاز تأسیس نهادهای حکومتگر از طرف رهبر انقلاب اسلامی.

### زیر بارش پرسش‌ها

پس از تشکیل دولت شاپور بختیار و قطعی شدن خروج محمدرضا پهلوی از ایران تشنگی اصحاب رسانه برای مصاحبه با آیت‌الله، نشان از فراوانی خواهندگان اخبار ایران داشت. او در هجدهم دی به پرسش‌های خبرنگاران مجله ژون آفریک فرانسه، تلویزیون‌های فرانسه و سوئیس، و روزنامه‌های اکونومیست انگلیس، بالتیمور سان آمریکا، تایمز انگلیس و فایننشال تایمز انگلیس پاسخ داده بود. روز بعد/ نوزدهم دی تلویزیون بی‌بی‌سی در میان سؤالات خود پرسید که می‌گویند از دولت لیبی و سازمان‌های فلسطینی کمک می‌گیرید. «خیر. اینها تبلیغات دار و دسته شاه است. ما از هیچ دولتی استمداد نکردیم و نخواهیم کرد. ما به نیروی ملت اتکا داریم و احتیاج به دولت‌ها نداریم.» این پرسش بارها از امام شده بود. سه روز بعد هم خبرنگار تلویزیون آر.ای.آی ایتالیا از او پرسید که نماینده دولت لیبی به دیدار شما آمده بود. آیا از آنها کمک مالی می‌گیرید؟ «نماینده لیبی آمده است این‌جا، لکن در مسائل دیگری با من صحبت کرده است و اصلاً صحبت مسائل مالی نشده است. نه لیبی و نه کشورهای دیگر به من کمک مالی نکرده‌اند و من احتیاج به کمک مالی ندارم. من با شاه با یک قلم و چند صفحه کاغذ مبارزه

۱. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، صص ۱۳۱ و ۱۳۲.

۲. همان، ص ۱۳۲.

۳. اقلیم خاطرات، ص ۵۱۳.

۴. صحیفه امام، ج ۵، ص ۳۹۹.

می‌کنم، و اگر من یک وقت محتاج به کمکی باشم ملت من به من کمک خواهد کرد.»<sup>۱</sup> خبرنگار بی‌بی‌سی پرسید، می‌گویند برخی از کارگزاران شما وابسته به حزب توده هستند. «کسانی که با من ارتباط نزدیک و یا دور دارند از مسلمان‌های خالص هستند و به هیچ حزبی وابستگی ندارند.»<sup>۲</sup> خبرنگار روزنامه لوتا کونتیوا/ نخستین سؤال خود را درباره تجدید حیات شیعه کرد. «یکی از خصلت‌های ذاتی تشیع... مقاومت و قیام در برابر دیکتاتوری و ظلم است... در صد سال اخیر حوادثی اتفاق افتاده است که هر کدام در جنبش امروز ملت ایران تأثیری داشته است؛ انقلاب مشروطیت، جنبش تنباکو... تأسیس حوزه علمی دینی... قم... و نیز تلاش روشنفکران مذهبی در داخل مراکز دانشگاهی و قیام سال‌های [۴۱-۴۲] ملت ایران به رهبری علمای اسلامی که تا امروز ادامه دارد؛ همه عواملی هستند که اسلام شیعی را در سطح جهان مطرح می‌کند.»<sup>۳</sup> خبرنگار تلویزیون اسپانیا از سیاست جمهوری اسلامی نسبت به منابع زیرزمینی ایران سؤال کرد. «منابع زیرزمینی تابع سیاست اقتصادی است. در شرایط فعلی ما ناچار به فروش منابع مان هستیم؛ البته با سیاستی مستقل.»<sup>۴</sup> خبرنگار لوموند فرانسه پرسید که چند روزی است ادبیات سیاسی جراید شوروی نسبت به ایران تغییر کرده و از جنبش مردم حمایت می‌کند.<sup>۵</sup> «تبلیغات روزنامه‌های شوروی مداخله در امور داخلی محسوب نمی‌شود. و در واقع تمام روزنامه‌های جهان باید از ما علیه رژیم شاه حمایت کنند. اتحاد شوروی در ردیف کشورهای است که وضع ملت ایران را درک کرده و رفتار خود را بر همین اساس بنا نهاده است. ما با شوروی مانند همه کشورهای دیگر، مادام که نخواهند در امور داخلی ما مداخله کنند، روابط دوستی خواهیم داشت.»<sup>۶</sup> مشابه این پاسخ، برای آمریکا هم داده شده بود. «اگر آمریکا به نحو صحیح رفتار کند و در امور داخلی ما مداخله نکند و مشاوران خود را که در امور کشور ما دخالت دارند، فراخواند، ما نیز آنها را احترام خواهیم گذاشت.»<sup>۷</sup>

روز بعد/ بیستم دی، خبرنگار مجله تایم آمریکا راجع به وضعیت مطبوعات در جمهوری

۱. همان، ص ۴۳۰.

۲. همان، ص ۴۰۵.

۳. همان، ص ۴۰۷.

۴. همان، ص ۴۱۲.

۵. روزنامه‌های رسمی اتحاد جماهیر شوروی در این روزها ضمن محکوم کردن مداخله آمریکا در ایران، تعیین سرنوشت سیاسی کشور را حق مردم ایران دانستند. ر.ک: روزنامه اطلاعات، شم ۱۵۷۵۳ (۱۷ دی ۱۳۵۷)، ص ۸.

۶. صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۱۵.

۷. همان، ص ۴۱۴.

اسلامی پرسید. «همه مطبوعات آزادند، مگر اینکه مقالات، مضر به حال کشور باشد.» نماینده رادیو تلویزیون لوکزآمبورگ در مورد بروز جنبش اسلامی در دیگر کشورها سؤال کرد. «آن مربوط به ما نیست. ملت ما در سراسر کشورهای اسلامی اثر می‌گذارد و ملت‌ها را به فکر رهایی از چنگال شرق و غرب می‌اندازد.»<sup>۱</sup> خبرنگار مجله انگلیسی اکسپرس نظر آیت‌الله را درباره به هم خوردن تعادل قدرت‌های شرق و غرب در غرب آسیا پس از برپایی جمهوری اسلامی جویا گردید. «حکومت اسلامی، حکومتی است آزاد و مستقل، و روابطش با شرق و غرب به یک نحو است. و اگر آنها روابط حسنه داشته باشند، دولت اسلام هم با آنها روابط حسنه دارد، و اجازه نمی‌دهیم کسی در مقررات مملکت دخالت کند.»<sup>۲</sup> فرستاده روزنامه نیویورک تایمز پرسید که پس از بیرون شدن شاه به ایران خواهید رفت؟ «تاکنون تصمیمی نگرفته‌ام. رفتن و نرفتن شاه، ربطی به رفتن یا نرفتن من ندارد. در هر موقع صلاح دانستم به ایران می‌روم.»<sup>۳</sup> همه سؤالات خبرنگار آژانس سیگما درباره بازار و بازاریان و اعتصاب آنها بود. «بازاریان خوب دریافته‌اند که ضررهای ناشی از اعتصابات به مراتب بهتر است از زیر یوغ استعمار رژیم کنونی بودن... آنان علاقه به اسلام و کشور اسلامی ایران را با فداکاری‌های بی‌دریغ خویش ثابت کرده‌اند... تصمیمات آنان در مبارزات سیاسی نقش بسیار مؤثر و گاهی تعیین کننده داشته است. و نیز همیشه منشأ خدمات اجتماعی فراوان بوده [اند].»<sup>۴</sup>

روند گفت‌وگو با رسانه‌ها و مطبوعات جهانی در روزهای بعد هم ادامه داشت.

## رونمایی از شورای انقلاب

طرح تأسیس شورایی از رهبران داخلی برای راهبری نهضت و نیز پی‌جویی و گزیدن افرادی برای اداره کشور پس از پیروزی انقلاب، هم مشغله ذهنی امام خمینی بود و هم دغدغه روحانیان پیشگام در ایران. پیش از این نوشته شد که این مهم در دیدار آقایان مرتضی مطهری و سیدمحمد حسینی بهشتی با آیت‌الله در آبان‌ماه بررسی گردیده، آن دو موظف شده بودند تنی چند از مبارزان آگاه را برگزیده، به امام معرفی کنند. نخستین هسته با عضویت آقایان مرتضی

۱. همان، ص ۴۱۷.

۲. همان، ص ۴۱۹.

۳. همان، ص ۴۲۰.

۴. همان، صص ۴۲۱ و ۴۲۲.

مطهری، سید محمد حسینی بهشتی، اکبر هاشمی رفسنجانی، محمد جواد باهنر و سید عبدالکریم موسوی اردبیلی تشکیل شده، آغاز به کار کرده بود. راه‌پیمایی‌های بزرگ تاسوعا و عاشورا با برنامه‌ریزی و مدیریت این هسته آغاز و انجام یافته بود. اینان «هفته‌ای یک بار و سپس دو بار به صورت مخفی در منازل اعضا، تشکیل جلسه می‌دادند و تصمیمات آن در زمینه چگونگی تظاهرات، اعتصاب‌ها، راه‌پیمایی‌ها و در مواردی پس از تأیید امام، به اجرا درمی‌آمد. البته جمع‌آوری پول از مؤمنین برای رسیدگی به وضعیت اعتصاب‌کنندگان و تأمین مالی نیروهای انقلابی و حتی رفع نیازهای مالی مردم مستأصل و نیازهای مبارزاتی در فرانسه، از جمله کارهای دیگرمان بود»<sup>۱</sup>

در این روزها که پیروزی جنبش اسلامی ایران روشنی بیشتری پیدا کرده بود، امام خمینی از شورای انقلاب رونمایی کرد و در حقیقت نخستین گام رسمی را در تأسیس نهادهای نظام سیاسی مورد نظر خود برداشت. امام در ۲۲ دی در پیامی به مردم ایران نوشت که «به موجب حق شرعی و بر اساس رأی اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران که نسبت به این‌جانب ابراز شده است، در جهت تحقق اهداف اسلامی ملت، شورایی به نام شورای انقلاب اسلامی مرکب از افراد باصلاحیت و مسلمان و متعهد و مورد وثوق موقتاً تعیین شده و شروع به کار خواهند کرد.» او وظایف این شورا را بررسی، مطالعه و فراهم کردن مقدمات تأسیس دولت انتقالی دانست که وظیفه آن دولت «الف- تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم به منظور تصویب قانون اساسی جدید جمهوری اسلامی؛ ب- انجام انتخابات بر اساس مصوبات مجلس مؤسسان و قانون اساسی جدید؛ ج- انتقال قدرت به منتخبین جدید» است.

امام خمینی در بند دوم از پیام خود نوشت که خواست همگانی مردم ایران تنها بیرون شدن شاه از کشور نیست، بلکه برچیده شدن سلطنت و در پی آن استقرار جمهوری اسلامی که تضمین‌کننده آزادی ملت، استقلال مملکت و عدالت اجتماعی است، می‌باشد. پس، دولت کنونی / دولت شاپور بختیار پذیرفتنی نیست و همکاری با آن شرعاً حرام و قانوناً جرم است. آیت‌الله بار دیگر از کارمندان دوایر دولتی خواست با وزراء این دولت همکاری نکرده، در صورت امکان آنان را به وزارت‌خانه‌ها راه ندهند. در بند سوم این پیام با اشاره به احتمال وقوع کودتا افزود که جناح‌های شریف ارتش اجازه این کار را نخواهند داد، با وجود این «من بر حسب وظیفه الهی و ملی خود به ارتش ایران هشدار می‌دهم و از صاحب‌منصبان و درجه‌داران

۱. امام خمینی به روایت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، ص ۶۲.

می‌خواهم که در صورتی که چنین توطئه‌ای در کار باشد شدیداً از آن جلوگیری کنند و راضی نشوند چند نفر خونخوار، ملت شریف ایران را به خاک و خون بکشند، و ملت نیز باید در برابر چنین توطئه‌ای مجهز باشد. او در آخرین بند از نوشته خود ادامه اعتصاب‌ها و تظاهرات را ضروری دانست و در اظهارنظری تازه درباره چماق‌داران گفت که مردم می‌توانند در برابر حمله آنان از خود دفاع کنند، اگر چه منتهی به کشته شدن فرد چماق‌دار شود.<sup>۱</sup>

دیگر نیازی به تلفنگرام شدن پیام‌های امام خمینی نبود. عنوان اصلی صفحه اول برخی مطبوعات ایران پس از نوشته شدن این پیام چنین بود: «امام خمینی: شورای انقلاب اسلامی تشکیل شد.»<sup>۲</sup>

آیت‌الله امروز به سؤال‌های خبرنگار تلویزیون آر.ای.آی ایتالیا پاسخ داد. او ابراز داشت که امکان وقوع کودتا را می‌دهم، اما امکان این که بتواند مردم را سرکوب کند، نه؛ آن‌چه من احتمال می‌دهم یک انفجار بزرگ است که جلوگیری از آن بسیار سخت خواهد بود. من به کسانی که در این باره فکر می‌کنند توصیه می‌کنم دست به چنین کاری نزنند. من عوامل داخلی کودتا را می‌شناسم. آنان را به من شناسانده‌اند. کودتا برای آنها گران تمام خواهد شد. اگر آمریکا نیز در این اقدام دست دارد، باید از آن بپرهیزد. در صورت اجرای کودتا ملت ایران آن را از چشم آمریکا خواهد دید.<sup>۳</sup> این خبرنگار سؤالی کرد که پیش از او بارها مطرح شده بود: کی به ایران باز خواهید گشت؟ پاسخ امام به این پرسش همواره چنین بود که هرگاه مصلحت بدانم بازخواهم گشت، اما این بار گفت: «احتمال می‌دهم که نزدیک شده باشد.»<sup>۴</sup>

## واکنش دوران‌دیشانه

مأموران ساواک در بیست و یکم دی ماه اعلامیه پخش شده‌ای را در تهران یافتند که عنوان آن «توطئه خائنه شاه جلاد را فاش می‌کنیم» بود. گفتنی است که کارآیی سازمان اطلاعات و امنیت کشور در این زمان کاهش چشمگیری یافته بود. از نظر کارشناسان امنیتی، ساواک تبدیل به یک خبرگزاری شده بود. دفاتر این سازمان در تهدید همگان قرار گرفته بود. تابلوهایی در

۱. صحیفه امام، ج ۵، صص ۴۲۶ تا ۴۲۸.

۲. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۵۸ (۲۳ دی ۱۳۵۷)، صص ۱ و ۲.

۳. صحیفه امام، ج ۵، صص ۴۲۹ و ۴۳۰.

۴. همان، ص ۴۳۰.



سردر ساواک شهرستان‌ها نصب می‌شد که آن‌جا را اداره‌ای دیگر با وظایفی متفاوت نشان می‌داد. نکته جالب، ترمز منابع ساواک از وظایف تعریف شده خود بود؛ حتی «بعضاً در تظاهرات شرکت و با افراد محرک همکاری» می‌کردند.<sup>۱</sup>

جمع‌آوری اخبار و گزارش‌های این دوره بیش از همه بر عهده فرمانداری‌های نظامی و شهربانی بود. با وجود این اعلامیه یادشده توسط منابع وفادار ساواک کشف و به بالادستان فرستاده شد. این اعلامیه می‌گفت که شاه چندی پیش در جلسه‌ای با سران ارتش آنان را تشویق به سرکوب هر چه بیشتر مردم و ایجاد کینه و نفرت بین ارتشیان و گروه‌های مخالف نظام شاهنشاهی کرده است. متن سخنان محمدرضا پهلوی در ذیل این مقدمه چاپ شده، از قول شاه آمده بود: «همان‌طور که قبلاً هم راهنمایی شده، با ایجاد کینه و نفرت بین مردم و آنها [= نظامیان] از طریق مختلف و از جمله دادن آزادی کامل تیراندازی و کشتن مردم، این دو نیروی برابر را در مقابل هم قرار دهید تا با به وجود آوردن یک جنگ داخلی طولانی، ما فرصت کافی برای چاره‌اندیشی و روی کار آوردن دولتی که تا حدودی مورد قبول مردم باشد، داشته باشیم.»<sup>۲</sup> در مکاتبات درون‌سازمانی ساواک انتصاب این سخنان به شاه تکذیب گردید. بررسی صدای نوار، حاکی از شباهت غیرقابل انکار آن با لحن و گفتار شاه است. با این حال در این همانی صدا تردیدهایی وجود دارد. اگر این نوار را تقلید ماهرانه صدای شاه بدانیم، احتمال دست داشتن گروهی چون حزب توده را نباید از نظر دور کرد. در این زمان حزب توده پس از سازمان‌دهی، بخشی از نیروهای خود را به داخل کشور گسیل داشته بود و شعارهایی در ضرورت آغاز جنگ مسلحانه با ارتش می‌داد.<sup>۳</sup>

آیا آنچه امروز/ بیست و سوم دی، به گوش امام خمینی رسانده شد، با این موضوع مرتبط بود؟ روز ۲۳ دی، امام خمینی اعلامیه‌ای خطاب به ملت صادر کرد: «در همین ساعت از شخص مطلعی خبری موثق دریافت نمودم که لازم است شما را مطلع کنم. توطئه‌ای در خارج از کشور به دست نفع‌جویان در دست اجراست که باید ملت ایران با کمال هوشیاری و شجاعت آن را خشتی کنند. می‌خواهند به مجرد رفتن شاه دسته‌هایی از مزدوران و اشرار را وادار کنند که به اسم ملت مسلمان حمله به ارتش و سربازها و شهربانی‌ها و دیگر مؤسسات دولتی و نظامی

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۲، ص ۲۷۷.

۲. همان، ج ۲۴، صص ۳۶۹ تا ۳۷۲.

۳. همان، صص ۷ تا ۱۰.

کنند و با تبلیغاتی که برای نیروهای نظامی و انتظامی کرده‌اند، آنان را به قتل عام مردم بی‌دفاع و اदार نمایند.» آیت‌الله همگان را به بیداری خواند و از مردم خواست با ارتش و نیروهای انتظامی مهربان باشند، آنان را برادران خود بدانند، اما در برابر حمله اشرا از خود دفاع کنند. و نیز به نیروهای مسلح توصیه کرد مردم را برادر خود دانسته، چنانچه مورد تهاجم واقع شدند، بدانند که کار ملت نیست.<sup>۱</sup> متن کامل این پیام در جراید داخلی چاپ گردید.<sup>۲</sup> ریشه این موضوع به هر آب مسمومی که می‌رسید، با واکنش دوران‌دیشانه آیت‌الله بی‌اثر ماند.

امام خمینی امروز توضیحات چندباره‌ای که تاکنون به نمایندگان رسانه‌های اروپایی و آمریکایی داده بود، به یک خبرنگار اندونزیایی داد و درباره ماهیت جمهوری اسلامی گفت که این حکومت در وهله اول متکی به آرای مردم است، به گونه‌ای که زمامداران توسط همه مردم انتخاب می‌شوند. دوم این که حاکمان باید همواره با نمایندگان مردم در تصمیم‌گیری‌ها مشورت کنند؛ تصمیمات نهایی فقط با موافقت نمایندگان مردم که نماینده همه طبقات و گروه‌ها خواهند بود، گرفته خواهد شد. خطوط اصلی جمهوری اسلامی که در قانون اساسی جدید تدوین خواهد گردید، همان اصول اسلام است که در قرآن و سنت بیان شده است. آیت‌الله به پرسش خبرنگار روزنامه تمپو درباره مبانی اقتصاد اسلامی گفت که مالکیت در اقتصاد اسلامی پذیرفته شده، اما شرایطی در تعلق مالکیت وجود دارد که بین مناسبات اقتصادی در جامعه اسلامی با نظام اقتصادی سرمایه‌داری جدایی می‌اندازد. «باید نظام اقتصادی اسلام را در مجموعه قوانین و مقررات اسلامی در کلیه زمینه‌ها و شئون فردی و اجتماعی ملاحظه کرد. این مسلم است که از نظر اسلام حل تمامی مشکلات و پیچیدگی‌ها در زندگی انسان‌ها تنها با تنظیم روابط اقتصادی به شکل خاص حل نمی‌شود و نخواهد شد، بلکه مشکلات را در کل یک نظام اسلامی باید حل کرد.» امام به این سؤال خبرنگار اندونزیایی که به کدام یک از جناح‌های مخالف شاه نزدیک هستید پاسخ سرراستی نداد و گفت که نهضت اسلامی ایران چارچوب‌های حزبی را در هم شکسته و خود به یک حزب تبدیل شده است؛ حزب اسلام؛ حزب‌الله.<sup>۳</sup>

۱. صحیفه امام، ج ۵، صص ۴۳۴ و ۴۳۵.

۲. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۵۹ (۲۴ دی ۱۳۵۷)، ص ۸.

۳. صحیفه امام، ج ۵، صص ۴۳۶ تا ۴۴۰.

دیدار بعدی امام با خورشید احمد یکی از اعضای شورای مرکزی جماعت اسلامی پاکستان. سی و سه روز پیش از این دیدار ابوالاعلی مودودی، مؤسس جماعت اسلامی پاکستان، در نامه‌ای به آیت‌الله، پشتیبانی خود را از نهضت اسلامی ایران ابلاغ کرده بود. امام به این نامه پاسخ داده بود.<sup>۱</sup> خورشید احمد اندیشمندی روشنفکر و نویسنده‌ای توانا بود. او در ابتدای این دیدار گفت که ما به جهت هواداری از انقلاب ایران زیر فشار دولت پاکستان هستیم؛ و افزود که کوشیدیم در سفری که ضیاءالحق، رئیس حکومت نظامی پاکستان، به ایران داشت، اعمال نفوذ کرده [نظر او را به جنبش ایران علیه شاه] جلب کنیم.<sup>۲</sup> آیت‌الله به اوضاع پاکستان ناآشنا نبود؛ در آن کشور نماینده داشت؛ به حوزه‌های علمیه شیعه آن‌جا کمک می‌کرد؛ گزارش‌ها و خبرهای پاکستان را از منابع رسمی و غیررسمی می‌گرفت. او پشتیبانی ضیاءالحق از شاه را تأسف بار دانست و از خورشید احمد خواست به کمک‌های تبلیغاتی خود در حمایت از انقلاب ایران ادامه دهند. احمد هم گفت که «ما پاکستانی‌ها با شما هستیم. حاضر به مبارزه شانه به شانه در کنار شما هستیم. در بسیج و ساختن افکار عمومی و حرکت سیاسی اطمینان می‌دهم که دولت را تحت حداکثر فشار لازم قرار بدهیم که پشتیبانی گذشته از رژیم شاه دیگر نشود.»<sup>۳</sup>

### بررسی احتمالات

«نزدیک به پانصد مسلمان، یکشنبه‌های هر هفته، پیرامون سکویی که در وسط باغچه خانه آیت‌الله خمینی در نوفل‌لوشاتو قرار دارد، گردهم می‌آیند. شمار اندکی از دیدارکنندگان می‌توانند زیر چادر بنشینند؛ بیشتر روی برف به نماز می‌ایستند. نوفل‌لوشاتو امروز، یکشنبه، در پی تشکیل شورای انقلاب اسلامی از طرف آیت‌الله و نیز تشکیل شورای سلطنت برای به دست گرفتن وظایف پادشاه در نبود او، شاهد ساعتهای استثنایی است. چند نفر صبح زود به این‌جا آمدند تا با رهبر مذهبی ایران گفت‌وگو کنند. اینان زیر بغل خود پرونده‌هایی داشتند، و بی‌آنکه حرفی بزنند به دیدار امام خمینی رفتند. ساعت یازده شهردار نوفل‌لوشاتو از راه می‌رسد. یک استکان

۱. یکصد و هجده روز در نوفل‌لوشاتو، ص ۳۴۳.

۲. ژنرال ضیاءالحق در تابستان ۱۳۵۶ با کودتا، ذوالفقار علی بوتو، نخست‌وزیر، را سرنگون کرده، قدرت سیاسی پاکستان را به دست گرفته بود. او در شهریور ۱۳۵۷ در سفری سرزده به ایران با شاه دیدار و گفت‌وگو کرده بود.

۳. صحیفه امام، ج ۵، صص ۴۴۱ تا ۴۴۴.

چای می نوشد و به حضور آیت‌الله می‌رود. چهل دقیقه بعد، هنگامی که از خانه بیرون می‌آید از احتمال خواهرخواندگی نوفل لوشاتو با یک دهکده ایرانی در آینده می‌گوید. دیدار شهردار با آیت‌الله گویی خداحافظی با شخصی بود که سه ماه پیش به نوفل لوشاتو آمده بود و به زودی این‌جا را ترک خواهد کرد. ساعت ۱۳ در خانه باز می‌شود. آیت‌الله بیرون می‌آید. خیابان باریک یخ زده را پشت سر می‌گذارد. به سوی چادری که باید در آن‌جا نماز بخواند می‌رود. دو ژاندارم فرانسوی جمعیت را کنار می‌زنند تا آیت‌الله با آسودگی به آن‌جا برسد. حاضران شادمانه فریاد برمی‌آورند. نماز به پایان می‌رسد و رهبر انقلاب ایران سخنان خود را آغاز می‌کند.<sup>۱</sup>

این جمله‌ها را خبرنگار خبرگزاری فرانسه، صبح روز بیست و چهارم دی در محل اقامت امام خمینی نوشت. سخنرانی آیت‌الله با ردّ دولت بختیار آغاز شد، چرا که منصوب پادشاهی است که پذیرفته مردم نیست و برنامه‌اش مصوب مجالسی خواهد بود که برگزیده مردم نبوده‌اند. امام در تشریح آینده پیش رو، پس از بیرون شدن شاه از ایران، سه امکان را بررسی کرد. اول، کودتای خشن. او گفت که از راههای گوناگون خبر چنین کودتایی را به گوش من رسانده‌اند، اما آن را خیلی باور نکرده‌ام. چنین کودتایی یا باید توسط شاه و تنی چند از سران خونخوار ارتش که در مناصب حساس قرار گرفته‌اند انجام شود، یا به خواست دولت آمریکا. شاه نمی‌تواند، چرا که شبیه مرده‌ای در تابوت است؛ سران ارتش هم بدون اجازه آمریکا توان دست زدن به کودتا را ندارند. کارشناسان آمریکا نیز وقتی به شکست‌های پشت سر نگاه کنند و ناکارآمدی حکومت نظامی و دولت نظامی را بنگرند، به کودتا فکر نخواهند کرد. دوم، کودتای غیرخشن. او گفت، این امکان نیز وجود دارد که با فریب‌کاری، هر اقدامی برای کسب رضایت ملت انجام دهند؛ شاه را دستگیر، حتی بکشند؛ اموالش را مصادره کنند، به بیرون از کشور ببرندش؛ صدای اذان را بلندتر از همیشه بکنند؛ مجالس دعا راه بیندازند؛ و به هر دروغ و فریبی برای حفظ سلطه آمریکا در ایران دست یازند. سوم، رو در رو کردن مردم و ارتش. او گفت که احتمال این کار بیشتر از دو دیگری است. آیت‌الله با تکرار هشدارهایی که در پیام دیروز خود به مردم داده بود، گفت: «صاحب‌منصب‌ها و سربازها و ارتشی‌ها خیال نکنند، یا شهربانی‌ها و ژاندارم‌ری‌ها... که ملت با اینها دشمن است؛ ملت با آن مرد که دشمن بود. آن هم [خواهد] رفت... این را ملتقت باشند که یک نقشه‌ای است که از طرف شیاطین کشیده شده است که دو قشر از

۱. برگرفته از گزارش خبرگزاری فرانسه. رک: روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۱۱، به کوشش: میرزا باقر علیان‌نژاد، تهران،

ملت را به روی هم وادار کنند و برادرکشی راه بیندازند.<sup>۱</sup>

### برای سومین همه‌پرسی

بیست و نهم دی / اربعین، سومین فرصت مناسب برای همه‌پرسی ملی ایرانیان، نزدیک بود. دست‌اندرکاران اداره مبارزات، در حال تدارک سومین راه‌پیمایی بزرگ بودند.<sup>۲</sup> امام خمینی نیز در بیست و پنجم دی از مردم کشورش خواست که در این راه‌پیمایی نظام پادشاهی را دفن کنند، مخالفت خویش را با شورای سلطنت غیرقانونی اعلام نمایند و برای چندمین بار از جمهوری اسلامی پشتیبانی کنند. این پیام نه توصیه و تذکر داشت. به او خبر داده بودند که حاکمان با خالی کردن سیلوها در حال ایجاد قحطی مصنوعی هستند. «وظیفه حتمی مردم تهران و شهرستانهاست که از این عمل شدیداً جلوگیری کنند.» خبر رسیده بود که آمریکا و عوامل داخلی آن تسلیحات خریداری شده از آن کشور را برده یا نابود خواهند کرد. «بر افسران و درجه‌داران ارتش و سایر نیروهای سه‌گانه است از آن جلوگیری کنند.» آیت‌الله در سومین تذکرش بار دیگر از کشاورزان خواست برای پیش‌گیری از قحطی مصنوعی «همت کنند و از اقدام برای کشت، خصوصاً کشت دیمی غفلت نکنند.» توصیه بعدی به بانک‌های اسلامی و صندوق‌های قرض‌الحسنه بود. «به کشاورزان به منظور ادامه کشاورزی قرض‌الحسنه بدهند.» او در بند پنجم به نمایندگی بانکهای خارجی در ایران هشدار داد سپرده‌های شاه و بستگان او و دیگر سارقان اموال مردم را تحویل آنان ندهند، چرا «که به زودی مقامات صالحه علیه آنان اقامه دعوی خواهند کرد.» آیت‌الله خطاب به نمایندگان مجالس شورای ملی و سنا نوشت که مقام شما غیرقانونی است؛ «از رفتن به مجلسین احتراز کنند و در صورت تخلف مورد مواخذه ملت شریف قرار خواهند گرفت.» بند هفتم، به دانشگاهیان نوشته شد. سازمان ملی دانشگاهیان ایران با هماهنگی راهبران داخلی نهضت، تصمیم به بازگشایی دانشگاه‌های کشور گرفته بود، و از بیستم تا بیست و هفتم دی را هفته بازگشایی دانشگاه‌ها نامیده بودند.<sup>۳</sup>

تذکر آیت‌الله این بود که دانشگاهیان مبارزه خود را در این مرحله نیز ادامه دهند و

۱. صحیفه امام، ج ۵، صص ۴۵۵ تا ۴۶۶.

۲. روزنامه اطلاعات، شم ۱۵۷۵۵ (۱۹ دی ۱۳۵۷)، ص ۱.

۳. همان، ص ۲.

استادانی را که با دستگاه ظلم ارتباط دارند، نپذیرند.<sup>۱</sup> هشتمین بند خطاب به اعضای شورای نیابت سلطنت بود. خبر تشکیل شورای نیابت سلطنت را برخی از مطبوعه‌ها در بیست و سوم دی اعلام کردند. باشندگان آن شاپور بختیار، نخست‌وزیر؛ جواد سعید، رئیس مجلس شورای ملی؛ محمدعلی سجادی، رئیس مجلس سنا؛ عباس قره‌باغی، رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران؛ سیدجلال‌الدین تهرانی؛ علی‌اکبر سیاسی؛ محمدعلی وارسته بودند. تلاش هیأت حاکمه برای پیوستن چهره‌های موجه مذهبی به این شورا شکست خورده بود. کوشیده بودند یدالله سبحانی را به عضویت شورای سلطنت درآورند. کار به استعلام از امام خمینی کشید. پاسخ این بود که «هرگز، هرگز. مصلحت نیست.»<sup>۲</sup> البته ترکیب شورای نیابت سلطنت اندکی دست‌خوش تغییر گردید. یک علت آن استفاده شورای انقلاب اسلامی از فرصت پیش آمده بود. افرادی را برای عضویت پیشنهاد کرد که پیشینه‌ای در جنبش‌های سیاسی نداشته، از حوادثی که علیه هیأت حاکمه رخ داده بود، کنار بوده باشند، اما از باور و شخصیتی برخوردار باشند که بتوانند در زمان مقتضی با نهضت اسلامی همراهی نشان دهند. بدین ترتیب، دست کم عبدالحسین علی‌آبادی، دادستان سابق کل کشور، با نظر شورای انقلاب، عبدالله انتظام، مدیرعامل شرکت نفت، و علی‌قلی اردلان، وزیر دربار با نظر هیأت حاکمه اضافه شده و علی‌اکبر سیاسی حذف گردید. علی‌آبادی همان زمان استعفای کتبی خود را به شورای انقلاب داد تا به هنگام مصلحت منتشر کنند.<sup>۳</sup> امام شورای نیابت سلطنت را غیرقانونی خواند و از اعضای آن خواست که بی‌درنگ استعفا دهند.<sup>۴</sup>

اما آخرین بند از پیام امام خمینی این بود که اعضای شورای انقلاب اسلامی که همگی داخل کشور هستند، به زودی معرفی می‌شوند. تذکر این نکته از آن رو بود که جراید با گمانه‌زنی‌های خود نام کسانی را به عنوان عضو این شورا چاپ کردند که نه در ایران بودند و نه به عضویت آن درآمده بودند: ابراهیم یزدی، صادق قطب‌زاده، ابوالحسن بنی‌صدر.<sup>۵</sup>

۱. صحیفه امام، ج ۵، صص ۴۷۷ و ۴۷۸.

۲. آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، ص ۱۲۱.

۳. همان، ص ۱۲۳.

۴. صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۷۹. استاد محمد محیط طباطبایی در مقاله‌ای که درباره پیشینه «نیابت‌السلطنه» در قانون اساسی مشروطه نوشت، شورای نیابت سلطنت را پدیده‌ای غیرقانونی معرفی کرد. (روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۷۶۲، ص ۲۷ دی ۱۳۵۷)، ص ۴.

۵. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۷۵۹ (۲۴ دی ۱۳۵۷)، ص ۷.

## بازگشت لبخند گم شده

ویلیام سولیوان تاریخ آن دیدارش را با محمدرضا پهلوی نوشته، اما گمان می‌رود ۲۲-۲۱ دی‌ماه بوده باشد. دولت آمریکا به سفیرش در تهران گفته بود که به دیدار شاه رفته، به او بگوید که هر چه زودتر ایران را ترک کند. پیش از این، رسانه‌ها و ناظران سیاسی و دست‌کم یک بار خود شاه به این موضوع پرداخته بودند، اما سولیوان نوشته است که شاه رسماً از این مسأله سخن نگفته بود،<sup>۱</sup> در حالی که شاه هنگام معرفی شدن اعضاء دولت شاپور بختیار، از استراحت در خارج از کشور سخن رانده بود.<sup>۲</sup> بیرون شدن شاه از ایران، تکلیفی بود که جنبش مردم ایران به گردن دولت آمریکا و محمدرضا پهلوی گذاشته بود، و اینک در حال ابلاغ بود. آن روز سولیوان به کاخ نیاوران رفته و این ابلاغیه شفاهی را به شاه گفته بود. «من تا آن‌جا که می‌توانستم با لحن ملایم و مهربان مضمون پیام واشنگتن را به شاه ابلاغ کردم. او با دقت و آرامش به پیامی که او را به ترک کشورش دعوت می‌کرد گوش داد و وقتی حرف‌های من تمام شد، رو به من کرد و با لحنی کم و بیش ملتمسانه گفت: خوب. اما کجا باید بروم؟» سولیوان پاسخی رسمی برای این پرسش شاه نداشت، اما نظر خودش را گفت. «ملک شخصی شما در سوئیس چطور است؟ شاه بلافاصله این نظر را رد کرد و گفت وضع سوئیس از نظر امنیتی خوب نیست... ما در انگلستان هم ملکی داریم، ولی هوای آنجا خیلی بد است... شاه پس از بیان این مطلب سکوت اختیار کرد و با چشمانی پراحساس به من خیره شد. لحظه‌ای بعد گفتم: آیا میل دارید برای ارسال دعوت‌نامه‌ای از آمریکا اقدام کنم و ترتیب مسافرت شما را به آمریکا بدهم؟ شاه... با هیجانی شبیه حرکت یک پسر کوچک گفت: اوه... شما این کار را برای من می‌کنید؟»<sup>۳</sup>

ساعت ۱۳:۰۸ بیست و ششم دی ماه محمدرضا پهلوی و همسرش، برای همیشه، ایران را ترک کردند، اما مقصد آنان آمریکا نبود. هر چند سولیوان نظر مقامات آمریکا را برای رفتن شاه به آن کشور جلب کرده بود، اما یکی دو روز مانده به سفر، تصمیم آمریکا تغییر کرد و از شاه خواسته شد به مصر رفته، در آن کشور اقامت کوتاهی کند.<sup>۴</sup> خبر بیرون شدن شاه خنده

۱. خاطرات دو سفیر، ص ۲۰۹.

۲. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۷۳ (۱۷ دی ۱۳۵۷)، ص ۷.

۳. خاطرات دو سفیر، صص ۲۰۹ و ۲۱۰.

۴. همان، ص ۲۱۲.

گم شده مردم ایران را به لبها بازگرداند. شادمانی آن روز ملت به صفوف نظامیان نیز رسوخ کرد، تا جایی که فرماندهان ارتش مجبور به دستگیری گروهی از افراد نیروی هوایی شدند.<sup>۱</sup> اما در نوفل لوشاتو چه گذشت؟ «در خانه نشسته بودیم که احمد خبر رفتن شاه را برای ما آورد. باورکردنی نبود، اما احمد گفت واقعیت دارد و در ایران مردم در خیابانها به جشن و شادی پرداخته‌اند. اشک شوق از چشمان همه جاری شد.»<sup>۲</sup> اما بانو قدس ایران واکنش دیگری داشت. خوشحال نبود. لبخندی بر لب نداشت. می‌گفت: «ای کاش همان سال ۴۱ حرف آقا را گوش می‌کرد و به طرف ملت می‌آمد و پشتوانه مردمی خود را از دست نمی‌داد و زیر بار قدرت‌ها نمی‌رفت. من برای سرنوشت شوم کسی ابراز خوشحالی نمی‌کنم. ای کاش از ابتدا شاه نمی‌شد و در این روزها فریاد مرگ بر شاه نمی‌شنید، مثل کریم‌خان زند خود را وکیل‌الرعیای می‌نامید و مانند فرعون صلاهی اَنَا رَبُّکُم الاعلیٰ سر نمی‌داد. وقتی به او و فرح فکر می‌کنم که امشب چه شب سختی را می‌گذرانند، نمی‌دانم چه بگویم. امیدوارم لااقل از این به بعد کار زشت دیگری مرتکب نشوند و بار گناه خود را سنگین‌تر نکنند.»<sup>۳</sup>

خبر رفتن شاه از ایران، خبرنگاران را به نوفل لوشاتو کشاند. گفته‌اند حدود پانصد نفر با یکصدوپنجاه دوربین منتظر آمدن امام خمینی بودند تا درباره این خبر، خبر نخست جهان سیاست، بگوید.<sup>۴</sup> احمد، پسر آیت‌الله، به او گفت که انبوه گزارشگران منتظر شما هستند. امام گفت که نزدیک نماز ظهر است؛ زمان کافی نداریم. اما برای نگهداشت احترام نمایندگان رسانه‌ها، از خانه بیرون شد. شمار زیاد افراد نگذاشت به خانه روبرویی برود. یک صندلی آوردند. روی آن، پشت میله‌های خانه ایستاد.<sup>۵</sup> یکی پرسید قدم بعدی آیت‌الله پس از رفتن شاه چیست؟ امام گفت که این اولین مرحله پیروزی است و آن را به مردم ایران تبریک می‌گویم. کسانی که نزدیک او ایستاده بودند، هیجان و تغییری در چهره‌اش نمی‌دیدند.<sup>۶</sup> آیت‌الله گفت که تبریک بزرگتر، رسیدن طلیعه دور شدن سلطه بیگانگان از ایران است. ما وارث کشوری از هم‌پاشیده هستیم. «اولین قدمی که باید برداریم ترمیم این خرابی‌هایی است که به وسیله شاه که

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۴، ص ۱۳۰.

۲. اقلیم خاطرات، ص ۵۲۲.

۳. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۳۵۵.

۴. قدوسی زاده، حسن، حضور قلب در نماز - برگرفته از آثار امام خمینی، تهران، نشر معارف، ۱۳۸۷ش، ص ۲۰.

۵. اقلیم خاطرات، ص ۵۲۳.

۶. روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۱۱، ص ۳۴۰.



از عمال خارجی بود، حاصل شده است؛ و این میسر نیست الا به کمک کردن جمیع طبقات.» او از مردم ایران خواست مراقب نظم مملکت باشند؛ از شهرها و روستاهای شان مراقبت کنند؛ از اقدامات آشوب طلبان جلوگیری نمایند. دیگری پرسید که گمان نمی کنید اگر با دولت بختیار همکاری نکنید، دیکتاتوری نظامی پدید آید؟ امام گفت که زمان برای اعمال دیکتاتوری نظامی سپری شده است. «باید ملت راه خودش را ادامه دهد تا به آن چه می خواهد برسد و آن قطع دیکتاتوری است و ایجاد یک مملکت آزاد که همه طبقات و اقشارش آزاد باشند، و یک مملکت مستقل که هیچ قدرتی در آن نتواند دخالت بکند.»<sup>۱</sup>

پیش از آن که آیت الله گفت و گوی خود را آغاز کند، ابراهیم یزدی بیانیه کوتاهی را از طرف امام خمینی برای حاضران خواند. «الف- خروج شاه از ایران اولین مرحله پایان یافتن سلطه جنایت بار پنجاه ساله رژیم پهلوی می باشد که به دنبال مبارزات قهرمانانه ملت ایران صورت گرفته است. من این پیروزی مرحله ای را به ملت تبریک می گویم و بیانیه ای خطاب به ملت صادر خواهم کرد. ب- ما به زودی دولت موقت انتقالی را برای اجرای انتخابات مجلس مؤسسان و تصویب قانون اساسی جدید معرفی می کنیم. ج- بازگشت من به ایران در اولین فرصت مناسب انجام خواهد شد.»<sup>۲</sup>

پرسش خبرنگاران تازه شروع شده بود. نگاهی به احمد کرد و پرسید: «ظهر شده!» وقتی شنید که «بله» گفت: «والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته»<sup>۳</sup>.

آیت الله از میان انبوه جمعیت به سمت چادری که در خانه روبرویی برپا شده بود راه گشود تا به نماز بایستد. دقایقی بعد، زیر آن چادر، دو کودک خردسال فرانسوی را که هر یک شاخه گلی به دست داشتند در آغوش گرفت. مادر جوان آن دو کودک برای گفتن تبریک به آن جا آمده بود. «به من اشاره کردند چیزی برای پذیرایی بیاورم. خانم دباغ که در آشپزخانه بود چای و مقداری گز آورد. امام برای دو کودک گزها را از لای زورق درآوردند و در دهان آنان گذاردند و به من گفتند هر چه رسم و متناسب با تعارفات اینجا هست به آنان بگویم. آنگاه آن خانم اجازه خواست یک عکس یادگاری از امام و فرزندانش داشته باشند امام موافقت کردند

۱. صحیفه امام، ج ۵، صص ۴۸۴ و ۴۸۵.

۲. همان، ص ۴۸۱.

۳. حضور قلب در نماز...، ص ۲۱.

و دو کودک را روی زانوان خود گذاردند.<sup>۱</sup>

پس از رفتن شاه، بزرگترین و دیدنی‌ترین واکنش از ناحیه مردم ایران بود. «همه شهرها و خیابان‌ها و کوچه‌ها گلباران و نقل‌باران است. همه جا غرق شادمانی است. همه لبها شکفته است. همه‌جا، در روشنائی نیمروز، چراغانی است. همه چشمها، حتی چشم اتومبیل‌ها می‌درخشد. همه کس، حتی سربازان و پاسبانان، بی‌اختیار لبخند می‌زنند. نمی‌دانم در کدام کشور و در کدام دوران ملتی این چنین خرم و خندان شده است، اما می‌دانم که ایرانیان دیری است، قرن‌هاست، که چنین یک‌دل و یک‌صدا و چنین شاد و سرحال و «شنگول» نبوده‌اند. من هرگز ایرانی را این چنین خندان ندیده‌ام... هرگز مردی یا زنی از این تبار اندوه‌بی‌پایان را ندیده بودم که در ملأعام و سرتاسر روز خنده از لبهایش و از چشمهایش دور نشود... هرگز این همه اشک شوق ندیده بودم...»<sup>۲</sup>

در کنار اشک شوق ملت، تنی چند از فرماندهان عالی‌رتبه ارتش، آن هم در حضور ژنرال رابرت هایزر اشک می‌ریختند. آنان از رفتن شاه بسیار غمگین بودند. یکی از آنان سر بر شانه فرمانده آمریکایی گذاشته، های‌های می‌گریست. گریه‌ها به پایان رسید، حرف کودتا را پیش کشیدند؛ تصمیمی شتاب‌زده بر مبنای احساسات. هایزر نوشته است که بازداشتن آنها از آن تصمیم عجولانه کار سختی نبود؛ با کدام برنامه؟ با چه رهبری؟ [با همین پرسش عقب نشستند].<sup>۳</sup> در همین روز شاپور بختیار با واسطه کوشید نخستین تماس خود را با امام خمینی بگیرد. به گوش مهدی بازرگان رساند که به آقا بفرمایید چه امری دارند؛ [با رفتن شاه] خدمتی که باید انجام می‌دادم، دادم؛ چه مصلحت می‌دانید؟! اگر این پیام غیر مستقیم درست بوده باشد، به دلیل موضعی که بختیار در روزهای بعد گرفت، بیشتر شبیه یک تعارف سیاسی بود تا بتواند با امام خمینی پیام دادوستد کند. پیام به پاریس رسانده شد و در یادداشتی به نظر آیت‌الله رسید. خواند، اما پاسخی نداد.<sup>۴</sup> به نظر می‌رسد واکنش امام نه از سر بی‌اعتنایی به نخست‌وزیر شاه، بلکه با این درایت بود که نبود بختیار در کمترین فاصله پس از بیرون شدن شاه، حفره‌ای پدید می‌آورد که فقط با حضور نظامیان پر می‌شد؛ مضاف بر این که ستاد راهبری انقلاب، چه در

۱. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ج ۳، ص ۱۸۹.

۲. انقلاب ایران به رهبری امام خمینی، ص ۸۵.

۳. مأموریت در تهران - خاطرات ژنرال هایزر. ترجمه: ع. رشیدی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۵ ش، ص ۱۳۶.

۴. آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، ص ۱۳۷.

پاریس و چه در تهران/ شورای انقلاب اسلامی آمادگی پر کردن خلأ نبود بختیار را نداشت. فردای آن/ بیست و هفتم دی، امام به تقاضای مطرح شده از طرف سیدمحمد حسینی بهشتی پاسخ داد. آقای بهشتی پیام داده بود تماس با نظامیان از جهات گوناگون مفید خواهد بود؛ چه می‌فرمایید؟ همان درایت، پاسخ داد که تماس بگیرید، دلگرم‌شان کنید و به آنان اطمینان بدهید که حال و روزشان بهتر خواهد شد، اما قولی ندهید که نتوان ادا کرد. امام افزود که یک نفر را هم به عنوان نخست‌وزیر برگزینید تا مطالعات خود را [برای تشکیل دولت انتقالی] آغاز کند.<sup>۱</sup>

### تبریک رسمی

امام خمینی در بیست و هفتم دی در پیامی به مردم ایران «فرار محمدرضا پهلوی» را طلیعه دست یافتن به آزادی و استقلال خواند و آن را تبریک گفت. او در شرایط تازه ایران توجه مردم را به نکته‌هایی جلب کرد که نخستین آن حفظ نظم و جلوگیری از آشوب و ناامنی بود. دوم، دنبال کردن تظاهرات و سر دادن شعارهای پرشور علیه نظام سلطنتی و دولت غاصب. سوم، معرفی هر چه زودتر دولت موقت برای فراهم کردن زمینه انتخابات مجلس مؤسسان. چهارم، بازگشت نیروهای مسلح به دامن مردم. آنچه در لابه‌لای این پیام چندین بار تکرار گردید، کوشش برای حفظ وحدت و همبستگی بود. حتی نوشت که «من از جمیع اشخاصی که انحرافی داشته‌اند و یا گرایش به بعضی از مکتب‌های انحرافی داشته‌اند، تقاضا دارم که به آغوش اسلام که ضامن سعادت آنان است برگردند، که ما آنان را برادرانه می‌پذیریم. در این موقع حساس که کشور جنگ‌زده ما بیش از هر زمانی به اتحاد و اتفاق احتیاج دارد باید سعی شود که از هر اختلافی احتراز شود.»<sup>۲</sup> هر چند امام مژده آزادی و استقلال را با رفتن شاه به مردم داد، اما خبرنگار نشریه اکسپرس فرانسه امروز از آیت‌الله پرسید که در کتاب حکومت اسلامی که سال ۱۹۷۰م به زبان انگلیسی منتشر گردیده بود «شما نظریه مربوط به استقرار رژیم خشک و سختی را که بر مبنای رعایت اصول قرآن پی‌ریزی شده، شرح داده‌اید و اضافه کرده‌اید که در این نظام جایی برای عقاید و احساسات وجود نخواهد داشت و صرفاً تعالیم قرآن ملاک عمل خواهد بود و افراد مردم فقط از خدا و قانون او اطاعت خواهند کرد. آیا مردم حاضر خواهند

۱. همان، صص ۱۳۸ و ۱۳۹.

۲. صحیفه امام، ج ۵، صص ۴۸۶ و ۴۸۷.

شد که تا این حد آزادی‌های‌شان محدود شود؟<sup>۱</sup> چه بسا این نخستین سؤالی بود که خبر از مطالعه کتاب حکومت اسلامی توسط خبرنگاری از خیل خبرنگاران می‌داد و توصیفی بود از نگاه جهان غرب به احکام دین اسلام. شارح حکومت اسلامی در توضیحات جلسه اول از سلسله بحث‌های ولایت فقیه، به این موضوع پرداخته، گفته بود چرا احکام اسلام غیرقابل اجرا نمایانده می‌شود. مثال‌هایی زده بود و درباره احکام جزایی اسلام ابراز کرده بود: «گاهی در کتاب‌ها و روزنامه‌های‌شان می‌نویسند که ... احکام خشنی است. حتی یک نفر با کمال بی‌آبرویی نوشته بود که ... از اعراب پیدا شده است. این خشونت عرب است که این‌گونه احکام آورده است. من تعجب می‌کنم این‌ها چگونه فکر می‌کنند! ... اگر اسلام بگوید برای جلوگیری از فساد در نسل جوان، یک نفر [مجرم] را در محضر عموم شلاق بزنند، خشونت دارد [اما] از آن طرف کشتاری که قریب پانزده سال است به دست ارباب‌های این هیأت‌های حاکمه در ویتنام واقع می‌شود... اشکالی ندارد!» او ریشه این ایرادات را در ناتوان جلوه دادن اسلام دانسته بود، ناتوان برای به دست آوردن استقلال، ناتوان در بهره‌مندی از منابع و مخازن خود، ناتوان در فقرزدایی، و بالاخره تسلیم بودن و در بند استعمار ماندن. گفته بود تلقین نتوانستن را تا حوزه‌های علمیه هم رسانده‌اند؛ اگر عالمی بخواهد راجع به حکومت اسلامی حرف بزند، تقیه می‌کند!<sup>۲</sup> امام در پاسخ به خبرنگار اکسپرس اشاره‌ای به این موارد نکرد، همچنان که در پرسش و پاسخ‌های خود با دیگر نمایندگان رسانه‌ها به جزئیات نمی‌پرداخت. این‌جا نیز پاسخی کلی داد و گفت که در نظام سیاسی اسلام، آزادی‌ها صریح و کامل خواهد بود، اما از آن‌چه که خلاف مصلحت انسانیت باشد، جلوگیری می‌شود. و به او گوشزد کرد که حمایت مردم از این حکومت نشان می‌دهد که این پیشنهاد جایگزین / جمهوری اسلامی، مورد پذیرش آنان است.<sup>۳</sup>

## احکام حکومتی

هر چند وزیر دارایی شاپور بختیار گفته بود ایران ۱۲-۱۱ میلیارد دلار ذخیره ارزی دارد و با شروع صادرات نفت اوضاع اقتصادی روبراه خواهد شد،<sup>۴</sup> اما مجموعه اعتصابات، اقتصاد

۱. همان، ص ۴۸۹.

۲. ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، صص ۱۰ تا ۱۴.

۳. صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۸۹.

۴. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۶۱ (۲۶ دی ۱۳۵۷)، ص ۸.

ایران را زمین گیر کرده بود. نظام بانکی با وارد نشدن اعتبارات و تعهدها و خارج شدن سپرده‌ها و سرمایه‌ها فلج شده بود. کارخانه‌ها تعطیل بودند. حدود سه و نیم میلیون کارگر از یک تا سه ماه حقوق نگرفته بودند.<sup>۱</sup> کالایی از گمرک ترخیص نمی‌شد. دادوستدی در اثر اعتصاب بازار صورت نمی‌گرفت. گفته می‌شد گندم تا سه ماه بعد در سیلوها هست. شاید روزی نبود که این اخبار به امام خمینی رسانده نشود و از سختی‌هایی که بر مردم وارد می‌گردد سخنی نرود. او امیدوار بود در نزدیک‌ترین زمان، پیروزی انقلاب از راه برسد و همزمان پای اقتصاد نیز از گل اعتصاب‌ها بیرون آید. با وجود این، امام خمینی، در بیست‌وهشتم دی و در حکمی به یدالله سبحانی مأموریت داد با همفکری آقایان محمدجواد باهنر، علی‌اکبر معین‌فر و دو کارشناس به گزینش خودشان، به تنظیم و تدبیر اعتصاب‌ها بپردازند. این هیأت باید ضمن حفظ اعتصاب‌ها تا سرنگونی نظام پادشاهی، از خسارت‌های ناشی از توقف حمل و نقل آذوقه، مواد غذایی و دستگاه‌های صنعتی از کار مانده بکاهد و نیازهای اولیه مردم نیز تأمین گردد.<sup>۲</sup> مطبوعات نیز نوشتند که اضافه بر مکالمات و تلگرام‌هایی که در مورد وضعیت وخیم اقتصادی با پاریس شده بود، بعضی صاحبان صنایع، برخی کارکنان ذوب آهن، گمرکات و... به نوفل‌لوشاتو آمده و امام خمینی را در جریان دگرگونی‌های واحدهای خود قرار دادند و گفتند که با ادامه اعتصاب‌ها زیان‌هایی به موجودیت صنایع مادر وارد می‌شود که جبران‌پذیر نیست.<sup>۳</sup>

پس از تعیین هیأتی برای نظارت بر اعتصاب صنعت نفت، این دومین حکمی بود که می‌گفت قدرت مملکت دست همان کسی است که دارنده اقتدار آن است.<sup>۴</sup> اما حکم سومی هم در میان بود. یکی دو روز پیش از بیرون شدن شاه از کشور، اردشیر زاهدی، سفیر ایران در آمریکا، به آن کشور رفته بود. او آن‌جا در مصاحبه‌ای گفته بود که شاه تا سه ماه آینده به ایران باز خواهد گشت. کارکنان سفارت ایران در واشنگتن، همزمان، اعلام کرده بودند که از حضور زاهدی در سفارت‌خانه جلوگیری خواهند کرد.<sup>۵</sup> و نیز وزیر امور خارجه شاپور بختیار به مطبوعات گفته بود که به کار هشت سفیر پایان داده شده که یکی از آنان اردشیر زاهدی

۱. همان، ش. ۱۵۷۶۵ (۱ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۸.

۲. صحیفه امام، ج ۵، صص ۴۹۴ تا ۴۹۵.

۳. روزنامه اطلاعات، ش. ۱۵۷۶۴ (۳۰ دی ۱۳۵۷)، ص ۲.

۴. نخستین اقدام این هیأت رسیدگی به گندم مصرفی کشور بود. (روزنامه اطلاعات، ش. ۱۵۷۶۵ (۱ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۲)

۵. روزنامه اطلاعات، ش. ۱۵۷۶۱ (۲۶ دی ۱۳۵۷)، ص ۱.

است.<sup>۱</sup> در همین گیرودار برخی از کارکنان سفارت‌خانه ایران در واشنگتن، که پیش از این معروف به قصر خاویار و شامپانی بود، با نوفل‌لوشاتو تماس گرفته، نسبت به وضع موجود کسب تکلیف کردند. امام خمینی نیز با مشورتی که گرفت در حکمی به جلیل‌ضرابی، پزشک ایرانی مقیم آمریکا، خواست «با همکاری کارمندان سالم و علاقه‌مند به حیثیت و شرافت اسلامی و ملی بر امور سفارت‌خانه و کنسولگری‌ها سرپرستی نموده، در حفظ اسناد و مدارکی که به ملت ایران تعلق دارند، به هر ترتیب که مقتضی می‌دانید عمل بفرمایید.»<sup>۲</sup> آن روزها اردشیر زاهدی بین نیویورک، تگزاس و کالیفرنیا در آمد و شد بود تا محل مناسبی برای اقامت شاه پس از ورود به آمریکا دست و پا کند.<sup>۳</sup>

### تحرك چماق‌داران

لابه‌لای خبرهایی که بیست و هفتم دی‌ماه از تهران به پاریس رسانده شد، باید خیر تحریک چماق به دستان نیز بوده باشد. آن روز حدود هزار نفر در میدان فوزیه [امام حسین (ع)] از محمدرضا پهلوی پشتیبانی کرده، به خودروهایی که عکس آیت‌الله خمینی را نصب کرده بودند آسیب رساندند. آنان فریاد می‌زدند: شاه باید برگردد. البته با رسیدن مردم چماق به دستان پراکنده شده بودند.<sup>۴</sup> شایعه حضور چماق به دستان در پایتخت پیچیده بود. خبر بعدی که به پاریس رسانده شد، طغیان ارتش در اهواز بود. با رفتن شاه تقریباً همه مجسمه‌های او و پدرش در شهرهای کوچک و بزرگ پایین کشیده شد. مردم اهواز هم همین کار را کردند. گویا استاندار خوزستان در سخنرانی‌اش برای نظامیان لشکر ۹۲ زرهی، به این موضوع اشاره کرده، ضمن تحریک آنان خواستار برپا داشتن تندیس‌های سرنگون کرده شده بود. نظامیان در بیست و هفتم دی با تانک‌ها و زره‌پوش‌های خود به خیابان‌های اهواز آمده، کاری کردند که از آن به کودتا یاد شد. با این‌که عباس قره‌باغی، رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران، این تعبیر را تکذیب کرد، اما آنچه بر سر شهر اهواز رفت بسیار تلخ و خونین بود. دست کم چهل و هفت مغازه غارت و تخریب شد. بیش از هفتاد نفر زخمی شدند و جان حدود ۱۷ تن ستانده

۱. همان، شم ۱۵۷۶۲ (۲۷ دی ۱۳۵۷)، ص ۲.

۲. صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۹۶.

۳. روزنامه اطلاعات، شم ۱۵۷۶۴ (۳۰ دی ۱۳۵۷)، ص ۲.

۴. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۴، ص ۱۶۵.

شد. منابع مردمی شمار شهیدان اهواز را حدود ۳۰ نفر گفتند.<sup>۱</sup> مشابه این حادثه در دزفول هم رخ داد. در هر دو شهر چماق‌داران نظامیان را همراهی می‌کردند و کارشان تخریب و غارت و پایین کشیدن عکس خمینی بود.<sup>۲</sup>

روزی بیشتر به راه‌پیمایی اربعین/ بیست و نهم دی نمانده بود. امام دست به قلم شد و به همگان هشدار داد که بنابر اطلاع رسیده توطئه‌ای در تظاهرات روز اربعین رخ خواهد داد. «من اعلام می‌کنم که اگر به این جانب یا عکس این جانب هر سب و لعن و اهانتی شود، مقابله و ایجاد تشنج حرام و مخالف رضای خدا است. و اعلام می‌کنم که اهانت به مراجع معظم و تمثال شریف آنان، حرام و مخالف رضای خداست.»<sup>۳</sup>

## ما و گاندی

مهمترین برنامه سیاسی آیت‌الله خمینی در کوتاه زمان تشکیل دولت موقت بود؛ و شناخته شدن آن از جانب برخی کشورها؛ کشورهایی که به انقلاب اسلامی احترام می‌گذاشتند. «برای این کار تماس‌هایی در سطح بین‌المللی با دولت‌های دوست ضروری بود... یکی از کشورهای مورد نظر... دولت هند بود. به دلایل عدیده‌ای ما معتقد بودیم که باید با دولت هند تماس بگیریم و رسماً وارد مذاکره شویم و سعی کنیم تعهداتی از جانب آنها دریافت کنیم. موقعیت سیاسی دولت هند در میان کشورهای دنیای سوم و جنبش ملل غیرمتعهد آن‌چنان بوده و هست که اگر آقای خمینی دولت موقت در تبعید را معرفی می‌کردند و دولت هند آن را به رسمیت می‌شناخت، این پیروزی بزرگی برای ما در سطح جهان محسوب می‌شد.»<sup>۴</sup> نتیجه این تماس‌ها به آنجا رسید که یکی از اعضای حزب جاناتا به همراه دو تن از اعضاء سفارت هند در پاریس، به نمایندگی از طرف نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه هند به نوفل‌لوشاتو آمدند و امروز/ بیست و هشتم دی با امام خمینی دیدار و گفت‌وگو کردند. نماینده دولت هند مبارزات مردم ایران را ستود و آن را به شیوه مبارزه مسالمت‌جویانه مردم هند مانند دانست. او خرسندی خود را از پیوستن هر چه زودتر ایران به کشورهای غیرمتعهد ابراز کرد. امام از مردم و دولت هند

۱. روزنامه اطلاعات، شنبه ۱۵۷۶۴ (۳۰ دی ۱۳۵۷)، ص ۳.

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۴، صص ۱۴۹ تا ۱۶۱.

۳. صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۹۳.

۴. یکصد و هجده روز در نوفل‌لوشاتو، صص ۳۵۶ و ۳۵۷.

تشکر کرد و از دولت آن کشور خواست که در آینده، دولت انقلاب را به رسمیت بشناسد، «چرا که مصیبت‌های کشور ما مشابه مردم هند بوده است، و راهی که ما رفته‌ایم همان است که گاندی و بزرگان هند رفتند و بالاخره دست جنایات اجانب را از کشور کوتاه کردند. و ما امیدواریم که یک حکومت اسلامی به وجود آوریم که با همه دولت‌های آزاد و دموکراتیک روابط حسنه داشته باشد و ملت ما با همه ملت‌ها برادر باشد. البته ما همان سیاست بی‌طرفی را [که شما اشاره کردید] خواهیم داشت و اجازه نخواهیم داد که دولتی از ابرقدرت‌ها در مملکت ما دخالت کند.» در ادامه، آیت‌الله، دستگیری و زندان شدن کسانی را که در پاکستان از انقلاب مردم ایران حمایت کرده بودند نکوهش کرد و از این که دانشجویان ایرانی شاغل به تحصیل در هند می‌توانند آزادانه ابراز عقیده کنند تشکر کرد. نماینده دولت هند با اشاره به روابط کشور متبوع خود با حکومت پادشاهی ایران گفت که این مناسبات در چارچوب همکاری‌های اقتصادی بوده است و روابط سیاسی دو کشور هر چند با احترام برگزار شده، اما نقاط مشترک اندکی دارد؛ و افزود که در ایران جدید غیر از روابط اقتصادی، مشترکات سیاسی هم گسترش می‌یابد. «تا آنجا که به هند مربوط است از یک ایران دمکرات استقبال می‌کند و دست‌های همکاری و دوستی و اتحاد برای کار مشترک را می‌فشارد.» امام از عواطف طرف هندی تشکر کرد و گفت که «متقابلاً دستانمان را به سوی ملت هند و دولت هند دراز می‌کنیم، دست آنها را می‌فشاریم و روابط عمیق سیاسی برقرار می‌کنیم.»<sup>۱</sup>

### تهرانی در پاریس

راه‌پیمایی مردم ایران در اربعین / جمعه ۲۹ دی، همسان راه‌پیمایی روزهای تاسوعا و عاشورا، بلکه با شکوه بیشتر، ارزیابی گردید. در تهران ابری، زمانی که پیشانی جمعیت به میدان آزادی<sup>۲</sup> رسید، حرکت مردم پشت سر رفته‌رفته کند و کندتر شد. ساعت ۱۳:۱۵ نفرات پایانی راه‌پیمایان در چهارراه کالج توانستند پیش‌تر روند. قطعه‌نامه ده ماده‌ای تظاهرات اربعین پانزده دقیقه بعد خوانده شد.<sup>۳</sup> شمار مردم را دو میلیون نفر تخمین زدند.<sup>۴</sup> پیش از ظهر به وقت پاریس،

۱. صحیفه امام، ج ۵، صص ۴۹۰ تا ۴۹۲.

۲. در این زمان نام میدان شهید به میدان آزادی تغییر داده شده بود.

۳. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۴، ص ۷۰۷.

۴. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۶۴ (۳۰ دی ۱۳۵۷)، ص ۸.



خبرنگار تلویزیون فرانسه، در حال گفت‌وگو با امام خمینی بود. گفت که خبرنگار ما از تهران گزارش داده که میلیون‌ها نفر در خیابان‌های تهران در تظاهرات شرکت جسته‌اند. در جریان هستید؟ آیت‌الله پاسخ داد که این راه‌پیمایی فقط در تهران نیست؛ این چندمین همه‌پرسی ملت ایران است که به شاه، دولت شاه، و اینک به شورای نیابت سلطنت، نه می‌گوید. او افزود نظام سیاسی سلطنتی از ابتدا به آرای همگانی تکیه نداشت؛ با وجود این، حکومت پادشاهی امروز [دست کم برای سومین بار] از طرف مردم نفی گردید. خبرنگار تلویزیون فرانسه پرسیده بود چگونه می‌خواهید قدرت را به دست بگیرید؟ از طریق قانون یا فشار افکار عمومی؟ امام ادامه داد: «ما [با] همان فشار افکار عمومی، که قانون واقعاً همان است، باید قدرت را به دست بگیریم و حکومت را مستقر کنیم.»<sup>۱</sup>

دیگر پرسش خبرنگار درباره حضور سیدجلال‌الدین تهرانی در فرانسه بود. تهرانی که ریاست شورای نیابت سلطنت به او واگذار شده بود، بیست و هشتم دی به پاریس آمده بود. همان روز خبر این سفر در مطبوعات ایران درج گردیده، گفته شد که رئیس شورای نیابت سلطنت برای دیدار و گفت‌وگو با امام خمینی راهی پاریس شده است. «در محافل نزدیک به شورای سلطنت گفته می‌شود پس از این مذاکره چنانچه امام خمینی در دستور قبلی خود باقی بماند و آن را تأکید نمایند، احتمالاً سیدجلال‌الدین تهرانی از سمت خود استعفا دهد و در همان پاریس که قبلاً هم اقامت داشت، بماند.»<sup>۲</sup> برخی بنگاه‌های خبری سفر تهرانی به فرانسه را مأموریتی از جانب شاپور بختیار دانستند،<sup>۳</sup> که اگر درست بوده باشد، باید آن را دومین کوشش نخست‌وزیر شاه برای ایجاد ارتباط با رهبر انقلاب ایران تلقی کرد. پاسخ آقای خمینی این بود که «من تماسی با شورای سلطنت نمی‌توانم داشته باشم. ایشان از من تقاضای ملاقات کرد و گفتم به ایشان تذکر بدهند که تا شما استعفا ندهید از شورای غیرقانونی سلطنت و تا این که اعلام نکنید که این استعفا برای این است که قانونی نیست، من با شما ملاقات نخواهم کرد.»<sup>۴</sup>

۱. صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۹۹.

۲. روزنامه اطلاعات، شم ۱۵۷۶۳ (۲۸ دی ۱۳۵۷)، ص ۲.

۳. آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، ص ۱۲۹.

۴. صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۹۹.

## بازگشت

### به زودی در ایران

فردای آن روز/ سی ام دی، امام خمینی، در بندی از پیام خود به مردم ایران، شورای نیابت سلطنت را شاخه‌ای از ریشه غیرقانونی حکومت سلطنتی خواند و به باشندگان آن اخطار کرد از شورا کنار گرفته، با خواست ملت مخالفت نکنند. البته ذات پیام، سپاسگزاری از مردم ایران برای بروز خواست‌های یکپارچه خود در راه پیمایی دیروز بود که آزادی خواهی و استقلال طلبی را در جبین تاریخ ثبت کرد. آیت‌الله پیش از آن که یک خبر و دیگر توصیه‌ها و تذکرهای خود را بنویسد، یادآور شد که نظام شاهنشاهی فروپاشیده و دزدان بیت‌المال سرمایه‌ها را برداشته، گریخته‌اند، و ترمیم خرابیها و آشفته‌گی‌های به جای مانده سالها به درازا خواهد کشید. اما خبری که به مردم داد این بود که «اینجانب ان‌شاءالله به زودی به شما می‌پیوندم تا در خدمت شما باشم و با همت شجاعانه شما به رفع مشکلات کوشا بوده و با هم صدا و هم قدم شدن همه اقشار ملت بر فسادها غلبه کنیم... من با توفیق خداوند تعالی پس از چند روزی در خدمت شما خواهم بود و در پشت سر شما به سربازی خود ادامه خواهم داد.»

پیش از این در ۲۲ دی در پاسخ به پرسش همواره خبرنگاران در این باره گفته بود: «احتمال می‌دهم که [بازگشت من] نزدیک شده باشد.»<sup>۱</sup> و همین پاسخ، جیمی کارتر را به دست و پا انداخته بود. «من اطمینان داشتم که بازگشت او به ایران به سقوط حکومت بختیار منجر خواهد

شد... امروز صبح [۲۴ دی] به ژیسکار[دستن] تلفن کردم و از او خواستم با خمینی تماس بگیرد و آنچه در قوه دارد برای به عقب انداختن بازگشت وی به ایران به کار بیندازد.<sup>۱</sup>

در بندی دیگر امام از مردم خواست به نمایندگان مجلسین شورای ملی و سنا، که وکلای محمدرضا پهلوی بودند، اخطار کنند، خانه ملت را تخلیه کنند تا به زودی نمایندگان واقعی مردم به خانه خود وارد شوند. او بار دیگر همه را به نگهداشت نظم و دوری از هرج و مرج فراخواند و به نیروهای سه‌گانه ارتش و قوای انتظامی توصیه کرد در حفظ نظم با مردم همکاری کنند.<sup>۲</sup>

جلال‌الدین تهرانی، رئیس شورای نیابت سلطنت، در پاریس تصمیم به استعفا گرفت و آن را به آگاهی ابراهیم یزدی رساند. «درخواست او را با امام مطرح ساختم. در آن جلسه حاج‌احمدآقا و مرحوم اشراقی و شاید یکی دو نفر دیگر هم حضور داشتند. امام اجابت درخواست تهرانی را [برای ملاقات و گفت‌وگو] موکول به استعفای وی از عضویت شورای سلطنت نموده و تأکید کردند که استعفایش باید کتبی باشد و طی آن تصریح کنند که چون شورای سلطنت را غیرقانونی می‌دانند، استعفا می‌دهد.»<sup>۳</sup>

افرادی که امروز/سی‌ام‌دی در نوفل‌لوشاتو بودند به یاد می‌آورند که هم دوستان حاضر در آنجا و هم برخی راهبران نهضت در داخل کشور مخالف بازگشت امام خمینی در آن روزها به ایران بودند. حتی مرتضی مطهری از حسن روحانی خواست که نزد آقا رفته نظر مخالف او را منتقل کند. «نزدیک ظهر، خدمت امام شرفیاب شدم، پس از بیان برخی از تحلیل‌های سیاسی در مقالات و در رسانه‌های غربی... عرض کردم که برخی از دوستان و حتی برخی از یاران نزدیک شما در تهران نسبت به سفر جنابعالی به ایران در این روزها نگران هستند و معتقدند باید مقداری این سفر به تأخیر بیفتد تا شرایط مناسب‌تر شود. امام فرمودند: نگران چه هستید؟ عرض کردم: نگران حفظ جان جنابعالی هستند. امام فرمودند: نگرانی ندارد؛ من باید هر چه زودتر به ایران بروم. بعد... فرمودند: توطئه‌هایی هست؛ اگر سفر من به تأخیر بیفتد، من نگران آن توطئه‌ها هستم.»<sup>۴</sup>

۱. خاطرات دو سفیر، ص ۴۵۸.

۲. صحیفه امام، ج ۵، صص ۵۰۱ و ۵۰۲.

۳. آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، ص ۱۳۰.

۴. روحانی، حسن، خاطرات...، ج ۱، ص ۵۲۰.

## پیامدهای خبر بازگشت

خبر بازگشت امام به ایران، حال و هوای مردم را دگرگون کرد. ماهها بود که این موضوع از طرف گروه‌های گوناگون در شعارهای سر داده شده در تظاهرات و راه‌پیمایی‌ها، دیوارنوشته‌ها، پارچه‌نوشته‌ها، قطعنامه‌ها و سخنرانی‌ها بیان می‌گردید، اما بیرون شدن شاه و سپس اعلان بازگشت از سوی امام، خبر از برآورده شدن آن خواست ملی می‌داد. این شادمانی همگانی، با انتقامی که دولت بختیار یا سران ارتش با وساطت چماق‌داران، پس از راه‌پیمایی اربعین، در روزهای بیست و نهم و سی‌ام دی گرفتند، کام مردم برخی از شهرها را تلخ کرد.<sup>۱</sup> اگر در خبر پنجاه کشته مشکین‌شهر تردید کنیم،<sup>۲</sup> تندترین برخورد که دست‌کم چهارده شهید به جا گذاشت در نجف‌آباد رخ داد.<sup>۳</sup> با وجود این، برخی مطبوعات خبر بزرگ صفحه اول خود را در اول بهمن، با گمانه‌زنی‌ها یا اخبار قوام نیافته، درباره بازگشت امام خمینی به ایران انتخاب کردند: «نماز جمعه، با امام خمینی در تهران».<sup>۴</sup> این عنوان با این خبر همراه بود که «حجت‌الاسلام اشراقی داماد امام خمینی اطلاع داد که حضرت آیت‌الله خمینی قبل از ظهر روز جمعه/ ششم بهمن به وقت محلی با یک هواپیمای ایرفرانس که بیش از دویست خبرنگار نیز با آن مسافرت می‌کنند، وارد تهران خواهند شد.» این خبر می‌افزود که امام از فرودگاه مهرآباد تهران برای سخنرانی به گورستان بهشت‌زهرا، مدفن شهدای انقلاب در تهران، خواهد رفت.<sup>۵</sup> این خبر نشان می‌دهد که آهنگ بازگشت آیت‌الله از روزها پیش گرفته شده، جزئیات آن نیز برنامه‌ریزی شده بود. طلوعه سخنرانی هفتگی امام که امروز/ اول بهمن در نوفل‌لوشاتو ایراد گردید، نشان از همین تصمیم‌گیری داشت. اگر پیش‌بینی بازگشت در آن روز کارگر می‌افتاد، این آخرین سخنرانی آیت‌الله در فرانسه بود. «باید از عموم این جوانها و برادران و خواهرانی که در خارج کشور هستند و در این مدت که من موجب زحمت آنها شدم، هم تشکر کنم و هم عذر بخواهم... و امیدوارم ... شما همه برگردید و به ملت خودتان و به کشور خودتان خدمت کنید.»<sup>۶</sup> در برابر خرسندی و شادمانی مردم ایران، دولت آمریکا از شنیدن این خبر نگران شد

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۴، صص ۱۹۱ تا ۲۱۳.

۲. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۷۶۵ (۱ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۲.

۳. همان، ش ۱۵۷۶۴ (۳۰ دی ۱۳۵۷)، ص ۲.

۴. همان، ش ۱۵۷۶۵ (۱ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۱.

۵. همان، ص ۲.

۶. صحیفه امام، ج ۵، ص ۵۰۳.

و یکی از مقامات وزارت امور خارجه به رسانه‌ها گفت که اگر آیت‌الله خمینی طبق برنامه اعلام شده [آخر] این هفته به ایران بازگردد، در این کشور رویارویی‌ای پیدا خواهد شد که هر کوششی را برای بازگرداندن نظم و آرامش با شکست مواجه خواهد کرد.<sup>۱</sup> البته این موضع تهدیدگونه پیش از این، و همان روز بیرون شدن شاه از ایران، خصوصاً به آگاهی امام خمینی رسانده شده بود. آن روز وارن زیمرمن، رئیس بخش سیاسی سفارت‌خانه آمریکا در فرانسه هنگام دیدار با ابراهیم یزدی گفته بود که بازگشت ناگهانی آیت‌الله خمینی به ایران، چه بسا موجب درگیری بین هواداران آیت‌الله و نظامیان گردد.<sup>۲</sup>

با این باور که امام خمینی شناختی کم‌نظیر از ناموس زمان داشت، می‌توان پذیرفت که تجزیه و تحلیل گفته‌های طرف آمریکایی، آیت‌الله را به این برآورد رسانده بود که هر چه زودتر باید به ایران برود؛ از دیدگاه او، اصرار دولت آمریکا در به تأخیر انداختن سفر یعنی شتاب در بازگشت به ایران.

آیت‌الله در سخنرانی امروز خود در نوفل‌لوشاتو، فشرده‌ای از مهمترین دیدگاه‌های خود را که پیش از این به تشریح آنها پرداخته بود، برای حاضران بازگفت. همه آنانی که زیر چادر و اطراف آن جمع شده بودند، حدود یک ساعت به کلمه‌ها و جمله‌های او گوش سپردند. آنان دیدند که امام، شاداب و با چهره‌ای بشاش سخن می‌گوید.<sup>۳</sup> از تأثیرات معجزه‌آسای وحدت کلمه گفت و یادآور زمانی گردید که شاه هنگام رسمیت بخشیدن به حزب رستاخیز، مخالفان را به خروج از کشور تهدید می‌کرد، اما خودش مجبور شد در برابر یکپارچگی مخالفان از ایران برود؛ او با تغییر تاریخ هجری شمسی می‌خواست شرافت و وابستگی ایران به پیامبر اکرم علیه‌السلام را پاک کند، اما ناچار گردید در برابر ملت پوزش خواسته، توبه نماید. او گفت که پشتیبانی تمام قد قدرت‌های جهان را از محمدرضا پهلوی به یاد آورید؛ اما اینک او در بیرون از ایران بسر می‌برد. آیت‌الله تأکید کرد که همه اینها نتیجه وحدت کلمه است، اما بدانید که نیمی از راه، یا کمتر از آن پیموده شده است. آقای خمینی بار دیگر دیدگاه محوری خود را درباره قیام‌الله تکرار کرد: قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشِيًّا وَفِرَادِيًّا. «این موعظه به ما می‌فهماند... باید وحدت کلمه داشته باشیم... اگر دیدید که در یک قیامی دسته دسته و ... حزب

۱. روزنامه اطلاعات، شم ۱۵۷۶۵ (۱ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۲.

۲. خاطرات دو سفیر، ص ۴۹۶.

۳. روحانی، حسن، خاطرات...، ج ۱، ص ۵۲۱.

حزب و جبهه جبهه شد، بدانید خدا در کار نیست... و این قیام شما چون یک بویی از اولوهیت می‌داد، تا این‌جا رسیده است؛ که قدرتهای بشری را زیر پا گذاشت... مشت غلبه کرد بر توپ... مگر با خدا می‌شود معارضه کرد؟... این کار خدایی است؛ الله است: [از این رو] همه این دعوی‌هایی که اینها داشتند، پیچیده و کنار گذاشت.»<sup>۱</sup> امام با تأکید بر این که کار برای غیر خدا دوام ندارد، گفت که من نمی‌توانم باور کنم فرد یا گروهی که مبادی معنوی ندارد، برای مردم کار کند. و به نظر می‌رسد با این جمله خواست به مدعیات سازمان چریک‌های فدایی خلق که در نامه‌ای سرگشاده، رهبر انقلاب ایران را خطاب قرار داده بود پاسخ دهد. ظاهراً در روزهای منتهی به نگارش نامه/ بیست و هشتم دی، تحرکاتی علیه این سازمان رخ داده بود، چنانکه آنان را وادار کرده بود بنویسند «اگر درک شما از شریعت اسلام و نهضت اسلامی پی‌گیری در مبارزه ضدامپریالیستی و ضداستبداد می‌باشد ما این درک شما را صمیمانه می‌ستایم، اما اگر برخلاف این، قصد از توسل به اسلام و تعالیم آن سرکوبی هر نوع تفکر و عقیده مخالف، به بند کشیدن اندیشه و احیای تفتیش عقاید، احیای شعار فقط یک حزب و خفه کردن هر ندای آزادی‌خواهی زیر پوشش دفاع از قرآن و شریعت باشد، مطمئنیم هر میهن‌پرست آزاده‌ای آن را محکوم می‌نماید.» سازمان چریک‌های فدایی خلق در زمانی که انقلاب به پیروزی نرسیده بود و بی‌آن‌که دیدگاه‌های چندین بار گفته شده رهبر انقلاب را در یکصدم روز گذشته نسبت به گروه‌های کمونیستی مورد توجه قرار دهد، با تشریح درک خود از آیین اسلام و بر مبنای کنش‌هایی که آن را به نیروهای مذهبی مربوط دانست، برای آیت‌الله خمینی خط و نشان کشید و تلویحاً نوشت که اگر چون ما می‌اندیشید، که هیچ، و گرنه «خلق... با تمام قدرت بی‌کران خویش به افشا و نابودی آن [عقاید] برخواهد خاست.»<sup>۲</sup>

می‌توان پذیرفت که امام این نامه را خوانده بود و پیش از این دیدگاه خود را درباره تنازعات داخلی یادآور شده بود. «باید ملت بدانند که هر انحرافی و هر شعاری که مخالف مسیر ملت است، به دست عمال شاه مخلوع و عمال اجانب تحقق می‌یابد. من از جمیع اشخاصی که انحرافی داشته‌اند و یا گرایش به بعضی از مکتب‌های انحرافی داشته‌اند تقاضا دارم که به آغوش اسلام که ضامن سعادت آنان است برگردند که ما آنان را برادرانه می‌پذیریم.»<sup>۳</sup> او گفته بود و بارها

۱. صحیفه امام، ج ۵، صص ۵۰۳ تا ۵۱۲.

۲. روزنامه اطلاعات، شم ۱۵۷۶۴ (۱ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۲.

۳. صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۸۷.

گفته بود ما در مبارزه پیش رو با کمونیست‌ها همکاری نکرده و نخواهیم کرد. گفته بود که آنان در حکومت آینده ایران جایی در مسئولیت‌های حکمرانی نخواهند داشت، اما افزوده بود که کمونیست‌ها و هر فرد و گروه دیگری در نظام سیاسی تازه ایران از آزادی قلم و بیان برخوردار خواهند بود، تا جایی که به مرز خیانت به مردم و کشور نرسند. این‌ها را روشن و بی‌لعباب، به خبرنگارانی که این پرسش را بارها پرسیده بودند گفته بود. اما این‌جا، آیت‌الله، ذیل شرح قیام‌الله فقط گفت: «آنهايي که مبادی معنوی دارند، آنهايي که خدا قائل‌اند، آنهايي که جزا قائل‌اند، آنهايي که عطا قائل‌اند، اينها تعقل دارد که یک کسی خودش را جان خودش را بدهد، یک جان بالاتر بگیرد... این معقول است که انسان در این‌جا فداکاری کند، جان بدهد، اما آن کسی که این مبادی را ندارد، یا بسیار احمق است یا دروغ است مطلب. من می‌گویم دروغ است مطلب... این که من برای توده دارم زحمت می‌کشم، از او می‌پرسم خوب حالا خودت را کشتند، چه؟ ... انسان هر چه می‌خواهد برای خودش می‌خواهد. انسانی که برای خودش نخواهد، در تمام بشر چند تا... ممکن است پیدا بشود، نه یک فوج [= سازمان]. تا مبادی روحی و الهی در کار نباشد، نمی‌شود که دوام داشته باشد.»<sup>۱</sup>

امام، نرم و گذرا، مبانی فکری سازمان چریک‌های فدایی خلق را نفی کرد و به خط و نشان کشیده آنان پاسخ داد؛ شما فدایی خودتان هستید، نه خلق. خبرنگار روزنامه اطلاعات که توانست امروز با آیت‌الله خمینی گفت‌وگو کند، این پرسش پیش پرسیده را کرد: «آیا فکر می‌کنید که گروه‌های چپ و مارکسیست که در ایران هستند آزادانه فعالیت خواهند داشت؟» «اگر مضر به حال ملت باشد جلوگیری می‌شود. اگر نباشد و فقط اظهار عقیده باشد مانعی ندارد.» یعنی منظورشان این است که احزاب آزاد خواهند بود یا نه؟ «همه مردم آزادند، مگر حزبی که مخالف با مصلحت مملکت باشد.»<sup>۲</sup>

### سفری برای استعفا

صبح اول بهمن سیدجلال‌الدین تهرانی، متن استعفای خود را، که با خطی خوش و بی‌نقطه تحریر شده بود، به نوفل‌لوشاتو فرستاد. در این نگاشته، اشاره‌ای به غیرقانونی بودن شورای

۱. همان، ج ۵، ص ۵۱۰.

۲. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۷۶۷ (۳ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۸ تاریخ این مصاحبه در منبع صحیفه امام سوم بهمن نوشته شده، اما مصاحبه‌گر در ابتدای مصاحبه خود ۲۱ ژانویه ۱۹۷۹ را نوشته که مصادف با اول بهمن ۱۳۵۷ است.

نیابت سلطنت نشده بود. آیت‌الله خواند و نپذیرفت. استعفانامه را پس فرستادند و تهرانی این متن را بازنوشت: برای احترام به افکار عمومی، با توجه به فتوای حضرت آیت‌الله العظمی خمینی دامت برکاته مبنی بر غیرقانونی بودن آن شورا، آن را غیرقانونی دانسته، کناره‌گیری کردم.<sup>۱</sup> پیش‌بینی مطبوعات درست از آب درآمد. با توجه به این که ملاقات تهرانی با امام خمینی کوتاه و تشریفاتی، حدود ده دقیقه، بود، باید پذیرفت که هدف اصلی او از سفر به پاریس، نه نمایندگی شاپور بختیار، نه ارائه پیشنهاد تازه و نه مذاکره، بلکه همان استعفا از ریاست شورایی بود که جایگزین محمدرضا پهلوی شده بود. سیدجلال‌الدین تهرانی در اروپا ماند و به ایران بازنگشت. کناره‌گیری او از شورای سلطنت بی‌شبهت به کشیده شدن زیرانداز از زیر پای آن شورا، بلکه دولت شاپور بختیار، نبود، چرا که همان شب، بختیار در جلسه شورای نیابت سلطنت حاضر گردید و پس از پایان آن با گفتاری عصبی ابراز داشت که سنگر نخست‌وزیری را خالی نخواهد کرد.<sup>۲</sup> جراید نیز نوشتند: «پس از دیدار تهرانی با آیت‌الله خمینی در نوفل‌لوشاتو این سخنان به گوش می‌رسد: این در حقیقت پایان دوران پادشاهی در ایران بود.»<sup>۳</sup>

### کمیته استقبال

خبر بازگشت امام خمینی به ایران جنب‌وجوشی تازه در میان گروه‌های مردمی افکند. روزنامه‌ها بدون یاد منبع خبر نوشتند که فردای ورود آیت‌الله / شنبه هفتم بهمن راه‌پیمایی بزرگ دیگری برپا خواهد گردید که رهبر انقلاب نیز در آن شرکت خواهد جست! کارکنان هواپیمایی ملی ایران با وجود اعتصاب تصمیم گرفتند هواپیمایی را برای بازگرداندن امام آماده کرده، به پاریس بفرستند. آنان از یدالله سبحانی، نماینده امام در کمیته تنظیم اعتصابات شنیده بودند که رهبر انقلاب مایل است با پرواز ایران‌ایر به کشور بازگردد. این پرواز، پرواز انقلاب نام گرفته بود. برنامه‌های گسترده‌ای در حال تدارک بود که همگی زیر نظر کمیته استقبال شکل می‌گرفت.

شاید نخستین نهادی که از دل شورای انقلاب برآمد، کمیته استقبال بود. به یاد دست‌اندرکاران این کمیته مانده است که این نهاد در آذر ۱۳۵۷ در مدرسه رفاه شهر تهران پا گرفت. جامعه

۱. آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، ص ۱۳۳.

۲. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۷۶۶ (۲ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۶.

۳. همان، ش ۱۵۷۶۷ (۳ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۸.



روحانیت تهران، نهضت آزادی و هیأت‌های مؤتلفه اسلامی، سه گروه فعال در کمیته بودند. از بخش‌های عمده کمیته استقبال، تبلیغات و انتظامات بود. مسئولان کمیته همواره با پاریس در تماس و رایزنی بودند.<sup>۱</sup>

## دیدار با رمزی کلارک

رمزی کلارک، دادستان سابق آمریکا، در دوم بهمن با امام خمینی دیدار و گفت‌وگو کرد.<sup>۲</sup> کلارک پیش از این که به فرانسه بیاید، ده روزی را در ایران گذرانده با شاپور بختیار، کریم سنجابی و مهدی بازرگان ملاقات و رایزنی کرده بود. کلارک سمت دولتی نداشت، و گرنه مورد پذیرش آیت‌الله قرار نمی‌گرفت. با وجود این او پیش از آمدن به ایران با مقامات وزارت امور خارجه آمریکا گفت‌وگو کرده بود و در ایران نیز با سفیر کشور متبوع خود، ویلیام سولیوان، نشست داشت.<sup>۳</sup> ریچارد فالک، استاد آمریکایی دانشگاه پرینستون در ایالت نیوجرسی، و دان لوس، نماینده سازمان‌های مذهبی آمریکا، کلارک را همراهی می‌کردند. آنان برآوردهای سیاسی مقرون به واقعیت از ایران داشتند اما از بازگویی صریح آن در برابر رسانه‌ها خودداری کردند، فقط گفتند که کلید حل مشکل ایران فقط در دستان آیت‌الله خمینی است. البته از قول سولیوان نیز ابراز کردند که دولت شاپور بختیار در ایران نمایی بیش نیست. فالک از امام پرسید که وقتی شیعه به قدرت برسد، چگونه کار خواهد کرد؟ یعنی آمیختگی سیاست و مذهب در آیین تشیع چه بروزی در ارتباط با سیاست خارجی ایران با دیگر کشورها خواهد داشت؟ امام گفت که تشیع نماد مقاومت و دفاع از حق است، اما هرگز اهل ظلم و ستم نیست. حکومت‌های شیعی نه ظلم می‌کنند و نه زیر بار ظلم می‌روند. او افزود تمامی آحاد مردم در حکومت شیعی آزاد و مستقل هستند و به واسطه مرام و تفکر خود تحت فشار نخواهند بود. درباره دولت‌ها نیز چنین است؛ هر دولتی که با حکومت شیعی احترام‌آمیز برخورد کند، احترام خواهد دید. امام گفت که این آموزه امام ما [علی علیه‌السلام] است.

احتمالاً همو پرسید که «امپریالیسم فرهنگی» نظام ارزشی فرهنگ اسلامی را در ایران به هم ریخته است. چه کارهایی برای ترمیم این خرابی‌ها خواهید کرد؟ امام گفت که علت مخالفت

۱. همگام با آزادی، ج ۲، صص ۴۲۵ تا ۴۲۷.

۲. تاریخ این دیدار در منبع صحیفه امام، ششم بهمن ذکر شده که نادرست است.

۳. روزنامه اطلاعات، شم ۱۵۷۶۷ (۳ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۸.

ما با شاه همین مسائل است؛ در کنار فرهنگ، اقتصاد نیز نابود و وابسته شد؛ در کنار اقتصاد، نیروهای مسلح را نیز وابسته و در رده‌های بالا فاسد کردند. او اضافه کرد که در گام اول باید مستقل شویم، در پی آن سالها باید کوشید تا از بند این مشکلات رها شد. هیأت آمریکایی گفت که ما سه آرزو داریم؛ انتقال قدرت به دولت جدید با آرامش؛ تحقق وعده‌های عدالت برای همه مردم؛ تفاهم و دوستی بین دو ملت ایران و آمریکا. «ما هم امیدواریم. آرزوی اول که کلیدش در دست اجانب است به واسطه فهم آنها، که دست از فشار و تهدید گذشته... بردارند و اگر به ما مهلت بدهند خواهید دید که ملت ایران تحت اسلام و با آرامش و بدون تشنج قدرت را به دست خواهد گرفت؛ و قدرتی که به دست می‌آید صرف در تحقق عدالت خواهد شد. اگر این قدرتمندهایی که در رأس ملتها واقع می‌شوند کنار بروند یا اصلاح شوند، تفاهم با ملتها آسان خواهد بود.»<sup>۱</sup>

این دیدار یک ساعت و نیم به درازا کشید.<sup>۲</sup> بنا بر آنچه که ویلیام سولیوان، سفیر آمریکا در تهران، نوشته، این گروه در حال تدوین گزارشی تحقیقی درباره ایران بودند و آنچه از سفر به ایران به دست آورده بودند، با دیدگاه‌های من همخوانی داشت.<sup>۳</sup> هر دو به سرنگونی نظام سلطنتی و تأسیس جمهوری اسلامی باور داشتند.

## خرید زمان

شکاف پنهان در پیکره ارتش این روزها در حال آشکار شدن بود. فرار سربازان از یگان‌های خود و سرپیچی هر از گاه نظامیان/ افسران و درجه‌داران از بالادستان خود در برابر آنچه که این روزها در نیروی هوایی رخ می‌نمود، بسیار کوچک بود. شاید نخستین صدها و کارهای اعتراض‌آمیز این نیرو با اعتصاب غذای نظامیان در پایگاه‌های هوایی شاهرخی و وحدتی و سپس تظاهرات هم‌قطاران آنان در محوطه پایگاه هوایی بندرعباس نمایان شده باشد.<sup>۴</sup> دامنه جدایی نظامیان نیروی هوایی از فرماندهان وفادار به محمدرضا پهلوی امروز/ سوم بهمن به پایگاه هشتم شکاری اصفهان رسید. آنان پس از راه‌پیمایی در پایگاه، به شهر رفته، در آنجا

۱. صحیفه امام، ج ۵، صص ۵۳۲ تا ۵۳۵.

۲. روزنامه اطلاعات، شم ۱۵۷۶۷ (۳ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۸.

۳. خاطرات دو سفیر، ص ۱۹۰.

۴. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۴، ص ۲۰۴.

تظاهرات کردند، علیه حکومت شعار دادند.<sup>۱</sup> یک روز بعد/ چهارم بهمن، فرماندهان ارتش اقدامات نیروهای مستقر در پایگاه هوایی بوشهر را اغتشاش نامیدند. یک هزار و پانصد نفر از نیروهای این پایگاه به خیابان‌های شهر رفته با لباس نظامی، تظاهرات کردند.<sup>۲</sup> این حرکت فردای آن نیز تکرار شد و به نیروهای مستقر در یگان‌های دریایی آن بندر نیز سرایت کرد. پیش از همه این رخدادها، در روز بیرون شدن شاه از ایران، یکی از افسران عالی‌رتبه پایگاه هوایی اصفهان به مسجد هارون آن شهر رفته بود به مردم گفته بود که ما با شما هستیم.<sup>۳</sup>

در این روزها، سران ارتش باید پذیرفته بودند که هر اقدام نظامی علیه نهضت جاری در شهرهای ایران، پیش از آن که به رویارویی آنان با توده‌ها منجر گردد، به رودررویی جناح‌های ارتش می‌انجامید. همچنین پذیرفته بودند که آمدن خمینی به ایران، یعنی بروز هر چه بیشتر شکاف در پیکره ارتش ایران. هم آنان، هم بختیار و هم کارشناسان میز ایران در آمریکا برای نیامدن آیت‌الله به ایران می‌کوشیدند. همگی در پی خرید زمان بودند. بختیار آمادگی خود را برای سپردن چندین وزارتخانه به شورای انقلاب اعلام کرد. گفته شده، وی در سوم بهمن با مهدی بازرگان تماس گرفت و گفت که نظارت نسبی شورای انقلاب را بر دولت می‌پذیرد؛ چند صندلی وزارت را برای وزیر معرفی شده از طرف آن شورا کنار گذاشته است، اما به آیت‌الله اطلاع دهید که دست کم دو ماه سفرش را به تأخیر بیندازد. بازرگان پیشنهادهای بختیار را به کارگزاران امام در پاریس رساند. همگی رد شد.<sup>۴</sup>

کار پسین بختیار، گرفتن دامن دولت فرانسه بود. او از سفیر فرانسه در تهران خواست با ژنرال دستن، رئیس‌جمهور آن کشور، تماس گرفته، خواهش کند فردی را برای رساندن پیام او به آقای خمینی مأمور کند. سفیر به بختیار گفت که ما نمی‌خواهیم در امور داخلی ایران دخالت کنیم. بختیار گفت که این پیام غیررسمی است. دولت فرانسه همان روز کلود شایه، فرستاده پیشین خود را به نوفل‌لوشاتو فرستاد. شاید شرح ماجرا را از روی کاغذ خواند. «... این پیغام مرا به آیت‌الله خمینی بدهند مبنی بر این که ایشان به ایران نیایند. این که اعلام کرده‌اند روز جمعه می‌آیند عمل بسیار مشکلی است. آمدن حضرت آیت‌الله بعد از آن اعلامی که فرموده‌اند

۱. همان، ص ۲۵۵.

۲. همان، ص ۳۳۲.

۳. همان، ص ۱۳۰.

۴. آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، صص ۱۳۹ و ۱۴۰.

که دولت ایران غیرقانونی است، دولت را مجبور می‌کند که از شخصیت حقوقی خود دفاع کند و این بدان معناست که تمام قدرت خود را به کار خواهیم برد که ایشان را منزوی کنیم...»<sup>۱</sup> امام از مقام فرانسوی تشکر کرد و حرف دیگری نزد.

هر چه پیام‌ها و توصیه‌های نیامدن امام خمینی به ایران فزونی می‌گرفت، عزم او برای بازگشت به وطن جزم می‌شد. سران ارتش نیز در تدارک به راه انداختن تظاهراتی در هواداری از محمدرضا پهلوی، قانون اساسی مشروطه و دولت او بودند. از نظر آنان این «تظاهرات ملی» باید در نبود آقای خمینی در ایران شکل می‌گرفت.<sup>۲</sup> مقامات آمریکایی نیز در تماس‌های همواره خود با رابرت هایزر، می‌خواستند از بازگشت خمینی جلوگیری کنند. «مهم این است که خمینی را دور از کشور نگاه داریم. این بر عهده بختیار و ارتش است که چه بکنند. هر آنچه که آنان عملی کنند مورد حمایت ما خواهد بود.»<sup>۳</sup> آمریکایی میلی، بلکه مخالفت خود را از بازگشت امام به ایران در مذاکرات مستقیمی که با ابراهیم یزدی داشت، ابراز داشت. ارتباط یزدی با آمریکایی‌ها با نظر مثبت امام از اواسط دی ماه شروع شده بود و ادامه داشت.<sup>۴</sup>

### بدرود...

امام خمینی از پسرش، احمد، خواست که پس از نماز مغرب و عشا، کارگزاران و کارپردازان را بخواند تا مطالبی به آنان بگوید. آمدند. آیت‌الله از همگی تشکر کرد و گفت که این‌جا منزل خودتان بود و هر کاری که کردید کار خودتان بود. گروهی و با هم کار کردید؛ فردا روزی که به ایران بازگشتید به همین شکل باید کار کنید؛ کشور آباد نخواهد شد مگر این که «همه اجزای کشور، همه افراد کشور در آن همکاری کنند. اگر ملت ایران... هر کس در هر جا هست، اقدام به ساختمان این مملکت نکند، مملکت به حال خرابه یا نیمه خرابه باقی خواهد ماند و مسئول خواهیم بود همه.»

امام به زبان ساده از شیوه کشورداری می‌گفت. گفت که نظارت بر کارها باید همگانی باشد و اگر خیانتی دیده شد به دستگاه قضایی رسانده شود تا تعقیب کند. او تأکید کرد که

۱. همان، صص ۱۴۶ و ۱۴۷.

۲. مثل برف آب خواهیم شد - مذاکرات شورای فرماندهان ارتش (دی - بهمن ۱۳۵۷)، تهران، نشر نی، ۱۳۶۶، صص ۱۴۱ و ۱۴۲.

۳. مأموریت در ایران ...، صص ۲۰۷.

۴. یکصد و هجده روز در نوفل‌لوشاتو، صص ۲۸۷.

همه کارها باید وفق قانون باشد. آنچه مملکت را به این روز نشانند سر خود کار کردن بود، رعایت نکردن قانون بود. آیت‌الله گفت اگر غیر از این باشد دزدهای کوچک جای یک دزد بزرگ را می‌گیرند و کارهای او را ادامه می‌دهند. اما این همه حرف امام نبود. او کارکنان آن دفتر در تبعید را خوانده بود تا به آنان خداحافظی گوید. «ما حالا می‌رویم به این مملکت ببینیم که آیا چه می‌شود. هر چه که بشود هم، ما بنا داریم که برویم؛ حالا چه از بین راه برگردیم و باز هم خدمت شما باشیم یا خیر، برویم پیاده شویم و هر چه بشود.» جمله بعدی امام این بود که در این بازگشت احتمال خطر است؛ من نمی‌خواهم شما برای من به خطر بیفتید؛ سن من از این قضایا گذشته، اما شما جوان هستید، و افزود که من بیعت‌ام را از شما برداشتم.<sup>۱</sup> «حاج مهدی عراقی با صدای بلند به گریه افتاد.» صداهایی بلند شد که می‌گفت: ما شما را تنها نمی‌گذاریم؛ همراهتان خواهیم بود.<sup>۲</sup> کسی گفت که فرموده‌اید خانمها در این پرواز نباشند؛ از این بابت ناراحت هستند؛ مگر امام حسین علیه‌السلام حضرت زینب علیها‌السلام و خواهران خویش را به همراه نداشت. «حالا امام حسین، امام حسین بود. ما یک جور دیگر است وضعمان. نخیر. من میل دارم همراه خانمها نباشم. آقایان هم همین طور.»<sup>۳</sup>

آیت‌الله گفت که من و احمد می‌رویم و آقایان و خانمها بعد از ما بیایند.<sup>۴</sup> «برای من ناگوار است که برای خاطر من کسی به زحمت بیفتد... برای خود من مانعی ندارد، اما ناگوار است برایم که ببینم یکی از برادرهای من برای خاطر من گرفتار شده است.»<sup>۵</sup> فاطمه طباطبایی نوشته است: «فضای عجیبی حاکم شده بود. همه در شرایط روحی و احساسی خاصی قرار گرفته بودند. همه حاضران هم خوشحال بودند و هم نگران؛ نگران از آینده‌ای که چشم‌انداز روشنی نداشت. چشم‌ها در حیرت و اندوهی غریبانه می‌گریستند.»<sup>۶</sup>

طبق برنامه کارکنان سازمان هواپیمایی کشوری، هواپیمای آماده شده برای بازگرداندن امام خمینی، روز چهارم بهمن باید ساعت ده صبح به سوی پاریس پرواز می‌کرد، اما ساعت ۲۳:۳۰ سوم بهمن کسانی از نیروی هوایی با زور خود را به هواپیمای یادشده رسانده، برخی از لوازم

۱. صحیفه امام، ج ۵، صص ۵۲۵ تا ۵۲۷.

۲. اقلیم خاطرات، صص ۵۳۹ و ۵۴۰.

۳. صحیفه امام، ج ۵، صص ۵۲۷.

۴. اقلیم خاطرات، صص ۵۳۹.

۵. صحیفه امام، ج ۵، صص ۵۲۷.

۶. اقلیم خاطرات، صص ۵۴۰.

موتور آن را جدا کرده بودند. غیر از این باند فرودگاه مهرآباد با کامیون‌ها و تانک‌های ارتشی اشغال گردیده بود. گروه‌هایی از مردم که صبح امروز برای بدرقه پرواز انقلاب به نزدیکی فرودگاه رسیده بودند، آن‌جا را در محاصره از نظامیان دیده بودند.<sup>۱</sup> دولت اعلام کرد که فرودگاه کشور تا سه روز آینده بسته خواهد بود.<sup>۲</sup>

### بسته شدن فرودگاه‌ها

صبح روز پنجم بهمن حدود دویست خبرنگار و عکاس در کنار محل اقامت امام خمینی چشم انتظار بودند که رهبر انقلاب درباره بسته شدن فرودگاه‌های ایران چه خواهد گفت. پلیس فرانسه از دو طرف، خیابان منتهی به آن دو خانه را بسته بود.<sup>۳</sup> شمار پلیس‌ها و مراقبت آنها این روزها بیشتر شده بود. آیت‌الله بیرون آمد و نزدیک در ورودی خانه ایستاد<sup>۴</sup> و گفت: «من بنا داشتم که فردا را در میان ملت باشم و هر رنجی که آنها می‌برند من هم با آنها باشم. لکن دولت خائن از این امر مانع شده و همه فرودگاه‌های ایران را بست. و من پس از باز شدن فرودگاه‌ها بلافاصله خواهم رفت و به او خواهم فهماند که شما غاصب هستید و خائن به ملت ما.» امام مردم ایران را، هم به ادامه نهضت فراخواند و هم به آرامش؛ و گفت که «در اولین فرصت پیش مردمم به ایران خواهم رفت تا با آنها کشته شوم و یا حقوق ملت را بگیرم و به ملت برگردانم.» او گفت که بختیار به ایل خودش هم خیانت کرد، چه رسد به ملت ایران. پرسش‌های خبرنگاران شروع شد. چون بیشتر مصاحبه‌ها، ابراهیم یزدی مترجم بود. آیت‌الله به پنج شش سؤال، جواب‌های کوتاهی داد. درباره بازگشایی فرودگاه توسط مردم مسلح پرسیده شد. «عجالتاً بنا ندارم که امر به برداشتن سلاح بکنم. هر وقت صلاح دیدم این امر را می‌کنم و به آنها می‌فهمانم که چه باید بکنند.» پرسیده شد بازگشت شما شاید موجب خونریزی‌های بیشتر گردد. «من باید پیش برادرهایم باشم.»<sup>۵</sup>

در همین روز امام چند خطی برای مردم منتظر ایران نوشت و به آنان گفت که با چند روز تأخیر و در هشتم بهمن به ایران باز خواهد گشت. او از همه آنان که از دور و نزدیک برای

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۶۸ (۴ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۲.

۲. همان، شمه ۱۵۷۶۹ (۵ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۱.

۳. روحانی، حسن، خاطرات...، ج ۱، ص ۵۲۲.

۴. خبرنگار اطلاعات گزارش جالبی از این دقیقه‌ها به تهران فرستاد. (روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۷۰ (۸ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۸.

۵. صحیفه امام، ج ۵، صص ۵۳۰ و ۵۳۱.

استقبال به تهران آمده بودند، تشکر کرد و افزود که دولت فعلی مطالبی را به دروغ به من نسبت می‌دهد که همگی را تکذیب می‌کنم. «من هرگز با دولت‌های غیرقانونی مذاکره نکرده و نمی‌کنم.»<sup>۱</sup> دیروز/چهارم بهمن، شاپور بختیار هنگام دادن دو لایحه به مجلس شورای ملی، گفته بود که من توسط نمایندگان مورد اعتماد با حضرت آیت‌الله العظمی خمینی مذاکراتی انجام دادم که چون تمام نشده است، تا به نتیجه قطعی برسد، فعلاً توضیح بیشتری نمی‌دهم.<sup>۲</sup> شاید منظور بختیار مذاکره نمایندگان با شورای انقلاب بوده باشد. او هر کاری برای نیامدن امام به کشور انجام می‌داد؛ در حال خرید زمان بود، شاید اوضاع کشور به نفع او تغییر کند. «آقای مهندس بازرگان و جمعی از اعضای شورای انقلاب و من جمله خود من، با افرادی که به عنوان نمایندگی از دولت بختیار می‌آمدند؛ مثل آقای عباس امیرانتظام و تیمسار احمد مدنی، سیاست مذاکره با بختیار و چند نفر از امرای ارتش را، با هدف جلوگیری از خونریزی‌های بیشتر و انتقال مسالمت‌آمیز قدرت، با جدیت پی‌گیری می‌کردیم. در جریان همین مذاکرات بود که پیشنهاد استعفای بختیار هم مطرح شد و او هم ظاهراً موافقت کرد و حتی متنی را هم به همین منظور نوشت، که ما آن را در جلسه شورای انقلاب مطرح و با اصلاحاتی برای امضاء بختیار نهایی کرده بودیم، اما در وقت عمل، بختیار امضاء استعفا را منوط به سفر به پاریس و دیدار با امام کرد.»<sup>۳</sup>

امام در ادامه پیام خود به مردم ایران نوشت که این دولت خیانت خود را زیر پوشش قانون اساسی پنهان کرده است و اگر باوری به قانون اساسی مشروطه داشت، کنار می‌رفت. او هدف دولت بختیار را بازگرداندن شاه و ادامه حکومت آن دودمان بر ایران دانست، «ولی دیگر دیر شده است و اراده آهنین ملت به خواست خدای تعالی این آخرین توطئه را نیز در هم خواهد شکست.»<sup>۴</sup>

## تهران خونین

آن‌چه در روز جمعه/ ششم بهمن، در تهران گذشت، خبر از ناباوری مردم به نیامدن امام خمینی می‌داد. بسته شدن فرودگاه‌ها و اعلام رسمی آن توسط دولت اثری در کنش‌های جامعه آن روز نداشت. گویی نمی‌خواستند حال و هوای پیشواز بودن خود را از دست دهند. این را

۱. همان، ص ۵۲۸.

۲. روزنامه اطلاعات، شم ۱۵۷۶۸ (۴ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۲.

۳. امام خمینی به روایت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، صص ۷۳ و ۷۴.

۴. صحیفه امام، ج ۵، صص ۵۲۸ و ۵۲۹.

با خریدن گلوله‌هایی که به سوی‌شان نشانه‌رویی شده بود نشان دادند. فرماندار نظامی تهران در سی و چهارمین اطلاعیه خود تهدید کرده بود که در ششم بهمن، مقررات حکومت نظامی را در مورد منع اجتماعات و تظاهرات به کار خواهد گرفت؛<sup>۱</sup> یعنی به سوی مردم شلیک خواهد کرد. گروه‌های گوناگون بی‌اعتنا به این تهدید رو به خیابانها آوردند. شمار چشمگیری به بهشت زهرا، محل دفن شهدای شهر رفتند. گفته بودند امام پس از ورود به تهران برای ایراد سخنرانی به آن‌جا خواهد رفت. گروه‌های دیگری در حوالی خیابان انقلاب چشم به راه رسیدن رهبر انقلاب از میدان آزادی بودند. تیراندازی مأموران از حدود ساعت ۱۱ آغاز شد و تا ساعت‌ها ادامه یافت. شمار شهدای آن روز تهران روشن نیست. روی دیوارها، عدد ۵۷ کشته و ۳۵۰ زخمی نوشته شد، اما شاپور بختیار تعداد کشته‌شدگان را نه تن با ۲۳ زخمی گفت.<sup>۲</sup> یکی از شهدا پسر ۱۸ ساله‌ای بود که گلوله به چشم او خورده، به جهان دیگر رفته بود. او به همراه مادرش از اصفهان به تهران آمده بود تا در مراسم استقبال از رهبر انقلاب شرکت کند. جراید نوشتند حدود پنج هزار نفر در برابر بیمارستان هزار تخته‌خوابی / امام خمینی بعدی ایستاده، آماده اهداء خون بودند.<sup>۳</sup> خبر راه‌پیمایی در روز شنبه / هفتم بهمن، برابر با ۲۸ صفر، در همین حال و هوا به مردم داده شد. این چهارمین راه‌پیمایی بزرگ شهروندان تهرانی در دو ماه گذشته بود. در ششمین ماده از قطعنامه هشت ماده‌ای این راه‌پیمایی بزرگ خوانده شد که مردم ایران مشتاقانه و بی‌صبرانه در انتظار قدوم پیشوای محبوب دقیقه‌شماری می‌کنند و هیچ بهانه‌ای را در جلوگیری از ورود ایشان به کشور نمی‌پذیرند «و برای رسیدن به این آرزوی مقدس برای خویش حق توسل به هر وسیله و هر شیوه را حفظ می‌کنند.»<sup>۴</sup> دولت نظامی آن روز نتوانست قوانین جاری خود را برای حضور مردم در خیابان‌ها به اجرا گذارد.

### سفر بی سفر

گفت‌وگوی مستقیم و غیرمستقیم شاپور بختیار با شورای انقلاب اسلامی ادامه داشت. آنچه شورای انقلاب پی‌گیر آن بود، انتقال آرام قدرت از دولت منتخب شاه به فرد یا نهادی

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۷۰ (۸ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۳.

۲. همان، ص ۷.

۳. همان، ص ۳.

۴. همان‌جا.



موقت از جبهه انقلاب بود. گام اول در این راه به استعفا و ادا داشتن بختیار بود. درست یا نادرست به آگاهی شورای انقلاب رساندند که قرار است بختیار اعلامیه‌ای داده، به پاریس برود و در آنجا تکلیف استعفایش روشن گردد. متن اعلامیه بختیار امروز/ هفتم بهمن توسط اعضای شورای انقلاب بررسی شد. «آن نوشته به نظر من خیلی سست آمد... برای این که در این متن هیچ چیزی که برای بختیار تعهدآور باشد گنجانده نشده بود.» سیدمحمد حسینی بهشتی در مورد اضافه شدن جمله‌ای به متن اعلامیه اصرار کرد. جمله‌ای نزدیک به این مضمون که «می‌روم و در پاریس تسلیم نظر امام خمینی خواهم بود»، اضافه شد،<sup>۱</sup> اما آن‌چه که از رسانه دولتی ساعت ده و بیست دقیقه شب پخش گردید، فاقد نظر اصلاحی شورای انقلاب بود. «من به عنوان یک ایرانی وطن‌دوست که خود را جزء کوچکی از این نهضت و قیام عظیم ملی و اسلامی می‌دانم و اعتقاد صادقانه دارم که رهبری و زعامت حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی و رأی ایشان می‌تواند راه‌گشای مشکلات امروزی ما و ضامن ثبات و امنیت کشور گردد، تصمیم گرفتم که ظرف ۴۸ ساعت آینده، شخصاً به پاریس مسافرت کرده و به زیارت معظم‌له نائل آیم.»<sup>۲</sup> این خبر باید به امام رسانده و او در ساعتی پس از غروب، به وقت فرانسه، از آن آگاه شده باشد. اسماعیل فردوسی‌پور گفته است: در تعجب از شنیدن خبر دیدار بختیار با امام از رادیو فرانسه، شب‌هنگام تلفن دفتر آیت‌الله در نوفل‌لوشاتو به صدا درآمد. حسینعلی منتظری پشت خط بود. فردوسی‌پور به رسم شیوه رساندن پیام‌های مهم به امام، صدای منتظری و پس از او صادق خلخالی و محی‌الدین انواری را ضبط کرد. آنان درباره ملاقات بختیار با رهبر انقلاب و جو حاکم بر ایران حرف زدند. «حدود ساعت ۱۰ شب به وقت پاریس بود. نوار را خدمت امام بردم و امام... پس از استماع»<sup>۳</sup> دست به قلم شد و در نامه‌ای به راهبران داخلی نهضت نوشت که «آن چه ذکر شده است که شاپور بختیار را با سمت نخست‌وزیری من می‌پذیرم دروغ است، بلکه تا استعفا ندهد او را نمی‌پذیرم، چون او را قانونی نمی‌دانم.»<sup>۴</sup> امام تکذیب پیش گفته خود را بار دیگر در این‌جا تکرار کرد. پیام‌ها و اطلاعیه‌های امام خمینی به طور کامل در جراید داخلی چاپ می‌گردید.

۱. شعبانی، امامعلی، تاریخ شفاهی زندگانی و مبارزات آیت‌الله شهید دکتر بهشتی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷ش، ص ۱۹۸.

۲. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۷۷۰ (۸ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۸.

۳. «سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی»، پاسدار اسلام، ش ۲۶ (بهمن ۱۳۶۲)، ص ۵۷.

۴. صحیفه امام، ج ۵، ص ۵۳۶.

## آخرین تماس آمریکا با پاریس

در همین روز/هفتم بهمن، نماینده دولت آمریکا با ابراهیم یزدی تماس گرفت و درخواست ملاقات کرد. در چهارمین دیدار، که در غذاخوری مسافرخانه نوفل لوشاتو، انجام شده بود، طرف آمریکایی غیر از ترغیب امام در نرفتن به ایران، بر این که آمریکا و آیت‌الله روی بقای یک ایران مستقل هم‌دیدگاه هستند، تأکید کرده، بازبایی آرامش را حول قانون اساسی مشروطه دانسته بود. آمریکا تلویحاً گفته بود که اگر غیر از این پیش رود ایران به دامن کمونیسم خواهد افتاد. یزدی پاسخ امام را پیش از این نوشته بود. این دومین باری بود که رهبر انقلاب جواب آمریکا را از این طریق می‌داد. بار پیش در پاسخ به پرسش آنان درباره برنامه سیاسی آینده، گفته بود که «مرحله اول تأسیس شورای انقلاب، دوم معرفی دولت موقت، سوم تنظیم و تصویب قانون اساسی جدید که بعداً به موجب آن قانون اساسی عمل خواهیم کرد. با عقب انداختن کارها دست توده‌ای‌ها را باز می‌کنید. شما با حمایت از این دولت یا آن دولت و شلوغی ارتش باعث تعویق و در نتیجه رشد توده‌ایها و باعث زحمت بیشتر ما هستید. کنار بروید و بگذارید خود ما کارهایمان را بکنیم. ارتش را هم وادار به سکوت و عدم دخالت بنمایید. نه کمونیست [و] نه توده‌ای کاری نمی‌تواند بکند. اما اگر وضع به همین ترتیب ادامه یابد کاری نمی‌شود کرد و توده‌ای‌ها رشد می‌کنند و باعث زحمت می‌شوند.»<sup>۱</sup>

دولت آمریکا همواره در پیام‌های خود تسلط کمونیسم بر ایران را یادآور می‌گردید. امام نیز پاسخ داده بود که اگر این نظر درست باشد، عامل رشد آن خود آمریکاست نه مبارزه با شاه؛ هر چه زودتر دست از سر نظام سیاسی پادشاهی بردارید، به عقب نشان دادن کمونیست‌ها کمک کرده‌اید. امام در پاسخ دوم خود تلویحاً آمریکا را تهدید کرد که عملکرد او نه تنها به ثبات و آرامش منطقه آسیب خواهد زد، بلکه ممکن است به تغییر روش مسالمت‌آمیز کنونی بینجامد. «کارها و عملیات بختیار و سران کنونی ارتش نه تنها برای ملت ایران بلکه برای دولت آمریکا هم، به خصوص آینده خود آمریکا هم در ایران، سخت ضرر دارد و من ممکن است مجبور شوم دستور جدیدی درباره اوضاع ایران بدهم. بهتر است شما به ارتش توصیه کنید که از بختیار اطاعت نکنند؛ دست از این حرکات بردارند. ادامه این عملیات توسط بختیار و سران ارتش ممکن است فاجعه‌ای بزرگ به بار آورد. اگر او و ارتش در امور دخالت نکنند و ما ملت را ساکت کنیم ضرری برای آمریکا ندارد. اینگونه حرکات و رفتار، ثبات و آرامش منطقه را باعث نخواهد

۱. یکصد و هجده روز در نوفل لوشاتو، صص ۲۸۳ و ۲۸۴.

شد. ملت از من حرف‌شنوی دارد، و ثبات به دستور من و با اجرای برنامه من به وجود خواهد آمد. وقتی من دولت موقت را اعلام کنم خواهید دید که رفع بسیاری از ابهامات خواهد شد و خواهید دید که ما با مردم آمریکا دشمنی خاصی نداریم و خواهید دید که جمهوری اسلامی که بر مبانی فقه و احکام اسلامی استوار است چیزی نیست جز بشردوستی و به نفع صلح و آرامش همه بشریت است. بستن فرودگاه‌ها و جلوگیری از رفتن ما به ایران، ثبات را بیش از پیش بر هم می‌زند، نه آنکه اوضاع را تثبیت نماید. از جانب نیروهای طرفدار من خواسته شده است که اذن بدهم بروند فرودگاه را باز کنند با زور؛ اما من هنوز چنین اذنی نداده‌ام. همچنین نیروهای مسلح از نظامی و غیرنظامی منجمله عشایر درخواست عمل برای پایان دادن به وضع کنونی کرده‌اند. اما من هنوز اذن نداده‌ام. و ترجیح می‌دهم که کار با مسالمت تمام شود و سرنوشت مملکت به دست ملت سپرده شود.<sup>۱</sup>

### آخرین سخنرانی

سیدعلی خامنه‌ای که چند روز پیش، از مشهد به تهران آمده، عضویت در شورای انقلاب اسلامی را به عهده گرفته بود، پیشنهاد تحصن در دانشگاه تهران را به همردیفان خود داده بود؛ بست‌نشینی در مسجد دانشگاه تهران در اعتراض به جلوگیری از بازگشت امام خمینی به ایران.<sup>۲</sup> روزنامه‌ها بعد از ظهر روز هشتم بهمن نوشتند که یکصد روحانی در دانشگاه تهران متحصن شده‌اند.<sup>۳</sup> آنان در اطلاعیه‌ای به مردم نوشتند که تا آمدن رهبر انقلاب در این جا می‌مانند. بدین ترتیب یک کانون امیدبخش برای مردم چشم‌انتظار، و در دسرساز برای حکومت لرزان شاپور بختیار پدید آمد.

کارگزاران آیت‌الله در پاریس در حال رایزنی با شرکت هواپیمایی فرانسه بودند. «ایر فرانس یک شرکت معتبر فرانسوی بود و برای رعایت و حفظ اعتبار خود پیش‌بینی‌های لازم برای امنیت پرواز را انجام می‌داد. دوستان پیشنهاد کردند که به خبرنگارها نیز گفته شود چنانچه مایل هستند آن‌ها را نیز با خود همراه کنند. به محض پخش این خبر، حدود دویست خبرنگار اظهار آمادگی کردند. حضور خبرنگاران در هواپیمای حامل امام مورد تأکید احمد و دیگر دوستان

۱. صحیفه امام، ج ۵، ص ۵۳۷.

۲. شرح اسم، ص ۶۵۰.

۳. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۷۷۰ (۸ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۲.

بود، زیرا افزون بر پوشش خبری موضوع، در افزایش ضریب امنیتی سفر تأثیر داشت.<sup>۱</sup> حال و هوای نوفل لوشاتو دیگرگون شده بود. بیم و امید، به یک اندازه در رفت و آمد بود. دهها گمان برای فردای نرسیده برده می‌شد. پیش‌بینی آیت‌الله از روز بازگشت به ایران به هم خورده بود. روشن بود که ناراحت است؛ اما از چه چیزی؟ «من بنا داشتم که بروم پیش رفقای ایرانی و در صف آنها خدمت بکنم و میل داشتم که اگر آنها برای‌شان غمی وارد می‌شود، من هم شریک باشم؛ اگر خدای نخواستہ خون آنها بریزد، من هم با آنها شریک باشم. لکن... راهها را بستند.» غم بیشتر او از کشتارهای چند روز اخیر بود؛ این که گروه‌هایی از شهرهای گوناگون خود را به تهران رسانده بودند و در هوای سرد زمستانی رنج سفر را به خود خریده بودند، اما به دست مأموران مسلح کشته شده بودند. «و این هم موجب تأثر من است. و تمام آنها یک باری است به دوش من که سنگینی می‌کند.»<sup>۲</sup>

روز هشتم بهمن امام خمینی اینها را در ابتدای آخرین سخنرانی خود گفت و افزود که در نخستین مجالی که به دست آورد، به ایران بازخواهد گشت. محور سخنان امام چرایی بعثت پیامبران که راهیابی بشر به سوی خوشبختی هستند، بود. او گفت که قیام امروز ما در پیروی از رسول اسلام است، آن هم برای رساندن مردم به کمالی که لیاقت انسانی‌شان ایجاب می‌کند؛ نه تنها مردم، بلکه باید دولت حاکم بر ایران، سران ارتش و همه آنانی که خود را نیازمند وابسته بودن به بیگانگان می‌دانند، نجات دهیم. او در این سخنان، تشبثات و اظهارات شاپور بختیار را در نزدیک نشان دادن خود به محمد مصدق و گفتن از ملیت و حکومت دمکراتیک مورد توجه قرار داد و افزود [در اطلاعیه فرمانداری نظامی] اجازه تجمع مردم را نمی‌دهند آن وقت دم از ملیت و جمهوری دمکراتیک می‌زنند؛ این حرفها ادامه لاف و گزاف‌های محمدرضا پهلوی است؛ نه آنها را باور کردیم و نه اینها را باور می‌کنیم. آیت‌الله گفت که مشکل اینان با آیین اسلام است؛ با اسلام بد هستند. «با جمهوری‌اش خوب‌اند؛ آن تکه دوش که جمهوری اسلامی است، با این بد هستند. آنها دشمن اسلام‌اند... شما خوب نیستید با اسلام برای این که اسلام است که جلو منافع شخصی‌را می‌گیرد؛ اسلام است که نمی‌گذارد این گردن‌کلفت‌ها زندگی اشرافی بکنند... اسلام تعدیل می‌کند. اسلام است که نمی‌گذارد اجانب بر مسلمین حکومت بکنند... اسلام است که جلو دیکتاتوری را می‌گیرد... حالا اینها می‌گویند که ما از دیکتاتوری محمدرضاخان

۱. اقلیم خاطرات، ص ۵۴۱.

۲. صحیفه امام، ج ۵، ص ۵۴۳.

فارغ شویم، به دیکتاتوری آخوندی رسیدیم... ما می‌گوییم دیکتاتوری نکنید. ما جز از فساد، جلوگیری از هیچ چیز نمی‌کنیم. آزادند مردم.»

امام به خبر سفر شاپور بختیار به فرانسه هم اشاره کرد؛ این که قرار بود پس از استعفا بیاید؛ هر چند او نخست‌وزیر نیست تا استعفا کند؛ برای حفظ ظاهر باید کنار برود و اعلام کند من نخست‌وزیر نیستم؛ و چون جنایاتش از اندازه نگذشته، او را می‌پذیریم؛ می‌پذیرم تا توبه کند و بشود مثل دیگران. «و اگر سرسختی بکند، همان است که بود؛ و پشیمان خواهد شد. من به او الآن می‌گویم که پشیمان می‌شوی. دیدی چطور اربابت پشیمان شد، آمد التماس کرد و مردم نپذیرفتند؟ نرسان به آن‌جا که التماس کنی و نپذیرند. شرافت ایلی را... از دست نده. خراب نکن خودت را.»

آیت‌الله گفت که من در اولین فرصت به ایران بازخواهم گشت و اولین قدمی که برمی‌دارم تشکیل دولت اسلامی بر مبنای رأی مردم است.<sup>۱</sup>

### تهران خونین‌تر

اعتراض مردم تهران در جلوگیری از بازگشت امام خمینی به ایران، امروز / هشتم بهمن خیابان‌های اطراف میدان ۲۴ اسفند / انقلاب اسلامی را خونین کرد. درگیری‌ها از بعدازظهر شروع شد و تا هشت شب ادامه داشت. التهاب در برابر دانشگاه تهران به واسطه بست سیاسی روحانیان موج می‌زد. منابع حکومتی آغاز تیراندازی‌ها را به علت محاصره خودروهای ژاندارمری توسط مردم و نجات آنها توسط عوامل آن نیرو، مستقر در قرارگاه ژاندارمری ربط دادند.<sup>۲</sup> برخی شروع آن را به سنگ‌پرانی لباس شخصی‌هایی که از قرارگاه ژاندارمری بیرون آمده بودند نسبت دادند. و نیز گفته شده که عامل گر گرفتن درگیری‌ها، سازمان‌های چریکی / فداییان خلق و مجاهدین خلق بودند که با تیراندازی به سوی قرارگاه ژاندارمری بدان دامن زدند. روزنامه‌ها نوشتند آن‌چه در میدان ۲۴ اسفند رخ داد بیشتر شبیه به میداین جنگ بود. شاهدان، وقایع آن روز را به حادثه تلخ میدان ژاله در هفدهم شهریور تشبیه کردند. ۳۸ کشته و ۱۸۰ زخمی آماری بود که تا صبح روز نهم بهمن اعلام گردید.<sup>۳</sup>

۱. همان، صص ۵۴۳ تا ۵۵۰.

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۵، صص ۸۴ و ۸۵.

۳. روزنامه اطلاعات، شم ۱۵۷۷۱ (۹ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۲.

امام خمینی در واکنش به حوادث خونین تهران، فردای آن روز/ نهم بهمن به مردم ایران نوشت که شما را به جرم آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی می‌کشند؛ این باقی‌مانده همان پیکر رو به مرگ است که از ایران بیرونش کردید؛ او را کنار بزنید. آیت‌الله از ارتش‌پسندان که دست‌شان به خون مردم آلوده نشده خواست که ننگ پیروی از سران ارتش را نپذیرند و با مردم روبرو نشوند؛ از کارمندان وزارت‌خانه‌ها خواست که زیر بار دستور وزرای دولت غیرقانونی نروند. و در نهایت خطاب به همه مردم نوشت که «من در اولین فرصت خودم را نزد شما می‌بینم تا در شادی و غم با شما سهیم باشم... من امیدوارم به فوزِ اَحَدِی الحُسَینِ نایل شوم؛ یا پیشرفت مقصود و اقامه عدل و حق، یا شهادت در راه آن که حق است.»<sup>۱</sup>

ژنرال رابرت هایزر اعتراف کرده که دستور تیراندازی به مردم را او داده است.<sup>۲</sup> هر ساعتی که از اعلام بسته شدن فرودگاه‌های کشور می‌گذشت، اعتراض‌ها به جلوگیری از بازگشت رهبر انقلاب به میهن، و نحوه بروز آنها، تندتر می‌شد. بخشی از این مخالفت‌ها مربوط به جدایی اجزاء ارتش و پیوستن آنان به مردم بود. پس از تظاهرات گروه‌هایی از درجه‌داران، افسران و همافران نیروی هوایی در پایگاه‌ها و خیابان‌ها، این بار دو سرتیپ و یک سرهنگ هوانیروز اصفهان در جمع راه‌پیمایان شهر اصفهان حاضر شده، علیه حکومت با مردم هم‌صدا شدند.<sup>۳</sup> و ارتش در حال بازداشت معترضان نظامی بود و در این بین همافران بیش از همه دستگیر و در پادگان‌ها حبس شدند. صبح روز نهم بهمن کارکنان و کارگران مسلسل‌سازی و صنایع نظامی از محل کارشان در فرح‌آباد ژاله/ پیروزی به سوی دانشگاه تهران راه‌پیمایی کردند. شعار آنها این بود که ما پرسنل نظامی هستیم - ما منتظر خمینی هستیم.<sup>۴</sup>

نگرانی ژنرال هایزر، که در حقیقت فرماندهی ارتش ایران را به عهده داشت، انشقاق ارتش پس از ورود امام خمینی به ایران بود.<sup>۵</sup> در همین حیص و بیص بود که شاپور بختیار در گفت‌وگوی مطبوعاتی روز نهم بهمن اعلام کرد فرودگاه مهرآباد تهران امروز باز خواهد شد و منعی برای بازگشت آیت‌الله خمینی نخواهد بود.<sup>۶</sup> آمدن و نیامدن خمینی به ایران، به یک اندازه

۱. صحیفه امام، ج ۶، صص ۱ و ۲.

۲. مأموریت در ایران ...، ص ۲۳۶. یکی از شعارهای این روزهای مردم «مرگ بر هایزر» بود. (همان، ص ۲۳۵)

۳. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۵، ص ۱۱۰.

۴. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۷۷۱ (۹ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۲.

۵. مأموریت در ایران ...، ص ۲۵۵.

۶. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۷۷۱ (۹ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۲.

حاکمیت نیمه‌جان ایران را به خطر انداخته بود.

## در تدارک بازگشت

تا دهم بهمن، جزئیات بازگشت آیت‌الله به ایران روشن شده بود. شمار داوطلبان همراه امام زیاد بود. یک قلم، صدها دانشجوی ایرانی از سراسر دنیا، آماده شده بودند با امام به ایران بازگردند. آنان خوش ذوقی به خرج داده و خود را آماده خواندن سرودی در تهران کرده بودند که یاران پیامبر هنگام فتح مکه خوانده بودند.<sup>۱</sup>

با شرکت هواپیمایی فرانسه برای کرایه دو فروند هواپیما ریزنی شده بود. پیش از این تلاش محمد مکرری برای اجاره هواپیمایی از شرکت سوئیس ایر شکست خورده بود. اینک او، صادق قطب‌زاده، مهدی عراقی و دو وکیل فرانسوی رضایت ایرفرانس را برای در اختیار گرفتن هواپیمای مسافری جلب کرده بودند.<sup>۲</sup> امام موافق نبود. گفته بود که تعداد همراهان را کم کنید؛ یک هواپیما کافی است.<sup>۳</sup> با وجود اعلام بازگشایی فرودگاه مهرآباد، ایرفرانس پیشنهاد کرد اگر اجازه فرود به هواپیما داده نشد داشتن بنزین برای بازگشت اجباری از ایران ضروری است؛ از این رو نمی‌توان با ظرفیت کامل پرواز کرد.<sup>۴</sup> فهرست همراهان در حال آماده شدن بود. عده‌ای به دستور آیت‌الله باید می‌ماندند. یکی از آنان شهاب‌الدین اشراقی، دامادش، بود. او باید می‌ماند تا از کسانی که از راه دور و نزدیک به قصد دیدار آیت‌الله به پاریس می‌آمدند، پذیرایی می‌کرد، و پس از آن در زمانی مناسب، همراه بانو قدس ایران و دیگر اهالی خانواده به ایران می‌آمد. دستور دیگر این بود که با صاحبان خانه‌های اجاره شده و نیز مالک تنها مسافرخانه نوفل‌لوشاتو که در سه ماه گذشته پر از ایرانیان بود، بنشینند، تسویه حساب کند و هر خسارتی که وارد آمده جبران نماید.<sup>۵</sup> بودجه این کار از طرف مهدی عراقی پرداخت شد.<sup>۶</sup>

اهالی نوفل‌لوشاتو پس از شنیدن بازگشت آیت‌الله به ایران، برای خداحافظی ابراز تمایل کردند. یکی از آنان کشیش بود که امام او را آخوند محل نامیده بود. آخوند محل گفت که این

۱. همان، شم ۱۵۷۷۴ (۱۲ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۸.

۲. دیوان استاد محمد مکرری، به کوشش: امیرسیف‌الدین مکرری، پاریس، انتشارات زیگفرید، ۱۹۹۲م، ص ۴۳.

۳. خاطرات حبیب‌الله عسکراولادی، ص ۲۳۵.

۴. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ج ۳، ص ۲۰۷.

۵. اقلیم خاطرات، ص ۵۴۲.

۶. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ج ۳، ص ۲۰۷.

روزها در تاریخ جهان ثبت خواهد شد. حضور شما به این دهکده جایگاه تاریخی داد و سهم ما معنویتی بود که در اثر حضور شما به ما رسید. «امام در پاسخ عذرخواهی کردند و گفتند در این مدتی که ما اینجا بودیم برای شما ایجاد زحمت شد، رفت و آمد و سر و صدا زیاد بود و امنیت و آسایش از شما سلب شد... پس از آن نوبت مردم شد که به صورت خانوادگی یا تک تک می رفتند داخل و با امام خداحافظی می کردند و احساس درونی خودشان را به امام می گفتند و برمی گشتند. اگر بچه‌ای هم همراه آنها بود امام یک دستی به سر و گوش آن کودک می کشیدند و اظهار محبت می کردند.»<sup>۱</sup>

محدود شدن افراد و خبرنگاران همراه امام، مانع از رفتن آنان به ایران نگردید. در یازدهم بهمن با فرود هواپیماهایی از شرکت‌های سوئیس ایر، لوفت‌هانزا، بریتیش ایرویز، پان آمریکا و... در مهرآباد، کار نشست و برخاست هواپیماهای مسافربری در این فرودگاه آغاز گردید.<sup>۲</sup> البته در روزهای بسته بودن فرودگاه مهرآباد، هواپیماهای نظامی برای بردن آمریکاییان مقیم ایران در تردد بودند. در همین روز/ یازدهم بهمن یک هواپیمای ایرفرانس، ساعت ۱۰ به تهران رسید که حدود چهل خبرنگار به همراه داشت.<sup>۳</sup>

### سپاس از فرانسه

در ایران تدارکی مردمی برای یک استقبال بزرگ رقم خورده بود. اطلاعیه‌ای که کمیته برگزاری استقبال از امام خمینی در شش بند منتشر کرد نشان از این آمادگی بود. به مردم اطلاع داده شد که هواپیمای آورنده رهبر انقلاب حدود ساعت ۹ صبح پنج‌شنبه ۱۲ بهمن در فرودگاه مهرآباد به زمین خواهد نشست. رایزنی‌های شورای انقلاب با رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران می گفت که نیروهای نظامی موظف شده‌اند آیت‌الله را از پای پلکان هواپیما تا تالار استقبال مشایعت کرده، امنیت جان او را تضمین کنند.<sup>۴</sup> این توافق در حالی صورت گرفته بود که برخی از سران نیروهای ارتش به کشتن امام خمینی در همان جا رأی می دادند.<sup>۵</sup>

آیت‌الله در آستانه ترک نوفل‌لوشاتو با نوشتن متن کوتاهی از دولت و ملت فرانسه تشکر

۱. همان، ص ۲۰۵.

۲. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۷۷۳ (۱۱ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۲.

۳. همان‌جا.

۴. مأموریت در ایران ...، ص ۲۵۴.

۵. همان، ص ۲۴۲.



کرد. «در این موقع که پس از چهار ماه توقف پرحادثه در خاک فرانسه، برای خدمت به وطن می‌خواهم اینجا را ترک کنم، لازم می‌دانم از دولت فرانسه که وسایل امنیت و آزادی بیان را برای اینجانب مهیا نمود و از اهالی محترم که با حس انساندوستی علاقه خود را به آزادی و استقلال کشور ایران اظهار داشتند تشکر کنم. امید است مهمان‌نوازی دولت و ملت فرانسه و حس آزادیخواهی آنان را فراموش نکنم. و از زحماتی که به همسایگان و اهالی نوفل‌لوشاتو دادم معذرت می‌خواهم. امید است احترامات اینجانب را بپذیرند.»<sup>۱</sup>

گاه بازگشت بود. یکصد و هجده روز پیش آیت‌الله با چهار همراه و با سرنوشتی پر از پرسش‌های بی‌پاسخ وارد پاریس شده بود و اینک در همراهی با ۱۵۰ نفر به سوی فردایی روشن می‌رفت. اهالی نوفل‌لوشاتو در دو طرف خیابان ایستاده بودند و عکس‌های مسافر آن دهکده ۱۶۰ نفره و پرچم‌های کوچک کاغذی کشور خود را در دست داشتند. راننده تند راند، اما امام خواست که آهسته‌تر براند تا بتواند اهالی نوفل‌لوشاتو را ببیند و به ابراز احساسات آنها پاسخ دهد. پلیس فرانسه آن کاروان کوچک / چند سواری و دو مینی‌بوس را مشایعت می‌کرد.<sup>۲</sup> دانشجویان ایرانی بسیاری در فرودگاه پاریس حضور داشتند. آنان برای خداحافظی آمده بودند. پلیس اجازه نمی‌داد نزدیک آیند. دانشجویان دو نماینده برای خداحافظی معرفی کردند. «من موضوع را به امام گفتم. ایشان گفتند: نه، من به آنها پیام می‌دهم. من یک قلم و کاغذ برداشتم، ایشان مطالبی را گفتند و من نوشتم و به آقای حسین کاشفی دادم که برای دانشجویان قرائت کند. خبرنگاران زیادی در فرودگاه حاضر شده بودند که در آخرین لحظات حضور امام در فرانسه نقطه‌نظرات ایشان را جویا شوند. یک مصاحبه کوتاهی امام در همان‌جا ترتیب دادند و از مردم فرانسه به خاطر امکاناتی که در این مدت برای ایشان و همراهانشان فراهم شده بود و نیز این دوران را تحمل کرده بودند تشکر کردند، به علاوه امام یک بیانیه سیاسی هم صادر کردند و مجدداً اهداف سیاسی خود را اعلام داشتند که توسط دکتر یزدی در جمع خبرنگاران و مشایعین قرائت گردید.»<sup>۳</sup>

همه در داخل هواپیما روی صندلی‌های تعیین شده نشستند؛ جز مهدی عراقی و سیداحمد خمینی که بیشتر سر پا بودند و به هر کاری رسیدگی می‌کردند. هواپیما ساعت ۳:۳۰ به وقت

۱. صحیفه امام، ج ۶، ص ۶.

۲. خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبایی، ج ۳، ص ۲۰۷.

۳. همان، ص ۲۰۸.

تهران، از فرودگاه شارل دوگل به پرواز درآمد.

کمی از پرواز گذشته بود که خلبان جمبوجت نزد امام آمد و گفت اگر مایل هستید می‌توانید روی تخت من در طبقه بالا استراحت کنید. ترجمه کردند. پذیرفت. ساعتی دراز کشید. پیش از این بود یا پس از آن، که صادق طباطبایی درباره پیش‌نویس قانون اساسی از آقا پرسید. آن را حسن ابراهیم حبیبی تدوین کرده، نزد طباطبایی بود. آیت‌الله همه احتمال‌های پس از فرود را گفت و دست آخر با پیشنهاد طباطبایی موافقت کرد. قرار شد آن متن به پیتر شولاتور، خبرنگار آلمانی و آشنای طباطبایی، سپرده شود تا از حوادث احتمالی مصون باشد. طباطبایی به شولاتور گفت که «احتمال دارد پس از پیاده شدن... ما را دستگیر کنند، اما به شما خبرنگاران کاری ندارند. این پرونده را پیش خودت نگه دار، هر وقت توانستی مرا پیدا کنی به من برگردان، اما اگر من را ندیدی به نحوی آن را به امام برسان.»<sup>۱</sup>

هوایما وارد مرز هوایی ایران شد. امام، بسان آنچه که در زمین به جا می‌آورد، در هوا به جا آورد: نماز شب، نماز صبح، دعا‌های ریز و درشت... دو جنگنده فانتوم برای دقایقی در کنار هوایما حاضر شدند و رنگ از چهره‌ها پرانندند.<sup>۲</sup> کجای این آسمان بود که خبرنگاری نزد آیت‌الله آمد و از احساس او پرسید؟ «از برگشت به ایران چه احساسی دارید؟» صادق قطب‌زاده که احتمالاً برای ترجمه کنار او نشسته بود، شنید که «هیچی». یکه خورد. بار دیگر سؤال را پرسید، و بار دیگر شنید که «هیچی»؛ و این کلمه را برگرداند و تحویل خبرنگار داد.

با این که میهماندار از مسافران خواسته بود صدا بلند نکنند، با نمایان شدن فرودگاه مهرآباد، ایرانیان فریاد زدند: الله اکبر. کمی پیش از فرود، هوایما دوباره اوج گرفت و حدود ده دقیقه در آسمان تهران دور زد و ساعت ۹:۰۳ روی خاک ایران نشست. این بار همه فریاد زدند: الله اکبر.<sup>۳</sup>

## در فرودگاه مهرآباد

درهای هوایما که باز شد، آقایان سیدمرتضی پسندیده و مرتضی مطهری، تو آمدند. آن ۱۵۰ نفر همراه پیاده شدند. امام گفت که بعد از برادر بزرگتر پیاده می‌شود؛ و دست به آرنج

۱. همان، ص ۱۳۳.

۲. خاطرات حبیب‌الله عسگرآلودی، صص ۲۳۵ و ۲۳۶.

۳. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۷۴ (۱۲ بهمن ۱۳۵۷)، صص ۱ و ۸.

پلیسی که لباس مهمانداران هواپیما را پوشیده بود، از پله‌ها پایین آمد. صف کوتاهی از نظامیان آیت‌الله را تا خودرو بنزی که به آن‌جا آورده شده بود مشایعت کرد. خودرو به طرف تالار فرودگاه رفت. خبرنگاران و عکاسان تازه رسیده به ایران، همه محاسبات کمیته استقبال را به هم زدند و با هجوم به درون تالار، نظم به زور چفت و بست شده آن‌جا را از هم پاشیدند.<sup>۱</sup> امام در جایی غیر از جای تعیین شده ایستاد. سرود «خمینی ای امام» سروده حمید سبزواری خوانده شد. تلویزیون در حال پخش زنده مراسم بازگشت بود، اما با هجوم یک گردان نیرو، فرستاده فرمانداری نظامی تهران به ساختمان تلویزیون، کسانی که اقدام به پخش مراسم کرده بودند، دستگیر شدند.<sup>۲</sup> برنامه قطع شد.

فراوانی جمعیت و نظم نداشته آن تالار نگذاشت سخنرانی امام بیش از هشت دقیقه شود. ابتدا از همه گروه‌های اجتماعی تشکر کرد و گفت که «عواطف ملت ایران به دوش من بار گرانی است که نمی‌توانم جبران کنم»، و افزود که این پیروزی به دست نیامد مگر با وحدت کلمه، اما پیروزی وقتی کامل می‌شود که دست بیگانگان از مملکت کوتاه گردد و همه رگ و ریشه‌های نظام سلطنتی بخشکد. و در پایان تکرار کرد: «باید همه این رمز را بفهمیم که وحدت کلمه رمز پیروزی است؛ و این رمز پیروزی را از دست ندهیم و خدای نخواستہ شیاطین بین صفوف شما تفرقه نیندازند.»<sup>۳</sup>

تراکم جمعیت، برنامه‌ریزی‌های کمیته استقبال را به هم زده بود. خروج از تالار ممکن نشد. از همان راه آمده به محوطه فرودگاه بازگشتند تا از محل تشریفات دولت بیرون روند. خودرو تدارک دیده شده ارتش آن‌جا بود. سی‌چهل نظامی هم در اطراف آن بودند. امام هنگام سوار شدن رو به نظامیان کرد و گفت: «دست روی دست گذاشته‌اید و بختیار درصدد ریختن آبروی شما است.»<sup>۴</sup>

محسن رفیق‌دوست با یک شورولت بلیرز از راه رسید. این خودرو پیش از این برای بردن امام خمینی از فرودگاه به بهشت‌زرها آماده شده بود. «زمانی که ترمز زدم و پایین آمدم، امام داخل بنز نشسته بودند و ماشین می‌خواست حرکت کند. دویدم. در بنز را باز کردم. سلام کردم

۱. همان، شمه ۱۵۷۷۵ (۱۴ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۳.

۲. همان، شمه ۱۵۷۷۴ (۱۲ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۸.

۳. صحیفه امام، ج ۶، صص ۸ و ۹.

۴. گزارش زمستان ۵۷، به کوشش: جبار جلیلی، تهران، سازمان عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۲ش،

و دست‌شان را بوسیدم و گفتم: آقا ماشین دیگری برای شما تهیه شده... امام فرمودند: چه فرقی دارد؟ عرض کردم: آقا این ماشین کوتاه است. ما یک ماشین بلند برای شما در نظر گرفته‌ایم که مردم بتوانند شما را ببینند. در همین بین... [مهدی] عراقی هم رسید و خدمت امام عرض کرد: آقا تشریف بیاورید و سوار این ماشین بشوید. امام از بنز پیاده شدند.<sup>۱</sup>

بیرون فرودگاه خودروها و موتورهای مشایعت‌کننده آماده بودند همه‌چیز تا میدان آزادی طبق برنامه پیش رفت، اما در آن‌جا هجوم مردم بین خودروها فاصله انداخت.

### تا بهشت زهرا

روشن نیست تا میدان ۲۴ اسفند/انقلاب اسلامی چه زمانی گذشت. فشار جمعیت نگذاشته بود چیدمان گل‌ها و نظافت خیابان‌ها به چشم آید. خودرو به سختی از میدان گذر کرد. «آن قدر پا از جلو شیشه آویزان بود که من جایی را نمی‌دیدم... کاپوت ماشین به سبب بالا پایین پریدن مردم له شده بود. آرام آرام به روبروی دانشگاه تهران رسیدیم. امام پرسیدند: این‌جا دانشگاه است؟» قرار بود امام سخنانی هم در این‌جا ایراد کند و پایان تحصن روحانیان را اعلام نماید. رفیق‌دوست رأی آقا را برگرداند. امکان اجرای برنامه ریخته شده نبود. از چهارراه پهلوی/ولی‌عصر به سمت جنوب راند. مردم هم چرخ خودرو می‌دویدند.<sup>۲</sup> و باز روشن نبود ۶۵ هزار آدمی که برای انتظامات این روز، محله به محله چیده شده بودند، کجا هستند؟! «نزدیک میدان منیریه جوانی دستگیره [در] طرف امام را گرفته بود و با یک حالت از خود بی‌خود قربان صدقه امام می‌رفت و به شاه فحش‌های بد می‌داد. من به او اشاره می‌کردم که بس کند.» دیدم بس نمی‌کند... تشر زد که بس کند. امام فرمود: کاری به او نداشته باش. دارد ذکر خودش را می‌گوید... رانندگی‌ات را ادامه بده.»<sup>۳</sup>

امام در خیابان آرامگاه، شهید رجایی فعلی، وقتی چشم‌اش به خانه‌های گلی فرسوده آن اطراف خورد، رو به سیداحمد، پسرش، که پشت نشسته بود، گفت: «ببین احمد! من با این مردم کار دارم؛ این مردم با من کار دارند.» مسافتی از آن ۳۴ کیلومتر فاصله، خالی از مردم نبود.

۱. برای تاریخ می‌گویم (خطرات محسن رفیق‌دوست)، ج ۱، به کوشش: سعید علامیان، تهران، سوره مهر، ۱۳۹۲ش.

صص ۲۶ و ۲۷.

۲. همان، صص ۲۹ و ۳۰.

۳. همان، ص ۳۰.

شیشه‌های خودرو ضدگلوله شده بود؛ پایین و بالا نمی‌رفت، اما سرمایه‌ش خودرو کار می‌کرد. با وجود این داخل خودرو گرم بود. نزدیک بهشت‌زهرها سیداحمد، بی‌هوش شد، اما چهره پدر همچون زمان بیرون آمدن از فرودگاه بشاش بود. «چند بار احساس کردم دست‌هایم در اختیار بدنم نیست. امام متوجه حال من می‌شدند و می‌فرمودند: آرام باشید. اتفاقی نمی‌افتد... سه چهار بار این را به من گفتند و کلام ایشان مثل آب سردی مرا آرام کرد.»

بلیزر خسته در ابتدای ورود به بهشت‌زهرها خاموش شد و از حرکت بازماند. صد متر آن طرف‌تر هلی‌کوپتری بر زمین نشست. به دستور ارتش و در توافق با شورای انقلاب آمده بود. رفیق دوست مستأصل و درمانده، دید که آیت‌الله با دستگیره در ور می‌رود. «من باید به قطعه ۱۷ بروم. در ماشین را باز کنید. گفتم: آقا جان می‌دانم، ولی اگر پیاده شوید، با این جمعیت چیزی از شما باقی نمی‌ماند... ایشان گفتند: تو در را باز کن، کاری به بقیه نداشته باش.» نه می‌توانست به حرف مرادش گوش نکند و نه می‌توانست در خودرو را باز کند.

علی اکبر ناطق نوری، بی‌عبا و عمامه، یکباره پیدا شد. آقا را قانع کرد تا رسیدن به نزدیک هلی‌کوپتر صبر کند. سیداحمد به هوش آمده بود. از جمعیت خواسته شد، خودرو را به نزدیک هلی‌کوپتر برسانند. رساندند. رفیق دوست آیت‌الله را بلند کرد تا بتواند سوار هلی‌کوپتر شود. ناطق نوری او را به داخل کشید. سیداحمد هم سوار شد. در این بین جوانی پایش را روی سینه رفیق دوست گذاشت تا به داخل هلی‌کوپتر برود. راننده امام خمینی بی‌هوش شد و افتاد. مردم آویزان از هلی‌کوپتر، کار خلبان را سخت کرده بودند. نمی‌توانست بلند شود. خلبان گفت که ممکن است منفجر شود. «گفتم آقا... هر کاری که خودت می‌خواهی بکن؛ ما که بلد نیستیم... با زحمت... پرید... خلبان دوری بالای قطعه ۱۷، جایگاه سخنرانی زد و گفت: خیلی شلوغ است. نمی‌شود بنشینیم. می‌شود به مدرسه رفاه برویم؟ گفتم: آقا! امام اصلاً از فرانسه به خاطر شهدای ۱۷ شهریور این‌جا را انتخاب کرده... باید بنشینیم.»

در جای نسبتاً خلوتی نشست و ناطق نوری امام را از مسیری که مشتاقان کمتری داشت، از زیر یک داربست، به سمت جایگاه سخنرانی رساند.<sup>۱</sup> نوبت به سخنرانی امام خمینی رسید و از بار گرانی که روی دوش خود دارد گفت. «من وقتی چشم‌ام به بعضی از اینها که اولاد

۱. برای تاریخ می‌گویم (خاطرات محسن رفیق‌دوست)، ج ۱، صص ۳۰ تا ۳۳؛ خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین ناطق نوری، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین ناطق نوری، ج ۱، صص ۱۵۶ و ۱۵۷.

خودشان را از دست داده‌اند، می‌افند، سنگینی‌ای در دوشم پیدا می‌شود که نمی‌توانم تاب بیاورم... من نمی‌توانم تشکر از این ملت بکنم که همه چیز خودش را در راه خدا داد.» او به همه آنانی که عزیزان‌شان را در راه پیروزی انقلاب از دست داده‌اند تسلیت گفت و سپس با تفصیل درباره غیرقانونی بودن سلطنت پهلوی و ارکان آن سخن راند. او تأکید کرد که مردم، سرنوشت خود را در هر دوره‌ای به دست خویش رقم می‌زنند. «مگر پدرهای ما ولی ما هستند؟ مگر اشخاصی که در صد سال پیش از این... بودند، می‌توانند سرنوشت ملتی را که بعدها وجود پیدا می‌کنند، آنها تعیین بکنند؟» آیت‌الله اضافه کرد که رئیس دولت فعلی هم تا پیش از این که به این سمت برسد، از غیرقانونی بودن نهادهایی چون مجلس شورای ملی می‌گفت، اما اینک خود را، که از همان مجلس غیرقانونی رأی اعتماد گرفته، قانونی می‌داند! «آیا ملتی که فریاد می‌کند که ما این دولت‌مان، این شاه‌مان، این مجلس‌مان برخلاف قوانین است و حق شرعی و حق قانونی و حق بشری ما این است که سرنوشت‌مان دست خودمان باشد، آیا حق این ملت این است که یک قبرستان شهید برای ما درست بکنند در تهران؟» امام خمینی در ادامه به ویرانی اقتصاد وابسته ایران، نابودی کشاورزی پس از اجرای اصلاحات ارضی، نظام آموزشی ناقص و فرهنگ به فساد رانده شده اشاره کرد و آنها را دست‌آورد سلطنت محمدرضا پهلوی دانست و گفت که جبران این ویرانی‌ها و به هم‌ریختگی‌ها نه بر عهده دولت و در زمانی کوتاه، بلکه در توان کار تک‌تک مردم و دهها سال تلاش است.

هشدارهای آیت‌الله پس از بیان این نکته که مجریان به جا مانده نظام شاهنشاهی اگر به کار خود ادامه دهند، مجرم بوده و محاکمه خواهند شد، آغاز گردید. «من دولت تعیین می‌کنم. من تو دهن این دولت می‌زنم... من به پشتیبانی این ملت دولت تعیین می‌کنم. من به واسطه این که ملت مرا قبول دارد [دولت تعیین خواهم کرد.] جمعیت مبتهج، با ابراز احساسات شدید او را تأیید کرد.

بخش پایانی سخنان امام درباره ارتش بود. او گفت خواسته ما استقلال ارتش است. این را به سران ارتش گفت؛ این که ارتش نباید زیر فرمان مستشاران آمریکایی باشد و پرسید که آیا سزای این حرف گشودن آتش به روی مردم است؟ و سپس از همه افسران، درجه‌داران و سربازان که همبستگی خود را با مردم نشان دادند، تشکر کرد.<sup>۱</sup>

ناطق نوری از اطرافیان خواست که دلانی برای رسیدن آقا به هلی‌کوپتر ساخته شود. دست

به دست هم دادند و ساختند. اما نرسیده، هلی کوپتر از ترس هجوم جمعیت بلند شد. آیت‌الله ماند و جمعیتی که عاشقانه ممکن بود او را به کشتن دهند! عمامه‌اش افتاد. «مأیوسانه فریاد می‌کشیدم: رها کنید؛ امام را کشتید!» رها نمی‌کردند... دقایقی بعد، آقا به جایگاه برگشت، عبا را روی سرش کشید و بی‌حال و بی‌توان، نشست. «هنوز برایم مبهم است که در آن شلوغی چطور شد که ایشان به جایگاه بازگشت.» آمبولانس شرکت نفت آن نزدیکی‌ها بود. چاره رهانیدن رهبر انقلاب از آن مکان محصور پیدا شد. سوار شدند و پس از گذر از سنگ قبرها، خود را به جاده رساندند. خلبان هلی کوپتر از بالا آمبولانسی را دید که در میان مردم بُر خورده و پیش می‌آید. دانست که مسافر او توی آن است. نشست و راننده آمبولانس به طرف هلی کوپتر راند. هجوم مردم پایان نداشت. با زحمت فراوان امام را به درون هلی کوپتر بردند. خلبان برخاست و پرسید که کجا بروم؟

### تا مدرسه رفاه

سرگرد خلبان پیشنهاد کرد به مقر نیروی هوایی بروند، اما ناطق نوری گفت که می‌توانی در بیمارستان هزار تختخوابی بنشینم؟ او صبح پیش از آمدن به فرودگاه، خودرو پیکان‌اش را آن حوالی گذاشته بود. با نشستن هلی کوپتر، کارکنان بیمارستان بیرون آمده به آن محل دویدند. گمان می‌کردند، زخمی آورده‌اند. «درخواست آمبولانس کردم. یکی از پزشکان گفت: این‌جا بیمارستان است؛ آمبولانس برای چه می‌خواهی؟ گفتم: ما بیمار داریم، باید جایی او را ببریم. گفت: خب همین‌جا بیمارستان است... پزشکی... گفت: آقا من یک ماشین پژو دارم؛ بیاورم؟» آورد. وقتی در هلی کوپتر باز شد پرستارها و دکترها فریاد کشیدند و به سمت امام رفتند. یکی از خانم‌ها، گریان، دست امام را گرفته بود و می‌کشید. با زحمت جدایش کردند. سوار پژو شدند و به سمت پیکان ایستاده در آن حوالی راندند. پژو را تحویل دکتر دادند و پس از تشکر و خداحافظی، در خیابان‌های خلوت شده تهران به راه افتادند. کجا می‌رفتند؟ امام گفته بود برانید به سمت خانه آقای کشاورز. سیدعلی محمد کشاورز صدر، داماد آقای پسندیده بود. سیداحمد می‌دانست که خانه او در جاده قدیم شمیران/شریعتی، حوالی خیابان اندیشه است. پیرسان پیرسان رسیدند. احمد خانه را شناخت. در زدند. بانوی پیری در را گشود، یکه خورد. باورش نشد آن‌چه می‌بیند، در بیداری است یا خواب! تو رفتند. اندکی نشستند. نماز خواندند. غذا خوردند. زیر چشمان آیت‌الله به کبودی می‌زد. گفت که عبايي براي من پيدا

کنید. ناطق نوری به جماران رفت و از سیدمهدی امام جمارانی سه عبا برای امام، سیداحمد و خودش گرفت و آمد. سیداحمد با مدرسه رفاه تماس گرفت و گفت که کجا هستند. ساعتی بعد آقای پسندیده، سر رسید.<sup>۱</sup>

مهدی عراقی آمد و امام را به مدرسه رفاه برد. ساعت از ده شب گذشته بود.<sup>۲</sup> «دیدم امام تنها دارند می آیند تو؛ آرام و باوقار. نگاهش پرده دل را پاره می کرد... از ذهنم گذشت بروم و در آغوشم بگیرم، اما ترسیدم دیگران هم به شوق آیند... مزاحمتی فراهم شود... به سمت پلکانی که به طبقه دوم منتهی می شد رفتند. حاضران صدای خود را به وفاداری و سربازی امام بلند کردند. امام روی پله سوم چهارم» نشست<sup>۳</sup> و چند جمله‌ای برای آن ده دوازده نفر گفت. او امروز صدها صحنه از دلدادگی مردم، وفاداری همه گروه‌های اجتماعی و شور فوران کرده آحاد ملت را دیده بود، اما نبض ادبیات و گویش او تند و کند نشده بود. در فرودگاه، بهشت‌زهرها و این‌جا، همه آن دیدگاه‌های پیش گفته خود را بازمی گفت و تکرار می کرد. روی آن پله‌ها هم فواید وحدت کلمه را یادآور گردید و برای هزارمین بار (!) گفت که اختلاف را کنار بگذارید و وحدت کلمه را حفظ کنید. امام در بیان مصداق وحدت کلمه ابراز داشت که «من بزرگترین پیروزی را آشتی بین دانشگاه و مدارس علمی می دانم. اگر ما هیچ پیروزی پیدا نکرده بودیم، الا همین معنا که بین دانشگاه و طبقه روحانی نزدیک کردیم و تفاهم حاصل شد [به مقصود رسیده ایم].»<sup>۴</sup>

بلند شد و به اتاق هفت هشت متری فرش شده‌ای در بالای آن پله‌ها، که پتویی چندلا شده و متکایی برای نشستن داشت، رفت.<sup>۵</sup>

## در مدرسه علوی

روز بعد، سیزدهم بهمن، محل اسکان و استقرار امام خمینی به مدرسه علوی شماره ۲ منتقل گردید. بیشتر دست‌اندرکاران هم به آن مدرسه رفتند. برخی این جابه‌جایی را تدبیر

۱. خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین ناطق نوری، ج ۱، صص ۱۵۷ تا ۱۶۰.

۲. روزنامه اطلاعات، شمع ۱۵۷۷۵ (۱۴ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۸.

۳. شرح اسم، ص ۶۵۶.

۴. صحیفه امام، ج ۶، ص ۲۱.

۵. عارفی، سیدحسین، طبیب دلها، تهران، عروج، ۱۳۷۶ش، ص ۴۱.



مرتضی مطهری دانسته، به مسائل امنیتی نسبت داده‌اند.<sup>۱</sup> به هر حال دیدارهای همگانی با رهبر انقلاب در مدرسه علوی، به واسطه حیاط چند هزار متری‌اش، امکان‌پذیر بود. مدارس رفاه و علوی همسایه بودند.

کمیته استقبال، زمان ملاقات آقایان را از ۹ تا ۱۲ و دیدار بانوان را ۱۵ تا ۱۸ تعیین کرده بود. روزنامه‌ها نوشتند که «از ساعت ۷ صبح... سیل جمعیت... به طرف مدرسه علوی شماره ۲ واقع در خیابان عین‌الدوله تهران سرازیر بود. از اوایل صبح ترافیک سنگینی در خیابان بهارستان و سرچشمه و آب‌سردار و خیابان‌های اطراف محل اقامت به وجود آمد... جمعیت از در شرقی محل اقامت امام وارد حیاط مدرسه... که حدود ۳ هزار متر مساحت دارد می‌شدند. امام مقابل پنجره اتاق خود که در سمت غرب حیاط... قرار داشت ظاهر شدند و جمعیت با دیدن امام فریاد می‌زدند: امام به خاک گلگون وطن خوش آمدی... جمعیت به اندازه‌ای بود که عده‌ای از مردان بر اثر فشار بی‌هوش شدند که بلافاصله توسط گروه امداد که در همان محل مستقر بود به محل خلوتی برده شدند.» توده فشرده دوستداران آیت‌الله از در شرقی وارد و از در غربی مدرسه به زور بیرون می‌رفتند. ساعت ملاقات مردان در روز اول تا ۱۴ به درازا کشید. زنان منتظر بودند. انتهای صف آنها از یک طرف به خیابان ری و از طرف دیگر به چهارراه آب‌سردار رسیده بود. شور و هیجان بانوان به اندازه‌ای بود که اجازه سخن گفتن را از امام گرفت.<sup>۲</sup>

چه بسا لابه‌لای این دیدارهای همگانی بود که گروهی از وابستگان نزدیک یا همکاران همافران دستگیر شده در روزهای اخیر نزد آیت‌الله آمده، نگرانی خود را از سرنوشت فرزندان‌شان ابراز کردند. بازداشت‌شدگان تهران به پادگان جمشیدیه برده شده بودند. امروز حدود شش هزار تن از همافران نیروی هوایی در برابر پادگان جمشیدیه حاضر شده، ضمن خواستن آزادی هم‌ردیفان خود، آرزومند برپایی حکومت اسلامی شدند.<sup>۳</sup> خبرهای گسست نظامیان از نظام شاهنشاهی رو به افزایش بود. غیر از پانصد نفر از جمعی سازمان صنایع نظامی که امروز علیه دولت بختیار تظاهرات کردند، در گزارش‌های درون‌سازمانی ارتش یاد شده که ۴۲ نفر از افسران و وظیفه‌گارد شاهنشاهی در لویزان به علت اعتصاب غذا تبعید شدند. در این گزارش اضافه شده بود که تیپ یک زرهی لشکر ۸۱ شاه‌آباد همبستگی خود را با نهضت مردم

۱. جام شکسته، ج ۳، صص ۴۹۸ و ۴۹۹.

۲. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۷۵ (۱۴ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۳.

۳. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۵، ص ۲۲۹.

ایران اعلام کرده است.<sup>۱</sup> اوضاع در بیشتر پایگاه‌های نیروی هوایی متشنج بود. امام خمینی برای آسودن دل‌های نگران گفت که «اگر یک نفر از این همافران با دست این جلادان از بین برود، ما همه آنها را به کیفر اعمالشان می‌رسانیم».<sup>۲</sup>

روحانیان گردآمده در مدرسه علوی، امروز شنوای سخنرانی بلند رهبر انقلاب بودند. او گفت که وقتی از ایران تبعید شدم، جوان بودید، اما امروز، سر و روی تان سفید شده است. کسانی از شما در زندان پیر شدند، و افزود که جدا از آن حبس‌ها و شکنجه‌ها، هدر دادن نیروی انسانی، آسیب فراوانی به این کشور زد. امام در ادامه از چرایی پذیرفته نشدن توبه محمدرضا پهلوی گفت. همه آنان که در حال شنیدن سخنان آیت‌الله بودند، پیرو او یا دیدگاهی هم‌افق با او داشتند. او به هنگام اقامت در حومه پاریس، بارها درباره پشیمانی شاه، که در سخنرانی چهاردهم آبان ۱۳۵۷ نشان داده بود، سخن گفته و با استدلال‌های ریز و درشت آن را رد کرده بود. اینک از آن بازگفته‌ها می‌گفت. «آنچه بی‌شرط خدای تبارک و تعالی قبول می‌کند آن چیزهایی است که مربوط به حقوق الله است... اما حقوق ناس [چنین نیست]... تا این حق رد نشود، قبول نمی‌کند.»

آن‌گاه نمونه‌هایی از زیرپا گذاشتن حقوق مردم را توسط شاه برشمرد و گفت که چگونه ممکن است این توبه را، که حقیقی هم نیست، پذیرفت؟ چگونه راضی شویم او سلطنت کند نه حکومت؟ چگونه از این همه خون به زمین ریخته بگذریم؟ چگونه بدن‌های کباب شده و شلاق خورده روی تخت شکنجه‌ها را نادیده بگیریم؟ به نظر می‌رسد امام می‌کوشید سخنانش کمانه‌ای به قم و هر جا که دلی در بند حکومت شاه دارد بزند و برای آخرین بار آنان را به خود آورد؛ اندک روحانیانی که با دست‌آویز قانون اساسی مشروطه، رأی به بقای نظام سلطنتی می‌دادند. او در بخش پسین گفته‌هایش مبانی غیرقانونی بودن سلطنت پهلوی را برشمرد و بر استنتاجات پیشین خود بیفزود. او در بخش‌های پایانی، ضمن نصیحت به آن بخش از ارتش که به ملت ایران نپیوسته، خطاب به شاپور بختیار گفت که تو فردی معمولی هستی و با لجاجت نمی‌توانی در برابر یک ملت دوام بیاوری. او نخست‌وزیر را تشویق کرد سر تعظیم در برابر مردم فرود آورد و گرنه با پس‌گردنی کنار زده خواهد شد.<sup>۳</sup>

۱. همان‌جا.

۲. صحیفه امام، ج ۶، ص ۳۸.

۳. صحیفه امام، ج ۶، صص ۲۴ تا ۳۷.

## من آمده‌ام تا...

امام خمینی روز چهاردهم بهمن را با مصاحبه مطبوعاتی آغاز کرد. مطبوعات ایران شمار نمایندگان بنگاه‌های خبری را بی سابقه دانستند. پیش از آن که پرسش و پاسخ‌ها شروع شود، بیانیه‌ای خوانده شد که مواضع رهبر نهضت را به طور فشرده درباره مسائل جاری ایران به آگاهی می‌رساند: سلطنت پهلوی غیرقانونی است؛ مردم رأی به سرنگونی این سلطنت داده‌اند؛ نه مجلس شورای ملی و نه دولت کنونی وجهه قانونی ندارند؛ شورای انقلاب، دولت موقت را تعیین خواهد کرد؛ دولت موقت مقدمات همه‌پرسی را برای تعیین نظام جدید فراهم می‌کند؛ پس از تثبیت جمهوری اسلامی، انتخابات [ریاست جمهوری و مجلس] برگزار خواهد شد. امام پاسخ‌های کوتاهی به سؤالات خبرنگاران داد و گفت که امیدوارم رئیس این دولت غیرقانونی با مسالمت کنار رود و اگر اوضاع بحرانی شود، مسئول خواهد بود. او درباره ارتش هم گفت که با آنها در تماس بوده و اگر مقتضی بدانیم این ارتباط ادامه خواهد داشت؛ هدف، استقلال ارتش است. آیت‌الله در مورد ادامه اعتصاب کارکنان رادیو تلویزیون ابراز داشت: «به نظر من رادیو تلویزیون و مطبوعات باید در خدمت ملت باشند و دولت‌ها حق نظارت ندارند. تاکنون دولت و شاه سابق برخلاف این عمل کردند. ملت را نمی‌شود تحمیق کرد. تحمیق ملت از کسی صادر می‌شود که همین اسم را باید به خود او گذاشت. دولت حق نظارت ندارد.» در پایان مصاحبه، علی‌رضا نوری‌زاده نماینده روزنامه *اطلاعات* دیداری کوتاه با امام خمینی داشت و شنید که «واقعیات را آن‌طور که هست بازگو کنید و سعی داشته باشید نوشته‌های شما در بطن انقلاب ملت تفرقه نیندازد... سعی کنید وقتی انقلاب ملت ما یک انقلاب اسلامی است، روزنامه شما نیز آیینی‌ای باشد که این انقلاب را بازگو کند.»<sup>۱</sup>

آیت‌الله امروز را با مصاحبه مطبوعاتی شروع کرد و با دو سخنرانی ادامه داد، اما مشغله فکری او تعیین هر چه زودتر رئیس دولت موقت بود. در فرانسه که بود به این موضوع می‌اندیشید و از شورای انقلاب هم خواسته بود که به آن فکر کند. از مهدی بازرگان نه تنها در محافل سیاسی ایران، بلکه در بین برخی از ناظران خارجی نیز به عنوان نخست‌وزیر دولت اسلامی یاد می‌شد.

گفت‌وگوهای فشرده‌ای که از دیروز بین امام خمینی و شورای انقلاب شروع شده بود، به شخص دیگری جز بازرگان نرسیده بود. یکی از شرایط امام خمینی برای گزینش نخست‌وزیر،

۱. روزنامه *اطلاعات*، شمه ۱۵۷۷۵ (۱۴ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۲. این مصاحبه در منبع *صحیفه امام* نیامده است.

نداشتن تعلقات حزبی بود؛ و مهدی بازرگان رهبری نهضت آزادی ایران را به عهده داشت. روایات به جا مانده از آن مذاکرات می گوید که «شرط امام خمینی این بود که مهندس بازرگان از رهبری نهضت آزادی ایران استعفا بدهند. استدلال امام نیز این بوده که نمی خواسته دولت منسوب به ایشان هیچ گرایش حزبی و گروهی خاصی داشته باشد. اما مهندس بازرگان این شرط امام را نمی پذیرند و می گویند: من دنبال نخست وزیری نیستم و شما برای این کار اصرار دارید. از نهضت آزادی هم استعفا نمی دهم. بین امام و بازرگان بحث درمی گیرد. از امام اصرار و از مهندس بازرگان انکار. بازرگان می گوید: من در این شرایط انقلابی قدرت اداره یک دولت موقت انقلابی را ندارم و خودم هم انقلابی نیستم. در آن جلسه آیت الله طالقانی، شهید مطهری و عده معدود دیگری هم بوده اند. امام با اشاره به آنان خطاب به مهندس بازرگان می گویند: این دوستان اصرار می کنند و گرنه من خودم اصرار ندارم. مذاکرات به بن بست می رسد. در این وقت آیت الله طالقانی پادرمیانی می کند و پیشنهاد می کند که امام در حکمشان برای مهندس بازرگان بنویسند که ایشان را جدای از نهضت آزادی به نخست وزیری منصوب می کنم. آیت الله طالقانی می گویند: شما از مهندس بازرگان نخواهید که از نهضت آزادی استعفا بدهد و من از آقای بازرگان هم خواهش می کنم این مسؤلیت را بپذیرند. امام می پذیرد و به مهندس بازرگان نگاه پرسش آمیزی می کند. در این هنگام مهندس بازرگان به امام می گوید: اجازه بدهید من استخاره بکنم. امام می گویند: همین الآن استخاره کن! مهندس بازرگان به شوخی می گوید: عمر سعد یک شب به امام حسین فرصت داد، شما یک شب هم به من فرصت نمی دهید؟ امام می خندند و می گویند: خیلی خوب، برو فردا بیا! مهندس بازرگان استخاره کرد و خوب آمد.»<sup>۱</sup>

سخنرانی امام برای روحانیان درباره علل جدا کردن سیاست از مذهب در ایران بود. او گفت که این کار پس از سالها مطالعه در روایات مردم ایران و جایگاه تاریخی مذهب و روحانیان در میان آنان پدید آمد؛ دانستند که بدون کنار گذاردن مذهب سیاسی و سرکوب شخصیت روحانی شیعه نمی توانند بر این کشور سلطه سیاسی پیدا کنند؛ باورمان شد که سیاست از آن قیصر و محراب از آن آخوند است. آنان توانستند اسلام را وارونه معرفی کنند؛ در حالی که از پنجاه و چند منبع اصلی فقه شیعه، هفت هشت کتاب مربوط به عبادات و بقیه آنها مربوط به سیاست و اجتماع و اقتصاد و... است. آیت الله افزود که در یک جا نقشه آنان گرفت و آن جدا کردن روحانیان و دانشگاهیان بود، تا جایی که دانشگاهی می گفت آخوندها توسط دولت

انگلیس نشو و نما داده شده‌اند. «من خودم این را شاهد بودم. با دو نفر از آقازاده‌های محترم، قم، ما سوار اتوبوس بودیم... چند نفر دیگر هم سوار همان اتوبوس بودند. یکی‌شان به دیگری گفت که من... سالهاست که از این هیکل‌ها دیگر ندیدم. اشاره به ماها [کرد] و بعد گفت اینها را انگلیسها آورده‌اند در نجف و آنجاها گذاشتند برای این که مردم را [چه] بکنند. در نظر دانشگاهی آخوند یا درباری است یا بسته به انگلیس. در نظر شما هم این آدم دانشگاهی، نمی‌دانم [غرب‌زده و بی‌هویت است]... استفاده بردند از این جدایی.» امام گفت که این پیروزی مرهون اتحاد روحانی و دانشگاه، مدیون وحدت کلمه بین جناح معنوی و مادی بود. آیت‌الله بار دیگر تکرار کرد «اگر این نهضت غیر از این یک خاصیت، نداشت، که بین طلاب علوم دینی و قشر دانشگاهی یک رابطه پیدا شد... این بالاترین نتیجه‌ای بود که حاصل شد از این نهضت؛ اگر بگذارند بماند.» سخنان پایانی امام درباره علت پیدایی این انقلاب از ابتدا تاکنون بود: «من آمده‌ام که بزرگواری شما را حفظ کنم. من آمده‌ام که دشمن‌های شما را زمین بزنم. من آمده‌ام که ملت را یک ملت مستقل‌اش کنم. دولت اگر پیدا بشود، یک دولت مستقل باشد. من آمده‌ام که دست اجانب را از این مملکت کوتاه کنم.»

دیدار امام خمینی با گروهی از باشندگان کمیته استقبال به سپاسگزاری از کوشش‌های آنان در چند ماه گذشته سپری شد. گفتنی است عرض و طول فعالیت‌های کمیته استقبال ناشناخته باقی مانده است. یادکرد از اینان، در محدوده روز ورود رهبر انقلاب اسلامی ایران است؛ در حالی که سران این کمیته با مدیریت دهها گروه متخصص توانستند زمینه جست و خیز یک دولت نوپا را فراهم کنند. آیت‌الله به حاضران گفت که من نمی‌توانم از عهده زحماتی که شما کشیده‌اید، برآیم «لکن زحمتی بوده است که برای خادمان خودتان کشیدید... من خدمتگزار شما هستم. من می‌خواهم که شما عزیز باشید. من خدمتگزار ملت هستم. من می‌خواهم ملت اسلام سربلند باشد؛ مستقل باشد.»<sup>۱</sup>

پیش از ظهر امروز به امام خبر دادند که همسرش وارد ایران شد. شهاب‌الدین اشراقی، که لایب درخواست‌های آیت‌الله را در مورد خانه‌های استیجاری، مسافرخانه نوفل‌لوشاتو و مسافرانی که به دیدن آیت‌الله می‌آمدند، به انجام رسانیده بود، بانو قدس ایران و اعضای خانواده خود را با پرواز ایرفرانس به تهران رساند. فاطمه طباطبایی، همسر سیداحمد، از پاریس با قطار به آلمان غربی رفته بود تا از آن‌جا به ایران بازگردد. مدارس رفاه و علوی آماده ملحق شدن

خانواده به امام نبودند. بانو قدس ایران... در خانه‌ای در چهارراه قنات مستقر شد.<sup>۱</sup> آخر شب دردی در قفسه صدری آیت‌الله پیدا شد. پزشک کشیک خیلی زود حاضر شد. یکی از اقدامات کمیته استقبال، تأمین درمان برای مردم دیدارکننده از امام بود و نیز نگهداری پزشکی از خود رهبر انقلاب. «سریع... رفتم، ولی خوشبختانه در شرح حال و معاینات فیزیکی و نوار قلبی نشانه‌ای از بیماری عروق قلب و بیماری قلبی نبود... در روزهای اولیه که مردم فوج فوج به مدرسه علوی وارد می‌شدند... معاینات پزشکی حضرت امام حاکی از ثابت بودن فشار خون شریانی و منظم بودن ضربان قلب بود.»<sup>۲</sup>

### حکم نخست‌وزیری بازرگان

مهدی بازرگان صبح امروز / پانزدهم بهمن به مدرسه علوی رفت و گفت که استخاره خوب آمده است و افزود که مشی و مرام و اخلاق و افکارم برای همه آقایان روشن است؛ از تندی و عجله دوری می‌کنم، معتقد به دموکراسی و مشورت هستم، و علاقه‌مند به مطالعه و کار تدریجی‌ام؛ هر چند حاضر به پذیرش خدمت و تأسیس دولت هستم، اما در مسئولیتی که به عهده من گذاشته‌اید، تجدیدنظر کنید. «سکوت و قبولی و اصرار مجدد آقایان روحانی شورای انقلاب و امام در برابر شرایط و اتمام حجت من باعث تعجبم شد و انتظار آن را نداشتم.»<sup>۳</sup>

امام کاغذ و قلم دست گرفت و حکم نخست‌وزیری بازرگان را نوشت. «جناب آقای مهندس مهدی بازرگان! بنا به پیشنهاد شورای انقلاب، بر حسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آرای اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران، که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است، و به موجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به مکتب مقدس اسلام و اطلاعی که از سوابق‌تان در مبارزات اسلامی و ملی دارم، جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص، مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم تا ترتیب اداره امور مملکت و خصوصاً انجام فرآیند و رجوع به آرای عمومی ملت درباره تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان از متخین مردم جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت بر طبق قانون

۱. بانوی انقلاب - خدیجه‌ای دیگر، ص ۳۵۶.

۲. طبیب دله، ص ۳۷.

۳. موحد، ۵، دو سال آخر: فرم تا انقلاب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ش، ص ۲۹۵.

اساسی جدید را بدهید. مقتضی است که اعضای دولت موقت را هر چه زودتر با توجه به شرایطی که مشخص نموده‌ام تعیین و معرفی نمایید. کارمندان دولت و ارتش و افراد ملت با دولت موقت شما همکاری کامل نموده و رعایت انضباط را برای وصول به اهداف مقدس انقلاب و سامان یافتن امور کشور خواهند نمود.<sup>۱</sup>

قرار شد این حکم که با خطی خوش نوشته شده بود، فردا بعد از ظهر در حضور خبرنگاران رسانه‌های داخلی و خارجی خوانده شود. پیشنهاد یکی از کارکنان فنی تلویزیون با استقبال کمیته استقبال روبرو شد. او گفته بود می‌تواند با کار گذاشتن یک فرستنده در مدرسه علوی، مراسم ابلاغ حکم نخست‌وزیری مهدی بازرگان را تا شعاع یک کیلومتر پخش کند. آن شب با هماهنگی کارکنان به انقلاب پیوسته وزارت نیرو، بخش‌هایی از تهران خاموش شد تا این فرستنده به دور از چشمان نامحرم به مدرسه رسانده شود.<sup>۲</sup>

شاپور بختیار بی‌آن‌که از این حکم آگاه باشد در گفت‌وگو با جریده لوماتن فرانسه گفت که اجازه نخواهم داد آیت‌الله خمینی دولت موقت تأسیس کند؛ البته یک دولت اسلامی در شهر قم، بسان آنچه که در واتیکان رُم وجود دارد، می‌تواند تشکیل گردد.<sup>۳</sup> واکنش شاپور بختیار نشان می‌داد که آیت‌الله خمینی واقعاً دولت تعیین کرده است.

## مخالفت یا قیام

ساعت ۱۷:۳۰ روز شانزدهم بهمن، مراسم پیش‌بینی شده برای اعلان نخست‌وزیری مهدی بازرگان در مدرسه علوی تهران آغاز شد. گیرنده‌های تلویزیون آن اطراف دیدند که پس از خوش آمدگویی ابراهیم یزدی به نمایندگان رسانه‌های گروهی، امام خمینی درباره علل تعیین دولت موقت سخن راند و ضمن تمجید از بازرگان وظایف دولت او را بازگفت و افزود که «من که ایشان را حاکم کردم. یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم، ایشان را قرار دادم... واجب‌الاتباع است. ملت باید از او اتباع کند. یک حکومت عادی نیست. یک حکومت شرعی است. مخالفت با این حکومت مخالفت با شرع است. قیام بر علیه شرع است. قیام بر علیه حکومت شرع جزایش در قانون ما هست... و من تنبه می‌دهم به اینها که

۱. صحیفه امام، ج ۶، صص ۵۴ و ۵۵.

۲. دیدار در نوفل‌لوشاتو... صص ۲۶۵ و ۲۶۶.

۳. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۷۶ (۱۵ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۲.

سر عقل بیایند، بگذارند مملکت ما از این آشفتگی بیرون برود؛ بگذارند خون‌های محترم ریخته نشود... بگذارند اقتصاد ما صحیح بشود؛ ما به تدریج کارها را اصلاح بکنیم.»<sup>۱</sup>

اکبر هاشمی رفسنجانی برای خواندن حکم نخست‌وزیری انتخاب شده بود. «مانمی دانستیم که چه کسی باید این حکم را بخواند. یک وقت به من اطلاع دادند که امام نظرشان این است که شما حکم را بخوانید.»<sup>۲</sup> خواند و سپس مهدی بازرگان در سخنانی کوتاه، مأموریت برای تشکیل حکومت جدید را بزرگ‌ترین وظیفه‌ای دانست که در طول دوران مشروطه به فردی واگذار شده است، اما «ناچار به قبول آن هستم و با توجه به عزم راسخی که آیت‌الله در سراسر این جنبش داشتند، ... [و این فرموده] حضرت امیرالمؤمنین ... [که] از مشکلات نهراسید، به امید خدا و امتنان از آیت‌الله و انتظار از ملت ایران این خدمت خطیر را قبول کرده‌ام، برای مخاطرات آماده‌ام و منتهای کوشش را برای موفقیت و خدمت در راه ملت ایران خواهم کرد.» بازرگان به پرسش‌های چند تن از خبرنگاران پاسخ داد. امام خمینی در ادامه از مردم ایران خواست که نظر خود را درباره دولت بازرگان اعلام کنند؛ توسط مطبوعات و تظاهرات آرام. امام پس از پاسخ به چند سؤال صحنه مراسم را ترک کرد. اما یک پرسش را هم اکبر هاشمی رفسنجانی داد. «با توجه به سخنان امام که گفتند اگر کسی از این دولت اطاعت نکند عقوبت داده می‌شود، آیا نوعی دیکتاتوری جایگزین نشده است؟ مردم آزاد هستند هر طور که می‌خواهند فکر کنند؛ شاید کسی متمایل به این دولت نباشد... [من گفتم:] نظر امام در مورد پذیرفتن یا نپذیرفتن توسط افراد نیست. بلکه ایشان منظورشان خرابکاری کردن در برابر این دولت، واکنش حاد نشان دادن و رفتاری از این قبیل توسط هیأت حاکمه غیرقانونی و ارتش است.»<sup>۳</sup> آیت‌الله در دیداری که (احتمالاً پس از این مراسم) با نمایندگان استعفاداده مجلس شورای ملی و گروهی از نظامیان داشت به این موضوع اشاره کرد. «قیام برخلاف حکومت اسلامی قیام برخلاف حق است و مجازات دارد. اما مخالفت با این رژیم و یا هر رژیمی، مخالفتش معصیت الهی است، لکن مجازات به آن معنا که یک جزای عرفی هم داشته باشد، ندارد؛ به خلاف قیام بر ضد حکومت.» او با اشاره به درخواستش از مردم برای نظردهی درباره دولت موقت و نخست‌وزیری مهدی بازرگان افزود که «مردم هم اگر نظری راجع به این حکومت دارند اعلام

۱. صحیفه امام، ج ۶، صص ۵۶ تا ۵۹.

۲. امام خمینی به روایت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، صص ۱۲ و ۱۳.

۳. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۷۷۸ (۱۷ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۸.



کنند... یا نظرشان این است که ما دولت اسلامی نمی‌خواهیم، خوب داد کنند که نمی‌خواهیم.»<sup>۱</sup> امام در ابتدای سخنان خود گفت که این دگرگونی‌های پیش آورده شده، «این انقلاباتی که تا حالا پیش آورده‌اند، این انقلاباتی که برای ما مصیبت بار آورد و برای آنها نکبت، ما هرگز میل نداشتیم که بشود، لکن بی‌عقلی کردند و شد. و اگر نصیحت‌های اولی ما را پذیرفته بودند، مطلب به این جاها نمی‌رسید.»<sup>۲</sup>

امشب عصب سیاتیک آیت‌الله درد گرفت. ارتوپد متخصص پس از معاینه، به کارگیری کیسه آب گرم و حرکات درمانی تجویز کرد.<sup>۳</sup> شاید همین امشب بود که سیدحسین عارفی، پزشک حاضر در محل اقامت امام، هنگام دیدن تصاویر امام از تلویزیون دانست که بطن چپ قلب گوینده دچار نارسایی است. «به قول ما وسط صحبت و بعد از ادای چند جمله ایشان خسته می‌شدند؛ به قول معروف می‌بریزند. فردای آن شب حضورشان رسیدم. بعد از معاینه پزشکی از ایشان راجع به مصرف دارو سؤال کردم... معلوم شد در مدت ۳ ماه اقامت... در فرانسه به علت بالا بودن فشار خون شریانی... دارویی [می‌خورند] که برای اشخاص مسن و افرادی که زمینه نارسایی قلبی دارند یا باید مصرف نشود و یا در صورت ضرورت با احتیاط مصرف شود... با قطع دارو و تجویز دارویی که تقویت‌کننده قدرت انقباضی قلب است، بعد از چند روز قلب حضرت امام رسا و قدرت صحبت بهتر و علایمی که... در معاینه و تلویزیون مداریسته مشاهده کرده بودم برطرف شد.»<sup>۴</sup>

## رفیق ایرانیان

از صبح روز هفدهم بهمن بر شمار خواهندگان دیدار امام خمینی افزوده شد. یکی از سندهای به جا مانده از آن روز تعداد جمعیت مشتاق ملاقات را ۲۰۰ هزار تن تخمین زد که در همه راه‌های اصلی و فرعی منتهی به مدرسه علوی ایستاده بودند.<sup>۵</sup> فوران آدمیان در آن ناحیه شامل گروه‌هایی چون نظامیان، کارمندان، بازرگانان و روحانیان هم می‌شد. بیست و

۱. صحیفه امام، ج ۶، ص ۶۹. روزنامه اطلاعات روز دیدار نمایندگان مستعفی مجلس شورای ملی با امام خمینی را پانزدهم بهمن نوشته است. (شماره ۱۵۷۷۷ (۱۶ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۲)

۲. همان، ص ۶۷.

۳. طیب دلها، ص ۳۷.

۴. همان، ص ۳۸.

۵. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۵، ص ۳۰۳.

سه اتوبوس آخوند فقط از قم خود را به تهران رسانده بود. در گزارش‌های فرمانداری نظامی شمار دقیق درجه‌داران و افسران نیروی هوایی که به مدرسه علوی آمدند یاد نشده، اما تعداد درجه‌داران حدود هشتاد نفر نوشته شده است.<sup>۱</sup> هشت هزار نفر از کارکنان شرکت ملی نفت نیز با شعارهایی که در تأیید مهدی بازرگان می‌دادند به نزدیکی مدرسه علوی رسیده بودند.<sup>۲</sup> نظرخواهی دیروز امام خمینی از مردم، بیشتر اهالی محله‌های تهران، بلکه مردم دیگر شهرها را به خیابانها کشانده بود. بخشی از آنان پیرامون میدان بهارستان، نزدیکی محل اقامت امام خمینی و بخش‌هایی بیشتر در نواحی دیگر تهران در حال فریاد «درود بر خمینی/ رهبر آزادگان/ سلام بر بازرگان/ نخست‌وزیر ایران» بودند.<sup>۳</sup> تظاهرات امروز همه واکنش مردم برای دادن پاسخ به نظرخواهی آیت‌الله نبود. جامعه روحانیت تهران در اطلاعیه‌ای، پنج‌شنبه، نوزدهم بهمن، را روز پشتیبانی همگانی از تأسیس دولت موقت انقلاب اعلام کرد.<sup>۴</sup> در بین گروه‌هایی که امروز با امام دیدار کردند، عده‌ای از افراد نیروی دریایی بودند. دیدار کوتاهی بود. امام از آنان خواست هم‌قطاران‌شان را متوجه کنند؛ فریادی که ما می‌زنیم، استقلال ارتش است؛ به آنها بگویید اگر تاکنون در خدمت طاغوت بودید «از حالا به بعد شما در خدمت ملت باشید. ملت خودتان را خدمت بکنید. این آب و خاک مال شماست. این جا مال خودتان باید باشد. دست این اجانب باید کوتاه بشود.» یکی از دیدارکنندگان گفت که من ۲۵ سال در این لباس طاغوتی بودم، اما خیانت نکردم. امام گفت که منظور این است در جایی بودید که با طاغوت سر و کار داشتید. «البته من می‌دانم که در جمع ارتش ما مردم محترم هستند، مردم متعهد هستند... پاکدامن هستند. ما دل‌مان به همین [بخش] ارتش خوش است... این که گفتم همه در خدمت طاغوت بودید، یعنی در یک جایی بودید که طاغوت با شما سر و کار داشت، نه این که شما هم خدمتگزار [آن] بودید.» همان ارتشی گفت که [سران نیروهای مسلح و دولت فعلی] منتظر هستند که شما به قم بروید. می‌گویند با رفتن شما به آن‌جا، دردسرشان خوب می‌شود. «نه. بگویید که من تا شما را راحت نکنم نمی‌روم. نه، نه ان‌شاءالله... این را خاطر جمع باشید. من اهل قم و اهل تهران و اهل جایی نیستم. من اهل ایرانم. من در ایران هستم و با همه ایرانی‌ها رفیقم.»<sup>۵</sup>

۱. همان، صص ۳۰۳، ۳۰۹ و ۳۱۰.

۲. همان، ص ۳۰۳.

۳. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۷۷۸ (۱۷ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۲.

۴. همان‌جا.

۵. صحیفه امام، ج ۶، صص ۷۴ تا ۷۶.

گفتنی است دیدارهای امروز مردم با رهبر انقلاب زیر صدای عبور هلی کوپترها و هواپیماهای جنگنده انجام می‌شد. شاپور بختیار و سران ارتش برای پاسخگویی به تأسیس دولت موقت دست به این مانور هوایی زدند.<sup>۱</sup>

امام در دیدار با بازرگانان صادرکننده فرآورده‌های کشاورزی از مزیت نسبی کشاورزی در ایران گفت و افزود همین مزیت با سیاست‌هایی که به اسم اصلاحات اجرا گردید، نابود گردید. نابودگران با جیب‌های پر از مملکت رفتند و زمین سوخته به جا گذاشتند. آیت‌الله نقش بازرگانان را در آینده ایران بسیار مهم دانست، آن هم در یک حکومت عادل؛ حکومتی که «نخواهد جیب خودش را پر بکند؛ حکومتی باشد که خودش را از ملت بداند و خدمتگزار بداند، نه خودش را آقای ملت بداند.» یکی از تجار از رهبر انقلاب خواست با تعیین نماینده‌ای راههای بسته صادرات باز و تقویت شود. امام گفت که با تشکیل و شروع به کار دولت موقت این مشکلات به تدریج حل خواهد شد. همان صادرکننده گفت که برخی از آقایان از من خواسته‌اند اگر سعایتی از شما کرده‌اند، بگذرید. آیت‌الله گفت: «من همه را بخشیدم.»<sup>۲</sup>

امام در دیدار بعدی خود از این که روحانیان را در کنار کارکنان هواپیمایی ملی ایران و شرکت نفت می‌بیند، ابراز خرسندی کرد و از پیوند و بستگی میان گروه‌های روحانی و دانشگاهی تشکر نمود و از روحانیان خواست که به شهرهای کوچک و نواحی دورافتاده رفته، پیام وحدت انقلاب اسلامی را به همه مردم برسانند؛ بروند و بگویند که «ما پیوستگی خودمان را به اقلیت‌های مذهبی اعلام می‌کنیم. ما برادری خودمان را به برادران اهل سنت اعلام می‌کنیم [بروید و بگوید] در اسلام بین شیعه و سنی ابدأ تفرقه نیست... ائمه اطهار ما سفارش کردند به ما، که بیونید با هم و با هم اجتماع‌تان را حفظ کنید، و کسی که این اجتماع را بخواهد که به هم بزند، یا جاهل است و یا مغرض.»<sup>۳</sup>

پزشکان و داروسازان دو گروه دیگری بودند که با رهبر انقلاب دیدار خصوصی داشتند. آنان شنیدند که باید مملکت را از نو ساخت و این با همت همه مردم به انجام می‌رسد. «ما باید از سر، یک مملکت را بسازیم. نه دولت همچو کاری می‌تواند بکند، نه بعضی اقلیت‌ها. باید همه با هم دست به هم بدهند. اگر ان‌شاءالله همه دست به هم دادند، این مملکت از این

۱. روزنامه اطلاعات، شم ۱۵۷۷۸ (۱۷ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۲.

۲. صحیفه امام، ج ۶، صص ۷۷ تا ۸۰.

۳. همان، صص ۸۱ تا ۸۴.

آشفته‌گی خارج می‌شود. چنانچه دیدید که همه دست به دست هم دادید و بحمدالله بر قدرت‌های دنیا غلبه کردید.»<sup>۱</sup>

### شیعه برادر سنی

تظاهرات خوددانگیخته مردم در تأیید و پشتیبانی دولت مهدی بازرگان امروز/ هجدهم بهمن دنباله داشت. آنچه در این راه‌پیمایی‌های ریز و درشت به چشم می‌خورد آرامش جاری در میان آنها بود. صف‌های دراز گروه‌های گوناگون اجتماعی برای دیدار با امام خمینی همچنان کشیده بود.<sup>۲</sup> از جمله حضور صدها وکیل دادگستری و قاضی در میان مردم گردآمده در کوچه‌های منتهی به مدرسه علوی چشمگیر بود. منابع نظامی خبردار شدند که امروز بعدازظهر گروهی از درجه‌داران و افسران و خلبانان و همافران ستاد نیروی هوایی به دیدن آیت‌الله خمینی خواهند رفت.<sup>۳</sup>

این دیدار مهم در نوزدهم بهمن رخ داد. نخست‌وزیر منتخب امام خمینی دومین روز کاری خود را در اتاقی از اتاق‌های مدرسه رفاه پی گرفت. بازرگان غیر از تماس‌های همواره خود با ارتش و کوشش برای انتقال آرام و بی‌تنش قدرت به دولت موقت، در حال گزینش وزرای دولت خود بود.<sup>۴</sup>

امام خمینی از دیدارش با حدود سیصد قاضی و وکیل دادگستری ابراز خشنودی کرد و کارگر نشدن اقدامات شاهان پهلوی را در پراکندن روحانیان از دیگر طبقات اجتماعی هدیه جنبش مردم ایران دانست. او گفت ما از زمانی که راننده‌ها از سوار کردن آخوند به خودرو خود ابا داشتند به زمانی رسیدیم که اینک رودرروی هم بنشینیم و دردودل یکدیگر را بشنویم؛ ما از دشمنی و طرد همدگر به یکپارچگی و دوستی رسیدیم. «الآن این مجلسی که از آقایان قضات و آقایان وکلای دادگستری هست، هیچ وقت برای ما نبوده است. حالا ما با شما مواجهیم و درددلها را با شما می‌خواهیم بکنیم. ما زیاد درددل داریم آقا؛ و آن درددلی است که شماها دارید.» امام پس از برشماری خرابی‌های اقتصادی و فرهنگی کشور گفت که این ملت ایستاده، آزادی

۱. همان، صص ۸۵ و ۸۶.

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۵، صص ۳۲۷ تا ۳۳۰.

۳. همان، ص ۳۲۸.

۴. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۷۹ (۱۸ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۲.

و استقلال می‌خواهد؛ حاکم عادل می‌خواهد و امید است با به دست آوردن این خواست‌ها کشور را که بی‌شبهات به یک خرابه نیست، بسازیم. آیت‌الله ابراز امیدواری کرد دادگستری ایران روزی با محاکمه حضوری یا غیابی محمدرضا پهلوی، گزارشی از کرده‌های خود به ملت بدهد.<sup>۱</sup>

دیدار امروز گروهی از اهالی کردستان با امام خمینی که به همراه احمد مفتی‌زاده به تهران آمده بودند، به دور از حوادث اخیر سنندج نبود. پس از کشته شدن یک مأمور شهربانی در پنجم بهمن، همکاران او روز بعد با گشودن آتش سلاح‌های شان به سوی اهالی شهر و آتش زدن اماکنی انتقام گرفته بودند. در این بین حسینیه شیعیان سنندج، یکی از کانون‌های اصلی گردهم‌آیی مخالفان شاه، نیز آتش زده شد تا نشانی از درگیری دو طایفه سنی و شیعه بوده باشد. برخوردهای خونین شهربانی سنندج با مردم تا چند روز بعد ادامه داشت.<sup>۲</sup> امام نه به مصلحت روز، بلکه به باور دیرینه خود گفت که اختلاف بین شیعه و سنی در دوره امویان و عباسیان دامن زده می‌شد و البته در میان عوام از هر دو گروه مؤثر افتاده بود. با وجود این «ائمه اطهار ما کوشش کردند تا اینها را داخل در آن جمعیت کنند، با آنها نماز بخوانند، به تشیع جنازه‌های آنها بروند.» اما سود حاکمان در بقای اختلاف میان اهل سنت و تشیع بود. در دوره اخیر، بیگانگان نیز درصدد ریختن این سود به حساب خود شدند. اما بدانید که «ما با هم یکی هستیم و ما جدا نیستیم. اختلاف، اختلاف دو تا مذهب است. این اختلاف نباید اسباب این معنا بشود که ما در اساس اسلام اختلاف کنیم. اسلام بالاتر از این معانی است که ما به واسطه اختلاف مسلکی [با یکدیگر رودررو باشیم].» رهبر انقلاب در پایان سخنانش خود را خدمتگزار حاضران خواند و افزود که اگر من این‌جا هستم، برای نجات مسلمانان از تفرقه و دودستگی است.<sup>۳</sup>

## گسست از طاغوت

همافران، این روزها، نظامیان پیشگام در پیوستن به نهضت اسلامی مردم ایران بودند. شماری از آنها در بازداشت بسر می‌بردند. صدها نفرشان را از جنوب به آذربایجان فرستاده بودند و بسیاری را به خاش منتقل کرده، برای بریدن صدای‌شان می‌کوشیدند. خانواده همافران

۱. صحیفه امام، ج ۶، صص ۸۸ تا ۹۲.

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۵، صص ۲۱، ۱۱۲ و ۱۱۳.

۳. صحیفه امام، ج ۶، صص ۹۴ و ۹۵.

در به در یا در حال تظاهرات بودند، یا در التجاء به کانون و کلا و مطبوعات. همردیفان، در تدارک کاری پر سر و صدا بودند، چیزی مثل ادای احترام نظامی به رهبر انقلاب. همافران همفکر در پایگاه لجستیکی مهرآباد، ستاد نیروی هوایی و قصر فیروزه جزئیات یک سلام تاریخی را بررسی کرده با کارگزاران امام خمینی در مدرسه علوی هماهنگ شده بودند. آنان صبح امروز/ نوزدهم بهمن به مدرسه علوی آمده، پس از پوشیدن لباس رسمی به خط شدند. آن روز مردم برای راه‌پیمایی و حمایت از دولت موقت و نخست‌وزیر آن به مبادی تعیین شده رفته بودند و دفتر رهبر انقلاب نیز اعلام کرده بود که پیش از ظهر دیدار همگانی برگزار نمی‌شود.

«نه گروهان، همه صف در صف، منظم و یکپارچه... در طول خیابان ایران، گویا قرار بود یک رژه کاملاً بزرگ نظامی انجام گیرد. اکثر مردم که در خیابان ایران سکونت داشتند با فریاد فرمانده کل قوا- خمینی روح خدا از منازل‌شان بیرون آمده بودند... رژه نظامی پرسنل تا داخل حیاط مدرسه علوی... انجام گرفت... محمد طاهری فرمان‌خبردار و به راست نظر را صادر کرد. پاهای پرسنل تا بالاترین نقطه بالا آمد و به زمین خورد.» آیت‌الله در چارچوب پنجره رو به حیاط ظاهر شد و شنید که «نظامیان ملی، به فرمان خمینی، از طاغوت گسستیم، به ملت پیوستیم»<sup>۱</sup>

پیش از آغاز رژه و سلام نظامی، از کارگزاران دفتر رهبر انقلاب خواسته شده بود عکسی از چهره همافران گرفته نشود. «برای ما مهم نیست که ما را بشناسند، اما زن و بچه ما را اذیت می‌کنند... مهدی عراقی به عکاس‌ها دستور داد هیچ‌کس حق ندارد از جلو عکس بگیرد... از پشت سر عکس بگیرند.» برخی گفته‌اند امام آن روز صبح بدحال بود و به این علت ملاقات‌های او لغو شده بود، اما با خرسندی<sup>۲</sup> به پشت آن پنجره آمد و گفت که «درود بر شما سربازان امام عصر، سلام‌الله علیه... از امروز در خدمت امام عصر... و در خدمت قرآن کریم هستید؛» قرآنی که سعادت بشر را بیمه و به آزادی و استقلال توصیه کرده است. آیت‌الله امیدواری خود را برای پیوستن دیگر گروه‌های نظامی به مردم ایران ابراز داشت و به همافران گفت که «ما می‌خواهیم سرنوشت‌مان را خودمان تعیین کنیم، نه سفارت آمریکا و سفارت شوروی؛ ما می‌خواهیم که

۱. تاریخ شفاهی نقش نیروی هوایی در انقلاب اسلامی، تدوین: مجید نجف‌پور، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۰ش، صص ۱۱۶ تا ۱۱۹؛ صحیفه امام، ج ۶، ص ۱۰۱.

۲. تاریخ شفاهی نقش نیروی هوایی ارتش در انقلاب اسلامی، ص ۱۲۸.

۳. همان، صص ۱۲۹ و ۱۳۰.

مملکت خودمان را خودمان تعمیر کنیم، نه یهودیها و اسرائیل؛ ما می‌خواهیم مملکت‌مان را آزاد کنیم؛ اختناق در مملکت ما نباشد؛ ما می‌خواهیم ارتش ما آزاد باشد؛ اسرائیل در آن تصرف نکند؛ آمریکا در آن تصرف نکند.»<sup>۱</sup>

همافران پس از ادای احترام به رهبرشان از مدرسه خارج شده به طرف میدان شهدا رفتند و در راه‌پیمایی آن روز با مردم همراهی کردند.<sup>۲</sup> همزمان با دیدار همافران، نزدیک به هزار نفر از نظامیان پایگاه ششم نیروی هوایی در بوشهر دست به تظاهرات زده، به سود امام خمینی و انقلاب مردم شعار دادند. آنان خواستار تأسیس جمهوری اسلامی بودند.<sup>۳</sup>

گروهی از افسران نیروی هوایی و همافران مستقر در پایگاه اصفهان نیز بعد از ظهر به تهران رسیده با آیت‌الله خمینی ملاقات کردند. «الآن که شما به دامن ملت برگشتید، ملت شما را با آغوش باز می‌پذیرد. و ما سعی داریم که شما را ان‌شاء‌الله در موقعی که حکومت عدل پیدا شد، با کمال خوش‌پذیری کنیم.»<sup>۴</sup>

### مستند به ملت

طراحی راه‌پیمایی امروز همچون تظاهرات تاسوعا، عاشورا و اربعین از نه منطقه تهران آغاز شد و به میدان آزادی رسید. با این که طرح انحلال سازمان اطلاعات و امنیت کشور در مجلس شورای ملی به تصویب رسیده بود، اما منابع این سازمان در گزارشی که از راه‌پیمایی امروز تهران نوشتند، جمعیت حاضر در خیابان‌ها را انبوه توصیف کردند، به طوری که مردم سطح میدان انقلاب تا آزادی را یکسره پوشانده بودند. در قطعنامه هفت ماده‌ای این تظاهرات بزرگ که در میدان آزادی خوانده شد، ضمن تأیید دولت موقت به ریاست مهدی بازرگان از نیروهای نظامی و انتظامی خواسته شده بود که اطاعت خود را از دولت انقلاب اعلام کنند. در بند آخر قطعنامه آمده بود که «ما به همه دولت‌های جهان اعلام می‌کنیم که از این تاریخ تنها قراردادها و موافقت‌نامه‌هایی در نظر ملت ایران اعتبار قانونی دارد که به تصویب دولت موقت که مورد تأیید ملت است رسیده باشد.»<sup>۵</sup> این تظاهرات در دیگر شهرهای ایران نیز به نسبت بزرگی و

۱. صحیفه امام، ج ۶، صص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۲. روزنامه اطلاعات، شم ۱۵۷۸۰ (۱۹ بهمن ۱۳۵۸)، ص ۱.

۳. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۵، ص ۳۷۰.

۴. صحیفه امام، ج ۶، ص ۱۰۸.

۵. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۵، صص ۳۵۰ و ۳۵۱.

شمار جمعیت‌شان باشکوه برگزار گردید.<sup>۱</sup>

دیدارهای گروهی با امام خمینی، با وجود کسالت او، امروز بعد از ظهر ادامه یافت. آیت‌الله در ملاقات با بازاریان تهران، نقش بازارها را در پیشبرد انقلاب بسیار پررنگ دانست، به طوری که «اگر بازارهای ایران نبود، معلوم نبود که ما بتوانیم به مقصد برسیم.» او به بازرگانان و کسبه گفت در تاریخ ایران حکومتی که مستند به ملت باشد نیست. او حکومت اسلامی را، حکومتی از جانب مردم و مستند به ملت توصیف کرد که ارکان آن با رأی مردم پدید آمده، مستقر خواهد شد. و نیز اشاره‌ای به مدعیات شاپور بختیار در مورد ملی و قانونی بودن خود کرد. او «نه قانونی هست و نه ملی. اما ملی نیست برای این که احترام به این ملت هیچ نمی‌گذارد، احترام به این فریادهایی که الآن هم در بین خیابان‌ها هست نمی‌گذارد؛ و اما قانونی نیست، برای این که منشأش مجالسی است که آنها قانونی نیستند؛ و خود ایشان هم قبل از این که به وزارت [= صدارت] برسد تصدیق داشت به این که مجلسین قانونی نیستند.» امام تحول پیش رو را تحول از طاغوت به حکم الله، تحول از ظلم به عدل و تحول از خیانتها به امانتها توصیف کرد.<sup>۲</sup> شاپور بختیار برای بیان موضع خود در برابر راه‌پیمایی امروز مردم با مطبوعات به گفت‌وگو نشست و از تمایل خود برای رایزنی با مهدی بازرگان خبر داد، اما گفت که من رئیس دولت قانونی ایران هستم و دولت موقت را به رسمیت نمی‌شناسم. «می‌مانم، مبارزه می‌کنم، اگر چه قربانی دیکتاتوری و خفقان طرف دیگر شوم!» او بار دیگر گفت آیت‌الله برود در شهر قم حکومت تشکیل دهد؛ من هم کمک می‌کنم دور شهر دیوار کشیده شود و همچون واتیکان در آن‌جا حکمرانی کند.<sup>۳</sup> دیدارهای پسین رهبر انقلاب با انجمن‌های اسلامی پزشکان، مهندسان و معلمان بود. دیدار بعدی با گروه‌های مختلف اجتماعی بود؛ همانها که در راه‌پیمایی امروز شرکت جسته بودند. امام از ایشان تشکر کرد و (احتمالاً) در پاسخ به مدعیات بختیار که امروز گفته بود با برگزاری یک همه‌پرسی، البته در آرامش، موافق است ابراز داشت: «این اجتماع عظیمی که در ایران از مرکز گرفته است تا آخر، شهرستان‌ها و قصبات، برای پشتیبانی از این دولت بوده است، این کافی است برای جواب آنها که گفته می‌شود و می‌گویند: باید ملت بگوید. ملت با چه زبانی بگوید؟ ملت فریاد می‌زند. ملت چندین وقت است، چندین سال است... فریاد می‌زند. امروز هم با فریادها

۱. روزنامه اطلاعات، شم ۱۵۷۸۰ (۱۹ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۲.

۲. صحیفه امام، ج ۶، صص ۹۷ تا ۱۰۰.

۳. روزنامه اطلاعات، شم ۱۵۷۸۰ (۱۹ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۲.



و شعارها پشتیبانی خودشان را از دولت اسلامی اعلام کردند و اظهار تنفر از مخالفین کردند.<sup>۱</sup>

### در شاه‌عبدالعظیم

به رسم جابه‌جایی‌های دو دهه پیشین خود در قم، گفت که یک تاکسی بگیرید، می‌خواهم به زیارت حضرت عبدالعظیم بروم. گفت که حرم را قُرق نکنید. در آن ساعت شب تاکسی هم اگر گیر می‌آمد، دور بود که آقا را سوار آن کنند. مهدی عراقی با دیگر هم‌دم‌های خود با شتاب مقدمات کار را فراهم کردند. رفیق‌دوست می‌گوید حرم را هم قرق کردیم و هم نه. هفتاد هشتاد نفر از نیروهای آشنا را به داخل حرم برده، به آنها گفتیم رفتارهایی شبیه رفتار زائران داشته باشند. «امام سوار ماشین آقای [ابوالفضل] توکلی بینا شدند و از مدرسه علوی به طرف حرم حضرت عبدالعظیم (ع) حرکت کردیم. ابتدای خیابان ری عده‌ای متوجه شدند، ولی دیگر نایستادیم و با سرعت رفتیم. به بازار حضرت عبدالعظیم که رسیدیم، با ماشین از توی بازار رفتیم و دم در صحن توقف کردیم. امام پیاده شدند، داخل حرم رفتند و مشغول زیارت شدند. تا مردم به خودشان بیایند، در حرم را بستیم. زیارت امام که تمام شد، سوار ماشین شدند و باز مردم روی ماشین ریختند. دیدم نمی‌شود، آمدم پایین و دو سه تایی تیر هوایی به طاق بازار شلیک کردم. صدای وحشتناکی زیر طاق بازار پیچید، مردم کمی عقب رفتند و ما از طرف باغ طوطی وارد خیابان شهید رجایی شدیم و به مدرسه علوی برگشتیم.»<sup>۲</sup>

### کارکرد «هیچی»

احوال امام خمینی، بنا بر قرائن، در بیستم بهمن نیز چندان خوب نبود. با وجود این در میان انبوه دیدارهای خصوصی، ملاقاتی نیز با نمایندگان شورای هماهنگی اعتصابات داشت. آیت‌الله با یادآوری نقش اعتصاب‌ها در پیشبرد نهضت و به زانو درآوردن نظام سلطنتی، آن را گام اول دانست و گفت که گام دوم سازندگی است و «مهمتر از قدم اول است. قدم سازندگی از حالا به بعد شروع می‌شود... باید همه این آقایان دست به دست هم بدهند، همه اقشار با هم اتحاد پیدا کنند و با کمال دلسوزی در این خرابه مشغول ساختمان بشوند.»<sup>۳</sup> او تک‌تک مردم را

۱. صحیفه امام، ج ۶، ص ۱۰۹.

۲. برای تاریخ می‌گویم (خاطرات محسن رفیق‌دوست)، ج ۱، ص ۳۸.

۳. صحیفه امام، ج ۶، صص ۱۱۴ تا ۱۱۶.

در دوره سازندگی نقش آفرین دانست.

دیدار دوم امام با پزشکان و کارکنان بیمارستان سوم شعبان بود. درمانگاه خیریه سوم شعبان به علت نزدیکی به میدان شهدا، پذیرای بسیاری از زخمیان رخداده تلخ هفدهم شهریور ۱۳۵۷ تهران بود. کارکنان این درمانگاه نماد مشارکت گروه‌های درمانگر با مردم مجروح دوران مبارزه بودند. امام به ایشان گفت که شما صحنه‌ها و سختی‌های این ملت را بیشتر از دیگران دیده، حس کرده‌اید؛ شما بهتر می‌دانید بر سر مردم چه آورده‌اند. آیت‌الله با اشاره به راه‌پیمایی بزرگ مردم ایران در روز گذشته ابراز داشت که پشتیبانی ملت از دولت موقت انقلاب، در حساب اینان [رئیس این دولت غیرقانونی] جایی ندارد. «اینها را به ملت حساب نمی‌کنند. ملت آن است که آمریکا [به رسمیت] بشناسد. اگر آمریکا تثبیت کرد ملیت کسی را؛ آن هم تثبیت‌اش به این است که منافع او را تأمین بکنند.»<sup>۱</sup>

جبهه باقی مانده سلطنت و شاپور بختیار برای بی‌اثر نشان دادن تظاهرات بزرگ نوزدهم بهمن کارهایی کردند. از آن جمله بود، گردهم‌آیی طرفداران قانون اساسی در یکی از تالارهای ورزشی ورزشگاه امجدیه تهران.<sup>۲</sup> پیش از این، در پنجم بهمن، تظاهرات طرفداران قانون اساسی با تدارک ارتش در میدان بهارستان برگزار شده بود. عباس قره‌باغی، رئیس ستاد کل ارتش، چند روز یک بار حمایت نیروهای مسلح را از دولت شاپور بختیار اعلام می‌کرد. آخرین بار در مراسم فارغ‌التحصیلان دانشکده پدافند، همین موضع را تکرار کرد و بدون اشاره به کنش‌های پدید آمده در نیروی هوایی، گفت که ارتش باید از دخالت در سیاست پرهیز کند.<sup>۳</sup> در نوزدهم بهمن و روز بعد، مردم برخی از شهرها تاوان حمایت از دولت انقلاب را با ریخته شدن خون اهالی‌شان پرداخت کردند. طرفداران قانون اساسی در خوی ۱۲ تن را کشته، پنجاه نفر را مجروح کردند.<sup>۴</sup> حوادثی یکسان در شهرهای گرگان، هرسین، اراک و گنبدکاووس رخ داد.<sup>۵</sup>

شاپور بختیار با این گمان که بازپخش پرسش و پاسخ خبرنگار و امام خمینی، در هوایمای در راه بازگشت، می‌تواند ماهیت ضدملی (!) خمینی را بیش از پیش به مردم یادآور گردد، به

۱. همان، صص ۱۱۷ تا ۱۱۹.

۲. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۸۰ (۱۹ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۸.

۳. همان‌جا.

۴. همان، شمه ۱۵۷۸۱ (۲۱ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۲.

۵. همان، ص ۳.

مدیریت تلویزیون دستور داد پس از اخبار شبانگاهی آن را روی آنتن بفرستند.<sup>۱</sup> رادیو نیز به آگاهی شنوندگانش رسانده بود که مراسم ورود آیت‌الله به ایران در آن هنگام پخش خواهد شد. هنرآموزان مرکز آموزش همافری در پادگان دوشان‌تپه تهران که می‌خواستند مراسم ورود رهبر انقلاب به ایران را ببینند، در گروه‌های چندصد نفری به تالار آموزشگاه<sup>۲</sup> که تلویزیون داشت رفتند. هنگامی که تصویر امام بر صفحه تلویزیون ظاهر شد و پیش از آن که او در پاسخ به پرسش آن خبرنگار که پرسیده بود چه احساسی از بازگشت به وطن دارید، بگوید «هیچی»، همافران با صدای بلند صلوات فرستادند؛ سه صلوات غرأ. نیروهایی که از گارد جاویدان شاهنشاهی به پادگان دوشان‌تپه آورده شده بودند، برافروخته از این هواداری «با تانک‌های شان به خوابگاه‌ها حمله کردند. هنگامه غریبی به پا شد. چراغها را خاموش کردیم و بعد تیراندازی از هر طرف به سوی ما در جریان بود. بعضی از رفقای ما به دام افتادند و بعضی با استفاده از تاریکی شب و کمک مردم [که با شنیدن صدای تیراندازی به نزدیک پادگان آمده بودند] از مهلکه گریختند و تعدادی نیز به منزل امام پناهنده شدند.»<sup>۲</sup>

نیروهای گارد جاویدان به درخواست امیرحسین ربیعی، فرمانده نیروی هوایی، برای مراقبت و سرکوب احتمالی همافران در پادگان دوشان‌تپه مستقر شده بودند. هنرآموزان و عده‌ای از سربازان نیروی هوایی با شکستن درِ اسلحه‌خانه، مسلح شدند. خبر درگیری‌های همافران و گارد جاویدان در تهران پیچید. مردم ساکن در منطقه درگیری، پیرامون پادگان گرد آمدند و به نفع همافران شعار دادند. ساعت منع و رفت‌وآمد ۲۴:۰۰ بود. نیروهای فرمانداری نظامی وارد عمل شدند و بیش از ۱۵۰ نفر را در حوالی پادگان دستگیر کردند، اما تظاهرات جسته و گریخته تا صبح ادامه یافت.

## مرد مسالمت و قانون

تهران امروز/ بیست و یکم بهمن، صبح خود را با تظاهرات شروع کرد. آغاز آن از خیابان فرح‌آباد و اطراف پادگان دوشان‌تپه بود. از حدود ساعت ۹ صبح صدای تیراندازی از درون پادگان شنیده شد. درگیری مسلحانه بین نیروی هوایی و گارد جاویدان شروع شده بود. ساعت یازده صبح خبرنگارانی که آن اطراف در حال تهیه گزارش بودند، دیدند که نیروهای گارد آتش

۱. تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی، ص ۴۴۵.

۲. روزنامه اطلاعات، ش ۱۵۷۸۱ (۲۱ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۲.

سلاح خود را به روی مردم عادی گشوده‌اند. در همین زمان بود که یک خبرنگار آمریکایی / جو الکس موریس، خبرنگار لوس آنجلس تایمز کشته شد. همان خبرنگاران گفتند که برخی از نظامیان گارد جاویدان به مردم پیوستند. در این بین گفته شد که یکی از نیروهای گارد با کشتن فرمانده خود، انبار مهمات پادگان را در اختیار همافران گذاشت. ماجرا هرچه بوده باشد، در ساعت یازده صبح نفرات نیروی هوایی، مقداری از سلاح‌هایی را که به دست آورده بودند، در میان مردمی که برای حمایت از آنها تجمع کرده بودند پخش کردند. در این هنگام خبر زدو خورد مسلحانه از پایگاه یکم شکاری در غرب تهران به گوشها رسید. ۱۵۰۰ نفر از نظامیان نیروی هوایی از پادگان مهرآباد بیرون آمده به سمت میدان آزادی حرکت کردند.<sup>۱</sup> سنگر بندی در خیابان‌های فرح‌آباد ژاله و تهران‌نو آغاز شد. خبرهای رسیده می‌گفت که ساعت ۱۲ نیروی هوایی توانسته است پادگان را در اختیار گرفته، نیروهای گارد جاویدان را پس بزند. دقیقی بعد گفته شد که چهار دستگاه تانک نیروهای گارد از پادگان لویزان خود را به پادگان دوشان‌تپه رسانده، یکی توسط مردم آتش زده شد و بقیه با ویران کردن دیوارهای پادگان وارد آن شدند.<sup>۲</sup> ساعت ۱۴ در اخبار سراسری رادیو اعلامیه شماره چهل فرمانداری نظامی تهران به اهالی گفت که ساعات منع رفت‌وآمد در سطح شهر از ۱۶:۳۰ امروز آغاز و تا ۵ بامداد فردا ادامه خواهد داشت. «عصر روز ۲۱ بهمن، ناگهان خبر دادند که حکومت نظامی [تازه‌ای] اعلام شده است. آن زمان جزء لحظات حساس ما بود. ما از وقتی مذاکرات مان با دولت بختیار به نتیجه نرسیده بود، انتظار چنین وضعی را داشتیم و احتمال این کار را می‌دادیم. لحظه اعلان حکومت نظامی، لحظه اوج ماجرا بود؛ زیرا هر لحظه بعد از آن، نگرانی‌های ما بیشتر و بیشتر می‌شد. به همین دلیل خدمت امام رسیدیم و با ایشان مفصل صحبت کردیم. امام با طمأنینه خاصی فرمودند: باید بگوییم، مردم فرمان حکومت نظامی را اطاعت نکنند. این سخن امام بر نگرانی‌های جمع ما افزود. آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان تأکید داشتند که اگر چنین شود، حتماً حمام خون راه می‌افتد. به همین دلیل، تلاش کردند که نظر امام را تغییر دهند، اما موفق نشدند. امام تصمیم خودشان را گرفته بودند. بیانیهای دادند و از ارتشی‌هایی که به مردم پیوسته بودند، حمایت و تشکر کردند و از بخشی از نیروهای مسلح انتقاد کردند.»<sup>۳</sup>

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲۵، ص ۳۹۱.

۲. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۸۱ (۲۱ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۲.

۳. امام خمینی به روایت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، ص ۸۱.

امام خمینی در پیامی خطاب به «ملت شجاع ایران و اهالی محترم تهران» نوشت: «به طوری که می‌دانید این‌جانب بنا دارم که مسائل ایران به طور مسالمت‌آمیز حل شود، لکن دستگاه ظلم و ستم چون خود را به حسب قانون محکوم می‌بیند، دست به جنایت زده و در شهرهای گرگان و گنبد کاووس به مردم شجاع مسلمان حمله کرده و کشتار نموده است، و در تهران لشکر گارد به طور ناگهانی به نیروی هوایی که به ملت پیوسته است حمله نموده و نیروی هوایی به کمک مردم، شجاعانه آنان را شکست داده‌اند. من این تعرض غیرانسانی و عمل گارد را محکوم می‌کنم.» او در ادامه نوشت که من هنوز دستور جهاد مقدس نداده‌ام و می‌خواهم با مسالمت و وفق آرای مردم و موازین قانونی عمل شود، اما نمی‌توانم این وحشی‌گریها را تحمل کنم؛ اگر لشکر گارد دست از برادرکشی بردارد و به پایگاه خود بازنگردد تصمیم آخر را می‌گیرم. آیت‌الله از مردم تهران خواست در صورت عقب‌نشینی گارد، با آمادگی و هوشیاری، نظم و آرامش را حفظ کنند. اما درخواست مهم و پایانی امام این بود که «اعلامیه حکومت نظامی خدعه و خلاف شرع است و مردم به هیچ‌وجه به آن اعتنا نکنند. برادران و خواهران عزیزم! هراسی به خود راه ندهید که به خواست خداوند تعالی حق پیروز است.»<sup>۱</sup> یک بار دیگر خمینی نشان داد که ناموس زمان را می‌شناسد. افرادی که در آن دقایق با آیت‌الله بوده، او را از نزدیک دیدند، از آرامش و طمأنینه او گفته‌اند.<sup>۲</sup> حتی پزشکی که ظهر امروز فشار خون او را اندازه گرفت، اثری از هیجان، اضطراب و فشارهای ناشی از بحران جاری در خیابان‌های تهران در او ندید.<sup>۳</sup>

امکان رساندن این پیام با راه افتادن خودروهای کوچک و بزرگ از مدارس علوی و رفاه به میان مردم فراهم گردید. سرنشینان خودروها با بلندگوهای دستی می‌گفتند که به امر امام اطلاعیه شماره ۴۰ فرمانداری نظامی غیرقانونی است؛ در شهر بمانید. طرفه آن که پیش از اعلان پیام امام گروه‌هایی از جوانان تهرانی از مردم می‌خواستند در خیابان‌ها مانده، به خانه‌ها نروند؛ این یک توطئه است. «از این زمان اهالی محلات مختلف و به ویژه جوانان با شتاب‌زدگی سرگرم ایجاد موانع در خیابان‌ها شدند. آنها با لاستیک کهنه، اتومبیل‌های اسقاط و هر وسیله دیگری که به چنگ می‌آوردند، شروع به ساختن مانع و آتش زدن آنها کردند. در همین حال بانک الله اکبر فضای شهر را که از دود تیره شده بود، پر کرد.» پخش اسلحه در مساجد و

۱. صحیفه امام، ج ۶، صص ۱۲۱ و ۱۲۲.

۲. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ج ۲، ص ۳۰۸.

۳. طبیب دلها، ص ۳۹.

دانشگاه تهران آغاز شده بود. هر فردی که بر گه پایان خدمت وظیفه داشت، می‌توانست یکی از این تفنگها را به دست گیرد.<sup>۱</sup>

سران ارتش و شاپور بختیار ساعت شش بعدازظهر در جلسه شورای امنیت ملی شرکت کردند. عباس قره‌باغی، رئیس ستاد ارتش، گفته است که بختیار در این نشست خواستار شدت عمل و برخورد قاطع شد؛ ولی کار از کار گذشته بود.<sup>۲</sup> کار از کار گذشته بود که تا بعدازظهر، ده کلانتری در تهران سقوط کرد و به دست مردم افتاد. ساعت ۲۰ فرمانداری نظامی تهران در اطلاعیه ۴۱ خود بار دیگر ساعات منع تردد در سطح شهر را افزایش داد و به ساعت ۱۲ روز بعد/بیست و دوم بهمن رساند.<sup>۳</sup> بنابر آماری که جست‌وجوگران حوادث بیست و یکم بهمن در تهران به دست آوردند، تا پایان این روز ۱۲۶ نفر از مردم و همافران کشته شدند.<sup>۴</sup> تهران آن شب نخواهد. خیابان‌های شرق پایتخت تا پگاه بیست و دوم بهمن غرق در صدای شلیک تفنگها، مسلسل‌ها و انفجار نارنجک‌های جنگی بود. «در شب ۲۲ بهمن تلاش ما این بود که امام را قانع کنیم که محل اقامت خود را تغییر بدهند و در دسترس نباشند. طبیعی بود که آن محل بمباران بشود. امام نپذیرفتند.»<sup>۵</sup>

فرمانداری نظامی تهران برای غلبه بر اوضاع دیگرگون شهر از فرماندهی لشکر گارد جاویدان شاهنشاهی تقاضای ورود تعدادی تانک به خیابان‌ها کرده بود. تانک‌های تیپ زرهی ۱۶ قزوین نیز برای سرکوب مردم، تحت امر گارد قرار گرفته بودند.

### صبح پیروزی

آمد و شد تانکها آسان نبود. مردم اجازه تردد به آنها نمی‌دادند. تانک کاظم ریاحی فرمانده لشکر گارد ساعت ۳ بامداد بیست و دوم بهمن در زیرگذر میدان فوزیه [امام حسین] با بطری‌های آتش‌زایی که بدان اصابت کرد، ایستاد. شماری از گاردی‌ها کشته و ریاحی نیز

۱. روزنامه اطلاعات، ش. ۱۵۷۸۲ (۲۲ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۸.

۲. تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی، ص ۴۴۹.

۳. روزنامه اطلاعات، ش. ۱۵۸۸۲ (۲۲ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۸.

۴. میرزا باقر علیان‌نژاد تدوین‌گر سلسله کتابهای روزشمار انقلاب اسلامی، آمار شهدای دو روز ۲۱ و ۲۲ بهمن را در اختیار من قرار داد. بررسی او از منابعی همچون دفاتر پزشکی قانونی، سنگ مزار شهدا، کتاب یادنامه شهدا، مرکز آمار و اطلاعات بنیاد شهید و امور ایثارگران، پایگاه‌های اینترنتی و... بوده است.

۵. امام خمینی به روایت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، صص ۸۱ و ۸۲.

مجروح شد.<sup>۱</sup> ساختمان تسلیحات ارتش در خیابان فرح آباد از شب گذشته ملتهب و در کوران تیراندازی‌های دو جانبه بود. کوشش رئیس ستاد ارتش برای اعزام نیرو به تسلیحات و حفظ آن بی نتیجه مانده بود.<sup>۲</sup>

صبح ۲۲ بهمن تسلیحات ارتش و اسلحه‌خانه آن به دست مردم افتاد. فرمانده نیروی زمینی، عبدالعلی بدره‌ای، گزارش ناکارآمدی یگان‌های تحت امرش را به رئیس ستاد ارتش داد. پادگان‌های تهران یکی پس از دیگری به تسخیر مردم درمی‌آمد. کلانتریهای باقی مانده و مراکز چو رادیو تلویزیون، از پی هم سقوط می‌کردند. تشکیل شورای عالی ارتش در ساعت ۱۰:۳۰ امروز و اعلام بی طرفی نیروهای مسلح تنها چاره پیش پای سران ارتش بود. اطلاعیه این شورا نخست ساعت ۱۳ و سپس ساعت ۱۴ از خبر سراسری رادیو پخش شد. در این اطلاعیه بی آن‌که از واژه شاهنشاهی استفاده گردد، آمده بود: «برای جلوگیری از هرج و مرج و خونریزی بیشتر، بی طرفی خود را در مناقشات سیاسی فعلی اعلام و به یگان‌های نظامی دستور داده شد که به پادگان‌های نظامی خود مراجعه نمایند. ارتش ایران همیشه پشتیبان ملت شریف و نجیب و وطن پرست ایران بوده و خواهد بود و از خواسته‌های ملت شریف با تمام قدرت پشتیبانی می‌نماید.»<sup>۳</sup>

پس از انتشار اطلاعیه ارتش، امام خمینی در پیامی به ملت ایران نوشت که «این جانب به امرای ارتش اعلام می‌کنم که در صورت جلوگیری از تجاوز ارتش و پیوستن آنان به ملت و دولت قانونی ملی اسلامی، ما آنان را از ملت و ملت را از آنان می‌دانیم و مانند برادران با آنان رفتار می‌نماییم.» اما توصیه کرد از هر کاری که نشان از هتک حرمت ملت دارد جلوگیری گردد. «اگر اخلاط‌گران بخواهند با آتش سوزی و خرابکاری فاجعه به بار آورند، آنان را به وظیفه شرعی و انسانی‌شان آگاه گردانند و نگذارند این قبیل کارها موجب هتک حرمت ملت شود؛ و به سفارت‌خانه‌ها حمله نکنند. و اگر خدای نخواست، ارتش باز به میدان آمد، واجب است آنان را با شدیدترین وجه دفع کرده، با تمام نیرو و قدرت از خود دفاع نمایند.»<sup>۴</sup> آیت‌الله این را بسنده ندانست و در پیام دیگری از مردم خواست رشد اسلامی و انقلابی خود را به نمایش گذارده،

۱. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۸۲ (۲۲ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۸

۲. اعترافات ژنرال - خاطرات ارتشبد عباس قره‌باغی، تهران، نشر نی، ج دهم، ۱۳۶۸ ش، ص ۳۵۲.

۳. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۸۳ (۲۳ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۸

۴. صحیفه امام، ج ۶، ص ۱۲۴.

به جهانیان نشان دهند که چگونه بدون قیمومت این و آن در راه مستقل خود گام می‌زنند. «اولاً مانع آشوب و هرج و مرج بشوید و نگذارید آشوبگران مغرض به عملیاتی از قبیل غارت، آتش‌سوزی، مجازات متهمان و از بین بردن آثار علمی و فنی و صنعتی و هنری و اتلاف اموال عمومی و خصوصی دست بزنند... ثانیاً توجه داشته باشید که هنوز انقلاب ما از نظر پیروزی بر دشمن به پایان نرسیده... و توطئه‌ها در کمین ماست. تنها هوشیاری و انضباط انقلابی و اطاعت از فرمان‌های رهبری و دولت موقت اسلامی است که همه توطئه‌ها را نقش بر آب می‌سازد.» او در بخش دیگر خواست که دستگیرشدگان مورد خشونت و آزار قرار نگیرند. سنت اسلام، محبت به اسیر است. «البته دولت اسلامی به موقع آنها را محاکمه و عدالت را در مورد آنها اجرا خواهد کرد.»<sup>۱</sup>

نظامیان ساختمان‌های رادیو و تلویزیون را ترک کردند. کارمندان اعتصابی بر سر کار حاضر شدند و اطلاعیه‌های رهبر انقلاب را پخش کردند.<sup>۲</sup>

با آغاز به کار رادیو، سرود «ای ایران ای مرز پر گهر» پخش شد و سپس گوینده گفت: این جا تهران است، صدای راستین ملت ایران، صدای انقلاب؛ امروز به همت مردانه ملت، آخرین دژهای استبداد فرو ریخت. یکی از آخرین‌ها، رادیو بود؛ صدای واقعی استبداد. ملت به ما نیرو داد و راهمان را هموار کرد تا بتوانیم همچون پاره‌ای کوچک از پیکر عظیم مردم، صدای راستین انقلاب را به گوش‌ها برسانیم.»<sup>۳</sup> به گوش امام رسانده شد که رادیو ترکیب «انقلاب راستین» را به جای انقلاب اسلامی به کار می‌برد. موضوع با کمی انحنای به اطلاع آیت‌الله رسیده بود، اما به کار نبردن پسوند «اسلامی» آن هم پس از سالها مجاهدت زیر بیرق توحیدی اسلام امام را برآشفته کرد و گفت که «این انحراف است. و دستور دادند که بگویند: انقلاب اسلامی. آنها قدری برای‌شان سخت بود که این را بگویند. امام فرمودند: هیچ چیز غیر از این نباید بگویند... و همان شب اول یا فردا» تصحیح شد.<sup>۴</sup>

خبری از شاپور بختیار نبود. آیت‌الله با همان توانی که دولت تعیین کرده بود، با همان توان/ پشتیبانی مردم، توی دهن دولت بختیار زده بود. «اطاعتی که مردم از آقای خمینی کرده‌اند

۱. همان، صص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۲. روزنامه اطلاعات، شمه ۱۵۷۸۳ (۲۳ بهمن ۱۳۵۷)، ص ۲.

۳. همان‌جا.

۴. امام خمینی به روایت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، صص ۸۲ و ۸۳.



مسلمانان صدر اسلام از پیامبر نکردند.» این گفته، از آن محمدتقی شریعتی در همان روزها بود. تهران ۲۲ بهمن را با ۳۱۵ کشته پشت سر گذاشت. بزرگترین کشتار روزهای مبارزه، همین روز بود.

خمینی حکیم از فردای صبح پیروزی/ بیست و سوم بهمن، به سیاست مُدُن پرداخت. باور او به همراهی، بلکه انطباق حکمت و شریعت، تاریخ ایران، بلکه جهان اسلام را به عرصه تازه‌ای کشانده بود. پیش‌بینی او این بود که در نظام سیاسی جدید، دیده‌بان و راهنمای کارگزاران و زمامداران خواهد بود، اما از همان روز پیروزی ضرورت‌های حکمرانی، به ویژه بحران‌های تودرتو، نقش او را فراتر از نظارت و دلالت پرداخت.

امام خمینی، هجده روز بعد/ دهم اسفند ۱۳۵۷ به قم رفت. در روزی که خانه دوست دیرینه‌اش، سیدرضا بهاء‌الدینی، بود، از او شنید که «کار بزرگی کردید و باید تا آخر پای آن بایستید» و گفت که «همه چیز در اختیار من است و من در اختیار خود نیستم»<sup>۱</sup>

## فهرست اعلام

آرامگاه نادرشاه / ۲۷۶	ا.آ
آرامگاه یونس نبی / ۵۹۹	آبادان / ۲۰۸, ۴۰۴, ۴۱۵, ۵۱۸, ۷۸۰, ۷۹۰,
آرمیده، شریفه / ۳۲۴	۷۹۸, ۸۰۲, ۸۴۳, ۸۴۴, ۹۴۶, ۹۹۰
آریابخشایش، یحیی / ۵۶, ۱۳۷, ۳۲۴, ۳۳۰	آبیک (قزوین) / ۸۱۱
آژانس خبری سیگما / ۱۰۲۵	آتاتورک / ۴۶۶, ۴۸۵, ۵۱۶
آشتیانی، حاج میرزا احمد (آیت الله) / ۴۷۰,	آتشکده پارس / ۹۱۴
۶۳۸, ۶۳۹	آخن / ۷۵۵
آشتیانی، محمدباقر (آیت الله) / ۷۶۰	آخوند خراسانی، ملا محمد کاظم / ۱۵۵
آصف الدوله / ۸	آذربایجان / ۲۳, ۳۲, ۴۹, ۶۳, ۶۶, ۶۷,
آغابانو خانم (فرزند سید احمد موسوی) / ۱۱	۱۱۱, ۱۱۷, ۱۴۷, ۱۸۴, ۱۹۶, ۲۰۳, ۲۴۷,
آغوزین رودبار / ۳۶۶	۲۷۶, ۳۶۹, ۳۷۰, ۸۰۷, ۸۰۹, ۸۱۰, ۸۱۱
آقازاده خانم (دختر آقامصطفی موسوی) / ۱۶	۸۲۱, ۹۲۳, ۹۴۵, ۹۸۶, ۹۸۷, ۱۰۸۸
آقاسید مصطفای مجتهد (پدر روح الله موسوی	آذربایجان شرقی / ۷۶۲
خمینی) / ۱۱, ۱۲, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹,	آذربایجان شوروی / ۱۲۴
۲۰, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹,	آذرشهر / ۹۲۳
۳۰, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۵۱, ۸۷	آرام، غلامعباس / ۵۵۰, ۵۵۳, ۵۵۵
آقامحمدخان قاجار / ۶۵۳	آرامستان خاک فرج قم / ۳۷

۱۵۵، ۱۶۱، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰،  
 ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۱۰، ۹۱۴، ۹۱۵،  
 ۹۱۹، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۶، ۹۳۰، ۹۳۴، ۹۳۵،  
 ۹۳۶، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۴، ۹۴۶، ۹۴۹،  
 ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰،  
 ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸،  
 ۹۶۹، ۹۷۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۹، ۹۹۰،  
 ۹۹۷، ۱۰۰۱، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴،  
 ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴،  
 ۱۰۲۷، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۴، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱،  
 ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵،  
 ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۳

آمستردام / ۷۶۱

آملی (آیت الله) / ۲۲۲، ۳۴۵، ۴۵۲

آملی، شیخ هاشم / ۲۰۶، ۲۴۷، ۴۵۲، ۵۳۵،  
 ۸۲۴

آملی، محمدتقی / ۲۲۲، ۳۳۵، ۳۴۵، ۳۹۴،  
 ۴۷۰

آموزشگاه مریضخانه نسوان / ۶۹

آموزگار، جمشید / ۳۷۷، ۷۷۳، ۸۴۳، ۸۴۵،  
 آنکارا / ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۸۵،  
 ۴۸۶

آیت، سید حسن / ۵۷۰

آیت الله زاده شیرازی، آقامیرزا عبدالحسین / ۴۳،  
 ۱۴۶

آیت اللهی، سید حسین / ۴۰۸

آیتی، حسین / ۲۰۴

آقانجفی ملایری (عموی مادر روح الله موسوی

خیمینی) / ۳۴

آل احمد، جلال / ۴۰۱

آل بحر العلوم، سید محمدتقی / ۷۰۰

آل طه، محمد / ۲۶۲، ۲۶۴

آل یاسین، شیخ مرتضی / ۵۹۵

آلمان / ۱۱۰

آلمان شرقی / ۷۶۵

آلمان غربی / ۳۱۷، ۴۰۴، ۴۸۰، ۵۲۶، ۵۴۶،

۵۴۸، ۶۳۴، ۶۴۷، ۶۵۸، ۷۵۵، ۷۶۱، ۸۴۸،

۸۶۳، ۸۸۳، ۸۹۰، ۸۹۲، ۹۲۲، ۹۳۶، ۹۳۷،

۹۴۰، ۹۵۰، ۹۸۴، ۹۹۶، ۱۰۱۷، ۱۰۸۰

آمریکا / ۹۰، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۴۷، ۱۸۵، ۱۸۶،

۱۹۰، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۳۱،

۲۳۵، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۸۷،

۲۹۱، ۳۱۳، ۳۳۸، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۴۰۴،

۴۰۷، ۴۳۹، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱،

۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸،

۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۳، ۴۶۷، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۳،

۴۸۹، ۵۲۲، ۵۳۲، ۵۵۱، ۵۵۹، ۵۸۰، ۶۱۸،

۶۲۶، ۶۲۷، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۴۶، ۶۶۶، ۶۸۰،

۶۸۶، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۷۰۴،

۷۰۵، ۷۰۷، ۷۱۲، ۷۱۹، ۷۲۱، ۷۲۷، ۷۳۶،

۷۴۹، ۷۵۸، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۳،

۷۷۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۵،

۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۴، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۱۴، ۸۱۷،

۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۵، ۸۲۹، ۸۳۲

- آیرم، محمدحسین / ۱۲۶، ۴۹  
 آیودهیا (شهر باستانی) / ۸  
 ابادری، عبدالرحیم / ۳۰۹، ۵۲  
 ابراهیم حبیبی، حسن / ۸۷۳، ۸۷۶، ۱۰۲۲،  
 ۱۰۲۳، ۱۰۶۹  
 ابراهیمی، محمدنبی / ۴۳  
 ابرقو / ۱۶۰، ۱۶۱  
 ابرقویی، عباسعلی / ۲۲  
 ابطحی، سیدمرتضی / ۵۴۵  
 ابن عربی / ۶۰، ۵۱۰  
 ابن مسکویه / ۱۳۴  
 ابوالحسنی (منذر)، علی / ۱۸۲  
 ابوالحسنی، حکیمه / ۳۲۴  
 ابوترابی، سیدعلی اکبر / ۶۳۴  
 ابوجهاد (خلیل الوزیر) / ۹۶۸  
 ابوسفیان / ۹۹۰  
 ابوظبی / ۷۶۰، ۸۴۸  
 ابوعتاهیه (شاعر) / ۶۰  
 ابوعلی سینا (شیخ الرئیس) / ۷۹۹  
 ابونواس (شاعر) / ۶۰  
 اتابک، میرزا علی اصغر خان (امین السلطان) / ۳۲  
 اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در  
 اروپا / ۶۱۷، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۴۷، ۶۶۵، ۶۸۹  
 ۷۰۴، ۷۳۴، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۵۴، ۷۷۰، ۸۰۱  
 ۸۰۳، ۸۱۳، ۹۲۷  
 اتحادیه بین المللی دانشجویان (IUS) / ۴۸۰،  
 ۶۳۵
- اتحادیه دانشجویان ایرانی مقیم آلمان  
 غربی / ۵۴۶  
 اتحادیه زنان حقوق دان ایران / ۲۳۱  
 اتحادیه محصلین ایرانی در لبنان / ۷۳۲  
 اتحادیه، منصوره / ۲۶  
 اتریش / ۱۷۱، ۳۷۰، ۳۷۶، ۴۸۰، ۶۵۵، ۸۱۴،  
 ۸۴۸، ۸۹۱، ۹۲۴  
 اجلاس گوادلوپ / ۱۰۱۷  
 اجلاسیه اکافه / ۳۷۷  
 احمدشاه قاجار / ۳۴، ۴۳، ۴۴، ۴۹، ۱۱۰  
 احمدی خمینی، علی اصغر / ۶۹۹  
 احمدی روحانی، حسین / ۶۸۰، ۶۸۱  
 احمدی، آقاحبیب الله (دایی روح الله موسوی  
 خمینی) / ۲۷  
 احمدی، حسین / ۵۳  
 احمدی، صادق / ۷۴۵  
 احمدی، مجتبی / ۱۳۵  
 احمدی، محمدرضا / ۹۳، ۱۸۶  
 احمدی، میرزامحمد مهدی (دایی روح الله  
 موسوی خمینی) / ۳۵، ۵۶، ۸۷، ۸۸  
 اختراعی (سرهنگ) / ۳۷۱  
 اداره معارف قم / ۸۵  
 ادریس آبادی، شیخ عباس (آقاعباس اراکی) / ۳۹  
 ادیب تهرانی، آقامیرزامحمد علی / ۴۰، ۸۵  
 اراک / ۳۸، ۸۳، ۸۱۹، ۹۸۵، ۱۰۹۳  
 اراکی، حبیب الله / ۷۸۹  
 اراکی، محمدعلی (آیت الله) / ۴۰، ۶۰

اسالون (رئیس یکی از ادارات نخست‌وزیری

اسرائیل) / ۲۹۷

اسپانیا / ۵۷۰

استادی، رضا / ۳۹، ۶۰، ۱۲۰

استالین / ۹۱۵

استانبول / ۱۷۱، ۴۳۷، ۴۶۰، ۴۷۶، ۴۷۷،

۴۷۸، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۰۱،

۵۰۲، ۵۴۷، ۷۱۶

استرآباد / ۱۵

استهبان / ۱۱۱

اسداللهی، مسعود / ۴۵۱

اسدآبادی، سیدجمال‌الدین / ۵۰۴، ۱۰۰۵

اسرائیل / ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۸۱، ۲۱۴، ۲۴۹،

۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۸۶، ۲۹۱، ۲۹۲،

۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۳۰،

۳۵۳، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱،

۳۹۹، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۹، ۴۲۱،

۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۳،

۴۳۴، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۸، ۴۵۴، ۴۵۷،

۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۷۱،

۵۸۰، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۷، ۶۰۰، ۶۱۰،

۶۱۱، ۶۱۲، ۶۴۶، ۶۶۴، ۶۸۶، ۶۸۹، ۶۹۰،

۶۹۲، ۶۹۵، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵،

۷۰۶، ۷۲۳، ۷۷۰، ۷۸۴، ۷۹۱، ۸۱۳، ۸۱۸،

۸۲۹، ۸۶۱، ۹۵۸، ۹۶۴، ۹۶۸، ۹۸۶، ۹۹۰،

۹۹۱، ۱۰۰۸، ۱۰۲۱، ۱۰۹۰

اسلام‌آباد / ۸۴۸

ارباب قمی، آقامیرزا محمد مجتهد / ۳۹، ۸۵

ارباب، میرزا محمد (آیت‌الله) / ۳۹

اردبیل / ۲۰۸، ۸۴۴

اردبیلی، عبدالغنی (آیت‌الله) / ۱۱۴

اردکان / ۸۴۳

اردلان، علی‌قلی / ۱۰۳۳

اردن / ۳۵۲، ۵۵۳، ۵۶۳، ۵۸۷، ۶۱۰، ۶۱۲،

۶۹۰، ۷۱۸، ۸۴۸، ۹۸۲

ارسطو (معلم اول) / ۱۰۳

ارسنجانی، حسن / ۱۹۸، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۴۲،

۲۹۶

ارک (محل‌های در قم) / ۱۳۹

ارک نایب / ۱۳۹

اروپا / ۴۴، ۴۹، ۱۲۰، ۱۹۹، ۲۳۵، ۳۷۶،

۳۷۷، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۵۲۶، ۶۱۷، ۶۱۸،

۶۲۱، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۴۷، ۶۵۰، ۶۶۶، ۶۸۹،

۶۹۴، ۷۰۴، ۷۰۷، ۷۲۱، ۷۳۴، ۷۳۶، ۷۴۹،

۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۸، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۷۰،

۷۸۵، ۸۰۱، ۸۰۳، ۸۱۴، ۸۲۹، ۸۴۰، ۸۸۳،

۹۲۷، ۹۵۱، ۹۶۱، ۹۷۶، ۹۸۵، ۱۰۱۳،

۱۰۲۱، ۱۰۵۱

ارومیه / ۲۸۲، ۴۴، ۸۶۷، ۹۷۴

اروندروود / ۶۰، ۷۱۶

اُزگُل (منطقه‌ای در تهران) / ۳۴۶

ازمیر / ۴۸۶، ۴۹۲

ازهارای، غلامرضا / ۹۳۵، ۹۳۸، ۹۷۷، ۹۸۸،

۹۹۴، ۹۹۷، ۱۰۱۰

- اسلامی تربیتی، علی اکبر / ۵۳۹، ۵۶۸، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۸۴، ۶۴۰، ۸۳۶
- اشتری (دکتر) / ۴۴۵
- اشراقی، زهرا / ۵۲۳
- اشراقی، سعید (حجت الاسلام) / ۳۹۵
- اشراقی، شهاب‌الدین / ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۸، ۱۹۵، ۲۰۲، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۴۵، ۳۵۰، ۳۸۵، ۴۰۶، ۴۷۱، ۴۷۶، ۵۰۶، ۵۲۵، ۵۲۸، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۵، ۵۵۰، ۵۷۴
- اعرابی فرد، فرشته (فرزند فریده مصطفوی) / ۷۱۳، ۵۲۳
- اعرابی فرد، محمدحسن / ۱۷۹، ۳۵۰، ۴۴۵، ۵۵۰، ۵۷۷، ۶۱۳
- اعلم، جمشید (سناتور) / ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۶۶، ۱۰۸۰، ۱۰۶۶
- افتخارالعلماء، میرزا محمود / ۳۴
- افخمی، بتول / ۳۲۴
- افراخته، وحید / ۶۵۰
- افریقای جنوبی / ۱۰۰۸
- افضلی، حسین (سرهنک) / ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۷۶، ۵۷۶
- افضلی، محمدعلی / ۹۴۹
- افغانستان / ۹۲، ۶۹۵، ۷۲۹، ۷۹۵
- افلاطون / ۱۰۱۱
- اقبال، منوچهر (دکتر) / ۲۴۵، ۵۵۱
- اکبرشاه اول / ۸، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۴، ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۱۶، ۴۳۳
- اکبرشاه دوم / ۸، ۴۴۴، ۴۹۲، ۵۰۸، ۵۲۷، ۵۳۲، ۵۴۹، ۵۶۹
- اکبری، محمد / ۵۳، ۵۸۲، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۷۸، ۷۴۶، ۷۶۲، ۸۲۷
- اکبری، محمدرضا / ۱۸۸، ۸۴۰، ۸۴۱، ۹۴۶، ۹۷۰، ۹۷۴، ۹۸۵
- الامین، سیدحسن / ۹۸، ۹۸۷، ۹۸۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۵، ۱۰۹۰
- البدری، شیخ سعید / ۵۰۴، ۴۳، ۴۵

۲۴۲، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۶، ۳۰۷، ۳۹۹،  
 ۵۱۲، ۵۲۵، ۵۶۶، ۶۰۴، ۶۰۷، ۶۱۶، ۶۲۱،  
 ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۵، ۶۵۲، ۷۰۱، ۷۲۹، ۷۳۰،  
 ۷۴۳، ۷۶۲، ۷۷۹، ۸۰۸، ۸۴۱، ۸۶۰، ۸۶۱،  
 ۸۸۴، ۹۱۸، ۹۲۱، ۹۳۹، ۹۴۷، ۹۶۰، ۹۶۱،  
 ۹۹۰، ۱۰۰۱

امام محمدباقر علیه السلام / ۴۰۹

امام هادی علیه السلام / ۵۰۳

امامزاده ابوطالب / ۳۷

امامزاده شاه جمال / ۸۲

امامزاده علی الحارث / ۲۸

امامزاده قاسم / ۱۱۸، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۳۴۶

امامزاده یوجان / ۲۰

امامی خاتون آبادی، میرمحمدرضا / ۹

امامی خویی، جمال / ۴۸۳

امامی، جواد / ۳۰

امامی، سیدحسین / ۱۴۶

امامی، سیدعلی محمد / ۱۴۶

امپراتوری عثمانی / ۴۱، ۱۶۶

املائی، محمدحسین / ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸

امیرانتظام، عباس / ۱۰۵۸

امیربهادر (وزیر دربار) / ۲۳

امیرتومان، حشمت الدوله / ۱۵

امیرحمزه، مرتضی / ۱۴۶

امیرطهماسبی، عبدالله / ۱۲۶

امیرمفخم / ۳۶۶

امیری، مصطفی (مترجم) / ۸۹

الجزایر / ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۳۵، ۸۶۱، ۸۸۵، ۹۹۲

الجبویی، عبدالرزاق / ۷۲۹

الحسین، ربابه / ۳۲۴

الرهیمی، عبدالرحیم / ۴۳

الفت پور، محمد / ۲۱۴، ۷۸۱

الگار، حامد / ۱۰۰۵

المپیک زمستانی اینسبروک / ۳۷۰

الموتی، مصطفی / ۳۵۶

الوندیه (محلہ ای در قم) / ۷۷

الیاسی، سیدجواد / ۳۱۰، ۴۰۴

امارات عربی متحده / ۶۶۶، ۷۱۸

امام جعفر صادق علیه السلام / ۱۸۷، ۲۵۴

۲۶۱، ۲۶۴

امام جمارانی، سیدمهدی / ۱۰۷۵

امام جمعه تهران، میرزا ابوالقاسم / ۲۲، ۹۶

امام جواد علیه السلام / ۸۴۸

امام حسن عسکری علیه السلام / ۵۰۳

امام حسن علیه السلام / ۷۱، ۷۴، ۵۱۷

۷۴۲، ۷۶۲

امام حسین علیه السلام / ۱۱، ۱۷، ۲۲۰، ۲۴۰

۲۴۲، ۲۶۶، ۳۰۱، ۳۱۲، ۴۱۳، ۴۳۳، ۵۰۵

۵۳۳، ۵۹۸، ۶۰۱، ۶۵۱، ۶۵۴، ۷۲۲، ۸۰۸

۸۳۳، ۹۶۰، ۹۶۴، ۹۷۵، ۹۸۳، ۱۰۵۶، ۱۰۷۹

امام رضا علیه السلام / ۶۲، ۹۲، ۱۱۲، ۱۴۲

۳۴۰، ۷۷۰، ۸۲۹، ۹۶۷، ۹۸۷، ۱۰۰۲

امام صادق علیه السلام / ۱۲۹، ۲۶۴، ۲۷۰

امام علی علیه السلام / ۷۱، ۱۹۱، ۲۲۸

- امین عاملی، سیدمحسن / ۱۰۱  
 امینی محرر (دروازه‌های)، سیدمه‌دی / ۳۶۹  
 امینی، ابراهیم / ۱۸۸، ۲۶۸، ۳۳۸  
 امینی، علی (دکتر) / ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۲  
 ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۴۵، ۳۶۱  
 ۸۸۸، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۴۹، ۹۵۳  
 امینی، نصرت‌الله‌خان / ۱۶۴  
 انارک (اصفهان) / ۸۲۷، ۸۳۵  
 انتشارات زیگفرید / ۱۰۶۶  
 انتشارات کتابخانه مرعشی نجفی / ۶۲  
 انتظام، عبدالله / ۱۰۳۳  
 انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و  
 کانادا / ۷۳۷، ۷۷۴، ۸۱۹  
 انجمن بانوان فرهنگی / ۲۳۱  
 انجمن تبلیغات اسلامی / ۱۲۲  
 انجمن حجتیه / ۸۳۴  
 انجمن دانشجویان مسلمان پاریس / ۹۵۹  
 انجمن دوشیزگان و بانوان / ۲۳۱  
 انجمن معاونت زنان / ۲۳۱  
 اندونزی / ۷۲۵  
 اندیمشک / ۵۱۸، ۸۹۶  
 انزایی، محمدحسین / ۳۶۹  
 انصاری، خواجه‌عبدالله / ۶۱، ۱۱۴  
 انصاری، شیخ مرتضی (آیت‌الله) / ۱۵۵، ۸۷۰  
 انصاری، شیخ‌یحیی / ۵۷۳، ۷۶۴  
 انصاری، مرتضی / ۲۶۴  
 انقلاب سفید / ۱۸۴، ۲۴۷، ۲۹۸، ۳۱۴، ۳۷۷  
 ۳۷۸، ۳۹۱، ۳۹۵، ۴۰۹، ۴۱۳، ۵۵۵، ۵۶۹  
 ۵۷۹، ۶۴۶، ۶۶۴، ۶۹۲، ۷۲۲، ۷۲۳، ۹۰۲  
 ۹۲۶  
 انگجی، سیدابوالحسن (آیت‌الله) / ۶۶، ۳۴۵  
 انگلیس (انگلستان) / ۹، ۳۲، ۳۶، ۴۰، ۴۱،  
 ۴۲، ۴۴، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۵۰، ۱۵۱  
 ۱۶۶، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۱۴، ۲۲۴، ۲۵۶  
 ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۳۱۳، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۸۱  
 ۵۵۱، ۵۵۳، ۵۷۰، ۵۸۰، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۰  
 ۶۳۱، ۶۶۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۸۹، ۷۱۱، ۷۵۰  
 ۷۹۴، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۱۲، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۹  
 ۸۳۲، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۸۸، ۸۹۱  
 ۹۰۶، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵  
 ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۴۲، ۹۴۶  
 ۹۵۶، ۹۵۹، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۹، ۹۷۱، ۹۷۲  
 ۹۸۸، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۴، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴  
 ۱۰۱۷، ۱۰۲۳، ۱۰۳۴، ۱۰۸۰  
 انواری، محی‌الدین / ۱۰۶۰  
 انورسادات، محمد / ۷۰۳، ۹۵۸  
 اوده (منطقه‌ای در هند) / ۸، ۹  
 اویسی، غلامعلی / ۳۲۵، ۹۳۵  
 اوئن، دیوید / ۹۱۰  
 اهری، احمد / ۳۹۴  
 اهواز / ۲۰۸، ۴۳۳، ۵۱۸، ۸۰۲، ۱۰۰۷  
 ۱۰۰۹، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲  
 اهوازی، عبدالرزاق / ۱۸۵  
 ایالت نیوجرسی / ۱۰۰۵، ۱۰۵۲



- ایتالیا / ۳۰۲, ۳۰۳, ۴۸۱, ۸۴۸, ۸۸۷, ۹۷۶,  
 ۹۸۸, ۱۰۲۳, ۱۰۲۷
- ایچ (روستا) / ۸۱۱
- ایرانپور، علی (نانوا) / ۵۰۹
- ایرانشهر / ۶۳۰
- ایزدی سلحشور، فضل‌الله / ۳۵۶
- ایلام / ۸۴۹, ۸۶۷, ۹۷۰
- اینسبورگ / ۳۷۰, ۶۵۵
- ایوان مداین / ۹۱۴
- ب**
- بابایی، احمدعلی / ۳۹۱, ۴۳۱
- بابری (سلسله) / ۸
- بابل / ۷۶, ۸۹, ۲۰۷, ۲۰۸, ۴۰۸, ۷۲۲, ۹۷۰
- باجک (محلہ ای در قم) / ۳۹۶
- بادامچیان، اسدالله / ۱۱۳
- باردو، بریژیت / ۳۰۲
- بارزانی، ملامصطفی / ۷۲۴
- بارفروش ← بابل
- بارگاهی (روستا) / ۸۱۲
- باریکن (کشیش) / ۱۰۰۵
- بازار آهنگران تهران / ۳۲۴, ۵۹۵
- بازار تبریز / ۶۶, ۸۰۹
- بازار تهران / ۲۲, ۲۵, ۲۶, ۲۲۲, ۲۷۲, ۲۸۸,  
 ۲۹۰, ۳۰۰, ۳۲۳, ۳۴۱, ۳۷۳, ۳۸۶, ۵۲۳
- ۸۰۰, ۶۳۰
- بازار حسین آباد (قم) / ۲۴۰
- بازار شاه عبدالعظیم / ۷۳
- بازار عباس آباد (تهران) / ۲۳
- بازار قم / ۶۹, ۲۷۲, ۴۶۳, ۷۹۸
- بازار کرمان / ۳۸۶
- بازرگان، مهدی / ۳۹۱, ۴۳۱, ۴۳۲, ۵۳۱
- ۵۳۲, ۶۱۷, ۶۸۴, ۸۳۷, ۹۰۳, ۹۰۴, ۹۰۵
- ۹۱۱, ۹۴۶, ۱۰۰۸, ۱۰۳۷, ۱۰۵۲, ۱۰۵۸
- ۱۰۷۸, ۱۰۷۹, ۱۰۸۱, ۱۰۸۲, ۱۰۸۳
- ۱۰۹۰, ۱۰۹۱, ۱۰۹۵
- باشگاه افسران تهران / ۳۱۹, ۹۲۹
- باشگاه تاج / ۳۱۷
- باشگاه شعبان جعفری / ۳۰۲
- باغ آقای جم / ۳۵۰
- باغ طوطی / ۱۰۹۲
- باغ عین الدوله / ۲۳
- باغ ملک (شهری) / ۳۳۷
- باقفی، شیخ محمدتقی / ۶۳, ۶۴
- باقری، علی / ۵۲
- باقریان (ممدعروس)، محمدباقر / ۳۵۶, ۳۶۵
- بانک صادرات / ۷۷۶, ۷۹۷
- بانک صادرات و معادن قم / ۲۹۴, ۳۰۵
- ۳۰۹, ۳۱۰, ۴۲۰
- باهنر، محمدجواد / ۹۳۳, ۱۰۲۶, ۱۰۴۰
- بایرامی، سمانه / ۷۳۴
- بتول (دختر سیدمحمد کمره‌ای) / ۶۸
- بجنوردی، سیدمحمد / ۸۰۹
- بجنوردی، میرزاحسن / ۵۱۴

- بحرالعلوم، محمدتقی / ۵۹۵  
 بحرین / ۴۰۷، ۶۶۶، ۸۴۸  
 بختیار، تیمور / ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۶۶، ۳۶۷، ۶۰۰، ۶۰۴، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۴، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۱، ۶۷۷  
 بختیار، شاپور / ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۱۰، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۳، ۱۰۲۶، ۱۰۳۱، ۱۰۳۳، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۷، ۱۰۵۱، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۷۰، ۱۰۷۶، ۱۰۹۱، ۱۰۹۳، ۱۰۹۵، ۱۰۹۷، ۱۰۹۹  
 بختیاری، لطف علی خان / ۵۱  
 بدره‌ای، عبدالعلی / ۱۰۹۸  
 بدیری، سکینه / ۳۲۴  
 بدیعی، حسن (رئیس ساواک قم) / ۲۳۰، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۶، ۴۱۰، ۵۳۵  
 برازجان / ۸۱۲  
 بربرود (طایفه) / ۱۱، ۱۳، ۱۹، ۲۰  
 برج متوکل (سامرا) / ۵۳۷  
 برزلی / ۹۶۹  
 برژنف، لئونید / ۹۶۲  
 برژینسکی، زیبیگنیف / ۹۳۴  
 برقعی، سیدعلی اکبر / ۱۵، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴  
 برقعی، مرتضی / ۴۲۵  
 برلیان (جهانشاهی)، فروزنده / ۱۸۵  
 بروجرد / ۱۵، ۱۳۷، ۱۴۹، ۲۷۴، ۵۳۹، ۸۱۹، ۹۲۳  
 بروجردی، حاج آقا حسین (آیت‌الله) / ۹۸، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۵، ۳۱۳، ۳۲۱، ۳۴۲، ۳۶۱، ۴۰۱، ۴۴۳، ۵۴۰، ۵۴۴، ۵۵۳، ۵۹۸، ۶۲۰، ۷۱۴، ۷۱۵  
 بروجردی، سیدمحمدحسن / ۲۸۱  
 بروجردی، شیخ محمدحسین / ۹۱۷  
 بروجردی، لیلا (فرزند فهیمه مصطفوی) / ۵۲۳  
 بروجردی، محمد / ۵۵۰  
 بروجردی، محمود / ۳۵۰، ۴۹۰، ۶۴۹  
 برومندپاک، سکینه / ۳۲۴  
 بریجیدیا، جینالولو / ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۹  
 بزچلو / ۱۵  
 بصره / ۸، ۵۰۵، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۶  
 بصیرت‌منش، حمید / ۱۱۳، ۹۲۷  
 بغداد / ۸، ۴۸، ۱۴۷، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۵۳، ۵۶۴، ۵۷۶، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۶، ۶۲۸، ۶۴۲، ۶۴۸، ۶۵۷، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۶، ۶۶۸، ۶۷۰، ۶۷۴، ۶۷۶، ۶۹۶، ۶۹۷، ۷۰۳، ۷۰۶، ۷۰۹، ۷۱۱

- ۷۱۹, ۷۲۹, ۷۳۱, ۷۳۸, ۷۴۳, ۸۲۰, ۸۵۶  
 ۸۶۶, ۸۷۳, ۸۷۴, ۸۷۵, ۸۷۶, ۸۸۷, ۸۹۸  
 بغدادی، سیدمحمد / ۵۱۴  
 بگین، مناخیم / ۹۵۸  
 بلژیک / ۸۹۱  
 بلغارستان / ۵۳۸  
 بلوار آتاتورک / ۴۶۵, ۴۶۶  
 بناپارت، ناپلئون / ۳۶۲  
 بندر بمبئی / ۸  
 بندر دانکرک / ۹۸۴  
 بندر عباس / ۶۴۲, ۱۰۵۳  
 بندر لنگه / ۶۹۹  
 بن گورین / ۲۹۷  
 بنی احمد، احمد / ۸۳۸  
 بنیاد فرهنگی امام رضا(ع) / ۲۱۵  
 بنی امیه / ۲۶۷, ۳۰۱, ۳۱۲, ۶۳۵, ۶۷۴  
 بنی صدر، ابوالحسن / ۶۷۹, ۶۸۰, ۷۵۱  
 ۸۱۶, ۸۳۳, ۸۷۶  
 بنی صدر، سیدنصرالله / ۱۶۹, ۶۷۹  
 بنی عباس / ۲۵۸, ۲۶۷, ۶۳۵  
 بوتو، ذوالفقار علی / ۱۰۳۰  
 بوجه (کوهی در جنوب خمین) / ۳۱  
 بورس / ۴۶۶, ۴۷۲, ۴۷۳, ۴۷۶, ۴۷۷, ۴۷۸  
 ۴۸۳, ۴۹۰, ۴۹۱, ۴۹۲, ۴۹۵, ۴۹۸, ۵۰۱, ۵۰۲  
 ۵۰۷, ۵۰۹, ۵۶۶  
 بوریاباف، سیدعلی / ۳۵۶  
 بوشهر / ۴۴, ۴۸۹, ۷۸۰, ۸۱۲, ۹۷۴
- بولتن خبری خاورمیانه / ۹۷۲  
 بوین زهر / ۱۹۶, ۲۲۹, ۳۹۲  
 بهاء الدینی، سیدرضا / ۷۹, ۱۱۰۰  
 بهادرانی، مهدی / ۳۸۷  
 بهار، احمد / ۱۴۶  
 بهبودی، سلیمان / ۲۳۶, ۲۴۳, ۲۹۶, ۳۳۹  
 ۳۶۱, ۳۸۰  
 بهبودی، هدایت الله / ۴۴, ۱۲۸, ۱۸۹  
 بهبهان / ۷۸۰  
 بهبهانی، سیدجعفر / ۱۴۶  
 بهبهانی، سیدعبدالله (آیت الله) / ۱۴  
 بهبهانی، سیدعلی / ۱۴۶  
 بهبهانی، سیدمحمد (آیت الله) / ۱۴۶, ۱۶۳  
 ۱۶۹, ۲۱۲, ۲۲۲, ۲۲۳, ۲۳۹, ۲۵۴, ۲۸۹  
 ۲۹۰, ۳۳۹, ۳۴۵, ۳۴۸, ۳۵۲, ۳۵۵, ۳۵۷  
 ۳۶۴  
 بهجت آباد (دهستان) / ۱۴۶  
 بهرام خان (از خوانین خمین) / ۱۴, ۱۷  
 ۱۸, ۲۲  
 بهرامی، امیر / ۱۷۳  
 بهرامی، کبری / ۳۲۴  
 بهشهر / ۹۱۴  
 بهلول، محمدتقی / ۹۱  
 بی بی جان خانم (دختر کربلایی سبزی علی  
 خمینی) / ۱۰  
 بیروت / ۸۰, ۹۸, ۴۷۷, ۵۸۷, ۶۰۹, ۶۱۰  
 ۶۴۵, ۶۵۵, ۶۷۲, ۶۸۶, ۶۸۸, ۶۹۶, ۶۹۷

- ۷۰۴، ۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۲۴، ۷۵۹، ۸۱۵،  
 ۸۵۴، ۹۲۷
- بی سیم نجف آباد تهران / ۳۲۴  
 بیگدلی، بتول / ۳۲۴  
 بیگلری، لطیف (افسر رکن چهار) / ۴۰۶  
 بیمارستان سنت پل لندن / ۶۲۸  
 بیمارستان شاهرضا (امام رضای مشهد) / ۱۰۰۲  
 بیمارستان شوروی (میرزا کوچک خان بعدی) /  
 ۵۶۳  
 بیمارستان فاطمی / ۱۷۲، ۱۷۳، ۳۱۸، ۴۶۲  
 بیمارستان فیروزآبادی / ۱۳۷، ۱۴۸، ۲۳۳  
 بیمارستان کینگ کالج لندن / ۶۷۸  
 بیمارستان مجیدیه / ۱۴۷  
 بیمارستان مهر تهران / ۴۴۵  
 بیمارستان نکویی (قم) / ۴۴۵  
 بیمارستان هزار تختخوابی / ۱۰۵۹، ۱۰۷۴  
 بین النهرین / ۷، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۶۳، ۹۲،  
 ۱۳۶، ۱۶۶، ۶۷۴، ۷۳۹
- پ  
 پاپ / ۱۵۲، ۳۹۲  
 پادگان بیسیم (قصر) / ۳۳۵، ۳۳۹  
 پادگان جمشیدیه / ۱۰۷۶  
 پادگان دوشان تپه / ۱۰۹۴  
 پادگان عشرت آباد / ۳۳۰، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۳  
 ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۹۷  
 پادگان قصر / ۳۳۲
- پادگان قصر فیروزه / ۱۰۸۹  
 پادگان لویزان / ۱۰۹۵  
 پادگان مهرآباد / ۱۰۹۵  
 پارسونز، آنتونی / ۹۳۵، ۹۴۲، ۹۸۸، ۱۰۰۶  
 پارک شهر / ۳۶۹  
 پاریس / ۵، ۶۵۵، ۶۷۹، ۷۷۴، ۷۷۵، ۸۷۵  
 ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲  
 ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۹۰، ۸۹۱  
 ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۷  
 ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۱، ۹۱۳، ۹۱۵، ۹۱۷، ۹۲۰  
 ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۷، ۹۳۰، ۹۳۳، ۹۳۷  
 ۹۴۳، ۹۴۸، ۹۵۰، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷  
 ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۳، ۹۷۱، ۹۷۴، ۹۸۲، ۹۸۳  
 ۹۸۵، ۹۹۰، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶  
 ۹۹۹، ۱۰۰۵، ۱۰۰۷، ۱۰۱۸، ۱۰۲۳، ۱۰۳۷  
 ۱۰۳۸، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳  
 ۱۰۴۴، ۱۰۴۶، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۴  
 ۱۰۵۶، ۱۰۵۸، ۱۰۶۰، ۱۰۶۲، ۱۰۶۶  
 ۱۰۶۸، ۱۰۷۷، ۱۰۸۰  
 پاسارگاد / ۶۶۰  
 پاکروان، حسن / ۲۳۴، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۶  
 ۳۰۰، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲  
 ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۵  
 ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۸۲، ۳۸۵  
 ۴۱۲، ۴۱۷، ۴۶۴، ۴۸۶  
 پاکروان، فاطمه / ۳۶۰  
 پاکستان / ۱۵۱، ۲۱۳، ۳۵۲، ۳۷۳، ۴۳۷

۷۸۹, ۸۰۵, ۸۰۶, ۸۲۲, ۸۲۳, ۸۲۷, ۸۳۵	۶۹۵, ۶۶۸, ۶۶۲, ۶۵۵, ۶۱۰, ۴۷۳, ۴۶۰
۸۳۶, ۸۷۸, ۹۵۵, ۱۰۶۹, ۱۰۷۴, ۱۰۷۵	۷۱۳, ۷۲۹, ۷۳۴, ۷۳۶, ۷۵۷, ۷۶۰, ۷۹۵
پسندیده، ناصر / ۱۶۴	۸۱۱, ۸۸۵, ۹۰۷, ۹۰۸, ۹۱۸, ۹۵۵, ۱۰۳۰
پمپیدو، ژرژ / ۸۱۹	۱۰۴۳
پوستکلای بندپی (روستا) / ۸۱۲	پالایشگاه آبادان / ۸۰۹
پونیاتوسکی، میشل / ۹۹۳	پالایشگاه تهران / ۸۵۲
پهلوی، اشرف / ۶۲, ۲۳۱, ۲۵۰, ۳۰۲, ۵۵۲	پامنار / ۷۳, ۱۶۷, ۳۲۴, ۳۳۱
پهلوی، رضا (شاه) / ۴۲, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷	پایگاه لجستیکی مهرآباد / ۱۰۸۹
۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۶۲, ۶۳	پایگاه هشتم شکاری اصفهان / ۱۰۵۳
۶۴, ۶۵, ۶۶, ۸۲, ۸۶, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۵	۱۰۵۴
۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۹, ۱۲۰	پایگاه هوایی بوشهر / ۱۰۵۴
۱۲۱, ۱۲۴, ۱۲۶, ۱۲۷, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۶	پایگاه هوایی شاهرخی / ۱۰۵۳
۱۴۵, ۱۶۶, ۱۶۹, ۱۹۲, ۱۹۶, ۲۳۱, ۲۳۶	پایگاه هوایی وحدتی / ۱۰۵۳
۲۴۹, ۲۶۰, ۲۶۵, ۲۹۴, ۳۱۳, ۳۷۵, ۴۳۰	پایین شهری، حاج شیخ مهدی / ۱۲۰
۵۱۶, ۵۹۲, ۶۶۸, ۷۱۹, ۷۴۱, ۷۹۹, ۸۱۲	پرتو، سیدحسین (رئیس شهربانی قم) /
۸۲۰, ۸۹۹, ۹۲۱, ۹۲۸, ۹۳۸, ۹۸۹, ۹۹۴	۲۳۰, ۲۶۹
پهلوی، شمس / ۶۲	پرلی، آن / ۹۴۴
پهلوی، محمدرضا (شاه) / ۱۳۷, ۱۴۵	پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی / ۳۰
۱۴۶, ۱۵۲, ۱۵۹, ۱۶۱, ۱۸۲, ۱۸۴, ۱۹۸	پسندیده، سیدمرتضی (آیت الله) / ۷, ۸, ۹
۲۰۰, ۲۰۳, ۲۰۴, ۲۱۱, ۲۲۶, ۲۳۲, ۲۳۴	۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۶, ۱۸, ۱۹, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴
۲۳۶, ۲۳۷, ۲۴۲, ۲۴۳, ۲۴۴, ۲۴۶, ۲۴۹	۲۵, ۲۹, ۳۰, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۴۲, ۴۵
۲۵۰, ۲۵۵, ۲۵۸, ۲۶۰, ۲۶۹, ۲۷۹, ۲۸۰	۴۸, ۵۱, ۵۱, ۵۳, ۵۴, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۲
۲۹۱, ۲۹۲, ۲۹۴, ۲۹۷, ۳۰۱, ۳۰۲, ۳۱۳	۱۶۴, ۱۹۵, ۱۹۶, ۳۳۹, ۳۴۴, ۳۴۵, ۳۶۶
۳۲۶, ۳۲۷, ۳۶۸, ۳۶۶, ۳۶۳, ۳۶۱, ۳۷۸	۳۶۷, ۳۶۷, ۴۷۰, ۴۷۱, ۴۷۶, ۴۸۷, ۴۹۰
۳۷۹, ۳۹۲, ۳۹۵, ۳۹۸, ۴۵۰, ۴۵۶, ۴۵۹	۵۱۸, ۵۳۹, ۵۶۴, ۵۶۸, ۵۷۶, ۵۹۸, ۶۴۲
۴۷۶, ۴۸۳, ۴۹۰, ۴۹۱, ۴۹۲, ۴۹۶, ۵۱۸	۶۵۸, ۶۸۲, ۶۹۴, ۷۱۳, ۷۲۶, ۷۳۹, ۷۴۴
۵۵۴, ۵۵۵, ۵۵۸, ۵۶۹, ۵۷۰, ۶۱۱, ۶۲۷	۷۵۰, ۷۵۱, ۷۵۹, ۷۶۰, ۷۶۳, ۷۶۴, ۷۶۵

تالش / ۴۵۱	۶۹۷، ۶۹۲، ۶۸۶، ۶۶۳، ۶۶۰، ۶۵۶، ۶۵۰
تایباد / ۸۶۹	۷۴۰، ۷۲۷، ۷۲۴، ۷۲۰، ۷۱۸، ۷۱۲، ۷۰۴
تبریز / ۲۳، ۶۶، ۶۷، ۹۵، ۱۱۱، ۲۰۸، ۲۷۴،	۷۷۳، ۷۷۲، ۷۷۰، ۷۶۹، ۷۵۲، ۷۴۹، ۷۴۱
۳۰۴، ۳۷۰، ۴۰۸، ۴۲۲، ۴۶۹، ۵۸۰، ۶۵۷،	۸۱۰، ۸۰۸، ۸۰۷، ۸۰۴، ۷۹۹، ۷۹۲، ۷۸۶
۶۷۸، ۸۰۲، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۴،	۸۳۶، ۸۳۵، ۸۳۱، ۸۲۸، ۸۲۵، ۸۲۰، ۸۱۹
۸۳۸، ۹۷۰، ۹۸۶	۸۸۴، ۸۵۵، ۸۴۷، ۸۴۵، ۸۴۴، ۸۴۳، ۸۴۰
تبریزی، شیخ کاظم / ۷۴۸	۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۴، ۹۱۵
تجربشی، اسدالله / ۶۲۴	۹۱۹، ۹۲۳، ۹۲۶، ۹۲۸، ۹۳۱، ۹۳۴، ۹۳۵
تجربشی، مرتضی / ۶۲۴	۹۳۸، ۹۴۲، ۹۵۱، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۷، ۹۵۸
تخت جمشید / ۶۶۱	۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۵، ۹۷۰، ۹۷۰، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۷
تختی، غلامرضا / ۱۹۶، ۲۴۶	۹۸۹، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۷، ۱۰۰۳
ترابی، حسین / ۵۳۵، ۵۷۳	۱۰۰۶، ۱۰۱۰، ۱۰۱۴، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸
تربت حیدریه / ۵۸۵	۱۰۲۱، ۱۰۲۳، ۱۰۲۸، ۱۰۳۴، ۱۰۳۸
تربت سنجابی، محمود / ۱۵۲	۱۰۴۱، ۱۰۴۶، ۱۰۴۸، ۱۰۵۱، ۱۰۵۳
ترکیه / ۸۷، ۲۱۴، ۳۵۲، ۳۹۹، ۴۳۷، ۴۶۰،	۱۰۵۵، ۱۰۶۳، ۱۰۷۳، ۱۰۷۷، ۱۰۸۸
۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۶،	پیراسته، سید مهدی / ۴۳۰، ۴۳۱، ۵۱۸
۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۸۸،	۵۵۰، ۵۵۷، ۹۵۵، ۹۵۶
۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۶، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۸،	پیرنیا، حسین (مؤتمن الملک) / ۵۰
۵۱۶، ۵۱۶، ۵۵۷، ۶۱۰، ۶۶۲، ۷۸۹، ۸۴۸،	پیکاسو، پابلو / ۱۷۱
۹۳۱، ۹۵۷	
تفرشی، سید علی اکبر / ۱۴	ت
تفضلی، جهانگیر / ۲۷۹، ۲۹۷	تاج الملوک (همسر دوم رضاشاه) / ۶۲
تقی زاده، محمدرضا / ۳۵۶	تاسوعا / ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۹، ۴۱۳، ۴۱۷،
تکریتی، صدام حسین / ۶۶۱، ۶۷۰، ۷۲۰،	۵۹۸، ۷۹۶، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۶، ۹۸۷،
۷۲۴، ۸۲۰، ۸۴۲، ۸۸۷	۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۵، ۱۰۲۶، ۱۰۴۳، ۱۰۹۰
تکیه اراک (قم) / ۱۱۳	تالار موتوالیته (پاریس) / ۹۲۰
تکیه جمکران / ۴۲۵	تالاری، سید مجتبی / ۳۵۶

تقفی / ۶۹, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۱۰۷, ۱۱۷, ۱۱۸,  
۱۶۷, ۱۸۱, ۳۳۱, ۴۸۸, ۵۶۳

تقفی، خدیجه (قدس ایران) / ۳۸, ۶۰, ۶۹,  
۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۹, ۸۰,  
۸۲, ۸۳, ۸۴, ۹۴, ۹۷, ۱۰۱, ۱۰۷, ۱۰۸,

۱۱۶, ۱۱۷, ۱۳۵, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۲,  
۱۴۳, ۱۴۷, ۱۴۸, ۱۶۳, ۱۶۵, ۱۶۶, ۱۷۱,  
۱۷۴, ۱۷۹, ۱۹۵, ۲۵۲, ۳۱۳, ۳۱۷, ۳۲۲,

۳۳۶, ۳۴۰, ۳۴۵, ۳۵۰, ۳۶۳, ۳۸۳, ۳۸۴,  
۴۰۳, ۴۵۳, ۴۶۱, ۴۷۱, ۴۷۲, ۴۷۶, ۴۷۹,  
۴۸۳, ۴۸۷, ۴۸۸, ۴۹۱, ۴۹۳, ۵۰۳, ۵۲۳,

۵۳۴, ۵۴۴, ۵۴۸, ۵۵۹, ۵۶۲, ۵۶۳, ۵۶۸,  
۵۷۶, ۵۷۷, ۵۹۹, ۶۱۴, ۶۳۶, ۶۳۷, ۶۶۳,  
۶۸۷, ۶۸۸, ۷۰۷, ۷۰۸, ۷۰۹, ۷۱۳,

۷۱۴, ۷۴۱, ۷۴۲, ۷۴۴, ۷۵۰, ۷۵۴, ۷۷۲,  
۷۷۷, ۷۷۸, ۸۴۸, ۸۷۰, ۸۷۶, ۸۹۳, ۸۹۸,  
۹۰۰, ۹۵۸, ۱۰۳۵, ۱۰۶۶, ۱۰۸۰, ۱۰۸۱

تقفی، شمس آفاق / ۷۲

تقفی، علی / ۶۰, ۷۹, ۵۷۶

تقفی، نجمه / ۱۰۷

### ج

جایلق (طایفه) / ۱۱, ۱۳, ۱۹, ۲۰

جاده قدیم شمیران (شریعتی) / ۱۰۷۴

جامعه روحانیت مبارز / ۹۸۲

جانسون، لیندون (رئیس جمهور آمریکا) /

۳۸۲

تکیه دولت / ۵۰

تکیه ملامحمود (قم) / ۷۹, ۸۰, ۱۱۶

تگزاس / ۸۴۸, ۱۰۴۱

تل آویو / ۸۱۳

تنکابن / ۸۴۳

تنکابنی، محمدرضا / ۲۲۲, ۳۴۵, ۴۷۰

تنگاب فیروزآباد / ۲۳۹

توافق الجزایر / ۷۱۹, ۷۲۰, ۷۵۵, ۷۵۶

توسلی، عبدالله / ۲۹۳, ۲۹۴

توسلی، محمد / ۵۳۱

توکللی بینا، ابوالفضل / ۳۷۲, ۹۲۱, ۹۶۶

توکللی، یعقوب / ۱۹۴

تونس / ۹۷۲

تهامی، سیدحسن / ۲۰۴

تهران / صفحات متعدد

تهرانی کرباسچی، محمدصادق / ۸۳۶

تهرانی، سیدجلال‌الدین / ۳۵۱, ۱۰۳۳

۱۰۴۴, ۱۰۴۶, ۱۰۵۰, ۱۰۵۱

تهرانی، سیدناظم / ۶۲, ۶۳

تهوری، مسلم / ۱۳۷

تیمورتاش، عبدالحسین / ۵۷, ۱۲۶

تیموریان هند (سلسله) / ۸

### ث

ثابت، حبیب / ۲۳۰, ۳۰۲, ۳۹۳

ثابتی، پرویز / ۷۳۲, ۸۲۳, ۸۲۶, ۸۴۷

تقفی نوری، میرزامحمد (پدر بانو خدیجه

- جبل عاملی، شیخ عبدالجواد/ ۱۱۴  
 جنبه ملی / ۳۹۰، ۴۰۵، ۷۵۱، ۹۱۷، ۹۱۹  
 جنگ جهانی اول / ۱۵۰، ۴۳۶  
 جنگ جهانی دوم / ۵۱، ۱۳۳، ۱۵۰، ۹۱۰  
 جدالی سلطانی، فاطمه / ۳۲۴  
 جده / ۶۹۱  
 جزایر تنب کوچک و بزرگ / ۴۰۷، ۶۶۶  
 جزایری، عیسی / ۳۴۵  
 جزیره ابوموسی / ۴۰۷، ۶۶۶  
 جشن هنر شیراز / ۷۷۱، ۷۷۲، ۸۴۰  
 جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی / ۶۵۰  
 جهانگیری، فاطمه / ۳۲۴  
 جهانگیری، فاطمه / ۷۲۰، ۷۰۷، ۷۰۴، ۶۶۳، ۶۶۰، ۶۵۷، ۶۵۲  
 جهرم / ۴۴۲، ۱۱۵، ۱۳۶، ۹۸۵  
 جیمز، بیل / ۱۸۵  
 جعفرقلی خان (قاتل آقاسیدمصطفی موسوی) /  
 ۱۸، ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶  
 جعفری ندوشن، علی اکبر / ۵۸  
 جعفری ولدانی، اصغر / ۶۰۰  
 جعفری، شعبان / ۳۳۴  
 جعفری، محمد مهدی / ۴۳۲، ۳۹۱، ۹۰۳  
 جعفریان، رسول / ۱۲۰  
 جلیلی، جبار / ۱۰۷۰  
 جلیلی، عبدالجلیل / ۳۸۶، ۴۹۶، ۴۹۷  
 جلیلی، مصطفی / ۴۹۶  
 جماران / ۱۰۷۵  
 جمعیت النقایه علماء النجف / ۶۵۸  
 جمعیت راه نو / ۲۳۱  
 جمعیت شیر و خورشید قم / ۸۲  
 جمکران / ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۸، ۴۲۵  
 جنبش تنباکو / ۱۰۰۴، ۱۰۲۴  
 جنگ جهانی اول / ۱۵۰، ۴۳۶  
 جنگ جهانی دوم / ۵۱، ۱۳۳، ۱۵۰، ۹۱۰  
 ۹۲۱  
 جنگ رمضان (جنگ شش روزه) / ۵۶۳  
 ۵۶۴، ۵۸۶، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۷  
 جوادی آملی، عبدالله (آیت الله) / ۱۰۶  
 جولان / ۷۰۱  
 جوهری، ابوطالب (علامه طالب جوهری) /  
 ۹۰۷، ۹۵۵  
 جهانگیری، فاطمه / ۳۲۴  
 جهرم / ۴۴۲، ۱۱۵، ۱۳۶، ۹۸۵  
 جیمز، بیل / ۱۸۵
- چ**  
 چاپخانه دارالعلم قم / ۱۸۸  
 چاپخانه مصباحی / ۵۹۵  
 چتتر، علی (سرهنگ) / ۴۸۵  
 چمران، مصطفی (دکتر) / ۵۳۱، ۶۹۶، ۹۷۱  
 چنگیزخان مغول / ۸۲۸  
 چهارراه بیمارستان (قم) / ۳۱۱  
 چهارراه حشمت الدوله (تهران) / ۱۴۴  
 چهارراه شاه / (قم) ۳۲۱، ۳۹۶  
 چهارراه قنات (تهران) / ۱۰۸۱  
 چهارراه کالج (تهران) / ۱۰۴۳  
 چهل اخترانی، حاج علی / ۳۰۹  
 چین / ۱۶۱، ۹۱۵، ۹۱۹



۹۱۸، ۹۹۱

ح

حجازی، سید عبدالرضا / ۳۹۳، ۴۰۸، ۹۰۷

حاج حسین سوهان فروش / ۴۳۱

حجت کوه کمره ای، سید محمد / ۱۱۹

حاج رضایی، طیب / ۳۵۶، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶

حجت همدانی، میرزا جواد / ۱۰۲

حاج شیخ (آیت الله مؤسس) / ۴۰

حجت الاسلام قمی، شیخ محمد حسن / ۳۶۸

حاج غلام رئیس (بازرگان کویتی) / ۵۳۳،

حجتی کرمانی، علی / ۳۱۶، ۳۸۹، ۳۹۰

۵۴۴، ۵۹۸

۳۹۱، ۳۹۶، ۴۰۸، ۴۴۰

حاجی باباخان قلعه ای / ۱۱

حجتی کرمانی، محمد جواد / ۴۴۷، ۷۹۱، ۷۹۲

حاجی بیگی کندری، محمد علی / ۵۰۴

حدیدچی (دباغ)، مرضیه / ۹۹۶، ۱۰۳۶

حاجی طرخانی، کاظم / ۹۰۵

حرکتة المحرومین لبنان / ۹۷۱

حاجی عباس خان (نایب الحکومه) / ۱۴

حرم امام حسین علیه السلام / ۸۴۸

حاجی میرزا عبدالعلی آقا / ۶۶

حرم امیر المؤمنین علیه السلام / ۷۰۱

حافظ (شاعر) / ۶۰، ۱۲۰

حرم حضرت شاه چراغ علیه السلام / ۷۷۶

حافظ اسد / ۷۰۳، ۸۶۱، ۸۹۸

حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام / ۱۳

حائری یزدی، شیخ عبدالکریم (آیت الله) /

۲۶، ۴۳، ۵۸، ۶۴، ۷۳، ۹۱، ۲۸۶، ۴۹۷

۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۵، ۵۲، ۵۳، ۶۴، ۶۵،

۷۷۵، ۱۰۹۲

۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۹۵، ۹۶،

حرم حضرت معصومه علیها السلام / ۳۹، ۵۲

۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰،

۶۲، ۶۳، ۸۱، ۱۰۱، ۱۴۱، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۷

۱۳۶، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۰۲،

۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۷، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۶۲

۲۷۵، ۳۱۳، ۴۲۹، ۴۵۲، ۵۱۰

۲۶۳، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۹۶، ۳۱۱، ۳۱۹، ۳۲۱

حائری، شیخ مرتضی (آیت الله) / ۱۲۹،

۳۳۴، ۳۸۸، ۳۹۳، ۴۲۴، ۴۴۴، ۴۶۳، ۴۷۴

۱۵۳، ۱۵۶، ۱۷۵، ۱۷۸، ۲۰۵، ۲۴۷، ۳۲۱،

۴۷۵، ۴۷۶، ۵۳۵، ۶۷۵، ۷۲۸، ۷۹۷، ۸۰۰

۵۷۳، ۵۹۴، ۷۴۴، ۷۴۸، ۷۸۹، ۷۹۷

حرم علی بن موسی الرضا علیه السلام / ۲۰۴

حائری، شیخ مهدی / ۱۲۹، ۱۵۵

حزب الدعوة / ۷۱۸، ۷۱۹

حائری، صدرالدین / ۷۶۴، ۷۶۵

حزب ایران نوین / ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۳۸، ۴۵۱، ۷۲۱

حائری، معصومه / ۱۷۹، ۴۸۵، ۴۸۸، ۵۲۳،

حزب بعث عراق / ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۹، ۶۰۸

۵۶۳، ۵۷۷، ۵۹۹، ۷۴۴، ۸۹۳

۶۱۳، ۶۶۱، ۶۷۰، ۷۰۱، ۷۱۸، ۷۲۹، ۷۳۰

حجاز (عربستان سعودی) / ۴۴، ۵۳۶، ۹۰۰

- حزب توده / ۱۱۹, ۱۵۲, ۱۷۱, ۱۷۲, ۲۴۳, ۵۳۸, ۶۹۱, ۷۶۵, ۸۳۲, ۸۸۸, ۹۷۵, ۱۰۲۴, ۱۰۲۸
- حسینی، سیدحسین / ۹۷۱
- حسینیان، روح‌الله / ۲۰۴
- حسینیه ارشاد / ۷۶۴, ۹۱۷
- حزب جانانانا / ۱۰۴۲
- حزب رستاخیز / ۷۲۰, ۷۲۱, ۷۲۲, ۷۲۳, ۷۲۴, ۷۲۷, ۷۲۸, ۷۳۳, ۷۳۶, ۷۴۱, ۷۵۵, ۷۷۳, ۷۷۵, ۸۰۹, ۸۲۱, ۸۳۱, ۸۳۸, ۹۶۰, ۱۰۱۷, ۱۰۴۸
- حزب زحمتکشان / ۴۰۵
- حزب عدالت ترکیه / ۴۹۸
- حزب کارگر انگلیس / ۹۶۳
- حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی / ۹۳۴
- حزب کمونیست چین / ۸۵۵
- حزب مردم / ۷۲۱
- حسن البکر، احمد / ۵۸۷, ۶۰۰, ۶۶۱, ۶۰۴, ۶۰۵, ۶۶۶, ۶۶۷, ۶۶۸, ۶۷۰, ۶۷۶, ۶۷۸, ۶۷۹, ۷۳۰, ۸۶۷
- حسن‌آباد (قم) / ۷۶
- حسن‌بیگ (مأمور) / ۴۶۶
- حسین‌آباد شهرری / ۳۴۱
- حسینی بهشتی، سیدمحمد (آیت‌الله) / ۱۳۸, ۴۵۷, ۹۰۵, ۹۰۸, ۹۱۷, ۹۳۲, ۹۳۳, ۹۸۲, ۱۰۲۵, ۱۰۲۶, ۱۰۳۸, ۱۰۶۰
- حسینی زنجان، سیداحمد / ۷۶
- حسینی، حسن / ۱۳۵
- حسینی، سعید / ۷۸۱
- حشمت‌الدوله (حاکم کمره) / ۲۰, ۲۵
- حشمت‌الدوله، حمزه‌آقا / ۱۵, ۱۶, ۱۷
- حشمت‌الدوله، عبدالله میرزا (شاهزاده) / ۱۴
- حشمتی، حیدرقلی / ۵۰
- حشمتیه / ۳۳۳
- حصار (کرج) / ۱۸۱
- حضرت ابراهیم علیه‌السلام / ۱۳۰, ۷۸۱, ۸۰۸, ۹۶۲
- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام / ۲۴۲, ۳۱۸, ۳۴۵, ۵۰۸, ۵۱۸, ۴۸۴
- حضرت زینب علیها‌السلام / ۶۳۶, ۱۰۵۶
- حضرت عیسی (ع) / ۹۹۸
- حضرت فاطمه علیها‌السلام / ۲۹, ۷۶, ۴۴۶, ۴۵۵, ۵۱۱, ۵۶۸, ۷۶۲
- حضرت محمد (ص) / ۷۱, ۱۷۹, ۳۴۹, ۳۹۸, ۴۳۲, ۴۳۳, ۵۱۱, ۵۲۰, ۶۲۱, ۶۲۲, ۶۵۳, ۶۵۴, ۶۶۹, ۷۴۱, ۹۱۴, ۹۱۸, ۹۲۱, ۹۴۷, ۹۶۲, ۱۰۰۱, ۱۰۴۸
- حضرت مسیح علیه‌السلام / ۴۸۱, ۹۹۸, ۹۹۹
- حضرت موسی پیامبر علیه‌السلام / ۶۳۸, ۸۰۸, ۸۴۸, ۹۶۲
- حضرت ولیعصر علیه‌السلام / ۴۴, ۷۰, ۱۲۸, ۲۲۹, ۲۴۲, ۳۷۲, ۴۷۵, ۴۷۶, ۵۲۹, ۵۵۱



- حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی / ۶۸۵  
 حوض قهوه (قهوه‌خانه‌ای در مدرسه دارالشفاء) / ۶۸  
 حیدری، سلیمان / ۷۸۱  
 حیف / ۸۱۳
- خ**  
 خاتم یزدی، سیدعباس / ۷۸۹  
 خادمی، سیدحسین / ۳۹۴، ۸۳۹، ۸۴۰  
 خازن‌الملک / ۷۶  
 خازن‌الملوک (مادر خدیجه ثقفی) / ۶۹، ۸۰، ۵۲۳، ۵۶۳، ۵۹۹  
 خازن‌الممالک / ۶۹  
 خاش / ۵۶۲  
 خاقانی، شیخ‌سلیمان / ۵۰۷  
 خاقانی، شیخ‌شبیر / ۵۰۵  
 خالصی، شیخ‌محمد مهدی (آیت‌الله) / ۴۳، ۴۴، ۸۶۰  
 خالصی‌زاده، شیخ‌محمد / ۱۲۲  
 خامنه‌ای، سیدعلی (آیت‌الله) / ۶۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۸۹، ۲۲۵، ۲۷۱، ۴۲۳، ۶۶۰، ۷۹۲، ۹۰۸، ۱۰۶۲  
 خان‌الحماد / ۵۱۲  
 خاندان اربابی‌ها / ۱۱۶  
 خاندان قاجار / ۴۴، ۴۹  
 خانم مخصوص (خانم مامانی، مادر بزرگ خدیجه ثقفی) / ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۱۰۱  
 خانه کامران‌میرزا / ۱۳۹  
 خانه نسیم (پاریس) / ۹۵۹  
 خاور (ننه خاور - دایه روح‌الله) / ۲۹  
 خاورمیانه / ۴۱، ۱۵۱، ۱۹۸، ۴۲۱، ۶۲۶، ۶۲۷، ۷۹۵، ۱۰۱۰  
 خبرگزاری آسوشیتدپرس / ۸۹۷، ۹۳۷، ۹۵۸  
 خبرگزاری بی‌بی‌سی / ۱۰۲۴  
 خبرگزاری پارس / ۹۴۰  
 خبرگزاری رویترز / ۹۱۳، ۹۵۶  
 خبرگزاری سوریه / ۹۶۸  
 خبرگزاری عراق / ۶۱۱  
 خبرگزاری فارس / ۳۰  
 خبرگزاری فرانسه / ۳۰۲، ۸۵۰، ۹۱۱، ۹۱۲  
 ۹۳۴، ۹۷۶، ۹۷۷، ۱۰۳۱  
 خبرگزاری لیبی / ۹۵۷  
 خبرگزاری وفا / ۹۸۹  
 خبرگزاری یونایتدپرس / ۹۸۵  
 خدایاری، خدایارخان (امیر لشکر) / ۶۶  
 خرازی، کمال / ۹۶۳  
 خراسان / ۶۳، ۱۱۱، ۱۱۲، ۴۹۳، ۶۵۷، ۶۵۹، ۷۵۲، ۷۶۲، ۹۵۴  
 خراسانی، احمد (آیت‌الله‌زاده) / ۴۳  
 خراسانی، حسین / ۱۶۰  
 خراسانی، ملا محمد کاظم (آخوند) / ۴۳، ۱۵۴  
 خراسانی، ملاهاشم / ۱۸۸  
 خراسانی، مهدی (آیت‌الله‌زاده) / ۴۳  
 خردمند، غلامحسین / ۷۹۸

۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵،  
 ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۹، ۵۰، ۵۱،  
 ۵۲، ۵۶، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۸۰،  
 ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۹۴، ۱۱۶، ۱۱۷،  
 ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۴، ۱۹۶، ۳۰۳، ۳۳۰،  
 ۳۳۱، ۳۴۹، ۳۶۵، ۳۸۴، ۴۸۶، ۴۹۰، ۴۹۴،  
 ۵۳۹، ۵۶۸، ۵۶۹، ۷۵۰، ۷۵۳، ۷۸۹، ۸۲۷،  
 ۸۳۵، ۸۴۹

خمینی، حسن / ۶۸۷، ۶۹۶، ۷۰۸، ۷۰۹،  
 ۹۹۹

خمینی، سبزه‌علی (کربلایی) / ۱۰

خمینی، سید احمد / ۲۹، ۳۱، ۵۴، ۱۲۳،  
 ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۸۱، ۲۶۲، ۲۷۳، ۲۸۱،  
 ۳۴۰، ۴۶۲، ۴۸۸، ۵۲۳، ۵۳۴، ۵۳۷، ۵۴۳،  
 ۵۴۵، ۵۴۸، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۷، ۵۷۲،  
 ۵۷۴، ۵۸۳، ۵۹۹، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۳۷، ۶۳۸،  
 ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۵۸، ۶۸۶، ۶۸۸، ۶۹۶، ۷۰۰،  
 ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۳، ۷۲۵، ۷۴۴،  
 ۷۵۰، ۷۶۳، ۷۷۲، ۷۷۷، ۷۸۹، ۸۴۰، ۸۵۴،  
 ۸۶۶، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۳، ۸۷۶، ۸۷۸، ۸۹۱،  
 ۸۹۳، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۲۹، ۹۸۵، ۹۹۹، ۱۰۳۵،  
 ۱۰۴۶، ۱۰۵۵، ۱۰۶۲، ۱۰۶۸، ۱۰۷۲،  
 ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۸۰

خمینی، سید مصطفی / ۷۷، ۷۸، ۸۲، ۱۰۱،  
 ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۶۲،  
 ۲۶۳، ۲۷۱، ۲۷۷، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲،  
 ۳۴۵، ۳۵۱، ۳۵۸، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۱

خرم‌آباد / ۱۶۷، ۲۰۸، ۲۵۴، ۲۷۴، ۲۸۲،  
 ۳۴۹، ۳۸۷، ۴۱۴، ۴۲۷، ۵۱۸، ۷۸۰، ۷۹۰،  
 ۸۶۷، ۸۴۳

خرم‌آبادی، سید حسن / ۳۲۰

خرمشهر / ۴۰۴، ۵۱۸، ۵۳۷، ۷۸۰، ۸۰۲،  
 ۹۴۶

خرزعی، حسین (امیر لشکر) / ۶۶

خرزوقی، حاج سید روح‌الله / ۸۷۱

خرزعلی، ابوالقاسم / ۳۸۸، ۳۹۰، ۷۹۸

خسر و شاهی، سید احمد / ۳۶۹

خسر و شاهی، سید هادی / ۱۴۵، ۴۲۹، ۵۰۳،  
 ۸۱۵

خسروی، احمد علی / ۶۸

خط بارلو (صحرای سینا) / ۷۰۱

خلج، اسماعیل / ۳۵۶

خلخالی، شیخ علی / ۷۸۳

خلخالی، صادق / ۲۰۲، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۳،  
 ۳۵۱، ۳۸۵، ۱۰۶۰

خلخالی، نصرالله / ۴۷۷، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴،  
 ۵۱۳، ۵۱۷، ۵۲۶، ۵۴۰، ۵۴۸، ۵۵۰، ۶۱۰،  
 ۷۲۶، ۷۵۷، ۷۵۹، ۷۸۳

خلیج فارس / ۴۴، ۴۰۷، ۵۵۳، ۵۷۰، ۶۱۱،  
 ۶۲۶، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۹۵، ۷۱۲، ۷۲۱، ۷۳۲

۹۸۲، ۹۶۶، ۹۵۲، ۹۴۴، ۸۰۱، ۷۶۹، ۷۳۳

خلیلی، عزت‌الله / ۹۲۱

خمین / ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶،  
 ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵

- خوانساری، سیدمحمدتقی (آیت‌الله) / ۴۰، ۳۷۳، ۴۰۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۵۵، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۷، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۵۹، ۵۶۴، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۸۱، ۵۹۹، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۱۵، ۶۳۶، ۶۸۷، ۶۸۲، ۶۸۱، ۶۸۰، ۶۷۹، ۶۷۷، ۶۷۲، ۶۷۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۸۰۰، ۸۱۶، ۸۱۸، ۸۱۵، ۸۹۳
- خمینی، سیدروح‌الله (امام) // اکثر صفحات  
 خمینی، محسن (از خوانین سرشناس  
 کمره) / ۱۰  
 خواجه نصیرالدین طوسی / ۱۳۴  
 خواجه‌نوری، ابراهیم / ۱۲۶  
 خوانسار / ۱۹، ۲۷  
 خوانساری، حاج‌ملاحسین (آخوند) // ۱۲، ۲۷  
 خوانساری، حاج‌میرزا احمد / ۱۲، ۲۷، ۲۸  
 خوانساری، سیداحمد (آیت‌الله) // ۴۰، ۸۵، ۱۴۹، ۱۷۰، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۹۰، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۶۸، ۳۸۰، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۸۷، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۰۸، ۵۵۴، ۵۷۸، ۵۸۴، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۴۸، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۸، ۷۲۴  
 خوانساری، سیدجعفر / ۲۹۰، ۵۰۸  
 خوانساری، سیدفضل‌الله / ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۸۳، ۴۹۶، ۵۰۸
- خوانساری، سیدمحمدتقی (آیت‌الله) / ۴۰، ۸۵، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۶۹، ۱۷۰  
 خوانساری، میرزاحمد مهدی / ۱۹  
 خورشید احمد (از اعضای جماعت اسلامی  
 پاکستان) / ۱۰۳۰  
 خوزستان / ۱۵، ۸۰، ۳۰۰، ۳۰۶، ۴۰۷، ۴۱۶، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۵۴، ۶۹۵، ۹۵۴، ۱۰۴۱  
 خولی، حسین (سرتیپ) // ۵۴۹  
 خوی / ۱۰۹۳  
 خویی، سیدابوالقاسم (آیت‌الله) // ۲۴، ۱۶۹، ۱۸۸، ۲۹۸، ۳۳۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۸۴، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۲۴، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۶۶، ۵۹۵، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۳۰، ۶۴۴، ۶۵۹، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۱۲، ۷۱۵، ۷۱۸، ۷۲۰، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۸، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۷۹، ۷۹۵، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۹۳، ۹۶۲، ۹۶۱  
 خویی، سیدعباس / ۷۲۹  
 خویی، سیدعلی اصغر / ۲۷۰  
 خویی، سیدمحمد / ۲۲  
 خویی، سیدهاشم / ۶۶  
 خویی، علی / ۶۱۶  
 خیابان ارم (قم) // ۷۶، ۲۲۴  
 خیابان الرسول (نجف) // ۵۱۲  
 خیابان اندیشه (تهران) // ۱۰۷۴  
 خیابان انقلاب (تهران) // ۱۰۵۹

- خیابان آب سردار (تهران) ۱۰۷۶  
 خیابان آرامگاه (شهید رجایی تهران) / ۱۰۷۱  
 خیابان باب‌همايون (تهران) / ۴۵، ۸۱  
 خیابان بهارستان (تهران) / ۱۰۷۶  
 خیابان تخت جمشید (طالقانی) / ۸۳۶  
 خیابان تهران‌نو / ۱۰۹۵  
 خیابان دولت (تهران) / ۳۵۰، ۳۷۲، ۳۷۶  
 خیابان ری / ۳۲۴، ۱۰۹۲  
 خیابان ژاله (تهران) / ۳۲۴  
 خیابان سادات (کربلا) / ۵۹۸  
 خیابان سعدی (تهران) / ۵۹۵  
 خیابان سیروس (تهران) / ۳۲۴، ۴۲۳  
 خیابان شاهپور (تهران) / ۳۲۴  
 خیابان شمیران (شریعتی تهران) / ۳۴۴  
 خیابان شوش (تهران) / ۳۲۴  
 خیابان شهناز (تهران) / ۳۲۴  
 خیابان شهید رجایی (تهران) / ۱۰۹۲  
 خیابان شیروخورشید (تهران) / ۳۲۴  
 خیابان صفاییه (قم) / ۴۲۰، ۶۳۷  
 خیابان علیا (مشهد) / ۴۹۴  
 خیابان عین‌الدوله (تهران) / ۱۰۷۶  
 خیابان غیائی (تهران) / ۵۹۱، ۶۲۸  
 خیابان فرح‌آباد ژاله (تهران) / ۱۰۹۵، ۱۰۹۸  
 خیابان موزه (قم) / ۲۲۴  
 خیابان مولوی (تهران) / ۳۲۴  
 خیابان ناصرخسرو (تهران) / ۱۵۲  
 خیابان نصریه (تهران) / ۴۶
- خیابان ویلا (تهران) / ۱۰۰۴
- د
- دادستانی قم / ۵۷۲  
 داراب (فارس) / ۹۸۵  
 داران (اصفهان) / ۸۲۷  
 داروین، چارلز / ۵۸  
 داستانی بیرکی، علی / ۷۹  
 دانش‌آشتیانی، ابوالقاسم / ۶۳۹، ۶۴۲، ۷۶۰  
 ۷۶۲، ۷۶۳  
 دانشکده الهیات دانشگاه تهران / ۲۵۰  
 دانشکده حقوق دانشگاه تهران / ۲۸۷  
 دانشگاه الازهر / ۴۸۹، ۷۳۱، ۱۰۰۰  
 دانشگاه پرینستون آمریکا / ۱۸۴، ۱۰۵۲  
 دانشگاه تبریز / ۸۲۳  
 دانشگاه تورنتو / ۵۱۰  
 دانشگاه تهران / ۱۵۲، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۸۷  
 ۳۰۴، ۳۲۳، ۳۹۱، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۹۰، ۷۹۱  
 ۹۳۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۷۱، ۱۰۹۷  
 دانشگاه راتگرز (نیوجرسی) / ۱۰۰۵  
 دانشگاه صنعتی آریامهر (صنعتی شریف) /  
 ۷۹۱  
 دانشگاه هیدلبرگ / ۴۸۰  
 دانمارک / ۴۸۱  
 داین، عزرا (مشاور وزیر خارجه اسرائیل) /  
 ۲۹۷  
 داودیه (محل‌های در تهران) / ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۷

- ۳۹۷، ۳۵۷، ۳۴۸  
داور، علی اکبر / ۱۲۶  
دبستان موحدی / ۱۰۸  
دُبی / ۴۰۷، ۶۴۲، ۸۴۸  
دبیرستان بدریه / ۷۰  
دبیرستان حکیم نظامی / ۲۶۱، ۲۶۲، ۵۶۱  
دبیرستان دخترانه بهرام (آبیک قزوین) / ۸۱۱  
دخیلی، قاسم / ۷۹۸  
دراجی، عبداللطیف / ۵۲۱  
درچه بیاز (اصفهان) / ۷۴۷  
درکه (محل‌های در تهران) / ۱۵۵  
درمانگاه خیریه سوم شعبان (تهران) / ۱۰۹۳  
دروازه قلعه (قم) / ۸۱  
دروازه کاشان (قم) / ۸۱  
دره جزین / ۱۵  
دریای اژه / ۴۸۵  
دریای کارائیب / ۱۰۱۷  
دریای مرمره / ۴۶۶  
دزفول / ۲۵۵، ۱۱۵، ۸۲۰، ۸۶۷، ۸۹۶، ۹۴۶، ۹۷۰، ۱۰۴۲  
دستغیب، سید عبدالحسین / ۳۸۶، ۴۰۸، ۸۳۶  
دستغیب، علی اصغر / ۷۹۲  
دستغیب، علی محمد / ۷۹۲  
دشت ارژن / ۸۲۹  
دشت قزوین / ۱۹۶، ۸۲۹  
دشت مغان / ۸۲۹  
دشت نینوا / ۸۴۸  
دشتی، علی / ۱۲۶  
دعایی، سید محمود / ۵۹۷، ۶۰۶، ۶۱۷، ۶۳۵، ۶۴۲، ۶۸۰، ۶۸۱، ۸۵۶، ۸۶۶، ۸۶۹، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۹۳، ۸۹۴، ۹۲۱  
دفتر ادبیات انقلاب اسلامی حوزه هنری /  
۳۸، ۵۲، ۵۴، ۶۴، ۷۷۹، ۸۵۰، ۸۶۴، ۹۲۵، ۱۰۳۱  
دلیجان / ۸۱، ۳۸۴  
دمشق / ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۳۳، ۷۷۲، ۸۱۴، ۸۶۱  
دمیرال، سلیمان / ۴۹۸  
دوانی، علی / ۱۳۷، ۲۰۶، ۲۱۵  
دورود / ۸۶۷  
دوسلدرف (تیم فوتبال آلمان) / ۳۱۷  
دوگل، شارل / ۸۱۹  
دولت‌شاهی، عصمت‌الملوک / ۶۲، ۶۳  
دولو (سرهنگ) / ۳۷۱  
دومرانش، الکساندر (کنت) / ۸۸۶، ۸۸۷  
۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۷  
دوهفته‌نامه پیمان / ۱۲۰  
دهباشی، حسین / ۱۸۵  
دهقانی، صدیقه / ۳۲۴  
دهکرد / ۵۵  
دهکردی اصفهانی، سید ابوالقاسم / ۱۰۱  
دبیا، فرح (پهلوی) / ۲۳۱، ۳۰۲، ۵۵۴، ۵۵۵  
۵۶۹، ۷۷۳، ۹۶۱، ۹۹۳  
دینشتین، صوی (مقام اسرائیلی) / ۲۹۷  
دین‌علی شاه / ۷



- ذ  
ذوالریاستین (مدیر مدرسه) / ۵۰۴  
ذوقی، محمود / ۳۵۶
- ر  
راجرز (عکاس آسوشیتدپرس) / ۸۹۷  
رادان (اصفهان) ۸۳۵  
رادیو اتریش / ۹۷۲  
رادیو اهواز / ۶۰۶، ۷۰۳  
رادیو ایران / ۱۴۵، ۹۲۹  
رادیو ایران آزاد / ۶۶۳  
رادیو بغداد / ۷۱۲  
رادیو بی بی سی / ۹۶۵، ۹۸۰، ۹۸۱  
رادیو پیک ایران / ۲۸۰، ۵۳۸  
رادیو تلویزیون کانادا / ۹۸۵  
رادیو تلویزیون لوکزامبورگ / ۹۸۰  
رادیو تلویزیون ملی ایران / ۹۳۵، ۹۳۷  
رادیو صدای آزادی / ۱۹۹  
رادیو صوت العرب / ۴۰۷  
رادیو فارسی انگلیس (بی بی سی) / ۴۴۸  
رادیو فرانسه / ۹۶۵، ۱۰۶۰  
رادیو کانادا / ۹۷۶  
رادیو لوکزامبورگ / ۹۸۵، ۹۹۷  
رادیو نهضت روحانیت ایران / ۶۰۵، ۶۰۶  
۶۵۷، ۶۹۶، ۷۰۶  
رازی / لب رودخانه (محل‌های در خمین) / ۱، ۲۹
- رأس الجالوت (رئیس روحانی یهود) / ۶۲  
راستی کاشانی، حسین / ۵۴۲  
راکفلر، دیوید / ۷۴۱  
راما (اسطوره دینی هندو) / ۸  
رامبد، هلاکو / ۴۵۱  
رایین، اسماعیل / ۲۹۸، ۸۸۷  
رباط (پایتخت مراکش) ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۹۵  
رباط ابرقو / ۱۶۰  
ربانی رانکوهی (ربانی املشی)، محمدمهدی / ۶۹۹، ۷۹۲  
ربانی شیرازی، عبدالرحیم / ۳۸۷، ۵۳۵، ۵۵۴، ۵۵۷، ۶۲۹، ۶۴۱، ۶۵۵، ۷۹۲  
ربیعی، امیرحسین / ۱۰۹۴  
رجایی، حاج شیخ فضل الله / ۲۲، ۲۷، ۳۴  
رجایی، غلامعلی / ۱۱۵  
رجبعلی لُر (یاغی) / ۳۳  
رجبی، محمدحسن / ۳۰  
رحیمی، کاظم / ۳۱، ۵۳۷  
رزم آرا، حاجعلی / ۱۶۴  
رسا، سیداسدالله / ۵۶  
رستم آبادی، حاج آخوند / ۳۸۳  
رسولی محلاتی، سیدهاشم / ۴۰۲، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷  
رشت / ۲۰۷، ۲۰۸  
رشیدی مطلق، احمد / ۲۴۱  
رضاقلی سلطان / ۱۸، ۲۰  
رضایی، حاج اسماعیل / ۳۵۶، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶

- ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۳۱،  
 ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶،  
 ۲۵۵، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۱۴، ۳۲۴،  
 ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۸، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۶، ۳۶۴،  
 ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۷، ۳۸۸،  
 ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۸،  
 ۴۰۷، ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۷، ۴۳۹،  
 ۴۴۶، ۴۵۰، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۶۴، ۴۶۷،  
 ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۶۳، ۵۶۹، ۵۸۷، ۵۸۸، ۶۰۰،  
 ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۶، ۶۲۶، ۶۶۱،  
 ۶۶۴، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۳، ۶۷۶،  
 ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۹۲، ۶۹۳، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵،  
 ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۱۶، ۷۱۸،  
 ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۲، ۷۲۴، ۷۲۷، ۷۲۹، ۷۳۹،  
 ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۳، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۵۲، ۷۶۰،  
 ۷۶۱، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۳، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۸۶،  
 ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۶، ۷۹۷، ۸۰۲،  
 ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۳، ۸۲۱، ۸۲۵، ۸۲۸، ۸۳۲،  
 ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۴۰، ۸۴۵، ۸۴۹، ۸۵۵، ۸۶۱،  
 ۸۶۷، ۸۷۹، ۸۸۲، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۸، ۸۹۹،  
 ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۲، ۹۱۶، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰،  
 ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۶، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۴،  
 ۹۳۷، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۲۰، ۱۰۲۴، ۱۰۲۷،  
 ۱۰۲۹، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰،  
 ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸،  
 ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۷،  
 ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۲، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵،
- رضایی، خلیل / ۹۰۹، ۹۲۰  
 رضوانی خمینی، غلامرضا / ۷۸۹، ۸۹۴  
 رضوی، عباس / ۴۰  
 رفسنجان / ۶۸۲، ۷۹۰، ۸۳۶  
 رفیع، حاج آقارضا / ۱۶۳  
 رفیعی قزوینی، سیدابوالحسن / ۵۳، ۵۴، ۴۷۰  
 رفیق دوست، محسن / ۱۰۷۰، ۱۰۷۲، ۱۰۹۲  
 رکن آباد مید (روستا) / ۸۱۲  
 رُم / ۱۰۸۲  
 رواق دارالسعاده (مسجد گوهرشاد) / ۴۹۳  
 روبر، ژاک / ۱۰۱۰  
 روحانی صدر، حسین / ۳۸۳، ۵۰۴  
 روحانی، حسن (حجت الاسلام) / ۷۸۱، ۸۰۱  
 ۱۰۴۶  
 روحانی، سید محمد صادق / ۳۴۷، ۵۳۵، ۶۷۵  
 روحانی، منصور (مهندس) / ۳۹۵، ۴۰۶  
 روحانیون مبارز ایران / ۷۷۴  
 روح بخش، رحیم / ۵۲۵  
 رود فرات / ۵۳۷، ۵۹۹  
 رود هیرمند / ۶۶۱  
 رودباری، سیدیونس / ۲۶۶، ۲۸۵، ۳۱۲  
 رودسر / ۴۰۳، ۴۰۵  
 روزنامه ۱۶ آذر / ۶۵۴  
 روزنامه ادب / ۲۰، ۲۵، ۲۶  
 روزنامه اطلاعات / ۶۶، ۷۹، ۸۱، ۹۵، ۱۳۷،  
 ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۱،  
 ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۹۴، ۱۹۸، ۱۹۹

روزنامه آیندگان / ۷۹۶، ۱۰۱۷	۱۰۸۲، ۱۰۷۸، ۱۰۷۶، ۱۰۷۵، ۱۰۶۹، ۱۰۶۷
روزنامه باختر امروز / ۷۰۴	۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۹۰
روزنامه بالتیمور سان / ۱۰۲۳	۱۰۹۱، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸
روزنامه بیلدسایتونگ / ۹۴۰	۱۰۹۹، ۱۱۰۰
روزنامه پائزه سرا / ۹۲۵	روزنامه اکسپرس / ۱۰۱۳، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹
روزنامه پراودا / ۹۳۴	روزنامه البیرق / ۹۵۰
روزنامه پرچم / ۱۲۱	روزنامه الثوره / ۸۱۴
روزنامه پست تهران / ۴۶۷	روزنامه الجمهوریه / ۵۸۷، ۶۰۵، ۶۱۱
روزنامه پیغام امروز / ۵۳۹	روزنامه الحیات / ۶۷۲
روزنامه ترقی / ۱۷۳	روزنامه السفير / ۷۲۴، ۹۶۶
روزنامه تمپو / ۱۰۲۹	روزنامه الطلیعه / ۴۰۷، ۶۹۶
روزنامه توویما / ۹۳۶	روزنامه العدل / ۵۱۲
روزنامه حریت / ۹۵۷	روزنامه اللواء / ۷۰۷
روزنامه حضور / ۵۴	روزنامه المحرر / ۷۰۴
روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه / ۱۵	روزنامه المستقبل / ۹۳۶
روزنامه خاطرات سیدمحمد کمره‌ای / ۴۲	روزنامه النهار لبنان / ۹۴۶
روزنامه خراسان / ۱۲۳، ۶۳۲	روزنامه الهدف / ۹۷۲
روزنامه دنیا / ۱۹۴، ۲۹۵	روزنامه امل / ۹۸۰
روزنامه دی ولت کرانت هلند / ۹۳۷	روزنامه اونیتای ایتالیا / ۹۸۸
روزنامه دلی تلگراف / ۹۷۷، ۹۸۰	روزنامه ایران / ۱۹، ۲۴، ۲۷، ۴۶، ۵۱
روزنامه رستاخیز / ۷۷۵، ۱۰۱۷	روزنامه ایران پست / ۹۹۴
روزنامه رستاخیز عدل / ۴۶۸	روزنامه ایران‌نو / ۳۲
روزنامه صدای مردم / ۵۳۹	روزنامه آبرور / ۹۴۶، ۹۵۱، ۹۵۴
روزنامه صوت الخلیج / ۴۰۷	روزنامه آتش / ۱۸۴
روزنامه فایننشال تایمز / ۹۳۷، ۱۰۲۳	روزنامه آژنگ / ۵۳۹
روزنامه فرمان / ۵۳۹	روزنامه آفتاب شرق / ۷۹۶
روزنامه فریاد آذربایجان / ۶۶	روزنامه آمستردام نیوروو / ۹۴۰

- روزنامه فیگارو/ ۱۸۹۰، ۱۸۹۶، ۱۸۹۹، ۹۲۳  
 روزنامه کوشش/ ۴۶۸  
 روزنامه کیهان/ ۱۸۳، ۳۸۰، ۴۰۱، ۶۷۶، ۷۷۵،  
 ۸۶۷، ۸۷۹، ۱۰۱۷  
 روزنامه گاردین/ ۹۲۴  
 روزنامه لاکروا/ ۹۲۴  
 روزنامه لس آنجلس تایمز/ ۹۸۰، ۱۰۹۵  
 روزنامه لوتا کونتیوا/ ۱۰۲۴  
 روزنامه لوژورنال/ ۹۷۲  
 روزنامه لوماتن/ ۱۰۸۲  
 روزنامه لوموند/ ۷۵۲، ۸۱۵، ۸۱۹، ۸۳۴  
 ۸۵۴، ۸۷۹، ۹۲۳، ۹۵۰، ۱۰۲۴  
 روزنامه لیبراسیون/ ۸۹۷  
 روزنامه مبارز/ ۳۲۷  
 روزنامه مرد مبارز/ ۴۶۸، ۵۳۹  
 روزنامه ملانصرالدین/ ۱۲۴  
 روزنامه ناهید/ ۶۶  
 روزنامه نهیب غرب/ ۳۲۷  
 روزنامه نیوز ورلد رپورت/ ۹۴۴  
 روزنامه والفجر الجدید/ ۵۰۴  
 روزنامه همشهری/ ۱۴۲  
 روزنامه ینی طنین/ ۵۴۷  
 روزنامه ینی گازت/ ۴۶۶  
 روسیه/ ۳۲، ۳۶، ۴۵۷  
 روغنی اصفهانی، حاج غلامحسین/ ۳۵۰، ۴۰۵،  
 ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۰۹  
 ریاحی، کاظم/ ۱۰۹۷  
 ریحان یزدی، علیرضا/ ۶۲  
 ز  
 زابل/ ۹۴۶  
 زاکانی، عبید/ ۹۳۶  
 زاهدان/ ۳۱۸، ۷۸۰  
 زاهدی قمی، حاج میرزا ابوالفضل/ ۸۵  
 زاهدی، اردشیر/ ۸۸۸، ۸۹۸، ۹۵۸، ۱۰۴۰  
 زاهدی، میرزا ابوالفضل/ ۳۲۱  
 زیر (شهر)/ ۸۷۱  
 زرگنده (محلله‌ای در تهران)/ ۳۵۰  
 زلفی بلگیجانی، مولود/ ۳۲۴  
 زنجان/ ۷۶، ۲۰۸، ۸۶۷، ۸۹۶، ۹۱۲، ۹۲۴، ۹۷۴  
 زنجانی، حاج آقاعزالدین/ ۱۱۴  
 زنجانی، سید ابوالفضل/ ۹۰۵  
 زنجانی، سیداحمد/ ۷۶، ۹۶، ۱۴۱، ۱۷۶،  
 ۲۰۶، ۲۴۷، ۳۲۰، ۳۲۱  
 زنجانی، شیخ محمد/ ۵۱۷  
 زندان اوین/ ۸۱۵  
 زندان عشرت‌آباد/ ۳۴۸  
 زندان قزل‌قلعه/ ۴۰۸، ۴۶۴، ۴۷۷، ۴۹۵،  
 ۵۳۵، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۷۱، ۶۲۸  
 زندان قصر/ ۸۱۵  
 زورقان (روستا)/ ۱۳  
 زهتاب فرد، رحیم/ ۴۵۰  
 زیارتی، سیدحمید/ ۷۹۹  
 زیمرمن، وارن/ ۱۰۴۸

سازمان امنیت ترکیه / ۶۷۳، ۶۶۵	زینیه دمشق / ۷۶۷
سازمان امنیت داخلی عراق / ۸۴۲	ژئیر / ۹۶۹
سازمان امنیت عراق / ۷۵۶، ۷۹۹، ۸۴۱	
۸۴۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۹، ۸۷۱	ژ
سازمان امنیت فرانسه / ۸۸۶	ژاپن / ۵۲۵، ۸۰۸
سازمان اوپک / ۷۲۰، ۱۰۲۱	ژرژ، لوسین / ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸
سازمان اوقاف / ۵۶۶، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳	ژنو / ۳۶۷، ۸۷۵
۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۷۰۸، ۷۵۶	ژیسکاردستن / ۹۹۲، ۹۹۷، ۱۰۱۷
سازمان اوقاف عراق / ۷۴۳	۱۰۱۸، ۱۰۲۱، ۱۰۴۶
سازمان آزادی بخش فلسطین / ۶۴۲، ۶۴۳	
۶۹۰، ۷۸۴، ۸۶۱، ۸۶۲، ۹۶۸، ۹۸۹	س
سازمان بادر ماینهوف آلمان / ۷۶۱	ساری / ۲۰۷، ۷۸۰، ۹۴۶
سازمان پیمان آتلانتیک / ۱۰۱۴	سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) /
سازمان پیمان مرکزی (ستتو) / ۱۸۴	۲۰۷، ۲۳۴، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۰۲
سازمان تبلیغات اسلامی / ۴۵۱	۳۲۵، ۳۲۸، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۷۴، ۳۸۴، ۳۹۶
سازمان چریک‌های فدایی خلق / ۷۵۱	۴۱۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۸۰، ۴۸۶
۱۰۴۹، ۱۰۵۰	۴۸۹، ۴۹۴، ۵۰۷، ۵۲۲، ۵۲۹، ۵۳۴، ۵۳۹
سازمان زنان ایران / ۲۵۸، ۵۵۲	۵۴۹، ۵۶۱، ۵۶۶، ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۸
سازمان زنان زرتشتی / ۲۳۰	۵۹۴، ۵۹۵، ۶۰۰، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۲۵، ۶۲۸
سازمان زنان طرفدار حقوق بشر / ۲۳۰	۶۳۱، ۶۳۹، ۶۴۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۷۲
سازمان زیرزمینی انتقام / ۸۲۱	۶۷۶، ۶۸۳، ۶۹۱، ۶۹۷، ۷۰۹، ۷۲۴، ۷۲۵
سازمان سیا / ۱۰۰۴	۷۲۸، ۷۳۲، ۷۴۰، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۵۰، ۷۵۲
سازمان عفو بین‌الملل / ۷۶۱، ۹۴۴	۷۵۶، ۷۶۰، ۷۶۶، ۷۸۰، ۷۹۴، ۸۱۹، ۸۳۰
سازمان عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری	۸۳۳، ۸۳۵، ۸۳۸، ۸۴۱، ۸۴۸، ۸۵۳، ۸۵۸
اسلامی ایران / ۱۰۷۰	۸۶۲، ۸۷۴، ۸۸۶، ۹۴۷، ۹۵۵، ۹۷۴، ۹۷۵
سازمان فجر اسلام / ۸۱۹، ۸۵۲، ۸۵۸، ۸۸۶	۹۷۷، ۹۹۳، ۱۰۲۷، ۱۰۹۰
سازمان کنفرانس اسلامی / ۶۹۵	سازمان امل / ۹۷۱

- سازمان مجاهدین خلق / ۶۴۲، ۶۵۰، ۶۸۰،  
 ۶۸۲، ۶۸۵، ۶۹۱، ۹۲۰، ۱۰۶۴
- سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی / ۶۴  
 سازمان ملل متحد / ۱۵۰، ۱۵۱، ۳۷۷، ۴۷۹،  
 ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۸، ۵۵۶، ۶۵۷، ۷۱۶، ۸۱۸
- سازمان ملی دانشگاهیان ایران / ۱۰۳۲  
 سازمان هواپیمایی کشوری / ۱۰۵۶  
 ساسون (وزیر پست و تلگراف اسرائیل) /  
 ۲۹۷
- ساعده، محمد (نخست وزیر) / ۱۵۳  
 سامرا / ۸، ۴۰، ۱۴۸، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۳۳،  
 ۵۳۷، ۵۶۱، ۷۳۱
- سامره / ۱۵۰  
 سانفرانسیسکو / ۸۴۸  
 ساواک اصفهان / ۴۱۰، ۶۵۷  
 ساواک خراسان / ۶۳۰، ۶۵۷، ۶۷۴، ۷۵۲،  
 ۷۹۵، ۸۳۹
- ساواک خوزستان / ۳۰۰، ۵۰۸  
 ساواک شیراز / ۴۶۸  
 ساواک قم / ۲۳۰، ۲۵۹، ۲۷۴، ۲۸۲، ۳۱۰،  
 ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۸۵، ۳۹۶، ۴۱۰، ۴۲۰، ۴۳۶،  
 ۴۴۳، ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۷۸، ۵۰۹، ۵۳۴،  
 ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۶۸، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۶،  
 ۵۷۷، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۹۴، ۶۴۰،  
 ۶۴۸، ۶۵۵، ۶۵۷، ۶۷۳، ۶۸۸، ۶۹۸، ۶۹۹،  
 ۷۴۵، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۵۳، ۷۵۸، ۷۶۴، ۷۹۴،  
 ۷۹۸، ۸۱۰، ۸۲۳، ۸۳۶، ۹۵۵
- ساواک کرمانشاه / ۶۴۴، ۶۷۳  
 ساواک مشهد / ۳۸۵، ۴۱۸، ۴۹۴  
 ساوه / ۳۱۹  
 سبحانی، جعفر (آیت الله) / ۵۸، ۵۹، ۹۸،  
 ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۵۸، ۱۷۶  
 سبزواری / ۹۸۸  
 سبزواری، حمید / ۱۰۷۰  
 سبزواری، ملاهادی / ۵۴، ۶۱، ۱۰۲، ۱۰۴  
 سپاه دین / ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۹۱، ۶۹۶،  
 ۶۹۷  
 سپهر، عبدالحسین / ۱۵  
 ستاری، شیخ علی / ۷۰۸  
 سجادی، محمدعلی / ۱۰۳۳  
 سبحانی، عزت الله / ۳۹۱، ۴۳۱، ۶۸۱  
 سبحانی، یدالله / ۳۹۱، ۴۳۱، ۵۳۱، ۶۸۴،  
 ۱۰۳۳، ۱۰۴۰، ۱۰۵۱  
 سد شهناز (همدان) / ۳۲۶  
 سدیفی، سودابه / ۸۷۶  
 سراب / ۸۶۷  
 سرابندی، محمدرضا / ۱۷۵، ۲۲۳  
 سرای مشیر خلوت (بازار تهران) / ۳۸۵  
 سرپل ذهاب / ۹۳۲  
 سرچشمه تهران / ۳۲۳، ۹۷۳، ۹۷۴  
 سزاوار، عمادالدین (سناتور مجلس سنا) / ۳۸۱  
 سعادت، پرویز / ۸۵۰، ۸۶۴، ۹۲۵  
 سعدآباد / ۱۰۹، ۲۰۴  
 سعدون شاکر / ۷۵۶، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۴۱، ۸۴۲

سکینه خانم (همسر سوم سیداحمد موسوی) /  
۱۱

سکینه سلطان (آشپز خدیجه ثقفی) / ۵۲۳  
سلامی، اسماعیل / ۳۶۰

سلطان خانم (فرزند سیداحمد موسوی) /  
۲۲، ۱۱

سلطان آباد / ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۳۰،  
۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۵، ۵۵، ۸۳، ۱۲۰

سلطانی طباطبایی، سیدمحمدباقر (آیت الله) /  
۵۹۹، ۶۱۳، ۶۱۴، ۷۸۹، ۱۰۲۲

سلیمانی، حسین / ۷۹۸

سمنان / ۵۳۰، ۷۹۰، ۸۱۷، ۹۴۶، ۹۷۰

سمیعی، ادیب السلطنه / ۱۴۶

سناوند (روستا) / ۴۳۱

سن پترزبورگ / ۳۲

سنجایی، کریم / ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۳۰،  
۹۴۶، ۱۰۰۶، ۱۰۵۲

سن ژرمن دوپره (منطقه ۱۴ پاریس) / ۸۹۱  
سنگاپور / ۴۰

سنندج / ۶۶، ۳۴۲، ۳۵۲، ۴۶۰، ۴۷۳، ۴۸۹،  
۹۲۳، ۹۳۲، ۱۰۸۸

سوریه / ۸۰، ۱۵۰، ۵۶۳، ۵۸۷، ۶۱۰، ۶۳۶،  
۶۳۷، ۶۹۵، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۱۳، ۷۱۸،

۷۲۶، ۷۳۱، ۷۵۷، ۷۶۰، ۷۶۳، ۸۵۶، ۸۵۷

۸۶۱، ۸۶۶، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۸۵، ۸۹۸

۸۹۹، ۹۹۲

سولیوان، ویلیام / ۷۹۲، ۹۳۴، ۹۴۱، ۹۹۷

۸۴۶، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۷۱  
سعدوندیان، سیروس / ۲۶

سعید تهرانی، عبدالله مسیح (آیت الله  
چهلستونی) / ۸۵، ۵۶۱، ۶۷۵

سعید، جواد / ۱۰۳۳

سعیدی، سیدمحمدرضا / ۵۳۱، ۵۶۲، ۵۸۲،  
۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۴، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶،

۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۷،  
۶۴۵، ۷۲۷

سعیدی، محمد (سناتور) / ۴۶۷

سفارت افغانستان (تهران) / ۶۹۶

سفارت ایران (آنکارا) / ۴۷۰، ۴۷۲

سفارت ایران (بغداد) / ۵۳۳، ۵۴۰، ۶۰۹

۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۶، ۷۱۹، ۷۳۸، ۸۲۰

سفارت ایران (بیروت) / ۷۰۹، ۷۸۴

سفارت ایران (پاکستان) / ۲۱۳

سفارت ایران (دمشق) / ۹۶۸

سفارت ایران (عربستان) / ۵۳۶

سفارت ایران (واشنگتن) / ۱۰۴۰

سفارت آمریکا (تهران) / ۳۷۸، ۴۴۹، ۴۵۰

۴۵۱، ۴۶۵، ۴۶۷، ۹۵۱، ۱۰۸۹

سفارت آمریکا (فرانسه) / ۱۰۴۸

سفارت سوئیس (بغداد) / ۶۹۶

سفارت کویت (بغداد) / ۸۷۱

سقر / ۸۶۷

سکینه (خدمتکار فهیمه مصطفوی) / ۵۲۳

سکینه خانم (دختر محمدحسین بیک) / ۱۰

- ۱۰۳۴، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳ / حوادث قم / ۱۷۳  
 سوهانی، عبدالحسین (حاج ماشاءالله) / ۵۰۹  
 سوند / ۹۲۹  
 سوئیس / ۱۱۱، ۱۹۹، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۶، ۹۲۲، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۹، ۱۰۲۳، ۱۰۳۴  
 سی بی اس آمریکا (تلویزیون) / ۹۳۶  
 سیاح، سارا / ۳۲۴  
 سیاره خانم (همسر سیدنورالدین) / ۸۴  
 سیاسی، علی اکبر / ۱۰۳۳  
 سیداحمد موسوی هندی / ۷  
 سیدان (محلہ ای در قم) / ۳۲۲  
 سیدبن طاووس / ۲۵۴  
 سیدجعفر پسر سیداحمد (طلبه مجروح  
 حوادث قم) / ۱۷۳  
 سیدحمزه پسر سیدابراهیم (طلبه مجروح  
 حوادث قم) / ۱۷۳  
 سیدسراج پسر سیدمطلب (طلبه مجروح  
 حوادث قم) / ۱۷۳  
 سیدفرج الله پسر سیدمحمدعلی (طلبه مجروح  
 حوادث قم) / ۱۷۳  
 سیدکریم پسر سیدهادی (طلبه مجروح  
 حوادث قم) / ۱۷۳  
 سیدمرتضی (سیدآقا) / ۱۰  
 سیدمنظر، عباس رضوی / ۹  
 سیدموسی پسر سیدرضا (طلبه مجروح حوادث  
 قم) / ۱۷۳  
 سیدنورالدین پسر جواد (طلبه مجروح  
 حوادث قم) / ۱۷۳  
 سیرجان / ۴۲۹  
 سیستان و بلوچستان / ۶۳۰، ۶۶۱  
 سینما رکس آبادان / ۸۴۳، ۸۴۴  
 سینما کاپری (شیراز) / ۷۷۶  
 ش  
 شاه آبادی، محمدعلی (آیت الله) / ۵۴، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۱۵۷، ۱۵۸  
 شاه آبادی، نورالله (حجت الاسلام) / ۵۹  
 شاهرود / ۱۶۰  
 شاهرودی، آقاشیخ عباسعلی / ۸۵  
 شاهرودی، سیدعلی / ۷۲۰  
 شاهرودی، سید محمود (آیت الله) / ۱۳۰، ۴۲۷، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۵۳، ۵۶۶، ۵۹۵، ۶۰۰، ۶۰۵  
 شاهرودی، علی اصغر / ۱۳۸  
 شاهی (قائم شهر) / ۱۸۴، ۳۸۴، ۳۸۷، ۴۱۰  
 شاهین (تیم فوتبال ایران) / ۳۱۷  
 شاهین (روستا) / ۱۰  
 شایه، کلود / ۱۰۱۰، ۱۰۵۴  
 شبستری (از علمای کاظمین) / ۵۲۴  
 شبیری زنجانی، سیداحمد / ۷۶، ۹۶، ۱۴۱، ۱۷۶، ۲۴۷، ۳۲۰  
 شبیری زنجانی، سیدموسی (آیت الله) / ۵۳، ۵۸، ۱۵۷  
 شجاع حسینی، فرامرز / ۲۶۳، ۲۵۵



- شجونی، جعفر / ۵۲۳  
 شریانی تبریزی، عبدالحمید / ۱۳۸  
 شرکت بل هلی کوپتر / ۹۸۴  
 شرکت کشت و صنعت بین المللی هاوایی /  
 ۸۵۲  
 شرکت مسافربری تی.بی.تی / ۵۲۳  
 شرکت ملی نفت / ۱۰۸۵  
 شرکت واحد اتوبوسرانی تهران / ۴۳۴  
 شرکت هواپیمایی KLM / ۴۹۱  
 شرکت هواپیمایی ال عال / ۲۹۷  
 شرکت هواپیمایی ایرفرانس / ۱۰۶۶  
 شرکت هواپیمایی بریتیش ایرویز / ۱۰۶۷  
 شرکت هواپیمایی پان آمریکا / ۱۰۶۷  
 شرکت هواپیمایی سوئیس ایر / ۱۰۶۶، ۱۰۶۷  
 شرکت هواپیمایی فرانسه (ایرفرانس) /  
 ۱۰۶۶، ۱۰۶۶  
 شرکت هواپیمایی لوفت هانزا / ۱۰۶۷  
 شریعت سنگلجی، محمدحسن / ۱۲۴  
 شریعت، شیخ محمد / ۷۳۴  
 شریعت زاده / ۱۷۱  
 شریعتمدار ساوجی، شیخ محمد رضا / ۳۹  
 شریعتمداری، حسن / ۹۱۱، ۹۱۹  
 شریعتمداری، سید کاظم (آیت الله) / ۵۴،  
 ۱۸۳، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۳،  
 ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۳۵،  
 ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۵،  
 ۲۸۲، ۲۹۰، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷،  
 ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۲،  
 ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۹، ۴۳۰،  
 ۴۳۲، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۷۱، ۴۷۴،  
 ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۰۸، ۵۳۵، ۵۶۶، ۵۷۸، ۵۸۳،  
 ۵۸۴، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۴۰، ۷۱۵، ۷۴۸، ۷۷۴،  
 ۷۹۷، ۸۰۲، ۸۲۴، ۸۲۶، ۸۳۰، ۸۳۸، ۸۳۹،  
 ۸۸۲، ۹۱۱، ۹۱۷، ۹۱۹، ۹۶۷، ۹۸۷، ۹۹۳  
 شریعتی، احسان / ۹۰۷  
 شریعتی، علی / ۷۶۴، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۷۵،  
 ۷۸۰، ۹۰۷، ۹۸۴  
 شریعتی، محمد تقی / ۷۶۷، ۱۱۰۰  
 شریف رازی، محمد / ۶۴  
 شریف العلمای خراسانی (مشاور مذهبی  
 علی امینی) / ۱۹۳  
 شریف امامی، جعفر / ۱۸۶، ۴۹۶، ۶۷۶، ۸۴۵،  
 ۸۵۷، ۸۶۸، ۹۳۵، ۹۴۲  
 شریف کاشانی، محمد مهدی / ۲۵، ۲۶  
 شط العرب (اروند رود) / ۶۰۰، ۶۰۵، ۷۱۶  
 شعایان، مصطفی / ۵۷۷  
 شعبانی، امام علی / ۱۰۶۰  
 شفا، شجاع الدین / ۸۲۵  
 شکر الله خان (از خوانین طایفه بربرود) / ۱۱، ۲۰  
 شکر الله خان قلعه ای / ۱۱  
 شکرری صاحب زکی (سخنگوی دولت  
 عراق) / ۵۲۱  
 شلمچه / ۷۳۸  
 شمس العلماء / ۲۰

۷۲۸, ۵۸۳	شمس‌العماره / ۴۵
شهرری / ۴۳, ۶۴, ۹۱, ۱۳۷, ۱۸۸, ۳۳۷,	شمس‌آبادی, رضا / ۴۹۲
۷۸۰, ۴۹۷, ۳۴۱	شمس‌آبادی, سیدابوالحسن / ۷۴۶, ۷۴۷,
شهرستانی, میرزاعلی / ۴۳	۷۷۵, ۷۶۴, ۷۵۱
شهرستانی, هبة‌الدین / ۶۰	شمشادی, حسین / ۳۵۶
شهرضا / ۴۰۳, ۹۲۳, ۹۸۵	شمشیرزن, ملوک / ۳۲۴
شهسوار (تنکابین) / ۱۸۴	شمیران / ۱۹۶, ۳۳۳, ۳۴۰, ۳۴۸, ۳۵۹,
شهمیرزادی (بازرگان) / ۲۹۰	۳۷۴, ۳۷۲
شهیدزاده, حسین / ۷۱۱, ۷۲۹	شورای امنیت / ۱۷۴, ۷۰۷, ۸۶۸, ۸۶۹,
شهیدی محلاتی, سیدجلال / ۱۳۳	۱۰۹۷
شیبانی, عباس / ۳۹۱, ۴۳۱	شورای انقلاب عراق / ۶۷۰, ۸۲۰
شیخ مهدی فیلسوف / ۳۹	شورای زنان ایران / ۲۳۱
شیخ‌جعفر (پسر عموی نادیده‌مادری آیت‌الله	شورای عالی جمعیت‌های زنان / ۲۳۱, ۵۵۲
پسنیدیه) / ۳۴	شورای عالی مراجع قم / ۴۳۱, ۴۴۱, ۴۶۰
شیخ‌عبدالحسین (منبری و روضه‌خوان) / ۷۷۹	شوروی / ۴۱, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۹, ۱۴۷, ۱۸۴,
شیراز / ۴۴, ۵۵, ۱۷۴, ۲۰۸, ۲۱۹, ۲۳۸,	۱۸۵, ۲۵۹, ۲۹۱, ۳۱۳, ۴۵۴, ۴۵۶, ۴۷۳,
۲۵۵, ۲۶۸, ۲۷۴, ۳۲۵, ۳۵۶, ۳۸۴, ۳۸۶,	۶۸۹, ۷۱۱, ۷۱۲, ۷۶۱, ۷۹۲, ۸۰۸, ۸۱۹,
۳۹۲, ۴۰۳, ۴۳۳, ۴۶۹, ۵۳۶, ۵۸۰, ۶۲۹,	۸۵۵, ۸۶۱, ۸۷۹, ۸۸۱, ۹۰۰, ۹۰۲, ۹۰۴,
۶۵۶, ۶۷۸, ۷۳۹, ۷۴۶, ۷۶۴, ۷۷۶, ۷۸۰,	۹۱۰, ۹۱۴, ۹۱۵, ۹۱۶, ۹۲۱, ۹۲۲, ۹۳۴,
۷۹۲, ۸۳۶, ۸۴۰, ۸۴۱, ۹۸۵	۹۳۶, ۹۴۴, ۹۶۲, ۹۶۴, ۹۷۳, ۹۸۶, ۱۰۰۱,
شیرازی, سیدحسن / ۶۷۲, ۶۷۳	۱۰۰۴, ۱۰۰۵, ۱۰۱۰, ۱۰۱۸, ۱۰۲۴, ۱۰۸۹
شیرازی, سیدعبدالله (آیت‌الله) / ۵۱۲, ۵۱۴,	شوستر, مورگان / ۴۵۷, ۶۹۹, ۹۸۸
۵۶۶, ۶۰۰, ۶۰۵, ۶۱۵, ۶۶۷, ۷۱۲, ۷۳۱,	شولاتور, پیترو / ۲۰۶۹
۷۳۷, ۷۳۸, ۷۳۹, ۸۶۵	شهاب‌پور, عطاء‌الله / ۱۲۲
شیرازی, سیدعبدالهادی / ۱۹۵, ۵۰۳, ۵۱۴	شهربانی آبادان / ۸۴۳
شیرازی, سیدغلامحسین / ۳۱۲	شهربانی قم / ۹۸, ۲۲۳, ۲۳۰, ۲۵۸, ۲۶۹,
شیرازی, سیدمحمد / ۶۰۱	۲۷۷, ۲۷۷, ۳۳۰, ۴۳۶, ۴۶۳, ۵۳۵, ۵۷۳,

- شیرازی، میرزامحمدتقی / ۲۲۸  
 شیرازی، میرزامحمدحسن / ۲۲۸  
 شیرزاد، حسین / ۳۵۶  
 شیرزاد، عباس / ۳۵۶  
 شیرین خانم (دختر عابد گلپایگانی) / ۱۰  
 شیعیان لبنان / ۶۷۲، ۷۵۹، ۷۸۴، ۸۵۴، ۹۷۱  
 شیکاگو / ۸۴۸
- ص  
 صابری همدانی، احمد / ۵۰۱  
 صاحب الداری، حاج میرزا عبدالحسین / ۸۵  
 صاحب جواهر، آقا شیخ جواد / ۴۳  
 صاحب خانم (خواهر آقا سید مصطفی موسوی) / ۱۱، ۲۰، ۲۱، ۲۸، ۳۰، ۳۴، ۳۷، ۸۳، ۳۸  
 صادقی تهرانی، عبدالله / ۳۵۶  
 صادقی تهرانی، محمد / ۲۵۱، ۵۰۴، ۵۰۷  
 ۵۱۴، ۵۵۳، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۷، ۶۰۹، ۶۱۰  
 ۶۳۹، ۶۴۰، ۸۲۳  
 صادقی مجتهد قمی، آقا میرزا مصطفی / ۸۶  
 صادقی خواه، محمد / ۴۰۸  
 صارم لشکر، امام قلی خان (بیگلربیگی) / ۱۸  
 صالحی نجف آبادی، نعمت الله / ۶۵۱، ۷۴۷  
 صانعی، حسن / ۳۵۱، ۴۰۲، ۴۷۱، ۵۶۳، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۵، ۶۳۸، ۶۹۹، ۷۹۸  
 صبوری، راحله / ۳۶۶  
 صحرای سینا / ۷۰۱
- صحرای عرفات / ۶۲۴، ۶۴۵، ۷۰۸  
 صدر حاج سید جواد، احمد / ۹۰۵  
 صدر، جواد / ۳۸۲، ۳۹۴، ۴۰۶  
 صدر، حاج آقا رضا / ۱۱۴  
 صدر، حسن / ۱۷۱  
 صدر، سید صدرالدین (آیت الله) / ۹۶، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۳۶، ۱۴۹  
 صدر، سید محمد باقر / ۶۳۵  
 صدر، صدیقه / ۵۹۹  
 صدر، موسی (امام) / ۱۷۷، ۵۸۵، ۵۸۶، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۹۶، ۷۱۰، ۷۵۹، ۷۷۲، ۸۱۵، ۸۵۴، ۸۶۱، ۸۹۸، ۹۷۱  
 صدرا اراکی، حاج شیخ محمدتقی / ۳۸، ۹۹  
 صدرا الاشراف (محسن محلاتی) / ۱۶۳  
 صدرالدین (پسر عمه روح الله خمینی) / ۳۹  
 صدر المتألهین / ۶۱  
 صدری، جعفر قلی / ۹۴۲  
 صدوقی، محمد / ۷۹، ۷۴۴، ۸۲۷، ۸۶۴، ۹۰۸، ۹۵۰  
 صدیق اعلم، عیسی (سناتور) / ۶۷  
 صدیقی، غلامحسین / ۹۹۷، ۹۹۸، ۱۰۰۶  
 صفائی گلپایگانی، محمد علی / ۴۹۱  
 صفوان (مرز عراق و کویت) / ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۶  
 صفین / ۹۹۰  
 صنعی، اسدالله (سر لشکر) / ۳۷۶، ۳۹۵، ۴۰۶، ۵۷۷

- ض  
 طباطبایی، سید محمود / ۵۵۰  
 ضرابی، جلیل / ۱۰۴۱  
 طباطبایی، سید مرتضی / ۷۱۳, ۵۹۵  
 ضرغام پور، عبدالله / ۳۲۷  
 طباطبایی، سید مهدی / ۶۳۲  
 ضیاء الحق، محمد (ژنرال) / ۹۰۸, ۹۱۸  
 طباطبایی، فاطمه / ۳۰, ۵۹۹, ۶۱۳, ۶۱۴  
 ۱۰۳۰  
 طباطبایی، ۶۳۷, ۶۸۷, ۶۹۶, ۷۰۸, ۷۰۹, ۷۱۳, ۷۶۳  
 ضیابر (روستا) / ۸۱۲  
 ۱۰۸۰, ۹۹۹, ۷۷۷, ۷۷۲, ۸۹۳  
 طبس / ۸۵۷  
 ط  
 طلبعه، سرور (توران) / ۹۲۷, ۹۹۶  
 طالبانی، جلال / ۵۸۷  
 طنجران (روستا) / ۱۳  
 طالقانی، سید محمود (آیت الله) / ۳۸۹, ۳۹۱  
 طیب آباد (روستا) / ۲۰  
 ۴۳۱, ۴۳۲, ۵۳۱, ۵۸۲, ۶۱۷, ۶۴۲, ۶۴۳  
 ظ  
 ۶۵۰, ۶۸۴, ۷۷۵, ۹۰۵, ۹۲۰, ۹۲۴, ۹۲۵  
 ظفار / ۷۱۱, ۷۱۲  
 ۹۳۳, ۹۸۳, ۱۰۱۵, ۱۰۷۹, ۱۰۹۵  
 ظل السلطان (حاکم اصفهان) / ۱۷  
 طاهر رفتار، زهرا / ۳۲۴  
 ظهور الاسلام / ۲۲, ۲۴  
 طاهری اصفهانی، سید جلال الدین / ۶۳۲, ۸۳۹  
 ظهوری خرم آبادی، سید حسن / ۳۲۱, ۸۵۶  
 طاهری فر، محمد / ۱۰۸۹  
 ع  
 طایفه منگور / ۶۷  
 عارف، عبدالرحمان / ۵۵۴, ۵۵۵, ۵۸۰, ۵۸۷  
 سید احمد / ۳۲۸, ۳۶۶, ۳۶۷  
 ۳۷۱  
 عارفی، سید حسن / ۱۰۷۵, ۱۰۸۴  
 آقاسید حسن / ۴۳  
 عاشورا / ۸۹, ۲۹۳, ۳۰۴, ۳۰۵, ۳۰۹, ۳۱۰  
 طباطبایی، سید صادق / ۶۱۸, ۶۳۴, ۶۳۵  
 ۹۳۶, ۹۹۵, ۱۰۲۱, ۱۰۲۴, ۱۰۶۹  
 ۳۸۲  
 طباطبایی، سید ضیاء الدین / ۴۳  
 طباطبایی، سید عبدالحسین / ۴۳  
 طباطبایی، سید محمد حسین (علامه) / ۲۴۷  
 ۳۲۱, ۳۳۱, ۴۵۲  
 عالیخانی، علی نقی / ۳۶۷, ۳۶۱  
 ۹۸۸, ۹۹۰, ۹۹۵, ۱۰۲۶, ۱۰۴۳, ۱۰۹۰

- ۷۱۴، ۷۱۶، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۴، ۷۳۰،  
 ۷۳۱، ۷۳۵، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱،  
 ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۶۰،  
 ۷۶۱، ۷۶۳، ۷۶۸، ۷۷۲، ۷۷۴، ۷۸۳، ۷۸۸،  
 ۷۹۵، ۷۹۹، ۸۲۴، ۸۲۶، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۶،  
 ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۶، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۴،  
 ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲،  
 ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۹۶، ۹۲۷، ۹۶۱، ۹۹۹  
 عراق (اراک) / ۱۷، ۱۹  
 عراقی، آقا شیخ محمد علی / ۸۶  
 عراقی، آقا ضیاء / ۵۴۲  
 عراقی، آقا محسن / ۱۹  
 عراقی، محسن / ۱۷۱  
 عراقی، مهدی / ۲۲۸، ۲۶۷، ۳۸۷، ۴۱۷،  
 ۹۱۷، ۹۲۰، ۹۲۷، ۹۵۹، ۹۶۶، ۹۹۶، ۱۰۵۶،  
 ۱۰۶۶، ۱۰۶۸، ۱۰۷۱، ۱۰۷۵، ۱۰۸۹، ۱۰۹۲،  
 عربستان سعودی / ۵۳۶، ۶۱۰، ۶۴۷، ۶۹۱،  
 ۷۲۶، ۸۴۸، ۸۹۳، ۹۲۵، ۹۹۱  
 عزیز الله پسر باباخان (طلبه مجروح حوادث  
 قم) / ۱۷۳  
 عسکری، مهدی / ۸۷۸  
 عسگر اولادی، حبیب الله / ۹۴۱  
 عشایر فارس / ۲۳۹، ۲۵۵  
 عصار، حسین (سروان) / ۳۱۸، ۳۴۵، ۳۴۶،  
 عضد السلطان (شاهزاده عضد) / ۱۷، ۱۸،  
 ۲۱، ۴۳  
 عقیقی بخشایشی، عبدالرحیم / ۱۹۴  
 عالی نسب، میر مصطفی / ۹۰۵  
 عباس آباد (در بازار تهران) / ۲۲، ۲۵  
 عباس آباد (روستا) / ۱۶۵  
 عباسی، احمد / ۹۱۱  
 عبداللطیف عماد / ۱۴۶  
 عبدالناصر، جمال / ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۲۶، ۳۲۷،  
 ۳۳۳، ۳۷۱، ۴۰۷، ۴۱۴، ۴۳۰، ۵۴۹  
 عبدلی (مرز کویت و عراق) / ۸۷۱، ۸۷۲  
 عدالت منش، پرویز / ۴۳۲  
 عراق / ۱۸، ۱۹، ۸۰، ۱۴۵، ۱۸۲، ۲۱۵، ۲۲۸،  
 ۲۶۲، ۲۷۴، ۲۸۹، ۴۰۴، ۴۳۰، ۴۳۷، ۴۵۶،  
 ۴۷۷، ۴۸۸، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱،  
 ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۲،  
 ۵۱۴، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴،  
 ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۷، ۵۳۹،  
 ۵۴۶، ۵۴۹، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۶۰،  
 ۵۶۱، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۷۶، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۲،  
 ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۹۲، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶،  
 ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳،  
 ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰،  
 ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۲۰،  
 ۶۲۴، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۹، ۶۴۲،  
 ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱،  
 ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸،  
 ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۵، ۶۷۶،  
 ۶۷۷، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۷، ۶۹۱، ۶۹۶، ۷۰۲،  
 ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳

- عقیلی (دکتر) / ۱۷۱  
 عکاسی ماشاء اللہ خان / ۴۵  
 علا، حسین / ۱۶۴  
 علامہ مجلسی / ۷۶۷  
 علامیان، سعید / ۱۰۷۱  
 علم، امیر اسد اللہ / ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶  
 علم الہدی، سید جواد / ۴۳۵  
 علوی فریدنی، سید مرتضیٰ / ۲۶۵  
 علیان نژاد، میرزا باقر / ۱۰۳۱، ۱۰۹۷  
 علی آبادی، عبدالحسین / ۱۰۳۳  
 علی بیگ / ۴۸۷، ۴۹۸  
 علی خان سرتیپ (از خوانین کمرہ) / ۱۱  
 عمادی، حسین / ۷۹۲  
 عمارت سالار محتشم / ۸۸  
 عمان / ۷۱۱  
 عمیت، مئیر (ژنرال اسرائیلی) / ۲۹۷  
 عمید زنجانی، عباس علی / ۵۰۴  
 عید غدیر / ۳۸۷، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۲۰  
 عید فطر / ۱۶۵، ۲۴۵، ۲۴۶، ۳۷۶، ۳۷۷  
 عید قربان / ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۳۷، ۵۳۳  
 عین الدولہ (صدر اعظم مظفر الدین شاہ) / ۵۸۲، ۵۳۴، ۴۸۵، ۳۸۲، ۳۷۹  
 غازی، سید محمد / ۹۸۵  
 غروی، محمد / ۶۳۲  
 غزالی، محمد / ۱۳۴  
 غزین، صدیقہ / ۳۲۴  
 غضنفر پور، احمد / ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۹۲، ۹۲۰  
 غفاری، شیخ حسین / ۷۲۷  
 غفاری، ہادی / ۸۹۲  
 غیوری، سید علی / ۱۸۸، ۵۶۹  
 غ /  
 غرضی، سید محمد / ۹۸۵  
 غروی، محمد / ۶۳۲  
 غزالی، محمد / ۱۳۴  
 غزین، صدیقہ / ۳۲۴  
 غضنفر پور، احمد / ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۹۲، ۹۲۰  
 غفاری، شیخ حسین / ۷۲۷  
 غفاری، ہادی / ۸۹۲  
 غیوری، سید علی / ۱۸۸، ۵۶۹  
 ف /  
 فارس / ۶۳، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۷۸، ۳۲۷، ۳۸۶  
 فاروق قدومی / ۹۶۸  
 فاضل موحدی (لنکرانی)، عبد اللہ (آیت اللہ) / ۹۷  
 فاضل زادہ، شیخ حسن / ۶۳۴  
 فاطمہ خانم (فرزند سید مصطفیٰ موسوی) / ۱۳  
 فاطمہ سلطان (کارگر صدیقہ مصطفوی) / ۵۲۳  
 فال اسیری، حسام الدین / ۳۸۶  
 فالاجی، اوریانا / ۸۵۵  
 فاطمہ خانم (فرزند سید مصطفیٰ موسوی) / ۱۳  
 فاطمہ سلطان (کارگر صدیقہ مصطفوی) / ۵۲۳  
 فال اسیری، حسام الدین / ۳۸۶  
 فالاجی، اوریانا / ۸۵۵

- فالك، ريجارد / ۱۰۵۲
- فرشچی، مليحه / ۳۲۴
- فانديک، کرنلیوس (رياضی دان) / ۶۱
- فرههان (روستا) / ۷، ۸، ۱۰
- فتحعلی شاه قاجار / ۳۹، ۳۶۲
- فرههانی، یوسف خان / ۷، ۸
- فتحی، علی اشرف / ۵۴۵
- فرقه بهائیت / ۱۲۰، ۱۶۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۵۷
- فخرآرایی، ناصر / ۱۵۲
- فرقه دمکرات / ۱۴۷، ۱۶۱، ۱۴۵، ۱۴۴
- فرقه زردشتیه / ۱۲۴، ۱۶۳، ۱۶۲
- فرقه مزدکیه / ۱۲۴، ۱۶۹، ۵۵۱، ۴۸۱، ۳۰۲، ۷۰، ۴۱
- فرقه زیروانیه / ۱۲۴، ۷۵۱، ۱۱۹، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۶
- فرقه کیومرثیه / ۱۲۴، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰
- فرقه مانویه / ۱۲۴، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹
- فرقه وهابیت / ۷۶۵، ۸۹۱، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹
- فرمانفرما، عبدالحسین میرزا / ۴۶، ۹۰۱، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۴
- فرودگاه اورلی پاریس / ۱۰۶۸، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۹، ۹۲۷، ۹۳۴، ۹۴۸
- فرودگاه بغداد / ۵۰۲، ۵۱۱، ۶۴۲، ۸۷۴، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۷۵
- فرودگاه ژنو / ۸۷۶، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۵
- فرودگاه شارل دوگل پاریس / ۱۰۶۹، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۶، ۹۹۹، ۱۰۰۹
- فرودگاه مهرآباد / ۱۹۸، ۳۰۲، ۳۲۷، ۳۹۴، ۱۰۱۰، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۲۱، ۱۰۲۳
- فرودگاه بغداد / ۷۲۰، ۷۴۴، ۹۸۴، ۱۰۴۷، ۱۰۵۷، ۱۰۲۴، ۱۰۲۶، ۱۰۳۱، ۱۰۳۸، ۱۰۴۴
- فرودگاه ژنو / ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۵۷، ۱۰۴۸، ۱۰۵۲، ۱۰۵۴
- فشارکی، محمدحسین / ۱۲، ۱۰۶۰، ۱۰۶۲، ۱۰۶۴، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷
- فصل نامه تاریخ معاصر ایران / ۱۸۲، ۱۰۶۸، ۱۰۷۲، ۱۰۷۸، ۱۰۸۲، ۱۰۸۴
- فصل نامه مطالعات تاریخی / ۵۶، ۶۳، ۱۳۷، ۱۰۹۴
- فرخ آباد ژاله / ۱۰۶۵، ۱۰۹۴
- فردوست، حسین / ۳۲۸، ۴۱۰
- فردوسی پور، اسماعیل / ۷۴۹، ۷۶۷، ۸۷۳
- فصل نامه مبارز / ۷۳۷
- فصل نامه ندا / ۶۹، ۸۷۷، ۸۸۰، ۹۲۱

قاهره/ ۳۳۶، ۴۰۷، ۴۳۳	فصل نامه یاد/ ۱۳۶، ۱۷۴
قائنی، غلامرضا/ ۲۵۳، ۴۳۳، ۳۵۶	فلسطین/ ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۵۳، ۴۳۳،
قبادی، محمد/ ۱۹۹	۵۲۰، ۵۵۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۶۰۵، ۶۱۰،
قبرستان اراک/ ۱۹	۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۴۲، ۶۴۶، ۶۸۶، ۶۹۰،
قبرستان خاک فرج/ ۲۸، ۴۸	۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۵، ۷۰۱، ۷۰۴، ۷۰۷،
قدس (شهر)/ ۶۱۰	۷۵۴، ۷۵۵، ۷۶۱، ۷۱۳، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۹۷،
قدس ایران ← ثقفی، خدیجه	۹۲۲، ۹۵۸، ۹۶۸، ۹۸۹
قدوسی زاده، حسن/ ۱۰۳۵	فلسفی، محمدتقی (حجت الاسلام)/ ۱۴۹،
قذافی، معمر/ ۸۵۴، ۸۹۸، ۹۹۲	۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۷، ۲۰۹، ۲۱۰،
قرارداد الجزایر/ ۷۲۴، ۷۲۵	۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۹، ۲۵۴، ۳۰۵،
قرارداد کمپ دیوید/ ۸۶۱، ۹۵۸	۳۴۵، ۴۲۶، ۴۲۹، ۵۱۰، ۵۸۹، ۶۵۸، ۶۴۸،
قرارداد وین/ ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱	۶۷۵
قراگزلو، محمدعلی/ ۳۹۴	فهری، سیداحمد (مترجم)/ ۵۹، ۹۳
قرآن پهلوی/ ۵۵۴، ۵۵۵	فیروزآباد/ ۲۱۹، ۲۳۹، ۸۲۰، ۸۶۷
قرنی، ولی الله/ ۹۰۵	فیض قمی، میرزامحمد/ ۴۰
قره باغی، عباس/ ۱۰۳۳، ۱۰۴۱، ۱۰۹۳، ۱۰۹۷	فیض کاشانی، ملامحسن/ ۶۱
قره گزلو، محمدعلی (نماینده قم در مجلس شورای ملی)/ ۴۴۵	فیلیپین/ ۵۴۶، ۶۸۹، ۸۰۴
قرهی، عبدالعلی/ ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۴۵، ۵۸۱، ۵۶۲	ق
قزوین/ ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۰۷، ۳۴۳، ۳۸۶، ۷۸۰، ۸۴۳، ۱۰۱۲، ۱۰۱۶	قاره اروپا/ ۶۵۰
قزوینی، حاج سیدمحمدباقر/ ۸۵	قاره آسیا/ ۶۵۰
قزوینی، شیخ مجتبی/ ۲۰۴	قاره آفریقا/ ۶۵۰
قصر شیرین/ ۴۳، ۵۳۷	قاضی سعید قمی/ ۶۲
قطب (مأمور ساواک)/ ۴۱۵	قاضی طباطبایی تبریزی، سیدمحمدعلی/
قطب زاده، صادق/ ۸۱۵، ۸۷۶، ۸۸۶، ۸۹۴	۳۶۹، ۴۰۸، ۹۴۵
	قانون اصلاحات ارضی/ ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۴،
	۲۸۷، ۷۹۱



## ک

	۱۰۳۳، ۱۰۶۶، ۱۰۶۹
کابل / ۸۴۸	قطر / ۸۴۸
کاپیتولاسیون / ۴۶۷، ۴۴۸	قلعه شاهین / ۱۰
کاتم، ریچارد / ۱۰۰۳، ۱۰۰۴	قلعه یوجان / ۲۰
کاخ الیزه / ۸۷۷	قلهک (محلہ‌ای در تهران) / ۳۳۳، ۳۵۰، ۳۷۲
کاخ دادگستری / ۱۴۵	قم / اکثر صفحات
کاخ سفید / ۱۸۴، ۹۳۴، ۹۳۹، ۹۵۸	قمشہ‌ای، محمد رضا / ۶۱
کاخ کرملین / ۹۳۴	قمی / ۳۵۴، ۸۶۱
کاخ گلستان / ۲۴، ۲۵، ۴۸، ۴۲۴، ۵۷۰	قمی، احمد (قصاب) / ۳۱۹
کاخ مرمر / ۱۶۰، ۳۲۳	قمی، آقاشیخ حسن / ۸۶
کاخ نیاوران / ۷۷۴، ۱۰۳۴	قمی، آقاشیخ محمد حسین / ۸۶
کاخ ورسای / ۸۹۴	قمی، آقاشیخ محمد علی / ۸۵
کارتر، جیمی / ۷۶۹، ۷۷۳، ۷۸۶، ۷۹۲	قمی، حاج سید حسن (آیت‌الله) / ۲۰۴، ۳۲۶
۸۰۰، ۸۵۵، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۲۶، ۹۵۱	۳۲۸، ۳۳۰، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۵۰
۹۵۸، ۹۶۷، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۸۴، ۹۸۷، ۹۸۹	۳۵۱، ۳۵۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۸
۹۹۰، ۱۰۰۴، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰	۴۳۵، ۵۶۲، ۵۷۷، ۸۶۱، ۹۶۷، ۹۸۷
۱۰۲۱، ۱۰۴۵	قمی، حاج سید حسین (آیت‌الله) / ۱۴، ۹۰
کارخانه پیسی کولا / ۲۳۰، ۴۷۶	۹۱، ۹۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۳۴۴
کارخانه تراکتورسازی تبریز / ۸۵۲	۴۲۳، ۴۴۷
کارخانه نخ‌تاب فروزان (آذربایجان شرقی) / ۸۵۲	قمی، حاج علی / ۳۱۱، ۳۱۵
کارزین و قیر / ۶۸۰	قوام، احمد (قوام‌السلطنه) / ۱۴۶، ۸۳۳، ۹۳۸
کاروانسرا سنگی / ۷۹۱	قونوی، صدرالدین محمد / ۶۱
کازرون / ۸۴۰	قیصری، شرف‌الدین داوود بن محمود (صاحب فصوص الحکم) / ۶۱
کاشان / ۴۰، ۵۵، ۳۰۴، ۳۸۴، ۴۳۳، ۷۸۰	قیطریه (محلہ‌ای در تهران) / ۳۴۸، ۳۵۰
۷۹۰، ۷۹۸، ۹۸۸	۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱
کاشانی، سید ابوالقاسم (آیت‌الله) / ۷۴، ۱۴۶	۳۷۵، ۳۸۱، ۳۸۲، ۴۰۹، ۷۷۴

- کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی / ۴۵۱، ۴۴۹
- کتابفروشی آقااسدالله / ۳۱۲
- کتابفروشی سیف‌الله اسماعیلیان / ۵۸۰
- کتابفروشی گنج دانش / ۴۶
- کتف، سمیر / ۱۸۲
- کراچی / ۲۱۳، ۶۵۵، ۸۴۸
- کرباسچی، غلامرضا / ۶۳
- کریلا / ۸، ۱۱، ۴۳، ۱۲۵، ۱۴۵، ۱۶۶، ۲۷۷، ۳۳۶، ۴۲۹، ۴۳۴، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۲۰، ۵۳۳، ۵۳۸، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۵۷، ۵۶۱، ۵۹۶، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۲۲، ۶۷۲، ۶۸۷، ۷۰۷، ۷۲۲، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۵، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۴۳، ۷۶۸، ۷۷۹، ۸۶۸، ۸۶۶
- کرج / ۱۸۱، ۸۱۹، ۸۴۹، ۸۶۱
- کردستان / ۱۸۴، ۹۳۲، ۹۵۴
- کردستان عراق / ۶۰۰
- کرمان / ۳۱۴، ۳۷۳، ۴۰۳، ۴۴۶، ۴۴۷، ۷۸۰، ۹۷۰، ۸۹۶
- کرمانشاه / ۳۵، ۴۳، ۶۳، ۸۱، ۱۸۴، ۲۳۳، ۲۷۴، ۳۷۳، ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۰۳، ۴۹۷، ۵۰۸، ۵۲۴، ۵۶۱، ۵۸۰، ۶۴۴، ۶۷۸، ۷۸۰، ۷۹۰، ۸۶۷، ۸۷۵، ۹۳۲، ۱۰۱۲، ۱۰۱۶
- کرمانی، ابراهیم / ۴۲۵
- کرمانی، مجدالاسلام / ۲۰، ۲۶
- ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۸۹، ۸۳۳
- کاشانی، سید محمود / ۱۴۷
- کاشانی، علی / ۱۳۸
- کاشانی، کمال‌الدین عبدالرزاق (حکیم و عارف) / ۶۰
- کاشف‌الغطاء، محمدحسین / ۱۶۹
- کاشف‌الغطاء، شیخ‌علی / ۵۱۲، ۵۱۴
- کاشفی، حسین / ۱۰۶۸
- کاشی، نایب حسین / ۳۲، ۳۶
- کاظمین / ۸، ۱۴۵، ۱۴۷، ۴۸۸، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۳، ۵۲۴، ۵۳۳، ۵۶۱، ۵۹۶، ۶۰۳، ۸۴۸، ۸۶۰، ۸۷۴
- کاغذ کنان خلخال (روستا) / ۸۱۲
- کافی، شیخ‌احمد / ۸۳۷
- کالاهان، جیمز / ۱۰۱۷
- کالیفرنیا / ۱۰۴۱
- کانادا / ۴۸۱، ۵۱۰، ۶۳۵، ۶۸۹، ۶۹۴، ۷۸۵، ۸۴۸
- کانال سوئز / ۷۰۱
- کانون مترقی / ۳۷۸
- کاو، علی‌محمد / ۸۶۷، ۸۷۱، ۸۸۶، ۸۸۷، ۹۰۱
- کاهه، فاطمه / ۳۲۴
- کبوتر آهنگ / ۶۹۹
- کبیر قمی، شیخ‌ابوالقاسم / ۳۹
- کتابخانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام / ۵۱۲
- کتابخانه فیضیه / ۹۸
- کتابخانه مدرسه حجّتیّه / ۴۱۱

- کرمو (روستا) / ۱۳  
 کرمی پور، حمید / ۲۷۰  
 کریم خان (برادر شکرالله خان) / ۱۱  
 کریم خان (فرزند علی خان سرتیپ) / ۱۱  
 کریم خوانی، امیر / ۳۵۶  
 کریمی، سیدجعفر / ۷۸۹  
 کریمی، محمد (مترجم) / ۳۷  
 کسروی، احمد / ۲۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱  
 کوشان (محلله‌ای در پاریس) / ۸۷۷  
 کشاورز صدر، سیدعلی محمد / ۱۰۷۴  
 کشمیر / ۷، ۹، ۵۲۰  
 کشور، حاج حسین / ۳۱۱، ۳۱۶  
 کفای، میرزا احمد / ۲۰۴  
 کفعمی، محمد / ۲۰۴  
 کلارک، رمزی / ۱۰۵۲  
 کلانتر، سیداحمد / ۴۹۵  
 کلن / ۶۸۳  
 کلیر، میشل / ۱۰۰۵  
 کلیسای سن ماری پاریس / ۷۷۴، ۷۷۵  
 کمال‌وند، روح‌الله (آیت‌الله) / ۱۶۷، ۱۶۹  
 ۲۵۸، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۴۱۶، ۴۲۷  
 کمپانی اصفهانی، شیخ محمدحسین (آیت‌الله) / ۵۴۲  
 کمپانی رژی / ۲۲۰  
 کمپانی هند شرقی / ۸، ۹، ۶۲۷  
 کمره / ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۵، ۷۷۶، ۷۷۵
- ۲۶، ۳۲، ۴۳، ۴۷، ۷۸۹  
 کمره‌ای، آقامیرزا خلیل‌الله / ۵۴، ۵۸، ۸۵  
 کمره‌ای، سیدمحمد / ۱۴، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۴۲، ۶۸  
 کمره‌ای، محمدباقر / ۵۴، ۱۷۱  
 کمره‌ای، محمدحسین بیک / ۷  
 کمره‌ای، محمدخان / ۱۰  
 کمیته بین‌المللی صلیب سرخ / ۷۶۹  
 کمیته مشترک ضدخرابکاری / ۶۹۹، ۷۷۵  
 کمیسیون مختلط نهضت ملی آذربایجان / ۴۹  
 کندی، جان. اف. / ۱۸۵، ۱۹۸، ۲۴۵، ۳۸۲  
 کنسولگری انگلیس / ۹۲  
 کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (شاخه کلن) / ۶۸۳  
 کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی خارج از کشور / ۵۴۶  
 کنفرانس اسلامی رباط / ۶۱۲  
 کنفرانس سران کشورهای اسلامی / ۶۱۰، ۶۱۱  
 کنفرانس گوادلوپ / ۱۰۱۸، ۱۰۲۱  
 کنگره اتحادیه دانشجویان فلسطین / ۶۱۲  
 کنگره تعاون روستایی (کنگره دهقانان ایران) / ۲۳۲، ۲۴۳  
 کنگره نهضت آزادزان و آزادمردان / ۳۷۸  
 کوچه ارک (قم) / ۷۹  
 کوچه آقاسیداسماعیل (قم) / ۶۹  
 کوچه باغ شاهزاده (قم) / ۴۱۱  
 کوچه حوض مندلی خان (مشهد) / ۴۹۴  
 کوچه دانشگاه (تهران) / ۷۷۶، ۷۷۵

- کوچه دفتری (تهران) / ۳۴۴  
 کوچه رن (پاریس) / ۸۹۱  
 کوچه قنات دربند (تهران) / ۳۴۰  
 کوچه محمدعلی سقا (قم) / ۱۱۳  
 کوچه میرزاحمود وزیر (قم) / ۷۳  
 کوچه یخچال قاضی (قم) / ۳۱۱  
 کوروش هخامنشی / ۷۴۱  
 کوری، ژولیو (رئیس کنگره صلح) / ۱۷۱  
 کوسلوف، اسرائیل (مقام اسرائیلی) / ۲۹۷  
 کوشا، داوید (مقام اسرائیلی) / ۲۹۷  
 کوفه / ۵۱۷، ۵۳۷، ۵۴۴، ۶۰۳، ۶۰۴  
 کوکرافت، جیمز / ۱۰۰۵، ۱۰۰۷  
 کولک (مدیرکل نخست وزیری و مسئول امور توریستی اسرائیل) / ۲۹۷  
 کوه کمره‌ای تبریزی، آقاسیدمحمد / ۸۵  
 کوه کمره‌ای، حجت / ۱۳۶، ۱۴۹  
 کویت / ۴۰۴، ۴۰۷، ۵۲۶، ۶۹۶، ۷۰۷، ۷۲۶، ۷۶۰، ۷۹۵، ۸۰۱، ۸۴۸، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۷۱  
 ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۵، ۸۷۹، ۸۸۲، ۸۹۹  
 کویته / ۸۴۸  
 کیارشی، محمد / ۹۲۷  
 کیمیافر، سیدمحمد / ۲۳۸  
 کیهان اندیشه / ۵۸  
 کیهان فرهنگی / ۵۳، ۵۸، ۶۰، ۱۵۸  
 گچساران / ۸۱۹  
 گذر جدآ (محل‌های در قم) / ۱۱۶، ۱۳۹  
 گرامی، محمدعلی (آیت‌الله) / ۹۳، ۹۸  
 ۴۰۲، ۷۹۸  
 گرجی، محمدعبدالله / ۱۴۶  
 گرجی، میرزایوسف‌خان (سپهدار اعظم) / ۳۹  
 گرگان / ۱۸۴، ۷۸۰، ۹۲۳، ۱۰۹۳  
 گرمسار / ۳۸۴  
 گروه فلاح (ناشر) / ۸۸۶  
 گروه مختار تهران / ۹۴۵  
 گریم، پل / ۱۰۰۷  
 گلپایگان / ۱۵، ۱۹، ۳۳، ۳۷، ۴۷، ۸۱، ۳۷۴  
 گلپایگانی، آقاشیخ محمد / ۳۹  
 گلپایگانی، سیدمحمدرضا (آیت‌الله) / ۴۰، ۸۵، ۱۵۳، ۱۸۳، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۴۷، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۸۲، ۲۹۰، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۹۴، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۶۰، ۴۷۵، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۷۳، ۵۷۸، ۵۸۴، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۹۷، ۶۹۸، ۷۱۵، ۷۴۸، ۷۶۱، ۷۷۴، ۸۲۴، ۸۲۶، ۸۳۰، ۸۶۵، ۹۱۸، ۹۶۷  
 گلپایگانی، سیدمهدی / ۴۹۱، ۴۹۲، ۶۹۸  
 ۸۶۵  
 گلوبندک / ۳۲۴  
 گارد جاویدان / ۴۹۲، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۷  
 گ

۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۳۴، ۶۳۷،  
 ۶۶۸، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۹۰، ۶۹۵، ۶۹۶، ۷۰۹،  
 ۷۱۰، ۷۱۳، ۷۱۷، ۷۲۳، ۷۲۶، ۷۳۰، ۷۳۲،  
 ۷۵۵، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۷۲، ۷۹۹، ۸۱۳،  
 ۸۱۴، ۸۱۸، ۸۱۶، ۸۸۵، ۹۲۷، ۹۴۶، ۹۵۰،  
 ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۸۲، ۹۹۶

لرستان / ۱۵، ۳۰۶، ۴۲۷، ۵۰۸، ۷۶۶  
 لکنهو / ۷

لندن / ۲۹۵، ۴۸۹، ۵۵۱، ۶۷۸، ۷۶۶  
 لنکرانی، حاج شیخ حسین (آیت‌الله) / ۱۸۱،  
 ۱۸۲

لنکرانی، حاج شیخ مجتبی / ۵۴۱  
 لنگرودی، سیدمرتضی / ۲۴۷

لواسانی، سیداحمد / ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳،  
 ۷۶، ۷۹، ۸۱۶

لواسانی، سیدمحمدصادق / ۴۵، ۶۹، ۷۰، ۷۹،  
 ۱۱۷، ۲۶۶، ۳۴۰، ۳۵۰، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۶،  
 ۳۹۷، ۴۷۳، ۴۷۷، ۴۹۰، ۵۲۸، ۵۳۶، ۵۸۵،  
 ۶۱۳، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۸، ۶۵۰،  
 ۶۸۲، ۶۸۳، ۷۰۹، ۷۱۷، ۷۲۵، ۷۲۶

لوبون، گوستاو / ۷۴۲

لورن، پرسی (سر) / ۱۲۶

لوس، دان / ۱۰۵۲

لوکزامبورگ / ۹۲۵، ۱۰۲۵

لويزان / ۱۰۷۶

لیبی / ۶۶۶، ۷۶۱، ۸۵۴، ۸۶۱، ۸۹۸، ۹۹۲، ۱۰۲۳

لیلیان (روستا) / ۱۴

گنبدکاووس / ۱۸۴، ۸۱۲، ۸۲۰، ۱۰۹۳،  
 ۱۰۹۶

گنج‌نامه (همدان) / ۱۷۰

گودرزبانی، احد / ۱۵۲، ۱۸۲

گورستان باغ بهشت / ۷۵۰

گورستان بهشت‌زهره / ۱۰۴۷، ۱۰۷۲

۱۰۷۵، ۱۰۵۹، ۱۰۷۰

گورکانیان (سلسله) / ۸

گوهرملک تاج‌خانم (همسر آقاسیدمصطفی

موسوی) / ۱۶، ۲۱

گوهریان، رئوف / ۱۲۲

گیلان / ۳۲، ۱۱۱، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۳۶، ۲۹۸،

۶۴۰، ۷۶۲، ۸۱۲

## ل

لاجوردی، حبیب / ۱۶۰

لار / ۹۸۵

لاهیجان / ۱۰۱۲

لاهیجانی، شیخ‌محمد / ۵۱۴

لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی / ۱۹۰،

۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷،

۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵،

۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴،

۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲،

۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۵۷، ۲۹۵، ۳۰۸، ۳۶۸،

۳۹۳، ۵۹۲

لبنان / ۲۹۱، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۶، ۳۶۷، ۴۰۷،

- ۴  
 ماخ (ریاست خدمات امنیت ملی) / ۴۷۳، ۴۸۷، ۵۰۱  
 مارکس / ۹۳۴  
 مازندران / ۸۱۲، ۷۶۲، ۲۳۶، ۱۹۶  
 مازندرانی، حاج شیخ مهدی / ۸۶  
 ماسالی، حسن / ۵۴۷، ۵۴۶  
 ماکو / ۸۷  
 مأمور ژش ← روغنی اصفهانی، غلامحسین  
 ماهنامه ۱۶ آذر / ۶۱۳  
 مبارک‌آباد (منطقه‌ای در شمال مجیدیه فعلی) /  
 ۲۳  
 مبصر، محسن / ۵۳۵  
 مجاهد، رحیمه / ۳۲۴  
 مجتهد تبریزی، میرزا صادق آقا / ۶۶  
 مجتهد قمی، حاج شیخ محمدجواد (آیت‌الله) /  
 ۱۷۹  
 مجتهدی تبریزی، میرزا عبدالله (آیت‌الله) /  
 ۵۴، ۵۸، ۱۸۱، ۳۷۰  
 مجتهدی، میرزا ابوالقاسم / ۱۱۷  
 مجد، محمدقلی / ۳۷، ۸۹  
 مجلس اعلای شیعیان (لبنان) / ۵۸۶  
 مجلس ترکیه / ۴۷۹، ۴۸۰  
 مجلس سنا / ۲۱۵، ۲۰۵، ۲۰۰، ۱۵۴، ۱۵۳  
 ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۹۸، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۶۳، ۳۶۸  
 ۳۷۸، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۵۰، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۷  
 ۴۹۶، ۵۵۲، ۶۳۳، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶
- ۱۰۴۶، ۱۰۳۳، ۸۱۰، ۷۴۱، ۷۴۰، ۶۷۹، ۶۷۷  
 مجلس شورای ملی / ۳۲، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹،  
 ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۹۰،  
 ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹،  
 ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۹۸،  
 ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۸،  
 ۳۹۴، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳،  
 ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۸۲، ۴۵۲، ۵۵۴، ۵۵۵،  
 ۶۳۳، ۷۴۰، ۷۴۱، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۴۰، ۹۰۲،  
 ۹۰۳، ۹۰۹، ۹۳۸، ۹۵۷، ۱۰۱۱، ۱۰۳۳،  
 ۱۰۴۶، ۱۰۵۸، ۱۰۷۳، ۱۰۷۸، ۱۰۸۳، ۱۰۹۰  
 مجلس عوام انگلیس / ۹۶۳  
 مجلس ملی عراق / ۵۹۶  
 مجلس مؤسسان / ۱۲۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴،  
 ۱۶۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۶۹، ۹۰۳  
 ۹۱۹، ۹۲۸، ۱۰۲۶، ۱۰۳۶، ۱۰۳۸، ۱۰۸۱  
 مجله اشپیگل / ۹۳۷  
 مجله اطلاعات بانوان / ۴۲۸، ۴۳۰  
 مجله اطلاعات فرهنگی / ۵۸۱  
 مجله الاقتصاد العربی / ۹۷۲  
 مجله الطلیعه / ۷۰۷  
 مجله انگلیسی اکسپرس / ۱۰۲۵  
 مجله تایم / ۹۹۷، ۱۰۲۴  
 مجله ترقی / ۱۷۴  
 مجله حوزه / ۱۳۵  
 مجله خواندنیها / ۲۷۸، ۸۷۸  
 مجله ژون آفریک / ۱۰۲۳

- مجله فردای افریقا / ۹۸۰  
 محمدعلی میرزا قاجار (ولیعهد) / ۲۴، ۲۵، ۲۶  
 مجله فلسطینی الثوره / ۸۶۰  
 محمد مهدی شمس الدین / ۹۲۷  
 مجله نیوزویک / ۷۸۶، ۹۳۷، ۹۸۰، ۹۸۲  
 محمد نظامی، کبری / ۳۲۴  
 مجله ویکی مگزین / ۹۵۲  
 محی الدین، عبدالرزاق / ۵۰۳، ۵۲۱  
 مجله همشهری / ۳۸  
 مختار پسر جعفر (طلبه مجروح حوادث قم) /  
 ۱۷۳  
 مجمع اخوان المؤمنین / ۸۵۲  
 مختاری، رضا / ۲۹، ۴۰، ۵۴، ۱۳۸  
 مجمع عالی حکمت اسلامی / ۶۰  
 مدبر (سرتیپ) / ۱۷۲، ۱۷۳  
 مجیدیه (منطقه‌ای در تهران) / ۲۳  
 مدرس، سیدحسن (آیت‌الله) / ۴۲، ۴۴، ۴۵  
 محتشمی، محمد (ژنرال) / ۱۱۲  
 ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۶، ۵۷، ۱۲۴، ۱۲۷،  
 محتشمی‌پور، سیدعلی اکبر / ۷۴۹، ۸۵۸  
 ۴۵۷، ۹۲۱، ۹۳۸  
 محرمی، سعیده / ۱۸۲  
 مدرسه احمدیه / ۳۴  
 محفوظی، عباس / ۵۷۵، ۵۸۴  
 مدرسه التفاتیه قزوین / ۳۴۹  
 محقق داماد، سیدمحمد / ۹۷، ۱۵۳، ۱۵۶،  
 مدرسه آقایی بروجردی (کرمانشاه) / ۴۹۷  
 ۱۷۵، ۲۰۶  
 مدرسه آیت‌الله بروجردی (نجف) / ۵۱۵  
 محقق داماد، سیدمصطفی / ۵۴  
 ۵۸۰، ۷۰۱  
 محلات / ۸۱، ۱۱۸، ۱۳۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶  
 مدرسه آیت‌الله بروجردی (نجف) / ۵۱۵  
 ۲۱۹، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۶،  
 مدرسه آقایی بروجردی (کرمانشاه) / ۴۹۷  
 ۳۹۲، ۴۶۸، ۶۷۵  
 مدرسه آیت‌الله بروجردی (نجف) / ۵۱۵  
 محلاتی، شیخ فضل‌الله / ۲۰۵، ۲۷۲، ۳۱۲، ۳۱۶،  
 ۱۵۶  
 ۳۴۵، ۳۹۴، ۴۰۳، ۴۲۷، ۴۷۶، ۵۲۳، ۶۳۸  
 مدرسه حاج ملامحمدصادق (قم) / ۸۶، ۹۸  
 محلاتی، مجدالدین / ۵۳۶  
 ۷۹۷  
 محمد توفیق القیسی (اهل لبنان) / ۳۲۷  
 مدرسه دارالشفا (قم) / ۴۰، ۴۵، ۵۲، ۶۰  
 محمدحسن میرزا قاجار (ولیعهد) / ۴۴  
 محمدشاه قاجار / ۱۰  
 محمدعلی شاه قاجار / ۳۲

- مدرسه راهنمایی حافظ (گنبدکاووس) / ۱۱۲  
 مدرسه رضویه (قم) / ۸۶  
 مدرسه رفاه (تهران) / ۱۰۵۱، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶،  
 ۱۰۸۰، ۱۰۹۶  
 مدرسه سپهسالار (تهران) / ۴۵، ۴۷، ۱۵۲،  
 ۴۴۳  
 مدرسه عبدالله‌خان (تهران) / ۳۸۵  
 مدرسه علمیه سپهدار (ازاک) / ۳۹  
 مدرسه علمیه ملاعبدالله (اصفهان) / ۳۴  
 مدرسه علمیه نواب (مشهد) / ۷۵۶  
 مدرسه علوی (تهران) / ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷،  
 ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۷،  
 ۱۰۸۹، ۱۰۹۲، ۱۰۹۶  
 مدرسه فیضیه / ۴۰، ۵۲، ۶۸، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰،  
 ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۵۴، ۱۷۵، ۲۱۶، ۲۴۰، ۲۶۰،  
 ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲،  
 ۲۷۳، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴،  
 ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۹،  
 ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۸،  
 ۳۳۰، ۳۳۶، ۳۵۱، ۳۷۱، ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۸۸،  
 ۳۹۰، ۳۹۶، ۴۲۲، ۴۳۰، ۴۳۵، ۴۴۰، ۴۶۳،  
 ۴۶۹، ۵۳۰، ۵۵۲، ۵۵۸، ۵۶۵، ۵۶۶، ۶۶۵،  
 ۶۷۵، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۴۱، ۷۴۶، ۷۹۷،  
 ۸۱۵  
 مدرسه مهدی‌قلی‌خان (قم) / ۸۶  
 مدرسه میرزای شیرازی (سامرا) / ۵۰۴  
 مدرسه ناصری / جهانگیرخان (قم) / ۸۶، ۹۷  
 مدرسی (پزشک) / ۱۰۱، ۱۷۳  
 مدنی، احمد / ۱۰۵۸  
 مدیترانه / ۸۰، ۴۸۵  
 مدینه / ۴۰۴، ۴۸۸، ۵۳۶، ۶۲۴، ۶۴۶، ۶۶۹،  
 ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۲۶، ۷۷۲  
 مرادخانی ارنگه (تهرانی)، علی / ۷۹۲  
 مرادی‌نیا، جواد / ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۳۱، ۴۲،  
 ۳۴۰  
 مراکش / ۶۱۱، ۶۹۵، ۷۱۸  
 مرز خسروی / ۵۲۳، ۵۳۷، ۵۶۱، ۶۳۴،  
 ۶۴۴، ۶۷۸، ۷۳۸  
 مرعشی نجفی، سیدشهاب‌الدین (آیت‌الله) /  
 ۶۲، ۸۶، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۳،  
 ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۹،  
 ۲۳۳، ۲۹۰، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۳۴، ۳۳۵،  
 ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵،  
 ۳۶۳، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۱۷، ۴۱۸،  
 ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۵۲،  
 ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۶۴، ۴۷۰، ۴۷۵، ۴۸۲، ۴۸۹،  
 ۴۹۵، ۵۰۶، ۵۱۴، ۵۲۸، ۵۳۵، ۵۷۳، ۷۱۵،  
 ۷۲۵، ۷۷۴، ۷۸۹، ۸۱۱، ۸۳۰، ۸۸۲، ۹۶۷  
 مرعشی نجفی، سید محمود / ۵۰۶  
 مرکز اسناد انقلاب اسلامی / ۳۰، ۴۵، ۵۳،  
 ۵۸، ۶۳، ۹۳، ۱۱۳، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۶۸، ۱۷۵،  
 ۱۸۶، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱،  
 ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۶۹، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۴۶، ۳۸۳،  
 ۴۲۹، ۴۷۳، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۲۶، ۵۳۳، ۵۶۰،



مسجد امین الدوله (تهران) / ۲۸۶	۶۸۰, ۷۲۵, ۷۸۱, ۸۶۶
مسجد ایرانیان استانبول / ۵۰۱	مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات /
مسجد آقاباباخان (شیراز) / ۳۸۶	۲۱۳, ۲۱۵, ۲۱۶, ۲۳۹, ۲۶۱, ۲۶۲, ۳۵۵
مسجد آیت الله بروجردی (کرمانشاه) / ۳۸۶,	۴۷۷, ۵۳۵, ۵۳۷, ۵۶۱, ۵۷۰, ۶۱۶, ۶۲۷
۵۹۸	۶۶۰, ۶۹۹, ۷۷۲, ۸۱۱, ۸۲۲, ۸۲۳, ۸۴۷
مسجد آیت الله گلپایگانی / ۲۴۰	۸۵۲, ۹۲۹, ۹۴۵, ۱۰۰۷
مسجد باب الحوائج تهران / ۵۳۱	مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان / ۱۲۰
مسجد بالاسر (قم) / ۴۷۴	مرکز نشر فرهنگی رجا / ۱۰۰
مسجد پامنار تهران / ۱۸۹	مروارید، علی اصغر / ۲۶۴, ۳۰۹, ۳۱۲
مسجد پای کتنگ (کرمان) / ۳۸۶	۳۸۸, ۳۹۶, ۴۰۸, ۴۷۶, ۵۳۶
مسجد جامع بازار تهران / ۶۷۵	مریم (خواهر بزرگ آقا سید مصطفای مجتهد) /
مسجد جامع محلات / ۱۳۳	۲۲
مسجد جعفر طیار اصفهان / ۷۴۶	مسافر خانه نوفل لوشاتو / ۱۰۶۱, ۱۰۶۶, ۱۰۸۰
مسجد جمعه عتیق (شیراز) / ۳۸۶	مستوفی، محترم (همسر دوم سید نورالدین) /
مسجد چهارسوق (بابل) / ۳۸۷	۸۴
مسجد حاج ابوالفتح (تهران) / ۲۸۶, ۳۲۳, ۳۰۴	مستوفی، میرزا حسن خان / ۳۱, ۱۶۴
مسجد حاج افضلی (شهرری) / ۳۴۱	مسجد ارک (تهران) / ۲۲۵, ۲۲۶, ۲۸۶
مسجد حجتیه (قائم شهر) / ۳۸۷	۶۵۸, ۷۵۰, ۷۸۱, ۸۰۱
مسجد حمام گلشن / ۲۸۶	مسجد اعظم حسین آباد (اصفهان) / ۸۳۹
مسجد دانشگاه تهران / ۱۰۶۲	مسجد اعظم قم / ۱۸۷, ۲۱۰, ۲۲۴, ۲۵۰
مسجد رضوی (در محله باجک قم) / ۳۹۶	۲۵۱, ۲۵۵, ۲۵۶, ۲۸۰, ۲۸۱, ۲۹۴, ۲۹۶
مسجد سپهسالار (تهران) / ۴۲۳, ۴۲۴	۳۹۸, ۴۰۰, ۴۰۱, ۴۰۳, ۴۰۴, ۴۲۰, ۴۳۵
مسجد سلطانی (خرم آباد) / ۳۸۷	۴۳۶, ۴۴۰, ۴۴۶, ۴۷۴, ۵۰۴, ۵۲۹, ۷۹۱
مسجد سلماسی (قم) / ۱۱۴, ۱۷۵, ۴۴۶	۷۹۷, ۸۰۷
مسجد سید عزیز الله (تهران) / ۲۰۹, ۲۲۲	مسجد اقصی (مسجد اقصی) / ۶۱۰, ۶۱۱
۲۲۳, ۲۲۴, ۲۲۸, ۲۳۹, ۲۴۵	۶۱۲, ۶۹۵, ۹۶۸
مسجد شاه / سلطانی (تهران) / ۹۵, ۹۶, ۱۴۵	مسجد امام قم / ۷۷۵

- ۱۶۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۸، ۱۶۹، ۳۲۳، ۳۴۶،  
 ۴۲۳  
 مشایخ فریدنی، آذر میدخت / ۹  
 مشکین شهر / ۶۹۹، ۱۰۴۷  
 مشکینی، علی (آیت الله) / ۳۲۱، ۵۳۶، ۶۵۱،  
 ۷۴۷  
 مشهد / ۳۹، ۴۴، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۵،  
 ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۴۲، ۱۵۹، ۱۸۶،  
 ۲۰۴، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۹۵، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۴۰،  
 ۳۴۴، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۸۴، ۳۹۴، ۴۰۳، ۴۱۷،  
 ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۳۵، ۴۴۰، ۴۴۷، ۴۶۹، ۴۹۰،  
 ۴۹۳، ۴۹۶، ۵۳۰، ۵۷۷، ۵۸۰، ۶۳۰، ۶۴۷،  
 ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۷۸،  
 ۶۸۷، ۶۹۹، ۷۳۹، ۷۴۶، ۷۴۸، ۷۹۰، ۷۹۲،  
 ۸۲۹، ۸۳۱، ۸۳۷، ۸۳۹، ۹۴۶، ۹۶۷، ۹۷۰،  
 ۹۷۴، ۹۸۵، ۹۸۷، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲،  
 ۱۰۱۶، ۱۰۶۲  
 مشهدی حسین (کارگر روح الله موسوی  
 خمینی) / ۳۱۷، ۵۲۳  
 مشهدی علی (کارگر روح الله موسوی  
 خمینی) / ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۴۰، ۴۶۲  
 مشیرالسلطنه / ۲۴  
 مصباحی، سید مجدالدین / ۳۸۶  
 مصدق، محمد (دکتر) / ۶۹، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸،  
 ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۱، ۲۳۷، ۲۳۳، ۹۳۸، ۹۸۴،  
 ۱۰۰۰، ۱۰۶۳  
 مصدقی، حاج حسین آقا / ۲۰۷  
 مصر / ۱۵۰، ۲۱۵، ۲۹۱، ۳۲۷، ۳۲۹، ۴۰۷،  
 ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۶، ۵۶۳، ۵۷۹، ۵۹۳، ۶۱۰
- ۱۶۶، ۱۵۱، ۱۶۸، ۱۶۹، ۳۲۳، ۳۴۶،  
 ۴۲۳  
 مسجد شیخ انصاری / مسجد ترکها (نجف) /  
 ۵۱۹، ۵۲۴، ۵۲۹، ۵۳۸، ۵۹۳، ۶۱۹، ۶۳۵،  
 ۶۶۸، ۷۰۰، ۷۵۵، ۷۹۸، ۸۰۶، ۸۲۴، ۸۶۱  
 مسجد شیخ طوسی (نجف) / ۵۲۲  
 مسجد صاحب الزمان تهران / ۴۷۶  
 مسجد عمران (نجف) / ۶۳۲  
 مسجد قرللی (تبریز) / ۸۰۹  
 مسجد قطیبه اصفهان / ۷۴۶  
 مسجد کوچه حکیم (قم) / ۳۱۶  
 مسجد گذریاشی (تهران) / ۲۸۶  
 مسجد گوهرشاد / ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۲۳۰، ۲۸۵،  
 ۴۹۳، ۶۵۳، ۸۲۵، ۹۶۷  
 مسجد محمدیه (قم) / ۱۵۴، ۱۷۴، ۱۷۵  
 مسجد مصلی (در تخت فولاد اصفهان) / ۸۳۹  
 مسجد ملاهاشم (مشهد) / ۶۵۸  
 مسجد موسی بن جعفر (تهران) / ۵۹۱، ۵۹۲،  
 ۶۲۸  
 مسجد میرزاداد (همدان) / ۳۸۶  
 مسجد میرزایوسف مجتهدی (تبریز) / ۸۰۹  
 مسجد نو (شیراز) / ۸۴۰  
 مسجد هارون (اصفهان) / ۱۰۵۴  
 مسجد همت شمیران / ۴۰۴  
 مسعودی خمینی، علی اکبر / ۳۰، ۱۹۵، ۳۷۵،  
 ۳۷۶  
 مسعودی، علی اصغر / ۹۰۵

معاویه / ۲۲۸، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۵۹، ۲۶۲، ۳۹۹،  
۵۷۱، ۶۹۴، ۸۰۸، ۹۶۰، ۹۶۲، ۹۷۵، ۹۸۹، ۹۹۰

معتمد السادات / ۱۹

معصومی همدانی، ملاعلی (آخوند) / ۵۳، ۵۴،  
۳۹۴، ۶۵۰

معمار، حاج حسین / ۳۱۶

معین فر، علی اکبر / ۶۸۰، ۱۰۴۰

مغرب (مراکش) / ۶۱۱

مقدس اردبیلی / ۷۶۷

مقدم، ناصر / ۳۸۲، ۵۶۸، ۵۷۶، ۶۴۸، ۷۳۲،  
۸۳۱، ۸۳۶، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۶۰

۸۶۷، ۸۸۶، ۹۲۴، ۹۷۴، ۹۷۶

مقربى، احمد (سرلشکر) / ۷۹۲

مکارم شیرازی، ناصر (آیت الله) / ۷۹۸

مکتب خانه ملا ابوالقاسم / ۳۴

مکری، امیر سیف الدین / ۱۰۶۶

مکری، محمد / ۱۰۶۶

مکه / ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۸۸، ۵۳۶، ۵۳۷،  
۶۲۴، ۶۴۶، ۶۶۹، ۷۰۸، ۷۲۶، ۷۷۲، ۱۰۶۶

مکی، حسین / ۶۴

ملا صدرا / ۵۴، ۶۱، ۱۰۳، ۱۰۰۱

ملا محمد جواد مجتهد (شهر عمه روح الله  
موسوی خمینی) / ۱۱، ۱۴، ۲۰، ۲۱، ۲۷،

۳۴، ۳۵، ۳۸، ۳۹

ملک اسماعیلی (دکتر) / ۱۷۲، ۱۷۳

ملک بروجردی / ۱۰۰۸

ملک فیصل / ۴۳، ۵۳۶

۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۱۸، ۷۴۸، ۸۶۱، ۹۵۸،  
۱۰۳۴

مصطفوی، حسین (فرزند مصطفی خمینی) /

۴۸۸، ۵۲۳، ۵۴۸، ۶۸۷، ۷۴۴، ۷۷۸، ۷۸۹،  
۸۹۳

مصطفوی، زهرا (فهیمة) / ۳۸، ۱۰۸، ۱۱۷،

۱۸۱، ۴۸۸، ۵۲۳، ۶۴۹

مصطفوی، سعیده / ۱۱۷، ۱۳۹

مصطفوی، صدیقه / ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۳۴، ۱۴۰،

۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۱، ۴۸۸، ۵۲۳، ۵۴۶،  
۵۵۰، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۸۸، ۹۵۸

مصطفوی، علی (فرزند درگذشته روح الله

موسوی خمینی) / ۹۷، ۱۰۸، ۸۲

مصطفوی، فریده / ۷۹، ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۳۴،

۱۷۹، ۱۸۱، ۳۴۰، ۴۴۶، ۴۸۸، ۵۲۳، ۵۹۹،  
۶۸۷، ۷۴۴، ۸۷۰، ۸۹۳

مصطفوی، لطیفه / ۱۱۷، ۱۴۸

مصطفوی، مریم (فرزند مصطفی خمینی) /

۵۲۳، ۶۸۷، ۷۴۴، ۷۷۸

مصطفوی، یاسر (فرزند احمد خمینی) / ۹۹۹

مطبوعی، ایرج (امیر لشکر) / ۱۱۱

مطهری، مرتضی (آیت الله) / ۱۳۸، ۱۷۷،

۶۶۹، ۷۸۱، ۹۰۵، ۹۰۸، ۹۱۷، ۹۳۲، ۹۳۳،  
۱۰۲۵، ۱۰۴۶، ۱۰۶۹، ۱۰۷۶، ۱۰۷۹

مظفر، شاهی / ۷۲۱

مظفر الدین شاه قاجار / ۱۸، ۲۰، ۲۳، ۲۴

معادیخواه، عبدالمجید / ۷۹۲

- ملک حسین (پادشاه اردن) / ۹۸۲  
 ملک خانی، حاج محمد علی / ۱۸۱  
 ملک عابدی (شاهپور)، مسعود / ۲۳۸، ۲۳۹  
 ملکی تبریزی، میرزا جواد آقا / ۳۹، ۶۰، ۹۹  
 ملکی، محمد / ۹۴  
 منتظری، حسینعلی (آیت الله) / ۱۳۸، ۱۷۷، ۱۸۸، ۳۳۸، ۳۴۵، ۳۸۷، ۵۳۵، ۵۵۴، ۵۵۷  
 ۵۸۲، ۶۲۹، ۶۵۱، ۶۸۲، ۷۴۷، ۷۷۵، ۷۸۹  
 ۹۰۵، ۹۲۰، ۹۲۴، ۹۲۵، ۱۰۶۰  
 منتظری، محمد (حجت الاسلام) / ۱۸۹۸، ۹۹۶  
 منصور، حسنعلی / ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۹، ۳۹۴  
 ۴۲۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۹، ۴۶۷، ۴۸۲  
 ۴۸۳، ۴۸۶، ۴۹۰، ۴۹۲  
 منصور، علی (والی آذربایجان) / ۶۶  
 منصوری، جواد / ۲۶۹، ۳۲۵  
 منوچهریان، مهرانگیز / ۴۲۸، ۴۳۱  
 منی / ۶۲۴، ۶۴۵، ۷۰۸  
 موحدی، امیر (دکتر) / ۴۴۵  
 مودودی، ابوالاعلی / ۱۰۳۰  
 موریس، جو آلکس (خبرنگار آمریکایی) / ۱۰۹۵  
 موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم / ۹۳۳، ۱۰۲۶  
 موسوی بجنوردی، میوزاحسن (آیت الله) / ۵۰۲  
 موسوی گلپایگانی، محمدرضا / ۱۵۳  
 موسوی هندی، سیداحمد (پدر بزرگ روح الله  
 موسوی خمینی) / ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۲۱  
 موسوی یزدی، محمد / ۲۴۷  
 موشه دایان / ۲۹۷  
 مولانا (شاعر) / ۶۰، ۱۲۰، ۱۹۴  
 مولوده آغاخانم (دختر اول آقامصطفی) / ۱۲، ۲۱، ۳۵، ۴۸  
 مولوی، علی اکبر (سرهنگ) / ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۳۴، ۴۴۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۷۷، ۴۷۸  
 مهباد / ۹۷۴  
 مهدوی (دکتر) / ۲۸۱  
 مهدوی شیرازی، محمود / ۲۲۴  
 مهدوی کنی / ۹۳۳  
 مهدوی کنی، محمدرضا (آیت الله) / ۹۰۵  
 مهدیان، حسین / ۹۱۷  
 مهران، احمد (رئیس ساواک قم) / ۵۷۳  
 مهرآباد میبد (روستا) / ۸۱۲  
 مهری، حاج سیدعباس / ۵۶۲، ۸۷۱  
 مهری، سیداحمد / ۸۷۱  
 مهمانخانه ارم قم / ۴۴۱  
 مؤسسه امام موسی صدر / ۸۱۵  
 مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی / ۶۴  
 مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی / ۷، ۵۲، ۶۱، ۷۸، ۷۹، ۹۴، ۹۸، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۷۷، ۴۷۲، ۵۲۵، ۵۷۶، ۶۰۶، ۶۲۳  
 مؤسسه چاپ و نشر عروج / ۷، ۳۱، ۶۰

- مؤسسه کتابشناسی شیعه / ۵۳، ۵۸  
 مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران / ۵۶  
 مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی / ۳۷،  
 ۴۴، ۸۹، ۱۲۸، ۱۸۰، ۱۸۹، ۴۵۱، ۶۴۲  
 میامی (شاهرود) / ۱۶۰  
 میانجی، احمدی / ۱۷۷  
 مید / ۸۱۲  
 میدان اختیاریه (تهران) / ۳۸۳  
 میدان انقلاب (تهران) / ۱۰۹۰  
 میدان آزادی (تهران) / ۱۰۹۰، ۱۰۵۹، ۱۰۴۳،  
 ۱۰۹۵  
 میدان آستانه (قم) / ۶۷۵  
 میدان بهارستان (تهران) / ۱۵۲، ۱۸۶، ۳۲۳،  
 ۱۰۸۵، ۱۰۹۳  
 میدان توپخانه (تهران) ۲۵، ۳۱۹  
 میدان ژاله (تهران) / ۱۶۴، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۸۵،  
 ۸۹۶، ۹۲۰، ۱۰۶۴  
 میدان سپه (تهران) / ۱۵۲  
 میدان سیداسماعیل (تهران) / ۳۸۶  
 میدان شاه (تهران) / ۳۰۴، ۳۲۳  
 میدان شهدا (تهران) / ۹۷۳، ۱۰۹۳  
 میدان فردوسی (تهران) / ۳۲۳  
 میدان فوزیه / امام حسین (تهران) / ۴۲۰، ۱۰۴۱  
 میدان منیریه (تهران) / ۱۰۷۱  
 میرحامدحسین هندی (صاحب عبقات  
 الانوار) / ۷۹  
 میردار، مرتضی / ۵۶۰  
 میرداماد (حکیم و عارف) / ۶۰  
 میرزاآقا (از تفنگداران آقا سیدمصطفای  
 مجتهد) / ۲۹  
 میرزاحسن، فخری / ۳۲۴  
 میرزاصالح، غلامحسین / ۱۰۲  
 میرزاهدایت‌الله (پدر خانم مخصوص،  
 مادر بزرگ خدیجه ثقفی) / ۶۹  
 میرزایحیی خان (معلم خط) / ۲۳  
 میرشکاری، اصغر / ۹۲۷  
 میرفندرسکی، احمد / ۴۵۰، ۴۵۱  
 میریان، احمد / ۱۱۳  
 میلانی، سیدمحمدهادی (آیت‌الله) / ۲۰۴،  
 ۲۵۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۵۱، ۳۵۲،  
 ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۶۳، ۳۹۴، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۸،  
 ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۳۵، ۴۴۷، ۴۷۰، ۴۸۲، ۴۹۰،  
 ۵۷۷، ۶۵۰، ۷۱۵  
 میلسو، آرتور / ۱۱۱  
 میناچی، ناصر / ۹۰۳، ۹۰۴  
 ن  
 ناصرالدین‌شاه قاجار / ۱۳، ۱۳۹، ۲۲۰، ۴۳۹  
 ناصرزاده، حسن / ۳۶۹  
 ناصری، محمدرضا / ۶۴۷، ۷۴۹  
 ناطق نوری، علی‌اکبر / ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴،  
 ۱۰۷۵  
 نامور، رحیم / ۱۷۱  
 نایینی، محمدحسین (آیت‌الله) / ۴۳، ۴۵، ۶۵

۷۷۰, ۷۶۷, ۷۶۴, ۷۶۳, ۷۶۱, ۷۵۷, ۷۵۴, ۷۵۱	۱۲۸, ۱۳۸, ۵۴۲
۷۸۹, ۷۸۴, ۷۸۰, ۷۷۹, ۷۷۷, ۷۷۴, ۷۷۳, ۷۷۲	نبوی، سیدحسین / ۲۲۳
۷۹۰, ۷۹۵, ۷۹۸, ۷۹۹, ۸۱۱, ۸۱۵, ۸۱۶, ۸۲۰	نجات‌اللہی، کامران / ۱۰۰۴
۸۲۵, ۸۲۹, ۸۴۱, ۸۴۶, ۸۴۷, ۸۴۸, ۸۴۹, ۸۵۶	نجاتی، سیدعباس / ۳۵۱, ۳۵۰, ۳۴۴
۸۵۸, ۸۵۹, ۸۶۲, ۸۶۳, ۸۶۴, ۸۶۶, ۸۶۹, ۸۷۰	نجاتی، غلامرضا / ۸۵۵
۸۷۱, ۸۷۲, ۸۷۳, ۸۷۶, ۸۷۷, ۸۸۰, ۸۸۴, ۸۹۱	نجف / ۸, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۲۷, ۲۸, ۳۰, ۳۵
۸۹۲, ۸۹۳, ۸۹۴, ۸۹۶, ۹۰۹, ۹۱۳, ۹۲۹, ۹۵۸	۴۰, ۴۳, ۴۴, ۱۳۵, ۱۳۶, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۴۴
۹۶۱, ۹۹۳, ۱۰۱۲, ۱۰۸۰	۱۴۶, ۱۴۸, ۱۵۰, ۱۶۶, ۱۸۲, ۱۹۵, ۲۱۲, ۲۹۰
نجف آباد / ۴۰۳, ۴۰۸, ۹۸۸, ۱۰۴۷	۲۹۵, ۲۹۶, ۳۳۶, ۳۳۷, ۴۰۴, ۴۲۷, ۴۲۸, ۴۲۹
نجف پور، مجید / ۱۰۸۹	۴۳۴, ۴۶۶, ۴۸۸, ۴۹۷, ۴۹۸, ۵۰۲, ۵۰۳, ۵۰۴
نجفی اصفہانی مسجدشاهی، محمدرضا / ۵۷	۵۰۶, ۵۰۷, ۵۱۱, ۵۱۲, ۵۱۳, ۵۱۴, ۵۱۵, ۵۱۷
۵۸, ۱۰۰	۵۱۸, ۵۱۹, ۵۲۰, ۵۲۱, ۵۲۲, ۵۲۳, ۵۲۴, ۵۲۵
نجفی اصفہانی، حاج آقانورالله / ۴۴, ۵۵, ۵۶	۵۲۶, ۵۲۷, ۵۲۸, ۵۲۹, ۵۳۱, ۵۳۲, ۵۳۳, ۵۳۷
۵۷	۵۳۸, ۵۳۹, ۵۴۰, ۵۴۱, ۵۴۲, ۵۴۳, ۵۴۴, ۵۴۵
نجفی اصفہانی، محمدتقی (آیت‌الله) / ۱۲	۵۴۷, ۵۴۸, ۵۴۹, ۵۵۰, ۵۵۳, ۵۵۴, ۵۶۰, ۵۶۱
نجفی، آقاضیاءالدین / ۶۸	۵۶۲, ۵۶۴, ۵۶۶, ۵۶۷, ۵۷۲, ۵۷۳, ۵۷۶, ۵۷۷
نجفی، حاج شیخ محمدتقی (آقانجفی اصفہانی) /	۵۷۹, ۵۸۰, ۵۸۱, ۵۸۲, ۵۸۳, ۵۸۵, ۵۹۲, ۵۹۵
۳۶	۵۹۶, ۵۹۸, ۶۰۰, ۶۰۱, ۶۰۲, ۶۰۳, ۶۰۴, ۶۰۵
نجفی، حاج میرزارضا / ۳۵	۶۰۶, ۶۰۷, ۶۱۵, ۶۱۶, ۶۱۷, ۶۲۳, ۶۲۴, ۶۲۹
نجفی، موسی / ۵۶	۶۳۰, ۶۳۱, ۶۳۲, ۶۳۳, ۶۳۴, ۶۳۵, ۶۳۹, ۶۴۱
نجم الواعظین / ۲۲	۶۴۲, ۶۴۷, ۶۵۰, ۶۵۲, ۶۵۳, ۶۵۴, ۶۵۵, ۶۵۶
نجم آبادی، میرزاابوالفضل / ۱۱۷	۶۵۸, ۶۵۹, ۶۶۲, ۶۶۳, ۶۶۸, ۶۷۰, ۶۷۱, ۶۷۲
نجمی، شیخ علی (افصح‌المتکلمین) / ۲۸۷	۶۷۶, ۶۷۸, ۶۷۹, ۶۸۰, ۶۸۱, ۶۸۵, ۶۸۶, ۶۸۷
۲۸۸, ۴۱۳	۶۸۸, ۶۹۶, ۶۹۷, ۷۰۰, ۷۰۳, ۷۰۶, ۷۰۷, ۷۱۱
نراق / ۸۱	۷۱۲, ۷۱۳, ۷۱۴, ۷۱۶, ۷۱۸, ۷۱۹, ۷۲۰, ۷۲۵
نروز / ۹۷۲	۷۲۹, ۷۳۰, ۷۳۱, ۷۳۲, ۷۳۳, ۷۳۴, ۷۳۵, ۷۳۶
نشاط (از مقامات ساواک) / ۳۶۱	۷۳۷, ۷۳۸, ۷۳۹, ۷۴۰, ۷۴۱, ۷۴۳, ۷۴۵, ۷۵۰

۱۰۰۳، ۱۰۰۵، ۱۰۰۷، ۱۰۰۹، ۱۰۱۱، ۱۰۱۸،  
 ۱۰۳۰، ۱۰۳۵، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۶،  
 ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۴، ۱۰۶۰،  
 ۱۰۶۱، ۱۰۶۳، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸

نویسی، شیخ حسن / ۹۷

نهاوند / ۱۵۹، ۴۰۳

نهاوندی، شیخ علی اکبر / ۱۵۹

نهاوندی، هوشنگ / ۸۳۱

نهیضت آزادی ایران / ۴۳۱، ۵۳۱، ۶۸۴، ۸۱۹

نیوانگلند / ۱۰۵۲، ۱۰۷۹، ۸۳۷

نیویورک / ۱۹۹، ۶۴۷، ۸۴۸، ۱۰۲۵، ۱۰۴۱

و

واتیکان / ۱۵۲، ۱۰۸۲، ۱۰۹۱

وادقان کاشان / ۱۶۰

وارسته، محمد علی / ۱۰۳۳

واسوران (روستا) / ۱۰، ۱۳

واشنگتن / ۱۰۳۴

واعظ طبسی، عباس / ۳۸۴، ۴۰۸

وثوق الدوله / ۴۲، ۱۲۶

وجدانی، مجتبی / ۱۸۷

وحید خراسانی / ۷۴۸

ورامین / ۳۲۵، ۳۵۶، ۳۸۴

ورامینی، سید محمد جعفر / ۳۱۱، ۳۲۰، ۳۳۰

۴۰۲، ۴۲۵، ۴۷۱

ورچه (روستا) / ۱۸

نشریه آیین اسلام / ۱۲۲

نشریه بعثت / ۴۳۰

نشریه قم / ۸۵۸

نصرت الله خان سردار حشمت / ۲۰

نصیرالدین حیدر / ۸، ۹

نصیری، نعمت الله / ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۹

۳۴۶، ۳۵۸، ۳۸۲، ۴۸۶، ۴۹۴، ۵۲۲، ۵۳۰

۵۳۵، ۵۳۸، ۵۶۱، ۵۶۸، ۵۷۲، ۵۸۰، ۵۸۲

۶۰۹، ۶۱۰، ۶۲۵، ۶۵۹، ۶۶۲، ۶۷۶، ۶۷۷

۷۲۸، ۷۳۲، ۷۴۵، ۷۵۰، ۷۵۲، ۷۵۶، ۷۶۰

۷۸۸، ۸۲۲، ۸۳۱، ۹۲۴، ۹۴۲

نظری کمره، فاطمه / ۶۸۰

نقره چی (بازرگان جواهر) / ۳۲۸

نواب صفوی، سید مجتبی / ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۲

۱۶۴

نوذرمیرزا (شاهزاده تهران نشین) / ۱۶

نوذری گرمه خانی، محمد باقر / ۴۵، ۴۷۳

نوراللهی، اسدالله / ۱۳۸

نوربخش، سید حسن / ۴۵

نوری همدانی، حسین / ۷۹۷، ۷۹۸، ۹۳۳

نوری، شیخ عبدالنبی / ۵۴

نوری، شیخ فضل الله (آیت الله) / ۱۴

نوری زاده، علی رضا / ۱۰۷۸

نوفل لوشاتو / ۸۷۸، ۸۸۰، ۸۸۹، ۸۹۱، ۸۹۲

۹۰۱، ۹۰۹، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۷، ۹۲۱

۹۲۲، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۳۲، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۴۱، ۹۵۶

۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۶، ۹۷۴، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۹۶

- وزرشگاه امجدیه / ۳۱۷، ۱۰۹۳  
 ورسای (فرانسه) / ۹۸۵  
 وزارت امور خارجه انگلیس / ۱۲۷  
 وزارت امور خارجه ایران / ۲۱۳، ۴۰۴، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۸۱، ۵۳۸، ۶۹۱، ۸۲۰، ۸۸۲، ۱۰۴۸  
 وزارت امور خارجه آمریکا / ۸۴۲، ۱۰۵۲  
 وزارت امور خارجه فرانسه / ۹۷۷، ۹۸۰، ۱۰۰۹  
 وزارت امور خارجه کویت / ۸۷۱  
 وزارت اوقاف و علوم اسلامی / ۴۷۵  
 وزارت جنگ / ۴۸، ۵۰، ۹۰، ۳۷۶، ۳۹۵، ۹۵۷  
 وزارت داخله (کشور) / ۵۱  
 وزارت دادگستری / ۱۷۲، ۲۷۶، ۳۳۶، ۴۳۱، ۴۸۱، ۵۵۵  
 وزارت فرهنگ / ۵۶، ۴۲۲  
 وزارت کشاورزی / ۱۸۴  
 وزارت کشور / ۲۴۷، ۲۴۸  
 وزارت معارف / ۸۵، ۸۶  
 وزیری یزدی، سیدعلی محمد / ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲  
 وشنوه (روستا) / ۴۳۱  
 ولیان، عبدالعظیم / ۹۴۲  
 ونس، سایروس / ۷۶۹  
 ویستون کر، راسل / ۹۶۳  
 وین / ۱۷۱
- ه  
 هاجر آغاخانم (همسر سیدمصطفی موسوی) /  
 هادوی، مهدی / ۲۷۷، ۲۷۸  
 هاشمی رفسنجانی، اکبر / ۲۵۱، ۳۴۵، ۴۴۸، ۶۲۹، ۶۸۲، ۹۰۵، ۹۳۳، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹  
 ۱۰۲۶، ۱۰۸۳  
 هاشمی طب، مصطفی (مهندس) / ۳۸  
 هاشمی، سیدمهدی / ۷۷۵  
 هاشمی، محمدجواد / ۳۱۸  
 هاشمی، منوچهر (سرטיپ) / ۳۲۸  
 هاشمیان، سیدعباس / ۴۰۴  
 هاشمیان، محمد / ۶۸۲  
 هاگن (شهری در آلمان) / ۸۸۳  
 هالیستر، جان نورمن / ۹  
 هالیوود / ۱۹۹  
 هامبورگ / ۵۸۰  
 هایزر، رابرت / ۱۰۱۴، ۱۰۲۰، ۱۰۳۷، ۱۰۵۵، ۱۰۶۵  
 هتل بلوار پالاس (آنکارا) / ۴۶۳، ۴۶۵  
 هتل دارالسلام (عراق) / ۸۷۴  
 هتل شیرایتون (استانبول) / ۴۹۷  
 هتل شرق الاوسط (الخلیج - بصره) / ۸۷۳  
 هتل هیلتون (تهران) / ۳۷۷  
 هدایت، مهدیقلی خان / ۵۷  
 هرسین / ۱۰۹۳  
 هروی، بصیرالدوله / ۲۳  
 هزبری، حسن / ۴۹۲



هژیر، عبدالحسین / ۱۶۱

هلند / ۱۹۹، ۷۶۱، ۹۳۲

همايون شهر / ۷۴۷

همدان / ۴۳، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۷، ۱۰۳، ۱۱۸،

۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۹۶، ۲۰۸، ۲۷۴،

۳۰۰، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۸۶، ۳۹۴، ۴۰۳، ۴۱۰،

۵۳۶، ۵۳۹، ۵۴۶، ۵۵۰، ۶۴۰، ۶۷۹، ۷۵۲،

۱۶۷، ۹۱۲، ۹۱۹، ۹۲۴، ۹۷۰، ۹۸۵

همدانی، آقاميرزا محمد / ۸۵

همدانی، حسين / ۳۹۴

همدانی، ميرزا جواد / ۹۲

همدم خانم (همسر سيدمرتضى پسندیده) /

۱۴۲

هند (هندوستان) // ۷، ۸، ۹، ۱۱۰، ۱۵۱،

۵۳۶، ۵۸۰، ۶۲۷، ۷۳۶، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۶۰،

۷۹۴، ۷۹۵، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۴۸، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳،

هندوچين / ۹۶۹

هندي، ناصرالدين (مهندس) // ۶۵۸

هندي، نورالدين (فرزند آقاسيدمصطفى

موسوی) // ۱۶، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۳۴، ۳۵، ۴۷،

۵۱، ۶۸، ۷۲، ۷۸، ۸۴، ۸۷، ۱۱۶، ۱۷۴،

۱۹۶، ۱۹۷، ۳۳۹، ۳۶۶، ۳۶۸، ۴۷۷، ۴۹۰،

۷۵۰، ۷۵۲، ۷۵۴

هوایمایی ملی ایران / ۸۷۴، ۱۰۵۱، ۱۰۸۶،

هواکوفنگ / ۸۵۵

هویدا، امیرعباس / ۳۹۵، ۴۸۳، ۵۱۴، ۵۵۲،

۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۹، ۵۷۰، ۷۲۱، ۷۲۴،

۷۷۳، ۸۲۵، ۹۲۴، ۹۴۲

هیأت علمیه مهاجرین قم / ۵۶، ۵۷

هیأت مسلم بن عقیل / ۴۴۴

هیأت مکتب حسین (تهران) / ۵۳۱

هیأت‌های مؤتلفه اسلامی / ۱۰۵۲

هیدجی، ملا محمد / ۵۴

هیراد، رحیم / ۵۵۲

هیكل، محمد حسنین / ۹۹۹، ۱۰۰۱

### ی

یاحسینی، سیدقاسم / ۹۰۳

یاسر عرفات / ۶۸۷، ۷۰۳، ۷۸۴، ۸۵۴

۱۶۱، ۱۶۲، ۹۶۸

یاشیل مسجد / ۵۰۱

یاعاری، حیییم / ۲۹۷

یثربی کاشانی، آقامیرزا سیدعلی / ۴۰، ۵۳

یخچال قاضی (محلّه) // ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۹۰،

۲۵۵، ۲۶۸، ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۸۳، ۴۰۳، ۴۲۱،

۴۴۴، ۴۹۰، ۵۶۷، ۵۷۲، ۶۱۴، ۶۳۸

یزد / ۱۲۹، ۱۳۲، ۲۰۸، ۷۸۰، ۷۹۰، ۷۹۸،

۸۱۲، ۸۱۵، ۸۲۰، ۸۲۱، ۹۷۴

یزدی، ابراهیم / ۵۳۱، ۷۵۸، ۷۶۷، ۸۷۳،

۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۹۴، ۹۰۳، ۹۰۵، ۹۲۲،

۹۲۷، ۹۳۱، ۹۹۶، ۱۰۰۳، ۱۰۳۳، ۱۰۳۶،

۱۰۴۶، ۱۰۵۵، ۱۰۵۷، ۱۰۶۱، ۱۰۶۸

یزدی، حسن / ۴۲۵

یزدی، سید عبدالکریم / ۱۷۲

یزدی، سید محمد کاظم (آیت الله) / ۱۷۹

یزدی، علی اکبر / ۵۴

یزدی، محمد / ۷۹۸, ۶۹۹

یزدی، مرتضی / ۷۶۵

یزید / ۸۰۸, ۹۶۰

یمن / ۲۱۵

یمن جنوبی / ۸۶۱

یوسف آباد (محلّه) / ۱۵۲

یوسف خان (پسر محمد حسین بیک کمره‌ای) / ۷